ما شاء الله لا قوة الا بالله

بفضل حکیم شافی مطلق و بذل کریم کافی برحق از افادات جالینوس دہر بقراط اوان و افادات ...

۱۲۸۹

[illegible]

باہتمام ... عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان مغفور ... محمد مصطفی خان ...

در ۱۲۸۹ھ در مطبع نظامی واقع کانپور محله پٹکاپور مطبوع گردید

M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE3331

بسم الله الرحمن الرحیم

امراض ظهر و اطراف یعنی بیماریهای پشت و دست و پا و آن سیزده مرض است

احدب و ریاح الافرسه، وجع الظهر، وجع خاصره، [illegible] داء الفیل، وجع مفاصل و نقرس، عرق النساء، وجع ورک، وجع الرکبه، وجع ساقین، [illegible]

حدبه و ریاح الافرسه

حدبه عبارت از [illegible] فقرات پشت و آن اگر بجانب خلف باشد یعنی بسوی پشت باشد حدبة المقدم [illegible] باشد گرد و [illegible]
سینه باشد [illegible] اگر بجانب [illegible] یعنی بسوی [illegible] باشد حدبة المؤخر خوانند و حدبه حقیقی همین است و اگر بجانب راست یا چپ باشد [illegible]
نامند و ریاح الافرسه [illegible] است که بسبب ریاح غلیظ حادث شود و اسباب حدبه بقول شیخ یا بادی بود مثل ضربه و سقطه و مانند آن و یا بدنی از رطوبت
مانند فالج [illegible] رباطات یا رطوبت غلیظ [illegible] رباطات فقار و اکثر آنچه از رطوبت فالجی افتد حدبة الخوالف باشد [illegible]
غلیظ [illegible] فقرات باشد یا از ورم [illegible] فقار [illegible] دطرقی بود و [illegible] بامهال [illegible]
[illegible] آنچه از ورم صلب بود و آنچه از شیخ بادی یا [illegible] قلیل الوقوع سریع القتل است و این همه یا [illegible] میان چند فقرات [illegible]
[illegible] آنچه بسوی [illegible] باشد [illegible] مکان [illegible] تنگ کند و سوء تنفس حادث شود و چون [illegible] حادث گردد و سینه [illegible]
[illegible] اعضای نفس [illegible] باقی مانند و بدین سبب نفس تنگ گردد و لهذا بقراط گفته کسی را که حدبه از ربو و سرفه قبل از بلوغ [illegible] هلاک گردد [illegible]
را حدبه و ریاح الافرسه [illegible] حادث شود و چون [illegible] قبل از وقت او [illegible] سبب حدبه [illegible] و [illegible] و غیره [illegible]
و حدبه [illegible] آن از نوازل [illegible] باشد و گاهی از [illegible] آنکه [illegible]
شود [illegible] گردد [illegible] طول زمان کثرت [illegible] جمع گردد و قوت [illegible] در بین [illegible]
[illegible] تنگ شود و سیلان کند پس اگر چیزی از [illegible] جمع گردد [illegible] شود و یا در یک جانب آن [illegible] یا بسوی بدن [illegible] گردد [illegible]

[illegible]

اگر خاص بیک جانب بود مثل فالج افتد و اگر عام بمفاصل بود تعقد و تمدد و وجع مفاصل افتد و اگر فقرات را زائل کند التواء حدبه افتد و یا تنقص یا تقویسهای
مجوف بود و پس ریاح افرسه افتد و اگر بسوی نصف اسفل نازل شود وجع ورک و خاصره افتد و یا یک پای را عام باشد پس عرق النسا افتد و یا در ابهام خاصه
متحجر گردد پس نقرس افتد و یا ساق را مع ورم قرحه کند پس داء الفیل افتد و یا عروق ذات الافیت حادث کند پس دوالی افتد تشخیص اسباب مذکوره
اول تقدم اسباب بادی مثل وقوع ضربه و سقطه دریافت کنند اگر یافته شود سببش همان باشد و اگر بلمس ورم محسوس گردد و وجع ناخس شدید و تب حاد
و عظم نبض و زردی قاروره و ناریت آن باشد سببش ورم حار بود و اگر ورم و دیگر اعراض او نباشد و گاهی درد زیاده شود و درد آخر کم گردد و بعد درد پشت حادث
شود سببش ریاح باشد و اگر این آثار یافته نشود روغن در آنجا بمالند پس اگر روغن بدیر جذب شود و تقدم تدابیر مرطب و وجود دیگر علامات رطوبت مثل سپیدی
رنگ و سردی لمس نیز بود سببش رطوبت باشد و اگر روغن بسرعت نشف کند و دلائل یبوست بدن و مقاسات حمیات حاده و استفراغات یافته شود سببش
یبوست باشد علاج اگر از ضربه و سقطه باشد فصد کنند و فقره را از دست بموضع آن نمایند بعد آن با دویه قابضه مانند قسط و سنبل الطیب و مر و سلیخه
باسرکه ضماد کنند و اگر زوال فقره بسوی داخل باشد جهت رست یا چپ باشد آنرا بمص محاجم خالی یا بوضع محجمه ناری بیرون کشند و طلای زفت و مقل با دقیق
عاقرقرحا جهت جذب فقره سود دارد و بعد قرار گرفتن فقره بموضع خود ادویه قابضه ضماد نمایند تا آنرا بران شکل قائم دارد و اگر بسبب ورم باشد فصد باسلیق
کنند و بعد از نضج بمنضج صفرا از مسهل آن تنقیه نمایند و در مسهل دو درم یا سه درم سنای مکی یکتوله سورنجان پنجماشه اضافه کنند و ضمادهای ملینه مثل لعاب حلبه و تخم کتان
و گل بنفشه و تخم خطمی و سپیدی مرغ و پیه بط و مخ ساق گاو ضماد کنند و روغن گل نیمگرم کرده بمالند و اگر بسبب ریاح غلیظه باشد بعد از نضج بمنضج اتم از مسهل آن
که دران هلیلجات ثلثه هر یک ششماشه سورنجان پنجماشه بوزیدان سه ماشه نیز اضافه کرده باشند تنقیه کنند بعد از ان حب سورنجان یا ایارج حب ایارج
تنقیه کنند و فقرات را بروغن قسط و روغن بیدانجیر بمالند و بر موضع متقدم محاجم ناری نهند و اگر بسبب رطوبت فالجی یا تشنجی افتد علاج فالج و تشنج نمایند
و تعدیل مزاج و کمادات و مروخات و اضمده و غیره نمایند و ایضا در ریاح الافرسه ماء الاصول از پوست بیخ بادیان و کاسنی هر یک هفت ماشه اصل السوس
کرفس سداب تخم کرفس بادیان هر یک پنجماشه انیسون هر یک چهار ماشه انجیر زرد چهار عدد مویز منقی ده توله گلقند عسلی چهار توله بدهند و غذا
نخود آب مرغ تنها و دیگر وقت نان با شوربای مرغ و بعد حصول نضج مسهل تنقیه بدن از گلقند سکنجبین غاریقون مثقال بدهند و در ماءالشعیر
یا حب سورنجان که در قول ابن الیاس بیاید بدهند و بعد تنقیه روغنهائی که در قول شیخ بیاید بمالند و ضماد دیگر برای حدبه رطبی در همان قول
گیرند اجزای آن مساوی گرفته باضافه آب بادیان و سداب و روغن بابونه بکار برند و از تخم سداب و قیصوم و تمام و مرزنگوش و اکلیل و بابونه
هر واحد یکتوله مغز تخم بیدانجیر سه توله جوش کرده در حمام نطول سازند بعد روغن بیدانجیر بمالند و بدانند که ریاح افرسه و حدبه در ابتدا علاج پذیرد
و در مزمن و آنچه از ورم یا تشنج یبسی باشد لا علاج است **اقوال حذاق** بوعلی سینا نوشته که خوردن سرطان نهری و در قرن بریان کرده و کذا خوردن
کرنب مسلوق مطیب بسیر و جوز و زیت برای ریاح افرسه مجرب من است و سنبل الطیب و کذا سنبل رومی نافع مرض مذکور است شیخ میفرماید که علاج
حدبه رطبه و یابس علاج فالج و تشنج رطب و تشنج یابس است در وجوب استفراغ و ترک آن و کیفیت ضمادات و نطولات و مانند آن و قانون
ادویه حدبه که یابس نبود اینست که قابض و مسخن و محلل باشد و چون اقتصار بر قوابض کنند ممکن است که رباطها قوی گردد و لیکن چون با تحلیل
نشود جایز است که بعضو دیگر منتقل گردد و اکثر آن باسفل مثل پا ها انتقال کند و دران فالج حادث شود یا درد و ورم و مانند آن و چون تنقیه سابق
شده باشد در استعمال قوابض باک نیست و گاهی قبض و تسخین و تحلیل در یک چیز مجتمع بود چنانچه در جوز السرو و برگ آن و برگ غار و قصب الذریره و ابهل
و در سن مجتمع است و گاهی ترکیب داده میشود ادویه قابضه بارده مثل گل سرخ و اقاقیا و گلنار را با ادویه حاره سخنه محلله مثل حب الغار و جندبیدستر و برگ غار
و اما روغنهای نافعه برای حدبه رطب روغن اشیای حاره قابضه است مثل روغن سرو و مثل روغن سداب و در اضمده ادویه محلله قوی التحلیل مثل زهره
و جندبیدستر و سداب اضافه کنند و از روغنها روغن سداب و روغن جندبیدستر و روغن عاقرقرحا و فرفیون متخذ برین صورت فلفل جندبیدستر عاقرقرحا

شحم حنظل فرفیون حلتیت جمله یک وقیه کوفته و روغن سداب یک رطل اندر آن انداخته در آفتاب گذارند و هر روز دو بار حرکت دهند و بعد چهل روز صاف نموده تدبیر با ادویه
مذکوره کنند و مراتب همچنین عمل آرند و مکرر آن سه مرتبه این تدبیر کنند پس استعمال نمایند روغن قوی برای رطوبی و ریحی هر دو بگیرند اصل شبرم و آس و مرزنجوش
و جوز السرو و عاقرقرحا و اکلیل الملک و قردمانا و اذخر و سلیخه همه کوفته و در آب خوب بجوشانند و صاف کرده بقدر نصف آب روغن آمیخته باز بجوشانند
و چند بار چنین تکرار نمایند و در آن چند بیدستر و فرفیون و ابهل سوده آمیخته استعمال نمایند که این مقوی عضو و مفتش ریاح و محلل رطوبات غریبه غلیظه است
ضماد برای حدبه ریحی بگیرند بیدستر ... قسط قصب الذریره ابهل یک اوقیه فرفیون درم روغن ناردین قدر حاجت و اما علاج حدبه ورمی
علاج او ورم عسرة النضج و انفجار یا تحلیل خاص باورام صلبه کنند ذکر ضمادات برای حدبه رطبه این ضماد جید است بگیرند مومیا در آهن کوفته ...
در آب برگ سرو بجوشانند و بر موضع ضماد کنند و این ضماد نافع حدبه رطب و ریحی ست بگیرند راسن و ابهل مویز کوفته در شراب همراه بپزند و مقل حل کنند تا مثل
مرهم گردد و استعمال نمایند و چون معالجات بمشروبات و ضمادات و مانند آن فائده نکند داغ استعمال نمایند تا استرخا زائل شود و موضع سخت گردد
اسمعیل بن یوسف میفرمایند که اگر سبب علت ماده غلیظه باشد علاج آن علاج فالج است اول تنقیه بادویه مسهل که در علاج فالج مذکور شد باید کرد
و لعوقات حاره مثل لعوق کرنب و لعوق اسقیل و سکنجبین عنصلی بدهد و علاج ربو آنرا سود دارد و اما ادویه اضمده گرم و محلل چون جاوشیر و مقل و اشق و سکبینج
و حلبه و اکلیل الملک است و ادویه مقویه قابضه و ادویه که هم گرم و هم محلل و هم مقوی ست مع نسخ بر روغن همانست که در قول شیخ گذشت لیکن در
روغن مذکور روغن سداب و ... آب مطبوخ ادویه است اولی تر آنست که ادویه محلله مقویه چون جوز السرو و مانند آن بکار برند تا منفعت تحلیل
و تقویت یافته شود و آنچه بسبب ریاح غلیظه باشد حب سکبینج و روغن بید انجیر بماء الاصول البزوریه که مسخن ملطف باشد بدهند و این دوا اکثر مقصود حاصل است
... ناردین یا سارون مصطکی دارچینی هر یک پنج درم مر ده درم زرنباد درونج هر یک سه درم تخم کرفس تخم حرمل هر یک چهار درم سائیده با عسل ... شربتی یک درم
بثلث رطل آب شبت گرم و ضمادات همانست که در قول شیخ مسطور شد و آنچه از ضربه و سقطه بود علاج آن در جایگاهش مذکور گردد ابن الیاس ...
ورم حار بود بعد فصد و اخراج خون بقدر قوت تسکین ... جلاب از عناب ده عدد عنب الثعلب ... درم با شکر سفید و ترنجبین هر یک ده درم بنوشند ...
تلیین طبیعت با مطبوخ ملین نمایند سنای مکی هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی اصل السوس کوفته هر واحد سه درم عنب الثعلب پنج درم ...
یک درم در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید صاف نموده فلوس خیارشنبر ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کرده ... بنوشند و چون ...
و ورم زائل گردد اضمده قوی التلیین مثل این ضماد نهند کندر مقشر بیست درم ... برگ مرزنجوش تازه سوده ... آمیخته بر پارچه مالیده بر آن موضع
نهند و این ضماد دیگر از اول بیشتر تلیین دارد مقل ده درم پیه ماکیان و بط و مرغابی و مغز ساق گاو ... مقل را در آب گرم حل کرده شحوم مذکوره گداخته خوب
حل کنند و استعمال نمایند و بر فقار ادهان حاره مثل این روغن قسط بمالند قسط تلخ مرماحوز هر واحد ده درم سلیخه شش درم همه را نیمکوفته در آب گرم چهار رطل یکشبانه روز
تر کرده بر آتش ملایم بجوشانند تا یک رطل آید صاف نموده روغن کنجد یک رطل آمیخته بر آتش نرم گذارند تا آب فانی شود و روغن بماند بر فقار بمالند و اگر از ریح غلیظ
باشد هر صباح جلاب از بادیان و انیسون و اصل السوس مقشر کوفته هر واحد سه درم و گلقند عسلی ده درم بدهند و غذا مزوره نخود با شیره بادام سازند و یا هر صبح
این شربت استعمال دهند اصل السوس ... بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ کبر بیخ غافث هر واحد بیست درم بادیان تخم کرفس انیسون تخم شبت هر واحد پنج درم
همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا دو رطل بماند صاف نموده عسل شهد پنجاه مثقال در آن آمیزند و بقوام آرند ده درم از این گرفته در آب گرم حل کرده بنوشند
و بر فقار روغن بید انجیر یا این روغن بمالند زنجبیل چهار درم خار خسک کوفته ده درم در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید صاف کرده بر آن یک رطل روغن کنجد
انداخته بار دیگر بآتش ملایم بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند و تلیین طبیعت بمطبوخ سورنجان یا این حب سورنجان کنند سورنجان یک مثقال تربد
مجوف صمغ یک مثقال حب النیل ... انیسون هر واحد نیم درم ... مقل مصطکی هر واحد یک ... همه را ...
کرفس ... حب سازند و این یک شربت است و صبح خورده تا آخر روز بران صبر کنند تا اسهال نیک کند و در آخر روز بغذا نخود آب و شیره حب القرطم و گوشت

نسخه ... (حاشیه)
نسخه مطبوخ ملین (حاشیه)
نسخه روغن قسط (حاشیه)
نسخه شربت اصل السوس (حاشیه)
نسخه حب سورنجان (حاشیه)

مالیان سازند و اگر چیزی از مرض باقی ماند نطولات تشنیه سرای مثل این نطول استعمال نمایند بابونه اکلیل شبت نمام مرزنجوش برگ کرنب گل بید انجیر
برگ ریحان برگ خطمی هر واحد یک کف همه را در آب خوب بجوشانند و نطول کنند و بر موضع منقصع محاجم ناری نهند و اگر سبب او ضربه یا سقطه باشد
بسبح و بست رد فقار بموضعش نمایند و اطلیه حاره جاذب خون مثل این طلا مر و قسط و کبر و سنبل و کرنب و سلیخه مساوی کوفته بیخته بسرکه خمر حل کرده استعمال
کنند و اگر سبب آن تشنج رباطات بسبب جراحت شدید موذی یا برودت شدیده مشنج باشد این قلیل الوقوع سریع القتل و الهلاک و لا علاج است ابن هبل
گوید که علاج حدبه حادث از ریاح غلیظه و رطوبات باستفراغ بدن از حب منتن یا حب سکبینج کنند و در ایام راحت گلقند عسلی تنها یا مع مصطگی و انیسون
استعمال کنند و آب گرم بنوشند و روغن بان و زنبق بر موضع بمالند و بطبیخ مرزنجوش و نمام و قیصوم و اذخر و سداب بشویند و غذا گوشت بریان سازند
و بالجمله علاج این هر دو نوع مثل علاج تشنج امتلائی کنند و این ضماد حدبه رطوبی را نافع است سنبل رومی و قسط و صبر هر واحد مثقال نیم درم لادن و قصب الذریره
و اقاقیا هر واحد پنج درم گل ارمنی گل سرخ هر واحد ده درم جوز السرو شش درم ادویه سائیده بآب مورد بر پشت ضماد کنند و اگر به نشود بر موضع داغ صلیبی نهند
ابو منصور گوید که حدبه اگر از ضربه یا سقطه افتد اضمده مقویه مثل ضماد مرتب از گل سرخ و برگ مورد و مغاث و روغن گل و مانند آن سازند و اگر از رطوبت
لزج باشد حب شبیطرج یا حب سورنجان بخورند و روغن بید انجیر بماء الاصول یا ماء البزور لازم گیرند و تعاهد این ضماد نمایند و نسخه آن همانست که در قول نوح
گذشت لیکن درینجا گل سرخ عوض میع ست و روغن زنبق که دران میعه و جند بیدستر و فرفیون حل کرده باشند بمالند و بآب بابونه و مرزنجوش و شیح مطبوخ
نطول کنند و باضمده گرم که در باب عرق النسا خواهد آمد ضماد سازند و غذا نخود آب و روغن جوز و توابل کنند و از اغذیه بارده و غلیظه حذر نمایند و ایضاً
حدبه از خراج که در فقار پشت برآید حادث میشود و علاجش اول فصد باسلیق است و ضماد بادویه مقویه مثل گل سرخ و آس و مانند آن و روغن گل و شرب
ماء البقول بمغز خیار شنبر و اگر این مرض اطفال را افتد بپرهیز و مالش و روغن و ضماد او اقتصار کنند چنانچه مذکور شد انطاکی گوید که حدبه خلقی را علاجی نیست
و غیر آنرا معالجه بتنقیه و ادهان و اطلیه نمایند و مقعدها و فتیلها در او حاجت پشت بهتر از مشروبات است و از ریاح بعضی آنست که غلبه کند و استخوان را بشکند
و بعضی آنست که از عضوی بعضو دیگر منتقل شود و علاجش همه نفش و محلل از مشروبات و غیره است و آنچه برای هر ماده از دوا است معلوم شده
پس اعاده آن طول نمیدهیم مگر آنکه باین مرض مختص است از انجمله مثل غاریقون است و ریوند و زنجبیل و تربد اگر این ساوی سوده جمع کنند و از ان یکدرم
بخورند و تکرار نمایند از حدبه رطوبی خلاص یابد و از مجربات است و همچنین برز از قلفل و سعد و انیسون چون بخورند و عصاره کرفس یا طبیخ حی العالم و بیخ توت
و از مجربات طلا روغن عاقرقرحا و بید انجیر و سداب و خردل و جوز و بادام است مجموعا و مفردا این وقتی ست که ماده بارد باشد و اما در ماده حار لا بد است
از فصد و شرب شربت ورد و بارد جمع اپشک بذر در سرکه سرشته طلا کنند و کذا آب کشنیز بروغن بنفشه و بادام و از مجربات انجیر و قرطم و صنوبر مطبوخ
اولی ست و آنچه برای اخراج اخلاط لزجه از پشت و سرین مجرب ست آن روغن نفط و زقوم ست شرباً و طلاً گوهر مثل انیست علاج درد پهلو و خاصره
ایضاً در تذکره نوشته که اسباب حدبه جماع در حالت ضعف دماغ و امتلا ست و حرکت سخت بعد تغذیه مثل هریسه و بعد استفراغ و علاجش
و درد اعصاب و ارتخا و فرطیس مع امتلا و کثرت اغذیه مولده اخلاط غلیظه و بخار غلیظ است و علاجش انیست که چیزی بهتر از قی بترب و شبت و عسل
و بورق نیست بعد آن فصد باسلیق و وضع محاجم بر جهت منحدبه و اگرچه ناری باشد و استفراغ بایارجات کبار و تناول مثرودیطوس و تریاق اربعه و معجون
سرمس بعده سعادت استفراغ و معاجین همچنین مع ملازمت اضمده و نطول بهر محلل منقطع مثل اشق و حرف و زنجبیل و میعه ممزوج بلعابات و تمروع
بادهان حاره مثل روغن قسط و بابونه و غار و ناردین و نرگس و این ضماد مجرب از ترکیب ماست ترمس حلبه باقلا جو مساوی کوفته بیخته نصف این
حنظل کوفته و ربع آن انجیر خشک و ربع انجیر هر واحد تخم کرفس و اشق و میعه و زعفران و بیخ کبر بعسل سرشته بکار برند و این معجون در هر سه روز دو مثقال
استعمال کنند و سه روز بگذارند که مجرب ست از ترکیب ابن ادهم و نفع بسیار امراض عصب خطا نکرده غاریقون تربد هفارت سورنجان هر واحد ده درم
بلیله کابلی اسطوخودوس سقمونیا هر واحد پنج درم بیخ اشق قسط دارچینی هر واحد چهار درم صبر مصطگی عاقرقرحا جنطیانا حب الغار قرنفل فلفل هر واحد

سه درم و در سه چندان آن عسل معجون سازند و بردارند و از علاجات جیده آن بستن حجامت است یکبار بین نان گرم بیان گرم پیچ چادر گرم لپیدن گرم پس با دخن مهین سعتر هندی گویند که آنچه از دوای ثمار یقون و غیره در قول انطاکی گذشته مجرب صحیح است و چون خلط از لزج طبیب را مانده گرداند و از پشت و سرین و غیره خارج نشود پس روغن نفط و زفت و قیر استعمال نماید و این حب هندی را که از سه و صدیه رطوبی را بعد تنقیه مفنی از ادویه دیگر است و بسیار کسان از این به شده اند تخم کرفس کلفلفه قلفل دار فلفل بادیان نمک طعام شیطرج هر واحد یک درم نیم بارده درم زنجبیل یازده درم بلیله زرد تربد تقشیر مجوف هر یک پنج درم کوفته بیخته قند سیاه بقوام آورده در آن جمعا بقدر بادام سازند و یکی از آن بخورند و این اجازت تجربه کرده ام و صحیح یافته شد و خطا نکرده یاد دارند و مداومت در آنکه در قول ابو منصور که شد تنقیه بیحکومه

وجع ظهر یعنی درد پشت

شیخ میفرماید که وجع پشت در عضل و اوتار داخل و خارج سطیحت صلب میباشد پس اگر از لمس درست و درد کند سبب در خارج باشد و الا در داخل بود و هر چه که باشد یا بسبب برودت مزاج ساذج واقع در پشت و یا بلغم خام متولد در عضلات و فقرات پشت یا انصباب آن از بدن در عضلات و رباطات و اوتار پشت و یا دخول ریح در اعضای مذکوره حادث شود و یا بسبب کثرت تعب و برداشتن بارگران و حرکت سخت و نشستن بر کرده نشستن و یا بسبب کثرت جماع و گاهی از اسباب حدبه افتد چون هنوز مستحکم نشده باشد و یا بسبب مشارکت بعض اعضا بود چنانچه بسبب ضعف گرده هزال و ورم آن و یا بسبب امتلای شدید رگ بزرگ موضوع بر طول پشت از خون و یا بسبب ورم و جراحت در قصبه ریه و گاهی بمشارکت رحم باشد چنانچه قرب ایام حیض یا در اختناق رحم و هنگام درد زه و گاهی درد پشت از علامات بحران بود طریق تشخیص این اسباب اگر درد بی ثقل و تمدید حادث شود و دم من گردد و از مشی و ریاضت و مالش و چیزهای گرم تسکین یابد و هنگام سکون و در شب و در سرما اشتداد نماید و در پشت سردی محسوس گردد سببش برودت مزاج باشد و اگر درد وجع ثقل و تقدم تناول چیزهای سرد مولد بلغم و افزونی در درد و ثقل روز بروز و دیگر علامات مذکوره برودت مزاج یافته شود و سردی ملمس موضع وجع بود سببش تولد بلغم باشد و اگر در ثقیل لازم سر بیک و تیره بود و بعد غضب و تعب و جماع متعب و جز آن که تحریک ماده کند حادث شود سببش انصباب بلغم باشد و اگر درد ممدد و منتقل باشد و ثقل کمتر بود و از چیزهای گرم و تکمید و تدهین راحت و از اغذیه منفخه ضرر یابد سببش دخول ریح در پشت باشد و اگر التهاب و لذع مع خفت بدن و عدم ضربان و رنگینی قاروره و تشنگی و سکون با شیای سرد بود سببش حرارت ساده باشد و اگر در صفرا بان و تمام پشت از ابتدای فقرات پشت تا آخر فقرات قطن بود و حرارت آن موضع و سرخی رنگ آن باشد و هنگام حرکت در د شدت کند و شدت تشنگی و سائر علامات غلبه خون موجود بود سببش امتلای رگ باشد و اگر تقدم تعب و برداشتن چیزی گران و مانند آن و کثرت جماع و یا علامات اسباب حدبه و یا آثار ضعف و هزال و ورم گرده و یا ورم و جراحت قصبه ریه و یا قرب حیض و یا اختناق رحم و طلق و یا علامات بحران معلوم شود سببش یکی از این اسباب باشد علاج اگر بسبب سردی مزاج یا بلغم خام یا ریح باشد علاج ایارج افرسه کنند و یا منضج از مطبوخ پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی سورنجان مکوه بادرنجبویه هر یک هفت ماشه بسفایج پنج ماشه انجیر زرد چهار عدد مویز منقی دو توله با گلقند عسلی سه توله بدهند و بعد نضج تنقیه بحب سورنجان و حب منتن کنند و جهت تعدیل مزاج معجون چوب چینی با عرق چوب چینی دهند و روغن قسط و سداب و بابونه بمالند و معاجین حاره و ماء العسل دهند و روغنهای گرم چند بید ستر آمیخته بمالند و ضمادهای حاره مثل مقل اشق حلبه بابونه حب الغار بلعاب تخم کتان و روغن بیدانجیر آمیخته ضماد سازند و غذا نخود آب گوشت طیور با مصالح گرم دهند و تقلیل غذا سازند و جائیکه ماده نباشد صرف تعدیل و مالش روغنهای گرم در بارد و سرد در حار کفایت کند و ایضا در وقتی هرچه در ریح البواسیر گذشت بکار برند و اگر بسبب امتلای رگ بزرگ باشد فصد باسلیق کنند و بعد از نضج بمنضج صفرا تنقیه از مسهل صفرا نمایند و اگر بسبب تعب و کثرت جماع باشد روغنهای گرم بمالند و ترک سبب کنند و اگر از اسباب حدبه یا بسبب ضعف گرده هزال و ورم آن و یا بسبب ورم و جراحت قصبه ریه و یا بمشارکت رحم باشد علاج هر واحد مذکور شد بدان توجه نمایند ذکر بعض ادویه مفرده و مرکبه نافع درد پشت خوردن بوجبه سه درم و کذا پوست زرد و قیق نارنج که در آن مغز سفید نباشد و شیشه کرده از روز یکشنبه تا سه شنبه در آفتاب آمیخته و کذا مداومت خوردن جوز و انجیر و کذا خوردن پوست سنگدان چرز و کذا اجابه قو البعض هر واحد در وجع ظهر بار و مجرب سا و بدی است

و شراب نانخواه و کذا ماهی زهرج و پوست بیخ آن سه درم و کذا رسن و کذا مومیائی بقدر نخود بماء العسل و کذا آب کرفس تازه بعسل و کذا بندق هندی بقدر نخود
و کذا اترید و کذا دار فلفل بعسل و کذا انیسون و کذا حب رشاد و کذا قوه الصبغ بعسل و کذا حب الغار و کذا طبیخ برگ سنبر او و کذا فاوانیا و کذا افراسیون و کذا اصلیت و کذا
بهادشیر و کذا زعفران و کذا زراوند مدحرج و شراب و ضماد سنا و کذا مغز حب محلب بعسل و کذا مرزنجوش و کذا پیه گورخر و کذا اسیسالیوس و کذا روغن تخم ترب و کذا
کمافیطوس و کذا روغن بطم و کذا سعد و کذا روغن فندق و کذا تخم حرمل و کذا تخم یا گل شبت بعسل پخته و کذا روغن آجر و خوردن نارجیل و کذا لبلاب حلبه و کذا مغز
حسک و کذا مویز سرخ و یا کشباندر به آب ترکرده بعسل و کذا گوشت گورخر و کذا اکرنب پخته و کذا لحم سقنقور و کذا مار ماهی و کذا لحم گوزن و کذا ملازمت اکل
نعنع بستانی و قناء التیس و روغن نارجیل کهنه و کذا روغن خردل و کذا روغن حب الاترج و کذا روغن جوز کهنه و کذا روغن تخم انجره و کذا روغن قرطم و کذا پیه گورخر و روغن قسط و کذا
روغن جندبیدستر و کذا روغن قنفذ و کذا پیه شترمرغ و ضماد برگ خرزهره و کذا گل آن و کذا مرزنجوش سوده بموم و زیت آمیخته و کذا قصب الذریره
بسرکه سرشته و کذا نسرین و کذا اشنان [illegible] بسرکه سرشته و کذا بیخ قثاء الحمار سوده در میبختج پخته و کذا آرد کرسنه پخته و کذا زفت یابس و کذا [illegible]
سوده با آن آمیخته و بپارچه مالیده و کذا لحم ابن عرس و کذا سرگین کبوتر و حرف و شراب حقنه سکبینج و کذا روغن خسک و پوشیدن مرغزی و کذا پوست
و تعلول شوربای گوشت گوزن هر واحد نافع درد پشت بارد است و خوردن کشنیز خشک با شکر و کذا اسفاناخ درد پشت حار را نافع بود و دیگر [illegible] درم
با عسل و یا با اشق و فرفیون هر واحد نیم درم بیامیزند و از یک مثقال تا دو مثقال بخورند اخراج بلغم و تسکین درد پشت نماید و کذا غاریقون دو درم ریوند [illegible] نیم درم
درد پشت بلغمی را مفید است و دیگر خوردن لوبان برای وجع ظهر مجرب است و اگر شاخ آهو در اوند کرده بگل حکمت گرفته در آتش بسوزند پس سوده [illegible]
از آن با روغن گاو بخورند درد پشت ریحی و بلغمی را سود دارد و دیگر اول پشت را بروغن چرب کنند بعده سپندان یعنی حالون آب سابیده طلا نمایند و در آفتاب
نشینند درد پشت و تهیگاه دفع کرده و کذا [illegible] آب سوده طلا کردن و در آفتاب نشستن و دوائیکه درد پشت بلغمی را مجرب است غاریقون یک درم [illegible]
سکبینج اشق مقل ازرق هر واحد نیم درم فرفیون شحم حنظل حجازی [illegible] روغن بادام حب کرده هر یک ربع درم باهم آمیخته بخورند به روغن که دافع درد پشت
و کمر است شحم حنظل مغاث سورنجان زیره سیاه فرفیون [illegible] هر کدام سه مثقال [illegible] کرده در سه رطل آب [illegible]
و اگر نباشد روغن بید انجیر [illegible] آن قدر که آب فانی شود و صاف نموده نیمگرم بر پشت و کمر و عانه بمالند [illegible] بسیار مفید است در [illegible]
و صابون حل کرده نیمگرم ضماد کنند حب چهار برگ که برای درد پشت ریحی و وجع مفاصل و درد تهیگاه و گردن و شانه و همه دردهای ریحی را بسیار نافع
برگ تنباکو سبز نازک که آنرا بهندی کونپل گویند و برگ نازک بید انجیر سرخ و برگ نازک داتوره و برگ نازک عشر و نمک طعام هر یک چهار توله سابیده حب بقدر نخود
سازند شیرینی یک عدد صبح و یکی شام و روغن زیره [illegible] بمالند و جوارش اسقفت و روغن قلی و معجون [illegible] و معجون تربدی و فلاسفه و حب اذراقی
هر واحد نافع درد پشت است **اقوال اکابر** شیخ میفرماید واجب است که علاج درد پشت بسوی معالجات اوجاع مفاصل و معالجات حدبه و [illegible]
رجوع کنند چه طریق علاج همه واحد است اما معالجه [illegible] ضمادات و مروخات مذکور در ابواب گذشته باید کرد و آنچه از بلغم خام باشد باید که استفراغ شود بـ
ایارج شحم حنظل و حب منتن نمایند و معالجه آنکه از تعب باشد مانند آن باشد بغذای جید و مروخات معتدله و روغنهای نیمگرم باید کرد و آنچه از جماع باشد علاجش علاج
کسی است که از جماع ضعیف شده باشد و آنچه بسبب گرده باشد علاجش علاج ضعف گرده است و علاج کائن بسبب امتلای رگ بزرگ فصد باسلیق [illegible]
نیز بهست که این فی الحال تسکین نماید خصوصاً چون اتباع بمروخات از روغن گل و مانند آن کنند و آنچه بسبب حدبه باشد علاجش علاج حدبه است و اکثر درد
پشت بسبب برودت یا بسبب ضعف گرده بود پس می باید که اکثر علاج ازین دو جهت باشد و کلام مستوفی در علاج گرده و ایضاً در تسخین پشت در باب حدبه
ذکر کردیم لیکن معالجات خاص بوجع پشت بارد استعمال روغن فرفیون تنها ست و از مشروبات مجربه برای آن تریاق اربعه است یا روغن بید انجیر با آب
کرفس و اینکه نقوع نخود سیاه [illegible] چهار درم روغن گاو و یک درم عسل بنوشند این تا چهار ده روز استعمال کنند و خوردن حیوان وادمان او خیلی سود
و حب [illegible] را از اصحاب این درد [illegible] و اما ضمادات پس تضمید بتخم زهره در سرکه [illegible] کنند و تضمید بمثل جاوشیر و مقل و اشق و سکبینج

و جند بیدستر و فرفیون مفرد و مرکب به روغن غار و حب او و روغن سداب تخم او و روغن بید انجیر و روغن میعه بسیار نافعست تو آئمر وقعات روغن فرفیون و روغن قسط و روغن سداب ست و روغن سوسن را خاصیت عجیب ست و اولی آنست که او لا پشت را گرم کنند و بپارچه درشت بمالند پس تمریخ نمایند جیر جاقی در ایلاقی گویند که اگر سبب درد پشت ماده خام بود علاجش بر انیدن ماده باشد بیاره الاصول و روغن بید انجیر و استفراغ بقی و دوای سهل چون حب منتن و حب سکبینج و ایارج فیقرا مرکب با شحم حنظل و اگر وج را نیمکوفته شب بانخود تر کنند و صبح جوشی دهند و صاف کرده عسل و روغن گاو آمیزند صواب بود و اگر سببش ریح غلیظ باشد و اکثر در پشت و خاصره ازین میباشد معالجه بحار الاصول مع روغن بید انجیر کنند و این حب سکبینج در درد پشت و تهیگاه را سود دارد بگیرند حلبه و حب الرشاد و تخم کرفس و نانخواه و زنجبیل برابر سکبینج برابر همه کوفته بیخته باهم سرشته حب سازند و صبح دو درم بخورند و اگر سببش سوء مزاج سرد ساده باشد تبدیل مزاج کنند و معجون بنیاد مثرودیطوس سخت نافعست و اگر سببش رنج و ماندگی باشد آسایش جویند و طعام سبک و لطیف خورند و گرمابه و روغن بنفشه و بابونه بکار برند و اگر سببش امتلای رگ پشت بود رگ باسلیق و بابض زنند و روغن گل بمالند و طعام سبکتر کنند محمود گوید که درد پشت اگر از برودت مزاج یا کثرت بلغم خام باشد علامتش سفیدی رنگ قاروره و بطوء نبض و تقدم تناول اغذیه غلیظه بالزجه و زن و باد و عادت و رطوبت زبان و قلت تشنگی و شدت درد بعد بیداری از خواب عرق و ایذا از تناول فواکه رطب و آب سرد و امتلاست پس هر صبح جلاب از بادیان و انیسون و اصل السوس هر واحد دو درم و گلقند عسلی ده درم دهند و غذا نخود آب بشیره بادام و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیه بدن از اخلاط بلغمی غلیظ لزج بحب سورنجان یا بحب ایارج یا بحب قوقایا یا بمطبوخ سورنجان کنند و در هر هفته یکبار قی بمقیات که در باب ... القیء مذکور شد بفرمایند و دوالی بباید استعمال نمایند و بر پشت روغنهای گرم مثل روغن زنبق و خیری و نمام بمالند و از جماع و طعام شب و فواکه و آب سرد حذر کنند و بر تناول حب منتن مداومت نمایند و یا گلقند ده درم در آب گرم حل کرده بنوشند یا معجون بخورند و این حب صاحبان این مرض را نافعست شحم حنظل شیطرج سکبینج هر واحد یک نیم دانگ صبر عنبر بیدستر هر واحد یک درم مقل ازرق یک نیم درم سورنجان مثقال کوفته بیخته بآب گندنا حب سازند و این یکشربت ست و اگر از تعب و کثرت جماع باشد ترک آن کنند و راحت و خواب و حمام نمایند و هر صبح جلاب از عنب الثعلب سه درم و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزوره ماش و شیره بادام سازند و پشت را بروغن زنبق و خیری زرد و بنفشه ممزوج بمالند و اگر از امتلای رگ باشد هر صبح جلاب از عناب ده عدد و شکر سفید ده درم و عنب الثعلب سه درم بنوشند و غذا مزوره مذکور و اسفاناخ خورند و یا آب انار بی‌دانه و قند یا شکر سفید ده درم بنوشند و اگر فائده نشود فصد باسلیق کنند و یک لحظه در آب سرد داخل شوند و در مکان بارد و زیر بادکش نشینند و در جای نمناک خواب کنند تجربه کرده‌ایم که درد پشت و خاصره نیز از اجناس اوجاع مفاصل ست و اکثر این علت از اخلاط ردی غلیظ بلغمی بود پس اگر سببش برودت مزاج و بلغم خام منصب در مفاصل باشد و این اکثری ست قی بآب اصل السوس با شبت کنند و هر صبح شربت اصول بنوشند و چون نضج ظاهر شود تنقیه بحب سورنجان و حب منتن و حب فوقی کنند و روغنهای گرم بمالند و از بقول بارد و رطب پرهیز نمایند و معجون فلاسفه نافعست و تضمید بصموغ منتنه و آن در قول شیخ گذشت و تنطیل بآب شبت و قیصوم و مرزنجوش و اکلیل و پودینه و بعد خروج از آبزن مالش بروغن سداب مفید و بدانند که استعمال ادویه نافع اوجاع مفاصل از رطوبت مدر بول اوجاع پشت از برودت و رطوبت را صحت بخشد و اگر سببش کثرت تعب و کثرت جماع یا سوء مزاج حار یابس باشد هر صبح آب عنب الثعلب با شکر و شربت آلو و تمر هندی بنوشانند و اگر سببش امتلای رگ باشد هر صبح شربت عناب یا شربت انار یا شربت تمر هندی با آب عنب الثعلب یا بشیره خرفه دهند و غذا مزوره اسفاناخ و مطبوخ بقول خنک بخورند و اگر سببش حمیات بلغمی باشد علاجش بعلاج اوجاع مفاصل باز کنند قرشی گوید که در بلغمی بعد نضج تنقیه کنند و سکنجبین بزوری با آب اصل السوس و سکنجبین عنصلی و شربت اصول و یا آب کرفس و سکنجبین بزوری و یا نخود سیاه و بلبون و مویز در آب گرم تر کرده یا جوشانیده صاف نموده سکنجبین عنصلی داخل کرده بدهند و غذا جوزه مرغ و کبک و کبوتر بچه بشبت یا نخود سیاه و بلبون سازند و شحم قاوندی بمالند و بدانچه مناسب بوم بخورانند و پشت را بجرقه خشن مالیده بعض شحوم و ادهان حاره بمالند و آنچه از امتلای رگ بزرگ باشد چنانچه هنگام احتباس حیض یا خون نفاس یا منی از طول ترک جماع عارض شود آنرا فصد فی الفور زائل کند و جماع اگر سبب احتباس منی بود و آنچه از فرط جماع باشد هرچه در تدبیر افراط جماع ذکر کرده‌ایم بعمل آرند فقط [illegible] گوید که

علاج درد پشت تابع برودت بخور دادن گلقند و نوشیدن آب مطبوخ عود و اسهال طبیعت بدانچه مخرج خلط بارد باشد مثل حب سورنجان کنند و مالش پشت بهیئت
و ریختن آب نیم گرم میان دو غذا نخود آب و چندی از امتلا نمایند و علاج درد پشت تابع حرارت بفصد باسلیق در ابتدا و شرب شیره تخم خرفه و سکنجبین و نوشیدن آب انار ترش
و استعمال شربت آلو و تبرید موضع بصندل و گلاب کنند و غذا مزوره سماق یا غوره سازند و بر موضع سرد بخوابند و بر پشت آب سرد بریزند و حضرت گوید که آنچه بسبب
برودت و بلغم باشد تنقیه بلغم مثل حب ایارج یا قی یا حقنه مخرج بلغم مفتشی سرایح کنند و معجون ورج و معجون نجاح خورانند و ماء الاصول بروغن بادام تلخ یا روغن خروع
استعمال کنند و اگر ماده بسیار باشد بر مثل شوربای نخود بعسل اقتصار نمایند و روغن بلسان بمالند و پشت را بخرقه درشت مالیده بعض شحوم حاره مثل پیه پلنگ
یا پیه نهنگ چرب کنند و این و انبه پست بگیرند روغن قسط و روغن نارذین و روغن غار و در آن جندبیدستر و کندر و تخم انجره هر واحد سه درم فرفیون یک مثقال حل کرده
بر پشت بمالند و اگر دیگر حلتیت برگ غار بیزند و شب بر پشت بمالند و صبح حمام نمایند در درد پشت کهنه را مفید بود و یا سلق و برگ خرزهره بجوشانند بعض روغنهای گرم
مثل خاگینه پخته ضماد کنند و یا روغن نبق ده جزو بگیرند و فرفیون و جندبیدستر و میعه هر واحد یک جزو حل کرده بمالند و قی بشرب لازم گیرند و گاهی از درد پشت بادی
دیگر عارض شود و علاجش ازاله سبب است میر عوض مینویسد که درد پشت حادث از سردی مزاج و بلغم خام بعد قی و اسهال تریاق اربعه با طبیخ بزور و اصول و آب نخود سیاه
و اطریفلات و مربای ورج دهند و حلبه ابکوبند و بآب بپزند و بر پارچه مالیده بر موضع در نیم گرم ببندند و چون خواهند که جدا کنند بحمام روند و خرقه را جدا سازند و این ضماد در تسکین اوجاع
ظهر عجیب الفعل است شحم حنظل صبر سکبینج هر کدام دو جزو جندبیدستر مقل هر کدام نیم جزو شیر [illegible] دو درم و آنچه از تعب و کثرت مجامعت باشد ترک سبب کنند و روغن بنفشه و روغن بابونه مالیدن بکار برند

وجع خاصره یعنی درد تهیگاه

اسباب این مثل اسباب درد پشت باشد و کذا علامات آن علاج علاجش بعلاج درد پشت کنند و خوردن حلوای تخم ترهندی فرید در دیگر و مغلظ منی است
و اگر از ریح البواسیر باشد علاج آن نمایند و خوردن مقل بقدر دو مثقال وقت خواب و کذا حب مقل و معجون آن مجرب است و بستن نان ماش هندی که در آن حلتیت [illegible]
و تخم شبت داخل کرده باشند نافع و این ضماد برای درد کمر و زانو مجرب رسیده افیون یک توله شنگرف قسط تلخ صبر زرد هر واحد نیم توله در آب ادرک حل کرده طلا
و در آفتاب یا نزد آتش عضو را خشک کنند و دو سه روز همچنین بعمل آرند و بقول اهل هند برای درد کمر این حلوا نافع است ستونتهه [illegible] تخم ارند هر یک شش دام
روغن [illegible] شکر هر یک دوازده دام شیر گاو نیم آثار اول مغز ارندی سوده در روغن بریان نمایند پس شیر آمیخته بجوشانند چون غلیظ شود شکر انداخته حلوا سازند و حسب
مزاج خورند و ایضاً تخم ارند نمک لاهوری سیده چوب هر واحد توله انگوزه نیم توله آرد گندم نیم پاو بگیرند و از روغن تانی از یک طرف پخته بر بندند مفید بود و شیخ میفرماید که اکثر
این درد ریحی و بلغمی بود و علاج این بعلاج درد پشت قریب است و از علاج خاص با این درد نیست که بگیرند حلبه و حب الرشاد و باقی اجزا همان حب سکبینج است که در وجع
ظهر بقول جرجانی مذکور شد و اگر بسبب ورم در عضوی یا در آنچه مشارک او باشد عارض شود علاجش علاج آن بود و بسبب سوء مزاج حار ساده یا مع ماده کمتر افتد مگر بسبیل
مشارکت اعضای [illegible] امعاء و علاج و علامت آن ظاهر است کرمانی گوید که در بلغمی و ریحی حمول شیافات ساخته مرتب از مقل و اشق و انیسون و تخم سداب و تخم کرفس
و شحم حنظل و سورنجان مع ماهیزهرج و امثال آن سریع التاثیر است بنا بر قرب موضع علامت خضر میگوید که حقنهای مفتشی [illegible] ورج و مخرج بلغم بعمل آرند ابو منصور مینویسد که اندک
تخم کرفس و سکبینج و فانید ساخته بخورند و یا حب الرشاد سه درم بعسل استعمال کنند تا آنکه ورم کند بعده این فتیله بکار برند که عرق النسا را نیز نافع است بگیرند حب الرشاد
بورق سکبینج بوده [illegible] از آن فتیلها سازند و مولف اقتباس گوید که اگر بسبب کثرت جماع باشد ترک آن نمایند و روغن لعوب سبعه مالند و دو سه روز حمام متواتر کنند
و دواء المسک [illegible] هر دانه حلو سخان با [illegible] اللحم ساده ممزوج یا چهارم حصه شراب دهند و غذا قلیه نرگسی و خاگینه با نان خشکار خورانند و خوردن [illegible] بیضه مرغ [illegible] عظیم الاثر

دوالی

عبارت است از فراخ شدن رگهای ساق و قدم بسبب کثرت نزول خون سوداوی بسوی آن و گاه از خون صرف غیر سوداوی و گاهی از خون بلغمی [illegible]
و بهر چند که باشد ماده این مرض در اکثر خوفی بود که در آن عفونت نباشد و الا در آن پای از تقرح و ورم خبیثه سالم نماند و اکثر پیکان و پیاده روان و حمالان [illegible]
را که پا بسیار ایستند چنانچه خدام امرا و سلاطین از ایستادن طویل عارض گردد و خاصه چون ایشان استکثار اغذیه مولد سودا نمایند و در بلدان حاره [illegible]

بسیار افتد و بیشتر عقب امراض حاده واقع شود و سبب انتقال ماده بسوی آن نیز تعیین نمیکرد آن وگاهی ابتدا افتد چنانچه اوجاع مفاصل ابتدا
عارض شود و [illegible] از کسانی که بدین بسیار عارض گردد و دوالی گاهی علاج نپذیرد و گاهی آنرا قطع کنند و از قطع آن بسبب فقد این راه غذا عضو لاغر شود
بیشتر سوداوی از ایشان چون قطع و منع کنند امراض سوداوی و مالیخولیا از ان عارض گردد چون مادت باشد از قطع آن خوف عروض مالیخولیا بود و گاه دوالی
جهت حرارت مزاجی یا عارضی ماده متعفن شود و بقروح انجامد گیلانی در شرح قانون مینویسد که مردی را مرض قریب باین حالت در پای بود و عقب زوال دوالی مالیخولیا
عارض شد بعد از ان باز مرض پای و عارض گردید و مالیخولیا زائل شد و تکرار این هر دو حال بران قریب بار مشاهده کردیم و دوره این هر دو مرض در یکسال بر این
میگردید و اکثر دیده شد کسی را که مالیخولیا بود و بعد حدوث دوالی در ساقهای او از ان خلاص یافت [illegible] تشخیص این مرض چنین است که رگهای سطبر گرد اگرد ساق
و قدم ظاهر شود و گره گره در ان پدید آید و حرکت ثقیل و رفتار بسیار و سریع دشوار گردد و تمیز نوع ماده آن از علامات تحقیق [illegible] و رنگ عضو و تدبیر
سابق و از وقت حاضر پوشیده نیست چنانچه رنگ سرخ قانی دلیل خون صرف بود و [illegible] و رنگ تیره مائل بسبزی یا سبزی بر خون سوداوی دلالت
کند و این بتشقق و تقرح سرعت نماید و رنگ مائل بسفیدی و شفافیت و نرمی عضو بر خون بلغمی گواهی دهد علاج [illegible] فصد باسلیق کنند بعد از ان فصد عروق
ممتلی نمایند و از دست بمالند و بیفشارند تا خون تمام بیرون آید و تنقیه سودا بمسهل و ماء الجبن کنند و ترک ریاضت نمایند و از اغذیه مولد سودا احتراز کنند
و بقول [illegible] این جزء طلای قطران و کذا زهره گاو نیز مفید بود و در علاج مهلت روا ندارند و معالجه [illegible] شناسند اقوال حکما مصنف اقتباس
گوید که بعد فصد باسلیق یا صافن تا دو هفته تفریق فرمایند و باصلاح کبد بعده تنقیه بماء الجبن مطبوخ افتیمون فواکه هلیلجات و سفوف لاجورد و حب لاجورد و معجون
نجاح کنند و یا ایارج فیقرا و حجر ارمنی و لاجورد مغسول و مطبوخ افسنتین ترنجبین و حب غاریقون هلیلجات پس [illegible] از قابضه مقوی عضو بمالند و چون مستحکم
[illegible] شگافند بطریقیکه در قول شیخ بیاید و اگر از عود آن ترسند بعد بریدن رگ سر داغ دهند بعده ادویه قابضه بارده مثل [illegible] مازو و جوز السرو و اقاقیا
و [illegible] و امثال اشباه آن ضماد کنند تا باز عود نکند و ساق و قدم را قوت دهد [illegible] شیخ الرئیس مینویسد [illegible] دوالی [illegible] است که
استفراغ خون از عروق دست و تنقیه سودا و اخلاط غلیظ و اصلاح تدبیر باید کرد و ترک [illegible] و حرکات متعب و قیام طویل کنند بعد از ان بفصد این عروق متوجه شوند همه
خون سوداوی که در ان باشد بیرون آید و در آخر آن فصد ضماد نمایند بعده در [illegible] مدت تمام تنقیه بدن مثل ایارج فیقرا با اندکی حجر لاجورد کنند و حتی الامکان امساک
نمایند و شرب افتیمون [illegible] ماء الجبن لازم گیرند و حرکت اصلا ترک کنند و استعمال رباط بر پای به بستن آن [illegible] بسوی فوق و از عقب تا زانو رسانند و [illegible] فایده میدهد
نیز رباط استعمال نمایند و اولی آنست که حرکت نکنند و مشی ننمایند مگر بعد بستن پایها و [illegible] بخصوص بعد تنقیه بفصد دستها و پایها [illegible] دوالی خاکستر
چوب انگور و روغن زیت که بران [illegible] پاشیده باشند طلا کنند و طلای [illegible] مطبوخ و نطول آب آن و [illegible] آرد جاورس و تخم [illegible] از قبیل است و اگر
سوای قطع تدبیری سود ندهد جلد را بشگافند و دوالی را ظاهر کنند و در طول آن شگاف [illegible] در عرض [illegible] همه خون که اندران باشد بیرون آید تا ممکن
آنرا [illegible] بعد تنقیه [illegible] کردن در طول نمایند و گاهی سل و قطع اصلا بکنند و در ان هنگام باید که استعمال آن نمایند الا ضرورت [illegible]
سل [illegible] است [illegible] گاهی سرخ سوای سیاه کنند [illegible] اولا [illegible] آید و گاهی قرحه [illegible] نشود تا مبالغه در تنقیه نکنند و بعد آن
اسهال اخلاط سوداوی و غلیظه [illegible] نمایند [illegible] قطع و سل و داغ واجب است که مولدات اخلاط سوداوی ترک نمایند و [illegible] تنقیه بدل کنند تا فضول [illegible]
پیدا نشود و دوالی معاودت نکند اگر چه ماده بسوی آن [illegible] باشد [illegible] حرکت کند انچه معتاد [illegible] از پای بسوی عضوهای شریف بود و با آنکه [illegible] رباط و شق خطر
رد ماده و منع از عضو [illegible] بسوی عضوهای [illegible] است [illegible] آنست که بعد سل و غیره [illegible] تنقیه ماده باقی [illegible] ایلاقی و مرجانی گویند که علاج دوالی
نیز همین است که اول تنقیه بدن و ترک مشی کنند بعده رگها [illegible] شکافند و خون فاسد از ان بیرون کنند [illegible] رگهای سطبر در طول [illegible]
و اخراج ماده که اندران باشد بکنند و بعضی رگها چندانکه توانند کشیده بیرون کشند و ببرند و این را [illegible] سل گویند و باید که [illegible] عروق [illegible] کنند و الا در ساق
کنند و داغ که [illegible] است از سل بود و تا تنقیه بدن نکنند دستکاری [illegible] جراحت مندمل نشود [illegible] از ان [illegible] سیلان [illegible]

ابن الیاس گوید که فصد باسلیق و اخراج خون بقدر قوت و حسب الحاجت کنند و هر صبح جلاب از عناب ده عدد و عنب الثعلب سه درم و شکر سفید ده درم
بنوشانند و غذا مزوره ماش و نخود و شیره بادام سازند و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیه خلط سوداوی بمطبوخ افتیمون یا بحب آن کنند و چون تنقیه بدن گردد
بعد چند روز فصد آن عروق کنند و حجامت بمالند تا باریک شوند و عصابه محکم بر بندند و صاحب این مرض از اغذیه غلیظه مولد سودا مثل کرنب و بادنجان و عدس
و گوشت نمکسود و لحوم بز و گاو و بز و مانند آن احتراز کند و در رفتار و ماندگی پا التقلیل نماید شیخ رئیس گوید که بعد فصد باسلیق و ترک اغذیه مولد سودا مثل لحوم بقر
و ... و شتر و امثال آن و ترک مشی و برداشتن بارگران و تعلیق پایها در رکوب هر صباح شربت عناب با آب عنب الثعلب بخورند و بعد تنقیه سودا فصد بعض
رگها یا حجامت بر ساق نمایند و بر آن عصابه عریض محکم غیر مولم بندند و گاهی معالجه بدین کار هم میکنند که جلد را شق کرده دوالی را اظهار ساخته بطول میشگافند
و خون از آن بیرون می آید قرشی و سدید گازرونی گویند که از هر چیز مولد ماده غلیظ پرهیز کنند و فصد از هر دو دست بتدریج وقتی بالند و افراغ سودا و بلغم بعد
نضج نمایند و ایارج فیقرا بحجارهی بلیغ النفع است و کذلک طبیخ افتیمون یا حب و نجاح الحجر یا ... تازه و اگر باین تدبیر زائل نشد احتیاج باظهار عروق متسعه
از زیر جلد و شق آنها در طول و سائل کردن خون و یا قطع آنها بتمامه و داغ آنها افتد بعد از آن ادویه قابضه مثل گل سرخ و گلنار و مورد استعمال کنند تا تولد ماده ابار
دیگر منع کنند و گاهی از این خوف حدوث مالیخولیا و امراض سوداوی مثل قطرب و داء الکلب و غشی و خفقان گردد و چون این علت مستحکم شود علاج نپذیرد و غذا بقول
سبزه مثل جوزه مرغ با آب سماق و مزورات دهند و براحت امر کنند و در حمام داخل نمایند و بر عضو آب نیم گرم ریزند انطاکی در تذکره گوید که تنقیه ماده آن بفصد وقتی
کنند و آنچه در نقرس و داء الفیل مذکور گردد بدان طلا نمایند مع لزوم راحت و در تذکره نوشته که در قسم سوداوی و بلغمی علاج داء الفیل بعینه کنند و علاج قسم دموی بالفصد باسلیق
از طرف مخالف کنند اگر مرض بیکپا می باشد و الا از هر دو جانب کشایند و ابتدا بالفصد خلاف پای علت متاخر کنند اگر تولد مرض متعاقب باشد و الا ابتدا بدست راست
نمایند و خون بتدریج بحسب احتمال قوت خارج کنند و چون بدن پاک گردد جلد بشگافند و عروق قطع کنند تا خون آن بیرون آید و اگر بعد تنقیه قوا ... خوف
عود ماده باشد قطع عروق بالکلیه نمایند و علاج قسم مرکب از جمیع اخلاط مذکور یا بعض آنها بدانچه مذکور شد بسبب غالب مرکب نمایند و از صنعت این مرض نیفتند
لیکن از آن مرکب میباشد چنانچه از زردی عروق ملتویه مشاهده میشود پس اگر چنین باشد در علاج آن را نیز مرعی دارند ابن فوح گوید که ابتدا بفصد باسلیق و اسهال
سودا کنند و این متواتر نمایند و از جمیع چیزها که صاحبان مالیخولیا از آن پرهیز کنند احتراز سازند و چون این تدبیر در عمل آرند بعد از آن از عروق دوالی یکی یا دو
هر کدام که بزرگتر از آن باشد بکشایند و همچنین یکی بعد دیگری کشاده باشند و آن را بمالند تا همه خون برآید و بعد از آن متعاهد فصد و اسهال سودا و پرهیز از مولدات سودا
امر کنند گیلانی ... گوید که اولی در علاج دوالی اینست که پیش از هر چیز هر روز صبح ناشتا مسکه گاو در آب شدید الحرارت که قریب بجوش باشد تا اجزای ... مسکه را
بسیار بگذارند و بنوشند و مقدار مسکه اندک اندک هر روز افزوده از یک اوقیه تا دو اوقیه و زیاده از آن کنند و بران مداومت نمایند از چهار ماه تا شش ماه یا زیاده از آن
مع ترک اغذیه ردیه بعد از آن در تنقیه شروع کنند که این مواد بدن را نضج و اصلاح دهد و درین نفع بسیار است

داء الفیل

مرضیست که در آن ساق و قدم مانند پای فیل بزرگ شود و اکثر بسبب ریختن خلط سوداوی بود و گاهی بسبب خلط بلغمی غلیظ افتد و گاهی از خون غلیظ عارض شود
چون بسیار نازل شود و پای بدان انتفاخ نماید و اول پای سرخ شود پس تیره و سیاه گردد و سبب این شدت امتلا و ضعف عضو و سبب کثرت حرارت
و شدت جذب او و بسبب شدت حرارت ... از حرکت و احوال ... بر دوالی ... گاهی متقرح شود و از آن خوف اکله بود و این مرض ... از دوا
مستحکم از آن که حس عضو را باطل کند به نشود و تخفیف از آن محتاج بعلاج قوی دوالی بود و انطاکی گوید که حقیقت داء الفیل انصباب یکی از دو خلط است یعنی سودا
یا بلغم بر پای باشد پس مجاری آن از قریب بزانو تا نهایت پای غلیظ شود و ماده او اکثر از هر چیز مولد سوداوی غلیظ مثل لحم بقر و ماهی بزرگ است و صعود کوه و مشی
و برداشتن بارگران و نوشیدن آب قبل طعام و خوردن چیزها که قبل از انحلال ... و جماع بر امتلا آن را زیاده کند علامت سوداوی آن التهاب
و احتراق ... تیرگی ... [illegible]

صحت نیست و اگر فعل اکله از حد در گذرد و تقرح و سیلان کند قطع عضو واجب بود بنابر حفظ باقی بدن و الا علاج خفیف آن کنند و علامت بلغمی سردی عضو و سستی لمس آن و عدم تقرح و قلت وجع آنست با جمله تشخیص اسباب مذکوره مثل دوالی کنند و صلابت ورم و حرارت ملمس عضو و کمودت رنگ آن و خشونت و شقاق خفیف یا تقرح بر مادهٔ سوداوی و عدم این آثار بر مادهٔ بلغمی دلالت کند **علاج** مانند دوالی علاج کنند و تنقیه بکرات و مرات و تفاریق و برفق نمایند و بعد از تنقیه در اینجا فصد باسلیق و حجامت ساق و چسپانیدن زلو بسیار مفید بود و ادویهٔ محلله مقویه قابضه مثل اقاقیا و رامک و عصارهٔ لحیة التیس و مانند آن استعمال کنند و ساق را تا زانو بعصابه مستحکم بندند و اگر بسبب خلط بلغمی باشد بعد از نضج مسهل بلغم و حب سورنجان تنقیه کنند و در هر هفته یکبار تبرق نمایند و تقلیل غذا کنند و از اغذیهٔ غلیظه و بقول و فواکه بارده احتراز نمایند و کندر یکماشه با سکنجبین نیم باشد سائیده در داء الفیل صفیر آمیخته بخورانند و صبر و مر و اقاقیا و پوست انار به سرکه سرشته طلا کنند و درین مرض ادویهٔ گرم قوی الاسهال نهایت استعمال نکنند و شرب و ضماد بود دینه و سنای مکی و حرمل و بارتنگ و مغز تخم سیاه انجیر بعسل و قطران و شیح جبلی و تخم نمام و ضماد زهرهٔ بز و گل شاهسفرم و زهرهٔ نخوال و عاقرقرحا بعسل مخلوط کرده و خوردن تخم فاترسیت بستانی خشک و ترمرات کثیره و جگر خشک آن و کذا تخم حنظل با برگ آن بکثرت با کثیرا اصلاح کرده و کذا اسکنجبین و شرب ماء الجبن هر واحد نافع داء الفیل است و این دوا معروف بمطبوخ سبعه ادویه را با چوب سهله ستوده اند هلیله سیاه هلیله زرد افسنتین افتیمون اسطوخودوس حشیش غافث اسقولوقندریون بدستور مقرر بجوشانند و صاف کرده بنوشند و از معاجین نافعه برای این مرض اینست که هلیلجات ثلثه پانزده درم زنجبیل فلفل سیاه کندر هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل قوام داده بعد تنقیه تمام سه درم از آن بخورند و نزد اطبای هند بعد فصد و قی ضماد ابلوه و بوا و لوبان و تخم سویه بسرکه سائیده مفید و ایضا انگهری بیقی خورده بالا ادویهٔ منقیه و شهد نوشیده بمبالغه قی کردن و بابونه مرچ سیاه اجمود تخم سویه چوب چینی بابرنگ چوب نی برابر سائیده شهد آمیخته بمگرم ضماد کردن نیز نافع است

اقوال حذاق شیخ میفرماید که داء الفیل مرض خبیث است کمتر به میشود و باید که بحالش بگذارند اگر ایذا ندهد و اگر موذی بتقرح گردد و خوف اکله بود سوای قطع آن از بیخ علاج نبود و چون در ابتدای آن تدارک کنند ممکن است که استفراغات خصوصاً بالقی بسخت نفع کنند گاهی اخراج بلغم و سودا و فصد کنند اگر احتیاج آن باشد بعد از آن قوابض بر پای ضماد نمایند و اما چون مستحکم گردد امید برفع آن لبعلاج کمتر است و با آنکه جمله علاج این مرض که در آن امید صحت بود و بالفعل علاج دوالی و استعمال محللات قویه و گویند که لیسیدن قطران آنرا انفع میباشد و گاهی سلعه در پای تولد کند و بزرگ شود و مشابه داء الفیل گردد و علاجش تا هن کنند جرجانی میگوید داء الفیل اگر شروع باشد علاج او آسان بود و هرگاه که زمانه گذشته فیر شود و درشت گردد علاج کمتر پذیرد و علاجش آنست که متواتر بود بادویه که بلغم غلیظ و سودا را از جای برکنند و اگر بفصد حاجت افتد رگ باسلیق زدن صواب باشد و آرام گرفتن و نا رفتن و پای بر بالش نهاده داشتن و اگر ضرورت حرکت باشد عضله را از قدم و زانو تا بن ران به بندند و گام آهسته نهند و در هر هفته شربتی ایارج فیقرا با حجر ارمنی آمیخته بخورند و پیوسته ماء الجبن با سکنجبین افتیمونی ساخته با فتیمون و اندکی نمک نفطی خورند و هرگاه که برخاستن و رفتن خواهند اول ادویهٔ قابض بر ساق و قدم طلا کنند و به عصابه بربندند و بعد از آنکه قی بسیار کرده باشند و تنقیه بسهلات کرده خاکستر کرنب بزیت انفاق بیامیزند و شیطرج فارسی و پشک بز و آرد حلبه و تخم ترب و تخم حرجیر کوفته بیخته بدان سرشته طلا کنند و ترمس پخته طلا کردن و در طبیخ آن نشستن و بدان نطول کردن سخت سودمند است محمود گوید که سببش اگر خون سوداوی باشد فصد باسلیق کنند و بحسب سن و وقت خون برآرند و تنقیه بدن از سودا بمطبوخ افتیمون یا بحب آن نمایند و در هر هفته قی دو سه مرتبه استعمال نمایند و یا این حب بخورند که درین علت نافع است فلفل دیوان دقیق شحم حنظل هر واحد یکنیم دانگ تربد یکنیم درم مقل کثیرا مصطکی هر واحد یکدانگ کوفته بیخته بآب بادیان سرشته حب سازند و این یک شربت است و بعد تنقیه فصد مابض کنند و پای را بعصابه بربندند و در بستن از پشت پای آغاز کنند تا بالای زانو برسانند و چون تنقیه تمام بدن نمودند خاکستر کرنب و بوزه نان و آرد شیلم که بآب شاخهای انگور یا چوب انجیر یا بروغن شبت و آب برگ کرنب سرشته باشند طلا کرده بربندند و تا یک روز نگشایند بعده اعادهٔ طلا بران نمایند و به بندند و بدستور اول بگذارند و صاحبان این مرض از طول قیام و کثرت مشی و تعلیق پا بسیار در رکوب و اغذیهٔ غلیظه مولد سودا اجتناب کنند و اگر خلط غلیظ بلغمی باشد بر حب مطبوخ اصل السوس با دیانات هر واحد سه درم با گلقند عسلی ده درم بنوشند و غذا نخود آب مشبره تخم قرطم خورند و بعد علامت نضج ذوقار در تنقیه بدان بحب صبر یا نقوع الزنیا یا بحب سورنجان یا بمعجونات آن کنند و ادمان قی در هر هفته سه مرتبه با بن بتنقی نمایند مثل السوس بیخ خربزه و تخم او و تخم شبت تخم ترب با یک سکنجبین با دیان

تخم سیر و حق کنگر زد هر واحد پنج درهم در اسطوخودوس بجوشانند و صاف کرده در آن حماض یک درهم عسل نیم رخ ده درهم آمیخته بنوشند و بر موضع پیه و روغن گاو چند آلوده و حلوا نمایند
و بعد فراغ از قی گرسنه مانند و اطریفل صغیر یک مثقال استعمال کنند و در هر روز یکبار غذا خورند و از اغذیه غلیظ و بلغم حذر کنند و از فواکه تره و بقول و آب سرد اجتناب نمایند
و آبزن سفوف نفع کند فلفل سیاه و زنجبیل و کندر هر واحد سه درهم قرد مانا تخم کرویا هر واحد چهار درهم همه را باریک سائیده هر صبح یک مثقال بخورند و بعضی یکنند و مر و اقاقیا
و تخم رطبه با آب برگ سیر یا بشراب قابض بر پای طلا کنند و ترک مشی بالکلیه نمایند سعید گوید که علاج دار الفیل بفصد باسلیق از دست مقابل پای علیل و تنقیه بدن
بمطبوخ افتیمون کنند و ماء الجبن بنوشانند و از اغذیه ردیه مولد سودا پرهیزند و بگوشت جوزه مرغ و حملان صغار و زرده بیضه غذا سازند و از این علت مریض اکثر نشان
بهر آنکه چون مستحکم شود به نگردد چه سرطانی است و بهر تقویت عضو مر و اقاقیا و صبر و عصاره لحیة التیس و شب یمانی اکبر که بسرشته بران طلا کنند و از اسفل تا فوق
قوی بر بندند بعد طلا ابن قرشی گوید که اگر در ابتدا یابند و علاج کما ینبغی نمایند به شود و اگر در آن حال یابند و زیاده نشود و علاجش لزوم قی و حذر از مشی و قیام است
بعد از آن حب سورنجان کبیر مسمی بمقیم الزمنی نفع کند بعده اعاده قی و اسهال بمرات متوالیه نمایند و اغذیه لطیفه سریع الانهضام خورند و اگر حمد قی کردن قریب تا شاید
از تخم کرنب و شوره و خاکستر کرنب و تخم کرفس و نطرون و پشک بز و آرد حلبه با آب انار طلا نمایند و یک دو روز بدارند که تحلیل بسیار کند تخفیف یابد ابن تلمیذ و جالینوس گفته
که هر که طحال او وریدی ممتلی از خون سوداوی باشد بعد رفتن پیاده پا بسیار دوالی یا دار الفیل پیدا آید بهر آنکه آنها تحمل استعمال بدوای حاد ندارند حکیم خضر گوید که آنچه از خون غلیظ
سوداوی باشد تنقیه بدستور دوالی کنند بعده ادویه قابضه بران استعمال نمایند اگر ممکن باشد ترک حجم کنند تا در ماده نیفزاید و بمزورات اقتصار کنند و آنچه از اخلاط غلیظه
بلغمی بود داوم قی در هر هفته دو روز متواتر و استفراغ بلغم کنند و دو درهم اطریفل صغیر با نیم درهم کندر و نیم درهم زنجبیل هر روز استعمال نمایند و بصبر و مر و اقاقیا و شراب قابض
و آب برگ سرو و جوز آن بر پای طلا کنند انطاکی در تذکره می نویسد که دار الفیل از خون و بلغم افتد و علاجش فصد باسلیق پس صافن پس حجامت ساق بود و تنقیه بمثل ایارج لوغاذیا
و صبر و ادمان قی و ترک هر مالح و غلیظ و حامض و طلا بر اقاقیا و سرو و ماميثا و برای حنظل در بیخ و صمغ عربی است اکلا و طلاء و کذا قطران و عرق ... و در خواص است
که پیاده رفتن در حال خمار شدن پای دار الفیل پیدا کند و اگر علاج بخورند آنرا بسرو طلا انجامد سنر شیاف و چوب انگور بسر کرده ان بلیغ النفع است و در تذکره می گوید
که در سوداوی اول فصد باسلیق از جانب مقابل کنند بعده سفوف سودا با ماء الجبن یک هفته بخورند بعده همچنین مطبوخ افتیمون نوشند بعده این حب که درین باب
و در دوالی از مجربات من است افتیمون بسفایج گل بنفشه هر واحد یک جزو تخم حنظل مغز بادام تلخ سقمونیا هر واحد نیم جزو لاجورد مروارید مرجان هر واحد ربع جزو در آب
شاهتره سرشته حبها سازند شربت دو مثقال بسکنجبین پنج روز در هر هفته دو بار استعمال نمایند بعده فصد باسلیق کنند و استعمال ضمادات و نطولات محلله مثل بابونه
و اکلیل و سوسن و حلبه نمایند و بعد تنقیه ماده تمام ادویه قابضه مانع از عود ماده مثل مورد و کرنب و چقندر بریان و جوز السرو و قطران و شیلم و زجاج بکار برند این همه با بستن
پای و قلت قیام و حرکت بعمل آرند و علاج دار الفیل حادث از بلغم اول لازم است قی از آب ترب و شبت و عسل و سرکه و ماهی شور بمرات کنند بعد از آن ملازمت ایارج فیقرا یا
یا ارکیغانس چند روز نمایند و در ضمادات و رنجاخ و مومیج افزایند و در اینجا حجامت در پای بدل فصد کنند و آن همه با اقتصار اغذیه در قسم اول بر چیزی که مولد خون
جید بود مثل جوزه مرغ و شکر و پسته و مویز و در قسم ثانی بلحم و دنبه بریان و نیز هر دو قسم بزرده بیضه و بادام باید و ادمان اطریفلات درین باب نیکوست مؤلف
اقتباس گوید که بعد فصد باسلیق از جانب موافق و قی و اسهال بمقیات و مسهلات بلغم و سودا بکرات و مرات و اضمده و نطولات محلله و فصد بالبض باید که بهر تنقیه نفس عضو
زلو بچسپانند و یا شرط بسیار زنند و بالائش برگ بهیث و یا بید انجیر بروغن گل چرب کرده بربندند تا رطوبت بسیار از آن بپالاید و در هر هفته چهار بار شرط یا زلو
بکار برند و برگهای مذکور ببندند تا چهل روز پس مرهم صندلیه علاج کنند و اگر به نشود و داغهای بسیار و مکرر بر رگها و محلهایی که ابتدا از آنجا شده باشد بنهند
و اگر باکله منجر گردد پای را از بندگاه قدم ببرند و آن را در روغن تلخ گرم کرده بنهند تا خون بسته گردد

اوجاع مفاصل

بدانکه وجع مفاصل عبارت است از دردیکه در پیوندهای اعضا حادث گردد و پس اگر این درد مختص بعضوی خاص نباشد در پیوند با دست و پا بود و انتها علی الاطلاق
وجع المفاصل گویند و اگر مخصوص در مفصل ورک یا کعب و اصبع یا زانو باشد آنرا باسم خاص مثل وجع الورک و عرق النسا و نقرس و وجع الرکبه خوانند و این جدا جدا

مسطور گردد و بقول صاحب کامل گاهی این مرض در مفاصل بحیثیتی می اذین و فقار و کبد و طحال و غیر آن حادث شود حتی که سببی از این علت معلوم نگردد بالجمله
سبب کلی فاعل این اوجاع سوء مزاج حار ملتهب یا بارد مجمد یا یابس … است که در تمام بدن یا در عضوی از اعضای رئیسه افتد و آن ساذج باشد یا مادی و ماده
ذی قوام بود مثل غلیظ یا غیر ذی قوام همچون ریح غلیظ و مفرد باشد یا مرکب و اکثر ماده مرکب از بلغم و صفرا و یا از سودا و صفرا و یا از بلغم خام میباشد و از خون صرف و خون صفراوی
و خون بلغمی و خون سوداوی نیز پیدا شود و از صفرای صرف و ریح بسیار کم میباشد و از سودا نادر افتد و بقول شیخ گاهی ماده این چیزی از جنس ریم باشد چنانکه شیخ بعدی گوید و افتد
که این مفصل زیاده افتد که از ورم قریب از مفصل بگشاید و طبیعت بسوی آن دفع کند و … است که در مفاصل بی ورم باشد چنانچه در جمله اقسام ساذج یا با ورم بود چنانچه در
اکثر انواع مادی و حدوث این مرض از سوء مزاج ساده بغایت کمتر بود و بیشتر از ماده افتد که در گوشت گرداگرد مفاصل در آید و باشد که آن ماده با رباطات نیز نافذ شود و اما در عصبها
و اوتار در نمی آید و آنکه گفته است که این مرض بی تشنج بود و خاصه این ورم است که پخته نشود و ریم نگیرد مثل اورام دیگر و ابن الیاس گوید که وجع مفاصل و نقرس از خلط … ریدن
انقلاب صفرا ابرای ترقیق ماده و استعداد آن بنابر انصباب کم افتد و لهذا این مرض … و خواجه سرایان و زنان بسبب قلت صفرا در ابدان ایشان حادث نشود
و صاحب شفاء الاسقام مینویسد که گاهی ماده اوجاع مفاصل فاسد گردد و حکه و الم و لذع حادث شود و مریض از هر چیز که آنجا را مس کند حتی که جامه بپوشید نیز ایذا یابد
و ممکن است که ماده در حدت و حرارت آنچنان گردد که در استخوانها نفوذ کند و آنرا بشکند و اطبا آنرا ریح الشوکه گویند و باید دانست که سبب کلی اوجاع مفاصل مادی
مفاصل است و اجتماع یا انصباب ماده در آن و موجب ضعف مفاصل یا سوء مزاج مستحکم است خصوصا بارد یا ضعف او در خلقت نه از جهت سوء مزاج او یا ضربه
جاذب حرارت او و خصوصا چون اعانت بحرکت و اوجاع باشد یا اسباب خارجی چون تعب کثیر بمنزله رکوب … ضعف مفاصل پایها یا ضربه موضع نقرس یا وثبه او
زیرا که فضای دیگر و حرکت مواد بالطبع بسوی آن و لهذا در پایها و سرین اکثر افتد و باعث اجتماع و انصباب ماده در مفاصل بسیار است چنانچه دعت و سکون و ترک ریاضت
معتاده و امتلا و تخمه و ضعف هضم و تداخل طعام و تناول اغذیه غلیظه مثل لحم بقر و … این مرض و اکل اطعمه نا موافق بغیر ترتیب و تواتر تخمه و شرب شراب بر غذا
و ریاضت و جماع کثیر خصوص بر امتلا و شرب آب بر ناهار و در حمام و ادمان حمام علی الخصوص بر امتلا و شکم سیری و کثرت زکام و نزله و ترک استفراغات معتاده مثل قی و اسهال و فصد
و حبس خون حیض و بواسیر و معالجه قولنج بحقنه که … ماده … و آنرا قبول نکند پس باطراف مندفع گردد یا حرکات بدنیه و نفسانیه
اخلاط را در حرکت آرد و بمفاصل افگند و احداث مرض مذکور نماید و اکثر غضب شدید و شور حرارت در بدن و مذیب مواد ساکنه باعث این مرض میشود بالجمله آنچه …
و ریاضت بعد امتلا و کثرت جماع بر امتلا قوی ترین اسباب این مرض است و شیخ در … مینویسد که هرگاه اخلاط خام در بدن جمع شود پس بقی یا اسهال یا ادرار بول
بالطبع یا بعلاج استفراغ نگردد ضرور موجب گردد باوجاع مفاصل که بسوی مفاصل مندفع شود و یا تجمیات عفنی گردد اگر باقی ماند عفن گردد و یا بورم و خراج چنانکه در کنج ران و بغل
مواد جمع شود و خراج گردد و اگر در گوشت نرم در آید … و اما اگر طبیعت آنرا در اسهال یا بول دفع کند و بول غلیظ دائم غیر رقیق آید ممکن است که از اغراض آن ایمن گردد و این علامت
بحران مرض شود و اگر … نباشد یکی از علل مذکوره پیدا آید و اگر این مواد خام را اعانت کند حرکت مفاصل بتعب یا ضربه یا … سبب … ضعف قوت
مواد خام منجذب گردد و نافذ شود و اوجاع مفاصل حادث شود و اکثر این اخلاط فضله هضم ثانی و ثالث میباشد و این علت پیران را و اصحاب امراض … را
و ناقهین را … و علاج ایشان … باشد بسیار افتد زیرا که قوت ایشان از هضم … ضعیف شود خصوصا اگر معالجه آنها … غذای …
و دفع بالغ کرده شود و همچنین کثرت … اوجاع مفاصل بسبب آنکه خالی … از سایر اعضا و حرکت او اکثر و مزاج او ضعیف و … و وضع او در اطراف بعید از
مدبر او است و بسیار باشد که مواد میان پیوندها منجمد شود و مثل گچ گردد خصوصا خام … و بیشتر در مفاصل صاحبان این علت … خصوصا میان
انگشتان پس انگشتها بهم پیچیده کج شود و گاهی … گاهی ساکن گردد و مثل این صاحب مزاج گرم را بیشتر افتد و اکثر آنچه میان انگشتان و در پیوندگاه …
… ماده دموی بود … اوجاع مفاصل عارض شود و بیشتر … نقرس عارض گردد و اوجاع مفاصل از جمله امراض متوارثه است بهر آنکه … مزاج
والدین بود و بسیار باشد که معالجه وجع مفاصل و تقویت آن و دفع مواد از آن … سبب … شود زیرا که فضولی که بمفاصل … مفاصل آیدن
معتاد بود باز گردد و باعضای رئیسه … پس اگر … صاحب آنرا در نظر اندازد اولی … اوجاع مفاصل و نقرس حادث شود

فصل ربیع است بسبب حرکت خون و اخلاط دیگر اندر آن و فصل خریف نیز بواسطه برودت اختلاط در آن و ... که صاحب اوجاع مفاصل و نقرس را از تفصیل
و دوالی پدید آید از مرض اول خلاص یابد و گاهی اوجاع مفاصل در حمیات از بحران کند و صاحب خلاصه گوید که چون روزگار بر این علت دراز گردد و ماده فاعله اندر مفصل
محتبس ماند لطیف آن تحلیل شود و غلیظ آن متحجر گردد و ... که مناسب آن ... باشد تحلیل گردد لیکن ماده بلغمی بصورت گچ گردد و ماده دموی و صفراوی ... پذیرد
و سوداوی مثل انگشت گردد و ... که ماده مفاصل بیشتر متحجر گردد و این یا بسبب خطای طبیب بود در استعمال محللات قبل نضج ماده و اعتدال
قوام آن پس لطیف تحلیل پذیرد و کثیف آن باقی ماند و متحجر گردد و یا افراط در استعمال ... بجهت تسکین وجع کند و یا آنکه در اصل ماده غلیظ بارد لزج باشد [illegible]
شفاء الاسقام میگوید که وجع مفاصل و امراض المفاصل ... آنکه یا مبتلای آن بالکلیه خلاص از آن نمی یابد بلکه بقیه آن تا ... عمر او می ماند و یا ... صاحب آن را
بود و بسبب انصباب مواد ... از اعضای رئیسه و ... بسوی اطراف ... کرده این مرض را فرمیدن بسبب کثرت مواد ... یافته و از این جهت نزد اکثر ... مرضی
ملوک معروف است **طریق تشخیص** اسباب اوجاع مفاصل اول این امر دریافت کنند که سببش سوء مزاج ساذج است یا مادی و این چنان باشد که نظر کنند که وجع
درد بلا انتفاخ و ورم و بدون تغییر رنگ است یا با انتفاخ و ورم و تغییر لون و از مریض بپرسند که درد بتدریج عارض شده یا دفعة و با ... درد ... معلوم شود
یا گرانی پس اگر جای درد بلا انتفاخ و ورم و بی تغییر رنگ محسوس شود و مریض گوید که مرض اندک اندک عارض شده و درد بلا ثقل است باید دانست که سببش
سوء مزاج ساذج است پس اقسام او از کیفیت موضع الم بلمس دریافت کنند اگر ملمس گرم معلوم شود و سرعت نبض و رنگین قاروره و سن و مزاج و فصل و تدبیر مقدم
و غیره آثار حرارت دریافت گردد بدانند که سببش حرارت ساده است **و اگر** ملمس سرد بود و دیگر علامات برودت مزاج مدرک گردد سببش برودت ساده باشد
و اگر یبوست موضع و دیگر آثار خشکی معلوم شود سببش یبوست باشد **و اگر** با وجع ... گرانی انتقال درد از جای بجای دیگر ... باید بود و صاحب وجع
میوه ها و طعامهای مولد ریاح بسیار خورده باشد سببش ریح باشد **و اگر** موضع ... و منتفخ و متورم و با تغییر رنگ باشد و بیمار ... مرض ... و درد با ثقل
گوید باید دانست که سببش ماده خلطی است پس می باید که نوع خلط دریافت کنند باین طور که ملمس و رنگ موضع و ورم و انتفاخ آن ملاحظه کنند ... و نبض ...
بپرسند و مزاج و سن و تدبیر و فصل نظر کنند پس اگر ملمس گرم نماید و سخت سوزان نباشد و رنگ ... باشد ... سرخ باشد اگر ماده ... بود و انتفاخ و ورم زیاده بود و درد با ... با
تمدد ... گرانی گوید و مزاج بیمار دموی و فصل ربیع و عمر شباب و بدن ... بود و تقدم تناول اغذیه ... مولد خون بر آن گواهی دهد سببش ماده دموی باشد
و اگر ملمس سخت گرم و سوزان نبود و با زردی رنگ یا سرخی اندک بود و گرانی و ضربان و تمدد کمتر و درد شدیدتر و سوزان ... و مائل ... گوید و ورم و انتفاخ
بدان بزرگی نباشد و از ادویه بارده تسکین بسیار یابد و با عطش و سرعت نبض ... اکثر با تب باشد و مزاج مریض صفراوی و فصل گرم و تدابیر سابق ... صفراوی
سببش ماده صفراوی یا خون صفراوی باشد **و اگر** ملمس گرم نبود و رنگ ... باشد یا ... مائل بود و ورم اندک و نرم ... باشد و کثرت ثقل ...
و لزوم وجع متوسط مائل ... و نقصان علامات خون و صفرا بود و چیزهای گرم نفع یابد و بدن اگر فربه باشد ... بود ... باشد و بیاض ... قاروره و بطوء ...
نبض و دیگر دلائل مزاج بلغمی یافته شود و مزاج و سن و هوا و تقدیم تدابیر بلغم افزا مثل اغذیه بارد و رطب و راحت و قلت ریاضت و ترک استحمام و غیره مولد فضول بلغمیه
بر آن گواهی دهد سببش ماده بلغمی باشد **و اگر** موضع ملمس سرد و خشن و با عدم ترهل باشد و رنگ او ... بود یا ... یا کبودی یا سیاهی ... تمدد و درد اندک
و خفیف ... با ... و قلت انتفاع بعلاج بود و چیزهای گرم ... و صلابت ... و ... کثرت اشتها ... علامات
مزاج سوداوی و فصل و تدبیرهای گذشته مولد سودا بر آن گواهی دهد سبب ... ماده سوداوی باشد **و اگر** علامات دو خلط یا بیشتر مدرک گردد و قلت انتفاع ...
حار ... بارد ... و گاهی از چیزی گرم و گاهی از سرد نفع یابد سببش ماده مرکب باشد و این اکثر با بدان ... صفراوی که تدبیر مرطب ... مولد بلغم خام از اغذیه
استعمال کرده باشند و از حرکات ... امتلا عارض شود و اوجاع این کسان ... ملایم ... و ایشان انتفاع یابند ... باعتدال الحرارة ... سکون ... حرکت
مانع نضج است و سفیدی رنگ مفاصل و ورم مائل بزردی بر ماده مرکب از بلغم و صفرا و زردی آن مائل بسیاهی بر ماده مرکب از صفرا و سودا نیز دلالت کند **و اگر** حرارت ... بود
و درد با خارش و سوزش باشد و از چیزهای گرم یا پوشیدن جامه بر موضع درد شکایت بسیار یابد و از هوای سرد و ادویه بارده ... راحت یابد سببش ماده مدی ... چون ...

علاج کلی اوجاع مفاصل

بدانکه سورنجان که خصوصیت بسیار بمفاصل دارد داخل کردن آن در مسهل و ضماد اوجاع مفاصل حار و بارد مناسب است و ضماد بعد از تنقیه مناسب بود و اگر
ماده قلیل باشد پیش از تنقیه هم مضائقه ندارد و استخوان آدمی سوخته باریک سوده بگلاب حبها سازند و قدری بدهند که جهت تسکین وجع مفاصل مجرب نوشته
و صاحب تحفه گوید که خوردن استخوان سوخته انسان سه روز هر روز یک مثقال با مثل آن شکر سفید آمیخته جهت وجع مفاصل و عرق النسا و صرع بغایت آزموده است و شیخ
میفرماید قومی ذکر کرده اند که از مجربات است که تخلف نمیکند البته خوردن استخوان آدمی سوخته است شخصی از یهودیان استعمال میکرد و ازان انتفاع می یافتند برای نقرس و اوجاع
مفاصل البته و جرجانی گوید که این دوا وقت ضرورت و در مرض صعب باید داد و منفعت وی آنست که ماده را غلیظ کند و از سیلان و نزول در مفاصل باز دارد و باید که این دوا
بعد استفراغها بدهند تا اخلاط را باز آمدن ندهند و محمد زکریا استخوان سوخته را درین باب می ستاید لیکن استخوان آدمی شرط نمیکند و میگوید آنچه من درین آزموده ام سوختها
و شکر طبرزد هر یک سه درم بعد استفراغها بدهند اخلاط را از سیلان باز دارد و [illegible] گوید که من در اوجاع مفاصل استخوان سوخته [illegible] را تجربه کرده ام هر روز یک مثقال با سوختها
و ازان بسیار کسان بهتر شدند و رازی گفته که ماده این علت از اخلاط اربعه اکثر خالی از ریح نباشد پس [illegible] این مرض رعایت [illegible] کردن مناسب [illegible]
لهذا بیشتر سورنجان و اسارون در علاج این علت داخل هست و قی در جمیع انواع آن کثیر النفع است بلکه اکثر از اسهال مستغنی میسازد و چون ماده بقی و اسهال [illegible]
پس باید که مدرات قویه دهند چون استخوان محرق انسان و یا از هر حیوان که باشد و اگر کسی عادت بنوشیدن شراب یا بنگ یا بخوردن افیون داشته باشد در وقت معالجه این علت
در استعمال منضجات و مسهلات منع ازان نباید کرد و اگرچه استعمال مخدرات مطلقا در وجع مفاصل [illegible] مسهلات منع آمده لیکن می باید که شراب [illegible] مقوی
اعضای رئیسه چهارم و یا سوم حصه ممزوج نموده بدهند مانند عرق کیوره و گاوزبان ساده و عنبری و بادرنجبویه و [illegible] ابریشم و عرق عنبر و تنبول مرکب ابریشم مرکب عرقها
زرد و مرکب مناسب مزاج معمول آن دهند و افیون را جند بیدستر و یا زراوند طویل یا زعفران و یا دارچینی و یا اظفار الطیب [illegible] یا بنگ عرقیات مذکوره
بسایند و بوزن سه ماشه زرنب و یا کبابه [illegible] و یا اظفار الطیب و یا تخم گاوزبان و یا قاقله کبار و یا بادیان رومی و یا هندی و یا خطائی و یا برگ تنبول پخته سه چهار عدد اندازند
تا منع ایذا تخدیر کنند و تقویت مفاصل و اعصاب نماید و قبل از نضج و تقلیل ماده مقویات عضو و ملینات و محللات بکار نبرند و جائیکه ماده بسیار [illegible]
و بی انتظار نضج آنرا استفراغ سازند و استعمال [illegible] پیش از تنقیه نباید کرد و آنچه با عصاب ضرر دارد مثل مرخیات و ملینات و مبردات و مخدرات بدون
مصلحات بی ضرورت شدید بکار نبرند ابو سهل گوید که معالجه اقسام وجع مفاصل باستفراغ خلطی که ماده مرض باشد باید کرد و اگر خلط خون بود یا بلغم [illegible]
یا سودا بعد ازان تبدیل مزاج کنند تا در بدن فضلات بار دیگر پیدا نشود و بعد ازان تقویت عضو نمایند تا آنچه از فضول متولد شود منصب نگردد و قبول
نکند پس اگر ماده این مرض خون باشد فصد کنند مادام که مرض در تکون باشد از جانب مخالف و هرگاه مرض متکون و متمکن گردد از طرف موافق و در نقرس فصد
باسلیق و در عرق النسا و وجع الورک رگ کعب یا صافن و در وجع مفاصل از هر دو جانب و اگر بعض احشا مثل کبد و طحال و غیر آنها علیل باشد بعد از [illegible] فصد
باید کرد که منفعت آن مخصوص بآن عضو باشد و اگر خلط موذی خون نباشد بلکه یکی از اخلاط باقی باشد باید که استفراغ بادویه موافق آن خلط موذی از فوق
و اسفل نمایند و اولا آنچه از [illegible] تحریک قی کنند و آنچه اسهال طبیعت بنرمی نماید بدهند تا آنکه اخلاط نضج یابد آنگاه پس آنچه استفراغ بقوت کند استعمال نمایند
و حذر کنند از آنکه ادویه قوی الاستفراغ قبل از نضج خلط [illegible] استعمال کنند بهر آنکه دوا استفراغ اجزای لطیف [illegible] کند و غلیظ بماند و غلظ او
بیفزاید و قلع او متعسر یا غیر ممکن شود و ایضا حذر لازم از استعمال ادویه قوی القوة در تسخین یا تبرید کنند زیرا که دوای مفرط الحرارة خلط را [illegible] میگرداند و بعد
ازان مستفرغ و متحلل نمیگردد و مفرط البرودة انجماد و تبرید خلط میکند و عضو کسب ضرر و جمود می نماید و واجب است که رعایت این قوانین درین امراض نمایند از برای
آنکه خلط آنها محصور در قعر اعضا و میان مفاصل و عظام میباشد و خاصه در مواضع مفصل و رگ که خلط محتبس در عمق بود و هرگاه رقیق لطیف سهل الحرکة
نباشد مستفرغ نشود پس در هر مرض مادی جهد کنند که خلط را رقیق [illegible] با استفراغ گردد و مجاری عضو [illegible] ازان مستفرغ شود گشاده گردد و البته چیزیکه تبلید آن
یا تصلیب یا تسدید نماید استعمال نکنند و آن موادیکه برای آن ترکیب دوا کنند باید که بحسب کیفیات مواد مرض اختیار نمایند پس اگر ماده مرض خون باشد [illegible]

تبرید بیشتر از ترطیب کند استعمال نمایند و اگر صفرا بود و انچه ترطیب اکثر از تبرید کند بعمل آرند و اگر بلغم باشد انچه مسخن و مجفف باشد بکار برند و اگر سودا بود و انچه تسخین و ترطیب نماید استعمال کنند و این فعل در دوا کنند نه فقط بلکه در همه تدبیر مثل مطعم و مشرب و خواب و بیداری و حرکت و سکون بعمل آرند و واجب ست که اولا در نقرس و اوجاع مفاصل نظر کنند که از کجا خلط منصب میگردد و آن خلط کدام ست و آیا آن هنوز در انصباب ست و یا منصب شده و متمکن گشته پس اگر هنوز در انصباب باشد معالجه بقطع انچه جاری میشود و منع او و تقویت عضویکه بسوی آن میریزد باید کرد تا آنرا قبول نکند و قطع انچه جاری میشود با متناع از اغذیه و تدبیر مولد اخلاط بود و انچه منصب و متولد شده استفراغ آن باشد لیکه در استفراغ موافق اخلاط بود باید کرد خصوصا انواع موافقه شیخ میفرماید که چون تدارک اوجاع مفاصل در ابتدای ظهور آن کرده شود علاجش سهل بود و اگر تمکن و اعتیاد یابد خصوصا متولد از اخلاط مختلفه علاج او مشکل باشد و چون معلوم شود که سببش سوء مزاج ساذج ست تدبیرش آسان هست زیرا که آن اکثر التهاب ساده بلا ورم میباشد پس تبدیل مزاج کفایت میکند و اعظم چیزیکه در ان احتیاج بسوی آن میشود تنقیه صفرا و خون ست و همچنین گاهی وجع در سردی سبب الم میشود و پس تبدیل مزاج کفایت میباشد و بزرگترین ما یحتاج الیه دران تنقیه بلغم بود تا خون را گرم کند و گاهی یبوست شنجیه سبب وجع گردد و این محتاج بترطیب ست چنانچه معلوم شد و اما چون سببش ماده باشد باید که ماده اگر انصباب میکند بجذب آن بسوی خلاف جهت و تقلیل آن منع کنند و تقویت عضو نمایند تا آنرا قبول نکند و ماده موجود را تحلیل کنند تا معدوم گردد و درین جمله بقوانین کلیه رجوع کنند و بدانند که صواب آنست که در ادویه تبدیل نمایند چه گاهی دوا عضوی را نفع کند و گاهی در وقتی فایده نماید و بعد از ان ضرر کند و تجربه در ان نمایند و واجب ست که شراب اصلا ترک نمایند تا آنکه صحت تام یابند و بعد آن تا چهار فصل بگذرد استعمال آن نکنند و اگر معتاد آن باشد بتدریج ترک آن باید کرد و شراب عسل بعد آن ایشان را نفع کند و باید که ایشان ترک لحم کنند حتی که در مفاصل بارد و اگر از ان رستگاری نباشد گوشت طیور کوهی و خرگوش و غزال و هر لحم قلیل الفضول خورند و اگر اولا درد در پشت حادث شود بعده بسوی دستها منتقل گردد فصد از دست گیرند تا خون و خلط از طرف میل آن خارج گردد و ما یاتی فواید در علاج مفاصل حار و بارد مسطور گردد ایضا شیخ در باب تحرز از اوجاع مفاصل میفرماید کسی که معتاد این اوجاع باشد استعمال فصد و اسهال بهنگام ربیع و خریف قریب نوبت او واجب ست و تدبیر معتدل در لطافت استعمال کند و بالجمله واجب ست که اگر سبب عروض این مرض کثرت اخلاط بود نگذارند که آن کثرت پذیرد بلکه با استفراغ و تقلیل غذا و استعمال ریاضت جید آنرا کم کنند و اگر سببش فساد اخلاط باشد مقابله آن با استفراغ انچه مجتمع گردد و مضادت تدبیری که او را متولد نماید باید کرد زیرا که بلغم متولد میشود و معونت حرارت و طبیعت آنرا و مقابله آنرا میدانند و همچنین سودا از انچه متولد میگردد و مقابله تولد آن میدانند و چون تنقیه کرده شود صواب آنست که تقویت عضو بقوابض نمایند تا فضول را قبول نکند خصوصا وقتیکه خوف انصراف ماده بسوی اعضای رئیسه بسبب تقدم تنقیه نباشد و آن مثل اقاقیا و آب عصی الراعی و حضض و امثال آنست و ایضا مالش مواضع بنمک سوده بزیت مگر آنکه یبس شدید باشد و اگر ورم بلغمی باشد صاحب او را در ان حرج نبود در هر در ربیع و شتا تخور و ریاضت معتدل در کوب استعمال نماید و در انچه نقرس و اوجاع را بر انگیزد افراط نکند و انچه عادت او نبود یکبارگی بلا تدریج ندهند و اگر اتفاق آن افتد مالش و غمزهای مقویه استعمال کنند و باید که اجتناب از لحوم غلیظه و ماهی شور و نمک سود و از بقول مثل چقندر و گندنا و خیار نماید و اما خربزه متولد خلط مائی مضر بود و باد را نفع کند و حال او در ابدان مختلف باشد و از شراب بسیار و غلیظ بلکه جمله شراب احتراز کنند و بچیزی جید الهضم سریع الهضم اغتذا نماید و واجب ست که از امتلا و ترک ریاضت و معذلک از افراط و تعب ریاضت خصوصا با امتلا و از جماع اجتناب کند و از استحمامات کم کنند که آن تذویب اخلاط و تسییل آن بسوی مفاصل کند و اما آب چشمها آنرا نافع بود در وقت مرض انچه در ابتدای حمامات و بعد فراغ از ان و در وسط دخول ایشان در ان نفع کند مثل آب سرد بر مفاصل ست اگر مانع آن ضعف عصب نباشد و گاهی این ضرر حمامات دفع کند و باید که بر طعام البته خواب نکنند که آن مضرترین اشیا برای ایشان ست و همچنین گویند که اوجاع مفاصل در اکثر امر حادث میشود از ادمان امتلای اغذیه و اشربه و تواتر تخمه ها و سکر و استعمال جماع دائم لاسیما بعد امتلا از طعام و شراب مع سکون و راحت و ترک ریاضت و استحمام و مانند آن از اسبابی که از ان فضول در بدن کثرت پذیرد و لهذا جالینوس منع کرده است از معالجه کسی که از صاحبان این مرض حریص بر شراب و فواکه و جماع باشد و هرگاه امر چنین باشد برای کسی که معتاد این مرض باشد سزاوار آنست که اجتناب کند از امتلا از اطعمه و اشربه غلیظه لاسیما انچه از ان غلیظ الکیموس

باشد و از سکر احتراز نماید و از جماع منع کنند و اگر باستعمال آن در اوقات متباعده مضطر باشد در حالت خفت معده بعمل آرد و از جمیع فواکه لاسیما رطب اجتناب کنند و اگر اراده استعمال آن کند مثل انجیر خشک نخود و از آن استکثار ننماید و حلوا ترک نماید و ریاضت قبل از غذا و بعد هضم آن و حمام بعد از آنکه ریاضت بدلک و مالش بعد از آن بقدر مقدار حاجت استعمال نماید و بعد حمام بساعتی غذا تناول کند و از تناول غذا هنگامی که بقیه غذای سابق در معده باشد حذر نماید و این تدبیر حال اجتماع فضول و نسبت و تعاهد تنقیه بدن باقی و یا در ادرار بول نماید بعد از آن … اگر وجع مفاصل از سوء مزاج حار یا ماده حار عارض شود غذا لحوم طیور … مثل … ماکیان … و مانند آن … وقت ظهور و شرب مطبوخ فواکه و خیار شنبر و آب لبلاب و عرق اجاص و بنفشه بشکر نمایند و اگر از سوء مزاج بارد یا ماده بلغمی عارض شود تغذیه بلحوم حیوان … بتوابل گرم سازند و تنقل بحب بلم و حبة الخضرا و پسته بشکر و مویز شیرین فرمایند و تنقیه بدن بحبوب مثل حب اصطمحیقون و حب سورنجان و حب شیطرج … و صاحب او را باید که قریب بجماع اصلا نشود و اگر از سوء مزاج یابس یا ماده سوداوی عارض شود باید که استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون کنند و اغذیه … باین تدبیر باید که تدبیر کسی که معتاد اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا باشد قبل از نوبت … آن کنند … آنچه عارض می شود … خفیف قلیل الوجع باشد اما هرگاه این مرض ابتدا در حدوث نماید باید که در آن تدبیریکه در هر قسم از اقسام او مذکور گردد استعمال نمایند

علاج اوجاع مفاصل ساذج

یعنی آنکه بی ماده باشد و سوء مزاج ساذج محدث وجع مفاصل حار باشد یا بارد یا یابس چه رطب ساذج موجب الم نباشد … تعدیل کافی بود بدانچه در اقسام مادی مذکور گردد **وایضاً** اگر حار باشد جهت تبدیل ببرودات … نافع گفته اند که گاهی … ماده آنقدر … احتیاج باستفراغ اندک خون و صفرا افتد پس فصد کنند و قدری خون برانند و مسهل صفرا دهند تا ماده که مستعد انصباب بود مستفرغ شود … الم که از ریزش ماده محفوظ ماند بهر آنکه الم جاذب مواد است **و اگر** بارد باشد در تسخین کوشند باستعمال ادویه حاره … و اگر … آن مستفرغ سازند لیکن درینجا ترک استفراغ اولی است بسبب احتمال خروج صفرا یا بلغم **و اگر** یابس باشد و این کمتر افتد باید که تر … بادام و کدو و … و زرده تخم مرغ … و مغز ساق گاو … و اغذیه مرطبه چون شیر گاو خوردن سودمند است

علاج اوجاع مفاصل دموی

اول فصد باسلیق از جانب درد کنند و اگر درد هر دو جانب باشد از هر دو جانب نمایند بعد از آن تبرید و منضج و شیرجات بارده چون شیره کاهو و کاسنی و خیارین و تخم خربزه و خار خسک و مغز تخم کدو … عناب … گل بنفشه گل نیلوفر تخم کاسنی بیخ کاسنی عنب الثعلب خیسانیده سورنجان سوده پاشیده … تخم خطمی … خیلی مفید است و بعد از نضج از مسهل صفرا که در آن اهلیلجات و سورنجان باشد تنقیه کنند و بعضی سنای مکی نیز داخل میکنند و احتیاط کنند که شرب مسهل روز بحران اتفاق نیفتد و آنچه که حرارت و التهاب شدید بود بیش از فصد یا بعد از آن آب کشک جو با آب انار … روغن بادام و آب تمر هندی و آلو بخارا … سودمند است و تا که مرض در ابتدا و تزاید باشد جهت ردع ماده طلای … صندل … گل سرخ فوفل مامیثا اقاقیا و مانند آن از ادویه رادعه قابضه با سرکه و آب کشنیز سبز آمیخته ضماد کنند و اگر درد شدید باشد افیون و زعفران و بیخ لفاح و مانند آن از ادویه مخدره اضافه کنند و در انتها اندکی ادویه محلله مانند خطمی و بنفشه داخل نمایند و بعد از آن اکلیل الملک بابونه بیفزایند و ضماد سورنجان سه ماشه عنب الثعلب چار ماشه کوفته بیخته بروغن گل شش ماشه و سفیده بیضه سرشته … مفید است و در انتها حلبه یک توله سرکه … توله عسل … توله … ضماد کردن بسیار نافع **ذکر ادویه مفرده** نافع اوجاع مفاصل حار ضماد حجر یهودی محکوک بروغن … حجر نر برای مرد و حجر ماده برای زنان و کذا عصاره کاهو و کذا ماء ریون و کذا حی العالم و کذا آب درخت بیخ مخلوط با آرد جو و کذا اخوان هندی با آب کاسنی و کذا عصاره مامیثا در آب کاسنی حل کرده و کذا آب شیشة الزجاج … آن آب بارد و اندک سرکه سرشته و کذا آب عنب الثعلب … و کذا برگ بنفشه سبز و آب … آرد جو و کذا حضض … و آب کاسنی و گرفتن حجر مغنیطس در دست و نهادن عضو در آب سرد و تسکین اوجاع مفاصل حار … سودمند است و آنرا طلای دیگر

منقول ست که شرب ضماد روغن سفرجل مر کذا صبر و کذا عسل خیار شنبر و ضماد بزر قطونا و سرکه و کذا آب برگ عنب الثعلب و عصارهٔ طحلب و کذا آب بقلة شوکران تازه و کذا شیلینه
کذا آن گل سورنجان ست و کذا آب کرنب چغندر و کذا طحلب کذا بیخ یبروج و سویق و کذا آب برگ عوسج و کذا ابوتش در بنادی و کذا اقسطو بیون دقیق و آرد جو و کذا آب جراده کدو و کذا آب کاسنی
و روغن گل و آرد جو و کذا اسفاناخ و آب حی العالم و کذا آب برگ پنبه سبز و کذا آب برگ خرفه و کذا بیخ قصب فارسی سوده به سرکه سرشته و کذا بیخ قنب کوفته به پلیلج و گرفتن حجر ارمنی
در دست هر واحد نافع و بقول حکیم علی روغن گل در صلابه بیسته اسفرسب حل کرده بر مفاصل طلا کردن نافع وجع ست و کذا ضماد سورنجان با آب کشنیز سبز سوده
ذکر بعض تراکیب برای وجع مفاصل حار از مطب اساتذه کبار شیرهٔ کاسنی شیرهٔ خارخسک هر یک ششماشه گلاب عرق کیوڑه شربت بزوری بارد هر یک
ده توله داخل کرده بنوشند و سوخته سه ماشه صندل سرخ دو ماشه سورنجان یکماشه به روغن گل سرشته ضماد نمایند **ایضاً** سورنجان یکماشه سوده با طریفل صغیر
یکتوله سرشته بخورند و شیرهٔ کاسنی نه ماشه نبات یکتوله بنوشند و گاهی شیرهٔ خارخسک ششماشه عرق شاهتره ده توله عوض کاسنی بیفکنند **ایضاً** سورنجان یکماشه
سوده گلقند دو توله سرشته بخورند بالائش عرق عنب الثعلب عرق خارخسک هر یک پنج توله شربت بزوری بارد دو توله بنوشند **ایضاً** که با تپ باشد خاکشی ششماشه
بعرق عنب الثعلب ده توله یکجوش داده شیرهٔ تخم خیارین ششماشه شربت بنفشه دو توله داخل کرده بدهند **ایضاً** سورنجان چار ماشه گل بنفشه هلیله سیاه تخم کاسنی هر یک
ششماشه جوشانیده نبات یک نیم توله **ایضاً** سورنجان سوده یکماشه با طریفل صغیر یکتوله سرشته تناول نمایند بعد آن شیرهٔ تخم خربزه شیرهٔ تخم کاسنی هر یک شش ماشه
عرق عنب الثعلب ده توله نبات یک نیم توله خاکشی پنجماشه داخل کرده بنوشند و گاهی در قبض سنای مکی چار ماشه هم افزوده میشود **ایضاً** تخم خیارین کوفته نه ماشه عنب الثعلب
تخم کاسنی هر یک ششماشه گل سرخ سورنجان تخم خطمی هر یک چار ماشه جوشانیده صاف نموده گلقند دو توله خاکشی پنج ماشه غذا شوربای قلیه با نان یا خشکه یا کھچڑی
ایضاً سفوف سورنجان بارد که بعد فصد و تنقیه بکار آید مجرب ست سورنجان مصری بوزیدان پوست هلیله زرد مغز تخم هندوانه مغز بادام مغز تخم بادرنگ
مغز تخم خیار کشنیز مقشر تخم خشخاش مساوی کوفته بیخته شکر سفید چند همه آمیخته هر روز شش ماشه با عرق خارخسک ده توله بخورند **ایضاً** مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه
مغز تخم هندوانه تخم خشخاش تخم کاسنی تخم خرفه هر یک دو توله سورنجان بوزیدان هر واحد یکتوله کوفته بیخته با شیر جات استعمال نمایند **ایضاً** ضماد مخدر نافع
شدت درد مفاصل حار و نقرس افیون دو درم خطمی ده درم آرد جو بیست درم با آب عنب الثعلب سبز ضماد نمایند **ایضاً** عنب الثعلب تخم کاسنی تخم خطمی حضض
کشنیز بنفشه هر یک ده درم آرد جو چهار درم تخم کاهو پوست خشخاش گل سرخ فوفل سورنجان تخم گل ارمنی اقاقیا زرد چوب صندل سرخ هر واحد یک درم افیون
نیم درم با آب سائیده ضماد کنند **ایضاً** که در وقت هیجان درد تسکین الم کند و مجرب ست افیون زعفران مساوی در شیر گاو سائیده روغن گل آمیخته ضماد کنند
و بعضی موم هم داخل میکنند و اگر مغز نان میده عوض زعفران کنند و بعد گرم شدن ضماد تبدیل آن نمایند نیز تسکین وجع بی عدیل ست **ایضاً** که در ابتدا معمول
صندل سرخ گل خطمی حضض مکی حضض هندی هر یک ششماشه با آب عنب الثعلب تازه ضماد نمایند و در انتها برای تحلیل ورم مغز فلوس دو توله بیفزایند و گاهی بعد فصد با علق
عنب الثعلب ششماشه آرد جو گل خطمی هر یک سه ماشه افیون سورنجان زعفران هر یک ماشه با آب کوکنار سبز ضماد کرده میشود و اگر خواهند زنجبیل عوض زعفران کنند **ایضاً**
اگر از ساعد تا انگشتان درد و ضربان باشد شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ خارخسک شربت بزوری بنوشند و اکلیل الملک آرد جو گل مینی صندل سرخ در آب مکوه سبز سائیده
ضماد نمایند و اگر درد شانه باشد بعد فصد باسلیق اطریفل با عرق شاهتره بخورانند و گاهی بعد مسهل برای درد سورنجان بیخ نی با آب عنب الثعلب تازه ضماد میکنند **ایضاً**
بعد فصد سورنجان دو ماشه کاسنی کوفته شاهتره هر یک شش ماشه گل سرخ چار ماشه عرق شاهتره عرق عنب الثعلب عرق شاهتره هر یک نیم پاو جوشانیده شربت بزوری دو توله
ایضاً بعد تنقیه عناب شاهتره کاسنی کوفته گل سرخ سورنجان جوشانیده شربت بزوری غذا نان و شوربا **اقوال حذاق** سویدی گوید که اگر قبل حول تام
در بیت اول با آب سرد اطراف را بشویند مجرب النفع ست و اگر فوفل و صندل سفید مساوی بگلاب سرشته و یا برگ مورد تازه یا خشک و صندل سرخ و زرورد سوده
و یا صندل سرخ و سفید و اقاقیا با آب کاهو سرشته و یا آب حی العالم صغیر و صندل سرخ و فوفل و گلنار با هم سرشته و یا آب خرفه و زرورد و صندل سفید و سرخ و یا آب عنب الثعلب
و فوفل و زرورد و یا آب بادرنگ تازه و طراثیث و فندق و فوفل و زرورد و یا آب برگ بیخ سفید و زرورد و فوفل با عصارهٔ لحیة التیس و زرورد و اقاقیا و عدس بگلاب سرشته و یا گل
خشخاش و گلنار و اقاقیا و مصطکی بگلاب سرشته و یا آب کنگر علیق و آب تفت گرم عوض گل خشخاش و گلاب و یا عدس و اقاقیا و نبق البنج سفید و مصطکی و گلنار با آب کاسنی و گلاب

سرشته هر کدام از این ضمادات وقت احساس وجع چهار انگشت بالاتر از موضع درد ضماد نمایند و منع حدوث وجع مفاصل مجرب است شیخ میگوید که اگر خلط خون
گرم کثیر الکمیت باشد بفصد مقدار فاضل آن اخراج نمایند و باقی را بمطبوخ هلیله زرد و کابلی و افسنتین و شاهتره و مویز منقی و آلو بخارا و تمر هندی تعدیل کنند و اگر آنجا
تب باشد آب عنب الثعلب و آب کاکنج و آب کاسنی بخیارشنبر و یا آب لبلاب مع بنفشه خشک و شکر بنوشانند و اگر تب ساکن شود و در مفاصل ماده خام باقی ماند در ین
آنها آب کرفس و آب بادیان فرو آیند بعد از آنکه در ین یک مثقال ایارج فیقرا یکشبانه روز تر کرده صاف نموده باشند و اگر بعض اعضا مولد ماده منصب بسوی عضو الم
باشد بمرهم اعتنا نمایند کنند بتعدیل او و اصلاح بسوی او زیرا آنکه سبب این ماده متولد میشود و انصباب میکند بعد ازان اعاده نمایند بتقویت نفس عضو الم با طلیه و اضمده که از شان
او تقویت عضو و تحلیل باشد تا تخفیف ماده حاصل شده در عضو نماید و آن مثل حی العالم و پوست انار و سماق و جو است چون پوست انار را در طلا یا مرکب بجوشانند
تا مهرا شود پس سماق و حی العالم سوده و آرد جو بدان آمیزند و بر عضو الم نیمگرم در زمستان و سرد در تابستان ضماد کنند و گاهی تقویت عضو بطلای مرتب از اقاقیا و حضض
و صندل سرخ و شیاف مامیثا و زعفران و گل ارمنی با آب عنب الثعلب کرده میشود و چون ماده تیز یا قوی باشد صندل و عدس مقشر سوده با آب کشنیز سبز و کافور طلا کنند
بوعلی سینا مینویسد که اگر ماده دموی باشد یا غلبه دم بود باید که مشغول بفصد شوند از طرف مضاد و اگر مرض عام تمام مفاصل بدن باشد پس از هر دو طرف
رگ زنند بعد ازان استعمال قی کنند و خصوصاً اگر درد در اسافل بدن باشد چه قی برای آن از اسهال نافعتر است بعد ازان باسهال متوجه شوند و ابتدا
قوی نمایند اگر عدم نضج و غلظت ماده مانع نباشد با وجود آنکه رفق اسلم و تدریج اوفق است بعده اتباع بمسهلات منقی بتدریج کنند و بعضی اطبا زعم کرده اند که ابتدا
برفق بعد رفق کنند و ختم بر قوی هنگام نضج نمایند و صواب درین آنست که اگر ماده رقیق صفراوی باشد تعجیل استفراغ نمایند چون نضج به بینند و اگر غلیظ باشد
بتقدیم چیزیکه ترقیق و نضج آن کنند و آنرا مهیا بانذفاع بسوی جهت استفراغ گردانند باکشست و فیما بین آن تخفیف با طلاق ملایم کنند و لزوم ماء الشعیر
نمایند تا آنکه نضج ظاهر شود و امتلا محتاج تر بفصد است بیکن بچیزیکه بلد و مجالس اجابت کنند از مشروبات مثل آب کاسنی و عنب الثعلب بخیارشنبر و یا از حقنه و شیافات
[illegible] بیست و چون ابتدا با انحطاط نماید یا استفراغ غیر مدبر تحریک نکنند که گاهی تحریک اخلاط از مواضع آن بسوی مرض کند و رعایت بحرانات در روز چهارم و هفتم
و یازدهم نمایند و وقت بحران فاضل برای ایشان چهاردهم است پس اگر ممکن بود مدافعت استفراغ تا نضج کنند و اقتصار بر تحلیلات با آب سرد یا گرم یا نیمگرم کنند
و اول آب سرد بهتر است اما اطلیه حاره [illegible] باعث جذب خام کردن [illegible] اطلیه سرده غلیظ را خام میکند [illegible] نمایند
می نماید و اطالت مرض میکند و ما سوای آن ایشان مضر است زیرا که ترطیب مفاصل می نماید و [illegible] است و بدین قوی البزور
مثل بادیان و کرفس گاهی احتراق فضول میکند و تحجر او می نماید و چون نضج تام شود استفراغ بمثل سورنجان و [illegible] و حب آن نمایند و فصد برفق کنند و در ین
هنگام [illegible] کنند از آنکه در اول امر دوای مسهل ضعیف بنوشانند که آن تحریک ماده ساکن کند و [illegible] باسهال نکنند بلکه گاه ترقیق مواد
جا ماده دیگر نماید و سیلان او بسوی عضو کنند و واجب است برای کسی که اراده تناول دوا کند آنکه تأخیر غذا نماید و بعد سه ساعت تناول کند ده مثقال نان بشراب اندک
آب و بعد شش ساعت در حمام داخل شود و غسل کند بعد ازان بانچه موافق بود اغتذا نماید بعده ادرار استعمال کند چه ادرار ماده اوجاع مفاصل را پاک کند بهر آنکه او از فضله
هضم کبد و عروق است و خصوصا [illegible] با وجود آنکه اکثر [illegible] اوجاع مفاصل حار و بارد و امزجه رطب با ادرار کثیر از مشروب [illegible] انتفاع می یابند و چون معالجه
ایشان بمدرات میکنند صحت می یابند بعد ازان [illegible] بعضی متحمل اسهالات و ادرارات بسیار نمی باشند و ایشان را از ان احتراق خون بهم میرسد پس رعایت این جمیع
امور نمایند و آثار دفع ماده از عضو در حالیکه ماده قوی الانصباب کثیر الحرکت باشد نباید کرد زیرا که آن دو امر بدی پیدا میکند یکی آنکه ماده را بفشارد و از حرکت او باز دارد
[illegible] درد عظیم پیدا گردد و چون مثل این برتفع شود استعمال ملینات کنند دوم آنکه اکثر ماده را بسوی اعضای رئیسه باز گرداند و در خطر اندازد و اما اگر ماده بسیار نباشد و قلیل الحرکت
بود [illegible] او باک نیست الا آنکه در عرق النسا باشد که [illegible] در ان حبس ماده اندر عمق میکند پس واجب بود که [illegible] ضعیف باشد و یا ترک کنند و مشغول باستفراغ شوند و اما
در آخر آن واجب است که مشغول شوند بانچه محلل و ملطف مخرج ماده از غور بسوی ظاهر باشد و اگر چه [illegible] بحرانات [illegible] باشد که بدان
سیلان مواد کنند و تا زمانی منحل شدن ندهند و از منفطات [illegible] پیاز عنصل [illegible] و بعده شیر [illegible] و باید که محلل و منفطا دوای ملین آمیزند والا قوی [illegible]

بیان مضرات اطلیه حاره و تحذیره
[illegible]
بیان استعمال مسهل ضعیف در ابتدا
[illegible]
بیان منع استعمال الاضمده رادعه [illegible]

تجربه مفاصل اگر چه … تنقیه نیز مثل تحلیل است و تخفیف غلبه … مسهل با ادویه محلله و منضجه نفع میکند و از سردی اجتناب نمایند و نزد بعضی … محللات
قویه در اول امر قبل از تنقیه نباید برد که جذب مواد بسیار و تحلیل لطیف آن و تکثیف باقی و حبس آن خواهد کرد و ایضاً باید که رعایت این در اکثر امر کنند و …
اگر ماده کم … باشد و هر گاه اوجاع اشتداد نماید و تحمل آن نباشد از مسکن … نباشد … تسکین و … تحلیل ماده
با … استعمال نکنند مگر عند الضرورت … تسکین … استعمال … و اقدام … باشد … نفع
از جهت آنکه تغلیظ ماده … کند … مسکن نافع نیست که جو … کاهو در سرکه …
آن نیست که بگیرند افیون چهار مثقال زعفران یک مثقال در شیر گاو بسایند و مغز نان سمید بدان آمیخته ضماد نمایند و ایضاً … یک درهم
زعفران یک درهم … طلا سازند و ایضاً بزر البنج و افیون و اسپغول اقاقیا … بشیر گاو طلا کنند … برگ آن … و ایضاً …
افیون ده درهم عصاره … پنج … شوکران چهار درهم عصاره … شش درهم بیخ لفاح بیست مثقال زعفران چهار مثقال لفاح را در سرکه …
آمیخته طلا کنند و ایضاً … سوده در روغن گاو آمیخته بر موضع درد مالش نمایند و ایضاً از … افیون طلا سازند … بسیار است اگر …
و ایضاً بزر قطونا را با آب گرم تر کنند چون منتفخ گردد بر روغن گل بهم زده … طلا کنند و یا … صاحب کامل گوید اگر …
وجع مفاصل و نقرس از ماده دموی باشد و مفصل آلم مائل بحمرت بینند باید که مبادرت بفصد باسلیق نمایند و بحسب احتمال قوت و سن فصد خون بیرون آرند
و … بشورباهای چوزه مرغ … یا آب انار … غذا سازند و بعد از آن آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب کاکنج مجموع چهار اوقیه …
فلوس خیار شنبر پنج درهم مالیده بنوشانند و اگر تب باشد … و آب انارین بنوشانند و بتدبیر امراض حاده پردازند و بر موضع درد طلای …
با آب کاسنی و آب کشنیز و آب عنب الثعلب طلا کنند و … کدو و پوست … پوست خیار نهند … سرکه با اندک کافور …
و تبدیل آن کنند و یا آب کاهو و آب حی العالم با مغز نان و آرد جو و اندک روغن گل سرشته و یا اندک آرد جو با لعاب بزر قطونا سرشته …
بسرکه ضماد کردن مسکن وجع است و … از آب خرفه و آب حی العالم و آب کاسنی و آب کاهو و روغن گل و موم سفید با اندکی سرکه … اشیای مقوی مفصل
و مانع انصباب ماده بسوی عضو بکار برند و اگر در آغاز مرض آب سرد بر عضو ریزند … در مرض نقرس درد را ساکن کند و همچنین اگر آب عنب الثعلب و آب کاسنی
و آب کاهو سرد کرده بریزند که این خاصیتی است درین باب و چون درد اشتداد نماید باید که بر عضو … نهند و بگیرند مغاث پنج درهم اسپغول آرد جو …
سه درهم پوست بیخ لفاح دو درهم افیون یک درهم زعفران نیم درهم همه را باریک ساییده با آب برگ کاهو و آب حی العالم سرشته ضماد کنند و اگر ساکن نشود … استعمال
کنند که تسکین اوجاع بسیار میکند صفت آن افیون یک درهم زعفران و مر مکی هر واحد چهار درهم باریک ساییده … بشیر گاو سرشته مغز نان آمیخته و روغن گل
و … موم سفید گداخته باشند بران انداخته خوب … کرده بر مفصل ضماد نمایند و بالای آن برگ کاهو نهند صفت ضماد برای نقرس و وجع مفاصل حار
بگیرند خطمی و بزر قطونا و آرد جو … بیضه … شراب و روغن گل بدان ضماد سازند دیگر آرد جو ده درهم گل سرخ و برگ سوسن … نیلوفر … هر واحد
پنج درهم خشخاش مع تخم آن بیست درهم بنفشه … خطمی هر واحد هفت درهم … سه درهم حنا و کعک هر واحد دو درهم زعفران و کافور هر واحد
نیم مثقال همه را باریک ساییده به زرده بیضه و روغن گل و روغن بنفشه یا روغن نیلوفر آمیخته بر عضو دردناک ضماد کنند و اگر موضع را بعد …
… با اندک کافور سوده ضماد نمایند نفع کند دیگر بگیرند مغاث و خطمی و اسپغول و آرد جو و سورنجان سفید و صندل سفید مساوی و کوفته بیخته بروغن …
و اندکی سرکه سرشته بر مفصل و ورم ضماد کنند اگر از حرارت باشد و باید که در استعمال اطلیه مبرده اسراف ننمایند که آن تبرید و تغلیظ ماده کند و درین هنگام …
آن مشکل گردد و اگر در انجا ورم باشد در ان صلابت پیدا کند لاسیما اطلیه مخدره مسکنه وجع که آن عضو را … نماید و لهذا …
که هر گاه بینند که حرارت … تسکین یافت و بعد آن درد ساکن شد با ادویه مقویه اشیای محلله … مثل آرد جو و خطمی و بنفشه اضافه نمایند و بدان … اکلیل الملک
افزایند و ایضاً آرد جو با آب کشنیز یا با آب … سرشته ضماد کنند و اگر احتیاج بتحلیل قوی تر ازین افتد این ضماد استعمال کنند صفت آن بگیرند آرد جو و آرد باقلا

و بنفشه خشک و خطمی هر واحد یکجزو صندل سفید اکلیل الملک هر واحد نیم جزو باریک سوده با آب کرنب و آب کشنیز سبز سرشته و هرگاه حرارت ساکن شود و در ذابل گردد
و ماده غلیظ باقی ماند باید که این ضماد کنند صفت آن بابونه اکلیل الملک آرد جو خطمی بنفشه خشک هر واحد دو درم زعفران یکدرم همه را باریک سابیده با آب
کرنب بیامیزند و بر عضو آب نیمگرم که دران بابونه و اکلیل الملک مرزنجوش و سنجاسفت جوشانیده باشند نطول کنند ایلاقی
و هرجانی مینویسند که اگر علامات خون ظاهر باشد ابتدا بالفصد کنند اگر وجع در مفاصل دست راست بود فصد هفت اندام از دست چپ گیرند و اگر در دست
چپ باشد از دست راست کشایند نه در قطر تا خلاف در محاذات باشد و اگر در پهو یا پای راست بود فصد باسلیق از دست راست کنند و اگر در پای چپ
باشد از دست چپ کشایند و اگر در هر دو پای یا هر دو دست بود رگ از هر دو دست زنند یکبار در حالت واحد و خون بمقدار قوت بیرون آرند و چون از فصد
دو سه روز بیاسایند امر بقی نمایند پس اگر قی کفایت نکند بعد قی کردن دوای مسهل دهند و اول نطولات و ضمادهٔ مسکنه بکار برند و اگر دفع مسهل تا ظهور اثر نضج
در قاروره ممکن بود دفع باید کرد و مسهل بعد ایام بحران دهند و مسهل دادن آنوقت موافقت کنند که حرکت ماده تحت قوی نبود و درد مقلق نباشد و الا افلا
و ضماد حاره مخدره در ابتدای مرض هر روز زیان دارد و استعمال آب گرم بسیار عصب مفاصل را نرم و تر و ضعیف کند و اول نگاه کنند که ماده بتمامه در مفاصل
ریخته شده و از حرکت ساکن شده یا هنوز در انصباب است پس اگر متحرک باشد و حرکت قوی بود استعمال ادویه رادعه قویه بکار نبرند از هر دو سبب که در قول ابوعلی
گذشت و اگر این خطا کرده شود درد زیاده گردد و یا اعراض داله بر میل ماده بسوی اعضای رئیسه پدید آید زود ادویه ملینه بران گذارند تا انچه از ماده فرود آمدنی است
فرود آید و ریختن آب گرم و نیمگرم درین حالت سود دارد خاصه که بابونه و بنفشه دران پخته باشند و مفرحات یا قوتی بخورانند و صواب تر آن باشد که هرگاه ماده
بسیار بود و هنوز در حرکت باشد و حرکت او قوی بود زود باستفراغ مشغول شوند و اگر علامات صفرا ظاهر شود اول قی فرمایند پس هرگاه آثار نضج ظاهر گردد مسهل
قوی تنقیه کنند و در علاج صفراوی میل بچیزهای سرد تر باید کرد و در علاج دموی باشیای بارد کنند و تبرید کمتر از آن باید که در صفراوی و در امراض موی صفراوی
سکنجبین سود دارد و لیکن درین مرض سکنجبین تنش جائز نباشد از دو امر یکی آنکه ترشی سرکه مضر عصب است دوم آنکه قوت ترشی بلطیف و تحریک ماده ساکن
نماید و بماده مرض بیامیزد و ورم را جاری گرداند و بجایگاه در رساند و در اوجاع مفاصل و نقرس دموی اول استفراغ بمطبوخ هلیله بزرد و غیره که در قول مسیحی گذشت
باید کرد و آن مطبوخ مبلغ تمام بنوشانند چنانکه استفراغ تمام کند و اگر با این اوجاع تپ بود آبهائی که در همان قول مذکور شد بدهند و اگر حرارت کمتر باشد ده درم هلیله زرد
در جمله در جلاب یکشبانروز تر کرده مالیده صاف نموده ده درم لعاب اسپغول بادوی بیامیزند و بدهند و اگر مزاج سالم بود یعنی از اعتدال خارج نشود استفراغ بمطبوخ [illegible]
و بوزیدان و حب سورنجان باید کرد و تقلیل مسهل ادویه بول تخت سود بخشد بود از بهر آنکه ماده این مرض فضله هضم ثانی و ثالث است و ادرار بول آنرا پاک کند باقی هم
که در قول ابوعلی مسطور شد ابن الیاس گوید که اگر دموی باشد اولا فصد کنند بدستوری که در قول ایلاقی گذشت و بر موضع درد خرقهٔ کتان آب برف سرد کرده نهند
و یا این طلا بکار برند صندل سفید شیاف مامیثا فوفل سفیداب ارزیز گل رمنی بوشیر گل سرخ همه را در سرکه و گلاب سوده طلا کنند و هرگاه چیزی ازین حاضر نباشد
طحلب به سرکه تر کرده ضماد نماید و برگ قصب به سرکه سوده ضماد کردن نفع کند و یا آب تخت سرد بران ریزند که فی الحال تسکین بخشد و هر صبح جلاب از عناب
ده عدد عنب الثعلب تخم کاسنی هر واحد سه درم شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا مزوره بنوباش شیره بادام دهند و اگر با وی تپ التهاب باشد غذا ماء الشعیر تخم کاسنی
و جلاب و یا آب انار مع شکر سفید آن سه اوقیه با شکر سفید ده درم بدهند و بر موضع درد صندل سفید و سرخ و گلاب و آب خرفه و آب حی العالم و آب کاهو طلا کنند
و بر مفصل آب کشنیز تر و آب حی العالم و پوست خربزه و پوست خشخاش و پوست خیار ضماد کنند و یا اسپغول را با سرکه خوب باهم زنند و بر موضع ضماد نمایند و بعد ظهور نضج
در قاروره تلیین طبیعت باین مطبوخ نمایند سنای مکی پنج درم عنب الثعلب بنفشه خشک یا تربد و تخم کاسنی تخم خبازی و خطمی هر واحد سه درم سورنجان سفید دو درم
هلیله زرد و سیاه هر واحد هفت درم گل سرخ پنج درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیکرطل آید و دران خیار شنبر پانزده درم ترنجبین ده درم مالیده صاف کرده
بنوشند و تا آخر روز صبر کنند بعده مزوره بنوباش و شیرهٔ بادام غذا سازند و اگر درد سخت باشد چندانکه مریض متحمل آن نباشد تضمید عضو با ضمادهٔ مخدره مثل این ضماد کنند
بیخ لفاح تخم خشخاش سیاه هر واحد دو درم افیون یکدرم زعفران نیم درم اسپغول سه درم همه را باریک سابیده با آب برگ کاهو یا آب برگ حی العالم ضماد سازند تجمیدنی که

نسخهٔ سکنجبین [illegible]

بیان [illegible] بعد مسهل

نسخهٔ مطبوخ مسهل

کراوّلا فصد کنند بطریق مسطور و برادعات طلا نمایند مثل خرقه مبلول در گلاب سرد کرده و یا اقاقیا و غیره ادویه که در قول ابن الیاس گذشت هر چه از ان حاضر باشد یا مجموع مساوی بگلاب و آب کاسنی و اندک سرکه ضماد نمایند و یا بزرقطونا مضروب بماست و سرکه یا آب خرفه یا حی العالم و هر صباح شربت دینار یا عناب یا شربت انار و سکنجبین بانی بنوشانند و از انچه صاحب این علت را نفع می کند آب عنب الثعلب و آب کاسنی ست و غذا مزورات مطبوخ بشیر خشخاش و ماش که آب انار میخوش و تمر هندی ترش ترکرده باشند یا زیرباج دهند و اگر تپ باشد ماء الشعیر بدهند و تلیین طبیعت بحقنه و بلین مثل بنفشه و عناب و سپستان و سنا و ترنجبین کنند و چون آثار نضج در قاروره پدید آید اسهال باین مطبوخ بعد مراعات ایام بحران نمایند پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک ده درم سنای مکی پنج درم سورنجان سفید مثقال تخم کاسنی دو درم ریوند چینی یکدرم گلقند پنج ادی پانزده درم فلوس خیار شنبه ده درم ترنجبین پانزده درم بدستور مقرر مرتب ساخته سحرگاه بنوشند و گفته اند که در اضمده همه اوجاع مفاصل حاره و بارده و در مسهلات آن نیز سورنجان داخل کنند بسبب خصوصیت آن باین مرض و تسکین آن وجع را و تقویت مفاصل و تنقیه آنها از مواد و تنگ کردن مجاری و مسالک آنها تا مواد بسوی آنها بار دیگر نریزد و هنگام انتها باضمده که در ان تحلیل باشد مثل بنفشه و خطمی و آرد جو ضماد سازند و بعد از ان بدانچه قوی التحلیل باشد مثل بابونه و اکلیل و شبت و زرده بیضه و پیه بکیان و پیه بط و مرغ و مغز نان و زعفران که آن کثیر التحلیل ست ضماد کنند و اگر حاجت بچیزی افتد که از ان قوی تر در تحلیل باشد باین اضمده مقل و پیه و مر و اشق و در دهنهای لطیف مخلوط نمایند و حذر کنند از آنکه در تحلیل ورم اسراف نمایند تا ماده متحجر نگردد و بلکه گاه تلیین اختیار نمایند و گاهی تحلیل پس دارند تا افراد باستقصاء اگر دو سعید گوید که اگر وجع مفاصل و نقرس حادث از دم باشد فصد باسلیق کنند و بعد از ان تبرید مزاج باشامیدن ماء الشعیر نمایند اگر جسم لاغر باشد و روغن بادام بدان مضاف سازند و اگر لاغر نبود جلاب بیفزایند و آب انار نوشانند و تعدیل طبع بآلو بخارا و جلاب تمر هندی و شربت نیلوفر و آب عناب و سکنجبین کنند و آب کاسنی بشکر و لعاب اسپغول بجلاب بنوشانند و غذا مزوره زیرباج یا آب انار سازند و از اغذیه حاره حذر کنند و تبرید موضع بصندل و آب حی العالم و آب عنب الثعلب و آب کاهو و جراده کدو و آب خیار و اندک سرکه و کافور نمایند و در ابتدای مرض بر عضو آب سرد بریزند و از حمام منع کنند و هر گاه مرض بایستد مبردات کم کنند و بر موضع آب ریاحین ریزند و جمله قول در تدبیر این آنست که ماده اگر در سیلان باشد علاجش بچیزی که ردع کند باید کرد و اگر منقطع گردد علاج آن باشیای محلل نمایند خضر گوید که در دموی فصد از جانب مخالف گیرند و افضل آنست که دو سه روز در فصد تاخیر نمایند تا ماده اندک نضج یابد و تلیین طبیعت بمثل شربت بنفشه مکرر و آلو بخارا و تمر هندی و آب عناب و انار و فقاع و حقنهای لینه کنند و اشربه که در تپ دموی بیاید استعمال نمایند و از اغذیه در ایام ابتدا ماء الشعیر بشکر یا شربت نیلوفر و روغن بادام یا سویق بشکر دهند و هر گاه اشتها برانگیزد اسفاناخ یا بقلهٔ یمانی یا خرفه یا ملوخیا یا مزوره رشته یا کدو و عدسیه و انچه از مزوره و سماق و ریباس و انار ترش سازند و قرص یا با آب سرکه بزیت بخورانند و از لحوم بالکلیه اجتناب کنند و با دویه رادعه که در ان قبض باشد مثل صندلین و گل سرخ و گلاب و آبهای بارده که مراقوم سابق مذکور شد و طلای زرد و فوفل با سیشا و اقاقیا و خولان و مانند آن باندک سرکه ضماد سازند و اگر بشدت درد مضطر شوند اضمده مخدره مثل افیون و بیخ بنج و تخم بنج و غیره با آب کاهو ضماد کنند و این هنگام ابتدای مرض و تزاید آن بعمل آرند و اما وقت انتها واجب ست که باضمده که در ان اندک تحلیل باشد مثل بنفشه و خطمی ضماد نمایند بعده بدانچه در تحلیل قوی تر از ان باشد مثل اکلیل الملک و بابونه ضماد کنند انطاکی گوید که در مفاصل حار اول فصد پس تنقیه بحسب ماده کنند بعد از ان طلا اولا برادع مثل آب کشنیز و حی العالم و العنب نمایند بعده بمحللات مثل آرد جو و باقلا و بعد انحطاط بمثل بابونه و اکلیل الملک بنا بر قوت تحلیل آن نمایند و اگر در ینجا ضربان مانع خواب باشد بدایت بتسکین آن واجب بود مثل طلای استخوان سوخته و عدس و انفاح افیون و زعفران و صمغ و از واجبات ست که دوائی درین علت از سورنجان خالی نگذارند که بر اختصاص او بدان و تضییق آن مجاری را و منع آن مادهٔ نازل را بار دیگر اجماع واقع شده و انچه در حار بالطبع نافع ست بزرقطونا بسرکه و روغن گل و خطمی و آرد جو و گل سرخ و مورد و کدو و کاهو و خشخاش ست مطلقا میر عوض میگوید که اول فصد باسلیق ابطی کنند خاصه آنجا که درد اندر اسافل بدن باشد و اگر در اعالی بود فصد قیفال مناسب ست و تدبیری که در قول صاحب کامل گذشت بعمل آرند و چون وجع اشتداد کند و بیم تلف یا ایشان تدابیر تسکین نپذیرد از استعمال ادویه مخدره چاره نباشد و ضماد بمغز استخوان ساق گاو و گل سرخ و افیون و زعفران نیز مخدر و مسکن وجع ست و چون در تسکین وجع یا بمخدرات یا بر دارند بمغز بیخ خشخاش و گل و آرد جو و سورنجان مساوی با زرده تخم مرغ و روغن گل ضماد سازند و این عمل در اوجاع مفاصل حار مستعمل ست پوست هلیله زرد ده درم گل بنفشه تخم کاسنی تخم

سنای مکی افسنتین هر کدام پنج درم تمر هندی بیست درم آلوبخارا ده وقیه همه را در چهار صد درم آب بجوشانند تا بربع آید صاف نموده بنوشند و شربت ورد مکرر
و شربت سفرجل با سقمونیا سود مند است این نسخه فائده تمام دارد و اسپغول سه وقیه در یک رطل آب بجوشانند تا آتش ملایم پس پارچه بفشارند تا لعاب آن بالکل بر آید بعد
آنگاه سه وقیه موم سفید و شش وقیه روغن زیت آمیخته ضماد نمایند **شربت نعمان** در شرح اسباب مینویسند که بعض اطبا گفته اند که اگر درد در تمام
مفاصل باشد فصد هفت اندام کنند و اگر مختص با سافل باشد با سلیق کشایند و چون مختص باعالی بدن بود رگ سر زنند و گاهی محتاج بتکرار فصد میشود بسیار
باشد که فصد فی الحال صحت بخشد چنانچه حکیم عابد سرهندی نوشته که این مرض بمولانا احمد عارض شد و دست و پای او بیکار و انگشتها کج گردید و بر شکل قرار بود
و از زندگی یاس شده بود پس فصد هر دو باسلیق یکبار گرفتم بعد از آن شربت نیلوفر حساب نوشانیدم و در یک روز از مرض اثری باقی نماند و بعض اطبای حاذق علاج
بعضی مرضی بهمین تدبیر بر قیاس عمل من کردند و بیمار را هلاک ساختند چه هر قیاس صحیح نمی باشد یا فیما بعد فصد مطبوخ مناسب نضج ماده کنند و هرگاه در بول
نضج ظاهر گردد حبوب موصوفه برای این علت دهند و این حب شب بست هلیله آمله بلیله مجموع [illegible] و بیست درم سورنجان بیست درم فانید چهار درم معجون
مقل پانزده درم با آب کرنب سرشته حبها سازند شربت از آن از یکدرم تا سه درم و باید که سهل بحبوب مذکوره مفاصل [illegible] مسهل [illegible] معاول در طبوخ
یا نقوع دهند و بعد تنقیه طلای نرد ضماد کنند **صفت** آن صندل سرخ گل ارمنی فوفل اقاقیا حضض نکی مرداسنگ صفیداب مساوی سائیده در آب [illegible]
یا آب کشنیز یا عنب الثعلب تا زه بند قها بشکل ترسازند و واجب است که در درد هوای اهتمام به تبرید بیشتر از ترطیب کنند و در صفراوی مبالغه کردن بدان هر دو
باکی ندارد و چون خون صفراوی باشد اوقیه سکنجبین قابل الحموضت دهند و گویند که چون در هوای [illegible] مسهل شود و اول مطبوخی که در قول [illegible] گذشت بدهند و چون سه روز
بگذرد و نضج زیاده ظاهر گردد در آن سنا هفت درم مغز خیارشنبر ده درم افزایند و روز چهارم بنوشانند و چون درین معالجه ما این زمان نوعی تفاوت است دستور
ذکر میکنم تا در ذکر این هر دو علاج ناظر البصیرت حاصل شود چنانچه آن مرحوم در درد هوی و مرکبات از آن واز ماده غیر آن حسب عادت مزاج و غلبه اغلب بعد فصد و سکنجبین
این مطبوخ یا نقوع در آب سرد اگرچه استعمال مفرد میشود این عنب الثعلب عناب سپستان اصل السوس مقشر گل نیلوفر گل نخشه گل سرخ گاو زبان گل گاو زبان تخم خطمی
خبازی شاهتره و هنگام زیادتی سودا افتیمون بسفایج افزوده میشود و در آن گلقند یا ترنجبین چهار تولة حل کنند و گاهی کاسنی و پرسیاوشان هم افزایند و اوزان ادویه هریک
دو درم یا سه درم کنند و بعد دو سه روز یک هلیله یا هر دو مغز خیارشنبر هفت تولة در روغن بادام دو درم افزایند و گاهی شیر خشت و ترنجبین هریک چهار تولة و گاهی ترنجبین
نیز بقدر درم یا مثقال زیاده میکنند و این مسهل دو یا سه مرتبه استعمال نمایند و گاهی بمیان دو مسهل راحت میدهند و منضجات استعمال میکنند بعده تنقیه می نمایند و گاهی سه دلالت
یکروز در میان بدون منضجات میان آنها استعمال کرده میشود و در ایام راحت از مبردات و لعابات و اشربه عمل می آید و بعد از سه دلالت مفرد و حب سورنجان معمولی چند روز تنقیه
استعمال میکنند و گاهی معجون سورنجان و غیره از مرکبات بکار می برند مصنف اقتباس نوشته که فصد باسلیق نمایند بدینسان که در قول ایلاقی و سیر عرض مسطور شد و اگر
از فصد مانعی باشد باید که فروتر از جای درد حجامت با شرط نمایند و در غلبه درد بران موضع پاکی زرده تخم نهاده ببندند که فی الفور درد را دور میکند و اگر اندکی باقی ماند انجا
همان شاخ زلو اندازند و آب عرق کاسنی و مکوه هریک یکنیم اوقیه با نیم اوقیه شربت عناب نوشانند و این طلای نرد علوفیان ضماد کنند **صفت** آن مغاث بغدادی
و هندی تخم خطمی مورد و آرد جو و سورنجان و گل ارمنی هریک چهار درم کوفته بیخته در آب برگ مکوه سبز و کشنیز آمیخته بشکل مرهم ساخته وقت حاجت با آب کشنیز سبز و حی العالم
و پوست ترنز یا خیار و بادرنگ هر واحد یکدرم و صندل لین یکنیم درم و گلاب دو درم استعمال نمایند و بعد تنقیه [illegible] ترنجبین در [illegible] امام حاره را دارند و فصد وس
وجع مفاصل را نافع **صفت** آن صندل سرخ گل قیمولیا هریک پنج درم صندل سفید عصاره مامیثا هریک سه درم [illegible] هریک ده درم فوفل اقاقیا حضض هندی
هریک دو درم مرداسنگ سفیداب ارزیز قونیای کرمانی هر واحد یکدرم کوفته بیخته با آب کاسنی سرشته [illegible] سازند وقت حاجت با آب کشنیز سبز و کاهو بکار برند و یا از آب شش
کدو و قنیز و خیار و بادرنگ هریک دو درم برگ کاهو برگ کاسنی برگ گلاب برگ خرفه هریک سه درم سرکه گلاب سرشته ضماد نمایند و دار انشاده [illegible] و یا [illegible] نسخه آنها
افزایند و این ضماد نیز همین اثر دارد صندل سفید و گلاب سوده لعاب اسپغول [illegible] گل هریک ده درم و آب کشنیز سبز و مکوه کاسنی و کاهو [illegible] آن افزوده خرفه و پوست
و شیاف مامیثا هریک ده درم و درم سرکه سه درم و آب انار کوهی و برگ [illegible] [illegible] اثر دارد و وزن آن بوداش و آش [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]

نسخهٔ طلای [illegible]

نسخهٔ طلای [illegible]

برگ ترب و شیره خیار حل کرده قی کنانند و بعد از ان دوای مسهل بنوشانند و یا آب معصور انار دو اوقیه با ترنجبین یک اوقیه و تا یکهفته برین تدبیر ثابت مانند و بعد از هشتم درم دوات کرده
مغز خیار شنبر هفت توله ترنجبین شش توله شربت آلو مسهل چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده تا بیین طبیع نمایند و روز نهم شیره خیارین مغز کدو شیرین مغز تخم کدو به
هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در گلاب پاو سیر برآورده شربت انار ولایتی شربت عناب واحد یکنیم توله اسپغول پنج ماشه کف زده بنوشانند و همین تدبیر تا پانزده روز
بگذرانند و روز شانزدهم این مطبوخ منقول از حاوی کبیر بدهند و نسخه این همانست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن درینجا عناب نیم اوقیه و کافت ده درم و شربت آلو مسهل علو یحان
ده درم روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده و روز هفتم هم تبرید سابق مرهم مع اضافه شربت بزوری بارد چهار توله همین سان دو مسهل دیگر داده جهت تعدیل کشنیز خشک ده ماشه سوختهٔ
شیرین یکنیم ماشه گل سرخ یک ماشه در شربت بزوری بارد دو توله آمیخته بلیسانند و گلاب هفت توله بنوشانند و پوشیده نماند که پیش از فصد استعمال اطلیه بارده سخت ممنوع است

علاج اوجاع مفاصل صفراوی

مانند علاج اوجاع مفاصل دموی نمایند مگر آنکه درین قسم تبرید و تسکین زیاده باید کرد و باید که ادویه بارده که دران قبض نباشد مانند حراده کدو و کاهو و کافور با سرکه و آب کشنیز سبز
ضماد کنند و درینجا احتیاج ادویه محلله نمیباشد و این ضماد برای اورام حاره مفاصل از مجربات است اسپغول و کوکنار هموزن کوفته بیخته در آب بنز تا تمام اشود و در روغن گل الله قدر حاجت
آمیخته ضماد نمایند و اگر تسکین حرارت زیاده مطلوب باشد اسپغول را ناکوفته داخل نمایند و ضماد اسپغول با سرکه آمیخته نیز مفید بود و آب کدو و آب خیار و آب حی العالم و آب کاهو
و مانند آن ضماد و نطول بکار برند و هنگام غلبه درد و خوف غشی ادویه مخدره بقدر تسکین درد ضماد کردن و ادویه مسکنه اوجاع خوردن لازم دانند و چون وجع مفاصل از
صفرای صرف کمتر حادث میشود و دوام صفراوی اکثر می افتد درینجا نیز ابتدا فصد لازم است و بعد ظهور نضج تنقیه صفرا بمسهل آن یا مطبوخ هلیله کنند و اگر طبیعت
نرم باشد بمنضجات اقتصار ورزند و باده را تحریک نه دهند و بعد اسهال مبردات بارده چون کاسنی و خیارین و مانند آن با شربت بزوری بارد یا سکنجبین بدهند و آنجا که
ماده مرض صفرای صرف باشد قی کردن نفع تمام دارد و بفصد حاجت نباشد و از ادویه مسکن وجع عدس مقشر و استخوان سوخته و سورنجان و خشخاش سفید و بلیله زرد
ترکرده و تخم کاهو و کشنیز خشک است تنها یا مرکب بحسب حال مریض بخورانند و عند استعمال سورنجان مراعات مفاصل بتدبیر آن باید کرد و بعد تنقیه آب سرد بسیار
بر مفاصل و ضماد اسپغول در آب گرم لعاب کرده روغن گل آمیخته تسکین درد میکند و همچنین سورنجان سفید و نبات سادی سه درم با آب سرد خوردن مسکن درد شدید است
و کذا استخوان سوخته سورنجان هر واحد یک درم عدس مقشر دو درم باریک سوده هر روز یک درم بگلقند یا شربت بزوری تناول نمودن درد بنشاند و اگر کشنیز خشک دو درم
یا همچنان آن شکر بخورند درد بنشاند و شکم قبض نماید و اگر تخم خشخاش سفید دو درم با هموزن شکر بپزند و ساکن کند و قبض و نفع نماید و این دوای مخدر هنگام درد شدید
توان داد تخم کاهو بزرالبنج سفید هر یک پنج ماشه شیطرج افیون هر یک یک ماشه مثل چلغوزه حب ساخته یکی از ان بدهند و اگر کوکنار بقدر حاجت در آب ترکرده مالیده
صاف نموده وقت شب بنوشند آنقدر که کیفیت کند درد و وجع مفاصل و عرق النسا شدید که هیچ دوا سود ندهد تسکین درد نماید تریاقی ادویه مفرده و مرکبه در علاج اوجاع مفاصل
دموی مسطور شد حسب حاجت از انجا اخذ نمایند **اقوال اکابر** شیخ میفرماید که در علاج مفاصل حار واجب است که معالجه بچیزهای سرد و مرطب از بقول تعالی اغذیه
و لحوم کرده لعوقات و نطولات و قیروطیات کنند و ریاضت باعتدال نمایند و اهتمام بآب شیرین ساز ند بعد از انکه بر اطراف آب سرد در خانه اول حمام ریخته باشند
و آبزن هنگام استعمال کنند بعده در آب سرد و نشسته و آیند و برپای آب سرد بریزند و باید که اسهال او را از چیزی نمایند که دران گرمی بسیار نباشد مثل شربت ورد و سقمونیای مسهل
و این دوا جید است و دران ادرار و تسکین وجع است بگیرند مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار و رب ماش و سورنجان سفید هر واحد یکجزو افیون ثلث جزو همه را سوده آمیخته یک درم
با شکر چهار درم بخورند که حاضر النفع است و اطلیه بدانکه اطلیه سرد قابض مثل صندل گاهی الم پیدا کنند بلکه احتیاج بمفتر و ملین بود و ایذا مبردات بسبب تمدید آن بود
آنچه مرخی باشد مثل بنفشه و روغن گل قیروطی استعمال نمایند و گاهی بر موضع خرقه مبلول بسرکه می نهند و از مجربات آب برگ فی تازه است که چون بدان طلا کنند در
ساعت درد ساکن گردد و ایضاً با و طلا را باریک ساییده خوب بجوشانند و ساعتی طویل بدان نطول سازند و اگر تحمل مبردات باشد و تکثیف و تمدید و نکند مثل
آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب حی العالم و آب بقله یمانی و خیار و کدو و مانند آن طلا کنند و چیزهای تغییه مثل سحوم و امثال آن و مخدر نیز که آن تبرید و تلیین بهم کند و آب
اسپغول در تبرید قوی است و ایضاً صندل و ماميثا و مانند آن و هرگاه درد ساکن شود باید که بردار ندو دور کنند و آنچه در آخر بقایای اوجاع مفاصل و نقرس حار نافع بود

که بگیرند صبر و زعفران و مر مساوی و با آب کرنب یا آب کاسنی بحسب مقدار حرارت طلا کنند و ایضاً قیروطی بروغن بابونه و ایضاً ضماد خیار در روغن بابونه کرده
و تنقیه مادهٔ حار مرض ایشان است و اما بادرگاهی نفع کند در وجع و تقویت و تسکین وجع نماید **مسهلات** بگیرند هلیله زرد ده درم و سورنجان و بوزیدان
هر یک سه درم تخم کرفس و انیسون هر یک دو درم شکر مقوم بسرشند شربت هر روز دو درم و ایضاً سورنجان ده درم سقمونیا یک درم و کتیرا یک درم شکر طبرزد
سی درم شربتی سه درم و ایضاً سقمونیای محرق مطبوخ در مثل آب به ترش یا سیب تا آنکه بقوام آید و چون انعقاد شروع کند آنچه اندران باشد بگیرند و بگذارند تا خشک
شود و بگیرند از آن ده درم و از شکر طبرزد بیست درم و از کبابه و سرسالو ده دو درم و همه را در جلاب آمیخته حبها سازند و در سایه خشک کنند شربت از آن هر روز
دو سه حب هر وقت و اگر در آنجا ترکیب ماده باشد ایارج فیقرا استعمال کنند و شربت در باب ترکیب ایشان نافع است بگیرند عصارهٔ گل سرخ دو رطل عسل چهار رطل
سقمونیای مشوی اوقیه و بپزند تا بقوام آید شربتی از و فلنجارات ایضاً تمر هندی یا خیارشنبر در آب کاسنی و بادیان بخیسانند و اگر تپ نباشد مطبوخ
از هلیله و شاهتره و آلو و تمر هندی و فستقین مسهل بوده حال بسیار است و ایضاً بوزیدان و سورنجان **اغذیه** باید غلیظ نباشد ... اغذیهٔ لطیف
مثل حماضیه و بطون محمضه و سکباج لحم ابقر و اغذیهٔ مجففه مثل کرسنه انتقاع باید و واجب نیست که گرسنگی بسیار کشند و از فواکه با مرو خامضه و آلو و سیب انار و شفتالو
ایشان را رخصت داده اند ولیکن من مثل شفتالو و مشمش و آنچه در خون بایست بسیار پیدا کند مکروه میدانم **شیخ** گویا اگر وجع مفاصل از مرهٔ صفرا باشد باید که
مریض و لابقی نماید عقب امتلا از طعام و شراب که از ایشان است و تنقیهٔ صفرا باشد مثل خربزه و سرمق و ماءالشعیر و شربت سکنجبین کرده و سکنجبین با آب گرم و نمک و دخال پر
و انگشت بروغن کنجد آلوده در حلق در فی چندان مبالغه نماید که در معده چیزی از طعام ماکول باقی نماند و بعد آن اخلاط صرف بقیر آمیزش با چیزی از غذا خارج شوند
و این در روز اول و سوم استعمال کنند و بعد از آن مطبوخی که در آن هلیله زرد و گل سرخ و عناب و سپستان و مویز و تمر هندی و بنفشه و شاهتره و تخم کشوث و کاسنی
و فلوس خیارشنبر افتد با اندکی سقمونیای مشوی و سورنجان و صبر هر واحد بقدر حاجت و مانند آن استعمال کنند و یا شربت ورد یا کرنب و آب ...
که در نوع و موی مذکور شد طلا نمایند و تغذیهٔ علیل با غذیهٔ ملطفه مثل مزورات معمول بکدو و بنو ماش و اسفاناخ و قطف و بقلهٔ یمانی سازند و اگر در اینجا تپ باشد باید که
ملطفه نوعی که در تپ صفراوی و امراض حاده مسطور است بکوشند و مثل ماءالشعیر و آب انار و ماءالخیار و آب هندوانه و مغز تخم خیارین و لعاب بزرقطونا و شیره تخم خرفه بنوشند
تا آنکه حرارت تسکین یابد و بعد از آن آب شاهتره و آب کاسنی و آب کاکنج و آب عنب الثعلب با مغز فلوس باید داد و چون مرض از چهار روز تجاوز کند آبهای مذکور با آب
بادیان بیفزایند و چون بیست روز بگذرد و حرارت زائل شود و در آب بقول مذکور و مغز فلوس یک درم ایارج فیقرا اضافه نمایند و چون کیفیت تمام شود و ... چیزی ...
مطبوخی که مذکور شد و ایضاً این حب دهند **صفت** آن صبر و هلیله زرد هر واحد یک نیم درم شحم حنظل چهار دانگ سقمونیا یک نیم دانگ زعفران یک دانگ سورنجان ...
هر واحد یک درم کوفته بیخته حبها سازند شربتی مدنیم درم و اگر معده ضعیف باشد جوارش سفرجلی سادهٔ مسهل بدهند **صفت** آن بگیرند سفرجل بلخی یا اصفهانی ...
و در تخم پیچیده و کاویده تخم آن دور کنند و در آن یک اوقیه سقمونیای انطاکی پر کرده قطع جدا کرده آنرا بپوشند و بخلال مشبک سازند و بالای خمیر آرد پیچیده و در تنور معتدل الحرارة
بریان نمایند تا خوب بپخته شود و خمیر آرد را دور کرده و ... سنگین با یک ساخته بعسل کف گرفته بسرشند و در ظرفی بردارند وقت حاجت دو یا سه ملعقه بمقدار یک درم
آن سقمونیا از دانگی تا دو دانگ باشد بقدر قوت مریض بدهند و همین تدبیر استعمال نمایند تا آنکه جمیع ... تمام ... امراض حاده ... تجاوز نکند **ابن الیاس**
مینویسد که اگر وجع مفاصل و نقرس صفراوی باشد تنقیهٔ بدن از صفرا باقی از اشیای منقی صفرا مثل تخم خربزه و برگ سفرجل و سکنجبین با آب گرم نمایند بعد از آن تلیین
طبیعت با این مطبوخ کنند سنای مکی پنج درم عناب و سپستان آلو بخارا هر واحد بیست عدد بنفشه شاهتره تخم کاسنی هر واحد پنج درم هلیله زرد پوست هم تمر هندی ده درم
تخم کشوث سه درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید مغز خیارشنبر و ترنجبین هر واحد پانزده درم ... یکجا بنوشند یا مطبوخ فواکه با مطبوخ
ملین با تنقیه کنند و ... تخم کاسنی و بنفشه هر واحد سه درم عناب ده عدد با شکر سفید ده درم بپزند و بیاشامند تمر هندی و نبات و ترنجبین هر واحد ده درم و یا آب
انار ... آن افشرده هر واحد سه اوقیه شکر سفید ده درم ترنجبین مثل آن هندو غذا مزورهٔ بنو ماش و شیرهٔ بادام و اسفاناخ سازند و غمید باضماد یا ده مثل این
ضماد کنند اسپغول آرد جو زردهٔ بیضه در روغن گل سادی خوب آمیخته ضماد نمایند **ضماد دیگر** نافع این مرض بنفشه خطمی خطمی هر واحد هفت درم باقی اجزا

(حاشیه: ... امراض ... ؛ ... مطبوخ مسهل ؛ ... ؛ ... مسهل)

همانست که در علاج مفاصل دموی در قول صاحب کامل گذشت لیکن در اینجا اصل السوس عوض برگ سوسن بست و زن زرده بیضه مثقال عدد و روغن گل
نیز در آن بیفزاید و آنست که در استعمال اضمده سرده اسراف نکنند و اما عند اشتداد وجع و قوت مرض تبرید استعمال مخدرات باک نیست زیراکه ضرر وجع بیشتر
از ضرر مخدرست و چون درد بهیج باشد با ضعف حمی ره مثل بزرقطونای مضروب بسرکه و جراده کدو و آب خیار و آب حی العالم ضماد کنند یا بقدر درم فلونیای
رومی یا برشعثا بخورانند و تضمید موضع با استخوان کهنه سوخته و سورنجان و عدس و تخم خشخاش و برگ آن و تخم کاهو و بیخ آن نمایند و هرگاه درد بالکل ساکن نشود
و حرارت زائل گردد این ضماد استعمال کنند تا آنکه درد آرد باقلا خطمی بنفشه خشک شبت اکلیل الملک صندل سفید هر واحد ده درم همه را کوفته بیخته ضماد کنند و اگر بعد
زوال درد حرارت و حافظی باقی ماند شبت و اکلیل و بابونه و خطمی ضماد نمایند و بعض اطبا در ابتدای این علت نوشیدن شربت درد و دیگر چهل درم با سکنجبین
ساده بیست درم و برف دو من نافع دانسته اند لیکن احدی را ندیدیم که ازین معالجه شفا کرده باشد بلکه شکایت بادتی عرض میکنند پس اگر از تبرید قوی ترا [illegible]
حرارت مزاج چاره نباشد آب هندوانه و شیره خرفه و خیارین و سکنجبین بگلاب بدهند و غذا ماء الشعیر و لیکن این مرض از صفرای صرف کمتر حادث میشود نجیب سمرقندی
گوید که اگر از صفرای صرف باشد فصد کنند و تنقیه صفرا بمسهلات آن نمایند و هر صبح شربت نیلوفر یا بنفشه یا شربت حصرم با سکنجبین بنوشند و غذا مثل ماء الشعیر
یا بنو باشد یا شیره خشخاش یا از تمر هندی ترش کرده با آب غوره یا اسفاناخ یا کدو یا خیار و بعد نضج تلیین طبیعت بحقنهای لینه مثل ترنجبین و بنفشه و عناب و سپستان
و جو کوفته نمایند بعده تنقیه بمطبوخات یا نقوعات که در آن سنای مکی و هلیله زرد و عناب و سپستان و تمر هندی و شاهتره و کاسنی و آلو و شمش و شیرخشت و ترنجبین
باشد و یا آب انار بین مسحوق و شیرخشت کنند و ادویه مسکن وجع مثل عدس و استخوان سوخته و سورنجان مساوی سوده سفوف سازند و سه درم بخورانند و این طلا
مخدر مسکن الم است مغز نان زرده بیضه با اندک تخم شوکران و افیون و یا بزر البنج مع زعفران طلا کنند باقی همانست که در قول ابن الیاس گذشت
ابن هبة الله گوید که علاج مفاصل و نقرس حادث از مره صفرا باسهال و در ابتدای وجع بمطبوخ یا شربت ورد و مع سکنجبین برف کنند و تبرید مزاج بشرب ماء الشعیر
و آب انار و شیره تخم خیار و شیره خرفه و لعاب اسپغول نمایند و از فصد حذر کنند و قصد تبرید طبیعت بدن باید کرد و طلا عضو با آب بارتنگ و حی العالم و شیاف ابیض یا میثا و فوفل و سفیداب
و کافور و گل ارمنی و گلاب و آب حی العالم کنند و اگر درد قوی باشد بادویه افیون یا بیروج اضافه نمایند و یا طحلب به سرکه آلوده نهند و غذا مزوره ماش و اسفاناخ یا کدو دهند
و کاهو بخورانند و اگر تپ باشد از غذا منع کنند و بتدبیر ملایم با امراض حاده پردازند و چون از دو هفته بگذرد مبردات کم کنند زیراکه علاج در آخر مرض مخالف اوائل آن
میباشد قرشی در شرح موجز مینویسد که مفاصل صفراوی چون اکثر از دم صفراوی میباشد لهذا واجبست که در علاج آن نیز ابتدا بفصد کنند پس اسهال بمطبوخ فواکه [illegible]
بسورنجان و بوزیدان نمایند و از اطلیه در ابتدا بر مثل آب عنب الثعلب و آب کشنیز اقتصار کنند و در استعمال رادعات بارده افراط نکنند که گاهی کثرت آن بهلاکت
انجامد و چون مرض از چهارده روز تجاوز کند و حدت ساکن گردد تحلیل اعضا بطبیخ خطمی و سبوس گندم و بابونه و روغن بنفشه سازند و اغذیه و اشربه آنچه در دموی گذشت
و هرچه در تپ صفراوی می باید باید داد و صبح و شب شربت آلو و بنفشه بلعاب بهدانه یا لعاب اسپغول [illegible] و از مقیئات در دو درم بیخ خربزه با سکنجبین استعمال کنند و آنچه
مدرات تخم خربزه و خیارین در آبیکه پرسیاوشان و فوه الصبغ جوشانیده باشند شیره بر آورده سکنجبین یا شربت نیلوفر داخل کرده بدهند نفیسی شرح اسباب نوشته که تقدیم تنقیه
بقی نمایند که بقول قرشی ایشان انافع از اسهال ست زیرا که قلع ماده بغیر تحریک سخت کند و در آن شرط نضج هم نیست و اطلیه رادعه در اینجا خوب نیست بسبب قبض
و حبس مانع از تحلل و آنچه قرشی گفته که تقویت عضو بروادع کنند تا ماده را قبول نکند مخصوص آنست که اگر ماده قلیل باشد و این ضماد جالینوس [illegible] صندل سفید
شیاف ماميثا زعفران هر واحد یکدرم کرنب پخته چهار درم در آب عنب الثعلب و آب کاسنی سبز سائیده استعمال کنند دیگر مسکن وجع سفیداب ارزیز در شیر گاو سوده
طلا کنند دیگر کاهو در آب عنب الثعلب سبز سائیده طلا سازند و کذا طحلب آب کاسنی و کذا عدس مقشر در گلاب و آب کشنیز تر سوده نافع هر واحد ازین در تابستان
سرد استعمال نمایند و هرگاه گرم شود تجدید آن کنند و در زمستان گرم و هرگاه سرد شود تبدیل آن نمایند دیگر که در آخر مرض مستعمل است برگ کرنب جلنج کرده در هاون
بسایند و زرده بیضه و اندکی سرکه و آرد جو و روغن گل اضافه کرده بر مفاصل نهند و از حمام اجتناب کنند الا بضرورت ضعف و در ابتدا از آبش جو بشکر باید [illegible]
اقتصار کنند و قریب شراب نگردند مولف اقتباس مینویسد که اول مثل دموی فصد کنند هر جا ست باشرط نمایند و بالای آن زلو چسپانند [illegible]

بمقویات صفراوی فرمایند و ضماد سنبل که در تالاب بهار بر سر آب میباشد و گل اسوار و کافور و همچنین برگ گلاب و کاسنی و کاهو با لعاب اسپغول و سرکه و کافور نمایند و نقوع آلو دهند و یا آب انار مع صندل و تخم آن دو نیم اوقیه با شربت آلو یک وقیه و یا ماء [illegible] و یا ماء الخیار و یا آب هندوانه و شربت انارین چهار توله غذا آش جو با شربت نیلوفر دهند و یا اسفاناخ و قطعت یا برنج و روز هشتم جهت تلیین خیارشنبر شش توله ترنجبین پنج توله گلقند چهار توله تمر هندی شش توله در آبهای مذکور مالیده روغن بادام داخل کرده بدهند و روز نهم شیره تخم کاسنی و مغز تخم تربز و تخم خیارین هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک سه ماشه در گلاب و عرق بید مشک و شاهتره هر یک شش توله برآورده شربت بنفشه سه توله حل کرده [illegible] هفت ماشه خورده بنوشانند و وقت [illegible] بنوشانند [illegible] پانزدهم دوا و غذا دهند تا سه مسهل تمام شوند و تب [illegible] رفع گردد و [illegible] مطبوخ اهلیله زرد با اضافه سورنجان ده درم و شربت ده درم بدهند و روز هفدهم سورنجان دو ماشه در گلقند یک توله آمیخته بلیسانند و شیره تخم کشنیز و کاسنی و خیارین هر یک هفت ماشه لعاب ریشه خطمی چهار ماشه در گلاب نیم پاو و عرق شاهتره چهار توله و عرق بید مشک سه توله برآورده شربت بزوری بارد و نیلوفر هر یک دو توله تخم ریحان هفت ماشه [illegible] وقت شب [illegible] سورنجان سه درم گل سرخ پنج درم سنا چهار درم سقمونیا [illegible] گل بنفشه هر یک سه درم و نیم کتیرا یک درم شربتی سه درم همچنین [illegible] چهار مسهل دهند [illegible] اگر درد باقی ماند وقت شب این حب دهند پوست هلیله زرد و سنای مکی گل سرخ تربد سفید سورنجان هر یک پنج درم صبر مغسول به آب کاسنی [illegible] نیم درم [illegible] چهار درم ایارج فیقرا دو درم کوفته بیخته بمغز تمر هندی حبها سازند شربتی از دو درم تا سه درم و صبح در شیره قرطم سه توله و مغز بادام شیرین پانزده عدد و خیارشنبر بیست درم شربت سنا پانزده درم روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و فردای آن [illegible] بدین نوع طباشیر دو ماشه در شربت سیب یک توله آمیخته بلیسانند و بالای آن شیره تخم خربزه و قرطم هر یک هفت ماشه شربت بزوری معتدل سه توله تخم ریحان هفت ماشه [illegible] همچنین [illegible] هر شب حبها خورانند و صبح شیره قرطم وغیره دهند چهار پنج مرتبه تا تنقیه کامل حاصل شود و درد رفع گردد اگر اندکی درد باقی ماند [illegible] سورنجان یک ماشه [illegible] کشنیز خشک گل کاسنی هر یک سه حبه مروارید بعرق کیوره سوده طباشیر هر یک چهار حبه زعفران یک حبه در شربت بزوری بارد دو توله آمیخته بلیسانند و شیره تخم خرفه و خیارین کشنیز هر یک پنج ماشه در گلاب و کیوره و عرق بید مشک هر یک شش توله شربت سیب سه توله تخم [illegible] پاشیده دیگر قوی تر سورنجان یک نیم ماشه [illegible] طباشیر عود صلیب [illegible] هر یک سه حبه مروارید و زهر مهره مسحوق هر یک چهار [illegible] زعفران یک حبه در شربت [illegible] دو توله بلیسانند و شیره تخم کاسنی تخم خربزه و بادیان هر یک پنج ماشه در گلاب و کیوره هر یک شش توله شربت [illegible] سه توله بدهند و روغن گل با داروی بالیدن [illegible] و همچنین سورنجان [illegible] جوارش عود ترش [illegible] فواکه ترش [illegible] بدرقه گلاب شش توله نمایند

علاج اوجاع مفاصل بلغمی

در ابتدا [illegible] السوس عسل آمیخته قی کنانند بعده نضج ماده منضج بلغم نمایند و یا از اصل السوس تخم کاسنی [illegible] تخم خربزه تخم خطمی سورنجان بوزیدان جوشانیده گلقند داخل کرده منضج دهند و انیسون بادرنجبویه پرسیاوشان [illegible] نیز بحسب حال در منضج می فزایند و بعد نضج از مسهل بلغم و حب سورنجان تنقیه نمایند و باید که منضج مذکور سنا و تربد و زنجبیل برنگ کابلی خیارشنبر افزوده مسهل دهند و در مسهلات این ادویه مخرج بلغم و مخصوص مفاصل مثل شحم حنظل و سورنجان و بوزیدان و تربد و ماهیزهرج و قنطوریون و حجر ارمنی و حب النیل داخل کنند و اگر وجع مفاصل نزلی باشد [illegible] نزلات [illegible] نمایند [illegible] ایارج استعمال نمایند و استطوخودوس گل بنفشه که منقی دماغ اند [illegible] داخل کنند و بعد تنقیه استعمال معجون سورنجان بنسخه یحیی بن خالد همراه مدرات و مالش روغن [illegible] و روغن حنا و روغن [illegible] معمول است و معجون [illegible] سورنجان نیز مفید [illegible] ضماد حلبه تخم خطمی عنب الثعلب وغیره و در انتها محللات چون گل بنفشه و آرد جو و بابونه و اکلیل الملک و [illegible] و غیر آن ضماد کنند [illegible] اکلیل الملک و بابونه و شبت و خطمی [illegible] و مقل [illegible] و فرفیون و لعاب حلبه و بزر کتان و مانند آن آنچه جامع تلیین و تحلیل باشد ضماد کنند و روغنهای گرم مثل روغن [illegible] و روغن [illegible] بابونه آمیخته مالیدن نیز خیلی سودمند است

ذکر ادویه مفرده مفید وجع مفاصل بارد [illegible] اوجاع مفاصل بلغمی [illegible] تخم باهودانه نیم درم [illegible] روغن تخم حرمل و [illegible] روغن تخم [illegible] القرع عود

مخلوط با موم زرد و شرب و تضمید و تکمید با اسطوخودوس و تدهین بروغن تخم نارنج یا گل آن و اکل نارجیل و طلای بروغن آن بهره اعضا مجرب است و اطبای دیگر نوشته
که شرب بروغن بید انجیر دو درم بماء العسل و اکل خردل مطبوخ بغیر بادام و شرب برگ ... دانه در شوربای خروس پیر پخته و کذا سرسن مربی بسرکه و کذا فاغره و کذا اسارون
و کذا استان که انفع الادویه در اوجاع مفاصل است چه اخراج مواد از عمق اعضا میکند و کذا اغاریقون سه و ثلث ثانیت با سکنجبین و کذا شوربای خروس پخته بسبوس و کی
و دار چینی و یا قرحا و بسفایج پخته و کذا اکل ثوم و کذا سکنجبین عسلی و کذا حلتیت نیم درم سکبینج نیم درم صبح و وقت خواب تا پنج روز و کذا عصاره چقندر یک اوقیه عراقی یکی با مثقال
غاریقون با پشت نمره ... و کذا افربیون ربع درم با سکبینج و مقل ازرق هر یک نیم درم و کذا طبیخ بیخ اذخر تا ایام کثیر **و ضماد** برگ بید انجیر کوفته با آتش پخته و کذا بیخ
سائله و کذا سندروس محلول بروغن کتان و کذا سرگین کبوتر و کذا پیاز نرگس تنها یا بعسل و کذا بیخ قصب فارسی کوفته بسرکه سرشته و کذا عباد و شیر و سونیز ... منقی سوده
و کذا بیخ قثاء الحمار مطبوخ در ... و کذا قثاء الحمار و مثل او سورنجان و کذا عصاره او بسرکه پخته و کذا بیخ او بسرکه پخته و کذا تخم سداب بمثل آن کندش و یا بعسل و کذا حنظل سبز و کذا
عصاره حندقوقا و کذا روغن آن و کذا اشنه با روغن بادیان بکوبید و آب صبر تازه سرشته و کذا اپشک شتر و کذا آب برگ خرزهره و کذا بلادر و کذا ابن عرس سوخته بسرکه
آمیخته و کذا عصاره سنجان با نمک و کذا خطمی و پیه مرغابی و کذا حرف کوفته با روغن ... آمیخته بشراب سرشته و کذا آرد حلبه بآب کرنب بسرکه سرشته و کذا مقل ازرق
و شحم ... و کذا استخوان سوخته و اشق و کذا اقاقیا با خطمی و سورنجان و آرد جو یا سرکه و کذا زرد بیضه و روغن گل و شحم حنظل و روغن بادام تلخ و کذا
روغن زقوم و موم زرد و کذا اپشک ... با نمک طعام یا عسل و کذا نرمس سوده بسرکه سرشته و کذا شونیز و کذا عصاره قنطوریون و آرد ترمس و کذا تافسیا و کذا اصل
سداب و کذا ... و روغن گل آمیخته و کذا نمک طعام و آرد گندم و عسل **و شرب و ضماد** زراوند مدحرج و کذا ... و کذا ... درم و کذا ...
و کذا سداب تنها یا با شبت پخته و کذا ریوند و کذا اشق یک مثقال و کذا شبت تنها یا مطبوخ ... و کذا شیطرج تنها یا با عسل و کذا ... کابلی ...
... مفاصل است و کذا زفت رومی و کذا پیه روباه و کذا ... و کذا ... و کذا ... و کذا ... و کذا ...
و نطول بطبیخ کرنب و کذا آب کبریتی و کذا طبیخ کشوث و کذا طبیخ کمون **و جلوس** در طبیخ خرگوش زنده در آب گرم انداخته تهرا پخته و ...
یا پای ... مجرب است و ... ذکر بعض **تراکیب** از تصانیف متاخرین خوردن روغن بید انجیر
سه چهار ماشه با مطبوخ مناسب یا با عرق بادیان بجهت وجع مفاصل بلغمی مجرب است **دیگر** بادنجان ابریان کنند ... سوده قدری زرد چوب و نمک سوده
بران پاشیده ... ورم را زائل کند و ثوم بریان بروغن گاو نیز مجرب است **دیگر** ضماد حنا با آب برگ بید انجیر برای مفاصل و وجع رکبه مجرب است
دیگر خوردن ساگ ... در روغن پخته مجرب نوشته و کذا ست لوبان یکماشه خوردن مجرب **دیگر** خوردن سنای مکی سه ماشه ... جهت مفاصل
و ریاح بواسیر سود دارد و بعضی استعمال او با عسل مجرب نوشته اند **دیگر** که در تسکین اوجاع بارد قوی الاثر و معمول است لوبان بآب سائیده ...
و بآتش تکمید کنند **دیگر** برای وجع مفاصل که حس و حرکت باطل شده باشد بسیار مفید است بول سیاه اول روز یک ... در برگ تنبول بخورند روز دوم
دو ... و چند روز برین ادامت نمایند **دیگر** سورنجان بوزیدان مصطگی گل ... هر واحد یکماشه سنای مکی سه ماشه سوده بخورند بالائش شاهتره تخم کاسنی
بیخ بادیان هر یک شش ماشه جوشانیده گلقند سه توله داخل کرده بدهند **دیگر** سورنجان مصطگی هر یک ماشه سوده بگلقند دو توله سرشته با اسطوخودوس
چار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده نبات یکنیم توله تودری چار ماشه پاشیده بخورند **دیگر** برای درد پای ... اسطوخودوس چار ماشه
سورنجان دو ماشه اصل السوس ... سیاوشان هر یک چار ماشه بعرق شاهتره یا ... جوشانیده گلقند دو توله **دیگر** بعد تنقیه برگ سداب بادیان ...
سورنجان پودینه جوشانیده گلقند **دیگر** سورنجان بوزیدان خارخسک بابونه هر یک چار ماشه جوشانیده شربت دینار دو توله **دیگر** تخم کرفس انیسون گاوزبان
عنب الثعلب هر یک چار ماشه سورنجان گل ... هر یک دو ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده **دیگر** معجون سورنجان خورده بعد آن بادیان شش ماشه
اصل السوس چار ماشه ... سیاوشان شش ماشه گل ... چار ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده بنوشند **دیگر** که بعد تنقیه معمول است سورنجان نیم مثقال
بوزیدان مصطگی هر یک نیم درم هر سه را سائیده در گلقند دو توله آمیخته با عرق خارخسک عرق گاوزبان و عرق خارخسک هر یک هفت توله شربت ... دو توله

تا هفت روز بخورند دیگر که بغایت مجرب نوشته سورنجان هفت درم زیره سیاه بریان پودینه هریک دو درم فلفل یک درم قند سفید دوازده درم کوفته بیخته
شربتی سه درم بگلقند دو توله دیگر که درساعت نفع کند زنجبیل سورنجان هریک یک درم صبر دو درم شربتی دو درم دیگر برای مفاصل بعد تولد بچه بادیان اسطوخودوس
سورنجان هریک چار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده گلقند دو توله دهند و برای شیر بچه دایه مقرر کنند دیگر مسهل بعد نضج در مفاصل بارد بدهند بادیان بیخ بادیان
بیخ کاسنی سورنجان پرسیاوشان تربد موصوف هریک چار ماشه عنب الثعلب پنج ماشه مویز منقی ده دانه زنجبیل دو ماشه سنا نه ماشه جوشانیده فلوس خیارشنبر شش توله
گلقند چار توله روغن بادام چار ماشه داخل کرده بنوشند روز دوم اطریفل کشنیزی یکتوله خورده بالایش شربت بزوری بعرق شاهتره و عنب الثعلب حل کرده بدهند
با سورنجان اصل السوس بادیان هریک چار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده دهند و بعد دو مسهل بجای سورنجان گل خطمی کنند اگر اسهال
زیاده شود و اگر بعد سه مسهل قبض طبع باشد سورنجان بوزیدان سوده بگلقند سرشته بخورند بالایش عرق عنب الثعلب عرق شاهتره بنوشند صبح و وقت
خواب شب حب برء الساعة بخورند **حب برء الساعة** که مسهل اخلاط غلیظه از مفاصل و اعماق بدن است و در وجع مفاصل و نقرس و عرق النسا و وجع الورک
بیدیل صبر سقوطری سورنجان پوست هلیله زرد سنای مکی مصطکی رومی مساوی کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده حب سازند شربتی دو درم وقت خواب بآب نیم گرم
حب هندی جهت درد مفاصل نسخه آن هلیله بلیله آمله سنه هریک پنجماشه گوگل هم وزن همه بکوبند و چارده گولی ساخته یکی از آن هر روز بخورند و روغن بادام بنوشند
و حب مسهل هندی که امراض اعضای سفلی و درد مفاصل برکند در قرابادین هندیه فالج بلغمی مسطور است دیگر که وجع مفاصل و ضربه و باد رفع کند از بیاض قبله گاهی مرحوم
سبوس اجواین و بیخ سنجینه و سپیده ماش مقشر و قند سیاه کنند هریک چهار دام بقدر نیم دام بسته یک حب نهار بخورند و مرغ مسلم بخورند و بر آتش دست نگذارند
تا هفت روز **حب کچله** که برای اوجاع بارده مزمنه مجرب است و شهوی و دیگر امراض بادی بلغمی مثل فالج و لقوه را سخت نافع کچله و بیخ حنظل فلفل گرد هریک
دو دام کوفته بیخته در عسل یا شکر نیم پاو قوام نموده بسرشتند و بقدر نخود یا قدری کلان از آن حبها سازند یک حب یا دو هر روز با آب بخورند و طریق مدبر کردن کچله اینست
که کچله را اول در آب یا شیر تر کنند چون نرم شود مقشر کرده بقدر ناخن بتراشند و خشک ساخته بکوبند و بکار برند **حب اسگند** معمول مجرب اطبای هند جهت وجع مفاصل
و درد زانو و پشت بعد تنقیه بر بن اوامت نمایند سورنجان موصلی سیاه دارفلفل اجواین پیلامول مغز کنجوره هر کدام یک دام ستاور بدهاره زنجبیل اسگند ناگوری هریک
دو دام کوفته بیخته با قند سیاه کهنه برابر ادویه حبها بقدر کنار باغی بندند خوراک یکحب یا زیاده علی قدر تحمل **حب بدهاره** برای درد مفاصل و زانو و پشت فلفل اجمود
دارفلفل پاپی چترنگ دیودار سورنجان شیرین چیته بادیان نمک سنگ نلفلمویه هریک دوازده درم تربد موصوف بدهاره پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله زنجبیل هریک
هشت درم کوفته بیخته با جلاب قند سیاه کهنه حب بقدر سه درم بندند هر روز یکی از آن بخورند **ایضا** برای درد مفاصل سورنجان شیرین برنگ کابلی هر واحد یکتوله
زنجبیل مقل اسگند بوزیدان بدهاره موصلی سیاه هریک شش ماشه شیطرج فلفل گرد زیره سیاه هریک سه ماشه مویز منقی برابر ادویه همه را کوفته بیخته با مویز جلا یکرده حب
بقدر کنار دشتی بندند و یک صبح و یک شام خورند **ایضا** بدهاره اسگند تربد موصوف هر واحد یک نیم توله فلفل دارفلفل فلفلمویه هر واحد یکتوله زنجبیل سورنجان شیرین بادیان
هر یک ماشه شیطرج نانخواه هریک شش ماشه قند سیاه کهنه پاو آثار حب سازند خوراک حب مزاج **ایضا** از عمل اطبای هند برای درد بندها و تمام اعضا و استخوانها
که بهندی ... گویند پوست هلیله زرد هلیله سیاه بادیان فلفل دارفلفل کالی زیری مغز کنجوه هر واحد یکجزو مویز منقی پنج جزو حب سازند دو درم هر روز بخورند
حب سم الفار جهت وجع مفاصل معمول بعضی اطبا سم الفار سفید شش ماشه سورنجان سفید شیرین یکتوله آب لیموی کاغذی هفت دام کهرل کنند باز شیره
کنائی خرد کهرل نموده حب بقدر فلفل گرد بسته یکی هر روز بخورند تا بیست و هفت روز و از آب سرد و دال مونگ پرهیز نمایند **حب مقل** از مجربات حکیم فرزند علیخان
که در مفاصل بلغمی نفع آن بصحت تجربه پیوسته سورنجان تربد ایارج فیقرا سنای مکی افسنتین نمک سانبهر شحم حنظل اجمود هریک شش ماشه اول اجمود را در آب گرم انداخته
مالیده در آب او جمله ادویه کوفته بیخته حب برابر نخود بندند اگر مفاصل از چهار سال بود جمله نسخه بخورند و اگر از دو سال باشد نصف آن خوراک آن یوقت خواب شب قدری تا
با آب گرم **دوائی** که در هندی جوگراج نامند و از اوجاع مفاصل بارد مجرب است دارفلفل چوک پیلامول چیتر که هندی باید با ...
بهانه نکی پنج ... جوا ... کچ پیپل اجمود فلفل گرد ... زیره سیاه هریک چهار درم ... یک سیر ... کوفته بقدر ...

و یکی شام بخورند و از جمیع ترشیها و چیزهای بادی پرهیز نمایند **روغن فراق** که برای درد مفاصل بار ها مجرب و معمول ست برگ حنا و ناز بو و دمه بتوره و اکس و سعینه و ارند
و سنبهالو و ملو و گاهی برگ تنبول عوض ملو کرده میشود همه برابر گرفته آب برآورده و همچنان آن روغن تلخ آمیخته بجوشانند و آب بر گها و روغن کنجد اگر هر یک پاو آثار باشد
اسپند تخم شبت هر واحد یکتوله اجواین شش ماشه دران انداخته بسوزند و فتیله روغن بماند و آب بسوزد صاف کرده افیون دو ماشه سورنجان تلخ یکتوله سائیده
آمیخته نگهدارند و نیم گرم بمالند **سفوف سورنجان** که برای درد مفاصل اکثر بعمل آمده سورنجان هفت درم گل سرخ سنای مکی هر یک پنج درم پوست هلیله
هلیله زرد تربد موصوف مغز بادام شیرین مصطکی رب السوس هر یک سه درم زعفران یک نیم دانگ قند سفید ده درم شربت از دو درم تا چهار درم دگاهی وزن هلیله
و تربد هر یک چهار درم کرده میشود و در نسخه حکیم اکمل خان پوست هلیله کابلی بوزیدان هر یک پنج درم پوست بیخ کبر برگ حنا هلیله سیاه هر یک سه درم سقمونیا
یکدرم عوض هلیله زرد و تربد و مصطکی و رب السوس ست و وزن سنای مکی ده درم و مغز بادام و قند سفید هر یک پنج درم و زعفران سه درم شربت دو درم
و دیگر که جمیع اقسام مفاصل را نفع بخشد سورنجان بادیان هر واحد یک نیم ماشه زعفران سبع سرخ قند سفید سه ماشه با آب سرد بخورند **شربت مفاصل**
پوست بیخ کبر پوست بیخ بادیان هر یک بست مثقال تخم کرفس بادیان انیسون نانخواه ماهی زهرج سورنجان هر یک ده درم پوست بیخ کرفس بست درم قند سفید یکمن
بطریق معلوم بپزند **ضماد** نافع درد مفاصل بارد و بعد تنقیه معمول زنجبیل قسط تلخ سورنجان هر یک دو درم جوز بوا نصف عدد افیون یکماشه ادویه کوفته
بیخته به روغن بابونه یا روغن حنا اگر نباشد به روغن کنجد آمیخته بمالند و ضماد کنند و اگر عذبه و گلنار و قرظ در آب قیصوم تازه سرشته و یا برگ مورد تازه و مصطکی
و کندر و اقاقیا و عصاره لحیة التیس هنگام احساس بمبادی وجع چهار انگشت بالاتر از موضع آن ضماد نمایند در منع حدوث وجع مفاصل بلغمی مجرب سوید بیست
ضماد هندی که جهت وجع مفاصل مجرب مغز تخم ارند ماش سیاه میده چوب پهکرمول کوٹ تلخ دیودار مغز پنبه دانه کلتهی کنجد سیاه سروالی اس بست مقشر
تخم سوی مساوی کوفته بیخته با آب بپخته ضماد نمایند **ضماد** مجرب حکیم کمال الدین حسین جهت درد مفاصل و عرق النسا و وجع الورک بارد بگیرند شبکل برگ سرخ یکرنگ
که چند روز اول در ادانه حلبه خورانیده باشند و با روغن سداب و روغن بیتون حل کنند و اگر روغنهای مذکور موجود نباشد بدل آن روغن بید انجیر کنند و قدری
آب و سرکه اضافه نموده بجوشانند که چون مرهم شود بعد از ان بر موضع وجع ضماد کنند و برگهای بید انجیر را بروغن مذکور آلوده بربندند و صبح بحمام رفته بشویند
عرق موصوف قند بلیغان که جهت اوجاع مفاصل و مضر و باه یکتا ست منقول از بیاض استاد علیه الاعتماد بادیان اجواین پوست هلیله زرد برگ پیپل النشهر
آثار زیاده بالا پوست بلیله کاکراسنگی هیل تیج پتروج هر یک نیم آثار کسیلا کپیلی یا یک آثار تلسی پاو سیر دربست و چهار آثار آب تر کرده بعد یک شبانه روز چهار ده آثار عرق کشند
شربت یکدام پخته و در نسخه دیگر پیکرمول بجای پوست بلیله است و ملتهی عوض تلسی **مطبوخ** منضج ماده وجع مفاصل و عرق النسا بار د از بیاض والد ماجد سورنجان
بوزیدان هر یک سه ماشه زنجبیل دو ماشه بادیان بیخ بادیان بادرنجبویه گاوزبان هر یک پنج ماشه سویر منقی بست عدد انیسون چهار ماشه گل بنفشه هفت ماشه عسل
نه ماشه نیمکوفته جوش داده گلقند چهار توله بالیده صاف نموده بنوشند و بعد نضج اجزای مسهله افزایند یا **مطبوخ** سورنجان بعد **مطبوخ سورنجان** که در اوجاع مفاصل
مستعمل سورنجان بادیان پوست بیخ بادیان تخم کرفس انیسون قنطوریون دقیق هر یک دو درم پرسیاوشان گاوزبان بادرنجبویه هر یک سه درم گل سرخ هلیله زرد
هر یک چهار درم سنای مکی هفت درم جوشانیده صاف نموده گلقند ده مثقال ترنجبین بست مثقال دران حل کرده صبح بنوشند **نوع دیگر** اصل السوس بادیان
بیخ بادیان تخم کاسنی هر یک سه درم تربد سفید سورنجان هر یک دو درم همه را در دو رطل آب بجوشانند تا سوم حصه بماند صاف کرده سی درم ترنجبین بالیده بقدر ضرورت
بنوشند **مطبوخ هندی** نافع اوجاع مفاصل بلغمی مزاج و هم مفید باد فرنگ ست بهاره اسگند هر یک یکتوله چوب چینی سه ماشه نبات یکتوله در نیم آثار آب بجوشانند
هرگاه چهارم حصه بماند صاف کرده صبح بنوشند و همین قدر شام **معجون سورنجان** بنسخه یحیی بن خالد که در اوجاع مفاصل همواره معمول ست سورنجان ده درم
سنای مکی پنج درم اسارون زنجبیل زیره سیاه دار فلفل هر یک دو درم با عسل سه وزن ادویه سرشته شربتی پنجماشه **نوع دیگر** بنسخه هندی نافع اوجاع مفاصل و نقرس
منقیه بدن النافع ست سورنجان شیرین هفت درم سنای مکی پوست هلیله زرد هر یک سه درم اسگند تربد موصوف هر واحد دو درم زیره سیاه شیطرج اسارون
زنجبیل دار فلفل برگ حنا بهاره هر واحد یکدرم عسل سه چند ادویه **معجون سنا** مجرب برای اوجاع مذکوره سنا نیم رطل انیسون بادیان هر واحد هفت درم کوفته بیخته

بروغن گاو دوازده درم لت کرده بیک نیم رطل عسل و شکر با منا صفه بقوام آورده بسرشند خوراک سه درم **معجون عشبه** که اوجاع مفاصل و علل اعصابی را نافع
و جمیع امراض بارده دماغی را نافع است عشبه مغربی بیست و هشت درم دارچینی سورنجان هر یک دو مثقال شقاقل عود هندی اندرجو مصطکی زعفران عاقرقرحا
هر واحد یک مثقال جدوار قاقله صغار و کبار قرنفل خولنجان زنجبیل بوزیدان بهمن سنبل الطیب بسفایج کبابه دار فلفل بهمن سفید و سرخ بسباسه جوزبوا فلفل گرد
دو درم عنبر اشهب مشک خالص هر واحد یک درم ورق طلا ده عدد ورق نقره بیست عدد نصف عشبه را دوازده رطل آب بجوشانند تا چهارم بماند صاف نموده
نصف باقی را با ادویه دیگر کوفته بیخته با سه چند آن عسل مصفی مقوم با آب مذکور بسرشند شربت از یکدرم تا دو درم و در نسخه دیگر از عود تا عاقرقرحا نیز هر یک دو مثقال بست
و عشبه بیست و هفت توله **معجون چوبچینی** تالیف حکیم علی که بعد تنقیه نافع درد مفاصل بارد و دافع ضعف قوی و کسل و محسن رنگ است چوب چینی بیست توله
مصطکی عود غرقی زعفران هر یک پنج توله دارچینی سنبل الطیب سورنجان شیرین مامیران هر یک دو ماشه زنجبیل فلفل گرد دار فلفل بوزیدان جند بیدستر زنجبیل شیطرج کل
زیره سیاه انیسون خولنجان جوزبوا بهمنین هر یک سه توله مشک یک توله عسل سه چند و اگر جند بیدستر ججل پیدا نشود با آن جدوار انداز خوراک تا دو مثقال
اقوال از فاضل صنعت اقتباس نوشته که اول بطبیخ تخم شبت و زبیب پوست سیاه کابلی اصل السوس هر یک نه ماشه جوز القی هر یک نه ماشه گل بنفشه سه توله
نوشانیده قی کنانند چهار روز متواتر تا حاجت مسهل نشود و الا این منضج دهند اصل السوس انیسون اذخر هر یک پنج ماشه سورنجان شیرین [illegible]
هر یک هفت ماشه قنطوریون دقیق صعتر تخم کرفس هر یک سه ماشه انجیر زرد پنج عدد مویز منقی دو توله گلقند عسلی سه توله و غذا دو شوربا ماش نخود و اسپ و برنج و قت شام
نان باشد و بادی مرغ دهند و بعد چهار پنج روز اگر آثار نضج در قاروره پدید آید تنقیه بحب سورنجان و یا منتن یا صبر و یا شیطرج فرمایند و اضافه مسهل رو پیه سه و
مسهلین و الا حب [illegible] نضج شربت اول چهار توله روغن بید انجیر مرکب ماشه و ماء ریح و اسارون هر یک سه ماشه در منضج اضافه نموده سه چهار روز دیگر نوشانند
تا مسهل نضج پیر تنقیه نمایند و بعضی که در قول صاحب حاوی بیاید نیز جهت تنقیه نموده است و بعد آن تنقیه نمایند و پی در پی نکنند تا ضعف پدید نیاید [illegible]
میان مسهلات میداده باشند و جهت تحلیل این ضماد گذارند تخم شبت بابونه تخم بادیان خطائی تخم خطمی [illegible] فرفیون لعاب حلبه و کتان هر یک
ورد غنهای گرم مانند روغن بابونه و شبت و غیره بمالند و از خوردن فواکه حلبه و لبنیات و نوشیدن آب سرد و جماع و امتلای شکم اجتناب ورزند و بعد یکماه
این بار الاصول و منضج پوست بیخ بادیان و کاسنی و کرفس و اذخر هر یک نه ماشه پوست بیخ کبر [illegible] یک هفت ماشه انیسون بادیان خطائی قنطوریون صعتر
بوزیدان ماهیزهرج هر یک چهار ماشه سورنجان شیرین یکتوله گلقند عسلی چهار توله قرطم تخم خربزه هر یک یکتوله در گلاب سه پاو بجوشانند که سوم حصه بماند مالیده
صاف نموده روغن بید انجیر ساده نه ماشه داخل کرده هر روز صبح تا ده روز بنوشند که باز نضج خوب حاصل شود و پس وقت شب حبی از حبوب مذکوره بخورانند و صبح در
ماء الاصول برگ سنا یکتوله شربت بفشه سه توله ترنجبین یا شیرخشت ۴ توله اضافه نموده بنوشانند و وقت شام غذا نان یا شوربای مرغ دهند و صبح این شربت بنوشانند مصطکی سه ماشه در معجون سورنجان
چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و وقت شام غذا نان یا شوربای مرغ دهند و صبح این نسخه بدهند
نه ماشه آمیخته بلیسانند و بالای آن بادیان بادرنجبویه هر یک هفت ماشه انیسون اسارون قنطوریون دقیق صعتر هر یک سه ماشه اصل السوس پنج ماشه در گلاب
یکنیم پاو بجوشانند که نیم آید مالیده صاف نموده شربت بزوری حار سه توله تودری سه ماشه کف زده بنوشانند و وقت دو پهر غذا بشوربا داده همین نسخه چهار تا پنج
مسهل دهند تا تنقیه از عمق بدن حاصل شود و پس معجون سورنجان کبیر یا معجون چوبچینی حکیم معصوم علیخان با عرق چوبچینی یا ماء الجبن دهند و در آبزن اقم
نشانند و یا در آبزن جملوستان و یا صاحب کامل ضماد راقم و روغن چوبچینی بمالند و روغن زرد علوسجان و روغن شیخ حکیم اکمل خان که تجربه بنده هم آمده بمالند
و انکباب تکمیدات و سعوطات بکار برند **صفت معجون چوبچینی** پوست هلیله کابلی زرد و هلیله سیاه و آمله و دارچینی و بسباسه و سنبل الطیب اسارون و زعفران
و قرفه و سورنجان شیرین و سعد کوفی و کندر و دار فلفل و زنجبیل و بادیان رومی و نانخواه و تخم شلغم و تخم زردک و بوزیدان و شقاقل و عود هندی همه برابر و چوبچینی برابر
تمام اجزا کوفته بیخته با سه چند عسل قوام کنند شربتی سه مثقال صفت عرق چوبچینی بگیرند چوبچینی سه صد مثقال و ریزه ریزه نموده در پنجاه رطل آب صاف
طبخ نمایند تا سی رطل بماند پس بگیرند سنبل الطیب گل سرخ و زرنباد و عود ترکی و خام و گاوزبان و فرنجمشک و بادرنجبویه و قاقله و لسان العصافیر و بسفایج

خار خسک کبابه چینی هر یک پنج مثقال بادیان نانخواه دارچینی قرنفل جوزبوا بسباسه تخم ندکان همین مثقال قرفه خصیة الثعلب هر یک ده مثقال پوست ترنج سعد کوفی
خولنجان قرفه عاقرقرحا هر یک شش مثقال صندل سفید تخم کرفس فلفل و دارفلفل هر یک پنج مثقال نعناع تازه برگ ترنج هر یک یک قبضه ریحان تازه یک دسته مصطکی زعفران
هر یک دو مثقال مشک تبتی یک مثقال عنبر اشهب سه مثقال نبات مونیز طائفی هر یک یک رطل همه اجزا را یک شب در طبیخ چوب چینی بخیسانند پس عرق کشند شربتی
هر صباح و شام دو پیالی نیم گرم آشامند و دو سه قدم راه روند که حرارت غریزی افروخته شود صفت عرق ماء الفرفین تالیف حکیم معین الملک ماء فرفین نیم سیر
خولنجان ناگکیسر بسباسه هر یک نیم آثار چوب چینی یک آثار دانه هیل دو آثار سنای مکی سه آثار قرفه خصیة الثعلب هر یک پاو سیر در عرق قندی سه جوش تر کرده بعده بست پا
صندل سفید پوست ترنج و نارنگی هر یک پنج آثار زعفران دارچینی هر یک سه مثقال عود هندی قرنفل عنبر اشهب مشک هر یک دو مثقال شربتی یک گلاس
صفت آبزن بزر البنج سیاه و سفید وج ترکی سورنجان تلخ بیخ کبر اکلیل زنجبیل سداب صعتر مرزنجوش پوست خشخاش مغز تخم بیدانجیر زیره سیاه نمک هندی گندنا
هر یک نه تولہ برگ شبت و کرنب و انگور و عشر هر یک پاو آثار در آب شیرین اندر دیگ کلان بجوشانند که خوب مهرا گردد پس کفتار را زنده دست و پا بسته بیندازند
تا پخته شود و صاف نموده روغن بیدانجیر مرکب بست و پنج تولہ روغن احت اسی تولہ اضافه نموده در دیگ کلان نشانند که آب تا گلو باشد تا یک پاس نشسته دارند و روز
متواتر بعمل آرند و چون از دیگ بیرون آیند روغن جواهل بمالند صفت روغن جواهل که بنابر فیض الله بیگ تالیف نموده شد بسیار مفید افتاده بود و عامل
یکعدد خفاش هفت عدد مهره زهر و را در گلاب آب باران بجوشانند که پیه تمام بالا آید از دست بردارند و بگیرند روغن قسط و بابونه هر یک بست و پنج تولہ آب بقدر
حاجت بابونه بسباسه سنبل الطیب بوزیدان خولنجان زرنب کپور کچری زراوند طویل دارچینی عود صلیب زیره سیاه بیخ فی کهنه قوه زرد چوب نارمشک هر یک دو تولہ
قسط تلخ زنجبیل هر یک سه تولہ مغز تخم بیدانجیر سرخ سورنجان تلخ هر یک هفت تولہ نیم کوفته یک شبانه روز خیسانیده بجوشانند که چهارم حصه آید مالیده صاف نموده
زعفران یک تولہ مصطکی سه تولہ جدوار یک نیم تولہ جند سیاه بیه سائله هر یک نه ماشه حل کرده بکار برند صفت آبزن حلوبخیان بگیرند آب کبریت بست من
و اگر نباشد آب خالص و دران بابونه اکلیل مرزنجوش برگ غار از خر برگ نارنج بهار نارنج اسطوخودوس بیخ تمام گل یاسمین سفید وج ترکی قوه الصباغین
و کوهی برگ صنوبر عشبه مغربی برگ سداب هر یک دو کف بجوشانند تا ثلث آب برود و صاف نموده ثلث وزن آن روغن زیت داخل کرده کرگ دیار و باه
و یا کفتار و یا بزکوهی هر کدام که باشد زنده بسته در عین جوش دران اندازند تا مهرا شود پس بعمل آرند صفت ضماد دیگر در دو درم را در اول مرتبه نفع بخشد
سورنجان تلخ زعفران جدوار خطائی هر یک چهار ماشه در آب برگ مکوه جدا جدا سائیده در سفیده بیضه مرغ آمیخته نیم گرم نموده بر مفاصل گذارند و برگ
شبت سبز گرفته در ماهی تابه نهاده بالایش سر پوش پوشیده بر آتش نهند تا پخته شود پس بروغن گل چرب نموده نیم گرم بر بندند صبح و شام صفت
روغن زرد نواب علوبخان زرد چوب یک اوقیه اصل السوس سورنجان تلخ هر یک نیم اوقیه دار هلد ربع اوقیه ریوند خطائی یک نیم استار در چهار آثار آب شیرین
خیسانیده صبح بجوشانند که یک آثار آب بماند فرود آورده بدست مالیده صاف نموده روغن گل و بابونه هر یک صد درم داخل کرده باز بجوشانند تا آب تمام
بسوزد و روغن بماند قرنفل سه درم سنبل الطیب دو درم ماميران چینی پنج درم سوده آمیخته نیم گرم بکار برند صفت روغن سرخ قوه الصباغین پاو آثار
وج ترکی زرنباد سلیخه سعد زنجبیل بی ریشه اذراقی دارشیشعان جوزبوا قرنفل سافج هندی هر یک هشت تولہ نیم کوفته یک شبانه روز در چهار آثار آب
شیرین بخیسانند و روز دیگر بجوشانند که نیمه آید مالیده صاف نموده روغن کنجد روغن سرشف هر یک دو استار داخل کرده باز بجوشانند تا آب تمام
بسوزد و روغن بماند صاف نموده در شیشه نگاهدارند صفت روغن علوبخان مغز قلم گاو پیه بز هر یک سه اوقیه برگ شملیت هر یک چهار درم کوفته بیخته آمیخته
بر سنگ سماق صلایه کرده روغن گل دو اوقیه را بر آتش گذارند و زراوند طویل و بزرالبنج سفید هر یک یک کف نیم کوفته با ادویه مسحوقه آمیخته در روغن اندازند
بآتش ملایم بپزند تا سوخته نگردد و چهارم حصه روغن بسوزد پس فرود آورده فرفیون صبر هر یک یک کف سوده پاشیده کفچه بزنند تا یکسان شود
پس بکار برند صفت روغن جواهل نواب علوبخان جواهل یک عدد سنبل الطیب بسباسه سورنجان تلخ بوزیدان خولنجان زرنباد جدوار
زراوند طویل عود صلیب زیره سیاه هر یک دو درم قسط بحری قرنفل بیخ فی هر یک سه درم زعفران پنج درم خفاش زنده دو عدد روغن زیتون

و درد یک شب سنج قلعی دار کرده گلاب هم وزن آب و دهن بر سر آن ریخته آتش زیر آن کنند تا روغن بالا آید بگیرند و استعمال نمایند نسخه انکباب در قول شیخ بیاید صفت

کما درا قم جادرس نیم دانه کنجد هر یک سه تولد زنجبیل کبیر پنج تولد در پارچه پرشنت دو تا بسته بکار برند صفت سفوف سورنجان علوی خان در علاج وجع مفاصل

مرکب خواهد آمد و این نسخه نیز از وست سورنجان شیرین یک ماشه کشنیز دو ماشه مصطکی نیم ماشه نبات برابر بخورند بعد آن شیره تخم خربزه یک توله شربت گاوزبان دو توله

بنوشانند ایضاً منه سورنجان دو ماشه بسفایج زنجبیل تربد سفید رب السوس پوست هلیله زرد هر واحد یک ماشه مغز بادام شیرین هر یک دو ماشه تخم حنظل نیم ماشه

سقمونیا یک نیم ماشه کتیرا گل سرخ هر یک یک ماشه جمله یکشربت است و بالای آن شیره قرطم یک نیم توله و تخم خربزه یک توله شربت ورد یا عنابی چهار توله بنوشانند صفت دوا

نواب علوی خان که بنا بر مرزا صادق علیخان تالیف نموده بود و موصی الیه همیشه در شب شراب می نوشید و صبح بنگ افیون می خورد و حرارت و خراج از وطن بیست سید است

یک بیک درد مفاصل و ورم در هر دو دست و پا پیدا شد اول تنقیه بفصد باسلیق هر دو دست کردند و افاقه یافت بعده اسهال دادند بعده اندکی ضعف باقی مانده بود

از استعمال این دوا در یک روز صحت کلی یافت سورنجان شیرین یکدرم طباشیر دانه هیل عود صلیب کشنیز خشک دار چینی هر یک نیم درم کوفته بیخته در شربت انناس نیم اثیم

ورق طلا یکی دو ورق نقره دو عدد آمیخته بلیسانند و بالای آن شیره تخم کاسنی و تخم خربزه هر یک دو درم مقشر ابریشم مقرض شکر هر یک هفت توله شربت فواکه سه توله

بنوشانند ابو سهل مینویسد که اگر این مرض از خلط بلغمی باشد بعد تلطیف آن بحب شیطرج و حب منتن و حبی که از شحم حنظل و غاریقون وایارج فیقرا و تخم حنظل و سورنجان

و ماهیزهرج و بوزیدان و شیطرج و صبر و حرمل و فوه و نمک هندی و اشق و جاوشیر و سکبینج ساخته باشند تنقیه نمایند بعده ضماد از بابونه و اکلیل الملک و حلبه و بزر کتان

و برگ غار و حرمل و برگ کرنب و بیخ مغاث و صمغ بطم در روغن سنبل ساخته بکار برند و طلا مرتب از صبر دو درم و مر سه درم زعفران یکدرم و برگ غار پنج درم قسط از راوند چینی

هر واحد سه درم کوفته بیخته بشراب سرشته بمحل آرند و ایضاً طلای نخود دوا سوده با آب کرنب سرشته نکوست شیخ میفرماید که در مفاصل بارد تریاق نیز نافع است

و خصوصاً بعد استفراغ کل اگر تنقیه مواد باقی باشد بتحلیل آن نماید و تقویت جمیع اعضا کند و جایست که اسهال ایشان بیاد تا آنکه بلکه بیفزاید الا اسهال بلغم

صرف کنند تا فی الحال انتفاع یابد و صفرا هم دفع نماید و سیلان بلغم بسوی عضو باز دیگر کند و باید که مسهلات ایشان شدید الحرارة بسیار قوی نباشد که اخلاط را

بگدازد و بسوی عضو رد کند مثل آنکه از ان دو چند اخذ کنند و سورنجان درین مقام کثیر النفع است بسبب اسهال و تحلیل بار دانی و انال و در ان نفعی دیگر هست که عقب

اسهال تحلیل و تقویت کند پس با این نفع ممکن نیست که نفع اول مجذوب به باد ایجاد آید الاتفاق استفراغ نشود رجوع کنند و ایضاً بقوت در دافع اسهال از سیلان در مجاری

منع نماید و این فعل سورنجان خلاف سائر محللات و مستفرغات حاره است چه اکثر آنها تا وسیع منافذ کنند و آنرا واسع فراخ بگذارد لیکن سورنجان ضرر معده است پس

واجب بود که با مثل فلفل و زنجبیل و زیره مخلوط سازند و گاهی با دوی مثل صبر و سقمونیا برای تقویت اسهال او می آمیزند و بعضی ذکر کرده اند که در رجل الغراب فعل سورنجان

هست و دران ضرر معده نیست و جبار مشی نافع اوجاع مفاصل هست و از مسهلات معروفه حب نجاح و حب منتن هست و ایارج روفس عظیم النفع بعرق النسا

و نقرس هست و حب النیل نیز نافع بود و ایضاً حب الملوک و بوزیدان و ماهیزهرج و رعی الحمام و قنطوریون و حنظل و صبر و فاشرا و فاشرشتین و حرمل و اشق و انزروت

و مقل و تربد و عاقرقرحا نسخه مسهل سورنجان زنجبیل یکدرم فلفل نیم درم غاریقون نیم درم مغز قرطم دو درم بیخ رجل الغراب سه درم شربت هر روز ده قیراط تا بیست و چهار قیراط شش

یا هفت مجلس اجابت کند ایضاً زیره سیاه زنجبیل سورنجان هر واحد یکدرم صبر دو درم کوفته بیخته دو درم و نیم بطبیخ شبت بخورانند که فی الفور نفع کند ایضاً بگیرند بیخ

و عنزروت و با روغن بیدانجیر و عنزروت یکروز با ایارج فیقرا و یکروز تا ماه هفده روز و گاهی با آب شکوفه و شبت مطبوخ اخذ کنند ایضاً بگیرند سورنجان بوزیدان

و ماهیزهرج و فلفل و زنجبیل و انیسون و دوقو بعسل سرشته هر روز بخورند ایضاً بگیرند سورنجان سی درم تخم حنظل ده درم و هر دو را در پانزده رطل آب بجوشانند تا سه رطل آب

بماند شربت از ان هر روز نیم رطل با سه اوقیه شکر و این بسیار عجیب است مسهل خفیف نافع انزروت سرخ سه درم سورنجان سه درم سوده بروغن جوز آمیخته با آب

شبت بخورند که بغیر عنف اسهال کند و تخفیف بخشد دوا ایکه هر روز استعمال نمایند تنقیه یاورا رکند کما فیلغوس کما از ریوس حنظیا تا تخم سداب هر واحد نیم اوقیه کوفته بیخته

هر روز یک باعقه بعد هضم طعام سابق با سه اوقیه آب سرد ناشتا بخورند و ایارج هرمس عجیب عظیم النفع است کسی که دریبی جنین هر روز آنرا بخورد و مفاصل او را تقویت دهد و آن

اخراج فضول کند اکثر شعر بق و دارسی عرق النسا بشود چون اورام و اوجاع مفاصل مزمن گردد با بن تدبیر منسوب بجنین انتفاع یابند بگیرند اهل خشک سایع کیلجه

سفوف نواب علوی خان

نسخه سورنجان مسهل خفیف انزروت عجیب نافع

و در آب آنقدر که بپوشد با آتش ملایم بجوشانند تا آب سیاه گردد و صاف کرده یک رطل از آن گرفته سه اوقیه روغن کنجد بران انداخته بنوشند و بران غذا حصرم بخورند

ضمادات تضمید بسرگین گاو بسیار قوی است در اوجاع مفاصل و پشت و زانو و گویا که او از بسیار ضمادات افضل است **ضماد قوی** بگیرند زیت

کهنه یکنیم رطل قیطرون اسکندرانی یک رطل ملک الاعظم فرفیون هر واحد اوقیه ایرسا دو اوقیه آرد حلبه یکنیم رطل و از آن ضماد مرتب سازند و ایضاً مقل و جاوشیر که بسرکه حل کرده

بسیار نافع است برای آنکه از ماده خام در رکبه و مفاصل باشد **ضماد مصاص** قیطرون دبق اشق نوره از آن ضماد بسازند و یا بگیرند فرفیون و بروغن سوسن

سوده طلا نمایند **ضماد قوی** بگیرند بورق و عاقرقرحا و سک و میویزج و نوره و همه را آمیخته بعسل و اندکی سرکه بر مفاصل طلا کنند **ضماد جید** حل اشق و حضض مساوی

بشراب کهنه و زیت الانفاق یا آرد باقلا سائیده ضماد سازند و ضماد بخاکستر عرطنیثا بسرکه و عسل بسیار عجیب است و از اضمده نوعی جید است که احتیاج بسوی

آن برای تقویت عضو و تحلیل بقایا افتد و حاجت بدان بعد استفراغ تام باشد و از آن جمله این ضماد است بگیرند اهل جوز السرو و استخوان سوخته مساوی

هر واحد یکجزو و شب یمانی سدس جزو و زاج سدس جزو و غری السمک بقدر کفایت برای همه و دیگر که در بسیار امراض بکار آید و تفتیح و جذب خار و استخوان پوسیده از عمق

کند و استخراج منفعت میں نماید بگیرند تخم انجره پاک کرده و زبد جابه و فلفل و دارفلفل هر واحد ده مثقال اشق دوازده مثقال مقل و قردمانا و عود بلسان و کندر و بیه بعد

و زرانبا هر واحد ده مثقال موم سه رطل زیت هشت رطل شیر انجیر و شتی هشت مثقال روغن سوسن بمقداری که در گداختن ادویه رطبه کفایت کند شراب فائق بقدر یکه در سحق

ادویه خشک کفایت باشد همه را آمیخته حل کرده استعمال نمایند و دیگر که عرق النسا و درد دست و پا و وجع سائر مفاصل را نافع و نفع بخشد بگیرند حلبه و در ظرف گلی انداخته بران

عسل بمقدار کفایت بریزند و بر آتش بجوشانند تا مهرا شود و نگهدارند و دیگر مثل آن زفت معدنی سه رطل در روی سرکه خشک کرده سوخته دو رطل بورق یکنیم رطل ...

و موم و کبریت و میویزج هر واحد یک رطل عاقرقرحا نیم رطل قردمانا یک قسط **مروخات** و مثل این معنی مذکور روغن حنظل و روغن جند بیدستر و روغن خردل و روغن ...

است و روغن قسط بغایت نافع و خصوصاً با میعه و روغن حنظل ماخوذ از طبیخ عصاره او بروغن گل تا آنکه آب برود و یا روغن قسط با حلتیت و از مروخات نافعه روغن ...

است که دران افعی پخته باشند و این صنعت تمام بخشد و از این قبیل است روغن خنافس بگیرند خنافس مذبوح دوازده عدد و آب برگ ... و زیت کهنه یک رطل

... و چهار درم جند بیدستر سه درم قسط سه درم همه را با هم بپزند تا آب برود و روغن بماند **و از نطولات** درین باب اینست که مرزنجوش و شبت و برگ غار ...

و زیره جوشانیده نطول کنند و ایضاً آنچه نفع بدان نماید تبخیر مفاصل و رکبه است بخاریکه در هر جزو این سادس جزو حرمل کوفته داخل کنند و دران سنگ گرم کرده انداخته

و زیر جامه بخور بدان نمایند و در طبیخ گوزخر که جمیع اجزای او دران جمع کرده بشبت و نمک و بزور گنند تا پخته باشد بنشانند و مثل اینست طبیخ کفتار و ... صفت او

اینست که آب را جوش شدید دهند چنانکه دو ثلث آن کم شود و دران کفتار یار و باه زنده یا ذبح کرده مع خون آن اندازند تا منتفخ گردد و آب صاف کرده دران نشینند

و یا برین آب زیت اندازند و بپزند تا آنکه ممزوج شود و یا حتی که آب برود و روغن بماند و دران بنشینند **و استحمامات** مرطبه بحاره ایشان را مضر است بسبب آنکه اخلاط را

بگداز و توسیع منافذ کند مگر در آب چشمه ها و اما استحمامات یابس مع المش بنطرون و نمک اندران در ریگ گرم و عرق آوردن برای ایشان نافع است **مسکنات**

حاره لینه بگیرند حلبه و در سرکه ممزوج با آب بسایند و عمر ابپزند پس عسل بران ریخته طبخ دهند تا منعقد گردد و بر صلایه مثل غالیه سوده طلا نمایند و خرقه کتان ...

بسته دو سه روز بگذارند و تدارک خشکی آن بروغن گل سازند و این ضماد در ابتدای مرض و تزاید آن نیکوست و ایضاً در اواخر و بقایا لعاب حلبه و بزر کتان و روغن

کنجد با هم زده مثل عسل غلیظ کرده طلا کنند و اگر درد شدید بسیار نباشد بکرنب طرفی کرفس ضماد کنند و اگر قوی تر باشد بآرد ایرسا و آرد حلبه و آرد نخود و بشراب عسل

قلیل و بروغن حنا اندک ضماد نمایند و ایضاً خاکستر کرنب با قیروطی چربی و روغن بابونه بسیار نیکوست **صاحب کامل** گوید که هرگاه وجع مفاصل

از برودت و ماده بلغمی باشد باید که اول امر بیض را سه روز گلقند عسلی با آبیکه دران زیره سیاه جوشانیده باشند بدهند و غذا از نخود آب بزیت غسیل سازند و تقلیل غذا کنند

و از فواکه منع نمایند و در روز چهارم بقار وره نگاه کنند اگر آثار خام بینند ایارج فیقرا و تربد سفید هر واحد یکمثقال کوفته بیخته با عسل سرشته تلیین طبع نمایند بعد از آن

این ماء الاصول دهند صفت آن پوست بیخ کرفس و بیخ بادیان و فطراسالیون هر یک ده درم انیسون تخم کرفس بیخ اذخر فقاح اذخر سورنجان پوست بیخ کبر

کمادریوس بوزیدان حب بلسان عود بلسان پوست هلیله هر واحد سه درم حلبه پنج درم مصطگی سنبل الطیب فوه هر کدام دو درم شیطرج یکنیم درم مویز منقی بیست درم همه را

در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل آب بماند صاف نموده مقدار چهار اوقیه از آن با یک مثقال روغن بید انجیر چند روز بدهند تا آنکه آثار نضج پدید آید و خلط بطبیعت پذیرد و در روز
راحت دهند و دران بر گلقند اقتصار نمایند و در روز سوم بحب شبیطرج یا حب سورنجان تنقیه فرمایند و بعد اسهال با سفیدبا گوشت دراج و تیهو تغذیه کنند و چند روز راحت دهند
و دران ایام بر گلقند شکری با آب بمکند و بر قناعت نمایند و اگر فصل تابستان باشد بعد غذا با شیای ملطفه مقطع بلغم مثل آب شبت و ترب و سکنجبین عسلی قی آورند و بعد تنقیه بدن
اضمده نافعه استعمال کنند و باید که از استعمال ادویه قوی الاسهال قبل از ظهور علامات نضج حذر نمایند زیرا که اگر چنین اتفاق افتد اجزای لطیف را اخراج کند و غلیظ
باقی ماند و دران هنگام نضج او مشکل گردد و مدت مرض دراز شود و گاهی دران امر بعدم صحت انجامد چه درین حالت خلط متحجر و متخاذف میگردد **صفت** ضماد
نافع وجع نقرس و مفاصل بابونه زراوند طویل حب الغار [illegible] و رمی [illegible] هر واحد ده درم اشق زیره تخم کرفس [illegible] درم همه را باریک سوده با آب کرنب سرشته
ضماد کنند **طلای دیگر** بگیرند لعاب تخم مرو لعاب تخم ریحان هر واحد بیست درم لعاب تخم کتان ده درم اشق صبر مرمکی زیره تخم کرفس هر واحد دو درم باریک سابیده
با آب کرفس سرشته ضماد نمایند **طلای دیگر** بگیرند لعاب تخم مرو لعاب تخم شاهسفرم هر واحد بیست درم لعاب بزرکتان ده درم افتیمون زیره قاقیا [illegible] مغز قرطم
سلیخه [illegible] هر واحد یکدرم زنجبیل چهار دانگ فرفیون نیم درم عود [illegible] نیم درم زعفران سه درم همه را باریک سابیده بزرده بیضه و روغن سوسن روغن قسط و روغن
ناردین هر واحد اوقیه پیه کبوتر پیه بط پیه خرس پیه شیر هر واحد اوقیه سرشته بموضع وجع طلا کنند و اگر موضع را بآرد شیلم و آرد کرسنه بشراب سرشته ضماد کنند نفع کند و ایضا
[illegible] و اشق مساوی بشراب کهنه سوده بزیت سرشته ضماد کنند و یا ضماد سرگین گاو و [illegible] بزو خاکستر کرنب با یکجا سوده بعسل سرشته استعمال نمایند و هرگاه
ضماد از عضو دور کنند آنرا بشویند و آبیکه دران بابونه و اکلیل الملک و شبت و قنطوریون و پوست بیخ کبر و حاشا و صعتر و پودینه و حند قوقی جوشانیده باشند بران
نطول کنند و اگر این ادویه بسرکه بسیار تند جوشانیده باشند و بر موضع طلا کنند نافع بود پس اگر مرض باستعمال این تدبیر ساکن شد فبها و الا ابقاروره نظر کنند
اگر دران نضج ظاهر باشد حبوب موصوفه برای این مرض که مذکور گردد بدهند و اگر علامت نضج ظاهر نباشد اعاده ماء الاصول نمایند و لیکن در ان اشیای [illegible] ملطفه
بحسب طاقت مزاج مریض داخل کنند و همچنین روغنهای گرم بحسب مقدار کیفیت بارد و کمیت خلط غلیظ بران اندازند و آن روغنها مثل روغن بادام تلخ و روغن
بید انجیر و روغن قسط و روغن ناردین و روغن بان ست و هرگاه خلط نضج و تلطیف پذیرد حبوب باستعمال کنند و اگر این کفایت نکند معجونات [illegible] و ایارجات کبار
بکار برند و بعد از ان معاجین معظمه چون تریاق و مثرودیطوس و مانند آن بعمل آرند و سزاوار است که تبدیل ادویه نمایند و این بهتر است که من اکثر درین امراض یعنی
اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا بعض ادویه را استعمال کردم و ازان منفعت بین ظاهر شد و درد تسکین یافت و بار دیگر در وقت دیگر آنرا استعمال نمودم و فائده
نکرد تا آنکه مرا احتیاج استعمال دوای دیگر افتاد و این امر دلالت می نماید بر آنکه گاهی ماده مرض مرکب از اخلاط مختلفه میباشد پس بعض ادویه آنرا موافق می افتد و بعضی از ان
موافق نمی آید و لهذا اصناف این ادویه درینجا و در مقام ذکر ادویه مرکبه بحسب کفایت بیان خواهم کرد و ادویه و معجونات مسخنه ملطفه قبل از نضج و تنقیه نباید داد و الا خلط
سفال و عسر الانحلال گردد و بعد از نضج و تلطیف خلط اگر تحلل عضو یکه دران ماده محتقن باشد و بحصول تنقیه بدن و قلت [illegible] ادویه مسخنه و معجونات قویه استعمال نمایند
که آنها استفراغ بقایا و تحلیل کنند و اگر سن و مزاج مریض و فصل موجود استعمال آنها واجب کند از غائله آنها امین باشند و معذلک اسراف در استعمال آنها نشاید بهر آنکه مثل آن
پیدا کند و اعضا را گرم و خشک نماید و گاهی بتشنج و حمیات حاده انجامد و همچنین ادمان استفراغ نباید کرد لاسیما چون مدت مرض دراز گردد که این ازمان و ابطای آن زیاده کند
زیرا که استفراغ دائم اخراج اجزای لطیف خلط نماید و غلیظ از ان باقی ماند و در مفصل متحجر گردد و تحلل نپذیرد **بیان حبوب** نافع وجع مفاصل از ماده بارد بلغمی **صفت**
حب سورنجان ایارج فیقرا هلیله زرد هر واحد شش درم سورنجان بوزیدان ماهیزهرج هر واحد سه درم تربد هشت درم مقل [illegible] درم مقل را در آب گندنا تر کرده ادویه بدان
سرشته حبها سازند شربت دو درم و نیم **صفت** حب شبیطرج نافع اوجاع مفاصل و نقرس [illegible] و قولنج را سودمند است هلیله زرد ایارج و شبیطرج هر واحد پنج درم تربد
هفت درم شحم حنظل فوه هر واحد چهار درم سورنجان و بوزیدان و ماهیزهرج هر واحد سه درم هزار دانه زنجبیل و [illegible] و حاشا و فلفل سفید هر واحد یک نیم درم تخم کرفس و نانخواه
و انیسون هر واحد یکدرم صمغ عربی را در آب کرنب تر کنند و بران پنج درم فانید انداخته [illegible] خوب بسایند و ادویه بدان سرشته حبوب سازند شربتی از دو درم تا سه درم
صفت حب مفاصل سورنجان بوزیدان حنظل هر واحد یکدانگ غاریقون صبر هر واحد نیم درم تربد مقل هر واحد یکدرم ادویه بسایند و مقل با آب گندنا [illegible]

فائده جلیله

صفت حب سورنجان

صفت حب شبیطرج

صفت حب مفاصل

وادویه سرشته حبها سازند و با آب گرم بخورند حب دیگر بلیله زرد پنج درم صبر سقوطری مویز خولان زنجبیل هر واحد نیم مثقال دار فلفل و فلفل و شیطرج و سقمونیا و نمک هندی هر یک
ربع مثقال باریک سائیده به آب عنب الثعلب سرشته حبها سازند شربتی دو درم و نیم تا سه درم با آب گرم حب دیگر نافع وجع مفاصل از ماده بارده ایارج فیقرا چهار درم
غاریقون دو درم قوه زراوند شیطرج سکبینج هر واحد یکدرم سورنجان بوزیدان ماهی زهره هر واحد نیم درم تربد پنج درم کوفته بیخته به آب کرنب سرشته حبوب بندند حب
نافع اوجاع مفاصل و نقرس چون از ماده بلغمی باشد و قولنج و درد پشت را مفید بلیله زرد و سیاه و آمله و سکبینج هر واحد چهار درم اشق تخم کرفس بادیان نانخواه صعتر شاهتره
راسن حرمل سورنجان سفید شحم حنظل نمک هندی هر واحد یکدرم جند بیدستر دو دانگ دارچینی زنجبیل قاقله مویز زعفران سعد سلیخه هر واحد یکدرم و ثلث درم صعتر دو درم
فانیذ سنجری تربد هر واحد ده درم سقمونیا سه درم همه را باریک سوده به آب گندنا که در آن اشق و سکبینج را حل کرده باشند سرشته حبها سازند شربتی از دو نیم درم تا سه درم با آب گرم
صفت حب لفظا نافع اوجاع مفاصل و عرق النسا و وجع ظهر و بواسیر بلیله زرد صبر شحم حنظل حرمل ماهی زهره عنزروت جند بیدستر مقل سکبینج صمغ سداب جاوشیر
نقره سفید هر واحد یکدرم ادویه باریک کوفته بیخته صموغ را آب گندنا تر کرده در هاون سوده با نفط بیامیزند و ادویه خشک بدان سرشته حبوب سازند شربت دو درم
و نصف با آب گرم صفت حب برای وجع مفاصل بلیله بلیله آمله زنجبیل صعتر فارسی هر واحد چهار درم سادج هندی سیزده درم نمک هندی دو درم سورنجان سفید
فانیذ سنجری هر واحد ده درم مقل پانزده درم مقل را در آب عنب الثعلب یا آب کرنب حل کرده حبها بقدر فلفل سازند شربتی دو مثقال حب دیگر که وجع مفاصل
و نقرس بارد را نفع دهد سورنجان چهار درم فلفل دو دانگ زنجبیل برگ پودینه کوهی زیره هر واحد یک دانگ کوفته بیخته بماء العسل سرشته شربتی مثقالی حب
سورنجان نافع این مرض سورنجان ماهیزهره قوه شحم حنظل برگ کبر حنا شیطرج دار فلفل هر واحد دو درم غاریقون چهار درم تربد صعتر هر واحد ده درم نمک
یک نیم درم انیسون مصطکی هر واحد یکدرم فانیذ سنجری چهل درم همه را باریک سائیده به آب کرنب حبها سازند شربت سه درم حب دیگر مجرب بلیله سیاه بلیله آمله
زنجبیل شیطرج فانیذ هر واحد چهار درم صعتر فارسی شش درم سورنجان بیست درم نمک هندی دو درم مقل پانزده درم با آب کرنب سرشته حبها سازند شربتی از دو نیم درم
تا سه درم نوع دیگر بلیله زرد صبر سقوطری هر واحد دو و نیم درم افتیمون چهار دانگ و نیم شحم حنظل دار فلفل خردل سفید زنجبیل سورنجان هر واحد چهار دانگ نمک هندی فلفل سیاه
هر واحد یک نیم دانگ شیطرج هندی نیم مثقال سقمونیا یکدرم فانیذ سنجری یکدرم همه را باریک سائیده به آب کرنب سرشته حبها سازند و در سایه خشک کنند شربتی دو درم
با آب گرم حب شیطرج دیگر نافع صبر سقوطری پنج درم بلیله زرد سه درم زنجبیل دار فلفل خردل از فلفل هر واحد یک نیم درم حرمل هندی مویز شیطرج هر واحد دو درم فانیذ
سنجری چهار درم همه را باریک سوده به آب کرنب یا آب عنب الثعلب سرشته حب سازند شربت سه درم حب دیگر تربد بلیله زرد هر واحد هفت درم بلیله کابلی چهار درم
شاهی یک ده درم قصب الذریره کتیرا غاریقون نمک هندی هر واحد یکدرم تخم کرفس انیسون هر واحد چهار دانگ سورنجان دو درم افتیمون یکدرم و ثلث حب السلاطین
هفت عدد و اگر یافته نشود سقمونیای مشوی یکدرم بگیرند کوفته بیخته حبها ساخته خشک سازند شربتی دو درم و نیم با آب گرم و شربت نقشه صفت معجون نافع
اوجاع مفاصل بارده سورنجان شش درم پوست بیخ کبر حنا دار فلفل زیره سیاه هر واحد چهار دانگ نوشادر نمک سیاه کف دریا میعه یابسه هر واحد دو دانگ قرنفل زنجبیل هر واحد
یکدرم سائیده به عسل کف گرفته بسرشند شربتی در ابتدای مرض سه درم و چون علت قوی گردد پنج درم معجون دیگر سورنجان ده درم زنجبیل حرمل حنا فلفل پنج پنج
هر واحد دو درم باریک سوده به عسل کف گرفته بسرشند شربتی سه درم حکیم جابانی و ایلاقی میفرمایند که اگر علامات بلغم و خلط خام ظاهر گردد اول نضج ماده بگلقند عسلی
و آب مطبوخ بادیان یا آب بادیان طلب نمایند و یا چند روز ماء الاصول هندیه بعده بحب منتن وغیره تنقیه کنند پس از آن باقی ماده را بمدرات و ماء الاصول پاک کنند
و اگر فصل تابستان باشد و از قی مانعی نبود اول از همه تدبیر قی کردن امر کنند و اگر مسهل حاجت بینند پس از آن مسهل دهند بترتیبی که در قول صاحب کامل گذشت
و اگر ماده ملتئم و از یرقان و تحتی صفرا با بلغم آمیخته بود و بیشتر چنین باشد مسهل سخت گرم نشاید داد و بیخ مسهل از ادویه مخرج صفرا خالی نباشد بسببی که در قول شیخ گذشت
و باید دانست که در جمله ادویه مستعمل این علت سورنجان افاضه بیتی و نفیتی نیک است و آن آنست که ادویه دیگر منافذ ماده بگشاید و فراخ کند تا ماده مرض بدان بگذرد
و دفع شود لیکن آن منفذها همچنان گشاده بماند و فضله که در بدن باشد دیگر بار در آن منافذ فرود آید و سورنجان بعد استفراغ منفذ را قوت دهد و تنگ کند اخلاط
فرود و خلط رقیق را از سیلان باز دارد لیکن در وی دو مضرت است یکی آنکه معده را زیان می دارد دوم آنکه عضوهای مفاصل را اضطراب کند پس مضرت و با اختلاط

زیره و زنجبیل و فلفل از معده باز دارند و از سپرز و باد و [illegible] و محلله چون پیه مرغ و پیه بط بر اعضا طلا کنند و بعضی اطبا استعمال حب سورنجان نیکو [illegible] لیکن
نبات او را با زیره و مانند آن بزنند و استفراغ بطبیخ آن کنند **صفت** مسهل سورنجان ده درم بوزیدان سه درم ماهیزهره ده درم تربد چهار درم [illegible]
انیسون پوست حنظل هر یک دو درم همه را در یکنیم رطل آب بپزند تا به نیم رطل باز آید صاف کنند این شربت قوی باشد **صفت** حب قوی بگیرند تربد ده درم
شحم حنظل عصارهٔ قثاء الحمار ماهیزهره هر یک دانگی و نیم قنطوریون دقیق سورنجان مقل هر یک دو دانگ فرفیون یک دانگ این یک شربت بود **صفت**
حب خلیفه سورنجان نیم درم صبر یک درم سقمونیا یک دانگ **صفت** حب سورنجان بزرگ بگیرند ایارج فیقرا سه درم سورنجان چهار درم شحم حنظل دو درم [illegible]
ماهیزهره هر یک دو درم بوزیدان نمک نفطی مقل هر یک سه درم غاریقون پنج درم سپند عاقرقرحا اشق جاوشیر سکبینج هر واحد یک درم [illegible] حب کنند
شربتی سه درم تا چهار درم **صفت** حب قوی هلیله کابلی بلیله آمله شیطرج قاقله ماهیزهره سقمونیا برابر شربت سه درم تا چهار درم و صفت حب منتن [illegible]
در علاج فالج مذکور شد **صفت** ماء الاصول قوی بگیرند پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر یک ده درم تخم کرفس بادیان انیسون نانخواه
سورنجان بوزیدان ماهیزهره پوست حنظل شیطرج قنطوریون دقیق هر یک پنج درم همه را در [illegible] رطل آب بپزند تا به [illegible] آید صاف کنند [illegible]
با یک مثقال روغن بیدانجیر و معجون [illegible] ضعف اعصاب اوجاع مفاصل [illegible]
و گفتار را بتازی عرج گویند و لنگ [illegible] و گفتار که در طبیخ بکار آید پیر و ماده باید و آنرا ضبعة العرجا گویند [illegible]
لنگ گردد و طبیخ او برین گونه سازند که بگیرند گفتار پیر و آنرا ذبح کرده در دیگ پر آب همچنان درست با پوست شکم ناشکافته اندازند و [illegible] و نمک نیز
دران اندازند و چندان بجوشانند که مهرا شود و آن آب را صاف کرده در آبزن اندازند چون نیمگرم شود چنانکه دست دران توان داشت بیمار را در آن
سه روز نشانند هر روز دو بار صبح و شام و هر بار دو سه ساعت دران نشینند و چون ازان بیرون آیند با آب گرم بدن را بشویند و پارچه بپوشند
و از هوای سرد محفوظ مانند و اگر این علاج در اول ماه کرده باشند در میان ماه دیگر بار این طبیخ تازه کنند و سه روز [illegible] بر ترتیب بکار برند و همچنین
در آخر ماه و اگر گفتار بدست نیاید روباه یا گوشت [illegible] آن باشد ابن الیاس گوید که اگر وجع مفاصل و نقرس بلغمی باشد هر صبح جلاب بادیان انیسون
و اصل السوس هر واحد سه درم در گلقند عسلی ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ نخود و شیرهٔ قرطم [illegible] زعفران سازند و این دوا تا روز ششم یا هشتم بنوشند
و چون نضج در قاروره ظاهر شود اسهال باین حب آورند **صفت** آن [illegible] سقوطری سورنجان تربد [illegible] بروغن بادام چرب کرده هر واحد یک درم بوزیدان
ماهیزهره هر واحد نیم درم غاریقون نصف درم شحم حنظل دو دانگ نمک هندی یکنیم دانگ مقل [illegible] هر واحد یک دانگ همه را باریک کوفته [illegible] با آب کرفس
سرشته حبها سازند و صبح بخورند و صبر کنند تا آنکه استفراغ تمام کند و در آخر روز نخوداب و [illegible] و دراج غذا سازند و دو سه روز راحت داده این مسهل [illegible]
تخم ترب و برگ و بیخ آن و تخم شبت و بادیان و اصل السوس و بیخ کرفس هر واحد ده درم در آب خوب بجوشانند و صاف کرده نمک و عسل دران انداخته بنوشند بعد نوشیدن
نخوداب نمکین قی کنند و بعد فراغ از قی گلقند عسلی ده درم بادیان سه درم آمیخته بخایند و فرو برند و از فواکه رطب حذر کنند و در ایام راحت هر صبح جلاب [illegible] سکنجبین عسلی
ده درم یا از گلقند عسلی ده درم بدهند و غذا مزورهٔ نخود و شیرهٔ [illegible] سازند و [illegible] صاحب این مرض کنند [illegible] بلغم [illegible] نضج و تحلیل [illegible]
[illegible] منقطع نشود و در ابتدا [illegible] قوی الامتحان [illegible] اسهال [illegible] تحلیل کنند [illegible] باقی ماند و تحلیل نشود [illegible]
و تضمید موضع با ضماد مسخنه [illegible] **صفت** آن [illegible] حب الغار [illegible] اشق صبر [illegible]
ضماد نمایند ضماد دیگر نافع این مرض بزرگان لعاب تخم مرو لعاب تخم شاهسفرم هر واحد [illegible] حب القرطم [illegible] هر واحد یک درم زنجبیل زعفران واحد
نیم درم همه را باریک سوده بروغن سوسن [illegible] قسط و ناردین آمیخته بجای درد طلا نمایند [illegible]
بکار برند و موضع را [illegible] بانگشت [illegible]
نمایند و تناول تریاق کبیر و مثرودیطوس [illegible] و حب شیطرج بخورانند **صفت** آن هلیله زرد [illegible] یک درم ایارج فیقرا یک مثقال شحم حنظل [illegible]

نسخهٔ قرص [illegible] سورنجان [illegible]

نسخهٔ [illegible] مطبوع [illegible]

شیطرج هندی غار دل زنجبیل مویز منقی هر واحد نیم درم نانخواه تخم کرفس انیسون سکبینج مقل هر واحد یکدانگ باریک بسایند و مقل را در آب کرفس حل کرده ادویه بدان سرشته
حبها سازند و این دو خوراک است صفت حب نافع این علت سورنجان یک مثقال ایارج هلیله سیاه بلیله آمله زنجبیل شیطرج هندی هر واحد سه درم کوفته بیخته با آب برگ
یا کرفس سرشته حبها سازند شربتی از آن دو درم صفت نسخهٔ دیگر گوید که هر صبح شربت از بادیان و اصل السوس و تخم کرفس با گلقند عسلی یا شربت اصول یا سکنجبین
بزوری بنوشند صفت ماء الاصول نافع برای اصلاح مواد بلغمی پوست بیخ کبر و بادیان و کرفس بیخ اذخر هر یک پنج درم پرسیاوشان صاحب بستان اصل السوس
بوزیدان هر یک چهار درم تخم سعالی سنبل فوه هر یک شش درم کمافیطوس کمازریوس قنطوریون هر یک نیم عناب پنج عدد مویز بیست درم در سه رطل آب بجوشانند تا آنکه نصف
او باقی ماند صاف کنند شربتی از آن پنجاه درم با پنج درم گلقند و یک مثقال سورنجان و مغز تخم خربزه و شیرهٔ قرطم زعفران و دارچینی و تا روز هشتم بدین دارو مداومت نمایند و هر گاه
آثار نضج نمایان گردد حب ایارج یا حب شیطرج یا حب سورنجان یا معجون آن اسهال آورند نسخهٔ معجون سورنجان بگیرند سورنجان سفید شش درم بوزیدان ماهیزهره پوست بیخ کبر
زیرهٔ سیاه شیطرج هندی هر یک دو درم پوست هلیله زرد هفت درم تخم کرفس بادیان فلفل سفید صعتر نمک هندی برگ حنا کف دریا هر یک یک نیم درم گل سرخ [illegible]
هر یک سه درم تربد سفید پانزده درم زنجبیل سه درم سقمونیا شش درم عسل یکصد و پنجاه درم روغن بادام یک استار شربتی از آن یک استار با آب گرم و علی الدوام سه درم [illegible]
ضعیف [illegible] الاسهال مستقال القوی است زیرا که طبیعت هر دوائی مخالف دیگر است در فعل و منفعت یکدیگر مانع از تمام فعل او است و باید که بر شربت [illegible] که اثر
قوی دارد [illegible] با آب گرم کنند پس با آب اصل السوس [illegible] یا تخم [illegible] که آنرا اثر قوی است و تقدم مقیئات قویه نکنند و از استفراغ ماده غلیظ و خام حذر کنند
رقیق خارج گردد و کثیف غلیظ باقی ماند و از تحجر او در مفاصل ایمن نباشد و صواب آنست که اول تلطیف و نضج کنند پس استفراغ بدوای مخرج بلغم نمایند [illegible]
[illegible] خارج از اعتدال باید که تکرار مسهل بحسب احتمال قوت و نضج ماده نمایند و آنچه نهاده سریع النفع است لعاب بزرکتان لعاب تخم مرو لعاب تخم
[illegible] حب قرطم هر یک ده درم [illegible] زنجبیل زعفران هر یک نیم درم روغن سوسن یا روغن قسط ده درم [illegible] بلعابات و روغن [illegible]
کنند و نطول آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و قیصوم [illegible] حاشا و صعتر و پودینه هر واحد یک جزو نافع است حب نافع این نوع ایارج فیقرا سورنجان هر یک
یکدرم شحم حنظل کثیرا انیسون شیطرج ماهیزهره بوزیدان زنجبیل هر یک دو دانگ سقمونیا نیم دانگ با آب کرفس حب سازند و این یک شربت است مطبوخ نافع [illegible]
بارد [illegible] ثانیه هر یک سه درم قنطوریون دو درم سورنجان ده درم [illegible] تخم کرفس [illegible] بادیان هر واحد یکدرم سنای مکی سه درم جوشانیده صاف نموده [illegible]
گلقند ده درم [illegible] نیم و ثلث درم غاریقون و یک مثقال روغن بادام به دستور معمول مرتب ساخته سحرگاه بنوشند باقی همانست که در اقوال سابقه گذشت [illegible]
گوید که اگر ماده فاعل النقرس و مفاصل بلغمی باشد نضج ماده بگلقند عسلی و سکنجبین بزوری کنند و همچنین [illegible] سازند و هر گاه ماده نضج یابد باسهال او بایارج یا حب
سورنجان نمایند و تقویت باسفیداج [illegible] کنند و آب شبت قی آورند و از ادویه قویه و اسهال در ابتدای مرض حذر کنند بهر آنکه تحلیل لطیف و القای
غلیظ نماید و خروج او مشکل گردد و تضمید عضو بخضض و سرگین گاو و بشکل بز بعسل سرشته باید کرد و عضو را به آب [illegible] یا سرکه کهنه که در آن پودینه جوشانیده باشند
بشویند [illegible] که علاج [illegible] قی و اسهال است بعد نضج تام چه انتظار نضج درین واجب است خصوصا چون ماده غلیظ باشد و اشربه [illegible]
بشکر یا گلقند یا خمیره [illegible] یا شربت لیمون آب مطبوخ اصل السوس اگر با تشنگی و میل بحرارت باشد و یا شربت اصول و سکنجبین عسلی یا بزوری
با آب اصل السوس یا مطبوخ اصول [illegible] سکنجبین عسلی نوشانند و در شب معجون [illegible] یا معجون [illegible] یا معجون فلاسفه بخورند و در بعض شب [illegible]
کمافیطوس [illegible] قول شیخ گذشت و در [illegible] استفراغ نمایند که آن برای ادرار و تحلیل عجیب النفع است اغذیه از لحوم منع کنند مگر بضرورت لحم طیور [illegible]
و حیوان [illegible] در ایام ابتدا آب نخود و شبت یا بسپستان یا عسل تنها دهند و بعد چند روز استفراغ ماده غذا کبوتر بچه یا نخود [illegible] یا شوربای [illegible]
[illegible] مفرغات حب مفاصل یا مطبوخ سورنجان یا ایارج
[illegible] قبل از استفراغ استعمال نمایند [illegible]
[illegible] سکنجبین عسلی یا شربت سکنجبین [illegible] قول شیخ گذشت استعمال کنند [illegible] روغن حنظل و روغن [illegible]

وروغن نیز دل ست و از مرکبات نافعه زیت که دران افاعی پخته باشند و این صحت کلی بخشد و تمریخ بعسل بعد حمام نافع بود و بیشیر و پیه پلیسون باقع النفع ست و ضماد از حلبه و اکلیل الملک و بزر کتان و کنند و اتنیج سوده موم سرخ اضافه نموده نیم گرم استعمال نمایند و سکنجبین گاو در ساعتی که گرم باشد و نطول بحلل صمیاد از بابونه و اکلیل الملک و حلبه و آرد فول یا ترمس و مرزنجوش و اسطوخودوس و برگ غار و شبت و خطمی و بزر کتان و بادیان و انیسون و برگ کرنب نافعست و چون بطبیخ اسطوخودوس جمع ماد کنند اوجاع مفاصل را ساکن کند استحمامات حمام رطب آب شیرین ایشان را نفع ست و اما حمام مجفف سبب قبح اطاعری چون ان حمام اشنان و نطرون بحال ناقع بود و حمامات آب نفط و زاج و نطرون و آب دریای شور سوده و بند ست یا گیرند گوگرد و نطرون و نمک بورق و برگ غار و مرزنجوش جوشانیده و آب آن استحمام نمایند بعد تعرق تنقیه و ازان تمام اما سبب تلطیف ادویه مذکوره یا زیت که دران کفتار یا گورخر یا خرگوش یا روباه پخته باشند یا آب که دران این حیوانات جوشانیده باشند نافعست و بیضا آرقبی ست و تکلیف جنبانیدن بدن باید تا بسبب قوت جذب تحلیل از خلط بسوی مفاصل منجذب نگردد و اگر چیزی جذب کند اندک باشد و طبیخ این حیوان نیز مذکور ست تنقیه بشحوم آنها تیز تسلیه مفاصل و تحلیل ماده آن کنند تعقد مفاصل و صلابت آن ببرد و همچنین تحلیل آب اما و تمریخ بزیت ماکو انها وزیاق نافع بین یعنی التحقق ست و همچنین باد ابع و اگر در بین علاج اصلا اثر نکند سه روز هر روز صبح دو درم تفعله سفید یا مثقال شراب تمر هندی که آن نفاس نماید انقطاع گویند که مفاصل را درد ابد تنقیه بعد یا فراش فیون و جنب بیدستر و عاقرقرحا کنند و انچه نفع می کند درین نوع گلقند عسلی و ماء العسل مطبوخ قرطم و ماهو دانه و دار چینی ست و جاوشیر که از اعلا این سه حافظ کند و انچه درین علت از نقرس و غیره تجربه کرده ایم از تراکیب این دو است مغز بادام شیرین چهار درم و اعد زنجبیل سورنجان نیم خرد ترید سفید بدانیچ عود هندی عاقرقرحا هر واحد یک درم پنج و جنطیانا روی بدانه هر واحد یک درم با سه چند آن عسل سرشته شربتی از ان سه درم و نفع میکند این معجون سورنجان و حب آن معجون نحرس و نجاح و شربتا و نجاح که انچه نافع ست و سبب یا بدانه زنجبیل و زعفران و حنظل و مرد و تقل و همچنین بالشیاءان و روغن قنارالحمار و آرد جو مسطور و ماء تلبیخ و عرق گاه کند و مؤلف خلاصه گوید که ازقدما در ازاله علت نقرس باشیاء اعتقاد کرده اند و شکی نیست که این قول نزدیک بصواب ست چه هرگاه در فاده خداوند این علت سبب غلیظ و نلج پدید آید بالد و انتفاع و مادافاسد بجاری بول زوال ماضیست و عده مشابهای عرکه محمد زکریا دراسنیه مال نقرس و اوجاع مفاصل بارده بغایت نفع ستاید نانخواه برگ سداب بشک انجدان کمر کرفس بادیان و تخم تره تیزک نوالصفیح مغز بادام تلخ سنبل الطیب قسط هر واحد بوزن یک هر یک را نیم جزو کوفته بیخته یکی را از ان استعمال نمایند و ابتدا از زمستان شروع کنند تا وسط بهار باشد و بعد از خوردن دعا غذا نخورند و تنقیه بدن قبل از استعمال این سفوف لازم دانند و بعضی اطبا گفته اند که بالشیاء و غیره که اندران افعی پخته باشند جمیع اوجاع مفاصل زایل میسازد لیکن تنقیه و استیصال ماده و استعمال ضمادات و مروخات لازم ست و از جمله تدبیر یک علیحده فایده عظیم انرسی عجیب دارد استعمال آن است و بعد عرق ست و طریق آن در علاج تعقد مفاصل در قول صاحب کامل مسطور خواهد شد و اگر بجای حنطه عرق حار و باده بگیرند یا آزاد در آب و روغن زیت چندان بجوشانند که آب بسوزد و روغن بماند بسبب صرف حاجت و بهمان طریق عمل کنند همین اثر دارد هیچ دوا برابر این نیست مگر آنکه بسبب شدت عفونت مترفهان و آسودگان را احتمال این نمی تواند شد.

علاج اوجاع مفاصل سوداوی

فصد باسلیق و یا صافن کنند و رگ فراخ زنند پس اگر خون غلیظ و سیاه برآید و اگر بند زند و اگر سرخ و صاف آید فورا بند کنند و بتنضیج و تلطیف ماده پرداخته بعد فصد نمایند و بعد تنضیج ماده منضج سودا و مسهل آن دهند و یا جهت انضاج ماده این مطبوخ بدهند اصل السوس بیخ کبر بسفایج هر یک پنج ماشه بادرنجبویه عنب الثعلب بادیان هر یک هفت ماشه سورنجان چهار ماشه گلقند سه توله نقوع انجیر و آب کوکنار و زراج و بنجه مرغ در جوشانیده در شام نان باشور با و بعد حصول نضج تنقیه بدان مطبوخ افتیمون تربد یا حب سورنجان که دران سورنجان اضافه کرده باشند باید کرد و وقت شب حب ایارج فیقرا خورانند و بکرات و مرات تنقیه نمایند و بعده جهت تعدیل سورنجان سه ماشه در معجون نجاح یا افتیمون بکیتو له آمیخته بخورانند و بعد بگلاب کنند و یا معجون عشبه و چوب چینی بکار برند و از ترطیب بدن غافل نباشند و در تحلیل افراط نکنند و ضماد باید نمود چون بابونه و حلبه و تخم کتان و مقل و جاوشیر و اتنیج هر یک یک درم انجیر هفت عدد سائیده با پیه مرغ و روغن زیتون و روغن گاو آمیخته ضماد کنند و قیروطی که از روغن و شمع سفید و مصطگی و پیه ساخته و موم و پیه گرده بز و پیه ماکیان و پیه بط ساخته باشند نافع بود و روغنهای گرم و تر بجان و آبزن و نطولات مناسب بکار برند و حمام و ریاضت متوسط از پیش از تناول غذا سود مند ست و باید که اول موضع اوجاع را بروغن یاسمین یا روغن گل چرب نمایند و یا بمغز ساق گاو که در روغن یاسمین گداخته باشند بمالند و بعد آن بکار برند

نهاده بران گذارند و این حب برای وجع مفاصل که از خلط غلیظ سوداوی باشد سودمند است ایارج فیقرا نیم درم غاریقون بسفایج هر یک نیم مثقال تربد سوخته ثلث
مثقال سورنجان بوزیدان نمک هندی سکبینج هر یک ربع درم کوفته بیخته حبها بندند ایضا برای مفاصل سوداوی و تقویت قلب زرنباد گل گاوزبان گل سرخ سورنجان
ابریشم مقرض هر یک نیم ماشه سوده با ملیله مربی یکعدد سرشته بخورند بالائیش عرق کیوڑه عرق عنب الثعلب بنوشند و این سفوف چوبچینی جهت مفاصل و نقرس و آتشک و
دیگر امراض سوداوی مجرب و عظیم النفع است چوب چینی تراشیده چهار درم عشبه مغربی دو درم سورنجان افتیمون هر واحد یکدرم بسفایج هفت ماشه سنای مکی ده نیم درم
گل سرخ صندل سفید هر واحد یکدرم کوفته بیخته سفوف سازند و شش ماشه با آب بخورند **اقوال حکما** شیخ میفرماید که در اصحاب مفاصل سوداوی واجب است که اصلاح
طحال ایشان کنند و استفراغ سودا نمایند و ترطیب بدن کنند و تلیین با غذیه و نبیذ و نقوعات و مانند آن سازند و الحاح تحلیل صرف بدون تلیین کثیر نباید کرد و هرچه در اصول کلیه
معلوم شده **ابن الیاس** گوید که در وجع مفاصل و نقرس سوداوی هر صبح جلاب از اصل السوس بادرنجبویه و گاوزبان و بادیان هر واحد سه درم [illegible] سفید ده درم
بنوشند و غذا مزوره نخود و شیره [illegible] و لحوم [illegible] و کباب و دراج خورند و بعد نطول و نضج در تقاوره و تنقیه بدن بحب سورنجان یا مطبوخ آن یا حب شبیار کنند و با تلیین
و استفراغ خلط باین حب نمایند صفت آن ملیله زرد و سیاه صبر [illegible] بادیان هر واحد یکدرم فلفل دار فلفل زنجبیل خردل هر واحد نیم درم [illegible] نمک هندی
هر واحد یک دانگ همه را باریک سابیده با آب کرفس یا کرنب سرشته حبها سازند و این دو شربت است و یا اخلاط سوداوی را باین مطبوخ مستفرغ سازند سنای مکی هفت درم ملیله
زرد و سیاه و کابلی هر واحد پنج درم مویز طائفی ده درم شاهتره هفت درم ملیله آمله اسطوخودوس هر واحد چهار درم غاریقون نیم درم سورنجان کوفته یک مثقال قنطوریون
اصل السوس بادرنجبویه گاوزبان افتیمون هر واحد سه درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک نیم رطل آید افتیمون در صره بسته دران اندازند و ساعتی صبر کرده از
آتش فرود آرند و دران فلوس خیار شنبر و ترنجبین هر واحد ده درم مالیده صاف نمایند و ایارج فیقرا یکدرم بران انداخته سحرگاه بنوشند و بران مداومت نمایند چنانکه استفراغ [illegible]
کنند بعده در آخر روز مزوره نخود و مغز قرطم و لحوم ماکیان و تیهو غذا سازند و برین معجون مداومت نمایند که نافع درین علت است ملیله زرد و سیاه و کابلی هر واحد پنج درم
سورنجان [illegible] ده درم فلفل دار فلفل زنجبیل هر واحد دو درم همه را کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی از آن یک مثقال و مفاصل را بروغنها که ذکر شده مالش نمایند و بران
طلا کنند برگ غار ده درم عاقرقرحا پنج درم قسط تلخ سه درم [illegible] چهار درم فطراسالیون سه درم باریک سابیده بروغن یاسمین آمیخته بر کاغذ طلا کرده بر موضع بچسپانند و یا موم
با نخاع و شحوم و ادهان حاره ضماد کنند **نجندی** گوید که فصد کنند اگر احتیاج آن بود و بعد احتیاط تام بقدر قوت و سن و فصل و بعد نضج باین مطبوخ مناسب تنقیه بدن
نمایند و نسخه او همانست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن وزن سنا پنج درم و ملیلجات ثلثه هر واحد سه درم و شاهتره یکمشت و از بسفایج تا اسطوخودوس هر یک
سه درم و از قنطوریون تا افتیمون هر یک دو درم و ترنجبین پانزده درم و روغن بادام یکدرم ست باقی بدستور و اگر اراده قوی تر کردن آن باشد یک مثقال ایارج فیقرا
افزایند و تمریخ مفاصل بروغنهای گرم تر کنند و تنطیل بآب ادویه محلله مثل اکلیل الملک و بابونه و خطمی و شبت و بزر کتان و مانند آن نمایند **خضر** گوید که استفراغ سودا بفصد
و اسهال بعد انضاج بطبیخ افتیمون کنند و تجرع مخیض نافع است و از شربه جلاب بارده هندبا خیار اگر تشنگی و خوف از حرارت نباشد و گاهی [illegible] اصل السوس باده کرده بنوشند
و یا ماء الشعیر بشکر و هند و تقویه باغذیه صفراوی و دموی سازند مثل آش جو و ماء خیار و اسفاناخ مع تسخین آن بمثل عسل و ابازیر قلیل الحرارة و خصوصا در سودای احتراقی و با ضمده
محلله ملینه ضماد سازند و بنقیه و طلیات و شحوم و ادهان حار رطب مثل پیه ماکیان و بط و روغن کنجد و لعاب حلبه و تخم کتان مالش کنند و آبزن و نطول قریب باعتدال نیکوست
بابونه اکلیل الملک گل بنفشه خطمی خبازی جوشانیده بآب آن نطول کنند و بثفل آن ضماد نمایند **حکیم شریف خان** مینویسند که اسهال بعد انضاج تمام کنند [illegible]
مقوی با فتیمون و بسفایج و مانند آن و علامت نضج سکون وجع است و اسهال بحب افتیمون و سورنجان مع طبیخ آن نمایند و معجون نجاح نافع است و تریاق [illegible] و غیره
نافع سوداوی و مالیخولیا گوید [illegible] زنی را وجع مفاصل سوداوی عارض شده در استاد او نمود و معالجه بسیار کرد و نفع ظاهر نشد پس علاج او استاد نوعی بماء الجبن [illegible] ادویه
مناسبه فرمودند صحت یافت و سودا حار احتراقی بود **مؤلف** گوید که در زمانه من نیز زنی را وجع مفاصل در بلده بهوپال عارض شده بود و اطبا انواع علاج بکار بردند
حتی که [illegible] و هیچ فائده مترتب نگشت بلکه از آخر روز تا تمام شب درد که اشتداد وجع در جمیع اعضا هر روزه معین شد چون اعزه او با حقر [illegible]
که سبب مرض مذکور ماده سوداوی است و علاجش بمنع شرب آب نوشانیدن عرق عنب الثعلب و گاوزبان عوض آن و مداومت ماء الجبن بسفوف [illegible]

ازان نجات یافت و این علاج نزد اکثر دلیل بر فرط مهارت من درین فن گردید صنعت اقتباس نوشته که گاه وجع مفاصل بعد زوال سوزاک و آتشک افتد و این
در هندوستان کثیر الوقوع میباشد و علاج بدشواری می پذیرد و علامتش آنست که درد شدید بود و ورمی مائل بسیاهی و سوزشی و خارشی رنگ فستقیست بول
و خروج آن با حرقت علاجش اول فصد باسلیق و یا هفت اندام کشایند و بفاصله سه چهار روز حب [illegible] باشیرخشت کنند و بفاصله یکهفته ماء الجبن نوشانند با سفوف
سورنجان و حب سورنجان علوی خان و سفوف لاجورد و حب آن که در مالیخولیا گذشت صفت حب سورنجان علوی خانی سورنجان شیرین پنج درم تربد سفید
غاریقون سفید گل سرخ بسفایج سنای مکی هر یک سه درم مقل [illegible] بوزیدان کثیرا و بیخ عقرقرحا لاجورد مغسول هر یک [illegible] تخم حنظل یک درم حب النیل دو نیم درم شربتی
سه درم و سفوف سورنجان ایشان در علاج مفاصل از مواد مرکب خواهد آمد و بعد الفراغ ماء الجبن اگر دردی و ورمی باقی مانده باید بوره افشاند باید که در فصل بهار و موسم مناسب
تنقیه بفصد و مسهلات سودا کنند بعده بفاصله یکهفته چوبچینی بند خورانند و شخصی را مدت هفت هشت سال مرض مفاصل بعد زوال آتشک میداشت و هر دو پای او شل
شده بود و در ران راست بقدر روپیه سوزشی بود که در [illegible] سه چهار مرتبه نوبت بغشی رسید چون من معالجه آن بچوبچینی بند کردم [illegible] آخر آن نمودم بهمین تدبیر ایام
معدوده صحت کلی یافت و بعد از بیرون آمدن این معجون همراه عرق چوبچینی خورانیدم [illegible] چوبچینی ده تولہ سنبل الطیب گل سرخ کبابه عود خام گل گاوزبان
برگ فرنجمشک بادرنجبویه اندرجو شیرین ابریشم مقرض مغز قرطم سعد کوفی صندل سفید دارچینی سورنجان شیرین خصیة الثعلب بوزیدان هر یک پنج مثقال زعفران دو درم
مشک عنبر هر یک یکدرم مربای آمله و سیب و عسل مقوم بسرشته شربتی دو مثقال صفت عرق چوبچینی بگیرند چوبچینی [illegible] مثقال [illegible] هندی بیخ ترکی
عود هندی گاوزبان درونج عقربی بسفایج جیرو ابرگ فرنجمشک [illegible] گل سرخ اشنه خولنجان [illegible] شیرین هر یک [illegible] تولہ [illegible] تخم فرنجمشک
هر یک پانزده تولہ تخم بادرنجبویه و شاهتره هر یک بیست تولہ [illegible] پوست بیرون [illegible] بیخ شقاقل بوزیدان [illegible] دارچینی هر یک تولہ
چای خطائی بادیان خطائی پوست بیخ [illegible] هر یک چهار تولہ سیب ولایتی پنجاه عدد ریحان تازه نعناع برگ ترنج هر یک [illegible] در عرق شاهتره و بادرنجبویه [illegible] هر یک [illegible] شیشه
گلاب پنج شیشه مشک عنبر اشهب هر یک یکنیم درم شربتی از ده تولہ تا بیست تولہ و دیگر امراض را هم نفع بسیار دارد چنانچه نزله و خفقان [illegible] معده [illegible]
و داء الاسد و قوباء و جرب و وجع الورک و زانو و پشت و عرق النساء و ریح البواسیر و نفخ معده [illegible] سوزاک کهنه و قرحه [illegible]
[illegible] و دیگری را بسبب آتشک وجع مفاصل شده بود و تمامی انگشتهای هر دو دست و پای مانند ثمر خیار نیم پخته شده بود [illegible] در مفصل دست و پا و [illegible]
[illegible] سالی بود و از مدت دو سال [illegible] میداشت [illegible] ماء الجبن هم داده بود [illegible] معمولی بفاصله
یکروز [illegible] خورانیدم و غذا شوربای مرغ [illegible] و بجای آب عرق [illegible] بادیان دادم [illegible] مدت [illegible] چهار [illegible] باقی ماند
پس حبوب مذکوره را موقوف داشته خاکستر استخوان بازوی [illegible] سلیمانی [illegible] نبات [illegible] یکنیم تولہ [illegible]
عرق [illegible] تولہ و شربت بزوری چهار تولہ نوشانیدم و آب غذا [illegible] در مدت سه هفته بهمین تدبیر صحت یافت حکیم علوی خان می نویسند
که یکی از اطبای عصر را از مدت بیست سال درد مفاصل بسبب آتشک بوده و از معجون چوبچینی [illegible] دفع مرض [illegible] کلی گردیده [illegible] پانزده درم [illegible]
موصوف بهم [illegible] هفتاد درم گل گاوزبان بسفایج فستقی بادرنجبویه هر یک ده درم مویز منقی یکنیم رطل مجموع را در پنج من و نیم گلاب و عرق بید مشک [illegible]
بخیسانند و روز دیگر در دیگ سنگی یا مسی تازه قلعی کرده انداخته سر آن را بطبق سفالی پوشانیده و اطراف آنرا بخمیر و گل حکمت محکم نموده مقدار پنج من و نیم [illegible]
دو شاخ دو شاخ در زیر آن بسوزانند تا [illegible] فرود آورده بحالت [illegible] و نبات سفید یک من [illegible] عسل [illegible] یک [illegible] و نیم عراقی داخل نموده
در قدر [illegible] بجوشانند و کعت آنرا گرفته صاف نموده بقوام آورند پس [illegible] دارچینی [illegible] بهمن سرخ بهمن سفید سنای مکی خولنجان سورنجان [illegible]
مصطگی [illegible] از هر یک [illegible] درم چوبچینی [illegible] پنج درم عنبر اشهب نیم مثقال زعفران چهار دانگ [illegible] کابلی پانزده درم کوفته بیخته معجون سازند و هر روز
دو مثقال صبح و همین قدر شام تناول نمایند و در نسخه دیگر [illegible] بیخ عقرقرحا بادرنجبویه [illegible] گل گاوزبان از هر یک ده درم لاجورد مغسول دو نیم درم اضافه [illegible]
دو وزن چوبچینی [illegible] نموده بسیار مفید آمد حکیم غلام امام در قرابادین معمولی نوشته که این حب [illegible] که بسبب آتشک [illegible] شده [illegible]

خراسانی بلادر کلاه دوره کرده انجمود اسپند هر واحد سه ماشه تخم سیاه دو درم کوفته بقدر کنار دشتی حب سازند و هر روز یک حب صبح و یک شام خورند بحاق بیخته فرو برند که بدندان نرسد غذا کهچری و دال مونگ و خشکه و نان گندم پرهیز از ترشی و بادی و در نیم روز صحت میشود و اگر دهن جوش کند مضمضه بعمل آرند و اگر بعد مسهل خورند مفید باد شود و این معجون چوبچینی در اکثر امراض امزجه بارده و اوجاع مفاصل خصوص که بسبب آتشک باشد نافعست چوبچینی سه مثقال قرنفل جوزبوا بسباسه گل سرخ زعفران زرنباد خولنجان سعد کوفی هر واحد یک مثقال دارچینی قاقله فلفل سیاه صندل سفید سورنجان بوزیدان سنای مکی لسان العصافیر هر یک پنج مثقال زنجبیل دار فلفل عاقرقرحا جدوار هر یک شش مثقال با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند مقدار شربت در امزجه ضعیفه یک مثقال و در امزجه متوسط دو مثقال و در امزجه قویه سه مثقال با خلا و پرهیز کمتر دارند و در نسخه دیگر حکیم شریف خانصاحب وزن چوبچینی چهار درم و از قرنفل تا سعد هر یک سه ماشه و از دارچینی تا لسان العصافیر هر یک پنج ماشه و از زنجبیل تا جدوار هر یک دو ماشه نوشته و عوض قاقله همین وزن ماشه دانه هیل سه ماشه کشنیز خشک چهار ماشه افزوده و در صفت آن قلمی نموده که برای تقویت باه و وجع مفاصل که از سبب آتشک بهم رسیده باشد بی نظیرست مجرب بهیره بهاء الدین در خلاصة التجارب مینویسد که شخصی علت مفاصل که در فت داشت انگشتهای دست او هر یک بمقدار بادنجانی کوچک شده دانک گذشته و رنگ آن بسیاهی مائل بود و ماده آن از سودا و بیت خالی نبود و بعد او مدت مالیدن دهن المفاصل و گاه گاه استعمال مسهل صحت یافت و انگشتان او بحال اصلی رسید و او مردی دائم الخمر بود و اکثر اوقات اغذیه غلیظ خوردی اما در اوقات علاج از آنها پرهیز نمود صفت روغن مذکور مار سیاه را سر و دم بیفگنند و شکم او پاک نموده پاره پاره کرده در آب برگ شبت سبز انداخته بجوشانند و بپالایند و روغن کنجد و چندان اضافه نموده بجوشانند تا آب سوخته روغن صرف بماند پس بکار برند و این روغن در تحلیل اکثر اورام خبیثه سودمندست

علاج اوجاع مفاصل مرکب

و پیشتر از این معلوم شده که این اکثر از ماده مرکب از بلغم و صفرا و یا از سودا و صفرا افتد باید که سورنجان مصطگی بوزیدان هر یک یک ماشه سوده در کاغذ بکیتوا امینجه بجورند بالایش شیره بادیان شیره تخم خیارین شیره خارخسک شیره تخم خربزه در عرقیات برآورده صاف نموده شربت بزوری داخل کرده بنوشند و معجون سورنجان همراه تبرید مذکور بسیار فائده میکند و معجون عشبه نیز درین باب مجرب است و از ادویه محلله ملینه مانند اکلیل الملک بابونه و شبت و خطمی و حب و لعاب حلبه و تخم کتان ضماد کنند و روغن گل و روغن بید انجیر و روغن حنا مالند خصوصا که سورنجان تلخ و بیخ نی و جدوار دران انداخته باشند و صابون و حنا در آب سائیده نیمگرم ضماد کردن نیز نفع میکند و اگر مواد بسیار باشد میباید که بعد از نضج از منضج مرکب حسب ترکیب مواد از مسهل مرکب بحسب غلبه اخلاط تنقیه کنند اکنون بعض تراکیب مفید این نوع مسطور میگردد حسب حال بعمل آرند مثلا اگر با تپ باشد سورنجان گل بنفشه پرسیاوشان بادیان هر یک چهار ماشه جوشانیده صاف نموده شربت بزوری معتدل دو توله حل کرده خاکشی پنج ماشه پاشیده بنوشند غذا شله روز دوم شاهتره شش ماشه افزایند و گلقند بجای شربت کنند و اگر با سرفه و تپ باشد اصل السوس گل بنفشه هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه خیارین کوفته پنج ماشه جوشانیده گلقند دو توله خاکشی شش ماشه در نیمه و یا معجون سورنجان خورده گل بنفشه اصل السوس هر یک چهار ماشه سپستان سه ماشه جوشانیده گلقند دو توله حل کرده خاکشی چهار ماشه پاشیده بنوشند غذا کهچری و اگر با قبض باشد سورنجان بوزیدان مصطگی گل سرخ هر واحد یکماشه سنای مکی سه ماشه کوفته بخورند بالایش شاهتره تخم کاسنی بیخ بادیان هر یک شش ماشه جوشانیده گلقند سه توله داخل کرده بنوشند و اگر درد کشش بیان و بواسیر و درد مقعده و ریاح و عسر بول باشد مویز منقی گل خطمی گل بابونه خیارین جوشانیده نبات داخل کرده اسپغول پاشیده بدهند و اگر وجع در اعضای اسافل و اعالی و بیخوابی و سرفه باشد بادیان اصل السوس هر یک چهار ماشه شاهتره قصب الذریره هر یک شش ماشه پرسیاوشان گاوزبان هر یک چهار ماشه گل بنفشه شش ماشه جوشانیده صاف کرده شهد داخل کرده بنوشند و ایضا معجون سورنجان بخورند بالایش عنب الثعلب هفت ماشه گل خطمی گل سرخ گل نیلوفر تخم کرفس هر یک چهار ماشه تخم کاسنی شش ماشه جوشانیده گلقند دو توله و ایضا در مفاصل مرکب شیره تخم خربزه شیره تخم خیارین هر یک شش ماشه شیره اصل السوس شیره زیره سفید هر یک چهار ماشه نبات دو توله دهند با تخم کاسنی خارخسک بادیان گلقند بدل خیارین و خربزه و نبات کنند و ایضا سورنجان مصطگی هر یک نیم ماشه سوده در کاغذ بکیتوا آمیخته بخورند بعده شیره خارخسک شیره بادیان هر یک پنج ماشه در آب برآورده این شربت بزوری دو توله داخل کرده بنوشند نسخه دیگر شربت انیسون تخم خیارین خارخسک

تخم کاسنی نیم کوفته کاسنی گل بنفشه بادیان هر یک دو توله بعده با آب تر کنند صبح جوش داده صاف کرده با شکر سفید نیم آثار بقوام آرند و دو چهار ماشه ... گرم ... بپزند
منضج و مسهل ... ایضاً ... گلقند دو توله عرق گاوزبان چهار توله عرق مکوه پنج توله ... صاف کرده شربت بزوری بارد دو توله داخل کرده تخم ... چهار ماشه پاشیده
بنوشند ... عناب ... گل سرخ ... پرسیاوشان هر یک هفت ماشه اصل السوس چهار ماشه تخم خیارین یک توله بیخ بادیان ... هر یک ... ماشه شب در آب گرم تر کرده
صبح صاف نموده شربت بزوری بارد دو توله داخل کرده بنوشند **ایضاً** سورنجان ماشه سوده بگلقند دو توله سرشته شیره تخم کاسنی شیره تخم خیارین ... شش ماشه شربت بزوری
بارد دو توله خاکشی شش ماشه دهند بعده اگر قبض باشد سنای مکی سه ماشه ... شیره بادیان هفت ماشه افزایند بعده سورنجان ... هر یک چهار ماشه تخم کاسنی کوفته
خیارین کوفته هر یک شش ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده ... گل سرخ قصب الذریره هر یک چهار ماشه افزایند بعده معجون فلاسفه چهار ماشه ... شش ماشه
افزایند **حب سورنجان** مسهل اخلاط از مفاصل نسخه حکیم صالح خان خال حکیم علوی خان سورنجان ... پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی ... هر یک ... مثقال
صبر سقوطری تربد سفید ... هر یک شش مثقال سقمونیای مشوی مقل ازرق هر یک یک مثقال مقل در آب گندنا حل کرده باقی ادویه کوفته بیخته بآن سرشته حبوب
سازند شربت ... **نوع دیگر** که مفاصل بلغمی و صفراوی ... نسخه ذکاء الله خان سورنجان صبر سقوطری پوست هلیله زرد ... تخم ...
ثلث درم سقمونیای ... نیم دانگ زعفران ... خوراک دو نیم درم تا ... **روغن حنا** که موی ... اوجاع مفاصل و عرق النسا ... برگ حنا
نیم آثار در ... آب بجوشانند تا به نیم رسد صاف نموده با نیم آثار روغن کنجد بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند و اگر برگ حنا یا گل آن تازه گرفته بکوبند و آب آن صاف کرده
اگر پاو سیر باشد با روغن کنجد نیم پاو بجوشانند تا روغن بماند و نیمگرم مالش ... **روغن مفاصل** حکیم اجمل خان که در اوجاع مفاصل مجرب است
افیون ... روغن کنجد یک آثار شیر گاو یک آثار کچله بیست عدد افیون را در شیر حل کرده ... کچله داخل کرده در ظرف آهنی بجوشانند باتش ملایم تا شیر ...
و روغن بماند فرود آرند و صاف نموده استعمال کنند **سفوف سورنجان** معمول حکیم ... در مفاصل و نقرس و عرق النسا و مسهل اخلاط ... بعد منضج ماده ...
مطبوخ منضج تا پنج روز سورنجان مصری ده درم سنای مکی هفت درم پوست هلیله زرد ... هر یک سه درم زعفران نیم درم سقمونیای مشوی ...
شش درم قند سفید سی درم و اگر ماده بلغمی بود تربد سفید پنج مثقال اضافه کنند و وزن سقمونیا نیم درم ... خوراک یک مثقال با آب سرد ... نسخه حکیم ...
چهار درم ... برگ حنا دو درم ... سقمونیا و گل سرخ ... نیم ... شربت تا پنج درم **نوع دیگر** از اختراع حکیم علوی خان که برای ... مفاصل
و نقرس ... و عرق النسا مجرب النفع ... سورنجان هفت مثقال غنچه گل سرخ
سنای مکی هر یک پنج مثقال پوست هلیله زرد تربد مجوف خراشیده بروغن بادام چرب نموده ... شیرین هر یک چهار مثقال ... اسفاناخ ...
... هر یک ... مثقال سقمونیای مشوی ... هر یک یک مثقال زعفران ... قند سفید ده مثقال کوفته بیخته در شیشه نگاهدارند مقدار شربت
دو درم با آب سرد **شربت منضج** که برای نضج مواد بلغمی و سوداوی مفاصل و نقرس ... عناب پانزده دانه آلو بخارا دوازده دانه مویز منقی ...
بیست عدد پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان عنب الثعلب تخم خبازی اصل السوس ... گاوزبان ... هر واحد دو توله پوست بیخ کرفس
... انیسون تخم کشوث پوست بیخ کبر گل ... هر واحد یک توله تخم کاسنی چهار توله بادیان ... سورنجان یک اوقیه ... ترنجبین تخم خیارین هر یک پنج توله
... شش توله نبات سفید ... ترنجبین بیست توله بدستور شربت بسازند خوراک ... با عرق گاوزبان و بادیان ... سورنجان یا سفوف سورنجان
برای وجع مفاصل ... **ضماد محلل** گل بابونه گل خطمی سورنجان ... اکلیل الملک ... کوفته بیخته با آب عنب الثعلب و روغن حنا ... منضج
عنب الثعلب اصل السوس هر یک چهار ماشه بنفشه تخم کاسنی پرسیاوشان بیخ بادیان هر یک پنج ماشه سورنجان ... تخم خطمی ... هر یک ... ماشه شب ... نموده
صبح جوش داده گلقند داخل کرده بنوشند بعده مسهل ... **سورنجان** نافع درد مفاصل و نقرس ... سورنجان شیرین ... گل سرخ ... پوست هلیله
هر یک چهار درم بنفشه گاوزبان پرسیاوشان اصل السوس هر یک سه درم ... بادیان هر یک دو درم ... نیم درم ... مویز منقی هر یک ...
سنای مکی شش درم ترنجبین فلوس خیارشنبر هر یک ده درم بدستور ... **منضج و مسهل** که برای اوجاع مفاصل ... مجرب است بادیان بیخ بادیان عنب الثعلب

پرسیاوشان گاوزبان سورنجان گل بابونه بادآورد خطمی خبازی شاهتره هر یک شش ماشه گل سرخ نه ماشه تخم کاسنی بیخ کاسنی اصل السوس هر یک هفت ماشه قنطوریون انیسون تخم کرفس بیخ کرفس پوست بیخ کبر زنجبیل هر یک سه ماشه مویز منقی بیست دانه آلو بخارا هفت دانه در آب جوشانیده گلقند چهار توله بالیده صاف کرده بنوشانند و بعد از یک هفته بنفشه نه ماشه سنای مکی یک توله افزایند فردای آن مغز فلوس شش توله بروغن بادام شش ماشه و اگر مناسب دانند تربد سفید هم داخل نمایند و همچنان تا یک روز در میان دو مسهل دیگر بدهند پس سفوف سورنجان مسهل تا سه روز متصل بدهند و بعد از تنقیه کامل معجون سورنجان مداومت نمایند بعد از آن تریاق بادیان مناسب بعمل آرند نسخه دیگر از مطب علوی خانی شاهتره بادیان بیخ کاسنی بیخ بادیان هر یک شش ماشه سورنجان اسطوخودوس پرسیاوشان عنب الثعلب گل بنفشه گل نیلوفر گل سرخ هر یک چهار ماشه جوشانیده گلقند آفتابی سه توله داخل کرده بدهند گاهی اصل السوس پنج ماشه عوض شاهتره و سورنجان و اسطوخودوس و گل نیلوفر میکنند بعده مسهل بدهند دیگر گل بنفشه هفت ماشه تخم کاسنی کوفته گل سرخ خارخسک عنب الثعلب گاوزبان پرسیاوشان تخم خربزه هر یک شش ماشه بادیان چهار ماشه مویز منقی دو توله جوشانیده گلقند داخل کرده بنوشانند و بعد ظهور نضج سنای مکی پوست هلیله زرد حب قرطم هر یک نه ماشه در مطبوخ داخل کرده فلوس خیارشنبر شش توله گلقند چهار توله روغن گاو سه ماشه افزوده مسهل دهند نطول که بجهت مفاصل مفید است بیخ بادیان نیمکوفته پوست بیخ کاسنی تخم خیارین نیمکوفته تخم خربزه نیمکوفته سورنجان نیمکوفته پرسیاوشان عنب الثعلب گل بابونه در آب جوش داده صاف کرده نطول نمایند و نیز در آب آن نشینند و بعد فراغ ازان روغن سورنجان مالش فرمایند و دیگر در وجع مفاصل حکم تریاق دارد امر بهل و قدری عنب الثعلب در آب جوشانیده صاف کرده آبزن نمایند و نطول سازند و بعد فراغت روغن گل یا حنا که در ان اسهل خشخاش سیاه آمیخته باشند بمالیدن مفید است اقوال اطبا مسیحی گوید که هرگاه ماده مرکب از بلغم و صفرا یا بلغم و سودا باشد صندل صندل صندل زعفران صبر مرشیاف مامیثا هر واحد دو درم کرنب سوخته چهار درم کوفته بیخته بآب عنب الثعلب و آب کاسنی سرشته بکار برند و هم گوید که این مطبوخ نافع وجع مفاصل است اگر از بلغم و سودا باشد هلیله زرد و کابلی و سیاه هر واحد پنج درم مویز ده درم شاهتره هفت درم بسفایج غاریقون کوفته بابونه هر واحد دو درم پوست بیخ کبر برگ حنا هر واحد یک درم قنطوریون سه درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید بران سه درم افتیمون انداخته بمالند و صاف کرده نیم رطل ازان گرفته دران تربد یک مثقال ایارج فیقرا یک درم نمک نفطی نیم درم داخل کرده بنوشند ایلاقی و جرجانی مینویسند که اگر ماده مرکب از صفرا و بلغم باشد تنقیه بحب سورنجان کنند صفت آن صبر یک درم سورنجان دو ثلث درم یعنی چهار دانگ هلیله زرد چهار دانگ سقمونیا یک دانگ گل سرخ مصطگی هر یک دانگی همه یک شربت و اگر عوض صبر ایارج فیقرا کنند بهتر بود دیگر هلیله زرد تربد هر واحد یک جزو مقل نیم جزو شحم حنظل سقمونیا هر یک ثلث جزو کتیرا عشر جزو شربتی سه درم دیگر هلیله زرد یک درم صبر چهار دانگ ماهیزهره بوزیدان هر یک دو دانگ سقمونیا یک دانگ جمله یک شربت است صفت مطبوخ سورنجان بگیرند هلیله زرد بیست درم بنفشه گل سرخ هر یک پنج درم تخم کاسنی سه درم سورنجان نیمکوفته دو درم پودینه ترشاخی چند و اگر پودینه نباشد یک درم مصطگی افگنند در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل آید صاف کنند شربت دو ثلث رطل با دو اوقیه شکر صفت حبی که مرض مرکب از صفرا و بلغم را سود دارد ایارج فیقرا شش درم سورنجان بوزیدان ماهیزهره هر یک سه درم هلیله زرد هفت درم مقل هشت درم خربق سیاه دو درم شحم حنظل سه درم بآب گندنا حب سازند شربتی سه درم صفت مطبوخ سورنجان دیگر که صاحب صفرا و بلغم را سود دارد بگیرند هلیله زرد پانزده درم تربد بسفایج شاهتره هر یک چهار درم سورنجان دو درم تخم کاسنی بادیان تخم کرفس واحد یک درم گل سرخ سه درم همه را در یک نیم من آب بپزند تا هفتاد درم باقی ماند صاف نموده بدهند حکیم بایزید مینویسند که اگر ماده مرکب از بلغم و صفرا بود اول قی کنند دو سه روز متواتر بعده جهت نضج مواد مطبوخ سورنجان دیگر که در قول ایلاقی گذشت بدهند و پس از حصول نضج تنقیه بدان نمایند بحب سورنجان مع اضافه بعضی ادویه مسهله در مطبوخ مذکور چنانچه برگ سنا یکنیم توله مویز منقی دو توله ریوند خطائی نه ماشه بنفشه یک توله خیارشنبر هفت توله گلقند چهار توله شیرخشت پنج توله ترنجبین پنج توله شربت سنا و دینار هر یک دو توله روغن بادام پنج ماشه اضافه نمایند غذا وقت شام شله اسفاناخ دهند در روز دیگر این تبرید دهند شیره بادیان و کاسنی هر یک هفت ماشه لعاب بهیدانه خطمی سه ماشه گاوزبان چهار ماشه شربت بنفشه سه توله اسپغول و تخم ریحان هر یک سه ماشه و همین نسخه چهار پنج مسهل داده جهت تعدیل مزاج سورنجان شیرین ده ماشه گل بنفشه یکنیم ماشه سوده در اطریفل کشنیز یک توله آمیخته بلیسانند و شربت بنفشه و بزوری معتدل هر یک دو توله در عرق گاوزبان و کاسنی هر یک هفت توله بدرقه نمایند و اگر ماده مرکب از خون و بلغم باشد نخستین فصد باسلیق کنند بعده منضج و مسهل مرکب از ادویه مسهله بلغم و منقیات خون دهند و یکی از این ادویه در عرق کنند سورنجان سه ماشه در شربت نیلوفر و بزوری معتدل هر یک دو توله بلیسانند و بالایش گلاب نه توله بنوشانند

مطبوخ سورنجان

مطبوخ سورنجان دیگر

علاج اوجاع مفاصل ریحی

گلقند چهار توله در گلاب عرق بادیان هر یک نیم پاو جوش داده صاف نموده بنوشانند و غذا شوربای دراج و لوبیا نان دهند و بجای آب عرق بادیان بدهند و بعد از نضج تنقیه
بمسهل بلغم و ریاح نجی که در ریح البواسیر گذشت با اضافهٔ سورنجان نمایند و بعد از تنقیه مقل یک ماشه در معجون سورنجان نه ماشه آمیخته لیسانند و بالای آن عرق مذکور پنج توله
نوشانند و جوگراج را درین باب اثر عظیم است نسخهٔ آن در علاج وجع مفاصل بلغمی گذشت و معجون سورنجان همراه مدرات حاره مثل شیرهٔ بادیان و انیسون و تخم کشوث
و زیرهٔ سیاه و شربت بزوری حار معمول است و روغنهای مقوی محلل مانند روغن گل و بابونه و شبت بمالند و خوردن معجون کاسر ریاح نیز مفید و در بیاض استاد مرحومی
مرقوم است که اگر برگ شاخ آگ صاف کرده در ظرف گلی زیر و بالا نهاده و درمیان آن قدری گندم نهاده بآتش نرم بپزند چون پخته شود گندم برآورده خشک نموده آرد نمایند
و بقدر کف دست آب خورده باشند برای درد ریحی هر جا که باشد نافع و این انکباب برای درد ریحی نیز مفید است برگ سرس گرم نموده برگ کرنجوه برگ سنبهالو جوش داده انکباب
نمایند و اگر عود غرقی سنبل الطیب زرنباد اسگند ناگوری بهنگره مشک کوت زردچوب دارهلد آرد ماش همه را سوده خشک بمالند یا در روغن بابونه آمیخته بمالند و بالای آن
پنبه گذارند برای درد ریحی هر جا که باشد مجرب است و ایضاً برای درد ریحی از جوزبوا میوه عنصلی و نفخه درآید و درد شدید پیدا کند زنجبیل بیشه را باریک سوده خشک
مالش کنند و اگر نصف وزن آن گل بابونه آمیخته بمالند نافع بود و اگر در روغن بابونه آمیخته بمالند اولی تر باشد و بعد مالش از نیم یا پارچه بربندند و اگر کاسپهل احمود برابر
هیچان خشک بمالند و بالای آن پنبهٔ کهنه به پیچند جهت درد مفاصل مفید است و برای درد ریحی که از آن دست و پا مانند مرده گردند و نمک سا نمود هر دو را با سبدیده جوش داده
لیسپ سازند و بران برگ ارند نهاده پیچیده بربندند و در هوا کشاده نسازند و تا سه روز عمل آرند که مجرب حکیم ارزانی است **روغن زنجبیل** که جهت وجع و صلابت
مفاصل و درد ریاح غلیظ مجرب است روغن کنجد یک پاو سیر آب زنجبیل تازه یعنی ادرک دو سیر بجوشانند تا که آب جذب شده روغن بماند **روغن دیگر** که بادگرفته و معطل
شده را مجرب است روغن السی روغن سرشف روغن بیدانجیر روغن کنجد هر یک نیم پاو آب دهتوره با بیخ و برگ و بار کوفته گرفته برابر جمله یعنی نیم آثار بهم آمیخته بآتش
نرم بجوشانند تا روغن بماند بر عضو مؤوف بعد گرمی بمالند و بالای آن برگ دهتوره یا برگ ارند یا برگ آگ بربندند **ضماد** برای درد ریحی عاقرقرحا کاسپهل اجواین خراسانی
زنجبیل تخم سیاه سبدیده بروغن بیدانجیر ضماد کنند و دیگر که اوجاع اورام ریحی مفاصل را نافع است جدوار هیش اتیس بیخ کدوی تلخ که بهندی کهمه نامند کالی زیری جوزبوا
افیون زنجبیل کچله سیاه همه را کوفته بیخته کچله را سوده بآب برگ بتوره سرشته ضماد نمایند و اگر توانند در آفتاب نشینند تا خشک گردد و بعد زوال الشب مالیده برگ بیدانجیر گرم کرده
بران بسته بخوابند و بعد از خشک شدن بآب گرم بشویند و دیگر درد اعضا را که بسبب باد بواسیر بهم رسد جهت کوفتن مجرب است فلفل دو جزو قاقله نوشادر هر یک سه جزو
زنجبیل یک جزو سورنجان پانزده جزو روغن گردکان بیست جزو موم زرد پنج جزو و در نسخهٔ دیگر حلبه پنج جزو نیز داخل است آنچه در علاج وجع مفاصل بلغمی مذکور شد حسب حاجت
استعمال نمایند و علاج ریاح افرسه باسطوخودوس شیخ میفرماید که علاج مفاصل ریحی مثل علاج صداع ریحی باشد و آنچه دران منع مانع تسکین درد تخدیر است آنست که بگیرند قوه
و نانخواه و خطمی بابونه و پودینه و تخم حنا و سورنجان و بزر بیدان و ماهیزهره و دمغات جزای سلوی افیون نصف یک جزو شربتی تا دو درهم

علاج تحجر مفاصل

بدانکه چون اصحاب نقرس مفاصل زمانه دراز که در ماده اند بیوند با تحجر شود و تعقد و صلابت پدید آید و این بسبب حرارت ماده منصبه چون غلیظ باردلزج پیدا شده یا از سوء تدبیر
معالج زیرا که از استعمال مخدره و مجلله یا مدرات یا امالات قویه بیش از نضج ماده استعمال کرده باشد و گاه این تحجر بمرتبه میرسد که بیماری که مطلقاً نتواند کرد و اکثر مفاصل
اند بعد زوال آن تشکک افتد تحجر دران پدید می آید با مجمله بعد تنقیه موضع را با دبان نتحوم و لعابات گرم بمالند و یا انجیر با بیخ و آرد حلبه و اکلیل و بابونه طلا کنند و یا دلک تمام مرطب
متواتر استعمال نمایند و در اثنای آن روغنهای طبیعه محلله مانند روغن سوسن و زنبق و سورنجان بمالند و جهت حصول نضج مواد این مطبوخ دهند سورنجان شیرین گل بنفشه
گل گاوزبان بسفایج افتیمون بادرنجبویه عنب الثعلب برگ شاهتره گل سرخ هر یک هفت ماشه بوزیدان انیسون و بیخ عاقرقرحا هر یک چهار ماشه کاسنی چهار توله و غذا صبح گورماء
مرغ تنها دهند و وقت شام نان باشوربا خورانند تا پانزده روز و روز شانزدهم بعضی ادویهٔ مسهله مانند برگ سنا و هلیله سیاه هر واحد یک نیم توله و مویز منقی دو توله بیفزایند
پیوند چهار ماشه سرکش انبوشه زنجبیل سه ماشه خیار شنبر هفت توله ترنجبین شش توله روغن بادام هفت ماشه و مطبوخ اضافه نمایند لیکن وقت تخمیر حسب سورنجان یا ایارجات

کبابه ماشه خورانند و عوض آب بعرق گاوزبان اکتفا ورزند و وقت دو پهر نخود آب چوچه مرغ دهند و وقت شام نان باشوربا خورانند و روز هفتم این تبرید نوشانند
سورنجان شیرین دو ماشه مصطگی یکماشه در جوارش عود شیرین و خمیره ابریشم ساده هر یک شش ماشه آمیخته بلیسانند بعده سورنجان شیرین بادرنجبویه هر یک هفت ماشه گاوزبان
انیسون هر یک پنجماشه گشوث در پنج عددی هر یک سه ماشه در عرق گاوزبان و عرق بادیان هر یک نیم پاو بجوشانند که بنیمه آید مالیده صاف نموده شربت بزوری سه توله تخم خرفه
و تودری هر یک سه ماشه کعت زده بنوشند و غذا بدستور خورانند و همین نمط هفت هشت سبل یا کم زیاده داده بفاصله هشت روز چوب چینی بند خورانند و تبخیر چوب چینی
یکروز در میان کنند و روغن چوب چینی بمالند تا بصحت بانجامد و اگر مریض مفلوک باشد تا چهل روز متواتر این سفوف و ضماد استعمال نمایند صفت سفوف سورنجان شیرین
برگ سنا هر یک پنج درم تربد سفید ده درم زنجبیل اسارون شیطرج هندی دارفلفل بادیان هر یک دو نیم درم حب النیل مدبر سه درم ریوند خطائی چهار و نیم درم نمک
لاهوری بقدر ذائقه شربتی دو مثقال صفت ضماد پیه بط و مرغابی و مغز ساق گاو هر یک یک نیم توله موم سه توله تخم کتان حلبه هر یک دو توله میعه سائله مر مصطگی مقل
و سورنجان هر یک پنجماشه بدستور مقرر بسازند و تبخیر برگ ریحان بستن آن گرما گرم فی الفور تسکین درد و تحلیل ورم میکند و همچنین است برگ سنبهالو و برگ سیهنده و برگ بکاین
و برگ کریله و برگ عشر هر واحد نافع و صاحب دارا شکوهی بخور برگ جهاؤ و برگ ارنی را از مجربات نوشته **ذکر بعضی ادویه** نافع صلابت مفاصل و تعقد آن گویند که ضماد
اشق مخلوط بزیت و عسل یا محلول بسرکه تند و کذا امغاث و کذا حب الغار و کذا انجیر مطبوخ و کذا اپشاک بسوخته بسرکه سرشته و کذا اپشاک بزکوهی بسرکه و کذا اکلیل الملک
و کذا انجدان بروغن سوسن و کذا جوز السرو تازه با انجیر خشک سوده و کذا اکما فیطوس و کذا نفط و کذا موم و زفت و اشق هر سه بآتش گداخته و کذا دبق در اتینج و موم مخلوط
و کذا انجیر هی زرد و کذا روغن آن بموم نرده و کذا کنجد و کذا خاکستر گرم بسرکه و زیت و کذا اچرک بدن که در حمام بر می آید و کذا موم و کذا پیه خرس و کذا جاوشیر و کذا عنبر خام
و **جلوس** در زیت که روباه زنده دران جوشانیده باشند و کذا در آب کبریتی و **شرب** ضماد خطمی و بیخ آن در آب مطبوخ و کذا اسکه هر واحد نافع است و کثرت خوردن گوشت
خارپشت صحرائی مسمی سیه لدفع تعقد مفاصل و صلابت آن را مجرب نوشته و گویند که بستن قطعه سرب بر تعقد مفاصل و ضماد طبیخ تخم شبت نمک و فته در آب پخته کثیر النفع است
و کذا تضمید انجیر کنجد واشق **ضماد** دیگر که بجهت تعقد مفاصل مجرب است کندر و قشر مقل بروغن بابونه در آب مرزنجوش بسایند تا مثل مرهم شود ضماد نمایند و دیگر که تحجر مفاصل
را نافع و محلل صلابت است حلبه مغز بادام تلخ سوده و اشق و مقل بروغن کنجد ایضا یا سوده حل کرده با هم آمیخته ضماد کنند **اقوال حکما** شیخ میفرماید که این ضماد برای
مفاصل که در طریق تحجر باشند مجرب است بگیرند مغز تخم بید انجیر سه اوقیه با یک اوقیه روغن گاو باریک بسایند و بران یک اوقیه عسل انداخته بر مفاصل ضماد کنند و گاهی
درین مرکب کهنه یک اوقیه فلفل می کنند و ایضا او میفرماید که در باب علاج تحجر و تعقد مفاصل از مرحله حاره و مواد غلیظ اند واجب نیست که تحلیل ایشان بلا تاخیر کنند
بلکه واجب است که ملینات و منضجات سابقا استعمال نمایند و آنچه بدان جرات نموده تحجر کنند اضمده مستعمل آن را ذکر کرده ترس سکنجبین است و از انجدان و فاشرا با بیخ
و از حضض و اشق بشراب کهنه و زیت الانفاق و گاهی بدین آرد باقلا داخل کرده میشود و آنچه تحجر مفاصل را آنرا که در طریق تحجر باشد نافع بود اضمده مرهونات ملطفات
که در علاج اوجاع مفاصل بلغمی غلیظ الاخلاط ذکر کرده ایم و آرد ترمس بسکنجبین یا بسرکه ممزوج بآب ایشان را نافع است و ایضا بیخ کبر و شب و ایضا تضمید جلوس در آب
حل کرده که این تحجر مبتدی را منع کند و همچنین نطولات آبیکه دران پودینه و حاشا پخته و یا بسرکه جوشانیده باشند و پنیر کهنه مطبوخ خاصه در مرق و خیار شنبر و نطرون
در فرفیون و آب خاکستر و کرنب سوخته صاحب **کامل** گوید که هرگاه مفاصل را صلابت و تعقد عارض شود بگیرند روباه زنده و در زیت الانفاق پخته دران زیت
نیمگرم مریض را بنشانند که این تعقد عصب را تحلیل کند و روغن بنفشه و پیه بط و ماکیان و لعاب حلبه و لعاب بزرکتان و خطمی سفید بمالند و اگر مقل در لعاب حلبه گداخته
در هاون سوده بر تعقد طلا کنند نیز محلل نماید و ضماد کنجد در آب مرزنجوش یا بیک سا بیده نافع تعقد است **ضماد** دیگر موم و تخم کتان هر واحد یکجزو و حلبه نیم جزو باریک
سا بیده در البیه گداخته بسرشتند و بر تعقد طلا کنند که آنرا نرم و تحلیل کند هرگاه مدت نقرس و وجع مفاصل طول کشید و عضو لاغر گردد و دران انهیج علاج منفعت ظاهر نشود
طبیخ ضبع یعنی جاسنوده بهست **صفت** آن بگیرند ضبع بی جاو دست و پای و رامحکم ببندند و آنرا زنده در دیگ پر از آب شیرین اندازند و با آن گوشت گور خر نقابه
صالح و نخود سیاه و سفید هر واحد یک کف کبیر و تخم گندر و جبیر و شلجم و سداب و لبلاب و بادیان و برگ کرفس و گندنای نبطی هر واحد پنج درم زیت خوشبو یک رطل کرنب نبطی
هفتاد درم یا یکصد درم انداخته خوب بجوشانند تا آنکه سوم حصه آن آب باقی ماند صاف نموده بیمار را اندران نشانند و آن آب نیمگرم باشد بخوبیکه دران تا یکساعت

نشستن ممکن بود و همچنین تا سه روز استعمال کنند و هر روز مطبوخ را تازه نمایند و ایضاً درین علت در زیت که اندران افعی پخته باشند نشستن نفع است **ابن الیاس**
گوید که علاج تحجر مفاصل آنست که هر صبح جلاب از بادیان و اصل السوس مرکب سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود و مغز حب قرطم دهند و تنقیه بدن بحبوب
و مطبوخات مذکوره در علاج وجع مفاصل بارد کنند و موضع را بروغن کنجد و پیه بط و غیره که در قول صاحب کامل گذشت بمالند و زیاره و باد زنده یا ضفدع در زیت الانفاق پخته
در آن زیت ها را در آبزن انداخته مریض را در آن بنشانند کلای تحجر و صلابت را ببرد و یا بعضو این ضماد کنند صفت ضماد آن حلبه تخم کتان کلی هر واحد ده درم سوده بنفط یا بروغن
سوسن ببرشند و تناول لحوم گوسفند مطبوخ بنخود سیاه و اگر نباشد بمرغ نافع بود و بادست و پا و موضع تحجر را در آب مطبوخ شبت و اکلیل و بادیان و حاشا و برگ غار و برنجاسف
و بابونه بشویند و مدام پیه بط و مغز ساق گاو در روغن زیت یا کنجد یا یاسمین گداخته بمالند و صاحب این علت از تناول شیر و تشیه ها و میوه های تر و جماع و تخمه و نشستن
در آب سرد و طعام شب احتراز کنند و تعاهد قی نماید اگر زمانه تابستان باشد و مداومت تناول اطریفلات و معاجین مرتبات گرم باید کرد خجندی گوید که در تعقد و تحجر
دوای بلغمی و مرتبه دیگر محلل استعمال کنند و جلوس در نطولات محلله بلیغه ایشان را نافع بود و در استفراغات مانع از اجتماع مواد و استقصا نمایند و این ضماد تحجر را نفع کند حلبه تخم کتان
لعاب خطمی مقل پیه پاکیان در روی زیت و روی روغن سوسن پستو مقل مرتب ساخته بروی وضع ضماد کنند دیگر آرد حلبه نرگس بزر کتان انجیر البیر [illegible]
جمع کرده ضماد نمایند و کثرت جلوس در آبزنات و تمریخ با دهان بلیغه و محلله مثل شحوم طیور و مخها ایشان را سودمند ست و لعاب بزر کتان لعاب تخم خطمی
مسحوق با آب مرزنجوش همه را اخلاط نموده بر موضع ضماد کنند نقرس و آن عبارت ست از درد و ورم مخصوص در مفصل کعب و انگشتهای پا خصوصاً در
نر انگشت لهذا ابن هبل گفته که مفصل ابهام پا را انقوروس گویند و ازین اسم نقرس اخذ کرده اند از روی تسمیه حال باسم محل و بعضی گویند که اگر در بند دست
و انگشتان او درد و ورم افتد آنرا نیز نقرس گویند و شیخ میفرماید که نقرس از جمله اوجاعی ست که گاه ابتدا از اصابع و سیما از ابهام کند و گاهی از عقب و گاهی از اسفل قدم و گاهی
از جانب آن و بعده عام گردد و گاه تا ران صعود کند و گاهی ورم کند و ماده این درد و تار و عصب نباشد بلکه در رباطات و اجسام محیط مفاصل از خارج بود و جالینوس
گفته و لهذا چنان اتفاق افتد که اورام و اوجاع صاحبان نقرس مودی به تشنج گردند و چنان عارض شود که جلد خصیتین اصحاب نقرس دراز گردد و نقرس مودی به [illegible]
مفاجات کشد خصوصاً عقب تبرید بسیار و صاحب کامل می نویسد که درد نقرس شدید تر از سائر اوجاع مفاصل میباشد زیرا که ماده در نقرس بمفصل ابهام میریزد و آن
مفصل صغیر ست و وسعت آن ندارد و بدین سبب تمدید شدید بمفصل می نماید و بهمین جهت هرگاه ماده بسیار بود و اندفاع او بمفصل صغیر مثل انگشت باشد ردی بود و هرگاه
اندفاع آن بمفصل کبیر مثل سرین باشد محمود بود و هر آنکه این مفصل متفرق گردد و تمدید او نکند و جماع لاسیما بعد امتلا از طعام قوی ترین اسباب این مرض ست و لهذا بقراط
گفته که صبیان و خواجه سرایان را نقرس لاحق نمیشود و جالینوس در تفسیر این قول نوشته که اگرچه خواجه سرایان جماع استعمال نمیکنند اما گاهی تدبیر ملایم ابدان خود از روی فضول
مثل اغذیه بسیار و سکر مفرط و خفض و دعت و ترک ریاضت در استحمام استعمال می نمایند و بدین سبب هنگام استعمال این تدبیر ایشان را نقرس حادث میشود و اما از صبیان
احدی را ندیدم که او را این مرض عارض شود مگر هنگامی که آنرا وجع مفاصل در دست و زانو حادث شده بود و بدانسبب فی الجمله درد در مفصل قدمین پیدا میگردد و ایضاً بقراط
گفته که زن را نقرس عارض نمیشود مگر آنکه حیض او منقطع گردد و سببش آنست که فضول مجتمعه در بدن آن بجریان حیض از آن خارج میشود و جالینوس ذکر کرده که بعضی
زنان را دیدم که نقرس ایشان را حادث شد و حیض آنها منقطع نشده بود زیرا که ایشان کثرت تناول اغذیه ردیه کرده بودند و ایضاً بقراط گفته که مرض نقرس در ربیع
و خریف در اکثر امر حرکت میکند و گاهی وجع نقرس موروثی بود و بسبب ضعف عضو که در بدن آدمی الداو ضعیف باشد و گاهی نقرس و وجع مفاصل از هم و غم یا سهر و غیره
از اعراض نفسانی هنگام حرکت فضول در باطن بدن و ریختن آن بمفصل عارض شود و اکثر این مرض و وجع مفاصل و عرق النسا کسی را عارض گردد که کثرت امتلا از اغذیه
و اشربه کند و آرام و راحت استعمال نماید و ادمان جماع لاسیما بعد طعام کنند و استعمال ریاضت کم نماید و مفاصل او ضعیف بالطبع و یا بالعرض گردد و موادی که بمفاصل
ریزد یا دموی باشد یا صفراوی و یا سوداوی و یا بلغمی باشد و گاهی این علامت که از غلظ بلغمی لزج متولد شود و هرگاه مکث او در مفصل طول کند غلیظ و لزج گشته و بیفزاید حتی که
از آن سنگریزه متولد شود [illegible] آنکه بدستانه پیدا میشود و هرگاه چنین باشد مفصل سهل نباشد و یا ماده [illegible] از طبع اختلاف
علامات استدلال نمایند و آنچه [illegible] آن [illegible] توقف [illegible] باشد و هرگاه [illegible] نقرس [illegible] بود و اکثر [illegible] طول کند در وجع [illegible] تسکین باید

واین وقتی باشد که ماده غلیظ بود و هرگاه لطیف باشد در کمتر مدت ازان ساکن شود و ابن الیاس گوید که سبب شدت درد نقرس تنگی موضع و رم و کثرت عصبات و حس ل آنجا و کثرت حوالی آن از رباطات و کثافت جلد این مواضع ست که ماده آن بسرعت تحلیل نمی پذیرد و اقسرائی گوید که درد این شدیدتر از باقی انواع مفاصل بهر آن باشد که این عضو اکثر امراض مادی میباشد و از سوء مزاج ساذج نادر افتد و ماده منصبه بسوی این عضو بقیاس او بسیار بود و مفصل آن تنگ ست و ایضاً مواد مدت نقرس از مخالطت صفرا خالی خالی نمیباشد و بهمین جهت این مرض خواجه سرایان و زنان و کودکان را عارض نمیشود و صاحب ترویج گوید که این مرض از امراض متوارثه و مزمنه ست و از خواص او ست که موضع سرخ و متمدد گردد و الم شدید کند و گاهی وجع از ماورای کعب و عقب ابتدا کند الا آنچه از مفصل ابهام آغاز نماید اکثر الوقوع ست و ابومنصور گوید که سبب نقرس انصباب مواد باطراف ست و این بسبب قوت اعضای رئیسه و ضعف اطراف در ترکیب بود و سبب تولد این فضلات تخمه متواتر و سوء هضم طعام و جذب کبد کیلوس غیر منهضم را سبب تولد حرارت عرضی و یا کبد از جماع یا حرکت سخت یا استحمام و مانند آن ست بقراط گفته که درد نقرس در صیف و ربیع اصحاب مره سودا را هیجان کند و جالینوس گفته که درد نقرس در مشایخ کمتر بود و ازان صحت نیابند ثابت گفته که اگر نقرس در جانب راست بود بهتر و خفیف تر باشد از آنکه در جانب چپ بود و بالجمله نقرس نیز از سوء مزاج ساذج و مادی مثل وجع مفاصل حادث میشود و اسباب و طریق تشخیص و علاج هر سبب این همانست که در اوجاع مفاصل مفصل مسطور شد و درینجا نیز بعض علاج آن حسب اقوال اطبا مذکور میشود و در تذکره از خواص مجربه نوشته که تعلیق موی کودکی که سن او از چهل روز تا سه ماه رسیده باشد بر صاحب نقرس سکون درد آنست و رازی گفته که تعلیق ساق [illegible] از جانب راست نقرس ساق راست را و آن از جانب چپ نقرس چپ را تسکین درد نماید و بکرر تجربه کرده ام و تعلیق زنبور در پارچه سرخ بسته نیز بالخاصیه نافع نقرس حار و بارد نوشته اند

علاج نقرس حار

بدانکه درینجا افراط تبرید باشربه و اطلیه نشاید اگرچه صفراوی بود زیرا که دران خوف اعاده ماده از مفاصل بسوی اعضای رئیسه ست و این موجب هلاکت گردد و اگر اینچنین خطا رو دهد و تغیری در اعضای رئیسه ظاهر شود و غشی و خفقان و غیره رو نماید بزودی آب نیمگرم یا طبیخ حشایش مرخیه جاذبه چون بنفشه و بابونه و مانند آن بر مفصل صب و بر پیزاند و سفرجلات یاقوتیه خورانند سدید یارتی گوید که ضماد عصاره کشنیز سبز و کذا افوفل بسرکه سرشته و کذا سویق شعیر آب حی العالم صغیر سرشته و کذا عصاره خیار سفید با ششم حصه آن سرکه آمیخته و شرب نیم درم ماهودانه و کذا طبیخ برگ آن هر واحد برای نقرس حار مجرب من ست و ضماد عصاره حی العالم تنها و با صندل سفید و کذا عصاره ماميثا با آب کشنیز سبز و کذا حلب تنها و بسویق و با سرکه و کذا آب عنب الثعلب بصندل سفید و یا بابونه و یا بابوش در بندی و یا روغن بنفشه و کذا عدس مطبوخ و سویق و کذا آرد جو و سفرجل بریان و سرکه و کذا اشوکران و کذا اسفناخ مسن مخلوط بروغن گل و موم و کذا افیون و زرده بیضه بریان و شیر زنان و کذا صدف مع لحم او کوفته و کذا زعفران الحدید بگلاب و سرکه سرشته و کذا اسفیداب و آب حی العالم و روغن گل و کذا آب کاسنی با آب کشنیز و اندک سرکه یا سویق و کذا شیر زنان با پنج درم زعفران و خرنوب با افیون و کذا آب خرفه و صندل سفید و حلب و کذا باقلا مطبوخ سوده با پیه گوساله سرشته و کذا مغاث و بیخ حی العالم و کذا دباغ یا خون ابن عرس در دیگ سوخته بسرکه آمیخته و کذا خشخاش سیاه و کذا آب کرنب و آرد جو با سرکه و کذا صندل سرخ بگلاب سوده و اندک سرکه و آب عنب الثعلب افزوده و کذا خبث الحدید با روغن گل و کذا زعفران دو درم افیون یک درم در شیر زنان حل کرده و طلع عدس بریان نه دانه بزر کتان و قطولون طبیخ کرنب عصاره آن و تعلیق حجر اسفنیوس و کذا پای خرگوش راست برپای نقرس راست و پای چپ آن برپای نقرس چپ و کذا پای راست ضفدع برپای راست و پای چپ آن برپای چپ صاحب نقرس هر واحد نافع نقرس حار ست مسیحی گوید که اگر نقرس دموی باشد باید که ابتدا باخراج خون نماید بعد ازان نظر بخلط غالب کنند اگر صفرا باشد ادویه مسهل صفرا مثل هلیله زرد و آلو و تمر هندی و شاهتره و [illegible] و صبر و سقمونیا استعمال نماید و اگر بلغم بود باید مسهلات آن مثل تربد و غاریقون و حب النیل و حنظل و مقل و اشق و سکبینج و صبر تنقیه کنند و ضمادات سرد مطفیه مثل ضماد معمول از برگ کرنب جوشانیده و زرده بیضه خام سوده و بعدی سرکه بروغن گل سرشته و یا روغن گل با آرد جو آمیخته و اگر احتیاج بچیزی افتد که تبرید زیاده تر کند از عصی الراعی و عنب الثعلب و برگ خشخاش و آرد جو و روغن گل و گلنار و سرکه مرتب سازند و بهتر ازین آنست که بزر قطونا در سرکه یا هم بخیسانند و روغن گل آمیخته بر پر بشر کرده استعمال نمایند و هرگاه گرم شود تبدیل آن کنند و اگر حاجت بضمادی باشد که در تبرید کمتر ازین بود خطمی با سرکه بهم زده استعمال کنند و اگر ورم شدید بود چنانکه طاقت برداشت آن نباشد حاجت بضماد مخدر آید مثل کاکنج و لبن خشخاش و کشنیز تر و لفاح

چون هر واحد بارد و یابس [illegible] و بر موضع گذارند و قوی تر از این افیون است و باید که کثرت استعمال روا نشمارند که آن ضرر دارد و هرگاه استعمال نمایند تا آنکه اندک دهد تسکین یابد
استعمال آن ترک باید کرد زیرا که آن تخدیر عضو و اضمحلال حرارت غریزی او میکند و اگر اتفاق استعمال آن با افراط [illegible] واجب گردد در عضو مرهم لعابات [illegible] با دهن بابونه نهند که اینها
تنضیج و اعادهٔ حرارت غریزی بسوی عضو نماید و هرگاه نقرس از خلط صفراوی حار باشد [illegible] است که تنقیهٔ اخلاط کنند بعده تبرید و تلیین و استعمال چیزی نمایند که تعدیل
حدت و لذع کند و استفراغ بادویهٔ لینه کنند که در آن لذع و حدت نباشد و آن مثل بنفشه و [illegible] زرد و ترنجبین و خیار شنبر است و اگر احتیاج [illegible] افتد با ادویه سقمونیا استعمال
کنند و حدت او بکتیرا و لعاب اسپغول و لعاب بهدانه بشکنند و بر عضو خرفه و طحلب و کاهو و اسپغول [illegible] و آب عصی الراعی [illegible]
نهند و اگر درد شدید باشد و حاجت چیزی افتد که تبرید لطیف بیشتر کند باین قسم طلی اندکی افیون و عصارهٔ لفاح آمیزند [illegible] المنفعت
است حب که اسهال در نقرس صفراوی کند صبر یک درم سقمونیا ربع درم گل سرخ دو دانگ سورنجان سفید نیم درم [illegible] و این یک شربت است طلا برای نقرس حار
صندل گل سرخ شیاف مامیثا فوفل بوش [illegible] آب طلا کنند [illegible] نقرس حار بعد سکون [illegible]
سوسن گداخته لعاب حلبه لعاب اسپغول و بزر کتان و خطمی با آن حل کرده ضماد نمایند [illegible] باشد و آثار خون ظاهر بود فصد باسلیق [illegible]
محاذی مرض گیرند بعده آب آلو و ترنجبین بنوشانند و اگر [illegible] شربت ورد مقوی با ترنجبین محلول بگلاب [illegible] کاسنی [illegible] خیار [illegible] شربت آلو که در هر کدام
از [illegible] سقمونیا بقدر حاجت حل کرده باشند بدهند [illegible] در آخر مطبوخ سورنجان بنوشانند پس اگر آثار صفرا بینند مطبوخ یک دفعه یا دو دفعه بنوشانند بعده [illegible]
وانچه تبدیل مزاج کند استعمال نمایند مثلا ماء الشعیر سرد کرده با آب انار دهند اگر التهاب شدید باشد پس اگر مریض [illegible] بود [illegible] روغن بنفشه یا کدو بقدر یک درم یا روغن
بادام دو درم [illegible] بدهند و اگر التهاب شدید نباشد جلاب [illegible] دهند و اگر [illegible] ماء الشعیر [illegible] شکر [illegible] بدهند و آب آلو [illegible] سکنجبین [illegible]
از تخم خیار و کاسنی و تخم کشوث بنوشانند یا لعاب اسپغول و لعاب بهدانه [illegible] روغن بنفشه و روغن بادام حسب حال بدهند و برای مرضی که در پای باشد [illegible]
آنست که قی کنند [illegible] سکنجبین یا آب [illegible] آن [illegible]
مثل [illegible] التهاب طلا کنند [illegible] با گلاب و کافور [illegible] هرگاه [illegible]
[illegible] آب بسیار سرد بر عضو [illegible]
یا پوست درخت [illegible] یا پوست انار یا برگ یا شاخهای گل سرخ جوشانیده باشند و یا در آب [illegible] سوده [illegible]
در آب گرم [illegible] طلا [illegible] صفت آن گل سرخ صندلین گل ارمنی
هر یک بیست درم شیاف مامیثا ده درم فوفل [illegible] سفیداب و بوش [illegible] هر یک پنج درم آب کاهو [illegible] خشک کنند [illegible] بسرکه یا گلاب طلا کنند و اگر درد قوی باشد
چیزی از ادویهٔ مخدره مثل [illegible] و افیون [illegible] طلا سازند و آنچه تسکین عجیب وجع کند اینست که [illegible] با سرکه [illegible]
زیرا که سرکه در عضو غوص کند [illegible] و دیگر [illegible] با آب کشنیز [illegible]
کافور [illegible] طلا نمایند [illegible] چون [illegible] تسکین [illegible] چیزی از ادویه [illegible]
سفید [illegible] ضماد کنند ضماد محلل [illegible] روغن سوسن گداخته لعاب
و لعاب تخم کتان آمیخته طلا نمایند و اگر [illegible] ضماد کنند تحلیل قوی [illegible] سویق شعیر با آب [illegible] ضماد کردن قوی تر
از این آنست که این سویق را با آب کشنیز تر [illegible] خطمی سفید و آرد [illegible] و اندک بابونه و اکلیل الملک [illegible] ضماد سازند و اگر [illegible]
تشنج [illegible] ظاهر گردد مرهم [illegible] روغن بنفشه و موم و آب کاسنی و عنب الثعلب بسازند [illegible]
[illegible] انطاکی گوید که [illegible] علاج نقرس [illegible] العالم [illegible] کشنیز
[illegible] تسکین آن کند [illegible] افیون [illegible]

علاج نقرس بارد و مرکب

هر چند در علاج مفاصل سابق ج بلغمی و سوداوی و مرکب بسطی نوشته بعد تشخیص سبب بحسب سبب محادث مرض بدان علاج کنند **سویدی** گوید که طلای روغن گل چند اوقات

وضماد صعتر مخلوط بگندم بریان خاییده و نطول طبیخ شلجم بکرات هر واحد برای نقرس بارد مجرب است **و ضماد** شیر انجیر و آرد جو و کذا انجیر و حلبه و سرکه و کذا امنات بسرکه

و کذا اقاقیا و دو آرد جو و نطرون و کذا بیخ قنطاریون بسرکه پخته و کذا گوگرد که نطرون و یا بسرکه گرم کرده و کذا آب کرنب بحلبه و سرکه و کذا بزر البنج سفید کوفته در شراب کهنه

و کذا سرگین کبوتر و کذا نقل ازرق و کذا حنظل سبز و مالش بدان و کذا جاوشیر بزیت خوشبو یا بگوشت موزیه و کذا زبد البحر بمغز پنبه دانه آمیخته و کذا حب البان بسرکه یا بآب شلجم

و کذا پشکل شتر و کذا اترمس بسرکه و کذا مغز خیار شنبر بروغن بان و کذا ابو بستنج بسرکه و کذا اسحق صدف و کذا سرگین گاو سوخته تنها یا بزیت خوشبو و کذا پیه روباه بزیت و کذا صمغ سداب و کذا

تنور که مجرب بازی است و کذا باداورد بآرد باقلا آمیخته و کذا زعفران و پیه بز و پشکل آن و کذا روغن زقوم و موم زرد و کذا برگ بید انجیر سوده پخته و کذا صدف کلان و سکوره دهان

بسته سوخته و کذا روغن بیضه و کذا انجیر اسیود با آرد باقلا آمیخته بآب گرم و کذا امیران چینی و کذا اخثاء بسرکه سرشته و کذا خون مهد بسرکه حل کرده و کذا خون ماکیان سفید و کذا زنگار

بسرکه حل کرده **و شربت** ابو ماده نیم درم بماء العسل و کذا برگ او بخوره من بیر یا الجند شور با پخته و کذا شحم حنظل و کذا دار فلفل و کذا زنجبیل و مربای آن و کذا آب نخود و کشیبانه روز

تر کرده صاف نموده یک رطل بغدادی بعسل شیرین کرده هر روز تا سه روز متواتر و کذا ابو بستنج کبر سوده بماء العسل گرم و کذا مطبوخ بلیون و کذا اصم سوخته و انیسون و بادیان

مساوی هر روز نیم اوقیه تا سه روز و کذا سرکه عنصل و کذا آب پودینه نهری **و شربت ضماد** بقدر ایهو دو درم و کذا طبیخ فاوانیا و کذا اشق و کذا جاوشیر و کذا صبر و کذا ادوقو

و کذا مغز حب محلب و کذا حب النیل و کذا مغز پنبه دانه بعسل و کذا قنطوریون دقیق و کذا راسن و کذا پیه روباه و کذا عسل خیار شنبر و کذا دار شیشعان و کذا ایرسا و کذا برگ سرو و کذا افتیمون

و کذا سداب بستانی و کذا شیطرج بعسل و کذا بهمن سفید و سرخ و کذا نفط سفید و کذا نانخواه و کذا وج و کذا زراوند طویل و کذا حلتیت و کذا اسکبینج و کذا پودینه نهری **و نطول**

و ضماد طبیخ شلجم و تخم زرد قفر الیهود و تعلیق طلاء خالص و کذا مرجان به پای و جلوس در جابه خرمن و کذا به جابه شیر و کذا در طبیخ حماما بجبس عضو در طبیخ کشوث هر واحد نافع نقرس بارد

ابو سهل گوید که اگر نقرس از خلط لیف بارد باشد باید که اول دریافت نماید کیست کیفیت و آنکه او در تمام بدن است یا بسوی عضو الم از عضوی دیگر ریخته پس اگر در جمیع بدن

باشد باید که اولا تنقیه جمیع بدن بقی فرمایند باین نحو که اطعمه کثیر مختلفه بخورانند و طلای حلو نوشانیده قی کنانند سه مرتبه در شش روز و بعده بترتیب که در سکنجبین عنصلی ذکر کرده و خربق

در آن خلانیده باشند قی آورند و بعد ازان حقنه مرتبا قنطوریون دقیق و زراوند طویل و نطرون و روغن سنبل و عسل استعمال کنند و اگر خلط تحت غلیظ باشد در حقنه عصاره قثاء الحمار

و حنظل اندازند بعده حب منتن و حب شیطرج و حب سورنجان هندی و ایارج و امثال آن بخورانند تا آنکه تنقیه بدن نماید بعد ازان تبدیل مزاج کنند تا مثل این ماده باز دیگر پیدا نشود

مثلا مثرودیطوس و معجون هرمس و تریاق کبیر استعمال نماید و بر موضع درد ضمادات لطیفه محلله مثل ضماد معمول از کرنب سوده و زعفران و ضماد مرتب از زرده بیضه و مغاث

و زعفران و کعک سوده و طلاء روغن سنبل و روغن غار و روغن سداب بعمل آرند و در انحطاط مرض ضماد از برگ غار و بابونه و حزل و اکلیل الملک تمام و مرزنجوش سازند و قیروطی

از فرفیون و عاقرقرحا و نطرون مرتب کنند و اگر درد باین اشیا ساکن نشود بگیرند سرکه بسیار ترش و در آن حاشا و صعتر و پودینه و حزل و برگ غار و بابونه و اکلیل الملک و شبت و بیخ کبر

و قنطوریون جوشانیده هر روز چند بار بر عضو نطول کنند **و اگر** خلط سوداوی غلیظ باشد باید که ادویه مجففه بسیار استعمال نکنند بلکه دوائیکه تسخین باعتدال و ترطیب نماید مثل

خردل بزرکتان قطعه و بیعه و طلاء و تنقیه بدن از سودا بافتیمون بسفایج و خربق سیاه کنند **و اگر** خلط مرکب باشد دوا و تدبیر موافق ترکیب آن استعمال نمایند و باین مطبوخ

اسهال در نقرس مرکب باری کنند بلیله زرد پانزده درم تربد سفید بسفایج شامی مکی شاهتره هر واحد چهار درم سورنجان سفید تخم کاسنی کرفس و بادیان و گل سرخ هر واحد ده درم

در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده با ده درم نبات سفید بنوشند **حب سورنجان کبیر** برای نقرس بارد ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل قنطوریون هر یک

پنج درم فرفیون دو درم سورنجان بوزیدان ماهیزهره هر واحد پنج درم تربد سفید ده درم زنجبیل شیطرج خردل فلفل جندبیدستر جاوشیر سقمونیا حلتیت مقل هر واحد نیم درم

حب ساخته دو نیم درم تا سه درم ازان بخورند **طلا** برای نقرس بارد دمیعه سائله جند بیدستر فرفیون مرمکی صبر اقاقیا مساوی بشراب کهنه طلا نمایند و آبیکه در آن بابونه پخته باشند

نطول کنند و بروغن سوسن مالش نمایند و مقل و میعه و جاوشیر و حلبه و تخم کتان و اشق ضماد نمایند **ابن نوح** گوید که اگر نقرس از ماده بلغمی باشد ابتدا بقی کنند بعد امتلا از طعام

بآب ترب که در آن خربق خلانیده باشند و بترتیب سکنجبین که گذشته باشند بعد ازان حب سورنجان معروف بمقیم الزمنی یا حب شیطرج یا حب بهبائی بخورانند و حقنه حاده که در تلیین

عرق النسا یا بیابیا حقنه که در قول ابو سهل گذشت استعمال نمایند و ادویه مسهل مزاج مثل ایارج فیقرا و الماکات تریاق فاروق خورانند و آب کرفس و شبلیا آب کرسنه بشیر این سخت روغن سداب ... ضماد کنند و در
انحطاط جلد مقل ... محلول کرده ان اندک خطمی سفید و قدری عقید انگور سرشته باشند ضماد سازند و باکبریت گنجد بیست درم بگسرنجوش ... درم و مرهم ... سابیده بالعاب حلبه
آمیخته ضماد نمایند و چون در در شدت کند طبیخ ضبعه ... ثعلب که در علاج وجع مفاصل بلغمی در قول ایلاقی مسطور شده بکار برند و غذا نخود و آب گوشت طیور کوهی
و مانند آن تناول فرمایند مثل بحوم ... زیت وار انب بند و از جمیع مضرات که در علاج کلی اوجاع مفاصل مسطور شد احتراز نمایند و معجون هرمس نافع ست و دوای بدر محمد زکریا استعمال
کنند و آن در وجع مفاصل بلغمی در قول صاحب خلاصه گذشت و جالینوس گفته که نقرس را دوای بالطبعت و در نافع بود آنچه تلطیف قوی کند مانند افاعی ست لیکن اصحاب
ابدان ممتلیه چون گوشت ... استعمال کنند که نقرس ازایشان ببرد و متوسطین مهزولین باستعمال آن هلاک میشوند و مدرات بول غلیظ مثل تخم ... بری ... و جعلیات ...
بدرهند و تریاق الافاعی قلع این مرض میکند چون در زمستان هر روز بعد هضم طعام بخورند و هم او گوید که اگر سر ... بسوزند و خاکستر او بستر ... نقرس طلا کنند که نفع بسیار نماید
و مستفرین ادویه مانع انصباب ماده بسوی قدم نباید داد زیرا که برگشته ... بر ... میرسد و مریض مختنق گردد بلکه لازم ست تریاق کبیر نماید اخلاقی کثیرا از آن صحت یافته و حمام خشک
آب چشمه ها نقرس اسود مند بود و ابن یهودی گفته که در نقرس چیزی نافعتر از روغن کاکلانج ندیدیم چون سه درم روغن بادام شیرین بدان آمیزند و ابن سرابیون گوید کسی که
اراده تحرز از نقرس کند باید که تلطیف غذا نماید و اعتنا بهضم کند و اغذیه غلیظه نخورد و کسی که استعمال سخن آب نمک برپای خود مدام کند از نقرس محفوظ ماند و همچنین اگر
بنمک ان ضماد کنند و ابن ماسویه گفته که صاحب نقرس اسهال بایارج فیقرا با روغن بید انجیر نافعست و ثابت گوید که در نقرس از استعمال ادویه شدید القبض مثل آب انار
و انگور و مانند آن و ایضا از قوی التحلیل حذر کنند و تملی ابن جن گفته که اصحاب نقرس را پوشیدن موزه در تابستان نفع میکند و جالینوس گفته که سیر را با یک سوده بر نقرس که از اخلاط
غلیظ باشد ضماد کنند و بگذارند تا آبله افتد بعد ده روز که در آب نمک بشویند که این نیکوست و چون نقرس هیجان کند این دوا بخورانند سورنجان زعفران مصطکی و شکر سفید
مساوی وقت خواب سه درم با آب گرم بدهند و اگر بارد المزاج باشد زیره و زنجبیل در آن زیاده کنند و تعاهد ادویه ماده قاطع تمام نقرس و اوجاع مفاصل کهنه الا در نوع حار آن
و اسهال در اوجاع اما قبل از استعمال نکنند بلکه بعد تنقیه و رنه اکثر مرض زیاده گردد و سه ... حب ماهیانی سکبینج و اشق و جاوشیر و جندبیدستر و شحم حنظل و صبر و باید ... هر یک
هشت مثقال شیطرج و تربد و افتیمون و شبرم و مقل و قرنفل و سقمونیا هر یک چهار مثقال فرفیون و جندبیدستر و مصطکی هر واحد نیم مثقال صمغ ... او در آب ... کنند و ادویه
بآن سرشته حبها سازند شربت سه درم داود گوید که از مجربات برای نقرس حار روطلا و نطول بول انسان و سرکه و کبریت و نطرون در دم تیغ گرم ست و گاهی بدان
آرد ترمس و حلبه سرشته میشود و مع هذا آنکه در مفاصل گذشت زیرا که ماده هر دو یکی است و بدانند که ثوم و کرنب ... آشامیدنی است که در این علل غذا و طلا از استعمال کنند
چنانچه سنا و سورنجان از اجل دواهای آنست و آنچه تسکین الم فی الحال نماید نهادن کبوتر ذبح کرده گرم است و طلا خون آن و از اجل ادویه معجون هرمس است و نطولات
او کاهو و کبریت کهنه و زعفران است ... هیوفاریقون ... روغن حنظل مجرب است و جالینوس گفته که از نافعترین چیزها در علاج نقرس و وجع مفاصل است
حنظل را مع پوست و شحم و تخم آن بکوبند و در آب بجوشانند تا آنکه قوت او در آب آید و صاف کرده روغن آمیخته باز بجوشانند تا آب فانی شود و روغن باقی ماند و بردارند و استعمال کنند

عرق النسا و وجع الورک

عرق النسا وردی بود که از مفصل ورک ابتدا کند و از طرف وحشی ران نزول نماید و تا انگشتهای پا رسد و وجع الورک دردی بود در سرین و چون این درد بماند اکثر بعرق النسا
منتقل گردد و در شیخ میگوید که عرق النسا از جمله اوجاع مفاصلست و آن دردی ست که از پیوند سرین آغاز کند و از پس گاه ران نازل شود و گاهی تا زانو و تا کعب کشد و هرقدر که
مدت او دراز گردد نزول او زیاده شود بحسب قلت و کثرت ماده آن و گاهی تا انگشتها رسد و از آن پای و ران لاغر شود و رگ و دستوای قامت دشوار گردد و گاهی بانخلاع طرف
فخذ یعنی ... و رگ اینجا و هر عضو که در آن وجع مفاصل بود اگر ماده آن مستاصل شود بسرعت عود نکند و اما عرق النسا و نقرس بسرعت عود نمایند از ادنی سببی و این بنا بر
وضع عضو بود و ... اصل و این علت ... بود و خصوصا نقرس ماده عرق النسا اکثر در مفصل باشد ... عریضه در آید و چون ... یا ... یا انحدار از جمیع ...
از فوق بسوی آن گردد غیر از مواد محتقنه و اوائل ... گاهی اتفاق افتد که در منفصل نبود بلکه در ... باشد ... که ... سبب ... در حق ... بود
و رباط ... که میان ... ست ... گرداند و ... آن حال ... عارض شود ... آن ... باشد عرق النسا

علاج ... ابن ... زعفران ... سعتر ... مثله

اثش یا اوجاع مفاصل است و داغ کردن ادان این گردانند اما وجع الورک آنست که درآن درد ثابت و مزمن باشد و نازل نشود دیگر آنکه چون منتقل بعرق النسا گردد و اکثر از ضعف ضعف در ورک بسبب طول جلوس بر اشیای صلبه یا بسبب جستن و لاقی مزمن یا بسبب امتلاء رکوب عارض شود و اسباب این همان اسباب اوجاع مفاصل است الا آنکه اینجا از بلغم خام افتد و بیشتر انتقالی بود از اوجاع رحم و مزمن باقی مدت طویل قریب ده ماه و گاهی از مواد حار و مختلف نیز و از امتلای عروق و رگها از خون و از اورام باطنی در غور ورک افتد یا آنکه اورام مذکوره بسبب غور نمودن مثل ظهور اورام سایر مفاصل ظاهر نباشد و گفته اند که اگر بر ران صاحب وجع الورک سرخی بقدر پهنای انگشت بدون درد ظاهر شود و در ران خارش سخت عارض گردد و صاحب آن خواهش بقولات کند زیست در نیمروز نمیرد و مسیحی گوید که فرق میان عرق النسا و وجع مفاصل آنست که درد در عرق النسا اندر ظاهر استخوان ران بود تا مفصل زانو و گاهی تا کعب و تا طرف پای از جانب وحشی منتهی گردد و حدوث آن یا از خلط دموی غلیظ باشد و یا از خلط بلغمی غلیظ محتقن در مفصل مزمن و گاهی درین علت بسبب لزوجت این خلط ورک منخلع گردد و چون زمانه این علت دراز شود پای لاغر گردد و از آن لنگی حادث شود زیرا که بسوی پای غذا کما ینبغی نرسد و لاغر شود و اندر ابقراط گفته کسی را که وجع ورک عارض شود و مزمن گردد و پای او منخلع شود تمام پای او لاغر شود و لنگ گردد و شدید این علت آنست که در جانب چپ عارض گردد و جرجانی گوید که نسا رگی ست که از سرین تا شتالنگ و تا انگشت کوچک فرود آمده و چون ماده این علت درین رگ واقع میشود و وجع در طول آن میرود لهذا عرق النسا گویند و اسباب عرق النسا و در شرح این همانست که در باب اوجاع مفاصل مذکور شد و علاج نیز یکی ست لیکن از بهر آنکه این پیوند غائرتر ست و در میان گوشت بسیار ست و ماده مرض غائرتر بود و علاج هر دو جدا گانه یاد کرده می آید و علامات اینها نیز همانست که در باب مذکور یاد کرده شده و علامت مختصه بعرق النسا آنست که در براز صاحب آن رطوبتی مخاطی بود و قامت بدشواری راست تواند کرد و بالجمله علاج درد ورک و عرق النسا حسب سبب بعد تشخیص آن مثل اوجاع مفاصل نمایند و اگر از آن فائده نشود محل بلادر طلا کنند و همچنین بشیر زقوم و جند بیدستر یا شیر انجیر ضماد نمایند که تا آبله افتد و مواد از آن جاری شود و باید که جراحت را مندمل شدن نه دهند و اگر ازین نیز بهتر نشود داغ دهند

علاج عرق النسا و وجع الورک حار

هر چه در علاج اوجاع مفاصل دموی و صفراوی مذکور شد حسب سبب بکار برند لیکن بعد فصد باسلیق فصد عرق النسا نمایند و در ابتدای مرض نیز مرخیات ضماد کنند و ایضا در دموی بعد فصد منضج از عناب ده دانه شاهتره گل بنفشه تخم کاسنی بیخ کاسنی پرسیاوشان خیارین کوفته گل سرخ هر یک شش ماشه بادیان بیخ بادیان گاوزبان تخم خطمی هر یک چهار ماشه مویز منقی دو توله جوشانیده گلقند سه توله مالیده صاف نموده بدهند و بعد چهار پنج روز هلیله سیاه افتیمون ترید موصوف هر یک شش ماشه غاریقون سه ماشه زنجبیل دو ماشه سنای مکی تخم قرطم هر واحد یکتوله داخل کرده مغز فلوس خیار شنبر شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام پنج ماشه افزوده مسهل دهند و بعد مسهلات سفوف سورنجان استعمال نمایند و یا سورنجان سوده ماشه با اطریفل صغیر توله سرشته با عرق بادیان و یا شاهتره بخورند و مقل بروغن گل سوده ضماد سازند و گاهی سورنجان با اطریفل با شیره تخم خیارین شش ماشه شیره خارخسک چهار ماشه نبات دو توله و گاهی با شیره خارخسک و شیره تخم خربزه هر یک شش ماشه نبات یکنیم توله داده میشود و گاهی در عرق النسا شدید و بیخوابی فصد صافن یا عرق النسا از جانب مخالف نموده شیره خیارین شیره کاسنی عرق عنب الثعلب شربت نیلوفر می نوشانند و صندل سرخ بآب کشنیز سوده ضماد میسازند و گاهی در وجع شدید فصد باسلیق کرده لعاب بهدانه شیره تخم خربزه شیره خیارین شیره خارخسک شیره بادیان شربت بزوری داده افیون بروغن حنا مالیده میشود و بهتر آنست که درینجا رادعات و قابضات زنهار طلا نکنند و در ابتدا چیزهای مرخی غیر شدید الحرارة مثل تخم کتان و بابونه در روغن شبت و مانند آن ضماد کنند و اگر از خطا ضماد رادع کرده باشد و دران خوف خلع مفصل بود تدارک آن ببردن مریض در حمام گرم و ریختن طبیخ ادویه مرخی نیمگرم بر عضو و نشانیدن بیمار در شیر تازه یا روغن کنجد نیمگرم باید کرد **اقوال مهره** مسیحی گوید که در عرق النسا اولا فصد باسلیق باید کرد و بعده خلط غالب اگر صفرا باشد بصبر و آب بادیان و آب کاسنی و هلیله تنقیه آن کنند و ایضا قی کردن بعد طعام آنرا نافع بود بوعلی سینا نویسد که در علاج عرق النسا و اوجاع ورک و رکبه راسخه باید که بتقیه ابدان مذکوره در اوجاع مفاصل رجوع کنند و بدانند که فرق در علاج اینها از سائر اوجاع مفاصل آنست که درینجا دوای رادع در ابتدا گاهی ضرر شدید کند زیرا که ماده عمیق بود و رادع در انجا حبس آن نماید و ماده را چنان گرم نماید که تحلیل آن دشوار گردد و بخلع مفصل مهیا سازد چه آن بغیر رادع مهیای انخلاع ست بلکه واجب است که اگر اراده تسکین درد اندر ابتدا باشد تسکین آن بمرخیات ملینه کنند مگر آنکه چنان اتفاق افتد که ماده بسیار رقیق باشد و علاج اینها در بلاد بارده و فصل بارده و در مردم فربه دشوار بود و در شق چپ دشوارتر ست و در اوجاع دموی نافع ترین چیز فصد ست

و فی الحال از ان انتفاع یابند و اولا الفصد از دست گیرند بعده از پای و فصد پای نکنند مگر بعد فصد دست و قی کردن دران نافع بود و اما اسهال گاهی حذر کنند و اقتصار بر قی
قومی کنند تا اسهال ماده بسوی اسفل جذب نکنند مگر آنکه معلوم شود که ماده قلیل ست و بهتر آنست که در روز فاقه کنند پس فصد بکشایند و بدانکه فصد عرق النسا در عرق النسا
نافع تر از صافن ست مگر آنکه درد ممتد در جانب وحشی نبود بلکه نوع دیگر باشد که امتداد او در طرف انسی بود که دران حال صافن نافع تر از عرق النساست تا آنکه این هر دو شعبه رگ
واحداند و مثل باسلیق و قیفال ست نیستند لیکن جالینوس ذکر صافن و رگ مابض میکند فقط و فصد رگ مابض نافع تر از عرق النسا و صافن هر دو ست و فصد رگی که میان
خنصر و بنصر پاست بکشایند و بعد آن فصد عرق النسا گیرند و گویند که فصد این رگ نافع تر از عرق النساست چنانچه اسیلم نافع تر از باسلیق در امراض کبد و طحال است
صاحب کامل گوید که اگر عرق النسا حار باشد ابتدا بفصد باسلیق از جانب علیل کنند و حسب مساعدت قوت و سن و فصل اخراج خون بقدر حاجت نمایند و باغذیه
سهل الانهضام مثل لحوم بچه مرغ و ماکیان و تیهو و مانند آن با سفاناخ یا خبازی یا چقندر پخته غذا سازند و از اغذیه کثیر الغذا بطی الانهضام و ایضا از استعمال اغذیه
حریفه و شیرین و سائر فواکه حذر کنند و بر عضو آب معتدل الحرارة بریزند و بروغن کنجد بالش نمایند و اشیای مبردة قابضة نزدیک آن نبرند که آنها مانع از تحلل کنند و فضول [illegible]
در حول عضو منعکس سازند پس انحلال او دشوار گردد و بهر آنکه این عضو کثیر اللحم است و قوت ادویه مبردة تا مفصل علیل نرسد بلکه ماده را در انجا محتقن نماید و از تحلل آنرا باز دارد
و آفت زیاده گردد و در رد انشداد او کند و لهذا می باید که مسح عضو [illegible] بروغن کنجد کنند که آنرا [illegible] کوفته روغن او بر آورده باشند و مریض را [illegible] تمام در حوض کرده با آب
معتدل الحرارة نطول کنند هر روز تا یک هفته بعد از ان بعض ادویه [illegible] مثل حب سورنجان که دران صبر و بلیله زرد و سورنجان مساوی افتد بوزن سه درم
بخورانند و عقب آن مطبوخ فواکه مقوی بشکر و سورنجان [illegible] از ابتدای مرض که زنجبیل کوفته بقدر ربع سفاش و زرده بیضه و اندکی زعفران حل کرده
بر عضو ضماد کنند **صفت** مطبوخ فواکه بگیرند بلیله زرد و کابلی و شاهتره هر واحد هفت درم بلیله و آمله هر واحد چهار درم آلو بخارا بست عدد مویز طائفی بیست درم
تمر هندی پانزده درم سنا ده درم بنفشه پنج درم کمافیطوس [illegible] تربد کوفته سورنجان هر واحد [illegible] درم غاریقون کوفته دو درم تخم کرفس بادیان انیسون هر واحد
یک نیم درم [illegible] چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید [illegible] کرده پانزده درم فلوس خیار شنبر در [illegible] حل کرده هنگام صبح بنوشند و بعد از ان سبوس باریک سوده
بسرکه سرشته ضماد کنند و در اوائل مرض ضماد [illegible] استعمال نمایند و چون مرض انحطاط پذیرد این ضماد بکار برند **صفت** آن بگیرند گل بابونه
و اکلیل الملک [illegible] فاربیون [illegible] سائیده با آب [illegible] محلول سرشته ضماد کنند و هر گاه ضماد را جدا نمایند با آب نیمگرم آنرا بشویند
و آنچه دران بابونه و اکلیل الملک و قنطوریون و پوست بیخ کرفس و حاشا و شبت و صعتر و چند قوتی جوشانیده باشند بران نطول سازند و اگر این ادویه را در سرکه پخته
بر عضو طلا کنند منفعت بین نماید و [illegible] کرده باید که در اوائل مرض حقنه لینه بعمل آرند بعده فصد باسلیق کنند و اگر درد شدت کند روغن چند که دران اندک نطرون
آمیخته و قدری صوف الزرق دران تر کرده باشند بر عضو تمریخ نمایند نافع بود **ابن هبة الله** گوید که چون عرق النسا از کثرت خون غلیظ حادث شود اولا فصد
باسلیق از طرف مرض بگیرند و بعد فصد انچه تسکین حدت خون کند مثل شربت آلو و سکنجبین [illegible] آب انار [illegible] بنوشانند و اسهال بطبیخ
سورنجان کنند و اگر زمانه مساعدت نکند حقنه لینه بکار برند و از بیخ نی سوده بسرکه سرشته ضماد نمایند و آب برف بر عضو ریزند و چون ماده مرض متوسط گردد بروغن
نیلوفر مالش عضو نمایند و امر بدخول حمام کنند و بمزورات غذا سازند و اگر به نشود فصد عرق النسا کشایند و از مالش عضو بروغن قسط [illegible] تنقیه بدن حذر کنند و چون
صلاح یابد از بچه مرغ بریان یا اسفیدباج آن غذا دهند و از جماع پرهیز نمایند و اگر عرق النسا حادث از خون صفراوی باشد اسهال مریض بطبیخ بلیله کنند و شیره تخم خیارین
بشربت نیلوفر و آب تمر هندی و سکنجبین و نقوع بشربت بنفشه بنوشانند و بعد چند روز از اسهال چون قوت عود کند فصد باسلیق و یا هفت اندام کنند و تبرید مزاج
نمایند و غذا امبر و مثل بادرنگ و خیار و کاسنی و کدو سازند و تبرید عضو بطلای صندل با سرکه نمایند و فصد عرق النسا گیرند هنگام صلاح غذا بچه مرغ با آب غوره یا با آب سماق دهند
ابو منصور گوید که عرق النسا اگر از حرارت بود باسلیق از دست محاذی وجع کشایند بعد فصد عرق النسا کنند بعد از ان قی کنانند پس از ان مطبوخ
سورنجان بنوشانند **صفت** آن بلیله زرد بیست درم بنفشه خشک گل سرخ هر یک هفت درم تخم کاسنی تخم کرفس هر یک سه درم سورنجان سفید
کوفته دو درم در دو رطل آب بجوشانند تا دو ثلث رطل باقی ماند صاف کرده ده درم شکر سفید آمیخته بنوشند و از تجربات در این آنست که طبیب مزاج را بتمام

نسخه مطبوخ فواکه

نسخه مطبوخ سورنجان

از آب شیر بز و اغذیه مرطبه کنند و از بیرون لبب تازه سوده یا اصول قصب سوده بسرکه سرشته ضماد کنند و کسی که از مطبوخ کراهت کند این حب به هند صفت
آن صبر یکدرم سقمونیا سبع درم گل سرخ یکدانگ سورنجان سفید یکدرم تخم کاسنی و کرفس و بادیان هر یک نیم درهم حب ساخته و این یکشربت است و ثابت گفته
که در عرق النسا با دویه مقویه مثل گل سرخ و صندل و ماميثا و سیخ و افیون و مانند آن ضماد نباید کرد که آن خلط را بطرف بدن و عمق آن دفع کند پس اسهال آن عسر
گردد و چنین گفته که عرق النسا چون از امتلای دم بود بر صاحب او ضربان اشتداد کند و محمد بن زکریا گوید که عظیم ترین اشیا در عرق النسا ضرر آنست که در عرق النسا اضمده قبل از تنقیه
بفصد و قی و اسهال هرچه در آن واجب بود استعمال نمایند و ابن سرافیون گفته که اگر مریض متحمل باشد بهتر آنست که دو روز حقنه کنند پس فصد او بگشایند که این در جذب خلط از عرق
قوی تر است محمد اکبر می نویسد که مجرب است بن حیلیا در عرق النسای سوداوی آنست که در حمام آب گرم غسل کنند و غذای طیب خورند و روغن پیه مرغ و بط و مانند آن بمالند تا که گفته
بعد از آن رگ عرق النسا میان خنصر و بنصر پای مقابل درد کشایند بعد از فصد با بلیلج نمایند و آنجا که درد قوی بود بروغن شبت و روغن گل کنجد گرم کرده بمالند که در دو بشانزده بسیار
دیده شد که بعد تنقیه داغ دادند صحت کلی رو نمود و طریق داغ درین آنست که سیخ آهنی گرم کنند و بالا تر از شتالنگ به هشت انگشت مضموم برگ عرق النسا داغ نهند و این
رگ گره دار باشد و بعد بستن پای تا زانو بیشتر ظاهر شود و اگر در ساق ظاهر نشود میان انگشت خنصر و بنصر پای داغ بخط عرض نهند و بهتر آنست که هم درینجا داغ دهند و هم در بالا
بالا از کعب به هشت انگشت چنانچه صاحب دوا گفته این اعمال سوده میان ساق بشگافند و آن رگ ابصنا ره برداشته ببرند و داغ دهند که ابتدا از مرض گردد و احتراز از جماع و ترشی لازم و اهمک

علاج عرق النسا و وجع الورک بارد و مرکب

هرچه در علاج اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی و مرکب مسطور شد حسب ماده بعمل ارند و آنچه درینجا بقلم می آید موافق حاجت بکار برند ذکر ادویه مفرده نافع عرق النسای بارد
بعد تنقیه تمام و فصد صافن ضماد کردن تریاق فاروق متواتر و خوردن آن هفت بار بعد هر سه روز یکبار بقدر یک مثقال در هر مرتبه مجرب سوداوی است و کذا بیخ کبر بگوشت
جهت عرق النسای بلغمی و شرب و ضماد قنطوریون رقیق و کذا علک البطم و کذا امیبه سائله یک مثقال و کذا شحم حنظل و کذا بیخ او کلاً انفع ادویه است و کذا حرمل و کذا افتیمون دو درم
و کذا حب بلسان و کذا عود بلسان و کذا لبن بلسان و کذا افربیون بعسل و کذا اسد ابعسل و صمغ آن و کذا شیطرج بعسل و کذا دوقو و کذا حلتیت و کذا زرنباد و کذا پودینه کوهی
و کذا بیخ سوسن سفید و کذا اسقیل بعسل و کذا کندش و کذا قردمانا دو درم و کذا مقل ازرق و کذا نانخواه و کذا انیسون بعسل و کذا خولنجان دو درم و کذا حرف و کذا شحم نعام و ضماد
برگ ریحان کوفته بشراب پخته و کذا خاکستر سنجر مریم بسرکه و کذا خفاش سبز در ملک بادان و کذا حاشا و سویق بزیت کنه و کذا چرک بدان که در حمام جمع شود بزیت و کذا انجدان
مخلوط بروغن ابیسا و موم و یا بروغن حنا و کذا اشیلم بماء العسل و کذا شیطرج و بیخ راسن آمیخته تا نیم ساعت و کذا برگ هر دو سماروغ سوده تا ربع ساعت داشتن و کذا قسط هندی
دو جزو بادیان یکجزو صبر یکجزو با آب صبر تازه سرشته و تنها با آب صبر تازه یا بزیت کهنه سرشته و کذا مغز پنبه دانه بعسل و کذا زفت و بارود و کذا زاج بشراب کهنه و کذا پودینه دشتی
و کذا مامیران چینی و کذا اکل یاسمین و برگ آن و شرب فوه الصبغ بماء العسل و کذا ابوفاریقون دو درم چهل روز متواتر و کذا ماقیطوسن بعسل تا چهل روز و کذا قسط هندی بعسل
و کذا زوفای خشک بعسل و کذا زنجبیل و کذا اکبر حلال بعسل و کذا کرفس رومی و کذا افربیون بمصطکی و دارچینی و کذا تخم سداب از درم تا دو درم هفت روز متواتر و کذا حب البلوط نیم درم
و کذا دار فلفل و کذا حب النیل و کذا پوست بلیله کابلی و کذا اسم برنجاسف جزو انیسون یکجزو بادیان یکجزو هر روز نیم اوقیه سه روز متواتر و حقنه مطبوخ بیخ راسن و کذا بطبیخ ابرسا
و کذا ثوم که مقوی فعل حقنه است و کذا آب برگ کبر و اطراف نرم او و کذا روغن قرطم و مری شعیر و تمریخ فرفیون یکدرم بزیت کهنه ده درم و کذا قسط هندی بزیت کهنه و کذا
روغن قسط و کذا زیت کهنه و کذا خفاش در آب و زیت پخته تا مهرا شود و صاف نموده باز دیگر جوشانیده تا آب فانی شود و روغن باقی ماند و کذا خفسا بزیت پخته و حمول فتیله مجو
از پشکل بز و تعلیق و شرب فهب هر واحد نافع عرق النساست ذکر ادویه مفرده که مفید وجع الورک است بیخ کبر ممزوج بگوشت در تسکین وجع الورک بارد مجرب بید سی ستست
و کذا شرب بلیله کابلی در بلغمی و کذا شرب ضماد دیوند و کذا شرب سکنجبین عنصلی و کذا شرب ضماد دارچینی و کذا شرب تخم بابونه نیم درم بجلاب یا بعسل و کذا شحم قاندی چون
سه درم از آن در شوربای گندم یا در مرقه گوشت بنوشند و بعد شرب آن قدری از شحم مذکور در مغرفه آهنی بر آتش گرم کرده بر ورک بمالند از مجربات دوست
و شرب تخم لبلاب و کذا افربیون نیم درم با دو پسهله و خوشبو و مقل ازرق و کذا زراوند مدحرج بعسل و کذا زعفران و کذا طبیخ اسارون تا دوازده روز هر روز مثقال
را و کذا تربد بتراشیده دو درم زنجبیل یک درم و کذا اسد اوست ااکل انجیر و کذا انزروت دو درم بروغن جوز و کذا افادوا نیا بعسل سرشته و شرب و ضماد سنا و کذا ثمام و کذا بیخ

وکذا اپودینه بری وکذا اسارون وکذا اصابع بری وکذا اشق و مثقال العسل وکذا جوز بندی وکذا زفت رطب وکذا مرمکی وکذا سورنجان وکذا دارچینی وکذا جنطیانا رومی
وکذا شیح ارمنی وکذا روغن بیدانجیر وکذا افسنتین رومی و عصارهٔ آن که قوی تر از آنست وکذا برگ مرزنجوش وکذا اقفاح اذخر وکذا حسک وکذا فاریقون و ضماد حرمل وکذا برگ
کبر وکذا آرد ترمس بسرکه پخته وکذا سقمونیا و آرد جو بسرکه وکذا صدف بحری سوخته وکذا آرد شیلم بسرکه سرشته وکذا حب البان بسرکه سرشته وکذا اکلیل وکذا روغن زنبق که آن
روغن یاسمین سفید است بموم زرد آمیخته وکذا سرگین کبوتر وکذا عصارهٔ حندقوقا و روغن آن وکذا روغن حب الغار و حقنه سکبینج وکذا مطبوخ اشنان هر واحد نافع است باقی
اکثر همانست که برای عرق النسا مسطور شد **اقوال اکابر** مصنف اقتباس مینوید که سبب عرق النسا مادهٔ فضلیه بلغم خام بود لیکن از دمویت و سوداویت هم خالی نباشد
پس فصد باسلیق کنند و بفاصله سه چهار روز عرق النسا کشایند و باید که دو روز روزه بدارند و غذا کمتر خورند بعده فصد کنند و پس از آن این منضج دهند اصل السوس انیسون
تخم کرفس هر یک پنج ماشه بادیان بادرنجبویه گاوزبان برگ شاهتره سورنجان هر یک هفت ماشه بیخ کبر بسفایج هر یک سه ماشه گلقند سه توله مغز انجوا در آب پخته ... بدهند و بعد
حصول نضج بدستوریکه در وجع مفاصل گذشت مسهل دهند و روغن شبت و گل کنجد بمالند و اگر باقی ماند داغ دهند بطریقیکه در قول محمد اکبر مسطور شد و باید که در معالجه این علت
تساهل نکنند تا لنگی نیارد و تنقیه ماده بکرات باید کرد و میان دو استفراغ بسیار فاصله نباید داد تا ماده عود نکند زیرا که مادهٔ عرق النسا بخلاف سائر اوجاع مفاصل بسرعت عود میکند
و از حجامت و حمومات و نطولات و روادعات پرهیز نمایند و حب چهار برگ که در علاج درد پشت نوشته شد درینجا نیز نفع دارد و همچنین روغن هفت برگ بسیار نفع دارد **صفت** آن
آب برگ کریله پاره ماسی برگ شبت ذیب تنباکو تاتوره عشبه ... هر یک چهار و نیم توله روغن کنجد یک آثار و آب باران نیمه همه بجوشانند که روغن بماند صاف نموده روغن گل
نیم پاو آمیخته باز بجوشانند که بر نیمه آید پس سورنجان تلخ بزرالبنج قسط تلخ گل بابونه هر یک یکنیم توله مصطکی یک توله ... جند بیدستر هر یک هفت ماشه سوده داخل کنند و ضماد کم کنند
وجوب که در علاج وجع الورک بیاید درینجا هم نفع میدارد و علاج وجع الورک اینست که اول فصد باسلیق کنند و بفاصله دو سه روز بمنضجات بلغم تنقیه نمایند و باقی علاج منضج کنند
که در علاج وجع المفاصل بلغمی نوشته شد و این ضماد نافع است بیخ کبر بوره عاقرقرحا تخم شبت حلبه هر یک دو درم ... هر یک چهار درم ... قنطاریون ... هر یک شش درم
پوست و قسط ... کهنه مغز تخم بیدانجیر هر یک هژده درم در آب ... شب خیسانیده صبح بجوشانند تا خوب مهر گردد بدست مالیده آب غلیظ گرفته کبریت ... هر یک شش درم
سورنجان تلخ بیخ کبر مصطکی هر یک ده درم در آب مذکور انداخته شراب آتشه اضافه نموده تا سه پاس متصل کهرل کنند که مانند مرهم شود به پارچه سفید مالیده بر جای درد گذارند
دیگر قوی تر از اول آرد باجره منڈوا هر یک ... قند سیاه نیم پاو در روغن بیدانجیر چهار توله حلوا بپزند بعده بزرالبنج بزرکتان حلبه تخم شبت زنجبیل هر یک چهار درم بابونه
سورنجان تلخ کبور کچری قسط تلخ هر یک سه درم شراب کهنه چهار توله آمیخته بجای درد بروغن چرب کرده گرم گرم بربندند حب که درد سه ساله را در دو ماه زائل میکند
پوست ببول کهنه اسپند لاهوری ابهل وج ترکی بدباره گاو سنبر گوگهرو زنجبیل زرنجور سپندهی داربها دارفلفل سورنجان شیرین هر یک نه ماشه برگ ... یکتوله کوفته بیخته
در آب مطبوخ آمیخته حبها سازند بقدر کنار صحرائی برگ سنا ترید سفید پوست هلیله زرد هلیله سیاه هر یک سه توله زنجبیل بیخ کبر هر یک یکنیم توله مکوه چهار و نیم توله نقل ازرق نه درم مصطکی
پنج درم سوده با ادویه سابقه ضم نموده حبها بندند یک حب صبح و یکی شام بدهند و آنجا که هیچ تدبیری سود ندهد باید که در آب مطبوخ روباه و یا زاغ سیاه صحرائی و عقعق و هدهد
و ضفادع صحرائی و ... و کرکس و کلس اگر بهم برسد بنشانند ... تا دیر نشانیدن نفع کثیر میرسد و اگر ازین هم نفع ظاهر نشود باید که چوب چینی بخورانند
و بعد انفراغ از چوب چینی اگر باقی ماند داغ دهند و زخم آنرا تا چهل روز سائل دارند بعده بمراهم مدمله مثل مرهم ابیض و اصفر علاج کنند و اما آنچه از انتقال مادهٔ وجع رحم افتد اول
در اصلاح رحم کوشند پس معالجه وجع الورک پردازند و روغن ... بمالند و بقول محمد زکریا عرق النسا هم از انتقال مادهٔ رحم افتد و اگر زنی را بعد اسقاط حمل درد رحم
منتقل بعرق النسا گردد اول رگ عرق النسا زنند و شتالنگ جانب وحشی باید زد و خون بوزن نیم پاو گیرند و وقت خواب اسپند لاهوری سه ماشه با آب گرم بخورانند و بیخ
مطبوخ مشکطرامشیع دهند با یکعدد حب چهار برگ که در علاج درد پشت مرقوم شد تا یکهفته و غذا مرغ حق گو با نان خشکار دهند **ابو سهل** میگوید که اولا در عرق النسا
فصد باید کرد و بعده اگر خلط غالب بلغم باشد تنقیه بحب شیطرج و حب منتن و حب سورنجان کنند و حقنه مرتب از قنطوریون و حنظل و شبت و سبوس گندم و انجیر و قرطم
کوفته و نقل مری و عسل و روغن ناردین و روغن قسط بعمل آیند و اقوی ازین حقنه معمول از ماهیزهرج و قنطوریون و زراوند و بیخ کبر و خربق سیاه و سفید و جعده و سورنجان
و عاقرقرحا و حنظل و مازریون و مغز قرطم و تخم شبت ... همه را با آب خوب بجوشانند و از آن آب یک رطل گرفته روغن ناردین یا روغن بان بقدر دو اوقیه بدان اندازند

روغن هفت برگ

بیمکرم حقنه کنند و اگر عقب این حقنه التهاب و کرب بهم رسد بعد از آن حقنه مطفیه استعمال نمایند و مدام حقنه قویه بعمل آرند تا آنکه رطوبت لزج منعقد که آن موذی است خارج گردد بعد از استعمال آن حقنه باز ایستند و بر عضو الم این نوع ضماد نهند برگ غار بیست درم عاقرقرحا پنج درم قسط هفت درم حرف چهار درم نطرون سه درم کوفته بیخته پس بگیرند زفت نیم رطل و در روغن یاسمین دو اوقیه بگدازند و بران ادویه انداخته حل کنند تا مستوی گردد و بر کاغذ طلا کرده بر موضع درد بچسپانند و بگیرند صوف و در روغن سداب یا روغن حنا یا روغن قثاء الحمار تر کرده نطرون و عاقرقرحا و سرکه بران آمیخته بر موضع نهند و اگر مرض باین علاجات زائل نشود باید که ملول نشوند بلکه مریض را چند روز راحت داده باز علاج شروع کنند و این عمل مرات کنند که لامحاله بنجاح رسانند و ایضا این ارق نفع کند اما در ابتدای مرض بعد طعام کنند و اما بعد از آن با دویه منقی مثل کنگر زد و جوز القی و تخم ترب و تخم سرمق با آب مطبوخ شبت مع نمک و سکنجبین عنصلی و اگر حاجت بقوی تر افتد بخربق سفید کنند و هرگاه فصد رگ قریب خالع گردد و مرض مزمن شود باید که برجق و رگ [illegible] در سه یا چهار موضع جراحت آذا بسرعت مندمل شدن ندهند بلکه بسیار روزها ادویه اکاله بران نهند تا آنکه جمیع ماده عضو از آن خارج گردد [illegible] علاج آن [illegible] و مریض را غذا باطعمه سریع الانهضام معتدل الغذا دهند و از جمله تدابیر مولد امتلا از اخلاط خام مثل [illegible] طعام و پری شکم [illegible] و جماع و حرکت بر طعام [illegible] احتراز نمایند

شیخ میفرماید که عرق النسا و وجع الورک و وجع رکبه راسخ قائم مقام اورام غلیظ در استحقاق علاج اند و اقدام بر استعمال محللات قویه قبل از تنقیه نباید کرد و وقتی انفع از اسهال ست بسبب تحریک اسهال ماده را بطرف دیگر و وقتی تحریک او از آن طرف کند و بهتر آنست که از بورق و حل بود و اگر مقیئات قویه محتاج الیه برای اخلاط غلیظه بارده تنقیه کنند باید که تبعیت این ادویه ملطفه سخنه کنند و ایضا در بلغمی احیانا [illegible] بقصد اصلاح [illegible] مدرات و مشروبات نافع اوجاع مفاصل و دوای [illegible] خاصه استعمال نمایند و ایارج البسیار عجیب است کما ذیروس [illegible] هر واحد نه اوقیه زراوند مدحرج دو اوقیه تخم سداب خشک یک رطل کوفته باریک بیخته یک ملعقه بخورند و ایضا ضمادات [illegible] محلله و آب چشمه با استعمال کنند و اگر کفایت نکند حقنها بعمل آرند بعد از آن محاجم بشرط و بغیر شرط بر سرین استعمال نمایند [illegible] بران نهند [illegible] مندمل شدن ندهند و ضمادات مستعمله اندرین باب حدت آن برای دو غرض می فزایند یکی برای تحلیل ماده و دیگر برای جذب آن بسوی خارج [illegible] مکروه بود و او آنست که گاهی تخفیف ماده کند [illegible] آن نماید و غیر قابل علاج گرداند [illegible] واجب است [illegible]

قطولات و آبزنات بگیرند روغن حنا یک رطل و سرکه نیم رطل و نطرون ربع رطل و قاقله یک نیم اوقیه و دران صوف نو فاتر کرده تکمید موضع نمایند و آبزنات از میاه ادویه مفرده محلله مذکوره درین باب استعمال کنند اما مروخات مثل روغن قسط و روغن فرفیون و روغن عاقرقرحا و روغن حنا و روغن جندبیدستر است و بعد تنقیه استعمال نمایند و قیروطیات بجاوشیر و فرفیون و ادهان مذکوره بعمل آرند

اطلیه و ضمادات این ضماد محلل جذاب ماده بسوی ظاهر از عمق است تخم سداب [illegible] حب الغار [illegible] نطرون شیح ارمنی قردمانا شحم حنظل نانخواه هر واحد چهار مثقال سداب تازه زفت [illegible] هر یک [illegible] شش مثقال جاوشیر چهار مثقال کبریت چهار مثقال [illegible] و اگر بر عرق النسا پشک گوسفند بسرکه کهنه طلا کنند مثل دوار الخردل و افضل از آن باشد [illegible] و منفعت بسیار نیکو است و باید که [illegible] بپاشند و باز اعاده تنفیط کنند تا آنکه صحت یابند و ایضا بورق یک رطل زیت یک رطل از آن طلا سازند و ایضا ضماد نافع مویزج یک نیم رطل [illegible] سوخته دو رطل عاقرقرحا نیم حرف یک نیم رطل بارزد کبریت بورق هر یک نیم رطل زیت سه قوطولات صمغ صنوبر با بارزد [illegible] همه را بدستور مرهم جمع نمایند و استعمال کنند و ایضا بگیرند مویزج و کوکرد سوده [illegible] و زفت و بر سرین طلا نمایند و بالایش کاغذ نهاده بگذارند تا آنکه از خود آبله افتد و از مجربات است که بگیرند نبات شیطرج سبز در تابستان و [illegible] جمع کرده بر سرین و موضع درد نهند و ببندند چهار ساعت تا شش ساعت بگذارند پس در حمام داخل کنند و چون اندک عرق کند در آبزن داخل نمایند و ضماد از آن [illegible] بر موضع صوف [illegible] هفته تا ده روز نهند و اعاده کنند [illegible] ثافسیا [illegible] کنند و ایضا مویزج و ذراریح و ایضا ثافسیا و موم و روغن سداب و ایضا عاقرقرحا و [illegible] و زهره [illegible] و بورق و مویزج و از آن مرهم سازند و گاهی دران حرف زیاده کرده [illegible] ضماد این مرض و درد [illegible] قیروطی فرفیون است و ایضا روغن حنا [illegible] اوقیه سرکه چهار اوقیه نطرون دو اوقیه عاقرقرحا یک اوقیه اول عاقرقرحا را کوفته در روغن حنا تا سه روز بخیسانند و جوش خفیف داده بران سرکه و نطرون انداخته [illegible] آلوده بر موضع درد نهند و دیگر مثل [illegible] اطلیه بگیرند موم مصفی صد مثقال [illegible] پنج مثقال تخم ریحان و سوسن و بارزد [illegible] شش مثقال قطران پنج مثقال [illegible] بسازند و بر موضع درد [illegible] طلا کنند [illegible]

در عرق النسا بکار برند بریان کنند شربه دو اوقیه با آب امرود و قند تا طعام و عاقرقرحا انیسون هر واحد صد مثقال برادر و سه اوقیه زنجبیل و کندر سه مثقال و مازریون سیاه دانه و خردل هر واحد
ده اوقیه وگاهی درین عاقرقرحا یک اوقیه انداخته میشود و دیگر بگیرند انجدان و تخم سداب شامی و حب الغار و بورق و حنظل و شیح و نانخواه و قردمانا هر واحد چهار مثقال سداب بستانی
نه زفت خشک و تنکار الانبار و انیسون و اشق و پیه گوساله هر واحد شانزده مثقال جاوشیر شش مثقال گوگرد غیر سوخته چهار مثقال روغن حنا ده اوقیه دیگر بگیرند زفت ...
زراوند ده اوقیه و نیم موم یک رطل حب صنوبر چهل مثقال کبریت غیر محرق یک رطل بورق یک نیم رطل مویزج یک قسط عاقرقرحا نیم رطل قردمانا یک قسط ابارد نیم رطل گداخته را گداخته
ادویه را سائیده بجمله مخلوط ساخته بمالند مسهلات اما مسهل نیک با تعظیم النفع حب سورنجان و حب منتن و حب شیطرج است و مثل حب النجاح و مثل معجون هرمس که در ربیع بخورند
چیزی نیست و کسی که آنرا بخورد و مفاصل و دردناک او عرق کنند در ان اسهال بسیار نیست بلکه تنقیه با لطیف کنند و اجزای ادویه مسهله شحم حنظل و قنطوریون و صمغ و ماهیزهرج
و شیطرج و عصاره قثاء الحمار است دیگر بگیرند حنظل و عدد ده سوراخ کرده آنچه در جوف آن از شحم و تخم باشد بیرون آرند و ده درم روغن کنجد پر کرده بپوشند و یک شب بگذارند
و صبح آنرا مع روغن در دیگ کرده بران یک کیل روغن و نصف آب انداخته بپزند تا آنکه حنظل پخته شود پس آنرا در کرده آب و روغن را بجوشانند و بران نان پاکیزه کوفته بیخته
بقدری که انعقاد بران گردد و مثل خاگینه شود انداخته ازان بنادق بقدر بندقه سازند و ازان هر روز عدد مریض بعد استحمام بخورد و درجه دیگر طبیخ روغن بعصاره حنظل بستند چون
تنقیه با سهال دقی کرده شود و مرض طول کند حمولات و حقنها از ادویه مسهله خون مثل طبیخ قثاء الحمار و حنظل و زهره گاو و عاقرقرحا و قنطوریون و حرف و شیطرج و طبیخ
بالج بعمل آرند که این همه درین وقت ایشان را نافع بود و گاهی به کند و گاهی در حقنه فرفیون داخل کرده میشود و قبل از تنقیه بسیار مضر است از سائر علاج منع کند و امادة آن
نافعست و خصوص ضماد هر گاه تنفیط نفع نکند و بیشتر هیچ خود بخود عارض شود و بادی علت اسناد کرده صفت حقنه شحم حنظل و حرف و بیخ کبر و قنطوریون و قثاء الحمار
و شیطرج و فوذنج جوشانیده تا آب آن حقنه کنند و ثفل آن بر ورک ضماد نمایند و از حقنهای نافعه برای آن این حقنه است والیه با سرکه و میبوس گرم کرده ضماد سازند و اگر
در انجا خون بسته باشد باید حجامت بر موضع خون ... دهند تا خون ازان جاری گردد و مسیحی گوید که هر گاه عرق النسا از رطوبت و بلغم باشد باید که امر باستعمال قی
کنند بعده ادویه مسهله مثل این حب دهند صفت آن ... و تربد هر واحد چهار دانگ سورنجان و شیطرج هر واحد نیم درم شحم حنظل دو دانگ همه را بایکدیگر
سائیده حب سازند شربتی از و نیم درم تا سه درم و حب شیطرج نیز دهند و بعد تنقیه بدن تضمید ورک با اثانیج و مویزج و عاقرقرحا سوده با سکنجبین یا بشیر ... باید کرد
و ایضا این ضماد بعمل آرند صفت آن پوست بیخ کبر و ... عاقرقرحا هر واحد ... و عصاره قثاء الحمار و حب الغار هر واحد نیم ... همه را باریک سائیده بشراب عسل ...
بر ورک ضماد کنند ضماد دیگر عاقرقرحا و فلفل هر واحد ده درم قسط و حب الرشاد هر واحد یک درم زفت رومی پنج درم زفت را در روغن زنبق یا زیت گداخته ادویه
آمیخته ضماد سازند دیگر درین باب نسخه این همانست که در قول ابو سهل گذشت و دیگر حرف و خردل و پوست بیخ کبر هر واحد یک جزو با آب مرزنجوش باریک سائیده بر ورک
ضماد کنند و باید که بر موضع روغن حنا با نمک بورق و عاقرقرحا و مویزج سوده و روغن مصطکی و مانند آن بمالند ضماد موافق فولس موم صد درم علک البطم ...
زنگار و مرقشیثا و قطران ... و بیخ سوسن هر واحد پانزده درم ادویه را سائیده موم و قطران گداخته بیامیزند و بر ورک ضماد کنند و اگر مرض باین تدبیر ساکن نشود چیزی از حبوب
مسهله نافعه این بدهند و اگر فصل تابستان باشد باید که در اثنای این قی بجای شور استعمال کنند بعده ادویه مذکوره بعمل آرند و در آبزن آبیکه در ان بابونه و اکلیل الملک
و برنجاسف و قنطوریون و پوست بیخ کبر و سداب کرنب جوشانیده باشند بنشانند بعد ازان که قطن و ورک را بروغن ناردین یا روغن قسط یا روغن نارجیل ...
آن مالش کنند تا آنکه مرض نقصان پذیرد و اگر علت باین تدبیر تسکین نیابد حبی باید که دران حقنهای نافعه عرق النسا استعمال نمایند و منجمله آن این حقنه است صفت
آن خارخسک و شبت و بابونه و اکلیل الملک و سداب هر واحد یک کف قنطوریون دقیق ده درم حنظل کوفته دو عدد قثاء الحمار کوفته پنج درم عاقرقرحا کوفته
سه درم پوست بیخ کبر و قرطم و مغز تخم بید انجیر کوفته هر واحد پنج درم حلبه چهار درم همه را در هفت رطل آب بپزند تا یک نیم رطل باز آید و دو ثلث رطل ازان گرفته بران مری
و عسل و روغن سوسن و زنبق هر واحد یک اوقیه سکبینج یک درم مقل دو درم جندبیدستر نیم درم آمیخته همه را ... سائیده با نمک آب طبیخ و روغن تا مخلوط شود
و بدان حقنه کنند و عقب حقنه ... و روغن قسط و سوسن بالش نمایند دیگر بیخ سوسن آسمانجونی نیم رطل کوفته در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل
آب بماند صاف کرده چهار اوقیه ازان گرفته روغن زنبق و مری و عسل هر واحد یک اوقیه انداخته خوب حل کنانند و نیمگرم حقنه نمایند که نافعست دیگر قوی تر

از اول شبت و بابونه و خطمی و سداب هر واحد پنج درم قنطوریون و پوست بیخ کبر هر واحد ده درم حلبه و قرطم و بزرکتان و بادام مقشر هر واحد پنج درم حنظل کوفته ببندند
سنگ انجیر و رازیانه و جاوشیر و کمون نبطی هر واحد سه درم شیطرج هندی دو درم سبوس گندم یک کف همه را در شش رطل آب بجوشانند تا یک نیم رطل بماند و نصف رطل از آن گرفته
مری و روغن قسط و ناردین و سوسن هر واحد اوقیه بوره ارمنی یکنیم درم آمیخته نیمگرم حقنه کنند و دیگر خار خسک قرطم کوفته و تخم بید انجیر کوفته و مغز خسته مشمش کوفته هر واحد
یک کف حنظل کوفته دو عدد سداب گندنا هر واحد یک دسته در شش رطل آب بپزند تا یکنیم رطل بماند روغن بید انجیر یک اوقیه آمیخته در سه دفعه بدان حقنه نمایند که عرق النسا
را نافع است و ایضا حقنه بسبب الیشا در آب نخته صاف کرده روغن زیت اندک آمیخته درد عرق النسا و درد قطن را انفع میکند حقنه دیگر بگیرند یک اوقیه زیت و دو اوقیه عسل
و یک اوقیه نطرون و نیم اوقیه ملک البطم و سه اوقیه آب شیرین خوب جوش داده حقنه کنند و بران صبر نمایند که اسهال اخلاط مخاطی کند و گاهی اسهال خون نماید و اگر درد طول کشد
باید که استعمال این حقنه متواتر نمایند و در ادویه قنطوریون مع عصاره قثاء الحمار و روغن قثاء الحمار افزایند صفت حقنه دیگر بگیرند ماهیزهرج و زراوند طویل و قنطوریون دقیق و پوست بیخ کبر
و خربق سفید و سیاه و حرمل سورنجان حنظل عاقر قرحا و مازریون و مغز قرطم و شبت هر واحد بقدر حاجت همه را در آب خوب جوش دهند و هشت اوقیه آب صاف کرده
روغن ناردین روغن زنبق هر واحد ده درم آمیخته نیمگرم حقنه کنند و بران صبر نمایند و تکمید مقعد بپارچه گرم سازند و اگر از این حقنه التهاب عارض شود باید که حقنه لین کنند از
عناب و سپستان و جو کوفته و بنفشه خشک و پرسیاوشان و خطمی و سبوس گندم و برگ خبازی و روغن بنفشه و روغن بابونه استعمال کنند تا حدت عارض از ان حقنه تسکین یابد و چون
این علاج استعمال کرده درد ساکن نشود باید که فصد عرق النسا قریب بعقب کنند و اگر یافته نشود فصد رگ مشط قدم یا رگ باطن زانو نمایند و چون درد اشتداد کند فلونیا
ده می دهند که آن تسکین درد سوده و تخدیر عضو نماید و باید که مذکور شد اندک افیون یا پوست بیخ لفاح آمیخته بر موضع درد طلا کنند و باید که از ادویه مخدره حذر نمایند و استعمال آن نکنند
مگر هنگام ضرورت چون درد شدت کند زیرا که مداومت استعمال آنها ابطال حس عضو و انجماد ماده نماید پس از آن هیچ علاج سود نکند و از چیزهایکه صاحب این مرض از ان انتفاع یابد
خوردن این سفوف است که آنرا نافع یافته ام صفت آن بگیرند سنای مکی ده درم سورنجان پنج درم شیطرج هندی سه درم زعفران نیم درم ادویه ایارج فیقرا سائیده شکر سفید
هم وزن آن آمیخته دو درم تا سه درم بخورند با آب نیمگرم و چون مرض طول کشد باید که ایارجات کبار استعمال نمایند و بآبهای مثل آبهای شور و کبریتی و نفطی و آب بیتوع و روغن
قثاء الحمار حقنه کنند و عصیده که در ان شحم حنظل سرشته باشند بخورانند و در آب چشمه کبریتی و نفطی و آب دریای شور و مانند آن نشانند پس اگر تسکین نیابد محاجم ناری بر حق
ورک نهند و ضماد نیز بران موضع چسپانند که این اکثر نفع میکند و ماده را از نفس مفصل بسوی ظاهر ورک جذب می نماید و چون این ادویه سود ندهد گاهی شرب نفط سفید
یکدرم تا یکمثقال شراب ده درم تا سه روز فائده کند و ایضا حب معجل بنفط نافع عرق النسا و وجع قطن است و چون علت مزمن شود و قریب بود که مفصل از مکان خود خارج
گردد باید که مداومت استعمال کنند تا رطوبت فاسد فانی شود و آنرا بسوی خارج جذب نماید جرجانی در ایلاقی مینویسد که در عرق النسا و وجع الورک اگر علامات بلغم ظاهر بود اول
قی فرمایند پس اسهال بحب منتن و حب شیطرج و مانند آن کنند و حقنه کردن بدرون قنطوریون باریک و شحم حنظل و شبت و آبکامه و مانند آن سود ندارد و اگر حقنه قوی باید سورنجان
و بوزیدان و ماهیزهرج و عاقر قرحا افزایند و اول حقنها نرم کنند پس تیزتر و گاهی بر گهای بازدن حاجت بود و بعد قی و اسهال مرواهی مدر باید داد نسخه آن در قول شیخ گذشت
سه درم از ان با سه درم شکر بدهند و محجمه بر نهادن سود دهد بود و گاهی محاجم با شرط و اخراج خون بسیار سود دارد و در روغنها راه دفع کردن جواب باشد و داغ آن اثره با
گرد حقنه در رگ سر استخوان که در ان دخل هست ضمادات اول ضمادهای لینه باید نهاد و بعد از آن گونه بگیرند کرنب نبطی پخته بکوبند و زرده تخم مرغ و اندکی زعفران سرشته نیمگرم
بکار برند و دیگر اکلیل الملک و بابونه و حلبه و خطمی هر یک بیست درم مقل و اشق و جاوشیر هر یک ده درم پیه گرده بز و پیه مرغ و مغز ساق گاو و موم هر یک ده درم سرکه سی درم
روغن بقدر کفایت ادویه خشک را کوفته و صموغ را در سرکه تر کرده حل نموده و موم را با پیه و روغن گداخته همه را بسرشته هر گاه ضماد خواهند کرد آب گرم با مطبوخ بابونه و اکلیل الملک
و شبت و حلبه و عنبر و بیخ کرفس بشویند و اگر این ادویه با سرکه پخته طلا کنند سود دارد و دیگر ضماد مفرح خردل هم وزن او سرگین کبوتر نرم سوده بمطبوخ انجیر و با شیر آن سرشته ضماد کنند
تا آنکه ریش گردد و زرد آب جاری شود و چند روز بگذارند تا ماده پاک گردد و یا خردل و ثافسیا با هم کوفته طلا کنند و همچنین میویزج و بوره و فرفیون و عاقر قرحا با روغن سداب
سرشته جاذب ماده بظاهر و مقرح است و این سرابیون گوید اگر بیمار اسهال کند صواب آنست که دو روز متواتر حقنه کنند پس رگ زنند و قسطا بن لوقا گوید که بگیرند
عصاره قثاء الحمار دو جزو و روغن زیت کهنه یکجزو و بجوشانند تا روغن بماند و هر کجا ریح و درد عسر باشد طلا کنند که ورم کند پس صلاح یابد تحقیق ذکریا گوید اگر

حب النار الحار باشد حنظل بدل آنست و تب بسیار باشد که صاحب عرق النسا و مزمن را اسهال خون آمد و مرض زایل شود صفت شیافی که در مزمن مفید است [illegible]
مسود [illegible] بیخ جاوشیر مقل ازرق زنجبیل انزروت سورنجان شقاقل شحم حنظل نمک هندی جندبیدستر زرنباد قسط ماهیزهره برگ سداب انیسون بادیان [illegible]
فانید [illegible] و بعضی میعه [illegible] زیاده میکنند و ایارج هرمس بسیار نافع است در فصل ربیع چند روز متواتر دهند که تنقیه آن کافیست و در طبیخ کفتار و طبیخ [illegible]
نوشته [illegible] اگر هیچ علاج فایده نکند نفط سفید [illegible] تا مثقالی سه روز با شراب دهند ابن الیاس گوید که در عرق النسا هر صبح جلاب با بادیان و انیسون
و تخم کرفس هر واحد سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود آب بمغز قرطم دهند و نیز هر صباح جلابی از سکنجبین پنج درم و رب السوس سه درم بخورانند و صاحب
این مرض از تناول اطعمه کثیر الغذا بطی الانهضام و سایر فواکه و شب خوارگی و آب سرد احتراز کند و باشیای لینه التحلیل [illegible]
دوا [illegible] مفاصل [illegible] بلکه اعضا را [illegible] کند و از تحلیل منع کند و هرگاه نضج در قاروره ظاهر شود تلیین طبیعت بمطبوخ سورنجان [illegible] آن نمایند [illegible]
و مسهلات [illegible] استعمال نکنند مگر بعد نضج تام تا ماده رقیق تحلیل نشود [illegible] آن [illegible]
و نسخه [illegible] علاج عرق النسای حار و قول صاحب کامل گذشت و در هر هفته سه مرتبه قی کنند و [illegible] ضماد کنند که در شفای این مرض [illegible] قوی تر است
صفت آن پوست بیخ کبر و [illegible] عاقرقرحا هر واحد ده درم [illegible] قثاء الحمار حب الغار هر واحد پنج درم قنطوریون قسط تلخ هر واحد [illegible]
[illegible] زفت [illegible] روغن زنبق [illegible] ادویه بدان آمیزند و ضماد کنند و اگر مرض باین معالجه زایل شود [illegible]
[illegible] غالبست ماده [illegible] تمام خارج نمیشود [illegible] قرطم [illegible] هر واحد یک کف [illegible]
قنطوریون [illegible] و پوست بیخ کبر هر واحد ده درم حلبه و بزر کتان هر واحد چهار درم سنای مکی ده درم سبوس گندم یک کف [illegible]
[illegible] صاف کرده مری و روغن قسط و ناردین و سوسن هر واحد ده درم بوره ارمنی نیم درم فلوس خیارشنبر پانزده درم [illegible]
و اگر [illegible] و طول کشد باید که قی و حقنه متواتر کنند و در مسهلات قنطوریون و تنقیه سورنجان و بوزیدان زیاده نمایند [illegible]
شربیه در عرق النسا است و در علاج این اسهال [illegible] بسرعت [illegible] لنگی می انجامد و اگر [illegible] نماید و مریض طاقت برداشت آن [illegible]
[illegible] نماید [illegible] قوت او رجوع کند پس از آن اعاده علاج کنند و بدون احتیاج شدید دوای [illegible] استعمال نکنند [illegible] صاحب [illegible]
نافع است صفت آن سورنجان پنج درم بادیان [illegible] هر واحد سه درم زعفران نیم درم سنای مکی ده درم شکر برابر همه [illegible] سه درم [illegible]
قثاء الحمار و روغن قسط و زنبق و خیری زرد نماید و در آب کبریتی و نطرونی و زاجی و نفطی و آب دریای شور مانند آن نشانند و اگر باین معالجات تسکین نیابد [illegible]
محاجم ناری نهند و تعلیق علق نماید و الا بحکم آخر الدواء الکی داغ بران موضع گذارند ابن نوح گوید که اگر عرق النسا از خلط بارد خام باشد اولاقی استعمال کنند بعده [illegible]
سورنجان کبیر معروف بمقیم الزمنی بخورانند صفت آن ایارج فیقرا [illegible] یک ده درم شحم حنظل قنطوریون [illegible] سورنجان بوزیدان ماهیزهره هر یک پنج درم
فرفیون دو درم زنجبیل شیطرج خردل فلفل جندبیدستر هر واحد یک درم [illegible] شربتی از دو نیم درم تا سه درم و حقنه باد [illegible] حاره کنند [illegible] این مرض [illegible]
[illegible] که در قول [illegible] گذشت و یا حرف آب [illegible] در آن انداخته حقنه نمایند و چون درد شدت کند ایضا یک مثقال [illegible] روغن یا شیر بخورند و یا
[illegible] شحم حنظل [illegible] بردارند [illegible] نافع است و بعد تنقیه بالشی و روغن [illegible]
[illegible] ضماد کنند [illegible] ضماد [illegible] که آنرا در جذب ماده از عمق خاصیتیست [illegible] خاصیت است [illegible]
[illegible] گیرند و در آن حقنه کنند تا [illegible] کرا ایشان از [illegible] و چون مرض مزمن شود و طول کشد ضماد [illegible] قول [illegible]
و از آن آب سایل شود [illegible] گرم نماید و چند روز بگذارند و اگر مرض زایل نشود اعاده آن کنند و مریض [illegible] اخلاط و قلت [illegible] از طول [illegible]
[illegible] باشد بر سر ران داغ [illegible] نهند و صاحب [illegible] این مرض [illegible] نمایند [illegible]
[illegible] گوید که سواری برای وجع الورک [illegible] زیرا که [illegible] آن فضلات [illegible] گوید که علاج عرق النسا مشکل [illegible]

و محمد بن زکریا گفته که چون اراده داغ سرین باشد باید که مکان او را کنند تا مستوی گردد و بعده داغ کنند و الا رداءت بعد داغ غیر ممکن نیست و گفته که وجع الورک از نوشیدن
روغن بید انجیر با ایارج و آب خسک تا یک هفته نفع میکند و گفته بهترین چیزیکه حق تعالی درین موضع آفریده آنست که بر سرین عسل بلادر طلا کنند تا آبله بهم رسد و بگذارند تا آنکه
آب جاری گردد و مدتی مندمل شدن ندهند و این قائم مقام داغ ست و گفته که مردی بر سرین افتاد پس ورم کرد و همیشه درد میبود تا آنکه بران جبیره گلی و زعفران چسپ
بسته شد و صحت یافت **انطاکی** گوید که علاج وجع الورک مخالف وجع المفاصل نیست مگر در منع رداع اولا اینجا بلکه ابتدا بمحللات کنند و فصد دست مقابل نمایند
و مبالغه در تلطیف نمایند اگر ماده رقیق نباشد و آنچه مخصوص بعرق النسا ست اکثار تناول حب ذهب ست یکمرتبه و حب سورنجان بار دیگر و همچنین جبر و اهلیلج خوردن
الیه آنرا بسیار نافع بود و کذا انطول از بیخ کبر و حابه و گرسنگی دران مجرب ست بسبب تجفیف ماده و فصد عرق النسا کنند و از حقنه مجربه طبیخ بیخ حنظل و بیخ کبر و قنطوریون
و شرب حب الرشاد و میویه ست و کذا اسهال بمطبوخ افتیمون آن شرب با تریاق بعد تنقیه و داغ آنرا به کند اگر در طریق ماده افتد **سعید** گوید که اگر عرق النسا حادث از بلغم باشد
تنقیه معده بقی از سکنجبین و تربد کنند و حقنه های قویه و اسهال از ایارج نمایند و مبدلات مزاج مثل شربت عسل و گلقند عسلی بدهند و غذا نخود آب و یا زیرباج سازند
و پرهیز سخت کنند زیرا که چیزی نافعتر برای خلط غلیظ از گرسنگی نیست و بر سرین آرد ترمس بشراب سرشته ضماد نمایند و مالش عضو بروغن ناردین سازند و اگر
ساکن نشود فصد رگی باید کرد که بالای کعب ست از طرف پای علیل و اگر یافته نشود فصد صافن کشایند و اگر زمانه طول کشد در آب چشمه های کبریتی نفطی و آب دریا نشوند
نشانند و اگر خوف از خروج مفصل باشد داغ بران نهند **و اگر** خلط سوداوی باشد اسهال مریض بطبیخ افتیمون کنند و گلقند شکری دهند و آب نیمگرم نوشانند و شیره عناب
بجلاب و آب انقوع بشربت نیلوفر بدهند و غذا مزوره زیرباج دهند و بر عضو برگ چغندر تازه سوده ضماد کنند و موم روغن بمالند و آب دریا چون از ریزند و در آخر فصد عرق النسا گیرند
و اگر در صلاح آن تاخیر کرد و حقنه قوی بعمل آیند که بدان بشود انشاء الله تعالی **مؤلف** خلاصه و دیگر متاخرین مینویسند که بعد تنقیه این ضماد عرق النسا و مفاصل مزمن را سودمند
دار اشکنه که سلیمانی نامند و سیماب هر کدام سه مثقال هر دو را باهم ساییده به آب دهان حل کنند تا سیماب کشته شود و ده مثقال صابون آب گرم گداخته اضافه نموده ضماد کنند
و این سفوف در تنقیه اصحاب مفاصل و عرق النسا و نقرس بغایت سودمند ست و از مجربات براکلسوس حکیم کثیر با بیع الامراض مذکوره نجات یافته اند سورنجان تربد سفید
رب السوس سقمونیا سناء مکی استخوان قحف آدمی شکر سفید مجموع مساوی کوفته بیخته پنج درم با آب نگدران کافیطوس جوشانیده باشند بدهند و این مسهل در تنقیه مثقال
کافیست **صفت** مرهمی که درین باب سخت سودمند ست و از مخترعات اوست گل سرخ ده قبضه پوست بیخ قنب تازه شش قبضه هر دو را با ده رطل شراب انگور جوشانند تا قوام
آنگاه صاف نموده بآتش ملایم بدارند تا شراب بجمله بسوزد و در ته ظرف چیزی غلیظ همچون عسل بماند بستانند و دو رطل پیه خنزیر بادی بیامیزند و بر هم زنند تا مثل مرهم شود
آنگاه یک اوقیه افیون با شراب حل کرده و یک درم زعفران و یک اوقیه زهر کرنب اضافه نموده لت کنند و نگاه دارند و عند الحاجت استعمال نمایند که در تسکین
اوجاع مفاصل بی نظیر ست و گویند که خوردن اسپند بقدر چهار ماشه تا دوازده شب برای عرق النسا مجرب ست و بعضی گویند که از یک ماشه شروع
کنند و بتدریج بیفزایند و هرگاه حرارت زیاده محسوس شود باز اندک اندک بکاهند و همچنین تا چهل روز هر شب وقت خواب بخورند که درین باب از مجربات ست
و در حدیث شریف وارد ست که برای عرق النسا بگیرند الیه گوسفند اعرابی و گداخته سه حصه سازند و هر روز بر ناشتا یک حصه بخورند و بعضی نهادن الیه شگافته بر سرین
در وجع الورک تا آنکه متعفن گردد و بعده ازان جدا کردن مجرب دانسته اند **صفت** حبی که بقول رازی در ساعت تسکین درد عرق النسا کند و پنج شش بار اطلاق میکنند
صبر سقوطری پوست هلیله زرد سورنجان هر واحد یکدرم حب سازند مجموع یک شربت ست و ادامت برین حب کردن مجرب ست **حب** سعد که در قلع بلغم از مفصل
و یک قوی العمل است سعد سورنجان بوزیدان هر یک نیم درم ماهیزهره دو دانگ و نیم بد و ثلث درم شحم حنظل ربع درم فرفیون دانگی و این یکشربت ست **دوای هندی**
که مسمی بچار دانه و دوای آدم ست جهت وجع الورک و وجع الرکبه مجرب بالوان اجواین کلونجی میتهی هر چار برابر بدون کوفتن یکجا کرده هر صباح آنقدر که در گرفتن انگشت
آید با آب بخورند و در کاستن یا افزودن حسب مزاج مختار اند و بعضی مال کنگنی و تخم بنوار اضافه میکنند صاحب تکمله هندی گوید که این شش با تخم انفع از چار اند و دیگر که عرق النسا را مجرب است
زنجبیل نمک سیاه و یا باریک کوفته بیخته یک توله سیماب بمیان انداخته باهم حل کنند چندانکه هر دو یکذات شود بردارند و قدری ازان می مالیده باشند
روغن خشخاش نافع عرق النسا و نقرس و جمیع اوجاع مفاصل جندبیدستر قسط تلخ هر یک ده درم زراوند چهار درم آب مرزنجوش روغن زیت هر واحد یک رطل شیر گرم

قرص کرده دوازده عدد آن خالص بقدر ضرورت همه یکجا کرده بپزند چندانکه آب برود و روغن بماند ضماد که ماده عرق النسا را تحلیل کند از مجامع الدرم موم سوسن خطمی بابونه شبت آرد ماش تخم کتان سوده با آب کرنب سرشته ضماد سازند مطبوخ قوی الاثر برای استیصال ماده وجع الورک و عرق النسا معمول مجرب مصطکی انیسون هر یک دو درم زنجبیل بیخ اذخر هر یک سه درم قوه شیطرج سورنجان بوزیدان هر یک پنج درم بیخ کرفس بادیان هر یک هفت درم حلبه انجیر زرد مقشر هر یک ده درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا چهارم حصه آب بماند صاف نموده ثلث رطل هر روز با روغن بید انجیر بقدر تحمل طبیعت بنوشند. **نطول** که بجهت عرق النسا مفید است بابونه اکلیل الملک بنفشه گل خطمی کنجد بقدر حاجت در آب جوش داده صاف کرده نطول فرمایند و بعد از آن روغن مالیدن بسیار فائده می کند.

وجع الرکبه

یعنی درد زانو اسباب و طریق تشخیص و علاج آن بعینه همانست که در اوجاع مفاصل مسطور شد لیکن این بیشتر از ریح حادث میشود و ایضا در حالت تبرید شیره خاکسی شیره خیارین نبات سفید بدهند و برگ چنار سوده ضماد نمایند و یا آرد جو بکچه و پشک بپزند و جزو بسرکه و روغن زیت ضماد کنند که در درد ورم آنرا نافع بود و یا فصد باسلیق کنند و اطریفل صغیر یکتوله خورده تخم کاسنی نیم کوفته نه ماشه سورنجان سه ماشه بعرق بادیان و عرق عنب الثعلب هر یک هفت توله جوشانیده صاف نموده نبات یک نیم توله داخل کرده بنوشند. و ایضا در ورم زانو و حرارت لمس آن سورنجان بوزیدان هر یک یک ماشه سوده با اطریفل صغیر توله سرشته بخورند بالایش عرق شاهتره هفت توله گلاب سه توله بنوشند و یا حب سورنجان با اطریفل سرشته همراه شیره تخم کاسنی شش ماشه عرق عنب الثعلب هفت توله عرق شاهتره و نبات دهند و گاهی عرق کاسنی بجای [illegible] شربت بزوری بارد دو توله عوض عرق شاهتره و نبات میکنند و اول فصد باسلیق بگیرند و اگر فائده نشود مسهل دهند و اگر ماده بارد باشد شیره تخم خربزه و بادیان و نبات بدهند و روغن تخم [illegible] طلا کنند و ساگ پنوار در روغن پخته بخورند و یا برگ [illegible] بجوشانند و کوفته بر دنبهای گرم آمیخته ضماد نمایند و اگر صابون سورنجان تلخ حنا برابر با آب سرشته ضماد کنند نیز مفید بود و این منضج نافع اصل السوس بادیان بسپایه [illegible] تخم خطمی سورنجان هر یک چهار ماشه بیخ بادیان بیخ کاسنی بیخ کرفس هر یک شش ماشه انجیر زرد [illegible] عدد مویز منقی ده دانه [illegible] بیست دانه گلقند سه توله و بعد مسهل معجون سورنجان صغیر خورانند و این حب مسهل نیز برای درد رکبه نافع است سورنجان پوست هلیله زرد شحم حنظل [illegible] مساوی کوفته بیخته حب سازند و یک مثقال با آب گرم بخورند و این طلا برای وجع رکبه معمول حکیم اجمل خان است حنظل کلان دو عدد در آن نیم سیر آب بجوشانند که نصف [illegible] با روغن زیتون بیست [illegible] پنج درم بجوشانند تا که نصف آب برود و بعده حب الغار سوده در آن انداخته بجوشانند تا که تمام آب بسوزد و روغن بماند فرود آورده سورنجان [illegible] بنفشه و حنای خشک هر یک سه مثقال کوفته بیخته حل کنند و در محل درد طلا نمایند و مطبوخ بوزیدان نیز در درد زانو و پشت و مفاصل اسود دارد و نسخه آن همان مطبوخ قوی الاثر است که در عرق النسا مذکور شد و بقول مؤلف خلاصه عنقریب مسطور شده لیکن در ینجا با هیر بیخ سه درم عوض مصطکی و انیسون است و وزن بیخ اذخر پنج درم و شربت [illegible] با دو مثقال روغن بید انجیر و این نطول وجع رکبه و مفاصل را مفید است سداب پوست بیخ کرفس سورنجان بوزیدان شکاعی بادآورد بابونه اکلیل الملک قیصوم در آب جوش داده صاف کرده نطول فرمایند و بعد فراغت از آن النشو روغن مناسب است **اقوال اطبا** سویدی مینویسد که ضماد فرفیون یک درم زیت خوشبو ده درم دو درم و کذا شرب سندروس محلول بروغن کتان پنج درم و ضماد بدان برای وجع رکبه مجرب است و **ضماد** برگ غبیراء سوده و کذا اکل آن و کذا پشکل [illegible] تنها و یا مثل آن آرد گندم بشراب یا سرکه سرشته و کذا جند قوقا و کذا سرگین گاو بسرکه و آرد جو و سرکه و کذا گوگرد بکچه و زیت در جزء [illegible] آلوده و کذا عصاره سداب بستانی و **شرب** شربت ایارج [illegible] غلیظ از رکبه بست و کذا شحم حنظل کذا افراسیون و کذا شنبلید [illegible] گل سورنجان ست با زنجبیل و کذا مطبوخ [illegible] با عسل و کذا مطبوخ حلیون و **شرب** و **ضماد** حلتیت و کذا [illegible] شیر و کذا افتیمون با عسل و کذا روغن بطم و کذا نانخواه و کذا شیطرج هندی و کذا اقل ازرق و کذا [illegible] و کذا تخم کرنب بطی و کذا [illegible] و کذا [illegible] **و اکل** جوز هندی و کذا تخم [illegible] و کذا [illegible] مطبوخ [illegible] جانب [illegible] واحد نافع وجع الرکبه است **انطاکی** گوید که اوجاع رکبه مثل وجع الورک است در تحقیق ماده و سائر احکام لیکن از مجربات در این شرب [illegible] است و [illegible] بروغن جوز و [illegible] روغن تخم [illegible] است دیگر [illegible] و کذا ضماد صابون با همچنان آن **خلاصه** صاحب خلاصه گوید که در درد زانو [illegible] علاج نموده اند از [illegible] ضماد [illegible] مذکور شد استعمال نمایند و معجون سورنجان موافق نسخه یحیی بن خالد که در علاج اوجاع مفاصل بلغمی مذکور شد مجرب است و ضماد [illegible] فرفیون و [illegible] است

و در علاج وجع خاصره گذشته ضماد و نوع دیگر نیز بغایت سودمند است و این ضماد برای درد زانو و ساق و کمر و پشت و ساعد بغایت نافع است مصطکی رومی یک دانگ نیم و دیگرم
هر دو را با چهار دانگ روغن زیت بر آتش ملایم بجوشانند تا همه گداخته یکسان شود بر داشته نگاهدارند و عند الحاجت نیم گرم بمالند مصنف اقتباس مینویسد که علاجش بهیچی تمام
که در وجع مفاصل مذکور یافته و مالیدن روغن قاوندی مرکب و روغن اسقیل مرکب و روغن جند و روغن جنطیانا از مجربات نواب علوی خان بسیار نافع است و برگ آک کهنه تا بروغن
سرشف چرب کرده بستن عظیم النفعست و کذا برگ بیرو کذا برگ سلطان الاشجار

وجع الساقین

گویند که از اسباب این یکی ضعف هضم و خصوصا هضم ثالث است دوم بدگواری طعام از خوردن غذا بر طعام غیر منهضم و از اکل ناالمد بر قوت با ضعیف و عجز آن از تجویه هضم سوم کثرت
خروج خون از بواسیر یا حیض یا اسهال دموی و یا مطلق اسهال و زحیر و یا کشیدن مرض طویل چهارم غلبه خلطی از اخلاط اربعه و علامت هر سبب از تقدم آن و وجود آثار غلبه اخلاط
بنحویکه در تشخیص اسباب اوجاع مفاصل گذشت پوشیده نیست و گویند که گاهی صاحب آنرا اندرون گوشت ساق بلکه در استخوان آن چنان سردی محسوس شود که گویا در برف
دفن کرده است و بر ظاهر جلد گرمی بدرجه باشد که گویا اخگر نهاده است مع کرب علاج در قسم اول و دوم بنهجی علاج نمایند که در محلش مذکور شده و حتی الامکان مریض را
گرسنه دارند و اگر تحمل آن نباشد تقلیل غذا و تلطیف آن کنند و بر شش نخود آب اقتصار نمایند و در سوم تقویت اعضای رئیسه کوشند بمقویاتی که در امراض قلب و جگر و غیره
مرقوم گشته و در چهارم اول تشخیص ماده کرده بحسب آن بدانچه در اوجاع مفاصل مذکور شده تنقیه نمایند بعده روغن گل تنها و یا سورنجان تلخ و بزر البنج و مصطکی هر یک سه ماشه
سوده آمیخته بمالند و همانچه در وجع الظهر وغیره مفید است درینجا هم نفع دهد و گویند که چون بمجرد احساس درد فصد سر ران نمایند و بفاصله سه چهار گهری قی کنند فی الحال فائده
میدهد و از مسهل مستغنی میسازد و در هر چهار خلط و ایضاً برای درد و ورم ساق کتیره سفید صندل سرخ پوست کچنال مرداسنگ نیز سوده ضماد کردن سورنجان سوده با قطر مفل
صغیر سرشته همراه گل بنفشه تخم خربزه کوفته بخار خسک کوفته جوشانیده گلقند حل کرده خوردن نافع است و ایضاً برای درد ساق که گویا شگافته میشود شاهتره گل سرخ هر یک
شش ماشه سورنجان سفید ریوند چینی هر یک سه ماشه جوشانیده شربت بزوری حل کرده بنوشند و سورنجان تیخ نی بگلاب سوده ضماد کنند و ایضاً برای درد ساق سورنجان
با عرق بادیان جوشانیده ضماد اخل کرده بربندند صاحب تلخیص گوید که در معالجه این علت تهاون روا ندارند که منجر باستسقا می گردد و یا بفالج و مرگ مفاجات میکشد

شیح الشوکه

و این دردی شدید بود که اکثر در ساق پای و یا ران و یا بازو افتد سببش ریحی غلیظ تیز باشد و ماده آن از اخلاط چهارگانه بیرون نباشد و بیشتر از خون و یا صفرا و یا سودا بود و از
بلغم بغیر ترکیب اخلاط مذکوره نمی افتد و شیخ و شراح قانون مینویسند که سبب شیح الشوکه اخلاط حار ردی اللذع اکال و بسیار رقیق صفراوی بود که در استخوان حاصل شود و مزاج
و جوهر او را فاسد گرداند و جرجانی در وجع مفاصل نوشته بسیار باشد که ماده این علت در گرمی و تیزی بدان حد بود که در استخوانها بگذرد و استخوانها را تباه کند و بشکند و این مرض
را بعربی شیح الشوکه گویند و فرق میان اوجاع مفاصل و نقرس و در شیح الشوکه آنست که در اوجاع مفاصل و نقرس ماده در گوشت و فضای بند گاه بود و در شیح الشوکه در استخوان
باشد بالجمله علامتش آنست که درد شدید با تحدر و خارش و سوزش اعضا باشد و از رسیدن پارچه و دیگر چیز با درد زیادت پذیرد و در داند ر طول عضو بود و باشد که ماده خبیث
بدرجه رسد که استخوان آن را بشگافد علاج اول بزودی تمام فصد باسلیق کنند اگر در پای باشد و الا اگر صافن نبزنند و حسب خلط غالب تنقیه بدن مشغول شوند و در صورت
مرکب بودن از صفرا و بلغم و یا دیگر خلط مناسب آن ترکیب ادویه نموده علاج کنند چنانچه در انواع علاج اوجاع مفاصل مفصلاً مسطور شده و بعد تنقیه روغنها
محلله و آبزنات و ضمادها و نطولات که در انجا مذکور گشته حسب ماده بعمل آرند و باید دانند که در جمیع امراض اطراف نشستن در آبزنات عظیم الاثر است و شخصی را در ساق پای بزرگ
این مرض عارض شده و هنوز نوبت بعلاجش نرسیده بود که درین اثنا ساقش در طول بترقید و همانوقت بمرد

وجع العقب

یعنی درد پاشنه اگر بسبب صدمه از ضربه یا سقطه یا ضغطه یا موزه و مانند آن افتد آب سرد بسیار ریزند و طلای مرد و یا گل ارمنی و یا مامیثا در آب باگلاب طلا کنند
و آرام کردن و در وای مخدر دادن و هیچ گذاشتن نیز نافع بود و اگر بسبب انصباب مواد سیال از اعالی بدن آنجا باشد در ماده دموی فصد کنند و روغن گل

بمانند و در بلغمی قی متواتر بعده تنقیه بسهلات بلغم نمایند و روغن بابونه و فرفیون و زنبق و قسط بمالند و چون کهنه گردد شراب فاروقی مالیدن کثیر النفع بود و اگر سخت منفجر شود
و ورم خارج گردد باید که دهان زخم را وسیع کنند خواه ادوات آلات و خواه از ادویهٔ اکاله پس هرگاه عضو از مده پاک شود حنا و مازو و انار و مرکی ساییده بر بندند و یا خاکستر بلوط را با پیه مخلوط
نموده بر بندند و اگر در انقباض رد رنگ کند برای نرم کردن عصب ملینات نهند یا چکنی و پنبه بران بنهند تا آنکه نرم گردد بعده بشگافند و معالجه مراهم مدمله نمایند

ضعف رجل و بطوء مشی اطفال

ضعف پای گاهی خلقی بود و این لاعلاج است و گاهی از تعب کثیر از استرخای ساق و یا از انسداد طرق غذا بسوی آن باشد چنانچه مردم بسیار فربه را عارض شود و پس از تنقیه
علاج اعیا نمایند بآنچه در آخر کتاب گفته آید و در استرخائی هرچه در باب استرخای مطلق مسطور شد بکار برند و در انسداد به تقلیل غذا کنند انطاکی گوید که برای مشی اطفال چون
بطی گردد بهتر آنست که نیم درم بادنجان بکلاه آن در سایه خشک کرده سوده تا یازده روز بخورانند و کرنب اکالا و نعلوا جوز و ثوم و کذا خردل مطلقا و ورد و گل بنفشه و مازو
و عدس و رجله جنبمادا و روغن نار دزیتیه کهنه بخته مجرب است و کذا النش و روغن بربنار جیل و شستن اطراف در حمام باب بحر و ته سویدی جهت اطفالی که رفتار ایشان دیر
دیر کنند می نویسد که اگر زنب جوش کرده ضماد یا بخورد زبیت و سیر خوشبو ساخته بخورانند بسرعت در رفتار آیند مجرب است ... و فی الحقیقت در مالیدن آن مفید است
طبیخ تخم لیسان و کذا در طبیخ عنب قوقا و کذا اندیین مفاصل بروغن آس مسحی که آنرا خوب کوفته در آب زبیت جوش دهند تا آب فانی گردد و روغن بماند برای سر عضله‌های ایشان نافع است

حمیات

یعنی تبها حمیات جمع حمی است که آنرا بفارسی تپ گویند و آن در اصطلاح اطبا حرارت غریبی است که در دل مشتعل شود یا در عضوی دیگر افروزد و از آنجا بدل آید و از دل بتوسط
روح و خون بطریق شرایین و عروق در تمامی بدن منتشر گردد و آنرا گرم گرداند بحدیکه افعال طبیعی را ضرر رساند نه مثل حرارت غضب و تعب که چون نوبت آن بشدت و آفت
افعال نرسد **بدانکه** حرارتی که ببدن حیوان تعلق دارد سه قسم است **اول** حرارت غریزی و آن نزد جالینوس حرارت ناری عنصری است که از مزاج و قوام بدن مستفاد
میشود و از ابرودت و حرارت عارضی از آن حاصل میگردد و تا زمان حیات در بدن می ماند و برین تقدیر تغایر میان او و حرارت غریبی بماهیت نیست بلکه
تفاوت بینهما از آن جهت است که غریزی مصلح بدن است و غریبی بضد آنست و ارسطو و دیگر محققین برآنند که حرارت غریزی فائض میشود بر مرکب مستعد نزد فیضان نفس ناطقه
بسان فیضان نفس و قوی و آن مقوم نفس محصل وجود بدن انسان است و مادام که حیوان زنده است موجود میباشد و بقول ابن ابی صادق آن جوهر حار لطیف لذیذ هوائی
که آنرا حارت و لذع نیست و شیخ الرئیس در حیوان الشفا گفته حرارتی که بدان قبول میکند بدن علاقهٔ نفس را از جنس حرارت اسطقسی نیست که آن ناری است بلکه از جنس
حرارتی است که از اجرام سماوی فائض میشود و برین تقدیر میان حرارت غریزی و دیگر حرارتها مغایرت بنوع و حقیقت ثابت میگردد **دوم** حرارت اسطقسی و آن حرارت عنصری
که جزو ماهیت بدن انسان است و در حیات و بعد ممات تا بقای بدن موجود می باشد از آنست که بدن مرده سیاه و متعفن میشود اگرچه او را در برف دفن کنند **سوم** حرارت
غریبی و آن حرارت مرضیه موذیه مضر بافعال است یعنی حرارت غیر طبیعی که در بدن زنده حادث شود و از نشان او ایذای ابدان است و آن نه مقوم وجود بدن است نه جزو
ماهیت بلکه مغایر هر دو قسم اول و ثانی است و بقول بعضی آن حرارت اسطقسی است و آنرا غریبی نامند چون مشتعل شود و کیفیت و حدت پذیرد و در بدن منتشر گردد و مضرت
بافعال رساند و مراد از افعال طبیعی افعال منسوب بطبیعت مدبر بدن است از افعال حیوانی و نفسانی و طبیعی صادر از قوای بدنی و آن اشتهای طعام است و ذوق و لمس
آن و هضم غذا و لمس است و رفتار و گفتار و خواب و بیداری و جماع و مانند آن از امور طبیعیه که بروفق مجرای طبیعی باشد **اکنون** بدانکه جالینوس اقسام تپها
بدو قسم تقسیم نموده یکی حمای مرض دوم حمای عرض و حمیات اورام را از جنس حمی عرض گردانیده و مراد آن از حمای مرض آنست که میان آن و میان سبب آن که مرض نبود
واسطه نباشد مانند حمای عفنی که عفونت سبب آن بلا واسطه است و عفونت خود مرض نیست بلکه آن سبب مرض است و از حمای مرض آنکه تابع مرض باشد مانند حمای ورم که آن
عرض ورم است و با وجود ورم تابع آن بود و ورم فی نفسه مرض است و اکثر متقدمین انحصار اقسام حمیات در سه جنس کرده اند یعنی حمای یومی و خلطی و دق چه فعال بدن را
سه تپ بکار تشبیه داده اند چنانچه شیخ میفرماید که هرآنچه در بدن انسان است از سه جنس خالی نیست یکی اعضای جامدی چون بطوابت و ارواح و آن بمنزلهٔ دیوارهای حمام
دوم رطوبات محبوسه و آن مشابه آب حمام است سوم ارواح نفسانی و حیوانی و طبیعی و انچه که در بدن پراگنده است و آن بمنزلهٔ هوای تمام است پس مشتعل حرارت غریبی

از روی اشتعال اوّلیه یکی از این اقسام ثلثه باشد که در بدن انسان جنس جسمانی خارج از آن یافته نمیشود پس اگر حرارت تب باعضای اصلی از روی تشبث اول متشبث گردد چنانکه حرارت آتش بدیوارهای حمام یا بمنافع حمام یا به یک طباخ متشبث شود آنرا حمی دق نامند و اگر حرارت باخلاط متشبث گردد و از روی تشبث اولی گردد پس از آن در اعضا منتشر شود مانند آنکه آتش آب حمام را گرم گرداند و آب گرم در حمام بریزند و بسبب آن دیوارهای حمام گرم شود یا شوربای گرم در دیگ بریزند و بسبب آن دیگ گرم گردد آنرا حمی خلطی گویند و اگر حرارت بارواح و ابخره تشبث اول متشبث گردد و میل از آن در اخلاط و اعضا پراگنده شود چنانکه آتش در حمام افروزند و هوای آن گرم شود و بعده گرمی آن بآب و دیوارهای آن متعدی گردد آنرا حمی یوم خوانند و **مراد** از اشتعال اولی هر جنس آن بود که از سر شدن یک جنس مشتعل سر شدن مجاور آن که دو جنس باقی ست واجب باشد و از سر شدن هر دو جنس باقی سر شدن آن واجب نباشد و ایضاً مراد از اشتعال اولی و تشبث اول حرارت تشبث آن نسبت بر سبیل استقرار ورنه حرارت که مشتعل بروح و متشبث و متعلق بدان باشد در اخلاط و اعضا نیز متعدی گردد اما تا وقتیکه در متعدی الیه تشبث و تقرر نشود بدان نام مسمی نگردد مثلاً حرارت که باخلاط متعلق گردد اعضا را نیز گرم سازد و حال آنکه حمی خلطی ست فقط لیکن چون در اعضا راسخ و قائم شود دق باشد و دیگر را نیز برین قیاس کنند و بالجمله این تقسیم حمیات بوجه قریب است و گاه تقسیم حمیات از جهات دیگر کنند پس گویند که بعضی از آن حاده است و بعضی غیر حاده و بعضی مزمنه و بعضی غیر مزمنه و بعضی لیلی و بعضی نهاری و بعضی سلیم مستقیم و بعضی ردی الاعراض منکو و بعضی مفتره و بعضی لازمه که آنرا اشتدادات و سورات باشد و بعضی از آن متشابه بود و بعضی حار و بعضی بارد با لرزه یا قشعریره و بعضی بسیطه و بعضی مرکبه

بیان مستعدین حمیات

بعضی شراح قانون مینویسند که ساکنان مواضع حاره و مترفهین و کثرت کنندگان از فواکه رطب مائی و کثیر الامتلاء و تخمها از عادت و کثیر المرار و ضعیف البدن و پیران و طفلان این همه کثیر الاستعداد بحمیات اند و سکان کوهستان و اهل ریاضت و اقتصار کنندگان بر اغذیه جیده و معتدل الاخلاط و قلیل المرار و قوی البدن و کهول اند و چون این امور مذکوره تاکه حرارت و رطوبت در بدن پیدا نکنند آنرا اشد الابدان از روی استعداد بحمیات نگردانند پس شیخ الرئیس میفرماید که شدیدترین ابدان از روی استعداد برای حمیات ابدان حار رطب اند خصوصاً چون رطوبت قوی تر از حرارت باشد و این کسان را عرق و بول و براز بدبو بود و ایضاً ابدان حار یابس مستعد برای حمیات حاده میباشند از تب یومی ابتدا کنند پس بعفونت و احتراق سرعت نماید و سیاست که بسبب یبس مزاج در دق افتند و قریب باین هر دو ست ابدانی که در آن رطوبت و یبوست متساوی بود و حرارت مستولی باشد و این بدن از آن جنس ست که در آن تمی بخار حار ابتدا کنند بعده بجای خلطی منتقل گردد و بعد از آن آنانکه در ایشان حرارت و یبوست متساوی بود و رطوبت بسیار باشد و ایشان را بیشتر حمیات عفنی در ابتدا عارض میگردد و ابدان بارد رطب بارد یابس بعیدترین ابدان از عروض حمیات اند خصوصاً از حمیات یوم

بیان اوقات حمیات

شیخ میفرماید که حمیات را اوقات اربعه ست مثل اکثر امراض از ابتدا و صعود یعنی تزید و وقوف نزد منتهی و انحطاط یعنی کمی مرض گاهی این اوقات کلی میباشند بحسب کل حمی از اول تا آخر او و گاهی جزئی بحسب نوبت نوبت و خطره از ابتدا تا آخر انتهاست و اما نزد انحطاط مریض از نفس حمی هلاک نمیشود بسبب استیلای طبیعت بر ماده بدفع الاسبب از خطای طبیب و عصیان مریض و غیر آن که ذکر آن خواهم کرد و ابتدای جزئی وقت اختناق حرارت غریزی از ماده که غامره در عضو ست و ابتدای کلی وقتیست که نضج یا علامات ضد نضج را اثری ظاهر نشود و ابتدا در هر مرض موجود ست بخلاف دیگر اوقات ولیکن گاهی خفی میباشد چنانچه در سونوخس که از اول روز ظهور او شدید ظاهر میباشد و در صرع و سکته که بسبب سرعت استیلای ماده درین هر دو زمانه ابتدا خفی میباشد و چون ابتدا خفی قلیل الاعراض باشد گمان میشود که ابتدا در آن نیست همچنین گاهی در روز اول از حمیات حاده غمامه در قاروره یا علامت دیگر نضج مثل رنگ معتدل معاینه میگردد پس گمان میشود که آنرا ابتدا نیست و حال آنکه چنین نیست بلکه وقت ابتدا در آن موجود بود ولیکن خفی باشد و **تزید** وقتی ست که در آن حرارت غریزی برای مقاومت ماده حرکت ظاهر کند پس علامات نضج یا علامات ضد نضج ظاهر گردد و **انتها** وقتی ست که در آن قتال میان طبیعت و ماده اشتداد نماید و حال غلبه یکی بر دیگری از آن هر دو در زمانه مستقبل ظاهر گردد و این وقت جنگ و جدال ست میان هر دو و مدت او در حمیات نوبی نوائب حاده در نوبت واحد ست و این شناخته نمیشود مگر بنوبتی که بعد او ست باین نوع که اگر بعد خفیف تر از سابق بود دیابد و نوبت و این شناخته میشود در نوبت سوم از آن هر دو و اگر این سومی سبکتر و سریع الزوال از آن هر دو نوبت باشد و هر دو نوبت زیاده نمیشود و در اکثر زیرا که

مقتضای امراض حاده همین است و طبیعت متحمل نمیشود و در مدافعت و مقاومت جلدی میکند بخلاف امراض مزمنه که منتهای آنها بعید باشد پس گاهی در حمیات مزمنه شبیه
میشود بنوائب بسیار در خفت و شدت و غیره در جمیع احکام خود و اینجا نزد منتهی تا نضج میشود و تمام ظاهر میشود و انحطاط وقتی است که در آن حرارت غریزی بر ماده
مستولی میشود و آنرا مقهور میسازد و آن حرارت تفریق جمع را اندک اندک می نماید و درین وقت حرارت باطن تخفیف میشود و بسوی اطراف مندفع میگردد تا آنکه تحلیل
می پذیرد و این سبب است که طبیعت غالب میکند درین حالت و در امثال این حمیات تخفیف حادث در حرارت باطن پس گمان مینماید که مرض انحطاط نمود و طبیعت مستولی
گشت و چنین نباشد بلکه مرض طبیعت را مقهور میکند بقهر تام حتی که نا امید میشود از مقاومت پس از آن اعراض میکند و اعراض مرض خفت می پذیرد بسبب ترک مقاومت
پس عقب او موت رو می نماید و این را در عرف عام افاقت الموت نامند بدانکه منتهی مختلف میباشد در امراض اندر قرب و بعد پس امراض حاده جدا یعنی در کمال حدت
بعیدترین منتهای آنها تا چهارم روز است و حمیات یوم ازین قبیل است مگر آنرا در اصطلاح اطبا از امراض حاده نشمارند زیرا که در حاد بودن مرض کفایت نمی کند آنکه
منتهای او قریب باشد فقط بلکه معناً لک از جمله امراض پر خطر بود و قریب حاده جدا در قرب منتهی و در خطر امراض حاده مطلقاً است و او آنست که منتهای او تا هفت روز باشد
چون محرقه و غب لازمه و بعضی از امراض حاده آنست که در حدت کمتر ازین است و او آنست که منتهای او تا چهارده روز میباشد و ما بعد این حاده از منتقلات است تا بیست و یک روز
پس مزمنات است تا چهل و شصت روز و زیاده بران تا سالها و معرفت اوقات امراض حاده در مراتب آنها و مزمنه ها است طبیب را در تدبیر غذای مریضان چنانچه عنقریب
آنرا ذکر کنیم و بسیار حمیات است که ابتدا و تزید و انتهای آنها در نوبت واحد مستوفی می باشد بسبب فرط حدت ماده پس اوقات جزئیه در آن بعینه اوقات کلیه باشد و نوبت دیگر
بانحطاط می کنند اگر مؤول بصحت گردند و ایضاً حمیات مختلف میباشد درین اوقات اربعه کلی باشد یا جزئی پس بعضی از آن آنست که ابتدای او طول میکند چون غب که ابتدای
او بسبب خامی و حدت و رقت قوام ماده طویل بود و در باقی اوقات بسبب انکسار سورت ماده و غلظ قوام او مدت آن کمتر باشد و بعضی آنست که تزید آن طویل میباشد مثل
مواظبه بسبب غلظ و کثرت ماده آن و بعضی آنست که انحطاط آن طول مینماید مانند محرقه بسبب حدت و لذع ماده آن حرارت غریبه بعد مفارقت آن باقی می ماند و انحطاط آن دراز می گردد

معرفت اوقات مرض خصوصاً منتهی

بدانکه شناخته میشود اوقات کلیه مرض گاهی از نوع مرض پس اگر تشنج یا سرسام صرع و سکته و خناق از امراض حاده جدا است و غب خالصه و محرقه حاده لا جدا است و ربع
و فالج از امراض مزمنه است و گاهی از حرکت مرض پس اگر نوبتهای او کوتاه باشد دلالت میکند بر آنکه منتهای او قریب است مثل غب خالصه زیرا که زمان نوائب او از
سه ساعت تا چهارده ساعت میباشد و اگر نوبتهای او دراز باشد دلالت نماید بر آنکه ماده غلیظ است و منتهی بعید باشد مانند غب غیر خالصه و اگر آنرا نوائب نباشد بلکه ماده
حار بود چون سونوخس پس مرض حاد باشد و اگر ماده او غلیظ بارد بود یا مائل بغلظ پس مرض غیر حاد باشد و گاهی از سحنه مریض پس اگر او بسرعت لاغر گردد و چهره و پهلو باریک
شود مرض حاد باشد و اگر بحال خود باقی ماند مرض چندان حاد نباشد و گاهی از قوت پس اگر ضعف در آن بسرعت نماید مرض حاد باشد و اگر ضعف ظاهر نگردد مرض
غیر حاد باشد و گاهی از سن و فصل پس در سن حار مثل شباب و در شهر و فصل حار چون صیف و ربیع منتهای امراض بسرعت می نماید و در زمستان بارد مانند کهول و مشایخ
و در شهر و فصل بارد مثل خریف و سرما منتهای امراض بطی میشود و همچنین حال بلدان است که در بلد حار منتهی بسرعت می نماید و در بارد ببطو و گاهی از نبض پس اگر نبض سریع
متواتر عظیم است مرض حاد بود و الا غیر حاد باشد و گاهی از لرزه پس اگر مدت کشش آن طویل باشد مرض مائل بازمان و غیر حاد بود و اگر قصیر المدة باشد مرض مائل بحدت باشد
و اگر لرزه البته نباشد آن اقصر مدت و حادتر و جنس او باشد و گاهی اوقات مرض شناخته می شود از جهت اوقات نوائب پس اگر این مستمر باشد بر تقدم متفاصله که تقدم
نماید بطریق تفاصل که از اول شروع با زیاد نماید مرض در تزید باشد زیرا که از بعض امراض آنست که تا آخر اوقات یعنی انحطاط بر تزید جاری شود بحسب نوبت نوبت و این
امراض آنست که تقدم متزاید در آن مستمر باشد گاهی از جنس غب بود و گاهی از جنس مواظبه و اگر واقع شود در وقت واحد بعد تقدم و فضول یعنی زیادتی های او نیز وقوف یابد
پس مرض در منتهی باشد بسبب دلالت او بر وقوف ماده و عدم حرکت آن و اگر تاخیر نماید پس مرض در انحطاط بود و نوبت ها فضل ساعت واحد را بنحویکه هر روز در همان
ساعت بیاید طویل المدت باشد و همچنین شناخته میشود حال اوقات از تزاید اعراض حمی که دلالت بر تزید دارد و در قوت آنها که دلالت بر منتهی دارد و در نقصان آنها
که دلالت بر انحطاط کند و از تزاید نوائب آن در طول او و در قصر او چه قدر از زمان نوائب اگر به مستو مساوی باشد پس مرض بر ابتدا بود و اگر کم گردد پس انحطاط بود و اگر زیاده شود

غالباً و تزیید باشد و گاهی در انتها و گاهی نوائب مخالفت نمایند و منتها به نیابتند در شدت و در زیادت مدت و گاهی شناخته میشود از حال استفراغات پس اگر در
نوبتی عرق یا اسهال عارض شود و نوبتی که بعد او باشد در شدت مثل اولی و یا فوق آن بود استفراغ بسبب کثرت ماده باشد نه بسبب قوت طبیعت بر دفع ماده و مرض
گواهی دهد بطول مدت و گاهی شناخته میشود از جهت نضج و ضد نضج چنانچه در وقت ابتدای کلی ذکر نمودیم و مثلاً چون نفث باندک نضج یا بول که دران غمامه باشد
ظاهر گردد پس آن اول تزید باشد بعده اگر آن یا ضد آن کثرت نماید پس آن منتهی باشد و ایضاً چون نضج یا خلاف او با سرعت از نفث یا غمامه ظاهر شود بدانند که منتهی
قریب ست و اگر تاخیر نماید بدانند که منتهی بعید ست و اما شناخت اوقات جزئیه پس وقت ابتدای نوبت هنگامی ست که دران نبض منضغط و فشرده گردد و معنی او دگر
علامات حمیات عفنی معلوم شود و او آنست که در حرکت او نوعی فتور و ضعف و صغر و بطوء ظاهر شود و رنگ سست و پا میل بتیرگی نماید و اطراف سرد گردد خصوصاً
طرف گوش و بینی تا وقتیکه دران انتشار حرارت ظاهر گردد و گاهی همراه ابتدا التغیر رنگ کسل و غم و بطوء حرکات و سبات و استرخای پلک و ثقل کلام و قشعریره میان
هر دو شانه و پشت میباشد و گاهی در ابتدا لرزه قوی و گاهی سیلان آب دهن و اختلاج صدغین و طنین گوش و عطاس و کشیدگی اعضای بدن عارض میشود
و در وقتیکه قوت بیشتر ضعیف میگردد آن ابتدا و انتها ست و وقت تزید نصف اول آن وقتی ست که نبض در ظهور و عظم و سرعت شروع می نماید و حرارت
در جمیع بدن بتساوی منتشر میگردد و نصف اخیر آن وقتی ست که همیشه آن حرارت منتشره با ستواء تزاید باشد و وقت انتها وقتی ست که دران حرارت و اعراض
بحال خود باقی باشند نه ناقص و نه شدید و نبض عظیم تر از انچه باشد و سریع تر و متواتر بود و وقت انحطاط زمانی ست که دران اعراض ابتدا بنقصان کنند و نبض
باعتدال و استوا شروع نماید بعده بدن دران بعرق آغاز کند و باقلاع مؤدی گردد و بسیار باشد که نزد موت حالت مثل انحطاط عارض شود و گویا که مریض اقبال بصحت
نماید و لازم ست که بدین اشتغال ننمایند بلکه شناخت حال نبض کنند که آیا عظیم و قوی ست یا ضد آن زیرا که عظم و قوت دلالت بر بقای قوت و اعتدال دارد و صغر
و ضعف بر قرب موت و چون صلاح خود دران بینیم که بر نهیم برای توضیح یعنی بیان نمایم مثالی از اوقات جزئیه بعد ازین پس تامل باید کرد که در غب اندر اکثر احوال قشعریره
ابتدا کند بعده سردی و لرزه پس لرزه ساکن شود و سردی کم گردد و در گرم شدن آغاز نماید بعد ازان گرمی مستوی شود و تا این هنگام زمانه ابتدا باشد بعده گرمی زیاده
گردد و این زمانه تزید بود و پس گرمی بایستد و آن منتهی باشد بعد ازان گرمی شروع بنقصان نماید تا آنکه منقلع گردد و این زمان انحطاط ست و باید دانست که مدت مرض طول کشد
یا بجهت کثرت ماده و یا بسبب غلظت و یا برودت آن و گاهی بر طول مدت مرض فصل بارد و بلد بارد و ضعف حرارت غریزی و درشتی جلد و تنگی مسام اعانت کنند
و دیگر اسباب طول مرض و علامات طول مرض مسطور گردد ابو سهل گوید که وقت ابتدای تپ وقتی ست که دران اندر بدن اضطراب اثر از مرض ظاهر شود و ازین وقت
تا آنکه ظاهر شود چیزی از علامات نضج و اگرچه خفی باشد پس آن زمانه ابتدا ست و از اول ظهور نضج تا آنکه نضج کامل گردد آن زمانه صعود ست و ازین وقت تا اول نقصان
مرض و خفت اعراض آن زمان انتها ست و ما بعد این وقت آن زمان انحطاط ست و بیشتر آنچه بسوی آن اضطرار از معرفت این ازمنه باشد آن زمانه منتهی ست خصوصاً
در مرض حاد زیرا که تقدیر غذا بحسب آن میباشد و بحران دران حادث میشود و بر مریض دران خوف میباشد و مریض بعد انتها نمی میرد مگر از علت دیگر بهر آنکه بحال
که آنرا مرضی هلاک کند بعد از آنکه انتها کند و بانحطاط رسد و گاهی استدلال کرده میشود بر ازمنه حمیات که از افترات باشد از نوائب آنها پس هرگاه نوبت از وقت خود تقدم
نماید و یا طول کند زیاده بر آنچه سابق آن بوده و اعراض او قوی تر باشند دلالت بر تزید نماید و اضداد این حالات دلالت بر انحطاط کنند و هرگاه نوائب و اعراض آنها
متساوی باشند دلالت بر انتها کنند و مرض طویل المدت طویل الاوقات و قصیر المدت قصیر الاوقات میباشد بهر آنکه در حمی ربع و بلغمی گاهی نوائب بسیار مستوی
یافته میشود و در غب خالص گاهی دلائل صعود در یک نوبت ظاهر میشود و پس دلائل انتها در نوبت دوم ظاهر یافته میشود و پس دلائل نضج و انحطاط در نوبت سوم
ظاهر میگردد و شناخته میشود اوقات حمی مطبقه از تزید اعراض آن و نقصان آن و ثبات آن بر حالت واحد زیرا که آنرا افترات نباشد و دران اعتماد بر نضج و احوال او
کرده میشود و هر قدر که مرض حادتر باشد حرکت او سریع تر بود و پس اوقات و تنگ تر گردد و در تعرف ازمنه او بسوی ذکا و حدس قوی احتیاج افتد و شناخت قصر مدت
مرض و طول او از شدت اذیت و شکایت او و خفت آنها کرده میشود زیرا که ممکن نیست که امراض شدید الشکایت مزمن گردند بلکه یا زود هلاک کنند و یا قوت طبیعت
آنرا به بحران دفع نماید و گاهی مرض قلیل الشکایت و اذیت میباشد و مثل اینکه مدت تطویل کنند مثل حمی یوم و در قصر زمان این مرض [illegible]

و غذا قلیل لطیف و بدن متخلخل کم فربه و کم لحم و فراخی رگها اعانت کند و اضداد این اشیا معین بطول زمانهٔ مرض باشد و شدت حرارت تب و قوت اعراض و اطباق او
دلالت بر قصر زمان او دارد و اضداد این چیزها دلالت بر طول زمانهٔ او کند خصوصا اگر درین جا نضج نباشد و مبادرت نوائب بکثرت تزید در اعراض و تقدم دور دلیل قصر مدت
مرض دلالت دارد و بالضد آن بر ضد آن و نوع حمی نیز دلالت بر مدت زمانهٔ او کند زیراکه حمیات یوم لا محاله اکثر در یک روز تا چهار روز منقضی گردد و غب خالص نیز چهار کرّت
تجاوز نکند و در اکثر امر منقضی شود در مدت یک هفته اگر سلیم باشد و اما غیر خالصه که اعراض او با اعراض بلغمی مخلوط میباشد آن بحسب مخالطت مادهٔ بلغمی یا سوداوی طول کشد حتی که گاهی
تا یک فصل و زیاده از ان باقی ماند و آن حمی بدی غیر سلیم است زیراکه یا سوداوی حدیث و عسر نضج و افساد احشا بود و حمیات لازمه هم در مدت کوتاه تر از ذی فترات میباشند
مگر تب دق که آن طویل است زیراکه حرارت در دق از روی اندفان و خفا شدید تر بود و طویل تر باشد و بالضد و اما حمیات مطبقه قوی الحرارة و احراق مثل غب دایمه و دموی که
که اکثر امراض حاده نامند از چهارده روز تجاوز نکنند و این وقتی باشد که در غایت قوت حرارت و احراق نباشند اما هرگاه در غایت آن باشند در روز سوم و چهارم منقضی شوند
و هرگاه متوسط میان این دو طرفین باشند در یک هفته تا دو هفته منقضی گردند و درین حمیات خطر بسیار عظیم است و اما بلغمی و ربع طول میکنند مگر آنکه ربع سلیم است و بلغمی غیر سلیم
و حمیات وبائی قصیر اند و حمیات لیلی طویل **ابو منصور** گوید که ابتدا از اجتماع حرارت بسوی قلب [illegible] باشد [illegible] که حرارت منبسط در بدن شروع کند و انتها وقتیکه
حرارت در جمیع بدن متساوی منبسط گردد و انحطاط چون حرارت از جمیع بدن متساوی منحل گردد و مواضع وسطی از ان خالی شود و گویند که ابتدا در حمی تب [illegible] وقتیکه
دران بقوت و شدت ازدیاد نماید و انتها وقتی است که واقف شود نه زیاده گردد و نه کم و انحطاط آنست که طبیعت قهر کند و آنرا بسوی خارج دفع کند و خوف بر مریض تا انتها بود
و طول مدت نوبت و حال اعراض آن در قوت و ضعف هر دو دلیل قوی بر تعرف اوقات حمی است لاسیما اعراض زیراکه اگر ابتدای نوبت تاخر نماید و اعراض قوی تر باشد دلالت
کند بر آنکه در صعود صحیح است و جاری میشود حکم تاخر وقت نوبت و اگر نوائب متساوی باشند تب در انتها بود و هرگاه تب دیر تر بود و اوقات او اقل و اقصر باشد چنین که او گاهی
در صعود و قتل کند و در حمیات سلیمه اوقات اربعه مستوی میباشد و ایضا هر مرض را مثل این اوقات میباشد مگر آنکه بعض او خفی تر و دقیق تر از بعض دیگر است صاحب کامل
گوید وقتی که مریض بران احساس نماید بتغیر و ضرر فعل و تاذی بدان تا وقتیکه دران مرض ابتدا نضج نماید آن وقت ابتدا است بر قول صحیح و اما وقت تزید وقتی است که دران
طبیعت بانضاج مادهٔ مرض شروع نماید و مرض در قوت زیاده شود و قوت ضعیف گردد و اما وقت منتهای او وقت کمال نضج است و آن وقتی بود که دران مرض ایستد و زیاده
نگردد و اعراض سخت تر باشد و اما وقت انحطاط ابتدا وقت منتهی باشد نزد سکون اعراض و اخذ در نقصان و قهر قوت مرض را و استراحت مریض تا آنکه مرض او منقضی گردد و تمام
گردد میشود و برین اوقات از سه چیز دلالت بگیرند آن طبیعت مرض و اعراض لاحقهٔ او و نضج و عدم او است اما از طبیعت مرض پس نظر کنند در اشیائیکه باجتماع آنها مرض حادث شود و آن اعراض
خاصهٔ او است مثل ذات الجنب که اعراض خاصهٔ او تب و وجع ناخس و سعال و ضیق النفس است پس اگر این اعراض از ابتدای مرض بتغیر و زیاده نشود مرض در ابتدا باشد و اگر قوت و عظم
آنها زیاده گردد و در بدن مریض ثقل آرد و قوت او کم گردد مرض در تزید باشد و اگر در قوت و عظم بانتها رسد و بران واقف گردد مرض بمنتهای خود رسد و اگر از سابق کم شود و مریض
احساس کند براحت و خفت پس مرض انحطاط نماید و اما از اعراض لاحقه چنان بود که در بعض حمیات صداع و در بعض آن اختلاط ذهن و در بعض آن سهر و غیر آن از اعراض حادث میشود
پس این اعراض هرگاه در قوت بیفزایند مرض در زیادتی باشد و هرگاه در قوت بانتها رسند و بر حال واحد بایستند و دران زیادتی ظاهر نشود بمنتهای مرض دلالت کنند و اگر کم شوند
و سبکی حال مریض نیک گردد دلالت بر انحطاط مرض نمایند و اما از نضج پس اگر در مرض ظاهر نشود چیزی از علامات نضج در اول [illegible] مرض در ابتدا باشد و اگر
چیزی ازین علامات نضج ظاهر گردد مرض در تزید باشد و هرگاه نضج کامل گردد مرض بمنتهای خود انتها نماید و درین هنگام در انحطاط شروع کند و نیز استراحت مریض و خفت مرض
انحطاط ظاهر شود و پس اگر مرض از حمیاتی باشد که بادوار نوبت میکنند نظر کنند در اعراض لاحقهٔ آنها در اوقات نوائب و زیادتی و نقصان آنها و در نضج و عدم آن چنانچه مذکور شد
و در تقدم نوبت تب و تاخر او و طول او و قصر او و طول مدت سکون او و در راحت بدن از ان و در مساوات او و در تقدم و تاخر و اعتدال او و در طول و قصر پس هرگاه نوبت ثانی وقتی
که دران نوبت میکرد تقدم نماید این دلالت در تزید حمی کند و اگر نوبت از وقت خود تاخر نماید [illegible] انحطاط و نقصان باشد و درین باب سزاوار آنست که نظر جید نمایند زیراکه
بسیاری از حمیات است که آنرا در طبع او باشد که نوبت او از وقت معین هر دو [illegible] تقدم نماید و بسیاری از آنست که تاخر کنند پس هرگاه باید که اگر تب تقدم نماید و تقدیم او زیاده از مقدار
او است تقدم دران او در زیادت باشد و اگر تاخر کند از ان وقت حمی در انحطاط باشد و اما زیادتی در طول نوبت و قصر او پس هرگاه زمان نوبت تب از زمان سابق بود تب [illegible]

و تب در تزید باشد و اگر کوتاه‌تر بود تب در انحطاط باشد و اما تساوی در نوبت پس هرگاه نوبت تب در وقت واحد بود در زمانهٔ اخذ و متساوی باشد تب با انتهای خود برسد و اگر طبیعت
حمی چنان باشد که تقدم نماید یا تاخر و تقدم و تاخر بمقدار واحد باشد تب بمنتهای خود برسد و اما طول مدت سکون آن در جهت ازان پس هرگاه مدت سکون نوبت تب قطع او
طویل بود و بعد انفکاک بدن پاک از حرارت و سبک باشد این دلالت دارد برآنکه تب در انحطاط است و اگر مدت زمان ترک او قصیر و بدن غیر نقی و غیر خفیف بود تب در تزید
باشد و اگر زمانهٔ نوبت تب متساوی بر زمانهٔ ترک او باشد و بر حال واحد باقی ماند و مریض را در وقت فتور حمی خفت و راحت بهم نرسد تب بمنتهای خود رسیده باشد.
و باید دانست که مدت زمان هر واحد ازین اوقات اربعه بحسب طول مرض و قصر او باشد بهر آنکه زمانهٔ ابتدا و تزید در امراض حاده قصیر میباشد و همچنین زمانهٔ انتها و انحطاط
زیرا که خلط محدث این امراض لطیف و حرارت قوی می باشد پس او در نضج مادهٔ مرض سرعت میکند و اما امراض مزمنه پس در آنها زمانهٔ اوقات اربعه طویل
میباشد بهر آنکه خلط محدث این امراض غلیظ و حرارت ضعیف میباشد پس نضج در آن تاخیر میکند و بدان سبب زمانها طول میشود و امراض منتظره در فصل
تابستان قصیر المدة میباشد بجهت معاونت حرارت تابستان بر نضج ماده و تلطیف خلط و مدت امراض حاده در زمستان اندک طول میکشد زیرا که سردی هوا اخلاط
را خام میکند و در نضج تاخیر می نماید و دلیل برین کوتاهی نوبت حمی ربع و مواظبه در زمان تابستان که اوقات حاره است و طول آن هر دو در خریف و زمستان از اوقات
بارده و هرگاه بصاحب حمیات مطبقه عرق حادث شود و بدان بحران تام نشود پس مدت آن طول کند زیرا که این دلالت کند بر کثرت اخلاط

تدبیر کلی حمیات

بدانکه تب چنین است کثیر الوقوع و متنوع الاصناف و تدبیر اکثر انواع او با هم تباعد تمام دارد پس در معالجهٔ آن تشخیص و عدم تساهل واجب‌تر از سایر امراض باشد تا که طبیب
بر جنس و نوع و فصل حمی و بر معرفت ایام بحران و علامات استفراغات و جمیع جزئیات متعلقهٔ آن واقف شود و از اجتناب تشریب سهل در بحران خصوص در شتم و امثال آن وقت
نباشد بعلاج تب اقدام نماید و صاحب مزاج حار یابس کثیر الاستفراغ [illegible] زیرا که حرارت [illegible] می انجامد
و جمیع اشربهٔ غیر حامضه در مزاج صفراوی احتمال استحاله بصفرا دارند بخلاف اشربهٔ نیلوفر که این بالخاصیت [illegible]
مانع استحاله است بنا بر استیلای مائیت بر صفرا و شیر با ترنجبین [illegible] و آب سرد در حمیات شدیده
مفید است خصوصا کسی که معتاد بود بشرب آب سرد و قوی المزاج باشد مگر آنکه احشا ضعیف یا در آن ورم بود یا آنکه خلط غلیظ و خام باشد و تناول
خاصیت عجیب برای دفع حمیات یافته اند و آنرا در اکثر حمیات استعمال میکنند و هرگاه در احشا ورم بود کنجبین استعمال نباید کرد و در حمیات مفید بود
روغن در حمیات باعث ازدیاد عفونت است و روغن بادام ازین مضرت خالی بود لیکن درین هم تقلیل اولی است و در حمی نزلی چند بادام خوردن
و خوردن عدس بعد زوال حمیات مانع نکس گفته اند و هرگاه با تب قولنج عارض شود تا سده نکشاید ماء الشعیر ندهند و درین وقت حقنه بکار برند
که در اکثر مردم یابس مزاج در اندک حمی و استیلای حرارت غریبه لعاب از دهن جاری میشود و این دلالت دارد بر رطوبت غریبهٔ فضلیه که در ابدان ایشان است
غریبه آنرا گداخته بلکه عدم تشنگی گاهی با وجود حرارت مفرط مزاج میباشد بنا بر آنکه رطوبت زائده بجای آب صرف میگردد و حاجت آن نمیشود پس چنین مزاج
بنا بر خوف ذوبان تبرید واجب است و طبیب ناقص بگمان غلبهٔ رطوبت ادویهٔ حاره داده مریض را در معرض هلاکت می اندازد و انطاکی در تذکرهٔ اولی الالباب نوشته
که برای حمیات مجربات بسیار است بعضی ازان متعلق بحروف و کتابات است و بعضی ازان متعلق بخواص نباتیه و معدنیه و حیوانیه است چنانچه بخور بموم و زهرهٔ
و تعلیق حلق در قصبهٔ سبز که در روز شنبهٔ اخیر از ماه بریده باشند و بخور باستخوان ماهی و دندان فیل و شرب سه قیراط ازان با دو چند آن آبنوس و خضاب کردن دست و پای
بحنا و معصفر و زعفران با کشنیز سرشته در مطلق حمیات مجرب است و کذا التعلیق هفت درم برگ مورد و یک درم حلتیت بر ان چیپ خرقهٔ ازرق بریشم ارجوان و از خواص است
که در شب بسوی قبر مقتول بروند و ازان یک کف خاک بدست چپ بگیرند و خاموش باشند و بجانبی التفات نکنند تا آنکه در راه بجای رسد که از آنجا راه دیگر متفرق شده باشد و خاک
آنجا بدست راست بردارد و هر دو را جمع کرده صاحب تب بنوشد و گرد اگرد خود بپاشد و بخور او کند و کلام نکند تا آنکه عمل تمام شود پس تب زائل گردد باذن الله تعالی
تعلیم اکنون بدانند که چون اجناس کلی حمیات سه جنس است یعنی حمای یومی و خلطی و دقی پس هر یک ازان و اقسام آن جدا جدا بتفصیل تمام و بسط تام

برای افادهٔ خاص و عام بتوفیق خلاق انام بعرض تحریر و سطر میرساند

حمیات یومیه

بدانکه حمی یوم عبارتست از آنکه اول روح طبیعی یا حیوانی یا نفسانی بحرارت غریبه گرم شود و آنگاه آن حرارت بقلب رسد و در آن افروخته و منتشر شود در بدن و بدیگر اعضا و اخلاط سرایت گردد و آنها را گرم سازد و چون حرارت غریبه متعلق و متشبث بروح میباشد پس اگر متعلق بروح طبیعی باشد که در جگرست حمی یوم طبیعیه گویند و تقدیم تخمه و سوء هضم و تناول اغذیه و اشربه و ادویه گرم نشان اوست و اگر بروح حیوانی که در قلب است متعلق بود حمی یوم حیوانی خوانند و تقدیم غم و فرح مفرط و غضب نشان وی است و اگر بروح نفسانی که در دماغ است تعلق داشته حمی یوم نفسانی گویند و تقدیم هم و فکر و سهر دلیل آنست و از این معلوم شد که حمیات یوم بحسب ارواح ثلثه سه قسم است یعنی حمی یوم طبیعیه و حیوانیه و نفسانیه و حمی یوم را حمای روح نیز گویند بسبب تعلق او بدان و در زبان یونانی افیمارس و بقول بعضی افیماریس نامند بنا بر اشتقاق و از اسم حیوانی که متولد میشود و بیک روز می میرد و آنرا انبات الیوم گویند و این تپ را حمی یوم از آن نامند که تپ مذکور بسبب تشبث آن بشیء لطیف یعنی ارواح که بسرعت تحلیل میشود اکثر یکروز است که یکشبانه روز تجاوز نکند بشرطیکه بحمیات دیگر منتقل نگردد و آن چندان خطرناک نیست مگر آنکه گاه بحمیات دیگر دقی یا عفنی منتقل می گردد و اگر در تدبیر آن خطا کنند.

اسباب حمیات یوم

بدانکه حدوث آن از اسباب بادیه یعنی خارجیه و یا بدنیه و یا نفسیه یعنی لاحق بروح اولا مثل غضب و غم باشد و شیخ الرئیس و بعض شراح قانون مینویسند که اسباب جمیع اصناف حمای یوم اسباب بادیه منحصر بالذات و یا بالعرض است منجمله ملاقیات بدن از خارج مثل گرمی آفتاب و حمام وغیره و متناولات از اغذیه و ادویه حاره و انفعالات بدنیه مثل ریاضت متعبه و نفسانیه چون غضب و از اوجاع و اورام ظاهری زیرا که تسخین اورام باطنی از ارواح تجاوز میکند و گاه بعضی از آن حادث از سده و تخمه میباشد و آن حمی یوم است که سبب آن بادی نیست بلکه بدنی است و اسباب آن بادی بود و یا بدنی و در اشتداد بدان حد نمیرسد که تجاوز نماید از آنچه بروح بدان متشبث شده و اگر از آن حد تجاوز نماید در دق و یا در یکی از حمیات خلطی افتد زیرا که اسباب بادیه گاه اسباب متقادمه یعنی سابقه را بحرکت می آورند پس اگر تحریک آن بعفونت کند حمیات عفونیه پیدا شود و اگر این تقادم بخلیه حمی دق گردد و بعضی مردم گمان کرده اند که حمای یوم نمیباشد مگر از تعب بدن و روح و این غلط است زیرا که گاهی از فرح مفرط نیز حادث شود و این حمیات در اکثر امر زائل میگردد در یکروز و گاه از سه روز تجاوز نمی نماید و اگر از این قدر تجاوز کنند باید دانست که آن انتقال بجنس دیگر از حمیات نموده و معنی انتقال آنست که تشبث حرارت از روح بسوی اعضا یا اخلاط تجاوز نموده و این قول محقق نیست چه جالینوس گفته بسا است که حمای یوم تا شش روز باقی می ماند و بعد از آن انقضای تام می یابد و غیر آن از حمیات مثل این نمیباشد هرچند انتقال بجنس دیگر نماید زیرا که بعد آن اثری البته می ماند و انقضای حمی یوم چنان باشد که اصلا اثری از آن باقی نمی ماند و این تپ یعنی حمی یوم سهل العلاج بسبب قبول روح مر تلطیف و صعب المعرفت است و همچنین ابتدای دق که اصعب است بسبب عدم ظهور علامات و اسرع مردم از روی وقوع در حمیات یوم و اشد ایشان از روی ضرر بدان اگر تدبیر غلط بر ایشان در این حمیات کرده شود کسی است که مزاج آن حرارت و یبس غالب باشد پس بسرعت از اندک سخن مؤدی بحمای دق میگردد و اگر اعضای اصلی گرم گردند و یا بعفونت منجر گردد اگر اخلاط گرم شود و بعد او بدنی که در آن حرارت و رطوبت غالب تر باشد و آن زودتر مؤدی بحمیات عفنیه میگردد و بعد او کسی که در آن حرارت بیشتر باشد یا بدنی که یبوست در آن بیشتر باشد و کسی که مزاج او حار یابس باشد چون او را گرسنگی و تشنگی بهم رسد و مقارن او بیداری کشد و یا تعب نفسانی و یا تعب بدنی نیز و دی او را حمای یوم هم میرسد باندک قشعریره و چون تدارک آن نمایند و فی الحال طعام خورانند بزودی او را حمای عفنی عارض گردد بسبب هیجان صفرا و اگر تشنگی غذا بر آن کنند و تلطیف تدبیر نمایند مؤدی بحمی دق شود صاحب کامل گوید که حمی یوم از اسباب بادیه حادث میشود و اسباب بادیه مولد حمی یوم چهار قسم است یکی جنس اشیائی که بدن از خارج ملاقی شوند یا آنچه مسخن او بالفعل باشد مثل حرارت آفتاب و آتش و هوای حمام چون آن یکشت را طول دهند و یا آنچه تسخین او بالقوه نماید و آن استعمال ادویه است که قوت ادویه حاره بدان مخالط باشد مثل آب قیر و آب کوگرد و یا آنچه تکثیف مسام نماید بالفعل مثل غسل بآب سرد که منافذ خالی را در باطن بدن مختنق سازد و یا آنچه تکثیف آن بالقوه نماید مثل انغماس در آب شب و جمله ابدان چنان نیستند که هرگاه متکاثف شوند حمی یوم بآن حادث شود بلکه ابدانی که از آنها بخارات حاره بسبب ... متحلل گردد پس هرگاه کثیف شوند آن بخارات را از تحلیل منع کنند و حرارت در آن محتبس گردد پس اگر مواد ردیه اندر آن است نیز متعفن باشد از آن حمی گرم حادث شود

واگر مستعد بعفونت باشد از آن حمی عفنی بحسب نوع فساد و جوهر بدن پیدا گردد و حمی حادث از آن حمی سلطبقه حادث بسبب نوعی خطر باشد دوم جنس اشیائی که بدن را لاحق شوند مثل اغذیه و ادویه حاره سوم جنس حرکت مفرط یا برای بدن مثل ریاضت متعبه و یا برای نفس مثل غضب و غم و هم و بیداری چهارم جنس امراضی که در اعضای ظاهر بدن بادیه عارض شوند مانند بثور و ورم حار حادث در کنج ران بسبب قرحه یا پس حرارت از کنج ران بعضو بعضو متأدی گردد تا آنکه از قلب سد و از آن در شرایین بسوی سائر اعضا نافذ شود

علامات خاصهٔ حمیات یوم

ممیز از حمیات دیگر بقول شیخ از خواص حمی یوم است که آن از اسباب متقدمه بدنیه سابقه نمیباشد بلکه اسباب آن در جمله میباشد و مبتدی به تضاغط نبود و آن در اکثر ازمنه ابتدا بلرزه و قشعریره و سستی و یا به فرو رفتن حرارت بمیل کسل و خواب فرو رفتن نبض اختلاف و صغر آن نمیکند بلکه گاهی در ابتدای او شبیه به سردی و یا اندک قشعریره در شخص بسبب رسیدن بخار کیموس حار بأعصاب عارض شود و بسرعت زائل میگردد و گاهی در آن بندرت لرزه عارض میگردد و بسبب کثرت ابخره موذیه عضلات تخلخل آن قوت اشتعال آن غیر لاذع متقشف باشد بلکه اندک خوش آینده بود مثل حرارت بدن تعب کشیده و صاحب سکر و گاهی مسرور اول بول نضیج و نبض نیک باشد پس حکم باید کرد که حمای یوم است زیرا که بول بدین متغیر میگردد از جهتیکه حمای یوم است و همچنین بر آن نضیج غیر مائل به تغییر از رنگهای اخلاط بود و گاه در بول غمامه متعلق و گاه طافی می شد با نیکوئی رنگ اما اگر اتفاق افتد که رنگ آن بر رنگ اعتدال نباشد قوام آن البته معتدل باشد و رنگ آن مع اعتدال قوام بدان جهت متغیر میگردد که سبب تغییر لون مقارنت آن میکند و اگرچه با آن تب نباشد چنانچه در حمای تعبیه و مانند آن گفته آید و نبض در آن مائل بتواتر و قوت و عظم میباشد بسبب شدت حاجت و عدم ضاغط مگر در حمی که از انفعالات نفسانیه باشد مثل هم و حزن که در آن هنگام نبض ضعیف باشد و یا در فم معده خلطی لذاع یا برودتی موذی باشد و یا سببی دیگر از اسباب ضعف نبض غیر تب بود و کم است که با آن نبض مختلف باشد بسبب عدم آفت در قوت و اگر باشد با انتظام بود و بسبب ضعف سبب آن اگر مخالفت این نماید پس بسببی دیگر خواهد بود مقدم بر حمی و یا مقارن آن مثل تعب شدید و یا وجع شدید در احشا و مانند اینها و گاه نبض صلب میگردد بسبب بهم رسیدن برودت شدید مکثف سرد و یا حرارت آفتاب تیز مجفف و یا تعب شدید مجفف و یا گرسنگی و یا بیداری و یا غم و یا استفراغ و غیر آن که موجب تجفیف گردد و گاه حرکت انبساط آن سریع و انقباض آن بطی میباشد و سریع نمیگردد و زیاده تر از نبض طبیعی مگر بندرت و سرعت آن قلیل میباشد زیرا که در آن حاجت بترویح زیاده تر از حاجت باخراج بخار فاسد بود بجهت آنکه بخار در آن فاسد نبود بقیاس معتدل بلکه گرم بقیاس آن بود و چون شناخت حال نبض و انقباض او مشکل گردد از نفس حال او را دریافت نمایند و نبض بعد از زوال حمی یوم بعادت طبیعی آن بدن عود می نماید و این علامت جیده قوی بر آنکه هر چند بول و نبض در آن نیکو نباشد دلالت بر حمای یوم کند و اگر چنین نباشد لازم نیست که حمی یومیه نباشد زیرا که در بعضی حمیات یوم مثل تعبی و تخمی وجعی اکثر بول رنگین و نبض مختلف یا ضعیف یا صغیر میباشد **و از دلائل** حمی یوم آنست که ابتدای آن سبک ملایم باشد و زمانه تزید آن از دو ساعت زیاده نباشد و با منتهای آن اعراض شدید مصاحب نبود و حمی عفنه بعد این بود و ایضا در آن اعراض صعب و حدت حرارت شدید نمیباشد و با آن اوجاع راس و پشت و مانند آن کم میباشد و اگر با آن صداع یا وجع باشد ثابت لازم نباشد بعد زوال آن و این دلالت می نماید بر آنکه حمی یومیه است و اکثر زوال آن بعرق و نداوت و تری بدن شبیه بعرق طبیعی میباشد نه مثل خلطی و ایضا نه شدید الافراط در کمیت بود بسبب عدم ماده بلکه قریب از عرق طبیعی میباشد در مقدار او چنانکه او قریب از آنست در کیفیت آن پس اگر عرق بسیار بینند حمای یوم نخواهد بود بلکه خلطی بود **و از آنچه** تجربه حمی یوم بدان میکنند اینست که صاحب او را در حمام داخل کنند پس اگر مکث در آن مثل قشعریره غیر معتاد پیدا کند معلوم کنند که آن تب حمی عفنیه است و صاحب او را از حمام فی الفور بیرون آرند و اگر حال او مطلقا متغیر نگردد آن حمای یوم باشد

اسباب انتقال حمی یوم

بدانکه حمای یوم بسا است که منتقل میشود بحمیات دیگر بقدر یکه بران اعضا و اخلاط را در استعداد دریابد و بقدر یکه مقارن گردد بسوی آن از اسباب دیگر مثل جوع یا سهر و غیر آن از خطا در تصرف غذا مثل آنکه اگر حال اقتضا نماید که صاحب او را غذا داده شود یعنی اگر مزاج آن حار یابس و اخلاط صفراوی یا دموی حار باشد و طبیب خطا کند و آن را غذا ندهد بزودی انتقال نماید در ابدان صفراوی و لاغر بحمای دق اگر اعضای اصلی گرم گردند و یا بحمای محرقه اگر در صفرا حدت احتراق بهم رسد و در ابدان لحمی دموی سبب سونوخس که آن حمای دموی غلیانی بلا عفونت است بسا است که انتقال می نماید بحمای عفونی و همچنین اگر حمای یومیه محتاج بمعاونت در تفتیح مسام و تخلخل جسم باشد و نفرماید حرارت مشتعل گردد اندر اخلاط محتبسه در بدن باشد تا حالی که بقوت گرم کند و متعفن سازد

علامات انتقال حمی یوم بحمیات دیگر

دلیل آن اینست که حمای یوم به بدن عرق و یا نری و دنی بدن و یا با عرق اندک بغیر نقار بعرق فرونشیند و مدت انحطاط آن طویل متعسر باشد بغیر آنکه نبض بحالت اصلی آید بلکه در نبض اثری از تپ باقی بود و اگر صداع باشد باقی ماند و این همه آثار دلالت بر انتقال آن بحمای عفنی خلطی یا دق می نمایند و اگر اسباب شدید باشند و بسبب آن طول کند انتقال بدق نماید پس اگر منتقل بدق گردد نبض شریانها بسیار گرم معلوم شود و حرارت تپ یکسان آهسته در همه اعضا نماید و بعد امتلاء و نزد تناول طعام زیاده تر گردد و نبض حافظ استوا یا صلابت و [illegible] باشند و سایر علامات دق که مذکور گردد نمایان باشد و چون انتقال نماید بحمای سوی غیر عفنی که سونوخس نامند عروق بدن ممتلی و برخاسته و نبض عظیم و ازدیاد حرارت و انتفاخ چهره نماید و چون منتقل بحمیات عفونی گردد اقشعرار و فتور بدن و اختلاف نبض و صغر و تفاوت انحطاط آن ظاهر شود و حرارت سوزان یا لسع مانند و اعراض اشتداد نماید و ابوال پس گاهی در آن نضج قدیم باقی ماند و در اکثر نضج ظاهر نگردد

اصناف حمیات یوم

بدانکه این تپ [illegible] باعتبار اسباب [illegible] بسیار است [illegible] بعضی منسوب باحوال نفسانیه و بعضی منسوب باحوال بدنیه و بعضی منسوب بامور خارجیه [illegible] هر یک از آنها عارض گردد [illegible] باحوال بدنیه [illegible] بافعال [illegible] منسوب [illegible] افعال و حرکات [illegible] مثل احتراق [illegible] آفتاب و سموم [illegible] امتناع [illegible] عارض شود و یا از تناول چیزی حار از طعام و شراب و دوا [illegible] با آنکه [illegible] و اقسام آن اگر کسی [illegible] اسباب [illegible] غیر سوزان باشد [illegible] عرق [illegible] مثل خشونت زبان و تواتر نفس و غیر آن که اند [illegible] بعد شناخت اقسام آن چنین باید کرد که اگر [illegible] مذکوره [illegible] نبض مائل [illegible] و ضعف باشد [illegible] حرکت چشم [illegible] سکون حرکت آن و چهره مائل بزردی و خشکی [illegible] اعضا [illegible] بود حمی یوم غمیه یا فزعیه باشد و فرق میان هر دو از تقدم غم یا فزع و اختلاف نبض باید کرد و اگر این اعراض غمیه موجود بود الا حرکت چشم [illegible] آن بسوی خارج و مائل [illegible] باشد و نبض [illegible] نبود بلکه [illegible] ضعف مائل بعظم بود بدان اندک شهوق باشد حمی یوم همیه باشد و اگر آثار مذکوره موجود بود الا حرکت چشم معتدل باشد نه مائل بغور و نه بخروج بود و مائل بغور باشد و نبض [illegible] و اکثر معتدل بود و چهره مائل بزردی باشد حمی یوم فکریه باشد و اگر چهره سرخ یا زرد و منتفخ باشد شبیه بانتفاخی که [illegible] بود و چشم سرخ و بیرون [illegible] باشد [illegible] عارض شود و قاروره سرخ حاد محسوس گردد [illegible] و نبض [illegible] حمی یوم غضبیه باشد و اگر تقدم بیخوابی و ثقل اجفان [illegible] آن و فرو رفتن چشم باشد [illegible] بول با زردی یا سفیدی آن و ضعف و صغر نبض و زردی چهره و انتفاخ آن بود و کسر و ماندگی در اعضا گویند حمی یوم [illegible] باشد و اگر سبق خواب [illegible] بسیار خصوصا خلاف عادت باشد و امتلای بخاری در نبض بود حمی یوم نومیه [illegible] باشد و اگر علامات [illegible] باشد مگر آنکه [illegible] چشم [illegible] فرح باشد غیر [illegible] و تواتر در نبض کمتر بود حمی یوم فرحیه باشد و اگر علامات آن [illegible] غمیه باشد الا اختلاف در نبض [illegible] مضطرب بود و اضطراب آن و گشاده ماندن آن حمی یوم فزعیه باشد و اگر تقدم تعب و زیادتی گرمی [illegible] از دیگر اعضا بود و ماندگی [illegible] بدن محسوس شود و گاهی در آخر آن نداوت عارض گردد و اگر تعب معتدل بود [illegible] باشد

مانع عرق نباشد و اگر تعب مفرط بود نداوت و عرق کمتر باشد و جلد خشک گردد و گاهی تابع او شود خشک بود و نبض صغیر ضعیف و گاه مائل بصلابت باشد و بول زرد
حاد رقیق بود حمی یوم تعبیه باشد و ملمس جلد در تعب بحسب هوا باشد پس اگر هوا گرم بود ملمس گرم شدید الیبس نماید و اگر هوا سرد باشد ملمس جلد سرد قلیل الیبس بود
و اگر وجع در سر یا چشم یا گوش یا دندان یا مفاصل و اطراف یا قولنج یا بواسیر و غیر آن از اوجاع و الم‌ها باشد حمی یوم وجعیه باشد و اگر مقارنت غشی و سقوط قوت
بغیر علامات حمیات یوم دیگر باشد و نبض در آن مختلف الاحوال بود که گاهی ساقط و باطل گردد و هنگام غلبه برودت و گاهی سریع و ظاهر شود نزد استیلای حرارت
و مشابه نبض اصحاب بول خشک بصلابت مع دودیت باشد حمی یوم غشیه بود و اگر گرسنگی یا تشنگی بسیار کشیده باشد و نبض خشک و ضعیف صغیر بود و گاهی میل
بصلابت کند حمی یوم جوعیه یا عطشیه باشد و اگر حمی یوم بدون ظهور سببی از اسباب بادیه عارض شود و طول الانحطاط باشد و خصوصاً چون بدون استفراغ و نداوت
و تری بدن انحطاط پذیرد باید دانست که حمی یوم سددیه است و علامات امتلا در ابدان کثیر الدم مثل جوانان دموی مزاج و مولد آن یا غلیظ الاخلاط و لزج تاکید
بر تشخیص این تب نماید و فرق میان امتلای دموی و خلطی دیگر چنین کنند که درین تب آنچه عطش سدد بسبب غلظ اخلاط و لزوجت آنها باشد بران علامات معلومه برای آنها
دلالت کند و کسل و تهبج و ترهل و سفیدی رنگ و کثرت آب دهن مع امثال آن در بلغمی و لاغری و خشکی و عظم طحال و سوداویت مزاج در سوداوی باشد و در آنجا انتفاخ بدن
و تمدد و سرخی و غیره علامات کثرت خون نباشد و آنچه عطش بسبب آن امتلای خون باشد علامات امتلای آن از سرخی چهره و پر شدن رگها و انتفاخ و تمدد و غیره آن
در بدن ظاهر بود و اگر سدد افراط کند نبض صغیر باشد و اگر مفرط نبود و صغر نبض مع احیب نباشد و اگر تغیر آروغ بد خامیت و بول عدیم النضج مائی باشد و وجود تخمه و فساد
هضم و عطش هم لهیب یافته شود و اگر سبب تخمه سهر باشد در روی تهبج و در پلک ثقل نیز بود و حمی یوم تخمیه باشد و هر گاه آروغ متغیر بصحت گردد و بشفای او حکم باید کرد و اگر
تقدم اورام ظاهری باشد و چهره سرخ و منتفخ زائد از حال صحت بود و لازم حرارت شدید نباشد بلکه آنکه تابع حمی بود و نداوت از بدن ترشح کند و نبض عظیم سریع متواتر
باشد و بول مائی سفید بود حمی یوم ورمیه باشد و اگر تقدم ترک حمام معتاد و غلبه چرک و شستن گرد و غبار بر جلد و با خشکی و درشتی پوست بدن و سرعت و صغر نبض سددیه
بول بود حمی یوم تشنفیه باشد و اگر تقدم سیر در هوای گرم یا در آفتاب یا در حمام گرم اتفاق افتد و شدت التهاب سر گاه با ثقل و امتلای سر بود و یا نفس عظیم باشد
و ظاهر بدن بسیار گرم از دخول آن بود و تشنگی کم و گرمی و سوزش چشم و یبوست جلد و چه و گرمی آن و صغر و سرعت نبض بود حمی یوم حریه شمسیه یا حمامیه باشد و اگر
تقدم رسیدن سردی یا غسل با آب سرد اتفاق شود و بدن در ابتدای لمس غیر شدید الحرارة معلوم شود و بعد طول لبث دست بر بدن حرارت زیاده محسوس گردد و نبض مثل نبض بردیه
و جوعیه در صغر زیاده نبود بلکه سریع باشد مگر آنکه سردی شدید بود و گاهی میل بصلابت کند و چشم غائر نباشد بلکه گاهی منتفخ بود و قاروره گاه سفید و گاهی رنگین باشد
حمی یوم استحصافیه از سردی باشد و اگر تقدم اغتسال با آبهای قابض بود و چسپیدن جلد بر استخوان مثل جلد خشک کرده شده و دباغت آن در مثل آب زاج و پوست انار
و غیره داده شده مشاهده گردد و بعد ثانی از مس ست حرارت زیاده محسوس گردد و نبض ضعیف تر و صغیر تر و سریع تر باشد و بول شدید البیاض و رقیق تر مثل بول
بز بود و در بدن لاغری و در چشم غور نبود حمی یوم استحصافی از میاه قابضه باشد و اگر چهره و چشم سرخ و گرم و قاروره سرخ و دهن خشک و ذائقه آن تلخ و حرارت و لهیب
در موضع جگر و معده باشد حمی یوم شرابیه یا غذائیه یا دوائیه باشد و فرق میان هر از تقدم تناول هر یک از آن ظاهر گردد و اگر با علامات نیز او ز کام عارض شود معلوم شود بو حمی یوم نزلی و زکامی

معالجات حمی یوم بطریق کلی

باید که بعد تشخیص سبب با زاله سبب موجب آن بپردازند چنانچه در حمی و همی و فزعی و فکری ازاله آنها واحد کنند و مفرحات بارده دهند و تبرید قلب و ازاله غم نمایند و همچنین در غضبی
و سهری و تعبی و وجعی و جوعی و عطشی و تخمی نیز ازاله هر واحد نمایند و اگر ازین تدبیر نرود علاج تب بلغمی کنند یعنی تبرید خفیف دهند با لجمله در همه تبرید باشد به تدبیرهای استحکام خاصه
نمایند و درین حمی حاجت بفصد و حجامت کمتر افتد و بقول قرشی علاجش مقابله سبب است مثل تفریح و تسلی در غضبیه و غمیه مثل استهانت فرح در فرحیه و مثل تغذیه
در جوعیه و مثل استفراغ در امتلائیه و مثل تفتیح در استحصافیه و سددیه و مالش ملایم بدن و سکنجبین بزوری بالغ النفع است و گاهی بادی حاجت باشیره تخم خیار افتد و تبرید
و ترطیب در اکثر حمیات یوم بلا تحقیق با غذیه و اشربه و شموم و مسکن بارد پس حمام مرطب معتدل الهوا نمایند و شیخ میفرماید واجب است که جمیع اصحاب حمیات یومیه را غذای
سریع الهضم بخورانند بهر آنکه محموم علیل است و علیل موثف و آن قادر بر اصلاح غذای ردی و بر هضم غذای بطی الهضم نباشد لیکن بعضی را مانند صاحب حمای یوم تعبی و تخمی

و جوعی و کسانی که در ابدان ایشان صفرا بسیار باشد و کسی که شکوه از تشنج سر و در ابتدا نماید بتناول لقمهٔ نان در آب یا در شراب ممزوج کرده رخصت داده اند تا ناقه تر باشد و همچنین
چنین کسان را غذا دهند و اگر چه در ابتدای تب باشد و بعضی مانع از ترفه یعنی توسع در غذا نموده اند و اشاره بتلطیف یعنی ضد ترفه کرده اند مثل حمی سددی و حمی استحصافی و ورمی
و اولی آنست که تاخیر تغذیه تا انحطاط نمایند سوای آنچه استثنای آن کرده شد و آن تعبی و جوعی و غمی است و در اینها تاخیر غذا مناسب نیست و آب سرد دادن مناسب است
که در اول امر منع نکنند زیرا که قوت قوی است و خوف ضعف آن نیست و آن افضل علاج است در تبرید روح و اعضا لیکن اگر در آنجا ضعف در احشا باشد و یا تب امتداد
نماید و یا حمی سددی بود بهتر آنست که اکثار در آن ننمایند و کثرت امر حمام برای ایشان نزد انقضای نوبت در حمیات یوم برای چند اغراض است یکی ترطیب دیگر تعریق
و تحلیل مسام و دیگر تبرید در ثانی الحال لیکن هنگامی که خوف وقوع عفونت اخلاط باشد منع کنند و باید که صاحب حمی سددی از حمام اجتناب نماید بهر آنکه بسیار باشد که حمام
تب را بمرض عفونی نماید و همچنین تخمی مگر در اخر امر نزد اتساع مسام و انحدار تخمه که در اینجا نیز حمام کردن واجب است و صاحب زکام حمام نکند مگر آنکه احتراقی باشد و جمیع صاحبان
حمیات یوم را واجب است که جلوس را در هوای حمام طول ندهند بلکه در آب آن چندانکه برای ترطیب و تبرید خواهند مگر صاحب حمی استحصافی و تکاثفی که ایشان طول دهند
جلوس را در هوای حمام حتی که عرق کنند و اما تمریخ اگر بطریق انصباب یا طلا باشد تسدید مسام نماید پس عفونت زیاده کند و آخر هر حمی یوم حادث از سده ظاهری مثل استحصافی
و تقشفی یا سده باطنی مثل سددی پس اگر با تمریخ دلک اشتر یک کنند تفتیح مسام نماید بعده اگر رطوبت بسیار را ملاقی گردد تحلیل آن کند و اگر بلا فاصله رطوبت اندک کند تنشیف بدن
نماید و اما استفراغ پس سوی آن اصحاب حمی یوم را احتیاج نیست مگر صاحب حمای سددی امتلائی و تخمی و کسی را که در حمای استحصافی بدن آن از مواد ممتلی باشد ابو سهل
گوید که معالجه جمیع اقسام حمی یوم علی العموم بحمام و بغذا کرده میشود و معالجه هر واحد از آن خصوصا باین طور کرده میشود که استعمال حمام و غذا بطریق دیگر بحسب طبیعت سبب
فاعل آن گردانند مثلا کسی را که این تب از قبیل استحصاف بدن و از قبیل ورم در لحم رخو باشد آن محتاج بود بلبث کردن در هوای حمام زیاده تر نظافته کسی که تب او از قبیل
استحصاف بدن باشد و اما کسی را که این تب از قبیل هم یا تعب یا سهر یا غم یا سموم باشد آن بلبث در آب گرم محتاج تر بود و این برای ترطیب بدن او بود لا سیما کسی که
حمای او از تعب یا از سمائم یا از احتراق باشد و اما روغن پس کسی را که حمی یوم از قبیل تعب باشد تاثیر آن نمایند و بدان مالش باهستگی و نرمی بسیار کنند چنانکه ترطیب او نماید و اما
سایر اشخاص که ایشان را مس لاحق شود بسبب از اسباب دیگر باید که استعمال روغن کمتر از صاحب تعب نمایند و کسی را که حمی یوم از قبیل ورم در لحم رخو باشد پس حاجت او بروغن کمتر
از حاجت صاحب حمای استحصافی بود و باید که مقدار طعام برای اصحاب حمی یوم بحسب سبب فاعل تب مقرر کنند پس کسی که تب او از تعب باشد می باید که طعام او بسیار و سهل الانهضام
و در حرارت کثیره باشد و کسی که تب او از بیداری یا از عوارض نفس باشد باید که اغتذا به استحکام بغذای مرطب مولد خون محمود کنند و کسی که تب او از استحصاف بدن یا از
ورم در لحم رخو باشد باید که در آن تدبیر بلطف استعمال نماید و اما شراب کسی که تب او از تعب و سهر و هم و غم باشد انتفاع بدان یابد بهر ترطیب و تسخین او چون مقدار معتدل
استعمال کنند و اما کسیکه تب او از استحصاف جلد یا ورم در لحم رخو باشد آن را شراب مضر بود زیرا که در ماده او افزاید و اما کسیکه تب او از غضب یا تناول چیزی حار یا حر آفتاب
شمس یا سموم باشد آن را شراب صالح نبود زیرا که حرارت او زیاده کند و حکیم باید که معدل قصد معالجهٔ هر حمی یوم بضد سبب فاعل آن نمایند مثل آنکه معالجهٔ حمی سهریه بخواب
و آنچه از تعب باشد براحت و آنچه از هم بود بتسلی کنند و هر چیزیکه خاطر را مشغول دارد و نفس را مسرور آرد نافع است برای حمیاتی که از اسباب و عوارض نفس باشد و آنچه از ورم
لحم رخو باشد معالجه بعلاج آن ورم نمایند حکیم جالینوس گوید که چون مدار علاج جمیع امراض بر دادن غذا و آب سرد و ندادن آنها و کردن استفراغ و نکردن آن و رفتن در حمام
و نرفتن در آنست در علاج این تب تدبیر این امور ظاهر کرده میشود اما غذا پس هیچ کس از صاحبان حمی یوم از غذا باز ندارند مگر کسی که سبب تب او تخمه باشد و دیگران
را غذای لطیف و زود گوار باید داد تا از آن خلط نیک تولد کند خاصه مردم صفراوی را و کسی را که در ابتدای تب فراش یافته باشد اگر در آغاز تب هم باشد نواله چند نان
در آب خالص یا در گلاب یا در آب انار یا در آب سرد ممزوج بشربت نیلوفر بدهند و اگر سبب تب ماندگی یا خفت در نیج و نا یافتن غذا بوده باشد آسایش گزینند و اگر سببش سده
و انسداد مسام و کثافت جلد باشد ریاضت معتدل و مالش بخرقهای درشت یا بدستهای مختلف فرمایند بعده در حمام فرستند تا اخلاط لطیف گردد و مسام بگشاید و عرق
بسیار آید و ابخره تحلیل پذیرد و صاحب حمی استحصافی و تکاثفی را حمام سود مندترین چیزیست باقی بر قول شیخ گذشت انطاکی گوید که آنچه از سبب معلوم مثل گرمی تابش
و ورم باشد تدبیرش تدبیر آن مرض است یا از قلت غذا بود علاجش تناول غذاست و همچنین قطع اسباب مهر شده اول پس تدبیر بدن پس اگر از حرارت باشد

تبرید بپوشیدن پارچه کتان و صندل و شمیدن مثل گل سرخ و بنفشه و نیلوفر و بوییدن و خوردن آنها و تدهین به روغنهای آنها و تبرید هوا و لا آب اگر فصل گرما باشد و الا تقدیم
نشستن در آب نیم گرم کنند تا مسام متخلخل گردد و بعده آب سرد برای تسکین حرارت و حبس آن بریزند و خوردن اغذیه رطبه خصوصاً ماء الشعیر مثل کدو و خرفه و شرب ماء الشعیر بعناب
و آلو و تمر هندی و از مجربات دران قی کردن با آب هندوانه و سکنجبین ساده است و همچنین نوشیدن شربت فواکه و ماء الشعیر با روغن و مکیدن انار بعده اگر تشنج یا صداع احساس نمایند
پس مجرب آنست که بگیرند گلقند سی درم عناب بیست عدد خمیره بنفشه تمر هندی سپستان هر واحد دوازده درم و اگر قبض شدید باشد برگ سنا شش درم و اگر صداع قوی باشد
جوش مثل گلقند اضافه کنند و همه را در شش صد درم آب شیرین بجوشانند تا یکصد درم باقی ماند صاف کرده بنوشند و این مجرب است احتیاج تکرار او کمتر افتد و هرگاه سبب حمیات
یوم برودت باشد یا بدن مائل بسوی آن یا مزاج بارد یا موجب او غذای بارد باشد از مجربات اینست که قی بشکر گرم کرده فرمایند و تجربه کرده ام و در علاج حمی یوم نفعیه استعمال گلاب
و صندل شمر با و طلای آن و در قلیه آب سیب و امرود و گلاب که در آن عنبر حل کرده باشند و در کبدیه آب عناب و گلاب بکافور در گرما و جوانی و الا بنفشه و صندل اکنون تنبیه تا
اینجا علاج کلی حمیات یوم مذکور شد اکنون علاج جزئی هر قسم آن جدا جدا بقلم می آید حسب سبب بکار برند

علاج حمی یوم غمیه

که از حرکت روح بسوی داخل و اختقان او در آن بسبب فرط غم عارض میشود و ازالهٔ غم باقسام کلام و حیلها نمایند و نغمهای سرور آور و حکایات نادره بشنوند یا قوتها و مفرحات
بارده بخورند و از مشروبات عرق بید مشک و کیوره و گلاب و عرق گاوزبان و عرق نیلوفر و شربت انار و سیب و نیلوفر مانند آن بنوشند و گاهی احتیاج باستعمال شیره خرفه
و کاهو و مغز تخم کدو مانند آن افتد و صندل سفید و آب کاسنی سبز و کشنیز تر و کاهو و کافور و گلاب بر سینه طلا نمایند و تخلیه مرخوشبو نمایند و روغنهای سرد خوشبو مثل روغن بنفشه و نیلوفر
بمالند و فواکه بارده مثل خیار و ترنج بخورانند و یا خمیره مروارید ساده یا ترش بکتوله لاجورد مغسول با شیر هر یک یک ماشه آمیخته ورق نقره و یکعدد چیچه بخورند بالا شیر خرفه
و مغز تخم کدو هر یک هفت ماشه لعاب گاوزبان پنج ماشه در عرقیات مذکوره برآورده شربت یاقوت علی خان سه توله یا شربت نیلوفر داخل کرده تخم شربتی پنج ماشه یا تخم بالنگو
پاشیده بنوشند و هر روز لباس نو بپوشند و از چیزهای سخن مخالف پرهیز کنند و شراب ممزوج آب سرد و گلاب و عرق بید مشک بنند و قلیه اسفاناخ بخورند و آب بسیار سرد بنوشند.
اقوال حکما شیخ میفرماید لازم است که تکثیر دخول آبزن نماید و اکثر قصد آن در استحمام با آب حمام گردانند سوای هوای او و بعد از آن کثرت تمریخ کنند به روغنهای آن نافع تر
از حمام است و مفرحات و عطر بارده و شغل [illegible] بر سینه او اطلیه [illegible] از لعابات و عصارات و عرقیات خوشبو دهند و شراب ممزوج آب بسیار بنوشانند که آن برای ایشان بهترین
دوا است **صاحب کامل** گوید کسی را که این تب از غم و هم حادث شود باید که حیله کنند در تسکین غم و سرور نفس او بدانچه ممکن بود و اصناف آوازهای سرور آور مثل نواختن عود
و طنبوره و نغمهای حسنه عجیبه بشنوند و مالش بدن برفق و اندک کنند و در خانه اول حمام داخل کنند و در آبزن معتدل الحرارت در آرند تا بدان حرارت بسوی ظاهر بدن با انتشار
منجذب گردد و اغذیه معتدله مثل لحوم بره و بزغاله و چوجه مرغ و ماکیان و ماهی رضراضی و بادرنگ و خیار و آنچه مرطب بدن باشد بخورانند و در یکدفعه کثرت غذا نکنند و شراب
ریحانی ممزوج آب بدهند بحسب عادت و سن و فصل موجود و اگر موسم تابستان باشد در جاهای سرد بنشانند و اگر زمستان بود در مواضع معتدل و استکثار خواب نمایند
و ایام متوالی این تدبیر عمل آرند تا حرارت در ابدان ایشان منتشر گردد **ایلاقی** و جرجانی مینویسند که در علاج حمی یوم غمی عنایت بدل بیشتر مصروف دارند و حکایات خنده آور زیبا
عجیب و الحان خوش و مانند آن مشغول باید کرد و اغذیه لطیف سریع الهضم و مرطب چون بیضه نیمبرشت و ماهی تازه خرد و قلیه کدو و خیار و اسفاناخ و ماش مقشر و کشک جو و دوغ تازه
صاف کرده بتفاریق و اندک اندک باید داد تا بر معده گران نشود و چون از گرمابه و آبزن فارغ شوند روغن بنفشه و نیلوفر و کدو بر همه بدن باهستگی بمالند و شراب ممزوج آب بالمناصفه
دهند و بر بستر نرم خوابانند و عطرهای و گلهای بارد رطب بویانند و از جماع اجتناب نمایند و بر سینه اطلیه بارد رطب چون لعاب اسبغول و آب برگ خرفه و برگ بنفشه و گلاب و صندل
و اندک کافور طلا نمایند چند روز بدین تدبیر مشغول باشند تا ایمن شوند و حمی یوم جنسی مگیر از اجناس تپها نگردد و **ابن الیاس** گوید که تضمید سینه بصندل لین و گلاب کنند و صبح شربت سیب
یا شربت به یا شربت نارنج هر کدام که باشد ده درم و گلاب سه درم بر برف سرد کرده با مفرح بارد یک مثقال بنوشند و بخیره هندی و غیره غذا سازند و شغل بازی شطرنج و سیر تماشا [illegible]

علاج حمی یوم همیه

که در وی از کثرت اهتمام بمعنی مطلوب و حرکت سخت برای روح سخن موقع در حمی عارض میشود و علاجش مثل علاج غمیه نمایند لیکن جانب [illegible] بیشتر باعانت [illegible]

زیرا که هم و فکر به تقلیبات [illegible] تعلق [illegible] ایشان [illegible] که عادت [illegible] و غنهاء و ریاحین [illegible] خوشبو [illegible] باستماع افسانها و سیر [illegible] کتابها [illegible] حکایات [illegible] مشغول [illegible] باید [illegible]

علاج حمی یوم فکریه

گاهی از کثرت فکر و اموز حمی مشابه [illegible] عارض شود و علاجش به علاج [illegible] زیادتی [illegible] واگر تفکر [illegible] کاری باشد که شادی افزاید گاهی [illegible] میدهد و گاهی [illegible] شرعی دوینی و اخروی مشغول باید کرد و گاهی شراب [illegible] یا عرق بیدمشک یا عرق صندل [illegible] علاج [illegible]

علاج حمی یوم غضبیه

که گاهی بسبب فرط حرکت روح بسوی خارج در حال غضب بخونت مفرط [illegible] روح و تپ حادث میشود باید که گلاب آب سرد برابر بر سر و سینه بریزند و صندل و کافور بر سینه ضماد نمایند و اشربه بارده مقوی قلب مثل شربت سیب و انار [illegible] و ترنج و صندل با گلاب بیدمشک و عرق گاوزبان بنوشانند و غذا معمول بشکر و سرکه [illegible] و بدو [illegible] سازند که آن درین باب نیکو ست و اگر از شراب چاره نباشد با آب انار بیامیزند و یا بر برف سرد کرده دهند و آب سیر بسیار بنوشند و بران انار ترش گلاب پاشیده تنقل نمایند و آبزن [illegible] درین تپ از حمام منع کرده و از بنفشه و صندل سفید و تخم کاهو هر یک هفت ماشه گلاب با عرق بیدمشک هر یک سه توله کافور یک ماشه [illegible] سازند و اندکی از ین بر سینه و دل ضماد کنند و از تعب و اشیای گرم پرهیز نمایند و در غذا ترشی البته داخل کنند **اقوال حذاق** شیخ میفرماید که تسکین و شغل ایشان بمفرحات از حکایات طیبه و سماع [illegible] و لعب عجیبه نمایند و حمام بآب نیم گرم غیر کثیر الحرارت کنند و مالش بسیار بروغن بمفرط برای ایشان موافق تر از آب گرم ست و تغذیه ایشان بمبرد و مرطب سازند و از شراب مطلقاً منع نمایند که سبیل برای ایشان بسوی آن نیست بسبب خوف استحاله آن بصفرا و انتقال آن بحمی صفراوی **مجوسی** گوید کسی را که حمی یوم از غضب حادث شود می باید که بآرام و سکون و طیب نفس او پردازند و چون تپ در انحطاط افتد در آبزن آب شیرین نیمگرم نشانند و مکث معتدل در ان نموده از ان بیرون آرند پس اگر فصل تابستان باشد بران آب سرد بریزند و آرام و تسکین نفس او کنند و صندل و گلاب و کافور نزدیک او دارند و بر سینه او ضماد نمایند و قدری جلاب [illegible] ببرف بنوشانند و بغذای بارد و رطب مثل سرکه و زیت بوارد معمول با آب غوره و انار و ماهی [illegible] سکباج پخته غذا سازند و قریب شراب نگردند که آن در غضب افزاید و در آسایش و سکون و خواب تکثیر نمایند که این شفای این تپ است از آن می نماید **جرجانی** گوید که نخست برفق و مدارا عذر یار و سخنهای خوب خشم او را ساکن کنند و حکایات خنده ناک و بازیهای ظریفه و سماع آهسته آواز نرم مشغول سازند و بعد انحطاط حرارت تپ گرمابه خوش آب که سخت گرم نباشد داخل شوند و در آبزن معتدل نشینند و اگر موسم گرما بود در مزاج [illegible] تحمل [illegible] چون از آبزن برآیند خویشتن را یکبارگی در آب سرد اندازند و زود برآیند و بنفشه و نیلوفر و غیره ببویند و بر سینه نهند و شربت انار میخوش سرد کرده بخورند یا شربت غوره یا شربت سیب یا شربت لیمو بنوشند و غذا از ترهای سرد تر سازند چون کاهو و کاسنی و اسفاناخ و کدو و خیار و بادرنگ مزوره با از غوره و ریباس و ترشی ترنج و ماهی تازه مصوص کرده **ابن الیاس** گوید که آب تمر هندی و شکر هر واحد ده درم بر برف سرد کرده بنوشانند و پارچه صندلی بگلاب تر کرده بپوشانند و باقی همانست که در حمی [illegible] نوشته

علاج حمی یوم سهریه

که از سهر مفرط [illegible] روح عارض شود و بینه ای خواب روغن بنفشه یا روغن کدو در بینی چکانند و بر دست و پا بمالند و باد و به سر و تر مثل بنفشه و نیلوفر و خشخاش بر سر [illegible] سازند و جلاب معمول از نبات سفید و گلاب و عرق بیدمشک بنوشانند و غذا اغر و اسفاناخ با برنج خورانند و یا شیر برنج دهند **شیخ** می فرماید که علاجش آرام و سکون و جوی [illegible] و تطلیل امس [illegible] و مرطبات و حمام مرطب و اغذیه [illegible] مرطب ست و شراب انفع این اشیا برای ایشان ست بلا خوف بنوشانند مگر آنکه بادی صداع باشد **ابن عباس** گوید کسی که از سهر پیدا شود باید که حیله در تنویم صاحبان آن نمایند و استنشاق روغن بنفشه و روغن کدو و بنفشه پرورده بعمل آرند و تکمید سر با آب مطبوخ بنفشه و نیلوفر و خشخاش و پوست آن [illegible] کوفته نمایند تا آنکه خواب بکثرت آید و دماغ ایشان [illegible] و هرگاه تپ ایشان ساکن شود در خانه اوسط حمام داخل کنند و بر سر آب نیمگرم شیرین و بر سایر بدن بریزند و بروغن مالش خوب کنند و در آبزن که آب آن نیمگرم و شیرین باشد درآیند و بر بدن متواتر بریزند و پارچه بپوشند و ساعتی آرام کرده با غذیه محموده لطیفه مثل [illegible] دهند و اگر معتاد شراب باشند اندکی از آن ممزوج با آب بسیار دهند تا بدان انهضام غذا بسهولت گردد و چه از شان سهر البطاء هضم ست و شراب ممزوج با آب بسیار ترطیب [illegible] ایشان نیز دهند و از جماع منع نمایند که آن مجفف بدن ست **ایلاقی** و **جرجانی** مینویسند که حیلهای خوب آرا در کنند و اگر خواب نیاید [illegible] از بابونه و بنفشه و نیلوفر و کشک جو و نیم کوفته و کوکنار سازند و آن را در حمامی [illegible]

روغن بنفشه یا روغن تخم کدو بر آن چکانند و چادر بکشیده سر را بر بخار آن دارند و بعد انحطاط تب اگر در آبزن نشینند اولی تر باشد اما زود بر آیند تا هیچ عرق نکنند مصنف حاوی و جامع نیز می‌نویسد که شربت بنفشه یا شربت خشخاش هر کدام که باشد ده درم و یا شربت نیلوفر با گلاب ده درم به برف سرد کرده بنوشند و غذا ماء الشعیر با روغن بادام یا مزوره ماش با روغن بادام دهند و روغن بنفشه یا کدو یا نیلوفر بر سر مالند و نطولات بارده که در آن حشائش باشد مثل بنفشه و نیلوفر و خشخاش و برگ سفرجل و مانند آن پخته باشند بر سر ریزند و یا ریاحین بارد مثل بنفشه و نیلوفر و گل کدو و بید بویند

علاج حمی یوم نومیه و راحیه فرحیه

بدانکه بخارات حاره که در بیداری و حرکت از روح تحلیل میشود چون خواب و راحت طول کشد تحلیل نشود و از آن تسخین روح و تب عارض شود و گاه تب از فرح شدید حادث گردد مثل آنکه از غضب عارض میشود و بیش نومیه و راحیه تعریق در هوای حمام و غسل معتدل آب گرم و مالش بدن بدستهای مختلف و تقلیل غذا و اماله او بچیزی که مبرد و مرطب باشند و یا ضعیف معتدل کنند و واجب نیست که شراب بنوشند و روغن خیری و بابونه گرم نموده بر همه بدن بمالند تا دیر بعده آبیکه در آن سبوس گندم و پوست تخم خربزه و گل بابونه و برگ [illegible] جوشانیده باشند غسل نمایند و غذا لطیف سریع الهضم مثل چوزه مرغ و نان روده دهند و علاج فرحیه قریب با علاج غضبیه است و چاره تدبیر در آن امانت سرور و تحقیر او ست ابن الیاس گوید که اگر از خواب مفرط و راحت مفرط تب آید صبح جلاب با اصل السوس سه درم و شکر سفید ده درم بدهند و غذا مزوره ماش و مغز بادام و یا ماء الشعیر مع نخود سازند و در حمام عرق آورند و بآب گرم که در آن قیصوم و بابونه و اکلیل و شبت پخته باشند غسل نمایند و از شرب شراب و آب بسیار احتراز کنند

علاج حمی یوم فزعیه

گاه از فزع تب عارض شود بسبیل آنکه از غم عارض میشود و علاج او قریب با علاج غمیه است و باید که از خوف ایمن سازند و بشارات دهند و شربت سیب و شربت صندل و عرق بید مشک و شراب آب انار نعناع است و بقول صاحب حاوی هر صبح شربت سیب و گلاب هر یک ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر با چوزه مرغ دهند و صندلین و نیلوفر و گلاب و گل ارمنی بر سینه طلا کنند و یا شربت حماض ده درم و مفرح یاقوتی بارد یکمثقال دهند و غذا مزوره زرشک یا انار دانه یا سماق با لحوم ماکیان تیهو و دراج سازند

علاج حمی یوم تعبیه

گاهی ماندگی بدن در تسخین روح بدان حد رسد که تب از انفعال بهم رسد و اکثر مضرت آن بر افعال حیوانی و نفسانی باشد باید که بآب شیرین نیمگرم غسل کنند و بروغن [illegible] زنند و عضلات را بروغن گل یا بابونه بمالند و شربت نیلوفر با گلاب بنوشانند و غذا کله پاچه بزغاله با برنج خورانند شیخ میفرماید که علاج ایشان راحت است و استحمام و آبزن و تمریخ بعد آن خصوصاً بر مفاصل و تناول طعام حسن الکیموس مرطب بمقدار هضم ایشان از جنس لحوم بچه مرغ و بره و بزغاله و ماهی رضراضی زیرا که قوت ایشان ضعیف است لیکن واجب نیست که توقع هضم غذائی کنند که آنرا در حالت صحت هضم میکردند بلکه کمتر از آن و لهذا اگر اغتذا نمایند بچیزی که اندک از آن غذای بسیار دهد مثل اغذیه مذکوره و مانند زرده بیضه نیمبرشت و مرغ خصی بهتر باشد و بعضی زعم کرده اند که تلطیف تدبیر صاحب اعیا بیشتر از غیر آن باید کرد و این صواب نیست و باید که فواکه رطب تناول نمایند و شراب ممزوج با آب بسیار بنوشند اگر معتاد آن باشند و یا جلاب و مانند آن اگر معتاد شراب نبوند و تمریخ آن بیشتر از تمریخ دیگر صاحبان حمی یوم بروغن باید کرد و روغن بنفشه بهترین ادهان است و واجب است که تمریخ عام بدن نمایند و خصوصاً سر و گردن و فقرات پشت و همه مفاصل را خصوصاً بعد استحمام و باید که بستر او نرم کنند و پارچه او و مجلس او معطر گردانند و اگر احتیاج بمعاودت حمام افتد بسبب بقیه تعب و ماندگی اعاده آن نمایند با همه چیزهائی که در باب آن نوشته شد از آبزن و تمریخ و مالش صاحب کامل گوید کسی که این تب از تعب باشد باید که سکون و راحت در موضعی که فصل آنرا واجب کند و خواب بسیار استعمال کنند تا آنکه تعب و سکون یابد و تب بانحطاط شروع کند بعد از آن در حمام اندر خانه اوسط داخل شوند و در آب شیرین نیمگرم در آیند و اگر آبزن نباشد آب متواتر بر بدن ریزند تا از آن بدن از جمیع عارض از تعب طیب یابد و بعد خروج از آن بروغن بنفشه و نیلوفر بالکه کثیر معتدل لاسیما مواضع مفاصل بمالند و استکثار روغن نمایند تا اعضا نرم گردد و از یبس لاحق بسبب تعب و اگر بدن را بدستهای بسیار در زمانه دراز مالش کشته و فقتر باشد بعده بار دیگر بآبزن اعاده نمایند یا آب نیمگرم بر آن ریزند اگر یبس شدید باشد این عمل دو یا سه یا چهار مرتبه کنند و اگر اندک یبس باشد یکبار [illegible] کفایت کند بعد از آن از حمام بیرون آیند و ساعتی آرام کنند و غذا لحوم چوزه مرغ و یا بچه بره سازند و خوب پخته باشند و یا کاهو و کاسنی و خرفه [illegible] و شراب بحسب مزاج و سن و فصل و بلد و عادت بنوشند پس اگر مزاج این اشیا یا اکثر آن بارد باشد و عادت مریض بشرب شراب بسیار بود باید که شراب بمقدار معتدل

در کیفیت و کمیت یا زیاده اندک از مقدار معتدل استعمال کنند و اگر اشیای مذکوره یا اکثر آن حار باشد و عادت او شرب شراب بود یا عادت شراب قلیل باشد شیر ارزن یک
ابیض رقیق ممزوج با آب بسیار دهند و اشتغال از خواب رعت و سکون نمایند و اگر بعد از ان بقیه تپ باقی ماند اعاده تدبیر مذکور از استحمام و غیره کنند سکنجبین و ابن الیاس یا
که سکنجبین گلاب هر واحد ده درم بنوشند و غذا ماء الشعیر یا مزوره ماش یکدو و یا کاهو و کاسنی و خرفه بخورند و از نقوع اجتناب نمایند و بعد انحطاط لازم است که در حمام داخل
کنند و مجاور بعد آب نیمگرم نمایند و بعد انفصال آب متواتر بریزند و بدن را بروغن بنفشه چرب کنند باعتدال حال اندوز از مقام کرده تا هوای حمام منع باید کرد تا عرق بیاید و اعاده آب بدن نمایند و اگر زمستان باشد روغن خیری یا روغن بابونه بمالند و بعد خروج از حمام ماکولات مذکوره غذا سازند و هنگام صلاح تا نخود در آن تیهو مرغ و اطراف جدی جایز است دهند و از میوه نفاخ احتراز کنند

علاج حمی یوم استفراغیه

و درین عارض میشود از اخطرا و اختلاط تا مزد اسهال قوی حرکت روح مفرط که ازان حمی مشتعل شود و اکثر اشتعال بسبب ماندگی باشد که تابع اسهال بود و گاهی از ادویه مسهله
بسبب آنکه تسخین کنند این تپ آید و گاهی این تپ تابع فصد بود بهر آنکه فصد زایل کند از بدن رطوبت آنچه در عروق است تا آنکه آن از حرارت مزاج گردانید بسبب غلبه صفرا یا بلغم
بارده قابضه مثل شربت سیب و به و شیره تخم خرفه دهند و اضمده بارده مقویه مثل صندل ... و اقاقیا ... آب ... گلاب بر دل و جگر نهند و اغذیه قابضه بارده مثل
برنج با زرشک و انار دانه دهند و فاذ زهر با در نگاه و درین باب اثری عظیم دارد و بهمچنین ... قرص طباشیر قابض ... استفراغات مثل فصد ... و غیره ... زیاده
پس برای رفع ضعف و تپ شربت سیب و نیلوفر هر یک تولد در ماء اللحم ساده یا توله دهند و اگر قوت خواهند شراب رقیق و جهار ... ماء اللحم آمیخته ... ده مروارید
و زمرد و گاوزبان عنبری و شربت یاقوت با عرق عنبر ورزد ... استعمال نمایند و غذا قلیه نرگسی و خاگینه بیضه مرغ و شیر برنج بادامی دهند ... باید که ... طبیعت
باید که مدبر آنچه در ابواب آن معلوم شده و تغذیه علیل بر آنچه تقویت بیشتر نماید ... بانند ... کنند و در ان ... اهل ... باشد ... ضمادات ...
مقویه مسخن بالفعل غیر نیمگرم استعمال نمایند ... نیمگرم ارخا و تحلیل قوت کند و از انجا ... روغن ... زیاده از ان ... کرده
بیفشارند تا آنکه اکثر اجزای روغن از ان جدا شود و بر قاعده جگر ... مروحات نهند ابن الیاس گوید که برای حبس شکم ... سفوف ... پنج مثقال ...
و یا پوست ... چهار درم ... چهار درم بخورانند و یا بگیرند اسپغول و تخم بارتنگ و تخم ریحان و صمغ عربی هر واحد یک درم و بریان نموده بروغن بادام چرب کرده ...
و غذا مزوره سماق یا لحم ماکیان و دراج و تیهو دهند اگر بادی ... خون ... نباشد و اگر با اسهال خون ... باشد ... سفوف نشاسته پنج درم بروغن بادام چرب کرده در گلاب
آمیخته بخورند و غذا مزوره ... مقشر بریان ... بادام بریان ... دراج و تیهو دهند ... گل ارمنی و اقاقیا ... کوفته بیخته بگلاب و یا آب گشنیز
سرشته ضماد کنند و یا پارچه بگلاب و روغن گل آلوده بر معده و جگر نهند جرجانی و ایلاقی مینویسند که آنچه بسبب ... حبس شکم ... غذای که قوت ...
افزاید بدهند و این ماء اللحم سخت سودمند است بگیرند گوشت تازه ... گوسفند که ... ذبح کرده باشند و از چربی پاک کرده پاره پاره ... در پاتیله کرده
پنج درم گلاب و پنج درم آب ... آب ... برآن افگنند و چندان بگذارند که گوشت گرم شود و آب خویش بگذارد پس آن آب ... و دیگر با آب ...
بر افگنند و بگذارند تا باقی قوت و آب گوشت ازان جدا شود و رنگ گوشت ... سفید گردد و باقی آب ... دیگر ... آب کاهو و آب گشنیز
بریان و آب کدو ... بسیار اندکی نمک انداخته جوش دهند تا پخته شود و پس اندکی صمغ عربی و نشاسته بریان و طباشیر سوده آمیخته دهند و اگر قوت سخت ضعیف شده باشد
عوض آب فواکه اندکی شراب ریحانی کنند که قوت زیاده کند و اگر پشم پاره بروغن مصطکی یا روغن سنبل ... گرم ... نهند سخت نافع باشد و اگر تپ سخت گرم
باشد و تشنگی همی آرد بر دل و جگر ضماد بارده نهند و روز دوم حمام و آبزن بکار برند و غذا ... و آنچه ... عادت شود ... باشد لیکن ... های
قابض که قبض طبع نماید حاجت نباشد و ... مطلب باشد و آنچه مسکن صفرا بود ... گویند که گاهی در فصد خون ... کم ... بسبب
انجره ساکنه و اخلاط متحرک شده و روح را گرم ساخته حمی یوم پیدا کند ... باز بسرعت فصد کنند و خون زیاده گیرند تا حمی یوم بحمی عفنیه انتقال ننماید

علاج حمی یوم جبیه

بدانکه گاهی در ... تهیج ... تا آنکه تپ مشتعل گردد پس تدبیر تسکین ... نمایند ... بعد ازان معالجه ... علاج حمی یوم ... آسایش

و دو مغز ... لیکن حمام و مرغ و تغذیه با اغذیه بارد رطب و نوشیدن جلاب و غیره نمایند و اگر از نوشیدن شراب خوف حرکت وجع باشد نباید نوشید

علاج حمی یوم غشیه

گاهی صاحب غشی را بسبب اضطراب حرکات روح حیوانی که منقلب به تپ گردد عارض شود و بسا است که از تپ بقیه باقی ماند بعد زوال غشی و علاج غشی بعلاج غشی نمایند از پاشیدن آب بر روی و کشیدن اطراف و کندن موی و چکانیدن دواء المسک محلول بگلاب در حلق و مانند آن و غذا شوربای چوزه مرغ با آب انار میخوش فان کم شود و برنج خورانند و دیگر اغذیه سریع الهضم حسن الکیموس دهند و اگر برای انعاش حرارت و تقویت قلب در وقت احتیاج بنوشانیدن شراب افتد ممزوج بماء اللحم بعمل آرند و بگرمی شراب خوف از تپ نکنند و چون از غشی خلاص یابند و تپ شبیه بذبولیه و قیه باقی ماند بقانون آن از تبرید و ترطیب مثل ماء الشعیر و شیر و قرص کافور معالجه نمایند ابن الیاس گوید که شربت حماض و گلاب و عرق گاوزبان هر واحد ده درم و مفرح یاقوتی یکدرم بدهند و غذا فروره زیرباج بگلاب و زعفران و لحوم ماکیان و کبک دهند تیهو خورانند اگر تپ باقی نبود و اگر باقی باشد ماء الشعیر یخنی چوزه مرغ دهند و بر سینه از صندل و گلاب طلا سازند و یا شربت سیب یا شربت به یا شربت نارنج هر کدام که باشد ده درم و گلاب و عرق گاوزبان و عرق بید مشک هر واحد ده درم و مفرح یاقوتی یکدرم بنوشانند و یا بگیرند کشنیز خشک نیم درم طباشیر یکدانگ گل نیلوفر یکدانگ مروارید ناسفته نیم دانگ همه را باریک سوده با شربت سیب ده درم سرشته بخورانند

علاج حمی یوم جوعیه

گاهی بخارات در بدن حدت پذیرند چون غذا نیابند پس تپ پیدا گردد و باید که طعام دهند اما در حالت تپ ماء الشعیر و سویق و غیره اغذیه بارده رطبه مثل قرع و رات معمول از کدو و اسفاناخ بروغن بادام و مثل حریره معمول از کشک جو مع بقول و بعد از آن اغذیه جید الکیموس قویه مثل شوربای لحم جدی و کاهو و ماش و برنج و مانند آن و شربت نیلوفر چهار توله در عرق کاسنی و مکوه و بید مشک هر یک شش توله بنوشانند و بقول ابن الیاس شربت سیب ده درم گلاب ده درم و یا رب به یا سیب یا حماض هر کدام که باشد ده درم بگلاب ده درم بنوشانند و بقول او مثل کاهو و اسفاناخ و خیار و بادرنگ بخورانند و آب نیمگرم استحمام نمایند و بر سر آب بسیار نیمگرم بریزند و روغن بنفشه یا بادام یا کدو یا خشخاش بر بدن بمالند برای ترطیب

علاج حمی یوم عطشیه

سبب این قریب از سبب جوعیه است و این اولی باین امر است که بسبب فقدان آب مسکن حرارت قوی در ابخره حدت پیدا شود و باید که نخست آب سرد مضمضه و غرغره فرمایند پس آب سرد اندک اندک دهند تا آنکه تشنگی ساکن شود و دست و پا در آب سرد نهند و شیره بزور بارده با شربت نیلوفر دهند و از تخم کاسنی و کشنیز سبز و گل سرخ و صندل سفید هر یک ... [illegible] باشد در آب برگ کاسنی و مکوه و کاهو سرشته بر جگر و معده ضماد کنند و خوردن و بوییدن فواکه بارده بسیار نافع و غذا دوغ گاو که خیار یا کدو یا کدو تراش کشیده در آن داخل کرده باشند بنان خشکار ثرید کرده خورانند و شیره خرفه و آب تمر هندی و آلو بخارا و آب انار و آب خیار و بادام و ... همه به برف سرد کرده و ربوب بارده مثل رب انار و ریباس و زرشک بنوشانند و استحمام باب نیمگرم کنند و خواب و آسایش در مکان سرد اختیار نمایند و غذا سرد و تر خورند شیخ میفرماید که آب سرد و آب فواکه بارده خصوصاً آب انار بنوشانند و ترطیب بدن با بزن کنند و اگر استحمام با آب سرد ممکن بود یعنی قوت قوی و سن و فصل گرم باشد بعمل آرند ابن الیاس گوید که آب شدید البرد و آب فواکه بارده بنوشانند و یا آب انار میخوش سه اوقیه سکنجبین ده درم و یا آب خرفه پنجاه درم و شکر سفید ده درم بدهند و غذا ماء الشعیر سازند و ترطیب بدن بدخول آبزن و حمام نیمگرم و ریختن آب شیر بر نیمگرم بر سر نمایند و بر بدن روغن بنفشه و کدو و بادام شیرین بمالند و در آب سرد در آیند

علاج حمی یوم سددیه

و ... گاه در مسام جلد بسبب تقشف او یا قلت اغتسال او و یا کثرت نشستن گرد و غبار بر بدن و یا بسبب رسیدن سردی تکثف و یا بسبب اغتسال آبهای قابضه مثل شبیه زاجیه و یا بسبب احتراق شمس باشد و گاهی در لیف عروق و عواقی و فوهات و مجاری آنها بود و چون حمی سددیه میگویند اشاره باین قسم دوم میکنند و این عارض میگردد از قلت تحلل و کثرت امتلاء احتقان و عدم تنفس و اجتماع بخار کثیر گرم که منحل نشود و پس حرارت مفرط حادث شود و مادام که اشتعال آن در الطف اجزاء بود که آن روح است حمی یوم باشد و اگر در خلط منتقل شود حمی سونوخس گفته و اگر این اشتعال مودی بعفونت گردد که سده و عدم تنفس آنرا واجب کند منتقل بحمیات عفونت گردد و مثل این سده یا از کثرت اخلاط و خون بود و یا از غلظت و یا از لزوجت آنها و یا بسبب وقوع چیزی از اسباب سده در آلات و مجاری مثل برودت مقبض ... یا ضغط یا ...

گوشت یا غیر آن که در کلیات از موجبات سده مذکور نیست و این تپ منجمله حمیات یوم کم ست که منتقل بدق گردد زیرا که درین ماده مستعد تعفن نیست فساد در بدن بسیار بود وایضاً درین تپ عطش و التهاب و لزوم حرارت و قاروره متوسط میان ناریت و غمیت باشد و این تپ عرق بمشکل کند بسبب انسداد مسام که آن دلیل اشتباه بحمیات خلطی بود و در طول مدت چنانچه گاهی تا سوم روز و ما بعد آن باقی ماند اگر سده بسیار و قوی باشد و تنگی انضیت و تقصیر انحصارات از خارج نباشد و اگر سده اندک باشند زوال آن سرعت کند اگر در تدبیر خطا واقع نشود و این حمی میان حمیات یوم گاه منقطع شود و عود کند بسبب شباهت [illegible] آن سابق است پس گویا که آن را نوائب باشد و این تپ اکثر منتقل بسهر و اقشعرار گردد و پیش دلالت کند بر آنکه آن متعفن شده و حمی سدیه چون وجع بعد فصد در جانب راست بدن پیدا کند از اعاده فصد چاره نبود لاسیما چون تپ ساکن شود و وجع دوام نماید یا بحیله در غلظ غلیظ سکنجبین بزوری حار سه چهار توله و گلاب و عرق بادیان هر یک هفت توله نوشانند و غذا کشکاب با بادیان و بیخ آن و بیخ کرفس پخته بدهند و مغز خیار شنبر هفت توله در عرق بادیان و عرق بادرنجبویه و گلاب هر یک هفت توله گلقند و شربت دینار هر یک چهار توله روغن بادام پنجماشه نوشانند و غذا وقت شام نخود آب بچوزه مرغ بدهند و صبح شیره بادیان و تخم خربزه و قرطم هر یک هفت ماشه در گلاب یا آب انار برآورده شربت کشوث و ملوخیان چهار توله و تخم کشوث هفت ماشه بنوشانند و بعد از تاسیس بحمام معتدل برند و روغن [illegible] و هر گاه تپ باز عود کند و نوبت آید باید که قبل از نوبت بچهار ساعت حمام بدستور نمایند بعده جامه پوشیده خواب کنند تا عرق آید [illegible] فصد کنند و تدبیر سوء و فساد [illegible] و در دوری تبدید عضو موقوف کنند شیخ در علاج این تپ می‌نویسد کذا ان کان السبب کثرة الاخلاط و الامتلاء یجب ان یبادر الی الفصد و الاستفراغ و لان یفصد و لم یحم بعده فهو خیر و اذا حمی فالتوقف الی ان یکون ضرورة اوفق فان الفصد قد یحرک الاخلاط و یخلط بینها فان لم یکن بد فلا یجب ان یؤخر الفصد و الاستفراغ مولف گوید که قوله ان کان السبب کثرة الاخلاط شرط است و قوله و الامتلاء عطف بر اخلاط است و قوله یجب ان یبادر الی الفصد جزای آنست و قوله و الاستفراغ عطف بر فصد است و قوله و لان یفصد شرط است و قوله فهو خیر جزای آنست و قوله و لم یحم بعده جمله حالیه میان آن هر دو است و قوله و اذا حمی شرط است و قوله فالتوقف مبتدا است و قوله اوفق خبر است و جمله اسمیه جزای شرط است و قوله الی ان یکون ضرورة یعنی الا ان یکون ضرورة و یکون تامه است پس معنی این عبارت آنست که اگر سبب این تپ کثرت اخلاط و کثرت امتلا باشد نه غلظ و لزوجت پس واجب است که مبادرت بفصد و استفراغ کنند و هر آینه اگر فصد کرده شود و بعده تپ نیاید آن بهتر است به سبب کم شدن چیزی از ماده و خلاص یافتن طبیعت از ثقل آن پس طبیعت بطرف ماده باقی متوجه شود در انضاج و تحلیل آن نماید و چون تپ آید بعد فصد پس توقف در فصد و استفراغ از وقت انتظار نضج موافق تر است در تدبیر آن زیرا که حدوث تپ در صورت غالباً وقتی باشد که چون فساد در طول باشد دیگر سوای خون نیز حادث شود و مخفی نیست که فصد انتشار و تفرق آن نماید پس مواد صالح مختلط خواهد شد و آنرا فاسد خواهد کرد و دوران مضرت عظیم ست چنانچه شیخ بعد این میفرماید که فصد اخلاط را جاری میکند و با اخلاط صالح و فاسد مخلوط میسازد فلهذا توقف اوفق باشد الا اگر ضرورتی داعی بفصد بود مثل انصباب مواد بسوی قلب یا حدوث وجع بعد فصد در جانب چپ بسبب کثرت ماده که از فصد اول خارج نشود پس درین صورت از اعاده فصد چاره نباشد بهر آنکه این دلالت میکند بر آنکه ماده بسیار بود و فصد یکی آن نمود و آنرا بتمامه دفع نکرد بسبب کثرت آن پس معاودت بفصد واجب بود و اکنون بدانند که این معنی بر تقدیریست که لفظ و لان بکسر همزه خوانند و اگر و لان بفتح همزه خوانده شود پس قوله و لان یفصد مبتدا باشد و قوله فهو خیر جمله اسمیه خبر آن و قوله و لم یحم بعده جمله حالیه است پس معنی آن چنین باشد که فصد مقلل و صاحب سده خیر است در حالی که عاری از تپ باشد یعنی قبل نوبت و اگر اثر تپ قبل از فصد لاحق شود توقف اوفق باشد از روی انتظار نضج مگر آنکه ضرورتی مثل انصباب مواد بسوی قلب و غیره باشد پس توقف نباید کرد و ایضاً بعد جمله مذکوره شیخ میفرماید که بعد تنقیه چیزی که مفتح سده و منقی مجاری باشد مشغول شوند و قبل استفراغ مبادرت بتفتیح مجاری ننمایند زیرا که این گاهی سبب انجذاب اخلاط دفعة بسوی بعض مجاری و چسپیدن در آن میشود و درین احوال بسیار ست و گاه ادویه مفتحه در سده می افزاید اگر مواد غلیظ باشد و خاصة اگر منافذ در خلقت خود تنگ باشند با آنکه ایضاً اتفاق نیفتد و استفراغ باستعمال مفتحات گاهی فضول و فضلات را با خلطهای آنها از بین تپ اخراج می نماید [illegible] الی العمق [illegible] اگر [illegible] استفراغ مبالغه نمایند و قریب بغشی گردد و اگر کثرت امتلاء [illegible] و یا که سده معلوم شود و آن از غلظ و لزوجت آنها حادث شده باشد بهتر است که تنها با تفتیح استفراغ احتیاج نشود بلکه حاجت بتفتیح افتد و تفتیح بالیات از ادویه و از اغذیه بود و چون مرض تنگی ست و تفتیح [illegible]

کردن بحوالی حاره ممکن نیست زیرا که تپ را افزاید بلکه باید سکنجبین ساده یا سکنجبین بزوری و از آب کاسنی تا آب بادیان تدریج نمایند و غذا از چیزیکه دران تحلیل و جلا باشد و در ثانی
از وجه تبود مثل کشک جو و شکر دهند با آنکه شکر قریب از غذا است بسبب بودنش غذای دوائی و دران تفتیح و جلا است مخلوط کردن آن بکشک شعیر لازم نیست بلکه
چون استفراغ کردند اگر استفراغ او واجب باشد و تفتیح نمودند مثل جوالی غیر حاره که مذکور شد واجب است که نظر کنند اگر تپ کم شد و شدت او زائل گردید اگر نوبت دیگر
نوبت ثانی او از اول ضعیف شد و نظر بقاروره کنند اگر آنرا عدیم النضج نیافتند بلکه مائل باعتدال قوام و رسوب و لون یافتند [illegible] نمایند اگر آنرا دال بر عفونت نیست
او و انتقال و انضمام طال او نیافتند [illegible] برین تدبیر مذکور یعنی سکنجبین و غیره نمایند و در روز دوم بعد نوبت مریض را در حمام داخل کنند و در وقت تراخی از نوبت آینده اگر آن از تابع
باشد و تمریخ نمود اگر بالشیای که دران جلای قلیل باشد مثل آب جو با قلا تا آرد کرسنه و آرد عاقر قرحا و اصل السوس و تخم زراوند سوده باشد که غسل و آب باید کرد و اگر بر قوی تر ازین [illegible]
کف بورق است و اگر معلوم شد که حمام چیزی تغییر [illegible] نماید و قشعریره پیدا میکند دران یک لحظه توقف نکنند زیرا که این سده از جنسی نباشد که تفتیح او حمام کند و چون
از حمام برآیند لازم نیست که قریب بطعام و شراب شوند مگر بعد از نوبت و اگر حال واجب کند که چیزی طعام بدهند بسبب ضعف طبیعت بر گرسنگی صبر نکنند و آنچه دران
تفتیح باشد مثل ماء الشعیر رقیق که دران آب بسیار و جو اندک باشد و یا کرفس [illegible] باشد بنوشانند و اگر نوبت او معاودت نکند مرتبه دوم حمام کنند اگر خواهش او باشد یعنی از
حمام اول راحت و خفت حاصل شده باشد و بعد سکون حرارت حمام غذا دهند و اگر نوبت ناقص از نوبت اول آید و قاروره در قوام و رنگ نیکو باشد پس توقع صحت [illegible]
سده نمایند و بعد اقلاع نوبت ناقص معالجه مثل معالجه سابق بدستور حمام کنند و غذا بدهند و اگر نوبت مثل اول یا قوی تر از آن آید دلیل است که واجب نبود بلکه [illegible] تفتیح القوام
باشد انتقال بحمی عفنی نماید و علاجش علاج تپ عفنی است صاحب کامل می نویسد که جالینوس گفته که اعراض تپ اکثر بحمی مطبقه تحول میکند پس می باید که هرگاه قوت [illegible]
و فصل از فصد منع نکند مبادرت بفصد نمایند و بمقدار حاجت خون برآرند و اگر قوت قوی باشد اخراج خون بحدی نمایند که غشی ظاهر گردد زیرا که صاحب این تپ [illegible]
بیشتر از حمیات دیگر است بسبب احتقان فضول و امتناع او از تحلل و بعد ازان غذای مریض ماء الشعیر که دران بادیان یا پوست بیخ آن پخته باشند باید کرد و بعد سه یا چهار
سکنجبین یا شربت افسنتین یا شربت لیمو بدهند بهر آنکه این تدبیر نافع در تفتیح سده و تقطیع اخلاط لزجه [illegible] در خلل بدن و تنقیه آنست و نشاید که مریض را اشیای مفتح سده قبل
استفراغ دهند زیرا که چون سده بکشاید و اخلاط در مجاری جاری گردد ایمن نباید بود اگر بجذب شود بادی چیزی دیگر از اخلاط که در عروق است در مجاری بسبب کثرت
آن و بسبب غلظ آن و لزوجت آن و لا سیما اگر در آنها در مجاری ضیقه باشد پس سده شدید تر و قوی تر شود و تپ عفونت لا محاله حادث گردد و مقدار شدت سده از قوت
تپ و شدت آن شناخته می شود و چون استفراغ بفصد کردند و آنچه در روز اول برای او گفته شد دادند در روز دوم سکنجبین یا شربت لیمو یا شربت افسنتین بدهند و بعد از آن
بدو ساعت یا سه ساعت ماء الشعیر مع ثفل آن غذا سازند و یا فروج [illegible] دهند. اگر ماء الشعیر نخورند یا حریره معمول از آرد [illegible] گندم بدهند و چون روز سوم در تپ نقصان
ظاهر گردد و در نبض چیزی از علامات حمی عفن نباشد و در قاروره دلالت بر سده و عدم نضج بود باید که مریض امر بدخول حمام نمایند و بدن او باشیای جالی و منقی و مفتح مثل [illegible]
و آرد باقلا و اشنان بمالند و می باید که چون تپ را وقت اشتداد او معلوم کنند حمام قبل آن وقت استعمال کنند و کمتر آنچه باید میان هر دو نوبت فرق چهار ساعت باشد و هرگاه از
حمام خارج شوند سکنجبین یا شربت لیمو یا شربت افسنتین بدهند و غذا بدانچه روز دوم داده اند بدهند و صاحب [illegible] را چیزی از شراب ندهند البته که آن تپ را قوی کند و در [illegible] حمام
اگر در نبض و بول چیزی از دلائل حرارت و سده باقی ماند باید که اعاده مریض بدخول حمام نمایند و تدبیر او مثل تدبیر مذکور بعینه سازند که حمی زائل و منقضی خواهد شد و در روز
پنجم سکنجبین جلاب بدهند و غذا چوزه مرغ و دراج و مانند آن سازند و بعادت او در غذا بتدریج رجوع کنند جرجانی و ایلاقی میگویند که چون تدبیر کشادن سده و لطیف
کردن خلط غلیظ یک نوع است علاج این تپ آنچه از سده تولد کند و آنچه از خلط غلیظ متولد شود یکی است و فرق در علاج هر دو بیش ازین نیست که اگر سبب این تپ
سده امتلائی باشد اول فصد کنند و اگر امتلا با فراط باشد بعد فصد استفراغ بمسهل موافق ماده امتلا کنند و اگر امتلا سخت مفرط نباشد تلیین طبیعت بماء الفواکه و سکنجبین ساده نمایند
بعد ازان بتدبیر کشادن سده مشغول شوند و تا استفراغ نکنند بتدبیر تفتیح سده نپردازند و وجه آن در قول شیخ و صاحب کامل گذشت و اما تدبیر کشادن سده [illegible]
که بعد انحطاط تپ یا زوال نوبت در حمام داخل شوند و آب نیم گرم بر بدن بسیار ریزند و در آبزن نشینند و دران تا دیر بمانند و روغن بدن را با آرد جو و باقلا و سبوس
گندم و تخم خربزه کوفته و اصل السوس و اشنان اصفهانی بمالند و اگر سده و قوت هر دو قوی باشد زراوند کوفته بیخته بعسل سرشته با آب حل کنند و بر بدن بمالند [illegible]

و اگر این تب معاودت کند و نوبت ثانی ظاهر گردد و نوبت قوی باشد چهار ساعت قبل از نوبت تب در حمام در آب نیم گرم نشینند و چون از حمام بیرون آیند در خانه پارچه پوشیده بخسپند تا عرق آید و این تدبیری خوب است در علاج این تب و بعد این تدبیر از تب مطلقاً خلاص می شود و مسهل یا ملین [illegible] مقتضی باید کشاد و چون گشنیز ساده و بزوری و آب کاسنی و آب بادیان و کشکاب مطبوخ بتخم بادیان یا پوست بیخ آن و پوست بیخ کرفس و شربت افسنتین و غذا از کشک جو با تخم بادیان پخته و آب شوربای مرغ ملایم سازند و اخلاط غلیظه را هم بدین اشربه و باین تدابیر لطیف توان کرد و اسباب مولد سده ظاهر و باطن از خویشتن باز دارند و مالش بسیار و حمام بروغن بنفشه و غیر آن بخصوصها سود دارد و جالینوس میگوید که اگر غذا در این تب را علاج طبیب جاهل اتفاق افتد و او از غذا باز دارد بعد سه روز حمی یوم تب حاد گردد بهر آنکه منع کردن از غذا در این تب اخلاط را تیز کند و هرگاه که این تب از سه روز درگذرد نشان آن باشد که حمی عفونی گشته ابن الیاس گوید که اگر از سده [illegible] فوهات مسام [illegible] جلاب از تخم کاسنی و گل نیلوفر هر واحد سه درم عناب ده عدد شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم خوشانند و غذا ماء الشعیر دهند و تلیین طبیعت بماء الفواکه یا مطبوخ آن [illegible] فلوس خیار شنبر و ترنجبین یا شیرخشت هر واحد ده درم و یا آب آلو [illegible] درم شیرخشت ده درم [illegible] و اگر بادی حالات امتلای خون مثل سرخی چهره و چشم و گرانی سر باشد فصد کنند و خون بقدر قوت واجب آن برند و صبح جلاب عناب ده عدد و بنفشه تخم کاسنی هر واحد سه درم شکر سفید ده درم و ترنجبین ده درم [illegible] دهند و غذا ماء الشعیر سازند و بعد انحطاط در حمام داخل کنند و دران مالش بدن با آب نیم گرم و سبوس گندم سازند و تلیین طبیعت بآب فواکه و آب آلو و تمر هندی و ترنجبین و شیرخشت نمایند

علاج حمی یوم تخمیه امتلائیه

شیخ میفرماید که گاهی از تخمه یا از تخمه ردیه پیدا شود و حرارت مشتعل گردد تا سبب عفونت کند پس تب حادث شود و خصوصاً در ابدان صفراوی و آنانکه سریع الاستحاله [illegible] بهر آنکه اکثر فضول ایشان ابخره دخانیه گردد [illegible] و دران آروغ ترش کم باشد و شدیدترین مردم از روی استعداد برای این تب کسانی است که [illegible] و آفتاب و حمام مشغول کنند پس بخارات دخانیه در ایشان کثرت پذیرد و خصوصاً چون در ابدان ایشان [illegible] آروغ ترش [illegible] صاحبان آن کمتر اتفاق تولد حمی شود و اگر پیدا گردد ضعیف باشد بلکه پیدا شود و از تغیر آروغ ترش گمان شود و آن بسبب تخمه [illegible] است و اسهال یا قی [illegible] اتفاق مقارنت ابدان افتد چون [illegible] ایشان [illegible] گردد و انتفاع یابند و تب ایشان زائل گردد و بسبب خروج فضول دخانی با [illegible] غذای فاسد و علاج کسی که طبیعت او از ایشان [illegible] باشد [illegible] بهر آنکه در اول تلیین طبع [illegible] بقای بدل از غذای فاسد کرده شود و کسی که از تخمه تب کند و طبیعت او [illegible] و پس او را فصد کنند اسهال بر آن قوی گردد و گاهی که [illegible] شود و خفقان و سیاهی زبان [illegible] کند و اعراض حمی یوم [illegible] مشابه اعراض حمی مطبقه گردد و سرخ چشم و روی بسیار سرخ شود و التهاب شدید بود و نبض عظیم و سریع و قاروره سرخ گردد و اکثر تا سه روز باقی ماند که حمی تخمیه گاه [illegible] دوره آید و معنای آن حمی یوم باشد و لیکن نبض او صحیح بود بسبب عدم انتقال از حمی عفونی [illegible] گوید که [illegible] گاهی لین طبیعت بود و گاهی احتباس آن و آنچه با نرمی طبیعت باشد [illegible] کمتر دارد و آنچه با احتباس بود صعبتر باشد بسبب احتباس [illegible] بالجمله علاجش [illegible] است [illegible] باشد [illegible] اخراج آن کنند و اگر [illegible] با اسهال [illegible] تلیین [illegible] عرق کاسنی و عرق [illegible] گاهی شیرخشت و ترنجبین حل کرده [illegible] گاهی احتیاج بقی [illegible] افتد و چون اشتهای طعام [illegible] گردد و تب قائم بود [illegible] بعد زوال تب [illegible] اغذیه خوشبو [illegible] و اگر طبع نرم بود آب گرم با گلاب آمیخته جرعه جرعه بدهند و گلاب گرم کرده [illegible] تأثیر و نفع عظیم است و اگر غذای فاسد [illegible] و گلاب زیاده کنند و یا اول [illegible] قی کنند و بعد [illegible] تمام شربت لیمون کاغذی [illegible] تولد [illegible] سکنجبین تفاحی لیمونی [illegible] سه تولد عرق [illegible] گلاب [illegible] تولد خوشانند و بجای آب گلاب دهند و غذا [illegible] ندهند و صبح شوربای [illegible] بالایش [illegible] وقت شام نان [illegible] با شوربا دهند اقوال جمهور شیخ میفرماید که [illegible] این تخمه خالی از آن نبود که طبیعت [illegible] و قبض یا [illegible] شده یا نرم بود پس اگر قبض باشد اسهال [illegible] اگر غذای فاسد [illegible] باشد و اگر چیزی از طعام و ثقل [illegible] باقی واجب است که قی کنانند پس اسهال آورند [illegible] کنند که [illegible] معلوم [illegible] کدام [illegible] می باید [illegible] و یا با شیاف [illegible] تا اسهال آورد یا [illegible] غذای فاسد [illegible] اسهال [illegible] دلالت [illegible] آروغ [illegible] طعام [illegible]

بسوی آنکه التفات بحمی نکنند و فلافلی استعمال نمایند تا انحدار و انحطاط مع الهضم حاصل شود و یا آنچه ضعیف تر ازان باشد مثل کمونی بکار برند و یا از مطبوخات و احمده با هضم مذکور در باب ضعف هضم و احمده مسهل معروف برای اسهال استعمال نمایند و چون منحدر گردد یا بنفسه خارج شود و یا اعانت بجمول کنند و بران گرسنگی کشند تا آنکه شبه و بطلان آثار تخمه نماند بعده غذای خفیف سریع الهضم جید الکیموس تناول نمایند و التجا بخواب و جوع کنند از آنچه مؤنت را و در امتلای خفیف کفایت کند و اگر طبیعت نرم باشد نظر کنند اگر شیء مستفرغ غذای فاسد باشد حبس نکنند تا تمامه مستفرغ شود و انتظار انحطاط نوبت کنند و دران هنگام در حمام داخل نمایند و غذا دهند تا آنکه در اینجا بسیار کار دشوار بقوت گردد و دران حالت اندر حمام داخل نکنند بلکه غذا دهند و تقویت معده او باشیائیکه معلوم ست و بعضی آن در باب اسهال مسطور شده باید کرد و ازین قبیل ست پشم پاره در زیت مقوی با فسنتین یا در روغن ناردین تر کرده چندان افشرده که اکثر روغن ازان جدا گردد بر معده نهادن و اگر اسهال بود دم آنکه و آنچه خارج شود غیر جنس غذای فاسد باشد در روغن سفرجل فائق تازه و روغن مصطکی بطریق مذکور بعمل آرند و ایضا در روغن ناردین برای ایشان مضرت نیست و گاهی استعمال این روغنها بطریق قیروطی کرده میشود و خصوصا چون حال احتمال استعمال آنها بر شکم ایشان نکند و گاهی احتیاج افتد با ضماد قوی تر از ضماد مذکور در سفید و آب فواکه بنوشانند اگر آنجا شوق آید و تقدیم ایشان بچیزی نمایند که غذای او سبک الهضم او سهل باشد مثل خروس خصی و ماهی رضراضی و بیرانی و بیدانق هم چیزی از فواکه و عصارات و ربوب قابضه نمایند و اگر اشتهای ایشان منقطع گردد تحریک آن از اشیای معلومه کنند و خصوصا بسفرجلیات و چون ازین تدبیرات فارغ شوند و معده صلاح نیاید استعمال جوارش که با هضم و مقوی معده و مفتح سده ست باک ندارد و آن بعد زوال تپ با عراض بکار برند و سبیل فصد درین آنست که دران تعجیل نکنند تا آنکه اقلاع حمی بکار برسد استعمال نمایند اگر ضرورت آن بسبب کثرت خون محرق حمی عفنی داعی باشد و اولی چیزیکه بعد از اراده فصد بنوشانند ماء الشعیر ست و غذا مثل حصرمیه بکرد و اندک بادام دهد آنگاه او را اسهال نمایند و تضمیدات بارده بکار برند و اقراص کافور که دران ریوند داخل نکرده باشند بدهند تا زبان را سیاه نکند صاحب کامل گوید که اگر این تپ با نرمی طبیعت باشد نظر کنند اگر شیء خارج غذای فاسد بود و بعد سکون تپ مریض را در حمام داخل کنند بعد ازان بنان سمید مبلول در آب انار یا آب غوره یا در شوربای معمول ازان غذا سازند و اگر آب سمید [illegible] و قبل از غذا امتصاص نمایند و پست جو و کعک با آب انار یا آب سیب جوشیده تر کرده بدهند و هرگاه اسهال مفرط باشد حتی که ازان غشی عارض شود باید که معالجه آن بعلاج غشی حادث از استفراغ نمایند یعنی پاشیدن گلاب سرد کرده بر چهره و مالش دستها و غیر آن که در علاج غشی مذکور ست و چون افاقه حاصل شود با غذیه مذکوره غذا دهند بغیر آنکه در حمام داخل نمایند و اگر اسهال دوام کند سفوف حب الرمان دهند و روغن سیب و روغن سفرجل بر معده بمالند و قطر نقش [illegible] که روغن گل با آب سفرجل قابض یا آب سیب که سه چند آن باشد بجوشانند تا آب برود و روغن باقی ماند و ضماد معمول از صندل و گل سرخ و اقاقیا و سک و رامک و عصاره لحیة التیس و آب مورد و آب برگ انگور و آب عصی الراعی و مانند آن بر معده ضماد کنند و هرگاه اسهال منقطع شود روغن افسنتین بر معده بمالند و اگر معده در ضعف باشد باید که تکمید معده بپارچه گرم تنها یا مبلول بروغن نبق گرم کرده یا روغن جوز یا سوسن یا [illegible] و غیر آن از روغنهای خوشبو کنند و چون الم ساکن شود و اسهال منقطع گردد غذا آبچوزه مرغ یا تیهو بریان تنها یا در روغن یا کرنب با آب غوره یا آب انار و ماهی رضراضی مشوی مقلو باید داد و اگر اشتها ضعیف گردد جوارش سفرجلی و جوارش تفاح ممسک مطیب و جوارش خوزی [illegible] در حمام داخل کنند و بروغنهای خوشبو مالش نمایند و در حمام تا دیر نشینند و اما اگر که طبیعت قبض باشد باید که تمام شکم مس نمایند و نظر کنند که آیا طعام بسوی اعالی معا قراقر یا بسوی معای قولون منحدر شده یا نه و از مریض سوال کنند که در شکم او بکدام جا گرانی یا سوزش محسوس میشود و قراقر و غیره چگونه است پس اگر معلوم شود که طعام فاسد در اعلای شکم ست باید که جوارش کمونی که دران بوره ارمنی و حب النیل از وزنی باشد که در نسخه آن نوشته بدهند و آب گرم بر شکم [illegible] و اگر طعام فاسد بسوی امعای سفلی منحدر شده باشد آب گرم بر اسفل شکم نطول کنند و چون طعام [illegible] تحریک [illegible] نماید باید که شیافه بردارند یا حقنه لینه بعمل آرند پس اگر مریض در امعا سوزش دریابد حقنه از لعاب سپستان و حب مقشر و بنفشه و روغن بنفشه و پیه بط و کلیه بسازند و اگر نفخ و ریاح دریافت کند حقنه که دران چیزی مفتح ریاح مثل کرفس و بادیان و زیره و مانند آن داخل بود بکار برند [illegible] چقندر بطریق اسفیدباج پخته یا از اسفاناخ سازند و اگر سوزش [illegible] گردد [illegible] داخل کنند و در آبزن نشانند پس اگر مریض چیزی گرانی در امعا احساس نماید [illegible] بآب گرم بالیده بدهند [illegible]

چوزهٔ مرغ بطریق زیرباج پخته باید داد و امر بخواب کنند و چون خواب تمام آید و تپ الم ساکن شود اعادهٔ غذای او و تدبیر نمایند ایلاقی و جرجانی مینویسند که اگر طبیعت نرم شود
و سوای طعام فاسد چیزی دیگر نباید هیچ علاج مشغول نباید بود جز آنکه آب گرم جرعه جرعه بخورند تا معده و امعا از باقی طعام فاسد بشوید و پاک کند و بعد انحطاط تپ استحمام نمایند
مگر آنکه بسبب استفراغ ضعف ظاهر شده باشد و بعد برآمدن از حمام تقویت معده بگلقند یا میبه ساده یا سکنجبین سفرجلی نمایند و اگر در اسهال اخلاط دیگر آید و قوت ضعیف باشد
از حمام منع کنند و سفوف انار دانه دهند و تدبیر امساک آن مشغول شوند و اغذیه باید که قابض باشد و کمتر نفخ پیدا کند مثل سماقیه و زرشکیه و رمانیه و اشربه نیز مثل شربت لیمو و غوره و انار
و سماق و زرشک باید داد و لزوم آسایش کنند و سیب و به با آب انار ترش و نان که خمیر آن بسر که کرده باشند بخورانند و قبل غذا شربت به یا انار ترش یا میبه ساده بدهند و اگر طبیعت
قبض باشد [illegible] بیمار بدن
تپ نکنند بلکه تدبیر هضم طعام و دفع آن باید کرد و به آنکه این تپ مثل تپ مطبقه چند روز پیوسته باشد و نظر کنند اگر طعام حار و مزاج حار بود تلیین طبیعت بجوارش الفواکه و با آب
انار و شیر خشت کنند و اگر طعام بارد و مزاج بارد باشد تلیین بکمونی و حب افاویه و معجون راحت نمایند صفت حب افاویه دار فلفل و ارجینی قرنفل مصطکی زنجبیل
نارمشک مساوی کوفته بیخته ده درم ازین جمله با دو درم سقمونیا و ده درم شکر طبرزد و یکدرم کتیرا آمیخته و با آب انار شیرین یا بگلاب حب ها بقدر نخود سازند یکعدد یک مجلس
اجابت کند و طعام بگوارد و ریاح بشکند صفت معجون راحت مصطکی قرنفل زنجبیل فلفل دار فلفل جوزبوا مساوی کوفته بیخته ازین همه ده درم سقمونیا ده درم اضافه کنند
و جلاب از آب به و شیرین و شکر عسکری بقوام آورده ادویه بدان بسرشند شربتی دو درم و برای ضعیف یکدرم باقی در قول شیخ و صاحب کامل گذشت ابن الیاس
گوید که اگر طبیعت محتبس باشد تنقیه معده بقی کنند باین طور که سکنجبین در آب نیمگرم حل کرده بنوشند و یا تخم شبت و اصل السوس هر واحد سه درم در آب جوشانیده صاف نموده
روغن کنجد و سکنجبین هر واحد ده درم نمک سه درم انداخته بنوشند و قی کانند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا معجون خیار شنبر نمایند یا حقنه لین معمول از سناء و بنفشه و عناب و نیلوفر و سبوس
گندم و خطمی و روغن کنجد و فلوس خیار شنبر و مانند آن از اشیای ملین بر فق حقنه کنند و بعد تنقیه معده و امعا بقی و اسهال سکنجبین ساده و سفرجلی هر کدام که باشد ده درم
و گلاب ده درم بدهند و غذا مزورهٔ انار دانه یا زرشک یا سماق بچوزهٔ مرغ و تیهو و دراج سازند و اگر ازین معالجه طعام از معده و امعا منفی نشود و یا علی متوقف باشد و قی نشود
بود بحمی التفات نکنند و جوارش سفرجلی مسهل پنج مثقال در آب گرم حل کرده بدهند و نطولات محلله مثل بابونه و شبت و اکلیل الملک و بنجاسف و نمام بر شکم ریزند و هر گاه
معده و امعا از اخلاط فاسده پاک شود در حمام داخل کنند و با غذیه لطیف سریع الهضم غذا سازند و بر معده روغن سفرجل و مصطکی و ناردین بمالند و اگر از ثقل طعام ثقیل
بسبب امتلا حالت جاذب معده و قلب به تپ حادث شود بادویه مذکوره قی کنند و از بورهٔ ارمنی و شحم حنظل هر واحد دانگی خطمی و بنفشه هر واحد نیم درم با ریکسا بیده و شکر منعقد
سرشته شیاف سازند و استعمال نمایند و یا حقنهٔ لین بعمل آرند و تقلیل غذا نمایند و خواب کنند ابن هبة الله گوید که علاج بقی از سکنجبین و آب گرم کنند و بعد تنقیه اگر طبیعت
قبض باشد تحریک طبع با آب تمر هندی و سکنجبین یا آب آلو بخارا بجلاب کنند و اگر تشنگی شدت کند آب انار بنوشند و اگر طبیعت نرم باشد و قی مفرط بود تقویت معده
با آب انار دانه مع ربه و آب سفرجل مطبوخ شکر کرده بطباشیر نمایند اگر سرخی بول اشتداد نماید و اعراض تپ قوی گردد و قی و اسهال نباشد و قوت قوی بود فصد مرفق بکشایند
و اگر تشنگی شدید باشد بر دست و پای او آب سرد بریزند و آب سرد بنوشانند و بدانار با آب سرد بدهند و بوحشائی و گلاب بیج کنند و هر گاه تپ ساکن شود در حمام داخل کنند
و آب نیمگرم بر بدن ریزند و بخواب امر کنند بعد آن و غذا امر ورات دهند و در آخر چون تپ زائل شود و اشتها قوی گردد چوزهٔ مرغ مع آب انار یا آب سماق غذا سازند

علاج حمی یوم ورمیه

بدانکه حمیات تابع اورام باطنی عفونیه باشد و گاهی بادی دق بود و آن تپها در شمار حمی یوم نباشد و اما اورام ظاهری مثل دمامیل و خراجات که در اعضای ظاهر افتند خصوصا
اورام بزرگ که در اعضای غددی و در نزدیکی دم سی بر خوافتند مثل آنکه در بن ران از فضول جگر و در بغل از فضول دل و زیر گوش از فضول دماغ افتند پس تابع آن حمیات باشد
و خالی نبود از آنکه آنچه از آن اورام بسوی قلب متادی گردد حتی که قلب را گرم کند آن سخونت تنها باشد یا مع عفونت بود پس اگر سخونت تنها باشد آن از جنس حمیات یوم
بود و اگر سخونت با عفونت باشد آن از جنس حمیات اورام باطنی بود و اکثر آنچه عارض میشود ازین حمیات تابع اورامی که آن تابع اسباب بادیه مثل قروح و جرب یا اوجاع
و ضربه و سقطه بود و مواد بسوی آن منصرف شود و در راه آن نزد یکدم زهر ها محتبس گردد و آن حمیات از جنس حمیات یوم میباشد و اکثر آنچه عارض میشود از حمیات تابع اورام که

اسباب آن متفاوت مثل امتلا و سدهای سابقه بود و آن حمیات عفونیه میباشد و اکثر حمیات تابع اورام حمی یومیه باشد چون حمیات تابع و اورام اصول و مقدم بود و اکثر حمی عفونیه باشد هرگاه حمیات اصول و اورام تابع بود یا آنکه گاهی بخلاف این باشد و بقراط این حمیات را حمیات خبیثه نامیده انچه از آن یومیه غیر یومیه باشد و اکثر این حمیات یوم تابع اورام و موجی بوده و گاهی بتبع حمره و مانند آن عارض شود و بالجمله مبادرت کنند بفصد از رگی که مر آن موضع ورم را مناسب تر بود و بعده بتنقیه ماده ورم باسهال از نقوع حامض و یا حلو پاک کنند و غذا اسفاناخ و ماش و برنج دهند و علاج فلغمونی یا حمره نمایند و در علاج این تپ شیخ میفرماید واجب است که در آن تقدیم فصد و اسهال نمایند و علاج ورم کنند بدانچه در بابها واجب بود و تلطیف تدبیر نمایند و شراب البته نباید نوشید و اغتذا الغذای کثیر التغذیه ننمایند مگر بعد انحطاط تام و در ان از مطفیات مبرده مرطبه چاره نباشد و اضمده مبرده بر عضو علیل اورام نهند بنحویکه ورم را ضرر نرساند و ماده آن خام نکند بلکه طریق میان او و میان قلب را از رسیدن تبرید منفعت کنند قعر سر نمایند مجوسی گوید کسی را که حمی یوم از ورم حالب و غیره از اورام حاره حادث شود باید که فصد از رگ موافق عضو وارم کنند و طلیه موافقه طلا نمایند مثل اطلیه مبرده و قابضه که دفع و منع از انصباب مواد نماید و اشیای مطفیه مبرده چون ماء الشعیر و آب انار و جلاب لعاب اسپغول و شیره تخم خرفه بنوشانند و غذا مزورات معمول کنند و آب و اسفاناخ و قطف با آب حصرم و آب انار و مانند آن سازند و آسایش و راحت در مواضع بارده استعمال نمایند تا آنکه این ورم ساکن شود و تحلیل و نضج یابد و انچه در ان باشد مستفرغ گردد و از دخول حمام و شرب شراب حذر کنند تا انقضای ورم صاحب حاوی گوید که علاجش فصد و اسهال بمطبوخ فواکه و آب آلو کنند در صبح هلیلجا از عناب و آلو بخارا هر واحد ده عدد تخم کاسنی گل نیلوفر هر واحد سه درم ترنجبین ده درم بنوشند و تلیین طبیعت باین مطبوخ نمایند سنای مکی پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی گل سرخ هر واحد سه درم آلوچه سیاه هر واحد بیست عدد سپستان سی عدد هلیله زرد پنج درم تمر هندی ده درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و ان خیار شنبر با شیر خشت و ترنجبین هر واحد ده درم مالیده بنوشند و غذا ماء الشعیر دهند و نگذارند که طبیعت قبض گردد و بعد از ان تدبیر ورم با ضمده و اطلیه موافقه کنند و با آب انار ترش غذا سازند و آرام و سکون لازم گیرند و از تناول لحوم اجتناب ورزند جرجانی و ایلاقی مینویسند که رگی که فصد آن مر آن عضو را موافق تر باشد بگشایند پس ماده ورم باسهال از بدن پاک نمایند چند روز غذا باز گیرند و بعلاج آماس که در مقامش یاد کرده آید مشغول شوند و هنگام استعمال ضمادات بارد مقوی بلا افراط اشربه مبرده مقویه چون شربت انار و سیب ترش و لیمو و ترنج و آب فواکه برای تقویت دل و فم معده دهند مسیحی گوید که علاج حمی حادث از ورم حالب اولا بالفصد باسلیق از جانب مخالف محاذی ورم کنند و اخراج خون در چند دفعه بحسب اقتضای حاجت و مساعدت قوت نمایند و بعد فصد تبرید مزاج بنوشیدن ماء الشعیر و بعد آن سکنجبین شربت آب انار میخوش شیره تخم خرفه با سکنجبین سازند اگر طبع قبض باشد با آب نقوع مع شربت نیلوفر تلیین آن کنند و تبرید ورم باشیای قابضه مانعه مواد مثل صندل و شیاف مامیثا و آب حی العالم و گلاب نمایند و بعد سکون تپ قبل آن مریض را در حمام داخل کنند و در هوای او بنشانند تا ماده مجتمعه در بدن تحلیل یابد و مالش معتدل بغیر روغن کنند و بعد صلاح با غذیه لطیفه مبرده مثل مزورات بقول بارده غذا دهند و از امتلا خوف کنند و اگر در بدن خلطی زائد باشد تنقیه آن نمایند و بعد تنقیه بدن توسیع در غذا نمایند بخورانیدن بچه مرغ معمول با آبهای سرد مثل آب غوره و آب انار و آب سماق و تفقد آن بنتیجه فرمایند تا دران بقیه صلابت باقی نماند پس اگر صلابتی دریابند بر آن آب مطبوخ ادویه محلله بریزند و تقلیل غذا کنند تا آنکه عضو بحالت طبیعی عود کند و در اغذیه و اشربه اندک اندک تدریج نمایند تا از رجوع ورم ایمن گردند

علاج حمی یوم قشفیه

یعنی انچه از خشکی و درشتی پوست بدن افتد و این تپ نیز مثل سدیه تابع عدم تحلل بسبب سدد غیر خالص حاصل از چرک بود و اکثر مردم چون عادت خود را از حمام ترک نمایند تپ کنند و بیشتر ایشان کسانی باشند که در ابدان آنها بخار صفراوی پیدا شود و بسبب مزاج ابدان ایشان و اغذیه و آبهای ردیه و بسبب احوال عارض ایشان از سهر و تعب موجب عفونت پس جلاب گرم از شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم صبح بنوشانند و اشربه بارده رطب و روغنهای سرد و تر که در علاج حمی غمیه مسطور شده استعمال نمایند و عرق آوردن بلا عنف واجب بود و فواکه سرد و تر مفید آید و غذا ماء الشعیر دهند و بقول شیخ علاجش تلطیف بدن و استعمال حمام و تعریق و در ان بعد انحطاط تپ است و مالش مثل سبوس گندم و آرد باقلا و از بادام تلخ و تخم خربزه و قدری اشنان و بوره ارمنی و غذای او مطفی مرطب سازند و شراب ممزوج با آب بسیار دهند و معاودت حمام مراعات نمایند

علاج حمی یوم حاره

گاهی از حرارت هوا اگر گرمی حمام مانند آن حمی یوم عارض شود بسبب گرم شدن روح قلبی بحرارت هوای مستنشق و اکثر این تپ از شدت حرارت آفتاب باشد و اول تعلق آن
بروح نفسانی بود و اگر اول سر او را یا بدن هوای او گرم گردد و پس متادی بقلب شود و حمی گردد و بعده در بدن منتشر گردد و گاهی اول تعلق آن بقلب بود بحرارت هوا وقتیکه حفظ سر
از حرارت کرده شود لیکن اکثر حرارت شمسیه بدماغ و سر اثر کند و همچنین اگر بدن پاک نبود و سر او ممتلی گردد و غیر شمسیه از قتیلیه و حمامیه و غیر آن در قلب اثر کند. **بالجمله** اگر کسی را بهم رسد
دست و پای او را بآب سرد بشویند یا در آب سرد نشانند که مجرب است و از جماع اجتناب ضرور بود و روغن گل و آب بید و کدو را بر سر مالند و خرفه و کاهو و کدو و خیار خورند
و اگر تشنگی غلبه کند بآب سرد مضمضه کنند و اگر چاره نباشد اندک اندک آب نوشند و شراب رقیق ممزوج سودمند بود و افشرده فالسه که با قند و گلاب شربت سازند تسکین تشنگی است
و اگر انبه خام را پوست و تخم دور کرده تکه آنرا ریزه ریزه تراشیده یکدو گهری در آب بگذارند تا که آب ترشی بردارد بعد از آن صاف نموده با نبات سفید شیرین ساخته بخورند دفع اذیت
بادسموم می نماید و ایضاً اگر انبه خام را در خاکستر گرم پنهان سازند تا که نرم شود پس برآورده پوست او دور کرده در آب بمالند و به نبات شیرین ساخته بخورند در ازاله سمیت بادسموم …
است و ایضاً تمر هندی را در آب ماندگی رساده مسکن تشنگی است و دفع سمیت هوای حار مینماید و افشرده آن بسبب اقبال طبیعت در خواص قوی تر است و اگر کسیر و سابیده در گلاب
و نبات حل کرده صاف نموده بخورند مسکن تشنگی و دافع سمیت هوا است **اقوال حکما** مصنف اقتباس مینویسد که اول این تلخه بوبایند گلاب سرکه و عرق بیدمشک و روغن گل
همه برابر آب گل سدا گلاب و دو چند صندل سفید چهار ماشه کافور یکماشه و خرقه باریک را بآن تر کرده بر سینه و دل و پیشانی گذارند و بادکش سرد سازند و شربت نیلوفر یا شربت ها و سبزه نوشانند
و بوییدن ریاحین و گلها مانند برگ ناز بو و برگ نارنج و لیمون کاغذی و گل سیب و به و بادام و نیلوفر و بنفشه و یاسمین نافع است و این پاشویه کنند برگ بید ساده و گل چاندنی و نیلوفر
و سبوس گندم و نمک شور هر یک … مشت و در جای سرد و پوشیده تن و کشاده روی بود و دست و پای شستن مناسب بود و نوشیدن آب سرد و فواکه ترش نافع است و غذا کشکاب با شربت
نیلوفر دهند و خضرات گاهی که دران کدو یا خیار یا بادرنگ بکدو تراش تراشیده ساخته باشند با نان تنک و یا برنج دهند و یا اسفاناخ و بقله یمانیه همراه اچار آمله یا لیمون کاغذی
و یا مربای تمر هندی بدهند و آب سرد با گلاب یا مناسب نوشانند و خشکه گیلانی با مربای گوهند بسیار مفید است **شیخ** میفرماید که در علاج این تپ ابتدا نماید بمبردات از اعضا ذات
بر سر و سینه از روغنهای بارده خصوصاً روغن گل برف سرد کرده بر سر و سینه از جای دور متواتر بریزند و آب سرد مانند آن از آبهای فواکه بارده بنوشانند مدام این تدبیر …
تا آنکه تپ انحطاط نماید و چون تپ مفارقت کند در حمام داخل نمایند و از نزله خوف نکنند اگر مادی باشد و استحمام بآب نیم گرم کنند و هوای حمام بالکل گرم شدن ندهند و از ریختن
آب گرم بر سر او خوف نکنند که آن ترطیب و تحلیل حمی نماید و حاجت ادخال حمام بیشتر از حاجت او … بود و چون از حمام خارج شود سر او را در روغنهای سرد مثل روغن گل
و نیلوفر غرق دارند **صاحب کامل** گوید که علاج حمی یوم حادث از حرارت شمس و سمائم تحلیل … در مواضع بارده نمایند که دران باد شمالی آید و باشتمام صندل بگلاب و کافور
و نیلوفر و گل سرخ زیرا که اکثر ضرر واقع بصاحب این تپ از سر میباشد و باید که بر سر او گلاب یکجزو و روغن گل نیم جزو و سرکه ربع جزو برف سرد کرده متواتر بریزند کثیر از فاصله …
بعد از ان درین نطول صندل سفید آمیخته پارچه کتان بدان آلوده سرد کرده بر سر نهند و پارچه را ساعت بساعت تبدیل نمایند تا آنکه تپ انحطاط نماید دران هنگام
اندرخانه اوسط حمام داخل کنند و بر سر و سایر اعضا آب شیرین نیمگرم متواتر بریزند تا بدین ترطیب بدن و تحلیل خلط ردی حاصل شود و اگر در سال آب بنفشه و نیلوفر و بابونه
جوشانیده بریزند بهتر و نافعتر در ترطیب بدن باشد چون بدن از حرارت آفتاب و سمائم یبس اکتساب کرده باشد و همچنین می باید که بعد استحمام برای ترطیب سر اندک روغن بنفشه
و نیلوفر یا روغن کدو بر سر ریزند تا ازین ترطیب جید اکتساب نماید و چون از حمام برآیند ساعتی استراحت نموده ماء الشعیر سرد کرده بشکر بنوشند اگر حاضر باشد و الا
نان را بآب سرد برف تر کرده بخورند و یا پست جو بآب گرم شسته بر برف سرد کرده با شکر طبرزد بدهند و یا سرکه و زیت بمغز خیار و خرفه یا مزوره کدو و ماش بغیر توابل گرم دهند
و اگر خواهش چیزی از فواکه باشد قبل غذا توت و آلو و انار و انگور که بسیار شیرین نباشد به برف سرد کرده بخورانند و بعد غذا … نمایند ایلاقی و جرجانی
مینویسند که ده درم سرکه و بیست درم گلاب و پنج درم روغن گل در شیشه کرده خوب جنبانیده به برف سرد کنند و پارچه بدان تر کرده بر سر و سینه نهند و صندل و کافور
درین افزوده ببویند و ریاحین بارده مثل بنفشه و نیلوفر و ناز بو سرد کرده ببویند و خیار بادرنگ را در برف سرد کرده بشکنند و ببویند و پای و دست را در آب گرم نهند و بمالند و اگر
درین آب بابونه و اذخر و بنفشه و نیلوفر و شاهسفرم و شگوفه بید پخته باشند نافع تر باشد و در خانه … سرد باشند … بسیار … بنفشه و نیلوفر و صندل و کافور …

ودران بنشینند و بر بستر نرم بخوابند و راه باد زان خانه باز دارند تا باشد که عرق کنند و آب سرد بسیار ننوشند تا بمعده گرانی نکند لیکن یکشربت تمام بخورند چنانچه نوش کرده و اشتها
شربت بنفشه و نیلوفر و غوره و ریباس و ترنج و آب انار بسرکه کرده اندکی روغن گل بران چکانیده بنوشند تا تشنگی و درد سر بنشاند و بعد انحطاط تب حمام نمایند و از نشستن در
خانهٔ گرم و هوای گرم اجتناب کنند و اگر در آبزن نیمگرم نشانند سودمند باشد و اگر اثر زکام باشد روغن از وی دور دارند ابن الیاس مجندی گوید که در تب یوم حادث از
حرارت آفتاب زیر بادکش مبلول بگلاب بنشانند و آمیخته گلاب بسر ریزند و خرقهٔ کتان در سرکه و گلاب ببرف سرد کرده تر نموده یکی بعد دیگری بر سر نهند و هر صبح جلاب تمر هندی
و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم یا سکنجبین و گلاب هر واحد ده درم ببرف سرد کرده بنوشانند و غذا ماء الشعیر و هندبا و آب انار ترش یا تمر هندی یا لیمو ترش کرده و بعد انحطاط در حمام
داخل کنند و بعده یکساعت راحت داده روغنهای سرد و برد بمالند و دیگر جوشانند شربت هندوانه و توت ترش ببرف سرد کرده تنقل نمایند و اگر این تب از کثرت استحمام بآب گرم و حرارت
هوای حمام عارض شود شیرهٔ تخم خرفه پنجاه درم سکنجبین ساده ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر سازند و آب هندوانه سه اوقیه و شکر سفید ده درم یا تمر هندی آب زرشک یا آب غوره ده درم بدهند

علاج حمی یوم استحصافیه

و این دو قسم است یکی آنکه از سردی یا غسل بآب سرد مسام ظاهری کثیف گردد و بخار دخانی حاد در باطن محتقن شود و بطریقیکه در تسخنیه گفته شد پس تب یومیه پیدا شود و بسیار است
که بعفونت مؤدی گردد دوم آنکه از غسل آبهای قابض مثل شبیه و زاجیه تکاثف مسام ظاهری بشدت عارض شود پس ابخره محتقن گردد و روح گرم شود و تب آرد و این بیشتر مؤدی
بعفونت گردد یا بحمله بقول شیخ علاج قسم اول آنست که در حالت ابتدا این تب پارچها بپوشانند تا عرق کنند و چون تب انحطاط پذیرد در حمام داخل کنند و استحمام بآب مائل بگرمی
و هوای گرم نمایند و بر بدن آبیکه در ان مثل مرزنجوش و شبت و نمام جوشانیده باشند نطول سازند و اشیای جالی مسام و مرخی آن که در علاج حمی یوم تسخنیه مذکور شد بمالند و در مالش
روغن تاخیر کنند تا آنکه عرق آید و در کمیت استحمام بآب گرم بسیار نمایند و باید که تقدیم استحمام بآب بر استحمام هوا کنند بعد از ان روغنهای موسع مسام بمالند و ایضا بر سر ایشان مثل
روغن شبت و خیری و بابونه بریزند و با اغذیه خفیفه غذا سازند و تعطیر و تشمیم خوشبو نمایند و شراب ابیض رقیق یا ممزوج بآب بنوشند و این از آب برای ایشان بهتر است بهر آنکه در ان
تعریق هم در است و مالش و روغن ای اصحاب تعب نافعتر از ارباب استحصاف است و علاج قسم دوم قریب از علاج قسم اول باید کرد الا شراب نخورند مگر بعد تیقن شد تفتح مسام
الا آنکه استحصاف اندک بود که گاهی آنرا شراب میگشاید و باید که تلطیف تدبیر ایشان بیشتر بود و سکون ایشان در هوای حمام و استحمام آنها بآب گرم اکثر باشد و در مالش روغن تاخیر
بسیار باید کرد جرجانی گوید که هر گاه حمی یوم از سردی و برف عارض شود و بدن منقبض گردد باید که مریض را در موضع گرم نشانند و بخرقهای نرم بپوشند و بدن او را مالش بملایمت
نمایند پس بعد انحطاط تب در حمام داخل کنند و تا دیر اندران نشانند و مالش معتدل نمایند تا مسام بگشاید و حرارت محتقن بسبب سردی تحلیل یابد و بعد آمدن عرق مالش اندک
بروغن خیری یا شبت یا بابونه یا سوسن یا اقحوان هر کدام که حاضر باشد استعمال نمایند و بعد خروج از حمام ساعتی بپارچها خوب بپوشند بعد از ان غذای لطیف مثل چوزه مرغ
و تیهو و دراج و مانند آن بطریق اسفیدباج یا زیرباج یا شوربا یا طبیخ بخورانند و مرزنجوش و نمام و شیح ببویانند و شراب ریحانی بنوشانند اگر استحصاف اندک باشد تا بحرارت خود تفتیح
مسام و تحلیل حرارت محتقن نماید و هر گاه استحصاف شدید بود شراب استعمال نکنند و اگر بقیه تب بماند معاودت حمام و سائر تدابیر مذکوره صباح دیگر نمایند و اما آنجا که استحصاف
از آب شب یمانی یا بعض آبهای قابض دیگر باشد باید که تدبیر مثل تدبیر مذکور نمایند مگر آنکه استکثار مالش بروغن بنفشه بسیار و روغن نیلوفر و روغن کنجد کرده
در حمام باید کرد و آب فاتر نیمگرم بیشتر ریزند و هر گاه نوبت این تب طول کشد و ابتدای آن شبیه بابتدای تب مطبقه باشد و خوف تادیه آن بحمی عفن بود باید که مبادرت نمایند
در علاج آن بفصد و غیره که در علاج حمی یوم سددی مسطور شد جرجانی گوید که در علاج قسم دوم صواب تر آن باشد که ترتیب علاج قسم اول نگاهدارند لیکن هر گاه در گرمابه
شوند یکساعت اندر هوای آن صبر کنند پیشتر در آبزن نشینند و در آبزن مرزنگوش و شبت و بابونه و اکلیل الملک جوشانیده باشند تا جلد بنجار این آب نرم و تر شود و مسام
گشاده گردد و عرق کند و بعد آمدن عرق بسیار اعضا را بروغن حب الغار یا شبت یا مرزنجوش یا بابونه چرب کنند و طعام نرم و معتدل چون حسو و چغندر و نخود درست اندکی
و توابل آن شبت و زیره و دارچینی و صعتر و آبکامه و روغن کنجد تازه و ماش و اسفاناخ نیز موافق باشد و بعد گساریدن تب بگفته برین ترتیب بگذرانند و برین نوع غذا داده
کنند ابن الیاس گوید که علاج هر دو قسم دخول حمام و تعریق و دلک تدبیر است و هر صبح شربت بنفشه و ترنجبین واحد ده درم بنوشانند غذا ماء الشعیر و ابن مطبوخ شبت و اکلیل
الملک نطول کنند و روغن بابونه بر سر ایشان ریزند و چون تب زائل شود اغذیهٔ لطیفه مثل زیرباج ماکیان و تیهو و دراج بدهند

علاج حمی یوم شرابیه

هرگاه از شرب شراب صرف تند قوی بسبب گرمی او جگر و دماغ و صعود بخارات گرم و اشتعال حرارت حمی یوم حادث شود شراب را موقوف نمایند و تبرید و تسکین حرارت کنند و بعلاج صداع خماری پردازند و نوشانیدن آب انار و شربت غوره با برف سرد کرده و مالش دست و پا بروغن بنفشه و نیلوفر و روغن گل آرام و خواب و نطول آب نیم گرم سود بخشد و گویند که شربت حب الآس را خاصیت عجیب است اکثر تسکین و دفع آن فی الفور میکند و اشربه ترش مثل شربت ریباس و انار و سیب و مانند آن با آب سرد اندک اندک بدهند و پاشیدن گلاب و صندل ترش نافع باشد و شربت انار یا سکنجبین تفاحی لیموئی و علوخان چهار توله در گلاب و بید مشک و کیوره و عرق زرشک هر یک چهار توله با برف سرد کرده نوشانند و اگر درد سر شدید باشد قی کنند بکرات و مرات و تلیین طبع بمثل آب آلو و زرد آلو و تمر هندی و شیرخشت در گلاب بید مشک و تغذیه از بوارد و مزورات و بچه مرغ با آب غوره و آب انار سازند و گاهی تلیین بماء الفواکه و مانند آن و بفصد و قی التذ و خصوصاً چون صداع ایشان دوام نماید و باید که در حمام لب انحطاط تب داخل کنند و آب نیم گرم بسیار بر سر بریزند و روغن بنفشه [illegible] چکانند و چون از حمام خارج شوند و یکساعت آرام کنند اغذیه مذکوره دهند و استکثار خواب نمایند و هرگاه از خواب بیدار شوند اعاده تدبیر نمایند در یوم ثانی فواکه بنوشانند.

علاج حمی یوم غذائیه و دوائیه

گاهی از اغذیه و ادویه حاره حمی یوم آرد و نوعیکه حمی یوم شمسیه در اکثر امر دماغیه و در روح نفسانی و حمی یوم حمامیه قلبیه و در روح حیوانی میباشد حمی یوم غذائیه و دوائیه در روح طبیعی بود و علاجش ادرار بمبردات معروفه مثل لعاب اسپغول و شیره تخم خرفه و خیارین و خربزه و سکنجبین ساده و آب سرد برف است و تلیین طبیعت بمثل شیرخشت و تمر هندی و یا آب انار [illegible] و شیرخشت و یا شربت ورد مکرر و یا شربت آلو مسهل نمایند و اصلاح جگر اول اشیاست بمثل آب کاسنی و بقول بارده دیگر چون کاهو و خرفه و سکنجبین و ضمادات سرده از صندل و کافور و گلاب و عصاره گل سرخ و عصاره بقول بارد سرد بالفعل و تغذیه باغذیه بارده رطبه مثل ماء الشعیر بشکر و روغن بادام شیرین و مزوره مثل کدو و اسفاناخ و مرق با روغن بادام کنند و هر چه در علاج حمی یوم حریه مسطور شد درینجا سودمند باشد صاحب کامل گوید که علاج حمی حادث از تناول غذای حار و اشربه حار بخوابانیدن مریض بجای سرد است اگر فصل گرما باشد و مقابل باد شمالی باشند و بادکش بجنبانند و لعاب بزرقطونا و شیره تخم خرفه مع جلاب آب انار با برف سرد کرده بنوشانند و اگر خواهند غذا پست جو یا گندم با آب سرد و شکر دهند و هنگام خواب شب لعاب اسپغول بهدانه با نبات و یا جلاب با روغن تخم کدو یا روغن بادام بدهند و اگر فصل سرما باشد کاهو مربی و کاسنی مربی و خبازی [illegible] و در موضع معتدل الهوا بخوابانند و اگر موسم گرما باشد خرفه و مغز خیارین و بادرنگ بدهند و انار بمکند و آلو بخارا و توت و شفتالوی پخته نرم بخورند و تضمید کبد و معده بصندل و گلاب و قیروطی بارد معمول بگلاب و آب کشنیز و آب کاهو و آب خرفه بروغن بنفشه و روغن گل و موم سفید نمایند و صاحب این حمی نزدیک شراب نگردد و در حمام داخل نشود مصنف حاوی گوید که اگر بسبب تناول اغذیه یا ادویه حاره یا شرب شراب صرف قوی باشد جلاب آلو بخارا و عناب واحد بیست عدد و تمر هندی و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا ماء الشعیر [illegible] در آخر روز و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه نمایند و یا آب انار [illegible] افشرده با شکر سفید ده درم بدهند و یا شیره تخم خرفه و سکنجبین ساده ده درم بنوشانند و اگر از ماء الشعیر کراهت باشد غذا بمزوره ماش و شیره بادام و کدو سازند و یا جلاب شکر سفید ده درم و گلاب [illegible] درم در پست جو شده با برف سرد کرده دهند و تناول مغز خیار و بادرنگ و هندوانه و شربت غوره [illegible] و توت سرخ خام نوشیدن [illegible] مالش اطراف و آرام و خواب و تغذیه بمزوره غوره یا ریباس یا زرشک یا انار دانه و [illegible] ریباس و بعد انحطاط در حمام آب نیم گرم [illegible] است

علاج حمی یوم زکامیه و نزلیه

هرگاه از زکام یا نزله حار بسبب انعکاس ابخره حاره [illegible] و احتباس آن در دماغ باعث انسداد مسامات راس [illegible] حمی یوم حادث گردد علاجش [illegible] نزله و زکام کنند و فصد نمایند و اگر مانعی بود بر نقره گردن حجامت کنند و خمیره بنفشه و شربت آن در عرق گاوزبان بکرات دهند و اسهال بمطبوخ نرم فرمایند و بتسکین سرفه توجه نمایند و از گوشت و شراب منع کنند و بعد نضج نزله و تسکین تب و سعال در حمام داخل کنند و در علاجش تعجیل ننمایند تا مؤدی بسرسام و ذات الجنب نگردد ابن الیاس گوید که اگر [illegible] حار باشد جلاب از بنفشه سه درم و عناب و سپستان هر واحد ده عدد و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند غذا ماء الشعیر سازند و یا شربت بنفشه و یا شربت خشخاش [illegible] ده درم بنوشند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه نمایند و اگر قوت قوی و علامت خون ظاهر باشد فصد کنند و اخراج خون بقدر قوت و واجب نمایند

علاج حمی یوم زحیریه

و سبب این همانست که در حمیات یوم گفته شد اول بمعالجه تدبیر متوجه شوند که بزوال آن حمی نیز زائل می گردد و عفونت الطین و عفونت تنشا درین باب اثر عظیم دارد

حمیات خلطیه

و مراد از اخلاط درینجا عام رطوبات بدن است زیرا که تپ گاهی از عفونت منی و مانند آن از اقسام رطوبات ثانیه حادث میشود و بالجمله حدوث تپ از اخلاط بر دو گونه است

یکی آنکه حرارت غریبه خلط را گرمتر از مقدار طبیعی کند و آن خلط را بجوش آرد و تپ آرد و این نمیشود مگر در خون فقط زیرا که سوای خون خلط دیگر بسبب سردی مزاج یا قلت مقدار احداث تپ از حرارت غلیانی خود بدون حدوث عفونت در آن نمی تواند کرد بخلاف خون که آن گرم مزاج و کثیر المقدار است هرگاه زیاده گرم شود و در جوش آید تمام اخلاط و ارواح و اعضا را گرم میسازد و این نوع را حمای غلیانی و سونوخس نامند و بقراط آنرا سونوخس نامیده یعنی تپ دائمه و لازمه و لزوم این تپ نسبت بحمی یوم بود جهت اشتراک در اکثر علامات

دوم آنکه حرارت غریبه خلط را متعفن سازد یعنی گنده کند و بدان سبب تپ آید زیرا که اخلاط چون عفونت پذیرند گرم شوند و عضوی را که در آن متعفن گردند گرم سازند بسبب عضوی که متصل آنست بمجاورت او گرم شود و همچنین عضوی بعد عضو دیگر بمجاورت گرم گردد تا آنکه حرارت بقلب منتهی شود و بتوسط شرایین بجمیع بدن منبسط نماید و این قسم را حمی عفونی و عفونیه گویند و تعریف آن چنین میکنند که او عبارت از آنست که تسخین اخلاط بسبب عفونتی که اندر آن حادث شود گرم گردند و بعد آن گرمی بروح و جرم قلب متادی گردد و از آنجا بسائر اعضا رسد و تعریف عفونت چنین کرده اند که آن فسادی است که جسم رطب را عارض شود از فعل حرارت غریبه و آن جسم را بسبب آن از استعداد و خاصیت خود بر آید و نوعیت او باقی باشد یعنی باهمی که پیش از حدوث این فساد مسمی بود بعد وقوع تعفن نیز بهمان اسم مسمی باشد و بعضی گویند که تعفن گندگی و بوی را گویند که بسبب صلاحیت هضم از آن منقطع شده باشد و لیکن قابل نضج و تحلیل بود و حدوث عفونت چنان بود که حرارت غریب قلیل اندر رطوبت کثیر و خام آید و آنرا نتواند پختن و نتواند تحلیل کردن و بدان سبب جوهر آنرا فاسد سازد و بدبو سازد و لازم نیست که آنچه تعفن پذیرد بالطبع یعنی بالقوه نیز رطب باشد بلکه رطوبت بعینه یعنی بالفعل کافیست و اگرچه بالقوه خشک بود چون صفرا و سودا یا برگ مورد تر و برگ گل تر که بر هم نهاده دارند اگرچه بالقوه خشک است لیکن گنده میگردد و اسباب عفونت بقول شیخ الرئیس و غیره سه است

اول آنکه از غذای ردی حادث شود چون ماده متولد از آن مهیا بعفونت باشد و این یا بسبب ردائت جوهر آن بود مثل صحنای مصری که از ماهی ساخته میشود و مثل گوشت خشک کرده و یا بسبب سرعت قبول آن برای فساد و اگرچه جید الجوهر باشد مثل شیر که بسبب لطافت خود و مثل ماهی که بسبب کثرت رطوبت و قلت حرارت خود بسرعت متعفن میشوند و یا بسبب آنکه خون مائی رقیق از آن پیدا شود و بدان سبب باندک حرارت متحرک شده عفونت پذیرد مثل فواکه و بقول بسیار رطب آبناک و یا بسبب آنکه مستحیل بخون نیک نشود بلکه خلط ردی بارد خام باقی ماند و حرارت غریزی از طبخ و اصلاح آن عاجز آید و حرارت غریبی آنرا متعفن سازد مثل آنکه از خیار و بادرنگ و امرود و شفتالو و زردآلو و سیب و بهی و شیر تغیر و مانند آن متولد گردد و یا بسبب ردائت صنعت آن بود اگرچه اصل جوهر آن ردی نباشد مثل آنکه گوشت خام بپزند یا نان فطیر بسازند و یا در طبخ سوخته باشد و یا آفتی دیگر رسیده باشد و یا بسبب وقت آن باشد مثل خوردن طعام قبل از اشتهای صادق و یا بسبب ترتیب خوردن آن باشد مثل آنکه اشربه و فالوده جات و فواکه بالای طعام خورند یا طعام لطیف بالای غلیظ تناول نمایند و مانند آن از تناول اقسام اغذیه مختلف باهم در یک وقت تناول دوم آنکه سده باشد که مواد را در مجاری بند کند و مانع تنفس از مسام و ترویح گردد و سبب مزاج ردی بدن که طاقت هضم جید باعث آن مزاج نبود و ایضا در فعل قوی تر از آن باشد که در غذا و خلط هیچ فعلی نکند و آنرا خام بگذارد و مثل این مزاج یا اخلاط ردی پیدا نماید و یا آنچه پیدا کند آنرا فاسد سازد بسبب نقص آن مزاج در هضم و بسبب تحجر یک قاصر آن ماده متولد را و این اسباب معین در تولد سده و مولد عفونت اند سوم آنکه سبب امور خارجی از هواهای ردی مثل هوای وبائی و هوای بیشه ها و انهار ایستاده و بخار عفونت مستنقع باشد که از راه مسامات و تنفس با اخلاط و ارواح رسد و مواد را متعفن سازد و گاهی چند امور ازین اسباب جمع میشوند و اکثر سبب عفونت سده میباشد و سده حادث میشود یا بسبب کثرت اخلاط و یا بسبب غلظت آن یا لزوجت آن پس هرگاه سده حادث شود عفونت در اخلاط پیدا گردد و سبب امتلا خاصه اگر عقیب سده حرکات و انفعالات در غیر وقت حرکت و استحمام بر امتلا و تخمه کرده شود و یا سیر در آفتاب یا تناول مسخنات بر امتلا یا ترک امر اعانت هضم معده و جگر و ترک تلافی تقصیر اگر آن تقصیر تسخین معده و کبد بالطیبه و کماد امثال آن برای تدارک قصور هضم واقع شود یا استعمال طعام قبل از آنکه طعام سابق هضم شود که این اکثر در سده می افزاید و گرمی پیدا میکند و ماده عفونت در دو حال بیرون نیست یا تمام در تمام بدن باشد و یا در یک عضو بسبب ضعف آن یا بسبب شدت حرارت غریبه

آن یا بسبب درد آن که گرم تر شده و ماده از آن گرد آمده و در انجا عفن شده باشد چنانچه صاحب کامل گوید اسبابیکه از آن اخلاط متعفن شوند پنج است اول کثرت مقدار اخلاط
دوم غلظت آن سوم لزوجت آن چهارم سدد عارض از آن پنجم عدم تنفس تا به سدد بود بهر آنکه اخلاط را چون تنفس نبود گرم گردد و عفن شود چنانچه رطوبات خارجی را عارض میشود هر گاه هوا بدان نرسد
و انواع حمی عفنی بسیار است بعضی از آن بسیط و بعضی مرکب بود اما انواع بسیط که آن معروف بانواع اصلیه است چهار است بحسب عدد اخلاط اربعه یکی حمی مطبقه و آنرا سونوخس
گویند و حدوث آن از عفونت خون بود و آن خطرناک باشد زیرا که مریض را راحت نباشد دوم حمی حادث از عفونت صفرا و آنرا غب گویند سوم حمی حادث از عفونت سودا و آنرا
ربع گویند چهارم حمی حادث از عفونت بلغم و آنرا حمی مواظبه نامند و هر واحد ازین حمیات اربعه منقسم میشود باصناف دیگر چنانچه حمی دموی سه قسم است و تفصیل هر یک در
مقامش خواهد آمد اما حمیاتیکه از عفونت اخلاط ثلاثه دیگر افتد هر واحد از آن منقسم بدو صنف میشود یکی آنکه دائم بغیر فتور باشد دوم آنکه آنرا اوقات نوبت باشد و این از
آنست که اگر خلط داخل عروق عفن شود حمی دائمه پیدا کند و اگر خارج از عروق عفن گردد حمی ذی فترات حادث نماید و اما حمی حادث از عفونت خون مطبقه میباشد زیرا که خون
داخل عروق است چون بکجا آن عفن میشود او در جمیع خون ساری میگردد و حرارت در آن ساری و مشتعل میشود و دوام تپ از همه او بود تا آنکه این شی عفن بتمامه فانی گردد و نضج
یا اصلاح یابد یا آنرا هر دوام لاحق شود و اما تپ اخلاط دیگر دائمه بهر آن میباشد که چون خلط داخل عروق متعفن شود و اشتعال او استفراغ بوجهی از وجوه بعرق و غیر آن بسبب کثافت
و تلزج جرم او گاهی باز ماند و بدین جهت حرارت بعد انقضای نوبت اول باقی ماند و دوام کند تا آنکه نوبت ثانی لاحق شود و همچنین حرارت از آن نوبت باقی ماند و حرارت نوبت ثالث
متصل گردد و کذلک در سائر نوائب تا آنکه مثل مطبقه شود و اما اخلاط متعفن خارج عروق احداث تپ متناوب بهر آن میکند که خلط متعفن بتمامه در یکجا نیست بلکه اندک اندک
بجائیکه در آن متعفن شده جمع میشود و اجتماع او در مدتی که میان هر دو نوبت از نوائب حمیات است منظور میرسد و گاهی اتفاق افتد که چون خارج عروق متعفن گردد حمی
مطبقه پیدا شود و این بهر آنست که چون در عضوی از اعضا مقدار کثیر از خون جمع شود و ورم پیدا کند و بسبب انسداد منافذ آن عضو ماده ورم عفن گردد و بدان سبب حرارت متعفن
گرم شود و آن عضو و ورم بسبب آن گرم گردد و این گرمی از آن عضو بمجاورت از عضوی بعضوی و در شرائین عائد آن عضو برسد تا آنکه گرمی بدان متصل شود و بعد از آن حرارت قلب
بتوسط شرائین بهمه بدن برسد و دائم تپ لازم گردد تا آن وقت که ورم پخته شود و ماده عفن از آن بر آید و بدین اسباب بعض حمیات مطبقه گردد و بعضی از آن نوائب دار و آنچه
انطاکی گوید که حقیقت حمی عفنی آنست که اخلاط متراکم میشوند و مجاری حرارت را تنگ میسازند پس عفونت بقدر حرارت غریزی واقع میشود چنانچه در الیاف و ملاوث
چون آب یا انهار سد مشاهده میگردد و گاهی عفونت حادث میشود بسبب فساد اخلاط از روی کیفیت که لزج یا غلیظ شود و حبس کنند بهر جا که باشد چون نفوذ ممتنع گردد
تعفن بهم رسد و احتراق و اشتعال واقع شود یا در داخل عروق و در آن هنگام تپ دائمه نامند و این حقیقت منفک نمیشود و آنرا فصول در زمان میباشد که زیاده میشود
و انحطاط می پذیرد یا محفوظ الادوار بود بسبب بقایای صحت در قوتها که بدان نسبتها محفوظ ماند و یا مختلط باشد اگر فساد آن اجزای اخلاط را مستغرق کرده باشد پس دائمه
شدیدترین انواع در عصیان تحلیل است بسبب احتباس ماده در اجرام عروق و درین هنگام ماده متعفن میشود و اندک اندک مشتعل میگردد و گاهی ماسوای خون از تعفین کلی
واقع شود بخلاف خون چه در تعفین او بتمامه لزوم موت است و یا خارج عروق و این بقول مطلق حمی اثره گویند لیکن هر خلطی که خارج عروق تعفن پذیرد لازم نیست که تپ نائبه
دوری باشد چنانچه از کلام اطبا مفهوم میشود بلکه اغلب بود و تپ دموی را در نبض باشد مگر آنکه نوبتها برای خلطی باشد که در خارج عروق متعفن شود و فقط در خون آنچه متعفن
نمیشود مگر در اورام بزرگ و در آن وقت حمی مطبقه باشد مثل حمی داخل عروق و ملخص آنست که هر خلطی که در داخل عروق متعفن شود تپ او مطبقه باشد
و کذا دموی که ماده آن در خارج عروق مثل اورام متعفن گردد و اسباب حمیات علی الاطلاق فساد هوا و تناول غذا که لا سیما انگور و نظائر آن [illegible] سبب آنست که اخلاط
آن باد بران قبل هضم سابق از آن هر دو و گویند تمر در شیر و سرکه در یکروز و امثال مسدده و مالحات و آنچه لطیف و فساد او سریع باشد چنانچه میفرمایند که اخلاط
قابل عفونت با صفرا است و متبخر شود و از آن دخان لطیف حاد و یا خون که متبخر گردد از آن بخار لطیف یا بلغم و از آن تبخیر بخار بسیار کثیف و یا سودا و از آن متبخر شود دخان
کثیف غباری و عفونت صفرا تپ غب یعنی یکروز در میان و عفونت خون تپ مطبقه یعنی الطباق نوبت بر نوبت بدون نظام و نیز عفونت بلغم در اکثر اوقات تپ نائبه
یعنی فی نوبت در هر روز و عفونت سودا تپ ربع یعنی دو روز در میان واجب میکند و مکان خون داخل عروق است پس عفونت او داخل عروق باشد یکی دائم
غلیظه جلیله و اما صفرا و بلغم و سودا گاه در داخل عروق متعفن میگردند گاه در خارج عروق و آن جا نیز [illegible]

وچون در خارج عروق عفن شده باشد بسببی دیگر نباشد مثل عفونت ورم اعضای باطنی که بخار عفونت آن بقلب رسد واجب میکند دوری ونوبتی که برای هر واحد از اخلاط
ثلاثه مذکور شد پس تپ هر یک بنوبت عارض میشود ومیگساره مگر تپ بلغمی که اگرچه یکسار دامادر بدن بقیه ضعیف از ان باقی می ماند و آن تیغا خلط موضع که اگرچه در خارج
رگها متعفن وگسسته شود تپ او لازم باشد وچون در داخل عروق عفونت پذیرفته باشد لزوم تپ واجب کند وگسسته وبلکه دائمه لازمه باشد لیکن آنرا اشتدادات
بود که گاهی گرمتر میشود وگاهی آهسته تر واز ان نوائب او شناخته میشود واما اگر عفونت خلط داخل عروق اندر جمیع عروق رسیده باشد یا در اکثر عروق که قریب از قلب است
بوده باشد اشتدادات دلقه مانات آن ظاهر نشود وتپ لازم بر یک تیره باشد نه کم شود ونه زیاده واما چون خلاف این باشد یا ماده هم اندر داخل رگها وهم در خارج آنها
عفن شده از یک جنس باشد یا مختلف در جنس بود تغیرات ظهور بین نماید وعفونت خارج عروق منقطع میشود وباز از سر نو عود میکند وتپ نایبه میباشد بهر آنکه ماده که در
بعض مواضع خارج بدن در اقضیه متعفن میشود در مدت نوبت بران حرارت عفونت می آید پس رطوباتی که بدان حرارت معفنه متعلق باشد بسبب [illegible] فانی وتحلیل گردد
واز بدن خارج شود بعرق وبخار وغیره آن از انفراجات زیراکه محبوس در عروق نیست تا مانع از تمام تحلیل وخروج آن باشد پس مادیت وارضیت آن که حامل تپ حرارت است
نیست باقی ماند بهر آنکه حامل حرارت عفونت رطوبت است چنانچه دیده میشود از حال عفونت اکراس وفرابل که اندک اندک مشتعل میشود تا آنکه جمله خاکستر میگردد
ودران حرارت باقی نمی ماند وچون در خلط محترق بعفونت حرارتی باقی نماند تپ باطل شود تا آنکه بار دیگر اندک ماده در جای عفونت جمع شود ودر آنجا بقیه حرارت از عفونت
اولی باقی ماند واگرچه ماده عفونت باقی نماند ویا موجود باشد هنوز علامت تعفن اولی در ماده اولی پس چون ماده ثانی که بران وارد شود بسبب تعفین مشتعل گردد دوام عفونت بجز جزء
حرارت منقصر از نضج دور کند در رطوبات متعفن بتحلیل وخاکستر شود وبجاور خود متعدی گردد تا آنکه حد مشترک میان مشتعل وقابل اشتعال منقطع شود وماده فانی گردد ونجاور دیگر
نیابد وبقیه تپ باقی نماند تا انتظار تجلب ماده دیگر بسوی موضع آن کشد واما چون عفونت داخل عروق باشد قلع ماده آن بسرعت نشود وتحلل تام متعذر بود وبسبب کثافت
جرم عروق وتنگی آن وبسبب سرایت عفونت از یک ماده بدیگر باعث اتصال بعض ماده که در عروق است ببعض دیگر پس آنچه مجاور آن باشد متعفن شود وبعده بر مجاور دیگر
ودر گسست واینها انچه محصور در عروق است اتصال بسیار بقلب میدارد وپس حصول بخار از ان بسوی قلب دوام می نماید واز قلب بتوسط شرایین بسوی جمیع بدن میرسد وتپ
حاصل میشود لاجرم تپ دائم ولازم باشد ابن عباس گوید اسبابیکه بدان ادوار حمیات نائبه مختلف میگردد سه گونه است یکی سرعت اجتماع خلط متعفن وابطای آن دوم
سهولت تعفن خلط وعسر آن سوم سرعت استفراغ او وبطوی آن پس بلغم تپ نائبه هر روزه حادث میکند بنابر سرعت اجتماع او بجائیکه در آن عفن شود وبسبب کثرت مقدار
او در بدن وسهولت تعفن او بسبب رطوبت او وبطوی استفراغ او وبسبب لزوجت او وصفراء سوداء تپی حادث میکند که یکروز نوبت کند ودو روز نه بهر آنکه بطی الاجتماع است بسبب
قلت مقدار آن وعسر تعفن است بسبب یبوست وعسر آن وسریع الاستفراغ است بسبب آنکه لزج نیست واما مره صفراء تپ یکروز در میان حادث می نماید زیرا که متوسط است
ما بین سوداء وبلغم در احوال مذکوره یعنی اقل مقدار از بلغم است واکثر مقدار از سوداء وایبس مزاج از بلغم است وارطب مزاج از سوداء وآن الطف جوهر از هر دو نوع است پس
بهمین اسباب ادوار نوائب حمیات مختلف میباشد وبرای همین اسباب بعینه مدت زمانه نوبت حمیات مختلف میشود زیرا که حمی مواظبه در اکثر امر نوبت او هژده ساعت
میشود وبسبب غلظ بلغم ولزوجت آن که بسرعت تحلیل نمیگردد وحمی ربع در اکثر امر بیست وچهار ساعت می ماند واین بسبب غلظ خلط ویبس او بود که آن بسرعت متعفن
نمیشود وچون عفن گردد بسرعت تحلیل نشود واین بهر آنست که مثال او مثال اجسام صلب همچون سنگ ریزه وآهن است که آتش در ان هر دو به سرعت عمل نمیکند وچون
عمل کرد بسرعت منطفی ومنسرد نمیگردد واما حمی غب خالصه اکثر دوازده ساعت مکث می نماید واین بسبب لطافت خلط محدث آن وقلت لزوجت او است
که بسرعت متعفن میشود وبسرعت از عرق مستفرغ میگردد وگاهی مدت زمانه نوبت هر واحد ازین حمیات یکبار کوتاه تر از زمان مذکور ودیگر نوبه دراز تر میشود وآن را
سه سبب است یکی طبیعت خلط واین چنان باشد که هرگاه خلط غلیظ تر واشد لزوجت وابرد مزاج باشد زمانه نوبت تپ دراز تر خواهد بود وهرگاه اقل والطف
واحر مزاج واقل لزوجت بود مدت نوبت آن کوتاه تر باشد دوم هم مقدار قوت مریض واین بهر آنست که هرگاه قوت مریض قوی باشد تا آنکه خلط را دفع کند
واخراج آن بعرق نماید مدت نوبت اقصر بود واگر ضعیف بود مدت نوبت اطول باشد سوم سخنه بدن زیرا که چون بدن متخلخل واسع المسام بود زمانه [illegible]
حمی قصیر تر باشد بهر آنکه خلط از ان بسهولت وسرعت تحلیل می یابد وچون بدن کثیف تنگ مسام باشد نوبت تپ طویل تر بود [illegible]

تحلل
تحلیل

و هرگاه جمیع اسباب قصر نوبت تپ مجتمع گردد پس نوبت حمی کوتاه تر باشد از آنکه میباشد و هرگاه جمع شود اسباب طول نوبت حمی پس زمان نوبت تپ درازتر بود از آنچه
میباشد و چون مدت نوبت تپ کوتاه تر بود صاحب تپ بدان سبب از وقت انقضای نوبت حمی تا وقت نوبت ثانی پاک بدن از تپ باشد و راحت یابد و هرگاه مدت
آن درازتر بود محموم از حمی پاک نشود تا آنکه نوبت ثانی آن بلاحق گردد پس میان هر دو نوبت وقت راحت نباشد حتی که بدین سبب تپ شبیه بحمی دائمه گردد و باید دانست
که ادوار نوائب حمیات مدام لازم الانتظام و ترتیب بود مادام که خلط عفن متغیر از حال خود نگردد و نوعی دیگر از اخلاط با آن مخلوط نشود و در تدبیر مریض خطا واقع نگردد پس
هرگاه خلط عفن از حال خود متغیر گردد و مستحیل بنوع دیگر شود مثل آنکه خون مستحیل گردد بدینگونه که آن محترق و متعفن شود پس اجزای لطیفه آن مستحیل بصفرا گردد و اجزای غلیظه او
او مستحیل بسودا نماید و هرگاه از اخلاط دیگر عفن مختلط گردد یا اخلاط دیگر عفن سازد و تپی برانگیزد که بحسب طبیعت آن نوبت کند و اگر مریض تدبیر ردی کند که از آن اخلاط دیگر پیدا
او متولد شود و استعمال نماید حمیات مختلفه بحسب طبیعت هر واحد از آن برانگیزد و بدان سبب نظام ادوار حمیات فاسد گردد یا قبل وقت آن تقدیم نماید یا ادوار دیگر [illegible]
قبل آن بود حادث شود و زیادتی و کمی در آن بحسب مقدار تغیر اخلاط و مقدار حدوث آن باشد این حمیات مختلطه گویند یا آنکه بعضی [illegible] ادوار حمیات [illegible]
کیفیات اخلاط است پس مزاج صفرا حار یابس است و حرارت اقوی کیفیات فاعله وی است و قوی کیفیات منفعله است پس هرگاه حرارت در ماده یکروز اثر کند
یبوست روز دیگر مانع آن گردد و بلغم چون بارد رطب است و برودت ضعیف فاعلتین و رطوبت ضعیف منفعلتین است منع او یعنی فتره او اندک تر باشد و آن
شش ساعت است و مکث او هژده ساعت باشد و چون مره سودا بارد یابس است در آن ضعف فاعلتین یعنی برودت و اقوی منفعلتین یعنی یبوست مجتمع شده سکون
آن بسیار دراز میباشد و آن چهل و هشت ساعت است و اخذ آن بست و چهار ساعت بوده بو علی سینا بسیاری از نوائب اقلاع و تفتیر میباشد گاهی نظام آن [illegible]
و در زیادت نوبت و در راحت و درازی آن تشدد و انتقاص شکسته میشود بسبب اختلاف مواد در کثرت و قلت و غلظ و رقت و یا بسبب اختلاف آن در جنس یا طبیعت یا بعض مواد
منتقل شود پس جنس ماده دیگر مخالف آن در نوع بهم رسد در کثرت و قلت و غلظ و رقت [illegible] بلکه در جنس و طبیعت چنانچه تپ بلغمی بصفراوی منتقل شود و چون [illegible] اسباب
استعمال کنند و تپ صفراوی بلغمی انتقال نماید چون افراط تبرید و تغلیظ کنند و گاهی ترک نظام آن از سوء تدبیر مریض بود مثل آنکه تغلیظ غذا و تکثیر آن [illegible] ماده
زیاده گردد و این موجب عسر تحلل آن شود پس نوبت طول کشد و یا بسبب ضعف مریض زیرا که هرگاه قوت ضعیف گردد پس بسرعت تحلل ماده قادر نباشد [illegible]
[illegible] کوتاه گردد و یا بسبب کثرت حس مریض زیرا که چون حس قوی بود نوبت را از ابتدای حرکت ماده تا آخر آن ترک نماید پس نوبت طول محسوس گردد و بدانکه
نوائب تپ مقلعه در اکثر اعراض ابتدا بالقشعریره یا بسردی یا لرزه می کنند و بعرق تحلل می پذیرند و سبب قشعریره و سردی و لرزه علیحده [illegible]
و سردی که از سوزش حرارت بود نسبت آن بقشعریره کردن اولی از انست که نسبت آن بسردی کنند و اکثر آنچه از سوزش عارض شود مثل خلش [illegible]
و اما تحلل ماده بعرق پس از انست که حرارت معتدله رطوبت ماده را میگدازد و تحلیل میکند و مادیت آن باقی می ماند و چون این رطوبت [illegible] در عروق [illegible]
او در مسام از عرق سهل میباشد و نوبتهای تپ لازمه که تفتر میکنند و منقلع نمیگردند ابتدا بسردی نمیکنند مگر بسبب ضعف قوت یا بسبب میل [illegible]
باطن بباعث ماده [illegible] و یا سرد گردد و این علامت ردی است [illegible] و غلظ ماده و عدم نضج ماده [illegible]
سردی و قشعریره [illegible] شوند بسبب آنکه ماده متعفن [illegible] گاهی بعضی حمیات [illegible] تپ لازمه شود [illegible]
باشد که چون خلط ابتدای تعفن [illegible] گاه [illegible] عفونت ثانی [illegible]
نوبت عفونت اول ملاقی گردد [illegible] حمیات مرکبه
مفصل ذکر کرده [illegible] و بدانکه ادوار حمیات گاه دراز [illegible] و گاهی کوتاه و طول آن بسبب غلظ ماده یا [illegible] یا بسبب کثرت آن یا سکون آن
یا بسبب ضعف قوت یا بسبب ضیق مسام [illegible] پس آنجا که اسباب
درازی بیشتر جمع شوند بطول آن تپ [illegible] و آنجا که اسباب کوتاهی بیشتر [illegible]
آنست که ماده قلیل یا لطیف الحرکت بسوی معدن عفونت [illegible]

آن باطل گردد و یا ماده لطیف بود مثل صفرا آنکه سریع الحرکت بسوی معدن عفونت است و در دیگر حمیات عفونیه حمای لازمه است که عفونت در آن داخل عروق میباشد
بعد از آن حمای مطبقه که عفونت در آن در جمیع بدن یا در نواحی قلب بود و مشایخ را حمای صالبه یعنی تپی که دوام نماید و اشتداد کند کمتر عارض شود بسبب سردی مزاج آنها
و قلت تنعم اد ایشان و اما نبض پس احوال آن در حمیات عفنه مختلف میباشد بحسب اختلاف آنها در اجناس آنها و بحسب اختلاف نوع واحد از آنها در شدت و در ضعف
و در قوت اعراض و ضعف آنها بحسب اختلاف ماده در غلظ و لطافت و قلت و کثرت و گاهی نبض را صلابت در نبضات عارض میشود بسبب ورم حار شدید التمدد یا ورم حار در عضو
عصبی یا ورم صلب یا بسبب یبوست یعنی یا هنگام استیلای سردی در ابتدای آنها و گاهی نبض لین میباشد بسبب ماده رطبه لینه بلغمیه و دمویه بسبب ورم در عضو لین مثل ذات الکبد و ذات الریه
و ایشه غیر یا بسبب نبض متوقع نزد اراده حمی بقلع از عرق و تنبض در ابتدای نوائب ضعیف منضغط میباشد بسبب اقبال قوت بر ماده و اشتغال آن به تنقیه و ترویج

قول کلی در علامات حمیات عفنیه

شیخ گوید که طبایع حمیات شناخته میشود از خطی که آن ماده اوست و این چنان باشد که نگاه کنند بر زمانه فترات و سهولت آن که او چه قدر است پس از آن شود
بر نوع تپ و معرفت تپ لازمه چنان باشد که در هر نوبت ابتدا بلرزه نکند و بتمامه قلع نشود بلکه آهسته گردد و فقط و حمی نائبه را چنان دریافت کرده شود که بتمامه
منقلع شود بعده در نوبت دیگر بلرزه ابتدا کند و اما اقلاع بعرق در بعض نائبه بود و در بعض آن نباشد و اما در لازمه اصلا نباشد علامه مینویسید علاماتی که حمیات را
یک دو روز تقدم نماید و منذر آنها باشد آن بیخوابی و ملیله و کرب و گرمی بدن کمتر از حرارت تپ و تمطی و تثاوب و کسل و گرانی دست و پا بعد خواب تمدد شراسیف
و گرانی سر و زبان و صداع غلیظ و گرمی گوش و چشم و غیر آنست که در قول شیخ بیاید پس اگر تدارک این علامات بسرعت نکنند لا محاله آنرا تپ لاحق شود و شیخ میفرماید که گاه
دلالت میکند بر حمیات عفونت تقدم اسباب سابقه آن خصوصاً چون آنرا اسباب بادی نباشد و ایضاً نبض و نفس که حرکت انقباض آنها سریع باشد بسبب آنکه
حاجت به تنقیه و دفع بخار دخانی شدید تر بود نسبت بجذب هوای سرد و در این حمیات حرارت سوزان بود نه ملایم مثل حرارت حمی یوم و اکثر حمیات عفونی را ملیله
تقدم کند و ملیله حالتی است که آنرا مخالطت کند حرارتی که بحد تپ نرسد یعنی میان تپ و اعتدال مزاج بود و مصحوب آن ماندگی و تکسر و کسل و خمیازه و فواق و صداع
نوم و بیداری و گاهی تنگی نفس و کشیدگی رگها و استخوانها و پهلوها و صداع و ضربان سر باشد پس گاه طول کند در حمیات عفنیه لاغر کند و ضعف و زردی رنگ پیدا
کند و گاهی همراه ملیله متقدمه بر حمیات کثرت آب دهن و بینی و نمشان و کثرت بول و براز بسیار عفن و گرانی سر و تهیج و انتفاخ سحنه بود و تواتر در نبض عارض شود
نه از سبب خارجی مثل ماندگی راه یا غضب و غیر آن از گرمی آفتاب و بیداری و چون انضغاط نبض در آن عارض شود نوبت بیاید و علامت آغاز تپ باشد
و انضغاط نبض فشار دادن نبض و صغر و تخلخل است که در آن نبضات کبارت واقع شود و سرعت قوی نباشد و اما اختلاف نبض در زمان ابتدا و تزید از خواص
دلائل حمی عفنی است و اگر چه در تپ غب بسیار ظاهر نگردد بسبب لطافت ماده آن که صفرا است و در زمان انتها و انحطاط نبض مستوی گردد و از علامات حمی عفنیه
خالی بودن دوره اول از عرق و تری بدن است و حمی یوم بخلاف این میباشد و در زمان تزید آن اختلاط غیر متناسب و غیر منتظم بود و طول زمان تزید نیز
دلالت میکند بر آنکه حمی عفنیه است و ازدیاد عظم نبض بر استمرار دلالت بر تزید میکند بعده از علامات اوست که اگر تپ مقلعه باشد یعنی تپی که میگسارد
و بنوبت باز می آید ابتدا بلرزه یا قشعریره کند و در اکثر امر بعرق یا تری جلد بگذارد و نوبتها دور نماید و اگر تپ لازمه باشد مع تفتیر یا غیر تفتیر پس اشتباه
حمی یومیه در نبض و بول تمام نقاء و سکون اعراض نبود و اکثر با تپ عفنی اعراض بسیار از تشنگی و صداع و سیاهی زبان خصوصاً نزد زمانه انتها بود و قوای
کثرت پذیرد از کرب و اضطراب شدید که مقابله ماده و قوت آنرا واجب کند پس گاهی ماده و گاهی قوت غالب شود و همچنین نبض گاهی بعظم و قوت
و گاهی بصغر و ضعف انتقال کند و اما صلابت نبض گاه میباشد و دائم بودنش واجب نبود مگر آنکه با تپ ورم صلب در عضوی بود و یا ورم در عضو عصبی
مثل غشا و عضل و عصب و رباط باشد و اگر چه ورم صلب نبود و یا اتفاق شرب آب سرد افتد یا چیزی دیگر از اسباب صلابت نبض مثل حبس
جرم رگ و صعوبت بحران باشد و تا وقتی که نبض قوی نگردد و قوی سریع نشود و منتهی نماید حمای عفنی منتقل نگردد و آنرا
در ابتدای تپ تمام ملیح بود و یا قابل النضج و این اشاره به قلت و ضعف ماده باشد و گاهی ابتدا بعد از اقلیم گاهی حاد بود و ...

خاده عملا که کمتر خلاص یابند مگر بنا بر آنکه عضو بسبب انتقال مادهٔ آن در مفصل آن عضو و چون تپ بعد سکون ورم در ذات الجنب و مانند آن مثل ذات الریه و ذات الصدر باقی ماند باید دانست که بقیهٔ مادهٔ ورم هنوز باقیست و ماده بسوی موضعی میل کند که در ان درد ظاهر میشود

علامات حمیات لازمه

در حمی دائمه اختلاف نبض یعنی آنکه یکبار حرکت آن بسخت سریع از دیگر باشد بحسب تپ بسیار ظاهر بود و در اکثر آن غیر منتظم و بی وزن باشد و تپ دوام کند و منقطع نشود و بعد بست و چهار ساعت که آن مدت اطول حمیات دائره اعنی ربع دائره ست و همراه او از احوال مذکوره حمی قلاقه مثل تقدم لرزه و نحیران نباشد و آنچه دلالت میکند بران لزوم اوست زیاده تر از یکشبانه روز و شدت اختلاف حال آن نزد زمانه نقص یدکه گاه کم شود و گاه اشتداد نماید

ذکر امور فارق حمیات عفنیه و مشترک در بعض آن آنچه از حمی بسبب عفونت صفرا بود حرکت آن یکروز در میان باشد خواه آن حرکت ابتدای نوبت بود چنانچه در غب نائبه یا ابتدای اشتداد باشد چنانچه در غب لازمه مگر قسمی ازان که معروف بمحرقه ست حرکت آن بسیار خفی بود و آن مثل لازمه مطبقه باشد و غب خالص آنست که مادهٔ او صفرای خالص بود بدون آمیزش بلغم و غیره میباشد چنانکه بسبب لطافت ماده و حرارت آن غلیظ سوزان باشد بسبب قوت صفرا لیکن او سلیم است بسبب آنکه صفرا از اسباب مرض طبیعت نیست و بسبب آنکه آنرا یکروز زمان راحت هم بود و مدت نوبتهای او کوتاه تر از مدت دیگر تپها باشد بهر آنکه مادهٔ آن لطیف تر بود زود و نضیج شود و زود تر تحلیل پذیرد و غب غیر خالص اطول مدت از خالص بود بسبب غلظ ماده و غب خالص کمست که بیشتر از هفت نوبت کند مگر از خطا مثل استعمال لعابات و غذاهای سرد بسیار و غب دائمه اکثر در یک هفته منقضی گردد **و آنچه** از عفونت خون باشد آن تپ دائم لازم بود و حرارت آن بسیار و عام باشد هیچ نرمی که در لمس مثل صفراوی نباشد و اکثر در چهار روز بانتها رسد اما این تپ با خوف باشد از بهر آنکه لازم بود که اصلاً روزی از ان بیمار آسایش نیابد **و اما تپ** بلغمی بسوی لمس در حرارت نرم بقیاس صفراوی باشد و مدت او طویل بود بسبب لزوجت ماده و غلظ او و سردی و کثرت ان و بدان سبب نضج و تحلیل دیر یابد و غلیظ النحس است بهر آنکه مدت اقلاع یا تنقیه او اندک بود و مصحوب آن فساد و ضعف در فم معده لابد باشد و این اعراض دی از غشی و خفقان و سقوط اشتها آورد و بلغمی لازمه مشابه تر بدق بود در لزوم تپ و نرمی حرارت و لاغری اعضا بسبب آنکه مانع حصول قلت اغذیه آنرا فضول لین نباشد تا آنکه گاهی در بلغمی نیز مثل دق نبض صلب میگردد بسبب برد بخار مصلب آلهٔ و دران هنگام اعتماد در فرق هر دو بر علامات خاصه بدق بود و هر قدر که ماده تپ بلغم خالص کمتر بود نوبت آن کوتاه تر باشد بنا بر آنکه قلت خلوص او مائل بسودا بود و پس مدت او دراز تر باشد **و اما تپ** ربع غیر حاد بود بسبب برودت ماده و غلظ و یبس آن و دشواری نضج و تحلیل آن و طویل باشد بنابر اسباب مذکوره و گاهی خالص آن با یکسال بکشد و غیر خالص آن در مدت کوتاه تر باشد لیکن در ربع خطری نیست زیرا که زمان راحت آن طویل میباشد و بهر آنکه حاد نیست بنحویکه تابع او اعراض شدیده مثل صفرا باشد و سلیم تر از بلغمی باشد بسبب آسایش مریض تا دو روز در ربع و غب دائره و مفرده منقضی میگردد بدقی یا اسهال یا عرق یا در ربول و اما محرقه منقضی میشود بمثل این استفراغات در بحران و بدانکه زمانهٔ ابتدا در غب طول کند و انتها در مطبقه و انحطاط در محرقه و انتها و انحطاط در مواظبه تا آنکه ربع لازمه دائمه و سوداویه تام الاقلاع کمتر یافته میشود و در ربع جمیع اوقات آن طویل بود و مواظبه عسر الانحلال باشد و چون معالجه حمیات ابدی و یکه سزاوار آنست نکنند خصوصاً حمیات دمویه حال مریض بذبول و دق مودی گردد خصوصاً در حمیات حاده که دران تغذیه صاحب مرض واجب بود و غذا ندهند بسبب غرض اقبال طبیعت بر نضج ماده یا نوشانیدن آب سرد واجب باشد و آب ندهند بسبب غرضی که ماده را خام نگرداند و تدارک عدم نوشانیدن آب بتلطیفهٔ دیگر ننمایند پس اشتعال زیاده میشود و بدن خشک گردد و بدق انجامد بالجمله اگر غرض در غذا دادن و آب نوشانیدن بمراعات امر قوت و تلطیف قوی تر از هر دو غرض مذکور یعنی نضج ماده و عدم خام شدن آن باشد اقدام بر دادن غذا و آب سرد کنند و ازین هر دو منع ننمایند و از مراعات آن هر دو غرض مذکور غفلت کنند

دلائل اعراض حمیات

بدانکه نشانه دلائل حمیات چند امر ست یکی بحر تقدم که او در زمان صحت چگونه بوده ست مثلاً اگر مریض اغتذا بمولدات صفرا مثل سیر و خربزه و خرما

و حلاویات نموده باشد دلالت کند بر آنکه تپ صفراویست چنانچه کثرت اکل و شرب و راحت و سکون و استحمام بعد طعام دلالت بر تپ بلغمی نماید و تغذیه بعدس
و کرنب و قنبیط دال بر تپ سوداوی بود دوم از احوال اعراض موجوده که مذکور گردد سوم از احوال بلدان و فصول و سن و مزاج و سحنه و نبض و قاروره و قی و براز و رعاف
چهارم از احوال تپ در لرزه و عرق و کیفیت حرارت و از نوبتهای او پنجم از احوال اشتها و تشنگی و از احوال تنفس ششم از مقارنات مثل صداع و سهر و هذیان و قلق
و غیر آن بجهت آنکه حمیات را اعراضی چندست که دلالت میکنند بر احوال آن پس بعضی از آن اعراضی ست که دلالت میکنند بر عظم و صغر حمیات مثل کیفیت
حرارت و کمیت آن زیراکه بعضی از آن آنست که لذاع شدید باشد از اول اخذ تا آخر آن بود بسبب حدت ماده و بعضی آنست که اول لذع کند بعده ضعیف شود بسبب
تحلل ماده و حرارت نرم گردد و بعضی آنست که لذع نکند بسبب سردی ماده و غلظ آن و بعضی آنست که حرارت او رطب بود مثل تپ بلغمی و بعضی آنست که حرارت او
یابس باشد مثل تپ صفراوی و از اعراض بعضی ست که دلالت بر جنس حمی مینمایند مثل امراض خاصه حمیات عجیبه ابتدای نوبت آن بنخس و قشعریره و لذع حرارت در ابتدای اخذ و بعضی ست
که دلالت میکند بر غب خالصه حمی مانند قلق و هذیان و سهر و تشنگی سخت و شدت حرارت و اعراضیست که دلالت بر نضج ماده و عدم نضج آن میکنند مثل احوال بول که اگر آن در
قوام و لون و رائحه و رسوب معتدل باشد دلالت بر نضج ماده تپ کند و اگر کدر یا غلیظ یا احمر یا اصفر یا ابیض باشد دلالت بر خلاف نضج کند و اعراضیست که دلالت بحران میکند
و در مقامش مذکور گردد و اعراضیست که دلالت بر سلامت یا هلاک مریض آن میکنند و آن عنقریب مذکور شود و بدانکه برای بحث احکام بسیار ست مثلا چون رنگ او متغیر گردد
برصاصیت یعنی سفیدی و سبزی دلالت کند بر برودت اخلاط و قلت حرارت غریزی و یا بر تهیج و انتفاخ چنانچه عارض میگردد کسی را که بسبب جای او تخمه باشد و مانند سرعت ضمور وجه
و لاغری و کشیدگی و باریکی بینی که دلالت بر شدت حرارت و یا بر رقت اخلاط و سرعت تحلل آنها بسبب و یا بسبب سنام مینماید و برای حرکات فی نفسها یعنی جریان آنها بر مجاری طبیعی
و خروج آنها از عادت یعنی تشویش آنها یا سقوط آنها دلائلیست بر احوال حمیات پس بودن آنها بر مقتضای طبیعت دلالت کند بر خفت مرض و سلامتی
و تشویش آنها بر حرارت او و سقوط آنها بر هلاکت یا بر سبب بارده و برای اشیای دیگر نیز که عنقریب مذکور گردد و از اعراض حمیات بعضی آنست که در قوت
منتها میباشد مانند هذیان و اختلاط ذهن بسبب التهاب راس و بعضی آنست که در هنگام ابتدا میباشد مثل قشعریره و سردی و سبات که اکثر در
اوائل حمیات لاحق میگردد بسبب ضعف دماغ و میل حرارت بسوی باطن جائیکه ماده هست و کثرت صعود بخارات از اضطراب ابتدی در بدن تا آنکه
اشتغال آن را تحلیل نماید و اعانت این سبات و قشعریره برودت نفس دماغ کند و برودت خلطی که در رسد بعفونت و حرارت ست و اشیائی که از آن حال است
و آنکه او از کدام نوع است شناخته میشود آن حال تپ ست در حدت او و لین او و حال تپ در وقوع آن از اسباب بادیه یا سابقه بر شرائط مذکور یعنی حمی
حادث از اسباب بادیه اکثر از قبیل حمیات یوم میباشد و از اسباب سابقه حمیات عفونت و حال تپ در لزوم آن و اقلاع آن و فترات آن و حال تپ
در اخذ آن بلرزه و سردی و قشعریره که دلالت بر ماده خارج عروق میکند و یا خلاف آن و این دلالت بر ماده داخل عروق مینماید و کدام وقت میباشد چیزی که
میباشد از لرزه زیراکه لرزه و قشعریره چون در ابتدا میباشد دلالت میکند بر بساطت حمی و اگر در غیر آن میباشد دلالت مینماید بر ترکیب آن و حال تپ در
آن بعرق بسیار و اندک یا خلاف آن بهر آنکه تپ صفراوی ترک میکند بعرق بسیار بخلاف بلغمی و سوداوی گویند که در دموی عرق تا تمام انقضای آن میباشد

و حال تدبیر سابق و سن و سحنه و فصل و صناعت و حال نبض و قاروره

کلام در نافض و برد و قشعریره و تکسیر

بدانکه قشعریره که آن را بفارسی فراشا و در هندی پهریری گویند حالتیست که در می یابد مریض در بدن خود از آن اختلاف در سردی و خلش بعض آن در ظاهر
یعنی در جلد و بعض آن در داخل یعنی در عضلات و موی بر تن خیزد و تکسیر یعنی شکستگی اعضا که آن را در هندی هڈپهوٹن گویند آنست که در یابد آدمی در خود
حالتی که گویا پیوند اعضا و استخوان او را چیزی گران کوفته اند و او مقدم بر قشعریره بود و گویا که تکسیر قشعریره ضعیف ست و نوعی از آنست چنانچه
نافض قشعریره قوی شدید ست و اما برد یعنی سردی آنست که مریض در اعضا و متون عضلات خود سردی صرف احساس نماید یعنی در وی قشعریره نیست
که با وی خلش و جنبش باشد و اما نافض یعنی لرزه آنست که علیل نتواند که اعضای خود را نگاهدارد از جنبش و لرزش و حرکات غیر ارادیه که در آن واقع شوند

وتکسیر آنکه اکثر نوبتها بعضی سردی با نهایت احساس کنند و گمان کنند که او در برف است و گرم نشود و گاهی چنان اشتداد نماید که بیمار دریابد که مفاصل اعضای او از یکدیگر
جدا میشوند یا قریب است آن و گاهی آواز دندان شنیده میشود و گاهی انسان از چارپائی بر زمین می افتد بسبب اضطراب و لهذا امراض را ضبط می نمایند نافض مرکب
از دو چیز باشد یکی حرکت ارتعادیه و دیگر برد بود و بالجمله صعوبت و سهولت و سرعت و بطوء نافض بحسب اشتداد و انتقاص و رقت و غلظ ماده بود پس آنجا که ماده
… باشد یا رقیق … بود … قوی باشد نافض بنهایت قوی افتد و بالعکس اما اگر ماده سوزنده و گرم بود چنانچه در غب خالص اگرچه نافض دران قوی باشد
لیکن بسرعت زائل شود و اگر ماده غلیظ و لزج بود چنانچه در سوداویه نافض بطی الزوال باشد و گاهی برد قوی باشد و بادی نافض قوی نبود در مثل حمیات بلغمی
و ریاح و سببش عدم ماده … و ضعف قوت … باشد و از اسباب شدت لرزه شدت دفع قوت … که … دفع موذی نماید
لهذا هرچه سبب نافض قوی تر و لزج تر باشد نافض شدید و مفرط گردد و همچنین هر قدر که سبب لرزه … لازم تر باشد لرزه شدید تر باشد و خون در حالت لرزه
بداخل فرو میرود و … سبب قراشا و لرزه بقول جرجانی و شیخ … تیزی و سوزش خلط … اعضا … ضعف قوت و ضعف
حرارت غریزی … سردی … خلط و آن بلغم و سوداست … میل حرارت بباطن و توجه آن بسوی ماده از جهت آنکه ماده در باطن باشد و فرق
میان آنکه سبب قراشا و لرزه تیزی و سوزش خلط باشد و آنکه سببش سردی خلط باشد آنست که آنکه سبب تیزی و سوزانی خلط باشد بیمار تا آنکه سردی
همی یابد پندارد که سوزن اندر اعضای او میزنند و اگر دست بران گذارند گرم باشد و بسبب گرمی باطن تشنگی غالب کند و اگر سبب سردی خلط باشد بداند
که تن او و میان برف نهاده است و اگر دست بران نهند گرم نباشد و فرق میان نافض و قشعریره آنست که قشعریره زیاده ازین نباشد که … سرما
همی یابد و بیاد ان گرم باشد و حرکات غیر ارادیه چون لرزیدن اندامها و بر هم زدن دندانها هیچ نباشد و نافض خالی نباشد ازانکه بیمار اعضای خود را از حرکتها
باز نتواند داشت و همه اعضا را چنان بلرزاند که پندارد که استخوانها از هم گشاده میشود و بالجمله فرق میان برد و … در مقدار قوتست یعنی نافض …
قویست چنانچه قشعریره نافض ضعیف است و سبب احساس لرزه در نوبت تپ و عدم ادراک آن هر وقت با وجود بودن ماده موجب لرزه …
آنست که هرگاه خلط حار یا بارد اندر بدن ساکن بود و عضو یکه آن خلط اندر انست باوی الفت گیرد و مجاورت آن عادت کند و ازان منفعل نگردد و احساس
حرارت یا برودت او نکند زیرا که سوء مزاج حاصل ازان خلط دران عضو مستوی شده همچو یکه مزاج اصلی را باطل کرده و متمادیست باقی مانده پس هرگاه
آن خلط بحرکت در آید و متفرق و پراگنده گردد خواه بسیار باشد یا اندک بسببی از اسباب مثل حرارت مفرقه یا غیر آن منفعل گردد و ازان عضو یکه بر ملاقی آنست
و احساس حرارت یا برودت آن بسبب سوء مزاج مختلف خود نماید و انسان نزد حرکت او و مرور او بر اعصاب عضلات بلرزد چنانکه نزد ریختن آب گرم یا سرد
بر جلد او لرزه میکند تا آنکه سوء مزاج مختلف بر آن مستولی گردد و مالوف آن شود و پس اذیت ساکن گردد و اعضا از حرکت بایستد … است که نافض
عارض میشود از بلغم زجاجی … در بدن و موذی … گاهی … باشد … قوت نافض … باشد ماده که …
… لرزه بکثرت … پیدا میکند پس اگر … نگردد … گاهی برد و نافض …
حرارت بسبب غذا و … داخل … حرارت … ورم باطنی … نافض و برد در حمیات … مقدم پیدا شد که
اخلاط خام اولا بسوی عضلات میریزد و آن برودت … بعضلات … شروع کرد … ابتدا می نماید پس برودت او
… میگردد و گاهی لرزه در حمیات مقدم می باشد بسبب لذع اخلاط و قوت دفع … چنانچه لرزه میکند انسان از ریختن آب بسیار گرم
بر جلد او خصوصا چون آب بشور باشد و گاهی … لذع سبب … حرارت غریزی بسوی باطن … سردی مستولی میگردد و با لذع حار سردی
می باشد … سردی … باطن … حرارت بسوی باطن می باشد چنانچه در اورام باطنی
… بسوی … خون … سردی … لرزه … نافض و قشعریره
… ماده … خارج شده

لیکن اگر آن با نضج و در وقت بحران نباشد و تابع او خفت نبود دلالت میکند برانکه این قدر لرزه بسبب غلبهٔ قوت نیست بلکه بسبب کثرت ماده موجب لرزه هست و قسمی از لرزه هست که دلالت مینماید بر موت و او آنست که تابع ضعف قوت و سقوط حرارت غریزی و تنفس باشد و بقراط گفته که هرگاه لرزه چند مرتبه در تپ غیر مفارقه بر مریض ضعیف معاودت نماید این از علامات موت است **و اما** اسباب قشعریره کمتر از اسباب لرزه میباشد **انطاکی** گوید که گاهی نافض بحسب کثرت خلط کثرت می پذیرد و لهذا نافض بلغمی عظیم میباشد و در صفرا ضعیف بود و همین جهت آنرا قشعریره مینامند همچنین اکثر اطبا تقریر نموده اند و قومی بعکس این گفته اند یعنی نافض صفراوی قویتر میباشد بسبب حدت آن و کازرونی هر دو قول را جمع کرده و گفته که نافض در صفرا حادتر و در زمانه کوتاه تر میباشد و در بلغم بالعکس پس صعوبت در صفرا بحسب کیفیت و در بلغم بحسب کمیت بود و این قول نیکوست و اما نافض در صفرا اولاً بقوت ابتدا مینماید و در ضعف تدریج میکند بسبب لطافت ماده و در هردو خلط بارد بعکس این میباشد لاسیما سودا بسبب کثرت تحلل در آخر هنگامیکه تلطیف می پذیرد **مجوسی** گوید که آنچه سزاوار است دانستن آن از امر نافض در سائر حمیات آنست که در زنان ابتدا از پشت میکند و در مردان ابتدا از اطراف دست و پا مینماید **فائده** بقول شیخ هیجان تحیر و دوار مندر بد و رست و حمیات مشایخ مدفون غیر ظاهر میباشد و بسا است که بسبب طول حمی اخلاط در احشا میباشد پس مریض را بر پشت بخوابانند و پای او کشیده دارند و احساس احشای او نمایند تا موضع غلظ ظاهر شود و معلوم گردد که آیا در انجا ورم است یا نه و چون زبان محموم با وجود خفت حمی سیاه گردد دلیل آنست که حمای او مدفون در باطن است و تراشیدن موی سر باعث تکثیف جلد آن و عدم تحلیل ابخره میگردد پس بخار بداخل برگشته اشتداد حمی مینماید **قرشی** گوید که نفس حلق شعر موجب تکثیف جلد نمیشود بلکه انفتاح مسام و تحلل ابخره که محتبس در سر باشد واجب میکند فلهذا گاهی از آن ذهن صحیح میشود دفعةً و گاهی بدان تپ نیز خفت می پذیرد و موجب آن اینست که بعد حلق شعر سر را هوای سرد برسد پس باید که اختصاص آن بحلق شعر در سرما و عدم پوشیدن سر بجا میباشد حکیم شریف خان مینویسند دیده ام که در اکثر از ستردن موی سر مرض نکس کرده و عود نموده و آیضاً دو کس که معتاد بحلق راس در هر دو سه روز بودند میگفتند که حمیات ما زائل میشود و تخفیف میپذیرد بستراشیدن موی سر و زیاده میشود و اذیت و قلق حاصل میگردد هنگام ترک آن و باشد که این بسبب عادت بود و احوط آنست که ترک حلق راس در حمیات نموده بعد آن چند روز نمایند مگر کسیکه معتاد آن باشد

طریق تشخیص حمیات خلطیه

هرگاه در تپ حرارت قویتر از حرارت حمای یوم باشد و نبض و نفس و بول شدید التغیر بود و در نبض و نفس اختلاف و تواتر و حرکت انقباض سریع باشد و نبض گاهی بعظم و قوت و گاهی بصغر و ضعف افتد کند و قاروره بی نضج و گاهی بد بو و غلیظ باشد و زمانهٔ تزیید تپ طویل بود و تشنگی و در د سر در اکثر و ضعف و تغیر رنگ بدن و زبان و ذائقهٔ دهان و نوبت اول از عرق و تری بدن اکثر خالی بود حمای خلطی باشد **بعده** از مریض سوال کنند که تپ هر وقت میماند یا گاهی می آید و گاهی میگسارد **و اگر** گوید که همیشه میماند باید دانست که مادهٔ آن داخل عروق است پس نظر کنند اگر با آن سرخی رو و چشم و انتفاخ و تمدد رگها و شیرینی دهن و تشنگی و ثقل و کسل بدن بود و نبض عظیم لین قوی ممتلی سریع متواتر غیر کثیر الاختلاف و بول سرخ و غلیظ باشد و عرق نکند و گرمی او کمتر از محرقه و غب خالص باشد و در اکثر حلق و کام و لهات و لوزتین ورم کند و با تنگی نفس و خارش بینی و حوالی چشم و جایگاه حجامت و فصد و سبات و عسر کلام و سیلان لعاب بود و بغیر لرزه و قشعریره ابتدا کرده باشد و سائر علامات غلبهٔ خون یافته شود سونوخس باشد و این تپ دمویست که از غلیان خون افتد **و اگر** این اعراض بشدت باشند و تپ گرمتر از سونوخس و مشابه تر بمحرقه بود و با قلق و کرب و لهیب و ضیق و عظم و سرعت و تواتر نفس باشد و نبض سخت مختلف غیر منتظم و بول احمر قانی و کدر و بد بو بود حمای مطبقه باشد و مادهٔ این حمی متعفن داخل عروق است **و اگر** با عراض مذکوره درد پشت و خارش بینی و ترسیدن در خواب و سوزش و خلش در جلد و کثرت خمیازه و فازه و کثرت تهوع و کرب و اشتعال شدید تر و غیر آن از علامات جدری و حصبه باشد حمای جدری و حصبه بود **و اگر** با تلخی دهن و تشنگی شدید و تمشیان و قی یا اسهال

صفراوی یا قبض شکم و کرب و قلق و التهاب و هذیان و صداع و بیخوابی و خشکی و تشقق لبها و سقوط اشتها و سرعت نبض و رقت و نارییت بول بود
اگر صفرا متوجه بدماغ شود و الا قاروره سفید و رقیق بود و این منذر بسرسام باشد بشرطیکه ماده بر عاف مندفع نشود و تب یکروز در میان شدت
کند و بی لرزه و سرما آید مگر بسبیل بحران و عرق نیاید مگر در آخر یا در بحران و زمان شدت آن از چهار ساعت تا دوازده ساعت بود و تب لازمه با شبه
و آن تب صفراویست که ماده آن داخل عروق متعفن گردد و اگر ایام مرض بشدت باشد حتی که زبان خشن و زرد بعده سیاه گردد و سرعت و تواتر نبض
و نحو عنینی مع ضربان صدغین و اسهال صفرای کراثی و با اختلاط عقل و ذهن مع خفقان و غشی و افراط گرمی در سینه بود حمی محرقه باشد و ماده آن صفرا یا
بلغم شورست که در داخل عروق قریب قلب یا بقعر جگر یا ریه یا فم معده متعفن شود و اگر تب هر روز شدت کند و بی لرزه و سرما آید و شدید نباشد و نبض
سریع و قاروره غلیظ و کدر بود و در شب و روز که بست و چهار ساعت مقرر کرده اند شش ساعت فتره کند و اقل زمان شدت آن هشت ساعت
بود و دیگر علامات حمی مواظبه سوای لرزه یافته شود تب لثقه باشد و آن تب بلغمی ست که ماده آن داخل عروق متعفن گردد و اگر روز چهارم شدت کند
و با آن سردی و لرزه و عرق نباشد و زمان شدت تب بست و چهار ساعت بود و دیگر علامات ربع دائره سوای لرزه وجود بود در ربع دائمه باشد و این
تب سوداویست که ماده آن داخل عروق متعفن شود و اگر مریض گوید که تب گاه می آید و گاهی زائل میشود باید دانست که ماده آن خارج عروق
و درین صورت نگاه کنند اگر مریض از درد سر بسیار شکوه کند علامت تعفن ماده در دماغ بود و اگر با تب قی و درد معده باشد علامت تعفن ماده در معده
باشد و اگر با اسهال بود علامت تعفن آن در احشا و امعا و ماساریقا باشد و اگر با ادرار باشد علامت تعفن در جگر بود و اگر با سرفه باشد تعفن در صدر بود
و علی هذا القیاس پس بپرسند که تب هر روز می آید یا یکروز یا دو روز در میان یا زیاده بران و در شب می آید یا در روز و گرمی یا سردی در باطن یا ده محسوس
میشود یا در ظاهر اگر گوید که هر روز می آید و با لرزه و سرما شدید در اطراف باشد و تا دیر بماند و حرارت او قوی نبود و گاهی در ابتدا حرارت قوی ظاهر شود و در آخر کم
گردد و چون وقت نوبت تب بدن را لمس نمایند حرارت در اول امر ننگست ظاهر نشود مگر بعد از آنکه موضع دست گرم شود و مسام گشاده گردد و تری بر بدن پیدا
بود و عرق کمتر آید و اگر آید اندک بود و بر تمام بدن شائع نباشد و با وجود عطش بسیار نباشد و نه عظم نبض و اشتها کم شود و اکثر در فم معده درد محسوس گردد و نفخ
در شکم بود و ترهل بدن و تهبج چهره و زردی رنگ و قی و اسهال بلغمی و رطوبت دهان باشد و نبض ضعیف صغیر متفاوت و در ابتدا متفاوت بود و در آخر مستوی گردد
و بول گاه رقیق سفید و گاهی غلیظ کدر سرخ بود و براز نرم رقیق بلغمی باشد و تب با ثقل و سبات و کسل شروع کند و نوبت تب طویل باشد حتی که حرارت
در بدن تا ابتدای نوبت ثانی باقی ماند بشش ساعت زائل گردد و اقل زمان نوبت آن هشت ساعت و بیشتر هژده ساعت بود و گاه غشی بسبب ضعف
فم معده و سقوط اشتها عارض شود مواظبه باشد و آن تب بلغمی ست که ماده آن خارج عروق متعفن گردد و ایضاً این تب در مزاج بارد رطب بلغمی و سن صبیان
و مشایخ و فصل سرما و هوا و بلد سرد و تر و مردم بسیار خوار و اهل راحت و سکون و کثیر الاستحمام و ریاضت بعد طعام اکثر عارض شود و اگر گوید که تب
یکروز در میان می آید پس اگر قشعریره و لرزه شدید و سرما قلیل مع لذع و نخس ابتدا کند و بدن زود تر گرم شود و حرارت از لمس بدن قوی حاد لذاع
محسوس گردد و با صداع و سهر و کرب و قلق و بغض کلام و غضب و خشکی دهن و زبان و تشنگی شدید و غثیان و قی صفراوی یا اسهال آن بود و نبض
در ابتدای نوبت صغیر ضعیف متفاوت و بعد اندک مدت عظیم قوی سریع متواتر مختلف گردد و بول ناری و بدبو و تیز بو باشد و تب بعرق کثیر مفارقت
کند و اکثر در امزجه حار یابس صفراوی و سن شباب و فصل گرما و هوای گرم و خشک و کسیکه اغذیه و اشربه حار یابس خورده باشد یا او را غم یا سهر یا تعب شدید
لاحق شده باشد یا روزه بسیار داشته باشد یا صناعت او بآتش باشد مثل حداد و وقاد و لاغر را عارض شود و مدت نوبت تب از چهار ساعت تا دوازده
ساعت بود و اکثر در دوره چهارم منتهی شود و اگر تا دوره هفتم امتداد نماید از لان تجاوز نکند غب خالصه دائره باشد و آن تب صفراویست که ماده آن خارج
عروق متعفن شود و اگر درین تب مدت سرما و لرزه درازتر باشد و حرارت در حدت کمتر از آن بود و وقت نوبت بلا انتظام و مدت نوبت از دوازده ساعت
افزون باشد و تا بست و چهار ساعت یا سی ساعت مریض اندر تب ماند و زمان آسایش نیز دراز بود و باشد که تا چهل و هشت ساعت آسوده ماند و لازم

گمان تپ ربع شود و عدد نوبتهای او از هفت نوبت البته افزون باشد و نضج ماده بدیر تر ظاهر شود و عرق کمتر از غب خالصه آید و در سر گرانی بود و سحنه
زود گداخته نشود و کرب و کاهلی و بیخوابی غیر مفرط و ضعف معده و بدمزگی دهن یار بود و بول غلیظ و رنگین و گاهی بسبب صعود ماده بدماغ کمرنگ یا سفید
باشد و نبض در آخر نوبت مختلف بود ولیکن در عظم و قوت چندان نباشد که در غب خالصه بود و غب غیر خالصه باشد و ماده این صفرا مخلوط برطوبت است
پس اگر صفرا بر رطوبت غالب بود علامات او قریب بعلامات غب خالصه باشد در قصر نوبت و شدت لرزه و کثرت عرق و زردی بول و براز و تلخی
و خشکی دهن و تشنگی لیکن شدت این اعراض بخالصه هرگز نرسد و اگر رطوبت بر صفرا غالب باشد علامات او بعلامات تپ بلغمی قریب بود و اگر هر دو
ماده برابر باشند در قوت و علامات نیز همچنان میان این و آن باشد و اگر گوید که تپ دو روز درمیان می آید و با لرزه و سرما باشد و زمان نوبت آن
بیست و چهار ساعت بود و با ثقل و تکسر شدید و سردی قوی در سائر بدن و وجع در مفاصل و نبض در ابتدای نوبت صغیر بطی متفاوت شدید الاختلاف
باشد و چون بدن گرم گردد حرارت او غیر حاد و غیر لذاع بود نه مثل غب بلکه فوق حرارت مواظبه و نبض سریع و متواتر گردد و در عظم بیفزاید لیکن بقیاس
حمی غب صغیر و متفاوت باشد و تشنگی اندک و بول بدبو بی نضج و در ابتدا سفید مائل بسبزی و خام بود و بعد ابتدا حال او مختلف شود و رنگین گردد
و عرق بقیاس تپ بلغمی بسیار بود و بقیاس حمی صفراوی بسیار نبود و در وقت انحطاط حمی سردی قلیل تر از حمی غب باشد و بول سیاه شود و در وقت
انقضای آن نبض بطی متفاوت مختلف و بول مختلف اللون غیر نضیج بود و حمیات مختلطه و صلابت طحال برین تپ تقدم نماید و مزاج مریض بارد
یابس و سن کهولت و فصل خریف و هوا بارد یابس و تقدم تناول اغذیه مولد سودا مثل عدس و کرنب و قنبیط و لحم بقر و تیس و نمکسود و غیره بافراط بود در ربع دائره
باشد و آن تپ سوداویست که ماده آن خارج عروق متعفن گردد و این علامات وقتیست که این تپ از تعفن سودای طبیعی باشد اما هرگاه از عفونت
سودای غیر طبیعی عارض شود پس اگر از احتراق بلغم باشد نوبتهای او دراز بود و اکثر عقب مواظبه افتد و عرق لطیف تر و نبض مائل بلینت و لهیب اندک و بول سفید
و غلیظ و آثار بلغمیت مزاج بود و سردی لمس و کاهلی و قلت عطش و کثرت خواب و جز آن که از لوازم بلغمیت پیدا باشد و اگر از احتراق خون بود وجود علامات
غلبه خون و شیرینی دهن و سرخی بول و غلظ آن بود و سحنه و سن و مزاج دموی و فصل گرم و عادت اشیای گرم تر بران دلالت کند و اکثر بعد مطبقه و حمیات اورام
دموی عارض شود و نبض دران عظیم متواتر و نفس عظیم شدید و تشنگی سخت و لرزه و سرما اندک و تری بدن بسیار باشد و اگر از احتراق صفرا بود نوبت قصیر
و کثرت عرق و نبض سریع متواتر و عطش شدید و کرب و لهیب و قلق و اضطراب بسیار باشد و با قشعرار و برد ابتدا کند و تواتر نفس و تلخی دهن بود و سن و فصل
و مزاج و سحنه حار یابس بران دلالت کند و اکثر عقب حمیات صفراوی افتد و اگر از احتراق سودای طبیعی باشد علامات تعفن سودای طبیعی که مذکور شد با خبث
نفس و صلابت نبض و کدورت قاروره بود و افکار ردیه و خواب پریشان و وسواس و کبودی و لاغری بدن و تیرگی رنگ و کثرت اشتها باشد و اگر
گوید که تپ دو روز می آید و یک روز نه ربع معکوس باشد و آن تپ سوداویست مرکب از دو ربع و اگر گوید که تپ روز پنجم یا ششم یا هفتم یا زیاده بران
می آید و با آن علامات ربع یافته شود حمی خمس یا سدس یا سبع و جز آن باشد و اگر گوید که تپ بشب می آید و بروز زائل میکند تپ لیلی باشد و اگر گوید
که تپ بروز می آید و بشب زائل میشود تپ نهاری باشد و ماده این هر دو تپ بلغم باشد و اگر گوید که تپ را دوری و نوبتی معین نیست و علامات آن
مختلط بود حمیات مختلطه باشد و اگر گوید که در باطن سردی و در ظاهر گرمی محسوس میگردد و علامات حمی بلغمی یافته شود و بول بارد خام کم حرارت از لون
تپ بلغمی و نبض بطی متفاوت بود و در اکثر هر روز شدت کند لیکن گاهی بسبب غلظ و قلت ماده مستحیل بربع و غب گردد و مدت نوبت او از چهار ساعت
تا بیست و چهار ساعت بود و در اکثر قبل ازین منقضی شود حمی انقیالوس باشد و اگر گوید که در باطن حرارت و در ظاهر برودت معلوم میشود و در اکثر تپ بنوبت
آید تپ لیفوریا باشد پس اگر بلغمی بود بول خام و نبض بطی و متفاوت باشد و تپ نرم بود و بنوبت بلغمی آید و اگر صفراوی بود تپ لازم باشد و برد و
غب اشتداد کند و دیگر آثار صفرا پیدا بود و اگر وقت آمدن تپ غشی حادث شود حمی غشیه باشد پس اگر بعد در تپ بلغمی هر روز دوره کند و با ترهل بدن
و تهبیج رو بود و رنگ روی صاحب او بر یک حال نماند اکثر رصاصی بود و گاهی زرد و گاهی مائل بکبودی و سیاهی و گاهی بسبزی و چشمها تیره گردد

ونیز درون نجاست بود و وقت هیجان او لب‌ها سیاه مثل لب کسی نماید که شاه توت خورده باشد و در سرهای پهلو درد و نفخ پدید آید و اگر قی آید ترش باشد ماده آن بلغم خام باشد
و اگر با وی صفرا غلیظ مخلوط شود ادوار او اکثر مثل بلغمی باشد اما سوزش احشا و قی صفراوی و دیگر آثار ترکیب صفرا بران گواهی دهد و اگر دوره او
در اکثر بدور غب آید یا لازم باشد و با آن تشنگی شدید و کرب و لهیب و غم بود و در ابدان حار یابس مزاج حادث شود و بدن بسرعت گداخته شود و نبض صغیر
متواتر بود و در یکدو نوبت سقوط قوت و نبض پدید آید و در مدت اندک مریض بیمار سالها نماید ماده آن خلط حاد سمی صفرای کراثی یا زنگاری باشد
و اگر تپ عام بود و تخلخل کثیر حادث شود و علامات و باطاهر بود و ظاهر بدن بسخت گرم نباشد و در باطن سوزش و بیقراری و حرارت قوی بود و با آن
عظم و تواتر و تنگی نفس و بدبوی آن و شدت تشنگی و خشکی زبان باشد و گاهی با غثیان و سقوط اشتها و وجع فواد و عظم طحال و کرب شدید و تململ بود
و گاهی سرفه خشک و سقوط قوت و اشراف بر غشی و اختلاط عقل و تمدد شکم باشد و با آن سهر و استرخای بدن و فتور در حرکات بود و گاهی باد
بثور اشقر و احمر عارض شود که گاه بسرعت ظاهر شود و جلد غائب گردد و قلاع و قروح حادث شود و در اکثر نبض متواتر صغیر بود و تپ در اکثر بشب اشتداد
نماید و گاهی صاحب او را حالتی مثل استسقا حادث گردد و اسهال مراری وغیره افتد و براز او نرم بد رنگ و گاه سیاه و اکثر کفناک بدبو باشد و دران
اعضا و اخلاط گداخته برآید و بول مائی مری سوداوی بود و اکثر صفرا یا سودا ابقی برآید و عرق بدبو آید و تپ با اعراض مذکوره بقوت آنها ابتدا کند و غشی
و سردی دست و پا و اکثر غش و تشنج و گداز مؤدی گردد حمی وبائی باشد و اگر تپ تابع اورام بود و درد یا ثقل در عضوی باشد و آن عضو گرمتر از سائر
اعضا بود و نبض در ابتدا صغیر و در انتها سریع الانقباض باشد بعده عظیم و سریع و متواتر گردد بحسب عضو و ماده پس منشاری یا موجی گردد بحسب عضو
در عصبیت و لحمیت و بول در اکثر کم رنگ بود و بسبب میلان ماده بسوی ورم حمی ورمی باشد و اگر علامات مخصوصه حمیات اجتماعی بالبعض مرکب و مجتمع یافته شود
و هرگاه در تپ اول لرزه آید پس لازم گردد و هیچ عرق نکند و یا در میان تپ هر وقت سرما و لرزه معاودت کند و از پس دو سه لرزه یکبار عرق کند و ایضا هرگاه
در تپ لازمه لرزه قوی باشد و مدت سرد ماندن دست و پا سخت دراز گردد تپ مرکب باشد پس اگر نوبت تپ یکروز درازتر و آهسته‌تر از غب بود و یکروز
کوتاه‌تر لیکن گرمتر باشد و اکثر در یکنوبت دو سه دفعه قشعریره ظاهر شود و گاهی اعضا گرم شوند و قشعریره هنوز ثابت باشد و ابتدای تپ تزیدآن شدید الاضطراب
بود و انتها طویل باشد و هرگاه معلوم کنند که بدن گرم میشود و تپ عنقریب بانتها میرسد قشعریره معاودت کند و منتهای او در اوقات جزئیه و کلیه قبیل منتهای
حمی بلغمی و سریعتر از ان بود و بطی‌تر از منتهای حمی صفراوی باشد و همچنین انحطاط طویل بود و کمتر بعرق فتره کند و در روز سوم تپ مشابه روز اول و در نوائب بود
و چهارم مثل دوم در تفتر باشد و در نبض عظم و سرعت و تواتر از غب کمتر بود و در اضداد آن یعنی صغر و بطو و تفاوت قلیلتر از تپ بلغمی باشد و بول بطی النضج بود
و قی مختلط از صفرا و بلغم و همچنین براز باشد شطر الغب باشد و این تپ مرکبست از ماده بلغم و صفرا پس اگر بلغم غالب بود نوبتها درازتر باشد و قشعریره ضعیفتر
و تضاغط نبض قویتر بود و اطراف بسرعت سردی قبول کند و دیرتر گرم گردد در ابتدای مرض و تشنگی اقل و قی صفرا کمتر و بول شدید البیاض و خام و عرق کمتر
و سن کودکی یا پیری و مزاج بارد بلغمی و همچنین عادت بخوردن اشیای بارد رطب و فصل و بلد و صناعت بارد باشد و اگر صفرا غالب بود نوبتها کوتاه‌تر باشد و اطراف
زودتر گرم گردد و تشنگی و قی صفراوی زیاده‌تر باشد و عرق بسیار کند و قشعریره بلرزه مائل باشد و قویتر بود و زودتر درگذرد و بول رنگین‌تر باشد و سن شباب و مزاج
گرم و عادت بخوردن اشیای گرم و مانند آن از فصل و بلد حاد باشد و اگر صفرا و بلغم هر دو برابر بود اعراض و دلائل نیز برابر پدید آید و قشعریره صرف تام غیر ناقص
و نه متعدی بنفض باشد و چون ترکیب این تپ از دائره صفراوی و لازمه بلغمی باشد و او آنست که اکثر اطبا باسم شطر الغب خالص مخصوص نموده اند لرزه ضعیف
باشد و گاهی برد و قشعریره دران تکرار کند تا آنکه ماده خارج عروق که آن صفراست در منتهی غلیظ گردد و دران حرارت احشا و شکم مع برد اطراف کثرت نماید و نبض
بسیار صغیر و متفاوت باشد پس اگر لازمه صفراوی بود لرزه نباشد و نه بسیار قشعریره و نبض اعظم و اسرع و کرب شدیدتر باشد و اگر هر دو دائمه ترکیب یابند
نافض البته نبود و غب لازمه سرما عارض شود که قبل خفت بلغمی تخفیف یابد و اگر چه غب لازمه در شدت راجح نبود قبل از رجوع بلغمی در شدت بسبب قلت صفرا و کثرت بلغم

بدانکه تپ صفراوی بالازمه وخصوصاً محرقه محتاج تبرید زیاده میباشد بعد آن تپ دموی بعد آن تپ بلغمی بعد آن تپ سوداوی وهرگاه تپ عارض شود باید که اول از علامات مادهٔ آن دریافت کنند بعد آن بحسب احتیاج تبرید وتسکین نمایند وبهتر آنست که اهلیلجات را در حمیات ندهند وخوردن لبنیات در حمیات باعث ازدیاد عفونت بود وگویند که علاج حمیات عفنی حادث از عفونت خون یا صفرا یا سودا یا بلغم داخل عروق قریب از علاج آنست که مواد او خارج عروق باشد زیرا که اخلاط آن بعینه همان اخلاط است جز آنکه این محتاج بفرط تبرید وتلطیف باشد واگرچه تبرید بسیار نضج را بطی سازد الا آنکه تسکین سورت آن میکند زیرا که در حدت زیاده بود بسبب انحصار مواد آن در عروق ودر خطر شدیدتر باشد بسبب کثرت کمیت آن وفائدهٔ جلیله که در آخر حمیات اطفال مسطور گردد آن را نیز ملاحظه نمایند مسیحی مینویسد که حمی عفنیه علی الاطلاق سوء مزاج مع ماده است ولهذا احتیاج به تبدیل کیفیت ونقصان ماده میشود وکیفیت حمی حرارت ویبوست است پس حاجت در ازالهٔ او باشیای مبرد ومرطب می افتد وماده حمی متحللات میباشد واگرچه در جوامع عفن است چنانچه در غب صفرای عفن است ودر بلغمی بلغم عفن ودر ربع سودای عفن پس دیما استفراغ هر واحد ازین اخلاط حاجت می افتد یا دویکه از شان آنها استفراغ آن خلط بود واز حمیات بعضی آنست که سوء مزاج دران قوی‌تر از مقدار ماده میباشد مثل حمی غب پس آن محتاج به تبرید وترطیب بیشتر از استفراغ است وبعضی آنست که ماده دران بیشتر از مقدار سوء مزاج بود مثل حمی ربع وحمی بلغمی ودران حاجت باستفراغ زیاده‌تر از تبرید وترطیب باشد وهرگاه چیزی یابند که هم تبرید وترطیب کند وهم استفراغ ماده بهتر باشد وهرگاه یافته نشود باید که ترکیب دهند وبرای هر واحد ازین اغراض آنچه موافق باشد استعمال نمایند شیخ الرئیس میفرماید بدانند که غرض در معالجهٔ حمیات عفنی گاهی متوجه میشود بسوی تپ پس تبرید وترطیب مزاج احتیاج افتد وگاهی متوجه میگردد بطرف ماده هنگامیکه احتیاج بانضاج یا استفراغ مواد بود وانضاج در مادهٔ غلیظ بتعدیل او است بترقیق وتلطیف ودر مادهٔ رقیق تعدیل او بتغلیظ وتکثیف وتغریه است که ما بین هر دو غرض مذکور تناقض واقع میگردد چه ذات تپ مستدعی تبرید است وخلط مقتضی انضاج واستفراغ وتحلیل واین در اکثر امور باستعمال دوای حار صورت نبندد پس درین هنگام رعایت اهم از هر دو امر واجب است وگاهی تناقض میکند مقتضای شدت حرارت تپ از تبرید مثل آب هندوانه وماء القرع وماء الخیار وسائر بقول ومقتضای ماده از تقلیل وانضاج پس این تناقض منع میکند از نوشیدن آب فواکه وبقول الا آنکه ماده بکمیت وکیفیت قوی نباشد ولیکن حزم واحتیاط آنست که تاخیر آب فواکه تا که هفته نمایند [illegible] ماء الشعیر [illegible] فواکه باصحاب تپ عفنی مضرست بسبب غلیان وفساد آنها در معده وامعا است که در یک چیز انضاج وتلطیف واستفراغ وتبرید نیز یافته میشود چون سکنجبین بدانکه گاهی شدت وحدت تپ بدرجه رسد که در تدبیر سبب از انضاج واستفراغ رخصت ندهد پس لابد مقتضی تبرید بلیغ برای تسکین باشد ونیز هرگاه چون قوت را طاقت مقاومت حدت شدت نیابند واگر قوت را مقاومت وصابر آن یابند قطع سبب نمایند وتدبیر خلط از انضاج کنند وغذا را قطع سازند وتبریدی نمایند که مانع تحلیل باشد واگر قوت را قاصر یابند مشغول بتعدیل مضاد آن گردند به تبرید وانعاش قوت بغذا وچون بتقویت قوت بالغا آن وتدبیر مضاد آن نمایند متوجه بمرض شوند وبنضج واستفراغ پردازند وچون درین حمیات تبرید نمایند باید که چیزی کنند که دران تنفیخ وتکثیف نباشد مانند اقراص مبرده که در ابتدای این حمیات موافق نبود مگر بعد نضج واستفراغ واقراص موافقه‌تر آنجا کسی است که تپ او مشتبه باشد بدق وحکم او حکم گویا که تپ دق بود در لزوم وثبات [illegible] زیرا که علاج [illegible] علاج دق [illegible] حمی عفونیه [illegible] مرض [illegible] واگرچه [illegible] کل مرض [illegible] قوتست از جهت [illegible] آن دشمن قوتست از جهت آنکه دوست دشمن است وآن ماده است زیرا که آن معین مرض [illegible] معالجه احتیاج است ودر تدبیر [illegible] که چه اندکور گردد وباید [illegible] نسبت [illegible] معالجه [illegible] بعد از معرفت آن پس اگر نشناسند جنس انواع تپ را باید که تلطیف تدبیر نمایند وجهد کنند که تپ را از نوبت [illegible] نگرداند آنکه شکم از غذا باشد وتحریک طبیعت در روز نوبت بهیچ چیز حتی الامکان نکنند ومعالجه باستفراغ وامثال آن نمایند وباید که مراعات حال قوت در تدبیر آن از تدبیر غذا واستفراغ نمایند پس اگر قوت قوی باشد وغالب در بدن خون بود ویا اخلاط [illegible] باشد [illegible] خصوصاً چون [illegible] غلیظ باشد [illegible] نوبت غلبه صفرا وحدت آتش [illegible] اسهال اللطیف [illegible] باشد مثل ماء الشعیر [illegible] ماء الشعیر [illegible]

نرم نشود در مثل شیرخشت مانند شربت بنفشه زیاده نمایند و غایت غرض از آن تلیین باشد نه اسهال و اطلاق عنیف و بهتر نزد من استعمال حقنهاست بقدریکه محتاج الیه در قوت باشند و از حقنهای مشترک النفع خفیف حقنهٔ مرتب از روغن بنفشه و آب برگ چغندر و زرده بیضه و شکر سرخ و بوره است و چون این تلیین ابتدا بکار برند بسا کہ در انتها محتاج باضعیف تر از آن باشند که در ابتدا احتیاج بدان بوده است و این هنگامیست که طبیعت محتبس باشد بعد از آن متوجه بادرار شوند مثل سکنجبین مطبوخ با بیخ کرفس و مانند آن بعده بتعریق و تفتیح مسام نمایند بچیزیکه بسیار گرم نباشد مثل مالش بروغن بابونه و تنطیل بشراب ابیض و آب شیرین نیمگرم پس اگر تب ممتد بسیار باشد هیچ تریخ و تنطیل جائز نیست و چون دریابند که خلط در اول امر مائل بمعده است قی فرمایند بچیزیکه در آن مخالفت از عادت نباشد بلکه بمثل سکنجبین با آب گرم اگر خلط را طبیعت تحریک بقی نماید و در تحریک قی مخالفت طبیعت نکنند اگر آنجا میل خلط بجانب امعا باشد و احساس بقراقر و انحدار ثقل یا مانند آن نمایند بلکه درین هنگام تحریک باسفل کنند و تدبیر خواب و آب و استفراغ جداگانه مذکور گردد و هنگام انحطاط تب بعد ظهور علامات نضج و بعد استفراغ اخلاط در استعمال حمام و شراب رقیق ممزوج بآب و مالش بروغنهای محلله باک نیست و بدانکه چون صداع و تب باهم مجتمع گردد اولا علاج تب کردن اولی است و بدانند که گاهی صداع تب را که رو بانحطاط آورده باشد بسوی تزید بازمی آرد بسبب هیجان مواد پس لازم است که اولا بتسکین صداع بپردازند و چون طفل شیرخوار تب بهم رساند و اجب است که اصلاح شیر مادر او نمایند بادویهٔ مناسبه و چون قاروره بیرقانی باشد در تب دلالت بر ورم کبد مینماید و علاجش آشامیدن ماء الشعیر و سکنجبین است پس هرگاه حدت تب ساکن گردد بتدبیر مذکور قصد ورم نمایند بتحلیل و تلیین و چون با تب قولنج باشد مادام که انفتاح طریق آن نگردد ماء الشعیر نیاشامند بلکه شوربای خروس دهند اگر واجب بود تلیین بحقنهٔ لین نمایند و روغن در حقنه بسیار داخل کنند بعده ماء الشعیر رقیق بنوشانند اگر ضرور باشد و گاهی با تب فالج بهم میرسد پس اولا معالجهٔ تب نمایند و سکنجبین ممزوج بگلقند و نحو آن بربیت برای ایشان نیکوست اگر تب احتمال آن نماید و ترک کنندهٔ عادت در تدبیر خود گاهی تب در خود احساس مینماید و آن امر ضروریست زیرا که سببش ترک عادت در تدبیر است و عود بسوی آن اکثر در علاج او کفایت میکند و صاحب کامل گوید میباید که در علاج تمام حمیات عفونت سه چیز استعمال نمایند یکی تسکین حرارت تب و مقاومت آن دوم استفراغ خلط عفن سوم تدبیر بغذا و اختیار آن اما تسکین حرارت تب باید که باشیای مبردهٔ مرطبه از اغذیه و اشربه و ادویه کنند الا آنکه از نیست که اشیای بارده مطلقا استعمال نمایند لیکن بحسب آنکه مقدار مزاج مرض آنرا واجب کند و بحسب مزاج طبیعی بدن و بحسب سن مریض و فصل موجود و بحسب مزاج بلد اما بحسب مقدار مزاج مرض چنان باید که هرگاه تب قوی الحرارت و حدت بود احتیاج بتکثیر استعمال اشیای مبردهٔ مطفیه افتد و اگر حرارت تب قوی نباشد در استعمال چیزهای سرد تقلیل نمایند و باید که استعمال اشیای مبرده بحسب مقدار خروج بدن از اعتدال در حرارت باشد و این حکم عامست در جمیع امراض حادث از سوء مزاج مفرد باید کرد لیکن بدانند که معرفت حقیقی این چیز طبیب را ممکن نیست مگر بحدس و تخمین صناعی زیرا که اگر طبیب را معرفت مقدار کیفیت مرض و کمیت آن ممکن بود علاج آن باشیائی که بمقاومت مرض وفا کنند خواهد کرد و بدان صحت حاصل خواهد شد و این بحدس و تقریب بطول عادت و ریاضت در مزاولت امراض دریافت گردد و اما علاج آن بحسب مزاج طبیعی بدن چنان باشد که هرگاه مزاج طبیعی بدن بارد بود و احتیاج در تب باستعمال اشیای قوی التبرید باشد و اگر مزاج طبیعی بدن حار باشد حاجت باستعمال چیزهای قلیل التبرید افتد و آنچه اعتبار بدان جاری میشود در سائر علاج امراض حادث از اصناف سوء مزاج برین مثال و اما استعمال اشیای مبرده بحسب سن مریض و فصل حاضر و بلد مسکون مریض چنانست که اگر این همه اشیا یا اکثر آن حار باشند واجبست که تطفیهٔ حرارت حمی و تبرید آن بسیار باشد و اگر همه یا اکثر آن بارد باشند باید که تبرید و تطفیه اندک بود و علی هذا القیاس می باید که علاج سائر اقسام سوء مزاج باقی یعنی برودت و رطوبت و یبوست بهمین قانون باشد که ذکر کردیم و تدبیر استفراغ و غذا جدا مذکور گردد

تدبیر خواب

شیخ و جرجانی مینویسند که بیمار را در ابتدای نوبت تب از خواب منع کنند خصوصا اگر اندر مقدمهٔ تب قشعریره یا سردی یا لرزه باشد و اما نزدیک انحطاط سود دارد و مباحست که در وقت انتها ضرر نکند و خداوند تب گرم را در تابستان در خیشخانه و سردابه خفتن نشاید و اولی تر آنکه تن بیمار پوشیده دارند و هوای خانه سرد کنند تا هوا که بنفس میگیرد خنک بود و تدبیر آب سرد بقول شیخ صاحب تب را از آب سرد منع نباید کرد لیکن چون ماده خام و غلیظ باشد بترسند که غلیظ تر و خام تر گردد و منع نمایند و مکث طول کند باز باید داشت و بدانند که چون فصد تقیح کنند بعده استعمال آب بالا بر تقییه نمایند شفا حاصل نشود یعنی استعمال آب سرد در کمیت و کیفیت آنچنان نمایند که خلط را خام کند

واشد حرارت غریزی نماید دران شفا نبود واگرچه پیش ازان فصد نافع کرده باشند واما اخلاط رقیق صفراوی را آب سرد بهترین چیزهاست لیکن اگر معده یا جگر ضعیف باشد یا هر دو بارد باشند یا در اعضای شکم مریض ورم بود یا در اندام او ورد باشد یا مزاج او قلیل الدم باشد یا حرارت غریزی او ضعیف بود یا بیمار را عادت شرب آب سرد نباشد مثل مردم بلاد گرم یا سخت لاغر باشد آب سرد نباید داد چه ایشان بسرعت تشنج میکنند و فواق بهم میرسانند واما ازین حیثیت که ماده حار بود یا غلیظ که نضج یافته باشد و بدن فربه و حرارت غریزی وافر و قوت قوی و احشا سالم از آفات باشد و مزاج اصلی بارد نبود و عادت آب سرد خوردن بوده باشد پس آب سرد افضل شیء بود و گاه طبیب در حمیات محرقه آب سرد کثیر المقدار تا یکمن و نیم بمریض بدهد چنانچه رنگ او بسبزی گراید و لرزه بران افتد پس اکثر تب صفراوی مستحیل ببلغمی گردد و گاهی طبیعت قوی شود و ماده را بعرق و بول و اسهال دفع کند و عافیت حاصل گردد و ایضا چون در بعض مواضع ورم باشد و خوف مضرت حرارت تب باشد و تشنگی بود و گمان شود که تب از تشنگی مؤدی بزوال گردد از آب سرد منع نکنند و سکنجبین گاهی تشنگی را ساکن کند و تقطیع نماید و اطلاق آرد و مضرت او بسیار بود مثل مضرت آب سرد نیست و دران جمع ماده و تکثیف آن نشود و همچنین جلاب ممزوج با آب بسیار پس اگر یکی ازین هر دو با آب سرد ممزوج کرده بدهند مضرت او در تغلیظ و صلب کردن ماده کمتر باشد و چون شرب آب سرد جایز نبود بسبب بودن بدن مستعد با فسداد مسام و بران اقدام نمایند خوف آن باشد که قبض مسام احداث نماید و سبب تب دیگر شود و بنا بر حدوث سده دیگر جدید و گاهی این سده و تب شدیدتر از اول باشد و چون آب سرد بعضوی ضعیف رسد فعل آن عضو را فاسد کند واکثر فرو بردن طعام و شراب و دم زدن دشوار گردد و رعشه و تشنج و ضعف مثانه یا گرده یا قولون پیدا کند و اگر کسی را از صاحبان تب منع آب سرد واجب است که در صحت خود از ان ضرر یابد بلکه چون بینند که سحنه قویست و عضلات غلیظ و مزاج حار یابس و استفراغ ماده کرده باشند احیانا در اکثار آب سرد رخصت دهند مجوسی گوید که از نشان آنست تبرید و ترطیب پس اگر تبی از تبهای مطبقه و محرقه باشد و علامات نضج ظاهر و قوت قوی و عادت مریض شرب آب سرد بود و عضوی از اعضای شریفه ضعیف و وارم نباشد صاحب او را از شرب آب شدید البرد منع نباید کرد والا شرب آن ممنوع است واگرچه فصل گرما و تب در غایت حدت باشد لاسیما هرگاه معده و جگر ضعیف بود بلکه آب معتدل البرد بدهند و هرگاه تب نائبه بادوار باشد باید که صاحب او را آب سرد در وسط نوبت تب بنوشانند لیکن در وقت ابتدای نوبت آب سرد ندهند و همچنین هرگاه تب غیر حاد باشد و خلط خام بود از شرب آب سرد منع باید کرد و اکثار شرب آب مضرتهای بسیار دارد چنانچه بقراط در کتاب امراض حاده ذکر کرده که نفوذ و انحدار او بطی گردد و نضج او مشکل شود و در معده دیر بماند و در اکثر او قراقر پیدا کند و طعامی را که در معده باشد فاسد کند واگر اتفاق افتد که در معده صفرا غالب بود آب دران فاسد گردد و مستحیل بصفرا شود و چون بعد طول مدت از معده بسوی روده صائم منحدر گردد از ان بسوی جگر و گرده و صدر و ریه بسهولت نافذ نشود و هرگاه امر چنین باشد ادرار بول و تسکین عطش درین حال نتواند کرد زیرا که از معده بسرعت نافذ نشود و بعمق بدن نرسد و لهذا نشاید که آب نوشند مگر با بعض اشربه مثل سکنجبین و جلاب تا زودتر از معده فرو رود و مضرت عسل آنست که مزاج گرم کند و صفرا را تیز نماید

تدبیر سکنجبین

جرجانی و ایلاقی میگویند که سکنجبین شربتی است مرکب از سرکه و عسل و آب و یا از سرکه و شکر و گلاب و در جمله ترکیبش سخت نیکوست از بهر آنکه سرکه بطبع سرد و خشک است و یا سرد و تیز و نفوذ کننده است مضرت او در اعصاب و اعضای عصبی چون معده و رحم عظیم باشد و هیچ جزوی از وی نماند که مضرت سرکه بدو نرسد و منفعت او آنست که ریاح را تحلیل کند و رطوبت غلیظ و لزج را لطیف گرداند پس هرگاه ازان سکنجبین سازند مضرت سرکه بعسل شکسته شود و مضرت عسل بسرکه و منفعت هر دو بمنفعت آب حاصل شود و او آنست که تشنگی را بنشاند و صفرا را ساکن کند و کام و دهان را تر دارد و رطوبت غلیظ و لزج را که در مجاری نفس و مجاری اخلاط باشد لطیف کند و رطوبتی را که بسرفه صعب و بدشواری برآید بآسانی بیرون آرد و سده های اندام اندرونی بگشاید و خلط رقیق را با ادرار بول و عرق بیرون آرد و گاهی تلیین و نضج کند و اسهال آورد لیکن باید که بسیار ترش نباشد تا این منفعتها باثر باشد از بهر آنکه سکنجبین ترش اثری قوی کند در منفعت و مضرت او بسیار بود و کسی که از سکنجبین ترش [بیزد؟] در منفعت نیابد علامتش آنست که مرض با خطر است و ماده نضج پذیر نیست و در خامی و غلظت بجدیست که سکنجبین آنرا

لطیف نمیتواند کرد بلکه غلیظ‌تر میکند زیرا که اجزای لطیف آن تحلیل میشود و باقی لزج‌تر میگردد و بسیار باشد که قوت قوی بود و سکنجبین رطوبت لزج را لطیف کند
و بآسانی آنرا به قی برآرد و آلات تنفس را پاک کند و اگر قوت ضعیف باشد رطوبت بسرفه بیرون نتواند انداخت و خناق پدید آید پس طبیب را واجب است که
اندر حال ماده از کمی و بیشی و غلظت و رقت آن نگاه کند تا ماده نضج پذیرفته است در بیمار امید خلاص است اگر امیدی بیند و فصل زمستان باشد سکنجبین
معتدل نیم‌گرم دهد تا اخلاط را بپزاند و لطیف گرداند و اگر تابستان باشد با آب سرد بیامیزند تا تشنگی بنشاند و قوت تب را بشکند و حرارت ناری را ساکن نماید و سده‌های
باطنی را بگشاید و لیکن یخ و برف ندهند تا اخلاط را لطیف تواند کرد و بگداز و لعاب آن بیمار لزج نشود بدین سبب در حمیات محرقه و مطبقه و غب
سکنجبین معتدل با آب یا گلاب آمیخته سخت موافق بود و در حمیات بلغمیه سکنجبین بزوری یا سکنجبین که از سرکه عنصل یا از سرکه کبر سازند موافق باشد و فعل بزوری
قوی‌تر از فعل ساده باشد در انضاج و تلطیف و تفتیح سده باید دانست که در سکنجبین ترش دو مضرت است یکی آنکه خداوند سرفه را زیان دارد دوم آنکه سبب
زدانیدگی خوف بود که اگر در بدن صفرا یا خلطی شور و تیز باشد آنرا بزداید و با معا فرود آرد و گذر آن براه معا سبب سحج گردد خاصه اگر امعا ضعیف باشد بدین
سبب سکنجبین معتدل دادن صواب‌تر باشد تا از این هر دو مضرت ایمن‌تر باشد صاحب کامل گوید که از اشربه و ادویه سکنجبین [illegible] و آن شربتی است واثق
برای صاحبان تپ اما سکنجبین ساده موافق اصحاب حمیات صفراوی و محرقه است زیرا که سرد و لطیف و مفتح [illegible] اخلاط و ملطف و منفذ در عروق
و مفتح سده و مخرج اخلاط عفن بابول است الا آنکه صالح نیست برای سرفه و امعا که سبب آن اخلاط حاد بر ریزد زیرا که آنرا مجرا باشد و در آن جراحت کند و اما اگر معمول
از بزور باشد آن نیکوست برای حمیات بلغمی بهر آنکه قوی‌تر است در تلطیف و تنفیذ و ادرار بول شیخ [illegible] میفرماید که بهترین سکنجبین [illegible] آنست که شکر را در پاتیله [illegible] کنند
بعده سرکه تند ترش آنقدر بر آن ریزند که بالای شکر بیاید بلکه آنرا [illegible] بگذارد و پس آنرا بر انگشت که آتش او نرم باشد یا بر چراغ گرم نهند تا شکر در سرکه بگدازد بعده اگر [illegible]
ریزند [illegible] و بر دارند و ساعتی بگذارند و حرارت بسیار نباشد تا آنکه سرکه و شکر ممزوج گردد و [illegible] آنقدر [illegible] که دو انگشت بالای آن باشد بر آن ریزند و [illegible] تا بقوام آید

تدبیر جلاب و ماء العسل

صاحب [illegible] گوید که جلاب [illegible] سرد و مسکن تشنگی است و ماء العسل ملطف و منضج اخلاط غلیظ‌تر بدیشان است و از جمله اشربه و ادویه شربتی [illegible]
و [illegible] سرد و مسکن تشنگی است ایلاقی و جرجانی گویند که هرگاه پیوسته غالب و جلاب رطوبت بیشتر از [illegible] پس در مزاج [illegible]
عوض سکنجبین جلاب باید داد و در تبهای حاده اگر قوت قوی باشد و علامت دلالت نماید بر [illegible] و [illegible] دیگر باید داد و اگر
صفرا سخت غالب باشد [illegible] استعمال جلاب [illegible] صفرا بود [illegible] آب باید آمیزند که غلبه آب را بود تا تشنگی بنشاند [illegible] و [illegible] جلاب با
از آب بهتر باشد زیرا که زود تر [illegible] گردد و اگر آب کمتر باشد [illegible] بیشتر نرم کند و جلاب [illegible] بهتر از خام باشد و غذا بیشتر دهد لیکن [illegible] ضعیف [illegible]
و ماء العسل [illegible] باشد و چون آن خورده کنند که ماء العسل [illegible] صفرا گردد [illegible] با آب بسیار آمیزند چنانکه آب بر عسل غالب [illegible] تا تشنگی نیارد و اگر [illegible]
گروه خلطی باشد یا در ادرار بول آنرا بیرون آرد و اگر در نواحی سینه [illegible] رطوبتی باشد [illegible] آسانی برانداز و لیکن در انضاج رطوبت سکنجبین قوی‌تر از آن باشد و [illegible]
خلط غلیظ‌تر ولیکن در نواحی صدر و ریه جمع شود علاج آن [illegible] باید کرد تا قوت او در غشای [illegible] و [illegible] و [illegible] اعضای باطنی [illegible]
[illegible] اخلاط [illegible] ماء العسل [illegible] بلغم [illegible] کند [illegible]
زیرا که [illegible] سکنجبین قوی‌تر از ماء العسل باشد [illegible] اگر در اعضای اندرونی چون جگر و سپرز ورم صلب باشد ماء العسل [illegible]
[illegible] بهر آنکه جگر و [illegible] آنرا [illegible] بیشتر [illegible] باید [illegible] زیاده گردد [illegible]
[illegible] سکنجبین [illegible] سرکه [illegible] بقوت سرکه باده [illegible] سده گشاده [illegible]
و [illegible] ماء العسل ساده [illegible] اگر احساس چیزی [illegible] ماء العسل [illegible]
[illegible] استفراغ [illegible] حرارت [illegible] زیاده میگردد و این علامت [illegible]

[illegible] سکنجبین [illegible] زیاده [illegible] زیرا که ورم را [illegible] گرم [illegible] صفرا [illegible]

پیش ماء العسل باید داد و نه جلاب و نه سکنجبین بلکه آب بسیار سرد دهند و نوشیدن ماء العسل عقب ماء الشعیر موافق نباشد بلکه صواب آنست که ماء العسل پیش از ماء الشعیر خورند تا زود فرو گذرد و راه ماء الشعیر گشاده کند اما چون طبع قبض باشد و حرارت مفرط بود عوض جلاب یا ماء العسل آب تمر هندی یا جلاب آمیخته باید داد تا سودمند آید

تدبیر ماء الشعیر

اطبای قدیم کشکاب را اندر علاج تبها بهر آن اختیار کرده اند که علاج جمله امراض بضد آن باید کرد و در حمیات محرقه و مطبقه و تب غب حرارت غریبی ناری میشود و ماده تبهای عفونی بعضی سوخته و نضج نایافته و بعضی خام باشد و تدبیر دفع آنچه سوخته باشد و تدبیر نضج آنچه خام باشد هر دو باهم باید کرد و قوت بیمار در بدن نگاه باید داشت و قوت را به تبدیل مزاج و غذا نگاه توان داشت و آنچه مزاج آنرا بدل کند و نگرداند اشربه بارده است و آنچه قوت را نگاه دارد چیزی غذائیست و معده بیمار را از شربت و غذا ممتلی نشاید کرد بهر آنکه طبیعت را بسه کار مشغول کرده باشد یکی هضم شربت دوم هضم غذا سوم نضج ماده و این مشکل باشد و با این همه عوض رطوبت که حرارت تب از بدن بیمار گداخته و تحلیل کرده باشد بدان باز باید رسانید از بهر این کار شربتی چند که این منفعتها در وی یافته شود هیچ مثل کشکاب نیافته آنرا اختیار کردند و بقراط در ستایش ماء الشعیر میگوید که اندران جلا و لزوجتیست و آن معتدل در لینت و جلا و ازلاق و استوای قوام و رطوبت بود و در معده ثقل زیاده نکند و نفخ پیدا نه نماید و بسبب آنکه طبع او تر است تشنگی بنشاند و بنا بر لینت و استوای قوام او تعدیل ماده و تلطیف آن و تلیین صلابت آن کند و از بهر آنکه سرد و تر است تعدیل گرمی و خشکی نماید و بجهت آنکه تمام پخته باشد زود بهضم شود و بدین سبب حفظ قوت نماید و تن را غذا دهد و بنا بر آنکه با لزوجت مزلق و جالیست بزودی در عروق گذرد و غسل آن کند و اندران بچسپد و این خاصیت در چیزی سوای کشکاب نیست از بهر آنکه از چیزی لزج زلق و جلا کم آید نه بینی که در چیزهای دیگر که بقوام کشکاب باشند لزوجت و نرمی و همواری قوام باشد لیکن انضاج و جلا نباشد و از آن در رگها آلودگی بسیار ماند و در بیضه مرغ نیمبرشت همچنین لزوجت و لینت هست لیکن بر فم معده درنگ بسیار کند و منضج نیست و از فم معده ناگوارید فرو رود زیرا که فعل فم معده اشتهاست و هضم کردن نیست و بسبب بسیاری درنگ کردن بر فم معده غثیان آرد و ازین جمله معلوم گردد که خاصیت لزوجت و جلا در ماء الشعیر هست و سوای این کشکاب را دو خاصیت دیگر هست یکی آنکه قوت او یکسانست و اندران قوتهای متضاده نیست چنانکه در بعض خوردنیهای دیگر هست مثلا عدس که جرم او قابض است و آب او مسهل است و ماء الشعیر بسبب آنکه قوت او یکسانست غذائی که او دهد بغایت نیک بود و قوت افزاید دوم آنکه تن را غذا دهد و قوت را نگاه دارد اینهمه خاصیتها دران یافته شود نه بینی که منفعتهای کشکاب یک یک در اشربه دیگر یافته میشود چنانکه اگر غرض تسکین حرارت و تلطیف ماده بود آن در سکنجبین یافته شود و اگر غرض ترطیب بدن باشد جلاب رطوبت از ماء الشعیر زیاده کند و اگر غرض اعتدال قوام خلط رقیق باشد از آب سرد این غرض حاصل شود لیکن منفعت تغذیه و حفظ قوت با دیگر منافع جز بکشکاب یافته نشود و بنا بر علیه اگر تلطیف تدبیر مطلوب باشد کشکاب بدهند تا طبیعت مشغول بهضم چیزی غذائی کرده نشود و بداند که هرچه با ماء الشعیر بنوشند منفعت ماء الشعیر باطل کند و سبب اضطراب گردد زیرا که هرگاه چیزی با دیگری در معده جمع شود قوتهای مختلف ظاهر گردد و طبیعت در هضم و تصرف آن متحیر شود خاصه طبیعت بیمار که هضم نیک ممکن نباشد و بدترین چیزها با کشکاب سکنجبین است بهر آنکه کشکاب را فاسد کند و همواری قوام او باطل نماید و او را قبل از هضم از معده فرود آرد پس صواب آنست که چون ماء الشعیر بدهند پیش از کشکاب بدو ساعت سکنجبین دهند تا تلطیف خلط کند و مستعد دفع طبیعت نماید و معده را درست کند بعد از آن ماء الشعیر دهند تا در معده زیاده از دو ساعت درنگ نکند و معده مستعد هضم آن باشد آنرا نیک قبول کند و زود هضم نماید و خلطی را که سکنجبین لطیف کرده باشد بشوید و دفع کند و عروق و مجاری اخلاط را پاک کند و گاه دفع باد را ربول و گاه بعرق نماید و اگر بعد از ماء الشعیر بچهار ساعت شربتی دیگر از سکنجبین بنوشند هرچه کشکاب آنرا تعدیل کرده و نضج داده باشد زود دفع شود و سردی و تری که از کشکاب حاصل شده باشد بهمه تن رسد و ترتیب دادن چنان باید که در ابتدا ماء الشعیر رقیق دهند و نزدیک انتها از لاغر منع کنند و اگر بچیزی حاجت آید بر جلاب یا سکنجبین قناعت کنند و آنجا که حاجت حفظ قوت باشد ماء الشعیر غلیظ دهند و در انحطاط از کشکاب بیشتر دهند و آنجا که در بدو مرض با اعراض صعب باشد عوض کشکاب جلاب یا سکنجبین بدهند و کشکاب که نیک پخته نباشد نه غذا را شاید و نه علاج را شیخ الرئیس و شراح قانون پسندیده‌اند

که قسمی از ماء الشعیر آنست که دران جرم شعیر نباشد لیکن مثل قوت و صورت باشد یعنی اجزای لطیفهٔ آن در آب آید و این قسم را داخل در علاج و مطبوخ در نفعست اگر نیک پخته باشد و بهتر آنست که دران آب بقدر بیست سکوره و جو یک سکوره باشد و بعد پختن قریب و خمس آب باز آید پس آب سرخ رقیق ازان بگیرند و این است قسم رقیق ماء الشعیر که غذای آن کمتر و ترطیب او و غسل او و اخراج فضول و الانضاج او بسیار و تبرید او معتدلست و زودتر منهضم شود و کمتر ترش گردد و قسم دیگر ماء الشعیر آنست که دران چیزی از جرم جو و آرد آن باشد و بهتر نزد ما درین قسم آنست که طبخ او بغایت مفرط نباشد بلکه آنقدر باشد که نفخ او دور شود و بعد ازو جهت شدید برسد و این قسم غذا بیشتر دهد و غسل و انضاج کمتر کند و بسیار باشد که این ترش گردد در معدهٔ بارد در جوهر خود و اگرچه آنرا حرارت غریب از اسباب مزاج بسیار عارض شده باشد و ماء الشعیر را گاهی مطبوخ میسازند از جو مع پوست آن اگر اراده تقلیل غذا و فرط غسل و اخراج فضول باشد و جمع کردن میان سکنجبین و ماء الشعیر با هم مرکب و مفسد ماء الشعیر در اکثر است و واجب نیست نوشیدن ماء الشعیر قبل نضج بلکه تحمیل تحمل او بحقنه یا شیافات طبع را نرم کنند پس کشکاب دهند و اگر کسی را در معده ماء الشعیر ترش گردد کشکاب رقیق تر نوشانند و اگر باز ترش شود هیچ کرفس و مانند آن آنچه معین معده و مقوی حرارت آن باشد بادی بپزند و اگر ازین نیز ترش گردد ناچار قدری فلفل بدان آمیزند خصوصاً اگر ماده سخت رقیق و گرم نباشد و اگر ماء الشعیر در معده نفخ کند مصرور و خراج اندک سرکهٔ خمر بدان ممزوج سازد و اگر سکنجبین صبح بنوشند و تقطیع اخلاط کند و فضول را برای دفع آماده سازد عقب او بعد دو ساعت ماء الشعیر رقیق مذکور بخورند تا آنچه که سکنجبین آنرا قطع کرده غسل و جلا دهد و بعرق و ادرار اخراج آن نماید و خود لازم نیست در نوشیدن سکنجبین هنگام عشا که غذا از معده مفارقت کرده باشد و گاهی حاجت بتقدیم جلاب ماء الشعیر افتد تا در ترطیب افزاید و این هنگامیست که غلبهٔ یبوست بر بدن و زبان بینند و گاهی احتیاج شود بتقدیم قبل آن برای تلیین طبیعت چیزی از آب تمر هندی و تقدم این همه بدو ساعت باشد تا میان دو عمل مزاحمت واقع نشود حکیم شریف خان می‌نویسند که اجماع واقع شده بر آنکه هیچ غذای دوائی کثیر المنافع مثل ماء الشعیر نیست و مشتمل بر ده خصالست یکی آنکه بارد است دوم منضج سوم مستفرغ چهارم منقی مواد محترقه پنجم سریع النفوذ در مسام بدن ششم لذیذ هفتم معتدل الغذا هشتم مسکن عطش نهم هیجان اخلاط فاسده نمیکند دهم منتفخ در معده نمیشود اما مرخی معده و مضر احشای بارد و نفاخ است و مصلح آن گلقند و در مقدار آب که اندران جو بپزند حکما را اختلافست نزد بعضی ده چند جو آب باید و نزد بعضی بیست چند و نزد بعضی چهارده چند آب و یک حصه جو و نزد بعضی دیگر پانزده حصه آب و بهتر طریق ساختن آش جو این است که جو مقشر جید در ظرف مس قلعی دار کرده آب صاف کرده چند جو باشد بران ریزند و با آتش ملایم بپزند و در اثنای پختن تبدیل آب سه چهار بار نمایند و بهتر آنست که بهفت آب تبدیل کنند بعد ازان مالیده صاف نموده همراه گلاب عرق کیوڑه شربت انار یا نبات سفید استعمال کنند و علامت جودت جو آنست که در هنگام کوفتن مالیده شود و آب که دران جو پخته میشود سرخ گردد و فربهی جو نیز علامت جودت آنست و بسبیل الکثری و هرگاه تقویت منظور بود بمریض ماء الشعیر بلحم دهند و طریق پختن آن این است که گوشت بپزند تا گداخته شود و بعد ازان همراه کشک جو بپزند و صاف نموده بکار برند طریق دیگر آنست که هرگاه ماء الشعیر را خواهند که فرود آرند آب یخنی گوشت اضافه نمایند و طبیخ جدید دهند تا ماء الشعیر بقوام منتوی آید پس صاف نموده بکار برند ماء الشعیر محمص قابض است که مسخن است و طریقش این است که جو مقشر ساخته بریان نمایند بعده چنانچه رسم است بپزند و اگر خشخاش و دیگر ادویه ... اضافه نمایند صواب تر باشد

تدبیر استفراغ خلط متعفن

در قانون و شرح آنست که چون قوانین مذکوره در ابدال و غیره استعمال کردند بعد از ان آنچه ضرورست که مشغول شوند بانضاج و استفراغی که بسبیل تقلیل و تخفیف باشند و آن نادر شد بلکه بسبیل قطع سبب بود و ماده را چه حار و چه بارد تا نضج نیابد بی ضرورت استفراغ نکنند چه گاهی استفراغ خلط خام بسبب هیجان و عدم استفراغ تام عاید بکثرت آن خلط میگردد و موجب استحالهٔ سائر اخلاط بسوی آن خلط میشود و گاهی بسبب استفراغ قبل از نضج خلط ردیه با خلط نیک مخلوط میشود و باعث تحریک خلط خبیث از عدم انضاج او پس تحریک خلط طبیعی غالبا کثرت می پذیرد و غرض در انضاج خلط تعدیل قوام ماده است تا آنکه مهیا و قابل دفع بآسانی گردد نه خلط رقیق مقتصر و غلیظ ناشت لزج چسپنده پس یکی ازین مستعد برای دفع سهل نیست بلکه محتاج آنست که رقیق اندکی غلیظ و غلیظ اندکی رقیق گردد و لزج تقطیع پذیرد پس حکم طبیب اول این صناعت واجبست که مبادرة استفراغ خلط قبل از وقتیکه دران نضج در قاروره ظاهر شود ممتنع باشد مگر ضرورت باعث شود و بساعتکه

استفراغ بی نضج بحرکت می آرد مواد را و فعل کامل نمی نماید و بسا است که ماده خبیثه را با طبیعت خلط سازد پس باید که بعد از نضج متوجه استفراغ آن گردد تا باسانی
و بی عائله خارج شود و اما اگر ماده بسیار متحرک منتقل از عضوی بعضوی باشد و بدانند که مهلت تا نضج نمیدهد یا از ان اعراض سرسامیه غیر آنها حادث گردد یا اگر آن ماده را
در بدن گذارند قبل از زمانی که در ان نضج او متوقع باشد در خطر اندازد چه زمانه نضج خلط رقیق لامحاله اطول از زمانه باشد که در ان توقع نضج خلط معتدل بود پس
بزودی استفراغ آن نمایند و انتظار نضج نکشند زیرا که خطر درین کمتر از خطر آنست و با وجود این طبیعت متحرک و متوجه بدفع آنست بسبب کثرت اذیت آن چون
طبیعت در دفع آن اعانت جوید از استفراغ چاره نباشد و بدانکه فصد از قبیل چیزی نیست که در ان انتظار نضج مثل انتظار او در مسهلات کشند و انتظار نضج
در اخلاط دیگر کرده میشود تا خلط منفرد دفع شود و چون تاخیر فصد از ابتدای مرض شود در انتهای آن فصد نباید کرد زیرا که بیفائده است بلکه بسا است که هلاک کند بباعث
موافات ضعف قوت را و همچنین اگر خوف حرکت و غلبه خلطی از اخلاط باشد احتیاط واجب کند استفراغ را و اگرچه نضج نیافته باشد باید که آنرا حرکت ندهند
مگر در ابتدا و اما نزد انتها مطلقا هیچ خلطی را حرکت نباید داد تا آنکه طبیعت غلبه نماید و نضج دهد و اگر بحرکت نیاید خود بخود چندانکه بدان ماده مرض مندفع شود حرکت
دهند آنرا بر وفق تحریک طبیعت پس اگر آن بنفسه حرکت کند یا حرکت داده آنرا با فعل او بگذارند و معارضه بدان نکنند چه طبیب معین است نه منازع و این نسبت
که بقراط آنرا علاج نامیده است چنانچه گفته می باید که دوای مسهل بعد نضج ماده مرض استعمال کنند اما در ابتدای مرض استعمال آن نباید کرد مگر آنکه مرض هیجان
یعنی کثیر الهیجان باشد و قریب است که در اکثر امر هیجان باشد و مثل این استفراغ ضروری که در وقت او نیست و آن وقت حصول نضج تام است مثل تغذیه ضروریست
که در وقت خود نباشد و آن وقت فراغ طبیعت از شغل بماده است و نسبت این استفراغ بمنع کردن از عادیت ماده نسبت این تغذیه است بمنع سقوط قوت و هرگاه
استفراغ استعمال نمایند مراعات وقت اقلاع تب یا وقت فتره یا وقت سردی نمایند و استفراغ باسهال روز نوبت نکنند و نه فصد کشایند و با استفراغ عنایت
مضادت در سمت میل استفراغ طبیعت نکنند و از ان اخلاط چیزی از تحریک روز نوبت نمایند و حال آنکه حرکت نوبت نیز متوالی اخلاط است پس در تحریک جمع شده
کار مشکل گردد و بالجمله پرهیز نمایند از تدبیر غلیظ در وقت نوبت تا آنکه در ماء الشعیر شکر نخورانند و نه جلاب تا تدبیر غلیظ نوبت را بشوران نیارد بسبب تنگ کردن
مجاری و در ان خطر است بلکه اعانت طبیعت بتلطیف غذا نمایند مگر آنکه ضعف مفرط گردد زیرا که طبیب معین و حافظ طبیعت است نه منازع و معاند آن و بدانکه
بسا است که احتیاج بدوای قوی ضعیف افتد اما قوت او از جهت آنکه اسهال اخلاط غلیظ لزج نماید و اما ضعف او از حیثیت آنکه اسهال یک مجلس یا دو مجلس آرد
و استفراغ کثیر با هم نکند تا باعث سقوط قوت نگردد و رای در فصد آنست که تا ممکن بود یعنی امتلا خفیف باشد بدفع آن کوشند و اگر ممکن نباشد تکثیر عدد مرات فصد
که هر مرتبه قدری خون بگیرند بهتر است از تکثیر مقدار که بیک دفعه خون بسیار برآید و حق است که استفراغ خون بسیار نکنند پس از چیزی که احتیاج باستفراغ آن
نیست مثل ارواح و اخلاط صالح بسیار مستفرغ گردند و در خون سامان برای استفراغات نبود بسا است که حاجت آن افتد هنگام مصارعت با مرض و قوت
ضعیف گردد از مصارعت بحرانات منتظره و بهترین مسهلات خیار شنبر است و گاهی بر ان سقمونیا انداخته می شود و گاهی سقمونیا تنها در جلاب داده میشود
و گاهی احتیاج باستعمال مثل صبر میشود چون ماده غلیظ باشد و بهتر آنست که غسل و تربیت صبر در آب کاسنی و آب عصیده کنند پس حب بسته استعمال نمایند
و آب هلیله زرد را قوی استعمال مینماید و مادام که از استعمال او ذباله قرار یافته شود بگیرند زیرا که هلیله بعد اسهال بقبض مسام مخصوص محتاج است و اگر ازان چاره نباشد
بعد نضج تام استعمال نمایند و آب انار عظیم النفع است و خاصه شحم آنرا افشرده یا در اوقات غلبه یبوست صفرا و حاجت بترطیب و از مسهلات لطیفی
مرتب از بنفشه و سقمونیا است بنفشه بقدر یک مثقال و سقمونیا تا یک قیراط باشد و گاهی در ان اندک نعناع داخل کرده میشود و گاهی از مبردات مطفیه که در ان
سقمونیا داخل کرده شود و دوام تب میکنند مثل حب باین صفت بگیرند گشنیز و طباشیر و گل سرخ هر واحد نیم درم کافور یک طسوج سقمونیا از نیم دانگ تا یک دانگ
و بخورانند و یا بگیرند شیرخشت پنج درم و ترنجبین پنج درم و آب سیب شامی و آب سفرجل مساوی از هر یک ده درم و آب گشنیز [illegible] جزو آبها را جمع نموده در ان
شیرخشت و ترنجبین تر کرده صاف نموده بقوام آرند تا قریب بانعقاد رسد پس از آتش فرود آورده بگذارند تا گرمی آن [illegible] کافور یک قیراط و [illegible] دانگ سقمونیا یک درم
سوده بدان پاشیده برهم زنند و در مکان معتدل یا مائل به برودت نگاهدارند تا از حرارت محل تحلیل نشود و شربتی از ان از ده درم تا [illegible] درم و گاهی شیرخشت و ترنجبین

[illegible] نسخه دو درم

که قسمی از ماء الشعیر آنست که دران جرم شعیر نباشد لیکن مثل قوت و صورت باشد یعنی اجزای لطیفهٔ آن در آب آید و این قسم را مدخل در صلاح و طبع در تغذیست اگر نیک پخته باشد و بهتر آنست که دران آب بقدر بیست سکوره و جو یک سکوره باشد و بعد پختن قریب دو خمس آب باز آید پس آب سرخ رقیق از ان بگیرند و این است قسم رقیق ماء الشعیر که غذای آن کمتر و ترطیب او و غسل او و اخراج فضول و انضاج او بسیار و تبرید او معتدلست و زود تر منهضم شود و کمتر ترش گردد و قسم دیگر ماء الشعیر آنست که دران چیزی از جرم جو و آرد آن باشد و بهتر نزد ما درین قسم آنست که طبخ او بغایت مفرط نباشد بلکه آنقدر باشد که نفخ او دور شود و بعد از جهت شدید برسد و این قسم غذا بیشتر دهد و غسل و انضاج کمتر کند و بسیار باشد که این ترش گردد در معدهٔ بارد در جوهر خود و اگرچه آنرا حرارت غریبه از اسباب مزاج بسیار عارض شده باشد و ماء الشعیر را گاهی مطبوخ میسازند از جو مع پوست آن اگر اراده تقلیل غذا و فرط غسل و اخراج فضول باشد و جمع کردن میان سکنجبین و ماء الشعیر با هم مکرب و مفسد ماء الشعیر در اکثر ست و واجب نیست نوشیدن ماء الشعیر بر قبض شکم بلکه محقنه قبل او بحقنه یا شیاف طبع را نرم کنند پس کشکاب دهند و اگر کسی را در معده ماء الشعیر ترش گردد کشکاب رقیقتر نوشانند و اگر باز ترش شود بیخ کرفس و مانند آن که مسخن معده و مقوی حرارت آن باشد بادی بپزند و اگر ازین نیز ترش گردد ناچار قدری فلفل بدان آمیزند خصوصاً اگر ماده سخت رقیق و گرم نباشد و اگر ماء الشعیر در معده نفخ کند در مزاج اندک سرکهٔ خمر بدان ممزوج سازد و اگر سکنجبین صبح بنوشند تقطیع اخلاط کند و فضول را برای دفع آماده سازد و عقب او بعد دو ساعت ماء الشعیر رقیق مذکور بخورند تا آنچه که سکنجبین آنرا قطع کرده غسل و جلا دهد و بعرق و ادرار اخراج آن نماید و خود نیست در نوشیدن سکنجبین هنگام عشا که غذا از معده مفارقت کرده باشد و گاهی حاجت بتقدم جلاب ماء الشعیر افتد تا در ترطیب افزاید و این هنگامیست که غلبهٔ یبوست بر بدن و زبان بینند و گاهی احتیاج شود بتقدم قبل آن برای تلیین طبیعت چیزی از آب تمر هندی و تقدم این همه بدو ساعت باشد تا میان دو عمل مزاحمت واقع نشود حکیم شریف خان مینویسد که اجماع واقع شده است بر آنکه هیچ غذای دوائی کثیر المنافع مثل ماء الشعیر نیست و مشتمل برده خصالست یکی آنکه بارد ست دوم منضج سوم مستفرغ مواد محترقه چهارم منقی معده پنجم سریع النفوذ در مسام بدن ششم لذیذ هفتم معتدل الغذا هشتم مسکن عطش نهم هیجان اخلاط فاسد نمیکند دهم متنفخ در معده نمیشود اما مرخی معده و مضر احشای بارد و نفاخ ست و مصلح آن گلقند و در مقدار آب که اندران جو بپزند حکما را اختلاف ست نزد بعضی ده چند جو آب باید و نزد بعضی بیست چند و نزد دیگر چهار ده حصه آب یکحصه جو و نزد یک دیگر پانزده حصه آب و بهتر طریق ساختن آش جو این است که جو مقشر جدید در ظرف مس قلعی دار کرده آب صاف کرده چند چوب بر ان ریزند و بآتش ملایم بپزند و در اثنای پختن تبدیل آب سه چهار بار نمایند و بهتر آنست که هفت آب تبدیل کنند بعد از ان مالیده صاف نموده همراه گلاب عرق کیوره شربت انار یا نبات سفید استعمال کنند و علامت جودت جو آنست که در هنگام پختن بالیده شود و آب که دران جو پخته میشود سرخ گردد و فربهی جو نیز علامت جودت آنست و بسبیل اکثری و هرگاه تقویت منظور بود بعضی ماء الشعیر بلحم دهند و طریق پختن آن اینست که گوشت بپزند تا گداخته شود بعد از ان همراه کشک جو بپزند و صاف نموده بکار برند و طریق دیگر آنست که هرگاه ماء الشعیر خواهند که فرود آرند آب یخنی گوشت اضافه نمایند و طبخ جدید دهند تا ماء الشعیر بقوام مستوی آید پس صاف نموده بکار برند و ماء الشعیر محمص قابض شکم ست و طریقش اینست که جو مقشر ساخته بریان نمایند بعده چنانچه رسم ست بپزند و اگر خشخاش و دیگر ادویه نافع نیز اضافه نمایند صواب تر باشد

تدبیر استفراغ خلط متعفن

در قانون و شروح آنست که چون قوانین مذکوره در اوایل بحرهٔ تپ استعمال کردند بعد از ان تدبیر آنست که مشغول شوند بانضاج و استفراغی که نه بسبیل تقلیل و تخفیف باشد و آن وقتی باشد بلکه بر سبیل قطع سبب بود و ماده را چه حار و چه بارد تا نضج نیابد بضرورت استفراغ نکنند چه گاهی استفراغ خلط خام بسبب هیجان و عدم استفراغ تام عائد بکثرت آن خلط میگردد و موجب استحالهٔ سائر اخلاط بسوی آن خلط میشود و گاهی بسبب استفراغ قبل از نضج خلط بد با خلط نیک مخلوط میشود و باعث تحریک خلط خبیث از عدم انضاج او پس بخروج خلط طیب عاملا کثرت حمی بذیرد و غرض در انضاج خلط تعدیل قوام ماده است تا آنکه مهیا و قابل دفع باسانی گردد خلط رقیق متشرب و غلیظ ناشب و لزج چسپنده هر یکی ازین مستعد برای دفع بسهل نیست بلکه محتاج آنست که رقیق اندک غلیظ و غلیظ اندک رقیق گردد و لزج تقطیع پذیرد پس بحکم طبیب حاذق اول این صناعت واجبست که بداند که استفراغ خلط قبل از وقتیکه دران نضج در قاروره ظاهر شود ممتنع یا متعسر است و بسا است که

استفراغ بی نضج بحرکت می آرد مواد را و فعل کامل نمی نماید و بسا است که ماده خبیثه را طبیب خلط سلیم نماید پس باید که بعد از نضج متوجه استفراغ آن گردد تا آسانی
و بی غائله خارج شود و اما اگر ماده بسیار متحرک منتقل از عضوی بعضوی باشد و بدانند که مهلت تا نضج نمی دهد یا از ان اورام سرسامیه و غیر آنها حادث گردد یا اگر آن ماده را
در بدن گذارند قبل از زمانی که دران نضج او متوقع باشد در خطر اندازد و چه زمانه نضج خلط رقیق لا محاله اطول از زمانه باشد که دران توقع نضج خلط معتدل بود پس
بزودی استفراغ آن نمایند و انتظار نضج نکشند زیرا که خطر درین کمتر از خطر آنست و با وجود این طبیعت متحرکه و متوجه بدفع آنست بسبب کثرت اذیت آن و چون
طبیعت در دفع آن اعانت جوید از استفراغ چاره نباشد و بدانکه فصد از قبیل چیزی نیست که دران انتظار نضج مثل انتظار او در مسهلات کشند و انتظار نضج
در اخلاط دیگر کرده میشود تا خلط منفرد دفع شود و چون تاخیر فصد از ابتدای مرض شود در انتهای آن فصد نباید کرد زیرا که بی فائده است بلکه بسا است که هلاک کند بسبب
موافات او ضعف قوت را و همچنین اگر خوف حرکت و غلبه خلطی از اخلاط باشد و احتیاط واجب کند استفراغ را و اگرچه نضج نیافته باشد باید که آنرا حرکت ندهند
مگر در ابتدا و انتها مطلقاً هیچ خلطی را حرکت نیاورند تا آنکه طبیعت غلبه نیابد و نضج دهد و اگر بحرکت نیاید خود بخود چنانکه بدان ماده مرض مندفع شود حرکت
دهند آنرا بر وفق تحریک طبیعت پس اگر آن بنفسه حرکت کند یا حرکت دادند آنرا با فعل او بگذارند و معارضه بدان نکنند چه طبیب معین است نه منازع و این نسبت
که بقراط آنرا اهیج نامیده است چنانچه گفته می باید که دوای مسهل بعد نضج ماده مرض استعمال کنند فاما در ابتدای مرض استعمال آن نباید کرد مگر آنکه مرض مهیاج
یعنی کثیر الهیجان باشد و قریب نیست که در اکثر امر مهیاج باشد و مثل این استفراغ ضروری که در وقت او نیست و آن وقت حصول نضج تام است مثل تغذیه ضروریه
که در وقت خود نباشد و آن وقت فراغ طبیعت از شغل بماده است و نسبت این استفراغ بمنع کردن از عادیت ماده نسبت این تغذیه است بمنع سقوط قوت و هرگاه
استفراغ استعمال نمایند مراعات وقت اقلاع تب یا وقت فتره یا وقت سردی نمایند و استفراغ باسهال روز نوبت نکنند و نه فصد کشایند و با استفراغ صناعت
مضادت در جهت میل استفراغ طبیعت نکنند و در ان اخلاط چیزی از تحریک روز نوبت ننمایند و حال آنکه حرکت نوبت نیز مثور اخلاط است پس دو تحریک جمع شده
کار مشکل گردد و بالجمله پرهیز نمایند از تدبیر غلیظ در وقت نوبت تا آنکه در ماء الشعیر شکر نخورانند و نه جلاب تا تدبیر غلیظ نوبت را بشوران نیارد بسبب تنگ کردن
مجاری و دران خطر است بلکه اعانت طبیعت بتلطیف غذا نمایند مگر آنکه ضعف مفرط گردد زیرا که طبیب معین و حافظ طبیعت است نه منازع و معاند آن و بدانکه
بسا است که احتیاج بدوای قوی ضعیف افتد اما قوت او از جهت آنکه اسهال خلط غلیظ لزج نماید و اما ضعف او از حیثیت آنکه اسهال یک مجلس یا دو مجلس آرد
و استفراغ کثیر با هم نکنند تا باعث سقوط قوت نگردد و رای در فصد آنست که تا ممکن بود یعنی امتلا خفیف باشد بدفع آن کوشند و اگر ممکن نباشد تکثیر عدد مرات فصد
که هر مرتبه قدری خون بگیرند بهتر است از تکثیر مقدار که بیک دفعه خون بسیار برارند و حکمت که استفراغ خون بسیار نکنند پس از چیزی که احتیاج باستفراغ آن
نیست مثل ارواح و اخلاط صالح بسیار مستفرغ گردند و در خون سامان برای استفراغات نبود و بسا است که حاجت آن افتد هنگام مصارعت با مرض و قوت
ضعیف گردد از مصارعت بحرانات منتظره و بهترین مسهلات خیارشنبر است و گاهی بران سقمونیا انداخته می شود و گاهی سقمونیا تنها در جلاب داده میشود
و گاهی احتیاج باستعمال مثل صبر میشود چون ماده غلیظ باشد و بهتر آنست که غسل و تربیت صبر در آب کاسنی و آب عصیه کنند پس حب بسته استعمال نمایند
و اما بلیله زرد را قوی استعمال نمایند و مادام که از استعمال او ذات تب فرار یافته شود بگریزند زیرا که بلیله بعد اسهال بقبض مسام مخشن احشا است و اگر از ان چاره نباشد
بعد نضج تام استعمال نمایند و آب انار بس عظیم النفع است و خاصة بشحم آنها افشرده یا در اوقات غلبه یبوست و صفرا و حاجت بترطیب و از مسهلات بعضی
مرتب از بنفشه و سقمونیا است بنفشه بقدر یک مثقال و سقمونیا تا یک قیراط باشد و گاهی دران اندک نعناع داخل کرده میشود و گاهی از مبردات مطفیه کبر در ان
سقمونیا داخل کرده شود و دوام تب میکنند مثل حب با این صفت بگیرند کشنیز و طباشیر و گل سرخ هر واحد نیم درم کافور یک طسوج سقمونیا از نیم دانگ تا یک دانگ
و بخورانند و یا بگیرند شیرخشت پنج درم و ترنجبین پنج درم و آب سیب شامی و آب سفرجل مساوی از هر یک ده درم و آب کشنیز تر سه جزو آبها را جمع نموده در ان
شیرخشت و ترنجبین تر کرده صاف نموده بقوام آرند تا قریب بانعقاد رسد پس از آتش فرود آورده بگذارند تا گرمی آن فرو نشیند کافور یک نیم دانگ سقمونیا یک درم
سوده در ان پاشیده بر هم زنند و در مکان معتدل یا مائل به برودت نگاه دارند تا از حرارت محل تحلیل نشود شربتی از ان از دو درم تا دو نیم درم و ممکن است که گاهی از شیرخشت ترنجبین

نسخه دو درم

وشکر طبرزد با لطف یعنی برفی سازند و سقمونیا و کافور دران بمقداری داخل کنند که دریک شربت آن مقدار کافور تا یک طسوج و سقمونیا تا نیم دانگ آید پس مرغوب طبیعت باشد بی کراهت **ابن عباس** گوید که اما استفراغ خلط عفن باید که بادویه کنند که از شان آنها استفراغ آن خلط محدث حمی باشد و این چنان باشد که اگر آن تپ غب بود بادویه که از شان او استفراغ خلط صفراویست و اگر ربع باشد بادویه که از شان آن استفراغ خلط سوداوی بود و اگر مواظبه باشد بادویه که از شان وی استفراغ بلغم باشد و اگر تپ دموی بود بفصد و اگر تپ مرکب باشد بادویه که از شان او استفراغ خلط غالب در ترکیب بود چنانچه عنقریب مذکور گردد و باید که از سائر ادویه مسهله آنچه استفراغ بدن بمقدار محدث مرض کند داده شود و گفتیم که این چیزیست که طبیب را معرفت حقیقی او ممکن نیست و جز این نیست که شناخته میشود این بحدس و تخمین صناعی بتقریب و این امریست که آنرا میشناسد کسی که ریاضت در صناعت طب و مزاولت امراض مدت طویل کرده باشد و نشاید که دوای مسهل در ابتدای مرض دهند و خلط نضج نیافته باشد مگر آنکه خلط هایج باشد پس هرگاه خلط را هایج بینند و آن از جائی بجائی انتقال کند و مریض را ایذا رساند و قلق آرد می باید که دران هنگام استفراغ خلط در اول امر نمایند و انتظار نضج نکشند تا مریض استراحت یابد و آنکه ذکر کردم سزاوار نیست که استدلال نمایند بر مقدار چیزیکه احتیاج باستفراغ او باشد از کمیت خلط مستفرغ بلکه می باید که نظر بکیفیت او کنند پس اگر آنچه استفراغ یابد آن خلط محدث حمی باشد باید که استفراغ آن بمقدار محتاج الیه نمایند چون قوت قوی باشد و اما هرگاه آنچه باسهال خارج شود ضد خلط محدث حمی باشد باید که قطع او کنند و منع از استفراغ او نمایند زیرا که این ازدیاد مرض مینماید و قوت مریض احتمال آن نمیکند بسبب آنکه چیزیکه درین حال خارج میشود آن خلطی ست که احتیاج بسوی آنست و سزاوارست که هنگام استفراغ خلطی که حاجت باستفراغ آن باشد در شش امور نظر دارند و آن قوت مریض و سن او و فصل و بلد مسکن مریض و عادت مریض در استفراغ و نظر بمیل خلط ست و تفصیل این امور سته مع پنج امر دیگر در قول جرجانی می آید **جرجانی و ایلاقی** مینویسند که هرگاه طبیب خواهد که در تپهای عفونی استفراغ فرماید نخست یازده چیز نگاه باید داشت یکی وقت نوبت تپ دوم قوت بیمار سوم مزاج آن چهارم سحنه مریض پنجم معرفت ماده تپ ششم حال خامی و نضج ماده هفتم جانب میل ماده هشتم سالهای عمر بیمار نهم هوای شهر مسکن بیمار دهم فصل سال یازدهم عادت بیمار **اما آنچه** تعلق بوقت نوبت دارد آنست که بنگرند اگر نوبت تپ مستوی بود و معلومه باشد روز نوبت هیچ استفراغ نکنند بلکه و اگر بضرورت حاجت استفراغی باشد تا انقضای نوبت تپ توقف باید کرد و اگر تپ لازم باشد وقتیکه تپ آهسته شود یا در روز و شب آن وقت که هوا خوشتر باشد اجمل آرند **و آنچه** تعلق بقوت بیمار دارد آنست که اگر قوت مریض قوی باشد خلطیکه خارج می باید کرد بیکدفعه بیرون آرند تا بدن بیکبار پاک شود و اگر قوت ضعیف باشد استفراغ تنقیه نباید کرد و لیکن بهر تعدیل مزاج اشربه بارده و مسکنه استعمال نمایند تا هر وقت که مزاج باعتدال باز آید قوت نیز ببدن رجوع کند پس دران هنگام استفراغ خلطیکه احتیاج باستفراغ آن باشد باید کرد و اگر قوت سخت قوی نباشد و نه سخت ضعیف استفراغ بتفاریق یعنی اندک اندک بدفعات کثیر باید کرد تا قوت بر حال خود بماند و ساقط نگردد و مدت میان هر استفراغ چندان باید که از خلط خام بعضی پخته شود و قوت که باستفراغ اول کمتر شده باشد اندران مدت بجای خود باز آید بعده استفراغ بار دیگر کنند و حکم فصد بلا انتظار نضج و غیره همانست که از قانون منقول شد و اندر بیشتر وقتها طبیعت چون نضج تمام کرده باشد خلط را دفع کردن آغاز کند پس نگاه کنند اگر طبیعت کار خویش میکند بران باید گذاشت و اگر اندر کار خویش تقصیر میکند طبیعت را بچیزی لطیف اعانت باید کرد و اگر چنان باشد که طبیعت هیچ دفع نمیکند طبیب تدبیر استفراغ کند و امداد طبیعت بحسب وجوب حال نماید و بدانکه هر استفراغیکه بضرورت کنند و نه در وقت او نمایند از برای آن کنند که تا پیش از آنکه اخلاط بحرکت آیند و روی بعضوی نهند آن ماده را لختی کمتر کرده باشد چنانچه مریض را غذا دهند در غیر وقت غذا مثلاً در انتها که آن بدترین وقتهای تغذیه است تا قوت او ساقط نشود **و آنچه** تعلق بمزاج بیمار دارد آنست که بنگرند اگر مزاج گرم ست و مرض هم گرم استفراغ بتمر هندی و شیرخشت و بنفشه و مانند آن کنند و اگر مرض سخت گرم نباشد و خواهند که استفراغ کنند بهلیله و شاهتره و امثال آن جائز بود **و آنچه** تعلق بسحنه مریض دارد آنست که بنگرند اگر بیمار لحیم و فربه باشد کثیر الاخلاط بود باستفراغ کردن دلیر باشند و اگر خشک لاغر باشد بتعدیل مزاج مشغول شوند و از استفراغ باز دارند **و آنچه** تعلق بماده مرض دارد آنست که نگاه کنند اگر ماده بیماری خون یا خلطی مساوی خون باشد فصد اول تر ست خاصه اگر بول سرخ غلیظ بود بعده اگر طبع قبض باشد بچیزی لطیف نرم کنند چون شربت بنفشه و شربت آلو

و غیر آن که در آغاز علاج کلی در قول شیخ الرئیس گذشت و اندر وقت استفراغ نگاه باید کرد تا خلطیکه بیرون میشود مادهٔ مرض هست یا نه اگر قوت قوی و ماده مادهٔ مرض
باشد چندان ها کنند تا بمقدار حاجت بیرون آید و اگر نه استفراغ منع باید کرد تا مرض زیاده نشود و قوت ضعیف نگردد و بسیار باشد که ماده غلیظ و لزج باشد و قوت سخت
قوی نبود و طبیب را حاجت استفراغ باشد پس بمسهل قوی که فعل او اندک باشد استفراغ کنند تا قوت دارو خلط غلیظ را بجنباند و دفع کند و کم فعل او استفراغ بسیار
نکند تا ضعف نیارد و در چنین حال از مسهل قوی مقداری اندک باید داد یا مسهل باید ساخت باین صفت تربد نیم درم سقمونیا یک طسوج یا هفت درم گلقند یا شیر خشت یا
غاریقون نیم درم و سقمونیا بدستور مذکور و اگر این ادویه با عصارهٔ گل سرخ تازه یا با شربت ورد خورند جائز است **و آنچه تعلق بخامی و پختگی ماده دارد** آنست که استفراغ
قبل از نضج نکنند الا اگر در بدن اخلاط بسیار بینند و یا خوف تحرک اخلاط و انصباب آن بسوی عضوی شریف باشد و استفراغیکه پیش از نضج کنند از بهر آن کنند تا مادهٔ نحتی
کمتر گردد و طبیعت را سبکباری حاصل شود و انضاج باقی سهل گردد و هر استفراغ که بهر تنقیهٔ بدن کنند بعد ظاهر شدن علامات نضج باید کرد و گروهی پنداشته اند که
مقصود در پختن خلط آنست که خلط رقیق شود از بهر آنکه خلط صفراوی رقیق باشد گویند که آنرا بپزانیدن حاجت نیست و این پنداشت باطل است و هم از اینجا معلوم شد
که طبیب هرگاه اراده استفراغ کند نخست انتظار نضج نماید بعده باستفراغ پردازد اما اگر در تن اخلاط بسیار و متحرک باشد چنانکه بقراط آنرا هایج میگوید اگر استفراغ آن کنند
روا باشد تا طبیعت سبکبار شود و علامت کثرت اخلاط و هیجان آنها آنست که خلط در بدن بیمار از جائی بجائی میگردد و صاحب او بیقرار باشد و درین حال طبیعت اراده
معونت از طبیب در دفع آن بطریق آن میکند پس اگر استفراغ کنند دفع بواجب کند و خلط کمتر گردد و ممکن باشد که از آن راحتی تمام پدید آید **و آنچه تعلق بمیل ماده دارد**
آنست که بنگرند اگر میل ماده بسوی معده است استفراغ بقی کنند و از بهر قی چیزی دهند که از عادت بس دور نباشد و بر سکنجبین و آب نیمگرم و مانند آن قناعت کنند و آنچه
میل بسوی امعا دارد استفراغ باسهال کنند و اگر میل ماده بجانب حدبهٔ جگر بود استفراغ با دارا بول کنند و آنچه میل بجانب مقعر دارد استفراغ باسهال کنند بدارو های
که جگر را موافق بود و اگر میل بر روده های سفلی دارد استفراغ بحقنه یا شیاف کنند و علامات این میلها هر یک در مقامش گفته آید **و آنچه تعلق بسالهای عمر بیمار و شهر**
مسکن او و فصل سال دارد آنست که بنگرند اگر سن شبابست و شهر معتدل و فصل ربیع یا خریف استفراغیکه حاجت آن باشد بیکبارگی بفرمایند و اگر سن طفلی یا پیری
و شهر گرم چون بلاد جنوبی و سودان یا سرد چون شهرهای شمالی و سقالبه و فصل تابستان یا زمستان باشد از استفراغ باز دارند و اگر ضرورت باشد استفراغ
اندک اندک بدفعات و برفق نمایند و ایضاً اندر تابستان مسهل کمتر و با احتیاط فرمایند و در ساعتی بفرمایند که در آن هوا خنکتر و حرارت غریزی قوی تر باشد و اندر زمستان نیز
مسهل قوی کمتر فرمایند و آنرا که ضرورت قوی باشد وقت چاشتگاه یا نزدیک نیمروز فرمایند که حرارت غریزی اندر تن پراگنده تر باشد **و آنچه تعلق بعادت بیمار دارد**
آنست که نظر کنند اگر مریض عادت خوردن دوای مسهل داشته باشد و احتیاج باستفراغ آن افتد باید که استفراغ بمسهل بمقدار احتیاج بغیر احتیاط وقت نماید
و اگر عادت آن نداشته باشد در مسهل دادن احتیاط کنند و اگر عادت قی کردن داشته باشد و عادت مسهل نباشد و یا اگر عادت مسهل خوردن داشته است و قی کردن
عادت نداشته استفراغ از جهتی فرمایند که عادت آن داشته باشد و همچنین در استفراغ بفصد نیز عادت نگاه باید داشت اگر بیمار عادت فصد کردن داشته باشد
و حاجت فصد بود اخراج خون بقدر حاجت کنند و اگر عادت آن نداشته است فصد کنند لیکن خون کمتر از حاجت و اندک اندک بیرون نمایند تا بر خلاف عادت بر طبیعت
حمل شئی قوی نکرده باشند اما **ادویه** که در تبهای گرم بدان استفراغ کنند اینست اگر عمر جوان و تب صفراوی باشد استفراغ بآب تمر هندی و شیر خشت یا با آب آلو
و شیر خشت یا با آب نیلاب و شیر خشت و اندک خیار شنبر باید کرد و اگر با سقمونیا حاجت آید اندکی اندرین آبها حل کنند و اگر در جلاب یا در آب آلو حل کنند و لی شیر خشت
و غیر آن بهم کنند روا باشد و شربت بنفشه و حب بنفشه باین نسخه اندرین باب نافع بود بنفشه یکدرم سقمونیا نیم دانگ یا یکدانگ کتیرا یکدانگ و اگر دراعات فم معده کنند سقمونیا
مشوی کنند و کتیرا در گلاب یا در آب سیب یا آب به حل کنند و بنفشه و سقمونیا بدان سرشته حب کنند و اگر مراعات فم معده قویتر باید نیم دانگ عود بدین داخل کنند و مسهل
که در قول شیخ گذشت جز در جوان را که حرارت بران تخت غالب باشد نشاید داد و اگر بیست درم جلاب بیست درم آب آلو یا آب تمر هندی بگیرند و دانگی سقمونیا
دران حل کنند مسهل تام باشد و کسی را که غثیان اید از بهر سقمونیا با آب انار یا در آب سیب یا در آب بهی حل کنند و اگر در تبهای یرقانی برای جگر گرم خواهند بر روند سقمونیا
در ماء الجبن حل کرده بنوشند صفرا باشد مسهل سودا [illegible]

سکبینه درم ترنجبین با شیر خشت بست درم در آب بیگداخته بقوام آرند و یکدرم سقمونیا و دیگر اجزا در آن بسرشند جمله شش شربت صفت قرص طباشیر مسهل
معده را قوت دهد و حرارت ساکن کند بگیرند طباشیر و عصارهٔ زرشک هر یک یکدرم سقمونیا گل سرخ کتیرا هر واحد یکدانگ جمله را با آب کاسنی سرشته قرص سازند و اگر
خواهند با آب عنب الثعلب یا آب کاکنج قرص بسته خشک سازند و بدست شکسته وقت حاجت بخورند صفت حبی که در تبهای گرم و درشتی سینه باید داد
بنفشه یکدام شیر خشت یکدام هر دو بعسل خیارشنبر سرشته حب سازند و آنرا که حاجت باشد که هر روز طبع اجابت کند بخوراینده تا هر شب پنج درم شیر خشت بخاید

تدبیر اغذیهٔ صاحبان حمیات خلطیه

ابو سهل میگوید که تدبیر حمیات عفنیه سه نوع است یکی تدبیر غلیظ و آن در قوت و مرض هر دو زیاده کند دوم تدبیر لطیف و آن قوت و مرض هر دو را کم کند سوم تدبیر
متوسط و او حفظ قوت بر حال خود نماید و در مرض زیاده نکند و از آن کم ننماید و تدبیر عام برای حمی عفنیه استخراج کرده میشود از مرض و قوت مثلا اگر مرض قریب المنتهی است
و آن آنست که در چهار روز منقضی گردد باید که تدبیر او تا بحد الطیف باشد و اگر بعید المنتهی باشد باید که تدبیر در اول امر غیر لطیف بود تا قوت ضعیف نگردد و دیگر نزدیک منتهی بود
تدبیر لطیف استعمال نمایند تا طبیعت مغیره بهضم غذا از انضاج مادهٔ مرض مشغول نشود و اما قوت اگر صحیح قوی باشد باید که تدبیر ابتدا در اول امر لطیف بود و اگر ضعیف
باشد باید که از ابتدای وقت تدبیر در اول امر تقلیل نمایند و در لطافت از نزد حضور منتهی زیاده کنند و در آن بحد غایت لطافت رسانند اما تدبیر خاص هر مرض پس
معرفت آن از نوائب جزئیه استخراج کرده میشود و این چنان باشد که واجب است که منع کنند از غذا در اوقات هیجان تب و اما که قبل از آن و اما در اوقات فترهٔ
مرض و سکون آن باید که تدبیر غذا بحسب وجوب مرض و قوت آن کنند و حاصل این تقریر آنست که اعراضی که بدان استدلال بر امر تدبیر کنند یعنی که آیا لطیف باید
یا غلیظ سه گونه است یکی قوت که آیا آن قوی است یا ضعیف دوم مرض که آیا او قریب المنتهی است یا بعید المنتهی سوم نوائب تب که آیا هر روز نوبت میکند یا بطور ربع یا غب
پس مادهٔ غذا شناخته میشود از حال مرض در حدت و تطاول آن که آیا لطیف می باید یا غلیظ یا میان هر دو و وقت تغذیه دریافت میگردد از نوبتهای مرض
و اقلاع آن در بعض اوقات یا آهستگی آن که این وقت تغذیه است ابو علی سینا مینویسد که وافقترین اغذیه برای صاحبان تب اغذیهٔ رطبه است خصوصا
برای کسیکه مزاج او رطب باشد مثل صبیان و صاحبان سکون و زنان و معتادین اغذیهٔ رطبه پس موافق می آید از جهت که او شبیه باشد اصلی [illegible] است
دارد که ضد وی است و فرصت و چون تب شروع کند و طبیعت قبض باشد اثقل بتمامه خارج نشود و غذا دهند البته و واجب است که ملاقی نشود ایشان را نوبتها
دایره در هیئة الصعب یا نوبتهای بسته در تب فترهٔ در حالیکه شکم ایشان خالی از غذا باشد البته زیرا که اگر ایشان را وقت نوبت طبیعت بهضم مشغول شود
از تنقیه و تنفیذ باز ماند و مرض مستحکم گردد و از این جهت واجب است که تاخیر اغذیه تا انحطاط و بعد آن نمایند و اگر اتفاق افتد که وقت انحطاط با وقت عادت غذا افتد
[illegible] و بعد آنکه از اغذیه و تدبیر بعضی آنست که کمال الطیف باشد یعنی خون رقیق از آن متولد شود و قلیل التغذیه بود و بعضی آنست که غذائیت بسیار و خون
متین از طعام آن پیدا گردد و کثیر التغذیه باشد و بعضی آنست که ما بین هر دو باشد پس بعضی آن مائل بلطافت بیشتر و بعضی مائل بکثافت و غلیظ کامل در لطافت
منع غذا است و غلیظ در کمال غلظت استعمال اغذیهٔ اصحا در حالت فرصت و اغذیهٔ متوسط مائل بلطافت آنست که از غذا اقتصار کنند بر آب انار و جلاب بسیار
رقیق و بعد آن ماء الشعیر رقیق و بعده ماء الشعیر غلیظ و بقول بارد رطب مثل سرمق و اسفاناخ و بقلهٔ یمانی و مانند آن و بعد آن کشکاب شعیر و آنکه صاف کنند و آن متوسط
و متوسط مائل بغلظ گوشت مرغ و یا بچهٔ بره و زیرباجه است و الطف از آنها کبک و بچهٔ مرغ و الطف از آنها تیهو و ماهی تازه و دراج و الطف از آنها یازده بیضه نیمبرشت
و تیهو و بیضهٔ نیم برشت رقیق القوام و ماهی بسیار کوچک الطف آنها کشکاب شعیر و الطف از آن نان سمید محلول در آب سرد بحدیکه رقیق باشد و اما غلیظ آن غذا است
قوی است و کشکاب بهترین غذا برای صاحبان تب است زیرا که آن جامع لغلظ قوام و اتصال اجزا از روی ملاست و ازلاق و جلا و ترطیب و لینت و مضادت
تب و تسکین تشنگی و سرعت نفوذ و غسل و بدون قبض است و از جهت رسوب نمیکند و در منافذ متشبث نمیشود و اگرچه تنگ باشد و در آن [illegible] همراه
دیگری نیست و گاهی جلا مثل بلغم مینماید و چون خوب پخته شود البته نفخ نمیکند و قدما هر گاه محتاج میشدند بسوی تلطیف الطف از تدبیر کشکاب آب آن
استعمال میکردند ماء العسل رقیق کثیر الماء زیرا که غذائیت آن اندک از ماء الشعیر و تنفیذ او برای آب و ترطیب بدان و جلای او و تنقیه او و ادرار او بسیار است

وحرارت او مکسور باشد و آن از مبالغه زیادتی قوت مینماید و اگر چه کم باشد و متصل آن سکنجبین عسلی ست زیرا که او غلیظتر و غذائیت آن بیشتر و تقطیع و جلا و تفتیح آن
قوی‌تر ست و دران تسخین و مضرت باحشای حار مثل عسل نیست و اما الآن فی زماننا عسل القصب که آن شکر ست خصوصاً صاف آن افضل از عسل زنبور ست
و اگر چه جلای او کمتر از جلای عسل ست و همچنین سکنجبین شکری و لیکن اقتصار بر سکنجبین تنها گاهی مورث سحج میگردد و درین امراض حاده مخوف ست و ما را سے
نوشیدن ماء الشعیر و سکنجبین رساله جدا نوشته ایم و بدانند که مقتضی تلطیف تدبیر طبخ ماده مرض و تمکین طبیعت از انضاج آن و تحلیل آن و استفراغ آنست
و اولی اوقات برای تلطیف وقت منتهی ست زیرا که دران هنگام اشتغال طبیعت برای جنگ ماده اشتداد مینماید پس نشاید که طبیعت از ماده بچیزی دیگر که
آن هضم غذاست مشغول گردد و خصوصاً نزدیک بحران و اما قبل از ان قتال مستحکم نمیشود پس درین وقت در غذا دادن ضرر بسیار نمیباشد و از آنچه مقتضی
تلطیف تدبیر ست آنست که بفصد یا اسهال شکم یا حقنه یا تسکین درد حاجت بود پس درین حالت باید که از قضای آن حاجت فارغ شوند بعده غذا دهند
اگر غذا واجب بود و مانعی دیگر مثل احتباس ثفل یا ورم معده وغیره نباشد و مقتضی تغلیظ تدبیر قوت ست و بهترین اوقات برای تغلیظ وقتیست که دران قوت
مشغول بسیار بماده مرض نباشد و آن اوائل مرض ست و واجب ست که تدارک ضرر تغلیظ بدادن غذا در دفعات نمایند که تفریق غذا نیز باعث خفت بر قوت
مثل تلطیف میگردد و فصل تابستان بجهت زیادتی تحلیل او حاجت بزیادتی تغذیه و تفریق آن دارد زیرا که دران قوت بهضم بسیار دفعة وفا نمیکند و بر آنکه تحلیل
دران بتفاریق میباشد پس واجب ست که بدل نیز بتفاریق باشد و در فصل زمستان امر بالعکس بود زیرا که دران بجهت قلت تحلیل آن احتیاج ببدل بسیار
نمیباشد پس اگر بدل یعنی غذا یکبار دهند بقوت وفا کند و از غذا در یک دفعه فراغت یابند یعنی اندک غذا یکدفعه کفایت کند و حاجت بتفریق آن مثل
تابستان نباشد و فصل خریف زمانه روی ست موجب ضعف در قوت و زیادتی رداءت در ماده میشود و ازینجهت دران احتیاج بتلطیف میان حفظ قوت
و میان قهر ماده نباشد بسبب وجوب رعایت هر دو امر زیرا که اگر تلطیف بسیار کنند قوت ضعیف گردد و اگر تغلیظ نمایند ماده و مقدار و فساد زیاده شود پس دران
تدبیر معتدل و تفریق اندک اندک اولی بود و بالجمله تفریق با ضعف قوت اولی ست و بدانکه اگر تقاضای قوت بغذا برای حفظ و بقای او نمی بود هر آیینه
واجب تر آن بودی که تلطیف غذا بکمال تلطیف کرده میشد لیکن قوت متحمل آن نیست و ضعیف میشود و چون قوت ضعیف شد علاج نفع نکند زیرا که
معالج قوت ست نه طبیب و اما طبیب خادم ست که آلات یعنی تدبیرات بادویه و اغذیه بسوی قوت میرساند و چون این دانستند باید که نگاه کنند اگر مرض بسیار
حاد باشد و او آنست که منتهای آن قریب بود در روز چهارم یا هفتم و معلوم کردند که قوت درین مدت که میان ابتدای آن تا منتهای آنست ضعیف نخواهد شد
تخفیف هر شغل بر قوت و تسلط این بر ماده نمایند و شغل او بغذای بسیار نکنند بلکه تلطیف تدبیر نمایند و هر چند بترک طعام مطلقاً باشد و خصوصاً در روز بحران
و اگر ببینند که مرض حاد ست لیکن نه در کمال حدت بلکه حاد مطلقا باشد لازم ست که تلطیف تدبیر نمایند لیکن نه در کمال لطافت مگر نزد منتهی در روز بحران
خاصة مگر بسببی عظیم مثل شدت ضعف قوت که دران هنگام تغذیه واجب بود و اگر چه بحران باشد و اگر مرض مزمن یا قریب از مزمن در طول منتهی باشد تلطیف
تدبیر ننمایند زیرا که قوت تا منتهی با وجود تلطیف تدبیر سالم نخواهد ماند لیکن با این همه در جمیع اصناف لازم ست که اول تدبیر غلیظتر کنند تا قوت باقی ماند و در آخر
تدبیر موافق منتهی الطف نمایند تا طبیعت بتمامه مشغول بدفع مرض گردد و در میان ابتدا و انتها بتدریج از اغلظ بالطف روند تا آنکه قوت محفوظ ماند تا قرب
منتهی پس آن هنگام طبیعت را بر ماده واگذارند و مشغول بغیر آن نگردانند و چون معلوم کنند که قوت قویست بسا ست که حال واجب کند که اقتصار بر جلاب
و مانند آن باکتفا نمایند و خصوصاً در حمیات اورام پس اگر خوف ضعف از تلطیف باشد اقتصار بر ماء الشعیر کنند و چون بر طبیب حال مرض مشکل گردد و نداند
که آن حاد یا مزمن یا متوسط ست پس میلان بتلطیف اولی ست از میلان بزیادتی با مراعات قوت و احتمال و کسی که گمان کرده که تغذیه و تقویت
در مرض حاد اولی ست بجهت آنکه دران نضج ضروری نیست و در دست طبیب استفراغ ست هرگاه خواهد بعمل آورد و یا بعمل نیاورد خطای او معلوم شده و بالجمله
چون خوف از سقوط قوت کنند تغذیه اولی ست و ابدان صفراوی مقتضی تدبیر مخالف اند از آنچه گفته شد از تلطیف و ترک غذا و خصوصاً چون معتاد بخوردن
بسیار باشند زیرا که ایشان را اگر غذا ندهند و اگر چه در ابتدای تپ باشند بلکه در اصعب وقت از ان که آن وقت منتهی ست حال ایشان خالی نیست از دو امر

بجهت آنکه اگر ضعیف القوة اند غشی بر ایشان طاری گردد و بزودی هلاک گردند اگر مبادرت بغذا نکنند و اگر قوی اند بذبول افتند و علامات ذبول بر ایشان
ظاهر گردد از باریکی بینی و فرو رفتن چشم و لصوق صدغ و بسا است که غشی بر ایشان قبل از ذبول افتد بجهت انصباب صفراوی لاذع بمعدهٔ ایشان و از بعضی
مردم کسی است که گوشت در بدن او بسیار باشد لیکن چون غذا از ان منقطع گردد ضعیف و لاغر شود و متحمل منع غذا نبود و هر کسی که حرارت غریزی او در کمال
قوت و کثرت و یا ضعیف در کمال ضعف و قلت باشد بر ترک غذا صبر نتوانند کرد و از ایشان کسی است که او را بهم میرسد دائم وجع در معده بسبب انصباب صفرا
و صداع بمشارکت معده و صعود ابخره و ایشان از همان قبیل اند در عدم صبر بر ترک غذا و ایشان بسا است که قناعت مینمایند بماء الشعیر و بسا است
که محتاج میشوند بآمیختن آب انار و مانند آن بدان برای تقویت فم معده و بسا است که احتیاج قی بسهولت قبل از طعام ایشان را میشود و اکثر از
ایشان چون ضعیف میشوند قریب بغشی میگردند و سببش شدت ضعف نمیباشد بلکه انصباب صفرا بفم معده میباشد و چون سکنجبین ممزوج با آب بسیار
یا شراب ممزوج با آب بسیار بنوشانند اخلاط صفراوی قی نمایند و قوت ایشان بحال آید و چون بعضی از ربوب قابضه بلیسند تسکین یابند و پیران نحیفان
و صبیان از ان قبیل اند که صبر بر گرسنگی نتوانند کرد و اما کهول بسیار صبر میتوانند کرد و قریب آنها جوانان اند خصوصاً اگر مزاج ایشان از فرط گرمی و خشکی یا
در هوای سرد و تر بسیار باشد که اطبا خطا مینمایند در امثال این مرضی از وجه دیگر زیرا که منع مینمایند از ایشان غذا را در اوایل امر و چون قریب بانتها میرسد
و معلوم میکنند که قوت ساقط میشود در انوقت غذا میخورانند بضرورت پس خطا مینمایند از دو وجه و اگر ایشان را غذا میدادند در ابتدا آن خطا و غلطی کمتر
ازین غلطی بود که عارض میشود برای این مرضیکه ایشان را نزلات خام و صفراوی و بیداری بسبب قلق عدم نضج بهم میرسد و قلق و تململ میکنند و هذیان
میگویند و مواد قوتهای ایشان را منضغط میسازد و بخارات ایشان کثرت مینمایند پس میشوند بحالتی که در خارج باشند و بسیار از پهلو به پهلو میغلطند
و تخیل مینمایند امور غیر واقعه را و رعشه میشود و لبهای ایشان اختلاج میکند بسبب وجع فم معده و نفوس ایشان میمیرند یا میشوند بسبب انتقال
معده و صعود ابخره ردیه بسوی قلب **ابن عباس** گوید که تدبیر غذا در حمیات باید که بحسب طبیعت مرض بحسب اوقات او و بحسب قوت و بحسب
اوقات سال و بحسب عادت مریض و بحسب سحنهٔ بدن و بحسب میل اشتها و بحسب اوقات نوائب تپ و بحسب عروض اسباب مانعه از تناول غذا مریض باشد
اما بحسب طبیعت مرض چنان بود که چون حمیات و غیره امراض بعضی از ان حاد و بعضی مزمن میباشند واجب است که تدبیر مریض بغذا بحسب حدت
مرض و تطاول آن بود از بهر آنکه امراض حاده را اقسام است بعضی از ان در غایت حدت باشند و آن آنست که در روز دوم و سوم و چهارم و پنجم منقضی
گردد و بعضی از انها حاد بقول مطلق است و آن آنست که در روز هفتم و نهم و یازدهم تا چهاردهم منقضی گردد و بعضی آن حاد است که در ان انتقال بود
و آن آنست که از چهاردهم تا بیستم تجاوز کند و بعضی آن ازین هم طولانی باشد پس اگر مرض در غایت حدت باشد باید که غذا در نهایت
لطافت بود مثل آب خالص ممزوج بجلاب و یا جلاب و یا ماء العسل و سکنجبین و اگر از ان قبیل باشد که در روز هفتم منقضی شود باید که
ماء الشعیر بشکر یا جلاب یا شربت بنفشه دهند و اگر از ان نوع باشد که در روز نهم یا چهاردهم منقضی گردد ماء الشعیر با ثفل او دهند
یا ماء الشعیر مصفی در روزی دو مرتبه یا ماء الشعیر در اول روز و بعد نیمروز مزورهٔ کدو یا اسفاناخ یا غیر آن و همچنین امر جاری
می شود در تدبیر امراضی که آن کمتر در حدت ازین میباشند بدانچه غلیظتر ازین تدبیر باشد و هر قدر که مرض در حدت شدیدتر بود باید که غذا
لطیفتر باشد و هر قدر که مرض دراز تر باشد غذا غلیظتر بود تا آنکه در بعضی امراض حاده ماء الشعیر رقیق دهند و آنچه دراز تر از ان باشد ماء الشعیر غلیظ
و ماء الشعیر با ثفل آن دهند و اما امراض مزمن و امثال حمی غب غیر خالصه و حمی مواظبه و حمی ربع و مانند آن از امراض مزمنه باید که از ان تغذیه اندک
و تلطیف نمایند در مقدار غذا افزایند تا آنکه مرض منتهی رسد پس هرگاه تلطیف غذا در مثل این امراض کنند از قوه قوت نزد منتهای مرض این
و مریض را چندان قوت نباشد که بدان مقاومت مرض کند چون مرض قویتر نزد منتهی باشد و از جهت این باید که تلطیف غذا باقل باشد در امراض
مزمنه و هنگام منتهی بود تا قوت بمقاومت مرض از هضم غذا مشغول گردد تا او را نهایت دهد و مغلوب گرداند و قبل از تسهیل او اندک قوت زایل شود

بزاد راه و مرض را بسفر و طبیب را بمسافر بهر آنکه مسافر اندازهٔ زاد برای سفر بحسب قرب و بعد سفر میگیرد همچنین طبیب اندازهٔ قوت برای مقاومت مرض
بحسب کوتاهی و درازی مرض میکند پس اگر بیند که مدت مرض کوتاه ست و منتهای آن قریب تلطیف غذا و تقلیل آن نماید مثل مسافری که سفر او قریب باشد
آن محتاج بزاد قلیل بود و اگر مرض دراز بیند حفظ قوت از ابتدای مرض کند تا قبل از منتهی ساقط نشود و چون بوقت منتهی رسد قوت قوی باشد همچنین مسافر را
اگر سفر بعید باشد مقدار کثیر از زاد مهیا سازد تا قبل از رسیدن او بمنزل مقصود خرچ نشود و قوت او ضعیف و ساقط نگردد **و اما** تدبیر غذا بحسب اوقات مرض
چنان باید که در ابتدای مرض مائل بغلظ باشد تا نقل مریض از غذای غلیظ بغذای لطیف یکبارگی نشود که این آنرا مضر بود و قوت او تحلیل و ضعیف گردد بعد از آن
از غلظ غذا کم کنند و اندک اندک بتدریج تلطیف آن نمایند تا آنکه مرض بمنتهای خود منتهی گردد پس دران هنگام باید که غذا در غایت لطافت بود مثل ترک غذا و اعتماد
بر جلاب و ماء العسل و شربت بنفشه تا قوت بهضم غذا مشغول نشود و عنایت او بمقاومت مرض و مدافعت آن مصروف گردد و چون مرض در انحطاط
شروع کند باید که تغلیظ غذا کنند و تدبیر مریض بتدبیر ناقهین نمایند **و اما** تدبیر غذا بحسب قوت مریض چنان باید که نگاه کنند اگر قوت مریض قوی بود و مرض بسیار
حاد باشد و مرض بمنتهای خود رسیده باشد تدبیر بغذای بسیار لطیف نمایند یا بترک غذا و یا بجلاب و شربت بنفشه ممزوج بآب و اگر قوت ضعیف بود و مرض حاد نباشد و منتهی بعید
باشد تغذیهٔ مریض باغذیهٔ مائل بغلظ در دفعات کثیر اندک اندک کنند تا بدین تدبیر قوت او تا وقت منتهی محفوظ ماند و اگر قوت قوی و منتهی بعید بود غذای مریض باغذیهٔ معتدله در یکبار
نمایند و اگر قوت قوی و منتهی قریب باشد تغذیهٔ مریض بغذای لطیف کنند چنانکه غذا دهند یا بماء العسل و جلاب غذا سازند و اگر قوت معتدل و منتهی بعید باشد غذای مریض بغذای
معتدل در یکدفعه نمایند و اگر قوت معتدل و منتهی قریب باشد تغذیهٔ مریض بغذای لطیف در دفعات کثیر سازند بهر آنکه زیادتی در غذا و تغلیظ او در قوت افزاید
و در مرض نیز زیادت کند و تلطیف غذا و کمی آن قوت و مرض هر دو را کم کند و غذا معتدل در جوهر خود و کمیت خود حفظ قوت بر حال خویش نماید و لهذا سزاوار
که هرگاه مرض از امتلا باشد و قوت قوی بود تلطیف غذا کنند و کم نمایند و هرگاه مرض از استفراغ و قوت ضعیف باشد تغلیظ غذا کنند و از کمیت او بکاهند
و آنرا بدفعات بسیار دهند و هرگاه قوت ضعیف و مرض از امتلا بود و یا قوت قوی و مرض از استفراغ باشد غذا معتدل در جوهر و کمیت خود باشد **و اما**
تدبیر غذا بحسب اوقات سال باید که غذا در تابستان قبل از نیمروز دهند در وقتی که حرارت غریزی دران قوی باشد و سائر اغذیه که مریض بدان غذا کند بارد بالفعل
بود تا نفس آنرا نیک قبول و بسوی آن ساکن تر باشد و اگر فصل زمستان باشد باید که غذا از نیمروز کنند در وقتی که اندران حرارت غریزی قوی بود و در جمیع
بدن منتشر شده باشد و آنچه از غذا و دوا دهند حار بالفعل بود و همچنین میباید که در سائر امراض بعمل آرند **و اما** تقدیر غذا بحسب عادت باید که نظر کنند اگر عادت
مریض در صحت اکثار غذا باشد باید که از ان غذا قطع نکنند و منع ننمایند و اگرچه طبیعت مرض آنرا واجب نکند و اگر عادت او تقلیل غذا بود باید که از غذا منع
نمایند و بالطف اغذیه غذا دهند **و اما** تدبیر غذا بحسب سحنهٔ بدن چنان باشد که اگر بدن متخلخل کثیر التحلل باشد باید که صاحب او را از غذا منع نکنند
و بحسب وجوب طبیعت مرض غذا دهند و اگر بدن مریض مستحصف باشد باید که تقلیل غذا و تلطیف او کنند و از ان منع نمایند اگر آنرا واجب بینند **و اما**
تقدیر غذا بحسب اوقات نوائب چنان باید که نگاه کنند اگر تپ نائبه باشد و ادوار او مختلف نبود باید که از غذا منع کنند در وقت نوبت و قبل آن
تا آنکه حرارت بکاهد و نوبت منقضی گردد پس اگر مریض تا انقضای تام نوبت تپ صبر نکند باید که تا بودن حرارت در اعالی بدن یا منبسط بودن آن در سائر بدن
غذا ندهند لیکن بعد انحطاط حرارت غریبه از سینه و شکم و خفت آن ازین مواضع و رسیدن آن بسوی اطراف و اما در حمیات مطبقه باید که از غذا در
اوقات صعوبت حمی منع نمایند که این اوقات واجب در انهضام و اسرع برای انحدار او بسبب خفت حرارت باشد و اما هرگاه نوائب تپ مختلف غیر منتظم
باشد باید که مریض را غذا در وقت حاجت بدان خورانند **و اما** تدبیر غذا بحسب اشتهای مریض و میل او بسوی غذائیکه بدان میل دارد آنست که بنگرند
اگر مریض را اغذیهٔ کثیره متساویه نافعه موافق باشد مگر بعض آن در منفعت کمتر از بعض بود و مریض میل بغذای اقل منفعت کند باید که اتباع اشتهای مریض
نمایند ... که نفس او بدان مائل باشد بدهند که این او را موافقتر از کثیر المنفعت باشد بسبب قبول نفس او آنرا و همچنین حکم در سائر اشیا که بدان
... نمایند جاری نگردد **و اما** تقدیر غذا بحسب اسباب مانعه از غذا که مریض را عارض شود چنان باشد که بنگرند اگر در معدهٔ مریض فضله

غذا یا در امعای او چیزی از ثفل باشد باید که بچیزی البته غذا ندهند تا آنکه معدهٔ او پاک نگردد و اثقال از امعای او خارج نشود و همچنین اگر مریض محتاج باستفراغ بدوای
مسهل یا حقنه یا شیافه یا بفصد یا غیر آن باشد باید که غذا ندهند تا آنکه استفراغ بدن و تنقیهٔ آن کنند پس برین قیاس باید که تدبیر غذا در سائر امراض باشد
و این را دستوری گردانند که در باب اعطای غذا بمریض بران بنا کرده شود **جرجانی و ایلاقی** مینویسند که هرگاه طبیب اراده حفظ قوت مریض نماید
از چیزی غذا چاره نباشد لیکن اول دران رعایت ده چیز مد نظر دارد و ازان جمله نه چیز همانست که در قول ابن عباس گذشت و دهم تعلق بخصوصیت دارد
و سوای آن مسائل که در قول بوعلی و ابن عباس مسطور شد درینجا مرقوم میگردد چنانچه گویند **اما آنچه تعلق** بطبیعت مرض دارد آنست که حال مرض در تیزی و آهستگی
و میانگی بنگرند زیرا که مرض یا حاد بود یا مزمن یا متوسط میان این هر دو پس تدبیر غذا بحسب طبیعت مرض و بحسب جهت آن اندر آشفتگی و آهستگی باید کرد
و حال درجات مرض نیز در قول سابق مذکور شد اما در مرضی که فی غایت الحدت باشد اگر قوت قوی ببینند از غذا منع کنند هیچ غذا که دران کثافت باشد ندهند
بلکه یکبار غذا باز گیرند تا طبیعت بر مرض مستولی گردد و روی بمادهٔ مرض آرد و آنرا نضج دهد و دفع نماید و اندکی جلاب شکری با آب بسیار آمیخته بدهند چنانکه رنگ
و مزهٔ جلاب سخت ظاهر نباشد و اطبا این را تدبیر فی الغایت اللطافت نامند و اگر مزاج مریض یا فصل سخت گرم باشد بعد این جلاب اندکی سکنجبین معتدل
ممزوج با آب یا گلاب بسیار بدهند و یا عوض جلاب سکنجبین دهند و در مرض حاد مطلق آب انار و غیره سخت اندک باید داد و اگر صفرا سخت غالب باشد آب
انار ترش و شیرین باید داد و اگر روز هشتم که جلاب بماء الشعیر باید داد یا آب انارین اندک و در روز هفتم که بحران باشد هیچ نباید داد و اگر تشنگی غلبه کند گلاب
سرد کرده بدهند و این را اطبا میان تدبیر لطیف فی الغایت اللطافت گویند و اگر مرض ازان نوع باشد که روز نهم یا چهاردهم یا در میان آن بحران کند
هر روز دو بار ماء الشعیر غلیظ یا با ثفل او باید داد و این را تلطیف تدبیر مطلق گویند و هر چند مرض آهسته تر باشد تدبیر غلیظتر باید کرد و آب نخود و بازوی
تیهو و دراج و غیر آن چون ماهی تازهٔ خرد و زردهٔ بیضهٔ مرغ نیمبرشت باید داد و این را در مرض تدبیر غلیظ گویند و در تحت تدبیر لطیف **و آنچه تعلق**
باوقات مرض دارد آنست که یکبارگی ناگاه تغیر تدبیر نکنند زیرا که زیان دارد و تکلیف بیمار را بدین سبب در ابتدای امراض که تغیر تدبیر باید کرد چیزی غذا
داده شود و نه اندر وقت نوبت حمیات عفنی و نه نزدیک آن و نه در وقت تزاید نوبت هیچ چیز که بغذا ماند نشاید داد تا آنکه کشکاب رقیق هم نباید داد
و آنچه تعلق باشتهای مریض دارد باید دانست که در اکثر احوال اشتهای بیمار ساکن باشد پس اگر چیزی آرزو کند و طبیعت آنرا نیابد اشتها یکبارگی
ساکن نشود و قوت ساقط گردد و اگر بعوض آن چیزی دیگر دهند که نافع باشد و طبع بیمار آرزو بدان نگراید هیچ چیز سود ندهد زیرا معدهٔ او چنانکه باید هضم نشود
زیرا که طبیعت او آنرا قبول نکند و قوت را دران حظی نباشد بلکه اخلاط ردی ازان تولد کند و مرض او دراز تر گردد و مضرت آن بزرگ باشد بدین سبب
اولی تر آن باشد که طبیب متابعت اشتهای مریض کند و اگر داند که آنچه آرزو کرده سخت مضر نیست و اصلاح او بچیزی دیگر ممکن باشد تا ازان نوع که آرزو
کرده چیزی تواند ساخت بسازد و آرزو را باز ندارد و بداند که مضرت اندر متابعت اشتها بیشتر است یا در اشتها باز داشتن پس در هر کدام ازین هر دو که ضرر کمتر
باشد آنرا اختیار نماید **و آنچه تعلق** بفصل سال دارد آنست که فصل ربیع اگرچه فصل اعتدال است لیکن از بهر آنکه اندرین فصل اخلاط اندر تن بحرکت
آید و بگدازد و زیاده شود غذا اندک تر و دیر تر ازان باید که در زمستان تا امتلا بدان نیاید **و آنچه تعلق** بسالهای عمر دارد آنست که بنگرند اگر بیمار کودک
است غذا باز نگیرند و اگر مریض پیر بود هم منع غذا نشاید و اگرچه پیر بافاقت غذا صابر تر از کودک باشد و بعدم غذا مثل کودک بدان مضرت نرسد
و هر وقت بغذا و مدد بتفاریق محتاج بود تا حرارت او خرچ نشود و خامد نگردد و غذا بسیار یکبار هم نشاید از بهر آنکه حرارت او را فرو گیرد و بمیراند چنانکه
هیزم بسیار آتش اندک را فرو گیرد و بمیراند و حال مردم جوان و کهل اندرین باب میان حال کودکان و پیران باشد **تدبیر خمر** مجوسی گوید که شراب تسخین و تلطیف
و تقویت بدن و تجوید هضم میکند لیکن ارباب حمیات صفراوی را و در حمیات حاده نباید داد اما در حمیات متطاوله مثل غب غیر خالصه و ربع بعد از ظهور
چون آثار نضج ظاهر شود شراب سفید رقیق که کهنه و نه نو باشد با قدری آب ممزوج کرده مقدار معتدل بدهند که اعانت طبیعت بر انضاج ماده
و دفع آن نماید و بر هضم یاری دهد و طبع را نرم کند و ادرار بول نماید و خواب آورد و شخصی را که در سر خود گرانی دریابد نباید داد زیرا که از نشان امتلاست

امتلای راس از فضول بجهت آنکه حرارت او ارتفاع آن بسوی سر زودی کند و باوی اخلاط بدن هم مرتفع گردد و صاحبان حمیات ضعیفه چون قوت ایشان ضعیف باشد و علامات نضج ظاهر بود از نوشیدن شراب مائی رقیق نفع یابند جرجانی گوید که شراب شیرین از بهر آنکه بیشتر غلیظ باشد سده آرد و خداوند تپ صفراوی و دموی را سخت زیان دارد لیکن انچه بطعم و قوام معتدل بود صاحب سرفه را سود دارد و منافذ تنفس را پاک کند مگر خلط غلیظ و لزج را پاک نتواند کرد زیراکه آنرا قوت منضجه و جالیه باید و ماء العسل و سکنجبین معتدل و کشکاب اندرین باب برای این کار گزیده اند

معالجات حمیات حاده

شیخ میفرماید که انچه ذکر یافت از تدبیر تلیین و ادرار و تعریق و انضاج پس استفراغ بود و اعتدال و آنچه گفته شد از تغذیه این همه از انجمله است که حفظ آن درینجا واجب بود و اما وجوه تسکین شدت حرارت به تبرید هوا و تبرید غذا و اطلیه و ضمادات و یاد و یه باشد و با مساک مثل لعاب اسپغول و لعاب بهدانه و آب برگ خرفه و رب السوس در دهن بتسکین عطش نمایند بهر آنکه نگاه داشتن حلق و صاحب مرض حاد تا تر ماند و خشک نگردد از مهمات نافعه بسیار است و گاه انتفاع یابند باستعمال حقنهای معمول از آب هندوانه و خیار و کدو و برگ خرفه بروغن گل و اندکی کافور انتفاع بسیار و باید که جهاالمکن هوای مسکن سرد کرده باشند و تبرید او بمنع عفونت و بدبو و تعلیق بادکش بسیار کنند و یخ بسیار بر ته نشانند تا آن تبرید هوا کند و اگر خانه قریب العهد بکهگل از گل خالص باشد و خصوصاً آنکه اندران بجای کاه قطن بردی یعنی گوندل داخل کرده باشند بهتر است و چون دران فوارها و رشاشات بریزند و آب شیرین دران سیلان کند و بستر بر حوض بشبکه پوشیده بود و فرش که بران خواب کند از بوریای طبرستان و مانند آن باشد و سائر فرش از اطراف بید و به و ریحان بران گلاب پاشیده و سیب نیلوفر و گل سرخ و بنفشه بود و گرد فرش او طبقهائیکه دران خیشها باشد از ورق باریک فواکه خوشبو بار مثل سیب و به و اقسام امرود خوشبو بگلاب پاشیده و نیلوفر و بید که بران صندل و کافور زرور کرده و اوانی شراب خوشبو یا سرکه پاشیده نهاده باشند بغایت مفید بود و این بود تدبیر هوا و اما تدبیر غذا آنست که معلوم شده از شرب ماء الشعیر و جلاب وغیره و اگر با تبرید اراده تلیین باشد ماء القرع و آب هندوانه و قند مشوی خاصته و اما ماء الخیاره که هر باسرکه بغایت نافع دانند چه مصلح تسکین عطش ایشانست فقاع معمول از نان میده یا ماء الجبن مرتب از دوغ بعد تصفیه شدید است و اگر با تبرید اراده قبض باشد آب انار میخوش و ترش و آب غوره و آب توت سیاه و آب ترشی لیمو غیر نکلین و آب ترشی ترنج و آب زرشک و مانند آن مثل آب سماق بدهند و اما اطلیه و ضمادات از عصارات مذکوره و خصوصاً گلاب یا عصارهٔ برگ گل سرخ تازه بصندل و کافور سازند و آب کشنیز و آب کاسنی را با اینها تبرید بسیار است و لعاب اسپغول با سرکه و گلاب ازین قبیل است و نطول کردن بر جگر به بردات اعظم و انفع چیز نیست بجهت آنکه چون مزاج جگر اعتدال یابد دران صلاح اکثر اعراض بود و بسا است که تا به صلاح یابد و اگر آنجا نزله و سرفه و باد و سر او گرانی یا سهر دباشد هر واحد دلالت بر کثرت بخارات کند پس لازم است که بر سر ایشان آب یا سرکه نریزند بلکه مشغول بانکباب بر بخار آبهای مطبوخ بابونه و گل نیلوفر و امثال آن بحسب وجوب حال شوند بعد جذب مواد بسوی اسفل و منع تصاعد آن بمثل حقنها و تجمیر و پاشویه و اگر نزله و گرانی سر و غیره نباشد از نطولات و طلا انچه بخواهند استعمال نمایند و مضرترین نطول در مثل حال امتلای سر دوشیدن شیر بر سر است زیراکه بسا است که احداث ورم در سر مینماید و هلاک میگرداند و سالمترین اوقات تنطیل راس با امتلای او آنست که بخارات صفراوی خشک باشد نه تر بلکه در مثل این وقت بسا است که ضرر نکند بلکه نفع نماید و بخارات صفراوی شناخته میشود از حال خواب و بیداری و رطوبت منخرین و یبوست آن پس اگر خواب یا سبات یا ترشح خیشوم دریابند از تنطیل و ترطیب حذر کنند و کوشش در جذب ماده بسوی اسفل نمایند و اگر سرخی در چهره و بینی بسیار یابند در اجرای خون از منخرین و تبرید جگر با ضمده باکی نیست و هرگاه تبرید کنند از ملاقات تبرید شدید بهنگام تعرق و تحلل پرهیز نمایند بلکه رعایت آن واجب است زیراکه بسا است که سبب طول مرض گردد و باد و جز آنکه اکثر طول مرض سالمتر از حدت آن بود و واجب است که در حمیات حاده از وقوع بحران حذر نمایند زیراکه آن ضعف قوت زیاده مینماید و طبیعت از ریختن فضول بسوی اعضا و دفع او از ان نفرت میکند مگر آنکه بسبب غلبهٔ فضول باشد و گاه فضول بسوی اعالی رجوع مینماید و درد شراسیف و نفخ دران و درد سر می آرد و گاهی شربت خشخاش

را در تغلیظ ماده رقیقه برای انضاج و در تنویم موقع عجیب میباشد انتباه ذکر اعراضی که در حمیات حاده اشتداد مینماید در آخر بحث حمیات مسطور گردد ان شاء الله تعالی

حمیات دمویه

و آنرا مطبقه گویند بر آنکه متقدمین حمای مطبقه تپ دائمه را گویند از هر خلط که باشد و تپ دموی را نیز نامند بسبب دوام و اشتمال و عدم فتور آن تپ بسبب
در روز و شب بسبب اطباق نوبت بر نوبت بنوعی که فتره ظاهر نشود لیکن اکثر اطلاق مطبقه بر حمای دموی عفنیست و گاهی بر دموی غلیانی نیز اطلاق کنند بالجمله
حمای دموی بر دو قسم ست **قسم اول** آنکه از گرمی و جوش خون در حوالی دل و جگر و اجتماع بخارات گرم از آن اندر فضای سینه بدون عفونت حادث شود
چنانچه حمای یوم از گرمی روح و حمای دق از سخونت اعضا بغیر عفونت افتد و این قسم را در یونانی سونوخس گویند و سبب گرمی خون و جوش آن سده است
که از کثرت خون حادث شود پس حرارت غریزی مختنق گردد و حرارت غریبی ناری مشتعل شود و خون را گرم گرداند و بجوش آید چون حرارت بتعفین آن قوی نبود
و گاهی سخونت و غلیان خون بسببی قوی از اسباب حمای یوم افتد که اشتداد نماید زیاده تر از اشتداد اسباب حمای یوم بنوعیکه از اشتعال روح تجاوز کند
و این قسم حمای دموی از انواع حمیات عفنیه نیست زیرا که درین عفونت نیست و بدین جهت حرارت و اعراض او خفیف تر و سوزش و اذیت او کمتر و مدت
او کوتاه تر از عفنیه میباشد و از اقسام حمیات یوم هم نیست زیرا که سخونت اول درین اندر خلط میباشد و بدین سبب در یک روز منقلع نمیشود بلکه در اکثر تا هفت روز
میکشد و ایضاً بغیر تنقیه ظاهر مثل فصد و رعاف زائل نمیگردد لیکن جالینوس آنرا از جنس حمای یوم شمرده و تابع او ابن سرافیون ست و از قسم حمای دق
نیز نیست زیرا که درین تشبث حرارت اولا در اعضای اصلی نمیباشد و ازینجهت بمجرد تبدیل مزاج بغیر استفراغ منقلع نمیشود و بعد تناول طعام قوی
نمیگردد و مزمن نمیباشد و ایضاً درین حرارت حادهٔ ناریه و سخنه ممتلی منتفخ میباشد نه منخرط نحیف و شیخ و جرجانی مینویسند که حمی سخونت
و غلیانی آنست که بقراط آنرا سونوخوس نامیده یعنی مطبقه بسبب اطباق او و دوام او و سوای غیر آن از حمای عفونت و گاهی سونوخس را [illegible]
نامند و آن از جمله حمیات ست که میان حمیات عفونت و حمیات یوم باشد و نه اینست و نه آن و فرق میان این تپ و حمیات یوم آنست که سبب
این تپ اولا گرم شدن خونست و سبب حمای یوم گرم شدن روح و فرق میان این تپ و حمیات عفونت آنست که سبب تپ عفونی عفونت اخلاط است
و سبب این تپ عفونت خلطی نیست بلکه این حمای حاده است نه حمای یوم و نه حمای دق و نه حمای عفونت لیکن بتنقیه منتقل میشود بحمای عفونت
و بحمای دق و جالینوس آنرا اشمل حمیات یوم دانسته بسبب خفت احوال و سهولت علاج و قلت اعراض آن نسبت حمای عفنیه و بسبب آنکه گاهی
در دو روز زائل شود چون فصد کنند و از خون مقدار کثیر اخراج نمایند و سونوخوس غلیانی در ابتدا مشابه تر بحمای یوم بود لیکن حرارت حمای یوم در سوزش
و اذیت کم باشد و اکثر تاثیر این بقرب قلب بود و از آن تا سبب ربو یعنی تنگی نفس حادث شود لهذا بعضی آنرا حمای ربویه گویند و بهلاکت میرساند و حرارت
آن رطب بخاری حمی می باشد یعنی اگر دست بر اندام او نهند گرمی او مانند گرمی کسی باشد که از حمام بیرون آید و حرارت قشفیه نبود چنانکه در محرقه بسبب یبس ماده
میباشد و وقوع سبات و عسر کلام بر ایشان ردیست و مورث سرسام و تپ دموی بیشتر اندر بلاد گرم و تر و در سن کودکی از ده سالگی تا چهارده سال
و در جوانی تا سی سال و در فصل ربیع و کسانی را که فربه و فراخ رگها باشند خاصه گوشت و شیرینی و شراب خواره را عارض شود و ممکن ست که در سونوخس خون
از حرارت تعفن پذیرد و بمطبقه منتقل گردد و یا بسرسام و جدری و حصبه جهت رقت و غلیان خون انتقال نماید **قسم دوم** آنکه از عفونت خون حادث
گردد و این بر دو نوع ست **نوع اول** آنکه از عفونت خون در داخل عروق افتد و مطبقه حقیقیه همین ست و این تپ بحسب قلت و کثرت تعفن اجزای خون سه صنف ست
و هر یک را نامیست یکی متزائده که آنرا الزائد فی الصعوبة نیز گویند و او آنست که در ابتدا ضعیف بود و بعده هر ساعت قوت و صعوبت او می افزاید تا آنکه در آخر صعب تر گردد و منقضی
بصعوبت شود و یا هلاک کند یا بحمای دیگر انتقال نماید و این بدترین انواع ست و علاج آن مشکل تر باشد زیرا که دلالت میکند بر آنکه اجزای خون بیشتر از آنچه تحلیل میباید تعفن میگردد و این
یا بسبب کثرت مقدار خون بود که چون بعضی از آن عفن شود عفونت در اکثر اجزای آن ساری گردد پس تپ از وی تزاید دوام کند و یا بسبب کثرت رطوبت و غلبه مائیت خون را
عفونت از بعضی آن بسوی اجزای کثیر آن بسهولت سرعت کند و یا بسبب ضعف قوت مدبره بدن از حفظ خون چنانکه باید پس عفونت بسوی آن سرعت نماید ایضاً از آن هنگام قوت تحلیل

آنچه از خون متعفن شده قوی نباشد پس متعفن متحلل زیاده گردد و یا بسبب تلزز بدن و کثافت آن پس جزو متعفن از آن بسرعت تحلیل نشود و با اجزای دیگر که دران عفونت ساری شده منضم گردد و ایضاً نزد این حالت ترویح کم شود بسبب تنگی منافس پس جزو متعفن بر جزو متحلل زیاده گردد دوم متناقصه که آنرا منحطه نیز نامند و این آنست که ابتدا بشدت کند بعد آن همواره اندک اندک نقصان پذیرد تا آنکه در آخر ضعیف گردد و این سالمترین انواع ست و اعراض او در نهایت شدت نبود زیرا که دلالت کند بر آنکه تحلل اجزای خون دران بیشتر میشود از آنچه متعفن میگردد بنا بر اضداد اسباب مذکوره یعنی بسبب قلت مقدار خون و رطوبت آن وقوت قوت و تخلخل بدن سوم متساویه که آنرا متشابه و واقفه نیز گویند و او آنست که از اول حدوث آن تا آخر آن بر یک حال واقف بود و حال او در ضعف و سهولت میان هر دو نوع مذکور باشد زیرا که دلالت کند بر آنکه آنچه تحلیل میشود مساوی آنست که تعفن می پذیرد بسبب توسط اسباب مذکوره یعنی توسط خون در کمیت و کیفیت و توسط قوت در صحت آن و ضعف آن یا بسبب اجتماع بعض اسباب تزاید مع بعض اسباب تناقص و بسیار باشد که این تا هفت روز بر یک حال متشابه باشد بعده دران تفاوت و نقصان ظاهر شود و کندی در مقالات خود گفته که این تپ در اکثر تجاوز از ده دوازده روز نمیکند زیرا که از امراض حاده ست و بدانکه همگی خون بدن بیکدفعه عفن نشود الا آنکه موت بران سبقت کند بو علی میگوید که جالینوس گمان نموده که تپ دموی از عفونت خون نمیباشد بجهت آنکه خون چون عفونت میپذیرد آن عفونت تلطیف او مینماید و دران غلیانی پیدا میکند و بدین سبب صفرا میگردد و خون هم باقی نماند پس دران هنگام تپ صفراوی باشد نه دموی و محرقه بود یا غب و معالجه آن بعلاج این هر دو باشد و این قول او خلاف قول بقراط ست و حق صحیح قول بقراط است که گاهی از عفونت خون تپ پیدا میشود و جالینوس گوید که تپ دموی با سائر حمیات مرکب نمیشود زیرا که عفونت چون در خون بود عام و شامل بهر خلط باشد در عروق و درین هنگام ترکیب متصور نمیشود بحیثیتی که خلطی غیر او نیست و درین قول تناقض ست ببعض مذهب او که مذکور شد بالجمله سبب این تپ امتلای خون و سده ست و اکثر حدوث آن از ریاضت و تعب بود خصوصاً غیر معتاد و ترک استفراغ خون و بعد آن استعمال ریاضت سخت و گاهی عفونت در خون واجب میکند کثرت مائیت خون از بسیار خوردن غذاهای رطبه پس خون مستحیل بعفونت گردد و یا کثرت اخلاط خام تپ آنرا مهیا بعفونت گرداند مثل آنکه متولد شود از خیار و بادرنگ و امرود و مانند آن و این تپ لازم بود زیرا که ماده آن داخل عروق ست و فترة نکند بسبب عموم ماده و انتشار او در جمیع بدن بتوسط عروق و انقضای آن یا بحران نیک باشد یا بمرگ و اقسام او سه ست چنانچه مذکور شد و بدترین آنها متزایده است زیرا که تحلل دران کمتر از تعفن بود و بحران آن در اکثر تا روز هفتم باشد و انقضای آن یا باستفراغ محسوس مثل رعاف یا غیر محسوس مثل تحللات خفی بود و گاهی بمحرقه یا بسرسام منتقل گردد و گاهی از تبرید بسیار بلیثرغس منتقل شود و گاهی بجدری و حصبه انتقال نماید و هرگاه دران سبات و نفخ شکم که از آن مثل آواز طبل آید یا تململ عارض شود و اسهال نفع ننماید بعده بر بدن او بثور سبز عریض بیرون آید آن از علامات موت ست و علاج این تپ صعبتر بود و آثار قت خون و غلظ آن شناخته میشود از آنچه خارج میشود از آن در بول و براز و عرق و نفث و مانند آن و ایضاً دموی عفنی در تمام بدن مستوی یا شبیه مستوی در اکثر میباشد و اما علامات انتقال آن بخناق و جدری و سرسام و صداع و اختلاط ذهن ظهور علامات آنهاست و از مقام هر یک معلوم شود و اما علامات طول آن لزتا خر علامت نضج در قاروره و نبض و تاخر انحطاط و جه و اختلاف حال آن در مدت تزید و انتها و نقصان آن حتی که آن مثل مفترحیات گاهی ساکن شود و گاهی شدید گردد و این اختلاف دلیل ست بر آنکه بدن مملو از خلط خام ست و اما بر مدت بحران آن دلالت میکند ظهور علامات نضج اگر در روز سوم و چهارم اثر نضج ظاهر نشود در روز هفتم بحران نکند و همچنین اگر روز هفتم اثر نضج و بحران پدید نیاید علامات طول مرض و آمیزش خلط خام با خون باشد و آنجا که خلط خام آمیخته نباشد ممکن ست که روز چهارم بحران کند نوع دوم آنکه از عفونت خون در خارج عروق افتد و آن تپی ست که از اورام دموی عارض شود و حمیات اورام دمویه مثل حمیات حادث از ورم غشای دماغ و از ورم آلات تنفس یا ورم معده یا جگر یا مراره یا طحال یا امعا یا گرده یا غیر آن از اعضاست و این نوع را حمای ورمیه عرضیه گویند و علاج این همه در مقام هر یک مذکور شد و حمیات ورمیه علحیده نیز مسطور گردد

علاج تپ دموی

درسونوخس فصد هفت اندام یا باسلیق کنند و گفته اند که چندان خون برآرند که مریض غش کند و بعد فصد علاج تپ صفراوی نمایند و ایضاً لعاب بهدانه سه ماشه شیرهٔ عناب پنج عدد در عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب هر یک شش توله برآورده شربت بنفشه دو توله داخل کرده خاکشی پنج ماشه پاشیده بدهند و بجهت شام لعاب بهدانه یا اسبغول عرقیات شربت نیلوفر خاکشی بنوشانند و ایضاً گاه با تیرگی و کندی حواس قلت تشنگی باشد سکنجبین ساده بعرق عنب الثعلب و شاهتره حل کرده بخورانند و ایضاً اگر بعد سوزش کف پا باشد عناب پنج دانه شاهتره شش ماشه بعرق شاهتره ده توله خیسانیده یا جوشانیده شیرهٔ خیارین هفت ماشه شربت نیلوفر دو توله خاکشی پنج ماشه داخل کرده بنوشند و ایضاً شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ تخم خرفه هر یک شش ماشه عرق شاهتره پنج توله گلاب چهار توله شربت نیلوفر دو توله بدهند و یا عناب هفت دانه تمر هندی سه توله در عرق شاهتره مالیده شربت نیلوفر داخل کرده خاکشی پاشیده دهند و یا شاهتره شش ماشه عناب هفت دانه بنفشه شش ماشه تمر هندی دو توله اگر بر مزاج گرمی زیاده باشد خیسانیده والا جوشانیده نبات خاکشی داخل کرده دهند و یا زرشک و تمر هندی در عرق شاهتره خیسانیده با شربت عناب و غوره و ریباس انار ترش دهند و باشد که بسماق الشعیر و بسماق القرع حاجت افتد و اگر با سوزش بول باشد عناب پنج دانه بهدانه سه ماشه جوشانیده شیرهٔ خیارین شیرهٔ خار خسک هر یک شش ماشه شربت نیلوفر دو توله دهند روز دوم اصل السوس بنفشه هر یک چهار ماشه افزایند و اگر با درد مثانه باشد بعد فصد لعاب اسبغول یک توله شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ تخم خیارین هر یک شش ماشه در عرق شاهتره نه توله گلاب چهار توله برآورده شربت لیمو چهار توله داخل کرده خاکشی پنج ماشه پاشیده بنوشند روز دوم آب آلو بخارا هفت دانه افزایند روز دوازدهم مسهل خیار شنبر دهند پس اگر بول اندک اندک آید و صلابت مثانه محسوس شود عنب الثعلب پخته بروغن گل آمیخته قرص بسته بر موضع مثانه بربندند بالجمله درین تپ گاهی فصد تنها کفایت میکند و بتدبیر دیگر حاجت نمی افتد و گاهی با وجود فصد به تبرید و تلطیفهٔ خون مثل شیرهٔ کاسنی و کاهو و کشنیز و شربت عناب و صندل و بنفشه و نیلوفر و انار و آلو و مانند آن هرچه میسر باشد و لعاب اسبغول و آب آلو که هر واحد مطفی خون است و ترک لحوم و اقتصار بر مزورات ترش و تلیین طبیعت بمثل آب انارین و تمر هندی و شیرخشت احتیاج میشود و گاهی بصورت اختلاط صفرا بمسهل خفیف صفرا مثل نقوع مقوی و یا آب انارین مع هلیلهٔ زرد محتاج میشوند و شاهتره و عناب در تپ دموی دخل تمام دارد استعمال آن ضرورست و درچنین تپ عرق آوردن نیز مفید بود و تدبیر معرقه در حمیات اطفال خواهد آمد و آب گرم زیر پشت داشتن نیز عرق می آرد و پاشویه بدستور و تا که منظور آوردن عرق باشد بدن را نشف کرده باشند و خود را از پارچها پوشیده دارند و بعض متاخرین مینویسند که در تپ سونوخس بعد فصد اکحل مطفیات خون مثل شیرهٔ کاسنی و خرفه و خیارین و زرشک هر یک هفت ماشه و تخم کاهو شش ماشه و عناب کلان و آلو بخارا هر یک هفت عدد در گلاب و عرق کاسنی و بید ساده هر یک شش توله برآورده تمر هندی سه توله مالیده صاف نموده سکنجبین ساده چهار توله داخل کرده بنوشانند و یا ماء القرع با شربت نیلوفر دهند و غذا آش جو با شربت نیلوفر و یا کهچڑی مونگ و نان با کدو و اسفاناخ و کشنیز سبز که دران عدس یا بنو ماش پخته باشند از آلو وغیره ترش کرده بخورانند و اگر حاجت تلیین باشد مغز خیار شنبر شش توله ترنجبین گلقند هر یک چهار توله آلو سیاه نه عدد در گلاب یک رطل مالیده صاف کرده روغن بادام پنج ماشه اضافه نموده بدهند و صبح تبرید سابق با اضافهٔ لعاب بهدانه و ریشهٔ خطمی هر یک سه ماشه اسبغول هفت ماشه پاشیده بنوشانند و دو روز داده جهت تعدیل مزاج شربت نیلوفر سه توله در عرق نیلوفر و عنب الثعلب هر یک شش توله بنوشانند و در طبقهٔ ایضاً ابتدا بفصد نمایند و خون بقدر صالح بگیرند و تلطیفه مثل شربت نیلوفر و سکنجبین ساده با شیرهٔ تخم خیارین کنند و اگر در فصد خون غلیظ برآید سکنجبین و آب آلو و زرشک و تمر هندی و آب شاهتره و آب بادیان و طبیخ اصل السوس و بیخ کاسنی و مانند آن از حموضات و ملطفات دهند و اگر خون رقیق آید شربت عناب و انار و آب کاسنی و جز آن از مبردات ملطفات استعمال نمایند و بعد فصد و اصلاح قوام خون آب انارین و آب تمر هندی و شربت خشخاش و نقوع آلو و نیلوفر و کاسنی و تمر هندی و بنفشه و شربت آلو و نیلوفر و عناب و مانند آن بحسب حاجت و ملاحظهٔ قبض و لینت طبع هر کدام که مناسب باشد استعمال نمایند و آب هندوانه با شیرخشت جهت تلطیفهٔ خون و تلیین طبع نفع تمام دارد و آبکه عناب بسیار دران جوشانیده باشند صاف کرده و سرد ساخته بجای آب

گاہی دادن در حمیات دموی عظیم نافع بود و تشنگی و ضعف را کم کند و مجرب صاحب خلاصة التجارب ست و آب سرد را در تسکین حرارت و دفع عفونت و تغلیظ
خون دخل عظیم ست و تلطیف غذا و ترک آن دو سه روز نمایند و اسہال لطیف صفرا بمثل نقوع مسہل یا مطبوخ فواکہ یا آب انارین مع ہلیلہ آورند و یا تمر ہندی
و عناب و آلو بخارا تلیین نمایند و گاہی بقرص کافور حاجت افتد و بقول مصنف اقتباس در مطبقہ تا ہفت روز ہمان تدبیر کہ در سونوخس مذکور شد بعمل آرند
و ترک غذا تا سہ روز اگر توانند بغایت نافع بود و الا اندکی از اغذیہ لطیفہ بدہند و در روز ہشتم مطبوخ آلو و یا نقوع آن و یا مطبوخ شاہترہ تلیین طبع نمایند
و در روز نہم شیرۂ کاسنی و مغز تخم کدو و تخم خیارین ہر یک ہفت ماشہ لعاب اسپغول و بہدانہ ہر یک سہ ماشہ در گلاب و عرق کاسنی و شاہترہ و نیلوفر و عنب الثعلب
ہر یک چہار تولہ بر آوردہ شربت نیلوفر سہ تولہ داخل کردہ تخم نیلوفر چہار ماشہ پاشیدہ بنوشانند و غذا برنج و بنو ماش مقشر یا عدس و یا شلہ اسفاناخ
دہند و ہمین نمط تا روز دوازدہم سہ مسہل دادہ تبرید تا روز پانزدہم بدستور دہند پس اگر اندکی تپ باقی ماندہ باشد باید کہ بروز شانزدہم در مطبوخ مذکور
پوست ہلیلۂ زرد و ہلیلۂ سیاہ ہر واحد یکتولہ شربت ورد مکرر ہلیلجی چہار تولہ اضافہ کردہ بنوشانند و غذا بدستور دہند و در روز ہفتم ہم قرص طباشیر طین
چہار ماشہ لعاب بہدانہ سہ ماشہ در آب کاسنی مروق و یا آب بید سادۂ مروق نہ تولہ بر آوردہ شربت بزوری بارد یا معتدل سہ تولہ تخم شربتی ہفت ماشہ
بدہند و شوربای بزغالہ با نان تنک و یا برنج خورانند و اسفاناخ در قلیہ اندازند اقوال حذاق مسیحی گوید کہ در حمیات مطبقہ نیز حفظ اعراض عامہ
کہ در علاج کلی حمیات عفنیہ مذکور شد اعنی استفراغ مادہ و تبدیل سوء مزاج و تدبیر غذا باید کرد و مادۂ این حمیات داخل عروق محصور ست میباید کہ دران فصد نمایند
بلا احتیاط و حذر تا عفونت بخروج خون کم گردد حتی کہ چون بر طبیعت حمل ہر انچہ ثقل آن میکرد آسان شود بر انضاج باقی و تحلیل آن و تغییر آن بجودت قادر
گردد و سوء مزاج درینجا حرارت تپ و یبس آنست پس باید کہ ہمہ تدبیر آن مبرد مرطب باشد الا آنکہ رطوبت آن اشیا دائم طلب باید کرد زیراکہ استعمال
اشیای رطبہ در ہر تپ ماموں العاقبت ست و اما برودت آنہا دائم طلب نباید کرد بہر آنکہ استعمال اشیای بارد غیر ماموں العاقبتست در جمیع حمیات
و لہذا اشیای بارد بالفعل مثل آب سرد در استعمال آن بتجدید و تحصیل کثیر احتیاج افتد زیراکہ واجبست کہ آنرا بعد نضج مادۂ مرض و ہنگامی کہ قوت
قوی و عادت مطابق باشد و کدام عضو شریف ضعیف و وارم نباشد استعمال نمایند شیخ میفرماید کہ غرض در علاج تپ دموی استفراغ خون
کثیر ست تا آنکہ بغشی قریب گردد و تغلیظ جوہر خون اگر بسیار رقیق آبی یا صفراوی باشد و تبرید آن و تنقیۂ آن از خلط و ترقیق آن اگر غلیظ باشد
بترشی ملطف خون در کسیکہ مولدات خون غلیظ مثل عدس و ماش و مولدات خلط خام مثل خیار و بادرنگ و بیخ کاہو خوردہ باشد و انضاج مادۂ فاعل تپ
و تحلیل آن اما استفراغ مثل فصد گرفتن از دست نیست در ہر فصل کہ تپ عارض شود و انتظار بحران و نضج نباید کرد مگر آنکہ تخمہ باشد کہ ازان حذر
کنند و بگذارند تا طعام ہضم گردد بعدہ فصد نمایند پس اگر تپ دوام کند فصد کنند و مرۃ بعد اخری فصد نمایند تا آنکہ قریب بغشی گردد یا در غشی افتد اگر
بدن قوی باشد زیراکہ غشی نیز تبرید مزاج قوی مثل سائر مبردات میکند و اگر ضعیف باشد آنرا باک نمیکنند و بدانکہ فصد و نوشیدن آب سرد بسا ست کہ از تدبیر
دیگر غنی میسازد و تفریق در فصد اولی ست انچہ کہ استعجال آن واجب کند مثل خوف انصباب خون بسوی تجاویف نباشد زیراکہ اکثر دران کہ قریب غشی نرسد
بلاغ بود و بسا ست کہ تابع فصد بالغ فی الحال اسہال صفرا و عرق باشد و باید کہ عرق را ہر وقت نشف کنند تا بسیار آید کہ اکثر ازان صحت حاصل شود
و انچہ از ضعف و غشی بفصد بالغ عارض شدہ باشد تدارک آن بغذای لطیف و سکون نمایند و لازم ست کہ مدام تلیین طبیعت کنند از مثل آب انارین
و آب انار شیرین و ترنجبین تا بحد شیرخشت و تمر ہندی و شیاف خفیف و گاہی نزدیک نضج احتیاج استفراغ بمثل ہلیلہ و شاہترہ و خیارشنبر و مانند آن
میشود و اگر حال مریض احتمال فصد از دست نکند فصد رگ پیشانی یا حجامت میان دو شانہ کنند پس اگر چیزی ازین بسبب عارض ممکن نباشد
اسہال نمایند بطریقیکہ در حمرقہ میکنند و تبرید بچیزی کنند کہ مفتح باشد مثل ترشیہا و مقطع بود مثل سکنجبین بزوری بارد و مسکن غلیان باشد مثل شربت عناب
و انار تا اگر از فصد غشی عارض شود نان در آب غورہ تر کردہ بخورانند و اگر رعاف خود بخود عارض گردد قطع نکنند مگر نزد مقاربت غشی و اما تغلیظ خون بمثل
رب عناب کنند و آن اینست کہ عناب یکصد عدد در آب پنج رطل بجوشانند تا سوم حصہ بماند و مالیدہ صاف کردہ با شکر بقوام آرند و ہر قدر کہ شکر کم باشد

بهتر است و ایضاً عدس خصوصاً معمول بسرکه ترش نیز ازین قبیل است و از خوردن رب عناب یا جرم عدس اگر ماده غلیظ باشد حذر کنند و اما تبرید آن
بمثل آب نقوع عدس سرد کرده و آب برگ کاهو افشرده سرد کرده و شرب آب سرد اگر مانعی نباشد مناسب بود و گاهی چندان می نوشانند که رعده می افتد
و رنگ سبز میشود پس گاهی ازان صحت حاصل میگردد و گاهی منتقل بحمای بلغمی میشود و علاج بقرص گل و غیره کرده میشود و این علاج از بعض متقدمین است
و بعض متاخرین نسبت آن بخود کرده اند و نوشیدن ماء الشعیر علاج برای آنست و لیکن در حالت نرمی طبع و بهترین اوقات نوشیدن آن وقت
شدت غلیان و کرب و اشتعال و تواتر خفقانست و بدانند که اقتصار بر تبرید و ترک فصد و اسهال در سد و حقن می افزاید و عفونت و حرارت
در ثانی الحال زیاده میشود **و اما** تنقیهٔ آن بمثل مسهلات صفرا بحسب اختلاف وجوب قوت و ضعف باید کرد **و اما** منضجات خلط خام که با خون
باشد مثل عناب و سپستان و بنفشه و شاهتره و بادیان و گل سرخ و تخم کاسنی و کشوث و مویز منقی و آلوی بخارا دهند زیرا که گاهی خلط خام سبب
عفونت خون میگردد و در آخر تپ مثل قرص کافور و قرص طباشیر خورانند و این قرص نیکوست بگیرند طباشیر صمغ عربی کتیرا نشاسته هر واحد سه درم
تخم خرفه پنج درم مغز تخم خیار چهار درم مغز تخم کدو شش درم رب السوس هفت درم و ازان قرص سازند **نسخهٔ** دیگر خصوصاً نزد ضعف جگر
بگیرند گل سرخ سه درم عصارهٔ زرشک دو درم مغز تخم بادرنگ خیار و خربزه و تخم خرفه و طباشیر هر واحد یکدرم صمغ و نشاسته و کتیرا هر واحد نیم درم
ریوند چینی و زعفران و کافور هر واحد ربع درم قرص ساخته استعمال نمایند **و اما** اغذیه پس عنابیه و عدسیه ترش کرده و رمانیه و سماقیه دهند
و اگر از چیزی ازین خوف قبض شکم باشد کسر حموضت او بشیر خشت یا شکر کنند و آلو و بقرعیه و حماضیه و فواکه امرود چینی و انار و سیب شامی
و بقول کدو و خیار و بادرنگ و کاسنی و بقلهٔ مبارک و حماض و کشنیز و مانند آن دهند پس اگر صداع یا خفقان یا سهر یا سبات یا رعاف مفرط مضعف
قوت و غیر آن از اعراض صعب عارض گردد بدانچه در موضع آن در آخر این بحث مذکور شود معالجه نمایند صاحب **کامل** مینویسد که راس و افضل
چیزیکه احتیاج بسوی آن در علاج تپ دموی در اول حدوث آن یعنی در روز اول و دوم و سوم میشود آنست که صاحب او را فصد اکحل و باسلیق کنند اگر
قوت و سن و فصل مساعدت کند و از خون مقدار کثیر برارند تا آنکه او را غشی عارض شود زیرا که اگر این عمل آرند یا تپ قلع گردد و یا خفیف شود و مدت او
کوتاه و صاحب او از خوف ایمن گردد و اما آنجا که قوت و سن و مزاج مریض و فصل اخراج خون بسیار یکبارگی واجب نکند باید که بحسب وجوب حال اخراج
خون اندک اندک نمایند که این تخفیف تپ کند و بعد فصد آب انار شیرین و ترش با اندک سکنجبین ساده یا آب تمر هندی بجلاب یا رب غوره و رب آلو
میخوش یا رب ترشی ترنج و مانند آن با آب سرد یا برف اگر فصل گرما باشد استعمال باید کرد و غذای او روز فصد اگر قوت قوی باشد مزورهٔ معمول از
کدو و اسفاناخ یا بیخ کاهو یا شاخ خرفه یا مغز بادرنگ یا مغز خیار با آب غوره یا آب انار ترش یا آب ترشی ترنج یا آب عصارهٔ زرشک بعدس مباش
سازند و اگر قوت ضعیف باشد باید که مریض را روز فصد شوربای بچهٔ مرغ و تیهو و دراج و مانند آن دهند و روز دوم از فصد باید که نظر کنند که آیا
این مرض از امراض در غایت حدت است و یا از حادهٔ مطلقه و یا از حادهٔ که بطی باشد پس اگر از امراض حاده در غایت بود که از روز چهارم تجاوز نکند
و قوت قوی باشد باید که صاحب او بر جلاب یا شربت بنفشه و آب انار میخوش یا رب غوره اقتصار نماید و اگر قوت ضعیف باشد ماء الشعیر با اندک
آب انار میخوش دهند و اگر از امراض حادهٔ مطلقه باشد که از روز هفتم تجاوز نکند و قوت قوی بود مریض در اوقات روز آب انار میخوش بشکر یا بجلاب
یا آب ترشی ترنج بشکر یا با آب غوره اقتصار کند و باوی چیزی از قبض نباشد و بعد دو ساعت ماء الشعیر چهل درم با ده درم نبات سفید بدهند
و بعد چهار ساعت پانزده درم سکنجبین ساده با آب سرد دهند و وقت خواب شب لعاب اسپغول و لعاب بهدانه بجلاب یا با آب انار بدهند و اگر بشربت
شربت خواب نمایند منفعت بین یابند و صفت آن اینست بگیرند آلوی شیرین بزرگ سی عدد تمر هندی نیم رطل و هر دو را در سه رطل آب بجوشانند
تا یک رطل باقی ماند صاف کرده بران آب انار میخوش و ترشی ترنج هر واحد یک رطل انداخته بآتش معتدل بپزند تا بنصف باز آید و بران یک رطل
نبات و ربع رطل گلاب اندازند و جوش داده کف بردارند و از آتش فرود آورده سرد کنند و ازان هر شب پانزده درم تا بیست درم یا دو درم

نسخهٔ قرص طباشیر

نسخهٔ شربت [illegible]

تخم خرفه باریک سوده بخورند واگر حرارت قوی و تشنگی شدید باشد باید که اندک لعاب اسبغول بوزن نیم درم طباشیر اضافه کنند واگر مریض ضعیف باشد یا در صحت
خود معتاد بکثرت تناول طعام بود یا در هر روز دو بار عادت غذا داشته باشد باید که ماء الشعیر دو مرتبه در هر روز بدهند پس اگر نفس مریض بچیزی ازین مائل
نباشد مریض را در آخر روز کعک باریک کوفته بشکر و آب سرد یا پست جو یا پست گندم مغسول بآب گرم و سرد کرده با نبات بدهند واگر این واجب نبود
سرکه و زیت بمغز بادرنگ و خیار و روغن بادام و شکر طبرزد که بران برف انداخته باشند و مانند آن دهند واگر مرض از امراضی باشد که از شان او انقضا
در چهارده روز یا هفده روز باشد صاحب او را قبل طلوع آفتاب آب انار یا شربت مذکور سماء الخیار و آب تربز باید داد و بعد طلوع آفتاب ماء الشعیر بشکر بدهند
و در ساعت چهارم سکنجبین ساده با آب سرد بنوشانند و بغذای قلیل از مزورات معموله از بقول مذکوره با آب غوره وغیره غذا دهند ولاسیما اگر قوت ضعیف و عادت
مریض بخوردن دو بار در روز باشد واما آنچه از امراض در بیشتر ازین مدت انقضا نمایند باید که غذا زیاده تر ازین و غلیظتر که در تدبیر امراض گذشته بدهند
و باید که معهذا تفقد حال طبیعت نمایند اگر قبض باشد تلیین بفلوس خیار شنبر و ترنجبین و تمر هندی و آلو و مشمش خشک و شیر خشت بحسب حاجت کنند
و آلو بخارا در شربت بنفشه تر کرده بدهند واگر احتمال این ننمایند شافه معمول از خطمی و بورهٔ ارمنی و شکر سرخ و اندک ترنجبین ساخته بردارند واگر طبیعت
ازین چیزها اجابت نکند حقنهٔ ملین معمول از شکر و روغن کنجد و آبکامه یا معمول از جو کوفته و بنفشهٔ خشک و برگ چقندر و سپستان و روغن بنفشه و شکر
سرخ و یا آب چقندر افشرده و روغن کنجد و مری و مانند آن استعمال نمایند و مریض را ماء الشعیر نباید داد اگر طبیعت قبض باشد مگر بعد استعمال چیزی
که تلیین طبیعت نماید واگر بدهند جنایت کثیر بر مریض کرده باشند و همچنین هرگاه مریض محتاج بفصد باشد بدون استعمال فصد ماء الشعیر نباید داد
و همچنین اگر مریض دردی در بعض اعضای باطنی دریابد سزاوار نیست که ماء الشعیر و یا غذا و یا تبرید دهند الا بعد سکون درد و چون زبان درشت یا سیاه
گردد بخرقهٔ کتان مبلول در لعاب اسبغول و روغن بادام شیرین و نبات مسح کنند واگر تشنگی سخت باشد لعاب اسبغول و جلاب و روغن بادام شیرین بدهند
و ماء القرع باندک آب انار و آب هندوانه بدهند **جرجانی و ایلاقی** می‌نویسند که در سونوخس مبادرت بفصد باسلیق و هفت اندام کنند و جالینوس میگوید
آنجا که از فصد و حجامت مانعی باشد و در احشا آفتی نباشد علاج آن بآب سرد کنیم واگر در احشا آفتی باشد بنوعیکه تدارک آن توان کرد یا مضرت آن کمتر
از مضرت تپ باشد علاج آن هم بآب سرد کنیم و بعد ازان اگر قوت قوی باشد بگشادن سده و کم کردن امتلا مشغول گردیم و اندر هر دو آفتی در گشادن
و کم کردن امتلا ادویهٔ بارده بکار بریم محمد زکریا گوید بسیار باشد که اندر تپ حاده آب سرد دهند و تپ فی الحال ساکن شود لیکن بعد ازان تپ آهسته تر آید تا
که تا چهل روز یا بیشتر برسد و تا رعاف پدید نیاید یا عرق نکند زائل نشود و سبب این آن باشد که طبیعت در تهیا مهیا بحران باشد و بسبب آب سرد ازان
باز ماند و دران تاخیر افتد پس بر طبیب واجب است که نیک تامل کند اگر هیچ علامت تهیهٔ بحران بیند در آب سرد تاخیر کند والا اقدام بر شرب آن نماید زیرا که
خطر در آب سرد دادن بیش ازان نباشد که بیماری دراز شود واگر ندهد خطر آن بزرگ باشد چنانکه در علاج تپ محرقه یاد کرده آید و میگوید که من هر دو طریق را
آزموده‌ام نوشیدن آب سرد را کم خطرتر یافتم و بعضے طبیبان گفته اند که اندرین تپ استفراغ همچنان کنیم که در تپ محرقه و هم بدان ادویه کنیم و جالینوس میگوید
هرگاه در سونوخس فصد کرده شود ممکن نیست که با تپی دیگر منتقل شود و بدین سبب اندرین تپ هیچ علاجی نافعتر از فصد نیست خاصه چندانکه بحد غشی
رسد واگر قوت چندان نباشد که متحمل غشی گردد خون بدو سه دفعه بیرون کنند و هم او گفته که اندرین تپ بهیچ حال تاخیر فصد نشاید کرد زیرا که اگر فصد
کرده نشود و مریض را اتفاق رعاف یا عرق نیفتد خوف آن باشد که بیمار بفجاءت بمیرد یا بسرسام منتقل گردد یا تپ عفونی شود از بهر آنکه طبیعت
خون بسیار را که گرم شده از میل کردن بعضوی و از عفونت نگاه نتواند داشت بالجمله هرگاه در فصد تاخیر کرده شود بیم باشد که همه ابواب علاج باطل
گردد زیرا که اندرین تپ هم حرارت را تسکین باید کرد و هم امتلا را کم باید کرد و کم کردن امتلا بفصد بود یا باسهال یا بادرار بول و اندر تاخیر فصد حرارت خون
زیاده گردد و قویتر شود و قوت بدان سبب ضعیف گردد و با ضعف قوت فصد ممکن نبود و اسهال و ادرار هر دو حرارت زیاده کنند یعنی بسبب تقلیل رطوبت
التهاب واجب کنند و التهاب مقتضی بتسکین ست و تسکین حرارت بچیزهای سرد نتوان کرد و سردیها سده را زیاده کنند و بسبب سده امتلا فزاید و حدة

بخارات در داخل بدن زیاده شود پس تپ اشتداد نماید بدین سبب تاخیر فصد با وجود مساعدت قوت خطای بزرگست و هر وقت که طبیب بسر
بیمار رسد فصد باید کرد و اگرچه بعد هفت روز زیاده روز بود و قوت مساعد باشد بدان التفات نباید کرد که چند روز گذشته است خاصته که علامات
امتلا بر حال خود باشد و قوت مساعد بود و اگر قوت و فصل و سن و بلد و عادت بیمار بعضی موافق فصد باشد و بعضی نه عوض فصد حجامت باید کرد
و اگر ازین اسباب بیشتر مساعد فصد باشد فصد اولی تر باشد لیکن خون بتفاریق اندک اندک بیرون باید کرد و بعضی طبیبان گفته اند که فصد در ابتدای
مرض باید کرد و در تزید و نزدیک انتها فصد نشاید کرد خاصته اندر انحطاط و بسیار کس اندرین تپ بفصد واقع در غیر وقت او هلاک شدند زیرا که قوت
در تزاید مرض و در انتها و انحطاط مساعدت نکند چنانکه در ابتدا کند بدین سبب طبیب را با وصف ضعف قوت در فصد دلیری نشاید کرد و اگرچه همه
اسباب دیگر موافق باشد و اگر قوت ضعیف بود در ابتدا نیز فصد جائز نباشد و اگر قوت قوی باشد و احوال دیگر موافق نبود اعتماد بر قوت کنند
و فصد یا حجامت بعمل آرد و هرگاه که قوت مساعد باشد مضرت ناموافقت اسباب دیگر اسهل باشد و بیمار خلاص یابد و بعد فصد آب هندوانه
یا آب لیمو بجلاب دهند و شربت ریباس بشکر موافق است اگر فصل گرما باشد این اشربه بآب سرد یا برف سرد کرده باید داد الا شربت ریباس که آنرا
بی برف دادن صواب تر است زیرا که سردی آن و سردی یخ و برف معده را برنجاند و اگر اندر احشا ورم باشد پنج درم فلوس خیارشنبر و سی درم ترنجبین
و ده عدد عناب و ده عدد آلوی سیاه در یکنیم من آب بجوشانند تا سوم حصه بماند مالیده صاف نموده بدهند و فلوس خیارشنبر و ترنجبین در آب عناب
و آب عنب الثعلب و آب کاسنی حل کرده صاف نموده هر بامداد موافق باشد و ماء الشعیر با آب انار شیرین دهند و بیست و اسبغول و شکر در آب انار
دهند و بر موضع ورم در ابتدا صندل و فوفل و گل ارمنی و آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب کشنیز تر ضماد کنند و در اخر صبر و زعفران با آب کشنیز ضماد سازند
و یا برگ خطمی و اندکی اسبغول در آب عنب الثعلب و آب کاسنی تر نهند و در فصد تاخیر نکنند صفت ضماد دیگر درین موضع سودمند باشد موم روغن از هم سفید
و روغن گل یا روغن بنفشه و آب کاسنی و کشنیز تر و آب ساق و برگ خرفه و دو سه قطره سرکه با هم بزنند و بر خرقه کتان طلا کرده بران موضع نهند و اگر ورم
جگر یا معده یا در فم معده باشد از آمیختن چیزی مقوی باین اشیا چون مصطکی و آب به و اندک سنبل چاره نباشد و اگر فصل تابستان باشد ضماد سرد
بر نهند و اگر زمستان باشد نیمگرم نهند و اندرین تپها این قانون نگاه باید داشت که نخست فصد کنند پس کشکاب دهند و اگرچه فساد یا عفونت خون آمیخته
باشد و تپ تیز سوزان باشد و همچون تپ محرقه بنوبت غب گرفته شود و اعراض قوی تر پدید آید هم اولی تر آن باشد که اول فصد کنند لیکن در فصد اعتماد بر قوت
باید کرد و در تسکین حرارت بموجب قانون و اندازه حرارت مبالغه باید کرد باقی همانست که در قول صاحب کامل در علاج حمای محرقه خواهد آمد ابو الیاس
گوید که بعد فصد یا حجامت هر صبح جلاب از تمر هندی و شکر سفید یا ترنجبین هر واحد ده درم در آب سرد حل کرده بنوشند و یا بگیرند آب انار ترش تخم انها افشرده
هر واحد سه اوقیه و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم و یا ربوبیه قامع خون مثل رب حصرم و ریباس و لیمو و به هر کدام که باشد ده درم و گلاب ده درم
بر برف سرد کرده بنوشند و غذا ماء الشعیر سازند و تلیین طبیعت بربه آلوی سیاه و بنقوع مشمش یا بنقوع فواکه مع ترنجبین و شیرخشت و ماء الفواکه نمایند
و اگر قوت ضعیف گردد بسبب استفراغ خون و اخراج آن غذا ماء الشعیر بجوزه مرغ دهند و استفراغ بدن باین مطبوخ کنند صفت آن سنای مکی پنج نسخه مطبوخ مسهل
درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی گل سرخ هر واحد سه درم تمر هندی ده درم آلوی سیاه عناب هر واحد بیست عدد سپستان آلوی کوهی هر واحد چهل عدد همه را
در سه رطل آب بجوشانند تا یکرطل آید و شیرخشت و ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و تا آخر روز بران صبر کنند تا استفراغ
صالح نماید بعده در اخر روز بماء الشعیر بیست درم غذا سازند و اگر حرارت قوی و تشنگی شدید باشد لعاب اسبغول و لعاب بهدانه هر واحد ده درم بروغن بادام
پنج درم و طباشیر نیم درم بدهند و زبان و دندان را در هر روز سه مرتبه بسرکه و گلاب بشویند بعده بر زبان او هر دو لعاب مذکور بروغن بنفشه مسح کنند و نفع
یکنند ایشان از شربت عناب اگر با تپ سرفه باشد و اگر نباشد شربت ریباس و حصرم و لیمو و ترنج و غذا ماء الشعیر مع عدس و سرکه دهند و زیاده برگ خلاف
یا گل و فرش کنند و حوالی او کدو و خیار و به و سیب در ظروف پر از آب بنهند و مسکن او در مهب شمال یا زیر بادکش مبلول بگلاب باشد و باید که بدن را سیار جها

پوشیده دارند تا استنشاق هوای سرد نمایند و سردی هوا مسام را بند نسازد و اگر با این تپ سرفه و درد پهلو و سینه باشد هر صبح جلاب از بنفشه و نیلوفر هر واحد سه درم عناب و سپستان هر واحد ده عدد و از شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و تلیین طبیعت بشربت بنفشه و ترنجبین و شیرخشت یا فلوس خیارشنبر هر واحد بیست درم کنند و اگر بادی سهر باشد سحرگاه شربت خشخاش ده درم در آب گرم حل کرده بدهند و اگر قبض طبع باشد و از ملین و شیاف اجابت نشود این حقنه ملین بعمل آرند بنفشه خشک سپستان نیلوفر هر واحد سه درم جو کوفته یک مشت برگ چقندر یک دسته همه را در دو رطل آب بجوشانند تا نیم رطل بماند صاف کرده شکر سرخ ده درم آبکامه پنج درم روغن بنفشه ده درم بر آن ریخته حقنه کنند و بعد از آن تلیین طبیعت بسکنجبین ساده و قرص طباشیر ملین نمایند و هرگاه در بدن بقیه مرض باقی ماند و تحلیل نشود و ماده در عروق هنوز باقی باشد بگیرند تخم کاسنی سه درم پوست بیخ کاسنی پنج درم در آب جوش داده صاف نموده سکنجبین ساده ده درم داخل کرده بنوشند و یا هر صبح این سکنجبین بزوری ده درم بنوشند که آن ادرار بول و تلطیف اخلاط و تنقیه عروق از بقایای اخلاط کند صفت آن تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد سه درم پوست بیخ کاسنی پوست بیخ کبر هر واحد هفت درم تخم خربزه و تخم خیار و تخم [illegible] هر واحد پنج درم همه را نیکوفته در دو رطل آب و نیم رطل سرکه تند یک شبانه روز بخیسانند پس بجوشانند تا ربع آن بماند و مالیده صاف کرده شکر سفید یک رطل بر آن انداخته بقوام جلاب آرند خجندی گوید که بعد فصد هر صبح شربت تمرهندی یا شربت انار یا شربت عناب با آب شدید البرد یا با یخ یا برف بنوشانند و غذا مزوره عدس محض با آب فواکه ترش و مزورات مطبوخ بزرشک یا سماق سازند و تلیین طبیعت بشیرخشت و تمرهندی یا شربت ورد کرده شیرخشت یا با آب انار میخوش و شیرخشت یا بشربت آلو و سعل یا بنقوع مشمش و عناب و سپستان و آلو و گل سرخ در یوند چینی کنند و اگر حرارت قوی و تشنگی سخت باشد و بادی سرفه بود لعاب بهدانه یا بزرقطونا باندک نبات که بسیار شیرین نگردد و بروغن بادام و طباشیر بدهند و اگر بادی سرفه نباشد اشربه مذکوره و سکنجبین ساده با آب برف و لعاب اسبغول بنوشانند و آنچه نافع این مرض است آب کاسنی با سکنجبین و شربت صندل یا آب شاهتره یا آب هندبا است سه روز یا پنج روز بدهند و اگر مریض ضعیف بسیار باشد کعک باریک سوده بشکر و آب سرد یا پست جو بشکر بدهند و گاهی اقراص کافور و طباشیر داده میشود و ماء الفرع این تپ را نافع بود و اگر قبض طبع باشد تلیین بحقنه لین کنند و این طبیخ نافع است آلو بخارا و عناب سپستان هر یک پانزده عدد مویز منقی ده درم تمرهندی ده درم گل سرخ سه درم شاهتره یک قبضه تخم خرفه کوفته تخم کشوث بنفشه بادیان تخم کرفس هر یک دو درم هلیله زرد سنای مکی هر یک پنج درم جوش خفیف داده در شیشه کنند و سه روز در آفتاب داشته بعد سه روز هر صبح چهل درم با ده درم سکنجبین و ده درم خمیره بنفشه بنوشانند ابو منصور گوید که اگر حمی مطبقه در ابتدا باشد مبادرت بفصد کنند و خون بسیار برآرند و اگر زبان مریض سیاه گردد و اعراض تپ محرقه عارض شود تدبیرش بدانچه در باب او بیاید باید کرد و فصد نکنند و ربوب حامضه بدهند و تقلیل غذا نمایند و چون فصد کنند و بنوشانند در ابتدا با شربت ربوب مذکوره در اغذیه استعمال نمایند و آب سرد و قرص کافور نیز بخورانند و چون از تپ خارج شوند از شراب و لحوم و شیرینی پرهیز کنند تا آنکه خوب صحت یابند و بعادت خود رجوع کنند و بقراط گفته که کل تپ دائمه اگر در روز سوم منقلع شود بهتر و امیدوارتر است و اگر روز سوم شدت کند دلالت بر شر و صعوبت نماید و اصحاب صناعت گفته اند که اصعب امراض و اعظم آنها حمیات دائمه است و ثابت گفته که مریض را در جمیع امراض حاره لبشب با جلاب اسبغول و بهدانه بنوشانند و بعد تنقیه یا ظهور نضج گل ارمنی از یک درم تا دو درم بدهند که خاصیت او تعدیل مزاج و منع ماده مائل بصدر است و محمد بن زکریا گوید که اگر درین تپ تاخیر در فصد کنند لیکن اعتماد بر شرب آب سرد شدید البرد بر مریض نمایند و چندان بنوشانند که رنگ سبز گردد و ارتعاد کند پس اگر تپ آهسته گردد کفایت باشد و اگر عود کند اعاده آن نمایند تا آنکه آهسته گردد و تپ نرم شود و بعده تدبیر حمای لینه کنند و این تدبیر حمی بسیار نافع است و تجربه و امتحان آن کردم و از آن خلق کثیر از خطر عظیم خلاص یافته و نوشیدن آب سرد ترک نکنند و لازم است مگر آنکه تپ با ورم معده یا جگر باشد و با وجود این نیز نوشیدن او نگذارند اگر حاجت بسوی آب شدید باشد و از ورم معده و کبد خوف نکنند الا آنکه ورم در رحم یا گرده یا مثانه و خاصه در حجاب و ریه و صدر باشد و علامتش شدت التهاب تپ و هیجان خفقان است اگر برین حال دوام کند آنرا مطبقیات گویند

و دران نجات نبود زیرا که قلب چون مختنق گردد و دلالت کند بر غلیان خون و درین هنگام آنرا اخلاص نبود مگر بنوشیدن آب سرد تا آنکه رنگ سبز گردد زیرا که اشیای بارد بالقوه درین بدانچه احتیاج بسوی آن باشد نرسد و اینچنین کسان اگر درین حال آب سرد ننوشند بعد اندک مدت ایشان را غشی افتد و عرق در جوف آنها و در اغشیه دماغ بشگافد و رعاف یا قی خونی نمایند و هلاک شوند و در نوشیدن آب سرد ضرری نیست الا تطویل مدت تپ و تبلید آن و صلابت ورم در احشا و ازین هلاک عاجل دفع گردد اما چون فصد و آب سرد استعمال کنند و لبقیه حرارت او باقی ماند آب انار یا گلقند یا ماء الشعیر یا سکنجبین یا قرص ورد علاج کنند و من طریق جالینوس در امراض حاده اختیار نمودم و آن تبرید مع ترطیب ست و اگرچه این تنضیج و بحران را بطی میسازد زیرا که من این طریق را حریز و دیگر را خطیر دیدم و نمیگویم که من طریق بقراط در انتظار بحران سلوک نمی نمایم ولیکن من آنرا در معرفت انتها و تنضیج و هنگام ادنی ضعف که در قوت عارض شود و گفته که هرگاه در تپ مطبقه فصد را تاخیر افتد رب ترشی ترنج و تمر هندی دهند که آن عفونت خون منع کند و تطفیه حدت او نماید ابن هبة الله گوید که علاج تپ دموی فصد در ابتداست و خون مقدار کثیر خارج نمایند زیرا که اخراج خون درین تپ علاج عظیم ست و لازم نیست که با یام سابق از ابتدای آن التفات نمایند چون اهتمام بفصد کنند بلکه رعایت قوت کنند پس اگر قوت قوی باشد در سایر ایام فصد کنند و در استفراغ نیز وزی از روزهای بحران احتیاط نمایند تا قوت را از جهاد عائق نشود و متاخرین تا روز سوم فصد میکنند و روز چهارم از فصد احتراز مینمایند زیرا که دران توقع بحران بعرق یا برعاف ست و محتاج تر از انواع ثلاثه این تپ بسوی فصد متزائده ست پس باقی انواع با آنکه نوع اخیر محتاج بفصد بود بلکه حاجت درین هر دو از روی اضطرار شدید تر ست و بعد فصد مریض را ماء الشعیر و بعد آن سکنجبین بنوشانند و آب انار میخوش و آب تمر هندی و آلو بجلاب بدهند و شیره تخم خرفه و تخم خیار با سکنجبین و لعاب بیغول بجلاب بنوشانند پس اگر التهاب زیاده شود ماء القرع با سکنجبین بنوشانند و اگر مریض ضعیف گردد ماء الشعیر بدفعات دهند و زبان را بخرفه و کشان در لعاب بیغول آلوده بمالند و اگر سبات عارض شود تقویت سر بصندل و گلاب و آب حی العالم نمایند و تبرید سینه بگلاب کافور کنند و اگر سرفه حادث شود لعاب بهدانه و شربت خشخاش استعمال کنند و چون تپ ساکن شود مزورات معمول بکدو و اسفاناخ و بیخ کاهو و شاخ خرفه خورانند و هرگاه صحت یابند در حمام داخل کنند و غذا بچه مرغ با آبهای مطفی حدت خون مثل آب سماق و آب غوره سازند خضر بن علی گوید که اولا ابتدا بفصد و تطفیه و تلطیف غذا و تلیین طبیعت بحقنه لین که دران جو داخل بود و فتیله مسهل و آب نقوع آلو در روز دوم نمایند و همچنین در روز سوم طبیخ آلو و مشمش و عناب و سپستان و گل بنفشه و سنا مکی و خطمی و تخم خیار با شیر خشت و ترنجبین استعمال کنند و غذا آش جو یا آش جو و شربت نیلوفر و استعمال نقوع تمر هندی و آب انار میخوش و مشموم مناسب پس اگر بتلیین قلع آن نگردد و حال متوقف بینند و قاروره سرخ غلیظ باشد و مرض بروز هفتم رسیده باشد و حال از تلیین و تدبیر تا روز دهم بدستور باشد در روز دهم ریوند خطائی طفل را ربع درم و بالغ را نیم درم و جوان را نیم مثقال در شربت آلو و عسل خیار شنبر و روغن بادام بدهند و عقب آن شوربای بچه مرغ بچه مقشر پخته باید داد پس اگر تپ در روز یازدهم زائل نشود و تلیین طبیعت بحقنه لین در روز دوازدهم کنند و اگر حقنه بمریض مناسب نبود شیره گل بنفشه و سنای مکی و نیلوفر شامی هر واحد یکجزو و اصل السوس ربع جزو در عرق گاوزبان عرق نیلوفر پرورده ترنجبین سه جزو حل کرده بشربت آلو و نیلوفر شیرین ساخته استعمال کنند و چون روز چهاردهم نیز تپ منقلع نشود ریوند و غاریقون در عسل خیار شنبر بدهند و اگر نفخ در فم معده بود تخم کشوث اضافه نمایند و غذا شوربای چوجه مرغ باشد تا آنکه تپ قلع گردد و این معالجات ازین حیثیت نیست که آن تپ دموی ست بلکه ازانجهت ست که آن تپ عفونیه هست و این وقتیست که تپ دموی صرف نباشد بلکه مختلط بصفرا بود و بهتر علاج صاحبان تپ اصلاح مزاج هوای و اصل بقلوب الشبانست و آن بصندل و گلاب و سرکه نمایند و اگر مناسب وقت باشد آب سرد نعم العلاج ست انطاکی در تذکره میگوید که علاج تپ دموی فصد و اخراج خون باستقصاست و اگرچه بدفعات بود بحسب قوت بعد ازان استعمال مبردات مثل ماء الشعیر و ریباس و فواکه خصوصا عناب و آلو و تدهین بمثل روغن بنفشه و سرکه و صندل و تغذیه بمثل ماش و عدس و زرشک و آنچه مخصوص بمطبقه ست شربت عناب و مطبوخ فواکه و ماء القرع و ماء الشعیر ست این همه بعد از فصد استعمال کنند و در تذکره مذکور ست که علاج سونوخس که آن از خون و اخراج خون ست بالاتفاق فصد ست تا بغشی رسد و اگرچه

[illegible]

در دفعات باشد بعده تبرید بر بوب فواکه و اشربهٔ آنها و سکنجبین و تمر هندی و گاهی حاجت بماء الشعیر افتد و بسیار باشد که بمجرد فصد قلع گردد و بسا است
که بماء القرع و مالش بروغنهائی که در غب مذکور گردد احتیاج شود و علاج مطبقهٔ کائن از تعفن خون آنست که اگر اکثر خون یا بعض آن تعفن پذیرد بمبادرت
بفصد ست اجماعاً و اگر کل متعفن گردد جالینوس و تابعین او از فصد او را منع میکنند و دلیلی برای ایشان نیست و بهر حال اصلاح خون واجبست
تا صاف گردد باستعمال مولدات آن مثل شربت عناب و خشخاش و ریباس و اصول و تغذیه بچیزیکه مولد آن باشد سوای لحوم و مثل ماش چیزی
نیست و عدس باسرکه بالغ النفع ست و مزورات آلو و انبر باریس و هند و آین دوا برای این تپ مجرب و از تراکیب بهنست و نسخهٔ آن همان مطبوخ از مجربات است
که در علاج سرسام دموی در قول مؤلف خلاصه مذکور شده و آن مطبوخ از خواص عجیبه است آنرا یاد باید داشت و مالش بدن خصوصاً دست و پا بمبرد و کشنیز تر
و سرکه کنند و بعصفر و حنا خضاب بر پای بندند و هرگاه تعفن خون از خلط دیگر باشد علاج مرکب نمایند و از مجربات شرب چهار مثقال از آب کشنیز تر با دیان سبز در تپ دموی است

حمیات صفراوی

شیخ الرئیس میفرماید که حمیات صفراویه سه قسم ست غب دائره و غب لازمه و محرقه پس غب دائره یا خالصه باشد و آن از صفرای خالص بود و یا غیر خالصه
و آن از صفرای غلیظ الجوهر باشد بسبب اختلاط صفرا با بلغم از روی اختلاط مازج موحد یعنی ترکیب او از آن گونه باشد که هر دو ماده یکی شده باشند و امتیاز
میان هر دو نبود و قرشی در شرح قانون مینویسد که عفونت صفرا یا در خارج عروق باشد و آن یک قسمست که آنرا غب دائره گویند و یا در داخل عروق
باشد و آن دو قسم ست زیرا که آن یا قریب از اعضای شریفه مثل قلب باشد و آنرا محرقه نامند و یا چنان نباشد و آنرا غب لازمه خوانند و محرقه نیز اگر چه
لازمه است مگر آنکه هرگاه او مخصوص باسمی گردید این باسم عام مخصوص شد بعده هر واحد ازین سه نوع یا ماده آن صفرا تنها باشد و آن خالصه است و یا
چنان نباشد و آن غیر خالصه باشد پس اقسام حمای صفراوی شش باشد اکنون هر واحد را در سه قسم بیان مینمائیم **قسم اول** در غب دائره و این را
در یونانی طریطاوس گویند و در هندی اکتره نامند و آن تپ صفراویست که یکروز در میان آید با لرزه و سرما و ماده آن در خارج عروق متعفن گردد پس
اگر آن ماده صفرای خالص باشد غب دائره خالصه گویند و اگر صفرای محیه یا مرهٔ صفرا باشد آنرا غب دائره غیر خالصه نامند و چون مادهٔ غب خالصه
صفرای خالص ست و اندر گوشت و مائل بپوست واقع امید سرعت قبول نضج و تحلیل درین بیشتر ست اما بجهت وقوع خطا و مبالغه در تبرید ماده
بی نضج و بی استفراغ ماند پس بسیار باشد که این تپ بغیر خالصه منتقل گردد و بطول کشد و باشد که از جهت تدابیر گرمی و خشکی افزا بمحرقه و بسرسام
منتقل شود و در غب دائره لرزه در ایام ابتدا قویتر و شدیدتر باشد و در ربع بخلاف این بود و ایضاً لرزه ابتدا القوت کند بعده اندک اندک نرم گردد
و بسرعت زائل شود و در ربع بعکس این باشد و حرارت غب سالمتر از حرارت محرقه بود و هر قدر که لمس دست را بر بدن مریض طول دهند التهاب زیاده نگردد
بلکه گاهی التهاب آن کم گردد و در محرقه التهاب زیاده شود و نبض او سریع غیر مستوی در انقباض و انبساط بلکه مختلف در ان هر دو باشد و در ابتدا تا وقت
انبساط حمی با نضاغط نبض لابدست و خاصهٔ این تپ ست که یکروز در میان آید اما اگر دو غب مرکب گردد نوبتهای او مانند تپ بلغمی هر روز عائد شود
پس کسیکه رعایت غب بنوبت کند در غلطی افتد بلکه واجبست که رعایت دلائل دیگر نماید از نبض و قاروره و تدبیر سابق و دیگر علامات مادهٔ
صفراوی و نوبتهای آن مؤکد آنست و لهذا گفته اند که اعتماد کلی بر نوبت حمیات نکنند در دلالت بر نوع مرض بلکه با وجود آن لحاظ دیگر عوارض هم نمایند
که شدت عوارض دلالت بر حدت ماده میکند و ضعف بر برودت ماده و اگر سه غب مرکب شود درینصورت نیز تپ هر روز آید اما یکروز کم و یکروز زیاده
همچون شطر الغب که مادهٔ صفرا و بلغم او خارج عروق متعفن شده باشد و وجه اشتداد یکروز در میان آنست که چون سه غب جمع میشود یکروز نوبت
یک غب میشود و روز دوم نوبت دو غب و اجتماع دو غب باعث ازدیاد اعراض ست و فرق درین و در شطر الغب مذکور از اعراض لازمه هر یک توان کرد
و اصحاب غب را گاهی حب خلوت عارض شود و بسبب اذیت از روشنی و کلام و آوازها و بسیار باشد که غلیان صفرا از حد گذرد احساس نمایند و فرق
میان غب خالصه و غیر خالصه آنست که مادهٔ خالصه لطیف خفیف باشد و نوبت او در چهار ساعت تا دوازده ساعت منقضی گردد و اکثر از آن زیاده

نشود پس اگر ازین بسیار زیاده گردد آن غیر خالصه باشد و در اکثر مدت نوبت خالصه تا هفت ساعت بود و گاهی از چهار تا هشت و تا نه ساعت
باشد و درین صورت در چهار یا پنج دوره منقطع شود و انقطاع او بخروج صفرا در اسهال یا بقی یا بعرق یا بهر دو باشد و همچنین خالصه از هفت دوره
زیاده نگردد اگر در علاج غلطی واقع نشود و گاهی بسبب لطافت ماده در یک نوبت منقضی گردد و دران ادرار بول یا عرق یا قی یا اسهال منقی بدن از صفرا
واقع شود و نضج در بول روز اول یا در سوم یا در چهارم یا در هفتم ظاهر گردد پس اگر از هفت دوره زیاده تر شود آن از جمله غیر خالصه باشد و همچنین اگر
مدت لرزهٔ آن طول کشد غیر خالصه باشد و تزید نوائب خالصه و تقدم لرزهٔ آن بر یک نمط محفوظ النسبت و متشابه باشد و در غیر خالصه مختلف غیر منضبط
بود و همچنین در خالصه تشابه نوائب بر حد واحد باشد و چون صاحب او آب زیاده نوشد از بدن آن بخار رطب برخیزد و تری بر پوست ظاهر گردد گویا
عرق خواهد کرد و گاهی عرق آید و در غیر خالصه ازان گرانی بسیار و تمدد در سر دریابد و گاهی بعرق وافر منقطع نشود و گاهی بلرزهٔ قوی ابتدا نکند و تزید آن
مستوی نباشد بلکه گویا زیاده شود پس تقدم کند و تا نقص نماید و اعراض صعب دران کم بود و ایضاً غب غیر خالصه اکثر از انتقال حمیات دیگر واقع
شود و در اخر نوبتها عرق کمتر از خالصه آید و بول در خالصه رقیق میباشد و در غیر خالصه غلیظ و **فرق** در غب غیر خالصه و شطر الغب آنست که
شطر الغب را دو ماده متمایز که با هم ممتزج و متحد نباشند واجب کنند و موجب غیر خالصه مادهٔ واحد بود که آن فی نفسه ممزوج از بلغم و صفرا باشد گویا
که شئ واحد اند و بدین سبب فعل هر واحد ازین دو خلط بانفراده محسوس نگردد و لهذا برای شطر الغب دو نوبت یکی نوبت صفرا دوم نوبت بلغم بود و برای
غب غیر خالصه یک نوبت و غب غیر خالصه گاهی تا مدتی از طول کند و قریب شش ماه بماند و گاهی در اخر بتبیح ردی باب و تربل و عظم طحال مودی گردد ثابت
بن قره گوید که تقدم نوبت در حمیات دلالت بر تزید مرض کند و تاخر آن بر انتقاص مرض دلالت نماید و رازی گوید که تقدم نوائب دلالت میکند بر رقت
اخلاط و تاخر آن دلالت نماید بر غلظ و کثافت آن و خجندی گوید که گاهی بحران این تپ به بثور لب میشود و آنرا بفارسی تبخاله گویند و بدان تپ
زائل میگردد و آنرا بمرات آزموده ام و علی بن زین گوید که این تپ از حمیات سلیمه است البته هلاک نمیکند مگر آنکه تپ دیگر گردد و قرشی گوید که چون
درد سر در روز اول عارض شود در روز چهارم قوی گردد و در روز هفتم مفارقت کند و اگر در روز سوم عارض شود در روز پنجم قوی گردد و در روز نهم مفارقت
نماید و در روز یازدهم بحران گردد **قسم دوم** در غب لازمه و دائمه و آن حمای صفرای لازم دائم است که یک روز در میان شدت کند ولی لرزه و سرما آید و سبب
این تعفن صفرا است در تمامی عروق بدن بعید از قلب و درین تپ اعراض نسبت بغب دائرهٔ خالصه بیشتر باشد و نسبت بمحرقه کمتر و لرزه دران نبود
مگر بر سبیل بحران و عرق نیز نباشد مگر در اخر و یا در روز بحران و فرق میان غب دائم و محرقه از روی اعراض آنست که حرارت و سوزش در محرقه
شدید تر بود و فترات درین ظاهر تر باشد و کرب و غثیان و اختلاط عقل و خفقان و غشی و سیاهی زبان درین نباشد بخلاف محرقه و بدانند
که مادهٔ غب لازمه اگر صفرای خالص بود و خطا در علاج نشود از یکهفته تجاوز نکند و شدت و خفت اعراض بحسب خلوص و عدم خلوص مادهٔ آن نسبت
بصفرا باشد و اهرن گوید که گاهی حمای غب بعد سه یا چهار نوبت حمای محرقه میگردد **قسم سوم** در محرقه و آنرا بزبان یونانی قاوسوس و قوسوس
و قاریقوس و قاریقیوس و فاریلوس نامند باختلاف نسخ و آن تپ لازم حاد شدید بر یک وتیره و قوی الاعراض است و بقول شیخ محرقه از جنس غب لازمه است
بسبب لزوم آن الا تفاوت اشتداد و فتور محرقه غیر محسوس بود و اعراض این شدید باشد بسبب حدت ماده و کثرت آن و یا وقوع آن بقرب
قلب و در عروق فم معده یا در نواحی جگر خاصةً و بالجمله در اعضای شریفه قریب قلب و اما در غب دائرهٔ صفرا در لحم و بسوی جلد بود و در غب لازمه
در عروق بدن بعید از قلب پراگنده باشد و هم او میفرماید که محرقه مثل غب دائره بر دو گونه است یکی محرقهٔ صفراوی و آن مثل خالصه است در غب
و سبب آن کثرت عفونت صفرا است یا در داخل عروق تمامی بدن یا در عروق قریب نواحی قلب خاصةً یا در عروق نواحی فم معده یا در عروق کبد
دوم محرقهٔ بلغمی و آن مثل غیر خالصه است و از بلغم شور افتد که در عروق متصل نواحی قلب متعفن گردد چنانچه بقراط در ابیذیمیا گفته و بلغم مالح از
مائیت بلغم بسبب صفرای حاد پیدا شود و هم صفرا که متعفن شود در مائیت اخلاط مائیت بسیار بلغمی باشد و ملا اسعد گوید که بلغم شور بحکم صفرا است

درحدت نفوذ و چون درعروق نواحی قلب و فم معده و کبد تعفن یابد حدت و اشتعال عظیم مانند صفرا بهم رساند و چون محرقه در اعراض شدیدتر از غب است
بدین سبب واجب بود که مدت این کوتاه تر از غب باشد درینصورت یا بزودی خلاصی خواهد شد از مرض یا هلاکت رو نماید و پیران را حمیات محرقه
خالصه کمتر عارض شود و اگر عارض گردد اکثر هلاک شوند و اما کودکان و جوانان را بسیار افتد لیکن در صبیان خفیف تر و قلیل الخطر باشد بسبب
رطوبت امزجهٔ ایشان و در شبان صعبتر بود بسبب ناریت امزجهٔ ایشان و کثرت ابخرهٔ آنها معین آن و بسا ست که در صبیان مع سبات افتد
بنابرانکه حرارت غریبه تشویر ابخره بسوی راس کند و بقراط ذکر کرده کسی را که در تپ محرقه رعشه عارض گردد اختلاط ذهن رعشه را از ان زائل کند همچنین
زوال اختلاط عقل برعشه گردد و اکثر محرقه بقی یا اسهال یا رعاف منقضی شود و هم او گفته که اگر در محرقه سرفه اندک عارض گردد تسکین عطش نماید
و حرارت در محرقه در اکثر امر قوی در ظاهر نبود و در باطن قوی باشد و تکسر اعضا دران کمتر از غیر خود بود و چون صبیان را عارض شود از اخذ پستان
کراهت کنند و آنرا قبول ننمایند و شیر که مص کنند فاسد و ترش گردد و گویند محرقه که با شدت اعراض بود مسمی ست بحاده و نکس در محرقه کمتر افتد و اگر افتد
سبکتر از دیگر باشد بشرطیکه سوء تدبیری کرده نشود و الا بروز سوم هلاک میکند و رازی فرموده که حذر بعضی اعضا با خفقان در همان روز موت هست
و انچه در فصل سرد افتد بدتر باشد و بحران این تپ بیشتر اندر روز ششم یا هفتم بود و انچه از ششم بگذرد امید خلاص پدید آید و انچه از هشتم بگذرد
غالب دران خیر بود و انچه از چهاردهم بلکه از دوازدهم بگذرد کم ضرر کند و انچه از هفدهم بگذرد و اگر خطائی در تدبیر نکنند هیچ خوف نباشد جهت سرد شدن ماده
فی الجمله و مقاومت قوت و تقلیل سبب الفت دل با آن و گفته اند که در محرقه چون ناگاه راحت پدید آید بی آنکه بحران ظاهر بوده باشد استفراغی
یا انتقالی و بدون تسکین با شربهٔ باردهٔ موافقه و بدون انتقال از هوائی بهوائی لائق تر و سرعت نبض آهسته شود و قوت ضعیف باشد زود
بمیرد و درین تپ نه قشعریره عارض شود و نه عرق مگر نزد انقلاع آن و سائر اعراض حمای غب درین تپ قویتر و شدیدتر باشد حتی که درین زبان
سیاه شود و آن بدترست و یا خشن گردد و این سالمترست و یا زرد شود و آن متوسط میان هر دو باشد و غثیان لی قی نشان بودن ماده است
در حوالی معده و محرقه با مطبقه بسیار مشابه ست و فرق میان هر دو آنست که مطبقه بطور غب اشتداد نماید و این را اشتداد از روی غب بود
و قویتر از ان باشد و با وی سرخی رنگ رو و چشم مفرط نبود بلکه اندک باشد و نه پری رگها و نه تمدد در بدن بود و نه حالت شبیه ربو و ضیق النفس
چنانچه در مطبقه باشد و بقراط گفته هر که را حمای محرقه باشد بعده در آخر لرزه حادث شود تپ منحل گردد و اگر منحل نگردد و قوت مریض قوی باشد
با خطر بود و اگر ضعیف باشد هلاک گردد و جالینوس گوید که از خواص حمای محرقه هذیان و رعاف ست و حمیات محرقه در زنان قلیل الخطر از انست که
در مردان بود و بدانکه اگر محرقه در ایام ازواج یعنی جفت اشتداد نماید این علامت ردیست بیشتر در روز ششم هلاک کند و در روز چهارم بدان منذر باشد و دران عرق سرد و غیر آن بود

علاج کلی حمیات صفراوی

شیرهٔ مغز تخم کدوی شیرین از دو درم تا سه درم تنها یا با شیرهٔ تخم کاهوی مقشر دو درم در عرقیات مثل عرق شاهتره و عنب الثعلب و نیلوفر و بید ساده
هر یک چهار یا پنج توله برآورده شربت نیلوفر دو توله داخل کرده خاکشی از یک نیم درم تا دو مثقال پاشیده بنوشند و اگر قوت ضعیف باشد و یا با تپ
خفقان بود و عرق بید مشک گلاب عرق کیوڑه عرق گاوزبان بقدر سه توله نیز اضافه کنند و صندل سفید را در گلاب سائیده پارچه بآن تر نموده
بر جگر و دل نهند از برای قلق و اضطراب و خفقان بسیار مفید بود و عطر خس و صندل و گلاب و نیلوفر و گشنیز سبز ببویانند و در غلبهٔ هذیان روغن گل
و سرکه و گلاب آمیخته پارچه بدان تر کرده بر سر نهند که صداع را نیز کثیر النفع ست و ایضاً هر گاه با تپ درد سر بود پاها در آب گرم صرف نهند یا در آبیکه ادویه
بارده دران جوشانیده باشند و الحاجم لی شرط استعمال کنند اگر امر شدید باشد و لخلخهٔ بارد استعمال نمایند و گاهی محتاج شوند بفصد سرو و گاهی حاجت
بفصد باسلیق افتد اگر ماده حوالی قلب بود و قوت و خون مساعدت آن کند بالجمله اگر صداع و سهر بسبب تصاعد ابخره یا عرض دیگر لاحق شود
تدبیرش بدانچه در مقام هر یک مسطور ست [illegible] در اخر بحث حمیات ساده مذکور گردد باید کرد و اگر سرفه باشد لعاب بهیدانه [illegible]

تبرید اضافه کنند و اگر درد گلو باشد شیرهٔ عناب داخل کنند و غرغره مناسب نمایند و نزد شدت حرارت شیرهٔ مغز تخم تربوز زیاده کنند و تا چهار روز بر شیرها
همین بزور اکتفا نمایند و روز پنجم شیرهٔ تخم خیارین را اضافه سازند مگر آنکه روز پنجم روز نوبت تپ افتد که در آن هیچ وجه تحریک خوب نیست و خیارین بسبب
قوت ادرار محرک ست و اگر حاجت تبرید زیاده باشد شیرهٔ تخم خرفه نیز داخل نمایند و بروز هفتم تخم خیارین از نسخه دور کنند و دادن شیرهٔ تخم کاسنی بعد از هفتم
مناسب بود بسبب قوت تفتیح و یبس آن و حرارتی که در آنست در ابتدا استعمال نمیکنند مگر در تپ یرقانی که قبل از روز هفتم نیز استعمال آن مینمایند
و اگر حاجت باشد بوقت شام اندکی از مبردات مثل لعاب بهدانه که در عرقیات مذکوره بر آورده باشند شربت نیلوفر یا شربت انار و خاکشی افزوده باید داد
و عند قبض طبیعت شربت بنفشه و بزر قطونا استعمال کنند و قرشی بوقت شام تخم خیارین را نیز حکم نموده لیکن استاد مرحوم در کمال شدت تپ استعمال
[illegible] بودند و از برای خشکی زبان مضمضه از لعاب اسپغول سفید بود و نیز اسپغول را در پارچه بسته در آب اندازند و بر هر دو لب بمالند از برای خشکی آنها مفید است
و در تپ صفراوی جمیع اشربهٔ غیر ترش احتمال استحالة الصفرا دارند مگر شربت نیلوفر که بالخاصیت مستحیل نمیشود و بشرطیکه بالغی نباشد دادن شیرهٔ
آلو بخارا و شیرهٔ زرشک و سکنجبین مناسب باشد و غثیان و قی را هم نافع آید و گاهی عند کمال شدت تپ بمبردات کافور یا قرص آن استعمال کرده میشود
اما آنجا که ماده بنسبت حرارت غالب تر باشد نضج و تنقیه مقدم دارند مع رعایت تبرید و بعد تنقیه تبرید افزایند و در ابتدا مسهل قوی نباید داد بلکه
قبل از هفتم هیچ وجه تحریک خوب نیست اما اگر حاجت قوی باشد تلیین طبع آب فواکه نمایند و جائیکه تپ شدید باشد احتیاج منضج نمیشود در روز هشتم و دهم و دوازدهم
از مسهل بارد تنقیه کنند و ایضاً اگر تپ زائل نشود یا بقیهٔ ماده دریافت گردد روز هشتم مسهل داده روز نهم مبردات دهند و لیکن قلیل بنسبت مابعد مسهلات و عوض خاکشی
اسپغول کنند و در روز دهم مسهل ثانی داده در یازدهم استعمال تبرید نمایند پس اگر بقیهٔ حمی باقی باشد مسهل سوم دهند بعده اگر از این تجاوز نماید و تپ باقی ماند از تبرید شدید
باز مانند و معالجهٔ غب غیر خالصه میل کنند و ایضاً بعد مسهلات و عدم زوال حمی اقراص طباشیر یا کافور مع بعض مبردات یا بسبار الخیار شنبری و یا ماء الهند یا بطریق مخصوصه
آنها میدهند و معمول آنست که بعد نضج در ازمسهل قرص طباشیر ملین یا قرص زرشک صغیر با آب کاسنی سبز مروق و شربت بزوری و خاکشی بدهند و گاهی عوض
کاسنی مروق چکیده [illegible] کاسنی کرده میشود و بعد از آن علاج تپ مرکب پردازند و غذا در ابتدا آش جو و کچری مونگ دهند و گاهی برنج جریش کوفته در آب پخته شربت نیلوفر
و انار و امثال آن اضافه نموده بعد گذاشتن آن در آب سرد مینوشانند و اکثر مرضا از آن لذت می یابند و اگر تپ شدید نباشد در ماء الشعیر عوض اشربهٔ مذکوره شکر یا نبات
اندک اندازند **صفت** قرص طباشیر ملین که بعد تنقیه اگر تپ باقی باشد در حمیات صفراویه و مرکبه معمول است طباشیر چهار درم ترنجبین ده درم مغز تخم کدو مغز تخم خیارین نشاسته
صمغ عربی کتیرا تخم خشخاش هر یک یکدرم بلعاب اسپغول سرشته اقراص سازند خوراک پنج ماشه **صفت** شربت بزوری بنسخهٔ معمول بیخ کاسنی تخم خیارین تخم کاسنی تخم خربزه
خار خسک هر واحد یکتوله همه را نیمکوفته شب در آب ترکنند صباح جوش داده صاف نموده با نیم آثار شکر سفید بقوام آرند **میرزا علی شریف** نوشته که در تپ صفراوی اول
عرق عنب الثعلب ده توله رئیس الاشربه دو توله شربت نیلوفر دو توله خاکشی چهار ماشه دهند و بجای شربت سکنجبین نیز خوب است بشرطیکه سرفه نباشد و در تزاید مغز تخم
کدوی شیرین دو توله بنسخهٔ اول بیفزایند و در شدت حرارت لعابات بارد علی سبیل البدلیه و شیرهٔ کاهو بیفزایند و تبرید دو وقت کنند و روز چهارم خیارین پنجم روز
مغز تخم هندوانه و ششم روز تخم کاسنی علی سبیل البدلیه بیفزایند و روز هفتم کاهو و روز هشتم مسهل از ترنجبین و شیرخشت و خیارشنبر و گلقند و تمرهندی و آلوی بخارا
و گل سرخ براد وئیهٔ تبرید افزوده بدهند و اگر سرفه لاحق باشد خطمی خبازی داخل سازند روز دوم مسهل لعاب بهدانه و اسپغول شربت نیلوفر و بحسب حاجت شیرهٔ مغز تخم کدو بیفزایند
و لعاب ریشهٔ خطمی از پیچش الهی نیاز زده و استاد در نسخهٔ مذکور بعد مسهل تخم کاسنی نیز میدادند و اگر از امراض صدر مثل ضیق وغیره یار باشد سپستان اصل السوس گل بنفشه
گاوزبان هموزن منقی در مسهل داخل سازند و ملینات قبل از شانزدهم دادن ممنوع ست و غب خالصه زیاده از چهارده روز نمی ماند اگر باقی ماند غیر خالصه باشد پس از پانزدهم
شیرهٔ اصل السوس عنب الثعلب افزایند و پس از آن در مسهل ملینات و سنا نیز اضافه کنند **سویدی** مینویسد که ضماد گل کدو نافع کرب و التهاب حادث در حمیات
صفراوی مجرب منست و شرب ماء القرع بانبات و کذا ترشی ترنج و کذا آب غوره و کذا آب هندوانه و اکل جرم آن و کذا النقوع مشمش خشک و کذا گل نیلوفر و کذا گل بنفشه
اکثر طین نیز ست و کذا آب لیمون و شربت آن که مسکن قی نیز ست و کذا خیارشنبر و کذا سپستان که انفع ادویه حرقت البول ست و کذا تخم کشوث که مفتح سده است

وکذا اسیوق قرع وکذا الیست جو و ضماد و شرب صندل سفید و فرش برگ و شاخهای خلاف وکذا قصب فارسی در خانهٔ صاحب تپ و تغذیه بزرده خیار
وکذا اسفاناخ که افضل اغذیهٔ صاحبان حمای صفراویست بعد چهار دهم و شربت حقنه تخم اسفاناخ هر واحد نافع حمای صفراویست انطاکی در تذکره خود
میفرماید که غب یا خالصه باشد و او آنست که یکروز نوبت کند و روز دیگر زائل شود و یا کثیر المادة سریع التحلل باشد و او آنست که هر روز آید و یا لازمه بود
و او آنست که منفصل نشود و اغبیا از اهل این صناعت قسم دوم را مرکب از دو غب مینامند و چنین نیست و ازین معلوم شد که حکم کلی در حمی که هر روز آید
بنحویکه آن بلغمی ست خطاست و همچنین حکم بمطلق زمان دوری بر انواع حمیات و عمده درین علامات خلطیه است بالجمله خالی نیست که اشعار واقع شود یا بقوت
ماده از روی کمیت یا کیفیت یا هر دو معًا یا ضعف آن و همچنین همه از علامات معلوم شود پس در اول واجبست مبادرت بتنقیه از آب و عسل و آب هندوانه
تا آنکه تلخی از دهن منقطع شود و آب در ان شیرین گردد بعد ازان در پنج اقسام باقی خالی نیست که طبیعت نرم باشد یا نه و در صورت اول سکنجبین بمای الشعیر
و عناب و شربت آب انار و ماء القرع بشربت نیلوفر یا بنفشه کفایت کند و در صورت ثانی تمر هندی و آلو و گل بنفشه افزایند و مطبوخ را نجیا شیر خشت و ترنجبین
و شربت ورد صاف کنند این مجموع در سه اقسام اول خصوصًا در قسم سوم و آنچه ازین ادویه میسر شود در قسم اخیر سیما در قسم سوم نیز واجبست مبالغه در تبرید
در هفته اول بخوف انتقال این تپ بسوی دق و اکثار از آب [illegible] بعد هفته مذکور و گفته اند منع آن اصلا اولا و این احکام بسبب اقسام غب بتغیر میشوند
چنانکه گفتیم بعده فصد بعد تلیین و نضج نه قبل آنها جائز بود هرگاه علامات امتزاج ماده آن با خون ظاهر باشد والا غب خالصه بشطر الغب منتقل شود و چنانکه
محرقه بتشنج یا دق انتقال مینماید هنگام تقلیل تبرید و واجبست تازگی بدن با دهان بارده مثل روغن کدو و بنفشه و مورد و بفرش گلها و قرب آب
و لباس مصقول و غسل دست و پا بآب سرد و استنشاق و طلا بمورد و صندل که هر دو در سرکه و گلاب و آب کدو تر کرده باشند خصوصًا که تپ با صداع
باشد و گاهی حاجت باستعمال کافور افتد چون اتفاق اسهال شود با شدت حرارت والا آب خلاف و زرشک اکتفا نمایند و هرگاه قوت در ذوب
ساقط شود استعمال مسلوقه ها از راحت جائز بود خصوصًا در سردی والا اطریه یا مزوره آلو و خرفه کفایت باشد و کدو را با سرکه در ینجا فائده اعظم
و این دوا از تراکیب من مجربست صنعت آن سنای مکی گل بنفشه سپستان عناب هر واحد اوقیه گل سرخ تخم کاسنی مغز تخم کدو و خیار هر واحد
نیم اوقیه همه را در چهار صد درم آب بپزند تا پنجاه درم بماند پانزده درم خیار شنبر و بست درم ترنجبین مالیده صاف نموده استعمال کنند و سه مرتبه تکرار
آن نمایند پس اگر از اقسام اول یا محرقه باشد بعد ازان این حب بقدر یک مثقال با شربت بنفشه و آب تمر هندی صنعت آن صبر سقوطری
پوست هلیله زرد هر واحد یکجزو سقمونیا گل سرخ مصطکی انیسون کتیرا هر واحد نیم جزو بماء القرع یا خلاف حبها سازند و بتکرار استعمال کنند اگر تپ
زائل نشود و این از مجربات ما و عدیم النظیر است صفت ممسک الارواح که هنگام سقوط قوی از تواتر حمیات بکار آید و باقی احتراق و فتور و خفقان
وانچه بدماغ از تکایت تپ حاصل شود و لاغری و ادبار قوت شائبه زائل کند گلاب عرق بید عرق نعنع هر واحد یکجزو که مجموع پنجاه درم باشد در آن
مصطکی در اینه و بادیان هر واحد یکدرم بجوشانند تا نصف بماند صاف کرده در هر رطل این شربت سیب و شربت بنفشه و شربت ورد خوشبو
هر واحد سه اوقیه داخل کنند و بقوام آورده استعمال نمایند صفت نقوع که در اخر حمیات مستعمل میشود و آنرا استاصل میسازد و ایضًا از مجربات ما
پوست هلیله زرد و هلیله سیاه هر واحد اوقیه سنای مکی گاوزبان تخم کاسنی شاهتره زرشک کشنیز خشک هر واحد نیم اوقیه بکوبند و با مثل نصف آن هر واحد
از مویز منقی و انجیر و سپستان تر کرده بعد شش ساعت ازان بنوشند و بعد چهل و هشت ساعت تبدیل آن نمایند بعد ازان در حمام داخل کنند و بسیر دو ماز
و عدم اقتیاع گل سرخ سوده بسرکه سرشته مالش کنند و بعد آن بحناء و عصفر بسرکه سرشته و کشنیز سبز پر دست و پا خضاب نمایند و راحت لازم گیرند مثل تخم ریحان
و بزر قطونا و تخم خرفه و از مجربات شربت آب قطا لنکر در غب ست و تعلیق زعفران و مرجان و تجربه موی بکر و خر [illegible] حیض اول [illegible] در غب میفرماید
که تنقیه صفرا نمایند بمسهلات مع اصلاح اغذیه و تبرید چنانکه در علاج دموی مذکور شد مع مبالغه بماء القرع و سکنجبین و آب هندوانه و تمر هندی [illegible]
وانچه اختصاص بغب دارد قرص بنفشه بماء القرع و ماء الشعیر و آب تمر هندی با نجیا شیر خشت و کذا شربت لیمون و طبیخ [illegible] و کذا صبر [illegible] و فرش [illegible]

وصفصاف وبرگ نی فارسی نمایند وبزورذی لعاب مثل تخم مرو واسپغول بنوشند وانچه تجربه کرده ایم قی کردن بهندوانه وآب عسل ست پس استعمال شربت درا
وبنفشه بسکنجبین واین علاج بعینه برای محرقه نیز هست قرشی وسدید کازرونی مینویسند که اگر با غلبه صفرا در خون کثرت یابند فصد بتعجیل نمایند یعنی در ابتدا
بکنند بلکه بعد اندک نضج وتنقیص صفرا بحقنه ملینه واخراج خون اندک نمایند وخصوصاً اگر غیر خالص باشد ودر ایام اول سکنجبین ساده وشربت نیلوفر دهند واگر
تشنگی یابند باشیرهٔ تخم خیار وخرفه ومغز کدو بدهند تا تفتیح سدد وتسکین عطش وادرار وتبرید نماید وگویند که اولی آنست که مدرات را در حمیات بعد روز چهارم
استعمال کنند وبعد اندک نضج اگر احتیاج تلیین باشد شربت بنفشه ونیلوفر وهمچنین شربت دینار یا مکی با ذلال هر دو یا شربت آلو ولعاب اسپغول یا شربت لیمو
بشربت نیلوفر یا بنفشه یا حماض یا نیلوفر یا سیب بنوشانند وشربت سیب ولیمو وحماض وقتی باید داد که تپ با ضعف قلب ومعده باشد یا نقوع حامض
یا حلو بشکر یا شربت بنفشه یا نیلوفر بدهند واولی آنست که در دادن نقوع تاخیر دو سه روز نمایند زیرا که در نقوع قوت اسهالیه هست وایضاً دران غذائیت
یا آب انارین بشربت بنفشه واولی آنکه بشربت ورد مکرر یا بهلیله دهند زیرا که آب انار اسهال بالعصر میکند پس واجبست که انچه با وی جمع کنند ایضاً مسهل بالعصر باشد
نه ملین مثل شربت بنفشه بلکه مانند شربت ورد ویا تمرهندی در آب گرم مالیده با شکر یا شربت بنفشه دهند واین اولی ست بهر آنکه شربت بنفشه مصلح تمرهندی ست
واین نیز اصلاح آن مینماید وآب هندوانه بشکر یا سکنجبین بغایت نافع وماء القرع نیکوست واولی تاخیر آب فواکه تا روز ششم وهفتم ست واین وقتیست
که بدان ارادهٔ تلیین قوی واسهال باشد بجهت آنکه خوف آنست که غب خالصه بغیر خود منتقل گردد اگر در ابتدا کثرت آب فواکه نمایند وتلیین طبیعت هر روز دو
مجلس بفتیله وحقنه لین کنند اگر طبیعت با شربهٔ مذکوره نرم نگردد ودر آخر روز ودر شب هنگام احتیاج با شربه اضافه نمایند مدرات مثل تخم خیار وبادرنگ وخصوصاً اگر
تپ با تشنگی باشد وهرگاه عطش افراط کند شیرهٔ تخم خرفه تنها یا مغز تخم کدو یا تخم خیار با سکنجبین ویا شربت آلو بدهند وگاهی در تپ صفراوی خصوصاً خالصه احتیاج
بخورانیدن کافور در بعض اشربهٔ مذکور افتد واگر در انجا غثیان وقی باشد آب زلال تمرهندی با شکر ویا ترنجبین دهند وگاهی برای تلیین ریوند چینی اضافه میکنند ودر
فعل قویتر میگردد ویا شربت نیلوفر وسکنجبین واگر با مثل این اشربه شربت دینار افزایند نافع‌تر باشد ویا نقوع از تمرهندی چهل درم عناب ده عدد گل نیلوفر
پنج عدد بنفشه سه مثقال خیسانیده در آب آن بیست درم ترنجبین سفید حل کرده نیم درم ریوند چینی افزوده بنوشانند اگر طبع قبض بود یا شربت تمرهندی یا
شربت آلوبالو دران حل کنند واگر طبیعت بسیار نرم باشد که موجب ضعف گردد پس شربت حماض یا شربت انار ترش منعنع یا سکنجبین ساده دهند وگاهی این
قوابض نزد قبض طبع وامثال آن اگر معده ضعیف مسترخی باشد استعمال میکنند وتلیین طبیعت دران هنگام بحقنهای لینه وفتائل مسهله مینمایند پس اگر قی
وغثیان بمثل شربت انار منعنع منقطع نشود دیگر ندر طباشیر وسماق وکشنیز خشک وزرورد باریک سائیده بشربت سیب استعمال کنند وگاهی نزد شدت
غلیان صفرا والتهاب آن درین کافور افزوده میشود ومسهلات نقوع مقوی مثل شیرخشت در ریوند ویا آب انارین بهلیله دهند وهلیله را قبل از نضج تام [illegible]
ندهند چنانچه شیخ فرموده که آن مسدد ومقبض بعد اسهال ست وایضاً اگرچه آن مسهل صفراست لیکن دران یبس وتجفیف بسیارست وازان خوف [illegible]
پس احسن درین تپ ترک آنست ویا چهل درم شربت ورد مکرر با بیست درم سکنجبین با آب بسیار سرد بدهند که مسهل بالعصرست ویا مغز خیارشنبر بشربت بنفشه
وروغن بادام شیرین دهند خصوصاً اگر با تپ سرفه وخشونت در سینه باشد ویا تمرهندی ومغز خیارشنبر در آب گرم مالیده شکر وروغن بادام داخل کرده یا
شربت بنفشه عوض شکر کنند واندک ریوند افزایند وگاهی ترنجبین یا شیرخشت اضافه میکنند واگر تپ صفراوی غیر خالص باشد گلقند افزایند واولی آنست که
تاخیر مسهل تا نضج کنند الا آنکه صفرا متحرک هیاج باشد با وجود آنکه خطر استفراغ قبل از نضج در غب واعراض صفراوی کمتر از آنست که در غیر اوست ودر روز نوبت وخصوصاً
که روز بحران روز نوبت افتد مثل هفتم ویازدهم استفراغ نباید کرد واولی ایام برای استفراغ هشتم ودهم ودوازدهم وشانزدهم ست واما در روز ششم خطر عظیم ست
زیرا که گاهی دران بحران ضعیف الردی متقدم می افتد چنانکه در روز هشتم بسبیل تاخیر اتفاق افتد الا بحران روز ششم ردیست بهر آنکه قبل از انتها بود پس اگر دران روز
اتفاق مسهل شود غالباً هلاک کند وخصوصاً اگر مسهل قوی ومواد بسیار باشد اغذیه باید که تاخیر غذا دو یا سه روز نمایند ودر اشربهٔ مناسبه اقتصار ورزند وبعد
ازان ماء الشعیر یا شیرهٔ مغز نان در آب سرد تر کرده ویا شیرهٔ پست جو خصوصاً اگر با غثیان باشد هر کدام ازینها با شکر یا شربت نیلوفر بدهند مگر آنکه ضعف

در نبض یابند که دران هنگام شوربای بچهٔ مرغ واجب بود و اگر ضعف مدرک نشود بماء الشعیر و مانند آن بدون بچهٔ مرغ غذا سازند و هرگاه ضعف بسبب
مرض در انتها یا قریب بانتها باشد و شوربای بچهٔ مرغ دهند در معده فاسد گردد بسبب اشتغال طبیعت دران هنگام بدفع مرض از غذا و کرب آرد و تشویش فزون نماید
و بدان تقویت معتدبه حاصل نشود پس هرگاه تب خفت پذیرد و اشتها بجنبد مزورهٔ انار دانه یا آلو یا زیرباج یا لیموئیه یا اسفاناخ یا خرفه یا ملوخیه یا بقلهٔ یمانیه
دهند و اینها در روغن بادام شیرین بریان کنند و بسرکه یا آب لیمو ترش سازند اگر سرفه نباشد و بعضی کسان قناعت بمزورات نکنند بلکه محتاج بچوزهٔ مرغ در ایام
ابتدا باشند بلکه در روز نوبت و ایشان متحمل بدن اند و اما غیر ایشان را غذا در روز نوبت و در حالت قبض طبیعت نباید داد
ادویهٔ موضعیه بتسکین صداع ایشان و تنویم آنها بچیزهائی باید کرد که در علاج صداع حار و در سهر که بسبب حرارت بود مذکور شد مثل خشخاش و بنفشه و نیلوفر
و مانند آن و ترطیب زبان ایشان بدانچه در جفاف اللسان گذشت مثل لعاب بهدانه و اسپغول و مغز خیار و تبرید جگر ایشان بنهادن خرقهٔ مبلول بگلاب
و آب کاسنی یا آب خیار یا اندکی سرکه بر محل جگر نمایند و گاهی اندک کافور دران اضافه کرده میشود و شستن دست و پا بآب گرم و آب سبوس گندم برای ایشان نافع
بود بجهت تسکین صداع و کشیدن ابخرهٔ متصاعده بسوی دماغ ایشان و واجبست که در ابتدای نوبت بآب گرم و سکنجبین قی کنانند و در وقت شدت حرارت
شیرهٔ بذور بارده بشربت آلو یا سکنجبین استعمال کنند و نزد ابتدای عرق ادرار عرق ایشان از سکنجبین بآب هندوانه یا بآب سرد یا بشیرهٔ تخم خیار نمایند و عرق را صحیح
کنند تا ادرار او زیاده گردد و در مسکن آب بپاشند و دران حرارات آب زیاده کنند و نزد ایشان از فواکه سیب و امرود و به و زعرور و خیار و از ریاحین برگ مورد
و برگ بید و اوراق اشجار بارده خوشبو مثل برگ سیب و ریحان بران آب پاشیده و از گلها گل سرخ و نیلوفر و گل بنفشه بدارند و جمیع لخلخهای بارده خوشبوها
مرتب از گلاب و آب خلاف و نیلوفر و آب مورد ببویانند و اندک سرکه دران افزایند الا اگر بیخوابی باشد قریب سرکه نگردند و گاهی حقنه بمثل آب هندوانه یا آب خیار
ایشان را انفع کند **بعض متاخرین** دستور العمل علاج تب صفراوی چنین نوشته اند که اول مسکنات مثل شربت بنفشه یا شربت نیلوفر یا شربت
گاوزبان در عرق شاهتره و عرق نیلوفر و عرق کاسنی حل کرده خاکشی پاشیده دهند و یا از روز اول تب شربت نبات و آب گلاب و عرقیات ادویهٔ مسکنه
دهند و یا شوربه کنند یا از شیرهٔ کاهو یا شیرهٔ خرفه یا شیرهٔ مغز تخم کدو بشرط تشنگی بسیار و گرمی زائد بیفزایند و شربت انار داخل کنند و بعد چهار روز اگر
تب و تشنگی تسکین یابد و منضج صفرا خواهند نقوع دهند تا زود نضج یابد اگر سرفه و نزله نباشد آلو بخارا از شک تخم کاسنی گاوزبان شب در آب تر کرده صبح مالیده
صاف نموده شربت بنفشه حل کرده خاکشی پاشیده دهند و اگر تب و تشنگی ساکن نشود تا هفت روز لعاب بهدانه و شیرهٔ مغز تخم کدو و شربت بنفشه
ادویهٔ مسکنه دهند که همین انضج خواهند داد و تا چهار روز چنانکه مسهل مهلک ست دوای قوی نیز ممنوع ست مگر در یرقان بشرکت کبد که بحران او
روز چهارم ست تخمص آلو و تمر هندی و آب کدو و آب کاسنی و آب تربوز و غیره جائز داشته اند اما هرگاه غلبهٔ صفرا بود و تب یکروز درمیان یا هر روز
آید شیرهٔ تخم خرفه شیرهٔ تخم کاسنی هر یک شش ماشه سکنجبین دو توله داخل کرده دهند و در شدت تشنگی و احتراق تبرید زیاده کنند و شیرهٔ خیارین و شیرهٔ
تخم کاهو و لعاب اسپغول بیفزایند بلکه قرص طباشیر کافوری سه چهار ماشه نیز دهند و اگر اسهال بود قرص طباشیر قابض هم بدهند و در مهرهٔ
کدو آب کاسنی سبز مروق و سکنجبین نیز خوبست و برای اخراج صفرا قرص طباشیر ملین و شربت ورد مکرر و شربت دینار بحسب تقاضای وقت و مزاج دهند و غرض
تا روز هفتم که روز بحرانست تسکین مزاج نموده باشند و در بین اثنا اگر خود بخود اسهال شود قرص طباشیر افیونی چهار ماشه و کشنیز خشک چهار ماشه و کاهو قدری
و تخم کاسنی بریان شش ماشه و شربت حب الآس یا شربت بهی یا رب آن دو توله دهند و در صورت بودن سرفه ترشی موقوف دارند و بهدانه سه ماشه
و اصل السوس چهار ماشه در نسخهٔ منضج سازند بالجمله بعد از هفت روز که روز نوبت نبود مسهل از مغز فلوس شش توله و تمر هندی سه توله با لعاب اسپغول دهند
و اگر قوی خواهند ترنجبین و شیرخشت هر یک چهار توله افزایند و اگر در شدت گرمی و تشنگی در آب کدوی مشوی و شیرهٔ تخم خیارین یکی توله مغز فلوس تمر هندی
مالیده نیز میدهند و بعد از نقای ماده اگر حاجت شود برای تسکین حرارت زائد ماء الفرع با شربت نیلوفر یا سکنجبین یا قرص کافور دهند که برای تسکین
صفرا و بیجان آن نافعست و مزیل حرارت و مسکن تشنگی و همچنین ماء الخیار و آب تربوز و آب کاسنی درین باب با شربتها و قرصهای کوره نافع بود و اگر روز اول تب

روز ششم بود مسهل بعد زوال نوبت و تسکین بعد سه چهار ساعت دهند لیکن مسهل روز نوبت گاهی مضر و گاهی مهلک است و اگر غب دائم و لازم باشد گاهی
بود بعد سوم روز و بعد تسکین حرارت و عطش منضج بطور طبیخ نیز جایز است بنفشه نیلوفر کاسنی هر یک ماشه خیسانیده یا جوشانیده نبات یک نیم توله خاکشی چهار ماشه
داخل کرده دهند و اگر منظور باشد که هم تسکین تپ شود و هم نضج ماده حاصل آید کدام شیرهٔ مناسب یک روز مثل شیرهٔ کاهو یا شیرهٔ مغز تخم تربوز یا شیرهٔ تخم
خیارین خشخاش ماشه نیز آمیختن جایز است از روز پنجم منضج صرف دهند و بعد از گذشتن هفتم روز بحران بدستور مسهل بدهند و در میانه روزهای مسهل تبرید یا منضج
باید داد بحسب تقاضای حال بیمار و اگر غب غیر خالصه باشد در ادویهٔ سابقه بادیان و گلقند افزایند تا بلغم نیز نضج یابد و اگر عطش بود خیارین هم افزایند و غذا
کهچری یا آش جو یا کدو دهند **ایضاً** بعضی علاج آن بطریق کلی و دستور العمل چنین نوشته اند که تا روز سوم شیرهٔ مغز تخم کدو با لعاب اسپغول و شربت نیلوفر بدهند
و در روز چهارم شیرهٔ تخم کاهو و خیارین عوض تخم کدو نمایند و روز پنجم که روز نوبت است مسکن باید داد و بجای شربت سکنجبین کنند و در روز ششم که روز سکون است فی الجمله تحریک
مناسب است شیرهٔ مغز تخم هندوانه و کاسنی و خیارین عوض تخم کدو کنند و درین روز مسهل جایز نیست که خطرناک است و روز هفتم که روز نوبت اول بحران است بجای
تخم کاسنی و خیارین شیرهٔ مغز تخم کدو و هندوانه دهند و درین روز بهیچ وجه تحریک جایز نیست و روز هشتم مسهل از فلوس خیارشنبر و ترنجبین و شیرخشت و آب
تمر هندی و خمیرهٔ بنفشه و گلقند با عرق کاسنی و نیلوفر و روغن بادام بنوشانند و روز نهم شیرهٔ تخم کاسنی و مغز تخم کدو و لعاب بزرقطونا و شربت نیلوفر و عرق
بید مشک بخورانند و سکنجبین بعد مسهل درین روز بسبب خوف حدوث تشنج مناسب نیست و روز دهم مسهل روز هشتم بدهند و روز یازدهم که روز انذار و روز ذات نوبت است
فی الجمله تحریک در مواد برای استعداد دفع بروز بحران آینده ضرور است شیرهٔ تخم خیارین بدهند و باعتبار ضرورت تسکین شیرهٔ تخم کدو با لعاب بزرقطونا و برای تسکین حرارت
مسهل و اخراج بقیهٔ ماده از مسهل با شربت انارین و یا شربت نیلوفر و عرق کاسنی و بید مشک دهند اگر بقیهٔ تپ باقی باشد روز دوازدهم نیز مسهل روز هشتم بدهند
و روز سیزدهم هر چند روز نوبت است درین روز بقانون مقرر تسکین ضرور است ولیکن چون تنقیه شده از تحریک ضرری متصور نیست و از برای استعداد تحریک روز چهاردهم
که روز بحران حقیقی این تپ است فی الجمله تحریک ضرور است شیرهٔ تخم کاسنی و خیارین با لعاب بزرقطونا و شربت نیلوفر بدهند و روز چهاردهم که روز بحران است
و استعمال محرک بهیچ وجه تجویز نیست شیرهٔ مغز تخم کدو و هندوانه با لعاب بزرقطونا و شربت بنفشه و عرق بید مشک یا بید ساده بدهند و روز پانزدهم باعتبار آنکه
بعد از بحران انسب اعانت بر دفع بقیهٔ ماده که باقی مانده و از تحریک طبیعت دفع نشده محرک باید پس شیرهٔ خیارین و لعاب اسپغول و سکنجبین داخل نمایند و اگر تا پانزدهم
تپ زائل نشود در شانزدهم باز آن مسهل دهند و بعد از شانزدهم حکم حمیات مرکبهٔ صفراویه دارد بعلاج آن باید پرداخت

علاج غب دائره

هر چه در علاج کلی حمیات صفراوی نوشته شد بعمل آرند و روز نوبت غذا ندهند و در آغاز نوبت قی بسکنجبین و آب نیم گرم کنند و اگر در وقت شروع لرزه تشنگی غالب بود
آب گرم جرعه جرعه بنوشانند و بعد رفع لرزه و سرما آب سرد بدهند و سکنجبین درین وقت نیز مناسب است و چون تپ فرود آید پاشویه فرمایند و پا بها در آب گرم نهند و بمالند
تا بقیهٔ حرارت از سر فرو کشد و عرقی که آید از پارچه نشف کنند تا ماده از راه عرق مندفع گردد و در ابتدای نوبت خواب نباید کرد و روز راحت اشربهٔ مطفیه مثل شربت آلو
و تمر هندی و نیلوفر و لعاب اسپغول و ماء الشعیر بنوشانند و اگر حاجت بسیار باشد قرص کافور دهند و اسهال صفرا بماء الفواکه مثل آب آلو و تمر هندی و آب انار
مع تخم آن افشرده و شربت ورد مکرر و شیرخشت و مانند آن که در آن تلیین اندک مع تسکین مفرط باشد باید کرد و غذا مزورات ترش معمول از تمر هندی و مشمش و انار
و ... و از بقول بارده مثل کدو و کاهو و کشنیز سبز و خرفه و اسفاناخ سازند و گویند که آب کاسنی سبز با سکنجبین یا شربت دینار مجرب است و آب تمر هندی با نمک
بیوم راحت ... بدهند یک روز نوبت انفع است و اگر پراسپ که ... بقدر چهار سرخ در گلوری پان نهاده قبل از آمدن لرزه بیک گهڑی بخورند
برای دفع لرزه مجرب نوشته ذکر بعضی مرکبات نافع تپ صفراوی از مطب اساتذهٔ کرام لعاب اسپغول شیرهٔ مغز تخم کدوی شیرین هر یک شش ماشه
در عرق کاسنی و عرق عنب الثعلب و عرق شاهتره هر یک پنج توله بر آورده شربت نیلوفر دو توله داخل کرده خاکشی پنج ماشه پاشیده بنوشند و گاهی [illegible]
و عرق عنب الثعلب و عرق شاهتره شیرهٔ خیارین و لعاب بهدانه ساییده و عرق بید ساده کرده میشود و گاهی بجای خیارین و عرقیات شیرهٔ کاسنی داخل کرده

دیگر تبرید آلو بخارا ده دانه بعرق شاهتره ده توله دست مالیده لعاب اسبغول یکتوله نبات یکنیم توله داخل کرده خاکشی چهار ماشه پاشیده بنوشند دیگر آب تمر هندی
سه توله شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ مغز تخم کدو هریک شش ماشه لعاب بهدانه سه ماشه گلاب چهار توله گلقند دو توله بدهند دیگر سکنجبین لیمونی سه توله بعرق عنب الثعلب
هفت توله گلاب چهار توله حل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده بنوشند و گاهی شربت لیمون دو توله و بجای عرق مکوه عرق شاهتره ده توله عرق کیوره چهار توله
کرده میشود دیگر بعد مسهل لعاب بهدانه شیرهٔ تخم خیارین شربت بنفشه اسبغول پاشیده و گاهی تخم خرفه شش ماشه خمیرهٔ بنفشه دو توله عوض شربت بنفشه میکنند
و گاهی بعد مسهلات آب تمر هندی سه توله شربت نیلوفر دو توله خاکشی پنج ماشه عوض شربت بنفشه و اسبغول کرده میشود دیگر خیسانده گل سرخ گل بنفشه
گل نیلوفر هریک شش ماشه خیسانیده صاف نموده شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ خیارین هریک شش ماشه نبات دو توله داخل کرده بنوشند دیگر عنب الثعلب هفت ماشه
گل بنفشه شش ماشه گل نیلوفر هفت ماشه اصل السوس چهار ماشه خطمی خبازی هریک پنج ماشه شاهتره شش ماشه تخم خیارین کوفته نه ماشه در آب گرم تر کرده صبح
مالیده صاف نموده نبات خاکشی داخل کرده بنوشند دیگر مسهل حمای صفراوی فلوس خیار شنبر شش توله ترنجبین چهار توله آلو بخارا ده دانه گلقند چهار توله
بعرق بادیان عرق شاهتره عرق عنب الثعلب هریک ده دام مالیده صاف نموده روغن بادام شش ماشه داخل کرده بنوشند غذا دو پهر نخود آب شب شله و تا دو پهر
بجای آب عرق شاهتره عرق کاسنی عرق مکوه هرچه مناسب دانند دیگر فلوس خیار شنبر شش توله تمر هندی چهار توله شکر سفید چهار توله بعرق شاهتره بیست و پنج
توله مالیده صاف نموده روغن بادام داخل کرده بنوشند دیگر برای مراقی با رطوبت دهان گل بنفشه گل نیلوفر عنب الثعلب تخم کاسنی بیخ کاسنی بیخ
بادیان هریک شش ماشه مویز منقی دو توله خطمی خبازی گاوزبان اصل السوس هریک شش ماشه تمر هندی دو توله شب خیسانیده صبح خام مالیده گلقند
داخل کرده صاف نموده بنوشند **ذکر بعض ادویهٔ مرکبه** مفید تب صفراوی این حب زهر مهره در تپ و قی صفراوی و تسکین حرارت معمول است زهر مهره
خطائی سائیده دو جزو مروارید صلایه کرده یکجزو هر دو را باز باهم خوب صلایه کرده حب بگلاب بسته بقدر دو ماشه بدهند حب برای تب صفراوی و لرزه
بنگ چهار جزو کافور یکجزو سائیده حب بقدر فلفل بندند و تا چهار عدد چهار گهڑی پیش از آمدن لرزه و تپ بدهند و حب الشفا معمول علویخان نیز مجرب است
دوائیکه تپ لرزهٔ صفراوی را نافع است تمر هندی دو دام در آب گرم بمالند و شکر سرخ دو دام در آن حل کرده صاف نمایند و اول اسپغول بقدر دو دام
در قدری آب انداخته بنوشند و بعد یک گهڑی شربت مذکور بنوشند و سه روز بهمین طور بعمل آرند که مجرب و ملین طبع است غذا شربت تمر هندی با خشکه یا نان
با کهچڑی مونگ دیگر بگیرند ست گلو و طباشیر هموزن و هر دو را سفوف ساخته یکماشه در تپ که با لرزه و سرمای شدید آید بدهند روز اول برطرف شود
و اگر گلوی سبز را با قرص طباشیر سائیده یا خیسانیده دهند نفع بین کنند دیگر برای تپ غب معمول اطبای هند بیخ نیم و گل و برگ ببول و اندرجو هریک
دو دام در چهار سکورهٔ آب جوشانیده شیر گرم بنوشند دیگر برای تپ گرم مستعمل ایشان آمله برگ بهنگ بادیان هر سه ادویه سائیده در شیر بز که خام باشد
بیامیزند و در هر دو کف دست و پای خوب مالش کنند تپ فرود آید دیگر شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ تخم خرفه هر واحد دو درم در آب بر آورده آب تمر هندی دو توله
افزوده اسبغول مسلم یکتوله خورده بنوشند و یا شیرهٔ برگ شاهتره و تخم کاسنی هر واحد دو درم بآب سائیده سکنجبین ساده دو توله داخل کرده بنوشند شفوف
که حمیات حاره را مجرب است قنب یکجزو تخم اسفاناخ دو جزو شکر مساوی خوراک دو درم صبح و شام بآب دیگر که تپ و لرزه را عجیب است برگ خیال و کوکنار
مساوی کوفته بیخته قبل از نوبت بدو ساعت هر قدر که در دو انگشت آید گرفته بخورند **مطبوخ آلو** که لطیف العمل است و در تپ غب جهت دفع حرارت
و تلیین شکم در حالت ضعف قوت و فصل گرما و عدم قدرت باستعمال مسهل قوی توان داد آلو بخارا بیست عدد تمر هندی ده درم هر دو را در دو رطل آب
بجوشانند که چهارم شود پس صاف کرده قند سفید ده درم آمیخته بنوشند و چند روز برین مداومت کنند **مطبوخ هندی** که برای تپ لرزهٔ صفراوی
عجیب الفعل است خس صندل سرخ کشنیز پوست بیخ نیب پدماکه گلوی سبز همه مساوی بگیرند و هر روز بقدر دو دام از این ادویه در یک سیر آب بجوشانند
تا نیم پاو آب بماند صاف کرده بنوشند در حمیات نوشته که این ادویه هریک پنج ماشه گرفته جوکوب نمایند و در سه پاو آب بجوشانند تا نیم پاو بماند صاف نموده
تپ گرم دور شود و هر جنس که از شرب شراب پیدا شود مفید بود تا پنج روز یا هفت روز بکار برند و صاحب تکمله سوای جنس جهت تپ صفراوی مفید

گفته اگر زیاده تبرید خواهند خس نیلوفر صندل سفید بیفزایند و اگر قبض مطلوب باشد دار فلفل یا زیره سفید زیاده کنند و برای رفع قبض مویز منقی اضافه نمایند و در
اصول السوس و مناسب است ایضاً گلوی سبز و سپستان پا برگ گل نیلوفر خس صندل سفید و سرخ برگ بانسه بدستور جوشانیده بدهند و اگر احتیاج تلیین افتد باید
داخل سازند یا مغز فلوس بیفزایند و اگر مریض از خوردن ادویه تلخ کاره باشد از ادویه مذکوره عرق کشیده دهند **نقوع** برای غب از مجربات حکیم علی عناب پنجاه عدد
[illegible] بیست عدد تمر هندی دوازده توله در آب تر کرده قدری از آن آب اول شب صاف کرده بیاشامند و مداومت کنند و روز نوبت غذا ندهند مگر وقتیکه مریض طفل باشد
وقت نوبت در اول روز باشد و بعد از نوبت هرگاه اشتها شود غذا برنج و شربت تمر هندی بدهند الا وقتیکه اسهال عارض شود پس بقوابض بارده مثل قرص کافور
و قرص طباشیر قابض و یاقوتی بارد و شربت صندل و امثال آن علاج کنند و در حال روز نوبت از افیون و ورق الخیال و کافور بحسب مزاج وقت غلبه ترکیب کرده بدهند
اقوال حذاق سویدی گوید که شرب آب انار ترش هشت اوقیه با دو اوقیه سکنجبین و کذا تخم خیار با سکنجبین و کذا مغز تخم کدو در حمای غب مجرب است و شرب طباشیر کذا تخم کشنیز
و کذا آب لبلاب سفید و کذا آب الشعیر و کذا لعاب بهدانه و اختلاط بزرقطونا در مشروبات و مغز دانه خیار و کذا برگ قطف بروغن بادام و اندک سرکه و فرش برگ و شاخ نرم صفصاف
در مسکن و تعلیق چشم سرطان نهری بر صاحب غب و اختلاط کدوی کوچک عربی با سرکه در غذای مریض هر واحد نافع حمای غب است و قاذر هر معدنی را چون در آفتاب
نهند و عرق کند آنرا صاحب حمای غب بلیسد که برا و زائل شود و تب بشکند **مؤلف اقتباس** مینویسد که درین تب تدبیر خفیف از آنچه در محرقه گفته شود
بکار برند لیکن چون درین تب لرزه و نوبت و آسایش میباشد پس رعایت نه چیز واجب دانند **اول** آنکه در ابتدای نوبت و در وقت شدت سرما و لرزه و اشتداد تب
هیچ قسمی از اقسام [illegible] بعد از [illegible] وقت اشتها در دادن غذا و آب سرد مختار اند و در ابتدا دادن مسهلات قویه و ملینات منع نمایند بلکه بخیار شنبر
و ترنجبین و آلو [illegible] تلیین طبع فرمایند و یا بنقوع فواکه و یا بمطبوخ که در قول ابن الیاس خواهد آمد و یا بنقوع مشمش که در قول صاحب کامل بیاید **دوم** آنکه
[illegible] او داخل کرده نوشانیده قی کنانند و سه چهار نوبت تکرار نمایند و سر مرغ از خارج [illegible]
[illegible] شربت صندل ترش و سکنجبین [illegible] هر یک دو توله
در عرق [illegible] داخل کرده [illegible] از انقضای دوره جهت درد سر و رفع بیهوشی یا شوربه کنند ضماد [illegible] مقشر
[illegible] ضماد دال ماش مقشر در شیر سائیده و ایضاً دال [illegible] کذا
[illegible] غذا یا کالک و خرفه با دال ماش پخته یا
[illegible] آنکه [illegible] روز هشتم یا دهم و یا دوازدهم [illegible]
اسهال [illegible]
[illegible] شربت [illegible] چهار توله سکنجبین ساده [illegible] ده دوازده بار اجابت طبع بفراغت شده بعضی [illegible] هر یک شش توله گلقند
و شربت [illegible] با روغن بادام [illegible] پانزده مجلس بلکه زیاده اجابت شده [illegible]
و حرارت [illegible] آمده [illegible] غذا و کم خوردن نوبت بدوره سوم رسیده و صحت تام یافتند و افضل آنست که سکنجبین را در تپهای حاره
صفراویه [illegible] استعمال نمایند بنابر آنکه این چیز [illegible] ولیکن باید که بعد از نوبت سوم آنچه که بلغم افزا بود هرگز ندهند که بیم انتقال غب خالص
بغیر خالصه و تپ بلغمی دارد و این هنگام سکنجبین بزوری معتدل [illegible] نفع عظیم کند و ساده مضر بود و الطاکی در ابتدای ظهور باری افتد بالا آب سرد از مجربات [illegible]
[illegible] و بعضی اشخاص [illegible] تا گلو نشسته [illegible] آنها بعضی در مرتبه اول و بعضی در دوم و بعضی در سوم صحت یافتند
چهارم آنکه در روزهای آسایش آب سرد بسیار و دیگر مبردات و مرطبات و حامضات مضعف معده اصلا ندهند که در وقت تغیر حرارت ضعف آوردن آنها
[illegible] زیاده گردد و چون درین تپ مجال آسایش بسیار است پس بدادن آب سرد و بسیار
و دیگر مبردات چندان دلیری نکنند [illegible] **پنجم** آنکه در قرب نوبت تن خود را پوشیده دارند و بامری مرغوب غیر مضعف مشغول نمایند و [illegible] کنند

واگر نتوانند اندکی بلین معدل صفرا مثل آب آلو افشرده امارین نه توله ترنجبین پنج توله دهند و در روز راحت نقوع فواکه و شاهتره به نسخه جامع الجوامع بدهند ششم آنکه در وقت غلبه تب و فرو آمدن لرزه اشربه سرد که مقوی قلب باشند مانند شربت نیلوفر و لیموی کاغذی و سکنجبین تفاحی لیمونی علو بخان در گلاب و عرق بید مشک داخل کرده بدهند و یا طباشیر در آن آمیخته و سکنجبین ساده و شکر تری با آب ترپز دهند فی الفور حرارت و تشنگی و کرب را بنشانند و در اختلاط باید که دست و پا را در آب نیم گرم لمحه بدارند و بنابر رفع خشکی و درشتی زبان پیوسته آلوی سیاه و یا زردالو و یا تمر هندی و یا بهدانه در دهن دارند و یا از لعاب اسبغول و بهدانه و ریشه خطمی در گلاب بر آورده لمحه لمحه مضمضه نمایند هفتم آنکه روز سیزدهم از غذا مطلقاً باز دارند و اگر ضعف بسیار بود بر کشکاب و شربت نیلوفر و آب انار معصور قناعت ورزند تا نوبت هفتمی که روز چهاردهم است بخیر بگذرد کذا فی النسخ الکبیر هشتم آنکه چون نوبت از هفت زیاده شود معلوم نمایند که غب خالص بغیر خالص مبدل گشته پس ضرور بمعالجه آن رجوع نمایند و در نضج مواد بیشتر اعانت فرمایند کذا فی اسهال الاکسیر الخفی نهم آنکه بعد از گذشتن روز چهاردهم ملاحظه فرمایند که ماده بکدام جانب متوجه است مثلاً اگر میل بأعلی بود مانند فم معده علامتش تلخی دهان و غثیان و لرزه و قلت اشتها باشد لیکن باید که اول آوگرای بنو ماش و برنج داده بقیات صفرا قی کنند بعده طباشیر سه ماشه در مربای سیب یا به دو توله آمیخته با گلاب نیم پا بدهند و اگر بأدنی و اسفل مایل بود علامتش پیچش شکم با قبض و نفخ دال بود پس تنقیه بمسهلات مرکبه نمایند و اگر میل بحدب جگر بود علامتش احساس ثقل بسیار بجانب راست در شکم بود و ماندگی در دو پس بمدرات بارده ادرار نمایند و بر خلاف جانب میل ماده هیچ یکی را دفع ننمایند که آن باعث ضعف و آفت عظیم میگردد کذا فی الاکلیل فائده بدانند که بعد از نضج و تنقیه ماده جهت تحلیل باقی آن در حمام معتدل برند در روز راحت که نفع عظیم دارد تا دو سه روز بلکه یکهفته متواتر قرص طباشیر لین سه ماشه در شربت کشوت ملو خیان یکنیم توله با مروق کاسنی و مکوه هریک هفت توله شربت بزوری معتدل چهار توله بدهند کذا فی المفتاح ابو سهل گوید که گاه استفراغ کرده میشود ماده حمای غب را باشیای مدر صفرا ببول اگر حرکت آن بسوی جگر باشد و استفراغ کرده میشود بقی اگر حرکت آن بسوی فم معده بود و بر فم معده ریزد و استفراغ کرده میشود باسهال از حقنهای لینه اگر حرکت او بسوی امعا باشد و استفراغ کرده میشود بعرق از مروحات اگر حرکت او بسوی ظاهر بدن باشد و گاهی تطفیه کرده میشود سوء مزاج حمای غب را بچیزیکه تطفیه آن بالطبع کند مثل کاهو و کشک شعیر و شرب آب سرد و گاهی تطفیه آن بچیزی کنند که مطفی او بالعرض باشد مثل چیزیکه استفراغ ماده حار یابس او کند زیراکه هرگاه استفراغ کنند بدن سرد و تر گردد و گاهی اطفای آن بچیزی کرده میشود که جامع هر دو امر باشد مثل استحمام بآب گرم واستعمال روغن سرد در حمام تبرید و تلیین اعضا کند که تب تخفیف آن و لذع آن کرده است و باید که استعمال کنند از ین اشیا آنچه مریض خواهش آن کند و آنچه معتاد آن بیشتر باشد پس اگر شهوت معتاد او باستحمام در یکروز دو مرتبه باشد اجازت آن دهند و اگر صاحب تب عفنی شراب قبل از نضج ماده تب بنوشد حمی زیاده و قوی گردد لاسیما غب بجهت آنکه شراب ماده تب را زیاده کند و تذویب و ترقیق آن نیز نماید پس سدد زیاده گردد و هرگاه بعد نضج بنوشند نفع کند از جهت آنکه آب را که بدان ممزوج سازند بسوی اعضا برساند پس تبرید و ترطیب آنها کند زیرا که آب تنها عسر النفوذ است و از جهت آنکه تحریک استفراغ ببول و عرق کند و از جهت آنکه تقویت قوت کند و از جهت آنکه غذای بدن شود و باید که شراب صاحب غب رقیق سفید ممزوج بآب بسیار باشد و طعام او چنان باید که کیفیت آن مبرد مرطب و کمیت او بمقدار امکان هضم مریض باشد و آن مثل کشکاب جو و زرده بیضه و ماهی رضراضی و کدو و خیار و کاهو و بقله یمانی و خرفه و چوجه مرغ و بازوهای دراج و کله پاچه جدی است پس بعضی از ینها ترطیب صرف کند چون زرده بیضه نیمبرشت و بعضی تبرید و ترطیب هر دو کنند همچون ماهی رضراضی و بعضی تغذیه و تبرید و ترطیب و تنقیه ماده تب نماید مثل کشکاب جو و لهذا این افضل چیزیست که صاحب حمای غب آنرا تناول کند بو علی سینا مینویسد واجب است که یاد دارند اصولی را که ذکر کردیم در علاج کلی حمیات عفنی از اسهال و فصد و جمیع ابواب که مراعات آن در واجب است و بنابر آن نیست و التفات نکنند بسوی قول کسی که در ابتدا مسهلات قویه و هلیله و مانند آن رخصت داده الا بصفتی که مذکور شد بلکه لازم است مبادرت در ابتدا تلیین خفیف بمثل آنکه در اینجا ذکر کردیم و بمثل تمر هندی که بقدر چهل درم شب در آب گرم تر کرده صاف نمایند و شیرخشت یا ترنجبین بدان آمیزند و یا آب انار میخوش و شکر و بمثل طبیخ لبلاب با ترنجبین و مویز منقی و یا نقوع آلو با ترنجبین یا شیرخشت یا شربت بنفشه یا خمیره بنفشه و گاه لعاب اسبغول با بعض اشربه مثل شربت آلو و ازاز و تلیین میکنند یا طبیخ عدس بلبلاب و یا حقنهای لینه مثل حقنه بطبیخ خطمی و عناب و سپستان و اصل السوس و روغن بنفشه و بعصاره چقندر و روغن بنفشه و بوره بدستور معلوم و این تلیین بحقنه و غیره وقتی باید که حاجت بدان مس کند سر آنکه صواب آنست که ماء الشعیر و مثل آن از شربات غذائیه از اغذیه و مزورات ندهند

مگر هنگامیکه تلیین طبیعت کرده باشند بدانچه مذکور شد با وجود آنکه اسهال در ابتدا در تپ غب خالصه کمتر ضرر دارد از مثل او در غیر آن و اگرچه آنرا نیز ضرر بزرگست و اگر
ممکن بود که فصد تا سه دوره نکنند عمل نمایند و کذا اگر حین خوف کنند که مرض هیجان خواهد شد فصد کنند پس آنچه از خطا واقع شود کمتر از غیر این خطا خواهد بود و دوا جلبیت که
تحریک چیزی روز نوبت نکنند مگر بضرورت و غذا ندهند مگر بزدن شرائط مذکوره و ادرار بول بشیرهٔ بزور نمایند و باید که در دو نوبت بر مریض در وقتی باشد که آن گرسنه بود
و در معدهٔ او چیزی نباشد بلکه واجبست که هر صباح سکنجبین بنوشند و بعد از آن به دو ساعت ماء الشعیر دهند در روزیکه نوبت نباشد و سکنجبین بعد از نوبت نیکوست
و همچنین نهادن پای در آب گرم تا بقا پایها حرارت را جذب کند و مستحب است که در سکنجبین خصوصاً در اواخر شیرهٔ بزور مدر باشد و یا قبل نوبت بسه یا چهار ساعت
و بعد نوبت ماء الشعیر دهند و چون تلطیف واجب گردد و این قریب منتهی باشد مثل آب انار و آب هندوانه و مانند آن بدل ماء الشعیر نوشانند و تدریج تدبیر او بروجه
مذکورهٔ سابق نمایند و هر قدر که منتهی قریب گردد تلطیف تدبیر کنند و در ایام اول بکشک جو و نان در آب سرد تر کرده یا بجفنه و یا شیرهٔ او در آب گرفته غذا باید ساخت
و گاهی از بنو ماش و عدس ساخته میشود و هرگاه طعام در معدهٔ او ترش گردد سوای ماء الشعیر بسیار رقیق چیزی ندهند و اگر احتیاج بنوشیدن آن افتد به تخم تریخ
بیخ کرفس اندران اندک قوی کنند و اگر معده سرد زیاده باشد و تپ غیر شدید و غیر خالص بود دران اندک فلفل داخل کنند حسب رای طبیب پس اگر علامات بر قرب
بحران دلالت کند بماء الشعیر و آب انار و سکنجبین اکتفا کنند و فواکه نیک برای ایشان انار شیرین و چاشنی دار و آلو پخته و خام ست و اما هندوانه چیزی عظیم النفع است
با وجود لذت آن تلیین و ادرار و کسر شدت حرارت کند و عرق آورد و دستنبویه کوچک مضرت نکند و از بقول کدو و خیار و بادرنگ و کاهو ست و بدانکه مقصود
در تغذیه صاحب غب یا ترطیب ست چنانچه در آخر آن اطراف تیهو و خروس خسی و مغز سر جدی بکسی که غثیان نباشد و زردهٔ بیضه داده میشود و یا تبرید و ترطیب
هر دو چنانچه مثل آب اسفناج میدهند و در تبرید بسیار افراط نکنند خصوصاً در ابتدا مگر آنکه التهاب شدید دریابند و یا خوف انقلاب به محرقه یا غب لازمه باشد پس هرگاه
بیمار ببحران برسد و نضج در قاروره ببینند و آن رسوب محمود یعنی سفید مستوی القوام متشابه الاجزاست پس اگر بحران در تنقیهٔ بدان از ماده غنی کند بهتر و الا دران
هنگام معالجه بچیزیکه اعانت طبیعت بدان مناسب است و ازادرار یا اسهال یا قی یا عرق باید کرد و نقیض طبیعت درین امر نکنند پس اگر میل طبیعت بدفع ظاهر انه ببینند استفراغ
بمسهل کنند و از انجمله سقمونیا بقدر یک دانگ در جلابست و یا طبیخ هلیله ثمر هندی و ترنجبین و مویز و اصول کاسنی و بادیان و خیار شنبر بدستوریکه میدانند و مختار اند
که آنرا مقوی بشاهتره و سنا و سقمونیا کنند و ایضا قرص طباشیر مسهل موافق ایشانست و این نسخه مستعمل درین صفت بگیرند پوست هلیله زرد چهار درم نبات سفید
بیست درم سقمونیا یک دانگ با آب سرد بخورند و بعد از آن معالجه بادرار نمایند و اگر در انجا حرارت مفرط و التهاب عظیم باشد و استفراغ کرده باشند در نوشانیدن ایشان
چیزی از مطفیات قویه که در تدبیر امراض حاره گفته شد باکی نیست و گاهی عوض آن بر اضمده که بر سینه نهند قناعت میکنند و اما حمام باید که قبل از نضج قریب او
نگردند و بعد از نضج و نزد انحطاط آن افضل علاج ایشانست و خصوصاً معتاد آنرا و با وجود آن خطا در ادخال ایشان بحمام قبل نضج سالمتر از مثل این خطا در غیر
غب خالصه ست و واجبست که حمام ایشان معتدل در حرارت خوش هوا رطب باشد که دران عرق برفق کنند بنحویکه قلب ایشان ملتهب نگردد و بروغن بنفشه
و روغن گل مضروب بآب مالش کنند و دران مقام اطول ندهند بلکه بسرعت بیرون آیند و معاودت موافق تر برای ایشانست لا اطالت مقام نزد خروج از حمام
در آب نیمگرم بنشینند و بقدر استلذاذ دران مقام کنند که آن موافق بود و بعده چون از آن بعد حمام خارج شوند شراب ابیض رقیق ممزوج بآب بسیار بنوشند و پارچها بپوشند تا عرق بسیار
کنند و اگر مادهٔ مرض چیزی باقی باشد از ان نضج یابد و بعد از ان با غذیهٔ سردهٔ مرطبه و بقول بدین صفت غذا سازند و بعد انحطاط از نوشیدن شراب ممزوج با آب کثیر خوف
نکنند و تدارک کنند آب با فقد اعضا بقوت شراب و مخالطت آن با آب چیزی را که در شراب از تسخین اندک باشد پس درین هنگام شراب ممزوج تبرید شدید و ترطیب کند و اگر
در انجا اعراض از عطش و صداع و سهر و غیر آن باشند علاج آنها در ذکر اعراض مذکور گردد و چون بعد بحران چیزی از حرارت لازم باقی ماند سکنجبین با بهای مدر مثل آب
هر دو کاسنی و عنب الثعلب یا سکنجبین که دران بزور مثل خیارین و اصول مثل بیخ کاسنی پخته باشند استعمال باید کرد صاحب کامل گوید که چون ظاهر شده که علاج حمای عفنی بتطفیه
حرارت و با استفراغ خلط متعفن باشد پس حمای غب محتاج بهر دو امرست مگر آنکه چون حرارت در حمای غب خالصه قوی تر و بیشتر از ماده است احتیاج در علاج آن بتطفیهٔ حرارت بیشتر
از حاجت باستفراغ ماده باشد بهر حال چون این تپ ابتدا کند باید که تلیین طبیعت باشیافی کنند که با وجود تلیین آنها تبرید نیز داشته باشند مثل آب انار ترش و تخم آن

افشرده و شکر و مثل آب آلو و تمر هندی با خیار شنبر و یا آب لبلاب که دران خیار شنبر مالیده باشند یا شکر و شربت ورد مکرر سکنجبین با برف یا با آب سرد هر واحد بقدر حاجت بنوشانند پس اگر با تپ صداع و کرب باشد باید که حقنهٔ لینه که دران ماء الشعیر و عناب و سپستان و بنفشه و نیلوفر و چقندر و خطمی و سبوس گندم و روغن بنفشه و شکر سرخ و آبکامه داخل باشد استعمال نمایند تا ماده را باسفل جذب کند و مسکن مریض سرد باشد که بران باد شمالی گذرد و اگر فصل گرما باشد و اگر موسم سرما بود در جای معتدل الهوا دارند و بعد از استفراغ روز دوم نگاه کنند اگر روز نوبت باشد آب انار چاشنی دار و جلاب با اندک تخم خرفه باریک سوده و یا آب تمر هندی مالیده صاف کرده با اندک آب هندوانه و یا آب خیار با اندک تخم خرفه و طباشیر بنوشانند و در میان نوبت بعد رفع لرزه و سرما آب سرد قوی البرودت بنوشند اگر در معده و جگر ضعف و ورم نباشد و لاسیما اگر اخلاط نضج یافته باشد چه آنرا در شکستن تیزی حرارت فعل نیک ست و حذر کنند از دادن آب سرد در وقت نوبت تپ کسی را که تپ او غب خالص نباشد یا غیر او از حمیات نائبه باشد تا آنکه نضج ظاهر نگردد و در وقت لرزه هیچ ندهند و اگر روز نوبت نباشد ماء الشعیر چهل درم تا پنجاه درم با شکر یا شربت بنفشه ده درم بدهند و بعد چهار ساعت پانزده درم تا بست درم سکنجبین ساده با آب سرد بنوشانند و انار میخوش بمکند و نباید که سکنجبین عقب ماء الشعیر دهند و نه با وی آمیزند تا آنرا از معده قبل هضم آن نافذ نکند و بدن را غذای جید نرسد و ایضاً ماء الشعیر تبرید و تنویم میکند مادام که در معده باشد قبل رسیدن آن بجگر و استحاله آن بخون و اگر مریض را سکنجبین قبل از ماء الشعیر بیک دو ساعت بدهند باک نیست که این موافق نیکوست و ایضاً بعد ماء الشعیر بچهار ساعت سکنجبین بدهند تا ماء الشعیر را از معده و امعای دقاق بسوی جگر بسهولت نافذ کند و بعد از آن بیک دو ساعت مزوره معمول بکدو یا قطف یا اسفاناخ و بقلهٔ یمانی و خبازی و بیخ کاهو هر کدام ازینها که حاضر باشد با آب انار و آب غوره و روغن بادام یا سرکه و زیت بروغن بادام یا مغز بادرنگ و خیار و کاهو و خرفه با آب حصرم و آب انار و آب آلوی تازه یا آب زرشک و مانند آن از اغذیهٔ بارده که اینها صاحب این تپ و سائر حمیات را موافق اند چنانچه بقراط در کتاب فصول خود ذکر نموده که اغذیهٔ مرطبه موافق جمیع صاحبان تپ اند و لاسیما کودکان و زنان و کسی که ارطب مزاج باشد و صبیان ارطب مزاج از جوانان اند و زنان ارطب مزاج از مردان پس ایشان محتاج اند در حمیات بترطیب زائد تا بحال طبیعی خود رجوع کنند و مع ذلک باید که اگر فصل گرما باشد اغذیهٔ ایشان ببرف سرد کنند و ازین حذر نمایند در کسیکه معده یا کبد او ضعیف باشد و در شب چیزی از شربت غوره یا آب انار و طباشیر و لعاب اسپغول و شیره تخم خرفه هر واحد بقدر حاجت با آب سرد بدهند و بران خواب کنند و روز نوبت ماء الشعیر ندهند و تاخیر غذا تا وقت انقضای نوبت یا وقت خفت آن کنند پس اگر نوبت در آخر روز باشد بدادن ماء الشعیر که بسیار رقیق باشد در اول روز باکی نیست و همواره تدبیر برین حال باشیای سرد و مسکن نمایند تا آنکه علامات نضج در بول پدید آید پس این تپ اگر خالص باشد اکثر بهفت دوره نوبت کند و هرگاه علامات نضج ظاهر گردد مریض را در حمام معتدل الحرارت داخل کنند و در خانهٔ اوسط بنشانند و آب شیرین معتدل الحرارت بران ریزند تا ماده را تحلیل کند و نضج او کامل گرداند و اگر صاحب این تپ خالصه را بحمام بعد روز هفتم داخل کنند و اگرچه علامات نضج ظاهر نشود باکی نیست لاسیما اگر مریض معتاد دخول حمام هر روز یا میان دو روز باشد یا نفس او میل باستحمام کند آنرا موافق تر بود و لیکن دخول او در حمام بروز غیر نوبت باشد و معدهٔ او خالی از غذا بود و نشاید که مریض را درانجا بسیار استعمال کنند تا آنرا ماندگی پیدا نشود بلکه غرض طبیب در ادخال او بحمام ریختن آب معتدل الحرارت بر وی باشد تا بقایای صفرا تحلیل گردد و ترطیب خشکی بدن نماید و باید که ریختن آب گرم بر بدن بتدریج باشد یعنی اولا نیمگرم پس اندک گرمتر از آن بعده آب معتدل در حرارت و بعد از آن بتدبیر که مذکور شد بپردازند و اگر نفس مریض مائل بچیزی از ماهی رضراضی یا تاریی یا بچهٔ مرغ کوچک باشد در خورانیدن او باکی نیست که آن ترطیب بدن او کنند و لیکن ماهی بطریق سکباج و بچهٔ مرغ با آب غوره و آب انار و مانند آن بپزند و اگر مریض را غثیان عارض شود و در دهن تلخی دریابد در استعمال قی بسکنجبین و آب گرم و پاک کردن معدهٔ او مضایقه نیست و لعوق شربت انار یا شربت غوره با آب سرد و گلاب بنوشند و از سائر اشیا که دران حدت و حرارت باشد از غذا و غیر آن اجتناب نمایند و سکون و راحت بعمل آرند و غضب نیاورند که این مقوی صفراست پس صاحب حمای غب خالصه چون این تدبیر استعمال نماید تپ او از هفت دوره تجاوز نکند و بسیار باشد که در چهارم و پنجم و ششم دوره منقضی گردد جرجانی و ایلاقی مینویسند که سبب حمیات عفنی دو چیز ست یکی اجتماع اخلاط عفن در بدن دوم حرارت و فساد مزاج که از عفونت تولد کند پس علاج بدفع اخلاط و تعدیل مزاج باید اما در تپ غب حاجت بتسکین حرارت غریبه و تدبیر نضج خلط و استفراغ آن بیشتر از تنقیهٔ ماده باشد لیکن اولی تر آنست که با تدبیر مزاج از تدبیر کم کردن ماده نیز غافل نباشند و موافق ترین چیزی برای آن آب انار ترش و شیرین و غیر آنست

کرده در قول صاحب کامل گذشت و شربت آلو و شربت بنفشه و مقدار پانزده درم شیره بنفشه بگلاب مالیده صاف کرده و مقدار ده درم اسپغول بشربت آلو آمیخته
ازین شربتها حرارت شربتها بنشانند و طبع را نرم کنند پس اگر با تب صداع و کرب باشد تلیین طبع بحقنه لین اولی تر باشد صفت حقنه بگیرند بنفشه و خطمی و سبوس
گندم هر یک ده درم شعیر بیست عدد سپستان پنجاه عدد کشنیز سی درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده مقدار پنجاه درم یا سه استار
ازین مطبوخ بستانند و سی درم شکر سرخ در ان بگدازند و پنج درم ... آمیخته بعمل آرند دیگر بنفشه و نیلوفر و خطمی و بابونه هر یک ده درم سبوس گندم ده درم انجیر
پنج عدد سپستان پنجاه عدد جمله را بدستور سابق بپزند و ده استار از ان گرفته ده درم لعاب اسپغول و ده درم روغن بنفشه بیامیزند و دو درم بوره ارمنی در ان
حل کرده بکار برند و اگر پنج درم ... آمیزند قوی تر گردد و اگر قوت مساعد باشد تا نخست طبع را نرم نکنند چیزی غذائی مثل ماء الشعیر و غیره نشاید داد و اگر طبع هر روز
یک مجلس یا دو مجلس اجابت کند حاجت تلیین نباشد و بعضی طبیبان گفته اند که درین تب دوائی که دران حرارت و خشونت باشد نشاید داد زیرا که ایمن نباشند
از انکه تب محرقه گردد یا برسام باز گردد لیکن هر چه تری و سردی میدارد باید داد محمد زکریا گوید که اگر قوت مساعد باشد و تب غب خالصه بود بگیرند بیست درم
پوست هلیله زرد و در آب گرم شبانه روز تر کرده بدست مالیده صاف کنند و بیست درم ترنجبین در ان حل کرده روز راحت صبحگاه بنوشند و میگوید دانگی و نیم
سقمونیا در بیست درم جلاب که بآب آمیخته باشند حل کرده بروز آسایش بدهند که تن را بیکبار از خلط صفرا پاک کند و بعد این شربت تب باز نیاید و اگر باز آید
ضعیف باشد و همچنین میگوید اگر فصل گرما باشد و بیمار از اهل نعمت یا ضعیف بود ده شب بیست درم تمر هندی و بیست عدد آلوی سیاه فربه در یک آثار آب بپزند تا نیم
گردد مالیده صاف نموده ده درم شکر آمیخته بنوشد و بران خواب کند و بامداد پیش از طلوع آفتاب کشکاب دهند و اگر از آلوی پخته و مالیده کراهت کنند
مطبوخ آلو را بکار برند و با تمر هندی در آب گرم تر کنند شبانگاه بغیر مالیدن صاف کرده شکر آمیزند و بدهند خوشتر و لطیف تر باشد و قومی گفته اند که اگر در ابتدای
مرض و در تزاید آن حاجت تلیین طبع باشد هر روز ده استار ترنجبین در آب حل کرده بدهند و اگر بدین نرم نشود پنج استار تمر هندی در آب گرم شب تر کنند
و صبح مالیده صاف نموده ده درم شیرخشت یا ترنجبین حل کرده بنوشند و جورجیس میگوید سه استار ترنجبین در آب سرد حل کرده کسی را که بتدبیر لطیف تدبیر
حاجت آید بجای کشکاب باشد و اولی تر آنست که در تبهای گرم دست از ترنجبین کوتاه دارند و اگر چاره نباشد بی تمر هندی و آب آلو ندهند و بعوض آن آنچه که ده درم
ترنجبین ... دهند و هفت درم شیرخشت دهند بالجمله ترنجبین را در تب صفراوی بدون چیزی ترش چون آب غوره و آب انار ترش و آب آلو و تمر هندی نشاید داد زیرا که مستحیل
بصفرا گردد و اگر در تب دهان خشک شود و تشنگی غلبه کند پیش از کشکاب بشربتی حرطب چون جلاب خام با آب آلو و آب تمر هندی و آب خیار ترش و ماء القرع و آب هندبا
و آب برگ خرفه و شیره تخم ... و لعاب اسپغول با شکر بنوشند و اگر دهان خشک نشود پیش از ماء الشعیر سکنجبین دهند و اگر بیمار از کشکاب کراهت کند ماء القرع مطبوخ با آب انار
بجای کشکاب باشد و نوشیدن شیره بزور بهر ادرار بول اندرین تب اوفق باشد و اصل درین تب آنست که در روز نوبت بجز شیره تخم خرفه و سکنجبین یا آب تمر هندی یا آب غوره
بشکر آمیخته یا آب انار بیدانه یا آب خیار ترش و اندکی شکر چیزی دیگر نباید داد و اگر حرارت سخت قوی باشد درین شربتها قدری طباشیر سوده آمیزند و بالجمله درین وقت بیغذا
مانند چون کشکاب و غیر آن دور دارند و روز راحت صبح سکنجبین سرد کرده خورند و بعد ده ساعت کشکاب بمار سکنجبین بعده مزورات بنوعی که در قول سابق گذشت و مزوره
ماش مقشر یا طفشیل از ماش مقشر با آب غوره بدهند و بهتر آن باشد که مزوره کدو با آب غوره بسازند و بعد آن چیزی ترش بخورند بهر آنکه کدو بسیار لطیف است اگر در معده
صفرا باشد بدان مستحیل گردد و مزوره زرشک و آلو و بنشوق مغز بادام و شکر موافق بود و سکنجبین بزوری که بروز نوبت پنجم یا ششم خورند باین صفت باید بگیرند شیره تخم خیار
و تخم خربزه هر یک بیست درم اول تخم کاسنی ده درم را کوفته در سی درم سرکه و سی درم آب بجوشانند تا بنیمه آید صاف کنند پس شیره تخمها و سی استار شکر آمیخته بقوام
آرند و کف بردارند و چون عدد نوبتهای این تب هفت باشد و این هفت نوبت در چهارده روز منقضی گردد پس نظر کنند اگر مریض تخلیط و طبیب غلطی نکرده باشد بعد از
نوبت پنجم غذا کمتر و سبکتر باید داد و بعد از نوبت ششم که روز آسایش بود و آن روز سیزدهم باشد آن روز غذا منع کنند و بر کشکاب یا آب انار قناعت نمایند تا در نوبت
هفتم بحران تمام گردد و تب منقضی شود و اگر بعد از روز چهاردهم حرارتی باقی مانده باشد سکنجبین بزوری که مذکور شد باید داد و اگر حاجت باشد اندکی ...
ابن الیاس گوید که علاج تب غب ... گونه است اول تطفیه حرارت غریبه و دوم استفراغ خلط عفن و سوم تدبیر غذای اوفق و مختار و باید که ...

هر واحد سه درم وازترنجبین وشکر سفید هر واحد ده درم بنوشند ویا تمر هندی بست درم با شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم در آب سرد حل کرده ویا جلاب از آب انار بین
مستخرج بیست اوقیه وازشکر و ترنجبین هر واحد دو درم و غذا ماء الشعیر ویا هر صباح جلاب از آلوی سیاه ده عدد وازترنجبین وشکر سفید هر واحد ده درم بدهند وبهمین تدبیر
تا روز ششم بگذرانند بعده روز هشتم تلیین طبیعت کنند بنقوع فواکه یا بمطبوخ آن یا بنقوع مشمش یا باین مطبوخ **صفت** آن سنای مکی گل سرخ هر یک پنج درم
بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم خبازی هر یک سه درم آلوی سیاه عناب هر واحد بست عدد آلوی چیلی سپستان هر واحد سی عدد همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل
آید در ان شیرخشت و ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کنند وسحرگاه بنوشند و تا آخر روز بران صبر کنند بعد ازان بماء الشعیر چهل درم غذا سازند واگر ضعف
از مطبوخ کاره باشد و بر شرب او قادر نبود شربت ورد مکرر سی یا چهل درم با سکنجبین ساده بست درم و آب صاف دو رطل بنوشد و این وقتیست که فصل تابستان
قوی و مریض را تشنگی شدید باشد والا این حقنه ملین کنند **صفت** آن سنای مکی پنج درم یا هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر واحد سه درم گل سرخ پنج درم
عناب سپستان آلوی بخارا هر واحد بست عدد سبوس گندم یک کف لبلاب یکدسته برگ چقندر یک باقه خطمی یک کف کشک جو یک کف همه را در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل
بیاید در ان خیارشنبر و شکر سرخ و شربت بنفشه و روغن بنفشه هر واحد ده درم داخل کرده در محقنه انداخته بعمل آرند و چون استفراغ بدن و تنقیه از اخلاط صفراوی کردند
تبدیل مزاج بجلابات سرد مثل سکنجبین ساده و آب هندوانه و شیره تخم خرفه با شکر سفید ده درم نمایند واگر با این تب سرفه و درد در ناحیه پهلو باشد هر صبح شربت بنفشه
و ترنجبین و شکر سفید هر واحد ده درم بنوشند و یا جلاب از تخم کاسنی سه درم و بنفشه و نیلوفر هر واحد چهار درم واز شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم و غذا ماء الشعیر
دهند واگر از تب چیزی بعد این تدابیر باقی ماند مرتبه دیگر مسهل مذکور اسهال آورند و چون تب بالکل زائل شود باید که هر صبح سکنجبین ساده ده و گلاب واحد ده درم و قرص
طباشیر ملین یکمثقال بدهند این دستور تا روز چهاردهم بست و بعد انقضای چهاردهم هر صبح شیره خرفه با سکنجبین ساده دهند واگر احتیاج تلیین باشد افتد قرص طباشیر ملین
با آب نقوع سه اوقیه ترنجبین بست درم بدهند و غذا مزوره آب انار میخوش یا آلوی کوهی یا تمر هندی با کدو و اسفاناخ یا مزوره ماش یا اسفاناخ و کدو بدهند **صفت**
قرص طباشیر ملین نافع درین تب طباشیر دو درم ترنجبین مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مغز تخم کدو هر واحد یکنیم درم کتیرا صمغ عربی خشخاش سفید نشاسته هر واحد
نیم درم همه را باریک سائیده بلعاب اسپغول سرشته قرص سازند و در سایه خشک کنند شربتی ازان یکمثقال و بدانند که از شان حمیات تسخین ابدان و تجفیف آن بکثرت تحلیل ست
و آن محتاج ست در رد او بحالت طبیعی بسوی چیزیکه تبرید و ترطیب کند پس اگر فصل گرما و سن جوانی و مزاج اصلی حار یابس و مزاج عرضی نیز بهمین باشد احتیاج تبرید
و ترطیب زیاده تر افتد تا بحالت طبیعی خود رجوع کند پس می باید که هر صبح شیره تخم خرفه چهل درم با سکنجبین ساده ده درم بنوشند و بر برف سرد کنند اگر جگر و معده
ضعیف نباشد و شربت حصرم و آب انار و طباشیر و تخم خرفه ایشان را نافع ست و چون مرض منقضی شود و تب زائل گردد و ببینند که ماده مرض منقلع شده مریض را در حمام
داخل کنند و چون از حمام خارج شوند زمانی طویل استراحت کنند تا بشره بحال طبیعی عود کند پس سکنجبین ساده ده درم بگلاب و عرق بید هر کدام که باشد ده درم بنوشانند و غذا
مزوره زرشک و انار دانه و تمر هندی با مغز بادام و شکر سفید و لحوم بچه مرغ و ماهی صغار رضراضی دهند **خجندی** گوید که هر صبح سکنجبین ساده بشربت نیلوفر نوشانند خصوصا
اگر با صداع باشد یا شربت تمر هندی یا شربت اجاص و شربت دینار و تلیین طبیعت روز فترة بآب انار بن شحم آن افشرده بشیرخشت و شربت ورد مکرر یا شربت آلو
مسهل یا نقوع مشمش نمایند و غذا ماء الشعیر یا بنه یا ماش ترش بآب فواکه حامضه و بکدو و اسفاناخ و این مطبوخ نافع این تب ست سنای مکی پنج درم هلیله
زرد سه درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک دو درم تمر هندی ده درم عناب سپستان هر یک ده عدد ریوند چینی نیم مثقال شیرخشت ترنجبین گلقند بغدادی
هر یک ده درم بدستور مقرر ساخته صباح بنوشند والا این حقنه ملینه کنند و نسخه آن همانست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن درینجا عوض تخم کاسنی و آلو
و گل سرخ و شکر سرخ و شربت بنفشه و روغن آن ترنجبین ده درم روغن کنجد پنج درم ست و وزن عناب سپستان هر یک یازده عدد جو کوفته پنج درم باقی
بدستور و چون این تب اشتداد نماید باید که تلیین طبیعت با شیافی کنند که با وجود تلیین او تبرید نیز کند مثل تمر هندی و آلو و آب هندوانه و سکنجبین یا شیره تخم کدو
یا تخم خیارین … شربت مذکوره واگر با سعال یا درد جوانب باشد هر صبح شربت بنفشه و نیلوفر دهند جالینوس گفته که حذر کنند از تلیین شکم محموم در روز …
… اگر … ضعف … یا بسبب عسر اجابت و شدت یبس او حکمی نباشد باید آب فواکه مزلقه حقنه کنند …

نسخهٔ مطبوخ قوی

نسخهٔ حقنهٔ ملین

نسخهٔ قرص طباشیر ملین

نسخهٔ مطبوخ مسهل

چون احتیاج بخورانیدن قرص کافور باشد نباید خورانید مگر بعد ظهور نضج در قاروره و بعد تنقیه و چون اراده تبرید جگر بنهادن خرقه تبرد نمایند
بعد خلو معده از طعام بعمل آرند و علی ابن زین گوید که معالجهٔ غب بمبردات شدید نکنند که آن تغلیظ ماده کند و تپ طول نماید و اورام پیدا کند سعید
ابن هبة الله گوید که چون حدوث این تپ از سخونت مزاج و خروج او در حرارت و یبوست و امتلای بدن از صفرا بود واجبست که علاج او باستفراغ
مادهٔ زائدهٔ عفنه و تبرید مزاج و ترطیب آن نمایند پس بدین سبب لازم ست که ابتدا بتلیین طبیعت بآب آلو و آب تمرهندی بشیرخشت و آب
انار ترش بشحم آنها با شکر یا با شربت ورد و دیگر بسکنجبین و برف و گلاب کنند و اگر التهاب شدید باشد و قوت قوی و امتلا بسیار بود و حال بفصد اقتضا کند
فصد مریض در روز راحت نمایند و روز دوره بر استعمال مبردات مثل ماء الشعیر قبل دوره بچهار ساعت اقتصار کنند تا مریض آنرا قی نکند و مزاج او حدت
بپذیرد و بعد ان سکنجبین و آب انار با آب سرد بنوشانند و در زمان لرزه آب انار چاشنی دار و آب تمرهندی بدهند و در زمانهٔ التهاب و شدت عطش شیرهٔ تخم خرفه
و ماء القرع بسکنجبین شکری و لعاب اسپغول با آب انار و جلاب بنوشانند و آخر روز ماء الشعیر بدهند و در شب استکثار مبردات کنند و سحرگاه قرص کافور بسکنجبین
خورانند و اگر قوت ضعیف باشد در روز راحت غذا مزوره سازند و اگر قوت بسیار ضعیف و خوف حدوث غشی در روز دوره باشد قبل نوبت اندکی از مغز نان
مبلول با آب انار ترش بخورانند و اگر قی زیاده شود رب بهی یا رب غوره دهند و اگر عرق کثرت نماید قطع آن بمالش روغن مورد کنند و اگر خلفه اسراف نماید قرص طباشیر
قابض با آب سیب استعمال کنند و شیرهٔ انار دانه برب بهی نوشانند و تبرید معده او با آب سماق و گلاب کنند پس اگر علامات نضج ظاهر شود در حمام داخل کنند و بر سر
مریض آب شیرین معتدل الحرارت نطول سازند و چون تپ مفارقت کند از بچهٔ مرغ کوچک با آب غوره یا با آب انار یا با آب انبرباریس غذا سازند و بعد سکون امر نمایند
ابومنصور گوید که جوانی را دیدم که آنرا حمای غب بود و چون نوبت چهارم آمد بالیستادم و در وقتی که مفارقت میکرد حاضر شدند و اعراض او در افزایش شروع کرد
پس مبادرت بفصد او کردم و در دو دفعه خون او بسیار بر آوردم و تپ منقلع شد و خروج تام از آن یافت و ایضا در حمای غب خالصه نظر کنند اگر مریض قوی و طبیعت
قبض و زمانهٔ تنقیهٔ او بعید باشد اسهال با آب فجل اکبار دکنند یا نقوع هلیله و غیره که از صحفه آرند یا در قول جرجانی مسطور شد بکار برند و اگر نوبت بصبح باشد ماء الشعیر
بشد و بعض شند چه اگر قریب نوبت دهند آنرا قی کنند و غذا ببقول بارد سازند و مزورانی که در آن شیرینی و ترشی باشد و نان سمید محلول در آب حصرم یا در آب انار میخوش و شکر
بخورانند و بست جو را در آب گرم ترکنند و بگذارند تا سرد گردد بعده با آب سرد شسته با شکر بنوشند و اگر غذای قوی‌تر خواهند زیرباج یا عدسیه مزوره بکدو و سرکه و شکر
و روغن بادام بلا زعفران و یا اسفناخ یا اسفاناخ و کدو بطریق مزوره و کاهو و شاخهای چقندر مسلوق بروغن بادام یا روغن کنجد شیرین یا بسماق ترش کرده یا مصلی
و با بادام سوده آمیخته و یا مزورهٔ ماهی کوچک و کدو و شاخ خرفه و یا سرکه و بادام خورانند و از لحوم اجتناب نمایند و از مغز تا خیار و بادرنگ بخورند و ماء القرع و آب هندوانه بجلاب
و سکنجبین بدهند تا تعدیل مزاج کنند و لیکن تبرید و تلطیفه بقدر حرارت حمی باید و اگر طبیعت از خود دو سه مجلس هر روز آید مسهل ندهند و سائر تدبیر بعمل آرند و بدل آبهای
مسهله آب انار میخوش بلعاب اسپغول هر شب بنوشانند و بر جگر او در شب و اوقات خواب شکم خرقه در صندل و گلاب تر کرده سرد ساخته بر نهند و وقت غذای او قبل
نوبت بشش ساعت و بعید تر از آن باشد و نه کمتر از دو ساعت مقرر سازند زیرا که اگر بقرب نوبت باشد تپ قوی‌تر و گرم‌تر گردد و در ایام راحت و بعد انحطاط حمی از جمیع اشیای
مسخن از اغذیه و تعب و سهر و حمام و نشستن در آفتاب حذر کنند و اگر تپ با التهاب و حرارت شدید باشد در نوشیدن ماء القرع یا ماء الخیار یا آب هندوانه با لعاب اسپغول
با آب انار میخوش یا جلاب تکثیر نمایند و ماء الشعیر بسیار دهند و اگر روز دراز یا در غذا کمی باشد بار دیگر ماء الشعیر بنوشانند و قرص کافور هر روز سحرگاه قبل از ماء الشعیر
بقدر دو ساعت بسکنجبین ساده بخورانند و اگر تشنگی و سوزش سخت باشد این حقنه که مسکن عطش و مطفی لهیب است بعمل آرند **صفت** آن بگیرند ماء الشعیر دو اوقیه
لعاب اسپغول یک اوقیه روغن کدو یا روغن گل خام یک اوقیه سفیدی بیضهٔ خام دو عدد همه را با هم آمیخته بدان حقنه کنند و هرگاه تپ مفارقت کند و نوبت نکند تا سه روز یا هر سه روز بسیار شد بعده گوشت
مرغ و تیهو فالیز بخورانند بعد از آن بعادت او رود کنند خجندی گوید که در وقت نوبت نقوع عناب و آلو یا نجار الشربت بیلوفر شیرین ساخته بنوشانند و استاد من گفته که
واجبست احتراز از آنکه محموم را نوبت ملاقی شود و معدهٔ او خالی باشد پس قبل از وقت نوبت بشش ساعت غذا دهند تا وقت نوبت غذا هضم شود و دو نوبت
وقت جهاد او قوی باشد و در آن وقت با غذا محتاج نبود و همچنین بست امر در سائر حمیات نائبه پس اگر غلطی افتد و غذا بقرب نوبت داده شود قی کنند با انگشت و مم

که سکنجبین در آن حل کرده باشند و بعد قی تسکین نمایند و خواب آورند و شربت لیمون یا نیلوفر یا نارنج دهند و از نوشیدن کافور و مورد در شب اجتناب نمایند زیرا که هر دو
سهر آورند و بسیار باشد که اطراف صاحب تپ سرد گردد بسبب غور حرارت آن بسوی باطن و بتحرّز حرارت غائره بسوی سر پس اطراف را در آب گرم نهند و شرب
آب سرد ترک نمایند و گاهی کبد ایشان ضعیف میگردد پس تقویت آن بشربت اصل الهندبا و گلقند کنند و تنقّل بگلقند و شربت لیمون ذهبی فرمایند

علاج غب لازمه

بدستور علاج غب دائره معالجه فرمایند اما درینجا بنسبت بغب دائره بیشتر بنضج ماده کوشند و بدادن مبردات شدیده چندان مبادرت نکنند خاصة که غب خالص
بود و تا اثر نضج ظاهر نشود تنقیه نفرمایند و در ابتداء حقنه لین یا آب فواکه و گلها و شربت بنفشه و مانند آن تحریک طبع نکنند و از حمام باز دارند و شربت لیمو و نارنج
و شیره تخم کاسنی در آب تمر هندی و آلو بخارا نافع است و یا تبرید با لعاب بهدانه سه ماشه لعاب اسپغول پنج ماشه شیره تخم کاسنی شش ماشه در عرق عنب الثعلب و عرق شاهتره و عرق بادیان
بر آورده سکنجبین بزوری یا ساده دو توله حل کرده خاکشی پاشیده بدهند و گاهی شیره خیارین نیز افزوده میشود و یا خیسانده تخم کاسنی نیم کوفته عنب الثعلب گل سرخ
گل نیلوفر هر یک شش ماشه اصل السوس مقشر پنج ماشه نبات یک نیم توله بنوشند و اگر تپ تجاوز از بیست روز نماید قرص طباشیر ملیّن سه عدد یکمثقال در سکنجبین دو توله آمیخته
بخورانند بعد از آن شیره زرشک شیره تخم کاسنی شیره تخم خیارین هر یک هفت ماشه در عرقیات مناسب بر آورده شربت نیلوفر دو توله اضافه نموده بنوشند
و اگر بلغمیت همراه باشد عوض قرص طباشیر قرص گل نمایند و اگر تپ اول روز مع سرما آید و بازلازم گردد و با نزله و سرفه باشد لعاب بهدانه شیره تخم کاهو
در آب بر آورده شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده بنوشند روز سوم شیره تخم خیارین نه ماشه بجای کاهو کنند بعد دو سه روز عنب الثعلب خطمی هر یک هفت ماشه
بنفشه شش ماشه نیلوفر اصل السوس مقشر هر یک چهار ماشه خبازی شاهتره هر یک ماشه سپستان پنج دانه جوشانیده شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه
داخل کرده بدهند و بعد دو سه روز که خلل نزله و سرفه کم شود گل سرخ تخم کاسنی اضافه کنند و روز دهم مغز فلوس شش توله گلقند چهار توله سنای مکی شش ماشه
روغن بادام پنج ماشه افزوده شربت و خاکشی موقوف کرده مسهل دهند و بجای آب عرق مکوه و غذا سه پهر شله دیگر روز تبرید لعاب بهدانه شیره تخم خیارین در آب
بر آورده شربت بنفشه اسپغول شش ماشه داخل کرده بنوشند و روز دوازدهم در مسهل گلقند یک توله سنای مکی شش ماشه زیاده کنند روز دیگر همان تبرید بدهند
بعده اگر تپ مفارقت نکند در منضج مذکور عناب پنج کاسنی مویز منقی اضافه کرده دو روز دیگر داده روز شانزدهم اجزای مسهله مسطوره افزوده مسهل سوم دهند بعده همان تبرید بنوشانند
و اگر با خلل جگر و اندک تپیج چهره باشد شیره تخم خیارین شیره تخم کاسنی در عرق مکوه عرق شاهتره بر آورده شربت بزوری بارد خاکشی انداخته بنوشند غذا شله و آب آهن تاب
نوشیدن دهند و اگر باسرفه و نرمی طبع باشد شیره تخم خرفه بریان شیره اصل السوس عرق بارتنگ بر آورده رب بهی داخل کرده بارتنگ پاشیده بنوشند و اگر با نزله و فصل گرما
باشد و بعد منضج و مسهل نکس گردد منضج مع تسکین مثل بهدانه سه ماشه جوشانیده شیره مغز تخم تربوز شش ماشه شربت نیلوفر دو توله خاکشی شش ماشه دهند باز
عناب ده دانه اصل السوس چار ماشه با بهدانه جوشانیده و بجای شربت نیلوفر شربت بنفشه داخل کرده بنوشانند بعده مسهل برعایت عوارض دهند و اگر تپ با صداع مراقی و قی باشد کشنیز
شش ماشه بعرق عنب الثعلب ده توله گلاب چهار توله اندک گرم کرده سکنجبین ساده دو توله حل کرده دهند دوم روز شیره مع تخم هندوانه شش ماشه افزایند باز
برعایت نضج عناب پنج دانه گل بنفشه چار ماشه بعرق شاهتره و عرق مکوه هر یک پنج توله جوشانیده شیره خیارین شش ماشه شیره کاهو شش ماشه
شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده دهند باز اگر تپ کم شود تبدیل شیرجات چنانچه گاهی بجای خیارین شیره مغز تخم هندوانه و گاهی مغز تخم کدو
و گاهی بجای کاهو شیره تخم کاسنی باز خیارین و کاهو کنند باز اگر اندکی درد سر مراقی و بخارات باقی بود شیره کاهو شیره مغز تخم هندوانه هر یک شش ماشه نبات
دو توله اسپغول شش ماشه روز دوم عوض کاهو خیارین و عوض تخم هندوانه شیره خرفه همان وزن نمایند و اگر با طپش سر و سینه و تمام بدن از حدت بخارات
و خفقان باشد فصد کنند و اگر خلل کم بود حجامت قفا فرمایند و عناب پنج دانه آلو بخارا هفت دانه جوشانیده صاف نموده شیره تخم کاسنی شش ماشه
شربت نیلوفر دو توله خاکشی چار ماشه دهند **مصنف اقتباس** مینویسد که اول برای تسکین و تعدیل حرارت و صفرا تبرید مثل سکنجبین ساده چهار توله
با آب هندوانه بست و پنج توله داخل کرده صبح دهند و وقت شام سبوس اسپغول نه ماشه خورده شیره خیارین نه ماشه با شربت آلو و یا لیمو

چهار توله خورند و یا شوربا از گل نیلوفر و خطمی و بنفشه و مکوه و برگ بید ساده و سبوس گندم و نمک شور هر یک دو قبضه سازند و از گل بنفشه و تخم کاهو و گل ارمنی
و صندل سفید و گشنیز هر یک سه ماشه ضماد بر سر نمایند و لخلخه از گلاب عرق بید مشک هر یک یکنیم توله آب گل سدا گلاب آب کادی آب کاهو هر واحد یک توله
صندل سفید چندنص تخم کاهو گل ارمنی هر یک چهار ماشه ساخته ببویانند و غذا آش جو و یا برنج یا پالک ماش دهند و روز چهارم شیره بنفشه یکتوله در گلاب و عرق مکوه
و نیلوفر هر یک شش توله برآورده آلو بخارا هفت عدد تمر هندی چهار توله مالیده شربت نیلوفر چهار توله داخل کرده بنوشانند و وقت شام آب انار شیرین سه توله دهند و اگر
اجابت طبع نشود بشیافات و حقنهای لینه بارده طبع را بکشایند و اگر فصل و سن نیز گرم بود فی الحال باسهال صفرا پردازند بخیار شنبر و تمر هندی و ترنجبین هر یک
شش توله آلو بخارا بیست عدد گلقند چهار توله شربت آلو مسهل پنج توله روغن بادام هفت ماشه و انتظار نضج نکنند جهت آنکه این علت از امراض حاده است
در تلیین تعجیل باید کرد والا بهلاکت میرساند کذا فی اسرار الاطبا و وقت شام غذا اشکنه اسفاناخی دهند و صبح شیره خیارین و کاسنی هر یک نه ماشه لعاب ریشه خطمی سه ماشه
در گلاب و عرق بید ساده و نیلوفر هر یک شش توله برآورده شربت نیلوفر چهار توله داخل کرده اسپغول نه ماشه خورده بنوشند و غذا بدستور دهند و در خلاصة التجارب
نوشته آب سرد هر ساعت تجرع کردن صفرا را نضج دهد و تسکین حرارت نماید و عرق بجنباند و این تپ تا یکهفته بمرگ میکشد و یا تمام زائل میشود بسبب لطافت ماده
کذا فی المحیط بعضی گویند که نخست تدبیر تسکین حرارت و تعدیل و تسکین صفرا کنند مثل سکنجبین در آب هندوانه و لعاب اسپغول و شیره تخم خیارین با شربت
لیمو یا شربت آلو و اگر ضعف در معده نباشد و همچنین با شکر و آب سرد و آش انار و زرشک و تمر هندی و تلیین طبیعت کنند هر روز دو سه مجلس بشربت بنفشه در آب آلو
یا تمر هندی یا بانکی شیر خشت اندرین آبها یا در سکنجبین قندی یا در آب انارین افشرده و اگر ازین مقصود حاصل نشود بشیافات نرم و خنک مدد کنند مثل شکر و بنفشه
و اشباه آن و آلو رسیده بر یخ خنک کرده خوردن هم نفع عظیم کند و بعد ظهور آثار نضج ببینند اگر غلبه خون یابند فی الحال فصد کنند و خون بمقدار مناسب برآرند
و فصد ناقص نیز نکنند و بعد فصد مراعات قوت و تسکین صفرا کنند بشربتها و غذای لائق و چون قوت باز آید بعد شبانروزی باقلا اسهال صفرا کنند از ملینات
مناسبه و اگر بعد نضج در خون غلبه نباشد و سحنه و فصل و سن هم مقتضی آن بود فی الحال باسهال صفرا مشغول شوند و اگر باقی نیز لختی صفرا دفع کنند مفید بود و غذا با
و شربتها خنک کرده بسیار مفید بود و آنجا که قوت ضعیف باشد بعد تنقیه مثل گوشت بچه خرد سن در آش داخل باید کرد و کباب آن آب انار زده یا اندک خشکه پلاو و افشره
آلو بر یخ سرد کرده نافع باشد معتاد آنرا و آش آلو بانکی دینه و حقیقت درین مرض بسیار نیکو بود و همچنین آش انار و اگر بزیادتی علاج محتاج شوند خفیف علاج حمای
محرقه بکار برند شیخ میفرماید که علاج غب لازمه چون علاج غب دائره است لیکن مراعات با حوال النضج ماده بیش ازان باید کرد که در غب دائره و تبرید بسکنجبین معمول
از تخم خیار و تخم کاسنی خاصه هر دو کوفته نمایند و بعد ازان بدو ساعت ماء الشعیر دهند و تلطیف غذا کنند و حقنهای لینه در ابتدا استعمال نمایند و باد ار پردازند
و باید که اسهال برفق کنند و مسهلات در ابتدا نباید داد الا مثل شربت بنفشه و آب فواکه مثل آلو و تمر هندی و حقنهای قویه استعمال نکنند مگر حقنهٔ لینه

علاج حمای محرقه

طریق علاج این همانست که در علاج کلی حمیات صفراوی مسطور شد و هرچه در علاج غب دائره و لازمه گذشت حسب حاجت بکار برند و نظر کنند که حرارت
غالب تر است یا ماده اگر حرارت غالب تر باشد اول بتسکین آن کوشند و در محرقه تسکین حرارت بیشتر از غب مطلوبست و افراط تبرید در بیجا ضرور نیست و جهت
تسکین حرارت اشربه قوی التبرید مثل شربت آلو و تمر هندی و سکنجبین ساده و لعاب اسپغول و شیره خرفه و آب بسیار سرد بدهند و برای اطفای حرارت قلب شربت صندل
و شربت حماض اترج خوراند و خرقه بصندل و گلاب و اندکی کافور سرد ساخته بر سینه نهادن نفع تمام دارد و قرص کافور حرارت قوی بنشاند و قصر در تبرید و ترک تلطیفه
درین تپ خطر عظیم دارد چه اکثر مؤدی بدق میگردد و درازی گفته اکثری را دماغ و معده و قلب از شدت حرارت بریان میگردد و اعصاب ایشان متشنج میشود
هنگام تقصیر در تلطیفه برعایت تقریب بحران و اگر ماده بر حرارت غالب بود اول بنضج او کوشند بمنضج بارد و بعده مسهل صفرا دهند و در آخر بتسکین حرارت
رجوع نمایند و در ابتدا مسهل قوی نباید داد و در حالت قبض ماء الفواکه دهند و در صورت لینت شکم آب انار مع تخم آن کوفته بنوشانند و اگر سرفه باشد آب عناب
سرد کرده دهند که تسکین عطش و سرفه میکند و افشره آلوی ترشی مفید میشود ذکر بعضی ادویه نافع تپ محرقه شیره تخم کاهو نه ماشه لعاب اسپغول نه ماشه لعاب

بہدانہ سہ ماشہ عرق مکوہ عرق بید سادہ عرق کاسنی گلاب ہر یک پنج تولہ شربت نیلوفر دو تولہ **دیگر** کہ با نفث الدم باشد لعاب بہدانہ سہ ماشہ شیرۂ
پوست بیخ انجبار پنج ماشہ شیرۂ تخم خرفہ شش ماشہ در عرق مکوہ عرق بارتنگ بر آوردہ شربت بنفشہ دو تولہ خاکشی شش ماشہ داخل کردہ بنوشند و اگر سرفہ
بسیار باشد شیرۂ اصل السوس سہ ماشہ افزایند **دیگر** کہ بعد سہ روز از اسقاط حمل تپ آید و سرفہ ہم بود لعاب بہدانہ سہ ماشہ شیرۂ اصل السوس پنج ماشہ
در عرق عنب الثعلب عرق شاہترہ بر آوردہ شربت بنفشہ دو تولہ خاکشی شش ماشہ داخل کردہ دہند **دیگر** اگر تپ و قی و غنودگی و بول براز ہر دو موقوف
از کثرت انصباب صفرا و حرکات مواد عجز طبیعت و ضغطۂ مادہ باشد و عمر جوان و فصل گرما بود اول فصد باسلیق کنند و تبرید لعاب بہدانہ سہ ماشہ عرق
بید سادہ عرق کاسنی عرق نیلوفر ہر یک چہار تولہ گلاب دو تولہ شربت نیلوفر دو تولہ خاکشی شش ماشہ وقت شام و شیرۂ عناب پنج دانہ شیرۂ مغز تخم
تربوز شیرۂ تخم کاہو ہر یک شش ماشہ عرقیات دہ تولہ شربت بنفشہ دو تولہ خاکشی پنج ماشہ بجہت صبح دہند و پاشویہ کنند و شاخ ہر پا ملکشند **دیگر**
برای تپ حاد تبرید دہند و ہر روز یک شیرہ اضافہ کنند تا روز سوم این دہند لعاب بہدانہ شیرۂ تخم کاہو شیرۂ تخم خیارین شیرۂ مغز تخم کدو شیرۂ تخم کاسنی پنج ماشہ
آلو بخارا پنج دانہ در عرق عنب الثعلب عرق شاہترہ بر آوردہ شربت نیلوفر دو تولہ خاکشی پنج ماشہ داخل کردہ بنوشند روز ہفتم چون بیقراری زیادہ بود و تشنگی با فراط
و بول سوزان باشد شیرۂ تخم کاہو و مغز تخم تربوز و خرفۂ سیاہ ہر یک یکتولہ اضافہ کنند و خیارین موقوف نمایند و روز ہشتم این مسہل دہند شاہترہ پنج ماشہ
عنب الثعلب گل سرخ ہر یک ہفت ماشہ گل نیلوفر شش ماشہ تخم خیارین تخم کاسنی ہر یک یکتولہ شب در آب گرم تر نمودہ صبح مالیدہ صاف کردہ مغز فلوس ہفت تولہ
تمر ہندی چہار تولہ ترنجبین دو تولہ گلقند دو تولہ مالیدہ صاف کردہ روغن بادام پنج ماشہ لعاب اسپغول یکتولہ اضافہ کردہ بنوشند وقت تشنگی بجای آب عرق مکوہ
بیاشامند وقت دو پہر تخود آب سہ پہر شلۂ ملایم بخورند روز دیگر تبرید دادہ فردای آن در مسہل سنای مکی ہفت ماشہ اضافہ کنند **دیگر** اگر در تپ محرقہ از خیسانده
ہذیان عارض شود پاشویہ و لخلخہ و تبرید بکار برند و خیساندہ موقوف کنند و پارچہ در سرکہ و روغن گل تر کردہ بر تارک سر نہند **دیگر** اگر با سوء تنفس بنا بر ہیجان مادہ بود
انتظار نضج نکردہ برای تنقیص مادہ مسہل خفیف دہند **دیگر** اگر با تہوع و تشنگی باشد لعاب اسپغول شیرۂ کاسنی ہر واحد یکتولہ در عرق بادیان دہ تولہ بر آوردہ گلاب
دو تولہ سکنجبین دو تولہ داخل کردہ خاکشی پاشیدہ دہند و نارنگی بخیتہ جائز دارند **دیگر** اگر مرد سنحنی صفراوی مزاج و از خون خالی العروق باشد فصد نکنند کہ ہلاک است
و عوض تبرید گل بنفشہ گل سرخ ہر یک چہار ماشہ در عرق عنب الثعلب دہ تولہ جوشاندہ شیرۂ خیارین شش ماشہ شربت بنفشہ دو تولہ خاکشی چہار ماشہ دہند و اگر آثار نزلہ
ظاہر شود گل سرخ موقوف کردہ بہدانہ سہ ماشہ اصل السوس چہار ماشہ افزایند و عوض خیارین شیرۂ مغز تخم ہندوانہ و شیرۂ کاہو کنند **حب کافور** نافع تپ محرقہ
و دق و مسکن حرارت صندل بنگلا سودہ زہر مہرہ سودہ کات سفید کتیرا تخم خرفۂ مقشر تخم خشخاش ہر یک یکدرم کافور زعفران ہر واحد نیم درم مغز تخم کدو مغز
بہدانہ ہر واحد یک نیم درم بلعاب بہدانہ یا اسپغول حبہا سازند و باقی نسخ حب کافور در حمای دق خواہد آمد **سفوف ہندی** مفید تپ محرقہ ست گل طباشیر مرجان
سودہ صندل سفید سودہ کات سفید مروارید سودہ ہر واحد یکمثقال کافور زعفران ہر یک نیم مثقال سفوف ساختہ بقدر مناسب بشربت نیلوفر آمیختہ خورانند
قرص طباشیر کہ در حمیات حارہ مستعمل طباشیر یکتولہ زرشک دو تولہ تخم کاہوی مقشر مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم تربوز مغز تخم خیارین ہر واحد یکتولہ
گل سرخ تخم کاسنی تخم خرفہ ہر یک شش ماشہ کتیرا نشاستہ ہر یک سہ ماشہ صمغ عربی دو ماشہ کافور یکماشہ زعفران دو سرخ کوفتہ بیختہ بلعاب اسپغول اقراص سازند
خوراک سہ ماشہ با آب کاسنی مروق یا چکیدۂ آن **قرص طباشیر کافوری ملین** کہ در تپہای گرم مجرب رب السوس صندل سفید کتیرا صمغ عربی ہر یک دو درم
تخم کاسنی تخم خرفۂ مقشر تخم کاہو گل ارمنی ہر یک سہ درم مغز تخم کدو مغز تخم خیارین گل سماق ہر یک پنج درم زرشک طباشیر ہر یک ہفت درم ترنجبین دہ درم کافور یکدرم
زعفران یکماشہ بدستور قرص سازند **قرص کافور** بعد مسہلات اگر حرارت باقی باشد و سرفہ نیز بود معمول ست طباشیر صمغ عربی کتیرا صندل سفید ہر یک
چہار ماشہ و نیم نشاستہ مغز تخم خیارین مغز بہدانہ اصل السوس مقشر ہر یک شش ماشہ مغز تخم کدو خرفۂ مقشر ہر یک یکتولہ بزر البنج دو ماشہ کافور سہ ماشہ زعفران یکماشہ و نیم
کوفتہ بیختہ بلعاب بہدانہ قرص ساختہ سہ ماشہ از آن سائیدہ در شربت نیلوفر سرشتہ بلیسند **اقوال حکما** صاحب اقتباس گوید کہ ہیچ تدبیری نافع تر از تسکین
حرارت نیست و آن بدستوری نمایند کہ در علاج غب لازمہ مذکور شد لیکن در اینجا در تبرید مبالغہ نمایند و آنچنان باشد کہ وقت صبح ماء القرع و ماء الخیار بوزن چہل درم

گرفته شربت صندل چهار توله آمیخته به برف سرد کرده و یا بشوره پرورده اول قرص طباشیر کافوری سه ماشه در شربت لیمون یکنیم توله آمیخته بلیسانند پس دو
بنوشند اگرچه اقراص بعد نضج و تنقیه بعمل می آید لیکن درینجا جهت انتظار نضج درین امر هیچ قصور نباید کرد و از درازی مرض بسبب تبرید کثیر نباید ترسید و در
خلاصة التجارب نوشته که سکنجبین که از شیرهٔ خیارین و تخم خرفه و کاسنی در آب هندوانه گرفته و از آب آلو و تمر هندی و اندک سرکه و اندک صندل و قند بقدر کفایت ترکیب
داده باشند عظیم النفع است و نزد فقیر نقوع آلشیر سه توله در گلاب و عرق بید ساده و نیلوفر هر یک هفت توله و شربت نیلوفر و سکنجبین مقطری هر یکی دو توله اثری
عظیم دارد و از صندل سفید و گل بنفشه و کنب بید و کشنیز خشک و کاهو هر یک یک ماشه و سوار یکتوله بر پیشانی و صدغین ضماد نمایند و صندل سفید و کشنیز خشک و تخم مورد
هر یک یکتوله در گلاب و دوغ گاو سوده بر معده و جگر و دل نهند و نگذارند که خشک گردد بلکه بعد هر ساعت بگلاب و دوغ تر سازند و خیار و بادرنگ تر بیزیاره کرده بویانند و تخم
و مغز آنها بتارک سر و حوالی دل نهند و بر کف دست و پا بمالند و این لخلخه بویانند آب برگ بید ساده و بید مشک و لعاب و کشنیز سبز و عرق بید مشک و گلاب هر دو
یکتوله حضض مکی صندل سفید بوش در بندی هر یک چهار ماشه گل ارمنی نه ماشه کافور یکماشه و غذا آش جو با شربت نیلوفر دهند و یا اسفاناخ و بنو ماش و کشنیز سبز
با نان و یا برنج خورانند و همچنان تا هفت روز بگذرانند و در روز هشتم این مسهل دهند گل بنفشه گل نیلوفر عنب الثعلب تخم کاسنی گل سرخ هر یک شش ماشه آلو بخارا ده عدد سپستان
در گلاب و عرق نیلوفر هر دو یکنیم پاو خیسانیده صبح مالیده صاف نموده خیار شنبر هفت توله ترنجبین پنج توله گلقند چهار توله شیرخشت سه توله مالیده باز صاف کرده
شربت آلو مسهل علویخان چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و بجای آب بر عرق نیلوفر و بید ساده اکتفا نمایند و وقت شام شوربای اسفاناخ خورانند
و روز نهم این تبرید دهند طباشیر دو ماشه سوده در خمیرهٔ صندل ساده یکتوله آمیخته و رق نقره یک عدد پیچیده بلیسانند و بالاشیرهٔ خیارین و مغز تخم کدو و ترب هر یک شش ماشه
لعاب بهدانه و ریشهٔ خطمی هر یک سه ماشه در گلاب و عرق بید ساده و کاسنی و نیلوفر هر یک هفت توله بر آورده شربت نیلوفر چهار توله حل کرده اسبغول نه ماشه کف زده بنوشند
و وقت دوپهر غذا خشکه گیلانی با اسفاناخ دهند و همچنین سه مسهل دهند پس بنگرند اگر اندکی تپ باقی باشد جهت رفع آن طباشیر سه ماشه در شربت نیلوفر دو توله آمیخته
بلیسانند و بالاشیر ماء القرع یکنیم پاو و شربت صندل سه توله و شربت نیلوفر یکنیم توله بدهند تا روز یازدهم و دوازدهم اگر تپی باقی مانده باشد بمطبوخ هلیلهٔ زرد
و شربت ورد مکرر الهلیلجی چهار توله و سکنجبین ساده چهار توله بنوشانند و غذا وقت شام شوربای بچهٔ بز شیرخواره با برنج دهند و روز سیزدهم قرص طباشیر ملین سه ماشه در شربت انار
شیرین دو توله سرشته با شیرهٔ خرفه و کاسنی و خیارین و تخم خربزه هر یک شش ماشه لعاب اسبغول سه ماشه در گلاب و عرق بید مشک و نیلوفر هر یک هفت توله بر آورده شربت بزوری
معتدل یا بارد چهار توله حل کرده تخم ریحان هفت ماشه پاشیده بنوشند و غذا بدستور دهند و بسا باشد که نوبت این تپ تا یکهفته نمیرسد و بخیر و شر و مفارقت و نادر باشد که
بمطبوخ هلیله حاجت آید کذا فی الاکلیل و میر بهاء الدین قلمی فرموده که هر گاه اثر نضج پدید آید و حرارت و اعراض هیجان بجای باشد سحرگاه قرص کافور در سکنجبین باید داد و بوقت طلوع
آفتاب کشکاب سرد کرده بعد از آن دیگر شربتها سرد کرده دهند و آب سرد بدستور تلطفیه کنند اگر در احشا بسیار آفتی نباشد و بعضی بعد ظهور نضج فصد فرموده اند و بعد از آن مسهل صفرا و حق است که درینجا
بفصد چندان جرأت نتوان کرد که در مطبقه پس فصد در وقتی واجب شود که علامات امتلای خون ظاهر بود و قوت قوی الا استفراغ صفرا باید کرد بچهار شربت و اگر عمل آن ضعیف باشد سنای مکی داخل
باید ساخت و سایر ملینات قوی که گرم نباشد هم نیکو بود و مسهل قوی رخصت نیست و بعضی اندکی سقمونیا در ملینات با مصلح آن تجویز کرده اند بجهت سرعت عمل و تبرید بالعرض و فی الجمله
قوی را مناسب است و بعضی در تنقیه تاخیر فرموده اند اگر طبع هر روز بشفقت خویش دو سه مجلس اجابت صفرا کند و این غلط است جهت آنکه آن فعل دال بر غلبهٔ خلط بدست و میل
کرده طبیعت بدفع آن و لاشک چون مددی نباشد بزودی طبیعت از آن عاجز آید و تدارک نپذیرد بل هنگامیکه مریض را از آن اجابت خفت عظیم حاصل شود و طبیب
از علامات چنان دریابد که خلط کم و قوت وافی است و بهمان مقدار انقا حاصل میشود اگر مددی نکند جائز باشد و استفراغ را از سوم و چهارم و پنجم روز تاخیر نباید کرد که
بعد از آن قوت استفراغ کمتر باشد و ماده مهیاج است کذا فی النبض الکبیر و آنچه از هفت روز بگذرد و قوت نیکو بود در روز هشتم استفراغ کنند و آنچه از هشت روز در گذرد
و قوت وفا کند در روز دهم استفراغ جائز بود اگر محتاج باشد و چون از دهم بگذرد با استفراغ حاجت نشود چه اگر قوت بر جاست بر بحران نیکو قادر بود و مرض نیز فی الجمله
خفیف شده است و اگر قوت ضعیف است خود استفراغ نشاید کرد در هیچ مرضی و مؤلف قوانین العلاج نوشته بسیاری مردمان را که حرارت این تپ غالب داشتند
و اشتهای طعام نداشتند و از شدت تشنگی رنج یافتند و احشای ایشان هم از آفتی خالی بود و اجد ظهور نضج که روز هفتم میباشد و در تپ البته خفتی ظاهر گردیده بود

دوغ گاوی سرد و یا البقر سرد کرده دادم همراه طباشیر سوده بنابر منع آن از عفونت و آنانکه معتاد هم بودند گاهی بی نان و گاهی با نان از جعرات گاوی بسیار
میدادم و تبرید عظیم می بخشید چنانچه اندکی فراشا پیدا میکرد و بعد از ان هر روز بهمانوقت تا سه چهار روز فراشا مستور میشد بلکه غثیان هم و قی هم پدید آمدی و
هم بهمانقدر بر حال خود بود و فترهای ظاهر پیدا میکرد ولیکن جهت رفع فراشا و تپ و دیگر عوارض طباشیر و گرد سماق و دانه هیل و ست نگو هر یک یکماشه سوده در
شربت لیمون و نیلوفر هر یک یکنیم تولهٔ آمیخته لیسانیدم و غذا چون میخواستی پلاو و خشکه گیلانی با جعرات مقرر داشتم از روز چهاردهم تغیر میگذشت و بروز هفدهم
و هژدهم صحت کلی می یافتند و باید دانست آنجا که از خشکی زبان و دهان لبها تر قد و بیمار بسیار بیخ بود باید که پوسته آلو بخارا و یا زردالو و یا تمر هندی در دهان
و یا بهدانه و باید که لعاب از بهدانه و ریشه خطمی و اسپغول و تخم خطمی و گل خطمی گاوزبان همه و یا هر چه بدست آید در آب شیرین بر آورده بلیسه مضمضه کنند که بسی مفید است
شیخ الرئیس و شراح قانون مینویسند که علاج محرقه بعینه علاج غب خالصه است و چون محتاج استفراغ شوند مثل آنکه گفته شد یعنی از ملینات برای تنقیص ماده بجهت
تخفیف بر طبیعت در انضاج باقی ماده و اخراج چیزی که در امعا و قریب او باشد تا بخار از ان بسوی سر و قلب صعود نکند و مورث قلق بیشتر نگردد پس تنقیه اما در اوائل
و اما استفراغ تام بعد نضج باید کرد و فصد گاهی التهاب پیدا میکند اگر در ان صفرا بسیار خارج نشود و گاهی نفع می بخشد اگر در انجا قاروره کدر و سرخ باشند و محرقه محتاج
بتلطیف تدبیر شدید تر است زیرا که مرض حادتر و بحران و منتهای آن سریعتر بود و همچنین بتبرید بالفعل چیزیکه آنرا تجویز نمایند از غذا و دوا و هر دو وله آن بارد بالقوه
و چون از سقوط قوت خوف کنند از تغذیه چاره نباشد و اگر چه اشتهای او نداشته باشند و خصوصاً در شقیه ایران چیزی بسیار تحلیل شود بسبب تخلخل بدن آن
وایضاً محتاج بود بتلیین در ابتدا و بیشتر مثل شربت ورد و سکنجبین آب سرد یا شربت بنفشه با حقنه لینه تا مواد و ابخره بسوی اعلی متصاعد نشوند و ایضاً
بمعالجات حمای حاده که مذکور شد بجمیع اقسام موصوفه از اشربه و ملینات و غیره و گاهی هنگام فتور قلیل از تپ خواب کردن در آب تمر هندی با شکر محلول نیکو باشد
و گاهی اندکی کافور در ان داخل کرده میشود اگر احتیاج به تبرید قوی باشد و سکنجبین و شیره تخم خرفه و شیره تخم کاسنی ایشان را خوب است دهند و اینه یعنی مغز تخم آن نزد
کمال احتیاج آب مغز او همراه سکنجبین و امثال آن تا مستحیل بصفرا نگردد برای ایشان بهتر است و در شرب آب سرد آنچه مذکور شد از نبودن ورم در جوف و ضعف در
معده و کبد و نه ضعف حرارت غریزی معتبر دارند پس اگر مانعی از موانع مذکور نباشد چندان بنوشانند که نوبت بسبز گردیدن رنگ بیمار برسد و گاهی از اختلاط ذهن طلب
آب را فراموش میکنند پس واجب است که هر وقت اندک اندک از ان بنوشانند بجز عطش بسیار تا خشکی بر حلق و زبان ایشان مستولی نگردد و خاصه شخصیرا که زبان او خشک
دیده شود و اعراض مفرط آنچه بالا در ذکر اعراض مذکور گردد و هر چه در ابواب آنها مسطور شد معالجه باید کرد و باید که از افراط راحت بر صاحب محرقه احتیاط کنند که در ان خطر
بزرگست و واجب است رعایت نفس ایشان چه شدت و تواتر آن دلالت بر ضعف قوت و کثرت حرارت کند پس رعایت آن بلخلخه بارده خوشبو و تدبیرات مقویه
تشربا و طلا ثنایند و نواحی صدر را تشنج شدن ندهند بسبب کثرت حرارت و یبوست و باید که حفظ راس ایشان نمایند بسرکه و روغن گل و صندل و گلاب و کافور
و مانند آن آنچه تبرید راس و ردع ابخره از ان و حفظ رطوبت آن کند و تنظیل بمطبوخات که در ان بقولات بارده جوش کرده باشند چنانچه سابق مذکور شد برای توسیع مسام
و اخراج حرارت باید کرد و هر گاه بیداری با ایشان اشتداد نماید معالجه آن کنند بمنومات مثل شیره تخم خشخاش و مغز تخم کدو و مانند آن و نوشیدن شربت خشخاش
و اگر چه از خشخاش سیاه ساخته باشند در مثل این حال بد نیست و در آخر محرقه یعنی در منتهی یا قبل آن اقراصی که برای آن نیکوست قرص کافور است و در ان وقت سکنجبین
بشیره تخم خیار و کاسنی و تخم خرفه هر واحد دو درم سکنجبین از بیست و پنج درم تا سی درم بحسب حاجت برای ایشان موافق بود و اگر آنجا اسهال باشد قرص طباشیر قابض نافع
قرص کافور که نیکوست طباشیر گل سرخ هر واحد دو درم و نیم تخم خرفه تخم کاسنی هر واحد سه درم مغز تخم کدو مغز تخم خیار هر واحد دو درم صندل سفید یکنیم درم رب السوس
نشاسته هر واحد یکدرم کافور یکنیم دانگ زعفران دو دانگ شربتی از ان دو درم **ایضاً** گل سرخ چهار درم مغز تخم خیار و خربزه و بادرنگ و تخم خرفه هر واحد دو درم
صمغ عربی نشاسته کتیرا رب السوس هر واحد یکدرم زعفران دو دانگ کافور یکنیم دانگ شربت دو درم و هر گاه مرض انحطاط بین نماید بحمام که آب او مائل بسردی باشد
باک نیست و حمام از صاحبان حمای محرقه برای کسی محبوب تر است که تپ او از بلغم شور باشد **مصنف** ملکی گوید که هر گاه حمای مطبقه از عفونت صفرا باشد
و قوی الجثه و حرارت بود و بغایت اشتداد کند مثل حمای معروف بلقوسوس آن محرقه است پس می باید که استکثار تبرید و تلطیف حتی الامکان نمایند که این تدبیر

موافق‌ترین چیزیست که درین مرض استعمال آن کنند واگرچه در نضج وبحران دیر کند دران ضرر نیست وهرگاه درین تدبیر قصر کنند مریض را خطر دارد وبدین جهت
باید که مریض را در اول روز ماء القرع سی درم وجلاب ده درم وطباشیر سوده نیم درم دهند واگر باوجود آن عطش وکرب شدید باشد ماء القرع با قرص کافور باید داد
وبعد اندک زمان عقب آن ماء الشعیر باب انار بدهند ووقت خواب ماء الخیار یا آب هندوانه باندک جلاب یا شربت خشخاش یا شربتی که در تپ دموی مسطور شد
یا نیم درم طباشیر ویکدرم تخم خرفه ویکدرم مغز تخم خیار ونیم درم مغز تخم کدو بدهند واین همه در فصل گرما یا ربیع ببرف سرد کرده باید داد وتبرید جگر ومعده بخرقهٔ کتان
مبلول در قیروطی سرد معمول از آب کاسنی یا کشنیز وخرفه وگلاب مضروب بموم سفید که بروغن گل وروغن بنفشه واندکی سرکه ساخته باشند باید کرد وسرد کرده
نهند اگر فصل تابستان باشد ونیلوفر وبنفشهٔ تازه وصندل وگلاب کافوری بویانند ومسکن او سرد باشد زیر بادکش که دران باد آید یا در مواضعی که دران هوای
شمالی آید وآب بپاشند واز بید وگل سرخ وگل سیب وبهی فرش سازند وحوالی او ظروف گلی پر از آب سرد وبرف باشد ودران سنگریزه اندازند تا مریض دران نظر نماید اگر
فصل زمستان باشد قیروطی نیمگرم نهند ومسکن معتدل الهوا باشد واگر جایگاه مریض سرد باشد بجامهای معتدل پوشیده دارند وبگذارند تا بهوای سرد استنشاق
نماید وتلطیفهٔ حرارت خارج از طبع کند وتقویت حرارت غریزی که در سینه وقلب اوست ودثار از حقن حرارت بداخل بدن منع نماید واز تحلل آن عائق نباشد ومریض را
بکثرت کلام وآواز سخت اهل خانه وهمسایه ایذا نرسد وهمواره باین تدبیر ملازم باشند تا آنکه مرض بمنتهای خود برسد ووقت بحران حاضر آید پس دران هنگام باید که
تلطیف غذا الغایت کنند وبجلاب وآب انار وآب سیب میخوش وشربت بنفشه اقتصار فرمایند تا بحران تمام شود ومرض بانحطاط افتد وباید که نظر کنند اگر بدانند که بحران
بعرق خواهد شد ودران شک نبود مریض را از جای سرد بموضع قلیل البرد ببرند واگر ببینند که بحران بنوع دیگر خواهد شد در مکان او بگذارند وچون بحران کامل شود
ومرض رو بانحطاط آورد آنگاه بتدبیر ناقهین بپردازند وهرگاه در بدن بقیهٔ مادهٔ مرض باقی ماند وتحلیل نشود ودرینگونه بقایای اخلاط محتاج بتلطیف وتنقیه باشد
باید که مریض را آب کاسنی وآب کشوث مروق هر واحد بیست درم با یکنیم اوقیه سکنجبین بزوری سه یا پنج روز بدهند که این تلطیف بقایای مادهٔ غلیظ کند وتنقیه
آن از طرق ومجاری نماید واصلاح جگر وادرار بول کند ودران منفعت کثیر در بقایای اخلاط است واگر باوجود این حال قبض طبیعت باشد باید که نقوع مشمش
استعمال نمایند که آن تنقیهٔ بدن واخراج بقایای اخلاط حاره از ان برفق وسهولت کند **صفت آن** بگیرند آلو بخارا وعناب ومشمش هر یک بیست عدد
سپستان سی عدد مویز منقی بیست درم تمر هندی بیست درم گل سرخ هفت درم بنفشهٔ ریحانی تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد چهار درم سنا شش درم شاهتره
ده درم بادیان انیسون هر واحد دو درم پوست هلیلهٔ زرد کوفته پانزده درم در شش رطل آب جوش خفیف دهند ودر ظرف فراخ دهن بروز در آفتاب وشب
در خانهٔ گرم بدارند وبعد سه روز صاف کرده از ان هر روز چهار اوقیه با یک اوقیه سکنجبین ویک اوقیه شربت بنفشه بنوشند وباید که تدبیر صاحب مرض حاد باینها
تدبیر نمایند واز خطا حذر کنند زیرا که ادنی خطا مر صاحب مرض حاد ضرر عظیم کند بغذا باشد یا بدوا چون در غیر وقت او استعمال نمایند واما در امراض متطاوله
مضرت خطای اندک ظاهر نشود مگر آنکه از ان استکثار کنند وبران ادمان نمایند **ایلاقی وجرجانی** مینویسند که درین تپ باطن گرمتر از ظاهر میباشد
پس تدبیر تسکین حرارت دران قویتر باید کرد واصل تسکین حرارت چهار گونه است تبرید هوای خانه وخورانیدن اشربه واغذیهٔ بارده واستعمال اضمدهٔ
بارده بر سر وسینه وجگر اما تبرید هوای خانه وتبرید غذا در معالجات حمیات حاده مذکور شد واز اشربه سکنجبین که از شیرهٔ تخم خیار وبادرنگ وتخم خرفه وتخم کاسنی
ساخته باشند وآب آلو وآب تمر هندی سخت موافق باشد لیکن اگر طبع نرم بود آب انار دانه وپست جه اولیتر بود واگر نرمی طبع بیش از ان نباشد که هر روز
یک مجلس یا دو مجلس اجابت کند چیزیکه نرمی طبع زیاده نماید نباید داد وتدبیر باز داشتن نباید کرد واگر لینت طبع زیاده‌تر گردد بقبض آن بپردازند وشربت
ریباس وشربت سیب ترش وانار ولیمون وشربت ترشی ترنج باگلاب هر ساعت باید داد وشربت صندل بسیار موافق بود وآب هندوانه وآب خیار تر
وماء القرع باندک آب غوره یا اندکی شکر یا سکنجبین باید داد وهر روز ازین شربتها اندک اندک تجرع نمایند وهرگاه اثر نضج پدید آید وحرارت تپ واعراض آن [illegible]
خوش باشد سحرگاه قرص کافور با سکنجبین ساده بدهند ووقت برامدن آفتاب کشکاب سرد کرده خورانند واگر در معده وجگر ودر اعضای اندرونی ضعف وورم
ودرد نباشد آب سرد سخت نافع باشد بالجمله آب سرد وکشکاب سرد دادن از ظهور نضج باید کرد **صفت شربت صندل** بگیرند صندل سفید سوهان کرده

پنجاه درم و یکشبانروز یا بیشتر در سرکه پنج استار و آب غوره پنج استار و آب یک رطل خیسانیده بجوشانند تا به نیمه آید مالیده صاف نموده با شکر دو رطل بقوام آرند شربتی دو درم با شیرهٔ تخم خرفه و اگر کسی را سرفه باشد این شربت بی سرکه و آب غوره برای او بسازند و بسیار باشد که بیمار بسبب بر آمدن ابخره بدماغ از نوشیدن غافل شود و اگر چه تشنه باشد آب نخورد و نخواهد هرگاه اثر غفلت ظاهر شود هر ساعت در دهن او اندک آب بچکانند و اگر حاجت باشد لعاب اسپغول رقیق با جلاب خام یا آب انار باید داد و در دهن آلو بخارا و دانهٔ تمر هندی بدارند تا دهن تر دارد و تشنگی بنشاند و اگر مانعی از نطولات بر سر نباشد بروغن گل یا نیلوفر سرد کرده با آب یخ بر سر نطول کنند که تشنگی بنشاند و اگر مانعی مثل زکام و نزله و سرفه باشد یا در سر گرانی یابند دلیل صعود بخارات بر دماغ باشد با وجود این موانع هیچ ازین نشاید کرد و مضرترین چیزی با این موانع دوشیدن شیر بر سر است از بهر آنکه بیم بود که سرسام تولد کند لیکن اگر بخار صاعد بسوی سر بخار صفرا باشد این روغنها و آب سرد و شیر همه سودمند بود و فرق میان بخار صفراوی و بخار بلغمی آنست که با بخار صفرا خواب نباشد و بینی خشک شود و بخار بلغم منخر را تر دارد و سر گران تر باشد و غفلت و سبات با آن باشد و اگر درین حال بینی و روی سخت سرخ باشد خون از بینی آوردن صواب باشد والا تدبیر اماله ماده بجانب پایها باید کرد و بسیار باشد که بسبب تشنگی گرمی و خشکی تپ باشد پس بشرب شربت خشخاش بیمار شب با حرارت و یبوست تپ برابری کنند و بخواب روند زیرا که در خواب تری گشکاب سرد و دیگر شربتها بقعر بدن رسد و تشنگی زائل شود و اگر بیمار بر پشت باز خفتن عادت دارد تکلیف تغییر عادت نمایند از بهر آنکه خفتن بران شکل دهان را خشک گرداند و بیمار تشنه شود صفت حبی که تشنگی بنشاند مغز تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم کاهو و رب السوس و اصل السوس و ترنجبین مساوی ساییده بلعاب اسپغول یا بهدانه حبها سازند و در دهن گیرند صفت قرص طباشیر که تشنگی بنشاند طباشیر پنج درم کتیرا صمغ عربی نشاسته هر یک سه درم رب السوس هفت درم تخم خرفه مغز تخم خیار بادرنگ مغز تخم کدوی شیرین هر یک چهار درم بلعاب اسپغول قرص سازند و هر صبح بروغن بادام در دهان گیرند و ساعتی بدارند پس بریزند و زبان را بمندیل درشت بمالند تا بخار و درشتی از ان برخیزد و عقب آن اندکی لعاب اسپغول با جلاب آمیخته بدهند و در اکثر اوقات روز خرقهٔ کتان بگلاب و صندل آغشته بر سینه نهند تا نفس آن باعتدال شود و سرکه و گلاب و روغن گل و اندکی کافور هر ساعت ببویانند و بر جگر نیز خرقهٔ کتان بگلاب سرد آغشته بدارند لیکن ازین احتراز نمایند در وقتی که بیمار دران عرق کند و بشرهٔ او را سرد نکنند تا تحلیل را که نزدیک است باز ندارد و مرض طول نکشد و اگر چه درین تپ درازی مرض سالمتر از تیزی تپ بود محمد بن زکریا میگوید سحرگاه آب [illegible] دهند و بامداد گشکاب و شیره و آب خیار یا آب هندوانه و وقت خواب لعاب اسپغول و در فرو نشانیدن حرارت هیچ تقصیر نباید کرد و بسخن طبیبان جاهل که گویند مبالغه کردن در تسکین حرارت در بحران تاخیر کند التفات نباید کرد که من هر دو طریق را آزموده ام تسکین حرارت را بی خطر و سالمتر یافتم و تقاعد از تسکین حرارت و باز سپردن مریض بمرض سبب است تا احتراق حمی دماغ و معدهٔ او را بریان کند و اعصاب را بکشد و بقوه خشک تولد کند و بسیار باشد که بسبب تشنج خشک حادث در اعصاب عضله ضیق النفس پیدا گردد پس سینه و گردن او را بموم روغنی که از روغن بنفشه سازند چرب دارند و اگر دران بنفشه و خطمی کوفته بیخته بسرشند سخت موافق باشد و بر سینه و گردن کدوی تراشیده و برگ خرفه کوفته بروغن گل سرشته ضماد کنند و تدبیر غذا چنانکه در غب خالصه دایره مذکور شد باید کرد و اگر بیمار غذا نخواهد یا [illegible] ازان بود در روزی دو بار گشکاب باید داد بار دوم آن وقت که قوت تپ اندکی دران ساکن شود و در روزی که تپ سوزان تر و صعب تر باشد گشکاب با آب انار آمیخته باید داد تا هر بار بیمار برای شربتی تعب نکشد و تا در صعوبت تپ معدهٔ او از شربتی سرد یا از چیزی که بغذا ماند خالی نباشد و جالینوس درین تپ وقت صعوبت حرارت آن امر بطعام فرموده تا خوف سقوط قوت نباشد و اگر بیمار را اشتهای طعام نباشد تدبیر او در ذکر اعراض حمیات حاده خواهد آمد و اطعمهٔ خوشبو که اشتهای طعام را بجنباند پیش او همی آرند چون مرغ ملفوف بخمیر و مشوی در تنور که پیش او بشگافند و بسیار باشد که بسبب فصد صفرا تیزتر شود و گرمی تپ سوزان تر گردد پس اول در قاروره نگاه باید کرد اگر قوام او غلیظ و رنگ او سرخ باشد فصد باید فرمود و اگر بر خلاف این باشد فصد نشاید کرد بلکه تدبیر اسهال نمایند بنوعیکه در علاج غب خالصه دایره مذکور شده و اگر طبیعت نرم باشد و بحبس آن حاجت آید قرص طباشیر قابض باید داد و از جلاب و سکنجبین حذر باید کرد صفت قرص طباشیر ممسک که بگیرند طباشیر و گل سرخ هر یک دو درم و نیم تخم خرفه تخم کاسنی هر یک سه درم رب السوس نشاسته هر واحد یکدرم کافور نیم درم زعفران دو دانگ شربتی دو درم با گشکاب از پست جو بسازند و دران پنج درم حب الآس نیم کوفته و بهی پاره کرده بپزند و بنوشند و اگر دران گل ارمنی یکدرم و صمغ عربی نیم درم داخل کنند قوی تر باشد و [illegible]

وبهی و ریباس آنرا موافق باشد واین سفوف الطین آنرا نافع بود **صفت آن** اسبغول بریان کرده گل قبرسی طباشیر هر یک دو درم صمغ عربی یکدرم و اگر اسهال
خونی باشد درین سفوف کهربا دم الاخوین ریوند چینی زیاده کنند و با شربت بهی دهند یا با آب سماق یا با آب برگ خرفه یا آب برگ حماض و غذا مزورهٔ انار دانه یا سماق
یا زرشک که دران برگ خرفه و برگ حماض پخته باشند بدهند و کعک در آب بهی و آب سیب و آب سماق نیک باشد **ابن الیاس** گوید که علاجش علاج غب خالصه است
و هر صبح جلاب از تمر هندی و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم و آلوی سیاه ده عدد بنوشانند و غذا ماء الشعیر با بنفشه و نیلوفر و تخم خشخاش دهند یا آب انار ترش
با تخم اغشرده سه اوقیه و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و تلیین طبیعت بماء الفواکه یا نقوع مشمش یا مطبوخ فواکه نمایند و طبع را محتبس نگذارند
و در هر روز آب صادق البرد بیاشامند و لهذا نبی علیه الصلوة والسلام فرموده که الحمی من فیح جهنم فابردوها بالماء و باید که مبالغه در تبرید و تطفیه نمایند زیرا که
تاخیر در تبرید و تطفیه در مثل این مرض خطرناکست و اگر تشنگی شدت کند و از مطبوخ کراهت نماید یا او را غثیان باشد باید که معالجه بشربت ورد مکرر چهل
مثقال با سکنجبین ساده بیست درم و برف دو من کنند و این وقتیست که با تپ سرفه نباشد و هرگاه ایشان را اسهال خصوصاً با سهر عارض گردد هر صبح جلاب
از شربت بنفشه و شربت خشخاش هر کدام که باشد ده درم با ترنجبین ده درم بنوشند و تلیین طبیعت با این مطبوخ کنند سنای مکی پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی
تخم خبازی هر واحد سه درم سپستان عناب هر واحد بیست عدد در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید و دران شیر خشت و ترنجبین هر واحد بیست درم مالیده
صاف نموده سحرگاه بنوشند و تا آخر روز بران صبر کنند تا خوب اسهال کند بعده در آخر روز غذا ماء الشعیر سازند و در هر حال از تبرید و تلیین غافل نباشند و چون بینند
که مریض هذیان میگوید باید که موی مقدم سر او بتراشند و خرقهٔ کتان بسرکه و گلاب و صندلین و روغن گل آغشته بنهند تا ردع ماده و تبرید مفرط کند و تقویت
دماغ نماید و ساعت بساعت تبدیل آن نمایند و یا بگیرند صندلین و گلاب و سرکه و آب خیار و آب بید و شیر دختران و در شیشهٔ فراخ سر انداخته خوب جنبانیده
هر ساعت لخلخه سازند و اگر سهر شدید عارض شود لیسیدن شربت خشخاش در شب باکی ندارد و مسکن ایشان جای شمال و زیر خیمات مبلول بگلاب باشد
و زیر آنها برگ بید و برگ کدو فرش کنند و حوالی ایشان ظروف سبز از آب بنهند و بر روی آنها خیار و کاهو و کدوی تر و سیب و گل و بنفشهٔ تر و نیلوفر بدارند
و باد کش که بران گلاب پاشند ترویح نمایند و بر سینه بگلاب و صندلین و کافور طلا سازند و این وقتیست که فصل گرما تیز باشد و اما هرگاه سرما باشد در مکان
معتدل سکونت اختیار نمایند و خوشبوهای بارد مقوی دماغ مثل بنفشهٔ تر و صندلین و گلاب ببویند و هرگاه تنقیهٔ بدن کردند و عروق از صفرا پاک شد هر صبح
تخم خرفه بیست مثقال با سکنجبین ساده ده درم بنوشانند یا آب نقوع فواکه پنجاه مثقال یا آب هندوانه و ماء الخیار هر واحد پنجاه درم اقراص طباشیر ملین یک مثقال
و غذا ماء الشعیر بتخم خشخاش و بنفشه و نیلوفر تا آنکه چهارده روز بر مریض بگذرد و بعد انقضای این مدت سکنجبین یا شربت سیب یا شربت حماض بگلاب بدهند
و غذا مزورهٔ زرشک یا آلوی جبلی یا تمر هندی یا انار دانه با مغز بادام و بچهٔ مرغ سازند و هرگاه حرکت کنند و قوت قوی گردد بعد بیست روز در حمام داخل نمایند
و باید که هوای حمام معتدل باشد تا کرب نیارد و بعد خروج از حمام در مسلخ استراحت باید کرد زمانهٔ معتدبه تا آنکه بشره بحالت اولی عود کند و حرارت بشره ساکن
شود و حرارت مکتسبه از حمام زائل گردد بعده شربت سیب یا شربت بهی هر کدام که باشد ده درم با گلاب ده درم و یا سکنجبین ساده و گلاب و عرق بید هر واحد ده درم
بنوشانند و جامهٔ صندلی گلاب بران پاشیده بپوشند و امتصاص انار میخوش یا انار دانهٔ میخوش و سیب شیرین و بهی و مغز خیار و بادرنگ و هندوانه و مشمش
خشک و آلوی رطب یا خشک و شفتالوی خشک کرده و سکنجبین سفرجلی و شربت انار و شربت سیب و شربت لیمو سازند نجیبی گوید که هر صبح شربتی از سکنجبین
ساده یا شربت نیلوفر یا شربت تمر هندی یا آلو و جلابات بلعاب اسبغول غیر صادق الحلاوة سرد بنوشند و در مسکن بارد نشینند و تلیین طبیعت بتمر هندی
و شیر خشت و شربت ورد مکرر ببرف و یخ و یا نقوع مشمش و فواکه خشک و آب هندوانه سازند و تنقل از انار و بهی کنند و آب انار بتخم کوفته با ترنجبین و شکر یا شیر خشت
بنوشند و غذا ماء الشعیر با مغز بادام بکدو یا کاهو و اسفاناخ یا آب غوره ترش کرده یا غیر ترش و مانند آن و یا نان بمغسول یا کعک بجلاب شکری تر کرده بدهند و تلیین طبیعت
به نقوعهای لینه مثل ترنجبین و عناب و سپستان و جو کوفته و بنفشه و خطمی و چغندر سازند و آب صادق البرودت سیما در تموز خصوصاً در فصل گرما منع نکنند
و اگر احتیاج بزیادت تلیین باشد بمطبوخ هلیلهٔ زرد و فواکه خشک و ریوند نمایند و اگر از مطبوخ اکراه کنند تلیین طبیعت بشربت ورد مکرر مع شربت دینار

یا شربت آلو مسهل نمایند و از حابس شکم حذر کنند تا ماده مرتقی نشود و سرسام حادث نگردد و چون سرفه خصوصاً با بیداری عارض شود هر صبح شربتی از شربت خشخاش یا بنفشه یا شربت عناب و نیلوفر بنوشانند و در هر حال از تبرید و ترطیب و تلیین غافل نباشند و آبزن مطبوخ آنرا نافعست و نسخه آن همانست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن درینجا وزن شلیله فرو غیره هر یک دو درم و عناب سپستان هر واحد پانزده عدد و شیرخشت ترنجبین هر یک پانزده درم ست و غذا بنوماش مغز بادام و چون بینند که هذیان میکند حلق مقدم راس مریض نمایند و بخرقه درشت بمالند و محاجم بر کتفین و فخذین و ساقین بغیر شرط نهند و پایها بشویند و باشنان و باشیای خشنه بمالند و در نهادن ادویه بارده بر سر مضرتست بیش ک او نمایند و قرص کافور یکدرم بشربت صندل یا آب خیار یا هندوانه یا ماء القرع برای ایشان نافعست و آنچه بر زبان او از صفرا یا سودا باشد بخرقه کتان که دران اسپغول و شکر باشد بمالند ابن هبة الله گوید که طبیب را میباید که در اول امر بدن را از اخلاط شدید مسهل قوی نماید بلکه دوا که مریض را آب آلو و آب تمر هندی با سکنجبین مرتب از تخم کاسنی بنوشانند و ماء الشعیر دهند و بعد دو ساعت آب انار میخوش بدهند و در بقیه روز ماء القرع لطباشیر و جلاب و شیره خرفه با سکنجبین و لعاب اسپغول بدهند و در آخر روز ماء الشعیر بنوشانند و در شب مبردات دهند و تبرید جگر بصندل و گلاب بخرقه آلوده نمایند و هرگاه علامات نضج ظاهر گردد و حدت باقی باشد باید که مریض را اقراص کافور دهند و صبح ماء الشعیر بنوشانند و آب انار میخوش بدهند و اگر تشنگی شدید و آروغ سالم و خلط نضیج بود مریض را بشرب آب ببرف سرد کرده در وقت التهاب افراط نمایند و در افراط آن قبل از نضج حذر کنند بلکه استکثار در شرب شیره تخم خرفه و لعاب اسپغول با سکنجبین نمایند پس اگر طبع قبض باشد تحریک آن بشربت بنفشه کنند و اگر اسهال اشتداد نماید مریض را قرص طباشیر ممسک دهند و رب بهی بدهند و نیلوفر و صندل و کافور ببویانند و در خیوش ساکن کنند و بپارچها بپوشند اگر موضع شدید البرد باشد و بگذارند که استنشاق هوا نمایند تا مزاج قلب باعتدال آید و خدام را امر کنند که از آواز قوی باز مانند و بعد انحطاط مرض غذا مزورات مرتب از آب غوره و سماق سازند و بعد صحت داخل حمام کنند و از بچه مرغ معمول با آبهای مذکوره غذا سازند و اگر خوف رجوع مرض باشد آب کاسنی با سکنجبین یا نقوع مشمش بشربت بنفشه بنوشانند که آن اخلاط حار را بسلامت برارد انشاء الله تعالی **ابن نوح** گوید که محرقه محتاج تدبیر در علاج بمثل آنست که در حمای غب گفتیم مگر آنکه آنرا قوی سازند بحسب زیادتی این تپ در قوت و حرارت بر حمای غب و مریض را درین تپ هر شب آب آلو و تمر هندی بنوشانند الا اگر طبیعت هر روز دو مجلس اجابت کند و سحرگاه قرص کافور لازم گیرند و بعد طلوع آفتاب ماء الشعیر و در روز هر ساعت ماء القرع یا ماء الخیار یا آب تربوز دهند و غذا نان مغسول یا مقتوت مخبص بشکر سازند و در آب نوشیدنی اندک اسپغول اندازند و لعاب او بجلاب و آب انار بنوشانند و امر کنند که روغن بادام در دهان گیرند و آنچه بر زبان از خشونت و زردی یا سیاهی باشد بخرقه کتان بمالند و لعاب بزرقطونا و شکر لعق کنانند و پارچه در صندل و کافور و گلاب آلوده سرد کرده بر جگر و سینه در اکثر اوقات بدارند و آب شدید البرد بنوشانند بنوعیکه در باب حمای مطبقه مذکور شد تا آنکه رنگ سبز گردد و در عده افتد که باین حدت تپ را در ساعت ساکن نماید پس بیمار عرق کند و صحت یابد یا قریب بصحت گردد و اگر طبیعت بشدت انطلاق نماید آب بست جو یا قرص طباشیر قابض بدهند و جلاب و سکنجبین و شکر ازان دور دارند و رب انار و سیب و بهی ترش ساده بدهند و اگر هذیان شدید باشد کثرت دوشیدن شیر بر سر نمایند و بروغن بنفشه سعوط فرمایند و جالینوس گفته که اشیای قابضه در امراض حاده مثل امرود و بهی استعمال نکنند مگر آنکه بمریض غشی یا ذرب باشد و جالینوس هرگاه مریض را ضعیف دیدی و در معده او صفرا بودی آنرا طعام میخورانیدی در وقتیکه التهاب تپ اندران بودی بجهت خوف ضعف طبع و اراده تعدیل معده آن و اهرن گفته که صاحب حمای محرقه را آب سرد ندهند مگر بعد ظهور نضج که آن بتبلید حمی و تغلیظ ماده و احداث سده مینماید و ثابت گوید کسیکه از اصحاب حمیات حاده در سر خود ثقل دریابد دوشیدن شیر بران نشاید و نه چیزی از روغنها و آبها بران نهند و نه سعوط بکار برند و لیکن درینحالت استعمال انکباب بطبیخ بابونه باید کرد و دست و پای اندران باید نهاد و ابن زکریا گفته که درین تپ مریض را منع نکنند اگر اراده نوشیدن آب سرد و رب و فواکه ترش نماید و در تبرید و ترطیب آن قصور نکنند که دران خوف هلاکت ست چنانچه سابق مذکور شد و اهرن گوید که هرگاه در امراض حاده احتیاج بنوشیدن سکنجبین و ماء الشعیر افتد ابتدا بسکنجبین نمایند و ماء الجبن نیز مثل اوست و در محرقه اسهال بچیزیکه مخرج صفرا باشد بغایت نافعست

علاج غب غیر خالصه

در ابتدا اسهل روز یا پنج روز تبرید برای تسکین حرارت دهند لیکن اندازه تبرید بمقدار اخلاط صفراوی و بلغمی و بمقدار تیزی حرارت باید و رعایت حرارت و اعانت نضج و تحریک

مسهل بحسب حاجت تواند کرد و اعتنا بتقویت معده بسیار باید کرد و لهذا شربت لیمو و سکنجبین ساده بزوری بهتر از شربت آلو و تمر هندی باشد بعد از ان نقوع یا غیر آن در ایام
مسهل استعمال کنند و در ان سنای مکی نیز داخل نمایند و هرگاه مسهل در روز هشتم یا دهم یا دوازدهم استعمال کردند پس بعد یک مسهل یا دو مسهل از استعمال منضجات
چاره نباشد لیکن منضج بعد استعمال تبرید نیز در عقب مسهل بدهند و در ان هنگام منضج را قوی سازند بنحویکه در ان اصول و مانند آن داخل نمایند و چون معلوم کنند
غلظ و لزوجت و کثرت در خلط و قوت مساعد باشد استعمال تبرید و ریوند و غاریقون بد نیست و هرگاه از مسهلات فارغ شوند و تیزی تپ بشکند لیکن هنوز باقی
باشد قرص ورد صغیر و کبیر و قرص زرشک صغیر و کبیر یا مانند آن و شربت بزوری بارد و معتدل و حار استعمال باید کرد و گاهی هنگام قبض شکم شربت دینار نیز استعمال کرده میشود لیکن استعمال
اقراص با نقوع مناسب یا مطبوخ یا آب کاسنی مروق یا با چکیده تخم کاسنی نمایند و گاهی نقوع و منضجات و مسهلات در آب کاسنی مروق استعمال میکنند و بعض تدابیر مناسبه در علاج شطر الغب خواهد آمد
و باید دانست که نیکوترین تدابیر آنست که بعد هر دو سه روز خصوصاً وقت آغاز نوبت قی فرمایند با رعایت حال یا در غالب و استعمال مدرات مفید بود در شیره کاسنی و بادیان
و خیارین و تخم خربزه با سکنجبین بزوری موافق است و اگر روز نوبت ترک غذا ممکن نبود در آخر تپ حریره یا آش جو یا اندکی پست گندم توان داد و بقول حکیم ارزانی بارنج یا
نان خمیری با شربت نبات بهتر از نیست بود **صفت** قرص طباشیر ملین که در غب غیر خالص بعد تنقیه که احساس گرمی کنند مفید است طباشیر گل سرخ هر یک پنج
درم تخم کاهو مقشر مغز تخم خیارین بادرنگ مغز تخم کدوی شیرین هر یک سه درم رب السوس دو درم ترنجبین خراسانی ده درم قرصها سازند خوراک چهار ماشه **صفت**
دوائیکه برای غب غیر خالص کهنه مجرب است برگ انبه و برگ نی و برگ نیب و گل بابونه و اشنه هر یک سه توله انیسون یکنیم توله در یک ... جوش
کرده قبل از نوبت بخور نمایند و گل بابونه و افسنتین هر واحد یکماشه در شربت قنطوریون یک توله آمیخته بخورانند و بالائش شربت کشوث
علوی‌خان چهار توله در عرق مکوه و شاهتره و کیوڑه هر یک چهار توله حل کرده بنوشانند غذا شوربای چوزه مرغ بنان خشکه روغنی تا یک هفته استعمال نمایند **اقوال** چهار
مصنف اقتباس مینویسد که نخستین ملاحظه فرمایند که تفاوت از خالصه چه قدر و قیمت بحسب اعراض و لوازم چنانچه اگر صفرا یا بلغم غالب بود و بسیار دور از خالصه نباشد علاج
خالص پردازند با زیادتی رعایت جانب نضج و روز هشتم این ملین عظیم الاثر است خیارشنبر هفت توله گلقند چهار توله شربت ورد مکرر چهار توله سکنجبین ساده ده توله روغن گل
هفت ماشه و روز نهم شیره بزور بارده در عرق کاسنی و نیلوفر و مکوه برآورده شربت نیلوفر و اسپغول دهند و بهمین نمط تا دوازده روز بگذرانند و روز سیزدهم جهت
نضج این مطبوخ دهند برگ شاهتره تخم کاسنی مکوه بنفشه گل سرخ هر یک هفت ماشه سپستان سی عدد تخم کشوث سه ماشه گل نیلوفر پنج ماشه آلوبخارا هفت عدد
گلقند چهار توله تا روز پانزدهم و روز شانزدهم در مطبوخ پوست هلیله زرد هلیله سیاه سنای مکی هر واحد یکتوله خیارشنبر هفت توله شربت ورد مکرر املیلچی چهار توله
ترنجبین هفت توله روغن گل هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و غذا وقت شام شله با شوربای بچه بز دهند و روز هفدهم قرص گل سه ماشه مروق کاسنی مکوه
هر یک هفت توله شربت بزوری بارد چهار توله تخم شربتی هفت ماشه بدهند و بهمین نهج تا انقضای تپ ثابت مانند و علوی‌خان در عشره کامله نوشته اند که
طریق تدابیر فی الجمله آنست که به بینند اگر بول غلیظ و سخت رنگین باشد و علامات امتلای خون ظاهر بود فصد کنند با اعتدال بعد ظهور آثار نضج و در غیر روز
نوبت و بحران قوی بعد از فصد بغذا و شربتهای جالی و مائل بگرمی بنضج خلط دهند مثل کشکاب که اندران نخود و اندک بادیان و یا صعتر و اشباه آن پخته باشند
و آش حلیم جو که دران نخود و اندک شبت و زیره و کشنیز و چوجه مرغ پخته باشند و مانند سکنجبین بزوری و اصولی و نقوع شربت و اشباه اینها و بعد از نضج تام
بتلیین ملایم دفع خلط فاسد باقی کنند و اگر بلغم بر صفرا غالب باشد پس معالجه تپ بلغمی نماید پردازند و سرد یا و ترشیها ندهند و ملول نشوند که مدتی دراز می‌کشد
و در دفع آن بزودی نکوشند بلکه در نضج مواد و تعدیل مزاج و تقلیل خلط فاسد برفق بعد از نضج و مراعات قوت لواجبی متوجه باشند و بالجمله احوط آنست که
روز نوبت قبل از آمدن آن سکنجبین عسلی و یا عنصلی چهار توله در آب سرموق نیم آثار و نمک طعام یکتوله آمیخته بدهند و قی کنانند و دو سه مرتبه تکرار نمایند تا تنقیه
بلیغ خوب حاصل شود پس جهت تقویت و تسکین گلقند و سکنجبین لیموئی هر یک دو توله آمیخته بلیسانند و بالائش گلقند عسلی چهار توله در گلاب و عرق مکوه و بادیان هر یک
نیم پاو جوشانند که نیم آید صاف نموده نیمگرم بنوشانند و غذا نخوداب چوجه مرغ دهند و یا نان بشوربای مرغ یا نان تنک دهند و بعد از ده دوازده روز جهت نضج
نقوع این مطبوخ دهند پوست بیخ کاسنی و بادیان برگ شاهتره بادرنجبویه مکوه گل سرخ هر یک هفت ماشه افسنتین انیسون هر یک سه ماشه مویز منقی یکنیم توله

بنفشه نه ماشه پرسیاوشان اصل السوس هر یک پنج ماشه گلقند سه توله و بعد از حصول نضج تنقیه بمعجون خیارشنبر کنند باضافه بعضی ادویه در مطبوخ مثل ریوند
خطائی هفت ماشه برگ سنا دو توله پوست هلیله زرد هلیله سیاه هر واحد یکتوله خیارشنبر شش توله ترنجبین هفت توله شربت دینار چهار توله روغن بادام پنج ماشه
و وقت شام غذا بدستور دهند و صبح قرص افسنتین سه ماشه در جوارش مصطکی نه ماشه سرشته همراه مروق مکوه و کاسنی هر یک هفت توله شربت بزوری سه توله بدهند
و سه چهار روز استعمال نمایند بعده این مطبوخ دهند شکاعی بادآورد تخم کشوث افسنتین غافث هر یک سه ماشه مکوه بادرنجبویه تخم خربزه قرطم هر یک هفت ماشه
مویز منقی یکتوله شربت افسنتین دو توله و چون بعد چهار یا پنج ماه بینند که بکدام تدبیر نمیرود و قاروره بسی غلیظ و رنگین است باید که فصد باسلیق و یا اسیلم کنند چنانچه
گذشت و این دوا دهند شیره تخم کشوث سه ماشه گلوی سبز تخم خربزه هر یک نه ماشه در گلاب و عرق مکوه هر یک نیم پاو شربت بزوری حار سه توله و اول قرص افسنتین سه ماشه
در شربت بزوری معتدل یکنیم توله بلیسانند در نوبت اول یا دوم یا سوم موقوف میشود و آنانکه بعد از شش ماه صلابت در سپرز یا جگر پدید آید اگر چه ربطی از این دو شود
وخصوصاً که سرفه و یا اسهال هم یار باشد پس این دوا بدهند قرص کبر سه ماشه در جوارش مصطکی و خمیره گاوزبان هر یک هفت ماشه آمیخته بلیسانند و تخم کشوث
بیخ کبر هر یک پنج ماشه مکوه برگ شاهتره بادرنجبویه تخم خربزه هر یک هفت ماشه گاوزبان اصل السوس مقشر هر یک پنج ماشه عرق مکوه یکنیم پاو جوش کرده شربت افسنتین
دو توله خاکشی و تخم ریحان هر یک پنج ماشه داخل کرده بنوشانند دوای علوبیخان که بعد هفت هشت ماه درین باب آزموده است قرص زرشک چهار ماشه ربّ
خطائی جند بیدستر هر واحد بقدر یک نخود در شربت کشوث والداوشان دو توله آمیخته بلیسانند بعده بادیان نه ماشه انیسون تخم کشوث هر واحد یکمثقال آمله
عود قماری عود صلیب هر یک یک دانگ مکوه هفت ماشه در عرق مکوه و شاهتره و بادرنجبویه هر یک هفت توله جوش کرده مالیده صاف نموده سکنجبین بزوری چهار توله
خاکشی هفت ماشه داخل کرده بنوشانند دوائی که از مجربات حکیم شریف خان است و راقم هم اکثر جا استعمال کرده هرگز تخلف نکرده گلقند و سکنجبین ساده هر واحد
یکنیم توله آمیخته بلیسانند و شربت بزوری سه توله در گلاب و عرق کاسنی و مکوه هر یک پنج توله نیم گرم بنوشانند تا دو هفته و پوشیده نماند که در اکثر چون مدت این
تپ دراز گردد ضعف ریه و جگر و ورم جگر و سپرز و ماساریقا عارض شود پس باید که بمعالجه عضو مؤف کوشند بدستوریکه هر یک بجای خویش بیان یافته لیکن منجر
باستسقا گشته بهلاکت می انجامد کذا فی شرح الکبیر و بدانند که بعد زوال این تپ تا حصول قوت تام از استعمال آب سرد و دیگر سردیها و تریها و ترشیها اجتناب
ورزند تا مورث امراض صعب نگردد و اگر بلغم و صفرا برابر بود پس در علاج حد اوسط اختیار نمایند و عنایت بر قوت مصروف دارند و اکثر در نضج و ادرار و تعریق
و تفتیح مسام کوشند و آنچنان باید که بحمام برند و بجز معرق استعمال نمایند و به تنقیه کمتر مشغول شوند مگر آنجا که ضرورتی داعی باشد کذا فی التلخیص و قرص ورد که در بیجا نافع
در قول جرجانی و ایلاقی خواهد آمد و آمیری را که از مدت پنجماه مبتلا بغب غیر خالص بود و اندک صلابت جگر و تهیج رو و اطراف میداشت این دوا دادم دواء الکرکم صغیر
بسته والد علوبیخان هفت ماشه در ورق طلا یکعدد پیچیده اول بلیسند بعده شیره تخم کشوث هفت ماشه تخم کاسنی و مکوه هر واحد یکتوله در گلاب عرق مکوه و شاهتره
هر یک ده توله بر آورده صاف نموده در دیگچه قلعی دار انداخته زیر او آتش چوب کنار دو شاخه کنند و سفال آب نادیده مدور بشکل فلوس ساخته هفت عدد در آتش خوب
سرخ نموده از دست پناه گرفته دران اندازند و تا هفت بار تکرار نموده صاف کرده شربت کشوث علوبیخان سه توله خاکشی هفت ماشه داخل کرده بنوشند
و غذا قورمه بچه بز با نان خشکار مقرر داشتم و تا دو هفته همین دوا و غذا دادم و بجای آب عرق مکوه نوشانیدم در مدت دوازده روز صحت کلی یافت و شخصی دیگر با هفت ماه
غب غیر خالص داشت و در شروع ماه ششم زحیر بواسیری و درد تهیگاه و معالیق جگر و سپرز بدور در ریه پیدا گردید و ضعف کمال و سقوط اشتها بهم رسیده بود من بعد
معاینه حال اول فصد اسیلم چپ کرده خون بمقدار شش توله گرفتم و این دوا دادم شیره بادیان و قرطم هر یک نه ماشه و بادیان خطائی چهار ماشه لعاب گاوزبان
هفت ماشه لعاب تخم مرو چهار ماشه در گلاب و عرق کیوڑه و عرق بید مشک هر یک هفت توله بر آورده شربت گاوزبان و بنفشه هر یک دو توله داخل کرده تخم ریحان
چهار ماشه تودری دو ماشه کف زده بنوشند و غذا پلاو بنوباش بقلیه زردکی و شلجمی که بروغن گاو زیاده پخته باشد دادم بعد اعراض نصف باقی مانده و بیخ درجات
سده با بلغم و خون آلوده خارج شد و زحیر و درد موقوف گردید لیکن دوره تپ بوقت مقرر اندک خفیف آمد نسبت رفع تپ روز دیگر این دوا دادم قرص گل صغیر
سه ماشه در جوارش عود شیرین چهار ماشه و شربت بنفشه یکنیم توله و ورق طلا یکعدد آمیخته بلیسند و بالایش شربت بزوری اصولی علوبیخان و شربت کشوث ایشان هر یک

سه توله خاکشی یکتوله در عرق نکوه و شاهتره هر یک پاؤ آثار داخل کرده بجوشانند که به نیمه آید صاف نموده بنوشند و غذا بدستور روز دوم آمدن عرق
شروع گردید و تا چهار روز بعد از آمدن لرزه عرق بمعمول خود می آمد روز پنجم عرق موقوف شد و تپ خفیف بهمان وقت می آمد و بهمین تپ بیر در سه هفته از دوره
تپ هم نجات یافت و اشتها بحالت اصلی آمد مسیحی گوید که هرگاه حمای غب غیر خالصه باشد باید که مریض را طعام بحذر و احتیاط بخورانند پس لازم ست که
امساک از غذا کنند اگر قوت قوی و مرض عسر النضج باشد و غذا با اعتدال استعمال نمایند اگر قوت ضعیف بود و مرض کثیر البعد از نضج نباشد و نشاید که صاحب
غب غیر خالصه را در حمام قبل از نضج ماده داخل کنند و هرگاه صاحب این تپ قوی باشد باید که روز فترة غذا دهند و در روز نوبت ترک غذا کنند تا روز غذا انتعاش
قوت او گردد و در روز ترک غذا نقصان در مرض پیدا کند بسبب افنای ماده و اگر قوت او متحمل این نباشد و عادت او این را واجب نکند باید که هر روز غذا دهند
ولیکن غذای او روز نوبت لطیف تر و خفیف تر باشد و واجبست که درین تپ آرام و سکون اختیار کنند زیرا که حرکت در ماده تپ ضرر بیشتر از آن کند که
حمام میکند و ایضاً طبیعت را از انضاج ماده منع نماید و در سکون ماده در موضع خود بقرار و سکون ماند و طبیعت را امکان استیلا بران باشد و ایضاً گاهی صاحب
این تپ را تضمید پوست شکم با ضمادهٔ منضج بلغم معده و شکم و مرخی تمدد حادث در شکم بسبب بلغم فائده بخشد و ایضاً حسوهائی که بسرعت هضم شوند آنرا نافع بود زیرا که
هرگاه چیزی عسر الانهضام تناول کند قوت او ضعیف گردد و مرض او طول کند بجهت آنکه اگر آنرا هضم نکند تحلیل سلبغم گرداند و در مادهٔ تپ و در عسر نضج آن افزاید پس
بدان سبب تپ درازتر و دشوارتر گردد و آنچه استعمال حقنها در غب خالصه باید لین باشد چه مادهٔ او لطیف سهل الاستفراغ ست و در غب غیر خالصه حقنهای حاده
می باید و هرگاه درین تپ بدان در بدن بسیار و قوت قوی و سن شباب و فصل ربیع باشد باید که فصد صاحب او کنند و هرگاه غلط بلغمی غالب باشد معالجه باشیای
مقطع و ملطف باید کرد تا غلظ بلغم و لزوجت او قطع گردد و برودت او تسخین یابد پس سهل الخروج و استفراغ گردد و در غب خالصه عنایت بتطفیه سوء مزاج حمی بیشتر
و باستفراغ خلط مادهٔ تپ کمتر بود و در غیر خالصه باید که اکثر عنایت باستفراغ خلطی که مادهٔ این تپ باشد و اقل عنایت بتطفیه صرف دارند و گاهی معالجه
غب غیر خالصه باشیای مدر بول کرده میشود و اگر اشیای مذکوره شدید الحرارت و مبیس نباشند و الا در حرارت تپ بیفزایند و جزو رطب رقیق کرد بلغم ست فانی
سازند و غلیظ تر باقی ماند و آنرا غلیظ عسر التحلل گردانند پس میباید که در ان چیزهای حار یابس باعتدال نمایند و مع ذلک اعتنا بتقویت معده کنند و گاهی
درین علت استفراغ بادویه مسهل صفرا و بلغم برفق انفع میکند و همچنین قی بعد طعام مفید میشود و استفراغ در غب غیر خالصه و همچنین در تپ بلغمی و در حمای
سوداوی باید که بعد از نضج و بعد ترقیق خلط و استعداد او برای خروج باشد شیخ میفرماید اموریکه بدان علاج غب غیر خالصه مخالف غب خالصه باشد آن
اموریست که بدان مشارک بود حمیات بارده را از عدم ترخیص که گاهی بدان اصحاب خالصه را رخصت داده میشود و آن چند امرست یکی آنکه در خالصه انتظار
نضج در استفراغ نمیکنند دوم آنکه در ان انتظار اکثر تا زمانهٔ انحطاط نمیکنند اگر انتظار نضج کنند بخلاف غیر خالصه که در ان با وجود نضج تا که زمانهٔ انحطاط نیاید تعجیل
مواد و خروج آن بمسهل و حمام بوجه احسن نشود سوم حمام که آن بر صاحبان غب غیر خالصه حرام کرده شده چهارم تغذیه هر روزه یا قریب بتغذیه از آنچه ایشان را
مضر بود بلکه واجبست که یکروز غذا دهند و آن یوم راحتست و یکروز نه و آن یوم نوبتست و در اغذیهٔ ایشان آنچه خالی و گرم اندک باشد همی باید و تغذیه در اوائل علت
غلیظ تر بود از آنچه در اوائل خالصه باشد بعده تدریج بتلطیف کنند فوق تلطیف غب خالصه و تلطیف در ان در اوائل بگرسنه داشتن بیشتر از تلطیف بغذای بسیار
لطیف بود پنجم آنکه تبرید کمتر باشد بسبب قلت حرارت مادهٔ آن ششم آنکه در ابتدا حقنهٔ حادتر بعمل آرند اگر میلان ماده بقعر کبد و امعا معلوم شود و بلغم غالب بود
هفتم آنکه انتظار نضج در اسهال قوی ایشان بیشتر کنند هشتم آنکه در ماء الشعیر ایشان قوت منضجه محلله باشد مثل آنکه برای سکنجبین در معده او ماء الشعیر ترش گردد
بیان کردیم بلکه قوی تر از ان باشد پس گاهی احتیاج میشود باآنکه در ان زوفا و صعتر و پودینه و سنبل بحسب مزاج بپزند و چقندر ایشان را نافعست و خلط نخود
بماء الشعیر و در آخر آن نخوداب نافع بود و واجبست که در قرب غیر خالصه از خالصه و بعد او از ان نظر کنند و بحسب آن تخالف میان علاج او و علاج خالصه کنند
پس اگر غب غیر خالصه قریب بسیار از خالصه باشد میان هر دو مخالفت اندک خلاف ورزند و هرگاه قاروره ایشان غلیظ ببینند فصد کنند و چون فصد نمایند
احتیاج بحقنه نیفتد و بدانکه نافعتر برای ایشان از قی کردن بعد طعام چیزی نیست و از مسهلات و ملینات در اوائل آن آنچه قریب باعتدال ست آنکه گفتند

مطبوخ و سکنجبین بست و گاهی درین هر دو خیارشنبر داخل میکنیم و قویتر ازین آنست که دران قدری تربد داخل کرده شود و حقنها در ابتدا از دو هم بهتر از مسهلات دیگر است و آن
حقنهاست که دران قوت خارخسک و بابونه و چقندر و قرطم و بنفشه و سپستان و انجیر و اندکی تربد و دران خیارشنبر و روغن کنجد و لیتی باشد و گاهی حاجت بحقنه حاده
ازین افتد بحسب اجد حمی از خالصه و اما معینات بر انضاج مثل سکنجبین مخلوط بچیزی از گلقند و سکنجبین اصولی است و بعد روز هفتم و حصول النضج مثل طبیخ افسنتین است
که آن نافع ملطف ماده مقوی معده است و دران قوت اسهالیه و ادرار و تفتیح نیز هست و سکنجبین آب با دیان و آب کرفس با سکنجبین نافع است و اگر از روز چهاردهم
تجاوز کند بخوردن قرص ورد صغیر باکی نیست و اگر مرض طول کشد از مثل قرص غافت و طبیخ آن و گرم کردن نواحی شراسیف بکماد و چاره نباشد و ضماد ازین قبیل است
که از آن چاره نیست و ایضا تضمید پوست شکم ایشان بدانچه انضاج نماید و ارخای تمدد کند اگر آنجا باشد و چون معلوم کنند که نضج حاصل شده استفراغ و ادرار نمایند
و خوف نکنند و از مستفرغات جیده برای ایشان اینست که بگیرند ایارج پنج درم و تربد هفت درم و عصاره کاسنی و غافث هر واحد سه درم و تخم کرفس و هلیله زرد
و کابلی هر واحد پنج درم و بآب کرفس حبها سازند شربتی ازان دو درم و ازین قبیل است این مطبوخ جید بالیقه مابگیرند غافث و افسنتین و هلیله کابلی هر واحد پنج درم
تخم خربزه و تخم خیار و تخم بادرنگ و تخم کرفس و شکاعی و بادآورد هر واحد ده درم تربد سفید یکدرم خیارشنبر شش درم مویز منقی بیست عدد و سپستان سی عدد و انجیر
ده عدد و گلقند فارسی پانزده درم و برسم متعارف در آب بجوشانند و ازان قدح بزرگ گرفته یک قیراط سقمونیا دران داخل کرده بنوشند و گاهی احتیاج بدوا
قوی من وجه و ضعیف من وجه می افتد اما قوت او بحسب استفراغ او خلط لزج را باید و اما ضعف او بحسب آنکه استفراغ بسیار در یکدفعه نکند و این چنان باشد که
از شربت دوای قوی کم کنند بلکه بتدریج بدان نمایند پس استفراغ خلطیکه احتیاج باستفراغ آن باشد بتکرار باشد تا قوت ضعیف نشود و این دوا نیست که تفریق
و جمع آن ممکن بود تا قلیل او اسهال خلط ردی اندک آرد و کثیر او اسهال آن بسیار نماید و اما سلاقات گاهی اندک آن هیچ فعل نکند و مثل این دوا بکار برند بگیرند
تربد نیم درم یا کمتر یا زیاده تر ازان بحسب حاجت و سقمونیا قریب یک طسوج یا زیاده ازان بگلقند فارسی سرشته بخورند و یا بگیرند از تمار هندی و سقمونیا بقیاس
مذکور یعنی از اول نیم درم و از ثانی یک طسوج و بگلقند سرشته بخورند و یا این دوا در آب گل سرخ تازه یک اوقیه یا در شربت در انداخته بنوشند و صاحب کامل
گوید که چون این تب از خلط بلغم یا صفرا میباشد و ماده دران بیشتر از حرارت بود لهذا می باید که اکثر عنایت باستفراغ خلط باشد و بهر حال باید که بقاروره نظر
کنند و نبض را ملاحظه نمایند اگر بول رنگین بینند و در نبض سرعت یابند اول مریض را ماء الشعیر بشکر باید داد و بعد سه یا چهار ساعت سکنجبین بآب سرد و غذا
بشوربای بچه مرغ معمول بآب غوره و انار و زیرباج سازند و این در روز غیر نوبت باشد و اما روز نوبت غذا بمزوره و مغز خیار و بادرنگ پخته دهند که آن تبرید
و ترطیب و ادرار بول کند و این بعد انقضای نوبت دهند و باید که بطبیعت نظر کنند اگر قبض باشد تلیین بفلوس خیارشنبر و ترنجبین و تمر هندی بمقداری
نمایند که طبیعت باعتدال آید و بعد ازان ماء الشعیر دهند و عقب او سکنجبین این در روز غیر نوبت دهند و در روز نوبت سکنجبین تنها با آب سرد قناعت کنند و بعد از انقضای
نوبت بمزورات غذا سازند و چون بر مریض هفت روز بگذرد و علامات نضج پدید آید باید که در استفراغ باسهال یا بقی یا با ادرار بول شروع کنند اما باسهال از طبیخ
افسنتین نمایند زیرا که با افسنتین درین تب از چند وجه انتفاع یابند یکی آنکه دران قبض است و بدینجهت او مقوی معده است و چون معده درین تب ضعیف میشود
بسبب بلغم لیس باید که تقویت معده نمایند تا غذا را هضم گرداند و بلغم پیدا نکند چه تولد بلغم اکثر از ضعف معده شود هرگاه قادر بر هضم اغذیه نبود دوم آنکه افسنتین
ادرار بول کند تا لطیف خلط بلغمی و تفتیح مجاری سوم آنکه دران قوت جاذبه برای صفرا است و آن اصل خلط محدث مر این تب است و استعمال افسنتین نشاید
الا بعد نضج ماده چه اگر قبل نضج آنرا استعمال نمایند ضرر بین پیدا کند بهر آنکه در افسنتین دو قوت متضاده است یکی ازان قابضه و دیگر مسهله پس هرگاه قبل از
نضج استعمال کنند بقبض خود در ماده لزوجت و صلابت بیفزاید که تحلل آن دشوار گردد و قوت مسهله اراده اسهال آن خلط نماید و بسبب غلظ و متانت آن برآن
قادر نباشد و دران حال طبیعت را اذیت و تعب حادث گردد و قوت او ضعیف گردد و اما هرگاه افسنتین را بعد نضج استعمال نمایند قوت قابضه که اندر افسنتین است
تقویت اعضا و تشدید آنها نماید و اعانت او بر دفع مواد و اخراج آن کند و ماده بسبب لطافت خود بغیر اذیت و کلفت طبیعت بسهولت خارج گردد و اقتضا
بعضی اوقات استعمال کنند آب بادیان یا مکرر تربد و بسفایج بشکر یا فلوس خیارشنبر بحسب اقتضای حاجت از کمیت و ایضا این قرص بهفته استعمال کنند صفت آن

بگیرند بنفشه تربد سفید جید دو درم تربد سفید یکدرم سقمونیا نیم دانگ رب السوس نیم درم باریک ساییده شکر سرخ پنج درم آمیخته بآب گرم بخورند که این دوا مسهل از جمله
تپ سست جید از شان این قرص اسهال صفرا و بلغم ست و سزاوار نیست که دوای مسهل در اول مرض استعمال نمایند مگر بعد از آنکه خلط نضج یابد و علامتش ظاهر گردد
الا آنکه مرض مهیاج باشد و ماده منتقل از موضعی بموضع دیگر باشد و مریض را قلق بود که دران هنگام استفراغ خلط کنند و دران تاخیر ننمایند و اما اگر خلط نضج نباشد و علامات
نضج ظاهر نگردد دوای مسهل استعمال نکنند زیرا که اگر استعمال آن کنند لطیف خلط مستفرغ گردد و غلیظ او تنها باقی ماند و نضج او متعسر شود و ایضاً استعمال حقنه
باید کرد و هرگاه ماده مائل بجانب مقعر کبد یا عروق یا امعا بینند پس اگر خلط بلغمی غالب تر باشد حقنه حاده که غسل امعا از بلغم کند استعمال نمایند و اگر خلط صفراوی
غالب تر باشد حقنه معتدل میان لینه و حاده بعمل آرند و اگر خلط مائل بفوق و ناحیه فم معده باشد و مریض تلخی در دهن یا لذع معده یا غثیان در یابد باید که
استفراغ بقی بعد غذا استعمال نمایند که او سهل تر برای خروج اوست پس اگر خلط بلغمی غالب باشد بدان اشیا چیزی ملطف مقطع مثل بودینه و تربت و صعتر آمیزند
و اگر صفرا غالب بود مریض را کشکجو و ماهی تازه و سرکه و کاسنی و سرمق و مانند آن خورانند و چون استفراغ بقی کنند باید که معده را پاک نمایند و مع ذلک سکنجبین و آب گرم
استعمال کنند و در معده چیزی از غذا و غیر آن باقی نماند پس هرگاه دانند که معده پاک شده شربت سیب ساده یکشربت بدهند و هرگاه ماده مائل بجانب محدب
جگر بینند و قریب بشراسیف جانب راست ثقلی بهم رسد ادویه مدر بول و اغذیه مدره استعمال نمایند و لیکن دوای مدر بول قوی الحرارت نباشد بلکه مثل طبیخ کرفس و بادیان
بود و اگر مغز تخم خربزه و بادیان دو قو مساوی باریک کوفته بوزن دو درم بجلاب یا سکنجبین وقت خواب با آب سرد بخورند سخت موافق باشد و چون این تپ طول کشد
و از سه هفته درگذرد و اگر علامات غلبه خون مثل سرخی رنگ و عظم نبض و غیر آن ظاهر بینند فصد هفت اندام نمایند و بحسب حاجت و قوت خون بگیرند بعده تلطیف و تغذیه
بچوجه مرغ و تیهو استعمال کنند و هر روز قرص طباشیر ملین یک مثقال با سکنجبین یکنیم اوقیه و آب سرد بدهند و اگر علامات غلبه خون ظاهر نباشد فصد نباید کرد پس اگر علامات
غلبه بلغم ظاهر تر بود باید که استفراغ بلغم باسهال و قی کنند بنوعیکه در علاج تپ بلغمی مذکور گردد استعمال باید کرد و فیما بین استفراغات زمانه بمقداری باید که بدن دران
قوی بود و خلط نضج یابد و قوت را بتواتر استفراغات ضعیف نسازند که حفظ قوت اندر مرض ضرورترین تدابیرست و بعد استفراغ درین تپ چون بول اسپید ماهیچه
قرص تند صغیر که بطباشیر ساخته باشند هر روز یک مثقال بایک و نیم اوقیه سکنجبین ممزوج بآب سرد بدهند و اگر قاروره رنگین و نبض سریع باشد ماء الشعیر که اندران
بادیان پخته باشند استعمال نمایند و تغذیه بلحم طیور لطیفه مثل بچه مرغ و تیهو معمول الطریق زیرباج یا مطنجن یا اسفیدباج سازند و غذا روز غیر نوبت بکار برند ما روز
نوبت ترک غذا کنند و تلطیف او بعد انقضای نوبت نمایند تا روز ترک نوبت حفظ قوت و روز نوبت قوت را مشغول بمقاومت مرض و افنای ماده کرده شود
و اگر قوت مریض متحمل ترک غذا روز نوبت نباشد و آنرا عادت بترک غذا نبود باید که در روز نوبت تغذیه بحریره مرتب از سبوس گندم و شکر و روغن بادام سازند
یا کشک جو یا چیزی از پست گندم بآب سرد بقدر میل نفس علیل دهند و این بعد انقضای نوبت یا انحطاط حرارت غریبه بسوی اسفل از سینه و شکم بدهند و باید
که از اغذیه بطی الانهضام اجتناب نمایند و اگر عادت شراب باشد بعد ظهور علامات نضج در بول و بعد یکساعت از غذا اندک شراب ابیض رقیق که کهنه نبود
باشد بآب ممزوج بنوشانند که ازان انتفاع یابند و اگر شراب قبل از نضج استعمال کنند حرارت زیاده و قوی گردد بسبب از دیاد صفرا و تذویب خلط و انتشار آن
در جمیع بدن پس سدها پیدا شود و با خلط نضیج بیامیزد و آنرا نیز فاسد گرداند بالجمله سزاوار نیست که شراب درین تپ و در غیر آن استعمال نمایند مگر بعد ظهور علامات
نضج و باید که درین مرض تضمید معده بضماد مسخن و مقوی آن و منضج خلط بلغمی و مانع از تولد او اندران نمایند و این ضماد آنرا نافع است بگیرند لادن سه درم و در روغن
سوسن حل کرده و روغن گل هریک هفت درم بگدازند و گل سرخ پنج درم و سک و راماک هر واحد دو درم باریک سوده آمیخته بر معده در حالت خلوی آن از غذا ضماد
کنند و ایضاً استحمام بآب گرم که اندران بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش جوشانیده باشند استعمال باید کرد و بر معده بریزند لاسیما اگر خلط مائل بظاهر جلد بمثل لذع
و حکه و بثور ظاهره اندران محسوس گردد و استحمام درین تپ خاصته و در حمای بلغمی و ربع استعمال نباید کرد مگر بعد از نضج زیرا که اگر استعمال آن قبل از نضج در مثل این
حمیات کنند که ماده آنها غالب تر از کیفیت و غلیظ تر ازان تلطیف بود سه مضرت پیدا کند یکی آنکه این خلط اگر بگدازد و تحلیل نشود سیلان نماید و در سد دا افزاید
و بدان سبب عفونت زیاده گردد دوم آنکه چون خلط عفن بحرارت حمام بگدازد در بدن منتشر گردد و با خلاط جیده مختلط شود و آنرا متعفن سازد سوم آنکه استحمام تحلیل

تلطیف ماده کنند و غلیظ آن باقی ماند و نضج و تحلل آن دشوار گردد و صاحب این تپ را میباید که راحت و سکون استعمال کنند تا خلط ساکن باند در موضع خود تا آنکه نضج یابد و از حرکت و تعب اجتناب نماید که این اذابت خلط و انتشار او در بدن گرداند و با خلاط جیده بیامیزد و آنرا فاسد کند و احاله آن اعفن نماید و در ماده تپ افزاید و مکث آن طول کند بهر آنکه جالینوس ذکر کرده که این تپ بمردی جوان عارض شد و بر آن شش ماه قیام نمود و من شخصی را دیدم که آنرا این تپ در آخر فصل تابستان حادث گردید و تا فصل ربیع مکث نمود با وجود آنکه تدبیر او نیک کردم بالجمله سزاوار آنست که درین تپ تدبیر که ذکر نمودم استعمال کنند و از ما سوای آن اجتناب ورزند جرجانی وایلاقی مینویسند که بعد این تپ از غب خالصه بمقدار طول نوبت تپ باشد پس بمقداریکه از دوازده ساعت افزون باشد بعد او از غب خالصه بدان مقدار بود و علاج باندازه درازی آن متغیر سازند پس اگر بخالصه نزدیک باشد علاج او اندکی بگردانند و اگر ازان دورتر باشد علاجش بتغییر متغیر سازند و اگر قاروره غلیظ و رنگین باشد نخست فصد اولی تر بود و اگر اتفاق فصد نیفتد از تلیین طبع بحقنه یا شربت چاره نباشد و حقنه نافعتر بود و بر اشربه و اغذیه بارده چندان دلیری نشاید کرد که در غب خالصه باید کرد و اگر در هر چند روز طعام لا لوقی بخورند و قی کنند سخت سودمند باشد و بعد از نضج مسهل معتدل باید داد و کشکاب که از جو و نخود و نیم کوفته پزند نافعتر باشد و اما آنچه اعانت بر نضج نماید سکنجبین بزوری یا گلقند یا سکنجبین سرشته با آب بادیان گلقند دران مالیده و اگر گلقند را در آب گرم بدست بمالند و اندکی بادیان دران جوشانیده صاف کنند و سرکه آمیخته سکنجبین سازند شربتی لطیف منضج باشد و چون اثر نضج پدید آید باستکی تدبیر استفراغ باید کرد و چیزیکه بعد نضج بدان تنقیه کنند گلقند گداخته است که سکنجبین آمیخته قدری خیارشنبر دران حل کرده باندکی تربد ترکیب داده باشند و شربت افسنتین مسهل موافق دافع معده و مقوی آنست تا غذا ہضم کند و ازان بلغم تولد نکند **صفت** شربت افسنتین بگیرند افسنتین رومی پنج درم تربد سفید تراشیده نیمکوفته دو درم سنبل الطیب یکدرم گل سرخ پانزده درم در سه من آب بجوشانند تا یکمن بماند صاف نمایند و هر صبح چهل درم یا ده درم شکر یا یکدرم صبر بنوشند **نوع دیگر** افسنتین هفت درم مصطکی اذخر ساذج هندی سنبل صبر غاریقون گل سرخ هر یک دو درم زعفران نیم درم جمله را در دو من آب بپزند تا بنصف آید صاف کرده یکمن عسل یا شکر یا ترنجبین آمیخته بقوام آرند و در بعضی نسخها یکدرم بیخ بادیان و یکدرم بیخ کرفس و انیسون و نانخواه یا بادیان و اسارون هر یک نیم درم و نعناع یکدرم زیاده کرده و قرص بنفشه درین مرض مسهلی نافعست و نسخه آن در قول صاحب کامل گذشته لیکن درینجا وزن سقمونیا دانگی نوشته و تا اثر نضج خوب ظاهر نباشد این مسهل نباید داد و گاهی دران قرص یک دانگ بود و بنه دانیسون زیاده کنند و دانگی کتیرا در آب کرفس یا آب کاسنی یا گلاب حل کرده ادویه بدان بسرشند و حبها سازند و بکار برند نافع بود و مطبوخ شیخ بو علی سینا که در قول او مسطور شد بقدر صد درم با نیم دانگ سقمونیا مسهل موافق است لیکن ده درم تخم کرفس دران بسیار است گمان بر خطای ناسخ است اگر چنان بزرگی فکر بلیغ کرده باشد از دو درم تا پنج درم کفایت بود و بعد تنقیه قرص طباشیر و قرص گل و مانند آن موافق باشد و نسخه قرص طباشیر همانست که در ذیل علاج این تپ مسطور شد و نسخه دیگر که در تپها که با تشنگی و سرفه بود سودمند باشد اینست **صفت** آن طباشیر گل سرخ صمغ کتیرا هر یک چهار درم مغز تخم خیار و خیار بادرنگ تخم خرفه اصل السوس هر یک هشت درم زعفران دو درم نشاسته سه درم کافور یکدرم ساییده بلعاب اسپغول بسرشند و قرص سازند شربتی یک مثقال **صفت** قرص ورد برای غب غیر خالصه که دران صفرا بر رطوبت غالب باشد نافع گل سرخ ده درم سنبل الطیب سه درم اصل السوس پنج درم تخم کاسنی مغز تخم خیار هر یک چهار درم قرصها سازند از هر یک مثقالی **نسخه دیگر** در تپ غب غیر خالصه که صفرا و رطوبت برابر بود نافعست گل سرخ ده درم سنبل دو درم مصطکی یکدرم تخم کاسنی پنج درم شربت یکمثقال **صفت** قرص بنفشه اگر با تپ سرفه باشد سودمند بود بنفشه گل سرخ هر یک پنج درم مصطکی یکدرم مغز بادام مقشر پنج درم گل ارمنی نشاسته رب السوس هر یک سه درم صمغ عربی مغز تخم کدو مغز تخم خیار هر یک پنج درم شربتی یکمثقال **صفت** قرص بنفشه اگر با تپ سرفه و طبع قبض باشد نافع بود بنفشه ده درم تخم خشخاش تخم کاسنی مغز تخم خیار هر یک پنج درم کتیرا رب السوس هر یک چهار درم قرص سازند و هر صبح یکمثقال با جلاب بخورند و اگر احتیاج با سهال شود چهار درم سقمونیا و هفت درم تربد زیاده کنند و شربت دو درم نمایند **صفت** قرص غافث که در آخر تپهای کهن نافع و ضد او ندیرقان و درد جگر را مفید بود عصارهٔ غافث پنج درم گل سرخ سنبل الطیب هر یک دو درم طباشیر سفید سه درم ترنجبین ده درم شربتی یک مثقال **صفت** قرص مازریون که در غب غیر خالصه که با تشنگی و درد سر بود و طبع قبض باشد سودمند بود مازریون هفت روز در سرکه تر کرده

خشک نموده آرد جو بلیله زرد نبات سفید مساوی شربتی یکمثقال صفت قرص قرظ در تپهائیکه با اسهال باشد سودمند بود قرظ و طراثیث و بلوط و حب الآس
و تخم حماض برابر شربتی یکمثقال دهند صفت قرص زرشک در تپهائیکه با تشنگی و گرمی و ضعف معده و جگر باشد سودمند بود زرشک چهار درم گل سرخ دوازده درم
اصل السوس عصارهٔ غافث مغز تخم خیار و خیار بادرنگ نشاسته کتیرا صمغ عربی طباشیر زعفران تخم خرفه هر یک دو درم لک ریوند چینی سنبل الطیب هر یک یکدرم
کافور نیم درم ترنجبین چهار درم ترنجبین را در آب حل کرده ادویه سوده بدان بسرشند و هر قرصی بوزن یکمثقال سازند شربتی یک قرص صفت نسخهٔ دیگر او که در
تپهائیکه با ورم معده و جگر باشد نافع بود زرشک از دانه پاک کرده رب السوس و گل سرخ و مغز تخم خیار و مغز تخم خربزه هر یک سه درم مصطکی و سنبل و عصارهٔ غافث هر یک
دو درم فوه و ریوند چینی و زعفران یک درم تخم کشوث تخم کاسنی هر یک سه درم طباشیر یک نیم درم ترنجبین شش درم قرصها سازند شربتی یک مثقال و بسیار باشد که خلط عسر
باشد و حاجت بضماد گردان شکم آید و نسخهٔ ضماد همانست که در قول صاحب کامل گذشت لیکن درینجا مصطکی دو درم زیاده است و اگر دو درم دارچینی و دو درم اشنه داخل
کنند بهتر باشد و اشیای مدر بول بعد ظهور نضج نافع بود و بهترین چیزها درین باب سکنجبین بزوری بود ابن الیاس گوید که علاج غب غیر خالصه و شطر الغب آنست که هر
صبح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس هر واحد سه درم و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا ماء الشعیر با نخود و بادیان پخته و یا هر صباح جلاب از سکنجبین ساده ده درم
و گلقند ده درم بیاشامند و از شرب آب سرد و فواکه رطب بالقول حذر کنند و سزاوار نیست که در ابتدای مرض مبادرت باستعمال مسهلات قویه و افراط در اسهال کنند
و چون علامات صفرا غالب باشد هر صبح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس هر واحد سه درم و نیلوفر چهار درم و آلو بخارا ده عدد و از شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده
درم بنوشند و بدین طریق تا روز هفتم بگذرانند و هرگاه آثار نضج در قاروره پدید آید اسهال باین مطبوخ سازند صفت آن سنای مکی پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی
بادیان اصل السوس مقشر کوفته هر واحد سه درم اسطوخودوس بسفایج کوفته هر واحد چهار درم بلیلهٔ زرد و کابلی هر واحد پنج درم مویز منقی ده درم آلوی سیاه
عناب سپستان هر واحد بیست عدد جمله را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید در او خلوص خیار شنبر پانزده درم ترنجبین بیست درم مالیده صاف نموده هرگاه
بنوشند و بدان تا آخر روز بسر کنند تا تنقیه نیک گردد اجره در آخر روز ماء الشعیر یا از نخود پخته باشند غذا سازند بعده یکیا دو یا سه روز بحسب قوت دوا باز
دهند بعد از آن قرص بنفشه بخورانند که آن اسهال صفرا و بلغم نیک کند و نسخهٔ آن همانست که در قول صاحب کامل گذشت لیکن درینجا پوست بلیلهٔ زرد یک درم
تا بیست افزوده قرص سازند و آن همه یکشربت است صبح تا یک گرم با جلاب شکر سرخ ده درم بخورند و اگر درین تپ بلغم غالب بود هر صبح جلاب از اصل السوس ... درم
ده درم بنوشند و غذا ماء الشعیر با نخود و پودینه و دارچینی دهند و هرگاه خلط مائل بجانب محدب جگر محسوس گردد و علامتش آنست که قریب شراسیف سنگینی باشد اودیه مدره
مثل بادیان و شیرهٔ بزور بلند استعمال کنند و اغذیه مدره مثل نخود و دارچینی دهند و اگر ماده بجانب مقعر کبد میل کند و علامتش احساس ثقل در معده و قی و ... تلیین
طبیعت بمعجون خیار شنبر هفت مثقال با سنای مکی هفت درم و شکر سفید ده درم کنند و اگر روز نوبت مریض متحمل ترک غذا نباشد ماء الشعیر با نخود پخته و اندکی از شکر
سفید بدهند و اصل درین مرض آنست که هر صبح از شرب سکنجبین ساده و گلقند شکری هر واحد ده درم تجاوز نکنند و در شرب ادویهٔ بسیار ملطفه دلیری ننمایند تا ماده لطیف
شده بسوی ... نکنند و از آن سرسام متولد گردد لا سیما اگر بادی صداع یا صاحب مرض ضعیف الدماغ باشد و لهذا القرابادین گفته که تپ در مشایخ و بلغمی مزاجان ...
... و ... نمایند و لیکن آن مغرور نشوند و بر تسخین اقدام ننمایند مگر بعد احتیاط و تثبت و بعد تنقیه سکنجبین بزوری و قرص ... نافع بود و ادویهٔ ... و رد
... گذشت ... باریک سائیده بآب بادیان سرشته قرص سازند و در سایه خشک کرده هر صبح یکمثقال بخورند و اگر ... قرص ...
دهند بعد از آن هر صبح سکنجبین ساده ده درم و گلقند ده درم مالیده بنوشند و غذا زیرباج از لحوم ماکیان و تیهو و کبک و دراج و نگذارند که طبیعت قبض ...
قوت و طاقت تلیین آن نمایند و تقشیه معده درین مرض بضماد مقوی معده و منضج آن و منضج ماده که در معده باشد باید کرد مثل این ضماد ... الخ
... لادن عاکب الاسباط گل سرخ مساوی لادن را گداخته و باقی را سوده بدان آمیخته در طلوضماد سازند و ... بجامع داخل کنند و ... آن ...
شده ... آب گرم بر شکم بسیار بریزند و از معالجه این علت غافل نباشند که این علت مؤدی بسیده ... سقاء میگردد ... که ...
اگر ... در روزهای نوبت باید کرد قبل از آن ماء الشعیر ... شربت ... مثل سکنجبین بنوشند و تا ... اگر ... کنند ...

و برگ او و تخم او پخته باشند بنوشانند که آن تلطیف ماده و اخراج آن بعرق و بول کنند و تعاهد بخور زیخ بادیان و تخم آن کنند خصوصاً وقت لرزه بچهره اندازند و بجاد چیده زیر آن دود بگیرند تا آنکه عرق آید و همچنین نهادن دست و پای در آب گرم زیر جامه تا گرمی و بخار آن بجمیع بدن رسد پس اگر زائل نشود و مدت دراز گردد قرص ورد که در حمیات بلغمیه مذکور گردد و نقوع صبر در آب کاسنی و بادیان بدهند و اگر از سه هفته تجاوز کند بتدبیر اصحاب حمای بلغمی پردازند لیکن اصل مراعات احوال النضج ست و تدبیر بسکنجبین مر تب از تخم خیارین و تخم کاسنی و استعمال حقنه لین معتدل و این در اوائل بهتر از مسهل ست و نوشانیدن مدرات و گفته اند که اگر قاروره غلیظ ببینند فصد کنند و ندانم که چگونه فصد درین تب نافع باشد چه آن مرکب از بلغم و صفراست و فصد دران بچه طور مفید خواهد شد و روز نوبت غذا ماء الشعیر بشیره مغز بادام بعد انقضای نوبت بدهند و بعد ظهور علامات نضج پس از روز چهارم یا پنجم اسهال بافسنتین کنند و قرص بنفشه آنرا نافع ست و از اقراص نافعه برای این تب قرص ورد صغیر ست نسخه آن گل سرخ ده درم سنبل الطیب سه درم رب السوس یکدرم مغز تخم خیار تخم کاسنی هر واحد یکدرم جمله ادویه سائیده قرص سازند شربتی از آن یکمثقال و این قرص حمیات مرکبه را که دران صفرا غالب باشد نیز نافع بود ابن نوح گوید که بهر اسهال این قرص ورد بخورانند گل سرخ ده درم مغز تخم کدو و خیار هر یک پنج درم صندل سفید سقمونیا هر یک نیم درم کافور ربع درم بآب خرفه قرص سازند و بقدر قوت بخورانند و در روز نوبت هیچ علاج نکنند مگر قی بسکنجبین و آب گرم و باقی همانست که در قول خجندی گذشت

حمیات بلغمی

بدانکه از قانون و شروح آن مستفاد میشود که تپ عفنی بلغمی که آنرا در یونانی مقیماروس و لوذمنس گویند بر دو قسم ست یکی نائبه که هر روز نوبت کند و ماده او خارج عروق یعنی معده و دماغ و ریه و جز آن بمواضع خالی در بدن متعفن گردد و آنرا بعربی مواظبه و در یونانی امفریبوس و اصطرمایوس نامند دوم لازمه که ماده آن داخل رگها انتفن پذیرد و آنرا النقبة گویند و تپ بلغمی را از اوقات کلیه مثل سائر حمیات بود و کمتر اوقات ابتدای آن در اکثر بچهار روز باشد و اقلاع آن در اکثر بحران میان چهل و شصت روز بود و اسلم آن نقی الفترات باشد که بعد آن گرمی در بدن باقی نماند و لاسیما کثیر العرق که آن دلالت کند بر رقت ماده و قلت او و تخلخل بدن و انفتاح او و انفتاح مسام بسبب غلبه طبیعت بر ماده و اطول اوقات این علت زمانه تزید باشد با وجود آنکه انحطاط او نیز دراز تر از غب بود و بلغم عفن گاه زجاجی باشد و گاه حامض و گاه حلو و گاه مالح و اکثر تپ بلغمی عارض شود با صحاب امتلا که نوازل آنها بسوی معده ریزد و دران متعفن گردد بدانکه اگر با تپ سردی باشد نبض ضیق و صغیر گردد بسبب تکثیف برودت و تقبیض آن و علامات بلغمی دائره آنست که آنچه بسبب بلغم زجاجی و حامض باشد سردی در حامض کثرت نماید و لرزه در زجاجی شدید تر بود لیکن در ابتدا اندک باشد و سردی دران یکبارگی غلبه نکند بلکه اندک اندک در اطراف ظاهر شود بعد ازان بحدی رسد که اطراف مثل برف سرد گردد و گرم نشود مگر بدشواری و یکبارگی گرم نشود و نه بتدریج متصل بلکه اندک اندک مع عود سردی و گاهی سردی او را در ابتدا قشعریره مختلط گردد پس سردی بسبب ماده باشد که عفن نشده و قشعریره بباعث آنکه متعفن گشته و اعظم سردی و لرزه آن در ادوار منتهی باشد و این تپ از ماده نباشد که نخس پیدا کند تا سبب لرزه بطریق نفض یعنی دفع ابخره دخانیه گردد زیرا که عفونت این عفونت چیزی نرم ست و بسیار باشد که در نوائب اول بدون سردی و لرزه ابتدا کند بلکه تا مدتی تاخیر نماید و گاهی سردی بود و لرزه تا مدتی نباشد و اما آنچه از بلغم شور باشد قشعریره دران تقدم نماید و سرما و لرزه او اشتداد نماید و چون مدتی بگذرد سردی قویتر شود و اگرچه باندازه سردی زجاجی نباشد و اما آنچه از بلغم حلو باشد در اوائل آن تا اکثر نوائب قشعریره و سرما و لرزه کمتر تقدم نماید و سردی آن کمتر از سردی همه انواع بلغم باشد و حرارت این تپ در اکثر امر بدون التهاب و کرب و بلا عظم شوق بسوی هوای سرد و آب سرد و کشادن بدن و تسلی و نفس عظیم و نافع باشد بخلاف سائر حمیات که مواد آن حار باشد و گاهی حرارت او در زمانه تزید بقدر ساعتی یا دو ساعت متوقف گردد و گمان شود که آن بانتهای رسیده و آن هنوز در تزید باشد زیرا که باز در زیادتی شروع کند و همچنین آنرا در زمانه انحطاط وقوفات باشد و رنگ صاحب تپ بلغمی مائل بسبزی و زردی در میان سفید باشد تا آنکه جمیع مثل رنگ ارزیز نماید حتی که در منتهای تپ که دران سرخی رنگ مثل منتهای دیگر حمیات نباشد و تواتر و صغر نبض او شدید تر از تواتر و صغر نبض ربع و غب باشد لیکن سریعتر از نبض ربع نبود و گاهی بطی تر ازان یا مثل او در ابتدا باشد و شدید الاختلاف مع عدم نظام بود و در صبیان و ضعیفان این تپ اختلاف نبض بسیار بود و دلائل نبض بر تپ بلغمی از صحیح ترین دلائل ست و تقدم اغذیه مولد بلغم و تخمه او سحنه بلغمی و نرمی ملمس و ضعف

ثقل معده وسقوط اشتها وگاهی عظم طحال وسبوق آروغ ترش بسیار در اکثر اوقات نیز بر تپ بلغمی دلالت کند وتپ لثقه مشابه ترین حمیات بدق ست از جهت آنکه
حرارت او شدید نباشد و نه مفارقت کند بلکه ساکن لازم بود و مریض را نحافت بدن لابد باشد بسبب ضعف هضم که قلت اغتذا آنرا لازم ست ولهذا بعضی
معالجه آن بعلاج این کنند و بموت مریض انجامد و فرق میان هر دو آنست که لثقه بعد تناول غذا اشتداد نمیکند و سحنه ممتلی و منتفخ و نبض لین میباشد و القیا
تقدم تدابیر بلغم افزا چون کثرت اکل و شرب و عدم تنقیه و استحمام بران گواهی میدهد و تپ برد و مواظبه مشتد میگردد و سن و بلد و فصل نیز شاهد او باشد بخلاف
دق که نبض دران صلب و ممتد بود و سحنه روز بروز بگدازد و عقب خوردن طعام حرارت اشتعال نماید و از آثار امتلا و عفونت هیچ پیدا نباشد و علامات حمیات
پدید آید و گویند که تپ لثقه بزنان و پیران و خواجه سرایان و بیکاران و نزلی مزاجان اکثر افتد و صاحبان تخمه و آروغ ترش و کسانی را که بر امتلای طعام حمام کنند
یا حرکت عنیف نمایند و کسانی را که میوهای سرد و تر خورند و بالایش آب سرد نوشند و یا شیر ترش خوب سرد کرده و یا مضعفات معده خورده باشند و بران حرکات
عنیفه کنند وایضا کسانی را که چیزهای بلغم افزا بسیار خورند و استفراغات اکثر کنند و چون کهنه شود ورم او و اطراف ظاهر میشود و منجر باستسقا میگردد و بحران این
بعد روز چهاردهم بود و اکثر میان بیست و سی روز افتد و بعرق باشد یا باسهال و اکثر ادوار تپ بلغمی در آخر روز و هنگام شام و عشا آغاز کند و ضعف معده خاصه
لازم این تپ ست چنانچه عظم طحال لازم ربع و صداع لازم غب باشد و بعد نضج و تلطیف ماده عرق بسیار آید لیکن از ان تپ زائل نشود و جالینوس گفته که
ردی ترین حمیات دائره بلغمی باشد است خجندی و ابن الیاس مینویسند که حمای بلغمی دائره تپ طویل عسر البرء مزمن ست که بسرعت زائل نشود و بسیار باشد
که تا شهور باقی ماند و مع ذلک خطرناک ست و منجر باستسقای لحمی گردد لاسیما هرگاه در زمستان یا خریف حادث شود و اسلم او آنست که نوبت او قصیر و عرق
دران کثیر باشد و در لثقه نبض شدید تر در سرعت و تواتر بود و قاروره بسیار غلیظ و رنگین چون گل باشد و در بیست و چهار ساعت فتره کند و از بقیه حرارت خالی نباشد و شاید
این تپ بعرق نکند مگر نزد انقلاع کلی و از تپ بلغمی آنست که دران اعضا گرم نشود و آنرا ضربی نامند انطاکی گوید که در حمای مواظبه گاه خوف ادوار برود و گاهی تقدم و تاخر نیابد بسبب
حرارت مزاج و برودت آن اکثر بعد سه روز متغیر شود و بتجدید کسل و خمیازه و فحازه و قلت حرارت ابتدا کند بعده عوارض از لرزه و سرما و غیر آن پیدا آید و سببش از جهت اشیا
مولد بلغم مثل شیر و ماهی و غسل بآب سرد و جلوس بر سنگ و جماع عقب تناول چیزهای بارد ست و علامتش لین نبض و صغر آن اولا و بعده اختلاف آن و سفیدی قاروره و رقت آن
بسبب سستی و فساد معده و سوء هضم و درینجا مثل صداع در غب لازم بود و قلت عطش مگر آنکه بلغم شور باشد و ذات حرارت الا آنکه بلغم حلو یا مالح بود و فرق در بلغم خالص حلو و مالح
که بصلابت نبض در مالح باشد و فرط لین نبض در حلو مع شخوص و از علامات او اختلاف بدن در حرارت و برودت در یک وقت و قلت عرق و تدریج حرارت بزیادتی ست **انتباه**
حمیاتی که در اکثر احوال از جنس حمیات بلغمی باشد مثل حمای القیالوس و لیفوریا و تپ لیلی و نهاری و حمای شبیه غلطیه همه جدا مذکور گردد

علاج حمای مواظبه

تا روز چهارم برای تسکین تبرید خفیف مثل عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب و شربت انار و شربت نیلوفر و سکنجبین ساده و خاکشی هر یک بمقدار مناسب بدهند
و یا گلقند بعرق عنب الثعلب و گلاب مالیده صاف نموده سکنجبین داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشانند و اگر تسکین نیابد شیره مغز تخم کدو یا تخم خیارین استعمال کنند و بعد
دو سه روز چون حرارت ساکن شود منضجات ادویه مناسبه دهند و گاهی نزد حرارت هوا و بودن مریض جوان حار مزاج یا بودن تپ شدید الحرارت بیان اقسام
بلغمی منضجات استعمال کرده میشود بالجمله چون ماده این تپ غلیظ ست روز پنجم ادویه قلیل الحرارت از منضج بلغم گرفته شب در آب گرم تر کنند و صبح مالیده صاف
نموده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بدهند و بعد از نضج بروز مسهل از مسهل بلغم که از ان ادویه شدید الحرارت دور کرده باشند تنقیه کنند و در مسهل دوم یا سوم
داخل نمودن سنای مکی و تربد سفید و خیار چنبر نیز حکم نموده اند و در مسهلات او مثل تمر هندی و آلو و عناب و غیره از ادویه صفرا داخل نکنند مگر نزد مس حاجت
بدان وقی کردن نزد آغاز نوبت نفع کثیر دارد و تا آمدن تپ معده را از غذا خالی دارند و در ابتدای نوبت خواب نباید کرد و اگر ازین تدبیر تپ نرود قرص [illegible]
یا قرص گل بآب کاسنی سبز مروق یا با چکیده کاسنی و شربت بزوری و خاکشی دهند و گلقند و سکنجبین هر دو ممزوج نموده و یا شربت ورد و سکنجبین باهم مخلوط نموده
نیز نافع بود و معتاد درین تپ و در تپی که بدیر زائل میشود موقوف نباید کرد و چون خاکشی بلعوق را در عرقیات مناسبه روز اول یکجوش روز دوم دو جوش و همچنین تا

هفت روز یک یک جوش زیاده داده با شربت بزوری و یا شربت بنفشه دهند و باز تا آخر هفته دوم هر روز یک یک جوش کم کنند برای تپ بلغمی و مرکب بسیار مفید بود
لیکن این نسخه خاکشی مطبوخ مخصوص بحمیات داخل عروق ست که نفوذ و تفتیح سدد از جوشانیدن زیاده تر حاصل میگردد و لهذا در حمیات مذکوره عرقیات نیز بجهت
لطافت مخصوص ست و دستور بعض متاخرین در معالجه حمای بلغمی اینست که بهر نضج بادیان اصل السوس هر یک چهار ماشه انیسون سه ماشه جوشانیده صاف کرده
گلقند مالیده دهند و گاهی زرشک در منضج می افزایند تا گرمی ادویه را اعتدال دهد و اگر تفتیح نیز خواهند شربت بزوری یا سکنجبین بزوری داخل سازند و بعد از
گذشتن هفته و ظاهر شدن نضج مواد پرسیاوشان پنج ماشه ترید سفید شش ماشه مویز منقی دو توله انجیر زرد سه دانه برگ سنا یکتوله در منضج افزوده جوشانیده
صاف کرده مغز فلوس خیارشنبر شش توله گلقند چهار توله مالیده باز صاف نموده روغن بادام چهار ماشه اگر نبات شیره مغز بادام هفت عدد آمیخته مسهل دهند
و اگر به اخراج بلغم کثیر غلیظ مسهل قویتر خواهند بوقت چهار گهڑی شب باقی مانده حب ایارج هفت ماشه با آب گرم خورده خواب کنند و صبح مسهل مذکور بنوشند و بعد آن
که یکروز اول از مسهل قوی پنج مسهل از بادیان بنفشه خطمی هر یک شش ماشه سنای مکی یکتوله گل سرخ پنج ماشه مویز منقی دو توله تخم کاسنی نه ماشه سپستان
یازده دانه گلقند یا شربت بنفشه دو توله دهند چون سه برآید روز دوم مسهل قوی که مذکور شد بدهند و الا سده و قبض شود و همچنین تا از حب ایارج صبح یکبار
اجابت نشده باشد صبح مسهل جوشانده ندهند که شکم درد گردد و نفخ شده حال تباه گردد و اگر بعد از آن تپ مفارقت نکند و دو هفته بگذرد قرص گل صغیر با
عرق بادیان غیره دهند **ذکر ادویه مفرده یونانیه و هندیه** که در تپ بلغمی نافع ست نوشیدن طبیخ غافت بسکنجبین برای حمای بلغمی و تفتیح سدد عجیب
سود مند ست و کذا نوشیدن آب کاسنی صحرائی لاسیما بسکنجبین مجرب اوست و شرب طبیخ بادیان بسکنجبین شکری و کذا آب بادآورد یا طبیخ آن و کذا طبیخ اسیا
بسکنجبین و کذا طبیخ بیخ اذخر بسکنجبین و کذا تخم بادرنجبویه و کذا انانخواه و کذا اقشار کندر و کذا غاریقون و کذا ریوند بسکنجبین بعد نضج و کذا پوست بیخ آزاد درخت
با بلیله کابلی و سیاه و با شاهتره در ربیع و خریف بعد کمال نضج و قی کردن بقطعهای ترب در سکنجبین ترکرده یا آب ترب بسکنجبین آمیخته یا تخم ترب کوفته جوشانیده
صاف کرده سکنجبین آمیخته و تعلیق استخوان بازوی راست خروس سوراخ کرده بر صاحب تپ بلغمی و کذا چشم راست خرس و فلفل دارچینی در اغذیه و اکل انب
هر واحد نافع تپ بلغمی ست دیگر در بیاض استاد مرحوم مرقوم ست که اگر خانهٔ عنکبوت سفید صاف کرده نصف عدد تا یک عدد در قند سیاه پیچیده بلا اطلاع
مریض پیش از نوبت لرزه در تپ بلغمی و ربع بخورانند دفع شود و باید که تا سه روز بدهند و چون گرم بسیار است در تپ صفراوی زنهار ندهند دیگر شب یمانی نبات
مساوی کوفته بیخته قبل نوبت از یکماشه تا دو ماشه با آب سرد بخورند و اگر بیماری را بریان نمایند بهتر ست اما کسی را که سر خشک باشد او را نباید داد و این
دوا بعضی کسان را شکم براند و فی الفور تپ زائل شود دیگر که صاحب دارا شکوهی بجهت تپهای بارده مزمنه از تجارب خود نوشته روز اول دانه فلفل یک عدد
در آب خیسانیده صبح دانه فلفل با آب آن بنوشند و روز دوم دو عدد و روز سوم سه و همین نوع تا چهارده روز بچهارده دانه فلفل رسانند آنگاه یک یک کم کنند
تا بیکی آید انشاء الله تعالی شفا بخشد دیگر که تپهای مزمن را مفید ست برگ شفتالو دو نیم عدد همراه یکعدد فلفل سیاه ساییده علی الصباح بنوشانند حتی که بعدد
نافعست دیگر جهت حمیات مزمنه از حکیم ارشد تخم کشوث چهار ماشه در آب جوشانیده صاف نموده با سکنجبین بنوشند و اگر خواهند دو نیم ماشه تخم کشوث
ساییده در سکنجبین آمیخته بلیسند و بالای آن عرق عنب الثعلب هفت توله بیاشامند دیگر حکیم علی گوید که در علاج حمای بلغمی خواه نائبه بود خواه لازمه نافع از این
دوائی یافته نشده زنجبیل سفید بی ریشه با شش مثل آن نبات سفید کوفته بیخته سفوف کنند و هر شب یک مثقال بخورند دیگر نافع تپ بلغمی کرسیل کرنجوه سه عدد
با یک عدد فلفل گرد با آب ساییده بنوشانند و اگر مغز کرنجوه با آب سوده در بینی چکانند تپ لرزه را فرصت دهد دیگر نافع حمای بلغمی برگ آک زرد شده در انگشت خاکستر
نمایند و وقت صبح بقدر چهار سرخ با شهد خورند **ذکر ادویه مرکبه یونانیه و هندیه** که مفید تپ بلغمی ست شربت بزوری برای حمیات بلغمیه اول گلقند دو توله
بخورند بعده شیره تخم کاسنی شیره تخم خیارین هر یک چهار ماشه در عرق عنب الثعلب و عرق شاهتره هر یک پنج توله برآورده شربت بزوری بارد یا شربت نیلوفر دو توله
داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند دیگر برای تپ و درد شکم گلقند دو توله در گلاب چهار توله عرق مکو عرق بادیان هر یک پنج توله مالیده صاف کرده خاکشی نه ماشه
پاشیده بنوشند دیگر در حالت قبض طبع شربت بنفشه با آب گرم بدهند و اگر تشنگی بسیار نباشد شربت سکنجبین یا شربت انجیر موافق بود و یا شربت از سپستان

وبسفایج و انجیر و مویز منقی و اصل السوس و شکر و ترنجبین و گاهی سنا نیز داخل کرده بسازند و با شیرهٔ تخم خیارین و کاسنی بدهند **حب قرطم** برای حمای مواظبه مغز
حب القرطم یکدرم تربد مجوف یکدرم غاریقون سفید تخم کرفس انیسون هر یک نیم درم نمک هندی دو دانگ کوفته بیخته حبها سازند بعرق بادیان جمله یک شربت است
حب هندی جهت دفع تپ مزمن سهاگه بریان نیم تولہ سیاه دانه فلفلمویه دار فلفل هر یک یکتوله کوفته بیخته در قند سیاه سه و نیم توله آمیخته بوزن نیم بهلولی غلوله
بسته و با آب گرم نهار بخورند **نوع دیگر** بجهت تپ و لرزه پهٹکری بریان سهاگه بریان نمک لاهوری اجواین خراسانی هر واحد یکدام کوفته بیخته با آب برگ دهتوره سائیده
حبها بقدر نخود بسازند دو گهڑی پیش از آمدن تپ لرزه یکحب یا دو حب بخورانند **حب سم الفار** برای تپ لرزه معمول حکیم غلام امام کات سفید چهار توله گل سرخ
چهار ماشه سم الفار چهار سرخ هر سه را سائیده حب بقدر فلفل گرد بسازند و چهار گهڑی پیش از آمدن تپ یکحب بخورانند و از ترشی و بادی و روغن پرهیز کنند و حب
آنند بهیرون و حب رام بان نیز در حمیات بلغمی نافعست **دوای هندی** برای تپ لرزه از بیاض استاد مغفور دار فلفل و فلفل گرد و قرنفل و سنده
هر واحد یکدرم اجواین و نمک شور هر یک نیم درم سفوف کرده بقدر یکدرم بخورند **ایضاً** برای تپ هر روزه بابول جوانسه اندر جو ملیٹهی چهال نیب هر یک
شش ماشه شب تر کرده صبح جوش داده شهد انداخته بنوشند **ایضاً** برای تپ لرزه هر تال طبقی منسل کنیری هر دو را در آب گهیکوار چهار پاس کهرل نمایند
بعده در سکوره نهاده گل حکمت نموده خشک کنند و در ده آثار پاچک دشتی بسوزند پس خاکستر آن روز اول بقدر دو برنج در برگ تنبول با مصالح یا در بتاسه یا معجونات
بدهند روز دوم و سوم یک یک برنج دهند غذا کهچڑی مونگ **دوای** نافع تپ بلغمی برگ تلسی شش ماشه فلفل گرد چهار عدد دار فلفل یک عدد نبات سفید یکتوله
در آب سائیده بنوشند **سفوف** نافع تپ و لرزه بلغمی فلفل سیاه دانه قاقله کبار نبات سفید مساوی کوفته بیخته از سه ماشه تا شش ماشه خورده باشند
سفوف قنب که جهت تپ و لرزه معمول است فلفل گرد دار فلفل کلونجی چرائته گیر و هر واحد یکماشه برگ قنب دو ماشه کوفته بیخته یکماشه با آب سرد
یک گهڑی پیش از نوبت تپ بدهند و اگر مریض طفل باشد از یکماشه کمتر دهند **شربت** که برای تپ بلغمی با سرفه در بود دستور القنیه معمول است بادیان تخم کاسنی
تخم کشوث بسفایج سالیخه هندی بلیجه اسارون بیخ سوسن صعتر سنبل الطیب انیسون تخم کرفس شکاعی بادآورد گل غافت زوفای خشک هر واحد یکدرم
بیخ بادیان بیخ کاسنی گل سرخ ریوند خطائی لک مغسول شکر تیغال پرسیاوشان گاوزبان عنب الثعلب هر یک دو درم اصل السوس تخم خربزه تخم خیارین
هر یک سه درم مویز منقی چهار درم انجیر زرد هفت عدد قند سفید یک رطل بدستور شربت بسازند خوراک دو سه توله **نوع دیگر** معمول در تپ بلغمی و مرکب بیخ بادیان
بیخ کاسنی اصل السوس شاهتره بادآورد شکاعی گل غافت هر یک سه مثقال تخم کاسنی تخم کشوث بادیان تخم خیارین تخم خربزه هر یک دو مثقال قند سفید یکنیم پاؤ
بدستور مرتب سازند **قرص افسنتین صغیر** حکیم عابد سرهندی نوشته که درین تپ جدید و عتیق شدید و ضعیف حادث از بلغم حلو یا حامض یا زجاجی
یا مالح در قوی معده و کبد و ضعیف آن و بسیط یا مرکب با تپ دیگر این قرص را تجربه کرده ام افسنتین رومی که بغایت تلخ باشد تخم کرفس اسارون انیسون
مغز بادام تلخ مساوی باریک سائیده با آب سرشته قرص سازند و در سایه خشک کرده با ندک آب استعمال نمایند **قرص انیسون** حکیم ممدوح مینویسد که در بعضی
دیده ام که از قرص افسنتین منتفع نشد و باستعمال این قرص انیسون نجات یافت انیسون افسنتین مغز بادام تلخ سنبل الطیب صبر زرد هر یک چهار درم عصارهٔ غافث
ساذج هندی اسارون هر یک سه درم مصطکی تخم کرفس هر واحد یکدرم کوفته بیخته در گلاب قرصها سازند و بقدر یکدرم با طبیخ افسنتین استعمال کنند **مطبوخ**
که بجهت حمای بلغمی مفید بیخ بادیان گاوزبان انیسون اصل السوس عنب الثعلب شکاعی بادآورد مویز منقی تخم کشوث انجیر زرد در عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب
و عرق بادیان جوش داده شربت دینار یا گلقند چهار توله حل کرده استعمال نمایند **ایضاً** بادیان یکدرم بیخ بادیان اصل السوس گاوزبان بیخ کرفس هر واحد دو درم
پرسیاوشان سه درم گلقند دو توله سکنجبین بزوری دو توله انداخته بنوشند **ایضاً** که با سرفه نزلی باشد اصل السوس چهار ماشه دار چینی دو ماشه مویز منقی ده دانه
بعرق بادیان [illegible] جوشانیده شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده بدهند **نقوع** نافع تپ و نزله گل بنفشه شش ماشه سپستان سه ماشه
زوفای خشک چهار ماشه شب خیسانید صبح شیرهٔ خیارین شش ماشه نبات یکنیم توله داخل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده بنوشند **اقوال الکابر** عیسی بن یحیی گوید که
حمای بلغمی را مواظبه نامند بهر آنکه هر روز وارد میشود و پس معالجهٔ آن برامر کلی چنان باید کرد که تلطیفه کمتر و استفراغ بیشتر نمایند و اما تفصیل باید که ترک کنند تا آنکه بران

چهار نوبت بگذرد پس مجموع را اشیای ملطف ماده و مرقق آن بنوشانند بعد ازان چون خلط لطیف گردد استفراغ با دویهٔ مسهل بلغم نمایند و اعتنای کلی بمعده کنند
وخاصته بقیم آن اشیا که عنایت بامر معده در وقت منتهای مرض باشیائی کنند که اعانت در استفراغ ماده نماید و مع ذلک اشیای مقوی معده از داخل و خارج استعمال نمایند
و باید که غذا قلیل التبرید قوی التلطیف و تقطیع باشد و از اغلظ ابتدا کنند و مدام بتلطیف برفق نمایند تا آنکه نزد انتهای مرض لطیف گردد بعد ازان اعاده بتدریج
بسوی غلیظتر کنند شیخ الرئیس و شراح قانون مینویسند که علاج تپ بلغمی نائبه مختلف میشود بحسب اوقات او اعنی ابتدا او انتها و انحطاط و بحسب ظهور
نضج و خفای او اندرین تپ و بحسب مواد آن اعنی بلغمیهٔ حامضه و بلغمیهٔ زجاجیه و بلغمیهٔ مالحه و حلوه و علاج جمیع اصناف او مشترک میشود در وقت ابتدا
اندر سه چیز یکی در وجوب تلیین بمعتدل بگلقند وغیره و قی سیما نزد نوبت و دوم در وجوب استعمال ملطفات و مقطعات و مدرات و چون بر تپ سه روز بگذرد
ماده دران بسبب تپ رقیق گردد پس اگر تاخیر مدر تا سه روز کنند انسب ست و قبل آن تحریک ماده کند و ایذا رساند و هیچ نفع نکند و سوم در استظهار بتلطیف تدبیر
بر اعتدال و سیاست که در سه روز اول بر ماء الشعیر شکر اقتصار کرده میشود با سید آنکه منتهای او قریب تر بود یا بسبب رقت ماده و یا باعث قلت
آن و اگر بیقین معلوم شود که منتهای او بعید ست بتلطیف تدبیر نکنند با وجود آنکه گرسنگی و خواب و ریاضت بران اگر ضعیف نکند بغایت نافع ست درین مرض
بلکه در ابتدا تا هفتم روز بتغلیظ میل نمایند بعد ازان بتدریج بتلطیف کنند لیکن استظهار بتلطیف تدبیر اولا واجب میکنند پس اگر ظاهر گردد که منتهی بعید ست
ممکن بود که تلافی ضعف حاصل از تلطیف بتغلیظ تدبیر نمایند بعده بتدریج بتلطیف تا وقت منتهی کنند و هرگاه از روز هفتم تجاوز کند بر تلطیف تدبیر
قیام ننمایند چه این ضعف آرد و در ضعف فم معده افزاید و هر قدر که طول او بیشتر محسوس گردد تلطیف کمتر کنند با وجود آنکه تلطیف در تپ بلغمی بالجمله
واجب ست از انچه در ربع واجب بود و لهذا لازم ست که در خورانیدن او مثل بچهٔ مرغ سرعت نکنند بلکه نان بمزورات دهند مگر آنکه خوف ضعف کنند
یا انحطاط ظاهر گردد بعد ازان علاج مختلف میشود انچه سببش بلغم شور و حلو باشد و انچه سبب او زجاجی و حامض بود که ازین حمی فرفوریوس زهریه
که بدن دران گرم نشود حادث میشود بآنکه در اولیین یعنی حادث از شور و حلو احتیاج بتلیین بدوای لین و با تبرید اندک می افتد و در ثانیین یعنی زجاجی
و حامض بدوای سخت تر حاجت میشود بسبب غلظ و لزوجت ماده و در اولیین احتیاج میشود بتقطیع بملطفات مقطعات که دران تسخین بسیار
نباشد و اگرچه بتخفیف کثیر بود و در ثانیین حاجت میباشد بچیزیکه بتلطیف بتسخین و تقطیع بحرافت خود نماید و خصوصا هرگاه بلغم مختلط بسودا
باشد در مثل او لابد ست از سهیون کمونی و معجون کبریت و استعمال ملحات مثل مری و اوفق ادویه که در ابتدا استعمال کرده شود گلقند عسلی و شکری
تا روز هفتم و ایضا استعمال آب بادیان و آب کاسنی و آب کرفس بحسب حاجت با گلقند بعد روز هفتم بدبسیت و سکنجبین شکری یا عسلی شدید المنفعت ست
و ایضا ماء العسل بزوفا و ممکن ست که بدین تدبیر برسند بآنکه اراده تلیین کرده شود و خصوصا مسهل مرتب از گلشکر فارسی که آن مسهل ملین ست
و اگر احتیاج بقوت تلیین آن افتد در آب لبلاب بمالند و اگر اراده تلیین زیاده باشد خیار شنبر و فانیذ بدان مخلوط سازند و ایضا گلقند مرتب بشیرهٔ ترنجبین در آب لبلاب
حل کرده و بران الحاح بمسهلات در ابتدا و بعد آن نکنند و خصوصا اگر با ماده بلغم صفرا باشد چه خروج آن مؤدی بفساد مزاج خواهد شد و بسیار مردم در ابتدا مثل
دواء التربد در هر شب و مثل مصطکی در هفته دو دفعه و مثل حب بزر در مدره بخورانند و نسخهٔ دواء التربد این ست که بگیرند زنجبیل و مصطکی هر واحد ده جزو تربد پنجه هر دو
نبات سفید مثل مجموع ادویه کوفته بیخته هر شب بقدر یکمثقال یا کم و زیاده بحسب مزاج بخورانند و این وقتی میدهند که اگر طبیعت نرم نباشد و اگر هر روز دو مرتبه
اجابت کند احتیاج آن نباشد و آمانز دمن انتظار نضج بهتر ست و تلیین بچیزها ئیکه اولا ذکر آن نمودیم اولی ست بلکه واجب ست که اندکی از بلغم بیرون آرند
و باقی تا نضج بگذارند و این بنرمی و اندک اندک بغیر تکلیف بود بعده بمدرات متوجه شوند تا بقیهٔ او با درار برآید و همچنین کراهت کرده شود از دوائیکه مشابه بود
بآب آلو و تمر هندی و عناب و مانند آن انچه مضعف معده یا رخا باشد و اسهال اجزای رقیق نماید و غلیظ باقی ماند و اگر ماده مائل بزیادتی برودت
باشد مغز قرطم آمیزند و اگر ماده مائل بصفراویت باشد شربت بنفشه و خمیرهٔ بنفشه یا شیرخشت یا بنفشهٔ خشک سوده بیامیزند و استعانت بحقنهای لینه معمول
از عسل و هر کاشی آب چقندر و روغن کنجد و قی با آب تربت و تر در سکنجبین بزوری تر کرده و مانند آن نمایند و اگر احتیاج بقی کردن بیشتر باشد بسبب کثرت عروض غثیان

و تغییر ذائقه دهن تخم ترب سوده تا یک مثقال با آب سرد بخورانند و قی با وجود آنکه مضعف معده است بسبب تحریک سخت لیکن بسیار شدید المنفعت و قالع
این علت بسبب اخراج ماده آنست و لازم است که در قی تا روز هفتم برای نضج انتظار کنند تا در ابتدا از سختی آن ورم معده حادث نشود و اگر بر مریض قی
کردن متعذر باشد بران اجبار بسختی نکنند و اگر آنرا قی خود بخود آید و خصوصا در ابتدای دوره بند نکنند مگر در هنگامیکه افراط نماید و ضعیف کند مثل مینه و شربت
انضج و انچه بعد ازین ذکر آن خواهیم کرد بجنس آن پردازند و اگر درد سر عارض شود نطولات بابونجی مع نهادن دست و پاها در آب گرم و بستن ساقین بقوت استعمال
نمایند و اگر احتیاج بماء الشعیر افتد آنرا با اصول مثل بیخ بادیان و کرفس بمقدار معتدل بپزند و استعمال نمایند و یا سکنجبین عسلی با وی دهند اگر ماء الشعیر در معده
ترش گردد و یا ماء العسل بدان مخلوط سازند اگر ترش گردد و اولی وقت شرب ماء الشعیر آنست که در ابدان [illegible] در بعض از ابدان تنگی باشد پس واجب است که او را گلقند
بخورانند و بعد دو ساعت ماء الشعیر بنوشانند و لازم نیست مالش بدن بمروخات محلله و ریختن نطولات ملطفه اگر مرض در ابتدا بود یا در بدن خلط متحرک
باشد که آن از خامی اخصا بتسخین رطب خود نماید و از آب سرد اجتناب کنند و هرگاه ماده غلیظتر و سرخ تر بینند فصد کردن بد نیست و واجب است که دران هنگام
سکنجبینات زیاده دهند و بدانند که مالش بدن از معالجات نافعه برای ایشان آنست و هر قدر که بلغم لزج تر و غلیظتر باشد مالش نافع تر بود و گویند که مالش بنضج سکنجبین
مع روغن زیتون بسیار نافع است بالخاصیة و هرگاه مرض در تزید شروع کند و بعد از تزید باید اکثر عنایت بامر معده مصروف دارند و انچه تقویت آن کند
استعمال مشروبات متخذ از پودینه و مصطکی و انیسون است و استعمال قی بنحویکه مذکور شد بترتیب مع تقلیل غذا و نگاه کنند که در زمانه تزید و بعد روز هفتم دهند بدان ادویه
مقوی فم معده که دران ادرار بول بسیار بود و مثل انیسون مع مصطکی مخلوط سازند و با آب گرم دهند و خصوصا در ابتدای دوره که آن مقاومت لرزه و سرما کند و منع [illegible]
لطیفه عطش کاذب خواهد کرد و اگر آن هیجان نماید و اکثر در استفراغ بلغم خام درین وقت تزید حسب [illegible] و اولی آنست که انتظار نضج تام نمایند و هرگاه مرض
بحدت شروع کند و شدت نماید باین قرص انتفاع یابند بگیرند هلیله زرد و صبر عصاره غافث و عصاره افسنتین هر واحد پنج درم زعفران و مصطکی هر واحد
شش درم قرص سازند و هر روز یک درم و هر شب نیم درم از آن بخورند و چون نضج پدید آید اعانت نضج بمثل آب کرفس و بادیان و بیخ اذخر و پرسیاوشان نمایند و اگر
معلوم شود که ماده بسیار بارد است باستعمال اندک فلفل در غذا و استعمال اندک شراب رقیق نه بسیار باکی نیست و گاهی اعانت کرده میشود در انضاج و تحلیل
از روی معونت قوی بمروخات محلله و این موافقتر است درین مرض از آنکه در سائر حمیات بود و لازم است که در تدبیر مروخات اعتبار قوت و تپ و لرزه کنند پس اگر
قوت قوی باشد و تپ بسیار صعب نباشد در تقویت مروخات افزایند و الا روغنهای لطیف مائل باعتدال مثل روغن بابونه و خیری و سوسن و زیت استعمال نمایند
و هرگاه مرض از روز چهارده هم تجاوز کند از استعمال ادویه که تلطیف بیشتر کنند مثل آب بادیان و کرفس چاره نباشد و گاهی ببزور آنها و با انیسون و امثال سکنجبین بزوری
که دران زوفا و حاشا افتد و تا استعمال قرص گل حاجت آید و گاهی درین قرص برای تقویت معده احتیاج شود بزیاده کردن گندر و مصطکی و سعد و افسنتین و مانند آن
بحسب وجوب مشاهده یعنی اگر اراده تقویت معده بیشتر باشد مصطکی و سعد افزایند و اگر اراده تحلیل مع تجفیف بود گندر و افسنتین و امثال آن زیاده کنند و شراب
رقیق ایشان را بعد گذشتن چهارده روز انفع اند بسبب تلطیف خود و تقویت حرارت غریزی و ادرار و تعریق او و چون نضج و قوت طبیعت بینند اقراص افسنتین
بخورانند و بعد آن چون دریافت کنند که سردی در آغاز نوائب ابتدا میدهد و مرض در ابتداست آب گرم که دران مثل تخم کرفس و انیسون و [illegible] جوشانیده باشند بنوشانند
و ایضا امثال او و مثل تخم کشوث و بادیان و تخم گندنا استعمال کنند و قوی تر ازینها نطولات و بخورات و مانند آن مثل دالک و غیره است و گاهی در نافض شدید و مطبوخ
باین نسخه بنوشانند بگیرند زنجبیل و صعتر و نانخواه هر واحد سه درم کشنیز چهار درم گل سرخ پودینه هر واحد سه درم مویز هفت درم بریسم مقرر بجوشانند شربت سه اوقیه
و هرگاه نضج تام بنگرند استفراغ ماده نمایند با دویه که قوی باشند و مثل دواء الکبریت بخورانند و اگر ماده از بلغم بارد تر مثل زجاجی و حامض باشد تریاق فاروق
بدهند و ایضا لازم است که بعد تنقیه قرص ورد کبیر با آب بادیان بخورانند و هر شب دواء الترید و حب صبر معمول الغافث با مرتب با فاویه دهند و از قبیل این مستفرغات
مطبوخ باین صفت است بگیرند ایارج هفت درم تربد ده درم هلیله سیاه غافث هر واحد پنج درم سنگ هندی سه درم بادآورد و شکاعی هر واحد چهار درم انیسون سه درم
با آب کرفس بجوشانند و بقدر حاجت از سه اوقیه تا هفت بنوشند و قوی تر از این قرص است بگیرند [illegible] بیخ کاسنی اصل السوس هر واحد ده جزو ایارج هشت

نسخه مطبوخ [illegible]

نسخه قرص [illegible]

عصارهٔ غافث بیخ تخم کرفس بادیان هر واحد چهار گل سرخ سنبل الطیب پودینه هر واحد هفت قرصها سازند و از درم تا دو درم استعمال کنند **مطبوخ جید** بیخ مذکور از هر واحد ده مویز منقی هفت انیسون مصطکی هر واحد سه شکاعی بادآورد غافث هر واحد چهار درم در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل باز آید و چند روز بنوشند تا نضج ظاهر شود **قرص جید** نزد ازمان اشتداد نافض بدهند بگیرند ایارج عصارهٔ غافث افسنتین شکاعی بادآورد هر واحد پنج تخم کرفس بادیان انیسون هر واحد سه سنبل نفطی چهار تخم کشوث هلیلهٔ کابلی هر واحد ده غاریقون پانزده قرص ورد بست تربد سی و از آن اقراص سازند و این مسهل قویست **ایضاً** صبر هلیلهٔ زرد ریوند مصطکی عصارهٔ غافث افسنتین هر واحد یکجزو زعفران نصف جزو ساییده استعمال نمایند و این خفیف تر از اول ست **ایضاً** ایارج هلیلهٔ کابلی سکبینج هر واحد چهار تخم کرفس بادیان انیسون هر واحد یک نیم درم افسنتین پنج قرص ورد سه شکاعی بادآورد هر واحد دو درم کوفته بیخته حب سازند و این در نفع قریب بنسخهٔ سابق **مطبوخ جید** غافث بیخ اصل السوس نانخواه هر واحد سه تخم کرفس بادیان هر واحد چهار گل سرخ پنج بجوشانند و هر روز سه اوقیه بنوشند تا دو اثر انضاج و تحلیل بقیه **ایضاً** اصول ثلاثه یعنی بیخ بادیان و بیخ کرفس و بیخ کاسنی هر واحد ده انیسون تخم کرفس هر واحد دو درم شکاعی بادآورد غافث افسنتین هر واحد بیخ قنطوریون سه درم جوشانیده چهار اوقیه از آن بنوشند هرگاه در بلغم عذوبت و غلظ باشد **ایضاً** حشیش غافث شاهتره شکاعی بادآورد افسنتین هر واحد پنج مویز ده هلیلهٔ زرد ده درم و این برای بلغم شور و آنکه صفرا بران غالب باشد موافق ترست و اگر غاریقون تا یکدرم و ثلث سفوف کرده یا بعسل آمیخته چند روز بخورند بآب گرم اطالهٔ مرض را منع کند باخراج بلغم غلیظ و تخم انجره مثقالی بعد نضج بسیار عجیب ست سفوف کرده یا بعسل بدهند و اگر برای محموم حبوب اسهال بسازند باید که در آن بسبب ضعف جگر ریوند و تخم کشوث زیاده کنند و بسبب ضعف معده مصطکی و انیسون و بسبب ضعف طحال و غلظ او بیخ کبر و اسقولوقندریون بیفزایند هرگاه که همراه این تب عظم طحال بود و گاهی برای آن بزیاده کردن سعد و حب البان حاجت احتیاج شود و مع ذلک در استعمال مسهلات در حال شدت تب کنند تا افراط تسخین واقع نشود **و اما مستفرغات** که آن قویتر محتاج الیه درین مرض هنگام نضج ست از انجمله اینست که در شربت مذکورهٔ سابق حب تربد زیاده کرده شود و حقنهای قویه استعمال کنند و از قبیل آن این حب ست مصطکی یکدانگ عصارهٔ افسنتین ربع درم شحم حنظل یکدانگ ایارج فیقرا نیم درم سکنجبین عسلی حبها ساخته بآب گرم بخورند و تجملهٔ آن حب مصطکی و صبر ست و اگر اده مائل بحرارت باشد بگیرند از اقراص طباشیر مسهل سه قرص و تربد یکمثقال و سقمونیا نیم مثقال و عصارهٔ غافث دو مثقال و بقدر قوت بخورند که اخراج بلغم و صفرا کند و در حرارت نیفزاید **و ایضاً** غافث و افسنتین و برسیاوشان و هلیله و شاهتره و مویز منقی مساوی جوشانیده بترنجبین یا گلقند شیرین کرده بقدر حاجت بنوشند که هرگاه در ماده شوریت از اختلاط صفرا باشد نفع بخشد و اگر بدن متحمل اسهال نباشد توجه بلطفات و مدرات و معرقات از وثار و تبخیر آب حشائش و حمام نمایند و از جمله چیزیکه هنگام عدم احتمال بدن با سهال قوی احتیاج بدان افتد نقوع صبر ست و هرگاه مرض رو با انحطاط آورد درین هنگام بدخول حمام قبل از طعام باک نیست **و اما اغذیهٔ** ایشان پس لطیف مثل سرکه و زیت ست و گاهی در آن اندک مری هم آمیزند و نخود در آخر تب اما غذای قویتر تیهو و بچهٔ مرغ و کبک و دراج ست بعد انحطاط و لازم ست که در آن خصوصاً نزد نضج چیزیکه در آن تقطیع باشد مثل سرکه و خردل و مری داخل کنند و اگر بلغم حامض ردی لزج باشد کشکاب و نخود آب بهترین اغذیه برای ایشان بود چون در آن زیره و شبت و زیت داخل سازند و ایضاً ابوار دمعمول از چقندر و آبکامه و سرکه و زیت مقبول و کوامیخ مثل کامخ کبر و کامخ شبت و صعتر و انجدان و بلیون و اجتناب از بقول سرد و هر طب نمایند و وقت غذا بعد خفت نوبت یا اقلاع آنست و قبل نوبت کمتر از چهار ساعت فاصله نباشد و اما اندازهٔ خواب ایشان باید که مساوی بیداری باشد تا که نضج موکول بخواب و تحلیل به بیداری باشد و حمام ایشان را شدید المضرتست مگر بعد انحطاط **تدارک قی** ایشان چون افراط نماید باید که درین استعانت بمثل میبه و شربت انار نعناعی معروف نمایند و اگر حاجت بقویتر باشد بگیرند انار دانهٔ میخوش ده درم کندر سفید مصطکی هر واحد پنج درم پودینهٔ خشک هفت درم و در دو رطل آب بجوشانند و در آن چند شاخهای پودینهٔ تازه اندازند تا آنکه آب بنصف آید **تدارک اسهال** ایشان هرگاه مفرط گردد اما حبس او پس آنچه معلوم ست از قوابض بتدبیر یعنی تصرف در اسباب سته ضروریه که منجملهٔ آن غذاست و از قوابض دوائیه نمایند و اما تلافی ضعف آن بخورانیدن عقب آن بچهٔ مرغ بریان یا مطبوخ در بوره یا رواسیج منعش قوت مثل رواسیج کباب و فواکه خوشبو چون سیب و بهی و امرود سازند و اگر تشنج در وجه و اطراف عارض شود با استعمال مثل این قرص انتقال یابد

بگیرند انیسون و لک مغسول هر واحد پنج درم بادام تلخ مقشر و زعفران و مرماخوز هر واحد چهار درم تخم کرفس و بادیان و فقاح اذخر هر واحد سه درم عصارهٔ غافث
سه درم و نیم سنبل الطیب شش درم ایارج فیقرا هفت درم گل سرخ ده درم و ازان قرص ساخته استعمال نمایند و گاهی احتیاج بمثل امروسیا و دواء اللک و دواء اللوز
افتد **قرص** برای طول حمی با سردی گل سرخ مصطکی سنبل الطیب بادیان تخم کرفس تخم کاسنی عصارهٔ غافث افسنتین هر واحد چهار درم طباشیر پنج درم قرص
سازند و بوزن یکدرم تا دو درم همراه ده درم گلقند که در طبیخ بادیان بقدر دو اوقیه مالیده باشند بدهند و ناخواه بعسل سرشته را منفعت عظیم ست در حالت طول
این علت و گاهی احتیاج افتد در طول سردی بمالش بدین طور که ابتدا از منکبین و اربیتین کنند و هر گاه دردست و پا حرارت منتشر گردد و گرم شوند پس اگر
شبیه بماندگی محسوس گردد باز بدلک جوع کنند و اگر سخونت بدلک اشتداد نماید مالش بروغن گرم مضایقه ندارد تا آنکه عضو بسخونت محتاج الیه برسد پس آنرا ترک
نمایند و بعضو دیگر متوجه شوند و از روغنهای نیک زیت شیرین ست که دران قبض نباشد و روغن بابونه و روغن شبت مطبوخ در ظرف مضاعف و چون از
مالش روغن فارغ شوند روغن را نشف کنند تا کرب نیارد بتسدید مسام و اگر عقب دلک یا لبس دلاک بروغن کنند باکی نیست و بدانچه حفظ معدهٔ ایشان از ضعف
نمایند آن مالش فم معده بمثل روغن بابونه و روغن ناردین و روغن شبت ست و قوی‌تر ازان روغن رازقی ست و از اضمدهٔ نافعه اینست که بابونه و اندک
مصطکی را در شراب مع دو چند آن عسل بپزند و اگر اشتها ساقط بود بهتر آنست که بشراب استعمال نکنند بلکه بمیفختج که دران خرمای خام و خرمای پخته و اکلیل الملک
و افسنتین جوشانیده باشند ضماد نمایند **صاحب کامل** گوید که علاج حمای مواظبه مثل علاج سائر حمیات است یعنی بتطفیهٔ حرارت غریبه و تنقیهٔ ماده و چون ماده
درین تپ بیشتر از حرارت بود باید که عنایت دران اکثر باستفراغ خلط بلغمی مصروف باشد و لهذا سزاوار آنست که تدبیر صاحب او در آغاز حدوث آن باین طور
نمایند که صبح سکنجبین دو اوقیه باندک آب آمیخته بدهند و بعد گذشتن سه روز صبح گلقند شکری هفت درم دهند و بعد سه ساعت دو اوقیه سکنجبین در قدری
آب آمیخته باید داد و اگر دران حرارت قوی لذاع و بول رنگین بود و مریض تشنگی یابد باید که در سحرگاه پنج درم گلقند دهند و بعد طلوع آفتاب ماء الشعیر که اندران بادیان
پخته باشند چهل درم بدهند و بعد چهار ساعت دو اوقیه سکنجبین با آب سرد باید داد و باید که اگر ماء الشعیر دهند قبل از نوبت بشش ساعت بدهند و کمتر از چهار ساعت
میان آن و ابتدای نوبت فاصله نباشد تا حاضر شدن وقت نوبت منحدر گردد و معده ازان خالی شود و چند روز همین تدبیر بعمل آرند تا حرارت منتفی گردد و اگر
درینجا حدت و حرارت نباشد ماء الشعیر استعمال نباید کرد و گلقند و سکنجبین بطریق مذکور استعمال نمایند تا آنکه علامات نضج پدید آید و غذا مزوره معمول بچقندر و سرکه
و مری و کرویا و دارچینی باشد و اگر فصل تابستان بود سرکه و زیت معمول بشکر و نعناع و طرخون و کرویا دهند و اگر قوت ضعیف باشد تیهو و دراج مطنجن و مشوی
و کبیب خورانند و توابل او بفلفل و زیره و دارچینی باشد و هر گاه علامات نضج ظاهر گردد تنقیه ببعض ادویهٔ مسهل بلغم مثل تربد و غاریقون و مغز قرطم باید کرد و این حب
مسهل بلغمست **صفت** آن بگیرند تربد یکدرم غاریقون چهار دانگ حب النیل نیم درم ایارج فیقرا چهار دانگ نمک هندی یکدانگ همه را باریک سائیده حبها
سازند و با آب نیم گرم سحرگاه بخورند نافعست باذن الله تعالی و یا بگیرند تربد سفید و مغز قرطم هر واحد یکدرم غاریقون چهار دانگ نمک نفطی دو دانگ تخم کرفس انیسون
[illegible] همه را باریک سائیده حب بندند و در سحر با آب گرم بخورند و در هر هفته یکبار گاه در وسط او و گاهی در اول آن استعمال او نمایند و قی بعمل آرند بسکنجبین
[illegible] باشند اول ترب را بخورند و بعد آن سکنجبین با آب گرم مع اندکی نمک جریش بنوشند که این تقطیع بلغم و تلطیف او کند و خروج او سهل گردد
و اگر [illegible] استعمال کنند بهتر باشد و اگر قی بر خلو معده آسان نبود اندک ماهی شور مع ترب بخورند و ایضا استعمال قی بتخم ترب و تخم سرمق
[illegible] سکنجبین [illegible] و آب گرم [illegible] شبت جوشانیده باشند با نمک جریش باید کرد و ایضا درین تپ گاه گاهی اشیای مدر بول مثل کرفس و بادیان تازه
استعمال کنند و این [illegible] سازند و یا این طبیخ اصول بنوشند **صفت** آن بگیرند پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان و تخم آن هر دو و انیسون و حاشا
[illegible] گلقند دران مالیده نیم گرم بنوشند **صفت** طبیخ دیگر که قوی‌تر ست بگیرند [illegible] اصل السوس هر واحد
[illegible] غافث و حاشا و افسنتین هر واحد هفت درم [illegible] بست درم شکاعی بادآورد هر واحد چهار درم مصطکی سنبل الطیب [illegible] کابلی
[illegible] هر واحد پنج درم [illegible] چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده هر روز چهار اوقیه ازان با هفت درم گلقند شکری بخورند و هر گاه [illegible]

دراز گردد و بدان تمادی ایام شود باید که عنایت بلغم معده و تقویت آن نمایند بنحویکه تضمید آن بضمادی کنند که دران لادن و گل سرخ و رامک و سعد باشد و این ضماد را
سنک و اصیل سه درم لادن دو درم گل سرخ قصب الذریره هر واحد پنج درم زعفران یکدرم همه را باریک سایده بمطبوخ افسنتین یا آب مرزنجوش و نمام و مانند آن سرشته
و این دوا برای تقویت فم معده و تلطیف بلغم بدهند صفت آن قرص ورد یکدرم مصطکی عود خام هر واحد دو دانگ همه را باریک سوده با هفت درم گلقند
سرشته و باید که گلقند را خوب سحق نمایند تا انهضام او بسرعت گردد و عمل او نیک شود و اگر قرص غافث با سکنجبین بدهند بسیار موافق بود پس اگر بلغم بسیار و ادرار
سفید باشد سکنجبین عسلی بگیرند و هرگاه خوف حدوث سده در جگر و برودت مزاج آن باشد قرص افسنتین یا قرص اکث با سکنجبین بزوری بدهند و از گذشت تشنه
آب ولا سیما آب برنج سرد کرده منع کنند و هرگاه این تپ طول کند و بول سفید و فصل سرما و سن پیری و مزاج مریض بارد رطب باشد باید که مریض را تریاق
کبیر یکروز در میان بوزن دو دانگ تا نیم درم با آبیکه دران زیره و حاشا یا قدری اسارون جوشانیده باشند بدهند و اگر معجون فلافلی و غیر آن از معجونات حاره مثل
مثرودیطوس و سجزینیا بقدر بندقه بدهند نافع باشد و اما هرگاه فصل گرما و مزاج علیل حار و سن شباب باشد تریاق و چیزی از معجونات حاره نباید داد و بر اقراص که
ذکر آن کردیم بسکنجبین شکری یا عسلی یا گلقند بحسب مشاهده قوت مریض و ضعف آن و سائر اشیائیکه بموافقت آن استدلال بر احتیاج بسوی آن کرده شود اقتصار
نمایند و باید که صاحب این مرض را از هوا که تر و جمیع اشیای مولد بلغم مثل شیر و ماهی و غیر آن منع کنند و مویز سفید که دران اندکی قبض باشد و شکر و عسل بانک
مغز قرطم و پسته و حبة الخضرا بخورند و در بعض اوقات جوارش شکر بدهند که بدان انتفاع یابند و از حمام منع کنند تا وقتیکه علامات نضج ظاهر نگردد و تپ در انحطاط
شروع نکند که آن ردیست و بعد ظهور آثار نضج حکم بحمام نمایند و بآب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و نمام و برنجاسف و شیح و مانند آن از اشیای ملطفه
نطول و آبزن سازند ایلاقی و جرجانی مینویسند که در علاج تپ بلغمی قوانین مذکوره در ابواب گذشته فراموش نکنند و معالجه بحسب انواع بلغم نمایند پس اگر ماده
بلغم شیرین باشد ادویه معتدل در حرارت و تلطیف استعمال کنند و گاهی چیزی سرد بدان آمیزند مثلا چون گلقند یا سکنجبین سرشته و مانند آن و اگر ماده بلغم ترش
یا زجاجی باشد ادویه قویتر و گرمتر و ملطف تر مثل فلافلی و کمونی و مانند آن دهند و اصل در علاج جمیع انواع بلغم آنست که در ابتدای مرض عنایت بسه چیز مصروف
دارند یکی تلیین طبع بقدر اعتدال دوم قی باندازهٔ معتدل سوم تدبیر ادرار بول با دویهٔ ملطف معتدل و اگر دانند که ماده غلیظ است از غذا در ابتدای مرض منع نکنند بلکه
تدبیر معتدل کنند و آنچه اکثر بعضی مطعام در اول مرض غلیظ کرده شود و عادت او همان باشد پس عادت او پیوسته جاری ندارند بلکه بعد یکهفته از آن برگردند و بالجمله
تدبیر غلیظ درین تپ جائز نیست چنانچه در تپ ربع جائز است و اولا مزوره تنهائی گوشت بدهند پس اگر از ضعف قوت ترسند مزورهٔ مرغ باید داد و بهترین تدبیر
در علاج این تپ آنست که در ابتدای مرض خاصه در ابتدای نوبتها قی فرمایند بسکنجبین عسلی و آب گرم و آنچه بآسانی برآید غنیمت شمارند و اگر چیزی بر نیاید تلطیف ماده
کنند و با معاودت برود و آنجا که ماده غلیظ باشد نخست چیزی ملطف چون سکنجبین ساده یا بزوری بدهند و قی بآب ترب و سکنجبین بزوری آورند و اگر ترب را در سکنجبین شب
تر کنند و صبح برآورده آن سکنجبین بنوشند و بعد از یکساعت ترب و تخم ترب و شبت در آب جوشانیده صاف نموده سکنجبین قدری آمیخته بیاشامند نیک بود و اولی
آن باشد که قی بعد یکهفته فرمایند و بهترین اشیا برای تلطیف ماده گلقند است در آب گرم حل کرده و بعد یکهفته اگر حاجت بچیزی ملطف تر افتد آبیکه دران گلقند حل
کنند بادیان یا تخم کرفس بجوشانند که لطیف تر شود و سکنجبین بزوری و سکنجبین ساده و ماء العسل که دران قوت زوفا باشد ملطف است و ابو جعفر ابن سرافیون برآنست
که تا هفت روز نگذرد آب بادیان و مانند آن نشاید داد و بعد هفته سخت صواب باشد و چون از بیماری یکهفته بگذرد اگر چه اثر نضج ظاهر نشده باشد شب دواء الترید
دهند و اگر طبع نرم نباشد و صبح پنج درم گلشکر بخورند و عقب او ده درم سکنجبین عسلی بنوشند و آنجا که سرما و لرزه سخت قوی باشد شربت صعتر و شربت مرزنجوش سود
بود صفت شربت صعتر بگیرند صعتر و نانخواه و زنجبیل و گل سرخ و پودینه و کشنیز خشک هر یک سه درم مویز منقی بسبت عدد جمله را در دو صد درم آب بپزند تا
سوم حصه باقی ماند صاف کنند و پیش از وقت نوبت بیک ساعت مقداری درم گرم کرده بخورند صفت شربت مرزنجوش بگیرند مرزنگوش و اذخر و پودینه
و بابونه و عاقرقرحا نیمکوفته از هر یک پنج درم جمله را مثل شربت صعتر بپزند و هرگاه اثر نضج پدید آید این حب اسهال آورند و انسب تر آن همانست که در قول صاحب کامل
گذشت لیکن درینجا وزن تربد چهار دانگ و حب النیل یکدرم و نمک نفطی دو دانگ است و مقل یکدانگ افزوده و نوشته که بجهاء آب کرفس سازند صفت

ماء الاصول

ماء الاصول که بعد ظهور اثر نضج نافع ست و ادرار بول کند بگیرند بیخ کرفس و بیخ بادیان بیخ اذخر و پرسیاوشان و انیسون هر واحد یک نیم مثقال مصطکی تخم کرفس هر یک دو درم جمله را در یک من آب بپزند تا به نیمه آید صاف نموده هر صبح چهل درم گرم کرده ده درم گلشکر دران مالیده صاف کرده بنوشند صفت مسهلی که تنقیهٔ بدن از ماده تپ بلغمی کند و از ترکیب محمد زکریا ست ایارج فیقرا ششدرم تربد یکدرم شحم حنظل یکدانگ غاریقون نیم درم عصارهٔ افسنتین یکنیم دانگ مصطکی یکدانگ جمله را شاید با سکنجبین عسلی بخورند و اگر فصل سرما و مریض بارد المزاج باشد تریاق اربعه با آب بادیان بدهند و اگر ماء الاصول که در قول شیخ گذشت و دران قنطوریون دقیق سه درم داخل ست اجزای آن در دو من آب بپزند تا النصف بماند و هر صبح سی درم با گلقند هفت درم بدهند نافع بود و اگر سه درم مصطکی دران داخل کنند بهتر باشد و اگر بادورد صفرا باشد این ماء الاصول دهند و نسخهٔ آن همان نسخهٔ مطبوخ دیگرست که در قول صاحب کامل گذشت لیکن درینجا پوست بیخ کرفس و حاشا و سنبل الطیب و بلیلهٔ کابلی مطروح ست و عوض آن بیخ اذخر هفت درم انیسون سه درم ست و وزن مصطکی دو درم و بادآورد پنج درم و هلیلهٔ زرد ده درم و هلیلهٔ سیاه هفت درم نوشته و این حب تنقیهٔ دماغ و معده کند و نسخهٔ آن همان مطبوخ ست که در قول شیخ گذشت و دران ایارج هفت درم ست لیکن درینجا وزن ایارج فیقرا هشت درم و عصارهٔ غافث چهار درم ست و گل سرخ چهار درم و مقل سه درم افزوده مقل را در آب کرفس حل کرده ادویه سرشته حبها سازند شربتی یکنیم درم تا دو درم و اگر از مسهل مانعی باشد اعتماد بر ماء الاصول و اشیای ملطفه باید کرد که هم عرق آرد و هم ادرار بول کند و قرص گل درینحالت و بعد ظهور اثر نضج سخت نافع باشد

قرص گل

صفت قرص گل به نسخهٔ ابن زکریا گل سرخ ده درم اصل السوس عصارهٔ غافث هر یک شش درم عصارهٔ افسنتین سه درم مصطکی اسارون سنبل الطیب عود خام فقاح اذخر هر واحد یکدرم شربتی سه درم بماء الاصول و گلقند نوع دیگر اگر مرض طول کند و ماده سخت غلیظ باشد نافع بود انیسون تخم کرفس بادیان هر یک سه درم پودینهٔ خشک قاقله خیربوا هر یک دو درم عصارهٔ غافث عصارهٔ افسنتین فقاح اذخر ریوند چینی سنبل الطیب فطراسالیون مصطکی زعفران هر واحد یکدرم گل سرخ ده درم شربتی سه درم بماء الاصول و اگر به پشت پای و پشت چشم ورمی تهیج و ورم ظاهر شود این قرص گل با ایارج فیقرا باید ساخت و نسخهٔ آن همان نسخت که در قول شیخ برای تهیج وجه و اطراف گذشت لیکن درینجا پودینهٔ خشک چهار درم ریوند چینی شش درم عوض مر ماخوذ نوشته و جمله را بآب عنب الثعلب سرشته قرصها سازند و هر صبح یکنیم درم بماء الاصول بدهند صفت قرص گل به نسخهٔ جالینوس که در تپهای کهنه که بالرزهٔ سخت و آماس پشت پای و روی باشد سود دارد انیسون گل سرخ صبر هر یک چهار درم ساذج هندی اسارون افسنتین مغز بادام تلخ عصارهٔ غافث هر یک سه درم تخم کرفس یکدرم بآب کرفس سرشته قرص سازند و بآب بادیان و سکنجبین بدهند و اگر ناخواه سوده با عسل سرشته سه درم بدهند در آخر تپهائی که بالرزهٔ شدید باشد و بدیر گرم شود نافع بود ابن الیاس گوید که در تپ مواظبه اول آنچه می باید کرد تلطیف بلغم بجلابات ملطفه و ماء الشعیر مرکب بالملطفات ست و هر صبح جلاب از سکنجبین ساده ده درم گلقند شکری ده درم دران مالیده بنوشانند و غذا ماء الشعیر که دران بادیان سه درم پخته باشند بمقدار چهل درم بدهند و اگر حرارت قوی باشد و مریض لهیب و کرب و عطش دریابد هر صبح جلاب از تخم کاسنی سه درم و شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر با نخود و بادیان پخته دهند و در نیمروز چون حرارت و تشنگی اشتداد نماید سکنجبین ساده ده درم با آب سرد بنوشند و یا هر صبح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس هر واحد سه درم و شکر سرخ یا گلقند ده درم بیاشامند و هرگاه آثار نضج در قاروره از قوام و رسوب ببینند تنقیهٔ بدن باین مطبوخ کنند صفت آن سنای مکی پنج درم اصل السوس سه درم بادرنجبویه گاوزبان هر واحد چهار درم تربد خراشیده کوفته دو درم گلقند عسلی ده درم بادیان افسنتین رومی تخم کاسنی حاشا پوست بیخ کبر هر واحد سه درم سنبل رومی یکنیم درم هلیلهٔ زرد و کابلی هر واحد هفت درم مویز طائفی ده درم حب القرطم پنج درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید فلوس خیارشنبر پانزده درم دران مالیده صاف کرده بران سه دانگ ایارج فیقرا یکمثقال انداخته سحرگاه بنوشند و تا آخر روز بران صبر کنند تا تنقیه نیک نماید و در آخر روز بآب کشک جو که دران دراج و تیهو پخته باشند غذا سازند اگر قوت ضعیف باشد و الا ساده بدهند بعده دو یا سه روز راحت داده این حب سحرگاه بخورانند و نسخهٔ آن همان حب تربد و مغز قرطم ست که در قول صاحب کامل گذشت و اگر وقت نوبت مقی که تلطیف بلغم نماید و قی آورد بدهند نافع باشد مثل آنکه ترب را در آب خوب بپزند و صاف کرده و دران آب سکنجبین ساده ده درم و نمک طعام یکدرم انداخته بنوشانند طبیب را میباید که هرگاه این تپ طول کشد زیرا که البطی البرء عسر الانقلاع کثیر العود ست و در هر هفته یکدو بار بسبب قوت تقاضای طبیعت نماید پس اگر طبع قبض یابد تلیین آن بسنای مکی و معجون

خیار شنبر و حب ایارج و حب نوغاز یا باید کرد و در ایام دیگر مدرات بول مثل بادیان و انیسون و تخم کرفس و تخم خربزه دهند و قرص ورد و قرص غافث آنرا نافع است و هرگاه
مرض طول کشد بهر تقویت فم معده گلقند با مصطکی بخایند و فرو برند و این ضماد بر فم معده نمایند صفت آن قصب الذریره سک آملج گل سرخ هر واحد ده درم زعفران
نیم درم همه را باریک سوده با آب مرزنجوش و نمام و قیصوم بسرشند و باید که غذا ماء الشعیر با لحوم تیهو و دراج و نخود و دارچینی و بادیان دهند و عقب آن گلقند ده درم با
مصطکی یکدرم خوب خاییده فرو برند و هر صبح قرص غافث یکدرم با سکنجبین بزوری ده درم بخورند صفت قرص غافث بگیرند عصاره غافث ترنجبین هر یک شش درم
طباشیر گل سرخ سنبل الطیب هر واحد دو درم همه را باریک سوده با آب خالص سرشته قرص سازند صفت سکنجبین بزوری تخم کاسنی بادیان تخم کشوث هر واحد
سه درم عصاره غافث دو درم پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر واحد پنج درم انیسون یکدرم همه را نیم کوفته در سرکه کهنه ربع رطل و آب دو رطل
یک شبانه روز تر کرده بجوشانند تا بنصف رطل آید و صاف کرده شکر سرخ و فانید یک رطل داخل کرده بقوام آرند و اگر فصل گرما و سن شباب و تشنگی باشد سکنجبین ساده ده
درم با گلقند شکری ده درم اقتصار کنند و غذا مزوره ماش مع لحوم دراج و تیهو و ماکیان دهند و مویز سرخ طائفی و کشمش و مغز فندق و مغز حب الصنوبر تنقل فرمایند
و از حمام و در آمدن اندر آب سرد باز دارند باقی همانست که در قول صاحب کامل گذشت خجندی گوید که اگر حرارت بشدت باشد سکنجبین ساده تنها یا شربت لیمو با آب سرد
و آب برگ کاسنی و بادیان بنوشند و هرگاه آثار نضج پدید آید مطبوخات یا حقنها تنقیه نمایند نسخه مطبوخ مناسب آن بادرنجبویه گاوزبان هر یک سه درم
تربد سفید یکمثقال بادیان افسنتین جانشتا تخم کاسنی هر یک دو درم پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد هر یک سه درم فلوس خیار شنبر ده مثقال گلقند پانزده درم
روغن بادام شیرین دو درم باقی اجزا مع اوزان همانست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن بیخ کبر و سنبل و حب قرطم و ایارج مطروح است و اگر اراده اسهال مفرط باشد
ایارج سردار و کنند و هر قدر که خلط غلیظ تر باشد دلک نافع تر باشد و اگر فم معده ضعیف باشد یا غذیان باشد و نانخورش معمول از سکرو هری و چقندر و زیت هدا سازند
و فم معده را بروغن ناردین یا روغن بان بمالند و مصطکی و کندر و مانند آن بدهند و چون از چهارده روز تجاوز کند احتیاج بسکنجبین بزوری افتد و آنچه قرص غافث
ایشان را نافع است نسخه آن عصاره غافث ترنجبین هر یک ده درم سنبل الطیب گل سرخ هر یک پنج درم طباشیر دو درم شربتی یکمثقال با ماء الاصول و یا با این
طبیخ پوست بیخ کرفس و بادیان هر واحد ده درم و تخم این هر دو و نانخواه و انیسون و زیره و بادآورد و شکاعی هر یک پنج درم در چهار رطل آب بپزند تا دو رطل بماند صاف
کرده دو اوقیه از آن باده درم سکنجبین و یکدرم قرص مذکور بدهند و شونیز با عسل سرشته سه درم خوردن از نانخواه نافع است چند روز بران مداومت نمایند
ابو منصور گوید که علاج حمای بلغمیه دائره آنست که در ابتدای نوبت تب از سکنجبین عسلی اوقیه با آب نیمگرم قی کنانند و در قی بر مریض درشتی نکنند بلکه سکنجبین
و آب بسیار بنوشانند و آنچه بسهولت برآید غنیمت دانند و جهد باستنظاف و استقصا ننمایند و هر شب این دوا از تربد بخورانند تربد مثل سرمه سوده ده درم مصطکی
و زنجبیل هر واحد یکدرم نبات سفید مجموع شربت یک مثقال الا آنکه طبیعت دوبار در روز و شب اجابت کند و چون نضج شود گلقند شکری پنج درم با انیسون
و مصطکی بخورانند و عقب او سکنجبین عسلی یک اوقیه بنوشانند که این تدبیر ادرار قوی نماید و نفع بلیغ بخشد و وقت طعام او حتی الامکان بعید تر از وقت
نوبت کنند و سکنجبین غرغره فرمایند و مالش سینه و فم معده بروغن ناردین یا روغن بابونه یا ببعض ادهان حاره لطیفه کنند و تقویت فم معده و کبد
بکندر و مصطکی و سعد و مانند آن نمایند و اگر حاجت حقنه باشد با آب شبت و بابونه و سپستان و اندک عسل و روغن کنجد گاه گاه بعمل آرند و اگر خواهند
سیاه الشعیر مس کنند با تخم کرفس و بادیان بپزند پس اگر در معده ترش گردد ننمایند و این تدبیر با کیفیت بکار برند اگر در طول نوبت او و اعراض او کمی
رو نماید و در وقت نوبت تاخیر کند همین تدبیر بگذارند و اگر تب را از امر با وافق بینند اسهال قوی باین معجون آورند و نسخه آن همان مسهل است که در
قول ایلاقی گذشت بعد از آن تعدیل تدبیر نمایند اگر مریض ضعیف باشد بچه مرغ و لحوم بریان و قلیها و مطنجنات دهند و از شوربا و ثرید اجتناب کنند و اگر تب از
چهارده روز بگذرد قرص ورد یا طبیخ پوست بیخ کرفس و غیره که در قول خجندی مذکور شد بدهند و در هر دو شب یکبار ایارج یا الترید اسهال کنند و اگر بنوبت قی باشد
معجونها کور بدهند و هرگاه در تب نقصان بین نماید لزوم حمام کنند و هر روز قبل از غذا عرق آورند و پرهیز از شرب آب سرد نمایند که آن تب را بغایت دراز
میگرداند بسبب تغلیظ خلط و تجمید او و اگر تشنگی باشد آب گرم بتسکین او نماید بسبب که تفتیح خلط و تحلیل آن و اگر صداع عارض شود بر سر آب گرم مطبوخ مرزنجوش

واکلیل الملک و شمام بر سر ریزند و بروغن بسوط نباید کرد و اگر سرما و لرزه تپ اشتداد نماید وقت نوبت آب گرم که دران مصطکی و حبق و غیره ادویه که در قول شیخ گذشت
جوشانیده باشند بنوشند و زیر جامه او آب طبیخ حبق و بابونه و اذخر و مرزنجوش و شمام و شبت و یا طبیخ عاقرقرحا تبخیر نمایند که آن منع سردی حادث در تپ
و در ربع نیز کنند و اگر ماده غلیظ جامد باشد و علامتش طول نوبت و شدت سماجت مزه دهن ست سکنجبین بدهند که آن غلظ او می افزاید و اگر ماده رطب لین باشد
و علامتش خروج او در قی باشد لازمست سکنجبین بامداد که آن جلای خلط بارد و تفتیح سدد جگر و گرده و انحدار خلط رطب نماید و شراب قوی که صرف نافع بود
و این قرص نافع سوء مزاج در حمی بلغمی ست بگیرند انیسون و بزر گل سرخ هر یک چهار درم سافج هندی و افسنتین و کرفس و تخم کرفس هر یک دو درم عصاره غافث
و مصطکی و بادیان هر یک سه درم و مج یک نیم درم کوفته بیخته قرص سازند و هر روز یکدرم با آب گرم و سکنجبین عسلی بخورانند سعید گوید که علاج حمای نائبه بلغمیه بتجربه آنست
که ملطف و مقطع باشد و بدین سبب باید که مریض را سحرگاه سکنجبین و آب بنوشانند و بعد آن گلقند شکری دهند و بعد صبح ماء الشعیر اندک قبل چهار ساعت
از زمانه نوبت بدهند اگر حرارت قوی و بول رنگین و مریض شاکی تشنگی باشد ایشان سکنجبین بعد زمانی بدهند و تلیین طبیخ آب تمر هندی و سکنجبین کنند و باید تا تقویت فم معده
بگلاب و آب مورد و رب کاک نمایند و اگر حرارت اندک باشد عوض ماء الشعیر گلقند دهند و آبیکه دران مصطکی جوشانیده باشند بنوشانند و هرگاه علامات نضج ظاهر گردد
و قوت قوی باشد تنقیه بدن بایارج یا حب صبر کنند و اگر قوت ضعیف بود قرص بنفشه و شکر دهند و اگر قوت متحمل آن نباشد حقنه کنند و تخم سرس و سکنجبین و آب
مطبوخ شبت قی آورند و اگر قوت ضعیف بود و تغذیه ممکن نباشد ماء الشعیر که دران پودینه پخته باشند یا شامند و سکنجبین بنوشانند و اگر در معده ترش گردد عوض
آن مزوره زیرباج یا سبزه و مری و شکر غذا سازند و اگر زمانه طول کند و خوف سقوط قوت باشد غذا ایدراج و تیهو مطنجن کنند و از مبخایدن مصطکی نمایند و اگر مریض را
قی عارض گردد و بدن ممتلی باشند بحبس آن نپردازند و خاصة در ابتدای نوبت و اگر قی کثرت نماید رب انار با پودینه بدهند یا رب حصرم یا انار دانه که دران پودینه
جوشانیده باشند و اگر سردی عارض در ابتدای نوبت عظیم باشد آب مطبوخ انیسون بنوشانند و زیر مریض آب مطبوخ مرزنجوش نهند و شراب عسل بنوشانند و اگر
زمانه تپ دراز گردد و تهیج وجه و اطراف بسبب برودت خلط غالب رو نماید قرص گل با سکنجبین بخورانند و اگر مزاج بارد باشد قرص لک دهند و تدریج در غذا و در ریاضت
و سایر عادات کنند تا آنکه بدن قوی گردد قرشی و خضر مینویسند که علاج تپ بلغمی انضاج بلغم ست و تنقیه آن و تقویت فم معده و قی در هر نوبت یا اکثر نوبتها
اشربه سکنجبین یا شربت لیمو یا شربت نیلوفر مع لیمو یا شربت قشر اصل هندبا و سکنجبین شربت بنفشه و سکنجبین یا شربت دینار و شربت ورد یا سکنجبین بزوری
یا عنصلی با آب گرم و یا جوشانده تخم خیار و بادرنگ و کاسنی و زرشک با سکنجبین ساده یا بزوری یا شکر دهند و بزور با وجود تسکین تشنگی و تبرید حرارت تپ انضاج بلغم بجا
میکنند و آب لیمو بشکر نافعست و شربت انار شیرین هنگام مرفه نیکوست و نزد تشنگی آب اصل السوس یا شربت لیمون یا سکنجبین شیرین کرده جرعه جرعه بدهند و گاهی
ماء العسل حار یا جلاب گرم با آب اصل السوس استعمال کرده میشود اگر حرارت قوی نباشد و گاهی گلقند با شربت لیمون یا سکنجبین بزوری یا عنصلی بجوشانده بادیان
و اصل السوس و تخم کرفس و پرسیاوشان استعمال میکنند هنگام غلظ بلغم یا شربت ورد و سکنجبین یا شربت افسنتین اگر در معده ضعف باشد و قریب اقراص نگردند در همه حمیات عفنیه تا آنکه
مرض بسبب روز نرسد و هرگاه از بست روز تجاوز کند و زمانه او طول کند و زائل نشود احتیاج بقرص زرشک کبیر یا قرص ورد کبیر افتد یا مثل قرص انبرباریس ادویه
بشربت پوست بیخ هندبا و یا قرص گل بدهند و برای اقراص غافث فعل عجیب ست درین تپ و طبیخ غافث و سکاعی و بادآورد و شاهتره و کاسنی و کشوث
و اندکی خطمی با شکر یا سکنجبین تنها یا گلقند بدهند و گاهی این ادویه با دویه ملین طبیعت مثل تمر هندی و آلو بخارا و سپستان ترکیب میدهند و ازان شربت میسازند
زاما آلو بخارا یا تمر هندی تنها ایشان را مضر ست و آلو مضر تر ست و ده درم گلقند و سی درم سکنجبین آنرا نافعست و در وار التربد از درم تا مثقال و زیاده درو ملین طبیعت
و اگر معلوم کنند که در جگر ضعف ست شربت دینار با آب کاسنی عرق بادرنجبویه و عرق شاهترج با شکر تنها یا بادیه اگر احتباس طبع معتاد بود و قوت متحمل باشد باید داد
و ادرار و گرسنگی و مالش بدن و تقویت فم معده آنرا نافع ست مستفرغات منجمله آنها انقوع حلو با ترنجبین ست و بعد روز هفتم و ظهور نضج در قاروره در مستفرغات
ایشان غاریقون اندر طبوخ و در لعوق داخل کنند و اگر در نضج دیر گردد سکنجبین بزوری اصول دهند و بعد ظهور آثار نضج در بول در روز شانزدهم این لعوق دهند
غاریقون ریوند تخم کشوث غافث هر واحد نیم درم پوست بلیله کابلی یکدرم در شربت اصول با آبی قند آمیخته بلیسانند و از مستفرغات جدیده این مطبوخ ست سپستان

سی عدد تخم خیارین و کاسنی و غاریقون و اصل السوس و زرشک هر یک دو درم بسفایج و قنطوریون و سنای مکی و هلیلهٔ کابلی و هلیلهٔ زرد هر یک پنج درم جوشانیده
صاف کرده خیارشنبر ازده درم تا پانزده درم ترنجبین یا شکر یا گلقند بیست درم مالیده باز صاف نموده با تربد و ریوند هر یک نیم درم مقل زرد و ایارج هر یک پنج درم
و یا حب ایارج یا ایارج فیقرا و یا حب النیل راوند و هلیلهٔ کابلی و غاریقون و مقل ازرق و کتیرا و تربد هر یک دو دانگ کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده بمغز خیارشنبر
و یا لعوق خیارشنبر باندک غاریقون بدهند و اگر قوت ضعیف باشد اقدام بر استفراغ ایشان نکنند تا انعاش قوت آنها و تلیین طبیعت ایشان میدهد و سکنجبین
بقنا مثل مسهله یا حقنهای لینه که دران قرطم و بسفایج و قنطوریون افتد باید کرد و اعتنا نمایند بر سبب ادرار ایشان بمثل تخم خیارین و خربزه و تخم کرفس شیره برآورده
سکنجبین ساده داخل کرده و خصوصا اگر تپ از بلغم شور باشد و مقیدات تخم ترب سکنجبین عسلی و آب گرم یا سکنجبین با آب اصل السوس یا بیخ خربزه اصل السوس جوشانیده
صاف کرده سکنجبین اغذیه ما ذکر این مرض اگرچه غلیظ بلغمی است لیکن طویل میباشد پس محتاج بتکثیر غذا بیشتر از صفراوی بود مادام که قوت متحمل باشد در دادن
شوربا درین تپ تاخیر نمایند تا روز چهاردهم و بعد از چهاردهم شوربای بچهٔ مرغ یا دارچینی و شبت یا قرطم استعمال کنند و در ایام اوائل نخود آب شکر و روغن بادام یا ماء الشعیر
بشکر یا عسل و یا ماء الشعیر مرکب با لطافات مثل نخود و قدری ادویه بکار برند و گاهی احتیاج میشود به تریاقی و مستحب است ماء الشعیر بمثل اندکی فلفل یا بادیان یا مصطکی و باید که عقب آن سکنجبین بزوری
یا ساده بنوشند تا اسهال آن کند و مغز نان یا شربت لیمون مزوره و شوربای زیرباج و مزورهٔ انار دانه بسرکه و شیرهٔ بادام بشکر و آب لیمو با شکر دهند و ادویهٔ موضعیه مالش ضماد معده بروغن
سنبل یا روغن گل که دران سنبل و مصطکی جوشانیده باشند باید که دو سه روز دو ساعت افسنتین با آب قرنفل ضماد سازند انطاکی گوید که درینجا چیزی بهتر از شربت اصول و لاد و سکنجبین عسلی یا عسل بعده
شکم از ماهی و برای شرب طبیخ شبت و ترب صبح بورهٔ ارمنی و عسل و قی کردن آن نیست که در سرعت ازالهٔ آن تجربهٔ صحیح یافته و در شرح اسباب است که دوا اثر عجیب
و قدر شربت آن قی کرده و باید که چهار مثقال بدهند و ملازمت گلقند عسلی وقت عشا نمایند و دادن شربت لیمون مضایقه ندارد برای تقطیع و هنگام احساس تب یا زیادتی
حرارت شرب چیزی که تسکین عطش نماید مثل شربت نیلوفر و بنفشه جائز است و هرگاه زبان تب طول کشد قرص گل یا زرشک معین کنند و این حب درین تب مجرب است
صنعت آن ایارج فیقرا یک جزو تربد غاریقون مقل ازرق سکبینج هر واحد نیم جزو بورهٔ ارمنی سماق هندی انیسون هلیلهٔ کابلی هر واحد ربع جزو با آب کرفس حبها سازند
شربتی مثقال با سکنجبین عسلی یا با شربت اصول و اگر حرارت زیاده باشد ریوند نیم جزو افزایند و در سرسام سن بیری یا اشق و حلتیت هر واحد ربع جزو اضافه کنند و آب بادیان
بمصطکی و بادیان و کرفس و کشوت بنوشند و مالش بدن خصوصا فم معده بروغنهای بازیت که دران سنبل و ریوند و بورق و لادن و مصطکی جوشانیده باشند باید کرد
و غذا آب نخود و در زیادتی حرارت ماء الشعیر دهند و هنگام سقوط قوت بچهٔ مرغ جائز است و ابازیر داخل کنند اگر تشنگی نباشد و از مجربات بخور افسنتین است و تعلیق سه
مثقال بلور یک قطعه در جلد بز و بخور باستخوان سنگ پشت و تعلیق دندان هرده و بینی پایهٔ خرگوش شیر یا بخور او اکل لحم فرس در مطلق تپ بارد و در نزبست نوشته که
در تپ بلغمی ابتدا بقی نمایند پس اسهال آورند بعد از آن اکثار نمایند از سکنجبین بزوری و عسلی و آب نخود و شبت و بورق و تدهین بدن بمثل روغن بابونه و مرزنجوش
که دران بورق حل کرده باشند و علاج مختص تپ بلغمی مطلقا قی کردن بماء العسل و سکنجبین بزوری و طبیخ شبت و ترب و بورق است بعده شرب غاریقون و ریوند
و آنچه دران تربد و شحم حنظل افتد مصنف خلاصه مینویسد که چون از اول دریابند هر بامداد دو اوقیه سکنجبین عسلی یا شربت اصول با اندک آب بنوشند
و بعد سه روز گلقند و غیره دهند بدستوریکه در قول صاحب کامل گذشت تا هنگامیکه علامات نضج ظاهر شود و اگر هر شب وقت خواب دواء الترید استعمال نمایند
فائدهٔ تمام دارد و صبح گلقند هفت درم با مصطکی و انیسون بدهند و بعد از نضج مسهلی مرتب سازند ازین نوع سنای مکی بسفایج تخم کاسنی هر یک چهار درم اصل السوس
مقشر غاریقون تربد خراشیده هر یک یک مثقال تخم خطمی بنفشه عافث هر یک سه درم آلو بخارا دو اوقیه عناب سپستان هر یک یک اوقیه مویز منقی شش درم بادیان
انیسون هر واحد یکدرم جوشانیده صاف نموده مغز فلوس خیارشنبر دو اوقیه ترنجبین شش درم شکر سفید نیم اوقیه روغن بادام یکدرم اضافه نموده ریوند پنج درم
سوده پاشیده بنوشند جمیع که در قول انطاکی گذشت درین باب بغایت مجرب است و حب صاحب کامل نیز ستوده است بعد از هر هفته یکبار دهند و بعد نضج تنقیه
فرمایند و این معجون درین باب بغایت قویست و نسخهٔ آن مسهلی است که در قول ایلاقی گذشت و بازینه تخم کشوث بجوشانند و اگر وقت نوبت قی بسکنجبین عسلی و باقی
کنند بغایت سود مند است و باقی تدبیر آنست که در قول صاحب کامل مسطور شد مؤلف اقتباس گوید که گلقند عسلی تا ده روز سکنجبین ساده هر یک در قول ایلاقی

گلقند شکری چهار توله در گلاب یا در آثار و عرق بادیان نیم پاو بجوشانند که بهم آید صاف نموده نیمگرم بنوشانند و غذا نخوداب چوزهٔ مرغ و یا شوربای بچهٔ مرغ کم روغن
با نان تنک دهند تا یکهفته و در قوانین العلاج مرقوم ست که تلطیف غذا در اوائل لازم بود چون بنوماش و برنج و یا آش مقشر شوربای چوزهٔ مرغ بعد نضج و اجب
باشد برای حفظ قوت و یا گوشت مرغ کلان بعد چهاردهم و نخوداب بگوشت کبوتر بچه بعد بیست و یکم و بجای آب در ابتدا ماء العسل اکتفا ورزند و بعد یکهفته
بمقیئات با نجم قبل از نوبت قی کنند بکرات و مرات و قید یکهفته جهت آنست که معده رنجانیده میشود و ورم پیدا مینماید و در روز نهم ملاحظه نمایند که بلغم از
کدام قسم ست ازین مناسب آن ادویه بکار برند چنانچه در بلغم زجاجی ادویهٔ قویه و گرم ملطف تر باشد مثل شکاعی و بادآورد و افسنتین و غافث و جعده و قنطوریون
دقیق و برنجاسف و مانند اینها و در دیگر اصناف خفیف از اینها بدهند و اغذیه منضجه گرم در نضج بسیار دهند و بعد انقضای دوره غذا دهند و جهت تقویت
معده این ضماد کنند لادن سک المسک مصطکی افسنتین سعد گل سرخ هر واحد یکتوله با آب برگ ریحان و پودینهٔ سبز و تا پانزده روز برین تدبیر مانند و لیکن
جهت حصول النضج این مطبوخ دهند اصل السوس مقشر انیسون پرسیاوشان هر یک پنج ماشه بادرنجبویه شاهتره هر یک هفت ماشه مویز منقی یکنیم توله انجیر زرد
سه عدد گاوزبان پنج ماشه خمیرهٔ بنفشه گلقند عسلی هر یک سه توله و یا مطبوخی دهند که در قول ابن الیاس گذشت و در روز شانزدهم وقت شب معجون مسهل
علوی خان سه ماشه یا معجون که مذکور گردد خورانند و صبح در مطبوخ مذکور برگ سنا یکتوله تا دو توله پوست هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه هر واحد یکتوله ریوند خطائی
تربد سفید هر یک هفت ماشه زنجبیل سه ماشه خیار شنبر شش توله ترنجبین پنج توله شربت دینار سه توله روغن بادام پنج ماشه و آلوبخارا ده عدد اضافه نمایند
و وقت دوپهر نخوداب دهند و وقت شام نان تر بد شوربا و یا شله بخورانند و در روز هفدهم تبرید دهند بدین صفت قرص افسنتین سه ماشه در جوارش مصطکی
مرکب علوی خان نه ماشه آمیخته بلیسانند و اصل السوس مقشر گاوزبان هر یک پنج ماشه انیسون چهار ماشه بادیان بادرنجبویه هر یک هفت ماشه در عرق مکوه
و گلاب و عرق شاهتره هر یک شش توله بجوشانیده مالیده صاف نموده شربت بزوری اصولی علوی خان سه توله و در بین یا حرف هفت ماشه اضافه کرده
بنوشانند و غذا بدستور و همین طور سه چهار مسهل داده بعده قرص غافث سه ماشه در شربت افسنتین یکتوله آمیخته با مطبوخ که در آن اصول ثلاثه است و در
قول شیخ گذشت عوض افسنتین مصطکی سه درم و گلقند ده درم داخل کرده دهند صفت معجون مسهل تربد سفید برگ سنا حب النیل هر یک سه درم
گلقند غاریقون هر یک دو درم سقمونیای مشوی یکتوله زنجبیل هندی چهار توله در سه چند عسل و قند قوام ساخته بیامیزند شربتی از یکدرم تا دو درم و دوا الترید
هر شب یکمثقال دادن درین باب بسیار نافع ست و بعد از حصول النضج باید که بار بار تنقیه نمایند بدستور سابق و اگر ازین تدبیر هم مفارقت نکند بیین گرند
اگر قاروره رنگین و غلیظ باشد فصد باسلیق و اسیلم بکشایند و خون بقدر قوت بیمار بگیرند جهت اخراج بلغم غلیظ و مواد متعفنه حاصل النفع ست و اگر ازین هم
نیز باقی ماند مروق دواء المبارک بشربت بزوری دهند و هرگاه مرض طول کند قرص گل رازی دهند و نسخهٔ آن همانست که در قول ایلاقی بعد قرص گل بنسخهٔ
ابن زکریا بنوع دیگر مسطور شده و آنجا که بعد چهار پنج ماه یا کم از زیاده تهیج و آماس در پشت چشم و پای پدید آید باید که قرص گل با ایارج فیقرا که در قول مذکور بجوا
قول شیخ گذشته بدهند و بتدبیر سوء القنیه رجوع نمایند و لیکن بفاصلهٔ یکروز تا سه هفته وقت شب دوای رازی دهند اجزای آن همان مسهلی ست که در
قول ایلاقی گذشت با نبات مساوی آمیخته شب بدهند و صبح شربت دینار کبیر چهار توله در عرق عنب الثعلب و بادرنجبویه هر یک هفت توله دهند و روز دیگر دواء الکرکم
کبیر نه ماشه و شربت افسنتین و سکنجبین فهیمی هر یک دو توله در عرق مکوه یا و آثار حل کرده بدهند و بخور برگ غیب و بادیان جهت عرق آوردن در رفع این تپ معمول ست
و بخور ریاقوت حاصل اغ واردو و ایلاقی نوشته قنقد سه ماشه در شربت افسنتین یکتوله لیسیدن در رفع این تپ از مجربات خود ترقیم فرموده و همچنین بخور لثه حیض زنیکه
اول بار او را حیض آمده باشد و در تذکرهٔ کامله در حمای بلغمی دائره مرقوم ست که بعد از گذشتن چهار ماه یک فنجانه گشکاب با نیم مثقال فلفل سیاه سه ساعت قبل
از نوبت دادن در سه روز رفع این تپ میکند بجهت کثرت ادرار و رفع تعفن و تیراندازها در فصول نوشته که آب گرم قبل از نوبت بر سر بیمار انکیاب کردن از مجربات منست و قاضی
شناء الله صاحب هم در معالجات ثنائی قلمی فرموده اند که در تپ بلغمی دائره و لازمه تا چهل روز بدستور گلقند عسلی و سکنجبین ساده مساوی دادن بهتر ازین چیزی دیگر نیست

(نسخهٔ معجون مسهل)

علاجش بعلاج حمای ربع و نائبه نمایند مگر اقدام بر تسخین بملطفات درینجا باحتیاط و تدریج نمایند زیرا که مادهٔ این تپ در عروق محصور است ازینجهت بسرعت تحلیل نشود
بلکه باستعمال ادویهٔ محلله ملطفه متحرک و متبخر گردد و حرارت آن بسوی اعضای اصلیه خصوصاً قلب بطریق عروق برسد و آن گرم گردد و بدق مؤدی شود و ایضاً در آن
خوف حدوث سرسام بارد است چنانچه وجه آن عنقریب در اقوال مبین گردد و در دادن مبردات نیز آن دلیری نشاید که در تپ صفراوی زیرا که ماده را خام کند و مرض
بطول کشد و فساد آن بجگر رسد و منجر باستسقا شده علاج مشکل گردد و آنجا که سرفه باشد ترشی دور باید داشت و حبوب مسکن سرفه بدون مخدری ساخته
در دهن دارند و آنجا که دماغ قوی بود و صداع نباشد تنقیهٔ بلغم بقی گاه گاهی بعد طعام بمقی مناسب یا باسهال برفق بعد ظهور نضج بمسهلی که سخت گرم و تیز نباشد
مناسب بود و آنجا که صداع باشد بحقنه و شیاف شکر تلیین طبع اولی است و دیگر تدابیر که در غب غیر خالصه مذکور شد حسب حاجت بکار برند غیر از مبردات با تحلیله
جهت تلطیف خفیف و تقویت معده سکنجبین و گلقند و عرق بادیان دهند و اگر دماغ ضعیف بود سکنجبین نباید داد و بر گلقند تنها خواه بعرق بادیان و امثال آن
بحسب وجوب مشاهدهٔ حال اقتصار ورزند و تلیین طبع بمغز خیارشنبر کنند و بعد نضج تنقیه و ادرار بول نمایند و بعد تنقیه قرص گل سود دارد و آنجا که در سینه
خشونت بود مطبوخ بنفشه و سپستان و پرسیاوشان و اصل السوس و خطمی فایده نماید و استحمام بعد نضج تام کثیر النفع است بشرطیکه در دماغ ضعف نبود و صداع
نباشد و اگر القصه گفته مشتبه بدق باشد طبیخ اصل السوس بادیان پرسیاوشان هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه نانخواه دو ماشه قرنفل چهار عدد جوشانیده
نبات یکتوله داخل کرده دهند بعد ازان مسهل بدهند و دستور العمل بعض متاخرین در علاج این تپ آنست که هفت روز نضج ماده بدین دوا کنند گل بنفشه اصل السوس
بادیان هر یک چهار ماشه عناب هفت دانه جوشانیده گاهی گلقند گاهی شربت بنفشه دران حل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و روز هشتم بدین مطبوخ مسهل دهند
گل بنفشه بادیان عنب الثعلب اصل السوس هر یک نه ماشه پرسیاوشان شش ماشه عناب ده دانه جوشانیده صاف نموده مغز خیارشنبر ترنجبین هر یک شش توله
گلقند چهار توله مالیده باز صاف کرده روغن بادام شش ماشه انداخته بنوشند روز نهم جوشاندهٔ مذکور روز دهم مسهل مسطور روز یازدهم دوای روز نهم روز دوازدهم
مسهل مذکور روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم عنب الثعلب تخم کاسنی هر یک چهار ماشه گلاب پانزده توله در جوشاندهٔ مذکور داخل نمایند روز شانزدهم این مسهل دهند
عناب ده دانه گل بنفشه گاوزبان بادیان مکوه اصل السوس هر یک نه ماشه پوست بیخ کاسنی شش ماشه سنای مکی یکتوله جوشانیده فلوس خیارشنبر ترنجبین گلقند
روغن بادام بوزن سابق افزوده بدهند روز هفدهم هلیلهٔ مربی بگلاب شسته بخورند بعده دوای روز چهاردهم بدهند غذا شوربای قلیه خشکه روز مسهل میانه روز
نخود آب و شب شوربا و خشکه روز هژدهم قرص گل صغیر با سکنجبین بزوری معتدل سرشته بخورند بعده شکاعی پوست بیخ کاسنی عنب الثعلب هر یک چهار ماشه جوشانیده
گلقند حل کرده بدهند بعد ازان همین ادویه استعمال نمایند تا خاطر جمع شود **اقوال افاضل** شیخ الرئیس می فرماید که علاج حمای بلغمیهٔ لازمه مسمی بلثقه علاج غبیه
نائبه بعینه است و فرق فیما بین آنست که درین تپ باید که استعمال ملطفات حاده باهستگی نمایند و اگر اقتصار نمایند بر مثل سکنجبین و گلقند و جلاب عسل و ماء العسل
و آب بادیان و کرفس و اصول ثلثه یعنی بیخ کاسنی و بادیان و کرفس نفع کند زیرا که این ادویه نضج ماده برفق نمایند و تحریک آن بسوی اعضای رئیسه نکنند و گاهی
کاهی تنقیت و گاهی کبر ایشان را نفع نماید خصوصاً در وقت ظهور آثار نضج در ماده و تدبیر غذای ایشان در مراعات زمانها یعنی بتوسیع در اغذیهٔ کثیر الغذا و تقلیل
آن یعنی بتجویع و تلطیف و قوت قوت و ضعف آن مثل تدبیر حمای نائبه است که در سابق مذکور شد و از ادویهٔ جیده برای ایشان قرص عشره است که دران ده ادویه است
و در قرابادین نوشته و ایضاً از ادویهٔ جیدهٔ مجربه برای ایشان این قرص گل است گل سرخ شش درم رب السوس شاهتره سنبل الطیب هر واحد چهار درم مصطکی
کهربا هر واحد سه درم انیسون دو درم و ایضاً این قرص غافث نسخهٔ آن غافث چهار درم گل سرخ یک درم و ثلث طباشیر دو درم و نیم ادویه سوده با آب قرص سازند
و ایضاً غافث سه اوقیه گل سرخ نیم رطل سنبل الطیب نیم رطل طباشیر چهار اوقیه و ایضاً این قرص افسنتین نسخهٔ آن افسنتین اسارون تخم کرفس انیسون
مغز بادام تلخ شکاعی بادآورد عصارهٔ غافث معده مصطکی سنبل الطیب هر واحد دو درم حب بلسان و ایلاقی مینویسند که علاج این تپ بعینه علاج تپ بلغمی نائبه است
جز آنکه در علاج این تپ باشربه و ادویهٔ منضجه ملطفه چندان دلیری که در نائبه کنند درینجا نتوان کرد خاصه اگر با وی صداع یا ضعف دماغ بوده باشد زیرا که بیم آن
باشد که در وقت تزاید ماده لطیف گشته بدماغ برآید و سرسام آرد پس اولی تر آن باشد که معده را بگلقند قوت دهند و برای تلطیف خلط از سکنجبین بسازند

با سکنجبین که در آن تخم بادیان پخته باشد یا جلاب اندک با بادیان با سکنجبین [illegible] جوشانیده تجاوز نکنند و از قرص گل نیز تجاوز نکنند و از مزاج اغذیه آنچه گفته شد کفایت کند
مردم را بر ترتیب آهسته تر باشد و بیشتر به آهستگی تب ایشان بگردد نشاید کرد و به چیزهای گرم دادن دلیری نشاید کرد الا به احتیاط و اهتمام و اگر [illegible] باشد
[illegible] تب آهسته تر باشد بعد [illegible] با تخم کرفس دادن که در این تخم خشخاش باشد و در ادرار بول بهار الاصول نمایند و قرص غافث و قرص [illegible]
صفت قرص غافث دیگر غافث [illegible] درم گل سرخ [illegible] درم طباشیر بول درم شوکه دو درم انیسون دیگر عصاره غافث شش درم گل سرخ [illegible] طباشیر
تخم کاسنی هر یک دو درم [illegible] یک مثقال و صفت قرص [illegible] در تول [illegible] گذشت یک مثقال از آن با پنج درم گلقند یا با [illegible] سکنجبین ساده بدهند و نسخه قرص گل
نیز در تول مذکور مسطور شد لیکن [illegible] عوض رب السوس اصل السوس نوشته و شاهتره و انیسون [illegible] شربت آن یک مثقال و چون اکثر [illegible] در آخر
مؤدی باستسقا میگردد پس هرگاه علامات آن پدید آید علاج آن مشغول باید شد و نسخه بزور الاصول [illegible] باید [illegible] آورده باشد
که در شطر علاج حمای مواظبه در قول ایلاقی [illegible] صاحب کامل مذکور شد مصنف حاوی [illegible] نوشته که در تب [illegible] جلاب از تخم کاسنی
سه درم و بیست [illegible] آن پنج درم و از شکر سفید و سکنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر [illegible] سکنجبین ساده ده درم آنچه
گلقند شکری ده درم در آن مالیده باشند داخل کرده بنوشانند و از آب سرد منع کنند و غذا القلیل باید کرد [illegible] قویه [illegible] و ضماد کنند
و هرگاه اثر نضج در قاروره ظاهر شود تلیین طبیعت باین مطبوخ نمایند سنا مکی پنج درم تخم کاسنی اصل السوس [illegible] بادیان گل [illegible]
سه درم مویز منقی طائفی ده درم آلوی سیاه عناب هر واحد بیست عدد [illegible] آب بجوشانند تا یک رطل آید و در آن [illegible] شیرخشت ترنجبین هر واحد [illegible] درم
مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و تا آخر روز [illegible] هرگاه اسهال [illegible] جلاب یا در از شکر سفید [illegible] گاو زبان [illegible] درم
بنوشند و در آخر روز غذا ماء الشعیر که در آن نخود و لوبیا پخته باشند [illegible] باشد [illegible] ترید [illegible] شیر
[illegible] مثقال در آب گرم حل کرده بنوشانند باقی علاج وتدبیر او مثل علاج مواظبه باشد [illegible] قرص غافث و کاسنی در تب [illegible] سکنجبین [illegible]
استعانت باقدام مسخنات [illegible] قرص ورد [illegible] که در اوایل باشد [illegible] الاصول و بزور
و ماء العسل و دوا [illegible] و فلافلی [illegible] مثل سکنجبین و آب گرم [illegible] با [illegible] گرم [illegible]
[illegible] لیکن [illegible] علاج حمای بلغمی [illegible] و لیکن [illegible]
[illegible] که [illegible] حمای بلغمی [illegible] ماند چوب تر که در آتش انداخته باشند پس دخان او بسیار برخیزد و سوختن او کم باشد [illegible]
[illegible] تب بلغمی [illegible] ایشان [illegible] علی بن [illegible] گوید که در این تب از مالش روغن [illegible] تحلیل [illegible]
[illegible] اعتماد بر ادرار بول [illegible] باشد مثل غافث و شاهتره و بادآورد [illegible] رجوع [illegible]
گوید که علاج حمای مواظبه [illegible] علاج حمای [illegible] است لیکن در [illegible] اعتنا [illegible] است زیرا که خلط [illegible] است و ایضا [illegible] خوردن [illegible]
[illegible] ماء العسل و [illegible] برای انضاج و [illegible] زیرا که عرق [illegible] گوید که اگر در این تب [illegible] ضعیف و رنجور باشد
[illegible] مسخنات [illegible] باعث [illegible] در این باب فائده تمام دارد صفت سفوفی که در این کار آزموده است بیارند
[illegible] در سرکه [illegible] انگاه [illegible] از گوشت باشد [illegible] آن [illegible] گردد بعد از [illegible]
[illegible] درم [illegible] با شراب یا روغن گاو بوقت نوبت [illegible] بیمار را [illegible] و کم [illegible]
[illegible] باشد صفت [illegible] که [illegible] گل سرخ [illegible] هر یک سه درم کشنیز خشک [illegible] درم
پنج درم [illegible] درم [illegible] آید صاف نموده [illegible] گرم [illegible]
[illegible] مواظبه [illegible] از مواظبه [illegible] مسخنات [illegible]

در ابتدا سخت اجتناب نمایند تا مورث سرسام گشته موجب هلاک نگردد کذا فی الاکسیر دوای نواب علویخان که در رفع این تپ بعد سه چهار ماه از مجرب یافتست قرص گل سه ماشه در شربت بنفشه یکتوله لیسانند و بالای آن تخم کاسنی کوفته در عرق کاسنی و عرق مکوه و گلاب هر یک ده توله تر کرده در جهولی انداخته بطور رب التی بچکانند و هفت مرتبه تکرار نمایند بعده در ظرف مسی قلعی دار که بر آتش انگر چوب کنار سرخ کرده باشند انداخته صاف نموده سکنجبین بزوری دو توله داخل کرده بنوشانند و در خلاصة التجارب نوشته که بعد تنقیه این دوا بسی مفید است نانخواه مقشر یکتوله شب در آب شیرین خیسانیده صبح صاف نموده یک پیاله آن بعسل شیرین کرده بدهند دوائی که حکیم بقاء الله خان از مجربات خود نوشته اند دار فلفل یک عدد قرنفل دو عدد در عرق کاسنی و مکوه هر یک نیم توله شب خیسانیده صبح بدست مالیده قند یکتوله افزوده صاف کرده دهند و هر روز قند نیم توله و دیگر اجزا بدستور بیفزایند تا چهارده روز پس هر روز بنحویکه اضافه کرده شد بکاهند تا هر یک بوزن روز اول برسد بعده بگذارند و چون هشت ماه بگذرد و سرفه و تشنج اطراف پدید آید این دوا دهند ص شیرهٔ مکوه خشک شیرهٔ گاوزبان هر یک یکتوله و اصل السوس مقشر هفت ماشه و تخم کشوث سه ماشه در عرق مکوه و شاهتره برده یا و آثار بر آورده مثل کوکنار هفت نوبت چکانیده شربت بزوری حار و شربت کشوث و الد علویخان هر یک دو توله داخل کرده و هفت عدد پارهٔ سفال آب نادیده در آتش سرخ کرده هفت کرت از دست پناه گرفته دران انداخته صاف نموده بدهند و لیکن باید که اول قرص افسنتین سه ماشه در شربت کشوث دو توله بلیسند و بالای طعام مصطگی سه ماشه در دوار الکرکم آمیخته بدهند صبح و شام تا یکهفته که عظیم الاثر است و سالی ابدست شده بلقوه داشتم و هرچند تنقیه و تعدیلات بکرات و مرات بکار بردم سودی نکرد حکیم کبیر علیخان تفحص احوال و قاروره و نبض فرموده فی الفور امر بفصد باسلیق نمودند و این دوا دادند شیرهٔ فقاح اذخر هفت ماشه شیرهٔ تخم کشوث سه ماشه در عرق مکوه و افسنتین هر یک هفت توله بر آورده پارهای سفال آب نادیده در آتش سرخ کرده هفت مرتبه داغ داده شربت قنطوریون نواب علویخان دو توله داخل کرده خاکشی و تخم بادرنجبویه هر یک سه ماشه کف زده بنوشانند تا دو هفته استعمال این فرمود در مدت یک هفته ازین تدبیر صحت یافتم

حمیات که اکثر از قسم بلغمیات بود

و گاهی از صفرا نیز باشد و از اقسام سودا البته نباشد و هر یک از آن مخصوص باسما و احکام است و آن شش قسم است اول انفیالوس که آنرا افیالوس و انقالیوس نیز گویند و در سریانی فرسولسوس نامند و آن تپی باشد که دران اندرون بدن برودت محسوس شود و بیرون آن حرارت باشد و حدوث این تپ از بلغم زجاجی بود که در باطن و قعر بدن حاصل شود و آن موضع را بسبب برد خود سرد گرداند پس آنچه از آن عفن شود از آن بخار گرم در ظاهر بدن منتشر و متفرق گردد و در ظاهر بسبب آن دو آنچه متعفن نشود در باطن سردی آرد و برودت او قبل از زمان نوبت بهر آن ظاهر نشود که تا وقتیکه آن ساکن باشد عضویکه او اندر انست از آن اذیت گیرد و از سردی او منفعل نشود و چون حرکت کند وقت نوبت و ملاقی گردد بعضوی از اعضای باطنی مجاور آن عضویکه مالوف او نیست از آن منفعل گردد و سردی او احساس نماید و هرگاه عفونت دران آغاز کند حرکت نماید و اندک متفرق گردد و بسبب غلظ و لزوجت خود در تمام بدن عام نگردد تا در ظاهر بدن نیز سردی از آن حادث گردد و این تپ تا دیر میماند و منجر باستسقای لحمی گشته بهلاکت میرساند و پیران ازین تپ کمتر نجات می یابند دوم لیفوریا که آنرا لنفوریا نیز گویند و آن تپی است که اندران در باطن بدن حرارت بسیار محسوس شود و در ظاهر آن برودت و این تپ در اکثر بلغمی بود و گاهی صفراوی حادث از صفرای محیه بسیار غلیظ و آن از بلغم عفن چنان عارض شود که بلغم در باطن چون مشتعل شود و عفن گردد آن موضع را گرم گرداند و بهر آنکه چیزی که ظاهر بدن را گرم کند بسبب غلظ و شدت برد او بسیار متحلل نشود پس ظاهر بدن بانتشار بخار آن بسیار گرم نگردد و بهر آنکه قوت مع خون در رجوع بسوی چیز اذیت کار آن باطن بدنست متوجه شود پس ظاهر بدن از حرارت خالی شود و بارد گردد چنانچه در غشی و خصوصا هرگاه در ظاهر بدن بلغم خام زجاجی بارد باشد که آن اعانت بر برودت ظاهر بدن کند و ایضا بهر آنکه بسیار باشد که از آن بلغم که در باطن بدنست بخار قلیل ضعیف الحرارت متحلل گردد و بسوی ظاهر بدن صعود کند و آن بسبب حرارت منفصل گردد و اندک مدت حرارت همراه آن باشد بعده آن حرارت از آن بخار زائل شود مثل آنکه از بخار آب گرم زائل میگردد پس هرگاه آن زائل شد و آن بخار بلغم در اصل قبل از عفونت شدید البرد بوده پس سردی آن عود کند و ظاهر بدن را سرد سازد و این نوع در اکثر تا تپ بود

واما این تپ از صفرا چنان عارض گردد که هرگاه صفرا اندک و غلیظ در باطن باشد و عفن شود و آن موضع را گرم گرداند و از آن ابخره بسیار بسبب قلت و غلظ آن تحلیل نشود که ظاهر بدن را گرم سازد و همان حالت که در بلغمی مذکور شد عارض شود یعنی سخونت باطن بحرارت عفونیه و برودت ظاهر بسبب عدم تحلیل ابخره کثیره بسوی آن و این نوع صفراوی را لیطیقوس نامند و اما لیفوریا اسم جنس ست و صفراوی نوعی از انست و لیفوریا در مدت طویل تر از شطر الغب میباشد بسبب اتحاد شدید صفرا با بلغم الانطاکی گوید که قیاس مقتضی آنست که لیفوریا از صفرای محترقه داخل عروق و بلغم جصی قریب سطح جلد که حرارت بحد حل او نرسد عارض گردد و درین نوع اگر برودت ظاهر اشتداد نماید و حرارت باطن بحد تسوید زبان و آثار کرب و قلق و اختلاط عقل و ثقل رسد پس در علاج او جای طمع نیست و این حالت را چند بار مشاهده کردیم که در همان هفته عقب او موت رو نمود و اگر چنان نباشد اجلاجش برد از سوم تپی که دران هر واحد از حرارت و برودت معا در هر یک از باطن بدن و ظاهر آن در حالت واحد یافته شود یعنی آنکه حرارت در موضعی از ظاهر بدن و برودت در موضعی دیگر از ظاهر آن یافته شود و همچنین حرارت در موضعی از باطن بدن و برودت در موضعی دیگر از باطن آن یافته شود شیخ میفرماید که مثل این تپ اگر باشد پس چنان افتد که دو ماده باردة بلغمی باشد که بسبب تعفن یکی از آن در باطن بدن حرکت کند و دیگر در ظاهر آن و همه یا یکی از آن هر دو در ظاهر و باطن پسیانیده نباشد ابعده وقتی که هر دو در تعفن شروع کنند هر یک از آن بخار حار لطیف بنواحی خود رساند و آن هر دو چون بارد ست بخار خود را گرم نمایند و بجرم خویش سرد سازند و سبب تبرید خلط بارد در حال حرکت معلوم شده و آن مرور ماده باردة بر اعضا که برودت آن اثر نداشته باشند و گویند که حدوث او چنان بود که در خارج بدن یکی رطوبت صفراوی و دیگر بلغمی یا سوداوی باشد پس عفونت ضعیف حادث شود که بدان صفراوی بنا بر سرعت قبول او تسخین را لسبب حرارت خود دیگر … ظاهر بدن و باطن او را گرم گرداند و اما رطوبت بلغمی و سوداوی پس بر تسخین او این عفونت قوی نگردد بلکه سیلان آن نماید پس بگدازد و سائل گردد و آن بارد ست ظاهر بدن و باطن او را سرد سازد در جایکه برسد و جائز ست که هر دو رطوبت مذکور باشند یا مختلط باشند و یا دی الانفصال آنها بحرارت … سهل باشد چهارم حمای غشیه و آن تپ است که چون ابتدا کند غشی حادث گردد و بیمار در هر نوبت بیهوش و بی قوت و بی طاقت شود و در اغشی بسبب ماده آن افتد و آن در اکثر بسبب بلغم خام متحرک متفرق بسیار در بدن که از کثرت او قوت منحرف گردد و لحقی از آن بجانب … فم معده بریزد عارض شود و در اکثر اعانت … در آن تعفن فم معده کند و آن بلغم خام متحرک شود و در عفونت شروع کند قوت حیوانی … الاکثر … کرده … تدبیر غشی و تپ عاجز شود چنانکه اگر قوت را با ماده بگذارند … ماده … و اگر باستفراغ ماده بیکبارگی مشغول شوند در خصیان نماید بسبب غلظ و کثرت خود و بحرکت خالق قوت … حرکت کند و اگر باستفراغ آن باسهال یا فصد … مشغول شوند قوت تحمل آن نباشد و چگونه تحمل نماید که … و سکون ماده غشی افتد و با این همه حاجت ایشان باستفراغ بیشتر باشد بسبب غلبه ماده کیفیت و کمیت او و ایضا حاجت ایشان بغذا اشد باشد زیرا که اخلاط ایشان خام بود و دران خوفی نباشد که غذا … و الضعیف قوت نماید و بیماری بی غذا باشد بسبب تحلیل حمی و عدم وصول تغذیه … ماده خام بزیاده گردد و اگر غذا ندهند قوت ساقط شود و در ابتدای آن چنان عارض شود که بسوی قلب چیزی از ماده باردة میرسد غشی پدید پس نبض … صغیر و متفاوت شود بسبب برودت ماده مصبوب بعد طبیعت از تسخین آن … حرکت کند و … بعض اجزای آن را بسوی قلب … داده بر آن اعانت کند … قلب از ضرر برودت آن خلاص یابد و بعد حرارت آن … نبض سریع و خصوصا در انقباض آن گردد و … و تفاوت غالب بود و اگر با این تپ در بعض اجزای جسم بعض ورم باشد امید صحت آن نباید داشت … سردی اطراف و عرق سرد غلیظ قبل از نوبت در انواع این تپ … نبض و عدم زوال این عوارض بعد رفع غشی بیمار را بروز دوم و یا سوم هلاک میکند و اگر با این اعراض فواق … گردد و ابلها سیاه … بدن پدید آید … قریب بهلاک گردد و ایضا این تپ در بعض اوقات از صفرای غالب غلیظ عارض شود و گاهی از اخلاط رقیقه پدید افتد و اکثر آن صفراوی شدید الرقت و غوص ردی الجوهر می باشد که آنرا التعفن در ابدان بسیار حار یا بس مزاج عارض شده باشد و این نوع حادث که نبض و قوت را در یک یا دو نوبت ساقط کند و یا تهیج ذوبان بود که در بدن بسرعت حادث شود و گاهی با وی قوت تا روز چهارم وفا کند و شیخ الرئیس این نوع را که از … صفراوی حادث شود حمای غشیه دقیقه نامیده بسبب تغیر اعضا و … آن بسرعت و عروض غشی و گاهی غشی در حمیات از اسباب دیگر افتد مثل درد شدید معده و استفراغ

سفرط و حرکت سفرط و تدبیرش در ذیل تدارک اعراض حمیات حادّه مسطور گردد انطاکی گوید که از حمیات مرکبه تبی ست که آنرا مغشیه نامند بسبب وقوع غشی در نوبت آن و این حادث شود بسبب کثرت تحلل مادّهٔ فاسد بسوی فم معده و قلب پس قوتها و حرکات ضعیف شود و حس غالباً بر دو باوی عجز قوت بسرعت و سقوط نبض ظاهر گردد و این گاهی از بلغم غلیظ مراری باشد و بنوبت آن آید و باوی علامات آن ظاهر شود و گاهی از صفرا بود و بنوبت غب آید و در هر حال وفای او بهر تب شرط نیست بلکه اکثر بهبهت و گاهی صفراوی آن فعل محرقه کند و انواع این تب عسر بعید البرء ست بلکه اکثر اطبا گفته اند که صفراوی قطعاً هلاک کند چرا که در آن دوا بحرکت شود جذب اخلاط بزیادتی طرف قلب و معده کند و ترک آن نیز موجب تراکم آن گردد و غذا مختلط بصفرا شود و فاسد گردد و ترک آن سقوط کلی قوت واجب کند پس ازینجهت عسر گشت پنجم حمای نهاری و آن تبی باشد که نوبتهای در روز عارض شود و فترهای او بشب و این تب درازتر و ردی تر بود از تب لیلی زیرا که مادهٔ او از مادهٔ لیلی غلیظ تر ست و الا بسبب حرارت روز تحلیل یافته و بسیار باشد که بسبب طول خود و عروض او در گرمی روز در تب دق اندازد و اگر این خبیث نبودے عروض او وقت انفتاح مسام و تحلل بخار نگردیدی پس عارض نشود مگر بسبب کثرت ماده و قوت آن و مع ذلک طبیب محتاج بود که صاحب آنرا غذا بشب دهد و نگذارد که بر امتلای معده خواب کند پس تکلیف به بیداری خواهد داد و آن قوت را ساقط میکند و مقاسات حمی در گرمی روز و بیداری در سردی شب ضرر در دق اندازد و بالجمله این از حمیات عسر العلاج ست ششم تب لیلی و این تبی باشد بعکس نهاری که بشب آید و بروز رها کند و این نیز مثل نهاری ردی ست و طویل المدت بطیء الحرکت غلیظ الماده عسر الانفعال از فعل طبیعت و مادهٔ این هر دو تب بلغم زجاجی لزج ست که در بدن منتشر گردد لیکن عفونت بسیار نیافته باشد

علاج الفیالوس

علاجش مثل علاج تب بلغمی نمایند و اول سکنجبین و گلقند با عرق کاسنی و بادیان و عنب الثعلب و خاکشی دهند بعده مطبوخات مناسبه از اصول و بزور و ادویهٔ مناسبه استعمال کنند و بعد از یکهفته و یا زیاده از آن چون ماده نضج یابد در همان مطبوخات سنا و تربد و غاریقون و خیارشنبر و گلقند و روغن بادام افزوده مسهل دهند و در استعمال ادویهٔ منضجه و مسهله و غیر آن و اختیار اغذیه و جز آن همان قاعده که در علاج مواظبه و لثقه گذشت مرعی دارند و این تب نیز مثل جمیع حمیات بلغمی محتاج بتقویت معده بود و گلقند با مصطگی و انیسون جهت تقویت معده در سائر حمیات بلغمی نفع تمام دارد و انطاکی گوید که در علاج این تب نزد من لابدست امتزاج چیزی از علاجات سودا و بعضی گویند که علاجش نظیف از شطر الغب نمایند بلکه بعلاج حمای غشیه بلغمیه پردازند چنانچه دلک تمادی و گرم داشتن بدن درینجا مفید ست و صاحب خلاصة التجارب نوشته که علاج این بعلاج حمای غشیه خلطیه و مواظبه نزدیک ست و لیکن دلک و گرم کردن ظاهر بدن درینجا جائز نباشد و در وقت نوبت بیکبار اندر آب سرد غوطه خوردن اگر از فصل و سحنه و عمر مانعی نباشد علاجی نیکو بود و نفس گرفتن بمقدار امکان نیز مفید ست و فلفل سیاه کوفته در عسل و سیر الی در طعام بتفاریق و جندبیدستر بعسل آب نافع بود شیخ میفرماید که علاج الفیالوس و لیفوریا قریب از علاج حمای بلغمی ست که سابق مذکور شد نائبه و لازمه بلغمیه نیز هر دو در طریق علاج متقارب اند و لازم ست که اولاً ابتدا بسکنجبین عسلی و شکری کنند و ایضاً گاه در بیت هر دو رب غوره مطبوخ بعسل و شربت ورد امر کرده میشود اگر عفونت شدید و حاجت بتسکین بسیار باشد بعد از آن تدریج از طریق نوشیدن بیند در مثل بادیان و کرفس و آب اوراق آنها تا انقوع صبر و قرص ورد و مصطگی و حب صبر و ایارج فیقرا و حب غافث نمایند و در هر دوا اعتنا بمعده فرمایند و قی بآب لوبیا و ترب و شبت و بودینه و مدرات استعمال کنند و از مسهلات نافعه درین هر دو تب آنست که از هلیلهٔ سیاه و زرد و تربد و شکر بسازند و از آنچه نفع بلیغ دارد حقنهای مائل بحدت ست که درآن مغز قرطم و قنطوریون و قیق و شبت و بابونه و خار خسک و اکلیل الملک و مری و عسل افتد مجوسی گوید که ابتدا اشیا اولاً در علاج الفیالوس با استعمال گلقند در هر روز بخایند نیک بوزن هفت درم و بالایش آب نیمگرم بنوشند و بعد دو ساعت از آن دوا وقیه سکنجبین بزوری بیاشامند و اگر سردی شدید یا بول خام باشد گلقند و سکنجبین هر دو عسلی بکار برند و غذا چوزهٔ مرغ بطور اسفیدباج یا زیرباج یا مطنجن بدارچینی و زیره و کرویا دهند آن پخته بخورند و بعد هفت روز این دوا دهند صفت آن تربد یکدرم غاریقون چهار دانگ صبر سقوطری نیم درم کوفته بحریره پخته بسکنجبین بسرشند و سحرگاه خورده بالایش آب گرم بنوشند و بعد اسهال فردای آن صبح قرص گل با گلقند بدهند و اگر در معده ضعف باشد اندک مصطگی و عود بدان اضافه سازند

واگر در معده ضعف نباشد و در اینجا حرارت بود قرص گل سکنجبین بخورند و سر روز در حمام داخل کنند و آب نیم گرم بران ریزند و در حمام زیاده قیام ننمایند تا تلطیف خلط نگدازد و غلیظ باقی ماند و مع ذلک دلک معتدل در سایر بدن او استعمال نماید بعد ازان بسایر تدبیر اصحاب حمای بلغمیه پردازند جرجانی و ایلاقی گویند که علاج هر دو نوع یعنی انفیالوس و لیفوریا بیکدیگر نزدیک ست و بیشتر عنایت بلغمی باید کرد وقی بسکنجبین و تخم ترب و مانند آن باید فرمود و از اول مرض تا هفت روز بر صبح هفت درم گلشکر بخاید و بعد دو ساعت سکنجبین ساده بیست درم بنوشد و بعد یکهفته نقوع صبر و ایارج فیقرا و حب صبر و شربت گل دهند **صفت** حب صبر صبر سقوطری ده درم و هلیله زرد چهار درم مصطکی سه درم گل سرخ انیسون زعفران هر واحد یکدرم کتیرا مقل هر یک یکدرم شربتی دو درم **صفت** نقوع صبر صبر سقوطری چهار دانگ سوده در آب کاسنی چهل درم حل کنند و یکشبانه روز گذاشته بنوشند و اگر عوض صبر ایارج فیقرا کنند روا باشد **نسخه** دیگر بادیان پنج درم در دو من آب بجوشانند تا به نیم من باز آید صاف کنند و دو درم ایارج فیقرا در ان حل کرده در شیشه کرده در جای گرم نهند و روز سوم سی درم از ان گرفته نیم گرم بنوشند معده را از فضلات لزجه پاک کند و صداع متولد از بخار معده را زائل نماید **صفت** شربت گل گل سرخ اقماع جدا کرده دو من بگیرند و در ده من آب بپزند تا به نیمه آید صاف کرده و یکمن عسل و دو من شکر انداخته بقوام آرند **صفت** سهلی که بعد از نضج باید داد و نسخه او همانست که در قوانین مجوسی گذشت و در اخر این حمیات کمونی و فودنجی و مانند آن سود دارد و بعضی اطبا گفته اند اگر این تپ بعد دیر باشد بعلاجش مشغول نباید شد زیرا که ازان خلاص نیابد و اگر مرد کهل و قوی باشد ادویه ملطفه مثل دواء المسک و بیمارالاصول بدهند و اگر فصل زمستان باشد شلیثا و مثرودیطوس و تریاق کبیر نافع بود ابن الیاس گوید که بهر تلطیف بلغم در ابتدا هر صبح جلاب از بادیان و بادرنجبویه هر واحد سه درم و گلقند شکری ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود و ماش و تخود و مغز بادام دهند و تلیین طبیعت بمطبوخ تربد و معجون خیارشنبر و قرص بنفشه کنند و سکنجبین بزوری با قرص غافث و لک و گل بخورانند و اگر سردی شدید یا بول غایت سفید تمام باشد تخم کرفس و بادیان هر واحد سه درم با گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود و نخود چیت و طعام بلحوم ماکیان دهند و در ایام نضج سکنجبین بزوری خیار که دران عصاره غافث باشد ده درم با قرص غافث یکمثقال بخورانند و غذا نخوداب و بعد نضج حب قوقایا و اطریفل تیز و تریاق دهند و هرگاه نضج تام در قاروره بینند این حب دهند که آنرا فی الحقیقت قاطع بلغم زجاجی غلیظ از عمق بدن بقوت صبر سقوطری یکدرم غاریقون نیم درم تربد سفید یکدرم سقمونیا دانگ باریک سائیده با آب کرفس سرشته حبها سازند و این یک شربت ست سحرگاه بخورند تا آخر روز بران صبر کنند و هرگاه اسهال نیاید قند جلاب بارد از شکر سفید و عرق گاوزبان هر واحد ده درم و تخم ریحان دو درم بنوشانند و غذا نخوداب و گوشت ماکیان فرزانه سازند و دو یا سه روز راحت دهند بعده سکنجبین بزوری ده درم با قرص گل یکمثقال بخورانند و باقی تدابیر او تدبیر حمای بلغمی ست

علاج لیفوریا

و قسم سوم که دران حمی برد معا محسوس گردد علاج این هر دو بعلاج انفیالوس کنند اما تدبیر لیفوریا محتاج برفق در استعمال ادویه حاده بالیه مقطعه از تدبیر انفیالوس ست و دلک بدن و مرخ او بروغنهای گرم بسیار کنند و رب غوره بعسل بنوشند هرچه در علاج و اطعمه مرقوم شده بکار برند لیکن بگرمیها اینجا آن جرأت نتوان کرد و دلک متمادی و گرم داشتن تن اینجا عظیم نافع بود و باید که مصطکی با کندر یا قاقله بخایند و انطاکی گوید که قیاس مقتضی آنست که علاج قسم سوم مذکور که مرکب از انفیالوس و لیفوریا ست مرکب از علاج صفرا و بلغم باشد و اگر لیفوریا از صفرای غلیظ افتد علاجش نزدیک بعلاج غب غیر خالص باشد و دلک درینجا نیز بسیار نافع بود و بتدبیر مرکب از تدبیر بلغمی و صفراوی مثل شطر الغب پردازند و گلقند با سکنجبین بغایت نیکوست و بقول انطاکی اولا بعلاج صفرا معالجه نماید بعد ازان بالش بدن از بوره ارمنی و قصب الذریره محلول در غالیه یا روغن بابونه وقت گردن آب عسل دهند و اندرین نوع بخاین فعل تمام سود دارد و بران اعتماد نمایند ایلاقی و جرجانی مینویسند که علاج تپی که حرارت در باطن باشد برفق باید کرد و در ابتدا سکنجبین و گلشکر باید داد و در اخر مرض نقوع صبر و ایارج فیقرا و آب بادیان و آب کاسنی و قرص گل و مانند آن و قوانین که در علاج حمیات بلغمی مذکور شده مراعات باید کرد صاحب کامل گوید که تدبیر صاحب حمای معروف بلیفوریا بتدبیر حمای بلغمی باید کرد بحسب مشاهده نضج خلط و خامی آن پس اگر خام باشد تدبیر او باشیای ملطف سازند

مثل گلقند و مصطکی یا آبیکه اندران بادیان و تخم کرفس انیسون جوشانیده باشند و سکنجبین عسلی و عنصلی یا آب حاشا یا آب پودینه کوهی دهند و قرص افسنتین در بعض اوقات سکنجبین و ایضاً معجون حلتیت احیاناً بحسب مشاهده حاجت بسوی آن و ایضاً معجون فلافلی و تریاق و لیکن این اشیا بعد نضج و تنقیه بدوای مسهل مرکب از تربد و غاریقون و ایارج فیقرا و شحم حنظل و حب النیل و غیر آن که اسهال بلغم کند استعمال نمایند و اگر فصل و مزاج و سن احتمال این ادویه ننماید بمطبوخی که دران هلیله کابلی و هلیله سیاه افتد تنقیه کنند و در حمام داخل نمایند و بر بدن او آبیکه دران بابونه و اکلیل الملک و حاشا و پودینه پخته باشند نطول سازند و مالش بدن بروغنی که اندران بابونه و شیح و قیصوم یا شبت مطبوخ بود و یا بروغن قسط نمایند مصنف حاوی و خجندی مینویسند که هر صبح جلاب از نیلوفر و بادرنجبویه هر واحد سه درم یا گلقند شکری ده درم بنوشانند و غذا مزوره ماش و نخود سازند و هرگاه حرارت و تشنگی افراط نماید و مریض را طاقت آن نباشد تخم کاسنی سه درم و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر با نخود و در معالجه این تپ از ملطفات و مسخنات غیر شدید السخونت غافل نباشند زیرا که حدوث این تپ از اخلاط بلغمیه لزجه غلیظه است و باعراض لازمه او ملتفت نشوند و از قلق مریض و امید کرب و عطش او خوف نکنند و هر روز جلاب از بادرنجبویه سه درم و گلقند شکری ده درم و از مصطکی نیم مثقال بدهند و یا بادیان و تخم کرفس هر واحد سه درم بنوشانند و صاف کرده سکنجبین بزوری ده درم داخل کرده دهند و تلیین طبیعت بحقنهائیکه در حمای بلغمی گذشت باید کرد و هرگاه آثار نضج در قاروره ظاهر گردد اسهال بمطبوخی نمایند که دران اسطوخودوس و تربد و غاریقون باشد و خوردن قرص افسنتین و معجون فلافلی و تریاق کبیر و مثرودیطوس ایشان را نافع ست و اگر مزاج و سن و فصل احتمال ادویه ملطفه و مسخنه و قوی الاسهال نکند مطبوخی که دران آلو و عناب و سنا و شاهتره و هلیله زرد و کابلی و سیاه باشد با مغز خیارشنبر بنوشانند و هرگاه بدن پاک شود و اعراض هایله ساکن گردد در حمام غیر شدید الحرارت داخل کنند و بر بدن او آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و شبت و قیصوم گرم بریزند و بعد خروج از حمام روغن بابونه و شبت و مانند آن بر بدن بمالند و گاهی این نوع حمی از ماده صفراوی محترقه غلیظه افتد پس هر صباح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس و نیلوفر هر واحد سه درم و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر با تخم کاسنی و اصل السوس دهند و اسهال بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ هلیله زرد و خیارشنبر نمایند و هر صبح نوشیدن شربت دینار و سکنجبین ساده نیز نافع ست

علاج حمای غشیه بلغمیه

هنگام غشی علاج غشی نمایند و بعد از ان علاج تپ بلغمی کنند و حقنه لین که دران اندک حدت باشد بعمل آرند و مالش بدن بپارچه درشت سازند و خواب آورند و هنگام گرسنگی و نزد ابتدای نوبت ماء الشعیر بشکر یا عسل شیرین کرده و نان که در ماء السکر تر کرده باشند غذا دهند و هر صبح یکمثقال تخم کرفس جوشانیده سکنجبین عسلی بنوشانند و بادیان و گاوزبان و تخم کاسنی و گلقند حسب حاجت افزایند و وقت غشی استعمال یاقوتیها نافع ست و اگر از صفرای غلیظ باشد علاجش بعلاج غب خالص نزدیک بود و این شربت اسهال برفق کند و نافع تپ غشی و مرکب ست آلو بخارا پانزده عدد سنای مکی شاهتره گل سرخ مویز منقی بیخ بادیان بیخ کاسنی تربد سفید هر واحد یکتوله گاوزبان بسفایج بنفشه گل غافث هر یک دو درم تخم کشوث یکدرم قند سفید یکنیم پاو و اگر عوض آلو دو توله تمر هندی تر کرده آب آن اندازند جایز ست خوراک تا سه توله اقوال حذاق شیخ میفرماید که علاج این تپ دشوار ست چنانچه وجهش مذکور شد و طریق علاجش تنقیه بتدریج ست از ادویه لطیفه بسوی ادویه قویه خصوصاً اگر طبیعت بنفسه اجابت نکند پس بحقنها تنقیه ماده که در امعا و عروق قریب آن باشد از فضول نمایند و در ماده باقی عروق بعید تلطیف بدواء استعمال کنند که آن بهترین مستفرغات ست و جالینوس گفته که من از استفراغ اکثر صاحبان این تپ عاجز هستم مگر بمالش بدن و بهترین وجه در مالش ایشان آنست که اول ساقها را از بالا بزیر فرو همی مالند بپارچهای درشت تا سرخ شده جلد پس رانها را از بالا بزیر بعد از ان دستها را از دوش تا کف دست بنحویکه جلد سرخ گردد پس از ان پشت و سینه و شکم را از فوق بتحت و باز رجوع نمایند بمالش ساقها و رانها و غیر آن بترتیب اول و بمرتبه که پوست سرخ شود و چنان سازند که زمانه مریض نیم در مالش بگذرد و نیم در خواب اگر ممکن باشد و بالجمله قانون علاج ایشان تلطیف ماده است بغیر تسخین بسیار و از ملطفات نافعه مثل ماء العسل ست و خصوصاً با قوت زوفا و یا تخم کرفس یعنی اندکی از ان در آب او پخته باشند و مانند آن چون سکنجبین و جلاب صبح بدهند و اگر آنجا اسهال مفرط باشد ماء العسل را از یاده [illegible] گردد که آن اسهال کم و معتدل شود و نافع کند و غذا اسفیذباج دهند و سکنجبین عسلی نیز ایشان را نفع کند اما در تابستان و آنرا که عادت شرب آب سرد باشد آب سرد ممزوج کرده

باید داد و در زمستان آب سرد البته نباید نوشید و بر آب گرم اقتصار نمایند و تناول جمله اشربه گرم کرده ایشان را اولی ترست مگر نزد ضرورت فصل سخت گرم و شدت
بیقراری کردن گرمی و تشنگی سخت و موافقترین چیزیکه برای تشنگی دهند سکنجبین عسلی ست و شراب رقیق ایشان را در ابتدا نافع بود و خصوصا اگر تب ایشان غیر قوی
باشد و این کمتر بود و خصوصا در پیران که اگر تب قوی باشد و صاحبان این تب را بعد غذا از شراب چاره نباشد برای اعانت هضم و بر طبیب واجبست که نبض
صاحب این مرض را دائم ملاحظه نماید پس هر گاه بینند که دفعةً در ضعف و سقوط شروع میکند مریض را نان در شراب ممزوج با آب تر کرده بخورانند اگر ورم احشا مانع نباشد
زیرا که اگر ورم مقارن این علت گردد نه علاج را وجهی باشد و نه امید خلاص را جای باشد هر گاه مثل این آخر در نبض حادث شود و ورم در اعضای اندرونی بود و این
طعام از انجمله هست که بسوی آن محتاج اند نزد اشتداد غشی پس خورانیدن آن نفع نخواهد کرد و باید که عقب آن طعام مالش بدن استعمال نمایند و اما غذائی که برای نجات آن
کنند یعنی در شب بخورند از پس آن کشکاب آن ماء الشعیر ست و بر آن مزید نکنند مگر هنگام سقوط قوت و اگر زیاده کنند نان در جلاب یا ماء العسل تر کرده بخورند و حمام
برای صاحبان این تب مضر ترین اشیاست و همچنین هوای گرم و سرد بسیار و اگر در ان اندک خلط صفراوی باشد وقتی سهل بود و تخفیف نماید بسیار نافع بود و بالجمله
قی کردن برای حاجت بر آوردن در ان خلط اولیست جرجانی و ایلاقی مینولیسند صواب آنست که اولا از شروع تب تا سه روز ماء العسل دهند و هیچ چیز دیگر
ندهند و اگر قوت ضعیف باشد اندکی کشکاب بدهند و آن از کشک جو و نخود نیم یا دو حصه کشک و یک حصه نخود بحسب مشابه حال بپزند و اگر بچیزی دیگر
حاجت آید اندکی نان در جلاب یا ماء العسل ترید کرده دهند و اگر در ابتدای مرض قبض طبع باشد نخست تنقیه بحقنه کرده بحقنه از آب چقندر و اندکی بوره ارمنی باید کرد
و بدن او را بروغنی که در ان قبض نباشد چون روغن خیری یا روغن کنجد بمالند بدستهای مختلف و پارچه درشت تا اخلاط لطیف شود و در زمستان روغن خیری بهتر باشد
و جای خواب او خشک باید معتدل در حرارت و برودت و خواب معتدل سود دارد و خلاء الفجع دهد و خواب بسیار مضر بود و در اعضای باطنی گرانی پیدا کند و آب با سکنجبین
آمیخته بنوشند و از آب سرد پرهیز کنند و در سرما آب گرم دهند و اگر آب گرم بدون سکنجبین بنوشند جائز است و اگر از ماء العسل پرهیز و فا و کرفس حمه فت گرمی ماده باشد
ماء العسل ساده صواب تر باشد و اگر طبیعت مجیب باشد تدبیر قبض نباید کرد مگر آنکه خوف سقوط قوت باشد و اگر بسیار از ماء العسل نفرت کنند و یا اسهال از حد تجاوز کند عوض
آن ماء الشعیر یا آب گندم باید داد و اگر حاجت باشد که اندک سماق و انار دانه و گندم با هم بپزند جائز باشد و فصد کردن هیچ وجه جائز نبود انطاکی گوید که جالینوس حیله البرء
گفته که علاج این بلغمیها این حقنهای قلیل الحدت و قلیل الجذب برای تنقیه ماده اصحاب باید کرد پس اگر از بلغم باشد این فتیله بکار برند سنای مکی یک جزو سرگین
موش نمک بوره ارمنی تخم خطمی تخم ملوخیا هر واحد نیم جزو شکر سرخ ربع جزو و بعسل مقوم سرشته مثل انگشت زیتون شیاف سازند و بروغن گل چرب کرده بر دارند
و بعد ساعتی تبدیل نمایند و یا این حقنه بعمل آرند خطمی سنای مکی هر واحد یک اوقیه عناب سپستان ترید سفید از خر هر واحد نیم اوقیه تخم کاسنی رب السوس هر واحد
سه درم شحم حنظل بوره ارمنی تخم کرفس هر واحد یکدرم با چقندر و یا بچه بپزند نیمگرم بدان حقنه کنند با اندک زیت اگر سرما باشد و الا روغن کنجد و تکرار نمایند اگر قوت
متحمل باشد و ملازمت تغمیز بجهات اربعه بدن کنند و ابتدا ایسا قین شرطیست پس هر گاه اعراض ساکن شود ماء العسل بنوشانند و اگر شکایت حرارت کنند
ماء الشعیر آب ممزوج سازند و جهد نمایند که آب مستعمل ایشان در شرب و اکل طبخ تخم کرفس و صعدکی باشد و غذا آب کعک بشکر غالب سازند و اگر قوت ساقط گردد
بچه مرغ در قرانی بپزند و آنچه از آن شیره بر آید بنوشانند ابن الیاس گوید که ابتدا بپاشیدن آب سرد بگلاب بر روی صاحب این مرض کنند و تعلیم ادکلامیت بمالند و دست
و پای او بعصابها محکم ببندند تا ماده باسفل منجذب گردد و دهن و بینی او بند کنند تا حرارت غریزی بداخل رجوع کند و سکنجبین ساده با آب گرم در حالت غشی بنوشانند
تا مواد از فم معده باسفل منحدر رسانند و استفراغ بقی نمایند و هر صبح جلاب از تخم کاسنی و بادیان هر یک سه درم و گلقند شکری ده درم بنوشانند و یا تخم کرفس سه درم جوشانیده
صاف نموده سکنجبین ده درم بران انداخته بنوشانند و غذا ماء الشعیر بشکر سفید شیرین کرده بدهند و بجهت تلیین که دران ادنی حدت باشد حقنه سازند مثل این حقنه سنای
هفت درم اصل السوس بادیان بنفشه قنطوریون دقیق هر واحد سه درم برگ چقندر یک باقه سبوس گندم یک کف جوشانیده صاف نموده و روغن بیدانجیر و اکاسیه
و عسل و شکر سرخ هر واحد ده درم نمک و بوره ارمنی هر واحد نیم درم بران ریخته حقنه کنند قرشی حکایت کرده که این تب والده او را عارض شد و از خوردن اغذیه غلیظه
کثرت نموده بود پس تنقیه او بعد نضج ده مرتبه نمودم با دویه که در ان غاریقون و ترید و مانند آن بود و غشی و سقوط نبض و فساد رنگ و اضطراب نفس و غیر آن

[illegible]

درحالت این ماده بحال نخود بود و این همه نزد فراغ از تنقیه دیدم بر طرف گردید و از ابتدای مرض تا آخر آن شوربای بچه مرغ از ان قطع نکردیم و مشروب در غیر ایام تنقیه
وقت صبح شربت لیمو تنها و یا شربت سیب و یا شربت بنفشه و با اصل السوس و بعض ایام بود و در آخر روز شیرهٔ تخم خیارین سکنجبین مصنف اقتباس گوید که درین تپ
هیچ چاره نبود جز آنکه اندک اندک غذای تریاقی منضج بدفعات دهند مانند شوربای مرغ که نخود دران افتاده باشد باندکی انار دانهٔ کوهی و همچنین شوربای مرغابی قبل
از نوبت و آیضا دوائیکه بالخاصیت حفظ قوت و تحلیل ماده و تقویت معده و اعضای رئیسه می نماید مانند فادزهر بری و جواهر مهره و جدوار و عنبر و مشک و امثال اینها
بقدر دو سه ماشه در شربت سیب و یا بهی و یا شربت یاقوت دو تولہ سرشته همراه عرق کیوڑه و یا در نقل حلو و اشباه اینها و قبض شکم را الشیا فات نیز و حقنه گرم در حالت غشی
بکشایند و عوض آب ماء العسل دهند که دران قوت لعض ادویه لطیفه باشد مانند مصطکی و بادیان و بادیان خطائی و انیسون و مانند اینها و حجامت بر ساقین و میان
کتفین نمایند که بهمان وقت بهوش می آید و همچنین بستن رانها و دستها عظیم الاثر ست و چون نوبت تپ بگذرد و ضعف بسیار باشد ماء اللحم ساده را با شراب ریحانی
چهارم حصه بنوشانند و نان تریداول در شراب ریحانی بعده در شوربای مرغ خورانند و باقی معالجه همه آنچه در سواطیه بلغمی نوشته شد بعمل آرند مع رعایت ضعف

علاج حمی غشیهٔ صفراویه

بعلاج حمی محرقه علاج کنند و اول گلاب و عرق بید مشک برنج سرد کرده بر رو و سینه زنند و دلک اطراف و دلک و وضع محاجم بر شنور بلغمی نمایند و این نسخه
بویانند عرق بید مشک و گلاب و آب سیب و بهی و خیار و کشنیز سبز هر واحد یک تولہ صندل سفید تخم کاهو گل ارمنی هر یک سه ماشه کافور یک ماشه و
موهای بدن را از موچنه برکندن فی الفور بهوش می آرد و همچنین ریختن آب شیرین تازه بر ناخنهای دست و پا از آفتابه و یا از مشک بفاصلهٔ یک وجب و همچنین
مالیدن سرکه و گلاب و چون بهوش آید این دوا دهند شیرهٔ زرشک و مغز تخم کدو و خیارین و کاسنی هر یک نه ماشه در عرق نیلوفر و زرشک و کاسنی و بید مشک
هر یک شش تولہ برآورده شربت لیمون و صندل ترش هر یک دو تولہ داخل کرده بنوشانند و یا آب معصور انارین نه تولہ با نبات سه تولہ دهند و غذا نان ترید با آب
انارین و عرق بید مشک خورانند و یک گهڑی قبل از تپ این دوا دادن در منع دورهٔ آن اثر عظیم دارد گل ارمنی هفت ماشه در آب در یا یک فنجانه برنج سرد کرده
و عرق زرشک سه تولہ و شربت سیب ترش و شربت لیمون هر یک دو تولہ آمیخته بنوشانند و همچنین گل قبرسی و یا قیمولیا و یا نیشاپوری و یا داغستانی نافع ست
و همچنین نوشیدن مسکه در آب در یا و آیضا مقطر سرکه و در قوانین العلاج مرقوم ست که بدورهٔ دوم قرص طباشیر کافوری علوبخان سه ماشه و شربت صندل ترش
دو تولہ یا دوغ گاوی دادن و جامهٔ باریک کهنه در دوغی که صندل سفید دران سائیده باشند آغشته بر سینه و دل نهادن عظیم الاثر ست و غذا آش جو با شربت
صندل و اندک عرق بید مشک دهند و بر بستر چهار برگ بید ساده و برگ ترنج و ریحان و سدا گلاب فرش نموده بالایش در سر لحیه صندل سفید در گلاب سوده
بپاشند و نگذارند که خشک شود و همچنین گل ترنج و سدا گلاب و حنا و نیلوفر و گلاب و گوڑ بل و یاسمین و چون دو سه نوبت از تدابیر مذکوره بخیر بگذرد پس همگی
بمعالجهٔ غب خالص پردازند و مصنف اقتباس نوشته که مریضی ایشان از شروع دوره سرکهٔ مقطر سه تولہ در آب یخ یک فنجانه دادم و وقت شروع دوره طباشیر
ست گلو دانه هیل هر یک یک ماشه سوده در شربت انارین دو تولہ لیسانیدم و چهار سقا را امر کردم که آب چاه تازه شیرین از مشک بر سر ناخنهای هر دو دست
و پا بفاصلهٔ یک وجب بریزند هنوز نوبت ریختن آب هر چهار مشک تمامه نرسیده بود که این نوبت سوم سبک تر از هر دو نوبت سابقه منقضی گشت و وقت عصر
این دوا دادم زهر مهرهٔ بزی یک ماشه جواهر مهره دو ماشه در شربت لیمون دو تولہ آمیخته با شربت انارین و شربت زرشک دو دو تولہ در عرق بید مشک و عرق زرشک
و عرق صندل هر یک پنج تولہ بخورند و غذا قورمهٔ بچهٔ بز شیر خواره با نان روده و اچار مقطر که دران لیمون کاغذی و کچه دانه افتاده باشد و مرباهای گرونده و
تمر هندی مقرر داشتم و در روز چهارم همه تدابیر سابقه بکار بردم و شیر بز دو حصه روغن گل خام یک حصه آمیخته بر تارک سر مالیدن امر کردم و بفضل الهی بخیر گذشت
و صحت کلی یافت و بقول حکیم میر ضیاء الدین شربت سکنجبین تفاحی علوبخان در کیوڑه و گلاب و عرق کاسنی دادن و یا شوربه کردن و شیا نها کشیدن نافع
اقوال مهره انطاکی گوید که اگر این تپ از صفرا باشد پس اگر قوت ساقط بود آنچه آزموده ایم اینست که یک قیراط فادزهر مع دو قیراط زباد دهند در گلاب
هر روز صبح بدهند یک قیراط عنبر با بست درم سکنجبین و پنجاه درم ماء الشعیر وقت دویدن قلب و اطلاقات این نسخه طلا سازند برگ مورد تازه

جرادهٔ کدو یا خیار هر واحد یک جزو نعناع نیم جزو صندل ربع جزو سرکه مثل مجموع ادویه گلاب و آب سیب هر یک مثل سرکه و نصف آن با اندک کافور سرشته استعمال نمایند این همه از مجربات ماست پس هرگاه قوت عود کند یا موجود بود این حقنه بعمل آرند صنعت آن خطمی گل سرخ بنفشه هر واحد یک اوقیه تخم شاهتره و کاسنی و خبازی و پستان و عناب هر واحد نیم اوقیه سبوس گندم رب السوس خراسانی پاک کرده هر واحد ربع اوقیه جوشانیده صاف نموده آب بقدر روغن بنفشه هر واحد سه اوقیه ترنجبین یک نیم اوقیه آمیخته حقنه نمایند و مکرر بعمل آرند اگر قوت احتمال نماید مع ملازمت شرب ماء الشعیر سکنجبین و بعد سکون اخلاط مداومت آب انارین نمایند و قبل از خطاست زیرا که بجنس خلط مستحیل شود و هرگاه غشی تواتر کند کعک در شراب و شکر تر کرده بنوشانند که غذا نافع و باید انعاشش قوت بسعت نماید و بلخلخه سیب و طلا کنند بوعلی مینویسد که تضمید سینه او بصندل و گلاب باید کرد و انعاش قوت بغذای اندک اندک نمایند و لیکن غذای او مثل نان در آب انار تر کرده بر یخ سرد نموده باید اگر مریض راشتها باشد و همچنین در آب فواکه قابضه دیگر و اگر برای قوت احتیاج بمصوصات شود مصوصات معمول از مرغ فربه که در آب غوره و بقول بارده پخته شده باشند نافع بود و ابن الیاس گوید که بصباح آب انار پین شحم آن افشرده سه اوقیه با ترنجبین ده درم و یا تمرهندی و شکر سفید هر واحد ده درم بنوشانند و یا گیلاس سیاه ده عدد و عناب پانزده عدد و تمرهندی ... ترنجبین هر واحد ده درم جلاب ساخته بنوشانند و غذا ماء الشعیر و دران مغز تخم کاسنی پخته باشند و هر ساعت آب انار با تخم ریحان آمیخته بدهند و لعاب اسبغول و سکنجبین بجای الفواکه یا آنچه مثل آن باید کرد و استفراغ او مبالغه نکنند تا غشی و بادرت نکند بسبب ضعف قوت و بعضی فواکه و اول بادرنگ و خیار و سیب ترش همه بر برف سرد کرده بخورد و بر سینه صندل و گلاب و کافور و اقاقیا با آب بید مشک ساخته ضماد کنند و زیرا در برگ خلاف فرش کنند و حوالی او خیار و گلی پر آب نهند و امر کنند که بعضی هنگام گرسنگی نان در آب انارین یا لیمو بخورد و ابن هندو گوید که بادیه کنند و ماء الشعیر با آب انار میخوش و آب سیب ترش آمیخته بدهند و بیمار را در مکان سرد دارند و پیراهن او را بصندل و گلاب تر کرده بپوشانند و بدن او را بصندل و گلاب بمالند و حوالی او برف ابسیار نهند و تبرید هوا سازند و نزدیک او برگ بید و آلو و سیب و بهی و ترنج بنهند و نرگس بید شکسته و گل سرخ و نیلوفر و بویانند و خانه گلاب بپاشند و هر ساعت اندک اندک نان میده در آب انار میخوش تر کرده بخورانند و مزوره معمول با آب سرد و خیار و کدو و بدهند و آب سرد بنوشانند و قبل نوبت اقدام نمایند و آب انار که در آن نان میده تر کرده باشند یا ماء الشعیر یا شراب رقیق با آب یا آمیخته بنوشانند و اگر قبل از نوشانیدن این غشی افتد و اندرون تابش یابند کعک و ترده دارند یا آمیخته یا ماء الشعیر بکار برند و اگر غشی شدید باشد کعک سوده بشراب رقیق که با یخ در آن آب سرد آمیخته باشد بنوشانند و بیماء الشعیر ماء القرع بدهند و روغن گل سرد کرده ضماد کنند و از هوای گرم و حمام و تعب و مهر او جمیع استفراغات پرهیز باشند و غسل با آب سرد کنند و در هر وقت و اگر چه در ابتدای نوبت باشد غذا بدهند و اگر حرارت تپ او بغایت شدید باشد قرص کافور بنوشانند

علاج تپ لیلی و نهاری

آنچه در حمیات بلغمی مذکور شد بهمان قانون استعمال نمایند و تلطیف تدبیر کنند و هر چه تجاذب ایشان منع فرمایند و از الشیبه ... بروز و شربت بزوری ... بحمام و ریاضت سوداوی ... نقیه بلغم و تپ لیست و ابن الیاس گوید که در حمی نهاری ... سکنجبین ساده و گلقند شکری ... بنوشانند و غذا ماء الشعیر و ... تلیین طبیعت بلعاب تخم ... کنند و باید که بشب غذا ندهند و نگذارند که بیمار ... خواب کند ... و بعلاج نهاری هم چنین کنند ... غذای ... در روز و وقت خلو نوبت باید داد

حمیات سوداوی

و این دو قسم است یکی ربع دوم خمس و سدس و مافوق آن و این جماعت ... بیرون عروق متعفن گردد و تپ در روز چهارم آید و آنرا ربع دائم گویند و در یونانی باصطلاح اطبا ... نامند و این اکثر افتد و اگر داخل عروق متعفن شود تپ لازم باشد و بروز چهارم شدت کند و آنرا ربع دائمه خوانند و این کمتر افتد و اگر دو ربع مرکب شود و دو روز آید و یک روز نه و آنرا ربع معکوس نامند و اسباب ربع تناول مولدات سودا است مثل بادنجان و گوشت گاو ... آنچه تعفن او نماید و آن حرارت غریبی است و از اسباب تولد سودا یکی ضعف طحال است که بدان سبب سودا آنچه جذب نکند و از خون جدا نتواند کرد و در بدن بسیار گردد و سودای طبیعی و ردی خون طبیعی ... طبیعی حراقی ... که از ... اخلاط حاصل شود ... انچه از احتراق ... حادث شود آنرا

سودای دموی گویند و ربع که از تعفن آن افتد ربع دموی نامند و آنچه از احتراق صفرا متولد شود سودای صفراوی گویند و ربع که از عفونت آن افتد
ربع صفراوی خوانند و آنچه از احتراق بلغم پیدا شود سودای بلغمی خوانند و ربع که از تعفن آن افتد آنرا ربع بلغمی گویند و آنچه از احتراق سودای طبیعی تولد کند
سودای سوداوی نامند و ربع که از عفونت آن عارض شود ربع سوداوی گویند و بعضے اطبا گمان کرده اند که ربع از سودای طبیعی متولد نشود زیراکه
آن متعفن نمی شود بسبب یبوست خود و عدم رطوبت و مثل این قول نباید شنید بهر آنکه از شان هر رطوبت بالفعل آنست که تعفن پذیرد و اگرچه
در استعداد عفونت متفاوت باشد زیراکه آنچه یابس بالقوه باشد بعید الاستعداد برای عفونت از رطب بالقوه بود و اکثر ربع عقب امراض و حمیات
مختلفه و عقب حمیات متفقه بسبب اختلاف اخلاط متولد آنها و از عفونت آن اخلاط حادث گردد زیراکه هرگاه مدت طول کند اخلاط خاکستر شوند بسبب
عجز طبیعت از تدبیر آنها و مستفرغ نگردند بسبب عصیان آنها و سودا کثرت پذیرد پس وقتیکه آن عفن شود ربع عارض گردد و بسیار باشد که ربع عقب
رقت طحال پیدا شود و معذلک آن در اکثر از وجع یا صلابت طحال خالی نبود و سالم تر ربع آنست که از ورم طحال یا غیر آن حادث نشود و نه بادی ورم
طحال بود زیراکه ربع که از ورم طحال پیدا شود بیشتر باستسقای زقی و قیلة مائی مودی گردد و ربع سلیم از امراض ردیه سوداویه مثل مالیخولیا و صرع و سکته
و فالج و تقرس و دوالی و اوجاع مفاصل و جذام و برص اسود و جرب و سرطان و مانند آن خلاص میگرداند و دران امان از تشنج رطب ست زیراکه
در ربع خلط یابس ست و آن در اکثر مرض سلیم و کم خطر بود بخلاف حمی صفراوی و اگر در علاج آن خطا نیفتد مدت دراز آن بر یکسال زیاده نشود
و اگر اندر علاج خطا کنند یا ماده بغایت غلیظ و سخت خام باشد تا دوازده سال لزوم نماید و فوق آن و بعضے اطبا گفته اند که مردی کهل را این تپ
تا بیست سال لزوم نمود و رازی گوید شخصی را دیدم که تا چهل سال تپ ربع داشت و آنطاکی گفته میگویند که اقل مدت این تپ آنست که در
نیم سال منقلع گردد و از معالجه من اکثر در چهل و پنجروز زائل شده و در دوره پانزدهم منقلع گردیده و گاهی بعد موقوف شدن سه دوره بازعود نموده
و ربع طویل اکثر باستسقای انجامد و ربع صیفی در اکثر قصیر المدت بود و خریفی طویل باشد و شیخ الرئیس گفته که فصل خریف دشمن صاحب حمی ربع ست
و از علامات حمی ربع دائره آنست که اولا بسرما و لرزه اندک شروع کند بعده در هر نوبت سرمای او بیفزاید بعد از ان نزد منتهی اندک کم شود و ابتدای آن
بتدریج کمتر گردد چنانچه در بلغمی و چونکه ماده غلیظ و سرد باشد بدیر گرم شود و هرگاه بدن گرم گردد حرارت مشتمل بر تمام بدن نباشد بلکه در اینجا حرارت
با قشعریره بود و این تپ مودی بضعف بصر شود لیکن نزد نضج زائل گردد و نوبت ربع بست و چهار ساعت انگاه باشد که ماده آن سودای خالص
صرف بود و اگر از احتراق خون یا صفرا یا بلغم باشد مدت نوبت او از ان کم گردد و بسیار باشد که حمی غب در فصل تابستان افتد و به تپ ربع در زمستان
باز گردد و اکثر حمیات مختلف المواد و حمیات مختلطه که نوبتهای آن از انتظام نبود مودی گردد و بسبب اختلاف بقایای اخلاط باقی بعد حمیات پس هرگاه
آن بقایا مستقر بر ترتیب گردد بر ربع استقرار نماید و نبض در ربع مائل بصلابت بود و بسبب یبوست خلط که آن شریان ا لسوی داخل میکشد گویا که مثل
نبض پیر باشد و تواتر او مائل باستوا بود تا وقتیکه خلط سوداوی متحرک نشود و هرگاه حرکت کند نبض مختلف بسیار گردد و بسبب غلظ ماده و تفاوت او
نزد فترة ظاهر باشد و این دلالت تام بر ربع ست و اکثر زمان اتفاق افتد انبساط غیر مستوی و انقباض شدید السرعت بر خلاف آنکه در غب بود
و نبض ربع اشد احساس از نبض بلغمی در صغر و تواتر باشد و لیکن مثل او در بطو بود و بول در ربع اندر جمیع اوقات مرض و در عدم نضج متشابه بود
بسبب برودت ماده و غلظت آن مگر نزد منتهای جید لیکن احوال او در رقت و غلظ و صفائی و کدورت و الوان او مختلف باشد زیراکه سودا از اخلاط
متولد شود و از علامات نضج ماده ربع کمی سرما و لرزه است و غلظ او و سیاهی قاروره و لینت نبض و بدانکه چون بحدوث این مرض ابتدا اگر از
سودای طبیعی بغایت کم می باشد و در اکثر بعد از تپهای عفنی دیگر بسبب احتراق آن خلط احداث حمی نماید پس علامات هر خلطی که از احتراق آن
سودا حاصل شده باشد در ابتدا ظاهر بود و در وسط زمان علامات مرکب شود و بسبب انتهای احتراق و اضمحلال خلط اول بعلامات سودای خالص رجوع نماید

علاج کلی حمی ربع

بدانکه تپ ربع مانند مالیخولیا بر دو طریق می باشد یکی آنکه سببش سوداء طبیعی باشد دوم آنکه سببش احتراق خلطی از اخلاط اربعه باشد پس علاج
قسم دوم مشترک باشد بعلاج سوداء و علاج آن خلط که از احتراق آن سوداء حاصل شده باشد و بحسب غلبه خلط با آنچه در مالیخولیا مسطور شده هرچه
در اقسام این تپ مذکور گردد علاج باید کرد و درین تپ بسیار پرهیز نکنند و بعد از تحلیل روزی که ماده نضج یابد تنقیه کنند و دستور استعمال هلیلجات ثلاثه
در مسهلات انواع حمی ربع اینست که در ربع صفراوی پوست هلیله زرد نه ماشه و هلیله سیاه و کابلی هر یک چهار ماشه و مساوات هم جایز است و در سوداوی
بعکس آن و در بلغمی هلیله زرد متروک و عوض آن غاریقون و تربد و زنجبیل داخل میکنند و درین تپ اکثر ضرر بطحال واقع و حال کسی هم باشد پس لازم
که همیشه از احوال جگر و طحال با خبر باشند تا صلابت نیفتد و گاه گاهی جهت تقویت آنها در ابتدا سکنجبین و در وسط عرض و آن بعد از انتهی ترس ...
و غافث و سکنجبین بزوری دهند و در روز نوبت غذا ندهند و در غیر روز نوبت غذا مانند غذای اصحاء دهند لیکن مایل بترطیب باشد و از طعامهای غلیظه و حموضات
سرد و ترشیها و بقولات و احماض و مولدات ریح پرهیز باید کرد و آب درین مرض کم استعمال نماید و نزد ضرورت اندک اندک بنوشند بطریق مکیدن
معتدل در حرارت و برودت باشد بلکه بعوض او عرق گاوزبان و شاهتره و یا عرق عنب الثعلب مناسب است تا کار ... العلاج ...
آب خالص بدهند و اگر آهن تاب یا طلا تاب بود بهتر است و در ابتدا ... قوی کند ... و چون خربزه شیرین و بادیان ... آن ...
استفراغ رقیق ماده و بقای غلیظ در نضج تاخیر میکند و فصد در جمیع اصناف توان کرد تا آنجا که خون سرخ و صاف آید که درین حالت البته ...
نباید گرفت که ضرر دارد و در شروع ... فصد اسلیم کردن و قدری خون گرفتن در جمیع اقسام ربع سوداوی ... روز نوبت طحال را مالیدن ...
بلا شرط بران نهاده بسیار مکیدن ... مرحوم است که ... نفع ... اگر ... باشد ... مستقر باید کرد درین مرض اول ... کنند
که آیا از سودای دموی است یا سودای بلغمی یا سودای صفراوی یا سودای سوداوی ... آنچه ... مذکور ...
باید کرد لیکن برای جمیع اصناف آن احکام علاج است که دران مشترک اند و آن اینست که ... مالیخولیا ...
تامل نماید اگر غلبه خون ... اگر ربع از سودای دموی بود ... کنند ... حاجت ... گذشت ...
... است ... اخراج خون بسیار و ... حاجت فصد ... نباشد ... جهت ... سوداء ...
آن خون است و از جهت تحریک اخلاط بسوی خارج و در ابتدا از ... استفراغ نماید ... تقویت ... طبیعی
اخراج ماده تمام ... این وقت نضج باید ولیکن استفراغ ... از نوبت ... الطبیعت ...
که در ابتدا او را قوی کنند و باید که ... استعمال نمایند و اگر ... مثلا ... بعد ... آن ...
موافق ... از مثل بنفشه و خطمی و خبازی ... قوی ... شود که مرض مزمن ... رسد و اگر
طبیب دلیری کند و در ابتدا اسهال قوی سوداء اجرات نماید و آن مرض ... باشند ... انصباب ...
بر عضوی شریف ... واجب است که روز نوبت از خوردن طعام منع نماید ... آب ... باقی ایام
گوشت ... در ابتدا ... بعد ... نوبت گلقند ... آب ... صبح
صبح و شام ... یا سه درهم گلقند و ده درهم سکنجبین دهند و طبیب ... استعمال ... خلط محترق ...
کاسهال ... در ابتدا کنند پس اگر سودای صفراوی باشد چیزی از جنس هلیله ... اگر بلغمی باشد ... دران قوت ... بود
و اگر سوداوی باشد چیزیکه دران قوت از بسفایج و افتیمون و مانند آن بود استعمال باید کرد ... ماء الجبن ...
بدرقه برای استعمال قوای موجوده در ادویه مذکوره ... و گاهی استعمال ماء الجبن ... حرارت مستولی بود
و گلقند خوب جوشانیده آب صاف او گرفته ... تمام ماء الجبن است ... باشد یا خلط بارد غالب بود.

والیضاً قی از امور نافعه است دران وخصوصاً قبل از طعام وبعد طعام دیگر نیز وخصوصاً در روز نوبت قبل از نوبت وخصوصاً اگر سوداء بلغمی باشد ونفع او در ابتدا تنها نیست بلکه در هر وقت باشد و واجب است که در ابتدا و اوائل نضج تا قبول نضج کامل سختی نکنند در استفراغ فضول بچیزیکه گرمی قوی نماید و نه بچیزیکه خشکی قوی آرد از دوا و از ترک غذا و نه بچیزیکه باسهال ضعیف کند و ایضاً نه بچیزیکه در ابتدا از تلطیف تدبیر ضعیف نماید و بدانکه چون ربع در فصل گرما ابتدا کند باید که اولا ماء الشعیر و سکنجبین نوشانند تا تنقیه طرق برای درور فضول نماید و بسرعت منقضی گردد و این بعد فراغ نوبت مقدم بسه یا چهار ساعت باید و هرگاه ربع در سرما عارض شود مدرات بکار برند زیراکه قی و اسهال دران فصل متعسر می باشد و برای خوردن اقراص وجهی نیست و بدانند که اشیای بارد رطب سهل الانهضام جید الکیموس موافق این مرض است از جهت تپ و از جهت مضادت یکی از دو کیفیت سودا که آن یبوست است پس واجب بود استعمال آنها نیز مثل استعمال اشیای حار رطب هنگامی که خوف ضرر در نضج نباشد از جهت اطفای حرارت وخام کردن ماده و بقدریکه از ان ضرر بنضج نباشد و یا مخلوط سازند بدان چیزیکه تعدیل برودت آنها کند و رطوبت آنها کم نکند و آن اشیای معدل برودت حار باعتدال اند و از جمله اشیای بارد یابس احتراز نمایند و اشیای بارد رطب موافق این مرض مثل کاسنی است و کاهو و خربزه و شفتالو احیاناً و واجب بود اجتناب از امثال اینها یا بسبب شدت برودت و این در مثل کاهو موجود است و در خربزه شیرین نیست و یا بسبب شدت ادرار مؤدی بتغلیظ خون بانفصال مائیت و این در خربزه موجود است و یا بسبب تهیه جزو مخالط برای عفونت و این موجود است در شفتالو و باید که رعایت امثال این امور در اشیای بارد رطب کنند و اما اغذیه حار باعتدال باعتبار زائد در رطوبت بسیار نافع است خصوصاً چون اراده تعدیل حرارت او هنگام عدم اراده استعانت بدان بر انضاج سیار و رطب کنند مثل آمیختن انجیر بکاسنی و در ابتدا خوف نیست تناول چیزی که دران لاوجت و حرافت تقطیع باشد اگر خوف سورت حرارت نباشد و اما در آخر مرض از ان چاره نیست و قرص افسنتین تا آخر مرض نافع است و آنچه بر ربع نفع کند نشستن در آب گرم و شیرین قبل از غذا هر روز است و استحمام که ترطیب کند و عرق نیارد و هیجان حرارت نماید و لزوم آرام و سکون و ترک ریاضت و حرکات بدنی و نفسانی مثل گریه و هم و غم و غضب کنند و جمیع حمیات سوداوی محتاج مرطبات بود و بعده مختلف باشند در اندازه احتیاج بسوی بالتنقیه باختلاف اخلاط متعرق و حاجت او بسوی تخفیفات تابرآن باشد که دران قوت تقطیع و جلا و اطلاق بود نه بسبب تخفیف که آن درینجا بالذات مطلوب نیست و باید که رعایت امر معده نماید باضمده جیده مقویه یا بین قوی الحرارت و لطیفه آن حسب وجوب حال سودا که بسیار بارد و یا حار بحرارت احتراقی باشد و رعایت طحال و کبد و تدبیر آن کنند تا صلب نگردد و ورم نکند و گاهی در تنقیه بقی احتیاج باب ترب و تخم آن مخلوط بسکنجبین افتد و گاهی استعانت کرده میشود بتقدیم خوردن چقندر و نمک و یا ماهی و خردل و مانند آن انچه جلا و غسل کند قبل آن و گاهی استعانت میکنند بعد ازان بشرب آب بسیار پس عقب آن سکنجبین می نوشند و قی می کنند و انچه آنرا نفع می کند تناول آن روز نوبت و قی کردن بران و از مضرت سرما و لرزه و حدت تپ ایمن میسازد و اینست که توم و عسل بخورند و سکنجبین عسلی بنوشند و از طعام ممتلی شوند پس آب گرم نوشیده قی کنند و هرگاه نوبت منقضی گردد و بشب اندک غذا دهند و صبح استحمام نمایند و پنج ساعت قبل از نوبت طعام برای قی بماهی و ترب و شبت بخورند که این اکثر نفع می کند و اگرچه قی نیاید و قی کردن قبل از نوبت برای هر خلطی که باشد تخفیف نوبت و اقلاع آن می نماید و تدبیر جید اینست که روز نوبت ترک غذا کنند اگر مانعی از ضعف و غیره نباشد و تا انقضای نوبت غذا نخورند و روز دوم در حمام داخل شوند اما اگر ماده نضج یافته باشد برسم مقرر حمام نمایند و اگر نضج نشده باشد در حمام تا دیر نشینند سوای ریختن آب گرم بر بدن بمقداریکه از ان بدن لذت یابد و ترطیب نماید کمتر از انکه بحد فتور ان خلط رسد و در روز سوم استعمال قی کنند برای دفع فضول طعام و برای آنکه طعام آنرا رقیق کرده و گداخته باشد و باوجود این برای صاحب ربع سزاوار است که استعمال قی در روز نوبت نیز کنند گیلانی می فرماید که انچه نزد ما بتجارب متواتره صحیح یافته شد اینست که روز نوبت قبل از ان به پنج ساعت تخمیناً امر کنند بتناول قدر صالح از حلوای لذیذ و لاسیما انچه بمغز بادام شیرین ساخته باشند بعده انا شیر ملذیذه انچه از ان لذت یابند اگر خواهند بنوشند و دو سه ساعت بران صبر کنند بعد زان آب گرم ساده یا آبی که دران چیزی از تخم ترب کوفته و از شبت و قدری عسل و نمک و تخم گندنا جوشانیده باشند بنوشند بمقداریکه از ان شکم پر شود و بعد آن حرکت کنند تا آنچه خورده است قی شود

پس باستقصا فی نمایند که این تدبیر تخفیف در نوبت و تقلیل اشتداد مرض میکند و عقب او نفع بلیغ حاصل میشود قرشی در شرح قانون نوشته که حاجت در علاج حمی ربع بتر طیب بدن با شربه و اغذیه بیشتر ست از انچه در جمیع حمیات مادی باشد کمتر از حاجت تپ دق و این بهر آنست که مادهٔ آن شدید الیبوست ست و اما حاجت او به تبرید کمتر بود و صاحب این تپ بسخنات خفیفهٔ کثیر الرطوبت انتفاع یابد و حاجت درین تپ بانضاج ماده زیاده تر از دیگر حمیاتست زیرا که ترقیق مادهٔ یابس ارضی دشوار ترست از ترقیق خلط رطب و لهذا نضج آن در مدت دراز تر میشود و ادرار قوی بسا ست که اخراج رقیق ماده کند و غلیظ آن بگذارد پس اقدام بران نباید کرد مگر بعد نضج تام و باید که درین تپ حقنها بسیار لین کثیر الدهن باشد برای تلیین امعا و ترطیب آن و ازالهٔ ضرر یبس ماده و درین تپ منع از آب سرد بیشتر از انست که در تپ صفراوی و دموی و کمتر از تپ بلغمی و منع آن در غیر وقت نوبت اولی ست و این بهر آنست که حرارت نوبت مضرت برودت آنرا اندک تدارک مے نماید

علاج ربع دموی

از فصد و مسهل و غیره هرچه در علاج مالیخولیای دموی مسطور شد بعمل آرند اما اگر در فصد خون سرخ و صاف برآید بند کنند و بدانند که ماده از شدت غلظ بر نمی آید پس آنرا بحمام و دیگر تدابیر مرطبه باصلاح آورده فصد نمایند و بعد فصد شوربای مرغ و تیهو و گوسفند جوان که دران نخود ماش مقشر و نخود نیکو فته پخته باشند با نقوع آب تمر هندی و آب انار ترش سود دارد و ایضاً اسهال سودا بسا لم الجبن مقوی بافتیمون و مانند آن انچه مخرج سودا بغیر تسخین باشد مثل بنفشه و شاهتره و هلیلهٔ کابلی و بسفایج و مغز خیار شنبر و ترنجبین نمایند و برای ادرار سکنجبین و ماء الشعیر بنوشانند و اگر بعد فصد باسلیق یا صافن تا چهل روز گلقند و سکنجبین ساده یا افتیمونی هر یک دو تولہ آمیخته بلیسانند و بالای آن گلاب کهنه هفت تولہ بنوشانند بعده تنقیهٔ سودا بمطبوخ افتیمون فوا کهی حکیم علوی خان نمایند نیز سود مندست **اقوال حکما** شیخ میفرماید که اگر سودا دموی باشد بفصد رگ باسلیق انتفاع یابند بعد ازان استفراغ لطیف کنند بمسهلے که دران منقیات خون از قوای شکاعی و بادآورد و بسفایج و شاهتره و هلیلهٔ کابلی و عناب و آلو و گلقند افتد و این نوع ربع سریع القبول برای علاج ست **مجوسی** گوید که در اول حدوث او نظر کنند پس اگر نبض عظیم بود و دران اندک سرعت باشد و بول سرخ غلیظ بود و سن منتهای شباب باشد باید که مبادرت بفصد باسلیق یا هفت اندام از دست چپ نمایند و نگاه کنند اگر رنگ خون سیاه دردی باشد خون بمقدار حاجت اخراج نمایند اگر قوت مساعدت کند و اگر خون سرخ بود باید که بند کنند و چیزی ازان بیرون نیارند و هرگاه فصد بطریق صواب واقع شود باید که تغذیهٔ مریض بغذای محمود الکیموس مثل لحم بچهٔ مرغ و ماکیان و تیهو و خروس خصی فربه و بیضهٔ نیمبرشت و گوشت بزغاله و بره نیک پخته مثل زیرباج و طباهج و اسفیدباج و مطجنه که دران دارچینی و کرویا و شبت افتد باید ساخت و از اغذیهٔ مولد خلط غلیظ سوداوی مثل بز بزرگ و بقر کامل و کوامیخ و البان و کرنب و عدس و سائر حبوب مانند اینها منع کنند **ایلاقی** و جرجانی مینویسند که علاج ربع دموی که از کثرت دردی خون طبیعی تولد کند آنست که اول رگ باسلیق یا اکحل از دست چپ کشایند اگر خون تیره و سیاه برآید بمقدار حاجت بیرون آرند و رگ فراخ بزنند تا دردی خون بیرون تواند آمد و اگر سرخ جید باشد هیچ بیرون نکنند و فصد و استفراغ روز نوبت نشاید کرد بلکه روز سوم ازان مثلاً اگر روز شنبه نوبت باشد روز دوشنبه فصد کنند و اگر روز دوم از نوبت در حمام معتدل داخل و چندان بنشینند که رطوبت حمام در رگها و اعضا اثر کند و قبل از آمدن عرق بیرون آیند نفع کند و خلط لزج و پخته گردد و بعد فصد غذا دراج و غیره دهند که در قول مجوسی گذشت و در اول مرض عنایت بجگر و طحال مصروف دارند و سکنجبین و ماء الشعیر بترتیبی که مذکور شد سود دارد و اگر بمسهل حاجت آید این مطبوخ شاهتره موافق باشد **صفت آن** شاهتره ده درم عناب آلو بخارا مویز منقی هر یک سی عدد تخم کاسنی پنج درم پوست بیخ بادیان و بیخ کرفس هر یک دو درم جوشانیده صاف نموده چهل درم ترنجبین دران حل کرده باز صاف نمایند و این مطبوخ هلیله نیز نافع بود **صفت آن** هلیلهٔ زرد و کابلی مقشر هر یک هفت درم گل سرخ تخم کاسنی هر یک پنج درم مویز منقی آلو بخارا سپستان هر یک سی عدد پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان انیسون هر یک یکدرم برگ کرفس تر برگ کاسنی هر یک دسته کوچک پودینه تر دو شاخ بنفشه پنج درم تمر هندی بیست درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند و در نیم رطل ازان سی درم ترنجبین حل کرده صاف نموده بنوشند و اگر قوی تر خواهند هفت درم شاهتره و پنج درم سنای مکی و پانزده درم فلوس خیار شنبر زیاده کنند و تا بیست روز از مرض نگذرد ازین مسهلات هیچ ندهند و شربت بعد مسهلات آب کاسنی و سکنجبین دهند یا آب انار ترش یا آب آلو و سکنجبین

واگر حرارت قوی نباشد سکنجبین با آب بادیان تر صواب باشد وقی کردن در جمیع انواع ربع نفع دارد **ابن هبة الله** گوید که این تپ اگر حادث شد از احتراق خون
باشد و بدن ممتلی و نبض عظیم و چهره سرخ بود فصد باسلیق یا اکحل نمایند واگر علامات خون ظاهر نباشد فصد نکنند بلکه هر روز ماء الشعیر با سکنجبین ورق بنوشانند
وبعد آن سکنجبین ساده دهند و هنگام قبض طبع آب آلو و عناب بشکر باید داد و آب کاسنی و سکنجبین و آب انار میخوش و جلاب بنوشانند و وقت نوبت سکنجبین با آب گرم
دهند و در ابتدای حدوث آن اشربه ترش بدهند واگر التهاب عظیم باشد اندک مبردات استعمال نمایند و غذا روز راحت اگر قوت ضعیف باشد زیرباج بچه مرغ دهند
زیراکه پرهیز سخت تحلیل قوت کند و در زمان انتها تلطیف تدبیر کنند و در روز دوره از غذا منع نمایند تا طبیعت بهضم آن مشغول نگردد پس هرگاه علامات نضج
ظاهر شود تنقیهٔ بدن بمطبوخ افتیمون کنند و وقت دوره با آب مطبوخ شبت قی کنانند و بعد آن ده درم گلقند شکری بخورانند و عقب او آب گرم بنوشانند
و در تلیین طبیعت بحقنه حریص گردانند و هرگاه مرض از چهل روز تجاوز کند قرص غافث با سکنجبین ساده بدهند واگر تهبج در پاها ظاهر شود قرص افسنتین
با سکنجبین بزوری بدهند و تا علامات نقا ظاهر نشود در حمام فسحت ننمایند و هرگاه خلط نضج یابد بحرکت اندک امر کنند و در حمام داخل نمایند تا آنکه علامات نقا
پدید آید و بدین تدبیر ملازم باشند تا آنکه تپ منقضی گردد **ابن الیاس** گوید که اگر در ابتدا علامات خون ظاهر باشد فصد باسلیق یا هفت اندام از جانب
راست کنند و هر صبح جلاب از اصل السوس و تخم کاسنی هر یک سه درم و گلقند ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ بنوماش و نخود و مغز بادام سازند و بعد ده روز تنقیهٔ
سودا باین مطبوخ کنند **صفت آن** سنای مکی پنج درم بادرنجبویه گاوزبان تخم کاسنی بادیان اسطوخودوس بسفایج نیلوفر هر واحد سه درم گل سرخ
چهار درم بنفشهٔ تر یا خشک پنج درم هلیلهٔ زرد و کابلی و افتیمون در صره بسته هر واحد هفت درم شاهتره تر یک دسته واگر نباشد تخم آن سه درم آلوی سیاه
عناب سپستان هر واحد بست عدد تربد خراشیده دو درم بلیله آمله هر واحد سه درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا یک نیم رطل بماند فلوس خیارشنبر و ترنجبین هر واحد
پانزده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و در آخر روز مزورهٔ نخود و بنوماش و مغز بادام مع لحوم ماکیان و تیهو و کباب غذا سازند و در اول امر تلیین طبیعت
باستعمال ملینات لطیفه مثل سنا و بنفشه و آلو و مویز و ترنجبین یا ماء الجبن کنند واگر بمثل این اشیا طبع نرم نگردد این حقنهٔ لین بعمل آرند سنای مکی پنج درم بنفشه
نیلوفر هر واحد سه درم سپستان بست عدد مویز سرخ ده درم سبوس گندم یک کف برگ چقندر یک دسته همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده
روغن کنجد و آبکامه هر واحد ده درم فلوس خیارشنبر پانزده درم داخل کرده بکار برند و روز نوبت غذا ندهند و امر بقی از سکنجبین و آب گرم و نمک و روغن کنجد نمایند
ابو منصور گوید که اگر درین تپ بول غلیظ و بدن سرخ و عروق ممتلی مدت باشد ابتدا بفصد باسلیق کنند از دست چپ بعد از آن بعض ادویهٔ مسهل سودای
مذکور در باب مالیخولیا بدهند و این مطبوخ بنوشانند **صفت آن** هلیلهٔ زرد و سیاه هر یک ده درم سنا و شاهتره هر یک پنج درم آلو بخارا بست عدد عناب
پنجاه دانه تخم کشوث تخم کاسنی بادیان بیخ بادیان هر یک سه درم در دو رطل آب بجوشانند تا نیم رطل باقی ماند بر آن شش درم افتیمون انداخته از آتش فرود آرند
وصاف کرده بنوشانند و قبل دورهٔ آن روز نوبت بسکنجبین و آب نیمگرم قی کنند و در دیگر روزها آب کاسنی وغیره که در قول ایلاقی گذشت بدهند **انطاکی**
گوید که اگر این خون محترق باشد اولا فصد باسلیق از دست راست کنند اگر طحال صحیح باشد والا از دست چپ و ازین تفصیل خطا فیکه درینجا واقعست رفع میگردد و در
خروج خون مادام که رنگ آن متغیر گردد استقصا نمایند واگرچه بدفعات باشد اگر قوت از گرفتن آن در یکمرتبه قصور نماید و هرگاه فصد کنند و خون سرخ بیرون آید
قطع کنند و قطع او واجب بود والا سودا غلبه کند و خطا کرده کسیکه فصد غیر باسلیق درینجا نموده و این زلهٔ فاضل ست و بعد از فصد ملازمست این
نقوع واجب **صنعت آن** انجیر مویز هر واحد ده اوقیه عناب سپستان آلو بخارا تمر هندی هر واحد یک اوقیه انواع هلیلجات هر واحد نیم اوقیه
بدستور مرتب ساخته بنوشند و در هر سه روز تبدیل نمایند و بعضی طبیخ این مینمایند پس اگر بعد این تدبیر طول کشد تدبیریکه در ربع سوداوی بیاید واجب بود
عوض نوشته که اگر قوت و سن مساعدت کند اول رگ باسلیق زنند راست یا چپ بطریقیکه در قول انطاکی گذشت اگر خون سیاه بیرون آید چندانکه بگذرند
که رنگ آن متغیر گردد و هرگاه که خون سرخ ناصع بر آید فی الفور بند کنند که اخراج این چنین خون مورث مضرت کلی ست انگاه نقوع اجزائیکه در قول مذکور مسطور
شد در عرق گاوزبان و عرق شاهتره شب تر کرده صبح صاف نموده بنوشند و این مطبوخ قرشی تخم بادرنگ و کاسنی و خیار و کشوث هر یک سه درم اصل السوس

درزرشک هر یک دو درم گاؤزبان پنج درم با شربت عناب سکنجبین سودمندست و بعد از ظهور نضج مطبوخ مسهل که در قول ابن الیاس گذشت بانضمام تخم کشوث سه درم مویز منقی ده درم
هلیله سیاه پنج درم روغن بادام یکدرم بنوشند و بار بار تبرید بیرون رجوع کنند شربت عناب و ماء الفواکه و ماء القرع و ماء الشعیر مناسبست و اگر مدت دراز شود چنانکه در ربع سوداوی بیاید علاج نمایند

علاج ربع صفراوی

هرچه در علاج مالیخولیای صفراوی مسطور شد استعمال نمایند و ماء الشعیر ساده یا مبرد یا بشکر یا شربت نیلوفر نافع بود و اگر با شربت نیلوفر شربت بادرنجبویه و عرق گاؤزبان اضافه نمایند احسن باشد و یا جلاب یا روز نزد شدت تشنگی و یا ماء هنگام عدم تشنگی و سکنجبین در بعض اوقات و یا شربت حماض یا شربت نیلوفر یا شربت سیب بعرق گاؤزبان و عرق نیلوفر و تخم ریحان بدهند یا مطبوخ قرشی که در قول میر عوض مذکور شد استعمال نمایند و گاهی احتیاج بمثل شربت آلو یا نقوع آن افتد چنانچه حکیم علی گیلانی مبتلا باین مرض شده بود و شبی قرشی را در خواب دید که اشاره باستعمال آلوبخارا نمود پس استعمال او بطریق دوا و غذا و شربت او کرد و بعد یازده روز تب مفارقت تام نمود و بقول ابن ماسویه ترشی ترنج نافع حمای ربع حادث از احتراق صفراست و واجبست که در مسهلات این نوع مثل شاهتره و هلیله زرد و سقمونیا و افتیمون و سنا و تمر هندی و بنفشه داخل کنند و در پنجا حمام بعد نضج نفع دهد و غذا بدو ماش و برنج با غوره بهترست و اگر قوت ضعیف بود در روز راحت گوشت طیور نیز توان داد **اقوال الاطبا** شیخ میفرماید که اگر سوداء صفراوی باشد طبیب را لازمست استعمال تبرید و ترطیب یا ابراز و در مثل شیره خرفه و تخم خیار و سکنجبین و اغذیه مثل ماء الشعیر و نشستن در آب معتدل و غسل کردن بدان و تلیین طبیعت در ابتدا بمثل آنکه از بنفشه و سپستان و عناب و آلو و ترنجبین کنند و آنکه از ماء الجبن نمایند بقوت بسفایج که بعد اخذ ماء الجبن دران بجوشانند یا بسکنجبین افتیمونی و شربت ورد و آب لبلاب و خیار شنبر و اما اسهال تام پس بایست که بعد بیست روز میسر آید زیرا که نضج درین مدت ظاهر شود اگر ماده سوداء صفراوی باشد بعد ازان تدریج نمایند بچیزیکه تلطیف و تقطیع نماید مثل افتیمون و تربد و بسفایج و سنا و اگر احتیاج باصلاح معده صاحب این نوع ربع افتد بمروخات از دهانات اطلیه نمایند و در حرارت آنها مثل بابونه و افسنتین و اکلیل الملک مانند آن تجاوز نکنند و بسیار گرسنگی حتی که در روز نوبت گاهی آنرا موافق افتد و اگر چه روز نوبت اقتضاء از غذا بر آنکه غذای آن کنند و از منقیات نافعه درین نوع طبیخ هلیله است و افتیمون و سنا با سکنجبین که دران بنفشه مطبوخ باشد و گاهی آنرا حلتیت بر باشتا میخورانند خصوصا روز نوبت وقتی که اگر کنانند اگر از خود غثیان شود **جرجانی** و ایلاقی میفرمایند که علاج ربع صفراوی نزدیک دموی ست اول فصد کنند و هر روز که نوبت تب نباشد در آبزن گرم نشینند و ماء الشعیر و سکنجبین و آب انار ترش و آب کاسنی و آب بادیان ترنج بنوشند و بقانونی که در علاج ربع دموی مذکور شد هر یک بوقت و جایگاه خویش و طبیعت بمطبوخ هلیله و غیر آن که در قول شیخ گذشت نرم کنند و اگر اول بحقنه نرم استفراغ نمایند صواب باشد و اگر روز نوبت در ابتدا که وقت حرکت خلط باشد قی کنند سودمند بود **صفت** مطبوخیکه بدان قی کنند هلیله زرد و کابلی هر یک هفت درم بنفشه افتیمون سنای مکی هر یک چهار درم تخم ترب تخم شبت تخم خربزه نیم کوفته بیخ خربزه هر یک پنج درم همه را بپزند و صاف کرده بمقدار صد درم یا کمتر ازان یا پنجاه درم سکنجبین آمیخته نیم گرم بنوشند و اگر مدت دراز شود این قرص استعمال کنند **صفت آن** غافث انیسون تخم کرفس زعفران هر یک سه درم ریوند چینی لک مغسول سنبل الطیب پوست بیخ کبر حب البان هر یک چهار درم گل سرخ تخم کشوث هر یک شش درم بادیان پنج درم کوفته بیخته بآب کرفس قرصها سازند شربتی دو درم با سکنجبین یا آب بادیان یا آب کاسنی **صفت** قرص دیگر ترکیب ثابت بن قره گل سرخ زرشک طباشیر هر یک سه درم تخم کاسنی تخم کشوث هر یک دو درم صمغ عربی نشاسته رب السوس هر واحد یکدرم لک مغسول ریوند چینی عصاره غافث هر یک نیم درم قرص سازند شربت یکدرم **صفت** سکنجبین افتیمونی که در ماء الجبن بکار آید افتیمون دو درم بسفایج ده درم گاؤزبان پنج درم بادرنجبویه سه درم خربق سیاه دو درم بسفایج و خربق را نیم کوفته و افتیمون و خربق را جدا جدا در صره بسته جمله را در صد درم سرکه و صد درم آب بپزند تا نیمه آید صره افتیمون اندازند مالیده صاف نمایند و بمن شکر داخل کرده سکنجبین سازند و طعام هر روز مزوره ماش و کدو و قلیه خیار و زیرباج بمغز بادام دهند و تا سه هفته نگذرد دراج و دیگر مرغ ندهند الا اگر قوت ضعیف باشد و بعد از چهل روز گوشت بره و بزغاله دهند و از میوها انار باید داد **سعید** گوید که اگر تب ربع از احتراق صفرا حادث شود در فصل بهار ماء الشعیر بنوشانند و بعد آن سکنجبین و تبرید و ترطیب مزاج کنند و اسهال بماء الفواکه نمایند و خون خارج نکنند بلکه قی در روز نوبت بسکنجبین و آب گرم کنند و غذا

روز راحت بزورات سازند و نزد صلاح اجازت بچه مرغ دهند و در حمام داخل نمایند و از تعب و صوم و سهر حذر کنند **ابن الیاس** گوید که اگر از احتراق صفرا بود هر صباح جلاب از تخم کاسنی و آش اصل السوس هر واحد سه درم آلوی بخارا ده عدد و شکر سفید و ترنجبین هر یک ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر نخود و بچه مرغ و بعد نضج تام تنقیه بدان از صفرای محترقه باین مطبوخ کنند **صفت آن** سنای مکی هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر واحد سه درم هلیله زرد گل سرخ هر واحد پنج درم مویز سرخ ده درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید فلوس خیارشنبر و ترنجبین هر واحد ده درم مالیده صاف نموده بنوشند و در آخر روز مزوره ماش مع نخود و مغز بادام و اسفاناخ و سرمق غذا سازند و یا بگیرند سنا هفت درم و باد رنجبویه و گاوزبان هر یک سه درم و با شکر سفید ده درم جوشانیده صاف نموده معجون نجاح پنج مثقال داخل کرده صبح بنوشند **صفت معجون نجاح** مستعمل درین تپ پوست بلیله و آمله و هلیله سیاه و کابلی هر واحد ده درم تربد سفید بسفایج افتیمون هر واحد پنج درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی از آن هفت درم و یا این حب بخورانند که اسهال سودا برفق نماید پوست هلیله کابلی بسفایج اسطوخودوس افتیمون هر واحد یک درم نمک هندی یک دانگ گل سرخ دو دانگ مصطگی نیم درم کتیرا یک دانگ کتیرا را در آب گرم حل کرده ادویه کوفته بیخته بدان سرشته حبها سازند و این یک شربت است **نجندی** گوید که درین نوع هر صبح سکنجبین ساده و شربت دینار بماء الجبن بنوشانند و علاجش قریب از علاج ربع سوداوی است مگر فصد و سکنجبین افتیمونی آنرا نافع بود و اگر استفراغ او بقی در ابتدای نوبت باشد و بعد نضج تنقیه باین مطبوخ مناسب کنند تخم کاسنی بنفشه نیلوفر هر یک دو درم تمر هندی ده درم سنای مکی پنج درم هلیله زرد پنج درم عناب ده عدد فلوس خیارشنبر ترنجبین هر یک ده درم روغن بادام شیرین یک درم بسهم مقرر تیار ساخته صبح بنوشند **محمد بن زکریا** گفته که ملاک علاج ربع اسهال سودا و ترطیب بدن است و گفته که برای حمیات مادی چیزی بهتر از اسهال نیست که آن آتش ملتهب در فضول است پس اگر فضول را نیابد منطفی گردد **انطاکی** گوید که علاج ربع صفراوی بسکنجبین ساده و ماء الشعیر و ترنجبین و خیارشنبر و افتیمون است و هر نوع از انواع ربع که طول کشد علاجش بعلاج ربع سوداوی باشد بسبب تمحض سودا با استحکام احتراق پس بعلاج آن باید پرداخت **مصنف** خدا بعد ذکر علاج قول ابن الیاس گفته که روز نوبت بسکنجبین و آب گرم یا با آب تربزه هندی یا بعسل و آب گرم قی آورند و جهت تلیین شربت ورد مکرر و ترنجبین و شیر خشت بنفشه استعمال نمایند **صفت** مسهلی که بغایت مناسب است سنای مکی پنج مثقال گاوزبان پرسیاوشان بادیان شاهتره تخم کاسنی هر یک دو مثقال عناب بیست دانه آلوی بخارا ده دانه در یک کاسه آب بجوشانند تا بنیم آید صاف نموده شیرخشت چهار مثقال فلوس خیارشنبر ده مثقال مالیده صاف نموده روغن بادام یک درم غاریقون سفید نیم مثقال اضافه کرده بنوشند

علاج ربع بلغمی

نضج و اسهال بدستور مالیخولیای بلغمی نمایند و در مسهل آن مثل هلیله کابلی و تربد و بسفایج و غاریقون داخل کنند بلکه شحم حنظل اگر بلغم بسیار غلیظ باشد و با مطبوخ افتیمون تربدی و حب غاریقون جلوسخان تنقیه نمایند و قی بمقطعات مثل طبیخ شبت مع سکنجبین که دران ترب تر کرده باشند خصوصاً نزد ابتدای نوبت کنند بعده گلقند بخورانند و سکنجبین بزوری بنوشانند و آنچه در ربع سوداوی بیاید حسب حاجت بکار برند چنانچه مطبوخی که در قول انطاکی خواهد آمد و لا با گلقند بعده سکنجبین بزوری و کذا آب کرفس با شکر و حب حلتیت خیلی سودمند است و قرص زرشک جهت تقویت جگر و قرص غافث برای تقویت طحال باید داد و بجا که سپرز او از ره قوی باشد در ابتدای نوبت بخار طبیخ بنفشه و بابونه و گل خیرو و گل سرخ بعد گرفتن چادر بر سر بیدن رسانند **اقوال جمهره** شیخ میفرماید که اگر سوداء بلغمی باشد سکنجبین عسلی با آب کرفس و بادیان و مانند آن آنچه منضج و ملین طبع باشد و گرمی باعتدال کند چون گلقند عسلی ده درم بیکی از بزرو آب انکور هر روز بدهند و اگر احتیاج بتلیین زائد افتد در ابتدا اندک مسهل بلغم از قوت تربد و بسفایج آمیزند و اندک تدریج کنند تا بقوت غاریقون برسند و قی بسکنجبین بزوری عسلی و مانند آن مثل آب بیخ خربزه و تخم ترب و نمک آورند تا آنکه در نضج شروع کند و تکمید معده و تضمید آن بدانچه قویتر باشد حتی که بخردل و انجیر و مانند آن مثل حلتیت و مصطگی سازند و تمریخ آن بادهان حاره بتدریج تا روغن قسط و گاهی نزد زیادتی غلظ احتیاج افتد بقی کردن از سکنجبین که دران قوت خربق سفید باشد چنانچه خربق را شب در سکنجبین تر کنند و صبح صاف کرده آن سکنجبین را در آب گرم بنوشند بلکه گاهی حاجت آید تا آنکه خربق سفید در ترب خورند و یا قوت خربق در ترب باشد و یا خربق بذاته اگر خوف ضعف قوت نباشد و این قرص ربع بلغمی را نافع است مرکی پنج درم زعفران فطراسالیون هر واحد پنج درم

سنبل الطیب چهار درم و نیم جند بیدستر سه درم انیسون سه درم و نیم تخم کرفس کرویا هر واحد چهار درم حماما پوست سلیخه میعه هر واحد دو درم و ثلث سیسالیوس
اندروخون معجون هر واحد یکدرم و دو ثلث درم و ایضاً اگر ماده بلغمی باشد این حب مسهل بعد نضج در پنجروز یکمرتبه خوردن نافع بود افتیمون نانخواه غاریقون هر واحد
هشت درم تخم کرفس بادیان انیسون هر واحد سه درم نمک نفطی پنج درم ایارج فیقرا تربد سفید هر واحد ده درم شربتی دو درم و نیم **ایلاقی** و جرجانی گویند که در
ابتدای مرض هیچ استفراغ قوی نکنند بسبب خامی ماده که لطیف آن از استفراغ بیرون آید و غلیظ باقی ماند و عسرتر شود و هر روز ده درم جلنجبین در پانزده درم آب
بادیان و ده درم آب کرفس جوشانیده صاف کرده بخورند و اگر ارادهٔ تلیین طبیعت باشد پنج درم مغز تخم قرطم و ده درم شکر در نیم من آب لبلاب آمیخته بخورند و اگر
وقت لبلاب نباشد پنج درم هلیلهٔ سیاه کوفته و پنج درم مغز قرطم با آب نقوع مویز خورند و اگر جلنجبین مسهل هر هفته یکبار بخورند صواب باشد **صفت آن**
تربد دو ثلث درم یعنی چهار دانگ زنجبیل نیم دانگ بسفایج نیم درم گلنگبین ده درم آمیخته بخورند جای یک شربت است و اگر مریض محرور در فصل گرما بود ماء الجبن بشکر دهند
تا طبع نرم شود و اگر حقنهٔ نرم سازند صواب بود **صفت** حقنهٔ نرم انجیر شکری ده عدد حسک دو درم سبوس گندم ده درم بابونه پانزده درم شبت پنج درم
در یکنیم من آب بپزند تا سوم حصه بماند صاف کرده پانزده درم روغن کنجد تازه و ده درم شکر سرخ و یکدرم نمک در آن حل کنند و بکار برند و طعام بهر نرم داشتن طبیعت
برگ چقندر و اسفاناخ بپزند و با آبکامه خوشبو کنند و شوربای خروس پیر و گنجشک و از فواکه انجیر شکری و مویز دهند و اگر روز نوبت وقت سرما قی کنند با شبت
و ترب و عسل و نمک صواب باشد و کسی را که قی دشوار بود ترب را چون درم ببرند و در دیگ بگسترند و اندک نمک بران پاشند و بالای آن صف دیگر از ترب بنهند و بران
نمک اندازند و همچنین سه چهار ته نهاده سکنجبین عسلی بر سر آن ریزند و یکشب بگذارند و صبح چندانکه توانند از آن ترب بخورند و طعام ماهی شوربا چقندر ریخته و با خردل
سوده بخورند و بعد از آن سکنجبین با آب نیمگرم بنوشند و ریاضت و مالش آهسته هر دو سود دارد و مسام را بگشاید و اخلاط را نرم کند و هرگاه اثر نضج پدید آید مسهل قوی
مثل مطبوخ افتیمون بنوشند و نسخهٔ آن در علاج ربع سوداوی در قول صاحب کامل خواهد آمد و اگر از آن کراهت کنند این حب دهند **صفت آن** افتیمون یکدرم تربد نیم درم نانخواه دو دانگ بسفایج چهار دانگ انیسون
تخم کرفس بادیان هر یک دو دانگ ایارج فیقرا یکدرم غاریقون یکدرم نمک هندی مقل هر یک نیم درم با آب پودینه حبها سازند شربتی یکنیم درم وقت خواب و مطبوخ صبح بنوشند و اگر این حب هر هفته دو درم و نیم
وقت خواب بخورند روا باشد و این سفوف بعد نضج در هر هفته یکبار بخورند و نسخهٔ آن نیز در قول مذکور بیاید و هرگاه مدت دراز شود و فصل سرما آید معاجین گرم مثل معجون حلتیت
و فلافلی بخورند **صفت** معجون حلتیت بگیرند برگ سداب و فلفل انگزد هر چهار برابر کوفته بیخته در شهد مصفی بسرشند شربتی نیم مثقال ثابت بن قره و محمد زکریا
میگویند که اگر وقت نوبت مثقالی ازین معجون بخورد و خود را در جامهٔ گرم بپوشد تا عرق کند سخت نافع بود **نوع دیگر** زنجبیل فلفل نانخواه سلیخه هر یک سه درم
حلتیت چهار درم سنبل الطیب ده درم پودینهٔ کوهی انیسون هر یک پنج درم عسل مصفی سه چند ادویه شربتی یکدرم با آب بادیان و کرفس **صفت** فلافلی
فلفل سیاه فلفل سفید دار فلفل هر یک بست درم عود بلسان سیزده درم زنجبیل تخم کرفس سلیخه سیسالیوس اسارون هر واحد شش درم پودینهٔ کوهی
انیسون هر یک پنج درم سنبل الطیب حماما هر یک چهار درم عسل مصفی دو چند ادویه شربتی یکدرم تا یکمثقال **صفت** قرص که اندرین تپ سود دارد برگ سداب
حماما هر یک چهار درم افتیمون هفت درم انیسون سعد هر یک سه درم جند بیدستر یکدرم رب السوس هفت درم تخم خشخاش سفید شش درم کبریت سوخته
دو نیم درم کوفته بمثلث سرشته بعد ظهور نضج و استفراغ قبل از نوبت به سه ساعت مقدار دو درم با آب گرم بخورند و اگر هر هفته مثرودیطوس و تریاق بقدر دو دانگ
بخورند نیکو باشد **سعید** گوید که اگر تپ حادث از احتراق بلغم باشد مریض را گلقند بدهند و آب بادیان با سکنجبین بنوشانند و هنگام ظهور علامات نضج تلیین
طبیعت با آب عناب و هلیله کنند و از اغذیهٔ غلیظه پرهیز کنانند و بعد نضج اندک شراب بنوشانند و در آخر زیرباج بچهٔ مرغ بدهند و اگر معده ضعیف گردد قرص
با سکنجبین خورانند و از افراط در غذا و امتلا از آن حذر نمایند **ابن الیاس** گوید که هر صبح جلاب از اصل السوس مقشر نیم کوفته و تخم کاسنی هر واحد سه درم
گلقند عسلی ده درم جوشانیده صاف کرده بنوشند و غذا مزوره نخود و مغز تخم قرطم بساکیان و تیهو و تدرو سازند و این تدبیر تا ده روز کنند بعده بقاروره
نظر کنند اگر ماده نضج یافته باشد با این مطبوخ اسهال آورند **صفت آن** سنای مکی هلیلهٔ سیاه و کابلی افتیمون در صره بسته هر واحد هفت درم ترنجبین
خراشیده کوفته دو درم بادیان تخم کاسنی تخم کشوث افسنتین رومی اسطوخودوس بسفایج هر واحد سه درم بادرنجبویه گاوزبان هر واحد چهار درم مویز طائفی

نسخهٔ جلنجبین مسهل

نسخهٔ معجون حلتیت

نسخهٔ معجون فلافلی

ده درم همراه در چهار رطل آب بجوشانند تا یکنیم رطل بماند فلوس خیارشنبر و ترنجبین هر واحد پانزده درم دران مالیده صاف کرده غاریقون نیم درم بر آن افشانده
صبحگاه بنوشند در روز دوم از نوبت و بعد مسهل و بعد یوم نوبت قرص غافث یکمثقال بسکنجبین بزوری ده درم بخورانند و در روز نوبت منع از غذا کنند
و با آب گرم که دران شبت و تربد و بیخ خربزه و سکنجبین عسلی و اصل السوس جوشانیده باشند قی آورند زیرا که اخلاط در وقت نوبت و هیجان قی ثوران
میباشد و حرارت تپ آنرا مرتفع میسازد و پس خلط بسهولت خارج میشود **خجندی** گوید که هر صباح مطبوخ اصل السوس و تخم کاسنی و بادرنجبویه
با گلقند شکری بنوشند و بعد ظهور آثار نضج در قاروره بمطبوخات تربدیه استفراغ کنند و این مطبوخ نافع این نوع ست سنای مکی هلیله سیاه و کابلی
بادرنجبویه هر یک پنج درم تربد یکمثقال گاوزبان افتیمون در صره بسته هر یک دو درم بادیان تخم کاسنی تخم کشوث هر یک دو مثقال عناب ده عدد غاریقون
نیم درم فلوس خیارشنبر ترنجبین هر یک پانزده درم روغن بادام شیرین یکمثقال بر سیم معهود تیار ساخته بنوشند و این قرص غافث آنرا نافع ست
نسخه آن عصاره غافث یک جزو سنبل الطیب نیم جزو طباشیر پنج جزو ترنجبین بقدریکه دران ادویه جمع گردد و این قرص تحمیات کهنه و یرقان و درد جگر
و طحال را نیز نفع کند و تفتیح سده نماید شربتی ازان یکمثقال ست با ده درم سکنجبین بزوری **صفت آن** پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر یک
ده درم بادیان تخم کرفس پوست بیخ کبر هر یک سه درم در سه رطل آب و یکرطل سرکه یکشبانه روز تر کنند بعده صاف نموده مقابل هر رطل آن نیم رطل شکر اضافه نموده بقوام آرند

علاج ربع سوداوی

بطریق مالیخولیای سوداوی علاج نمایند و ایضاً علاجش نزدیک بعلاج ربع بلغمی ست و گلقند دو توله اول بخورند بعده عرق گاوزبان عرق نیلوفر عرق سیاه دارو
عرق عنب الثعلب سکنجبین ساده دو توله آمیخته بنوشند و گاهی برعایت شرکت بلغم عرق کاسنی و عرق شاهتره و عرق بادیان عوض عرق گاوزبان و نیلوفر و سیاه دارو
داخل کرده میشود و دیا اصل السوس تخم کاسنی گاوزبان اسطوخودوس عنب الثعلب مویز منقی بادیان بیخ بادیان بیخ کاسنی تخم خیارین خیسانیده گلقند
داخل کرده دهند و بعد نضج در مسهل ادخال افتیمون بسفایج سنای مکی ضرورست و ایلیجات بدستوریکه در علاج کلی ربع گذشت داخل نمایند و یا منضج سوداوی
از بادیان چهار ماشه بادرنجبویه شش ماشه جوشانیده گلقند یکنیم توله داخل کرده بدهند و اگر خواهند شربت افتیمون یا افتیمون بصره بسته داخل سازند و در
مسهل فلوس خیارشنبر شش توله و ترنجبین یا شیرخشت و افتیمون بصره بسته و بسفایج و اسطوخودوس داخل کنند لیکن بعد نضج کامل و یا این منضج بدهند
شاهتره گاوزبان بیخ کاسنی اصل السوس مقشر افتیمون در صره بسته هر واحد دو درم سپستان مویز منقی هر یک بیست عدد بسفایج یکدرم انجیر چهار عدد گلقند
دو توله بالجمله بعد ظهور نضج در قاروره و بعد سبک شدن لرزه و باقی ماندن قشعریره که اینهم دلالت بر نضج میکند مسهلات قوی و حبوب مخرج سودا و ماش
بدن دادار بول و آوردن عرق نفع کند و استعمال این تدابیر قبل از نضج بغایت مضر بود و باید که درین تپ اسهال بدفعات نمایند مع رعایت قوت فیما بین
مسهلات زیرا که خلط سوداوی عسر الانفعال ست در یکدو مسهل بتمامه بر نمی آید و نقای تام حاصل نمیشود بلکه لازم ست که بعد هر مسهل ماده را مهیا باستفراغ باستعمال
منضجات سازند بعد ازان باهستگی و نرمی مستفرغ نمایند کرات و مرات تا قوت ضعیف نگردد و ماده بتمامه مستاصل گردد و هیچ استفراغ روز نوبت خاصةً نیست
مگر قی و بعد نضج اگر حاجت فصد باشد باسلیق کشایند و باشد که بفصد صافن حاجت آید و اگر مزاج ضعیف شده باشد اول خیسانده سبک دهند و ماء الجبن
گاهی شربت نیلوفر و گاهی شربت بنفشه یا عناب و گاهی عرقیات و شربت انار تخم فرنجمشک بدهند چون ماء الجبن قریب نیم آثار رسد مسهل باین طور دهند
افتیمون در پارچه بسته سنای مکی هر یک یکتوله بسفایج پنج ماشه تربد سفید شش ماشه در عرقیات جوش داده صاف کرده مغز فلوس هفت توله گلقند
چهار توله روغن بادام شش ماشه با ماء الجبن مخلوط کرده بنوشند و سفوف لاجورد و شربت سودا نیز استعمال کنند و تبرید صرف عرقیات و شربت انار و تخم ریحان
دهند و دواء المسک حلو و قرص امبر باریس بوعلی سینا نیز بکار برند و غذا کچری در نخوداب و گاهی ماء الشعیر در نخوداب یا همراه شربت انار شیرین دهند
ذکر بعض ادویه یونانیه و هندیه که نافع تپ ربع ست **حب الشفا** از بیاض حکیم علویخان که جهت صداع مزمن و جمیع امراض حاره و بارده
نافع ست و در تپ ربع و سائر تپهای مزمن مستعمل زعفران دو دانگ گل سرخ گل ارمنی زنجبیل هر یک دو نیم دانگ ریوند چینی پنج دانگ افیون تخم تا تور

هر واحد یکمثقال کوفته بیخته با آبیکه دران شیرخشت حل کرده باشند سرشته حبها بقدر نخود سازند این برای تپ ربع پیش از نوبت بیکساعت با آب گرم سه حب
فرو برند و برای امراض دیگر دو حب صبح بخورند مجربست **حب هلیله** حکیم محمد جعفر علاج تپ ربع محمود آقا باین حب بدین طریق نموده بود که در اول یوم را
وقت طلوع آفتاب دو مثقال ازین حب تناول نمایند و بالایش قهوه دارچینی یک پیاله بنوشند و غذا درین روز نخود آب گوشت خروس بچه سازند و روز
دوم گلقند بمقدار ده مثقال سکنجبین هفت مثقال با عرق گاوزبان یا آب آن حل کرده بنوشند و غذا آنروز شوربای گوشت بره تناول نمایند و در جمیع احوال
از حموضات و لبنیات و بقولات پرهیز سازند بگیرند پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه برگ سنا هر یک پنج مثقال ایارج فیقرا سه مثقال عصاره
افسنتین یکنیم مثقال سقمونیای مشوی شاهتره هر یک یکمثقال نمک هندی یکدانگ کوفته بیخته بروغن بادام چرب ساخته حبها سازند و دو مثقال با قهوه مذکور یا گلاب
بخورند و در روز نوبت این حب ذهب یکعدد صبح و یکی شام فرو برند **صفت** حب ذهب طلای مکلس فادزهر معدنی جدوار خطائی برگ قنب هر واحد یکمثقال
جوز بوا مصطکی زعفران هر یک چهار دانگ دارچینی قرنفل هر یک نیم مثقال صمغ عربی دو دانگ کتیرا یکدانگ کوفته بیخته بگلاب سرشته حبها سازند بقدر نخود
حب حلتیت که حمیات ربع را سود دارد هلیله زرد عصاره غافث هر یک دو درم حرف یکدرم حلتیت یکنیم درم ادویه را کوفته بیخته با آب [illegible] ساخته
و خشک کنند شربت یکدرم با آب گرم **حبی** که برای تپ لرزه مجربست ریوند چینی یکماشه تخم دهتوره یکنیم ماشه موتهه سه ماشه کوفته با آب ادرک یک پهر
کهرل کنند و حبها برابر ماش هندی بندند و حسب مزاج بدهند و بعضی تا چهار عدد خوراک این برای تپ صفراوی گفته اند **ایضاً** که بجهت تپ ربع مجرب
برگ دهتوره سیاه برگ پان انگیری فلفل گرد هر یک دو نیم درم باریک ساخته قدر فلفل سیاه حب سازند یک صبح و یک شام با آب گرم بدهند در دو سه نوبت
دفع شود و یک حب دو گهڑی پیش از لرزه بدهند و اگر گرمی معلوم شود شیره بادیان همراه بنوشند **ایضاً** که تپ ربع را نافع است پلاس پاپڑه پوست ترنج
ازو هر دو دور کرده مغز او و مغز تخم کرنجوه مساوی بسایند و قدری آب آمیخته بقدر فلفل حبها سازند و هر روز یکحب بخورند مجرب نوشته **دوائی** که تپ ربع را
دفع کند کلونجی چهار درم باریک سائیده با شهد خورند چهار روز متواتر روزیکه تپ آید از صبح آن شروع کنند **دیگر** که برای دفع لرزه و تپ معمول است
سمندر پهل یک عدد سائیده یکساعت پیش از نوبت بخورند و بالایش آب لیموی کاغذی نیم عدد افشرده بنوشند همچنین تا سه نوبت **ایضاً** برای
تپ ربع برگ تنبول مغز بادام هر یک [illegible] عدد برگ قنب یکنیم ماشه نبات شش ماشه سائیده قبل شش گهڑی از آمدن تپ بنوشند **دیگر** که در ازاله تپ ربع
مجرب نوشته انگور دیکماشه تنباکو دو ماشه هر دو را در یک سیر آب بجوشانند هرگاه چهار دام بماند بنوشانند در دو روز دفع شود **ایضاً** که در جمیع انواع
ربع و تپ مرکب مجرب آهک یعنی چونه بمقدار سه چهار ماشه یا کم زیاده در آب حل نمایند و یک عدد لیموی کاغذی دران افشرده بگذارند هرگاه اجزای غلیظ آهک تهنشین شود
آب صاف آنرا که بالا ایست بنوشند و دُرد آنرا بعید انند و باید که این دوا وقت شروع نوبت تپ یعنی ظهور اول گرانی بخورند اگر یکبار کفایت نکند یک نوبت دیگر
بدهند **دیگر** دافع تپ ربع نوشادر سه سرخ فلفل گرد دو عدد کوفته بیخته روز نوبت خورانیده باشند **دوائیکه** آنرا جرانکس دهتوره گویند برای دفع تپ لرزه
مجرب تخم دهتوره در سکوره کرده دهن آن بند نموده گل حکمت کرده در آتش چندان بسوزند که خاکستر گردد پس برآورده آن خاکستر بقدر یک سرخ [illegible] تا چهار سرخ
با قدری آب دهند تا چند روز **ایضاً** مسمی بجرانکس دافع تپ ربع و بلغمی و صفراوی نانخه توتیای سبز [illegible] هرتال [illegible] صدف پانزده تانک
باریک سائیده با آب [illegible] چهار پاس کهرل نمایند و یک قرص بسته در [illegible] سکوره نهاده گل حکمت کرده در حفره [illegible] بالا داده آتش دهند هرگاه
سرد شود برآرند خوراک یک سرخ [illegible] غذا شیر برنج [illegible] سه روز تپ دفع میشود و در ربع [illegible] نوبت از صبح دهند و این دوا هر قدر که کهنه شود تاثیرش زیاده می‌شود
و در نسخه حکیم ارزانی جهت [illegible] دو دام است و نوشته که در شیره [illegible] دو پاس کهرل کرده در سفال خام [illegible]
حلا نموده سفال دیگر بران پوشند و کناره هر دو سفال که باهم پیوسته باشد از گل ملتانی محکم کرده در آوه کلال یا در [illegible] آتش دهند [illegible] آتش بسیار
باید داد چون سرد شود برآرند و مرد کلان را تا دو نیم سرخ در شکر یا برگ تلسی کوفته باید داد و از ترشی و بادی و روغن پرهیز [illegible] و تپ ربع [illegible] شود و بعضی
کسان را که ازین دوا قی شود نفع زودتر دیده [illegible] چونه صدف و گهونگه عبارتست ازانکه صدف یا گهونگه را در آتش بسوزند تا سوخته سفید شود **ایضاً** آهک سفید

چهار درم زرنیخ سرخ دو درم توتیای سبز یکدرم باریک سابیده در آب یکپاس کهرل کرده بدستور آتش دهند خوراک یک سرخ غذا شیر برنج **دیگر** که بخاصیت عمل کند و در
ربع اکثر تجربه شده زرنیخ سرخ اشخار آک مساوی سحق کنند و در سفال کرده زیر او آتش دهند تا پخته گردد و اندازهٔ پختگی او آنست که ریزه از چوب نی یا کاه در میان دوا
ایستاده کنند که سر چوب بسفال برسد و آتش متوسط کنند پس ریزهٔ چوب بیرون آورده نظر کنند اگر سر او سیاه شده و آتش گرفته باشد و رنگ دوا گردد دوا پخته
شده باشد پس فرود آورده باز سابیده بقدر یکسرخ در بتاسه پیش از نوبت بدهند و روز راحت هم دهند **دوائی** که تپ ربع را مجرب نوشته و دیگر تپهای را زائل
سود دهد سمندر پهل مرچ سیاه برگ تلسی هر سه برابر باهم کوفته بقدر یک یک ماشه یا کسری زیاده بحسب مزاج و سن مریض برطی بندند و یکی از آن یک گهڑی پیش از
آمدن تپ با آب سرد بدهند و پرهیز هیچ نیست و سمندر پهل آنچه باریک سر و دراز همچون خستهٔ خرما باشد بهترست **شربت** که مصنف دارا شکوهی بجهت حمیات
سوداوی از مجربات خود شمرده گل بنفشه گاوزبان هر یک پنج مثقال در یک نیم پیاله آب بجوشانند تا نیم پیاله بماند صاف نموده با شصت مثقال قند سفید بقوام
آورده هر صبح در هفت قاشق آب حل کرده دو مثقال تخم ریحان و قدری گلاب اضافه نموده بنوشند **قرص** که در تپ مجرب سرهند نیست بادیان بزه سیاه
هلیله سیاه قرص ساخته استعمال نمایند که از نوبت سوم تجاوز نکند فاحفظه فانه من الفیوض **معجون ربع** از مجربات حکیم عمادالدین محمود چون روز نوبت قبل
از تپ به دو ساعت مقدار دو نخود تا نیم مثقال تناول نمایند البته در سه نوبت قطع کند و مسمی است بحب دولو جبند حلتیت دارچینی قرنفل شونیز مرصاف میعه سائله هر یک
سه درم افیون سه دانگ فلفل گرد هر یک یکدرم عسل برابر جمله **اقوال حذاق** سویدی گوید که شرب غافث و کذا اسراسترغاز و کذا لاجورد چهار قیراط که اکل
عجیب دارد و کذا اهو فاریقون در شراب و کذا انفحهٔ خرگوش بقدر باقلا و کذا تخم پنجنکشت دو درم و کذا شونیز سوده بسکنجبین در شب اگر تپ بسیار طول کند.
و کذا خردل و کذا قسط و کذا آب کاسنی و کذا غاریقون و کذا پوست درخت آزاد درخت با هلیله سیاه و شاهتره در ربیع یا خریف و کذا آب کاسنی صحرائی
و کذا کرفس با قه جوش شدید داده صاف نموده با سکنجبین و کذا نانخواه و کذا آب برگ بادروج و کذا برگ حندقوقا و تخم آن هر کدام چهار عدد و کذا انفحهٔ بزغاله بقدر
سه باقلا و کذا بابونه و کذا ریوند و کذا تخم لسان الحمل چهار عدد قبل شروع نوبت و کذا شوربای خروس پیر بقرطم کوفته و بسفایج پخته و کذا خاکستر شاخ نرگاو
چون در نیم ماه بسوزد و سوزانندهٔ او کلام نکند تا انفراغ از سوختن آن و کذا طبیخ اسقولوقندریون و کذا اطریفلین چهار برگ یا چهار تخم آن بشراب و اکل
حرشف و کذا لسان الحمل مسلوق بروغن بادام و کذا گوشت خارپشت و کذا لحم افعی مدبر که در تریاق می اندازند و کذا عنصل بریان و کذا جرم طرخشقوق
و کذا مکرنب و کذا اترب و کذا لحم ناقه در روز راحت در چهار ادوار که مجرب بالغ است و کذا بچهٔ ماکیان که افضل غذای صاحب ربع است و کذا دراج و تیهو و زرزور و کذا
نخود آب مطیب بدارچینی و مصطکی **و تعلیق** هر به یکعدد در پارچه بسته بر صاحب تپ و کذا عین الدیک در خرقهٔ کتان بسته و کذا کرم عنکبوت که آن جر
و در سر او سیاه باشد چون در جلد مدبوغ ببندند و کذا خاکی که بران سگ سیاه رنگ بول کند بندند آن بسته و کذا قرن حیهٔ مقرنه و کذا فقرهٔ گردن بط و کذا استخوان
غوک و کذا استخوان بیست و کذا قطعهٔ لحم تیس و کذا ذراریح در پارچهٔ سرخ بسته و کذا عظم سوراخ دار بازوی خروس و کذا موی ریش بز در خرقهٔ کتان بسته و کذا چشم
راست ملس و کذا دندان کلب التمساح و کذا جزء الطبیب بکعید که مجرب صحیح منست و کذا استخوان خوک و کذا نسج عنکبوت بر بازو بستن و کذا لب بالای موش کور و کذا جلد فیل و کذا علو
که بر بازوی مرغابی باشد از جانب چپ گرفته **و بلع** فسافس در تقبیهٔ باقلای کرم خورده داخل کرده و کذا سپش سر در سوراخ باقلا کرده بموم بند نموده **و بخور** تخم ترنج و کذا عرق النبی پیراهن
و کذا جلد خارپشت و کذا بیخ بقلة الرمل و پوشیدن لباس زن حایض نفاس شربت تعلیق فند و کذا دود و کذا حلتیت و کذا بندق هندی و قطع چوب بستن از درخت پنجنکشت از دست خود و الکا
بدان هر واحد نافع حمای ربع ست و اگر بگیرند شکر سفید هفت درم سقمونیا ربع درم حجر ارمنی مغسول دو درم و در تپ ربع بدان تنقیه کنند مجرب منست **ابوسهل** گوید که در حمای
سوداوی یعنی ربع اگر در صاحب او آثار غلبهٔ خون بینند و قوت قوی و سن و فصل محتمل باشد فصد از دست چپ باید کرد و بسوی خون نگاه کنند اگر سیاه باشد بیرون آرند و اگر سرخ
باشد فی الفور ببندند و قصد بتلطیف خلط که آن مادهٔ تپ ست و تهیهٔ آن برای خروج سازند و هرگاه علامات نضج ظاهر گردد دوائیکه اسهال سودا بآهستگی نماید بنوشانند تا قوت را ضعیف
نکند و با فضول اخلاط نافع خارج نگردد و اما اغذیه در تپ ربع باید که مولد خون نیک باشد تا بحرارت و رطوبت خود دادهٔ این تپ را یعنی سودائی که آن بارد یابس ست مقهور سازد و تعدیل
آن نماید و ملطف محلل ریاح باشد و این بهر آنست که گاهی از خلط سوداوی در معده و طحال ریاح و نفخ غلیظ موذی پیدا میشود و دلیلش آنکه باشد مثل ماء الجبن و عسل و حریره

معمول از زبیب و مری و بقول بلینی شکم بهر آنکه آنچه در بدن مجتمع شود بتدریج خارج گردد و غیر مولد خلط غلیظ باشد زیرا که غذای غلیظ از استفراغ منع کند و خلط سوداوی را افزاید و همچنین مولد خلط ردی و خلط بارد و نفخ نباشد و قابض شکم نبود و در این تپ اولا حقنه کردن بحقنهای لینه نفع کند تا از تنقیه معده است این خلط نماید و از احشا استفراغ کند و بعد استعداد حقنهای قویه استعمال نمایند زیرا که این خلط بشدت خارج میشود و الیشا از یوناتیت و در هر هفته روز تناول چیزی حاد مثل خردل و فلفل و غیر آن از معجونات ملطفه نفع نماید و در این تپ مشی معتدل و دلک معتدل سود دارد و باید که دران عام در ابتدای در استعمال نکنند و چون تپ ربع طویل المدت میباشد پس میباید که تدبیر غذا دران از ابتدا غلیظ باشد تا قوت قبل از رسیدن مرض بمنتهای خود ضعیف نگردد و بعد ازان هر قدر که مرض بمنتهای خود قریب گردد از تدبیر غلیظ کم نمایند و در لطافت او بیفزایند تا آنکه چون مرض بمنتهی رسد تدبیر بغایت لطافت رسد و بعده چون مرض در انحطاط شروع کند تدبیر را الی الغلظ اندک اندک باز آورند تا آنکه در تلطیف او عمل کرده باشند و این برای انتعاش قوت و به عود بدن بصحت بود و این تدبیریست عام در جمیع امراض مزمنه و هرگاه تپ ربع بمنتهی رسد باید که بتلطیف تدبیر نمایند و آرام و سکون اختیار نمایند تا ماندگی و حرکت فعل طبیعت را قطع نکند و بعده چون مرض منتهی گردد و علامت آن که آن ماده مرض بهیئت نضج یابد و دوای مسهل سودا بکرات و مرات بخورند و بعد ازان مریض را چیزی از تریاق بخورانند که آن تلطیف بقیه این خلط و تحلیل آن کند و تنقیه بدن ازان نماید و بدل تریاق دوا الحلتیت و مثرودیطوس جائز است و نشاید که مریض را چیزی ازین معجونات قبل از نضج و رسیدن مرض بمنتهی و تنقیه بدن بمسهلات بخورانند تا هیجان و تحریک خلطی که آن ماده تپ است ننماید پس بسوی اعضا برند و آن اخلاط که درانجاست مخلوط گردد و احاله اش بطبیعت خود گرداند و هرگاه این عمل در موضع واحد از بدن کند تپ در شدت افزاید و سوء مزاج خبیث گردد و اگر عمل او در دو یا سه موضع بود بحسب آن حمیات ربع حادث شوند و تپ مرکب گردد شیخ الرئیس میفرماید که اگر سودای سوداوی صرف از قبیل دردی خون باشد اسهال او در ابتدا هنگام قبض با آب لبلاب فایده نیکو است و استعمال کنانند عسلی و شکری فولیست و در آخر آن استفراغ بمثل بلیلج با هلیله زرد و سیاه و شاهتره و مویز نمایند و چون ماده مرض نضج یابد درین هنگام نیز اگر فصد موقع بهتر است از باسلیق فصد نمایند بشرطیکه غلبه خون ظاهر گردد و بالای طعام قی بقوت یا بابستگی [illegible] و مداومت کنند و ادمان او نمایند که آن اصل بزرگ است و استفراغ بادویه و حقنهای قویه سازند و ادویه که در مثل این وقت استعمال کنند آن افتیمون و بسفایج و غاریقون و اسطوخودوس و حجر ارمنی و لاجورد هر دو مغسول و غیر [illegible] و آب برگ [illegible] عسل است و گاهی [illegible] عصیان ماده احتیاج بخربق سیاه افتد و گاهی در صفراوی سنا و شاهتره با افتیمون و قی بسکنجبین کفایت کند و بعد استفراغ برای ربع البلغمی و سوداوی آن تریاق و مثرودیطوس و دوا الحلتیت بخورند و فلفل تنها در آب و مثل خردل بخورند و این اشیا مدام استعمال نکنند بلکه در هر سه روز یکبار و در ابتدا و قبل استفراغ در مدت بعید تا ازان سکنجبین بلافلفلی و مانند آن از جوارشات حراقه [illegible] و چیزی ازین چیزها قبل از نضج تعجیل نکنند زیرا که اگر طبیب تریاق و مانند آن در ابتدا بخوراند ربع را ربع دیگر مرکب کند و گاهی امراض دیگر آورد چون صداع و سرسام [illegible] و اگر در آخر این مرض فصد واجب گردد بران اقدام نمایند و جالینوس گفته که خلقی کثیر را از ربع باین تدبیر صحت دادیم که بعد نضج ایشان را مسهل نوشانیدیم بعد ازان [illegible] این و پس ازان تریاق خورانیدیم و گویم که حلتیت و فلفل هر دو مفرد بسیار نافع است چون نضج ظاهر شود و وقت انتها برسد قرص صاحب تپ ربع را [illegible] و خردل و آبکامه و هر چه دران قوت ملطفه قوی باشد بخورانند و گاهی طبیب را احتیاج افتد بعد چهل روز از تپ بخوراند مثل دوا الحلتیت بقدر [illegible] هر صبح و همین قدر هر شب اگر تپ حادث نباشد و اسهال او صفرا نبود و از اقراص نافعه درین وقت یعنی بعد ظهور نضج و رسیدن منتهی و نزد انحطاط این قرص است

صفت آن بگیرند عصاره غافث و زعفران هر واحد سه درم اسقولوقندریون و لک و ریوند و طباشیر هر واحد پنج درم تخم حماض و تخم خرفه و گل سرخ و سنبل الطیب و تخم کشوث و انیسون و تخم کرفس و بیخ کبر و حب البان و بادیان هر واحد چهار درم با آب کرفس سرشته قرص سازند و با آب بادیان و کاسنی و کشوث بخورند و این دوا نافع از بسیار وجوه است چون ماده نضج یابد بگیرند مرکی بیست و هفت درم سنبل الطیب سیزده درم فطراسالیون پانزده درم انیسون ده درم عاقرقرحا قسط فقاح اذخر هر یک پنج درم بشراب کهنه یا بعسل زنجبیل سرشته شربتی مثل جوزه [illegible] و گاهی اطبا در آخر این مرض و برای قلت ایذا ازان و کثرت حرارت بتلطیف ماده ناقهین را دوائی باین صفت میخورانند بگیرند بزر البنج و بیخ لفاح یک قیراط و حلتیت قریب سه باقلا و ایضاً ازین قبیل است

چون بگیرند پودینهٔ بستانی چهار مثقال وتخم انجره بست مثقال وافیون یک مثقال واقراص بسیار کوچک بسازند شربتی یکدرم بعرق گاوزبان وبادرنجبویه
وآنچه ایشان را استعمال او بعد ظهور اثر نضج تا آخر آن نیکوست اینست که بگیرند مویز منقی یا هروی وثوم دشتی ومورد تازه هر واحد یکجزو در آب خیسانیده
خوب بجوشانند وصاف کرده آب او قیه از آن بنوشند **وایضاً** تخم کرفس وانیسون وقردمانا هر واحد پنج درم سعتر دشتی وغافث هر واحد هفت درم نانخواه
چهار درم شکاعی سه درم مویز ده درم در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید **و دوای جید برای ایشان** اینست بگیرند نانخواه وسنبل الطیب وپودینه
هر واحد ده درم کرویا وانیسون هر واحد هفت درم حلتیت پنج درم زنجبیل چهار درم سلیخه سه درم در عسل بقدر کفایت بسرشند شربتی یکدرم بآب کرفس وبادیان
وایضاً قرص باین صفت عصارهٔ غافث ده درم اسقولوقندریون وطباشیر وبادیان وسنبل الطیب وزعفران هر واحد پنج درم
نمک وریوند هر واحد چهار درم تخم خربزه وتخم خیار هر واحد شش درم بآب کرفس قرص سازند وبسکنجبین بخورند وچون لرزه اشتداد نماید قی کردن بآب نیمگرم وسکنجبین
آنرا نفع کند واگر این کفایت نکند بدانچه مذکور شد بحسب وقت آنرا قوی سازند وبخیر بنطولی که در ان شیح وبابونه ومانند آن پخته باشند یا رچه پیچیده بخوشبت راجح
ذکر مسهلات که بعد نضج بدان محتاج گردند هلیلهٔ کابلی شش درم افیتمون افسنتین هر واحد پنج درم هلیلهٔ زرد عصارهٔ غافث آمله هر واحد چهار درم تخم کرفس
انیسون بادیان هر یک دو درم جوشانده از ان بسازند واسهال بآهستگی نمایند **و یا بگیرند** کشمش ده درم هلیلهٔ کابلی افیتمون هر واحد هشت درم شاهتره هفت درم
شکاعی قنطوریون غلیظ هر یک شش درم غافث بیخ اذخر هر واحد پنج درم در پنج رطل آب بجوشانند تا بیک رطل باز آید **حب خفیف** چون در هر پنج روز یکبار
استعمال نمایند درین تپ نافع بود ومجرب است افیتمون تربد سفید هر یک ده درم کرویا انیسون هر یک هفت درم نانخواه هشت درم تخم کرفس بادیان هر یک
سه درم بسفایج شش درم غاریقون هشت درم نمک هندی پنج درم ایارج فیقرا یازده درم بآب پودینه حبها سازند شربت یکنیم درم وهرگاه با وجع طحال
بود باین دوا انتفاع یابند وبرفق اسهال کند اسقولوقندریون پانزده درم غاریقون دوازده درم هلیلهٔ سیاه ایارج فیقرا هر واحد ده درم هلیلهٔ کابلی افسنتین
هر واحد هشت درم شکاعی باداورد کما فیطوس عصارهٔ غافث هر واحد هفت درم شطرطرفا بیخ کبر هر یک پنج درم تخم کرفس انیسون بادیان هر یک سه درم از ان معجون یا حب سازند

تغذیهٔ ارباب ربع

صواب آنست که تدبیر ایشان در اول هفته تا سه هفته بقدری تلطیف مائل گردانند بغیر آنکه قوت ضعیف گردد واین چنان باشد که از گوشت وزهومات
اجتناب نمایند زیرا که این تقلیل ماده وتخفیف اعراض بر ایشان وقصر مدت مرض ایشان نماید وبعد از ان لابد است از انعاش قوت بمثل ماهی رضراضی وبیضهٔ
نیمبرشت ونخچه ماکیان وتیهو وهرگاه مریض بمدت مثل مدتی که در ان زهومات منع ست برسد وآن سه هفته است ومرض کم نگردد از مراعات قوت چاره
نباشد وخورانیدن غذا ایکه آن قوی‌تر است مثل گوشت ماکیان وبره وبزغاله وپرندهٔ نرم گوشت مانند تذرو ودراج وماهی جید که بزرگ جثه نباشد وباید که
شرط در غذای صاحب ربع آنست که جامع چهار خصلت باشد یکی آنکه نافخ نباشد بلکه محلل نفخ مولد از سودا بود دوم آنکه غلیظ نباشد بلکه بلطف غلیظ
بود سوم آنکه قابض نبود بلکه ملین شکم باشد چهارم آنکه خون مولد از ان محمود بود واکثر غذا که چنین باشد آنست که در ان حرارت ورطوبت بود وکیفیت تغذیه
قبل نوبت وانتظار ساعات وکمیت تقدیم در باب تدبیر غذا در علاج کلی حمیات عفنی معلوم شده وایضاً معلوم کرده اند که گاهی احتیاج بغذا در وقت
نوبت وقریب آن بسبب ضعف که در انجا میشود لیکن صواب آنست که تپ بر خاوشکم یلاقی گردد تا طبیعت بماده غذا غیر مادهٔ مرض مشغول نشود تا آنکه
مادهٔ مرض را دفع کند وشراب سفید رقیق ربع را نافع بود **صاحب کامل** گوید که هرگاه علامات غلبهٔ خون یافته نشود فصد نشاید کرد وهرگز ربع را
بچیزی از ادویهٔ مسهله در اول امر کنند مادام که خلط خام باشد لیکن میباید که طبیعت معتدل بنرمی اندک باستعمال اغذیهٔ ملین شکم مثل بقول معمول بمری
وسکنگبین وزیت باشد چون اسفاناخ وچقندر وسرمق وشوربای خروس وقنبره ومویز خراسانی وآلوی شیرین وانجیر خشک باندک مغز قرطم وهرگاه طبیعت قبض
شود تلیین او بآب آلوی شیرین ومویز وسنا وخیارشنبر وترنجبین یا ماء الجبن بشکر ومانند آن باید کرد واگر باین ادویه طبع نرم نگردد حقنهٔ لین یا حقنه
وروغن کنجد وحری استعمال نمایند وباید که تعدیل غذا درین تپ کنند ودر ان غذای غلیظ عسر الانهضام استعمال نکنند که در مادهٔ تپ افزاید وغذای

لطیف هم استعمال نمایند که قوت را ضعیف کند فلهذا باید که تعدیل غذا نمایند تا حفظ قوت بوقت منتهای مرض کند و از غلظ او اندک اندک کم نمایند
پس هرگاه تپ بمنتهای خود برسد دران هنگام تلطیف غذا باید کرد تا قوت بمدافعت مرض مشغول گردد و همچنین در سائر امراض و در هر روز نوبت بگلقند یا
سکنجبین بمقدار اقتصار نمایند و در روز نوبت تپ از غذا منع کنند تا طبیعت بمقاومت مرض مشغول گردد و حمام درین تپ البته استعمال نباید کرد
مگر بعد منتهای آن در انحطاط آن و استعمال مشی آهسته و مالش بدن بمقدار معتدل سزاوار است تا مسام بگشاید و ماده رقیق گردد و مدام مثل این تدبیر
درین تپ تا ظهور علامات نضج استعمال نمایند و هرگاه آثار نضج ظاهر گردد ادویه مسهل سودا مثل این مطبوخ استعمال کنند صفت آن هلیله کابلی
و سیاه هر واحد ده درم بلیله آمله اصل السوس مقشر هر یک پنج درم آلوی بخارا بیست عدد مویز منقی بیست درم سنا پنج درم افسنتین رومی برگ بادرنجبویه
بسفایج کوفته گاوزبان گل سرخ هر یک چهار درم اسطوخودوس سه درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید هفت درم افتیمون انداخته
از آتش فرود آورده ساعتی صبر کرده افتیمون را خوب بمالند و آبش ده اوقیه صاف کرده غاریقون یک مثقال صبر سقوطری و نمک نفطی هر واحد نیم درم خربق سیاه
دو دانگ باریک سوده بران انداخته نیم گرم بنوشند و مسهل در روز دوم از نوبت استعمال کنند و بعده قرص غافث دو مثقال با ده اوقیه سکنجبین سکری
ممزوج با آب بدهند و در روز نوبت سکنجبین که دران تربت تر کرده باشند با آب گرم مطبوخ شبت استعمال نمایند و قی آورند و باید که صاحب این تپ بعد از
نضج در هر هفته یکبار این دوا استعمال نماید صفت آن هلیله هندی و کابلی هر واحد هفت درم بسفایج افتیمون هر واحد سه درم همه را باریک
سائیده سه درم ازان با مثل او شکر سلیمانی بخورند و بالایش آب گرم بنوشند و این دوا روز دیگر از روز نوبت بخورند و هرگاه زمانه این تپ متمادی شود
و مدت او طول کشد و فصل سرما دران لاحق گردد و آثار نضج ظاهر گردد باید که دران بعض معجونات حاره مثل معجون حلتیت یا حب حلتیت در هر سه روز نیم مثقال
تا یک درم استعمال کنند و یا قدری از معجون دلافلی بخورند و نسخه آن در علاج ربع بلغمی در قول ایلاقی مسطور شد و این معجون دیگر نیز حمای ربع را بعد نضج
سود دهد و نسخه او همان معجون حلتیت نوع دیگر است که در قول مسطور مذکور شد لیکن در ینجا وزن نانخواه و [illegible] هر واحد هشت درم است باقی بدستور
و اینها در هر هفته معجون مذکور دو یا سه بار یا کبیره هر واحد بقدر حاجت و مقدار تحمل طبیعت مریض بدهند تا طبیعت خلط را نضج نماید و باید که ازین معجونات
قبل از نضج ماده مرض حذر نمایند که ازان مضرت بسیار حاصل شود و باید که از اینها حذر کنند اصحاب مزاج حار و در سن شباب و فصل تابستان و اگر
این کسان را ضرورت خوردن آنها داعی گردد اندکی از آنها باحتیاط استعمال کنند و در اکثر امر در مثل این حال اقتصار نمایند بر قرص غافث با سکنجبین
یا گلقند و بر استعمال قی در روز نوبت و بر تناول سکنجبین با سکه دران پودینه نهری و افتیمون جوشانیده باشند و اما هرگاه فصل زمستان و سن
مریض سن شیخوخت و مزاج او بارد رطب بود و خلط ابتدا بنضج کرده باشد پس بدادن این معجونات حاره باکی نیست و نیز مریض از اغذیه بارد یابس
و مولد سودا و غلیظ الجوهر پرهیز نماید و باید که صاحب این تپ را شراب بعد نضج ماده مرض دهند و لیکن شراب کهنه نباشد و نه نو و ممزوج باندک آب باشد
و چون این تپ بمنتهای خود برسد تدبیر غذای صاحب او بتدبیر لطیف کنند مانند تیهو و بچه مرغ و مزورات در وقت منتهی یا بازوی طیور و گردن آنها
و امثال آن تا قوت بمقاومت مرض مشغول گردد و ماده او پاک شود و آرام و سکون و قلت حرکت اختیار نمایند تا طبیعت بمرض مشغول گردد و حرکت
از مقاومت عائق نشود و باید که عنایت بجگر و طحال درین تپ مصروف دارند و عنایت باین هر دو تا ضعیف نشوند و یا سده دران هر دو یا غلظ ماده
نشود باین طور نمایند که صاحب او را قرص زرشک یا قرص غافث با سکنجبین در وسط مرض و آخر او بعد نضج بدهند و اما در ابتدای او سکنجبین [illegible]
که استعمال کنند ابن الیاس گوید که اگر از عفونت سودا باشد هر صبح جلاب از گلقند ده درم و تخم کاسنی سه درم و [illegible] بیخ کاسنی پنج درم بنوشانند
و غذا مزوره بنوماش و نخود و مغز حب قرطم بدهند و هرگاه اثر نضج ظاهر شود اسهال سودا بحبوب مسهل سودا که در ربع بلغمی مذکور شد یا بمطبوخ افتیمون یا بحب
آن نمایند و یا تلیین طبیعت بمعجون نجاح و سنا و تخم شاهتره و بادرنجبویه و گاوزبان کنند و باید که درین تپ اسهال متواتر ننمایند و باید که کسر لرزه
و فراشا درین تپ بدلکه و ادرار و تعریق نمایند و تناول شوربای خروس پیر با نخود و بسفایج چنانچه در باب قولنج گفته شد ایشان را نافع است

و ایضاً تناول تریاق کبیر یا مثرودیطوس در هر ماه یکدو مرتبه سودمند بود و تناول این معجون برای این تپ نفع بلیغ دارد سنبل الطیب وج هر واحد پنج درم
فلفل زنجبیل هر واحد یکدرم حلتیت دو درم نانخواه سلیخه هر واحد چهار درم همه را باریک سائیده بعسل کف گرفته معجون سازند شربتی ازان یک مثقال تا با آب بادیان یا
با آب کرفس و برای حفظ کبد و طحال قرص زرشک کبیر یا صغیر یکمثقال بسکنجبین بزوری یا بماء الاصول بدهند ابن نوح گوید که درین تپ قصد تدبیر آنکس نمایند
که اراده فربه شدن بدن خود نماید و نگاه کنند اگر اعراض او کم نشود و در وقت او تاخیر نگردد باستفراغ قوی تر پردازند و اگر تپ از چهل روز تجاوز کند و مریض فربه
توانا باشد توسع غذا بران نمایند و هر صبح بقدر جوزه فلافلی یا بمقدار کنار دواء الحلتیت و همچنین وقت خواب بدهند و در غیر روز نوبت بحمام عرق آورند و شراب
بنوشند و خاصیت دوای حلتیت ست که آن تسکین برودت تپ و منع لرزه کند و همچنین آب جرجیر افشرده عمل کند اگر بقدر دو یا سه اوقیه ازان بنوشند و کذلک
اگر یکدرم قسط یا عود بلسان یا غاریقون یا بیخ سوسن آسمانجونی هر کدام که باشد بماء العسل قبل از نوبت بخورند و ایضاً مالش بروغن که دران قسط و غاریقون
یا شیح پخته باشند قبل از نوبت تسخین بدن و تسخین لرزه کند و ادرار بول نمایند و بعد انهضام غذا این قرص بخورند بگیرند عصارهٔ غافث سه درم لک ریوند
حب البان هر یک چهار درم بادیان سه درم زعفران دو درم با آب کرفس سرشته اقراص بوزن مثقال سازند و یکی ازان بسکنجبین یا با آب بادیان و کاسنی
و کشوث بخورند و اما ازالهٔ اسباب حمای ربع کسیکه نحیف البدن باشد و بر مزاج او یبوست غالب بود با غذیه و ادویه حار یابس علاج نکنند که این در تپ دق
آنرا می اندازد بلکه معالجه او بمرطبات و مسخنات نمایند مثل استکثار دخول حمام بغیر آنکه دران عرق آید و ریختن آب بسیار بر بدن او و نشستن در ابزن و مالش
بروغن کنجد و خیری و شیر و شراب رقیق مثل او آب ممزوج و اعتماد در اسهال او بماء الجبن با نبات کنند و غذای او خروس پیر مع اسفاناج و نخود باشد
در روز دورهٔ تپ قی بسکنجبین مع گلاب و آب نیمگرم آورند و لزوم این قرص نمایند صفت آن گل سرخ زرشک طباشیر هر یک دو درم تخم کاسنی و کشوث
هر واحد یکدرم ریوند عصارهٔ غافث هر یک نیم درم رب السوس سه درم اقراص بوزن یکدرم سازند و یکی ازان بخورند و بگیرند افتیمون و سائیده در مویز منقی
سرشته هر صبح بخورند و غذا البسر که زیت مع روغن کنجد و شکر طبرزد سازند و هر روز گلقند بخورانند و دست و پا در آب گرم بدارند و اگر مع ذلک در دهن او رطوبت باشد
سکنجبین معمول از تخم کاسنی و بادیان و کرفس بدهند و زردهٔ بیضه و انجیر در عسل تر کرده بخورند و نقل بمغز بادام و پسته و فندق و مغز چلغوزه و شکر و فانید و حبة الخضرا
و کنجد مقشر و مویز طائفی سازند و گرد و پیش او در روز دوره طغارهای پر آب گرم که دران بابونه و شیح و پودینه جوش داده باشند بنهند و پارچها بپوشند تا بخار او
ببدن رسد و روز دیگر هم شود خضر و قرشی میپوشند که اگر در خون کثرت یابند بعد چند روز که نضج حاصل شود فصد کنند پس اگر خون رقیق مائی بر آید فی الفور بند نمایند
و ابتدا باستفراغ خفیف کنند و بعد نضج تام باستیصال سودا پردازند بتدریج و بدفعات و بعد نضج و تنقیه در آخر آن تریاق فاروق و دواء المسک حلو خوردن نیکوست
و ایضاً بعد سه هفته قرص غافث و قرص زرشک ریوندی بدهند و معهذا استعمال ریوند در اوقات متفرقه نمایند و از آب سرد منع کنند مگر در وقت دوره
و روز نوبت ترک غذا نمایند مگر آنکه نوبت در آخر روز آید و گرسنگی اشتداد نماید پس اولی آن باشد که معده را بمثل ماء الشعیر بشکر یا شربت نیلوفر یا مزورهٔ ملوخیه
یا اسفاناخ یا کاسنی یا خرفه مطنجن بروغن بادام مشغول دارند و در روز راحت غذا بمثل بچهٔ مرغ و ماکیان فربه و برهٔ یکساله بطور اسفیدباج پخته یا با ناردانه و مویز و یا
با آب لیمو و شکر سازند و از مسهلات این مطبوخ نیکوست عناب سپستان تمر هندی آلوی بخارا هر یک ده درم سنای مکی بسفایج شکاعی بادآورد تخم ریحان
شاهتره بلیلهٔ سیاه و کابلی گل بنفشه گاوزبان هر یک پنج درم تخم خیار و کاسنی زرشک افتیمون هر یک سه درم جوشانیده صاف نموده پانزده درم مغز
خیارشنبر و یکدرم روغن بادام و پانزده درم گلقند داخل کرده بریوند چینی یکدرم و حجر ارمنی و لاجورد و مقل ازرق و کتیرا و سقمونیا هر یک ربع درم تقویت داده بنوشند
و مطبوخ افتیمون و حب آن هر دو نیکوست و کذا افتیمون بشیر لقاح و ایارج لوغاذیا و محموده و دواء جبیت که اعادهٔ استفراغ مرة بعد اخری نمایند تا بدن پاک گردد
و سفوف مسهل سودا بماء الجبن مشکور ست و کذلک آب شاهتره و شربت شاهترهٔ مرکب تنها و با ریوند فائده دارد و باید که در ابتدای نوبت قی بسکنجبین و [illegible]
واصل السوس آورند و در غیر نوبت قبل از غذا و اگر بعد غذا باشد بهتر است و بعده بهر تقویت معده گلقند و شربت لیمو دهند و اعتنا بادرار ایشان نمایند
و بعض اوقات [illegible] شدت حرارت و عطش بشیرهٔ خیارین و خربزه و کاسنی و روز دوم از نوبت در حمام داخل شوند و در ابزن آب شیرین نشینند و آب

حمام پیشتر از ہوای او استعمال نمایند و وقت ابتدای نوبت دریافت کنند که ابتدای وجع از کدام مکان است پس ہر جا که معلوم شود بدانند که محل ماده و مستودع عفونت
ہمانست و آن موضع را بروغن بابونه و نمک چرب کنند و اطراف بمالند و در ابتدا گرم نہند انطاکی گوید که آنچه از نفس سوداء باشد واجبست که اول این مطبوخ بنوشانند
که آن عجیب النفع کثیر الفائده است من تالیف آن نمودم و بتجربه صحیح یافتم صنعت آن جو مقشر سی و شش درم آلو بخارا ده عدد غافث دوس بسفایج تمر ہندی ہر واحد
پانزده درم افتیمون حاشا اصل السوس عناب تخم کرفس بیخ خطمی تخم شاہتره تخم کاسنی تخم خربزه مغز تخم خیار گاوزبان ہر واحد ہفت درم پوست بیخ کبر گل بنفشه
گل سرخ ہر واحد چہار درم ہمه را کوفته در ده چند آن آب بجوشانند تا چہارم حصه بماند صاف کرده نیم گرم با شکر یا شربت نیلوفر یا شربت بنفشه بنوشند
و تا شش روز تکرار این در ایام راحت کنند اگر قلع آن نکند و تمام نضج ظاہر شود سفوف سوداء بماء الجبن چند روز بدہند و الا شیر شتر با افتیمون دہند تا نضج
تمام گردد پس سفوف مذکور بدہند و اگر زائل نشود ایارج لوغاذیا دہند و دادن تریاق کبیر خطاست بسبب قبض پس از وی حذر کنند و واجب بود حمام
در روز راحت و اندران تکثیر جلوس در آبزن و ترطیب بادہان بارده نمایند و ہر گاه یبوست زیاده شود احتقان بشوربای کله پاچه جایز بود و اکثر آن زائل میشود و نیز
غاریقون یکدرم و حجر ارمنی و مروارید ہر واحد نیم مثقال و این مجربست چند بار روز دوم از نوبت استعمال نمایند و بدل حجر ارمنی لاجورد کنند و اما اغذیه بقول مثل
اسفاناخ و کدو و ماکیان و بره فربه بدہند و ہر گاه نوبت بروز خود استیعاب نماید غذا ندہند و الا جائز است اگر ہضم وسعت کند و از مجربات شش طیهوج اکلا و نیز
است و کذا کرفس و بخور با فستقین و تعلیق یاقوت و خلد و موش و اکل طحال خارپشت و بخور زہره او و در زہت نوشته که شرب افتیمون و بسفایج و لاجورد مخصوص
بربعست و از مجربات مروارید محلول در ترشی ترنج است و بخور تخم او و شرب آب کرفس شکر و در خواص آمده که پارچه زن ذات نفاس قبل غسل او چون بپوشد ربع را
زائل کند و کذا خوردن لحم قنفذ و تعلیق عظم مثقوب بر بازوی خروس و ہدہد مؤلف اقتباس و خلاصة التجارب نوشته اند که چون زمانه این مرض و نوبت آن
دراز است و زمان شاکیش بسیار و اخلاط سوداوی بس عاصی است تدابیر آن برفق باید کرد و در ابتدا اغذای معتاده لطیفه چون بچه مرغ و گوشت بچه بز و خوارز
که دران زردک و یا شلغم و یا چقندر و یا اسفاناخ و یا کشنیز سبز افتاده باشد بروغن گاو پخته با نان تنوری خشکار دہند و استفراغات قوی نباید کرد و محرکات
اخلاط و چیزهای گرمی و خشکی افزا دور باید داشت و در خرابیت طمع بزوال آن نباید کرد خصوصا که اندران بفصل عارض شده باشد و ہمچنین پیشتر از ہفتاد روز
در دفع آن نباید کوشید و اہتمام در نضج ماده درین تپ بیشتر باید کرد و از جہت یبوست و غلظت ماده و در تعدیل مزاج بچیزهای مائل بگرمی و بسیار رطب باید کوشید
و اگر در روز نوبت طاقت ترک غذا نداشته باشد قبل از نوبت شش ہفت ساعت اندکی از غذای سبک معدل سوداء بدہند و مدرات و معرقات و ہر چه رقیق اخلاط
دفع کند ہمه مضر باشد و بدین جہت خربزه نفع نکند با وجود ضدیت طبع آن با سوداء و آنجا که آفتی در سپرز باشد اول بمعالجه آن پردازند که تپ بزوال آن زائل میشود
و اگر بسیار دسترس ماء الجبن نداشته باشد عوض آن آب شاہتره و یا آب گلوی سبز مروق با سکنجبین افتیمونی دہند که ہمان اثر دارد و در ذخیره نوشته است
آنجا که ماده سخت غلیظ باشد ہر بامداد ہفت درم گلقند با ده درم سکنجبین بیاد سرشته بدہند و مویز منقی با مغز پسته و بادام تنقل کنند و ہر گاه غذا خواہند نخود آب
بمرغ فربه جوان و یا زیرباج بکرنج با بقیت اشتہا بکار برند و از فعل متعب دور باشند و گوید که بدین تدبیر بسیار تپہای ربع زائل شده است و قدما در اول این مرض اگر استفراغ
ماده غالب می دیدند نضج حاجت آید حقنه معتدل الین در ہفته یکبار در غیر روز نوبت و شیاف طبیعی از شکر و بنفشه و مغز خیار شنبر و مانند آن بکار بردن
در ہفته یکبار نافع بود و در آغاز انتہا اگر قی کردن لازم گیرد عظیم نافع بود و قدری سکنجبین عنصلی بگلقند آمیخته صباحهای غیر نوبت و یا سکنجبین افتیمونی
با گلقند سرشته ہر گاه طبع از حرارت خالی باشد عظیم مفید آید و نضج و تحلیل سوداء نیکو کند و پنیر تازه بی نمک با عسل خوردن غذای نافع بود و در روز سوم از نوبت
و بعد از تنقیه بمسہلات سوداء تخدیر بحب الشفاء و امثال آن لازم بود تا سود بکند در غیر خاصه تا در رشد و حب الشفاء در این باب اثری عظیم است چنانچه برادر
استادم یکسال این تپ داشت و اطبا از علاج آن عاجز شده بودند ازین دوا در دو نوبت خورد و صحت یافت بگیرند زنجبیل بکجرد ریوند چینی دو جزو تخم
بنج ماثل سه جزو جمله را باریک سائیده باد و برابر آن عسل بسرشته در حرارت غرض تا مادرا رابع پیدا شد و چہار ماه کشید و نوبت آن در آخر روز قرار یافت و غذا
نخود آب بمرغ فربه و نان تنک و پلاو چرب با گوشت بره فربه و شوربای گوشت گوسفند فربه جوان با برنج و امثال اینها و گاہی اندک سرکه کبری کم ترش با طعام و گاہی

گلقند یا سکنجبین عنصلی صبح خوردندی و از سردیها و میوه های سرد و تر و آب سرد و ادویه گرم و خشک حذر کردندی و تنقیه نیز کم فرمودی و چون نوائب ضعیف شد قبل از نوبت بدو ساعت مقدار یا قلا مرکی را با دو دانه فلفل سوده با یک قاشق آب گرم میخوردند جهت منع تعفن خلط و دست و پا و تن را گرم نگاه میداشتند و آنروز طعام و شربت در صباح اندکی میخوردند تا بسیاری خلو معده اخلاط را از وی در حرکت نیارد و قوت بر جای ماند چند نوبت چنین رعایت نمودند صحت یافتند و این دوا در اکثر ربعها خفیف آزموده ایم و نافع آمد بالجمله اگر ربع از سودای طبیعی باشد چیزهای گرم و تر بکار باید داشت و در نضج سودا محض کوشیدن و هیچ سختی نکردن و در جمله اقسام آن برفق مرض کهنه باید ساخت انگاه برفع آن بدستور کوشیدن و آنجا که آفت طحال سبب آن شده باشد اولا علاج سپرز باید کرد و بسیاری را دیدم که علاج سپرز ایشان کردند و ربع ایشان بدان زائل شد و بعضی ترک طبیبان را دیده ایم که محل نبض را بر ساعد بفتیله داغ میکنند و ربع کهنه بدان زائل میشود و در بعضی را اندر خریف در جائیکه دوشاب می پزند نشانیدن دو سه شبانروز و خود را گرم نگاهداشتن در انجا و بوی بخار دوشاب شمیدن و بخار و هوای آنرا دریافتن بسی نافع آید و مجربست با وجودیکه علاج ربع در خریف صعوبتی دارد لیکن آنچه سخت کهنه باشد ممکن العلاج بود اندرین فصل بخلاف آنچه درین فصل افتد و نو باشد و آنجا که دوشاب مویزی پزند و غلبه باشد هوای آن انسب بود و میر عوض مینویسد که استعمال مروارید محلول در اقسام تبهای سوداوی با عرق گاوزبان و امثال آن از مجربات است و این دوا درین باب بغایت مجربست بیارند برگ صبر تر یک قطعه و پوست بالای آن تراشیده مغز او را بر آتش دارند و قدری زرد چوبه و اندکی نمک سیاه بران پاشیده از آتش فرود آورند و در پارچه انداخته بفشارند آبیکه از وی بیرون آید مقدار یک فنجان بنوشند انشاء الله تعالی در سه روز زائل سازد نوع دیگر که در سه روز فائده تمام دهد پوست درونی درخت نیم پنج درم در نیم آثار آب بجوشانند و چون نیم باقی بماند صاف نموده سه چهار قطعه سنگ چقماق بآتش تافته اندران فرو برند چندانکه آب مذکور سه دام بجا ماند سرد کرده بنوشند و من جوانی را دیدم که از مدتی بس دراز باین علت مبتلا بود و هیچ دارو سودمند نیامد آخر برگ کرنجوه با بیست و یک دانه فلفل سیاه با آب ساییده صاف نموده چند روز نوشید صحت کلی یافت و باید دانست که در تبهای نایبه مزمنه که سخت بلرزاند گاهی استعمال ادویه مخدره قبل از نوبت بسبب تخدیر طبیعت را از ورود نوبت آگاه نسازد و چون چند نوبت باین نوع بگذرد بیمار از علت پاک بیرون آید باذن الله تعالی صفت دوائیکه درین کار عجیب الاثر است ورق الخیال پوست خشخاش برابر کوفته بیخته قبل از ورود نوبت بدو ساعت چندانکه بدو انگشت بر آید بخورند لیکن باید که نخست بدن را از اخلاط پاک کرده باشند نوع دیگر افیون یکماشه فلفل سیاه دو ماشه انگشت چوب کیکر شش ماشه هر سه را باهم ساییده بدارند و مقدار یکماشه یا کم و زیاده مریض قبل از ورود نوبت بدو ساعت رو بجانب قبله ایستاده فرو برد و باید که قبل استعمال این دوا بدو پاس غذا میل نموده باشد و الا اغلب اشتیاقی آورد و فائده دوا فوت شود یک خوراک کافیست و الا در سه روز زائل میکند باذن الله تعالی

علاج ربع لازمه

درینجا نیز نخست بنگرند که ماده مرض از کدام خلط حاصل شده پس در غذا و دوا و تنقیه مراعات آن کنند بدستوریکه در اقسام ربع دائره مفصل مسطور شده مع رعایت حرارت و برودت آنچه لائق حال باشد از انجا اخذ نمایند و ایضاً اینجا در هر حال فصد باسلیق و یا صافن واجب بود و ادرار بول نیز بعد از نضج درینجا بسی نافعست بماء الاصول معتدل و سکنجبین و امثال آن هر چه در گرمی و سردی معتدل باشد و اگر حاجت تلیین بود ملین مناسب یا مطبوخ افتیمون دهند و در ابتدا بحقنه ملین بسند کنند و مسهل قوی بعد نضج تام باید داد وقی در روز نوبت بسکنجبین و آب گرم فرمایند و عقب قی بگلقند و شربت سیب و مانند آن تقویت معده نمایند و استحمام بآب شیرین و مالش ملایم نفع دارد شیخ میفرماید که قانون علاج درین قریب قانون ربع دائره است و در اشیا اندک مخالفت دارد از انجمله اینست که میل بسوی اعتدال در مسخنات و بسوی تبرید درین تب اولی بود بسبب لزوم تب پس واجبست که در علاج این مثل سکنجبین و گلقند و سکنجبین بزوری و ماء الاصول معتدل و افشرجات بعسل استعمال کنند و منجمله عطف آن اینست که فصد درین واجب تر بود زیرا که ماده در عروق محصور است خروج او بفصد باشد و از انجمله عطف است که در غذا رخصت لحوم درین مرض کمتر بود بسبب کثرت اشتعال قلب درین و از دیاد تسخین لحم ایلاقی و جرجانی مینویسند که اتفاق ربع دائمه کمتر افتد و اگر باشد سببش آن بود که ماده در دو یا سه عضو باشد و هر یکی بنوبتی دیگر آغاز کند و علاجش همانست که مذکور شد لیکن تدبیر طعام و شراب دارو ها باید که

همه مائل باعتدال باشد مواد تی ترجیح باسکنجبین ساده شکری و گلشکر بود داگر حاجت آید سکنجبین بزوری و گلنگبین ماء الاصول معتدل و آب بادیان تر و آب کرفس
استعمال نمایند و فصد باسلیق اندرین تپ سود دارد و گاه باشد که بقصد صافن حاجت آید **ابن الیاس** گوید که هر ربع سکنجبین ساده یا بزوری معتدل
این نسخه بنوشانند **صفت آن** تخم کاسنی پوست بیخ کاسنی بادیان [illegible] واحد سه درم تخم خربزه تخم خیار تخم بادرنگ [illegible] واحد پنج درم نیم کوفته در دو رطل آب و نیم رطل
سرکه کنند یک شبانه روز خیسانیده بجوشانند تا چهارم از آن فانی گردد از آتش فرود آورده صاف کرده شکر سفید یک رطل داخل کرده بقوام آرند و بگیرند گلقند شکری
ده درم و درین سکنجبین آمیخته بدهند و باقی علاج او مثل علاج ربع دائره است از تنقیه خلط سوداو فصد باسلیق و هفت اندام درین تپ اولی است اگر علامات
خون ظاهر باشد و مریض بحسب سن و قوت و فصل متحمل آن بود **ابو منصور** گوید که معالجه این سکنجبین و گلقند و ماء الاصول بادیان می‌دهند بعد از آن کنند و فصد باسلیق
کنند بعد از آن صافن بکشایند پس از آن شربت بادآورد اول نمایند اگر بلغم الحرارت بود و غذا نخوراند [illegible] **الانطاکی** گوید که علاج تمامی ربع داخله در فسام
مثل ربع دائره است بغیر زیادتی بلکه در دائمه حادث از خون کردان فصد صافن در اواخر علاج کنند و درین انضاج بیشتر وقتی باید کرد تا از آن تحلیل نمایند و ایم از علامات تحلیل آن نسو بد
[illegible] سفید بسبب شدت طبخ آن مواد را و عمل او در رطوبت [illegible] بسیار [illegible] نضج [illegible] سفید گردد [illegible] باشد [illegible]
ازین تپ ملازمت شربت [illegible] مطبوخ [illegible] **صفت افتیمون** [illegible] روز گلقند
سکنجبین یک دو تولہ بلیسانند و بدرقه گلقند چهار تولہ در عرق شاهتره و بادرنجبویه یک هفت تولہ [illegible] صاف نموده بدهند [illegible] شاهتره بادرنجبویه
بسفایج افتیمون گل سرخ هر یک هفت ماشه [illegible] تخم کشوث درلته بسته گاوزبان [illegible] گلقند سه چهار تولہ [illegible] وقت
دو پهر نان با شوربا و پلاو بچه مرغ دهند و تنقیه بمطبوخ افتیمون [illegible] جهت ادرار سکنجبین [illegible] بزوری [illegible] در گلاب [illegible] جهت
تقویت خمیره مروارید و ماء اللحم دهند **صفت خمیره مروارید** [illegible] مشک [illegible]
[illegible] ماشه بسفایج [illegible] تخم بادرنجبویه هر یک هفت ماشه [illegible] عود [illegible] روز خیسانیده [illegible]
[illegible] ورق طلای محلول سه ماشه حل کنند شربتی هفت ماشه [illegible] **صفت ماء اللحم** گوشت [illegible] گوشت بچه مرغ [illegible] گل سرخ
پنج تولہ بسفایج تخم فرنجمشک بادرنجبویه شاهتره گاوزبان [illegible] هر یک سه تولہ گل گاوزبان چهار تولہ برگ گاوزبان هفت تولہ ابریشم مقرض خام
بیست و پنج تولہ صندل سفید سه و نیم تولہ مویز منقی سی تولہ زعفران سه ماشه [illegible] هر یک [illegible] گلاب [illegible] شیشه آب شیرین چهار شیشه
بدستور مقرر بکشند شربتی از نه تولہ تا پانزده تولہ و قرص زرشک کبیر و قرص گل کبیر [illegible] بسیار نافع است و این حب راقم برای ربع دائره و لازمه از مجربات است
در سه چهار دوره بیماری [illegible] تخلف نمیکند ولیکن بعد از تنقیه پوست بیخ [illegible] سه تولہ [illegible] هر یک
کوفته بیخته حبها بقدر نخود سازند شربتی یک حب قبل از نوبت با آب گرم [illegible] ربع لازمه بود [illegible]
ضعف زیاده گردیده بنابر تقویت خمیره و ماء اللحم مسطور و جهت رفع نوبت حب [illegible] دادم در سه چهار نوبت موقوف شد لیکن وقت نوبت تپ [illegible]
[illegible] جهت رفع دوره عوض حب سفوف [illegible] شیر و پوست گلو [illegible] هر واحد یکباشه نبات برابر [illegible] نوبت [illegible] تپ [illegible]
[illegible] علوبخان سه تولہ در عرق شاهتره و گاوزبان هر یک هفت تولہ نوشانیدم و غذا پلاو [illegible] یا نان تنوری [illegible]
در یکماه صحت یافت **ایضاً** نوجوانی بیمار [illegible] یکسال و سه ماه تپ ربع می‌آمد و از [illegible] فائده نشد و رنگ چهره‌اش سیاه شده [illegible]
[illegible] بود و از ضعف طاقت قیام [illegible] حکیم میر ضیاء الدین [illegible]
رازی [illegible] شربت افتیمون [illegible] در عرق شاهتره و عرق ابریشم [illegible] هر یک [illegible] تولہ [illegible] داد
و غذا وقت دو پهر پلاو کبری با چپاتی آرد [illegible] با نان خشکه مقرر نمودند و وقت شام شربت [illegible] آلوبخارا دو تولہ [illegible] شیر [illegible] تخم فرنجمشک
هفت ماشه **صفت** عرق [illegible] بسفایج [illegible] تخم شربتی تخم فرنجمشک گاوزبان هر یک پنج تولہ ابریشم [illegible] گل [illegible] هر یک

هفت توله آب لیمون شربتی آب انار ولایتی هر یکی نیم آثار آب تربوز دو آثار سیب ولایتی نیم آثار کسیرو یک آثار برگ خرفه نیم آثار و سه فلوس نبات یک آثار شیر پنج آثار عرق کشند شربتی از نه توله تا بست توله و قبل از وقت دوره یک گهڑی دوای آبک پخته لیمون که در ذکر ادویه نافع ربع دائره مسطور شد نوشانیدند ازین تدبیر در هفت یا نیم ماه لرزه موقوف گشت لیکن بروز دوره تپ بمعمول خود می آمد برای رفع آن سفوف برگ بادرنجبویه سه ماشه با نبات برابری دادند و هر روز سر بیت کشوث والد علوخیان و شربت افسنتین هر یک دو توله در گلاب و عرق بید مشک هر یک هفت توله می نوشانیدند و بهمین تدبیر در دو ماه صحت کلی یافتند لیکن سیاهی بدن باقی بود جهت رفع سیاهی و ضعف خمیره گاوزبان عنبری با عرق زردک علوخیان دادند در مدت سه چهار ماه سیاهی رفع شد صفت عرق زردک بگیرند زردک از پوست و استخوان پاک کرده پنج آثار گل گاوزبان گل فرنجمشک گل سرخ هر یک نه توله برگ گاوزبان بسفایج درونج عقربی هر یک هفت توله ابریشم خام چهل توله صندل سفید پنج توله اشنه سنبل الطیب هر یک چهار و نیم توله عود خام و عود غرقی هر یک سه و نیم توله زعفران نه ماشه مشک … هر یک سه ماشه شربتی از هفت توله تا پانزده توله با شربت تنبول نواب علوخیان چهار توله و تخم فرنجمشک نه ماشه

علاج ربع معکوس

و این نوعی از ربع است که دوره تپ او بعکس ربع … اسباب و علامات این مانند ربع دائره بود لیکن ربع اسلم است و این ارداء زیرا که مهلک است کذا فی الاقسرائی و علاجش همانست که در ربع دائره مسطور شد ولیکن باید که درینجا در تقویت و تفریح و تسکین بیشتر از اسهال و ادرار کوشند و سفوف بادرنجبویه و یا شاهتره درین باب از مجربات است و همچنین شربت … هر دو با نبات مساوی شربتی سه ماشه و گاهی این نوع در آخر ربع دائره می باشد و در دوره چهارم بهلاکت می انجامد و گاهی از ابتدا شروع می گردد و بدو روز یک … که آن را ربع مغلق گویند و او آنست که دو روز نوبت کند و یکروز راحت دهد و علاجش بتلطیف تدبیر در روز اول کنند تا غذا طبیعت … در روز دوم حمام و راحت نمایند و استعمال آن در روز سوم کنند زیرا که حمام ترقیق اخلاط می نماید … کنند

حمیات دیگر از انواع حمیات سوداوی

که آن خمس سدس سبع و ثمن و تسع است … هر یک بنام عدد و اسامی هر یکی از آنها بحسب دوره او ماخوذ است مثلا اگر سه روز در میان آید خمس گویند زیرا که در روز پنجم آید و همچنین اگر چهار روز در میان آید سدس خوانند و باقی را همچنین قیاس کنند تا عشر که هشت روز در میان آید و زیاده از عشر نیز اتفاق افتد چنانچه قرشی گوید مردی را دیدم که تپ او در هر نوزده روز یکنوبت می آمد و حکیم ارزانی مینویسد عورتی را دیدم که سیزده روز در میان او را تپ می آمد و محشی شرح اسباب نوشته که شخصی را در هر سال دو بار تپ می آمد بالجمله بقول شیخ این حمیات را در یونانی غیماطوس نامند و قومی مثل این حمیات را دواره نامیده اند بسبب طول دوران آنها و الطاکی گفته حمای خامسه و مسمی ترا قیده و مقدر سیار از حمای طبیعی و این مسمی باسم ادوار آنست پس حمای خمس گویند اگر در پنجم روز واقع شود و همچنین بگیر قیاس آن در جمیع خمس احمای است و ما فوق آن را جالینوس منکر است و دیگران اثبات آنها میکنند چنانچه قول قرشی و غیره مذکور شد و سدس سبع و ما فوق آن را نیز ذکر کرده و جالینوس گوید که من در عمر خویش ازین تپها تپ ندیده ام و نه خمس … قوی را دیدم که آن حمی مثل حمی خفی ضعیف است و میگوید بعید نیست که سبب این تپها تدبیر یکه بود یعنی بسببی از اسباب بادیه باشد چون حرکت و ریاضت قوی و دفعتا یا طعام و شراب و دوای ناموافق یا چیزی از اعراض نفسانی چون فرحت و غضب و غم وغیره که احداث اثر کند هر وقت که سببی ازین اسباب تازه شود تپ عارض گردد یعنی سبب ادوار و عودات آنها عودات تدبیر و ادوار آن باشد نه ادوار مواد کیموسی گردد و میگوید که واجب است در امتحان این تپها نهایت کردن یعنی تا غلطی واقع نشود یعنی امتحان نمایند که آیا این حمیات از عودات تدبیر است یا از ادوار انصباب مواد و شیخ الرئیس میفرماید که جالینوس مثل منکر است برای وجود این حمیات یعنی دلیل ندارد زیرا که میگوید ندیده ام و نمیگوید که نمیتواند شد پس باشد منکر شده … که برای امثال این تپها اصل دیگر یعنی سوء تدبیر گفته و چون بلفظ بعید نیست گفته و بالجزم نگفته که سبب این تپها آنست لهذا مانند موجب شد لیکن … تحقیق قول در وجود سبع و تسع نموده و این در ظاهر متعذر و مستحیل نیست تا احتیاج رجوع در آن بسوی تاویلی افتد که حادث شدن آنها از عودات تدبیر است و اقوالی که بقراط در باب این حمیات گفته اینست که سبع طویل المدت است و قتاله نیست و تسع در مدت دراز تر از آنست و مهلک نیست و گفته که خمس اسمی و دیگر

حمیات است زیرا که قبل از سل یا بعد آن افتد و این مبنی بر تجربه او ست و شیخ گوید که ما گمان میکنیم که این قول بقراط را که خمس بدتر از همه سبت وجه اینست که از سل مراد دق باشد و مراد او از این خمس مطلق نیست بلکه مراد او از این آنست که بعضی از صنف خمس از بدترین تبهاست بهر آنکه او قبل از دق و بعد آن بود زیرا که حمیات چون طول کنند و ایذا رسانند در اکثر اعضای رئیسه گرم شوند و بدق اداکنند و ایضا دق چون سبقت کند بعید نیست که در اخلاط اندر آخر دق رمادیت و عفونت عارض شود پس حمای خمس حادث گردد و واجب نیست که انکار از امراضی کرده شود که مشاهده آن در زمانی یا بلدی اتفاق نیفتد و ایضا واجب نبود که گویند حمای خمس را ماده خامس است زیرا که ربع بسبب آنکه ماده آن سوداست دوره بطریق ربع نمیکند بلکه بنا بر آنکه او قلیل و غلیظ ست و بعید نیست که در بعض ابدان سودا غلیظتر و قلیلتر باشد و آنرا عفونت عارض شود و هنگام تحرک او بسوی مستوقد اجتماع او دران بطی تر باشد پس جائز ست که نوبت بطور خمس نماید بغیر لزوم ماده خامس مردی ثقه از من گفته که حمای تسع را مشاهده کرده ام و اما خمس را بتکرار دیده ایم و برای آن مضطر بگفتن این سخن نبوده ایم که در انجا خلطی دیگر بود **الحاصل** این حمیات از قبیل حمای ربع اند زیرا که ماده این تبها از جنس ماده ربع بود لیکن آن ماده غلیظتر و کمتر باشد و لهذا بسرعت تهیج و متوهن نشود و پس زمانه راحت دران طول کنند و اکثر این تبها از سودای بلغمی باشند و بیشتر بعد حمیات دیگر عارض شوند **علاج** معالجه این تبها همچون علاج تب ربع باید کرد لیکن چیزهای بغایت گرم و مسهل قوی نشاید داد مگر بعد از آنکه نضج تمام پدید آید و اگر استفراغ بحسب حال کنند صواب باشد مثلا اگر صاحب تب لاغر خشک مزاج باشد تنقیه بادویه مخرج سودا ای احتراقی نمایند و اگر شحیم بسیار خوار بود بادویه مخرج بلغم و روز نوبت قی بملطفات و مقطعات خلط غلیظ لازم گیرند و مراعات جگر و سپرز و معده مرعی دارند و آنچه در حمای بلغمی ذکر یافته و گلقند و سکنجبین قلیل الحموضت نفع دارد و اشربه و اغذیه بحسب حرارت و برودت مزاج اختیار نمایند بهمچنان که در اقسام ربع مفصل مذکور شد شیخ میفرماید که علاج اصناف این حمیات قریب از علاج ربع بلغمی ست و احتیاج در علاج آنها بزیادتی صوم و تلطیف تدبیر و لیوم انضمام بود تا ماده غلیظ را تحلیل و نضج باید و ایضا احتیاج بتغلیظ تدبیر افتد تا قوت ضعیف نگردد و این هر دو یعنی تلطیف و تغلیظ متضادترین ست و تا وقتیکه این حمیات قوت را ضعیف نکنند خوف نمیکنیم چنانچه بتلطیف تدبیر و استعمال صوم تا مدتی بر مریض حمی نمائیم و تلافی ضرر تلطیف هر وقت که میخواهیم بتغذیه با اغذیه جید الغذا و سریع الهضم و مزید خون متولد از ان و غیر مغلظ ماده و غیر مزید آن میکنیم و از نافعترین معالجات برای این قی کردنست بخربق و تخم ترب و ترب که دران خربق نمالانیده باشند و تخم سرمق و استفراغات بایارجات و بعد از ان استعمال تریاق و مانند آن از معاجین کبار و در هنگام نفع میکند تعریق بادویه در حمام گرم بغیر استعمال آب و ابزن استعمال مرطبات **مجوسی** گوید حمیاتی که در هر پنج یا شش روز نوبت میکنند چون حدوث آنها از خلط سوداوی مفرط الغلظت باشد در علاج آنها احتیاج بتدبیر اصحاب حمای ربع بلغمی افتد از تلطیف خلط و استفراغ آن بادویه مسهل سودا و تلطیف غذا و ترک تخلیط و استعمال قرص غافت و سکنجبین و گلقند احیانا و بصوم در روز نوبت و قی بسکنجبین که دران ترب قطع کرده تر کرده باشند و بآب شبت و نمک هندی و عسل و همه آنچه مانند اینها استعمال کرده میشود در علاج حمای ربع که چون مدت او طول کند **جرجانی** گوید که مرا غلامی بود او را این نوع تبها می آمد و من همچنانکه جالینوس گفته گمان بردم که این غلام هر وقت تخلیطی میکند و بدان سبب هر وقت این تب نمی آید پس گوشتی بر ان داشتم و بر ورق تقویم وقت ابتدای نوبت تب نشان کردم و مدت نوبت آن نگاهداشتم و روزهای راحت که بی تب بود معلوم کردم و ابتدای نوبت دیگر نشان کردم و مدت نوبت آن نگاه داشتم چند نوبت همچنین نگاه داشتم معلوم شد که تب سبعی ست و مزاج او گرم بود و او را دیگر روز بعد روز نوبت صباح سکنجبین بشیره تخم خربزه دادم و بعقب آن بعد چند ساعت کشکاب دادم و بروزهای دیگر با شکر یا سکنجبین ساده دادمی و غذا از زیرباج و شوربا نخود و شبت و گوشت بره یا مرغ و دو روز پیش از روز نوبت نخوداب دادمی یا زیرباج مزوره بمغز بادام و روز نوبت جز سکنجبین چیزی نخورانیدم که با آب آمیخته هیچ ندادمی و این نخوده آنکه تا آب ساده تنها نخورد و قبل از آمدن نوبت آن روز امساک غذا فرمودمی و از اجزای معجون نجاح حبی ساختم و بعد روز نوبت بدو روز مقدار دو درم دادمی و این حب دو بار بیش ندادم بدین طریق علاج تب او زائل شد **ابن الیاس** گوید که علاج او اخراج بلغم غلیظ از بدنست و اینکه هر صبح جلاب از بادیان و اصل السوس خیسانیده کوفته هر واحد یک درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود و مغز حب قرطم و لحوم دراج و تیهو و کبک دهند و تلیین طبیعت بمعجون خیارشنبر یا معجون نجاح کنند و روز نوبت امر بعدم تناول غذا بالکل نمایند و قی بآب طبیخ تخم شبت و تخم خربزه و بیخ آن و تخم ترب و برگ و بیخ آن و نمک و عسل و کنگر زد آورند و باقی تدبیر آن مثل تدبیر حمای ربع ست

ودر معالجه این تپ اسهال ننمایند چه مؤدی بربع بسعت میشود اگر اخلاط بسیار و رطوبت مفرط گردد و اگر رطوبات وافر و اخلاط بسیار نبود بدق انجامد ابن
گوید که علاج حمیاتی که بنوبت خمس و سدس یا فوق آن آید ترک بدپرهیزی و اسهال و قی باشد زیرا که این حمیات حادث میشوند یا بسبب فرط احتراق یا بسبب رداءت
تدبیر و بدین جهت واجبست که در علاج این تپها تمسک نمایند بدانچه در علامت حمای بلغمی و سوداوی مذکور شد اگر بدن نحیف باشد اسهال سودا و تدبیر اصحاب ربع
کنند و اگر فربه باشد تدبیر ارباب تپ نائبه بلغمی نمایند **ابو منصور** گوید تپی را دیدم که هر هفت روز نوبت میکرد و مریض نحیف البدن حار یابس مزاج بود پس
لزوم اسهال بماء الجبن نمودم و در تدبیر غذای او تلطیف کردم و در بیست و هشت روز نوائب او منقلع شد سدیدی و غیره شراح قانون مینویسند که ماده این تپها
لابد شدید الیبوست باشد و الا عفونت را در زمانه بسیار بطی قبول نمیکرد و هرگاه چنین باشد تلطیف در تدبیر غذای آن جائز نبود مگر در روز نوبت فقط و اما در ایام
حال بدن او مثل ابدان صحیح مزاجان میباشد پس واجب آید که غذا در این ایام مثل آن باشد که در حالت صحت بود و مائل تر بترطیب یا اندک لطیف تر باشد زیرا
تغذیه از مرطبات است پس مثل معدل این ماده باشد **انطاکی** گوید که علاج این انواع بتسخین و تلطیف و استعمال ادویه مخرج بلغم و سوداست مع جاری داشتن
بدن در این همه بمجرای صحت با غذیه و مارا در این باب علاجی مجرب نیست زیرا که هیچ از این تپها ندیده ام ولیکن میگویم که چون بسفایج بجوشانند و آب او گرم با ادریا
بنوشند علاج نافع باشد بسبب تحلیل دوای اول سودا را و بسبب ثانی بلغم غلیظ را بنابر تلطیف آن در نزهت گوید که مخصوص بدان افتیمون و بادآورد و کشوث
و سنگ ... شربا و در خواص است که بخور سرگین فیل تپ را ببرد **شریف خان** مینویسند که زنی را تپ بود و معالجه او اطبائی تامل میکردند هرگاه تپ او طول
نمود بسیار او نزد من آورد و چون در حال او غور کردم دانستم که حمای خمس است پس علاج او به تنقیه و تلطیه نمودم زیرا که ماده آن از صفرای محترقه بود بعد از آن بماء الجبن
نوشانیدم و فتی بلغم نمود و بماء الجبن جز ادویه خفیفه مثل قرص امیرباریس و غیره ممکن نبود و حدت ماده و ضعف مریضه از استعمال مفردات الجود و غیر آن از
ادویه قویه مانع بود و سن مریضه قریب شصت سال بود و صورت تپ او این بود که یکروز بشدت می آمد و در روز دوم بشدت کم از آن و در سوم کمتر از شدت
دوم و در چهارم کمتر از شدت سوم و در پنجم اشتداد او مثل شدت روز اول میکرد و بعده در ششم مثل ثانی و در هفتم مثل سوم و در هشتم مثل چهارم و در نهم مثل پنجم شدت میکرد
و بهمین هیئت مدتی بود **مؤلف** گوید که از کلام ابن اشرف الحکما مدرک میگردد که آن حمای خمس لازم بود پس قول بعضی که این حمیات دائره میباشند اکثریه باشد

حمیات مرکبه

بدانکه ترکیب این حمیات ترکیب حقیقی نیست بلکه ترکیب اعتباریست و حمیات مرکبه از امراض مجتمعه است نه از مرکبه زیرا که مرض مرکب آنست که از اجتماع دو
یا زیاده بران مرض وحدانی پیدا گردد و احکام و علامات و علاجات او غیر احکام و علامات و علاجات مفردات او باشد چنانچه شیخ الرئیس مثال او بایلام
و بثور داده زیرا که آن مرکب از سه مرض مفرد یعنی سوء مزاج مادی و تفرق اتصال و مرض ترکیب است و آنرا احکام و علامات غیر آنست که برای مفردات اوست
مثل زیادتی مقدار و تجسم عضو و جمع ریم و انفجار و اما سل مرض مرکب بترکیب حقیقی نیست زیرا که آنرا علامات غیر علامات مفردات او یعنی قرحه ریه و تپ دق
نیست و نه علاجات و احکام غیر آنکه برای مفردات اوست و همچنین تپ مرکب مثل شطر الغب که آنرا علامات غیر علامات مفردات او از غب و بلغمی نیست
و نه علاج غیر از علاجات آنها پس تقسیم حمیات بمفرد و مرکب تجرد اصطلاح است نه از امراض مرکبه از روی ترکیب حقیقی چنانچه آن ... در تعریف مرکب ...
بالجمله حمیات با یکدیگر ترکیب می یابند و اقسام مرکبات او بسیار است و ضبط او ممکن نیست **گاهی** از انواع داخل در دو جنس بعید مرکب میشود مثل
ترکیب تپ دق با حمای عفنی و حمای یوم با حمای غلیانی **و گاهی** از یک نوع داخل در جنس واحد باشند مانند آنکه از دو غب خالصه یا غیر خالصه مرکب گردد
و بر دو دوره نائبه بلغمی هر روز نوبت کند اگر روز راحت غب اول روز نوبت غب ثانی خواهد بود و یا آنکه از دو ربع مرکب شود و دو روز اخذ کنند و یکروز ترک نمایند
و آنرا ربع معکوس گویند چنانچه سابق مذکور شد و یا سه ربع ترکیب یابد و بنوبت بلغمی هر روز آید چون در هر دو روز راحت ربع اول روز نوبت ربع ثانی
و ثالث باشد و یا سه غب مرکب گردد پس اگر بطریق مبادله آید نوبت روز سوم شدید تر باشد بسبب اجتماع اعراض دو دوره زیرا که آن روز منتهای
دور روز اول و ابتدای یوم ثالث بود و همچنین روز پنجم و این ترکیب از سه غب مشابه شطر الغب باشد چنانچه ترکیب از دو غب مشابه نائبه بلغمی میباشد

ویا از دو خمس ترکیب پذیرد و دو روز آید و دو روز نه ویا خمسه مرکب شود و سه روز آید و یکروز نه ویا از دو سدس ترکیب یابد و دو روز نوبت کند و سه روز ترک نماید و مانند آن و گاهی از دو نوع ویا اکثر از آن داخل در جنس واحد مرکب گردد مثل غب با بلغمی چون حمای معروف بشطر الغب و مثل ترکیب حمیات ادوار و مثل غب با محرقه و آنچه ازین بر زده و از ورمیه صفراویه ترکیب یابد و گاهی واقع میشود ترکیب حمیات بوجه دیگر و آن آنست که از دائره یکنوع بالازمه همان نوع مرکب گردد مثل غب دائره بالازمه و مواظبه بالثقه و ربع دائره با دائمه ویا از دائره یکنوع بالازمه نوع دیگر ترکیب یابد چون غب دائره با مطبقه ویا غب بالثقه ویا غب با ربع دائمه ویا مواظبه با مطبقه ویا مواظبه با غب لازمه ویا مواظبه با ربع لازمه ویا ربع دائره با مطبقه ویا ربع دائره با غب لازمه ویا ربع دائره بالثقه دائره یکنوع با دائره نوع دیگر مثل غب دائره با مواظبه و غب دائره با ربع دائره و مواظبه با ربع دائره ویا لازمه یکنوع بالازمه نوع دیگر مرکب شود چون مطبقه با غب لازمه ویا بالثقه ویا با ربع دائمه و غب لازمه بالثقه ویا با ربع دائمه و لثقه با ربع لازمه و سخن گروهی که گفته اند دو تب لازمه مرکب نشود معتبر نیست و گاهی انواع ترکیب واقع میان حمیات بنوع دیگر بود مانند آنکه دو خلط ممتزج باشند یا منفرد و مانند آنکه هر دو متساوی در مقدار باشند یا مختلف و مانند آنکه حمیات متداخله باشند ویا مبادله ویا متشابکه و تفصیل این آنست که صاحب کامل گفته که ترکیب بعضی حمیات با بعض دیگر بر دو وجه بود یکی بر جهت امتزاج پس اگر دو خلط محدث دو تب همه مختلط ممتزج باشند از ان ابتدای نوبت آن هر دو و انقضای آنها در زمان واحد بود و دوم بر جهت مجاورت پس اگر هر دو از دو خلط منفرد باشد در ان هنگام نوبت آن هر دو در دو وقت مختلف بود و همچنین انقضای آن هر دو و هر واحد از اخلاط مرکبه یا متساوی در مقدار باشد ویا بعض آن بیشتر و بعض آن کمتر باشد و ابن هبة الله گوید که ترکیب حمیات بر سه قسم است اول ترکیب [illegible] و این آنگاه باشد که ماده هر دو تب یا خارج عروق بود یا داخل عروق و درین هنگام ابتدای نوائب و انقضای آن هر دو در زمان واحد باشد و ثانی ترکیب [illegible] باشد که هر واحد از دو خلط مفرد بود و یعنی یکی از ان داخل عروق و دیگر خارج عروق باشد الا هر دو تب در یک وقت ابتدا کنند و ثالث ترکیب مقارنه [illegible] باشد که [illegible] از دو تب دوره خود را تمام کند تابع او دیگر مقارن آن گردد و ماده او داخل عروق باشد [illegible] خارج عروق [illegible] مفرد باید [illegible] ترکیب [illegible] گوید [illegible] و آنست که هنوز یک تب در بدن باشد که تب دیگر داخل شود و پس [illegible] ترکیب [illegible] دیگری داخل شود خواه بمجرد مفارقت اولی خواه بعد زمانی پس تب دیگر بدل از اولی باشد در بقای حرارت بعد [illegible] ترکیب [illegible] و آنست که هر دو بیکدفعه در گیرند خواه ترک آن معاً باشد یا نه و مشارکه را مشابکه نیز گویند جهت شدت تداخل [illegible] گوید که گاهی [illegible] مذکور [illegible] مرکب گردد [illegible] چهار نوع یا زیاده بران از اختلاف ترکیب مرکب شوند و شارح اسباب می نویسد که ترکیب حمیات [illegible] ثنائی بود و آن [illegible] قسم است ویا ثلاثی باشد و این یکصد و شصت قسم بود ویا رباعی باشد و آن پانصد و شصت قسم بود پس جمله انواع این [illegible] ترکیب هفتصد و پنجاه و [illegible] شود و گفته که خماسی و مافوق آن را نیز برین قیاس بود و از هزار قسم تجاوز کند و حکیم ارزانی نوشته که ترکیب حمیات گاه بر سبیل انتظام بود اگر از انضمام مرکبات [illegible] آید و گاه بر سبیل اختلاط چنانچه هیچ لازم بود [illegible] یا انتظام و اینچنین تب را مختلطه گویند و حمیات مختلطه چند اند که [illegible] و سمرقندی گوید که از حمیات مرکبه کثیر الوقوع آنست که از ترکیب صفرا و بلغم افتد و لهذا این تب میان سائر مرکبات مخصوص باسم خاص گردیده و آن شطر الغب است و این علیحده مسطور گردد الحاصل در معرفت حمیات مرکبه مهارت تمام در کار است تا در تشخیص نوع آن مغالطه نیفتد لهذا گفته اند که بر نوبتهای حمیات اعتماد کلی نباید کرد بلکه همچنین باید که بدیگر اعراض لازمه مختصه هر واحد استدلال نمایند زیرا که نزد ترکیب در هم اختلاطی افتد و اعتبار نوبت ساقط میگردد چنانچه گاهی تب مرکب دوره شبیه بدوره مفرد یا بدوره مرکب دیگر پیدا میکند مثل آنکه از ترکیب دو غب دائره نوبت تب هر روز می آید و همچنین از ترکیب سه ربع دائره و این نوبت هر روزه دوره تب بلغمی است پس هرگاه معالجه بتدبیر تب بلغمی کنند مریض هلاک گردد و ازینجا معلوم شد که دلالت نوائب بر نوع تب ضعیف است پس در معرفت نوع تب اعتماد بران نکنند بلکه لازم است که فرق نمایند میان انواع حمیات باعراضی که لائق هر واحد از مواد باشند و شیخ و شراح قانون می نویسند که اگر این حمیات از غب خالص مرکب شوند چنان علاج کرده گردد که نوبتهای او بقصر و سرعت کنند تا آنکه اولا ضعف از ان متلاشی گردد و غب ثانی باقی ماند مثلا چون صفرای خالص در دو موضع متعفن شود و در یک موضع صفرا از یک [illegible] دیگر

صفرا بسیار باشد بالضرور نوبت هر واحد از آنها بسوی قصر جلدی خواهد گردید بسبب شدت حرارت و حرکت صفرا و سیاست که نوبت تپی که ماده آن اندک ست خواهد رفت
و گاهی بر ترکیب حمی معاودت قشعریره بعد سکون تپ دلالت کند زیرا که باز آمدن قشعریره دلالت میکند بر اخذ نوبت تپ دیگر که بر تپ اول داخل شده و طبیب عالم بدلائل
هر تپ و اعراض او را عیب نیست که ترکیب تپ را اول روز یا دوم دریافت نکند و این نزدیک طبیب مجرب که معالجه بدقت نظر میکند آسان است اما درین زمانه اگر در
وسط هم دریابند غنیمت ست و شناختن ترکیب حمای دق با تپ عفونت سخت مشکل ست خصوصاً چون مرکب شود تپ دق همراه بلغمی لثقه که ماده آن
بلغم شور باشد زیرا که اطبا درین مرکب فترات و ابتداهای لرزه و قشعریره و معاودات عرق را ملاحظه نمایند اگر اوقات جزئیه برای این حمیات باشد و مفتره بود و الا بر
علامات آنچه لایق بود بر عفونت دلالت کند از تغیر بول و نبض و لزوم تپ و لذع آن نگاه کنند و علامات دق را فراموش نمایند و گمان کنند که درینجا حمیات عفونت
فقط لازمه یا مرکبه از لازمه و دائره و گاهی ترکیب حمیات متعدده متوالی گردد حتی که ظاهر شود تپ واحد متصل متشابه که شبیه بسونوخس باشد در دوام آن و دران هنگام
از رجوع کردن بسوی دلائل چاره نباشد و عمده درین انتفای علامات سونوخس و غلبه نوبت که از نبض و قاروره و احوال مریض معلوم شود و هر گاه نوبتهای حمیات
کوتاه باشد اتصال آن لاحق نشود بلکه فیما بین هر دو تپ فتره ظاهر گردد مثلاً چون تپ مرکب از دو غب خالصه باشد و هر یکی ازین هر دو دور روز گیرد و یکی هفت ساعت
اند پس موقوف گردد و غب دوم از روز دوم هفت ساعت بگیرد البته اتصال نخواهد شد مگر بسبب عظیم از کثرت عدد حمیات خصوص کثرت عدد در حمیاتی که قرات آن
طویل باشند مثال آن چون چهار حمیات قصیره مرکب شوند پس یکی از اول روز تا نیم روز گیرد و دیگری از نیم روز تا مغرب و سومی از مغرب تا نیم شب و چهارمی از نیم شب
تا اول روز بعده نوبت تپی که از اول روز شروع میشد خواهد آمد و باعث تلاحق خواهد شد و هر گاه حمیات مختلفه در حدت و ازمان مثل شطر الغب مرکب شوند و اول اتحاد ترازاآن
منقلع شود بسبب عجب تحلل ماده او که صفرا ست و مزمنه صرف باقی ماند و انقلاع او متعسر گردد خواه هر دو دائره باشند یا لازمه یا دائره و لازمه و گاهی با شطر الغب مرکب شود
غب دیگر یا بلغمی یا سوداوی پس اگر با غب باشد غب قلع گردد بسبب حدت ماده و شطر الغب خالص بماند و اگر با بلغمی یا سوداوی باشد شطر الغب منقلع شود و بلغمی یا
سوداوی خالص باقی ماند زیرا که شطر الغب بنسبت بلغمی و سوداوی الطف ست بسبب بودن صفرا جزوی از ماده آن و هر گاه بینند که حمای مطبقه ست و بادی لرزه
بود و عرق نباشد و یا بینند که گاهی در لرزهای بسیار عرق یکمرتبه کند بر مرکب بودن آن گواهی دهند و همچنین هر گاه در تپ لازمه افراط در سردی دست و پا و تقبض آن
بینند و اما سردی و تقبض اندک گاهی در لازمه میباشد صاحب کامل گوید که آنچه از حمیات مرکبه ترکیب او بر جهت مجاورت باشد معرفت او سهلست از
اوقات نوائب حمیات و مدت زمانه آن پس اگر حمای دائمه با تپ نائبه مرکب گردد استدلال نمایند بر حمای نائبه بالرزه که در وقت نوبت تپ افتد و بر دائمه بدوام آن
و اما آنچه ترکیب او بر جهت ممازجت باشد معرفت او عسر شاق ست بسبب اختلاط علامات بعضی آن بعض دیگر لاسیما اگر اخلاط ممتزجه متساوی باشند که این امر
واصعب بود و اگر یکی از دو خلط در ترکیب آنها غالب تر باشد معرفت او سهلتر بود زیرا که علامات خلط غالب ظاهر تر باشد و سزاوار آنست که درین باب بهت
تمیز و حسن نظر استعمال کنند و در حمیات مرکبه بر نوائب آن در استدلال بران اعتماد ننمایند زیرا که گاهی حمیات غب نوبت در هر روز میکنند و اطبای ناقص مقرر میکنند
که آن حمای مواظبه ست و گاهی حمیات ربع نوبت غب مینمایند پس گمان میکنند که آن حمای غب ست و دران علاج ناموافق استعمال مینمایند و بدان سبب قوت
تپ زیاده میشود و شدت میکند تا آنکه مریض بدان علاج هلاک میگردد بهر آنکه دران ضد محتاج الیه استعمال میکنند و لهذا می باید که استدلال بر تپ از نفس طبیعت او
و از اعراض خاصه بدان نمایند تا دلالت صحیح شود و علاج بموقع خود واقع گردد پس اعتبار نوائب حمیات نباید کرد بعضی گویند که در هر واحد از تراکیب غلطی واقع میشود
لیکن در ترکیب مداخله و مشابکه اکثر غلطی می افتد و طریق تمیز رجوع بسوی اعراض هر واحد ست و واقف نمیشود بر کیفیت حمیات مرکبه مگر کسیکه معرفت حمیات
مفرده را محکم کرده و دران بصر داشته باشد و لهذا نشاید که کسب معرفت نوع تپ از دور آن نمایند زیرا که اتفاق افتد از حمای غب آنچه دور کند در هر روز باشد
و این بقدر آن باشد که دران از صفرا و بلغم مشترک بود و گاهی مریض در یکروز و شب دو یا سه مرتبه تپ کند و آن تپ از جنس واحد بود و گاهی از دو جنس مختلف باشد
و گاهی تپ کند بحمای غب پس حمای ربع یا بلغمی یا دق و گاهی یک تپ لازم بود و دیگر دائر بران و گاهی اوقات و نوائب مقارنت کنند و یا در یک وقت متفق
شوند و گاهی متباعد گردند پس نظام ادوار فاسد شود و این مثل مریضی باشد که او را حمای غب و ربع آید پس یکروز غب نوبت کند و در دیگر ربع بران نوبت سازد

و در روز سوم غب آید و در روز چهارم فتره افتد و در روز پنجم اتفاق نوبت هر دو افتد و در آن امر مشتبه شود و بر اسباب او وقوف دشوار گردد و ایضاً گاهی باشد
مردین اتفاق افتد که روز چهارم او را حمای یومیه آید بعارضی که او را از عوارض آن عارض گردد پس در نظم فساد زیاده شود و قرشی در شرح قانون میفرماید که چون
تب چند روز پی در پی درگیرد بعده یک روز یا چند روز بگذارد ممکن نیست که یک تب باشد زیرا که اگر یک تب بودی یا اقتضای اخذ در هر روز کردی والبته ترک نمودی
و یا مقتضی ترک بودی در روز های بسیار متوالی اخذ نکردی پس لابد از حمیات مرکبه باشد و عدد تب بحسب عدد ایام اخذ بود و ضابطه در معرفت عدد حمیات نزد
ترکیب و معرفت اسم نوع هر یکی آنست که ایام اخذ تب با ایام ترک آن ضم نمایند و یکی و زیاده فزایند و از حاصل آن اسم هر واحد از حمیات مشتق بود و عدد حمیات نسبت
عدد نوبتها باشد مثال این آنست تبیکه چهار روز اخذ کند و سه روز ترک نماید پس این چهار تب باشد و حمای ثمن بود زیرا که ایام اخذ چهار است و ایام ترک باشد سه آنکه
ایام اخذ با ایام راحت هفت است و چون یکی و زیاده کنیم مجموع هشت روز باشد و مشتق از ثمن باشد و همچنین تبی که سه روز اخذ کند و شش روز ترک
نماید این سه تب باشد و تب عشر بود اما سه حمیات بهر آن باشد که در ایام اخذ سه است و ایام ترک تب عشر بهر آن بود که سه با شش نه روز باشد و چون بر نه یکی
افزودیم عشر باشد و مشتق از آن تب عشر باشد [illegible]
مفرده مذکور شد [illegible] فصل و حال مریض و ابتدا و انتها [illegible]
و آنجا که تب از احتراق اخلاط باشد گاه گاه استفراغ فرمایند و بیشتر در تسکین [illegible]
و در جمله تقویت جگر و طحال لازم دانند و همه قوانین که سابق مذکور شده [illegible]
ذکر ادویه مفرده و مرکبه که نافع حمیات مرکبه است [illegible]
چهار یک آن [illegible]
[illegible]
و اگر [illegible]
[illegible]
و شکنجبین [illegible] و در حمیات مرکبه [illegible]
شیره بادام [illegible] جوشانیده صاف نموده سکنجبین داخل کرده بنوشند نهایت مفید است و اگر خواهند دو نیم ماشه تخم کشوث سائیده در سکنجبین آمیخته بلیسند
و بالایش عرق عنب الثعلب هفت توله بنوشند و دیگر که در حمیات مرکبه و بعضی کثیر النفع معمول است بگیرند [illegible] مغز بادام و آنرا [illegible]
در ظرف گلی انداخته آب خالص بران ریزند و زیر آسمان گذارند صبح در صافی انداخته اندکی افشرده آب زلال آنرا [illegible] قرص [illegible]
نیز استعمال کرده میشود و اگر این دوا را سائیده یا خیسانیده یا جوشانیده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بنفشه هر یک پنج ماشه جوشانیده صاف نموده شیره تخم خیارین شش ماشه [illegible] داخل کرده بنوشند ایضاً [illegible]
تخم کاسنی [illegible] هر یک چهار ماشه جوشانیده [illegible] پنج ماشه [illegible] اصل السوس چهار ماشه
آلو بخارا [illegible] دانه تخم کاسنی [illegible] ماشه در آب گرم تر کرده صبح [illegible] داخل کرده [illegible] صاف نموده خاکشی پنج ماشه پاشیده بنوشند ایضاً اگر بعد مسهلات
در جگر حرارت باقی ماند قرص ورد صغیر [illegible] ماشه [illegible] تخم خیارین شش ماشه

نبات یکنیم توله بنوشند **فائده** چون تپ عفنی بعلاج معمولی از ادویه منضج و مسهل زائل نشود توجه بحال احشا باید کرد و از مس کردن شکم اگر درد شود دلالت بر ورم کند
و اگر تپ نباشد بر ریح و اگر از مس کردن خفیف بدون غمز سوء تنفس گردد آفت در عضلات باشد و اگر بغمز کردن سوء تنفس نشود و چون غمز قوی بانگشت
کنند سوء تنفس یا درد پیدا شود باید دانست که آفت در احشا است خواه در جگر باشد خواه در قعر معده و در نفس جگر درد نمیشود بجهت عدم حس الا بواسطهٔ غشای
مجلل آن **ایضاً** اگر بعد مسهلات تپ بدون تشنگی باشد و در شکم صلابت بود گلقند یکتوله سکنجبین ساده یکنیم توله سرشته بخورانند بعد آن کاسنی شاهتره مویز منقی
عرق شاهتره جوشانیده شربت بزوری دو توله خاکشی چار ماشه بنوشانند دوم روز شیرهٔ مغز تخم هندوانه شیرهٔ تخم خربزه هر یک شش ماشه افزایند باز
قرص گل صغیر چهار ماشه سوده یا شیده بدهند بعده اگر اسهال شود طباشیر یک ماشه سوده بشربت انارین سرشته بلیسانند بالائیش شیرهٔ عنب الثعلب شیرهٔ
تخم خرفه هر یک شش ماشه نبات یکتوله بنوشانند و اگر اسهال بدستور باشد بارتنگ چار ماشه دانه هیل سه ماشه سوده بآب پخته شربت انار شیرین دو توله زهر مهره
یک ماشه سوده داخل کرده بدهند بعده شیرهٔ خرفه شیرهٔ مغز تخم هندوانه شربت انار شیرین زهر مهره دهند اگر اسهال موقوف شود و صلابت رحم ظاهر گردد گل خطمی
سه ماشه گل سرخ چار ماشه عنب الثعلب چار ماشه در عرق عنب الثعلب یا در سیر جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده بدهند **ایضاً** برای تپ بعلاقهٔ کبد
گلقند یکتوله در عرق عنب الثعلب توله گلاب دو توله مالیده صاف کرده شربت بنفشه یکتوله خاکشی پنج ماشه داخل کرده بنوشند باز اگر شکایت درد و قراقر شکم باشد
عنب الثعلب گل بنفشه گل سرخ اصل السوس تخم کاسنی شب در آب گرم تر کرده صبح مالیده گلقند داخل کرده صاف نموده شربت بزوری خاکشی اضافه کرده
بنوشند **ایضاً** اگر تپ و سرفه و خلل جگر باشد عنب الثعلب اصل السوس گل گاوزبان در آب جوش داده مالیده صاف کرده شیرهٔ تخم خیارین شربت بنفشه
خاکشی داخل کرده بنوشند باز تخم خطمی و خبازی و گل بنفشه افزایند **ایضاً** اگر بعد مسهلات وقت تپ بدن از اندرون سوزان باشد قرص بنفشه که مذکور
گردد با آب کاسنی مروق بدهند **ایضاً** برای حمای مرکب بعلاقهٔ کبد اول تبریدات داده روز سوم چنانچه معمول است منضج از بنفشه خطمی عنب الثعلب گاوزبان
هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه وغیره جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده بدهند و بعد نضج در مسهل سنای مکی یکتوله گل سرخ شش ماشه در طبیخ و مغز خیار شنبر
پنج توله ترنجبین چهار توله روغن بادام شش ماشه بدستور معمول افزوده بدهند بعد ازان اگر تپ مفارقت نماید و از چهارده روز تجاوز نماید قرص زرشک
خورده بالائیش از کاسنی دو توله چکیده ساخته با شربت بزوری دو توله خاکشی شش ماشه پاشیده تا هفته بدهند **ایضاً** در حمای کهنه بعد تنقیه بجهت تفتیح
سدهٔ کبد و ادرار و دفع بقایای مواد رطوبی و تقویت جگر شیرهٔ خیارین شش ماشه شیرهٔ اصل السوس چار ماشه نبات یکتوله خاکشی چار ماشه دهند باز شربت بنفشه
دو توله در عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب هر یک پنج توله حل کرده خاکشی پاشیده باز شیرهٔ عنب الثعلب شیرهٔ تخم کاسنی هر یک شش ماشه شیرهٔ بادیان چهار ماشه
شیرهٔ خار خسک شش ماشه شربت بزوری معتدل دو توله خاکشی پاشیده باز بجای شربت گلقند دو توله شیرهٔ تخم خربزه شش ماشه افزایند باز آب
کاسنی سبز مروق هفت توله شیرهٔ تخم خرفه شش ماشه لعاب بهدانه سه ماشه شربت بزوری بارد دو توله بدهند باز قرص طباشیر سوده افزایند غذا شله
ایضاً چون بعد تنقیهٔ معمولی تپ باز عود نماید آب کاسنی سبز مروق هفت توله لعاب اسپغول شیرهٔ خیارین هر یک شش ماشه شربت بزوری بارد دو توله
خاکشی پنج ماشه غذا شله باز قرص زرشک صغیر چار ماشه سوده بگلقند سرشته همراه آب کاسنی دوازده توله شیرهٔ بادیان شش ماشه شربت بزوری دو توله
باز شیرهٔ خیارین شش ماشه افزایند **ایضاً** حمای مزمن آب کاسنی سبز مروق چار توله شیرهٔ اصل السوس چهار ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی چهار ماشه
دوم روز گلقند دو توله آب کاسنی ده توله شیرهٔ خیارین شیرهٔ عنب الثعلب هر یک چهار ماشه شربت بزوری معتدل دو توله خاکشی پنج ماشه باز بجای کاسنی
خیارین شیرهٔ مغز تخم هندوانه شش ماشه و بجای عنب الثعلب اصل السوس چار ماشه کنند باز همه شیرجات موقوف نموده آمله مربی یکعدد بورق نقره پیچیده
با شیرهٔ بادیان شیرهٔ خیارین شربت بزوری دهند **ایضاً** برای تپ کهنه و سرفهٔ شدید و قی و صلابت معده شیرهٔ مکوه شیرهٔ اصل السوس شیرهٔ خیارین در
عرق مکوه عرق شاهتره برآورده شربت بزوری خاکشی داخل کرده بنوشانند و مکوه خشک مغز خیار شنبر در آب مکوه سبز حل کرده نیم گرم بر شکم ضماد سازند بعد
ازان عنب الثعلب گل بنفشه گل نیلوفر اصل السوس خطمی خبازی تخم خیارین خیسانیده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بدهند **ایضاً** بعد مسهلات برای تنقیه

تپ وسده گبده رعایت تپ احشائی قرص زرشک صغیر چهار ماشه بسکنجبین ساده یکتوله سرشته باشیره خیارین و شیره کاسنی هریک شش ماشه عرق مکوه عرق
عرق گاوزبان عرق کاسنی هریک چهار توله شربت بزوری دو توله خاکشی شش ماشه صبح و بجهت شام لعاب بهدانه دو ماشه عرقیات شربت بزوری خاکشی
اگر آثار نزله و زکام ظهور نماید دو سه روز بوقوع خفیف نزله بهدانه سه ماشه خطمی شش ماشه اصل السوس گاوزبان هریک چهار ماشه نبات یکتوله دهند اگر زائل نشود
بهر نضج عنب الثعلب تخم کاسنی پرسیاوشان گل بنفشه بیخ کاسنی خطمی هریک شش ماشه گاوزبان اصل السوس هریک چهار ماشه در آب کاسنی نیم آثار شب تر کرده
صبح مالیده صاف نموده شیره خیارین شش ماشه شربت بزوری دو توله خاکشی پنج ماشه داخل کرده سه چهار روز داده روز مسهل سنای مکی یکتوله فلوس خیارشنبر
شش توله گلقند ترنجبین هریک چهار توله روغن بادام شش ماشه افزوده مسهل دهند بعده تعدیل و تقویت نمایند **فائده** در اورام حاره احشا و تپهای مزمن
و مقاسات مرض ترکیبات آب کاسنی از اساتذه ماثورست چنانچه مردم نحیف باحمی و سرفه و مسلولین را بوقت ضرورت ملین در ماء القرع و ماء الشعیر کرده معمول ست
و برای تعدیل بعد تنقیه بکار می برند **ایضاً** برای تپ کهنه و کثرت تشنگی و عقب نوشیدن آب فی الفور بول کردن و سوزش بدن شیره خرفه سیاه و شیره گلو در عرق
شاهتره بر آورده شربت انار داخل کرده اسپغول پاشیده بنوشند و اگر از اسپغول طبیعت بر هم شود عوض آن خاکشی کنند **ایضاً** برای حمای مزمن متوهم بدق و سل
خاکشی چهار ماشه بعرق عنب الثعلب ده توله عرق کیوره دو توله اندکی گرم کرده شیره اصل السوس چهار ماشه شیره تخم کاسنی شش ماشه نبات یکتوله یا شیره خیارین شش ماشه
شربت بزوری دو توله و خاکشی شش ماشه پاشیده دهند **ایضاً** برای حمای مزمن مشتبه بدق و سل گاوزبان اصل السوس پرسیاوشان هریک چهار ماشه شیره
شیره تخم خیارین شش ماشه عرق عنب الثعلب ده توله شربت بزوری شربت دینار هریک یکتوله حل کرده خاکشی چهار ماشه پاشیده بنوشند و بجهت شام دیاقوزا
یکتوله و عرق مکوه هفت توله بعده دو سه روز شیره اصل السوس شیره تخم خطمی هریک چهار ماشه شیره خیارین شش ماشه شیره بادیان چهار ماشه عرق عنب الثعلب یازده توله
شربت بزوری معتدل دو توله خاکشی چهار ماشه پاشیده دهند و بجهت شام سفوف ست گلو دو ماشه طباشیر نیم ماشه مغز کنول گته سه ماشه دانه هیل کلان یک ماشه دار فلفل
سه عدد نبات سوده همراه عرق عنب الثعلب نه توله دهند بعد از آن صبح در سفوف مذکور نانخواه یک سرخ سوده عوض نبات آمیخته همراه شیره اصل السوس شش ماشه
عرق عنب الثعلب هفت توله نبات یکتوله دهند غذا شته بعده عوض اصل السوس شیره بادیان شیره عنب الثعلب هریک چهار ماشه دهند و سنبل الطیب سوده در سفوف
افزایند یا از این نسخه سفوف بادویه مفتحه چار و بار دمع تقویت معده باید داد دار فلفل سه عدد نانخواه دو سرخ مغز کنول گته سه ماشه اصل السوس چهار ماشه
چهار ماشه عنب الثعلب هشت ماشه سوده بقدر مناسب در گلقند یکتوله سرشته تناول نمایند بالائش عرق مکوه عرق بادیان هریک پنج توله بنوشند غذا
ایضاً حمای مزمن مرطوب مزاج شاهتره شش ماشه مویز منقی دو توله دار فلفل چهار دانه بعرق بادیان هفت توله گلاب چهار توله جوشانیده شیره تخم خیارین شش ماشه
شربت نیلوفر دو توله خاکشی چهار ماشه دهند یا ز شیره مغز تخم کدو شش ماشه عوض خیارین کنند یا از شاهتره موقوف نمایند **دوائیکه** در حمای مرکب از بلغم و صفرا
خصوص بعد تنقیه معمول ست سکنجبین گلقند هریک چهار درم بهم آمیخته بخورند عقب آن شیره بادیان شیره تخم کاسنی شیره تخم خیارین هریک سه درم در عرقیات
مناسب کشیده شربت بزوری بارد هفت درم اضافه نموده بنوشند و گاهی خاکشی بقدر سه درم نیز اضافه کرده میشود **ایضاً** که برای تپ مرکب از صفرا و بلغم
مجرب نوشته کاسنی کشنیز خشک هریک یکتوله اجوائن ماشه دار فلفل شش ماشه جمله را سه حصه نمایند و یک حصه در آب پنج توله شب تر کنند و صبح آب صاف آن
بنوشند و چهار توله دیگر آب در آن انداخته بدارند و شام بنوشند و همچنین تا سه روز هر روز دو وقت بعمل آرند **دوائیکه** برای حمای مزمن نافع اصل السوس مقشر شش ماشه
گلوی درخت نیم ماشه الائچی کلان شش عدد بکوفته در آب جوش داده در شبنم نهند صبح صاف نموده نبات دو توله انداخته بنوشند **سفوف هندی**
که در حمیات مرکبه نافع ست ست گلو طباشیر دانه هیل هریک نیم توله نبات سفید یک و نیم توله خوراک از چهار ماشه تا شش ماشه معمول ست **سکنجبین بزوری معتدل**
جهت تپهای مرکب و تفتیح سدد جگر و سپرز نافع و ادرار بول میکند تخم کاسنی بلحیان تخم کرفس هریک سه درم تخم خیارین تخم خربزه هریک پنج درم پوست
بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان هریک هفت درم همه را نیم کوفته بسرکه تند بیست درم و آب سه رطل یک شبانه روز تر نمایند و بجوشانند و صاف کرده با یک من قند سفید
بقوام آرند و بکار برند **شربت کشوث** در تپهای کهنه که قریب بدق باشد همواره مجرب و معمول ست تخم کاسنی بادیان هریک پنج مثقال بیخ کاسنی

اصل السوس تخم کشوث تخم خیار بادرنگ هر یک ده مثقال تخم خیار گل کشوث ریشهٔ کشوث تخم خربزه بیخ بادیان رب السوس هر یک هفت مثقال قند سفید شصت
مثقال شیرخشت سی مثقال بدستور مرتب نمایند ایضاً مسمی بشراب الحیات که بعد از بست روز در جمیع حمیات جهت اصلاح مزاج احشا و دفع و تحلیل بقایای مواد
از سکنجبین بزوری بسیار نافع ست زرشک سی مثقال تخم کشوث پنج مثقال تخم کاسنی چهار مثقال گل کشوث ریشهٔ کشوث هر یک سه مثقال گل سرخ بادیان
کزمازج هر یک دو و نیم مثقال جوشانیده صاف کرده با قند و یا شکر پنجاه درم بقوام آورند و هر روز از پنج مثقال تا هفت مثقال در تپ صفراوی و دموی
با شیرهٔ خیارین و کاسنی و اگر حرارت غالب تر باشد با قرص کافور و در حمای بلغمی و سوداوی و حمیات مرکبه با قرص زرشک صغیر و یا قرص ورد صغیر هر کدام که مناسب
دانند با شیرهٔ تخم کاسنی و با دیان و یا بدون اقراص بنوشند شربت بزوری بهترین نسخه هست و مکرر بعمل آمده برای تپ مرکب و حمیات کهنه و ادرار بول
و حیض و اخراج سنگ گرده و مثانه و دفع یرقان و تفتیح سدد جگر و سپرز نافع ست تخم کاسنی بادیان تخم خربزه تخم خیارین مغز تخم کدو حب قرطم هر یک پنج
مثقال پوست بیخ کاسنی گل غافث تخم خطمی اصل السوس سنبل الطیب بنفشه انیسون گاوزبان هر یک سه مثقال کوفتنی را نیم کوفته جمله را یک شبانه روز در پنج
رطل آب تر نمایند و مویز منقی بست درم آمیخته بجوشانند تا در رطل بماند صاف نموده قند سفید یکمن اضافه کرده بقوام آرند شربت یک اوقیه و اگر غافث
نباشد عوض آن شاهتره یا افسنتین اندازند و هر گاه چهار مثقال ریوند خطائی باریک سوده بعد قوام آمیزند در اخراج سنگ نافع تر گردد شربت برای تپ
مرکب از صفرا و بلغم بیخ بادیان بیخ کاسنی اصل السوس شاهتره مویز منقی هر یک چهار درم تخم خربزه تخم کشوث شکاعی بادآورد گل غافث هر یک سه درم تخم خیارین
تخم معصفر تخم کاسنی بادیان برادهٔ صندل سفید گل سرخ گل نیلوفر هر واحد دو درم قند سفید سه چند ادویه ایضاً برای تپ مرکب که قریب بدق بود
نافع ست تخم کاسنی بادیان بیخ کاسنی تخم خطمی اصل السوس گاوزبان هر یک سه مثقال مویز منقی بست و پنج مثقال سنبل الطیب گل بنفشه بادآورد
شکاعی هر یک دو و نیم مثقال قند سفید نیم سیر ترنجبین پاو سیر بقوام آرند ایضاً که برای تپ با تشنج اطراف مجرب ست بیخ بادیان بیخ کاسنی هر یک چهار درم
مویز منقی دو توله بادیان تخم خیارین تخم خربزه بنفشه شاهتره اصل السوس گل نیلوفر تخم کشوث برادهٔ صندل گل سرخ عنب الثعلب گاوزبان ریوند خطائی الک شنبل
هر یک دو درم قند سفید یکنیم رطل شربت بزوری معتدل برای حمیات مرکبه و امراض جگر معمول تخم کاسنی تخم خیار تخم بادرنگ تخم خربزه هر واحد یک مثقال
و ربع آن بیخ کاسنی دو مثقال و نیم بیخ بادیان یکمثقال و ربع آن قند سفید دوازده مثقال بطریق متعارف تیار سازند طبیخ افسنتین که در تپ مرکب
بکار آید انیسون تخم کرفس افسنتین رومی اسارون بادیان بیخ اذخر هر کدام بقدر حاجت جوشانیده صاف نموده استعمال نمایند عرق نمک معمول اهل فر
برای رفع تپ کهنه و استسقا و یرقان نمک سانبهر بریان نمایند که سرخ شود هموزن آن گل که از ان ظرف میسازند ممزوج کرده باریک سائیده جهالسته در شیشه
گل حکمت کرده انداخته عرق چکانند شربتی دو سرخ تا چهار سرخ قرص زرشک نافع از برای حمیات مرکبه و سدهای جگر و استسقای حار زرشک لک مغسول
دارچینی گل سرخ تخم کاسنی تخم کشوث هر یک دو مثقال ریوند چینی یکمثقال کوفته بیخته اقراص سازند شربتی دو درم با سکنجبین و آب کاسنی و عنب الثعلب مروق
قرص گل که جهت تپهای مرکبه کهنه همواره معمول ست گل سرخ اصل السوس مقشر هر یک چهار درم طباشیر سنبل الطیب افسنتین هر واحد دو درم ترنجبین سه درم بگلاب قرص سازند و پنج ماشه
همراه چکیده کاسنی و شربت بزوری دهند قرص بنفشه که تپ کهنه را بسیار نافع ست بنفشه مغز بادام مغز تخم کدو مغز تخم خیار کتیرا هر یک پنج درم رب السوس گل ارمنی نشاسته
هر یک سه درم مصطگی یکمثقال سنبل الطیب یکدرم کوفته اقراص سازند شربتی یکمثقال مطبوخ که در حمای لعب بکار آید بادیان بادآورد عنب الثعلب گل بنفشه گل سرخ گل نیلوفر تخم کاسنی
تخم کشوث بیخ کاسنی هر یک سه درم آلوی بخارا هفت دانه همه را در نیم آثار آب بپزند هر گاه سوم حصه بماند صاف نموده سکنجبین ساده یا بزوری یا گلقند بقدر هفت درم اضافه نموده
مطبوخ دیگر برای تپ مرکب بعد عبید ست گلوی سبز شاهتره تخم کاسنی هر واحد یکتوله شب در آب کرده صبح جوش داده صاف نموده دو توله شربت بزوری آمیخته نوشانند و اگر
بلغم غالب باشد عوض کاسنی بادیان که دوای هندی نیست داخل کنند و شربت بزوری معتدل آمیخته دهند و اگر سرفه هم باشد اصل السوس مقشر نیم کوفته دو درم افزایند و اگر تپ
... تخم کشوث و گل غافث و افسنتین و شکاعی و بادآورد و بیخ کاسنی تخم خربزه افزایند مطبوخ هندی برای تپهای کهنه و تپ لرزه مغز تخم صندل سرخ کشنیز زنجبیل گلوی سبز
هر یک یکدام کرده سه حصه سازند و یک حصه در هشت سکوره آب بجوشانند هر گاه یک سکوره باقی ماند صاف نموده بخورانند اگر طفل باشد موافق سن او کم کنند والله اعلم بالصواب ...

کاسنی بهتر در حمیات مرکبه که بلغمیت دران زیاده باشد از آب برگ کاسنی نفع بسیار می‌نماید و بارها بتجربه رسیده بگیرند تخم کاسنی چهار توله و نیم کوب کرده شب در آب یا در عرقیات مناسبه
مثل عرق بادیان که بقدر نیم رطل باشد تر نمایند و از دو گهری شب باقی‌مانده در صافی کنند که هر چهار گوشهٔ آن را بچهار چوب بسته باشند داخل نموده بهفت مرتبه مثل رهنی بگذارند
قطره قطره بچکانند بعد ازان آب صاف گرفته با شربت مثل شربت بزوری و یا اقراص مثل قرص گل بکار برند و دادن چهل روز یا بیست روز یا کم و زیاده موقوف
برای طبیب است و از ابتدای شروع تا انتها مقدار تخم کاسنی همین قدر باشد و در امزجهٔ ضعیفه و در صبیان از دو توله شروع نمایند **اقوال حذاق**
صاحب کامل گوید که علاج حمیات مرکبه باید که مرکب از علاج تپ مفرد بود و این چنان باشد که درین تپ نظر کنند و جودت تمیز و حدس و تخمین صناعی استعمال
نمایند و بدان دریافت کنند که آیا حمی مرکب از دو خلط است یا از سه یا بیشتر ازان اگر از دو خلط باشد نظر کنند که آیا آن هر دو با یکدیگر ممتزج است و یا هر واحد
ازان هر دو منفرد در موضع از بدن است پس اگر چنین باشد باز نظر نمایند که آیا دو تپ مرکب متساوی در قوت است و یا یکی ازان قوی‌تر از دیگری و یا شدید تر در خطر پس هرگاه
دو تپ متساوی باشد در علاج آن احتیاج افتد بامتزاج تدبیر از ادویه و اغذیه موافقه هر واحد ازان هر دو با یکدیگر مزج متساوی و اگر یکی ازان هر دو قوی‌تر از دیگر باشد
استعمال تدبیر موافق حمای قوی زائد تر و قوی‌تر باید و موافق حمای ضعیف کمتر و ضعیف‌تر و هرگاه از دو تپ یکی شدید الخطر از دیگر باشد باید که توجه علاج و تدبیر
بسوی تپ شدید الخطر بود تا ازان مریض ایمن گردد و همچنین میباید که در سائر حمیات مرکبه برین قیاس عمل نمایند و از انجا که حمیات مرکبه کثیر العدد و مختلف الترکیب باشد
و نقصان است ممکن نیست که برای هر واحد ازان ترکیب خاص و کلام منفرد وضع نمائیم زیرا که شرح آن طویل گردد لیکن برای متولی علاج این حمیات باید که در علاج
حمیات مفرده مرتاض باشد و صورت هر واحد ازان و علاج آنها بانفراده شناخته باشد زیرا که اگر عارف آن باشد ممکن بود که سائر حمیات را که ازان ترکیب یابد بوجود
قیاس علاج نماید مثلا این حمای شطر الغب است که عنقریب مسطور گردد جرجانی گوید که همچنانکه تپهای مرکب ممتزج بود از حمیات صفراوی و دموی و بلغمی و سوداوی
علاج نیز آمیخته باشد و بر طبیب واجب است که بنگرد تا علامات کدام تپ قوی‌تر است و ترکیب آن از چه ماده است پس تدبیر علاج بحسب آن نماید و در تپهای مرکب
و حمیات خمس و سدس و غیر آن اولی‌تر آن باشد که استفراغ کمتر کنند تا اخلاط کم نشود و حرارت با عضای اصلی متعلق نگردد و بدن را دانند تا قوت بسبب کثرت استفراغ
ضعیف نشود و مقاومت مرض نکند مادام که قوت بر حال خود باشد از طول مرض اندیشه نباید کرد و آنجا که حرارت قوی باشد قرص کافور دادن صواب باشد لیکن
ترکیب قرص از چیزهای بارد رطب باید کرد چون مغز تخم خیار و بادرنگ و تخم خربزهٔ هندی و تخم کدوی شیرین و بهدانه و تخم خشخاش و تخم کاهو و مغز بادام و کتیرا و غذا
باید که میل بسردی و تری داشته باشد و چیزی باید که عفونت کمتر پذیرد چون زیرباج و مصرمیه و مزورهٔ بالک و آدی بخار او در همه ترشیها و کدو و خیار و اسفاناخ
داخل کنند زیرا که کدو و اسفاناخ سرد و تر است و اگر چه نارنگست چون در ترشیها باشد از عفونت دور بود ابن الیاس گوید که اولا دریافت نمایند که آیا امتزاج دو خلط
امتزاج متحد مستحکم است یا غیر متحد غیر مستحکم چنانچه در غب غیر خالص و شطر الغب و باید که نظر کنند و بحدس دریابند که آیا آن هر دو خلط داخل عروق است یا در خارج آن
و بنگرند که آیا یک ماده ازان هر دو شدید تر در حدت و بیشتر خطرناک است چنانچه در حمی معروف بشطر الغب میباشد پس لاجرم گاه باستفراغ کنند و گاهی بتطفیه یا منظور
که هر صبح جلاب از تمر هندی و شکر و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و ماء الشعیر مقشر خشخاش دهند تا اخلاط بسبب عفونت محترق نگردد و از استکمال الاحتراق منع کند و یا
جلاب از سکنجبین ساده ده درم و گلاب و آب کاسنی هر واحد پانزده درم با یک مثقال قرص طباشیر ملین بنوشانند و اگر قوت قوی باشد و مریض لاغر و خشک بدن نبود و
اسهال بطبیعت خفیف مثل این ملین کنند سنای مکی بنفشه هر واحد هفت درم گل سرخ پنج درم تمر هندی دو درم کاسنی سه درم تربد سفید تراشیده یک درم فلوس خیار شنبر نه درم ترنجبین
پانزده درم و لیکن تدبیر این تپها بحسب غلبه یکی از دو خلط در دو تپ باشد پس اگر صفرا غالب بود و تشنگی شدید و کرب و لهیب قوی باشد تطفیهٔ حرارت و استفراغ صفرا نمایند
و اگر بلغم غالب باشد و بادی عطش و لهیب و کرب نباشد تلطیف خلط و استفراغ بلغم نمایند و اگر بیشتر از دو خلط باشد سه بود یا چهار تدبیر بحسب اجتماع غالب و انچه در نکایت
و خطر شدید تر باشد باید کرد و اگر بینند که جمیع اخلاط متعفن و محترق شده‌اند باید که صرف عنایت بتقویت قوت نمایند تا مقاومت وقوع این بلیهٔ کبری و واقعهٔ عظمی نماید
و اگر در آن ذکر حرارت قوی و تشنگی شدید و کرب و لهیب قوی و ذبول تازی بدید بود و نبض دقیق و صلب بود و بدن در خشکی و ذبول شروع کرده باشد سکنجبین ساده با آب کاسنی و قرص کافور
و ماء الشعیر ... دهند و مبالغه در تبرید بدن و ترطیب آن نمایند مجوسی گوید که بحدس صناعی دریابند که تپ مرکب دائمه است یا دائرهٔ خلطیه است یا بقیه

و لازم است که تفتیش اسباب و اعراض نمایند بعده معالجه باهم کنند یا بدانچه زوال تپ دوم بدون زوال اول نشود و محمد زکریا گفته که ممکن نیست تصور حمیات مرکبه بعلاج مخصوص بدان بلکه معالجه بترکیب علاج مفردات آن کنند و بالجمله شربت تمر هندی و سکنجبین ساده بعرق کاسنی و گلاب بدهند و از اقراص نافعه در مثل این حمیات قرص طباشیر یک مثقال با ده درم سکنجبین است و اگر قوت قوی باشد اسهال بحقنه لین نمایند و یا بمسهلات خفیفه مثل سنا و تمر هندی و شیر خشت و ترنجبین و خیارشنبر و گلقند و مانند آن و اگر در نوبه اول شروع کند و یا سرفه باشد قرص کافور بشربت خشخاش بخورانند ابن نوح گوید که طبیب را سزاوار آنست که التفات بنظام ادوار نکند و بران حکم ننماید بلکه بمعاون نظر در اعراض و دلائل آن کند پس از آن معالجه بحسب آن در قوت و ضعف و خلوص و اختلاط او نماید و بر کسیکه هر روز تپ کند اقدام بعلاج تپ بلغمی نکند چون اعراض بدان شهادت ندهند و نه بر کسیکه یک روز در میان او را تپ آید بعلاج حمای غب بلکه حکم باعراض و دلائل او باید کرد و علاج حمیات مرکبه از علاج حمیات مفرده استخراج نمایند و هرگاه مریض را دو یا سه تپ آید و یکی از آن خطرناک باشد علاج تپ خطرناک نمایند و از دیگر خوف نکنند و مثال این آنست که شخصی را تپ ربع باشد پس آنرا از ورم معده یا جگر یا در بعض آلات تنفس او تپ حادث شود درین صورت همگی قصد باین تپ ورمی کنند و ربع و نوبت او را بگذارند و اگر چه قوی باشد و چون ببینید که شخصی را تپ غب می آید و نوبت تپ بچهارده ساعت رسد و جمیع اعراض حمای غب دران معلوم شود لیکن آن سخت قوی نباشد چنانکه در غب خالصه میباشد پس علاجش بعلاج تپ بلغمی بقدر مشاهده قوت اعراض و ضعف آن مرکب باید کرد بهاء الدین گوید که در حمیات مرکبه علاج هر یکی بتدابیر معلومه مفردات آن باید کرد و زیاده اهتمام در مراعات قوت بواسطه بودن مریض هر روز اندر تپ و بعد از نضج و کهنگی مرض چون بدادن محذری رفع نوبت یکی کرده شود بهمان دستور هر روز آن دوا باید داد در رفع نوبت دیگری نمودن اگر چه ممکن بود که برفع یک نوبت رفع جمله شود جهت قادر شدن طبیعت بتحلیل ماده فاسد و اگر ازاله بعضی مشکلتر بود اسهل را رفع باید کرد و نوائب خلط عسیر را گذاشتن تا نضج بیشتر شود و مریض دمی بزند و قوتی یابد تن او باز آید و مزاج علاج را قابلتر شود آنهنگام ازاله آن نیز آسان باشد و اشتباه میان مرکب از غب خالصه و غیر خالصه و شطر الغب عظیم بود لیکن در علاج بیکدیگر قریب باشند و در خمس و سدس و غیره اگر ترکیب واقع شود علامات و معالجات اینها فرق بین بعلامات و معالجات ربع باشد و اما در مرکب از حمای دق و حمای خلطی عفنی علاج آنست که خلط فاضل فاسد را برفق استفراغ کنند بعد نضج تام و بعده قانون علاج دق مرعی دارند و آنجا که دق با حمای سوداوی افتد که از احتراق بلغم افتاده باشد و کهنه بود علاج آن سخت مشکل باشد جهت آنکه با وجود یبس غالب تدبیر هر یکی ضد تدبیر دیگری باید و ایضاً چون با حمای بلغمی بسببی قوی اتفاق افتد و در چنین محلها جز توسل بخواص اشیا چاره نباشد و اما مرکب از غب لازمه و دائره علامات و معالجات این تپ قریب بعلامات و معالجات مفردات آن باشد و چون طبیب را اینجا تحیر بیشتر واقع است تدبیر باحتیاط تر و باهتمام تر باید کرد

شطر الغب

بقول شیخ و شراح قانون این تپی است مرکب از دو تپ که یکی غب و دیگری بلغمی باشد و ماده او مرکب از صفرا و بلغم بود که علیحده علیحده متعفن شوند چه اگر یکجا متعفن شوند غب غیر خالصه حادث شود پس شطر الغب هر روز نوبت کند بنوبت بلغمی و دیگر روز نوبت غب و بلغمی هر دو باشد و این یا بر سبیل مشابکه و توافق بود که هر دو تپ یکبارگی اخذ کنند و یا بر سبیل مبادله و جوار که یکی بعد اقلاع دیگری در گیرد و یا بر سبیل مداخله و طریکه یکی بر دیگری در اثنای آن داخل شود و دشوارترین اقسام در معرفت نوع اولست پس ثانی و در شطر الغب گاهی هر دو تپ لازمه باشند اگر عفونت هر دو خلط داخل رگها باشد و گاهی هر دو دائره باشند که منقلع شوند اگر عفونت هر دو خلط در خارج عروق بود و گاهی صفراوی لازمه باشد اگر عفونت او داخل عروق باشد و بلغمی بخلاف آن بود یعنی مواظبه دائره و گاهی این هر دو بالعکس باشند و اطبا شطر الغب خالص تپ مرکب از غب دائره و بلغمی لازمه را گویند و ماسوای آن هر سه قسم مذکوره را غیر خالص شمارند و این سزاوار فضل اشتغال نیست زیرا که مجرد اصطلاح است و در معالجه بحقیقت نفعی نمی بخشد بالجمله شطر الغب چهار قسم باشد یکی خالص و سه غیر خالص و گاهی درین تپ سابق بسوی عفونت صفراوی بود و گاهی هر دو معاً متوافق باشند و ایضاً گاهی ماده فاعل حمای بلغمی غالب بود و گاهی ماده فاعله حمای صفراوی غالب باشد و هر چونکه باشد ماده بلغمی نوبتهای صفراوی را درازتر گرداند و در بحران بطئ تر سازد و ماده صفراوی نوائب بلغمی را کوتاه کند و گاهی شطر الغب طویل بماند تا نه ماه و ما فوق آن بسبب اختلاف علاج هر دو ماده و تحیر طبیعت و گاهی از شطر الغب مرض حاد پیدا شود و گاهی از قاتلترین حمیات بود زیرا که مؤدی بدق و بامراض مزمنه عسر البرء گردد و بجهت بد تدابیر و گاهی استدلال بر شطر الغب از وجوه مختلفه بود پس گاهی از عادات واقع شود و گاهی از اعراض و وقوع از عادات مثل آنست که انسانی را در بدن او تولد صفرا بسیار گردد

وعفونت زود تر پذیرد و بعده آرام کند و ریاضات معتاد ترک نماید و اغذیه و اصناف تدابیر مولد بلغم استعمال کند و بلغم بسیار شود پس هر دو خلط متعفن شوند مرض او شطر الغب باشد یا انسانی باشد که در بدن او تولد بلغم و عفونت آن بسیار گردد بعد آن ریاضت بسیار نماید و مولدات صفرا از اصناف تدابیر سخنه استعمال کند و صفرا کثرت نماید و هر دو متعفن شوند مرض او نیز شطر الغب باشد و یا سن او تولد صفرا و بلغم واجب کند بنحویکه جوان گردد بعد کودکی و غلبه رطوبت و یا کهل شود بعد جوانی و حدت مزاج پس حال کهولت که آن از سالهای کودکی بسالهای جوانی بر رسد یا همچون شخصی باشد که در بدن او تولد رطوبت بسیار باشد و ریاضت و تدبیرهای گرم کننده استعمال کند و حال حرارت اگر از جوانی بکهولت رسد همچون شخصی باشد که در بدن او صفرا بسیار بود و ریاضت معتاد باشد پس از ریاضت باز ایستد و تدبیر رطوبت افزا استعمال نماید بدین سبب بیشتر حالها امراض سرد و شطر الغب باشد و اما از اعراض مثل نبض اول و بعد چیزی از قی و براز و حال نضج و علامات او و حال تشنگی در قلت و کثرت و حال لمس در اختلاف و حال قشعریره و لرزه در تکرار و احوال اوقات و نوائب در عدم انضباط او و صاحب کامل گوید که از حمیات مرکبه که آنرا اسم خاص ست آن تپ را اسطر لیطاوس نامند و آن شطر الغب ست و او خالص باشد یا غیر خالص چنانچه سابق مذکور شد و گاه این تپ از دو حمای متساوی در قوت مرکب شود و گاهی از دو تپ که یکی قوی تر از دیگر باشد پس بر شطر الغب خالص استدلال نمایند بچهار دلائل یکی آنکه دائمه بود بسبب حمای بلغمی دائمه دوم آنکه آنرا نوبتها در هر روز باشد لیکن نوبت یکروز خفیف سهل و یکروز شدید صعب بود بسبب خفت او حرکت بلغمی دائمه است در یکروز منفرد و بودن لرزه بنا بر بودن ماده او داخل عروق و بسبب صعوبت او در روز دیگر بنا بر بودن روز نوبت غب دائره است و حدوث لرزه شدید که با غب می افتد و با وجود آن حرکت تپ بلغمی که هر روز نوبت میکند سوم آنکه اندران در اوقات نوائب حسب لرزه شدید حادث گردد و گاهی لرزه و قشعریره دران دو سه یا چهار مرتبه در یکروز تکرار نماید چهارم آنکه این تپ متساوی در قوت بود و شدید متساوی شدید و ضعیف متساوی ضعیف باشد و اما اسطر لیطاوس غیر خالص بعضی از ان آنست که مرکب از حمیات متساوی در قوت باشد و بعضی آنکه یک تپ غالب تر در ترکیب آن از دیگر باشد اما آنچه متساوی در ترکیب باشد پس آنچه از ان مرکب از غب دائره و مواظبه باشد دران لرزه هر روز آید لیکن روزی ضعیف با قشعریره و سردی اطراف باشد و روز دیگر با لرزه شدید و در عاده و سوزش و تیزی بود و یکروز اعراض تپ بلغمی [illegible] و روز دوم اعراض بلغمی مع اعراض صفراوی ظهور نماید و آنچه از ان مرکب از غب لازمه و لثقه باشد دران لرزه و قشعریره نبود و آنچه از ان مرکب از غب دائره [illegible] باشد آن تپ بیشتر بود الا آنکه مخالف او باشد دران که لرزه آن شدید نبود زیرا که لرزه درین نوع بسبب تپ بلغمی بود و آن شدید نباشد بلکه [illegible] قشعریره بود [illegible] باشد و هر گاه ترکیب این تپ از حمیات غیر متساوی باشد اعنی [illegible] غیر متساوی بود پس علامات تپ غالب ظاهر تر باشد [illegible] بود سید اسمعیل در ذخیره گفته که گاهی در شطر الغب ماده بلغمی ماده صفراوی را منکسر کند و بدین سبب نوبتهای تپ صفراوی دراز تر گردد و بحرانات دیر تر کند و گاهی ماده صفرا ماده بلغم را لطیف کند و زود تر نضج دهد و بدان سبب نوبتهای تپ بلغمی سبکتر شود و بحران زود تر کند لیکن بهر حال تپهای مرکب عسر تر بود و دیر تر گذرد و با تجاوز از تپ عرق کمتر آید و در شرح اعلائی نوشته که اگر تپ یکروز آید و در دوم روز هیچ اثر آن نباشد غب خالصه بود بشرطیکه خالصه مرکب با خالصه دیگر نباشد و اگر دوم روز تپ نیاید اما اثری ضعیف از ان پیدا شود غب غیر خالصه بود و اگر یکروز تپ بشدت آید و دوم روز نیز آید اما کمتر از ان شطر الغب باشد و گاه باشد که غب خالص مرکب شده و مانند شطر الغب یکروز کم و یکروز زیاده همی آید بسبب آنکه یکروز نوبت یک غب میشود و در روز دوم نوبت دو غب و نزد راقم فرق بینهما از عدم آثار بلغم در غب مرکب و وجود آن در شطر الغب توان کرد مصنف خلاصة التجارب گوید که بسیار باشد که شطر الغب بعد بیست روز علاج پذیرد و مخفی نماند که چون این مرض از دو ماده متخالف فی الافعال واقع میشود طبیعت را در تدبیر آن تحیری عظیم حاصل میگردد و اعظم اصناف شطر الغب آن بود که از هر دو تپ نائبه افتد و فرق آن در نوبتها از هر دو با مهلت باشد و در غیر آن از دو نائبه اشتباه بیشتر واقع شود در احتیاط عظیم در تشخیص آنها واجب بود سمرقندی گفته که این تپ دراز بود و بسیار روزها کشد گاهی تا یکسال امتداد نماید و [illegible] باشد [illegible] را فاسد کند

علاج معالجه آن متوسط در تبرید و تسخین میان حمای صفراوی و بلغمی منفرد نمایند و عمده در علاج آن تنقیه بلغم و صفرا باشد بقی و اسهال و ادرار و تعریق بحسب غلبه خلط بعد ظهور نضج و تعاهد قی روز نوبت نمایند و سکنجبین ساده یا بزوری بنوشند بحسب شدت حرارت و قلت آن و غلبه یکی از هر دو خلط بر دیگر و نگذارند که قرص گل و قرص غافث بخورند بالجمله طریق دوا و غذا درین تپ نیز همانست که در علاج غب غیر خالصه مذکور شد مع مراعات اوقات و حسب غلبه اخلاط و لهذا [illegible] علاج هر دو یکجا نوشته چنانچه در اقوال غب غیر خالصه گذشت و ادویه که در علاج حمیات مرکبه مسطور شد حسب حاجت اینجا استعمال نمایند و قرص غافث مسهل

نشاید مادامیکه نضج ظاهر نشود اما اگر طبع قبض بود ملینات توان داد هرچند نضج ظاهر نشده باشد و دستور العمل بعض اساتذه در علاج شطر الغب اینست که
منضج از بادیان پرسیاوشان مویز منقی بهدانه در یکنیم پاو آب جوشانیده چون نصف بماند شربت گاوزبان آمیخته دهند و با برنجاسف چهار ماشه تخم کاسنی
بنفشه هر یک شش ماشه بادیان چهار ماشه عناب پنج دانه در عرق شاهتره یا عرق عنب الثعلب هفت توله و یا هر دو نیم نیم پاو جوشانیده صاف کرده
شربت رب السوس داخل کرده دهند و اگر سرفه یا نزله و زکام باشد جوشانده نه دهند و بادیان بنفشه عنب الثعلب گل نیلوفر زوفای خشک سه ماشه در نیم آثار
آب بجوشانند هرگاه سوم حصه بماند شربت زوفا دو توله یا شربت خشخاش یک توله یا دیاقوذا داخل کرده دهند و اگر مواد با قراط باشد ادویهٔ منضجه با الآخر
داخل سازند مثل بادیان بیخ بادیان بیخ کاسنی عناب سپستان مویز منقی جوشانیده صاف کرده نبات یا گلقند حل کرده دهند و برای تلیین شکم بعد از گذشتن
چهارده روز هلیلهٔ عربی یکعدد وقت شب نیز جائز است و هرگاه ماده نضج یابد ادویهٔ مسهل مثل خیارشنبر و روغن بادام افزایند و در مطبوخ مذکور گل سرخ سنای مکی
داخل کنند و هلیلهٔ زرد برای اخراج مادهٔ صفرا و هلیلهٔ کابلی برای اخراج مادهٔ بلغم و هلیلهٔ سیاه برای اخراج مادهٔ سودا نیز در مسهل داخل میکنند و اگر عادت قبض باشد
هلیلجات خوب نیست و یا گل خطمی شش ماشه تخم خطمی پنج ماشه یا ریشهٔ خطمی چهار ماشه بنفشه شش ماشه وغیره برای اصلاح هلیلجات داخل کنند
ذکر بعض ادویهٔ نافع تپ و لرزه افیون چهار درم صندل سفید زعفران هر یک دو درم دارچینی یکدرم فلفل سیاه دو نیم درم کوفته بیخته حبها سازند بقدر یک سرخ
و یک حب قبل از یکساعت بدهند و طفل را نیم حب و کمی را دو نیم تا سه سرخ بدهند **حب هندی** که در ازالهٔ تپ لرزهٔ صفراوی و بلغمی مشترک النفع و مجرب است
دار فلفل قسم خرد که آنرا پیپل گویند مغز کرنجوه هر یک سه ماشه زیرهٔ سفید برگ مغیلان هر یک یکنیم ماشه باریک سائیده بآب حبها بقدر نخود سازند
و یک حب صبح و یک وقت ظهر و یکحب وقت شام بدهند همچنان سه روز بکنند **ایضاً** که تپ و لرزهٔ مزمن را مجرب است پراسپ مقدار نخود افیون یک سرخ برگ نیم
دو نیم عدد برگ شفتالو یکنیم عدد جمله را سوده در قند سیاه آمیخته سه حب سازند و سه گهڑی پیش از آمدن تپ یکحب فرو برند چون تپ شروع گردد یکی دیگر
بخورند اغلب که بحب سوم احتیاج نیفتد و اگر مریض قوی باشد از جمله دو حب سازند و افیونی را افیون بیشتر اندازند و نیم برگ نیم و شفتالو باید که در طول
بستانند نه در عرض **قرص غافث** که جهت شطر الغب و تپهای کهنه مجرب است عصارهٔ غافث شش درم طباشیر ده درم سنبل الطیب دو درم گل سرخ
پنج درم بآب اقراص سازند شربتی یکدرم **مطبوخ** بجهت تپهای شطر الغب بهتر مصطکی هر یک نیم درم اصل السوس بیخ بادیان بیخ کرفس هر یک دو درم
شکاعی غافث هر یک سه درم کشنیز خشک گل سرخ هر یک چهار درم ترنجبین بیست درم بسه رطل آب بپزند تا به نیمه آید صاف کنند و هر روز نیم رطل بیاشامند
اقوال الاطبا شیخ میفرماید که در علاج شطر الغب واجب آنست که عنایت شدید باستفراغ ماده بطریق اسهال و قی و ادرار و تعریق بیشتر از لطفیه باشد
و در مسهلات انتظار نضج لازم بود مگر آنکه از جنس ملینات باشد و شکم براند و تشویش بتحریک قوی نیارد مثل آب لبلاب بگلقند اگر بلغم غالب باشد
و مثل ترنجبین شیرخشت و نقوع تمرهندی و شربت بنفشه اگر صفرا غالب بود و مثل مرکبات ازین هر دو اگر هر دو خلط مساوی باشند و بعد ظهور نضج اگر
استفراغ بدوای قوی کنند جائز است و ایضاً واجبست که قی بحسب مادهٔ غالب باشد یا بآب ترب و سکنجبین گرم نزد غلبهٔ بلغم و یا سکنجبین بآب گرم نزد غلبهٔ صفرا
و باید که ادرار بادویهٔ معتدل نماید و اگر در نوشیدن مطبوخات قبل از نضج سرعت کنند خوف سرسام باشد و اما ادویهٔ نافعه در زمانیکه از تزید تا منتهی باشد
برای اصلاح ماده و انضاج آن و تلافی آفات آن از مفردات افسنتین است که رومی و جید باشد و لیکن استعمال او بعد هفتم روز ظهور نضج باید و اگر در استعمال
او جلدی کنند بتحریک خلط نماید و اخراج او نکند و کرب و غم و غثیان پیدا کند پس بر ماده بسبب تلخی خود و خشک کند و بسبب قبض خویش تبلید ماده از تحلیل کا
و جالینوس و عموم اطبای سابق او بسبار الشعیر که در آن اندکی فلفل باشد معالجه می نمودند و بعضی اطبا گفته اند که جالینوس در سهو فرو رفته بنحویکه تعجب از آن لازم می آید
و تامل نکرد که فلفل تپ برافروزد و ماء الشعیر تبلید ماده کند و این معارض خطائی کرده که مختص باین معنی نیست بلکه مختص بقانون مقرره در معاضدت طبیعت است
که چون طبیعت برای مقابله مثل این مواد بهر خیزد با دویهٔ مرکب از مبردات و مسخنات باشد تا طبیعت میان هر دو قوت دوای مرکب تمیز کند پس
قوت مبرده را بسوی تپ و ناحیهٔ قلب برای اطفای حرارت و تبرید قلب مصروف گرداند و مسخنه را بماده برای تحلیل و انضاج آن و کسیکه معالجهٔ شطر الغب

بغیر این کند و طبیعت بر تمیز و تقویت قوی نباشد بهر طور که علاج کنند سود ندهد و این کس که اعتراض کرده میگوید که لازم آن بود که ملطفات بدون تسخین قوی مثل کرفس و شبت استعمال می نمودند الست که ممکن نیست که فلفل بسبب قلت خود بدان گرمی نباشد تا آنکه تسخین او بشکند و تلطیف او از تلطیف کرفس بسیار کم نباشد و ماء الشعیر معاون او گردد در ایصال قوت او و استیصال افراط حرارت او و تر کردن مواد را تا نفوذ قوت او در مواد سهل گردد پس از عجب عجیب آنست که جالینوس را از کسانی شمار کرده که جاهل اند از ینمعنی که فلفل ملهب حمی ست و آنرا سجای شخصی شمرده که ازین غافلست تا آنکه فتوی بخلط فلفل با ماء الشعیر داده و امام رکبات از ادویه که استعمال آنها در وقت میان تزید و انتها واجب بود مثل اقراص افسنتین و اقراص ورد ست **قرص خفیف** جید برای شطر الغب نسخهٔ آن همان قرص گل که در ادویهٔ حمیات مرکبه مسطور شد دیگر برای تپ ملتهب گل سرخ شش درم تخم حماض صمغ عربی هر واحد چهار درم نشاسته سه درم تخم زرشک طباشیر تخم خرفه هر واحد دو درم کثیرا زعفران سنبل الطیب ریوند چینی هر واحد دو دانگ کافور یکدانگ قرص ساز ند **قرص دیگر** جید برای صاحب این تپ وخصوصاً اگر مع ذلک شکایت اسهال و سعال کند سنبل الطیب عود زعفران زرشک یا عصارهٔ او هر واحد سه درم ریوند چهار درم طباشیر گل سرخ باتباع او لک صمغ بریان کهربا هر واحد پنج درم تخم حماض بریان شش درم گل ارمنی هفت درم ازان قرص بسازند **نسخهٔ دیگر** که جید ست گل سرخ شش درم زرشک صمغ تخم حماض هر واحد چهار درم سنبل الطیب غافث طباشیر نشاسته تخم خرفه تخم خیار هر واحد دو درم تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد یکنیم درم رب السوس یکدرم لک ریوند هر واحد نیم درم همه را جمع نموده قرص سازند **حب جید** برای این مرض و جمیع تپهای مزمنه و حمیات موذی احشا وخصوصاً هرگاه ماده بلغمی غالب تر باشد صبر مصطکی هلیلهٔ زرد ریوند خطائی عصارهٔ غافث عصارهٔ افسنتین گل سرخ هر واحد یکجزو زعفران نیم جزو بآب کاسنی حبها سازند شربتی دو درم بسکنجبین **نسخهٔ** جید صالح در قرب نضج و سهل ست صبر مصطکی عصارهٔ غافث عصارهٔ افسنتین گل سرخ هر واحد یکجزو زعفران نیم جزو بآب کاسنی حب ساخته دو درم بسکنجبین بخورند **ابن عباس** گوید که شطر الغب همای صعب بی خطر ست زیراکه بدن صاحب او از تپ خالی نبود بسبب لازم تپ بلغمی بران و تکرار غب در روز نوبت غب صعب باشد و لرزه دران اشتداد نماید و حرارت دران قوی گردد و بول رنگین بود و بدن شکایت قوی بردارد بسبب اجتماع دو تپ بر بدن و بسیار باشد که امر این تپ بدق انجامد بسبب شدت تکلیف او بدن را و افنای او رطوبات آنرا پس در ابتدا باید که صاحب او ماء الشعیر بنوشانند و اید سه ساعت سکنجبین یا جلاب دهند و روز نوبت مزوره معمول از کدو و ماش و قطف و اسفاناخ یکبار زیرباج و یکبار بآب انار غذا سازند و روز خلو نوبت بجوزهٔ مرغ یا تیهو یا طیهوج اسفیدباج یا زیرباج یا مشوی بآب انار و آب غوره و روز نوبت شیرهٔ تخم خرفه بجلاب و آب سرد و مغز تخم خیارین بدهند پس اگر بدن درین تپ قوی باشد و آثار لاغری و خشکی عارض نشده باشد باید که در بعض اوقات اسهال بفلوس خیارشنبر و تمر هندی و اندک ترید نمایند و در بعضی اوقات حقنه لین بعمل آرند ولیکن تدبیر درین تپ بحسب قوت یکی از دو تپ باید کرد پس اگر همای غب قویتر و شدید تر در اذیت باشد قصد تلطیفه حرارت و تنقیهٔ صفرا بیشتر کنند و اگر تپ بلغمی قویتر و شدید تر بود قصد تلطیف خلط و استفراغ بلغم اکثر نمایند و اگر هر دو مساوی در قوت باشند قصد تعدیل علاج و استفراغ هر دو خلط مجموع باید کرد و هرگاه این تپ طول نماید قرص طباشیر ملین بسکنجبین بدهند تا چند روز و اگر حرارت قوی و بول سرخ و در نبض دقت و صلابت و سرعت باشد و بدن را تپ نکایت رساند و در جفاف شروع کند باید که قرص کافور دهند و عقب آن ماء الشعیر نوشانند و تدبیر اصحاب دق بعمل آرند و در تبرید بدن و ترطیب آن بدانچه در علاج همای دق مذکور گردد حتی الامکان حیله سازند **جرجانی** و ایلاقی گویند که طریق صواب در علاج این تپ آنست که تدبیر تلیین طبع وقتی و ادرار بول و تفتیح مسام و تعریق و تنقیهٔ بدن از ماده بچیزهای سهلتر و سبکتر و بدان طریق که آسان تر باشد فزون از تدبیر تسکین حرارت کنند و استفراغ قوی بعد نضج کنند و اگر حاجت تلیین پیش از نضج باشد و مادهٔ صفرا و بلغم هر دو برابر بود فلوس خیارشنبر بآب تمر هندی و قدری ترید جائز ست و اشربه ازان نوع که در غب غیر خالصه مذکور شد و درین باب گلقند و سکنجبین بزوری شکری و سکنجبین سادهٔ عسلی و شربت غورهٔ عسلی و نقوع صبر در آب کاسنی و آب بادیان موافق باشد و ادرار بول بآب نخود و شیرهٔ بزور و در عرق بادیان کشیده باید کرد و غذا هم بران ترتیب باید که در غب غیر خالصه مذکور شد و در روزیکه تپ قویتر باشد مزوره بآب غوره و آب انار ترش و اسفاناخ و مغز بادام و آن روز که تپ آهسته تر باشد دراج و تدرو بریان کرده بآب غوره دهند و در طعام نخود و شبت و صعتر

[illegible]

و آبکامه و اندک بادیان و زیره داخل کنند هر یک بحسب غلبهٔ بلغم و صفرا و تدبیر استفراغ نیز بران ترتیب داد و به از ان نوع باید ساخت و بالجمله در علاج این تب
باب علاج غب غیر خالصه مطالعه باید کرد صفت حب مسهل که بعد از نضج باید داد ایارج فیقرا یکدرم شحم حنظل نیم درم سقمونیا ربع درم یعنی یکنیم دانگ کتیرا دو دانگ
مقل یکدانگ حبها سازند چنانچه رسم است و حبی که در آخر تبهای کهن هر شب دو درم بدهند سوای صبر اجزای همان حب جندیست که در قول شیخ گذشت و نوشته که
در بعضی نسخها عوض هلیلهٔ زرد صبر سقوطری است و اگر عصارهٔ غافث و عصارهٔ افسنتین میسر نشود غافث و افسنتین عوض آن کنند و قرص گل که در آخر تبهای کهنه
سود دارد و شربت آن دو درم بود همان نسخهٔ قرص خفیف است که در قول مذکور مسطور شده و در نسخهٔ قرص گل دیگر نیز همانجا مذکور است شربت نسخهٔ اول دو درم و شربت نسخهٔ
ثانی دو و نیم درم ابن هبة الله سینو سید که انواع این تب سه است یکی آنکه هر دو خلط دران متساوی باشند و علاج او متوسط سازند مثل گلقند و آب گرم و ماء العسل
و شربت سکنجبین و غذا مزوره زیرباج دوم آنکه غالب خلط صفراوی باشد و علامات او از قصر نوبت و لرزه و عرق و قی ظاهر بود و علاج این نوع استعمال سکنجبین و جلاب
در آب نیمگرم است و شرب ماء الشعیر بجلاب و استعمال سکنجبین با آب سرد و بعد از ان و تنقیهٔ بدن مطبوخ و تعدیل مزاج بجلاب و استعمال سکنجبین با آب سرد و شرب آب آلو
و آب تمر هندی بشیرهٔ تخم خرفه و سکنجبین و هرگاه اعراض او خفت یابد غذا مزورات دهند و اگر قوت ضعیف باشد باستعمال شوربای بچه مرغ زیرباج یا با آب انار اجازت
دهند و اگر قوت قوی باشد در اغذیه اسراف نباید کرد تا بدان امتلا نیفزاید سیوم آنکه بلغم غالب باشد و درین لازم است که گلقند بخورانند و بعد آن آبیکه در ان مصطکی
و عود جوشانیده باشند بنوشانند و سکنجبین بزوری استعمال کنند و تنقیهٔ بدن بحب صبر نمایند پس اگر زمانهٔ تب طول کشد قرص غافث بسکنجبین استعمال کنند و غذا مزوره
زیرباج سازند خجندی گوید که هر صبح شربت از سکنجبین ساده و تخم کاسنی و تخم خرفه بنوشانند اگر بادی تشنگی باشد و یا تخم خیارین اگر صفرا غالب بود و با شربت لیمو
سکنجبین بزوری معمول از تخم خیارین و کاسنی و در ابتدا [illegible] بحقنهٔ معتدل بدلی از مسهلات مشروبه و شرب ماء الشعیر است و باید که تدبیر ملطف بگرسنگی بیشتر از
تغذیه باشد و قی بعد غذا نافع است و سکنجبین ساده بگلقند این مرض را نفع کند و غذا ماء الشعیر بنخود و بادیان و بیخ آن و زوفا و سنبل و پودینه و زیره و صعتر داخل کرده یا
شراب مغز بادام یا بجوزهٔ مرغ اگر قوت ضعیف باشد زیرباج و هرگاه آثار نضج ظاهر شود و آن استیلای طبیعت بر قهر مادهٔ مرض است و وقت آن انتها یا انحطاط بود
پس اسهال با افسنتین و گلقند بغدادی مسهل نمایند که آن تقویت معده و تنقیهٔ آن نماید و خلط موجب مرض را اخراج کند و آنچه این مرض را نفع کند نهادن
دست و پا در آب گرم و نهادن آب گرم زیر جامه و بخور از بادیان و بیخ آن زیرا و تا عرق آید و بعد استفراغات و مسهلات پس از روز چهارم دهم قرص افسنتین و غافث
یا قرص گل صغیر بسکنجبین بزوری بخورانند انطاکی گوید که اگر قوت ساقط نبود ترمس و حب [illegible] قی بطبیخ شبت و عسل بکرده و سکنجبین و آب گرم روز دیگر تا آنکه
نقای امعای بدن ظاهر شود بعد از ان ماء العسل با ایارج غاریقون بخورند و شربت اصول یا سکنجبین بزوری روز دیگر و این حب صحیح مجرب درین تب از تراکیب [illegible]
صنعت آن صبر غاریقون هر واحد یکجزو تربد هلیلهٔ زرد هر واحد نیم جزو گل سرخ سقمونیا حلتیت سکبینج هر واحد ربع جزو مصطکی ثمن جزو با آب کرفس حبها
سازند شربتی یکمثقال الشربت اصول مطلقا و بماء العسل و زنانیه و سکنجبین در هر دو دایره و در هفته دو مرتبه بخورند و ظاهر است که اگر آنجا اقلاع باشد دو امداد و
آن واجب بود والا فصد بدان روز خفت کنند و غذا باید که قبل نوبت باشد و اگر قوت ساقط بود در استفراغ بکاهند و در غذا بیفزایند خجندی گوید که برای صاحب
این مرض سزاوار آنست که لازم سکون و راحت نماید تا خلط در موضع خود مستقر باشد تا آنکه نضج یابد زیرا که حرکت و محنت اخلاط را رقیق گردانند و آنرا در عروق
منتشر نماید و با اخلاط نیک ممزوج گردد و آنرا فاسد سازد و مادهٔ تب بیفزاید و از معالجهٔ این تب غفلت نباید کرد که آن مؤدی است و به استسقا میگردد
میر بهاء الدین در خلاصة التجارب نوشته که طریق اصوب در علاج اهتمام تمام است باستفراغ لیکن قبل از نضج تام قی باید فرمود در اوقات لائقه بقی
که از هر خلطی لختی دفع کند و اگر قبل از هر نوبت بقی آن خلط استفراغ کنند نیکو بود و نرم داشتن طبع بحقنه و شیاف معتدل و ملینات خفیف باید تا از هر خلطی لختی
دفع شود اما چنان باید که غلیظ و رقیق هر دو دفع شود و اگر بتسکین حرارت احتیاج بسیار بود و اگر دران باید کوشید بنوعیکه مانع نضج نشود و بعد نضج اسهال صفرا
و بلغم باید کرد و لیکن اگر غلبهٔ بلغم باشد آب لبلاب با شربت ورد و گل نیکو بود و اگر غلبهٔ صفرا باشد سنا و شیر خشت در منضج مناسب بود و اگر هر دو خلط غالب
باشند فلوس خیارشنبر در آب مرو یا مغلی حالخوج و اندک ترنجبین مناسب بود و شربتها و غذاها که در مطلق غب غیر خالصه مذکور شد اینجا موافق باشد لیکن

در نوبت صفرا شربت و غذای صفرا شکن باید داد و در نوبت بلغم مقطع و منضج بلغم بکار باید داشت و ادرار و تعریق بعد از نضج تام و بعد از استفراغ بمسهلی نیکو عظیم
نافع آید و بدستورهای سابق مرعی باید داشت و جالینوس قبل از نوبت بلغمی بچند ساعت کشکاب باندکی فلفل سائیده فرموده است و نافع یافته و من جوانی را که در فصل
خریف در ربع شطر الغب داشت از نائبتین و اعراض بلغمی بیشتر رنجه میداشت بعد بیست و پنج روز که نوائب آن ظاهر و مقرر شده بود در صباح نوبت بلغمی به سه ساعت
پیشتر از نوبت شربت کشکاب جو با نیم مثقال فلفل سائیده دادم و دیگر هیچ ندادم و آن نوبت بخیر گذشت و بهمین صحت یافت و آنجا که مرکب از غیر نائبتین باشد چون
طبع را مهلت آسایش نیست علاج باحتیاط بسیار باید کرد و در استفراغات برفق تمام مرعی داشتن و هر خلط که غالب باشد طریق تنقیح و تدبیر رفع آن بیشتر کردن و اگر
مساوی باشند حد وسط نگاه داشتن عنایت برعایت قوت هر چه تمامتر باید نمود و قرص گل کافوری اندر آخر این تپ از لازمترین نافع آید و مخدرات وقتیکه تپ
لازم باشد نباید داد مگر وقتی که نیک کهنه شده باشد آنگاه حافظ الصحت و امثال آن نافع آید مصنف اقتباس مینویسد که بسا باشد که این تپ تا یک سال
بکشد پس باید که از معالجه بر طبع ملال نیارند و علاج تخفیف از غب غیر خالصه نمایند و لیکن درینجا بر تقدیر در نضج و تفتیح مسام و تعریق بیشتر از غب غیر خالص
کوشند با دخال حمام معتدل و بخور و هرگاه این تپ کهنه گردد و مریض را سخت بلرزاند پس استفراغ با دویه قویه نمایند اگر بتمامه صحت کلی حاصل گشت فبها
و الا باز منضجات حاره استعمال نمایند تا ماده پخته قرار نوبت گیرد پس آنرا بمخدرات مانند حب الشفا و حافظ الصحت و قنب و غیره گذرانند و ملا خداداد کهنگی تپ جهت
دادن منضجات بعد از تنقیه برای آنست که چون ماده این تپ مختلط است و در اول غلبه بود و نوبتهای او غیر منضبط هرگاه در اول قرص منضجات حاره و دیگر مسهلها
داده شود صفرا بیشتر بحرکت آورد و ماده را گرم تر سازد و فساد آن با خلاط داخل عروق سرایت کند و تپ لازم پیدا شود و لیکن چون تپ کهنه شد و ماده سرد گشت
و تخفیف یافت و طبیعت با آن خوگر شد پس آن هنگام منضجات دگر میسازد و دی تحلیل آن کند و مجال آن فسادات نماند و ملا خداداد قرار گرفتن نوائب برای استعمال
مخدرات بهر آنست که چون محل حرکت و قبول تعفن خلط مقرر شد مخدرات در قرب آن محل طبع را مشغول میسازند از انتشای فضل مقرر و اخلاط و بخارات را در وقت آن
تسکین میکند چنانکه آن وقت بگذرد و حرارت غریزی اخلاط مجتمعه را تحلیل کند و نگذارد که تعفن پذیرد و هرگاه آن وقت مقرر بر گذشت بر حسب اقتضای طبع مرضی توقف
در آن کیفیات و حالات پدید می آید تا بار دیگر محل نوبت میرسد انتشای آن ضرورت میکند و چون محل نوبت مقرر نیست هرگاه که کیفیت مخدر بر طرف شده ماده بحرکت آمد
و فعل خود تمام میکند بر حسب مقتضای طبع مرضی و تاخیر استعمال مخدرات از تنقیه بجهت آنست که چون خلط بسیار در غلبه باشد تخدیر و تسکین آن مشکل بود و ممکن است
که از مخدرات غلظ یابد و بیفسرد و فسادات دیگر سخت تر از آن بظهور آیند که علاج آن مشکل گردد و در عشرهٔ کاملهٔ نواب حلوی خان مرقوم است کسی را که تنقیه کرده شده
و تپ کهنه شده باشد و تحلیل خفت یافته حاجت به تنقیه دیگر نباشد و بی تکلف مخدرات بکار برند و دستور استعمال مخدرات آنست که قبل از نوبت بچهار ساعت دهند
مقدار یکه دانند که آن مقدار بیمار را البته می گیرد پس ببینند که اگر مزاج مریض ضعیف است آنرا با شربت مقوی که غذائیت محض در آن نباشد دهند مانند شربت سیب با عرق گاؤ
و بیدمشک و مانند آن و اگر بزیادتی چیزی بنضج و تحلیل و تعدیل محتاج بود در سکنجبینات منضج حل کرده یا در شربت عسل یا در عسل تنها یا در عسل زنجبیل مربی یا در شربت دینار
دهند و اگر مریض بمخدری معتاد بوده باشد و بجهت مرض ترک آن کرده از آن اعتقاد او مقداری دهند که تخدیر کند اگر تخدیر آن بمضرتی نداشته باشد هیچ افیون که تخدیر آن بهتر بود
و الا حب الشفا و امثال آن تخدیر اولی باشد و آنجا که مریض را در مدت گرفتن مخدرات امساک غذا مضر بود پس باید که قبل از آن غذای مناسب مزاج اندکی خورانند آنگاه
مخدرات بعمل آرند چنانچه اگر نوبت بعد ظهر آید باید که صباح غذا دهند خصوصاً که بیمار نازک مزاج باشد و آنجا که باوجود تخدیر سرما و لرزه و حرارتی پدید آید در اثنای آن حذر
واجبست از مسکنات سرما و لرزه و حرارت چیزی بکار داشتن و در اثنای راحت تدارک یبس و حرارت با دویه مقوی اعضای رئیسه که معتدل باشد باید کرد مانند شربت به
و انارین و سیب و گاؤزبان در عرق گاؤزبان و بیدمشک و گلاب و امثال اینها و در روز نوبت قبل از تخدیر و بعد از آن تا انقضای نوبت دست و پا و پشت مریض را گرم
داشتن و آسایش جستن و تا ممکن بود از آب سرد و دیگر ترشیها و سردیها و ترشیها اجتناب ورزند تا سه چهار نوبت بدستور مخدر بکار برند و هرگاه نوبتی بدین تدابیر بگذرد
پس باید که تا سه روز دیگر نوبت را بهمین دستور گذارند آنگاه چون صحت مزاج قرار یابد بتدریج از پرهیز بیرون آیند و اگر مخدر بکار نبرند و با شربه و اغذیه علاج کنند آنجا طبع را
بلعبها و صنائع و غناهای مرغوبه مشغول دارند تا تفریح از و حاصل گردد **فائده** بدانند که بیماریهای مهلکه که درین تپ در ماه هفتم و هشتم و یا کم و بیش پدید آیند اینست

بیان وقت مخدرات و دستور استعمال آن

صلابت جگر و طحال و اختلاج معده و دل و جگر و غشی متواتر و تهیج رو و دست و پا و سدهٔ ماساریقا و اسهال کبدی اما در صلابت جگر و طحال این دوا دهند قرص کبیر
سه ماشه در سکنجبین بزوری دو توله بلیسانند و افسنتین اسارون انیسون هریک سه ماشه تخم پنجنکشت بیخ کبر بیخ کرفس ریوند خطائی فقاح اذخر هریک پنج ماشه برگ
شاهتره پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی عنب الثعلب هریک هفت ماشه جوش کرده گلقند سه توله سکنجبین عنصلی یکنیم توله داخل کرده بنوشند و انجیر خام صحرائی
چهل عدد برگ کبر گز دو توله در آب شور بیز بلکه خوب جهر اشود مالیده صاف نموده مقل اشق هریک چهار ماشه سهاگه کندبک هریک سه نیم ماشه برگ سداب اشنه گزمازج هریک یکنیم مثقال
گل گز برگ سرو هریک سه ماشه سرکه دو نیم توله آمیخته موضع صلابت را اول بروغن گل چرب نموده ضماد سازند و غذا شوربای بچهٔ مرغ با نان روده دهند و بجای آب بر
عرق مکوه و کز اکتفا کنند و اما در اختلاج معده آب دریای شیرین هفت آثار آهن تاب کنند و همچنین بنقره و طلا و نیم آثار ازان گرفته مصطگی چهار ماشه برگ تنبول بریخته سه عدد
الایچی کلان چهار عدد و بادیان خطائی سنبل الطیب بجوشانند که بنیمه آید صاف نموده نبات سه توله داخل کرده بنوشانند و غذا شوربای سنگخواره با نان تنک دهند و جای اختلاج را
بپارچهٔ درشت مالیده روغن جوز بمالند و اما در اختلاج دل خمیرهٔ گاوزبان عنبری نه ماشه با عرق عنبر هفت توله بدهند و یا نوشدارو لولوی علونیجان با عرق گاوزبان
عنبری دهند و اما در اختلاج جگر جواهر مهره یکماشه در جوارش آمله نه ماشه ورق طلا یکعدد شربت یاقوت علونیجان دو توله آمیخته با عرق سیب مرکب معصوم علیخانی نه توله
و عرق ابریشم ساده و تخم فرنجمشک نه ماشه بدهند و غذا پلاو و قلیهٔ زردک و شلغم بخورانند و دوائیکه هر سه اقسام اختلاج را نافعست لاجورد مغسول مصطگی پوست
بیخ کبر هر واحد یکماشه سوده در دواء المسک معتدل نه ماشه ورق طلا یکعدد آمیخته بلیسانند بعده شربت یاقوت سه توله در عرق عنبر پنج توله عرق زرشک هفت توله
تخم شربتی هفت ماشه بنوشند و هرگاه قسمی از اقسام اختلاج زیاده گشته احداث غشی نماید پس این لخلخه و ضماد بکار برند که فی الفور بهوش می آید صفت لخلخه گلاب و سرکهٔ
مقطر هریک یکتوله شونیز و سنبل الطیب و عود خام هریک سه ماشه عطر عنبر و مجموعه هریک سه ماشه مرتب ساخته پیش بینی دارند صفت ضماد دال بنوبانش مقشر
بشیز پر سوده سه توله عود خام سه ماشه روغن گل سه توله سفیدی بیضهٔ مرغ دو عدد گلاب سه ماشه و بعد بهوش آمدن این دوا دهند عرق کیوڑه و عنبر و گاوزبان
عنبری هریک پنج توله تخم فرنجمشک هفت ماشه و اما در غشی متواتر بدستوری علاج کنند که در غشی مطلق نوشته شد و اما در تهیج رو و اطراف ضماد از انیسون
و برگ عنب الثعلب نمایند و اما در سدهٔ ماساریقا و اسهال کبدی علاج بهمچی نمایند که در مقام آنها مذکور شد حکایت نواب نظام علیخان را شطر الغب
لاحق شده و از قدیم مراقبت در مزاج میداشتند در مدت یکنیم ماه صحت یافتند لیکن بعد پانزده روز باز عارض شد چنانچه وقت خواب اندکی حرارت با لرز خفیف
سه چهار بار می آمد و تپ تا چاشتگاه می ماند و هفت ماه بران منقضی شد و سقوط اشتها و لاغری بدن و اختلاج قلب و ضعف بدرجهٔ غایت شده بود و اطبا تپ دق
قرار داده مبردات شدیده مثل قرص کافور و ماء القرع هر دو وقت میدادند و آنکه تهیج رو و اطراف هم ظاهر شده بود چون رجوع علاج بمن فرمودند از فصد باسلیق دست
راست خون بوزن دوازده توله گرفتم و این دوا دادم شربت یاقوت نواب علونیجان و شربت کشوث و الداوشان هریک دو توله در عرق کیوڑه و عرق عنبر و ماء اللحم ساده
هریک سه توله حل کرده تخم فرنجمشک چهار ماشه پاشیده و غذا طنجن با بالائی جغرات گاهی و شراب که وقت شام معمول قدیم بود از وزن معمولی چهارم حصه بعرق کیوڑه
دو حصه ممزوج کرده دادم و عوض غذا دو عدد کباب شامی و یکتوله کشمش دادم اختلاج بمجرد اخراج خون چهارم حصه مانده بود و وقت شب دورهٔ تپ هم بقدر نیمه آمده
صبح قرص زرشک کبیر سه ماشه در دواء الکرکم سه خیر چهار ماشه شربت بزوری با اصول علونیجان یکتوله ورق طلا یکعدد آمیخته لیسانیدم و بالای آن عرق کاسنی
بوزن سه توله شیرهٔ انیسون سه ماشه شربت کشوث و الد علونیجان دو توله نوشانیدم و گفتم که اکثر اوقات دانهٔ انار شیرین ولایتی که چهارم حصهٔ آن دانهٔ هیل باشد
تنقل فرمایند و غذا بدستور و وقت شام جواهر مهره بعد دوار خطائی اطفار الطیب هریک یکماشه در شربت یاقوت و کشوث هریک یکتوله ورق طلا یکعدد آمیخته
شربت سیب ولایتی دو توله تخم شربتی چهار ماشه و هر روز مروق گلو یکتوله و انیسون یکماشه اضافه نمودم تا ده روز هر دو وقت دوا و غذا بدستور دادم از روز
یازدهم مروق وغیره بدستور یکه شروع کردم کاستن آغاز نهادم روز بیستم اختلاج و تهیج و لرزه همه موقوف شد لیکن تپ خفیف معمول می آمد بر روز بیست و یکم بتبدیل غذا
کرده پلاو مرغ حق گو و شوربای مرغ سلیمانی و نان خشکار دادم و بعد یکماه دوا نوشدارو لولوی جواهر دار هفت ماشه ورق طلا یکعدد و عرق عنبر هفت توله
ماء اللحم ساده سه توله مقرر داشتم و تنقل دانهٔ انار بدستور بود و بهمین تدبیر در مدت یکنیم ماه صحت کلی یافتند الحمد لله الصمد ازین حالت شطر الغب عارض نشد

وتا مدت هفت ماه کشید و سختی جگر هم میداشت و در شروع ماه هشتم اسهال کبدی پدید آمد و بعد سه چهار روز وضع حمل شد و وقت نیم روز ناگاه اختلاج قلب
پیدا شده و وقت ظهر دوره آمده بیهوش گشت من لخلخه و ضماد یکه سابق نوشته شد بعمل آوردم بعد یکپاس بهوش آمد پس این دوا دادم جواهر مهره لاجورد مغسول هر یک
یکنیم ماشه در شربت سیب و کشوث هر یک یکتوله سرشته همراه شیرهٔ انیسون پنج ماشه و زرشک و رشتهٔ اسنجبار هر یک چهار ماشه و بادیان هفت ماشه لعاب گاوزبان
پنج ماشه شربت حب الآس و خشخاش هر یک یکنیم توله اکاکیا مغسول دو ماشه تودری سه ماشه تخم فرنجمشک چهار ماشه بخورند و جهت دفع دوره این بخور دادم برگ نی
سبز نیم آثار بادیان نیم پاو سنبل الطیب اشنه هر یک چهار و نیم فلوس در سبوچه آب بجوشانند و وقت آمدن لرزه در سه عدد طشت گلی آب انداخته گرداگرد دستهٔ همه
تن را بحمائی پوشیده تبخیر کنند و چون عرق آید از مینه کهنه آنرا پاک سازند و چون آب بسردی گراید سه عدد خشت در آتش سرخ کرده در طشتها اندازند تا باز آب گرم
شود و عرق بسیار آید و همچنین دو سه مرتبه خشتها اندازند بهمین تدبیر و مدت بیست روز صحت یافت **سمرقندی** گوید که آنچه تجربه کرده‌ایم و این تپ را قلع کند
و نکس نشود و اگر صفرا در آن غالب بود آنست که تخم کاسنی نیمکوفته گل نیلوفر اصل السوس مقشر نیمکوفته هر یک سه درم آلوی بخارا ده دانه در یک رطل آب شب تر کنند
و صبح بجوشانند تا نیم گردد و بعد سه باره صاف کرده ده درم شکر سرخ و ترنجبین آمیخته باز صاف نموده نیمگرم بنوشند و هرگاه نضج ظاهر شود حل طبیعت بقرص بنفشه و مسهل
نمایند و نسخهٔ آن در علاج غب غیر خالصه در قول ابن الیاس مذکور شد صبح آنرا با آب گرم بخورند و عقب او مطبوخ مناسب بنوشند و بهتر درین تپ ترک غذا روز نوبت
تمام و اگر متحمل فاقه نباشد ماء الشعیر با نخود پخته با اندک شکر سفید بدهند و بر ادویهٔ ملطفه بسیار جسارت ننمایند تا بسرسام و غیره نینجامد سیما اگر بادی غب مداخل یا ضعف دماغ
باشد و در علاج او تساهل نکنند زیرا که در اکثر مؤدی باستسقا و غیره از امراض سددیه میگردد و باید که روز نوبت صفراوی تبرید و روز بلغمی تلطیف نمایند و اگر صفراوی
قوی باشد تبرید و اسهال بمخرجات صفرا و اگر بلغمی قوی بود اسهال بمخرجات بلغم و تلطیف اکثر کنند

حمیات مختلطه

بدانکه حمای مختلطه که آنرا مختلفه نیز گویند تپی باشد که آنرا دوری و نوبتی معین محفوظ نباشد چنانچه تپی لازم باشد بعد از آن بغب منتقل شود و یا تپی چند روز بطریق
لزوم یا غیر آن آید پس برود و باز مرتبه دوم آید و تقدم کند یا تاخر نماید و علی هذا القیاس علامات این تپها نیز مختلط میباشد و سببش یا ورم بعضی اعضا باشد و علامتش
وجود ورم است و یا سوء تدبیر مریض در ماکل و مشرب و غیره آن پس سبب ادوار و عودات آن عودات تدبیر ردی و ادوار آن باشد نه ادوار مواد که عفونت پذیرد و وجود
آن بعلامتش و وجود تدبیر ردیست و یا احتراق اخلاط و گردیدن آنها بسوی تب در اعضای متعدده و علامتش عدم سببی از اسباب مذکوره است و این نوع منتقل هم
گردد و یا استحالهٔ ماده بجنس دیگر بدون احتراق چنانچه اکثر تپهای بلغمی بصفراوی منتقل میشود نزد استعمال کثرت تسخین و بعکس آن نزد افراط تبرید و یا اختلاف مواد در کثرت
و قلت و غلظت و رقت چنانچه اگر مواد کم شود غلیظ دیر او بیفزاید و نوبت او از ربع بخمس یا بسدس و غیر آنها منتقل گردد و یا ضعف مریض زیرا که قوای او هرگاه ضعیف شد
بر سرعت تحلیل ماده قوی نگردد پس نوبت طول کشد و فترت کوتاه شود و بسا باشد که تپ نایبه دائمه گردد بسبب عدم تحلل مادهٔ منصبه نوبت اولی و انصباب مادهٔ موجبه
نوبت ثانی بالای او و دیگر اسباب اختلاف ادوار و طول و قصر نوائب که در ابتدای بحث حمیات خلطیه در قول ابن عباس و بوعلی و غیره مفصل مسطور شد **علاج**
در دوری علاج ورم کنند و در سوء تدبیری اصلاح تدبیر و در احتراقی گاه استفراغ و گاهی تلطیف نمایند تا استکمال احتراق باز ماند و استفراغ بسبب شدت رمادیت و تحلیلاتی تپ
متعسر نگردد و این تبرید برای تلطیف درین تپ نافع نوشته اند لعاب بهدانه سه ماشه لعاب اسپغول پنج ماشه شیرهٔ تخم خرفه و خیارین هر یک نه ماشه شربت نیلوفر دو توله
خاکسی چهار ماشه و گاهی بجای خرفه و خیارین شیرهٔ تخم کاسنی پنج ماشه و گاهی عوض خرفه شربت بنفشه و گاهی شیرهٔ مغز تخم کدو و کاسنی و عرقیات بارده و سکنجبین بزوری
عوض خرفه و شربت نیلوفر و خاکسی داخل کرده میشود و بالجمله طریق علاج این همانست که در حمیات مرکبه مسطور شد مع رعایت خلط غالب و گویند که درینجا در نضج
و تقویت اعضای رئیسه بیشتر کوشند و در اسهال و ادرار کمتر توجه نمایند و ابو منصور گوید که اگر تپی محافظت هیچ دور نکند با وجود آن در عضوی از اعضا دردی و ورم
محسوس نباشد باید دانست که ارادهٔ انتقال بربع میکند و الا از ورم خالی نبود پس در صورت اول لزوم استفراغ صفرا و بلغم هر گاهی و تلطیف گاهی بکار برند
تا احتراق را تمام نکند و در صورت دوم بعلاج تپ مشغول نشوند و تمامی توجه بر علاج ورم آن عضو مصروف داشته بنوعیکه در باب آن مذکور است بعمل آورند

حمیات ورمیه

تبهائیکه تابع اورام بود بحسب حدوث ورم در ظاهر یا باطن ورم بر دو قسم است **اول** آنکه بر تبع اورام ظاهر بدن پدید آید و این نخست از جنس حمیات یوم باشد زیرا که غیر از آن
متولد از وجع درین اورام منسوب بقلب متادی شود و سبب تب گردد بدون عفونت مادهٔ آنها و اسباب این اورام در اکثر اسباب بادیه باشند چون زخم و سقطه و ضربه و گاهی
این حمی یوم مستحیل بجنس دیگر حمیات شود و سبب آن صعوبت ورم و کثرت و بدی آن ماده باشد و سبب کثرت ماده امتلا بود که از اسباب سابقه حاصل شده باشد چنانچه
شیخ میفرماید که هرگاه عفونت اورام ظاهر بسبب عظم ورم یا قرب او از قلب متادی بسوی قلب گردد تب از جنس حمای یوم یعنی عفنی شود و اکثر امثال این حمیات عفنی
از اسباب سابقهٔ بدنیه و امتلاآت باشد و گاهی از قروح بود که بسوی آنها مواد خبیثه متوجه شود و در لحوم رخوه محتبس گردد و عفونت آن بسوی قلب متادی شود و ابن ربح
گوید که اگر تب از ورم حادث از سقطه یا ضربه باشد آن از جنس حمای یوم بود و دران خطر بسیار نیست و اگر ورم ابتدا از غیر سقطه و ضربه باشد خطر او بحسب شرف عضو بود
بالجمله علامت این تب آنست که بعد ظهور ورم در اعضای ظاهر چون بن ران و بغل و پس گوش تب عارض گردد و علاج این قسم در علاج حمای یوم ورمی بتفصیل مذکور شد

دوم آنکه بر تبع اورام باطن افتد و این تبها عفنی باشند و سختی و آسانی این تب بحسب دوری و نزدیکی عضو متورم از دل باشد و نوبتهای تب بحسب ماده بود و بسبب
قلت و کثرت و رقت و غلظت آن و تبهای تابع اورام باطنی بحسب کثرت اورام آن بسیار است و بعض اورام باطن را نامهای خاص است همچنین حمیات آنرا اسمای
مخصوصه است مثل قرانیطس که در یونانی اسم ورم حار حجاب دماغ یا نفس دماغ است و تابع او تب بود که آنرا حمای قرانیطسیه گویند و مثل سرسام که در فارسی اسم ورم راس است
و تابع او تب باشد که آنرا حمای سرسامیه نامند و مثل خناق که نام ورم نواحی حلق و حنجره است و تابع او تب بحسب مادهٔ او بود و آنرا حمای خناقیه نامند و مثل برسام
که اسم ورم غشای صدر و اضلاع و عضلات باشد و تابع او تب با سرفه و ضیق النفس باشد که آنرا حمای برسامیه گویند و مثل شوصه که نام ورم غشا است و تابع او
تب باشد که آنرا حمای شوصیه نامند و مثل ذات الریه که اسم ورم حار ریه است و تابع او تب و سرخی چهره و تواتر نفس و سرفهٔ دائم بود و آنرا حمای ریئیه گویند و امثال
اینها و اما اورامیکه آنرا و حمیات آنرا اسم مخصوص نیست مثل ورم جگر است و تابع او تب گرم با تشنگی و تنگی نفس و سقوط شهوت طعام و دردی و ثقلت در جانب راست
زیر پهلو و قبض شکم بود و مثل ورم معده است و تابع او تب و سقوط قوت و شهوت و درد و التهاب فم معده باشد و مثل ورم طحال است و تابع او تب گرم باشد و سرخی
و درد میان هر دو کتف و مثل ورم طحال و تابع او تب سوداوی بود و مثل ورم امعا و تابع او تب بحسب مادهٔ ورم و درد پشت و قبض طبع باشد و مثل ورم گرده است
و تابع او تب با درد کمرگاه بود و مثل ورم مثانه و تابع او تب گرم و اختلاط عقل و عسر بول باشد و مثل ورم رحم و تابع او تب همچون تب ورم مثانه بود و بدانکه
بمثل این اورام انگاه تب پیدا شود که مادهٔ آن حار بنفسه باشد مثل خون و صفرا یا مرکب ازین هر دو یا حار بعفونت باشد مثل بلغم عفن و از اورام بارده حدوث تب ممکن نیست مگر
باین وجه و گاهی حمیات اورام قوی بود و گاهی آهسته و گاهی از جنس غب و گاهی از جنس ربع و گاهی از جنس مواظبه و گاهی با وی قشعریره و لرزه باشد شیخ میفرماید
که بدترین حمیات حادث از اورام باطن آنست که از ورم قسم حمره در بعض احشا باشد پس درد و تشنگی و التهاب اشتداد نماید و بران دلائل مخالطت صفرا بسیار
با خون دلالت کند مانند سرعت نبض و تواتر او و ناریت بول و زردی رنگ و غیر آن و آن اورام باطنی مثل ورم دماغ و غیر آنست
که سابق مسطور شد و گاهی مختلف میشود حمیات آنها در شدت و ضعف بحسب قرب از قلب و بعد ازان و ایضاً آنچه
ازان در اعضای لحمیه باشد تب او شدیدتر باشد و آنچه در غشائیه و مانند آن بود تب او ضعیف‌تر باشد و آنچه در جوار شرایین بود تب او شدیدتر باشد و آنچه در
جوار اورده تنها باشد تب او ضعیف‌تر بود و این حمیات از ادوار خفیفه خالی نبود و اگرچه لازم باشد بحسب مواد منصب بسوی اورام آن با دوار بحسب تحلل آن و بحسب
حرکت آن و بحسب جذب حرارت و الم در انجا لیس برای هر خلط دور لائق او باشد و بدانکه بسیار باشد که ورم در ذات الجنب و مانند آن زائل شود و تب باقی ماند
و این دلالت کند برانکه نقای تام ماده واقع نشده و این حمیات چون طول کنند بدق مودی گردند خصوصاً هرگاه اورام در جگر باشد و اما اورام صلبه چون مستحکم
شوند مهلت دق ندهند چه اگر خفیف باشند بلا انتقال بمرضی دیگر زائل شوند و اگر قوی باشند در اکثر بلا امهال هلاک کنند و علامات و اعراض با حمیات ورمی
باطنی متفرع یافته میشود یکی علامات و اعراضی که دلالت بر عضو علیل کنند مثل نبض منشاری و وجع ناخس بر ورم نواحی صدر و همچنین سرفهٔ خشک او و گاه سرفه

ثانیاً و مانند آن از اعراض فرات الجنب دال بر ورم نواحی سینه و مثل تشنج که اکثر همراه اورام حار در اعضای عصبیه باشد دوم علامات و اعراضیکه دلالت بر جنس ماده کنند مثل دلالت اشتداد تپ بنوبت غب بر آنکه مرض صفراویست و مثل حرارت ملایم و حالتی شبیه ببهجت و سرور بر آنکه ماده دمویست و مثل سفیدی رنگ بدن و موضع محاذی ورم بر آنکه بلغمی ست سوم علامات و اعراضیکه بر حال مریض دلالت کنند و آن احوالیست که بسلامت مریض بشارت دهند مثل نرمی ورم و سکون تپ و اعراض و ظهور ریم بسیار در قاروره و احوالیکه بهلاکت مریض منذر باشد مثل عود تپ بعد سکون آن و ظهور تقیح و ثقل و حرقت در موضع دیگر یا صفائی قاروره و خلو آن از ریم و گاهی مختلف میباشند اورام باطنی در ایجاب حمی و قوت آن و دوام آن و فترهٔ آن بحسب عظم ورم فی نفسه و عظم عروق آن و بحسب اعضای آن زیراکه از اعضای باطن بعضی آنست که قریب از قلب باشند مثل فم معده و حجاب و یا شدید المشارکت بقلب باشند مثل کبد و ریه پس در هر دو صورت تپ قوی دائمه لازم باشد و بعضی آنست که بعید از قلب قلیل المشارکت بدان باشند مثل گرده پس آن بسبب اورام خود حمیات قویه و لازمه واجب نمیکنند بلکه اکثر آن مفتره باشند و از جنس حمیات مختلطه و حمیات غب و ربع و خمس و سدس و غیره و بادی لرزه و قشعریره باشد و امر آن مشکل گردد که آیا این حمیات اورام است یا حمیات مذکوره و ثقل در موضع گرده و ناحیهٔ کمرگاه و درد و اختصاص حرارت بعضو زیاده از حرارت معتاد بر آن دلالت کند و چون ریم در عضوی مجتمع گردد و آن قریب از عضو رئیس باشد یا قوی المشارکت با وی و یا شدید الحس بود و آن عضو عصبی باشد پس با وجود اشتداد حمیات تابع اورام آنرا اتفاق عظیم و تشنج عارض شود و گاهی تابع آن اعراض غریبه دیگر باشد مثل ورم رحم که همراه آن با تپ صداع و درد گردن و حرارت بود و اگر حرارت درین اورام مشتعل گردد بسیار شدید الحدت نباشد چنانکه در محرقه مگر آنکه امر عظیم باشد مثل آنکه مادهٔ ورم بسیار خبیث الجوهر حار بود و سبب عدم شدت حدت درینجا آنست که عفونت در اورام غیر ناشی و غیر منتشر که بسوی خارج بدن باشد بلکه مختص بعضو واحد بود علاج بدانکه علاج این حمیات بعلاج حمیات حاده کنند از تسکین و تبرید و تنقیه بعد از علاج اورام از ردع و تحلیل و انضاج و تفجیر و تنقیه و التحام زیراکه اصل درین تنها علاج ورم است مع مراعات علاج تپ از تبرید و ترطیب و این حمیات در علاج خود مخالف علاج حمیات ساذجه حاده یعنی خالی از ورم اند باین نوع که درین حمیات بنوشیدن آب سرد و بدخول حمام رخصت نیست و اگر ورم صفراوی باشد نهادن پارچه مبلول باشیای بارده مبرد بالفعل از خارج بر ورم مثل آب کاهو و حی العالم و خرفه و کشنیز با ندک آرد جو سفید مدام بر برف سرد کرده و تبدیل آن جائز بود و گاهی زیت انفاق و روغن گل برای ارخا مع القبض بدان ممزوج کرده میشود و اگر کاهو و غسول سرد خورند بدان انتفاع یابند بالجمله احتیاج به بیان علاج مستقل برای این تنها هیچ نیست بهر آنکه عرض ورم است پس باید که بعلاج ورم هر عضوی که بجای خویش مسطور شده متوجه شوند که بزوال آن ورم تپ خود زائل گردد و در اورام باطنی حاره فصد در ابتدا ضرورست و بعضی ادویه مجرب اساتذه نافع تپ اورام احشا در علاج حمیات مرکبه ضبط یافته از انجا ملاحظه فرمایند

حمیات وبائے

بدانکه وبا تعفن و فساد است که در هوا عارض شود و از کیفیت اصلی متغیر گردد و هرگاه هوای ملکی متعفن شود و از راه دهان و بینی و مسام و شرایین بدل رسد روح آنرا فاسد گرداند و رطوباتیکه اندر دل است جملهٔ آنرا متعفن بسازد و از دل بجانب دیگر رسد و ارواح و رطوبات آن هر دو را نیز فاسد و متعفن گرداند پس حرارت عفونی ببسائر اعضا سرایت کند و در تپ عارض گردد و بدوام سبب لازم باشد اگر زودی تدارک آن نشود و هلاک گرداند و اگر سمیت مفرط در آن باشد مهلت علاج ندهد و چون اثر هوا در ابدان و ارواح سریع تر است بنا بر آنکه ضرورت استنشاق او از سته ضروری باعث زندگی حیوان زیاده از همه امور ضروریه است که دمی و لحظهٔ خالی از آن نمیتوانند ماند بجهت کمال حرارت و لطافت روح حیوانی و دوام احتیاج او بترویح و ایصال مدد بهوا پس هرگاه آن هوا عفن و فاسد گردد اخلاط بدن خاصهٔ اخلاط نواحی دل را زود گنده سازد و چون سبب عام است مرض نیز عام گردد و اکثر خلق آن ملک را عارض شود و گر کسی را که بدن او از اخلاط بد پاک باشد و مسامات او کشاده نباشد و مزاج او قوی بود و بتدبیر دافع آن فساد مشغول باشد و گاه باشد که فساد آن هوا بدل حیوانات دیگر نیز سرایت کند و حیوان بسیار هلاک گردد و سبب وبا سه گونه است یکی اسباب سماوی از اختلافات اوضاع کواکب باهم و تاثیر شعاع آنها بر بعضی اراضی و تغیرات هوا و مولدات و احتقان ابخرهٔ ردیه در جوف زمین و صعود آنها و اختلاط بهوا و افساد جوهر آن و غیر اینها از اموریکه بر مردم مخفی باشد و سوای ذات

عالم السر والخفیات احدی را بران اطلاع کما ینبغی حاصل نیست دوم اسباب ارضی مثل جدال و قتال عظیم که در ملکی واقع شود و کشتگان را دفن نسازند و متعفن گردند و هوای آنجا نیز متعفن گردد و مثل آبهای ایستاده و آب نیستانها که متعفن گردند و یا مزابل و قاذورات و مستنقعات جلود که تعفن بسیار یابند و باعث فساد هوا گردند سوم اجتماع اسباب سماوی و ارضی هر دو موجب فساد هوا و این بدترین وبا باشد و علامت وبا آنست که هوا به تنفس و استنشاق مردم را خوش نیاید و از ان تفریحی و راحتی نیابند بلکه متنفر و متأذی گردند و چون بر بلندی یا بر سر کوهی برآیند و در هوا نظر کنند آنرا گرد آلود و دودناک و غلیظ کدر مشاهده نمایند و بر سر عمارت هیچو دود فرو چسپیده نماید بی آنکه دودی باشد و حیوانات ذکی الحس مثل لقلق و هدهد و خطاف بگریزند و آشیانهٔ خود را بلکه بیضه و بچهٔ خویش گذاشته بملک بعید که هوای آن خوش باشد بروند و غوک و حیوانانی که از عفونت پیدا شوند مثل مگس و وزغ و هوام و حشرات بسیار شوند و حیوانات و حشرات که زیر زمین مسکن دارند مانند موش و روباه و مار و کژدم و هزارپا از سوراخ خودها بر زمین آیند و بازدران نروند و آنچه بر نیایند بمیرند و از شواهد وقوع وبا سبقت تغیرات هوا بود در حرارت و برودت متوالی بغیر محل و زیاده از دستور و عادت و فصل و وقت و غبارناکی هوا و غلظت و تیرگی و رطوبتهای بی محل و ممتد بالتعاقب حر و برد و در اواخر تابستان شهب و رجوم و ستارهٔ دنباله دار و سرخیها بسیار ظاهر شوند و حال فصول سال از وضع طبیعی خود متغیر گردد خصوصاً تابستان و کثرت تیرگی هوا اندران فصل و بسیاری زرع نبات خبیثه و باران در موسم خود کم بارد و لیکن ابرهای غلیظ متراکم بسیار باشد و هوای خوش و صاف بی ابر کم باشد و غلات را در اکثر نقصان عظیم رو دهد و خریف صیفی و ربیع شتائی گردد و بدانند که در بلاد حاره و دامن کوهها وبا و فساد هوا نسبت بجاهای دیگر بسیار واقع میشود و در بلاد بارده و بلاد حاره که کثیر الرطوبت دور از کوه کمتر می افتد و وبا که در فصل ربیع افتد ردی تر و خبیث تر باشد و فساد هوا ضرر نمیکند مگر کسی را که بدن او مستعد برای قبول اثر او باشد و استعداد صبیان و جوانان برای قبول وبا شدیدتر از استعداد کهول و مشایخ بود و بالجمله حمای وبائی بدترین اقسام حمیات است و خصوصاً اگر طاعون با وی یار بود و مردم از ین بلا کمتر رهائی یابند اللهم احفظنا من شر کل بلاء و وباء و شیخ الرئیس میفرماید که گاهی عارض میشود هوا را استحاله در کیفیات او بسوی حرارت و برودت و در طبیعت و جوهر او بسوی تغیر و عفونت چنانچه آب را عارض میگردد متغیر در طعم و رنگ و بد بو و متعفن میشود و این را وبا نامند و همچنانکه آب متعفن نمیشود در حالت بساطت خود بلکه بجهت اختلاط او از اجسام ارضیهٔ خبیثه که بدان ممتزج گردد و آنرا از بساطت او خارج کند و جمله را کیفیت ردیه عفنه پیدا شود همچنین هوا متعفن نمیشود در حال بساطت خود بلکه بنابر مخالطت او از ابخرهٔ ردیه که بدان ممتزج گردد و برای جمله کیفیت ردی حادث کند و این اختلاط گاهی بسبب وزیدن بادهای بسیار باشد که بسوی موضع نیک خالی از فساد ابخرهٔ ردی رساند از مواضع بعید ردی که دران مغاک آبهای بد و اجسام گنده در معرکه جنگ یا دران وبای قتاله بود که آن اجسام را دفن نکنند و نسوزند و گاهی سبب قریب ارضی از موضع حادث دران باشد و گاهی عفونات و ابخرهٔ بد در باطن زمین پیدا شود باسبابیکه بجزئیات آن شعور نداریم پس آن بظاهر برآید و مضرت او بآب و هوا پدید آید و هرگاه بسببی ازین اسباب مذکوره هوا متغیر شود وبا تولد کند و حمیات حادث بسبب هوای یابس کمتر بود از حادث بسبب هوای رطب مگر صفرا در هوای یابس کثرت پذیرد پس آن نیز سبب حدوث حمیات صفراوی گردد و اما حمیات وبائیه از هوای کدر رطب افتد و حمیات در هوای رطب اکثر بود لیکن آن در حدت کمتر و در مدت درازتر و در تابستان خشک کم باران کمتر حادث شود و در حدت بیشتر و در صحت یا هلاکت سریعتر باشد و افضل فصول آنست که حافظ طبیعت خویش باشد و مبدای همه این تغیرات از استحاله در کیفیت و در طبیعت شکلی از اشکال فلکیست که من وجه بعید المبدأ اند و اگرچه قوم منجمین دران چیزی غیر منسوب بحجت صحیح میگویند لیکن واجبست دانستن این امر که سبب اول بعید برای این تغیر واقع در عالم کون و فساد از وبا و غیره اشکال سماویست و سبب قریب او احوال ارضی و دران هنگام قوای فعالهٔ سماوی از قوای کواکب و غیره و قوای منفعلهٔ ارضی از مواد عناصر ترطیب شدید واجب کند در هوا بانگیختن ابخره و ادخنه بسوی آن و انتشار او دران و تعقیب آن بحرارت ضعیفه کائن در ادخنه و هرگاه هوا باین طور گردد و بسوی قلب رسد مزاج روح را که دروست فاسد کند و آنچه حاوی او از رطوبتست عفن شود و حرارت خارج از طبع دران حادث شود و او از طریق شرایین در همه بدن منتشر گردد حمای وبائی افتد و خلقی را از مردم عام گردد و خاصه که در نفس ایشان استعداد بود زیرا که فاعل تنها چون حاصل شود و منفعل مستعد نباشد فعل و انفعال حادث نشود و استعداد ابدان برای انفعال وبائی آنست که بدن ممتلی با خلاط ردی باشد چه بدان پاک از فضول ردی از وبا کم منفعل میشود و ایضاً ابدان ضعیف الاُ...

منفعل گردد متصل گویا اینکه کثرت جماع نمایند و همچنین ایشان را واسع مسام بطلب کثیر الاستحمام و گاهی در حمیات وبائی مریض و حواس قریب باو و حرارت زیاده معلوم نکند و نبض در اول بسیار متغیر نشود
و مع ذلک بسرعت هلاک باشد و اطبا هرا او متحیر شوند و اکثر کسی را که از صاحبان اقسام این تب نفس بد بو شود بمیرد زیرا که عفونت در قلب مستحکم شود و آن قوی تر سبب هلاکت

علامات وبا

چیزیکه دلالت کند بر وبا از اشیائیکه قائم مقام اسباب اوست اینست که هجوم و شهب در ابتدای خریف کثرت نماید و هرگاه هوای جنوب و مشرق در زمستان بسیار وزد و زرد
و غلظ در هوا و ضبابات یابند و گمان باران کنند و هوا را غبارناک خشک یابند و باران نیاید باید دانست که فراج زمستان فاسد شده و آماده وبای تابستانی خفیفت ردی بود و بر آن اثنای باران
در فصل ربیع مع سردی دلالت کند بعده چون هوای جنوب در تابستان کثرت نماید و روزی چند هوا مکدر گردد و بازمدت یکهفته یا زیاده بر آن صاف
شود بعده سردی بشب و شدت گرمی در روز و ابرها و کدورت هوا و حرارت حادث گردد وبا بیاید و حمیات وبائی و جدری و غیره احداث نماید و همچنین هرگاه
تابستان بسیار گرم نباشد و هوا بسیار تیره بود که اشجار را غبارناک کند و در خریف شهب و نیران و نیازک باشد این علامت وباست و همچنین هرگاه
در فصلی بینند که هوا در روزی چند مرتبه متغیر شود در روزی صاف گردد و آفتاب صاف بر آید و روز دیگر مکدر شود و آفتاب در پرده غبار طلوع کند حکم حدوث
وبا باید کرد و اما علاماتی که بر سبیل مصاحبت برای سبب است مثل آنست که غوکان و حشرات متولد از عفونت بسیار بنظر در آیند و موش و دیگر جانوران
که در قعر زمین سکونت دارند بر ظاهر زمین بر آیند و چون مدهوش و متحیر و سراسیمه باشند و حیوان ذکی الحس مثل لقلق و مانند آن از آشیانه خود بگریزند و گاهی
بیضه خود بگذارند ایلاقی و جرجانی مینویسند که بمعنی وبا فساد هواست همچنانکه آب چون در آب [redacted] بسبب آنکه چیزی که از قوت نباتات بدو آید
بیامیزد طبیعت او از حال خویش بگردد و عفونت پذیرد هوا نیز بسبب آنکه در میان درختان و میان مغاکها در بماند و یا بسبب بخارها در دریا و دخان که
با وی آمیزد و حرکت بادهای خوش معتاد با و نرسد و از انجمناند طبیعت هوا بگردد و عفونت پذیرد و چیزی که روح به هوای شبیه تر در امتزاج است
و هرگاه که هوا ردی گردد ضرور مرض بحیوانات عارض شود و لهذا جانوران که حس آنها لطیف تر است ... و لک لک از جائیکه هوای آن ردی
گردد بگریزند و وبا در هوای تر بیشتر از آن افتد که در هوای خشک و بدین سبب در تابستان گرم و خشک وبا کمتر باشد و هر فصل که بر طبع خویش باشد چنانکه
در خریف هوا سخت گرم و سخت سرد نباشد و باران معتدل آید و در فصل زمستان سرما و باران بسیار نباشد و بی سرما و باران معتاد نبود و در فصل بهار
بر غایت اعتدال باشد و بی گرما معتاد نباشد هرگاه که فصول سال برینگونه باشد اندران سال وبا نباشد و بیماری کمتر باشد و باید دانست که هرگاه
وبا پدید آید هوای خانه بهتر از هوای صحرا باشد و تا در بدن خلط بد نباشد هوای بد دران اثر نکند لیکن اگر شخصی باشد که جماع بسیار کند یا هر روز حمام
نماید و مسام او بدان سبب گشاده باشند در مسام او هوای ردی در آید و اخلاط او را فاسد کند اگرچه در بدن خلط ردی نباشد هوای بد دران اثر کند
و هوای بد میوه ها و نباتات را تباه کند و همه حیوانات را زیان دارد و هر که از میوه ها و گوشت آن جانوران خورد که از آن نباتات خورده باشند مضرت آن برسد
و اکثر اوقات وبا در آخر تابستان یا در فصل خریف افتد و گاه باشد که همه علامات تب وبائی در یک شخص پدید آید و گاهی بعضی از آن ظاهر شود و بعضی نه
و قلت و کثرت ظهور آثار او بحسب کمی و زیادتی ردائت ماده است انطاکی گوید که تب وبائی پیدا میشود نزد تغیر آب و هوا و خروج آنها از بساطت یا بکم
از آن هردو و این تغیر واقع میشود یا با اسباب علویه مثل قلت امطار و تناثر شهب و صواعق یا شروق ذی شعاع مثل مریخ که دران هنگام اجزای سمیه در هوا
و آب منفصل میگردد و از آن تعفن موجب فساد ابدان لازم میشود و یا با اسباب سفلیه مثل دخان و غبار و مثل مردهای گندیده و روائح کریهه و احتباس ابخره
و کثرت زلازل و مثل مناقع و مواضع برنج و کتان و شدید ترین وبا آنست که عقب جنگها افتد زیرا که بوی آدمیان قوی الفعل است و گفته اند که این تب مخصوص بسه
علامت است اول تغیر چیزیکه خارج شود پس از نفس بوی عفونت شمیده شود و کذا حال فضله بود و مع کثرت تلون بسبب استنشاق هوای فاسد و شرب آب متعفن
دوم عموم آن باکثر مردم بسبب استنشاق ایشان هوا را و شرب ایشان آب را و اکل فواکه که آنرا فساد مذکور داخل شود و اکل لحم حیوانی که آنرا همین فساد رسیده و از آن
نجات نمی یابد مگر کسیکه بقوت مضاد عفونت مثل تنقیه و استعمال ادویه مانع از آن اختیار نماید سوم تقدم چیزیکه بر وبا دلالت کند مثل قلت باران و هر

حیوانات ذکی مثل کباب و قلق و کثرت ضباب و آن علامات او که محتمل بشمار گشت تواتر نبض و نفس و شدت کرب و غشی مع خفت حرارت در ظاهر و خروج مواد بالوان مختلفه
در قی اکثر و صداع ست **علاج** بعلاج تپ دموی بپردازند و چیزهای خوشبو بویانند و دواء المسک بارد و مفرح بارد خورانند و یاقوتیها و تریاق الذهب و جوارش مرجان
و معجون راحت را درین باب منفعت عظیم ست و هرچه در علاج دق بیاید حسب حاجت بکار برند مگر حمام و شراب و تیز آنکه درینجا نشاید و با مجرد ظهور تپ اول فصد باسلیق
کنند و خون بسیار گیرند و بعد آن قرص طباشیر کافوری سه ماشه در رب انار ترش یکتوله سرشته بخورند و بالایش شیرهٔ کاسنی و خیارین و مغز تخم کدوی شیرین و زرشک هر یک
شش ماشه و تخم کاهو هفت ماشه و آلوی بخارا هفت عدد در گلاب و عرق بیدمشک و نیلوفر و بید ساده هر یک شش توله برآورده شربت نیلوفر و لیمون هر یک دو توله
داخل کرده دهند و از گل بنفشه و صندل سفید و تخم کاهو و حضض هر یک سه ماشه بر صدغین و پیشانی ضماد نمایند و پارچهٔ باریک در دوغ و یا در آب صندل
سوده تر نموده بر سینه نهند و نگذارند که خشک گردد و وقت ظهر آب افشردهٔ انارین نه توله با شربت صندل ترش و یا شربت سیب لیمونی علوبخالی دو توله دهند
که بسیار نافع ست و همچنین افشردهٔ لیمون کاغذی و تمر هندی و فالسه و کرونده و اناس و راحت جان هر واحد مفید و غذا خشکه گیلانی و یا دیگر غذا که ذی ترشی قیمه
باشد با مربای تمر هندی و کرونده و انبه و اچار مقطر که در آن آمله و کچور و لیمون افتاده باشد خورانند و آب سرد برف و یا بشوره پرورده شکم سیر یکبار نوشیدن عظیم الاثر ست
و اندک اندک نوشیدن ضرر عظیم میرساند و کافور و گلاب و صندل و سرکه در گلاب پاش کرده ساعت بساعت در خانه بپاشند و برگ ترنج و لیمون کاغذی و سیب و ریحان
و پودینه و کشنیز و کاهو و بیدمشک و بید ساده و گل نیلوفر تازه و گل چاندنی و گوتهل توده توده در خانه گرد بستر بیمار نهند بلکه بر بستر هم ریزند و لخلخه و شمامات از عرق
بیدمشک و گلاب بر یخ سرد کرده بپاشند و بیمار را در خسخانه بدارند و عطر خس و یاسمین سفید ببویند و بر بدن خود مالند و نوشیدن گل ارمنی نه ماشه در آب سرد یک پیاله
نافع ست و کذا در سرکه با آب سرد ممزوج بالمناصفه و کذا همه گلها چون گل داغستانی وغیره و همچنین نوشیدن سرکهٔ مقطر بوزن پنج توله در یک پیاله آب یخ و خمیرهٔ صندل
ترش و عرق زرشک و عرق خواکه فی الفور نفع میدهد **دوائیکه** در حمای وبائی مستعمل قرص کافور چهار ماشه بشربت انارین یکتوله سرشته بخورند بالایش آب
کاسنی تازه مروق آب عنب الثعلب سبز مروق هر یک هفت توله سکنجبین ساده سه توله حل کرده بنوشند غذا در حالت حرارت یکوقت آش جو با نبات دهند
و وقت ضعف گوشت بچهٔ مرغ و بزغاله و طیور خفیفه مثل تیهو و کبک بحموضات مثل زرشک و سماق وغیره اصلاح داده چه وقت ضعف مزاج اللحم رواست و اگر گرمی تپ
زیاده نباشد زردهٔ بیضهٔ مرغ جائز و یک وقت هر چه مناسب باشد و غذای غلیظ مثل گوشت دواب و شیر و فواکه ممنوع ست **ایضاً** که درین تپ در حالت قبض
توان داد آلوی بخارا هفت دانه گل سرخ گل بنفشه هر یک شش ماشه تمر هندی سه توله عناب پنج دانه در عرق بید ساده و بیدمشک و کیوره و عرق گاوزبان هر واحد
سه توله عرق عنب الثعلب عرق کاسنی عرق شاهتره هر یک پنج توله گلاب چهار توله خیسانیده علی الصباح مالیده صاف کرده گلقند یا خمیرهٔ بنفشه سه توله مالیده صاف
نموده بنوشند و اگر حرارت کم بود بیخ بادیان شش ماشه بادیان چهار ماشه کشمش سبز دو توله داخل سازند و اگر در تلیین قوی العمل خواهند شربت ورد مکرر چهار توله فلوس خیارشنبر
و خمیرهٔ بنفشه هر یک سه توله و هلیلهٔ زرد نه ماشه بیفزایند باکی نیست و گاهی برای دفع عفونت سکنجبین ساده نیز داخل سازند که نافع طحال ست و عمل زودتر گردد و صبر
سنای مکی نه ماشه و گل نیلوفر شش ماشه اگر ضعف نباشد جائز ست **ایضاً** که در حال لینت طبع توان داد شیرهٔ زرشک پنج ماشه شیرهٔ عناب پنج دانه شیرهٔ تخم خرفه
شش ماشه شیرهٔ تخم حماض چهار ماشه در عرق صندل و کیوره هر یک دو توله عرق کاسنی عرق بادرنگ هر یک چهار توله گلاب آب لیمو بیدانه آب لیمو هر یک یک توله برآورده
شربت سیب شربت انارین منعنع شربت بهی شربت ترنج شربت غوره هر یک یکتوله داخل کرده بارتنگ چهار ماشه پاشیده دهند و اگر حرارت زائد باشد قرص کافور
قابض سه ماشه یا اجزای قرص مذکور چهار ماشه سوده همراه دوا دهند و برای تقویت قلب با شربت سیب سرشته دهند و گاهی شیرهٔ دانهٔ هیل سه ماشه اگر گرمی
کم باشد و تخم ریحان بریان چهار ماشه پاشیده دهند **شربت** فواکه که جهت فساد خون و تپ محرقهٔ وبائی و حرارت گرده و قی صفراوی و اسهال مراری نافع ست
و در مرض حصبه و جدری که با غلبهٔ صفراویت بهم رسد بسیار مفید و معمول عناب بست دانه سماق انار دانهٔ ترش کشنیز خشک هر یک پنج درم همه را کوفته در عرق صندل
و عرق کاسنی هر یک نیم رطل شب خیسانیده صبح بجوشانند هرگاه نصف بماند صاف نموده آب انار شیرین آب بهی شیرین آب امرود آب هندوانه آب نیشکر آب سیب
شیرین هر یک ده درم عرق بیدمشک گلاب هر یک بست درم قند سفید دو چند شربت ترشی ترنج یکچند داخل کرده بقوام آرند و اگر آب آلو و آب حصرم و آب تمر هندی

هم اضافه کنند قوی‌تر گردد **اقوال حذاق** شیخ میفرماید که جمله علاج ارباب حمی وبائی تخفیف و تقلیل مواد است و این بفصد و اسهال باشد و لازم است که در آن مبالغه کنند
با استفراغ کنند پس اگر ماده غالب دموی بود فصد کنند و اگر اخلاط دیگر باشد استفراغ آن نمایند و باید که تبرید خانهٔ ایشان و اصلاح هوای آن نمایند اما تبرید خانه باین طور
کنند که گرداگرد فواکه و ریاحین بارده و برگ شجر بارد نهند و لخلخ و نضوحات معمول از فواکه باردالرائحه و از کافور و گلاب و صندل بکار برند و در خانهٔ او هر روز چند بار بپاشند
و خصوصاً گلاب و خلاف و نیلوفر و اگر در خانه رشاشات آب پاشد بهتر بود و اما اصلاح هوا عنقریب ذکر کنیم و برای ایشان استعمال کنند قرص کافور و رب بارد و آب را
در رائب بمسکه گرفته و گلاب که در آن مصل ترش خوشبو حل کرده باشند و ایضاً سرکه با آب سرد و نوشیدن آب سرد بسیار یکبار سخت سودمند است و اما اندک اندک
گاهی هیجان حرارت کند پس اگر امر متمادی گردد با آنکه شراسیف بکشد و دست و پا سرد شود و بیداری و اختلاط عقل طول نماید و سینه بلند و پست شدن بنظر آید
از استعمال پوشش گرم جاذب حرارت بسوی خارج چاره نباشد و چون اشتها ساقط گردد غذا بزور بخورانند زیرا که اکثر کسیکه بر خوردن آن دلیری کند و با تقصیر
بخورد طبیعت او بر طعام اقبال نماید و زنده ماند پس لابد است از جبر کردن ایشان بر غذا و واجب است که اغذیهٔ ایشان از ترشیها و مجففات باشد و قلیل المقدار
بود مگر آنکه اغذیهٔ ایام وبا نیز ردی باشد پس کثرت او از جهت ردائت و ایضاً از جهت امتلا ضرر کند **جرجانی و ایلاقی** مینویسند که تدبیر کسیکه او را تب وبائی بود
آنست که اول بدن از خلط فزون پاک کنند و هوای خانه به یخ و میوهای خوشبو و بصندل و کافور و گلاب و ریاحین بارد چون بنفشه و نیلوفر و برگ بید خوش کنند و هر ساعت
اندکی گلاب و سرکه با آب بید بپاشند و هر صبح قرص کافور دهند با رب غوره و رب سیب و رب بهی و رب امرود و رب ترشی ترنج و رب ریباس و رب لیمو آنچه حاضر
باشد و اگر ازین هیچ حاضر نباشد سرکه با آب بیامیزند و سرد کنند و در آن قرص کافور حل کنند و یا مصل ترش در گلاب بگدازند و قرص در آن حل سازند و بدهند و نیز
مصل در گلاب حل کرده و سرد کرده بی قرص کافور سودمند باشد و تشنگی بنشاند و آب یخ که بغایت سرد باشد اگر یکبارگی شربتی تمام بخورند سود دارد و اندک اندک
زیان دارد و بر تشنگی صبر کردن سخت ضرر دارد و خاصة بر طعام و اگرچه آرزو نباشد اندکی از طعام ترش باید خورد **سعید** گوید که بعد فصد اگر خون غالب باشد
و بعد تنقیه اگر خلطی دیگر ظاهر بود اصلاح کیفیت اخلاط جسم کنند باستعمال مشروبات مبرده که در حمیات حاره استعمال کرده میشود و استکثار از رب قابضه مثل
رب سیب و رب حصرم و انار کنند و فواکه مبرده مثل امرود و سیب و انار و بهی بخورند و آب تمر هندی و سکنجبین رمانی و یا شیرهٔ خرفه با آب انار چاشنی دار و سکنجبین ساده بنوشند
و سحرگاه اقراص کافور با رب ترنج بدهند و تبرید سینه بصندل و کافور کنند و در زوایای خانه گلاب و سرکه بپاشند و غذا قابض مطفی حدت خون مثل سماقیه و رمانیه دهند
و از دخول حمام منع کنند و اغتسال بآب سرد نمایند و از اغذیهٔ حاره و شیرینی حذر کنند **ابن الیاس** گوید که فصد و اسهال و اخراج رطوبات فضلیه از بدن کنند
و هر صبح جلاب از تمر هندی و شکر سفید هر واحد ده درم با آب برف بنوشانند و یا سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم با آب برف حل کرده بدهند و یا قرص کافور
یا قرص صندل هر کدام که باشد یکمثقال بشربت حماض یا ترنج یا سیب ترش بخورند و غذا مزوره از آب غوره یا زرشک یا انار دانه یا سماق مع بچهٔ مرغ و [illegible]
و اسفاناخ سازند و انار ترش مع شحم او هر روز دو عدد یا زیاده بمکند و یا بگیرند آب حصرم و آب سماق و آب لیمو و آب ترنج و آب نارنج هر واحد یک رطل در آتش بغیر شکر
قوام سازند و هر صبح سه اوقیه با آب برف بنوشند و کبر مخلل و رائب و آب آن و دوغ مسکه دور کرده ایشان را نافع است و باید که تبرید خانه بپاشیدن آب و نهادن
فواکه بارده و اطراف اشجار بارد مثل بید و شاخ انگور و برگ سیب و ریاحین بارده و کافور و گل سرخ و صندل کنند و خانه را هر روز چند بار بپاشند و اگر در آبیکه بپاشند گلاب
آمیزند بهتر باشد و اصلاح هوا آنست که بخوراتیکه مذکور گردد و بر صدغین صندل و کافور و گلاب ضماد سازند و باید که اغذیهٔ ایشان اندک و از ترشیها باشد مثل سرکه و سکنجبین
و مصل و مضیره و زرشک و انار دانه ساذج و اگر قوت ضعیف باشد با بچهٔ مرغ بسازند و از امتلا و ریاضت و حرکات سخت و اعراض نفسانی و هرچه مهیج اخلاط
و مسخن بدن باشد حذر کنند **انطاکی** گوید که اول فصد واجب است بعده تنقیه و ملازمت اشربهٔ بارده مثل شربت بنفشه و ریباس و لیمون و گل حماض و قی
تا آنکه معده پاک شود پس استعمال مسهلات مذکوره در حمیات حاره بعد ازان عنبر و فادزهر با گلاب بعده شرب گل ارمنی یا مختوم و طلا آب برد که در آن کافور و صندل
حل کرده باشند و پاشیدن سرکه و پودینه و آس و بخور بعشر یا لادن یا طرفادار از مجربات درین تپ آنست که بگیرند سی درم گل سرخ خشک و بیست درم گلقند شکری
و همچند هر دو گلاب خالص و همه را در چهار صد درم آب بپزند تا چهارم باقی ماند صاف کرده ده درم روغن گل آمیخته نیم گرم استعمال نمایند که سریع العمل یابند و اگر

اعراض اشتداد نمایند بادی بست درم خمیره بنفشه یا گل او که تازه باشد یا خشک آمیزند حکیم ارزانی مینویسد که هرگاه تپ وبائی ظاهر شود بزودی تن را از
اخلاط فزونی پاک کنند بی انتظار نضج و خانه را بفواکه و عطریات بارده چون سیب و لیمون و نسرین وغیره که در قول جرجانی گذشت معطر دارند و محافظت کنند تا باد خارجی
در نیاید و چون بترویح حاجت آید هوای خانه را بباد کش بجنبانند و سقف خانه بلند باید و مسکن هر چند که از زمین برتر بود بهتر آنجا که اسباب ارضی موجب وبا باشد
و آب شدید البرودت یکبار شکم سیر دادن لعده جرعه جرعه هر لحظه نوشانیدن نفع تمام دارد و صندل و کافور و سرکه و گلاب بر سینه نهادن و در شیشه کرده هر لحظه بوئیدن
سودمند ست و نوشیده نماند که اهم جهات درین مرض تقویت دل و دماغ ست و ازاله عفونت و چون عفونت در جسم کثیر الرطوبت زود اثر کند واجبست که از اغذیه
رطبه و هوای رطوبت ناک حذر کنند و ازینجاست که تبخیر عطریات در خانه بر سبیل دوام نفع تمام دارد زیرا که بخور خوشبو هم مصلح هواست و هم مجفف او و کذلک تقویت
میدهد دل و دماغ را و خشک میسازد رطوبات را و زائل میکند عفونت اخلاط را اما باید که مجمر دور باشد و بخور بدرجه اعتدال بود چنانچه بیمار را هیچ مضرتی از ان نرسد و تنفس
خفگی نکند میر بهاء الدین نوشته علاج این تپ آنست که نقل هوا کنند اولا انگاه بدستوریکه در تدبیر اصلاح هوای وبائی گفته شود از غذا و شربت و دوا مرعی دارند
و عوض معاجین گرم کافوریات اندر ترشیها خورند و اگر نقل ممکن نباشد باید که تا ضعف و اعراض قویه پدید نیامده مبادرت کنند بخشک ساختن بدن باستفراغ رطوبات
زائده بفصد و مسهل سبک و یا ملین قوی و باستعمال غذاهای ترش و خشک کننده بدن و تریاقی مثل مزغیکه آنرا با آب غوره و لیمو و یا ترنج و یا سماق بریان کرده باشند
و بزیره و کشنیز خشک آنرا آلاییده و یا ناردانه کوفته آگنده و خشکه پلاو و شله یا طعامی دیگر کم رطوبت که تریاقی و ترش باشد و قرص کافور اندرینها دادن و اندر دوغ
بی مسکه نافع بود هر روز یکنوبت و گل ارمنی و گل مختوم بکشربت اندر ترشیهای مذکور یا گلاب عظیم مفید آید و بر تشنگی و گرسنگی صبر کردن عظیم مضر بود و اگر اشتها کم بود اندک
اندک بزود طعام باید خورد چنانچه امتلا نشود و خلو نیز نماند و تدبیر مسکن و بوییدن تریاقیات بدستوریکه در حفظ از هوای وبائی گفته شود اعظم تدابیر بود و لیکن گرمها و بخورات
گرم دور باید داشت و در تقویت دل بدانچه ممکن گردد تقصیر نباید کرد و طریق استفراغ آنست که اگر خون غالب باشد فصد نیکو کنند و از پی آن تریاقی خنک چون کافوریات
و اشباه آن بدهند و اگر خلط دیگر غالب باشد استفراغ آن کنند بملینات قوی و تریاقی و مسهلات تریاقی سریع العمل قلیل المقدار و اینجا انتظار نضج نباید کشید که
مجال تنگ ست و غرض تقلیل رطوبات ست نه رفع سبب و احتیاط عظیم در مسهل باید کرد که مبادا چون دل ضعیف ست فسادی کند و آنجا که اعراض بد ظاهر شده باشد
استفراغ نتوان کرد و توسل بتریاقات خنک و معتدل باید کرد و بزعم من آنست که در اول حال بعد فصد تام اگر هر صبح و شام معصور انار ترش یا شربتی عصیر غوره که حب الشفا
بزرگ اندران حل کرده باشند خورد و مراعات غذا بمقدار لائق در شب و روز کند بهترین تدبیری باشد مؤلف قرابادین می نویسد که اگر غلبه خون یافته شود باید که اولی
رگ باسلیق زده خون بقدر حاجت بگیرند پس همان روز و یا بفاصله دو سه روز از فصد ملین مبارک در گلاب و عرق بید مشک مالیده روغن گل اضافه نموده بدهند
و اگر آلو و یا تمر هندی و ترنجبین و شیر خشت هم ضم کنند میشاید و مسهل هرگز ندهند و رعایت قوت و ضعف ملحوظ دارند زیرا که همه اعضای رئیسه ضعیف اند مبادا که اندکی
از مواد همه بر اینها ریزد و فسادی عظیم پیدا کند و برگ مفاجات بکشد و خانه و مسکن بیمار را لحجه بسر که که حلتیت دران حل کرده باشند بپاشند و بعد از تنقیه هم از دفع
رطوبات تریاقات بارده و ربوب حامضه و شربت صندل استعمال نمایند و بهر حال در تقویت اعضای رئیسه کوشند و چون پوست شکم طرنجیده گردد و اطراف
سرد شوند و دم زدن دشوار بود پس درین حالت چاره نباشد جز آنکه تریاقات حاره بزرگ مانند مثرودیطوس و تریاق فاروق دهند و لباس پشمی و یا دیگر
گرم کننده بپوشانند و تلخی بدن را بمالند بالیدنی سخت و جدوار سه ماشه در عسل سه توله آمیخته بلیسانند و بجای آب ماء العسل دهند و سالی تپ وبائی
پیدا شده بود در روز دوم آن با تپ تعادو در همه اعضا پدید آمدی و در روز سوم یا چهارم بثرهای سیاه مانند حصبه بر همه بدن ظاهر میشد و ضعف و هذیان و تشنگی و تنجه
و بیقراری غلبه میکرد یا سوزشی و بدبوئی دهان و بروز پنجم یا ششم و یا نهم بهلاک می انجامید و چون اطبا روز هشتم چنانچه معمول ست مسهل میدادند و دیگر تدابیر مناسب
بکار می بردند همه علامات مذکوره زیاده میشد و بروز نهم یا دهم انطباق فرقی پدید آمدی و بعد یکپاس هلاک گشتی و هر کسی که نزد من میرسیدی بی انتظار روز بحران
بروز دوم یا سوم یا چهارم اول فصد باسلیق و یا اکحل میکردم و خون بقدر قوت میگرفتم و بعد پنج شش گهری مغز خیار شنبر هفت توله و گلقند چهار توله در عرق مهکار
نارنج و گلاب هر دو یا آب انار و شربت آلو مسهل نواب علویخان چهار توله و روغن بادام شش ماشه میدادم و بجای آب گلاب و عرق بهار نارنج و گاوزبان وقت شام

غذا خشکه گیلانی با مربای تمر هندی خورانیدم و صبح زهر مهره خطائی یکماشه طباشیر دو ماشه در شربت سیب دو توله آمیخته لیسانیدم و بالای آن شیره مغز تخم کدو
و مغز تخم کدو هر یک نه ماشه لعاب بهدانه و اسپغول هر یک سه ماشه در عرق بهار لیموی کاغذی چهار توله عرق گاوزبان عرق بید مشک هر یک شش توله بر آورده
شربت بسه توله تخم فرنجمشک هفت ماشه داخل کرده نوشانیدم ازین تدبیر انطباق مری هم نشد و همه اعراض منکره برطرف شده بصحت انجامید
و اگر احیاناً کسی را انطباق مری پدید آمدی محجمه ناری یا شیشه حجامت بر فقره دوم از فقرات گردن و زیر زنخ میگذاشتم و دران وقت زردی بیضه نیمبرشت
دو عدد در آب باران پخته بمقطر ثرید کرده با پاره نان زرده میدادم و ازان مریض صحت می یافتی چنانچه قریب یا نصد کس باذن الله تعالی بهمین تدبیر شفای کلی یافتند
و در سالی اندر آخر فصل زمستان هوا تعفن پیدا کرده مورث تپ مطبقه دموی شده بود و خلقی کثیر ازان هلاک میشد چنانچه روزی وقت چاشتگاه نواب نظام علیخان
رامع بعضی ندیمان دفعة دردسر و گرانی اعضا با تکسر پدید آمد و بعد از ظهر تپ شدید با غثیان و هذیان عارض شد وقت عصر فصد اکحل همه کرده خون افراگرفتم که بعضی
انجامید نه همه اعراض و شدت تپ همان زمان موقوف گشت لیکن اندکی تپ و دردسر خفیف باقی ماند پس من شیره خیارین و کاسنی و رازیانه هر یک نه ماشه
و تخم کاهو هفت ماشه آلو بخارا هفت عدد در گلاب و کیوڑه و عرق کاسنی هر یک شش توله بر آورده شربت عناب و صندل هر یک دو توله داخل کرده هر یکی را
همین قدر دادم و بر سر ضماد از صندل سفید و کاهو و کشنیز و گل ارمنی هر یک سه ماشه کردم و بر سینه و دل صندل سفید و گل ارمنی در روغن سائیده پارچه ململ تر کرده
نهادم و غذا جغرات گاوی و مربای کرونده و تمر هندی با خشکه گیلانی مقرر ساختم و لخلخه از بوش در بندی و گل ارمنی و داغستانی و حضض مکی و صندل سفید هر
سه ماشه آب کشنیز سبز و ریحان سبز و گلاب کهنه هر واحد یکتوله کافور یکماشه تیار کرده بویانیدم و بهر حیله تسکین حرارت میکردم که خواب آید و بهمین تدبیر صحت یافتند

تدبیر اصلاح هوا و حفظ از وبا بدانکه در ایام وبا تندرستان را واجبست که اگر اخلاط فزونی در بدن یابند تنقیه آن نمایند اما بی حاجت استفراغ بهتر از
تحریک ست چه بسیار باشد که تحریک بی حاجت با آفت انجامد جهت ثوران اخلاط ساکنه و احداث ضعف در طبیعت و بر چه مفتح مسام بود چون ریاضت و کثرت
جماع و استحمام و جز آن از وی باز مانند و مداومت زهر مهره خطائی بقدر یک قیراط دافع ضرر هوای وباست و همچنین خوردن از جبل دریائی بقدر رنج با گلاب یا گل مختوم نیز
رافع مضرت هوای وباست و بوئیدن ترنج و فرش کردن برگ آن مجربست و بوئیدن نارنج و برگ آن و همچنین لیمو نیز دافع فساد هواست و بخور موم نیز دفع عفونت
هوای وبا نافعست و تبخیر کافور و سعد و صندل و سک و عود و عنبر و مشک و ترنج و طرفا و برگ غار بالخاصیت اصلاح هوا میکند و آب بید و گلاب در خانه پاشیدن
نیز نافع بود و پیش کسیکه پیوسته مدام باشد هوای بد با و نمیرسد و همچنین نگاه داشتن سیب و بهی و ناشپاتی و نیلوفر و بنفشه و کدو و گل همیشه خود از اثر هوای وبا محفوظ
دارد و گویند که برای اصلاح هوا بخور در ترنج و طرفا مجربست و کذا بخور عنبر و شم و خوردن ترنج و نارنج و سرکه همه مجرب و پیاز مشهور النفع ست و اگر پیشم آنها باشد و بقول
گیلانی شرب و پاشیدن در موضع و بخور کردن صبر خاصیت عظیم دارد و بقول حکیم ارزانی روغن گاو بسیار خوردن و بر بدن مالیدن درین ایام نفع تمام دارد
شیخ الرئیس میفرماید که اصلاح هوا یا بحسب اصحا باشد یعنی کسانیکه هنوز از هوا مریض نشده باشند و یا بحسب اصحا و مرضی آما آنچه بحسب اصحا بود غرض دران آن باشد
که تجفیف هوا و منع عفونت آن کنند بهر چیزیکه باشد پس اصلاح بخور دخام و عنبر و کندر و مشک و قسط شیرین و سعد و سندروس و جلقیت و عالک البطم و عالک البطم
و لادن و عسل و زعفران و سک و سرو و عرعر و اشنه و غار و سعد و اذخر و ابهل و وج و شاباکسا و بادام تلخ و اسارون کنند و گاهی ازین مفردات ترکیب سازند و ذر
مرکبه جلقیت میباشد و اما بحسب اصحا و مرضی تبخیر بصندل و کافور و پوست انار و سیب و مورد و بهی و آبنوس ساج و طرفا و ریاس نمایند و باید که تبرید چنین ان بکنند
و واجبست که از بدن اخراج رطوبات فضلیه کنند و تدبیر او از بر وجه از قلت غذا ما کل بتجفیف سازند مگر ریاضت استعمال نباید کرد و حمام و نا شربت و بر ریحانی خصیر نکنند
و اصلاح هوا بدانچه مذکور شد باید کرد و میل غذا بحموضات کنند و تقلیل آن نمایند و لیکن لحم که استعمال کنند در حموضات بپزند و بطام و تربین و منوص و تب ایسر کردن و غیر آن
از سماق و آب غوره و آب لیمو و آب انار ترش تناول نمایند و مخللات نافعه بخورند خصوصاً کبر در سرکه پرورده و جلقیت بالخاصیت نافع ست از دفع عفونت
میکند و انچه از وبا خلاص گرداند استعمال تریاق و مثرودیطوس قبل تاثیر وبا و حدوث حمی ست مع سائر تدبیر جواب از اغذیه و غیره و دوا صبر و مر و زعفران
هر یک یکجزو هر روز ازین قریب بیکدرم استعمال نمایند که این نافع وباست **ابو منصور** گوید که اگر در گرما باران بسیار بارد و ابر در شب و روز دوام نماید و باد

جنوبی دران بکثرت باشد و یا هوا اندران در اکثر گرد و غبارناک غیر متحرک بود و مع ذلک جنوبی کدر باشد لازم ست که مبادرت به تنقیهٔ بدن از فضول اخلاط حار رطب کنند
واگر درانجا ادنی دلیل خون باشد فی الحال فصد نمایند و لحظه دران توقف نکنند و لحوم و شیرینی و فواکه رطب و حلوا و حمام و اغتسال بآب گرم و شراب ضرور ترک نمایند
واگر از لحم چاره نباشد بچهٔ مرغ و دراج و بره و بزغاله معمول بسرکه بخورند و در اغذیه اکثار سرکه نمایند و ربوب فواکه ترش قابض که سابق مذکور شد استعمال کنند و کثرت شرب
سکنجبین شکری ترش نمایند و لزوم مجلسی که دروازهٔ او بسوی شمال باشد باید کرد و از جمیع اشیای مرطب بدن حذر کنند **و اگر** در آخر تابستان حرارت شدید باشد
و خریف شدید الیبس کثیر الغبار و بطی المطر و برد بود باید که تبرید مجلس نمایند و ترطیب بپاشیدن آب کنند و لزوم آرام و ترک تعب و جماع و سیر در آفتاب و صوم و مدافعت
گرسنگی و تشنگی نمایند و آب برف بنوشند و صباح سویق بشکر و آب برف خورند و از اغذیهٔ مسخنه و شراب حذر کنند مگر شراب ممزوج بآب بسیار و ماء الشعیر بنوشند
و خصوصا ابدان حارهٔ یابسه و استکثار اکل خیار و بادرنگ و کدو و مانند آن و اغذیهٔ مبرده نمایند و قیلوله در مکان سرد لازم گیرند پس اگر درین زمان بسیار مردم
و بهائم مریض شوند و در هوا اندک شعاعات ظاهر شود و کسیکه مریض شود بسرعت بمیرد و نفس مریضان تنگ گردد و دهن ایشان بدبو شود و کرب و سوزش و تشنگی
و سردی دست و پا یابند و قی کنند و در اسهال ماده بدبو مختلف برآید باید که از ثمرات و بقول که دران فصل پیدا شوند و شرب آب که بر ظاهر زمین ایستاده باشد اجتناب
نمایند و در خانه نشینند و از هوای بیرونی بگریزند و در خانه هر روز آب و سرکه آمیخته بپاشند و اگر مع ذلک در هوا بوی عفن و بدبو باشد تبخیر بصندل و عود رطب و عود در گلاب
ترکرده و کافور و قسط و کندر و میعه و مشک و مر نمایند و پارچهٔ صندلی بپوشند و بر دروازها پرده در گلاب ترکرده آویزند و غذا از سرکه و عدس و سماق و کشک سازند
و آب و سرکهٔ ممزوج جرعه جرعه بیاشامند و شراب ترک نمایند و گلاب و آب بسرکه بنوشند و قرص کافور آنرا نافع بود اگر بدن پاک باشد و گاهی خناق در ربیع کثرت نماید
در بعض سالها و مع ذلک قاتل ردی باشد پس باید که اقدام بفصد سر و حجامت ساقین و اسهال شکم نمایند و هر شب بگلاب که دران سماق ترکرده باشند و رب
توت شامی و رب جوز غرغره سازند و گاهی سکته و فالج در سرما کثرت نماید باید که تعاهد تنقیه بحبوب مذکوره در باب آنها کنند و تمریخ و تعطیس و غرغره و تقلیل غذا
و تلطیف او نمایند و بالجمله باید که نظر بمرضی کنند که دران حادث شود و مقابله باضداد آن کنند و روفس گفته که اگر دوای صبر و زعفران و مر که در قول شیخ گذشت
هر روز در وقت وبا بمثقال با شراب ممزوج بآب یک اوقیه بخورند سخت سودمند ست و ندیدم احدی را که این دوا در ایام وبا خورد و سالم نماند محمد زکریا گوید باید دانست
که این ادویه در هر حال استعمال نباید کرد و جالینوس گفته که شرب گل ارمنی بسرکه و آب سرد وبا را نفع کند و تریاق الافاعی خیلی سودمند ست **ایلاقی** و جرجانی گویند
که در ایام وبا از خانه بیرون نشوند و هوای خانه را احتیاط کنند که ردی نگردد باینطور که دران هر روز چند بار عود و مصطکی و حب گز و غیره که در قول شیخ گذشت لخلخه
بسوزند و انگزد در سرکه حل کرده هر روز اندرون و بیرون خانه دو سه دفعه بپاشند و چون در هوای تر وبا بیشتر از آن افتد که در هوای خشک بدین سبب دست از اغذیهٔ
مرطبه باز دارند و طعام خشکی افزا باید خورد مگر گوشتها بسماق و زرشک و ریباس و انار دانه و غوره و سرکه باید پخت و از عادت کمتر باید خورد تا امتلا پیدا نکند و حلتیت
در مزاج سرد و تر سود دارد و این جمله تدبیر تندرستان و تدبیر منع مضرت وباست و باید دانست که در ایام وبا گرسنگی و تشنگی صحیح و مریض را سخت زیان دارد
خاصةً بیمار را که حفظ قوت او می باید و بدانند که اندکی غذای نیک خوردن امیدوار تر از طعام بازگرفتن باشد **صاحب کامل** گوید که امراض حادث از تغیر هوا
گاهی بسبب تغیر جوهر هوا و استحالهٔ او بسوی فساد و عفونت بود پس در مردم امراض ردیهٔ قتاله مثل طاعون و حمیات خبیثه مهلکه و جدری و غیره پیدا کند و امراض
وبائیه بجمیع مردم حادث نشود لیکن آنچه حادث از تغیر جوهر هوا باشد از شان اوست که آن اکثر بکسی افتد که در بدن او اخلاط ردی مشاکل جوهر هوای ردی
در انوقت و مستعد بقبول موثر دران از ین امراض باشد پس اگر حدوث آنها از فساد هوا و استحالهٔ جوهر او بود چون این حال برای هوا در اکثر امر از افراط حرارت و رطوبت
بران حادث میشود لهذا واجب ست که احتراز از حدوث این امراض اولا بفصد کنند بعده بدوای مسهل که از شان او استفراغ فضول حار باشد بعد از ان باستعمال
تدبیر مبرد مجفف و باجتناب از ملاقات هوای گرم و سمائم و تعرض بآفتاب و استعمال سکون و راحت در جای سرد و قریب آب جاری و مکان بلند شمالی رویه
و فرش خانه برگ بید و مورد و گل سرخ کنند و ظروف که دران مورد کوفته مطیب بگلاب و صندل و کافور باشد بنهند و نضوح مطیب بران در باد بیخات باشد
و تبخیر در مکان بصندل و کافور نمایند و آب و سرکهٔ ممزوج دران بپاشند و بآب شیرین سرد غسل کنند و ترک امتلا از غذا نمایند و بر گرسنگی و تشنگی صبر کم کنند

وازلحوم مواشی مسن واغذیهٔ مولد کیموس ردی اجتناب نمایند واگر وبا دران هنگام درکدام مواشی افتد ازلحوم آن ماشی اجتناب ورزند وبرلحوم طیور مثل بچهٔ مرغ ودراج وتیهو وکبک وماننده آن مطبوخ بسرکه وعدس وآب انار وآب غوره وآب سماق وحماض وزرشک وبوارد معمول ببعض اینها ومغز خیار وبادرنگ وبیخ کاهو وکاسنی اقتصار نمایند وازحلوا وفواکه شیرین وسریع الفساد حذر کنند وانار وامرود وبهی وسیب چاشنی دار وترش وآلو وشفتالو وتوت وماننده آن بخورند وآب برف بنوشند وقرب نبیذ نگردند ورب سیب ورب ریباس ورب حصرم وشربت لیمو با آب برف بنوشند ودرین باب ازتناول گل ارمنی بسرکه ممزوج با آب مستقیم انتفاع یابند واگر فصل تابستان شدید الحرارت باشد ومردم را تشنگی بسیار عارض شود باید که قرص کافور با سکنجبین ساده یا رب غوره دهند وچون اکثر کسانیکه برایشان خوف حدوث امراض وبائیه بود صاحب مزاج حار رطب وطفل یا صاحب سن حداثت باشد زیراکه مزاج حار رطب برابدان اینها غالب بود پس ایشان را میباید که استکثار از اخراج خون بفصد وغیره کنند ودر استعمال اشیای مجففه که مذکور شد بیفزایند وبکلی پرهیز از تدبیر واشیای مسخن مرطب نمایند وگاهی امراض وبائی مهلک اکثر درهنگامی حادث شود که چون خریف شدید الیبس قلیل المطر عقب تابستان شدید الحرارت باشد مثل حمیات محرقه وصفراوی که دران قی صفراوی وکرب وعطش باشد پس درین هنگام واجب است که اقدام باستعمال تدبیر مبرد مرطب نمایند مثل ماء الشعیر ولعاب اسبغول ولعاب بهدانه بجلاب وبرف وخوردن لوز ومغز بادرنگ وخیار ومزورات معموله بقطف وبقلهٔ یمانی وبچهٔ مرغ معمول بعدس وآب غوره وآب انار وروغن بادام ونوشیدن لسیت بآب سرد ونبات وماننده آن از تدبیر واز ماسوای این اجتناب ورزند وباید که نظر کنند بامراضیکه درین وقت حادث شوند ودرمردم منتشر گردند پس اقدام بحفظ از حدوث آن مرض کنند بدانچه ازاغذیه وادویه بدان مرض نافع بود بهر آنکه گاهی خوانیق واوجاع حلق کثرت نمایند ونزد آن بفصد وحجامت برساق واستعمال حقنهٔ لین وغرغره بگلاب که دران سماق ترکرده باشند ورب توت باندک آب کشنیز تر وآب مطبوخ عدس بآب انار میخوش وماننده آن ازانچه درین مرض بدان انتفاع می یابند اقدام نمایند وگاهی در بعض اوقات امراض بارده بلغمی مثل سکته وفالج وغیر آن کثرت نمایند پس میباید که اقدام نمایند بتنقیهٔ بدن بارجونا فعه آنها مع تدبیر مسخن ملطف که در باب علاج امراض بارده مذکور شد وهمچنین لازم است که هرگاه درمردم غیر این امراض حادث شود تدبیر بچیزیکه نافع آن مرض باشد بتنقیهٔ بدن از خلط محدث آن وایراد بدل بمواد موافق آن از اغذیه وادویه کنند وایضاً چون امراض وبائیه گاهی حادث گردد از قبیل بخارات عفنه مخالط هوا مثل بخارات منحله از مردهای مردم وبهایم ومنحل ازآبیکه دران بقول وفواکه بسیار افتد پس عفن شود واجب است که باوجود از تنقیهٔ ابدان وتدبیر مضاد مرض حادث دربدن که مذکور شد ازان بلد وازجائیکه دران اتفاق این افتد جدا شوند اگر این ممکن نبود والا بمکان بالای آن باد که بدین عفونات گذر کند سکونت اختیار نمایند ویا درسرداب های خوش هوا ودرخانه که دران هوا بسیار نباشد وسرد بباشند وبورد ورياحين بارده فرش کنند وتبخیر درمسکن ببخورات خوشبو مثل عود صرف وصندل وکافور ومشک وند نمایند واگر تبخیر موضع بکندر وسندروس کنند خیلی موافق بود واکثار از اشتمام ریاحین بارد خوشبو نمایند پس کسیکه ارادهٔ خلاصی از امراض وبائیه کند باید که تدبیر برین مثال نماید خجندی گوید که چون وبا عفونتی است وهر عفونت را لابد است که از حرارت غریبی باشد که درجسم رطب فعل کند واین چنان باشد که حرارت غریزی از مقاومت آن ضعیف بود فلهذا آنچه وبا را نفع کند یا بتقلیل رطوبت بود تا ماده کم گردد وتاثیر او را کم قبول کند واین مثل استفراغات بفصد واسهال وقی بود ویا باطفای حرارت غریبی فاعل عفونت واین مثل اشیای بارده قابضه قامعه بود ومیباید که این اشیا مجفف باشد تا بتقلیل مواد نیز نفع کند زیراکه اشیای مرطبه مهیا برای عفونت بود بتکثیر ماده وهمچنین بشکون ویا بتقویت حرارت غریزی باشد واین یا بچیزی بود که دران خاصیت تقویت ومنع فساد باشد چنانچه در تریاق ویا چنین نباشد چنانچه در جلنجبین ودرونج عقربی وماننده آن خجندی گوید که تدبیر وبا آنست که هنگام ظهور علامت او قبل از حدوث او مبادرت بسوی استفراغ بفصد وبادویه مامون الغائله خالی از سمیت نمایند بسوی آن ادویهٔ یاقیه باید کرد اگر امتلا محسوس گردد بسبب آن امتلا زیراکه ابدان نقی از هوای وبائی کمتر منفعل میشوند وتا ممکن باشد ترک تحریک اخلاط در ایام وبا باستفراغ خصوصاً بمسهل اولی است وتعدیل مزاج بشرب آب انار میخوش بشکر یا سکنجبین ساده یا شربت حماض یا لیمو یا ریباس یا حصرم یا سیب ترش با آب سرد بلکه ببرف نمایند وجماع وشیرینیها وفواکه شیرین وسریع الفساد مثل شفتالو وخوبانی وخربزه وآلو بالو شیرین وتوت وهرانچه از دیاد خلط بر داوت یا حدت وحرارت یا آنکه او را استعداد بسرعت حادث شود ترک نمایند واز اغذیهٔ غلیظه وردیه مثل لحوم مواشی بزرگ جثه اجتناب ورزند واز شوربا واز شراب نوپرهیز کنند وکمتر آن اندکی

ضرر نکند بلکه گاهی نفع کند خصوصاً چون بگلاب و عرق بید ممزوج بود و بران تنقل بمبردات ترش کنند و باغذیهٔ لطیفه مثل بچهٔ مرغ و تیهو و دراج بطریق زیرباج یا با آب
انار وغیره که در قول صاحب کامل گذشت یا بخرفه و بر مجففات اقتصار نمایند و سخنای شامینه نافع است و گل حوامض نیکوست و فواکه خوشبو مثل سیب و بهی و امرود
و زعرور و انار و ترنج و آنچه سریع الفساد نباشد بخورند و از بقول کاهو و کاسنی خصوصاً با سرکه خورند و از کرفس و جرجیر و رشاد و پیاز الا با سرکه پرورده و گندنا و مانند آن
اجتناب نمایند و در آب مشروب گل ارمنی بجوشانند و یا باندک سرکه آمیزند و در مسکن آس و خلاف فرش کنند و اندرون خانه و بیرون آن چند بار سرکه و گلاب و آب بید
هر روز بپاشند و ظرف البسوزند و بصندل و کافور و عود و لبان و گل سرخ وغیره تبخیر سازند و استنشاق موم در وبای حادث از بوی مردار و مقابر نافع است و در تاریخ
بقراط بزمین سوادان وبا عارض شده بود حتی که بشهر بقراط قریب شده و امر کرد بجمع کردن اشجار خوشبو و ادهان وغیره گرداگرد شهر و تدخین آن نموده بدان فساد هوا
اعتدال یافت و از وبا سالم ماندند و ازین حکمت بقراط و فضیلت او ظاهر شد و آنچه قدما بر موافقت آن برای مقاومت وبا اتفاق دارند تریاق الافاعی است
حتی که جالینوس گفته که در وبای عظیم که بر ایشان واقع شده بود خلاص نیافتند مگر کسانیکه استعمال او کردند و صبر وغیره اجزای او همانست که در قول شیخ مسطور شد
نیم مثقال ازان با گلاب در بعض اوقات تناول نمایند **صفت** شربت که در وبا و طاعون و جدری و حصبه نفع بخشد و تقویت معده و کبد حار نماید و تقویت قلب
و تسکین جوش خون و قمع صفرا و ردع ابخره کند و خفقان و خمار را نافع بود آب گل سرخ و آب انار ترش و آب غوره و آب ترشی ترنج و آب سیب میخوش هر واحد یکجزو آب سماق
و سرکهٔ خمر هر واحد ربع جزو و مقابل هر رطل از مجموع پنج درم گل ارمنی آمیخته یکشبانه روز بگذارند پس صاف کرده با همچند آن شکر افزوده شربت بسازند و بعد فرود آوردن از
آتش بکافور قیصوری خوشبو کنند و بزرگان از یک اوقیه تا دو اوقیه و اطفال کم ازان استعمال نمایند **انطاکی** گوید که واجبست تقدیم بفصد و بعده تنقیه بچیزیکه مخرج
خلط فاسد یا غالب باشد و کثرت اکل بقول و قطانی و حوامض و تقلیل اشیای مولد خون مثل گوشت و شیرینیها این همه مع اصلاح هوا حتی الامکان باید و آنچه
متعلق باحکام او و استیفای علاج اوست در طاعون عنقریب مذکور گردد و در نزهت گفته که ملازمت بخور بمیعه و مقل و فرش در مکان بورد و نعناع و شم پیاز و سیب
و بهی و تقلیل حمام نمایند و ترک لحوم و حلویات و خصوصاً چون سال ربیعی باشد **بعض متاخرین** مینویسند که هرگاه آثار حدوث وبا ظاهر گردد باید که مردم آن بلد
مبادرت به تنقیهٔ بدن از فصد و حجامت و قی و اسهال و ادرار و تعریق وغیره بحسب واجب و تجفیف رطوبات باستعمال مجففات و تعدیل غذا و سکن نمایند
لیکن نباید که بمسهلات قویه بضعف قلب و دیگر اعضای رئیسه مثل تربد و غاریقون و حب الملوک و حب السلاطین و سقمونیا و مانند اینها تنقیه کنند بلکه بملینات مانند
مغز فلوس یا روغن بادام و هلیله بروغن چرب کرده و تمر هندی و شیرخشت و امثال اینها و تقلیل غذا و شراب بهترین مجففات است و خلو معده نیز مضرست بلکه قدری از
هوا اندک اندک غذا تناول نمایند بمقداریکه بزودی هضم شود و ثقل نیارد و سوء هضم بهم نرسد و فضول بسیار ازان تولد نیابد و از اغذیه و فواکه رطبه سریع العفونت مانند
گوشت بسیار و روغن بسیار و شیرینی و ماهی و شیر و ماست و انگور و شفتالو و هندوانه و خربزه و خیارین و کدو و بقول و امثال آن پرهیز نمایند و نشستن بیکار
و حرکت ملایم دادن بهتر از سکون مطلق است و باید که ملاحظه نمایند اگر حدوث وبا از اسباب سماویه باشد لازم است که در مکان غائر پست سقف بند و دروازه مسکن
نمایند و هوای آن را تبدیل و اصلاح کنند و هوای خارج را داخل شدن ندهند و اگر از اسباب ارضیه باشد واجبست که در مکان بلند و صحرای بلند و وسیع ساکن شوند و اگر از
هر دو سبب باشد دران هنگام خانه بهتر از صحراست و بهتر آنست که خانه اختیار نمایند که دران حوض آب و فوارهٔ نهر نباشد و سرکه که دران پیاز و سیر پرورده باشند بسطح خانه و در و
دیوار و سقف آن اکثر اوقات بپاشند و از کزمازج و زراوند طویل وغیره ادویه بخور که در قول شیخ گذشت مجموع یا آنچه میسر آید با عسل سرشته تبخیر نمایند و لخلخه ساخته ببویند
و لیکن باید که دخان تبخیر ابدا بدماغ نرسانند و بدستور بوییدن خوشبوها برعایت ضد مزاج شخص و هوا چنانچه در مزاج حار طیوب بارده مانند کافور و نیلوفر و بنفشه
و صندل و در مزاج بارد طیوب حاره مانند مشک و عنبر و لادن و جند و قرنفل و جوزبوا و امثال اینها ببویند و دائم پیاز و سیر در سرکه پرورده ببویند و پارچه اندر آنها تر کرده
پیش بینی دارند و اگر ضرورتی داعی نگردد از مکان بر نیایند و الا سرکه با سیر و پیاز پرورده قدری با خود ببرند و دائم خرقه بدان تر کرده نزد بینی و دهان برارند و بزودی
در مکان خود معاودت نمایند و هرچه بخورند دران سیر و پیاز و سرکه بیامیزند و اغذیه ترش مثل حصرمی و روغن تناول نمایند و شیرینی مطلق تناول نکنند و از لحوم حیوانات
آن بلد حتی المقدور بخورند و تریاق الطین و برشعثا و فلونیای رومی و شربت کادی و مفرحات یاقوتیه و جدوار خطائی و فادزهر معدنی هرچه میسر آید گاه گاه

بحسب مزاج و لائق تناول نمایند و هر روز خوردن نیم درم تا یکدرم ازین دوا مفید صبر سقوطری مرمکی زعفران کشمیری مساوی کوفته بیخته بعسل کف گرفته معجون سازند
ولیکن هنگامیکه هوا سرد بود و سردی بر مزاج غالب باشد نه گرمی که دران مضرست و خود را از غم و هم و غضب محفوظ دارند و اگر تشنگی غالب باشد جرعه جرعه آب بنوشند
و گاهی بر مضمضه تنها اکتفا نمایند و اگر سرکه بمقداریکه تغیر فاحش در مزه ننماید با آب آمیخته بنوشند بهترست از آب خالص زیرا که سرکه بهترین مصلحات آب و نافعترین اشیاست در وبا
و اگر سرکه نباشد آب را جوش دهند و اگر توانند که آب آن بلد و خصوصاً آب چاه و حوض و تالاب ننوشند اولیست و آب جاری را چندان مضرت نیست و با وجود این تدابیر امید وار فضل
پروردگار بوده وسواس و فکر و اندیشه باطل را بخود راه ندهند زیرا که واهمه خلاقست **انتباه** شیخ الرئیس حمای جدری و حصبه را از جنس حمیات وبائی شمرده آن امراض در مرسوم ... باشد

حمیات اطفال

بدانکه تپها که بصبیان حادث میشود اکثر تپ خلطی میباشد بسیط بود یا مرکب و نوع آنرا بطوریکه در طریق تشخیص حمیات خلطیه مسطور شد تشخیص نموده علاج آن بسکنه از علاج تپ بزرگان
کنند لیکن طفل شیرخواره را چون تپ عارض شود اصلاح شیر دایه کنند تا استعداد عفونت ازان مندفع گردد و نیز قوت طفل بسبب ضعف قادر بر احتمال ادویه و اصلاح آن
نیست و غرض ازین آن نیست که آن در علاج کافیست بلکه این جمله شرائطست گاهی اصلاح شیر به پرهیز میکنند و گاهی بادویه بالجمله اگر تپ دموی حادث شود و طفل زیاده
از شش ماه باشد بعد از سه روز باید که سرهای گوش او را شرط زنند و قدری خون گیرند و اگر در ینجا زلو چسپانند نیز جائزست و گفته اند که اگرچه اخراج خون از دیگر مواضع هم
نیز سودمندست لیکن خون سر گوش موافق تر و در ازاله غشی و ضعف قوی تر بتجربه رسیده و گاه باشد که خون بعد از شرط زدن بیرون نیاید و چون گردن و گوشهای او را
سخت بمالند خون آمدن گیرد و اگر طفل صغیر و مرضعه جوان و دموی مزاج باشد بلا توقف مرضعه را فصد کنند و استعمال کافور نشاید و از مسخنات پرهیز فرمایند و مطفیات
خون همچون عناب و کشنیز و شاهتره و امثال آن که در حمای دموی مذکور شد استعمال نمایند و عناب جوشانیده صاف نموده سرد کرده در شبانه روز کرات نوشانیدن در ازاله
تپ مطبقه و حصبه قوی الاثرست و در انجا که با وجود این تپ صداع نیز رنج دهد و از اخراج خون تسکین نپذیرد با شویه کنند و طبیعت را بالشافه نرم فرود آورند و شموم
و طلای مناسب بکار برند و بدانکه لازمه این نوع حمی ست که عرق نمی آید مگر روز یکه تپ مفارقت می نماید و ابدا تعرق در ین تپ بسیار مفید ست و تدبیر تعریق اینست که برگ
نی تازه و تر و آنرا کوفته بیفشارند و بر تارک سر و کف دست و پای مریض بمالند و بدن را بسیار بجا گرم دارند که عرق بسیار خواهد آمد و اگر تپ صفراوی باشد تعدیل طبیعت
مرضعه بماء الفواکه و دیگر ملینات مناسبه نمایند و اگر طفل تناول غذا نموده باشد قدری از ان نیز بنوشانند و الا تدبیر مرضعه کافیست و اگر در مزاج مرضعه غلبه خون
دریابند او را فصد نمایند و جهت تسکین صفرا و کسر حدت آن سکنجبین با عرق کاسنی و خاکشی سنگ شود یا دیگر اشربه و ادویه مسکنه موافقه بخورانند و از اشیای مولد
صفرا طفل و مرضعه را باز دارند و اگر طبع او قبض باشد بشیافات لینه آنرا مسهل سازند و اگر حنای تر را نرم سوده بر کف دست و پا و تارک سر کودک بمالند حرارت قوی را
فرو نشاند و آب انار شیرین و آب خیار یا طباشیر بدهند که سودمندست و اگر بتعریق احتیاج باشد همان تدبیر معرق که در تپ دموی مذکور شد بعمل آرند و باشویه نیز مفید ست
و اگر صداع نیز با آن باشد و ازین تدبیر تسکین نیابد باضمده و اطلیه و شمومات پردازند و بقول شیخ درین نوع تپها طفل را آب انار با سکنجبین و مانند آن بخورانند لیکن استعمال
حموضات وقتی باید که معده طفل از شیر خالی باشد و بعد از تناول حموضات بزودی شیر باو ندهند تا از ضرر تجبن و فساد و سمیت شیر محفوظ مانند و باشویه که در تپهای گرم
بجهت ازاله صداع و جذب حرارت سود دارد اینست گل بنفشه گل خطمی برگ بید برگ کنار سبوس گندم هر واحد بقدر حاجت جوشانیده استعمال نمایند و بعضی حقنه در
نیمکوفته و بعد جوش آب بهند و انه می افزایند و شافه لینه که در تپهای گرم بکار برند و سریع العمل ست اینست که گل بنفشه سه درم گل خطمی دو درم سنا پنج درم مغز خیار شنبر
هفت درم نمک سنگ یکدرم شکر سرخ هفت درم کوفته بقدر حاجت شیاف سازند و بروغن بادام چرب کرده استعمال نمایند و اگر تپ بلغمی باشد بیخ جا سفت در آب
جوشانیده یا نقوع ساخته گاه گاه میداده باشند و بعضی گفته اند که این دوا بعد از سه هفته طفل و مرضعه را چند روز دادن فائده تمام میکند و در ابتدا هر بامداد
مرضعه را آبیکه دران بادیان و بیخ کاسنی و اصل السوس جوشانیده باشند با گلقند بدهند و طفل را نیز قدری ازان بخورانند و آب سرد کمتر دهند و در تشنگی و گرسنگی پرهیز فرمایند
و بعد از نضج ماده اگر مرضعه را مسهل بلغم دهند مناسب ست و سائر تدابیر و ادویه مجربه که در تپ مرکب بیان نمودیم مناسب دانند بکار برند و از پرهیز حرفی و ضعف معده
پرهیز کنانند و اگر تپ سوداوی باشد و این کودکان را نادر افتد پس بجهت نضج ماده او را و مرضعه را مطبوخ مویز منقی و بادیان و اصل السوس و سپستان با گلقند بدهند

و بقدر نخود آب بسازند و بعد از انقضای چهل روز مسهل سودا دهند و چند نوبت تنقیه فرمایند و اگر طفل غذا خوار باشد پرهیز قوی هرگز نفرمایند لیکن از استعمال فواکه رطبه سریع الفساد چون خربزه و شفتالو و بقول شدید البرودت چون کاهو و کاسنی و هرچه بارد یابس بود اجازت نهند بعد ازان دواء الحلتیت بمرضعه دادن سودمند است و همچنین دیگر ادویه حمی ربع و چون این تب مزمن میباشد غایت امر و مقصد دران مراعات نضج ماده است با رعایت قوت و تا هنگامیکه دادن ادویه بمرضعه کفایت باشد بطفل نباید خورانید و باقی تدابیر بحسب انواع ماده سوداوی یعنی سودای طبیعی و احتراقی در انواع حمای ربع بتفصیل مذکور شد و اگر تب مرکب باشد هرچند اقسام او بسیار است لیکن آنچه کودکان را بیشتر افتد شطر الغب و غب غیر خالصه است و قانون علاج آنها اینست که در علامات ترکیب آثار غلبه هر خلط که دریابند ادویه مخصوصه آن در ترکیب نسخه مرعی دارند و اصول تدبیر نضج و تنقیه و پرهیز است و سکنجبین اصولی و قرص گل و شربت دینار سودمند است و اگر قبل از وقت نوبت لرزه قدری ماء العسل و گلاب بنوشانند نفع تمام دهد و در آغاز لرزه از آب سرد باز داشتن ضرورست بلکه آب گرم دهند و چند ساعت پیش از نوبت انگشتی چند از عسل یا سکنجبین عسلی لیسانیدن لرزه و تب کهنه را سود دهد و نانخواه سوده بعسل سرشته همین حکم دارد و اگر مصطکی باریک سوده بچند آن نان خشک سوده بیامیزند و مقدار نخود حبها سازند و بعد از طعام یک حب طفل را بخورانند مفید است و تب بسیار باشد که در تب نائبه بلغمی بعد از گذشتن چهل روز قبل از نوبت بچند ساعت مقدار نخودی یا زجند بید ستر خورانیدن نفع کلی بخشد و جوزبوا قدری بعسل سرشته پیش از نوبت خورانیدن و از آب باز داشتن در منع لرزه سریع الاثر است لیکن تکرار استعمال شرط است اقلاً دو سه نوبت و مدار کار در علاج حمیات مزمنه بر تقویت معده است و بدانند که طفل غذا خوار را که از شیر باز گرفته باشند اگر توانند کباب را از گوشت و روغن باز دارند بهتر والا هرچه خواهش نماید و شدید المضرت نباشد میتوان داد زیراکه تدبیر اطفال در امر تغذیه بر خلاف تدبیر بزرگانست و در اکثر امور متابعت طبع بیمار در صورت ازمان مرض خصوصاً کودکان را در خورانیدن اغذیه واجب است و تکثیر غذا در هیچ صورت جائز نیست که موجب ضرر و فساد کلی است **فائده جلیله** در حمای عفنی اگر ماده و موسم حار بود به تبرید و تسکین محتاج باشد و اگر ماده زیاده بود بنضج و استفراغ و اگر حرارت تب محتاج بتسکین و کثرت ماده داعی استفراغ بود اول بتسکین پرداخته بعده باستفراغ ماده پردازند اما کثرت تبرید بلا ضرورت و بیا استعمال مفتحات و مدرات قویه مثل کاسنی و گلو و شاهتره در ابتدا نشاید که موجب غلظ ماده و طول مرض میگردد و اگر ورم سبب تب بود در ینصورت تبرید مضر ورم است پس بمفتحات و مدرات معتدله قلیل الحرارت ضرورت می افتد بلکه ورم اگر در تپ حادث شود رعایت ورم بیشتر ملحوظ باید داشت که امور علاج حمی مبنی است بر دفع ورم یعنی حرارت حمی محتاج تبرید و ماده محتاج اسهال است و این هر دو در ورم نمیتوان کرد و اگر بعد اخراج ماده اثر تب باقی باشد مسکنات و مبردات لطیفه کافی بود و اگر ماده قلیل غلیظ در عروق باعث سده و عفونت اخلاط باشد و از اسهال دفع نگردد لاجرم محللات و مفتحات مع رعایت تبرید رجوع کرده آید مثل بادآورد و شاهتره و گلو و اذخر و افسنتین و تخم کاسنی و غیر آن با دیگر ادویه مدره بارده و در ینوقت الباب فرنگ کنین و غیره که سید هند نفع میکند

حمای دقیه

بدانکه معنی دق در لغت هر دو هزال است و چون حرارت این تب مادی و نرم باشد و هزال و لاغری لازم دارد بدین نام مسمی گشته و در اصطلاح اطبا تب دق عبارت ازانست که حرارت غریبه اولاً باعضای اصلی خصوصاً بقلب تعلق گیرد چنانکه رطوبات بدن را بتدریج فانی سازد و این تب را بحسب انتقال حرارت از رطوبتی برطوبت دیگر سه درجه است و توضیح آن موقوف بر دانستن این مقدمه است که در بدن نه جنس رطوبت است یکی از رطوبات اولی گویند که عبارت از اخلاط اربعه است دوم رطوبات ثانیه که از اخلاط ثانیاً در بدن پدید می آید و این یا فضول باشد همچون عرق و اشک و منی و مخاط و شیر و حیض و مانند آن و یا غیر فضول یعنی آنکه از حالت اولی استحاله یافته در اعضا نفوذ کرده باشد و هنوز جوهر بدن نگردیده و این نوع غیر فضول چهار قسم است اول رطوبتی که خلع صورت خلطی کرده و هنوز قبول صورت عضوی نکرده محصور در رگهای باریک بود که آنرا عروق شعریه ساقیه گویند و چون ازان منفصل شود در اعضا حاصل گردد و مغذی بدن این رطوبت است باستحالات دیگر و بسبب بیماریها بسیار میشود و بقبول عفونت و فساد و فی احمت و غلیان دوم رطوبتی که بافواه ساقیه شعریه گذشته در میان اعضا پراگنده است بسان شبنم و مستعد برای تغذیه آنها و آن بعینه رطوبت اول است چون ازان عروق منفصل گردد

[illegible] ۱۲

واستحاله دیگر یابد واین رطوبت اجزای مفاصل را نیز نرم میدارد و هرگاه که بدن غذا نیابد طبیعت اندرین تصرف کند و دیگر بار بگوارد و غذا سازد سوم رطوبتی
که قریب العهد بتشبه بود و انعقاد باعضا گردیده و بحسب مزاج هر عضو استحاله شده نه از جهت قوام یعنی غذای آنها گشته و صورت و مزاج عضوی یافته لیکن هنوز
بصلابت عضو نگشته از جهت قرب عهد بسیلان واین قابل تر برای تحلل از اجزای قدیمه اعضاست چهارم رطوبتیست که اتصال اجزای اعضای مفرده بایکدیگر از
ابتدای خلقت بدان است واین از ماده منی که از آن اعضا متکون شده در اعضا حاصل است وازین اجزا از تفرق و تفتت بهم رسد و مثال رطوبت قسم اول یعنی
محصوره دوم یعنی رطوبت طلیه روغنی است که در چراغدان باشد و مثال قسم سوم یعنی رطوبت قریب العهد بانعقاد روغن بتشرب در جرم فتیله است
و مثال قسم چهارم یعنی رطوبت اصلیه اجزای مرکبات رطوبتی است که بدان اجزای پنبه اتصال دارد و از آن فتیله ساخته شده پس هرگاه حرارت غریبه
قسم اول را ازین رطوبات که اندر عروق صغار محصور است تمام کند و در افنای قسم دوم شروع نماید چنان باشد که شعله چراغ روغن محصور در چراغ را فانی کرده و کار
بدان رسد که روغن داخل فتیله خرج خواهد شد و این درجه اول تپ دق باشد و باسم دق مطلق مخصوص گردد و در یونانی آنرا اطیقوس نامند و علاج این آسان بود
لیکن تشخیص بدشواری توان کرد و چون این قسم دوم را نیز فانی سازد و در افنای قسم سوم شروع کند چنان باشد که شعله چراغ روغن چراغ را فانی نماید و در افنای روغن
متشرب در جرم فتیله شروع کند واین درجه دوم دق باشد و بذبول مسمی گردد و بیونانی قارلیموس نامند و گویند ذبول را سه مرتبه است ابتدا و وسط و انتها و تشخیص
این درجه آسان بود لیکن علاج بدشواری پذیرد و مرتبه اول این درجه دوم قابل علاج بود بسعی تمام و مرتبه دوم که وسط آنست ممکن العلاج بود بجهد و حذق کامل و مرتبه
سوم که انتهای اوست مریضی که بانتهای این درجه دوم رسد کمتر خلاص یابد و علاج نپذیرد و خصوصا چون نوبت بکمی لحم و ظهور عظام بسبب نحافت و خشکی رسد و اگر آن
قسم سوم را نیز تمام کند و در افنای قسم چهارم شروع نماید این چنان باشد که گویا شعله چراغ سر جرم فتیله و رطوبات اصلیه آنرا در احراق شروع کند واین درجه سوم دق باشد
و باسم مفتت متفتت موسوم گردد و در یونانی انجیس فرادماطس خوانند واین امکان علاج ندارد و بعد از آنکه گاهی دق گویند و از آن مراد جنس حمی دق بود یعنی هر سه قسم را
دق گویند و گاهی از دق مراد درجه اول از درجات ثلاثه آن باشد بسبب آنکه چون هر دو قسم دیگر باسم خاص یعنی ذبول و متفتت مخصوص شده قسم اول را باسم عام یعنی
دق مخصوص کردند و حدوث دق یا از اسباب سابقه بود یا از اسباب بادیه اسباب سابقه چون حمای یومیه و مطبقه و غب خالص و غیر خالص و شطر الغب
و ورم حار سینه و جگر و گرده و مثانه و امعاء و رحم و سده ماساریقا و حرارت مشتعل معده و جگر و گرده و غیر آن که حرارت بدل یابد و اسباب بادیه چون غم و هم
و غضب و تعب و بیخوابی و جوع مفرط و عطش است و لا سیما در سن شباب و مزاج گرم و خشک و فصل تابستان و غیر آن که دل را گرم کند بغایت زیرا که مبدای دق دل است
آملی گوید که حدوث این تپ ابتداء در اغلب از اسباب بادیه بود و چون بدن مستعد برای قبول آن بهم رسد مثل حرکت مفرط که آن تسخین و تجفیف بدن کند یا
قلت ورود اغذیه بر بدن یا استعمال اغذیه و ادویه مسخنه یا سهر دائم یا افکار دائمی در قرات کتب و الحاح نظر در سائر علوم یا غضب مفرط بسبب اشتعال ارواح و افنای
آن حدت و ناریت و بسیار باشد که تدبیر طبیب در دق اندازد و این یا بسبب غفلت او از جانب قلب بود در امراض حاره از استعمال مشروبات مبرده و یا
بسبب منع او مریض را از استعمال آب سرد هنگام اشتیاق و شدت تشنگی آن بجهت خوف ضعف معده و یا از اضطرار او نزد سقوط قوت و تواتر غشی باستعمال
اشیای حار منعش قوت مثل شراب و ماء العسل بالمسک و غیر آن از ادویه مفرحه و اغذیه لطیفه حاره پس هرگاه بقلب رسد در بدان سوء مزاج حار بود و در آن حرارت
مشتعل گردد و در دق اندازد و یا از بسیاری تقلیل غذا بود و هنگامیکه حاجت داعی باستعمال تکثیر غذا باشد پس حرارت مشتعل گردد و باعضا متشبث شود و گاهی دق
حادث شود بسبب طول امراض زیرا که آن جوهر اعضا را فاسد و ضعیف کند حتی که از غذا نفرت نماید و احتداد و اشتعال آن زیاده گردد و تپ قوی شود و در دق اندازد
و گاهی دق بسبب افراط اسهال افتد و گاهی از درد شدید بسخن روح شیخ و بعض شراح قانون مینویسند که گاهی حرارت جگر و ریه و معده متعدی بدل میگردد و اگر
حرارت این اعضا بدل متعلق گردد لیکن نفس حرارت آنها دق نبود بلکه دق آنست که بسبب قلب باشد یعنی هر چند حرارت جگر و شش و معده هم بذبول میکشد لیکن
تا آنکه حرارت بدل که معدن حرارت بدنست اذا نکند این مرض متحقق نمیگردد و این مرض از قسم حمیات دق است که آنرا نوبتها و اوقات نوایب نیست و گاهی دق بعد
حمیات لیم افتد و گاهی بعد حمیات عفونت و اورام و دق در اکثر انتقالی میباشد و کمتر است که ابتداء عارض شود و اعضای اصلی را مشتعل گرداند و خلط در دق قبل آن

مشتعل نشود بلکه لازم ست که خلط و روح اولاً گرم گردد بعده بمرور ایام اعضای اصلی سخونت پذیرد مگر آنکه سبب بسیار قوی عارض شود که خاص گرداند تعلق
حرارت دق را بعضا سوای ارواح و اخلاط مثل آنکه در جرم قلب حرارت قوی پیدا شود و بسبب واحد گاهی سبب دق میگردد و گاهی سبب حمای یوم میشود مثل هم
و وهم و غیره از اسباب بادیه پس بسبب شدت تعلق او دق حادث شود و بسبب ضعف تعلق او حمای یوم متولد گردد مثل آتش که آن چوب را برد و وجه بسوزد یکی بر وجه
تسخین آن تدبیر دران و این بجهت تعلق ضعیف بود دوم بر سبیل اشتعال و آن تعلق قوی تر ازانست و حمای عفونت و ورمی بسیار بدق منتقل گردد بسبب
شدت حمای عفنیه یا کثرت تلطیف غذا دران یا منع آب سرد یا قلت مراعات جانب قلب باطلیه و اضمده و خصوصاً در امراض اعضای مجاور قلب مثل حجاب و بسیار
باشد که اضطرار طبیب در دق انداز چنانچه در قول آملی گذشت و گاه دق فرد بود و گاهی با حمیات عفونت و اورام مرکب شود و بدترین ترکیب او با حمای خمس و سدس
و سبع ست بهر آنکه درین حمیات احتیاج استفراغ بمسهل قوی باشد و در دق رخصت آن نیست و دق در اول امر عسر المعرفت سهل العلاج ست بسبب دشواری
شناخت آن در ابتدا اشتباه آن بحمیات دیگر خصوصاً بحمای لثقه ست از جهت عدم غلبه خشکی بر اعضا و عدم ظهور آثار خاصه آن و بسبب سهولت علاج آن
قلت فنای رطوبات و بحال بودن قوای اعضاست و در آخر آن سهل المعرفت صعب العلاج ست بسبب آسانی معرفت از ظهور خشکی اعضا و غائر بودن آنهم
بدن و صلابت و دقت نبض و غیره علامات مختصه آنست و باعث دشواری علاج فنای رطوبتی که بدل آن متعسر ست و آخر ذبول البته غیر قابل علاج ست
زیرا که اعاده رطوبات منویه با وجود سقوط قوتها غیر ممکن ست بامکان عادی انطاکی گوید که حمای دق آنست که تعلق آن بسوی اعضا تجاوز کند حتی که رطوبات
اعضا بسبب حرارت مشتعله درین تپ چون روغن برای چراغ گردد چون نفوذ کند استخوانها باریک شود و موت رو نماید و ازین جهت بعد تمکن لا علاج بود و قبل تمکن آن عسر العلاج
پس اگر تشبث او بغیر اعضای رئیسه بود معالجه آن سهل باشد و اگر باعضای مذکوره متعدی گردد یا اولاً با آنها متشبث شود پس اگر بقلب تشبث نماید بسوی
باقی اعضا بلا واسطه متعدی گردد و مفضی بهلاک شود قطعاً لا سیما در کسانیکه مزاج و رطوبت آنها لطیف باشد مثل اهل حبش یا از دیگر عضو رئیس بسوی
قلب متعدی شود بعد آن بسوی باقی اعضا پس معلوم شد که مخوف تر دق آنست که اولاً بقلب تشبث کند زیرا که او رئیس مطلق ست بقول صحیح بلکه
قائلین بتقدیم دماغ تصریح نموده اند که تپ قلب مخوف تر ست پس این قول اجماعیست و اختلاف کرده اند در آنکه متشبث بدماغ اولاً مخوف تر ست یا متشبث
بکبد بقراط و اتباع او و رازی و مسیحی و ابوالفرج بسوی اول رفته اند و ابن قره و بختیشوع و فاضل جالینوس بسوی ثانی و هر دو فریق بر مذهب خود ها استدلال
نموده اند و مرا تا حال ترجیح احدی درین مسئله ملخص نشده و از شیخ الرئیس چیزی درین باب ندیدم و بدانند که اقسام خلط هشت گونه ست چهار ازان اخلاط
معروفه ست و چهار آنست که در قانون آنرا رطوبات ثانیه مسمی ساخته و آن در اعضا مثل تری یا شبنم پراگنده شده پس لاجرم این تپ چهار قسم شد با
بحسب عدد رطوبات ثانیه اول متشبث برطوبتی که در عروق ست و آنرا دق مطلق گویند و دوم متشبث برطوبتی که در عظام ست و مسمی بعضویه ست و این قسم
بذبول موسوم گردد و سوم آنکه متعلق برطوبت منویه باشد و این رطوبت مصحوب باعضا از اول خلقت بود و از منی حاصل شود و جمهور اطبا انحصار دق
درین سه نوع اند و این اخیر را دق تفتت نامند و صحیح موافق بقوم اطبا اسم این مرسله ست و چهارم دق تفتت ست و آن تعلق تپ برطوبتی ست که آنرا عفص
گویند و او آنست که تماسک جوهر عظام بدانست و اسباب دق مثل تعب و هم و سهر و کثرت تناول مجففات و جماع خصوصاً بر خلو معده ست و از اسباب آن
طول حمیات محرقه و امراض و مصابرت عطش و جوع و خطا در غذا یا در زمانه او یا در مقدار اوست و گاهی از ورم مسدد و بسبب حبس حرارت افتد و از کثرت تناول
اشیای حار یا لبس خصوصاً برای صاحبان یابس مزاج و از لبس مثل پشم و موی بغیر حائل بودن چیزی میان او و بدن یا در گرما و از صناعت گرم مثل آهنگری و از کثرت وجع
الصفرا او و در زبدة سینو بسید که تپ دق حرارتی ست که از اعتدال تجاوز کند حتی که باستخوانها و رطوبتی که در انهاست بتدریج متشبث گردد و اول او را دق مطلقا
و ثانی او را ذبول و آخر آنرا تفتت گویند و اول آن مدرک نمیشود مگر ماهر نبض را یا بسبب تفقد نفس خود را زیرا که هرگاه غذا در هضم شروع کند این تپ مشتعل گردد
چنانچه هنگام ورود روغن چراغ روشن میشود و اما باقی اقسام او سهل الادراک ست زیرا که ذبول بدن را تحلیل و لاغر کند و رنگ بگرداند و چون بآخر رسد آواز باریک شود
و چشم و بنا گوش فرو نشیند و ناخنها کج گردد و این تپ یا از تپ عفنی افتد بسبب اهمال یا سوء تدبیر یا خطای طبیب و یا تحلیل دوا و اغذیه ردیه واقع شود

تلافی آن ممکن نبود و گاهی با بتدا اگر حادث شود چون هم و غم و کدا افراط نماید و دق شدید تر از روی خطر آنست که یابس مزاج و لاغر را در مثل ملک حجاز بفصل گرما
حادث شود ابو منصور از جالینوس نقل کرده که ابدان صفراویه نحیفه یابسه مستعد برای وقوع در حمیات اند هرگاه از طعام و حمام امساک نمایند و در ریاضت
و سهر و جماع اسراف کنند در دق افتند و اکثر حمیات دق و ذبول نزد حر و یبس در قلب یا معده یا جگر بود و چون دق بعد حمیات قویه یا طویل المدت شروع گردد
دق خبیث ردی باشد و چون عقب حمای یوم آغاز کند آن دق مبتدی غیر مستحکم باشد پس اگر معالجه نکنند ایضاً بذبول مؤدی گردد و ایضاً جالینوس گفته که ذبول دیدم
که سبب آن ورم روده قولون بود که مدت آن دراز گشت و بذبول اداگردید و دیده ام که سبب آن ورم مری و مثانه و گرده و ورم طحال و ورم ماساریقا بود و هرگاه که از پس
ذرب لوع الامعاء و درازی مدت آن تب آهسته پدید آید و معلوم شود بسببی از اسباب که خشکی در دل و نواحی آن اثر کرده است حکم باید کرد که تپ دق است و یهودی گفته هر تپی
که یکهفته بماند و آهسته و لازم بر یک حال بود نه زیاده شود و نه کم آن دق باشد پس اگر دو هفته باقی ماند مستحکم گردد و اگر سه هفته بماند سخونت پذیرد و مجوسی گوید حمای دق
گاه از اسباب سابقه حادث شود آن از ابتدا ذبولی بود و آنچه از مثل اسباب بادیه افتد آنرا در ابتدا دق گویند و چون زیاده شود آنرا ذبولی و سل نامند طریق تشخیص
تپ دق و اقسام آن هرگاه تپ حادث شود و سه روز یا زیاده دوام کند و منقلع نشود و قوی الحرارت نبود و با وی چیزی از اعراض حمیات حاره مثل تشنگی و قلق
و کرب و خشکی زبان و سیاهی آن و تکسر و ضربان و صداع و بدبوئی بول و عظم و اختلاف نبض و لرزه و غیر آن از اعراض تابع حمیات عفنی نباشد و در ان فتره و نوبت
پدید نیاید و مع ذلک حرارت ساکن ملایم دائمی قائم بر یک حال باشد مگر عقب غذا هر وقت که بخورند اشتداد نماید و در شب وقت خواب زیاده شود آن تپ حمای دق باشد
و ایضاً نبض دقیق صلب متواتر ضعیف ثابت بر حال واحد و بول مائی بود و تپ آهسته و لازم باشد و هرگاه دست بر بدن بسیار گذارند سخت گرم نبود و در ملمس
حرارت کم از حرارت سونوخس و غیر آن از حمیات خلطیه محسوس گردد و در ابتدای لمس ساکن تر باشد و چون ساعتی دست بر بدن ماند گرمتر نماید و بقوت و سوزش
همواره افزاید و مواضع عروق و شرائین گرمتر از جای دیگر بود و حرارت متشابه بود و کم نشود چنانچه در حمای لازمه و فتره نکند چنانچه در تپ دائره و بسیار از ان حرارت
سخت آگاه نباشد زیرا که آن سوء مزاج متفق و مستوی شده است و مثل مزاج اصلی گردیده لیکن نزد تناول چیزی از غذا حرارت زیاده و شدید گردد و نبض مرتفع شود و اندکی
میل بعظم نماید چه طعام در حق مدقوق بمنزله روغن در چراغ باشد که روشنی آنرا مدد دهد و چون تپ از غذا زیاده میشود لهذا جهال الاطبا از غذا منع میکنند و مریض هلاک
میگردانند و این از دلائل قویه این تپ است از ینجاست که بعضی اطبا برای امتحان این تپ گفته اند که صاحب تپ را در اوقات مختلف طعام بخورانند پس اگر چنان
یابند که بعد طعام او را دائم تپ زیاده میشود و چهره او سرخ میگردد و نبض او بعظم و سرعت میگراید بی شک آن تپ دق باشد و اگر چه بعد تناول غذا در سائر حمیات
لامحاله اشتعال و تغیر در احوال رو مینماید اگر اضطراب حرکات طبیعت واجب نماید لیکن در تغیر و اشتعال دق و دیگر تپها فرق بسیار است و آن اینست که در تپهای
دیگر بعد غذا فواق و طول نوبت تپ و تکسر و گرانی اعضا و سردی دست و پا و اختلاف نبض زیاده میشود و در دق جز ظاهر شدن تپ هیچ نباشد بشرطیکه
با دیگر تپ مرکب نباشد و ایضاً اشتعال دق مثل اشتعال سائر حمیات بعد انقضاء عظم نبض نباشد و نه بر ادوار معلومه بلکه مدقوق در هر وقت که غذا بخورد اشتعال
پدید آید و اگر بول را بتفحص نظر کنند دهنیت در ان محسوس گردد این همه دلائل درجه اول باشد و هرگاه این درجه بگذرد ذبول تجاوز کند صلابت نبض و ضعف و صغر
و تواتر آن اشتداد نماید و خصوصاً اگر سبب وقوع در دق ما و رامیا باشد که تحلیل نشود و تواتر او بسیار از دیاد نماید و همچنین سرعت بیفزاید و نبض از قسم معروف بذنب الفار
گردد و آن نبضیست که بتدریج در انتقال از نقصان بسوی زیادتی شروع کند و یا بالعکس و این بهر آنست که طبیعت جهد کند تا از اذیت خلاص یابد پس عظم طلب نماید
و از صغر برای طلب نسیم بعظم منتقل گردد و بعد از ان ضعف غلبه کند پس بصغر انتقال نماید و همچنین استمرار کند و اقسام نبض ذنب الفار در کتاب نبض اعظم بتفصیل اتم نوشته ام
و ذبول که با ورم باشد اگر از شرب شراب حادث بود بدل ذنب الفار نبض مسلّی باشد یعنی در وقت مثل مسل بود بسبب افراط تحلیل شراب رطوبات را و اعراض ذبولی
مثل ضعف نبض و صغر او بسیار شدید باشد زیرا که بدین جهات نه بدل بلکه بهلاکت مؤدی گردد و بالجمله در بول دهنیت در سوبیه همچون صفائح سبوس ظاهر تر شود و بول
اندکی غلیظ گردد و چشم غائر شدن گیرد و صدغ لاغر شود و گوشت او نقصان پذیرد و بر جلد او خشکی و چهره او لاغری روی نماید تا که ذبول بمرتبه اول باشد علامات مذکوره
نیز کمتر پدید آیند و همچنین زیاده تر میگردند تا که بمرتبه دوم رسد و یا دوم که بقیه از گوشت و خون و تازگی و رونق و قوت باقی بود و استخوانها بگوشت پوشیده باشند نبض

زیاده و دقیق و صلب نباشد و علامات مذکوره قوی و مستحکم نگردد امید صلاح و رجای فلاح قائم بود و در اکثر امر بتدبیر لائق مرض زائل شود و هر گاه ذبول بانتهاء رسد
غور چشم اشتداد نماید و چرک خشک چشم کثرت پذیرد و سر استخوانها از هر عضو و از چهره بلند و ظاهر گردد و صدغین فرو نشیند و جلد پیشانی کشیده گردد و رونق و تازگی
از جلد چهره برود و دیدان ماند که بران غباری افتاده است یا از آفتاب سوخته و برداشتن ابرو و پلک گران گردد و چشم پنداری آلوده پوشیده شود و بینی
باریک شود و گوشها تنگ و کوچک و زرد گردند و حنجره بلند شود و استخوان سینه ظاهر گردد و آواز باریک شود و عروق ظاهر و خالی از خون نماید و موی دراز گردد و بیشتر افتد
و کتفها برافراز و شکم لاغر گردد و به پشت بچسپد گویا که جلد خشک است که کشیده شده و بالای جلد سینه بکشد و هر گاه از درجه دوم تجاوز نماید
دهنیت در بول بسیار پدید آید و خشکی بدرجه رسد که گوشت به بدن بتحلیل رود و موی ریزش گیرد و ناخنها منحنی و متقوس گردد و بنوبت استخوان پیچ نماید
اسهال ذوبانی عارض شود و عضو فنا بگداز و طمع در صحت او نباشد و زود بمیرد و **انطاکی** گوید که هر گاه ذبول بمرحله انتقال نماید ظهور حرارت کم گردد یا معدوم شود
و نبض نملی گردد و قاروره دهنی صفائحی و ناخنها سبز نماید و از ان و از منخسف الصدر کشیدگی محسوس شود و آواز باریک و ساقها دقیق گردد و ملمس خشک شود و نفس
تنگی کند و سرفه خفیف ظهور نماید و اگر مع ذلک اسهال باشد و در ان خون آید بیمار روز چهارم بمیرد و الا در روز هفتم زیرا که او ذوبان است بتخفیف سرعت کند و گویند
که از علامات او ست کثرت سپش قریب موت و تغیر رائحه تعلیم این همه که مسطور شد از دلائل دق مفرد بود اما از دلائل ترکیب دق با حمیات عفونیه آنست که
باده و دوام تپ نرم بنوبت عفنیه مشتد گردد و از قشعریره یا لرزه هم خالی نباشد اگر باده تپ عفنیه خارج از عروق بود و ایضا با هر تپ که مرکب شود از اعراض
خاصه او توان دانست و نیز از دلائل ترکیب او با تپ عفنی بقای حرارت خشک بعد آخر انحطاط نوبت و بعد عرق و افرست و زیادتی در ذبول و نحافت
نسبت با آنکه حمای عفنی واجب کند و دهنیت در بول و براز باشد و اگر دق ظاهر و تپ عفنی خفی بود تضاغط نبض واقع در ابتدای نوبت بران دلالت کند
چه مثل این تضاغط البته در دق مفرد غیر موجود بود و بدانند که گاهی دق متشبث بمعده ابتدا نماید پس مزاج جگر بسبب مجاورت معده فاسد گردد و تپ قوی شود
دران پیدا شود و جالینوس گفته که اکثر هلاکت مدقوقین از اشتباه ایشان بصاحبان لثقه بود زیرا که جهال اطبا آنرا لثقه گمان کنند و معالجه دق بعلاج این نمایند
از استعمال مسخنات و فرق میان هر دو در حمیات بلغمی مسطور شد و علامات انتقال حمای یوم بحمای دق در بحث حمیات یومیه گذشت و بقول شیخ از دلائل
انتقال حمای یوم بسوی تپ دق کثرت اشتداد حرارت در روز سوم است و در اکثر حمای یوم بعد دوازده ساعت در انحطاط شروع کند و هر گاه تپ از ان
مدت تجاوز کند و علامات انحطاط ظاهر نشود بلکه تا روز سوم استمرار و اشتداد نماید آن دق باشد و بقول جرجانی هر گاه حمای یوم از سه شبانروز در گذرد
و علامت گساریدن ظاهر نشود و حرارت از انچه اول بود زیاده نگردد و تن خشک تر از ان شود که آن تپ واجب کند و رنگ روی زرد شود باید دانست که
حمای یوم بدق منتقل گشت **علاج** اگرچه دق بعد استحکام علاج پذیر نیست و در ابتدا مشابه بحمای لثقه میباشد اما اگر طبیبی بصلابت و دقت و تواتر
نبض و زیادتی حرارت بعد از غذا معلوم کند باید که قرص طباشیر ملین و یا قرص کافور با تبرید یا با ماء الخیار یا ماء القرع دهد و در صورتیکه حمای عفنی با تپ دق
مرکب نشود و معده مریض ضعیف نباشد دادن اقراص مذکوره با شیر بز و شیر خر و شیر دختر بسیار مناسب است و اگر سرفه هم باشد خمیره خشخاش مانند آن
که در علاج نزله و سرفه نزلی گذشت با اقراص مذکوره آمیخته باید داد و یا اندرین تپ کافور از چهار سرخ تا یکماشه یا طباشیر یکماشه یا مروارید یکماشه یا قرص
طباشیر کافوری چهار ماشه یا زهر مهره سوده چهار سرخ یا لعل سرخ سوده چهار حبه بخمیره مروارید یا خمیره گاوزبان یا شربت نیلوفر آمیخته خورند یا لالش شیره
خرفه تا دو توله یا لعاب بهدانه و شیره مغز تخم کدو و شربت نیلوفر و شربت تمر هندی و حماض و غیره بدهند بالجمله تقویت و تبرید درین تپ منظور باشد
و اگر اسهال شریک بود قابضات چون طباشیر یکماشه و کافور قیصوری چهار سرخ با شیره بارتنگ و ربوب بدهند و اگر تپ عفنی با تپ دق مرکب شود
اسهال برفق کنند مثلا گل بنفشه نیلوفر عناب سپستان عنب الثعلب گاوزبان خطمی خبازی شب در عرقیات خیسانیده مغز فلوس تمر هندی ترنجبین
گلقند روغن بادام داخل کرده بدهند و شیر خشت برای اخراج صفرا نیز اضافه میکنند و در علاج تپ دق بهر نوع تبرید و ترطیب نمایند یعنی با شربه و البان
و هوا و اطلیه و تبریخ و آبزن و حمام و غیره و بعض ادویه مبرده مثل کافور باعث تخفیف میشود و تسخین بعض اشیاء مرطبه مثل شراب موجب تسخین میگردد و نیز باید

کافور با دویه مرطبه مخلوط نموده بخورانند و همچنین شراب آب ممزوج کرده وقت هضم غذا دهند و در تپ دق مزمن از حمیات و ضعفات معده احتراز کنند و ادویه مرطبه در آب جوشانیده
اندران نشینند پس هرگاه بیرون شوند روغن کدو بر تمام بدن بمالند و روغن مذکور در گوش و بینی چکانند و بشوربای گوشت بزغاله و بره بچه و جوزه مرغ و بقول بارده
و آش جو غذا سازند و نمک در طعام ایشان کم اندازند و زردی بیضه نیمبرشت نیز مناسب بود و از اشیای خشک و تمکین و تیز و گرم و گرسنگی و تشنگی و غم و غضب احتراز
کنند و در مساکن بارده و هبوب باد شمال و کناره آب مسکن سازند ذکر ادویه مفرده و مرکبه که در تپ دق مستعمل ست بگیرند گلوی سبز که بر درخت نیم پیچیده بقدر یک تولہ کوفته
شب در آب تر کنند و صبح آب زلال آن گرفته با نبات شیرین ساخته بنوشند و برین مداومت نمایند که مجرب ست و اگر سرفه هم باشد چهار پنج ماشه اصل السوس مقشر نیمکوفته با گلو
بخیسانند و همراه تریاق النزله استعمال کنند و اگر حرارت زیاده باشد شیره خیارین یا مغز تخم کدو بقدر هفت ماشه نیز با آب زلال آن اضافه کنند دیگر تخم گاوزبان بوداد
کوفته بیخته با قند سوده برابر او آمیخته بقدر حاجت بدهند و بعضی اوقات طباشیر و ست گلو افزوده و فائده نموده و نفع این در سرفه دقی بیحد ست و معمول حکیم بقاخان
دیگر شیره تخم اسفاناخ در دق مجرب نوشته و شیره مغز بادام با شکر نیز نافع دیگر گوش خر تراشیده از ده پنج یا شش قطره خون او با آب باران آمیخته بنوشند و غذا ماءالشعیر
باشد همچنین سه مرتبه کنند گویند که مایوس را شفا میدهد دیگر گویند که بخور لته حیض زنیکه اول بار او را حیض آید در ازاله حمای دقیه از اسرار خفیه ست و برای کسانیکه اکثر
مردم خانه آنها بمرض دق مرده باشند اگر یوم شنبه یا یکشنبه اتفاق قضای میت شود باید که شلوار بند آن میت را بیرون آرند و بعد بر داشتن جنازه آن فوراً آن شلوار بند را
در دهلیز خانه بسوزند انشاء الله تعالی باز این مرض بکسی از صاحبان آن خانه نخواهد شد و گویند که این عمل مجرب ست آبزن که در حمای دق بکار آید و فائده عظیم و تبرید نماید گل نیلوفر
گل بنفشه خشخاش مقشر نیمکوفته تخم خطمی برگ کاسنی برگ بید برگ خبازی تراشه کدو تراشه تربوز تراشه خیار تخم کاهو و برگ آن برگ خرفه برگ اسفاناخ جمله یا هر چه از ینها
میسر آید در آب بسیار بجوشانند و مریض را دران بنشانند لیکن سر بیمار بیرون از آب باشد و آب نیمگرم بود و بعد بر آمدن و نشف کردن بدن بروغن بارد مرطب چرب کرده
و خشخاش و غیره مالش بدن سازند و نزد بعضی اطبای هند آبزن از شیر بز یا شیر ماده گاو افضل ست و بدن را بدان مالش کرده باشند حب شفا برای مدقوق
و مسلول و نزلات حاره و تقویت قلب حار از مجربات حکیم علوی خان مروارید سوده یکمثقال شکر تیغال مغز تخم خیارین صمغ عربی هر یک شش درم گل نیلوفر یک مثقال تخم خطمی
سفید یک درم کتیرا مغز تخم کدوی شیرین تخم کاهو تخم بستان افروز مغز بهدانه نشاسته طباشیر صندل سفید تخم خرفه مقشر رب السوس ابریشم ماهی عنبر اشهب هر یک دو درم
کافور قیصوری یک نیم دانگ افیون مصری زعفران هر یک نیم درم کوفته بیخته بلعاب بهدانه سرشته حبها سازند بقدر نخود شربت پنج عدد و اگر مزاج بسیار گرم رب السوس یک درم
و عنبر نیم درم کنند معتبر ست حب کافور که جهت تپ دق نافع و خشونت سینه و سرفه را دافع بزرالبنج نیم ماشه افیون یکماشه گل ارمنی گل نیلوفر مغز تخم کدو مغز تخم هندوانه
هر یک دو ماشه طباشیر رب السوس تخم خرفه کافور هر یک سه ماشه صمغ عربی چهار ماشه تخم خشخاش سفید مغز تخم خیارین هر یک شش ماشه کوفته بیخته بلعاب اسبغول حبها بقدر نخود
سازند هر روز هفت حب با شیره تخم خرفه دو درم و شیره تخم خیارین دو درم و رب انار شیرین ده درم یا شربت نیلوفر بخورند مجرب ست دو سه روز نفع بین میکند نوع دیگر جهت تپ دق
و محرقه و لو قت لیست طلوع نیز مفید ست مروارید زهر مهره صندل سفید بگلاب سوده هر یک ده مثقال طباشیر گل نیلوفر تخم خرفه مقشر بریان صمغ عربی بریان تخم خشخاش سفید بریان مغز بهدانه
بریان رب السوس هر یک یک درم زعفران نیم درم بزرالبنج افیون هر یک ربع درم کافور نیم مثقال بشربت انار شیرین حب بندند و بعرق صندل و شیره تخم خیارین دهند ایضاً از علوی خان
که مجرب بلا تکلف ست رب السوس تخم خطمی گل ارمنی هر یک دو دانگ صمغ عربی کتیرا سرطان سوخته نشاسته گل بنفشه نیلوفر تخم خشخاش مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خربزه صندل سفید تخم خیارین
گل گاوزبان گل کنار هر یک یکمثقال مغز بهدانه نیم مثقال کافور قیصوری زعفران هر یک یک دانگ افیون یک طسوج بلعاب اسبغول سرشته حبها بقدر نخود سازند شربتی وقت صبح پنج عدد با آش جو
و شام سه عدد با شیر خر و یا آب ساده و یا عرق کافور والد حکیم ممدوح حب کافور بتالیف والد حکیم علوی خان برای امراض شدید الحرارت و حمیات حاده و تپ دق که با اسهال باشد مجرب ست کافور قیصوری نیم
مثقال طباشیر سفید مروارید ناسفته صندل سفید کشنیز مقشر هر یک دو مثقال مغز بهدانه مغز تخم کدو هر یک چهار مثقال گل ارمنی زهر مهره هر یک یکمثقال صمغ عربی دو دانگ صمغ را در عرق صندل
حل کرده ادویه چیزا را که ببسایند سایند و آنچه کوفتنی ست کوفته بیخته مجموع را بآن سرشته حبها بقدر نخود سازند شربتی یک مثقال با آنچه مناسب باشد مدد و اینکه در دق و سرفه معمول آب
عنب الثعلب سبز مروق هفت توله شربت نیلوفر دو توله خاکشی شش ماشه و هر روز یک توله آمیخته دق افزایند و هرگاه سرفه کمتر با آن بهدانه سه ماشه شیره اصل السوس چهار ماشه شیره تخم خشخاش
پنج ماشه اضافه نمایند باز شربت اعجاز افزایند و روز دیگر شکم در روا باشد گلقند هفت توله مالیده ... کرده دهند بعد برفی در آب خیار هفت توله شربت بنفشه

دو توله خاکشی شش ماشه همراه خمیره خشخاش صبح و بوقت شام خمیره مذکور همراه لعاب بهدانه شیره اصل السوس شربت بنفشه خاکشی بعده قرص سرطان کافوری خمیره
همراه آب خیار شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بدهند و آب خیار یک یک توله افزوده تا دوازده توله رسانند بعد ازان اگر دست و پا ورم کند باز آب کوه مروق همراه قرص کور و شربت
ایضاً برای تپ دق و ضعف جگر و سرفه طباشیر صمغ عربی کتیرا هر یک نیم ماشه بشربت بزوری بارد آمیخته همراه شیره خیارین یک توله شیره تخم خشخاش [illegible] ماشه در عرق
برآورده شربت انار شیرین یک توله خاکشی شش ماشه داخل کرده بخورند ایضاً برای دق و سرفه و زحیر لعاب بهدانه لعاب بیخ خطمی عرقیات نبات بارتنگ اگر فایده نشود
در عرق عنب الثعلب جوش داده رب بهی و روغن بادام داخل کرده و تخم فلوس خیار شنبر سه دانه بروغن چرب کرده خورانیده بنوشانند هرگاه دانه بیرون آید سفوف الطین
چرب کرده همراه لعاب بهدانه لعاب بیخ خطمی شیره تخم خرفه عرقیات رب به بارتنگ تخم ریحان تخم مرو داخل کرده بخورند ایضاً برای سرفه شدید و تپ قریب دق بعد استفراغ
هفت ماشه خمیره خشخاش عدد ده بهدانه سه ماشه عناب چهار دانه سپستان نه دانه تخم خطمی پنج ماشه در آب جوش داده صاف کرده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده
چون در نبض صغر و تواتر معلوم شود سپستان موقوف کرده شیره مغز بادام مقشر و تخم کاهو اضافه کنند بعده چون طبع نرم گردد رب به بارتنگ عوض شربت خاکشی
شام لعاب بهدانه سه ماشه شیره اصل السوس [illegible] ماشه در عرق گاوزبان برآورده رب به بارتنگ داخل کرده بنوشند قرص سرطان کافوری هم ترتیب سازند ایضاً برای دق
با تپ خلطی آب کاسنی سبز مروق شیره تخم کاسنی شیره تخم خرفه در عرقیات و شربت بزوری بار شیرجات موقوف کرده بارتنگ افزوده بدهند و برای تقویت جوارش آمله هم ترتیب سازند
جهت دق قرص طباشیر کافوری چهار ماشه سوده بگلقند دو توله سرشته بخورند بالائش شیر بز پاو سیر نبات دو توله بنوشند اگر حمای خلطی با تپ دق مرکب باشد [illegible]
رواست والا ممنوع ایضاً اگر جوانی بکثرت جماع و ریاضت مبتلا بدق گردد و هر روز یکدو بار اسهال نیز آید سفوف ست گلو گاوزبان صمغ عربی طباشیر [illegible]
چهار ماشه کوفته بیخته بارتنگ مسلم نه ماشه آمیخته ازین سفوف بقدر نه ماشه همراه لعاب بهدانه سه ماشه شیره تخم خرفه شش ماشه شیره تخم خیارین هفت ماشه عرقیات ده توله شربت
ده توله تخم ریحان شش ماشه پاشیده دهند ایضاً برای حامله صفراوی و نزلی مزاج و حرقت بدن و دست و پا بعد غذا شیره مغز تخم کدو [illegible] شش ماشه لعاب بهدانه سه ماشه
در عرق عنب الثعلب ده توله نبات یکنیم توله خاکشی شش ماشه دهند روز دوم شیره خیارین شش ماشه افزایند و بجای خاکشی اسپغول کنند روز سوم عناب پنج دانه تخم کاسنی
اضافه کنند پس اگر ضعف بسیار و ذبول و نبض دقیق و بعد طعام سرفه خشک و نزله بسوی حلق متوجه بود و حمای عفنی همراه دق نباشد برای ترطیب مزاج و تسکین تپ گدائی
پاو سیر نبات یک توله خاکشی شش ماشه چند روز دهند باز همراه قرص طباشیر چهار ماشه سوده بر شیر پاشیده بدهند و شیر بز در سرفه یابس نیز معمول است ایضاً برای دق آب
شیر بز ممزوج نموده از نیم پاو شروع کنند یک دام هر روز بیفزایند تا به یک آثار برسد باز یک یک دام هر روز کم کنند تا به نیم پاو رسد لیکن خاکشی چهار ماشه پاشیده خوردن
کنند اگر در یکبار فائده بینند چند بار همچنین افزایند و بکاهند والا موقوف سازند دوائیکه برای دق معمول اهل هندست سبوس نخود سه دام در قدح آب شب تر کنند و صبح صاف
کرده از یکدام گلوی سبز دو و مدو دارفلفل و نصف مغز کنجد در همان آب شیره کشیده از پارچه گذرانیده همچنین سه هفته بنوشانند دواء المسک بارد نافع خفقان و غشی
و دق و سل مروارید ناسفته کهربای شمعی بسد ابریشم مقرض هر یک دو درم طباشیر سفید غنچه گل سرخ کشنیز مقشر صندل سفید تخم خرفه هر یک چهار درم مشک خالص دو دانگ
بدستور مقرر مرتب سازند با نبات مقوم سه چند ادویه شربتی از یکدرم تا یکمثقال نوع دیگر برای دق که با اسهال باشد مشک کافور هر واحد یک دانگ صندل سفید بگلاب سوده مروارید
کهربا مرجان زهر مهره آمله طباشیر گل سرخ پوست بیرون پسته زرشک کشنیز مقشر بریان گل گاوزبان نشاسته بریان هر واحد یکنیم درم مغز تخم کدو مغز تخم خیارین گل نیلوفر
تخم خرفه بریان ورق نقره هر یک دو درم قند سفید دو چند شربت حب الآس یکچند ادویه بدستور مرتب سازند سفوف که در دق و سل و اسهال و سرفه خشک کهنه که با حرارت و افراط بود
همراه بود مفید است کتیرا اسفید چهار و نیم دام صمغ عربی دو و نیم دام نشاسته یکدام اصل السوس هفت و نیم ماشه مغز تخم خیار مغز تخم سرده مغز تخم تربوز هر یک سه دام و نیم کافور
سرخ صندل سفید یکدام تخته قند سفید شش دام بخته سفوف سازند اگر ازین اجزا معجون سازند نفع زیاده کند ایضاً برای دق از بیاض مراد الدین مرحوم کتیرا صمغ عربی طباشیر
پنج ماشه سائیده سه حصه کنند و یک حصه نهار با شیر بز که تازه باشد بخورند ایضاً برای دق و سرفه که گاهی سرفه خون هم آید مجرب است ست گلو طباشیر کشنیز مقشر هر واحد دو درم
صمغ عربی دو درم دم الاخوین اقاقیا کتیرا کهربا اسفید هر یک یکدرم سفوف سازند و یکدرم ازین در دو توله شربت [illegible] آمیخته [illegible] شربت [illegible] با سفوف [illegible]
بنفشه گاوزبان تخم خطمی خبازی عود صلیب هر واحد دو درم تخم خشخاش [illegible] اصل السوس مقشر [illegible] هر یک چهار درم سپستان [illegible] عدد سیاوشان پنج [illegible]

هر واحد سه درم قند سفید نیم رطل شربت نیلوفر نیم رطل شربت هم مرتب سازند **عرق کافور** از والد حکیم علویخان نافع سوء مزاج حار و حمی دق و خرفه ساده گل نیلوفر کدو تازه
با قلای تازه هر واحد یک اوقیه برگ کاهو کشنیز بید برگ کاسنی جو مقشر هر یک نیم من تبریزی صندل سفید شقاقل گل سرخ دو من تخم خرفه سه نیم من طباشیر سفید کتیرا هر یک ده مثقال عرق بید مشک
عرق نیلوفر عرق بید ساده هر یک یک من گلاب دو من بستور مقرر عرق کشند و در وقت عرق کشیدن کافور قیصوری بیست مثقال سوده در ته ظرفی که عرق در ان بچکد بپاشند تا عرق
بران بچکد و در نسخه دیگر حکیم ممدوح وزن گل سرخ یک اوقیه و کدو تازه نیم من و صندل سفید ده مثقال و عرق بید مشک و عرق بید ساده هر یک دو من ست و گل بید شاهتره
گل گاوزبان گل بید مشک هر یک یک اوقیه بادیان سیب شیرین به شیرین امرود شیرین هر یک نیم من صندل سرخ تخم کاسنی مغز تخم کدو تخم خیارین تخم کاهو تخم خربزه گل بنفشه هر یک
ده مثقال عرق کاسنی دو من آب بقدر ضرورت عوض برگ کاسنی و تخم خرفه و طباشیر و کتیرا و عرق نیلوفر مرقوم ست **نوع دیگر** که قوی تر ست کافور پنج درم برگ کاهو و کاسنی و بید مجنون
و بارتنگ و خاکشی همه بشیر هر یک چهار تولہ کشنیز سبز نه تولہ گل نیلوفر گل گاوزبان گل سرخ تخم خرفه تخم خیارین تخم تربز کشنیز خشک خبازی خطمی کاهو خس هندی هر یک دو تولہ صندل
سفید تخم کاسنی گل بنفشه هر یک نه تولہ باقلای تازه خیار بادرنگ کدو شیرین و پرده تربوز و جو مقشر و سیب بهی وام و دو اناناس هر یک نیم آثار کسیر و یک آثار خاکشی یکنیم پاؤ
کتیرا بست و پنج مثقال تخم تاج خروس و تخم نیلوفر هر یک نه تولہ گلاب پنج شیشه عرق بید مشک عرق نیلوفر عرق شاهتره عرق صندل هر یک دو شیشه برگ ریحان برگ ترنج
برگ بستان افروز هر یک دو قبضه شربتی از پنج تولہ تا نه تولہ **عرق شیر** معمول حکیم اکمل خان جهت تپ دق و سوداوی نافع و مسکن لهیب حرارت و مرطب بدن ست
کدو هی تازه برگ کاسنی سبز برگ کاهو هر یک چهار دام سیر و گل بید گل نیلوفر هر یک نیم پاؤ گل سرخ صندل سرخ صندل سفید عنب الثعلب گاوزبان تخم خیارین مغز تخم کدو تخم کاهو
هر یک دو تولہ کشنیز خشک چهار تولہ تخم کاسنی گل گاوزبان زهر مهره خطائی طباشیر سفید هر یک یکتولہ تخم خرفه سه تولہ گل کنول پنج تولہ گلاب دو آثار عرق بید مشک عرق شاهتره
عرق عنب الثعلب هر واحد یک آثار عرق بید ساده چهار آثار شیر بز ده آثار آب باران بقدر حاجت بطریق متعارف عرق کشند و اگر سرد زیاده خواهند کافور پنج مثقال سوده
افزوده در ظرفی که عرق بچکد پهن نمایند در ین صورت عرق شیر کافوری نامیده شود **نوع دیگر** برای دق و سل از مجربات استادی مرحوم آب برگ خرفه آب کدو آب تربز آب خیار
هر یک نیم آثار تخم خرفه تخم خیارین گاوزبان کشنیز خشک گل سرخ صندل سرخ صندل سفید هر یک دو تولہ خاکشی چهار تولہ گل نیلوفر سه تولہ تخم کاسنی طباشیر هر یک یک تولہ
آب لیموی شربتی بست عدد عرق بید ساده عرق نیلوفر عرق گاوزبان هر یک یک آثار قند سفید نیم آثار شیر بز سه آثار ادویه را شب در عرقیات خیسانیده صبح شیر داخل کرده عرق
کشند و هفت تولہ همراه قرص کافور سه ماشه بنوشند و اگر خواهند شربت نیلوفر یا شربت سیب داخل کرده بنوشند و چون بحد ذبول رسد قرص کافور با شیر خر یا شیر زنان
خاکشی پنجماشه پاشیده استعمال کنند ایضاً جهت ترطیب بدن صاحب دق شیر بز دوازده آثار عرق نیلوفر عرق کاسنی عرق بید ساده آب هندوانه هر یک پنج آثار آب
سیب شیرین نیم آثار آب لیموی شیرین دو آثار آب زردک آب نیشکر هر یک پنج آثار آب به شیرین نیم سیر گل نیلوفر گل بنفشه گاوزبان طباشیر هر یک پنج تولہ جراده کدو سه صد
جراده خیار بیست عدد صندل سفید تخم کاهو هر یک دو تولہ تخم کاسنی نیم پاؤ تخم خرفه پنج تولہ خاکشی شش تولہ اصل السوس چهار تولہ برگ کاسنی سبز بید مشک گلاب هر یک دو آثار
عناب صد عدد گل سرخ سه تولہ کافور قیصوری پنج ماشه بروهن نعیم بندند **عرق مرکب** تالیف حکیم شریف خانصاحب گل نیلوفر گل بید کیسر و هر یک نیم پاؤ گل گاوزبان
گل سرخ مغز تخم کدو تخم کاهو تخم خیارین گل کنول کشنیز خشک هر یک دو تولہ تخم کاسنی صندلین طباشیر هر یک یک تولہ تخم خرفه سه تولہ برگ کاهو سبز چهار دام خیار یکعدد دانه انار
شیرین دو عدد سیب شیرین دو عدد بهی ناشپاتی هر واحد یک عدد در عرق بید عرق عنب الثعلب عرق نیلوفر هر یک چهار آثار بید مشک یک آثار آب باران بقدر حاجت
شب خیسانند و صبح بطریق متعارف عرق بکشند **نوع دیگر** مخترع حکیم اجمل خان کاسنی چهار درم گل سرخ بنفشه نیلوفر تخم تربز تخم خربزه عنب الثعلب بادیان خاکشی
اسپغول ترنجبین هر یک دو تولہ گاوزبان خطمی خبازی هر یک یکنیم تولہ تخم خیارین تخم کدو تخم کاهو هر یک سه تولہ صندل سفید بیخ کاسنی هر یک یک تولہ صندل سرخ
اصل السوس طباشیر سفید هر یک نه ماشه عناب پانزده دانه کافور چهار ماشه مویز منقی چهار تولہ الایچی خرد زهر مهره هر یک نیم تولہ تخم خرفه چهار تولہ برگ بید پاؤ آثار تخم بالنگو
هفت ماشه بطریق مشهور عرق کشند **قرص کافور** که جهت سعال حار و سل و دق و حمیات محرقه که با سرفه باشند معمول ست نسخه آن در قول صاحب کامل
خواهد آمد و مرهم ازان برای سرفه بادیا قوذایا شربت خشخاش و لعاب بهدانه بدهند و برای دق و حمیات حاده آب انارین و ماء القرع و ماء الخیار و آب هندوانه دادن جوده
نوع دیگر که تپ دق و محرقه و جمیع اقسام تبهای حاره و یرقان را نافع و تشنگی بنشاند و بقرص مبارک مسمی ست گل سرخ ترنجبین هر یک پنج درم مغز تخم خیارین

طباشیر هر یک یکنیم درم تخم کاهو سه نیم درم مغز تخم خرپزه سه درم تخم کاسنی چهار درم مغز تخم کدو دو درم رب السوس یک مثقال کافور یکنیم دانگ کوفته بیخته اقراص سازند قرص
طباشیر کافوری نافع جهت سرفه و تپ دق و حمیات محرقه و تسکین تشنگی کافور یک درم طباشیر سفید مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ تخم کاسنی تخم خرفه تخم کاهو گل سرخ صندل
سفید هر یک چهار مثقال کوفته بیخته بلعاب اسپغول سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال **نوع دیگر لولوی** از اختراع علویخان که برای تپ دق و سل و خفقان حار
و حمیات محرقه و دقیقه که با اسهال باشد و از برای نفث الدم و قی الدم و اسهال دموی و کبدی و ذوبانی مجرب النفع است مروارید ناسفته طباشیر سفید سرطان سوخته تخم خشخاش
سفید تخم کاهو تخم خرفه مقشر کتیرا هر یک سه مثقال کهربای شمعی رب السوس غنچه گل سرخ هر یک ده مثقال مغز تخم خیارین پنج مثقال صمغ عربی بسد محرق هر یک یکمثقال
کافور قیصوری یکدرم زعفران ابریشم مقرض هر یک دو دانگ کوفته بیخته بآب بارتنگ سبز سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال **قرص** مجرب جهت حمی حار و دق که
با اسهال بود مروارید ناسفته زهر مهره سائیده کهربا سائیده هر یک یکماشه طباشیر گل اغستانی صمغ عربی بریان گلنار فارسی تخم حماض بریان گل سرخ گل ارمنی اقاقیا پوست
بیرون پسته حب الآس دانه هیل هر یک دو ماشه نشاسته تخم خشخاش تخم کاهو کشنیز مقشر هر یک سه ماشه خرفه مقشر بریان صندل سرخ صندل سفید هر یک چهار ماشه
کوفته بیخته بشیره برگ بارتنگ اقراص سازند خوراک نیم درم **ماء القرع و ماء الخیار** هر دو از برای تپ دق و دموی و صفراوی و اخلاط محترقه و سرفه حاره و یبس طبیعت
مزاج و رفع تشنگی نافع است طریق ساختن آنها اینست که بگیرند خیار و یا کدو تازه و از سر کارد چند جا بزنند پس بگل زرد یا آرد جو که ضخامت آن بقدر یک انگشت
باشد گرفته در تنوری که شدت گرمی آن فرو نشسته باشد بدارند تا بریان شود صبح از تنور بیرون آورده گل یا خمیر دور کرده سر آنرا بریده بیفشارند و آب که برآید صاف نموده
همراه شربت نیلوفر یک چند اول روز از هفت توله شروع نمایند بعد از آن بیک یک دو دو توله هر روز اضافه نموده تا یک رطل رسانند همراه اقراص مناسبه و اشربه لائقه که مقتضی
وقت باشد و اگر احتیاج تبرید زیاده باشد به برف سرد نموده بکار برند و پس از آن بدستور هر روز کم نمایند و دادن چهل روز زیاده و کم موقوف برای طبیب است
و باید دانست که ماء القرع مستحیل بصفرا میشود پس اگرچه که خوف استحاله باشد با ترشی مناسب استعمال نمایند در جائیکه سرفه مانع استعمال ترشی باشد سویق جو یا تخم
نیلوفر برای اصلاح آن نیکو است و ماء الخیار در این نسبت بماء القرع زیاده دارد و بیاده حمی را از جهت ورا رفع میکند و مستحیل بصفرا نمیشود و **ماء البطیخ الهندی** یعنی آب تربوز
جهت حمی دق و تپهای گرم و حرارت جگر نافع و بعضی نوشته اند که مثل آب کدو مستحیل بصفرا میشود لیکن فقیر چند جا حمی دق که همراه او تپ صفراوی بود آب کدو با شربتها نافع استعمال
بصفرا استعمال کرده آب او مستحیل بصفرا گشته و باعث ازدیاد حمی صفراوی گردیده بعد از آنکه آب کدو موقوف کرده آب تربوز استعمال نموده باعث ازدیاد حمی عفنیه نگردیده
تسکین حدت حمی دق نموده و طریق استعمال و مقدار شربت او مثل ماء القرع است و صاحب قادری گوید که تا یکهفته از ابتدای تپ نگذرد استعمال وی و دیگر فواکه رطبه کثیر المائیت
جائز نیست که ماده را خام کند و سکنجبین جهت تفتیح سده و ادرار بول و یرقان و مواد محترقه و اعانت هضم با تمر هندی جهت مواد صفراوی و جرب و حکه و باشیر خشت و امثال آن
جهت تپهای حاده و رفع غلط ردی الکیفیت که کم مقدار باشد سفید و مولد خون رقیق و بلغم شیرین و مرطب بدن و مضر سپرز و معده بارده و مصلح او گلقند و عسل وقت.
و امثال آن و تربوز هر چند شیرین تر بهتر و طریق گرفتن آب او آنست که بنوک کارد مغز او را بزنند تا آب از آن جدا شود پس آن آب را صاف کرده بنوشند **ماء اللحم بسیط** که
ضعف قلب و تپ دق را نافع گوشت فربه و سرخ از چربی جدا کرده و رق رق نمایند و در آب شیرین بپزند بحدیکه بگدازد و آب غلیظ گردد پس در قرع انبیق عرق کشند و اگر با بعضی
ادویه مناسبه کشیده استعمال کنند منافع بسیار مشاهده نمایند و اگر بطریقیکه در قول صاحب کامل خواهد آمد مرتب ساخته بعمل آرند نفع آن نیز بیشتر حاصل شود **معجون راحت** که در امراض
حاره و صداع یبسی و تپ دق معمول است و حکیم عابد سرهندی نوشته که آنرا بارها آزموده و خطا نکرده و ندیدم که حمیات حاره جدید و قدیم را قلع نکند سیما دق را که شفای تام می نماید
لیکن اگر در آن سوء تدبیر فاقع شود خوراندن او اصلا فائده نمیکند کافور قیصوری نیم مثقال مروارید ناسفته یاقوت رمانی طباشیر قاقله صغار و کبار هر واحد یکنیم درم صندل سفید
تخم شاهتره بیخ انجبار مغز تخم خیارین مغز تخم هندبا مغز تخم کدوی شیرین تخم خشخاش سفید هر یک سه درم آمله منقی حب الآس تخم کاهو تخم خرفه صمغ عربی زرشک گل سرخ
رب السوس هر یک چهار درم و نیم ترنجبین شش درم تخم کاسنی کشنیز خشک هر یک هفت درم و نیم گلاب بید مشک هر یک هشت دام پخته رب به شیرین رب انار شیرین هر یک
ده دام پخته نبات سفید دوازده دام ستار آب کدو تازه آب هندوانه هر واحد یکصد دام آب عناب بست دانه ادویه خشک را کوفته بیخته رب و آبها و نبات را بقوام آورده آمیزند شربت
یک مثقال **مفرح بارد** نافع مدقوق و مسلول که با لینت طبع بود صندل سفید بگلاب سوده طباشیر گل سرخ تخم خرفه مقشر بریان کشنیز مقشر بریان بسد کهربا زهر مهره سوده

مروارید سوده گلاب آب انار پوست بیرون پسته گل نیلوفر گل گاوزبان حب الآس هر واحد یکدرم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو شیرین هر یک دو درم زعفران کافور هر یک دو دانگ ورق نقره یکدرم
نبات سفید سه چند ادویه اگر سرفه بسیار باشد صمغ عربی رب السوس تخم خشخاش سفید گل ارمنی هر واحد یکدرم افزایند **نقوع** نافع تپ دق گاو زبان سبز نیم کوفته یکتوله برگ گل
مقشر نیم کوفته شش ماشه تخم خطمی خبازی شاهتره گل نیلوفر هر یک هفت ماشه در پاو آثار آب گرم شب بخیسانند صبح آب صاف گرفته شیره تخم کاهو تخم خرفه هر یک شش ماشه در آب
مذکور برآورده نبات سفید یکنیم توله داخل کرده بنوشند و چند روز برین مداومت نمایند **یاقوتی بارد** نافع تپ دق و بخار سوداوی سوخته تالیف حکیم علوی خان مروارید
ناسفته کهربای شمعی هر واحد هشت ماشه یاقوت سرخ عنبر اشهب کافور هر یک دو ماشه ورق طلا یکماشه ورق نقره یکنیم ماشه گاوزبان سه ماشه زعفران سه ماشه بسد محرق ابریشم
مقرض هر یک شش ماشه آمله شیر پرورده چهار توله و شش ماشه صندل سفید یکتوله طباشیر بهمنین کشنیز مقشر پوست بیرون پسته گل نیلوفر گل سرخ هر یک هفت ماشه شربت
سیب شیرین شربت انار شیرین ولایتی عرق بید مشک گلاب عرق گاوزبان هر یک ده توله نبات سفید نیم سیر بدستور مقرر مرتب سازند خوراک یکدرم **اقوال محققین**
صاحب کامل مینویسد که در اول امر هنگامی که قوت متماسک و بر اعضا گوشت باشد و بدن نیک حال بود و نبض دقیق صلب نباشد و سائر علامات مشتبه باشد و خوب ظاهر
نشود در ان صحت و صلاح ممکن بود و چون بتدبیر لائق تدبیر نمایند و اول انچه لائق استعمال بود انست که مسکن ایشان در فصل گرما اندر موضع سرد باشد که در ان هوای شمالی
وزد و بیاویزند او خرقه در گلاب و ...... آب سرد و شیرین نهند و ریاحین بارد مثل گل سرخ و نیلوفر و بنفشه و گل سیب و ...... برگ بید و برگ انگور و مورد و صندل و گلاب
و کافور پیش او دارند و خواب بر فرش نرم کنند و اگر فصل سرما بود در جای معتدل الهوا بنشینند که ازان فراشا ...... ساکن باشند و از تعب و حرکت و بیداری و گرسنگی و تشنگی
و جماع باز دارند و تحریک غضب و غم نسازند و هر روز بار الشعیر با نبات بقدر حاجت بدهند و بعد نوشیدن آن جلاب و شربت خشخاش یا شربت عناب بدهند و داو قید
بآب سرد بدهند و در آبزن که آب او شیرین نیمگرم باشد در آیند و بعد از خروج آن ...... مرغ یا پاچه بزغاله ...... اسفیدباج ...... از کدو یا بیخ کاهو و اسفاناخ و ......
غذا سازند و در بعض اوقات حریره معمول از آرد سفید بشکر در روغن بادام و اناطر به بخورند و گاهی ...... اسفیدباج یا بریان ...... روغن بادام ...... آب
و نمک انداخته و گاهی با دوغ بزنوسن صحیح الجسم غذا کنند و اگر درانجا تپ ظاهر نباشد و آهسته بود شیر تازه و لا سیما شیر خر غذا سازند ...... ایشان را موافق بود
و کذا مغز خیار و بادرنگ و بیخ کاهو و بیخ کاسنی هر دو مربی و مانند آن و غذای ایشان در روز دو مرتبه اندک اندک بمقدار یکه بسهولت هضم کنند و اعضای آنرا قبول کند
باید داد و از فواکه انار شیرین و شفتالو و نبطی و سیب پخته و عناب تر بخورند و اکثار اینها نکنند و انچه از انگور نیست اگر بمقدار معتدل و پخته باشد و موز بخورند ......
انچه خشخاش تر و شکر و انچه از بادام تر یا مغز تخم کدو شیرین و مغز تخم خیار و مانند آن بسازند و ایشان را از آب سرد منع نکنند و از اغذیه تا یابس پرهیز کنند ......
پارچه مبلول بصندل و گلاب و بقیه و طلی معمول بگلاب و آب خرفه و آب کشنیز تر و آب حی العالم و بروغن گل و روغن بنفشه بدارند و چون پارچه گرم شود باسرد ......
سازند و تر روغن بنفشه جید و مربی بمغز تخم کدو و روغن نیلوفر استنشاق نمایند و لباس ایشان ...... ملایم مثل تستری و قصب باشد اگر ممکن بود و اگر پارچه ایشان
بصندل و گلاب رنگین کردن توانند در تقویت نفوس و اعضای ایشان بیفزاید و اما کسی که دران چیزی از علامات ذبول ظهور کند و تپ ظاهر بود باید که از هوای گرم
حذر نماید تا نزلات عارض نگردد و هر روز قبل از طلوع آفتاب قرص کافور با آب انار یا آب هندوانه یا ماء القرع یا ماء الخیار بدهند و چون آفتاب طلوع کند ماء الشعیر که در ان
خشخاش و عناب پخته باشند و بران روغن بادام شیرین یا روغن تخم کدو یک مثقال چکانیده بنوشانند و بعد سه ساعت ازان اندک شربت خشخاش یا شربت عناب
یا جلاب بدهند و در آبزن آب شیرین که دران گل نیلوفر و بنفشه و پوست کدو جوشانیده باشند بنشانند و این در خانه اوسط حمام و یا در جای معتدل الهوا باشد و بخانه
گرم حمام داخل نکنند و نه در موضعی که کرب یا عرق نماید و در آبزن تا کشا اعتدال نموده بر آیند پس بر بدن روغن بنفشه یا روغن تخم کدو بمالند و بعد تنشف کنند و اند
صبر نموده غذا دهند با سفیدباج گوشت جوجه مرغ در روغن بادام و اطریه و دران قطعه کدو و مغز کاهو باشد و سائر انچه مذکور شد و بعد عصر باز مثل صبح در آبزن نشانند
و بعد به غذا دهند و اکثار ازان ننمایند و هنگام خواب جلاب یا شربت عناب بلعاب بزر قطونا و لعاب بهدانه و شیره تخم خرفه که در آب شیرین برآورده باشند یا یکدرم
روغن بادام شیرین بدهند و سائر تدبیر همچو مرطب مع استعمال قیروطی مبرد بعمل آرند **صفت** قرص کافور مسکن ...... مغز تخم کدو مغز تخم خیار مغز تخم خرفه هر واحد یکدرم
گل سرخ رب السوس طباشیر هر واحد سه درم صمغ عربی نشاسته کتیرا صندل سفید هر واحد دو درم تخم خرفه یکدرم کافور نیم درم تا نیم مثقال همه را بکوبند بیخته بلعاب

قرص کافور

اسپغول سرشته اقراص سازند و اگر با این تپ لینت شکم باشد این قرص دهند صفت آن خشخاش سفید مغز تخم کدو تخم خرفه مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مغز بهیدانه
هر واحد شش درم صمغ عربی طباشیر تخم حماض گل قبرسی هر یک سه درم نشاسته ده درم گل سرخ پنج درم کافور نیم درم باریک سائیده بلعاب بهیدانه قرص سازند وزن
یک مثقال با آب سیب و آب امرود و آب به سحرگاه بدهند و بعد طلوع آفتاب آب بهی جو که دران اندک حب الآس و قطعات به پخته باشند و بران صمغ عربی و گل ارمنی
بقدر حاجت انداخته بنوشند صفت قرصیکه تپ دق را نافع ست اگر با وی اسهال بود بگیرند مغز بهدانه و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار بریان هر واحد پنج درم گل ارمنی
و شاهبلوط هر واحد چهار درم گل سرخ تخم حماض کهربا حب الآس هر واحد سه درم طباشیر صمغ عربی هر واحد ده درم همه را باریک سائیده بآب به سرشته قرص سازند بوزن یک مثقال
برب امرود در آب سرد آمیخته وقت سحر بخورند و غذا ماش مقشر بریان یا نخود مقشر بطور اسفیدباج پخته بدهند و اما کسی که دران علامات ذبول خوب ظاهر شده یا
الاسجال رسیده باشد که دران صحت ممکن نیست ایضا بتدبیر مذکور پردازند و سحرگاه قرص کافور با اندک شیر خر یا شیر زنان که کف آن از پنبه دور کرده باشند استعمال نمایند
اگر با وی تپ قوی حادث نباشد بعد ازان در آبزن نیمگرم در جای معتدل یا در خانه او یا حمام قریب دروازه بنشانند و اندک مکث دران نمایند پس بیرون آمده در آب
سرد شیرین در آیند اگر فصل گرما باشد و اگر سرما بود آب نیمگرم باید بعده روغن بنفشه خالص بر بدن مالند و اگر روغن آن معمول بمغز تخم کدو باشد نافع تر باشد بعد ازان
اندک صبر کرده ماء الشعیر و شربت خشخاش بنوشند و بعد سه ساعت باز اعاده دخول آبزن آب نیمگرم که دران بنفشه و نیلوفر و پوست کدو و پوست خشخاش و جو مقشر
نیمکوفته و گل بابونه و تخم خطمی و خبازی و برگ آسنا و برگ کاهو و حی العالم و مانند آن جوشانیده باشند باید کرد و دران اندک مکث کرده بیرون آیند و در آب سرد شیرین که بسیار
سرد نباشد تا ازان بدن را تکلیف رسد و فراشا کنند در آیند بعده ازان خارج شده بروغن بنفشه و نیلوفر مالش کنند و پارچه بپوشند و غذا بچوزه مرغ یا تیهو یا ماهی یا رعی
و غیره از اغذیه سریع الانهضام سازند و از غذا ممتلی نشوند لیکن غذا بمقداری باید که بسهولت هضم شود و هنگام آخر روز که معده از غذا خالی شده باشد حریره که بسرعت
هضم گردد استعمال نمایند و ازین حریره درین مرض انتفاع یابند صفت آن جو مقشر کوفته بیست درم باقلای سفید کوفته ده درم ماش مقشر خشخاش سفید هر واحد
هفت درم بادام شیرین مقشر پنج درم همه را در سه رطل آب بپزند تا پخته گردد صاف کرده آب کدو بران انداخته بار دیگر خوب بپزند بعده آب آن صاف نموده بر چهل درم
ازین آب بیست درم آب انار میخوش و چهار درم روغن بادام ریزند و مغز نان میده بقدر حاجت دران شکسته از چهار اوقیه تا نیم رطل ازان بنوشند و اندکی صبر کرده در آبزن
نشینند بدستور صبح و دران عمل نمایند هرگاه ازان خارج شوند و معده خالی بود و هر چه خورده است خوب هضم شده باشد و از معده منحدر گشته پس لعاب و جلاب یا آب انار
و شربت خشخاش که مذکور شد بدهند و اگر تپ قوی نباشد شیر زنان از پستان بمکند یا شیر خر نیمگرم دوشیده بنوشند و اگر در انجا حرارت و تپ ظاهر باشد نزدیک شیر نگردند
و دوغ گاو بدستوری که در سل مذکور شد بدهند و بر سینه قیروطی مبرد ضماد کنند و اگر در بعض اوقات طبع قبض گردد خیار شنبر و ترنجبین و لعوق اجاص یا آلو تازه یا قوسنی
بنفشه تر کرده و مانند آن بدهند و لازم ست که از نرمی شکم حذر کنند که آن درین مرض مذموم ست و هرگاه که طبیعت نرم گردد سفوف الطین بشربت حب الآس و آب سیب
و صمغ عربی و گل قبرسی بدهند یا قرص طباشیر قابض که زعفران ازان دور کرده باشند بشربت آس دهند و این قرص بدهند که در مثل این مرض نافع ست صفت آن
مغز تخم کدو مغز تخم خیار و بادرنگ بریان هر واحد سه درم صمغ عربی نشاسته گل قبرسی هر واحد یکنیم درم خشخاش سفید بریان چهار درم تخم خرفه بریان طباشیر تخم حماض شاهبلوط
هر واحد دو درم صندل سفید یک درم کافور نیم درم همه را باریک سائیده بلعاب اسپغول قرص سازند و از یک مثقال تا دو درم برب آس بخورند و بدوغ که بران کعک سوده انداخته
یا بمزوره معمول بماش مقشر بریان مطبوخ بقطع سفرجل که اندک بلوط سوده بران پاشیده باشند غذا سازند و شاهبلوط و غبیرا و زعرور و کنار خشک بخورند و هرگاه امر صاحب
این تپ بذبول مودی گردد و یبس بدن و جفاف او مستحکم شود و رطوبات فانی گردد و تازگی حیات ازان برود دران علاج سود ندارد و بشفای او سبیل نیست لیکن بهر حال
سزاوار ست که حفظ قوت او نمایند تا مدتی حیات او باقی ماند و این چنان باید که شیر زنان از پستان بمکند و بر بدن شیر تازه هنگامی که دوشیده باشند نطول سازند و اگر ممکن
باشد که در آبزن شیر نشانند بعمل آرند و چون ازان بیرون آیند بر بدن او آب شیرین که دران بنفشه و نیلوفر جوش داده باشند بریزند بعده روغن بنفشه خالص بر بدن مالند
و غذا الحم بچه پاکیان و دراج و تیهو کوفته که دران قطعه سیب شامی و بهی و اندکی شراب انداخته باشند و اگر خواهند عوض دارچینی قطعه عود خام اندازند و شوربای آن بنوشند
و یا با لحم بزغاله که یک و بچه مرغ آب سیب و بهی سازند و اندکی کعک دران آمیزند که این حفظ قوت او نماید و با لحم با این نوع بسازند بگیرند گوشت مرغ و باریک

این قرص ... خشخاش ... دق را با اسهال ... حکیم ... نشان ... وزن ... سه درم ...

ودق کنند و در دیگ سنگین انداخته قدری گلاب بچکانند و سر دیگ پوشیده زیر او آتش ملایم کنند و چون آب بگذارد و در ظرفی صاف کرده بگیرند و گوشت را باز بر آتش گذارند و هر قدر که آب بر آید آنرا صاف کنند و گوشت را بیفشارند تا هیچ تری در گوشت نماند پس این آب را باز در پاتیله انداخته بجوشانند تا پخته تر گردد و قدری نمک و کشنیز آمیخته استعمال نمایند و چیزی که اشتهای آن کنند از آن منع نکنند و روایح خوشبو مثل صندل و گلاب و کافور پیش او دارند و لخلخه صندل و عود خام و کافور بسازند و قمیص بصندل و گلاب و کافور رنگین سازند و در مسکن یاسمین مثل شاهسفرم و نیلوفر و گل سرخ و گلهای فواکه و بید فرش نمایند و اگر فصل گرما باشد حوالی او هر وقت به آب سرد و لخالخ خوشبو نشسته و مسکن او چنان باید که در آن باد شمالی آید و گاهی بر چهره او گلاب سرد کرده بپاشند و با این حالت تدبیر یکه سبیل او باشد استعمال نمایند زیرا که از آن اندک مدت حیات او دراز خواهد شد و موت بسوی آن سرعت نخواهد کرد و انشاء الله تعالی شیخ الرئیس میفرماید که علاج دق تبرید و ترطیب است و هر واحد ازین هر دو تمام میشود بتقریب اسباب و دور و دفع اسباب ضد او یعنی تسخین و تجفیف و گاهی سبب یکی ازان هر دو سبب ضد دیگر میشود مثل سبب تبرید که آن گاهی سبب تجفیف میگردد و آن ضد ترطیب ست مانند تبرید با قرص کافور و طباشیر و امثال آن و ایضاً گاهی سبب ترطیب سبب تسخین میشود و آن ضد تبرید ست همچون شراب که آن ترطیب میکند لیکن تسخین نیز می نماید پس لازم ست که رعایت این امور نمایند و هرگاه حاجت به تبرید قوی داعی باشد و آن پیش بود همراه آن یا پیشتر یا پس ازان چیزیکه دران قوت ترطیب باشد مثل ماء الشعیر و شیره خرفه و لعاب اسپغول و مانند آن دهند و همچنین اگر حاجت به ترطیب قوی سریع افتد مثل ماء اللحم و شراب لازم ست که او را یا پیش یا عقب آن چیزیکه دران قوت تبرید باشد مثل شربت نیلوفر و بنفشه همراه تخم خرفه و تخم خیارین بدهند و اگر سبب دق ورم یا الم در عضوی باشد علاج او اولاً واجب بود و هر که خواهد که تبرید او از فنون مختلفه مثل ترطیب و تقویت ترکیب دهد موافق بود کسی را که تپ بسیار اشتداد نماید پس واجب ست که ابتدا نمایند و اقراص کافور و مانند آن در سکنجبین وقت سحر بدهند اگر سرفه نباشد و هنگام طلوع آفتاب ماء الشعیر دهند با سرطانات اگر ازان کراهت نکند یا جلاب یا آب انار و نیز خواب لعاب اسپغول اگر ضعف معده و غیر آن مانع نباشد و تدبیر سرد بانست که معلوم شده از اشربه سرده مثل شربت نیلوفر و بنفشه و انار و صندل و از بقول مثل کاهو و خرفه و کاسنی و از اقراص مثل قرص کافور و از اضمده سرده مثل صندل و گل ارمنی با آب برگ کاسنی و کاهو و خرفه و مرهمات از موم و روغن بنفشه و آبهای سرد و مانند آن و تبرید بهوای او حتی که در سرما اگر احتمال آن نکند بسبب ضعف مزاج پوشش خفیف بر آن کنند زیرا که تبرید بهوای او بهترین اشیا ست و مثل پوشانیدن لباس که بصندل و کافور رنگین و خوشبو کرده باشند و اشمام چیزیکه دران گل سرخ و کافور و صندل باشد و فواکه بارده و ریحان بران گلاب پاشیده و تبخیر بعرق و حمام کنند و لازم ست که وضع اضمده بسیار سرد بر اعضای قریب از اعضای تنفس طول ندهند که گاهی او تنفس را از تنفس عظیم سازند و واجب ست که مریض براحت و خواب و سکون و فرحت میل کند و از آنچه غضب و حزن و غم آرد و از جوع و عطش طویل اجتناب نماید و بر ایشان واجب بود که اضمده سرده خوشبو استعمال کنند که آن حاضر النفع اند و خصوصاً بر سینه و قریب او و سرد کرده باشند و دران قبض نباشد زیرا که قبض با وجود احداث تخفیف قوت دوا را از نفوذ منع میکند و باید که مدام تبدیل او نمایند تا دوا گرم نگردد و بدن و قلب را گرم نسازد و با مراعات شدت تبرید او زیرا که اگر سرد بسیار گشت بعید نیست که عضو را ضعیف کند و چون قریب اعضای تنفس باشد بعید نباشد که حجاب و غیره را تخدیر نماید و از اخراج نفس بسهولت منع نماید و تدبیر مرطب منجمله آن اغذیه لینه و فاکهه ست و آبزنها و مروخات و ضمادات و نشوقات و سعوطات و راحت و سکون و عدم هجوم گرسنگی یا تشنگی بر مریض و ذکر ادویه سرده برای مدقوقین که سرد صرف باشند یا با ترطیب اما مرطبه از آنها پس جمیع آن غذائیه است یا آنکه بران غذائیت غالب باشد مثل ماء الشعیر مطبوخ به سرطانات از جهت سرطانات باید که دست و پای آنها کنند و دهها و آلایش آن دور کرده به آب سرد و نمک و اشنان سه مرتبه یا زیاده بشویند تا پاک و صاف از بوی بد گردد و بعده در ماء الشعیر بپزند و مثل دوغ گاو رقیق همچون آب و مثل آبهای بقول مذکوره در علاج حمیات حاده و مثل لعاب اسپغول در اما در سر که تخفیف شدید و قوت تحلیل ست پس واجب ست که بچیزیکه مقاومت هر دو خصلت یعنی تخفیف و قوت تحلیل نماید مثل آمیختن او با آب بسیار یا بعضی مرطبات لینه چون لعابات بنوشند و در شیر خر شک کرده اند که با وجود ترطیب و سرد باشد حتی که قومی تبرید او را از فضیلت بر تبرید دوغ گاو داده اند لیکن آن کسی را موافق بود که او را بجز تپ دق تپ دیگر نباشد و ماده خلطی مهیا بعفونت نبود و لازم ست که از بستن شیر در معده حذر کنند و آنچه منع بستن آن کند شکر ست و چون خوف حدوث عفونت از شیر گردد اسهال برفق نمایند و اگر خوف تسخین شود چند روز ترک نمایند و دران ایام معالجه بقرص کافور و طباشیر و آب فواکه مثل آب انار و سیب کنند بعده اعادهٔ شیر کنند و اما ادویه سرده که دران ترطیب نیست مثل اقراص معلومه یعنی قرص کافور و قرص مسد بارد و مثل این قرص طباشیر ست

نسخهٔ قرص طباشیر

صفت آن طباشیر گل ارمنی هر واحد چهار درم گل سرخ شش درم تخم خرفه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو کهربا هر واحد سه درم قرصها سازند شربتی دو درم و این بسیار نیکوست
ایضاً قریب آن بارتنگ نشاسته صمغ کتیرا هر واحد سه درم گل ارمنی طباشیر هر یک چهار درم تخم خشخاش پنج درم مغز تخم کدو و خیار تخم خرفه هر واحد شش درم مغز بهدانه مغز
تخم خربزه مغز تخم خیار بادرنگ هر واحد هفت درم رب السوس ده درم بلعاب بزرقطونا قرص سازند و اما مرطبات و اطلیه و ضمادات مبرده و نشوقات و سعوطات مبرده همان است
که سابق معلوم شده و بهترین مرطبات بروغن کدو و خشخاش و نیلوفر و بید و بنفشه است و اما فرش مبرد مرطب آنست که محرک بود و از ادیم بگلاب پاشیده و یا کتان از جنس
آنکه در طبرستان میسازند و میان او پر از چیزی سبک مثل پنبه و پشم نباشد بالکه از جنس کتان محلوج باشد و مدام تجدید آن کنند و یا فرش از حریری باشد که در آن آب پر کنند
و بر آن دو تخته پهن باشد که آب منبسط گردد اند و اجتماع او را باز دارد و قرب فرش آب و مجاری آن بود و زیر او برگ درخت بارد رطب مثل بید و حی العالم و بقول رطب
و ریاحین بارد مثل گل سرخ باشد و ایضاً برگ شجر بارد و شاخهای نرم انگور و مانند آن **ذکر ادویهٔ مرطبه** برای مدقوقین اما انچه با تبرید باشد ذکر او در ذکر ادویهٔ مبرده گذشت
و الحال کلام در کیفیت نوشیدن شیر و دوغ و در کیفیت استعمال آبزن و حمام و در استعمال مرطبات و ادهان و اطلیه و سائر تدبیر باقی ماند و طریق نوشیدن شیر در باب سل
و یبس معده معلوم شده پس باید که آن قانون باشد و بعد شیر زنان مثل شیر خر کدام شیر نیست و بعد از ین شیر بز ست و باید که علف او از حشایش و بقول بارد رطب باشد
چنانچه معلوم شده و آنها خصوصاً شیر خر قلع دق نماید اگر آنرا قالعی باشد و در شیر باکی نیست مگر آنکه عفونت واقع یا متوقع بسبب مادهٔ حاصله در بدن باشد و شیر برای
صاحبان دق از اول تا آخر آن نافع ست و شیر زنان از پستان مکیدن موافق تر از جمله شیرهاست و قانون در نوشیدن دوغ نیز قریب آنست و اولی آنست که ابتدا
از ده درم کرده تا سی درم رسانند و زیاده بران نمایند اگر قوت اعانت کند و اگر خواهند چیزی از اقراص مبرده نزد حاجت تبرید شدید باوی مخلوط سازند و اگر بر مقدار مذکور
در ابتدای تشریع یعنی ده درم تا آخر آن که سی درم باشد زیاده نمایند مختار اند بشرطیکه قوت بر هضم او اعانت کند **و اما آبزن** پس افضل او آنست که نیمگرم باشد و حرارت
بسیار در آن نبود و معذلک در آن قوت بقول و حشایش مبردهٔ مرطبه بود و آبزن چنان باشد که تری نماید نه که عرق آرد و جائز نیست که آبزن را نجار گرم باشد و اگر از استعمال
آبزن بارد مانع نبودی بران اختیار نمی بود و لیکن مانع از آن ضعف ابدان ایشان ست و سخافت آن و اما در ابتدای مرا ایشان بسبب عدم سخافت گاهی آبزن بارد
شفا بخشد و اما ضعیف البدن را گاهی آبزن بارد شفا بخشد مع تبرید اندک که در مزاج او آبزن بارد واجب کند و معالجه تبرید ضعیف البدن ممکن بود و اگر ضعیف تر از آن باشد
خوف وقوع آن از تبرید آبزن در دق الشیخوخت بود و این در کمتر باشد و لیکن آن شخص سابا وجود وقوع او در آن زمانه موت بطی تر گردد و گاهی با وجود آن مدت مدید زنده ماند
و بسیار باشد که نقل او باین دق نیکوتر باشد و اما انچه مارا در آن از کلام آبزن ست صواب تر آنست که ابتدا آبزنی نمایند که آن اندک گرم باشد و بسوی بارد معتدل البرد
که احتمال آن نمایند تدریج کنند زیرا که این تدریج بدن را قابل آب سرد گرداند چه الم نبود و مخالفت در مزاج دفعةً میباشد و ایضاً بدن آب گرم استفاده نمیه بقوی متحمل بارد
می نماید و اگر تکرار آبزن در روزی سه مرتبه کنند صواب باشد و لازم ست که برفق استعمال نمایند یعنی مدت طویل در آن مکث نمایند تا سقوط قوت تحلیل بفرط نکنند
و اگر ماء الشعیر دو ساعت قبل از آبزن تناول نمایند صواب بود و اگر تقدیم آبزن بعد نوشیدن شیر بر بدن کنند تا مجاری غذا را فراخ گرداند بعد از آن ماء الشعیر و مانند آن
از اغذیهٔ مرطبه بخورند بعده زمانی بران صبر کنند بعد از آن آبزن استعمال نمایند تا غذا منبسط گردد نیکو باشد و بعد آبزن و حمام مالش بدن بروغنهای سرد تر مثل روغن بنفشه
خصوصاً معمول از روغن کدو و همچنین بروغن نیلوفر و روغن کدو سازند و اگر بعد آبزن معتدل الحرارة بسوی آبزن مائل به برودت اندک که احتمال آن کنند نقل نمایند بعد
از آن روغن بمالند صواب بود و اگر تقدیم مالش روغن و تعجیل آن از آبزن ثانی کنند بعده اندک در آب سرد تر داخل شوند نیکو باشد و این دخول در آب سرد بحسب احتمال
قوت باشد و بتدریج در آن تا آنکه با آب سرد تر رسند باکی نیست و بهترین اوقات این صنعت بعد هضم طعام ست و اگر ممکن بود که بعد آبزن گرم در آب سرد یکبارگی
در آیند بغیر تدریج پس آن از جهت علاج بالغ تر ست و از جهت خطر شدید تر و ریختن آن باهستگی در خطر کمتر از در آمدن مریض یکبارگی اندر او است و کمتر در منفعت
و لیکن برودت بقدر برودت آب تابستان باشد که آن مابین نیمگرم و شدید البرد بود و اگر تقدیم دوشیدن شیر بر اعضای او نمایند اگر ضعیف نبود و یا آن ممزوج با تب
گرم بود و اگر ضعیف باشد بعد حمام آبزن استعمال کنند صواب باشد پس اگر شیر بر بدن دوشند شدید الترطیب بود و البان جید برای دوشیدن شیر زنان و خر و بز ست
و لازم ست که از پستان بدوشند و اولی آنست که وقت خواب مالش بروغنهای مذکور بر همه بدن و مفاصل کنند **و اما حمام** مدقوق را در دخول او رخصت نیست

ف
صاحب تحفه این قرص ثانی را نسبت
مسیحی بعرض الدق ساخته و
اپیدیمی ... در دو جهت دق و حمی
مطبقه و محرقه و اسهال صفراوی
و دموی که با تپ باشد بغایت
مجرب نوشته ۱۲ ...

الا آنچون بنحوی باشد که عرق نیارد و نه گرم کند و نفس را تغییر دهد پس آب باید و از هوای او گرم کمتر باشد و حرارت آب او نیم گرم بود و عیکه در مسام نفوذ کند و اینها نرساند و عرق نیارد و چون آن در بدن مدقوق ماده مهیا بعفونت نباشد و خصوصاً چون این ماده مهیا بود و طعام هضم نشده باشد دران وقت رخصت حمام نیست بلکه واجب است که حمام در هنگامی کنند که اراده منبسط شدن هضوم از حمام در بدن باشد و دران لبث طویل نکنند بلکه بسرعت بیرون آیند و بعد از ان چیزی از مرطبات غذائی واز حریره که آنرا ذکر کنیم معمول از زرده تخم بخورند و چون مدقوق را در حمام تشنگی عارض شود جلاب الشعیر و ماء الرائب و بشیر خر تسکین آن نمایند و لازم است که ادخال ایشان در حمام پس اخراج آنها بنحوی باشد که باوی البته تعب نرسد و قدر سوا مضع دیگر بدین خبر داده ایم و از ان اندکی اعاده میکنیم که بر او واجب است که در محفهٔ معمول که دران فرش نرم گسترده باشد بسوی حمام برند حتی که دران بخانهٔ اول حمام برسند پس محفه را نرم نقل کنند از پنجه حمام باصالح بود و دران خانه یا در خانهٔ اوسط اگر گرم نباشد لباس دور کنند و دیگی از ان هر دو خانه لبث نکنند بلکه بقدر نقل از محفه وانفاس قلیل و بقدر برآوردن لباس بعد از ان در خانهٔ سوم که شدید الحرارت نبود داخل شوند و دران بقدر احتمال خود برای آبزن مقام نمایند اینست انچه اطبا گفته اند و نزد من بهتر آنست که آبزن او در خانهٔ اوسط معتدل باشد پس

هرگاه بعد آبزن معتدل از آبزن بار و مفارقت کنند بمندیل یا لفچیده و ته بپوشند و بفراش و محافه بخود نقل کنند و عرق بمنادیل نشف نمایند و روغن بمالند و غذا دهند

در تغذیهٔ اصحاب دق

تفریق غذا بر ایشان واجب است و یکبار شکم سیر نخورند و بهترین اغذیهٔ ایشان ماء الشعیر و جو است و نان گندم مغسول در آب سرد و البان اگر مانعی از عفونت و غیره ازان نباشد و دوغ گاو که آن کثیر الغذا است تر کدو و ماش و کدو و از فواکه هندوانه است و اگر با قبال طبیعت و شهوت صادق و قوت معده احساس نمایند بخورانیدن پنیر تازه بی نمک باک نیست و اگر قوت ضعیف باشد شوربای زیرباج خوشبو بگشنیز تر مطبوخ بمثل دراج و تیهو مضایقه ندارد و گاهی احتیاج میشود بعد خوردن شوربا نوشیدن اندک شراب رقیق ممزوج بآب بسیار و گاهی بخوردن مصوصات از لحم دراج و تیهو و کبک و بچهٔ مرغ و ماهی ام ترش یا قریص حامض از بچه بزغاله و گاو بقر حاجت آید اگر در انجا قوت هضم باشد و حل مصوص و قریص برای ایشان نافع و مقوی در مثل این حال است و گاهی نزد افراط ضعف از ماء اللحم مخلوط بشربت فواکه بارد ترش یا از زرده بیضهٔ نیمبرشت چاره نباشد و هر گاه ضعف نفسی متمادی گردد احتیاج افتد بخورانیدن آب گوشت ماخوذ از اضلاع بزغاله بنمک اندک که آنرا صاف کرده بچند آن آب سیب و مثل بستم حصه آن شراب ریحانی بران ریخته باشند و نیمگرم بنوشانند و اما آب سرد که بسیار شدید البرد نباشد در آشامیدن او انجا باک نیست مگر آنکه مانعی باشد و این مانع یا ورم شکم و حجاب باشد و یا در بدن اخلاط عفن یا اخلاط خام بود که آنها محتاج بنضج باشند و علامت نضج ظاهر نشده باشد و اگر نشان نضج ظاهر بود بشرب آب سرد خوف کمتر باشد و همچنین اگر دق انتقالی از سرسام یا برسام باشد دران منع نوشیدن آب سرد از غیر آن اولی است زیرا که دق چون وارد شود بر امراض مضعف قوت وارد و حمی مذبل عظیم و محکم است بر ضعف قوت وارد گردد پس هرگاه دق را با وجود اضعاف نوشیدن آب سرد مطابق شود ضرر در جنس دیگر از دق افتد و آن مشار که این جنس است و دیگر مخالف آنست در حرارت و برودت و معروف بدق الشیخوخت و دق الهرم است که امر صعب است که از غرض دیگر آن باطل شود و همچنین آب بسیار سرد مفرط گاهی ایشان را در هر حال ضرر کند و حرارت غریزی اعضای اصلی آنها را فاسد کند و گاهی در موت ایشان سرعت نماید یا تقسیم دیگر از دق یعنی دق الشیخوخت ایشان را بسر برد

در تدارک احوال تابع دق

از انجمله غشی است و تدبیر آن از روی تغذیه بمقویات و مفرحات ذکر کرده ایم و از انجمله اسهال است و لازم است که معالجه و تدارک آن نمایند زیرا که دران خطر عظیم است و از نه معالجه او اولا رنیست که در ماء الشعیر ایشان آب پوست انار دانه یا میبه اندازند و یا در جو برای ایشان جاورس بریان یا صمغ یا عدس یکبار جوش کرده داخل کنند یا شیر مطبوخ بسنگ گرم یا آتش تنها تا آنکه با ثبت او بروند و خصوصاً با جاورس و این قرص خورانند گل ارمنی پنج درم شاه بلوط بریان گل سرخ هر یک چهار درم طباشیر کهربا هر یک سه درم تخم حماض حب الآس تخم زرشک هر واحد شش درم بآب بهی قرص سازند و صبح از یکدرم تا یک مثقال بآب امرود بخورانند و هنگام خواب اسپغول بریان بآب سرد و شربت سیب یا بهی بدهند و همچنین سفوف طباشیر که دران مقل مکی است بسیار نافع است و اگر بسبج مؤدی گردد معالجه بحقنهای او که مذکور شده باید کرد که آن از مشروب موافق تر است ابو سهل گوید یاد دارم که تمی دق در درجهٔ اولی و ثانی بود معالجه او ممکن باشد و هرگاه در درجهٔ ثالث اعنی ذبول رسد لا علاج است زیرا که بمنزله پیری گردد که علاج او نیست و ممکن است که درین وقت تسکین حرارت او کنند و اما ازاله پس او البته ممکن نیست و علامات وقوع در ذبول انیست و آن در تشخیص مذکور شد پس هرگاه بدن در لاغری و ضعف بآن حد رسد البته علاج او نیست و اما ما دمیکه در بدن خون و گوشت و تازگی و رونق و قوت باقی و وافر بود علاج او ممکن و صلاح او متوقع باشد و در اکثر امر علت زائل گردد و موافق ترین اشیا برای ایشان تبرید و ترطیب است و چیزی نافعتر درین از حمام نیست

در هوای باد نه نشینند بلکه در آب شیرین معتدل الحرارة مدتی صالح نشینند بعده در آب سرد یکبارگی در آیند بعد ازان بیرون آمده روغن بنفشه بمالند و ماء الشعیر بنوشند و غذا ماهی
رضراضی و مقول رطب سازند و راحت و سکون لازم گیرند و در نرمی بستر ایشان مبالغه کنند و بروغن بنفشه و کدو استنشاق نمایند و تا ممکن باشد خواب را طول دهند و از
بیداری و فکر و غضب و تعب و جماع حذر کنند و تدبیر مبرد مرطب استعمال نمایند و مصابرت بر گرسنگی و تشنگی و همچنین امتلا از طعام ایشان را مضر بود و اگر حمام و آبزن
هر سه روز یا هر سه مرتبه استعمال کنند افضل باشد خصوصا کسی را که دران این تب اثر کرده و نقصان ظاهر شده باشد و لازم ست که حمام چنان باشد که عرق نیارد و کرب
نماید و حرارت بدن البته نیفزاید و نه چنان باشد که ازان در بدن قشعریره افتد و مسام بند گردد و ماء الشعیر صبح بنوشند و بعد دو ساعت در آبزن داخل شوند پس ازان
خارج شده روغن بمالند بعده صبر کنند تا آنکه ماء الشعیر از معده منحدر گردد بعد ازان باز در آبزن اندر حمام در آیند و دران آنقدر صبر نمایند که بدن منتفخ و سرخ گردد باعتدال
پس ازان بیرون آیند و در آب سرد یکبار فرو روند و ازان خارج شده روغن بمالند و طعام تناول کنند و اگر حرارت قوی نباشد و نکایت ببیند یاوه تر بود شیر بسیار موافق
باشد و موافق ترین البان شیر زنان ست پس شیر خر پس شیر بز و در شیر اندک شکر انداخته تا در معده بسته نگردد و پیش شیر بدل ماء الشعیر بنوشند و بعد ازان بخوابند و اگر شیر در
مستحیل گردد و یا بدن بعد تناول آن گرم زیاده از اول شود باید که بدل آن دوغ ترش که مسکه او خوب دور کرده باشند بنوشند و بجای ماء الشعیر عدول نمایند قرشی می نویسد
که علاج دق در ابتدا اسهل ست اگرچه معرفت او صعب بود چرا نباشد که دران نه احتیاج بانضاج ست و نه باستفراغ و نه بتقدیر غذا اگر بحسب احتمال قوت معده و دران
کفایت میکند تبرید و ترطیب بادویه و اغذیه و مشروبات چنانچه در غب لیکن از مرخیات معده احتراز کنند زیرا که مضر ضعف آن عظیم ست و چرا نباشد که اینجا طبیب محتاج تکثیر
بدل ما یتحلل ست تا مقابل افراط تحلیل کند و چون با دق تب عفنی باشد بچیزی علاج کنند که نفع آن مشترک باشد و برفق اسهال نمایند تا حمی عفنی زائل شود و علاج دق سهل
گردد و هر گاه قریب ذبول شود محتاج بعلاج قوی گردد و طریق نیک آنست که در ربع اخیر شب شیره تخم خرفه با سکنجبین قلیل الحموضت یا بشکر سفید و بقدر شعیره کافور بدهند و چون
آفتاب طلوع کند قدحی از ماء الشعیر مبرد بشکر دهند و بعد دو ساعت اندر آبزن که در آب او خیار و کدو و خرفه و کاهو تر بود و گل نیلوفر و بنفشه و جو مقشر جوش یا آنچه ازینها حاضر باشد
جوشانیده و داخل کنند و تا دو ساعت دران نشینند بطوریکه سر آن بلند و در هوای سرد باشد و چون ازان بیرون آیند روغن بنفشه یا کدو بمالند و در گوش و بینی چکانند بعد ازان یک ساعت
آرام نموده بشوربای گوشت بزغاله یا بره یا ماکیان فربه یا پرستک یا گندم یا بشیر تازه یا ماهی نهری بریان اگر بشیر استعمال نکنند غذا سازند یا زردی بیضه گرم کرده یا نیم برشت بدهند
و در طعام ایشان نمک کم اندازند و هر گاه قریب بهضم شوند شراب ابیض که شش ساعت قبل از شرب او آب بسیار ممزوج کرده باشند بنوشند و بران تنقل بقرص لیمو یا بمغز خیارین
یا بقرص کافور یا تخم خرفه و شکر یا حلوا از شکر و نشاسته یا روغن بادام بماء القرع و هندوانه و تخم خشخاش و تخم خرفه و مغز تخم کدو و مغز بادام نمایند و گاهی دران اندک کافور افزوده شود
بعد ازان بر فرش کتان نرم یا بر نیپه بردی خواب کنند و گاهی برای ایشان فرش بر شباک موضوع بر حوض میسازند و وقت عشا باغذیه مذکوره غذا سازند و مجلس ایشان قریب
آب و فضای سر بکه دران هوای سرد بسیار آید اختیار نمایند و فرحت و آرام فرمایند و در روی ایشان گلها و ملونات و مشمومات فرش کنند و نزدیک آنها تکثیر غناهای ملایم و الحان نمایند
و از فواکه سیب و خیار و امرود سازند و بشفتالو و خوبانی و آلو و هندوانه و انگور که بسیار شیرین نباشد تنقل نمایند و خوشبوهای سرد لذیذ بسیار ببویند ابن الیاس گوید که صبح
جلاب از شربت خشخاش ده درم و شربت عناب ده درم و یا از شیره تخم خرفه بست درم با شکر سفید ده درم و یا از آب هندوانه و یا از ماء الخیار هر کدام که باشد ده درم بنوشانند
و غذا ماء الشعیر یا بچه کوچک ماکیان و ماهی خرد رضراضی یا پاره هندوانه و آبزن و تمریخ بدن معمول آرند و بعد خروج از حمام بجای ماء الشعیر که دران بچه مرغ پخته باشند غذا سازند
و پارچه کتان بصندل و گلاب و کافور رنگین کرده بپوشانند و بر سینه ایشان بصندلین و گلاب و کافور ضماد کنند و گاهی بدوغ رائب مسکه آن دور کرده غذا دهند
و اگر با وی تب ظاهر نبود شیر تازه بز جوان و شیر خر معلوف بحشائش رطب بدهند و از اسهال و عرق حذر کنند و از آب سرد باز ندارند الا اگر معده و جگر ضعیف باشد
و اگر حدوث دق از اعراض نفسانی مثل غم و غضب و وهم باشد تسکین نفس بچیزی که فرحت او نماید از الحان و حکایات خوش و مزیل هم و حزن و کلفت غم باقسام کلام و حیلها
و ملاهی و لعب عجیبه و ادخال آبزن و استحمام بآب نیمگرم نمایند و هر صبح جلاب از شربت خشخاش یا از شربت سیب شیرین بگلاب هر واحد ده درم و مفرح یاقوتی بارد [illegible]
بدهند و غذا ماء الشعیر باسفاناخ و کدو و تضمید صدر بصندل و کافور و گلاب کنند و اگر حدوث او از سهر مفرط باشد علامتش تقدم بیداری و غائر بودن چشمها مائل بتری
و انتفاخ جمیع بدن و بودن نبض صغیر ضعیف و بول سفید رقیق ست و علاجش خواب و راحت و استحمام و تمریخ بروغن بنفشه و بادام و کدو ست و هر صبح شربت خشخاش

ده درهم و یا شربت بنفشه یا ترنجبین هر واحد ده درهم بنوشند و غذا مزوره ماش و مغز بادام و اسفاناخ دهند و آنچه از اسهال قوی باشد که از آن حرکت سوء مزاج یا حرارت [illegible]
مستفرغ عارض شود علامتش حدوث دق عقب اسهال ست و علاجش حبس طبع ست بقرص طباشیر قابض همراه رب بهی و گلاب ست و سفوف حب الرمان و غذا
مزوره سماق با بچه مرغ یا زرشک بچوزه مرغ و تضمید سینه و معده با دویه مقویه قابضه مثل صندلین و گلنار و اقاقیا و رامک و گل ارمنی و گلاب و آنچه از فاقه مفرط و گرسنگی
و تشنگی شدید باشد علاجش اینست که هر صبح آب هندوانه سه اوقیه با شکر سفید ده درهم و یا شیره تخم خرفه بست درم و رب سیب و بهی و حماض هر کدام که باشد ده درهم بگلاب
بست درهم بنوشانند و غذا ماء الشعیر بچوزه مرغ یا ماهی کوچک رضراضی دهند یا ماء الشعیر که در آن سرطان پخته باشند بیاشامند و نوشیدن لعاب اسپغول و بهدانه بشکر و روغن
بادام یا بنفشه نافع بود و هرگاه تب ظاهر شود و بدن در ذبول شروع کند تدبیری که در قول صاحب کامل گذشت بعمل آرند و هنگام خواب لعاب اسپغول و غیره بدستور دهند اگر
در معده ضعف نباشد و اگر در آن ضعف باشد در شب اقتصار بر دادن رب انار شیرین و جلاب نبات مصری بگلاب و عرق بید مشک هر واحد ده درم نمایند و تبرید
هوای ایشان کنند حتی که در سرما نیز که تبرید آن افضل از تسخین ست و شمومی که در آن گل سرخ و کافور و صندل باشد و ریحان بگلاب پاشیده بو بنیدند هرگاه در شب
از خواب بیدار شوند جلاب یا روشکر مصری بگلاب هر واحد ده درم و یا شربت عناب و لعاب اسپغول و بهدانه یا شیره خرفه بدهند و چون صبح گردد بدستور روز اول
نوشانیدن جلاب و ادخال آبزن و حمام و تمریخ با دهان مرطبه مذکوره بعمل آرند و بعد عصر مثل صبح آبزن بکار برند و غذا مزوره ماش و مغز بادام و کدو و اسفاناخ و مغز کاهو
دهند و بر معده و سینه ضماد مبرده مثل صندلین و گلاب و جراده کدو و کافور ضماد کنند لیکن اضمده مبرده تا دیر ندارند و نسخه قرص کافور همانست که در قول مذکور
مسطور شد لیکن درینجا مغز بهدانه عوض مغز تخم خیار ست و وزن صندل یکدرهم باقی بدستور و کذا اقراص دیگر و حریره و چون علامات ذبول خوب ظاهر گردد اگر میسر
شود که در آبزن شیر تازه و روغن بنفشه نشانند اولی باشد و چون از آبزن بیرون آیند آب شیرین مطبوخ بنفشه و نیلوفر بر بدن ریزند و بروغن بنفشه و کدو و نیلوفر بدن
را چرب کنند و اگر غذا کعک سمید در روغن ترکرده دهند نافع باشد و غذا از ماش و نخود و کدو و گوشت بچه مرغ و تیهو و ماکیان و نوشانیدن آب انار و سیب ترش هر واحد
ده درم بشکر سفید ده درم و نیمرو ایشان را نافع بود و در وقت ضعف قوت این ماء اللحم ایشان را نافع ست بگیرند گوشت ماکیان و تیهو [illegible] و کباب [illegible]
نهاده مثل گلاب عرق کشند و هر روز سه اوقیه بدهند و شربت حماض یا سیب بگلاب و بید مشک هر واحد ده درم با مفرح یاقوتی یا دیک یک مثقال بنوشانند و غذا
ماء اللحم و مفرح ابریشم بدهند و باقی تدبیر همانست که در قول صاحب کامل گذشت [illegible] و غیره [illegible] نوشته که [illegible] سبب [illegible]
وجه باشد یکی تدبیر هوای خانه و مسکن و فرش و امثال آن باید که در فصل گرما خانه خنک که باد شمال خورد آن گزینند بیمار را بدارند و اگر در خانه آب جاری باشد
و بستر بر لب آب کنند یا بر سر میان آب نهاده بیمار را بالای او دارند بغایت نیک باشد و یا ظروف پر آب گرد او در یاسمین و بادرطب [?] و غیره که در قول صاحب کامل
گذشت پیش او نهند و بادکش از کتان ساخته و تر کرده به آهستگی بجنبانند و بستر از کتان و غیر آن که در قول شیخ گذشت بسازند و پیش از خوردن طعام و یا بعد انحدار
غذا از فم معده بر سینه و کتفهای او خرقه بصندل و گلاب و آب کشنیز تر و آب برگ خرفه و آب حی العالم و روغن گل و روغن نیلوفر و روغن بنفشه آلوده بر نهند و چون
گرم شود بردارند و دیگر نهند و بر شانه و زیر ابرو [illegible] بر زیاده نهند و اگر از سردی آن خرقه تن بیمار بلرزد آنرا نیم گرم کرده بر نهند و بشب روغن بنفشه و کدو
بر ناف و کف پا و دست و بینی و گوش و مقعد بمالند و اگر فصل سرما باشد هوای خانه معتدل باید تا زکام نشود و بستر از کرباسهای شسته نرم باید که پر از پنبه بسیار نبود
و کسوت مریض بحسب فصول اختیار نمایند مثلا در گرما کتان و توزی باید بصندل و کافور خوشبو کرده و در سرما کرباس نرم شسته و دوم تدبیر حمام و آبزن و تمریخ
باید که حمام و آبزن نیم گرم باشد و حرارت آب چنان باید که بیمار را خوش آید و اگر در آب او بنفشه و نیلوفر و برگ کدو و برگ کاهو بپزند بغایت نیک باشد و اگر کدو
بتراشند و اندکی کشک جو نیم کوفته در آب آبزن بپزند هم نیک باشد و در حمام و آبزن زیاده از آن ندارند که پوست از آب نرم شود و تری بپذیرد و آنرا که در بدنش
گوشت مختفی بر جای بود صواب باشد که اول در آبزن نیم گرم نشانند و بتدریج آب مائل بسردی در آرند تا که نوبت به آب سرد برسد و چون از آبزن فارغ شوند روغن
بنفشه یا کدو و یا بادام با اندکی آب بهم بزنند پس اندام او بدان چرب کنند و بجامه و بستر باز آرند و باقی همانست که در قول شیخ گذشت سوم تدبیر شیر و دوغ دادن
و طریق استعمال این هر دو در تحت شامل مفصل مسطور شد و هرگاه ترسند که بسبب دوغ تپ یا عفونتی تولد کند دوغ با قرص طباشیر دهند و بعضی قرص مذکور همانست

که در قول شیخ گذشت لیکن درینجا وزن گل ارمنی و کهربا هر یک دو درم ست کوفته بیخته بآب بارتنگ یا لعاب اسپغول سرشته اقراص سازند هر قرصی یک مثقال
چهارم تدبیر اشربه و ادویه باید که وقت صبحدم قرص کافور با شربت خشخاش یا همراه آبهائی که در قول صاحب کامل گذشت جلاب آمیخته بدهند و وقت برآمدن آفتاب کشکاب
بسرطان پخته یا با آب انار شیرین یا جلاب آمیخته بنوشانند و بعد چهار ساعت از دادن ماء الشعیر بیست درم شربت عناب یا شربت خشخاش بآب سرد آمیخته بنوشانند و وقت خواب
لعاب اسپغول و جلاب خورند یا شربت عناب یا شیره تخم خرفه و شکر و روغن بادام یا لعاب بهدانه و جلاب و اگر معده ضعیف باشد ازین شربتها هیچ نخورند جز آب انار
و برای کشکاب سرطانی سرطان ماده بهتر باشد و نشان ماده آنست که سوزنی دران فرو برند اگر رطوبتی همچون شیر ازوی برآید نشان مادگی باشد و اگر سرطان بدست نیاید
عناب و خشخاش اندر کشکاب بپزند و روغن بادام بران چکانیده دهند صفت کشکاب که در اول ذبول نافع بود بگیرند بار القرع و کشک جو و سرطان صاف کرده
اندران بپزند و روغن بادام یا روغن کدو بران چکانیده بدهند و طریق شستن سرطان در قول شیخ گذشت و نسخه قرص کافور در قول صاحب کامل مذکور شد نسخه
دیگر قرص کافور بگیرند تخم کاهو هفت درم گل سرخ ترنجبین هر یک ده درم طباشیر مغز تخم خیار مغز تخم خیار بادرنگ هر یک دو درم تخم خرفه شش درم مغز تخم کدو چهار درم
رب السوس سه درم کافور نیم درم کوفته بیخته بلعاب اسپغول قرص سازند **نوع دیگر** طباشیر گل سرخ هر یک پنج درم تخم خرفه مغز تخم خیار و بادرنگ مغز تخم کدو صندل سفید
هر یک سه درم تخم کاهو تخم کاسنی هر یک چهار درم سرطان سوخته رب السوس هر واحد یکدرم زعفران کافور هر یک نیم درم ترنجبین ده درم کتیرا صمغ عربی هر یک یکنیم درم کوفته
بیخته بلعاب اسپغول یا بلعاب بهدانه سرشته اقراص کنند و در بعضی نسخها عود خام و سنبل الطیب هر یک یکدرم زیاده کرده اند و کافور یکدرم ست و اگر طبع نرم باشد پوست
خشخاش دهند و نسخه آن در قول صاحب کامل گذشت و یک نسخه قرص قابض در قول شیخ در تدارک احوال تابع دق مسطور شد و شبانگاه یک مثقال اسپغول بریان
کرده و نیم درم صمغ عربی بریان کرده و نیم مثقال گل ارمنی و یکدرم سرطان سوخته با رب بهی یا با شربت حب الآس دهند پنجم تدبیر اغذیه هرگاه شربت و کشکاب و شیر
در معده دیگر آن که خورده باشند هضم شده باشد غذا دهند و هر قدر که غذا خواهند خورد آنرا اندک اندک بتفاریق خورند بچند نوبت تا گرانی نیارد و حرارت تپ قوی نشود و از
اغذیه ماش مقشر که با کاهو و اسفاناخ و کدو و مغز بادام پخته باشند موافق باشد و کشک جو با عدس سرخ و کدو و ساق کاهو یکجا بپزند و با روغن بادام یا شیره مغز بادام
بدهند و قلیه کدو و قلیه خیار و قلیه اسفاناخ دادن جائزست و اگر نان پاکیزه را در آب گرم تر کنند پس آب ازان بریزند و نان را در آب یخ آغشته بخورانند حرارت تپ
را باطل کند و اگر قوت ضعیف باشد بدل آب سرد بشراب ممزوج تر کنند چنانکه شراب یکجزو و آب سرد پنج جزو باشد و اگر وقتی صفرا غلبه کند مصوص و هلام و قریص که در قول شیخ
گذشت موافق باشد و زیرباج اگر سخت ترش نباشد بدراج و چوزه مرغ خانگی و مغز بادام بسیار و با شکر چاشنی کرده نیک باشد و نان فطیر نشاید خورد و آب بسیار سخت سرد
زیان کلی دارد و حریره که بنشاسته ذبول را سود دارد و رطوبت افزاید در قول صاحب کامل گذشت و ابو الحکم بدستور ابو منصور گوید که لزوم ماء الشعیر کنند و اغذیه معمول
از بقول بارده چون خرفه و کاهو و کدو و خیار و بادرنگ دهند و اطلیه بارده مثل صندل و گلاب و آب خرفه و کشنیز تر و کافور بعد خلو معده از طعام بر سینه گذارند
و در فصل سرما در مسکن ایشان آتش و دخان نباشد و لباس جامه خفیف بپوشند و خاصة سر ایشان پوشیده دارند تا زکام و نزله پیدا نشود و دست و پا را بغن ملایم کنند و اگر
روز طویل باشد در آبزن مرتبه سوم قبل از وقت عشا داخل شوند و قرص کافور مبرد قلب و کبد که حمیات محرقه را نیز نیکوست نسخه او همانست که در قول جرجانی گذشت
الا درینجا وزن طباشیر پنج درم و تخم کاهو نه درم و تخم خیارین پنج درم ست و تخم کاسنی دو درم زیاده شربتی دو درم صفت سفوف که اصحاب دق را دهند چون طبیعت
ایشان نرم باشد گل سرخ طباشیر هر یک پنج درم گل ارمنی صمغ عربی هر یک دو درم عصاره زرشک عصاره سماق هر یک سه درم تخم حماض مقشر گلنار هر یک دو درم
مقل مکی یکنیم درم کشنیز بسیر که تر کرده بریان نموده دو درم کوفته بیخته دو درم ازان صبح و مثل او بشب با رب بهی و رب ریباس ساده بدهند و جالینوس گفته که اصحاب دق
محتاج بشرب آب شدید البرد و مقدار کثیر آن نیستند زیرا که با عضای اصلی ایشان بسبب لاغری و قلت گوشت و خون خود را ضرر میکند و من خلقی کثیر را در ابتدای وقوع
ایشان اندر دق آب سرد فقط نوشانیدم و دران نشانیدم و صحت یافتند و اهرن گوید که حمی دق محتاج باستفراغ نیست چنانکه حمیات عفنی بدان محتاج اند و نه محتاج تجویز
ملطف و مفتح سدد ست چنانکه حمیات یوم بدان محتاج اند و ثابت گوید که اگر اصحاب دق از شرب شیر التهاب پیدا شود بسوی دوغ گاو نقل کنند و یک مثقال ازین قرص
بدهند با آب خیار بهار و نسخه او همانست که در قول شیخ گذشت و دران بارتنگ ست لیکن درینجا گل سرخ شش درم زیاده ست و وزن مغز [illegible] سه درم [illegible]

ما حتی ماء الشعیر سرطانی که در آن قطع کدو نیز پخته باشند بنوشند و بکمه و مرق و بقله یمانی و ماش مقشر بروغن بادام غذا سازند و هرگاه طبیعت ایشان منحل گردد عوض ماء الشعیر
آب پوست جو که بیان صمغ بریان پاشیده باشند بنوشند و محمد بن زکریا گفته بهترین چیزیکه بدان تبرید قلب اصحاب دق کنند و تسکین عطش ایشان کنند انیست که آب حصرم افشرده
بر برگ بید فرو انداخته بکوبند و آب آن افشرده به برف سرد کنند و بدان اندک آب جو مخلوط کرده پارچه بدان آلوده بر سینه گذارند و چون گرم شود تبدیل آن نمایند تا مدتی که مریض بدان اندر
بدن نمود احساس نماید و تشنگی او ساکن گردد و بدان روغن گل مخلوط سازند اگر در شکم ورم حار باشد و تازه که با آب سرد شسته و در آب سرد تر کرده باشند بخورند و در حالت
ضعف باید که از تبرید قلب با شمامه بگریزند و همچنین از افراط بارد و هوای سرد که این مودی بذبول بار دمیگردد و ابو منصور مینویسد که من شربت کدو را در دق نافع دیدیم چون
در ابتدا باشند و در جمیع حمیات حاده و خصوصا که با طفال باشد و اما بالغین و خاصه کهول آنرا بغایت احتیاط و حذر استعمال کنند و چند کس را دیدیم که ایشان را تب حاد عارض شد
و مبادرت بشرب شربت کدو نمودند و مفلوج گشتند و باید که هرکس بقدر قوت خود و مقدار مرض خویش بخورد صفت شربت که بگیرند آب آلو و آب تمر هندی و آب زرشک و آب
توت سیاه و آب حماض و آب سیب ترش و آب بهی و آب ریباس و آب غوره و آب هندوانه و گلاب و آب خیارین و سرکه خمر هر یک ده استار و کدوی منقی ده استار گرفته بکوبند و در دیگ
اندازند و پنج من آب بران انداخته بجوشانند باتش ملایم تا بدو رطل آید بعده این آب را تمام بهم در دیگ جمع کنند و بران دو و نیم من نبات سفید انداخته بقوام آرند پس فرود آورده
دو مثقال کافور خالص و پنج استار طباشیر سوده آمیز نموده در ظرفی بردارند و استعمال نمایند و باقی همانست که در انواع سابق گذشت خجندی گوید که هر صبح شربت نیلوفر یا حماض یا شربت
صندل و خشخاش بشیره تخم خرفه یا آب تربز یا ماء الخیار یا ماء القرع هر کدام که حاضر باشد بنوشند و غذا ماء الشعیر مع گوشت بزغاله و بچه مرغ و ماهی کوچک خضراشی طفیه اسفاناخیه
و قرعیه باید ساخته به روغن بادام یا خشخاش بقدر قوت بخورند و چون تب ظاهر بود و بدن در ذبول شروع کند آبهای مذکوره یا آب انار با دو مثقال ازین قرص کافور بدهند نسخه آن
طباشیر مغز تخم کدو مغز تخم خیار تخم خرفه هر یک چهار درم گل سرخ هفت درم صندل کتیرا صمغ عربی هر یک دو درم اصل السوس صندل سفید ترنجبین نشاسته شکر طبرزد هر یک
سه درم کافور زعفران هر واحد یک درم کوفته بیخته بگلاب و لعاب اسپغول قرص سازند در سایه خشک کنند شربتی یک درم و یا قرص کافور و قرص خشخاش که در قول صاحب کامل گذشت
بقدر یک مثقال با شیره یا شیر زنان هر کدام که خواهند بیست درم بخورانند باقی تدبیر در اقوال سابق گذشت انطاکی گوید باید که امر در تبرید و توفیر رطوبات است از حرارت
مشتعله اقتضا مایل بدان مشغول شود و الطف آن با غذیه مولد خون بود که التصاق و تشبث آن بسرعت گردد و مثل شیره بادام بشکر و شوربای بچه ماکیان و کدو و خرفه و از
نیم بریان است که ماکیان را قطعه قطعه نموده بکوبند و با مغز بادام سوده در شیشه کنند و سر او بند نموده در آب نهند و بپزند تا ماهر اگر دد و استعمال نمایند و اکثار گل ارمنی
و گلاب بشکر و مالش بروغنهای مرطبه مثل بنفشه و کدو و کاهو و مانند آن و نوره و فرش گاه را تبرید گرداگرد دیبا نشستن در آبزن بغیر یک محلل و تعدیل هوا و تبرید او
حتی الامکان و امساک از جماع و از لباس مخفف مثل پشم و موی و از قرب آتش و آفتاب نمایند سزاوار است برای ایشان ملازمت لعابات و روغنها و راحت و لباس
صندل و کتان و شرب شیر تازه با شکر بسیار نافعست و از آنچه تجربه کرده ایم انیست که بگیرند آب کاهو و گلاب و آب علیق هر واحد یک جزو آب لیمو نیم جزو و بدان صندل
آمیخته و سفید اب مخلوط کرده بر بدن طلا نمایند تبکرار مع ملازمت چیزها که مذکور شد و گاهی احتیاج میشود نزد شدت اعراض بقطع زفر پس در آن هنگام مثل آنچه
نیست لیکن غذا ماء الشعیر مع عناب و قطعه بهی و امرود و سیب باشد و همچنین آب خربزه بشکر است و از اسهال مفرط اجتناب کنند تا قوتها بعثت تحلیل نکنند و برای
آنکه را اشتها نیست با میاه نشستن آنها با آب نیم گرم و روغن گل لازم است و هر تب اول که در وی رطوبت باشد سهل تر بود و بالعکس و کذا اگر مرکب شود و نسبت با ضداد هم
آن انیست اندر نسبت گوید که همه آنچه در سل و قرحه گذشت و قرص گل و کافور و ریوند و شربت عناب و مطبوخ افتیمون و فواکه و شیر تازه بروغن بادام و شکر و گل مختوم
و شوربای چوزه مرغ با انواع بقول استعمال کنند گیلانی در مجربات خود مینویسد که با قرص کافور خاصه میدهیم با شراب انگوری وقت سحر قبل از طلوع صبح و شیره خرفه
میدهیم بوقت طلوع آفتاب و غذا در چاشت میدهیم گاهی بیک روز رفع میشود و گاهی تا سه روز میدهیم و اگر بیمار قوی باشد بحمام میفرستیم که بتدریج در آب گرم در آید و چون
خوب گرم شود فوراً او را در آب سرد بیندازند یا آب سرد چکه زده غافل بر سر او بریزند و باین حیله چند مدقوق شفا یافته اند صفت قرص کافور خاصه کافور نیم جزو
تخم خیارین بیان مغز تخم کدو پنج جزو مغز تخم خیارین چهار جزو عسل سفید چهار جزو پخته بعسل اقراص سازند و این حب بتدریج دق زائل میکند صفت حب مذکور
تخم خشخاش ... افیون ... هر یک نیم مثقال گل ارمنی مغز تخم کدو مغز تخم ... کثیرا صمغ عربی طباشیر تخم خرفه هر یک دو مثقال تخم خشخاش مغز تخم خیارین

نسخه ماء الشعیر موافق مسلول

نسخه شربت کدو

شربت خجندی

نسخه قرص کافور

هر یک سه مثقال کافور پنج مثقال کوفته بیخته بلعاب اسپغول سرشته بقدر نخود حبها سازند و هر صبح هفت حب با شیرهٔ تخم خیارین سه مثقال شربت نیلوفر شربت انار
هر یک پنج مثقال بدهند و در نسخهٔ دیگر زرشک گل ارمنی و نیم مثقال و طباشیر سه مثقال و تخم خشخاش سه و نیم مثقال و کافور دو مثقال است و مریضی که دق مرکب داشت
و مواد غلیظ نیز فی الجمله در بدن او بود و از انواع وجع مفاصل چنان بسته بود که اصلا حرکت نمیکرد و بغایت بی قوت بود اول روغن تپست بزانو مالیده شد بغایت نافع آمد
و اندکی تریاق خورانیده شد و اندک منضجی که در تپ بلغمی میدهیم و نوشانیده یکدو مرتبه حل طبیعت کرده شد یک تپ لثقه مفارقت کرده بجهت دفع تپ دق دو هفته باین ادویه
مداومت فرمودیم تپ زایل شد و قوت گرفت ادویه اینست نبیذ زبیب تازه و قرص عنبر محلول در عرق کاسنی و عرق نیلوفر و عرق بیدمشک هر یک دو مثقال قرص کافور
خاص نیم مثقال چون هوا گرم بود و شبانه روزی چهار مرتبه این داده میشد و یکدو مرتبه آب هندوانه با اندک قرص عنبر محلول و غذا دیگر اگر نیز می طلبید اندک اندک داده میشد
غذای مدقوق و هر چه باو بدهند باید که کم کم باشد اگر چند دفعه بدهند باکی نیست بلکه لازم است سعید گوید که تدبیر این تپ بحسب درجات آن منقسم بسه قسم است تدبیر
درجه اول بشربت ماء الشعیر و بعده بشرب شربت خشخاش با آب سرد کنند و اگر جسم خالی از عفونت باشد شیر خر بنوشانند بعد اعتنا بآن خوردن غذا بدان از حشائش بارده
مثل کشنیز و کاسنی و جو نوشانیدن آب شیرین و بعده شرب شیر مدقوق را آب انار بنوشانند و از بقول بارده مثل کاهو و خرفه غذا سازند و خیار خورانند و غذا از شوربای بچه مرغ
و پاچه بزغاله شیر خواره بدفعات دهند تا هضم ایشان فاسد نگردد و حریره از آرد سفید و شکر و بادام سازند و در آبزن یکبار قبل از طعام و بار دیگر بعد آن نشانند و در آب نیلوفر
و کاهو بجوشانند و در حمام داخل کنند و موم و روغن بنفشه و کدو بر بدن مالند و بعد غسل در حمام در مسکن بارد نشانند و کافور و صندل بویانند و بر فرش رطب خواب کنند و اگر حلوا
طلب کنند حلوای شکر و خشخاش و روغن بادام دهند و گلاب بر سینه بمالند و لباس نرم بپوشانند و اگر تپ ظاهر بود قرص کافور سحرگاه و ماء الشعیر صبح و بعد آن آب انار دهند
و سفوف مهر ببدهند و از اسهال باستعمال سفوف حب الرمان حذر کنند و علاج درجه دوم استکثار از مشروبات بارده رطبه است مثل ماء الشعیر که در آن خشخاش پخته باشند
و شربت شیرهٔ تخم خرفه و طباشیر و کافور و در حمام داخل کنند و روغنهای مرطب بمالند و تعدیل هوای مسکن کنند و غذا بچه مرغ و بزغاله و خروس سازند و بر بستر رطب خوشبو بخوابند
و کسر تیزی حرارت قلب ایشان کنند به چیزی که بسوی آن میل یابند و تدبیر درجه سوم اینست که طمع در صلاح او نباید داشت پس اگر اسهال عارض شود موت او قریب
بود و بالجمله تدبیر این قسم بسیار صعب است زیرا که شفای او نیست الا واجب است که تدبیر بعض تدبیر مبرد و مرطب نمایند و حفظ قوت او کنند و از چیزیکه اشتهای او کند
منع ننمایند که از این تدبیر گاهی مرض تاخیر نماید و تا مدتی حیات او طول کند حضر گوید که غرض در علاج آن مقصود بتبرید و ترطیب است پس اگر مرطب غیر مبرد دهند
آنچه تبرید کند شریک نمایند و اگر مبرد دهند آنچه ترطیب نماید قرین او سازند اگر مزاج مریض رطب نباشد مثال این آنست که شراب مرطب است لیکن غیر مبرد زیرا که او
گرم است در مزاج خود پس می باید که از آن اندک با آب بسیار ممزوج کرده دهند تا تأثیر ترطیب کند و همچنین رعایت کنند آنچه از مبردات دهند بنوعیکه بدان چیزیکه در آن ترطیب
باشد مخلوط سازند یا آن چیز بنفس خود مرطب مع تبرید باشد مثل تخم خیارین و مغز تخم کدو و در آبزن داخل کنند و بعد آن روغن بنفشه و بادام بمالند و ماء الشعیر بنوشانند
و غذا از بقول بارده رطب سازند و هر دوا که در آن تریاقیت مع مبردیت باشد مثل کافور آن دق را منفعت شدید مینماید و شیرهٔ تخم خیار و مغز تخم کدو بشربت انار شیرین
و شربت خشخاش با قرص طباشیر کافوری بدهند و اگر اسهال از شرب شیر یا وجع بهم رسد گلقند چند روز بخورانند تا شکم باعتدال آید بعده اعاده نمایند آنکه شیرهٔ [illegible] با قرص
مذکور نمایند باقی همانست که قول قرشی و غیر آن مسطور شد میر محمد حسین [illegible] مینویسد که اگر در دق اندر مرتبهٔ اول تبرید و ترطیب با غذیه و ادویهٔ مبرده مرطبه چون ماء الشعیر
و چوزهٔ مرغ و شربت عناب و نیلوفر و شیرهٔ خرفه و سکنجبین بدهند و شفتالو و زردآلو بخورانند و آنچه در درجه دوم باشد یا نزدیک آن برسد بعلاج قوی تر محتاج باشد
[illegible] آخر شب با شیرهٔ تخم خرفه در عرق گاوزبان گرفته با یکی از اشربه مذکوره یا قند سفید شیرین ساخته و مقدار شیره کافور ریاحی اندر آن حل کرده بدهند و اگر قرص کافور
و غیره که بقول صاحب کامل گذشت دهند رواست و در وقت طلوع آفتاب نیم سیر ماء الشعیر با پنج درم قند سفید گرم با شیر [illegible] طبیعت بنوشند و آنچه اشربه
شیرین [illegible] مذکور شد [illegible] توان داد که خوفی از استحاله او بصفرا نباشد و الا اجزا از شربت نیلوفر و شربت [illegible] لیمو و سکنجبین [illegible] توان داد و سفوف
سرطان [illegible] بجهت دق و سل و سرفه و لینت طبع و منع نزلات حاره بغایت نافعست و چون کار خداوند این [illegible] رسد [illegible] وقت از علاج
وی دست باز دارد [illegible] آرزوی که از اغذیه و اشربه و غیر آن او را پدید آید منع نفرمایند و باقی در اقوال سابق گذشته مصنف خلاصة الحکمت میگوید که هر چند

اطبا تجویز شربت بنفشه و نیلوفر در صورت سرفه و الا شربت الاجاص و لیمو و غیره نموده اند لیکن انچه احقر تجربه یافته شیر عنزی را درین تپ منفعت بسیار است و اولی آنست که [illegible]
آنرا استعمال نمایند شریف خان مینویسند که من علاج مدقوقی که بدرجه دوم رسیده بود بنوشانیدن شیر خر نمودم با شربت نیلوفر و وقتی قرص طباشیر قابض و گاهی
قرص کافور حسب حاجت استعمال کردم و شیر اولاً از هفت توله شروع نمودم و تا سه روز بر همین قدر توقف کنانیدم بعد ازان هر روز یک یک توله افزودم تا آنکه با پاؤ آثار
رسید بعده بر همین مقدار وقفه نموده باز زیاده کردم پس هنگامی که آنرا سوء هضم و غیره عارض گردید از شرب او باز داشتم و بعده بار دیگر دادم و جالینوس گفته که اگر تدبیر
آبزن و مرخ بآب نمودی بعلاج دق سبیل نمی یافتم مؤلف اقتباس مینویسد که تدبیر مبرد مرطب از نه وجه باید کرد اول در تدبیر لباس و هوا و مسکن و مفرش چنانچه
در خانه که آب را گذر باشد و باد شمال را ممر بود باید که طبقهای بسیار پر آب گرداگرد نهند و خیار و بادرنگ و کدو تراشیده بنهند و انار پاره پاره کرده دران اندازند و همچنین گلهای
بارده خوشبو و غیر خوشبو مانند گل نیلوفر و بنفشه و گل کنول و کدو و چاندنی و گل سرخ و سداگلاب و سدا سهاگن و یاسمین و بیله و هارسنگهار و بیدمشک و کرنه و نارنج و کاغذی
و داوودی پیش نظر دارند و همچنین از گلها و برگهای سرد توده توده گرداگرد بیمار نهاده دارند و لحظه لحظه بصندل و گلاب و سرکه و آب یخ آنرا تر دارند و در شبانروزی چهار پنج مرتبه
تجدید نمایند و زمین و روی دیوارهای خانه را بآب گلاب و سرکه تر سازند و شاخهای تر مانند خرفه و بقلة یمانی و چاندنی و بیدمشک و باقلا و کشنیز سبز و گل [illegible] پیش
بیمار دارند و در هر چند ساعت تازه سازند و تمام درون و بیرون خانه را بگل سفید خوشبو که آنرا بهندی بیڈول گویند و یا گل ملتانی و یا گل ارمنی و نیشاپوری
تازه تازه بمالند و باقی همانست که در قول جرجانی گذشت دوم تدبیر حمام و آبزن اگر در آب حمام گل بنفشه و نیلوفر و [illegible] و خطمی و کاهو و کشنیز سبز هر یک
سه قبضه بپزند بهتر باشد و آبزن باین طور سازند گل بنفشه و نیلوفر و کنول و کاسنی و خبازی و سداگلاب و باقلا و هارسنگهار و سدا سهاگن و چاندنی و کشنیز هر یک
پاؤ آثار برگ بید و کاسنی و کاهو و کشنیز و گلاب و خطمی و خبازی هر یک نیم پاؤ جو مقشر نیم آثار خیار و بادرنگ و کدو هر یک نیم آثار و پنج توله مغز تربوز سه پاؤ گلاب هفت
شیشه آب شیرین بقدر حاجت براده صندل سفید شش توله همه یا هر چه ازینها بدست آید بکار برند و دو ساعت نجومی قبل از آبزن آتش [illegible] بنهند و اگر از یک ساعت
نجومی در آبزن نیز بیمار بنشیند باید که او را بر کرباس مفروش نشانیده بردارند و گوشه های او گرفته باهستگی در آبزن فرو گذارند و دو سه مرتبه بردارند و بگذارند پس بیرون
آورده روغنهای مرطب بمالند و یک ساعت نجومی استراحت فرموده غذاهای قویه مرطبه مانند گوشت بزغاله و بره و قلیه مرغ خانگی که [illegible] باشند بدهند و باقی
قول شیخ گذشت سوم تدبیر تمریخ ادهان مرطبه چون روغن کدو و بنفشه و کاهو و خشخاش چهارم حقنه شیر بز یا زن و یا خر و مسکه گاو [illegible] و باید که [illegible] ساعت
[illegible] وقت تن را پاک نموده باز تجدید تمریخ نمایند و مبادا غذا اندرین فرمایند [illegible] تدبیر دادن شیر [illegible] پنجم [illegible] سبل
مسطور شد ششم تدبیر استعمال حبوب و سفوفات و اقراص و عرقیات و ماء القرع و ماء الخیار و آب [illegible] و این همه در ذکر ادویه نافع دق مسطور شده اند هفتم تدبیر اضمده
و اطلیه باید که قبل از غذا بکار برند بدین صفت کشنیز سبز و گل سرخ و بستان افروز هر واحد یک توله کشنیز خشک تخم کاهو صندل سفید گل ارمنی هر یک [illegible] هفت ماشه
کافور سه ماشه بر حوالی دل ضماد کنند و پارچه کتان بران چسپانند و نگذارند که خشک شود و ضماد [illegible] کافور بسیار مجرب است هشتم تدبیر تنقل بمبردات بارده
مانند مغز تخم خیار و بادرنگ و تربز و کدو و مثل این باید که بر یکسر کرده میان هر دو طعام بکار برند و اگر اندکی کافور و نبات سوده بران پاشند بهتر باشد و همچنین انار
ولایتی و به و سیب و زردآلو و ناشپاتی و تربز و عناب و انگور تازه در عرق بیدمشک و برف پرورده نهم تدبیر اغذیه آنچه درینجا سودمند است [illegible]
که با پالک هندی و رومی و با برگ کاهو و با کشنیز و با کاسنی و باپازنگ و با خرفه پخته باشند با نان [illegible] دهند [illegible] بادرنگ [illegible]
و امثال انها [illegible] یا در لحم بزغاله و بره پخته دهند و یا کله پاچه بز و یا چوزه مرغ و ماهی خرد دهند و ماء الشعیر ساده و سرطانی و یخنی بسی نافع است فائده هرگاه که طبع نرم شود
باید که پوست کنار و شاهبلوط [illegible] قرص طباشیر قابض لولوی علوی خان و حب و سفوف لولوی ایشان دهند نسخه قرص در ذیل ادویه مرکبه گذشت صفت
حب مذکور طباشیر سرطان سوخته ابریشم مقرض مروارید ناسفته کهربا صندل سفید لعل یاقوت رمانی و سفید [illegible] مهره خطائی [illegible] دم الاخوین [illegible] بیدانه نشاسته بریان
شادنج مغسول عصاره لحیة التیس صمغ عربی حب الاس کثیرا رب السوس هر واحد یکدرم مغز تخم کدو و خیارین و کاهو هر واحد [illegible] اقاقیا افیون [illegible]
گل ارمنی و قبرسی و مختوم و داغستانی هر یک سه حبه کافور چهار حبه [illegible] شربتی یکدرم با عرق بیدمشک [illegible] توله

سفوف تند کو هر وارید ناسفته بسد زهر مهره صندل سفید زرشک ابریشم مقرض طباشیر پوست بیرون پسته دانه هیل کشنیز خشک انار دانه سماق همه بریان کهربا شمعی گل کاسنی هر یک یک مثقال ورق طلا عنبر اشهب هر یک دو دانگ ورق نقره یک مثقال ویک دانگ تخم بارتنگ تخم شرنتی هر یک سه مثقال شربتی از یک مثقال تا دو مثقال با عرق بارتنگ و غذا آش جو بریان با چهارم حصه آن عدس مقشر پخته دهند و رازی فرموده که حب الآس و مانند آن در آش جو پخته دهند و هر گاه که بیمار را از ضعف غشی آید باید که ماء اللحم ساده و یا ممزوج بشراب چهارم حصه آن دهند بگیرند گوشت بزغاله از چربی پاک کرده بوزن یکنیم پاو در پاتیله قلعی دار نهاده گلاب و بید مشک و آب باران هر یک پاو آثار داخل کرده سر آنرا پوشیده بآتش ملایم بپزند تا آب از گوشت جدا شود و گوشت هنوز ناپخته باشد آنرا بگیرند و بیفشارند تا هیچ تری در گوشت نماند پس آن آب را در پاتیله اندازند در اندکی روغن بادام و یا گاو مطیب ساخته و اندکی کشنیز خشک و نمک لاهوری اضافه نموده بجوشانند که بنیم آید بنوشانند هر روز تازه تیار سازند ماء اللحم کبیر منقول از قوانین العلاج که درین باب بسیار مفید است گوشت بزغاله پنج آثار کشنیز خشک دانه هیل آمله سانج هندی هر یک شش تولہ نمک لاهوری ده پیاز در روغن گاو بریان کرده سیب ولایتی ده عدد کسیر و یا و آثار صندل سفید سه تولہ گل نیلوفر گل گاوزبان تخم خرفه هر یک شش تولہ مغز تخم کدو پنج تولہ برگ گاوزبان ابریشم خام خاکشی هر یک نه تولہ آب تربوز و خیار و لیمو شرنتی هر یک نیم آثار گلاب و بید مشک هر یک یک آثار عرق گاوزبان و بید ساده هر یک دو آثار برگ ترنج و ریحان و پودینه سبز هر یک یکقبضه بدستور عرق کشند شربتی از هفت تولہ تا نه تولہ و مختار ابن هبل فرموده که خاکشی مدبر با شیر بدین باب عظیم الاثر است و طریق او اینست که خاکشی هر قدر که خواهند در پارچه سفت و دو ته بسته در دریائی که آب آن شیرین بود یکصد و یک مرتبه غوطه دهند و در سایه خشک ساخته با شیر بز یا گاو و یا ماده اسپ بعمل آرند و بدانند که چون نوبت بذبول رسد و عقب آن غشی متواتر و خفقان و اسهال و زبانی و تشنج و زحیر و تهیج اطراف افتد و عرق بسیار آید درین حالت دست از علاج باز کشند و بیمار هر آرزوئی که از اقسام اطعمه و اشربه در دل داشته باشد هرگز باز ندارند که قرب موت است تا خواهشی در دل نماند و اما انجا که تپ دق صاحب ورم باطنی را افتد باید که همگی عنایت در تحلیل و اصلاح آن مصروف دارند و اینچنان باشد که آبزنها و حقنهای محلله معتدله و همچنین اضمده و اغذیه و اشربه بعمل آرند و هر دوائیکه تحلیل و اصلاح ورم نماید اگرچه گرم بود بکار برند خصوصاً که تریاقیتی در ان باشد و در استعمال مبردات چندان دلیری نباید کرد که ضرری عظیم میرساند و صاحب خلاصة التجارب نوشته که زنی را از صعوبت وضع حمل و سوء تدابیر در رحم ورم پیدا شده بود و مدت آن دراز گشته و تپ آهسته چند روز ظاهر و گاهی مخفی بودی و ذبول انجامیده الدّه او کار اطبابت و قوتی داشت حقنهای نرم و منضج و محلل و معتدل چون شیر گاو و پارچه در ان تر کرده و فرزجهای محلله در هفته دو سه نوبت او را فرمودی بهمین تدبیر آن ورم تحلیل یافت و خلاص شد و ایضاً دختری نوجوان را در عقب خالص بسبب کثرت استعمال مبردات ورم رحم پیدا شد و تپ خفیف و حبس حیض داشت و نوبتش نزدیک بذبول رسیده بود و اطبا تپ دق تجویز کرده قرص کافور و ماء الشعیر سرطانی میدادند و هیچ فائده نمیشد و من از معاینه قاروره و نبض و دیگر عوارض دریافت کردم که تپ دق نیست همه عوارض از ورم رحم اند و امر باستعمال حقنهای لینه منضجه معتدله علوسنجان و فرزجها و اطلیه و اضمده کردم و دوا شیره حب کاکنج و تخم خربزه هر یک نه ماشه صعتر چهار ماشه در عرق مکوه و اشترغار هر یک نه تولہ بر آورده شربت کشوث علوسنجان و شربت بزوری هر یک دو تولہ داخل کرده دادم و غذا شوربای بچه مرغ با نان تنک مقرر کردم بهمین تدبیر در مدت دو ماه صحت کلی حاصل شد و اما در حالت ترکیب تپ دق با حمی عفنیه بعد از رعایت اشتراک تدبیری نمایند که نضج و تحلیل خلط عفن کند و اینچنان باشد که اگر تپ صفراوی بود شربت بنفشه و آلو وغیره دهند و اگر تپ بلغمی بود پس مطبوخ افسنتین و شربت بزوری حار دهند و اگر تپ سوداوی باشد مطبوخ بسفایج وغیره دهند و اگر احتیاج باستفراغ آید جهت رفع عفونت بر فوق مغز خیارشنبر با شیرخشت و ترنجبین و گلقند و روغن بادام دهند بعده قرص گل صفیر و طباشیر و یا زرشک با شربت بزوری و مروق بید ساده و یا گلو دهند و بعد از زوال تپ عفنی بمعالجه تپ دق مشغول شوند و هما امکن نگذارند که طبع نرم گردد و اگر نرم شود باید که بزودی تمام در حبس وی کوشند بدستوریکه سابق نوشته شد و شخصی از طفولیت بنزله بارده مبتلا بود و حمی شطر الغب از مدت شش ماه میداشت آخر سقوط قوت و اشتها و لاغری بدن بدرجه غایت رسید و اطبا حمی دق بسبب انتقال شطر الغب تجویز نموده بقرص کافور و آب بید ساده و دیگر مبردات علاج میفرمودند تا مدت نه ماه هیچ سود نکرد چون بمن رجوع کرد تپ بلغمی لازمه نزلی تشخیص کرده قرص افسنتین سه ماشه در خمیره گاوزبان عنبری نه ماشه سرشته همراه مروق گلو که بر درخت نیم پیچیده سه تولہ و اصل السوس هفت ماشه و شربت کشوث علوسنجان و شربت بزوری معتدل هر یک یک تولہ داخل کرده دادم و گفتم که هر روز مروق یکنیم تولہ و هر دو شربت شش ماشه اضافه نمایند تا یکهفته و وقت شام حب سیماب مطبوخ

ترکیب ماء اللحم

طریق تبرید خاکشی

حکایت

حکایت

صمغ عربی کوفته ایضاً معمول است باید داد و غذا شوربای بچه مرغ و سنگواره و غوغائی بنان روغن تنوری مقرر کردم و گفتم که بعد هفته مروق و شربت بدستور یکه اضافه نموده بودند
بکار هند و بعده هر دو بعضا عوض دهند تا یک هفته و همچنین بکار هند و حسب معمول دارند لاین تدبیر در مدت دو ماه صحت کلی یافت

دق الشیخوخة

یعنی دق پیران هر چند این مرض از جنس حمیات نیست لیکن بعادت اطبای ایران جاری شده که آنرا بعد حمی دق ذکر میکنند زیرا که این هر دو مرض در بعض لوازم چون دقت جسم و لاغری آن مشترک اند و انسان بصورت مدقوق می نماید و اگرچه میان اسباب این هر دو منافات ست و معنی دق الشیخوخت استیلای یبوست بر مزاج ست بغیر تپ و گاهی با وجود غلبه خشکی بر مزاج در حرارت و برودت معتدل بود و این کثیرست و گاهی با خشکی برودت نیز غالب بود و این حال را دق الشیخوخت و دق الهرم بهر آن نامند که بدن را پیش از رسیدن وقت پیری احوال پیری از ذبول و یبس و شکن بر اعضا عارض شود و درین مرض پیران بیشتر از جوانان افتند و جوانان بیشتر از صبیان واقع شوند با آنکه گاهی جوانان و صبیان را نیز عارض شود و اسباب این مرض پنج نوع ست یکی استیلای برودت از شرب آب سرد در غیر وقت او چنانچه بعد حمام و جماع و عقب حرکات سخت و ریاضت قوی و یا در حالت عرق بدن در هنگامیکه مسام کشاده باشد و قوت تحلیل شود و اعضا بر کشیدن آب سرد و بسوی احشا حریص شوند پس آب اعضای باطنی را سرد کند و معده و حرارت غریزی را ضعیف نماید و بدان سبب قوت غاذیه از کار خویش باز ماند و همچنین در حمیات عفونی که هنوز ماده خام باشد و قوت ها ضعیف از آب سرد خوردن سردی غالب شود و ماده بفسرد و قوتها از کار باز ماند چنانکه در آخر زمانه پیری باشد دوم بخارات ردیه اخلاط بارده که بجانب دل صعود کند و مزاج دل را سرد نماید و حرارت او منطفی شود و مزاج او بسوی جمیع اعضا سرایت کند سوم حرارت که بسبب ریاضت یا حمیات محرقه یا اوجاع شدیده و غیر آن رطوبات تحلیل کند بسبب فنای رطوبات حرارت غریزی یا بمیرد و عقب آن برودت و یبس پدید آید و یا آن حرارت رطوبات را بگدازد و این انحلال حرارت غریزی مختنق و منطفی شود و نماید و عقب این سبب نحود حرارت از جهت عدم ورود بدل ما یتحلل طبیعت ضعیف گردد و برودت و یبوست غلبه کند چهارم استفراغات قوی که روح و ماده حرارت غریزی در ان استفراغ خرج شود و قوتها تحلیل گردد و حرارت غریزی ضعیف شود پنجم افراط تبرید با شربهای مبرده و اغذیه بارده در علاج اصحاب حمیات حاره و دق و دیگر امراض گرم تا بدانسبب حرارت غریزی منطفی گردد و مزاج متغیر شود و سردی غالب آید بالجمله چون این مرض مستحکم شود علاج نتوان کرد و اگر آنرا علاج بودی پیری و موت را باز داشتندی **و علامات این مرض** آنست که بدن و چهره خشک و بد رنگ بود و باشد که رنگ او بسبزی گراید و بصورت مدقوقان بود و علامات ذبول و نحافت و قشف پیدا باشد مگر او را اشتعال و التهاب و تپ نباشد بلکه اکثر ملمس بارد بود و اگر با یبوست برودت باشد و نبض مریض مثل نبض اصحاب حمی دق نبود بلکه صغیر بطی متفاوت باشد مگر آنکه ضعف اشتداد نماید که در ان هنگام نبض متواتر شروع کند و خصوصاً کسی که او را این مرض از شرب آب سرد رسیده باشد و بول ایشان سفید رقیق مائی باشد و احوال مریض از خشکی و ذبول و نقصان اعضا مشابه احوال پیران باشد و قلت اشتها و ضعف هضم بود و علاج تدبیر مرطب و مسخن و به تعدیل مزاج کوشند تا مرض مستحکم نشود و مثلا جدوار خطائی یکماشه جواهر مهره نیم ماشه در خمیره گاوزبان عنبری نه ماشه و ورق طلا یک عدد آمیخته بخورانند و شربت یاقوت طلوسیخان دو توله در عرق عنبر شش توله حل کرده تخم شربتی و ذرنجمشک هر یک سه ماشه پاشیده بنوشند و بعد یکساعت نخودی و زردی بیضه مرغ نیمبرشت خورانند و بالایش چهل درم شراب انگوری بدهند و بعد دو ساعت حمام و آبزن سازند که در آن بنفشه و گل بابونه و گل عاشقانه و تخم گاوزبان و تخم انجره هر یک دو مشت در ان پخته باشند و بعد یکساعت از ان شوربای بچه بره یا مرغ و یا کبوتر بچه که در ان و خولنجان و زنجبیل و فلفل حل کرده باشند با نان دهند و خواب کنند و چون بیدار شوند و غذا اندک هضم شده باشد روغن نرگس و سوسن و خیری تنها یا با موم بر همه بدن بمالند و وقت شام ماء اللحم با شراب ممزوج اول بدهند و بفاصله نیم ساعت نخودی و دوای صبح نوشانند و بعد هضم دوا اغذیه مذکوره با نان بدهند و خوردن مربای زنجبیل و سیب و ترنج و انناس و شقاقل که با عسل ساخته باشند بسیار نافع ست و همچنین لیسیدن عسل تنها و همچنین نوشیدن شربت سیب چهار توله در عرق کیوڑه و یا در بنجویه هر یک شش توله سفید مرازی گرفته که شیر گاو تازه نیم پاو با سه توله قند سفید تا دو هفته خوردن رافع این علت ست و باید که ابتدا بمسخنات تقویت نکنند و الا مریض بتغیر مزاج دفعةً هلاک گردد بلکه بتمهل و تدریج استعمال نمایند و از هر چه محلل بود باز دارند و ترک ریاضت کنند شیخ میفرماید که معالج علاج این مرض هنگام غیر استحکام بر جای آرد که مستحکم نشود و [?] استحکام بر امید هی نماید که زمانه هلاکت اندکی دیر کند بدون آنکه شفا حاصل گردد و قانون و معالجه ایشان تسخین و ترطیب ست و از مرطبات یکی حمام ست چنانچه معلوم شده

وآنرا استعمال نکنند مگر بعد بهضم طعام زیرا که اگر آنرا عقب تناول طعام استعمال نمایند قوت را ساقط کند و هم حقنها معمول از کله پاچه و نخود و گندم مهرا سه کرده و انجیر و خارخسک
و بابونه از این هم جلیل باشد و اوقیه روغن کنجد و قدری روغن بان استعمال کنند و مالش بدن بالای طعام استعمال نمایند و شیر از پستان مکیدن ایشان را شدید النفع است و عسل
برای آشامیدن نهایت نافع بود چنانچه او در اصحاب حمی دق بغایت مضر است سوم هر غذای مرطب سهل النفوذ سریع الانحدار که در آن لزوجت نباشد مثل ماء اللحم و زرده بیضه نیمبرشت
و شراب رقیق نیز شیر قلیل المقدار برای ایشان شدید المنفعت است و واجب است رعایت ترطیب از آبزن و اضمده و مروخات و اغذیه و غیره که در باب دق مذکور است
و بدان چیزی که من از روائح مخلوط سازند ایلاقی و جرجانی مینویسند باید دانست که این علت را علاج از مهر آن باید کرد تا مستحکم نشود و چون مستحکم گردد زود هلاک کند و اصل علاج
این مرض آنست که جهد نمایند تا مزاج را در گرمی و تری باعتدال باز آرد و آنچه در آن اعانت کند حمام و آبزن بعد انهضام طعام است و این حقنه آنرا موافق باشد صفت آن
سر و پاچه بره را پاک کرده بکوبند و یک مشت نخود و یک مشت گندم و ده درم شبت و ده درم بابونه و ده درم خارخسک و ده عدد انجیر سیاه فربه در پنج من آب بپزند تا دو سیر از آن
آب بر ود و صاف کرده مقدار ده استار یا ربع من از این شوربا ستانند و ده درم روغن گاو و ده درم روغن کنجد تازه و پنج درم روغن بان و اندکی موم گداخته بهم بیامیزند و حقنه
کنند سه روز متواتر و پنج روز ترک نمایند و باز این حقنه سه روز دیگر بکار برند و پنج روز دیگر بگذارند و باز حقنه کنند چند بار برین ترتیب این حقنه بعمل آرند و هر بار که حقنه کنند از پس آن
اعضا را بروغنی لطیف مثل روغن نرگس و سوسن و خیری چرب کنند و هر صبح ترنج مربی و زنجبیل پرورده و شقاقل پرورده باندکی از عسل آن بخورند و پس از یکساعت
پنج زرده بیضه نیمبرشت یا بیشتر بخورند و بالای آن مقدار چهل درم تا پنجاه درم شراب انگوری بخورند و دو ساعت بران صبر کرده در حمام روند و چون از آن بر آیند آسایش
کنند پس شوربای لحم بره بخورند و توابل پخته بخورند و شیرینی از عسل سازند و اگر اراده خوردن شراب بعد طعام کنند از صد درم زیاده نخورند و بوییدن نرگس و مرزنجوش و ترنج و عود
صلیب سود دارد و هر گاه قوتی بدان باز آید و اثر تری ظاهر گردد معاجین کبار چون دواء المسک و مثرودیطوس و تریاق کبیر موافق باشند و از جوارشات ده باشند ابن نوح
گوید که حیله کنند بهر حیله لطیفه تا بدن فربه شود و این چنان باشد که عسل مربیات حاره مثل مربای زنجبیل و مانند آن [illegible] دهند و شوربای لحوم بره و کبوتر بچه غذا سازند و شراب
رقیق صاف بنوشند و در آبزن که اندر آب آن بابونه و مرزنجوش پخته باشند بنشینند و خوشبوی یاسمین ببویند و عود تبخیر کنند و در شب همه بدن را بموم روغن که از روغن خیری
یا نرگس ساخته باشند چرب کنند ابن الیاس گوید که هر صبح شربت سیب شیرین ده درم با شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا زرده بیضه نیمبرشت و هریسه معمول بلحم بط
و ماکیان و ماء اللحم و نخوداب بلحوم بزغاله و بره دهند و عسل با شکر سفید ایشان را انفع بود و ابدان ایشان را بقیروطی متخذ از روغن بنفشه و کدو چرب سازند و مروخات [illegible]
و پیه بط و ماکیان و مرغابی سازند خجندی گوید حق آنست که شفا درین مرض متعذر است زیرا که آن بترطیب باشد و ترطیب با غذیه بود و آن بهضم تمام شود و هضم در ایشان ضعیف
بود بسبب برودت و آن محتاج حرارت غریزی است و اکثر معجونات مجفف اند بلکه همه معجونات قوی مجفف باشند و گویند که نافعتر چیزی برای ایشان از شراب ممزوج بعد هضم غذای معمول از لحوم نیست

ذکر اعراض تابع حمیات

شیخ میفرماید اعراضیکه در حمیات هفت میگردد مثل نافض و برد و قشعریره و عرق بسیار و رعاف مفرط و قی عنیف و اسهال مضعف و یبس فم و عطش شدید و سبات
کثیر و سهر لازم و خشونت زبان و عطاس سخت و صداع صعب و سعال متواتر و سقوط اشتها و بولیموس و شهوت کلبی و شهوت ردی و فواق است مجوسی گوید که گاهی
حمیات را اعراض کثیر مختلف تابع میشود و بیشتر بعضی از آن مشاکل حمی و ملایم مزاج آن بود و علاج آن مثل علاج تپ باشد مثلا صداع که در تپ بسبب ابخره حاره متصاعد
بسوی سر عارض شود و علاج تپ او علاج صداع بیک نوع تدبیر باشد و بعضی اعراض مخالف مرض بود و علاج او مضاد علاج مرض باشد و چون قصد بعلاج یکی از آن دو
نمائیم مرض دیگر زیاده شود پس درین هنگام می باید که نظر کنند هر کدام از آن هر دو که قوی تر و غالب تر باشد بر مریض قصد مداوات آن نمایند و عنایت بعلاج آن باشد پس
اگر مرض قوی تر و عظیم الخطر بود قصد علاج او کنند و از عرض نیز غافل نباشند و اگر عرض قوی تر و خوف از آن شدید تر باشد قصد در مداوات عرض کنند بعد از آنکه از مرض غافل
نباشند مثال آن این است که شخصی را تپ دموی باشد علاج آن فصد است مگر آنکه معده آن علیل بود بسبب تخمه که او را عارض شود یا فساد طعام که در معده او فاسد گردد و او را از آن
غثیان و لذع و تقلب نفس عارض شود و بسبب این قوت او ضعیف گردد در این صورت اقدام بر فصد نباید کرد زیرا که اگر فصد آن کنند ضعف قوت و انحلال زیاده شود
بسبب نقصان حرارت غریزی باخراج خون بلکه قصد علاج معده و تقویت آن نمایند تا آنکه امر او مستقیم گردد بعده فصد مریض کشایند و ایضا [illegible]

دیگر اینست که نفسانی را تب حاد باشد و آنرا غشی بهم رسد پس طبیب باید مراو مضطرب نبود و شراب بر بعضی ها اعتماد استعمال اشیای سخنه از خوف انحلال قوت حیوانی گرداند و اگرچه شراب در تپ افزاید لیکن غشی از روی خوف اعظم ست پس برین قیاس معالجه حمیات و اعراض تابعه آنها و سائر امراض که بادی اعراض ردیه باشد باید کرد چنانچه در اوجاع قولنج هنگام اشتداد او صاحب او را اشیای مخدره مسکنه اوجاع دهند و اگرچه در سبب مرض افزاید و از اعراض تابع حمیات قبض شکم و غشی و غیر آنست که در قول شیخ مذکور شد سعید گوید که بعضی تپی که تابع او اعراض غریبه باشد از استضرار اعضای رئیسه مشارکت بود و استدلال بران بغشی عظیم باقی متواتر یا سعال مقلق یا عرق مفرط یا سهر موذی ست و بعضی متاخرین میگویند چند اعراضیکه در حمیات حاره پدید آیند اگرچه مهلک اند لیکن باید که بی تدبیر هم نگذارند و آن تشنج یابس و قی الدم و نفث الدم و درد شکم و درد سر که بعد از تنقیه افتد وضیق النفس و کرب و عسر البلع و اختلاط ذهن و غیر آنست که در قول شیخ گذشت و از ابتدا هم مهلک اند خصوصاً که بعد از تنقیه افتد

تدبیر نافض و قشعریره و برد

یعنی لرزه و فزاشا و سردی قی کردن بآب گرم و سکنجبین مجرب ست و بعض ادویه مانع لرزه در انواع حمیات خلطیه مسطور شده و بقول شیخ انچه ازینها تابع او عرق بود آن را بعث صلاح باید و محتاج بتدبیر نباشد و بحرانی را واجب ست که معارضه نمایند بدفع از ادویه را دعه و جاذبه و نه بدانچه ضعیف کند و غیر بحرانی را گاهی بهتر ست و پا و بالش نرم و گرم کردن پوشش و مالیدن روغن شبت و بابونه اگر احتیاج افتد ساکن نماید و اما قوی از اعراض مذکوره چون دوام کند در حمیات باشد یا در غیر آن لازم ست که دست و پا را در موضع کثیر بربندند و بروغن بابونه و اصل السوس بمالند و بعضی تقویت این روغن بمثل قاقله و جندبیدستر و سداب و شیح و پودینه و بیرق و فلفل و عاقرقرحا می نمایند و گاهی ازین تجاوز میکنند با استعمال لطوخات حرول و حلتیت و گاهی این ادویه را یعنی از قاقله تا آخر در آب می پزند بعده دران روغن را جوش میکنند و آب جبن درین باب نافع ست اگر بر بدن بمالند و یا در روغن بپزند و همچنین پودینه دشتی و آب او ست صفت روغن جید برای این عوارض بگیرند شبت خشک و مرو پودینه و سداب و فلفل و عاقرقرحا در شراب بنایت بجوشانند پس صاف کرده نصف او روغن کنجد داخل کرده بپزند تا آب فانی شود و روغن بماند و بمالش استعمال نمایند و از روغنهای قوی در مثل لرزه تپ ربع روغن قسط و روغن قیسوم و روغن سوسن و روغن بادام تلخ ست و در یک اوقیه روغن بقدر سه درم فلفل و یک دانگ عاقرقرحا سوده آمیزند و افسنتین در روغن کنجد جوشانیده یا زیت که دران کرفس پخته باشند استعمال نمایند و دخول در زیت گرم بسیار نافع ست و گاهی احتیاج بیشروبات افتد و اکثر آنست که تسخین آب بسیار گرم و انکباب بر بخار آن تسکین او نماید و اگر ازین ساکن نشود و ماده غلیظ تر باشد در آب انیسون و پودینه و تخم کرفس و مصطگی و جبجیر و شبت و مانند آن بجوشانند و تنطیل آبیکه دران مثل شیح و قیسوم و پودینه و شبت و اذخر و سداب و مرزنجوش و قسط جوشانیده باشند باید کرد و بزور حاره جمیع ادویه قوی الادرار تسکین لرزه نماید و از ادویه مسکن لرزه عظیم در تپ ربع و مانند آن که از اخلاط غلیظ حادث شود اینست که قسط یک مثقال بآب گرم بخورند یا غاریقون مثل او در آب گرم و غاریقون را منافع عظیم ست و گاهی با آن اندک افیون هم آمیزند و خواب و عرق می آرد و شدت لرزه و غیره را دفع میکند و ایضاً ایرسا مقدار مثقالی بآب گرم بخورند و ایضاً ابهل وزن مثقال بآب گرم و ایضاً فطراسالیون مثقال بآب گرم و از مرکبات تریاق فاروق و تریاق حکیم غزنه و کمونی و فوتنجی و فلافلی ست و شربت عسل که دران مثل سداب و حلتیت و عاقرقرحا و فلفل جوشانیده باشند حب مجرب که مریض یکساعت قبل از لرزه بخورد و به بستر دراز شود و هوای او بآتش و پوشش گرم بود پس تعدیل یا منع او نماید بگیرند میعه و مر و افیون و جاوشیر و فلفل هر واحد یک جزو و بروغن گاو سرشته بقدر باقلا بخورند ایضاً بگیرند جاوشیر و جندبیدستر و دو قوه حلتیت و عاقرقرحا و افیون اجزا مساوی و مثل او ساخته استعمال نمایند نسخه دیگر جید بگیرند جاوشیر و سکبینج و انجدان و زیره سیاه و تخم کرفس و فلفل هر واحد یکنیم مثقال و بزرالبنج و زعفران و زراوند و جندبیدستر و فرفیون و مر و نانخواه و زنجبیل هر واحد دو دانگ تخم حرمل و عاقرقرحا هر واحد یک مثقال بعسل معجون سازند شربتی یک بندقه بآب بسیار گرم و گاهی دران بنوشیدن شراب گرم کرده و ادویه و اغذیه گرم و اسهال بمثل ایارج و سفوفی و مثل آن حاجت افتد بالجمله اگر لرزه منعقب خصوصاً بدون تپ باشد حب منتن بخورد که این شفا ...یست ... صاحب کامل گوید که علاج لرزه و قشعریره اینست که مریض آب گرم جرعه جرعه بسیار بنوشد و عضلات ساقین او را بعصابه ها ببندند ... و دست و پای او را در آب گرم گذارند و لحاف و پوشش ... اگر لرزه و قشعریره دوام ... بالش ... بمالند تا آنکه ... ایعام کرده ... که دران ... بابونه و مانند آن ... باشند

چرب کرده باشند و اگر تپ بلغمی و سردی قوی باشد درین روغنها اندک فلفل یا جندبیدستر حل کنند و اگر غاریقون یکدرم تا یک مثقال بخورند لرزه حادث از اخلاط بلغمی غلیظ لزج را منفعت بین نماید و همچنین پودینه نهری اگر با ماء العسل بخورند گیلانی گوید که وقت لرزیدن بدن هر دو پای مریض را در آب گرم نهند و روغن شبت و روغن بابونه گرم کرده بر مهرهای پشت و بر دست و پای بمالند و قدری افیون و ورق الخیال با یاقوتی معتدل یا حمار مزیج کرده بخورانند قبل از لرزه و عقب آن گلاب گرم کرده بدهند

تدبیر افراط عرق در حمیات

بقول شیخ بحرانی راحتی الامکان بند نباید کرد و چون ضرورت افتد و از حد تجاوز کند باید که ترویح و تبرید مکان نمایند و اگر کفایت نکند مریض را امکان سرد در گهواره نشانیده بجنبانند و عرقی که آید آنرا بار بار نشفن نکنند که این سبب ادرار و تکثیر اوست و گاهی غشی می آرد پس نشف او در غشی افزاید و ترک نشف عرق را حبس کند و لازم است که مالش بدن بروغن گل قوی و بروغن مورد و بروغن بید و بروغن گلنار نمایند و یا بهی مخت و سیب ترش و گل سرخ و گلنار و دیگر قوابض در آب جوشانیده صاف کرده در آن روغن انداخته بپزند تا آب فانی شود و آن روغن را سرد کرده بمالند و گاهی حب الآس و گلنار و کهربا مثل غبار سوده و مانند آن ادویه قابضه بر بدن می پاشند و حبس عرق میکنند و گاهی حبس میکند سرکه ممزوج با آب عصاره حصرم و طبیخ گلنار و طبیخ مازو و طبیخ مورد و آب بید عجیب است و آب حی العالم چنین اثر دارد و چون امر مشتد گردد از ین ادویه حبس عرق نکرده طلا بلعابات بارده و بصمغ نمایند و خصوصاً چون در امثال این صندل کافور آمیزند و خصوصاً چون با این هر دو طلا کرده بهوای سرد ترویح نمایند و در اشتداد امر واجب است که برهنه بر دست و پا نهند و یا اطراف در آن نهند و یا آب سرد غسل کنند اگر بر آن صبر نمایند و حرارت شدید و بحرانی و قوت قوی باشد عباسی گوید که اگر عرق مفرط باشد و خوف سقوط قوت بود بدن مریض بروغن مورد یا آب مورد و بتوتیا سوده با گلاب و یا بروغن خلاف چرب کنند و یا گل سرخ خشک و مازو سوده بر بدن پاشند و اگر مکان مریض گرم باشد بجای سرد که در آن هوای سرد آید نقل کنند تا بدن بدان قوت یابد و عرق بایستد جرجانی گوید که تدبیر باز داشتن عرق آنست که جا سکتر کنند و هوای خانه خوش گردانند و اگر حاجت آید برگ مورد تر و آب بهی بروغن گل بجوشانند تا آب برود و روغن بماند بر اعضا بت و مفاصل بمالند و اگر مورد تر نباشد برگ خشک مورد و گلنار و گل سرخ و مصطفی و بهی پاره کرده در آب بپزند و بقدر چهارم حصه آن آب روغن انداخته بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و اگر مازو نیز کوفته با ادویه مذکوره بپزند قوی تر باشد و برگ مورد سوده بر بدن پاشند و اگر افراط عرق از حد بگذرد لعاب اسپغول و بهدانه با آب صمغ عربی آمیخته طلا کنند بعضی متاخرین مینویسند که اگر عرق بحرانی باشد علاجش آنست که یکدو پاس یا چهار پاس نهایت یکشبانه روز ماند و هر لحظه بیمار را راحت و خفت رو دهد او را هرگز بند نکنند بلکه چیزهای معرق نوشانند تا طبیعت رها کند و اگر از عرق ضعف و ثقل دم بدم ظاهر گردد همان زمان آنرا حبس کنند و الا بغشی انجامد و بهلاک سازد و این روغن در حبس آن عجیب الاثر است آب بهی و سیب هر دو عفص و آب جلنا و آب گل سرخ تازه و حب الآس تازه هر یک تولہ روغن گل برابر همه آمیخته بجوشانند که آبها سوخته روغن بماند صاف نموده تخم مورد و گلنار صندل سفید و مازو و کهربا هر یک هفت ماشه سوده آمیخته بکار آرند

تدبیر رعاف مفرط

تبرید داخلیه و اغذیه بارده کافوریه و افیونیه استعمال نمایند و آب سرد بر سر ریزند و طلا و نشوق روغن بادام و کدو و مسکه افضل ادویه دافع رعاف است و بقول شیخ واجب است که منع رعاف بحرانی مبادرت نکنند تا ممکن بود و چون بازداشتن رعاف در حمیات حاده واجب گردد دست و پا را ببندند و محجمه بجانبی که مقابل منخر راعف باشد بر جگر یا طحال نهند بعده تبرید آن موضع که از طرف او خون آید باید کرد و حتی الامکان تا وقتیکه از تدبیر رعاف بند شود محاجم نباید نهاد و در بینی بعض قطورات مذکوره در باب رعاف بچکانند و اگر مانعی نباشد تدبیر بسنر بمبردات مذکوره در باب آن نمایند و گاهی ارباب تپ بحرانی را رعاف بهم رسد و احتیاج اعانت آن برعفات معلومه افتد و در آن شفای سریع باشد و اگر خوف افراط رعاف باشد آنچه مذکور شد بعمل آرند جرجانی گوید که یخ بر سر و پیشانی نهند و بلیته با آب سرگین خر تر کرده در بینی نهند یا قطره از آن آب در بینی چکانند شخصی را دیدم که هیچ تدبیر رعاف او باز نتوانستیم داشت از دست همان جانب فصد فرمودم و مقدار بیست درم خون بیرون کردم در حال باز ایستاد

تدبیر قی مفرط

اگر بحرانی نباشد بزودی بند نمایند تا ضعف و غشی نیفتد پس باید که پوست سماق و طباشیر و مغز شکست هر واحد یکماشه سوده بشربت انار یا بشربت نعناع دو توله آمیخته بلیسانند و آب سیب شیرین و به شیرین و انار ترش کوهی و گلاب هر یک هفت توله پوست بیرون پسته هفت ماشه بجوشانند تا بر نیمه آید صاف کرده نبات سه توله داخل کرده بنوشانند

و از صندل سفید و تخم خرفه و تخم مورد و گل سرخ هر یک نه ماشه در آب برگ مورد و سیب و بهی ترش سرشته بر فم معده ضماد نمایند و بشیاف نرم ماده را باسفل مائل ساختن نیکوست و اگر بقی سودا بر آید اکثر اوقات مسیا زد و شربت سیب و سکنجبین مقطری هر یک دو تولد در آب برف نوشانند شیخ میفرماید که قی بحرانی را هرگز قطع نکنند مگر نزد ضرورت یعنی خوف سقوط قوت و در اکثر اوقات قی و غثیان ایشان بقی منقطع میشود در معونت چیزیکه استخراج خلط سوداوی آن کنند مثل سکنجبین ساده و آب گرم و گاهی احتیاج افتد بقوی کردن تدبیر پس بدل سکنجبین ساده سکنجبین بزوری کنند و اگر خلط متشرب در طبقات معده و غلیظ باشد بهتر آنست که اسهال مثل صبر مغسول و ایارج کنند و اگر متشرب نباشد اکثر ایارج و صبر نفع کند و اگر متشرب غیر غلیظ باشد سکنجبین بآب گرم آنرا پاک کند و بعد از آن تعدیل او بشرب آب انارین نمایند و اگر آنرا قی کنند بار دیگر نوشانند تا اعتدال و تسکین یابد و همچنین شربت نعناع بانار دانه و گاهی تسکین او تبرید معده نماید اگر قی صفراوی باشد و واجب نیست که اشیای عفص مسکن قی بعفوصت و قبض قابضه اند از خلط متشرب قریب نمایند زیرا که آنها رو هی ست در تشرب خلط افزایند و اما خلط غیر متشرب را گاهی اشیای عفص بقی دفع کنند و اگر چه غلیظ مائل باسفل باشد و گاهی معده را بر قی کردن آن از فوق قوی نماید اگر خلط رقیق باشد و اما چون قی از صفرا دوام کند و از قبیل متشرب نباشد استعمال قوابض و خصوصاً اضمادنافع بود مثل ضماد مرتب از پوست بیخ انار و مازو و مانند آن چون اقاقیا و گلنار و گل سرخ بشراب ممزوج یا بسرکه ممزوج و برای قی سودای مفرط اسفنج در سرکه تر کرده بر معده نهند و اگر حاجت باشد به قوی تر افتد ادویه مذکوره در باب قی استعمال نمایند ایلاقی و جرجانی مینویسند که هرگاه ماده تپ در حوالی فم معده باشد غثیان و تهوع و کرب بقی و قی بکثر کند پس اگر اراده قی کردن باشد سکنجبین با آب گرم صواب باشد و اگر ماده متشبث بمعده غلیظ باشد ایارج فیقرا که صبر مغسول دران باشد سودمند بود و یا حب صبر باید داد و بعد از آن آب انار ترش و نعنع دهند تا حرارت ایارج را تلافی کند پس اگر قی امتداد کند و از افراط آن ضعف گرد و شربت انار که دران پودینه پخته باشند و آب بهی ترش یا آب بهی که پوست بیرون کرده دران جوشانیده باشند آنرا با زوار د مجوسی گوید که اگر با تپ قی عارض شود شربت انار منعنع یا رب ریباس یا رب بهی یا رب غوره بدهند و پست سیب یا پست سیب بخوش با پوست بیرون اپیتیه نوشانند و بر معده ضماد صندل و گلاب آب سیب و آب بهی و آب بیدانه کی را که مسلادن نمایند

تدبیر اسهال

که صاحبان تپ را عارض شود طباشیر کشنیز بریان کتیرا گل ارمنی اسپغول مساوی سفوف ساخته دو درم با شیره تخم خشخاش و خرفه هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه سه ماشه شربت خشخاش دو تولد بدهند و اگر با اسهال خون هم یار باشد قرص کهربا سه ماشه با شیره کشنیز خشک و خرفه و خشخاش بریان هر یک نه ماشه شیره بهدانه سه ماشه لعاب ریشه خطمی چهار ماشه شربت خشخاش دو تولد شربت حب الآس دو تولد سبوس اسپغول پنج ماشه دهند و غذا ابو ماش مقشر با برنج بدهند بو علی مینویسد که علاج این در باب اسهال گفته ایم بدان رجوع نمایند و انچه بطریق اغذیه نفع کند ماش بریان و عدس بریان بکشنیز ست هر کدام از ین هر دو بعد جوشانیدن و ریختن آب اول بانار دانه ترش کرده تجویز ند ابن عباس گوید که اگر با تپ طبیعت نرم باشد آب سیب جو بضمغ عربی و گل قبرسی هر واحد یکدرم بدهند و اگر در آن حب الآس و قطعات بهی پخته شانند بهتر باشد و شربت سفرجل و شربت ریباس بنوشند و سفوف معمول از اسپغول و تخم ریحان اندک بریان کرده با اندکی صمغ عربی و گل قبرسی و طباشیر بدهند و غذا بغوره یا زیرباج زرشک و انار دانه یا بخرفه یا حماض معمول یا سماق یا غوره یا زرشک سازند و اگر صلاح نباید آب سیب جو نوشانند پس قرص طباشیر قابض بشربت سفرجل بخورانند و اگر با طبیعت با خون باشد سفوف الطین یا سفوف کهربا با آب سماق یا آب خرفه وغیره که در علاج آن مذکور ست بدهند و معهذا باید که نظر کنند اگر اسهال بسبب بحران حادث شده باشد قطع او سزاوار نیست بلکه آنرا ترک نمایند مادام که قوت متحمل باشد مگر آنکه اسهال اسراف نماید و قوت ضعیف گردد پس انچه حبس طبیعت کند استعمال نمایند

تدبیر عطش مفرط

شیره تخم بارده مانند خیارین و مغز تخم کدو و هندوانه هر یک نه ماشه شربت نیلوفر چهار تولد و یا افشره تمر هندی بگلاب دهند و یا لعاب بهدانه و اسپغول هر یک سه ماشه در گلاب نیم پاو دو سه درم بهدانه و یا آلو یا بیخ در دهن داشتن و مضمضه با نها کردن نفع کثیر دارد شیخ میفرماید که واجب ست چرب کردن سر بروغنی بارده مثل روغن تخم کدو و گاهو بسیار سرد کرده و بر سر بندند و بر تارک او ضمند اگر مانعی مثل نزله وغیره نباشد و ایضاً آبهای سرده مثل جرادۀ کدو و خرفه و کاهو بکار برند و در دهن گرفتن لعاب بهدانه مخلوط با روغن گل ارمنی یا نقوع آلو و حب مغز خیار و بادرنگ و کدو و خشخاش سیاه و اصل السوس و حب مرقوم در قرابادین برای عطش و از اشیای خاید نافع

تمر هندی ست و عطش گاهی از یبوست بود و آنرا خواب قطع کند و گاهی از حرارت باشد و بیداری آنرا منع نماید

تدبیر خشونت و لزوجت و سواد زبان

شیخ میفرماید که لزوجت را بخیزران یا بشاخ بید در روغن گل و شکر طبرزد آلوده بخراشند تا آنکه پاک شود و یا باسفنج و اندک نمک و روغن گل زیرا که از حک کردن بی ترطیب و تنقیه بسیار شود و اگر خشونت او بغیر لزوجت بلکه از یبوست باید که پستان یا تخم آلو یا نبات بقدر باقلا در دهان گیرند و بهدانه ترطیب زبان و منع خشکی او کنند و باید که زبان مبتلا کشاده و به پشت خواب نکنند که این هر دو زبان را خشک میکنند و باید که سیاهی بر زبان ایشان نگذارند بلکه بجالیات معلومه بخراشند و الا بخارات خبیثه بسوی سر صعود کند و مریض را در سرسام اندازد

تدبیر سبات

که باصحاب حمیات عارض شود روغن گل و سرکه برابر آمیخته بر تارک بمالند و یاسمین حاره مثل مرزنجوش و نرگس ببویانند و بقول شیخ بکلام و آوازهای بلند از سبات باز دارند و اعضای او محکم بربندند که از آن الم یابد بحسب قدرت اگر مانعی نباشد و شیاف لطیف بردارند اگر قبض طبع باشد و در اوقات راحت تپ نائبه یا فترة تپ لازمه میان کتفین فقار گردن حجامت نمایند

تدبیر سهر

یعنی بیداری که آنرا ارق نیز گویند شیخ میفرماید که بروغن خشخاش و استنشاق بروغن تخم کاهو و روغن نیلوفر و کدو و الصاق چیزی از مخدرات مشهوره بر صدغین و انکباب ابخرهٔ ادویه مرطبه و اشمام نیلوفر و لفاح و ریحان بگلاب پاشیده و از بعید و نطولات مرطبه جمله معلوم شده و همچنین اگر غلظ ماده مانع نباشد خوردن شربت خشخاش و لعوق او و بعده بر نهادن [illegible] و بروی مریض غیره در باب سهر مذکور شده و چون خفت و سکون از نوبت یا از شدت تپ دریابند مداومت شستن رو بآب طبیخ خشخاش سیاه بادنگی بر وجه تجویج آن نمایند و اگر در انجا خلط بورقی باشد بآب مطبوخ نخام و اکلیل الملک و اقحوان و خشخاش و شستن و بخار او انکباب نمودن نفع کند صاحب کامل گوید که هرگاه با تپ سهر باشد باید که مریض را خشخاش تازه بشکر بخورانند و روغن بنفشه و روغن تخم کدو مربی به بنفشه تر بنوشانند و [illegible] تازه بر سر ضماد کنند و آب مطبوخ جو مقشر و کوفته و خشخاش مع پوست و بنفشه تازه و گل بابونه و جراده کدو و مانند آن تکمید سر نمایند و این تدبیر وقتی بعمل آرند که سهر از علت تفسخ [illegible] باشد و هرگاه سهر بسبب [illegible] نمایند و طبیعت او را بچیزی مشغول نسازند و باید که شیر از سر بیمار دور دارند زیرا که گاهی ضرر عظیم میکند و از ان خوف ورم دماغ بود از بهر آنکه در شیر تحلیل قوی است پس اگر در سر با ماده ملاقات کرد و تحلیل آن نماید سعید گوید که مریض را خشخاش بجای الشعیر پخته بدهند و شربت خشخاش و بنفشه بنوشانند و افیون ببویانند و بر صدغین بدان طلا سازند

تدبیر عطاس شدید

بقول شیخ گاهی ضرر عطاس شدید با ایشان بسیار شود زیرا که بکشیدن دماغ و اعضای صدر ایذا رساند و سر ایشان را از بخار ممتلی سازد و قوای ایشان را ضعیف کند و گاهی رعاف آرد پس واجب است که پیشانی و چشم و بینی بمالند و دهن بکشایند و حنک را بزور بمالند و سر و گردن را بکشند و قلب و ضع آن کنند و دست و پا بمالند و در گوش روغنهای نیمگرم مائل باندک حرارت اندازند و ترطیب عضلات و فک بروغنهای طلیا سازند و زیر قفا تکیه گرم کرده نهند و از خواب یکبارگی بیدار نسازند و از غبار و دخان و هر چیزیکه در بوی او حدت باشد احتراز نمایند و سپیت و گل باکول و اسفنج بحری ببویند ابن عباس گوید که آروغ بسیار آورند و حبس نفس نمایند و اطراف و سائر بدن را سیما گردن را بروغنهای مرطبه مثل روغن بنفشه بمالند و اندک در گوش بچکانند و نقرهٔ قفا بخرقهٔ گرم یا پشم تکمید نمایند و هنگامیکه عطسه محتبس باشد و سر از بخار ممتلی گردد و ارادهٔ آمدن او کنند فتیله کاغذ در بینی داخل کنند و گردن بسوی بالا بکشند و کندش ببویند

تدبیر صداع و ثقل راس

حجامت بلا شرط نمایند و پاشویه بعمل آرند و شیخ میفرماید که در صداع ایشان دست و پا خصوصاً را انهار اعصاب بربندند و کف پا بمالند و شیاف ملین جاذب ماده بسوی اسفل بردارند و تقویت سر بمبردات معلومه نمایند و اگر از نزله یا سرفه مانع نباشد نطول سر بطبیخ گل سرخ و بنفشه و جو و برگ بید و مانند آن و همچنین بروغن گل و روغن بید نمایند و اگر این کفایت نکند بنطولات سرده ملینات مثل بابونه و خطمی و اکلیل الملک و مخدرات مثل خشخاش مخلوط سازند و شیر بر سر بدوشند مگر نزد زوال تپ پس اگر قوت قوی باشد شیر نیز بدوشند و اگر ضعیف باشد شیر زنان دوشند و از شیر نزد امتلای رطب بدنی سیاتی حذر کنند و همچنین از جمیع مرطبات از نطولات و ادهان اجتناب نمایند و استعمال مرطبات

وقتی نمایند که بخار دخانی و سر یابس قلیل النوم باشد و چون امتلاء در سر از بخار رطب کثرت نماید جذب ماده بسوی اسفل بشیافات و حقنها و بستن اعضای سافله حتی خصیتین باید کرد و دور ثقل سر واجب است که از دوشیدن شیر بر سر یا ریختن روغن بران یا نطول یا سعوط اجتناب نمایند بلکه تبخیرات بنطولات با بونجی که در ان بنفشه و سبوس و مانند آن کرده سازند سام را بکشاید اقتصار ورزند صاحب کامل گوید که دوای صداع عارض در تپ آنست که گلاب و سرکه و روغن گل بر سر ریزند و روغن گل دو جزو و گلاب سه جزو و سرکه یکجزو باشد و اگر اندکی آب برگ خرفه یا آب خیار یا آب حی العالم یا آب جرادهٔ کدو با وی مخلوط سازند نفع بین نماید و اگر با این قدری صندل و گلاب و بنفشهٔ تازه و نیلوفر آمیزند نیکو باشد همچنین اگر بنفشهٔ تازه بر سر نهند و اگر صداع باین ساکن نشود این ضماد استعمال کنند صفت آن افیون یکدانگ آرد جو خطمی هر یک یکدرم شیاف مامیثا پوست خشخاش و اقاقیا هر یک درم همه را باریک سائیده به آب کاهو و آب خرفه و اندکی سرکه آمیخته بر سر ضماد کنند و روغن نیلوفر معمول تخم کدو در بینی چکانند و نیلوفر و بنفشهٔ تازه ببویند و ماء الشعیر و آب انار میخوش بنوشانند و اگر دانند که در معده چیزی از صفرا است که بخار او بسوی دماغ بر می آید سکنجبین و آب گرم نوشیده قی کنند تا آنکه معده پاک شود و عقب آن شربت لیمو و شربت تمر هندی و آب انار میخوش و مانند آن دهند

تدبیر سعال

در سرفهٔ ایشان لعاب بهدانه و اسپغول و شیرهٔ تخم خرفه و شربت خشخاش بنوشند و این حب پیوسته در دهن دارند مغز تخم کدو مغز بهدانه مغز تخم خیارین تخم خطمی خبازی نشاسته کثیرا طباشیر هر یک سه ماشه در لعاب اسپغول سرشته حبها بقدر نخود سازند و آش جو با شربت نیلوفر دهند شیخ میفرماید که سرفهٔ اکثر ایشان را از حرارت یا یبس عارض شود و پس باید که حب السعال و لعوقات خشخاشیه مرتب بمغزیات بارده و نشاسته و مانند آن در دهان دارند و قیروطیات مبرده مرطبه معمول از روغن گل خالص و لعاب اسپغول و آب خرفه و مانند آن استعمال نمایند مصنف ملکی گوید که اگر با تپ سرفه باشد باید که در ماء الشعیر عناب سپستان و اصل السوس مقشر کوفته بپزند و صاف کرده خمیرهٔ بنفشه در ان مالیده با شربت بنفشه حل کرده و روغن بادام بران چکانیده بنوشند و لعاب بهدانه و اسپغول با اندکی نبات سفید و روغن بادام بدهند و حریرهٔ معمول از آرد سبوس یا معمول از باقلای خشک کوفته بشکر و روغن بادام دهند و غذا مزوره اسفاناخ و قرع خرفه و سرمق و خبازی بماش مقشر و کشنیز تر و خشک بروغن بادام سازند و وقت خواب این سفوف دهند مغز تخم کدو و مغز بادام نشاسته کثیرا صمغ عربی هر واحد دو درم مغز بهدانه یکدرم همه را باریک سائیده بجهت بیخته دو درم بگلاب یا با مثل او شکر بدهند

تدبیر وجع معده

بقول شیخ از انصباب صفرا بسوی معده پیدا شده پس اگر در ابتدای دوره تپ عارض شود اندک شربت سیب با سکنجبین بدهند و بعضی بمقدار این هر دو هر یک دو توله با گلاب نیم پاو نوشته اند و نیز سکنجبین تفاحی چهار توله و آلو بخارا ده عدد در گلاب نه توله مالیده بدهند و غذا اشله اسفاناخ خورانند

تدبیر حبس طبیعت

هرگاه قبض شدید باشد شیرهٔ گل بنفشه یکنیم توله آلو بخارا پانزده عدد و گلاب پاو آثار گلقند چهار توله و بالین مبارک دهند و بقول صاحب کامل طبیخ خیارشنبر و ترنجبین و تمر هندی و آلو و مویز و بنفشه و گل سرخ هر واحد بقدر حاجت بدهند یا لعوق خیارشنبر دهند و قبل غذا آلو بخارا شیرین مبلول بگلاب یا شربت بنفشه بخورانند و آب لبلاب با شکر سرخ و آب انار بشحم آنها افشرده با شکر بدهند و اگر ازین اجابت نشود یا مریض از تناول غذا ایذا یابد و حبس طبیعت از چهار روز تجاوز کند حقنهٔ لین معمول از آب چقندر افشرده و شکر سرخ و مصری و روغن کنجد استعمال کنند یا حقنه که در ان جو مقشر کوفته بیست درم در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید و در ان بیست درم فلوس خیارشنبر مالیده صاف کرده ده درم روغن بنفشه و مثل او مصری داخل کرده باشند بعمل آرند یا شیاف از خطمی و بورق و شکر سرخ و یا شیافات نرگس استعمال کنند و غذا مزوره لبلاب بروغن بادام و اسفیدباج بزیت سازند

تدبیر بطلان اشتها

جوارش فواکه نافع باشد یا عرق زرشک شش توله بدهند و اگر آثار ماده در معده دریافت گردد اول تنقیه آن بقی و مسهل نمایند چنانچه بوعلی سینا نوشته که گاهی بسبب اخلاط ردیه در معده پیدا شود و شناخته میشود از علاماتیکه در باب بطلان شهوت طعام گفته شد پس استفراغ بقی یا اسهال نمایند و اکثر با داخل کردن انگشت در حلق و بر انگیختن معده را بحرکت قی انتفاع یابند خصوصاً چون ماده تلخ یا ترش قی کنند و گاهی از شدت ضعف قوت بود پس معالجه سوء مزاجی که ضعف واجب کرده بعد آن نمایند بدانچه معلوم شد و لازم است که قرص طباشیر و مانند آن اشتها برانگیزد مثل بوی پست جو مبلول بآب یا آب و سرکه ببویند و جوارش منسوب بصاحبان تپ یعنی بارده مثل جوارش طباشیر و آمله و اندکی شراب حماض و آب یا گلاب و تخم خرفه

فواکه عفص خوشبو مثل بهی و سیب بدهند و اندکی سرکه و قدری زیره و قرنفل با هم بیامیزند و جوارش آن بلیسند و بعد ایام اول اضمده مرتب از فواکه که در آن افسنتین و صبر باشد
بر معده نهند و مالش معده بروغنهای خوشبو مثل روغن گل و سفرجل بسیار نافع است صاحب کامل گوید که در سقوط شهوت غذا در حمیات اشتها را ببوییدن اغذیه خوشبو
بجنبانند مثل شمیدن بچه مرغ که با آب و غلاف نموده در تنور بریان کرده پیش روی مریض بشگافند تا بوی آن بدماغ وی رسد و شمیدن سویق مطبوخ و نان گرم نیک پخته و شمیدن
فواکه خوشبو و قابض چون سیب و بهی و مکیدن آنها و انداختن ثفل آنها و بدن را بروغنهای خوشبو بمالند و ورق صندل و آب سیب و به و آب طلع و روغن سیب بر فم معده ضماد کنند
و باید که برای دادن غذا بر مریض شخصی را مستولی سازند که از آن بیمار بترسد و حیا کند و قول او قبول نماید امر این عارض را مهمل نگذارند زیرا که ترک غذا قوت را ضعیف کند
و اگر فوات شهوت بعد مفارقت تپ ناقهین را عارض شود بسبب فضول معدیه مسهلات لینه بقدر احتمال قوت استفراغ نمایند و باقی آنچه ذکر یافت اگر بر ایشان سهل بود و با وجود تدبیر مذکوره
ملایم مثل اندک پیاده رفتن و در گرمابه نشستن و باواز بلند خواندن مانند آن از حرکت جنبیدن و مالش ملایم نمایند و قبل از غذا اندکی از شراب افسنتین بخورند و بعد چیزی از سکنجبین
عنصل بنوشند که این منفعت بین نماید و اغذیه خوشبو مثل نان گرم و کباب گرم و اغذیه که در حالت صحت خواهش میکرد پیش روی آورند که اشتهای ایشان را بجنبانند

تدبیر بولیموس

که آن را جوع البقر نامند گلاب و عرق بید مشک برابر و سرکه چهارم حصه آمیخته بدهند و سکنجبین با هم در آب سرد دهند غذا نان ترید در آب سرد و سرکه و شربت
باشد خورانند و بقول شیخ واجب است که علاج کنند بشمومات و گل خراسانی یا ارمنی بمهبول و سرکه و ایضا مصوصات و نان پاکیزه گرم و گوشت بریان ببویانند و دست
و پای ببندند و گوش و موی بکشند و تقویت دماغ بنطولات سرد و مرطبه نمایند زیرا که اکثر بولیموس در باب حمیات بسبب بطلان حس فم معده بواسطه مشارکت دماغ بسبب
که برای حس را از دماغ بفم معده آمده میباشد و بدن طلب غذا میکند لیکن حس فم معده تقاضای غذا نمی نماید

تدبیر شهوت کلبی

شیخ میفرماید که معالجه آن بدسومات بارده و بجلاوات نمایند و بقول جرجانی از ترنجبین و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار و آب لعاب خرفه ...

تدبیر غشی

بقول شیخ گاهی غشی در حمیات بسبب انصباب صفرا بسوی فم معده عارض شود پس می باید که قبل از نوبت یا نزد نوبت قطعه نان با آب انار و آب غوره
بدهند و بدانند که چون غشی و تپ جمع شود غشی اولی بعلاج است و اگر احتیاج طعام افتد اندک نان ممزوج بسرد و یا شراب کهنه و الا شربت سیب کهنه که فضول آن
از تحلیل شده باشد بدهند و بسیار نباشد که فصد در غشی افزاید حقنه لین موافق تر بود و وقت ایشان را نافع است و بستن ساقین و نهادن دست و پای در آب گرم و هرگاه
افاقه از غشی گردد بهتر آنست که پست جو سرد کرده که در آن انار و انه باشد بخورانند تا از سقوط قوت ایمن گردند صاحب کامل گوید که هرگاه صاحب تپ را
غشی عارض شود باید که نظر کنند که سبب در حدوث او چیست پس اگر او انصباب صفرا بسوی فم معده باشد آب سرد بر روی صاحب او زنند و فم معده و شکم او را بمالند
و دست و پای او بعصابها محکم بربندند تا ماده باسفل منجذب گردد و یک لحظه دهن و بینی بگیرند تا حرارت غریزی بداخل رجوع کند و شراب رقیق ممزوج با آب سرد بحلق او چکانند
و چکانیدن سکنجبین و آب گرم در مثل این حال نافع است بنابر انحدار صفرا از فم معده بسوی اسفل و یا خروج او بقی و اگر غشی بسبب اسهال عارض شود معالجه بسائر تدابیر مذکوره
ما سوای سکنجبین و آب گرم کنند و گلاب و صندل و کافور بویانند و بادکش بجنبانند مع پاشیدن گلاب بسیار سرد بر چهره و نان بشراب تر کرده دهند و شربت سیب
و شربت بهی بنوشانند و بر معده آبهای قابض مثل آب بهی و آب مورد و آب شاخ انگور ضماد کنند و اگر غشی بسبب خبث حمی و رداءت اخلاط عارض گردد باید که در وقت
نوبت تپ عضلات ساق بربندند و قدم و کف پا و دست بمالند تا ماده از باطن بدن بظاهر او و از اعضای شریفه بسوی اعضای خسیسه منجذب گردد و از خواب در زمانه
نوبت منع کنند زیرا که از شان خواب است که مواد را بسوی داخل بدن متوجه میگرداند پس حرارت غریزی را فرو میکند و ایضا از غذا باز دارند تا حرارت غریزی بهضم غذا
از انضاج ماده و اصلاح آن مصروف نگردد و در امتلا نیفزاید که اطفای حرارت کند و اما هرگاه غشی در ابتدای نوبت بسبب حمی عارض شود باید که غذا قبل نوبت تپ بدهند
بعد از آن نظر کنند که اگر آن غشی صعب باشد نان بشراب رقیق تر کرده دهند و اگرچه شراب در تپ افزاید لیکن تقویت قوت حیوانی کند و بدن را غذا دهد و شربت سیب

در معده بحموضت یا وخامت و انتفاخ شراسیف و نواحی کبد و طحال و فساد خواب و طول بیداری و شدت تشنگی و شدت تهیج روی که علامت عظیم نکس ست خصوصا در پلک بالا و خاصه در ورم آن و بقای آن با اختلال تهیج وجه و آنچه بر نکس دلالت میکند اینست که بدن طعام را نیک قبول نکند و بدان لاغری زائل نشود و خصوصا چون اعراض مذکوره ظاهر شود یا شدت کند در اوقات نوائب مرض که اولا بوده باشد و گاهی استدلال کرده میشود بر نکس از نبض چون در ان تواتر و سرعت باقی ماند و از فائر شدن خراجات بحرانی و غیب گردیدن آنها و از بول چون در ان رنگینی بسیار از زردی یا شقرت یا سرخی باقی باشد و یا آن خام بود و در ان سبب معلق در اسب نبود و چون بول مریض مشابه بول طبیعی او نباشد و بعض فصول ابقراط بر نکس از بعض آن بود مثل خریف که در ان نکس بیشتر افتد از آنکه در سائر فصول واقع شود و ایضا جنس مرض اعانت در دلالت بر نکس کند مثل حمیات ورمیه چون حرارت و تلهب در احشا بعد آن بماند و مثل صرع و سدر و دوار و جاع کرده و حکیم بطحال [illegible] و نوازل و آنچه از نوازل پیدا شود چون ربو و غیره و امراض نفس گوید که از جمله ممدات نکس هوای خریف ست و استعمال مسخنات و مقویات معده و طحال و امتلا و جماع و تعب و دیگر اعراض نفسانی مناسب مرض علاج در هر دو نوع نکس علاجی خفیف از اصل مرض بعمل آرند ولیکن درینجا در ادرار و تعریق بیشتر از اسهال کوشند و در شربه پرهیز درست و از [illegible] صحت حاصل گردد و بسا باشد که بسبب کردن پرهیز حاجتی بعلاجی دیگر نباشد و بالجمله اصل کلی تقویت قوت است و حکمت عملی و تعدیل ماده علت بتقلیل یا ارسال مناسب و تسکین و تفریح و ریاضت معتدله و نقل هوا خجندی گوید که شیخ الرئیس در قانون گفته رای آنست که در ان مبادرت بمعالجه نکنند تا آنکه وجه امر ظاهر گردد زیرا که آن در اکثر خبیث باشد و مراد شیخ بمعالجه درینجا معالجه بمسهل و مانند آنست و اما بمطفیات و مصلحات مزاج از مبادرت چاره نباشد تا نکس را بشکنند جالینوس گفته که آنچه حفظ از نکس کند آنست که چون تب ساکن شود و اعراض زائل گردد مدتی بران پرهیز که در حالت تب کرده باشد قرار گیرد و کمتر مدت آن باشد که یک هفته پرهیز کند تا آنکه روز بحران بزرگ بران بگذرد و بعد هر مرض مدت بحران مرض پرهیز باید کرد و بتدریج بغذای اول باز آید

احوال ناقهین

بدانکه ناقه [illegible] از بیماری مخلصی یافته باشد و هنوز بحال صحت تام و قوت باز نیامده باشد و این را ناقه حقیقی نامند و اگر از مرضی برسند بمرض دیگر گرفتار شده باشد آنرا ناقه حقیقی نتوان گفت بلکه مریض بود بمرض دیگر انتقالی و یا غیر انتقالی و یا خود بعضی از اعراض مرض سابق باقی بود او را البته ناقه غیر حقیقی گویند و در مقصد صادر حمیات شیخ میفرماید که گاهی ناقهین را الکس عارض شود چون ایشان را حالاتی که در باب نکس گفته شد بسیاری بدید آید و گاهی ایشان را اشتداد قوت و ضعف آن بحسب آنکه در تدبیر ناقهین بباید عارض شود و گاهی ایشان را حالتی عارض گردد که از چیزی که تناول نمایند انتفاع نیابند و ابدان آنها بقوت رجوع نکند بسبب بقای سوء مزاج و عدم تولد خون صالح و گاهی ایشان را اخراجات عارض شود چون بدن آنها از اخلاط فاسد باستفراغ تام پاک نشده باشد و بقیه آن بعضوی ریزد و خراج تولد کند و گاهی ایشان را فساد بعض اعضا عارض گردد بسبب اندفاع ماده فاسد بسوی آن و گاهی ایشان را امراض عارض شود ضد مرضی که اول بوده باشد چون بر ایشان افراط در تبرید نمایند و تدبیر مضاد مرض آنها نمایند یعنی افراط در تبرید کنند و مرض او حار بود و بالعکس مثل آنکه عارض شود ثقل زبان و فالج و قولنج بارد و سکته و صرع و صداع لازم و شقیقه و مانند آن چون تبرید و ترطیب از اندازه تجاوز کند و گاهی ایشان را حکه بسیار عارض گردد و آنرا آب گرم زائل کند و گاهی ایشان را حالتی عارض شود که مو سفید گردد بسبب عدم شعور ایشان در کثرت تناول غذای مولد بلغم و یا بسبب تحلیل رطوبت غریزی که سیاهی مو را قائم دارد چنانچه زراعت را عارض شود که هرگاه آب نیابد خشک شود و سفید گردد و بعد از ان چون بحال تندرستی باز آیند سیاهی سوی آنها عود کند چنانچه زرع را نیز عارض گردد و اگر آب بدو رسد سبزی او باز آید

تدبیر ناقه

شیخ میفرماید واجبست که با ناقه در هر چیز رفق نمایند و بران اغذیه ثقیل وارد نکنند و نه چیزی از حرکات و حمامات و اسباب مزعجات حتی که اصوات و غیر آن که مسخن و مهیج باشد و بتدریج بریاضت معتدل ملایم نمایند که آن بسیار نافعست و بچیزیکه در خون او افزاید از اغذیه لطیفه چون شوربای چوجه مرغ و غیر آن اشتغال نمایند و لازمست که [illegible] مفرحات و سرور اختیار کنند و از استفراغات و خصوصا جماع اجتناب نمایند و شراب باعتدال آنرا نافعست و خصوصا شراب لطیف رقیق و اولی ناقهین که مر ایشان را توسیع در غذا منع کنند کسی ست که بحران او خفی شده باشد چه آن مستعد برای نکس ست مثل او اکثر محتاج باستفراغ بود برای تنقیه بقیه مواد و بهتر [illegible]

اسهال بمسهل لطیف باشد لاسیما چون براز صفراوی ببینند یا مائل برنگ خلط و قوام او از اخلاطیکه ازان تپ عارض شده باشد و در اشتها خللی یابند و چون اراده
آن کنند ناقه را راحت دهند و تقویت قوت او برفق از اغذیه و ادویه نمایند بعد ازان استفراغ کنند و گاهی احتیاج افتد باستفراغ و تقویت هر دو معاً باغذیه اگر طاقت
استعمال ادویه صرف نیابند و درین هنگام اغذیه او دوائیه مسهله سازند و یا باوی قوای ادویه مسهله موافقه مخالف مزاج مرض مثل آلو و شیرخشت و ترنجبین و مانند
آن برای اصحاب صفرا ممزوج نمایند و برای ارباب بلغم جلنجبین و ترنجبین و گاهی ایشان با در انفع یابند پس عروق آنها بدان پاک گردد و گاهی این فعل مدرات
معروفه مثل تخم خیارین و خربزه و خار خسک و شراب ممزوج کند و دیگر ادویه غیر مشهوره حاجت نیفتد و اما فصد پس ناقه را باخراج خون کم احتیاج افتد و گاهی حاجت
نیز بدان افتد اگر بقیه از خون باشد و بران انتفاخ سحنه و علامات خون دلالت کند لاسیما چون مثل بقیه تپ در عروق از نبض و قاروره دریابند و بثور در لبها
پدید آید و گاهی طبیب را احتیاج گرداند بفصد صاحب تپ رداءت خون او بنابر بقیه رداءت اخلاط ردیه دران پس لازم گردد که خون ردی او خارج کنند
و دران با اغذیه خون جید افزایند و اولی در استعمال مستفرغ آنست که بملایمت نمایند و چیزی دفعةً بعمل نیارند و خواب روز گاهی ناقه را ضرر رساند باز گاهی
او بدان آنرا بسبب بطوء هضم یا ازدیاد سوء هضم حادث از تحیر طبیعت از جهت تحریک روح بسوی داخل و خارج و گاهی آنرا نفع کند باسایش او یا گرم گردد
او بسبب انتعاش قوت و حرارت و تحلیل بقیه مواد و چون موافق نیفتد پس گاهی تپ آرد بنابر آنکه خام کند و قوت حرارت غریزی را بشکند و احتیاط در جمیع ناقهین
که نقی از مواد موجبه تپ و غیر نقی ازان باشند آنست که امر ایشان بر تدبیر یکه در مرض بود از مزوره و غیره دو سه روز تا قریب او جاری دارند و بالجمله مقداری که
از روز بحران که قریب روز صحت او باشد تجاوز نماید بعد ازان بتدبیر ما فوق او برند یعنی در غذا توسیع نمایند و واجبست که برای ناقه نقی و آنکه تپ او سلیم باشد
تلطیف تدبیر نمایند یعنی غذا اکثر نکنند تا بدن او گرم و حال او بد گردد بحرارت گرسنگی و لازمست که بدن او از لاغری حاصل در اندک ایام بسوی فربهی در اندک
روز باز کنند زیرا که قوت او باقیست پس خون صالح بسرعت متولد شود و بخلاف او یعنی بغیر نقی و غیر سلیم الحمیات بخلاف این کنند یعنی تدبیر مرض بعد زوال او چند روز
جاری دارند و اگر ناقه را اشتها نشود و بدانند که دران امتلاست و اگر اشتها شود و هضم نشود پس باید دانست که آن غذا را بنفس خود زیاده از طاقت و فوق قوت طبیعی میدارد
و قدرت بر هضم و تفریق غذا در بدن ندارد و یا در بدن او اخلاط بسیارست و طبیعت مشغول بدان ست و یا قوت معده او بسیار ساقط است و یا قوت جمیع بدن و حرارت غریزی او ساقط
پس احاله غذا الا قوی بطاقت گردد طبیعت ازان غذا برای اعضا نمیکند و امثال اینها از ناقهین که در بدن ایشان اخلاط کثیر و قوت معده و بدن آنها ساقط بود اگرچه جداً مستحسن
در ابتدا خواهش طعام کنند لیکن حال ایشان مؤدی بسقوط اشتها گردد زیرا که آفات و امتلای اخلاط ردی قوی و زیاده روز بروز گردد و ناقه را که اشتها نباشد بعده
اشتها شود بسبب انتعاش قوت بهتر از آنست که او را اشتها باشد بعد ازان اشتها نبود پس اگر اشتها دوام کند و بدن بقوت و فربهی نگراید قوت اشتها و آلهٔ
آن یعنی عصبه حس فم معده هر دو صحیح باشد و قوت هضم و آلهٔ او یعنی قعر معده هر دو ضعیف بود و اولی آنست که بتدریج کنند ناقه از تیهو و بچه مرغ بسوی بزغاله و لباد
رجوع نکنند و هنوز در عروق او تنگی باشد از بقیه ماده یا از حصول حبس بسبب حرارت مرض و سکنجبین گاهی ایشان را سحج پیدا کند بسبب ضعف امعای ایشان و همچنین بسا
تشنهها دارند تدبیر ناقهین نقل ایشان بسوی هوای بضاد آنست که با آنها باشد و از تدبیر ایشان مراعات چیزیست که واجب بود حذر کردن او در نوع مرض آن تا
مقابله کنند بدانچه امین بود از ان مثل صاحب سام که واجب بود بران خوف کردن از خشونت سینه تا در سعال نیفزاید و واجب نیست که ناقه در حمام عرق آورد چه گوشت او
ضعیفست تحلیل گردد و چون عرق در ناقه کثرت نماید در بدن آن فضول باشد و تراشیدن موی سر موی سینه قرار کنند بنابر آنکه مسام را بند کند و زکام و نزله پیدا نماید خصوص در هوای سرد

تغذیهٔ ناقه

واجبست که غذای او در کیفیت حسن الکیموس سهل الانهضام باشد و لازمست که صبر بر گرسنگی و تشنگی نکند و گاهی احتیاج افتد بمائل کردن کیفیت غذا بسوی ضد مزاج مرض
سابق بسبب بقیهٔ اثر او یا بنابر احتیاط و بدانند که اغذیهٔ رطبهٔ سیاله در غذا شدن سریعتر باشد و در غذا دادن کمتر و غلیظهٔ ثخینه بضد آن بود و اطعمه باشد یا اشربه و دوا جیست
که ایشان را بارد است نخورانند اگر خواهش بدان بقیهٔ حرارت نکنند بلکه لازمست که تدبیری نمایند بدانچه او معتدل بود و او را حرارت لطیف مع رطوبت کامل سریع القبول
برای هضم باشد و غذای او در مقدار چندان باشد که بهضم و انفصال آن تنگ گردد و آنرا بتدریج بیفزایند اگر ثقل در معده نه بینند و قرار کنند و نه سحجت

استخوان و نه بطوئی او بسیار و از ان کم کنند اگر از نقل و غیره چیزی زبون و اند و چون ناقه یکبارگی ممتلی شود و معدهٔ او کشیده گردد اکثر تپ کند و همچنین واجب نیست که دفعةً آب بخورد چه بیشتر دران خطر باشد و امّا وقت غذای او وقت اعتدال هواست در اوائل شب تابستان یا نیم روز زمستان الا آنکه اشتها و غیره استعجال نماید و درین صورت واجب نیست که غذائی را که آن کمتر از پر کردن شکم باشد تفریق نمایند و آب بسیار سرد از قبیل چیزیست که ناقه از ان اجتناب کند چه گاهی بعض احشا را ضعیف کند و گاهی تشنج پیدا کند و دیدیم شخصی را که باین هلاک شد و بدانکه اشتهای ناقه گاهی کم شود بسبب ضعف یا اخلاط در معده و باوی در اکثر مثل غشی بود بنا بر ابخرهٔ فاسده بسوی قلب و گاهی کم شود بسبب جگر یعنی قلت جذب او و ضعف جگر ظاهر شود از رنگ و از براز رقیق سفید و گاهی کم شود بسبب اخلاط در همه بدن و تخمه و گاهی بسبب ضعف قوت بدن و حرارت غریزی یا در معده خاصة باشد پس تدبیر هر واحد بدانچه معلوم است برفق ترکه ممکن بود باید کرد و بدانند که سکنجبین سفرجلی برای ناقهین بهترین دواست خصوصًا چون اشتهای ایشان ساقط باشد بسبب ضعف در معدهٔ آنها و از نسج در امان باشند و اما مقویات معده که گرمتر از ان باشند مثل قرص ورد و مانند آن گاهی سبب نکس گردد صاحب کامل گوید که ناقهین از مرض آنند که از حمیات و امراض حاده خلاصی یافته باشند و از ان خارج شوند پس ابدان ایشان ضعیف و خون در انها قلیل میباشد امّا ضعف بدن بسبب انهاک مرض آنرا و استعمال تدبیر لطیف در ایشان و کثرت تحلل ابدان آنها بحرارت تپ بود و امّا قلت خون بسبب احراق حرارت حمی خون را و افنای آن بسبب کثرت تحلل و قلت غذا و لطافت آن پس حرارت غریزی در ابدان ایشان بهمین اسباب ضعیف گردد فلهذا محتاج بتدبیر انعاش و زیادتی قوت میباشند و آنچه سزاوار است استعمال او در ایشان اینست که تدبیر ایشان بعد انقضای مرض تا سه روز مثل تدبیر ایشان که در وقت مرض بود از تلطیف غذا و خوردن مزورات و مانند آن بدستور باشد تا از عود مرض بدان ایمن باشند بعد ازان نقل نمایند بسوی غذائیکه آن غلیظ تر از ان باشد اندک اندک بتدریج مثل گردنهای بچه مرغ و تیهو و امثال آن و بازوهای آنها بعده انتقال کنند تا سینهٔ آنها و ماهی رضراضی و بریان و جبلی و نهری پس از ان بپایچهٔ بزغاله و بره و گردن آنها پس بلحوم آنها اندک اندک و همواره برین زیاده نمایند در هر روز بمقداریکه قوت ایشان متحمل باشد تا آنکه بغذائی رسند که عادت آن داشته باشند بتدریج و اگر شراب خوار باشد در ابتدا شراب ابیض رقیق خوشبو ممزوج به آب دهند بعده ازان ترقی بقوی تر ازان نمایند تا آنکه بمقدار عادت خود که در وقت صحت او بود برسد و استحمام بآب شیرین نیمگرم در خانهٔ اوسط حمام نمایند هرگاه در انجا حرارت ظاهر نباشد و دران قیام را طول ندهند و از امتلای غذا و شراب و از صبر بر جوع و عطش و ایضًا از غذیهٔ مخمّه و ریاضت شاقه و نشستن در آفتاب و غضب و بیداری و جماع حذر کنند زیرا که این همه تسخین مزاج ایشان و تحلیل جوهر ابدان آنها مقدار اکثر نماید و بدین سبب قوت آنها ضعیف گردد و باید که تفقد در امر ناقه نمایند که بدن او چنان نباشد که هنوز از مادهٔ مرض بخوبی پاک نشده باشد و در بدن او بقیهٔ ماده باقی بود و از علاماتیکه این را بدان معلوم کنند آنست که صحت مریض به بحران یعنی باستفراغ یا ورم یا خراج یا غیر آن از اشیائیکه بدان بحران میباشد نباشد و یا بحران غیر تام و نضج غیر کامل باشد پس اگر در نبض عسر یا تواتر یا در بول رنگینی معلوم کنند و یا تلخی در دهن یا تشنگی یا درد سر یا اعضا شکنی یا گرانی در بدن یابند و یا عرق بسیار آید لاسیما در وقت خواب اینهمه دلالت میکنند برانکه در بدن فضول است و آن محتاج بتنقیه است پس اگر باوجود اینها کلال در مفاصل یا تعب در بعض اعضای او دریابند توقع خروج خراج دران عضو باشد و چون علامات از علامات مذکوره به بینند باید که از عود مرض حذر و احتیاط بسیار کنند و تدبیر ناقه مثل مرضی یا قریب ازان باستعمال اشیای مبردهٔ ملطفه و تلطیف غذا و استفراغ بدن نمایند لاسیما اگر مریض مع ذلک ناقص الاشتها باشد و یا اشتهای غذا بود و بخورد و بدن او فربه نشود که این تاکید بر دلالت آن نماید که بدن او غیر نقی است چنانچه بقراط در کتاب فصول گفته که چون ناقه از مرض چیزی از غذا نخواهد و یا ازان بخورد و بدن او زیاده نشود بدن او محتاج بتنقیه باشد و چون این حال به بینند باید که تقلیل غذای او و تلطیف آن و تنقیهٔ بدن نمایند زیرا که اگر این تدبیر نکنند مرض عود کند و بدن مریض صحیح نماند چنانچه بقراط گفته ابدانیکه پاک نیستند هر قدر که آنرا غذا دهند شر بیفزاید پس بدین جهت میباید که نظر کنند اگر علامات خون دران ظاهر باشد فصد کشایند و از خون مقدار حاجت و احتمال قوت اخراج نمایند و در اخراج او زیادتی نکنند زیرا که ناقه از مرض محتاج بزیادتی خون جید در بدن خود باشد و اگر علامت صفرا ظاهر تر بود باید که استفراغ به دوای مسهل صفرا کنند که الطف باشد و اسهال آن بآسانی بود مثل مطبوخ فواکه و خیارشنبر و ترنجبین و لعاب بهیدانه یا بنفشه خشک بشکر یا شربت ورد تا بدین از عود مرض ایمن گردد بعد ازان در تدبیریکه مذکور شد شروع نمایند پس اگر بینند که ناقه را بعد استفراغ غذائیکه میخورد هضم نمیشود و طبیعت او نرم شود و بدن او زیاده نگردد بدانند که ناقه در مقدار غذای خود زیادتی میکند چنانچه بقراط گفته که ناقه

از مرض چون غذا بخورد و بدن او و از آن قوت نیابد این دلالت کند بر آنکه او غذا زیاده از آن میخورد که بدن او متحمل آن نیست پس برای این واجبست که تقلیل از غذای او کنند
و هر صبح گلقند پنج درم تا هفت درم او را دهند و بعد ساعتی سکنجبین سفرجلی پانزده درم تا بیست درم بنوشانند که این آنرا نافعست و چون این تدبیر در ناقه استعمال کنند
بحال صحت خود رجوع کند و قوت او زیاده شود و بدن او بسرعت فربه گردد چنانچه بقراط گوید آنانکه در زمان اندک لاغر شوند رجوع آنها بسوی فربهی در زمانه اندک بود
و آنکه در زمانه طویل لاغر شوند بفربهی در زمانه طویل رجوع کنند. ابو منصور گوید برای کسیکه از حمیات حاده بیرون آید سزاوار آنست که از رجوع با غذیه صحیح مزاجان پرهیز
نماید و غذائیکه در حال مرض خود میخورد بران اقتصار نماید و یا آنکه اندکی قوی‌تر از آن باشد بعد از آن بتناول اغذیه اصحا اندک اندک تدریج کند و از تعب و شراب و حمام و مسکن
گرم و جمیع مسخنات بدن و غیر آن که سابق مذکور شد اجتناب نماید و لاسیما کسانیکه از مرض بحران تام خارج نشده باشند و کسانیکه در ایشان آثاریکه بر بقایای مرض دلالت
کنند باقی باشند مثل زیادتی تلخی در دهن یا تواتر در نفس باقی یا طعم غریب در دهن یا اختلاط و تشاویش در خواب و مانند آن که در قول سابق گذشت پس تدبیر اینکسان
خاصةً بتدبیر مرضی نمایند تا اینهمه آثار منقضی شود و صحت او پدید آید و غذا و آب اندک اندک خورند و دفعةً بسیار نباید نوشید و خاصةً در فصل خریف و از آب بغیر سرد
البته ننوشند و اگر اشتها قوی باشد و هضم ضعیف بود بقدر اشتها نخورند بلکه بقدر هضم حتی که چون هضم جید شود غذای او تمام گردد بعد از آن بحرکات و سائر اعمال خود
که عادت او در حالت صحت باشد تدریج نمایند و کسی را که از خوردن غذا بدن قوت نیابد بلکه طبیعت او نرم گردد از مقدار غذا و از شرب آب کم کنند و سکنجبین سفرجلی دهند
و بر جگر او ضمادات مقوی آن نهند و ناقه را اغذیه غلیظه عسر الهضم ندهند تا آنکه قوت او بکمال رسد بلکه غذای رقیق سریع الهضم دهند اگر غذای او هضم نشود و شراب
ابیض رقیق یا مرق بدهند و از قوی متعرض نشوند و بقراط گفته که امتلای بدن از شراب سهل‌تر از آنست که از طعام ممتلی گردد ایلاقی و جرجانی مینویسند که ناقه
به عادتی که از ریاضت و طعام و شراب داشته باشد تدریج نماید و از فکر و غم و هم و جمیع انواع استفراغ اجتناب کند و هر زم محرور صفراوی را آب بزور و شراب لطیف
ممزوج بسود دارد و کثرت خواب در روز حرارت غریزی را ضعیف کند و تپ آرد و دوام اشتها بسبب غلبه سودا و انصباب آن بسوی فم معده از طحال بود و هرگاه
ناقه بشب عرق بسیار کند بر دو حال دلالت نماید یکی آنکه طعام افزون از کفایت میخورد دوم آنکه در تن او هنوز فضله هست پس تدبیر او بریاضت و بتدبیر لطیف باید کرد
و بقراط گوید که عرق بسیار در خواب بغیر سبب موجب آن دلالت کند بر آنکه صاحب او غذا را بیشتر از حمل بدن او برمیدارد پس اگر این بغیر تناول طعام باشد دلالت نماید
بر آنکه محتاج باستفراغ هست و بسیار باشد که خلط رقیق لطیف بعرق خارج شود و غلیظ النضج باقی ماند و علامتش آنست که مریض بعد عرق هیچ راحت نیابد و ضعف بیفزاید
و هر چند حرارت غریزی قوی‌تر شود تحلیل پوشیده‌تر باشد و از اینجا معلوم گردد که کثرت عرق کار طبیعی نیست سبب آن یا کثرت ماده هست یا انفتاح مسام یا عجز طبیعت از
هضم طعام یا حرکتی و ریاضت قوی ابن الیاس گوید که تدبیر ناقهین از مرض تدبیر مشترک میان تندرستان و بیماران است پس میباید که صرف عنایت بتفقد
امر نبض و قاروره نمایند اگر علامات بقیه ماده معلوم شود و آن در قول صاحب کامل گذشت و یا مریض فی نفسه تقلب و خبث نفس و قلت نشاط دریابد بدانند که در بدن
و عروق او فضلات محتاج بتنقیه هست پس مبادرت نمایند بتنقیه آن از حسن تدبیر بالتدریج و از معالجات قوی و استفراغات سخت حذر کنند بسبب ضعف قوت
ناقه و قلت احتمال او برای معالجه قوی و تدبیر بالغ در لطافت پس هرگاه بنقای بدن او و خلو عروق او از بقیه مواد فاسده یقین شود تدبیر آن بتدبیر مرض از
تلطیف غذا و خوردن ماء الشعیر یا مزورات نمایند تا آنکه سه روز از تپ و مرض او بگذرد و از عود مرض ایمن گردد بعده بدانچه غلیظ‌تر باشد اندک اندک تدریج نمایند
و در اول روز چهارم از انقضای مرض گردنهای بچه مرغ دهند و در روز پنجم گردن و بازوهای آنها و در روز ششم این مع رانهای آن و در روز هفتم اینها
مع سینه آنها ضم نمایند بعده انتقال بپایچه بره و بزغاله و گردن آنها نمایند بعد از آن بلحوم آنها اندک اندک نقل کنند و هرگاه در ایشان قوت
حرکت و نشاط دریابند استحمام بآب نیمگرم نمایند و از فرح مفرط و فکر کثیر و غضب و سهر و بحث و مطالعه و قرائت کتب حذر کنند و اگر بدن ناقه
از تناول غذا فربه نشود و تلیین طبیعت و اسهال او برفق نمایند بتلیینی که بی غائله باشد مثل مطبوخ فواکه و نقوع مشمش بترنجبین و شیرخشت
و یا هر صبح سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم با یک مثقال قرص طباشیر ملین بدهند و غذا مزوره از آلوی کوهی و مغز بادام
و اسفاناخ یا از تمر هندی یا از ماش مقشر و مغز بادام سازند و اگر ناقه را بعد استفراغ غذا نیک هضم نیابد تقلیل غذا کنند و هر صبح سکنجبین سفرجلی

وگلاب هر واحد ده درم بنوشانند و غذا زیرباج بچه مرغ دهند و همچنین اگر ناقه را عرق بسیار آید تدبیر او تقلیل غذاست و تناول سکنجبین سفرجلی آنرا نافع بود مؤلف اقتباس
سینو بسیار که در ناقهین بر غذا و شراب و دوا آنکه ضد مرض بود هم مبالغه بسیار نشاید کرد که مبادا مزاج بگردد و مرض ضد بیماری اول پدید آید و بهلاکت انجامد و بعد گذشتن
سه روز از تپ شوربای گردنهای بچه مرغ که باندک روغن بادام و یا ماده گاو پخته باشد همراه برنج قسم اول و کهنه و یا بنان تنک که دران ثرید کرده باشند بدهند و قدری
گوشت گردان هم دهند و هر روز بدستوریکه در اقوال سابق گذشت شوربا و گوشت اضافه نمایند و چون اشتهای طعام کم بود با غذیه مرغوبه معتاده تحریک اشتها نمایند
وجهت تقویت معده و برانگیختن اشتها مربای سیب با مصطکی و شربت سیب و به و یاقوت و جوارش انارین و جوارش عود ترش و انوشدارو و لولوی علوی خان و سکنجبین
تفاحی ایشان در گلاب قرنفلی و یا با گلاب و عرق کیوره و عرق بید مشک و عرق عنبر بدهند قبل از طعام و کباب گوشت بزغاله و یا چوجه مرغ که دران زیره و قاقله کبار
و پودینه سبز و یا خشک و پیاز و انار دانه جمله باهم کوفته در شکم او پر کرده باشند کباب کرده با نان دهند و اگر سرفه باشد انار دانه را موقوف سازند و عطرهای مناسب
مزاج ببویند و چون در خواب عرق بسیار آید بریاضات و سواری معتدل و تنقیه بدن بدفعات بملینات لائقه و مانند آن دفع نمایند و چون در روز بغیر از خواب هم
عرق آید بلا سببی از اسباب خارجیه دلالت بر ضعف طبیعت و کشادگی مسام کند درین وقت حابسات مانند گل سرخ و گل گز و برگ سرو و تخم مورد و برگ آن بر جاها
و بدن بمالند و چون خواب کمتر آید بتدبیر سهر پردازند و اگر سرفه باشد و بلغم بدشواری برآید عسل در آب انداخته گرم گرم بنوشانند و بجای آب بماء العسل اکتفا ورزند.
و یا لعوق کتان و یا حب الصنوبر لیسانند و لیسیدن بزرکتان بریان در عسل نیز نفع میدهد و همچنین خوردن بادام هفت هشت عدد با همین قدر مویز منقی و همچنین
خوردن لوز بادام و شیرینی بزدیه و یا سفوف زوفا تنها با نبات دهند و یا مرکبی سازند از رب السوس و صمغ عربی و زوفای خشک هر یک سه ماشه و یا از فلفل گرد
و کاکره و اسنگی هر دو برابر و نمک سنگ دو ماشه و اگر ازین سرفه رفع نشود ملین مبارک با ترنجبین و روغن بادام دهند و روز دوم صبح مطبوخ زوفای خشک پنج ماشه
اصل السوس پنج ماشه عناب هفت عدد مویز منقی یکتوله گاوزبان چهار ماشه بنفشه هفت ماشه بادرنجبویه سه ماشه با شربت بنفشه دهند و غذا شوربای مرغ
با نان تنک خورانند و همچنین سه چهار بار بعمل آرند بعده لعوق بادام دهند و اگر در سرفه بلغم بآسانی برآید رب السوس تنها در دهن دارند و کذا صمغ عربی و یا زوفای خشک
سوده با نبات در دهن اندازند و اگر سرفه خشک بود باید که لعوق با قلا دهند و یا قوذا و یا خمیره خشخاش و یا شربت خشخاش در عرق گاوزبان دیکوه دهند و یا تنها
بلیسانند که بسیار نافعست و همچنین داشتن کتیرا و یا شیرخشت در دهان و ناقه را بعد غذا اندکی از قسم شیرینی خورانند تا جودت هضم پدید آید و غذا در فصل گرما وقت صبح
یکدو ساعت روز برآمده و اگر اشتها بسیار باشد وقت ظهر نخود بریان بقشر بوزن یکنیم توله و یا کم و زیاده و کشمش دو چندان بدهند و یا شالی بریان که بهندی
گویند دو یا سه توله با نیم وزن آن نبات دهند و وقت شام غذا بدهند و در فصل سرما غذا در روزی دو سه مرتبه اندک اندک و متفرق دهند

بیان بحران

چون مؤلف هیچمدان رساله بحران بتفصیل تمام و تبسیط تام جداگانه تالیف نموده لهذا درینجا بتحریر برخی از فوائد ضروریه و ایام مسهل و بحران وغیره و علامات
بحران و تدبیر در روز آن اقتصار ورزیده بدانکه بحران تغیر بدیست که تابع مجادله میان طبیعت و مرض باشد و این بهر آنست که قوت یا مرض تنازع و مجاربه و اجتهاد
در قهر و غلبه خود و دفع ماده مرض و اخراج او از بدن میکند و همچنین مرض مقابله قوت و جهد در غلبه خود و ظفر بران مینماید پس هرگاه قوت بر مرض ظفر یابد بحران جید باشد
و مریض سالم ماند و هرگاه مرض بر قوت مظفر گردد بحران ردی بود و مریض هلاک شود پس هر بحران یا جید باشد یا ردی و هر واحد ازین هر دو یا تام باشد و یا ناقص
و بحران جید تام آنست که طبیعت غالب آید و ماده مرض را یکبارگی از جمله بدن خارج کند و مریض فی الفور صحت تام یابد و بحران ردی تام آنست که مرض غالب آید
و فی الفور مریض هلاک گردد و این هر دو نوع در امراض حاده افتد که مدت آن تا چهار روز یا هفت روز یا چهارده روز بود و بحران جید ناقص آنست که اگرچه طبیعت غالب آید
و بحران نیک کند لیکن جمله ماده را یکبارگی دفع نسازد بلکه ما بقی را اندک اندک بدفعات دفع کند و بحران ردی ناقص آنست که مرض غالب آید و بحران بد کند اما یکبارگی
هلاک نسازد بلکه طبیعت را بعد ازان اندک اندک ضعیف سازد و هلاک نماید و این هر دو نوع اندر امراض غیر حاده افتد که مدت آنها کمتر از چهل روز بود و بقول قرشی
بحران جید تام گاهی بدفع کلی و بازالهٔ ماده مرض از جمیع اجزای بدن باشد و آنرا بحران استفراغی نامند و گاهی چنین نباشد بلکه بازالهٔ ماده مرض از نواحی اعضای کریمه

و شریفه بسوی بعض اعضای خسیسه و اطراف بود و این را بحران انتقالی گویند و بعضی تحلل و ذبول را از اقسام بحران ناقص شمرده اند لیکن شیخ الرئیس میفرماید که گاهی از
بحران ناقص آن باشد که قریب بحران بود و آن در بحران جید ناقص تحلل ست و در ردی ناقص ذبول بدن و این هر دو در شمار بحران ناقص در ترتیب آثار اند و از قسم بحران
نیستند زیراکه شرط بحران آنست که دفعةً بود و این هر دو تدریجی اند و ایضاً مسیحی گوید که از امراض بعضی آنست که انقضای آنها بحران باشد و آن امراض حاده سریع الحرکة
بود و بعضی آنست که انقضای آنها بتحلل اندک اندک باشد و او آنست که بطی الحرکة بود و انقضای این را بحران نگویند بلکه نضج و تحلل نامند پس هر مرض که زائل شود
یا بنضج و تحلل بود چون مادهٔ فاعل مرض اندک اندک تحلیل شود تا آنکه بتدریج فانی گردد و یا ببحران زوال پذیرد و این یا باستفراغ بود چون مادهٔ فاعل مرض بسوی خارج جمله مندفع
گردد و یا بانتقال و خراج چون آن ماده بعضو غیر شریف مندفع شود اما نضج و تحلل در امراض طویله مزمنه و مواد بارده بود اندک اندک مثل تپ لثقه و ربع و مرض مزمن را علامات
هائله و حرکات صعبه نمیباشد و اما بحران باستفراغ در امراض قصیره حاده باشد مثل حمیات صفراویه که در آن دفعةً استفراغ افتد یا برعاف یا بقی یا باسهال یا بعرق یا بادرار
بول و یا بخروج خون از مقعد و یا بدرور حیض و انتقال آنست که طبیعت بر ماده مستولی شود و آنرا بضعیف تر عضو دفع کند و در وی از آن ورم و خراج حادث شود و این را
بحران انتقالی گویند و همچنین هر مرض که هلاک کند یا بسبیل بحران هلاک نماید و یا بسبیل اذبال و ذبول آنست که قوت اندک اندک تحلیل پذیرد **فائده** هرگاه بحران در ابتدای
مرض افتد قتال باشد و هرگاه در وقت منتهای او بود تام باشد و در انحطاط مرض بحران اصلا نیفتد و وقت بحران واحد ست و آن وقت منتهی ست و وقت موت واحد نیست
بلکه گاهی در ابتدا و گاهی در انتها بود و بحران تام در وقت منتهای مرض باشد و بحرانیکه تام نباشد گاهی در وقت تزید مرض بود بسبب محرک بد مثل مرض خبیث سریع الحرکة
و مثل معالج چون اشیای مستفرغه قبل نضج مادهٔ مرض استعمال کند و بحران واقع در وقت منتهای مرض اکثر فاضل محمود باشد و بحران واقع در تزید مرض اگر جید
و بسلامت بود بحران ناقص باشد و اگر ردی و بهلاکت بود در آن مریض سخت بدحال گردد و بردی ترین وجوه باشد بالجمله بحران تام جز بوقت انتها نباشد اگر جید باشد
نیک تام بود و بر استیلای طبیعت و قوت بر مادهٔ ردی دلالت کند و اگر ردی باشد بر عجز قوت و هلاکت دلالت نماید **فائده** افضل بحران آنست که بعد
نضج تام افتد تا ماده بالکلیه بدان مندفع شود و ایضاً با وجود نضج تام طبیب بنقای بدن بدان وثاقت نماید یعنی باندازهٔ مادهٔ محدث مرض اندازهٔ مادهٔ
مندفع باشد و ایضاً هرگاه اندفاع ماده حاصل شود عقیبا و خفت ظاهر گردد و ایضاً سلیم الاعراض بود و چنان باشد که روزی از ایام انذار بدان خبر دهد
پس در روز بحران محمود واقع شود مثل روز هفتم و چهاردهم و هفتدهم و توقع بحران تام الدفع در امراض حادث از مواد رقیقه حاده و در قوت قوی باید کرد
و امید بحران انتقالی در قوت ضعیف و مادهٔ غلیظ باید داشت و ایضاً حال بحران تام الدفع مختلف بود زیراکه اگر ماده در آن شدید الرقة باشد بعرق بحران
کند و اگر از آن کمتر در رقت بود اگر بسیار گرم باشد برعاف بحران نماید و الا بادرار و اگر رقیق نباشد باسهال و قی بحران کند **فائده** بدانکه بعض اعضا را
بحران مخصوص آن عضو بود پس بلغم بینی و ریم گوش بحران امراض سر باشد و چرک چشم و اشک از بحرانات امراض چشم و نفث از بحران امراض سینه و همچنین خراج
پس گوش از بحران امراض راس و خراج بغل بحران امراض قلب و خراج کنج ران بحران امراض جگر باشد و این اندفاعات بحرانی باشد اگر مواد مندفعه بسیار
و دفعةً آید و در ایام باحوری بود و اگر مواد اندک بود و بدفعات بسیار ریزد آنرا در حقیقت بحران نگویند زیراکه حرکت دفعیهٔ قویه از لوازم بحران ست و کشادن خون
بواسیر بحران جید برای امراض بسیار ست و بهترین بحرانات رعاف ست پس اسهال پس قی پس بول پس عرق پس خراجات از قبیل بحران انتقالیست
و بسیار باشد که بدین امراض یکبارگی زائل شوند اگر خراجات سلیم باشد و اگر ردی بود اعضا را ببراند و گاهی بحران تام یا ناقص بتعقد عضله و عصب و جرب و قوبا
و سرطان و برص و غدد و داء الفیل و دوالی و انتفاخ اطراف و غیر آن بود و بعضی از اقسام بحران انتقالی آنست که بخراج مؤدی نگردد بلکه مثل لقوه و تشنج و استرخا
و وجع ورک و پشت و زانو و یرقان پیدا کند و بهترین انتقالات آنست که بسوی اسفل باشد و بهتر خروج و انتقال آنست که بسوی خارج و بعد نضج تام و بعید از
اعضای شریفه بود **فائده** طبیب میتواند که از احوال مشاهده مثل نضج بول و نفث و ضد آن بر بحران جید و ردی استدلال کند و هرگاه مرض علامات بحران را
که مذکور گردد قبل از وقوع نضج تحریک نماید آن دلالت بر بحران ردی کند و اگر در آنجا اندک نضج باشد دلالت بر بحران ناقص نماید و اگر نضج تام باشد بر بحران جید تام دلالت
کند و بحران تام جید باشد یا ردی نزد منتهی بود و گاهی نزد شروع در انحطاط وارد گردد و بدین سبب بحران تام در سردی شاید بهوا درنگ آید پس طبیب را صحبت

گرفتاری بضرر سردی هوا هنگام حدوث بحران بعرق نماید و مسکن مع بغض را گرم کند و بدانند که بحران در وقت راحت و اقلاع نوبت یا مرض کمتر واقع شود و در وقت
تضعیف از شدت در حمیات لازمه بندرت و اندک و بدانند که بحران در امراض سلیمه اکثر تاخر نماید و در امراض قتاله تقدم کند و مریض از عهده مرض او الضرام نیاید و دفعتهً
نه بر سبیل تحلل مگر آنکه استفراغ محمود یا خراج محمود افتد و هر بحران که در ایام باحوری افتد امیدوارتر باشد و آنچه در غیر آن بود بر رداءت حال مریض دلالت کند و یا
ردیی باشد بهر آنکه ماده در غایت رداءت بود و طبیعت متحیر مضطر و لهذا در امراض سلیمه بحران در روز آن واقع شود بهر آنکه طبیعت غیر مضطرب باشد و باعث مسئله
حرکت بحران قبل از وقت او یا بسبب رداءت ماده و شدت حرکت و حدت آن بود چنانچه در امراض حاده و یا بسبب قوت مرض و عجز طبیعت از مقاومت او و یا
بسبب امری خارجی محرک مواد و طبیعت مثل خطا در ماکول و مشروب و بسبب تحریک دوای مسهل در غیر وقت او و یا ریاضت و یا بعارض نفسانی چه عوارض
نفسانی را مدخل در تحریک بحران قبل از وقت او و تبدیل جانب اوست چنانچه فزع بحران را اسهالی یا قیئی یا بولی میگرداند بعد از آنکه اگر عرقی باشد
و سرور و غضب آنرا عرقی میسازد بعد آنکه اگر بولی یا اسهالی باشد و چون تقدم مقاومت بنحوی باشد که قوت را چنان ضعیف گرداند که تا قرب منتهی باو
ثابت نماند آن دلیل موت باشد و هرگاه قوت را تقبیه تا منتهی باقی ماند دلیل سلامت باشد و هر روز که در آن وقع بحران محمود باشد و دران روز علامات بدی پیدا شود آن دلالت بر هلاکت کند

تقسیم ایام مرض

بدانکه جمله ایام مرض سه گونه است بعضی از آن روزهای بحران باشد و آنرا ایام باحوری گویند و بعضی روزهای خبر دهنده که بحران کی خواهد شد و آنرا ایام الانذار و منذره
گویند و بعضی روزها که نه از ایام باحوری باشد و نه از ایام انذار اما بسبب انحراف بحران دران روزها واقع میشود و آنرا ایام واقع فی الوسط گویند یعنی متوسط
میان ایام باحوری و ایام منذره و مسمی بدان بهر آن شده که از شان بحران نیست چون تقدم یا تاخر (تقدم و تاخر ۱۲) وقوع او نماید دران روز افتد

ذکر ایام مسهل

بدانکه حسب رای حذاق اطبا درین عصر برای استعمال مسهل روز مقرر است و آن ۸ و ۱۰ و ۱۳ و ۱۶ و ۱۸ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و
۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۸ و ۳۹ باشد و این وقتیست که روز نوبت یا روز شدت درین
ایام نباشد و اما اگر باشد پس باید که در روز بحران که قوی نیست مثل نهم و یازدهم و مانند آن مسهل دهند و بعضی اطبا استعمال مسهل در روز ششم ... نکنند و آن
از نفخ کافی نیست بنا بر بودن او روز بحران ردی بسیار و روز پنجم و چهارم اگرچه روز انذار اند لیکن رداءت در انها مثل ششم نیست ... از بحران
ماده وغیره واجب گردد و مهلت ندهد و معلوم شود که درین هر دو روز بحران واقع نخواهد شد این هر دو اولی به مسهل از ششم باشند نزد بعضی و نزد بعضی
بالعکس و چون تپ مواظبه باشد یا دو غب بطریق مبادله که پیش شوند در صورت احسن آنست که مسهل ... قبل از آمدن ... مسهل
تا وقت آمدن آن منقطع شود استعمال نمایند و لهذا بعض احیان در شب که ربع یا کمتر از آن باقی ماند استعمال مسهل ... یعنی در روز ... معلوم کنند
که نوبت کدام وقت می آید مثلا اگر در نصف روز بیاید مسهل به شب باقی مانده باید داد که عمل مسهل تا وقت آمدن نوبت منقطع گردد و اگر طبیب بنا بسبب ...
بعد از نوبت مسهل دهد و گاهی رای طبیب حکم میکند با نوبت این حکم که تپ روزی قوی آید و روزی ضعیف و روز ضعف روز بحران قوی باشد مثل هفتم
و یازدهم در روز قوت روز هشتم و دهم باشد پس درین هنگام اگر مسهل در هشتم بعد زوال نوبت استعمال کنند اولی از آن باشد که مسهل روز ضعیف استعمال
کرده شود و اگر بعد زوال نوبت نیز باشد زیادت وثوق بهشتم و دهم از هفتم و نهم بود و اگرچه هشتم نیز روز بحران ردی میباشد لیکن دران بحران نمی افتد
مگر در کمال ندرت و بهتر آنست که حالات را نظر کنند اگر بحران واقع نشود مسهل استعمال کنند و الا نشاید یا اگر علامات بحران شروع گردیده باشد و بعدا نکنند
که چون تپ عارض شود پس زائل گردد و بعد چند روز باز آید درین صورت اولی آنست که مسهل در روزی دهند که روز بحران باعتبار مرض و نکس
هر دو نباشد و اگر این نسبت بهر دو میسر نشود پس اعتبار نکس بهتر باشد

ذکر ایام بحران

بدانکه اطبا ایام بحران را باستقرا و تجربه ثابت کرده اند و آغاز حساب بحران که بران امر مسهل و تغذیه موقوفست اطبا چنان مقرر کرده اند که اگر روز آغاز تپ اکثر از نصف باقی ماند آنروز را براسه اعتبار میکنند و اگر کم از نصف باقی ماند آنرا اعتبار بر اسه نمیکنند بلکه داخل در روزی مینمایند که این باقی جزو آنروز است بالجمله اگر تپ مثلاً در دو پاس اول روز شنبه آید آنروز روز اول تپ شمار کنند و اگر بعد از دو پهر آید آنرا در حساب ندارند بلکه شمار روز اول از روز یکشنبه کنند مگر آنکه تپ نائبه باشد و نزد شیخ الرئیس اولی آنست که اعتبار وقت ابتدای نفس تپ کرده شود و در انجا خروج از حالت طبیعی در مزاج خوب ظاهر شود و اما ابتدای صداع و تکسر اعضا را اعتبار نیست و انداختن مریض خود را بر بستر از معتمد علیه نباشد و چون زن بزاید بعده آنرا تپ عارض شود پس حساب از تپ کنند نه از زاییدن و ایام بحران که دران هیچ مستفرغات ممنوع است این سیزده روزست ۴ و ۷ و ۱۱ و ۱۴ و ۱۷ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۴ و ۲۷ و ۳۱ و ۳۴ و ۳۷ و ۴۰ و بعد چهلم روز نزد محققین بحران قوی لازم نبود مگر شصتم و هشتادم و صدم و اگر یعنی چهل و دوم و غیره نیز گفته اند و بقراط گفته که از ایام بحران آنچه طاق باشد قوی تر از جفت در بحرانست و در اکثر امر تجربه و بدانکه گاهی متصل شود ایام و مثل یوم واحد بر آن بحران گردد و این اکثر بعد بیستم بود باستفراغ باشد یا بخراج و امید نیست که انقضای امراض بعد چهلم بحران باشد لیکن بنضج و تحلیل و بدانند امراضیکه در روز طاق نوبت کنند مثل حمای غب و اکثر حاده چون محرقه و سونوخس بحران آنها سر یعتر باشد و در روز طاق بود و لهذا در غب انتظار یازدهم کرده میشود و انتظار چهاردهم نمیکنند مگر کمتر چنانچه اگر نوبت تقدم یا تاخر کند پس بحران در سیزدهم افتد و مرضیکه در روز جفت نوبت کند مثل ربع و سدس و ثمن بحران بطی تر کند و بحران آنها در جفت اکثر باشد مثل چهلم و شصتم و هشتادم و ماه چهارم و سال چهارم

ذکر ایام واقع فی الوسط

یعنی ایامیکه در وسط ایام مسهل و ایام بحران واقع اند و آن ایام بحران اند که قوی نیستند و آن شش روزست ۳ و ۵ و ۹ و ۱۱ و ۱۳ و ۱۶ و برای اینها احکام ایام بحران است بهر آنکه درین روزها نیز تغیر و حرکت واقع میشود پس تحریک از مسهل و غیره نباید کرد و بقول شیخ و مسیحی روز ششم نیز از ایام واقع فی الوسط است و اینها مسیحی دوازدهم و پانزدهم را نیز ازین ایام شمرده

ذکر ایام انذار

بدانکه مراد از انذار درینجا اخبار بوقوع امر عظیم در مستقبل است محمود باشد یا مذموم و در عرف عام آن اخبار بوقوع امر مذموم در مستقبل است چه اگر اخبار بوقوع امر محمود باشد آنرا بشارت نامند بالجمله بعضی از ایام بحران که مذکور شده منذر بعض آنست چنانچه روز چهارم بهفتم و یازدهم چهاردهم و هفدهم بیستم و یا بیست و یکم و لیست و چهارم بیست و هفتم و چون انذار یعنی خبر دادنست پس هرگاه مثلاً بحران در روز هفتم خواهد شد تغیری در روز چهارم خواهد بود و این تغیر خبر میدهد که بحران روز هفتم اگر علامات بحران نیک باشد و صلاح بعض احوال بود و یا منذر بروز ششم باشد اگر علامات او بد بود خصوصاً در محرقه و نائبه که بحران در هفتم یا ششم باشد و انذار چهارم در غب بسیار میباشد و روز یازدهم نیز منذر بیازدهم و در اکثر بچهاردهم باشد و چهاردهم با هفدهم یا بیستم یا بیست و یکم منذر بود و بیستم بچهلم و اگر علامات نضج در روز هفتم ظاهر شود بحران در روز یازدهم یا چهاردهم افتد

علامات بحران

بدانکه احوال و امور که آن علامات برای وقوع بحر انست مثل هیجان مرض و قوت حرارت و قلق و اضطراب و جستن و از پهلو به پهلو گردیدن و گرانی سر و اختلاط ذهن و صداع و درد گردن و سبات و سدر و دوار و خیالات در چشم و ظلمت بصر و طنین و دوی و اختلاج لب و غثیان و تشنگی و خفقان و غشی و درد فم معده و سوزش معده و تغیر رنگ چهره و تنگی نفس و دشواری آن و درد پشت و لرزه و رعده و رعشه و تغیر نبض از حال خود با شراف یا انخفاض و عسر بول و قبض شکم و غیره اعراض صعب باشد پس هرگاه این علامات یا بعض او در شب پدید آید دلالت کند برانکه بحران فردای این شب باشد و اگر در روز ظاهر گردد دلالت نماید برانکه بحران در شب آینده متصل آنروز خواهد بود پس اگر باوجود این علامات نبض موجی مع تری جلد و سرخی و انتفاخ جلد و بول

رنگین مائل بغلظ ودر مرض مزمن لرزه قوی وبعده تپ اشتداد کند ودرد اعیائی وقوت قوی وعلامات جید باشد ولاسیما اگر براز ودرد بول کم شود دلالت
بر بحران عرقی کند **واگر** نبض عظیم وشاهق یا صلب وسریع وانتفاخ عروق وخارش بینی وسرخی رنگ چهره وچشم وپره بینی دفعةً وتمدد در جانب جگر یا طحال
بغیر وجع ودیدن رشتهای سرخ وتباریق پیش چشم وسیلان اشک دفعةً وشدت اشتعال سر وصداع ضربانی ودرد گردن وترقوه وطنین وصمم وسدر وعطاس
باشد دلالت بر بحران رعافی نماید **واگر** انضغاط نبض وانخفاض آن وسفیدی قاروره وثقل ودرد مثانه وتوتر ناف وانتفاخ قضیب وحرقت احلیل واحتباس
براز وقلت عرق وصلابت ظاهر بدن باشد بر بحران ادراری دلالت کند **واگر** ناریت بول واختلاج لب زیرین وغثیان وظلمت وغشاوه چشم بالتباریق
وتلخی دهن ودرد فم معده یا سیلان لعاب وخفقان معدی وصداع بعده لرزه وسردی شکم وضیق النفس وسقوط رنگ وزردی چهره باشد بر بحران قیئی دلالت
نماید **واگر** نبض صغیر مع قوت وعدم صلابت آن ومغص وقراقر شکم وثقل شراسیف وتمدد دران ودرد پشت واختلاج در عضلات شکم وقلت بول
وعرق وگرانی در اسفل شکم وانتفاخ دران وکثرت رنگینی براز از سابق وآمدن او زیاده تر از عادت وبلندی وتتوی شکم باشد دلالت بر بحران اسهالی کند
واگر سائر علامات دال بر بحرانات دیگر نباشد وگرانی در رحم ودر تهیگاه ودر اعضاء درد وتمدد در آنجا واختلاج در فرج وکشادن فم رحم وفرو تر آمدن آن دریابند
حکم نمایند که بحران طمثی خواهد بود **واگر** نبض عظیم مائل بقوت وفقدان سائر دلائل توجه ماده بطرف دیگر وعادت سیلان خون از مقعد وثقل واختلاج
در نواحی مقعد ودرد در کمرگاه وضربان در حوالی عجز وپشت وزهار واعضاء شکنی باشد بحران از کشادن عروق مقعد وخون بواسیر باشد

علامات بحران انتقالی

وآن قوت تپ مع ثبات وجع در موضعی از بدن واحتباس استفراغات از بول وبراز وعرق مفرط ورقت وسفیدی بول وتاخیر نضج یا عدم او مع صحت
قوت وجودت نبض ولاسیما در امراض سلیمه بطیه عدیم النضج باشد بعده وجع وانتفاخ عروق در مثل بغل وکنج ران وپس گوش وشدت التهاب وجهتی
که دران عضو ضعیف ست یا وجع مفاصل یا وجع متعب بر جهت انتقال ماده دلالت کند پس عسر بول وگرانی سر وثقل سمع وسبات وعروض ضیق النفس
دفعةً علامت داله بر نقل ماده بسوی اعالی باشد وثقل ودرد در ناحیه اسفل مع التهاب وانتفاخ در کنج ران یا در زانو وورم رخو از جنس تهیج دران جا بر ورود
علامت انتقال ماده باسفل باشد وچون قوت صحیح وعلامات جید باشد ورقت بول زمانه دراز دوام نماید این منذر بحراج بود وهمچنین توجه مریض بصحت
بغیر بحران ظاهر بعده بودن شریان صدغین شدید الانبساط کثیر الضربان ورنگ پژمرده ونفس متواتر گاهی سرخشک دایمی عروض خراج در مفاصل ست
وفصل زمستان وسن کهولت از دلائل وقوع بحران بخراج ست بلکه از اسباب اوست واز دلائل قویه بر بحران خراجی ناقص بحرانات دیگر از اوقات آنهاست
ودرازی مرض حار زیاده از بست روز وایضا با وجود تا خر آن بحرانات تام نباشد وخراجات در امراض مزمنه اقتلا واکثر در اقصای سفلی باشد
ودر مرض حادتر در اعضای علیا ودر متوسط در هر دو جانب زیر و بالا

علامات داله بر بحران جید

بهترین علامات بحران فاضل آنست که نضج تام شده باشد بعده در روزی از ایام بحران محمود که مذکور شد مثل هفتم وچهاردهم واقع شود وآنرا روزی مناسب
از ایام انذار منذر بود وبا ستفراغ باشد نه بانتقال ونه بخراج واستفراغ او از خلط فاعل مرض ودر جهت مناسب باشد وبیمار احتمال او بسهولت کند وحال قوت
وحال نبض که در اوقات علامات صعب قوی متین باشد وخصوصا چون هر دو در قوت ازدیاد نمایند واختلاف نبض کم شود ومستوی گردد وایضا اگر عقب اعراض
مذکوره مریض راحت وخفت یابد واعراض که با بحران باشد نقصان پذیرد وحرارت ساکن گردد ورنگ بیمار نیک شود ونبض اقوی گردد این دلالت بر بحران جید تام کند

علامات داله بر بحران ردی

اصول او آنست که مخالف علامات جیده مذکوره باشد واین مثل آنست که حرکت بحران قبل منتهای مرض ونضج بود وآنکه در روز غیر باحوری باشد وآنکه
باوی نبض در صغر وسقوط اخذ کند واستفراغ از غیر خلط محدث مرض بود وآنجا که علامات بحران مع احوال متعسر بود این احوال بحران جید واحوال بحران انتقالی ردی

ظاهر شود بحران ناقص غیر تام باشد اعنی مرض بدان منقضی نگردد لیکن انقضای او تا روز باحوری که قریب او خواهد آمد تاخر کند مثل آنکه بحران در روز هفتم افتد و دران مرض منقضی نشود بلکه بقایا ازان باقی ماند که بحران او تا روز نهم یا یازدهم متاخر گردد و اگر بدان انقضای مرض باشد مرض معاودت کند و مریض نکس نماید و نکس هرگاه مع اعراض ردیه باشد و قوت ضعیف گردد مهلک بود و اگر قوت قوی باشد مریض اکثر سالم ماند

تدبیر روز بحران

بقول شیخ لازم ست که در روز بحران و آنچه قریب آن باشد تدبیر مریض بتدبیر خاص بمرض او مسکن و مقوی طبیعت نمایند والبته حرکت ندهند بدوا و قرشی گوید که هرگاه بحران جید تام بعد ظهور علامات نضج و توفر قوت وغیره حادث شود یا عارض شده باشد سزاوار نیست که تحریک مواد از عضوی دیگر مثل جذب بحاجم کنند و نه دران جذب بدوای مسهل و نه بغیر آن از نضج مثل ترعیف و تعریق و قی و ادرار نمایند بلکه بر طبیعت بگذارند و این ترک تحریک و عدم تعرض طبیعت در بحران کامل است واما در بحران ناقص باید که اعانت طبیعت نمایند بدانچه موافق حرکت بحران باشد مثلاً اگر علامات دفع طبیعت مادهٔ مرض را باسهال ظاهر شود و قوت قوی نباشد و یا سده و ثقل در امعا باشد دران هنگام باید که اعانت طبیعت بمفتح ملین نمایند تا فعل طبیعت آسان گردد و جرجانی وغیره مینویسند که روز بحران مریض را بهیچ وجه حرکت نباید داد و مریض را ساکن باید داشت و کار طبیعت باید گذاشت اما اگر دانند که اگرچه طبیعت غالبست لیکن در اتمام کار خود محتاج باعانت ست میتوانند که آنرا یاری دهند بحسب ارادهٔ او مثلاً اگر دانند که طبیعت ماده را برعاف دفع خواهد کرد و محتاج اعانت ست سر را گرم دارند و آب گرم بسیار بر سر ریزند و اگر بتعریق حاجت باشد آب گرم پیش او نهند و بردای بیمار را در پوشند مع ظرف آب و عرق را بپارچه خشک همیکنند تا بیشتر آید و اگر محتاج بقی بود قی فرمایند و اگر حاجت بتلیین داشته باشد تلیین طبع نمایند و اگر بمقتضر بادرار باشد مدرات نوشانند چنانچه در علاج صداع بحرانی گفته شد و همچنین هر استفراغ بحرانی که مفرط شود و خوف ضعف گردد حبس او باید کرد و هیچ استفراغ بحرانی را بی ضرورت نباید بست و در بحران انتقالی هرگاه معلوم شود که بعضوی از اعضا ماده منتقل شده خواهد ریخت و ریختن ماده بدان عضو آفت قوی خواهد آورد باید که آن عضو را قوت دهند و ماده را بعضوی دیگر که از وی خسیس تر بود و ریختن ماده بران کمتر مضر بود باز گردانند بطریقیکه سهل تر باشد و طریق باز گردانیدن ماده از عضوی بعضوی هرچند جهت ست یکی آنکه عضویکه برابر اوست بربندند چنانچه متالم گردد تا بسبب الم ماده بدان سو باز گردد دوم آنکه بر عضویکه برابر اوست حجامت بشیشه یا بشاخ یا کدو گذارند یا ادویهٔ جاذبه گرم ضماد نمایند سوم آنکه اگر ماده در دست راست بود بدست چپ کاری سخت کند و بار گران بردارد چهارم آنکه اگر ماده در سر و چشم باشد باید که ادویهٔ مسکن درد بران استعمال نمایند و پایها را سخت بمالند یا در آب گرم گذارند یا بر لطها پایها از ساق تا کف بربندند تا ماده از بالا فرود آید و همچنین هرگاه ماده بباطن خواهد افتاد و روی بمعده و سینه آرد بازوها و رانها قوی بربندند تا باطراف برگردد و ادرار بول و تعریق بازماند و عرق یا ادرار بول و اسهال یا قی و قی باسهال بالجمله ماده را که از عضوی باز گردانند بجانب مخالف باید گردانید بعضوی دورتر یا نزدیکتر مثلاً کسی را که از کام و دهان خون برآید حجامت کنند بجای مخالف که قریب باشد باز گردانند بجانب بینی باز گردانند و اگر خواهند بعضوی دورتر باز گردانند از اعضای اسفل رگی کشایند و همچنان کسیکه بواسیر دارد و بعضوی نزدیک آنرا خواهند گردانید رگی از رگهای نیمهٔ بالا بکشایند و هرگاه خواهند که ماده را از عضوی بازدارند قانون کلی آنست که نخست درد ساکن نمایند که بعد سکون آن باز گردانیدن سهل باشد و بهیچ وجه بعضوی شریف و قوی الحس و ضعیف ماده نشاید آورد و تا ممکن بود بعضوی خسیس که قریب تر باشد و قوی بود و حس کمتر داشته باشد باید آورد و چون باز گردانیدن ماده مطلوب شود تمهل نباید کرد که ارجاع ماده در ابتدا آسان بود جهت قلت ماده پوشیده نماند که اگر ماده در بدن اندک باشد و قلیل الحرکة بود باز گردانیدن او بدون استفراغ کفایت باشد و مضرت نرساند اما اگر بدن ممتلی و ماده کثیر الحرارت بود اماله مع استفراغ باید کرد تا آفتی دیگر نینجامد و در اخراج او رعایت محاذات لازم شناسند مثلاً اگر ماده بجانب دست راست بود فصد از دست چپ باید کرد یا از پای راست و بالعکس و اگر بجانب راست مائل بفوق بود از همان جهت رگ باید زد از دست راست یا از پای راست و اگر بجانب چپ مائل باعلی باشد فصد از دست چپ باید کرد و همچنان اگر ماده در پای راست بود فصد از دست راست کنند و اگر در پای چپ بود از دست چپ کنند و همچنان برای ارجاع مادهٔ جگر رگ از دست چپ باید زد و برای ارجاع مادهٔ دل و سپرز از دست راست و اینکه گفته شد از رعایت مخالفت و اخراج ماده که احشا بر تقدیر نیست که هنوز ماده در انصباب در ریزش باشد و لهذا آنکه

ماده از ثوران و انصباب ایستاده باشد فصد برای ازالهٔ مرض از طرف مقابل عضو مؤف باید کرد و کذلک از اعضای ظاهری بعد استقرار ماده تنقیه از ذات عضو باید کرد که درین هنگام امالهٔ او بیفائده ست بسبب سکون حرکت آن

اورام و بثور ظاهر بدن

بدانکه اورام جمع ورم ست یعنی آماس و آن زیادتی غیر طبیعی ست که در عضوی حادث شود از مادهٔ فضلیه بحدی که موجب ضرر گردد و درد آرد بمس گردن او و یا بغیر مس و موادیکه از ان اورام پیدا شود شش ست یعنی اخلاط اربعه و مائیت و ریح و هر ورم یا حار باشد و یا غیر حار و ورم حار یا از خون باشد یا از صفرا و نزد شیخ الرئیس ورم حار عام تر از انست که حادث شود از خون یا از صفرا فقط بلکه از هر ماده که حار بجوهر خود باشد چون خون و صفرا و یا حار بالعرض بود که آنرا حرارت بعفونت عارض گردد چون بلغم که بعفونت گرم شود و سودا احراقی حار باحتراق که در ماده حاصل شود و دران باقی ماند از حرارت چندانکه آنرا مدخل در اورام ست پس مادهٔ ورم اگر خون باشد فلغمونی گویند و اگر صفرا باشد حمره نامند و اگر هر دو ماده مرکب باشد و خون غالب بود غالب را مقدم میدارند و فلغمونی حمره گویند و اگر صفرا غالب باشد حمرهٔ فلغمونی گویند و اما ورم غیر حار یا از مادهٔ بلغمی باشد یا سوداوی یا مائیت یا ریحی و اورام بلغمی دو نوع ست اگر مادهٔ آن مخالط و داخل جوهر عضو و غیر متمیز بود ورم رخو گویند و اگر خارج از ان و متمیز در غلافی باشد سلع لینه گویند و اکثر اورام زمستان بلغمی باشد حتی که حار از ان سفید رنگ بود و اورام بلغمی مختلف بود بحسب غلظ بلغم در خادت و رقت او حتی که متشابه مادهٔ سوداوی یا مادهٔ ریحی گردد و اما اورام حادث از مادهٔ سوداوی سه قسم ست اگر سودا داخل عضو و مولم بود سرطان گویند و اگر ساکن و هادی باشد صلابت گویند و اکثر این هر دو حر بود و اگر خارج بود و مولم نباشد از اقسام غدد بود که از ان جمله خنازیر و سلع ست و اما اورام مائیه اگر عام بود استسقا و اگر خاص بود قیلهٔ مائی و ورم حادث در قحف از مائیت و مانند آنست و اما اورام ریحی دو نوع ست اگر ریح مخالط عضو و ملایم بود تهبج گویند و اگر مجتمع و صلب بود نفخه گویند

و بثور

جمع بثره ست و آن از جنس ورم بود زیرا که بثور اورام صغار ست چنانچه اورام بثور کبار ست و بثور نیز مانند اورام بعضی دموی باشد مانند جدری و شرای دموی و بعضی صفراوی مثل شرای صفراوی و نمله و جاورسیه و حمره و نار فارسی و مختلط مانند حصبه و نملهٔ متاکله و مسامیر و جرب و ثآلیل و غیره و بعضی بلغمی مانند شری بلغمی و بعضی سوداوی مانند عرق مدنی و جرب سوداوی و ثولول و بعضی مائی مثل نفاطات و بعضی ریحی مانند نفاخات شیخ و شراح قانون مینویسند که اورام و بثور حاره که از خون باشد یا از دم محمود بود یا از دم ردی مذموم و هر واحد ازین هر دو یا غلیظ یا رقیق باشد پس اقسام ورم دموی چهار بود یکی متکون از خون محمود غلیظ و این مختص باسم فلغمونی مطلق ست و این لحم و جلد هر دو را اخذ میکند و با ضربان میباشد دوم کائن از خون محمود رقیق و آن فلغمونی ست که جلد را تنها فرا میگیرد و این شوکه و شرای دموی ست و با ضربان نمیباشد بسبب خلو ظاهر جلد از شرایین سوم حادث از خون ردی غلیظ و ازین انواع خراجات ردیه حادث شود پس اگر حرارت و احتراق او اشتداد نیابد حمره حادث گردد و احتراق و خشکریشه پیدا کند و بدتر از ان نار فارسی ست چهارم حاصل از خون ردی رقیق ست و این فلغمونی مائل بحمره بود مع حرارت و خبث پس اگر رقیق تر باشد حمرهٔ فلغمونی باشد و اگر حرارت او زیاده تر بود حمرهٔ ذی نفاخات و نفاطات و احتراق و خشکریشه حادث شود و چون مادهٔ ورم حار کثیر باشد و ورم بسیار بزرگ گردد آن از جملهٔ اورام طاعونیه قتاله بود و این اصناف اورام ردیه و امثال آن در سال وبا بکثرت میباشد و وردی از اورام حاره آنست که بسوی انحطاط که تابع او نرمی و کوچکی میباشد منتهی نشود و نه بسوی جمع ریم بلکه بسوی فساد عضو مودی گردد و متعفن گرداند و فساد عضو گاهی از فساد مادهٔ او باشد و گاهی بسبب عظم آن ورم و دانستن از عظم ورم و کثرت ماده نباشد بلکه گاهی از خبث ماده بود و بدانند که اورام کمتر از مادهٔ مفرد صرف باشند و اکثر آنها مرکب بوند از مواد و بدانکه هر ورم که در ظاهر بود و با وی ضربان نباشد آن ریم نکند صاحب کامل گوید که ورم غلظ و انتفاخ ست که در عضو حادث شود از فضل مادهٔ که متدید بر بالای آن نماید و این ماده یا انصباب نماید بسوی آن از عضو دیگر که او را دفع کند و از نفس خود باک نماید و یا در میان عضو متولد شود و انصباب ماده از عضوی بعضو دیگر بسبب اجتماع این اسباب ست

یکی قوت عضو دافع ماده چون اعضای رئیسه و شرایین و اورده دوم ضعف عضو قابل ماده که اعضای قوی آنرا دفع نماید و ضعف اعضا یا بالطبع بود مثل جلد ولحم غددی که در مغابن ست و یا خارج از طبع باشد مثل اعضائیکه بدان آفات رسیده در حالت حل یا بعد آن سوم کثرت ماده فاضل در بدن بسبب سوء تدبیر انسان در صحت او مثل کثرت اغذیهٔ ردیه و قلت ریاضت و استحمام چهارم ضعف قوت غاذیه که در عضو قابل ست پنجم فراخ بودن مجاری که دران فضول از عضو قوی بسوی ضعیف جاری گردد ششم بودن عضو قابل ماده در اسفل از عضو دافع و آنکه تولد ماده در عضو بسبب ضعف غاذیهٔ آن عضو بود پس غذائیکه بسوی آن آید انهضام تام نیابد و فضله دران باقی ماند و بعد آن اندک اندک زیاده گردد تا آنکه عضو ممتلی و متمدد شود و دران ورم حادث گردد پس هرگاه در عضوی از اعضا ورم بیکبارگی پیدا شود آن از انصباب فضل ماده از عضوی دیگر بسوی آن باشد و این در اورام حاره بود و هرگاه ورم بتدریج حادث شود و اندک اندک بیفزاید این یا از انصباب فضول اندک اندک و یا از فضول متولد در عضو باشد و این در اورام بارده بود و هر واحد از اورام یا مفرد و بسیط باشد و حدوث او از خلط واحد از اخلاط اربعه بود و یا مرکب باشد و حدوث او از بیشتر از خلط واحد بود و اصناف این اورام بسیار ست زیراکه گاهی از دو خلط و گاهی از سه و گاهی از چهار مرکب گردد و ترکیب او یا از اخلاط متساوی در کمیت باشد و یا یک خلط از ان بیشتر یا کمتر بود و لهذا اورام مرکب بحسب زیادتی و کمی در ترکیب بسیار بهم رسد و شناخت این اورام از دلائل مختلطه بود پس آنچه مرکب از اخلاط متساوی باشد شناخت او دشوار و تمیز او صعب بود و آنچه از ان مرکب از اخلاط مختلفه در کمیت باشد تعرف او از دلائل خلط غالب بود واز این اورام مرکبه بعضی را نامیست که بدان معروفست و بعضی را اسمی نیست جرجانی و ایلاقی گویند که مادهٔ اورام و بثور گرم یا خون بود یا صفرا و تا خون طبیعی از حال خویش متغیر نگردد و سیلان نکند و یکجا جمع نشود و از ان آماس نخیزد و هرگاه که لختی صفرا با خون بیامیزد خون گرمتر شود و تیزتر گردد و سیلان کند و از ان آماس و بثره پدید آید و همچنین صفرای طبیعی که آنرا احمره گویند مادام که بر حال خویش بود از ان آماس تولد نکند از بهر آنکه بس لطیف بود و لیکن اگر از حال طبیعی بگردد و بسیار بود یا خون در کها بگذرد و بهمه اندامها رسد یرقان زرد از ان تولد کند و اگر سخت گرم شود و در یک عضو گرد آید و بسبب لطافت و رقت در گوشت نیاید و بظاهر جلد آید از ان نمله تولد کند و اگر غلیظتر بود و لختی در گوشت نیز بماند از وی نملهٔ متاکله تولد کند و همچنین از سوداء طبیعی یرقان سیاه تولد کند و چون از حال خود بگردد از ان آماسها و بثرهای سوداوی تولد کند چنانکه گفته آید انطاکی گوید شک نیست که خلط مندفع بسوی موضع مخصوص هرگاه لطیف باشد مانند بخار صاعد از مثل سرکه وصول او بجلی که بسوی آن متوجه شود بطریق رشح بود و پس عروق و لحم را نکایت نرساند بلکه بسیاست که از ان اذیت مطلقا حاصل نشود بغیر جلد و اگر بضد این باشد حکم بالعکس بود و ضرر عام گردد پس برین اصل واجبست که هر ورم که از خلط لطیف مخصوص بجلد حادث شود بغیر اختلاط بلحم بسرعت بثره آرد و اگر حار باشد و منتشر شود بلا تاکل اگر لطافت او اشتداد نماید و انفجار او سهل گردد چون از حدت خالی باشد و الا منعکس شود و همه آنچه گفته شد مسیحی گوید که ورم درد میکند بحسب حرارت ماده و برودت او که مزاج را متغیر سازد و یا حدت او که نخس و تاکل نماید و یا کثرت او که تمدد و ضغطه آرد پس بعض این آلام بسبب سوء مزاج و بعض آن بسبب تفرق اتصال باشد و یا بسبب اجتماع این هر دو و ورم صفراوی بحرارت و حدت خود درد کند پس مزاج بحرارت او متغیر گردد و تفرق اتصال بحدت او شود و ورم سوداوی کمتر درد نماید و لیکن شدید التمکن و کثیر الاذیت برای عضو بود و ورم بلغمی از سوداوی زیاده درد کند و از صفراوی کم و تغیر مزاج و بضغطه و تمدید الم آرد و ورم دموی تمدد و الم بسبب کثرت ماده و تغیر مزاج بحرارت او آرد الو منصور گوید که سبب وجع در اورام تقیح آنهاست بهر آنکه خون را دران حالتی شبیه بغلیان و احتراق عارض میشود پس وجع هیجان کند تا آنکه غلیان او ساکن گردد و ریم شود بهمبر بمنزلهٔ خاکستر از احتراق چیزی و آما ضربان مخصوص باورامی ست که در قعر لحم باشند و آنچه از ان در جلد باشد ضربان نبود مثل ورم که آنرا احمره نامند مصنف خلاصة التجارب گوید هر تفرق اتصال که در عضوی پدید آید پس اگر بسبب جمع و احتباس خلطی یا ریحی یا بخاری یا مائیتی اندر خلل و یا تجویف آن عضو بود تا حجم آن عضو بیشتر از دستور و مقتضای اصلی و طبیعی گردد و بعضی بزرگتر و برآمده تر شود آنرا ورم خوانند و بفارسی آماس گویند و بعضی خردتر آنرا بثره نامند و از اینجا واضح گردد که بثره مطلقا آماسی باشد خرد و ورم مطلقا بثره بود بزرگ و اکثر اطبا بران رفته اند که ورم در اعضا بغایت نرم چون جرم دماغ و در اعضائیکه بغایت صلب اند چون استخوان هرگز نباشد و شیخ مانع و مدعی این هر دو است و اصح قول شیخ ست چنانچه میگوید که ورم عارض میشود با عضای لینه و گاهی عارض میگردد چیزی شبیه بورم در استخوانها که حجم آنها غلیظ گردد و رطوبت آنها زیاده شود و غریب نیست که عضو قابل زیادتی اجزا فضول را قبول کند چون دران نافذ گردد

یا از بلاد حاره حادث شود و هر آماسیکه ماده غالب آن گرم باشد آنرا ورم حار گویند و آنچه ماده غالب آن سرد باشد آنرا ورم بارد خوانند و بدیگر طبایع نسبت نکنند بجهت قلت علیه این دو کیفیت و عدم قابلیت دیگرها

اسباب اجتماع مواد اورام و بثور

بقول میر بهاء الدین سبب جمع و حبس ماده ورم در اعضا یا سابق بود چون امتلاء و فساد خلط و دفع طبیعت بدان محل ضعیفی و ذو بولی عضو و قابلیت او مر قبول خلط فاسد را و یا لاحق یعنی بادی بود چون رسیدن زخم و آسیب و الم و کوفت و جاذبی یا اسباب خارجی بعضو و سبب جمله بثور تغییر اخلاط بود از حال طبیعی و اشتغال طبیعت بدفع آن بخارج بدن جهت عجز از تحلیل آن اولا و یا مسارعت برفع و منع آن از داخل و بقول سمرقندی و خجندی و ابن الیاس و خضر سبب حصول مواد و اجتماع آن در اعضا اسباب ستة انصباب ماده است که در قول صاحب کامل گذشت و یا اسباب بادیه مثل ضربه یا سقطه که بعضوی برسد و بجهت ثوران حرارت دران بسبب وجع و حدوث ضعف دران خون بسوی آن انصباب نماید و بنابر امتلای آن ورم پیدا شود و بقول انطاکی از اسباب اورام هر حرکت سخت بر امتلاء است و بعد عهد بلا استفراغ و وضع محجمه بلا شرط است و هم او گوید که بثره عبارت از تاکل جلد یا نتو او بر اوضاع مخصوصه منبت ماده او خلط فاسد بود و اگر چه بسیط باشد و سبب فاعلی او اندفاع ماده فاسد بحرارت بود بنوعیکه جلد را مس کند و غایت او افساد و تاکل جلد است و صورت او تخلخل بود

علامات اورام و بثور

باید که کیفیت وجع و لون و ملمس بهنا دریافت نماید اگر درد مع ضربان و تمدد باشد و رنگ او سرخ و ملمس او گرم بود ورم دموی باشد و اگر درد مع حرقت والتهاب بود و رنگ او سرخ مائل بزردی و ملمس او گرمتر از اول باشد ورم صفراوی بود و اگر درد نبود و رنگ او سفید و ملمس او سرد و ملایم باشد که دران انگشت فرو رود ورم بلغمی بود و اگر با نقصان حس باشد و رنگ او مائل بسیاهی و ملمس او بارد و صلب بود ورم سوداوی باشد و اگر مرکب از دو خلط بود رنگ و ملمس و درد آن بحسب آن باشد و اگر قلت وجع با ثقل بود ورم مائی باشد و اگر با خفت بود ورم ریحی باشد و انطاکی گوید که هیچ بثور اگر رشاح باشد از رطوبت بود پس چیزیکه از او ترشح کند اگر مائل بسفیدی باشد از بلغم بود و الا از خون و اگر غیر رشاح باشد از یبوست سوداوی بود و اگر صلب تیره و سبز اطراف باشد و الا صفراوی بود و هر ای ماده مرکب از بثور حکم بما غلب او است پس صفراوی ترشح کند اگر با تاکل [illegible]

معالجات اورام و بثور

در قانون و شرح آن مسطور است که از اورام بعضی حار و بعضی بارد [illegible] اسباب آنها یا بادیه است [illegible] و یا بدنیه مثل امتلاء و ورم حادث از اسباب بادیه یا با امتلای بدن و یا با اعتدال اخلاط متفق بشود و حادث از اسباب بدنیه از بادیه واقع با امتلای بدن خالی نیست از آنکه یا در اعضای مجاور اعضای رئیسه باشد مثل مفرغات آنها و یا نباشد پس اگر در اعضای مجاور آنها باشد جایز نیست که قریب آن رادعات کنند و اگر در مجاور آنها نباشد خالی نیست که چیزی از محللات قریب او بر بند در ابتدا بلکه واجب است که اصلاح عضو واقع کنند اگر او در عضوی واقع باشد و یا اصلاح همه بدن نمایند اگر او در عضو واسد نباشد و بعد اصلاح هر دو آنکه ردع نماید و بسوی خلاف جذب کنند و قبض نماید بر ورم استعمال کنند باینجا غرض با استعمال رادعات در ابتدای اورام منع ماده از زیادتی نفوذ در عضو متورم است و تکثیف عضو و تقویت او تا نفوذ ماده را قبول نکند بسبب برودت یا قبض آنها و احتیاط از استعمال آنها در صورت بودن عضو وارم قریب از اعضای رئیسه چون مفرغه فضول آنها بر آنست تا آفت بسوی آنها بردع قبل اصلاح عضو واقع یا کل بدن نخود نکند و در حکم اینست ورمیکه از دفع طبیعت ماده کثیره یا ردیه را بر سبیل بحران یا بر سبیل دفع امتلاء از عضوی یا از بدن باشد و آنکه از ورم حار حادث از اسباب بادیه بود و آنکه از اسباب سابقه باشد و بدن ممتلی بود و منع از محللات بر آنست که جذب مواد میکنند پس گاهی بر تحلیل قادر نمیشوند و زیادتی ورم واجب میکنند و اصلاح مثل معقومات یا بفصد یا استفراغ بمسهلات و غیر آن نمایند و گاهی جذب بسوی عضو موضوع در جانب مخالف از مصب ماده [illegible] است که بدوای جاذب یا استفراغ شود بلکه حاصل شود مثل ریاضت عضو جانب مخالف یا برداشتن چیزی گران بران یا منع محاجم و بسیار باشد که ماده از سمت متورم منجذب گردد چون بسبب دیگر چیزی گران بر دارند و ساعتی امساک آن نمایند و اما قابضات واجب است که قابضات رادعه در اورام حاره باردة المزاج صرف غیر مخلوط بچیزی حار باشند

وایضاً بارد بالفعل بکار برند و در اورام بارده مخلوط بچیزیکه او را قوت حاره مع قبض باشد مثل اذخر و اظفار الطیب باشد و واجبست که حار بالفعل بعمل آرند و هر قدر که اورام حار
و بارد و در تزید یا معان نمایند و از ابتدا بعید شوند از قابض کم کرده باشند و محلل بدان آمیزند تا آنکه بانتها رسند پس دران هنگام مساوی میان رادع و محلل مخلوط سازند و در انحطاط
بر محلل و مرخی اقتصار نمایند و واجبست که در ورم بارد در خوانچه تحلیل او کند نشاف مبیض بیشتر ازان باشد که در ورم حار بود و اما ورم حادث از سبب بادیه که در انجا امتلاء از
اخلاط نباشد یعنی انچه باعتدال اخلاط باشد در واجبست که معالجه آن در ابتدا بارخا و تحلیل کنند و الا اگر در انجا امتلا باشد معالجه او مثل معالجه اول نمایند یعنی قسمی که از سبب بدنی
یا بادی موافق با امتلای بدن باشد و بدانچه علاج او کنند آن استعمال رادع بعد اصلاح عضو یا همه بدنست در ابتدا پس خلط سیال آنها و میان خیات پس اقتصار بر محللات و مرخیات و اما
چون عضو متورم مفرغه عضو رئیس باشد مثل مواضع غددیه از گردن و حوالی گوش برای دماغ و بغل برای قلب و کنج ران برای جگر البته جائز نیست که قریب او
دوای رادع نمایند نه بسبب آنکه این علاج اورام نیست چه این معالجه آنست غیر آنکه پیروی این امر میکنیم که علاج نکنیم اورام آنها را و جهد نمائیم در زیادتی آن اورام
و جذب مواد بسوی آنها و خوف نکنیم از اشتداد ضرر بعضو متورم بسبب طلب مصلحت عضو رئیس و بسبب خوف این امر که چون ردع ماده کنیم بسوے
عضو رئیس باز گردد و ازان ضرری بهم رسد که تدارک او ممکن نباشد پس ما پیروی وقوع ضرر بعضو خسیس میکنیم ازینجهت که عضو رئیس انتفاع یابد حتی که جهد میکنیم
در جذب ماده عضو رئیس بسوی خسیس و تورم این اگرچه بمحاجم و اضمده جاذبه حاده باشد و چون مثل این اورام و خصوصاً در مواضع خالی از لیف عضل
ریم کنند پس گاهی خود بخود بشگافند یا بمعونت انضاج و گاهی احتیاج بانضاج و شگاف هر دو افتد و انضاج تمام میشود بچیزیکه دران با وجود حرارت
تسدید و تغریه باشد که بدین هر دو حرارت غریزی طابخ منضج محصور گردد و باید که دوای منضج حار بالفعل مائل باعتدال باشد و باید که رطب بود و کسیکه طلب
انضاج بمثل این منضجات نماید بران واجبست که تامل نماید در حال عضو پس اگر حرارت غریزی دران ضعیف یابد و عضو را مائل بفساد بیند بران مغریات
و مسددات استعمال نکند و مفتحات استعمال نماید و شرط عمیق بران زند بعده ادویه که دران تحلیل و تجفیف باشد استعمال کند و بسیار باشد که ورم غائر
بود پس احتیاج بجذب او طرف جلد افتد و اگرچه بمحاجم ناری باشد و این جذب گاهی ممکن بود بدلک و گاهی بوضع ادویه محمره مقرحه جاذبه از باطن و محاجم نار
قوی تر ازان هر دو تدبیرست و این باید که بعد تنقیه بدن باشد پس هرگاه ورم بسوی ظاهر منجذب گردد استعمال رادع جائز نبود بلکه استعمال مرخیات
واجبست و فصد و اسهال بسبب خوف رجوع ماده بسوی باطن جائز نیست و اما اورام صلبه سوداویه مجاور جد ابتدا قانون دران آنست که یکبار تلیین آن نمایند
بدوائیکه اسخان او و تجفیف او اندک باشد تا اجزای کثیف او متحجر نگردد بسبب شدت تحلیل بلکه همه مستعد تحلیل گردد بعد ازان محلل قوی بران استعمال کنند بعده
اگر از تحلیل خوف تحجر مابقی باشد بار دوم بر تلیین آن متوجه شوند و همواره همچنان بعمل آرند تا آنکه او همه فانی شود در هر دو مدت تلیین و تحلیل و اما اورام نفخیه
یعنی ریحیه مثل تهبج را معالجه بچیزی نمایند که تسخین کند با وجود لطافت جوهر برای تحلیل ریح و توسیع مسام و ایضاً واجبست که اعتنا بحسم ماده محدث بخار ریحیه
نمایند یعنی تنقیه ازان ماده واجب بود اگر امتلا بسیار باشد والا واجبست که درین ادویه مذکوره قوت منقی و جرم مقطع باشد و تدبیر دیگر استعمال مسخنات محلل
ریح و استعمال ادویه مفتحه متخلخل مسام و وضع آنها زمانی طویل بر عضوست و استعمال حمام یابس گرم و گاهی محاجم ناری و علاج بآنها جائز نیست تا وقتیکه تنقیه
تام بیدن از فضول حاصل نشود و اما اورام بعضی اورام قروحی ست مثل نمله پس باید که تبرید او مثل تبرید فلغمونی نمایند ولیکن ترطیب آن سزاوار نیست و اگرچه ورم مذکور
اقتضای ترطیب مینماید بلکه میباید که تجفیف آن نمایند **انطاکی** در نزهت گوید که قاعده در اورام آنست که علاج همه بضد اوست و اگر مستند بعضو رئیس باشد
تقویت او بران مقدم دارند و انچه واقع بر تنقیه باشد اکتفا کرده شود و دران بوضعیات و غیر او را به تنقیه سبقت کنند و در تذکره مینویسد که اورام را چهار زمانه ست
بلکه هر مرض را و آن ظهورست و آنرا ابتدا نامند و تزید و وقوف و انحطاط و شک نیست که واجبست در اول اصلاح به تنقیه و در دوم ردع و در سوم امتزاج رادع و محلل
و در چهارم اقتصار بر محلل و زمانه اول مهیا بودن ماده برای ابتدای مرض یا ظهور اوست پس واجبست نظر در چیزیکه بدان علاج در موقت باشد بلکه واجب بود صرف
همم انظار بسوی آن انتهی و بالجمله قانون برای علاج مطلق ورم مبادرت بفصد و تبریدست در ورم حار مطلقا برای اصلاح کیفیت بدان در خلط یابس و اصلاح کیفیت
و کمیت هر دو در غیر یابس بعد ازان تنقیه بماء الشعیر و جماز و خیار شنبر و کدوی مشوی و مزج اغذیه بدانچه تولید خون کم نماید مثل بقول و ماش و عدس و تبرید موضع

بمثل مورد و بنفشه و صندل و سرکه و کشنیز تر و در ورم بارد به تنقیه و در همه اگر تکون ماده و قرب او از جلد ظاهر شود استفراغ بشرط نمایند تا مؤدی تجفیف و فساد عضو
و حرارت نگردد و بعده اصلاح بشرط مذکوره این قانون عام ست و آنچه تحلیل اورام حاره میزودی نماید حنا و مورد ست هر دو بسرکه و آب کدو و کشنیز سرشته
و کذا حی العالم و سفیدهٔ بیضه و آرد باقلا و آرد جو و سنجالات همه معاون خصوصاً سنبل و برای اورام بارده شیح و غار [illegible] و قطران و میعه سائله
و زعفران و آرد حلبه و فرفیون و اشق و سرگین گاو بعسل یا زیت و برای مرکب بدانچه ترکیب با اینها کرده شود و حکیم عبد العزیز گوید که علاج اورام در ابتدا
تنقیه است و در تزاید طلای روادع و آن هر دوای بارد قابض ست مثل صندلین و فوفل و اقاقیا و آرد جو و گل سرخ و کاسنی و عنب الثعلب در وقت
بارد روادع محللات و آن هر دوای حار رطب ملطف ست مثل اکلیل الملک و بابونه و تخم کتان و حلبه و قرطم و بیخ خطمی و دم و پیاز مطبوخ و در انتها
محللات فقط پس اگر تدبیر مذکور فائده نکند بنضج پردازند بدانچه در دماميل بیاید و دوای مجرب برای ورم حار طلای شیر گاو با سفیداب است و کذا ریوند زرشک
و صندل و برای ورم حار دردناک اسبغول و پوست خشخاش کوفته جوش داده بروغن گل آمیخته مجرب ست و از مجربات نامه برای اورام تخم خطمی ست یا دو چند آن تخم خرما
بسرکه و از مجربات کامله برای تحلیل اورام پشک بز سوخته با حلبه و باقلاست و ترک لحم و شراب جمله اورام و بثور مناسب ست و در ضرورت [illegible] اللحم بمجوزات نمایند علاج اقسام بثور در بثور [illegible] مسطور گردد

فلغمونی

ورم غلیظ کثیر الانتفاخ ست که ماده او خون باشد و شیخ الرئیس مینویسد که اولاً اسم فلغمونی را در زبان یونانیان بر هر التهاب که در عضوی حاصل میشد اطلاق میکردند
و بعد از آن هر ورم حار را میگفتند و بعده ورم دموی را بدان موسوم ساختند و کم اتفاق افتد که فلغمونی بسیط باشد و آن در اکثر با ورم حمره یا صلابت یا تهیج یا نفاخ
کند و بدانند تا وقتیکه طبیعت مقهور ماده نگردد از آن ورم فلغمونی در ظاهر حادث نشود و باید دانست که چون بثور دملی در مقدار تجاوز کنند منذر بدمل عظیم جامع ریم
گردند و مسیحی گوید که اسم فلغمونی واقع میشود بر کل التهاب که در عضو حادث شود و گاهی از سوء مزاج حار بلا ماده و گاهی از سوء مزاج حار با ماده بود پس اگر از سوء مزاج حار
بلا ماده باشد در عضو التهاب فقط شبیه تبی که در آن عضو تنها افتد کند حادث شود و همچنین همواره اشتداد نماید و از آن در عضو فساد حادث گردد و اگر از سوء مزاج
با ماده باشد و با خون تنها بود از آن ورم معروف بفلغمونی خاص حادث شود و صاحب کامل گوید که اگر خون جید معتدل در مزاج و جوهر او باشد و بعد حصول او در عضو
عفونت حادث شود از آن ورم مسمی فلغمونی خالص حادث گردد و احوال این ورم دموی بحسب عضو حادث در آن مختلف بود پس هرگاه در سر و چهره باشد ماشرا نامند
و اگر در غشای دماغ حادث شود آنرا سرسام گویند و اگر در طبقه ملتحمه افتد آنرا رمد خوانند و اگر در حنجره افتد خناق نامند و اگر در غشای مستبطن اضلاع پیدا شود آنرا ذات الجنب
و اگر در ریه بود ذات الریه گویند و اگر در حجاب حادث گردد برسام نامند و اگر قریب ناخن پیدا شود داحس و اگر در لحم رخو که زیر بغل و کنج ران و در گردن و پس گوش ست پیدا شود
و در آن ریم بسرعت نکند آنرا طاعون و اگر بسرعت ریم کند خراج گویند و چون بر غیر این اعضا حادث گردد آنرا ورم فلغمونی مطلق گویند و چون این ورم ریم کند آنرا [illegible] نامند

اسباب فلغمونی

بقول شیخ فلغمونی را اسبابیست که بعضی از آن سابق بود و از امتلا یا رداءت اخلاط یا ضعف عضو قابل و اگر چه امتلا و رداءت اخلاط نباشد و بعضی از آن بادی
مثل فسخ یا قطع یا کسر یا رض یا خلع یا حرق نار یا تعب یا قروح که در عضو کثرت نماید پس ماده بسوی آن میل کند بسبب وجع و ضعف و گاهی بسوی آن مواد میل کنند
پس در مسالک ضعیفه تر محتبس گردد چنانچه در قروح و جرب مولد اورام در مواضع خالی عارض میشود و انطاکی گوید که سبب او اکثار از اغذیه رطبه است
مطلقاً و حار رطب بسیار و قلت استفراغ و اصحار در آفتاب و پوشیدن پشم و برداشتن چیزی گران و سکر و امتلا و کذا حمام

علامات فلغمونی

تمدد و ضربان و انتفاخ و حرارت ملمس و سرخی رنگ ورم و تپ و تشنگی و کرب و عظم نبض و حمرت بول ست و شیخ میفرماید که از علامات او حرارت و التهاب و زیادت حجم و تمدد و قلت قبول
برای انغمازست و ضربان اگر ورم غائر یا قریب شرایین باشد و یا عضو عصبانی حس او آمده باشد و هر قدر که شرایین بزرگتر و بیشتر در عضو و قدر ورم باشد ضربان در دو [illegible] شدید تر باشد
و تحلل او اگر قابل تحلیل بود یا ریم کردن و سرعت باشد و چون فلغمونی در عضو حساس باشد [illegible]

فلغمونی بتزید حجم وتمدد ظاهر گردد وانتهای او بانتهای این ودرین هنگام ریم کند اگر قابل ریم کردن باشد وانحطاط او بلینت وضعف مرض آغاز کند وفلغمونی ردی آنست
که بانحطاط شروع نکند ونه ریم کند ومثل این مؤدی بموت عضو وتعفن او گردد وبسیار باشد که این بسبب عظم ورم وکثرت مادهٔ او بود وبساست که بسبب خبیث
ماده بود واگرچه ورم کوچک باشد وبدانند که آنچه تحلل پذیرد ضربان در خفت ولهیب در سکون شروع کند وآنچه ریم کند بازدیاد ضربان وحرارت وثبات اینها معلوم
گردد وآنچه عفن شود بعسر نضج وتیرگی وشدت تمدد دریافت گردد ومجوسی گوید که اگر خون محدث فلغمونی معتدل المزاج غلیظ الجوهر باشد ازان فلغمونی در لحم
حادث شود وعلامات مذکوره قوی‌تر وتمدد وضربان شدیدتر باشد واگر خون با وجود اعتدال رقیق الجوهر بود ازان فلغمونی در جلد پیدا گردد وعلامات مذکوره
دران ضعیف‌تر باشد وبادی ضربان نبود وجرجانی مینویسد که مادهٔ خون در اورام دموی بیشتر با صفرا آمیخته بود وبس گاه باشد که مادهٔ صفرا که باآن آمیخته بود
زود تحلیل پذیرد وباقی صلب گردد وگاه باشد که رطوبتی رقیق باخون آمیخته باشد واماس همچون تبتیج نماید وبرنگ سرخ وبلمس گرم بود وصلب نباشد وگاه
اماس پخته شد در وضربان آهسته گردد وخضر گوید که مآل ورم دموی بیکی از چهار چیز باشد یکی آنکه تحلیل پذیرد ودرین درد وورم کم شود واعراض او اندک اندک
خفت یابد تا آنکه بالکل زائل شود دوم آنکه ریم کند وخراج گردد ودرین تمدد وضربان دوام نماید وحرارت ودرد اشتداد کند بیشتر از آنچه قبل این باشد واعلای
او بنتو وتمدد اخذ کند وبنرمی وکبر اندک اندک میل نماید وچون نرم شد ودرد ساکن گشت وحرارت خفت نمود نضج یافته باشد سوم آنکه صلب گردد واین بسبب
تحلل رطوبت آن وبقیهٔ مادهٔ صلب بود ودرین درد ساکن شود وعظم ورم کم گردد وصلابت ازدیاد پذیرد وگاهی صلابت آنچنان گردد که زائل نشود چهارم آنکه
عفونت وفساد پذیرد واین بسبب عدم مبادرت بعلاج او بود تا آنکه افواه عروق ومنافذ که در جلد است فاسد شود وتنفس عضو معدوم گردد وپس فساد وتعفن
بسوی آن سرعت کند واین فساد مسمی بغانغرایاست وچون عوارض آن مستحکم گردد آن سفاقلوس باشد وعلیحده مسطور گردد ومیر بهاء الدین مینویسد که
رنگ فلغمونی بسرخی تیره گراید وباشد که بسبزی مائل شود وچون انگشت بران لختی فشارند سرخی آن زائل نشود واگر مادهٔ آن نیک بود زود پخته گردد وسر کند وریش آن
بزودی صلاح یابد وباشد که تحلیل پذیرد وریم نکند وهر ورم که پخته شود درد وضربان او تسکین یابد ومحل آن از خارش خالی نباشد **علاج** فصد کنند وزلو چسپانند
وتبرید لعاب بهدانه وشیرهٔ عناب در عرق شاهتره وعرق کاسنی وعرق عنب الثعلب براورده شربت نیلوفر داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند وتقلیل غذا نمایند
وآش جو ومانند آن از اشیای بارده غذا کنند وبعد نضج از منضج صفرا بمسهل آن تنقیه نمایند ودر سه روز اول رادعات مانند صندلین وفوفل وگل ارمنی وگل سرخ
وعنب الثعلب در آب کشنیز سبز وآب کاسنی سبز وآب عنب الثعلب سبز ساییده ضماد کنند واین مرهم رسوت نیز درین باب مفید بود بگیرند رسوت یکدرم موم سفید
دو درم روغن گل روغن بنفشه هریک چهار درم روغن وموم را گداخته رسوت ساییده بیامیزند واگر ماده از دفع اعضای رئیسه بود ودر پس گوش یا زیر بغل
یا بن ران ورم باشد وهمچنین اگر درد شدید باشد استعمال رادعات روا نبود بلکه مرخیات محلله چون موم وروغن گل با محللات استعمال نمایند بدستوریکه در اورام
مغابن مسطور گردد ودر بعضی جا ارسال علق چنان فائده میکند که درد باقی نمی ماند اکثر نزد تزید وانتها بعمل می آید وبعد از سه روز تا سه روز دیگر ادویهٔ محلله
مرخیه مانند بزرکتان بابونه اکلیل الملک آرد جو خطمی با رادعات بیامیزند وبعده در زمانهٔ انتها محللات مساوی با رادعات کنند ودر زمانهٔ انحطاط بر محللات صرف
اقتصار نمایند وهرگاه ماده تحلیل نشود وریم کند ودرد وتپ شدت کند آنوقت منضجات مانند بزرکتان وحلبه وشیر انجیر ضماد کنند وضماد آرد جو ولونه چیتی
جبرات با هم پخته از منضجات قویه است وچون نضج یابد درد وتپ ساکن شود واگر دست بران نهند فرو رود وآنرا از ادویهٔ مفجره ویا آهن منفجر گردانند وهرگاه ماده
بکلی مستفرغ گردد مرهم زرد یا مرهم خل استعمال کنند **ذکر ادویهٔ مفرده** نافع اورام حار ضماد عصارهٔ جرادهٔ کدو وشرب وضماد خماهان که آن حجر صرف است
محکوک بر مسن بکی اخضر آب وضماد بیخ فاشرا که آن کرمة البیضاست وضماد گل کدو وضماد برگ خشخاش بگلاب سرشته وضماد ملوخیه که آنرا مسمسم الما نامند
وبا گوشت پخته بخورند هر واحد مجرب سویدیست وضماد برگ سبز قصب فارسی تنها وبسرکه وکذا تخم قطونا وشاخ نرم او وکذا کدوی خام کوفته وکذا برگ یا
گل بنفشهٔ تازه کوفته با آرد جو آمیخته وکذا بابونه وآرد جو ورب انگور که محلل است وکذا آرد ترمس بسبویق وآب آمیخته وکذا اسفیداب ارزیز بآب عنب الثعلب وکذا
گلنار رومیه بسرکه وکذا مداد محلول بآب وکذا کنجد غیر مقشر وکذا تخم حماض سواق کوفته وکذا آرد گندم مخلوط ببعض عصارات بارده وکذا آب کشنیز سبز وروغن گل

وسرکه وکذا گل نیلوفر بگلاب سرشته وکذا عصارهٔ تازهٔ او وکذا تخم اسفاناخ بگلاب وکذا رصاص محکوک بعض او بعض با یکی از عصارات بارده وکذا آب کرنب
بسویق وکذا تخم او وکذا خطمی مطبوخ بروغن گاو که منضج ست وکذا خبازی مطبوخ مدقوق بروغن گل آمیخته وکذا گل حنا سوده بگلاب سرشته یا بسرکه آمیخته وکذا
آب خرفه بآرد جو سرشته وکذا دم الاخوین وکذا بیروج بسویق وکذا بیخ او بگلاب و سرکه وکذا برگ سرو و آرد جو وکذا گل سرخ تازه سوده یا خشک بآب پخته وکذا
صندل سفید بطحلب و آب کاسنی وکذا صندل سرخ و آب خرفه وکذا آب کاسنی بآرد جو و روغن گل آمیخته وکذا گلاب و سرکه و حنا وکذا مرداسنگ بآب کاسنی وکذا عدس مقشر و سویق وکذا
حب الاس سفید که قوی تر از سیاه ست وکذا قرظ در ابتدا وکذا گل مختوم و سرکه و روغن گل وکذا شاه صینی بسرکه و گلاب وکذا آب بهی و سرکه و جو وکذا مازوی سبز بروغن گل یا بسرکه وکذا اسفیداج
بسفیده و اکلیل الملک وکذا ریوند بسرکه وکذا غبار آسیا بگلاب و روغن گل وکذا اسماق بگلاب در ابتدا وکذا پوست انار ترش وکذا حضض و عدس مقشر بگلاب و سرکه سرشته وکذا بیخ نیلوفر
وکذا برگ برنج وکذا روغن گل و سفیدی بیضه و زعفران که مسکن غلیانست وکذا اشک و ترمس سوده و آرد جو بآب سرشته وکذا گلنار سوده بآب حی العالم
سرشته وکذا شگوفهٔ انگور وکذا حجر الیهود ذکر برای مرد و انثی برای زن **وشرب وضماد** تخم خشخاش وکذا گل بنفشه وکذا زرشک مطبوخ وکذا آب
خیار خشک وکذا آب شاخ انگور و خیوط و برگ نرم او وکذا هلیلهٔ زرد وکذا کافور وکذا ریحان کافوری وکذا عنب الثعلب وکذا آب کاکنج وکذا خولان **وشرب**
عرق عناب بشکر وکذا ترنجبین وکذا مقل مطبوخ بسرکه وکذا نیل هندی ربع درم **واکل وضماد** بقلهٔ قطف بروغن بادام وکذا کاهوی بستانی وکذا
خبازی مطبوخ وکذا بقلهٔ یمانی وکذا عدس مقشر وکذا بقلهٔ عنب الثعلب **وتعلیق** کهربا بر صاحب ورم حار **وتبخیر** سرکه بر سنگ آسیای گرم انداخته و خلط
سرکه در اغذیه و طلای آن هر واحد نافع ورم حارست **ذکر ادویهٔ مرکبه** نافع اورام گرم **تنزوی خطائی** که در اقسام اورام مجرب النفع ست حنا
صبر سقوطری حضض مکی صندل سرخ زعفران کافور گل سرخ هر یک سه مثقال پوست هلیلهٔ زرد اقاقیا گل ارمنی عدس عصارهٔ مامیثا هر یک پنج مثقال افیون
پنجاه مثقال زرد چوب دو مثقال کوفته بیخته چند مرتبه بآب مامیثا تر کرده و خشک نموده اقراص بسازند **حب رادع** مانع اورام و بثور گیرد رسوت هلیلهٔ سیاه
اقاقیا پوست انار فوفل صندل سرخ مرداسنگ کات سفید برابر گرفته حبها سازند و بآب برگ عنب الثعلب یا سرکه طلا نمایند **حب محلل** که در تحلیل
اورام و غدد لوزتین کار تنزوی خطائی میکند جدوار صندل سرخ کریلهٔ خشک کالی زیری گل ارمنی رسوت خستهٔ انبه عنب الثعلب تخم خطمی بابونه
اکلیل الملک فوفل هر واحد دو درم زرنباد زرد چوب هر یک یکدرم آرد عدس آرد جو هر یک سه درم حب سازند و بآب برگ مکوه سبز یا سرکه ضماد کنند
و در نسخهٔ دیگر ریوند چینی کات سفید گیرد و عوض کریله و خستهٔ انبه و گل ارمنی و بابونه و اکلیل و فوفل و زرنباد و زرد چوب و آرد داخل ست **دوا برای**
ورم و موی کله در هوای سرد بعد فصد سر رو و ارسال علق عناب چهار دانه بهدانه سه ماشه سپستان نه دانه تخم خطمی شش ماشه در عرق شاهتره جوش داده
نبات یکنیم توله داخل کرده بنوشند و عنب الثعلب پنج ماشه مغز فلوس یکتوله تخم خطمی چهار ماشه در آب مکوه سبز ضماد نمایند بعد دو روز آرد جو گل خطمی
اکلیل الملک عوض مغز فلوس کنند اگر قدری گره باقی ماند عنب الثعلب پنج ماشه گل بنفشه شش ماشه گل سرخ اصل السوس هر یک پنج ماشه خبازی
شش ماشه در نسخهٔ سابق افزوده شب در آب گرم تر نموده صبح مالیده صاف کرده شربت نیلوفر دو توله داخل کرده بنوشند و مغز فلوس یک توله
عنب الثعلب اکلیل الملک گل خطمی هر یک پنج ماشه بابونه نه ماشه در آب مکوه سبز سابیده ضماد کنند **ایضاً** برای کلهٔ متورم در هوای سرد بعد فصد
قیفال در تبرید امکوده تخم خطمی افزوده جوش داده بنوشند و ضماد مغز فلوس عنب الثعلب گل خطمی کنند بعده زلو چسپانند اگر قدری ورم باقی ماند
جهت تحلیل در جوشانده سپستان خبازی افزایند و در ضماد محللات چون بابونه اکلیل الملک اضافه نمایند **ضماد رادع و محلل** جدوار رسوت
بآب کشنیز تازه ضماد کنند و گاهی صندل سرخ و گیرو افزوده بآب عنب الثعلب تازه بعمل می آید بعده ریوند چینی افزایند و از آب برگ نیب مطبوخ
بشویند **ایضاً** که تسکین وجع و تحلیل ماده نماید تخم خشخاش کوفته در شیر گاو بپزند و باز بسایند تا مثل مرهم شود پس گل سرخ و قدری زعفران
سوده و موم صاف در روغن گل گداخته آمیزند و ضماد کنند و گاهی برای فرط تحلیل بابونه و خطمی و حلبه وغیره افزوده میشود در سن یکهزار و دو صد
و پنجاه و یک هجری نواب نظیر الدوله جهانگیر محمد خان بهادر را ورم گلو بشدت عارض شد و از فصد و تنقیه هوزهٔ اطبا انکار بود مؤلف همین ضماد

حکایت

بعمل آمد و دو استعمال دو سه مرتبه بعون شافی حقیقی همه ورم تحلیل گردید و بعطای خلعت فاخره و اضافهٔ مواجب نوازش فرمود **ضماد** که در تحلیل ورم دموی بابتدا آن کنند صندل سرخ زعفران برابر بآب کشنیز سبز و یا شیاف مامیثا و حضض و صبر بآب کاسنی سبز طلا کنند **ایضاً** که در وقت انتها بکار آید سبوس گندم گل خطمی بابونه بآب کرنب طلا نمایند که مسکن درد و محلل ست و یا آرد جو ده درم روغن کنجد ده درم آب خالص صد درم بپخته طلا کنند **ضماد** که برای نضج اورام معمولست گل خطمی گل بنفشه گل بابونه اکلیل الملک حلبه تخم کتان تخم شبت مساوی کوفته بپخته در آب پخته ضماد نمایند و بالای آن برگ پان بندند **ضماد مفجر** مستعمل در اورام حاره بعد نضج انزروت تخم مرو کتیرا مغز خستهٔ تمر هندی مغز تخم بیدانجیر حلبه خمیر نان برگ چقندر کوفته بشیر گاو و بپخته زردهٔ تخم مرغ روغن بیدانجیر زهرهٔ گاو داخل کرده ضماد نمایند و اگر جلد آنجا سخت باشد سحوق نیا سرگین کبوتر بر آنجا پاشیده ضماد نمایند **ایضاً** مفجر ورم مغز پنبه دانه مغز گردگان خمیر ترش برگ کرنب پخته پیاز پخته خردل سرگین کبوتر درهم آمیخته مثل مرهم سازند **طلای سرد** که در جمیع اورام حاره مجربست صندل سرخ گل ارمنی شیاف مامیثا حضض مکی بوش در بندی سفیداب ارزیز فوفل و کهنی بزرالبنج سفید مرداسنگ ریوند چینی از هر یک یکجزو افیون بیخ لفاح از هر یک نیم جزو کوفته بآب کشنیز تازه و گلاب و سرکه و امثال اینها سرشته اقراص سازند هر گاه حل کرده درین باب مجربست مرداسنگ ده درم صلابه نموده با ده درم موم سفید و بست درم روغن گل حل کنند و قدری سرکه اضافه نموده مرهم سازند **اقوال اطبا** ابوسهل گوید که هر گاه حدوث فلغمونی از سبب بادی حادث از خارج مثل صدمه و ضربه و قطع باشد باید که استفراغ خلط مجتمع دران ورم و تحلیل از اشیای مرخی و محلل باسخان و ترطیب آن و باشیای جامع ماده و بشرط نمایند و اگر حدوث او از سبب سابق باشد مثل امتلا در بدن که ازان چیزی بسوی عضوی بریزد و ورم حادث کند واجب ست که در علاج آن ابتدا نمایند اولا باستفراغ جمیع بدن بفصد بعد ازان معالجهٔ عضو وارم کنند پس اگر درد شدید نباشد استعمال نمایند اشیائیکه منع کند ماده را که انصباب نماید بسوی عضو بقبض خود و فانی کند آنچه دران حاصل شده بیبس خود و تقویت عضو نماید بتطفئهٔ حرارت او و تعدیل مزاج او مثل ضماد مرتب از حی العالم و پوست انار مطبوخ بشراب و یا سماق و آرد جو بدستور و اگر درد شدید باشد بر عضو چیزی نهند که قبض و ارخا او نماید مثل قیروطی معمول از موم و روغن گل چون دران پشم یا اسفنج آغشته بران نهند بارد در گرما و نیمگرم در سرما و بعد آن بالای عضو اندکی اسفنج مبلول بشراب قابض یا آب سرد ممزوج باندک سرکه گذارند بعد ازان نگاه کنند اگر علامات ریم ظاهر نشود استعمال نمایند ادویه که از شان آنها دفع و تجفیف و تبرید وجع باشد مانند مرهم مرتب بقلقطار و اگر علامت جمع ریم پدید آید اولا معالجه بضماد مفتح نمایند و آن ضماد و کید و مرتبه استعمال کنند و بآن ضماد اشیائیکه دران قوت قبض باشد مخلوط سازند و آن مثل ضماد متخذ از آرد جو و شراب یا بسرکه ممزوج ست بعد ازان شگاف دهند و ریم که دران باشد خارج کنند بعده معالجه نمایند باشیائیکه دران تجفیف و قبض باشد فقط و از اشیای مرخی حذر کنند پس اگر زخم پر چرک باشد بسرکه ممزوج یا بشراب بشویند و اگر درانجا ورم حار نباشد ضماد مرتب بعدس و اگر ورم باشد ضماد مرتب بقلقطار و صبر بران گذارند و بالای آن اسفنج مبلول بشراب قابض نزد کثرت احتیاج بتقویت و بسرکه ممزوج نزد فرط حاجت بتطفیه نهند و هر ورم از انصباب فضول بسوی یکی از اعضا و احتقان او دران میباشد و دلالت میکند برانکه این فضول را استفراغ ازان عضو باید کرد لیکن اگر حدوث او از سبب بادی باشد و در بدن امتلا نباشد از ابتدای امر استفراغ او باشیای مرخی و محلل و اشیای جمع کننده ریم و بشرط بمشاریط نمایند و اگر حدوث او از سبب سابق بود پس نشاید که ارادهٔ تحلیل فضله حاصل دران عضو باشیای مرخی نمائیم و ایضاً سزاوار نیست که علاج او باشیای مانع و دافع نمائیم تا آن فضول بسوی عضوی از اعضای رئیسه جلیل الخطر مندفع نگردد بلکه سزاوار آنست که اولا استفراغ جمیع بدن ازان خلط کرده شود بعد ازان اشیای دافع و مانع و مجفف و مقوی استعمال نمایند ادویهٔ دافع برای منع مادهٔ منصب بسوی آن عضو بود و ادویهٔ مجفف برای فنای ماده حاصل در عضو و ادویهٔ مقوی برای تقویت عضو ست تا آنچه دران حاصل شده از نفس خود دفع نماید و آنچه بعد آن بسوی او بریزد آنرا قبول نکند و فلغمونی را در ابتدا بعد تنقیهٔ همه بدن اگر از سبب سابق باشد باید که علاج باشیای دافع و مانع فقط یعنی رادعات نمایند و اما در صعود و در منتهی ازین جهت که این دو وقت متوسط اند میان ابتدا و انحطاط باید که اشیای معالجه مرکب از اشیای قابضه و محلله باشند و قابضه در وقت صعود بیشتر و قوی‌تر و محلل در وقت انتها بیشتر و قوی‌تر بود و اما در انحطاط چون حرارت کم شود و در موضع غلظ یا سیاهی باقی ماند و آن وقتی ست که دران علت فلغمونی بالتحقیق نباشد پس باید که علاج باشیای محلل ...

و محلل نمایند و تنقیهٔ باقی فضول از عضو کنند و بغیر این معالجه نکنند **ابوعلی سینا** مینویسد که چون فلغمونی از سبب بادی حادث شود خالی نباشد از آنکه یا امتلای
شود بعد نقای بدن یا امتلای آن پس اگر در حالت نقا ملاقات کند احتیاج بجز علاج ورم نباشد و آن اخراج مادهٔ غریبهٔ محدث ورم است و این بمرخیات و محللات
ملینه بود مثل ضماد آرد گندم مطبوخ بآب و روغن و گاهی شرط غنی کند و مؤنت را کفایت باشد و خصوصا چون ورم کثیر المادة بود و اما اگر با امتلای بدن ملاقی شود
پس واجبست که ورم را بمرخیات مس نکنند که جذب کند بسوی عضو زیاده از آنچه تحلیل از آن نماید بلکه لازمست که تنقیهٔ ماده بفصد کنند و گاهی احتیاج باسهال افتد
بعد از آن استعمال مرخیات نمایند و قریبست علاج این از علاجیکه سبب او امتلای بدن باشد و فرق آنست که این محتاج برادع بسیار در ابتدا نیست چنانکه
او محتاج بدانست بلکه کمتر از آن و اگر سبب سابق غیر بادی باشد واجبست که ابتدا باستفراغ نمایند از فصد و از اسهال اگر حاجت این باشد و حاجت باستفراغ
یا بنابر آنست که بدن غیر نقی بود و یا بهر آنکه مرض عظیم باشد پس از استفراغ و تقلیل ماده و جذب او بسوی خلاف چاره نباشد و اگر در بدن فضول بسیار نباشد
عضو را از ورم ضعف حادث میشود پس مواد بدن بسوی آن منجذب میگردد و اگرچه در مواد کثرت نباشد و لازمست که درین رعایت شرائط معلومه از فصل
و سن و بلد وغیره نمایند و ابتدا بروادع کنند الا در مواضعیکه شرط آن در معالجات اورام کرده شد بعده در تزید بادخال مرخیات با روادع مقابله نمایند و هر قدر که
در تزید زیادتی نماید مرخیات را اندک اندک بیفزایند و نزد منتهی و وقوف و رسیدن حجم و تمدد بنهایت مرتبه مرخیات رطبه غالب نمایند و محففات در منتهیات
خلاص کننده است و اما مرخیات رطبه برای توسیع مسام و تسکین درد است و محففات بهر آنست که بریع منع بقیهٔ ماده از بودن ریم کنند پس اگر بتمامه زائل
نشود و چیزی باقی ماند اندکی بماند که آنرا بچیزیکه دران حدت باشد تحلیل نمایند و گاهی از ردع شدت درد بسبب احتقان ماده و از نکاد عضو بنابر تغلیظ بسبب رادع مضار روادع
عارض شود و گاهی از آن ارتداد ماده بسوی اعضای رئیسه گردد و گاهی صلابت ورم عارض شود و گاهی عارض گردد که عضو در سبزی و سیاهی افتد خصوصا
چون معالجه بدان در اخر امر و قرب انتها کرده شود و بدانند که شدت درد طبیب را محتاج بادویهٔ مرخی ماده بغیر جذب میگرداند و گاهی بادویهٔ تبرید ضعیف بود که تا نوع
ارخا نشود و اما از ارتداد ماده بسوی اعضای رئیسه استفراغ ایمن میسازد و الا آنکه آنچه از مواد موجب ورم از اعضای رئیسه بر سبیل دفع از آن آمده باشد و عضو
قابله از آن مثل مفرغه باشند برای آنها پس دران حالت بسوی ردع و دفع البته سبیل نیست و چون خوف میلان ورم بصلابت باشد مرخیاتی که دران تسخین و ترطیب بقوت
باشد استعمال نمایند **اما ادویهٔ رادعه** پس آنچه متوسط است عصارات بقول بارده است که اکثر در مواضع دیگر ذکر کرده ایم مثل عصارهٔ خرفه و کدو و کاسنی و عنب الثعلب
و غیر آن و عصارهٔ عنب الثعلب خاصة و جرم او کوفته برای ضماد نیکوست و عصارهٔ برگ اسپغول نیز و قیروطی بآب سرد و گاهی دران اسفنج در سرکه و آب سرد تر کرده
کفایت این امر کند و کالنج قویست در ابتدا و همچنین پوست انار و حی العالم و سویق مطبوخ بسیار و خصوصا در سرکهٔ ممزوج بآب و ایضا سماق و طحلب بسیار نیکوست
پس اگر احتیاج بتقویت از برای قبض افتد دران صندل و اقاقیا و مامیثا و فوفل و بنج و حشیشه معروف بحشیشة الاورام در ابتدا خیلی جیدست و گاهی اعانت تخفیف و قبض انها
بزعفران کرده میشود و ترطیب در ابتدا بسیار خطیرست و چون افراط در تبرید واقع شود گاهی بفساد عضو و فساد خلط محتبس در ورم انجامد و ورم در سبزی و سیاهی
آغاز کند پس اگر خوف چیزی از ینها باشد ضماد آن موضع بآرد جو و لبلاب و چیزیکه دران ارخا باشد باید کرد و اگر از ینها چیزی ظاهر شود شرط بران وضع زنند و خون بگشایند
و انتظار ریم و نضج نکنند و این آنگاه است که مادهٔ منصب بسیار مفرط ببینند و گاهی عضو بمیرد و از شرط بعضی غائرتر و بعضی ظاهرتر بود و این بحسب مکان ورم در حال
عضو باشد و بعد شرط آب دریای شور و سائر آبهای شور نطول سازند و بچیزیکه دران ارخا بود ضماد نمایند و اگر حاجت رش و نطول نباشد اقتصار بمرخیات کنند
و بدانند که استعمال ادویهٔ قوی الردع در اول و قوی التحلیل در آخر ردیست مهما امکن حذر کنند و همچنین از آب سرد حذر نمایند مگر در مثل حمره و از تحلیل شدید درد
حادث میشود پس اگر ارادهٔ تدبیر تسکین وجع در ابتدا باشد نزدیک آب گرم و روغنهای مرخیه و ضمادات از امثال این ادویه نگردند و لیکن بگل ارمنی در آب سرد
گداخته یا مع روغن گل اجازت دهند و افضل روغن گل آنست که از گل و زیت باشد چه در زیت اندک تحلیل است و بعد س مطبوخ بگل سرخ و یا بمرداسنگ
بروغن گل پس اگر این ادویه و امثال او فائده نکند لبلاب استعمال کنند که آن شدید الموافقت در ابتدا و انتهاست و سرمق و خیار خسک و کرفس و بادروج همین اثر
دارد و بسیار باشد که تسکین وجع نماید شراب شیرین مطبوخ بروغن گل بلکه عقید عنب و اندک موم بریشم یا روغن زوفا در گرما سرد کرده و در سرما نیمگرم نهند

یا اسفنج در شراب قابض یا سرکه در آب سرد ترکرده گذارند و زعفران را در تسکین وجع داخل کنند و هرگاه بینند که ورم طریق خراج سلوک مینماید تبرید ترک نمایند
و طریق نضج و گشادن اخذ کنند پس هرگاه ورم بانتها رسد از مثل شبت و بابونه و خطمی و بزر کتان و مانند آن چاره نباشد بلکه از مرهم داخلیون و باسلیقون
و در مرهم قلقطار تخفیف بغیر وجع ست و لهذا استعمال او نزد سکون لهیب از فلغمونی نیکوست و اگر خوف ریم کردن نباشد صالح بود و بهتر آنست که بالای
او صوف در شراب قابض ترکرده نهند و لحم محتاج بتخفیف از عصب بیشتر ست و کمتر لحم از روی حاجت بسوی تخفیف آنست که شراین کمتر باشد و بساست
که حاجت بسترا قبل نضج افتد و بسیار باشد که در جذب ورم از عضو شریف بسوی خسیس بجواذب حیله کنند بعده معالجه آن نمایند و تفتیح آن کنند و آنچه حاجت
بتفتیح از اورام حاره افتد آنست که سر او را باسپغول و حوالی آنرا بمطفیات ضماد سازند و اطلیه و ضمادات با پر مرغ طلا نمایند زیرا که انگشت الم آرد صاحب کامل
گوید که اگر حدوث فلغمونی از سبب خارج باشد پس اگر بدن غیر ممتلی بود علاج باشیای مرخیه کنند و آن چنان باشد که بروغن نیم گرم و آب گرم آنرا غرق سازند و بآرد جو
و حلبه و شبت و خطمی ضماد کنند و باعتدال بر بندند تا ورم تحلیل شود پس اگر در ورم چیزی از خون و ریم جمع گردد باید که شگاف و شرط بغیر خوف از انصباب ماده استعمال
نمایند اگر آنکه بدن ممتلی باشد پس اگر چنین باشد تنقیه بدن از خلط ردی موجب ورم کنند یا بفصد یا باسهال و بعد از ان شگاف دهند و اگر حدوث او از انصباب
ماده باشد باید که اولا ابتدا باستفراغ بدن بفصد از رگ موافق آن عضو کنند یعنی اگر ورم در اعلای بدن فوق ترقوه باشد فصد سر رو نمایند و اگر زیر آن باشد هفت اندام
کشایند و اگر در اعضای سفلی باشد فصد باسلیق از جانب علیل گیرند و خون حسب حاجت بمقدار سبب و سن مریض و مزاج و عادت او و فصل بیرون آرند بعده بر عضو
وارم در اوائل مرض دا ام که ماده در انصباب باشد باشیای مبرده قابضه برای تقویت عضو و دفع ماده و منع او از انصباب به تبرید و قبض آنها مثل صندلین و فوفل و گل ارمنی
و اقاقیا و شیاف مامیثا و گل سرخ و آب کاسنی و آب حی العالم و آب کاهو و جراده کدو و طحلب و اسپغول مضروب بیکی این آبها ضماد کنند و اگر عدس مقشر را بجوشانند
و بایکی ازین آبهای مذکوره بسایند و بر ورم ضماد نمایند بدان انتفاع یابند و بدیگر ادویه که از شان آنها تسدید ماده و منع او از انصباب ست صفت دوای
نافع درین باب بگیرند صندل سفید و سرخ هر واحد سه درم شیاف مامیثا دو درم گل قیمولیا و فوفل هر واحد یکنیم درم همه را باریک سائیده بحریر گذرانیده بآب کاسنی
و آب حی العالم یا آب خرفه یا آب کاهو آمیخته ضماد سازند و بعد از سه یا چهار روز نزد آنکه ورم در تزید باشد باید که باشیای قابضه مانعه اشیای محلله مثل بابونه و آرد جو
و خطمی مخلوط سازند و بآب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب کشنیز و مانند آن بیامیزند و اندک اندک در تحلیل افزایند تا آنکه ورم بمنتهای خود برسد و انصباب ماده منقطع گردد
پس آنگاه باید که اشیای مانعه و محلله متساوی در مقدار و قوت باشند مثل طلای بزرد و بوش و بندی محلول بآب عنب الثعلب و آب کاکنج و آب شبت و مانند آن
از آبهای محلله و باید که نگاه کنند پس اگر با ورم در اوائل مرض وجع شدید باشد اشیای مبرده و مقویه استعمال نکنند بلکه سزاوار آنست که اشیائیکه با آن قبض و ارخا باشد
استعمال نمایند مثل قیروطی مرتب از موم و روغن گل با شراب شیرین و در آن پشم چرک آلوده ترکرده بر موضع لزوم نمایند و مع ذلک بالای عضو خرقه کتان مبلول
بسرکه ممزوج بآب سرد گذارند و مریض از چیزهای شیرین و تیز و از اغذیه حاره پرهیز کند و بر مزورات معمول بکدو و بقوماش و اسفاناخ و سرمق و سرکه بزیت و مغز بادرنگ
و خیار اقتصار نماید و اگر حرارت قوی و در آنجا تپ باشد ماء الشعیر و آب انار و سکنجبین و تخم خرفه و مانند آن بنوشانند و هرگاه ورم در انحطاط شروع کند سزاوار نیست
که اشیای مبرده بهیچ وجه و سبب استعمال کنند بلکه میباید که باشیای محلله مثل بابونه و اکلیل الملک و خطمی و شبت و پرسیاوشان و صبر و مانند آن بلعاب بزر کتان
یا آب کرنب آمیخته ضماد نمایند و اگر بااین چیزها اندک زعفران آمیزند نفع بخشد و اما هرگاه ورم در ریم کردن آغاز نماید باید که باشیای مسخنه مثل تخم مرو و بزر کتان با آب و روغن بنفشه آمیخته ضماد کنند
و اگر فصل گرما باشد باسپغول ضماد سازند و اگر این وجع ریم و انضاج وفا نکند بنان خمیر آرد جو مطبوخ بآب و روغن بنفشه یا زیت مغسول یا روغن خیری ضماد کنند و بر ورم آبیکه در ان بیخ خطمی
باندک زیت غسیل جوشانیده باشند نطول نمایند و یا بگیرند انجیر سفید فربه شیرین و جوش کرده شیره او برارند و بدان تخم کتان و تخم مرو و حلبه بسرشند و یا بگیرند آرد سبوس دار و بشیره انجیر و روغن بز
بسرشند و یا بگیرند خمیر ترش و انجیر مطبوخ و تخم مرو و بزرقطونا و باهم سرشته بر ورم لزوم نمایند این نضج دهد و اگر شیره انجیر مطبوخ گرفته بزر کتان و حلبه هر واحد یکجزو پرسیاوشان نیم جزو زوفا
ربع جزو باریک سوده بدان بسرشند و بر ورم ضماد نمایند نضج و جمع ریم بسرعت نماید و چون پیاز نرگس باریک سوده بزر کتان و بیخ سوسن باریک کرده بدان آمیزند نضج دهد و ورم
کند و باقی در خراج مسطور گردد پس هرگاه نضج یابد و ریم کند و نکشاید شگاف باید داد و اگر فلغمونی سقاقلوس گردد علاجش جدا بیان یابد

محللات

منضجات

جبرچیانی و ایلاقی مینویسند که اگر آماس از امتلا باشد اولاً فصد نمایند و حجامت کنند بعده ادویهٔ مسهل چون آب فواکه و مطبوخ بلیله و بنفشه و لبلاب دهند و بعد از آن ادویهٔ
رادع بکار برند و در میان ادویهٔ محلل با رادع مرکب سازند و بآخر همه محلل بکار برند و ادویه رادعه سابق مذکور شد و ادویه که در اوجاع مفاصل حار مسطور شده در اینجا
سود دارد و آنچه در اواسط بکار برند شیاف مامیثا و حضض و زعفران و حنا و صبر کوفته بیخته با آب کشنیز تر سرشته طلا کنند و برای تحلیل موم صاف یکجزو روغن بنفشه
شش جزو گداخته بابونه باریک سوده بسرشند و طلا کنند و چون خوف صلابت ورم باشد کشنیز تر بسایند و دران روغن گل داخل کنند تا آنکه مثل مرهم گردد ضماد
کنند و هرگاه رنگ ورم متغیر گردد و بسبزی یا سیاهی مائل شود شرط زدن صواب باشد و هر ورمی که در گوشت نرم و موضع فراخ مثل مغابن باشد تا پخته نشود چاره
نباشد پس صواب آنست که اول تنقیهٔ بدن از مادهٔ ردی کنند پس ادویهٔ منضجه برنهند و جالینوس گوید که اگر ورم عظیم و ضربان صعب بود امید تحلیل نباید داشت
و ادویهٔ منضجه و محلله غیر مسخنه ضماد باید کرد **صفت ضماد** یکه ماده را تحلیل کند و ورم را گرم نکند و نگذارد که صلب گردد و رنگ بگردد و جالینوس آنرا وصف کرده
آرد جو را بسرکه یا با آب کشنیز تر بپزند و ضماد کنند لیکن این ضماد در اول مرض نباید نهاد و هرگاه ببینند که درد و ضربان و حرارت ورم کم نشود باید دانست که در بدن امتلای
قوی ست و اخلاط ردی از عروق یا اعضای بسیط چون گوشت و عصب و غشا و مانند آن رسیده و در اجزای آن فرو رفته پس علاج او آنست که اول تنقیهٔ بدن
کنند بعده بر ورم شرط زنند یا زلو چسپانند پس آرد جو پنج درم روغن کنجد پنج درم آب صاف پانزده درم بپزند تا سطبر شود طلا کنند و اگر حاجت محلل قوی باشد
بدان ضماد سازند و اگر بینند که ریش خواهد کرد ادویهٔ مقرحه نهند و اگر ورم در عضوی بود که دران عروق بسیار باشد یا قریب مفصل بود زودتر باید شگافت تا
رگها و بندگاه را فاسد نکند و اگر در لحم باشد تا تمام نضج نباید شگافت **ابن هبة الله** مینویسد که علاج فلغمونی بحسب سبب موجب آن مختلف ست اگر سبب
بادی باشد و بدن غیر ممتلی بود با ادویهٔ محلله مثل موم و روغن و آب نیمگرم کنند و با آرد جو و حلبه و خطمی ضماد نمایند و بآب ریاحین بشویند پس اگر دران خون فاسد جمع شود
شرط زنند و اخراج آن نمایند بعده با ادویهٔ منقی و مدمل معالجه نمایند و اگر سبب فاعل او بدنی باشد اول فصد نمایند مادام که فضول در انصباب باشد از جانب
مقابل و بعد استقرار آن در عضو از جانب مخالف و بعد فصد ادویهٔ رادعهٔ فضول مثل صندلین و گل ارمنی و سفیداب ارزیز و شیاف مامیثا و آب کاسنی و افیون
و آب کاهو و آب حی العالم و طحلب و مانند آن بر عضو نهند پس اگر ورم عظیم باشد و خوف ضغطهٔ شرایین و انطفای حرارت غریزی و فساد عضو بود شرط زنند و بگذارند
تا خون از ان سائل گردد بعد از ان بدانچه مانع فساد باشد معالجه نمایند و اگر با ورم تپ باشد مریض را از غذا منع کنند و ماء الشعیر بنوشانند و بعد از آن سکنجبین
و باید که شیرهٔ تخم خرفه با آب تمر هندی و جلاب بدهند و چون بر ورم چهار روز بگذرد ادویهٔ مبرده کم نمایند و اندک آب شبت و آب کاکنج اضافه کنند و چون حدت مرض
با نحطاط آید ضماد یکه دران پرسیاوشان ست و آن در قول صاحب کامل گذشت بر عضو نهند و اگر امر بهم کردن مؤل گردد بقیروطی لنضج دهند و اگر نضج
دشوار شود بچقندر و روغن کنجد ضماد سازند نیمگرم و اگر منفجر نگردد بشگافند و بروغن گاو یا مسکه معالجه نمایند و بعد پاک شدن باندمال آن پردازند **ابن**
الیاس گوید که بعد فصد جذب خون بسوی خلاف بوضع محاجم کنند و تلطیف تدبیر نمایند پس در ابتدا این ضماد مانع مواد از انصباب و مضیق مجاری
و مغلظ ماده بعمل آرند فوفل گل ارمنی اقاقیا صندل سرخ صندل سفید شیاف مامیثا هر واحد سه درم کوفته بیخته با آب کاهو یا آب حی العالم ضماد کنند
و اگر درد شدید و یا ماده مندفع از اعضای رئیسه باشد رادع بالاتر از موضع ورم برای منع انصباب ماده ضماد نمایند و بتنفس ورم قیروطی از گوشت
و شراب مریض حذر کنند و هر صبح جلاب از عناب ده عدد و آلوی سیاه پانزده عدد و شکر سفید ده درم بنوشانند و یا گیرند آب انار ترش شیرین هر واحد پنجاه درم
بشکر و ترنجبین هر واحد ده درم و یا سکنجبین ساده ده درم با شیرهٔ خرفه سه اوقیه بیاشامند و اگر با آن سرفه باشد شربت بنفشه ده درم بنوشند و غذا ماء الشعیر دهند
اگر حرارت قوی باشد و اگر حرارت ضعیف و تشنگی غیر شدید بود مزورهٔ ماش بمغز بادام و اسفاناخ دهند و تلیین طبیعت بماء الفواکه یا مطبوخ آن نمایند و اگر عدد
اوار خون ردی فاسد باشد و حرارت غریزی ضعیف بود معالجه بمبردات نکنند که آن حقن حرارت غریزی کند و اخلاط ردیه را بسرعت متعفن سازد بلکه علاج بمنضجات
که با وی تحلیل باشد مثل منضجات آرد جو مطبوخ با آب و روغن بنفشه یا روغن خیری کنند و بر ورم آبیکه دران حلبه و برگ کتان و بیخ خطمی پخته و غیر آن مفصول جوشانیده
باشند نطول سازند و یا بگیرند پرسیاوشان و انجیر لحیم و زوفای رطب و تخم کتان و حلبه و تخم مرو و بیخ سوسن و همه را در آب و زیت بپزند و ضماد نمایند و بیاید

مطبوخ بروغن خیری یا روغن زیت چون بر ورم ضماد نمایند آنرا نضج دهد و چون نضج یابد شق نمایند باقی همانست که در قول صاحب کامل گذشت جخبندی
گوید که بعد فصد در ابتدا ضمادات رادعه مثل اقاقیا بگلاب و آب کاسنی و آب کاهو بکار برند و هر صبح شربت عناب یا شربت انار یا شربت تمر هندی یا شربت آلو
و نیلوفر بنوشند یا سکنجبین یا شیره خیارین بعد ازان تلیین طبیعت بحقنهای لینه و فتائل خفیفه نمایند و اسهال بمطبوخ فواکه یا شیرخشت و ترنجبین و شربت ورد مکرر یا شربت
اجاص مسهل آورند و آنچه بتسکین درد نماید سفیدی رقیق بیضه است چون بروغن گل برهم زنند و خرقه کتان بدان آلوده بر ورم نهند ابو منصور گوید که
اگر ورم از خون و صفرا باشد فصد کنند و اگر در بدن اخلاط ردیه عفنه باشد و مریض بعید العهد از استفراغ بود مسهل بنوشانند و ایضا قی کنانند تا بدن او پاک
گردد بعده میل باغذیه نمایند که اخلاط جیده پیدا کنند و اسهال بطبیخ هلیله یا ماء الفواکه نمایند و درین تاخیر نکنند بعده در ابتدا با دویه مبرده مقویه عضو مثل ادویه
مذکوره در باب نقرس حار طلا کنند و اگر فائده نکند دران ادویه مخدره مثل بزر البنج و افیون و بیروج مخلوط سازند و یا ضماد از برگ بنج تر و مغز نان سفید بسازند
و بعد سه مقشر بآب گشنیز تر سوده و اندک کافور افزوده ضماد کنند پس گاهی ورم باین تدبیر سرد میشود و ریم نمیکند و اگر لهیب و ضربان ساکن نشود یا ورم در لحم رخو
در بیخ گوش و بغل و کنج ران باشد آن لامحاله ریم کند پس ادویه مبرده ترک نمایند و جاذبه و منضجه مثل این ضماد استعمال کنند بگیرند تخم مرو و تخم کتان و سرگین کبوتر
و بهم را با نجیر جمع کرده ضماد نمایند و یا مویز منقی از تخم بمثل او نمک سرشته ضماد سازند و یا انجیر جوشانیده بسایند و اندک راتینج آمیخته ضماد کنند و یا انجیر بخردل
کوفته بروغن سوسن یا روغن کتان ضماد نمایند و یا جرجیر بروغن گاو پخته ضماد سازند و ادویه مبرده مذکوره استعمال نکنند مگر بعد تنقیه بدن و بعد استقصای شدید
خضر گوید که آنچه از دفع عضو رئیس در مغابن باشد مرخیات مثل روغن گاو و الیه استعمال کنند و گاهی نطول بآب گرم کفایت کند و آنچه از ضربه و سقطه افتد
دوای رادع درینجا نیز جائز نبود مگر آنکه ضعیف بود مثل روغن گل نیمگرم و آنچه از سبب بدنی باشد رادع مسکن وجع مثل قیروطی موم سفید و روغن گل و آب گشنیز سبز
نیمگرم استعمال کنند و نزد قوت وجع و عدم التهاب اندکی زعفران دران افزایند و گاهی آب گشنیز تنها یا آب کاسنی یا آب عنب الثعلب یا آب بارتنگ یا آب خرفه
کفایت باشد و گاهی گلاب می آمیزند و سرکه نیز اگر درد نباشد و بعد ابتدا منضجات محلله و ملینه مثل حلبه و تخم کتان با رادع آمیزند بار دا نیها کماد و آب مطبوخ اینها
نطول و ثفل اینها ضماد سازند و یا زردی بیضه و اندک پیاز بریان و روغن گاو کهنه و زعفران و خمیر آرد برای نضج ضماد کنند و اگر جلد غلیظ باشد مثل سرگین کبوتر
و کندر را افزایند و استاد من برای اورام حاره و اورام صلبه مرطلای خیارشنبر بروغن بادام شیرین می نمود که درین انضاج و تلیین و تحلیل ست و مرهم داخلیون
تنها درانتها نیکوست انطاکی گوید که علاج فلغمونی اولا فصد ست پس تبرید و نطول مثل بابونه و اکلیل و خطمی و کشنیز بعد ازان این ادویه ممزوج مثل صندل
و فوفل و گل سرخ و مورد و سرو و ماز و بعده در اخیر خاصة چنانچه در قاعده در معالجات اورام گذشت و از ادویه ابتدا گلنار معتبره ست و خشخاش و کاهو
و برگ کنار و حنا در وسط و این با اطیان و رصاص محرق در اخیر و کذا کدو و گل سرخ و آنچه ازین هر دو از روغن و غیره باشد گیلانی می نویسد در فلغمونی
که از سبب خارجی باشد و در بدن امتلا نبود و ایضا در اینجا که عضو سیاه گردد بر ورم شرط عمیق زنند تا بموضعیکه دران ماده بهم رسیده برسند و جالینوس
ذکر کرده که شرط خفیف در فلغمونی سبب فساد او و اهلاک عضو ست و شرط عمیق سبب شفا و صلاح اوست و در ابتدا خوف از محللات بچند امر میباشد یکی تحلل
ماده و ازدیاد حجم آن پس ورم زیاده شود دوم تحلیل لطیف ماده و تکثیف غلیظ آن بدان پس ورم صلب گردد سوم ازدیاد وجع بزیادت و اسخان او و بدانند که سبب
ورم اگر بادی باشد استعمال رادع قویه دران البته جائز نیست و خاصة اگر درد شدید باشد فلهذا درینحالت اقتصار بر مثل روغن گل کنند اگر احتیاج بتقویت
و رجع بود و اگر چنین نباشد لازم ست که اقتصار بر مرخیات محلله نمایند اگر ورم قابل تحلیل باشد و منضجه اگر قابل ریم کردن باشد و بعد نضج مفجرات یا شگاف با آهن بمانند آن تعمل آرند و
درین باب حفظ قوای اعضای رئیسه و تقویت ارواح ست بمثل مفرحات یاقوتی مع شربت گاوزبان و اگر مزاج موافقت کند اندکی از تریاق دهند پس این تدبیر از استفراغ و اخراج خون
بلکه بر ربع نیز اگر واجب بود و خوف از غائله ای باشد غنی سازد و از تشمیم گلاب قسم اعلی منفعت عظیم در منع ماده کثیر متوجه بسوی قلب مشاهده کرده ایم و این امور از اسرار ایست که عادت
اطبا بکتمان آنها جاری شده مگر برای اولاد خودها و ما در تلامذه و اولاد خود فرق نمیکنیم بالجمله اگر مع ذلک بدن ممتلی باشد احتیاج باستفراغ و تبدیل مزاج و منع هجوم و اصلاح با غذیه مثل مزورات
و مانند آن افتد و اما چون سبب ورم بدنی باشد منع هجوم اگر ضعف شدید عارض نشود و اصلاح اغذیه و استفراغ واجب ست و اگر چه در بدن امتلا ظاهر نشود

گر آنکه بدن بسیار پاک باشد و جمله فضول بهمان باشد که مادهٔ ورم شده ولیکن این بسیار بعید است و آما ردع را در ابتدا اشتراط است که در معالجات کلی اورام مذکور شد
از آنجمله اینست که ردع واجب بود وقتیکه حدوث ورم از دفع بحرانی یا از عضو رئیس بسوی مغابن نباشد با آنکه درین نیز استثنا است زیرا که گاهی ردع در مثل این صورت
جائز بود اعنی هرگاه حدوث ورم از دفع عضو رئیس باشد و این آنگاه است که خطر در ورم سر بعید بسوی هلاکت بود مثل خناق صعب قاتل که در ان ردع جائز است
و اگرچه مادهٔ او از دفع دماغ باشد بنظر خلاص مریض بالفعل و عدم رجوع ماده بسوی دماغ و بر تقدیر رجوع گاهی قتل نکند و بر تقدیر قتل در ان مهلت است بخلاف خناق صعب و آما وجوب تحلیل
در آخر برای ازالهٔ مادهٔ مورمه است و خلط این هر دو میان این دو وقت بهر آنست که از رادع منع زیادتی و از محللات ازالهٔ مادهٔ ورم شود و اگر ورم در عضو بارد مثل
اعضای عصبیه مانند آن باشد باید که استعمال رادع نیمگرم کنند نه بسیار حار و نه بارد بالفعل خصوصاً چون حس عضو قوی باشد چنانچه در گوش و اگر چنان نباشد بارد استعمال نمایند

سقاقلوس

در یونانی بمعنی موت عضو است و آنرا بالعربی حبسیه گویند و او نوع ردی از فلغمونیست که از خون غلیظ در بعضی اعضا حادث شود و بسبب عظم ورم و خبث در دار آن
ماده باختلاط شروع نکند و بجمع ریم نیز نگراید تا بحدیکه عروق و شرایین آن عضو را منضغط سازد و از انبساط و انقباض برای ترویح حرارت غریزی او منع کند پس آن حرارت
فرو میرد و چون انطفای او بنهایت رسد خون عفونت و فساد پذیرد و از ان سیاهی و موت عضو و فساد جوهر او حادث گردد حتی که حوالی او از جلد وغیره متعفن شود
و مقدمهٔ او را مادام که بحد فساد و تعفین عضو نرسیده باشد بلکه بزوال رونق و نضارت رنگ آن آغاز کند و حس آن عضو باطل گردد و ضربان او ساکن شود آنرا
غانغرایا نامند و شیخ میفرماید که عضو را فساد و تعفن عارض میشود بسبب مفسد روح حیوانی که اندر او است و یا بسبب مانع آن از وصول بسوی عضو و یا بسبب
جامع هر دو معنی یعنی مفسد و مانع آما مفسد مثل سموم حاره و بارده مضاد جوهر روح حیوانی و مثل اورام و بثور و قروح ردیه ساعیه سمی الجوهر و آنکه بران خطا واقع شود
چنانچه در ریختن روغن در قروح غائره خطا شود پس گوشت متعفن گردد و به تبرید شدید بر اورام حاره پس مزاج عضو فاسد شود و آما مانع سده است و آن
سده یا عرضی عادی بود مثل بستن بعض اعضا محکم پس این چون دوام نماید عضو فاسد شود بسبب احتباس روح حیوانی از ان یا احتباس قوت ساطعه بر روح حیوانی
که در قلب از نفس منتشر میشود پس مزاج او فاسد شود و هلاک گردد و گاهی سده بدنی بود مثل ورم حار ردی ثابت عظیم غلیظ الماده مسدد منافذ مدخل نفس که بدان
روح حیوانی زنده بود و این با وجود آنکه حبس کند مزاج را نیز فاسد کند و آنچه از ان در ابتدا بود و حس عضو ذی حس فاسد نشود غانغرایا نامند و خصوصاً آنکه
در ابتدا فلغمونی باشد و آنچه در استحکام بود بنحویکه حس عضو ذی حس باطل شود و این بفساد لحم و قریب او حتی که استخوان بود و استداد گیرد یا عقیب ورم آنرا سقاقلوس گویند
و گاهی غانغرایا سقاقلوس گردد بلکه آن طریق بسوی اینست و همه این عارض میشود در لحم و عظم وغیر آن و چون شروع کند که افساد او در عضو ساعی گردد و آنچه گرد
فاسد بود و ورم کند و گاهی مؤدی بفساد گردد در ان هنگام برای این جمله عارضه آکله گویند و برای حال جزو از عضو یکه عفن شده موت گویند و اگر مادهٔ این مرض غلیظ نبودی
فساد عضو لازم نشدی بلکه مندفع میشد و **انطاکی** گوید که این مرض در بلاد حاره پیدا نشود مگر بندرت زیرا که حقیقت او غلظ مادهٔ دمویست بنحویکه حس را باطل
کند بسبب خمود حرارت غریزی و آن طالب تکثیف است و این برودت مفرط حاصل شود و مبدای این مرض را غانغرانه خوانند **علاج** اگر این مرض در ابتدا بود بر گرد
تمام ورم شرط عمیق زنند چندانکه بجای مادهٔ فاسد برسد پس بآب نمک نطول سازند و بعد اخراج خون اشیای مانع عفونت بتجفیف و تقطیع رطوبات متعفنه بران
عضو طلا سازند مثل آرد کرسنه با گلاب و سکنجبین ساده سرشته و یا گل ارمنی و مازوی سبز و شب یمانی باریک سوده بعسل آمیخته و هرگاه نوبت با ماتت حرارت عضو
رسیده باشد علاج او بجز بریدن آن عضو نیست پس فی الفور بقطع آن عضو پردازند تا فساد او بدیگر اعضای مجاوره سرایت نکند و آنرا نیز فاسد نسازد و اگر قطع
ممکن نباشد حوالی آنرا داغ کنند تا از فساد او دیگر اعضا سالم مانند و بعد قطع بمدملات رجوع نمایند و هرگاه بدانند که مادهٔ این مرض ریم میکند بزودی آنرا بشگافند
و برای پختن محللات مرخیه بکار برند زیرا که اگر این ورم صلب شود علاج کمتر پذیرد پس اگر میل بصلابت نموده باشد گاهی دوای ملین بران نهند و گاهی محلل تا باشد
که صلب تر نشود و با بطال عضو نگراید **انطاکی** در تذکره مینویسد که هرگاه تغیر عضو از هیئت طبیعی گردد تدارک او نمایند بآنچه در فلغمونی مذکور شد پس اگر
اهمال نمایند یا رادع استعمال آرند امر عضو بفساد مؤل گردد و احتیاج بقطع آن افتد **شیخ** مینویسد که غنغرایا مادام که در ابتدا است امید علاج آن باشد و اما

هرگاه فساد در گوشت عضو مستحکم گردد از دور کردن جمیع آن چاره نباشد پس هرگاه ببینند که رنگ عضو متغیر شده آن در طریق تعفن باشد در ینصورت واجبست
که مبادرت بعلاج آن از دوائی نمایند که منع عفونت کند مثل گل ارمنی و گل مختوم بسرکه پس اگر این فائده نکند از شرط عالم مختلف الوجوه در مواقع و چسپانیدن زالو
و فصد رگهای قریب آن که کوچک باشند چاره نبود تا خون ردی برآید مع حفظ برای آنکه منطیف بموضع ست بمثل اطلیه مذکوره و بر نفس موضع منشر و هر چیزیکه
تعفن را منع کند و مضاد او باشد از انچه آنرا خصوص قوی بود مثل آرد کرسنه بسکنجبین یا مع آرد باقلا خصوصاً مخلوط بنمک ببندند و از انچه بران طلا میکنند
حلتیت ست و تخم قریص بزر و زراوند مدحرج و آب برگ شفتالو یکیک جزو زنگار نیم جزو بآب بسایند تا بقوام عسل آید بر قرحه و حوالی آن طلا کنند و باقی ادویه در
علاج قروح ستاکله و در علاج قروح متعفنه خواهد آمد **گیلانی** گوید که در غنغرایا ادویهٔ مانع از تعفن اعضا بران گذارند و آن کرسنه بسکنجبین و همچنین آرد شیلم یا آرد باقلاست
و قویتر ازین آنست که با آن نمک آمیزند یا قرص اندرون یا جوز کهنه و ایضاً حشیش قریص و ترمس تلخ آنرا پاک کند و بعضی اطبا علاج باین چیزها بعد قطع و تقویر
و ازالهٔ لحم فاسد باحتیاط میکنند پس دران هنگام استعمال نمک بکنند تا کنند و برای او دوا مرکب سازند از آرد جو و آرد گندم بآب و زیت پخته و مرهم باسلیقون و مرهم
مافاغونیقون استعمال کنند و انچه خشکریشه را قلع کند اینست که نان را کرفس یا بیادروج یا بیخ سوسن یا بیخ جاوشیر یا زراوند مدحرج هر واحد ازینها یکجزو بعسل
بسایند و در ابدان نرم آرد کرسنه بعسل کفایت کند **صفت** دوای نافع غانغرایا از صفات ادرنباسوس بگیرند زنگار و عسل و شب مساوی بآب سایند لطوخ بدان
نمایند و انچه قلع غنغرایا کند آرد بیخ سوسن ست چون بترب و نمک ضماد کنند و گاهی سرکه بآن نیز می آمیزند و ایضاً آنرا قلع کند ضماد مغرنشا هیلوط و چون
برگ مورد را بشراب پخته بعسل بسایند و ایضاً ترب بسرکه سوده آنرا قلع کند مانند داغ تا آنکه بعمق برسد

حمره و حمرهٔ فلغمونی و فلغمونی حمره

بدانکه حمره ورم صفراویست که بفارسی سرخ باد گویند و او دو قسم ست یکی آنکه مادهٔ او صفرای صرف باشد و آنرا حمرهٔ خالص نامند دوم آنکه مادهٔ او صفرای مرکب
با خون رقیق باشد و آنرا حمرهٔ غیر خالص خوانند و علامت خالص آنست که ورم سرخ شفاف براق شدید الحرقت باشد و چون بانگشت غمز کنند سرخی از انجا
متفرق گردد و مائل بسفیدی نماید و باز بسرخی گراید و ساعی باشد یعنی باعضای مجاوره بسرعت متعدی گردد و با تپ و تشنگی و التهاب و قلق بود و در غیر خالص
همین علامات باشد الا بسرعت متعدی نشود و بغمز انگشت سرخی او کمتر متفرق گردد و دران رنگ ورم سرخ مائل بغلظ و بول سرخ و غلیظ و نبض سریع مائل بعظم
باشد و **شیخ** میفرماید که عادت اطباست که ورم دموی صرف را فلغمونی و صفراوی صرف را حمره نامند و مرکب ازین هر دو را باسم مرکب از ان هر دو و با قلب
مقدم دارند پس اگر خون غالب باشد فلغمونی حمره و اگر صفرا غالب بود حمرهٔ فلغمونی گویند و فرق در حمره و فلغمونی که بدان تمیز از فلغمونی کرده شود آنست که
حمره سخت سرخ و رنگ او ظاهرتر بود از بقایای صفرت و در فلغمونی سرخی مائل بسیاهی یا سبزی باشد و اکثر رنگ خون آن در گوشت پنهان بود و سرخی حمره
بنهادن انگشت باطل شود و مکان او سفید گردد بسبب لطافت مادهٔ حمره و تفرق آن پس سرخی او بسرعت عود کند و سرخی فلغمونی برخلاف این باشد
و در سرخی حمره زردی همچون رنگ زعفرانی بود و این در سرخی فلغمونی نباشد و ورم حمره در ظاهر جلد بود و فلغمونی غائر در گوشت نیز باشد و حمرهٔ خالص یعنی از صفرای
صرف مثل مور چه روان میشود باطراف خود و رنگ موضع او زرد باشد نه در فلغمونی و حمرهٔ صدیدیه در موضع ورم و حوالی او آبله پیدا کند و این در فلغمونی کمتر بود و حمرهٔ خالص
دست را دفع نکند و فلغمونی دفع کند و هر قدر که زیادتی خون بر صفرا افزون باشد مدافعت ظاهرتر بود و اگر ماده مختلط باشد و وجع و ضربان در فلغمونی شدیدتر بود و در
حمره تپ شدیدتر از ان باشد و گاهی حرارت حمره بحدی رسد که جلد را بسوزد پس منسمی بجمره گردد و فلغمونی چنین نباشد و التهاب حمره کم از التهاب فلغمونی نبود بلکه
بیشتر بود ولیکن تمدد فلغمونی و وجع او بسبب تمدد بسیار باشد و لهذا وجع حمره کمتر بود و حمره در رخسار بیشتر حادث شود و این معروف بباشرا ست و او را از نشر یعنی
ابتدا کند و ورم از دیاد نماید و در همه چهره منبسط گردد و هرگاه حمره از شکستن استخوان زیر جلد و کذا فلغمونی حادث شود آن ردی ست و اختلاف میان حمرهٔ فلغمونی
و میان فلغمونی حمره معلوم شده و **مسیحی** مینویسد که ورم معروف بحمره یا از خون باشد که مرهٔ صفرا با دی مخلوط بود و آن ردی تر ست و یا از خون رقیق بسیار
لطیف باشد که از حرارت او جوشش زند و این در ردائت کمتر از اول ست و مائل تر بسوی داخل بدن بود و آن حمره بعضی خالص بود و او آنست که در جلد افتد و از ان

تجاوز نکند و با آن از علامات حرارت و حمرت شدیدتر از حرارت و حمرت فلغمونی ظاهر شود و چون بر موضع او لمس نمایند خون از موضع غمز جدا شود و پس رجوع کند و درد و ضربان
و تمدد و ترجیحض او از فلغمونی کمتر بود و بعضی از آن غیر خالص بود و او آنست که از خلط غلیظتر از خلط اول حادث شود و لهذا درد آن شدیدتر باشد و بسوی داخل بدن مائل‌تر بود
و گاهی فلغمونی با حمره مخالط میشود و یا بتساوی و یا بکمتر و بیشتر پس باسم مرکب از هر دو اسم نامند و هرگاه ورم حمره از خون گرم غلیظ جوشنده حادث شود در آن قرحه
ذی قشر صلب و ورم حار موجع حادث گردد و با وی آبلها نبود و هرگاه از مثل این خون پیدا شود الا با وی زرداب مختلط باشد با آن آبلها باشد شبیه آبله سوخته
آتش و چون آن آبلها بشگافند در انجا قرحه بهم رسد که آن اقشر صلب باشد و مجوسی گوید که اگر با صفرا چیزی از خون رقیق مختلط گردد از آن ورم معروف بحمره حادث
شود و علامتش سرخی در ظاهر جلد و حرارت و لهیب شدید و ضربان و وجع ست و سائر این اعراض شدیدتر از آن باشد که در ورم فلغمونی و حمره فلغمونی بود و نیز او گوید که
اگر خون جید نباشد و نه معتدل المزاج بلکه شدید الحرارت بود و مع ذلک رقیق باشد از آن ورم مسمی بحمره حادث شود و آنرا حمره خالص گویند و این در ردائت کمتر از حمره
مرکب از خون و صفرا است و طبری گوید که سبب فاعل از جنس حمره فساد خون و احتداد او بصفرا است بنحویکه در آن اندک صفرا آمیزد حتی که جوش زند و زیاده شود از
مواضع فراختر از موضع او که عروق ست پس عروق دقاق منتسج بر لحم زیر جلد و غشا بشگافد و ما بین جلد و لحم بریزد پس اگر خون اکال شدید الحدت باشد در موضع
عمیق گردد و لحم را اخذ کند و اگر حار باشد و اکال نبود زیر جلد و غشا منبسط گردد و این حدت در خون از خوردن اطعمه حاره مثل فلفل و سیر و ماهی شور و حلاوه و عسل
و نوشیدن نبیذ صرف و مانند آن حادث شود و نیز او گوید که حمره منقسم میشود دو قسم یکی منبسط زیر جلد پس در جلد سرخی ظاهر شود دوم عمیق در لحم و این بحمره فلغمونی
شهرت دارد و گاهی این نوع عضو را فاسد کند و بمیراند و گاهی بگشاید و زائل شود حسب قلت ماده و کثرت خبث و صلاح آن و صورت حمره بر دو نوع میباشد یا منقطع
مستبعد و ذی خطوط و یا ملتام متصل و رنگ او حسب جوهر او بود و جرجانی و ایلاقی مینویسند که حمره ورمی ست دموی که از خون گرم و ردی تولد کند و قوام
خون رقیق بود و باشد که اندکی بغلظت گراید و اکثر در آخر قرحه گردد از بهر آنکه ماده او خون ردی باشد و انطاکی گوید که حمره بقول اصح ورمی ست که از خون باشد
و نزد اکثر از صفرا بود و علامت حمره حادث از صفرا احمرت ناصع و شدت براقیت و حرارت و التهاب و سهولت غمز و ذهاب لون بدان و عود آنست
و حمره کائن از خون عکس این بود و مرکب بحسب آن **علاج** در صفراوی خالص سوای فصد مانند علاج فلغمونی نمایند لیکن درین تبرید زیاده کنند و در فلغمونی
تجفیف مفرط سازند و کدو و برگ خرفه و کاهو بسایند و بلعاب اسبغول سرشته ضماد کنند و دیگر ادویه مبرد و مرطب طلا کنند و درین نوع حاجت با ضمده
محلله نیست و در غیر خالص بعد فصد مسهل صفرا دهند بعده اطلیه رادعه بکار برند و در تزیید و انتها محللات نیز داخل سازند موافق حاجت بدستور فلغمونی
و ضماد اقاقیا صندلین گل سرخ گلنار مساوی بآب کاسنی و کشنیز و کذا صندل کشنیز تر برگ خرفه برگ بارتنگ و اسبغول در ابتدا نافع ست و علاج فلغمونی
حمره و حمره فلغمونی مرکب از علاج ورم دموی و صفراوی نمایند **اقوال حذاق** شیخ الرئیس میفرماید لازم ست که در آن استفراغ بدن باسهال صفرا
نمایند و اگر حاجت بمعاودت اسهال افتد بعد فصد عمل آرند و این بحسب مشاهده که غلبه از هر دو ماده بود بعد از آن متوجه تدبیر او بمبردات مقویه معلومه در باب
فلغمونی گردند و آب سرد بر ریزند چندانکه رنگ موضع او متغیر شود و بالجمله تبرید در حمره واجب‌تر ست زیرا که لهیب و وجع التهابی در آن بیشتر بود و استفراغ
در فلغمونی بهر آنکه ماده در آن عاصی‌تر و غلیظتر باشد و واجب ست که مبردات او در ابتدا قوی القبض باشند و قبض او بر برودت او غالب بود و اما در قرب انتها
برودت او شدیدتر از قبض او باشد و مع ذلک حذر نیز کنند تا ماده بسوی عضو باطن یا بسوی عضو شریف باز نگردد و ایضا حذر نمایند تا عضو سیاه
و تیره نگردد و در طریق فساد آغاز نکند و هرگاه چیزی از این ظاهر شود در ضد طریق قبض و تبرید شروع کنند یعنی ادویه محلله ملینه بکار برند پس اگر حمره روان بر جلد
باشد معالجه بحرک رصاص مع شراب عفص مطبوخ یا برگ چقندر مطبوخ در شراب نمایند و علاج کنند بچیزیکه در آن تحلیل [illegible] قوی مع تبرید باشد و آن
مثل این مرهم ست بگیرند پشم کهنه سوخته بدو [illegible] شستن دوازده درم و نیم انگشت قلب درخت صنوبر مثل او موم زرد پانزده درم حرک رصاص نه درم
پیه بز کهنه بآب شسته پانزده درم روغن سوری پنج اوقیه و ایضا خفیف‌تر از این مرهم مرتب از حرک رصاص بآب سداب و روغن گل و موم ست ابو سهل گوید
که حمره حادث از سبب بادی در ابتدای امر محتاج باشیای خرجی عضو مستفرغ ماده آنست مثل ضماد مرتب از آرد جو خاصه بعد شرط موضع بیاسے

[illegible]

و معالجهٔ حمرهٔ حادث از سبب سابق اولاً باستفراغ بدن بدوای مسهل صفرا کنند و اگر مانعی از اسهال باشد بفصد نمایند بعد از ان علاج بدوای مبرد و مرطب
نمایند مثل کاهو و حی العالم بعد از ان هنگام تسکین حرارت مثل علاج فلغمونی بشرط زدن و بضماد ادویهٔ محلله کنند **صاحب کامل** گوید که حمره گاهی از غیر ورم
باشد و حدوثش از صفرای تنها بود و گاهی با ورم باشد و حدوث او از مخالطت صفرا با خون رقیق بود پس هرگاه حمره از غیر ورم باشد باید که تنقیهٔ بدن بادویهٔ
مسهل صفرا مثل هلیلهٔ زرد و تمر هندی و آلوی بخارا و مانند آن نمایند و باشیای مبردهٔ مطفیه مثل جرادهٔ کدو و حی العالم و خرفه و آب کاهو و آب بارتنگ و غیر آن
که در ورم فلغمونی مذکور شد بر موضع ضماد نمایند و اگر حمره با ورم باشد باید که مبادرت بفصد کنند اگر مانعی مثل سن پیری و طفلی و مزاج بارد و غیره نباشد و اخراج
خون بمقدار حاجت کنند و اسهال شکم بمطبوخ فواکه نمایند و در ابتدا بر عضو اطلیه که در باب ورم دموی برای ابتدا مذکور شد طلا کنند و در صعود و منتها بدستور
و باید که بهمین طریق علاج ورم مرکب از ورم حمره و فلغمونی بادویهٔ مرکب از ادویهٔ موافقهٔ هر واحد از ان هر دو ورم نمایند و اغلب دوای مرکب موافق باقوی تر
ورم از ورمین باشد **ابن الیاس** گوید که علاج حمرهٔ خالص اینست که هر صبح جلاب از عناب ده عدد آلوی سیاه بست عدد تمر هندی ده درم با شکر سفید
و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر مع جرادهٔ کدو دهند و بر موضع ورم اشیای مبردهٔ مطفیه مثل جرادهٔ کدو و طحلب و آب حی العالم و آب کاهو
و آب بارتنگ ضماد کنند و تلیین طبیعت باین مطبوخ نمایند سنای مکی هلیلهٔ زرد هر واحد هفت درم تمر هندی ده درم آلوی سیاه و عناب هر واحد بست عدد
آلوی کوهی سی عدد تخم کاسنی سه درم بنفشه نیلوفر هر واحد پنج درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید شیر خشت و ترنجبین هر واحد پانزده درم
بالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و تا آخر روز بران صبر نمایند تا از صفرا مقدار صالح اخراج نماید بعده در آخر روز ماء الشعیر که دران عناب و بنفشه پخته باشند
غذا سازند و دو یا سه روز راحت دهند بعده اگر چیزی از ماده باقی باشد نقوع مشمش با شکر سفید و ترنجبین بنوشانند و اگر ورم حمرهٔ غیر خالص زائد الحجم باشد مبادرت
بفصد کنند و تلیین بمطبوخ فواکه و طلا بدستور فلغمونی نمایند **خجندی** گوید که هر صبح شربت آلو و تمر هندی بنوشانند و غذا ماء الشعیر با شیای ترش از فواکه رطبه
سازند و ادویهٔ مبردهٔ مسکنه ضماد کنند و تلیین بشیر خشت و آب انارین یا بتمر هندی و شربت ورد مکرر ببرف یا بشربت اجاص مسهل و بنقوع مشمش و نیلوفر و بنفشه
با ترنجبین و شیرخشت و یا بمطبوخ هلیلهٔ زرد مع ریوند و تمر هندی و سنا و مانند آن نمایند و چون حمره بسبب اخذ کند بران ادویهٔ بارده مثل این دوا طلا سازند بگیرند
خبث الرصاص و بسایند و برگ چقندر مطبوخ بشراب کهنه بیامیزند و بدان طلا نمایند یا مرهم سداب که در قول شیخ گذشت بعمل آرند **انطاکی** گوید که فصد کنند
در حمرهٔ دموی مطلقاً و در صفراوی اگر حرارت اشتداد نماید خلاف اکثر اطبا بعد از ان ردع نمایند بمحللات ممزوجه بعد تلیین بماء الشعیر و تمر هندی و خیار شنبر
و هلیله و واجبست شرط و استفراغ ماده بعد تبرید التهاب بلعابات و از مجربات اینست که قیمولیا و سفیداب و حنا با آب کشنیز و حی العالم بسرشند و لطوخ بدان سازند
که این محلل و رادع است پس اگر قرحه شود صبر و سفیداب بروغن گاو سرشته بر سازند که این عجیب است و شخصی خبر داده که باین مرض چند بار مبتلا شدم و مثل او
نیافتم و از خواص است که بقر و شرط زنند و خون که از ان خارج شود بپر کبوتر سفید بران لطوخ سازند که آن زائل گردد و همچنین مرداسنگ با آب مورد و اگر الیسر الشبکا فند
و بر حمره نهند آنرا زائل کند و همچنین حرام مغز و حجر بقر در سرکه است و جوز السرو و برگ او و زعفران مجموع یا مفرد ضماداً و جوز السرو و آرد جو بحمرهٔ غائره مختص است و آن
دموییست و سحیق او با سحیق تخم چون با آب برگ قصب فارسی بسرشند حمره را از سعی و عود او بیدن منع کند و در نزهت گفته که علاج حمره بعد تنقیهٔ اخلاط نهادن
اسپغول بسرکه است و آرد جو با کاسنی و بنفشه و بارتنگ پس اگر مع ذلک علامات خون باشد ماده مرکب بود و علاجش نیز مرکب باید **گیلانی** مینویسد
که اگر حاجت بفصد افتد فصد نیز کشایند اگر مانعی نباشد و حمره از خون رقیق بود یا خون با وی غالب باشد و هر قدر که ماده اورقیق تر باشد حتی که مائل تر بسوی
خارج بود منع فصد بیشتر باشد و هر قدر که ماده او غلیظ تر بود حتی که ورم عمائر تر باشد منع فصد کمتر بود و بعد از ان تصفیهٔ خون بمثل شربت آلو و عناب هر دو یا
بنقوع فواکه و بماء الشعیر و بماء القرع مع سکنجبین یا با آب هندوانه و یا شیرهٔ تخم خیارین و خرفه بسکنجبین نمایند و بعد از ان تضمید باشیای مبردهٔ مرطبه مثل جرادهٔ کدو
و آب خرفه و کاهو و بارتنگ و عنب الثعلب و صندلین و فوفل و کشنیز و سرکه سازند و این قسم حمره با ضمادهٔ محلله محتاج نیست و غذا یا حصرمیه بکدو و ادرکیه باسفاناخ
بروغن بادام یا شیرهٔ آن دهند **طبری** گوید که حمره سه نوع است یکی اسلم و او آنست که منبسط زیر جلد و رقیق و درخشنده و منقطع غیر متصل باشد و چون بران

انگشت بمنند سرخی از آن زائل شود و بعد زمانی عود کند و این نوع دیگر و زائل شود و چون فصد کنند و شرط زنند دوم همین نوع ست الا آنکه متصل غیر متفرق بود و این نوع محتاج بفصد و شرط و طلا بسرکه کهنه و گل ارمنی ست و گاهی احتیاج بادویه قویه مثل شیاف مامیثا و آب عصی الراعی و مانند آن شود سوم آنکه است که در جلد عمیق باشد و رنگ او بسیاهی اندک مائل بود و این نوع محتاج بشرط عمیق ست و این نوعی ست که جالینوس بر طبیبی که رای بشرط خفیف داده بود تشنیع کرده و امر بشرط عمیق و فصد هر دو دست نموده و جالینوس درین علت و امثال آن از حمیات دموی امر باخراج خون بحدی نموده که بر مریض غشی افتد و در ابتدای مرض تبرید موضع به تبرید قوی نمایند بعده طلا بشیاف امیثا و برگ سوس و آب عصی الراعی و گل ارمنی و سرکه کنند و اغذیه درین همه باید که عدس مقشر مطبوخ بسرکه و شکر باندک عناب و سائر مزورات مسکنه خون باشد و نوعیکه در گوشت عمیق بود آنرا حمره فلغمونی گویند پس اگر موضع سیاه شود طریق مداوای او اینست که سیاهی را باهن برگیرند تا بموضع صحیح متعدی نگردد و بعد اخذ لحم علاج مرهم حل نمایند و هم او گوید که علاج حمره فصد و اخراج خون بسیار و پرهیز از لحم و لزوم ماء الشعیر و مزورات است و از اطلیه گل ارمنی و سرکه و گلاب و تبرید موضع بخرقه تر مبلول در آب عنب الثعلب و آب حی العالم و عصی الراعی و آب برگ اسپغول و آب برگ بید و آب جرادة کدو و مانند آن و اگر زائل نشود بر موضع شرط غیر عمیق زنند که آن از شرط البته زائل شود و بعضی شراح قانون نوشته اند که سزاوار آنست که در اول ظهور این حمره فصد رگ دست نمایند سیما رگ قیفال و اگر این رگ ظاهر نبود هر آنچه ظاهر باشد بکشایند و اگر از فصد مانعی باشد باید که رد ای منقی استعمال کنند و اسهال مریض بمسهل صفرا نمایند و میباید که این علاج در جمیع اقسام حمره که در سائر اعضای بدن بود استعمال کنند یا حقنهای قویه بعمل آرند و لطوخ مواضع بادویه که برای حمره مذکور گردد باید کرد و دفع ماده که بسوی مواضع بریزد بادویه سرده نمایند و آنچه جمیع شد تحلیل آن باشیای سخنه مرطبه کنند قبل از آنکه عضو تیره رنگ یا سیاه گردد و باید که مدام ادویه ملطوخه بران رطب باشد و لطوخ در هر اندک مدت کرده شود و اول فاول باسفنج لین رطب مسح کنند و انواع حمره در ابتدا احتیاج باشیای میباشد که جامع رطوبت مع تبرید بغیر قبض باشند مثل حی العالم و خرفه و بزرقطونا و عدس الماء و کاسنی و کدو و عنب الثعلب و کاهو و شیاف مامیثا و برگ عوسج طلا برای حمره و جمیع اورام حاره ملتهبه در جمیع اعضا بگیرند صندل سرخ و سفید و فوفل و شیاف مامیثا و گل ارمنی مساوی و بآب کشنیز طلا نمایند و الیضا برای ایشان مرهمی که از موم و روغنها با آب سازند و یا وی اندکی افیون یا شوکران یا بیروج آمیخته باشند نیکوست و ادویه مرکبه و مرهم مرکب از موم مصفی و روغن گل باید که روغن چهار چند موم باشد و روغن گل مرتب از زیت انفاق بی نمک باید و موم و روغن در هاون حل کنند و بران آب سرد اندک اندک اندازند تا قیروطی آمیز شود نمایند بر بندد و اگر با آن اندکی سرکه سفید صاف مخلوط سازند ده ابتر گردد و ایضا سفیداب و گل قیمولیا مع عنب الثعلب و یا مرداسنگ بروغن گل و یا اقاقیا بروغن و بنفشه و سفیداب بسرکه و حضض و اقاقیا بسرکه تا آنکه حرارت ساکن و کم گردد پس میباید که ادویه بسیطه مثل کبریت زرد بسرکه و روغن گل و یا سداب بسرکه و روغن گل و یا سداب بسفیداب و سرکه و زیت و یا مرداسنگ بآب گشنیز و چغندر استعمال کنند و ادویه مرکبه مثل این قرص بعمل آرند بگیرند مرداسنگ و سفیداب و زعفران و گوگرد زرد و بنفشه و ایضا ضماد بخیو داکر و یا دلا شت علیق و بیارتنگ نمایند بعد از آن مقل بس افزایند و اگر آب بارتنگ یا آب عنب الثعلب بشراب بسایند و بدان قرص را لطوخ سازند منفعت عظیم نماید و همچنین اگر تخم کرفس بریان کرده بشراب و زیت پخته بسایند و بر قرح نهند و یا گل و یا آب عنب الثعلب سوده لطوخ موضع بدان نمایند و یا بگیرند مرداسنگ چهار اوقیه و در آب گشنیز و آب چغندر بیزانند که پطل بسایند و موضع را بدان لطوخ سازند و هرگاه این قروح مزمن گردد در حمرة با آب یعنی ساعیه که با آبلها باشد حرک رصاص بشراب عفص سوده بر موضع لطوخ نمایند و چون اکال الدابیه قیروطی معمول بحک رصاص استعمال کنند و عدس بعسل پخته بر موضع ضماد کنند و اما در حمره دابه که زیر جلد باشد بگیرند خبث رصاص با آب سداب سوده استعمال نمایند و یا مرهم بشلیم کنند که در قول شیخ گذشت عمل آرند و دیگر در حمره که سعی و تاکل بسرعت نماید بگیرند پوست انار شیرین شش درم مرداسنگ شش درم پشم بحیر مغسول سوخته شش درم قلب چوب صنوبر سوخته سه درم موم دوازده درم سفیداب هشت درم کندر دوازده درم شب یکدرم و بشراب و روغن مورد آمیخته استعمال کنند

حمرة الاطفال

و آن لسرخ باده معروف است باید که اول تنقیه مرضعه و تعدیل خلط نمایند و بلیله سیاه و چرائته و شاهتره و سپوکه و عناب و برگ حنا و گل منڈی و کشنیز خشک و گلو

وصندل سرخ ودهماهه وبرم ڈنڈی ونیل کنٹھی وجوالسه ومجیٹهه وچاکسو برگ نیم گل سرخ چوب کادی برگ گز بادیان کاسنی ترکچور اصل السوس پیچ خراسانی رسوت زرد چوب
نگند بابری گل معصفر ومانند آن ادویهٔ مصفی خون دهند ورسوت صندل سرخ هریک دو ماشه ترکچور سه ماشه چاکسو چهار ماشه افیون زرد چوب برگ حنا هر واحد
یکماشه مرداسنگ نیم ماشه برگ نیم برگ بکاین هریک پانزده عدد کوفته بیخته در آب جهابقدر چادرسن بسته وقت صبح یکحب باشیر مادرش میداده باشند واگر
حاجت باشد حجامت وزلو بکار برند واگر بثور متقرح بود مرهم سفیداب مفید وبثور سیاه وقرحی قتال باشد **حب سرخ باده** مجرب ومعمول پوست هلیلهٔ زرد
سرپهوکه گل سرخ برگ شاهتره تخم کشنیز نیکوفته دهمایه صندل سرخ برم ڈنڈی نیل کنٹھی هریک سه ماشه برگ حنا دو ماشه زیرهٔ سفید فلفل سیاه گل کچنال هر واحد
یکماشه برگ بکاین برگ نیم هریک پنج عدد ادویه را کوفته بیخته در آب برگ حنا وتخم کشنیز که شب در آب خیسانیده صبح آب صاف آن گرفته باشند در آن جهابقدر
نخود کلان بندند وغذا کهچڑی وخشکه کم نمک دهند وپرهیز از شیرینی وترشی وگوشت نمایند **دوای سرخ باده** برای کسیکه اطفال او باین مرض اکثر مبتلا شوند باید که
مادر وپدر طفل قبل از حمل چندروز این دوا را دوست نمایند بلکه مادرش در عین حمل بخورد عناب هفت دانه صندل سرخ صندل سفید برگ حنا گل سرخ برم ڈنڈی نیل کنٹھی
هریک سه ماشه شاهتره هفت ماشه پوست درخت کچنال گل منڈی هریک چهار ماشه سرپهوکه پنج ماشه شکر سفید دو توله بطریق جوشانده یا خیسانده استعمال کنند
روغن که برای سرخ باد بی نظیر ست چاکسو صندل سرخ کمیله هریک سه نیم ماشه سپاری چهالیه سنگ جراحت کات سفید لوبهان وچ خراسانی هلیلهٔ زنگی
پهٹکری حنا هی خشک سرواهه یاوکم دو ماشه دهمایه بکدام برگ نیب بکدام برگ بکاین دو دام نیلا تهوتهه یکماشه فلفل سیاه هفت ماشه روغن سرشف یک چھٹانک
دیگچه اول برگها را بقدر لوهچون بسایند و دو قرص بندند وروغن را بر آتش نهاده در آن قرصها بسوزند بعده همه ادویه سوده انداخته آمیزند ودیگچه را بس در ظرف آهنی
بادستهٔ چوب نیم حل نمایند ووقت حاجت بمالند **سفوف** که درین مرض مجرب بلا تخلف است ترکچور زیرهٔ سیاه برگ حنا برگ نیم چلبیس نیل کنٹھی ریٹهی پلاچری
سمس بهیدٔ مجیٹهه پوست انار دهماهه بکن رکت چندن اوجلا چندن سورانیج دهنیه دوای اول یکجزو دوم دو جزو سوم سه جزو وهمچنین تا دوای آخیر که هفده جزو
میشود گرفته کوفته بیخته نگهدارند ووقت حاجت طفل را ازیکماشه تا نه ماشه بحسب سن شب در آب ترکرده صبح صاف نموده بدهند ونه ماشه خوراک طفل کلان است
که قریب سن بلوغ باشد واگر طفل بسیار کوچک بود بدایهٔ طفل قدری میداده باشند واگر ازین مرض بدن طفل ورم کرده ومتقرح شده باشد ثفل این دوا با آب
برگ حنا سائیده ضماد سازند **ایضاً** اگر اطفال کسی ازین مرض هلاک شوند جهت اصلاح خون حیض که غذای جنین میشود در حالت حمل بمادر طفل بدهند که
نفع کلی دارد مجرب است شاهتره اصل السوس کشنیز بادیان برگ حنا گیرو برگ نیب سرپهوکه آمله الایچی خرد نیلوفر صندلین گل سرخ مساوی سفوف سازند
شربتی دو درم با آب بعد ماه پنجم تا نهم در ابتدای ماه هر روز تا سه روز خورند **ضماد** برای سرخ بادهٔ اطفال گل معصفر برگ نیب صندل سرخ زرد چوب با آب سائیده
ضماد کنند واگر ریخته شود رسوت کات سفید صندل سرخ سفیداب با آب کشنیز سبز ضماد نمایند **مطبوخ** که برای فساد خون وسرخ بادهٔ اطفال مجرب صندل سرخ
برگ حنا کشنیز خشک هریک چهار درم گل معصفر دو درم همه را نیکوفته هفت خوراک سازند ویک خوراک در نیم پاو آب جوش داده هر صبح بنوشند ودر ثفل آن
آب دیگر انداخته شام جوش داده بخورند وآن ثفل را سوده بر بدن بمالند وبآب گرم بشویند غذا نان گندم وروغن بی نمک وگاهی عناب شاهتره دهمایه برگ نیم
زرنباد پوست هلیلهٔ زرد عوض گل معصفر افزوده وهریک نیم ماشه برای طفل یکساله شب خیسانیده صبح جوش داده صاف نموده داده میشود **ایضاً**
مسهل مغز فلوس خیارشنبر گل سرخ عناب سپستان چاکسو ترکچور صندل سرخ هلیکه دانه هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه بادیان جوش داده بعمل آرند **نقوع** برای سرخ باده
سرپهوکه پنج ماشه برگ نیم شش ماشه شاهتره چهار ماشه گیرو بهنگ کابلی برگ هریک دو ماشه گل منڈی برم ڈنڈی چاکسو چرایته رسوت صندل سرخ ترکچور پوست
هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آمله هریک یکماشه جوکوب نموده قدر حاجت شب ترکرده صبح صاف نموده بدهند **ایضاً** نیل کنٹھی نکند بابری برم ڈنڈی سرپهوکه هریک شش ماشه مرچ سیاه
پنج عدد شب در آب خیسانیده صبح در همان آب شیره کشیده صاف کرده بدهند بالای او نیوزی گرم بخورانند در سه روز فائده بخشد برای جوان یک خوراک است وطفل حسب سن تا نه

ماشرا

اسم سریانی ست وآن ورم دمویست که در رو وپیشانی ظاهر شود وگاهی تا سر مرتقی شود وهمه رو وسر را عام گردد وبقول جرجانی ماشرا آماسی ست سخت گرم وسوزان

و مادهٔ آن خون گرم باشد مختلط با صفرای بسیار و حمرهٔ خالص بدان نزدیک باشد و اکثر در بینی و در و حوالی چشم پدید آید و از سر بینی آغاز کند همچون حمرهٔ خالص و من
این علت را هم در بینی و روی دیدیم و ممکن بود که در یک اندام نیز افتد و انطاکی گوید که نوعی از ورم حار مسمی بماشرا است و در درد پشت بران تقدم نماید بسبب تولد
مادهٔ او در شریان عظیم واقع بران و مرتقی شود تا آنکه ظاهر گردد در چهره و حلق بشدت سرخی و التهاب و کثرت خون و طبری گوید که این مرض صعب عظیم الخطر ست زیرا که
چون در روی اشتداد نماید و مادهٔ او کثرت پذیرد گاهی بسوی حنجره و آلات تنفس و عضلات داخله غوص کند و نفس منقطع گردد و هرگاه ورم از چهره بسوی
جلد سر صعود کند و عقل ثابت باشد دلالت بر سلامت کند و برانکه دماغ سلیم ست و برانکه ماده رقیق ست و آن در سطح روست پس اگر ورم ابتدا کند و بسوی سینه
و حلق نازل شود دلالت بر فساد و خطر نماید و گاهی ماده بسوی قلب نزول کند و در یک روز بکشد بالجمله علامتش سرخی شدید با خارش در چهره ست و انتفاخ
و گوش و رخسار و بینی با وجع و ضربان شدید و تپ حاد و تشنگی و لهیب و کرب و قلق **علاج** انچه در فلغمونی مسطور شد بعمل آرند و گویند که درینجا اگر مانعی نباشد
چندان خون برارند که نوبت بغشی رسد و اگر فصد ممکن نبود بر ساق حجامت نمایند و بعد اخراج خون تلیین طبع بآب فواکه کنند و اگر بعد فصد امتلای خون باقی بود
بروز دوم یا سوم باز فصد کنند و اشربه و اغذیهٔ مبردهٔ مغلظ خون مثل طبیخ عدس و کشنیز خشک یا کشکاب جو با عناب یا ماش مقشر موافق بود و اگر عناب بهی دانه
جوشانیده آب آنرا با سکنجبین بدهند نفع تمام دهد و علاج این مرض در امراض سر نیز مسطور شده **اقوال** جهره ابن الیاس گوید که فصد سرو نمایند اگر مانعی
از سن و ضعف نباشد و خون بقدر قوت و واجب بیرون آرند و هر صبح جلاب از آلو و عناب و تمر هندی با شکر سفید و ترنجبین بنوشانند و تلیین طبع بماء الفواکه
یا مطبوخ آن یا بنقوع مشمش نمایند و هنگام اسهال بر سینه و حلق با شیای رادعه مقویه مثل صندلین و فوفل و اقاقیا و ماميثا ضماد سازند تا ماده در انجا نریزد
و حقنهای لینه و شیافات غیر حاده بعمل آرند و بالجمله تلیین طبیعت برفق و ملایمت نمایند بعده تبرید سر و چهره بصندل و گلاب و کافور کنند و غذا ماء الشعیر دهند
و بعد تنقیهٔ تام و خلو سر و رگها از اخلاط مشتعل فاسد هر صبح سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم یا قرص طباشیر ملین یک مثقال بدهند و این قرص با آب انار ترش
بست درم و آب هندوانه یا شیرهٔ خرفه هر واحد بست درم بخورانند و طبیعت را تا حصول تمام صحت محتبس نگذارند **جندی** گوید که بعد فصد هر صبح شربت عناب
یا شربت تمر هندی بنوشند و سکنجبین ساده بشیرهٔ تخم خیارین اگر با آن تشنگی باشد و غذا آش جو با اسفاناخ و عدس با کشنیز خشک و عناب و جراد که کدو و ت ... فرود آ
ترش درینجا اولی ست و از فواکه انار ترش و سیب ترش و بهی و خیار و هندوانه و مانند آن خورانند و تلیین بنقوع فواکه با شربت آلو مسهل و شیر خشت و ترنجبین شربت
ورد مکرر سازند و در اوائل استعمال رادعات خطر دارد و بعد تنقیه شربت انار با شیرهٔ تخم خرفه بنوشند **طبری** گوید مادام که قوت اطاعت کند فصد از هر دو دست
و صافنین و حجامت بر ساقین نمایند و تلیین طبع بچیزی بسیار خفیف مثل آلو و تمر هندی کنند و تضمید صدر و حلق با شیای مبرده و مقویه نمایند پس تبرید سر و روی
بپارچهٔ مبلول بگلاب و اندک کافور کنند و اگر چشم منطبق گردد بکشایند و در ان شیر دختر و آب کشنیز تر که سرمه حل کرده باشند بچکانند و لزوم شرب ماء الشعیر نمایند
و از غذا بر مزورات مرتب بعدس مقشر و اسفاناخ و کاهو و کاسنی مسلوق و مطیب و مانند آن اقتصار ورزند و گاهی درین علت احتیاج بفصد ماقین و نحرین
و رگ زیر زبان افتد و هرگاه قوت اطاعت کند بفصد این همه باکی نیست و این ستیار امر میکرد که عدس و کشنیز خشک تخم بیرون کرده خوب جوشش داده صاف نموده
با سکنجبین بنوشند و بعضی اطبا در ماشرا این سفوف میخورانند نشاسته کتیرا صمغ فارسی تخم خرفه تخم کاسنی مساوی سوده با ذرکی کافور آمیخته ... دو ... با
با سکنجبین بخورند و بعضی درین سفوف مغز تخم خیار و مغز تخم بادرنگ افزوده قرص میسازند و آنرا قرص کافوری نامند ایلاقی و جرجانی مینویسند که نزد
ظهور ماشرا مبادرت بطلای عصارات بارده چون عصارهٔ کاهو و عصی الراعی و حی العالم و نیلوفر و کشنیز تر و کاسنی و عنب الثعلب و تراشهٔ کدو
و اسبغول و مانند آن سازند و استفراغ صفرا بآب انارین و طبیخ هلیلهٔ زرد نمایند و حقنهای قویه آنرا نافع بود و فصد نیز اجد تسکین حدت صفرا نافع باشد
و عصارات مذکوره با موم روغن که از موم سفید و روغن گل سازند آمیخته طلا سازند و در آخر اگر بران موضع شراز نند صواب بود و داروی محلله که در قلغمونی مذکور شد
بکار برند و ماشرا که بسبب بادی باشد و از قروح حادث شود آرد جو و آب کشنیز تر ضماد کنند و شرط زدن واجب بود خاصه اگر میل بسیاهی کند یا صلابت شود و از
اطلیه عصارهٔ لفاح بروغن گل و آب سداب یا سرکه و روغن گل و قیمولیا یا سفیداب و سرکه و روغن گل و مرداسنگ یا آب برگ چقندر یا آب کنند و اگر آب هر دو یافته شود

سداب بعد نضج خشک بگیرند **دوا** برای ماشرای مذکور مرداسنگ وگوگرد زرد وسفیداب وزعفران همه باهم بیخته بسرشته طلا کنند **مرهم** نافع ماشرا وسماق وحرق نار بگیرند برگ خطمی تر یک رطل ودر گلاب وروغن کنجد بپزند وبا چهار اوقیه روغن گل ودو نیم اوقیه مرداسنگ ودو نیم اوقیه سفیداب باب کشنیز تر یا آب خرفه سوده قدری سعفر نان بادی آمیخته مرهم سازند **دیگر** برای ماشرای مزمن روغن بید انجیر یک رطل موم پنج اوقیه مرداسنگ چهار اوقیه زنگار دو نیم اوقیه این همه را بسرکه بسایند وبا روغن وموم گداخته بیامیزند **انطاکی** گوید که فصد کنند پس حجامت ساقین وشرب آب تمر هندی وجو وکدوی مستوی وخیار شنبر وهلیله ونهادن مثل فاغیه ولعابات وانچه در حمره مذکور شد مع لزوم شرب عناب وکشنیز وصندل **سمرقندی** گوید که شخصی را از دوستان من این مرض عارض شد وصعوبت او بحد کمال رسیده بود چون قوت باقی بود فصد گرفتم پس نقوع مشمش دادم که از آن هر روز یک دو بار اجابت میشد وبر روی او از شقیقه تا شقیقه دیگر واز موی پیشانی تا زنخدان نقشه هندی که در ان بلاد هیچ نیست ودیگر اجزای آن در امراض حمره علاج ماشرا مسطور شد در آب باریک ساییده نیکو ضماد کنانیدم واز روز اول صحت شروع گردید تا آنکه شفای کلی یافت وآن ضماد را یاد دارند که عمل شریف مجرب است اکثر در ضمادات حاره ویا رد شرب آب او وضماد بثفل او استعمال کرده میشود ودر دو روز فایده مینماید

ورم رخو

که آنرا اوذیما نامند وآن ورمی ست بلغمی نرم سفید رنگ وبا آن حرارت ودرد نباشد وچون انگشت بران نهند فرو رود وموضع غمز ساعتی همچنان ظاهر ماند الا آنچه از ریح نجاری بود که دران اثر انگشت نماند وبقول شیخ هر قدر که ماده این ورم رقیق تر باشد ترهل او افزون تر ونفوذ انگشت سهلتر بود ودر جاییکه آنرا غمز کنند مع مبالغه که در تهیج نباشد وهر قدر که ماده غلیظتر باشد مائل بصلابت وبرودت بیشتر بود وبسیار باشد که آن از بخار بلغم بود پس آن از قبیل تهیج باشد وفرق اوذیما واورام سوداوی بقلت سختی وقلت تیرگی کرده میشود وچون از ضربه ومانند آن عارض شود ماده بسوی موضع او سوای بلغم جذب نشود پس غیر ورم بلغمی نپیدا کند واین کم باشد واز درد خالی نبود ومسیحی گوید که ورم معروف به تهیج ورمی نرم پوست که با وی الم نبود وحدوث او یا از ریح نجاری بود ومثل آنکه ازین در ابدان مستسقیان عارض باشد وکسانیکه مزاج اعضای اصلی ایشان فاسد شده باشد پدید آید ویا از بلغم منصب بیکی از اعضا وطبری گوید که این ورم رخوی در دو هر آن باشد که از سیلان رطوبت رقیق یا از رطوبت شیرین ساده بسوی عضوی بود وچون با آن حدت ولذع نیست در یخجا وجع نباشد بلکه عضو را ارخا وتهیج آرد ویا ازین رطوبت مذکوره باشد ویا از ریاح نفاخه غلیظه رطوبی مرتقی از معده هنگام نقصان حرارت او وگاهی این ورم از نقصان حرارت جگر وکثرت رطوبت او بود واین همه سلیم سریع الزوال اند تا آنکه از تغیر قوت محیله دم وبرودت کبد مفرط نباشد پس اگر از تغیر قوت باشد آن مودی باستسقا گردد واگر از کثرت رطوبت ویا از ریاح نفخه مع صحت قوت بود آن سلیم ست وانطاکی گوید که سبب ورم رخو استعمال مولدات بلغم وشرب آب بر مثل شیر خصوصا فواکه تفه چون خربزه وغالب مشمش ست وماده او بلغم ست اگر از غمز فرو رود وزود عود او بعسر باشد والا ریح وبخار بود وبعضی مغیر لون وموجب وجع نیست **علاج** بعد از نضج بمنضج بلغم از مسهل آن وحب ایارج تنقیه کنند ویا از مطبوخ تربد وعلوشجان بسر داروی غاریقون وایارجات کبار تنقیه نمایند بعده اضمده واطلیه مجففه بعمل آرند خصوصا که پیش از ان عضو را بپارچه خشن بسیار مالیده باشند وانطرون را بآب وسرکه ساییده ضماد نمایند ویا نمک وخاکستر کرنب وسرگین گاو وشبت وصبر در سرکه ساییده ضماد کنند ودر نسخه نفیس خاکستر کرم عوض کرنب ست ومجرب وصبر وبوره ارمنی برابر انفع ودیگر اضمده محلله مثل سرگین گاو ومرهم باسلیقون نافع وتکمید بدخن گرم کرده تخفیف ست ونهادن غنج مغسول در آب سکنجبین وآب کبریتی وآب بورقی وشبی ونشستن در آب دریای شور بارد نافع بود واگر مرض طول کشد وبدن صلب باشد سرگین کبوتر وخردل وسماق وصبر وتخم مرو ساو سوده بآب بورق وسرکه ضماد کنند واگر ورم رخو در کله یا جای دیگر قریب النضج باشد گل بابونه گل خطمی تخم کتان کوفته بیخته بشیر گاو پخته بروغن گل آمیخته ضماد نمایند که منضج ومفجر ست **وکاه ادویه نافع اورام بلغمی** خوردن بیخ زرنب مطیب بجوز وثوم وکرویا وبالنطول بآب طبیخ او برای تحلیل این اورام مجرب سوده بسیست **وضماد** داخل مخلوط با مرهم داخلیون وکذا بیخ قثاء الحمار تنها ویا آرد جو وکذا سرکه بشونیز سوده وکذا بابونه وترمس وسویق منقی وکذا ترمس سوده بسرکه پخته وکذا مقل وزیبق آن زعفران وکذا اشنان وسرکه وضمادیون وکذا سماک وسویق منقی وکذا برگ سوسن یا بیخ او بشراب کهنه پخته وکذا حرف مثل او وسنستین مخلوط بسرکه وکذا برگ حسک مطبوخ وکذا برگ نیل وکذا برگ خربزه وکذا تخم سنبر سوده بسرکه وکذا انجیر کوفته بآرد جو وزفت پخته که منضج ست وکذا اسبوس گندم بشراب پخته وکذا زراوند طویل وکذا

نزادند سحج باآب وکذا انزروت و مثل او نطرون وکذا الادن وکذا اکلیل الملک وکذا بیخ نرگس و روغن آن وکذا علک البطم وکذا اسفیداج وکذا آثار مشک سوده باآب شبت
وکذا سرگین کبوتر بآرد جو و زیت و آب آمیخته **و شرب و ضماد** اشق وکذا حماشا بسرکه وکذا مقل ازرق وکذا کاشم وکذا دوقو و برگ آن وکذا کرم دانه عروق الصفر
وکذا سورنجان وکذا حرف وکذا نیل هندی وکذا شیح ارمنی و جبلی وکذا حب القلقل وکذا هوفاریقون وکذا راسن وکذا صعتر وکذا مر مکی وکذا اسفنج سوخته وکذا تخم انجره
وکذا اذخر وکذا کندر وکذا فاریقون **اقوال فضلا** مسیحی گوید که تهبج عارض از ریح بخاری بسرعت زائل شود و آنرا مالش بسرکه و روغن گل و نمک کفایت کند
و علاج تهبج حادث از بلغم منصب بسوی بعض اعضا در اول حدوث او باشیائی نمایند که از شان آنها تشدید و تحلیل هر دو باشد ولهذا می باید که بران اولا اسفنج
در سرکه ممزوج باآب ترکرده نهند بلکه و هرگاه اسفنج جدید نباشد باید که بنطرون و آب خاکستر بشویند و اگر بدن نرم باشد سرکه ممزوج بمقدار ملایم استعمال کنند و اگر
سخت باشد غیر ممزوج بکار برند پس اگر حاجت بدوای قوی تر ازین افتد در قوت قابضه باختلاط چیزی مثل شب یمانی با سرکه و در قوت محلله بامتزاج خاکستر با آن
بیفزایند و اگر تهبج در دست یا در پای باشد بعد اسفنج بران نهند باید که برباط بربندند بنوعیکه از اسفل بشروع بسوی فوق آورند و از اسفل نرم و از فوق سخت بندند
تا عضو چیزی را که بسوی آن بریزد بافراط قبول نکند **بوعلی** گوید که تنقیه باسهال کنند و پرهیز از مولدات بلغم امر ضروریست و بعد ازان واجبست که در ابتدا دوا
بچیزی باشد که جامع تجفیف و تحلیل بود و لازمست که موضع را بخرقه درشت بزور بمالند پس بران مجففات استعمال نمایند و مس کردن آب بران واجبست
و از ادویه جیده در ابتدا استعمال اسفنج جدید مغموس در سرکه ممزوج باآب یا مبلول در آب بورق و خاکستر بلوط ست و در جوهر اسفنج تجفیف و تحلیل ست و هر قدر
که مرض در تزید باشد سرکه که دران اسفنج ترکنند اندک تیزتر گردانند و وقت منتهی آنرا بنهایت حدت رسانند و تنها مخلوط به روغنهای شدید التحلیل با اسفنج استعمال
کنند و ایضا در بیوقت اسفنج مبلول در آب خاکستر چوب انجیر و انگور و بلوط و مانند آن استعمال کنند و لازمست که اسفنج را از جمیع جوانب کشاده دارند تا به جانب دیگر میل نکند
و اگر اسفنج یافته نشود عوض او پارچه دو ته کرده باآب خاکستر استعمال نمایند چون یکی بعد دیگری بران ادامت نمایند اکثر کفایت کند و آب نمک قویترست و ایضا آنچه نفع
کند روغن گل بسرکه و نمک و گندنای سوخته تنها نیکوست و گندنا سوخته تنها نیکوست و نخود آب گرم عجیب ست و ماینفع در ابتدا تنها و بعض مجففات حاره جیده ست بشرطیکه از اسفل بسوی فوق نافع ست
اگر ماده غلیظ باشد و آب مورد نیکوست در ابتدا و بعد آن اگر ادویه پایدار بسرشند چون بیخ مرزنجوش یا رباط یا دقیق باشند در ادویه و چیزیکه ازان تلیین حاصل شود مخلوط
سازند و اگر مع ذلک ورم باشد بسببی که گفته شد واجبست که اول تسکین وجع مثل ثردهای رطب و سفنج و قیروطیات از زیت کنند و نطول بشراب سوده نافع بعض
نمایند و بعد ازان آب خاکستر و مانند آن استعمال کنند و از اطلیه جیده اینست که بگیرند مر و حضض و سعد و صبر و زعفران باندک اقاقیا و گل ارمنی و بسرکه و آب
کرنب بسرشند و ایضا برگ طرفا و نمک و زیت و گل ارمنی بسرکه ضماد کنند و ایضا برای کهنه یا در دیگر نیز چرک حمام جوشیده کرده بورق بقوام آرند تا مثل خمیر گردد طلا
نمایند و ایضا موضع را بزیت طلا کنند و بران اسفنج یا پشم بسرکه ترکرده نهاده بربندند و دوا الجمیر نافع ست و آنچه اورا نافع بود اینست که برگ سوسن را خوب
جوش داده بیفشرند و بران نهند که این عجیب ست و همچنین شبت و حضض و سرکه در آب خاکستر سوده و از اطلیه قوی النفع سرگین گاو و کندر و میعه و اشنه
و قصب الذریره و سنبل و افسنتین ست همه نافع بود و گاهی ترهل عارض در اقدام حوامل را ففاح قصب که ازان حاره بهامیسازند در سرکه ترکرده بران نهادن
نفع میکند و بهتر آنست که آنرا اسفید ضماد کنند و دیگر قیمولیا بسرکه و شب یمانی نافع ست و از نطولات آب طبیخ کرنب یا شبت یا طبیخ پوست ترنج ست و ترهل که
تابع استسقا و امراض دیگر باشد علاج سبب آنرا زائل کند **صاحب کامل** گوید که اگر تولد ورم رخو از ریح بخاری باشد باقتضای مرضی که تابع او بود
زائل شود و اگر از انصباب ماده بلغمی بسوی بعض اعضا باشد علاجش باستفراغ خلط بلغمی از ادویه مسهله مثل تربد و شحم حنظل و مغز قرطم و حب ایارج و غیر آن
از ادویه مفرده و مرکبه نمایند و از اغذیه مولد بلغم مثل ماهی و شیر و مانند آن مریض پرهیز کند و بادویه که تشدید و تحلیل نمایند مثل سرکه و آب ممزوج باندک نطرون
اسفنج نو یا پشم چرک آلوده ترکرده بر عضو نهند و باید که نگاه کنند اگر بدن مریضی که دران ورم پیدا شده نرم باشد آب غالب تر از سرکه و نطرون اندک گیرند و اگر
بدن سخت باشد سرکه غالب تر و نطرون بیشتر کنند بسبب سردی بدن از حال طبیعی بزیادتی در اشیای مجففه و اگر بدن معتدل باشد سرکه و آب مساوی گیرند
و اگر بدن صلب بود و این دوا کفایت نکند اندک شب یمانی و قدری خاکستر چوب انگور بدان مخلوط سازند و اگر [illegible] نمک گیرند [illegible]

دو بار یک ساییده بسرکه و آب سرشته بر عضو ضماد کنند و چون این ادویه استعمال کنند باید که عضو را ببندند بطریقیکه در قول مسیحی گذشت اگر این ممکن باشد و ایضاً نمک و صبر برابر باریک سوده با آب مورد و اندکی سرکه آمیخته ضماد کنند لاسیما در ابدان صلب که این نافع ست طبری گوید که معالجهٔ ورم رخو بحسب موضع مختلف بود پس اگر ورم و تهبج در چشم و رخسار باشد علاج بکم کردن غذا و اقتصار بر اشیای ناشفهٔ محموده کنند مثل لحم تیهو یا کبک یا تدرج یا لحم حمل صغیر بر آتش کباب کرده و از شرب آب بسیار و از آب یخ و برف منع کنند و بر آب محمود مبرد بهوا بعد طبخ آن در ظرف آهن تا آنکه نصف او فانی شود اقتصار نمایند و تقویت معده بجلنجبین و مصطکی کنند و باین ضماد بگیرند صبر و مرداسنگ و مصطکی و سنبل الطیب مساوی فا موم و روغن ناردین یا موم و روغن ساخته ادویه کوفته بیخته بدان آمیزند و بر فم معده ضماد کنند و بعد از آن امر بریاضت براسپ و تحریک جمیع اجزای او و دخول حمام عقب ریاضت نمایند و غرغره بمری نبطی و اندک عاقرقرحا کنند در بعض اوقات و مضغ مصطکی و انداختن آب دهن امر نمایند و این تنها با پرهیز گاهی از تخیر او غنی سازد و اگر تهبج در دستها باشد و این گاهی از سیلان رطوبت و ریاح نافخه حادث شود پس معالجهٔ مذکور علی طبیعت افزایند اگر از آن مانعی نباشد باین حب نارمشک و ناردین اقلیطی و زنجبیل چینی و دارفلفل هر واحد یکدرم گل سرخ و عصارهٔ سوس هر واحد یکنیم درم سنبل الطیب و مصطکی هر واحد دو ثلث درم سقمونیای مشوی دو ثلث درم صبر سقوطری هموزن همه ادویه این همه را بسایند پس هلیلهٔ سیاه ده درم و برگ ترنج مثل او در شراب کهنه بجوشانند تا مهرا گردد صاف کرده ادویه بدان سرشته حبها بقدر فلفل سازند و در هوا خشک کرده دو درم بخورانند و زیاده و کم بقدر قوت مریض دهند و غذای او مثل غذای اول سازند و بران طعام محمود اندک نبیذ کهنه سرخ رنگ بیاشامند و واجب نیست که صاحب این مرض شراب سفید و خوصی و شراب تازه بنوشند و از جمیع فواکه رطبه اجتناب نمایند و تقویت جگر او باین ضماد کنند فوفل و اشنه هر واحد دو دانگ پوست پسته ترنیم درم قصب الذریره یکنیم درم زرشک دو درم گل سرخ و حضض هر واحد یکدرم همه را بسایند و اندک در شراب جید و آب سیب بجوشند و آب مورد حل کنند و بر خرقه مقدار جگر تراشیده بران مالیده در هر روز یکبار بر ناهار ضماد کنند و هنگام خوردن طعام آنرا بردارند و از تهبج مالش بر تهبج دستها بدان نمایند این روغن ست بگیرند زوفای خشک و زیرهٔ کرمانی و صعتر فارسی و خاکستر چوب انگور مساوی پس همه را در روغن ناردین بجوشانند و بگذارند تا نیکگرم بماند پس بر دست او مالش کنند پس اگر تهبج او ببستن محتاج گرداند بر کف و باطن او رفادهٔ مبلول بسرکه و خاکستر چوب انگور و روغن گل نهند و از طرف انگشتان تا وسط ساعد ببندند که این ازالهٔ او و تقویت عضو نماید و اگر تهبج در پایها باشد امر باین جمله علاج نمایند و بقی کردن برین طریق که ابتدا اطعام او بسمک و ترب بسیار تیز کنند بعده شوربای که دران ترب بسیار و برگ سرمق پخته باشند از شوربا و ترب و سرمق بخورند و بالایش آب گرم و نبیذ تازه بنوشند تا ممتلی گردند بعد از آن پر مرغ بروغن بادام چرب کرده بآهستگی در حلق اندازند تا آنکه همه آنچه در معدهٔ او باشد بیرون آید و این عمل وقتی نمایند که از روز شش ساعت گذشته باشد و دران روز چیزی نخورند و نه دران شب و اگر تشنگی رنج دهد اندک جلاب یا قدری شربت سیب شیرین و اندکی آب جرعه جرعه بنوشند و چون صبح شود بار دیگر بر ناهار چنان معالجه نمایند که ترب بسیار بجوشانند تا مهرا شود پس آب آن گرفته سکنجبین آمیخته بنوشند پس پر مرغ استعمال نمایند تا آنکه معده پاک گردد بعده مداومت نمایند بر اطعمهٔ ناشفهٔ خفیفه و بر کمتر مقدار آنها آنچه ممکن باشد و اگر در سینهٔ او خشونت و اضلاع او ماندگی باشد بموم و روغن مالش آن نمایند و بران آب گرم بسیار ریزند و بعد آنکه بسیر و تقلیل طعام و تقویت معده ازالهٔ این مرض کنند و بمعالجه حاجت نیفتد پس اگر تخفیف نشود حل طبیعت او بیک دفع یا دو دفع بحب مذکور نمایند و تقویت معده و جگر او کنند و از آن نبیذ موقوف نکنند اگر بر طعام بود اندک بدهند تا تقویت حرارت غریزی و تجدید هضم نماید و اگر بعد هضم طعام باشند زیاده از آن بدهند پس اگر کم و زائل نشود دست و پای را این روغن بمالند بگیرند کرفس و شونیز و در سرکه بجوشانند تا مهرا شود پس آن سرکه بگیرند و مثل او روغن گل بران ریزند و بار دیگر بجوشانند بعده دران اندک خاکستر چوب انگور حل کنند و دران اسفنج یا پشم تر کرده دائم بر پای نهند تا آنکه تهبج تحلیل شود و اگر تحلیل او دشوار گردد به سختی بمالند و رفاده دران دوا تر کرده از طرف انگشتان تا وسط ساق ببندند این تدبیر آنگاه ست که تهبج از سیلان رطوبت باشد و اما هرگاه از اندفاع ریاح و رطوبت غلیظ باشد باید که فصد مریض کشایند و بصورت خون او نگاه کنند پس اگر غلیظ سیاه باشد زیاده اخراج آن نمایند و اگر مائل بسرخی خالص و رقت بود از آن کم گیرند و معالجهٔ او بهمه تدابیر مذکوره نمایند و پرهیز از اطعمهٔ مولد ریاح کنند و این سفوف برای او ترکیب دهند مرباخوز خشک و شقائق و برگ مرزنجوش و صعتر فارسی و زوفای خشک و زیرهٔ سیاه و کندر ذکر و مصطکی و عود خام و وج ترکی همه برابر ساییده دو دانگ از آن بخورند و بران جرعهٔ شراب کهنه بنوشند و این سفوف تهبج را ببرد

بغیر تدبیر دیگر چون از ریاح غلیظ باشد الا آنکه طبیب را واجب است که رعایت مزاج مریض نماید تا صدمت نپذیرد و این علاج که مذکور شد علاج رطوبات است چون با ضعف
قوت کثرت نماید و علاج ضعف قوت در باب استسقا مذکور شد بولس در کناش خود نوشته که اگر سبب او فساد مزاج باشد علاج باصلاح مزاج کنند و بعد ازان مالش
عضو بروغن و نمک و سرکه و اگر سبب او ماده بلغمی باشد بعد نضج اسهال بلغم بایارج یا حب ریوند نمایند و بعد اصلاح مزاج بگلقند عسلی و سکنجبین عسلی و نوشیدن
آب کاسنی و بادیان بسکنجبین بزوری و قرص ریوند با کاک و این قرص افسنتین کند افسنتین سه جزو تخم کشوث تخم ترب یک جزو عصاره غافث نیم جزو لک
مغسول یک جزو کوفته بیخته با آب بقل محلول در آب بادیان رطب قرص سازند شربتی ازان دو درم باده درم سکنجبین بزوری و دوا را لکم خاصه درین مرض و آب
برگ ترب بسکنجبین و ماء الاصول نیکوست و غذا نخود آب با زیرباج و قلایا و مطجنات با ابازیر حاره و لحوم خفیفه مثل کبک و عصافیر و لحوم صید خورند و پرهیز از
مخموضات و مرطبات واجب است بعد ازان تقویت عضو بسرکه و آب ممزوج بنطرون کنند و یا گیرند شب یمانی و در سرکه حل کنند و این سرکه با آب آمیخته پشم پاره بدان
آلوده بران نهاده ببندند و مالش بنمک و زیت نفع کند و ببرگ طرفا و برگ آس یا برگ دلب ضماد کنند و یا بسرکه و گل ارمنی طلا سازند و یا صبر و مر و اقاقیا و شیاف
مامیثا و زعفران و سعد و گل ارمنی سوده مثل بندق ساخته وقت حاجت باندک سرکه و آب کرنب طلا کنند و اگر تهیج بر چهره و پلک باشد بگلاب و آب کاسنی
و اندک سرکه طلا نمایند و اگر ورم در عصب باشد ببرگ کرنب و اندک کندش و سفیداب با آب مورد ضماد سازند و ریختن آب سرد آنرا فائده کند جرجانی گوید که
این دوا را طلاء الترهل گویند بگیرند اجزای بنادق که در قول بولس گذشت مع حضض و بسرکه و آب کرنب سرشته بنادق کنند همچون مهره شطرنج و بوقت حاجت
بکار برند دیگر بوره ارمنی و زیره سیاه و شبت کوفته و قیصوم با زیره و خاکستر برگ کرنب و آرد جو همه را بسرکه سرشته ضماد کنند و شب یمانی
و حضض سوده هر دو بسرکه و آب خاکستر طلا کردن سود دارد و اگر آماس در روی و پشت چشم باشد طلای ترهل با گلاب و آب کاسنی و اندکی سرکه سائیده طلا کنند و تهیج
عارض ابد جمیات و امراض [illegible] بسرکه و گلاب و روغن گل و آب [illegible] و برگ طرفای رطب و برگ مورد تر و حنای تر کوفته ضماد کردن
سود دارد و طریق گرفتن آب خاکستر اینست بگیرند چوب انجیر یا چوب بلوط یا [illegible] خاکستر آن در آب یکشب تر کنند و صبح صاف کنند و سرکه بدان
آمیخته سازند یا خرقه [illegible] که همه آماسهای نرم و آبناک را سود دارد ابن الیاس [illegible] مطبوخ بادیان و اصل السوس هر یک سه درم با
گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا نخود آب و شیره مغز [illegible] نضج تام [illegible] ایارج [illegible] خیارشنبر مع سنا کنند و بزیت و نمک دلک
نمایند و اگر کفایت نکند افسنتین پنج درم بسرکه و آب سرشته ضماد کنند [illegible] سعد و صبر و زعفران و بدان ضماد سازند خجندی گوید که هر روز
شربت اصول عسلی بنوشند و بعد نضج استفراغ بلغم بحب مناسبه [illegible] که دران ترید و غاریقون و سنا باشد باید کرد و این طلا او را نافع است سعد
اشنه مورد شبت سنبل الطیب ببجه با آب خاکستر ضماد کنند پس اگر [illegible] رقیق یا ریحی باشد ادویه قوی التجفیف آنرا نفع کند و یا شگاف دهند
تا ماده او سیلان کند انطاکی گوید که علاج ورم رخو تنقیه بلغم و استفراغ خلط بمثل ایارج و معاجین [illegible] چون فلاسفه و ترک مثل باقلا و شیر و نهادن جادر
و بورق و طرفا و سرو و مالش او بزیت است و [illegible] گوید که این ورم مختص است بمزید طولات در ابتدای او بادویه حاره مثل طبیخ اکلیل و بابونه [illegible]
گرم و شونیز و نمک و سبوس مع جاورس پس هرگاه متوقف شد ضماد بمثل حضض و زعفران و اقاقیا و [illegible] و سوسن و سرگین گاو و گل ارمنی نمایند همه یا آنچه
میسر آید بعسل اگر حرارت نباشد و بعسل و سرکه اگر حرارت باشد مفرط نبود و الا با آب کدو و کشنیز سرشته و [illegible] ممزوج کنند و صبر با حنا
و روغن [illegible] نافع و کافی است و این تدبیر مع منع از مولدات خلط و رطوبات مثل شیر و خربزه باید کرد

سلع

ورم غلیظ است که از گوشت جدا بود و بدان چسپیده نباشد و بهر طرف که بگردانند زیر جلد در جای خود بگردد و در عظم از مقدار نخود تا بقدر خربزه متفاوت بود
و آنرا کیسه باشد محتوی بر ماده آن و ماده این ورم بلغم غلیظ بود که از عروق [illegible] و بسبب غلظ او افزاید و بسبب [illegible] است و آنرا در هندی
رسولی گویند و اگر در گلو باشد [illegible] که سلع از جنس دبیلات بلغمی است [illegible] متولد از بلغم باشد [illegible]

آن مختلفت بود بعضی مثل گوشت باشد و بعضی مانند عصیده و بعضی چون عسل و بعضی باشد که ماده آن خشک گردد و اگر بشگافند چیزی مانند ارزن و امثال آن در یابند و بسیار
باشد که در غور مفاصل همچون سلعه چیزی پدید آید و چیزی لسب پیدا شود که بعینه بود و چوب الحماق او نسو داوی الا آنرا بلغمی ارزانید یم و گاهی تعقد در عصب عارض گردد و مشابه سلعه شود
و سلع نباشد و فرق میان سلع و آن آنست که سلع از همه طرف متحرک بود و آن گره بطول حرکت نکند بلکه براست و چپ بجنبد و بسیار باشد که از ضربه چیزی شبیه بسلعه حادث
شود پس اگر در ابتدا معالجه به بستن بران کرده شود زائل گردد و تحلیل یابد و صاحب کامل وغیره گویند که اقسام سلعه چهار ست یکی شحمیه و شحمیه بهر آن گویند که مشابه بشحم در رنگ
و قوام بود و ماده این غلیظتر و باردتر باشد و بغمز فرو نشود و نه نزد غمز پهن شود دوم عسلیه که آنرا شهدیه نیز گویند و مسمی بعسلیه بهر آن شده که مشابه بعسل در رنگ و قوام بود و ماده او
لطیف تر و رقیق تر از همه اقسام میباشد و اند آنرا عفونتی بود و مائل بزردی باشد و نزد غمز تطامن کمتر از ریم کند و بسرعت رجوع نماید سوم آردمالیه و این را بسبب مشابهة
بآردمالیه بدین نام خوانند و آن لفظ فارسی ست مرکب از آرد که مشهور ست و ماله یعنی روغن تازه که از مسکه گداخته گرفته باشند و اطلاق او بر حریرهٔ غلیظ میکنند
که از آرد و روغن مثل عصیده میسازند و ماده این غلیظتر و خشکتر از عسلیه بود و لهذا غلیظ مائل بسیاهی بود چهارم شیرازیه زیرا که مشابه بشیراز در سفیدی و غلظ
بود و این لفظ را در فارسی اطلاق میکنند بر ماخوذی که از شیر مثل حریره غلیظ میسازند یعنی اقسام مذکوره این ورم محتوی بر مثل این اشیا میباشد و شحمیه تحت
انواع ست و صاحب او اندک الم هنگام مس معلوم کند و اما هر سه اقسام دیگر در لمس نرم و در حس کم میباشند و ابن هبة الله گوید که استدلال بر سلعه صغار از
تحریک او زیر جلد نزد غمز بران کرده میشود و سلعه غددیه بسیار صلب بود و بیخ او تنگ باشد و عصائدیه بزرگتر از غددیه بود و بیخ او فراخ باشد و شهدیه تر لمس
مندفع گردد و بسرعت عود کند و اصل او ضیق و جسم او مثل لحم و سم بود **علاج** علاجش از تنقیه وغیره مانند علاج ورم رخو کنند و سرگین گاو و مرهم داخلیون
و مانند آن از ادویه محلله ضماد نمایند و اگر مزمن باشد ادویه حاده مانند فلفلیون نهند و یا آنرا شق کرده بتمامه بیرون کنند پس مراهم مدمله بکار برند و گویند که بستن برگ انگور دنده
بر روغن چرب نموده و گرم کرده روزی دو سه بار تا هفت روز در تحلیل سلع کوچک نافع ست و کذا تخم سن در آب سوده نهادن سود دارد و اگر بر آن موضع شرط زنند
و شب یمانی سوده بر آنجا گذارند و چند روز همین طور جراحت تازه نموده استعمال کنند اثری تمام دارد و این دوا سود مند ست حبه سفید نمک لاهوری با آب لیمون
سائیده نخستین سلعه را شرط زده بران طلا نمایند در چند روز بتحلیل رود و در تکملهٔ هندی نوشته که اگر زرد چوب دار بلد سهاگه را سرمه سا کرده بر قطعه کنوار انداخته ببندند
در چند روز رفع شود و اگر جونه پان و سجی لوطه هر دو برابر با آب کهرل نمایند و بقدر نیم نخود در میان رسولی گذارند بعد سه چهار روز منفجر شده ماده بر آید بعد ازان مرهم گذارند
و تا بشدن آب هرگز نرسانند که بیم عود ست **ضماد** که سلع را از بیخ بر کند سجی چونه سندور پنجال گنجشک همه برابر بصابون قدر کفایت کهرل کرده بر بیخ رسولی بمالند
و بالایش چهار داغ دهند هر گاه ماده دفع شود بروغن گاو تر کنند و بالای آن برگ بیل خرد نرم ببندند **دیگر** صابون سجی چونه نوشادر شنگرف همه برابر سائیده
با روغن کنجد خمیر کرده بر رسولی کاک زده طلا کنند که خواهد ترقید اصلاح زخم آن بهلیله سیاه کنند **دیگر** افیون سم الفار نیله تهوتهه سجی دوده چهپر کوفته بیخته با آب حل کرده
بر رسولی بمالند **دیگر** چوک نیله تهوتهه سجی نوشادر بروغن کنجد بمالند **مرهم داخلیون** که برای تحلیل جمیع صلابات و سلعه و خنازیر و تعقد عصب و تسکین
اوجاع معمول ست روغن زیتون کهنه از سی تا چهل درم مرداسنگ بست درم تخم خطمی اسپغول تخم کنوچه حلبه تخم کتان هر یک از پنج درم تا هفت درم تخمها را شب
در آب تر کنند و صبح لعاب غلیظ ازان بگیرند و مرداسنگ باریک ساخته در زیت انداخته بر آتش نرم گذارند و بچیزی حرکت دهند تا مرداسنگ بسته نشود پس از آنکه روغن
سیاه گردد از آتش فرود آرند و لعاب را دران انداخته بجوشانند تا غلیظ گردد پس فرود آورده بر هم زنند و اگر خواهند که قوی الاثر باشد زفت و خاکستر چوب انگور و مر و صابون
هر یک سه درم خبث الحدید یک درم باریک ساخته اضافه نمایند **اقوال الطبا** مصنف اقتباس نوشته که اول تنقیه بدن از بلغم بایارجات کبار و مطبوخ افتیمون
و تبرید نمایند بکرات و مرات تا استیصال بلغم شود پس اولی آنست که پوست را بآهستگی بشگافند بنحویکه کیسه سلعه پاره نگردد و از دست بر آرند که هیچ ازان باقی
نماند پس باید که بنابر منع از ازدیاد سیخ آهنی با آتش سرخ کرده داغ دهند و بمراهم مندمله مندمل سازند و کسی را که قوت شگافتن نداشته باشد باید که مقل ازرق
و اشق و مرداسنگ و مرمکی هر یک یکتوله بسرکه و روغن گل برابر سرشته ضماد نموده بالایش صفحه اسرب که مقدار حجم آن باشد آنرا نیکو فراهم کرده هموار ببندند و دانند
که در ابتدا بالخاصیت آنرا دراندک مدت تحلیل می نماید و دستور اخراج سلعه که بکرر بتجربه در آمده اینست که سلعه نو بود یا کهنه سوای سلعه گلو سه روز متواتر

تیزاب فاروقی یا سبز در مرهم رسل و اسحاق آمیخته بر حوالی آن باید گذاشت و روز چهارم تیزاب سفید اندکی دران آمیخته بنهند و چون ورمی و دردی که از ان پدید آید
آنرا بمرهم ابیض کافوری و مرهم اصفر حکیم بقا خان تسکین باید نمود و طلا از گچ پخته سوده و سنوباشیر و ریوند خطائی هر واحد یکتوله در روغن گل و سرکه سرشته بر پوست
حوالی سلعه ضماد کنند و اگر سلعه آلا بنیده بران گذارند و عصابه محکم بر بندند که حوالی او پوسیده در دو سه روز خود بخود جدا گشته بیفتد پس بنگرند اگر اندکی از ریشه آن مانده باشد
آنرا با آهن یا روغن گاو داغ داده بمرهم سیاه و مرهم اعجاز مندمل سازند و در قوانین العلاج مرقوم ست که طلای غوتا غنبا درین باب اثری عظیم دارد و چنانچه باز احتیاج
باستعمال تیزاب اصلا نیفتد ابن الیاس گوید که هر صبح جلاب از بادیان سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود و مغز قرطم دهند و چون
اثر نضج در قاروره ببینند باید که تنقیه بدن از اخلاط بلغمی غلیظ سازند بحب ایارج و حب لوغاذیا یا معجون خیار شنبر سهل ست یا با مطبوخ که دران تربد باشد تا بزرگ و زیاده
نگردد و لزوم موضع با ضماد محلله مثل مرهم دیاخیلون کنند که آن گاهی تحلیل و زائل میکند در ابتدا و اگر شیرازیه باشد علاجش بادویه محلله و یا قطع و شگاف ست
و همچنین اگر عسلیه بود و چون شگاف ممکن نباشد بران ادویه حاده محرقه مثل فلد فیون و دیگ بردیگ نهند و اگر آردلیه باشد دران ادویه محلله نفع نکند بلکه محتاج
بادویه حفنه یا قطع باشد و اگر شحمیه باشد دران ادویه محلله و معفنه فائده نکند و آنرا سوای قطع و اخراج با فیها علاجی نیست و چون بشگافند کیسه او تمام بکشند
و از علاج نافع عظیم برای شیرازیه اینست که مویز منقی و مقل و آهک و صابون بران نهند ابن نوح گوید ما دام که سلع کوچک ضعیف باشد بادویه محلله که در باب صلب
مذکور گردد علاج او نمایند و از ادویه مخصوصه او اینست که اشق را در سرکه تند حل کرده بران ضماد نمایند و یا خاکستر بیخ کرنب بزفت و زیت آمیخته و یا بول میفشر
ضماد کنند و آن مرهم باسلیقون درین باب قوی ست موم را بشیر پیه گاو و زفت مساوی گرفته بدان ضماد نمایند و اگر سلع بزرگ باشد و دران ادویه اثر نکنند علاجش
بجز تعفین او یا دویه معفنه و یا بشق و اخراج او نباشد و چون در علاج کوچک تساهل نمایند بزرگ گردد و آنکه سلع که در مقدم گردن باشد در علاج او این دوا مجرب ست
بگیرند فلفل سیاه و سفید و دار فلفل و فلفلمویه و دارچینی و قرفه و خولنجان و نوشادر و تخم قثای بری و نعنع همه مساوی کوفته بیخته نیم وزن جمله شکر آمیخته بکشمش
کوفته بسرشند و بنادق سازند و صبح بر پشت خوابیده و سر بسوی خلف داشته بندقه در دهن گذارند و بگدازانند تا آنکه حل شود و بتدریج فرو برند تا نوبت به پنج بنادق
رسد که این سلع را ببرد تا آنکه چیزی از ان باقی نماند و محمد بن زکریا گفته که اگر سلعه بزرگ باشد آنرا شق کرده چیزیکه دران باشد اخراج آن نمایند پس دران روغن
یا دوای حاد گذارند تا در چند روز متعفن ساخته بیرون آرد و خضر گوید که در ابتدا بعد تنقیه بدن از بلغم غلیظ این ضماد بعمل آرند قنه ده درم حلتیت پنج درم جاوشیر
هفت درم فرفیون سه درم مقل ازرق چهار درم سکبینج سه درم قنه را در سرکه حل کرده همه را بآب کشنیز سبز سرشته ضماد کنند و بعد هر سه روز تبدیل ضماد نمایند که
نضج و انفجار آن نماید اگر سلعه نرم باشد و در نسخه دیگر اشق پنج درم نیز داخل ست شیخ و جرجانی مینویسند که آنچه از سلع غددی و صلب تر بود علاج او سوای قطع
و شگاف نیست انطیلس گفته که اولا پوست را که بالای سلع ست صاحب او بدست چپ بکشد یا کسی دیگر بدست خود بگیرد و بکشد تا پوست از سلع برخیزد و جدا
گردد پس آن پوست را آهستگی بشگافند و چون جلد شگافته شد و پوست سلعه ظاهر گردد کنارهای جلد از هر دو جانب بصناره کشیده دارند و کیسه سلعه از
گوشت قطع کنند و گاهی کشط او آسان بود و گاهی دشوار باشد و درینصورت آنرا باهستگی از قمادین سلخ کنند تا کیسه درست با چیزیکه در جوف آن باشد بیرون
آید و چون بیرون آرند و جلد از موضع شگاف فاضل نباشد بسبب کوچک بودن سلعه خون از جراحت پاک نمایند و جراحت را بماء العسل بشویند و بدرور زرد اوده
رویانند و گوشت بران نهند و اگر جلد بسیار فاضل گردد بسبب بزرگی سلع آن پوست افزون را قطع کنند تا زشت نباشد پس جراحت را بماء العسل شسته
بدرور زرد و اگر سلعه قریب عصبی یا رگی بود و از ان کشط توان کرد بکشط آن خوف نیست و اگر محتاج سلخ بقمادین باشد و خوف قطع چیزی غیر سلع باشد آنچه ازو
بیرون توان کرد بیرون کنند و بر باقی روغن گاو کهنه نیمگرم یا دوای حاد نهند تا آن باقی پوسیده گردد و بالحام او نپردازند تا آنکه معلوم شود که چیزی از کیسه دران
باقی نمانده و چون سلع بزرگ را خارج کنند دران روز از پنبه آنرا پر سازند و معالجه او بدو اکنند و چون شگاف دهند باید کیسه را بتمامه بکشند و اگر بصناره
باشد و اگر سلخ آن ممکن بود کیسه را مع سلعه بیرون کنند بهتر باشد و اگر چیزی از کیسه باقی ماند دوای حاد دران گذارند پس بروغن گاو والحاق نمایند و اگر
قوام سلعه نرم باشد چون عسل و مانند آن احتیاط در نگاهداشتن کیسه بیشتر باید کرد تا دریده نشود بلکه حیله کنند تا با کیسه بیرون آید پس اگر عرق عارض شود

صواب آنست که آنرا بدوزند و استوار کنند و برباطات بربندند و هرگاه چیزی بسیار ازان سائل شود و آن سبب ضعف بسیار گردد واجب است که مراعات صاحب او بمقویات طبیعت نمایند و هنگام خواب حفاظت نمایند زیرا که گاهی بدان غشی سرعت میکند و باید که معالجه نمایند کسی را که بران خوف غشی باشد و بسیاری از صاحبان سلع متحمل سلع نباشند و نه ادویهٔ حاده بسبب عظم مرض و ایضاً بسبب مزاج ایشان و سوای شگافتن احتمال نمایند پس لازم است که در ایشان سلعه را بشگافند و آنچه ازان بیرون توان کرد بیرون آرند و از برآوردن کیسه تعرض نکنند بلکه هر روز بعد اخراج مادهٔ مجتمعه دران روغن گل و نمک هم بهند که ازین کیسه بوسیده شده خود بخود بیرون آید و اما علاج سلعهٔ عسلیه شهدیه آنست که در ابتدا بچیزی حار تکمید نمایند پس چیزی منقی ضماد کنند و اولی آنست که جلد را بشگافند پس بران مراهم نهند و گاهی دوای حاد مثل آهک و صابون و زرد و غیر آن که در مفجرات خراج مذکور گردد در شگافتن جلد بکار آرند و ایضاً بگیرند آهک چهار درم و دردی شراب سوخته دو درم نطرون دو درم میعه یکدرم در آب زرد جوش خفیف داده در حقهٔ رصاص بدارند و همواره بآب زرد تر دارند تا خشک نگردد و ایضاً این دوا که برای ثآلیل و غدد و مانند آن نیز نیکوست بگیرند خربق سیاه و زرنیخ سرخ هریک دو جزو قشور بیس چهار جزو و بروغن گل لطوخ سازند و یا بگیرند تخم انجره و قشور بیس و زرنیخ و از لذع و احراق او بترسند و بروغن گل ضماد کنند و از اضمدهٔ جیده برای عسلیه و سائر خراجات حاره نیز و آنچه دران خلط نرم باشد اینست لادن قنه مقل اشق چرک خانهٔ زنبور عسل علک البطم مساوی و ازان مرهم سازند و از مذوبات بلا کثرت لذع اینست بگیرند بورق و نصف او خربق و ازان موم روغن بموم و روغن گل بسازند و ایضاً آهک پنج جزو قلقطار یکجزو زرنیخ یکجزو سابیده استعمال کنند و اما غدد که مشابه سلع بود و آن قسمی از عقد است اگر اخراج او ممکن بود مثل سلع و ضرر او بعصب و غیره از عضو مجاور نباشد بشگافند و اگر در دست و پای و در جای متصل عصب و اوتار بود باخراج او متوجه نشوند که صاحب او در تشنج افتد بلکه آنرا بکوبند و بران چیز گران بندند تا تحلیل شود و علامت مثل این آنست که غمز بران تحدید عضو کند طبری گوید سلع که دران ادنی صلابت باشد و از زیر دست بلغزد و چون او را مس کنند صاحب او اندک الم احساس نماید علاجش تنقیهٔ صاحب اوست اگر قوانین ازان مانع نباشند بمطبوخ افتیمون و ایارجات مجمر بمقویات و صاحب او را بآب ترب جوش کرده و سکنجبین و تخم سرمق و کنگر زد امر بقی در هر اندک مدت کنند و لزوم پرهیز و ترک طعام شب نمایند و تقدیر غذای او بحسب بدن و مزاج او کنند تا آنکه در بدن او فضول غذا که طبیعت آنرا بسوی آن موضع دفع کند سفیده نماند و گاهی معالجه با آهن کنند اگر عضو سلیم باشد و علاج او بسه طریق است

طریق اول آنکه ضماد بمرهم اسفیداج کنند تا آنکه نرم کند پس بمرهم دیاخلیون مرکب بخاکستر چوب انگور و خاکستر زفت حتی که مثل آب رقیق گردد بعده بسوی آن نظر کنند پس اگر رقیق شود تحلیل گردد عضو را با آهن مس نکنند و بران صبر نمایند تا آنکه تحلیل شود و اگر مثل آب گردد و متوقف شود چنانکه نه کم گردد و نه تحلیل پذیرد بران اضمدهٔ کشاینده نهند تا بکشاید و آنچه دران باشد خارج گردد پس در اخراج غشای او که بران محتوی باشد تلطف نمایند و چیزی ازان بگوشت چسپیده نمانند بعده علاج موضع بمرهم منبت لحم که آن مرهم مرداسنج است پس بمرهم مختم که آن مرهم راتینج و کندر است باید کرد و قبل ذکر دو طریق دیگر مراهم و ضماد مذکور درین باب بیان میکنیم **صفت** مرهم اسفیداج بگیرند اسرب و بر سنگ خشن با آب بسایند و سودهٔ آنرا خشک کنند دو درم ازان بگیرند و اسفیداج سه درم بعده موم روغن شحم بط و پیه ماکیان بسازند و تسقیهٔ او بر آتش از لعاب حلبه و لعاب تخم کتان کنند تا آنکه ممکن باشد بعده از آتش فرود آورده بران ادویهٔ مسحوقه انداخته در هاون بسایند تا نرم گردد و مخلوط شود پس بر سلع ضماد کنند **صفت** مرهم دیاخلیون مرکب بگیرند همه لعابات مثل لعاب اسپغول و لعاب حلبه و لعاب بزر کتان هر یک سه درم مرداسنگ خام صد درم زیت اصفر یک رطل صغیر و همه را بر نرم آتش بجوشانند تا بغلظ شروع کند بعده پنج درم گل زفت که از گداختن زفت زیر او باقی می ماند و اگر نباشد نصف وزن آن زفت بگیرند و خاکستر چوب انگور پنج درم و آرد ترمس تلخ سه درم و صدا الحدید یکنیم درم بران اندازند و بسایند تا مخلوط گردد و بر سلع ضماد کنند پس در اغلب از طبیعت این مرهم آنست که سلعه را تحلیل کند و بگداز و دادوستادمن ابوماهر علاج سلعهٔ صلب که زیر ابط زالوظا شده بود و از مس او بجهت وجع ضربود بلز و هم این مرهم بعده مرهم اسفیداج نمود پس سلعه بالکل زائل شد و باز عود نکرد و اما ضمادیکه آنرا اسفنجی سازد و از آهن غنی گرداند اینست که بگیرند گندم یکآثمنه کبیر و برگ خنزهره یکدسته و هر دو را در شیر بجوشانند و بهتر شیر میش است تا آنکه مثل خاگینه گردد پس بر سلعه ضماد کنند و اگر به

صلابت جلد انفجار او دشوار گردد قدری اشق و اندکی توبال مس سوده درین ضماد افزایند که آن بسهولت بگشاید و بهترین دوا که در گشادن خراجات اعمال نضج تجربه کرده ایم اینست که چرک خانهٔ زنبور و برگ کتان هر دو بکوبند و بعسل آمیخته بر سلعه ضماد کنند و چون آنرا بگشاید بران نگذارند تا غائر نکنند دوا مرهم منبت لحم است که بگیرند موم و روغن گل و بران اندک سفیدهٔ ارزیز و قدری مرداسنگ کوفته بیخته داخل کنند و حرکت دهند تا مخلوط شود پس در هاون انداخته بران اندک سفیدهٔ بیضه رقیق اندازند و بسایند تا مخلوط گردد بعد ازان آب سرد ببرف بران ریزند و بیامیزند تا معتدل و سفید شود بعده بدان علاج کنند هر جراحت و هر خراج را که اراده انبات لحم آن باشد پس هرگاه سطح جراحت با سطح جلد برابر گردد این مرهم موقوف کنند و مرهم زنگار و کندر علاج آن نمایند و نسخهٔ او بعینه همین نسخه است دران کندر و زنگار بقدر واجب زیاده کنند و اگر نبات لحم زائد شود حتی که بر سطح جلد بلند گردد بران قطعهٔ پنبه نهند بالای آن فادهٔ اندک خشن نهند یکبار که این لحم را کم کند بگدازد پس دوای مختم علاج کنند **طریق دوم** آنکه سلع را بسر مبضع معروف برده از موضع اسفل سلع شگافته دهند بعده فتیلهٔ قوی از پنبه منقوش اندران نهند و هر روز فتیله را در غلظ و طول افزایند تا آنکه سلع بشگافد و ازان مادهٔ گداخته و ریم برآید پس غلاف او خارج کنند که آن بسهولت برآید چون موضع پوسیده گردد بعده مطابق آنکه مذکور شد علاج نمایند **طریق سوم** آنست که نظر کنند بسوی سلع و بمقدار تشبث او بموضع و بیخ [illegible] شگافته دهند سلع را بصناره بگیرند و از جائیکه بدان متشبث باشد برفق جدا کنند تا مع غلاف برآید پس مرهم مسکن وجع منبت لحم که مذکور شد علاج کنند و دران چیزی از شحوم زیاده کنند که آن قی الفور تسکین اوجاع میکند و معالج جهد نماید که جلد شگافته مشوش نشود و این طریقه را [illegible] اختیار میکنند که سلعه را چیدر [illegible] محکم می بندند تا آنکه در جای اندک از جلد مجتمع گردد بعده اخراج او بر ایشان آسان میشود و موضع اثر کوچک میگردد [illegible] اخراج سلع و شگافتن خراجات و مداوای خنازیر با آهن البته نشاید مگر بعد فصد و استفراغ و لزوم پرهیز در مزاج مریض با عتدال اولین واجب است که طبیب ازین غافل نباشد گیلانی مینویسد که گاهی علاج سلع بعد فصد و استفراغ و تنقیهٔ بدن باین طور میکنند که حیله برای اخراج او در فصل موافق نمایند و آنرا صلیبی یا بطول بشگافند و بصناره برداشته بمشرط یا بنوک آلة شگاف استیصال آن کنند تا بعد التحام عود نکند و سلع که در جبهه و یا فوق یا بالقریب گوش باشد باید که از شگافتن شریان حذر نمایند پس اگر از خطا نوک نشتر بشریان رسد با آهن داغ دهند بعد ازان بمرهمی که دران صمغ صنوبر و اشق و کندر و مانند آن باشد علاج کنند و اما دوائیکه بعد اخراج سلع بدان پر کنند و احتیاج تکرار نداره بلکه در یکبار کفایت کند آن ذرور معروف است [illegible] نسخهٔ او اینست که بگیرند [illegible] دو درم [illegible] نیم درم گلنار [illegible] سفیداب [illegible] درم [illegible] موضع سلعه بدان پر کنند و ببندند بغیر آنکه آنرا آب رسد پس در یک هفته صحت یابد و همچنین سائر خراجات شگافته را چون بدین ذرور در اول پر کنند در یک دفعه التزاق آن نماید

غدد و عقد

گاهی در بعض اعضا ورم غددی چون بندق و جوز و کم و زیاده ازان پیدا شود و بیشتر بر پشت کف دست و بر پیشانی باشد و در اول امر چنان بود که اگر بران غمز نمایند متفرق گردد و بعد ازان عود کند در اکثر و گاهی عود نکند و بقول طبری بعضی از غدد طبیعی بود چون غدد [illegible] زبان و قریب او عینه و بین و گردن و بغل و بین ران و این نوع را احتیاجی بعلاج نیست و بعضی غیر طبیعی باشد که درینجا مقصود است و این در جمیع مواضع از اعضای بدن حادث شود و بالجمله غدد جسمی است صلب که در ظاهر بدن از مادهٔ غلیظ بلغمی و گاهی سوداوی متولد شود و از برد و یبس منعقد گردد و گاهی زیادتی قبول کند و آنرا غدد سلعیه گویند و چون زیادتی قبول نکند آنرا سلعه غدد نامند و غدد در حقیقت از اقسام سلع است لیکن فرق فیما بین هر دو آنست که غدد سخت باشد و زیادتی قبول نکند مگر بندرت و او را کیسه نبود بخلاف سلع و گاهی بثور غددیه کوچک عارض شود و آن جنس او را غددی نوعی است که آنرا فوجیسلا گویند و گویا که مخصوص است باین اسم آنچه پس گوش باشد و جرجانی گوید که نوع دیگر از غدد است که آنرا اسیامیر گویند و آن باتباع شیخ جدا مسطور گردد **و اما** عقده دو نوع است **یکی** ریحی و این در مواضع معرا از لحم مثل پشت کف و قدم و جبهه چون بندقه و جوزه و غیره پدید آید و در ابتدا هنگام غمز غائب شود و بعده بهیئت خود باز آید و آن یا باد ریاح شد و یا بی در دارد **دوم** لحمی یعنی آنچه در جوف او بود بجنس لحم غددی مستحیل گردد و این بلمس صلب باشد و بغمز متفرق نگردد و بعض متقدمین این را ثواليل مند فعه نامند بسبب صلابت آن و این در جمیع اعضا

ونزد مفاصل حادث شود حتی که مفاصل را از تحریک بسهولت منع کند و اکثر عروض این بعد خراجات بود و بیشتر در انگشتان پای و در اسافل حادث شود و از رفتار منع کند و گاهی عصب هنگام لحوق تعب منعقد گردد و آن مشابه سلعه بود و فرق آن در سلعه مسطور شد و گاهی بعد بریدن شق عصب بتمامه او صلابت و عقد عارض شود و ایضاً گاهی در اعضا بعد انجبار آنها صلابت و تشنج پیدا شود **انطاکی** گوید که گاهی اخلاط بر کیفیات دیگر جمع شوند بعضی از آن مثل بندق باشد بهر دو جانب فقط حرکت کند و آنرا عقد نامند و بعضی از آن مخالط جلد باشد و اصلا حرکت نکند و آنرا غدد خوانند و این گاهی ریحی بود بغمز زائل شود و عود کند و آنچه از پس گوش باشد آنرا فوجیلا گویند و از عقد بعضی صلب بود بعد کسر یا شق پیدا شود و این را علاجی نیست علاج در غدد مانند علاج ورم صلب کنند و بعد تنقیه بطریفل غددی خورانند و بستن پارهٔ اسرب بران مفید بود و چون اسرب در آب عنب الثعلب سوده طلا کنند و بالای آن قطعهٔ اسرب ببندند در تسکین وجع و تحلیل غده نافعتر باشد و اذراقی سوده طلا کردن نیز سود دارد و بقول بعض مجربین در ازالهٔ غدد و سلعه چیزی نافعتر از بادیان و کندش نیست و از تناول اغذیهٔ غلیظهٔ مولد بلغم و سودا احتراز کنند و در بثور غددی مراهم منضجه و محلله بران نهند و برگ خطمی را در نرم کردن او خاصیتی ست چون بران ببندند و برگ تنبول و اکاس بیل و برگ سنبهالو در آب جوشانیده بخار آن بدهند و ثفل آنرا سائیده ضماد نمایند و بعد چند روز که نرم شود برگ بیل و برگ گاؤ کوفته نیم گرم ببندند که منفجر گردد و زائل شود و عقد را اسهال نموده و بچوب خوب بکوبند تا پهن و متفرق گردد بعده صبر و حضض و اقاقیا و گلنار و غری السمک ضماد کنند و بالای آن قطعهٔ اسرب ثقیل نهاده محکم بربندند و بعد سه روز کشایند پس اگر عود کند باز همین بیرون آرند و اگر بادی در و باشد باید که قیروطی بمالند پس منطولات محلله مثل طبیخ بابونه و اکلیل و شبت و مرزنجوش و خطمی و زوفای خشک و بیخ سوسن و تخم کتان و قرطم نیکوفته نطول سازند و روغنهای محلله مثل روغن بابونه و شبت و نرگس و نسرین بمالند و عقد لحمی را بروغنهای نیم گرم و شحوم و امخاخ مالش نمایند و ادمان حمام کنند و اگر فایده نشود شق کرده بیرون آرند و اگر شق ممکن نبود مداومت بکوبیدن و لزوم بستن اسرب نمایند و بسیار باشد که سرطان گردد اگر علاج نکنند و در عقد ریحی ادویهٔ محلله ضماد کنند و ادهان محلله بمالند و ادمان حمام نمایند

اقوال حکما شیخ میفرماید که علاج غدد از جنس علاج سلع ست و بسا ست که کفایت نماید اینکه بکوبند و بشکنند و بران اسرب ثقیل محکم بربندند پس آنرا تحلیل کند و خصوصاً چون زیر اسرب طلای محلل مثل دیاخلیون و مانند آن از ضمادهٔ محلله طلا نمایند و ایضاً واجبست که بعد تحلیل او اسرب ببندند که این سبب منع معاودت اوست و علاج بثور غددیه شکستن اوست و افشردن چیزیکه اندران باشد و بستن اسرب بران و علاج فوجیلا علاج اورام غدد و اورام پس گوش ست و دوای مخصوص او اینست که خاکستر خرمهره بشحم کهنهٔ غیر نمکین سرشته ضماد کنند که این دوا نظیر خود ندارد و ایضاً خاکستر راسو بقیروطی روغن سوسن کنند مخلوط ساخته استعمال کنند که خنازیر را نیز نفع کند **صاحب کامل** گوید که علاج تعقد که در بدن حادث شود مرهم داخلیون ست و پرهیز از اغذیهٔ مولد بلغم و سودا و استفراغ بدن از این دو خلط و اگر این فایده نکند با بهام بران غمز قوی نمایند و بشکنند بعد از آن قطعهٔ اسرب یا دیگر چیزی صلب بران محکم بندند که از این تدبیر زائل شود و نیز او گفته که عقد غددیه را نگاه کنند اگر شبیه بسلع باشد باید که علاج او بعلاج سلع نمایند و اگر از آن جنس نباشد و آن تعقد صلب ست علاجش بادویه مثل داخلیون و غیر آن کنند پس اگر نفع نکند آنرا بچیزی سخت بزنند غیر متصل تا آنکه بشکند پس آن زائل گردد انشاء الله تعالی **ابو منصور** گوید که عقد عارض بر قدم و دست کثیر الاستعمال که آن معروف بقردن ست علاجش آنست که اگر ممکن باشد قطع او از بیخ ببرند پس شرط زنند و بران دوای حاد بپاشند یا عسل بلادر طلا کنند بعد از آن روغن گاو و نمک بران طلا سازند تا آثار او را اصلاح دهد **داود** گوید که علاج غدد و عقد ربط اسرب و مالش با دهان حاره کنند و صبر و حضض و صمغ زیتون مجربست و کذا روغن آجر و طلای بارود و بورق و سندروس و در خواص ست که اگر سیب جدا بگیرند و پخته تنها بخورند انواع آن ببرد و مجربی مرا خبر این داده و خاکستر حلزون و کرم بشحم و زیت طلا کردن و کذا صبر نافع **طبری** گوید که اگر غدد زیاده نشود و در موضعی نباشد که ایذا دهد و ضرر بحرکت کند برای اخراج او وجهی نیست و اگر زیاده شود و ایذا رساند اخراج آن نمایند مگر آنکه زیر استخوان یا زیر عصب باشد و اما چون ارادهٔ تذویب او باشد از ضمادات و مراهم که در سلع ذکر کردیم بعمل آرند و اگر ظاهر بر جلد بود تذویب او آسان باشد بمرهم دیاخلیون مرکب یا غیر مرکب که در سلع بیان نمودیم ضماد کنند و بالای مرهم پارچهٔ اسرب بشکل غدد نهاده محکم بربندند و لزوم این دائم نمایند پس اکثر تحلیل شود و زائل گردد و اگر تحلیل نشود و نرم و تنک شود

تدبیرش مثل تدبیر سلع بود و با ضماده محلله و در غدد او نوعی ست که درد کنند سیما آنچه در پیشانی ظاهر شود و دران نوعی ست که آنرا دردناشد البته سیما آنچه بر سر بود بدید آید
پس اگر طبیب اخراج او مناسب داند جلد او صلیبی بشگافد نه غیر آن و علاج او بمرهم کنند و حفظ جلد بش شده بنهجی نماید که پراگنده نشود و عقد لحمی اگر در گوشت
باشد شگافته بیرون آرند که قطع لحم منعقد خارج نشود و اگر در عصب باشد با خراج آن متعرض نشوند بلکه ضماد برای تلیین نمایند چه عقد بسرعت نرم شود
و عقد عصبی که با درد باشد بمراهم شحوم ضماد کنند و آنچه بغیر درد بود بران پارچه اسرب محکم ببندند که آن بسرعت زائل شود و اگر بر کف و قریب ازان باشد بزور
بمالند و بچیزی گران بکوبند که الم آرد پس در ساعت زائل شود و اگر بر مفصل باشد بشدت غمز کنند که آن در مفصل فرو رود و زائل گردد و اگر قریب بمفصل باشد
بر انگشت دفع کنند تا آنکه قریب از مفصل گردد پس بران غمز کنند تا فرو رود و اگر با وی الم باشد بدو او بالش متعرض آن نشوند و گاهی از تمریخ بقیروطیات
واستعمال نطول و آب گرم زائل شود و اما آنچه در اعصاب از تعب منعقد گردد باید که چند روز روغن قیروطی بمالند بعده امر بدخول حمام دمطی و تمدد اعضا
دران کنند که آن بسهولت منحل گردد و گاهی در اعصاب چیزی معروف بتفریج از شل شبی ثقیل حادث شود و او متمدد گردد حتی که در طول او قدری بیفزاید
بسبب فرط تمدد پس الم شدید آرد و این محتاج باستفراغ بدن بفصد و دوا بود بعده بتمریخ و اما آنچه از شق عصب تعقد افتد آنرا علاجی نیست و بهر تخفیف
تمریخ نمایند و اما آنچه عقب تعب و اعیا و آنچه از اورام صلبه و ورم اذنین و غددتین زیر حنک حادث شود این همه نزد ذکر انواع اورام صلبه در خوه ذکر خواهم کرد

خنازیر

ورم صلب شبیه بغدد ست که در لحوم رخوه یعنی در گردن یا کنج ران یا زیر بغل حادث شود و اکثر این ورم در مقدم گردن یا جوانب او باشد و یک غده یا دو یا
یا زیاده ازان بود و هر واحد ازان در غلاف خاص آن باشد چنانچه سلع و این ورم را خنازیر بهر آن نامند که اکثر در گردن خنازیر میباشد و بقول قومی بهر آنکه خنازیر
کثیر الاولاد بود و این ورم کثیر العدد باشد بالجمله ماده او بلغم غلیظ ست که از تخمها و سوء هضم و تحلیل غذا و قلت تنقیه در بدن جمع شود و با عضای نرم ریزد
پس صلب گردد نزد بقای او دران لحم و حال او در اول امر قریب از حال فلغمونی بود و اگر چه ماده او بلغمی بود لیکن خالی از سوداویتی هم نباشد و شیخ میفرماید که
خنازیر مشابه سلع بود در نتو و قبول غمز و فرق میان هر دو آنست که خنازیر از گوشت جدا نباشد مثل سلعه بلکه آن بگوشت چسپیده باشد و اکثر در لحم رخو عارض
شود و خنزیر بسیار بزرگ کمتر بود و گاهی از یکی آن بسیار پیدا شود و درین مشابه ثالیل بود و گاهی منتظم العقد باشد و مثل حمائل گردد و گویا که مثل عنقود بود و بالجمله
خنازیر غدد سقیر و سی ست و بعضی خنازیر با درد بود و بعضی بی درد و این را علاج دشوارتر ست و گاهی در علاج او احتیاج بشگافتن و بوسیده کردن آید
و مردم شدید الاستعداد بخنازیر در ناحیه گردن و سر کسانی ست که گردن آنها کوتاه و امزجه ایشان مرطوب باشد و اکثر مواضع تولد خنازیر گردن و بغل
و وجه تسمیه او بخنازیر بسبب کثرت عروض او بخنازیر باشد بنا بر حرص و کثرت تخمهای آنها و یا بسبب آنکه شکل گردن صاحب او در اکثر مشابه
بود که بسوی راست و چپ میل نکند و اسلم خنازیر آنست که صبیان را عارض شود و دشوارتر او آنست که جوانان را عارض گردد و طبری مینویسد که خنازیر
علتی ست که متولد شود از غلظ خون و فساد آن بنحیکه سوداوی الکیفیه و غلیظ گردد پس هرگاه کمیت او کثرت نماید از رگهای باریک بیرون آید و در عضو باستد
و بسبب برد و غلظ خود حرارت مغلیه را از عضو باطل کند و دائم غلیظ و سخت گردد حتی که ورم صلب سلعیه بهم رسد و حجم موضع بزرگ شود و عام او جنس واحد باشد
و آن ورم صلب سوداوی متحجر ست و او بر سه نوع بود یکی آنکه مثل غدد بسیار بمکان عضو متحجر باشد و حرکت کند حتی که متخیل شود که آن میان جلد و لحم ست
و این اسلم انواع او ست و فرق میان این نوع و سلعه آنست که سلعه رخو باشد و ملمس آن ملمس گوشت چرب بود و این صلب تر باشد و ملمس او ملمس غضروف و عصب بود
و فرق دیگر آنکه در سطح خنازیر شبیه بتحجر و عقد صلب ظاهر شود و سلع املس متساوی السطح مستدیر الشکل باشد دوم آنکه در شکل مثل نوع اول بود سوای
آنکه متشبث بموضع بود چنانکه حرکت نکند مگر بدشواری و فرق درین نوع و در سرطان آنست که با وجود تشبث او بموضع بران عروق سبز در اطراف او پدید نیاید
برای سرطان بعضو ظاهر شود و بر خنازیر عروق پدید نیاید سوم آنکه منبسط بود و بر جلد بسیار ظاهر گردد و متقرح شود پس صورت او مثل صورت متحجر حال
باشد چون متقرح گردد و این بدترین انواع خنازیر ست علاج جهت تنقیه مواد مطبوخ اسطوخودوس اسفاناج بادیان بادرنجبویه پوست بیخ بادیان

شاهتره عنب الثعلب هر یک هفت ماشه انیسون سه ماشه انجیر زرد چهار عدد مویز منقی دو توله گلقند عسلی چهار توله بنوشانند و غذا وقت نیمروز نخود آب مرغ
تنها یا نان خشکار با شوربا و وقت شام شوربا و نان بعد هفت هشت روز جهت تنقیه وقت شب حب واصلی و یا حب خیزران خورانند و صبح در مطبوخ مذکور
برگ سنا مکی نیم توله تربد سفید ریوند خطائی هر یک پنج ماشه زنجبیل دو ماشه هلیله سیاه یکتوله مغز خیار شنبر شش توله ترنجبین چهار توله شربت دینار شربت
اسطوخودوس مسهل علو خان هر یک دو توله روغن بادام پنج ماشه اضافه کرده بنوشانند و بجای آب عرق بادرنجبویه و شاهتره دهند و غذا وقت دوپهر نخود آب
و وقت شام شله بچه مرغ و یا نان ثرید در شوربای مرغ بدهند و صبح عود صلیب نیم ماشه دانه هیل دو ماشه سوده در جوارش جالینوس هفت ماشه آمیخته و ورق نقره
یکعدد پیچیده اول بخورانند بعده انیسون تخم کشوث هر یک سه ماشه بادرنجبویه بادیان هر یک شش ماشه گاوزبان پنج ماشه جوش داده صاف نموده شربت بزوری
حار سه توله تخم کنوچه و یا حرف پنج ماشه کف زده بنوشند و همچنین چهار پنج و یا زیاده مسهل داده بنا بر تعدیل مزاج اطریفل غددی دهند و بهتر آنست که قبل از نوشیدن
منضج سه چهار روز بعض مقیئات بلغم قی متواتر کنند بالجمله اول تنقیه بدن از بلغم و سودا کنند بعد از ان بیخ سوسن سائیده در مرهم داخلیون آمیخته ضماد سازند
و اگر تحلیل نشود آرد جو و ترمس با بول کودکان ضماد نمایند تا نضج یافته منفجر گردد پس مرهم زنگار نهند و اگر ازین تدبیر فائده نشود بشگافند و بیرون کنند بعد آن
ادویه مدمله بکار برند و آیین ضماد اگر در ابتدا بکار برند تحلیل کند و در انتها متقرح ساخته به سازد برگ حنای خشک موی میش سرخ سوخته آهک آب نادیده هر یک سه توله
نیله تهوته سوخته یکتوله در مسکه میش سیاه آمیخته بعمل آرند دیگر که در دو هفته متقرح ساخته به میسازد صابون آهک آب نادیده هر یک سه توله قند سیاه کهنه
سه ساله شش توله در آب شور حل کرده بکار برند گاهی مصطکی و ریوند چینی و حلبه هر یک نیم وزن هر دو دوای مذکور افزوده میشود و قوی تر میگردد و صاحب اکسیر
نوشته که ضماد بندق هندی و همچنین تخم سرس در رفع خنازیر از مجربات است و اگر تخم سرس بآب سائیده بقدر کنار دشتی حبها ساخته هر روز یک حب بآب ناشتا بخورند
نیز نافع بود دیگر ادویه نافع خنازیر اطریفل غددی که درین باب مستعمل ست هلیله سیاه پانزده درم پوست هلیله آمله تربد موصوف هر یک هفت درم افتیمون
ده درم بسفایج اسطوخودوس غدد گلوی گوسفند خشک کرده هر یک پنج درم سنای مکی چهار درم غاریقون زرنباد شیطرج نوشادر هر یک سه درم انیسون قرنفل
سنبل الطیب قرنفل جوزبوا خیربوا مصطکی هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل مصفی سه چند بسرشند شربتی پنج درم و در نسخه دیگر هلیله آمله تربد هر یک پنج درم
بسفایج اسطوخودوس سنای مکی هر یک هفت درم ست باقی بدستور حب هندی که جهت خنازیر و سلعه و غدد گلو مجرب حکیم شاه محمد ست الایچی خرد پنج دانه
سونتهه مرچ پیپل هر بهیڑا آمله هر یک پاؤ کم پنج ماشه کوفته بیخته نگاه دارند و هلیله بلیله آمله تربد سفید خراشیده مغز املتاس هر یک دوازده و نیم دام بیخته کوفته
کرده در پنج سیر آب شب تر کرده صبح بجوشانند چون سوم حصه بماند بدست مالیده آب غلیظ آن بگیرند و بست و پنج دام پخته گوگل کوفته در ان حل کرده باز بر آتش گذارند
و جوش دهند چون غلیظ مثل معجون شود ادویه که اول کوفته بیخته نگاهداشته اند داخل کرده حبها سازند و هر روز نیم دام خام تا نیم دام پخته بخورند سفوف غددی
نافع خنازیر غدد گردن گاو میش که بجانب زنخ میباشد بست عدد خشک کرده قرنفل یکتوله جوزبوا چهار عدد بسباسه پنج ماشه زنجبیل یک آثار کوفته بیخته سفوف
سازند خوراک یکتوله وقت صبح در سرما استعمال کنند و از شیرینی و بادی پرهیز ند و اگر مزاج حار باشد تا دو توله بخورند سه روز خورند و سه روز بگذارند همین طور تا چهل روز
بعمل آرند ضماد مجرب و مختبر حکیم اکمل خان صبر مکی نانخواه ابرسا تخم کتان هر یک دو ماشه زراوند مدحرج فلفل سیاه فلفلمویه چرایته اشق مقل رال پنج
حلتیت قسط فرفیون قند هر واحد یکماشه حلبه نیم ماشه کوفته بیخته در آب قرص سازند و وقت حاجت اندکی در آب حل کرده ضماد نمایند و در خلاصه مرقوم ست
که در ظرفی که از بیخ گز لبسازند آب و طعام خوردن مفید بود و مرهم رسل خصوصاً بر پوست تازه خوک طلا کرده استعمال کردن بغایت نافع ست
و فیروطیها اگر از پیه خوک سازند بهتر باشد دیگر بقول خضر اگر مار خانه را بسوزند و خاکستر او بزیت سوده طلا کنند خنازیر را تحلیل کند و برد مجرب صحیح ست و چون انزروت را
با نمک نطرون سوده طلا کنند اورام گلو و خنازیر را تحلیل کند دیگر برگ اراک یعنی پیلو در بول شتر سائیده بنهند و بالایش برگ پان بندند که منفجر و محلل ست دیگر
منضج سرطان تازه کوفته ضماد نمایند و صبح و شام تازه کنند تا سه روز بعده برگ تاتوره سیاه و نمک شور برابر کوفته صبح و شام تا سه روز ضماد نمایند بعد نضج
با دویه منفجر سازند دیگر سرگین گاو خشک بابونه اشق خطمی باریک ساخته بهم آمیخته ضماد کنند دیگر تخم کتان تخم حلبه تخم کرنب سوده ضماد کنند دیگر محلل عجیب

زراوند کنند ش هر کدام یکجزو اشق دو جزو با قدری عسل نرم گردانند و باقی ادویه کوفته بیخته بدان آمیزند و پیوسته ضماد نمایند **دیگر** مجرب ایرسا زراوند زفت
هر یک جزوی در مرهم داخلیون مثل هر سه ممزوج کرده بر خنازیر گذارند و اگر سم اسپ سوخته داخل کنند اولی ترست **دیگر** مجرب اسحاق زفت را آتش نرم بگدازند
و بیخ کلم سوخته برابر آن بیامیزند و ضماد کنند **دیگر** منضج و مفجر تخم کتان تخم کنوچه بیخ سوسن کبود و تخم حلبه در شراب پخته سرگین کبوتر قدری کوفته آمیخته طلا کنند
اقوال جمهره شیخ الرئیس می‌نویسید که اصل معول علیه در علاج صاحبان خنازیر استفراغ و تلطیف تدبیرست و از استفراغ فاضل قی ست و از اسهال بلغم غلیظ
و خصوصا بحب و اصلی چاره نیست و ایضا بگیرند از تربد و زنجبیل و شکر مساوی و تا دو درم بخورند که این با وجود اسهال بلغم غلیظ غیر مسخن ست و مسهل هم نیست و فصد
نیز نافعست و لازم ست که لا محاله از قیفال باشد و اما تلطیف تدبیر چنان باید که اجتناب نمایند از اغذیه غلیظ و شرب آب بران و تخمه و امتلا و هما امکن گرسنه مانند
و هر آنچه امتلای سر از ماده نماید ترک نمایند و واجبست که حفظ سر نمایند از آنچه مواد را بسوی آن مائل گرداند از منتصبات مالیه مثل سجود و بکیع طویل و نشستن
و از افعالیکه جذب مواد بسوی سر کند مثل کلام بسیار و آواز قوی و ضجرست و حجامت ارباب خنازیر را در اکثر امر موافق نیست و بسیار باشد که خنازیر یکی در دو ل
و ثقل آغاز کند بسوی حال اول عود نماید و حاله تدبیر خنازیر مشاکل تدبیر سقیر وس از جهت نفس خنی بود و خنازیر جوان بزرگ شود جراحان علاج او باهن
و به دوای حاد میکنند و این مؤدی بتقرح و فساد او میگردد پس در امثال این لابدست از استفراغ و تنقیه و تلطیف تدبیر در غذا و استعمال ادویه محلله بملایمت و بدان
مرهم رسل منسوب بجوارین را در خنازیر قادح اثر عظیم یافته ایم ولیکن برفق و مدارات و آن مرهم نیک برای خنازیر مثل دیاخیلون است و گاهی با این مرهم ادویه
دیگر که آنرا قوی تر کند مخلوط میسازند مثل بیخ سوسن خاصته بسبب خاصیتی که اندر آنست و مثل پشک گوسفند و بز و مثل حرف و بیخ قثاء الحمار و مویز کوهی انجیر
که قبل از پختن بپفته و خشک شود یا آرد باقلا و بادام تلخ و مقل بدان آمیخته استعمال نمایند و آن مرهم جیده ایست **صفت آن** بگیرند آرد جو و باقلا و بیه
مرغابی یکی یکجزو و بیخ حنظل شب یمانی بیخ سوسن زفت رطب هر واحد نیم جزو با زیت کنند بعد گداختن بیه و زفت ادویه سوده جمع کنند بهر قدم چیزی که صلب را
در هفته و کم صلب را در سه روز تحلیل کند و جالینوس در قاطاجانس ذکر کرده بگیرند خردل و تخم انجره و کف دریا و زراوند و مقل و اشق و زیت امنه سوده و از آن دوا
که بران نهند زفت ست آرد بدان سرشته یا با عنصل یا با بیخ کرنب سوده بدان سرشته و بیخ کبر مع مقل و ترمس بسرکه و بعسل و یا بسکنجبین و یا بسرکین کاو مجموع
یا مطبوخ بسرکه و این همه با پیه خوک یا بزیت جمع کنند **دوای جید** حلبه چهار جزو آب و نطرون یکی یکجزو بعسل آمیزند **و ایضا** بیخ قثاء الحمار بسرکه غار
سوده یا علک البطم یا خاکستر آن هر دو بدان سرشته **و ایضا** آرد کرسنه و پشک بز و گوسفند خصوصا کوهی ببول گاو آمیخته لطوخ ساختن **و ایضا**
این دوا مرکب ده جزو اشق هفت آرد بلوط بیخ قنه که آن بارزدست و برگ خانه زنبور بعسل یکیک همه را بسایند **و ایضا** در تاون دابق مصنوع در انبانج
هر واحد یکرطل قنه سه اوقیه جمع کنند و آن لطوخ جیدست و از ادویه جیده موم صمغ صنوبر پیه خوک دی شمک فراسیون زنگار اجزا مساویست از آن لطوخ بسازند
و ایضا از انبج یکجزو و قشور سس دو جزو شب یمانی زرنیخ هر واحد چهار جزو از آن لطوخ بسازند و از ادویه نافعه دوای القطران و دوای قثاء الحمار و دوای الآنک
و دوای سمی اسفندوس و ادویه مرتب از حیات نیست و دوای ساده از حیات اینست که بگیرند مار مرده و در دیگ مطین بگل حکمت و در تنور خاکستر کنند بعد
بسرکه مخلوط بعسل بالمناصفه بسرشند و از ادویه جیده دوا از قردمانا و حرف و سرگین کبوتر بزیت ست و همه با دوا نیز نافع ست و همچنین آرد کرسنه با تنها
و تنها بسرکه و عسل یا بزفت و زفت و موم **و ایضا** بگیرند مویزج کوهی و نطرون و زرانبیج و آرد کرسنه و با عسل و سرکه آمیزند و یا بیخ سوسن تخم کتان
و در شراب جوش داده اینده سرگین کبوتر بقدر مناسب آمیخته مثل ضماد بسازند که آن عجیب ست و بول شتر اعرابی و منجمد از آن ضماد و مرهمها و مخلوط با ادویه خنزیریه
تجربه کرده شده و نافع یافته و مقات از اضمده عجیب ست و بعضی از اطبا یعنی کندی زعم کرده که مشاش شاخ بز چون بسوزند و تا یکهفته هر روز دو درم بخورند آنرا
بسازد و باید که در هر ماه یکهفته بعمل آرند و بدانکه نوعی از خنازیر آنست که در آن سرطانیتی باشد و در مثل آن واجبست که ادویه حاره مذکوره را بروغن گل
بسرشند و سه روز ترک نمایند پس استعمال کنند و خنازیر یکه مزاج آنها حار تر بود لازم نیست که بر آنها افراط ادویه حاذبه کنند بلکه آنرا مثل سویق گندم با کشنیز
کفایت باشد و قویتر از آن مرباد و چندان آن حمص مخلوط با آب کشنیز ست و تدبیر غالب داشتن آب کشنیز و تغلیب دوای دیگر بحسب مشاهده موجب شدت

التهاب و قلت آن باشد و اگر در علاج خنازیر حاجت باستعمال آهن باشد باید که استعمال او در خنازیر مجاور عروق کبیره و عروق شریفه
و عصب باحتیاط باشد زیرا که مردی در شگافتن بعض خنازیر خطا کرد و شعبه عصب راجع را جراحت رسید و آواز باطل گردید و گاهی
عصب را زخم نرسد لیکن برهنه شود و بسبب برد کثیف گردد و مزاج او بد شود پس فعل او باطل گردد تا آنکه مزاج او بتسخین عود کند
و گاهی خطا کنند و جراحت بوداج رسد و پیدا و داج درین آنست که غائر باشد فلهذا چون از جانب سلیم شگاف دهند واجب ست که
آنچه از خنازیر قریب او باشد بگیرند و باقی را بدوای حاد آنرا باطل کنند و از جانب آفت تعرض ننمایند مجوسی گوید که علاج خنازیر تنقیه بدن از فضول بلغمی
با دویه مسهل بلغم و سودا و بفصد و پرهیز از اغذیه مولد این دو خلط مثل اغذیه غلیظه چون لحوم بقر و بزرگ بز و هریسه و پنیر و بیضه منعقد و مانند آنست
و تقلیل غذا و تلطیف او و ریاضت قبل غذا و استحمام بآب شیرین و اما ادویه باید که در اول حدوث او ادویه مفتحه استعمال نمایند و یا شگاف دهند و ماده
که دران باشد بیرون آرند و دران هنگام بجیز یکه بخورد و بوسیده سازد علاج نمایند و اما هر گاه بران زمانه دراز گردد باید که معالجه باشیای ملینه محلله نمایند
مثل مرهم دیاخیلون چه آنرا درین مرض و در سائر اورام صلبه فعل عجیب ست و باین ضماد تضمید سازند **صفت** آن بگیرند آرد باقلا و آرد جو هر واحد ده درم
بیخ سوسن آسمانجونی و بیخ خطمی و زفت رطب هر واحد پنج درم پیه مرغابی و موم سفید هر واحد ده درم ادویه کوفتنی را باریک بکوبند و به بول طفل غیر بالغ لت کنند
و گداختنی را آنگاه از نیت انفاق کهنه و ادویه بدان سرشته بر خنازیر ضماد کنند و مرهم رسل و مرهم شنگرف آنرا نافع ست **صفت ضماد** منضج خنازیر آرد جو آرد
ترمس سوده هر یک باریک کوفته بیخته ببول کودک غیر محتلم و زفت رطب بسرشند که این تحلیل و نضج آن نماید و چون نضج یابد و بکشاید دوای حاد مثل فلدفیون بران استعمال
نمایند و بعد ازان روغن گاو تا آنچه فلدفیون خورده باشد ساقط شود پس اگر چیزی ازان باقی ماند بران اعاده فلدفیون یا دیگر بردیگر نمایند پس روغن گاو
تا آنکه پاک گردد و چون پاک و صاف شود لذوم مرهم زنگار بران کنند تا آنکه مندمل گردد طبری گوید که علاج جمیع انواع خنازیر دا حدست و زیادتی و کمی بحسب بدرازی مدت
نضج و اتقیح شود پس نگاه کنند بقوت مریض و سن و مزاج او اگر ضعیف القوة حار مزاج باشد تعرض باستفراغ او نکنند مگر بماء الفواکه و اصلاح اغذیه او نمایند و بر
جوزه مرغ زیر باج و بریان زیادتی نکنند و از طعام شب قطعا منع کنند و باندک شراب جید الجوهر اجازت دهند و اگر قوت او اطاعت کند فصد باسلیق از جانب
نمایند که دران خنازیر باشد پس اگر خنازیر در اعضای سفلی باشد فصد صافن یکی فصد یا دو دفعه حسب قوت کشایند و از آنچه بران ضماد کنند برای تلیین و تحلیل
آن ضمادات ست که بسوی عضو خون صحیح بیارد و تسخین موضع باعتدال نماید و تحلیل کند مثل ضماد معروف بضماد ابرش تا آنکه تلیین او نماید **صفت** آن
بگیرند زفت بست درم خاکستر چوب انگور پنج درم زوفای رطب ده درم سرگین گاو راعی خشک کنند ده درم تخم حلبه سه درم آرد ترمس تلخ پنج درم صدای حدید دو درم همه را کوفته بپیه خوک یا روغن
از پیه پاکیان یا بط و اگر مزاج مریض متحمل باشد از چربی شیر و پیه پلنگ و پیه خرس و مانند آن از شحوم گرم بسازند بعده باین مرهم روغن ادویه کوفته انداخته مخلوط نمایند و بدان ضماد کنند و اگر یابند
باشد و این ضماد برای خنازیر و جمیع اورام صلبه در غایت حسن تاثیر ست و آنچه بدان خنازیر را ضماد نمایند مرهم داخلیون و مرهم معروف بجرانی ست اما داخلیون لعابات و مرداسنگ و زیت ست
و گاهی دران تنبیخ و مرمی اقرابیت و اما مرهم جرانی زفت و اسرنج و اقلیمیای فضه و کاغذ سوخته و موم و روغن ست و گاهی دران بعد مرتب کردن سقیه تا بآب کشنیز
کرده میشود و از ضمادات خنازیر اینست که بگیرند گندم بیجز و انجیر بیجز و هر دو را در بول شتر اعرابی بجوشانند و هنگام پختن بورق ارمنی دران انداخته حل کنند تا مخلوط
شود بر خنازیر ضماد کنند و این ضماد گاهی منفجر میسازد اگر بر مقدار واجب زیاده کرده شود و گاهی آنرا تحلیل کند **بتمامه و ایضا** آنچه بدان ضماد کنند اینست
که بگیرند سنگ پشت و آنرا ذبح کنند پس خون و گوشت و پیه او گرفته باهم بکوبند بعده اندک شراب بران چکانیده ضماد نمایند و این ضماد خنازیر را منفجر نکند و بسا
که در اندک مدت آنرا تحلیل نماید **و ایضا** از اضمده خنازیر اینست که بگیرند سرگین فیل و پشک بز و سرگین نر گاو و بسوزند و بزیت و سرکه آمیخته طلا کنند که
انفجار و تحلیل او نماید و بعض متاخرین ذکر کرده اند که چون سنگ مقناطیس را بسرکه و آب سداب سوده طلا نمایند خنازیر را منفجر و تحلیل سازد **و ایضا** برای خنازیر
عظیم خاکستر کیل دارد با فلفل و آرد ترمس و خربق سیاه سوده طلا کنند پس تقرح آن و قلع آن نماید حتی که اثری ازان باقی نماند البته و خربق تنها این قوت ست و گاهی معالجه
خنازیر باین طور کنند که اسرب را با آب کشنیز محکوک ساخته بران طلا می نمایند و اثر نیک می بینند پس اگر تحلیل او دشوار شود و اذیت او زیاده گردد با آهن یا با دویه حاده

زنجار

مثل دیگ بردیگ ببرند و بعد از آن بمرهم خل علاج کنند مگر آنکه دران موضع خطر باشد مثل حلقوم و حنجره و مری و یا در بیخ گوش و اکثر خنازیر در گلو و بغل ظاهر میشود و ممکن است
که در جمیع اعضای بدن پدید آید چنانچه غدد و سلع ظاهر شود و آن نوع متقرح را بهترین معالجه قلع او با آهن و استیصال او و داغ موضع ست تا شدید و تنگ از قبول فضول
گردد و اما هرگاه زیر عظام باشد او گاهی استخوان را خراب کند و بشکند و گاهی صاحب او را هلاک کند و مختنق نماید و جالینوس ذکر کرده که خنازیر و سقیروس و داء الفیل از
یک ماده افتند خفیف تر و خشک تر آن ماده سقیروس ست پس ماده داء الفیل پس ماده خنازیر و طریقیکه در معالجه خنازیر ابوماهر موسی بن سیار سلوک مینمود آن
فصد باسلیق الطی و استفراغ بمطبوخی ست که مذکور گردد بعده لزوم پرهیز و اقتصار بر مزوره زیرباجات و منع از امتلای طعام و خوردن فواکه و لزوم آن و ضماد
خنازیر بداخلیون و مرهم حرانی پس باین تدبیر تحلیل و تذویب او میگردید نسخه مطبوخ مذکور هلیله سیاه و کابلی و زرد تخم دور کرده هر واحد هفت درم آمله بلیله سنا
اسطوخودوس غافث قنطوریون افسنتین رومی جعده شکاعی هر واحد سه درم افتیمون پنج درم باریون چینی دو درم در پارچه صره بسته در حالت طبخ انداخته
مویز منقی پانزده درم همه را در پنج رطل آب بپزند تا بیک رطل آید افشرده صاف کنند و قبل دو ساعت از نوشیدن او این حب بخورند نسخه آن خربق سیاه در شیر
تازه جوش داده خشک کرده نیم درم تخم حنظل یکنیم دانگ حب الغار دو دانگ نمک نفطی یک دانگ سقمونیا نیم دانگ مشوی در مطبوخ همه را سوده بعسل سرشته حب کرده یک
بسن ساخته بخورند و بعد دو ساعت مطبوخ مذکور بنوشند اگر مزاج متحمل باشد و قوت مساعدت کند سه شربت ازین در مدت سه بست دیگر روز بخورند و میان هر شربت
فاصله هفت روز دهند و گاهی در معالجه سلع و خنازیر و غدد اگر در مواضع صعب باشند و قطع آنها با آهن ممکن نبود و منع دوای حاد بداغ یاد میکنند و آن
اینست که بگیرند انبوبه آهن و بعد نهادن بر سلعه یا خنازیر مص قوی دو یا سه روز متواتر کنند حتی که مص خرق آن نماید پس فتیله پنبه کنند دران فنبه هر قدر که آنرا
بخورد فتیله پنبه زیاده نمایند تا آنکه از جرم او چیزی باقی نماند پس علاج بمرهم کنند و این طریق در علاج آن محمود ست جز آنکه ایام او طول میکند حب حجر عیانی و ایلاقی
مینویسند که از ترشیها پرهیز کنند و اسهال بحب واصلی و حب خیرزان نافع بود و حبهای دیگر مخرج بلغم غلیظ و سودا چون حب افتیمون و مانند آن نافع و با ایلیقیا دارند
صفت حب واصلی سنبل الطیب و سلیخه و حب بلسان و عود بلسان و اسارون و دار چینی و مصطکی و زعفران هر واحد یک درم صبر نشا نزده درم اسطوخودوس
شحم حنظل هر یک پنج درم تربد هفت درم سقمونیا چهار درم نمک هندی دو درم حسب دستور حب سازند شربتی دو نیم درم تا سه درم **صفت** حب خیرزان ایارج فیقرا
سه درم غاریقون دو نیم درم شحم حنظل یکنیم درم انزروت چهار درم تربد هفت درم جاوشیر چهار دانگ نوشادر دو درم سقمونیا یکمثقال با آب گندنا حب کنند شربتی یک درم و اول چیزهای نرم کننده طلا
کردن سودمند بود چون پیه مرغ خانگی و پیه بط و مانند آن پس ادویه تحلیل کننده بکار برند چون مرهم دیاخلیون و مرهم رسل بهر آنکه این مرهمها حرارت غریزی را بدان موضع آرند و تحلیل
بدین حرارت شود و در نسخه مرهم داخلیون درینجا اسیغول داخل نیست باقی اجزا بدستور **صفت** مرهم رسل بگیرند مقل و کندر هر یک سه جزو اشق پنج جزو
جاوشیر و مر و بارزد و زنگار و زراوند هر یک دو جزو مرداسنگ چهار جزو راتینج چهارده جزو موم سفید چهار جزو روغن زیت صد و بست جزو ادویه خشک را
بکوبند و صمغها بسرکه حل کنند و بارزد و موم در روغن بگدازند و همه با هم آمیخته بکار برند و اگر خواهند که مرهم داخلیون را قوت زیاده دهند زرنیخ و زراوند
مدحرج هر یک یک جزو بادی بیامیزند و هرگاه که خنازیر نرم شود آنرا بشگافند و بمرهم زنگار علاج کنند **صفت** مرهم زنگار بگیرند زنگار دو درم علک الانباط
و موم هر یک پنج درم روغن زیت سه استار چنانچه رسم ست مرهم سازند و بعضی اطبا درین پنج درم راتینج زیاده کنند و هرگاه که ماده مرض بریده شود
و گوشت پوسیده پاک گردد ادویه رویاننده گوشت بکار برند و روغن مغز تخم شفتالو بریان کرده در بینی چکانیدن سودمند بود و ابن الیاس گوید
که هر صبح جلاب از بادیان و یا در بخویه هر واحد سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا نخوداب بمغز حب قرطم و برین مداومت نمایند تا آنکه نضج
در قاروره پدید آید بعد از آن تنقیه بدن از فضول بلغمی بقی کنند باین طور که تخم شبت و تخم ترب و برگ آن و بیخ آن و بادیان و اصل السوس در آب جوشانیده
صاف کرده نمک و عسل بران انداخته بنوشند و با پر مرغ بروغن کنجد آلوده قی آورند و بعد قی ده درم گلقند عسلی خاییده فرو برند و غذا نخوداب بامغز قرطم
سازند و تلیین طبع بحب ایارج یا بحب قوقایا یا بمطبوخی که دران تربد و اسطوخودوس و غاریقون باشد و یا استفراغ بدان بحب بیند کدر در باب فالج
نمایند و از قدید و غیره اغذیه متولد بلغم و سودا پرهیز کنند و بگیرند اشق هفت درم آرد کرسنه هفت درم قثاء الحمار یک و نیم هر واحد سه درم علک البطم

صفت مرهم رسل

صفت مرهم زنگار

چهار درم بارزد چرک خانهٔ زنبور عسل هر واحد سه درم همه را باریک ساییده با بول طفل نابالغ سرشته بر خنازیر ضماد کنند و از ادویهٔ جیده برای این مرض
پیه خوک و صمغ شجر صنوبر مساوی حل کرده است تا آنکه یکذات شود بدان ضماد نمایند و یا بگیرند پیه خوک و آرد کرسنه مساوی و در هاون با بول شتر اعرابی
حل کرده ضماد سازند خجندی گوید که اصل السوس در جلاب که در قول سابق گذشت افزایند و غذا حمصیه بلحوم طیور فاضله یا خرفان دهند
و در عوض ماء الجبن بیخ خربزه عوض بادیان است و لبنیات و لحوم صید ترک نمایند و اسهال با ایارج لوغاذیا کنند و تدبیر عمده در علاج این مرض استفراغ
در هر وقت است و ضماد صبر محلول در شراب کنند و کذا آرد باقلا و بادام تلخ بلعاب حلبه و اندک سرکه آمیخته و اطریفل غددی این مرض را نافع است
نسخهٔ آن پوست هلیلهٔ کابلی تربد سفید غدد گردن میش در سایه خشک کرده هر یک ده درم پوست بلیله آمله افتیمون هر یک هفت درم بسفایج
اسطوخودوس نوشادر هر یک پنج درم غاریقون خیربوا قرفه سنبل الطیب قرنفل جوزبوا زرنباد هر یک سه درم انیسون مصطکی دارچینی هر یک دو درم
ادویه کوفته بیخته بعسل سه چند ادویه بسرشند شربتی از آن سه درم طلای نافع پشک بز جرگلی ایرسا زفت آرد باقلا قنه مساوی زفت و قنه را گداخته ادویه
بدان بسرشند و طلا نمایند و تمریخ موضع با مخاخ و شحوم نافع است و شخصی را دیدم که خنازیر او قطع کردند و دست و پاهای او بعد قطع مسترخی گردید و بالجمله
علاج با ادویهٔ مفجره اولی از آهن است و ثابت گفته که چون فتیله را ببول شتر اعرابی طلا کرده بعد تفجیر خنازیر در آن داخل کنند نفع عجیب بخشد و علی ابن زین
گوید که مشاش شاخ گوزن سوخته هر روز دو درم تا یکماه متواتر خوردن خنازیر را ببرد ابن نوح گوید که این دوا بسیار قوی التحلیل است مرداسنگ با سرکه
بسایند و در پاتیله آن زیت بپزند تا آنکه غلیظ گردد بعده پانچ چند زیت کف خردل اندازند و حرکت دهند تا غلیظ شود پس استعمال نمایند دیگر اشق بسرکه
تند حل کنند و بعسل بسرشند و یا دبق مقشر را بمضغ نرم کنند و با راتینج آمیخته بر پارچه طلا نمایند و لازم بر موضع کنند و یا بگیرند برگ دفلی و بپزند تا مهرا شود
بعده ساییده ضماد کنند و یا بگیرند پشک بز کهنه و بسرکه و عسل بسایند تا ممزوج گردد ضماد نمایند که این بلیغ النفع است و یا بگیرند تخم ترب و بمقدار بادام تلخ
بکوبند و بدان ضماد کنند و یا بگیرند حلبه و تخم کرفس و تخم کتان و بعد سحق بخطمی آمیزند و لازم او نمایند و یا بگیرند سرگین گاو خشک و بخطمی آمیخته لازم کنند و یا
بگیرند بیخ کبر و کوفته بیخته بشیر دختران بر خنازیر طلا کنند و بالای آن برگ چقندر نهند و صبح و شام این عمل نمایند و چون بینند که در اکل او شروع کرد آنرا از آن
بردارند و از پشم سیاه در سرکه و نمک آلوده مسح کنند و یا آرد ترمس بسکنجبین سرشته ضماد نمایند انطاکی گوید که علاجش تلطیف غذا حتی الامکان و ریاضت
برگرسنگی و تنقیهٔ اخلاط بقی و اسهال است بعد از آن اضمده که در علاج سلعه گذشت مثل داخلیون یا خاکستر ایرسا و چون انجیر را بپزند تا آنکه مهرا گردد و بادو
خاکستر پشک بز بیامیزند و ضماد نمایند خنازیر را تحلیل کند و کذا زفت و خولان و سفیداب و گاهی قطع میکنند و پاک مینمایند و بر محل او داغ مینهند
و درین خوف نیست مگر آنکه بشریان رسد میر عوض مینویسد که اولا نضج ماده وقتی نمایند بدستوریکه در قول ابن الیاس گذشت و بعد دو سه روز
از قی بجب و اصلی بتنقیه فرمایند و در هر چند روز اسهال آورده باشند و سم گورخر سوخته خاکستر آنرا با روغن سرشته طلا کردن ماده خنازیر را تحلیل کند و پشک بز
سوخته با سرکه و شهد سرشته ضماد نمودن فعلی عجیب میکند و رته هندی با سرکه ساییده مالیدن از این قبیل است و پیوسته این تدابیر بکار برند اگر تحلیل
یافت فبها و الا پخته گردانیده بشگافند و با ادویهٔ حاده تمام گوشت فاسد بر بایند بعد از آن بمراهم مدمله علاج کنند گیلانی گوید که مرهم جیده که ورم صلب را
در هفته تحلیل کند و آن در قول شیخ گذشت در تحلیل اورام صلبه و غددیه و سرطانیه عظیم النفع است و در استعمال من بسیار آمده و ایضا این دوا خنازیر را
نفع کند آهک بعسل یا بچرک حمام یا بزیت و یا بشحم خنزیر و یا بگیرند آهک یکجزو و حلبه چهار جزو بعسل آمیخته بران گذارند که این دوا غلیظ را تحلیل کند
و آنچه لائق نضج باشد آنرا نضج دهد دیگر برای خنازیر بگیرند زیت کهنه دو رطل موم یک رطل قلقطار چهار اوقیه قنطوریون چهار اوقیه سیر دوازده راس اول سیر را
مقشر کرده چند روز در زیت تر کنند بعده بجوشانند تا سیر مهرا گردد پس دور کرده ادویه گداخته در زیت بگدازند و از آتش فرود آورده قنطوریون سوده
بران اندازند و این دوا منفجر جراحات عظیمه است ایضا خاکستر چوب انجیر دو اوقیه شب یمانی یک اوقیه بورق یک اوقیه زفت رطب یک اوقیه و نیم کندش
دوای محلل خنازیر بگیرند شب یمانی و زرنیخ سرخ هر واحد چهار درم قشور نحاس دو درم زرنیخ زرد یک درم موم بقدر کفایت این ادویه با روغن گل سرشته چند روز بگذارند بعد از آن استعمال کنند

ورم صلب

آماس سخت بغیر درد است که در عضوی پدید آید و آنرا در یونانی سقیروس نامند و آن دو نوع است یکی سقیروس خالص و او آنست که با وی حس و الم نباشد و آن لا علاج است دوم سقیروس غیر خالص و او آنست که با وی قدری حس باقی باشد و بغیر درد بود و علاج این دشوار است پس سقیروس یا از سودای غلیظ صرف اصلی حادث شود و رنگ او اسربی بود و یا از سودای مخلوط ببلغم و رنگ آن مائل تر برنگ بدن باشد و یا از بلغم تنها افتد که صلب شده باشد و رنگ او رصاصی بود بارد الملمس و در صلابت از سوداوی کم باشد و خالص در اکثر امر برنگ اسرب باشد و صلابت شدید بود و گاهی بالای او موی باریک [illegible] گویند سپید باشد و گاهی از آن آن باشد که رنگ او همچون رنگ بدن بود و از عضوی بعضو دیگر منتقل گردد و آنرا قونوس گویند و گاهی برنگ بدن صلب عظیم باشد که به نشود و نه انتقال نماید البته و هر سقیروس یا مبتدی بود یعنی از ابتدا عارض شود و او آنست که اندک اندک ظاهر شود و زیاده گردد و یا منتقل از ورم دیگر باشد مثل فلغمونی یا حمره یا خراج در موضع خالی و اکثر صلابت احشا بعد از ورم حار عارض شود چون مبردات لزجه از اغذیه و ادویه علاج کرده شود و گاهی سقیروس سرطان گردد و فرق و بعد آن از سرطان بسبب کثرت التهاب در آن و قلت آن و ظهور ضربان اندر آن و خفای آن و ظهور عروق حوالی آن و [illegible] باشد بالجمله ورم صلب اکثر بعد ورم حار حادث شود **علاج** در سوداوی بعد نضج از مسهل سودا و در بلغمی از مسهل بلغم و در مرکب از سودا و بلغم مسهل مرکب [illegible] تنقیه کنند و علامات ملینه مانند مرهم داخلیون استعمال نمایند و پیه بط و پیه خروس و پیه روباه و مغز ساق گاو و اشق و مقل و لعاب اسپغول و روغن بابونه [illegible] و لعاب حلبه و لعاب بزرکتان و بیخ خطمی با پیه بط جمع کرده بر ورم ضماد کردن بلین صلابت است و یا اولا [illegible] و روغن بادام شیرین و موم [illegible] سازند و اگر تحلیل نشود مثل خطمی و بعده بابونه و اکلیل الملک و حلبه افزایند و روغن سوسن و روغن بابونه بگیرند و بطبیخ خطمی و بابونه و اکلیل الملک و سبوس گندم نطول سازند و اگر تحلیل نشود و ریم کند علاج خراج نمایند **ذکر ادویه مفرده** نافع اورام صلبه ضماد بخور مریم و کذا [illegible] و کذا [illegible] بشیر تازه آمیخته و کذا ترمس تلخ بسرکه و عسل [illegible] مطبوخ و کذا برگ کبر یا پوست بیخ آن بسرکه [illegible] و کذا اشق [illegible] و کذا اشق بسرکه و کذا برگ نسرین یا گل آن [illegible] پخته و کذا تخم فنجنکشت و کذا سرگین کبوتر با آرد جو و کبریت و آب [illegible] و کذا [illegible] و کذا [illegible] بشراب [illegible] و کذا پیاز نرگس [illegible] کوفته و روغن [illegible] آمیخته و کذا [illegible] مقشر بسرکه پخته [illegible] کوفته [illegible] پخته و کذا [illegible] آرد جو [illegible] پخته [illegible] بعسل آمیخته و بالشراب پخته [illegible] و یا بعسل [illegible] و زیت آمیخته و کذا شراب کهنه و موم زرد و مقل ازرق آمیخته و کذا شراب کهنه بانجیر و سرگین کبوتر [illegible] جزو و کذا [illegible] و خاکستر چوب انگور و کذا [illegible] سوده [illegible] و زفت آمیخته و کذا حلزون [illegible] کوفته و کذا آرد جو و سرگین کبوتر و عسل با آب پخته و یا زفت [illegible] عسل داخل کرده و کذا [illegible] مقشر [illegible] سوده با آب پخته و کذا فراسیون [illegible] و کذا آرد باقلا و آرد حلبه بعسل و کذا انجیر خام کوفته [illegible] پخته و کذا [illegible] کهنه [illegible] کبوتر و آرد جو و کذا کندر و کذا انزروت و نطرون مساوی آمیخته و کذا روغن آجر با اشق محلول آمیخته [illegible] ضماد [illegible] و کذا [illegible] و کذا [illegible] و کذا اشق و کذا پوست بیخ کبر و کذا پرسیاوشان و کذا پیه مرغابی و کذا [illegible] و کذا اسورنجان و کذا [illegible] و کذا [illegible] و شرب [illegible] مطبوخ و آب تازهٔ آن و کذا [illegible] بهر واحد بلین صلابت است **ذکر ادویه مرکبه** داخله در تلیین اورام [illegible] پیه بط [illegible] مغز ساق گاو و موم زرد همه را بروغن بگدازند و بر عضو بندند یکشبانه روز و قبل از وضع دوا بر عضو تحلیل کنند بطبیخ خطمی یا با آب [illegible] مکرر نمایند و هر بار نخست تحلیل لازم دانند و چون نرمی در ورم پدید آید محللات بکار برند **ضماد** که بورم صلب [illegible] سبوس گندم خوب بکوبند تا باریک شود از پارچه گذرانیده با اشق و سکنجبین عسلی سرشته بر موضع ورم بندند **دیگر** خاکستر خرما و جزو خطمی با انجیر کوفته [illegible] آمیخته ضماد نمایند و آب نیمگرم [illegible] بسیار نافع است **دیگر** بجهت اورام صلبه بسیار نافع است زوفای خشک عنب الثعلب تخم مرو کتیرا انزروت حلبه بزرکتان کوفته بیخته بشیر تازه پخته زردهٔ تخم مرغ روغن گل داخل کرده در هاون بدست بمالند تا همچون مرهم شود نیمگرم ضماد کنند و گاهی نان خشک و برگ چقندر نیز داخل کرده می‌شود

دیگر که اورام صلبه را نرم کند کنجد شاهدانه گل سرخ بزر کتان حلبه بابونه اکلیل الملک تخم شبت مساوی کوفته بگلاب سرشته ضماد نمایند دیگر پشک گوسفند زفت رومی مقل داخلیون زراوند مدحرج مساوی بشیره انجیر خام سرشته بر پارچه کشیده ضماد نمایند دیگر منضج ورم صلب و مفجر توتیای سبز سهاگه بریان سجی هلدی هر واحد یکدرم میده گندم تخم حلبه هر یک دو درم چهال پیپل ریوند چینی هر یک شش درم جدا جدا کوفته بیخته در آبیکه برگ سنبهالو و برگ نیب جوش داده باشند آمیخته ضماد نمایند

مرهم اشق که در تحلیل صلابات و خنازیر و سلعه از مجربات حکیم علیست خردل کف دریا زراوند طویل تخم انجره کبریت زرد مقل اشق هر یک دو جزو زیت کهنه دوازده جزو ادویه را بغایت نازک بسایند که مثل غبار گردد و مقل و اشق را در زیت حل کنند و ده جزو موم زرد گداخته اضافه کنند و ادویه را بران ریزند و بمالند تا مرهم شود و چون خواهند کاستعمال کنند یکجزو ازین مرهم و یکجزو روغن گل و یکجزو روغن زیت باهم مخلوط کرده ضماد کنند و اجتناب از مبردات و مرطبات و التزام گرسنگی و تشنگی بیمار را لازمست و ایضا این مرهم عظیم المنفعت ست در تحلیل اورام صلبه و غددیه و سرطانیه و شخصی شصت ساله را بر معده او غده سقیروسی بشکل گره قریب بضعف قطعه آن بود و قطر قاعده دراز تر از یک شبر بود و این مرض زیاده از سی سال داشت پس علاج او بدین مرهم نمودیم و در مدت چهار ماه صحت یافت و این مرهم نزد ما کثیر الاستعمال ست و بطرق مختلف استعمال آن مینمائیم گاهی بطریق مرهم و گاهی بطور ضماد بطبخ و غیره چنانچه ادویه او مثل غبار سائیده و زیت و موم را حذف کرده و مقل و اشق را بسرکه تند حل کرده ادویه مسحوقه بدان آمیخته ضماد کرده میشود و غائص تر و سریعتر در نفع میگردد و فائده عظیم ترمی نماید لیکن گاهی جراحت قلیلی میکند و اگر برگ خطمی سفید کوفته بگلاب بیزند تا مثل خمیر گردد بعده بمرهم مذکور و مرهم داخلیون مساوی سرشته بر ورم گذارند در انضاج و امیل و تحلیل اورام صلبه حتی که ماده خنازیر افعال عجیبه و آثار غریبه از آن بظهور میرسد

اقوال اکابر ابوسهل گوید سقیروس که از بلغم غلیظ حادث شود علاجش باشیای ملین نمایند و اشیائیکه نرم کنند باید که مزاج آنها از حرارت در درجه دوم یا سوم باشد و باید که از یبوست در درجه اول باشد و مع ذلک واجبست که مسدد مغری باشد بمقدار اندک تا ورم را تحلیل بسیار نکند و تجفیف و تصلیب او ننماید و باید که یکبار تلیین او و بار دیگر تحلیل او نمایند اما تلیین بهر آنست که بدان خلط غلیظ مستعد برای تحلیل گردد و تلیین باشیای قلیل الاسخان و التجفیف حاصل شود و اما تحلیل بنا بر آنست که بدان چیزیکه تلیین آنرا مهیا ساخته فانی گردد و تحلیل باشیائی حاصل گردد که تسخین و تجفیف نماید شیخ مینویسد که ازین اورام آنچه حس داشته باشد علاج او واجب بود و اعتماد بعد تنقیه بدن بدوای مخرج خلط فاعل مرض که گاهی آن تنقیه بفصد بود اگر خون بسیار سیاه باشد بدوائی باید که تحلیل و تلیین هر دو نماید و بدوائیکه محلل و مجفف بود علاج این نکنند که او مؤدی بشدت تحجر خواهد شد بسبب تجفیف غلیظ و تحلل لطیف و واجبست که برای علاج آن دو دوره مقرر سازند یکی دور تحلیل بمحللات که دران تجفیف بسیار نباشد و دور دیگر برای تلیین و این هر دو دوره متعاقب متعاون باشند و لازمست که العضو را در دوره تحلیل گرسنه نمایند و جذب غذا بسوی عضو مقابل او بتحریک آن مقابل و ریاضت آن و ایجاع آن کنند و در دوره تلیین آنرا شکم سیر نمایند و جذب غذا بسوی آن کنند بمالش و مانند آن و بطلای زفت و حاجت بقوت ادویه محلله و ملینه و ضعف آنها مختلف بود بحسب تخلخل عضو و تکاثف و شدت صلابت آن و ایضا ترکیب ادویه چنان باید که جامع هر دو قوت باشد و واجبست که کثرت حمام نکنند بلکه و ملینات که با آنها اندک تحلیل بود آن مثل شحوم ست چون پیه ماکیان و مرغابی و گوساله و نر گاو و گوزن خاصه مخ آنها و پیه بز و پیه خر آنرا نیکوست و شحوم درندگان چون شیر و گرگ و پلنگ و خرس و مانند آن چون روباه و کفتار و شحوم جوارح طیور و لازمست که بدان مثل اشق و مقل و قنه و مصطکی مخلوط سازند اگر تحلیل خواهند و مفرد استعمال کنند اگر تلیین منظور باشد و افضل شحوم مذکوره پیه شیر و خرس ست و در لعاب حلبه و کتان تحلیل و تلیین ست و باید که درین شحوم و امثال آن از ملینات نمک البته نباشد بلکه واجبست که فعل او مثل فعل آفتاب در موم از روی تلیین و تذویب باشد و بحذر باید بود ازینکه تجفیف نماید و از محللات که دران اندک تلیین باشد مقل صقلابی و زیت کهنه و روغن حنا و روغن سوسن و قنه و لادن و میعه و زوفای رطب ست و بهترین آنها آنست که در عنف و جفاف کمتر باشد و در رطوبت شدید تر بود و مصطکی نیز قریب ادویه مذکوره ست و در روغن حنا و روغن سوسن و انجیر بستی و بید انجیر تحلیل و تلیین هر دو موافق کفایت ست و از ملینات اینست که بگیرند دردی روغن کتان و دردی روغن کنجد و هر دو را بجوشانند و بعد از انکه نیک بجوشد چربی چکتی دنبه اندازند و استعمال کنند و از ادویه جیده برای او اینست که بگیرند قثاء الحمار و بیخ خطمی و از ان هر دو لطوخ سازند و اگر با وی میعه آمیزند بهتر باشد و چون لینت در ورم ظاهر شود لازمست که باشق محلول در سرکه کهنه بسیار روز ها لطوخ سازند بعد از ان معاودت تلیین نمایند و با قنه و چاوشیر بکار برند

ویا بگیرند قنه واشق ومقل وهمه را بسایند و بروغن بان وروغن سوسن واندک لعاب حلبه وتخم کتان لت کنند ومثل مرهم بسازند و چرک حمام از ادویهٔ شدید النفع ست
چون در مراهم اورام صلبه افتد واگر چرک حمام یافته نشود بدل آن خطمی ونطرون استعمال کنند واز اضمدهٔ جیده وقت تحلیل ضماد اتیست که در خنازیر ذکر کردیم وضماد
نابرلیس و قوما دن و چون ورم شدید الغلظ باشد از سرکه چاره نبود ولیکن واجبست که استعمال سرکه وادخال او در ادویه در اخر امر باشد نه در اول آن وانگاه باید که مبالغه
در تلیین واقع شود ومع ادخال فترات تلیین وباستعمال سرکه آهستگی وملایمت نمایند واگر باستعمال او ملایمت نکنند بعصب ضرر کنند وتحجر نماید و طبیب استعمال سرکه
بیشتر در انجا نماید که ورم در عضو لحمی باشد مثل آنکه در طحال بود وگاهی طلای موشع بسرکه کنند وتبخیر بدان نمایند بعده طلا مثل جاوشیر وابیل واشق وابدا باندک رقیق
کنند بعد ازان در قوت زیاده نمایند بعده بتلیین تدریج کنند و واجبست که بر ورم روغن لین که دران قبض نباشد استعمال نمایند وآن موافق تر از آب ست
وخصوصا روغن شبث مرتب از شبث رطب وانچه از صلابات در اوتار وعصب باشد معالجه بمقطعات نمایند واز معالجات جیده بهر این تبخیر از سنگ گرم
خصوصا سنگ آسیاست که بران سرکه تیز پاشیده باشند وبهتر چیزها که ازان تبخیر کنند مارقشیشاست ولازمست که مبالغه در تبخیر وتدخین نمایند تا آنکه عرق
ظاهر گردد وگاهی طلا بسیار قشیشا بسرکه سوده میکنند ونفع میکند وواجبست که درینجا نیز در استعمال سرکه آهستگی نمایند تا تعریق لطیف وتصلیب کثیف نکند وقوت
عصب را بافراط فاسد ننماید وآن در ابتدا اردیست پس بهر استعمال او فترات نمایند ودرمیان آن تلیین کنند وچون ابتدا نمایند تبخیر عضو کنند بدانچه ذکر کردیم
وداران هنگام طلا با دویهٔ موافقه نمایند واین در عضو لحمی اسلم ست مجوسی گوید که اگر حدوث سقیروس از قبیل بقایای ورم حار از کثرت استعمال ادویهٔ مبردهٔ قابضه
بران وتحجر وتصلب ماده باشد پس علاج آن باشیای ملینهٔ مسخنه نمایند وآن اشیائیست که اسخان آنها در درجهٔ ثانی وثالث وتلیین آنها در درجهٔ اولی باشد واز ادویهٔ
که چنین باشد مغز ساق گاو وباموم وروغن بنفشه ست وپیه گوزن ونرگاو وپیه خرس با مقل بگدازند واستعمال کنند ویا مرهم داخلیون استعمال نمایند ویا بگیرند مقل ازرق
واشق هر واحد پنج درم مغز بهوش تازه باریک سوده سه درم پیه قاز ده درم مقل واشق را بآب گرم حل کرده با دویه آمیزند تا مثل مرهم گردد و بر ورم صلب بدان ضماد
نمایند واما ورم صلب هرگاه از مادهٔ سوداوی باشد که بسوی عضو بریزد یا دران تولد کند پس علاجش بشرب ادویهٔ مسهله منقی سودا مثل مطبوخ افتیمون وشرب
ماء الجبن مرتب از پنیر مایه یا این سفوف کنند **صفت آن** هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلی هر واحد هفت درم افتیمون بسفایج هر واحد چهار درم نمک نفطی
یکنیم درم همه را باریک کوفته سه درم با ماء الجبن بمقدار حاجت بدهند وپرهیز مریض از اغذیهٔ غلیظهٔ مولد سودا مثل لحوم بقر وعدس وکرنب ونمکسود ولحم بز ونحو
آن کنانند و بر موضع مرهم داخلیون ضماد کنند ویا این ضماد **صفت آن** بگیرند اشق ومقل و بارزد مساوی ودر هاون باندک چربی ماکیان وبط وروغن بان
ویا روغن سوسن بسایند تا مثل مرهم گردد و بر پارچه طلا کرده بنهند ویا این ضماد بعمل آرند بگیرند انجیر سفید شیرین ودر آب خوب بجوشانند تا آنکه پخته شود پس آن آرد حلبه
وبزر کتان وخطمی سفید مساوی انداخته در هاون باندک روغن سوسن بسایند تا هموار گردد و بر ورم ضماد کنند که این در تحلیل وتلیین نافع ست **ضماد** محلل اورام
صلبه بگیرند پیه شیر وپیه خرس وپیه گوزن هر واحد پنج درم مقل واشق وجاوشیر هر واحد دو درم وشحوم را بروغن گل بگدازند وصموغ را بآب گرم بسایند وهمه را
آمیخته بر ورم بمالند وایضا سیعهٔ سائله با زیت کهنه گرفته بر ورم بمالند طبری گوید که در ابتدا فصد باسلیق از هر دو دست کنند و درمیان هر دو فصد فاصله
چند روز حسب اقتضای قوت مریض دهند بعد ازان اگر مانعی نباشد حجامت بیکه در معالجهٔ سرطان مذکور شود استفراغ ماده نمایند وچند روز بگذارند پس مطبوخ افتیمون
که نسخه او در علاج مالیخولیا مسطور شد تنقیه کنند واز اغذیه بقلیل تر از لطیف ترحتی الامکان اقتصار ورزند واز اغذیهٔ غلیظه بالکل منع نمایند تا نخورش باشد
یا میوه وامر بنشستن در چشمه نطرونی وکبریتی وشرب آبهای آنها کنند که این استیصال او کند وبسرود معجونیکه برای ابتدای این ورم ابو ماهر موسی بن سیار
ترکیب داده اینست **نسخهٔ آن** عصارهٔ غافث خالص افتیمون هلیلهٔ سیاه وکابلی ایارج فیقرا هر یک ده درم اسقولوقندریون وآمله هر واحد پانزده درم
افسنتین رومی اسطوخودوس وگاوزبان هر یک پنج درم ساذج هندی وابوزیدان وقردی وشیطرج ومصطکی هر یک سه درم همه را باریک سایند وبعسل منقی سرشته
پنج روز دو مثقال ازان استعمال کنند پس اگر حاجت طبیعت نماید این را بشکر جمعت یا بدواگر حل نکند باندک سقمونیای مشوی در سیب بقدری تیدآنرا قوی سازند
واین معجون تنها باید بیشتر از استعمال این ورم هنگام ابتدای آن بهتر کند وآنرا بهر پس اگر ابتدای این ورم در طحال باشد که هوای او همین مرض بود بطریق

یا تولید سودا مریض باید دیگر که هوای او معین طبیعت بر مقابله مرض باشد نقل کنند پس هرگاه این مرض زیادتی کند و هنوز حس عضو زائل نشود بدوای
مذکور علاج کنند و در معالجه او اینقدر زیاده نمایند که دائم این ضماد استعمال کنند بگیرند مرهم داخلیون و مرهم اسرنج که هر دو در معالجه سلعه مذکور شد هر واحد
پنج درهم آرد ترمس ده درهم جوز الخشب که آن عود زنجی ست و خاک زفت و یا زفت که دران بو نباشد یا هر دو هفت درهم همه را در آب کشنیز سبز حل کنند و این تنها
برای تحلیل این ورم نافع ست و بقراط ذکر کرده که کشنیز حار یابس ست و بران استدلال نموده که آن تحلیل خنازیر و اورام صلبه میکند و جالینوس ازان در ادویه
مفرده بیان نموده و اگر این قول او صحیح نبودی جالینوس این ضماد را باین آب ذکر نکردی و این ضماد مع لزوم پرهیز و تلطیف غذا این ورم را البته می برد
و ایضاً این ورم را باین قیروطی ضماد میکنند بگیرند اسرب محکوک پنج درهم مرداسنگ سه درهم موم مصفی ده درهم و این را از بیت بجوشانند و بلعاب حلبه و تخم کتان
تسقیه نمایند بعده از آتش فرود آرند و حل کنند تا آنکه مخلوط گردد این ضماد را حرانیان اسقیا نامند و آن مجرب ست و ملاک امر در معالجه این ورم کثرت استفراغ
باشیای موافقه و پرهیز مریض ست و اما چون مستحکم شود و حس عضو برود پس آنچه دران حاصل شود البته مستحیل و متغیر نگردد و هرگاه مستحیل نشود از حال او متغیر
نشود و آنرا علاج نبود ابن الیاس گوید که تنقیه بدن از خلط غالب بران نمایند باین طور که هر صبح جلاب از اصل السوس و بادرنجبویه هر واحد سه درهم گلقند
ده درهم بجوشانند و غذا مزوره نخود و مغز قرطم دهند و چون نضج در قاروره ظاهر شود استفراغ بدن بطبوخ افتیمون یا بحب آن کنند و یا بگیرند سنای مکی هفت درهم
بادرنجبویه اصل السوس هر واحد سه درهم بادیان دو درهم و با شکر سفید پانزده درهم جوشانیده صاف نموده با معجون نجاح هفت مثقال سحرگاه بنوشند و بگیرند پیه
خرس و روباه و پلنگ و شحوم جوارح طیور و همه را بگدازند و بادی ا بیضه و مقل و مصطکی مخلوط کرده بدان طلا کنند **صفت** ضماد دیگر محلل اورام صلبه بزرکتان تخم
کنوچه تخم خطمی هر واحد ده درهم حلبه پنج درهم انجیر سفید بست درهم همه را با انجیر در هاون بکوبند تا هموار گردد بر ورم طلا نمایند **جُجندی** و غیره مینویسند که هر صباح
مطبوخ بادرنجبویه و گاوزبان و اصل السوس و بادیان با گلقند بدهند و غذا محصیه بلحوم فاضله لطیفه سازند و اجتناب از اطعمه مولد سودا مثل عدس
و برنج و مانند آن کنند و استحمام خفیف استعمال کنند و در حمام مکث ننماید کرد و تنقیه بمطبوخات نمایند که دران سنا و بسفایج و غاریقون و هلیله سیاه و کابلی
باشد و اگر عضو ضعیف الحس گردد عسر البرء باشد بر مقدار حس او و دران هنگام باید که مدام ازان اماله ماده بفصد و اسهال بمخرجات سودا کنند تا ضرر او عظیم نگردد
و اغذیه محموده مثل جوجه مرغ و دراج و مزورات خورانند تا ورم زیاده نشود و علاج اورام صلبه علاج نقرس بارد با هم نزدیک ست آنرا مطالعه باید کرد **صفت**
دوای نرم کننده خاکستر برگ کرنب و راتیانج و اشق و مقل همه بسرکه حل کرده بربندند و بسیط با خطمی نرم کننده ست **گیلانی** گوید که در علاج این مبادرت بتنقیه
بدن از خلط فاعل کنند و اگر علامت خون ظاهر باشد تنقیه بفصد نمایند بعد ازان بادویه مسهله مخصوصه ماده بعد نضج آن و اگر علامت خون ظاهر نباشد
اول انضاج ماده نمایند پس مسهل استعمال کنند غیر آنکه در بعضورت تنقیه بیک دفعه ننماید کرد بلکه بدفعات نمایند نضج دهند پس استفراغ نمایند و همچنین تا هنگامیکه
نقای تام حاصل گردد بعد ازان اصلاح غذا کنند تا خلط نیک عوض ماده متحلل تولد کند و در بعض اوقات مفرحات مقوی قلب دهند چه ماده سوداویست
بعد آن تدبیر قطع ماده منصب بعضو بمالش عضو مقابل او یا بطلای زفت بر عضو مقابل کنند و تدبیر تحلیل ماده باقی نمایند باینطور که بر عضو ملینات صلابت
مثل شحوم نهند و بعد لینت ماده دوای محلل که تحلیل او قوی نباشد بران گذارند پس اگر چیزی از ماده باقی ماند بتکرار تحلیل آن نمایند تا آنکه ماده بتمامه فانی گردد
لیکن محلل عضو متخلخل باید که ضعیف تر از محلل عضو متکاثف باشد و همچنین محلل عضو لین بنسبت محلل عضو صلب و درین اثنا تعاهد حمام کنند مگر استکثار آن
ننمایند بلکه استعمال او در اوقات متباعده باشد و رطب بود و دران آبزن استعمال کنند و دران حشایش مرخیه مثل تخم خطمی و خبازی و روغن بنفشه و جو مقشر زیاده
نمایند و همواره باین تدبیر پردازند تا آنکه بالکلیه زائل گردد **انطاکی** گوید که صلابات گاهی از ورم رخو بعینه عارض شود چون علاج آن بد گردد چنانچه سرد شود یا خشک گردد
بغیر تحلیل و در علاج این قسم گاهی جهلا ابتدا بتنقیه خلط سوداوی میکنند بجهت علم ایشان که صلابات نشود مگر از سودا و حال آنکه علاج این در بادی الرای تسخین
عضو بود بدانچه در ورم رخو گذشت و ترطیب او بادهان حاره چون روغن پسته و بادام مثل یاسمین یا زنبق و بضمادات مانند بزرو خطمی و آنچه در سرطان بیاید
و روغن کنجد و روغن گاو و مسکه را درین فعل نیکست و اما آنچه از ورم صلب اصالة باشد علاجش تنقیه خلط ست و فصد گاهی بسبب افراط خلط در کمیت بود و گاهی

بسبب حرارت در کیفیت خاصه و لهذا گاهی فصد در سوداوی کرده میشود و در اینجا چیزی از مطبوخ افتیمون بشربت فواکه شیرین کرده نافعتر نیست و گاهی حاجت بمسهل تا چوبرده گردد پس هرگاه بنقای ماده یقین شود علاج بوضعیات مذکوره نمایند و اگر در غذا بر ماکیان و بیضهٔ آن و مثل بادام و مویز اقتصار ورزند اولی باشد و در نهایت گفته که علاج این ورم بعلاج سلع نمایند

مسامیر

وآن جمع مسمار ست و مسمار عقدهٔ مستدیر سفید مثل سر مسمار بود و مسامیر از بهر آن گویند که در پوست جای کرده و در گوشت نشسته باشد و شکل او مستدیر همچو سر میخ بود ورنگ آن سفید از بهر آن باشد که مادهٔ آن رطوبتی بود افسرده و بسیار باشد که از خراش جلد و بعد خراجات و عقب علاج آن عارض شود اعنی در جسم کثرت نماید و اکثر آن در پاشنه و انگشتان پای و در اسافل بدن حادث شود و از راه رفتن باز دارد و مسامیر نزد بعضی از اقسام ثآلیل ست و بعضی دیگر از انواع غدد شمرده اند چنانچه جرجانی و ایلاقی مینویسند که نوع دیگر ست از غدد که آنرا مسامیر گویند و آن چیزی باشد همچو ثؤلول نگونسار یعنی چنانکه ثؤلول بیرون بر پوست باشد این اندرون باشد در گوشت نشسته **علاج** باید که آنرا شق کرده مثل سلعه بیرون آرند و اگر اخراج آن ممکن نباشد مدام بدست بکوبند و بمالند و لازم بستن اسرب بران کنند و انزروت و نوشادر و زنگار بآب صابون سرشته طلا کردن از علاج خاص او نوشته اند باقی علاجش از بحث غدد و ثآلیل اخذ کنند و مباسست که اگر علاج این نکنند سرطان گردد کذا قال الشیخ

سرطان

عبارتست از ورم سوداوی صلب تیره رنگ موذی مولم که تولد او اکثر از سودای احتراقی محترق از مادهٔ صفراوی صرف و یا محترق از مادهٔ بلغمی مخالط صفرا بود و گاهی از سودای محترق از سودا باشد و از سودای صرف دردی خون حادث نشود پس اگر مادهٔ او سودای صفراوی بود البته متقرح گردد و این بدست و آنچه از احتراق بلغم و قدری صفرا افتد اکثر آنست که متقرح نگردد و این عسر العلاج ست و گاهی متقرح شود و اگر ماده از سودای محترق باشد درد و سوزش او صعب بود و در یش نگردد **و فرق** درین ورم و سقیروس آنست که سرطان با درد شدید و سوزش و ضربان و سرعت ازدیاد و انتفاخ بود و در حوالی این رگها ظاهر گردند و سرخ نباشند چنانچه در فلغمونی بلکه مائل بسیاهی و تیرگی و سبزی و ایضاً غالباً حدوث این ابتدائاً باشد و غالباً حدوث ورم صلب انتقالی از ورم حار بود و ایضاً سرطان گاهی متقرح گردد و ایضاً فرق با سقیروس حقیقی آنست که سرطان را حس در موضع متورم بود و آنرا البته حس نباشد و اکثر این در اعضای متخلخل عارض شود و لهذا در زنان اکثر افتد و ایضاً در اعضای عصبیه و رطبه مثل پستان و رحم در زنان و مردان را بیشتر در حوالی حلق و حنجره و در خصیه و قضیب و در امعا و معده و ایضاً در روی و سائر مواضع رطبه افتد و هرگاه در پشت عارض شود در اکثر قاتل بود و در ابتدای عروض خفی الحال باشد و چون سرطان ظاهر شود امر معرفت او مشکل تر بود در اول ظهور او در اکثر اجسام علامات او پدید آید و در ابتدا بقدر بادام یا باقلای کوچک بسیار سخت گرد شکل تیره رنگ باشد و در موضع آن اندک حرارت بود و بعد از ان زیاده شود تا آنکه مثل خربزه گردد و هر چند که زیاده گردد رگهای تیره و سبز شبیه بپای خرچنگ پدید آید و بشعلهٔ آتش ماند که پیوسته ملتهب باشد و درد و سوزش و التهاب و ضربان بقدر کم و بیشی آمیختن صفرای سوخته با سودا بود و چون سرطان متقرح شود قرحهٔ سیاه هولناک ظاهر گردد و لب او غلیظ و سرخ یا سبز و منقلب بخارج باشد و در ان شبیه شحم بود و از ان زرداب بدبو سیلان کند با درد و سوزش و خفقان و غشی شود و بالجمله از سرطان بعضی شدید الوجع و بعضی قلیل الوجع و ساکن بود و بعضی متمادی بتقرح گردد و بعضی غیر متقرح باشد و گاهی متقرح بغیر متقرح منتقل شود و گاهی علاج او باهن بسوی تقرح برگرداند و لبهای او را غلیظتر و صلبتر کند و این ورم مسمی بسرطان بسبب یکی از دو امر باشد اعنی یا بسبب تشبث او بعضو مثل تشبث سرطان بصید کنندهٔ او و یا بسبب صورت او در استدارت آن در اکثر و هم رنگ او و حدوث عروق او مثل پایهای آن گرداگرد او و بدانند که مادهٔ این مرض مفسد حار غائص ست چون مستحکم گردد به نشود بخلاف مادهٔ صلابت و ایضاً بخلاف مادهٔ جذام که مادهٔ او اگرچه حار مفسد ست لیکن باین مرتبه نیست و غائص نیست بلکه منتشر در ظاهر بدن بود و لهذا جذام طول کند و ایضاً به شود بنسبت سرطان آنچه اصل سرطان مرضی ست بغایت صعب و خطرناک که طمع در اصلاح آن نباید داشت و اگر در آغاز برسند و تدابیر صائبه بکار برند میشاید که توقف کند و از زیادتی باز ماند **علاج** فصد کنند و زلو بچسپانند و بعد نضج از منضج سودا بمسهل سودا و ماء الجبن بتنقیه نمایند و بتسکین حرارت جگر کوشند و چیزها ئیکه در ان حدت بود استعمال نکنند و خوردن اطریفل غددی مجرب ست و سنگ آسیا و سنگ آهن تیز کن و اسرب بآب عنب الثعلب سبز و آب کشنیز سبز با هم بسایند پس همه آمیخته روغن گل افزوده طلا کنند تا ورم از زیاده شدن نند بعد از ان

سفیدهٔ ارزیز گل ارمنی آب کاهو بروغن زیت آمیخته طلا نمایند تا محافظت از تقرح نماید و اگر متقرح گردد سفیدهٔ ارزیز توتیای مغسول بروغن گل طلا سازند تا اندمال یابد و گویند که اگر سنگ پشت مجموع سوخته بروغن گاو طلا نمایند سرطان متقرح را مجرب و بیعدیل است و در بیاض استادی مرحومی مسطورست که روغن سیاه را خوب جوش داده سرد کرده استخوان پشت سنگ پشت تازه باشد یا خشک کوفته در روغن انداخته حل سازند چون غلیظ شود طلا نمایند که سرطان و جمیع قروح را نافع است و اسرب سوخته نیز مجرب نوشته اند و بعضی اطبای هند می‌نویسند که برای سرطان که آنرا ادهیت گویند آمله سنلی شب در بول ماده گاو نازاییده تر کنند و صبح ساییده طلا نمایند و بالایش برگ نیم نیم‌گرم کرده بربندند و گویند گیاه کندره پونجی که بطرف میوات میباشد اگر آنرا در بول گاو نازاییده بسایند و بر سرطان طلا کنند آنرا زائل میکند و اگر برنج سرخ مقدار چهار درم در روغن گاو خوب بپزند تا مثل مرهم گردد و بر موضع سرطان بنهند پس منع کند آنرا از زیادتی در ابتدا و از تقرح بعد از آن و تنقیه و اندمال متقرح نماید و بهترین ادویه استخوان گربه است که بآب بابونه و بلیله و آمله سوده طلا نمایند **ضماد** حکیم علوی‌خان که در ازالهٔ سرطان متقرح از مجربات است پوست انار عدس مقشر گل مغره هر واحد یکتوله کوفته بیخته در شش توله قند سیاه کهنه سه ساله و اگر زیاده از سه سال باشد بهتر بود باهم آمیخته بکار برند و از خواص این دوا آنست تا که در قرحه فسادی و آفتی باشد تمام دوا بر قرحه میماند و چون دوا بقدر ریگچه نیز آنجا نماند پس بدانند که قرحه بصحت انجامید و آکله و قروح خبیثه را هم نافع است و در بیاض حکیم اجمل خان مسطور است که ادویهٔ رامع قند مساوی گرفته بآب سحق کرده استعمال نمایند لیکن باید که گرد سرطان مثل حلقه ضماد نمایند و بالای سرطان از دوا هیچ نباید نهاد که بی این نفع نمی‌بخشد **مرهم سرطان** معمول و مجرب حکیم بقاخان شنگرف فلفل سیاه کات سفید زرد چوب هر یک یکدرم تر پهله سه درم برگ بهی که خشک شده افتاده باشد یکدرم جدا جدا کوفته بیخته سیماب موم سفید هر یک یکدرم روغن گاو بقدر حاجت موم بروغن گداخته جمله را یکجا حل کرده مرهم سازند و بر سرطان و دمل بر پارچه طلا کرده بچسپانند و گرد اگرد سرطان دو قطعهٔ اسرب را بآب کشنیز سبز و سرکه باهم ساییده طلا نمایند **ایضاً** که در و بنشاند و جراحت را باصلاح آرد صندل سفید یکدرم بوش دربندی اقاقیا هر یک دو درم شیاف مامیثا موم سفید هر یک چهار درم سرطان سوخته یکعدد روغن گل قدر حاجت بدستور مقرر مرهم سازند و بعمل آرند **ایضاً** برای سرطان و قروح پستان از بیاض مجربی منقول زبان سنگ سوخته یکعدد و سکیو سنگ جراحت تنزدی خطائی دانه هیل انزروت هر یک دو ماشه کافور بهیمسینی شنگرف رومی صندل هر یک سه ماشه فلفل گرد بست و یکعدد روغن گاو دو دام

اقوال حذاق شیخ میفرماید آنچه توقع در علاج او باید داشت آنست که چون ابتدا کند پس گاهی ممکن بود که منع کنند حتی که برحال خود باقی ماند تا زیاده نشود یا حفاظت نمایند تا متقرح نگردد و گاهی در بعض احیان اتفاق افتد که سرطان مبتدی به شود و اما مستحکم به نشود و بسیار باشد که در باطن سرطان خفی عارض شود و در آن صلاح مثل آن باشد که بقراط گفته که حرکت ندهند پس اگر حرکت دهند بسا است که مؤدی بهلاکت گردد و اگر ترک نمایند و معالجه نکنند پس گاهی بمدت طول کند مع سلامت و خصوصاً چون اصلاح اغذیه کنند و غذائیکه تبرید و ترطیب نماید و مادهٔ ساکن سالم پیدا کند مثل ماء الشعیر و ماهی رضراضی و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و مانند آن اختیار نمایند و اگر در انجا حرارت باشد دوغ گاو تازه مسکه صاف کرده بدهند و بقول رطبه حتی که کدو بخورانند و گاهی سرطان کوچک متحمل قطع باشد و اگر ممکن بود که بچیزی باطل گردد پس امکان است که باطل شود و بقطع شدید الاستیصال متعدی ببطلان که قطع او از مطیف ورم سیال بجمیع عروق ساقی آن بود حتی که از آن چیزی باقی نماند و بعد از آن خون بسیار از آن سائل گردد و تقدم تنقیهٔ بدن از مادهٔ ردیه باسهال و فصد کنند و بعده حفظ او بر بقای او با غذیهٔ جیده در کمیت و کیفیت و تقویت عضو بر دفع نمایند با وجود آنکه قطع او در اکثر اوقات شر او افزاید و گاهی بعد قطع بداغ حاجت افتد و گاهی در داغ خطر عظیم بود چون سرطان قریب اعضای رئیسه و نفیسه باشد و بعضی قدما حکایت کرده اند که طبیبی قطع پستان مسرطن از بیخ او نمود پس در پستان دیگر سرطان پیدا شد گویم که ممکن است که پستان ثانی در طریق سرطان کردن باشد و این حالت را موافق افتاده باشد و ممکن است که بسبیل انتقال ماده باشد و این ظاهرتر است

ذکر ادویهٔ موضعیه برای سرطان که بدان اراده چهار غرض کرده میشود یعنی ابطال سرطان اصلاً و این دشوار است و منع از زیادتی و منع از تقرح و علاج متقرح پس آنکه بدان اراده ابطال سرطان کرده شود در آن مثل دوائی اختیار کرده شود که در وی تحلیل باشد برای آنکه از ماده گردی حاصل شده و دفع باشد برای آنکه مستعد برای حصول بود در عضو از آن و شدید القوة والتحریک باشد

ولهذا واجبست که دران از ادویه لذاعه اجتناب ورزند و ازین جهت انچه ادویه جیده دران از معدنیات باشد مغسول بود مثل توتیای مغسول وگاهی بدان
اندرونجها مثل روغن گل و شمع و روغن خیری مخلوط کرده میشود و اما منع زیادتی پس توصل کرده شود بدان بتسییم ماده و اصلاح غذا و تقویت عضو بادویه رادعه
معروفه و استعمال لطوخات معدنیه مثل حکاکه سنگ آسیا و سنگ مسن و مثل لطوخ مرتب از حکاکه محکوک از صلایه و دسته اسرب برطوبت مصبوب
بر صلایه مثل روغن گل و مثل آب کشنیز و ایضا تضمید بآب غوره کوفته جید نافع ست و آنکه بدان اراده منع تقرح کرده شود پس لطوخات مذکوره برای منع زیادتی
ست اگر دران سوزش نباشد پس آن همه نافع ست خصوصا چون حکاکه مذکور از دسته و صلایه اسرب آمیخته شود و هرگاه فی الجمله گل مختوم یا گل ارمنی
یا زیت انفاق یا آب حی العالم با سفیداب اسرب باشد که این ترکیب نیکوست و انچه بلیغ النفع ست تضمید بسرطان نهری تازه ست و خصوصا با قلیمیا
و اما علاج متقرح پس انچه برای آن جیدست اینست که پارچه کتان در آب عنب الثعلب تر کرده مدام بران دارند و هرگاه قریب خشک شدن رسد بران آب او
چکانند و یا بگیرند مغز گندم و کندر و سفیده ارزیز هر واحد یکدرم گل ارمنی و گل مختوم و صبر مغسول هر واحد دو درم همه را سائیده بر سرطان رطب بطریق ذرور
و بر یابس بطریق مرهم مرتب بروغن گل استعمال کنند و نفع میکند آنرا دواء التوتیا یا توتیای مغسول بآب خرفه یا لعاب اسپغول **صاحب کامل**
گوید که سرطان چون مستحکم و بزرگ گردد ممکن نیست که آن علاج قبول کند و بعیدست که به شود و قومی قطع او با آهن میکنند چون در عضوی استیصال قطع
او ممکن بود حتی که از بیخ او چیزی باقی نماند و اما هرگاه دران این ممکن نباشد پس مخاطره او از چند وجه باشد یکی آنکه گاهی در عضو شرائین و عروق بزرگ بود
و از ان خروج خون چندان عارض شود که بر مریض خوف باشد و اگر عروق و شرائین ببندند آفت با عضای رئیسه رسد که از ان این عروق و شرائین نشو
کرده باشد و ایضا ممکن نیست که استیصال آن عضو باشد و اما هرگاه این جرح را در ابتدای او دریابند باید که اولا فصد از عروق موافق عضو که دران ورم باشد
از جانب علیل گیرند چون قوت و سن [illegible] مانند آن مساعدت کنند و اگر مرض بزن باشد می باید که اعتنا با درار حیض نمایند و تنقیه بدن با دویه
مخرج مره سودا کنند مثل طبیخ افتیمون [illegible] غیره از ادویه که استفراغ اخلاط سوداوی نماید و باید که بر استعمال آن یکدو دفعه اقتصار نکنند بلکه بیشتر
تا آنکه بدن از ان اخلاط پاک گردد و این حب موافق ست برای استفراغ اخلاط سوداوی و مره سودا بگیرند هلیله سیاه یکدرم افتیمون یکدرم اسطوخودوس بسفایج
هر واحد یک نیم درم [illegible] سیاه [illegible] همه را باریک سائیده بآب سرشته حبها سازند شربتی از سه تا چهار درم و چون
استفراغ بدن از ان اخلاط نموده [illegible] معتدل مائل برطوبت [illegible] سودا نمایند تا انچه در بدن پیدا شود خون نیک باشد
و مسکن مریض در جای معتدل الهوا مقرر کنند و بغذیه [illegible] غذا سازند مثل لحوم بچه بز و جوجه مرغ و بچه میش و ماهی [illegible] مرتب با طبیخ [illegible] با
بقله یمانی و کدو و قطف و ایضا بار التشبیر [illegible] سودا [illegible] اما انچه بر عضو علیل گذارند باید که در اول قبل استفراغ ادویه که منع
دفع ماده باعتدال نماید چون آب عنب الثعلب و آب کاسنی و [illegible] و کشنیز و مانند آن باشد و [illegible] و تنقیه او از اخلاط سوداوی کردند ادویه محلله
باعتدال استعمال باید کرد مثل دواء مرتب بتوتیا صفت آن توتیای [illegible] مغسول مرداسنگ و سفیداب ارزیز هر واحد [illegible] درم [illegible]
کوفته [illegible] روغن گل [illegible] استعمال کنند [illegible]
اورام [illegible] نافع ست و چون سرطان متقرح گردد [illegible] صفت آن بگیرند سفیداب ارزیز و توتیای [illegible] مساوی و بروغن گل و آب
عنب الثعلب یا آب خرفه سبز یا آب کشنیز یا لعاب اسپغول [illegible] هرچه ازینها حاضر باشد سائیده بر متقرح نهند و گاهی [illegible] قبل از تقرح
می نهند زیرا که از تقرح او منع میکند و این دوا آنرا نافع ست صفت آن بگیرند ارزیز [illegible] و دسته اسرب و دران گل ارمنی یا گل مختوم اندازند
[illegible] خوب بسایند تا آنکه سیاه گردد و بر سرطان متقرح طلا نمایند و اگر با وی حی العالم و روغن گل بسایند نیز [illegible] باشد باذن الله تعالی
ابن الیاس گوید که در ابتدا فصد کنند [illegible] کاسنی و اصل السوس هر واحد سه درم با شکر سفید [illegible] بنوشانند و غذا مزوره نخود و ماش
[illegible] و بعید [illegible] سودا [illegible] افتیمون [illegible] نمایند و مبالغه در تنقیه بدن از ان خلط کنند و یا این حب [illegible] باشند و نسخه این حب

که در قول صاحب کامل گذشت لیکن در اینجا وزن سماق یکدانگ و غاریقون نیم درم و هلیلهٔ کابلی یکدرم عوض خربق سیاه است و در آب کرفس جوشانیده سازند و این یک شربت است
و یا ماء الجبن با افتیمون بدهند و بعد تنقیه هر صبح سکنجبین بزوری ده درم در آب گرم حل کرده بنوشانند و غذا زیرباج لحوم تیهو و ماکیان وغیره که مذکور شد و اگر با حرارت مزاج
باشد غذا ماء الشعیر با بچهٔ مرغ سازند و ایضاً بعد تنقیه ادویهٔ محلله مثل توتیای مغسول بروغن گل و روغن خیری بر ورم نهند و از نهادن ادویهٔ ضعیف التحلیل و قوی التحلیل
بر عضو مستور هم حذر کنند و چون سرطان متقرح گردد و ازان زرداب سیلان نماید استعمال این مرهم او را نافع بود و توتیای مغسول و گل مختوم و گل سرخ و گل ارمنی مساوی
در هاون رصاص بدستهٔ آن با روغن گل سحق بلیغ نمایند و طلا کنند و این دوا نیز نفع بلیغ نماید بگیرند سرطان نهری تازه و سحق کرده بران نهند هر روز یکمرتبه یا دو مرتبه
و یا بگیرند خاکستر سرطان با قیروطی روغن گل و بدستور مرهم استعمال نمایند خجندی و ابو منصور گویند که در اوائل فصد الکحل و رگهای مناسب جمیع او کنند و خون
بقدر احتیاج بیرون آرند و از اغذیهٔ مولد سودا و صفرا مثل عدس و قنبیط و بادنجان و لحم وحشی و بقر و شراب سیاه غلیظ و مانند آن که خون غلیظ پیدا کند و از جملهٔ اغذیه
و ادویهٔ حاره که خون را سیاه کنند اجتناب نمایند و هر صباح شربت ازگاوزبان و تخم کاسنی و بادرنجبویه و اصل السوس با شکر بنوشند و غذا ماش با ماء الشعیر
و مغز بادام یا بچهٔ مرغ و لحم خرگان و بعد ظهور آثار نضج در بول تنقیه متواتر با دویهٔ مطبوخه مسهل سودا مثل سنا و بسفایج و افتیمون و اسطوخودوس و هلیلهٔ سیاه
و کابلی و مانند آن کنند و ماء الجبن بسکنجبین و افتیمون آنرا نفع کند و باید که در نضج و تنقیهٔ مادهٔ این مرض مبالغه نمایند و اما چون عظیم و تمام شود علاج او بملایمت
نمایند تا متقرح نگردد و این چنان باشد که از تسخین فی الحال از ادویه و اغذیه وغیره حذر کنند و ببقول بارده تبرید آن نمایند و اگر متقرح گردد این ضمادها
بکار برند نشاسته و سفیداب و کندر و صبر و گل ارمنی بروغن گل مرهم سازند و بنهند پس اگر شدید الرطوبت باشد بران خشک بپاشند بقراط گفته که صاحب سرطان را
برات بسیار از سودا اسهال نمایند بعد ازان اگر متقرح باشد زنگار یا دوای حاد بران نهند و بالای آن پارچهٔ بآب سرد تر کرده نهند و عضو را ببندند بنوعیکه ماده بسوی آن
سیلان کند پس بدین ممکن است که اصول او متآکل گردد و ماده بسوی آن سائل نشود و جالینوس نوشته که امید این دارم از قول بقراط و محمد بن زکریا گوید که من امتحان
کرده این دریکروه او بیفزاید و ایضاً گوید که من بر سرطان که در بیخ گوش مردی بود بعد ازانکه متقرح شده بود زنگار پاشیدم و آنرا اندک اندک میخورد و بسیار سوراخ نکرد
و امید صحت او بدان کردم و گفته که خوردن لحوم افاعی مطبوخ بآب و نمک و شبت و شراب ریحانی تنقیهٔ بدن و نشف مادهٔ سرطان ازان میکند و ملح افاعی همچنین
فعل کند و ایضاً قوی تر ازانست **ابن هبة الله** گوید که چون طبیب این مرض را در ابتدای او دریابد فصد باسلیق نماید و استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون
مکرر کند تا آنکه بدن پاک گردد و مریض را دوائی بنوشانند که تسکین حدت نماید مثل ماء الشعیر و شیرهٔ تخم خرفه و تخم خیارین و از اغذیهٔ مولد سودا حذر کند پس اگر
قوت ضعیف گردد باید که لحم ماکیان و بچهٔ آن و بچهٔ بز بخوراند و معالجهٔ ورم در ابتدا بانچه مانع و رادع باشد باید کرد و ادویه که دران حدت باشد البته استعمال نکنند
و در آخر ادویهٔ محلله با اعتدال مثل موم و روغن و صبر استعمال نماید پس اگر ورم ریش گردد این مرهم مرکب علاج نماید **صفت آن** سفیدهٔ ارزیز و توتیای مغسول
و مرداسنگ و گل ارمنی مغسول و عصارهٔ بارتنگ هر واحد دو جزو نشاسته و صمغ عربی هر واحد سه جزو ادویه را کوفته بیخته بران موم و روغن گل اندازند
و حوالی ورم را بگل ارمنی مسحوق در هاون رصاص بآب عنب الثعلب یا آب کشنیز طلا کنند پس اگر طبیب بر علاج او بآهن اقدام نماید و قریب او شریان
بزرگ و عصب کلان نباشد باید که آنرا از بیخ برکند تا ازان چیزی باقی نماند و خون را بزودی بند نسازد بلکه رگهای گرداگرد او را بیفشارد تا خون غلیظ ازان
برآید بعد ازان بعلاج سائر جراحات با دویهٔ منقیه پس با دویهٔ ملحمه معالجهٔ او کند و بقراط گوید که علاج سرطان بآهن هیجان مرض نماید و سبب هلاکت عاجل گردد
و چون با دویه تدبیر او نمایند زمانی طویل باقی ماند جرجانی و ایلاقی مینویسند که تدبیر صواب در علاج این مرض آنست که حفظ او نمایند تا بر مقدار خود بماند
و زیاده نشود و ریش نگردد و غذای سرد و تر بکار برند چون اسفاناخ و کدو و روغن بادام و هر وقت که آغاز علاج کنند اول بدن را از مادهٔ سودا پاک باید کرد
و استفراغ درین علت بماء الجبن صواب تر بود و در هر چند روز چهار درم افتیمون در ماء الجبن باید داد یا در ماء العسل و اگر عوض ماء العسل و افتیمون در هر چند روز
طبیخ افتیمون با سکنجبین آمیخته دهند صواب باشد و هر چه در علاج مالیخولیا مذکور شد و هر چه در علاج جذام خواهد آمد علاج این مرض است و حرارت جگر با غذیه
موافق و اشربه و اضمده ساکن باید کرد و باعتدال باز آرند تا سوخته شدن خون باز دارد و ادویهٔ محلل قوی را درین علت مضرت زیاده از منفعت بود

و ادویهٔ معدنیهٔ مغسول که تحلیل آن باعتدال باشد و سوزنده نبود سود دارد و توتیای مغسول که با روغن گل طلا کنند ممکن بود که ماده غلیظ سرطان را بتمامه تحلیل کند
تا بهنگامی خاصته که زود دریابند و علاج ازین نوع کنند و کمتر ازین آن که بران حال بماند و زیاده نشود و من حکاکهٔ سرب را که بآب کاسنی یا کشنیز یا کاهو بسایند و توتیا
و سفیداب و صبر هر یک اندکی در دسته و صلایهٔ سرب سوده در ابتدای ظهور سرطان آزموده ام آنرا زائل میکند و گل مختوم وغیره که در قول شیخ گذشت با آب کاهو یا لعاب اسپغول
در دسته و صلایهٔ سرب سوده طلا کردن بغایت سودمند است و نگذارد که ریش گردد و عوره کوفته ضماد کردن بر سرطان نی تازه کوفته با قلیمیا ضماد کردن سود دارد خاصته اگر حرارت و سوزش و ضربان
باشد و گل ارمنی بسرکه حل کرده طلا کردن نافع و هرگاه ریش گردد خاکستر سرطان نهری و اقلیمیا هر یک برابر در قیروطی روغن گل و حکاکهٔ سرب بآب برگ خرفه و آب برگ کاهو
سوده با لعاب اسپغول طلا کردن سود دارد **طبری** گوید که بسوی مریض نظر کنند اگر آنرا قوت صالح باشد تنقیه بفصد کنند حتی که قریب غشی گردد و بر اغذیهٔ مولده
خون نیک مثل زیرباجات بلحوم جدی یا حملان صغار و بچهٔ مرغ و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و نبیذ خوش و مانند آن اقتصار نمایند و حفظ قوت او فرمایند بعد ازان
استفراغ باین حب کنند **نسخهٔ آن** بگیرند خربق سیاه در شیر بز سه روز تر کرده خشک نموده ماهیزهرج حب الغار هر واحد سه طسوج حب النیل نیم دانگ شحم حنظل
یک نیم دانگ افسنتین رومی غاریقون هر واحد دو دانگ ایارج فیقرا نیم درم نمک نفطی سقمونیا هر واحد یک دانگ و دو شعیره کوفته بجریر بیخته بآب کرنب نبطی بسرشند و حبها
مثل فلفل سازند شربتی سه درم ثلث بشوربای اسفیدباج هفت روز پرهیز دارند بعده این حب بخورند و بعد آن ده روز صبر کنند پس ازان یک شربت مطبوخ افتیمون
بنوشند بعده از شرب دوا باز مانند و بدن را راحت دهند و در ایام راحت اطریفل کبیر استعمال نمایند اگر مزاج او متحمل آن باشد استعمال او در هر سه روز بوزن یک نیم درم
کنند و غذا خفیف تر انچه بران قدرت باشد و صالح تر و کمتر در کمیت باشد و قریب چیزی از فواکه نگردند این استفراغ دائم استعمال نمایند مگر آنکه مانعی ازان باشد
پس اگر ببینند که این معالجه دران اثر میکند و از حجم و صلابت او کم شود بران دوام نمایند و اگر این معالجه اثر نکند پس مس او با آهن دران خطر است و بعض اطبا ذکر کرده اند
که عروق او بدماغ اتصال دارد پس اگر بدین اراده آن کرده اند که فضول تجاوز میکند بسوی او از دماغ از عروق دقاق و از سائر اعضا درست است و اگر اراده عروق
متشبثه او کرده که متصل بدماغ اند غلطی کرده پس اگر انسانی بر قطع او اقدام نماید و بران جسارت کند آنرا قطع کند بطوریکه شرح آن میکنم یعنی آنرا و حوالی او را اسهال کنند
بموم روغن که تنقیهٔ آن باسرب محکوک و لعاب اسپغول و لعاب بهدانه کرده باشند و آنرا شسته خوب حل کنند تا مخلوط گردد و ضماد این چند روز متواتر کنند تا آنکه نرم
کند بعد ازان بسیار چیزه درشت بمالند حتی که عروق حوالی او ظاهر گردد و غلیظ شود بعده ابتدا کنند در قطع عروق حوالی او و داغ طرفی که ازان آغاز کرده بعد ازان آنرا
بصناره بگیرند و در قلع او استقصا نمایند حتی که استیصال آن گردد بعده موضع را بصوف که با آب نیم کوفته آلوده باشند پر کنند بگیرند زوفای رطب لعاب بهدانه و بموم روغن
معمول بروغن بنفشه بیامیزند در هاون کرده آب عنب الثعلب بران انداخته حل کنند تا آنکه خوب ازان جذب کند و قوت آن اخذ کند پس بدان صوف آلوده
موضع سرطان را بدان صوف پر کنند و اسفنج تازه در آب عنب الثعلب تر کرده بالای صوف نهند تا از خشک شدن منع نماید و آنچه دران من تجربه کرده ام بهتر
آنست که بموضع هر روز شیر دختر از پستان بدوشند بعده آن مرهم نهند و بالایش آن اسفنج تا آنکه موضع رم کند و تحلیل ابتدا نماید و بهیم در شهر بقایای او که باز دو ازان پاک شود و موضع خشک
گردد و حذر کنند از انکه او را مس نمایند بادویهٔ حاده پس هرگاه مده کرد و موضع نرم شد صحت یابد الا آنکه زمانه صحت او بعید گردد تا آنکه چیزی از عروق متصل آن باشد باقی شود و خون ماده گردد
و بهتر چیزیکه طبیب درین مرض عمل نماید احتراز و ترک اقدام بران با آهن است مگر هنگام ضرورت و اما چون ابتدای او مستحکم شود و در عمده اتشبث گردد حس موضع
باطل گردد بسبب فرط صلابت و منع روح از سلوک درین ایام علاج آن نیست و امید صحت او نباید داشت و هر مرض چنانست که علاج نزد انتهای آن کرده شود و نیز آنکه
نزد ابتدای او معالجه نمایند بلکه بعضی مرض چنان باشد که در ابتدای او قبل از آنکه مستحکم گردد سلاج او کنند مثل امراض سوداویه و بعضی آنست که نزد استحکام او
علاج کنند مثل نزول الماء در چشم و امثال این بسیار است پس این علت را چون در ابتدای او علاج کرده شود زیاده نشود و بزرگ نگردد و واشتداد ننماید و علاج
این مرض در ابتدای او استفراغ بدن دائم است و اقتصار بر اغذیهٔ محموده و اکثر اطبا درین مرض غلطی میکنند زیرا که حدوث این و حدوث سلعه یکسانست
و تساهل از معالجهٔ این میکنند تا آنکه مستحکم میگردد پس واجب است که طبیب هشیار باشد نزد جمیع زوائد یکه در بدن ظاهر شود و بخوف آنکه سرطان ذوالفتیل
باشد و گاهی سرطان در بعض اوقات صلب شود حتی که عروق او کشیده گردد و چندان الم آرد که مریض بیقرار گردد و اند و در تنقیه درست باید...

ضماد کنند نسخهٔ آن موم روغن بروغن بنفشه وپیه لطا سازند وبران اندک سفیداب واندک آرد ترمس پاشیده برهم زنند تا مختلط گردد واین مرهم معروف
بقیروطی سرطان آنرا نافع موم روغن بروغن بنفشه ساخته از آتش فرود آورده لعاب بهدانهٔ شیرین واندک پیه گردهٔ بز بی نمک وقدری زوفای رطب واندکی
صبر سقوطری بران اندازند بعد ازان تسقیه باب حرادهٔ کدو یا آب برگ خلاف یا آب برگ خبازی دهند ومخلوط سازند وخوب حل کنند بعده بر سرطان بمالند
هرگاه صاحب این را استفراغ وفصد کرده باشند تا موضع مسترخی گردد وجذب ماده نکند واین وقت سرطان را نرم کند واز تمدد منع نماید وچون نرم گردد الم زائل شود وصاحبش از او بیاساید

اورام ریحی ونفاخات عضلات

بدانکه ورم ریحی دو نوع ست یکی آنکه ریح مخالط وبداخل جوهر عضو بود وملایم باشد وآنرا تهبج گویند دوم آنکه ریح مجتمع در موضع واحد در جوف عضو یا میان فضای عضو بود وصلب باشد وآنرا النفخه نامند وبقول شیخ از اورام ریحی انچه از بخار لطیف غیر متبلد بود مشابه تهبج وما نند آن باشد وآنچه از بخار ریحی غلیظ بود نفخه گویند وآنرا اندفاعت بود ومثل زق منفوخ باشد وگاهی بضرب دست آواز کند وخصوصاً چون در فضائی باشد که دران جمع گردد مثل معده وامعاء ومیان اغشیه مجلل عظام ومیان استخوانها واغشیه مطیف بعضلات ومیان عضلها وهمچنین انچه مطیف باوتار باشد وگاهی در افضیه متحلل نشود بلکه اعضای متصله را تمزیق نماید ودران داخل شود یا اندران متولد گردد پس هجوم بتمزیق آن شود وریح باقی بماند ومحتبس میشود وبسبب کثافت وغلظ خود وبسبب کثافت عضویکه محیط آن باشد وضیق مسام او وگاهی انسان بر عضوی مثل زانو توهم ورمی محتاج بشگافت کند پس آنرا بشگافند وریح صرف ازان برآید واز عجائب مشاهدات راقم اینست که حافظ فضل کریم را ورم زانو عارض شد وهربار که ورم را جنبش میکردند آروغ باواز بلند می آمد بعد چندی باستعمال محللات آن ورم زائل شد وآروغ نیز موقوف گشت وپولس گوید که گاهی ریاح منفخه زیر جلد تولد می یابد وگاهی زیر صفاقات که بالای استخوانهاست وآنکه محیط بعضلات ست میباشد وگاهی این ریح در شکم میان البطن وصفاق جمع میشود وآنرا استسقای طبلی نامند وفرق میان این ورم ومیان ورم رخو مسمی باوذیما آنست که باوجودیکه درین انگشت فرو رود اثر غمز او باقی نماند وازان آواز مثل آواز طبل آید بالجمله علامت نفخه سبکی ورم وعدم گرانی ست وآنکه مانند مشک پرباد باشد واز انگشت فرو رود وزود بحال خود بازآید واثر او نماند علاج بعد از نضج بمنضج بلغم از مسهل بلغم تنقیه نمایند واستعمال گلقند وگلاب وعرق بادیان وشربت بزوری حار نفع دارد وحجامت بی شرط بر موضع ورم نهند وروغن بابونه ونرگس وهفت برگ بمالند وجاورس وارزن را گرم کرده بدان تکمید کنند وسورنجان تلخ زنجبیل بابونه نمک طعام هریک شش ماشه سوده در روغن بابونه وروغن نرگس هریک دو توله آمیخته نیم گرم بمالند وایضاً سنبل الطیب وبزرالبنج هریک نه ماشه سائیده در روغن گل سه توله آمیخته وضماد زعفران سه ماشه در سفیدی بیضهٔ مرغ حل کرده ویا صبر یکتوله مغز خیارشنبر دو توله در آب عنب الثعلب سبز ضماد کنند وبالایش برگ بید انجیر سرخ بروغن گل ویا بابونه چرب نموده بربندند وهرچه در علاج ورم رخو برای تهبج مسطور شد بکار برند شیخ الرئیس مینویسد که انچه مشابه تهبج باشد علاجش از جنس علاج او بود واما در علاج نفخه احتیاج بچیزی افتد که جلد را متخلخل گرداند وانچه اندران باشد آنرا تحلیل نماید وآنرا بر موضع تا مدت طویل مکث ممکن بود وآن مثل مراهم وادهان وما نند آنهاست وکمتر ازان میاه سائله وامثال آنست ولابد است که در غایت لطافت باشد تا بسبب لطافت اجزای او بر غوص مفرط متمکن بود وگاهی احتیاج بوضع محاجم بغیر شرط آید تا نفخه را تحلیل کند واز ادویه موضعیه آن روغنهای گرم لطیف الاجزاست مثل زیت که دران چون سداب وزیره وبزور لطیفه مثل تخم کرفس وانیسون ونانخواه وشبت وما نند آن پخته باشند واز مراهم محلله وضعها برای نفخه که در اعضای وتریه وعضلیه افتد اینست که بگیرند چرک دیوار حمام در آب حل کرده در پاتیله انداخته بران آهک آب نادیده اندازند بقدریکه دران احتمال قوام قوام گل باشد وجوش داده بدان لطوخ سازند وگاهی از شراب وآهک جوشانیده مرهم میسازند مرهم جید معتدل بگیرند زوفای خشک وبسایند وبر قیروطی مرتب از موم زرد وروغن شبت چاشنی دهند وازان مرهم لطوخ بسازند ونفخه که در عضلات بسبب کوفته شدن آن عارض شود واجب ست که از ادویه حارهٔ مفرطه حذر نمایند احتیاط نمایند تا عضو ازان متوحش نشود ونفرت نکند بلکه چون محللات معالجه کنند چیزی از مسکنات وجع بدان مخلوط سازند ومثل این علاجات مثل منضج ست که در زیت حل کرده صوف زوفا دران تر کرده باشند واگر با حرارتی باشد بروغن گل صوف زوفا تر نمایند واگر زوفای رطب در روغن گل حل کنند بهتر باشد واین همه نیم گرم مائل بحرارت استعمال کنند ونگذارند که سرد گردد زیرا که سردی مثل این مضرست واگر در انجا از ابتدا درد باشد پس بران روغنهائیکه دران تسکین درد باشد مع منع ماده

که در ابتدا باید استعمال کنند چون روغن بنفشه وروغن گل بابذکی روغن شبت پس هرگاه اندک خفت یابند در ادویه آنچه دران قوت تحلیل زیاده باشد آمیزند مثل بطرون وسرگین مثل خاکستر پس مراهم محلله مثل مراهم مذکوره ابن الیاس گوید که هر صباح جلاب از تخم کاسنی وبادیان هر واحد سه درم واز شکر سفید ده درم بنوشند وغذا مزوره نخود وماش بمغز بادام ویا هر صبح سکنجبین بزوری ده درم در آب گرم حل کرده بیاشامند وغذا مزوره زیرباج بلحوم ماکیان وتیهو واز منفخات حذر کنند وتلطیف تدبیر نمایند ودر نفخه در جلاب مذکور تخم سداب سه درم داخل کنند وغذا نخوداب ومغز قرطم وعضو معلول را بروغن بابونه وسداب بمالند ویا بگیرند تخم کرفس وانیسون ونانخواه هر واحد ده درم ودر یکمن آب بجوشانند تا بنصف رطل آید صاف کرده روغن زیت نیم رطل بران ریخته بملایمت بجوشانند تا آب فانی شود وروغن بماند وبر عضو بمالند خجندی گوید که هر بامداد شربت از تخم سداب وبادیان ونانخواه وتخم فنجنگشت هر واحد یکدرم باده درم گلقند بنوشند وغذا حمصیه بلحوم فاضله وبر تناول معاجین محلل ریاح مثل فلافلی وتریاق اربعه ودحمرثا هر کدام که حاضر باشد یکمثقال مداومت نمایند وروغن جند بیدستر ومانند آن بمالند وتکمید بآرد جو وجاورس یا سبوس گندم ونمک کنند وخاکستر چوب انگور را بآب برگ سرو وطرفا وابهل سرشته ضماد نمایند ویا بآب رماد بشویند یا اسفنج بدان تر کرده تکمید کنند وطریق آن در علاج ورم رخو در قول جرجانی گذشت خضر گوید که نطول آبیکه دران سبوس گندم یا بابونه واکلیل الملک وحلبه جوشانیده باشند بر عضو نمایند ودر تهیج لطبوخ بنجولان در آب حب الثعلب یا آب کشنیز کنند واگر از ضعف جگر باشد علاج آن بعض در امراض جگر مذکور شد وعمده درین همه اصلاح غذا وتلطیف آن وحذر واحتیاط از ردائت هضوم ست بعضی متاخرین مینویسند که اگر تهیج در آخر تپهای بلغمی افتد وبر رو وپشت چشم وپا پدید آید ما را الاصول پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی اذخر هر یک هفت ماشه بیخ کرفس اصل السوس مقشر هر یک پنج ماشه عنب الثعلب بادرنجبویه هر یک هفت ماشه مویز منقی دو توله مصطگی چهار ماشه گلقند عسلی چهار توله چهار پنج روز داده تنقیه بدن نمایند وبعد از تنقیه شربت بزوری حار چهار توله در عرق اذخر نه توله دهند تا یکهفته وغذای شوربای مرغ یا نان خشکار وضماد جدوار یا زرنباد در آب عنب الثعلب سازند واگر تهیج بسبب سوء مزاج جگر باشد علاج سوء القنیه نمایند واگر از بخار لو یا سیر باشد بهیج که در سوء القنیه مسطور شده علاج او نمایند واگر اسباب مذکوره نباشد تهیج تمام بدن را شامل بود وفرق درین تهیج واستسقا آنست که درینجا تشنگی اصلا نمیباشد بخلاف استسقا که تشنگی در هر سه نوع آن لازم ست اول تنقیه بلغم نمایند بعد علاج خفیف استسقای لحمی بکار برند وشستن بمطبوخ اشترخار وکذا بآب خاکستر چوب انگور به تیزاب فاروقی والیضا طلای تخم مورد در سرکه وگلاب وروغن گل نافعست ویدانند که این مرض فی خلل جگر کمتر افتد واگر با تهیج اندکی صلابت فم معده وتبض شکم وغلبه خفقان وسوء تنفس باشد فصد باسلیق کنند وروز دوم مغز خیارشنبر وگلقند وگلاب وعرق گاوزبان وروغن بادام دهند وبعد ازان اگر خشکی دماغ وبیخوابی باشد روغن بادام وخشخاش برابر بر تارک سر بمالند واندکی در بینی وگوش بچکانند وخمیره گاوزبان با عرق بیدمشک وکیوڑه دهند وبخوردن حریره امر کنند

دبیله

عبارتست از ورم بزرگ بحجم ورنگ آن مانند رنگ جلد بود ویا آن درد نباشد مگر بسبب عروض عفونت در ماده یا باستعمال ادویه ذی حدت ونزدیم کردن درد داخل او جائی باشد که دران مواد خبیثه جمع شود وقبرسی گوید که دبیله مثل دمل بزرگست مستدیر ومستطیل وگاهی منبسط بود وگاهی رنگ آن همرنگ دمل باشد لیکن در اکثر مخالف از دمل بود وبرنگ جلد باشد پس اگر با ماده حاصله دران حدت بود وبا ظهور او الم بود واگر ماده بارد غلیظ باشد الم کمتر بود وسبب دبیله ماده غلیظه غلیظه غیر نضیجه قلیل الحدت منسم ست متولد از فساد غذا بسبب سوء هضم وتخمه با اغذیه غلیظه که هضم نشود بجهت قلت حرارت وکثرت کمیت غذا ورداءت کیفیت آن پس متعفن فاسد گردد وچون ماده حار نبود وبلید باشد پس آنچه ازان پیدا شود یا چیزی مثل روغن بود ویا برلین که دران باشد ویا مثل عسل بود یا بر غلظ که اندران باشد ویا مثل پیه گداخته که جوو او محکم نشده باشد زیرا که قدرت آن ندارد که نضج یا بد وریم سفید رقیق بهم رسد وبهمین جهت آنچه در دبیلات پیدا شود اجسام مختلفه بود مثل ازکال وصوف وسنگریزه وناخن واشیای شبیه وبنیگون وآسمانی وآسیا شبیه بخزف وگل سیاه بد بو ومانند آن وادویه واز بها ازین ذکر کرده که در بیمارستان دبیله را شگافتند وازان قطعه مشابه زرنیخ زرد برآمد وازان قطعه گرفته بر آتش نهادند وقطعه زرنیخ نیز بر آتش گذاشتند وبوی هر دو یکسان

علاج دبیله

بود و سببش آن بود که در ماده کیفیت زرنیخی در طبع او پیدا شده و حرارت ضعیفه در ان اثر کرده پس زرنیخ دران پیدا شد چنانچه در معدن متولد میگردد و هر چه در دبیله
از انواع اجسام پیدا شود برین قیاس باید کرد و اما تغیر هضم و سوء هضم و تخمه از اسباب بسیار بود و بعض آن مخصوص بجوهر و بعض آن مخصوص بکیفیت و بعض
آن مخصوص بکمیت باشد پس آنچه مخصوص بجوهر بود آنست که معده و آلات هضم ضعیف گردد و آنچه مخصوص بکیفیت بود آنست که کیفیت کیموس
متغیر شود و آنچه مخصوص بکمیت ست آنست که مقدار کیموس بیفزاید یا کم گردد و بدین معانی هضم فاسد شود و آنچه مذکور شد حادث گردد
و این نوع گوید که دبیله یا ورم و بالا ورم بود و سببش ضعف هضم و سوء هضم ست یا بسبب کثرت اکل یا تناول اغذیه غلیظه یا ضعف معده و جگر یا هم یا فکر طولانی
که در مزاج قلب برودت پیدا کند و بدین سبب فم معده سرد شود پس هضم ضعیف گردد و از تخمه رطوبات غلیظه لزجه در عضوی پیدا شود و این رطوبات گرداگرد آنرا از
اجسام فاسد کند و برای نفس خود موضع بسبب طول مکث او دران بهم رساند بعده رنگ این رطوبات متغیر گردد یا بسوی سفیدی و آنرا شحمیه نامند و یا بسوی زردی
و آنرا عسلیه گویند و یا بسوی سیاهی و آنرا عقیدیه خوانند بعد ازان درین رطوبت اجسام صلب مختلف که از جنس رطوبت باشد متولد گردد بلکه از جنس
اصناف اجسام صلبه باشد مثل ریزه موی و پاره استخوان و قطع خرقها و ریگ و گچ و چوب و غیر آن که در قول طبری مسطور شد چون بشگافند در آن این اشیا
یافته شود و بعض آن بسیار بد بو و بعضی بی بو باشد و خجندی گوید که ماده محدث ورم یا مجتمع در فضای مخصوص باشد و آن دبیله است یا چنین نباشد و آنرا
اسمای دیگر است و ماده دبیله گاهی حار بود و آنرا خراج نامند و گاهی چنین نباشد پس باسم دبیله مختص گردد و گویند که از خواص دبیله است که با آن درد البته نباشد
و در اجسام غریبه محتوی بود مثل دردی زیت و گل و غیر آن که مذکور شد و این اجسام از حرارت غریبی در فضول مختلفه متولد شوند که بعض آن از احتراق صفرا و بعض
آن از انعقاد او و بعض آن از انعقاد بلغم و از احتراق او و بعض آن از احتراق خون و بعض آن از احتراق سودا و انعقاد و غلظ او پیدا شود و علامت دبیله آنست
که جای بلند او کمتر فرو رود و از جای بلند ریم و خون و مایل بصلابت باشد و انطاکی گوید که دبیله عبارت از اجتماع اغذیه زیاده از حاجت ست میان صفاقات
و تجاویف و این مجتمع را بسبب خامی او و میل او از مسالک طبیعی فاعل آن از حرارت ضعیفه منقسم گرداند بچیزی که مشابه گچ باشد اگر اصل او بلغم بود و خاکستر
اگر سودا باشد و خشت سوده اگر خون سوخته بود و زنگار اگر صفرا باشد و ریم اگر قریب از طبیعی بود و گاهی مشابه موی رشته و غیر آن باشد و سببش اختلاط اغذیه
و تناول اشیای خام و شرب بالای اکل قبل از هضم و قلت ریاضت و لزوم دعت ست و علامتش ظهور نتوست زیر جلد مع سلامت جلد و استدارت شکل
غالبا و نرمی او و قلت درد مگر آنکه بر ماده لذاعه حاده محتوی باشد **علاج** اول تنقیه بلغم کنند بعد ازان ادویه ملینه محلله مانند مرهم داخلیون استعمال کنند و از
لعاب خطمی و تخم کتان و حلبه و پیه گوزن و پیه مرغابی و روغن گل مرهم ساخته ضماد نمایند تا نضج یابد پس بشگافند و مواد ردی را بیرون آرند بعده ادویه مدمله را
بکار برند و علاج این قریب از علاج خراج ست سوای آنکه اخراج چیزیکه در دبیله باشد در یکدفع نشاید بسبب کثرت آن و مخالطت روح بدان تا غشی نیفتد
بلکه استخراج ماده بدفعات کنند و ضماد نضج لبستانی با آرد جو پخته و کذا سرگین کبوتر بسرکه و عسل و کذا حرف و کذا حلبه و کذا عرق کشتی گیران بغبار آسیا سرشته
دبیله را بشگافند و ضماد خطمی بسرکه یا شراب پخته و کذا پیاز نرگس و کذا پرسیاوشان و کذا آرد جو بآب پودینه و عسل و کذا سیر سوخته نضج دبیله کند و طلا
قنه بعسل و کذا اشق بزر در شراب آمیخته تحلیل دبیله نماید و خوردن لبلاب پخته بروغن بادام یا روغن کنجد تازه و کذا ضماد برگ و خیوط آن کوفته نیز نافع
دبیله است **ابن الیاس** می‌نویسد که هر صبح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس و گاوزبان هر واحد دو درم و از شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزوره
ماش و نخود با مغز بادام خورند و تنقیه بدن بمطبوخ فواکه نمایند که دران تربد و هلیله زرد و خیار شنبر و گلقند باشد و بهر تلیین طبیعت سنای مکی هفت درم منقی
خشکانه و اصل السوس و پرسیاوشان هر واحد سه درم تربد خراشیده کوفته دو درم هلیله زرد هفت درم جوشانیده صاف نموده بنوشند بعد ازان بلطیف
تدبیر نمایند و اگر با ضعف قوت باشد چوزه مرغ و زرده داخل کنند و دبیله را با دهان شحوم و اغذیه ملینه منضجه و مرهم داخلیون ضماد نمایند و چون نرم گردد با آهستگی
بشگافند و آنچه اندران باشد بدفعات پاک کنند و بعده از پنبه کهنه پر کنند تا تنقیه آن بتمامه کنند بعد ازان التیام او بمراهم نمایند که برای اندمال قروح مذکور گردد
و نوعی از دبیله است معروف بدبیله منکوسه و او آنست که از زیر جلد بعید باشد و غائر عمیق بود و آنچه دران جمع شود در عمق جمع گردد و با آن درد و لذع باشد

و علاج جشن علاج دبیله است مع احتیاط و حذر از مسهلات قویه و استفصاد در معالجه و اسهال چندانکه استفراغ بتدریج اندک اندک نماید **انطاکی** در نزهت
می‌نویسد که علاج جشن مبالغه در تنقیه است بعده تلیین و انضاج او پس شق و استخراج ماده و اگرچه بدفعات باشد بحسب قوت پس منقیات از مراهم پس مدملات
و از الطف چیزیکه بدان پاک کنند صابون و بزرکتان و بزر قطونا و گندم خاییده و انجیر و قرطم است و قسمی ازان دبیله منکوسه است که بجسن ظاهر نشود و کمتر
آنست که مریض ازان سالم ماند و چون بشگافند موادیکه دران باشد ظاهر نگردد تا شگاف باستخوان نرسد و در تذکره گوید که استفراغ خلطی نمایند که علیه او معلوم
شود و تحقیق گردد تولد ماده ازان بمناسب او و مرکب بحسب او و چون تنقیه یقین گردد نضج ماده اولاً بنطول مثل طبیخ بابونه و حلبه و اکلیل الملک و خطمی کنند
و عقب آن ادهان مرخیه مثل مسکه و روغن بنفشه و موم استعمال کنند بعده هر تخم ذی لعاب چون اسپغول و بزرکتان بزیت بر نهند پس اگر منفجر نشود بیخ نرگس
بروغن گاو یا روغن سوسن و خردل بکار برند و اگر نشگافد باهن بشگافند و مبادرت باین نباید کرد بعده پاک کنند اگر قوت را امکان آن باشد در یکدفع والا
بدفعات متعدده زیراکه ماده خارج نمیشود مگر باقدری از ارواح و چون پاک کردند بماء العسل بشویند و بمراهم جاذب و بینه کهنه پر کنند و مرهم داخلیون را درین باب
شان عظیم است و عظیم فایده نهادن او قبل از شگافتن بود و قسمی از دبیله آنست که آنرا منکوسه نامند و او آنست که بسوی باطن قریب تر باشد و این چون بسوی
باطن بشگافد هلاک کند و گاهی با دویه مذکوره علاج کرده شود و بکشاید و ایضاً مآل او بموت باشد آنچه در عضو غیر مجوف بود بسبب غلبه سلامتی درینصورت و از مجربات
حشو او بصبر و مرداسنگ و روغن گاو است و باوجود این مبالغه در پرهیز از فزو هر چیز سرد مثل خربزه و بعد گشادن او از شوربا خصوصاً چرب بسبب تولید او
ماده را واجب است بعده اگر ماده دلالت بر وجود بلغم کند مثل خروج او سفید مایل بغلظ و شفافیت تعاهد استعمال غاریقون و شحم حنظل و روغن بادام و عسل کنند و یا
بر سودا مثل تیرگی و غلظ او و غرابت اجسام خارجه لزوم حجر ارمنی و معجون اسطوخودوس نمایند که این را سر غریب است و یا بر صفرا مثل زردی او و رقیق حاد صبر و بلیله
با آب بنفشه یا گلاب حب بسته بدهند و یا خون باشد فصد جانب محاذی کنند نه مقابل از روی خلاف و همین آن بخوف انجذاب ماده بسوی بدن و از
چیزیکه دبیلات را بشگافد اینست که رتیلات را بآرد جو بپزند تا مهرا گردد و بران نهند و کذا سرگین کبوتر و پلشک بماء العسل و دیگر خواص است که چون سنگی را [illegible] کنند
و بعض بازانکه بزمین رسد بگیرند و در گردن صاحب دبیله بیاویزند فایده تمام دهد **طبری** گوید که بسوی آن نظر کنند اگر صلب باشد فصد مریض کنند اگر ازان بالغی نشده باشد
[illegible] استفراغ بدن او نمایند اگر قوت او را احتمال او کند پس [illegible] افتیمون بیکدفعه یا دو دفعه بحسب حاجت و مقدار قوت و اقتصار بر اغذیه محموده کنند مثل تیهو و بچه مرغ
و دراج و اگر مدت گذشته باشد مزورات معمول البسر که و شکر سفید و مانند آن دهند بعده نظر کنند بموضعی که دران دبیله است پس اگر تضمید او جائز بود چیزیکه آنرا نرم کند
مثل پیه بط و پیه مرغابی و شرب بر و پیه خرس اگر یافته شود ضماد نمایند و واجب نیست که شحوم در نهایت حدت باشند مثل پیه شیر و پیه نسر و پیه عناق الارض
چه گویند که این حادترین شحوم است پس شحوم مذکوره سابق جمع کرده ازان موم روغن بسازند بعده بر آتش آنرا تسقیه دهند بلعاب اسپغول و لعاب حلبه و بهم زنند
تا مختلط گردد پس بر دبیله ضماد کنند تا نرم گردد و اگر باین دوا نرم نشود بمرهم داخلیون که دران مرداسنگ و اسرب محکوک بآب شبث داخل کرده باشند ضماد
نمایند و اگر این مرهم آنرا نرم نکند [illegible] ضماد سازند بگیرند گندم مطبوخ بلعاب اسپغول و لعاب حلبه و لعاب تخم کتان و صمغ اشق بکوبند تا مثل مرهم گردد بدان
ضماد کنند که این [illegible] دبیله را نرم کند و اگر [illegible] نشود بگیرند اشق و زرفت و علک الانباط [illegible] آتش [illegible] بگدازند بعده بر پارچه طلا کرده بچسپانند که این
[illegible] باشد بپزد و ازانچه دبیله را ضماد کنند برای نرمی شیر [illegible] مطبوخ گندم [illegible] مقشر است و بعد از طبخ در هاون بکوبند تا مثل مرهم
گردد بعده موم روغن [illegible] شحوم مذکوره سازند و بر آتش تسقیه آن بلعاب حلبه و لعاب بزرکتان نمایند بعده از آتش فرود آورده اندک مرداسنگ بران انداز
پس با گندم مطبوخ [illegible] شیر [illegible] جمع کرده [illegible] بسازند بعده ازان بر دبیله ضماد نمایند [illegible] اگر باشد [illegible] تضمید او چنان باید
کرد که بیک ضماد [illegible] دیگر [illegible] ترک کنند و اگر باین دبیله نرم نشود [illegible] بشگافد [illegible] ازان باید [illegible] ضماد آن از باد و هوا کنند و با ترک معالجه
نمایند تا آنکه فصل مقابل آن بفصل آید [illegible] بالجمله [illegible] دبیله [illegible] که نرم شود [illegible] جلد بیرون آید حتی که حاس بدان احساس نماید پس هر گاه اراده
شگافت او نمایند بسوی موضع او نظر کنند اگر قریب قلب یا جگر یا نصیبین یا طحال یا معده باشد شگافت او بطول دهند از بعید ترین مواضع از عضو شریف

وانچه دران باشد یکدفعه خارج نکنند بلکه در چند روز و بدفعات بیرون آرند پس اگر آنچه ازان خارج شود شحمی باشد آنرا با پنبه کنند تا پاک کنند و اگر عسلی باشد انرا بپنبه وسرکه پر سازند و اگر نفطی یا صدیدی سیاه باشد با پنبه وسرکه و نمک پر کنند همواره آنرا پر نمایند تا آنکه آنرا پاک کند و بمقدار غور او نظر کنند و دریافت نمایند که آیا او بحجاب رسیده است یا نه پس اگر رسیده باشد احتراز نمایند و جهد کنند در نهادن رفادها و بستن بر اشکالی که ریم بسوی خارج بیرون آید و بشکل مخروطی که ریم ازان سیلان کند و بند نشود و مراهم مناسب هر یک استعمال نمایند و اگر بحجاب نرسیده باشد امیدوار تر و سالمتر باشد و علاجش مرهم منبت لحم و جالی کنند و موضع بطرا نگذارند که تر بماند و یا چرک کند پس اگر چرک نماید بشراب کهنه بشویند و اگر تر بماند مرهمی که دران قلقطار افتد علاج کنند و چون ابتدا بلحم کند مرهمیکه دران کندر و راتینج و گلنار افتد استعمال نمایند و چون هر دو لب او قریب شوند و از لحم ممتلی گردد ذرور خشک که معروف بسر قولونست و آن گلنار و گل سرخ و دقاق کندر و مر باشد استعمال کنند که این غشا را صلب کند و از انتقاص منع نماید و زیادتی و کمی در علاج بحسب رای طبیب است و این علاج هر جنس دبیله است و از دبیلات نوعی است معروف بدبیله منکوسه و آن در اکثر احوال قاتل بود و البته تنفیح نکنند و اگر بشگافند سوای خون ازان بیرون نیاید و چون شگاف تا باستخوان رسد آنجا ریم برنگی که مذکور شد ظاهر شود چه فاتر بود و گاهی غشای موضوع بر عظم را بوسیده کند و بغشای مستبطن اضلاع برسد و منکوسه بهر آن نامند که ریم آن زیر آن میرسد و بسوی خارج او بیرون نیاید که بکشاید و علاجش همان علاج است که مذکور شد سوای آنکه واجبست که عنایت بمعالجه او بیشتر از اول بود و اگر دبیله رخو باشد و دائم آنچه حوالی اوست آنرا متعفن سازد مضر نیست که حوالی دبیله را داغ متصل بلیغ دهند تا موضع سخت گردد و متعفن نشود و فرق میان دبیله و میان دمامیل و خراجات بسیار است بعضی ازان است که مذکور شد و بعضی آنکه خراج و دمل را چون بشگافند دران کیسه نیابند و در دبیله وعا و کیسه یافته شود و لهذا آنرا دبیله نامند و معنی او آنست که آنرا دو کیسه است زیرا که بیله بمعنی کیسه است پس در یکی از دو کیسه آن زرداب فاسد متعفن بود و در کیسه دیگر اشیای غریب باشد که مذکور شد مثل چوب و زگال و ریزه ناخن و پشم و مو و مانند آن و واجب نیست که طبیب جسارت کند بر دبیلات نه بعلاج آن مگر آنکه چون صاحب او را جودت قوت و صحت بنیه و حسن قبول برای معالجه دریابند و در مقالات بعض بصریین خواندم که واجب است که محجمی بی شرط یا قدح مشوصه بر دبیله نهند پس اگر مریض ازان غشی نشود امید صحت او باید داشت زیرا که وضع محاجم ماده را بسوی خارج بیرون آرد پس شگاف سهل بود و گمان من آنست که امر بوضع محاجم وقتی کرده اند که چون دبیله بر مواضع سلیمه از بدن باشد و آنچه ما بر معالجه دبیلات بتلیین و تحلیل می نمودند ندیدیم که او اشاره بشگاف البته کرده باشد

خراج

عبارت است از ورم حار کبیر الحجم با الم و ضربان که در آخر پخته شود و ریم کند و بقول بعضی فرق میان خراج و دبیله آنست که در خراج ماده اندک بود و در دبیله ماده بسیار باشد و شیخ الرئیس وغیره مینویسند که خراج از جمله دبیلاتست آنچه از اورام حار ریم کند و اسم دبیله واقع میشود بر هر ورم که در باطن او موضعی فارغ باشد که بسوی آن ماده بریزد پس هر ماده که باشد دران بماند و خراج آنست که از جمله این حار باشد پس ریم جمع شود و گاهی ورم حار ابتدا کند بتفریق و تفرق اتصال باطن و گاهی چنان ابتدا نکند بلکه ابتدا کند با ابتدای اورام حاره صحیحه که اوقات اربعه او دران تمیز بود چون فلغمونی بعده او را نزد منتهی متحول گردد بریم یا باجتماع اخلاط مخاطیه و عصبیه و دردیه و شعریه و غیر آنها و با وجود این بعضی اطبا ورمی را که دران اخلاط ازین جنس باشد باسم دبیلات مخصوص کرده اند و حقیقت این خراج از ماده غلیظ بود که طبیعت آنرا بسوی عضوی دفع کند پس ممکن نیست که در جلد نافذ شود و بطریق بخار یا عرق ازان تحلیل گردد و نه ایضا آنرا لحم تشرب کند که تحلیل پذیرد چنانچه در استسقا بلکه اتصال عضو متفرق گرداند بسبب غلظ خود بتفریق ظاهر و در خلل آن متفرق ساکن گردد و در اکثر او را سر تیز ظاهر شود و خصوصا اگر ماده حار باشد پس آن خراج آغاز بتعفن کند و لحم حوالی خود را بسبب حدت و عفونت خود پوسیده سازد حتی که ریم جمع شود پس آن لحم نضیج یابد پس منفجر گردد با انشقاق جلدی که بر آنست و تاکل آن و گاهی احتیاج شود بتقویت در انضاج و انفجار بمنضج و مفجر و گاهی حاجت آن نیفتد و هر قدر که خراج را ارتفاع شدید تر و سر او تیز تر و سرخی و گرمی سخت تر بود غلظ حدت او و در حرارت شدید تر و آن در نضج و تحلیل و انفجار سریع تر باشد و خصوصا بلند باشد از عضو بر شکل مثل دمل بزرگ و آنچه خلاف این یعنی پهن و فرو رفته کم سرخ بود و آن غلیظ الماده ردی مائل بسوی باطن قلیل الوجع ثقیل الحرکة باشد

و دیرتر پخته شود و چون سر کند زخم آن گشاده بود و اکثر آن باشد که چند جای سر کند و بآخر یکی شود و ردی تر از این آنست که انفجار او بسوی باطن شود و پس بعضو رئیسه بگذرد و آنرا فاسد کند و از این قبیل ست که بسوی جانبین منفتح شود و هر عضو قابل آن نیست که در ان خراج حادث شود چنانچه در مفاصل خروج خراج نادر باشد پس اگر در انجا خراج برآید امر عظیم باشد و ماده سخت مفرط بود و بدترین و خبیث ترین خراجات آنست که بر اطراف عضله کثیر العصب قوی الحس برآید که الم و آفت او بیشتر باشد و خراجات مختلف باشند در مدت نضج ریم آنها بحسب خلط در لطافت و غلظ او و مزاج در حرارت و برودت و اعتدال او و بحسب فصل و سن و جوهر عضو و خراج نضج نیابد و ماده که اندر انست مستحیل بریم نگردد بسبب قلت حرارت غریزی در عضو و بسبب غلظ جوهر ماده و گاهی در باطن بگشاید بحس ظاهر نشود بسبب غائر بودن ریم در گوشت و یا غلظ جلد بلکه بر آنست و گاهی بر نضج ریم واقف شوند بسرعت و گاهی واقف نگردند بحسب جوهر او در غلظ پس بسرعت نرم نشود و اگرچه نضج یابد و در رقت پس بسرعت نرم گردد و بحسب لحم که بسیار یا اندک بران باشد **اسباب خراج** وقوع بسوی ریم امتلا و کثرت ماده و فساد آنست و اسباب این اسباب او تخمه و ریاضات ردیه ست و امراضیکه باستفراغ ظاهر بحران نکنند و آفات نفسانی از غموم و هموم مفسد خون و نوعی از خراجاتست که آنرا طرمیسوس نامند و آن خراجیست که منفجر شود و زیر او شبیه بلحم جید بیرون آید بعده از ان ریم بار دیگر ظاهر گردد و قسمی از خراجاتست که آنرا تین گویند و آن خراج قرحی ست مستدیر سرخ که صاحب او از تپ خالی نباشد در اکثر امر و حدوث او در اکثر امر در سر بود و گاهی در غیر آن حادث شود و سببش خون سوداوی کثیر المقدار ست که رطوبات بلغمی بدان آمیخته باشد پس قوام ماده و رنگ آن و نضج آن مختلف بود **دلائل** خراج بودن ورم و جمع ریم زیادتی گرمی موضع ورم و سختی آن و ضربان و اشتداد وجع و احساس تمدد مفرط ست **دلائل** نضج کامل مادهٔ خراج و پختن ریم علامت نرمی ورم و فرو رفتن او زیر انگشت وقت لمس و سکون شدت درد و ضربان و ظهور اندک خارش در آن

احکام ریم

بدانکه ریم جید آنست که سفید و هموار بود و آنرا بوی بد بسیار نباشد زیرا که سفیدی ریم دلیل قوت طبیعت ست و همواری قوام دلالت کند برانکه طبیعت در ریم فعل مستوی و تصرف تمام کرده و آنرا نیک پخته و ریم متفق الانفعال از قوت ناضجه ست و فعل او در عاصی و مطیع مختلف نیست و عدم شدت بوی بد دلیل بعید تر بودن او از عفونت قویست و ریم ردی آنست که بد بو باشد دال بر عفونت که آن ضد نضج ست و دلالت بر اشتداد حرارت غریبی و عصیان ماده از قبول نضج متمادی کند و چون ریم متشابه الاجزا در الوان و قوام بود و آن نیز از جنس ردی مخالف جید باشد اگرچه در رداءت مثل ریم بد بو دال بر عفونت نیست و هر ریم که در بدن حاصل شود آنرا لابد ست از عفونت بسبب فعل حرارت غریبی و یا نضج یعنی طبخ ماده ورم و یا تبرد بسبب ضعف حرارت غریزی و عدم حدوث حرارت غریبی در ان و در این هنگام مستحیل بکیفیت ردی گردد و یا استحاله بنوع دیگر و مسیحی گوید خراجی که جمع شود و در ان مباین گردد اجزای عضو که باهم متصل بود حتی که فیما بین آنها فضائی بهم رسد و این یا عقب مرض دیگر باشد و یا بغیر تقدم مرض دیگر بود پس اگر عقب مرض متقدم باشد آن مرض یا فلغمونی مفرد و یا فلغمونی مرکب با حمره بود و اگر بغیر تقدم مرض دیگر باشد این نزد تولد ماده در بعض اعضا یا انصباب او از عضوی دیگر بسوی آن بود و پس تفرق میان اجزای آن کند حتی که در ان فضا پیدا شود و در ان آن ماده جمع گردد و آن ماده اگر رطوبت باشد چون مدت بدان طول کشد بانواع مختلفه متغیر گردد و در ان اجسام شبیه بسنگ و دردی زیت و دردی شراب و غیره که در دبیله مسطور شد متولد شود و خراج که نضج گردد اگر در باطن بدن باشد و لاسیما در عضوی از احشا معرفت او دشوار ست و اگر در ظاهر بدن باشد معرفت او سهل بود بدانچه لمس او را که او شاید از خاص المس او چون براه بغمز کنند و گاهی جای غمز خراجاتی که جمع گردد ... بحسب ... که ... مجتمع شود مثل رطوبت رقیق و ریم و خلط لزج ... و ... و ... گردد ... صلاحیت التجارب ... هر خراجیکه ... باشد و هر خراج که ... گوشت دارا ... باشد جهت سرعت قبول نضج و اندمال و هر خراج بحرانی که محل آن گشاده تر شود اولی بود جهت تمام آوردن ماده مرض مقدم و هر خراجیکه ... زودتر باشد و زود تر پخته شود **علاج** در اول امر فصد کنند و مسهل بار دو دهند و اگر خراج در اطراف بود و دالعی ... باشد ... از ... مسهل نوشته ... تا ... و تقویت قوت ... و جمع شدن ریم تضمید منضجات خفیفه که در ان با وجود حرارت ... مثل خطمی و برگ ... و ... خشک ... و ... و زیت و کندر و زعفران نمایند و تطول بآب گرم سازند و نزد ظهور علامات نضج و نرمی ورم اگر از خود ... تفجیر او بادویه مفجره اولی ست

والانشگاف دهند و آنچه دران باشد بدفعات بیرون آرند اگر ماده بسیار باشد بعده از پنبهٔ کهنه پاک کنند و مراهم مدمله مرتب سازند مثل سفیداب و توتیای کرمانی
و گلنار و مازو و دم الاخوین و انزروت مندمل سازند **اقوال حکما** ابو سهل گوید که چون خراج تجمع ریم ابتدا کند باید که نظر کنند پس اگر امید تحلیل ماده و قدرت بران و طمع در منع او
از بودن ریم باشد استعمال اشیای محلله کنند و اگر طمع در تحلیل ماده نباشد اشیای منضجه استعمال نمایند و چیزها یکه در تحلیل او و منع او از ریم استعمال کرده میشود آن ضماد معمول از
آرد گندم ست چون طبیخ او بکثرت نمایند و ضماد مرتب از آرد جو مطبوخ بطبیخ انجیر خشک پس اگر باوجود استعمال این اشیا جلد آن موضع متمدد شدید باشد بران شرط غیر عمیق زنند
بعده بران ضماد یکه دران آرد جو مطبوخ افتد بنهند و اگر بینند که ورم کمتر از آنچه باید تحلیل میشود بدانند که آن محتاج بتحلیل بیشتر ازین مقدار ست پس با نجیر ادویه که تحلیل آنها
بیشتر باشد مثل زوفا و پودینهٔ کوهی و نمک بیفزایند و اگر بینند که ورم میل بصلابت کرده با ضماد بیخ قثاء الحمار و پیه ابط و باکیان و بیخ خطمی آمیزند و اگر در تحلیل او طمع نباشد اولاً اشیای
مسکن وجع مثل قیروطی معمول بعقید انگور استعمال کنند بعد ازان اشیای منضجه مانند نطول آب بیگرم و زیت بیگرم و ضماد مرتب از آرد گندم با آب و زیت باعتدال پخته استعمال نمایند
و چون نضج کامل گردد خراج را بشگافند پس اولاً باشیائیکه تنقیه و غسل نمایند مثل ماء العسل علاج کنند بعد ازان بحسب ملاحظهٔ حال زخم معالجه فرمایند و این چنان باشد که اگر زخم سلیم از ورم
حار باشد باید که در علاج جنس مرهمی که تجفیف نماید بغیر سوزش و بدون قبض شدید مثل مرهم مرتب از شراب و استخوان سوخته و قلقطار استعمال نمایند بوعلی مینویسد که اما استفراغات و آنچه
بدان علاج اورام در اوائل آنها کنند مگر آنکه خوف رجوع ماده بعضو شریف باشد چنانچه بیان کردیم و چنانچه جهال در ان غلطی میکنند پس امریست که دران خراج حاره و اورام حاره غیر خراجیه
مشترک ست و از تدبیریکه بدان مخصوص ست آن تحلیل ماده ایست که دران جمع شود و این بر دو وجه ست یکی ازان تدبیر جاری بر صوابست چون مرض بسیار خارج از معتاد نباشد و او
آنست که حیله در انضاج مادهٔ ریم و در کشادن او و بعد ازان باید کرد و آنکه رعایت قوت حفظ او نمایند تا وجع و انفجار دفعةً آنرا اسقاط نکند بلکه واجبست که رعایت کند طبیب صاحب او را که چگونه تقویت
قوت و حفظ آن نماید بدانچه معلوم ست و باید که صاحب دبیله را با غذیهٔ جیده غذا سازند مگر آنکه خراج در احشا باشد پس بعض ورم حاجت بتلطیف غذا آید دوم تدبیر خارج از صواب بسبب ضرورت حالی
و او آنست که چون مرض عظیم باشد و خراج در عظم خود مجاوز از معتاد و خوف استعجال امر در انتظار نضج اندران باشد و یا دانند که قوت با نضاج جملهٔ آن وفا نکند
و اگر تدبیر انضاج کنند آن مودی بتاثیر غیر انضاج خواهد شد پس از شگاف چاره نباشد مع احتیاط رسیدن آهن باعضای کریمه قریب خراج که در مس حدید بدان
خطر ست و همچنین هرگاه معلوم کنند که ماده چنان غلیظ ست که نضج نخواهد یافت و یا خوف کنند که حرارت غریزی در عضو چندان قلیل ست که نضج نخواهد کرد و یا خوف
نمایند که آن بسبب قلت خود احالهٔ ماده بغیر انضاج حقیقی خواهد کرد و یا خراج قریب مفاصل و اعضای رئیسه باشد پس خوف فاسد کردن او اعضای متصله
آنرا باشد و اگر تدبیر انضاج با دویهٔ مغریه یا منضجه کنند بعید نبود که مغریه نفوذ نسیم را در منافذ منع کند و منضجه حرارت ضعیف را حرکت دهد و این همه بتعفین عضو
اعانت نمایند پس در امثال این امور لابدست از شرط غائر و شگاف عمیق بعده عقب آن ادویه که در غایت تحلیل و تجفیف باشد بکار برند و واجبست که
شگاف و شرط در طول لیف عصب عضو بود مگر آنکه اراده بطلان فعل آن عضو از خوف وقوع تشنج باشد پس لیف را در عرض قطع کنند و سالم مانند از آنچه خوف بود
و اکثر طول لیفه با طول بدن بود مگر در اعضای مخصوصه مثل الیاف زیر بغل و کنج ران که بعرض واقع ست و همچنین اکثر طول لیف با چینها و شکنها یافته میشود مگر در اعضای
مخصوصه مثل پیشانی و نزدیک عضو شگافت داده و شرط زده آب و روغن و چیزیکه دران شحم باشد نباید کرد و اگر چاره نباشد از شستن آن با آب و عسل یا آب و شراب
یا بسرکه ممزوج بشویند پس اگر ورم و التهاب بعد شگاف اشتداد نماید بعد پس مقتر ضماد کنند و اگر این حاجت نباشد ملحمات و مراهم استعمال نمایند و بدانند که این شگاف معمول در زرداب و چرک و ناصور ست
ولیکن چون ازان شگاف رنجی باشد چاره نیست و اولی آنست که بر آن صبر کنند تا آنکه موضع لحمی قلیل العصب و عروق نضج یابد و باید دانست که خراج صنوبری مرتفع تیز سر کمتر محتاج بشگاف قبل نضج و ابدان او بود

تدبیر انضاج خراجات ظاهری

واجبست که حرارت ادویهٔ منضجهٔ او قریب از حرارت بدن باشد و آنرا اندک تغریه بود و ازین در اول درجات نطول آب بیگرم ست و تضمید بآرد گندم یا جو و گندم خاییده
دران بهتر ست و نان آب و زیت یا موم و زعفران و دقاق کندر و زفت بروغن گل یا پیه خنزیر یا ضماد بخطمی و بزرکتان و الضا ضماد از انجیر خشک شیرین فربه تنها یا با آرد جو
خصوصاً چون دران زوفا و صعتر بری داخل کنند یا آبیکه دران این هر دو باندک نمک پخته باشند بیامیزند و گاهی دران پیه یا روغن زیاده کرده میشود و قوت آن زیت
حرف با علک البطم ست و ادویهٔ مرکبه از مویز و میعه و قنه و مرداسنج و راتیانج و صمغ و مصطکی و زوفای رطب و بیخ قثاء الحمار و بیخ دم الاخوین و مرهم جالینوس

بروغن بید انجیر و بیرموم و خصوصاً چون آن مرهم را در زیت بگدازند و همچنین دیونوس و مرهم باسلیقون و از بهتر ادویه درین باب دوای سنگ مار قشیشا باشد بهمت که بران نهند تا آنکه از خود بشگافد

تدبیر خراجات ظاهری بعد نضج

چون خراج غلیظ الجلد بود و با وجود نضج امید انفجار او نباشد و نزدیک آن عضو دق داو تار و عصب باشد پس واجبست که شگاف دهند و شدید ترین آنست که قریب مفاصل باشد و برای شگاف موضع ریم را بجویند و جهد کنند که شگاف باسفل واقع شود مگر آنکه ممکن نبود و اگر بر خراج سمین باشد بقدریکه ریم از ان بر آید بشگافند تا سمین بما سوای خود ملتزق نگردد و اگر موضع خراج نحیف باشد جمله آنرا در طول بشگافند و بدانند جائیکه دران ریم باشد بمس ظاهر شود و خصوصاً چون بانگشت بجنبش نمایند و ملاحظه بانگشت دست دیگر کنند که آیا چیزی از جنبش مندفع میشود و موضع ریم ظاهر گردد از میل رنگ او بسفیدی و تا که نضج نیابد مائل بسرخی باشد و گاهی جای ریم مائل بزردی و سبزی بود اگر ریم جید نباشد و معتمد لمس است نه بصر لیکن بصر معین او بود و واجبست که در شق خطوط طبیعی را از چینها لزوم نمایند مگر نزد ضرورت در اعضائیکه وضع لیف آنها در طول مخالف وضع شکنها باشد پس اگر اتباع شکنها در شگافتن خراج پیشانی نمایند جلد پیشانی بر رو افتد بلکه این محتاج آنست که مخالف چینها نمایند و اما در مثل بن ران واجبست که شگاف همراه شکنها در عرض جلد دهند و چون خراج را شگافتند و اخراج نمودند چیزی را که اندر انست باید که مبادرت بالصاق جلد بالحم کنند تا خشک مثل خرقه و صلب نگردد و چنان شود که ملتصق نگردد و دران جای خفا حادث شود که آن همواره ممتلی گردد و مثل خراج اول عود کند و هر قدر که پاک کنند باز ممتلی گردد و در حقیقت از جنس ناصور شود و قبل از انکه الزاق او نمایند فی الحال باید که آنرا پاک کنند و اگر حاجت آید که بر سر میل خرقه در شت پیچیده دران داخل کنند و بدان پاک نمایند و بنجار ند پس الزاق او نمایند و بعصابه بر بندند بنحویکه در رباط کهوف و قروح غائره مذکور گردد صواب جید باشد و واجبست که در شگافتن رعایت شرائطی که ذکر کردیم مرعی دارند بعده شگاف از نضیج نزموضع و لحیم تر و بعید تر از عروق و شرائین و اوتار نمایند و بدانند که شگاف مختلف بود بحسب مواضع چنانچه انطیلس گفته که خراج اگر در سر باشد بشق مستوی شگاف نمایند بار استی بیخ نبات شعر و اگر در موضع چشم باشد موربه مشابه وضع چشم و اگر در بینی عارض شود مستوی بقدر طول بینی و اگر نزدیک چشم باشد هلالی شبیه بسر هلال و کجی او بسوی اسفل بود و اگر در زنخدان و پس گوش باشد مستوی بطول و اگر در ساعد و مرفق و بازو و دران و ساق باشد هم در طول و همچنین در عضل شکم و پشت و در کنج ران و بغل شگافی کنند که از عرض نیز اخذ کنند تا ناصور نگردد و اگر قریب بالین یعنی در سرین باشد مستدیر و مدور باشد همچنین انچه قریب بمقعد باشد و در پهلو و اضلاع بوریب و اضلاع هلالی شکل مقرن و اما در خصیه و قضیب مستوی در طول بشگافند و مدام حریص باشند باینکه شگاف متابع شکل کیانی باشد انچه قدرت بران باشد و حفظ از رسیدن او بعصب کنند و ایضاً واجبست که مدام تفقد وضع لحم موضع و لیف عضله نمایند زیرا که ما حریص هستیم بر آنکه شگاف باتساع موضع اندک باشد تا قطع حادث نشود و لیکن موضع التحام حسن و غیر وحشی باشد لیکن در هر حال نهاک نمایند که شریان یا رگ بزرگ یا عصبه یا لیف عضله قطع نشود

شگاف بحسب خراج

اگر کوچک باشد چیزیکه دران بود از موضع سیلان کند پس شگاف در موضع نمایند اگر بزرگ باشد شگاف بین بین دهند بعده انگشت سبابه چیزی دران داخل کنند و آنرا بشگافند بنوعیکه تا سر او منتهی گردد بعده ایضاً در شگاف ثانی داخل نمایند و علی هذا حتی که بران آید و اگر خراج را موضع مستقل باشد و ممکن نبود اخراج چیزیکه دران باشد شگاف دران موضع دهند و اگر مستدیر باشد و او را شکلی بود که انچه دران باشد از یک شگاف خارج نشود شگاف در اسفل او در رویاسه موضع نمایند بقدریکه بدانند که هرچه دران مجتمع گردد فی الحال سیلان کند و بعضی گفته اند که چون خراج در مفصل یا عضو شریف یا موضع او قریب باستخوان یا غشا باشد در شگاف قبل از استحکام نضج او سرعت کنیم تا که ریم چیزی را از این اعضا فاسد نکند گوئیم که این تدبیر وقتیست که چاره از شگاف نباشد پس اگر امید باشد که آن خراج بخود بشگافد نشگافند همچنین اگر امید باشد که آن با دویه منفجره بکشاید و بسا است که ارادویه منفجره دوائی یافته شود که قائم مقام شگاف باشد چه بسیار باشد که جلد را بشگافند و پیداند که از ان بسر ندپس بران منفجر نهند تا که غائص تر باشد و اما خراجات سلیمه که دران بسیار حرارت نباشد مثل آنرا آب گرم نضج و انفجار نماید و اما خراجات متعفنه از ان ضرر شدید یابد بسبب آنکه آب گرم بسوی آن جلب ماده نماید و چون بینند که خراج را آب گرم اصلاح داده پس تا وقت بجوت او کنند

مفجرات ظاهری

بهر انکه تفجیر پیتنیکه بهر دو معه باید بشگافد و خصوصاً آب عسل و برادهٔ نحاس سوخته و آنچه قصب بازه عسل برشته و یا رفت خشک که جانه زنبور عسل و یا مرهم داو سلیقون

ویا بگیرند موم و راتیانج و روغن گاو هر واحد یک رطل و زفت خشک و عسل هر واحد نیم رطل زنگار سه اوقیه زیت قدر کفایت مرهم الوالتون بسیار نیکوست و یا بگیرند اشق و شحم و مقل هر چهار علک البطم
چهار کبریت زرد سه قطره دن سه جزو و از آن مرهم سازند و آنچه تجربه کرده ایم اینست که بگیرند مغز بادام و جوز بویا و خمیر و کرنب پخته و پیاز پخته و خردل و سرگین کبوتر و از آن ضماد سازند پس
بسرعت بشگافد و ایضا داخلیون در لعاب حب دل گداخته و صابون با انجیر سرشته از ادویه منفجره قائم مقام شگاف اینست که مرهم مرتب از عسل بلادر و زفت رطب مساوی
بر آتش جمع کرده بر خراج تا نیم روز بدارند پس آنرا بشگافند و ایضا آنچه قویست بگیرند اشخار و آهک آب نارسیده پس در آب چندانکه آب بر سر او ایستد تر کنند و جوش داده
صاف نمایند و درین آب سه بار تکرار اشخار و آهک نمایند پس بگیرند در ظرف مس که در آتش نهند تا تمام منعقد گردد و بگیرند از بن کسانکی و چهارم حصه او نوشادر در لعاب حرف و شیره
عسل بلادر آمیخته استعمال کنند و یا بگیرند زراوند و سائیده با زیت کهنه آمیخته بر آتش ملایم نهند تا همه منحل گردد پس مثل مرهم سائیده ضماد نمایند و خصوصا چون در آن منحل باز یا سرگین
گنجشک یا سرگین بط داخل کنند و بعضی اطبا کبیکج ذکر کرده اند و از ادویه محلله هر دوای حار محلل را بر عضو در یک روز دو مرتبه تکرار نمایند مع تسخین عضو و تحلیل او
بکمادات فاعل آن از آنچه در آن رطوبت حار باشد و هر قدر که تحلیل شود تکرار وضع دوا و تکمید کم کنند و واجبست که تدبیر از ادویه ملینه خالی نگذارند حتی که سختی او
نرم شود و اگر بید اگرد و در یم منجمد نگردد پس اگر ریم زائل و تحلیل شود و صلابت بماند استعمال ادویه ملینه تنها واجبست و ادویه ملینه ریم ادویه محلله آنست
مثل بوره و خردل و سرگین طیور و زرنیخ و آهک و فرفیون و مثل کندر و علک البطم و مصطکی و دبق آمیزند و با سرکه و زیت کهنه جمع کنند و دوای مرتب بثوم و دوای مرتب
با قحوان و دوای مرتب از عاقرقرحا و مویزج و بورق بعسل و قبل هر واحد ازین موضع را با آب گرم صاف کنند و دوای مارقشیشا و نسخه آن اینست بگیرند حجر مارقشیشا
ده درم اشق مثل او آرد باقلا شش درم و راتیانج رطب آمیخته بر جا مطبوخ سازند و بر ریم نهند و بگذارند تا آنکه از خود بیفتد و باید که فی الفور استعمال کنند که آن بسرعت
خشک گردد و این دوای مرتب از نوشادر بگیرند نوشادر یک جزو و بارزد ربع جزو و مرداسنگ یک جزو و ثلث جزو و زیت کهنه یک جزو و دو ثلث جزو و از آن مطبوخ سازند و چون او منفجر
گشته احتیاج بشگافتن یا داغ افتد چنانچه سابق ذکر کردیم جرجانی گوید که اول استفراغ باید کرد و ماده را بجانب مخالف جذب نماید چنانچه در علاج اورام حار معلوم شد لیکن احتیاط
باید کرد تا بسبب استفراغ و جذب ماده بعضوی شریف باز نگردد و بعد از آن تدبیر پزانیدن ماده باید کرد و حفظ قوت با غذیه ستوده کنند و دوای مرتب از عاقرقرحا و غیره
و کذا دوای مرتب از نوشادر باقی ریم را تحلیل کند و جراحت را پاک نماید از بیرون طلا کنند هر دو در قول بوعلی گذشت و کذا دیگر تدابیر ابن الیاس گوید که در اول
امر فصد و اخراج خون بقدر قوت و حسب واجب کنند بعد از آن تنقیه بدن و استفراغ ماده محدثه آن و هر صبح جلاب از عناب ده عدد و تخم کاسنی سه درم و شکر سفید
و ترنجبین هر واحد ده درم بجوشانند و غذا فروج باشد بمغز بادام و چون اثر نضج در قاروره ظاهر شود پس استفراغ بدن از خلط موجب او نمایند و نزد جمع ریم تضمید
بمنضجات کنند پس بشگافند مسیحی گوید که تضمید خراج بجز های مطبوخ با روغن گاو که نضج نیک نماید و ایضا انجیر در روغن گاو پخته ضماد کنند و یا تخم کتان و انجیر
و کندر بارک سوده با آب سرشته بر خراج چسپانند پس اگر ورم عسر النضج معلوم شود چقندر مطبوخ بروغن کنجد گرم ضماد کنند و هرگاه سرد شود تبدیل آن نمایند که این نضج
دمامیل و خراجات کند و ایضا چون پیاز با آب پخته باریک سوده بروغن زیتون بجوشانند و گرم بر ورم ببندند نضج ماده و جمع ریم کند و چون بعد نضج نگشاید شگاف
دهند و بر همین مثال تدبیر سایر اورام که محتوی بر مواد باشند و آنرا البطا نامند جاری میشود حضر گوید که سرگین گاو را چون با سرکه آمیخته بر خراجات حاره نهند تسکین
آن نماید و استاد من گفته که چون صاحبان اورام را ببینند که اورام ایشان ریم میکند پس بگذارند تا هر چه خواهند بخورند و بنوشند و پرهیز بسیار نکنند تا ماده زیاده
شود و ریم جمع گردد و چون ببینند که ریم نمیکند بلکه تحلیل شدنی ست پس پرهیز کنند و بد پرهیزی نکنند تا ماده زیاده نشود و تحلیل ضعیف نگردد و ایضا گفته که کثرت
شوربا ها و میوه های تر در قروح نکنند تا ریم زیاده نگردد و نه تکثیر غذا کنند یکبار بلکه امر متوسط باشد و ایضا گوید که استعمال مسهل بعد انفجار ورم یا اراده انفجار جائز نیست
پس اگر طبیعت ایشان قبض باشد حقنه لین تلیین نمایند نه با ادویه مسهله بهاء الدین مینویسد که بعد تنقیه بپزانیدن ماده مشغول شوند و خیال عاقبت
کنند که عرض دوای ضماد منضج کمتر از عرض خراج بود تا خراج پهن نشود و جای بسیار را پخته خراب نکند و میانگاه و محل برآمده خراج را سعی باید کرد تا زود پخته شود
و در ابتدا رادع با منضج ضم کرده استعمال کنند تا جذب و میل مواد و خام ماندن و دیر پخته شدن حاصل نشود و بعد از آن منضج بغیر رادع بکار برند و اگر مریض بعد
تنقیه مداومت حب الشفا یا حافظ الصحه نماید تا ریختن خلط بمحل مرض و تعفن آنرا منع کند و قوت را نگاه دارد و الم را کم سازد و صاحب آنرا از آن آگاهی نباشد بهتر بود

بلکه واجب باشد هرگاه باشد که مادهٔ خالب پخته باشد در محل علت وجای آن وصلاح پزانیدن آنجمله نباشد اگر گنجی میسر پا کی آنرا شرط زنند چنانچه در حجامت میکنند تا اندک مادهٔ آن بی جذب دفع گردد وانگاه مراهم محلله نهند مناسب بود و زلو چسپانیدن بر حوالی مرض عظیم نافع آید و آنجا که محل علت از زنگ مقرر نگردد جز زلو انداختن و دستکاری چاره نباشد و مخفی نماند که خراج بتحقیقت از اصناف فلغمونی ست و مراعاتیکه در تدابیر آنجا بحسب اختلاف واسباب سابقه وبادیه وغیره مذکور شد جمله را با دستورهای اینجا نیز مرعی باید داشت واینجا اهتمام در پزانیدن بیشتر باید کرد و آنجا اهتمام در تحلیل وغلامی را تپ گرفت حضرت استاد او را بر ناشتا حب الشفا در آب معصور انار دادند و نیم شب عرق آمد و خراج بر ساق او ظاهر شد وقت عصر حضرت تیزاب گرم کرده بسر چوب بر میانگاه آن خراج قطره قطره نهادند و آن هر لحظه بزرگتر میشد چنانچه در ساعت نجومی مقدار نیم آثار مجزو ملی بر آمد و تکرار تیزاب بدستور میکردند در ساعتی دیگر بشگافت و خون وچرک بسیار بر آمد همه عوارض زایل شد و آن جمیع احسن را بر اهیم ... فرمود

دمل

و آن بثرهٔ بزرگ صنوبری شکل در اکثر و مولم در ابتدا بود و این نیز از جنس خراجات ست و ابتدای خراج بود و مادهٔ آن خون حاد ست که با آن رطوبت غلیظ فاسد آمیزد و تولد او از رداءت هضم و از حرکات و ریاضات و جماع و سواری و کثرت حمام بر امتلا و خصوص مردم فربه را و اکثار اغذیه مولد خون مثل گوشت و شیرینی و ایضاً عدم جماع بسبب توفر ماده باشد و بسیار بر آمدن دملها منذر بخراج بود و بدترین دمل آنست که غائر تر باشد و بقول طبری علت او یا از کیفیت باشد یا از کمیت پس آنچه از کیفیت باشد آنست که با خون رطوبت غلیظ فاسد آمیزد و خون را فاسد کند و از فساد آن کیفیت حاده پیدا شود و رگ متحمل آن نگردد و میان جلد و لحم افگند و دمل حادث گردد و گاهی عمیق شود و آنچه از کمیت باشد آنست که خون کثرت پذیرد و از مقدار غذا بیفزاید و عروق ممتلی گردد و احتمال او نکند و بسوی عضو افگند و این نوع عمیق کم شود و سلیم ست و بقول خجندی دمل که در عانه افتد منذر بصحت باشد و بقراط گفته که چون صاحب دمل در روز چهارم یا هفتم یا یازدهم تپ کند آن بد باشد **علاج** مانند فلغمونی علاج آن نمایند و مبردات خصوصاً میخوش و مصفیات خون بنوشند و تقلیل غذا و ترک لحوم و حلویات و شراب کنند و ایضاً از روز اول تا سه روز روادعات مثل صندل و فوفل و اسبغول بگلاب بر هم زده و مانند آن ضماد کنند و برگ نیم در آب پخته بر آن بستن برای تحلیل و انضاج مادهٔ نافع بود و بخور برگ نیم یا برگ سنبهالو نیز محلل اورام ست و همچنین برگ پیوپتن و برگ عباسی نیمگرم کرده بستن مفید ست و چون آرد جو را در جغرات بسرشند و اندکی ریوند چینی سوده آمیزند و طلا نمایند در پختن اورام نهایت سودمند و معمول ست و تخم کنوچه و تخم ریحان و کذا انجیر زرد در شیر و عسل پخته ضماد کردن نیز ماده را می پزاند و همچنین ضماد آرد گندم با اندک بورق و روغن بزرکتان و اگر بعد پختن از خود منفجر نشود برگ نیم و نمک هر دو را سائیده بر آن نهند و خمیر ترش و سرگین کبوتر و تخم کنوچه و اهک آب نارسیده در زردی بیضه و عسل حل کرده ضماد کردن نیز مفجر قوی ست و یا آهن بشگافند و بعد بر آمدن ریم مراهم منبت لحم مرتب از گلنار و دم الاخوین و مازو و اقلیمیای فضه و موم و روغن علاج نمایند و اگر قرحهٔ رطب پر چرک و یا سیلان زرد آب باشد ذرورات مثل ذرور معمول از گلنار و مر و صبر و زرد چوب سوخته و اسرنج و فوفل سوخته و کات سفید بکار برند و کسی را که هر سال دمل بر آید تنقیهٔ بدن او هر سال لازم شناسند تا از سرطان و اکله و جز آن ایمن مانند **ذکر ادویهٔ یونانیه نافع دماميل** اگر مازوی سبز هفت عدد در تنگ صاحب دماميل ببندد صحت یابد و از مجربات مکرره سویدیست و ضماد زعفران و مثل او موم زرد برای تفتیح دمل نیز مجرب اوست و کذا خمیر آرد گندم و کذا شجرهٔ ابی مالک و کذا گندم خاییده روزه دار و کذا کنجد بریان که قریب بسوختن رسد یا برگ چقندر و کذا موم و روغن سوسن زرد و کذا حلبه و دنبه کوفته برای صلب هر واحد بسر تفتیح آن مجرب اوست و بستن برگ حی العالم کبیر در ابتدای دمل در تحلیل و تسکین الم آن نیز مجرب خود نوشته و ضماد علک البطم بسر کسوده یا بموم زرد آمیخته و کذا تخم خطمی و برگ و بیخ آن تنها یا با شراب پخته و کذا زیت و نمک با عسل و یا بمویز منقی و کذا تخم انجره کوفته با آب دهن روزه دار سرشته و کذا اقرد نا و سرکه و کذا اصل السوس کوفته پخته و کذا رب السوس و کذا پیاز نرگس تنها یا بریان کرده سوده روغن خیری آمیخته و یا با عسل و کرسنه و کذا چرک چراغدان و کذا بیخ قثاء الحمار و مثل او صمغ البطم و یا بیه و کذا عصارهٔ قثاء الحمار و صمغ عربی و کذا انجیر در شراب پخته و یا مطبوخ باریسا و لطر دن و کذا مقل و زعفران و کذا بورق و علک البطم و کذا میعه یابسه مخلوط با ادویهٔ دماميل یا میعهٔ سائله و کذا ثوم آب دشیم بالمناصفه پخته سوده و کذا مویز و انجیر مساوی و کذا آرد باقلا و آرد حلبه هموزن و کذا خردل کوفته بشراب کهنه سرشته و کذا زرنیخ سرخ و سپید بزد و کذا آرد جو و حرف

زیرا که حادث نشود مگر از خون و خون نبود مگر در صاحبان صحت و کسانیکه اخلاط در بدن ایشان معتدل باشند ۱۲ منه

وسرکه وکذا آرد جو و پوست بیخ کبر وکذا انجیر خام و نطرون وکذا کبریت و عسل و پیاز نرگس وکذا عصاره گندنا با نمک وکذا بزر کتان و شیلم و سرگین کبوتر وکذا اخثی السمک بسرکه و عسل گداخته وکذا زوفای رطب وکذا گل زوفرا کان خراست وکذا موم زرد و روغن کنجد و آب چقندر وکذا اسقونیا بعسل و زیت وکذا بیخ سوده پخته وکذا سپیده بقر با نمک آمیخته وکذا زباد هر واحد منضج و مفجر دامیل و خراجات است **وشرب** شقایق النعمان منع خروج دامیل کثیر و تعدیل مزاج و استفراغ ماده آنها کند وکذا اهلیله زرد استفراغ ماده دامیل نماید وکذا انزروت که منضج است و ضماد آن نیز وکذا ارخام هر روز یکمثقال بعسل بر ناشتا سه روز متواتر مزیل دامیل صعب است **واکل** ریباس بکثرت نافع حدوث دامیل است وکذا شخصیکه بران دمل کثرت نماید و کلیه حمل بخورد و پس حلف کند که بعد ازین کلیه دیگر نخواهم خورد جمله دامیل از ان دور شود **وضماد** کنش و آرد جو و شراب کهنه در ابتدا تحلیل دمل کند وکذا پوست بیخ کبر محلل اورام خبیثه است وکذا آب کشنیز سبز و آرد باقلا در ابتدا تحلیل دامیل و خراجات کند وکذا بیخ درخت گل سرخ **دوا** روزیکه دمل ظاهر شود آنرا با آب بروغن کنجد یا بسفیده تخم مرغ سرشته ضماد کنند که زیاده نمیکند و حجم نمی پذیرد **ایضا** که در تنضیج و تفجیر دامیل مجرب و عجیب است تخم کتان حلبه مساوی کوفته در آب بپزند و قدری قند حل کرده فرود آرند و ضماد کنند **ایضا** که دمل و سائر اورام را نضج دهد حلبه تخم کتان خسته تمر هندی سرگین کبوتر آرد گندم برابر کوفته با آب و شیر بپزند و مکرر ضماد نمایند **ضماد منضج** که در دامیل و اورام صلبه و خراجات از مجربات والد حکیم علویخان است انزروت تخم مرو کتیرا خسته تمر هندی مغز تخم بیدانجیر تخم کتان هر یک یکجزو خمیر نان دو جزو همه را در شیر ماده گاو بپزند تا همرا شود پس زرده تخم مرغ یکعدد زهره گاو یکتوله صابون عراقی یکتوله داخل کرده مثل مرهم ساخته ضماد نمایند و در نسخه دیگر تخم ریحان بجای تخم کتان و روغن گل و روغن بابونه عوض زهره گاو و صابون است و نوشته که اگر صلابت دمل زیاده باشد بزر کتان آرد حلبه بابونه اکلیل الملک زوفای خشک برگ چقندر گل خطمی بقل از هر یک یکجزو داخل کنند و بجای روغن گل روغن بیدانجیر نمایند و اگر بسیار سخت باشد مغز حب السلاطین ربع جزو داخل کنند و چون نضج یافته باشد و بسبب سختی جلد منفجر نشود صابون عراقی و سرگین کبوتر و سرگین بز از هر یک جزوی آب زهره گاو ربع جزو داخل کرده ضماد نمایند و اگر ازین هم منفجر نشود یک قیراط سم الفار آمیزند که در دو سه روز نهایت تا پنج روز ماده صلبه می برآرد **ضماد مفجر** که ورم دامیل بکشاید خمیر نان سه جزو بوره ارمنی نمک سنگ سرگین کبوتر سرگین خروس هر یک یکجزو با هم سرشته ضماد کنند **طلا مفجر** دامیل و مجرب بتعجیل و سریع الاثر است و کار نشتر مینماید آنکه آب نادمیده بیخ درخت ذات الذنب که بهندی بهٹه گویند سوخته خاکستر کرده هر دو مساوی با آب سائیده بر دمل بموضعیکه وا نمودن خواهند بگذارند **مرهم شاهنشاهی** که جهت نضج دامیل و خراجات از مجربات است کتیرا تخم کتان تخم کنوچه سریشم جو جه گل بابونه گل خطمی انزروت مساوی کوفته بیخته با شراب سرشته نیمگرم استعمال نمایند مرهم جهت بر کردن زخم دمل و غیره معمول روغن کنجد چهار دام داغ کرده سیندور یکدانگ انداخته بسوزانند تا که سیاه شود پس موم سفید دو درم اندازند بعده سنگ بصری مرداسنگ هر یک دو دانگ سوده انداخته فرود آرند و در نسخه دیگر نیله توتیه یکماشه عوض سنگ بصری است **ذکر ادویه هندیه مفید دمل** گوند ببول در آب حل کرده بر آتش بپزند و بر پارچه طلا کرده بر دمل بچسپانند نوبت استعمال به سه مرتبه نرسد که دمل و خیارک دفع گردد و بهترین ادویه است **دیگر** که محلل ورم و مسکن درد است اجواین باریک سائیده در آب لیمو و اگر نباشد در سرکه بپزند و نیمگرم بر ورم گذارند **دیگر** اسگند ناگوری در آب سائیده هر روز دو بار طلا کنند **دیگر** از بیاض استادی مرحوم پوست اریٹه تخم دور کرده باریک بسایند و بپارچه بیز نموده بر دمل چسپانند و ضماد اکاس بیل گوار خام سائیده نیز برای دمل و دیگر اورام نافع نوشته **دیگر** مغز خسته انبه با آب سائیده نیمگرم طلا کنند که در تحلیل اورام کار جدوار میکند **دیگر** که ورم را تحلیل کند پوست بیخ ارنڈ و بیخ بسکهپره و سونٹھ سائیده نیمگرم طلا سازند و بستن برگ دهتوره سیاه نیمگرم وکذا برگ سرس وکذا برگ بڑ بروغن زرد چرب کرده نیمگرم بر ورم نیز محلل است **دیگر** بسکهپره کچله کالی زیری مرچ برگ نیم زرنیخ برابر با آب سائیده طلا نمایند **دیگر** که ورم را در ابتدا فرو نشاند و بعد ازان نضج دهد و بکشاید و کشاده را از ریم و چرک پاک کند و خشک گرداند بالجمله رادع منضج مفجر مدمل است و بتعجیل گوگل بین سیل هر دو باریک سائیده بر پارچه نهاده بچسپانند و ضماد بیخ بسکهپره با آب سائیده نیمگرم همین عمل دارد و عجیب النفع است **دیگر** که تحلیل کند گوگل بهینسیه و ایلوه و آنبه هلدی هر سه را باریک سائیده در آب لیمو با آتش نرم بپزند و بچوبی بگردانند تا مانند مرهم شود فرود آورده بدارند و طلا می نموده باشند **دیگر** برگ گوار با آرد جو ضماد کردن محلل است وکذا اکاس بیل [illegible] هر یک دو جزو بسرکه

ساییده گرم کرده دیگر که ورم را بپزاند پوست پیپل ساییده ضماد نمایند و یا تخم رواسن ساییده نیمگرم طلا سازند و یا تخم تمر هندی کوفته در انجیر بکار برند که معمول ست
دیگر برگ گنگاهی برگ تمر هندی بیخ جوش داده ساییده بالای ورم ببندند دیگر وزن پخته کنند دیگر برگ سداگلاب برگ نیم برگ انار برگ سنبهالو آب شسته در پارچه
پیچیده و از گل آلوده در خاکستر گرم دفن نمایند بعده برآورده نیمگرم بر دمل ببندند و برای سرعت تفتیح پیاز نیز داخل نمایند دیگر برگ سرو دال مونگ بیخال کبوتر هر سه
ساییده نیمگرم ببندند که منفجر گرداند و تنباکوی خوردنی قدری در آب پخته ضماد کردن همین عمل دارد دیگر گویند سهجنه قند سیاه کهنه بیخال کبوتر هر سه را در هاون
بکوبند که مثل معجون شود قرص کرده بر دمل گذاشته برگ بڑ یا بید انجیر یا برگ پیپل گرم کرده بربندند که برای کشادن دمل و تحلیل صلابت آن مفید تام ست و برگ
قنبه و رنگ زیبی نیز ضماد این کثیر النفع ست دیگر برای دفع دمل و خیارک سبوس گندم سبوس جو این هر واحد یکدام آهن کهنه دو ماشه سنکه شش ماشه همه را
در بول پخته نیمگرم ضماد نمایند دیگر میده لکڑی گوگل سهاگه در آب ساییده بر پارچه طلا کرده بر ورم چسپانند ضماد که در انفجار دمل قوی ترست تخم سرس مرچ پهل
زنگار هر واحد نه ماشه ریوند چینی پیاز برگ نیم هر یک یکتوله ایلوه تخم حلبه هر یک شش ماشه اکلیل الملک گوگل السی هر واحد هفت ماشه کوفته بیخته بشراب تند
آمیخته نیمگرم ضماد نمایند ایضاً صابون ریوند چینی مقل مین پهل ساییده بر پارچه طلا کرده نیمگرم بچسپانند ایضاً برای کشادن دمل چونه آب نادیده در
[illegible] بابونه آمیخته دیگر روز سه چهار بار طلا نمایند و ببندند ایضاً جمال گوٹه مغز نارجیل باریک ساییده بر دمل گذارند زود بکشاید ایضاً مفجر تخم تمر هندی
[illegible] مثقال [illegible] ببندند و [illegible] یک چراغ نیم مثقال در آب گرم بگدازند و باهم آمیخته نیمگرم بربندند ایضاً منضج و محلل اورام جدوار زنجبیل پوست کالیسر فلفل سیاه
تکالی زیره [illegible] مساوی کوفته بیخته در آب گرم آمیخته [illegible] بر آتش پخته ضماد کنند ایضاً منضج و مفجر تال مکهانه بارتنگ هر دو برابر کوفته بیخته در شراب انگوری
کهنه بپزند و بر پارچه [illegible] نیمگرم بچسپانند و صبح و شام تبدیل کنند نهایت تا سه روز ایضاً آرد مونگ آرد جو آرد لوبیا آرد عدس گیرو همه را برابر کرده آب پخته بر ورم
و دمل ضماد کنند که مجرب ست و مسکن درد ایضاً که مفجر اورام و دمامیل ست گل معصفر پوست جوز القی مقل مساوی کوفته بیخته در آب برگ لهسوا ریزند تا بقوام آید
بر برگ بید انجیر چرب کرده [illegible] ببندند و [illegible] یک شبانه روز تبدیل نمایند دوای مفجر چونه گلی آب نار رسیده یک بهلولی بجی نیم بهلولی خاکستر پوست درخت
پیپل نیم [illegible] باب خمیر کرده استعمال نمایند باین طور که اگر دمل یا ورمی دیگر پخته شود و جای نشتر زدن نباشد اندکی ازین دوا بر سر آن گذارند تا خشک
[illegible] ساییده [illegible] ببندند که [illegible] ایضاً فایده اگر بر بواسیر که از مقعد بر آمده باشد از پارچه درشت اندک خاریده بمالند چون
خشک شود بر دارند [illegible] بگذارند و بردارند و یا بر ثولول دیگر همین طور بمالند بر طرف شود و اگر بر داغ برص که برابر روپیه باشد مکرر جراحت شده
طلا نمایند آبله بر آرد [illegible] ساخته بر طرف نماید مهیری معمول اطبای هند که در پختن اورام اثر تمام دارد آرد برنج یا آرد جوار چهار دام در یک آثار جغرات یا دوغ
بطور فیرنی بپزند تا غلیظ گردد و بر بندند اگر قوی تر خواهند آرد حلبه و تخم سن سوده هر یک یکدام ایلوه سوده نیم دام اضافه نموده بدستور بپزند و بعمل آرند و گاهی پشک
گوسفند سوده درین پخته بعمل آورده و سریع الاثر یافته داخل نمودن و دیگر ادویه منحصر برای طبیب ست مرهم مجرب برای پزانیدن و کشادن دمل زفت رومی
زنگار [illegible] بزرکتان حلبه اشق بهروزه جوز القی مقل مرکی توتیای هندی زنجبیل ریوند چینی شیر بڑ شیر انجیر شیر آک ادویه را کوفته بیخته در شیرها ساییده موم
و روغن را گداخته مرهم سازند مرهم رال که برای زخم و دامیل مجرب رال بیست و پنج مثقال شنگرف زرنیخ هر یک نیم درم نیله تهوتهه یکدرم سپند و چهار درم
مرداسنگ [illegible] درم ساییده و موم پنجاه مثقال با روغن کنجد هفتاد مثقال گداخته بدستور مرهم سازند **اقوال اکابر** شیخ الرئیس میفرماید که چون دمل ظاهر شود
علاج آن [illegible] تا قریب سه روز علاج اورام حاره باشد بعد ازان بتحلیل و انضاج مشغول باید شد که گاهی تحلیل شود و این کمتر بود و گاهی نضج باید و دوا جنت نیست
که از علاج دمل غافل شوند زیراکه بسیار باشد که بخراج عظیم انجامد و ازین استفراغ بقدر واجب از فصد یا اسهال ایمن گرداند و چون با دمل ضربان و قاعده اصل
باشد از تنضیج چاره نبود و پس اعانت بر ان باستعمال منضجات کنند و مبتلا بکثرت خروج دمامیل را اسهال و ملائم کردن جلد بحمام مستعمل علی الدوام در یافت
از ادویه ملائمی [illegible] باید و از منضجات او بخم کنوچه کوفته بشیر پخته ست و انجیر و خردل و عسل یا انجیر تنها بالعسل و گندم خاییده برای انضاج او نیکوست و همچنین
[illegible] شده و یا انجیر و خردل مخلوط بروغن سوسن و دوای دملی معروف بدوا الخمیر و دوا این صفت انضاج بر فق کند روغن گاو [illegible] خمیر ترش ده اوقیه

تخم کنوچه سوده و اسپغول مسلم هر واحد یک نیم اوقیه شیر خانجیر سه اوقیه حلبه و بزر کتان هر واحد پنج درم در شیر پخته استعمال نمایند که این معتدلست و چون دمل
عسر النضج ساکن الحرارة باشد فصد رگی نمایند که بدان عضو اتصال دارد پس حجامت بر موضع دمل نمایند و این در ابتدا کنند که اخراج خون صدیدی کند و غلیظ
محتبس گردد و درانجا قرحهٔ صلب بهم رسد و هرگاه نضج یابد و نکشاید آنرا بشگافند یا بادویه و یا باهن بطریقیکه در خراجات گفته شد و از مفجرات جیده بزر کتان و تخم مرو
و سرگین کبوتر و خمیر ست طبری گوید که آنچه از فساد کیفیت باشد فصد و استفراغ بدوای موافق بعد مراعات قوانین کنند و تغذیه او بدانچه اصلاح خون نماید و نزد
تغذیه واجب ست که بمزاج مریض نظر کنند پس اگر حدت داشته باشد بمزورات مرتب بسرکه و شکر اقتصار نمایند و از فواکه بر سیب میخوش و انار میخوش و از اشربه سکنجبین ترنجین
ساده مگر آنکه در بلاد رطبه باشد مثل بلاد طبرستان یا شام پس شربت سکنجبین بزوری جائز بود و اما در بلاد حاره یابسه متحمل بزوری نشود البته پس آنرا ساذج دهند مع شربت سیب
و شربت غوره و مانند آن بنوشانند و چون دما میل بسیار باشد فصد و استفراغ بدن او و اصلاح غذای او نمایند و آنانچه بدمل نهند تا مادهٔ متفرقه را جمع کند
اسپغول مضروب بسفیدهٔ بیضه ست و هرگاه ریم جمع گردد برای نضج او این دوا بران گذارند بگیرند حب الرشاد کوفته با خمیر و زردهٔ بیضه بهم زنند و بران نهند
و اگر دمل شدید الصلابة باشد و این ضماد دران اثر نکند بگیرند برگ چقندر و برگ کاسنی و برگ کرنب و باریک سائیده بروغن کنجد بپزند تا مثل مرهم گردد پس
اندک اشق محلول آمیخته تمام روز بران گذارند و ضماد نیمگرم باشد هرگاه سرد شود نیمگرم بکار برند که این در یک روز نضج او نماید و ماده که اندرانست آنرا رقیق کند
بعد از ان برای تفتیح این دوا نهند بگیرند آهک آب نارسیده یکجزو تخم کنوچه دو جزو خمیر ترش یکجزو و دو زردهٔ بیضه و اندکی عسل حل کرده بران گذارند که بسهولت
بکشاید و چون ریم برآید بگذارند که خشک شود بلکه بزرده و سفیدهٔ بیضه و روغن بنفشه بر هم زده ضماد کنند تا آنکه قطعهٔ غلیظ ریم سفید که آن معروف بام الدمل است
بیرون آید و دمل در ابتدای ظهور الم شدید آرد و سبب الم او آنست که خون چون گرم شود و حدت پذیرد موضعی را که بران ریزد گرم کند و تفرق اتصال عضو نماید
و از ان الم شدید پیدا شود و چون ماده نضج یابد درد ساکن گردد و اگر بعد خروج ریم آنرا غور در لحم باشد باید که بمرهم منبت لحم علاج کنند مثل مرهم سفیداب و مرداسنگ
و قیروطیات و هرگاه حفره ممتلی گردد بران گلنار و کندر و مر و گل سرخ بپاشند و چون خشک گشته کند و اثر او باقی ماند آنرا بگذارند تا مستحکم گردد و موضع سخت شود
بعده باین دوا طلا نمایند آرد کرسنه آرد نخود آرد باقلا همه را در شیر سرشته طلای سطبر بران کنند و هرگاه خشک شود تجدید آن نمایند تا سه روز بعده در حمام داخل
کنند و بعد آن قیروطیات موم مصفی و روغن گل بمالند و اگر بدین ضماد نضج نیابد بسبب غلظ ماده بران دوای قوی گذارند مثل مرهم داخلیون و گندم مطبوخ و مدقوق
بعد از ان بعده چیزی از شحوم بدان آمیزند و بران لطوخ سازند پس اگر نضج یابد و نکشاید نظر کنند که دمل در کدام موضع ست از عضو و حفظ عصب و شریان و عضله
کنا ازان نشوو تر ابتدا کنند نموده بعد حذر از انها شگاف دهند و چون ریم برآید از پنبهٔ کهنه آنرا پر سازند تا آنکه جمله عفونتی که اندرانست آنرا پاک نماید بعده بمرهم علاج
کنند و اما آنچه از کمیت باشد آنرا فصد و استفراغ بحسب قوت مریض و فضلات که در بدن او باشد و تقلیل غذای او از عادت کفایت کند که آن گاهی تخفیف یابد و تحلیل
کند چیزی را که اندرانست و از ان بخارات و مواد برآید و اگر خفت نیابد و ریم کند علاجش همانست که در علاج دمل که سببش کیفیت خون باشد مذکور شد و اما دمل که
صنوبری شکل نباشد مستدیر مفرطح بود و آن ردیست دلالت کند برانکه مادهٔ او غلیظ ست در اندفاع و طلب نفوذ از مسام با جلد منازعت میکند پس باید که عنایت
بدان وافر بود و علاج همانست که سابق مذکور شد تا آنکه نضج یابد و مادهٔ او خارج گردد و این نوع گاهی در سه موضع یا زیاده تر بکشاید و صنوبری شکل در موضع واحد
بکشاید و سبب درین آنست که چون ماده رقیق باشد مدافعت بجلد کند و ارادهٔ اندفاع از ان نماید پس مراد تیز گردد و چون غلیظ باشد زیر مسام بسیار حائل شود
پس دمل مفرطح گردد و چون نضج یابد از چند مسام بکشاید ایلاقی و جرجانی منع پسندند که اول اگر مانعی نباشد رگ زنند و حجامت کنند و آلوی سیاه و عناب و مشمش
یعنی زردآلوی ترش و تمر هندی و اندکی زرشک و گل سرخ کشنیز خشک شب تر کرده صبح آب او صاف کرده بنوشند و آب انارین و آب کاسنی با سکنجبین سود دارد و تنقیه
بطبیخ هلیلهٔ زرد و شاهتره و سنا و تمر هندی صواب باشد و از اغذیهٔ غلیظه و از گوشت و شیرینها پرهیز باید کرد و آنچه خورند باید که مائل بترشی باشد و در اول ظهور
دمل چیزهای سرد نهند چون اسپغول بگلاب و سرکه تر کرده و ایضا خطمی بگلاب و اندکی سرکه آمیخته و آرد جو با آب عنب الثعلب و آب کشنیز تر سرشته و بعد سه روز نرم
گردانیدن و تحلیل باید کرد اول اسفنج بآب و روغن نیمگرم تر کرده چند کرت بر بندند بعد از ان دو بیزانند و آرد گندم و نان گندم در آب و روغن زیت نهادن روز دو برانند و مرهم

گداخته باشند که زفت یا راتیانج در روغن مایل بگرمی چون روغن سوسن پزانند بهست و انجیر خشک در ماء العسل آغشته و تخم کنوچه کوفته با آن سرشته و بزرکتان
و مویز منقی با انجیر و خردل کوفته و خاصةً اگر اندکی ماء العسل اندازند و جرجیر در روغن گاو پزانند بهست ابن نوح گوید که آنچه منع تولد دمل کند فصد و حجامت
و تعاهد اسهال بهلیلهٔ زرد و سنا و شاهتره بهست و مداومت نقوع اجاص و عناب و تمر هندی و تقلیل از حلو غلیظ و میل باغذیهٔ حامضه و قابضه و حصرمیه و سماقیه
و ریباسیه و تفاحیه و سکباج و قریص ع هلام و مصوص و مانند آن و اگر شرابخوار باشد عرق ممزوج بآب بسیار و شراب حلو مایل بحرارت اورا نفع کند و اما نفس موضع
اگر در ابتدا املاق شود باید و ضماد کنند و اگر در ضربان آغاز کند و سوزش او اشتداد نماید بمنضجات ضماد نمایند و آنچه نضج او نماید ادویهٔ مذکوره در باب
ورم حار بست پس اگر نضج یابد و انفجار او دیر کند شگافت دهند و بفشارند تا آنچه اندر آنست سیلان کند بعده حوالی او را بمرهم سفیداب طلا کنند و بر نفس او این مرهم
عسل بگیرند انزروت و مثل او عسل و هر دو حل کرده بران گدازند و گاهی عسل را جوش دهند تا غلیظ گردد پس انزروت بران پاشند و بیامیزند که این هر جراحت
و قرحه را پاک کند و هم ریم را بکشد و چون دمل پاک گردد از خود بسرعت مندمل گردد پس اگر اندمال او دیر کند بمرهم منبت لحم معالجه نمایند **صفت** ذرور منبت لحم
بگیرند کندر و انزروت و دم الاخوین و زراوند طویل مساوی سوده بر قروح و جراحات بپاشند و ببندند **دوای دیگر** بگیرند یک اوقیه مرداسنگ مثل سرمه سوده
و بران سه اوقیه زیت انداخته بآتش ملایم بجوشانند و بچوبی حل کنند تا متخلخل گردد پس بگیرند انزروت و کندر و دم الاخوین و بارزد و زفت یابس هر یک دو درم
و دران انداخته بپزند تا غلیظ گردد و استعمال کنند اگر موضع گرم نباشد و اگر گرم بود باین مرهم سفیداب علاج کنند بگیرند مرداسنگ سوده پنج درم و در سرکه حل کنند پس
روغن گل انداخته بسایند تا غلیظ گردد و یکبار دیگر تسقیه بسرکه و بار دیگر روغن کنند تا مستقیم گردد پس پنج درم سفیداب ارزیز و اندک کافور انداخته حل کنند و استعمال نمایند
و این مرهم برای قروح و جراحات گرم و در فصل و مزاج حار نیکوست **صفت** مرهم اسود که اگر دمل و قروح صلب یابس باشند استعمال کنند موم و زیت و علک
و زفت مساوی گداخته استعمال کنند و اگر ارادهٔ انفجار او بغیر آهن باشد بگیرند عسل بلادر یکجزو و زفت رطب یکجزو و در ظرفی بسایند تا ممزوج گردد پس بر سر دمل
نهند و تا نیم روز بگذارند که آن همان قدر جلد را که بران طلا کرده باشند بخورد و قوی‌تر ازین آنست که یکحبه دوای حاد بشحم سرشته بران نهند و یا بگیرند آهک آب نارسیده
و بشحم سرشته بدان ضماد کنند و یا آرد و صابون کوفته بدان ضماد سازند **ابن الیاس** گوید که علاجش فصد و اخراج خون بقدر قوت و واجب و سن و فصل است
بعد ازان تنقیهٔ بدن بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ هلیله و نقوع مشمش و هر صبح جلاب از عناب ده عدد و آلوی سیاه بیست عدد و تمر هندی و شکر سفید هر واحد ده درم
بنوشند و غذا مزورهٔ ماش یا اسفاناخ و مغز بادام و بعد تنقیه هر صبح سکنجبین ساده ده درم بگلاب ده درم بدهند و غذا مزورهٔ تمر هندی و مغز بادام یا انار دانه و مغز
بادام و اسفاناخ و هرگاه مادهٔ دمل جمع گردد دوای منضج بران نهند مثل تخم کنوچه با انجیر خشک کوفته و یا کندر و تخم کنوچه و انجیر کوفته و عسل و روغن کتان آمیخته
خجندی گوید که فصد رگ مناسب یا هفت اندام کنند و اشربهٔ مطفیه و سکنجبین ساده بشیرهٔ خرفه بنوشند و فواکه ترش بخورند و بران رادعات تا سه روز
نهایند نهادسیما اگر در قرب اعضای شریفه باشد و تنقیه بمطبوخ یا نقوع که دران ریوند و سنا و شاهتره و عناب و تمر هندی و آلو و شیر خشت باشد باید کرد و چون ریم کند
اسپغول کوفته با سپیش سرشته ضماد کنند **انطاکی** در نزهت می‌نویسد که فصد کنند اگر ماده مهیج باشد و الا رادع مثل پیاز بریان و گشنیز و عسل و علیق و عنب الثعلب
کنند و در وقت ریم کردن با اسپغول و بذر روز عفران و زردی بیضه و خطمی و خمیر ترش ضماد نمایند و چون منفجر گردد بروغن گاو و صبر و سفیداب و مرهم ابیض و داخلیون
طلا سازند و آنچه بسرعت بکشاید اینست کنجد بریان و ترمس کوفته و نغاع با آرد جو و عسل و در خواص آمده که چون بطبیخ برگ شفتالو غسل کنند منع تولد دمل
کنند و در تذکره گوید که فصد در دموی اول کنند و در صفراوی بعد تلطیف و تلیین در عضو مقابل بعده استعمال ماء الشعیر و تمر هندی و خیار شنبر و رادع باد و
و ضمادیه مثل خطمی و آرد شیلم و بذر قطونا بسرکه و پیاز بریان بروغن گاو و خمیر گندم بزیت و آنچه در داخس بیاید و یار در اسهال باغاریقون و بیخ سوسن و ترنجبین
و ماء العسل کنند و بران بادام بصمغ بطم و صنوبر و عسل و صابون نهند و چون بکشاید در فشردن او مبالغه نکنند که آن سبب تجلب مواد گردد بلکه آنچه میسر آید
اخراج آن کنند و باقی را بوضعیات جذب کنند مثل صبر و مرداسنگ بروغن گاو که آن مجربست و کذا سفیداب و طحینه پس اگر خشکریشه دران تولد کند
لزوم بشکر و اندک زعفران نمایند و چون پاک گردد مرهم خل یا توتیا بران نهند و بعضی گفته اند که کشادن او بآهن بهتر از دواست و اما من چاره از نضج او

نمی بهتر ادلا با انجیر و خمیر پس با اسپغول و بران اعتماد کنند و کسیکه نجات ازان بخواهد باستعمال صبر و مصطکی کثرت نماید و اگرچه در هفته یکبار باشد و در خواص آمده
که هر که یک قطعه لحم خام فرو برد آنرا دمل بر نیاید تا سه سال و آنچه آنرا انضج بلیغ نماید آرد جو و حب الصنوبر و شحم مرغابی یا بط است و سائر صموغ و گفته اند که شرب زعفران
در ریباس بازان خلاص دهد و کذا ابتلاع هفت جوز بر نهار هنگام انعقاد او که کوچک باشد مصنف خلاصة التجارب گوید که چون در حقیقت دمل از اصناف
خراج است تدبیر آن خفیف از تدابیر خراج ظاهری بود و جهت هر دمل بتدبیر تنقیه حاجت نباشد بلکه در اوائل و غلبه و تنقیه کافی بود و لبسیار باشد که احتیاج
به تنقیه نیفتد جهت کم پدید آمدن دمل و عدم امتلاء و استحکام بعد سر کردن دمل عظیم نافع بود و بعضی مجربین گفته اند که این مرضیست که از حمام پیدا میشود و از
حمام زائل میگردد و جراحت دمل آنگاه زائل گردد که چیزی همچون ریشه و دبیله که اندر آنست درست بیرون آید و آن هنگام باز مدوا نهادن احتیاج نیفتد و خارج از
محل دمل در آخر که چرک نباشد نشان رویدن و بصلاح آمدن باشد و لبسیار بود که تخم تمر هندی باریک کوفته در آب همچو مرهم پخته نیمگرم مکرر بر دمل نهند و آنرا
بپزانند و زود بصلاح آورد و کافی باشد و همچنین خمیر ترش شده و روغن بید انجیر بهم سرشته نیمگرم مکرر طلا کردن و خمر و دوشاب بهم سرشته مکرر نهادن و لعاب
تخم مرو و لعاب تخم کتان و حلبه نیمگرم مکرر افگندن و پیاز در آتش پخته مکرر بستن عظیم نافع بود و گویند که یکهفته هر روز مقداری طبیخ بیخ رو ناس آشامیدن منع آن
بکند و کسی را که دمل در حرکت سفر و غیره پیدا شود باید که آنرا نیک حفظ کنند که بر جائی ساییده نشود که رنج آن عظیم گردد و بیم ناسور بود و کاغذ بسریش گرداگردان
چسپانیدن نه بر سر آن عظیم مفید بود و هر دمل که بچرک آید رطوبت آنرا چنان پاک کنند و احتیاط نمایند که بمحل دیگر نرسد چه بسیار باشد که از بوی آن دیگری
برآید بران حوالی که آن رطوبت رسد و مجربست و بدانکه بعضی اطبا دملی را که ریشه دران باشد دبیله گویند و بعضی دبیله دمل بزرگ را گویند که چند دهن باز کرده باشد
و اگرچه آخر آن جمله یکی گردد و بعضی دبیله بر اورام دموی که اندک صلابت پیدا کند اطلاق کنند و بعضی بر هر ورمیکه پخته گردد و سر کند اطلاق نمایند مؤلف
خلاصة العلاج مینویسد که در ابتدا ریوند چینی بگلاب ساییده فائده تمام دهد صفت ضمادیکه چون در اول بکار برند فرو نشاند و اگر بنضج آورده باشد
بپزد گل ملتانی زیره سفید هر کدام یکدرم فلفل سیاه پنج عدد نمک اندکی همه را بآب ساییده طلا کنند و اگر با بول کودک بسایند بهتر است و اگر زرنیخ سرخ بآب ساییده
بر حوالی دمل طلا کنند و بهروزه بر دمل نهند بزودی نضج داده منفجر سازد صفت مرهم سیماب که زخم دمل و جمیع قروح و جراحات را بزودی بهتر سازد سیماب
یکدرم سرب دو درم انزروت سه درم بول سیاه بول سرخ زنگار بهروزه هر کدام دو درم موم سفید کافوری بست و یکدرم روغن گاو چهل و چهار درم اول
سرب را با سیماب گره دهند و سرد نموده همچون غبار بسایند بعده انزروت را ساییده داخل کنند و بهم زنند پس ازان کندر بعد ازان هر دو بول پس زنگار و بهروزه
اضافه نموده مجموع را سحق نمایند چندانکه سرمه سا شود آنگاه قدری پیاز در روغن ماده گاو سوزانیده صاف کنند و موم را دران گداخته ادویه را ممزوج ساخته
در هاون بدسته بمالند و بردارند و عند الحاجت با پنبه یا لته کهنه بر زخم بگذارند انشاء الله تعالی همان یک عمل کافیست عبد العزیز گوید که علاجش تنقیه
پس ردع و تحلیل است و اگر تحلیل نشود بنضج و تفجیر پردازند و از منضجات قویه مویز و بزر کتان و انجیر و خردل بعسل است و کذا انجیر با آرد خمیر و کذا مویز با نمک طعام
و از مجربات بزر قطونا بلعاب دهن است که آن منضج ملین مانع تزاید است و مغز پنبه دانه تنها منضج است و با تخم کنوچه عجیب است و انجیر بمصطکی و کتیرا و عسل سریع الاثر است
و باضافه خردل قویتر و برای تفجیر تخم تمر هندی با پیه کوفته نیمگرم ضماد کردن مجربست و کذا خمیر و سرگین کبوتر بزرده بیضه و عسل و بیخ نرگس و پوست بیخ کبر منفجر صعب است
و صابون با انجیر منضج مفتح است و قویتر ازان ریوند بمقل و صابون است و چون انفجار دشوار گردد اشنان روغن گاو آرد و ذره بآب پخته بدان تکمید کرده ضماد نمودن
مجربست و از ملحمات دم الاخوین و قنه و مقل و اشق و صبر و کندر رومی و انزروت است و منبتات لحم زراوند و کندر ابرسا صبر اقلیمیا زفت مرداسنگ و همه آنچه در قروح بیاید درینجا مفید بود

طاعون

ورمیست صغیر الحجم مثل باقلا یا کوچکتر ازان و گاهی کبیر الحجم بقدر گردگان یا بزرگتر ازان باشد و با سوزش شدید مودی متجاوز از حد بود چندانکه مریض پندارد که
آتش بران موضع نهاده و بقول شیخ حکمای قدیم لفظی را که ترجمه او بعربی طاعون است بر ورمی اطلاق میکردند که در اعضای غددی اللحم حساس چون پستان
و بیخ زبان و خصیه یا غیر حساس چون بغل و کنج ران و پس گوش عارض میشود و بعد ازان آنرا میگفتند که مع ذلک ورم حار و قتال باشد پس ازان هر ورمی

قتال که بسبب استحالهٔ مادهٔ او بکیفیت سمیه عضو را فاسد نماید و رنگ عضو قریب خود متغیر سازد و حوالی او سیاه شود و گاهی چیزی خون و زرد آب متعفن از ان ترشح کند
و کیفیت ردیهٔ او بسوی قلب از طریق شرائین برسد و قی و خفقان و غشی حادث شود و چون این اعراض اشتداد نماید هلاک کند آنرا طاعون نامیدند و اغلب که همین قسم از ورم را
اوائل قوما طا میگفتند و آنرا جابا نست که مثل این ورم قتال در اکثر امور در اعضای ضعیفه مثل بغل و بن ران و پس گوش عارض شود و بدترین او آنست که در بغل و پس
گوش عارض گردد بسبب قرب آنها از اعضائیکه آن شدیدتر در ریاست اند و سالمتر طواعین آنست که رنگ او سرخ باشد پس آنکه زرد بود و آنچه مائل بسیاهی باشد
بسرعت در دو سه روز قتل کند و طاعون در هوای بد و سالهای وبا و در شهرهائیکه هوای آن زود عفن شود و در فصل خریف و آخر تابستان بسیار افتد و بتجربه یافته اند
که متعدد بسیار ادرار آن بهتر از مفرد بود و آنچه دفع شود در محلهای دیگر پدید آید بهتر باشد و سبب آن غلیان خون و احتراق او مع رقت ست و انطاکی در تذکره مینویسد
که طاعون را مخصوص کرده اند بورم حار قتال سریع التعفن حادث در مثل پوست مغابن و اطلاق کرده میشود بر وبا بسبب تلازم حاصل میان هر دو غالبا والا میان
آنها عموم و خصوص من وجه ست و آن در حقیقت بثره مثل باقلا یا زیاده تر بود و مادهٔ او خون متعفن ست و فاعل او حرارت ناریه و صورت او شی مستدیر بنفسجی دموی
و صدید و غایت او ازهاق نفس و بدتر او آنست که در بغل چپ باشد بسبب مجاورت او قلب را پس بن ران راست پس بغل راست پس بن ران چپ
پس گردن بقول صحیح تر و گویند که هر دو بغل بدتر از هر دو ران ست این از جهت مکان بود و از جهت زمان آنست که نزد زیادتی خون و هیجان او باشد و این در ایام
ربیع بود و اگر چه در خریف باشد و از جهت رنگ سیاه کبود پس سبز پس زرد پس سرخ و هر گاه تپ و اختلاط عقل و تواتر نفس و نبض ممارنت کند لاصحاله مهلک
بود و از کسانیکه بدان سریعتر هلاک شوند اطفال اند پس اعراب خصوصا مثل زنگی و هندی بسبب ضعف مزاج بکثرت تحلل پس دموی پس صفراوی و نادر در سوداوی
و آن مرض وبائیست عام بقول اصح و حقیقت او اجتماع بخارات عفنه ست که بامطار در فصل گرما تصاعد نماید و اسباب او حکمیه کثرت رطوبت و حرارت و
وبودن سال ربیعی ست و کثرت کشتگان پس هوا بخون مقتولان متعفن شود و با حیوان و ثمرها و آبها ملاقی گردد و آنرا بخورند خون فاسد شود و بمواضع
رجوع جمع گردد مثل خراج اگر رطوبت اشتداد نماید والا بصورت آبله ترشح و کیفیت موت بدان انعکاس خون بسوی مواد سمیه ست پس بقلب ما چنانچه در سموم اتفاق افتد
و از نیجهت طاعون قاتل را تپ و قی و سیاهی محل و کمودت او لازم بود و این ملازم وبا بود نه بعکس آن و فرق میان هر دو ظهور مثل خراج ست فقط نه آنکه امراض
در وبا یکنوع اند و درین مختلف بود چنانچه قومی بدان گمان کرده و در نزهت گوید که اگر با طاعون عضو متغیر نشود و با تپ و خفقان مقترن نگردد سلیم باشد والا
مهلک بود و طبری میگوید که وبا در عالم چون از فساد هوا باشد آن مثل طواعین و در شکین و بنفسجی و موم در بدن بود و اگر از فساد خون باشد و هوا فاسد شود
یا بفساد کلی یا جزئی گردد پس اگر فساد جزئی باشد در ان بلد اعلال و بائیه غیر قتاله بود و اگر فساد در هوا کلی عام باشد در ان بلد امراض قتاله مهلکه بود و فساد هوا آنست
که در ان کیفیت فاسده پیدا شود و بران تغیر مفسد جوهر او وارد گردد و فساد خون نیز بحدوث کیفیت فاسده بود و بحسب فساد امراض متولد شود پس اگر فساد او
بحدت و غلیان باشد از ان بخارات لذاعهٔ فاسده پیدا شود و از ان خارش بعضی بثور پدید آید و اگر فساد از خلط مع حدت و عفونت بود از ان حکه و جرب و بثور
و دمامیل متولد شود و اگر فساد او بعفونت و تغیر بسوی حدت و سخونت و حدوث سمیت در ان باشد از ان طواعین قتاله افتد و معنی طواعین آنست که این خون
فاسد سمی عفن متغیر منفسخ بسوی عضوی یا اعضا بریزد و فسخ و نتن و احراق آن نماید و از ان هلاکت سریع باشد و گاهی این اخلاط مذکوره بسوی قلب بریزد و فی الفور
قتل کند و یا بسوی دماغ یا صدر و از ان در جائی از بدن مثل عدس پدید آید و آنرا زیتیه نامند و برین بقراط حکم کرده که چون این علامت بر بینی و چهره و بیخ
گوش بینند بر موت سریع دلالت کند و گاهی این فساد و حدت کم باشد و از ان بنفسجی پیدا شود و آن نقطهاست که در جمیع بدن ظاهر شود و صورت او مثل برگ
گل بنفشه بود و متفرق در همه بدن و آن سلیم الحدة بود تا وقتیکه رعاف پیدا نکند پس اگر با آن رعاف حادث شود و از ان تپ ساکن گردد دلالت کند بر آنکه خلط ردی
قتال از جنس طواعین قتاله ست پس همواره رعاف کند تا آنکه هلاک کند و گاهی چنان ظاهر شود که گویا کیکان گزیده اند در جمیع بدن مائل بسرخی شدید و این
سلیم بود البته هلاک نکند و گاهی آثار ظاهر شود مثل گزیده و سبز بود و در وسط او خطوط سفید مائل بکمودت باشد و این نوع را دشکین نامند و آن قتال ست صاحب او
رعاف کند یا نکند و از ان نوعی رنگ ست که برنگ رصاص ظاهر شود و آنرا موم گویند و آن دلالت بر فساد سائر اخلاط و احتراق آن در وقوع او در خون کند و از ان سنگی دیگر

کرا غبر برنگ خاک مثل بهق ظاهر شود وصاحب او دربدن ثقل وضخامت دریابد پس صداع ودرمرگ غشی وحمیر و یا طبیعت او نرم گردد و یا لاغر شود واین دلالت کند بر آنکه فساد بسوی دماغ مرتقی شده وخلط شدید العفونت فاسد است واز فرط احتراق خود خاکی سمی گردیده علاج نقل هوا کنند اگر ممکن باشد والا تقویت دل بخورانیدن مرکبات کافوری ومفرحات ویاقوتی بارد ودوالمسک بارد وغیره از تریاقات سرد وسایر تدابیر که در تپ وبائی مذکور شد باید نمود وفادزهر معدنی ومروارید وگلاب وعرق کادی را تاثیر قوی است وخوردن جدوار با کافور اندر ترشی بهترین تدابیر است وطلای جدوار در آب گشنیز واندک سرکه سائیده بهترین طلا بود وقبل از بروز آن در ایام وبا ازین طلا بوبیدن وچشیدن وبر بغل وکش ران وپس گوش وغیره متصل مالیدن منع بر آمدن طاعون بدین محلها کند وحق آنست که این مرض را هیچ تدبیری چنان نبود که مریض را زود فصد کنند بعده بر بالای طعام ترش تریاقی حب الشفای بزرگ در آب انار افشرده حل کرده دهند وچون مرض پیدا شود محل آنرا بنهادن تیزاب فاروقی مدبر بسیماب وجدوار بگشایند بدستوریکه در خراج گفته شد وبر دل ودماغ او اطلیه سرد تریاقی خوشبو نهند وچون ماده بدماغ رسیده هذیان پیدا کند بمعالجه سرسام صفراوی پردازند بازیادتی استعمال تریاقات بارده وباقی تدابیر یکه در علاج امراض قلب از سوء مزاج حار مذکور است بکار برند واگر در ایام وبای طاعونی هر روز جدوار سه دانگ سوده در دوغ گاو یکنیم توله آمیخته وقت صبح بخورند وغذاهای ترش تریاقی تناول نمایند ومداومت بوبیدن سرکه وپیاز کنند مرض مذکور عارض نشود واگر در ابتدای ظهور آن فادزهر بزی وجدوار هر یک چهار حبه در دوغ گاوی سه توله بدهند وغذا هر دو وقت خشکه گیلانی با دوغ گاو وبالائی ومربای کرونده ومربای تمر هندی بخورانند وعوض آب گلاب وعرق کاسنی هر دو برابر وعرق صندل چهارم حصه آمیخته بشوره پرورده بنوشانند وخاکشی یکتوله در آب برگ عنب الثعلب سبز وکشنیز تر وبارتنگ سبز بر صفحه احمر صلایه کرده حضض مکی هفت ماشه گل ارمنی نه ماشه سرکه مقطر یکتوله آمیخته حوالی آن ضماد کنند در دو هفته صحت کلی رو نماید وحکیم عابد از استاد خود نقل کرده که بعض مطعونین را با ابتلاع یکتوله کافور علاج کردم ودر یکروز شفا یافتند وسویدی نوشته که تعلیق یاقوت یا تختم یاقوت هر قسم او که باشد صاحب طاعون را نفع کند ومجرب صحیح من است وگفته که گل ارمنی شرباً وطلاءً گر علی الانف وریباس وگل مختوم وکافور شرباً ومقل ازرق شرباً وبخوراً وجماز نخل اکلاً ودوام خوردن روغن گاو هر واحد طاعون را نافع است صفت حبیکه بجهت طاعون وخیارک وجمیع اورام حاره نافع نوشته گل ارمنی جدوار زرنباد زرد چوبه صندلین گل مختوم مساوی باریک صلایه کرده حبها بسته نگاهدارند در هوای سرد سه ماشه با آب ودر هوای گرم با گلاب بدهند وحکمای هند گفته اند که روغن کنجد درین مرض بغایت مضر است بحدیکه در چراغ نسوزند وشیره برنج پخته بر طاعون بستن نفع دارد وبخورانیدن شیر گاو وبرنج نیز امر کرده اند وشهد وشکر سفید یکجا کرده بر ورم گذاشتن جاذب ومحلل ماده میدانند والله اعلم

اقوال حذاق شیخ الرئیس میفرماید که استفراغ بفصد واجبست بدانچه وقت احتمال او کند ویا اخراج خلط عفن آنرا واجب نماید بعده واجبست که بقلب متوجه شوند بحفظ وتقویت بچیزیکه در آن تبرید وعطریت باشد مثل ترشی ترنج ولیمو ورب سیب وبه ومثل انار ترش وشمیدن مثل گل سرخ وکافور وصندل وغذا مثل عدس بسرکه ومثل مصوص ترش مرتب از لحوم تیهو ودراج وبزغاله ولازم است که تکمیل تسکین مریض ببرف بسیار وبرگ بید وبنفشه وگل سرخ ونیلوفر ومانند آن کنند وبر قلب اطلیه مبرده مقویه که از ادویه خفقان حار واصحاب با معلوم است باید نهاد وبالجمله تدبیر او تدبیر ارباب هوای وبائی است واما نفس طاعون وآنچه مسمی مانند آنست پس در ابتدا معالجه کنند از چیزیکه قبض وتبرید نماید باسفنج مبلول در آب وسرکه ودر روغن گل یا روغن تفاح یا شجره مصطکی یا روغن مورد این در ابتدا است پس معالجه بشرط کنند اگر ممکن بود وآنچه ازان باشد سائل سازند ونگذارند که منجمد گردد وسمیت زیاده شود واگر احتیاج بحجمه افتد که بلطف بکنند بعمل آرند وآنچه خراجی الحجه باشد باید که نزد انتهای او یا مقارنت انتها بتفتیح استعجال نمایند واگر انجاب باشد در تبرید تانی کنند تا ماده باز پس نگردد وتفتیح او مثل تطولی با آب بابونه وشبت وسایر مفتحات لطیفه که در ابواب خراجات مذکور است باید کرد واما قوباطا ولوبوس را نفع میکند ضماد بر سیاه وشان وسرمق ولبلاب وخطمی باندک اشق وغسل بشراب ویا دبق یا ابتیانج وقیروطی ویا حرک خانه زنبور عسل وتدمس در سرکه تر کرده وبیخ قثاء الحمار لعلک البطم ویا نطرون یا خمیر یا تخمیر ابن الیاس گوید که درین مرض البته فصد نکنند چنانچه ملسوع را فصد نمیکنند تا که ماده سمیه در جمیع بدن منتشر نگردد بلکه علاج حق وتدبیر صواب آنست که همگی عنایت با مر قلب وتقویت او مصروف دارند واز وصول کیفیت سمیه بسوی آن اجتناب نمایند وبر صبح جلاب از شربت حماض یا شربت ترنج یا نارنج

علاج طاعون

علاج طاعون

یا لیمو یا به یا سیب یا انار ترش هر کدام که حاضر باشد ده درم بگلاب و عرق بید مشک و عرق گاوزبان هر واحد ده درم بنوشانند و زیر بادکش مبلول بگلاب بنشانند و بدن او را بجامهٔ سفت بپوشند تا هوای سرد ببدن او نرسد و جلد را کثیف نسازد و در ماده غلظ و شر نیفزاید و استنشاق بهوای سرد کنند تا قلب گرم نگردد و غذا العدسیه و عناب و سرکه سازند و حوالی او یخ و برگ کدو و عصی الراعی و حی العالم نهند و بر سینه صندلین و گل سرخ بگلاب و یخ و کافور و مانند آن طلا نمایند و سزاوار نیست که بر موضع ورم طلای بارد نهند بلکه می باید که شرط زنند اگر ممکن باشد و موضع مشروط را بآب گرم بشویند جرجانی گوید که بر طاعون هیچ ضمادی و طلائی سرد رادع نشاید نهاد و برگ زدن نیز مشغول نباید بود مگر آنکه امتلای قوی باشد و خلط بد دور کردن واجب بود و جایگاه علت را بابکی زدن و بآهستگی مزیدن و بآب گرم شستن صواب باشد و هرگاه که خفقان قوی گردد آب گرم و طبیخ بابونه و شبت نطول باید کرد تا ماده از دل باز گردد و بجایگاه علت باز آرد و تحلیل کند و تدبیر رزانیدن ورم باید کرد بادویه که در علاج خراج یاد کرده آمد ابو منصور گوید که مبادرت بنوشانیدن جمیع مقویات قلب و مبرد حرارت غریبی او مثل آب انار ترش و سیب و دوغ ترش کنند و در خس خانه یا در مکان سرد خواب کنند و حوالی او تربز و سیب و برگ انگور و غیر آن نهند و غذای سرد مثل قریص و اکال و مثلط خون بخورند و مع ذلک قصد تقویت معدهٔ او بخورانیدن رب ترش و قرص طباشیر نمایند و چون از طلای بارد و مکان بارد خفقان حادث شود بآب گرم نطول کنند و آنرا گرم سازند و جمیع عنایت بحفظ قوت پس حفظ قلب مصروف دارند چه بعد ازان علاج موضع ممکن بود و چون خفقان خفت پذیرد و برود و قوت قوی باشد نظر کنند اگر ساعی گردد علاجش بعلاج اکله از داغ کنند پس اندمال او نمایند و اگر سیاه باشد بشرط و محمد زکریا گفته سزاوار است که از بلادیکه دران طاعون افتد بگریزند پس اگر در لشکر باشد در موضع عالی بالای باد بنشینند و همچنین در هر مرض که از بوی بد و خبث ریح بود انطاکی گوید که چون معلوم کردند که این سال وبائی ست از پیشتر تهیه بفصد و حجامت و تنقیهٔ اخلاط حاده کنند و چون هوا بتغیر ابتدا نماید گوشت و شیرینی و هرچه مولد خون و حرکت او باشد ترک نمایند و مورد و نیلوفر و طرفا فرش سازند و آب عدس و سرکه و گل ارمنی بپاشند و تعلیق نارنج و پیاز و نعنع و سیب کنند و آنرا بخورند و تدخین بدان و بمشک و عنبر و لادن و قطران نمایند و بنفشه و انچه ازان سازند مطلقاً استعمال کنند و چیزیکه غذای او قلیل باشد و منع جوش خون و تسبیر خود نماید مثل فواکه و بقول و باقلا و عدس و خرفه بخورند و روغن بنفشه و صندل و سرکه و کافور بمالند و از مجربات حمل یاقوت و مرجانست و گویند که زمرد و از مشهور تعلیق درونج ست و این معجون ماخوذ ست از انچه در ذخایر ترجمهٔ آن بعربی نشده و آن مجربست برای دفع سموم و تغیر هوا و وبا و مقداریکه ازان مستعمل میشود سه قیراطست و در روغن بنفشه حل کنند و حوالی بینی بدان چرب نمایند و از اعظم مفرحاتست و خفقان را نفع کند و انعاش قوتها و اعضای رئیسه نماید و قوت او تا ده سال باقی ماند صنعت آن بنفشه گل سرخ خشک نعناع مرزنجوش هر واحد ده مثقال گل ارمنی درونج صندل بهمن سفید کشنیز خشک کرده بعد ترکردن او بسرکه هر واحد پنج مثقال صبر زعفران گل مختوم مصطکی تخم ترنج مقشر بسد هر واحد چهار مثقال کهربا طباشیر لادن هر واحد سه مثقال صمغ عنبر هر واحد دو مثقال یاقوت سرخ یک مثقال همه را بسایند و در نیم رطل گلاب که دران هفت قیراط فادزهر حل کرده باشند بگذارند بعده بشربت ریباس معجون سازند و اگر میسر نشود بشربت بهی یا سیب بسرشند و بردارند و در زبهت گفته که انچه مرکب از صبر و زعفران و گل مختوم و بنفشه و سنبل الطیب و درونج باشد بخورند که آن مجربست و کذا یاقوت و زمرد اکلاً و حملاً و هرگاه طاعون عارض شود دران هنگام فصد جایز نبود و عنایت بحفظ قلب واجب بود بمثل فادزهر و انچه دفع سموم کند مثل زمرد و تبرید حوالی محل بمثل سرکه و گل ارمنی و مورد و کافور طبری گوید ممکن نیست که برای هر نوع طاعون علاج خاص جدا بیان کنم پس علاج عام جمله این انواع ذکر کرده میشود طبیب را باید که ازان علاج هر نوع استخراج نماید و بحسب رای خود زیاده و کم کند پس گویم زمانی که در بلدی نوعی ازین اعراض در یکی از مردم ظاهر شود بر جمیع اهل معرفت واجبست که تدبیر نفس خود ها ما امکن اینچنین تدبیر نمایند پس می باید در انوقت فصد باسلیق از هر دو دست کنند و خون زیاده تر انچه ممکن باشد بیرون آرند و باین مطبوخ استفراغ نمایند نسخهٔ آن هلیله زرد بست درم آلو پنجاه عدد تمر هندی سه اوقیه عناب یک کف کبیر تخم کشوث تخم کاسنی کشنیز خشک افسنتین شامی خشک هر واحد یک کف برگ عنب الثعلب سنبل همه را در چهار رطل آب بپزند تا بیک رطل و ربع باز آید پس صاف کرده دران پانزده درم فلوس خیار شنبر و ده درم ترنجبین خوب مالیده بار دیگر صاف کنند و طبیخ

سقمونیای مشوی آمیخته نیمگرم بنوشند و ازین مطبوخ و شربت یاسمن بقدر قوت و امکان بنوشند و از جمیع اغذیه بر مزورات حماضیه و حصرمیه و ریباسیه و عدسیه و برکاهوی مسلوق مطیب بسرکه و برکاسنی بسرکه و مانند آن اقتصار نمایند و درین هنگام از گوشت و شراب البته اجتناب کنند و از جماع بالکلیه حذر نمایند و کثرت شم کافور و بنفشه و نیلوفر کنند اگر فصل آن باشد و ریحان مغسول باب سرد و آین شربت که اهل مصر برای طواعین و فساد هوا و فساد خون ترکیب داده اند استعمال نمایند

نسخهٔ آن بگیرند آب حماض و آب غوره و آب ریباس و سرکه کهنه تند هر واحد یک رطل پس بگیرند کافور یکمثقال و با دو مثقال ریوند کوفته و یکنیم دانگ افیون خالص در خرقه بسته اندازند و جوش دهند تا ادویه صره حل شود و از آبها دو ثلث کم شود پس بهر رطل آن رب سیب ساده و یک رطل شکر سفید و یک دانگ زعفران انداخته بقوام آرند و این شربت دران ایام دائم بقدر یک درم سرد کرده بر ناشتا بنوشند و این سیار اشارهٔ احتقان دران ایام باین حقنه می نمود ماء الشعیر لعاب و سپستان پخته و صاف کرده و دران اندک روغن بنفشه و سفیدی بیضهٔ رقیق و لعاب اسپغول خوب برهم زده بدان حقنه کنند و برای این امراض این قرص سکنجبین بخورد کسیکه او را این مرض یا نوعی ازان ظاهر گردد

نسخهٔ آن گل سرخ طباشیر تخم خرفه تخم حماض نشاسته تخم کاسنی عصارهٔ زرشک حضض صندل سفید و سرخ گل قبرسی گل مختوم هر واحد یکدرم و نیم مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مغز تخم خربزه مغز تخم کدوی شیرین هر واحد دو درم کافور ریاحی دو دانگ همه را باریک سائیده بر هر سه درم ازان یکدرم ریوند چینی سوده اندازند و بسرکه کهنه سرشته بایک درم قرص سازند و یک قرص هر روز با دو اوقیه سکنجبین ساده بخورند و دران ایام در حمام داخل شوند و صبر کنند تا بدن ایشان گرم گردد پس بسیار چه عرق را پاک کنند و آب غوره بروغن گل یکبار بمالند و یکبار بسرکه و روغن گل مالش نمایند و این معالجه جنسیه است ازان معالجات همه انواع آن بر می آید و طبیب از نوشانیدن مسهل یا چیزیکه دران هلیله باشد حذر کند و از تضمید معدهٔ او بچیزی قابض احتراز نماید پس اگر سوزش در معده و جگر یافته شود بران پارچه مبلول باب عنب الثعلب و گلاب صرف نهند و در تبرید جگر مبالغه نکنند و روغن البته مس او نمایند مثل سمرقندی و غیره میفرمایند که هرگاه بیمار را درد قائم بسر نشانند و جهت تبرید حوالی او برف دارند واجبست که بر ورم پرسیاوشان و خطمی و بابونه ضماد سازند و بطبیخ بابونه و شبت تکمید کنند تا که سردی هوا در محل ورم نرسد و آب گرم که بعد شرط بر ورم ریزند دران ادویه حاره پخته باشند و هرگاه فصد خواهند کرد واجب آنست که مراعات چند چیز اهم دانند یکی آنکه بر طاعون اول شرط زنند زیرا که در صورت خروج مادهٔ سمیه از نفس عضو خوف انتشار سم در بدن نزد فصد کمتر باشد دوم آنکه پیش از فصد حوالی طاعون چیزهای بارد و قابض طلا نمایند چون حضض و گل ارمنی و مامیثا و امثال آن تا مادهٔ سمی را که در انجا جمع شده بسوی باطن بازگشتن ندهد هنگام برآمدن خون بفصد سوم آنکه بمحافظت اعضای رئیسه خصوصاً دل مبالغه نمایند تا مادهٔ متحرک بفصد بدین اعضا نیفتد و آنچنان باشد که اطلیه خوشبوی بارد بر سینه و دل گذارند و خوشبوهای سرد بویانند و آب سرد و گلاب آمیخته جرعه جرعه دهند تا که خون بر می آید و بعد ازان نیز همین قاعده مرعی دارند تا که مادهٔ متحرک سکون یابد و این همه احتیاط که وقت فصد گفته شد بر تقدیر یست که مادهٔ طاعون سمیت بسیار داشته باشد و گرنه بدین تدابیر حاجت نباشد بلا خوف فصد باید کرد و اگر با وجود قلت سمیت اندر فصد بعضی ازین ضوابط مرعی دارند بهتر باشد و با حتیاط اقرب بود و دلالت بر قلت و کثرت سمیت از رنگ ورم توان کرد چنانچه گفته شد و غلبهٔ صداع و هذیان علامت صعود ماده بدماغ است پس دران هنگام پاشویه کنند و حجامت کلان بی شرط بر ساقها گذارند و سخت مکیدن فرمایند و زمانی دراز حجمه را نهاده دارند خضر گوید که استاد من گفته که فصد و مسهل در طاعون و در کل مادهٔ ردیه که متوجه بخارج بدن شود هنگام خروج او جائز نیست تا عارض واقع نشود و اما در ابتدا قبل ظهور او فصد و استعمال مسهل از مطبوخات و حقنجات واجب بود خصوصاً اگر ماده بسیار هیجان باشد تا مادهٔ متعفنه در باطن محتبس نشود و قتل نکند و من گویم که چون بینند که مادهٔ حار بسیار هیجان است و بسوی اعضا منتشر شده و بانصباب بسوی اعضای رئیسه میل کرده پس خصوصاً بهم بترک فصد و مسهل و اگر چه بعد خروج بود چون قوت متحمل باشد تا مادهٔ خبیثه متحرکه قتل نکند و بسیار مردم باین تدبیر سالم ماندند و گاهی در مثل این حالت حجامت ساقین در اطفال امر میکنم و برای تبرید و تقویت قلب شربت ورد تازه و شربت صندل بگلاب و کافور و عرق نیلوفر میدهند و بعد شرط موضع نزدیک را مفتاح بعلاج جراح واکال کنند و استاد من امر بشق بیچه مرغ و وضع او گرم گرم بر طاعون بعد شرط او میکرد تا جذب مادهٔ سمیه کند و گویند که انچه طاعون نفع کند داغ با آتش است و دران روغن گاو کهنه و مرهم سیل چکانیدن و بعضی دم طلای موضع با افیون مخلوط با زعفران بسبب شدت درد و خوف ملاک بنا بر عدم احتمال او میکنند و این خطرناکست بسبب رجوع ماده و انجماد در وی

علامات اورام مغابن

یعنی اما سهانیکه در مغابن که عبارت از پس گوش و زیر بغل و بن ران است پدید آید و از جنس طاعون نباشد و آن گاهی بسبب دفع اعضای رئیسه بود که ماده را از خود بسوی مغابن دفع کند و گاهی بسبب دفع طبیعت بود از عضوی شریف ماده را بطریق بحران انتقالی بغیر آنکه اعضای رئیسه دفع کرده باشد و گاهی بسبب قرح و اورام دیگر که در عضوی باشد و بسوی آن عضو مواد جاری شود و در راه او این مغابن اضعف باشد پس قدری از آن ماده در اینجا بماند بجهت وسعت و رخاوت و تخلخل موضع و ورم آرد و از این قبیل است ورمیکه از قرحهٔ دست در بغل و قرحهٔ سر در پس گوش و قرحهٔ ساق یا ران در کنج ران پدید آید و این نوع اورام را بفارسی باغره گویند و گاهی بسبب امتلای بدن از خون و دیگر اخلاط این ورم حادث شود چنانچه در دیگر مواضع بر می آید و انطاکی گوید که گاهی در ایام ربیع و بلاد مرطوب اندفاع ماده در مکانهای مذکور میشود و مشابه طاعون گردد لیکن آن نباشد بلکه این یا اورام یا خراج حار بود که دردناک باشد و گاهی قرح گردد و منفجر شود از مادهٔ فاسد منقسم یا بعلاج و باغره نامند و بمصر کبد و در شام ضربه و علاجش علاج دمامیل و اورام حاره است و بعد کشادن علاج قروح بود و مؤلف خلاصة التجارب گوید که خیارک ورمی بود دراز شکل بهیئت بادرنگ کوچک که اندر پیخولهٔ ران افتد و گاهی اندر بغل نیز افتد و نزد عوام بهمین اسم مشهور بود و اما اطبا این را بورم همین مواضع باز خوانند و از اورام رخو شمرند و این ورم در اول با درد سخت و صلابت باشد و از اعراض طاعون با آن هیچ نبود و رنگ او در اوائل از رنگ بدن دور نباشد و اکثر بتحلیل رود و این ورم گاهی بسبب الم در عضوی فرو سوی خود عارض شود بعلتی که مذکور شد و این قسم عرض بود اکثر خود بخود تحلیل پذیرد بعد تسکین الم عضو موقوف که سبب بوده

علاج فصد کنند و زلو بچسپانند و تبرید بلعاب بهدانه و شیرهٔ عناب و عرق شاهتره و شربت نیلوفر بدهند و بعد از نضج مسهل بارد تنقیه کنند و استعمال رادعات در اینجا مناسب نبود بلکه بعد تنقیه مرخیات محلله مانند موم و روغن گل یا محللات استعمال نمایند و یا بنفشه و خطمی و تخم مرو بروغن بنفشه و موم سفید سرشته بکار برند و از مرخیات روغن گاو و مسکه است و گاهی ریختن آب گرم بران کفایت کند و تکمید بخشت و سنگ گرم کرده در تحلیل این اورام مجرب است و خصوصاً اگر در آفتاب گرم کرده باشند خیلی مفید بود و همچنین ضماد از حلبه و بزر کتان و عنب الثعلب و ریوند چینی مساوی در آب برگ مکو و ایضاً طلای جدوار خطائی تنها یا با زراوند طویل برابر و اگر تحلیل نشود پیاز در خاکستر گرم پخته بر بندند یا بیرته برگ نیب و سنبهالو نهند و دیگر منضجات و مفجرات که در علاج فلغمونی و خراج و دبیله و دمل مسطور شد استعمال کنند و اگر آرد جو دو توله ریوند چینی سه ماشه در جغرات پخته ضماد کنند در تفجیر ورم و تسکین درد مجرب است و اگر منفجر نشود به نشتر بشگافند پس مراهم مدملهٔ قروح بعمل آرند و انجا که اتفاق تضمید برادع درین اورام افتد لازم است که بتقویت دل و دماغ و فم معده همیکوشند تا ماده باعضای رئیسه باز نگردد و درین زمان ورم بن ران که بهندی بَد گویند اکثر در آغاز مرض آتشک عارض میشود و از علاج مرض مذکور تحلیل میگردد یا میشگافد و فصد و مسهل سوداء اطریفل شاهتره دران مفید می افتد **ذکر ادویهٔ نافع** اورام مغابن اگر ورم پس گوش با درد گوش و صداع و تپ باشد بهدانه سه ماشه عناب پنج دانه سپستان نه دانه در عرق شاهتره عرق عنب الثعلب جوش داده شربت نیلوفر دو توله خاکشی چهار ماشه داخل کرده بنوشند و سوت گل ارمنی جدوار صندل سرخ هر یک دو ماشه در آب عنب الثعلب سبز ساییده ضماد نمایند و شیر دختر قدری در گوش اندازند و جو نیمکوفته ماده نیلوفر گل خطمی برگ کنار در آب ده آثار جوش داده باشویه نمایند روز دیگر گل خطمی بنفشه هر یک شش ماشه کوکنار چهار عدد مکوه شش ماشه نیلوفر چهار ماشه در شیر گاو یا و سیر جوش داده بخور سازند و گل خطمی عنب الثعلب هر یک شش ماشه مغز خیارین شش ماشه دو توله در آب عنب الثعلب سبز ساییده ضماد سازند که معمول حکیم شریف خانست **ایضاً** برای گره سخت کش ران قبل از آتشک از مادهٔ آن و انصباب فضول جگر اول فصد باسلیق و تبرید مسکن اخلاط از لعاب بهدانه شیرهٔ خیارین شیرهٔ کاسنی شربت بنفشه خاکشی بعده منضج فساد خون و مسهل فلوس خیار شنبر بعمل آرند و سوت جدوار هر یک دو ماشه فلوس خیار شنبر یکتوله با آب کشنیز سبز سوده ضماد کنند و ارسال علق بموضع ورم فرمایند و بعد شگافتن ورم مراهم جالیه و مدمله بکار برند **ایضاً** عناب بعرق شاهتره جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و جدوار بسرکه و گلاب سوده ضماد نمایند **دوائیکه** بجهت ورم خیارک از مجربات گیلانی است پوست هلیلهٔ زرد ناکوفته بروغن بید انجیر خوب بریان کرده با رب سوده بسرکه تند خمیر کرده ضماد نمایند در دو سه روز دفع سازد **دیگر** محلل پیاز را از کارد قیمه کرده در بول کودک نابالغ بپزند تا مهرا شود پس قرص بسته نیمگرم بر خیارک بندند صبح و شام در چهار روز تحلیل میشود پس ضماد شود قرص کرده بران بندند **دیگر** پنج کیله در بول آدم ساییده نیمگرم بر پارچه نهاده بچسپانند **دیگر** ریوند چینی اعلی کرم ناخورده بسایند و قلیلی آب آهک آب نا دیده

علاج اورام مغابن

هر دو را در شهد خالص یکجزو و سفیدی بیضه دو جزو مخلوط کرده بر پارچه آلوده بگذارند و از بالا یک گهڑی کامل با خنگر یا چاپک گرمی رسانند چون بر ورم خوب بچسپید
بگذارند در دو سه روز تحلیل شود حاجت تبدیل دوا نیست همین یکبار کافیست و اگر چیزی باقی ماند یکبار دیگر ضماد کنند **دیگر** برای تحلیل ورم و صلابت آرد خمیر
چهار درام برگ حنای سوده شش ماشه نمک طعام سه ماشه سوده بروغن گل چهار ماشه آمیخته بآب برگ مکوه سبز یا گلاب سرشته ضماد نمایند و اگر سوزش در ورم نباشد
بطور الطوخ پخته ببندند **دیگر** کچله مثل صندل سائیده قدری فلفل سیاه سوده آمیخته نیم گرم ضماد نمایند و یا خردل بآب گرم سائیده لیپ کنند و برگ بکاین پخته
یا برگ شفتالو پخته یا برگ پیپل گرم کرده یا برگ لسوڑه نیم گرم یا برگ نرمه یا برگ سنبهالو نیم گرم بستن نیز نافع ست و بهرته بادنجان با نمک شورگاه تحلیل مینماید گاهی
می پزاند و صدف سوخته با شهد آمیخته ضماد کردن ورم پس گوش کهنه را نافع ست **دیگر** مجرب والد مرحوم چونه یکماشه در شهد شش ماشه یا در سفیدی بیضه مرغ حل
نموده بر کاغذ ضماد کرده ببندند و باز تجدید کنند و بیخ پیلو که از آن مسواک میسازند در آب سائیده ضماد کردن نیز در تحلیل آن مجرب نوشته **دیگر** کیله خام با ندک پلدی
آمیخته ضماد کنند که تحلیل کند و کذا غوک را شگافته بر بغل بستن محلل قویست و کذا آمله پوست لسوڑه پوست تمر هندی بآب سائیده ضماد کردن **دیگر** پنبه دانه
آنقدر بکوبند که مثل قرص شود و نیم گرم ببندند و یا مغز تخم ارنڈ یکتوله سائیده قرص ساخته ببندند و بالای آن برگ درخت بڑ گرم کرده ببندند و یا برگ اکهکوار دو پارچه کرده
قدری رسوت و پلدی سوده بران پاشیده نیم گرم ببندند **دیگر** بابچی کوفته در آب لطبه لیئی پخته ضماد کرده بربندند که در اول فرو نشانند و یا آرد نخود با گوگل بیامیزند
و ٹکیه ساخته بربندند و برگ نیم نیم گرم بربندند **ضماد محلل** اکلیل الملک تخم کتان بآب پخته ضماد نمایند و یا گوگل کنجد هر یک دو توله قرص نموده گرم گرم بربندند
و یا تخم شبت بابونه تخم کتان سوده با روغن گل و موم سرشته نیم گرم ضماد نمایند **ضماد** که ورم پس گوش را نافع صندل سرخ فوفل شیاف مامیثا صبر زعفران
مرکی جمله برابر بگلاب سائیده ضماد کنند **ایضاً** نافع اورام مغابن از بیاض والد مرحوم آنبه هلدی فلفل سیاه کالی زیری سهاگه بریان کچله کوفته بیخته در آب کیکر
آمیخته بپزند و متواتر طلا کنند و یا حلبه بالون هر دو برابر سائیده بآب لیپ کنند در سه روز رفع گردد و اگر خواهند که پخته کنند گرم کرده ضماد نمایند و اندکی زرد چوبه
ایضاً نافع ورم بغل مسمی بلال دار دست کات هندی مرداسنگ تج صندل سرخ کیپابه توتیا کوفته بیخته بآب خمیر کرده بر ورم گذارند **ضماد منضج** کردن
پختن اورام اشتمام دارد آرد جو آرد برنج آرد حلبه تخم سن الوبه سوده در شیر پخته ببندند **ایضاً** نافع بد شگوفت پاره زیره سفید هر یک پنج ماشه هر سه را سائیده در سفیدی بیضه مرغ یکجا آمیخته
بر پارچه مالیده بر نهند که پخته بشکند **دیگر** گوگل صابون پیپل سائیده بدستور بچسپانند و یا برگ صبر پوست دور کرده پھٹکری زرد چوب بران پاشیده بربندند پخته گرداند **ضماد منفجر** که جهت انفجار
خیارک و ورم پستان مجربست هم شگافد و هم شگافته را مندمل سازد نیله تهوتهه هم جزو نالون هلدی رال هر یک یکجزو گوگل دو جزو قند سیاه دو چند همه ادویه کوفته با قند خوب چرب نموده گرم
ببندند **دیگر** که خیارک را منفجر سازد نالون هلدی گوگل صابون پیپل چوک ریوند چینی صابون نمک سنگ برگ نیم سائیده نیم گرم ضماد نمایند و یا آک را در قند سیاه
کوفته قرص ساخته بربندند که سریع التفجیر ست **دیگر** که برای پختن خیارک مجرب نوشته پشک شتر ریگاه از آن هر دو مساوی در آب پخته ضماد نمایند چون منفجر شود
مغز چوب کیله با بیخ کیله سائیده بر سرش ببندند به شود **دیگر** که مجربست گوگل زرد بهروزه خشک پنچال کبوتر دشتی ریوند چینی هر چهار را در شهد سوده بر پارچه
جامه ضماد کرده بچسپانند و بآتش یا چاپک از دور گرمی رسانند چندانکه دوا بچسپد زود سر کند **طلا** که بد را نیکوست حلبه بزرکتان مغز تخم تمر هندی کوفته بیخته
نگاه دارند وقت حاجت قدری با شیر گاو بپزند تا غلیظ گردد بر پارچه اندوده بالای بد باید گذاشت که منفجر خواهد ساخت یا تحلیل خواهد کرد **دیگر** کندر ریشه دار
دال نخود باریک سائیده بدستور بچسپانند و یا سیماب کندر در روغن زرد حل کرده گرم ببندند **مرهم** که انواع زخم بغل وغیره را مجربست رال گل ارمنی هر واحد
شش درم توتیای سبز دو سرخ در روغن کنجد کهرل نمایند که مثل مرهم شود استعمال کنند **مرهم** که برای اندمال زخم بد از مجربی منقول کته سفید کافور مرداسنگ
سنگ جراحت کوفته بیخته با بالائی جغرات آمیخته بچسپانند و گویند که اگر اسگند ناگوری را بآب سائیده در ظرفی بدارند و چون آب بخشک شدن آید دیگر آب
اندازند تا بقوام مرهم باشد و خشک نشود و آنرا هر روز بر زخم بن ران کهنه و متعفن شده صبح و شام تا یکهفته بمالند جراحت مندمل گردد و این دوا در ابتدا
و تزید و انتها نیز نفع تمام دارد **اقوال عمده** شیخ میفرماید که علاج این اورام مخالف علاج اورام دیگر نیست درین امر که ابتدا بدفع و ردع ماده نباید کرد و دران
استعجال این نکنند بلکه تنقیه بفصد و اسهال لابدست و اما در علاج دیگر توقف نمایند اگر ممکن باشد تا آنکه حال ظاهر شود پس اگر بسبیل بحران یا بسبیل رفع عضو رئیس

باشد البته منع ماده نکنند بلکه جذب آن بسوی عضو نمایند بهر حیله که ممکن باشد و اگرچه بمحاجم باشد و اما اگر بسبب کثرت امتلا باشد دران استفراغ ماده اصل علاج است
و تقلیل غذا و تلطیف آن و رادعات استعمال نکنند بلکه مرخیات نیز بغیر استفراغ ماده بکار نبرند چه این گاهی بر عضو جذب ماده بسیار کند بلکه چون استعمال مرخیات کنند
مع ذلک استفراغ و جذب ماده بسوی خلاف نمایند و خطر در رادعات رجوع ماده باحشا و اعضای رئیسه است و خطر در مرخیات جلب ماده کثیر است و استفراغ و اما لهٔ
ماده از مضرت مرخیات ایمن گرداند و چون درد اشتداد نماید از تسکین او چاره نباشد بمثل نهادن پشم مبلول بزیت گرم کرده بعده در آخر نمک دران زیاده کنند تا درد
بتحلیل ساکن کند و در ابتدا گاهی در تریاده کنند پس اگر بدن پاک بود در استعمال محلل خوف نکنند و گاهی در تحلیل مثل آرد گندم کفایت کند و سالم تر ازان آرد جو است
و گاهی محلل قوی ورم را عظیم کند پس استعمال او نکنند مگر آنکه احتیاج افتد بدفع ماده از اعضای رئیسه بجذب ماده ازان بسوی ورم بخوف اعضای رئیسه و بسیار
باشد که در ابتدا ریختن زیت گرم کرده بران صحت بخشد و اما هرگاه ورم در لحم رخو بود و آن در عضو شریف باشد مثل پستان و خصیه و از منع ماده او خوف آفتی نباشد
منع و ردع آن کنند و چون میل او بصلابت محسوس شود بهر نحو که باشد تلیین آن نمایند **ایلاقی** و جرجانی مینویسند که انچه بسبیل بحران و دفع طبیعت افتد
هیچ دوای رادع بران نشاید نهاد و باشد که بدان حاجت آید که دوای مرخی یا محجمه نهند تا همگی ماده بدان موضع آید پس ازوی تحلیل کنند و آنجا که بسبیل گذر
ماده بران موضع باقی مانده باشد نظر کنند اگر در بدن امتلا بود اول تنقیهٔ بدن از اخلاط بد کنند و هیچ دوای رادع و هیچ دوای مرخی نشاید نهاد و بعد تنقیه
و در صورت عدم امتلا ادویهٔ مرخیه باید نهاد و اگر آماس در پستان یا در خصیه افتد و در بدن امتلا نباشد و خوف رجوع ماده بعضوی شریف نبود اول ادویهٔ
رادعه باید نهاد تا مدد دیگر بدو نیاید و انچه قانون علاج اورام است در ابتدا و انتها و انحطاط بران ترتیب بکار برند و اگر ترسند که آماس سخت خواهد گشت
ادویهٔ نرم کننده بکار باید داشت چنانچه در علاج فلغمونی مذکور شده **ابن الیاس** گوید که هر صبح سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم و یا آب تمر هندی یا آب انار
بشیرا و افشرده هر کدام که باشد با شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ ماش بمغز بادام و اسفاناخ و کدو و یا مزورهٔ آلوی کوهی خورند
و نگذارند که طبیعت قبض شود **میر عوض** مینویسد که اگر ورم مائل بصلابت بود بملینات مبادرت نمایند و مرهم داخلیون درین باب عجیب الفعل است
صفت دوائیکه چون بر ورم بغل و پس گوش و بن ران استعمال کنند زود نضج دهد و بگشاید سمی که نبات مشهور است برگ او بستانند و با برگ کور ستنه
بیدانجیر مساوی بسایند و قدری نمک آمیخته نیم گرم ضماد نمایند **صفت** دار و تکیه خیار که را سود دهد بول طفل را در ظرفی نهاده بر آتش گذارند تا گرم شود
صابون تراشیده دران اندازند و اندک نمک داخل کرده بپزند چون غلیظ شود بر خیارک بر بندند و چند روز متواتر صبح و شام تازه باین نوع استعمال نمایند که
بغیر الم و درد شگافته ریم بیرون می آورد بعد ازان بمرهم مدمله علاج کنند **صفت** داروی دیگر ازین نوع که مجربست خشت پخته را نرم بسایند و بار وغن
بیدانجیر خمیر کرده صبح و شام هر دو وقت ببندند در سه روز قابل نشتر زدن میشود و مالیدن جدوار سائیده برین اورام در آغاز ظهور سود مند است و اگر در ابتدای
ورم مغابن و پستان دو درم سرپوکه و پنج عدد فلفل سیاه با آب سوده طلا کنند و یا پنج دانه فلفل سیاه شب در آب خیسانیده بامداد مالیده صاف نموده بکدام عسل
آمیخته بنوشند سود دارد و برگ عباسی متواتر گرم بستن فائده تمام دهد

جدری

که آنرا بترکی چیچک و بتورانی نغرکان و بفارسی آبله و بهندی سیتله و ماتا گویند و آن بثوریست بسیار که بر سطح ظاهر و باطن جمیع بدن یا اکثر یا بعض آن بر آید و بتدریج حجم او بقدر عدس و نخود و یا بزرگتر ازان
گردد و از بدن برجسته بود و در ابتدا سرخ باشد و نزدیک نضج بسفیدی زند و پر آب گشتن نضج یابد و بعضی منفجر شده و اکثری غیر منفجر خشک گشته بریزد و اقل مدت ظهور و بروز و انتها از ابتدای تپ سه روز
و اوسط پنج روز و اکثر هفت روز بود و اقل ایام بزرگ شدن و انتها پنج روز و وسط هفت روز و نهایت نه روز تا دوازده روز باشد و نهایت خشکی و انتها بست روز تا
یکماه است و از جملهٔ امراض عامه و بائیه و متعدیه است چنانچه در هر شهریکه پدید آید دران جا خلق کثیر بدان گرفتار شوند بنا بر مصاحبت و مقارنت و ملاقات یکدیگر
مثلاً اگر در یک محله یا در یک خانه بطفلی ظاهر گردد تمام اطفال آن محله و خانه بدان مرض مبتلا گردند و در عقیب هوای جنوبی چون در زیدن آن کثرت نماید بسیار افتد
و اما انواع ردیهٔ آن از قبیل طواعین شمرده اند بجهت ردائت و کمال عفونت و سمیت و عدم قبول مواد آنها نضج و تقیح و هلاک گشتن صاحب آن در اکثر امر و اکثر

کسانیکه درین علت هلاک میشوند بعد از به شدن ایشان را مرض خناق و سرفهٔ شدید و ذات الریه و ذات الجنب و سوء تنفس و سحج و اسهال دموی و زحیر و سقوط اشتها عارض میگردد و گاهی در آخر فلغمونی یا دبیله تولد کند و بهلاکت انجامد و گاهی از همان بثره قرحهٔ خبیثه پیدا شود و منجر بناصور گردد و از اینجاست که شیخ الرئیس میفرماید گویا که جدری قسمی از بحرانست یعنی اکثر بحران انتقالی بسوی اورام و مانند آن میباشد باندفاع ماده جانب جمیع بدن پس اورام و دمامیل و خراجات پدید می آید و مادهٔ جدری نیز همچنین میباشد و هم او مینویسد که جدری در جلد تنها یعنی درانچه قریب ظاهر بود عارض نمیشود بلکه در جمیع اعضای مفردهٔ ظاهری و باطنی عارض میگردد حتی که در حجب و اعصاب یعنی اگر ماده بغایت وافر باشد در سطح باطن اعضا نیز میرسد و هیچ عضوی را نگذارد حتی که سطح کام و زبان و حلقوم و چشم و گوش و امعا و غیره را و اگر با وجود قوت و کثرت ماده در طبیعت یا در بعضی اعضا ضعف باشد که از مقاومت آن عاجز آید و نتواند که از خود دفع نماید بسا است که بسیاری از ماده بدان عضو ریخته منجر بفلغمونی گردد اگر ماده مائل تر بخون باشد و بساشرا اگر مائل بصفراویت بود و بدبیله اگر ریم در فضای باطن عضو جمع شود و بدین عوارض بدن را از ان ماده پاک گرداند اگر دران ماده کمال رداءت و عفونت و خباثت و سمیت نباشد و الا بهر عضوی باز اعضای اصلیه و یا شریفه رئیسه و یا غیر شریفه که بریزد آنرا فاسد و متعفن ساخته هلاک نماید و ایضاً اگر طبیعت در کمال قوت نباشد و حرارت غریبه دران تصرف نماید و آنرا متعفن گرداند حمای عفنیه عارض گردد و لهذا از ظهور و انما تا ایام بحران تپ مقدم میباشد و اشتداد می یابد و بقول شیخ چون جدری ظاهر شود مورث خارش گردد پس اشیاء همچون سر سوزن جاورسی ظاهر شود و پس بیرون آید و تا مدتی بر گردد و پس از ان ریم بر آید پس خشکریشه مختلف الالوان گردد پس ساقط شود و اکثر آنچه ظاهر شود برنگ فلغمونی یعنی دم دموی بود بنابر آنکه از مائیت خون حادث میشود ولیکن گاهی بالوان مختلف رمادی و بنفسجی و سیاه بنابر اختلاف ماده بر می آید و انطاکی گوید جدری اکثر در هنگامیکه طفل حرکت نماید و حرکت او قوی گردد عارض شود و قبل ازین بیرون نیاید مگر در سالهای وبائی و ظهور او بسیار تاخر نماید در ضعیف مزاج پس گاهی در سن پیری پدید آید و گاهی بیک شخص دو بار ظاهر شود بحسب انتباه طبیعت و از اقوال الاطبا معلوم میشود که احدی از ان رستگاری نمی یابد و نزد من آنست که اگر حرارت غریزیه وافر و حرکت در بدن مفرط باشد فضلات بدن بغیر حدوث جدری تحلیل یابد و یا باستعمال ادویهٔ مانع بالخاصیت بر نیاید ولیکن اگر آنرا تحلیل نکند در مرض روی انداز و آن بثور سیست که بعد دو روز از تپ مطبقه و صداع و درد پشت و خارش و سرخی و تهیج ابتدا کند بعده نمو از پس ظهور یا استدارت نماید و یا تا روز هفتم طول کند بعد ازان بتدریج فرو نشیند تا مدت هفتهٔ دوم بعده بریزد و ایام ظهور او در اقلیم رابع و آنچه متصل آن از ثالث باشد بعد راس حمل و در مثل مصر از حوت است و در بلاد در طبعت خصوصاً حار چون مصر کثرت می نماید و در بلاد یابس مثل زنگ و حبش بهم می آید بسبب شدت حرارت و صلابت و همچنین در صقالبه بسبب جمود خلط و آن از امراض معدیه است خصوصاً چون در تغیر هوا واقع شود و غالباً در مثل مصر مقدمه برای طاعون و وبا بود و در اجزای بدن حتی که باطن استیعاب نماید خصوصاً چون

اسباب جدری بدانکه مادهٔ فاعل جدری خون طبعی گرم کثیر المقدار است که غلیان و ثوران یابد و این غلیان یا طبیعی بود مثل آنکه صبیان را عارض شود بسبب دفع کردن طبیعت ایشان فضول رقیقه رطبه متولد از خون حیض و شیر که در خون آنها باقی ماند بسوی جلد بر سبیل بحران حتی که خون خام ایشان پخته گردد و متین تر و قوی تر شود و یا غیر طبیعی باشد مثل ثوران اخلاط در ابدان مستعدهٔ آن باسباب خارجی وارد از داخل چون استعمال ادویهٔ حاره و یا از خارج چون آمد ربیع و تابستان و ریاح جنوبی و هوای مجاور صاحبان جدری **شیخ** می فرماید که گاهی در خون جوش پیدا شود بر سبیل عفونت اندک و از قسم جوشهائیکه آب میوها و غیره را عارض میشود و بدان سبب تمییز بعض اجزای آن از بعض بهم میرسد پس بعضی ازین غلیان آنست که سبب او امری مثل طبیعی باشد که خون جوش کند تا گم گردد از ان فضلاتیکه از بقایای غذای طمثی که در هنگام حمل بوده بخون مخلوط شده و یا فضلاتیکه بعد از تولد در خون پیدا شده از اغذیهٔ عکریه و ردیه که قوام او را سخیف گرداند بسبب غلبهٔ مائیت و آنرا بجوش آرد تا آنکه او را جوهر متقوم قوی تر از اول حاصل شود مثل آنکه طبیعت آب انگور این فعل کند حتی که آنرا شراب متشابه الجوهر گرداند و از ان کف هوائی و ثفل ارضی جدا شود و بعضی آنست که سبب او امری وارد از خارج جوش دهنده باشد که اخلاط را بجوش زیاده تر از حالت طبیعی مخلوط سازد پس جوش و حباب دران پیدا شود مانند آنکه نزد تغیر فصول و خصوصاً ربیع از کیفیات و نظام واجب آن عارض گردد **ایلاقی** و جرجانی مینویسند که سبب جدری جوش خون در بدنست گاهی بر سبیل فعل طبیعی و گاهی بسبب رقت خون و مائیت او و چون آنرا حرارت زائد رسد اما آنچه بر سبیل فعل طبیعی

بجوشش همچون جوشیدن شیرهٔ انگور باشد چون گرم شود و از حال متغیر گردد و بجوشد و اجزای او از یکدیگر جدا شود و آنچه کف بود بر سر آید و آنچه دُردی باشد فرو نشیند
و آنچه صافی و رسیده باشد در وسط بماند پس خون در بدن مردم همچنین بجوشد و از اخلاط بد متولد از غذای اول مثل خون حیض و از فضول و اخلاط دیگر و آنچه
که بعد ولادت در بدن مجتمع شود و با خون آمیزد از آن جدا شود و آنچه بسبب مائیت خون بجوشد همچون اشیای لطیف رطب رقیق باشد که در تابستان بسبب
گرمی هوا زود بجوشد و متعفن شود و مثال خون کودک همچون شیرهٔ خام ست و مثال خون جوان همچون شیرهٔ پخته در رسیده و چون خون کودک خام و رطوبت ناک
بود کم کودکی باشد که از آفت آبله خلاص یابد و از اینجا معلوم گردد که سبب آبله کودکان آنست که خون کودکی از حال متغیر شود و در جنبش و جوشش آید تا خلط خام و فضله
از آن جدا شود و چون پخته گردد چاره نیست از آنکه رطوبت کودکی از آن جدا شود و خون او پخته و با قوام شود از بهر آنکه مزاج کودک گرم و تر باشد و ممکن نیست که چیزی
گرم و تر پخته و رسیده شود و از حالی بحالی بگردد بدون آنکه بجوشد زیرا که کودکان بعضی شیرخواره باشند و بعضی بعهد شیرخوارگی نزدیک باشند و هنوز فضول غذای
اول و رطوبت و رقت شیر در بدن ایشان باشد با آنکه طعامها بسیار و آمیخته و بی ترتیب خورند و حرکتها بی هنگام کنند و این همه اسباب خامی رطوبت و رطوبت ناکی
خون در بدن باشد و کسانیکه از حد شیرخوارگی و نزدیکی آن درگذشته باشند و نزدیک شش هفت سالگی رسیده همچنانکه طبیعت واجب کند که دندان بیفگند و دیگری
قوی تر بر آید درین سالها نیز واجب کند که حال خون متغیر گردد و خامی و رطوبت فضلیه از وی جدا شود و پخته با قوام نیک گردد تا قوت او زیاده شود و بالیدن اندامهای
او محکم شود لیکن حال همگنان در خامی و رطوبت ناکی خون یکسان نیست از بهر آنکه مزاجها مختلف ست و تدبیر طعام و شراب و حرکت و سکون بعادت افتد و مزاج هوا
هر موضعی بجانبی دیگرست بدین سبب بعضی را آبله زود بر آید و بعضی را دیرتر و بعضی را بیشتر آید و بعضی را کمتر و بعضی را با سلامت باشد و بعضی را با خطر
این همه بتقدیر آفریدگار تبارک و تعالی باشد و برین قیاس واجب کند که جوان را آبله کمتر اتفاق افتد مگر جوانی را که بکودکی از آبله سلامت مانده باشد یا اگر بر آمده باشد
اندکی بوده باشد بقدر خامی رطوبت فرودی از خون او جدا نگشته باشد و خون او بقوام نرسیده باشد یا مزاج او گرم و تر باشد و طعامهای تری افزا خورده باشد و خون او
رطوبت ناک شود بدین سبب بعضی جوانان را اتفاق آبله افتد و ممکن باشد که اگرچه اندر کودکی بوده باشد اندر جوانی باز بر آید و بسیار باشد که مزاج کودک گرم و خشک
بود پس در جوانی بسوی هوای دیگر رود یا تدبیر طعام و شراب و حرکت و سکون برخلاف زمانهٔ کودکی گردد و بدان سبب مزاج او گرم و تر شود و اثر آن پیدا گردد تا در جوانی
آبله بر آید و مردم پیر را آبله نباشد مگر اندر زمانه وبا که بسیار مردمان را بر آمده باشد و هوای بد و نفس بیماران نیز اندرون دل او رسد و روح او بگرداند و تباه کند و طبیعت
شرایین و روح که اندر آنست خون همه رگهای تن بجنباند و تباه شود و چغمینی و غیره میگویند که سبب جدری یا امر طبیعی ست یا غیر طبیعی و هر یکی ازین هر دو یا خاص بشخص معین یا عام پس این چهار قسم باشد
اول آنکه سببش امر طبیعی خاص بشخص باشد و این مثل فضلهٔ ردیهٔ باقی از غذای طمثی ست که وقت حمل طبیعت زنان آنرا از عروق جگر بسوی رحم دفع
میکند و غذای جنین میشود و جزوی از آن در بدن طفل می ماند و بتدریج مجتمع گشته زیاده میگردد تا هر زمان که طبیعت مدبر بدن در آن استعدادی می یابد و مددی بدان
رسد در آن تصرف نموده گرم گرداند و بجوش آورد و در آن هنگام اگر طبیعت در کمال قوت ست تمام آنچه از آن جزو مجتمع گشته و بجوش آمده با صلاح آورده جزو بدن
گرداند و آنچه قابل تحلیل و دفع باشد بطریق بحران بعرق و یا بول و یا براز دفع نماید و اگر همه مندفع نگردد قدری از اجزای لطیفهٔ لزجهٔ آن در بدن بماند و بطریق تبخیر
بخار نموده بسوی جلد و ظاهر بدن مندفع سازد و بجهت غلظ از مسامات بر نیاید و زیر جلد افتد و عفونتی یافته جدری پیدا شود و اکثر آنست که با آن جزو مددی دیگر
منضم میگردد و مادهٔ فضول ردیهٔ غلیظهٔ حاصله از اغذیه و اشربهٔ مولد آنها خواه در رضعه یا طفل در صغر سن یا در جوانی یا کهولت یا شیخوخت که بدان سبب زیادتی در غلظت
و ثوران و هیجان آن گردد از قبیل تغیرات حاصله از فصول اربعهٔ سال خصوصا ربیع و خریف چنانچه میگردانند آب انگور و آب میوه های تر را مانند شراب صافی لطیف بنضج هر یک حسب قابلیت ماده و نوع آن
دوم آنکه سبب آن امر طبیعی غیر مختص بشخص باشد و این مانند هواست که متغیر شود بتغیر فصول جاری بر مجرای طبیعی مانند آنکه ربیع گرم گردد و برسد هوای گرم
آن بابدان ممتلیه از رطوبات منجمده در سردی زمستان پس آن گرمی آنرا الی السیلان با حرکت و غلیان آرد و بدان سبب اخلاط مستعد تعفن گردند و این طبیعت را
محتاج باحداث غلیان و دفع مواد گرداند تا از اعضای رئیسهٔ شریفه و از باطن بظاهر دور سازد و چنانچه ذکر یافت و جدری ست حادث گردد
سوم آنکه سبب او امر غیر طبیعی خاص بشخص باشد و این مانند استعمال اغذیهٔ حارهٔ رطبهٔ مولد فضول مائیهٔ حاره و اخلاط مختلف القوام در رقت و غلظت بنحویکه بعض اجزای آن ارضی و بعض

آن یا رقیق باشد واین اخلاط مستعد بغلیان گردند بسبب عفونت آنها بلکه بجهت مائیت آنها پس آن فصول و اخلاط جوش زنند چنانچه مذکور شد وازان جدری بطریق مسطور پیدا شود
چهارم آنکه سببش امر غیر طبیعی غیر خاص بشخص باشد واین مانند هوائیست که متغیر شود در فصول که جاری بر مجرای طبیعی نباشند چنانچه
در تابستان گرمی شدید با رطوبت بسیار عارض شود ویا در آخر تابستان تغیر عظیم در هوا از گرمی وسردی بهم رسد پس آن نیز باعث ثوران
وغلیان وعفونت اخلاط وحدوث جدری گردد بطریق مذکور وایضاً تعفن هوا بسببی از اسباب ورسیدن آن بابدان وسکونت نزد
نیستانها وحوض آبهای متعفن ویا نزدیک مزابل وزمین پست پر اشجار وآشامیدن آبهای غلیظ ایستاده ویا نشستن نزدیک
مریضان جدری واستنشاق هوای ابدان وانفاس ایشان وغیر اینها از اسباب معفنه باعث حدوث جدریست در ابدان مستعد آن
وبدانند که این اسباب مذکوره ازان قبیل نیستند که هر یک بسر خود تنها سبب آبله گردد بلکه میتواند که دو ویا سه ویا زیاده جمع شده سبب آن گردند
چنانچه اکثر جوانان را چنین ست واطفال شیرخواره را میتواند بود که سبب اول باعث گردد فقط وهر شخصی را مدت العمر یکمرتبه ویا دو سه مرتبه بر می آید وتا هفت مرتبه
وزیاده هم گفته اند بندرت بحسب تحریک ماده برای اندفاع ودیگر تبه اکثر نیست وطبری حکایت میکند که والده ابن ازرق طبیب را در هر سال یکمرتبه آبله بر می آمد وآن
جمله یکسان ودر شکل نبود ورنه بران شناخت وتمیز آبله از غیر او دشوار بود واین ممتنع ومحال نیست زیرا که میتواند بود که ماده آن تمام در یکدفعه بنابر مانعی از جانب ماده
قابل از کثرت وغلظت واختلاف اجزا وعدم نضج وغیر آن ویا از جانب سبب فاعل مانند ضعف مزاج وغیره دفع نشده وطبیعت کار خود تمام نکرده بدو دفعه وسه دفعه
ویا زیاده کار کند الطبا گی گوید که صورت جدری نتوست که غالباً مستدیر باشد پس بلند شود وبعضی ازان متصل ومتفرق وکم وزیاده بود بحسب مزاج
وفاعل وقوت طبیعت وماده و مایقی از خون حیض ست که در شکم مادر بدان غذا کند وغایتها ویا کنکردن لعضاست

معرفت ابدان وامزجه وفصول مستعد جدری

بقول شیخ بدن مستعد جدری حار رطب وکدر الرطوبت خاصة وآنکه عادت بگرفتن خون نداشته باشد ویا داشته باشد لیکن از مدتی نگرفته باشد وانا غذیه بسیار
غذاهاست که خون را رطوبت ناک ومستعد فساد وغلیان کند ودر جدری بسرعت اندازد وخصوصاً اگر معتاد آن نباشند وبران ادویه واغذیه مسخنه استعمال
نمایند مثل البان وخصوصاً شیر شتر وشیر مادیان چون بدان استکثار نماید کسیکه عادت او نداشته باشد بعد ازان شراب بسیار نوشد وادویه حاره بخورد وایضاً
کثرت شیر گاو وگوسفند وشراب انگوری وعسل ودیگر شیرینیها مانند خرما وانجیر وگردگان وخربزه وانگور وانواع حلاویات وگوشتها وبقول وحبوب حاره رطبه بتجربه
خصوص کسی عادت بخوردن آن نداشته باشد وجدری اطفال را بیشتر از جوانان وجوانان را زیاده تر از پیران بر می آید بنابر اسباب مذکوره وپیران را بسبب
برد مزاج وغلظ خون ایشان بسیار کم ونادر افتد مگر باسباب قویه وکمال قوت مزاج اصلی ایشان ودر بلدان شدید الحرارت ورطب وابدان رطبه فربه را بیشتر
از ابدان خشک لاغر افتد ودر فصل بهار بیشتر از فصل زمستان عارض شود وبعد از بهار در آخر خریف وخصوصاً چون بران تابستان بسیار گرم وخشک
گذشته باشد وآن خریف نیز گرم وخشک باشد وجرجانی گوید شخصیکه مستعد آبله باشد پر گوشت وفربه وکثیر الدم وسرخ یا گندم گون باشد ودر امراض حاده مطبقه
ورید ورعاف وبثرهای سرخ بسیار باشد خصوصاً که شیرینی خوردن عادت دارد چون عصیده خرما وغیره که مذکور شد وهرگاه اندر تابستان باران بسیار آید وبادهای جنوب جنبد اندر خریف آبله بسیار باشد

ذکر انواع صالح وردی جدری والوان واشکال آن

بدانکه اگر ماده کم ولطیف ورقیق ست دانهای آبله دور دور جدا جدا ومدور حبابی شکل سفید مانند مروارید بکمرور بر می آید تا بحدیکه بعضی ده بیست دانه بر آورند ودر هفتم
بسیار نیکوست واگر ماده بسیار ولیکن لطیف ورقیق باشد دانهای بسیار نزدیک بهم بلکه بعضی متصل ودر هم می بر آید سرخ رنگ مائل بسفیدی وزود پر آب شود
ونضج می یابد این نیز بسیار خوبست وابتدای بروز از ششم تا هفتم روز ست وابتدای رو بخشکی آوردن از روز نهم تا دوازدهم بود واگر ماده غلیظ ویا کثیف ویا مخلوط
بخون فاسد بود ویا اخلاط دیگر مثل صفرا ویا سودا ویا هر دو مخلوط باشد ویا حرارت وسمیت بود آبله حادثه ازان بسیار بد وقتال ست بحسب مراتب آن در ترکیب
وحرارت وتفصیل احوال هر یک از اقسام این بحسب الوان واشکال اینست بدانکه انواع والوان کلی جدری دوازده است یعنی سفید وعدسی ونخاسی وسرخ وزرد
وسبز وبنفسجی وآغبر وسیاه وموجی ومضاعف وبلالی وهر یک ازینها بحسب اصناف والوان ماده وترکیب آنست اول سفید که آنرا لولوئی نامند

و آن دو قسم است یکی لولوئی غیر انبوه یعنی قلیل العدد که بفارسی مروارید ک و بهندی موتیا گویند پس آن دانهائیست که در اول ظهور و بروز کوچک
سرخ مائل بسفیدی مانند نیشه گزیده و بعضی اندک پهن و بتدریج بزرگ و برآمده و آبدار براق مدور بشکل دانهای مروارید میشود خواه نزدیک بهم و خواه دور دور و بآسانی
ولی کرب و الم با کمی تب و اعراض در روز سوم و قریب آن برآید و بعد از بروز تب و اعراض کم گردد و بعد تمام نضج رو بخشکی آوردن که نهایت آن نهم دهم
باشد اعراض بالتمام مفارقت نمایند و این قسم بهترین اقسام است بسبب آنکه مادهٔ آن خون صافی لطیف رقیق مائی مختلط ببلغم رقیق است و دلیلست
بر کمال قوت طبیعت بر نضج و دفع ماده بتمامه بظاهر جلد و قبول آن مر نضج و دفع را بسهولت و دوم که لولوئی انبوه است آن دانهای بسیار و بزرگ متصل بهم
بلکه بعضی درهم و مانند مروارید سفید رنگ با تب و اعراض نسبت بقسم اول بیشتر و قویتر و تا نه روز تمام پر آب بشود و نضج یابد و بعد از ظهور و بروز بدستور تب و سائر
اعراض رو بتخفیف آورد و بعد اتمام نضج رو بخشکی آوردن که نهایت تا دوازدهم است تب و سائر اعراض مفارقت کند و این قسم نیز بسیار خوب و بیخطر است
و مادهٔ این نیز مثل قسم اول است لیکن بیشتر و زیاده از آن قسم و چرک این قسم سفید و خشک ریشه آن سفید مائل بسیاهی بود بسبب خشکی و انجماد دوم
عدسی که بهندی مسوریه نامند و آن دانهای کوچک سفید سخت بشکل عدس است که خارش بسیار کند و بدشواری بروز نماید و درین قسم خوف آنست که بدشواری
نضج یابد و یا نیابد و حال مریض متغیر گرداند و بهلاکت انجامد و مادهٔ این مائیت خون مختلط ببلغم جامد بورقی است و اگر نضج یابد و مریض شفا یابد از آن بیخبر بحدوث
مرضی دیگر خواهد شد و فرق میان این نوع و نوع لولوئی آنست که سفیدی این بسبب مادهٔ خود که بلغم غلیظ است مانند سفیدی گچ تیره بی رونق بود و سفیدی
آن بسبب مادهٔ او که رقیق مائی است مائل بشفافی و رونق میباشد و فرق میان حادث از بلغم رقیق و از بلغم غلیظ آنست که حادث از بلغم رقیق نرم میباشد
و زود شگافته میشود با اندک خراشی و بعد شگافتن چرک آن جاری میگردد و حادث از بلغم غلیظ صلب میباشد و بصعوبت و دشواری شگافته میشود
و چون شگافته شد چرک آن سیلان نکند سوم جاورسی و آن دانهائیست صلب بشکل جاورس کوچک بهم چسپیده و مادهٔ این نیز مثل مادهٔ عدسیست
و این نوع اگر از چهار روز بگذرد و آب برندارد و در آن سفیدی ظاهر نشود بسیار بد است چهارم سرخ و این آنست که در اول دانهای آن برنگ سرخ
بروز کند یا بعض مواضع ظاهر بدن سرخ گردد اگر ماده کم و یا متوسط باشد و اگر بسیار باشد اکثر اعضا یا تمام بدن سرخ گردد و ازین نوع آنچه بسیار سرخ باشد
مانند آنکه گویا بر ظاهر جلد بدن خون پاشیده اند و برابر بدن باشد و بلندی نداشته باشد بسیار بد و مهلک است بزودی و مادهٔ این خون صرف فاسد غلیظ
غیر قابل نضج است و این نوع نیز بد است و هر چند در کمیت و کیفیت زیاده باشد بدتر بود و لیکن در بدی مانند بلغمی یعنی عدسی نیست و ازین نوع آنچه مادهٔ آن
بسیار و قوی و فاسد باشد تا نهم نخواهد کشید و اگر بکشد بعد نهم دانهای بسیار بزرگ درهم آن شگافته شوند و از آن خون بسیار متعفن برآید و اکثر آنست که
اعضا را پوسیده و متعفن گرداند و آخر الامر هلاک نماید نهایت تا یازدهم خصوص آنکه با آن اعراض ردیهٔ دیگر باشد پنجم زرد که آنرا مصفری و در هندی کسنبیه
نامند و آن دانهائیست ریزهٔ زرد مائل بسبزی و سفیدی و مادهٔ این صفرا مختلط بمائیت است و در رداءت و بدی این کمتر از سرخ و سوسیه است و لیکن اعراض
این زیاده و این نیز بد و قتال است خصوص آنکه دانهای آن متصل بود و سوزش و حدت بسیار داشته باشد ششم سبز و آن دانهائیست ریزه متصل
درهم منفرش بر سطح بدن مانند نیشه گزیده که بر بالای آن خطهای سفید باشد و اگر بالای آن نقطها و یا خطهای سرخ باشد قتال بود و آن معروفست بورنکین هست
و بعضی از آن قابل نضج است و نضج می یابد و بعضی نه و مادهٔ آن صفرای محترق از خون و یا صفرای مخلوط بمائیت خون باشد و رنگ سبز مرکب از زرد و سیاه
زردی آن از صفرا و سیاهی آن از سودا است و دال بر کمال رداءت است هفتم بنفسجی است و آن دانها برنگ گل بنفشه متصل و درهم منفرش بر سطح
بدن بود و مادهٔ آن سودای محترق مختلط بخون است یا خون سوخته و دال بر کثرت و تراکم خون و انطفای حار غریزی است و این نیز بسیار بد و مهلک است
هشتم اغبر و آن دانهائیست خاکستری رنگ متصل و درهم مفروش بر سطح و مادهٔ آن سودای محترق از خون یا از سودای مختلط ببلغم غلیظ است و دال
بر کمال احتراق و اگر از سر دانها خون تراوش کند آنرا دامی و زاف نامند و بسیار بد شمرده اند نهم سیاه که در هندی چهرتیه گویند و آن دانهائیست سیاه منفرش
بر ظاهر بدن خواه متصل و بلند و سر تیز باشد خواه متفرق پهن و اطراف دانها سفید و میان آنها سیاه بود و مادهٔ آن سودای محترق از خون حادث است

واین قسم را در هندی چهچریه ازان نامند که با پوست بدن چسپیده میباشد و بلند و جدا نمیشود و این نوع بدترین انواع است دهم موهی رصاصی که دراثنا
این برد و سینه و شکم بسیار باشد و بر دستها و پاها بسیار کم و این دلالت میکند بر کمال غلظت ماده و دفع نشدن آن بسوی اطراف و این شدید ردی
خبیث است و بسبب غلظت ماده و مشابهت آن بموم و برصاص مسمی بموهی و رصاصی شده یازدهم مضاعف که بار که در جوف هر آبله آن آبله دیگر باشد
و سببش ضعف قوت دافعه است که ماده آنرا در دو بار دفع میکند و این نیز ردی است دوازدهم هلالی که بشکل هلال بود و این نیز دلالت بر غلظت ماده کند
مثل موهی و ردی باشد **تعلیم** سوای این اقسام جدری دیگر انواع او نیز نوشته اند چنانچه یکی آنست که دانهای آن گاه بروز کند و گاه فرو رود و این نیز بد
مخوف و مهلک است خصوص آنکه بنفسجی رنگ باشد و این دلیل است بر عروض غشی و دیگر آنکه در ابتدای بروز دانهای آن تیره رنگ و در میان آن نقطه سیاه
باشد و چون بزرگ و آبدار شود پهن و متصل بهم باشد و مدور نباشد بلکه پهلو دار و یا اشکال مختلف الاطراف و یا کمودت بسیار یا سبزی خاکستری یا بادنجانی
رنگ یا بسیاهی مائل باشد و چرک آن نیز بهمان رنگ و خشکریشه آن نیز سیاه باشد و این نیز ردی است شیخ میفرماید که جدری هر قدر که میل بسیاهی
زیاده کند ردی تر باشد و هر قدر که میل کم بدان نماید و شرکم باشد و آبلها که با یکدیگر متصل باشد حتی که برقعه بزرگ از جسم درگیرد خواه ذوات اضلاع باشد
و یا مستدیر او ردی است و کذا مضاعف که عنقریب مذکور شد و آبله سفید کوچک صلب متقارب عسر الخروج اگرچه در ابتدای امر متوهم سلامتی است لیکن
دران خوف است اگر نضج او دشوار باشد و با آن حال مریض بدگردد متادی بهلاکت شود بعد تعفن و تقرح زیرا که سبب دران غلظ ماده است و آبله سبز
و هم غیر مرتفع که توجه ازان منفک نگردد از ضعف قوت و از اخضرار عضو و اسوداد آن هلاک کند پس اگر سبزی و سیاهی او عقب جدری بعد ارتفاع او باشد
و قوت را ساقط نکند بلکه با آن قوت زیادتی پذیرد مهلک نباشد لیکن بسا است که در قروح و امثال آن انداز طبری گوید که جدری سیاه قاتل است زرد
کمتر در رداءت از سیاه است و چون سر او تیز بود و متفرق باشد خطر او کمتر باشد و سفید رصاصی در رداءت کم از زرد است و اگر متفرق گردد و حبوب بند از زرد
ردی تر باشد و سفید پیچ سرخ صنوبری بشکل اسلم اجناس است و بعید است که مریض ازان بمیرد مگر آنکه با آن اعراض ردیه دیگر مرکب شود و گاهی ازین اجناس اربعه
انواع دیگر مرکب میشود و هر نوع ازان منسوب باشد بآنکه مشابه جنس او بود و این اجناس بحسب لون بود و اما از جهت شکل او پس هر نوع ازین انواع که منبسط
پهن باشد آن ردی است و چون با یکدیگر متصل باشد آن نیز ردی است و چون پهن باشد و در سر او نقبه شبیه بثقبه مو بود آن هم ردی است و جدری سبز که
دران رگهای سرخ پدید آید آن بی شک قتال است و کذا سرخ و جاورسی که مذکور شد قاتل اند و گاهی بندرت نوعی غریب از جدری حادث میشود خواه از انواع
مذکوره باشد و یا بصورت و شکل دیگر و با آن از اول ظهور آن خارش با قلق بود و در مدت عمر خود زنی را دیدم که او را این نوع جدری برامده بود و ابو زکری شاگرد
جابر قطیفی معالجه آن میکرد بران سرکه و آب برنج کرفس که نمک دران حل کرده بود می پاشید پس آن زن شفا یافت بعضی متاخرین مینویسند که نوعی از
جدری است که آنرا زرنجی و بهندی شیتل نامند و سه نوع دیگر است که یکی را شوکیه گویند و سران تیز مانند خار برهم از پوست برامده باشد و چون دست بران گذارند
همچون خار بخلد و رنگ آن از رنگ بدن اندک مائل بسرخی باشد و اندکی می خارد و هیچ آب نمیگیرد و بزرگتر نشود و خشکریشه نکند و از خود تحلیل پذیرد و بآخر دفع
شود و در ملک رمی این را تیفاک نامند و در هندی کانیه گویند و این از اقسام بد است و دیگر آنچه چیچک است خشخاشیه است که آنرا خشخاشک نیز گویند جهت مشابهت
او در خردی و سفیدی بدانه خشخاش و این نیز هیچ آب نگیرد و بی خشکریشه از خود تحلیل پذیرد و دیگر مرواریدیه است و این چند دانه متفرق شبیه بمروارید
میباشند و هیچ خشکریشه پیدا نمیکنند و گاهی زود تر پدید آیند و گاهی بدیر و اما بروز هر دو نوع اول در اواخر تبها اکثر بعد چهاردهم از حدوث تپ افتد

علامات ظهور جدری

از علامات آن ماندگی اعضاست پیش از عروض تپ بغیر سببی و حدوث تپ دموی دائم لازم و امتلاء و شهوق نبض و سرعت آن و درد پشت و کمر و مفاصل
و صداع و گرانی سر و تمام اعضاء و خاریدن بینی و تمام بدن و ترسیدن و جستن در خواب و خلش شدید در اعضاء و قشعریره خصوص وقت برآمدن دانها
و سرخی چشم و رخسار و انتفاخ چهره و پیشانی و شقیقه و عروق آنها و شرایین گردن و کثرت خمیازه و فازه مع تنگی نفس و کشیدگی اعضاء و خشونت حلق

و آب برقرار علامت نیک ست و بقول شیخ اول ظهور تپ بعد آن بروز جدری سالمتر از انست که جدری سابق بود پس بران تپ لاحق شود و اگر انچه بر طبیب واجب بود آنست که از امر صاحب جدری نفس و آواز او را تفقد نماید پس اگر آن هر دو سلیم جید باقی باشند امر سلیم باشد و گویند جدری که از ابتدا سفید یا زرد بر آید و قلیل العدد و پراگنده بود سالمتر بود خاصةً اگر بتمامه زود بر آید و زود نضج یابد و بعد بروز آبله زوال تپ و تاسه دلیل سلامت باشد و سرعت خروج آبله نشان زود پخته شدن آبله باشد و آنچه در روزی نیک از روزهای بحران بیرون آید دلیل سلامت باشد و اگر تپ نخست سوزان نباشد و چون آبله برآمدن آغاز کند تپ و تاسه کمتر شود و چون تمام بیرون آید تپ گسارده شود نشان سلامت باشد

علامات ردیهٔ غیر صالحه

شیخ میفرماید که چون صاحب جدری و حصبه را ببینند که نفس او متواتر شده بدانند که قوت ساقط گردیده یا ورم در حجاب پیدا شده و اگر ببینند که تشنگی اشتداد نموده و کرب زیاده از حد گردیده و ظاهر بدن سرد شده و جدری و حصبه سبز گردیده حکم بهلاکت مریض باید کرد و جدری که از جنس بطی الخروج و ظهور باشد بدین تاکید می نماید و اکثر کسانیکه از جدری می میرند با ختناق و ظهور خناق هلاک میشوند و گاهی بسبب سقوط قوت بسبب اسهال و نزف می میرند و چون ببینند که نوع بنفسجی از جدری و حصبه فرو می نشیند بدانند که عنقریب غشی بر مریض خواهد افتاد و چون جدری ببول الدم سرعت کند و عقب او بول سیاه شود آن مهلک ست لاسیما چون در انجا سقوط قوت بود و براز سبز و دموی و عسایی مع سقوط قوت باشد و ایلاقی گوید که اگر نخست آبله بیرون آید پس تپ گیرد خطرناک باشد و خطر افزون از ان در ان باشد که آبله تمام بیرون آید و هنوز تپ بحال خود باشد و چون جدری عارض شود و با یکدیگر متصل گردد و کرب اشتداد نماید و شکم نفخ کند بمرگ نزدیک باشد و اگر آبله کوچک باشد و اندک آب بردارد یا بی آب بود و بتر قد و بیمار سخن بیهوشانه گوید موت نزدیک بود و گویند که برآمدن آبله بپهلو دار و کثیر المقدار و بهم پیوسته و سیاه و بنفسجی و انچه بر سینه و شکم بسیار بیرون آید و در بروز و نضج بطی باشد از خطر خالی نیست و اگر خون از جدری ترشح کند سخت بد باشد و بعضی متاخرین مینویسند که از علامات ردیه آنست که از ابتدای عروض تپ و دیگر علامات ده روز گذشته باشد و دانها پر شده پخته باشد و هنوز در عوارض مطلقاً تفاوت نشده باشد و یا آنکه ده روز گذشته و هنوز نضج نیافته باشد و یا آنکه دانها قدری آب برداشته فرو نشیند و باز بلند نشود و یا آنکه دانهای چند یکجا شده مفروش بر جلد باشد خصوص که میل بکبودی و سیاهی آورد و یا آنکه بعد از انکه دانها آب برداشته باشد میان آنها فرو رفته سیاه گردد و یا آنکه از ظهور علامات هفت هشت روز گذشته و دانها هنوز بروز نکرده و عوارض بسیار شدید باشد اینها همه علامات ردیهٔ مهلکه اند و نیز از ین جمله ورم رخسار و زوال عقل و قی و تهوع بسیار و نفخ شکم و قی الدم و رعاف و آمدن خون ناب از بینی و اسهال و زحیر خصوص بعد از پنجم روز ست و همچنین ادرار خون حیض زیاده از ایام معتاد و مقدار آن خصوص در غیر ایام مثلاً ایام حیض گذشته باشد که تپ و اعراض آبله ظاهر شود و دانها نمودار گردد و باز خون حیض جاری شود و بسیار دفع گردد خصوص که بحد ضعف رسد و یا آنکه ایام حیض برسد و مطلقاً جاری نشود و حبس ماند و از ین قبیل ست جاری شدن خون بواسیر زیاده از معتاد و یا حبس ماندن معتاد و حبس البول نیز و ایضاً از علامات ردیه بسیار برآمدن عرق ست خصوص از سینه اگر با آن تپ نباشد و ابتدا و با آن عرق عطش و خفگی باطن و ضجر بسیار باشد و آن آبله از انواع ردیه مثل سرخ و یا الوان دیگر باشد بسیار بد و مهلک ست و نیز از علامات ردیه ست مضطرب و مشوش بودن و بیحواسی مریض و مکرر ذکر موت کردن و خائف بودن و گفتن که من از ین مرض جان بر نخواهم شد و انطاکی گوید جدری سرخ که با کثرت تشنگی و خارش بینی و التهاب بود اگر آنرا قی در هفتهٔ اول و اسهال در هفتهٔ دوم بلاموجب لزوم نماید هلاک کند مؤلف گوید که شدت عروض خارش در جدری و عدم تسکین آن نیز مهلک ست و همچنین اگر عقب تپ سوء هضم عارض شود و بعد آن بثور چیچک پدید آید ردی بود و اگر بعد ظهور فرو نشیند چنانچه نواب محمد اسمعیل خان بهادر را همین نوع چیچک برآمده بود و راقم نیز دران هنگام بتقریب شادی ختنهٔ ممدوح الیه حسب الطلب والد ماجد موصوف الیه اعنی نواب محتشم الدوله بهادر مرحوم وارد بلدهٔ گلشن آباد عرف جاوره بود چون بعد بروز دانهای چیچک فرو نشست و هنگام نصف شب آثار سرسام مثل هذیان و بیهوشی و کرب شدید رو نمود بملاحظهٔ انجال نواب محتشم الیه بکمال مضطر بوده احقر را طلب فرمودند و حکیم محمد عثمان خان را مخاطب ساخته ارشاد نمودند

که حالا تدبیر این جلیست حکیم موصوف عرض نمود که الحال چه وقت تدبیر ست بمجرد استماع این کلمه یاس آب دیده شده بطرف تحقیق متوجه شدند عرض کردم که حضور اضطراب را بخود راه ندهند بعونه تعالی این حالت سرسامی که بسبب قبض طبع و صعود ابخره بدماغ عارض گردیده در چند ساعت رفع میگردد و بعد ازان چیچک فرو رفته نیز بتدبیری مناسب ظاهر میشود چنانچه همان وقت باتفاق رای حکیم غلام نبی صاحب تجویز عمل برای تلیین بعمل آمد و بعد یکساعت بخوبی دو بار اجابت طبع شده چند سده برآمد و همه عوارض برطرف شده بهوش آمدند و بعد ازان تدبیر ظهور دانه چیچک بتجویز آب مطبوخ ادویه مناسبه وغیر آن کرده شد و آبلهای سفید نمودار گردیده در مدت بست روز صحت کلی حاصل شد لیکن در یک چشم چنان گلچشم بهم رسید که وقت خواب از پلکهای چشم بقدر پستان بیرون می ماند و بصارت آن چشم بالکل باطل گردید از ملاحظه آن نواب مغفور کمال افسوس فرموده باحقر ارشاد نمودند که این نقصان بزرگ در شکل فرزند پیدا شده و زنان محل و اطبای دیگر میگویند که زوال گلچشم که در چیچک پیدا میشود ممکن نیست عرض نمودم که برخوردار محمد افضل خان هر سال سرمه مرتب میسازد که ازان جاله و پهولی چشم صدها مردم برطرف شده یقین کلی ست که باستعمال آن این هم زائل خواهد شد چنانچه آن سرمه بتوسل سواری سمت اندور از برخوردار مسطور طلب ساخته یک میل آن وقت خواب شب در چشم کشیده میشد و بعون شافی مطلق در مدت پانزده روز گلچشم برطرف شد و بصارت آن چشم بخوبی عود نمود و از مشاهده تاثیر آن سرمه که از قبیل خرق عادات بود نواب مبرور و سائر ندیمان آن جنت مکان متعجب بودند و بجلدوی آن احقر را بعطای خلعت هشت صد روپیه و دوازده صد روپیه نقد ممتاز فرمودند برّد الله مضجعه وجعل الجنة مسکنه

علاج جدری

بدانکه علاج جدری مشتمل ست بر هشت تدابیر یکی تدبیر منع خروج جدری دوم تدبیر قبل از ظهور جدری سوم تدبیر بعد بروز جدری چهارم تدبیر نضج جدری پنجم تدبیر خشک کردن آبله ششم تدبیر دور کردن خشکریشه هفتم تدبیر حفظ اعضا از آفت جدری هشتم تدبیر قلع آثار جدری طبیب باهر یک ازین تدابیر حسب اقتضای وقت آن بعمل آرد

تدبیر منع خروج جدری

و این تدبیر در فصل شیوع این مرض که آن در اکثر امر فصل ربیع و در هندوستان ماه چیت ست قبل از حدوث تپ و ظهور چیچک در کسانیکه جدری برنیامده باشد استعمال باید کرد پس میباید که پیش از ظهور علامات این مرض بنابر تقدم حفظ دران فصل ز لوپس سر اطفال بچسپانند و حجامت کنند و خون بقدر مناسب برآرند و دوای سرد مقوی دل مانند عناب عرق کیوڑه گلاب سکنجبین شربت انار مقرر کنند و ایضاً طفل شیرخواره و مادر آنرا مصلحات خون مثل عرق شاهتره و عرق سرپهوکه و شربت عناب و شیره تخم کاهو و لعاب اسپغول و خاکشی گاه گاه میداده باشند و غذا از بقولات سرد و حموضات کنند و اگر گوشت هم خورد در بقولات پخته خورانند و از گوشت ساده و بادنجان و کنجد و حلبه و شبت و شاخل و اشیای چرب و شیرین و از دویدن در آفتاب و قرب آتش و مانند آن پرهیز نمایند و گاه گاهی بآب فواکه تلیین طبع کنند و قبض طبیعت روا ندارند و بدانند که بعض ادویه بالخاصیت مانع بروز چیچک ست از انجمله استعمال شربت کاسنی ست و همچنین شربت شقائق چون گل شقایق که آنرا لاله گویند بقدر بست مثقال در آب جوش دهند و صاف نموده با چهل مثقال قند سفید بقوام آرند و بطفل نیم مثقال و بدایه دو مثقال خورانند و گویند که این شربت صرع اطفال را نیز نافع ست و اگر دانه زرد راج که بهیره دا زان مالا میسازند قدری در آب سائیده بطفل بنوشانند سه چهار روز منع برامدن جدری و حصبه کند و چون برآید باعث حفظ ست و همچنین شیر اسپ ماده قدری نوشانیدن مانع بروز جدری دران سال ست و اگر برآید زیاده از چند دانه نمی باشد و گویند که اگر شیر ماده اسپ که اول بچه آورده باشد بعد زائیدن تا سه روز بدوشند و در سایه خشک نموده بقدر نخود بطفل خورانند از بروز جدری و حصبه محفوظ ماند و اگر بعضی را برآید دانه متعدد و سلیم باشد و در ین باب مجرب ست و از خواص مجربه ست که اگر در هر سالی هنگام شیوع این مرض چند دانه مروارید کوچک اطفال را بلع کنانند دران سال جدری برنیاید و اگر برآید زیاده بر صد عدد نباشد و گویند که اگر تخم درمنه اسارون آب ترشی تخم بیش از برآمدن چیچک خورانند بسیار کم برآید و از مجربات حکیم علی ست که اگر پشکل خرگوش یک و عدد تا سه عدد بخورانند از بروز آبله منفعت بسیار می آید و صاحب مفتاح از فرنگی نقل کرده که اگر طفل شیرخواره بود بسا ارزش بمقدار چهار دانگ

مغز نارجیل تا یکهفته بخورانند واگر طفل دو وسه ساله بود بطفل بقدر دو وسه توله تا یکهفته خورانند چیچک برنیاید واگر برآید بسیار کم برآید ونیز از اعمال فرنگ نقل
کرده اند که ایشان اطفال خود را سفیدی بیضه قبل از خروج جدری می نوشانند پس برنمی آید یا اندک بر می آید وایذا نمی دهد وصاحب خلاصة التجارب نوشته که
درین ملک ما خشک ریشهای آبله را یا نبات سوده امر بخوردن اطفال تندرست میکنند وآفت هوای عفن مولد آبله را از ایشان باز میدارد واگر آبله بر می آورند
اندک وکم مضرت میباشد واز مجربات بعضی اطبا است که هنگام ولادت طفل که قابله ناف آنرا ببرد بچه را جانب ناف بغلطانند تا که چند قطره خون بچکد
بعده نوشادر سوده در فی کرده بر ناف بریده بدهد که تا زیست چیچک برنیاید وایضا از مجربات اهل تجربه است که بعد تولد بچه فورا یکعدد دو دینه که نهایت
کوچک باشد متصل سر رشته ناف که از سره پیوسته است بچسبانند وبعد افتادن ناف از پوست بیایی ونوشادر سوده بپاشند وخلانیدن ... باز دو
اطفال ونهادن خشک ریشه جدری در آن از اعمال مشهوره اهل فرنگ است که از آن یکدو روز طفل تب آمده ودر آنجا آبله افتاده خشک میشود ... ازان
در اکثر چیچک بر نمی آید جر جاپی وایلاپی میندپسند که تدبیر حفظ از جدری آنست که هرگاه علامات برآمدن جدری در فصلهای سال یافته شود ویا در شهر
بعضی مردم را برآید جوانان را که از چهارده سالکم نباشند وچیچک برامده نباشد وخاصة اگر فربه باشند فصد کنند وآنها را که کم از دوازده سال باشند حجامت
نمایند وجمله تدابیر که در حمای وبائی برای حفظ از وبا مسطور شد اختیار کنند وطعامهای سرد از یلام وطفشیل وکاهو وکشنیز وکاسنی وتره وخشخاش وعناب
وامثال آن بخورند واز اشربه اسپغول وشکر وسکنجبین وشربت کدر وسفوف طباشیر وقرص کافور وامثال آن بکار برند ودر آب سرد نشینند وبدان غسل کنند
واز شیر وشراب وشیرینیها خاصه از خرما وعسل وخربزه وانجیر وانگور پرهیز کنند وخاصیت انجیر آنست که فضول را بظاهر بدن جذب کند وانگور در خون
ریاح افزاید ومستعد غلیان گرداند واز جماع وحرکات متعب واز آفتاب وغبار واز آبهای ایستاده اجتناب نمایند وفضول از تن بماء الجبن واجاص
بیرون کنند **صفت** سکنجبین نافع بگیرند سرکه صد درم گلاب دو صد درم وباهم بیامیزند وده درم گل سرخ وپنج درم گلنار وده درم آب تنج دران سه روز
تر کنند وبعد ازان یکجوش داده صاف کنند وسه صد درم نبات سفید داخل کرده بقوام آرند **صفت** شربتی که قوت ونفع او قریب شربت کدر باشد
بگیرند سرکه تند کهنه سه رطل آب انار ترش آب ترنج ترش تنج آب غوره آب ریباس آب توت شامی ونقوع سماق وزرشک هر واحد یکرطل آب برگ کاهو آب
برگ طرخون هر واحد ربع رطل آب مطبوخ عناب تخم دو یکرده وآب مطبوخ عدس مقشر هر واحد یکنیم رطل همه را جمع کرده هشت رطل شکر طبرزد انداخته بپزند
تا بقوام آید وربع رطل طباشیر سوده وده درم کافور سوده در صلایه انداخته وقدری ازین شربت گرم بران ریخته حل کنند بعده با همه شربت بیامیزند
وبچوب بید بجنبانند تا مخلوط شود نگاهدارند پس قبل ظهور علامات جدری وبعد آن بنوشند ودر جمیع امراض دموی وصفراوی وطاعون وخناق سود
دارد **صفت** سفوف طباشیر که غلیان خون واسهال صفراوی باز دارد وحرارت جگر بنشاند گل سرخ ده درم طباشیر بیست درم سماق تخم حماض عدس
مقشر زرشک بیدانه یا عصاره خشک آن تخم خرفه تخم کاهو پوست خشخاش سفید هر واحد ده درم صندل سفید دو درم ونیم کافور یکدرم هر صبح سه درم
ازین سفوف با سکنجبین یا شربت مذکور یا شربت غوره یا شربت لیمو یا شربت انار یا شربت آلوی ترش بخورند **صفت** قرص کافور گل سرخ طباشیر یک
ده درم صندل سفید سه درم کافور یکدرم جمله را کوفته بیخته بلعاب اسپغول قرص سازند شربتی سه درم هر صبح با شربتی از اشربه مذکوره بخورند واین همه که
مذکور شد تدبیر باز داشتن آبله واحتیاط کردن از انست قبل حدوث چیزی که با آن علامات جدری باشد **مولف** اقتباس مینویسد که اگر جوان ...
برنیامده باشد در موسم حدوث آن رگ هفت اندام ویا باسلیق زنند وخون وافر گیرند واگر طفل کم از ده دوازده ساله باشد حجامت با شرط میان
هر دو شانه ویا ساقین کنند واگر بسیار کوچک باشد چون کودک نه ماهه واز یکساله تا نه ساله باید که زلو زیر ناف موافق عمر کودک چسبانند چنانچه در
نه ماهه یکعدد خورد ودر زیاده تا سه چهار ومطفیات خون استعمال نمایند واز حلویات ولحمیات وشرب شراب واز دیگر مولدات خون اجتناب ورزند
ویا شیر خر یا سگ ویا خوک ویا شتر بقدر سه چهار ماشه ویا زیاده بحسب سن جوان وکودک بنوشانند تا سه روز ویا آیین دوای نواب علوی خان بدهند
هر واحد ... مقشول گل لاله صحرائی هر واحد یکماشه در شربت عناب وشربت کدر هر واحد یکتوله آمیخته بلیسانند وبالایش شربت کدر سه توله

در عرق کیوڑہ و عرق بید مشک ہر یک شش تولہ داخل کردہ بنوشانند و بلع نمودن ہفت عدد مروارید ناسفتہ کودکان را نافع بروز جدری ست
و مرد کلان را از یک ماشہ تا سہ ماشہ و ہمچنین بلع کما فیطوس کہ آنرا ہندی گل منڈی گویند و بعضی متاخرین مینویسند کہ از الیان حیوانات
و گوشت گوزن و قدید و اغذیہ و ادویہ صفرا و خون افزا پرہیز کنند و در مکان ہوادار خنک بنشینند و از مرطبات بسیار نیز اجتناب نمایند بلکہ اغذیہ و ادویہ
سرد خشک تناول نمایند و شیرہ تخمہای سرد مثل خرفہ و خشخاش وغیرہ با شربتہای مناسبہ مثل شربت نیلوفر و صندل و ریباس و نارنج و ترنج و زرشک
و فالسہ و جامون و تمر ہندی و کروندہ کہ نوعی از زرقال ست و یا پیست جو و یا پیست کنار باندک نبات و نیز گل ارمنی و گل مختوم با شربت مناسبہ
و یا قدری جدوار سودہ با گلاب و یا حب الشفا با آب غورہ یا آب انار ترش ہر صبح بنوشند و ترشیہا با طعام بخورند و دواء المسک حامض و تریاق الطین
و تریاق الافاعی و تریاق الذہب و یا فادزہر معدنی ہر روز یک قیراط تا چہل روز بخورند و یا عناب یکدو دانہ با خاکشی یکدو ماشہ و عرق عنب الثعلب
و یا عرق نیلوفر بنوشند و سرکہ بر در و دیوار بپاشند و ببویند و بخورند

تدبیر قبل از ظہور جدری

و این تدبیر وقتی بعمل آرند کہ علامات ظہور جدری مثل لزوم تپ و عظم نبض و سرخی چشم و خاریدن بینی و درد کمر وغیرہ کہ در علامات آن مذکور شد پیدا گردد
و از ان دلائل معلوم شود کہ جدری خواہد برآمد و ہنوز بر نیامدہ باشد پس ہرگاہ طفل تپ کند مروارید کوچک بقدر دہ دوازدہ دانہ طفل را بلع کنانند و مروارید
سودہ برگ سفید لالہ بقدر نیم ماشہ تا یک یکماشہ با عرق گاوزبان بخورانند و یا ہفت دانہ مروارید ناسفتہ بلع کنانند و عناب چہار عدد عدس مسلم
یکتولہ اصل السوس مقشر نیمکوفتہ دو ماشہ گل شقائق یکماشہ در عرق شاہترہ جوش دہند و وقتیکہ سوم حصہ ماند شربت نیلوفر یکتولہ اضافہ کردہ خاکشی
سہ ماشہ پاشیدہ بنوشانند کہ این مطبوخ ہم مسکن تپ و ہم شدید المعونت بر بروز جدری ست و گاہی از استعمال این در تپ چیچک پیش از برآمدن آن
بر نمی آید و گاہی بسیار کم بر می آید و ہموارہ معمول ست و یا این دوای علویخان بدہند گل لالہ صحرائی لک مغسول گل سرخ خاکشی ہر یک چہار ماشہ عناب دہ عدد
انجیر زرد سہ عدد در گلاب و عرق شاہترہ و عرق مکوہ و کیوڑہ ہر یک شش تولہ بجوشانند کہ نصف بماند صاف نمودہ شربت کدو سہ تولہ داخل کردہ بنوشانند
و یا کتیرا گل لالہ باغی لک مغسول ہر واحد یکماشہ در شربت کاوی یکتولہ آمیختہ بلیسانند و یا لاشی شقائق النعمان خاکشی عدس سیاہ چوبکدر گل سرخ ہر یک
شش ماشہ انجیر زرد چہار عدد در عرق شاہترہ و مکوہ ہر یک نیم پاؤ و عرق کیوڑہ ربع پاؤ بجوشانند کہ سوم حصہ بماند صاف نمودہ شربت عناب دو تولہ داخل کردہ
بنوشانند و گویند کہ اگر این دوا قبل از بروز چیچک دہند منع کند و اگر وقت اخذ تپ دہند دو سہ دفعہ تلیین طبع کردہ دفع کند ورنہ از قسم بد نگاہدارد و دوا ہنا را
بآسانی برآرد بگیرند مویز منقی ہفت عدد لاک مغسول سہ ماشہ و ہر دو را در عرق بادیان نیم پاؤ و ربع آن سائیدہ بجوشانند چون ربع عرق کم شود سرد کردہ
بنوشانند و ہمچنین سہ روز باستعمال آرند و باید کہ درین وقت سرمہ اندرون چشم کشند و در بینی و گوش دہند و اندرون حلق اندازند و بالای سینہ بمالند و غذا
کچڑی مونگ یا دال خشکہ بدہند و اگر جوانی را در فصل گرما تپ جدری و بیہوشی عارض گردد و قارورہ سرخ و نبض سریع باشد فصد باسلیق و یا پاشویہ کنند
و شیر دختران در بینی چکانند و شیرہ عنب الثعلب شیرہ مغز تخم ہندوانہ ہر یک چہار ماشہ شیرہ عناب پنج دانہ بعرق شاہترہ دہ تولہ و شربت نیلوفر و خاکشی
دہند باز شیرہ کاہو شش ماشہ شیرہ اصل السوس پنج ماشہ لعاب بہدانہ سہ ماشہ شربت نیلوفر دو تولہ عرق مکوہ دہ تولہ بنوشانند و گاہی بعد بروز چیچک
در صورت ہذیان بحالت مایوسی ہمین تدبیر بکار می برند اقوال حذاق شیخ الرئیس میفرماید کہ در تپ جدری مبادرت باخراج خون بقدر کفایت
واجب بود اگر شرائط آن حاصل شود از موافقت سن و مزاج و فصل و مانند آن و مدت این تا روز چہارم ست و اوفق آنست کہ درین علت فصد
استعمال کنند و اگر فصد رگ بینی گیرند مثل منفعت رعاف نفع کند و نواحی عالیہ را از فاکہ جدری حمایت نماید و در صبیان سہل تر باشد و چون
فصد واجب گردد و بالکل فصد نکنند خوف فساد اطراف باشد و ہمچنین گاہی مثل این خوف بود برکسیکہ مداومت تلطیفہ بسیار کند و واجبست کہ
در جدری و حصبہ در اول امر بچیزی تغذیہ فرمایند کہ در ان تقویت اجتماع روع مادہ بسوی ظاہر و تسکین غلیان خون بغیر قبض طبع بود و مغلظ خون

باشد مثل عنابیه یا آب تمر هندی و طلیعه و عدسیه بطریق اسفیدباج و آنچه دران تلیین غیر شدید باشد و امدا لازم است که با این تمر هندی بود و آنچه موافق او
باشد و قرعیه و هندوانه بالکه واجب است که طبیعت در اول امر لین باشد و افضل چیزیکه بدان تلیین کنند تمر هندی است و اگر بدان اجابت نشود شیر خشت
برقق و احتراز از ترنجبین بران افزایند یا نقوع آلو دهند و گاهی در اول ظهور آثار جدری نوشانیدن سه درم رب کدر با قرص کافور نفع میکند و شربت طلع
در مثل این وقت شدید المنفعت است و اما ادویه مغلظ خون و مبرد آن مانع از غلیان او که در اول مرض امر بدان کنند مثل رب ریباس و رب غوره و آب فواکه
بارده و شربت کدو است خاصه و شربت طلع و نقس طلع و جمار **صاحب کامل** گوید که در اول ظهور علامات جدری و حصبه از روز اول تا سه روز
سزاوار آنست که مبادرت بفصد هفت اندام کنند و چندان خون بگیرند که غشی افتد چون قوت و مزاج و سن و فصل مساعدت نماید و اگر مریض طفل باشد
حجامت میان هر دو شانه کنند و اخراج خون بقدر مناسب حال آن نمایند و بعد فصد ماء الشعیر دهند که دران عناب و سپستان و عدس سوم حصه جوشانیده باشند
و آنرا با شربت خشخاش یا شربت عناب بنوشانند اگر در انجا سرفه باشد و اگر سرفه نباشد با آب انار چاشنی دار دهند و بعد ازان اندک شربت عناب یا شربت
خشخاش بدهند و انار شیرین بمکند و غذا مزوره معمول از کدو و عدس یا آب انار میخوش و روغن بادام سازند و اگر انجا سرفه باشد مزوره با اسفاناخ یا بقله
یا بخبازی یا مانند آن دهند **ایلاقی** و جرجانی مینویسند که چون تپ و علامات آبله پدید آید بتدبیر منع خروج جدری نپردازند مگر بعد تفقد چه خطر در خطای
حادث ازان عظیم است پس صواب تر در تدبیر این آنست که هرگاه علامات آبله پدید آید اگر علامات کثرت خون ظاهر تر باشد فصد کنند و خون بسیار بیرون آرند
چنانکه غشی افتد و فصد باسلیق اولی تر است و اگر نباشد هفت اندام و اگر نباشد سر رو تا که اخراج خون از مابض یا صافن صالح تر از سر روست و چون
علامات خون بسیار ظاهر نباشد و هنوز جدری پدید نیامده باشد خون کمتر بیرون آرند و بتسکین مشغول شوند و رخصت در فصد کردن در روز اول باشد که اثر
تپ دران پدید آید تا روز دوم و سوم و چون در روز دوم یا سوم آثار جدری پدید آید فصد نشاید کرد مگر آنجا که علامات خون سخت قوی باشد و هرگاه بدین تدابیر
تپ آهسته تر گردد و نبض و دم زدن بحال طبیعی باز آید هم بتسکین مشغول شوند که از ان ثوران جدری دفع گردد و از قوی ترین چیزیکه بدان تسکین نمایند نوشانیدن
آب بغایت سرد بمقدار یک رطل است تا که از ان رنگ سبز شود و احشا سرد گردد و هرگاه که حرارت عود کند بار دیگر همان قدر بخورند چنانکه اندر مدت نیم ساعت نحو می
یکنیم من خورده شود و اگر حرارت باز برافروزد و شکم از آب ممتلی شده باشد قی کنند تا آن آب برآید و دیگر بار آب سرد بنوشند تا سکون حرارت بتمامه حاصل شود
و اگر آب نفوذ کند و عرق یا ادرار بول پدید آید باید دانست که منفعت آب سرد پدید آمد و بیمار زود نیک خواهد شد و اگر آب نفوذ نکند و حرارت بدستور ملتهب
باشد پس نوشیدن آب سرد ترک نمایند و بدیگر مطفیات متوجه شوند و اگر از ان تخفیف یابند بران اقدام نمایند و اشربه دیگر چون شربت کدو و قرص کافور
یار کنند و اگر بیقراری و حرارت بر حال خویش باشد یا زیاده شود باید دانست که ماده قوی است و چاره نیست از انکه آبله یا حصبه بیرون آید پس ازین تدبیر درگذرند
و طبیعت را یاری دهند تا ماده بظاهر دفع شود و آن تدبیر عنقریب بیاید **طبری** گوید کسی را که تپ جدری ابتدا کند فصد کردن او را واجب بود برای قطع
ماده و خون بقدر قوت او در دو دفعه بگیرند پس درین وقت متقدمین در صورت معالجه اختلاف کرده اند چنانچه رای بعضی آنست که تبرید مزاج نباید کرد و مطفیات
نباید نوشانید تا آنکه خروج جدری استکمال یابد و چون خروج او مستکمل گردد مطفیات نوشانند و تبرید مزاج او کنند و لزوم ماء الشعیر نمایند و تغذیه بقدری
اندک مثل مزورات معمول از سرکه و عدس مقشر و شکر سفید و کاهو و کاسنی جوشانیده و مانند آن فرمایند و رای بعضی ازیشان آنست که تبرید مزاج او واجب بود
و مطفیات دهند از وقت فصد تا ظهور جدری تبرید علیل کنند و کسیکه اختیار ترک تبرید در اول امر کرده اراده سرعت نضج و سرعت خروج جدری نموده تا ماده
غلیظ نگردد و کسیکه اختیار تبرید در وقت اول امر کرده اختیار سلامت از تیزی خلط نموده و در تاخر نضج و تاخر خروج او فکر نکرده بعد از انکه از خطر خلط و تیزی مزاج
سالم ماند و آنچه عقب فصد بهتر است نوشانیدن حریره معمول از نشاسته جو و آب سبوس گندم کم شیرین است و حفظ طبیعت از لینت آن و نوشانیدن شیره
تخم خرفه بجلاب و اگر حریره از پوست عدس که بعد بریان کردن و مقشر نمودن آن ساخته باشند نیز مضایقه ندارد و حفظ قلب و چشم او نمایند چنانچه مسطور گردد
[illegible] گوید که واجب است که مبادرت بفصد نمایند قبل ظهور جدری اگر سن و قوت مساعدت کند از باسلیق یا اکحل تا بدان خون از آلات غذا [illegible]

منجذب گردد و اگر مریض طفل بود و از پنج ماه تجاوز کرده باشد حجامت آن کنند و خاصة اگر جسم او فربه و رنگ او سفید مائل بسرخی باشد و اخراج خون بحسب قوت و مزاج و فصل نمایند و کسیکه از ایشان قادر بر شرب دوا باشد لزوم استعمال چیزی کنند که تسکین حدت خون و غلیان او کند مثل آش جو که در آن سپستان و عناب و عدس مقشر افتاده باشد و سکنجبین معمول از تخم کاسنی بنوشانند و شیرهٔ تخم خیار و بادرنگ و شربت عناب بدهند و اگر بیرقه باشد شربت خشخاش دهند و اگر طبیعت شدید القبض باشد شربت آلو بنوشانند و اگر معتدل باشد حال آن بچیزی نکنند پس اگر خروج جدری بطی گردد و کرب و قلق عارض شود و تپ قوی گردد در استعمال ادویه مبرده اسراف نکنند تا خروج او متأخر نگردد بلکه تدبیر تسهیل خروج او نمایند چنانچه بیاید ابو منصور گوید که هرگاه مریض قبل از ظهور جدری ملاقی شود و علامات مذکوره ببیند فصد هفت اندام کنند و از اخراج خون استکثار نمایند بعده قرص کافور با آب انار ترش بخورانند و در غذا برماء الشعیر صبح و شام اقتصار ورزند و اگر ضعیف گردد و نفس به غذا بیشتر خواهد اقتصار بر عدس مقشر مطبوخ بسرکه و اندک شکر و نشاسته و روغن بادام و بقول بارده کنند و در ربوب خواه جلاب بنوشانند و اگر قبض طبیعت باشد ماء الفواکه دهند پس این تدبیر یا دفع خروج جدری کند و یا آنچه از آن بر آید ضعیف باشد مسیحی گوید که فصد باسلیق یا هفت اندام کنند اگر مریض بالغ باشد و الا حجامت و اخراج خون بحسب مزاج و قوت و فصل و سن نمایند و معالجه باشربهٔ لطیفه و مغلظهٔ خون و مزورات ترش و قرص کافور با آب انار ترش و شکر نمایند و در ربوب قابض ترش مثل رب سیب و غوره و رب سیب ترش و شربت که از آن شربت کادی است و شربت عناب و شربت طلع بنوشانند نسخهٔ شربت کادی بگیرند چوب کادی سه ربع رطل [illegible] هر واحد اوقیه و همه را کوفته در یک رطل سرکهٔ کهنه هفت روز تر کنند پس صاف کرده سرکه را نگاه دارند و ادویهٔ مذکوره را در شش رطل آب بجوشانند تا ربع بماند و بگیرند ازین آب و سرکه و از آب انار ترش و آب ریباس و آب غوره و آب نقوع سماق و زرشک و آب توت شامی و آب لیمو و آب طبیخ عناب و آب نقوع عدس هر یک نیم رطل گلاب دو اوقیه ترشی ترنج چهار اوقیه و بر آن سه صد درم شکر طبرزد انداخته بقوام آرند بعده طباشیر یک اوقیه و ... و سنبل الطیب هر یک دو درم کافور یک مثقال سوده بشربت مذکور مخلوط سازند این شربت جدری و حصبه و شری و باشرا و جمیع امراض دموی و حرارت معده و جگر را نفع کند و تشنگی را قطع نماید و غذا ماء الشعیر دهند از این تدبیر کم باید و اعراض او خفت پذیرد و ضرر او کم نماید و اگر طبیعت خشک باشد هر شب تمر هندی یا از نقوع فواکه بنوشانند حصر و قرشی میگویند که مبادرت باخراج خون نمایند و نقوع جلاب شکر یا شربت عناب و نیلوفر بنوشانند و شربت کادی بالغ النفع است و همچنین شربت طلع و شربت هندبا و شربت بسر و شربت شفتالو و نقوع عناب و بهدانه و اصل السوس و نیلوفر نافع و گاهی حاجت بشیرهٔ تخم خرفه بلکه کافور افتد و غذا در ابتدا سویق بشربت نیلوفر یا شکر و مزورهٔ خرفه و کدو دهند و گاهی از عناب یا طلع مزوره ساخته میشود و بسیار نفع میکند و راست اینست که امثال این امراض در معالجه خود حذاق را متحیر میگردانند انطاکی گوید که اگر قبل بلوغ باشد چنانچه اکثر این بود و اعراض او قبل ظهور او چنان دریابند که نبض موجی عظیم یا مختلف و تپ مطبقه باشد اعمال حیله واجب بود در رعاف یا شرط گوش و پیشانی و خورانیدن چیزیکه تبرید خون از غلیان کند مثل کشنیز و عدس و عناب و بهتر از شربت ریباس چیزی نیست پس شربت کادی و طلع پس حماض و عناب پس اگر قبض طبع غالب گردد تلیین طبیعت با آلو بخارا و شیرخشت باید کرد و اگر بعد بلوغ باشد مبادرت بفصد رگ بینی و پیشانی اولی بود که در آن امان برای چشم است و آنچه قریب اوست پس اگر حاجت بار دیگر افتد فصد باسلیق کنند و در همه آنچه گفته شد بطریق سابق سلوک نمایند و در تجربه گوید که علاج اول اولاً شربت بنفشه و شربت حماض با آب عناب و کشنیز دهند لست و خورانیدن چیزیکه خون را خارج کند از علامات محشی شرح اسباب نوشته که چسپانیدن زلو اولی از حجامت است در اکثر بلاد که هوای آنها خالی از رطوبت نباشد و من در بلدهٔ خود در سال علق را نافعتر از حجامت یافتم و گاهی لین طبیعت بسبب کثرت ماده میباشد و دیدم که چون مبادرت در حبس طبیعت بادویهٔ قویه کردند طبیعت محتبس شد و ماده بسوی عضو رئیس ریخت و موجب سرسام گردید بلکه طبیب را لابد است در حالت لینت طبع کمال عنایت از ملاحظهٔ کثرت ماده و حبس او و جهد در اصلاح ماده کند بعده چون کم گردد و صلاح یابد و ضعف قوت معلوم شود ادویهٔ قابضه استعمال نماید و در مراتب قوت حسب احتیاج بتدریج باید کرد و اما از لینت اندک در هر روز یکبار یا دو بار اکثر منتفع شوند

بسبب میل ابخره و مواد از دماغ خواه تلیین از دوا باشد یا از طبیعت و گیلانی گفته که شخصی از اجله سادات و اعزه امرای عظام کثیر الاولاد بود و وقتیکه کثرت
بروز جدری باطفال دید و منافع شربت که در شنید اراده ترکیب او نمود لیکن جمیع ادویه او از رطوبات و عصارات میسر نشد پس برادهٔ چوب کادی در آب
جوشانیده صاف نموده با اضافهٔ شکر بقوام آورده شربت ساخت و بعض اطفال را بعد آمدن تب نوشانید و جدری بر نیامد و بعضی را که اندک جدری
برآمده بود و باقی در طریق خروج بود نوشانید آنچه در مسلک خروج بود بر نیامد بعده استعمال آن شربت در جمیع اطفال نمود و نافع آمد و بعد استعمال این
شربت طفلی هلاک نشد ملا ارزانی گوید که هرگاه تب جدری ظاهر شود و خون غالب بود رگ باسلیق یا اکحل یا قیفال زنند پس اگر خون غالب
بود و مانعی نباشد چندان خون بگیرند که غشی افتد و اگر از فصد بالغ بود حجامت یا ارسال علق فرمایند و کمتر از دوازده ساله را فصد نشاید و کذا که آنرا
که یکساله نباشد حجامت نشاید فرمود و بعد اخراج خون بر غذای او نظر کنند که تقویت یا غیر قوی اگر قوی الغلیان باشد چیزیکه غلظ و تبرید و تسکین غلیان
باشد خوردن دهند تا جوش او فرو نشیند و اگر غلیان خون قوی نباشد حاجت بتغلیظ و تبرید نبود بلکه بعضی هیچ حال در حمای جدری و حصبه اگرچه
بثور ظهور نکرده باشد رخصت نداده اند بتغلیظ و تبرید خون و هرچند که بود مبالغه در تبرید نشاید خاصة اگر اتفاق تنقیه نیفتد و سزاوار آنست که در تنقیه
تلیین طبع نفرمایند که بجای آن یک از تقلیل بلیغه باشد یعنی بدن ممتلی نماید اگر تب سریع نباشد و تب گران بود و سخت فروزان نباشد بعضی
موجب بود که در این حالت از تلیین چاره نباشد بلکه در حمای بلیغه حاجت بفصد کمتر بود و باسهال بیشتر بعضی متاخرین نوشته اند که در تب جدری اگر
مریض جوان و دموی مزاج و فصل ربیع یا گرم بود و آب و هوا ... باشد و علامات کمال غلبه خون از سرخی رنگ و درد عروق و عظم و سرعت و امتلای
نبض و سرخی قاروره و غیره واضح گردد و مانعی از اخراج خون نباشد بقدر احتیاج خون برآیند از رگ سر رود یا رگ بینی و یا رگ پیشانی و یا شرط گوش اگر درد
عظیم و امتلای حواس و درد گلو باشد و از رگ پشت اقدام اگر درد اعضا شدید و درد گلو و موجب التهاب باطن باشد و از رگ باسلیق و حبل الذراع
اگر درد گلو و جانب التهاب قلب و جگر و معده و درد اسپاد گرده و کمر و حبس خون حیض باشد و از رگ مابض و صافن اگر درد گرده و کمر و شدت
و احتباس حیض و بواسیر باشد و اگر باوجود دلائل کثرت خون نگیرند خوف هلاکت و یا فساد اطراف و یا انتقال بلغموتی و یا شرا و یا ...
و اگر مریض طفل کمتر از چهارده سال و یا کبیر که سن او از پنجاه و شصت سال گذشته یا ضعیف المزاج یا حامله باشد و دلائل بر شدت غلبه خون دلالت
کند زلو بچسپانند و یا حجامت نمایند و بقدر ضرورت خون بگیرند و در درد کمر شدید چسپانیدن زلو در انتهای فقرات پشت بسیار مفید دانسته اند و انجا
علامات غلبه خون ظاهر نباشد بسا متعرض خون گرفتن نشوند بهیچ وجه خون نگیرند بجهت آنکه اگر خون کم کرده شود باعث ضعف قوتها میشود و آن
مواد چیزیکه بسوی ظاهر آمده بست بباطن میگردد و این بسیار بدست خصوص در ملک هند و بلادیکه مردم آنجا ضعیف القوی باشند که در باب اخراج
خون ایشان کمال احتیاط مرعی باید داشت تا ضرورت بسیار داعی نشود در هیچ وقت اقدام بران نباید کرد و بعد اخراج خون متوجه اطفای آن شوند بجور یا بعید
ادویه و اشربه و عرقیات و اغذیه مطفیه و مغلظه مانع از غلیان و مقوی قلب و دماغ و جگر مانند ماء الشعیر که در قول صاحب کامل گذشت و یا جبار و طباشیر
دران بخته شربت کادی و جبار نخل یا نیلوفر و یا با شربت صندل و آلو بالو اینها اگر صفرا غالب باشد و یا عرق کادی یا جبار یا نیلوفر یا عناب یا
بیدمشک یا عرق بهار بید اگر گرمی بسیار در مزاج باشد و یا عرق گاوزبان و صندل اگر ضعف قلب باشد و یا مروارید ناسفته یکدانگ فادزهر معدنی نیم دانگ
سوده و خاکشی سنگ شسته یکدو مثقال و یا با شیرهٔ تخم خرفهٔ مقشر و شیرهٔ عنب الثعلب با شربت عناب یا کادی یا جبار یا طلع و یا ماء الشعیر یا یکی از اشربهٔ مناسبه
اگر گرمی بسیار در مزاج باشد و از ادویه حاره خصوص محرور مزاجان را دور دارند و تبرید بسیار هم ندهند که مضرست و از اسهال و قبض بسیار نیز دور دارند
زیرا که هر دو بسیار بدست خصوصاً بعد از بروز جدری و اگر احتیاج تلیین و اسهال شود قبل از بروز آن بملینات خفیفه مزلقه تلیین نمایند بمثل نقوع
فواکه حامض بشیرخشت یا آب انار باشحم افشرده بشکر اگر سرفه نباشد و صفرا غالب بود و الا نقوع فواکه حلو یا مغز خیار شنبر در آب هندوانهٔ شیرین که شب
خیسانیده صبح صاف کرده با شیرخشت و روغن بادام شیرین و بعض لعابها مثل لعاب بهدانه و ریشه خطمی و اسپغول و یا شیرخشت را در ماء الشعیر حل کرده

صاف نموده بخورانند **صفت** نقوع فواکه حامض تمر هندی منقی پنج توله آلوی بخارا زرد آلوی سیاه هر یک پانزده دانه عناب سپستان هر یک بیست دانه در آب جوش یا عرق عنب الثعلب و کاسنی و شاهتره و گاوزبان و بادیان شب بخیسانند و صبح اندک مالیده صاف نمایند پس چهار توله شیرخشت دران حل کرده باز صاف نموده بدهند **صفت** نقوع فواکه حلوا انجیر زرد هفت عدد عناب سپستان مویز منقی خوبانی که زرد آلوی خشک است از هر یک بیست دانه در عرقیات مذکوره عرق نیلوفر از هر یک نیم پاو شب بخیسانند و صبح مالیده صاف نموده بدستور یا شیرخشت بخورانند و از ان این هر دو نوع متوسط ست ضعفا و اطفال را اکثر و اقویا را از زیاده نمایند و اگر از برای اقویا قدری مغز خیارشنبر نیز دران حل کنند و روغن بادام بران ریخته بدهند بد نیست و باید که مسهل قوی ندهند و از استعمال ترنجبین اجتناب نمایند و غذا مزورهٔ ماش مقشر و یا عدس مقشر پخته بآب انار چاشنی دار نموده بروغن بادام مطیب ساخته و یا عدس و یا جو و یا ماش مقشر با عناب پخته گوشت و روغن مطلقاً نباید داد اما روغن اگر بعد از دوازدهم و چهاردهم اندکی بدهند بد نیست و اما گوشت تا بیست و پنجم نباید داد و یا هر روز عناب ده دانه در عرق گاوزبان و عرق چوب پیچ کادی و عرق عنب الثعلب و عرق نیلوفر هر یک ده مثقال عرق کادی یا عرق چهار پنج مثقال خیسانیده یا جوشانیده صاف کرده با دو مثقال خاکشی سنگ شو نموده یکدانگ مروارید سوده خورانیده بنوشانند و اگر عرق گاوزبان حاضر نباشد یکدرم برگ گاوزبان داخل نمایند مروارید سوده را ترک نمایند و هر روز دو وقت یا آنچه مناسب باشد بخورانند زیرا که این را نیز تاثیر قویست در تقویت قلب و حفظ قوی و ارواح و خوردن حریرهای شیرهٔ جو و گندم یا شیرهٔ عدس بسیار کم شیرینی یا بی شیرینی بسیار موافق ست

تدبیر بعد از بروز جدری

چون جدری در برآمدن شروع کند و دانها مثل سر سوزن و کیک و پشه گزیده نمودار شود نقوع عناب در عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان با اندک شکر و خاکشی بقدر مناسب بدهند و بقول حکیم اکمل خان دران عرق شاهتره و شربت نیلوفر داخل نباید کرد زیرا که این هر دو گاهی تاخیر در ظهور جدری میکنند مگر آنکه چون تپ اشتداد نماید و بخار بسوی دماغ و قلب تصاعد نماید دران هنگام آنها را مع دیگر مبردات مثل شیرهٔ مغز تخم کدو و مانند آن استعمال نمایند و محاجم بی شرط بعمل آرند و بآب مطبوخ ادویهٔ مبرده پاها بشویند و بران نطول سازند و لخلخه وغیره استعمال کنند و فاضل سرهندی در مثل این حالت امر باخراج خون قدر حاجت بچسپانیدن زلو فرموده و نزد حکیم اکمل خان این امر در مرتبهٔ جوازست و تا به شدن مریض بر دوای مذکور اقتصار نمایند و چون جدری در برآمدن دیر نماید و روز چهارم هم نگذرد که بتمامه برنیاید باید که دران دوا انجیر زیاده نمایند و گاهی عدس مسلم و سبوس گندم و شکر سرخ نیز اضافه نموده میشود و اگر انجیر فقط بجوشانند و قدری زعفران دران آمیخته بنوشانند نیز مفید بود و مطبوخ که در قول ابوعلی سینا خواهد آمد نیز در اخراج جدری مستحسن ست و حکیم شریف خان مینویسند که انجیر چهار عدد یا پنج عدد مویز منقی هفت عدد عدس مقشر دو درم تا سه درم عناب پنج دانه جوش داده استعمال کردم و در اخراج جدری کثیر المنفعت یافتم و گیلانی نوشته که قدری قرص عنبر حل کرده دادن در ابراز جدری فعل انجیر کند و از ان قویست در تقویت مزاج و ارواح و برای حفظ قلب و سائر اعضای باطنی یکدانگ مروارید سوده با عرق گاوزبان و عرق بیج کادی و عرق گل آن و یا عرق چهار و یا شربت کادی ساده بخورانند ابتدا انتها و کمال بروز و نضج و ایضاً برای سهولت بروز بی درد و الم هر روز یکدانگ برگ گل لاله اگر سفید باشد بهتر و الا گلابی یا سرخ سائیده با عرق کادی و عرق زردک و اگر عرق زردک نباشد آب کوبیده افشردهٔ آن از هر یک سه چهار مثقال بخورانند و زود متوجه حفظ بعضی اعضای شریفهٔ ظاهری و باطنی شوند و تدبیر حفظ آنها جدا مسطور خواهد شد و اگر عرق عناب در قرع انبیق بکشند و بشکر شیرین کرده صاحب جدری را در ابتدای مرض او بنوشانند بالخاصیت نفع عظیم بخشد و مجرب سویدیست و کذا عدس مقشر پنج درم کشنیز خشک پنج درم عناب بیست عدد خوب جوش داده سرد کرده تمام روز همچنان بگذارند و نزد خواب صاف کرده با شربت نیلوفر بنوشانند و همچنین ادویه را وقت شام جوشانیده شب تر کرده صبح بنوشانند که مجرب حکیم ممدوح ست و این دوای والد نواب علویخان که در بروز حصبه و جدری قلق و سوزش و خفقان پدید آید آنرا فی الفور نفع بسیار دهد زهر مهرهٔ خطائی یکماشه مروارید ناسفته سوده یکنیم ماشه در شربت گاوزبان ساده و شربت یاقوت هر واحد یکتوله و عرق بید مشک دو توله در عرق گاوزبان و شربت عناب و کیوره هر یک دو توله و عرق بید مشک و نیلوفر

هر یک چهار توله خاکشی هفت ماشه بدهند و بیضه کبوتر که اول داده باشد با زردی و سفیدی بنوشانند و یا این سفوف بدهند طباشیر گل سرخ گل لاله دشتی
مروارید ناسفته هر یک یک درم خاکشی چهار درم شربتی یکدرم در بیضه کبوتر آمیخته بلیسانند و بعد ازو شربت کادی سه توله عرق بید مشک مکوه هر یک
پنج توله کنند و در بیاض و الدر حوم مرقوم است که اگر جدری خوب بیرون نیامده باشد و خوف فرو شدن آن باشد چوب کیوڑه دو ماشه برگ شاهتره یکماشه
عناب دو عدد خاکشی دو ماشه جوش داده صاف نموده قدری شهد داخل کرده بنوشانند و یا کوبره نیکوفته شش ماشه مویز منقی چهار دانه خاکشی سه ماشه
و ربع ماشه برگ پان نیم عدد جوش کرده اندک اندک بنوشانند و طلا در آب سائیده و یا استخوان سنگ پشت و یا خاکستر ابریشم دادن و عدس و کنگنی جوشیده
داده آب آن نوشانیدن نیز مفید نوشته و وزن کائی گلو اصل السوس انار دانه مویز منقی در آب جوشانیده صاف نموده نوشانیدن نافع جدری نوشته
و باید که آب نیکگرم نزدیک بیمار دارند و چادر سفید بطوری بر مریض گیرند که بخار آب بر بدنش برسد از برای بیرون آمدن بثور و تفتیح مسام سریع الاثر است
و راقم خاکشی درین افزوده و نافع یافته و ایضاً خاکشی بر بدن مریض پاشیدن همین اثر دارد و غذا وقت بر آمدن چیچک برنج با شکر پخته و نان شیرین و دیسه
لیکن استعمال نان شیرین گاهی اسهال ورحیر و پیچ آرد پس اگر استعمال آن نمایند قدر قلیل بدهند و ایضاً کهچڑی مونگ و دال مونگ و عدس بی نمک یا کم نمک
بانان خشکه بدهند و گاهی عدس بریان یا نخود بریان با شکر شیرین کرده داده میشود و اگر آب طبیخ عدس مقشر عوض آب دهند با وجود اعانت او در خروج
جدری حفظ حنجره از خروج آن نماید و شکم قبض کند و در تسبیل تنقل عناب و مویز و انجیر بدهند و در موسم گرما آب تازه برای نوشیدن بدهند و هوای خانه را
معتدل دارند و در فصل سرما عرق عنب الثعلب و یا عرق گاوزبان بجای آب دهند و هوای خانه گرم سازند و هرگاه بثور برآید و باز ناپدید شود همین تدبیر
بعمل آرند و ایضاً آب بادیان و آب کرفس با نبات مفید بود و گویند که نوشانیدن طبیخ انجیر و چادرس و خورانیدن زردی تخم کبوتر صحرائی با الی یا انکباب بر
طبیخ شکنبه گاو نافع است و اگر سه چهار توله اللحم البقر در کوزه گلی یا بندی آب بجوشانند و چون یکدو توله آب باقی ماند صاف کرده بنوشانند همه ماده را از داخل
بخارج آورد و گر به غشی که از قلت بروز دانها یا پست شدن آنها لاحق گردد دفع شود و نقوع چوب چینی در غوائل جدری مثل حکه و احتقان و اختلاط عقل مجرب
نوشته اند و نزدیک مریض کمال بیهوشی بتدبیر تقویت دل بپردازند که شنیدن شا خواهم مضایقه ندارد و اگر در غشی و اسهال و سوء تنفس و شدت کرب
و حدت تپ و پست و سیاه شدن دانهای چیچک که بدترین علامات است طباشیر نیلگون زهر مهره خطائی مروارید ناسفته یاقوت رمانی رب السوس
هر واحد یکماشه دانه هیل کهربای شمعی هر یک چهار سرخ برگ گل شقائق دو نیم ماشه صلایه کرده در دو توله شربت عناب یا شربت نیلوفر یا شربت سیب
آمیخته و رق طلا یکعدد و رق نقره سه عدد حل کرده و جوب بالعرق سازند و اگر شدت تشنگی باشد اندکی عرق کیوڑه آمیزند بجمیع اعراض مذکوره نهایت نفع
بخشد و ایضاً نزد یک اسهال و ظهور ضعف عدس مقشر مناسب است و مروارید که هم قابض و هم مخرج جدر است سائیده با بعضی اشربه قابضه دادن منافع
تر است و لیکن طبع خصوصاً در ابتدا یکبار یا دو بار هر روز مضائقه ندارد و قبض گاهی اصعاد ابخره بسوی دماغ کند و هذیان آرد و دران هنگام احتیاج بسهال
شیافات یا حقنه لینه افتد لیکن اسهال خصوصاً در آخر بسیار مضر و مهلک است درینصورت مبادرت بحبس آن از مروارید و زهر مهره خطائی و کهربا و بسد و یشب
و مرجان و طباشیر و گل ارمنی و بزر ورد و بارتنگ بعرق بید مشک و کیوڑه و عرق بارتنگ باید کرد **اقوال اکابر** بوعلی سینا مینویسد که چون جدری
برآید سزاوار نیست که مشغول بفصد شوند مگر آنکه شدت امتلا و غلبه ماده خون حادث شود که درینصورت بمقداریکه تخفیف طبیعت آرد از فصد اخراج خون
نمایند و سیاست که فصد حذر کنند بسبب استرداد و صرف او از جلد بسوی باطن چیزی را که بروز کند پس بعد دو سه روز ازان حذر کنند و چون بدانند که علت متمادی
خواهد شد و از روز دوم تجاوز کند و جدری بظهور آغاز نماید لیاست که تبرید بسبب خطای عظیم میگردد بسبب حبس فضول در داخل تغلیظ او و حمل آن بر اعضای رئیسه
بسبب عدم تمکن جدری از بروز و ظهور پس قلق و کرب بسبب حرارت ماده حادث شود و گاهی غشی پیدا کند بسبب فساد او و خبث بخار او بلکه واجب است که در مثل
این حال اعانت فضول بچیزی نمایند که آنرا بجوش آرد و سده را بگشاید مثل آب برگ بادیان و کرفس بشکر یا طبیخ بیخهای آنها یا بزور آنها و گاهی اندکی از زعفران داخل
کرده میشود و آب انجیر بسیار نیکو است زیرا که انجیر ماده را بسوی ظاهر بشدت دفع میکند و این سببی از اسباب خلاص از مضرت او است و دوائیکه در مثل این وقت

خیلی نفع بخشد اینست که بگیرند لک مغسول پنج درم عدس مقشر هفت درم کتیرا سه درم و در نیم رطل آب بجوشانند تا ربع رطل بماند بنوشانند و آنچه شدید المنفعت
برای اظهار جدری است اینست که بگیرند انجیر زرد هفت عدد و عدس مقشر سه درم و کتیرا و بادیان هر یک دو درم و در یکنیم رطل آب بجوشانند تا قریب سوم حصه
باقی ماند صاف کرده بنوشند که دفع حرارت از نواحی قلب و منع خفقان کند و لازم است که در هر وقت یعنی بعد خروج جدری روغن قریب او نیز ند البته و دوا
که از پارچه پوشیده دارند و از هوای سرد دور دارند و خصوصاً در سرما و آنچه برای طالب عرق عمل کنند در ینجا بعمل آرند و کثرت شرب آب برف سرد کرده و نشستن
زیر بادکش بسیار بد است و چون از پارچه پوشیدن و گرم داشتن مثل غشی عارض گردد یا غشی حادث شود لابد است از تبرید بهوا لیکن استنشاق آن کرده شود
و بویانیدن بوی کافور و صندل و اگر از گشادن بدن زیر بادکش یا بهوای سرد چاره نباشد اندک بعمل آرند و همچنین هیچ گاه بمعونت تسخین یا ترک تبرید و مبادرت
جدری بخروج باشد و مریض باوی خفت نیابد بلکه حرارت مشتعل یابد و زبان مائل بسیاهی گردد از تسخین حذر کنند و واجب است که اصحاب جدری
و حصبه از تضمید شکم اجتناب نمایند که در ان دو خطر است یکی تنگی نفس فی الحال و دیگر عروض اسهال ردی و بول الدم **ابن عباس** گوید که
اگر جدری در برامدن دیر نماید تدبیر اخراج ماده و ظهور جدری بسوی خارج بسرعت نمایند تا صاحب او را خفقان و موت عارض نشود و این دوا بنوشانند
صفت آن بادیان دو درم لک منقی هفت درم عدس مقشر پنج درم کتیرا سه درم در نیم رطل آب بجوشانند تا ربع رطل بماند صاف کنند و دو
دانگ طباشیر سوده بران انداخته سرد کرده بنوشند و اگر اندکی آب انار بران ریزند نافع تر باشد **نوع دیگر** برای ظهور جدری بگیرند انجیر پنج عدد عدس
مقشر هفت مثقال لک منقی سه مثقال کتیرا سه مثقال بادیان دو مثقال و در یکنیم رطل آب بجوشانند تا سوم حصه بماند و اندکی زعفران در ان حل کرده
بنوشانند و ایضاً هر گاه در سینه خشونتی باشد لعاب تخم کتان یا لعاب بهدانه یا لعاب اسپغول با اندک روغن بادام بدهند و از اشیای شیرین و گرم پرهیز
کنند و تلطیف غذای او مثل صاحبان تپ نمایند **جرجانی** و ایلاقی مینویسند که تدبیر زود بیرون آمدن آبله و حصبه آنست که هوای خانه سخت سرد
نباشد و بیمار را بجامه پوشیده دارند و جرعه جرعه آب سرد همی دهند خاصة اگر تپ سخت سوزان باشد و در اندرون حرارت و بیقراری عظیم باشد و تدبیر دیگر
آنکه بیمار را بنشانند و دو ظرف آب نهایت گرم زیر دامن او نهند یکی از پیش و دیگری از پس و جامهٔ دیگر بر جامهٔ او بپوشند و چادر گرد گردن او در آرند تا بخار
آب بهمه بدن او برسد و بسر و روی او نرسد تا بشره نرم و مسام گشاده گردد و فضله زود بیرون آید و تن را بجامهٔ گرم پوشیده دارند تا مسام بسته نشود
و اگر بدین تدبیرها بعد خروج جدری تپ و حرارت باطن کمتر نشود و زبان سیاه شود با این حال تن گرم داشتن خطا باشد و حمام و آبزن ضرر دارد
و هر گاه که غشی افتد جز مراعات جانب دل و علاج غشی مشغول نباید بود و هوای خانه خوش باید کرد و ریاحین خنک و کافور و گلاب و صندل نزدیک
دارند تا قلب او گرم نگردد و اگر بدین قناعت نکند گاه گاه جامه از سینهٔ او سبکتر کنند تا خنکی جز باین موضع نرسد و آنجا که ماده غلیظ و لزج باشد و بیقرار
دائم بود و آبله بدشواری بیرون آید و در هیچ تمام آبله بیرون نیامده باشد دست از تدبیر مسکن باز دارند و بشرهٔ بیمار را بخار آب گرم نرم باید داشت
و مسام گشاده و گاه گاه آب گرم بنوشند و تدبیرهای دیگر که درین امر مذکور شد با حتیاط و آهستگی باید کرد مگر آنوقت که معلوم شود که حرارت تپ اندرون
همچون ظاهر آهسته نیست و معلوم باشد که اگر تدبیری دیگر کرده آید حرارت تپ بدان تدبیر قوی تر شود و بدان ترسند که بیمار طاقت آن ندارد و نشان حرارت
تپ اندرون آنست که نبض و نفس سریع و عظیم و متواتر باشند و ظاهر بشره سخت گرم نباشد و هر گاه که این حال نباشد و حرارت آهسته بود و آبله دیر
بیرون آید تدبیرهای قوی نیز پیش باید گرفت و ابتدا بشربت معتدل باید کرد و نخست حکم بشرب آب گرم باید داد یا آب بادیان تر و آب کرفس یا شد و اگر
آب بادیان تر نیابند بادیان و تخم کرفس جوشانیده بدهند و انجیر خشک را بجوشانند تا نرم شود و آب او بدهند و بجامه بپوشند و دوای لک مغسول
و غیره درین باب سود دارد و آن در قول بوعلی گذشت **صفت** دوای دیگر انجیر سی عدد مویز منقی بست عدد هر دو را در یکنیم من آب بپزند تا مهرا
شود در شبانروزی مقدار ده استار بدهند و اگر چهل درم ازین شربت با بیست درم آب تخم بادیان و تخم کرفس بیامیزند سخت قوی باشد **نوع دیگر**
که در هر وقت شاید داد گل سرخ عدس مقشر هر یک هشت درم انجیر زرد ده عدد کتیرا سه درم مویز منقی ده عدد لک مغسول سه درم بادیان تخم کرفس

هر یک پنج درم همه را در یک من آب بپزند تا به نیمه آید صاف نمایند و یک دانگ زعفران دران حل کنند و دو ماستار بسه شربت دهند نافع باد ابن هبة الله
گوید که آنچه خروج جدری سهل نماید بنوشانند مثل عدس مقشر جوشانیده با اندک بادیان و قلیلی طباشیر و یا قدری آب عنب الثعلب و آب انار بنوشانند
و در بعض اوقات آب سرد جرعه جرعه بدهند اگر التهاب اشتداد نماید و زیر چارپائی ظرف بزرگ که دران آب گرم باشد بنهند تا جسم او را بخار رسد و ابدان بر
ابن نوح گوید که اگر جدری بخروج ابتدا کند فصد نکنند و قرص کافور و چیزی از مبردات قویه ندهند ولیکن تن او را بجامه بپوشند تا اندک عرق کند پس اگر
عسر الخروج باشد و کرب و غشی بر بعض اشتداد نماید تا آنکه گاه گاه او را خفقان بهم رسد انجیر سه عدد و مویز ده دانه و عدس مقشر و بادیان و عیدان لک
هر واحد یک کف گرفته در آب بجوشانند و در روزی چهار مرتبه بنوشانند و چیزی از آب بادیان و عنب الثعلب و کرفس بنوشانند و یا این دوا بنوشانند
عدس مقشر ده درم کتیرا پنج درم بادیان سه درم در یک نیم رطل آب بجوشانند تا نیم رطل بماند صاف کرده اندکی زعفران دران حل کرده بدهند و از البان و لبنیات او
حذر کنند و اکثر دران بعد هفت روز شکم نرم شود و از آنچه در جوف بماند ابن الیاس گوید که چون جدری بروز کند فصد و اسهال و تحریک طبیعت ننماید
بلکه معالجه بچیزی نمایند که دران تقویت مع ردع و تلطیفه بغیر قبض و تغلیظ خون باشد باین طور که هر صبح جلاب از عناب ده عدد و از خاکشی سه درم بنوشانند
و غذا مزورهٔ عدس بمغز بادام دهند و اگر جدری در بروز دیر کند و قلق و کرب پیدا کند و گاهی غشی احداث نماید اعانت طبیعت در اخراج او باین طور
کنند که بگیرند انجیر خشک شیرین ده عدد و بادیان یک درم و با عدس پخته بدان غذا سازند و مریض را بجامه بپوشند و جلاب از مویز سرخ و انجیر سفید
بنوشانند و طبیخ عدس با انجیر و مویز در اخراج او سرعت نماید و حوالی او بچوب لک و گل سرخ و چوب انار و انجیر و انگور تدخین نمایند و چون جدری بتمامه بیرون
آید دو سه روز از تدبیر و تسخین حذر نمایند تا ضیق النفس و غشی ایشان را عارض نگردد انطاکی گوید که چون خروج جدری ابتدا کند از خوردن ملین
حذر کنند چه جای مسهل بسبب جذب او ماده را بسوی باطن بعد توجه او بسوی جلد پس دفعةً هلاک کند بلکه اگر خروج او سریع و فصل گرم و بدن تازه
باشد بر مرق عدس و خوردن عناب و مزورهٔ رجله و کدو و اسفاناخ و اطریه تا روز هفتم اقتصار ورزند و اگر شروط ثلاثه مذکوره یا بعض او معدوم
باشد مساعدت او بچیزی که خروج او از بدن بسرعت نماید واجب گردد مثل بادیان بشکر و آب کرفس با انجیر و بهتر ازین آب طبیخ انجیر و لک مغسول
و عدس و کتیرا است پس هرگاه از روز هفتم تجاوز کند و منتکس مائل بسیاهی باشد بکزمازج و چوب تازهٔ او و برگ او بخور کنند و گاهی دران حاجت
بخوردن چیزی شیرین غیر عسل و خرما داعی بود چون فصل بارد باشد تا خون بجوش آید و فاسد او دفع گردد در بلاد ما بیشتر طعامیکه دران دبس انگور با الیه باشد
میخورانند بسبب کثافت ابدان پس ارخاء و تفتیح مینماید و دران مطلقا ترک حوامض واجب بود و بعد هشتم ترک حلو میر بهاء الدین نوشته آنجا که آبله دیر
بروز کند و بعد احتیاج باشد ترشیها و سردیها را باز باید داشت و بدستوریکه در حصبه بباید رعایت کنند و عناب و انجیر خشک و خرما اندکی گاهی تنقل فرمایند
زنان و سرد مزاجان را نیکوست و غذائیکه از نیها پخته باشند بی روغن و گوشت بهتر باشد و اگر ناپخته با غذا خورند هم نافع بود و طبیخ انجیر و عناب با اندکی
بادیان خوردن سخت قوی بود و گرم مزاجان را آب آلو باید داد اگر طبع نرم نباشد و اگر لک مغسول و غیره که در قول بوعلی گذشت در یک رطل آب بپزند تا به نیمه
آید و از آن بدهند ماده را زود بیرون فرستد و آنجا که خارش رنج دهد بلتهٔ نرم و یا پر مرغ باید خارید و دستهای مریض را در کیسهای نرم باید کرد تا بناخن بثورها را
زخم نکند و بچیزها مشغول باید داشت تا خاریدن را لختی فراموش کند میر عوض و غیره مینویسند که استعمال فصد و تبرید و مغلظات خون و ملینات طبع
تا همان وقتست که جدری و حصبه ظاهر نشده باشد زیرا که چون ظاهر شود احتراز از مبردات و مغلظات و ملینات واجبست که این همه مخالف ارادهٔ طبیعت
و هر گاه بثور بر سینه و نواحی آن بیشتر بر آید و با وجود انقضای سه چهار روز آبله بتمامه بروز نکرده باشد نشان غلظ ماده است و اگر جلد درشت بود و عرق کمتر آید
بر بستگی مسام دلالت کند درین هر دو صورت از تلطیف مادهٔ غلیظ و تفتیح مسام بسته چاره نباشد و این چنان است که کیفیت حرارت مریض را ملاحظه فرمایند
و بنگرند اگر نبض و نفس بر حال بود و غشی و حرارت اندر باطن کمتر باشد و زبان سیاه نگشته هوای خانه را مائل بحرارت سازند و آب سرد ندهند و چیزی سرد
ننوشانند و آشامیدن آب تازه مقرر نمایند و گاه گاه آب گرم میداده باشند یا آب بادیان تر و آب کرفس تر و آب عنب الثعلب و قند سود دارد و این دوا الغایت

نقع و بهدو نسخهٔ او چنانست که در قول بوعلی گذشت لیکن در اینجا وزن الک مغسول چهار درم ست واگر دران دو درم گل سرخ و هفت دانه انجیر و دو درم بادیان
و ده دانه مویز یا تخم بیغز اینه بهتر باشد و آب گرم نزدیک بیمار داشتن و تن او را بچادر صفیق پوشیدن چنانچه بخار آب ببدن رسد و سر بیمار از بخار دور بیرون
باشد و در تبریز بثور و تفتیح مسام قوی الاثر ست اما اگر نبض و نفس متغیر باشد و غشی و حرارت مفرط و سیاهی زبان پیدا بود زنهار بادویهٔ حاره دست نبرند و بهمان
تدبیر سابق که مذکور شد از تجرع آب سرد و تن را بجامهٔ گرم پوشیدن و هوای خانه معتدل داشتن و عطریات بارد بوییدن مشغول باید بود و درین حالت تکمیت
تفتیح مسام غیر از تبخیر بآب گرم چنانکه مذکور شد بکار نتوان داشت و آنهم بنوعیکه تلواسه و اضطراب نیارد و مؤلف مجمع الجوامع گوید که آشامیدن آب انار جبلی تازه
و خاییدن مغز تازهٔ آن و فرو بردن آب آن حافظ کام و حلق و قصبهٔ ریه و مری است از بروز آبله در انها و معین بر بروز و ظهور آنست بزودی بظاهر بدن
صفت نقوع نافع و معین بر بروز جدری بآسانی انجیر زرد سه عدد بادیان عنب الثعلب هر واحد یکدرم برگ لاله نیم درم نخود پنج درم گل نیلوفر پنج درم
در عرق عنب الثعلب و عرق بیخ کادی و عرق زردک و عرق گاوزبان هر یک بست و پنج درم شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده خاکشی سنگ شو
سه درم عرق کادی سه درم اضافه نموده الک خام غیر مغسول یکدرم سائیده بران پاشیده بخورانند و اگر عرق زردک و عرق گاوزبان حاضر نباشد عوض آن
آب زردک با پوست کوبیده فشرده هشت درم برگ گاوزبان یکدرم در نقوع داخل نمایند و اگر زردک خشک باشد جوکوب نموده اضافهٔ نقوع سازند
صفت مطبوخ شدید النفع بادیان عنب الثعلب کتیرا الک خام هر یک یکدرم انجیر زرد سه عدد در آب جوشانیده صاف نموده با شربت عناب دو درم
خاکشی سنگ شو بخورانند روزی سه مرتبه و اگر در مزاج گرمی زیاده باشد بادیان داخل نکنند و اگر شربت عناب حاضر نباشد ده دانه عناب در جوش داخل نمایند
نوع دیگر مویز منقی عناب هر یک ده دانه گاوزبان عنب الثعلب الک خام هر یک یکدرم برگ گل لاله یکدانگ انجیر سه عدد زردک یکعدد جوشانیده صاف
نموده با اضافهٔ دو درم خاکشی سنگ شو یکدانگ مروارید ناسفته سائیده با پنج درم عرق کادی یا چهار [illegible] بخورانند و بالای آن جوشانده دهند
نوع دیگر اگر سرفه نباشد تخم کاسنی یکمثقال تخم کشوث دو درم کتیرا بادیان هر یک یکدرم بیخ بادیان بیخ کاسنی هر یک یک نیم درم جوشانیده صاف
نموده با دو درم شربت ورد یا گلقند بدهند و اگر ماده کم باشد مطبوخ بادیان یکدرم انجیر سه دانه کافی ست و اگر در مزاج گرمی بسیار نباشد هفت دانه مویز منقی
هم داخل توان کرد و باید که هر یک ازین مطبوخات در روزی دو سه دفعه بدهند و اگر از درد کف دست و پا در برآمدن آبله شکایت بسیار کنند دست و پا را
در آب گرم بگذارند تا دانها بآسانی برآید و اگر از خشکی دماغ شکایت باشد یا بسبب آن و گرمی در حواس اختلالی یابند چند قطره شیر دختران یا خر یا بز در بینی
و گوش مکرر بچکانند و اگر ازین ترطیب حاصل نشود پارچه را در شیر تر کرده بر تارک سر بنهند و اگر طپش قلب عارض گردد و گرمی بسیار باشد پارچه را بعرق بید مشک
یا عرق صندل یا عرق بید ساده تر کرده بر سینه نهند و قدری مروارید را با عرقیات مذکوره یا عرق نیلوفر یا آب سرد بخورانند و گفته اند که اگر مغز تخم [illegible]
سائیده مقداری با آب سرد بخورانند نفع کلی حاصل شود و دانها نیز بروز کند و اگر درین ایام بجای غذا شیر گاو را جوش دهند تا ثلث یا نصف آن برود
و سرد کرده بالائی آن دور نموده بخورانند بهتر ست و اگر برای رفع غائلهٔ لینت شکم و اعانت بر بروز کتیرا و الک خام از هر یک نیم ماشه تا یکماشه سوده بران پاشند
بهتر ست و گاهی با انگبین یا نبات یا قند سیاه کفته شیرین کرده میدهند و یا شیر برنج کم شیرین و یا شیر فالودهٔ نشاسته و یا عدس مقشر و یا ماش مقشر
و یا ماش و یا لوبیا تنها یا با زردک بآب پخته بی نمک و روغن یا با نمک بسیار کم و روغن بادام یا شیرهٔ آن با چپاتی و بعضی خشکه خورانند و اگر این را نخواهند خورد
برنج کوفته بآب پخته بی شیرینی یا بقدری نبات یا شربت کادی یا شربت عناب یا آب انجیر جوشانیده یا خیسانیده بدهند **صفت** دوای ملوکی
که در صورت قلت ماده همین کفایت باشد گل سرخ عنب الثعلب گاوزبان بادیان هر یک دو توله زردک مع پوست که استخوان آن
دور کرده باشند نیم کوفته نخود غیر مقشر هر یک پنج توله برگ گل لاله شش ماشه عناب پنجاه دانه در سه آثار آب خیسانیده عرق کشند و هر روز در مقدار
بست توله آن انجیر زرد شش دانه خیسانیده صاف کرده دو حصه نموده در یک حصهٔ آن شش ماشه خاکشی سنگ شو اضافه کرده اول مقدار [illegible]
تا یکماشه هر یک از مروارید ناسفته سائیده و الک خام سائیده با شربت کادی یا چهار [illegible] تناول نمایند و بالای آن عرق مذکور را با اضافه

کادی یا چهار رکتوله بنوشانند و حصه دوم را آخر روز بامروارید سوده بدهند و اگر بسبب گرمی هوا خوف فساد وقوع باشد هر دو وقت جدا جدا انجیر در عرق
خیسانیده بدستور بدهند و اگر تا هفتم و نهم تمام دانها بیرون نکرده باشند تا یازدهم نیز مطبوخات مذکوره در روزی سه چهار دفعه میداده باشند و اگر از مطبوخات
مطلب حاصل نشود بخار آب گرم خالص یا مطبوخ بعض ادویه مناسبه بگیرند و اگر با وجود این تدابیر دانها در برآمدن بسیار دیری کند و تنفس و حواس و قوت
بحال باشد و گرمی بسیار در مزاج نباشد بکیجه جلقیت در مطبوخ نخود خام عدس مقشر زردک با پوست تر یا خشک ماش هندی هر یک هشت مثقال انجیر زرد
سه عدد تا پنج عدد که در یک آثار هندی آب جوشانیده باشند تا نصف یا کمتر از آن بماند صاف کرده حل نموده یا در آب مطبوخ ماش هندی و نخود تازه یا خشک
تنها یا هر دو حل کرده بدهند و باید که اوزان ادویه مطبوخات و آب آنرا موافق مزاج و سن مریض نمایند و جوان قوی موافق نسخه و ضعیف المزاج را کمتر و اطفال را
موافق سن ایشان بکاهند **علوی خان** در عشره کامله میفرمایند که هیچ محجوب مجدور را نگذارند که جامه سفید بپوشد بنابر آنکه گزیدن پیش و کیک جهت
اینها نیک باشد و همچنین باید که از آمدن زن حایضه و نفاسه و جنبیه نزد اینها منع کنند بنابر آنکه اکثر مشاهده در آمده که از آمدن ایشان در چشم گلی می نشیند
بلکه بینائی بتمامه زایل میشود و گویش که بسیگر دود در دانها گرم پیدا میشوند و مریض بهلاکت می انجامد و همچنین زن گازره و خاکروب و ایضاً کسیکه پارچه سفید و نو
همان روز پوشیده باشد و اگر احیاناً اینچنین اتفاق افتد باید که همان زمان بخور از برگ نیب سبز و سبوس گندم و سپند دهند و زود پارچه نیلگون بسته در گلو
آویزند تا از مضرت آنها ایمن گردد **شریف خان** میگویند که متاخرین مسومات و ادهان مطلقاً بیمار را نمی دهند و نزدیک او نمی برند بلکه از شمیدن بوی او
اجتناب میکنند حتی که از روشنی چراغ بسبب خوف رسیدن دخان روغن مشتعل کراهت مینمایند بلکه شمع پیه نمیسوزند و بنوشانیدن آب عناب اکتفا میکنند
و از غذا بر مزوره عدس مقشر و برنج اقتصار می ورزند و این مزوره نیز در مقدار کم میدهند و نمک نیز نمیدهند تا خارش پیدا نکند و اگر مریض خواهش غذا
کند در هر روز دو مرتبه میدهند و اگر تشنگی باشد بنوشیدن آب عناب در شب و روز امر میکنند و والد ماجد آب عدس مقشر تنها یا با عناب هنگام عطش در وقت
ظهور جدری استعمال میفرمودند و گیلانی گفته که در جدری و حصبه اگر تشنگی شدید باشد و یا در صدر و آلات تنفس آفتی بود استعمال عرق نیلوفر باید فهم
که این عظیم المنفعت در اکثر امراض ست ولیکن استعمال این بعد بروز جدری و حصبه می باید و اما قبل آن استعمال او نشاید بسبب خوف منع بروز یا قرب
آن و این ضرر عظیم ست و عجائبه مقوله اهل هند ست که چیچک مرض نیست بلکه اثر بیست از آثار زنی عفیفه که در سالف زمان بوده و این مرض را باسم آن
می نامند و حماقت خود بانواع کثیر ظاهر میکنند و علاج آن نمیکنند بلکه بر طبیعت میگذارند و عبادت آن بانواع عبادات میکنند و ترک معالجه و گذاشتن تدبیر او
بر طبیعت اگرچه معالجه از روی توکیل بر طبیب حاذق ست لیکن اعانت او طریق نیک ست و آنچه مشهور شده که چون جدری برآید گوشت در خانه که مجدور باشد
نباید پخت و احدی از هم جلیسان او پارچه شسته نپوشد و چون رعد آواز کند طبل و طاس و مانند آنها بزنند و جنب و حائض بران داخل نشوند باشد که وجه او
آن بود که پختن گوشت و مانند آن بوی بد که دماغ را مضرت کند واجب نماید و این دران منع ست و همچنین بوی صابون و غیره در جامه شسته و اما آواز رعد
آوازی هائل ست از ان احتراز باید کرد و ضرب طبل و غیره طریقی برای عدم سماعت آواز او ست و همچنین واجب ست که از هوای متکیفه با بدان جنب و حائض احتراز نمایند
بسبب اختلاط آنها بفضولی که حرکت میکنند در ابدان آنها و از تعفن هوای متعفن که منفر الشیل انسست خالی نیست پس گاه غسل کنند و بر غسل مدت قلیل بگذرد و اخلاط ساکن نشوند و مریض را فتنه مضایقه نیست

تدبیر نضج و خشک کردن جدری و غیر آن

بدانکه هرگاه آبله بیرون آید و تپ و بیقراری بیمار کمتر شود و نبض و تنفس بحال طبیعی باز آید اگر آبله دیر پخته شود تدبیر پزانیدن باید کرد بطور که بابونه و بنفشه و اکلیل الملک و خطمی و سبوس گندم مقشر
در مجموع یا بجوشانند و در دو ظرف کرده زیر جامه و دامن بیمار نهند یکی از پیش و دیگر از عقب تا بخار آن بیدن رسد و آبله آبناک شود و نضج او همین ست و گویند که علامت پر آبی آبله آنست که در اطراف دانها
مطلق سرخی نماند و همه سفید و بلند و حبابی گردند و نشان نضج و پختگی آنست که دانها همه زرد گردند و اگر بسبب کثرت آبله اعضا ورم کرده باشد و ورم آنها رو بکمی آورد پس
اگر دانها هنوز خوب پر آب نشده و یا نضج نیافته باشند دو سه روز دیگر نیز یکی از مطبوخاتیکه برای بروز جدری مسطور شده بدهند و یا آب گل بادیان تر و آب گل عنب الثعلب تازه و آب
برگ کاسنی تازه و اگر اینها بهم نرسد تخم بادیان و بیخ بادیان و عنب الثعلب و تخم کشوث و بیخ کاسنی و انجیر زرد را جوش داده صاف نموده شیر گرم بخورانند و یا زردک با پوست

وعدس درست هر واحد یک کف و یکنیم آثار آب بجوشانند تا نیم آثار بماند صاف کرده بنوشانند و یا بادیان عنب الثعلب لک خام هر یک یکمثقال برگ گل لاله
نیم درم انجیر سه دانه مویز منقی ده دانه زردک با پوست پنج عدد ماش سیاه نخود لوبیا با پوست هر یک سه مثقال جوشانیده صاف نموده شیر گرم هر یک یکبار و دو
دو سه دفعه بخورانند و دیگر تدابیر مثل خورانیدن حلتیت و گرفتن بخار آب گرم و هوای خانه را گرم داشتن و خود را بجامه گرم پوشیدن و آب گرم جرعه جرعه نوشیدن
وغیرها که سابق مذکور شد بعمل آرند اما هرگاه بعد ظهور آبله بتمامه حرارت و بیقراری کمتر نشود و نبض و نفس بحال طبیعی باز نیاید و آبله سخت باشد و آب نگیرد
علامت خیر نباشد تدبیر بزانیدن نباید کرد و اگر دانهای آبله بعد از کمال پری و پختگی رو بپژمردگی و خشکی آورده باشد علامت خشکی او آنست که براقی
دانها و براقی پوست بدن کم شود و دانها رو بپژمردگی آورند و بعضی دانها که اول نضج یافته باشند منفجر شده بر سر آنها اندک چرک بسته شده باشد درین هنگام
متوجه بخشک نمودن آن شوند چنانچه خوابانیدن مریض بر ریگ نرم و یا خاکستر پاچلد ستی برای خشک کردن آبله سریع الاثر ست و یا خاکستر چوب گز و سفیداب
در خرقه باریک بسته در مقابل آبله انگشت بران میزده باشند تا قدری از غبار آن بر آبله افتد که زود خشک کند و اگر خارش پیدا شود و این علامت بدست
باید که از برگ گز و بهوج پتر تبخیر نمایند و دود آن ببدن رسانند که در ازاله آن مجرب ست و اگر آبله بجراحت و قرحه انجامد و متعفن شود قدری کافور در روغن دیودار
حل کرده استعمال کردن نافع بود و همچنین کافور سوده در مرهم جدوار آمیخته بپارچه آلوده بر جراحت آبله نهادن مجرب گیلانی ست و این مرهم برای جراحت
غائره آبله نافع ست رال سفید دو توله باریک سائیده در روغن یاسمین چهار توله آمیخته خوب بدست بمالند چون یکذات شود چهار توله آب خالص داخل کرده
بدست خوب بمالند و برهم زنند هرگاه یکذات شود چهار توله آب خالص دیگر انداخته بشویند همچنین تا یکصد و یکبار اکثر و کمتر پنجاه و یکبار پس نگهدارند و
بارچه مالیده بر زخم چسپانند **ایضاً** که برای همین فائده بتجربه رسیده برگ نیب بقدر چهار توله سائیده قرص ساخته در نیم پاو مسکه گاو تازه بسوزند پس قرص
برآورده روغن صاف کرده اقل هفت بار آب بشویند و اکثر بیست و یکبار پس مرداسنگ شش ماشه باریک سائیده آمیخته بکار برند و اگر حرارت زیاده باشد کافور
قدری بیفزایند **اقوال افاضل** شیخ میفرماید که چون جدری بتمامه برآید و از روز هفتم تجاوز کند و دران نضج ظاهر شود پس صواب آنست که بآهستگی از
سوزن زر آبلهها را بشگافند و رطوبت او از پنبه بچینند و اما تملیح پس از ان چاره نباشد بنابر خشک کردن آبله و چون اراده آن کنند تملیح را از آبله یکبار موکم که
آنرا عنقریب شگافته باشند دور دارند بلکه تملیح ما سوای آنها کنند و آبله شگافته را بگذارند تا راه آمدن رطوبت دران بند نگردد و بعده تملیح آن نمایند اگر دران رطوبت
باقی ماند و قبل تمامی نضج تملیح نباید کرد و تملیح امر لابد بعد از نضج ست و آن بآب نمک باشد که دران قوتی از زعفران بود و اگر آن آب که دران نمک حل کنند گلاب باشد
بهتر بود و اگر در آب برگ طرفا و عدس و گل سرخ بجوشانند بعده دران نمک حل کنند آن بغایت مفید بود خصوصاً اگر دران کافور و صندل نیز داخل نمایند و تملیح
نضج و تجفیف آبله و اسقاط خشکریشه بسرعت نماید و تدخین بطرفا بسیار نافع ست و در سرما واجب ست که آتش چوب طرفا نزدیک بیمار روشن کنند و چون بیمار
شدید الرطوبت باشد از تدخین بآس و برگ آن چاره نباشد و از تدبیر جید نزد نضج جدری و اهتمام تجفیف آن اینست که صاحب جدری را برآرد برنج و عدس
و جو و باقلا بخوابانند و اوفق آنست که آن آرد را در بستر پارچه باریک پر کنند تا دران قوت آرد نفوذ کند و برگ سوس در تجفیف نیکو ست و روغن درین وقت نیز
روا نیست و چون جدری بخشکی آغاز کند لازم ست که آنچه معین بر تجفیف باشد از ادویه مذکوره مع اندکی زعفران بران طلا نمایند و چون قروح از جدری عارض شود
مرهم ابیض و خصوصاً مخلوط باندک کافور و بیخ نی بگلاب سوده یا بیخ درخت بید یا بیخ درخت زعرور سوده دارد و گاهی پاشیدن سفیداب و مرداسنگ نفع کند
و چون در بینی خشکریشه باشد قیروطی معمول بروغن گل خالص باندک سفیداب و اقلیمیا فائده نماید و استعمال روغن بعد خشکی و نزد تقرح نیکو ست و مرهم احمر
برای قروح جدری نیک ست **صاحب کامل** گوید که چون جدری بمنتهای خود برسد پیش مریض طرفا یا شاخ انار و شاخ انگور بسوزند اگر فصل سرما باشد و اگر
موسم گرما باشد آس و صندل تبخیر نمایند و بر بستر او گل سرخ سوده و بنفشه بپاشند و اگر طبع قبض گردد در ماء الشعیر ترنجبین آمیزند و یا اندک فلوس خیار شنبر
و ترنجبین یا لعوق اجاص بخورانند و اگر طبع نرم باشد آب پسیت جو که دران حب الآس پخته باشند یا اندکی صمغ عربی و گل ارمنی یا قرص سی دهند و یا قرص طباشیر قابض
رب آس یا رب به با آب سرد یا با آب به و امرود افشرده و اگر سرفه باشد رب سوس دهند و غذا العدس مقشر با المطبوخ با آب انار میخوش یا فروج معموله ببرگ حماض

مع عدس مطبوخ مصفی از ان آب اول او و یا بجاورس مطبوخ باپست جو دهند و سیب و امرود و به بدهند و بعد از روز هفتم از نرمی طبع حذر کنند صفت
قرص طباشیر قابض بگیرند گل سرخ شش درم صمغ عربی طباشیر گل قرسی هر واحد سه درم زرشک حب الآس تخم حماض هر واحد چهار درم نشاسته بریان
دو درم زعفران یکدرم باریک سابیده بلعاب اسپغول سرشته قرص سازند شربتی از درم تا مثقال بشربت حب الآس یا به و دوام تدبیر صاحب او باین تدبیر
کنند تا آنکه مرض بمنتهای او برسد پس دران هنگام بران قرص معروف باندرون طلا کنند صفت آن شب یمانی و مرمکی هر واحد چهار مثقال کندر و مازوی
خام هر واحد هشت مثقال قلقدیس مثقالی زراوند دوازده مثقال همه را باریک سابیده بشراب سرشته قرص سازند نوع دیگر شب یمانی و موم صاف
هر واحد چهار مثقال زراوند دوازده مثقال مازوی خام هشت مثقال همه را باریک کرده بشراب شیرین سرشته قرص سازند و وقت حاجت باریک
سوده بگلاب آمیزند تا آنکه مثل چرک حمام گردد بران طلا نمایند و سزاوار نیست که صاحب جدری و قروح و بثور خبیثه اغتذا نماید تا آنکه تب از ان مفارقت
کند و پوست او ساقط گردد و حرارت زائل شود طبری گوید که چون جدری بالیدند و کامل شود و خروج او منقطع گردد بعد آن دو شبانه روز بگذارند و دران
دو روز دماغ او را بشیای خوشبو مثل بوی سیب و به و مورد و مانند آن تقویت دهند بعده قمیص اطراف او کنار نج و عود معروف بقاقلی رنگ گرده بپوشانند
و تبخیر آنها نیز کنند و اگر بیک عضو را بدان تبخیر نمایند باکی نیست پس هرگاه تجشف ابتدا کند صحت قریب باشد و تلطیف غذای او بغایت نمایند و به
آب پست جو تنها اقتصار ورزند بعده بگیرند گلاب خالص و اندکی کافور ریاحی دران حل کنند و بر هر دانه که متجشف نشده باشد بچکانند و بر دانه که سخت
باشد و ریم نکند نباید چکانید و عامه و زنان پیر درین وقت آب نمک می پاشند بر جمله مردم و نمک پاشیدن در بعض اوقات قاتل ست و اما اطفال را
در اکثر احوال نمک پاشیدن هلاک کند پس واجبست که طبیب از ان حذر کند و کافور محلول در گلاب ابلغ از ان درین کارست مع رفق و تبرید و منفعت
این دماغ را بود که در نمک و غیره نیست و باید که دانها از خواب بران یا از درشتی بستر خراشیده نشود و اگر بعد تدبیر خشک کردن آبله طبیعت نرم شود
بدان مضایقه نیست و بچیزیکه در تقویت امعا افزاید علاج کنند تا بجریان خلط حار سحج نیارد چنانچه بارتنگ و اسپغول و گل ارمنی و صمغ عربی و مانند
اینها بدهند و اگر با وجود لینت طبع در مزاج او حدت باشد آب پست جو بروغن گل خالص بنوشند و بزور مذکوره وقت خواب بخورند و درین بزور تغریه زیاده
میشود باین طور که تخم بارتنگ را خوب بجوشانند بعده بران اسپغول بریان و گل ارمنی بریان و صمغ عربی بریان این هر دو سوده انداخته بنوشند
و غذا در بیوقت کعک بی نمک بریان کرده کوفته و جاورس مقشر در آب سماق بکیسب و روز تر کرده بعد از ان خوب بپخته روغن گل خالص بران بچکانیده
بخورند و اگر طبیعت او نرم نشود بلکه قبض زیاده گردد بتلیین طبیعت او متعرض نشوند مگر آنکه اضطرار از قلق مریض و اضطراب آن بدان داعی باشد
پس حقنه باب جو و آب سبوس و خطمی و شکر سفید محلول و روغن بنفشه بحسب واجب ساخته بعمل آرند و بعد حل طبیعت را باعتدال طبیعت عنایت
ورزند و هر جدری که عمیق باشد و اکثر لحم را اخذ کند باین مرهم علاج کنند صفت آن موم روغن بروغن گل بسازند پس اندک سفید اب ارزیز
مغسول و اندک مرداسنگ و اندک شنکار و اندک قنبیل کوفته بیخته آمیزند و در هاون حل کنند و بالایش اندک سفیدی بیضه رقیق انداخته حل
کنند پس آب سرد بران ریخته حل نمایند تا باریک گردد پس اندک کافور دران آمیخته استعمال کنند جرجانی و ایلاقی مینویسند که هرگاه آبله بتمامه
پخته شود آنچه بزرگ باشد بسوزن زر یا مس بشگافند و آب او بخرقه نرم برچینند بعد از ان برگ مورد یا گل سرخ یا برگ سوس کوفته بیخته یا صندل
یا چوب گز سوده در زیر دامن دود کنند اما در گرما گل سرخ و مورد و صندل و در سرما برگ سوس و گز بهتر و آتش که در سرما کنند از چوب گز و چوب صنوبر
صواب تر باشد و اگر جائی ریش گردد گل سرخ و صبر و کندر و انزروت و دم الاخوین سوده بر ریش پاشند و اگر آبله بزرگ و بسیار آب باشد برگ گل سرخ
سوده یا آرد ارزن خوابانند و اگر پوست او خراشیده شود برگ سوس تر از شاخ جدا کنند و بران برگ خوابانند و برگ گل خشک و برگ مورد خشک
سوده بر جای خراشیده پاشند و اگر بدین تدبیر خشک نشود گل خوزی یا گل هرادی که سفید بود و مائل بسرخی نباشد مقدار صد درم بکوبند و ده درم
شب یمانی سوده و ده درم نمک اندرانی بادی بیامیزند و بگلاب حل کرده بر آبله طلا کنند و دو ساعت بگذارند تا خشک شود پس بشویند و آبله را از ریش

گشته باشد مرهم کافوری سود دارد و اگر ریش اندر بینی باشد هم ازین مرهم طلا کنند و صفت مرهم کافوری اینست که موم روغن سازند از موم سفید و روغن گل و سفیده ارزیز و اقلیمیای نقره و اندکی کافور سوده دران آمیزند سعید گوید که چون جدری نضج یابد مجالس صاحبان آن سرد سازند و چون از روز هفتم تجاوز کند مریض را مزوره بخورانند و از ترشی و نمکین منع کنند پس اگر خشکی او دیر کند تبخیر ببرگ مورد و گل سرخ کنند و اگر خشکی او دشوار گردد و اندک باشد با آب و نمک طلا کنند و بعد آن بروغن گل و کافور و چون صحت یابد از بچه مرغ با آب انار یا سماق غذا سازند محمود گوید که چون جدری برآید و آب بردارد باید که اعانت بر تجفیف او نمایند بپاشیدن آب مورد و آب طرفا و آب لف کرم و آبیکه دران کافور حل کرده و آبیکه دران نمک حل کرده باشند تا آنکه خشک گردد و صحت یابد انطاکی گوید اگر هفته سوم داخل شود و صحت زیاده گردد خیر باشد و الا توقع موت بقرب بحران بود و فرش مورد نزدیک او و بخور دادن او بصندل و عود و هرگاه قلق و کرب عظیم گردد طلا بکافور محلول در گلاب جائز ست و الا اکتفا کنند بر آنچه مذکور شد و چون یکهفته بگذرد آنچه سرد باشد بخورانند مثل عدس و قطف و اسفاناخ و بر آبله گل سرخ و صندل و مورد بپاشند در گرما و طرفا در سرما و یا تدخین بدان نزدیک او نمایند و آنچه درین زمان در روز ساکت میکنند دران خطر شدید نیست و باید که اجتناب از زفر تا هفته سوم نمایند بهاء الدین مینویسد که هرگاه از بروز هفته بگذرد و آبله روی بخشکی نهند و بدن خشک شود مرداسنگ و سنگ جراحت و سفیداب پاشیدن نافع ست و گل سرخ شود شب یمانی سوده برروی بستر نرم انداخته بران خوابانیدن سخت مفید آید و دود گز را در خشک کردن و بصلاح آوردن ریش در جمله اوقات نفع عظیم ست و آنجا که اسهال پدید آید اجزای غذا را آنچه ممکن باشد نیم بریان کرده باید پخت و سفوف الطین در رب قابض باید داد قبل از کشکاب و غذا در بعض سن فادزهر حیوانی اندر ربی قابض سوده مناسب بود و احتیاط از نرم شدن شکم بعد پنجم اندر آبله و حصبه بواجبی باید کرد که مضرت اسهال اندرین هر دو مرض عظیم بود بعضی متاخرین مینویسند که اگر تا روز هفتم دانها پرآب شده و نضج یافته باشند مطبوخات مذکوره را نهند یکدو روز بر طبیعت گذارند و تبخیر دود پوست چوب و برگ گز و بلوط و امثال آن نمایند و بعد ازان مبردات و مجففات بخورانند و اگر در مزاج مریض ضعف باشد روز هفتم این دوا بخورانند عود صلیب دو دانگ مروارید سوده یکدانگ خورده بالایش شیره تخم کاهو شیره تخم خیارین هر یک پنج مثقال لعاب بهدانه شیره بادیان خطائی هر واحد یکمثقال شیره عدس مقشر دو مثقال آب انار شیرین سه مثقال عرق زردک دو مثقال خاکشی یک مثقال بپاشامند و غذا شوربای عدس و در نسخه دیگر وزن هر دو شیره اول هر یک سه درم و بهدانه یکدرم و خاکشی یکدرم ست و قرص طباشیر ملین دو درم عوض مروارید و بادیان و عدس نوشته و اگر درین ایام لینت طبع عارض گردد زود متوجه قبض آن شوند باشیای قابضه معتدله و اسهل همه آنست که حبوب با کوله آنرا مثل جو و عدس و مونگ و نخود و ماش و برنج را بریان نمایند قبل از پختن و قدری طباشیر سوده بیندازند و یا عدس درست را دو سه جوش داده آب آنرا سه چهار بار بریزند پس پخته بجای غذا بخورانند و بزر قطونای بریان دو درم بر آب پاشیده یا کتیرا سوده یکدرم بر نهند و خورانیدن کسیر و با پوست و یا خاییده تفل آنرا انداختن اگر قبض بسیار مطلوب باشد و خورانیدن مروارید سائیده و فادزهر معدنی هر یک ربع مثقال با آب کسیر و مفید ست و تنقل از کسیر و صاحب آبله را از هفتم تا آخر بسیار مفید و مقوی قلب و باعث مشغولی آنست و در آخر نهم و دهم یا هر وقت که دانها بکمال رسیده و رو بپژمردگی و خشکی آورند مکان سرد و هوادار داشتن و ببدن هوا رسانیدن معین بر خشکی ست و در فصل گرما البته گرم نداریند و اگر بسبب گرمی مکان و غیر آن خفگی عارض شود مکان را هوادار گردانند و صندل و کافور و گلاب و بید مشک و مانند اینها ببویانند و هرگاه موضعی یا تمام بدن خارش کند با شاخهای بسیار نازک درخت نیم یا برگ بید نازک نورسته و یا علاقه دو سه دسته بسته و مانند آن از برگها و علفهای نرم سبز موافق بملایمت بخارند و نگذارند که بناخن و چیزهای سخت بخارد خصوص در اواخر که باعث زخم میگردد و در آخر که رو بخشکی آورده باشد قدری کافور را در گلاب حل کرده بجائیکه بخارد بمالند و یا بپاشند باعث تسکین خارش و التهاب و خشکی آنها میگردد و اگر در اواخر مرض تپ عارض گردد نظر کنند اگر بسبب قبض طبیعت باشد و در مزاج گرمی بود شیرخشت از یکتوله تا پنج شش توله در ماء الشعیر از شش توله تا نیم آثار حل کرده بخورانند یا ملین دیگر و اگر بسبب گرمی صرف باشد تبرید فرمایند مثل آش جو یا پست جو و یا یکی از شیرجات بارد مثل شیره تخم خیارین

یا خرفه یا هندوانه یا تخم کدو و یا لعاب اسپغول و خاکشی سنگ شو باندک قند یا شربت کدر یا عناب و اگر لینت باشد یا شربت صندل یا سیب یا دوغ گاو که مسکه گرفته باشند و بسیار ترش نباشد یا آب هندوانهٔ رسیدهٔ شیرین و امثال اینها و اگر بسبب یبوزدگی باشد تدبیر آن نمایند و دستور اهل بنگاله در باب خشک کردن آبله آنست که از روز یازدهم و دوازدهم یا زیاده که دانهار و بخشکی آورند زرد چوب تازه یکوزن علف سبز یعنی دوب و برگ نیم تازه هر یک عشر وزن برنج سفید سدس وزن همه را با آب باریک ساییده و قدری آب دیگر داخل کرده مثل دوغ غلیظ نموده بر تمام بدن با هستگی با پر مرغ بمالند که معین بر خشکی و ریختن خشکریشه است بزودی و این در صورتیست که اندک نمی بر دانها باقی باشد و اگر خشک باشند مقدار ربع یا خمس هر چهار جزو روغن کنجد نیز داخل کرده بدستور چهار روز یکمرتبه بمالند تا پوست دانها ریخته شود و درین ایام تبرید باید داد از شیرجات وغیره که سابق مسطور شد و از ادویه و اغذیهٔ حاره اجتناب فرمایند و اگر در موضعی زخم گردد پارچه بروغن گل تر کرده بران موضع اندازند یا پیراهن بروغن گل تر کرده بپوشانند و دائم آنرا بروغن تر دارند تا التیام یابد و یا مسکهٔ گاو تازه بیکصد و یک آب شسته مکرر بمالند و اگر ازین التیام نیابد بمراهم معالجه نمایند و اگر در جراحت کرم افتد آب برگ شفتالو و صبر بران ریزند و پس بمرهم علاج کنند

تدبیر ازالهٔ خشکریشه

بقول جرجانی خشکریشه آن پوست را گویند که بر روی ریشها پدید آید هرگاه آبله خشک شود و خشکریشه بماند بنگرند اگر خشکریشه خشک و باریک باشد و زیر او هیچ تری نباشد روغن نیمگرم بمالند یا بران چکانند تا زود بیفتد و بهترین روغن از برای این کار روغن کنجد تازه است اما آنچه بر روی باشد روغن بسته بمالند و روغن کنجد از آن دور دارند و اگر خشکریشه سطبر باشد یا زیر پوست او رطوبتی باشد آنرا باهستگی بی روغن بردارند و در رطوبت از وی بچینند پس بنگرند اگر عمق دارد یعنی بپوست فرو رفته باشد ذرور از صبر و مر و زرد چوب و مرداسنگ و اقلیمیای نقره و سفیدهٔ ارزیز و اسرنج بران پاشند و اگر عمق ندارد و با پوست برابر بود شب یمانی و نمک سوده بپاشند و بگذارند تا بار دیگر خشکریشه آرد و دیگر بار باهستگی بردارند و بنگرند اگر در زیر خشکریشه همچنان رطوبت باشد همچنین علاج کنند و اگر رطوبت نبود بعلاج حاجت نباشد و اگر دیگر بار خشکریشه بردارد بروغن چرب کنند تا بیفتد مجوسی گوید که چون جدری در جفاف اخذ کند تلطیخ بنمک سوده بروغن کنجد استعمال کنند و آنرا بر بدن در آفتاب طلا نمایند اگر فصل سرما یا ربیع یا خریف باشد در مکانیکه آنرا سرد نرسد و آبیکه دران مورد جوشانیده باشند غسل کنند پس اگر متقشر نگردد بار دیگر اعادهٔ تلطیخ بعد سه روز نمایند **انطاکی** گوید که اگر صحیح بودن صحت و وثوق بسلامت باشد نمک در روغن حل کنند و آنرا بپر مرغ طلا نمایند و یا جامه بروغن تر کرده بپوشانند و الا احذر از آن کنند **بعضی** گویند که در ادامه که خشکریشه تمام ریخته یا بعضی مانده اگر غده عارض گردد خذف پارها که در چاه یا نهر یا حوض یا تالاب میباشد برآورده ساییده بمالند و ضماد سبوس جو بآب برگ کاسنی بسیار مفید و مجربست و سبوس جو و تخم خبازی و تخم خطمی کوفته با شیر پخته مثل مرهم نهادن نیز آزموده است و اگر شیر بدست نیاید بآب برگ کاسنی یا برگ عنب الثعلب یا آب خالص نیز مفید است و ایضاً ضماد آرد جو با الضعف وزن آن ریوند چینی نافع و مجربست از اینها تحلیل یابد یا منفجر گردد

تدبیر حفظ اعضا از آفت جدری

اعضائیکه از آفت آبله نگاه باید داشت آن چشم است و گوش و منفذ بینی و حلق و ریه و قلب و امعا و مفاصل از بهر آنکه مضرت این اندام عظیم باشد و متقرح شوند اما چشم را بیم آن باشد که تباه شود و یا بران بیاض عارض شود و اما گوش را خوف کری باشد و اما منفذ بینی پس گاهی دران قروح عارض شود و مجرای هوا بند گردد و گاهی قوت شامه زائل شود و اما حلق گاهی دران خناق عارض شود و گاهی از قروح آن منع فرو بردن طعام و شراب گردد و گاهی بالکلیه قتاله آنجا مؤدی شود و اما ریه گاهی از بثور جدری و حصبه دران ضیق النفس شدید عارض شود و گاهی در سل اندازد چون قرحه کند و اما قلب گاهی محترق شود از شدت گرمی و اما امعا گاهی دران سحج و قروح عارض گردد که تلافی او دشوار باشد و اما مفاصل بسیاست که بسبب بزرگی دانها و خباثت ماده حرکت آن دشوار گردد یا باطل شود

حفظ چشم

بقول شیخ بهتر آنست که مری جو و آب کشنیز در چشم کشند و گاهی دران سماق و کافور داخل میکنند و خصوصًا در اول روز ظهور مری تنها نیز نافع و همچنین سرمه بآب کشنیز و بآب سماق پرورده دران کافور داخل کرده در چشم کشیدن و ایضًا آب شحم انار نیکوست و خصوصًا در ابتدا و اما چون جدری ظاهر شود سرمه بگلاب و کافور موافق تر باشد و ایضًا گویند که اکتحال نفط سفید بسیار خوبست و زمان دربلاد یا بعد جدری و حدوث آفت در چشم روغن پسته استعمال میکنند اگر غمامه باشد آنرا قلع کند و اصلاح چشم نماید و هنگام ظهور بثره شیاف ابیض نیکوست و صاحب کامل گوید که عنایت بامر چشم از ابتدا باید کرد تا دران بثره ظاهر نشود و پس آب کشنیز تر و آب انار چاشنی دار اندر چشم چکانند و هرگاه دران بثره ظاهر گردد کحل اصفهانی حزنی با آب کشنیز تر در چشم کشند و یا گلاب که دران سماق تر کرده باشند در چشم بچکانند قبل ازانکه بثره دران ظاهر شود و طبری گوید که برای حفظ عین سرمه بکشند و این قطور بچکانند بگیرند آب کشنیز تر و آب عصی الراعی و بهر دو بجوشانند پس صاف کرده کحل شلوذی با این آب خوب حل کنند و دران اندک کافور ریاحی داخل نمایند بعده مدام در چشم او این آب بچکانند تا حفظ مزاج چشم کند و از خروج بثره منع نماید و من این کحل را ترکیب دادم و تجربه کردم و ندیدم که هرکه بدان در وقت جدری اکتحال نمود و در چشم او بثره برآمده باشد ملح چینی یکدرم کحل اصفهانی سه درم نشاسته دو ثلث درم کافور یک دانگ باریک سائیده بآب عنب الثعلب و آب عصی الراعی و آب کشنیز تر بدفعات تسقیه دهند و خشک کرده بسایند تا مثل غبار گردد بعده در چشم کشند یا بپاشند و یا بگیرند قطعهٔ اسرب صاف نرم و بردست بمالند تا آنکه دست سیاه شود و چرک آن جمع گردد پس آن چرک را از کارد بردارند بعد ازانکه کارد یا دست را بگلاب تر کرده باشند و چون آن چرک جمع شود اندک کافور بدان آمیخته در چشم کشند و جرجانی گوید که چون نشان آبله بر بدن پدید آید سماق را در گلاب تر کرده صاف نمایند و اندکی کافور دران حل کرده شبانه روز چند نوبت در چشم چکانند و آب کشنیز تر و آب انار ترش در چشم چکانیدن چشم را از آبله نگاه دارد و اگر مازو بگلاب بسایند و بچکانند سخت قوی باشد صفت شیافیکه از بیرون چشم طلا کنند حضض و صبر و شیاف مامیثا و اقاقیا هر یک یکدرم زعفران نیم دانگ همه را نرم سوده شیاف سازند و بآب کشنیز تر سائیده طلا کنند آبله را از چشم بازدارد و هرگاه که آبله در چشم پدید آمده باشد کافور اندر گلاب حل کرده بچشم بچکانند و هرگاه اندر سیاهی چشم آبلهٔ بزرگ برآمده باشد سرمهٔ اصفهانی و کافور بآب کشنیز حل کنند و هر ساعت در چشم چکانند و اگر سرمه بگلاب حل کرده بچکانند نیز سود دارد پس رفاده بر پشت چشم و تختهٔ اسرب باندازهٔ چشم بالای رفاده نهاده بسته دارند تا چشم را فرو نشانده دارد و گاه گاه بکشایند و باز بربندند و هرگاه بینند که این تدبیر سود ندارد و چشم سرخ باشد آبکامهٔ نبطی که ترش نباشد بچکانند و انطاکی گوید که خضاب کف پا در ابتدای ظهور جدری بحنا و زعفران و معصفر و سرکه تا روز انقطاع آن واجب بود و کذا اکتحال سرمه و خاکستر برگ زیتون بگلاب و گویند که تعلیق عین هرهٔ معدنی معروف آبله را از چشم منع کند و اکتحال بخار برگ بهی و زیتون نیز مجربست و سویدی نوشته که خضاب اسفل قدم بحنا و داشتن آن تمام شب در سالم ماندن چشم از آفت جدری مجرب من ست و چون سرمه را بسایند و بآب ترشی ترنج مصفی هفت روز در آفتاب پرورده نمایند و بعد ازان در چشم کشند نظر را که از جدری و حصبه ضعیف شده باشد قوی گرداند و حکیم شریف خان مینویسند که والد ماجد سرمه بآب خالص سوده در اول ظهور حمای جدری استعمال میفرمودند و گیلانی گفته که آنچه تجربه کردم و نافع یافتم بلکه هر کسی که قبل ظهور جدری و حصبه استعمال او کرد چشم آن از وی سالم ماند اینست که بگیرند آب کشنیز تر و آب پیاز خشک و باهم آمیخته سماق و اندکی کافور سائیده در چشم چکانند و اکتحال نفط سفید حکیم عابد سرهندی در تجربه صحیح یافته و کشیدن زردچوبه در آب لیمو سائیده و مداومت بران مع لزوم پرهیز دافع بیاض در اجع بصرست و ممیران عوض زردچوبه همین حکم دارد کذا قال ابن بیطار و انطاکی گوید که پوست آبله سوده اکتحال نمودن رفع بیاض عین حادث از جدری نماید و گویند که قطور آب نقوع هلیله و آمله نافع ست و هرگاه آبله در چشم پدید آید باید که خشکریشهٔ جدری با آب حلزون که بهندی گهونگا نامند سائیده مکرر در چشم بچکانند و آب حلزون تازه تنها نیز مفیدست و اگر برگ کشنیز حاضر نباشد کشنیز خشک را جوکوب نموده در آب تر کرده آب صاف آنرا بدل آب برگ آن داخل کنند

حفظ گوش

نجندی گوید که در گوش او شیاف مامیثا بسرکه و آب سوده و یا آب بادیان تر با اندک نبات و قدری زعفران بچکانند و بعضی گویند که صندل و شیاف مامیثا و آب غوره سائیده چند قطره در گوش بچکانند و فتیله نیز بدان آلوده در گوش بگذارند و چکانیدن روغن گل یا روغن مورد با اندکی کافور و گذاشتن فتیلهٔ آلوده

بآن نیز مفید ست و همچنین چکانیدن آب مطبوخ پوست مغیلان و مازو و پوست انار مفرد و مرکب و اگر بثره اندرون گوش برآید شیر دختر چکانند و اگر فائده نشود روغن گل آمیخته بچکانند

حفظ منفذ بینی

بقول شیخ اطلیه از مامیثا و صندل و رب غوره و سرکه بکار برند و استنشاق سرکه تنها شدید المنفعت ست و جرجانی گوید که هر ساعت سرکه بگلاب در بینی برکشند و یا از مامیثا و غیره که مذکور شد شیاف ساخته بگلاب سوده قطره از آن بچکانند و روغن گل یا روغن مورد و اندکی کافور چکانیدن و اندرون بینی طلا کردن سود مند باشد و گویند که صندلین با آب کشنیز تازه یا آب نقوع کشنیز خشک یا آب انار بشحم آن افشرده بسایند و اندرون بینی بمالند و اگر بثره در بینی برآید شیر دختر تنها و یا بروغن گل بچکانند و یا مغز تخم کدو و خیارین و هندوانه سوده با شیر دختران یا بزیا آب خالص مفرد و مرکب با اندکی دم الاخوین و کذا مرهم مرداسنگ بمالند و اگر رعاف عارض گردد و از افراط او ضعفت رو نماید ادویه حابسه آن که در علاج رعاف مفصل مسطور شده بکار برند

حفظ فم و حلق

شیخ میفرماید که حفظ آن بمثل مکیدن انار و خاییدن تخم آن در ابتدا کنند و مکیدن توت سیاه و غرغره برب آن و خصوصاً هنگام آغاز شکایت در حلق نافع و ایضاً دران هنگام واجب ست که رب آن اندک اندک بلیسند و بقول جرجانی اگر سماق و گل سرخ و عدس مقشر در گلاب جوشانیده بآب آن غرغره کنند سخت سود مند باشد و غرغره بآب سخت سرد هم مفید بود و گویند که غرغره بآب اشیای بارده قابضه مانند انار خام و یا گلنار و یا مازوی سبز و یا پوست درخت مغیلان و ثمر آن خیسانیده یا جوشانیده نافع ست اگر سرفه نباشد و بشیر گاو یا بز که دران مغز خیارشنبر حل کرده باشند مفید و حکیم شریف خان مینویسند که بهتر نزد من آنست که عناب یکی بعد دیگری در دهن دارند زیرا که باوجود نفع او برای جدری جهت اوجاع آن کثیر المنفعت ست و در بیاض والد مرحوم مرقوم ست که پوست درخت گوندنی و نیم و برگ تنبول و بقدر دو چهار برنج سهاگه بریان کوفته در پارچه صره بسته در آب ترکنند و بر لب و دهن بگردانند و در حلق بچکانند

حفظ ریه

بقول شیخ برای حفظ شش چیزی مثل لعوق از عدس با تخم خشخاش نیست و جرجانی گوید که هرگاه آبله بیرون آید اگر در سینه و آواز درشتی باشد و حرارت سخت قوی نباشد و طبع نرم نبود اندک اندک مسکه و شکر بلیسانند و اگر حرارت قوی باشد لعاب اسپغول و بهدانه و روغن بادام و نبات سفید بدهند و این لعوق درین باب نیکو باشد مغز تخم کدوی شیرین دو جزو مغز بادام مقشر و کتیرا هر واحد یکجزو و قند سه جزو کوفته بیخته بلعاب بهدانه یا اسپغول بسرشند و اگر طبع نرم باشد لعوق از صمغ عربی و مغز بادام بریان و یا لعوق مرتب از مغز خیارین بریان و نشاسته بریان بلعاب اسپغول بریان بسازند و گویند که مغز بادام کوفته و یا گزنگبین و یا بهدانه در دهن نگاهدارند و اگر سرفه عارض گردد بلعوقات و حبوب مناسبه و غیر آن علاج کنند و اگر خون برآید زود متوجه حبس آن گردند بدانچه در علاج نفث الدم مذکور شده

حفظ قلب

شیخ میفرماید که برای حفظ آن مطبوخ انجیر و عدس که سابق مذکور شد بنوشانند تا حرارت را از نواحی قلب منع کند و طبری گوید که خرقه مبلول بگلاب سرد بر سینه گذارند و گویند که این انگاه بعمل آرند که در قلب اضطرابی دریابند و چون خرقه خشک شود باز تر نمایند و اگر ازین تسکین نیابد صندل ساییده اضافه کنند و لخلخه ببویانند و مروارید ناسفته سوده یکماشه فادزهر معدنی سوده چهار سرخ با عرق نیلوفر یا عرق صندل یا عرق بهار بید بخورانند و اگر قدری گلاب و عرق گاوزبان اضافه نمایند خوبست و اگر عرق صندل و گاوزبان نباشد صندل سفید براده کرده و برگ گاوزبان هر یک دو ماشه در عرقی که حاضر باشد خیسانیده مالیده صاف کرده با مروارید و فادزهر ساییده بخورانند و اگر خوش آید عرق کادی نیز قدری داخل نمایند

حفظ امعا

بقول شیخ اکثر حفظ آن بعد ابتدا واجبست و آن بقوابض مغریه بود مثل صمغ و گل ارمنی و اسپغول و چون اسهال در آخر مرض ابتدا کند معالجه باقراص طباشیر قابض برب ریباس و قرص تخم حماض نمایند و جرجانی گوید که تدبیر نگاهداشتن روده آنست که چون جدری اندر انخطاط افتد شربت حب الآس

و قرص طباشیر و رب بهی و مانند آن دهند و گویند که اگر اسهال شود و ازان خفت و راحت حاصل شود زود متوجه حبس آن نشوند والا باغذیه و ادویه که سابق مسطور شد حبس نمایند و اگر بمیل گرمی بانبات از سه ماشه تا یکتوله بخورانند نافع بود و کذا گل فوفل یعنی موچرس از نیم درم تا یکدرم نرم کوفته یا ماست چکیده آمیخته مفید و دیگر سفوفات مناسبه با شیره بهدانه بریان و خشخاش و جو مقشر و صمغ عربی اگر سرفه نیز باشد بدهند و اگر پیچش عارض گردد سفوف الطین با لعاب بهدانه و اسپغول و ریشه خطمی و شیره تخم خرفه و خشخاش و بارتنگ و پوست بیخ انجبار اگر خون آید و ایضا کهربا و دم الاخوین و گل ارمنی و زهر مهره خطائی بالعابات و شیرجات مناسبه باید داد

حفظ مفاصل

بقول جرجانی صندل و شیاف مامیثا و گل ارمنی و گل سرخ و اندکی کافور بگلاب ساییده و قدری سرکه بر وچکانیده بر مفاصل طلا کنند و اگر بر مفصلی خراجی بزرگ بر آید زود بشگافند تا ماده مجتمعه دران خارج گردد پس تدبیر درست کردن جراحت کنند و مراهم که سابق مسطور شد بکار برند تعلیم اکثر کسانیکه درین مرض هلاک میشوند بعد از به شدن علت خناق و سرفه شدید و ذات الریه و سوء تنفس و سحج و اسهال دموی معوی و زحیر و سقوط اشتها عارض میشود و بسا است که با آخر فلغمونی و یا دبیله تولد کند و بهلاکت انجامد و گاهی همان بثره قرحه خبیثه پیدا کند و منجر بنا صور گردد پس هر مرض که دران یا بعد زوال آن عارض گردد تدارک آن نماینه بتدابیر که در باب هر یک مسطور ست لیکن چون بعد رفع جدری و حصبه حرارت آن تا چند روز در بدن میماند باید که دوای بسیار گرم استعمال ننمایند و از تناول اغذیه گرم نیز باز دارند و انجا که بعد زوال جدری و حصبه تپ و سرفه باقی ماند باید که جهت رفع آن شربت نیلوفر دو توله در عرق نکوه و شاهتره هر یک شش توله خاکشی پنج ماشه دهند و اگر حرارت زیاده بود قرص طباشیر ملین چار ماشه در شربت نیلوفر یکتوله آمیخته ملیسانند و شربت صندل ساده و نیلوفر هر یک دو توله در عرق نیلوفر و گاوزبان هر یک شش توله خاکشی پنج ماشه بدهند و اگر طبع نرم بود قرص طباشیر قابض با شربت خشخاش دهند و یا شربت حب الآس و تخم شربتی پاشیده

تدبیر قلع آثار جدری

بدانکه بقول گیلانی تا وقتیکه بر نشان آبله یکسال نگذشته باشد دران علاج اثر میکند و بعد آن علاجش عبث ست و گفته که درین باب از مجربات من این عمره الیست که آثار را قلع میکند و میان زنان مشهور شده و آن اینست که بگیرند بیخ نی فارسی ده درم مغز بادام تلخ برنج سفید هر یک هشت درم آرد نخود مغز پنبه دانه تخم خربزه هر یک هفت درم کرسنه سرگین کبوتر هر یک پنج درم مقل و مرداسنگ هر یک چهار درم ایرسا و قسط و شاخ گوزن هر یک سه درم پوست بیضه و نطرون و زراوند طویل و برادهٔ عاج هر یک دو درم کوفته بیخته بار دیگر باریک بسایند بعده روی بآب گرم بشویند و دو یا سه درم ازین دوا گرفته بآب آمیخته بر روی طلا کنند یا بمالند و بگذارند همچنین هر شب بعمل آرند و صبح بشویند و برین مداومت کنند و اگر هر صباح و شام تجدید آن نمایند اولی بود و کذلک در هر عضو که ارادهٔ ازالهٔ آثار جدری و غیره ازان و یا تحسین لون آن باشد استعمال کنند شیخ میفرماید که انچه آثار جدری قلع کند بیخ نی خشک کرده است و آرد باقلا و حکاکه چوب بید و حکاکه بیخ عنزروت و تخم خربزه و پوست خشک آن و برنج شسته و مار الشعیر و سفیدهٔ بیضه و طین متخلخل و مرداسنگ و نبات سفید و نشاسته و بادام شیرین و بادام تلخ و آرد و عنهار و روغن سوسن ست و روغن پسته و پیه خر و روغن گل و مانند آن و آبی که از سم شتر وقت بریان کردن آن بر آید نیز نافع است و از ادویهٔ قویه کف دریا حجر فلفل قسط اشق کندر صابون بورق استخوان سوخته استخوان بوسیده تخم ترب آرد ترب خشک کرده زراوند ترمس ست و از مطعومات جید محسن لون انار شیرین ترش و شراب خوشبو و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و شوربای ماکیان و کباب و دراج و تدرج فربه ست و لازم ست که صاحب او مداومت حمام نماید و از مرکبات اینست بگیرند استخوان سوخته و پشک گوسفند کهنه و خزف و نشاسته و تخم خربزه و برنج مغسول و نخود هر واحد ده جزو حب البان و ترمس و قسط و زراوند طویل هر واحد پنج جزو بیخ نی خشک بست جزو و ازین طلا بآب خربزه یا بآب خیار دشتی و مار الشعیر یا آب باقلا مرتب ساخته شب بر عضو گذارند و صبح بآب مطبوخ بنفشه بشویند دیگر تالیف حکیم قریطن خزف جدید استخوان کهنه بیخ نی فارسی نشاسته ترمس تخم خربزه برنج شسته حب البان قسط مساوی گرفته ازان غمره سازند و ایضا ترمس نخود سیاه جرجانی و ایلاقی مینویسند دوائیکه در طلا کردن بکار آید و نشان آبله بیرد اینست مرداسنگ سفید کرده بیخ نی خشک و استخوان بوسیده و کف دریا و قسط و انزروت و مغز بادام تلخ و زراوند طویل

وتخم ترب وتخم خربزه وتخم کنگر دا آرد باقلا وبرنج وترمس وسفال نو ونشاسته ونخود ولوبیا وپیشک گوسفند کهنه وحب البان در آب معصفر طلا کنند صفت
طلای دیگر آرد باقلا آرد نخود هر یک سه درم تخم خربزه پنج درم مرداسنگ سفید کرده دو درم بیخ نی خشک سه درم همه را بکوبند وبگشنیز آب سرشته طلا کنند پس از آنکه
از حمام بیرون آیند بعده پوست خربزه وبنفشه وسبوس ونخود همه کوفته در آب بجوشانند وروی بدان آب بشویند ودیگر بار تازه طلا کنند صفت طلای دیگر
آرد باقلا پنج درم تخم کنگر دو درم ونیم قسط شیرین دو درم مرداسنگ سفید کرده دو نیم درم بدستور سابق بکار برند صفت طلای دیگر قوی‌تر سفیداب مرداسنگ
سنبل ترمس برادهٔ عاج هر یک سه درم بیخ نی خشک آرد نخود استخوان پوسیده آرد برنج مغز تخم خربزه حب البان مقشر قسط هر یک چهار درم همه را بکوبند
وبلعاب تخم کتان سرشته شب طلا کنند وبامداد بنفشه وبابونه در آب بجوشانند وروی بدان آب بشویند مجوسی گوید که چون آبله منقشر گردد طلا بگل
کسب سفید باندک نمک نمایند وتا پنج ساعت بگذارند پس بآبیکه دران مورد وانجیر جوشانیده باشند بشویند بعده دو یا سه روز ترک نمایند بعد
ازان بآرد برنج سفید وجاورس واندکی زعفران طلا کنند ویکشبانه روز بران بدارند وصبح بآبیکه دران سبوس وانجیر جوشانیده باشند بشویند محمد
وغیره مینویسند که آرد ترمس مغز بادام تلخ قسط شیرین تخم ترب تخم جرجیر هر واحد یکجزو سائیده طلا سازند ویا بیخ نی خشک وآرد باقلا ومغز تخم خربزه
وبرنج ونبات ومغز بادام وآرد جو از هر یک مقداری نرم سوده بسفیدهٔ تخم مرغ طلا سازند واگر آثار آبله شبیه بدشبند باشد پیه بط ومرهم داخلیون
ضماد کنند ویا مرداسنگ سفید آرد نخود بیخ نی خشک استخوان کهنه قسط حب البان آرد برنج تخم خربزه کوفته بیخته بآب خربزه یا لعاب حلبه وتخم کتان
سرشته طلا نمایند ویا مرداسنگ را سفید سازند وبروغن گل آمیخته طلا نمایند وبدانند که مرداسنگ را سفید کرده بهر آن درین ادویه داخل میکنند
که جلد را جلا دهد وسفید ناکرده سیاهی می آرد وطریق سفید کردنش آنست که مرداسنگ ونمک مساوی سوده در ظرفی گذارند وبر سر او آب تازه
در آفتاب نهند چون آب گرم شود آنرا بریزند ودیگر آب بران اندازند وهمچنان تجدید آب میکرده باشند تا آنکه سفید گردد انطاکی گوید که آنچه آثار
جدری را زائل کند طلای صدای حدید بسرکه است وهمچنین ودع سوخته در آب لیمو وکذا ورق بآب باقلا اطبای هند مینویسند که
برای ازالهٔ نشان چیچک آنبه هلدی پنج سرکنده خرمهره سوخته مساوی کوفته بیخته بشیر میش آمیخته شب برو طلا سازند وصبح بنقوع
سبوس بشویند ویا استخوان آدمی یا آهو بآب شبینه سوده طلا کرده باشند ویا خوبکلان در شیر گوسفند سوده مالیده باشند

حمیقا

بفارسی خارک وباد آبله وکور آبله وآبله پوک وآبلهٔ پوچ وپوکک گویند وبهندی بیساها ودر افغانی لاکرطا کاکرها ودر ملک مالوه کنکر بتهر نامند وآن نوعی از جدری
سلیم‌تر است که دانهای او بزرگ سفید متفرق بود وزیاده از صد دانه نمیباشد واز قلت عدد او شمار میتوان کرد واز خواص اوست که بی تپ بود وجمیع حواس
وعقل ونفس مریض برقرار ماند وشیخ فرموده که حمیقا چیزیست میان جدری وحصبه وازین هر دو سالم‌تر است یعنی ماده او را کثرت مثل کثرت ماده
جدری نیست ونه دران حدت وفساد است مثل حدت مادهٔ حصبه وگویند که در ابتدای ظهور که هنوز کوچک بود دانها آبدار میباشند وبتدریج تا سه روز
تمام پر آب میشوند وبکمال میرسند وبعد ازان رو بانحطاط وپژمردگی می آورند وتا سه چهار روز دیگر تمام خشک میشوند واین را نیز از جملهٔ امراض وبائیه وافده
شمرده اند وهر شخصی را در مدت العمر یکمرتبه برمی آید وتا سه مرتبه نیز گفته اند وصاحب خلاصة التجارب تا هفت مرتبه نقل کرده بیشتر حدوث آن بعد جدری است
وکمتر آنست که اول حمیقا برآید بعد ازان جدری واعراض وعلامات آن قریب باعراض وعلامات جدری وحصبه است لیکن در جمیع وجوه اسلم ازانهاست
ومدت مکث این کمتر واندر هوای خشک مولد حصبه اطفال مرطوب وکسانی را که تدابیر رطوبت افزا از خوردن میوها وغذاهای تر دارند افتد واندر هوای تر
مولد آبلهٔ اطفال صفراوی وآنها را که تدابیر خشکی فزا دارند پدید آید وگویند که انواع کلی آن دو نوع بمشاهده در آمده یکی آنکه دانهای آن بتدریج ظهور میکند لیکن
همان قسم از ابتدا آبدار وبا آن تپ خفیف وخارش بدن وبیخوابی تا دو سه روز وبعد ازان رو بتخفیف می آورد وتمام دانهای آن آب بر میدارد
بلکه بعضی دانها سرخ با خارش برمی آید وباز فرو می نشیند وزائل میگردد ودوم آنکه دفعة همان قسم آبدار برمی آید وزود دلبند پر آب میشود

و یا آن تپ و خارش کم بسیار و بزودی خشک میگردد **علاج** این نوع محتاج بعلاج نیست از خود زائل شود و اگر حاجت افتد سبکتر از علاج جدری کنند و گویند که علاج جشن
از ابتدا خورانیدن صبر دانست و از روز سوم یا چهارم غسل نمودن بآب سرد هر روز یا یکروز در میان و غذا بمزورات بارد مانند دوغ یا چلاو و عدس مقشر و ماش مقشر پخته
با چلاو و یا کدو و یا بلول یا اسفاناخ پخته یا روغن بادام و یا مسکه بسیار کم و اگر بی روغن باشد بهتر یا ماء الشعیر با اندکی نبات یا با یکی از اشربه مناسبه مثل شربت کادی یا جمار
یا نیلوفر یا عناب و امثال اینها و در اواخر تبرید فرمودن بمزورات مذکوره در جدری و آنچه در حصبه بیاید و احیانا اگر محتاج باعانت شود بتدابیر خفیفه جدری اعانت نمایند
بمثل خورانیدن مطبوخ انجیر زرد یکعدد و زردک سه عدد و نخود با پوست یکتوله لک خام سه ماشه جوشانیده و صاف نموده با شیره تخم هندوانه و یا شیره تخم کدو و یا شیره تخم خیارین
و یا شیره تخم خربزه مقشر هر کدام که باشد یکتوله خاکشی سنگ سوده نه ماشه یا مطبوخ خفیف دیگر دو سه روز دهند و از برای رفع خارش صندل سرخ ساییده بر بدن بمالند
و بگذارند تا خشک شود پس بآب غسل نمایند و هر عارضه که رو دهد بتدابیر که در جدری ذکر یافت معالجه نمایند

حصبه

بثور است سرخ رنگ متفرق بقدر دانه جاورس و چون شروع کند اول ورم گیرد و خطوط مستدیر سرخ رنگ با پوست ملتصق شبیه بنشانهای گزیدن کیک پدید آید
و بعد از آن در همان موضع دانها ظهور نماید و پخته نشود و ریم نکند بلکه خشک شده باریک گردد و پوست او مانند سبوس جدا شود و مادهٔ او خون ردی صفراوی و اندک است
و میل بخشکی دارد و بدین سبب بثور او کوچک تر باشد لیکن حصبه کشنده تر است و این هم از جمله امراض وبائی است و هر که مستعد حصبه باشد خشک و لاغر و صفراوی باشد
خصوص که تدبیر صفرا افزا از ادویه و اغذیه و فواکه حاره مثل خرما و عسل و حلویات از قبل نموده باشد و هرگاه که زمستان خشک گذرد و سرما بر عادت آن ولایت نباشد و تابستان
گرم و خشک باشد اندر آخر خریف حصبه بسیار افتد و علامت خاصهٔ حصبه آنست که تپ او گرمتر و تابنده تر از تپ جدری باشد و غثیان و قلق بیشتر بود و در بیشتر حالها یکبارگی
بیرون آید و جدری در یک هفته در زودتر اندر سه روز بیرون آید و بثرهای حصبه بزرگ نباشد و از پوست برداشته نشود و شیخ میفرماید که حصبه گویا که جدری صفراوی است
و میان هر دو در اکثر احوال فرق نیست بجز اینکه حصبه صفراوی است و در حجم کوچک تر و گویا که از جلد تجاوز نمیکند و بادی بلندی معتد به نمیباشد و خصوصاً در اوائل و جدری را
در اول ظهور او نتو و بلندی میباشد و از جدری کمتر بود و سیم را التعرض از جدری کم کنند و علامات ظهور این قریب از علامات ظهور جدری است لیکن تهوع درین اکثر و کرب
و اشتعال باشد و درد پشت کمتر بود و علامات سلامت این علامت سلامت جدری است پس حصبه سریع الظهور و نضج سلیم است و صلب و اخضر و بنفسجی ردی است و
بطی النضج متواتر الغشی و کرب باشد آن قاتل بود و ایضاً آنچه یکبارگی غائب شود ردی مغشی است و محمود گوید که حصبه در چشم و حلق کمتر حادث شود و حدوث
آن از خون رقیق بسیار تیز میباشد حتی که مره صفرا میگردد و علامت حصبه تپ محرقه و کرب و سوزش و خوف و قلق و اضطراب و بیخوابی و تشنگی شدید و خبث
نفس و خارش بینی است و اسلم آن سریع الخروج سرخ رنگ غیر شدید الحمرة است و جندی گوید که حصبه سلیم آنست که تا روز چهارم و قریب آن برآید و اینچنین اینقل
کرده که چون جدری و حصبه را بینند که خروج او دشوار گردد و تپ و کرب ساکن نشود و تخفیف نیابد و بادی غشی و خفقان هیجان نماید مریض هلاک شود و ایضاً
مراعات چشم و باقی اعضا از آن واجب است زیرا که من اکثر اطفال را دیدم که یک چشم ایشان درین مرض زائل شده و میر بهاء الدین میفرماید که سبب این مرض
دفع طبیعت بود مر خون صفراوی حاد را که غلیان عفونی یافته باشد و از جملهٔ امراض وافده و وارده است یعنی چون در جائی پدید آید خلقی بسیار بدان گرفتار شوند بجهت
مصاحبت و مقارنت و ملاقات یکدیگر و چون این مرض بیشتر اندر خریف و بهار و در بدی هوا افتد مردمی را که صفراوی باشند در تن ایشان بسیار پدید می آید
و بیشتر افتد و این مرض در مدت عمر هر کسی را یک نوبت البته پدید می آید و دو نوبت هم دیده ایم و زیاده ازین نادر بود و آنجا که طبیعت قوی بود اندر سه روز از تپ
بروز کند و الا در هفته بیاید و آنچه از هفته درگذرد و هنوز هیچ بروز نکرده باشد اکثر با خطر بود و دیدم شخصی قوی مزاج را که در روز اندک تپ بود در روز سوم از سر تا پا
حصبهٔ سرخ بیرون کرد و بخیر گذشت و پرهیزی نداشت و دیدم چند کس را که اندر تپ گاهی فراش میکردند و سخت سرفه داشتند بعد هفته حصبهٔ سرخ بروز کرد و بدستور
و سلامت یافتند و هیچ محصوب از درد پشت و پایها خالی نباشد و در بلدهٔ ری از جهت مناسبت هوا و تدابیر مثل کثرت تناول انگور شیرین و دوشاب و خرما و کرمها
و شیرینیهای دیگر و بدبوی در گرمی روز این مرض بسیار افتد و بتجربه چنان یافتم که اول محصوب اکثر سینه و حلق باشد چون لحظه بلحظه بریده شود و بعد از آن خرما خند

وسلامتی تنفس و آواز و قبض شکم اندرین مرض نشان خیر بود جهت دلالت بر سلامتی آلات تنفس و کمال قوت و میل ماده بخارج و اختلاف ظهور و خفای آن
نیک نباشد جهت دلالت بر عجز طبیعت و میل ماده باندرون و این در اکثر احوال منذر بوقوع اسهال باشد یا بغشی خصوصاً که رنگ آن بنفش بود و هرگاه
تشنگی و کرب عظیم شود و ظاهر تن سرد گردد و رنگ حصبه بسیاهی یا بسبزی گراید هلاکت نزدیک بود و بیهوشی آنرا که فصد نکرده اند درین مرض سخت بد باشد و بسرسام
مهلک زود منتقل شود و اسهال قبل از بروز و بعد از بروز ناقص هم نیک نباشد اما بعد از بروز تام و وفور قوت و بعد یازدهم اکثر آن بود که بحران شافی باشد و مجرب است
و بعافیت بحرانی درین مرض نیکو و اکثر با سلامت باشد و هرگاه مصحوب را اسهال چون افتد حال بد باشد بتخصیص در اواخر لیکن ممکن بود اگر قوت برجای باشد
و اعراض بد دیگر نباشد و امتلای دموی بوده باشد بخیر خلاص یابد خصوصاً در اوائل و در انجا که خون ناب آید زود هلاک گردد و اگر آنرا بچیزهای قابض علاج کنند
در احشا ورم تولد کند و بهلاک گرداند و آنرا که اسهال خونی نباشد امیدوارتر باشد اگرچه از خطر خالی نباشد و بعضی گویند که انواع ردی حصبه را از جمله طواعین شمرده اند
و درین قی اکثر کراثی و زنگاری و طعم دهن تلخ و چشمها زرد و نبض سریع و بول ناری میباشد و بهترین انواع این نیز آنست که با او نبض و نفس و شعور و میل بر غذا
و آب برقرار باشد و بزودی و آسانی سرخ بیکدفعه بروز کند در روز سوم از ظهور علامات و بعد از بروز تپ و سائر اعراض کم گردد و زود خشکریشه آرد و تا هفتم و نهم
صحت یابد و خلاف اینها همه بد و با خطر باشد و انچه روز ششم و هفتم بروز کند و سرخ رنگ باشد و بعد بروز اعراض زائل گردد متوسط بود و انچه بهفت روز گذشته
و هنوز دانهای آن بروز نکرده باشد و اعراض آن بسیار شدید بود اکثر آنست که با خطر باشد خصوص آنکه سیاه و یا کبود و یا سبز و یا صلب و یا عطش بسیار و باطن
ملتهب و ظاهر بدن سرد بود و نفس و حواس برقرار نباشد و انچه از چهارده روز تجاوز کند ممکن البرء است علاج انچه در علاج جدری مسطور شد حسب حاجت
بعمل آرند چه علاج این قریب بعلاج آنست بهر آنکه حصبه مثل جدری صفراوی بود و بعضی اطبا بفصد و اسهال در ابتدای این مرض امر کرده اند و اسهال بعد روز ششم
از مرض جایز داشته اند و بقول ابن الیاس و خجندی حق آنست که این هر دو غیر جایز است بهر آنکه مادهٔ این مرض صفراوی در غایت روانست و فساد و بعید از نضج
و صلاح است اولی بلکه تدبیر صواب درین آنست که تسکین اخلاط و تغلیظ آنها و منع آنها از حرکت نمایند بشرب شربت عناب و یا عناب در آب صاف جوش کرده بقدر شکر
و بران اندک خاکشی پاشیده بنوشند و یا شربت امرود و سیب یا شربت انار و صندل و حماض بهر تقویت قلب بنوشند و غذا ماء الشعیر با عدس باشد و حق آنست
که این مرض حذاق و نطاسی را در معالجه خود متحیر می سازد زیرا که اگر بالکل طبیعت بگذارند و استفراغ و تلیین طبیعت نکنند خوف ارتقای بعض مواد بسوی دماغ و حدوث
سرسام بود و اگر معالجه بتحریک و استفراغ کرده شود بهلاکت انجامد بسببی که مذکور شد بالجمله ماده او را اصلا حرکت ندهند و از لینت طبیعت حذر کنند خصوصاً بعد روز ششم
چه اسهال دران خطرناک است و هر صبح شربت عناب و یا شربت خشخاش بنوشانند اگر با آن سرفه و الم در حلق و سینه باشد و انار شیرین بمکند و غذا بدستور سابق بود
و ازین معالجه تجاوز نکنند تا آنکه تپ ساکن شود و تیزی ماده شکسته گردد و درین مرض از نوشانیدن ترنجبین و شیرخشت حذر کنند مگر آنکه طبیعت بسیار قبض شود
که دران هنگام در ماء الشعیر بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان داخل نمایند و بامداد شربت بنفشه بست درم در آب گرم بنوشانند و اگر طبیعت نرم باشد ماء الشعیر که دران
حب الآس پخته باشند باندکی صمغ عربی و گل ارمنی بنوشانند و یا مثقالی از قرص طباشیر قابض با ده درم رب حب الآس بدهند و بهی و امرود بمکند صفت
قرص مذکور تخم حماض چهار درم گل سرخ هفت درم صمغ عربی طباشیر هر واحد سه درم نشاسته بریان دو درم همه را باریک سائیده بلعاب اسبغول سرشته اقراص سازند
و با رب بهی یا رب آس هر کدام که حاضر باشد بمقدار ده درم بخورند و غذا جاورس بریان با مغز بادام و جو و خشخاش بریان و باید که خاکشی بمقدار یک کف در
فرش صاحب حصبه و چیزی بر بدن او بپاشند و مریض از تناول جوزهٔ مرغ و مانند آن حذر کنند تا آنکه تپ او بتمامه منقضی گردد و تا روز چهاردهم ورد بروی او بپاشند
اگر تابستان باشد صندل و مورد بسوزند و اگر فصل زمستان باشد طرفا و شاخ انگور و انار و انجیر و ازین معالجه تا انقضای تمام مرض تجاوز نکنند ایلاقی
و جرجانی مینویسند که چون مادهٔ حصبه کمتر و تباه تر میباشد و سبب او غلبه صفرای سوخته و افساد او خون را بود لاجرم شربتهای خداوند حصبه سرد و تر باید تا با تشنگی و تیزی
صفرای سوخته برابری کند و اصلاح خون نماید چون کشکاب و لعاب اسبغول و مانند آن و کشکاب و لعاب را با آب غوره یا آب انار ترش و مانند آن با آمیخت و باید دانست
که مثال مادهٔ حصبه با همچو آبیست ایستاده است که مدتی دراز اندر آبدان ایستاده باشد و عفن شده و حرارت آفتاب آنرا سوخته باشد و لطافت از وی برده باشد پس هرگاه

آب پاکیزه و بسیار بدان آمیزد فساد او کمتر شود همچنین هرگاه که شربتهای سرد و تر خداوند حصبه بنوشد و اندر معده و جگر او برود و برگها بگذرد و با خون بیامیزد خون او بصلاح آید
با آنکه کشکاب خداوند آبله را و سینه و حلق را نیز سخت موافق باشد لیکن خداوند حصبه را موافق تر باشد از خداوند آبله و لسیت با آب سرد و آب غوره و آب ریباس و آب زرشک نیز
خداوند حصبه را موافق تر باشد و ماء القرع و آب هندوانه و آب خیار ترش نیز صاحب حصبه را موافق تر از خداوند آبله باشد و اگر با بیرون آمدن آبله تپ سخت گرم باشد بدین
شربتها حاجت آید و بدانند که طبع خداوند آبله و حصبه نگاه باید داشت تا اسهال نیفتد که اندران خطر باشد خاصه اندر آخر حصبه سخت بد باشد لیکن گاهی اندر ابتدای آن حاجت
بتلیین طبع افتد از برای دو معنی یکی آنکه صداع و حرارتیکه باشد بدان زائل شود دوم آنکه ماده لختی کمتر شود و علامت حاجتمندی بتلیین طبع و تقلیل ماده آنست که رگها
ممتلی باشد و رنگ روی سرخ نباشد و نبض موجی بود و تپ گران باشد و سخت فرو زان نباشد و اینچنین تپها را بتازی بلیده گویند و هرگاه که احوال این باشد بفصد
حاجت نبود لیکن باسهال حاجت باشد پس هلیله زرد مقشر را در آب بجوشانند و صاف کرده نبات سفید داخل نموده بنوشند و اگر آب انار بی تخم کوفته گرفته
نبات دران داخل کرده بدهند صفرا و رطوبت را کمتر کنند و هیچ گرمی نکند و خداوند حصبه را اگر آلوی سیاه بکار برند و در جلاب تر کنند و آن جلاب بنوشانند
و آلو تر کرده چند دانه بخورانند و قت حاجت کم کردن ماده آن انسب بود و باید دانست که در حصبه ترنجبین نشاید داد زیرا که مضرت آن خداوند حصبه را همچون
مضرت عسل باشد بر مردم محرور و بیقراری و غثیان زیاده شود و بنفشه و آب لبلاب همچنین منش گشتن و تاسه زیاده کند و همچنانکه اندر آبله اولی تر آنست
که اگر علامات غلبه خون ظاهر گردد نخست لختی خون کمتر کنند همچنین در حصبه اولی تر آنکه نخست لختی از صفرا کمتر کنند پس بتسکین مشغول شوند خاصه اگر تپ سخت
گرم و دهان تلخ و چشم زرد و بول ناری باشد و آنرا که طبع نرم باشد بهیچ وجه تدبیر اسهال آوردن نباید کرد و همیشه اندر آبله و حصبه احتیاط باید کرد تا بعد از پنج روز
طبع نرم نشود خاصه اندر حصبه و هرگاه که از نرم شدن طبع احتیاط کنند کشکاب از پست جو سازند یا از کشک جو بریان کرده تا طبع نرم نشود و اگر زیاده
ازین حاجت آید پست انار دانه و کشک جو بریان کرده نیم با نیم یکجا بپزند چنانکه رسم ست و اگر طبع سخت نرم باشد صمغ عربی و طباشیر بران کشکاب افکنند
و اگر بدین کار بر نیاید پیش از کشکاب مذکور بقدر سه درم سفوف الطین با رب بهی ترش ده درم بخورند پس کشکاب بنوشند صفت سفوف الطین
گل سرخ طباشیر تخم حماض سماق زرشک گل مختوم هر یک یکجزو پوست خشخاش صمغ عربی گلنار هر یک نیم جزو و اگر کار دراز گردد دوغ ترش پالوده
و مسکه را از ان جدا کرده با کعک و صمغ عربی بدهند و رعایت کردن در حصبه آنست که در اول اندکی اسهال آرند و در آخر حصبه رها کنند که اسهال نشود
ابن نوح گوید که اهرن گفته که علاج جدری و حصبه مثل علاج حمیات ست هرگاه با اسهال باشد و محمد بن زکریا نوشته که حصبه خبیث تر از جدری ست
و میباید که در حصبه اخراج صفرا برفق لغیر اسخان کنند مثل آب آلو و انار ترش بشحم کوفته با شکر و ماء الشعیر و آب هندوانه و ماء الخیار و ماء القرع و لعاب
بزرقطونا و مانند آن و اگر عقب شرب اینها غم و کرب بهم رسد و بیم بیهوشی و غشی باشد آب گرم جرعه جرعه بدهند و ساعتی دران بنشانند و مالش بدان
کنند و بجامه بپوشند تا بدان تسکین یابد مصنف خلاصة التجارب گوید که جوانی کشمیری را در ری حصبه سیاه پیدا شد و نزدیک بهلاکت رسید
حضرت استادی او را سه عدد انجیر خشک با مغز جوز دادند بخورد و صحت یافت و طریق علاجیکه بر محصوبان تجربه کرده ایم و بی خطر بوده آنست
که در اوائل فصد یا تقلیل دم فرموده ایم بعد از ان جهت تسکین و تقویت کشکاب ساده سرد کرده و آش جو که اندران عناب و اندکی کشنیز سبز
جوشیده باشد داده ایم و آنرا که ازین غذا نفرت شده برنج اندر آب مطبوخ جو پخته داده ایم و با آب سرد و آب عناب جوشیده و اندکی بیخ و شفتالو تسکین
حرارت کرده و گاهی آب آلو جهت تسکین صفرا با آب عناب خلط کرده ایم و گاهی که دهن سخت خشکی کرده هندوانه شیرین سرد کرده داده ایم و اگر شکم نرم بوده
منع عمل نموده ایم و آلو و هندوانه نداده ایم آن هنگام غذا ماش برنج اندر آب جو پخته فرموده ایم خصوصا بعد بروز حصبه و بدین ترتیب و تدبیر هیچ مصحوبی را
خطائی نرسیده و بسیار از حصبهای بد باین تدبیر صحت یافته اند و آنجا که بروز دیر میشود و ناقص یا متراجع ست طبیعت را یاری دادن احتیاج ست
باید که تن او را بجامه پوشیده دارند و جرعه جرعه آب سرد بدهند و اگر قوت داشته باشد که قدری آب گرم ساعتی در شیب جامه او دارند تا بخار آن تن او را
نرم و مسام او را گشاده سازد صواب بود و انجیر چند عدد در آب عناب جوشانیده آب او دادن هم ممد بروز بود و اگر قبل از بروز طبع نرم باشد و منع بود کنند

ویا بیم حدوث اسهال باشد مزیدان بهی ترش ورب آن ومزیدان انار دانه وزرشک موافق بود قبل از غذا و بسیار را دیدم که در تبرید وترشی مبالغه کردند و حصبه
بتحیر گذشت اما گرانی در زبان ویا در گوش پیدا کردند وبران ماندند وانجا که گرانی سر وصداع ویا بیهوشی وغفلت بسیار شود و امتلای خون باشد و فصد
نشده وحصبه نیز هنوز بروز نکرده اگر ممکن بود تقلیل دم بغیر از آن هیچ تدبیری مفید نیاید واگر امتلای دم نباشد ویا فصد در اوائل شده باشد ماده را
از دماغ باز باید داشت بحقنه وشیاف وبپاشویه وبویانیدن کافور وبخلخه بارد و مالیدن تیزاب بر کفهای دست او وبعد بروز آنرا که ضعفی باشد وغذای
قوی تر خواهد جوجه مرغ باید داد پخته یا کباب کرده وبکفایتی اندر ری هوای بولد حصبه شد در اطفال وکودکان وچنان بود که سرفه سخت وتهلّی پیدا کردند
وبعد یکروز تب مطبقه قوی پدید می آمد وبوقت شب هنگام سرفه تب بیشتر میشد واکثر را آواز گرفته بود ور روز پنجم حصبه سرخ بر تمام بدن ظاهر میشد
وچنان تجربه شد که انجیر جهت سرفه میدادند نافع بود وبروز حصبه را نیز مدد میکرد وترشیها مضر بود هم سرفه را وهم تب را وغذای نافع بعضی را شوربا
برنج بود وگوشت گوسفند اندران جوشیده وحلیم گندم گوشت اندران جوشیده وبعضی را آش جو ساده وبعضی را فوغان برنج وبعضی را ماش برنج
ودیگر چربیها وترشیها وسردیها وشیرینیها هیچ نمیدادند وبعضی کودکان معتاد میوه را انار املسی اندکی میدادند وبدین نوع تدبیر جمله صحت یافتند اکثر در
هفت روز ودر یازدهم بحران تام بعرق بود وچون مرض هوائی وضعیف بود حاجت به تنقیه نمیشد وبیشتر احتیاج بتنقیه کودکان سخت مرطوب
ومردم رسیده را باشد جهت قوت سبب بتخصیص که تدابیر اکل وشرب ایشان بد بوده باشد وحضرت استادی هیچ مصحوب را نمیگذاشتند که
جامهٔ پاک بپوشد جهت آنکه گزیدن سپش برای بروز حصبه نیکو باشد بعضی متاخرین مینویسند که اگر صفرا در کمال غلبه وزیادتی ودر طبیعت نیز قبض باشد
بزودی طبع را نرم نمایند بملینات مناسبه دافع صفرا مثل ماء الشعیر یا شربت آلو یا تمر هندی یا آب انارین معصور با شحم وشیرخشت یا باین نقوع فواکه بعض
تمر هندی پنج توله آلوی بخارا وزرد آلوی ترش هر یک پانزده دانه سپستان عناب هر یک سی دانه در عرق کاسنی یا آب مروق آن بقدر یا و سیر تر کرده
مالیده و دو توله تا چهار توله شیرخشت حل کرده بنوشند یا مغز خیارشنبر وتمر هندی در آب کاسنی مروق یا عرق آن حل کرده صاف نموده با شیرخشت
وروغن بادام بخورند اگر سرفه نباشد والا این نقوع حلو بدهند عناب سپستان هر یک بیست دانه خوبانی مویز منقی هر یک پانزده دانه در عرق نیلوفر
یا نکوه تر کرده با چهار توله شیرخشت بخورند یا مغز فلوس وسپستان را در آب هندوانه خیسانیده صاف کرده با شیرخشت وروغن بادام ویا مغز فلوس را
در لعاب بهدانه واسپغول وریشهٔ خطمی مالیده با شیرخشت وروغن بادام دهند پس بنگرند اگر خون نیز کمال غلبه داشته باشد جوان محرور المزاج را فصد
اکحل یا باسلیق وغیره نمایند بعد از ان مطفیات ومسکنات صفرا وخون بدهند مثل اشربه که سابق مذکور شد وشربت نارنج وترنج ولیمو وریباس
وغوره وتوت وآلو وزرشک وسکنجبین هر کدام که مناسب باشد با عرق کاسنی یا آب برگ کاسنی وخاکشی سنگ شو ویا اسپغول پاشیده
پس اگر غلیان وحدت ماده قوی ورقیق باشد متوجه بتغلیظ آن شوند بمبردات مغلظه بمقداریکه غلیان وحدت آن کم گردد نه بسیار از حد مانند شیرهٔ
تخم خیارین یا مغز تخم کدو یا مغز تخم هندوانه بشربت عناب یا نیلوفر یا کادی یا جمار نخل واز این همه بهتر قرص کافور است بآب انار ترش یا قشر
آن یا شربت بهی ترش وسماق ومانند آن اگر سرفه نباشد واما اگر غلیان وحدت چندان نداشته باشد احتیاج بتغلیظ نیست که آن بسیار
ضرر دارد بلکه اگر ماده غلظتی داشته باشد ترقیق آن نمایند واعانت طبیعت بر بروز مثل آب برگ بادیان وبرگ کاسنی وبرگ عنب الثعلب با
خاکشی سنگ شو وعرق کادی یا جمار نخل وشربت آن کنند واگر برگهای مذکوره نباشد شیرهٔ تخم آنها با خاکشی وشربت کادی وعرق گل ویخ آن
بدهند ومحافظت بعض اعضای شریفه بتدابیریکه در جدری گذشت باید کرد واز مالیدن روغن بر بدن اجتناب نمایند این همه تدابیر قبل
از بروز حصبه است اما بعد بروز مغلظات ومبردات البته نباید داد وملاحظهٔ غلبهٔ صفرا وحدوث ثوران آنرا نیز از دست نه دهند ومعینات بروز
می باید خورانید مثل آب بادیان وغیره مسطوره یا نقوع یا مطبوخ تخم آنها باضافهٔ بیخ کاسنی وبیخ بادیان وگل نیلوفر هر یک یکدرم تا یک مثقال
با یکی از شربتهای مناسبه وسه درم خاکشی سنگ شو واگر حصبه در بروز دیری کند سه عدد انجیر وسی عدد سپستان وده دانهٔ آلوی بخارا دران

نسخهٔ نقوع فواکه

نسخهٔ نقوع

مطبوخ اضافه نمایند تا انگاه که دانها تمام بروز کنند و اگر این کفایت نکند یکی از مطبوخات مذکوره در جدری که مناسب دانند بدهند و بدن را
گرم دارند و اندک اندک آب گرم بخورانند تا فی الجمله عرق آید لیکن با شرائط مسطوره در جدری از استعجال بودن نفس و حواس وغیره و اگر خشکی دماغ
یا بیخوابی عارض گردد شیر دختر در بینی چکانند و یا پارچه بدان تر کرده بر تارک سر او بگذارند اگر ازین تخفیف حاصل نشود در گوش نیز بچکانند
و بر کف دست و پا و بجاهای دیگر چند قطره آب در روغن یاسمین بمالند تا سفید گردد تدهین نمایند و غذا بمزورات بی گوشت و روغن مثل
آش جو باندکی نبات یا شربتی ترش مناسب یا بی شیرینی و شربت و یا ماش مقشر و کدو و اسفاناخ و خرفه و یا باقلی و عدس مقشر یا ماش مقشر
و توریئ باندک نمک و روغن بادام پخته همه چاشنی دار آب انار و سیب ترش و زرشک و آلو اگر سرفه نباشد و الا بی چاشنی با جلاب و نان در
جمیع اوقات موافق و مناسب است و هرگاه تشنه شود آب سرد که بهوا سرد شده باشد نه ببرف و شوره بدهند و اسبغول بران بپاشند و اگر
سرفه نباشد سکنجبین ساده با عرق کاسنی یا بید ساده یا نیلوفر نیکو ساکن عطش است و اگر تشنگی بسیار غلبه کند و بهیچ نوع تسکین نیابد آب سرد
مقداری کثیر بخورانند و قی فرمایند که بسیار معین بر تسکین تشنگی است و در مکان معتدل الهوا در ابتدا بنشانند و در اواخر بعد ریختن خشکریشه اندر
مکان سرد هوادار نشانند و مبردات مثل شیره تخم خرفه و مغز تخم هندوانه و مغز تخم کدو و امثال آن و یا ماء الشعیر با یکی از شربتهای مناسبه و یا
اسبغول با عرقی و شربتی مناسب و سکنجبین و یا آب هندوانه رسیده و مغز تخم خیارین و کسیر و یا دوغ گاو مسکه گرفته که بسیار ترش نباشد
و یا میوهای بارد ترش و چاشنی دار مثل انار و توت و آلو و ریباس اگر سرفه نباشد و الا سرد شیرین مثل شفتالو و انار شیرین و سپستان تازه
و مانند اینها مناسب است و با آب سرد اکثر غسل کرده باشند یک روز باده و روز در میان و بدانند که اگر اسهال در اواخر این مرض عارض گردد
زود متوجه حبس آن گردند بتدابیریکه در جدری ذکر یافت بجهت ضعف قلب و دماغ و جگر و اعضای تنفس درین مرض بسیار لازم شمرند
بخوشبوهای سرد مثل صندل بگلاب سوده و بید مشک و کافور و نیلوفر و مانند اینها و خورانیدن مروارید سوده و فادزهر معدنی با عرقیات مناسبه مثل
عرق بید مشک و بهار بید و نیلوفر و گلاب و اشربه مناسبه مثل شربت صندل و ترش و سیب ترش و ریباس و انارین و نهادن پارچه تر کرده بر سینه
و جگر و بر تارک سر بسیار مفید است و اگر در ابتدا اتفاق تلیین و اخراج خون نشده باشد بعد بروز متعرض آن نشوند مگر بضرورت بسیار قوی اما اسهلات
قویه را حذاق اطبا در هیچ حال اندرین امراض تجویز نکرده اند زیرا که دران خطر از ملینات زیاده است و از خوردن گوشت و روغن
و چیزهای گرم و چرب و خوشبوهای تند و بدبو متعفن و از مکان گرم متعفن و از کثرت تناول غذا و سوء هضم و از
خلو معده و از شرب آب ثقیل متعفن اجتناب باید کرد و در وقتی از اوقات که قبض بسیار عارض گردد و بسبب صعود
ابخره و مواد بدماغ خوف حدوث سرسام یا اختلال حواس و یا رسیدن بخار آن بقلب و حدوث غشی باشد ناچار تلیین شکم بملینات
مذکوره و یا بحقنه لینه بارده کنند بالجمله بعد از ظهور حصبه از مبردات و ملینات احتراز واجب است اگر در اواخر طبع نرم شود بشربت
حب الآس و طباشیر و صمغ عربی و گل ارمنی و زهر مهره خطائی و قرص طباشیر قابض و رب بهی و مانند آن باز دارند و اگر اسهال دموی بود
بشربت انجبار و مثل آن معالجه نمایند و اگر رعاف افتد و خوف ضعف و سقوط قوت بود فی الفور بحبس او کوشند که افراط آن خطر
دارد و ادویه حابس آن در علاج رعاف بتفصیل گفته شد و آنرا که خواب نیاید در آخر مرض شربت خشخاش توان داد و سرفه شدید را
بلعوقات معتدله دفع باید کرد و همچنین هر عرض را با دویه مناسب آن تدارک نمایند والله تعالی هو الشافی و فی الصحاب هو الکافی

شرا

بثور پهن مائل بسرخی بود و با خارش و کرب باشد و دفعة حادث شود پس اگر دموی باشد سرخ تر و گرم تر بود و بسرعت ظاهر شود و در روز
شدت کند و اگر بلغمی باشد سفید بود و در شب شدت کند و شیخ گفته که گاهی رطوبت از ان سیلان کند و در اکثر کرب او و حکه در شب

ف [illegible] منه

اشتداد نماید و سبیش بخارات حارست که یکبارگی در بدن ثوران کند و آن یا از خون صفراوی پیدا شود و یا از بلغم شور و چون شرا موضع فراخ در گیرد و اگر فصد نکنند خوف حدوث تب غب باشد و طبری نوشته که شری مرضیست که جهال اطبا دران تهاون میکنند چنانکه در صداع خبطه تهاون نمایند و از تهاون در خبطه زکام پیدا میشود و از تهاون در زکام نزله تولد میکند و از تهاون در نزله ذات الریه و ذات الجنب و شوصه حادث میگردد همچنین از تهاون در شری فساد مسام و جلد میشود و از فساد او ضعف اعضا و از ضعف آن انصباب مواد بسوی آن و از انصباب مواد جرب و دمامیل و دبیلات و بثور ردیه و فساد لحم میگردد و گاهی بسقوط اعضا می انجامد و شری یا از خون گرم حاد بود که دران حرافت باشد و چیزی از رطوبت فاسدهٔ غلیظه باوی آمیزد و یا از رطوبت رقیق فاسد باشد که بشوریت حدت یابد و آنچه از رطوبات مالحه باوی آمیزد از سر نزول نماید و گاهی با رطوبت چیزی از اخلاط سوداوی فاسد الکیفیته آمیزد و بحسب سبب موجب رنگ شری و صورت او باشد پس آنچه از خون سخین باشد که در حدت کمتر از خونی بود که در حمره و نمله میباشد صورت شری بثور صغار سرخ رنگ بود و باوی کرب و قلق و حالت شبیه بحمی باشد و آنچه از رطوبت فاسد باشد صورت او بثور کبار سفید رنگ بود و با آن غثیان و تهیج باشد و گاهی باوی قذف رطوبت بود و گاهی با نوع اول قذف صفرا باشد و ظهور او نزد اندفاع خلط بسوی سطح بدن و تنگی مسام و ضعف از اخراج آن بسبب کثرت او یا غلظ او یا هر دو باشد پس مسام متورم شود و جلد متقشر گردد و آنچه ظاهر شود مثل بثور پهن گردد و با آن حکه بود بسبب حرافت و ملوحت که در خلط ست و خجندی گوید حق آنست که هر دو نوع شری در شب کثرت نمایند و خارش آرند لیکن در بلغمی بیشتر بود و این مرض از صفرا و سودا کمتر افتد بسبب قلت تبخر بنا بر یبوست آنها

علاج شرای دموی

فصد بهفت اندام کنند و لعاب بهدانه شیرهٔ عناب شیرهٔ صندل در عرقیات بارد برابر آورده شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و گیرو و پهتکری هر دو سائیده بر بدن بمالند و یا سبوس گندم و تخم خربزه سائیده بمالند و روغن گل و سرکه و گلاب مالیدن خیلی مفیدست و آب نیمگرم بر بدن ریختن نافع و عدس مقشر با سرکه خوردن مفید و یا بعد فصد عناب پنج دانه شاهتره شش ماشه در عرق شاهتره ده توله جوشانیده شیرهٔ تخم کاسنی شش ماشه سکنجبین دو توله داخل کرده بنوشند و گیرو و سماک سانبهر و سبوس نانخواه هر یک دو ماشه بر جلد بمالند تا تفتیح مسام و تحلیل بخارات کند و طین مغره با سکنجبین ساده خوردن و برگ بانس بآب جوشانیده غسل کردن و سبوس گندم و کشنیز خشک بر آتش انداخته دود آن بر تمام بدن رسانیدن از مجربات والد مرحوم ست و آب کاسنی مروق با سکنجبین و خاکشی نوشیدن و خاکشی و اسپغول هر یک دو درم با جلاب خوردن و حبی که در علاج ماشرا گذشت استعمال کردن نیز نافع بود و اگر فائده نشود و نضج ماده از منضج بارد نموده تنقیهٔ صفرا بمسهل بارد که دران هلیلجات نیز داخل کنند باید کرد و استعمال قرص کافور با تبرید مذکور نیز فائده میکند

ذکر ادویهٔ نافع این نوع شرا شرب و ضماد عصارهٔ بارتنگ و کذا عصارهٔ کشنیز سبز بعسل و اگر مویز منقی و یا زیت خوشبو داخل کرده ضماد نمایند نافعتر باشد و کذا افسنتین و کذا تخم کاهو و کذا جمار نخل نافع و شرب عرق بید ساده سی درم بشکر و بردن مریض در حمام و طلای بدن او بآب بید در حمام و کذا شرب کشنیز خشک و شکر هر یک دو درم هر روز و کذا برادهٔ آبنوس مثل غبار سوده که مسکن غلیان خونست و کذا نقوع تمر هندی و کذا آب لیمو و کذا انیل هندی نیم درم که مسکن جوش خونست و کذا طرخون اندک خوردن و ضماد شناک گوسفند یا بز مثل غبار سوده بسرکه آمیخته و کذا نان گندم بآب کشنیز و کذا برگ خیار بعسل آمیخته و کذا عصارهٔ برگ آس یا حب او تنها یا بشراب و روغن گل پخته و کذا سماق بآب گندنا سرشته یا تخم گندنا مساوی او آمیخته و کذا آرد جو و تخم گندنا مساوی و کذا مغره بسرکه یا بآب حل کرده و کذا آب کاسنی و روغن گل و کذا برگ توت بار یک سوده در حمام و کذا صبر بسرکه و غبار آسیا بسرکه و عسل و کذا القم و کذا نوخوان

با آب حل کرده هر واحد نافع ست و اگر دوغ گاو بنوشند و هم طلا نمایند نافع بود و اگر برگ کنجد جوشانیده غسل نمایند برای باشرا هم مفید ست
ضماد شرای حار از بیاض اوستاد مغفور عنب الثعلب کشنیز کاکنج قدری آرد جو باهم آمیخته طلا نمایند ولباس سرخ قطعاً نپوشند
طلا حضض مازوی سبز صندل سفید زرد چوبه برابر کوفته بیخته بسرکه و گلاب طلا نمایند عرق صدبرگ برای شرا که با حرارت
و سوزش باشد بسیار مفید ست گل صدبرگ زرد یا دو آثار در آب بیخ کیله دو آثار شب تر کرده صبح عرق کشند و دو توله صبح و شام بنوشند
و اگر با قرص کافور دهند بهتر ست اقوال حکما ابوسهل گوید که شری اگر از خون باشد که حدت و سخونت پذیرد باید که فصد کنند بعد آن مطبوخ
تمر هندی و آلوی بخارا و هلیلهٔ زرد و بنفشه بنوشند و یا آب انارین با تمر هندی بیاشامند و یا بگیرند هلیلهٔ زرد دو درم ایارج فیقرا یکدرم
و بسکنجبین سرشته بخورند شیخ میفرماید که اگر خون غالب باشد مبادرت بفصد واجب ست بعده اسهال صفرا نمایند اگر قوت
متحمل باشد بمثل هلیله دو جزو و ایارج یکجزو شربتی سه درم در سکنجبین و تسکین او بمثل تمر هندی و آب انارین و آب انار میخوش و نقوع خوبانی
و ماء الرائب و قرص طباشیر کافوری بآب انار کنند و نوشیدن آب گرم در روزی چند بار آنرا نفع بخشد و تلیین طبیعت صاحب او کنند و نقوع
سماق صاف کرده سه اوقیه نوشیدن تسکین تمام نماید و از اغذیه طفشیل و سرکه زیت بروغن بادام و سرکه زیت با آب غوره و دوغ باشد
جرجانی و ایلاقی مینویسند آنرا که علامات خونی ظاهر بود در حالیکه پدید آید آب غوره طلا کنند و شربت غوره و آب غوره با آب سرد دهند
تا ساکن شود و هرگاه که تسکین شد فی الفور رگ زنند و حجامت کنند و اگر آب غوره حاضر نباشد سرکه و گلاب و آب کرفس و روغن گل طلا باید کرد
و بنقوع تمر هندی و دوغ ترش تسکین دهند و اگر بعد از فصد نیز معاودت کند و قوت قوی باشد بگیرند هلیلهٔ زرد دو درم ایارج فیقرا یکدرم
کتیرا یکدانگ و بآب کرفس حبها ساخته بدهند و اگر حرارت عظیم باشد آب انار و دوغ و غیر آن با قرص کافور یا قرص طباشیر باید داد و اگر مدت
دراز گردد نقوع صبر بآب کاسنی یا بآب عنب الثعلب بدهند و اگر اثر غثیان بود درقی یاری دهند تا بخوبی قی کند ابن هبة الله گوید
که اگر شری حادث از خون صفراوی باشد فصد باسلیق کنند و آب آلو و آب انار و آب تمر هندی بسکنجبین بنوشانند و اگر طبیعت نرم باشد
رب بهی یا آب بهی یا شربت سیب بدهند پس اگر علامات صفرا ظاهر باشد با آب انارین بشکر اسهال آورند و اگر کرب آنرا لاحق شود شیرهٔ تخم خرفه
بسکنجبین یا اسپغول بجلاب بنوشانند و اگر ساکن نشود قرص کافور دهند و غذا بسماقیه و حصرمیه سازند و بدن را با آب عنب الثعلب
و آب کشنیز و کاکنج و قدری آرد جو و سرکه طلا کنند و در آبیکه بنفشه و نیلوفر در آن جوشانیده باشند بنشانند ابن الیاس گوید که اگر مبادرت
بفصد نکنند خوف غب بران باشد و بقدر قوت و فصل و هوا خون برآرند بعده تنقیهٔ بدن از صفرا بمطبوخ فواکه مقوی بسقمونیا و یا
بمطبوخ هلیلهٔ زرد بفلوس خیار شنبر و یا شیر خشت و ترنجبین هر واحد ده درم نمایند و هر صبح آب انارین بشحم آنها افشرده هر واحد
بست درم بترنجبین یا شیر خشت ده درم بنوشانند و یا هر بامداد آب هندوانه یا ماء الخیار یا سکنجبین ساده یا ماء الرائب هرکدام که باشد
ده درم بشکر سفید ده درم بدهند و غذا مزورهٔ آب انار ترش یا آب غوره بمغز بادام و اسفاناخ و کدو سازند و قرص کافور یک مثقال بماء الرائب
بست مثقال ایشان را نافع بود طبری گوید که علاج نوع دموی بفصد و اخراج خون بحسب قوت کنند و ماء الشعیر و سکنجبین ساده
بنوشند و اقتصار بر مزورات معمول بآب غوره و آب سیب ترش و سرکه و کاهو و کاسنی و اسفاناخ و مانند آن نمایند و اگر زوال او
دشوار گردد و قوت اطاعت کند حل طبیعت باین مطبوخ کنند بگیرند هلیلهٔ زرد منقی بست درم آلو سی عدد عناب پنجاه عدد تمر هندی
منقی از لیف و حب سی درم ترنجبین مثل او تخم کشوث تخم کاسنی برگ عنب الثعلب کشنیز خشک توت سیاه خشک کرده هر واحد
پنج درم همه را جوشانیده صاف نموده یکصد درم گرفته هفت درم فلوس خیار شنبر مالیده بار دیگر صاف کرده نیم دانگ انزروت الطاکی مسحوق
انداخته نیمگرم بنوشند و اگر ازین تدبیر زائل نشود و قاروره حاد باشد سفوف کافور بخورانند نسخهٔ آن بگیرند تخم کاسنی تخم کشوث

تخم خرفه هر واحد سه درم مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ هر واحد پنج درم نشاسته کتیرا صمغ عربی هر واحد یکدرم پنج گل آن شدید شده سفید رنگ بست
سه درم مازوی سبز یکدرم کافور سه طسوج کوفته بیخته سفوف سازند و اگر قرص بندند بهتر بود و هر روز سه درم با دو اوقیه سکنجبین ساده
بخورند و غذا آنکه مذکور شد تناول نمایند پس هر گاه قاروره او بحالت طبیعی عود کند و شری زائل نشود آب کاسنی و آب عنب الثعلب
و آب کشنیز سبز و آب انار میخوش گرفته پیست جو یا آرد آن یک شبانه روز در ان تر کرده بر هم زنند تا لزوجت در ان پیدا شود بر همه
بدن ضماد نمایند و هر گاه که خشک شود اعاده او کنند و یک شبانه روز این عمل کنند بعد از ان در حمام داخل شوند و اگر باین تدبیر زائل نگردد
سرکه بگلاب و روغن گل در حمام بمالند که ازین ضرور زائل شود و از طلاهای عجیب این نوع که بعد تنقیه بعمل آرند اینست که در آب برگ بید
و آب برگ بنفشه قدری صندل و بوشش حل کرده بکار برند این فی الفور یا در دیگر روز ازاله آن نماید و گاهی درین نوع نقوع مذکور در علاج
صداع حار نوشانیده میشود خضر مینویسید که علاجش فصد و اسهال صفرا برفق بمثل نقوع مسهل یا آب انار بن بهلیله ست و استعمال
نقوع حلو و حامض و تغذیه بمزوره انار دانه و سماق و ملوخیه و خرفه فرمایند و در طعام و نقوعات کشنیز شکاک زیاده کنند و استاد من امر
میکرد بنوشیدن شیره تخم خرفه و تخم خیار هر واحد سه درم شمار یکدرم در آب برادرده شیرین کرده گیلانی گوید که عنب الثعلب تنها
یا با کشنیز تر بران نهند و یا مویز یا تخم بکوبند و بر خرقه مالیده بران نهند و باید که از اضداد اشیای حریفه حامضه و مالحه و از حمامات و آفتاب
و گرمی آتش پرهیز کنند و بر بدن او نشاسته عصفری طلا نمایند و برگ زیتون با آب خوب بجوشانند و سرد کرده بر بدن نطول سازند
و اگر مریض را این دوا بخورانند نفع دهد بگیرند پودینه نهری و جمیز هر واحد دو درم طباشیر گل سرخ هر واحد نیم درم کافور یک قیراط کوفته
با آب انار ترش یا با آب خیار بدهند و گلاب و روغن گل بعصاره کرفس و کشنیز تر بمالند و تسکین لهیب بنقوع سماق یا تمر هندی یا شربت
حصرم یا آب انار ترش یا دوغ ترش نموده فصد کنند و خون بمقدار معتدل بر آرند و اگر مع ذلک مرض در تزید باشد و قوت قوی بود
فصد از دست دیگر بگیرند و خون مقدار کثیر برارند اگر قوت مساعدت کند و ماء الشعیر با آب انار چاشنی دار بدهند و غذای مناسب
وقت شام دهند و بگلاب سرد کرده و صندلین و آب کاسنی و کشنیز و آب خرفه و آب حی العالم و آب کاهو و آب عنب الثعلب و کاکنج
همه یا هر چه ازینها حاضر باشد طلا کنند و تدبیر مبرد و مرطب لازم گیرند مثل ماء الشعیر و غیره و حریره معمول از آب سبوس گندم و شکر و روغن
بادام و مانند آن دهند و تلیین طبیعت بماء الفواکه و ترنجبین بماء الشعیر کنند و اگر بعد از فصد عود کند حب صبر بخورانند و مداومت بر ماء الشعیر
مرکب با آلو یا شربت بنفشه یا ماء الفواکه بترنجبین نمایند اگر طبیعت قبض باشد و غذا مزوره معمول از تمر هندی یا آلو یا زردآلو و سماق و نحوه
سازند انطاکی گوید که علاج دموی بعد فصد شرب ماء الشعیر و تمر هندی اشربت انار و شربت ورد و شربت بنفشه ست و طلا با طین
و آنچه در علاج نار فارسی بیاید و در خواص آمده که صاحب شرا چون جوخ احمر بر بدن خود بپوشد صحت یابد و کذا الباس حایض و کسیکه
غسل کند با آبیکه آفتاب او را ندیده باشد از شرا شفا یابد و چون سماق بجوشانند و بعسل آمیخته بر شرا طلا کنند آنرا ببرد مؤلف اقتباس میشود
که در شرا که از بخار خلط حاد خونی یا صفراوی باشد اول فصد هفت اندام کنند و مطفیات خون و مسهلات صفرا بکار برند بعده این عرق
مصفی خون دهند برگ شاهتره نیم آثار عنب الثعلب براده شیشم گل سرخ براده آبنوس گل نیلوفر هر یک پاو آثار صندل سفید تخم کاسنی
عناب کلان افتیمون تخم بادرنجبویه هر یک نیم پاو شب در آب تر نموده صبح پنج شیشه عرق کشند شربتی از سه توله تا بست و پنج توله
و بدانند که درین مرض تفتیح مسام و عرق آوردن بحمام بسیار مفید ست و این چنان بود که از برگ شاهتره و برگ گز بر اخگر انداخته بخور گیرند
و از چادر بدن را بپوشند سوای رو و همچنین بخور خاکشی و کذا بخور چوب گلاب و همچنین غسل کردن با آبیکه در ان نانخواه و برگ شاهتره و برگ
کنار و سبوس گندم و نمک طعام هر یک یکمشت جوشانیده باشند و مالیدن خاکشی سوده در روغن گل عظیم الاثر و مجرب ست و همچنین

غسل بآبیکه دران سبوس گندم دو قبضه و خاکشی یک قبضه و نمک طعام نیم قبضه پخته باشند و ماء الجبن نفع کثیر دارد

علاج شرای بلغمی

گلقند و سکنجبین هردو ممزوج نموده همراه گلاب و عرق عنب الثعلب خورند و در حمام روند و آرد جو و تخم کرفس و سرکه بمالند و یا نمک و میده بر بدن بمالند و از شکر و اجواین تبخیر کنند و تنقیهٔ بلغم نمایند و یا سکنجبین ساده دو توله بعرق شاهتره و عرق عنب الثعلب و عرق بادیان هریک پنج توله حل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده بنوشند و عود و عنب الثعلب هریک دو ماشه کشنیز خشک سه ماشه برانگاره گذاشته دود آن بر بدن گیرند و نانخواه و کیر و در سرکه سوده مالیدن نافع بود و گویند که ضماد بادام تلخ سوده در شراب کهنه آمیخته و کذا قنبیل و کذا اهل و کذا انجیر خام سوده بنمک و سرکه آمیخته و کذا آب برگ انجیر و کذا آب گندنا و ششم حصهٔ آن نمک و کذا اقاقیا و معصفر و میعه سائله بساد بآب یا دیان سرشته و کذا برگ سعد تازه و کذا مرداسنگ بگجز و گوگرد بنصف جزو بسرکه و روغن گل سوده و کذا سیر و نمک و کذا فلفل و نمک بآب بارتنگ سرشته و کذا زنیخ سرخ بروغن گل مخلوط کرده و کذا کندر ساییده بزیت آمیخته و شرب کبابهٔ چینی یکدرم سوده یا سه درم شکر و شیر و ضماد اشق بآب حل کرده و کذا میزز مجوش پنج درم و کذا اکرنب و کذا توذری هر واحد نافع ست و در بیاض استاد مرحوم مرقوم ست که پهٹکری در آب ساییده گرم کرده بر بدن مالند و شکر در آب جوش خفیف داده خاکشی پاشیده بنوشند و آمله هفت عدد بآب نیمگرم خوردن مجربست و تخم شبت قریب آنست و حلتیت عجیب ست و زیرهٔ سیاه سالم و کذا فلفل کوفته بآب سفید و بخور زرد چوب نیز نافع و کذا شیر تخم قرطم دو توله بآب ساییده خوردن و بعده بآب گرم غسل کردن فوراً زائل میکند و مجربست لیکن عند امتلا تنقیه ضرور و سبوس جو این بسرکه ساییده و کذا حب السمنه و کیر و مالیدن نافع و مالش عاقر قرحای سوده بروغن کنجد آمیخته مجرب و این حب از بیاض والد ماجد منقول و مفید و معمول گیر و مویز منقی زنجبیل نمک سیاه هریک هفت ماشه بقدر کنار صحرائی حب بندند هشت عدد و یکی بیندازند و از هفت حب باقی هر روز نهار یکحب بآب فرو برند و این ضماد نافع ست مغز بادام تلخ بورهٔ ارمنی تخم ترب ساییده بلعاب حلبه آمیخته بعد از تکمید بآب گرم یا بعد خروج از حمام طلا نمایند **اقوال اکابر** مسیحی گوید که اگر از بلغم شور باشد آب جوز السرو رطب بمقداریکه در قول شیخ بیاید با صبر بخورند و یا تخم فنجنکشت سه درم یا بلیله حامض خورند و یا بگیرند پودینه دو درم طباشیر گل سرخ هر واحد نیم درم و با آب انار ترش بدهند و یا سماق را در آب ترکنند و از نقوع او سه اوقیه گرفته دران یکدرم اهل سوده آمیخته بنوشند و یا خشت نو در آب ترکنند و آب او صاف کرده مقدار چهار اوقیه ازان با یکدرم کبابه سوده بنوشند **شیخ الرئیس** مینویسد که اگر خلط بورقی باشد تنقیهٔ بدن کنند بهلیله که نصف وزن او تربد باشد شربتی سه درم و آب جوز السرو تر یک اوقیه با یکدرم صبر بدهند و عصفر سنخفر ساییده بسرکهٔ ترش بزنند و سه درم بدهند و آب مغره و یا خشت نو در آب ترکرده بنوشانند **ایلاقی** و جرجانی گویند آنرا که علامتهای بلغمی ظاهر بود هم اولاً اندک خون کم کنند بعده تنقیهٔ بلغم باین دوا نمایند پوست بلیله زرد دو درم تربد سفید یک مثقال زنجبیل دو دانگ سقمونیا انیسون کتیرا هر واحد یکدانگ بآب کرفس حبها سازند این یک شربت بود و هر صبح دو درم گلقند عسلی یا ده درم سکنجبین ساده سرشته بدهند و اگر گلشکر با نیم درم انیسون دهند روا بود و حمام و عرق آوردن و مسام کشادن هر دو نوع را سود دارد و سه درم تخم فنجنکشت کوفته بیخته با سه اوقیه شیر تازه بدهند **سعید** گوید که اگر شری سفید باشد جلنجبین و سکنجبین عسلی بخورند و اسهال بایارج آورند و باید که کبابه نیم مثقال و دو اوقیه سکنجبین خورند و غذا مسخن بدن مثل قلایا و مطنجنات سازند و بر نهار در حمام بنشینند **ابن الیاس** گوید که اگر حدوث شری از بلغم بورقی باشد هر صبح سکنجبین عسلی ده درم بدهند و یا بگیرند بادیان و اصل السوسن هر واحد سه درم و با شکر سفید ده درم جوش داده بنوشند و تنقیهٔ بدن بمطبوخ هلیله مقوی تبرید کنند و مالش بدن با پست حب و آب کرفس نمایند **طبری** گوید که علاج نوع رطوبی از شری حل طبیعت مریض ست باین حب اگر قاروره او سفید باشد بگیرند مصطکی یکدرم سنبل الطیب

نسخهٔ نقوع صبر

غاریقون تربد گل سرخ رب السوس هر یک دو دانگ شحم حنظل سه درم افسنتین دو ثلث درم افتیمون نیم درم همه را باریک ساییده در سکنجبین سرشته
حبها سازند شربتی ازان سه درم وثلث ودو شربت ازان بخورند وبشربت سکنجبین بزوری امر کنند اگر بلد وفصل مانع ازان نباشد وامر بدخول حمام
در هر روز دو مرتبه وبخاییدن مصطکی وانداختن آب دهن نمایند واز اغذیه بر مزورات معمول بسرکه وشکر اقتصار ورزند واگر باین طریق زائل نشود
وقاروره سفید وقوت قوی باشد مطبوخ افتیمون بنوشانند وهر شب وقت خواب دو دانگ فضه ایارج فیقرا بخورانند واگر باین دوا نیز زائل نگردد
این نقوع صبر بیاشامند بگیرند صبر سقوطری سی درم گل سرخ ده درم مصطکی پنج درم مامیران چینی سه درم همه را در ظرف چینی کرده بران آب کاسنی
مروق بمقداریکه آنرا بپوشاند انداخته دو روز در آفتاب بدارند پس هر روز صد درم ازان با سه درم روغن بادام تلخ بنوشند واگر مریض را بواسیر باشد
درین نقوع قدری مقل داخل کنند وکمید مقعد او بروغن گل نیم گرم کنند واین هفت روز بنوشند وغذا دران ایام مزورات شیرین بروغن بادام
سفرجل باشد واگر باین تدبیر زائل نشود این سفوف کبابه دهند نسخهٔ آن بگیرند کبابه سه درم مازوی سبز دو درم وبیخ مذکور در نوع اول چهار درم
تخم انجره پنج درم گل سرخ سه درم همه را ساییده سه درم بر نهار بخورند وبالایش بست درم سکنجبین بزوری بنوشند واستعمال هلیلهٔ مربی درین علت
نافعست پس اگر چیزی ازان ماند در حمامات کبریتی بنشانند وآب آن بنوشانند وآب ریحان که دران بادام تلخ وآرد ترمس شامی وبرگ آزاد درخت
پخته باشند تا آنکه غلیظ گردد بر مواضعیکه باقی مانده باشد طلا نمایند بعد ازان امر بدخول حمام ودلک بسبوس گندم وتخم خربزه کوفته وسفر او اگر
فصل او باشد باید کرد واز عجائب تجربه درین نوع که در یکروز زائل میکند تخم آزاد درخت سوده طلا کردنست واین مجربست دران شائبهٔ کذب
نیست دیدم اطبای شام را که همه باین دوا درین نوع امر میکردند وتجربهٔ آن کردم ونیک یافتم وهرگاه ازین هر دو نوع شری نوعی ثالث مرکب گردد از
رنگ وصورت او ظاهر شود وازین هر دو علاج برای او علاج ترکیب دهند ودران تلطف نمایند ودیدم شخصی را که شرای دموی عارض شده وچیزی
شبیه بعرق بدبو ازان ترشح میکرد ودانستم که این از بقیهٔ خلط محدث مرض است که اندک اندک متحلل میشود پس تلطیف تدبیر او کردم ولزوم
حمام نمودم وازان پاک شد ودیدم که امر شری بجرب سودی گردید ومکث او طول کرد وبغسل کردن در چشمهٔ کبریتی زائل شد گیلانی
ومجوسی مینویسند که سکنجبین عسلی دو اوقیه با آمله نیم مثقال تا یکدرم ویا با کبابه نیم مثقال تا یکدرم سوده ویا با یکمثقال پودینهٔ نهری
سوده بدهند وبآب کرفس وسویق شعیر بر بدن طلا کنند وانچه تجربه کرده شده در هر نوع موافق آمد اینست پودینه دو درم طباشیر
دو درم گل سرخ نیم درم کافور یک قیراط در آب انار ترش بخورانند ویا ابهل بر نهار بدهند واگر زائل نشود مطبوخ بهلیله وبقولا که بنوشانند وتربد
وایارج قوت دهند واگر نفع نکند ماء الجبن باین سفوف نوشانند صفت آن هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه هر واحد پنج درم تربد سه درم
بادیان وغاریقون هر واحد دو درم همه را ساییده سه درم با نیم رطل ماء الجبن ده درم شکر سفید بدهند سه روز تا پنج روز وهر روز ماء الجبن
اندک اندک بیفزایند تا بیک رطل رسد انطاکی گوید که علاجش بگلقند عسلی وسکنجبین عسلی وتربد وغاریقونست وطلا بآب کرفس ولبورق
وکتیرا وطبیخ سبوس وبابونه وکاه گندم وکشنیز وکرنب اکلا وطلاء مجربست ودر بلغمی بزیت وعسل وکذا گندنا وحی العالم وآب قصب
طلا کنند مصنف خلاصه وغیره مینویسند که سکنجبین عنصلی بنوشند وغذا بغیر فتق دهند واندکی گرسنگی کشیدن مناسب بود وحب الشفا
بالای طعام بسیار نافع آید واگر با شرا غثیان بود بآب گرم وغیره مدد کنند تا قی تمام کرده شود وبعده طبع را نرم باید داشت ودر جمله احوال نرم داشتن
طبع اولی بود عورتی باستعمال الضمدهٔ قابضه بر کمرگاه بقایای حیض را پیش از پاک شدن منع کرد وروزه گرفت بعد یکروز این مرض پیدا شد
اول روادع از خارج بدن بکار برد پس مسهل صفرا وبلغم خورد اندک نفع کرد لیکن مرض باقی بود هرگاه سردی وترشی خوردی زیاده تر شدی وماست
سخت مضرت کردی وهرگاه طبع نرم گردیدی بهتر شدی ناگاه پیش از عادت بار حیض او گشود وبآن صحت یافت وطوائفی نیز همچنین کردند وماء الجبن
هم سودمند نشد وتا یکسال احتباس حیض وشری میداشت ودر هر روز وشب هفت هشت نوبت شری پدید آمدی حکیم بایزید مرحوم اول فصد صافن

کردند و چندان خون گرفتند که بغشی انجامید بعده مطبوخ پوست خیارشنبر که در علاج احتباس طمث گذشت نوشانیدند و بخور از برگ گز و گل فنجنگشت و برگ داودی داشتند و خاکشی هر واحد یکمثقال در ظرف گلی جوش کرده هر روز و شب هفت هشت نوبت دادند و غذا شوربای لوه و ابوفضل بنان روده مقرر نمودند و غسل بمطبوخ برگ فنجنگشت و خرزهره و گز و سنبل الطیب هر یک دو قبضه و حمول از حب توتیای علویخان کردند روز دوازدهم حیض گشود و خون بسیار آمد و غشی افتاد بعد بستن اطراف و پستان خون موقوف شد و بهوش آمد و صحت یافت و ایضاً نوشته اند که غسل کردن تا بینکه دران برگ فنجنگشت و بزر البنج و برگ گز هر واحد یک قبضه و یا افسنتین و افتیمون هندی و سداب یک یک سه توله جوشانیده باشند و کذا بیخ سرکنده و کذا برگ نیم و گز در بلغمی و سوداوی مجرب است

علاج شرای سوداوی

اگر مانعی نباشد فصد کنند و بعد نضج از منضج سودا بمسهل سودا یا بمطبوخ افتیمون یا شاهترهٔ اهلیلجی علویخان و حب افتیمون تنقیه کنند و ماء الجبن نوشانند و اطریفل شاهتره و افتیمون علویخانی با عرق چوب چینی دهند و اگر ازین تدبیر رفع نگردد چوب چینی خورانند و مرد آتشکی را این نوع شرا عارض شد و مقدور ماء الجبن نداشت بمداومت سفوف مبارک منضج سودا امر کردم و ازان نجات یافت و عرق گل نیسب مرکب نیز درین باب مجرب است و در بیاض استاد مرحوم نوشته که در شرای یابس هر روز دو سه مرتبه در آب گرم یا طبیخ ادویهٔ مناسبه نیمگرم منشانند و نقوع عناب و آلو و کشنیز و شاهتره با سکنجبین اثر تمام دارد اگر علی الدوام بنوشند و هر گاه اکثر اتفاق این مرض افتد فصد و اسهال مکرر باید کرد و از محرکات ماده اجتناب لازم دارند و حکیم شریف خان مینویسند که گاه شرا در غایت ندرت از سودا حادث شود و چون تغیر ند تخم مرو کیدرم تا یک مثقال و باریک سائیده بران اندک اندک آب بریزند و لعاب او برارند و بران اندک روغن یاسمین چکانیده بر ناشتا سه روز فرو برند شرای سوداوی را زائل کند و گویند که مجرب است و از ادویهٔ لائقه درین مرض ماء الجبن با ادویهٔ مناسبه است و آب شاهترهٔ مروق و آب کاسنی مروق با ترکیب مناسبه و آب برگ نیب با دسات و چوب چینی و تراکیب اینها

نمله

بقول شیخ یک بثره یا بثور صفراوی است که حوالی خود اندک ورم پیدا کند و ساعی و متجاوز از مکان خود باشد و گاهی قرحه گردد و پوست را اندکی بخورد جهت تیزی و خشکی مادهٔ صفراوی آن و گاهی تحلیل شود بی آنکه ریش گردد از جهت قلت رداوت و رقت ماده و قوت طبیعت و رنگ نمله مائل بزردی بود و با حدت و التهاب باشد مع قوام تولولی مستدیر و بیخ آن در اکثر عریض باشد مگر قسمی ازان که افرو خوردون نامند بیخ او باریک تر از سر او بود گویا که معلق است و در هر نمله مثل گزیدن مورچه محسوس میگردد و بالجمله ورم جلدی ساعی که غائر نباشد آن نمله بود لیکن بعضی ازان جاورسی است و بعضی اکاله و چون قرح گردد و متعفن شود باسم تعفن مخصوص گردد و ایضاً بقول شیخ بثور صفراوی اگر از صفرا بسیار لطیف حاد حریف که در داخل جلد محتبس نشود حادث گردد ازان نمله تولد کند پس اگر لطیف تر و رقیق تر و حاد تر باشد ازان نملهٔ ساعیه حادث شود و این زیر جلد بود و اگر ماده ردی تر و غلیظ تر باشد چنانکه دم حاد محترق یا صفرای سوخته آمیزد نملهٔ اکاله حادث گردد و این جلد را بخورد و در لحم غائر شود و قرحه اندازد و جرجانی گوید که نمله بثور خرد بود و بتدریج بیکدیگر نزدیک و باهم پیوسته گردد و جای بسیار از حوالی خویش فرا گیرد و با سوزش و خارش باشد و ملمس گرم بود و سوزش او مثل سوزش گزیدن مورچه بود و لهذا مسمی بنمله شده و بعضی گفته اند که نمله روان و ساعی از مکانی بمکان دیگر میباشد همچون روانی مورچه و ازینجاست که او را نمله گویند و گاهی عقب او تپ و تشنگی شدید پدید آید و اکثر بثراتی که بر جلد پدید آید و بعد باز شود و متقرح گردد و غائر زیاده نباشد و از خارش و سوزش خالی نبود آنرا از نمله شمرده اند و ساعیه نیز گویند و نمله دو گونه است یکی آنکه مادهٔ او صفرای خالص بود و آنرا نملهٔ ساذج گویند و این در ظاهر جلد ساعی میباشد فقط دوم آنکه مادهٔ او صفرای محترق حاد مختلط باندک خون حاد محترق باشد و آنرا نملهٔ متاکله خوانند پس سوزش جلد و زردی رنگ آن علامت نملهٔ ساذج است و سرخی رنگ و خارش و سرعت تقرح و آنکه در ظاهر و باطن جلد ساعی باشد نشان نملهٔ متاکله بود و انطاکی گوید که نمله بثور است و ظاهر آنست که از لطیف صفرای حاد افتد که حرارت آنرا دفع کند پس گاه کثرت پذیرد بحسب ماده و گاهی تجاوز کند و منتقل گردد و آنرا ساعیه نامند و لابد است که متقرح شود و گاهی مستدیر شود و آنرا جاورسیه گویند و گاهی پخته شود چنانکه آب زرد آید و آنرا ... خوانند و وجعی از نمله است که هرچند منتقل شود از مکان دیگر قرح کند و آنرا عیون متعدد باشد و اهل زرد آنرا خلد نامند بجهت مشابهت بمحل آن حیوان زمین علاج نملهٔ ساذج تنقیهٔ صفرا کنند بعده

مبرد مجفف مثل امیثا و صندل و اقاقیا و سوت و آب کاسنی سبز و آب عنب الثعلب ضماد کنند و اگر ماده شدید الحدت متاکل باشد بعد تنقیه بطبوخ هلیله و تمر هندی حتی الی آن بطلای و طلا نمائی
و طلا کردن گل ارمنی و سوت و کافور و سفیده تخم مرغ مفید بود و بعد از سهل اگر حاجت باشد فصد کنند و در بیجا ادویه قوی التجفیف استعمال باید کرد و تدارک جراحت بمرهم سفیداب فرمایند
ذکر بعض ادویه نافع نمله گویند که ضماد جوز السرو یا برگ او با آرد جو و کذا نمک طعام و مندفای خشک با سرکه و کذا آب کشنیز سبز تنها و با نان گندم و یا با آرد جو و کذا حضض بگلاب
و کذا آب عنب الثعلب بسفیداب و روغن گل و یا با پست جو و کذا وسمه و کذا آب برگ مورد با روغن گل و شراب و کذا مورد خشک سوده با آب و زیت انفاق و روغن گل آمیخته
و کذا افاکسترجید بسرکه و کذا برگ خلاف و کذا اقلقطار با آب کشنیز سبز و کذا روغن گندم و کذا اماز و بسرکه سوده و کذا انجیر بسرکه و نمک و کذا اسپغول بسرکه و روغن گل و کذا
بستان افروز بسرکه و کذا حجر البقر با آب کاسنی و کذا اپشک بز سوخته بسرکه سرشته و کذا آب سداب و سفیداب و سرکه و روغن گل و کذا زعفران و پوست درخت توت و کذا
منقشر با اکلیل الملک و عسل و پوست انار با آب پخته و کذا موم زرد و روغن گل و شرب و ضماد حی العالم صغیر و کذا خراطین و کذا آب عصی الراعی و اکل و ضماد خبازی و عسل نحل
بنمک و سرکه کبرات هر واحد نمله را سود مند است و ضمادا و کذا افیطوس لیس و کذا آب کرنب تیون بری و کذا پوست درخت توت و زفت رطب و کذا سبوس گندم با یک
سوده و زفت رطب و کذا پوست درخت صنوبر کبار با قلقند سوده و کذا موی انسان سوخته بسرکه و کذا ضماد و اکل سرکه هر واحد نمله را ازمیبی باز دارد اقوال حکما
مسیحی گوید در نمله سعی میکنند و آن نمله است محتاج بود از جهت حدوث او از سبب حار یعنی مره صفرا و بسوی اشیای مبرد محتاج بود و بسوی اشیای مرطب اگرچه ماده
او یابس است و با چون معالجه این مرض بکر باشیای مبرد و مرطب کردیم فائده نکرد بسبب صعوبت علت بر آن قهر مرض بسبب جهت شدت و قوت ادویه که برای تجفیف
او قادر نشد آن را ترک نمودیم و در علاج او اشیای مسخن و مجفف استعمال کردیم و آنچه مقتضی بحسب سبب است ترک نمودیم اصلا پس اگر این نیز نجات نه بخشید و مرض آن را مقهور
گردانید باستعمال اشیائی که در غایت تسخین و تجفیف است مثل زرنیخ و قلقطار مایل شدیم و اگر از این هم فلاح حاصل نشد و مرض آن را مقهور ساخت باستعمال چیزی که در غایت
حرارت و یبوست بالفعل بود و آن آتش است امر کردیم و آن موضع را بدان داغ نمودیم و نمله سه قسم است دو نوع از آن در ظاهر جلد حادث شوند و آن نمله بسیطه و نمله جاورسیه است
و سوم نمله اکاله است و آن آنست که در جلد غائر شود و گوشت را بخورد و باید که معالجه هر دو قسم اول با دویه قلیل التجفیف کنند و علاج قسم اکال مختلف بود بحسب کثرت او
کرد و ابتدا است باید که موضع او بطلای مبرد و مجفف طلا کنند لیکن لازم نیست که در تجفیف و تبرید قوی باشد و طلا بعقید انگور یا بشراب مائی که در آن اندک قبض باشد حل کنند
و ضماد از چوب انگور و علیق و بارتنگ باشد و بعد از آن باشیائیکه در تجفیف شدید باشد ضماد کنند مثل ضمادیکه در آن با وجود ادویه مذکوره عسل یا عدس یا پست جو داخل بود
و یا ضماد مرکب از پوست انار و سماق و شراب و پست جو پس اگر مکث نماید طول کشد اشیائیکه در تجفیف شدیدتر باشد استعمال نمایند و در سرکه که تیزی او اندک آب شکسته باشند
یا بشراب قابض حل کنند و آنانمائیکه در ظاهر جلد باشد علاج او در ابتدای او باشیای معتدل التجفیف مثل امیثا با آب گداخته باید کرد و اگر فائده نکند باید که آن را در سرکه یا با آب
عنب الثعلب یا آب بارتنگ حل کنند شیخ میفرماید که در علاج نمله اگر استفراغ خلط بحسب واجب نکنند بلکه علاج قروح نمایند بچیزیکه آن را به کند از موضع دیگر قریب یا از نفس
آن موضع عود نماید و همواره جلد را بپیچ بخورد و دوام او بسبب بعمل نیاوردن استفراغ ماده نمله باشد و احتیاطیکه بدان معالجه نمله کنند آنست که در نمله اکال از مرطباتی که زخم را سبب استعمال
میکنند اجتناب نمایند و در ابتدای او مثل کاهو و حی العالم و نیلوفر و طحلب و خرفه استعمال نکنند بلکه اگر ضرورت بود مثل عنب الثعلب خصوصا خشک سوده بکار برند بر آنکه
در آن تجفیف است و مثل بارتنگ و علیق و عدس بعد آن و پست جو و پوست انار و شاخ انگور پس اگر بر آن خوف تاکل و تقرح باشد با این مبردات چیزی از عسل و مانند
آن یا دقاق کندر بسرکه استعمال کنند و آبیکه از چوب انگور رطب در سوختن آن سیلان کند نیکو ست و پشک بز بعسل و یا سرگین گاو بسرکه و چون تاکل و تقرح ظاهر شود اقراص
اندرون با بشراب قابض یا سرکه ممزوج با آب یا عصاره قثاء الحمار و نمک زهره بز و سداب بنطرون یا قلقل یا نطرون ببول طفل استعمال نمایند صاحب کامل
گوید که چون حدوث نمله از مره صفرا میباشد لهذا در علاج او احتیاج بشرب دوای مسهل صفرا مثل طبیخ فواکه مقوی بسقمونیا یا آب لبلاب بفلوس خیارشنبر یا آب هلیله
و تمر هندی میشود و بعده بر آن اشیای مبرده مجففه طلا کنند و بحسب سبب محدث این مرض که آن مره صفرا است واجب آنست که علاج با شیای بارد رطب باشد
لیکن چون نمله قرحه است و قرحه محتاج بدوای مجفف او بود بسبب رطوبتی که در آن میباشد لهذا مقاومت سبب محدث مرض ترک کرده شد و بسوی مرض قصد
کرده شد و از این جهت واجب بود که طلا با دویه مجففه استعمال کرده شود الا آنکه ادویه که در نمله حادث در ظاهر جلد استعمال کنند در تجفیف کمتر بغیر لذع باشند

مثل شیاف مامیثا و اقاقیا و حضض با آب کاسنی و آب عصی الراعی آمیخته و عدس مطبوخ مسحوق بگلاب و یا بگیرند گل قبرسی و ارمنی و قیمولیا هر واحد یکجزو اقاقیا نیم جزو و همه را
در آب شاخ خرفه یا آب عنب الثعلب یا با آب بارتنگ آمیزند و اما نوع دوم نمله که آن نمله متاکله هست باید که در آن ادویه تجفیف قوی تر باشند مثل قیمولیا بسرکه و گلاب
استعمال کنند و یا موی سوخته طلا نمایند پس اگر این ادویه بحاجت کفایت نکند و مکث او طول کند باید که بقرص معروف باندرون طلا کنند و نسخه آن در علاج جدری در قروح
مدروح الیه مسطور شد باید که آنرا خشک کرده وقت حاجت باریک سوده بجزء بیخته بگلاب آمیزند حتی که شکل حرکه حمام گردد و بر موضع طلا نمایند **صفت مرهم** نافع نمله متاکله و سائر قروح متعفنه
بتجفیف بگیرند مازوی خام یکجزو مورد خشک یک جزو باریک سائیده در روغن گل که در آن موم بمقدار ثلث او گداخته باشند بیامیزند تا مرهم گردد و بر موضع طلا نمایند و اگر در آن برگ آس
یکجزو افزایند بهتر باشد **نوع دیگر** بگیرند مرداسنگ و زرد چوبه هر واحد یکجزو مازو نیم جزو گلنار زراوند قنبیل هر واحد یکجزو همه را باریک سائیده موم در روغن گل گداخته آمیزند تا مرهم
شود و بر نمله طلا کنند **ابن الیاس** گوید که هر صبح جلاب از تمر هندی و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و یا بگیرند عناب آلو سیاه هر واحد بیست عدد و شکر و ترنجبین هر واحد
ده درم و یا بگیرند تخم کاسنی و نیلوفر هر واحد سه درم با شکر سفید ده درم و غذا ماء الشعیر سازند بعد از آن تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه با شیرخشت و ترنجبین یا با فلوس خیار شنبر
کنند و یا بگیرند هلیله زرد و تمر هندی و آلو بخارا و شیرخشت و ترنجبین مقوی بسقمونیا و بنوشند بعد از آن اطلیه مبرده مجففه استعمال کنند و در اطلیه او از مبردات اجتناب نمایند
زیرا که قروح ست بارتنگ و علیق و عدس و اقاقیا و صندل و حضض با آب کاسنی یا با آب عصی الراعی طلا کنند و یا بگیرند گل ارمنی و گل قیمولیا هر واحد سه درم اقاقیا و صندلین هر واحد
یک نیم درم و همه را باریک سائیده با آب بارتنگ و آب خرفه بسرشند و علاج نوع متاکل آن بمجففات قوی التجفیف نمایند مثل قیمولیا و گل سرخ هر واحد سه درم
کوفته بیخته با آب عصی الراعی یا گلاب سرشته طلا کنند و اگر متمادی و مزمن گردد و این دوا نفع نکند بقرص اندروخون و طلای زرد طلا نمایند **طبری** گوید که علاج نمله و جاورس
واحد ست بغیر آنکه عنایت بنمله واجب ست که موکدتر باشد و عمده در علاج فصد ست و استفراغ باین مطبوخ اگر قوت اطاعت کند و قوانین اطلاق آن نماید پوست
هلیله زرد بیست درم تمر هندی از لیف و تخم او پاک کرده بیست درم آلو سی عدد کشنیز خشک برگ عنب الثعلب یک باقه کبیر عناب سی عدد توت سیاه خشک کف
ترنجبین از خار پاک کرده پانزده درم تخم کاسنی و کشوث هر واحد پنج درم همه را حسب الواجب بپزند و صاف کرده وزن سه طسوج سقمونیای مشوی در آن حل کنند
و من سقمونیا را در آن داخل نمیکنم و از این یک شربت یا دو بنوشند و لزوم شرب ماء الشعیر و سکنجبین ساده کنند اگر معده او متحمل شرب آن باشد و الا سکنجبین با آب کاسنی و آب عنب الثعلب
دهند و اگر معده او متحمل این هم نباشد آب عنب الثعلب بشربت سیب و گلاب بدهند و در معالجه او طریق تطفیه حتی الامکان بغیر آنکه معده او ضعیف گردد سلوک نمایند و برای
این شربتی ست که اهل حران آنرا ترکیب داده و استعمال نموده اند و آن تاثیر نیکو دارد بگیرند آب ریباس و آب غوره و آب توت سیاه و سرکه کهنه هر واحد صد درم و در آن پوست
بیخ کاسنی و بیخ عنب الثعلب و کشوث هر واحد پنج درم بجوشانند تا مهرا گردد و از ثفل صاف کرده شکر طبرزد یک نیم چندان آب اندازند و بقوام شربت آرند و حاجت
تطفیه در بین اندک کافور افزوده و چیزی که در این مرض بدان طلا نمایند اینست که بگیرند گل ارمنی و صندل سفید و گل سرخ و جلنار و آب عنب الثعلب حل کرده طلا کنند
و گاهی با آب عنب الثعلب تنها طلا کرده میشود و همچنین ابن اسحق طلائی برای حمره و نمله تالیف نموده مسمی بسر و ساخته و تجربه کرده شد و نیک یافتم گل ارمنی و صندلین و بوشن و شیاف
مامیثا و تخم کاسنی و در آن طباشیر و کافور و حضض افزوده و متاخرین در آن اندکی افیون زیاده کرده اند و من افیون را در آن داخل نمیکنم این همه ادویه را بسایند و در آب عنب الثعلب
سرشته بنادق دراز مثل زرد باریک سر وار اصفل چنین سازند و باین شکل بهر آن میسازند که در سائیدن آسان باشد با آب عنب الثعلب و گلاب بسیار اندک سرکه کهنه بسایند
و بر نمله و حمره طلا کنند و نگذارند که خشک شود و چیزی که اطبای بصره نمله و حمره را طلا میکنند اینست که برگ عصی الراعی و حی العالم و برگ اسپغول و برگ بارتنگ و برگ بید
میگیرند و باریک سائیده بر آن اندک آرد جو انداخته مخلوط میسازند و بر موضع حمره و نمله طلا میکنند و در یکروز صحت می یابد و تحلیل میشود و بعضی اطبا در معالجه این
مرض بغلطی روغن استعمال میکنند و صحت او تاخیر میشود و در مدت دراز به میگردد و حمره و نمله را چون التیام میشود اثر آن باقی نمی ماند و اگر بماند در اندک مدت زائل
میگردد و اینها در مقام دیگر نوشته که گاهی حل طبیعت صاحب نمله با آب لبلاب مقوی بسقمونیا کرده میشود و بعده بر موضع آن لزوم این طلا نمایند گل سرخ گلنار گل ارمنی
باندکی سرکه و آب عنب الثعلب حل کرده بکار برند و البته روغن بدان مس ننمایند و شربتی که سابق مذکور شد دائم صاحب حمره و نمله استعمال کند و بعد استفراغ فصد
کنند و فرق در معالجه حمره و نمله اگر قوی باشد اینست که در معالجه حمره ابتدا بفصد کنند و پس اسهال آورند و در نمله با اسهال ابتدا کنند بعده فصد نمایند این بهتر است

نسخه طلای زرد

[illegible]

که علاج این باستفراغ بدن بود واگر نمله ساذج باشد بچیزیکه اخراج مره صفرا باسهال کند مثل آب تمر هندی و فلوس خیار شنبر و ماء الفواکه تنقیه نمایند و بعد اسهال بر عضو ادویه مبرده مجففه
مثل شیاف ماميثا و اقاقیا و گل ارمنی و طین خام و حضض در آب کاسنی و آب حی العالم و عصای الراعی و گلاب طلا کنند و غذا مزوره آب غوره یا عدس مقشر مطبوخ بسرکه یا بخچه مرغ
معمول بسرکه سازند و اگر نمله مشوب بخون رقیق باشد علاجش اول بفصد کنند پس اسهال از چیزیکه اخراج صفرا کند و شرب مبردات و طلا از ادویه مبرده قابضه که مذکور شد در ابتدا
نمایند و در آخر ادویه محلله و همین علاج معالجه ماشرا نمایند زیرا که از خون حاد صفراوی حادث میشود و اگر نمله متاکله باشد علاجش بادویه که در تجفیف قوی باشد باید کرد صفت مرهم
که نمله متاکله را انفع میکند مازو سبز و مرداسنگ و زرد چوب هر واحد یکجزو گلنار و مورد و عصاره بارتنگ هر واحد دو جزو همه را دو بیه را جمع نموده بموم و روغن آن مرهم سازند جرجانی
و ابن نوح و ایلاقی مینویسند که اول تسکین حرارت باید کرد و بمطبوخ هلیله استفراغ صفرا کنند و اگر خون سخت غالب بود و از سرخی و عظم مفرط دریافت گردد اول رگ زنند
پس باسهال مشغول شوند و گرد اگرد آن موضع صندل سرخ و فوفل و شیاف ماميثا و سفیداب ارزیز و گل ارمنی هر واحد یکجزو و پوست بیروج و افیون هر یک نیم جزو همه را سائیده
بگلاب سرشته قرص سازند و بوقت حاجت بگلاب سوده طلا کنند و اگر اندکی سرکه آمیزند صواب باشد و بران موضع که ریش گشته باشد مرهم سفیداب طلا کنند و اگر هنوز خارش
و سوزش بود و ریش نشده باشد طلای مذکور بر جمیع اعضا طلا کنند هم بر موضع خارش و هم بر گرد اگرد آن و هر وقت که بشویند برگ بید در آب جوشانیده بدان آب بشویند و طعام عدس
با آب غوره و امثال آن دهند و قریص و رواصیر بدا باشد انطاکی گوید که علاج نمله فصد و تنقیه و ترک هر چیز شور و شیرین و تیز و ریاضت است و اکثار از شراب الشعیر و مطبوخ هلیله زرد
و فواکه و تریاق او صبر است و مرکباتی که از آن ترکیب یافته باشد و اولا باطیان و کشنیز و ادهان مرخیه طلا کنند تا آنکه التهاب تسکین یابد بعد از آن مثل خولان و ماميثا و اقاقیا و آنچه
در اورام حاره مذکور شد و خاکستر شعر و کرم و برگ قصب سبز و آس و سفیداب و سرکه را درین مزید اختصاص جهت منع سعی وغیره است و کذا کرنب اکلاً و طلاءً

جاورسیه

بثور خورده است شبیه بآبله کوچک که جاورس است که سر او سفید و بیخ او سرخ بود و گاه باشد که با آن ورم و سوزش شدید و سیلان زرداب یار بود و بخارش ابتدا کند مثل جرب
و سبب او صفرا غلیظ تر از ماده نمله است و کمتر در حرافت و حدت مخلوط با قدری بلغم مائی که در داخل جلد محتبس شود و این ساعی و متآکل نگردد بخلاف نمله که آن ساعی باشد شیخ
و طبری و غیر آنها جاورسیه را از اقسام نمله شمرده اند جرجانی و ایلاقی گویند که جاورسیه بثور خرد بود و بسیاری و اندکی و سختی و نرمی آن باندازه ماده بود و بانجامیل بصلابت دارد
و صاحب خلاصة التجارب مینویسد که این موسوم بجاورسیه بجهت مشابهت آن در خوردی و گردی بدانه جاورس شده و رنگ آن از زردی بسیاهی گراید و قوام آن
بصلابت مائل بود و نسبت بنملہ جهت اختلاط ماده صفراوی این با بلغم و سودا و هم بدین سبب گرمی لمس و سوزش و خارش این کمتر بود و تحلیل او دشوار تر از نمله بود علاج
فصد کنند و جهت تنقیه صفرا و بلغم مطبوخ هلیله با تربد یار کرده بدهند و پوست انار و گل ارمنی بسرکه و گلاب طلا نمایند و اگر رطوبت بلغمی فزون تر بود و آن از قلت سوزش
توان دانست باید که بمجففات قویه طلا فرمایند و این مطبوخ صفرا و رطوبت بلغمی بیرون آرد پوست هلیله زرد و تمر هندی عنب الثعلب تخم کشوث تخم کاسنی از هر یک بقدر حاجت
گرفته بجوشانند و صاف کرده حسب سبب ترنجبین و سقمونیا و تربد یار کرده بدهند و چون علاج آن بعلاج نمله نزدیک است حسب حاجت از انجا بر گیرند اقوال اکابر شیخ
سیفر باید که جاورسیه مشابه نمله است در علاج لیکن اولی در اسهال این آنست که در مسهل مثل تربد باشد با وجود آنکه اسهال صفرا کند و اگر دران قوت از افتیمون بود بهتر باشد
بعد از ان بگیرند مازو و کزمازج و صندل و پوست انار و گل ارمنی و همه را بسرکه و گلاب بقدر یکه سوزش نیارد آمیخته بپر مرغ بران لطوخ سازند و شیر تازه در علاج این مرض
موافق تر است و چون از ابتدا تجاوز کند معالجه بمثل سر ماهی شور سوخته بشراب عفص نمایند و قوی تر از این هر گاه احتیاج بتجفیف بلیغ افتد اینست که بگیرند برگ
بادروج و بکوبند و دران قلقدیس داخل کرده استعمال کنند و قوی تر از این زنگار و گوگرد زرد سوخته است از ان لطوخ بشراب یا آب چوب انگور که وقت خشک شدن آید باید کرد
محمد گوید که علاجش فصد است و اسهال بچیزیکه اخراج صفرا و رطوبات کند و هر صبح جلاب با تخم کاسنی و خیارین هر واحد سه درم و آلو سیاه ده عدد و شکر سفید ده درم
بنوشند و غذا ماء الشعیر اگر تپ و حرارت قوی باشد و اگر ضعیف بود مزوره آلو کوهی و تمر هندی یا ماش مقشر با دام و اسفاناخ و کدو تر بدهند و باقی علاج او مثل علاج نمله است
مصنف گوید که علاج این فصد و تنقیه بدن سنت مسهلی که دران مثل غاریقون و هلیله کابلی و شاهتره سبز و شربت شاهتره سبز و شربت شاهتره مرکب افتد و بعد تنقیه
بدن آبیکه دران مویزج و بابونه و بورق جوشانیده باشند بشویند و بحناء و سرکه سرشته در آب کاسنی بعد غسل با آب کبریتی لطوخ سازند و بگوگرد و کف دریا و بورق و نمک

طلا نمایند و تلطیف غذا بسیار نکنند بلکه غذا از لحوم لطیفه بسازند و همه آنچه در اکله بیاید بکار برند و ملازمت حمام نمایند که از انفع اشیائی است برای این مرض [illegible] منفعت بسیار کرده از
مجربات والدین سفوف چوب گزست برای اخراج مواد فاسده محترقه از مثل این امراض که گاهی بعد منضجات و مسهلات و گاهی همراه ما الجبن استعمال کرده میشود و معجون عشبه از انفع
نافع جمیع علل مذکوره است مؤلف اقتباس و خلاصه میگوید که تنقیه بمطبوخ افتیمون و تن بدی نافع و اگر در ابتدای ظهور بثور غله یا جادرسیه بر سر هر دانه مقدار عرض آن تیزاب فاروقی نهند
و چون خشک شود دیگر نهند و چنان رعایت کنند که تیزاب از غیر سر دانه باطراف آن تجاوز نکند نفع عظیم بخشد و تحلیل و منع نیکو کند و غذا و رجاد و سیه تریاقی چاشنی دار یا ساده [illegible]

جمره

دانهائیست که بر بدن ظاهر شود متفرق یا مجتمع بهیئت بسیار سرخ و هر دانه او قطع بزرگ از مکان در گیرد و در گوشت غایص گردد و درد او مثل درد سوزش نهادن اخگر بر عضو بود
و ازان مریض را قلق و بیخوابی شود و گویند که بجهت همین درد و سوزش او مسمی بجمره شده و ماده او ریم نمیگردد بلکه خشکریشه گشته پوست ازان فرو می آید و سببش صفرای غلیظ
شدید الحدة و ردائت ست که دران خون حاد بیامیزد و بقول جرجانی و ایلاقی و بهاء الدین جمره بثور سخت گرم و سوزان با خارش صعب خورنده بود و هر جا که پدید آید پوست
را بسوزاند و بخورد و اندکی بگوشت فرو رود و خشکریشه سیاه بر آرد همچون خشکریشه جائیکه داغ کرده باشند و بدین مناسبت آنرا جمره یعنی آتش پاره نام نهاده اند و رطوبت کمتر
دارد و ماده او بسودا مائل بود و گاهی از یک بثره بیش پدید نیاید و گاهی بثور متعدد و متفرق بر آید و ابتدای آن با خارش سخت باشد اندران محل و بزرگی سطح ظاهر آن اولا
مقدار نیم نخود بود یا اندکی بزرگتر و بزرگ آن بقدر نخود بود یا بزرگتر ازان لیکن حوالی آن ورم کند و محل آن چون خورده شود بزرگتر نماید و گاه باشد که هیچ بثره اولا پدید نیاید
لیکن آن محل نخست بخارد و بسوزد و سخت سرخ شود و پس ازان برنگ رصاصی یا خاکستری گردد و گاه باشد که از سوزش و عفونت و سمیت ماده و درد حوالی آن [illegible]
صعب گیرد و باشد که هلاک کند و در سالهای وبا و قرب آن این مرض بسیار افتد و ماده این بثره صفرا و سودای محترق عفن باشد و شیخ میفرماید که اسم جمره و نار فارسی
گاهی اطلاق کرده میشود بر هر بثره اکال آبله آور سوزان محدث خشکریشه مثل عضو سوخته آتش یا داغ و گاهی اسم جمره اطلاق میکنند بر بثوریکه مکان را سیاه کند و عضو را مثل
انگشت گرداند بغیر رطوبت و کثیر السوداویت غایص و بثور او قلیل العدد و کبیر الحجم تر مسمی باشد و گاهی در انجا بثور نبود البته بلکه در اول سرخی و حکه مثل جرب ابتدا کند و گاهی
آبله کند و ازان چیزی که از جای سوخته داغ سیلان کند بچکد و موضع رمادی اللون یا اسود بود و گاهی رصاصی باشد و سوزش شدید دائم با آن بود بغیر حمرت صادق بلکه مائل
بسیاهی یا سیاه بود و جمره بطی تر در ظهور و غائر تر از نار فارسی است [illegible] ماده او و ماده بثر او قوی باشد و از صفرای محترق مخالط بسودا باشد لهذا ازان خشکریشه سیاه پیدا شود
و جمره بسوداویت شدیدتر از نار فارسی باشد و در هر دو فرق زیاده نیست و گاهی با وی [illegible] ردی حمیات ردیه قتاله بود و این بسبب وبا باشد و سبب
که مشابه فلغمونی گردد و مائل بسوداویت بود در ابتدای امر و خصوصا در سالهای وبا و ابن الیاس گوید که جمره عبارت ازین شدید الحمرة مثل جمر بود و گاهی با وی تپ شدید
و التهاب و خشکی [illegible] و تشنگی سخت بود و اگر بسیار زائل باشد با آن غشی عارض گردد و [illegible] در تذکره مینویسد که جمره مسمی بجمره از جهت تشبیه او بسوزش و ایلام
آن در عضو بجمره آتش شده و آن فی الحقیقت عبارت از نوعی ماده هیولانی اوصالح برای بثور و نمله و نار فارسی و حب فرنجی [illegible] مبارک باعتبار اتی است که هر واحد ازان
در محل خود مذکور گردد و پس آن بثره واحد بود یا اکثر فاعل او حرارت معفنه است و ماده او آنچه احتراق یابد یا غلیظ گردد خصوصا از اخلاط بارد یابس و صورت او خشکریشه [illegible]
مبسوط بود که با احتراق سوزش آرد و بخورد و غایت او تسوید جلد و تنفیخ آن و نخر عظام و صعود [illegible] بخارات است که قریب از اکله بود و ازان زرداب سائل شود و اکثر
از خون سوداوی بود و اسباب او غالبا ادمان مثل لحم بقر و بادنجان و سیر است مع قلت ریاضت و کثرت غم و عدم تنقیه بدن و گاهی از دوای سمی مثل زرنیخ [illegible]
و از عاده خصوصا از قبیل جماع و خوردن چیزیکه نفوذ نماید بالای فاسد الکیموس مثل شراب لحم بقر و علامت سابق او حرارت بدن بلا عطش و تغیر نفس بلا اذیت در مجاری
کف سیاه در بول و بد بوی براز زیاده از عادت بمدت پیشتر گاه ماده بسوی موضع خروج متوجه گردد و دران هنگام علامات او حرقت عضو است و حرارت آن و نقص حس
آن و سیاه شدن جلد آن و ظهور دوائر مخالف رنگ طبیعی مصحوب بعلاماتی که مذکور شد و گویند که هرگاه خروج او در محلی باشد که صاحب او را انفجار نیاید مثل بیخ گردن دلالت
بر موت کند و صحیح آنست که چون احتراق اثر کند و آنچه بران نهند [illegible] زیاده گردد جای طمع در صحت او نباشد [illegible] نزهة می گوید که جمره ورم شدید الحرارة فاسد المادة است
که الم [illegible] باشد و [illegible] خشکریشه [illegible] و غالبا قتل کند چون بغایت شود و یا محاذی قلب باشد و یا سیاه گردد و صاحب اقتباس نوشته که علا

حمره ظهور بثرات متعدده متفرقه در همه بدن یا بر یک عضو خاص بود چنانچه دست و پا و چهره با حرارتیکه سابق مذکور شد و بیشتر تنجالهای پر آب باشند و چون آب آنها به
هر جا که برسد برانجا بثره و یا تنجاله با سوزش پدید آید مع اختلاف رنگ چنانچه اول بسرخی شدید بود و در تزاید مائل بر صاصیت و رمادیت باشد و در آخر سیاهی پیدا کند
و خشکریشه سیاه بر آید علاج اول تنقیه بفصد هفت اندام نمایند و اگر مانعی بود حجامت با شرط بر ساقین کنند و خون در هر دو بسیار گیرند و بار الجبن نوشانند و الا مطبوخ شاهتره
و افتیمون فواکهی علوبخارا دهند بعده نوشیدن نقوع حصرم و طلا کردن آن خیلی مفید است و باقی علاجش بعلاج نمله نمایند الا آنکه درینجا گاهی بشرط عمیق بر موضع حمره حاجت افتد
و در اطلیه نمله کافور افزوده درینجا بکار برند و از ادویه خاص که بدان معالجه حمره نمایند اینست که در دی سرکه بگل خالص بریزند تا بجوش آید پس کافور سوده بدان گل خوب مخلوط کرده
طلا سازند و اگر گل ارمنی یا گل ملتانی فرا نیابد بهتر باشد و اولی آنست که بعد فصد پوست آنرا بمقراض تراشیده آن موضع را اشرطه زنند و بالایش زلو گذارند و ضماد از گل ارمنی و سرکه
سازند و یا مرداسنگ بگلاب سوده یکتوله گل ارمنی دو توله کافور سه ماشه در مسکه گاوی که بست و یکمرتبه در آب شیرین شسته باشند آمیخته بکار برند و اگر حمره در پای و ساق افتد
و از دیه جیه و ماء الجبن فائده شود و فصد هر دو صافن کنند و خون چندان بگیرند که نوبت بغشی رسد پس افشره انناس نیم پاو عرق کیوره سه توله شربت یاقوت علوبخارا سه توله
تخم خرفه خشک هفت ماشه پاشیده بنوشند تا سه روز متواتر و غذا دال مونگ مقشر و خشکه و نان سمید و قورمه حلوان مقرر سازند و حب تقویتیای علوبخانی که در آبله فرنگ
بیاید سوده در روغن گاو بست و یکمرتبه شسته آمیخته بران طلا نمایند و روز چهارم وقت صبح حب مذکور یکعدد در بالائی جغرات سه توله آمیخته دهند و بالایش نان سمید بوزن
سه توله و همین قدر روغن و قند سفید بهم مالیده خورانند تا یکهفته و غذا و طلا بدستور و وقت شام دوای افشره مذکور دهند که در دو هفته صحت میشود **اقوال حذاق**
شیخ میفرماید که در علاج حمره و نار فارسی لابد از فصد است تا خون صفراوی خارج شود و اگر مرض هائل باشد چندان خون برارند که قریب بغشی شود و گاهی در حمره حاجت
بشرط عمیق افتد تا خون ردی محتقن که آن در طبیعت سم است خارج گردد و این وقتی بعمل آرند که ماده مائل بصفراویت باشد و علاج بوضع ادویه مثل علاج حمره ضرور است
لیکن واجب نیست که ضماد شدید التبرید باشد چنانکه در حمره لوبد و ایضاً تحمل امتداد اندک ماده این بسوی باطن نشود و همچنین جائز نیست که ضماد شدید القبض استعمال نمایند
و جائز نیست استعمال محللات نه در اول ظهور او و نه نزد اول سکون التهاب بلکه واجب است که ادویه مخففه که دران اندک تبرید و تحلیل مع دفع باشد استعمال نمایند
مثل ضماد معمول از برگ بارتنگ و عدس مقشر و نان بسیار سبوس دار و ایضاً مازو بسرکه خمر و شب بسرکه خمر و آزاد درخت جیده در وقت ابتدا و بعد آن اینست که بگیرند انار ترش
و شق کنند و در سرکه بجوشانند تا آنکه نرم گردد پس بسایند و بر خرقه نهاده بران محل بگذارند که این در هر وقت نیکوست و این مرض را قلع نماید در ابتدا و انتها و گاهی در ادویه
این وقت و بعد آن این افتد که بگیرند عنب تازه و یا پست بسایند و مویز و انجیر بشراب و روغن خشخاش سیاه و بهتر آنست که از همه ضماد بسازند و از ادویه نیکو در آخر او
اینست افیون و اقاقیا و زاج سوری و قشور سبوس پوست انار هر واحد دو درم زهره نحاس یکدرم بزر البنج یکدرم و امثال این ادویه بران نهند که متقرح نشده باشد و اگر متقرح
لابد است از مجففات قوی مثل دوای اندرون و افراسیون و اقراص بولاندروس و دوار القیشور بشراب حلو یا مفتح و سائر آنچه در علاج حمره متقرحه و نمله و جاورسیه مذکور شد
و واجب است که بران ضماد در روزی دو بار و در شب یکبار یا دو بار ضماد نمایند و حتی المقدور معفنات استعمال نکنند و لازم است که آنچه محیط موضع بود از موضع احتراق
را بگل ارمنی مع سرکه و آب و سائر آنچه مبرد و رادع باشد تعهد نمایند و آنچه قریب اینست صوف زوفا در شراب تر کرده است پس هرگاه التهاب ساکن شود و قروح باقی ماند
علاج بمثل مراهم راسیه و مرهم دیاخیلون و سائر ادویه قروح متاکله باید کرد و ایضاً این دوای مرکب مرداسنگ یکرطل زیت کهنه یکنیم رطل زرنیخ یکرطل مرداسنگ را در زیت بپزند
تا بسته بپزند بعده بران زرنیخ بریزند و ایضاً این برای حمره که بر ذکر و لب و مانند آن افتد و بالجمله بر اعضائیکه در تجفیف و حاجت شدید تر باشد نافع بگیرند
و قلقدیس هر واحد هشت درم نوره ارمنی دو درم و بآب سائیده استعمال نمایند و همچنین شبک زنجبیل است پس هرگاه خشکریشه و لحم فاسد ساقط گردد
معالجه بعلاج جراحات بسیطه نمایند و گاهی خشکریشات و لحم ردی را ادویه معروفه ساقط کنند و روغن اقحوان برای اسقاط او نیکوست و بالجمله اشتغال باسقاط خشکریشه
باقی بعلاج جراحات تجربه بسیار صواب است دوای جدید بجرب برای تقرما که بعض متاخرین نسبت آن بجز ذکر کرده بگیرند عنزروت و صبر و کندر و زنگار و سفیداب
و هچند همه گل ارمنی و از ان بنادق سازند و در سرکه و آب حل کرده بران موضع طلا بعد طلا نمایند تا آنکه دران تقبض شدید پیدا شود و خشکریشه گردد پس بنفسه ساقط شود و اگر
رطوبت باشد و باحتیاج گردد بآنکه خلع او کنند و ساقط نمایند و همواره همچنین بعمل آرند تا همه ساقط گردد جرجانی و ایلاقی مینویسند که اگر قوت قوی باشد

اول رگ زنند و خون بسیار بیرون کنند چندانکه نزدیک بغشی رسد و گاهی بر جایگاه مرض شرط باید زد و خون ردی بیرون کردن و ضمادها چنان باید که دران با قوت تبرید
قوت تحلیل و تخفیف باشد چون ضماد برگ بارتنگ و غیره که در قول شیخ گذشت همه را بیزند و ضماد کنند و طعام چیزی باید که بسردی و ترشی میل دارد سیمد گوید که اگر خون
غالب باشد فصد مریض کنند و اصلاح مزاج بشربت ماء الشعیر و سکنجبین نمایند و شیرهٔ تخم خرفه و جلاب بدهند و عضو را بآب حی العالم و آب عنب الثعلب و شیاف مامیثا طلا کنند
و اگر صفرا غالب باشد تنقیه بدن بمطبوخ فواکه نمایند و ماء الشعیر نوشانند و بعد دو ساعت سکنجبین بآن دهند و تعدیل طبع نمایند اگر قبض گردد بآب تمر هندی و شکر و عضو
را بگل ارمنی و آب بارتنگ و گلاب و آب کشنیز طلا سازند ابن الیاس گوید که هر صبح جلاب از نیلوفر و تخم کاسنی هر واحد سه درم و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم و بآب
انارین بتخم آنها افشرده هر واحد بیست درم بشکر و ترنجبین بمقدار سابق بنوشانند و غذا ماء الشعیر دهند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا بنقوع مشمش یا بمطبوخ هلیله و سقمونیا
کنند و باقی علاج او بعلاج نمله و حمره نمایند لیکن براطلیه این مرض ای شدید الردع و التبرید نشاید از خاص ادویه که بدان معالجهٔ این نمایند اینست که دردی سرکه بر گل بهزیند
تا بجوشد و بران اقاقیا یا شیره طلا کنند خجندی گوید که فصد و استفراغ صفرا کنند و مراعات سودا نمایند و باید که بعد تنقیه بر چیزی که ترقیق خون و ترطیب آن نماید
و در مائیت آن افزاید مثل حسای شعیر مبرد و عناب و تخم خیارین بشربت نیلوفر مشغول شوند و از اغذیه بر فروراتی مثل اجاصیه و قراصیه و ملوخیا اقتصار نمایند و چون
تشنه شوند آب آلو و آب خیار و آب هندوانه و لعاب اسبغول بنوشند و شربت آلو بشیرهٔ تخم خیار دهند و چون مرض بانحطاط آید چوزهٔ مرغ بجو مقشر و تخم بیجه برنز بدهند
و از ادویهٔ موضعیه بر مسکه و آب کشنیز اقتصار ورزند و بر موضع جمع ریم نهند تا بگشاید پس دهن قرحه اندک مسکه بروغن گاو بنهند و حوالی آن خرقهٔ مبلول بگلاب
و آب کشنیز سبز گذارند و چون پاک شود بمراهم مثل مرهم سفیداب یا مرهم نوره علاج کنند تا مندمل گردد و نگذارند که ماده البته جمع شود و اگر ریم باقی باشد و حرارت معاودت
کند بران پارچه مبلول بگلاب و گل ارمنی نهند و بصندل و کافور و لعاب اسبغول طلا سازند انطاکی در تذکره مینویسد که اولا بدارت بشرط واجب بود و عمیق زنند
برای خروج ماده بنوعی که مستاصل گردد بعد ازان انچه ارخاء و ترطیب و جذب نماید چون حرام مغز و پیه و بچهٔ مرغ بران نهند پس هرگاه ماده زیاده گردد فصد کنند
و الا شرب ماء الشعیر بشربت ورد و سکنجبین سه روز کفایت باشد و از تبرید با طلیه قبل تنقیه حذر کنند تا ماده بسوی باطن منعکس نگردد و اگر ماده نزد شرط بر جا صحیح سیلان
کند بران شور پیدا آید و اگر قبل شرط فصد کنند جذب ماده بسوی داخل نماید بعد ازان این حب هر روز دو مثقال بدهند که آن سریع العمل حسن الفعل مشتمل بر صحت
از تراکیب مجربهٔ من است صنعت آن صبر یک اوقیه بسفایج نیم اوقیه سقمونیا پوست هلیله مصطکی هر واحد سه مثقال حجر ارمنی یک مثقال بآب کاسنی حبها سازند
و چون تنقیه ظاهر گردد ضمادات نهند و بهترین آنها دردی سرکه است بگل خالص و سفیداب سرشته بعد ازان انار ترش و مازو هر دو بسرکه پخته و همچنین عدس مقشر
پس اگر سوزش و گرمی شدت نماید و از انعکاس ماده امن گردد مورد و کافور با شیل سوده بر نهند و اگر در انجماد و رکردن لحم فاسد واجب گردد شکر تنها نهند اگر لحم فاسد بسیار
نباشد و الا با اندکی زنگار نهند بعده صبر و مرداسنگ و روغن گاو و این همه مع اصلاح اغذیه حتی الامکان می باید و همه انچه در اکله و در نمله مذکور است درینجا مستعمل بود و از ادویهٔ تا مجربه
در علاج این قبل از شگافتن اکثار وضع مسکه است و همچنین بعد آن برای قطفیه بآب کشنیز نزد قوت لهیب و شرب آب سیب بعنبر و آلو بشیرهٔ تخم خیار و هر وا [illegible] محلول
شیرباگو و طلای آن با سرعت صحت بخشد و در نزهه گوید که خون خروس و برگ بید انجیر و پوست انار و اجزای مهر در حمره اختصاص عظیم است بهاء الدین گوید
که اگرچه غلبهٔ خون نباشد فی الجمله خون کم کنند بفصد یا حجامت خصوص بر حوالی حمره اگر مانعی نباشد و بعد ازان تنقیه صفرا و سودای احتراقی کنند بمسهلی که دران باقیتی
نیکو بود و چون تقلیل خون ممانعی باشد بر مسهل اقتصار لازم بود و گاهی احتیاج افتد بانکه محل مرض را شرط زنند و نافع بود و زلو چسپانیدن بسی مفید آید و اگر کسی طاقت
سوزش داغ با آهن نباشد اولی آنست که از تیزاب فاروقی آنرا داغ کنند و چندان تیزاب گرم کرده بران نهند که دران محل سوراخ شود و بحرکت آید و آنجا که این مرض از بحران انتقالی
افتد این عمل واجب بود و مرهم کوزهٔ فقاع طلا کردن عظیم مفید آید و بر محل ورم حوالی مرض گل ارمنی در سرکه حل کرده طلا کردن بغایت مفید باشد و پوست تازهٔ خرگوش هموار بر محل
مرض بستن عظیم نافع بود و غلامی ابن رنجیر حمره پیدا شد و تمام زنخ و حلق او ورم کرد با درد و سوزش عظیم و تب که حضرت استادی او را از چربیها و گوشت پرهیز فرمودند و غذاهای
ترش دادند و بوقت خواب معصور انار ترش شیرینی تمام و بالای آن حب الشفای بزرگ بیداوند و جدوار بآب بارتنگ سوده در شبانه روزی چندین نوبت بر محل مرض
و حوالی آن طلا فرمودند همین علاج اعراض آن در سه روز برطرف شد بعده بمرهم سفیداب جراحت آنرا باصلاح آوردند و این علاج بسیار تجربه رسیده است و انفع از همه

[illegible]

نار فارسی

بثره‌ای باشد پر آب رقیق با سوزش شدید و خارش بسیار و درد و ورم حوالی و چون براید بزودی خشکریشه گردد و قبل از ظهور شود در بدن خطوط سرخ و طلاء سی پدید آید مثل زبانه آتش و لهذا آنرا نار فارسی مسمی شده و گویند که چون در این سوزش و آبله ظاهر میشود همچنانکه از سوختن آتش پدید می آید بدین مناسبت آنرا نار گویند و تخصیص بفارسی غالبا بجهت آن کرده باشند که اول این مرض اندر فارس پدید آمده باشد و اهل فرس از جهت سوزش آن آنرا آتشک گفته باشند و اندر حوالی این بثره بثرهای خرد از جنس او و از غیر جنس او بسیار پدید آید خصوصا رطوبت و عفونت آن بهر جائیکه رسد و خشکریشه سیاه کند و حوالی پوست را لختی بخورد و بسوزد اندک بهن شود و این بثره نیز در سالهای وبا و قرب آن بسیار افتد و به اثر این نیز تبهای گرم مهلک پدید آید لیکن مادهٔ این بدون گرمی و سوداویت و عفونت نباشد که اندر جمره و بعضی این را جمره گویند و بعضی جمره را نار فارسی و آتشک گویند و بهر دو را مترادف دانند و ابن ابی صادق گفته که این مرض یا بسبب حدوث او ببلاد فارس بسیار و یا بسبب آنکه هر که اول علاج او اخذ کرده از فارس بوده مسمی بنار فارسی شده و قرشی نوشته که موصوف بفارسی بهر آن شده که اهل فارس در زمانهٔ قدیم عبادت آتش میکردند و دائم آتش آنها مشتعل میماند و آن لامحاله قوی باشد بسبب دوام اشتعال و التهاب پس این مرض ابدان بقوت آن تشبیه دادند و بآن مسمی ساختند و شیخ الرئیس میفرماید که گاهی هم نار فارسی اطلاق کرده شود بر آنکه بثره از جنس نملهٔ اکال محرق محدث آبله بود و دران سعی و رطوبت باشد و مادهٔ او صفراوی با اندک سودا بود و غور او کم باشد و شور بسیار و کوچک بود گویا که در آنجا خلط حاره کثیر الغلیان و شر باشد و نار فارسی از جمره در ظهور و حرکت سریع تر میباشد و مادهٔ او حاد بوده و آنچه در لحم ازان عارض شود در تحلل سریع تر باشد و آنچه بعصب عارض گردد ثابت تر و بطی تر در تحلل باشد و آن قریب از جمره است الا آنکه مادهٔ این صفراویت شدید تر و مادهٔ جمر او سوداویت شدید تر است و گیلانی از طبری نقل کرده که نزد اکثر اطبا جمره و نار فارسی در صورت یکی است و نزد یک بعض آن نار فارسی و جمره و نمله در صورت واحد ست و امر چنین نیست زیرا که نار فارسی دانهای بزرگ باشند و الم او شدید تر شود و در لحم غائر گردد و نمله چنین نیست و اما جمره محتاج بشرط شود و آنرا بعد زوال او اثر باقی ماند و نار فارسی چنین نیست و بعد زوال او را اثر بادنجانی یا قلیجی و سیاه باقی نماند مگر الم او تا بقای اثر بماند و این فرق ظاهر ست و اگر چه این همه جنس واحد اند و اما صورت نار فارسی آنست که سرخی شدید مع غلظ در جلد بود و نزد ظهور او در بدن شود اطراف مثل زبان آتش باشد چون بلند شود و در زیر جلد منبسط نگردد و الم او شدید بود و از خاص اعراض او نیست که آن در جائی که ظاهر شود تمیز گردد و نار بقای اثر آن بعد زوال آن و انطاکی گوید که این مسمی بنار فارسی شده بسبب کثرت او در فرس و بسبب آنکه آثار و شور حادث دران مشابه سوختگی آتش در حمرت و تلهب میباشد و گاهی خطوط او دراز شود و گاهی مستدیر گردد و تا کل نماید و بسرعت ظاهر شود و مادهٔ او خلط صفراوی مع اندک خون رقیق باشد و اسباب او دادن اکل اشیای حار لطیف مسموم مثل ثوم و خردل است و سیر در آفتاب و قلت استفراغ **علاج** هرچه در علاج جمره گذشت بعمل آرند و باید که درینجا بعد فصد و اسهال باشیائی که خون را رقیق و مرطب گردانند و در رائیت او افزایند تا حرارت محرقه ازان زائل گردد متوجه شوند مثل آب شاهتره تازه مروق و آب کاسنی سبز مروق با ادویه مناسبه استعمال نمایند و ایضا جهت تسکین و تقلیل شربت عناب و شربت کدو و آب تمر هندی و آب انار و مع هندبا و در سرکه سوده طلا کنند تا متسع نگردد و مغز تخم شفتالو سوخته و سفال آبخوره ده طلا کرده هم مفید بود و بقول شیخ طلای جوز کهنه مجرب برای نار فارسی بعد سکون التهاب باقی ماندن قرحه نیکو ست و بقول ابن بطلان و رازی و غیره ضماد آب کرنب بسیت چه و نمک و کذا تخم کرنب و نمک کذا بارتنگ و کذا کشنیز سبز بمویز منقی و کذا کرسنه بعسل و کذا آب برگ زیتون بری و کذا آب بابونه هر واحد نافع نار فارسی ست **اقوال اطبا** طبری گوید که علاج این هم علاج جمره واحد ست از طلای او بعد فصد و استفراغ و التزام مریض ما الشعیر و شربت مذکور و در نمله اینست که بگیرند حضض یکجزو و کافور یکجزو و در لعاب اسپغول و لعاب تخم بارتنگ بیامیزند و دران خرقه تر کرده بران موضع تا زمانی بدارند که مریض را خوش آید و حرقت زائل کند و هر گاه درد آن بسردی این کم شود طلای آن بکار برند **مجوسی** گوید که نار فارسی گاه مفرد پدید آید و گاهی در بعض اوقات باجدری ظاهر شود و علاج هر واحد ست الا آنکه می باید که مواضع آبله را اثقب کنند و بر آن سفیداب مرداسنگ و صندل سفید و کافور بگلاب سوده و دران پنبه تر کرده بنهند و موضع را هر وقت بدان تر دارند و اما چون نار فارسی مفرد باشد باید که صاحبش را مبادرت بفصد نماید و خون بمقدار حاجت و حسب احتمال قوت و غیر آن بر آرد و بعد از آن آبلهارا بسوزن سوراخ کنند تا زرداب و سیلان کند بعده بمرهم سفیداب که در آن اندک کافور باشد ضماد نمایند و هر وقت که دران چیزی از آب جمع شود سوراخ کرده بهمان مرهم طلا نمایند و بعد از آن گل ارمنی با آب و سرکه طلا کنند ایلاقی و جرجانی مینویسند

که اول فصد کنند و مطبوخ هلیله و تمر هندی تنقیه نمایند و هر بامداد کشکاب و ماء القرع و ماء الخیار و آب هندوانه و لعاب اسپغول و شکر دمادم آن بنوشند و بر بثور رائنگا افکند
و آب آن بچکانند و اگر مختفی از پوست آن بمقراض ببرند تا آب از آن مجتمع نگردد و آنچه ازان تراوش کند برچینند صواب باشد و حوالی او را بگل ارمنی در سرکه حل کرده طلا کنند
و بشوید مرهم سفیداب طلا سازند ابن هبة الله گوید که علاج نار فارسی بفصد بود و اگر ممکن نباشد حجامت نمایند و باصلاح اغذیه بپردازند و بعد آن آبله ها را سفیداب
و غیره که در قول مجوسی گذشت بروغن بادام طلا کنند پس اگر رطوبت مترشح بسیار باشد حضض و زرد چوب و کافور در آب کاسنی یا آب حی العالم طلا نمایند و غذا اسپغول مرغ
باب غوره دهند ابن الیاس گوید که هر صباح جلاب از آب انار بشحم آنها افشرده سه اوقیه و از تمر هندی ده درم و از عناب و آلو هر واحد ده عدد و بشکر و ترنجبین هر واحد ده درم
بنوشند و غذا ماء الشعیر اگر تپ ظاهر باشد و الا مزوره بنو ماش با اسفاناخ و کدو یا مزورهٔ زرشک و مغز بادام و اسفاناخ سازند و تلیین طبیعت بجوارش الفواکه یا مطبوخ هلیله کنند و یا
بامداد آب هندوانه سه اوقیه بشکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بدهند یا هر صبح آلو سیاه و آلو کوهی و عناب هر واحد بیست عدد و تمر هندی ده درم بگیرند و با شکر سفید
ده درم بجوشانند و در ان شیرخشت ده درم و ترنجبین بیست درم آمیخته سحرگاه بنوشند و بعد تنقیه بصندلین و فوفل و شیاف مامیثا و سفیداب ارزیز و گل ارمنی هر واحد
درم کوفته بیخته با آب کاسنی یا با آب حی العالم یا با آب عصی الراعی یا آب کشنیز تر یا آب عنب الثعلب سرشته طلا کنند و چیزیکه آنرا نفع عاجل بخشد انیست که حضض و غیره
که در قول طبری گذشت طلا نمایند و یا بگیرند مازو و سبز خام و فوفل مساوی و کوفته بیخته بسرکهٔ کهنه و گلاب سرشته طلا کنند و از تناول حلویات و لحوم و شراب بالکل حذر نمایند
انطاکی گوید که اولا فصد واجب بود و تنقیه صفرا و اکثار ماء الشعیر و بنفشه و شربت آن و شربت ورد و طلای محلل با آب خرفه و برگ مورد و زعفران و سفیداب
و کذا ترمس بسرکه و عسل پخته و آهک را هفت مرتبه در آب شسته بروغن گل آمیخته و کشنیز سبز بعسل و ایضا سرگین کبوتر بعسل مع بزر کتان

آبلهٔ فرنگ

گویند که این مرض در سن نهصد و چهار در جزائر فرنگ ظاهر شده و لهذا متقدمین اطبای یونان بذکر آن نپرداخته اند و الحال در جمیع بلاد شایع گردیده و باتشک شهرت یافته
و بعضی گویند که این مرض قدیم ست از عهد سکندر و مراد از شوری غریبه همین ست و بعضی این را مرض طائر گویند بنا بر آنکه میگویند که در عهد کیان جانوری پرید تخمی بجبال
کرد و همان وقت اثر آن در مواد رسیده فاسد گردیده و مرض مذکور پدید آمد و از آن شخص بدیگران رسید بالجمله مرض مذکور چون حادث شود در ابتدا بثور قضیب حوالی
آن در مردان و اندر فرج زنان برآید و بزودی قرحه گردد و بزرگترین اسباب حدوث او جماع ست خاصةً با زنی که اثری ازین مرض در آن بوده باشد و مزاج او حار و اخلاط
او کثیر الفساد بود خصوصاً آنکه با وی بسیار مردان جماع کنند پس موضع مخصوص او بسبب کثرت وقوع منی ها متعفن گردد و مبتلا بدین مرض چون با زن مجامعت
کند آن زن باین مرض بیمار شود و گاهی این مرض از باهم خوردن طعام و باهم نشستن بمصاحب آن حتی که از بول و براز کردن در یکجا متعدی گردد و سبب بادی فساد اخلاط
محترقه ست که رنگ مزاج را فاسد کند و این علت بسیار ردی و فاسد ست اکثر بتمامه زائل نشود مگر بندرت و نیز ظهور او در اکثر ورم و بر کنج ران عارض شود و آن بدبا شد
اگر پخته شود و بشگافد بسیار تکلیف دهد و گاهی متعفن شود و هلاک کند [illegible] مرض با وجاع مفاصل و غیر آن از امراض ردیه پیدا شود و گاهی حشفه و بعض
اجزای قضیب ساقط گردد و گاهی قرحهٔ بینی عارض شود و استخوان اندرون آن بوسیده شده بینی فرونشیند و گاهی قرحه در حلق پیدا شود و سوراخ در کام گردد و گاهی بجذام
انجامد انطاکی گوید که حب افرنجی در مصر معروف بمرض مبارک است بنا بر تفاول و نزد بعضی عرب حجاز بشیمه و آن مرضی ست که اولا اهل فرنگ را بهم رسیده و منتقل شده
بجزیرهٔ عرب در سن هشت صد و هفت پدید آمده و متزاید شده تا آنکه کثرت نموده و اطبا ذکر آن نکرده اند و متاخرین آنرا بنار فارسی ملحق ساخته اند و این جهل ست
و در ان بسط کلام بنا بر عموم بلوای آن میکنم و میگویم که آن مرضی ست که بمجرد معاشرت متعدی شود و این فعل بجماع سریع تر گردد و مادهٔ او از کل اخلاط بود پس
آنچه از خون باشد علامتش آنست که آبله بزرگ سفید و سرخی او بسیار شدید و نزف خون و رطوبات مع التهاب و خارش بود و آنچه از صفرا باشد علامتش بود علامات
مذکوره قلت رطوبت و زیادتی حدت و زردی رنگ ست و در مصر حبتان نامند و آنچه از بلغم بود علامتش انبساط و انتها و عدم خارش و کثرت رطوبت و سفیدی
آنست و آنچه از سودا باشد علامتش خشکی و صلابت و تیرگی و جوشش و درد بندها ست و گاهی با بیشتر از یک ماده مرکب شود و علامتش اجتماع علامات مذکوره است
و اوقات که بدان بدن فاسد گردد و در عروق بداخل شود پس کسل و ثقل و تپ حادث گردد و از خلط عارض ران در مفاصل پیدا شود و بعد ازان حمل و ابتدای تنقیه بنا بر نضج قرن

او آنست که ابتدا از مذاکیر و مغابن کند و جمله اطبا ابتدای آن بجراحت مدمله نمایند پس منتشر گردد و بدن بگیرد و از آن حذر باید کرد عماد الدین محمود شیرازی مینویسد
که مرض معروف بآتشک در قدیم الایام نبوده و از امراض جدیده است و لهذا در کتب قدما ذکر آن نیست و گویند که ابتدای ظهور آن در ملک فرنگ بوده و از آنجهت
آنرا آبله فرنگ گویند و از جهت آنکه مانند آتش سوزنده است آنرا آتشک نامند و از برای آنکه اولا در بلاد ارمن بهم رسیده و از آنجا ببلاد دیگر انتقال یافته ارمنی دانه
خوانند و اطبای متاخرین در تطبیق آن بامراضی که در کتب قدما مذکور است اختلاف نموده اند بعضی از اقسام نار فارسی دانسته بجهت مشابهت این
بدان و بعضی از جمله نفاطات شمرده و بعضی از اقسام جرب تصور نموده بلکه گفته اند جرب جداگانه است لیکن باستقرا آنچه یافته اند از اقسام جرب نیست صحیح آنست
و ماده فاعل آن سودای محترق و یا متعفن است که در آن غلیان و ثوران بهم رسد و بحسب استعداد میل بظاهر جلد بدن و یا بباطن آن نماید و از آن ورم آبله
بهم رسد و یا نه زیرا که غلیان موجب انفصال اجزای غلیظه سوداویه از لطیفه و رقیقه دمویه است خواه آن ورم متقرح گردد یا نه و بدین تقریر با هیچیک از امراض
سوداویه منطبق نمیگردد زیرا که هیچیک آنها بطریق اندفاع سودای مذکور بواسطه غلیان بنحو مذکور نیست و با جدری نیز زیرا که در جدری غلیان است و بواسطه
آن انفصال می یابد اجزای دمویه فاسده از اجزای صحیحه و درین علت انفصال اجزای سوداویه از دمویه است پس رسید که این مرض غیر امراض مذکوره است
و علامت آن مطلقا ضعف تمام بدن و ضعف اعصاب و عضلات و مفاصل است بنوعی که از برداشتن اندک چیزی عاجز شود و تب که باعث آن
باشد و در بروز دانها احساس سوزشی نماید که گویا آن موضع را بآتش داغ میکنند و رنگ آن موضع در اکثر احوال مائل بکمودت میباشد و در دانهائی که بر آیند نیز حدت
و سوزش باشد و رنگ آنها تیره بود و بشب از وجع مفاصل بیخواب و بیقرار و آرام باشد و اگر سبب آن ماده ریاحیه باشد که باد فرنگ نامند درد در مواضع
مختلفه باشد و بسرعت از جائی بجائی نقل نماید و گاهی از سرعت حرکت و انتقال بجدی رسد که باندک زمانی از دست بپا و از پا بدست و از دست راست بدست
چپ و از پای راست بپای چپ و بالعکس و همچنین جا انتقال نماید و در ایام اول بدن بر آمده باشد تا هنگامی که دانها بروز تمام یابند ... باصلاح آیند
و از خصائص این مرض است که اوجاع آن باطلا و ضماد و استفراغات تسکین چندان نمی یابند بلکه در اغلب اوقات اشتداد عظیم می نمایند و بحران این مرض ...
که بمعالجات مقرره در کتب باصلاح نیاید مانند صداع و درد سر و درد گوش و دندان و امثال اینها که باسهال و غیر آن زائل نگردد و معالجه آن با دویه مقرره مخصوصه این مرض
نمایند جهت آنکه امثال این احوال اکثر بواسطه ماده سوداویه عسر الانقلاع میباشد و معالجات مخصوصه این مرض در استیصال آن عمده اند و نفع کلی می نمایند و لهذا
جزم میکنند که این امراض البته از اقسام و یا از توابع آن اند که چون آن مرض زائل گشت امراض که تابع آن اند نیز زائل میگردند و نیز از خصائص بعض این مرض است
که گاهی دانهای کوچک صلب بر سطح بدن بی درد و حرقت بر می آیند و چند گاهی مانده پس ناپدید میگردند و علامت دموی آن یعنی حادث از خون حاد محترق
آنست که روی آن مائل بسرخی و عروق ظاهر بر آمده و بشره منتفخ باشد و غیر آن که در قول الفاظ اکی گذشت و تدبیر سابق و مزاج و سن و سحنه و فصل و بلد و غیره دلیل آنست
و علامت صفراوی آن که حادث از صفرای حاد محترق باشد ظهور دانهای خرد سرتیز و برآمدن عدم حمرت قوی و همواری حوالی دانها و سوزش آنها و سرعت تقرح
و خروج زرداب رقیق از آنها با حدت و حرارت بهر جا که برسد متقرح سازد و دانهای این شبیه بجمره و نمله و سائر بثور صفراویه باشد با اندک سیاهی و تیرگی و تدبیر مقدم و مزاج ...
و غیره امور مذکوره شاهد آنست و علامت بلغمی آن یعنی حادث از بلغم محترق قلت عدد بثور و بزرگی و پهنائی آنها و انتفاخ پشت چشم و ثقل تمام بدن و کثرت لعاب
و مائل بسفیدی بودن بثور باشد و تقدم تدابیر و غیره امور مذکوره گواه آنست و علامت سوداوی آن یعنی حادث از احتراق سودا قلت عدد و صغر دانها
و تفرطح و سواد و کمودت آنها و حوالی آنها و رنگ بدن آنها و کمی حدت و سوزش و غلظ قوام مده و دیر باصلاح آمدن آنها و سائر امور مذکوره از تدبیر متقدم و غیره
دلیل و گواه آنست و بدانکه اسباب این مرض چنانچه ذکر یافت بالذات سوداست که احتراق و یا تعفن و یا حدت یافته باشد و هیچیک از انواع این علت خالی
ازین نیست لیکن گاه ماده آن سودا تنها میباشد یعنی سودای محترق از سودا و گاه سودای محترق از اخلاط دیگر پس اینها چهار قسم شدند و گاه ماده ممتزج از اینها
میباشد بحدی که باهم اتحاد یافته باشد و گاه باهم امتزاج و اتحاد تام نیافته و گاه ریاح میباشد خواه آن ریاح متولد از سودا باشد و یا از اخلاط دیگر و سطوبت و گاه با ریاح
میباشد و لهذا اقسام این مرض مانند جنون بسیار است و بدانکه این مرض از امراض مسریه است یعنی سرایت از شخصی بشخصی می نماید و قوی ترین انواع

سرایت آنست که از مباشرت با زنان و یا مردان صاحبان این علت واقع شود و بعد از آن آنچه در حمام واقع شود که در نشیمن جای شخصی نشیند که او مبتلا این مرض باشد و یا در موضعی
که صاحب این مرض نشسته باشد نشیند و گاه از مواکله و ملابسه و مجانسه نیز واقع میشود مثلاً در یک ظرف و یک کوزه باهم طعام و آب بخورند و یا لباس یکدیگر را بپوشند و یا بر یک
فرش باهم نشینند و هر چند گفته اند که این مرض از جمله امراض متوارثه نیست که از والدین باولاد سرایت نماید بطریق ارث لیکن در بعض اطفال صاحبان این مرض دیده شده
که سرایت شده بود **بهاء الدین** گوید که ارمنی داند که اندر خراسان با آبله فرنگ مشهور است بجهت کثرت مشابهت اکثر آن بجدری در هیئت نه در جمیع اعراض بانواع
پدید اید بعضی را آبله های بزرگ و غالب در هم پیوسته بیکبار پدید آید و آب گیرد و سخت بزرگ شود و سوزش بکند و بخار و درد کند و بعضی را درد و دانه ها کمتر باشد و بعضی را
در اول حال شبیه بنمله ظاهر شود و هیچ آب نگیرد و همچنین خشک بشه پیدا کند و بزرگ شود و پوست را بخته بخورد و بعضی را اندک آب گیرد و زرد دریش گردد و محل آن سوزش و درد
و حرارت عظیم کند همچو جمره و گاهی بعضی خشک اکال باز گردد و گاهی بنمله شبیه بیشتر ظهور آن اول بر پوست سر بود یا بر ذکر و گاه باشد که بر اکثر اعضا بر آید بتدریج و آنچه اول
بر آمده باشد هنوز باقی بود و بعضی را نه بلکه بیک نوبت بر اید و گاه باشد که بر بعضی اعضا غلبه کند خصوص بر سر و بر بعضی نباشد و یا کمتر بود و تخصیص بر پایها و گاه باشد که بثرات
اندک و متفرق بود و **اعراض** آن غلبه حرارت مزاج است و ماندگی و خاریدن بدن و درد مفاصل بمرتبه که حرکت مشکل [illegible] بها در مفاصل بیشتر شدت کند آنرا
که دانه کمتر بر اید و بعض مفاصل بیشتر بود و گاه باشد که وجع ثاقب بود چنانکه بیمار خواهد که خود را هلاک کند و گاه باشد که زمین ساز و یا پایها بیکار شود همچو مفلوج و گاه باشد که با وجود درد مفاصل
پایها ورم کند و تهبیج و رشیت چشم و روی پدید آید و شهای طعام کم شود و هضم ضعیف گردد و گاه باشد که از اول انها غالب آید و تا آخر وجع نباشد و بحران تام آن چنانچه بعضی
دریافته اند چون تخلیطی نشود در هفده ماه بود و قبل از آن چون علاج نیکو کنند تخفیفی نیکو یابد و بعد چند روز بار دیگر دانه و یا درد و ورم عود کند و بعضی را که مزاج قوی بود و اخلاط
بد در تن او کمتر باشد دانه کمتر پدید آید و اعراض آن کمتر تکلیف دهد و بسیار باشد که قبل از ظهور بثره حرارتی و تب و سستی در بدن پدید آید و بعلاج و استفراغات گاهی کمتر شود و باز
غلبه کند پس ناگاه بثره ظاهر شود و یا خود حرارتی و اعیائی و درد مفاصلی پیدا شود و بعد مدتی از ایام بثره ظاهر شود و دیدم زنی را که مدتی گلوی او درد میکرد ناگاه آبله فرنگ بر آورد
و بسیار باشد که اول بثره ظاهر شود آنگاه ازین اعراض بعضی یا همه پدید آید و **بدانند** که این مرض از جمله امراض مسری بود لیکن بسیار سریع السرایت نباشد و از مجامعت
با آتشک دار زود تر از مصاحبت پدید آید و از رسیدن بخار تن او به تن دیگر در حمام و یا رسیدن عرق و آلایش فوطه و لباس او زود تر از ملاقات و ادراک نفس او پدید آید و تا دو
این مرض خلطی بود عفن مرکب از اخلاط فاسده و لیکن بلغمیت و سوداویت احتراقی بر آن غالب بود و این خلط عفن هر خلطی را که در بدن بیشتر و غالب تر یابد آنرا عفن سازد
و بعفونت خود [illegible] گرداند و گاهی فساد ماده بجدی رسد که ریش او انف و را بخورد و تباه کند و بسیار باشد که بثرات آن با اعراض پدید آید و بثرات بر طرف شود و درد و ورم و بد
هضم باقی باشد تا مدت بحران تام و با آن حرارت نیز گاهی ظاهر شود و کسی که اندرین مرض تخلیطات کند و در علاج تقصیری نماید تا ده و سه و چهار سال و بیشتر اندرین مرض بماند
و لیکن [illegible] دانه و یا کم دانه چنین بود و اما بسیار دانه از مدت بحران تام در گذرد و بعلاج صحت یابد و بعضی را که اخلاط بد بسیار در بدن باشد و بثره بسیار پیدا کند
و علاج نیک نیابد زود هلاک گردد **علاج** چون ماده این مرض خبیث متعلق باعماق بدن است لهذا معالجه آن بادویه سمیه نفاذه کرده میشود با آنکه در آن خطر است
بسبب حدوث آنها ضربان بمفاصل و فساد بدن و ترک آنها اولی است مگر بسبب اضطرار بحالت قوت مریض و بعد تنقیه و تقویت اعضای رئیسه که در آن هنگام آنها و اکثر
ادویه هندیه حاده بشرط توافق مزاج بسرعت نفع می بخشد و بعض تراکیب ادویه هندیه مثل سکپور و غیر آنرا خصوصیت عجیب با این مرض است و اگرچه در ظاهر غیر موافق
بود لیکن مجربین آنرا استعمال میکنند و ادویه یونانیه بدیر نفع میکنند لیکن آن سالم از ضرر است اما کثرت تبرید درین مرض نقصان کلی دارد که درد مفاصل می آرد پس جمله
اگر مریض محروری مزاج و یا نازک طبع و ضعیف باشد علاج بادویه یونانی کنند مثلاً عناب شاهتره و سر پهوکه چرائته هلیله سیاه نیمکوفته صندل سرخ برگ حنای خشک در آن
شب در آب گرم تر نمایند و صبح آب زلال آن گرفته شهد سفید داخل کرده بنوشند و بعد از چند روز فصد هفت اندام یا باسلیق کنند و در صورت حدت ماده بعد از نضج
تنقیه صفرائی سوداوی مانند مالیخولیای صفراوی نمایند و ماء الجبن و شیر بز بکار برند و آب شاهتره سبز مروق دادن نیز بسیار فایده میکند و استعمال عرق گل و شربت
پادسات و عشبه و معاجین مناسبه نیز معمول است و در حالت عدم حدت ماده بعد نضج تنقیه آن بدستور مالیخولیای بلغمی و سوداوی کنند و بعد از آن عرقیات مصفی خون
و معاجین عشبه و چوب چینی استعمال نمایند **و اگر** مریض غیر محروری مزاج و قوی باشد اگر غلبه خون بینند اول فصد کنند و الا بمسهلات هندی مثل حبوب حب السلاطین

و غیره و سفوف حب النیل و سفوف مسهل سیاه و جز آن تنقیه نمایند و بعد ازان حب توتیا و یا مرداسنگ و یا رسکپور و یا بلادر و غیر آن حسب ضرورت بکار برند و بدانند که چوب چینی و عشبه درین مرض فائده بلیغ می نماید خصوص بعد تنقیه و طریق استعمال چوب چینی در بحث جذام مسطور گردد و طریق خوردن عشبه اینجا مرقوم میشود

طریق خوردن عشبه بدانکه عشبه بیخ یا همین صحرائیست و چون از طرف مغرب می آرند یا آنکه اولا اهل مغرب را اطلاع بر منافع آن حاصل شده بعد ازان در سائر بلاد اشتهار یافته عشبه مغربی نامند و مزاج آن گرم در اوسط درجه دوم و در آخر آن یابس است بعضی گرم و خشک در سوم نوشته اند و بهترین آنست که باریک و سپید رنگ باشد و چون بشکنند ازان غبار ظاهر گردد و منفعت آن در اکثر امراض مثل چوب چینی است لیکن در امراض و امزجه حاره سوداویه که چوب چینی ... و این دوا مضر است و در بعضی امزجه و امراض بارده بلغمی و سوداوی نفع آن ازین زیاده از چوب چینی است مثل اوجاع مفاصل و نقرس و درد اعضا و ضعف معده و نوشته اند که برای نواسیر ... مستعمل است ... که چوب چینی مضر است این ... در ابتدای زخم آتشک توان داد و دستور فصد و تنقیه قبل از استعمال آن ... و طبخ و شرب و ... و احتیاط از اعراض نفسانی و حرکات متعبه و حمام و جز آن بدستور چوب چینی بود و حاصل آنکه در عشبه همه چیز واجب ... چوب چینی است ... عشبه خوردن ... اند و در مرض ... یک آن گرفتن تمام بدن یا بعضو موقوف بدستور نافع دانند و بعد از فراغ ... پرهیز ... ضرورت و اول این دوا ... است یا چهل روز ... برای طبیب است و هرگاه آب عشبه از برای شرب و ... قابل باشد ثفل آنرا جوشانیده بکار برند و در شرب آن نیز شرط است که سرد نوشند اگر در گلاب ممزوج کرده بنوشند نیز رواست و هرگاه این دوا بطریق سفوف و معجون استعمال نمایند باید که در ... و معاجین چوب چینی عوض چوب چینی بوزن آن عشبه را گرفته با همان ادویه ترکیب نمایند و بدان نهج عمل فرمایند و حکیم ارزانی مرحوم نوشته که بعضی اوقات هر روز یکنیم مثقال عشبه کوفته بیخته با همچند آن نبات سوده تا بست روز یا بیشتر یا کمتر بحسب حاجت و ضرورت با گلاب داده شد و از ترشیها و لبنیات و فواکه و آب سرد و اشیای غذائی ... فراغ تا ده روز پرهیز نموده اثر تمام بخشیده و گاهی عشبه را با نصف نبات کوفته بیخته ... اول هر روز یکنیم مثقال در امزجه ضعیفه و دو مثقال در متوسطه و دو نیم مثقال در قویه ... روز دیگر ... نیم مثقال تا سه مثقال یا سه نیم مثقال ... یک سه مثقال تا سه نیم مثقال تا چهار مثقال با گلاب تا چهل روز داده آمد با پرهیز و نفع تمام نموده ذکر بعضی نسخ ترکیب ... مطلب ساختن برای آتشک ... باشد شاهتره چرائته هر یک شش ماشه اصل السوس چهار ماشه جوشانیده شهد یک نیم توله داخل کرده دهند و گاهی عناب و همراه صندل سرخ تخم کاسنی ... عوض اصل السوس شهد کرده میشود و گاهی درین آلو بخارا نیز افزوده میشود و گاهی شاهتره و همراه صندل سرخ هر یک شش ماشه جوشانیده شیره خیارین هفت ماشه شربت نیلوفر دو توله و کاسنی ... و گاهی عناب گل بنفشه گل سرخ عرق شاهتره بجای صندل در جوشانده و شیره مغز تخم کدو و شربت بنفشه بجای عنابین و شربت نیلوفر ... و گاهی کاسنی کوفته افزوده میشود و هرگاه اخراج مواد منظور باشد چرائته شاهتره صندل سرخ گل نیلوفر کاسنی کوفته هر یک شش ماشه ... ماشه جوشانیده شهد دو توله داخل کرده دهند **ایضاً** اگر از ماده آتشک در ایام ... گرانی گوش و طنین و عسر حرکت و درشتی و تنفس عارض شود شاهتره پوست هلیله زرد هر یک شش ماشه اسطوخودوس چرائته هر یک چهار ماشه جوشانیده شربت بزوری دو توله داخل کرده دهند بعد تعدیل و نضج ماده این مسهل دهند شاهتره گل سرخ عنب الثعلب ... هلیله زرد هلیله سیاه گل خطمی گل نیلوفر گاوزبان اسطوخودوس هر یک شش ماشه ... سنای مکی هر یک نه ماشه جوشانیده گلقند سه توله ترنجبین چهار توله فلوس خیار شنبر شش توله روغن بادام شش ماشه و دو پهر خواب و شب شله ملائم و بجای آب عرق شاهتره دهند و روز دوم اطریفل کشنیزی یک توله بعرق شاهتره و شیره بادیان ... تخم کاسنی شش ماشه نبات دو توله بعد تنقیه معجون عشبه همراه عرق شاهتره دهند غذا پلاو و قلیه و از لبنیات و حموضات و بقولات اجتناب نمایند و در اثنای استعمال معجون عشبه گاهی مویز منقی ده دانه گاوزبان شش ماشه جوشانیده شربت بنفشه دو توله شیره خیارین شش ماشه داخل کرده ... سفید شش ماشه پاشیده و گاهی هلیله مربی یکعدد خورده بالایش گل سرخ شش ماشه کشنیز خشک چهار ماشه بعرق شاهتره جوشانیده تخم شربتی نبات ... اسطوخودوس گاوزبان گل سرخ کاسنی کوفته جوشانیده گلقند هر روز که انحراف طبیعت شود تعدیل آن نمایند **علاج تفرق ایضاً** اگر بعد مسهلات بثورات زرد و قیس گرم باشد پوست هلیله زرد شاهتره قصب الذریره تخم کاسنی کوفته عنب الثعلب سیاوشان هر یک شش ماشه هلیله سیاه بیخ حنظل هر یک چهار ماشه جوشانیده گلقند داخل کرده دهند

ایضاً برای بثورات و ... مخصوص شاهتره چرائته پوست هلیله زرد صندل سرخ هر یک شش ماشه جوشانیده شهد دو توله داخل کرده دهند و صندل سفید برگ حنا

مرداسنگ هریک یکماشه بروغن حنا ضماد فرمایند **ایضاً** اگر دهن آمده باشد ودرد اعضا بود هلیله سیاه چهار ماشه دهمایه شاهتره چرایته تخم کاسنی صندل سرخ هریک ششماشه
جوشانیده شهد خالص دو توله دهند وکمیله برگ حنا هریک چهار ماشه نیله تهوتهه سوخته یکماشه سفیدهٔ کاشغری مرداسنگ هریک دو ماشه بروغن گل ضماد کنند **ایضاً** اگر بثورات
بقدر عدس تمام بدن در فصل گرما باشد عناب پنج دانه شاهتره دهمایه کشنیز خشک هریک ششماشه جوشانیده گلقند دو توله مالیده دهند روز دوم صندل سرخ تخم کاسنی کوفته
هریک چهار ماشه روز سوم هلیله سیاه افتیمون هریک ششماشه افزایند بعد ده یازده روز برای تنقیه بیخ حنظل نه ماشه داخل کنند **ایضاً** شاهتره دهمایه صندل سرخ هلیله سیاه
هریک ششماشه عناب پنج عدد جوشانیده شهد داخل کرده روز دوم چرایته ششماشه روز سوم گل سرخ گلو هریک ششماشه افزایند بعد ده روز بیخ حنظل نه ماشه اضافه کنند **ایضاً** عناب
پنجدانه شاهتره دهمایه چرایته هلیله سیاه کشنیز خشک جوانسه هریک ششماشه جوشانیده شهد دو توله داخل کرده روز دوم گل نیلوفر تخم کاسنی گل خطمی هریک ششماشه افزایند بعد هشت روز
بیخ حنظل ششماشه برای تنقیه داخل کنند **ایضاً** اگر از رسکپور وغیره دهن آمده باشد پوست بیخ جهربیری چهال کچنال پوست گوکنار چهال سرس جوشانیده صاف نموده
مضمضه نمایند وشیره عناب پنجدانه شیره تخم خرفه ششماشه عرق شاهتره ومکوه وکاسنی ده توله شربت بزوری دو توله بنوشند **ایضاً** برگ چنبیلی گوکنار مازو سبز هریک
چهار ماشه جوشانیده مضمضه نمایند وچون لعاب دهن موقوف شود شاهتره چرایته هریک ششماشه صندل سرخ پوست هلیله زرد هریک چهار ماشه جوشانیده
شهد داخل کرده دهند **ایضاً** اگر با تبخالهٔ دهن ودرد گلو وسرفه از نوازل باشد اصل السوس عناب گل نیلوفر بهدانه اسطوخودوس کشنیز خشک جوشانیده شربت بنفشه
خاکشی داخل کرده بنوشند روز دوم شیرهٔ کاهو افزایند چون سماجت حرارت داشته باشد لعاب بهدانه شیرهٔ کاهو شربت نیلوفر عرق شاهتره خاکشی برای تسکین دهند

ذکر بعض ادویهٔ مرکبهٔ یونانیه که در مرض آتشک معمولست **دوائیکه** جهت آتشک مجرب ومکرر بعمل آمده بادیان دو درم شاهتره سه درم تخم کاسنی سه درم گلقند
دو توله سه روز این منضج بنوشند بعده بگیرند حب النیل بقدر نه ماشه تا یکتوله کوفته بیخته شکر تری همچند آن آمیخته بقدر ششماشه با گلاب نیمگرم یا بآب گرم بخورند بعد
اسهال غذا کهچری ملایم بخورانند روز دیگر تبرید از اسپغول وشربت دهند ویکروز در میان بدستور مسهل بدهند واگر قوت ضعیف باشد دو مسهل دهند واگر خواهند
عوض این مسهل سفوف حب النیل بخورانند وبعد انقضای سه روز از مسهل بگیرند افیون یکدام شنگرف نیم دام هر دو را بآب ساییده ده قرص سازند ویکی را دور نموده نه قرص
که باقی ماند یک قرص صبح در قلیان گلی که در آن آب هم باشد بآتش چوب کنار بطور تنباکو بکشند ویک قرص بدستور وقت دوپهر بکشند ویک قرص شام همچنان بعمل آید
غذا نخود بریان با نان نخود بی نمک وبی روغن تا سه روز پس روز چهارم کهچری ملایم دهند اگر دهن جوش کند از چهال کچنال مضمضه کنند **سفوف حب النیل** که بعد نضج تنقیه
سینه دهند حب النیل هشتاد دانه با روغن بادام چرب نمایند وبایکدانگ زنجبیل ودو دانگ ریوند چینی ونیم درم گل سرخ کوفته بیخته بآب نیمگرم یا گلاب گرم بدهند **سفوف
عشبه** که برای آتشک وجمیع قروح خبیثه موثر است عشبهٔ مغربی چهار توله پوست هلیله زرد صندل سرخ سنای مکی هر واحد یکتوله کوفته بیخته سفوف سازند واز هفت ماشه
تا نه ماشه بآب نیمگرم یا عرقهای مناسب بعمل آرند وبعضی درین سفوف تخم گل عباسی وسرپهوکه وباپچی وگل سرخ هریک نیم توله نیز می افزایند ومعمول حکیم ارشد اینست که عشبه
دو جزو سنای مکی یکجزو شکر برابر سفوف کرده یکتوله بآب نیمگرم بخورند غذا دو پیازه کم نمک خورند وسفوف چوب گز که در بحث جرب بیاید نیز بتدریج تنقیه مواد این مرض میکنند
وهمواره معمول است **نوع دیگر** که با آتشک ودیگر امراض سوداویهٔ جلدیه بعد تنقیه برای استیصال مادهٔ فاسده معمول است عشبهٔ مغربی ده مثقال ریوند خطائی دو ونیم مثقال
جلاپا انگریزی یک مثقال بادیابالابرگ سنا پنج مثقال پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله گل سرخ هریک یک مثقال بادیابالابرگ شاهتره یک مثقال
کوفته بیخته نبات سفید نصف وزن ادویه آمیخته سفوف سازند وهر روز بقدر یکتوله همراه عرق شاهتره خورده باشند واگر شکایت درد مفاصل هم باشد سورنجان شیرین
بوزیدان بقدر دو مثقال افزایند واگر در مزاج مریض رطوبت غالب باشد اسطوخودوس دو مثقال هم اضافه نمایند **شربت عشبه** که قالع مواد سوداوی ونافع آتشک است
عشبهٔ مغربی سه توله چوب چینی سه درم عناب پانزده دانه برادهٔ صندل سفید وصندل سرخ جوانسه چرایته هریک دو درم برادهٔ چوب آبنوس برادهٔ چوب بکبیسار
هریک دو ونیم درم شب آب ترکرده صبح جوش داده صاف کرده نبات یکرطل وربع داخل کرده بقوام شربت آرند **نوع دیگر** که برای تصفیهٔ خون ودفع مواد آتشک
معمول ودیگر اقسام شوره وقروح واکله وحلق را بسیار مفید عشبهٔ مغربی هشت درم آلو بخارا عناب هر واحد دوازده دانه شاهتره بنفشه جو مقشر هریک دوازده درم برادهٔ چوب
شیشم چهار درم همه را در دو رطل آب بجوشانند هرگاه نصف بماند صاف نموده با یکرطل شربت بنفشه ویا قند سفید بقوام آرند دوازده درم صبح وهمین قدر شام

با عرق شاهتره و بید مشک و گلاب نیمگرم تا بست روز بخورانند و غذا آش جو و بجای آب عرق چوب گز یا دیگر عرق مناسب بدهند و اگر قوی تر خواهند وزن عشبه
بست درم نمایند و در نسخهٔ ذکاء الله خان وزن عشبه چهار درم و حبه مقشر بست درم و شاهتره و بنفشه هر یک ده درم ست و چوب چینی چهار درم مغز تخم کدو مغز تخم خربزه
هر یک ده درم عوض چوب شیشم داخل **شربت پاوسات** که بزبان اهل فرنگ شیشم را گویند جهت اصلاح قروح خبیثه و آتشک و جرب و قوبا و غیره امراض سوداوی
مجرب ست و این نسخه قوی تر و انفع از نسخهٔ متعارف آنست براده چوب شیشم پاو سیر براده چوب چینی نیم پاو در آب گرم سه آثار یکشب و روز تر دارند بعده جوش داده بعده
صاف نموده عناب بست و پنج عدد و صندل سرخ صندل سفید هر یک سه توله شاهتره پوست هلیله زرد افتیمون بسفایج گل نیلوفر هر یک دو توله گل سرخ گل بنفشه
هر یک سه توله در آب مذکور یکشبانه روز تر داشته بعده جوشانیده صاف کرده نبات سفید یکنیم آثار داخل کرده بقوام شربت آرند پس نصف آن جدا کرده دارند و در نصف
باقی سنای مکی ده توله سورنجان شیرین دو نیم توله باریک سوده آمیخته نگاهدارند و طریق نوشیدن این هر دو قسم شربت آنست که براده شیشم بقدر نیم دام یا یک توله
در یکنیم پاو آب بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده شربت غیر مسهل آن بقدر شش توله داخل کرده بخورانند وقت صبح و همین طور وقت شام و بعد پنج شش روز
شربت مسهل آن بقدر ده توله همراه جوشاندهٔ مذکور وقت صبح میداده باشند استعمال آن تا دو هفته یا بست و یک روز یا چهل روز مفوض برای طبیب ست غذا در
حین استعمال این قلیه و نان و پلاو دهند و از حموضات و بقولات و لبنیات پرهیز نمایند و روز استعمال شربت مسهل از نان هم اجتناب اولی ست **شربت چوب چینی**
مسهل مواد آتشک چوب چینی گل سرخ بسفایج سنای مکی صندل سرخ صندل سفید بادیان هر یک چهار درم نبات پاو آثار بدستور مقرر شربت مرتب سازند و هر روز
دو توله بخورند غذا دال خشکه و کهچری **نوع دیگر** قامع مواد سوداوی و قامع مادهٔ محترقه و نافع آتشک چوب چینی دو توله عشبهٔ مغربی سه توله برگ شاهتره بادرنجبویه
براده چوب شیشم گل منڈی برگ گاوزبان تخم شاهتره افتیمون در پارچه بسته تخم کاسنی براده صندل سرخ هر واحد نه ماشه شب در آب چهار رطل بخیسانند و صبح بجوشانند
که یکنیم رطل باقی ماند صاف نموده بقند سفید یکنیم رطل بقوام شربت آرند شربتی سه توله **عرق گل نیب** که دافع فساد خون و نافع بثور سوداوی و آتشک و شری
و جذام مجرب ست براده صندل عنب الثعلب نیلوفر گل خیرو هر یک پاو آثار گل سرخ بنفشه گاوزبان هلیله سیاه نیمکوفته هر یک نیم پاو خس هندی نیم پاو و چهار دام
تخم کاسنی یکنیم پاو اسطوخودوس گل گاوزبان گل معصفر هر یک چهار دام الایچی خرد نیمکوفته دو دام شاهتره سرپهوکه هر یک نیم آثار گل کیوڑه از دو تا چهار عدد عناب
سپستان هر یک پنجاه دانه مویز منقی دو صد عدد کشمش سبز سه صد عدد گل نیب از یک آثار تا دو آثار نبات پنج آثار همه را در آب هشت پاس تر کنند و هفت آثار عرق کشند
خوراک روز اول چهار توله تا سه روز بعده پنج توله تا سه روز بعده هشت توله تا هفت روز بعده نیم پاو مدام بخورند و اگر خواهند درین عرق چای خطائی جوش داده بطریق
قهوه خورند **عرق شاهترهٔ مرکب** دافع آتشک و اوجاع مفاصل و ریح و درد تمام بدن و رافع مواد امراض سوداوی مثل آتشک و خارش و قوبا و کلف و چهائین
و استعمال این بعد تنقیه در امراض مذکوره همراه معجون عشبه یا چوب چینی یا اطریفل شاهتره معمول ست شاهتره پوست هلیله زرد پوست بیخ نیم که زیر گل باشد از بیل
درخت ملوه سرپهوکه هر واحد یک آثار چرائته نیم آثار بیخ یاسمین گاوزبان گل سرخ صندل سفید و سرخ هر واحد پاو آثار بدستور معروف عرق کشند و شش توله با شهد دو توله
بخورند بر ناشتا تا یک چله **عرق چوب چینی** نافع شخصی که عادی شراب بود و آتشک بر آورده باشد و مفرح و مسکر ست براده چوب چینی گل سرخ براده چوب شیشم
سرپهوکه شاهتره هر یک نیم رطل خار خسک یک رطل پوست هلیله کابلی گل منڈی هر یک یک نیم رطل پوست مغیلان شش رطل قند سیاه بست آثار عناب صد عدد همه را در
خم اندازند و قتیکه لاهن تیار شود عرق سبک کشند و وقت دو آتشه کردن گل سرخ نیم من براده صندل سفید و سرخ هر واحد شش توله خس هندی ده توله عرق نیلوفر عرق
گاوزبان عرق کیوڑه هر واحد یک مینا آمیخته عرق کشند **منضج و مسهل** که در مرض آتشک معمول ست بعد فصد باسلیق یا هفت اندام و اخراج خون وافر بحسب طاقت
عناب آلو بخارا هر واحد پنج دانه سپستان یازده دانه تخم کاسنی تخم خیارین گل بنفشه گل نیلوفر تخم خطمی برگ بادرنجبویه منڈی برم ڈنڈی برگ شاهتره چرائته سرپهوکه بیخ کاسنی
بیخ بادیان تخم خربزه بسفایج افتیمون در پارچه بسته هر یک شش ماشه گل گاوزبان برگ گاوزبان هر یک چهار ماشه مویز منقی یک توله شب در عرق کاسنی عرق شاهتره
عرق منڈی هر یک هفت توله تر داشته صباح مالیده صاف کرده گلقند دو توله داخل کرده بنوشند تا پانزده روز اما اگر حرارت مفرط نباشد آلو بخارا گل نیلوفر تخم کاسنی
خیارین حذف کنند و همیان افزودن بعض ادویه بحسب مزاج مریض محول بر فکر معالج ست بعد از ان تمر هندی پنج توله گل سرخ مغز خسکدانه حب النیل ریشه خطمی

بیخ حنظل هر یک شش ماشه سنای مکی نه ماشه مغز فلوس شش توله ترنجبین چهار توله شیرخشت دو توله در منضج افزوده آلو بخارا هفت عدد مویز منقی دو توله عوض عرق کاسنی عرق گاوزبان نموده و وزن عرقیات هر یک سی توله گرفته بدستور شب تر داشته صباح مالیده صاف ساخته شیرهٔ مغز بادام شیرین هفت عدد بآن آمیخته بنوشند و اگر معده عاصی باشد و باین مسهل اجابت بخوبی نشود و اخراج مواد نگردد پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه افسنتین رومی اضافه کنند و اگر اسهال زیاده شود بعض ادویهٔ مسهله کم نمایند و روز دیگر این تبرید دهند هلیله مربی یک عدد شسته خسته دور کرده بورق نقره یکعدد گرفته اول بخورند بالائش شیرهٔ عناب چهار دانه شیرهٔ تخم کاسنی پنجماشه در عرق مندی عرق شاهتره هر واحد ده توله برآورده شربت نیلوفر دو توله حل کرده تخم ریحان پنجماشه یا اسپغول مسلم ششماشه پاشیده بنوشند و اگر هنگام اجابت پیچ و درد شده باشد لعاب اشبه خطمی پنجماشه باید افزود و بعد انفراغ از دو مسهل باز دو منضج بدستور سابق نوشیده دو مسهل حب لاجورد باید داد باین طور که حب لاجورد یکتوله همراه عرق مندی عرق شاهتره نیم نیم پاو ترنجبین دو توله پاسی از شب مانده بخورند و بخوابند صبحدم برخاسته مسهل از عناب شاهتره مندی تخم کاسنی چهار ماشه گل سرخ بیخ کاسنی مویز منقی بسفایج افتیمون سنای مکی مغز خسکدانه حب النیل هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ زرد خیارشنبر ترنجبین شیرخشت گلقند عرق مندی عرق شاهتره شیرهٔ مغز بادام بدستور معمول مسهل بنوشند این طریق بعض متاخرین ست و متقدمین در بدرقه صبح با حبوب خیارشنبر شامل میکنند این امر برای طبیب ست روز دیگر تبرید بدستور داده فردای آن مسهل حبوب بدستور دهند و بعد از چهار مسهل یعنی دو از خیارشنبر و دو از حب لاجورد تا هفت روز مثل تبرید سابقه تبرید بنوشانند و بعد پانزده روز مطبوخ که دران پوست بیخ نیب ست و دو ادویه هندیه مذکور گردد تا هفت روز بنوشانند و اگر مرض زائل نشود یک هفته مهلت داده حب بلادر هفت روز نهایت چهارده روز بخورانند و اگر از حب مذکور دهن بجوشد حب را ترک نموده دلیهٔ گندم همراه جعزات (?) خورانیده شود و غرغره که دران معمول ست بعمل آرند و اگر ورم زیاده شود و شکل خناق پیدا گردد رگ قیفال زنند و زلو چسپانند و تدبیری حسب قوانین طبی باید کرد و هر گاه ازین نجات یابد و اثری از قلاع و ورم لثه و بیخ دندان و جریان رطوبت باقی ماند آنگاه ذرورات و سنونات و مضمضها بکار برند و سوای آن هر علتی که از اکل ادویهٔ آتشک مانند تپ و زحیر و سحج وغیره حادث شود بعلاج آن پرداخته آید

صفت حب لاجورد که بهر تنقیه درین مرض معمول ست ایارج فیقرا ایوند غاریقون جلاپا انگریزی شحم حنظل هر یک یک مثقال ترید موصوف دو درم پوست هلیلهٔ کابلی یکدرم حجر لاجورد حجر ارمنی هر یک نیم مثقال زنجبیل نمک لاهوری رب السوس هر واحد یکماشه کوفته بیخته کتیرا مقل ازرق یک یکماشه در عرق بادیان حل کرده دران حبها بقدر مونگ بندند قدر شربت یکتوله همراه مسهل مذکور مطبوخ که برای دفع آتشک مجرب نوشته بیخ حنظل دو توله سنای مکی شاهتره هر واحد یکتوله گل سرخ نیم توله همه را در یکنیم پاو آب بجوشانند هر گاه نصف بماند صاف کرده بنوشند همچنین قسم تا سه روز و اگر در سه روز تفاوت نشود سه روز دیگر بخورانند غذا دو مهر آب مونگ شام دال خشکه و در نسخهٔ دیگر پوست هلیلهٔ زرد . بلیله هلیلهٔ سیاه آمله صندل سرخ خارشتر عوض شاهتره و سنا و گل سرخ ست و وزن هر یک یکتوله معجون عشبه تالیف حکیم شریف خان بجهت آتشک و اخراج مواد سوداوی و بلغمی و وجع مفاصل معمول ست پوست هلیلهٔ زرد چهار درم پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله شاهتره بسفایج فستقی ترید سفید مجوف خراشیده افتیمون از هر واحد پنجدرم آمله سه درم برگ سنای مکی ده درم عشبهٔ مغربی پنج توله با شهد سفید سه وزن ادویه بدستور معجون سازند خوراک از هفت ماشه تا یکتوله و گاهی عوض عشبه چوب چینی پاو آثار درین ترکیب نموده شد و برای مواد سوداوی بسیار نافع آمد **نوع دیگر** نافع بقروح خبیثهٔ آتشک و ناصور و اکله و خارش و دافع اوجاع مفاصل و مقوی اعضای تناسل و مجرب ست بادیان صندل سفید هر یک دو دام بسفایج فستقی سنای مکی هر یک شش دام عشبهٔ مغربی دوازده دام شهد خالص بیست و چهار دام قند سفید یک آثار ادویه را بعد کوفتن و بیختن وزن کرده بگیرند و معجون سازند قدر خوراک یکدام صبح و یکدام شام با آب مطبوخ عشبه که یکدام عشبه را با هفت آثار آب خالص جوش دهند هر گاه ثلث بماند صاف نموده قدری ازان بشهد خورند باقی بجای آب خوردن این آب استعمال سازند و آب دیگر نخورند و اگر با عشبه یکدام چوب گز جوش دهند بهتر و قوی تر بود و در نسخهٔ دیگر وزن عشبه و سنا هر یک هفت دام و بسفایج چهار دام و عسل و قند سفید سه چند ادویه است و قید استعمال آن بآب عشبه نیست غذا گوشت بز یا دراج یا مرغ با نان خمیر **نوع دیگر** که برای آتشک و مواد سوخته و استسقا و قبض و نفخ و تصفیهٔ خون و رنگت بشره مجرب عشبهٔ مغربی ربع رطل برگ سنای مکی بادیان هر یک دوازده درم بسفایج فستقی شانزده درم صندل سرخ چهار درم قند سفید ربع رطل عسل نیم رطل بقوام آرند و در بیاضی وزن بادیان و صندل سرخ هر یک شش درم و بسفایج دوازده درم و قند و عسل هر یک نیم پاو است و ترید سفید شش درم زیاده کرده خوراک یکتوله

تا یکنیم توله و نوشته که این معجون تنقیه مواد آتشک از بدن بالکل نماید و نطفه توالد و تناسل را صاف کند و خارش و چهاجن و کلفت را دور سازد و درد مفاصل و خشکی دماغ
و جمیع امراض سوداوی را نافع **نوع دیگر** مجرب حکیم پیر علیخان برای استیصال مواد آتشک و قروح خبیثه و بثور سوداوی و نواصیر و تصفیه خون معمول است عشبه مغربی
هفت و نیم توله چوب چینی شش توله بسفایج برگ سنای مکی هر یک سه توله بادیان برادهٔ چوب شیشم برادهٔ آبنوس هلیله سیاه هر یک یکنیم توله گل سرخ برگ شاهتره برگ مکو
برگ عنب الثعلب هر یک یک توله گلو انیسون گل بابونه گاوزبان گل گاوزبان هر یک نه ماشه خوبانی دوازده عدد شهد خالص دو نیم وزن همه ادویه بدستور معجون ساخته چهل روز
در غذا پرهیز دارند بعده از یکتوله تا دو نیم توله بخورند غذا قورمه و نان روغنی نمک یا کم نمک **نوع دیگر** معمول حکیم ذکاء الله خان نافع آتشک مقوی قلب مفید علل اعضای
تناسل و اوجاع مفاصل که بسبب آتشک باشد مشک خالص ورق طلا هر یک نیم درم ورق نقره زعفران هر یک یکدرم سورنجان بوزیدان هر یک یکنیم مثقال بهمن سرخ
دو درم کهربای شمعی ابریشم مقرض گل سرخ تخم خشخاش بسفایج مروارید ناسفته بادرنجبویه هر یک یک مثقال مغز تخم خربزه ثعلب مصری هر واحد دو مثقال پوست
هلیله کابلی کشنیز مقشر مغز تخم کدو شیرین مغز تخم تربوز هر واحد سه مثقال عشبه مغربی بست توله اول عشبه را ریزه ریزه کرده شب در عرق گاوزبان و عرق شاهتره
و عرق عنب الثعلب هر واحد یک آثار گلاب نیم آثار تر کرده بجوشانند تا نصف بماند مالیده صاف کرده قند سفید نیم آثار عسل نیم پاو داخل کرده بقوام آرند و ادویه
سوده آمیخته معجون سازند و دو مثقال تا دو نیم مثقال بخورند گاهی کافور یکنیم مثقال درین نسخه افزوده می شود بعد دفع مرض آتشک که گرمی و نقاهت باقی باشد
فایدهٔ عجیب دارد **معجون چوب چینی** که سهل الحصول [illegible] مجرب است بادیان یکدرم صندل سفید گلو تازه افتیمون هر واحد یکدرم
پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست هلیله کابلی شاهتره پوست بلیله هلیله تربد سفید هر یک دو درم سنای مکی چهار درم عشبه مغربی دوازده درم چوب چینی نیم پاو
قند سفید یک سیر عسل یک پاو و سیر بدستور مقرر معجون سازند **نوع دیگر** بجهت باد فرنگ و تقویت باه مستعمل حکیم بقاخان چوب چینی بهمه صفت موصوف نیم پاو سنای مکی
هفت توله بسفایج فستقی صندل سفید و سرخ هر یک سه توله بادیان دو توله شهد خالص نبات سفید گلاب هر یک نیم آثار اول همه ادویه جدا جدا کوفته بیخته نگاهدارند
و نبات و عسل بقوام آورده ادویه اندک اندک دران انداخته حل کنند و در ظرف چینی بردارند صبح چهار توله وقت شام دو توله بخورند و در نسخهٔ دیگر وزن بسفایج چهار توله و عسل یک آثار
غذا زیربریانی و پلاو مرغ و گوشت حلوان **نوع دیگر** دافع مواد آتشک و فساد خون چوب چینی چهل مثقال مغز تخم کدو شیرین تخم خشخاش سفید هر یک چهار درم گل سرخ
هلیله سیاه آمله پوست بلیله شاهتره صندل سفید کاکنج مغز تخم خیارین کشنیز خشک تخم کاهو هر یک سه درم طباشیر چوب گز هر یک دو درم ریوند خطائی یکدرم عسل چند
ادویه شربت حسب حال **نوع دیگر** دافع مواد آتشک و مستعمل بعد تنقیه پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست هلیله آمله گل معصفر صندل سرخ تخم کاهو
چرائته بسفایج گل سرخ تخم کاسنی گل گاوزبان شاهتره مغز تخم کدو شیرین مغز بادام کشنیز مقشر هر یک چهار درم تخم خشخاش سه درم گاوزبان دو درم چوب چینی نیم پاو
قند سه چند همه **مرهم سفیده** جهت آتشک و سوزش آن و دیگر جراحات و تسکین درد و اندمال عجیب الاثر است سفیدهٔ کاشغری شسته مرداسنگ هر یک پنجدرم کتیرا
افیون یکماشه رسوت یکدرم کافور دو ماشه موم سفید پنجدرم روغن گل بست درم لعاب بهدانه ده ماشه سفیدی تخم مرغ یکعدد اول روغن موم را گداخته فرود آورده
ادویه سوده آمیزند پس لعاب بهدانه و سفیدهٔ تخم مرغ داخل کرده بکار برند **مرهم فرنگ** برای جراحت آبله فرنگ و هر زخم تیر و تفنگ و غیره و قروح منقول از بیاض استاد
مرهم کافور سنگ جراحت هر یک ده ماشه مرداسنگ یکماشه توتیای کرمانی یکتوله کته سفید چهارده ماشه رال یکتوله موم سفید یکدرم روغن گاو پانزده درم ادویه سائیده
از پارچه گذرانیده روغن و موم گداخته ادویه دران حل کرده از هفت آب بشویند و در ظرف چینی نگاهدارند و بر لته کهنه گذاشته بر زخم نهند **مرهم رال** تالیف والد حکیم علوی خان
که بجهت قرحه قضیب بی نظیر و مجرب است رال سفید اقلیمیا دم الاخوین مرداسنگ توتیای کرمانی اسرنج توتیای هندی گلنار فارسی فوفل سوخته هر یک یک جزو موم دو جزو
روغن گاو پانزده وزن موم اول توتیای هندی در ظرف سفال آب ندیده بریان کنند و باقی ادویه را کوفته بیخته موم در روغن گداخته سائر ادویه اختلاط سازند و بر پارچه
کتان مالیده بر زخم گذارند و هر روز بگیرند زخم را بآب گرم یا آب چوب چینی بشویند **مرهم چوب چینی** که جهت جراحت آتشک نافع تر از دیگر نسخهای آنست مرداسنگ شنگرف
هر یک دو مثقال کات هندی چوب چینی هر یک چهار مثقال موم سفید پنج مثقال مسکه گاو بست مثقال بدستور معمول مرهم سازند و اگر نصف کات را سوخته داخل سازند بهتر خواهد بود
ذکر بعض ادویهٔ هندیه که در مرض آتشک مجرب و معمول است بخور که جهت زخم آتشک و نواصیر و بواسیر بغایت نافع و بعید لیل اسپند دو ثانک اجواین خراسانی

ناخواه هر یک یکٹانک شنگرف زغال هر یکی نیم ٹانک همه را کوفته بیخته سفوف سازند و از مجموع چهار ده پڑی بندند و جهت زخم بر کرسی نشسته و خود را بچادری پوشیده
یک پڑی ازین سفوف بر آتش اخگر نهاده دود آن بر زخم رسانند و اگر بواسیر و نواصیر باشد باید که چتری خرد بکنند و دران اخگر پر کرده و ازین سفوف بالای اخگر انداز ند و مقعد
بران چتر نهاده دود دبستانند و اگر بسبب بیماری آتشک در کام سوراخ شده باشد باید که دود این سفوف بطریق تمبا کو بکشند و بقول بعضی مجربین همچنین کشیدن دود برگ
خشک گشته درخت انبه زود ازاله سوراخ کام می نماید **ایضاً** برای آتشک مجرب النفع رسکپور شنگرف هر واحد ششماشه توتیای سبز سه ماشه موم سفید دو دام روغن گاو
چهار دام پارچه بافته ربع دو مع ٹکیه برگ نیم در روغن مذکور سوخته دور نمایند و صاف کرده موم انداز ند هرگاه گداخته شود کڑهان فرود آورده رسکپور انداخته حل کنند بعده
شنگرف سوده انداز ند پس نیله تهوتهه بعد ازان از پارچه موم جامه کرده شش فتیله نموده از یک فتیله بانگشت چوب کنار بخور گیرند خود را از چادر پوشیده تا سه روز غذا برنج و شیر

حبوب حب السلاطین مخفی نماند که درین مرض اسهال باین حبوب نافعتر از مسهلات دیگر ست اگر مریض ضعیف نباشد یا مزاج او بسیار حار نبود در استیصال مادهٔ
این علت بهتر ازین مسهلی نیست و تراکیب آن بسیار ست اما درینجا آنچه معمول و بی غائله است حواله قلم میشود **حبی** که برای تنقیه درین مرض مجرب ست فلفل سیاه مغز کرنجوه
مغز جمال گوٹه مدبر زنجبیل هر واحد پنجماشه بقدر نخود حب بندند و پنج شش حب همراه آب گرم فرو برند غذا وقت سه پهر کهچڑی با روغن بسیار خورند همچنین سه روز بفاصله یکروز
یا بلا فاصله استعمال کنند و در بیاض استاد مرحوم و مجربات مرقوم ست که اگر یکحب صبح و یکشام تا سه هفته بخورند هر روز یکان دست می آرد و برای قروح و نواصیر نافع بود
ایضاً معمول شنگرف مدبر که آنرا در آب لیمو و شیر گاو یکروز بسایند و خشک سازند سهاگه زنجبیل دار فلفل هر یک نیم دام چوب چوک جمال گوٹه مدبر در سرگین هر یک دو دام همه را بشیر گاو
بسایند و بقدر نخود حب ساخته سه چهار عدد یا زیاده بدهند غذا بجزات و برنج خورانند **ایضاً** زنجبیل فلفل گرد سیماب مدبر که در پارچه بیفشرند تا آنکه سیاهی او دور شود و یا مبرگرم کهرل
کهرل کنند گوگرد مدبر که آنرا سوده در کفچه آهنی نهاده قدری روغن زرد انداخته بر آتش گذارند چون گداخته شود در شیر گاو انداز ند سهاگه هر پنج دوا برابر مغز جمال گوٹه مدبر برابر همه
بشیر گاو سابیده مقدار دو حبه حب بندند خوراک دو سه حب با آب گرم غذا شیر و برنج یا جزات برنج **ایضاً** از بیاض والد مرحوم شنگرف یکدام مغز حب السلاطین مدبر چهار دام
در آب لیمو چهل و دو پاس کهرل کرده حبها سازند و بقدر چهار رتی در قند سیاه پیچیده بخورند و بفاصله سه روز این مسهل داده بعده حب توتیا بخورانند **ایضاً** شنگرف مغز جمال گوٹه
هر واحد سه ماشه مغز نارجیل کهنه یکتوله خرما یکعدد مغز بادام چهار عدد برگ تنبول هفت عدد خوب باریک سابیده حب بقدر کنار دشتی سازند خوراک یکحب غذا کهچڑی مرغن بخورند
ایضاً از حکیم محمد جعفر مغز حب السلاطین تربد موصوف شنگرف مساوی سابیده در شیرهٔ برگ پان مقدار نخود حب بسته در سایه خشک کنند و بکار برند **ایضاً** خرمای هسته
دور کرده دو عدد مغز نارجیل تازه دو توله حب السلاطین مدبر مصفی پنجعدد همه را یکجا کرده خوب بکوبند و هفت حب بندند یکی ازان پس سر انداز ند و شب غذا کهچڑی خورده
صبح یکحب ازان با عرق بادیان یا آب بخورند غذا خشکه و شکر و روغن زرد آمیخته آخر روز و اگر حرارت محسوس شود و اسهال مفرط آید جزات خورند و با غذا هم آمیزند و روز
دیگر تبرید لعاب بهدانه سه ماشه لعاب بیشه خطمی پنج ماشه نبات سفید دو توله اسپغول مسلم ششماشه یاشیده بنوشند و آخر روز غذا کهچڑی مونگ و روغن زرد و جزات باشد همیسان
هر شش حب بفاصله یکروز بباید خورد **ایضاً** مغز جمال گوٹه نیله تهوتهه کتّهی هر واحد یکماشه سابیده سه حب سازند و هر روز یکحب در پوست انبه اچار پیچیده بخورانند
سه چهار دست و یکدو بار قی خواهد شد و در سه روز استیصال مادهٔ مرض شده احتیاج دوای دیگر نخواهد بود مجرب بلا تخلف ست لیکن شرط آنست که دو فلوس برای خریدن
ادویه بگیرند هر قدر که از خریدن آن باقی ماند بتباشه آن خریده بران فاتحه جناب سرور کائنات داده باطفال تقسیم نماید **حبوب توتیا** و مرداسنگ و زنگار بدانکه حبوب این
چنین ها در اکثر بعد تنقیه مفید می افتد و جائیکه ماده قلیل باشد قبل از تنقیه نیز نفع بخشد و ازین حبوب نه اسهال میشود و نه دهن جوش میکند لیکن بعضی را غثیان میشود پس
بعد خوردن حب دو سه لقمه نان بروغن مالیده خورند و یا قدری بالائی شیر بالایش بخورند و این حب توتیا همواره معمول ست هلیله زنگی یکتوله طباشیر شش ماشه
نیله تهوتهه سه ماشه در آب لیموی کاغذی پاو آثار کهرل کنند هرگاه آب خشک شود مقدار کنار دشتی حب سازند و یک صبح و یکی شام بخورند و از شیرینی پرهیز نمایند **نوع دیگر**
پوست هلیله زرد آمله کات سفید توتیای سبز هر واحد دو دام در آب لیموی کاغذی دوازده عدد سابیده بدستور حب ساخته بخورند و از ترشی و بادی نیز پرهیز کنند **نوع دیگر**
که قرحهٔ حلق و بینی را نیز نافع هلیله سیاه پنجدام نیله تهوتهه فلفل سیاه هر یک دو نیم دام کوفته بآب لیموی کاغذی یکصد و یکعدد کهرل نموده بدستور حبها ساخته بخورانند و در
نسخهٔ دیگر وزن هلیله چهار دام و فلفل یکدام و توتیای سبز ربع دام ست غذا دال مونگ **حب مرداسنگ** که در ازالهٔ این مرض بی نظیر ست مرداسنگ

کافور ہر واحد دو مثقال قرنفل یکمثقال در آب برگ تنبول که با مصالح بود بقدر نیم پاؤ باشد چہار پاس کہرل کرده شربه حب بندند و یک صبح و یکشام خورند و غذا شیر برنج یا دال
مونگ با نان و روغن زرد ہر قدر که خواہند خورند و بعد نه روز که آتشک رفع میشود و اگر گرمی معلوم شود کاسه دوغ گاو که دران زیره سفید بقدر دو سه ماشه ساییده آمیزند
دو سه روز خورند **نوع دیگر** معمول جناب والد ماجد غفر الله له که درین باب بیعدیل ست اجواین خراسانی اجواین دیسی اجمود جوانی ہر یک یکتوله مرداسنگ سه ماشه قند سیاه
کہنه سه توله در آب درخت بسکہپره که شاخ او سرخ باشد ہشت حب بندند یکی بیندازند و از ہفت حب یکی صبح با آب برنج پخته بی نمک بخورند و روزانه خفتن ندہند
غذا برنج بی نمک و یا نان گندم بی نمک و یا با روغن بسیار بخورند دیگر از ہمه اشیا پرہیز ند و خوبی این حب آنست که از دہن آب بسیار بدون جوشش دہن خارج شود و ماده مرض
بالکل دفع گردد و سوراخ کام نیز مندمل شود و اکسیر الاثر ست **نوع دیگر** مجرب از بیاض حضرت استادی رحمه الله تعالی ہلیله زنگی سہاگه کته پاپڑیا ہر واحد یکتوله مرداسنگ
ششماشه نیله تہوتہه سه نیم ماشه ہمه را در آب لیموی کاغذی تا سه روز کہرل نمایند بعده حبوب بقدر کنار دشتی بسته یک حب صبح خورده باشند و یکی بعد ظہر غذا برنج با جغرات
بی نمک و تا ہفت روز بخورند بعد از آن تا سه روز دیگر این غذا بخورند و اگر مزاج قوی باشد وزن مرداسنگ نیز یکتوله کنند **حب زنگار** که برای آتشک نافع ست کته سفید
دو توله زنگار جوتہی ہر یک سه ماشه افیون سپیاری کہنه ہر یک دو ماشه کونپل میدانجیر جوگیا دو توله ملائی شیر پاؤ آثار ہمه را ساییده مع ملائی در ظرف پہول از دسته پہول سه روز
سحق کرده حب سازند اگر زخم یا داغ سیاه مثل داد باشد بران طلا سازند و یک حب بخورند **حبوب سم الفار** این حبوب نیز مثل حبوب سابق عمل میکنند و درد مفاصل را
ہم دفع می نمایند لیکن در استعمال این شرط ست که از ترشی خصوصاً از دال مونگ بسیار پرہیز نمایند و الا ضرر و وجع مفاصل بشدت پیدا شود و بہترین نسخه آن اینست
سم الفار پنج ماشه نیله تہوتہه ده ماشه کته سفید بست ماشه مغز تخم نیب چہل ماشه سرسہوکه ہشتاد ماشه در آب کتہائی خرد کہرل کرده بقدر نخود حب بندند ہر صبح یک حب ملائی شیر
یا در کہوه پیچیده بخورند و از ترشی و بادی نیز پرہیز کنند **ایضاً** برای زخم آتشک و اوجاع مفاصل سم الفار یکتوله کته سفید چہار توله در آب لیموی کاغذی و آب کتہائی خرد و آب
کتہائی بزرگ که آنرا استیاناسی گویند ہر یک سه پاؤ کہرل نمایند و بقدر مونگ حب بندند و یک حب صبح و یکشام در اچار انبه یا بالائی جغرات گاو یا فقط بلع نمایند پرہیز
از شیر و دال مونگ ضرور ست دیگر ہر چه خواہد بخورد **ایضاً** مجرب برای آتشک مغز سمندر پہل سم الفار کته پپڑیه سہاگه ہر چہار برابر کوفته بیخته با آب لیمو کہرل کرده حب بسته بقدر
دانه مونگ روز اول یکحب صبح و دو حب آخر روز تا ہفت روز بخورند و بعد از آن یک حب اضافه نمایند دو حب صبح ہم بخورند آخر روز برای دفع گرمی خشکه با ماست بخورند
ایضاً که بخارش نیز نافع سم الفار یکماشه کته سفید کافور چینیه دانه الایچی سفید ہر یک سه ماشه ادویه را در شیره برگ تنبول یکصد عدد حل کرده بقدر مونگ و موٹہه حب بسته
یکحب صبح و یکشام خورده بالایش بیڑه پان بخورند تا چہارده روز یا بست و یکروز خورند غذا نان نخود بی نمک و یا نان گندم با روغن گاو بخورند **ایضاً** مجرب است سیماب
مصطکی عاقرقرحا ہر یک بست ماشه سم الفار یکماشه لیموی کاغذی دو عدد اول سیماب و سم الفار در اندکی آب لیمو کہرل کنند تا سیماب کشته شود بعده ادویه دیگر کوفته بیخته
با آن ضم نمایند و در آب لیموی باقی صلایه کرده بقدر مونگ حبوب سازند دو حب صبح با شوربای چرب گوشت بز و یک حب شام ہمراه شوربا بخورند تا سه روز یا زیاده غذا گوشت
بز و نان و گویند که اگر کسی را از شدت این مرض موی ریختن گیرد و دست و پا و کمر بیکار گردد و یا در کام و قضیب سوراخ شود و این حب بخورد و از ترشی پرہیز نماید از سر نو جوان گردد
و دردہا بالکل برطرف شود **ایضاً** که در افنای ماده این مرض خیلی مفید سم الفار گل قیمولیا یعنی کہریا مٹی دانه ہیل کات ہندی کافور قیصوری ہر واحد یکتوله گلاب خالص
نیم آثار اول ادویه را جدا جدا صلایه کرده مخلوط سازند و قدری قدری بگلاب انداخته کہرل نمایند تا ہمه گلاب جذب شود چہار برابر مونگ بسته خشک نمایند و ہر روز یکحب
با سه چہار توله گلاب تنہا یا شہد خالص یکتوله آمیخته نیمگرم کرده بنوشند و تا بست و یکروز استعمال نمایند و اگر یک چله بخورند دیگر فواید مثل تقویت باه و زیادتی
اشتہا و سرخی رنگ و دفع فتق آبی و ورم خصیه حاصل شود در غذا دال تور و گوشت بز و روغن با نان گندم ہر دو وقت خورند و اگر استعمال این حبوب بضرورت
قوی در مزاج حار کنند برای تبرید شیره تخم خرفه و کاسنی و غیره و عرق کیوڑه و شربت انار و عرق شاہتره دہند **حبوب رسکپور و سیماب** بلا در بدانکه حبوب این اشیا
جوشش دہن در اکثر پیدا میکنند و ماده علت را بطریق آب دہن بر می آرد لیکن متحمل تکلیف آن جز مزاج قوی نباشد در ضعفا استعمال نباید کرد و این حب رسکپور
برای آتشک انفع و مجرب ست رسکپور دانه الایچی سفید قرنفل عاقرقرحا ہر یک ششماشه کوفته بیخته با آب سرشته بمقدار دانه فلفل گرد بندند و یکحب در ملائی شیر پیچیده
ہر صبح بخورند **نوع دیگر** رسکپور مرچ سیاه ہر یک سه نیم ماشه بیخ اندراین ہفت ماشه قرنفل بست و یکعدد در آب برگ پان حب بقدر نخود بسته یکی صبح و یکشام

خورده باشند غذا نان بی نمک با روغن بسیار نوع دیگر برای باد فرنگ از بیاض استاد مرحوم رسکپور نیم دام قرنفل شانزده عدد فلفل گرد بست و یکعدد اول رسکپور را
در روغن گاو بریان نموده فلفل و قرنفل را علیحده سوده با آن آمیخته در بست برگ تنبول بترتیب سحق نموده مقدار کنار دشتی حب بسته یکحب هر صبح بخورند غذا شیر برنج
اگر دهن بجوشد پوست کچنال پنج دام پوست هلیله زرد نیم دام در چهل دام آب بجوشانند تا ده دام بماند مضمضه نمایند تا سه روز متواتر صبح و شام و در نسخهٔ حکیم الممالک
که برای آتشک و سائر قروح خبیثه مجرب و بی مثل ست وزن رسکپور یک مثقال و ربع و قرنفل بست و یکعدد و فلفل سیاه نیم مثقال برای مرض متوسط در شدت بست
و نوشته که در مرض خفیف ربع مثقال از رسکپور و بهمان نسبت یعنی خمس از قرنفل و فلفل کم نمایند و نرم سوده باب خالص یا آب برگ تنبول هفت عدد حبوب سازند
روز اول یکعدد صبح و یکعدد عصر فرو برند و در باقی روزها صبح یکعدد فرو بردن کافی ست و اگر مرض کامن و مزمن مستحکم شده باشد حب مذکور را باب عشبهٔ مغربی بدهند
و اگر مرض احداث زخم و حرقت در مثانه و مجاری بول و قضیب نموده باشد باب ریوند چینی بدهند باین طور که دو درم ریوند چینی را در نیم من تبریزی آب صاف آنقدر
بجوشانند که ربع بماند صاف نموده نصف آن صبح عقب حب و نصف شام بیاشامند و اگر در سر و حوالی آن جوششها بسیار و چرک از آن جاری باشد نیز باب مذکور
بدهند و در جذام شدید و قروح خبیثه و جرب طرب یا بس نیز باب عشبه بدهند و باید که در ایام شرب دوا و چند روز بعد آن از نمک و ترشی و ماست و بقول و امثال آنها اجتناب
نمایند و بغیر از نان گندم و روغن گاو و گوشت بره تناول نمایند و اگر بسبب جوشش دهن از خوردن نان عاجز باشند از آرد گندم و بچهٔ مرغ و روغن گاو حریره پخته میل نمایند
و مصالح گرم تحمل توان کرد اما پیاز و سیر و بقولات تحمل نباید نمود و از آنها اجتناب اولی ست و اگر جوشش دهن زیاده باشد با شیر نیز و پوست مغیلان و کات هندی مضمضه
نمایند و دهن ابدان بشویند و اگر جوشش دهن بسیار زیاده باشد مرغ را کشته آلات اندرون آنرا بر آورده با پر و بال در دیگ کرده باب بجوشانند تا پخته شود آب آنرا صاف کرده
بآن مضمضه نمایند و بعد از فراغ از خوردن دوا و چاق شدن زخمها و جوشش دهان باید که این مسهل دهند تا اثر کثافت سیماب از بدن خوب دور شود سنای مکی هلیله سیاه
گل سرخ مساوی نرم سوده صبح مقدار دو و نیم مثقال آنرا با عسل سرشته بخورانند و غذا شوربای قیمه و تا چهل روز پرهیز نمایند خصوصاً از جماع حب سیماب که بقصاب
باد فرنگ مجرب سیماب ۲ ماشه نانخواه هشت ماشه قند سیاه بیست ماشه اول نانخواه را با قند بسایند که خوب نرم شود بعد از آن سیماب انداخته بسایند تا حل شود و اندک
آرد گندم انداخته هفت عدد حب سازند و یک حب باب سرد بخورند غذا کچهری و نان بی نمک و روغن بر بدن هرگز نمالند که بسیار مضرت دارد اگر دهن ریش نماید شوربای
گوشت نمک اندک بدهند و چهال کچنال و پنج جهر بیری جوشانیده از آن مضمضه سازند و اگر بسیار شدت کند فصد چهار بند کنند و بر زخمها مرهم سیماب استعمال سازند و دیگر
نسخ ادویه و اقوال مسطور گردد حب بلادر که بعد تنقیه استیصال مرض آتشک نماید بلادر کلاه دور کرده هشت عدد و بزر البنج سفید نانخواه کنجی سیاه هر یک هفت ماشه
مغز نارجیل تازه یکتوله سیماب چهارده ماشه طباشیر سفید شش ماشه قند سیاه کهنه چهار توله ادویه باریک سائیده پس بلادر بعده سیماب آمیخته بسایند و قند سیاه مخلوط کرده
چندان بکوبند که یکذات گردد پس بست و هشت حب سازند و یک صبح و یک شام در حلوا یا بالائی نهاده بلع نمایند و احتیاط دارند که حب بکام و دهان نرسد غذا شیر و برنج یا شیر برنج بی شیرینی و اگر سیر نشوند گوشت بزبی مرچ و یا پلاو بخورند اگر تا چهارده روز بخورند بسیار مناسب است آنسب آنکه یکوقت صبح خورده باشند
چه هر کس که دو وقت بخورد بلا شک دهن میجوشد و بسیار میجوشد که کار مشکل می شود و این امر در استعمال هر حب بلادر یاد دارند ایضاً از بیاض استاد مغفور اجوائن
خراسانی اجوائن هندی کنجی سیاه عاقرقرحا سیماب بهلانوه کلاه دور کرده هر یک هفت ماشه قند سیاه کهنه بقدر دو فلوس همه ادویه کوفته بعده سیماب و قند سیاه
داخل کرده تا دوازده پاس در هاون دسته خوب بکوبند چون مانند موم گردد و رنگ کرنجوه پیدا کند بقدر کنار دشتی حب بندند و یکحب تا بت یا پاره پاره نموده همراه
جغرات بالائی دور کرده زیره و بالا جغرات نموده معلق در حلق فرو برند و بالای آن نیم پاو جغرات بخورند وقت صبح نهار و شام و بعد از یکپاس غذا بخورند و از دال مونگ
و روغن زرد و شیر و قند سیاه و گوشت بز و شیرینی و بالائی پرهیز ندو دال ماش همراه نان گندم یا کهچڑی ماش یا بڑه ماش یا کچوری ماش که در روغن کنجد ترتیب داده باشند
و اچار انبه روغن دار و ماهی و گوشت گاو بخورند و اگر مرض بشدت باشد اول مسهل دهند باین طور جمال گوته مقشر نموده در روغن زرد تر کرده چهار رتی کتیرا ده ماشه
مغز نارجیل یک فلوس همه کوفته سه پڑی تیار سازند و یکی صبح بخورند بعد از فراغ اسهال برنج با جغرات بی نمک و شیرینی بخورند بعد از مسهل حب مذکور استعمال نمایند
و در نسخهٔ حکیم عزیز الله خان اجمود عوض اجوائن هندی و عاقرقرحا مسطور و وزن قند سیاه سه دام باقی بدستور ایضاً از نسخهٔ نواب کریم الله خان عاقرقرحا بهلانوه

اجواین خراسانی اجواین دیسی مازو سبز اجمود سیماب کنجد سیاه هر یک نه ماشه قند سیاه کهنه دو فلوس بدستور سابق کوفته حب بقدر ریٹهه ساخته با جغرات بخورانند و قتیکه
دهن آید از پوست گوندی و پوست کچنال برگ چنبیلی و پوست ببول جوشانیده غرغره کنند و در نسخهٔ دیگر مغز نارجیل یک فلوس عوض مازو ست وزن گهی سیاه و قند سیاه
هر یک بقدر یک فلوس ایضاً از حکیم صادق علیخان اجواین خراسانی اجمود اجواین ساده کچلا بهلانوه هر یک چهار ماشه سیماب سه ماشه در کهرل انداخته دو پهر کهرل
کنند بعد ازان کچلا را کوفته داخل نموده چهار گهڑی بکوبند بعد ازان بهلانوه را کلاه دور کرده چهار گهڑی دیگر کهرل نمایند و بانده وزن ادویه قند سیاه کهنه بیامیزند و شانزده
حب بسته یک صبح همراه جغرات بقدر پاو آثار باشند و یک حب شام همراه دوغ پاو آثار تا هشت روز بخورند و پرهیز از دال مونگ و ترب و شیر و شیرینی نمایند و اگر از خوردن
این حب جوشش دهن شود از پوست کچنال و پوست کنار دشتی و یا هلیله بلیله آمله در آب جوش داده مضمضه کنند **دوا ایکه** بجهت خشک کردن زخم آتشک مجرب ست
شنگرف بریان کرده زنگار مرداسنگ بریان کرده نیله تهوتهه بریان کرده رال هر یک دو ماشه خرمهره زرد سوخته چهار عدد سپاری چهالیه سوخته یکعدد اول شنگرف
مرداسنگ و نیله تهوتهه هر سه را سایند بعده خرمهره و سپاری بسایند بعده زنگار و رال و با هم آمیزند خوراک از یکنیم سرخ تا دو نیم سرخ باین طور که اول نان گندم بوزن
چهار دام بروغن زرد خوب ماله اندکی ازان گرفته دوا دران انداخته غلوله بسته بخورند بعد ازان باقی نان بخورند **دوایی مسهل** که خیلی سودمند ست سنا کهویه
چهاره فلفل سیاه هر یک هفت نیم ماشه مغز جمال گوٹه یکنیم عدد کوفته بیخته سه پڑیه ببندند و نیم نیم مغز جمال گوٹه سوده در هر پڑیه انداخته بوزن ده ده ماشه پڑیه ببندند
و سه روز بخورند بعده حب بلادر تا پنج شش روز و قتیکه دهن آید دو سه روز آب دهن رفتن دهند بعده الایچی گل سرخ سنبل الطیب تواکهیر بنسلوچن سوده در دهن
بپاشند و چهال ببول و جهر بیر و کچنال برگ پیابانسه برگ چنبیلی سپاری چکنی داده مضمضه کنند **نوع دیگر** که برای آتشک اقسام بثور و جرب مجرب ست پنج حنظل
فلفل سیاه هر یک چهار درم جدا جدا سایده باز با هم بسایند و سه حصه نموده هر حصه بفاصله یکدو روز بخورند گاهی دو حصه کفایت می کند غذا شوربا می کلانه کنند
دوای حقه که آتشک نو متفرح یعنی پینس و قرحه حلق و غیره را از اسرار مجربه نوشته پوست بیخ آک سی و پنج درم دار چینی مرداسنگ هر واحد یکدرم شنگرف دو درم
باریک سایده چهارده قرص نمایند و دخان یک قرص در قلیان خالی از آب وقت عصر بکشند بطوریکه هوا نرسد پس غرغره بروغن زرد کنند و غذا نان مع ربع رطل روغن زرد
نمایند فاحفظه و اجعله ذخیره من الاسرار المکتومه ایضاً دافع آتشک شنگرف توتیای سبز هر یک دو نیم درم بابی ٹرنگ پنجماشه پوست بیخ آک ده ماشه و اگر مزاج
قوی باشد بست ماشه از مثل قرص ساخته در حقه بی آب از آتش کنار مثل تنباکو کشند و دود بر زخم دهند و گل او که مثل خاکستر شود بلعاب دهن بر زخم نهند این عمل
سه روز نمایند یک صبح یکی شام غذا مزعفر باشد اول مسهل بگیرند بعد ازان این عمل نمایند ایضاً شنگرف عاقرقرحا جیٹهه سهاگه اجواین نیله تهوتهه همه جوکوب
نموده چهارده پڑیه ساخته بسته یک صبح و یکی شام در چلم حقه بگلی نهاده از آتش چوب کنار مثل تنباکو کشند چون از یکطرف سوخته شود منقلب نموده کشند
و اگر بدین ضمن قی شود مضایقه ندارد غذا حلوا یا چوره شکرتری خورند و خاکستر گل سوخته بر زخم پاشند این سه روز نهایت هفت روز کافی ست
و اگر دهن جوش کند برگ سمین بآب جوش داده مضمضه نمایند و اگر بر عضو ورم بود امریل جوش داده بخور کنند **ذرور مخترع** و مجرب احقر برای خشک کردن زخم آتشک
کته سفید سپاری سوخته سنگ جراحت هلدی سوخته سیندور دم الاخوین اصل السوس مقشر برابر باریک سایده بعد استعمال مرهم سکپور سه چهار روز اندمال زخم
قدری ازین ذرور چپیده بر بندند و هر قدر که دوا بچسپد دور نسازند و از جائیکه جدا شود دیگر ازین ذرور هر روز بچسپانند تا آنکه زخم خشک شود دیگر بودار سوخته شش ماشه
خرمهره زرد سوخته پنج عدد فل سوخته یکعدد نیله تهوتهه بریان یکماشه مرداسنگ کته سفید سنگ جراحت از هر یک دو ماشه کوفته بیخته ذرور سازند دیگر نافع قرحه قضیب
کیمخت چرم بودار کاغذ مهره زرد سپاری چهالیه موی سر آدمی شاخ گوزن پهٹکری هر واحد سوخته کات مرداسنگ کندر هلیله زنگی سفید کشته سیندور رال مازو
گل انی صبر گلنار اشخرف مرکی ازین ادویه هر چه مناسب دانند یا مجموع کوفته بیخته بعد چرب نمودن زخم بروغن گل بپاشند دیگر مجرب چرم کفش کهنه مدرس تخم جرجیر
سوخته سایده بپاشند ... که ادویه ذرور هر قدر که باریک بسایند در اثر قوی تر میشود دیگر که جراحت قضیب و جذام و بواسیر و هر جراحت را خشک کند
آمله سوخته لوده پٹهانی پهٹکری بریان کرده و اندکی نیله تهوتهه در روغن بریان کرده جمله را باریک سایده اول بر جراحت اندک روغن گاو مالیده بالائش این دوا بپاشند
دیگر صاحب تکملهٔ هندی نوشته که استخوان کاسهٔ سر آدمی سوخته زبان سگ سوخته کته سفید سرمه سا کرده بر زخم پاشیدن برای التیام زخم و تسکین درد آتشک مجرب ست

روغن برای سوراخ کام که از آتشک شده باشد مجرب نوشته نکهه که دوای معروف ست هفت دانه اریٹه پاو سیر نکهه را چوکب سازند و با اریٹه ثابت آمیخته هر دو را در اندکی
آب شب تر نمایند تا نرم شود و صباح در شیشه گل حکمت کرده اندازند چنانچه دو حصه شیشه خالی باشد و بطریق پتال جنتر بچکانند و قدری بر سوراخ کام هر روز دو بار از دست بمالند تا نگفته
سفوف مسهل سیاه که بکالا جلاب معروف ست و در اخراج سودا و بلغم و استیصال مادهٔ آتشک بی نظیر و مجرب بمرات کثیر ست بگیرند سیماب و گندهک برابر و هر دو را
یکدو روز کهرل کنند و هر چند زیاده بسایند بهتر باشد و تا مقتی کمتر خواهد آورد بعده برابر هر دو جزو حب السلاطین فزوده هر سه را خوب بسایند بعد از آن سنگ بصری مساوی هر واحد از
سیماب و گندهک آمیخته باز سحق نمایند تا آنکه سنگ بصری باریک گردد پس همه را برداشته در ظرف گلی بپیچانند و کهرل رشسته آب آن در ظرف مذکور اندازند چندانکه بر دو مقدار
دو انگشت آید و بالای آتش نهند تا آنکه آب خشک شود و هنوز قدری تری باقی ماند که از آتش فرود آرند و در سایه ته و بالا کرده نگه دارند که خشک شود پس در ظرف
شیشه یا چینی بردارند و ده چهار سرخ نهایت تا یکماشه در دهن انداخته همراه شیر نیمگرم از یکپاو تا نیم سیر فرو برند غذا روز مسهل سوا شیر و برنج دیگر نخورند و در مفتاح المجربات
وزن سیماب و گندهک آمله سار هر واحد یکجزو و مغز حب السلاطین سه جزو و عوض سنگ بصری گیرو نیم جزو مرقوم ست نوع دیگر که در اخراج بخوبی برآرد سیماب گوگرد آمله سار
هر واحد یکدرم سهاگه شیطرج مرچ سیاه زنجبیل هر واحد سه درم مغز حب السلاطین سنبری دور کرده یازده درم در آب باسی یکپاس کهرل نمایند و نگهدارند خوراک تا دو سرخ
همراه شربت نبات ضماد بجهت بثور آتشک از مطب آمله نیله تهوتهه سوخته هلیله سیاه کتهه سفید کمیله برگ حنا مرداسنگ مساوی سه ضماد نمایند و کمیله مرداسنگ
حضض مکی رسوت گیرو هر واحد یکماشه بروغن گل ضماد نمایند فتیله که برای آتشک مجرب شنگرف زنگار هر یک هفت ماشه موم ست و یکماشه هر دو اجزا سوده در
موم گداخته خوب حل کنند پس بر پارچه باریک طلا کرده هفت حصه آن پارچه نموده هفت فتیله سازند و هر شب یک فتیله در چراغ روغن گاو بر روی بیمار بتفاوت
یکدرعه بسوزند تا هفت شب و اگر دهن بیمار جوش کند برگ چنبیلی جوشانیده مضمضه نمایند و غذا شیر مادهٔ گاو با خشکه و پرهیز از نهی نمایند مضمضه نافع جوشش
دهن که از خوردن سیماب و رسکپور و غیره بهم رسد پوست بلیله زرد پوست بلیله آمله موچرس کوکنار تنتریک شاهتره مساوی در آب جوشانیده صاف کرده با قدری روغن الجبن
و شیر گاو مخلوط کرده مضمضه کنند و در مفتاح کوکنار و تنتریک مطروح ست و مضمضه از پوست مغیلان و پوست جهربیری و پوست درخت تمرهندی و پوست درخت
کچنال جوشانیده نیز مفید ست مرهم رسکپور که جهت اندمال زخم آتشک و قروح خبیثه و تسکین درد معمول ست دم الاخوین سه ماشه رسکپور شش ماشه باهم ساییده در
روغن زرد که یکصد و یکبار بآب شسته باشند ممزوج نموده بکار برند آنچه با میت از دوا جدا شود دور کرده باشند و بعد روییدن گوشت صالح از مرهم زرد و مناسب بعمل آرند
مرهم شنگرف که جراحت را زود باصلاح آرد و مجرب ست شنگرف نیم دام رال یکدام نیله تهوتهه از دو تا چهار سرخ بریان کرده روغن کنجد ادویه باریک ساییده بروغن
آمیخته ده بار بآب بشویند و بکار برند مرهم سنگ پلیفه که در اندمال قروح آتشک و غیر آن بعدیل ست سنگ جراحت بکهان بید سنگ هر یک شش ماشه مرداسنگ
نه ماشه رسکپور دو توله همه را باریک ساییده در روغن گاو سه توله که بآب شسته باشند آمیخته باستعمال آرند مرهم سیاه که برای آتشک معمول ست روغن زرد هفتده و نیم توله
موم سفید سه و نیم توله رال هفت توله نیله تهوتهه ده ماشه و نیم شاخ بز سوخته چرم کهنه سوخته سیماب برگ نیب هر یک یکتوله و نه ماشه اول نیب را با سیماب بسایند
تا آنکه برگ مذکور سیاه گردد پس روغن زرد و موم گداخته از پارچه صاف کرده اول برگ نیب انداخته خوب بسایند بعد از آن ادویه انداخته حل کنند بقدری که حل شود و بشویند
من بعد سه بار بآب شیرین شسته نگاه دارند مرهم چوب چینی که برای آتشک بی نظیر ست چوب چینی یک توله شنگرف سیندور سفیدهٔ کاشغری شستر مرداسنگ
سنگ بصری چندرس سیماب هر یک سه ماشه کات سفید نه ماشه سیماب را با ادویه ساییده برگ شیشم یاو آثار سوده آب آن برآرند و صاف ده بار روغن گل نیم پاو و موم
سفید چهار دام بیزند هر گاه آب شیشم جذب شود ادویه آمیخته مرهم سازند مطبوخ هندی که جوشش آتشک را زائل گرداند و فساد خون باصلاح آرد خصوص آنگاه
بعد از تنقیه استعمال کرده شود و در اثنای نوشیدن آن احتیاج بپرهیز نیست و اگر خواهند قلیه و خشکه بخورند و گویند که برای این مرض بهتر ازین دوا کم دیده شده و بتجربه
در آمده پوست درخت نیم پوست درخت کچنال بیخ اندراین بیلی ببول کتائی خرد با برگ و بیخ و پوست قند سیاه کهنه هر یک نیم پاو و ده آثار آب بجوشانند تا چهارم
حصه بماند صاف نموده در شیشه نگاه دارند و سه هفت خوراک ست بخوراک هر روز بخورند اگر باز حاجت باقی ماند مرتبه دوم مرتب کنند و بعض شربت پاو ساعت نه توله
باین ضم کرده مینوشانند و انفع میشود اقوال متاخرین انطاکی گوید که برای قسم حار دانهٔ فرنگ چیزی واجب تر اولاً از فصد بلیق نیست بعد از آن تنقیه خلط

غالب بیس فصد هفت اندام پس باقی علاج و بهترین ادویه مویی نیست که این مطبوخ سه مرتبه متواتر بنوشند صفت آن سنا قوه غاسول هر واحد
پانزده درم بسفایج فارسی عناب هر واحد ده درم گل سرخ هفت درم چوب چینی پنج درم کوفته در شش چند آن آب بجوشانند تا سوم حصه بماند صاف کرده بر سه ربع خوب بنوشند
و در هفت روز گل بنفشه بست درم بیخ خطمی پانزده درم زیاده کنند بعد از آن سکنجبین شربت ورد بیمار انجبین تا هفته بنوشند بعده خیار شنبر تا سی درم بدان نیز آمیزند
پس معجون اندهی یا آنچه از سفوف پیاده مروارید مرکب باشد بدهند اگر بر آن قادر باشند والا تکرار مطبوخ مذکور کنند پس هرگاه خشک شود بسرکه و صابون بشویند و بجا که کستر بندیا
وسفیداب و سیم و آب سیمه که در آن قدری زنگار حل کرده باشند طلا نمایند و در قسم بار دان ابتدا بقی از طبیخ شبت و تربت و بورق کنند و در سوداوی شیر و بورق و روغن گاو
و سکنجبین نمایند بعده اسهال بلغم بحب شحم حنظل و غاریقون و اسهال سودا بلاجورد و افتیمون کنند و مروارید هرچند که استعمال کنند از آن خلاص نماید مطلقاً بعده تدبیر کنند
چنانچه در قسم حار گذشت و آنچه درین علت نفع عظیم نماید چوب چینی ست لیکن بعد تدبیر که مذکور شد استعمال نمایند و اصل استعمال او که فائده بسیار دارد اینست که
ده درم از آن کوبیده در شش صد درم آب بجوشانند تا سوم حصه بماند صاف نموده در طعام و شراب استعمال کنند و بخار او بگیرند و همچنین تکرار نمایند تا آنکه صحت تمام حاصل شود
و اهل مصر آنرا در عسل حل کرده استعمال می نمایند و آن نیکو نیست و آنچه آنرا نفع کند طبیخ عذبه بسناست و اما در استعمال زهره پر خطر است و همچنین خوردن سیماب
مصول یا آنکه کنند بکبریت و لبان و فرفیون و سلیمانی بطور حب مثل نخود و کذا تدهین اطراف ایشان باین نیز که این همه بسیار خطرناک ست و گاهی نجات
بخشد و فائده دهد اگر باقوت مزاج ملاقی گردد و بسا ست که عقب و تنافیس اطراف و ضربان مفاصل شود و بهاء الدین گوید که نخست تنقیه باید کرد و غذاهای
تریاقی که ترشی بکار برند و تسکین حرارت بکافوریات و غیره نمایند و هرگاه که ترشی و سردی خوردن درد و اعراض دیگر را افزاید باید دانست که خلط بلغم عفن بورقی و اشباه
آنست و از سردی و ترشی حذر کنند و اگر بخلاف این بود باید دانست که خلط صفراوی محترق است و ترشیهای تریاقی بکار برند و آنجا که بثرات یکیک پدید آید
تیزاب مدبر بدفع هریک نمودن عظیم نافع آید و مداومت خوردن و بوسیدن تریاقات بعد تنقیه مناسب هر خلطی واجب بود و حذر از شیرینیها و گرمیها که خلط را
تیز کنند و بجوش آرند لازم بود و همچنین از هر چه باد انگیز بود و شراب درین مرض مضر عظیم بود و در هر ماه چند نوبت ملینات قوی مثل فلوس خیار شنبر در مغلی مناسب یا شیر خشت
اندر معصور انار و فقوع مناسب حل کرده باید داد و بلبلیات نیز مناسب بود و هر سال حجامت بر ساقین عظیم نافع بود و تیزاب مدبر بر مرهم بر محل درد مفاصل مالیدن مفید بود و بعد
تیزاب روغن مورد که مرکی اندران حل کرده باشند مالیدن نفع تمام بخشد و دردها را روغن مغز تخم تلخ شفتالو و زردآلو مالیدن بسی نافع آید و بخور برگ مورد و گرد صندل
و انگور و در هر هفته چند نوبت زیر دامان مریض که بسیار دانه بود کردن بسی مفید آید و محل مرض الطبیخ اشترخار و گل سرخ و مورد و گزنه که اندک نمک اندران باشد هر روز شستن
خصوص و دیگر جا مفید بود و جدوار بگلاب سائیده بر محل زخمها و درد طلا کردن نافع بود و چون از مباشرت عارض شده باشد هر شب جدوار سائیده با آب در احلیل
باید چکانید و با پر مرغ اندر فرستادن و بر خصیها مالیدن و ورد و مرو ماند و آرد با آب سائیده بمالند بر دانها و در هفته یکنوبت یک مثقال و دو مثقال بعسل سرشته
بخورانند قی و اسهال چند واقع میشود و عظیم مفید می آید و اکثر بدین نوع علاج کنند و مداومت خوردن جدوار هر صباح در گلاب سائیده و همچنین فادزهر حیوانی
و گل مختوم و گل ارمنی در شربت بهی و یا در لعابی مناسب و حب الشفا در معصور انار حل کرده و حافظ الصحت و تریاق کامل و اشباه اینها بیخ این علت را بر کنند
و اکثر آن بود که پیش از هفده ماه اصلاح نیکو کنند و لبنیات اکثر آبله دار آن را مضر بود الا دوغ آب گاوی تازه در گرما بعضی گرم مزاجان را سیر و کند تا وبا نیاید اند طعام
بسی نافع آید چنانکه اکثر آنچه در جدری نافع بود اینجا نیز نافع آید چه میاه و گوشت نازک اینجا بسیار مضرت نکند و گوشت کبوتر بچه و امثال آن بسی مفید آید و گوشت خارپشت
و اسود دوای این مرض بود و بالجمله بدین تدابیر تعدیل و مراعات مزاج کنند تا وقت بحران تام و من بعض مردم بلغمی مزاج را در هر ماه دو سه نوبت مسهل چیپال
دادم و بسی نافع شد و بعضی را بعد مسهل مداومت معجون سیماب فرمودم صحت یافتند مدت این مرض چون دراز ست برفق و مدارا تنقیه بدفعات و پرهیز تا اتمام
قوت ناواجب بود والسلام مصنف اقتباس نوشته که اول تنقیه بدن بفصد اکحل و باسلیق حسب حال بیمار کنند و بفاصله یکهفته به مسهلات مناسبه مثل مطبوخ
شاهتره و یا آلو و یا افتیمون فواکی علیخان و یا افتیمون تبریدی والاشان نمایند و این همانا بر نواب نظام علیخان تالیف نموده شد بسیار مفید افتاد چنانچه بدون
تنقیه در سه روز همه دانها خشک شده صحت یافتند سه ماشه شنگرف هر دو برابر در موم زرد اقراص ساخته و یا در پارچه بافته فتیله ساخته دود آن بگیرند و حب چیپال تنقیه

نسخه حب توتیا

آتشک اثری عظیم دارد و بعد این حب قحبی توتیای نواب علیخان خورانند که از آن جوشش دهن هم نشود و مکرر بتجربه در آمده و گاهی تخلف نکرده توتیای سبز بریان یک توله هلیله سیاه
سه توله کوفته در ظرف آهنی بدسته چوب نیب که بر سرش فلوس نصب باشد در آب لیموی کاغذی تا دوازده پاس بسایند و بقدر نخود حبها ساخته وقت صبح یک عدد در بالائی
جغرات گاوی نهاده بلع نمایند و بالای آن نان میده بوزن سه توله بهمین قدر روغن گاو دهند و تا یکهفته برابر خورانند و بعد آن چهار روز فاصله داده اگر زخمی و یا دانه باقی مانده باشد
باید که باز تا یکهفته بدستور بدهند و از زوال بنوباش و گوشت بز پرهیز نمایند و دیگر همه چیزهای ناخوردنی بخورند و اگر بتدابیر مذکوره به نشود و اگر مناسب حال بیمار بود ماء الجبن با حب چینی
بنوشانند و بعد تنقیه بحب جیپال مداومت معجون سیماب و سفوف دخوره که در قرابادین کبیر مرقوم است بکار بردن عظیم الاثر است و همچنین حب سیماب بادام و سکپور وغیره
که از آن دهن بجوش می آید نافع آید و هرگاه دهن از خوردن حبوب مذکوره آمده باشد و ورم دهن و درد بحدی بود که تا دو سه هفته یا زیاده هیچ قسمی از آب و طعام در دهن فرو رفته باشد
پس باید که فصد سر رو کنند و خون وا فر گیرند و غرغره بطبیخ کله پاچه بز کنند بکرات و مرات که اثری عظیم دارد و همچنین از برگ گل بیا بانسه محمد اکبر مینویسد که اگر از خون محترق
باشد فصد کنند و بدفعات در اخراج خون مبالغه نمایند و بعد فصد هفت اندام یا باسلیق فصد رگ سر و یا صافن نفع تمام دارد و آنرا که جوشش در سر و روی بود فصد رگ
پیشانی سودمند است و طفل و حامله را بجای فصد حجامت فرمایند میان هر دو شانه یا بر هر دو ساق و بعد فصد چند روز آسایش دهند و آب انارین و آب تمر هندی و شربت
لیمو و رب ریباس و شربت زرشک بحسب تقاضای حال بدهند و تا ممکن بود به تنقیه بدن کوشند و ادویه بر آبله نهند و این مطبوخ سنا فایده کلی دارد سنای مکی چهار درم شاهتره
سه درم تمر هندی بیست درم پوست هلیله سه درم پوست بیخ کبر یکدرم عناب سپستان هر یک پانزده دانه عنب الثعلب تخم کاسنی نیمکوفته گل سرخ تخم خطمی هر یک یکنیم درم
جمله را بجوشانند و شیرخشت بقدر حاجت داخل کرده نیمگرم بنوشند و کمی و زیادتی وزن ادویه موقوف برای طبیب است و معجون شاهتره سه مثقال بطبیخ عناب هر صباح
خورانیدن در بست روز ماده را خشک میسازد و هرگاه جراحت در ذکر شود و بخصیه سرایت کند این مرهم شافیح بکار برند شادنه عدسی و کندر و انزروت هر یک یک مثقال
روغن گل دوازده درم موم سفید یکنیم درم و آهن ذرور انزروت بحل آید انزروت شادنه اقاقیا گلنار دم الاخوین زراوند جمله برابر باریک ساخته بر جراحت پاشند و اگر هم ذرور مذکور را آبله
نکرده و این طلا استعمال نمایند زراوند طویل دو درم کندش یکدرم مغز زرد آلو تلخ ده درم سیماب کشته دو درم همه را سائیده بسرکه تر نمایند و بروغن گل حل کرده در حمام بمالند
و اگر از صفرای سوخته باشد جهت تعدیل مزاج صفرا شربت نارنج و لیمو و آب انارین و تمر هندی و سکنجبین دهند و بعده اگر مانعی نبود فصد نمایند و الا حجامت فرمایند و این
مسهل درینجا نفع دارد پوست هلیله زرد سنای مکی شاهتره هر یک پنج درم تمر هندی آلو بخارا هر یک پانزده درم تخم کاسنی نیمکوفته تخم خطمی عنب الثعلب بادیان نیمکوفته گل سرخ
هر یک یکدرم عناب سپستان هر یک بست دانه شیرخشت یا ترنجبین بیست درم جمله را مطبوخ ساخته شیرگرم بنوشانند و آب تمر هندی مکرر ساخته باید که نگ سقمونیا صفرا
سوخته می برآرد و نقوع صبر که در علاج جرب ذکر یابد اینجا نیز جلیل الاثر است و حب شاهتره مفید است و اگر جوشش در روی و سر پیدا آید گل ارمنی دو درم گل مختوم یکدرم
کافور نیم دانگ زعفران نیم درم مرداسنگ دو مثقال همه را باریک سوده بگلاب و سرکه طلا نمایند و آنچه جراحت راز و دخشک سازد و گوشت در حال بر دیا ند ذرور کندر و مر
و انزروت و دم الاخوین است و طریق استعمال او آنست که اول مریض اجمام بر ند و جراحت را نیک بشویند و بعده ذرور مذکور بران افشانند و اگر از بلغم عفن عارض شود
تنقیه بلغم بحب ایارج و حب قوقایا و مانند آن نمایند و در هر هفته یکبار قی فرمایند و غرغره بسکنجبین عنصلی آبکامه که در آن عاقرقرحا سوده آمیخته باشند نفع دارد و بعد
گل سرخ حلبه تخم حنظل در آب بجوشانند و آب کرفس آمیخته در حمام بمالند و از روغن گل و بابونه و مغز ساق گاو و پیه بط و موم قیروطی سازند و عاقرقرحا و قسط باریک ساخته و با آن آمیزند
و بر مفاصل بمالند و اگر جراحت شده باشد کندر و مر و انزروت و مرداسنگ و دم الاخوین و صبر هر یک برابر باریک سوده بران پاشند و هر چه بلغم افزاید خاصة گوشت گاو
منع نمایند و این طلا نفع دارد کندش دو درم زراوند مدحرج دو مثقال زرد چوب سه مثقال سیماب کشته دو درم مویزج یک مثقال همه را بسایند و بسرکه و روغن گل در حمام
بمالند و اگر از سودا پدید آید اسهال سودا بمطبوخ افتیمون و حبوب مسهله سودا نمایند و مطبوخ و معجون شاهتره و هلیله مربی و آملهٔ مربی نفع دارند و غرغره بسکنجبین بصلی که در آن
پوست بیخ کبر پاشیده با ایارج فیقرا که بعسل حل کرده باشند با آب گرم سودمند است و این طلا فایده دارد کندش اقلیمیای فضه مرداسنگ هر یک دو مثقال مقل سه مثقال کوفته
سه مثقال گوگرد یکدرم زرد چوب یکدرم زراوند دو مثقال سیماب کشته دو درم نرم سوده بسرکه و روغن گل در حمام بمالند و اگر جراحت باشد مرداسنگ کندر گل سرخ سوده گل سرخ و انزروت
باریک ساخته بر جراحت بپاشند تنقیه تا امکان بود و داروی قوی نمالند و در تنقیه بدن کوشند و اگر طفل بود یا حامله و دوا نتواند خورد بدین معجون مداومت فرمایند که در سفیدی

نسخه مطبوخ سنا

نسخه مرهم شافیح

نسخه ذرور از انزروت

ماده را ساکن کند مجرب پوست هلیله زرد پوست هلیله پوست بلیله کابلی پوست بلیله آمله تربد زنجبیل شاهتره هر یک پنج مثقال قنبیل چهار مثقال افتیمون سه مثقال کوفته بیخته به عدد و بیست مثقال فانیذ یا کشمش که در عرق چند ادویه بود لیسر شده از دو درم تا دو مثقال بخورانند فائده آنجا که آبله فرنگ از اخلاط مرکب باشد بحسب آن در تنقیه و اشربه و اغذیه تصرف باید کرد و بدانند که فصد در همه انواع نفع دارد و اگر مانعی نبود میر عوض گوید که در نوع حار نخستین فصد باسلیق کنند و این منضج دهند عناب شاهتره آلو بخارا گل بنفشه و نیلوفر مویز منقی سپستان پر سیاوشان تخم کاسنی تخم خربزه جاذر خشک تخم بابونه زرشک در عرق شاهتره و عرق نیلوفر و عرق بید ساده جوشانیده صاف نموده شربت عناب شربت دینار خمیره بنفشه حل کرده بنوشند و بعد از ظهور نضج در جمیع انواع مسهل باین نوع دهند غاریقون از غربال موئینه گذرانیده یک مثقال ایارج فیقرا دو درم با شربت بنفشه سرشته حبها ساخته با آب گرم فرو برند و چون دو سه نوبت شکم براند سنای مکی پنج مثقال بسفایج نیم کوفته عنب الثعلب هر کدام سه مثقال گل سرخ پر سیاوشان شاهتره هر کدام دو مثقال نیلوفر یک مثقال عناب سی دانه همه را در یک کاسه آب بجوشانند چون از نیمه کمتر ماند صاف نموده شیرخشت پانزده مثقال حل کرده بنوشند چون عمل دوا قطع شود شربت قند و گلاب و تخم ریحان میل فرمایند غذا نخود آب صفت حبی که درین کار مجرب و معمول است و جمیع قروح خبیثه مزمنه را سودمند است سیماب سه درم مقل کتیرا صمغ عربی انزروت ریوند چینی تربد سفید هر کدام پنج درم غاریقون نشاسته زعفران مصطکی هر کدام دو درم برگ حنا مغز پسته مغز بادام هر یک سه درم کافور سقمونیای مشوی جدوار هر کدام یکدرم سیماب را با آب لیمو و حنا بکشند و اجزای دیگر کوفته بیخته با آب لیمو سرشته حبها بقدر نخود سازند و یکدانگ با آب گرم بدهند بعد از تنقیه کامل و اگر حاجت افتد رگ هفت اندام زنند و بر حب سیماب مداومت نمایند باین نوع فلفل سیاه چهار مثقال هلیله زنگی سه مثقال کوفته بیخته سیماب هفت مثقال قند سیاه پانزده مثقال آرد میده و روغن گاو هر یک شش مثقال همه را با هم آمیزند و کف مال کنند تا سیماب کشته شود آنگاه مجموع را چهارده بخش سازند هر روز یک بخش گرفته از آن دو حب ساخته یک صبح و یکی را آخر روز فرو برند و خود را باعتدال بپوشند غذا شیر برنج بی نمک بقند سفید سوده و نان خمیری نمک و یا بچه بز و بزغاله بی نمک صفت سفوف سیماب که همین حکم دارد هلیله زنگی پوست هلیله زرد فلفل سیاه هر یک دو مثقال کوفته بیخته سیماب هفت مثقال شکر شانزده مثقال همه را با هم آمیخته کف مال کنند تا سیماب کشته شود پس چهارده حصه سازند و هر روز یکی صبح و یکی شام کف زنند و قدری گلاب بعد آن بنوشند و بدن را باعتدال پوشیده دارند و بعد از استعمال این دوا اگر جوشش و سختگی آید و بسرکه و صابون بشویند و بخاکستر فندق و غیره که در قول انطاکی گذشت طلا کنند و اگر باصره بسبب سیماب ضعیف شده باشد اقلیمیای زر کوفته بیخته در سنگ سماق صلایه نموده هر صباح بمیل زر در چشم کشند تا بخار سیماب را بخود جذب کند و قوت باصره را بحال آورد و مالیدن این قیروطی سیماب برای تنقیه این مرض سخت سودمند است موم نیم مثقال در سه مثقال روغن ماده گاو و سه مثقال روغن چهار گرده بزرگ بسته آب فسقه باشند حل کرده شش مثقال سیماب و چهار مثقال برگ حنا سوده اضافه نموده کف مال کنند تا سیماب کشته شود آنگاه سه بخش کنند و هر روز یک بخش بجای و به پیش گوش و زیر بغل و کنج ران برسانند و خود را باعتدال بپوشند و اگر جوشش و دهان تشویش دهد نخستین چند روز بجهت تسکین درد آبیکه خبازی یا بنفشه در آن جوشانیده باشند صاف کرده زبان در دهان گیرند و در آخر که لعاب غلیظ کمتر شود بجهت دفع جوشش خرفه و طباشیر و سماق مساوی کوفته بیخته بر جایگاه جوشش پاشند و اگر بجهت آبله مزمن شده باشد این مرهم نوره صبح و شام بران گذارند موم سفید سه مثقال در روغن کنجد یا روغن گل ده مثقال حل کرده آهک بسه آب شسته در سایه خشک کرده و بیخته صلایه نموده دوازده مثقال کتیرا اسفید سوده یک مثقال اضافه کرده صلایه کنند تا مرهم شود استعمال نمایند و اگر خشکیهای سفید رنگ بشکل ثو با بر دست و پا و عضو دیگر حادث شود فلفل سیاه در آب جوشانیده عضو مؤوف را بر بخار آن بدارند یا آب نرابلته کهنه طلا کنند و باشد که بعد ازین علت اندر دست و پا شقاق فاحش بهم رسد و تدبیر با دستوریکه در علاج شقاق بیاید بعمل آرند صفت دوائیکه آبله فرنگ را سودمند است توتیای سبز پیپل سکپو قرنفل فلفل سیاه آمله مقشر سپیاری دکهنی الایچی خورد گلوی گوگرد آمله سار هر کدام یکدرم سیماب یک ماشه کوفته بیخته بآب لیموی کاغذی حل کنند تا سیاه شود آنگاه بقدر نخود بزرگ حبها ساخته دو حب با آب لیمو وقت صبح و دو حب وقت شام بخورند و یک حب با آب لیمو سائیده بر زخمها طلا کنند تا چهارده روز و از هیچ چیز پرهیز ننمایند اگر دهان آید برگ چنبیلی جوشانیده مضمضه نمایند و این مرهم بجهت زخمهای آتشک مجرب است کات سفید فوفل کهنه هر کدام چهار درم مرال پنج درم موم سفید شش درم توتیای سبز بقدر نخود سندور یک ماشه روغن ماده گاو سه دام همه را بطریق مرهم ساخته بر لته کهنه مالیده بر زخمها گذارند تا هفت روز صفت تبخیر آتشک را سودمند است شنگرف یکدام بخته پوست بیخ آک خشک کرده و انگشت چوب کذا هر کدام دو دام بیخته همه را چهارده حصه ساخته

یک صبح و یکی شام لعاب بالاکشیده مثل تنباکو در حقه بکشند غذا شیر و برنج بی نمک در یکهفته شفا یابد عبد العزیز گوید که محافظت دندان نزد ظهور سیمابیات و حفظ بینی و چشم هنگام بخور آنها واجب است و مبالغه در سائیدن مشروبات معمه جوشش دهن کمتر آرد و مضمضه بروغن زرد یا بطبیخ پوست کنار یا آب یاسمین آنرا دفع کند و همچنین قدر زرد آلو و برگ مورد و کندر و سعد و اصل السوس و دم الاخوین و مازو مساوی و گاهی محتبس میشود سیماب در بدن و درد مع اختلاج می آرد و از مجربات برای اخراج آن اینست که سنا تربد تربد هلیله کوکرد آمله سار جوا کمازریوند خطائی مساوی بسایند خوراک شش درم تا چهل روز و شب برنج بخورند و در روز شوربا بنوشند بعضی می گویند که در ابتدا بهترین تدابیر اصلاح غذا و تولید خلط صالح است و هرگاه ماده آن موی باشد بفصد احتیاج تمام شود و اگر بعد از فصد زیادتی و لطیفی یا بند منضجات مناسبه آن خلط انضج دهند و بعد از آن مستفرغات لائقه آن خلط استفراغ نمایند و اگر سودای صفراوی باشد نضج آن بمنضجات آن کنند مانند مطبوخ نیلوفر و اصل السوس مقشر و بنفشه و بیخ کاسنی و عناب از هر یک سه درم آلو بالو ده دانه با ترنجبین ده درم و تا سه روز بنوشند و بعد از آن تنقیه بمسهل مطبوخ هلیله زرد شاهتره افتیمون در صره بسته بسفائج فستقی تربد سفید محکوک گل سرخ هر یک سه درم سنای مکی پنج درم جوشانیده مالیده صاف نموده در آن مغز فلوس خیارشنبر و شیرخشت هر یک ده درم حل کرده باز صاف نموده روغن بادام بیان چکانیده نیمگرم نموده بنوشند و تربد کوفته مطبوخ مسهل صفر است و اگر بعد مسهل بار دیگر همان منضج را بپاشامند پس آن مسهل به او بعد از استراحت در روز آخر حب ایارج فیقرا و غاریقون و تربد و ریوند چینی و شحم حنظل و مقل و کثیرا و محموده از هر یک دو دانگ کوفته بیخته بآب سرشته حبوب سازند و فرو برند و هرگاه مجمل بکنند سنای مکی تربد موصوف کوفته افتیمون و گل بادیان هر یک سه درم جوشانیده مالیده صاف کرده مغز خیارشنبر ترنجبین هر یک ده مثقال در آن حل کرده باز صاف نموده روغن بادام دو درم بر آن چکانیده بنوشند و غذا درین ایام نخوداب گوشت حلوان و مرغ فربه با زیره و دارچینی و آخر روز شربت نبات با گلاب و عرق گاوزبان و تخم ریحان بنوشند و اگر ماده آن سودا متولد از سودا باشد منضجات آن قریب بمنضجات سودای بلغمیه و مسهلات آن نیز نزدیک بمسهلات آن باشد ولیکن درینجا باید که افتیمون و بسفائج و هلیله سیاه که عمده اند در اسهال سودا بیشتر باشند و حجر ارمنی و لاجورد در حبوب داخل نمایند از هر یک دانگی تا نیم درم و غذا و شربت آخر روز درین بدستور مذکور و از اشربه موافقه اکثر انواع را شربت گاوزبان نفع بخشد و مطبوخ و گاه سکنجبین افتیمونی است اگر در ماده آن سودای بلغمی باشد و اگر سودای موی باشد شربت عناب یا شربت بنفشه و یا گاوزبان و عرق شاهتره و گلاب و بید مشک و در اوقات طغیان علت غذا ماش مقشر و برنج و شیره بادام و اسفاناخ بهتر است و اگر بچه مرغ و گوشت گوسفند داخل کنند هنگامیکه دفعه از زمان مرض و ضعف قوت باشد بهتر نیست و حمام گاه گاهی مجوز است لیکن بسیار گرم نباشد و دران توقف بسیار نمایند و از ترشیها البته احتراز کنند تا باعث وجع مفاصل و اوجاع عظیمه نگردد و کسی طاقت سازد اما علاج باد آتشک آنست که چون ماده باد آن خلط سوداوی است علاج اصلی آن دفع ماده آنست باستعمال منضجات و مسهلات مخصوصه آن که ذکر یافت و بعد از آن تناول مانند جدوار بگلاب سوده بقدر دو دانگ و نبات و عرق بادیان و گلاب و تخم بادرنجبویه عقب آن بیاشامند و آشامیدن زرنباد و انیسون هر یک نیم درم با نبات سه درم سفوف ساخته خالی از منفعتی نیست و دوا المسک مرمخلص اکبر و تریاق اربعه و از همه بهتر تریاق فاروق و مثرودیطوس است از هر کدام که باشد یک مثقال آنرا سه حصه نموده روزی یک حصه را فرو برند و عقب آن سنبل الطیب و زرنباد و مصطگی بگلاب جوش داده با نبات سفید بنوشند و مالیدن موم روغن جدواری تالیف حکیم عماد الدین محمود شیرازی بسیار نافع است این را خصوصاً بعد از تنقیه ماده صنعت آن جدوار خطائی ده مثقال کندر مصطگی هر یک دو مثقال صابون رقی نیم قالب برگ حنا سه مثقال آب لیمو بقدر حاجت سورنجان قسط مغاث زراوند طویل حب الغار صافت مقل سکبینج جاوشیر زرنباد هر یک دو مثقال سیماب چهار مثقال روغن بابونه روغن سوسن روغن زیت کهنه روغن گل هر یک پانزده مثقال موم زرد صاف ده مثقال پیه گرده بز بیست مثقال موم را با روغنها بگدازند و بیخها را با گلاب بسایند و صمغها را با سرکه حل کنند و همه را باهم ممزوج نمایند و سیماب را با پیه خوب بمالند تا کشته گردد و مطلق اثری از آن نماند داخل ادویه نمایند پس خوب صلایه نمایند که یکسان مانند مرهم شود و چند روز بگذارند که خوب مزاج گیرد و بعد از آن سه حصه نموده هر حصه بمالند ابتدا از میان دو ابرو کنند تا پس گوش و گردن و مقدار چهار انگشت پهنا بمالند و بر تمام مهرهای پشت و سر گوش و مرفق و رسغ و بندهای انگشت و رگ زانو و مفصلهای قدم بمالند و از چنبر گردن و استخوانهای سینه تا معده و میان ناف تا سر معده بمالند و برمقابل دل و جگر و زیر بغل نمالند که بد است و بعد از آن رختهای گرم پنبه دار بپوشند و از هوای سرد و اطعمه حامضه اجتناب نمایند و غذا شوربای بچه مرغ و ماش مقشر و برنج و اسفاناخ با دارچینی بخورند و آب نیمگرم بنوشند و جلاب قند و یا نبات و گلاب و عرق گاوزبان و بید مشک و تخم ... [illegible]

ف چون سودای متولد از ... قصد فائده ... انفراح ... ۱۲۹۰ ...

و مخنجم شاک بنوشند و جهت دفع مضرت سیماب از دهن انها در دهان پارهٔ نقره نگاه دارند و باسرکه و گلاب و آب برگ کشنیز تازه مضمضه کنند و از حموضات و لبنیات و بقول و اشباه اینها اجتناب نمایند و تا سه روز صبر نمایند اگر درین اثنا عرق بسیار آید و دانها تمام ریخته شود و داء جاع بالکل زائل گردد و سه روز دیگر توقف نموده پس بحمام روند و غسل کنند والا حصهٔ دوم را نیز بنحو مذکور بمالند و پرهیز را بدستور مرعی دارند و بعد سه روز از مالیدن اگر اثری از آثار مرض نماند بحمام روند و بدن را بصابون بشویند اولا و بعد ازان بآب سبوس گندم و گل خطمی و بنفشه در آب جوش داده و اگر مرض بسیار قوی و کهنه باشد و بمالیدن دو دفعه زائل نگردد حصهٔ سوم را نیز بدان بدستور بمالند و اگر بسیار قوی باشد و بعضی از آنها باقی باشد بران ازان موم روغن بمالند تا اصلاح یابد و در امراض بسیار قویه شدیده مقدار سیماب را میتوان افزود و به شش مثقال رسانند و وزن سیماب زیاده ازین و مالیدن آن بلا ترتیب مذکوره مهلک بود و این موم روغن باین ترتیب بهترین ترکیب بیقیم است و من آنرا تجربه نموده ام و مفید یافته ام و از مجربات من است و خوردن ترکیب زیبق خصوصا سلیمانی در کمال مضرت است و اگر با ادویه مسهله استعمال نمایند چندان خطری ندارد جهت آنکه ادویه مسهله بزودی زیبق را اخراج می نماید اگر وزن زیبق مقدار شربت آن نیز کم باشد و بعد از زیبق در تاثیر درین مرض چوب چینی است بطریق مخصوص آن

جرب

که بفارسی گر و بهندی کهجلی و کهاج نامند بثور کوچک است که با سرخی ابتدا کنند و با آن خارش شدید و سوزش بود و گاه ریم کنند و گاهی نه و اکثر در دستها و پایها و میان انگشتان و شکم و پشت و خصیه و کنج ران ظاهر شود و گاهی در سائر جسم عارض گردد اگر ماده بسیار بود و در علاج اهمال نمایند و در شب خصوصا وقت خواب شدت نماید و او از امراض متعدیه است که از یکی بدیگر انتقال کند و در فصل بلدی که اندر هوا عفونتی بهم رسد دران بلد بسیار افتد بالجمله سبب حدوث جرب یا فساد خون بود بذاته و یا بسبب مخالطت صفرا قریب باستحاله بسودا یا سودای محترقه و یا بلغم شور که با خون آمیزد و بحسب اختلاط این اخلاط با خون و کیفیت احوال آن در حدت و سکون و غلظ و رقت و کثرت و قلت انواع جرب و اختلاف اعراض و از درد و خارش و غیره باشد چنانچه مذکور گردد و سبب فساد خون و احتراق اخلاط کثرت تناول اغذیه حریفه و غلیظه مملحه مثل ماهی شور و گوشت خشک کرده و کثرت استعمال ادویه گرم مثل فلفل و زنجبیل و خردل و چیزهای شور و شیرین و شراب و غیر آنست که خون را فاسد کند و ازین اخلاط غیر طبیعی متولد گردد و قوت دافعه آنرا بعروق با یک دفع کند و جلد بسبب ضعف خود آنرا قبول کند و دران محتبس شود و جرب حادث گردد و بقول جرجانی جرب از خون غلیظ عفن تولد کند که برگمادر آمده باشد و طبیعت آنرا بظاهر تن دفع کند و بقول خجندی ممکن نیست که جرب از سودای صرف خالص افتد و گویند که جرب دو نوع است یکی خشک که ریم نکند و ازان وقت خارش رطوبت سائل نشود مگر اندک تری ظاهر شود و بثور آن خشکریشه گردد و این دلالت بر غلظ ماده و یبوست او کند و صحت او دیر باشد دوم تر که ازان ریم و زرداب سیلان کند و گاهی ازان خون سیاه سائل شود و گاه باشد که دران حیوان مشابه بجثهٔ سپس متولد گردد و این دلالت بر رقت ماده و رطوبت او کند و آنچه از بدن مکان واسع اخذ کند آن نیز از جمله جرب رطب باشد الحاصل جرب بحسب اختلاف مواد و استعداد آن در کثرت و قلت و حدت و برودت و مباطت و ترکیب مختلف الصور و الاعراض میباشد مثلا آنچه بران صفرای حاد غالب بود بسر بثور تیز و سرخ رنگ و با درد و خارش شدید باشد و گاهی از شدت اعراض تپ عارض گردد و ازان زرداب جاری آید و آنچه بران خون غالب بود رنگ آن سرخ و در سائر اعراض قریب بصفراوی باشد و احیانا ازان خون بر آید پس اگر با سوداویت بود خون سیاه رنگ تیره باشد و آنچه بران سودا غالب باشد بیخ آن سیاه و کم درد و حکه بود و زمانی دراز بماند و بدیر صحت یابد و آنچه بلغمی باشد بثور سفید رنگ و منبسط بر جلد و آبناک بود و خون رقیق مائی بر آید و ایضا شیخ میفرماید که آنچه [illegible] و اشخص و تیز سر از جمیع بثور بود و خلط آن حادتر و سوزش آن بیشتر و حدت آن شدیدتر باشد و آنچه عریض تر بود اطمینان شدیدتر بود و خلط آن در حدت کمتر باشد و اسباب تولد ماده جرب قریب اسباب تولد قمل و سعفه و خراز و قوبا بود و قریب آنهاست در علاج و جرب منتقش خشک قوبا در تعریف کثرت پذیرد و جرب عظیم فاحش جراحت بر آرد و بقوبا و قشف منتقل گردد و انطاکی گوید که جرب از امراض عامهٔ ظاهر و سطح جلد است مادهٔ آن جمله حریف و مالح است با دمان مثل سیر و کلسو و آنچه خون را غلیظ کند و اگر چه حار باشد مثل بادنجان و خرما و از اعظم اشیا که آنرا پیدا کند لحم بقر است و فاعل آن حرارت ضعیفه است و صورت آن بثور مختلف در کیفیت است مصحوب بخارش مطلقا و تقرح غالبا و غایت آن فساد جلد است و انواع آن مثل اخلاط با فراط و ترکیب است و ممکن بود تحقیق اصل او کسی را که اندکی وقوف بر صناعت باشد زیرا که الوان او تابع اصول مادهٔ او بود و آنچه ازان از صفرا باشد با وجود زردی رنگ تیزی سرها و تلهب زیاده باشد پس اگر با زرداب بسیار و مواد سائله بود جرب رطب باشد از خون اگر سرخ بود و التهاب کند و الا از بلغم باشد و الا [illegible]

در جانبین و برای مرکب حکم آنست که غالب در رنگ و ماده بود مع عدم تساوی و برای معتدل حکم اوست و جرب در بلاد رطب حار مثل مصر از اخلاط گرم و در غیر آنها از بلغم و سودا
بسیار افتد و ایضا کسی که از بلاد حار یابس مثل حجاز بسوی رطب مثل مصر و روم انتقال نماید بسبب استحصاف ماده او اولا و لین مسام ثانیا در رنگ و عبشش یافته نشود و بسبب تحلیل
کردن حرارت او چیزی که در سطح جلد باشد و نه در صقلاب و چون بسبب تکاثف ظاهر بشره و قوت حرارت غریزی به جلب مواد پس اگر ساکنان آنها بسوی اقلیم سوم و چهارم
نقل کنند جرب بایشان مبادرت کند و مثل بصره و اغوار هند کثرت نماید خصوصا چون هوا نزاب گردد و اکثر آنچه جرب را واجب کند قلت ریاضت است مع تناول
اشیای ردی الکیفیت و قلت حمام و پوشیدن پارچهای چرک آلوده و ملازمت غبار و دخان و فرق میان جرب و حکه آنست که جرب بثور است و تولد کرم در ان و کثرت ریم و تقرح
بخلاف حکه و وجود جرب میان اصابع و پوست شکم و شکنهای آن غلبه کند بسبب رقت آن و انصباب مواد بسوی آن و ایضا در ترهت مینویسند که حکه جرب بثور و قروح
مخصوص بمفاصل و مغابن و پوست شکم است غالبا و گاهی عام گردد بحسب ماده و آنچه عظیم القدر مشتمل بر مثل زرداب باشد جرب است و آنچه از جلد ظاهر نشود و بجاری بدن
اولا نیت یابد حکه است و گویند که رقیق الکیفیه حاد قلیل الکمیه حکه است و ضد آن جرب و یا متقاوم جرب و حادث حکه و هر چونکه باشد ماده و علاج هر دو واحد است و همچنین
اسباب و آن ادمان حریف و مالح و قدید و حلاوات مع شراب است پس خون فاسد شود و جوش زند و بسوی جلد مندفع گردد پس مجدد الراس حار قوی الحمرت باشد و متوطن
پاره و نزاف رطب و بالعکس و بهاء الدین گوید که ماده جرب تر بلغم شور بود که با خون آمیزد و اندر جلد محتبس گردد و ازین جهت متقرح بود و ماده جرب خشک صفرا است بغایت
محترق که مخالط خون شده و بر پوست ریخته و ازین جهت تری و قرحه نکند و چون حدتی در هر دو ماده واقع است بدانجهت خاریدن درین مرض عظیم باشد و اندر هوای عفن
و نمناک و کنار دریا این مرض بسیار افتد و همچنین از بسیار خوردن چیزهای شور و تیز و شیرین عفص چون دوشاب انگور و خرما و اشباه آن و از خوردن مغز جوز تنها و با دوشاب جرب
و جوششهای بد بسیار پدید آید علاج ادویه مصفی خون بنوشانند و تنقیه بفصد و مسهل سودا و ماء الجبن کنند چنانچه در علاج آبله فرنگ مسطور شد و رعایت خلط غالب نمایند
و همگی توجه بتصفیه خون و تلطیف آن مصروف دارند مثلا عناب پنج دانه شاهتره شش ماشه بعرق شاهتره ده توله جوشانیده صاف نموده شیره مغز تخم کدو یا تخم خیارین یا کاسنی
شش ماشه شربت بنفشه یا شربت نیلوفر یا نبات دو توله داخل کرده بدهند و اگر حرارت در مزاج زیاده باشد سپستان سه ماشه در جوشانده افزایند یا خیسانیده بدهند و اگر تپ
باشد خاکشی پنج ماشه پاشیده دهند و یا شاهتره نه ماشه صندل سرخ کوفته سه ماشه هلیله سیاه کوفته هفت ماشه شب در آب تر کرده شربت عناب داخل کرده بنوشند و روغن گل
و سرکه و گلاب هر یک یک توله باهم آمیخته دو گهری بر اندام بعده بر بدن بمالند و بعد دو سه گهری آب غسل کنند و یا شاهتره چرایته کشنیز خشک هر یک شش ماشه پوست هلیله زرد
یک توله جوشانیده صاف نموده شهد خالص یک نیم توله داخل کرده بنوشند و اگر خارش با ضعف قلب باشد شیره عناب پنج دانه شیره صندل سرخ سه ماشه در عرق شاهتره بر آورده
شربت نیلوفر دو توله داخل کرده بنوشند و اگر با تهبیج چهره و دست و پا از نزله باشد شاهتره بیخ کاسنی تخم کاسنی بعرق شاهتره جوشانیده شربت عناب داخل کرده بدهند و اگر با
سرخی چهره باشد بعد فصد باسلیق عناب شاهتره بعرق شاهتره مالیده آب تمر هندی و شهد داخل کرده بنوشند و یا عناب پنج دانه شاهتره کاسنی کوفته گل نیلوفر هر یک شش ماشه
کشنیز خشک عدس مسلم هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات دو توله دهند و باز هلیله سیاه چرایته کشنیز خشک پوست هلیله زرد جوشانیده شهد داخل کرده دهند و اگر با انتفاخ بدن
از خارش باشد عناب شاهتره چرایته و همایه تخم کاسنی کوفته هلیله سیاه کوفته جوشانیده سکنجبین حل کرده بنوشند و باز برسیاوشان گاوزبان بادیان بیخ بادیان شهد خالص عوض همایه هلیله
و سکنجبین کنند و اگر ورم با تمام بدن با خارش و سوزش باشد بعد فصد باسلیق عناب بعرق شاهتره مالیده صاف نموده شیره کاهو نبات داخل کرده دهند و صندل سفید
آرد جو آب کشنیز تازه و روغن گل بمالند و یا اطریفل کشنیزی یکتوله بخورند بالائش شاهتره گل نیلوفر خیارین کوفته هر یک شش ماشه بعرق شاهتره یا دو آثار جوشانیده نبات دو توله
داخل کرده بنوشند و اگر با تپ باشد شیره همایه چهار ماشه شیره خیارین شیره شاهتره هر یک شش ماشه شیره عناب پنج دانه سکنجبین ساده سه توله دهند بعده آب کاسنی مروق
شش توله شیره خیارین شیره تخم شاهتره هر یک شش ماشه سکنجبین بزوری دو توله داخل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده دهند و اگر با سرفه باشد عناب پنج دانه شاهتره شش ماشه
کشنیز خشک چهار ماشه عدس مقشر شش ماشه بعرق شاهتره ده توله جوشانیده شربت عناب دو توله داخل کرده دهند و بدانند که صاحب جرب را شیر حیوانات مطلقا خون و آب
کاسنی تازه و آب شاهتره سبز دادن معمول است و اگر ماده ذات الجنب بظاهر جلد آمده جوشش و حکاک بهم رساند عناب شاهتره بعرق شاهتره و عرق عنب الثعلب جوشانیده
شیره مغز تخم کدو نه دانه شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند روز دوم خیارین افزایند باز عناب شاهتره کشنیز خشک بعرق شاهتره جوشانیده شیره تخم خرفه

شیرهٔ کاسنی شربت نیلوفر خاکشی دهند و مرهم سفیداب کافوری از سوم و روغن گل سفیدهٔ کاشغری و مرداسنگ و کات سفید ساخته طلا نمایند و اگر خارش در همه بدن مثل حب‌های خشک باشد بعد فصد تجویز مسهل کنند و عناب پنج عدد شاهتره تخم کاسنی کوفته گل سرخ هر یک شش ماشه گاوزبان افتیمون افسنتین نیلوفر هر یک چهار ماشه شب در آب گرم خیسانند صبح جوشانیده صاف نموده گلقند ده توله داخل کرده بنوشند بعد دو سه روز وزن افتیمون بصره بسته شش ماشه کنند و چرایته دهمایه بادیان کشنیز خشک اسطوخودوس هر یک شش ماشه آلو بخارا هفت دانه عوض گاوزبان و افسنتین داخل کرده بدهند و دو سه روز دیگر منضج داده سنای مکی نه ماشه پوست هلیله زرد شش ماشه داخل کرده [illegible] خیارشنبر پنج توله ترنجبین چهار توله روغن بادام نیم ماشه افزوده مسهل دهند بعد تبرید مسهل اطریفل صغیر یکتوله خورده شیرهٔ عناب پنجدانه شیرهٔ دهمایه شیرهٔ کاسنی هر یک شش ماشه سکنجبین افتیمونی دو توله داخل کرده بنوشند و دوامی بالش خارش بکار برند باز شاهتره چرایته صندل سرخ پوست هلیله زرد هر یک شش ماشه خارخسک چهار ماشه در آب گرم خیسانیده صبح صاف کرده شهد دو توله داخل نموده بنوشند باز شیرهٔ خیارین شیرهٔ تخم شاهتره هر یک شش ماشه عرق شاهتره ده توله سکنجبین لیمونی دو توله داخل کرده بنوشند بعده مارالجبن تجویز نمایند و اطریفل شاهتره تیار سازند **ذکر ادویهٔ مفرده نافع جرب** حکیم سوید گوید که آرد ترمس تلخ و سعد باریک سوده بسرکه سرشته طلا کردن مجرب من است و کذا سبوس گندم بسرکه پخته و کذا روغن شیطرج بلبن حامض گوید که هنداوشب یمانی با سرکه و عسل و یا با برگ کرم [illegible] پخته و یا با عصارهٔ برگ کرم در حمام و کذا اشنان بر سوخته بسرکه سرشته در حمام و کذا پنیر کهنه و سعد و سرکه در حمام و کذا روغن گندم و کذا اسفنج بزر بنج سرخ و زیت و یا بسرکه و کذا امیران و کذا شیطرج بسرکه و کذا کبیکج بسرکه و یا بروغن گل و کذا کبریت بعلک البطم و سرکه و یا نطرون مساوی و سرکه و کذا کندش بزیت و یا بسویق و سرکه و کذا اشونیز بسرکه و روغن گل و کذا زاج سوخته بزردهٔ بیضهٔ مشوی در روغن گل و یا بسرکه و آب کشنیز و کذا شیر انجیر بسویق سرشته و کذا برگ خرزهره بزیت و مرداسنگ و کذا قرشیشا بسرکه و کذا سیماب و کبریت و نمک و یا مرداسنگ و کندش و روغن کنجد و کذا کف دریا بسرکه یا شراب و کذا زنگار و صمغ بطم و سوخته نطرون و کذا خربق سفید بشیر و کذا روغن شیطرج چون شیطرج را در شیر تازه بپزند تا مهرا شود و صاف کرده بوزن او زیت انفاق آمیخته باز بجوشانند تا شیر فانی گردد و زیت بماند و کذا مرداسنگ و سیماب مقتول و میعهٔ سائله و برگ فلفل آب سوده و کذا نطرون و قلقند و زنگار بسرکه و کذا عصفر بسرکه و زیت آمیخته و کذا پیه بز و زرنیخ زرد و زیت و کذا [illegible] حنا سرشته و کذا اشق بسرکه پخته و کذا تخم شلجم بسرکه و کذا افسنتین سوده بسرکه و یا آب بادیان سبز آمیخته و کذا [illegible] کذا سرکه و عسل و سیر سائیده و شرب تخم شاهتره و کذا افتیمون و کذا تخم بادرنجبویه کوفته و کل البقله آن و کذا سنای مکی و کذا ریوند و کذا خطمی و کذا آب خارخسک و کذا گاوزبان مسلوق بروغن بادام و کذا تخم مرو و کذا انزروت سه روز متواتر هر روز یکدرم هر واحد نافع جرب است و بقول حکمای هند چون یکدام تخم پنوار را کوفته در نیم رطل جغرات حل نموده در ظرف گلی آب نارسیده دو سه روز بگذارند که متعفن گردد بعد از آن بر بدن بمالند از برای جرب مفید بود و اگر قدری نیلا تهوتهه نیز اندازند بسیار نافع بود و اگر تخم پنوار از یکمثقال تا سه درم هر صباح همراه آب سرد بخورند در ازالهٔ حکه و جرب و قوبا و زخمهای کهنه و دفع هر فسادیکه در اخلاط پیدا شود نافع است و از مجربات حکیم علی و اگر خنگ و قشر ماشه جو کوب نموده آتش در ظرفی گرفته جاییکه آبله بود مقابل آن بسوزند و چادر بر سر گرفته دود آن بموضع آبله برسانند و سه چهار روز متصل بکنند مجرب حکیم علی گیلانی است

ذکر ادویهٔ مرکبه که در جرب معمول راقم است **اطریفل شاهتره** موافق نسخهٔ معمولی که مداومت آن رافع جرب است پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله زنگی پوست بلیله آمله گل سرخ افتیمون صندل سفید بگلاب سوده سرپهوکه کشنیز مقشر قصب الذریره هر یک دو درم مغز تخم کدو شیرین چهار درم برگ شاهتره ده درم کوفته بیخته بروغن گاو چرب کرده بسه وزن شکر سفید بقوام بیرشته خوراک تا دو توله و نسخهٔ متعارف آن در قرابادین مسطور است **حب کبریت** که جرب و قوبا را نافع بود و اصلاح خون نماید و مکرر بعمل آمده گوگرد آمله سار مغسول بشیر سه جزو پوست هلیله زرد دو جزو پوست بلیله آمله هلیله زنگی سرپهوکه اصل السوس صندل سرخ شاهتره هر واحد یکجزو کبیر و گل سرخ گل نیلوفر هر واحد نیم جزو کوفته بیخته بقدر نخود حب سازند شربتش یک مثقال بعرق شاهتره اقل یکهفته و اکثر تا پانزده روز بخورند **دوائیکه** بجهت خارش بعمل می آید عناب شاهتره گاوزبان گل منڈی برہٹندی صندلین سرپهوکه چرایته برگ حنا پوست هلیله زرد برادهٔ شیشم برادهٔ چوب آبنوس برادهٔ چوب بجیسار هرن کهری نگند بابری وقت شام در آب گرم تر نمایند صبح صاف کرده شهد یا شربت نیلوفر موافق مزاج داخل کرده بنوشند و مالش مجرب از سیماب شش ماشه گلاب چهار توله آب لیموی کاغذی یکتوله آب کشنیز تازه آب شاهتره تازه آب سرپهوکه سبز روغن گل هر یک دو توله سهاگه بریان دو ماشه پهٹکری بریان نه ماشه و کهرل سحق نموده بر بدن بمالند **ایضاً** که مجرب است حنا کمیله کته پاپڑه [illegible] هر یک چهار ماشه سیماب ماشه نیلاتهوتهه بریان دو ماشه دانهٔ الایچی سفید یکماشه اول همه ادویهٔ اول را با سیماب بسایند بعد دیگر اجزا داخل کرده خوب سائیده در روغن زرد [illegible] و نیم گرم شده باشند آمیخته بمالند تا سه روز **ایضاً** که در جرب یابس رطب همواره معمول است کافور گوگرد آمله سار هر یک سه ماشه نیلاتهوتهه یکماشه باریک سوده در روغن گاو

سه توله بست و یکبار رشسته حل کرده بر بدن بمالند و چهار گهڑی در آفتاب نشینند بعده آرد نخود و حنا مالیده غسل کنند و سه روز متواتر بعمل آرند و گاهی وزن نیله تهوتهه هم سه ماشه کرده میشود ایضاً از مجربات حکیم علی کبریت زرد صاف ده درم باریک بسایند و با صد درم پیه گوسفند مخلوط کنند و دو درم میعه سائله اضافه کرده بر بدن بمالند که جرب متقیح را هیچ چیز مثل این نیست و جرب کهنه در یکهفته زائل میشود و اگر زنیخ در روغن کنجد بپزند و آن روغن بمالند نیز این عمل کند و در جرب خشک نیز نافع بود و میعه سائله برای دفع بوی کبریت ست ایضاً معمول حکیم علویخان برای جرب و قوبا توتیای کرمانی تخم پنوار هر یک یکتوله مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین کالی زیری هر یک دو توله در سرکه و روغن گل هر یک چار دام کهرل سازند تا مثل مرهم شود پس بمالند و غسل فرمایند دوائی که در جرب طب و یابس عجیب التاثیر و مغنی از سائر تدابیر ست گندهک چوک مرداسنگ سهاگه کمیله کته سفید پھٹکری منسل هر واحد شش ماشه نیله تهوتهه سه ماشه همه را باریک سائیده در روغن سرسون حل کنند و بمالند و بعد دو سه گهڑی از آب سرد غسل نمایند ایضاً نافع برای خارش بدن و خصیه و قضیب نارنج یک عدد در سرکه انگوری بظرف مسی یا قلعی بپزند تا مهرا شود پس در کهرل انداخته گوگرد زرد پوست بلیله توتیای کرمانی مغز تخم خربزه بریان مغز تخم خیارین مغز تخم کدو بریان تخم پنوار پوست کدو سوخته حضض مکی هر واحد یک مثقال کوفته بیخته داخل کرده خوب حل کنند پس روغن گل بقدر حاجت انداخته در هم سازند تا مانند مرهم شود بر بدن بمالند ایضاً سفیده کاشغری شش ماشه شاهتره هفت ماشه مرداسنگ هلیله زنگی هر یک چار ماشه چوک دو ماشه کافور یکماشه همه ادویه باریک سائیده در روغن چنبیلی حل کرده مالش نمایند و معجون شاهتره میخورده باشند غذا کم نمک ایضاً گوگرد دو درم توتیای سبز بریان سیماب سهاگه هر یک نیم درم در روغن گاو که بست و یکبار رشسته باشند آمیخته بر بدن بمالند و بعد دو گهڑی غسل کنند و بدانند که اگر برگ نیم نیم آثار در پنج آثار آب بجوشانند چون چهارم حصه ماند صاف کرده ازان آب و روغن که در ادویه خارش حل میزند بشویند بعده با دویه آمیخته بکار برند بسیار مفید گردد ایضاً که در یکروز دفع میکند سم الفار سه نیم ماشه کبریت توتیای هندی هر یک هفت ماشه سائیده با روغن گاو پنج شش توله در ظرف آهنی با دسته چوب نیم تا چهار گهڑی بسایند بعده سوای سر و گردن و بغل و کنج ران همه بدن مالیده در آفتاب نشینند بنحویکه سر تا گردن در سایه باشد و بعد یکپاس گل زرد و کنجاره روغن بر بدن خوب مالیده غسل نمایند و بعضی اوقات تنها سم الفار بقدر یکدو ماشه سوده در روغن رو نسه آمیخته بمالش آن صاحبان جرب کهنه را ایما نمودم و در عمل یکدو باره صحت کلی حاصل شده روغن که برای خارش بی عدیل ست بابچی یکتوله هرتال زرد شش ماشه سنکهیه چهار ماشه جدا جدا سائیده آمیزند پس روغن سرسون پاو آثار در کوزه گلی که زیر او گل چسپانیده و گلوی او در چوب دو شاخی بسته باشند انداخته بر آتش گذارند چون روغن خوب گرم شود ادویه مسحوقه اندازند و قتیکه خوب سوخته شوند آن روغن را در طشت پر آب ریزند و از بالای آب روغن بدست بردارند بطوریکه مسکه از دوغ بر می آرند و وقت صبح بر بدن بمالند و بعد چند ساعت آرد نخود مالیده غسل نمایند و اگر سیر مقشر هشت نه حبه و برگ کنیر سی و یک عدد عوض بابچی و سنکهیه در روغن مذکور سوخته و از آتش فرود آورده حل کرده بکار برند جرب و سعفه و قوبا و سائر بثور که آب ازان جاری باشد مجرب و بیغائله است نوع دیگر برای جرب طب و آبله که بسبب فساد خون یا خارش شدید باشد و از کثرت خارش و طول مدت جلد سیاه و سطبر مثل جلد فیل شده باشد از مجربات والد مرحوم ست برگ کنیر سفید سه آثار خرد خرد کرده در آب یک سبوی کلان تا سه پاس بپزند بعده روغن کنجد پاو آثار دران انداخته سه چهار جوش داده فرود آرند و در ظرفی پر از آب سرد آن آب و برگ و روغن بریزند چون روغن بالای آب آید آنرا از دست بر کناره جام جمع کنند بدستوریکه روغن از ماست میگیرند و دران روغن توتیای سبز یکدرم سفیده قلعی دو درم شب یمانی یکدرم مرداسنگ یکمثقال سنکهیه دو مثقال باریک سائیده مخلوط کرده مالش نمایند و اگر ازان آب و برگ بدن را بشویند نیز فائده بخشد سفوف گنه که برای جرب و سعفه و سوزاک و آتشک و هر قسم آبله که باشد بسیار مفید ست و خصوصاً بعد از تنقیه و باره اتجربه رسیده پوست هلیله زرد چهار ماشه پوست هلیله کابلی سی ماشه پوست بلیله چوب گز هر یک یازده ماشه آمله هلیله سیاه هر یک ده ماشه شاهتره سه ماشه گل سرخ شش ماشه ریوند چینی پنجماشه برگ سنای مکی بست ماشه کوفته بیخته هموزن ادویه شکر سفید آمیخته سفوف سازند خوراک یکتوله یا نه ماشه صبح با آب نیمگرم اگر مزاج مساعدت نماید علی التواتر بخورند و الا دو سه روز خورند و موقوف نمایند و باز شروع کنند و صغیر السن ضعیف المزاج را کمتر ازین قدر باید داد شربت شاهتره مدبر طبع را نرم کند و اخلاط بلغمی و سوداوی محترقه برآرد و جرب و حکه و جذام را نافع و تسکین اخلاط صفراویه کند تخم کشوث سه درم گل سرخ زرشک بیدانه هر یک پنج درم گل بنفشه هفت درم پرسیاوشان اصل السوس بسفایج سبز سنای مکی گل گاوزبان هلیله سیاه پوست هلیله کابلی هر یک بست درم پوست هلیله زرد تمر هندی هر یک سی درم آلو بخارا گل نیلوفر تازه هر یک پنجاه عدد عناب سپستان هر یک سی عدد انجیر پنجاه عدد همه را کوفته نیمکوفته در ده آثار آب شاهتره یکشبانه روز

تر دارند پس بجوشانند تا آنکه سوم حصه برود صاف کرده نگاه دارند شربتی از هفت درم تا بیست درم با بادرنجبویه گاهی مغز خیارشنبر و سقمونیا اضافه می سازند و در نسخه دیگر
افسنتین هم بهمه سه درم خلیط شربت ورد ابلیلج نیز برای خارش نافع ضماد گوگرد که جهت جرب باره آزموده است گندهک آمله سار نیله تهوتهه کمیله مرداسنگ از هر واحد یک توله
همه را باریک ساییده سه حصه نمایند و یک حصه در روغن زرد که سه چهار توله باشد آمیخته بر بدن مالند و سه چهار گهری در آفتاب نشینند بعد از آن حنا و آرد نخود در آب آمیخته
بر بدن مالیده غسل نمایند و سه روز همچنین کنند و گاهی برای تقلیل حدت دوا و دفع بوی گندهک کافور یکدو ماشه و صندل سفید سه ماشه افزوده میشود ایضا بنسخه معمول آنها بلیغا
گندهک آمله سار کمیله بابچی سیماب فلفل گرد هر یک نیم توله توتیای سبز سه ماشه ادویه کوفته بیخته با سیماب کهرل نمایند تا رنگ دو آسمانی گون شود بعد از آن روغن چنبیلی
نیم پاو انداخته سحق بلیغ نموده بکار برند ایضا معمولی برای خارش کبریت سیماب بزرالبنج شنگرف هر واحد چهار ماشه ساییده سه حصه کنند و هر روز یک حصه در روغن گاو که یکصد
و یکبار شسته باشند آمیخته بمالند ایضا اکثر بعمل آمده گندهک آمله سار نیله تهوتهه سوخته سیماب پهٹکری بریان نمنس هر یک شش ماشه سوده در روغن زرد که یکصد و یکبار شسته باشد
شش توله آمیخته طلا نمایند و بعد دو گهری بآب نیم گرم غسل کنند و از آرد نخود بشویند در سه روز خارش دفع می گردد ایضا که برای جرب بهتر ازین نسخه نیست تخم پنوار بابچی تخم ترب
گوگرد هر واحد یک مثقال توتیای سبز نیم مثقال فلفل سوخته برگ حنا هر یک پنج ماشه مرداسنگ کمیله آمله سوخته نوشادر هر واحد یکدرم سیماب سه ماشه مغز تخم نیب ده درم انزروت کافور
سه ماشه بریان هر واحد یکدرم روغن گاو ده درم همه را در ظرف کانسی بعمل کرده طلا سازند و بمالند و بعد سه گهری بآب نیم گرم غسل کنند ضماد شنگرف که برای جرب بدرجه است
شنگرف هشت ماشه نیله تهوتهه مرداسنگ کمیله هر واحد شش ماشه سندور هفت ماشه سیماب سه ماشه حنا دو دام روغن زرد نیم پاو اول سیماب و تهوتهه در ... واسطه ساییده ادویه دیگر
آمیخته کهرل کرده نگاه دارند و طلا کرده بر بدن مالش کنند و بعد دو گهری غسل نمایند ضماد نافع جرب و معمول و مجرب مرداسنگ سفیده کاشغری گندهک سفید حنای خشک هر یک
شش ماشه توتیای سبز کافور ریکپور هر واحد سه ماشه کمیله نه ماشه سنگ جراحت چهار ماشه همه را باریک ساییده در روغن زرد که بست و یکبار بآب شسته باشند آمیخته
و طلا کرده باشند ایضا که بجهت جرب و آبله مستعمل مرداسنگ حنا کمیله چونه پهٹکری خشک هر واحد یکجزو نیله تهوتهه نیم جزو کته شش جزو کوفته بیخته در روغن تلخ یا شیر آک آمیخته بمالند و ساعتی
در آفتاب نشینند طلای مجرب جهت جرب و حکه و کونشه کمیله مرداسنگ هر یک چهار دام نیله تهوتهه برشته یکدام کوفته بیخته با آب برگ ببول کهرل کنند تا همچون مرهم شود بمالند و گاهی
برگ حنا و کته و خصوص روغن حنا افزوده بسیار مفید یافته نوع دیگر که جرب مطلق را مجرب است و حکیم عالم گفته که تجربه کردم و بی نظیر یافتم گندهک کبریت و حنا هر واحد یک مثقال
پوست هلیله زرد و سیماب مقتول ... هر یک نیم مثقال فلفل ... روغن ... و نه بیست مثقال بدستور معمول مرتب ساخته شب طلا نمایند و صبح در حمام بآب سبوس
و سرکه بشویند و عماد الدین محمود طلای ایشان مخلوط بسرکه است تجربه کرده لطوخ برای هر دو نوع جرب تر و خشک مجرب حکیم ممدوح اگر تا ... بدان لطوخ کنند جرب را از جمیع
بدن برطرف نماید نفط سفید زرنیخ زرد هر واحد یکدرم نوشادر نیم درم نمک هندی یا اندرانی سه ربع درم بکار برند نوع دیگر از مجربات حکیم علی زنگار یکدرم حنا
دو اوقیه همه را ساییده بروغن تخم کتان خمیر کرده بر هر دو دست و پای خضاب کرده بخوابند و صبح بشویند مرهم نسخه حکیم علوی خان سیماب دو توله نیله تهوتهه شش ماشه حنای خشک
نیم پاو روغن ماده گاو پاو آثار همه را در ظرف آهنی با دسته آهنی تا چهار پاس حل کنند بعده در آفتاب نشسته بر بدن خوب بمالند بعد چهار گهری آرد نخود بآب آمیخته بر بدن مالیده
از آب سرد غسل نمایند و همچنین سه روز استعمال کنند مرهم که جهت آبله خارش آتشک فائده دارد کته سرخ کته سفید صندل سرخ صندل سفید مرداسنگ هر یک
دو توله کافور چینی سه توله ساییده روغن گاو نیم پاو یکصد و یکمرتبه بآب شسته آمیخته حل نمایند و حسب حاجت هر روز بمالیده باشند تا یک هفته معجون شاهتره دافع فساد
خون و گرمی مزاج و مفید جرب و حکه پوست هلیله زرد و کابلی پوست بلیله آمله برگ سنا مکو هلیله زنگی هر واحد یک توله شاهتره دو توله چرایته اصل السوس هر یک دو درم
تخم خشخاش دو مثقال کوفته بیخته بروغن گاو چرب کرده بسه چندان قند بقوام آورده آمیزند معجون که برای جرب بدین مجرب نوشته تربد سفید چهار ده درم مغز چلغوزه
ده درم و نیم مغز بادام مقشر بادیان هر یک هفت درم اصل السوس سه نیم درم مصطگی دو مثقال زردچوب دو درم ایرسا یک نیم درم کوفته بیخته با شهد معجون سازند خوراک
یک توله وقت شب و حنا هشت مثقال گوند سهجنه یک مثقال در آب پخته نیم گرم ضماد کنند تا یک هفته اقوال مجربین مسیحی گوید که در جرب حادث از عفونت
خون غلیظ حادث میشود باید که ابتدا بفصد کنند پس اسهال بهلیله و شاهتره براه نمایند و بعد تنقیه طلا استعمال سازند و معالجه جرب طبیب یاد ندیده بسیار خشک کنند
مثل این دوا کنند گندهک دو درم زراوند طویل چهار درم عروق الصباغین سه درم خاک سیماب دو درم ساییده بسرکه در روغن گل سرشته در آفتاب بیاد زینا

طلا کنند دیگر کندش و مغره هر دو سابیده بسرکه سرشته طلا نمایند دیگر زرنیخ سرخ و زرد و مرداسنگ سیماب کشته عروق الصباغین کندش اشق مغز بادام تلخ برگ غژ هر دو نوشادر
زراوند سابیده بسرکه و زیت سرشته استعمال کنند دیگر زراوند طویل مغاث کندش مر اشق بادام تلخ عروق الصباغین عدس مقشر مرداسنگ چرک نقره بسرکه و زیت آمیخته
بکار برند دیگر برای قوبا و سعفه و جرب تخم حنظل کندش کبریت زاج هر واحد سه درم مرداسنگ با میشا هر واحد هشت درم تخم حرمل بریان روغن زیت هر واحد دوازده درم سیماب
کشته ده درم سابیده بزیت آمیخته استعمال نمایند دیگر برای جرب رطب کبریت ابیض غیر محرق کندش نمک طعام خاکستر بلوط عاقرقرحا اقلیمیا بسرکه و روغن گل سرشته بعمل آرند
دیگر کندش بوره خشک زراوند طویل اشخار سوخته زیبق مقتول اشنان مرداسنگ گوگرد غیر سوخته زرنیخ مازو زنگار سفیداب حب بلسان سابیده بزیت و روغن گل
و روغن غار آمیخته استعمال کنند و این در قلع ثالیل و آثار سیاه و جرب و سعفه نافعست شیخ میفرماید که روغنها ابصا جان جرب ضرر کنند و سکنجبین ایشان را انفع و هرگاه خفیف
سیح نباشد و اول و افضل علاج جرب و آنچه بیشتر بدان اکتفا کرده شود آن استفراغ است بچیزیکه اخراج اخلاط حاد محترق و بلغم شور نماید بعده اصلاح غذا و تدبیر هر طب بنانچه در
اخوات این باب دانسته اند و استعمال اشیای مائیه تفهه که امن از سرعت تعفن او باشد مثل هندوانه و کاسنی و کاهو و مانند آن و ایضا از خارج و جماع اصلا ترک نمایند و از
مستفرغات جیده برای اقسام مواد جرب طبیخ افتیمون هلیله زرد و شاهتره و سنا و بسفایج و افسنتین ست و گاهی دران گل سرخ و کاسنی و مانند آن داخل کرده میشود و گاهی
دران مامیران بخاصیتی که اندر انست و گاهی سقمونیا شامل می نمایند و ایضا مغز چلغوزه و سقمونیا نیکو و بالغ النفع ست طبیخ جیده بگیرند هلیله زرد و مویز هر واحد بست درم
و در سه رطل آب بجوشانند تا سوم حصه بماند و صاف کرده از حمام آب و دو ثلث رطل بستانند و خیار شنبر ده درم دران مالیده باز صاف کرده غاریقون یکدرم داخل کرده
بنوشند حب جیده که آن حب شاهتره است بگیرند هلیله زرد و کابلی و سیاه هر واحد پنج درم صبر سقوطری هفت درم سقمونیا سه درم مدام با آب شاهتره بسرشند و بگذارند
تا خشک شود و چند بار تسقیه دهند و بگذارند تا خشک گردد و این عمل سه چهار مرتبه نمایند پس حبوب سازند دوای قوی جید برای جرب مزمن بگیرند هلیله زرد و هلیله
و آمله و برنگ کابلی مقشر هر واحد یکدرم تربد ده درم و ایضا نیز سرشته قرص سازند شربتی برای اسهال تمام از ده تا پانزده تا بست درم با آب گرم و گاهی درین سقمونیا داخل
میکنند نزد شرب و گاهی از جرب ردی مزمن خلاص میکرد اند دوام شرب صبر لیکن متواتر سه روز هر روز مثقالی بعده یک روز در میان تا سه روز و یا سه روز ترک نمایند
و معاودت بتواتر کنند و یا در میان وقفه بحسب اشتباه و حب نمایند و معالجه سیح بجهته کنند اگر عارض شود و این نافع مستاصل جرب ست و بهتر آنست که آنرا در آب کاسنی تر کرده
بنوشند و با آن اندک آب بادیان کنند اگر از آب بادیان مانعی نباشد مثل حرارت مزاج و مقدار یکه دران صبر باشد از یکدرم تا یک مثقال بود و چون متحمل ادویه آن نباشند
ترک نمایند و ایضا نقوعات اجاصیه نافع ست و یا بگیرند رب هلیله زرد و تخم داز خشک کردن آب مطبوخ او در آفتاب و از ان برای جرب رطب از پنج درم تا ده درم بشکر بخورند
و این برای جرب صفراوی و برای جرب رطب است و ممکن ست که مثل این از جمیع مسهلات گرفته شود و بعض آن به بعضی مخلوط سازند و گاهی با یکدیگر آمیخته از ان ربوب
و حبوب ساخته شود و ماء الجبن با افتیمون نیکو ست چون هر روز بدستوریکه در غیر این باب مذکور شده استعمال نمایند و با هلیله و آب قشر ده شاهتره چند روز متواتر نیکو
نافعست و آنچه قائم مقام منقیات برفق ست آنست که حب صبر سقمونیا و زعفران مرتب سازند و از ان هر شب شربتی پنج حبه بگیرند و آن نسخه هلیله زرد و صبر سقوطری
کثیرا گل سرخ هر واحد یکدرم زعفران ثلث درم و ایضا بگیرند از دوائیکه دران برنگ می افتد و مذکور شد هر روز یا دو روز از نیم درم تا سه درم و قومی گفته که چون استفراغات
بکثرت نمایند و از ان فائده یافته نشود پس اولی آنست که تخفیف نمایند و بر آشامیدن صاحب ص هر روز صبح و شام بر بست گندم بشکر و آب بسیار اقتصار
ورزند و گفته اند که آنچه صاحب جرب یابس را حکه قشفیه را نافع بود آنست که تا سه روز هر روز از روغن کنجد یکصد و سی درم با نصف آن سکنجبین بنوشند و بعضی درم
آب عناب بدان مخلوط کرده اند و این از تجربه کرده یم علاج بالغ النفع است الا آنکه مضعف معده است و از مرکبات مناسبه برای این ادویه چرک نقره و مرداسنگ
و قنبیل و عروق ست بسرکه و روغن گل بسرشند و جرب قوی را نیز بدان طلا نمایند و خفیف تر از ین گل ارمنی و کافور و زعفران هر واحد نیم درم بسرکه و آب عنب الثعلب و روغن گل
عام برای خفیف است و برای آنکه اندک قوی تر باشد بزر البنج ست بسرکه و روغن گل سابیده در حمام استعمال نمایند و ایضا آب انار ترش و روغن گل و بورق
و بهتر آب انار آنست که دران قوت شحم او نیز باشد و همچنین آرد عدس و مغره و سرکه آمیخته در آفتاب بنهند تا گرم شود پس طلا نمایند و اما سعاجین که احتیاج استعمال آنها افتد
مثل سعاجینی ست که حاجت خوردن آنها بصاحبان قوبا و سعفه و بهق میشود اعنی آنچه نرم از آنها باشد مثل اطریفل صغیر لقشمش و ایضا مثل این معجون بگیرند سنا و شاهتره

سطر زیرا که جماع تحریک مواد بسوی خارج میکند و دوران بخار حار عفن که با منی بسط جلد می آید و شور تعفن میگردد و ولد انیز بوی بدن تیز بیرون می شود و از نجاست که امر جالش بدن در تحصیل بنایت کرده اند ۱۲ منه مد ظله

نسخه از حب مجرب

سطر عروق بفارسی زردچوبه ۱۲ منه مد ظله

هر واحد دو درم هلیله زرد چهار درم و قشمش مسهل و چند هم و آما ادویه موضعیه برای جرب همه آنست که دران جلا باشد و گاهی کفایت کند آنچه دران جلای او با تقویت جلد
و اصلاح مزاج آن باشد مثل آب ملوکیه و حماض و چقندر و انار و مثل سبوس سپیده و آرد عدس مقشر و ایضاً اقاقیا بسرکه و تخم و جوف خربزه و نشاسته و عصفر و آب کرفس …
غرب و گاهی احتیاج افتد بچیزیکه دران تحلیل قوی باشد مثل شحم حنظل و علک الانباط بآب نعناع و راتیانج بسرکه و زراج بریان خصوصاً زرد بسرکه و روغن گل …
قلقند و اخوات آن و خربق زهره بسیار قوی ست و گاهی کفایت کند سرکه که دران برگ او را تر کنند پس با روغن کنجد بیامیزند و گاهی با دویه حاره مثل … روغن گل مخلوط میسازند
تا منع افراط حدت کند و مثل پوست انار برای مثل آن یعنی برای قبض و تکثیف تا جلد قوی گردد و تاثیر ادویه حاده قبول نکند و از آنچه تجربه کرده شده تخم جرجیر است که …
آن بگیرند و جرب را خاربیده در آفتاب گرم بدان مالش نمایند و یا قریب کانون بنشینند و تکرار این کنند که بغایت نیکوست و دوای جیدی … مساوی
و با سرکه خمر بسایند و در کوزه گلی کرده در جای نمناک تا یکماه دفن کنند و بعد ازان بطریق طلا استعمال کنند که این بالغ النفع است …
مقتول و چرک نقره و زراوند و کبریت و قنبیل و اشخار و مس سوخته و معاث و نوشادر و عدس تلخ و تخم حرمل و اشق و زنگار و اشنان قصارین …
در باب و دیگر قثاء الحمار و ایضاً پوست چوب انگور سوخته بر موضع جرب بپاشند بعد جرب کردن بمسکه و پس ازان بر بندند و تجدید آن نمایند تا آنکه زائل نشود و گاهی
قردمانا بسرکه و علک الانباط بسرکه نفع بخشد و اما از ادویه مرکبه جیده آنست که بگیرند سیماب کشته و برگ خرزهره و اقلیمیا و مرداسنگ و بسرکه و روغن گل طلا …
و بران خواب کنند و صبح در حمام بدن را اولا بسرکه و اشنان سبز بآب گرم بشویند بعده بآب سرد بعد ازان بروغن مالش نمایند و دوای سهل …
مساوی بسرکه یکهفته در آفتاب بسایند و نزد حاجت بدان طلا کنند و ایضاً زیبق مقتول و میعه سائله و روغن گل آمیخته استعمال کنند و ایضاً …
و بزر البنج و قسط اجزا مساوی و ایضاً گندش بگیرند و مغز … و بسرکه طلا کنند و چون ادویه قویه مجففه محلله یا بسته … استعمال کنند عقب آن …
روغن … مانند آن بمالند و خصوصاً در جرب یابس … تحلیل الرطوبت و در جرب رطب چیزیکه در تجفیف … استعمال کنند و در جرب
یابس چیزیکه در تجفیف کمتر بود بعمل آرند و آنچه اندران زیبق مقتول … القدر و از نواحی معده و اعضای کریمه … علاج جرب یابس … قریب
… حجامت ساقین در جرب فاحش …
جرب پیدا شود باید که مبادرت بفصد هفت اندام و شرب مطبوخ مقوی بصبر و تربد کنند و طبیخ هلیله و سنا و مویز … صفت آن اینست پوست هلیله زرد
کوفته پنج درم مویز منقی سی درم سنای مکی هفت درم شاهتره ده درم تمر هندی از تخم و لیف پاک کرده پانزده درم در سه رطل آب بجوشانند بآتش معتدل تا آنکه یک رطل
آید صاف کرده نیم گرم بنوشند و یا بگیرند آب شاهتره افشرده از سه روز تا پنج روز در هر روز نیم رطل با شکر ده درم بنوشند بعد ازانکه قبلاً … باریک ساخته
یک مثقال آن با … سرشته حب بسته در سایه خشک کرده خورده باشند و چون آنرا باین حب بدهند منفعت بین نماید … همانست که …
کثیرا و غیره یکدرم ست و در قول شیخ گذشت در آب کاسنی مثل نخود حب ساخته بر ناشتا از مثقالی تا ده درم بخورانند بعد آن آب افشرده شاهتره صاف کرده نیم رطل
بنوشند و حب شاهتره که نافع جرب ست اجزای آن نیز در قول شیخ مذکور شد مثل نخود حب ساخته خشک کنند و از یکدرم تا یک مثقال یکروز درمیان بخورند پس هرگاه
بدن از خلط ردی پاک شد باید که اطلیه مجففه استعمال کنند و از انجمله این طلاست مویزج قردمانا هر واحد ده درم کبریت اصفر پنج درم همه را باریک سائیده بسرکه و روغن گل
سرشته در حمام بدان طلا نمایند و دیگر زیبق مقتول و دفلی و اقلیمیای فضه و مرداسنگ و گندش و اشخار مساوی باریک ساخته بسرکه و روغن گل سرشته در حمام طلا کنند و دیگر …
و نمک … قسط و گندش هر واحد دو درم میعه سائله ده درم سوده بروغن گل آمیخته شب طلا کرده بران خواب کنند و صبح در حمام باشنان فارسی بشویند و دیگر …
بسرکه سائیده در حمام طلا کنند و دیگر برگ خرزهره و حنای مکی هر واحد ده درم زراوند طویل و مدحرج و گوگرد زرد هر واحد چهار درم همه را باریک سائیده و بروغن گل و سرکه
سرشته در حمام یا در آفتاب طلا کنند بعده بآبیکه دران مورد و برگ سوسن جوشانیده باشند و بعد آن بگل سرخ و صندل غسل کنند و دیگر گندش و کبریت ابیض و …
مساوی خاکستر چوب انگور هم وزن همه باریک سائیده بروغن گل حل کرده در آفتاب یا در حمام بدان طلا کنند و بآب مطبوخ مورد و گل سرخ غسل نمایند و دیگر عروق … درم
زراوند طویل و مدحرج هر واحد دو درم برگ خرزهره و برگ سوسن … هر واحد سه درم همه را باریک کرده بروغن گل سرشته در حمام استعمال کنند پس اگر باین ادویه صلاح نیابد …

و الا ماء الجبن هر روز از نیم رطل تا یک رطل با دو اوقیه آب شاهتره تر و یک مثقال صبر حب ساخته قبل از خورده بنوشند و گاهی امر جرب و حکه مودی بحدوث احتراقات و قروح عسر البرء
در بدن میگردد و دران هنگام تناول مطبوخ افتیمون و غاریقون و بعد آن ماء الجبن واجب ست و بچیزی از اقراص سعفه و بادویه که در باب سعفه مذکور گردد طلا کنند و اگر جرب
خشک باشد صحت او دشوار بود و پس این طلا بکار برند صفت آن زاج و مرداسنگ سنای مکی و حنا هر واحد دو درم کنجد و بادام تلخ هر واحد سه درم عروق چهار درم همه را
باریک سائیده بسرکه و روغن گل سرشته بعد تنقیه بدن بدان طلا کنند ابن الیاس گوید که در ابتدا فصد اکحل نمایند و هر صبح جلاب از عناب و سپستان هر واحد ده عدد
بنفشه خشک تخم کاسنی هر یک سه درم باشکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا مزوره ماش و نخود با شیره بادام و این جلاب تا هفت روز بنوشند پس بقاروره
نظر کنند اگر دران نضج پدید آید تنقیه بدن بمطبوخ هلیله مقوی بصبر و تربد نمایند یا این مطبوخ سنای مکی هفت درم پوست هلیله زرد پنجدرم مویز طائفی ده درم شاهتره
اگر تر باشد یک دسته و اگر خشک باشد پنجدرم از تخم آن تمر هندی بست درم بنفشه و نیلوفر هر واحد سه درم افسنتین رومی یکدرم آلو سیاه و آلو کوهی و عناب و سپستان هر واحد
بست عدد همه را بآتش معتدل در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل آید در آخر جوش افتیمون هفت درم در صره بسته دران اندازند بعده از آتش فرود آورده صاف کرده
دران فلوس خیارشنبر و ترنجبین هر واحد بست درم مالیده سحرگاه بنوشند و بران صبر کنند تا بدن از اخلاط فاسده تنقیه یابد و در آخر روز مزوره ماش و نخود و مغز بادام غذا
سازند و یک روز راحت دهند بعد ازان بگیرند آب شاهتره افشرده سه اوقیه و دران شکر ده درم حل کرده بنوشند تا هفت روز متواتر و یا حب شاهتره بخورند که آن نفع
بلیغ می نماید صفت آن بگیرند هلیله زرد و سیاه و کابلی و صبر سقوطری هر واحد یکدرم سقمونیای مشوی در جوف سفرجل نیم دانگ تخم شاهتره یکدرم مقل یکدانگ
همه را باریک سائیده و بآب شاهتره سرشته حبها سازند و این یک شربت ست و هر گاه بدن از اخلاط محترقه فاسده پاک گردد اطلیه مجففه جرب استعمال نمایند و آن
در قول صاحب کامل مذکور شد و این طلا از همه قوی تر ست بگیرند بورق مغسول و کبریت زرد و کندش و قسط و برگ خرزهره و حنا و زراوند طویل همه را مساوی
سائیده بسرکه کهنه و راتینج و روغن گل آمیخته در حمام بدان طلا سازند و یکساعت بران صبر کرده بدن را بآب مطبوخ آس و برگ سوسن و بعد آن بآب گل خرخ و صندل
بشویند و یا بگیرند خاکستر چوب انگور بست درم گوگرد زرد پنجدرم و باریک سائیده بسرکه و روغن گل آمیخته در آفتاب طلا کنند و مداومت حمام نمایند و اگر جرب یابس
باشد بسیار عسر بود و پس باید که هر روز بر بدن روغن بنفشه و روغن کدو و روغن بادام شیرین طلا کنند و هر روز در حمام داخل شوند و بعد خروج از حمام روغنهای مذکوره
بر بدن طلا نمایند و خوردن ماء الجبن با افتیمون ایشان را نافع بود و بر بدن این طلا کنند مغز بادام تلخ سنای مکی مرداسنگ هر یک سه درم کنجد پنجدرم همه را باریک
ساخته بسرکه کهنه و روغن گل سرشته طلا سازند و هر صبح عناب ده عدد با آب خوب جوش داده صاف کرده سکنجبین ساده ده درم حل کرده بنوشند و غذا مزوره ماش و اسفاناخ
و کدو و ترتیزک بخورند و از اغذیه غلیظه حذر کنند و فواکه مرطبه مثل انار و سیب ترش و بهی و هندوانه و خیار و بادرنگ و مانند آن تناول کنند محمد زکریا گوید که نوعی از جرب
خشک ست و آن اگر اندک خفیف باشد و مزاج بآن متغیر نشود و قاروره رنگین نگردد و نبض متغیر نبود بس است که دران کفایت کند مالش بروغنهای مرطبه مثل روغن
بنفشه و کدو و بادام و مسکه تازه و استحمامات خفیفه بآب شیرین و دلک بآرد نخود و سبوس گندم و بورق و غسل بآبهای گرم و اقتصار بر اغذیه مرطبه مثل ماء الشعیر بشیره بادام
و از اشیای مالحه مثل ماهی شور و گوشت خشک کرده و شراب صرف و استعمال اغذیه حریفه و حلاویات اجتناب نمایند و آب کاسنی با اندک آب بادیان بنوشند و ماء الجبن بترنجبین
یا با شربتهای مرطبه مثل شربت نیلوفر و بنفشه بیاشامند پس اگر بسیار قوی باشد و دران این تدابیر اثر نکند و آثار غلبه صفرا ظاهر گردد اگر احتیاج بفصد بود فصد باسلیق کنند و حب
شیر خشتی از شربت دیناری یا شربت نیلوفر یا شربت بنفشه یا ترنجبین با ماء الجبن بنوشند و تلیین طبیعت بمطبوخی که دران هلیله و سنا و شاهتره و کاسنی و افتیمون باشد باید کرد
صفت مطبوخ مسهل که برای این نوع نیکوست پوست هلیله زرد و هلیله کابلی و سنای مکی و تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم افتیمون گاوزبان بسفایج اسطوخودوس
هر یک دو درم شاهتره پنج درم تمر هندی پانزده درم مویز منقی ده درم ترنجبین بست درم فلوس خیارشنبر ده درم عناب ده عدد سقمونیا نیم دانگ غاریقون دو دانگ
حجر ارمنی یکدانگ ماهیزهره یکدرم روغن بادام دو درم حسب مرتب ساخته سحرگاه بنوشند و طلا مرتب از روغن گل و گلاب و آب کرفس و سرکه و خشخاش سوده بسرکه و قیروطی
که از روغن بنفشه و موم کرده اندک کافور باشد نافع ایشان ست و تسکین حکه نماید طلا نافع این نوع عروق بورق قسط شیرین کندش هر واحد یکدرم سائیده
بسرکه و روغن گل در حمام طلا کنند و یکساعت بران صبر کرده بشویند بعده بدن را بروغن گل بمالند و دیگر که انواع جرب را نفع دهد برگ خرزهره و حنا باقی

در قول صاحب کامل گذشت و نوع دیگر از جرب تر است پس می باید که فصد کنند و استفراغ بطبیخ افتیمون با یک مثقال ایارج نمایند صفت مطبوخ نافع این نوع پوست
هلیله زرد هفت درم سنای مکی پنج درم افسنتین دو درم شاهتره یکقبضه افتیمون دو درم تمر هندی پانزده درم گلقند بغدادی پانزده درم ترید یکدرم حجر لاجورد یکدانگ
محموده نیم دانگ فلوس خیارشنبر ده درم عناب ده عدد روغن بادام یک مثقال حب نافع جرب هلیله زرد یکدرم سقمونیا ربع درم گل سرخ ربع درم و این یکشربت است
و آنچه آنرا انفع کند طلا بزرنیخ ترکی مسمی بسم الفار یعنی تراب الهالک بروغن گل ست فسه و زیدان طلا کنند و نوع دیگر از جرب است که در اطفال مثل بچه قمل متولد شود و آن مختلف الصور
بود و من آنرا مشاهده کرده ام علاجش تنقیه بدن از اخلاط فاسده متعفنه است و تفتیح مسام و استعمال اطلیه که در علاج قمل و صبیان ذکر خواهم کرد محمد زکریا گفته که چون جرب برای
ناقهین عارض شود لزوم حمام غیر حار کنند و از اطلیه حاده حذر نمایند که خلق کثیر ورم کرده هلاک شد و گفته که آنچه جرب را انفع بخشد آنست که بزر شاهتره بخورانند پس شیر آن نیز
ابو منصور گوید که در علاج جرب یابس کفایت میکند حمام دائم و دلک بدن بغیر آنکه عرق آید پس اگر امر دشوارتر باشد اخراج خون بفصد حسب قوت جرب کنند و در هر ماه چهار
طبیخ هلیله بنوشند و لزوم ماء الجبن نمایند و با طلیه مرتب از میعه و کندش و سیماب کشته و روغن گل طلا کنند و در اغذیه میل باشیای چرب نمایند و شراب بآب بسیار ممزوج کرده
بنوشند و آما در جرب رطب نیز فصد و مطبوخ استعمال نمایند و با طلیه مرتب از خربق و کندش و بورق صناعی و مرداسنگ و قسط و چرک نقره طلا کنند و در اغذیه بترشیها میل سازند
صفت مطبوخ هلیله بگیرند هلیله زرد پانزده درم سنا و شاهتره هر یک پنج درم ماميران چینی دو درم افتیمون چهار درم افسنتین سه درم گل سرخ دو درم تخم کاسنی سه درم
همه سوای افتیمون در سه رطل آب بجوشانند تا دو ثلث رطل بماند بران افتیمون انداخته از آتش فرود آرند و مالیده صاف کرده ده درم ترنجبین حل کرده بخورند و ازین شربتها
متوالی بنوشند و یا آب افشرده شاهتره تنها با شکر چند روز بیاشامند و حب نافع جرب در قول خجندی گذشت و حب شاهتره در قول شیخ شربت آن از یک مثقال
تا دو درم سفوف نافع برای جرب پوست هلیله زرد را جوکوب کنند و در یکنیم عشره آب در ظرف آبگینه زیر آفتاب وقت گرمی نهند تا آنکه قوت او در آب آید پس صاف کرده
ثفل او دور نموده آن آب را در آفتاب گذارند تا خشک گردد و ازان پنج درم تا ده درم بشکر مثل او بخورند و گاهی مثل این از هلیله و افتیمون و اسطوخودوس بسفایج می سازند
و برای جرب و جمیع امراض سوداوی نفع میکند و ایضا گاهی از هلیله کابلی و تربد و افتیمون همچنین مرتب میکنند پس آبرا صاف کرده صبر و غاریقون دران داخل می نمایند
و هرگاه قریب بخشک شدن رسد ازان اقراص و حبوب می سازند و تنها و با مطبوخ و با ماء الجبن برای جرب کهنه بخورانند صفت نقوع نافع جرب چون مزمن شود
بعد فصد و اسهال بگیرند پانزده عدد آلو بخارا و ده درم نبات سفید و دو ثلث رطل آب گرم بران انداخته تر کنند پس مالیده صاف کرده بنوشند و اگر جوش دهند بهتر باشد
و گاهی دران سنا و شاهتره می افزایند و ازان هر روز چهار اوقیه می نوشند صفت معجون برای این هلیله زرد یکجزو شاهتره و سنا هر یک نیم جزو شمش بمقدار یکه دران ادویه
سرشته شود هر روز بقدر بیضه بخورند و لزوم ماء الجبن بهلیله و شکر آنرا نافع بود و قرص برنگی نافع جرب در قول شیخ گذشت و آنچه جرب کهنه را مستاصل گرداند صبر در آب کاسنی
تر کرده است سه روز بخورند و سه روز ترک نمایند پس اعاده کنند و همچنین تا آنکه ده مثقال خورده شود و در یک شربت صبر از یکدرم تا یک مثقال باشد و اگر ممکن بود و دران اندک
بادیان اندازند بهتر باشد و اگر عقب او تسبیح افتد در غذا دهنیت زیاده کنند و روغن بادام یا کنجد یا زیت تازه مغسول بنوشند و چون اسهال کثرت نماید به بنشوند هر روز ده درم
تمر بپست گندم و شکر با آب بسیار و دوغ ترش کنند و غذا بارد و سحوم جرب اهل الانهضام سازند و شراب بآب بسیار ممزوج گردانند و از اغذیه مالحه و حریفه و توابل و عدس و کرنب
و بادنجان و قدید و لحم شکار حذر کنند طلا برای جرب رطب ابن سرابیون ذکر کرده که این نظیر ندارد حتی که ثآلیل را قلع نماید خبث الحدید و کندش و مورد خشک وزراوند طویل
و انجبار و مس سوخته و سیماب کشته و اشنان و سرگین کلاب که سفید بود و مرداسنگ و دخان و کبریت سبز و زرنیخ زرد و سرخ و بازد و زنگار و سفیداب و حب الغار و مازوی
سوده بروغن گل و زیت و روغن غار سرشته استعمال کنند و اگر ترحه شود حب الآس و پوست انار و قلقند بسرکه و روغن گل سرشته طلا کنند و یا برگ مورد و شونیز و زیبق مقتول بسرکه
و روغن گل طلا نمایند و یا برگ دفلی در سرکه یکشبانه روز تر کنند پس بآب بجوشانند تا آنکه سرکه قوت او بگیرد صاف کرده با مثل او روغن کنجد بپزند تا سرکه فانی شود و روغن بماند و ادویه
بدان مالش نمایند و یا بگیرند ماميران و چرک نقره و قنبیل و مرداسنگ و عروق و کندش هر واحد یکجزو و مغز سه جزو و بسرکه سرشته طلا کنند و ثابت گوید شخصی را دیدم که جرب داشت روغن کنجد
بسکنجبین یک روز بگیرد طلا تا سه روز بنوشید و صحت یافت و ابن زکریا گفته که بعد طول تجربه صحیح یافته شد که جرب و سعفه محتاج بشیر بن کردن خون اند و این با غذیه ثقیله میشود
جرجانی و ایلاقی می نویسند که اول فصد باید کرد پس مطبوخ هلیله زرد و هلیله کابلی و شاهتره و تمر هندی استفراغ کردن و برای استفراغ قرص بنفشه مسهل موافق است

فائده

فائده

فائده

استفراغ آب شاهتره بنوشند یا هلیله زرد با شکر سفوف ساخته یا اطریفل شاهتره بخورند و نقوع صبر که از یکدرم تا یک مثقال در آب کاسنی یکشبانه روز تر کرده صبح بنوشند تا شش
و سه روز ترک کرده باز سه روز بنوشند همچنین تا آنکه نه درم یا نه مثقال خورده شود و باقی خون را صاف کند و جرب کهنه را نیست گرداند صفت مطبوخ شاهتره نسخه ابن
هبهان مطبوخ هلیله است که در قول ابومنصور مذکور شد لیکن بجای وزن شاهتره هفت درم است و مغز خیارشنبر پانزده درم و شیرخشت سی درم عوض ترنجبین بیست درم
جرب سیاه را سود دارد حب شاهتره در قول شیخ گذشت شربتی از آن دو درم تا دو مثقال معجون شاهتره هلیله زرد ده درم سنای مکی شاهتره هر یک پنج درم [illegible]
چوب کرده ده درم بکوبند و بشهد شسته سرشند شربت سه درم تا چهار درم با آب فواکه و قرص بربگی صاحب کبیر را سود دارد نسخه آن نیز در قول شیخ مسطور شده بعد این تدبیر با ادویه طلا
کردن استعمال نمایند بگیرند بامیران و چرک نقره و تنبیل و مرداسنگ و زرد چوبه برابر بسرکه و روغن گل طلا کنند دیگر اقلیمیای نقره مرداسنگ زرد چوب [illegible] کندش مثقال
تنور کهنه گوگرد برابر بروغن زیت طلا کنند دیگر که جرب تر و خشک را سود دارد بگیرند کندش ده درم زراوند چهار درم خبث الفضه شانزده درم زرد چوبه سه درم سیماب کشته سه درم
بسرکه و روغن گل طلا کنند دیگر تخم زرواج بیست درم مغز تخم زردآلو بیست درم سیماب کشته دو درم نمک طعام ده درم همه را کوفته بسرکه تر کنند و با جزئیات طلا نمایند در حمام و اگر
باره دیگر طلا کنند روا باشد دیگر که خشک را سود دارد و قسط شیرین کندش هر واحد یکدرم میعه سائله روغن گل هر یک پنج درم دیگر با به طلا کنند دیگر که خشک را سیماب کشته میعه
روغن گل در هاون بمالند تا چون مرهم شود در گرمابه طلا کنند دیگر خبث الفضه مرداسنگ کشنیز سوخته گلنار تنبیل هر یک پنج درم کندش سه درم بروغن گل طلا کنند در گرمابه
ده بار ابن هبة الله گوید که علاج جرب رطب و یابس بفصد باسلیق و ترطیب مزاج و تسکین احتراق خون بشرب مبردات و اصلاح غذا نمایند و بعد چند روز اسهال بمطبوخ
و شرب آب شاهتره ترهلیله و شکر و در آخر بماء الجبن کنند و بعد از آن اطلیه استعمال نمایند صفت طلا برای جرب یابس نیز چوب [illegible] نمک زاج قسط کندش
یکدرم میعه سائله بحنبه همه سائیده بروغن گل آمیخته بر بدن طلا کنند و بآب گرم غسل نمایند بعد از آن مالش بدن بروغن کافور کنند صفت طلا برای جرب رطب برگ
خرزهره کندش سیماب کشته و اشخار و مرداسنگ و چرک نقره و نمک طعام و خزف تنور و مساوی سائیده بسرکه و روغن گل سرشته بر بدن طلا کنند و با شنان [illegible]
و بعد از آن آب بسیار بریزند و بروغن گل و گلاب مالش کنند خضر و قرشی می‌نویسند که ابتدا بفصد کنند و استفراغ ماده بمطبوخ فواکه یا مطبوخ افتیمون یا سفوف سودا یا بماء الجبن
یا شیر با افتیمون و شکر یا آب شاهتره که در آن هلیله زرد و سیاه و کابلی هر واحد چهار درم تر کرده باشند و شربت شاهتره مدبر بریوند و حجر ارمنی و استعمال [illegible] پوست هلیله
یک مثقال با آب کاسنی و در علاج آن بغایت نافع است و در هر روز با شیر شکر یا آب شاهتره سکنجبین یا شربت لیمو و شربت شاهتره یا نقوع هلو و حماض با شکر استعمال کنند
و شربت سکنجبین عنصلی برای بلغمی نیکوست و این سفوف مبدل مزاج بماء الجبن جید است بگیرند طباشیر و زرشک و گل سرخ و بزرقطونا و مغز تخم بادرنگ و خیارین و کدو شیرین
و تخم خرفه و خشخاش سفید و صندل سفید و شکر و باید که تعدیل مزاج جگر حار با استعمال نقوع زرشک و آلو بخارا و گل سرخ تازه و نیلوفر کنند و گاهی در آن شیره تخم خرفه و شکر
می افزایند و استعمال میکنند و اگر آب شاهتره و آب کاسنی با شکر بنوشند آن انفع بخشد و گاهی در آن مثل هلیله سیاه و گاوزبان تر میکنند و از اغذیه [illegible]
مثل بقول بارده رطب چون کاسنی و بقله یمانی و خرفه و اسفاناخ و مثل کشک جو و قرعیه و رمانیه و حصرمیه و اجاصیه و عنابیه و لحم بره با نارترش و لحم جوجه مرغ [illegible]
بود و تقلیل لحوم کنند و کثیر خوردن کاهو و کاسنی بسرکه و شکر نمایند و حریره‌های جو [illegible] سفیدباجات ساذجه و اطریه حامضه و اکثار از دسم و لاسیما روغن کنجد و بادام
و روغن گاو و مانند آن از آنچه در آن کیفیت حاده نباشد کثرت شرب آب سرد و شیرین ارباب جرب را نافع است و از مجربات اینست که آرد دان ایشان [illegible]
سرشته بپزند و بروغن بادام و مغز فندق بخورند و برای ایشان علاجی نافعتر از حمام و پاک کردن بدن و دوام نشستن بار در ترمس و نمک و لیمو و [illegible] و تدهین بروغن
بنفشه و روغن حنا و مالش در آن بروغن گل و سرکه با اندک آب کرفس و قلیلی از بورق نیست و بعد خروج از حمام پارچهای نرم از کتان بپوشند و بعد استفراغ بالغ
و نقای تام از مواد محترقه بکبریت و زیبق مقتول و کندش و اشق و زنگار و نوشادر که بانصف آنها مرداسنگ و سفیداب و مثل آنها [illegible] و مثل همه آنها [illegible]
باشند و روغن گل و روغن بنفشه و گلاب و آب کشنیز سبز و سرکه افزوده طلا نمایند و گاهی احتیاج بکافور افتد و از ادویه نافعه زرنیخ و برگ خرزهره سوده و میعه سائله و سرکه [illegible]
بروغن کنجد سرشته است و مطبوخ قطران نافع بود و غسل آبهای شور یا آب حمامات نافع است و آرد ترمس و آرد باقلا و مغز تخم خربزه باریک سائیده بگلاب و سرکه آمیخته
بدن طلا نمایند و بلعم خربزه مالش کنند و بآب نیم گرم که در آن پوست درخت انگور و آس و حلبه و سبوس و تخم خبازی جوشانیده باشند نطول کنند و ضماد سبوس گندم با

نافع جرب است انطاکی در تذکره گوید که اولاً اکثار شرب ماء الشعیر و آب شاهتره و سکنجبین در جرب دموی و صفراوی کنند بعده فصد باسلیق در دموی پس شرب مطبوخ فواکه نمایند
و اگر متمادی گردد فصد اسیلم گیرند و گاهی حاجت بفصد در صفراوی بسبب رداءت کیفیت داعی گردد چنانچه در جذام و آنچه از صفرا باشد مختص بمطبوخ هلیله و نقوع صبر باشد و علاج
جرب که از بلغم بود بمطبوخ افسنتین است و خوردن ایارج که بدو مثل آن از صبر و غاریقون گردانند و علاج جرب که از سودا باشد شرب سفوف سوداء و اجاء الجبن و طبیخ
افتیمون است این قول صحیح است نه آنکه اطبا اجمال او در اینجا کرده اند و آنچه مرکب باشد باصول او رد باید کرد و در همه از چیزیکه شیرین و نمکین و ترش و تیز از اغذیه باشد اجتناب نمایند
مطلقاً و اگر چه واجب زیادتی مبالغه در دموی ترک شیرین است و در صفراوی نمکین و در سوداوی ترش و تیز و بهترین اغذیه اینجا آنست که تفه باشد مثل کدو و هندوانه
و اسفاناخ و قطف و کاسنی و کاهو و در مجربات صحیح کندی است که اگر یک مثقال از سرگین سفید کلب با پنج مثقال کبریت بروغن کنجد سرشته بخورد جرب و حکه عاصی را
قلع کند و اگر چه کهنه باشد و احتیاج بتکرار این نشود و قریب اینست شرب یک مثقال از صبر با نصف آن از مصطکی و اکثر تکرار این تا هفت بار بود و هر گاه نقا ظاهر شود و بدن
پاک گردد ادویه موضعیه استعمال کنند بهر آنکه قبل آن جائز نیست و افضل آنها سیماب کشته بکبریت و نمک سوخته و زنگار و مرداسنگ و سرکه و قطران و صمغ صنوبر و خاکستر
سعف نخل و اشق و برگ زیتون و آب او و گلاب و آب کشنیز و کرفس است مجموع یا مفرد و مالش بارد مغز خربزه و برگ [illegible] در حمام و طول مقام در آب گرم و روغن بنفشه و از آنچه
بدن را بسیار پاک کند اینست که برگ خرزهره را بپزند تا مهرا گردد بعد از ان آب او بزیت و سیعه بپزند که این روغن عجیب است و همچنین شب یمانی و نطرون و خاکستر [illegible]
ایضاً در زبده مینویسد که علاج جرب و حکه فصد است مطلقاً پس تبرید در حار بآب طین و شعیر و عناب و تمر هندی بعده حب صبر و طبیخ افتیمون در یابس و هلیله و حمام و شربت
اصول در بارد و ایارج و اصلاح اغذیه و ترک جماع و هر چه خلط غالب را پیدا کند و مالش و تنظیف بدن بعد از ان طلا برای حار بآب کشنیز و حی العالم و عنب الثعلب و صبر و خولان و طین
و سفیداب و سرکه و روغن بادام و آب لیمو مجموع یا مفرد و برای بارد بآب کرفس و انزروت و حضض و صبر ایضاً و زیت و زرنیخ و کبریت بتکرار بعد غسل و آن را بطبیخ ترمس و بورق و مغز
خربزه بشویند و از مجربات سرگین کلب سفید شرباً و دهناً است و این دوا از خواص مکتوم است گوگرد مازو پوست انار مساوی انزروت نیم جزو صمغ صنوبر ربع جزو سفیداب مرداسنگ
هر واحد ثمن جزو بسایند و از ان هر مرتبه ده درم بخورند و بحسب قوت خلط با یکدرم صبر باشد و بگیرند از ان یکجزو و از نمک سوخته و سعف و ظلف بز هر واحد نیم جزو همه را در زیت بسایند
و بدان طلا کنند و صبح بشویند و اعاده نمایند که این مجرب است گیلانی گوید که چون این مرض از امراض مادیه است در علاج او از استفراغ ماده و ازاله چیزیکه از ان حادث شده و آن
شور و ترش است چاره نیست ولیکن این امر در وم را اکثر در علاجش استفراغ ماده کفایت کرده و فصد استعمال نمایند هر گاه در خون کثرت بسیار باشد و خاصه در جرب
یابس و ایضاً حاجت درین مرض بترطیب کاسر حدت ماده شدید بود و لهذا بسیار باشد که فصد سبب حدوث جرب گردد بلکه بیشتر عقب فصد یکبارگی حادث شود و حجامت سیلی
اولی از فصد است چون حاجت باخراج خون باشد و آنچه است که در جرب خاصه رطب آن کرم کوچک سفید سیاه سر پیدا میشود و حکه کثرت می نماید و در علاج او از منافع
بچیزی مخرج آن کرم می افتد مثل تخم از بزر البنج و از غرائب مشاهده درین باب آنست که مردم ازین قبیل را اشگافتند و آن مملو از کرم کوچک بصفت مذکور بود و بعد از آنها
بسیار بود بنحویکه ذکر او ناخوش است و آن ورم را غور در لحم بود و کرم در غایت صغر بودند و بهترین چیزیکه از مسهلات در علاج این مرض استعمال کنند آن حب صبر است این
بخاصیتی که اندر اوست نفع میکند و نسخهای او بسیار است و بهترین آنها اینست که مینویسیم و در غایت جودت و نفع ظاهر شده بنوعی که نه مثل او و نه قریب او ظاهر نگردید
و نسخه او اینست که بگیرند صبر فائق مغسول حجر ارمنی مغسول هر واحد چهار مثقال غاریقون شحم حنظل و سقمونیای مشوی هر واحد دو مثقال بادیان نیم مثقال مصطکی
یک مثقال روغن بادام شیرین بقدریکه حجر ارمنی و حنظل و سقمونیا اندک چرب گردد و بعسل خام ممزوج بگلاب بسرشند و وزن عسل چهار مثقال و وزن گلاب سه مثقال
باشد و شربت تام دو مثقال است بران زیاده نکنند و در اکثر اوقات یک مثقال یا یک نیم مثقال کفایت میکند بعد انضاج استعمال کنند و بعد اسهال پرهیز از امور ردی الغذا
بغایت نمایند و اگر بعد یک هفته از اخذ این مسهل مالش بدن باین روغن جرب استعمال کنند نافع تام بود بعد از ان بعلاج دیگر احتیاج نگردد صفت روغن مذکور بگیرند گوگرد
زرد فائق و باریک بسایند و بروغن چلتی و پیه گداخته یا بروغن بادام یا بروغن گاو خوب لت کنند و باید که گوگرد یکجزو و روغن ده جزو باشد و بر آتش ملایم در غایت خفت نهند
و انگشت بزنند تا گمان شود که گوگرد و روغن گداخته شده و فائده مالیدن بانگشت آنست که گرمی آتش بسیار نباشد که گوگرد سوخته شود و یا منجمد گردد و بعد از ان سیم سائله
بقدر پنجم حصه گوگرد بران بیفزایند پس مالش بدن بدان نمایند و از سردی هوا اجتناب ورزند تا سه روز صبر کنند و هر روز تجدید مالش بدان نمایند لیکن تجدید قمیص که روز اول

پوشیده باشند نباید کرد و باید که این دوا بر سر و مقابل دل از سینه و پشت و بر فم معده نرسد بعده در حمام غسل کنند و در اغلب اوقات که از حمام بر آیند از جرب صحت یابند خصوصاً
از جرب رطب سیما اگر بران یک هفته صبر نمایند لیکن مالش بدان سه مرتبه فقط در سه روز اول باشد و اگر دران هفته سه مرتبه یا زیاده از مفرحات یا تقویه بچیزی از اشربه مقوی قلب
مثل شربت گاوزبان و شربت سیب بدهند و یکبار یا دو بار اندکی از تریاق فاروق دهند حتی که اعضای کریمه از رئیسه و غیره قوت یابند و مواد را از قرب خود با ظاهر دفع کنند
اولی و اتم باشد و اگر این سفوف بدهند جایز است نسخه آن بگیرند گوگرد خام ده درم مامیران پنج درم شکر سفید پنجاه درم کنجد مقشر کوفته پنجاه درم با هم آمیخته هر روز پنج درم
بخورند و این وقتی دهند که اگر بسوی او حاجت افتد و در عمر من بغیر آنچه مذکور شد حاجت نیفتاد و این دوا نیز جرب را نافع است بگیرند بیضه مرغ ده عدد و در سرکه بسیار ترش
بخیسانند تا آنکه پوست آنها نرم شود پس در همان سرکه بجوشانند و زردی او با روغن گل و سرکه که باقی مانده مع مرداسنگ بسایند تا او را قوام درست شود بمالند و ایضاً مرداسنگ
بسرکه و روغن گل بسایند تا مثل مرهم گردد و جرب شدید الحدة را بدان طلا کنند و گویند که علاج جرب رطب اولا فصد و اخراج خون است پس اسهال بحسب خلط غالب
و اگر غالب صفرا باشد اسهال بادویه مسهل صفرا مثل مطبوخ هلیله زرد و شاهتره و مطبوخ خیارشنبر کنند و اگر کفایت نکند اسهال صفرا نمایند و تلیین طبیعت باین نقوع کنند
آلو بخارا و تمر هندی هر واحد ده درم در سه رطل آب بجوشانند و در شب بگذارند پس مالیده صاف کرده ده درم نبات سفید انداخته بنوشند و اگر در طبخ این سنا و شاهتره
افزوده هر روز چهار اوقیه بنوشند بهتر باشد و سفوف رب هلیله آنرا بسیار نافع بود و آن در قول ابو منصور مذکور شد و غذای ایشان از بقول بارد رطب و حسای و سمن و شوربای کم معتاد
و سویق و کشک جو سازند و بعد تنقیه اطلیه لینه که دران جلا باشد مثل آب آلو خیا و آب حماض و غیره که در قول شیخ گذشت در حمام بمالند و اگر حاجت بقوی تر از ان افتد آب
کرفس و سرکه و روغن استعمال کنند و اگر غالب سودا باشد ایضاً فصد کنند و ترطیب مزاج نمایند و یکهفته راحت داده استفراغ بمطبوخ افتیمون یا بمطبوخ هلیله و سنا و شاهتره
و مامیران و فسنتین کنند و یا حب مرتب از صبر و افتیمون و هلیله و بسفایج و اسطوخودوس و تربد که دران صبر و غاریقون داخل کنند و بگذارند تا آنکه قریب بخشک شدن رسد
پس از ان حبوب سازند که جامع النفع گردد و آنرا تنها یا بمطبوخ و ماء الجبن در جرب کهنه استعمال کنند و خوردن صبر جرب کهنه را قلع نماید چنانچه در اقوال سابق مسطور شد
و اما اطلیه باید که قوی تر باشند از آنچه مذکور شد و طلا که دران کندش دو درم است و در قول جرجانی گذشت نافع بود و روغن تخم هره که در قول ابو منصور مسطور شد قوی
و بالغ النفع است و ایضاً مالش با دهان معدنیه مثل روغن نوره و روغن زرنیخ و روغن کبریت و روغن کندش کنند و طلا بعلک الانباط محلول با آب نعنع و سرکه جرب کهنه را نافع بود
و اگر غالب بلغم باشد باید که ادویه مسهله از جنس آنکه اسهال بلغم نماید مثل تربد و شحم حنظل و غاریقون و مانند آن بسازند و همچنین اطلیه که دران ادویه محلله بلغم و مجففه غالب بود و اما
جرب یابس که علاج آن مشکل تر است معالجه آن اولا باغذیه و اشربه رطبه و استحمام با آب شیرین و زیادتی در غذای چرب مثل شوربائی که دران روغن کنجد و روغن بادام و مسکه تازه
مستعمل و مانند آن بود از آنچه دران کیفیت عادة نباشد باید کرد و هر گاه جرب رطب گردد تنقیه بفصد و اسهال بطریقی نمایند که مسطور شد بهاء الدین مینویسد که نخست
اسهال صفرای محترقه و بلغم شور باید کرد و مسهلاتی که دران صبر باشد باید داد و مسهل سفوف حب النیل مکرر دادن هم سخت نافع بود و مجرب است و نسخه آن در علاج آتشک
مسطور شد و بعد تنقیه اصلاح مزاج برفق و تدریج کنند و طریق آن نقل هواست و اصلاح هوای مسکن بحسب طبع ماده و ترک جماع و چیزهائیکه مولد ماده باشد و استعمال غذاهای
خلط غلیظ و طعامهای کم نمک و چرب بگوشت مرغ و گاهی با نار دانه مناسب بود و گوشت بزغاله نیز مناسب باشد و ملازمت حمام سبک نافع عظیم آید و مداومت حب الشفا
نافع بود و ملازمت چهار سوم معجون زیبق عظیم نافع بود و گویند که نقوع صبر در آب کاسنی و آن در قول جرجانی گذشت خیلی سودمند باشد و کهنه را انفع آید و اگر از رگی که میان
انگشت... و انگشت شهادت است از هر دو دست یکبار فصد کنند عظیم نافع بود و بسیار کس بهمین صحت یافتند و دیدم که برگ شاهتره را کوفته دو سه روز گذاشتند و بعد از ان
در حمام بر خود مالیدند هر جائیکه گر بود و بدین طور ساختند و بعد از ان با آب گرم شستند صحت یافتند و بعضی مکرر کردند تا تمام بصلاح آمدند و اگر بدین تدبیر زائل نشود و بعد
از آنکه کهنه شده باشد بمالیدن داروهای قوی علاج باید کرد چه بسیار بود که زود ادویه بران نمانند و بخارات آن بجگر باز رسد و سوء القنیه و ورم پدید آید و این تجربه کرده شده
و این حال دلالت کند بر آنکه این ماده گرم و فضله الیمیت کار جگر دفع میشود و بنا بر مناسبت تمام میان جگر و دست بیشتر بر دست و میان انگشتان او را ظاهر شود و بالجمله گوگرد
و سیماب کشته و زراوند طویل برابر کوفته بیخته در ریاست گاوی سرشته طلا کنند و بگیرند زرنیخ زرد و زراوند و مرداسنج و عدس و مرداسنگ و کندش و بادام تلخ مساوی کوفته
بیخته با روغن زیت یا کنجد بجوشانند مرهم سازند و طلا کنند و بسیر عوض گوید که اگر مانعی نبود فصد کنند پس از ان بر طبق غلبه هر خلط ادویه مناسب آن بدهند و بدن را پاک

سازند و شاهتره و سنای مکی و خیار شنبر را در همه انواع لازم دارند و صبر سقوطری را در ازاله جرب صعب و مزمن اثری تمام است و طریق استعمال آن چنین است که تا سه روز
متواتر هر روز یک مثقال باید داد و بعد از آن یک روز بدهند و یک روز موقوف دارند تا مجموع نه مثقال خورده شود و بعد از تنقیه و تعدیل اطلیه مناسبه بکار برند **صفت**
طلائیکه جمیع انواع جرب و حکه را سودمند است مرداسنگ سیماب سرب هر کدام دو مثقال سرب را بگدازند و فرود آورده سیماب را در آن انداخته حرکت دهند تا منعقد شود
پس با مرداسنگ در هاون باریک بسایند و با دو استار سرکه و دو استار روغن گل سرشته طلا کنند و دیگر توتیای سبز نیم دام کبریت آمله سار یکدام کافور چینی دو درم کوفته بیخته
سه حصه نموده یکی از آن در یکدام روغن بادهٔ گاو آمیخته به بدن مالیده دو ساعت در آفتاب نشینند بعد از آن گل یا آرد نخود به آب سرشته به بدن مالیده به آب سرد غسل نمایند و یکروز
در میان توقف نموده آن دو حصه دیگر را نیز اگر حاجت افتد استعمال کنند **مولف** اقتباس گوید که اول رگ هفت اندام زنند و تنقیه بدن بمطبوخ شاهتره و یا افسنتین
و یا ماسیران نواب علویخان نمایند و غذا کم نمک تفه دهند و ترک لحوم کنند و اگر بدین تدبیر زائل شد فبها و الا ماءالجبن و یا آب شاهتره و یا چوب چینی حسب جان لعل آرند و طلای
حب توتیای علویخان که در آتشک گذشت در روغن گاو بست و یکم تبه در آب نشسته حکه و جرب کهنه را نافعست و مکرر تجربه براقم در آمده **ضماد** که بعد از تنقیه بدن
هر دو گونه جرب را نافع است آب برگ مکوه مع تخم و آب حنا و انار ترش خام مع تخم و شحم و سرکه هر یک پنج توله روغن گل چهار توله در ظرف آهنی انداخته بجوشانند تا سرکه و آب
بسوزد و مالیده صاف نموده مغز تخم کدو شیرین و تربز هر واحد یکدرم تخم پنوار پیچاشه انداخته بچوب نیم خوب بسایند تا دو پهر بعده مرداسنگ یکدرم توتیای سبز مغسول یک مثقال
سفیده کاشغری یکتوله آمیخته بکار برند و دیگر که جرب کهنه را در سه روز بمیسازد آنبه هلدی توتیای سبز کبریت زرد هر یک دو مثقال سیماب یکتوله رائی کهنه دو نیم توله حرمل
دو توله کوفته بیخته با توتیا وغیره سوده در بیضه مرغ سه چهار عدد مع سفیدی و زردی پر کرده خمیر آرد گندم پیچیده در تنور نهند تا خوب پخته گردد و برآورده اندکی در مسکه گاوی
که بست و یکبار بآب چهل و یکم تبه در آب شیرین شسته آمیخته بکار برند میرزا علی **شریف** در معمولات خود مینویسد که در جرب و حکه عناب شاهتره گاوزبان گل بنفشه گل نیلوفر
گل سرخ خطمی خبازی چرائته کاسنی بیخ کاسنی تخم خربزه آلو بخارا زرشک هلیله سیاه گلقند باضافه آب انارین ترش پنج پنج توله بدهند و روز سوم بسفایج و برادهٔ چوب آبنوس و سنا مسهل
سنا و هلیلجات غاریقون بزنگ کابلی تربد ترنجبین خیار شنبر روغن بادام بیفزایند و گویند که تربد اگر در مطبوخ داخل شود مسهل اخلاط محترقه است و اگر سردار و مع زنجبیل نموده شود
منضج بلغم است و در بین مسهل آمله نیز داخل کرده میشود و بعد تنقیه برگ حنای تازه برگ پان بنگله هر یک دو جزو سیماب یکجزو باهم صلایه کرده توتیای سبز مرداسنگ فلفل سیاه
تخم پنوار باکچی سندور بکیله چوک هر یک نیم جزو آمیخته کهرل کنند و روغن گاو یکصد و یکبار شسته هفت جزو روغن کنجد سفید ده جزو آمیخته بمالند و این طلای جرب نیز
نافع بود مرداسنگ برگ حنا شحم حنظل اقلیمیای نقره آرد عدس مقشر سیماب باید که اول سیماب را با سرکه قتل کنند و ادویه را با روغن گل آمیخته ضماد کنند و این طلا نیز برای حکه
و آبله یا جرب است مرداسنگ برگ حنا قنبیل نوره هر واحد یک مثقال توتیای سبز نیم مثقال کات یکدانگ باریک سائیده در روغن گل آمیخته بر بدن طلا کنند
و ساعتی در آفتاب نشینند **طبری** گوید که انواع جرب بسیار است و کثرت انواع او بحسب اختلاف اخلاط موجب او و بحسب ترکب بعضی با بعض بوده و من آنجمله را در یک باب ذکر
میکنم و اگر چه طول شود و فرق میان انواع او و علاج هر نوع از آن مشروحاً بیان میکنم **نوع اول** آن دانه کوچک خشک است که ریم نکند و آنرا بریق و [illegible]
نشود و از آن جلد متشقف گردد و با آن خارش لذیذ بود و غیر آنکه عقب او وجع و حرقت باشد و سبب موجب او خلط حریف لذاع است که آنرا چیزی از احتراق خون
مختلط شود و آن غیر متحرک بود و معنی این آنست که جالینوس ذکر کرده که خلط چون لذاع بخاری باشد و اندک متحرک بود حکه پیدا کند و اگر خلط با این صورت باشد و بسیار بود
حرکت [illegible] احداث نماید پس اگر زیاده شود تپ پیدا کند و اگر خلط با این صورت باشد و غیر متحرک و اندک بود حکه لذیذ پیدا شود که جرب احداث نماید اگر متحرک باشد
و غذا او زیاده شود جرب یابس مختلط بحکه مع لذع پیدا شود و این خلط بوصفی که مذکور شد هم میرسد از افراط کردن انسان در خوردن سیر و پیاز و نمکسود و ماهی شور
و بقول حنیفه و کل اطعمه حاره یابسه موروث جرب گردد هر نوع که باشد علاج این آنست که استفراغ مریض در اول ظهور این نوع از جرب نباید کرد بلکه اصلاح اغذیه نمایند
و اقتصار کنند بر اسفیدباجات معمول از گردن بره و بچه مرغ و حلان و اگر مریض بدان ضر یابد مزورات معمول نمایند مثل اسفاناخ و کدو و خرفه و بقلهٔ یمانی یا حریره مغز
از نشاسته و در آن عوض روغن کنجد مقشر بریان سوده داخل کرده باشند بدهند تا آنکه بدن او تری یابد و دوام آبزن و دخول حمام کنند بعده فصد نمایند اگر ممکن بود
از اکحل اخراج خون بحسب قوت او کنند و بعد فصد چند روز بر آن صبر نمایند و مزاج او نظر کنند پس اگر متغیر نشود استفراغ با این مطبوخ کنند بگیرند هلیله زرد منقی بیست درم

و هلیله سیاه و کابلی گل سرخ بنفشه افتیمون شاهتره خشک هر یک پنج درم افسنتین رومی پانزده درم افتیمون رامع سه درم ماميران چینی ده درم ریوند چینی هر دو کوفته در
پارچه صره بسته وقت طبخ در ادویه اندازند برگ عنب الثعلب خشک بست درم و اگر تر باشد با تکبیره تمر هندی از ریشه پاک کرده بست درم عناب سپستان هر یک
سی عدد آلو بخارا بست عدد مویز منقی پانزده درم کشنیز خشک کف کبیر همه را بدستور مطبوخ بجوشانند و از آن یک شربت بحسب قوت مریض و احتمال او صاف کنند
و بر آن پانزده درم شکر سوده انداخته نیم گرم بنوشند و ازین مطبوخ در مدت پانزده روز سه شربت یا دو بحسب قوت او بنوشانند و اگر متحمل نباشد بر یک شربت اقتصار کنند
و بعد این تدبیر بدخول حمام امر کنند هر روز یک دفعه صباح بر ناشتا داخل شوند و عرق خفیف آرند که از بدن او سیلان نکند و بدن او تر گردد و عرق بمسام متعلق شود پس
بپارچه پاک کنند و مالش بدن او بروغن گل خالص خوب کنند و ساعتی بعد مالش در خانه اوسط بنشینند بعده بر بدن آب گرم بریزند و باشنان سبز شدید الملوحت
مالش نمایند و چون از غسل فارغ شوند بگیرند روغن گل اندک و گلاب بمقدار صالح و ممزوج نموده بمالند و بسوی خانه سر بیرون آیند و ساعتی توقف نمایند پس
بدن پاک کرده لباس بپوشند پس هرگاه لزوم این تدبیر نمودند بصورت جرب و نقصان و زیادت او و مزاج آن نظر کنند اگر مزاج بسوی حرارت متغیر شده باشد
لزوم شرب ماء الشعیر و سکنجبین معمول باصول کاسنی و بادیان صرف بغیر آنکه دران تخم یا بیخ کرفس باشد باید کرد تا آنکه مزاج او باعتدال آید و بحالت طبیعی عود کند و اگر
مزاج او متغیر نشود و جرب بر حال خویش باقی ماند یا زیاده گردد اعاده باستفراغ بار دوم و سوم کنند و امر بلزوم حمام و پرهیز بنوعی که مذکور شد باید کرد تا آنکه نقصان
در جرب آغاز کند پس هرگاه کم شود علاجش بدو طریق بود یا صبر بران مع این تدبیر تا آنکه کم گردد و زائل شود یا تطلیه او باین طلا نمایند تا بسرعت کم شود و طریق
اول نزد من بهتر ست **صفت طلا** بگیرند خاک سیماب یکجزو اقلیمیای فضی مثل او نوشادر ربع جزو کندش نیم جزو برگ خرزهره نیم جزو همه را باریک بسایند بعده
سیماب را یکجزو و روغن گل ده جزو گرفته باهم آمیزند و اگر حاجت ترطیب او بیشتر باشد روغن زیاده کنند بعده بران اندک سرکه کهنه بریزند و اگر خواهند دوا را دو حصه کنند
و در یک حصه سرکه آمیزند و حصه دیگر بغیر سرکه بگذارند بعده چهار روز متواتر بر بدن مریض طلا نمایند یک روز حصه که دران سرکه باشد و روز دوم حصه بغیر سرکه و روز پنجم
در حمام داخل کنند و بسبوس و اشنان بدن او را خوب بمالند قبل از آنکه عرق کند بعد از ان عرق آورند و بران آب گرم بسیار بریزند و بعد آن باشنان و تخم خربزه کوفته
مالش نمایند پس هرگاه از حمام خارج شوند آنچه بر جلد باشد زائل شود و حکه ساکن گردد و بر جمله پرهیز قائم مانند و در غذا از سرکه و روغن بادام تجاوز نکنند و آلو با ماهی
بن سیار صاحب این نوع جرب را در اول امر او امر باقتصار بر سرکه و روغن بست روز و شرب سکنجبین میکرد و بعده امر بقعود در آب چشمه کبریتی و استعمال حمام و بعد آن
روغن گل مینمود و برین زیاده نمیکرد پس هرگاه از آنچه ذکر کردیم فارغ شوند و جرب زائل شود نظر کنند بحال مریض و آنچه معالجه دران اثر کرده باشد پس اگر حال بدن
و سحنه او بدیگر گردد و لاغری و خشکی پدید آید ماء الجبن و روغن بادام و سکنجبین بسیار روزها بنوشانند که بدان دو امر یعنی ترطیب بدن او و تغیر خلط موجب این نوع
جرب بسوی رطوبت مندیه جمع کرده باشند و بعضی اطبا صاحب این نوع جرب را امر بپرهیز تام میکنند چنانچه ذکر کردیم بعده مشی هر روز بمقداریکه بدن او گرم
و تر گردد و بعد از ان جلوس در آب سرد و تسکین حدت آن خلط و حرارت خارجه از اعتدال موجب فساد آن خلط میشود و این نیز طریق محمود ست غیر آنکه آنچه
وصف آن کردیم احمد و اسلم ست و در ذکر طلاهای این نوع جرب استقصا نمی کنیم بهر آنکه در مقداریکه ذکر کردیم کفایت ست انتهی ما قاله گیلانی مینویسد باید دانست
که انها امور خطیر و علاجات بعید از صواب اند و اولی در علاج این قسم جرب آنست که مریض را مدتی مدید روغن گاو در آب گرم جوشنده گداخته یا مسکه بهمین طور گداخته
هر روز یک اوقیه بنوشانند و اندک اندک زیاده کنند تا آنکه به دو یا سه اوقیه برسد پس بدن مریض و مزاج او بدین ترطیب یابد بعده اگر خواهند مسهلات بنوشانند
و بهترین آنها حب صبر مذکور ست و یا امر مرخ جرب یعنی کبریت در روغن دنبه گداخته با اندک میعه که مذکور شد بمالند و یا امر بجلوس در آب چشمه گوگرد نمایند و اگر میان این همه
تدابیر بترتیب مذکور جمع کنند امید ست که از ان اثری ازین نوع جرب باقی نماند **نوع دوم** جرب معروف بجرب دودی ست و این در دانها بیشتر از نوع اول ست
و خارش این لذیذ و عقب او الم شدید باشد چنانکه قریب بود که مریض گریه کند و صورت او اینست که دانه آن در جائی از جلد ابتدا کند بعده آنچه دران باشد بسیلان آغاز
نماید تا آنکه اخذ کند از جلد مسافت بقدریکه دران جا دانه دیگر بزرگتر از دانه اول پدید آید و میان هر دو خطی واصل شود که از دانه اول سیلان کند پس خارش لذیذ در دانه
اول و الم در دانه دوم بود و همه بدان باین صورت باشد چون دانه چند بریکی از خطوط کف دست واقع شود آنچه ازان سیلان کند مسافتی از جلد بعید تر اخذ نماید و همچنین

بر مفاصل واقع شود آنچه سیلان کند از دانهٔ اول تا دانهٔ دوم ازان حیوان نافذ در مسام تولد کند و حیوان شبیه بچه سپش پیدا شود که از دانهٔ اول رفتار کند تا آنکه بدانهٔ دوم
برود و آنجا بایستد و گاهی این حیوان بسر سوزن برآید و چون بر ناخن نهند و پیش روشنی آفتاب یا گرمی آتش کنند بر ناخن حرکت نماید و هرگاه در میان دو ناخن قرع کنند
ازان آوازی مثل آواز بچه سپش شنیده شود و این نوع جرب در معالجه سهل ترین انواع ست بهر آنکه چون استفراغ بدن تجویز نمی کنند که اخراج خلط موجب او نماید و تجویز بلکه
قتل این حیوان کنند طلا نمایند زائل شود و هرکه غلطی در معالجهٔ این نوع جرب کند استعمال حمام و روغن گل نماید و این نوع را طریق آن گرداند که بدن متخلخل گردد و خلط موجب
این نوع جرب خلط مرکب ست که دران سوزش و تیزی بود و دران رطوبت نمسه دسمه باشد و آن رطوبتی ست که چون در امعا بود ازان دیدان و حب القرع تولد کند و هرگاه
بادی خلط دیگر مرکب شود مثل بخاریت غلیظ گردد و بمسام و زیر جلد درآید و این نوع جرب پیدا شود و علاج این نوع جرب آنست که تنقیهٔ بدن مریض بحسب امکان نمایند اعنی
بحسب اطلاق قوانین باین حقنه خار خسک بابونه اکلیل الملک حلبه هر واحد یک کف شحم حنظل کوفته سه درم برگ شبت برگ سداب هر واحد کف کبیر مامیران چینی
سه درم خربزهٔ خشک که از خراسان می آورند سی درم خطمی سبز و سبوس گندم هر دو در صره بسته هر واحد کف کبیر همه را بپزند تا مهرا شود و مثل حریره گردد و بیست صد درم ازان صاف کرده
یکدرم بورق و نیم درم نمک کوفته بیخته و سی درم روغن کنجد و هفت درم شکر حل کرده نیمگرم حقنه کنند و این حقنه پنج مرتبه یا چهار دفعه در مدت یک هفته بعمل آرند اگر قوت او متحمل
آن باشد بعده تا یک هفته ترک نمایند و از اغذیهٔ غلیظه پرهیز کنند و بر زیره باجات اقتصار نمایند و از کثرت دخول حمام منع کنند و اگر احتیاج بدخول حمام افتد جلوس او دران طول ندهند
بعد ازان این مطبوخ نوشانند بگیرند هلیلهٔ سیاه و پوست هلیلهٔ کابلی هر واحد ده درم پوست بلیلهٔ زرد پوست بلیله ریوند کوفته شاهتره هر یک پنج درم حشیش غافث قنطوریون
و اسطوخودوس غاریقون سفید و تربد سفید خراشیده هر واحد سه درم افسنتین رومی افتیمون هر واحد هفت درم مامیران چینی کوفته یکنیم درم مویز منقی بیست درم همه اینها
مطبوخ بپزند و یکصد درم ازان صاف کرده پنج درم شکر سوده دران آمیزند پس عسل خیارشنبر علیحده برآورده پانزده درم دران مالیده نیمگرم بنوشند و ازین مطبوخ سه مرتبه
بنوشند اگر قوت متحمل آن باشد و یا دو مرتبه و اگر قوت او احتمال این نکند الا یک مرتبه بران اقتصار ورزند و لزوم پرهیز نمایند و امر بخوردن سکنجبین در سه روز کنند و اگر در مزاج او
حدت شود تسکین او بسکنجبین که در نوع اول مذکور شد باید کرد و بعد تسکین مزاج او بصورت جرب از زیادتی و نقصان او نگاه کنند پس اگر زیاده شود یا بر حالت واحد باشد
اعادهٔ استفراغ نمایند و اگر قوت او تحمل آن نباشد در لطافت پرهیز زیادتی کنند تا آنکه استفراغ ممکن گردد پس استفراغ بار دوم و سوم نمایند تا آنکه جرب کم دیده شود بعده این طلا
کنند بگیرند سیماب رجراج که استعمال نمیکنند و سنجاکستر درخت انگور و روغن گل قتل کنند پس بگیرند کندش برگ خربزه و مامیران چینی و اقلیمیای فضه و توبال نحاس
هر واحد یکدرم و همه را باریک سائیده با سیماب مقتول آمیخته بر بدن طلا کنند سه مرتبه در شش روز و در هر روز یکبار وقت شب و صبح در حمام داخل شوند و با اشنان و اندکی سرکه
مالش نموده بدن را ببرگ کنار یا خطمی یا بهر و بشویند و بدن را بکدام روغن مس نکنند و طلا را ترک نمایند تا آنکه همراه جلد فرو ریزد و صاف گردد و در جمیع این ایام پرهیز از
که بهترین اشیا بجمیع انواع جرب پرهیز صادق ست **نوع سوم** جرب معروف بجرب ناری ست و صورت این جرب بصورت نمله باشد و فرق میان هر دو آنست که این
بخار و نمله الم آرد و خارش نماید و رنگ نمله اکثر مائل بزردی و سفیدی یا بسرخی بود و رنگ این نوع جرب شدید الحمرة باشد و خارش او لذیذ بی الم بود و در هنگام نهادن دست
بران بخارات حاره برخیزد و ریم که دران جمع شود حاد رقیق باشد و این نوع جرب اکثر در ملک حجاز و مکه حادث شود و سبب موجب او خلط دموی حاد حریف ست که از مخالطت
رطوبت فاسده غلیظ گردد و علاجش فصد مریض از هر دو دست و هر دو صافن اوست اگر قوت را امکان این باشد و ماء الشعیر بنوشانند و استفراغ او بمطبوخ هلیلهٔ زرد و تمرهندی
و آلو که ذکر او در مواضع کثیر نموده شد بدفعات متوالی نمایند بعد ازان بصورت جرب و مقدار اعراض او نظر کنند اگر ساکن و کم نگردد این نقوع بنوشانند تمر هندی از لیف و تخم او
پاک کرده پنجاه درم آلو بخارا عناب هر یک پنجاه عدد گل سرخ کشنیز خشک کشوث بغدادی هر یک کف کبیر برگ عنب الثعلب یک کف تخم کاسنی تخم کاهو هر واحد کف متوسط
ترنجبین بیست درم همه را در ظرف آبگینه یا چینی سبز کرده بران آب بقدر واجب اندازند و دو روز در آفتاب دارند بعد ازان هر روز یک قدح ازین آب با پانزده درم سکنجبین ساده
بنوشند و هرگاه جرب بنقصان آغاز کند این طلا بکار برند بگیرند موم روغن و بران اندک مامیران چینی و قدری کافور و قلیلی سرکه غیر کهنه انداخته یکجا حل کنند و شب طلا نموده
صبح در حمام داخل شوند و بدن را بغیر دلک با آرد باقلا و آرد جو و سبوس گندم قبل از عرق کردن بشویند بعده بر روغن بدن را بمالند و بعرق خفیف آورند و غسل کرده بیرون آیند
و دخول حمام یکبار بر ناشتا و بار دیگر بعد غذا باشد و استعمال روغن گل و گلاب وقت طلا برای این نوع نیکوست **نوع چهارم** جرب معروف بجرب طب ست و صورت او

که دانهای بزرگ است شبیه آبله چیچک یا شد و گاهی رنگ او مائل بسبزی و تیرگی و سیاهی و زردی یا سفیدی باشد و این نوع جرب بسیار دردناک بود و صاحب او را
مانع از تصرف در امور معیشت بود و چون زیاده تر گردد مریض را از خواب باز دارد و از بدی حال در موضع زحمت باشد و بعض اوائل این نوع جرب را از نوع جدری نامیده اند
و فرق میان هر دو آنست که مدت این طول میکشد و در روز هفتم و چهاردهم تخفیف نمی یابد و گاهی تا یکسال و بیشتر ازان باقی می ماند و ایضاً فرق میکنند که ازین مده
سیلان میکند و بار دوم پر میشود و گاهی ریم از یکدانه سائل میشود و ده دفعه از ریم پر میشود و جدری چنین نیست و سبب فاعل این نوع جرب فساد خون و رطوبت و ترکیب
آنها با هم دیگر است و فساد آنها بتعفن ایضاً بادی حرارت خارج از اعتدال آمیز و سببی که این خلط را فاسد کند و در بدن آن بهم رساند خوردن سموم غلیظه و حریف غلیظه
و حلاوات معمول بروغن بسیار و عسل و شراب شیرین غلیظه رطبه است و علاجش فصد و اخراج خون بسیار و پرهیز و اقتصار بر تبهو و دراج معمول بطریق معروف بسرکه تند است و استفراغ
بدان اگر امکان قوت باشد بمطبوخ افتیمون و مطبوخ مجموع کبیر که در علاج مالیخولیا و سیلان لعاب ذکر کردیم بدفعات متوالی نمایند و لازم پرهیز بنوعی که مسطور شد و دادن
سکنجبین و گلقند با هم مالیده بعد ازان اگر مزاج تسکین یابد چند روز این سفوف دهند و یا آنرا معجون ساخته بمقدار یک مذکور کرده معجون یا سفوف بدهند بگیرند صبر سقوطری خالص
ده درم خبث الحدید مدبر بسرکه بریان بروغن بادام سه درم ماميران چینی ده درم ریوند چینی وزرد چوب هر واحد یکدرم انزروت سرخ ده درم گل سرخ سه درم مصطگی یکدرم همه را
باریک سائیده سه درم بمثل آن شکر بدهند و اگر خواهند آنرا بشکر که بقوام عسل آورده باشند بسرشند و مثل شربت مذکور بدهند و به تناول این دوام نمایند و تا هفته روز پرهیز
دارند پس اگر جرب او کم نشود و ریم او خشک نگردد اعاده استفراغ نمایند و اگر این سفوف سه درم حل طبیعت او نماید اعاده خوردن سفوف کنند تا آنکه نقصان در جرب ظاهر
گردد و پس این طلا نمایند برگ خرزهره کبریت اقلیمیای فضه هر واحد سه درم تراب مس و او آنست که از جائیکه دران مس گداز ند بگیرند و آن از جوهر خاک است که ازان مس
جدا گردد و گلنار و گل سرخ و کندش هر واحد دو درم سیماب مقتول مبیه سائله هر واحد چهار درم همه را سائیده بسرکه و روغن گل قیق سرشته در شیشه نهند و سر او با پنبه یا پشم
بند سازند بعده در دیگ پر آب نهاده بجوشانند تا آنکه آنچه در شیشه است یکدازد پس برآورده بر بدن طلا نمایند سه بار متواتر هر شب یکبار و پارچه باریک بپوشند یا در آفتاب ساعتی
بنشینند و روز چهارم در حمام داخل شوند و بدن بغیر و اک بشویند پس به روغن گل بمالند و بنشینند تا آنکه عرق آید و همچنین تا آنکه خشک شود و آنچه بر بدن باشد بپرهیزند رعایت
مزاج بحسب تغیر او نمایند و این نوع با وجود شدت خود گاهی بفساد و تدبیر طول میکشد و گاهی بسرعت زائل میشود و اگر سهل بود در علاج او غلطی نکنند نوع ششم جرب
کلب است و صورتش آنست که دانه بزرگ ظاهر شوند بعده منبسط گردند و بعضی ببعض بچسپند تا آنکه مثل قوبا شوند و آنرا منظر قبیح گردد گویا که بالحقیقت جرب کلب است
و بعضی اطبا ذکر کرده اند جرب کلب آنست که در گوشت میان احداث برآید و ازان آب زرد ترشح کند و بر گوشت قطعه واحد بود و اما آنچه در بدن بهمین صورت ظاهر گردد
آن جرب قوبائی است و این منازعت در اسم است و مارا درین فائده نیست و سبب موجب فاعل او فساد رطوبت و خون است و اختلاط این هر دو چیزی که خلط سوداوی
حار محترق المزاج گردد و با این نوع جرب خارش سوداوی ما بندرت بلکه درد او زیاده بر خارش باشد و سبب مولد این خلط آنست که در نوع سابق این مذکور شد غیر آنکه این خلط
در فساد شدید تر ازان خلط بود زیرا که سوداوی شده و علاجش فصد باسلیق است سه دفعه یا دو دفعه اگر قوت متحمل باشد و پرهیز مریض و اقتصار بر زیربا معمول بتدارک
معمول بماش آشامیدن بار شعیر سکنجبین استفراغ او بمطبوخ افتیمون و مطبوخ مجموع کبیر بعد ازان نظر بسوی صورت جرب کنند پس اگر بر حالت خود باشد و کم نشود سفوف
مذکور در نوع سابق بسیار روزها دهند و پرهیز دارند و هر گاه جرب کم گردد در غذای مریض تیهو افزایند و این طلا بکار برند بگیرند سیماب مقتول بخاکستر چوب انگور و سرکه و روغن
بعد ازان بگیرند ازان یکدرم و از نوشادر یکدانگ و بار و غن گل حل کرده طلا نمایند و سه روز متواتر بکار برند بعده در حمام داخل شوند و بگیرند آب چقندر بمطبوخ صمغی و بدان
بدن را بآهستگی بشویند بعد ازان مالش باشنان و مغز خربزه اگر وقت او باشد و الا تخم او کوفته باید کرد تا بدن پاک گردد و بعده از حمام برآیند و روغن گل بمالند هر روز یکبار تا سه جمعه
پس ازان بصورت جرب نگاه کنند اگر تشنج و تناقص آغاز کند این طلا بعمل آرند بگیرند برگ خرزهره و کندش هر واحد پنج درم و هر دو را در سرکه بجوشانند تا اجزای آن
مهرا گردد و پس هاون کرده سیماب مقتول ده درم بران ریخته حل کنند تا همه یکذات گردد و بعده یکبار در حمام و دیگر تبه در خانه طلا کنند و صبح در حمام داخل شوند که بآن طلا دور شود
و اگر دشوار گردد و در هر موضع از بدن او زلو بسیار انداز ند و امر شرب آب چشمه کبریتی و بورقی و جلوس دران نمایند و آنچه صاحب این جرب را هنگام دشواری آن بهتر از طل
یا یارج است و هر وقت که مزاج او متغیر شود تسکین بمطفیات نمایند تا باعتدال بازآید و گاهی تنقیه بدن او بحار ایجی کنند که بران هلیله سیاه و افسنتین و افتیمون هر واحد یکدرم

حصبر دو درم سقمونیا یکدانگ افزایند وازین دو شربت سازند و هر شربت را پنج بندقه ساخته بشکر آغشته پیچیده صبح بر نهار فرو برند و بالای آن ماء الجبن صاف کرده سکنجبین اناری ک
ا روغن بادام شیرین داخل کرده بنوشند واین را تا هفت روز بنوشند مگر آنکه اسهال افراط نماید که دران حالت چهار روز یا سه روز بحسب رای طبیب اقتصار نمایند که آن
و حقیقت این نوع جرب را زائل کند چون در وقت او استعمال کنند **نوع ششم** جرب معروف بجرب جذامی ست و گاهی جرب سوداوی نامند و صورت او آنست که دانه
بزرگ متفرق در بدن بود چون بکشایند ازان خون سیاه یا هم زردابی سیلان کند و او خارش نماید مرکب با درد و سبب فاعل او خلط سوداوی ست که خون فاسد غلیظ
باو آمیزد و این خلطی ست که چون در بدن کثرت نماید جذام پیدا کند و این چون زائل شود آثار او سیاه باقی ماند گویا که جلد محترق شده و گاهی انسان باین جرب هلاک گردد
واین نوع جرب با اهل بصره بسیار افتد بسبب خوردن گوشت خشک و هر طعام غلیظ شور مثل کوامیخ حریفه و علاجش بحسب موضع بدن مختلف بود اما چون در ساقین
باشد در صحت او بسرعت طمع نبود و چون از امتلای بدن باشد شفای او سهل تر بود پس علاج عام او آنست که نظر بمزاج مریض و فصل سال کنند اگر فصل سرما باشد البته معالجه
او نکنند و اگر وقت گرمای شدید باشد ایضاً معالجه او نباید کرد و هرگاه وقت ممکن باشد نظر بقوت مریض کنند اگر قوی باشد فصد باسلیق و فصد اسیلم و هر دو صافن
کشایند و میان هر فصد فاصله ایام چندان باید که امن از سقوط قوت بود و تغذیه بغذای قوی تر کنند که جوهر آن مولد خون محمود باشد مثل لحوم بره و بچه مرغ و از
بقول کاهو و کاسنی و از شراب ببعض جید الجوهر ممزوج بنوشند بعد ازان این مطبوخ بنوشند بگیرند برگ عنب الثعلب و کاسنی هر واحد یکدسته و ازان آب چندان بر آرند
که این اجزا دران آب جوش کرده شود افسنتین رومی خالص سه یا پانزده درم شاهتره بیست درم حشیش غافث و قنطوریون هر واحد یکدرم اسطوخودوس سنای مکی هر واحد
سه درم اسقولوقندریون ده درم کمافیطوس کمادریوس هر واحد پنج درم افتیمون شش درم در صره بسته با سه درم مامیران و دو درم ریوند هر دو کوفته و بعد جمیع اجزا در یک
سی عدد عناب و سی دانه آلو بخارا و بنفشه پنج درم و تمر هندی بیست درم هلیله سیاه و کابلی هر واحد ده درم انداخته در پنج رطل صغیر آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده یک درم
غاریقون و دو ثلث درم تربد و نیم درم لاجورد مغسول و یکدانگ سقمونیای مشوی و دو دانگ ایارج فیقرا باریک سوده بعسل خمیر کنند لیکن میان این تخمیر و وقت شرب مطبوخ فاصله
دوازده ساعت باشد بعده این ادویه را بمالند و بران وزن نیم دانگ نمک نفطی سوده و هفت درم شکر سفید انداخته بنوشند وازین شربت سه شربت در مدت بیست یکروز
بیاشامند مگر آنکه ازین مانعی از ضعف قوت باشد یا صداع یا تپ عارض شود و بعد ازان بصورت جرب در زیادت و نقصان او نگاه کنند اگر مرض کم گردد دو دانه او بخشیده ابتدا کنند
از غذای او کم کنند و ... و بچه مرغ و تیهو نمایند و آنچه درین جرب بدان طلا کنند این طلاست بگیرند برگ ... و کندش و مامیران چینی و بوره ارمنی مساوی و همه را در سرکه
بجوشانند تا مهرا گردد بعده بگیرند خاکستر افتیمون و خاکستر قیصوم و نمک زجاج که آنرا زبد القواریر گویند و خاک سیماب مساوی بقدریکه مناسب اجزای مطبوخه باشد بعده
این همه را بسایند و بر آبیکه جوشانیده اند انداخته بعده روغن گل یا هر روغنی که خواهند بگیرند در دیگ مضاعف بریزند مع اندک کبریت و قدری نوشادر تا آنکه روغن قوام
اخذ کند و کبریت بگدازد و سوخته نگردد بعده این روغن بران ادویه ریزند و باید که مقدار روغن وافر بود و همه را حل کنند تا مختلط گردد پس هر دانه این جرب جدا جدا طلا
کنند و از طبیعت این جرب نیست که منبسط شود و یکی با دیگری متصل گردد بلکه هر دانه در جای خود عمیق شود و طلا در شب کنند و صبح در حمام داخل شوند تا آنکه منحشف گردد
و بریزد و هر دانه ازان که متعسر شود و منحشف نگردد بدان زلو چسپانند بعد تقدم این همه تدابیر و لازم ست که در ابتدای مرض قبل استفراغ بدوا از چسپانیدن زلو حذر کنند
و از آنچه معالجه این نوع جرب بدان می کنند شرب آب چشمه کبریتی ست و نشستن دران و چیزی قریب بتاثیر این آب و جلوس دران ندیدم و گاهی این جرب را
بعد فصد و استفراغ بدوا این معجون زائل می کند بگیرند هلیله سیاه سی درم افتیمون ده درم مامیران چینی ده درم باریک سائیده بقدر شش مویز منقی سرشته
هر روز یکدرم بخورند و یا یکروز در میان پس در هر سه روز سه درم کنند و چیزیکه بدان تمام میشود علاج این نوع جرب شرب ماء الجبن بروغن بادام و سکنجبین شیر
اگر فصل ربیع باشد پس اگر تعفین ازین جرب باستخوان رسد علاجش علاج ناصور باشد از نهادن دوای حاد و بعد ازان علاج بمرهم **نوع هفتم** از جرب معروف
بلقمی ست و این دانها ... بزرگ متفرق بود که اصول او صلب چندان بلند از جلد باشد که بحس ظاهر شود و ریم در سرهای دانها بود و چون انسان بدانه ازان
نظر کند چنان ظاهر شود که گویا بدو نصف مقسوم ست نصف علای وی پر از ریم بود و نصف اسفل صلب سرخ رنگ و چون ریم بر آرند نصف ثانی بر جلد مثل ثولول الیس صلب
که ازان آنچه یکجا باقی ماند و این نوع خارش کم دارد و سبب فاعل او خلط غلیظ سوداوی ست که از فساد رطوبت و تعفونت آن پیدا شود و سوداوی گردد و علاجش نوشیدن مطبوخ افتیمون ست

اگر قوت متحمل باشد بعده فصد باسلیق و پرهیز از اغذیهٔ غلیظه و اقتصار بر مزورات تا آنکه در دانهای او تحشف ظاهر شود بعد ازان این سفوف هر روز دهند برگ فیلگوش خشک
هلیلهٔ سیاه و کابلی تودری بهمن هر یک پنج درم مامیران چینی سه درم شاهتره ده درم شکر سفید مثل همه پس همچنین همه کنجد بریان جمله را باریک ساییده باهم آمیخته صبح بر نهار سه درم بخورند
و غذا سرکه و روغن کنجد و شکر یکجا کرده بدهند و هرگاه دانها تحشف گردد و اصول آنها صلب باقی ماند بدوام انجماد یا بالم و خلش در بیخ دانها و این دلالت میکند بر آنکه صلابت
ازان زائل شده و انتفاخات که از رطوبت بود تحلیل شده و باقی ازان حدت و رقت یافت پس علاج چسپانیدن زلو یا شرط بهر دانه کنند و واجب نیست که البته طلا کنند چون
دران درد حادث گردد بلکه مالش روغن و دخول حمام استعمال کنند یا ثوی بحدوث حکهٔ مستلذه بغیر الم دران گردد و این دلالت کند بر آنکه باقی ازان خلط حریف لذاع است و علاج
او درین هنگام آنست که این طلا بکار برند کندش دو درم برگ دفلی خستهٔ هلیله سوخته هر یک سه درم سیماب مقتول بخاکستر و روغن ده درم میعهٔ سائله نیم درم ساییده باهم آمیخته
بسرکه و زیت مخلوط سازند و ازان سه روز طلا نمایند بعده در حمام داخل شوند و اگر ازین خارش زائل نگردد بگیرند سیماب مقتول یکجزو و نوشادر دو جزو و قیروطی بروغن گل ساخته
سرد کرده دران حل کنند بعد ازان بر دانها بتدریج طلا کنند و بر بدن او یکدفعه یا دو دفعه طلا ننمایند پس اگر باین زائل نشود و متعسر گردد نشستن در چشمهٔ کبریتی و نوشیدن آن آب
بی شک ازالهٔ او نماید نوع هشتم جرب معروف بمتدقق است و آن آنست که انسان بدن خود را بخارد پس زیر جای خاریدن قشف مفرط ظاهر گردد و هر جایکه از بدن قشر شود
و یا دران سوزن بخلانند ازان خون بسیار سیاه غلیظ القوام برآید و جمیع موها که بر بدن او باشد غلیظ و خشن و سفید گردد و خارش او با الم اندک باشد و سبب فاعل آن خون سیاه
محترق حریف الکیفیه لذاع عفن بد بو بود علاج آن اگر قوت مساعدت کند فصد باسلیق نمایند و ترک تنقیهٔ او بدوا در ابتدای مرض کنند و لزوم پرهیز سازند تا که ظهور دانها
در جلد ابتدا نماید و خارش کم گردد بعده اعادهٔ تنقیه بفصد باسلیق کنند و لزوم تناول اطریفل باین نسخه نمایند هلیلجات ثلاثه هر واحد ده درم بعد دور کردن خستهٔ آنها هلیلهٔ آمله
منقی افسنتین رومی هر واحد پنج درم افتیمون ده درم همه را ساییده بموییز منقی بسرشند و هر روز دو درم ازان تناول نمایند پس اگر طبیعت ازین منحل گردد بسرعت صحت
یابد و اگر منحل نشود بزمانهٔ دراز به شود و این معجون را در آخر امر دهند و امر بدخول حمام نکنند مگر بعد استعمال این معجون بعده امر باستعمال روغن گل و دخول حمام کنند
تا آنکه خارش زائل شود و قشف و آثار باقی ماند و دران هنگام ماء الجبن و روغن بادام تلخ و شیرین و سکنجبین ایام متوالی بنوشند که قشف زائل و نرم گردد و بشرب آن و درین وقت
اگر ارادهٔ نوشیدن دوا برای استیصال قشف نمایند مطبوخ افتیمون بنوشند بعده لزوم اغذیهٔ مصلح خون مثل سپیدهٔ باکیان و پاچهٔ بره کنند و نبید سفید ممزوج بنوشند تا آنکه جلد
او صاف شود و قشف بالکل زائل گردد نوع نهم جرب معروف بمتوثب است و صورتش اینست که دانها متفرق بهم با جلد بود و با آن خارش غیر لذیذ باشد و چون آنرا خم نمایند
ریم برآید گویا که از عمق بدن بر می آید و دانهای او باستدارت فراخ شود و در گوشت عمیق گردد و سبب فاعل این نوع رطوبت عفن است که آنرا اندکی از صفرا مخلوط گردد و بدان
تیز و عفن گردد و علاجش این سفوف است بگیرند صبر سقوطری پنجاه درم خبث الحدید بر بسرکه بریان بروغن بادام دو درم گل مختوم پنج درم زرد چوب سه درم مامیران دو درم
هلیلهٔ سیاه سه درم همه را ساییده و صبح بر نهار سه درم ازان بخورند و غذا شوربای لحم بزغاله یا برهٔ شیرخواره دهند و برین مداومت نمایند تا آنکه ریم او کم گردد و بعده تنقیه بفصد و بمطبوخ افتیمون
کنند و فاصله میان فصد و شرب دوا ده روز کنند و اگر قوت ضعیف باشد پانزده یا بیست روز نمایند چون فصد درین وقت نمایند ابتدا بتقشیر و تنشف رطوبات کنند پس از طلا باستعمال
نمایند مرکب از تخم و پیه گرده بز تا مرهم شود بعده این مرهم که بگیرند ده برو روغن گل خوب بر هم زنند و در بیرون [illegible] این تمایند که این نوع جرب با خاصیت زائل کند و از بهترین
اشیا برای این نوع و برای جمیع انواع جرب شرب شیر است مگر آنکه در آنجا حمی مانع از شرب او باشد مثل [illegible] مزاج پس کسی که حال او چنین باشد بدل آن نوع صبر الجبن کنند و سقمونیا و یا افسنتین
و یا هر دو بران اضافه نمایند و هر نوع از انواع جرب که بادی فحل و یبس باشد و استفراغ صاحب [illegible] آنرا ماء الجبن [illegible] بعد ازانکه از ادویه که مذکور گردید بدان مستغنی سازند

خاتمهٔ باب

در غرائب آنچه از جرب حادث شود و غرائب معالجات ماخوذ از تجارب و از عجائب آنچه مشاهده او بصحت قیاس و عقل کرده شده و آنچه سبب نفع او مخفی باشد و این ادویه را که اراده
ذکر او در غرائب انواع جرب میکنم در ابواب سابق داخل ننمودم بلکه برای آن این باب جدا ساختم و آنرا نوادر معالجات و غرائب جرب موسوم کردم بهر آنکه در ان طبیب ماهر گاه کند احتیاط
چیزی نماید که برد آن [illegible] قیاس او راه [illegible] باشد مع آنکه ذکر او جاهل تجربه کند و طبیب ناقص حذر کند از آنکه چیزی ازان استعمال نماید بهر آنکه اوراد آنچه سابق گذشت صحت و شفا
ازین باب [illegible] در تفسیر [illegible] که جلود ایشان متقشر و خشن شده بود چنانکه مثل جلد [illegible] گردیده و پشم و سرخ شده و اکثر موهای ابدان ایشان افتاده بود و خارش

عجیب بایشان حادث شد که آن هنگام سردی هوا در صبح اندک ساکن میشد و وقت ظهر خارش هیجان می نمود و جلد منتفخ میشد تا آنکه در چشم ایشان تهیج ظاهر میشد
و ذکر میکردند که اجواف آنها خارش می نماید و این نوع جرب در کدامی از بلاد ندیدیم و از حذاق اطبا درین سوال کردم و گفتند که سبب او رطوبت غلیظ است که چیزی از صفرا
باو آمیخته و ازان بخار غلیظ که دران حدتی ست پیدا شده و آن رطوبت بسوی جمیع اعضا سیلان میکند و تهیج حادث میگردد و بطوریکه آن رطوبت مع بخار غلیظ انفعا
ست و خارش می آرد از جهتی که اخچه باوی آمیخته دران حدت و حرافت ست و دیدم که ایشان معالجه این نوع بقی کنانیدن دائم و مالیدن جمیع بدن بخاکستر چوب انگور مخلوط
بروغن گل معمول نزیت انفاق و سرکه میکردند تا آنکه شروع بتحلل تهیج او میکرد و بعده بصورت باقی از جرب نگاه می نمودند پس اگر رشح نمیکرد برین معالجه که آن قی و طلای مذکور
ست اوامت میکردند و اگر رشح میکرد استفراغ او بمرور ایام باین نقوع می نمودند افسنتین سی درم پانزده درم سنای مکی بست درم ترنجبین سی درم فلوس خیارشنبر سی درم
اقیمون ده درم مامیران چینی سه درم صبر سقوطری بست درم مویز منقی سی درم همه را در ظرف چینی باده چند آن آب بخیسانند و یکروز در آفتاب دارند و هر روز شصت درم
ازان با پنج درم روغن بادام شیرین بنوشند تا هر روز یک یا دو مجلس اجابت نماید و غذا شوربای زیرباج شیرین معمول با طراف یا بچه مرغ باشد پس اگر اسهال زیاده گردد
مدتی آنرا ترک نمایند بعده معاودت بنوشیدن او کنند و این نقوع را در هر پنجروز تازه کرده باشند تا آن قوی گردد و چون زیاده ترازین گذارند ضعیف شود و هنگام شرب این
مطبوخ بر طبیب واجب ست که از مراعات مزاج مریض غافل نماند پس اگر مزاج او حدت پذیرد بسوی طریق تسکین مزاج و تعدیل او عود کنند و این نوع جرب را کم دیدم که بعد شرب
این نقوع باقی ماند و هرگاه استفراغ مریض آن یکبارگی کنند جلد لاغر گردد و خشکی شدید پیدا شود و هر جای بدن را که بخار در رشح نماید و چون استفراغ باین نقوع ابتدا بتجفیف نمایند
حادث نشود و بخوبی زائل شود پس هرگاه خارش زائل شود و جلد منبسط گردد امر باستعمال حمام روغن و دخول حمام کنند که موی ریخته بروید و این از غرائب نوادر ست و ایضا
جربی را دیدم که در اهواز حادث میشود و آثار او آنست که صفائح سیاه در بعض بقاع بدن میباشد و صورت بقعه مثل سوخته آتش بود پس رنگ او سیاه گردد و الم شدید آرد
و اطبای حذاق میدانند که این از خلط سوداوی یا از خلط حاد محترق ست و اخلاط او از ... و بقول ... محترق میگردد و نوعی از سوداى محترق
حادث یا بسبب ... پس هرگاه بسوی جلد میرسد آنچه مذکور شد پیدا میگردد و دیدم که علاج این نوع باین دوا میکردند و آن غریب ست تصحیح بعض او بطریق قیاس ممکن
ست و بعض او از حد قیاس خارج بود سوای آن تجربه او کردم بعد از آنکه ایشان را دیدم که بران جسارت می نمایند پس آنرا احسن التاثیر قریب النجح یافتم و آن این نوع جرب
در سه چهار روز زائل میکند و کم دیدم از ایشان که هفت روز خوردند و زائل نشد میگیرند مرزنگوش خام ده درم کبریت آب نارسیده ده درم مامیران چینی ده درم شکر سفید
پنجاه درم و هر روز بر ناشتا یکنیم درم میخورند و بران وا ... تا زه می نوشند و خلط سیاه مثل قیر قی میکنند و بهار یا بی ... روغن بادام بریان کرده غذا میسازند و دوام شرب آب سرد
و قرص برف میکنند پس این دوا این نوع جرب را در چهار روز زائل میکند و این نیز از غریب انواع جرب و غریب معالجات اوست و ایضا اهل شام را بر وجهی دیدم که هر که را اجزا
هر نوع که میشود میگیرند آن سفوف شاهتره نامیده اند بعد استفراغ و فصد و اصلاح غذا امیده ... سفوف مذکور میگیرند برگ شاهتره خشک ده درم غنبیل سه درم و ثلث کشفیز
خشک بست درم مامیران چینی پنج درم همه را سائیده سه چند آن شکر سفید بران می آمیزند پس جرعه از ... ساخته بران این سفوف سه درم و تا چهار و تا پنج درم
بقدر قوت مریض انداخته میدهند و این در جرب اثر محمود میکند و طلای ایشان برای جمیع انواع جرب این طلاست میگیرند نوشادر ده درم کبریت سوخته ده درم صمغ عربی
پنج درم سیماب مقتول پانزده درم و این همه را در سرکه آمیخته بدان طلا میکنند پس اثر عجیب می نماید و آنرا تاثیر و نفع ظاهرست و چون بر ایشان صعب میگردد دوا باطلا
جرب باقی میماند مریض را روغن کنجد چند روز متواتر می نوشانند بعده رایب تازه ایام متوالی و از آنچه استعمال او میکنند چسپانیدن زلو بسیار بر بقایای جرب ست
و بدان انتفاع می یابند چون این بعد تنقیه بمطبوخ و فصد باشد و این غریب از معالجات ست و ایضا اهل طبرستان در جمیع انواع جرب یابس بعد استفراغ بمطبوخ
کنجد بریان کوفته بشکل استعمال میکنند و بدان انتفاع بین می یابند و در جمیع انواع جرب طب استعمال می نمایند جلوس در چشمه کبریتی که اندک نطرون آن آمیخته باشد
و جلوس دران طول میدهند و آب آن می نوشند و از ابدان ایشان جرب یکبارگی میریزد و این آبهای کبریتیه جمیع انواع جرب را نافع بود و ایضا از غرائب دیدم که
استعمال آن میکنم و از اوائل آنرا اخذ کرده ام و آن در جمیع انواع جرب رطب و یابس حسن النفع سریع التاثیر ست و بحسب مزاج انسان ترکیب داده میشود و آن
مریض را بعد استفراغ و فصد و اصلاح غذا خورانیده میشود و نسخه آن اینست بگیرند کبریت آتش نادیده ده درم مامیران سه درم کنجد بریان کوفته پنجاه درم شکر سفید

پنجاه درم این همه بوزن یکصد و سیزده درم شد هر روز از ان پنج درم بدهند و تناول جمله این تمام نمیشود که جرب البته زائل میگردد هر نوع که باشد و در ایام تناول این امر میکنیم
بدخول حمام و بمالش بروغن گل و آنکه اقتصار نمایند بر خوردن مزورات و گاهی اضافه میکنیم بر اجزای مذکوره چون مزاج مریض حار باشد طباشیر و تخم خرفه و تخم کاسنی و تخم کشوث
و تخم کاهو و ریوند و عصاره زرشک و مانند آن برای حفظ اعضای شریفه پس تاثیر او محمود می یابیم و واجب نیست که طبیب در استعمال دوای مذکور فکر کند چه من آنرا ذکر نکرده ام
الا بعد تجربه در جمیع امزجه و جمیع بلدان و جمیع اوقات سال و باید که امتناع از استعمال او در ایامی باشد که دران شرب دوا منع میکنند مثل وقتی که دران آفتاب نزد منقلب
باشد قبل آن پنج روز و بعد آن ده روز بعده از استعمال او امتناع نیست از غریب ادویه که استعمال آن بطریق طلا می کنم نسخه آن اینست که بگیرند آمله درست و بلیله زرد
درست هر واحد بست درم نوشادر زیبق مقتول هر واحد سه درم و این همه را در زیت و روغن کنجد بجوشانند و از بخاریکه از ان برآید خود را نگاهدارند پس آن روغن را مع ثفل
گرفته بدان مواضع جرب را مالش نمایند و پیش آتش نشینند مادامیکه خوش آید و هرگاه از گرمی آتش الم احساس نمایند ترک آن کنند و همچنین در جمیع اعضا تا همه بدن شامل گردد و اگر
بر عمل این در یک شب قادر باشند جرب در یکشب زائل شود و همچنان در دو شب بعده در حمام داخل شوند و بروغن گل مالش نمایند و چون این همه ذکر کردم پس طلای کلی جامع
بالغ در فعل نهایت در نوع او بیان می نمایم بعد فصد و استفراغ و اصلاح غذا در آخر جرب نه در اول آن استعمال کنند این نسخه اوست کندش دو درم بیخ حلفا سه درم بیخ درخت
انار دو درم بیخ عنب الثعلب پنج درم بیخ حماض دشتی سه درم هلیله سوخته پنج درم تخم ریباس سه درم برگ خرزهره سی درم سیماب کشته بخاکستر انگور یا خاکستر چوب سه درم روغن شبت سه درم
اقلیمیای نقره ده درم میعه یابس و سطب هر واحد ده درم جوز سوخته پنج درم مرداسنج توبال حدید هر یک دو درم نوشادر سه درم عاقرقرحا بیخ انجدان هر دو سوخته هر واحد سه درم
همه را سائیده با زیبق مقتول بیامیزند بعد از ان بقطران لت کرده در دیگ سنگین مستطیل الجوانب همه انبه از ند بعده بران طبق سفالین محکم کرده در تنور گرم یک شب گذارند
و صبح از تنور برآرند و بگذارند تا آنکه سرد گردد و بعد از ان همه دوا را برآرند اگر مثل حمیه گردد بهتر و الا در تنور باز نهند بعده سائیده بقدر چهارم حصه آن نمک آمیزند و همه را در روغن گاو
و سرکه حل کنند چندانکه قیمی مانند پس بعد از ان یک یک عضو را طلا کنند و بر جای دیگر طلا نکنند تا آنکه جای اول به نشود و باک نگردد و کسی که به سوزش او صبر کند طلای او یکبارگی
مضایقه ندارد و این طلا معروف بسیاریست بهر آنکه اول کسی که آنرا جمع کرده سیار بن ... حرانی بوده و آن نادر طلا است به تجربه و استعمال آن کرده ام در استعمال او نفع بزرگ دیدم

مجرب طلای بیماری

حکه

یعنی خارش و این مانند جرب بود ولیکن درین بثور نمیباشد و سبب حکه بخارات حریفه حاده لذاعه ساکن زیر جلد است و اخلاط حاده مثل خون رقیق حاد و بخارات اخلاط صفراوی لذاع
و این اخلاط و بخارات یا رقیق لطیف قلیل المقدار باشد و از ان حکه سریع البرء حادث شود بنا بر سرعت تحلل آن و یا غلیظ کثیر المقدار بود و از ان حکه متطاول بطی البرء
حادث گردد بسبب بطوء تحلل و اندفاع آن و آن اکثر عارض شود از کثرت تناول نمکسود و ماهی گنده و شور و پنیر کهنه و سیر و پیاز و جوز و البان و کوامیخ و مانند آن هر چه خلط
ردی پیدا کند و از قلت استحمام و کثرت چرک بر بدن و کسانی که بعد از جماع بآب گرم غسل نکنند و مالش بدن نمایند بیشتر درین مرض افتند و این دلیل قوی است بر وجوب
غسل بعد جماع در شرع شریف و گاهی حکه پیران را حادث شود بسبب ضعف جلد ایشان و کثرت تولد بلغم شور در ابدان ایشان بنا بر سوء هضم و ضعف حرارت غریزی
و ضعف قوت از تحلیل بخارات محتقنه زیر جلد خصوصا اگر از اغذیه مولده خلط ردی مانند ماهی که مذکور شد کثرت نمایند و صحت از ان در ایشان دشوار است و هرگاه
ماده حکه بغلظت مائل بود با سوسه میباشد و شیخ میفرماید که اسباب تولد ماده جرب بعینه اسباب تولد ماده حکه است لیکن آن قوی باشد و فرق در جرب و حکه آنست
که با حکه اکثر بثور نبود چنانکه در جرب میباشد و حبس او در زیر جلد بعد دفع طبیعت و بخار یا بسبب انسداد مسام و کم پاک داشتن بدن است و یا بسبب ضعف دافعه
چنانکه پیران و بعضی بیماران را در آخر امراض و در نقاهت عارض میشود خصوصا چون ماده بسیار یا غلیظ باشد و یا بسبب اغذیه ردیه که از ان اخلاط ردی متولد شود
پیدا شود مثل غذای نمکین و تیز و مانند آن و یا بسبب سوء هضم که بدان غذا عفن گردد و حکه گاهی خالی از قشور نخالی بود که از حک چیزی اخذ نکنند و حکه سن پیری کمتر
علاج پذیرد و تدبیر و مداوای آن کرده شود و بالجملة ماده حکه میان جلد جمع میشود و اگر از ان چیزی در بدن باقی شد آن ... و ... حکه دشوار اند
و انطاکی گوید که حکه تغیر سطح جلد و ... ست مع نوع ... چون بخارند و بسیار مردم میان او و جرب فرق نمیکنند و فرق میان هر دو از دو وجه بود اول آنکه حکه از سطح جلد
... بخلاف جرب دوم آنکه از ان در کیفیت ردی تر و در کمیت کمتر میباشد ... و وجه سوم ذکر کرده و آن آنست که ... جرب ...

که از ماده رقیق ... باشد ... شوری بوده ... باشد ۱۲ منه ظلاله ... که غلیظ فاسد حکه آرد ... از ان طول مدت جرب ۱۲ منه ظلاله

وایضاً بعضی حکه بمثل مالش و استحمام منحل گردد مانند آنکه از سردی عارض شود و از اسباب حکه بعد عهد از استحمام و پوشیدن جامهٔ درشت خابس و کثیف است و اکثار اشیای حریفه و مالح و قدید و ممارست غبار و دخان و جماع بعد تناول مثل گندنا و خردل و مادهٔ آن اخلاط رقیقه است و صورت آن شور خفیف الادراک غالباً و خشونت اکاله و فاعل آن حرارت ضعیفه یا غریبه است و غایت آن انتشار شور و فرط تفریح و علامتش ترشح رطوبات و لین ملمس است در دموی و بلغمی و بالعکس اگر از صفرا و سودا باشد و ابن هبة الله گوید که تولد حکه یا از خلط بلغمی غلیظ چسپنده زیر جلد است که بسبب طول لبث خود متعفن شود و قوت از دفع او عاجز گردد و یا بسبب خلط لذاع محتبس زیر جلد یا مخالط خون محتبس در عروق و استدلال بر خلط غلیظ به برودت مزاج و تدبیر مبرد کنند و بر خلط حار به تدبیر مسخن و مزاج حار و شدت سوزش نمایند علاج بدستور جرب علاج کنند و نضج و اخراج مواد محترقه نماید مثل مطبوخ افتیمون و مانند آن بدهند بعده ترطیب اخلاط و تعدیل قوام او و مهیا ساختن او برای استفراغ بنوشانیدن ماء الشعیر و ماء الجبن و بعد از آن اصلاح غذا و امالهٔ آن نمایند بسوی چیزیکه از آن رطوبت شیرین متولد گردد و استعمال حمام و مالش اندران لازم گیرند و از جماع بالکل منع کنند و تدبیر حکهٔ پیران اصلاح غذا و مداومت حمام و شستن بدن بمطبوخ ریحان مورد و گوشت خربزه است و اگر حکه مزمن و مزاج سوداوی باشد شاهتره و چراتیه و هلیله و پوست هلیلهٔ زرد هر یک شش ماشه بعرق شاهتره یا و آثار خیسانیده صباح گرم شهد یکتوله داخل کرده دهند و مرداسنگ سفیداب کافور هر یک پنج ماشه بسرکه سوده در روغن گل آمیخته ضماد سازند بالجمله در حکه اگر غلبهٔ خون بینند اول فصد کنند مناسب حال و ماء الجبن و سفوف لاجورد و حب آن دهند و روغن یاسمین سه توله آب لیمون کاغذی یکنیم توله سهاگه یک توله مرداسنگ نه ماشه بمالند و بعضی گلاب و قدری کافور عوض مرداسنگ میکنند و در شیر میش یک آثار گوگرد یکنیم توله سوده آمیخته ضماد داده جمرات بندند و مسکه آن گرفته بمالند که در سه روز حکه را دور میکنند و اگر در بالائی شیر مادهٔ گاو دو توله و قدری گلاب قسم اول مخلوط کرده هر روز تا یکهفته بخورند مفید است و کذا در بالائی و گلاب قدری رسکپور اضافه کرده بر بدن مالیدن سودمند و در بیاض والد مرحوم مرقوم است که اگر روغن مسکهٔ میش نیم پاؤ که با آب یکصد بار شسته باشند سیماب شش ماشه کمیله ده توله حل کرده مالش نمایند خارش دفع کنند و مالش تخم خشخاش با آب لیمون ساییده و کذا چونه یا شورهٔ قلمی در روغن تلخ آمیخته و کذا صابون با آب سوده و یا افیون در روغن کنجد سوخته و یا حنا بروغن گل و سرکه سرشته و یا تخم پالک و تخم خشخاش مساوی با آب ساییده و بعد از آن با آب گرم غسل کردن نافع است و یا سیماب را با برگ حنا یا آب برگ پان یا آب لیمو بسایند تا همچون خاکستر شود پس در روغن گل آمیخته بمالند و بعضی گلاب و روغن یاسمین عوض روغن گل نوشته اند و این حب نیز جهت خارش نافع است افیون یکدام سهاگه ده دام نصف سهاگه بریان کنند و نصف خام دارند پس با هم خوب حل کرده مثل کنار نخودی حبها بندند و عند الحاجت حب را در آب حل کرده بر موضع خارش خوب بمالند در دو سه روز فائده میکند و این دوا برای حکه که از هوای بارد و آب سرد پدید آید نافع بود اسگند شش درم زنجبیل سه درم فلفل سیاه یکدرم شکر چهار درم سه چهار خوراک سازند و این ضماد برای خارش خشک بی بثور مفید است تخم خشخاش کنجد مقشر برگ حنا سهاگه مرداسنگ هر یک شش ماشه بروغن یاسمین یا روغن گل یا آب لیمو ساییده و قدری کافور آمیخته بمالند بعد دو گهری غسل کنند ایضاً مرداسنگ یکتوله سیماب چهار ماشه آب برگ ریحان روغن مادهٔ گاو و گلاب هر یک چهار توله روغن را با آب شیرین بست و چهار بار شسته آمیخته مثل مرهم ساخته وقت حاجت بمالند ایضاً که برای خارش خشک مجرب است هر گاه حکه بمالند گل ارمنی یکدام کافور زعفران هر یک دو ماشه روغن بادام دو توله سرکه و آب گل کافی شده دو توله ساییده بمالند فائده کند و در بیاض والد مغفور بخط ایشان مسطور است که گاهی خارش شدید از پیدا شدن کنبله بر بدن پیدا میشود و کنبله کرمی است مشهور پس بگیرند چلیت و در آب ساییده بران موضع خوب بمالند و بشویند و یا چونه با آب ساییده مالش نمایند و از پارچهٔ گلیم بشدت بمالند و یا قند سیاه کنند و یا برگ کنجد تازه بمالند فقط **اقوال حکما** ابو سهل گوید که حکه اگر از خلط حاد و ردی محتبس در عروق باشد علاج باخراج خون نمایند اگر بدن ممتلی باشد بعده استفراغ با ادویهٔ موافقه مثل هلیله و شاهتره و افتیمون و خربق سیاه و شحم حنظل کنند و بعد تنقیهٔ بدن ادویهٔ جالیه از خارج در حمام استعمال نمایند و اگر ماده در عروق نباشد بلکه زیر جلد باشد فقط فصد استعمال نکنند لیکن اکتفا باسهال کنند و صرف عنایت فرمایند باستعمال ادویه که جلا و تنقیه از خارج نماید پس ابتدا کنند بغسل از آب گرم بعده با آب چقندر و آب شاخ و سبوس بیده بسرکه سرشته و آرد باقلا و جوف خربزه و آب کرفس و بورق و آب طبیخ باقلا مالش نمایند و اگر تولد حکه از خلط شور باشد باید که مالش بدن بآرد حلبه و عسل و عصارهٔ قثاء الحمار و آب کبر و آب خاکستر و مطبوخ حنظل کنند و این دوا از آنرا نفع کند بگیرند گل سرخ و یا سرکه تند بعد تا آنرا قوام بهم رسد بعده نصف وزن گل سرخ کبریت سوده مخلوط سازند و در حمام بر بدن بمالند و اگر اراده کنند که قوی تر گردد کبریت مساوی گل سرخ گردانند و ایضاً نفع کند اگر بگیرند آب کرفس تازه و روغن اندکی سرکه آمیخته بر بدن در حمام بمالند و اگر حکه بسبب جسمت باشد باید که دوام استحمام نمایند بآب شیرین گرم که بدان معده و مثانه ترمه

و جوف خربزه پخته باشند **بوعلی سینا** مینویسد که علاج حکه یابسه بعد استفراغ اگر احتیاج بدان افتد بادویه که در علاج جرب معلوم شده مثل نوشیدن دوغ گاو ترش ست
و مثل استحمام بآب نیمگرم و استعمال مالش اندر و دهنهای بارد و خصوصا چون دران آب کرفس داخل کنند و علاج جرب یابس و حکه یابسه قریب بیکدیگر ست و از ادویه لطیفه
دران خشخاش بسرکه سوده ست و ایضا برگ سوسن و ایضا صبر بآب کاسنی و ایضا نشاسته در ادویه داخل کرده میشود و آب کرفس بسرکه و گلاب نیکوست و از ادویه قویه
قیروطی ست که دران افیون باشد مالش بدان بدان حکه را ساکن کند و از ادویه قویه آنست که از ادویه اولی ترکیب دهند و دران نوشادر داخل کرده بسرکه طلا نمایند خصوصا
بخصیه و ایضا شب بریان و قطران و این حکه باطن بر و فرج را نیز نفع کند بخرقه حمول سازند و پیران در علاج حکه که ایشان را عارض شود و مبتلای دردی شراب باشند شبت
رطب انتفاع یابند و اما استحمامات برای حکه و جرب مثل آب دریای شور گرم کرده یا آب سبوس یا طبیخ قثاء الحمار ست و اما غذا برای صاحبان جرب و حکه آنچه ترطیب نماید
و خون نیک پیدا کند از اغذیه یا آنچه برودت و رطوبت و لحوم معتدل و اصحاب حکه قشفیه الابد ست از استعمال دهنهای نرم در متناولات مثل روغن بادام و کنجد و مانند آن
مجوسی گوید که حکه عارض میشود از خلط شور که آمیخته با خون رقیق آمیز رود از خلط صفراوی انواع چشک گاه عارض شود باید که استعمال فصد و شرب ماء الفواکه مقوی تبرید نمایند و از البان
و کوامیخ و ماهی شور و اشیای مالحه و حریفه پرهیز کنند و بر بدن آب سبوس گندم و آبیکه دران پوست درخت انگور پخته باشند بریزند و افراط استحمام بآب شور نمایند و در حمام آب مطبوخ
پوست گرم و چقندر بر دو کوفته و حلبه و سبوس بر بدن نطول کنند و چون سرکه گرم کرده بروغن گل بر بدن طلا نمایند و همچنین آب مطبوخ قثاء الحمار و بالش بدن باندک آرد میک
و باقلا و مغز تخم خربزه با یک سوده بروغن گل نافع باشد و اگر حکه از خلط غلیظ بود و مدت او دراز گردد در حمام بآب کرفس و سرکه و روغن گل و اندک بورق مالش بدن نمایند که
تسکین آن کند و یا بگیرند بورق و افیون و با یکسا سائیده بروغن گل و موم گداخته آمیخته در شب بر بدن بمالند و صبح در حمام داخل کنند که تسکین آن و تلطیف حرارت آن کند
و بیضه سائله و روغن گل چون در حمام طلا نمایند نفع بخشد و اگر بول طفل نابالغ بر بدن طلا کنند بدان انتفاع یابند و استحمام بآب بحر نافع حکه است و این دوا نافع حکه بود شیاف
مامیثا یکجزو و بورق نیم جزو و قسط تلخ سدس جزو همه را باریک سائیده بسرکه ممزوج بآب بسرشند و در حمام بدان طلا نمایند و اگر از خلط رقیق باشند بگلاب و سرکه و حنا بسرکه شسته
و تخم خربزه بروغن گل و آب چقندر طلا کنند و صاحب حکه را باید که بر خاریدن ادمان نکند و بران صبر نماید و باید که ادامت پاک کردن بدن از چرک و اعتنا بتنظیف آن
نماید و پارچهای کتان پاک بپوشد و لزوم تدبیر مذکور کند که حکه زائل گردد باذن الله تعالی **ابن الیاس** گوید که علاج حکه فصد و استفراغ بدن بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ هلیله است
و هر صبح شربت بنفشه و ترنجبین هر واحد ده درم در آب گرم حل کرده بنوشند اگر با آن سرفه باشد و غذا مزوره ماش بمغز بادام و اسفاناخ و کدو ترو بخورند و یا تمر هندی و شکر سفید هر واحد
ده درم و یا سکنجبین ساده بگلاب هر یک ده درم بنوشند و یا هر صبح نقوع مشمش سه اوقیه گرفته سقمونیا نیم دانگ دران حل کرده بیاشامند و غذا مزوره تمر هندی یا زرشک یا آلوی کوهی
یا مغز بادام و اسفاناخ و کدو بخورند و دائم استحمام نمایند و دران بروغن بنفشه و روغن کدو و روغن گل مالش کنند یا تخم خربزه بمالند یا بگیرند آب چقندر و آب خبازی و بر بدن نطول کنند
و اگر سبب حدوث حکه بلغم بورقی غلیظ باشد نقوع صبر و یا مطبوخ هلیله مقوی بصبر و صبر بنوشند و در حمام مالش بدن بآب کرفس و روغن گل و روغن بنفشه و سرکه باندکی بورق
کنند و گاهی سبب آن بخارات لطیف بود که بسوی جلد آید و آنجا متعفن شود و بوی بدن بد گردد و علاجش مالش بدن بآب گرم و روغن بنفشه است و صاحب حکه لباس
نرم پاک مثل توزی و کتان بپوشد و بگیرند مغز بادام مقشر و خشخاش مساوی و بسرکه سائیده در حمام بر بدن طلا کنند **طبری** گوید که آنچه بمشایخ حادث شود لا علاج است سوای
آنکه طریق در معالجه ایشان اصلاح اغذیه و شرب نبیذ متوسط در قوت و لزوم دخول حمام و مالش بدن بروغن گل و سرکه است و اما در کهول علاج ایشان فصد و استفراغ بمطبوخ
افتیمون و لزوم اغذیه رطبه و نوشیدن ماء الشعیر و اصلاح اغذیه حتی الامکان ست پس اگر زائل نشود معاودت باستفراغ و فصد و نوشیدن ماء الجبن و شیر خر نمایند و دوام
بمالش در حمام بآب مطبوخ کرفس و سرکه و روغن گل و بوره ارمنی کنند بعده در حمام داخل شوند و عرق آورند و نشف عرق بپارچه نمایند پس مالش بدوای مذکور کنند و در خانه مطبوخ
تا ساعت زمانی بنشینند پس اگر بعرق مرتبه دوم آید دیگر بار بشوید و اگر عرق نکند بر بدن ایشان انداخته بمالند بعده سبوس سائیده و آرد باقلا بمالند و در شب اندکی روغن
گل بر بدن بمالند و اما در جوانان و صبیان فصد کنند کسی را که از ایشان ممکن باشد و استفراغ باین مطبوخ بگیرند آب شاهتره و عرق یکرطل و بران سه درم صبر سقوطری
و ده درم امیران و پنج درم هلیله زرد و سه طسوج سقمونیا مشوی کوفته بیخته انداخته بنوشند و ازین سه شربت بنوشند بعده بدانچه مذکور شد از آب کرفس غیره و در روغن
و روغن گل در شب مالش نمایند و لزوم پرهیز و اصلاح غذا کنند و کسی که در مزاج او حدت باشد ماء الشعیر و ماء الجبن یا شیر خر بنوشانند و در صبیان شرط لازم و مضع محاجم

طلا نیز اگر بهر گاه جوانان بر ازین ... و بسوی جسد ... گردد و ... باکتف ... از طول ... منه ...

سیان کشفین و پرهیز از اغذیهٔ ردیه و مالش بچیزی که مذکور شد کفایت کنند و گاهی روغن گل و دخول حمام ایشان را کفایت باشد و چون این معالجات خاصه ذکر کردیم پس
علاج کلی برای حکه بیان میکنیم که هرگاه در جرب و بثور نباشد فصد صاحبان حکه و استفراغ ابدان ایشان باید که مخرج احتراقات بود باید کرد و این که ذکر میکنیم نافع اصحاب حکه
است بگیرند آب کاسنی مروق و دران فلوس خیارشنبر و اندک غاریقون منخول بجلاب سرشته بمالند و ازان شربات متوالیه بنوشند و چیزی از ادویه اجود و انفع و افضل و احسن
اثر در استفراغ اخلاط محترقه از خیارشنبر نیست و آنچه بر بدن ایشان طلا نمایند و خطا نکنند و در یکروز فائده کند اینست که بگیرند برگ حزنبل و در سرکه بجوشانند پس سرکه همان کرده
اندک خاک سیماب و قدری روغن گل بران انداخته بر بدن مالش نمایند که این تاثیر نیک دارد و بگیرند بردی سبز که هنوز خشک نشده باشد و آب او بر آرند و خشته هلیله
سوخته دران آب حل کنند پس بران اندک سرکه و روغن گل و قدری کندش انداخته بآتش ملایم بجوشانند و بگذارند تا سرد شود و بعده در حمام داخل شوند و بیرون آمده
بدان مالش کنند و این ابلغ النفع ست و اصحاب حکه را امر کنند بدخول حمام و صبر در خانهٔ گرم تا آنکه بدن او گرم شود پس بیرون آمده آب سرد مضمضه نمایند و استنشاق بدان
کنند بعده در آب نیمگرم بنشینند و بر خود ازان آب بسیار بریزند و این در یکدفعه بخارات مختنقه بیرون آرد و بعضی مردم را چون حکه بغیر جرب پیدا میشود که تعب استعمال
می نمایند تا آنکه عرق آید بعده در حمام داخل میشوند و بر خویشتن آب نیمگرم بسیار میریزند و خوراک خود سرکه و شکر و روغن بادام میسازند و ازین تدبیر حکه زائل میگردد ابن هبة الله
گوید که علاج حکه تابع اخلاط بلغمی غلیظ باستفراغ بدن از حب صبر ست و آب کرفس و غیره که سابق مذکور شد و در حمام طلا کنند جسم را با آب بحر یا آب حمات بشویند پس اگر زباد بصر
طول کشد شیاف مامیثا و غیره که در قول مجوسی گذشت بر بدن طلا نمایند و علاج حکه حادث از اخلاط حاد بفصد اکحل و اسهال بمطبوخ فاکهه و مواصلت حمام باید کرد و بدن را بکـ
دارند و از اغذیهٔ مفسد اخلاط اجتناب کنند و اگر بقیهٔ آن در جسم باقی ماند بآرد ترمس و باقلا و مغز تخم خربزه بار یک سوده بگلاب و سرکه آمیخته طلا سازند و آب نیمگرم که دران
پوست بیخ کرنب و چغندر و حلبه و سبوس و تخم خبازی جوشانیده باشند بر بدن نطول نمایند و اگر خلط شدید الحدة باشد اندک افیون در موم و روغن گل کداخته بشب
طلا کنند و صبح در حمام غسل نمایند و باید که صاحب حکه را از استعمال اغذیهٔ مالحه و حریفه منع کنند و به بقول بارد مثل کاهو و کاسنی و بوارد ترش و لحوم خفیفه اقتصار ورزند و اندک
شراب ممزوج بنوشند و در حمام موم و روغن طلا کنند ابن نوح گوید که برای حکه بگیرند گل ارمنی یا مختوم سه درم کافور زعفران هر یک نیم درم و بسرکه و آب عصفر مطبوخ بسرشند
و روغن بادام افزوده چند مرتبه طلا سازند و یا بگیرند آب انار ترش و بابورق و روغن گل آمیخته بجوشانند تا اندک غلیظ گردد و در حمام طلا کنند و بورق را بعد طبخ دران انداز ند و یا
بسرکه هم و بیخ آب سوده بدان طلا نمایند و یا بگیرند زرآوند و سوخته و در سرکه و روغن گل حل کرده طلا کنند و دواهای قوی در تسکین حکه آب پوست جوز رطب ست یا آبیکه دران
حلبه یا تخم حنظل جوشانیده باشند و یا بگیرند مغز بادام تلخ و مازو سبز و بسرکه سائیده در آفتاب بنهند تا گرم شود و طلا سازند و یا بروغن کنجد چرب کنند و بران برگ سوسن بپاشند
و یا بگیرند بازو پنج درم و سه اوقیه روغن انداخته بدارند تا منتفخ نگردد و بعده سائیده طلا کنند و گاه باشد که خارش سخت در زنق عارض شود چنانکه صاحب آن بکند بدین
ریش و پوست کشاید و این بنوبت هیجان کند پس باید که وقت نوبت هیجان حکه بحمام داخل شوند و زنق را باین ادویه طلا نمایند بورهٔ ارمنی یکدرم شحم حنظل نیم درم صندل
سرخ دو درم نشاسته پنج درم کوفته بیخته با سرکهٔ کهنه و روغن گل سرشته استعمال کنند بعده در سائر ایام تدابیر اصحاب مالیخولیا پردازند و ترطیب بدن آن نمایند و اگر
حکه یا شری باطفال باشد حجامت یا ارسال علق نمایند اگر طفل از شش ماه گذشته باشد بعده آبیکه دران نیلوفر و گل سرخ و بنفشه و جو مقشر جوشانیده باشند غسل کنانند
و مرضعه را مطبوخ هلیله و شاهتره و اندک بادیان بنوشانند و مداومت سکنجبین فرمایند و از گوشت منع نمایند و اگر طفل ده ساله باشد حجامت کنند و آب هلیله و آب انار
میخوش و خیار و شیرهٔ خرفه بنوشانند و از حریف و مالح منع کنند خجندی گوید که علاج حکه فصد هفت اندام یا حجامت ست و هر صبح شربت بنفشه و نیلوفر و یا سکنجبین
بماء الجبن و مغز تخم خیارین یا تخم خرفه بنوشند و اغذیهٔ سرده مرطبه مثل اسفاناخیه و ملوخیه و قرعیه بروغنهای بارد و رطب یا معتدل در حرارت بخورند و آنچه اصحاب این مرض
را نفع دهد نقوعات شمشیه و سکنجبین ست و ادامت استحمام بآب شیرین و مالش بروغن گل و بنفشه و کدو انطاکی گوید که فصد باسلیق و رهار نمایند مطلقا و در غیر آن اگر عادت
متحقق گردد و بعد ازان تنقیهٔ خلط غالب کنند و همه آنچه در جرب گفته شد درینجا بعمل آرند و از مجربات در دموی شربت بنفشه بماء الشعیر و آلو بخارا و عناب ست و در بلغمی
لبوب غاریقون و حب صبر و مصطگی و در صفراوی صبر و هلیله کابلی و زرد و سقمونیا مساوی یک مثقال ازان بآب تمرهندی بخورند و در سوداوی همین ادویه با اضافهٔ لاجورد
یا حجر ارمنی بعد ازان طلای موبنج سابق و کثرت استحمام و مالش بآب نوشادر و آب لیمو و مغز خربزه و طلیق و سرگین کبوتر جدا و از مجربات مکتومه سرگین سفید سگ با نصف

آن کبریت و ربع آن مصطکی و ثمن آن صمغ و عشر آن صبر ست جمع سازند و تا ده مثقال بخورند گیلانی از بولس نقل کرده که حکه عارض مشایخ از کبر سن تمامه نیفعود
لیکن تخفیف میدهد اما حکه که در غیر مشایخ از رداءت خلط بود باید که معالجه باستفراغ آن خلط کنند اگر صفرا یا بلغم فاسد یا عفن شده باشد و یا از بلغم شور بود و این از سن یعنی
و مزاج او و تدبیر او و از فصل و بلد و مانند آن شناخته میشود و پس اگر ظاهر شود که خلط در عروق با خون ست ابتدا بفصد عروق باید کرد و اگر خلط بکیفیت تنها ایذا دهد باید که استفراغ
آن بکنند و ادویه مصلح آن دهند بعده بعلاج خارجی مصروف شوند و حمامات بر نهار و بعد تناول غذا استعمال کنند و در اوقات هر روز دو مرتبه در حمام داخل شوند و باید
که با آبیکه دران چقندر یا حلبه یا سبوس یا خبازی بری و بستانی یا جو مقشر پخته باشند غسل نمایند و معهذا با آرد باقلا یا آرد ترمس یا بدوائی که از خربزه سازند مالش کنند
و اگر مرض طول کشد امان دخول حمام نمایند و با آبیکه دران پودینه جبلی و برگ غار و بیخ قثاء الحمار و کبر و آب خاکستر یا سرکه و نمک تکمید کنند بعده بران نطرون خشک مع
دردی شراب بپاشند و دوائی از زیبق یک رطل و کندر یک رطل و کبریت زرد یک رطل و گل قیمولیا نیم رطل مرکب سازند و اگر خواهند که غریق خشک سنبک بران پاشند نیز جائز بود
و باید که لطوخ بسرکه و زیت با موم جبلی یا با کبریت زرد یا با زنجفر سرخ یا با اینهمه کنند و یا بحنظل مع اندک جوز الطیب و سکر و زیت یا بحلزون سوخته سوده بعسل و با بیخ
حماض یا باشیاف منقیه لطوخ سازند و اگر در مواضع قرحه شود مرهم رطب که با سفیداب سازند استعمال باید کرد و یا موم بقدر اوقیه و روغن حنا یک نیم اوقیه گداخته گوگرد زرد
یک اوقیه آمیخته بعمل آرند و دیگر بگیرند خل جوز که بار یک اوقیه و آب کرفس ساییده در حمام استعمال کنند و کرفس تنها اگر بکوبند و بدان در حمام اغتسال نمایند منفعت عظیم نماید
بهاء الدین گوید که اگرچه حکه از قسم بثرات نیست اما چون میان جرب و حکه مناسبت بسیار ست تدابیر آنرا با تدابیر جرب ذکر میکنند و تدبیر هر دو در تنقیه و تغذیه بیک دیگر
نزدیک باشد و اما در استعمال ادویه از خارج در حکه آنقدر مبالغه نشاید کرد که اندر جرب و بدوای حاد احتیاج نیفتد و آب انار ترش و غوره بروغن گل طلا کردن و آرد باقلا و تخم خربزه
کوفته با آب کرفس و بوره طلا کردن و بقدر شستن موم روغن گل چرب و شستن کافی بود و تیزاب فاروقی را نرم ساخته بدان شستن و بعده بروغن گل چرب کردن انفع علاجها
بود جرب و حکه را و آنجا که ضعف هضم و ضعف قوتها سبب باشد علاج ضعفها باید کرد و آنجا که سبب چرک و کثافت جلد بود بغسل و مالش و دهن حمام باید آنکه جرب
و حکه بحرانی را زود علاج نباید کرد که اندران خطر عود مرض و انتقال بمرض دیگر باشد و هرگاه مزاج بقوت آید جرب و حکه بدی به بهتر شدن نیارد علاج به تیزاب ... بود
و حکه مادرزاد و حکه پیر را علاج و اصلاح تمام کم میسر گردد و آنچه بسبی مجرب ست در علاج مطلق جرب و حکه کهنه غسل ست بآب معدن گوگرد و آنکه آب بای شود

حصف که آنرا بهندی انبهوری نامند

بثور کوچک مثل گاورس ست که بر ظاهر جلد مفرق و مجتمع بود و با خارش باشد و چون خلش او مثل خلیدن سر خار بود لهذا بثور شوکی نیز گویند و این در بلاد گرم و وقت گرما و بر ابدان عفاف
که عرق بسیار کنند و کمتر بشویند و چرک آنرا خوب دور نکنند اکثر عارض شود خصوصا چون هوای سرد و آب سرد بدان رسد و ازان جلد کثیف و مسام منسد شوند و بسبب آن رطوبات رقیق
حاد صفراوی ست که با خون آمیزد و بقول شیخ موادی ست که کسل کند یعنی تخلف از حرکت سریع نماید بسبب ثقل خود از لحوق عرق سریع الخروج بسبب رقت ماده پس در سطح
جلد محتبس شود گویا که او فضل عرق ست که طبیعت آن ترشح کند و آن فضل از ترشح عصیان نماید و در جلد محتبس ماند و یا بخارات گرم غلیظ ست چون محتقن شوند و از خروج باز مانند
هنگام انسداد مسام بسردی و در سطح جلد محتبس شوند و انجرار رطوبات رقیق گردد و بثور شود و گاهی هیچ بثور ظاهر نبود بلکه خشونتی مثل خشکریشه و خارش و سوزش اندک در جلد
پدید آید چون ماده در رقت بغلظ بود و عرق آمده باشد و انطاکی گوید که حصف رطوبت حاره است که باقی ماند بعد رشح عرق در بلاد حاره نزد سردی هوا و بدین سبب کثیف گردد
و مثل قیمه و کوچک از ان بر آید با اندک خارش و درد و در مصر حب النیل نامند بسبب حدوث او نزد زیادتی آب نیل و غالب اسباب او قلت تنقیه و کثرت آب سرد ست و تطبیق گوید
که حصف چیزی ست شبیه بثبات کوچک مثل ذره بزرگ و مثل دانه جاورس که در بدن مردم در تابستان ظاهر شود چون عرق بسیار کنند و در آب سرد در آیند و بهوای بارد نشینند
و سبب حبس آن ده سبب ست یکی هوای حار جنوبی دوم بخارات بسیار که از اخلاط متحلل گردد سیم اینکه انسان تعرض بهوای سرد نکند و بآب سرد غسل نماید و نیز عرق
آید و تنهم با مندیل خود خشک کند آن از حصف سالم ماند و اگر بآب سرد غسل کند و مسام تنگ گردد و آن بخارات حار متوسط در غلظ از خروج باز ماند بثور کوچک گرد سبب
تنگی مسام و منفذ او پدید آید و تاثیر آن بحسب خلط غالب در بدن بود پس اگر غالب بران صفرا باشد سوزش او مختلط بخارش بود و اگر غالب خون باشد حصف با خارش
بسیار باشد و رنگ او مائل بسرخی بود و اگر غالب بر بدن او بلغم باشد رنگ او مائل بسفیدی بود و کم درد و با خارش ضعیف باشد و با سوزش حدت نباشد و اگر خلط غالب

سودا باشد حکه و سوزش و رنگ غیر بعید از مجرای اعتدال و متوسط بود علاج آب سرد غسل کنند و صندل سفید بگلاب سوده و یا گل سرشو بلعاب تخم خطمی آمیخته و یا گل سفید که بهندی پنڈول نامند و یا حنا در آب کاسنی سرشته بر بدن ضماد کنند و بهر رفع حکه تفتیح مسام بآب گرم که دران سبوس گندم و بابونه و اکلیل جوشانیده باشند غسل کنند و بعد از آن سرکه و گلاب بمالند و اگر زائل نشود تنقیه بفصد و مسهل بارد کنند و مطفیات خون دهند و بعد تقلیل اخلاط حاده اطلیه اغتسال بعمل آرند و در مسکن سرد [illegible] و بدن را خنک دارند و منع عرق کنند باستعمال ادویه و غیره و طلا کردن روغن گل با مورد و یا سرکه تازه با کثیرا آمیخته سخت نافع آید و گاه باشد که مرض قوی تر افتد پس طلاها سرکه و روغن در خل باید ساخت **اقوال اکابر** شیخ الرئیس میفرماید که قطع ماده او کنند بفصد و اسهال اگر در بدن زیاده باشد و همچنین واجب ست که معتاد آن هر وقت استفراغ باستفراغ اخلاط حاده نماید و آنچه آنرا باز دارد و از آن کنند استحمام و پاک کردن بدن از چرک ست بعده اغتسال بآب سرد و مالش در حمام بگوشت خربزه مع آرد عدس بعد عرق آمدن ایشان را نیکوست بعد آن بشاهسفرم بعده ایضاً تخم خربزه بعد سبوس آرد باقلا اما حصف اول را منع کند باوجودیکه خارش پیدا می نماید پس اگر با کافور باشد این فعل نکند و ایضاً حنا اگر رنگ او را مکروه ندارد از آن انتفاع یابد و آنچه مشابه آب انار و حماض و عدس و آلو بخارا و تمر هندی باشد تناول کنند و استعمال هر چیز که عرق را منع کند مثل طبیخ مورد و گل سرخ و آب کشنیز و گویند که آب مورد آفتاب گرم کرده آنرا انفع کند و همچنین آبها که دران [illegible] جوشانیده باشند و ترک حرکت و اجتناب از مواضع گرم عرق آور و [illegible] و در آن باد بسیار آید و ترویح بباد کش بسیار و اغتسال بآب سرد آنرا منع کند و ایضاً مسوحات مثل روغن مورد و روغن گل و دردی سرکه را فایده عظیم ست خصوصاً با کثیرا و صمغ و ایضاً مسوحاتیکه دران قوت مرداسنگ و خبث و توتیا باشد خاصة و اکثر برگ مورد و زیره و برگ آس و برگ خار تازه و سداب دقاق کنند و گاهی حصف اطلای عرق السماک در آب گداخته نفع کند و گاهی در مرض قوی احتیاج بمویزج و کندر و کبریت افتد و اما آنچه از ان قرحه کند معالجه آن مثل زنبق چوب و مازو و گل ارمنی و سفیداب بسرکه نمایند و مرهم سفیداب آنرا نیکوست و گاهی آن قروح بفساد عظیم رسد و علاجش علاج حرق نار باشد و اگر آن مستحکم گردد علاج سعفه نمایند طبری گوید که علاجش فصد ست اگر ممکن باشد و نوشیدن ماء الشعیر و اقتصار بر مزورات عصرمیه و زیرباجه و مالش بدن در حمام باین دوا بگیرند آرد جو یکجزو بیخته و آرد باقلا [illegible] یک کف کیبر گرفته باریک سائیده آمیزند و بلعاب اسپغول بر هم زده در حمام بعد عرق بر بدن طلا کنند و زمانه صابر دران نشینند بعد از ان بدن را بسبوس سائیده بمالند که این نشف حصف و تحبیس ماده او نماید و آنرا از جلد برآرد [illegible] بر بدن طلا کنند مغز خربزه بآب او ست و ایضاً تخم آن کوفته بر بدن طلا نمایند و گاهی از برگ شفتالو تنها طلا می نمایند و کسیکه سوزش [illegible] بهترین اشیا برای حصف انست که بگیرند سرکه و گلاب و اندک کافور و در شیشه بجنبانند بعده در حمام رفته عرق آورند و آنرا بپارچه [illegible] کرده بدوای مذکور مالش نمایند که او ساعتی احراق مسام نماید و دران غوص کند و قطع بخارات و ازاله حصف همان روز نماید و بعضی [illegible] حصف بهم رسیده بر بدن روغن مالیدند حصف باهم چسپیده مثل قوبا گردید پس بهتر معالجه او آنست که روغن مس نکنند البته و لابد ست از استفراغ بدن بحسب امکان مرد حاذق اطبای اهواز [illegible] میگفت که اگر حصف را بمغز ترنج مخلوط بمغز خربزه تر بمالند در یکروز آنرا زائل کند و بالجمله بعد استفراغ و اقلال از طعام محمود انسان را از حصف ایمن گردانند چه اشتداد او غایت حصف دشوار گردد و شاید بتجربه شده پس بهترین اشیا آنرا آب چشمه کبریتی ست **صاحب کامل** گوید که بگیرند مغز خربزه و با اندک شونیز سرشته در حمام بعد عرق طلا نمایند که تجربه است استحمام بآب گرم و مطبوخ اکلیل الملک و سبوس کنند و از ریختن آب سرد بر بدن منع نمایند و ایضاً مغز خربزه بآرد جو و روغن گل سرشته طلا کنند و یا بگیرند سرکه و سنای مکی و نمک هر یک [illegible] در حمام بدان مالش نمایند که نافع بود و یا بگیرند مازو و زرد چوب مساوی باریک سوده و در سرکه و روغن گل سرشته در حمام بعد عرق طلا کنند و ساعتی بران صبر کرده بسبوس و آب سرد بشویند و آرد باقلا و ترمس و آرد جو اگر بسرکه سرشته در حمام طلا نمایند حصف را نفع دهد **ایلاقی** و **جرجانی** میگویند که ابتدا بفصد کنند پس استفراغ بمطبوخ هلیله و شاهتره نمایند و در حمام بآب کشنیز و سرکه و گلاب طلا کنند و طلای حنا و سرکه در حمام نافع ست و اگر [illegible] آن آب بسرکه [illegible] طلا کنند سود دارد و در آب سرد نشستن و سرکه و گلاب مالیدن فایده کند و غذا چیزهای سرد و تر باید داد **ابن الیاس** گوید که هر صبح جلاب با تخم کاسنی و اصل السوس [illegible] و مغز بادام خورند و اگر آثار خون غالب باشد فصد نمایند و اخراج خون بحسب قوت واجب کنند بعد آن [illegible] در حمام و یا بگیرند اندک سبوس [illegible] و بدان مالش بدن نمایند و تکثیر استحمام کنند بآب گرم که دران تخم خربزه و سبوس و اکلیل [illegible] باشد [illegible] در حمام بدان مالش فرمایند و یا در حمام نشینند حتی که عرق آید و بعد عرق مالش بدن بمغز خربزه با تخم [illegible]

و یا طلای بدن با آرد جو و آرد باقلا بسرکه در حمام کنند خجندی گوید که این دلوک آنرا نافعست چادرس سبوس گندم تخم خربزه اکلیل الملک مساوی ساییده در حمام بمالند
بعد ازان غسل کنند و مالش بنمک و با آرد عدس و اشنان و سبوس در حمام آنرا نافعست و بگذارند تا عرق آید و اگر حدوث او بسبب رسیدن سرمای بیدن و بند شدن مسام باشد
بسر عضو حلبای کرده بقول ابن الیاس گذشت با ضماد که از بابونج نفعت ابو منصور گوید که سبب شوری عرقست مع قلت اغتسال و علاجش اسهال صفراست و مغز تخم خربزه
را طلا کردن بالخاصیت درین نافع و اگر وقت او نباشد مغز تخم آن باندک سرکه طلا نمایند و موضع را بسرکه بشویند و نوشیدن آب شاهتره آنرا نافعست و آب طبیخ برگ اس بدن بشویند
و یا با آرد عدس و اندکی کافور با آب کشنیز تر سرشته طلا کنند سعید گوید که طلا بصندل و مازو و زرد چوب بسرکه و گلاب کنند و یا کتیرا در آب تر کرده بروغن گل طلا نمایند و با آبیکه دران برگ
مورد و گل سرخ جوشانیده باشند جسم را بشویند انطاکی گوید که خضخض تا وقتیکه عظیم نگردد طلا با آرد جو و سفیداب به آب لیمو و سرکه و گل ارمنی و روغن گل نمایند و حمام کنند و میل که عظیم
گردد فصد و اسهال با وجود تدبیر مذکور نیز بعمل آرند و کلام درین شکل حکه است بغیر فرق

نبات الليل

بثر صغیر کوچک همرنگ بدن باشد که با خارش و درشتی جلد و کرب شدید در سر باد و وقت شب پدید آید و خاصه این مرض است که خارش مریض اشتداد نماید و در ابتدا از خاریدن
لذت یابند لیکن بعد خاریدن درد شدید و سوزش در جای خارش بهم رسد و سبب آن احتباس فضول و ابخره واجب التحلیل زیر جلدست بسبب کثافت جلد و تنگی مسام هرگاه
نزد حدوث هضم در شب بسبب اجتماع حرارت در باطن بخارات کثرت نماید و بنابر سردی هوا و غور حرارت مسام زیاده تنگ شود و جلد بسیار کثیف گردد و این مرض حادث شود
و چون اکثر عروض آن در شب می باشد لهذا نبات اللیل نامیده اند و بعضی متقدمین اطلاق نبات اللیل بر شرا می کنند زیرا که او نیز اکثر در شب هیجان میکند
و بقول گیلانی اسباب حدوث این مرض بدو امر تمام می شود یکی آنکه بدن مثل ضیق مسام و خلقت یا بعارض پس هرگاه هضم جید باشد و سایر امور بمجرای طبیعی
جاری بود لامحاله از بدن رطوبات و ابخره واجب الانفکاک بعرق و غیره جدا گردد و چون اخراج بسبب تنگی مسام منع کنند آن ابخره محتبس شود و لاجرم در انجا متعفن گردد دوم سبب
این مرض شود دوم از جهت امور خارجی مثل سردی هوا و ریاح بارده و امثال آن و چون از نشان شب آنست که هوای او سرد میگردد دلیل ظهور این شود اگرچه در ابتدای روز شب باشد
الا اکنون آن در اوایل بروز آن در شب بود لهذا مسمی بنبات اللیل شده و گاهی این مرض در روز نیز عارض میشود و این نزد استعمال آب سرد و یا ریاح بارده عارض گردد چنانچه
هنگام غسل با آب سرد و یا مسافران را وقت وزیدن باد سردی افتد علاج تنقیه بدن از مواد یکه آن ماده بخارات باشد بفصد و مسهل نمایند اگر حاجت آن بود و بعد ازان تدبیر
تفتیح مسام بحمام و مرخات و دلوکات که در علاج حکه و شرا و غیره آن مسطور شد باید کرد و مالش با آب کرفس و دردی سرکه نافعست چنانچه شیخ الرئیس گفته که آب کرفس سیالات
مناسبست و از ادویه نافعه این دردی سرکه است تنها و بورق و خاو زعفران و ایضا صبر و مر از بهترین ادویه اینست و خصوصا با عسل سرشته و همچنین صبر با آرد عدس و اندک
سرکه و عسل و ترنجانی و ایلاقی مینویسند که اول فصد و تنقیه بمطبوخ هلیله و نقوع صبر و آب انار و مانند آن کنند و در حمام حنا و آب کرفس طلا کردن و کذا سبوس گندم بسرکه و کذا
آب چقندر و کذا آرد باقلا با سرکه طلا نمودن سود دارد و اگر این خارش طول کند و ماده آن خلط بورقی باشد آرد حلبه بعسل آمیخته در حمام طلا کنند و بطبیخ قثاء الحمار یا بطبیخ تخم
حنظل بشویند و آب کرفس و سرکه و روغن گل و یا آبیکه خربزه دران جوشانیده باشند نافعست و آب انار با تخم حنظل طلا کردن سود دارد و اگر برنج سفید دو اوقیه کوفته بسرکه بپزند
تا چون مرهم شود و یک اوقیه گوگرد سوده آمیزند و در حمام طلا کنند نافع بود و کسی را که قی کردن آسان باشد سود دارد و صفت دوای سودمند تخم کرفس بادیان انیسون
هر یک یک مثقال ریوند چینی گل سرخ هر یک دو مثقال ترنجبین برابر همه شربت چهار درم در آب سیسنبر سه روز متواتر بدهند و ابن الیاس گوید که تنقیه بدن از بخارات بفصد
باسلیق یا هفت اندام و اسهال بحب الفواکه یا مطبوخ آن کنند و غذا فرو ماش و مغز بادام و اسفاناخ دهند و توسیع مسام بدخول حمام و مالش تن بسبوس و تخم خربزه نمایند و انطاکی
گوید که معالجه نبات اللیل بچیزی نمایند که در بثور صفراوی و حکه مذکور شده و آنچه آنرا مخصوص است این معجون است صنعت آن کشنیز خشک تخم کاسنی تخم خرفه مساوی
کبابه چینی نصف یکی و شربت پنج درم با آب بقله و شکر و میر بهاء الدین نوشته که اگر خلط فضلی بسیار در بدن نباشد مسام را کشاده سازند بحمام و تبخیرات و شستن تن با آرد باقلا و طبیخ
چقندر و بدن را از سردی محفوظ دارند و غذا در روز بخورند و شب هیچ نخورند و بالای طعام حب الشفا یا حافظ الصحه بکار برند و از شربت و میوه و غذای خشک مسدد حذر کنند
و اگر اخلاط بسیار بود اول تنقیه کنند انگاه مسام جلد را بگشایند بدستور و آنجا که ماده آن خلط بورقی بود و مفارقت آن با ادویه نیک نشود بعد از تنقیه بلغم نقی و اسهال بدن با طبیخ تخم حنظل و اندک آب حلبه

له نبات اللیل بتقدیم بای موحده بر نون و گاهی بالعکس نیز خوانند چنانچه در خجندی گفته

در حمام نشویند بهر روز بعد از آن آب کرفس و سرکه در دهن گل طلا کنند و غذاهای مفتح و جالی دهند خصوصاً علاج جرب و حکه بکار برند و صاحب اقتباس گفته که جهت تفتیح مسام در حمام برند و در آنجا تا دیر نشینند و ضماد از آرد باقلا و صبر و مر و شکوفه حنا بر آب برگ تاک و دیان سازند و سداب اشتر خار و ملوکیه هر یک دو قبضه اکلیل الملک نیم قبضه چقندر با برگ یک آثار با آب بپزند تا پخته شود بدان بشویند بعده بر روغن قسط بمالند

عرق مدنی

بفارسی رشته و بهندی ناره گویند و او آنست که اولا بر عضوی خارش و سوزش شدید پیدا شود بعده آنجا بثره بر سطح جلد ظاهر شود پس انتفاخ یابد و آبله گردد بعده سوراخ شود و از آن چیزی بشکل رگ باریک سرخ رنگ مائل بسیاهی مثل کرم اندک اندک بیرون آید و پیوسته دراز گردد و مقدار درازی او بحسب مقدار فضول منعقده در رگ باشد پس اگر فضول بسیار بود طول کشد تا دو دست برآید و اگر اندک باشد کوتاه بود و تا یک وجب بیرون آید و گاهی قبل از ظهور این مرض شرا بر بدن پدید آید پس آبله آن ظاهر شود و اکثر در پاها زیر ناف و گاهی در دستها و پهلو عارض شود و دیده ایم که شخصی را به پشت و دیگری را در عضو تناسل بر آمده بود و چون آنرا بکشند بگسلد و از آن ورم و درد عظیم عارض گردد بلکه مدتی درد کند و اگر منقطع نشود یا بجمله سبب آن بقول شیخ و سمرقندی و ابن الیاس و غیرهم فضول ردی است که در عروق حاصل شود و این فضول یا خون گرم ردی سوداوی باشد یا بلغم سوخته که آنها را حرارت مفرط و خشکی مزاج خشک بریان و منعقد ساخته و بشکل رگ گردانیده باشد بسبب حصول او در جوف رگها پس طبیعت آنرا بسبیل دفع فضول بسوی بعض شعبهای عروق باریک دفع کند و جلد منتفخ شود و سوراخ گردد بسبب شدت اندفاع آن شیخ میفرماید که چون اکثر زیر جلد مثل کرم حرکت میکند لهذا بعضی گمان میکنند که آن حیوان است که در بدن پیدا شود از اخلاط فاسد متعفن در عروق بتکلیف بکیفیتی که از آن دیدان متولد میگردد و قرشی گفته که این حق است چه بعد خروج حرکت او را مشاهده کرده ام و خجندی گوید که آن در حقیقت عرق نیست و آن حیوان است که در بدن پیدا شود چنانچه باقی اقسام کرم متولد میشود و تولد او از ماده مائی شدید العفونت و فساد بود و از اسباب و شرب آبهای عفن است و نیک تر احوال بحسب مزاج او آنست که از آن این حیوان پیدا گردد و درین حکمت منفعت عظیم است و ایضاً ابو منصور گوید که سبب این مرض فساد اخلاط و تعفن است و انتقال بکیفیتی که از آن پیش پیدا شود و چون در ظاهر بدن باشد و کرم چون در باطن بود و چون در عروق که اصل حکم است مرتکب گردد از آن این مرض پیدا شود و بعضی گمان میکنند که آن شعبه از لیف عصب است که فاسد و غلیظ گردد و طبیعت آنرا بسوی خارج دفع کند و جالینوس گوید که از امر او چیزی واضح تر و معتمد حاصل نشده و گویند که بعضی آبهای غلیظ کدر و بعضی بقول که آنرا در احداث این مرض خاصیتی باشد مثل تربه آنرا پیدا کنند عروض و در بلاد دیگر آبهای انهار ردی در اکثر شهر بسیار بود و لهذا در زمین بکثرت افتد و در قریات شام که مردم آنجا آب باران مجتمع در حوضهای مکشوف مینوشند بسیار میشود و ایضاً در بلاد خوزستان و غیر آن مثل جرجان و نواحی آن بسبب خوردن پیاز و سیر متولد میشود لیکن در آنجا منبسط و فراخ میگردد و مثل قرحه بزرگ میشود و اکثر تولد او از اغذیه خشک غلیظ مولد سودا بود و کذا شیرینی بسیار خوردن و غذا نیک هضم نشدن و کثرت تعب خصوصاً کسی را که معتاد او نبود محدث این مرض است و هر قدر که ماده مولد آن در بدن تیزتر باشد درد شدیدتر بود و حرکت او بیشتر باشد حتی که در اندک مدت بیرون آید و گاهی در یک بدن در چهل یا پنجاه موضع پیدا شود و با وجود این از آن بعلاج خلاص یابند و در ابدان رطب و متخلخل استعمال کننده حمامات و اغذیه رطب و شراب کم افتد و چون صورت این رشته مثل رگ بود و اکثر در مدینه منوره متولد شود لهذا بعرق مدنی مسمی شده و ایضاً در بلاد گرم و خشک مثل مصر و حبش و هند اکثر حادث شود و طبری گوید که عرق مدنی از آن می نامند که در بلده موصوفه هنگام بسیار خوردن مردم کراث نبطی را اکثر پیدا میگردد و لهذا اطبای آن بلاد باین اسم نامیده اند و اما در یونانی آنرا عرق حبلی گویند بسبب آنکه او مثل حبل است و چون اطبا دیدند که این عرق در مدینه اکثر متولد میشود اسم یونانی را گذاشته بعرق مدنی موسوم ساختند و گیلانی گوید بعید نیست که مراد از مدینه مدینه دیگر از شهرها باشد مثل مدینه معروفه بمدینة الحکماء زیرا که این مرض درین مدینه بسیار عارض میشود بخلاف مدینه منوره علاج فصد باسلیق و صافن از جانب مخالف کنند و بعد از نضج تنقیه سودا بمسهل آن نمایند و ماء الجبن دهند و در اول ظهور آبله صبر نیم درم بخورانند و روز دوم یک درم و روز سوم یک نیم درم بدهند و آبله را نیز بصبر طلا سازند و هر گاه رشته ظهور نماید بر پاره اسرب که بوزن یک درم باشد آنرا بپیچند و از گسستن رشته پرهیز نمایند و آب گرم بران ریزند و روغن نرگس و بنفشه بمالند و خاکستر نی سه درم مرداسنگ پنج درم با موم و روغن آمیخته بمالند و اگر صابون قندی در روغن گنجد گداخته مثل مرهم ساخته ضماد کنند بغایت نافع است و پوست انار ترش و انار و قند سیاه حب بسته خوردن مفید بود و اگر نقش پر طاوس در قلیان بکشند یا در قند سیاه آمیخته بخورند از رشته کنده و اگر پر اسپ بقدر نخود در قند سیاه حب ساخته بخورند نیز سود دارد و اگر اندکی مغز حنظل کوفته با آب بیضه بر محل رشته نهند اگرچه سوزش بسیار آرد لیکن در یکبار دفع کند و هر گاه بگسلد باید که آن موضع را در طول شق کنند و رشته را بیرون آرند

بیرون آید و بعد از آن پنبه کهنه در روغن زرد تر نموده دران موضع نهند تا بقیه آن نیز بخورد و بعد از آن مرهم مدمل بکار برند و اگر شیشه سوده و آرد ماش زرد چوب سوده سرگین مرغ پیاز پخته مغز بادنجان پخته روغن چراغ همراه هم نموده در ظرفی پخته نیم گرم بندند برای وریکه بعد از گسیختن رشته حادث شود مجرب است **ذکر بعض ادویه نافع عرق مدنی حب** که رشته را بغیر کلفت برون آرد انگزه یکسیر شاهی قند سیاه کهنه چهار سیر شاهی از همه هفت حب بندند و هر روز یکی با سه توله روغن گاو بخورند **ایضاً** سهاگه بریان یک جزو قند سیاه شش جزو آمیخته هر روز بقدر نیم ماشه بخورند **دوای مجرب** بعض اطبا مرداسنگ یک ماشه سوده در چهار پنج توله روغن زرد آمیخته همراه کهچری بخورند در ابتدای مرض که شرار آبله ظهور کند بدهند که همان روز زائل شود **دیگر** سهاگه نیم درم در روغن زرد حل کرده هر روز تا سه روز بخورند و غذا چرب باید خورد و گویند که هرگاه علامت خروج رشته معلوم شود کافور مع قند سیاه طلا کنند که بر نیاید و ماده او تحلیل گردد **دیگر** چنیا ده سوده در روغن گاو آمیخته طلا کنند که همه یکبار بر آمده زائل گردد و یا سرگین کبوتر و قند سیاه طلا کنند و یا ارزنیج و سعد و یا مقل و اشنه طلا نمایند **دیگر** برای دفع رشته صابون بلادر هر یک چهار دام روغن گاو نیم پاو اول بلادر را در روغن سوخته دور کنند پس صابون انداخته بپزند و حل کرده بدارند و بر پارچه مالیده بچسپانند و از آب محفوظ دارند و این نسخه در ابتدای ظهور آبله نیز مفیده است راقم پیاز را بریده عوض بلادر در روغن سوخته بدستور ساخته اکثر بعمل آورده خیلی مفید یافته **دیگر** افیون پیاز صابون روغن کنجد اول صابون و پیاز را ریزه ریزه کرده در روغن بجوشانند پس افیون حل کنند که مثل مرهم شود بر دهن نارو و حوالی آن ضماد کنند و هنگام تیاری دوا بخار آن بموضع رشته بدهند پس ضماد کنند و بعضی صابون دو دانگ آب پیاز روغن کنجد هر واحد یک تانک گرفته هر سه را در ظرف آهنی می پزند تا سخت شود پهن کرده همه بر نارو می بندند و چند روز دفع میکند **دیگر** ابرک سیاه یک توله باریک کوفته در شیر آک یک توله قرص بسته زخم را بشیر آک شسته بر بندند و بالایش برگ تنبول نهند و از صبح تا شام بسته دارند و چند بار تمام بیرون آید و اگر هرتال را در شیر برگ آک سائیده قرص ساخته بر موضع آبله ببندند و بالایش برگ پان و یا برگ آک نهند نیز نافع بود **ضماد نافع عرق مدنی** رال یکدام صابون دو دام افیون ده ماشه باریک سائیده در روغن کنجد هشت دام جوشانیده حل سازند که مثل مرهم شود بر برگ تنبول مالیده صبح و شام [illegible] **ایضاً مجرب** آب [illegible] تخم کنوچه مرداسنگ سوده و سرکه جوشانیده موضع را بروغن گل چرب کرده بران بندند **ایضاً** آب [illegible] تخم ریحان در آب لیمو سائیده ضماد کنند [illegible] هر پاس تجدید آن نمایند و ضماد برگ ریحان نیز نافع است **ایضاً** که بغایت مفید و مجرب است بنجال کهوتره [illegible] جزو تنکار یک جزو هر دو را سائیده در بول آدمی پخته ضماد نمایند و سه روز بسته دارند بعده دوا را جدا کرده سر رشته را باهستگی بیرون کشند و باز ضماد نمایند اگر تمامه بیرون نیاید [illegible] سائیده بر موضع جراحت صبح و شام نهند تا جراحت را زیاده واکرده تمام رشته را بر آرد **اقوال حذاق** شیخ الرئیس [illegible] عرق مدنی در بلاد دیگر پیدا می شود و از اغذیه که متولد میگردد بضادات سبب او نمایند و آن باستفراغ خون ردی از فصد باسلیق یا صافن حسب موضع و تنقیه خون [illegible] هلیله و طبیخ افتیمون و شرب حب قوقایا خاصة و استعمال اطریفل مرتب از سنا و شاهتره و ترطیب بدن باغذیه مرطبه و استحمام و سائر تدابیر مرطب [illegible] باشد و هرگاه اثر او ظاهر شود صواب آنست که تبرید عضو باضمده مبرده مرطبه مثل عصارات بارده معروفه بصندلین و کافور بعد تنقیه بدن استعمال نمایند و ایضاً [illegible] آن کنند و از اطلیه جیده طلا از صبر و صندل و کافور است و یا مرد و نیز قطونا و شیر تازه پس اگر فائده نشود و آبله کردن آغاز نماید سیاست که آنرا منع کنند و بگذارند [illegible] دران کنند اینکه صاحب او سه روز متصل هر روز یک درم و نیم صبر بخورد و بران صبر طلا کنند و یا بر دهن او رطوبت لبوب صبر تر طلا نمایند و همچنین در ابتدای آن که خارج گردد و اگر ازین علاج متاثر نشود و بیرون آید صواب آنست که برای او چیزی که بدان بر بندند و بران باهستگی اندک اندک پیچیده باشند تا بالکل خارج شود و بقیه انقطاع و بهتر آنست پاره اسرب است که بران بر پیچیده [illegible] و در جذب رشته اقتصار نمایند که باهستگی منجذب شود و منقطع نگردد و در تسهیل خروج آن جهد کنند باین طور که تحلیل عضو بنطول از آب گرم و لعابات مبرده و ادهان لینه بارده و لطیفة الحرارة و مانند آن مداومت نمایند تا خروج او سهل گردد [illegible] آسان نگردد بلکه [illegible] بمثل تلطیخ بروغن [illegible] مرهم رفت استعمال کنند و اگر [illegible] بشگافند و بالکل بیرون آرند [illegible] و از استعمال ادویه حاده حذر کنند که آن گاهی با کله مودی گردد و هرگاه [illegible] اندک اندک کنند و از قطع آن باهستگی [illegible] بالکل خارج شود و خصوصاً چون بعید تر [illegible] بشگافند [illegible] تا باهستگی بیرون آید هرگاه این عمل بدان کنند بالکل خارج گردد پس اگر منقطع شود و پوشیده گردد [illegible] تا باهستگی بیرون آید و معالجه موضع رشته [illegible]

جراحات کنند **طبری** گوید که علاجش فصد مریض است و استفراغ خون اندک و اخراج صفرا با دویه که مخرج صفرا بی صرف باشد مثل سقمونیا و افسنتین و شربت ورد و مکرر بعده لزوم مریض بماء الشعیر و حریره مرتب از نشاسته و شیر بز و اگر فصل ربیع باشد ماء الجبن بروغن بادام نوشند و غذا از چوزه ماکیان رطب و پاچه بره سازند و بعد جمیع تدبیر او سلوک ترطیب و تعدیل حرارت سلوک نمایند و دائم بر عضو موم روغن که از روغن بنفشه ساخته و بر آن اندک زوفای رطب انداخته باشند بمالند و اگر در شهری باشند که هوای او گرم و خشک بود بسوی بلدی که هوای او بارد و رطب کثیر الرطوبت باشد نقل کنند و اگر فصل گرما بود مسکن او بپاشیدن آب و بادکش و فرش برگ بید خوش سازند و امر بشمیدن بنفشه و نیلوفر نمایند و هرگاه مریض اراده پیچیدن رشته بیرون آمده نماید بر موضع روغن بمالد پس بآهستگی آنرا به پیچد و علامت خروج و انقضای او ظهور خارش در موضع است و علامت ابتدای خروج او نیز خارش موضع است و فرق میان اول و دیگر آنست که خارش اول با الم بود و خارش دیگر با لذت باشد پس هرگاه رشته بگسلد پیچیدن آنرا بحال طبیعی موضع آن دهن کشاده ماند از اسفل صلب مترشح ریم متصل گویا او سرگین گنجشک است پس اگر رشته در عضوی دیگر ظهور نماید این موضع به گردد و اگر منقضی گردد ایضا بعد زمانی به شود و ملتحم گردد و مادامیکه دهن کشاده باشد و ریم که مذکور شد ترشح کند و رشته در عضو دیگر ظاهر نشود یقین کنند که درینجا بقیه آنست و جراحت ملتحم نشود تا آنکه طبیعت آن فضله را تحلیل نکند و یا رشته از موضع دیگر بیرون نیاید و اما چون منقضی گردد و موضع او بوضع خضر باقی ماند علاجش آنست که تراله یا برف آنرا انجا رند تا منبسط گردد و از ان خون برآید پس ترک نمایند که آن خشک یشه کند و به شود و همچنین آنچه در ملک جرجان ظاهر میشود علاجش همینه همین علاج است و بهترین اشیا در معالجه نوشیدن ماء الجبن و ترطیب بدن با غذیه است پس اگر در بدن امتلا ظاهر شود استفراغ او باشربه خفیفه کنند و اولی آنست که از حقنه لینه بروغن بسیار باشد **مجوسی** گوید که هرگاه علامات این مرض ظاهر شود و جائی از عضو آبله کند واجب است که ابتدا به ترطیب بدن کنند با غذیه محموده و خوردن لحوم معتدل المزاج و دخول حمام و نطول آب گرم بجای مرض و از خوردن بقول حریفه مثل پیاز و سیر و خردل و ترب و از تناول اغذیه غلیظه و حریفه مثل کوامیخ و ماهی شور و لحم نمک سود و خرما و مانند آن پرهیز نمایند و صاحب صبر سقوطری هر روز یکدرم بخورد و بر موضع بصبر طلا نماید که این از حدوث او منع کند و اما چون ظاهر شود باید که نظر کنند اگر صاحب او التهاب و تپ یابد و طبیعت معتدل باشد ابتدا بفصد باسلیق از دست مقابل موضع مرض کنند و اگر طبیعت محتبس و تپ باشد اسهال بماء الفواکه نمایند و بادی اشیای سرد مرطبه مانند ماء الشعیر و غیره استعمال کنند و اگر در بدن تپ نباشد و حرارت در جای خروج رشته بود باید که صاحب او را نقوع صبر بآب کاسنی بدهند و چون خوب ظاهر گردد آنچه از ان ظاهر شود آنرا بر قطعه اسرب بر بندند و بیان به پیچند و هر قدر که از ان بیرون آید بر آن پیچند و اندک اندک بآهستگی بکشند تا منقطع نشود و همه برآید و در بدن چیزی از ان باقی نماند و اینها ضماد کنند موم ربع رطل روغن کنجد یک رطل مرداسنگ خاکستری هر واحد سه درم بوره یکدرم موم را در روغن گداخته ادویه بر آن انداخته مرهم سازند و بر موضع طلا کنند و ایضا با سپغول و روغن بنفشه ضماد کنند و اگر رشته بگسلد موضع را در طول بسوی ناحیه که از ان رشته آمده باشد بشگافند تا همه ماده او که در انجا باشد خالی گردد و در ان روغن زرد و پنبه کهنه نهند تا مابقی آنرا بخورد و بعده با دویه منبت لحم علاج کنند **خجندی** گوید که بعد فصد و مسهل منضجات فضول غلیظه بنوشانند تا آنکه آثار نضج در قاروره ظاهر شود و بعده تنقیه بمطبوخ افتیمون و حبوب و مطبوخات مخرج سودا کنند و اطریفل صغیر مخلوط بستاو شاهتره آنرا نافعست و هرگاه حادث شود و طبع قبض باشد بحقنه لینه یا بمطبوخ فواکه و هلیلجات تلیین نمایند و غذا ماء الشعیر و ماش مقشر با بادام دهند اگر با آن تپ باشد و الا گوشت طیور و فاخته و حلوا خورانند و از گسستن رشته احتیاط نمایند و غلامی را دیدم که از انقطاع رشته بعده چهار پنج روز بمرد و ضماد خاکستری و غیره که آن در ذیل علاج گذشت اعانت بر خروج رشته می نماید باقی همانست که در اقوال سابق مسطور شد **ابن نوح** گوید که آنچه منع حدوث او کند انیست که حب اصطمخیقون یا قوقایا یا این معجون بخورند بگیرند هلیله و بلیله و آمله و زنجبیل و تربد و قنبیل هر واحد یکجزو کوفته بیخته با مثل آن قانید سرشته ده درم از ان بخورند و این معجون را خاصیتی است در منع این مرض و ترک لحم و شراب البته کنند و از خوردن بقول و فواکه در بلادیکه عادت تولد این مرض در ان باشد پرهیز باید کرد و چون التهاب و آبله ابتدا کند صبر تا سه روز بخورانند و طلا کنند و چون رشته برآید بر قطعه اسرب یکدرم به پیچند بعده ضماد آرد گندم و زردی بیضه و روغن گل بر موضع نمایند **گیلانی** گوید که دفع و منع رشته از خروج بعد تکون ماده بوجهی از وجوه جائز نیست و حاصل آن رعایت دو امر است یکی تنقیه بدن از مواد ردیه که از ان این مرض پیدا میشود و دوم تحصیل خون نیک طبیعی مزاج و اخلاط رطبه و رطوبات عذبه که در ان حدت و لذع و حرافت و مانند آن نباشد و ماء الشعیر و عناب و آلو بخارا استعمال کنند اگر در طبیعت قبض باشد و الا ماء الشعیر ساده با خرفه و امثال آن بدهند و مالش عضو بروغنهای مرطب کنند و استحمام مرطب و طلای عضو با طلیه مرطبه و ریختن نطولات مرطب با جمله اشیای مرطبه مزیل حدت اخلاط معذب آن

نمایند و معجون قنبیل در ابطال آن خاصیتی ست و مادهٔ آنرا در مدت ده روز مستاصل گردانند و نسخهٔ آن در قول ابن نوح گذشت و ضماد مجرب اینست که در سرکه تخم کنوچه
بپزند و موضع را بروغن گل مسح کرده بران نهند و چون برگ صبر را بکارد تراشیده بر موضع ببندند در هر وقت که باشد از اجود معالجات این مرض و علاج مجربست و گویا که میان این مرض
و صبر منافرت و مقابله بحسب خاصیت ست و چون رشته بگسلد از آن اوجاع شدیده و اهوال هائله که از آن بر مریض خوف باشد حادث شود لهذا اشارت کرده اند که عضو را
که دران رشته بر آید در آب گرم غرق کنند تا بحرارت آب بیرون آید بعده بانگشت اندک اندک دفع کنند و در طبیعت رفت جذب ست بهر وجه که خواهند استعمال کنند و مرهمی
که از جلب الفاظ رساند و آنکه از سنبل مرتب کنند درین مرض نیکوست و ایضاً بگیرند اشق و پیاز نرگس مع بیخ نی و سائیده بعسل سرشته بران موضع ضماد کنند و این ادویه اگر بعد ... نهند
نیز نفع بخشد و بعد شگاف و الام مرهم رسل بعده مرهم جدوار تالیف من استعمال کنند خضر گوید که استفراغ ماده نمایند اگر سوداوی باشد بمثل شربت شاهتره مدبر باید و هلیله سیاه
و حجر ارمنی و اگر از بلغم شور بود با غاریقون و هلیله کابلی آمیزند و اغذیهٔ مرطبه مثل ماکیان فربه و شوربا های چرب و حریرهٔ جو و تخم خیار و مغز تخم کدو دهند میر عوض ...
که درین زمان بطور اطبای هند چنان رواج یافته که اول روغن زرد بر تمام ورم رشته همی مالند بعد از ان برگ عشر پیستانند و روغن بران مالیده گرم نمایند و بر تمام ورم
تکمید کنند بعده شهدیتی که دوای هندی ست معروف باریک سوده با بول آدمی سرشته قرص سازند و بر سوراخ نهاده بر بندند از بیخ بیرون می آورد و اگر عوض دوای مذکور
آرد ماش هندی یا موتهه چار دوام انگزه یکیانک دران که آب سرشته قرص ساخته بر بندند بعد بالش روغن تکمید بدستور هم نافع بود **مصنف اقتباس** گوید که او
فصد صافن و یا باسلیق از جانب دیگر کنند و تنقیه بمسهلات بلغم و سودا بکرات و مرات فرمایند و حمام معتدل متواتر استعمال نمایند و نقوع صبر در آب کاسنی سبز سه روز
و یا هفت روز بدهند که قلع این علت میکند و وزن صبر روز اول نیم درم و روز دوم یکدرم و روز سوم یک نیم درم و روز چهارم دو درم باید و از روز پنجم نیم درم هر روز بکاهند
و همچنین تا هفت روز دهند و شب خیسانیده صبح با شکر بدهند و هر گاه رشته گسسته شود و عضو ورم کند آن عضو را در آب شوربا یا در آب ... و نمک طعام و ...
دران جوشانیده باشند بدارند و با ضمده و اطلیه ... و نطولات جاذبه نضج ... مدد نمایند تا باز برودی پدید آید و آنجا را نشتر شگافته تمامه بر آرند و بمرهم انجازه و غیره
مندمل سازند و خوردن اطریفل قنبیل علویخان که قاتل دیدان است و این اطریفل ها مانع از حدوث آن میکند و در دفع این مرض عظیم الاثر ست **صفت**
اطریفل ها مان بگیرند پوست هلیله کابلی بیست درم پوست بلیله آمله افتیمون هر یک ده درم برنگ کابلی پانزده درم زنجبیل شیطرج هندی سعد کوفی زوفا قسط تلخ
هر یک سه درم سانج هندی دو درم بسفایج اسطوخودوس هر یک هفت درم غاریقون پنج درم مصطگی انیسون قرنفل خیربوا کندر جوزبوا هر یک دو درم فلفل دار فلفل
نارمشک دارشیشعان هر یک چهار درم عسل سه یا چهار وزن ادویه شربتی از سه تا چهار درم **مولف جوامع** گوید که علاج آن بطریق عموم آنست که اهل سکنه بلدیکه دران
این مرض عام باشد و بخصوص معتادین بدین مرض در فصل بهار البته تنقیهٔ بدن نمایند از فصد و مسهلات صفرا و بلغم مانند حبوب سقمونیا و صبر و قوقایا و نقوع صبر یا مطبوخ
افتیمون و یا اهلیلجات و سنا با مغز فلوس خیار شنبر و شیرخشت و یا شربت ورد مکرر و یا ترنجبین و روغن بادام و دواء التربد و حب عصاره ریوند و مانند آن من امثال انها
بعد از منضجات و بعد از تنقیه استعمال کنند اطریفلات چند روز مانند اطریفل سنائی و افتیمونی قنبیل و معجون قنبیل که قامع ماده آنست و کثرت استحمام نمایند و ...
مزاج را تصفیهٔ خون و فصد و حجامت و اخراج خون بقدر ضرورت و قوت و بعد از ان اشیای مصلح مزاج خون از اشربه و ادویهٔ مناسبه بیاشامند و اغذیهٔ لطیفهٔ مولد
خون صاف لطیف خورند و اجتناب از اغذیه و اشیای مولد آن مثل پنیر خشک شور و گندنا و تره تیزک و گوشت گاو و مرغ پیر و زیر و پرخوری و تخمه و آشامیدن آبهای
غلیظ ... را که ... نمایند و بعد از ظهور رشته قدری پیاز را کوبیده آب آنرا بران بفشارند و آهسته آهسته آنرا بکشند تا بر آید و بگسلد و آب پیاز بران بیفشرده باشند اگر تمام
آن بیکدفعه بر آید بهتر بود و دهن آن زخم را بند نمایند که هوا یا آب داخل آن نگردد و اگر قدری بر آید و باقی بآسانی بر نیاید آنرا بحال خود بگذارند و بران آب پیاز بفشارند
و قطعهٔ پیاز را بران گذاشته آنچه بر آمده آنرا بچوب یا میل بسر بپیچیده بعصابه بربندند و بعد از زمانی کشاده بران آب پیاز بفشارند و بملایمت آنرا بکشند تا بر آید اگر باز تمام
بآسانی بر نیاید بدستور بران آب پیاز افشرده و قطعهٔ پیاز گذاشته بربندند و بعد زمانی بدستور بکشند و همچنین بعمل آرند تا تمام آن بر آید و اگر رشته بگسلد و ورم کند و درد
شدت نماید بعد از ان تپ هم رسد و مریض بی قرار باشد این ضماد کنند نسخهٔ آن همانست که دران روغن چراغ یعنی روغن بزرکتان و شیشه و غیره است و در ذیل
علاج مسطور شده بر پارچه مالیده بر ورم گذارند و هر روز تبدیل نمایند در سه چهار روز پخته گردد و اگر خود بخود منفجر نگردد نشتر زنند و بملایمت بفشارند که هر گاه آن

برآید پس فتیله بصابون آلوده و یا برگ نیم سوده بر دهن آن گذارند تا بند نگردد و بران آن ضماد را گذارند تا باقی نیز پخته شود و همه ریم آن برآید بعده آنرا بمرهم مناسب
ملتیم سازند **طریق استعمال منضجات و مسهلات** درین مرض اگر ماده صفراوی باشد گاوزبان شاهتره بسفایج اسطوخودوس بادرنجبویه گل بنفشه
گل نیلوفر افتیمون در صره بسته هر یک دو مثقال آلو بخارا آلو سیاه انجیر زرد مشمش اصفهانی سپستان هر یک ده دانه مویز منقی بست دانه تمر هندی زرشک هر واحد دو مثقال
ادویه را سوای افتیمون شب در آب دو رطل خیسانیده صبح بجوشانند تا آنکه سوم حصه آب بماند پس صره افتیمون را انداخته یکدو جوش دیگر داده فرود آرند و افتیمون را
بمالند و افشرده دور کنند پس صاف نموده سکنجبین افتیمونی پانزده مثقال داخل کرده بیاشامند و روز دوم تخم خربزه تخم خیارین هر سه نیمکوفته هر یک دو مثقال در طبیخ و ترنجبین
ده مثقال بعد طبخ اضافه کنند و روز سوم بیخ کاسنی بیخ بادیان اصل السوس عنب الثعلب پرسیاوشان هر یک دو مثقال و فلوس خیار شنبر پانزده مثقال روغن بادام یک
مثقال داخل کرده بیاشامند و شب حب سقمونیا یا صبر یا فوقایا یا حب عصاره ریوند هر کدام که مناسب داند بخورانند صبح روز چهارم این مسهل کامل جامع بدهند قنطوریون
دقیق تخم کاسنی گل سرخ هر یک دو مثقال سنای مکی چهار مثقال عود صلیب دو درم عناب ده دانه پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک دو مثقال مع ادویه منضج روز اول سوای آلو
و انجیر و مویز و مشمش اصفهانی و تمر هندی و زرشک و مع ادویه روز دوم و سوم لیکن وزن افتیمون چهار مثقال و سپستان بست دانه کنند و در سه رطل آب شب تر کرده صبح بدستور
بجوشانند و صاف کرده شیرخشت گلقند هر یک ده مثقال بر اجزای مسهل سابق افزوده و سکنجبین دو برکرده ریوند چینی یکدرم سوده بران پاشیده نیمگرم بنوشند و روز پنجم یک عدد
هلیله مربی بگلاب شسته با یکدانگ حجر ارمنی مغسول آمیخته بخورند و بالایش شربت گاوزبان ده مثقال در عرق بیدمشک و گلاب هر یک ده مثقال حل کرده بیاشامند و روز ششم
منضج روز اول و روز هفتم نسخه روز دوم و روز هشتم منضج روز سوم و شب نهم حبوب مذکوره و صبح آن مسهل روز چهارم بیاشامند و در امزجه حاره اسطوخودوس قنطوریون و بادرنجبویه
داخل نکنند و در کاهیدن و افزودن اوزان ادویه منضج و مسهل بحسب مزاج و سن مریض موقوف برای طبیب است و اگر ماده بلغمیت داشته باشد روز اول منضج از گاوزبان
بسفایج قنطوریون دقیق زوفای خشک عنب الثعلب پرسیاوشان اسطوخودوس افسنتین هر یک دو مثقال انجیر زرد هفت دانه مویز منقی بست عدد جوشانیده صاف کرده ترنجبین
گلقند هر یک پانزده مثقال حل کرده صاف نموده بنوشند روز دوم پوست بیخ کاسنی بیخ بادیان ایرسا بیخ کبر اصل السوس هر یک دو مثقال بیفزایند روز سوم فلوس خیار شنبر پانزده مثقال
روغن بادام یک مثقال زیاده کنند شب چهار درم ایارج فیقرا یکدرم پوست هلیله کابلی تربد سفید هر یک دو دانگ زنجبیل غاریقون شحم حنظل مقل ازرق کتیرا هر یک یکدانگ سوده بروغن بادام
چرب کرده حب ساخته بورق طلا سه عدد پیچیده وقت خواب فرو برند و عقب آن آب نیمگرم بنوشند یا ایارج فیقرا غاریقون نرم سفید ریوند چینی تربد سفید هر یک نیم درم تخم حنظل
نیم قیراط سقمونیای مشوی یکنیم دانگ حجر ارمنی مغسول و یا حجر لاجورد نیم درم مصطکی مقل ازرق کتیرا انگشت هندی هر یک دو نخود با ده مثقال شربت بنفشه سرشته بخورند
و صبح ادویه روز اول و دوم و سوم سوای زوفا و عنب الثعلب و پرسیاوشان و اسطوخودوس و افسنتین و انجیر و بیخ کاسنی و ایرسا گرفته پوست هلیله کابلی پوست بیخ کرفس
گل سرخ هر یک دو مثقال سنای مکی چهار مثقال شیرخشت پانزده مثقال داخل کرده تربد سفید موصوف دو مثقال بران پاشیده بنوشند و روز پنجم هلیله مربی یک عدد
شسته مصطکی سوده نیم مثقال آمیخته بخورند بعد آن نبات سفید پنج مثقال گلاب عرق بادرنجبویه هر یک ده مثقال شربت نموده بنوشند و روز ششم نسخه روز اول و روز هفتم
نسخه روز سوم و شب هشتم ایارج لوغاذیا چهار مثقال حب ساخته فرو برند و بالایش آب نیمگرم بنوشند و روز هشتم نسخه روز چهارم بنوشند و غذا درین ایام میان روز نخود آب
گوشت مرغ جوان یا دراج یا کبک و شب پلاو از یکی ازین گوشتها و روز نهم نسخه روز پنجم بنوشند بعده پنج شش روز دیگر هلیله مربی و مصطکی با شربت اسطوخودوس پنج
مثقال و عرقیات مذکوره و تخم فرنجمشک یک مثقال بخورند و اگر ماده سوداویت داشته باشد روز اول گاوزبان شاهتره بسفایج بادرنجبویه عنب الثعلب سیاوشان
اصل السوس مقشر گل بنفشه گل نیلوفر هر یک دو مثقال عناب انجیر زرد هر یک ده دانه جوشانیده صاف نموده ترنجبین سکنجبین افتیمونی هر یک پانزده مثقال حل کرده باز صاف کرده
نیمگرم بنوشند و روز دوم و سوم تخم خیارین تخم خربزه پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان بیخ کشوث افتیمون در صره بسته هر یک دو دو مثقال اضافه نمایند و شب چهارم حب لاجورد
یک مثقال سوده بروغن بادام چرب نموده با معجون نجاح دو مثقال سرشته حب ساخته بورق نقره پیچیده وقت خواب فرو برند و عقب آن آب نیمگرم بنوشند و صبح پوست هلیله زرد پوست
هلیله کابلی هلیله سیاه گل سرخ هر یک دو مثقال سنای مکی چهار مثقال مشمش اصفهانی دوازده دانه مویز منقی بست عدد فلوس خیار شنبر پانزده مثقال شیرخشت ده مثقال روغن
بادام دو مثقال عوض پرسیاوشان و بیخ کشوث در نسخه روز اول و دوم و سوم افزوده مسهل دهند و روز پنجم هلیله مربی یک عدد بگلاب شسته با لاجورد مغسول یکدانگ آمیخته بخورند

دو عدد بران بپیچیده بخورند و بعد آن تخم بالنگو یک مثقال شربت گاوزبان پنج مثقال گلاب ده مثقال بنوشند و در روز ششم دوای روز اول و در روز هفتم مسهل و روز دوم مسهل آب تبرید با
هشتم دوای شب چهارم و در روز هشتم دوای روز چهارم بنوشند و درین ایام وقت ظهر شوربای قیمه یا نخوداب گوشت مرغ جوان بخورند و شب پلاو و قلیه چلاو و بعد این چهار روز
مداومت بخوردن هلیله مربی بگلاب شسته و شربت از نبات و گلاب و عرق گاوزبان و عرق بیدمشک هر یک پنج مثقال تخم شربتی یک مثقال پاشیده باید کرد و اگر صاحب
این مرض را اوجاع مفاصل باشد در منضجات و مسهلات آن سورنجان داخل نمایند و اگر زن بود و ادرار طمث منظور باشد در سوداوی تخم کشوث و سکدانه و شکاعی و مقطع
و در بلغمی حلبه و عسکدانه و شکاعی و اشقیع و کمافیطوس مکاذریوس و اگر صفراوی باشد تخم خیارین تخم خربزه تخم کاسنی تخم کشوث و مانند اینها در منضجات و مسهلات آن
اضافه کنند و اگر اندک ماده باقی مانده باشد چند روز بعد فراغ از مسهل مداومت باطریفلات مذکوره و معجون قنبیل نمایند

سعفه

و آن بقول شیخ از جمله بثور قرحیه است که اول به بثور مستحکمه خفیه متفرقه در چند مواضع آغاز کند و بعد آن بقروحی که بران خشکریشه بود متقرح و ریش گردد و مائل بسرخی باشد
و در سر کودکان بسیار حادث شود و آنرا بهندی گنج نامند و صاحب او را کنجه و بعد بلوغ زائل گردد و گاهی بر روی و گاهی در سائر بدن افتد و آن دو نوع است یکی رطب که ازان زردآب
سیلان کند و آنرا شیرینجه و سعفه رطبه نامند و دوم یابس و این نوع بغایت خشک باشد و پوستهای تنک سفید ازان جدا شود و بقوبائیت یابسه اشتباه کند و بسیار باشد
که در سر با ثوران کند بسرعت و در گرما زائل شود و سبب سعفه رطوبت ردیه حادة اکاله است که با خون آمیزد و ایضا اخلاط غلیظه ردیه پس غلیظ ازان زیر جلد محتبس شود
و ورم و بثور پیدا کند و رقیق ازان منتشر گردد و بحدت و تاکل خویش جلد را ریش و فاسد کند و ازان زردآب لذاع سیلان نماید و سبب نوع یابس آن اخلاط سوداوی است
بسیار که رطوبت حریفه باوی آمیزد پس بسوی جلد مندفع گردد و آنرا فاسد کند و بخورد و قشور ازان جدا گردد و صاحب کامل گوید که سعفه قروحی است که در سر حادث شود
و آنرا خشکریشه بود و آن انواع است نوعی را ازان شهدی گویند و حدوث او از بلغم شور بود و علامتش آنست که او قروح بود و با وی در جلد سوراخهای باریک شود
و در سوراخهای او رطوبت شبیه بشهد بود و نوعی از آنست که آنرا تینی نامند و آن قروح مستدیره صلب است که بالای آن سرخی باشد و در جوف او چیزی مانند تخم انجیر بود و نوعی
است که آنرا ابو دخوانند و آن نیز قروح مستدیره صلب بود و با وی در سر سوراخهای باریک بود الا سوراخهای این کمتر از سوراخهای سعفه شهدیه باشد و ازان رطوبت مانند آب
گوشت بیرون آید و نوعی دیگر ازان بثور کوچک سرخ است که در شکل بسر پستان مشابه باشد و ازان رطوبت شبیه بمائیت خون برآید و نوعی ازان یابس سفید رنگ شبیه
بشوره است که ازان پوستهای سفید جدا شود و ابن الیاس گوید که حدوث سعفه شیرینجی از فضلات عفنه و رطوبات فاسده بود و این اکثر بصبیان حادث شود خصوصا
صبیان فربه را بسبب کثرت رطوبت ابدان و کثرت صعود بخارات و ضعف اعضای ایشان و نوع سعفه شهدی منبت اشعار را فاسد کند و نوعی دیگر از سعفه است که [illegible] الابه
معروف است و در مسام و در بیخ موها حادث شود و ازان رطوبت مانند آب گوشت سائل گردد و بقول طبری ماده مولد این فضول غلیظ مع کیفیت حارة حریفه بود و نوعی
دیگر که آنرا سعفه حمرا نامند و در جلد سر حادث شود خاصة هرگاه موی سر بتراشند جلد سر سرخ خالص الحمرة ظاهر شود و باشد که رنگ او بسیاهی مائل بود و صاحب [illegible]
[illegible] جالینوس ذکر کرده که اگر این قرحه کند صاحب او ازان شفا نیابد و اگر متقرح نگردد و بعلاج موافق معالجه نمایند صحت یابد و گاهی با آن خارش هم بود
و گاهی ازان پوست باریک جدا شود و خجندی گوید که ماده سعفه معروف بروسیا بر صفراوی حاد بود و صنفی دیگر از سعفه است که آنرا سعفه سودا گویند و آن مائل بسیاهی
باشد [illegible] جانی و ایلاقی می‌نویسند که سعفه و شیرینجه یعنی شیرینجی بثرها بود که بر سطح بدن برآید و در گوشت غائر نباشد لیکن بعضی فراخ شود و درد و خارش و سوزش کمتر بود
و سعفه بیشتر بر جلد سر برآید و شیرینجه بر روی [illegible] و دیگر اعضا برآید و سوزش شیرینجه زیاده از سوزش سعفه و سائل تر از سعفه بود و آنچه از سعفه برآید ریمی بود غلیظ و لزج که قوام
او چون قوام انگبین بود و باشد که رقیق [illegible] بود و باشد که خشک [illegible] بود و هیچ از وی سیلان نکند و باشد که شوره برآید چون نمک و آنچه از شیرینجه سائل گردد رقیق بود و آنرا کلی گویند
که سعفه قروحی است در اعضای راس [illegible] پیدا شود و با وی [illegible] فاسد گردد و گاهی با وی ورم باشد و علامات او آنست که اگر بسبب یکی از دو خلط رطب یعنی خون
یا بلغم باشد سعفه رطب باشد [illegible] اگر از بلغم بود [illegible] مائل باشد و الا اگر از خون بود و سرخی زند و آنچه بسبب یکی از دو خلط یابس یعنی صفرا یا سودا باشد و علامات
[illegible] سوداوی [illegible] و گاهی با صفراوی رطوبت [illegible] بود و در [illegible]

علامت روش الابر یعنی سرهای سوزن چون [illegible] لازم است که [illegible] آن [illegible] ایستاده شوند [illegible] سوزن [illegible] اسم [illegible] ۱۲۵ [illegible]

واین مرض را بنج و قراع نامند و بصحت هنگام بلوغ مفارقت کند و گاهی منابت مو دائم فاسد شود پس نه گردد و مو نروید و بعضی ازان شهدیه باشد و در جلد سر سوراخ مثل سوراخهای
قرص شهد گردد و بعضی ازان مشابه انجیر در تشقیق و تبثر آن بود و بعضی ازان آنست که بادی جلد بسیار سرخ گردد و خون سیلان کند نزد ازاله مو و بحسب اسنان و بلدان
و فصول بسیار مختلف بود و آنچه گفتیم بدان عود میکند و میر بهاء الدین مینویسد که قرح که آنرا کچلی و کلی گویند نوعی از سعفه بود و بسیار باشد که پوست را بخورد و مسام را به بندد
و هیچ محل داغ نماید چنانچه بعضی کلان را واقع میشود و قسم دیگر سعفه متقرح بود و آنرا شهدیه گویند و این بر روی و دیگر اندامها بیشتر ازان افتد که بر سر و باشد که پوست را
بخورد و ماده این خلط حاد غیر مخلوط از صفرا و بلغم شوریه جلبری گوید که فرق میان شهدیه و سعفه رطبه آنست که بالای سعفه رطبه پوست باریک رطب نماید و زیر او ریم بود و آن
قطعه متصل باشد حتی که گاهی در بقعه سر بمقدار چهار انگشت یکقطعه بود و شهدیه مکشوف باشد و در سوراخهای او صدید واقف نماید مثل وقوف عسل در شهده و غیر ملتزق
بالزاق قطعه واحد بود و سوراخها کشاده باشد بخلاف سعفه و از این مرض نوعیست معروف بجرب و آن شبیه بداء میل و خراجاتست که در جلد سر ظاهر شود و سخت باشد
و ریم نکند و مثل غدد باقی ماند بعده منحل و متلاشی گردد و از مواضع دیگر ظاهر شود و جالینوس گفته که اکثر دیده ام که این علت با اولاد صیادان ماهی حادث میشود و باین قول
ایما کرده بسوی آنکه این علت از بخارات غلیظه از جهت تخمیه میباشد **علاج** اگر طفل شیرخواره باشد تنقیه مرضعه کنند بفصد سر رو و اسهال و از طفل نیز خون بگیرند بحجامت
و چسپانیدن زلو و در مریض جوان تنقیه او بفصد و مسهل حسب غلبه خلط نمایند و بر اغذیه تنفهه مثل قلیه کدو و اسفاناخ و زرده تخم مرغ اقتصار ورزند و بعد تنقیه و صلاح خون
با طلیه سعفه طلا نمایند مثلا از سه چوب بعفر بادام تلخ گلنار راتینج کاغذ سوخته مازو برگ مورد بیخ سوسن اقاقیا قنبیل جمله یا هرچه ازینها میسر شود باریک ساخته بسرکه و روغن گل
آمیخته طلا کنند و در سعفه یابسه تنقیه خلط سوداوی نمایند و ترطیب مزاج باغذیه مرطبه و حمام و غیر آن از تدابیر مرطبه که در امراض سوداوی مسطورست بعد ازان آب گرم
و لعابات مثل لعاب تخم خطمی و بنفشه و تخم کنوچه و تخم کتان بر سعفه ریزند و قیروطی و شحوم و دهنهای بارد بمالند و همان روغنها در بینی چکانند و اگر سعفه غلیظ صلب باشد با آهن
بتراشند تا خون آلوده گردد پس سرکه و نمک آب صابون بمالند و یا بر آن زلو چسپانند بعده بدوای سعفه که قوی التخفیف باشد مثل مرهم احمر طلا کنند **بیان ادویه**
سعفه و غیره نافع سعفه اگر مریض اول در حمام غسل دهند و مکان سعفه را بمنشاقه موی سر و سر بشویند تا آنکه پاک گردد و خشکریشه جدا شود و سر را بمنشفه خوشبو نشف کرده بروغن
گل چرب نمایند و برگ سوسن کوفته پخته بران پاشیده بچسپانند و لباس پوشانیده از حمام بیرون آرند و همچنین سه یا چهار مرتبه بعمل آرند مریض صحت یابد و مجرب سعیدی است
و اگر خاکستر بردی سوخته نزد خروج از حمام و بعد چرب کردن بروغن گل بر سعفه کبوس نمایند نیز مجرب اوست و اگر در جائیکه سعفه باشد رگی بزرگ تفحص نمایند و فصد او کرده
خونی که ازان خارج شود بر سعفه طلا نمایند بالخاصیت مجرب نوشته و کذا ریوند مثل غبار سوده بسرکه طلا کردن مجرب است و تسکه خوردن و طلا کردن سعفه یابس مجرب
ممدوح الیه است و ضماد حنای قریش بر سعفه مجرب نوشته و کذا ضماد ایرساء و اگر کلنار بروغن کنجد در شیشه انداخته تا چهل روز در آفتاب بیاویزند و مثل روغن گل بسازند
و سعفه را بکره بدان چرب نمایند بالخاصیت مجرب است و طلای روغن گل شفتالو موم زرد و کذا طلای خربزه بقر بآب و کذا استخوان فیل سوخته و کذا آب ترشی ترنج باعسل
آمیخته تنکرار نیز از مجربات اوست و ضماد بول انسان نیز بیت یا بخاکستر چوب انگور و کذا سرگین کبوتر بآب و کذا قسط هندی سوده بآب یا بعسل و کذا غری السمک بسرکه
حل کرده و کذا اکرد یا و یا قرنا ما نا سوده بسرکه سرشته و کذا هلیج بسرکه سوده و کذا مغز تخم بید انجیر و حب بلسان و زرنیخ زرد جدا جدا سوده مساوی بعسل سرشته و کذا حلبه کوفته
بعسل پخته و کذا آرد حلبه و بورق و آب چقندر و کذا ترمس تلخ بسرکه و عسل و کذا سفیداب بروغن گل و کذا خزف تنور بسرکه و کذا سکبینج بسرکه و کذا افیون و نمک بزاق
سرشته ضماد کردن و بعده چهار ساعت بآب بشستن و کذا تخم شفتالو سوده و کذا خون ربابه و نمک و خربزه بقر و کذا آب کرفس و آب بادیان و زرنیخ زرد و کذا سرگین بسرکه
هر واحد نافع سعفه است و اگر مریض در حمام غسل کند و خشکریشه از سعفه بشوید و هنگام بیرون آمدن از حمام سعفه را بروغن گل چرب کرده بران قنبیل خالص خشک بپاشد
و پارچه پوشیده از حمام برآید و سه مرتبه این عمل کند سود مند بود و همچنین کبوس کاغذ سوخته بزیت و یا سرگین فیل سوخته و کذا دهن بروغن زنبق و کبوس پشم سوخته و عسل
سعفه بطبیخ کبیکج مرات و کذا با آب کبریتی و اکل ضماد حب الصنوبر کبار طلا و سوطرته و ... که تمام شب بدان خضاب کرده خشک نموده ساییده باشند
... و کذا سکنجبین یا آب تمام و تعلیق علق بر صاحب سعفه و اختلاط زمره مثل غبار سوده با ادویه سعفه نیز مفید است و بقول اطبای هند گل تنباکو سوده و یا پوست کفش
کهنه سوخته بروغن سرشف آمیخته و یا برگ ارند نرم کوفته بقدری نمک ساییده و یا کوکه چیزی سرخ است ساییده با جغرات آمیخته و یا خردل نصف بریان و نصف خام ساییده

به روغن سرشف آمیخته و یا سم اسپ سوخته به روغن کنجد آمیخته و یا ثمر بکاین نیمکوفته در روغن سرشف سوخته و یا برگ فراش ساییده قرص بسته در روغن تلخ سوخته ضماد کرده

و یا کلونجی بسرکه و یا بیخ چقندر خام سوده و یا سرگین بز سوخته بر سعفه طلا کردن هر واحد نافع ست **ذکر بعض ادویه مرکبه معمول در اقسام سعفه**

دوا انکه جهت سعفه اطفال مجرب ست نیله تهوتهه یکماشه دوده خانه کسی که نخود بریان میکند دو دام در روغن سرسون بریان نمایند پس بشیشه آهنی خوب بسایند و بر سر طلا نمایند اولا اندکی سوزش میکند بعد ساعتی ساکن شود و اگر آمله سوخته نیم پاو کوکنار سوخته ربع پاو حنا کمیله هر واحد دو دام سهاگه بریان خاکستر گلخن هر واحد نیم دام زیاده کنند و [illegible] هر یکی نیم دام کنند و در روغن نارگیل حل کرده بکار برند مفید تر باشد **روغن اوراق** که نافع سعفه ست مجرب برگ یاسمین برگ نیب برگ فراش برگ شکهر برگ مهندی برگ بکاین هر واحد دو دام ساییده قرص نموده در پاو آثار روغن کنجد بسوزند که سیاه شود و صاف کرده کمیله مرداسنگ برگ حنا سهاگه بریان زردچوب سوخته کات سفید یا کچیه سوخته آمله سوخته شب لعل گرد سوخته هر واحد دو درم نیله تهوتهه نیم درم ساییده در روغن اندازند بچوب نیب حل نمایند و بعد تراشیدن موی سر بمالند **ضماد** مفید سعفه و بثور حنای خشک کمیله چونه بری هر یک یکدام نیله تهوتهه نیم دام کت شش ماشه کوفته بیخته به روغن سرشف آمیخته بمالند و ساعتی در آفتاب نشینند [illegible] دانه گی نیله تهوتهه سوخته باریک ساخته در خیرات ترش آمیخته کف مال کنند تا مانند خمیر شود پس موی سر تراشیده بمالند و بعد یکپاس بشویند نیز نافع ست **ایضاً** هلدی سوخته آمله سوخته برگ حنا هر یک دو توله سهاگه بریان کمیله مرداسنگ فلفل سوخته هر واحد یک توله نیله تهوتهه یک نیم ماشه کوفته بیخته به روغن تلخ آمیخته بعد حلق سر مالیده باشند مجرب ست **ایضاً** [illegible] توتیای سبز هر یک سه ماشه گل سوخته [illegible] کفنیم توله کهرل کنند که سیاه شود در روغن تلخ بمالند [illegible] ست **ایضاً** برگ حنا چهار توله مازو [illegible] مرداسنگ کمیله سهاگه هر یک دو توله نیله تهوتهه سه ماشه کوفته بیخته با روغن تلخ آمیخته بکار برند **ضماد** که سعفه یابسه و قوبا را مجرب ست مغز تخم کرده خرد و توتیای مغسول دو جزو [illegible] ضماد کنند [illegible] **طلای سعفه** که همواره معمول ست آمله سوخته نیله تهوتهه سوخته مرچ سیاه سوخته پوست [illegible] سوخته مرداسنگ بریان [illegible] ساییده در روغن زرد [illegible] باشد آمیخته طلا کنند **طلای هندی** که جهت هر قسم سعفه و بثور سر اطفال مجرب ست کمیله [illegible] توتیای سبز شوره قلمی هر یک یکجزو مرداسنگ فلفل گرد هر یک [illegible] برگ حنا چهار جزو ساییده بروغن تلخ داغ کرده [illegible] سر بمالند **ایضاً** که [illegible] سعفه [illegible] بد العفونت کثیر الصدید [illegible] نظیر ست نیله تهوتهه [illegible] فلفل سیاه سوخته هر یک نیم توله عدس [illegible] سوخته آمله پوست انار کوکنار کمیله سوخته هر یک یک توله ساییده در روغن سرشف آمیخته طلا نمایند **ایضاً** [illegible] زردچوب باچی در روغن تلخ دو پاس کهرل کرده بکار برند **مرهم سعفه** که [illegible] ست کمیله حنا مرداسنگ مازو سبز پوست انار زردچوب حنا برابر باریک ساخته موم را در روغن گل گداخته بسرشند و سرکه انگوری قدری اضافه کرده [illegible] بمالند و اگر روغن گل نباشد روغن کنجد بکار [illegible] کنند **نوع دیگر** که در جمیع انواع سعفه مجرب ست کافور ریاحی شش [illegible] گل [illegible] گلنار کاغذ سوخته هر یک دو درم سفیداب [illegible] روغن گل بیست درم بدستور مرهم سازند **اقوال کبار**

ابو سهل گوید که سعفه بسر اگر در بدنی باشد که خون بران غالب بود باید که معالجه بفصد قیفال کنند بعده حجامت بریکی از دو صدغ نمایند اگر فصد کفایت نکند و فصد رگ پیشانی کشایند و اگر در بدن غلبه یکی از اخلاط دیگر باشد تنقیه بدن بدوای مسهل آن خلط نمایند و اگر در بدن امتلا نباشد و مرض ضعیف بود در ان از تنقیه بدن استغنا باشد و باطلیه از ادویه قطعه ملطفه و محلل و معدلک بالذات کفایت باشد و این غرض حاصل شود هرگاه ادویه ملطفه را بروغن و سرکه مخلوط سازند صاحب قسطاس دوا را قرطاس نافع سعفه و قوبا [illegible] سوخته [illegible] انزروت کاغذ سوخته هر واحد دو جزو [illegible] سوخته یکجزو بسرکه ساییده طلا کنند دیگر کوکرد خاکستر کرده [illegible] بسرکه [illegible] ساییده طلا نمایند دیگر [illegible] صنوبر گلنار مساوی بسرکه و روغن گل سرشته طلا کنند دیگر خاکستر چوب انگور زراوند مدحرج گلنار مازو [illegible] در سرکه و روغن سوده بسایند و طلا نمایند دیگر مرداسنگ زردچوب مساوی بسرکه و روغن گل بسرشند دیگر کشنیز خشک سوخته [illegible] حنا بسرکه و روغن گل طلا کنند دیگر برای صبیان مازو خام [illegible] بسوزند و ساییده با [illegible] آمیزند و استعمال کنند دیگر برای ایشان مرداسنگ بادام تلخ سوخته مازو زردچوب مساوی بسرکه و روغن گل طلا کنند دیگر برای [illegible] بیخ خربزه [illegible] بشویند پس [illegible] طلا کنند قوبا نحاس [illegible] هر واحد دو جزو خاک کنند شب یمانی هر واحد چهار جزو زراوند قلقطار خاکستر چوب انگور هر [illegible]

نسخه دوای قرطاس

کبریت و سپیداب و سرکه و روغن گل طلا سازند و شیخ میفرماید که علاجش قریب از علاج قوبا است و عنقریب یاد کنیم لیکن الآن میگوئیم که سعفه یابس را نفع میکند استفراغ خلط [illegible]
و سوداوی و بلغم شور مثل طبیخ هلیله با افتیمون که دران صبر و سقمونیا داخل کرده باشند و بعد آن استعمال کنند چیزیکه تنقیه باقی با ترطیب کند مثل ماء الجبن [illegible]
بگیرند از هلیله کابلی و هلیله سیاه و زرد هر واحد سه درم افتیمون دو درم نمک نفطی دو دانگ با آن هر دو آمیزند و بعد ازان بر ماء الجبن افتیمون اقتصار نمایند اگر طبیعت متحمل
باشد و ادرار [illegible] که احتمال آن کنند و از هر چیزیکه دران شیرینی مفرط باشد خصوصاً خرما و یا تلخی یا تیزی یا شوریت بود اجتناب نمایند و باشیای [illegible]
[illegible] دران نفع نباشد اقتصار ورزند و ترطیب بدن برطوبت معتدل از حمام و غیره کنند و فصد از عروق دستها گیرند اگر حاجت بدان باشد بود و یا از رگی که [illegible]
غذا [illegible] مثل رگ پیشانی و در سعفه حادث بر سر رگی که در جلد سر باشد و رگ پس گوش و آن در اکثر امر [illegible] باشد و ایضاً حجامت [illegible]
[illegible] بود و فصد [illegible] چون این عمل کنند سعفه را خوب بخارند تا آنکه خون آلوده گردد و جهد دران نمایند که خون بسیار ازان سیلان کند بعد آن علاج یاد [illegible]
نمایند و [illegible] چون [illegible] سائل شدن خون نمک و سرکه بمالند و سعفه یابس را حمام متواتر بغیر اطالت جلوس دران و نهادن عضو بر بخار آب گرم [illegible] در روزی چند بار
دادن [illegible] تدبیر مرطب بغذا و تدهین و سعوطات نفع کند و در استفراغ آن احتیاج بود بدوائیکه جذب سودا بقوت نماید و اسهال آن کند و بعد آن ماء الجبن بدستوریکه
مذکور شد استعمال کنند [illegible] زلو قریب سعفه باک نیست بعد از خاریدن و خون آلوده کردن چاره نیست [illegible] استعمال نمایند و قومی زخم کرده که
خون [illegible] سعفه مثل رگ پس گوش برای سعفه سر علاج اوست باید که آنرا اطلا نمایند [illegible] ادویه [illegible]
[illegible] ابدان اطفال باشد مثل حنا و مثل سم با زو سوخته [illegible]
از قوابض [illegible] چون پوست انار بسرکه و روغن گل و گاهی دران مرداسنگ داخل کرده میشود و گاهی احتیاج باستعمال دوائی افتد که دران جلا نیز باشد مثل [illegible]
باشد که سعفه [illegible] مالش بسرکه و نمک اشنان سبز صحت بخشد و خشک شده خشک [illegible] آن [illegible] ادویه [illegible]
[illegible] بگیرند مرداسنگ [illegible] نقره و بادام تلخ سوخته و زرد چوب هر واحد یک درم بسرکه و روغن گل [illegible] سوسن آسمانجونی و عود بلسان [illegible]
[illegible] ایضاً [illegible] بسرکه و ایضاً بادام تلخ و [illegible] سبز هر دو سائیده ازان طلا بسرکه سازند [illegible] آفتاب ایضاً گویند که بگیرند سرطان زنده [illegible]
کوفته [illegible] سعوط کنند و برطوبت سرطان تنها و اما سعفه مزمن پس آنکه در ابدان صلبه شده دران احتیاج بود بمثل قلقطار و قلقند و سوری و زاج محرق و نمک
و کبریت [illegible] زرد چوبه و دواء القراطیس [illegible] توبال نحاس و دخان تنور و نمک از قوابض [illegible] مثل مرداسنگ و سفیداب [illegible] خشک [illegible]
[illegible] و سرگین کبوتر [illegible] شدید الجلاء بتجفیف ست و همچنین سرگین سوسمار و سرگین [illegible] زرد چوب [illegible]
از زرد چوب و حنا و زراوند و پوست انار و مرداسنگ [illegible] سعفه یابس ذکر کنیم [illegible]
سوخته و غیره [illegible] خاکستر چوب انگور و غیره و یا طبیخ [illegible] که همه در قول ابو سهل گذشت [illegible]
حاد بود [illegible] آنکه بگوشت صحیح برسد بعد ازان معالجه بمرهم [illegible] مثل مرهم زرد چوب مرداسنگ و سرکه و زیت کنند و سعفه یابس که [illegible]
بدان علاج سعفه مزمن اول مذکور میکنند باید کرد و ترطیب بدن باغذیه و نشوقات و حقنها و غیر آن نمایند و دوائی [illegible] برای سعفه [illegible] با روغن بادام تلخ [illegible]
خردل هر واحد [illegible] سه مثقال فلفل هر یک مثقال زرد چوب و بورق هر واحد نیم مثقال ادویه را سائیده بهر دو روغن [illegible]
حل کنند پس بر سر سعفه [illegible] و داء الثعلب [illegible] استعمال کنند صاحب کامل گوید [illegible]
که در ایشان فصد ممکن بود خون بمقدار معتدل از رگ قیفال بیرون آرند و همچنین اگر آنرا [illegible] ممکن باشد مطبوخ شاهتره و هلیله کابلی و سیاه [illegible]
و شیرینی پرهیز کنانند و باشیای مطفیه تدبیر نمایند و غذا [illegible] بگوشت طائری که خفیف و لطیف باشد [illegible] سازند و بعد ازان [illegible] سعفه [illegible]
قرص سعفه زرد چوب مغز بادام تلخ هر واحد [illegible]
حاجت باریک ساخته آب کاسنی و سرکه و روغن گل سرشته استعمال کنند و ایضاً این طلا بکار برند صفت آن [illegible]

روغن گل و سرکه حل کرده استعمال کنند دیگر روغن کنجد بر سر مالند و بران برگ سوسن باریک سوده و یا بیخ سوسن آسمانجونی سوده بپاشند دیگر مازو سبز و مورد خشک مساوی
کوفته بیخته بسرکه پخته و موم ده درم و نیم درم در سر ماده درم درگرما و ده درم روغن کنجد گداخته ادویه بران اندازند و مرهم سازند و این مرهم مجرب صالح برای ابدان نرم است و اما هرگاه بدن
سخت و درشت باشد این دوا استعمال کنند صفت آن بگیرند مرداسنگ مازو و اقاقیا و گلنار و برگ سوسن و برگ خرزهره و برگ حنا و پوست انار ترش و ریش قنبیل
و زردچوب و اقلیمیای فضه و چرک آن همه مساوی باریک ساییده بسرکه پخته و در هاون بسرکه و زیت حل کرده وقت حاجت استعمال کنند دیگر نمک و زاج هر دو سوخته مازو
و زردچوب و چرک نقره و مرداسنگ و خاکستر سیماب و زراوند طویل مساوی باریک ساییده بروغن گل و سرکه در هاون حل کنند و بر سعفه کثیر الرطوبت که در ابدان لطیفه باشد
طلا کنند دیگر خزف تنور و سرگین کبوتر و نمک مساوی باریک ساییده بزیت سرشته بر موضع طلا کنند دیگر خزف سراج اخضر که زمانی طویل استعمال کرده باشند باریک ساییده
و دخان تنور ببول طفل نابالغ بسرشند و در طشت برنجی طلا کنند و یکشبانه روز بگذارند پس آن را خراشیده بروغن گل سرشته بر موضع طلا کنند نفع بخشد پس اگر این دوا
فائده کند بهتر و الا فصد هر دو رگ پس گوش نمایند و بخونی که از آن برآید بر سر طلا کنند و آنچه در سعفه نفع کند اینست که بگیرند خاک سفال کان نقره و باریک ساییده بروغن گل خوب بسرشند
و بسر طلا کنند بعد حلق نوره دیگر از جالینوس بگیرند کاغذ سوخته و اسرب محرق مغسول و عنزروت هر واحد یک اوقیه گوگرد چهار درم و باریک ساییده بسرکه سرشته استعمال نمایند
و یا بگیرند قرطاس سوخته و بسرکه سرشته بر سعفه طلا کنند که آن را به سازد و هرگاه سعفه یابس سفید باشد که از آن پوست سفید جدا شود باید که تدبیر صاحبش باغذیه مرطبه کنند و بروغن بادام
شیرین و روغن تخم کدو یا روغن بنفشه سعوط کنند و این روغنها بر سر نیز بمالند و اگر سعفه صلب باشد لازم است که آن را با آهن بخارند تا آنکه خون برآید بعده بفلدفیون با سرکه طلا کنند
و بعد از آن بمرهم احمر طلا سازند و بآب سرطان کوفته مع روغن بابونه سعوط کنند و چون سعفه در روی عارض شود باید که بگیرند صبر سقوطری یکجزو و مرداسنگ نیم جزو در هاون بروغن گل اندک
سرکه بسایند و طلا کنند و اگر سعفه در روی یابس باشد بگل ارمنی و کافور و زعفران بسرکه و گلاب حل کرده طلا کنند که این نافع است طبری گوید که از علاجات سعفه رطب استفراغ است اگر ممکن باشد
بدوائیکه منقی دماغ و معده بود و بعده استعمال اطلیه و ادران جالینوس ذکر کرده که این نسخه مجرب بالغه اوست و گفته که گاهی معالجه سعفه صبیان بقرطاس مصری سوخته مع زیت کردم و در قاطاجانس طلائی برای این
مرض ذکر کرده و گفته که این بالغ النفع و کافی است و آن اینست بگیرند کاغذ سوخته دو درم روسختج یکنیم درم اقلیمیای فضی و ذهبی هر واحد دو درم زردچوب شسته
دو درم شوکت قتاد سوخته سه درم عنزروت دو درم کوفته بیخته بسرکه بسرشند و اقراص ساخته خشک نمایند و هرگاه اراده استعمال او کنند بسرکه حل کرده طلا کنند جالینوس
گفته که این طلا بالغ کافی است و اما در قرابادین شاپور بن سهل قرصی باین نسخه ذکر کرده و شاپور گفته که اهل مارستان بدین اتفاق دارند زردچوب
دو درم روسختج یکدرم زرنیخ زرد و سرخ هریک نیم درم اقاقیا یکدرم آهک آب نادیده یکدرم پوست انار سه درم کوفته بیخته بآب بیخ حماض سرشته قرص سازند و بزیت و سرکه
بقدر امکان استعمال کنند که این خطا نمیکند البته و اگر صاحب این مرض طفل باشد فصد شعب عروق راس کنند و بر گوش او شرط زنند و حجامت بر نقره نمایند و لازم است
که دران کدامی از طلا استعمال نکنند مگر بعد خاریدن آن و اگر بعد این طلا ورم در حدقه و بیخ گوش حادث شود طلا را از آن دور کنند و بآب چقندر بشویند بعده بمرهم
مرداسنگ و سرکه بکار برند و ترکیب او اینست که بگیرند پنج درم مرداسنگ خالص و باریک ساییده بجبه بیخته در هاون کنند و بران اندک زیت و سرکه تند کهنه قدری قدری
انداخته حل کنند تا نرم گردد و پس ظرف او در آب سرد نهند تا بالفعل سرد گردد و بعده بر سر طلا کنند حبیش گفته که من علاج سعفه رطبه باین مرهم کردم و صحت یافت و زائل
شد و بعد از آن بر خلقی تجربه کردم و بدان انتفاع یافتند و ابن ماسویه گفته قومی را در حران دیدم که علاج سعفه رطب بپوست انار بیخ سوخته در سرکه گداخته میکردند
و دران اثر میکرد بغیر آنکه موضع سعفه را میسوزد و در بیمارستان بصره دیدم که برگ علیق مطبوخ با چقندر بر موضع طلا استعمال می نمودند و قشور جلد جدا میشد تا آنکه
مثل آتش سوخته میگردید بعده علاج جرحی که مذکور شد میکردند و صحت تام می یافتند و آن را هو از مردی را از حذاق اطبا دیدم که سعفه را از سر طفلی با آهن خراشید بعده
بقرص معروف بشاپوری طلا کرده و دو درم سر پیدا شد و این موجب هلاک آن طفل گردید و این بهر آن ذکر کردم که در خراشیدن مبالغه نکنند خصوصا در سر و در اطفال
که اکثر مؤدی بهلاک میگردد و اگر از خراشیدن اذیت رسد طلا نکنند مگر بمرهم سفیداب فقط و از مس کردن آن بآب حذر کنند و سعفه شهدیه در معالجه قریب اینست
الا آنکه علاج شهدیه صعب تر است بسبب کثرت زرداب و رطوبت او و احتمال علاج بالاستقصا مثل سعفه نمیکند و محتاج بعلاج زیاده تر بود و آنچه واجب است
زیادتی در معالجه شهدیه آنست که اسکندر در کناش خود معروف براحت الطبیب گفته که سوراخهای شهدیه بر نگار را داغ کنند و داغ او اینست که نشتر زرداب از

سعفه‌های او کنند پس زنگار بر نهند جالینوس در قاطاجانس گفته که بهترین زنگار درین باب آنست که از مس گیرند و این نوع سعفه را باین قول مخصوص کرده و گفته که بعد
زوال این مرض در روئیدن مو طمع نباید داشت بهر آنکه جلد را فاسد میکند بعده حکایت کرده که او صاحب سعفهٔ شهدیه را در حمام دید و از حال او سوال کرد او گفت که این از چهل سال است
دیگر بار رفع نشود و در سر باز رجوع میکند پس جالینوس معلوم کرد که آن محتاج بنفشف ست و آن مرد را از حمام بیرون برد و آنرا امر باقتصار بر اغذیهٔ ناشفه کرده و فصد
و تنقیه سر او نمود و در زمانی قلیل از آن صحت یافت و علاج سعفه معروف برؤس الابل استفراغ بحسب امکان ست نزد استعمال قوانین آن بعده موی را بموچینه بکنند تا اصول
آنها ظاهر شود و بعد آن محاجم بغیر شرط در مواضع متفرقه بنهند تا از آن زرداب شبیه بروغن برآید و هرگاه از زرداب هیچ نماند بار دیگر محاجم بسرکه نهند تا بیخ موها سفید
گردد و گاهی برای آن این دوا میسازند دوا لا روغن خل باین طریق سازند که بگیرند سرکه یک رطل و در دیگ سنگین انداخته بست درم روغن گل بران ریزند و بجوشانند
تا آنکه سرکه فانی شود و روغن بماند پس بگیرند ازین روغن بست درم و فرفیون یک دانگ نفط و شیطرج هندی و کهربا که آن صمغ جوز هندی ست و راتینج که آن صمغ
صنوبر ست هر واحد یک دانگ کاغذ مصری سوخته و مداد چینی و خستهٔ هلیله سوخته و ورد منجنج هر واحد نیم درم تخم ترنج سوخته یک درم و این معروف بدوای دفس ست
و همچنین ابن اسحاق گوید که بدین ودع سوخته و زرنیخ افزایند و ابن سیار گوید که بدان زرنیخ را تجربه کردم و مفید یافتم این همه را بسایند و دران روغن حل کنند و بر سر وقتی
که محاجم از آن جدا کنند طلا نمایند که در یکمرتبه کفایت کند و مردی را در اهواز علاج این مرض بعلاجات بسیار غیر از کندیدن موی نمودند و دران علاج سود نکرد و هرگاه طول کرد موی او
کندیده علاج کردم و از آن صحت یافت غیر آنکه بعد از آن دیدم که موی او بسیار ضعیف شده و علاج سعفه معروف بعجر گرشه و شستن سر صاحب او ست و اصلاح غذای او و بر او
آب مطبوخ حشائش محلله بریزند و حجامت بر ساقین کنند چه از تقلیل غذا و جذب ماده باسفل بدن این زائل میشود و در اهواز جاریه را دیدم که این مرض داشت پس اصلاح غذای
او کردم و آن باندک سعی زائل شد و این علت مردم کبار و کسی که حرارت او قوی باشد کم حادث میشود و بصبیان اکثر می افتد و گمان میکنم که شرط اذنین دران مفید باشد
لیکن در کتابی ندیده ام و همچنین ابن اسحاق این مرض را در کتاب حشائش ذکر کرده و گفته که حشیشه معروف ببقیل گوش چون بپزند و آب او بیفشارند و بر سر صاحب عجر بریزند آنرا
تحلیل کند و علاج عام سعفه حمرا بعد استعمال قوانین فصد و اسهال و قطع چهار رگ و فصد پیشانی و طلا باین طلاست بگیرند آب کدو و آب برگ بید و آب برگ خبازی و برگ
خطمی همه را جمع کنند بعده موم و روغن بروغن بنفشه ساخته باین آبها اندک اندک تسقیه دهند تا آنکه از آن بسیار تشرب کند بعده در هاون انداخته بران قدری زبد البحر و بسیار
اندک ودع سوخته اندازند و بسفیدهٔ بیضه حل کنند تا مختلط گردد پس بر مواضع حمرا طلای ثخین بدان نمایند و سه روز بدارند بعده بآب گرم و سرکه بشویند تا پاک گردد
بعد از آن حشت داده بهمین طریق بدفعات اعاده بدان نمایند پس اگر فائده شود بهتر والا بگیرند برادهٔ مس و بران آب پاشیده در موضعی که آنرا باد نرسد بگذارند تا زنگار کند بعده بگیرند
زنگار آن و در سرکه حل کرده اندک روغن گل یا روغن بنفشه بران چکانیده بر موضع طلا کنند و از قرحه کردن حذر نمایند و هرگاه که جلد او متغیر گردد و از گوشت نتو کند معالجه
ترک نمایند تا متقرح نگردد و بعد آن اعادهٔ آن کنند و هر وقت که امتلا شود تنقیه نمایند و جماعتی را دیدم که برای این مرض فصد رگهای منخرین و ماقین کردند و ازین مرض
صحت یافتند ابن الیاس مینویسد که علاج سعفهٔ شیرینج اینست که اگر با حرارت مزاج باشد هر صبح جلاب از عناب ده عدد و شکر سفید ده درم بدهند و غذا مزوره ماش
بمغز بادام و اسفاناخ سازند بعد از آن تنقیهٔ بدن بمطبوخ هلیله یا بمطبوخ شاهتره و هلیله سیاه و کابلی کنند و از عدسیه با گوشت بچه مرغ غذا دهند و بعد تنقیه بقرص سعفه
طلا نمایند و ترکیب او در قول صاحب کامل گذشت لیکن بدیع جاوزن زردچوب و بادام تلخ هر یک بست درم و مقل پنج درم ست و یا طلای زراوند طویل و غیره که در
همان قول مذکور شد بکار برند و صاحب سعفه را می باید که حجامت بر نقره کند و اگر آثار خون غالب باشد و فصد ممکن بود فصد سر رگ گیرند و در سعفهٔ مبتدی و خصوصاً در صبیان
زردچوب و پوست انار و مرداسنگ و حنا بروغن گل و سرکه نفع کند و علاج سعفهٔ یابس آنست که شیر زنان و روغنهای سرد در بینی چکانند و هر صبح شربت بنفشه و ترنجبین
هر واحد ده درم بنوشانند و غذا مزوره مذکوره دهند و آب گرم و لعابات بارده مثل لعاب اسپغول و لعاب بهدانه بران ریزند و اگر سعفه صلب غلیظ باشد تا آهن بخارند چندانکه خون
برآید و بران زنگار اندازند و صبر سقوطری مرداسنگ هر یک پنج درم بروغن گل و اندکی سرکه حل کرده طلا نمایند و علاج سعفهٔ شهدی اینست که تنقیهٔ بدن از اخلاط فاسده
ردیه بمطبوخ افتیمون یا بمطبوخ هلیله یا بحب ایارج یا بحب اصطمخیقون کنند و موضع او را بزنگار ریش کنند بعده هر انچه دران باشد نشفت نمایند و علاج سعفه معروف برؤس الابر
آنست که هر صبح جلاب از اصل السوس سه درم و شکر سفید ده درم بدهند و غذا نخود آب بمغز بادام سازند و بعد از نضج تنقیهٔ بدن از صفرای محترقه ردیه بمطبوخ هلیله

[illegible]

یا بحب افتیمون کنند بعد بران محجمه گذارند و آنچه دران باشد امتصاص نمایند تا آنکه ازان رطوبت ماند و روغن بمالند بعد ازان گل ارمنی و مرداسنگ مدبر بسرکه و روغن گل
طلا کنند و علاج سعفه حمرا فصد قیفال و اخراج خون بقدر قوت و حاجت ست و تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون یا بایارج و این طلا کنند کاغذ سوخته اسرب سوخته انزروت
هر واحد ده درم کبریت سه درم بسرکه سرشته استعمال نمایند و یا طلای خزف تنور و غیره که در قول صاحب کامل گذشت بسرکه استعمال کنند و یا بقیر و طلی معمول
و روغن بنفشه که دران اندک کف دریا و خرخره و صدف سوخته داخل کرده باسفیدی بیضه سرشته باشند طلا نمایند ابن نوح گوید که چون سعفه رطب باشد
اگر مریض قوی و بدن ممتلی بود ابتدا الفصد سر رو نمایند بعده فصد رگ پس گوش کشایند بعد ازان فصد بعض عروق سر آنچه ظاهر تر باشد بگیرند و حجامت
کنند بعده دوای مسهل حسب وجوب صورت بنوشانند و از اغذیه مثل لحوم بقر و جزور و شکار و قدید و مالح و تمر و اغذیه بخره مرتب از جوزه و پیاز و کندنا پرهیزند
و لحوم طیور و زرده بیضه و ماهی کوچک غذا سازند بعد ازان بعلاج سر قصد نمایند و سر را بروغن کنجد چرب کرده بران عود بلسان سوده بپاشند و یا مقل
حل کرده و یا حب البان بسرکه سوده طلا کنند و آب سبوس گندم بقدر ثلث آن سرکه انداخته گرم کنند و بدان سر را بشویند و بعده بآب چغندر بشویند
ضرر من شود و دوام کنند این طلا بکار برند نمک و زاج هر دو سوخته و گوگرد و دیگر ادویه طلائی که دران نمک و زاج ست و در قول صاحب کامل گذشت آمیخته
در روغن گل طلا نمایند و در سعفه یابس سرطان زنده یا مرزنجوش بکوبند و افشرده در بینی چکانند و اگر سعفه با طفال باشد بر گوش آنها شرط زنند و خون آن
طلا نمایند و مرضعه را سفوف هلیله و انیسون و شکر بخورانند و اگر بدن او ممتلی و قوی باشد فصد کنند و حب افتیمون و حب ایارج بدهند و امر بپرهیز کنند
جماع و استعمال ریاضت کنند و این طلا سعفه صبیان را نافع زردچوب و حضض و زراوند و مرداسنگ پوست انار بسایند و بسرکه در روغن گل آمیخته طلا کنند و اگر
سعفه بر روی باشد و حمرا بود نفع میکند و آنرا امان حمام و انکباب بر آب نیمگرم هر روز و فصد پیشانی بعده چسپانیدن زلوبران و یا خون بخارند تا خون ازان سایل شود
پس بنمک و سرکه بمالند و بران مرهم احمر موصوف طلا کنند و نفع میکند آنرا طلای صابون و نهادن آن تا آنرا مص کند پس بآب گرم شستن و بمرات اعاده این کردن
و یا بطلای عصاره خرفه مداومت کنند و آنچه از ادویه مفرده سعفه را نفع کند چون بران مفرد یا مجموع طلا کنند شیاف مامیثا و مازو و حضض و زردچوب و بورق
بادام تلخ و سرکه و مر و گوگرد و صمغ و مرداسنگ و موم سفید و زرده بیضه و بول گاو و حرمل و برنج و زرنباد و نوشادر و شحم حنظل و جو سوخته و بیخ کبر و برگ انجیر
و بیخ نی خشک و شب یمانی و صبر و لبان و برگ زیتون و قطران ست و گویند که سعفه رطبه را به کند چون کاغذ سوخته بسرکه سوده بران طلا کنند محمد بن زکریا گفته
که این طلا برای سعفه رطب است و بهتر ازین دوائی نیست بگیرند خزف تنور کهنه ده جزو نمک یک جزو باریک سابیده بسرکه طلا کنند و گفته که در علاج سعفه و قروح
... در سعفه مجرب که ازان تخلف نمیکند اعتماد بر سرکه و نمک کنند که چیزی بهتر ازین در تجفیف ماده نیست ... ایمن از درم ابن هبة الله گوید که علاج سعفه
رطب ... فصد قیفال ست اگر مریض قوی باشد و یا حجامت اگر مریض ضعیف بود و رگ سر مثل رگ پس هر دو گوش یا رگ پیشانی بکشایند
و بعد فصد اگر یکی از اخلاط بدان ردی باشد و قوت متحمل تنقیه بود تنقیه بدن کنند اگر غالب صفرا باشد بمطبوخ هلیله یا قرص بنفشه و اگر غالب بلغم باشد تنقیه ...
و مریض را از اغذیه غلیظه مولد آن مثل ماهی و لحم بقر و شیرینی چون حلواها پرهیز کنانند و تقلیل غذا کنند و مسهل الهضم مثل ... بدهند و بعد فصد سر را بروغن آس
و روغن گل یا بگل طلیق و برگ حنا و پوست صنوبر و عدس کنند و چون انصباب فضول بایستد در علاج این مرض ادویه محلله بغیر آنکه هیجان حرارت کند موافق
باشد ... طلا برای سعفه رطب حادث بابدان صبیان زردچوب ده درم حنا و رخام و کتیرا سوخته هر واحد سه درم مرداسنگ یک مثقال
... پوست انار پنج درم ... هر واحد چهار درم ... اقلیمیای نقره و زنگار ...
... گوفته بخته بروغن گل و سرکه ... بسرشته طلا نمایند که تجفیف و نفع آن کند و علاج سعفه یابس ترطیب بدن از غذا ... مثل ماهی ...
... و زرده بیضه کنند و موم و روغن پیه ماکیان بر سر طلا نمایند و مریض را هر روز چند نوبت در حمام داخل کنند و بر سر او آب نیمگرم ریزند و اگر مریض
... باشد ازان حمام منع کنند و اگر این مرض با طفال باشد رگ پس گوش بکشایند و بعد از آن بر سر طلا کنند و بعد ازان مرهم احمر طلا سازند و سر را بآب
چغندر ... مطبوخ آب و سرکه بشویند حرجانی در ذخیره ... مینویسد که سعفه بیشتر از خون مخلوط بصفرا یا بلغم شور بردی تولد کند اما آنچه از خون ...

شود و بیم آن و رقیق و سوزان بود و آنچه از بلغم شور تولد کند ریم او غلیظ باشد پس استفراغ صفرا بمطبوخ هلیله و افتیمون و سقمونیا باید کرد و تنقیه بلغم بحب صبر و قوقایا کنند پس ادویه طلا کردن
و این طلا کودکان را سود دارد مازو خام نیم سوخته با روغن گل بریان کرده بسایند و بسرکه طلا کنند و در هر ماه سه روز از آن روغن در بینی کودکان چکانند و بعضی اطبا مورد خشک
و بعضی آمله با پیه بز امی آمیزند و سعفه که بر روی افتد بثرهای سرخ بود علاج آن حجامت است و روی بر بخار آب گرم داشتن و رگ پیشانی زدن و دیوچه انداختن و گل ارمنی و کافور
با سرکه و گلاب طلا کردن و باقی در اقوال سابق مسطور شد **خجندی** گوید که علاج سعفه که از آن زرداب سیلان کند و آنرا شیرینج گویند اگر با حرارت بود حجامت است و شرب
شربت عناب و سکنجبین و غذا مزوره ماش یا جو مغز بادام و اسفاناخ و کدو و ماهی رضراضی و تنقیه بدن بمطبوخ شاهتره و هلیلجات و بعد تنقیه طلا بقرص سعفه و علاج سعفه یابس آنست
که هر صبح شربت نیلوفر یا بنفشه یا ترنجبین با ماء الجبن بنوشند و استفراغ خلط موجب کنند و ترطیب مزاج با غذیه رطبه مثل ماء الشعیر و اسفاناخیه و قرعیه و علاج سعفه اسود فصد
قیفال است و اخراج خون بقدر قوت و حاجت و فصل و استفراغ بمطبوخ افتیمون و مطبوخ هلیله بعد از نضج و طلای دواء القرطاس آنرا نافع بود و کذا شیر و طلی که در قول ابن الیاس
در علاج سعفه گذشت **انطاکی** گوید که بعد تنقیه حجامت سر کنند در سعفه رطب ترطیب او در سعفه یابس مثل العسل و شحوم و از مجربات برای سعفه رطب این است که موم
مقل و صبر و حب البان و زرد چوب بسرکه و بول انسان سرشته بر آن طلا کنند و بعد آن بطبیخ ترمس بشویند و برای سعفه یابس آرد جو سوخته و سرکه و موم طلا و کافور و حنا
[illegible] کردن او از دست طلا با پیه بز و نیم زرد و بعد آن بروغن بطم چرب کنند **گیلانی** مینویسد که چون این مرض از مواد مختلفه میباشد لابد است در علاج او از
اخراج آن مواد و آن مثل طبیخ افتیمون و غیره آنچه مخرج صفرا و سودا و بلغم شور هر سه مواد معاً باشد یعنی از ایشان آن دواء قمع این هر سه خلط بود و مثلا پوست هلیله زرد از هر یک
[illegible] مثقال با افتیمون سه درم شب در آب تر کنند و صبح جوشی خفیف داده خوب مالیده صاف کنند پس صبر سقوطری و سقمونیا بقدر حاجت سائیده به آب آن مطبوخ حب بسته
بخورند بعده طبیخ بنوشند بعده تنقیه باقی مع ترطیب مثل ماء الجبن و شاهتره چنانچه در قول شیخ گذشت باید کرد بعد از آن برماء الجبن سی درم و افتیمون یکنیم درم اقتصار
ورزند و گاهی فصد رگ منخرین و ماقین برای سعفه که بر روی باشد میکشایند لیکن سعفه که برو افتد کم صحت یابد تا آنکه ادویه موضعیه [illegible] سعفه [illegible] که باشد
باید که تا چیزی که گرد و غبار [illegible] ساله خالی نباشد که این سری از اسرار اطباست لیکن می باید که استعمال آنها بر هوائی باید که باروبنا شد و باید که استعمال ادویه
موضعیه مطلقا بعد تنقیه و استفراغات باشد و آخر علاجات سعفه یابس استفراغ ماده فاعله او است بمطبوخ مرکب از افتیمون و هلیلجات و تخم کاسنی و شاهتره
و گل سرخ و تمر هندی و ترنجبین و ترطیب مزاج با شربه مرطبه و غیر آن که در اقوال سابق گذشت مصنف خلاصة التجارب گوید آنجا که قرحه وسیع نبود و درد کند و ریم
رقیق و سوزان تر آید اول تنقیه صفرا کنند آنگاه قوابض در سرکه و روغن گل حل کرده طلا کنند و اگر خون غالب باشد اول تخفیف خون کم کنند بفصد قیفال یا بشرط
گوش و رگ پس گوش و رگ پوست سر و رگ پیشانی اگر علت به سر و روی و حوالی آن باشد و اگر بر اعضای پائین باشد فصد صافن یا باسلیق انسب بود آنگاه مسهل
دهند و حجامت حوالی مرض هم نیکو بود و [illegible] چسپانیدن تدبیری [illegible] خصوصا بعد تنقیه اگر ریش فراخ شود و در رطوبت غلیظ لزج از آن ظاهر گردد اول استفراغ [illegible]
باید کرد آنگاه طلاهای مناسب و وقت آنست [illegible] را که برداشت سوزش سرکه و نمک باشد اگر تیزاب فاروقی بمالد و بعد از آن مرهم [illegible] چند آنکه یکبار [illegible] آن کشیده شود
پس چند روز برآساید و بار دیگر مداومت تیزاب و روغن با مهلت نماید تا آنکه ریش بصلاح آید بهترین علاج برای مطلق سعفه بود و این بس عجیب است و مداومت
طلای موم روغن نفط و بصابون و آب گرم شستن کسی را که طاقت تیزاب نباشد علاج بی بدل است و سعفه اطفال را زود باصلاح آورد و کف گوشت جوشیده در این مرض
ملکه با لیدن بس عجیب است و آنجا که ریش خبیث تر باشد تیزاب بکار برد موم روغن نفط هر دو باید بسیار آزموده است و آنجا که خشکی سعفه غالب بود حمام و بخار آب گرم آن
محل را لازم باید داشت [illegible] آن اول خون آن بیرون کردن بعده مرهمی که از مرداسنگ و زرد چوبه در روغن زیتون و سرکه سازند طلا کردن هم مناسب باشد
و چپچینی [illegible] سوخته سائیده مالیدن و مغز بادام تلخ و مشمش همین حکم دارد لیکن اگر مرداسنگ و توتیا [illegible] سوخته و حنا با اندک سرکه ضم کنند بهتر بود و آنجا که ریش خشک
گرم [illegible] باشد گل ارمنی و کافور در سرکه و گلاب حل کرده طلا کردن و غذای مصلح خلط بکار داشتن نافع بود و مرداسنگ و پوست انار [illegible] چند جو [illegible]
با دو چند آن حنا کوفته بیخته در سرکه و روغن گل حل کرده طلا کردن سعفه اطفال را نافع بود و سام ابرص خشک کرده سحق نموده با روغن زیت طلا کردن مفید
بود [illegible] آن اگر در روغن بریان کرده طلا کنند بهتر بود و سرگین فیل را سوخته با روغن گل طلا کردن مفید بود و همچنین زهره خوک را با عسل طلا کردن و سعفه [illegible] علاج

سعفه یابسه که [illegible] احتمال ادویه حاده که استعمال آنها لابد است [illegible] موافق علاج این امراض [illegible] ۱۲ منه [illegible]

روغن [illegible]

واصلاح تام نپذیرد و معذالک تیزاب کاری را اندران اثری نیک بود مؤلف اقتباس نوشته که سعفه یابس اکثر در سر افتد و باشد که تا بروی و سینه و دستها برسد پس اول رگ سر زنند و بفاصله سه چهار روز رگ پیشانی زنند و باز بفاصله سه چهار روز رگ پس گوش کشایند و تنقیه بدن بجای انجبین سفوف لاجورد و حب آن و شربت آلهی علوسیخان فرمایند و بعد از تنقیه قنبیل برگ حنا خرمهره زرد سوخته بورق بریان هر یک نیم توله در روغن سرشف سرشته طلا کردن نفعیست و همچنین روغن یاسمین و کذا مسکه گاوی و ضماد از تخم سرسمن با روغن ماه در یک هفته به میسازد و سعفه رطب که آنرا شهدیه گویند اکثر بزنان بسبب احتباس حیض افتد و با سیلان ریم از بن مو و سوزش و شدت درد باشد دران فصد قیفال گیرند و بفاصله سه روز رگ هر دو صافن زنند و بعد چهار روز تنقیه نفس عضو نمایند بگذاشتن زلو و تنقیه بدن و دماغ بمطبوخ افتیمون اسطوخودوسی علوسیخان کنند و جهت تسکین درد این تجویز بکار برند برگ قنب سبز و برگ گلاب و برگ انار و برگ نیب و پوست درخت انبه کهنه هر یک سه توله عنب الثعلب پنج توله و هر روز صبح و شام بآبی بشویند که دران برگ نیب برگ بهت و برگ انار سبز جوشانیده باشند بعده باین مرهم مندمل سازند مرداسنگ مغسول زرد چوب تنها بالمس سوخته برگ حنای خشک قنبیل هر یک سه ماشه موم سه توله در روغن گل گداخته مرهم سازند سر بهندی گویند که نوعی از شوره سرست که شوره کوچک سفید بعد تراشیدن موی سر پدید آید و بعد چند روز به شود و آن عسر العلاج ست و بمرات دیدهم که باین تدبیر منقلع میشود یعنی حلق راس کنند و تمریخ بعد الک لیمو قطع کرده متصل حلق سر نمایند که این منع حدوث آن مطلقا می کند.

قوبا

عبارت ست از خشونتی که در ظاهر جلد حادث شود با خارشی و رنگ او گاهی مائل بسیاهی گاهی مائل بسرخی بود و کنارهای او در اکثر مسطح و مشرح باشد و آنرا بفارسی کیون و بهندی داد گویند و اکثر حدوث آن از خون حاد لطیف بود که آنرا مره سودا غلیظ مختلط گردد و گاهی از مخالطت رطوبت رقیق و بلغم بورقی حادث شود و این قوبا مزمن بود که ازان پوستها همچون فلوس ماهی جدا شود و این مشابه ترین قوبا بسعفه یابس ست و از قوبا نوعی ست خبیث مؤدی بجذام و آن قوبا ساعی بود و شیخ الرئیس میفرماید که قوبا از سعفه یابس اخبث و اردا و اکال و بسیار غائر بعید نیست و سبب قوبا قریب از سبب سعفه یابست و سر تعبیر قوبا از روی صحت آنست که ماده رقیق و غائص باشد و بعضی از قوبا رطب سوی ست که هنگام خارش تری ظاهر شود و این سیالتر ست و بعضی ازان یابس و اکثر آن از بلغم شور بود که باحتراق تحلیل بسودا گردد و بعضی از قوبا متقشر بود بسبب شدت خشکی و کثرت غور و آن مثل برص اسود و مثل خشکریشه باشد و بعضی ازان غیر متقشر بود و از قوبا بعضی ساعی خبیث بود و وجه آنست که ماده حاده رقیقه دران غالب تر باشد و بعضی واقف بود و وجه آنست که اجزای غلیظ ارضی بران غالب تر باشد و بعضی از قوبا نو بود و بعضی ازان مزمن و هی و قوبا مرض خبیث ست و طبری گوید که قوبا شبیه به شوره منبسط متقشره بود که در سطح جسم حادث شود و در اکثر مستدیر الشکل باشد و گاهی بر استدارت منبسط شود حتی که مسافت بسیار از جلد در گیرد و گاهی بندرت مستطیل الشکل باشد و قوبا سه جنس ست و انواع آن بسیار بود پس جنس اول دموی ست و وجه آنست که از فساد خون و مخالطت رطوبت فاسده بود و جنس دوم رطوبی ست و آن از فساد رطوبت و سخونت و عفونت او بود و جنس سوم سوداوی ست و آن از خلط سوداوی هنگام احتراق اخلاط و استحالت آنها بسودا افتد و رنگ دموی سرخ بود و رنگ رطوبی سفید مخالط بسرخی یا زردی و رنگ سوداوی غبر تیره باشد و گاهی با قوبا درد شدید بود و آن هنگام اختلاط صفرا با خلط موجب او بود و دران حدت حادث شود و گاهی با آن خارش لذت دهنده بود و این بنا بر مخالطت خلط حریف یا سبب فاعل او باشد و اگر خارش مستلذ نباشد بلکه مولم بود دلالت کند بر آنکه آنچه بدان مخلوط شده خلط لذاع حاد ست و ایلاقی گوید که سبب این مرض دو چیز ست یکی خلط ردی در بدن دوم قوت طبیعت که آن خلط را بنا بر اشفاق بر اعضای رئیسه بسوی ظاهر بدن دفع کند و خلط ردی دو گونه باشد یا حاد رقیق و علامتش خلش و دغدغه و سوزش و سیلان ست و یا غلیظ سوداوی مخالط با خون و علامتش خشکی قوبا و عدم خلش ست و اگر مرکب بود علامات مرکب باشد و انطاکی می نویسد که قوبا حزاز ست و بعضی اطبا تخصیص حزاز بدانچه در سر باشد کرده اند و قوبا بغیر آن و هر چگونه باشد قوبا خشونتی ست و چون خبیث گردد آنرا حکه لازم شود و سعی کند و در اغلب از مقدمات جذام بود و سبب آن فساد ماده و حرافت اغذیه و ادمان اشیای مغلظه مثل لحم بقر و بادنجان ست و علامت آن بودنش برنگ خلط ست و خروج رطوبت از رطب آن و خشکی او از یابس آن علاج در ابتدا اگر کم باشد مالیدن ادویه خفیف چون روغن گندم و نخود و پوست نارجیل و چوب شیشم و پاچک دشتی و روغن گل و بادام تلخ مفید و ایضا مالیدن صموغ مانند صمغ بادام تلخ و اشق و صمغ بطم و شحوم مانند چربی بط و ماکیان نافع بود و یا سرکه و آب لیمو تنها و یا سنگ ماره خشخاش تخم پنوار بیخ پالک جوزی بیخ کسوندی و تخم تمر هندی هر واحد در آب لیمو سوده و یا صابون و رسوت و هلیله و مرکی و مقل و ازراقی هر واحد

در سرکه سائیده و یا روغن با عسل و کذا آب عقطر لوبان و ست آن و یا آب برگ سیم و یا برگ بارسنگار و یا آب برگ کاه بندریا که در موسم برشکال می روید تنها و یا با سهاگه مساوی
و یا بورق در آب برگ ملتاس بمالند و اگر کهنه و یا زیاده بود علاجش مثل علاج جرب کنند و بعد فصد هفت اندام و یا باسلیق هرچه مناسب باشد تنقیه بمطبوخ افتیمون و یا شاهتره
کنند و ماء الجبن جو هند و تدبیر خفیف جذام بکار برند و عرق شاهتره و کذا نقوع برادهٔ شیشم با شربت عناب تا چهل روز نوشیدن از مجربات ست و اطلیهٔ قویه چون طلای سعفه طلا
نمایند و باید که پیش از طلا زلو بچسپانند و یا از چیزی بخارند که خون فاسد ازان برآید و اگر قند سیاه کهنه قدری گرفته بدست نرم کرده بر موضع داغ بچسپانند و بر دارند و تا
یکپاس همچنین کنند همه ریشهٔ او برآید بعده اگر خواهند شیر انجیر طلا کنند که در دفع آن از مجربات استاد مرحوم ست و گیاه لتوریی که بغایت تیز ست جهت قوبا
و برص سیاه مالیدن نافع و بعد زوال قوبا ادویهٔ رادع چند روز طلا کنند تا عود نکند و آنرا که بدوا نشود شق نمایند اگر ممکن بود بپیمای حاد نهند تا گوشت فاسد را بخورد
بعده مرهم سفیداب و مانند آن جراحت را مندمل سازند و در قوبای متقشر نیز اول فصد اکحل یا باسلیق کنند و اگر زن باشد صافن کشایند و منضج سودا یا مطبوخ
افتیمون نضج داده تنقیه بمسهل سودا و حب لاجورد و مطبوخ افتیمون غاریقونی علوبخان کنند پس ماء الجبن یا چوب چینی خورانند و خوردن اطریفل افتیمون علوبخان
با این عرق نیز مفید ست شاهتره نیم آثار سرپوکه برگ گز و گل نیب و گل بکاین و تخم کاسنی و گل کاسنی و مکوه و افتیمون هر یک بست توله برادهٔ شیشم و آبنوس هر یک
سیزده توله منڈی بابیخ و برگ و گل یک آثار عناب کلان یکنیم پاو بسفایج هفت توله درونج عقربی چهار توله گل گاوزبان نه توله گل نیلوفر پاو آثار شب خیسانیده صبح تقطیر
عرق کشند شربتی از نه توله تا بست توله با شربت عناب سه چهار توله و غذا گوشت بزغالهٔ شیرخواره و چوزهٔ مرغ بنان گندم و بجای آب عرق کاسنی و گلاب برابر و میان طعام
آب دریاو هندو **ذکر ادویهٔ مفرده نافع قوبا** ضماد پیازه و زراوند و خربق سیاه و بادام تلخ که مجرب ست و حلتیت و زیره و سرپشش و کرو هنج که مجرب ست و ودع
و بیخ قثاء الحمار و قرفه الدارچینی و سرگین خرگوش و خربق سفید هر واحد بسرکه سوده و کذا نمک بسرکه و زیت یا بسرکه و روغن گل و کذا حماض خام یا بشراب پخته بعد غسل موضع
بسرکه و نطرون و کذا بیخ آن بسرکه پخته و کذا کندر مخلوط بزفت و سرکه و کذا سرگین کبوتر با آرد جو و کذا کبریت بزیت و یا بروغن بادام و کذا حرف بعسل تنها یا بسرکه نیز و کذا خردره
سوخته و کذا کمث دریا تنها یا بشراب کهنه و کذا عصارهٔ قثاء الحمار یا برگ آن و کذا مغز تخم بید انجیر و زرنیخ زرد و بلسان سوده بعسل آمیخته و کذا شیلم و کبریت و سرکه آمیخته و کذا طلی
دو پوست ترب و نمک و کذا شیر انجیر و آرد جو و سرکه و کذا تخم ترنج در قوبای وجه و کذا اقتار کند و پیه بط و کذا گل شقائق النعمان و کذا آب شبت تازه بعسل جوشانیده تا قوام آن
غلیظ گردد و کذا شبت و سداب و عسل و کذا دارچینی بسرکه و عسل و کذا سرگین فاخته با آب ترب و کذا تخم شهدانج بگوگرد آمیخته و کذا کندش و تخم ترب و کذا حلزون بتمامه
کوفته و کذا حلبه و انجیر بسرکه سوده و کذا آب برگ انجیر و نطرون و کذا شب یمانی بعسل و کذا برگ جمیز و کذا روغن گاو و سداب و عسل و کذا مغز تخم بید انجیر و شاخ گوزن سوخته
و تخم گندنا و کذا خانهٔ زنبور عسل و چرک بدن کشتی گیر که مجرب ست **و اکل و ضماد** خربق سیاه و کذا جوز جندم و کذا شحم حنظل و کذا مسکهٔ تازه و کذا ترشی ترنج در قوبای صفراوی
و کذا دارچینی و کذا نسرین و کذا اسم سوخته و کذا سرکهٔ عنصل و کذا امغاث و کذا گاوزبان مسلوق بروغن بادام تا چهل روز و آب سرابیون گویند که علاجی نافع تر در قوبا
از مداومت استعمال آب گرم نیست **ذکر ادویهٔ مرکبه** که در قوبا مستعمل **حب طلا** که برای قوبا معمول مولف و عجیب الاثر ست مرداسنگ گوگرد آمله سار نوشادر سهاگه
بریان فلفل گرد مازو کات سفید صمغ عربی تخم ترب برابر نیله تهوتهه نصف کنجره کوفته بیخته بآب لیمون حبها سازند وقت حاجت قوبا را خاریده بآب لیمو یا آب ساده سائیده
طلا نمایند و اگر بجای تخم ترب افیون داخل کنند بهتر ست **ایضاً** مجرب گوگرد کتهه پاٹر یا نیله تهوتهه سندور مرچ سیاه سهاگه تیلیه مرداسنگ هر واحد یکدرم سیماب دو درم
اول گوگرد و سیماب را یکجا کهرل نمایند که هر دو سیاه شود پس ادویهٔ دیگر کوفته آمیخته خوب بسایند و بآب حبها ساخته وقت حاجت بسرکه سائیده بمالند **ایضاً** که اکثر برای
غربا تیار می ماند و مجرب ست بابچی گهونگچی سرسون هر یک دو درم تخم پنوار چهار درم نیله تهوتهه دو ماشه کوفته بآب لیمو سائیده بقدر کنار دشتی حبها سازند وقت حاجت
یکحب بسرکه یا با آب ترب سوده ضماد کنند و در نسخهٔ دیگر گوتهه عوض نیله تهوتهه ست و وزن همه برابر و بدوغ ترش سرشته بکار برند که جهت گنج داد معمول و مجرب ست
حب قوبا که درین باب مجرب ست پلاس پاپڑه گندهک سهاگه بریان افیون برابر گرفته بآب لیمو کهرل کرده حبها سازند و قوبا را خاریده بآب لیمو حل کرده طلا سازند
و در نسخهٔ دیگر که آنهم معمول ست چینی گوند کات سفید مازو عوض پلاس پاپڑه ست **ایضاً** مجرب سهاگه نوشادر پهٹکری تخم پنوار افیون هر یک دو ماشه چونه یکماشه در آب لیمو
چهار گهڑی حل کرده حب بندند و قوبا را خاریده بآب لیمو و اگر نباشد بآب ساده سائیده بمالند **ایضاً** مجرب سهاگه خام برال گندهک بابچی سیماب هر یک دو ماشه مازو چهار ماشه

با آب لیمو حب بسته بدستور طلا نمایند و در نسخهٔ دیگر توتیای سبز صندل سفید عوض رال و باکچی ست وزن همه برابر **ایضاً** برای داد مجرب احقر العباد نوشادر گندهک آمله
هر یک نه ماشه مازو شش ماشه سفیده سهاگه هر یک پنج ماشه نیله تهوته از یکماشه تا سه ماشه در آب لیمو سوده حل کرده حب بسته بدارند وقت حاجت در آب مذکور حل کرده قدری
داد را خاریده طلا نمایند **دوای قوبا** یعنی داد منقول از بیاض استاد علیه الاعتماد سندور بیه مرغ هر دو با دستهٔ چوب نیم صلایه کرده بمالند و یا صمغ عربی با مازو سبز کوفته
در سرکه حل کرده طلا سازند و یا شورهٔ قلمی برگ گل بنگله برابر در آب لیمو سوده طلا نمایند و یا زرد چوب چونه پان آب سائیده بمالند **ایضاً** که در ازالهٔ قوبا مجرب برگ نورسته
خیار شنبر بگیرند و ترشی انبه بکجز و شاخهای نرم زقوم دو جزو باریک سائیده موضع قوبا را خاریده ضماد نمایند در دو سه بار زائل شود **ایضاً** ترشی انبه دو توله توتیای سبز شش ماشه
هر دو را باریک سائیده در یکنیم پاو آب آمیزند و در شیشه کرده در آفتاب گذارند وقت حاجت قوبا را خراشیده با پر مرغ آلوده بمالند و این دوا در اصلاح قرحه و رنگ زینی نیز مفید ست
ایضاً مفید قوبا لوبان کوڑیه شکر سفید با آب لیمو سائیده طلا کرده باشند **ایضاً** مجرب تخم پنواڑ زرد چوبه سهاگه کات سفید افیون برگ صدبرگ در آب سائیده جها بسته
با آب لیمو یا آب شبنم سائیده ضماد نمایند **ایضاً** آکه صندل سرخ گوند چنیه رال سهاگه کات مساوی با آب سائیده قوبا را خاریده بمالند و در نسخهٔ دیگر گندهک آمله سار تخم پنواڑ
عوض صندل و گوند و رال ست **روغن گندم** نافع قوبا و سعفه و محلل و ملین و مسکن سوزش و حرارت و مفید ادرام صلبه گندم صاف شب در آب تر نموده صبح در شیشه کرده
بطریق ڈول جنتر روغن بر آرند و یا گندم را شسته شب در هوا دارند و صبح بر تختهٔ سنگ و یا صفحهٔ آهن گرم نهند و از بالا قطعهٔ آهن بغایت گرم گذاشته بجنبش کنند آنچه رطوبت سیاه
گردد اگر داد و برابد بستانند و همچنان گرم بمالند **روغن پوست نارجیل** از مجربات والد مرحوم پوست جوز هندی دو سیر باکچی یک سیر گوگرد شتری پاو سیر اشنان یکدرم
نیمکوفته در شیشه پر نموده بطریق چیره بچکانند و موضع داد خاریده بمالند **نوع دیگر** از مجربات احقر پوست سخت نارجیل بگیرند و با رطل توتیای سبز نوشادر آهک آب نادیده یکدرم
دو نیم درم همه را نیمکوفته روغن کنجد بست درم ممزوج کرده در شیشهٔ آتشی یا در ظرفی کنند بطریق تپال جنتر روغن گیرند **روغن پاچک دشتی** که خشونت جلد و قوبا و... را دفع کند
بگیرند پاچک دشتی در دیگ گلی پر سازند چندانکه چهار انگشت کناره دیگ خالی ماند و سبوچه پهول آب با سیه کرده بر سر آن دیگ گذارند بجای سرپوش و بر آتش پاچک دشتی که بر زمین
روشن کرده باشند آن دیگ را گذارند و یا دیگ اندکور را بر دیگدان نهاده زیر او آتش چوب کنند... ساعت سبوچه را که بالای دیگ ست بر دارند و آنچه عرق
مانند بر تهٔ سبوچه جمع شده باشد با انگشت شلیده در ظرفی بگیرند و باز آن سبوچه را بر دیگ گذارند و همچنین کنند تا آنکه هیچ عرق بر نیاید پس عرق را که در ظرف گرفته باشند بر قوبا بمالند بعد خاریدن آن **نوع دیگر** پاچک دشتی **نوع دیگر** برای هر قسم داد و اکونته نافع ست بیارند پاچک دشتی یکدو آثار و هرتال پنج دام پخته و روغن کنجد یک آثار و هرتال را در
روغن حل کرده هر عدد پاچک را ازین روغن غلافت کنند و در ظرفی گلی ته به ته نهاده و گل حکمت نموده بطریق تپال جنتر روغن بگیرند اغلب که از دو سه بار زیاده حاجت
استعمال نشود **روغنی** که برای قوبا و جرب سخت سود مند ست زرنیخ ده درم گوگرد پنجدرم سیماب پنجتوله روغن زرد یک آثار شاهجهانی سیماب را با گوگرد بسایند تا سیاه شود
آنگاه زرنیخ را حل کرده در پاو آثار روغن بانگشت خوب لت کنند و بر پارچه آب نارسیده بمالند و بسیخ آهنی پیچیده برشته محکم کرده بر طشتی پر از آب بیاویزند و آتش و هند
و روغن باقی را اندک اندک بر آن پارچه همی ریزند و روغنی که بچکد از روی آب جمع کرده تحت حاجت بر جرب و قوبا بمالند که فی الفور زائل میکند **ضماد** که برای داد و اکونته
سیماب دو توله گندهک آمله سار گندهک... هر واحد شش ماشه سوای... دو توله روغن زرد داغ نموده در تهالی کانسی
مع سیماب از کهرل کانسی خوب حل کنند تا که سیاه شود نگهدارند و قوبا را از پاچک دشتی بخارند که سرخ شود پس بمالند تا یک گهڑی که عاجل الشفاست **ایضاً** که برای قوبا
و جرب و قروح خبیثه از تجربات حکیم علو نجان ست باکچی کالی زیری تخم پنواڑ گندهک آمله سار مساوی کوفته شب با آب خیسانند و صبح در کهرل بمالند تا نرم گردد در روغن
کنجد حل کرده بر موضع قوبا و جرب و قروح بمالند و بعد از سه ساعت با آب گرم و سرکه و سبوس گندم بشویند و اگر بمالیدن او حرارت نشود هر روز تا سه وزن انشاء یک پیاله
ماست خوردن از آب آن بنوشند که انشاء الله تعالی هر قسم قوبا و جرب که باشد برطرف گردد **طلا** که برای داد معمول ست تخم پنواڑ آمله که برابر کوفته مع... او کهجی جب
بمالند بعد از آن دوای تیز که در آب طلا کنند و در نسخهٔ دیگر کات عوض آمله و دو تیکری باکچی هر قوم ست **ایضاً** معمول مازو سهاگه بریان گندهک چهاچه کیشر پار پا
هر واحد یکتوله مرچ سیاه شش ماشه نیله تهوته بریان سه ماشه در عرق لیمو سائیده حب بندند و بوقت حاجت طلا کنند **ایضاً** مجرب سهاگه بریان گندهک شکر سفید برابر
کوفته بخته با آب طلا کنند **ایضاً** معمول مجرب گندهک آمله سار گندهک چهاچه کیشر سفید رال کوته باکچی هر یک یکتوله تخم پنواڑ شش توله کوفته بخته با آب شبنم تر

بکار برند ایضاً که جهت قوبا مجرب و بی نظیر ست سهاگه بریان فلفل سیاه هلیله زنگی پوست بیخ پاکل جوئی هر چهار برابر در آب لیمو سحق کرده بر موضع قوبا طلا نمایند
در سه روز رستا حاصل گردانند و نسخه بکلیه مجال عود نماند و در نسخه دیگر سیندور عوض فلفل ست و درخت پاکل جوئی را گل بنگله نیز گویند ایضاً از بیاض استاد مرحوم تخم پنواڑ
آمله بیخ سپل پهول سپید برگ سنا هر واحد یک توله کوفته بیخته نگاهدارند وقت حاجت بقدر کفایت در جغرات آمیخته طلا نمایند و اگر قوبا تر باشد یکتوله مصطگی نیز
افزایند و در نسخه دیگر سه عدد برگ آگ زیاده است و نوشته که مجموع را سائیده در روغن ترش آمیخته یکروز در آفتاب داشته بر موضع داد طلا کرده بگذارند تا خشک شود
و طلا بر طلا کنند تا سه بار بعده بشویند صبر هیم برای داد و بیوست مجرب حکیم علی عالک البطم اشق مقل زراوند مدحرج هر یک سه ماشه روغن گل چهیلی با موم هر یک یک توله
بدستور مرهم سازند اقوال مهره مسیحی گوید که اگر قوابی از اخلاط حاده لذاعه باشد باید که معالجه باشیائی مسکنه ملطفیه کنند و اگر از اخلاط غلیظه بود با دویه قوی التلطیف
و تحلیل نمایند و اول استفراغ ماده باسهال کنند ... بچیزی که مضاد و معالجات باشد مائل گردانند و مداومت استعمال آب شیرین گرم کنند و بعد استحمام اطلیه موافقه
استعمال کنند ... اگر قوبا کثیر الرطوبة باشد طلای مجفف استعمال نمایند و اگر غیر رطب باشد بچیزیکه طلا بغیر تخفیف کثیر نماید و در قوبای بالغ آنچه طلا بغیر تلذیع نماید مثل آرد جو
و باقلا و آب ... و تخم خربزه مقشر استعمال کنند و اگر بالغ نباشد آرد ترمس و نخود و تخم ترب ... بسرکه استعمال نمایند و برای قوبا صعب قوی
عظیم نماید اگر روغن گندم ... ترشی ترنج طلا کنند و اما قوبای صبیان و ابدان نرم رطب را مسح آب دهن قبل از خوردن چیزی و آب شقائق النعمان و آب حماض
و ایضاً ... سیاه اگر ... بسرکه ... کفایت باشد و اما قوبای کثیر الرطوبت محتاج بادویه قویه باشد همچو خربق سفید و سیاه و کبر و برگ فنجنگشت و تخم ...
بعضی ... آمیخته طلا نمایند و اما قوبائیکه از اشیای حاره هیجان کند باید که بران اشیای قوی بلا لذع استعمال کنند مانند ... یا کف دریا
... پس اگر قوبا مزمن و متمکن گردد احتیاج بادویه قویه مرکبه افتد مثل این دوا خربق سفید ... مثقال ...
نطرون هر واحد سه مثقال سائیده طلا نمایند دیگر اشق آرد ترمس هر واحد یک مثقال بوره صمغ دو مثقال بسرکه تند حل کرده طلا کنند و بعد اندک زمان بآب
گرم بشویند ... و اما قوبائی که دران جلد متقشر گردد و با خارش باشد آن ... باید که دران اخراج خون کنند اگر همه بدن ممتلی و متحمل
... باشد بعده ادویه مسهل خلط سوداوی بنوشانند و چون تنقیه بدن کردند طلا خربق سفید و سیاه با آب مغسول ... بسرکه شقائق النعمان ...
ابیض بسرکه نمایند و اگر دران خارش باشد بگیرند برگ خربزه سبز و روغن شیرین ... اگر ... بسرکه سائیده بران روغن ... موم ... گداخته اندازند
و حل کنند بعده بران ... سوخته پاشیده برهم زنند ... در آفتاب و یا در حمام طلا کنند بو علی سینا مینویسد که قوبا در اصل علاج محتاج بادویه جامع
تحلیل و تقطیع و اذابت و تلطیف مع تسکین و ترطیب باشد و اول ازین هر دو بحسب ماده غلیظ بود و ثانی بحسب ماده حار رقیق و بحسب غلبه یکی از دو امر محتاج
یکی از دو تدبیر باشد و چسپانیدن زلو بهترین علاج ست و احتیاج بود در امر تنقیه و اتباع آن بماء الجبن بطریقیکه مشاهده واجب کنند و تغذیه و ترطیب و تدابیر
بچیزیکه ضعف بدان محتاج بود و همچنین حمام از بزرگترین معالجات اوست و گاهی احتیاج بمفارقت هوای خشک افتد و قومی گفته که آنچه منع حدوث قوابی کند
و حادث آنرا صحت بخشد اینست که کاک مغسول که غسل او ... باشد یکدرم با ... مطبوخ ریحانی خورند و چون قوبا منتشر گردد و کثرت پذیرد علاج ...

معالجات موضعیه

اما برای قوبای ... و متوسط از ادویه مفرده ترشی ترنج ست و برای قوی نیز صمغ عربی بسرکه و صمغ بادام و صمغ آلو بسرکه و میعه سائله بسرکه و خردل بسرکه بغایت مفید
و آب کبریتی و آب شور و زبد و کف دریا و سریشم ... و آب دهن انسان روزه دار و چرک دندان او و تخم خربزه و بیخ ... ست و روغن بادام تلخ
... سنگ ... و برگ کبر بسرکه و سنگ ... نفع میکند و اقاقیا مغاث و روغن گندم قوبای عارض ... بدن ضعیف و قوی را اصلاح ...
و زرد چوب ... مبتدی ... ریختن آب گرم بران بعده بالفور روغن بنفشه کنند و این فعل علی الدوام نمایند و گاهی طلای ... آنرا ...
بالکل ... و ضعف رطبه را نیز مفید بود و لعاب اسپغول و آب برگ سبز ... و آب خرفه و صمغ آلو نافع برای قوبای صبیان ست ... صمغ بادام ...
و بسرکه آمیخته طلا کنند و یا بگیرند ... و کنند و گاه ... کرده استعمال نمایند و اما قوبای مزمن ... محتاج بادویه قوی تر بود مثل عصاره ترشی ترنج

مقوم بطبیخ ومثل روغن نخود وروغن برنج وروغن گندم خاصة وصمغ بادام تلخ وگوگرد وپشک بز سوخته وکف دریا وقطران وزفت هر دو مجرب ست وهمچنین ادویه است طلا
بنفط سفید وسرگین حیوانات مذکوره در باب سعفه وفنجنگشت وکبر واشق وخربق وحب البان وثافسیا خاصة لاسیما چون ازان قیروطی بروغن خردل سازند وسنگ سبوره
واشق بسرکه وقردمانا وکندش وخاکستر کبوتر وزردچوب وخردل وحرف وتخم جرجیر وعسل بلادر بغایت مفید وازمرکبات آنست که بستانند قردمانا وبسایند وبا روغن گندم
بیامیزند وخاکستر عسل وگوگرد بصمغ بطم وشحم حب البان بسرکه بسیار قوی ست وبرای قوبای متقشر نیز وبایگیرند کندر وزاج وکبریت وصبر وهر یکی درم صمغ دو درم وبسرکه
طلا کنند ویا بگیرند بوره ارمنی نیم مثقال روغن گندم سه درم ترشی ترنج قفر الیهود هر یک دو درم تخم جرجیر شونیز خربق سیاه زاج سوخته هر واحد نیم درم وازان طلا سازند
ویا سنگ سبوره بکوبند وبسرکه طلا کنند ویا بگیرند زاج ومر وکندر وشب وکبریت وصبر وبطلا سرشته طلا نمایند **دوای** جید حب البان ده جزو گوگرد زرد چهار جزو سنگ سبوره
یکجزو باریک سائیده بسرکه وروغن طلا کنند ویا بگیرند کبریت ودقاق کندر واشق ودر سرکه گداخته بکار برند ویا بگیرند سرگین سگ واشنان گاذران وکبریت وبیض
وسداب ودخان تنور وپوست انار وخاکستر حمام وزرنیخ زرد وسرخ وکبریت اصفر مساوی ودر سرکه وزیت حل کرده طلا نمایند **مجوسی** وصاحب جامع گویند که هرگاه
قوبا از مره سودا میشود چون کثرت اغذیه مولد آن کنند وازانچه دران انتفاع یابند فصد وشرب دوای منقی سودا وپرهیز از اغذیه مولد آنست واما آنچه بدان تطلیه
موضع نمایند سنگ سبوره بسرکه است وهلیله زرد را باریک سائیده بصمغ آلو سرشته بسرکه حل کرده بر موضع طلا نمایند ویا علک البطم باندک موم وزیت گداخته وبرآن
گوگرد باریک سوده وسرکه آمیخته لزوم موضع کنند ویا بگیرند سرگین زنبور وسرگین سوسمار باریک سائیده بسرکه سرشته بکار برند واگر قوبا بر چهره باشد بگیرند گندم
وبر قطعه آهن یا سندان خوب گرم نهاده بمطرقه بران بخشن نمایند ورطوبتی که ازان سیلان کند بگیرند وبر قوبا طلا کنند ویا بگیرند تخم فنجنگشت وباریک ساخته بسرکه طلا
نمایند ویا بگیرند سریشم چرم پنج درم وکندر دو درم سوده بسریشم در آب گداخته بسرشند وبر قوبا طلا سازند واوفق علاج در قوبا که بارها آزموده ایم استعمال ایارج
بحب افتیمون ست **طبری** در علاج قوبای سر گوید که علاج عام قوبا استفراغ بدن ست بحسب خلطی که فاسد شده وبدترین انواع او سیاه سوداوی ست واکثر آنچه
در استفراغ بدن هنگام حدوث آن استعمال کرده میشود مطبوخ افتیمون وطبیخ افسنتین ست واین نسخه اوست بگیرند هلیله سیاه وکابلی وزرد هر واحد ده درم بعد
دور کردن خسته آنها افسنتین رومی ده درم شاهتره خشک مویز منقی هر یک پانزده درم سنای مکی بیخ سوسن آسمانجونی مامیران چینی هر واحد پنج درم افتیمون هفت درم
همه را بطریق مطبوخ بپزند بکشربت ازان مقدار یکصد وبیست درم گرفته سطوخودوس سقمونیا ویکدرم غاریقون دران حل کرده نیمگرم بنوشند اگر یکشربت کفایت نکند معاودت
آن نمایند ودر خلقی تجربه این کردم وازان مع لزوم پرهیز صحت یافتند وقومی را از اهل عباده دیدم که در اکثر ابدان ایشان قوبای سیاه بود ومعالجه آن بشرب نقوع صبر
نمودند وبرای علاج او ببصره رفتند وچند روز قیام نموده این نقوع نوشیدند وازان صحت یافته بوطن خود بازگشتند حتی که در بصره مکانی که دران مقام میکنند بصعوبت
وبرای ایشان درانجا امکانات مرتب شده اند بگیرند صبر سقوطری خالص پنجاه درم وزردچوب ده درم ومامیران چینی پنج درم وآنرا با مویز مع تخم در آب کاسنی تر کنند وده
آفتاب سه روز بدارند بعده هر روز ازان یک قدح مقدار چهل درم با سه درم روغن بادام بنوشند وکسی را که از ایشان بواسیر باشد درین اجزا مقل زیاده کنند وبروغن خشخاش
مشمش بنوشند وغذای او شوربای گوشت فربه باشد وبرین ده روز تا بست روز قائم مانند ودر هر دو روز یکبار در حمام داخل شوند پس بغیر طلا ازین صحت یافتند
وبازگشتند واکثری را از ایشان سبب کثرت تولد آن در بلد آنها سوال کردم وبیان نمودند کسی که در بلد ما قیام کند وبنوعی از ماهی شور تعرض نماید آنرا این حادث نمیشود
وهر که آن ماهی را تا پنج مرتبه بخورد آنرا این مرض پیدا گردد وازانجا انواع قوبا را در ابتدا ابدان طلا نمایند وجالینوس آنرا ذکر کرده چرک دندان اطفال ست چون برنا
باشند وروغن گندم ودر آخر آن چون طول کند حرمل کوفته باز بدر در سرکه حل کرده ست واهل هوازین حرمل را سوخته ومویز سوخته بسرکه استعمال میکنند وآنرا ده ازمن
نامند واین دران حسن التاثیر ست وآنرا بسرعت قلع میکند واما اهل عراق آنرا بصمغ آلو محلول بسرکه طلا می نمایند وآنرا قلع وزائل میکند لیکن الم شدید می آرد وابن
را دیدم که چون قوبا باطفال حادث میشد خرما میگرفت وآنرا مثل معجون ساخته مدام بر قوبا خمیر بدان میکرد وقوبا بسرعت از سطح جلد منقلع میشد ودران سوراخها
مثل فرو بردن سوزن ظاهر میگردید وازان آب زرد ترشح میکرد ومدام آن آب را نشف میساخت تا آنکه پاک میشد وسوراخ فارغ ظاهر باقی می ماند بعده بروغن گندم
ویا نخود دیگ یا بطلا می نمود وقوبا خشک میشد واز جلد جدا میگردید ومن این را در مردم کلان استعمال کردم وتاثیر نیک نمود وآنرا طلیه قوبا اینست که زیت چراغ روشن کرده

دخان او بگیرند و شیر انجیر بدان آمیخته بر قوبا بمالند تا ورم کند و تقیح یابد پس اندمال آن نمایند و اگر از استعمال این خارش بسیار پیدا شود موضع را بسرکه بشویند و بروغن گل
چرب کنند که ازین خارش ساکن شود و چند پیرزال را دیدم که معالجهٔ قوبا باودیهٔ پوشیده میکردند و از ایشان دریافتم که صدای حدید و زنگار آن بسرکه اخذ ست وده خلطی
استعمال کرده‌ام و بدان نفع یافتند و قوبا قریب العهد اصلاح می یابد و بعید العهد گاهی متعسر میگردد و بعد فصد و استفراغ بران زلو چسپانیدن بد نیست تا خلطی
را که خارج از عروق دران واقف ست امتصاص نماید و رنگ آن قوبا عریض بود و کثیر المده باشد و ازان صفائح مثل قشور جدا شود و گاهی ازان خون سائل
گردد و این بسیار دشوار ست و جماعتی را دیدم که این نوع ایشان را حادث شده بر جمیع ابدان آنها عام گردید و بجذام مودی شد و این از بعض علامات جذام ست
پس علاجش اجیب ست که علاجش علاج ابتدای جذام باشد و ذکر این نزد ذکر جذام بهتر ست و نوعی از قوبا صغار الشکل عظیم الحکه ست و این دلالت میکند بر آنکه خلط مولد جنس
او حریف لذاع ست و این نوع بقوبای جربی معروف ست و این اکثر در خصیتین و در کمره حادث میشود و انسان بخارش آن ایذا می یابد و آنرا بیخواب میگرداند و علاج
علاج جرب کثیر الحکه است و سوای این در بیمارستان دیدم که برای این نوع وصف طلا بقطران میکردند و آن اثر نیک می نماید و حکه را فی الحال زائل میکند و ایضاً دیدم
که دران مالش آب انار غیر پخته فی الفور اثر میکند و عقب آن بروغن گل بمالند و نوعی ازان صغیر شبیه به بثور ست و آن بقوبای متناثر معروف ست و این بعد استفراغ
و پرهیز شستن بسبوس گندم و تخم خربزه و آبهای گرم و مالش بروغن گل زائل میکند و آنچه از خادم سقلابی در علاج قوبا استفاده آن کرده‌ام و در کدامی از کتب ندیدم مرا
ست که بسرکه گرم حل کرده بر قوبای خشک طلا کنند که این در یکدو دفعه آنرا زائل میکند و آهک موصل مداد چینی بسرکه حل کرده بر قوبا میگذارند و بر حالتی می ماند
و زیاده و فراخ نمیشود و ایضاً او گوید که علت معروف بحکاک جبهه مرضی ست که در جلد پیشانی شبیه بقوبا ظاهر شود و غیر آنکه رقیق بود و ازان پوست باریک جدا گردد
و با آن اندک خارش بود و صورت او صورت حریره یا آرد باله است که آنرا بر چیزی طلا کنند پس خشک گردد و سفید رنگ شفاف رقیق نماید و شخصی را دیدم که بر همه بدن
او این مرض عام شده بود و سبب فاعل او رطوبت رقیقهٔ فاسدهٔ متغیر الکیفیت ست که در حوالی دماغ مجتمع شود و این اکثر در مقدم سر بود و پس طبیعت بنابر تنقیهٔ دماغ از
اقرب موضع بمقدم دماغ که آن جبهه است دفع کند بعده بران منجمد و خشک شود و بشکل مذکور گردد و با آن خارش همراه آن باشد که دران خلط فاسد اندک حدت بود پس لذع
مسام کند و این علت عسر ست علیل ازان صحت نمی یابد مگر بچیز تام و لهذا هر مرضی که در سر حادث شود چون فاعل آن خلطی باشد که از دماغ مترشح شود عسر البرء
بود و علاج این استفراغ بدن بحسب امکان ست و فصد و اولی استفراغ سر ست بچیزیکه مشاکل سن مریض و مزاج او باشد و چون ازان فارغ شوند مداومت شستن
پیشانی بآب گرم نمایند و عقب آن بموم و روغن ضماد کنند و اگر این کفایت نکند آرد عدس و گل سرخ در سرکه بجوشانند تا آنکه مثل حریره غلیظ گردد و بر پیشانی بدفعات
متواتر طلا نمایند و هرگاه دو روز بدین طلا کنند روز سوم بآب گرم بشویند و اگر آرد باقلا یا آرد کرسنه و آرد جو بآب مطبوخ زوفای سعتری پخته ضماد کنند آنرا زائل کند سعید
گوید که علاج قوبا اولا بفصد بعده باسهال مره سودا و ادخال مریض بحمام و تعدیل خلط موذی بشرب آب انار و آب آلو بجلاب کنند و غذا مزورهٔ زیرباج یا بچهٔ مرغ مترتب
بآب غوره دهند و بعد تنقیه و استحمام تعدیل فضول اگر قوبا متمکن لاجرم رحیم بود عسر الزوال باشد و بخارش شدید و سقوط قشور غلیظ و شدت خشونت بران استدلال
کنند و این را با طلیهٔ جرب طلا نمایند صفت طلائیکه این نوع قوبا را نفع کند شیاف مامیثا و مرو زعفران و آرد ترمس و کندش و کف دریا و بورق کوفته بسرکه تر کرده بر
موضع طلا کنند و ایضاً از آنچه بدان انتفاع یابند اینست که ترشی ترنج و یا ترب و سرکه بمالند و بآب چقندر یا آرد جو و نخود و تخم خربزه و سبوس بآب گرم بشویند و اگر قوبا بغیر متمکن باشد
ملینات مثل موم و روغن و کتیرا استعمال کنند و پیه بط و مرغ یا مسکه بمالند و بآب نیمگرم بشویند و اگر حادث در ابدان صبیان باشد بآب دهن روزه دار و یا بصمغ الو
و سرکه طلا نمایند ایلاقی و جرجانی مینویسند که نظر کنند که کدام خلط مفرد یا مرکب ست اگر اخلاط مرکب بود استفراغ اخلاط یکسان باید کرد و اگر یکی از اخلاط غالب بود
تدبیر استفراغ آن خلط نمایند و از خلطهای دیگر غافل نباید بود اما اگر خلط تیز و رقیق بود استفراغ بادویه باید کرد که در علاج جرب مذکور شده و استفراغ خلط غلیظ بدارو باید کرد غیره
که در علاج امراض سوداوی چون مالیخولیا و غیر آن مسطور شده و مدام در حمام رفتن و بآب گرم شیرین شستن بهترین علاج آنست و بعد حمام اطلیه استعمال نمایند
اما اگر قوبا با تر بود باودیهٔ مجففه باید و اگر تیزی اندک بود باودیهٔ جالیه باید و اگر مزمن بود ادویهٔ قویهٔ محلله مقطعه باید پس اگر قوبا قلیل الرطوبه بود و در گوشت فرو رفته نباشد
کشکاب غلیظ مالیدن سود دارد خاصه اگر آرد جو و آرد باقلا بدان بسرشته و چقندر و سبوس گندم و تخم خربزه کوفته در آب خوب بپخته طلا کنند و تخم ترب با نشاسته

حکاک جبهه

علاج او تنقیح مسام و تحلیل فضول غلیظ و کسر حدت خلط رقیق و تغییر مزاج آن کند ۱۲ منه دام ظله

در سرکه تر کرده طلا نمایند و روغن گندم با ترشی ترنج آمیخته طلا کردن سود دارد و هلیله زرد بسرکه سوده نافع بود و کودکان را طلای چرک دندان برناشتا سود دارد و صمغ زرد آلو و کتیرا بسرکه یا ترشی ترنج حل کرده دوای مجرب ست قوبای غیر کهنه را زائل کند و مازو بسرکه سوده و رامک بسرکه حل کرده و مانند آن و اگر از قوبا رطوبت بیشتر آید عفص و مازو و صمغ و کتیرا و شیاف ما میثا و مقل و قوبال مس و سنگ سبوبه با سرکه طلا کنند و آنچه بدین ادویه زائل نشود اول زلو بچسپانند تا خون ردی را جذب کنند بعده بران محجمه نهند تا خونی که از زیر او باقی مانده باشد خارج نماید پس موم روغن که از روغن گل ساخته باشند طلا کنند و یک شب رها کنند و روز دیگر آرد جو و آرد نخود و تخم خربزه و سبوس گندم و کشنیز در آب پخته طلا نمایند و شب رها کرده دیگر روز بطبیخ بابونه و بیخ خطمی در حمام بشویند و اگر چیزی باقی ماند دیگر بار دو جهار بار اندازند و همین علاج را دیگر بار اعاده نمایند و اشق بسرکه حل کرده قوبای کهنه را سود دارد و بالکندش و زرد چوب نیز افزایند صفت دوای قوی تر گیرند زرنیخ و بار و غن گاو سوده سه روز بگذارند پس روغن ازان صاف کرده آن روغن طلا کنند تا قوبا را دور کند و گوشت پدید آید پس مرهم علاج کنند دیگر مازو خام بی سوراخ نیم درم و بول گاو یک سکوره و سرکه یک سکوره بپزند تا نرم شود و ساییده طلا نمایند دیگر سیر بشیم ماهی چهار درم کنند و درم سیر اشترال کرده طلا کنند دیگر زرد و کتیرا و جبن از بسرکه حل کرده طلا کنند دیگر برای قوبائیکه حصیه باشد سفیداب هشت درم گوگرد دو درم مویزج یک درم بسرکه طلا کنند و هرگاه قوبا از علاج پاک گردد بران ادویه رادعه که آن موضع را قوت دهند طلا باید کرد تا معاودت نکند ابن الیاس گوید که در ابتدا فصد نمایند و بعد نضج ماده تنقیه بدن از خلط محدث آن بمطبوخ افتیمون یا بمطبوخ هلیله مقوی بتر کنند و بعد تنقیه تام هلیله زرد و صمغ آلو و صبر مساوی ساییده بسرکه کهنه و روغن گل آمیخته طلا نمایند و اگر قوبا رقیق مبتدی باشد مورد و مغاث مساوی ساییده بسرکه تند سرشته طلا کنند و اما هرگاه مزمن شود و جلد با آن متقشر گردد این طلا بکار برند قردمانا مویزج هر واحد ده درم بیخ سوسن آسمانجونی گوگرد زرد هر واحد پنج درم و پشک بز هر واحد شش درم همه را باریک ساییده بسرکه کهنه سرشته طلا کنند انطاکی گوید که تنقیه بفصد و اسهال کنند بعده اطلیه مناسب مثل شیر انجیر و نطرون و بیست و شب و ریوند و عصفر و نمک و شونیز و شحم حنظل بسرکه برای حار و بعسل برای بارد بکار برند و از مجربات من برای جمیع انواع او این دوا ست مرکی شکر کف دریا گوگرد شب یمانی مساوی بقطران سرشته بعد خاریدن طلا نمایند و ملازمت حمام کنند گیلانی مینویسد که بیشتر در علاج قوبای قوی بفصد و اسهال آن دافع سودا و اخلاط سوداویه احتیاج می افتد و مطبوخ افتیمون را مدخل تام ست در نفع قوبای رطوبی و سوداوی و قوبائیکه ماده او دموی باشد و فصد و مثل آن بسبب وعلاج موضعیه مستعمل در قوبا مختلف بود بحسب اختلافات مرض از جهت ماده و جنس او و کیفیت او بحسب حرارت و قرب بصلاح و از جهت مرور زمانه بران و از جهت موضع مرض و غیر اینها بحسب این امور ادویه موضعیه باید و علاج قوبای مزمن علاج قوبای سوداوی ماده است و اگرچه ماده او در اصل دموی باشد مثلا از آزموده کثیر المنفعت در قوبائیکه قوی الماده نباشد روغن پوست نارجیل ست و طریق ساختن آن اینست که پوست سخت نارجیل را صاف کرده خرد خرد بشکنند و در آب تر کنند تا نرم شود و آب بسیار نباشد بلکه چندان تر کنند که نم بردارد و بپارچه صاف کرده در شیشه مطین اندازند و در دهن او پنبهای کاه یا نی نهند و در وسط طبق سوراخ کرده بر دیگدان نهند و سر شیشه ازان سوراخ واژگون بیرون کنند و زیر او مقابله آن در دیگدان قدح نهند و بر طبق آتش ملایم روشن کنند پس روغن سیاه حاد که ازان بچکد نگاهدارند و بطریق طلا بعد طلا استعمال نمایند و بشویند و باز طلا کنند و همچنین مرات عمل نمایند که بعون الله تعالی نفع تام نماید و کذلک طلای لبان مصعد آنرا انفع بخشد باین طریق که لبان را بکوبند و در ته دیگ فرش کرده در وسط آن قدح نهند و بر سر دیگ ظرفی وصل کنند و آن ظرف را آب سرد نمایند و زیر دیگ آتش نرم کنند پس اندکی آب در قدح و زیر سرپوش چیزی سفید مثل آرد بند بهم جمع شود و آن هر دو را نگاهدارند و نزد حاجت چنین استعمال کنند که بگیرند اندکی از جوهر مصعد ندکور و در آب مسطور آمیخته چند بار بدان طلا نمایند که نفع تام نماید و از عادت ماست که اول بگیریم اولا بشرب روغن زرد یا مسکه در آب گداخته بطریقیکه طرف آنرا در آب گرم نهند تا گداز و صاف کرده بنوشند و یا روغن بادام بیاشامند و اولی ست هر روز مقدار سه درم در ابتدا بنوشند و بعد ازان تا ده درم یا زیاده ازان بیفزایند و بران تا شش ماه مداومت نمایند بعده اگر احتیاج تنقیه شود مسهل سودا استعمال کنند بعده روغن پوست نارجیل یا لبان مصعد با آب مقطر او استعمال کنند که ازین جهت تدبیر قوبا باقی نمی ماند و خصوصا اگر رعایت تدابیر درین مدت و بعد این کنند میل آن بهتر طبیب گردانند ابو الیاس گفته که معالجه قوبا بادویه قوی التجفیف نمایند و استفراغ بدن باسهال کنند و بران ادویه منقیه بطلا استعمال نمایند مثل نخود و هر دو خربق و حرارکه و بخور باشد چون زرنیخ یا موم

روغن پوست نارجیل

طلای لبان

یا زرنیخ آمیخته و زبل عظایه و زبل زرزور که آنرا ابرنج تنها خورانیده باشند و اکثر ثوبا که در ریش و در جاهای دیگر باشد باین علاج تنها و بروغن گندم صحت یابد و اگر ثوبا مزمن باشد برگ فنجنکشت بسرکه سائیده ضماد کنند و یا برگ کبر بسرکه سوده ضماد نمایند و از ادویه مرکبه اینست که بگیرند سرشته نجاران نیم اوقیه کندر یکنیم درم سرکه نیم قوطولی ادویه را در سرکه گداخته بر ثوبا طلا کنند و ایضاً بگیرند قلقطار یک اوقیه صمغ یک اوقیه گوگرد زرد نیم اوقیه بورق نیم اوقیه قاقله شصت عدد سائیده بسرکه سرشته طلا کنند و بر جای صحیح آن اثر نرسانند و چون خشک شود بآب سرد بشویند و ایضاً بگیرند قلقدیس و کبریت زرد و نطرون و کندر مساوی و برای ثوبا در سرکه و برای حکه در شراب سرشته بکار برند و از علاجات ثوبای مزمن ردی بعد تنقیه بدن و اصلاح حال آن آنست که بران دوای حاد بپاشند تا بخورد و گوشت ظاهر گردد بعده بمرهم علاج کنند تا آنکه صحت یابد و این طلا ثوبای ردی مزمن را نافع است رانک کثیر التجربه است خربزه مساوی بسرکه سرشته طلا کنند **ابوالحسن** گوید که ثوبای ردی زائل میشود بفصد و استفراغ و طلا با اشیای غساله که طلا کنند مثل مغز خربزه و تخم آن و اشنان و آرد باقلا و آرد نخود و چون با اینها در حمام بدفعات بشویند پس این طلا بران نهند بگیرند صمغ عربی و صمغ فارسی و کتیرا مساوی و اشق نصف یکجزو در سرکه تر کنند تا همه بگدازد و بعده بدفعات بران مالند که آنرا زائل کند و در ابتدای او روغن گندم نفع کند و اگر بان واسره بکشند از سرکه که در ان مازو تر کرده باشند ثوبا منتشر و فراخ نشود و اگر بعد فصد و استفراغ و طلا متعسر گردد بران زلوچه بچسپانند که استیصال آن نماید و اما طولی را نوشیدن مطبوخ افتیمون و استعمال ایارج فیقرا و غرغره بمویزج و عاقرقرحا بماء العسل حل کرده زائل کند و اگر مریض حار مزاج باشد بفصد او باک نیست و بادویه ناشفه و اشیای قابضه طلا کنند مثل اقلیمیای ذهبی و زرنیخ و گلنار و گل سرخ سوده همه بحسب حاجت بسرکه حل کرده و ایضاً آب دهن صائم قبل افطار در آخر روز بران انداختن نافع بود و چرک دندان او بران بمالند و از آنچه بدان طلا کنند جرمل و کندش و سکه سوده بسرکه حل کرده است و ایضاً آنرا بتیغ بسوختن و کشادن عیون آن بسوزن و مالش بسرکه و زرنیخ [illegible] نفع بخشد و اما سوداوی بطی الزوال عسر البرء بود و علاجش فصد باسلیق و شرب مطبوخ افتیمون و لوغاذیا آب هلیله سیاه و مویز است و طلا شحوم بط و مرغابی و چربی و موم و روغن دائم نمایند و جمیع انواع ثوبا را شرب آب چشمه کبریتی و جلوس در ان و آبهای گرم و غسل بدان بسیار نافع است و در همه لزوم اصلاح اغذیه و تعالج [illegible] محموده نمایند و هر نوع آن که متعسر گردد و در گوشت عمیق شود و تیغ کند یا سفید گردد دوای حاد بران نهند تا آنرا مستاصل گرداند و مجروح شود و بعد ازان علاج او بمرهم کنند و بالش جمیع انواع او بحسک جبلی که معروف بحسک قنفذی است و او آنست که چون حیوان در ان سیر کند بدان متعلق گردد خاصة بصوف اغنام و اذناب الخیل که آن مخروطی شکل است و بران خار کوچک بود و ازان آب بسیار بر آید چون بیفشارند پس باب او یا آب برگ او ثوبا را بمالند دیگر روز آنرا به کند و ایضاً این ثولول را نفع کند اگر بدان بمالند و اما انواع ثوبا بسیار است بحسب ترکب و امتزاج آن و بحسب بدان و افرضه آنها و نوع سوداوی ازان چون در جلد عمیق گردد و زمانه او طول کند و پرهیز نکنند بسوی جذام گردد و اعضا را بریزاند پس هرگاه اتفاق این حال شود باید که معالجه او معالجه اوائل جذام کنند و براماک در سرکه حل کرده بر ثوبا طلا کردن تاثیر عجیب دارد و در کرامی از کتب آنرا نافع الاثر تجربه کرده و سریع التاثیر یافتم حتی که آن گاهی بازاله او در یک طلا میکند **محمد حسین** مینویسد که پوست بیخ پاکالجوهی و هلیله سیاه هر یک دوازده مثقال تنکار سوخته چهار و نیم مثقال مازو سبزکات هندی هر یک سه مثقال کوفته هشت پاس باب لیموی کاغذی بسایند پس اقراص ساخته در آفتاب خشک نمایند و نزد حاجت باب سائیده طلا نمایند بعد ازانکه موضع ثوبا را بخرقه درشت و یا کیسه حمام مالیده باشند پس بگذارند تا خشک شود و خشکریشه آن خود بخود جدا گردد و اگر احتیاج باقی باشد باز بدستور طلا نمایند و اگر این قرص را باب برگ پاکالجوهی تازه بسایند و بمالند بهتر و قوی تر گردد و چند دفعه بعون الله تعالی زائل میگردد و نیز مالیدن صابون سوده باندک [illegible] محرق مفید است و اگر بدین تدابیر اصلاح نیابد و محتاج بجراحت نمودن و اخراج مواد باشد بران سیر سوده گذارند تا آبله کند و مجروح شود پس ازان مرهم سفیداب یا غیر آن گذارند

ثآلیل و مسماریه و عقعف و قرنیه و امثال آن

بدانکه ثآلیل جمع ثولول است که بفارسی زخ و بهندی مسه نامند و آن نتوء صلب مستدیر است که در بدن روید و شش نوع بود یکی منکوس و او آنست که غیر منبسط بود بلکه املس شبیه به بثره صلب باشد غیر آنکه مستدیر بود و در گوشت فرو رفته باشد گویا که در لحم مرکوز است و گویند او آنست که بیخ او ذو شظایا باشد دوم متشقق بزرگ مستدیر ذی شظایا یا شدید الیبس سوم متعلق چهارم مسماری که سر او چون سر میخ بزرگ پهن بود و بیخ او باریک و اندرون بدن فرو رفته پنجم مسماری یعنی میخ و سفید یا مائل باشد ششم قرنی و آن در از عقعف یعنی نختی کج بجانبی بود ششم طرسوس که بزیاده باشد ازان چرک و ریم پالاید سبب تولد ثولول اخلاط غلیظ خشک بلغمی است که [illegible]

احتباس او و در رگهای کوچک خشک گردد یا خلط سوداوی یا مرکب از سودا و بلغم که طبیعت بظاهر بشره دفع ساخته باشد و بقول شیخ سبب فاعل این هم دفع طبیعت ست
و سبب مادی خلط غلیظ سوداوی که گاهی سودا از بلغم یابس بسیار که در خون کثرت پذیرد مستحیل گردد و گاهی نفس خون را بسبب احتقان و کثرت او و عدم اسباب
تعفن استحاله بسوی خشکی و سردی عارض شود خصوصا در عروق صغار که در امثال آن خون متعفن نمیشود بسبب قلت او و قرب او از اسباب خارجی که آنها در تخفیف یعنی
از تعفین میباشند لاسیما چون خون در جوهر خود حار بسیار نباشد و گاه باشد که ثولول بسیار در اندک وقتی در عضوی پدید آید و گاهی از ان یکی عمده بزرگ برویده و سبب آنچه که
شود و هرگاه آن ثولول بزرگ انتف یا باطل کنند بهتر تدبیر که باشد دیگران ساقط شوند و باشد که ثآلیل متفرق بر آیند و ابو منصور گوید که ثآلیل دو نوع ست یکی از ان
رطب لین و دیگر صلب جاسی و آنرا مسامیر گویند و سبب رطب بلغم مشتبه بسودا است و سبب یابس سودا بود و انطاکی گوید که ثآلیل [illegible] نامند و آن طولیی ست که از
سودا منتج شود غالبا باختلاف ذی طول و قصر و فروع و شقوق که بیخ آن باریک باقی غلیظ بود و بریده و گاهی بسبب خبث ماده درد کند علاج شونیز با سرکه و نمک
با سرکه هر روز مکرر بمالند و پیوسته مالیدن روغن گل و چربی بط و مرغ مفید بود و بعد از نضج تنقیه بلغم و سودا مسهل کنند بعد آن حب افتیمون خورند و اگر ازین چیز با فائده
نشود با آهن قطع کنند یا دوای تیز مانند فرفیون بمالند و هرگاه گوشت زیاده خورد و سوزش کند مرهم سفیداب را استعمال کنند و نوشادر و انزروت و زنگار با آب صابون
سرشته طلا کردن نیز ثآلیل را ساقط کند و همچنین بر افشردن انگریزی که کاشتک گویند در آب ساییده طلای رقیق ساختن در اسقاط آن مجرب ست و اگر ثولول
را بناخنگیر خراشیده سقمونیا و شیر درخت انجیر سوده ضماد کنند در یک روز نفع میدهد و یا زردچوب ساییده در کاغذ پیچیده بطور فتیله ساخته سر آنرا سوزانیده ثولول را
بآن داغ کنند و از دست بر کنند و گویند که کشنیز خشک در آب ساییده ضماد کردن مجرب ست در دو سه نوبت خشک شده می افتد و سرگین طاوس بسرکه طلا کردن
و یا صدف سوخته بسرکه ضماد نمودن و کذا برگ و شاخ خرفه بران مالیدن مفید بود و اگر ثولول را از باچک دشتی خاییده چونه و هیچ در آب حل کرده بمالند در دو سه روز
بیفتد و اگر از پاره شب یمانی مکرر بمالند که خون آلوده شود و یا پشک بز بسرکه ساییده طلا کنند و یا سهاگه تیلیه نصف بریان و نصف خام با آب لیموی کاغذی
سرشته بمالند و یا [illegible] بسرکه ساییده بر بدن بمالند و یا [illegible] در آب لیمو ساییده طلا نمایند نیز مفید بود و صاحب تحفه نوشته که اگر نخود خشک را در اول هلال بعدد
ثآلیل گرفته هر یک آنرا بیک عدد نخود مالیده مجموع را در لته بسته از میان هر دو پای از بالای شانه آن لته را بجانب عقب بیندازند در آخر آن ماه جمیع ثآلیل بر طرف
میشود و بعضی گویند که این عمل بتجربه در آمده و اگر برگ پان گنگیری بگیرند و بران چونه بمالند و فتیله آن ساخته در زیر انگشت و سبابه گرفته بر سر بمالند چنانچه از ناخن نیز
خراشیده شود و در اندک مدت همگی منقلع گردد و اگر سر کلان باشد دو سه روز همچنان کنند تا بتمامه منقلع شود در ین باب مجرب ست ذکر ادویه نافع ثآلیل طلاء
روغن گندم و کذا حلتیت و مغز انجیر خشک و کذا آب چغندر سرخ و کذا کندر بسرکه و زیت هر واحد در قلع ثآلیل مجرب سویدی ست و ضماد بیخ درخت خلاف سوخته
و کذا برگ آن بسرکه و کذا ام [illegible] و سلیخه و عسل و کذا سرگین کبوتر با آب و دهن و کذا حلتیت بشیر انجیر یا بعسل و کذا تخم بید انجیر بعسل و کذا آب برگ انجیر و کذا انجیر خام بنطرون و آرد
گندم پخته و یا تنها پخته بموم زرد آمیخته و کذا اشق بسرکه و کذا افرفیون بزیت و کذا سام ابرص کوفته و کذا خاکستر اوراق کتان و بورق و کذا پیاز عنصل بریان و کذا
خاکستر شاخ انگور بسرکه و کذا ودع سوخته و کذا اکل سرخ پخته یا خام سوده و کذا سرگین گاو بسرکه و کذا سداب و نطرون و کذا سرگین گنجشک با آب و دهن روزه دار
و کذا اصداء حدید بشراب و کذا ام قشیشا و راتینج و کذا خون سنگ پشت و کذا پشک موش و کذا خاکستر بادنجان بسرکه سرشته و کذا هم سوخته بسرکه و کذا ترب کوفته
بسرکه آمیخته و کذا سرطان سوخته و کذا خون بز و کذا خون خرگوش نیز آمیخته و دلک بلاجورد و شرب آن و کذا بخور چوب شاهی تازه و داغ بشاخ آس مرات و کذا
[illegible] بینه کهنه سه چهار مرتبه هر واحد دافع ثآلیل ست اقوال حکما ابو سهل گوید که ثآلیل را باین طور قلع نمایند که بگیرند باز و شب یمانی و چربی بط سرشته طلا کنند
و یا تخم جرجیر بسرکه و زهره گاو بسایند تا مثل مرهم گردد هر روز مرات کثیر طلا نمایند و یا برگ مورد و برگ کبر و یا بسرکه نمک و کذا نانخواه بسرکه سوده و خرنوب نبطی مسحوق
بسرکه بمالند و بهتر ازین در روزی چند بار بمالند و اگر آنرا اصول باشد آنرا از حوالی آن نشتر طرز زنند و بران شیر انجیر چکانند یا دوای حاد اکال مثل دیک برویه و غیره
بران نهند پس هرگاه سیاه شود و متاکل گردد بران اندک روغن زرد نهند حتی که آنچه متاکل شده باشد منقلع گردد و اعاده این تدبیر مرات کنند تا آنکه بتمامه زائل شود
و اگر در بدن کثرت آن باشد تنقیه بدن بادویه مخرج سودا نمایند و تدبیر آنچه که ترطیب و تلیین نماید بائل گردانند شیخ میفرماید که اما مبادرت بتقلیل خون از فصد

ملخص مرام آنکه از غذا ایلم بعضو مجاوره بیننه سد لحمی را از ان [illegible] ماده سودا مستحیل سازد و بعد آن خشک و سرد گردد و بتدریج ثآلیل کثرت نماید ۱۲ منه عفی الله

و باستفراغ سودا امری ست که ازان چاره نیست اگر مرض کثرت پذیرد و از افتصاد و اعتدال تجاوز کند و همچنین تدبیر مولد خلط نیک و غیر آن از آنچه ذکر او برائت
و اما علاج مخصوص باو و یه باید که دران تلخی و قبض بود و همین خفیف ازان برای ثولول خفیف استعمال باید کرد و مثل مالیدن روغن پسته دائم و طبیخ گندم
بعد سه روز و آب گندنا بسماق و روغن بان و ایضاً برگ کبر و جوز السرو و زیتون خام و کندنا و نیز خوب ست و برگ مورد تر برای خفیف و قوی و پوست جوز تر
خشک و خر نوب باوجود قلت اذیت او برای ثولول عظیم قوی نیکوست و پوست بیخ غرب و خاکستر او بسرکه و آنچه جید و بالغ النفع ست آنست که بگیرند حرمل
و ضماد و کوفته بیخته باب سرد طلا کنند و اما قوی ازان برای ثولول قوی بکار برند مثل طلای مرتب از نوره و زرنیخ و اشخار و خصوصاً با سیماب کشته لاسیما با کستر بلوط
و زیت و نمک با آب پیاز و بلبوس و پشک بز و ایضاً ذراریح بزرنیخ و ایضاً عسل بلادر در اسقاط او قوی ست و شیر تیغ چون بتکرار بران مالند ساقط کند
و دو سه کرم و کبیکج نیز از مسقط عظیم اوست و شونیز ببول چون ضماد نمایند عجیب ست و زهره بز نیز ایضاً و حلتیت و مرهم جاوشیر و بیلات که آن مرهم بلادر ست
ترکیب یا حنظل یا پوست جوز رطب و زجاج و آهک زنده هر واحد یک جزو کوفته بیخته بران نهند و یا بگیرند زنگار و کاغذ سوخته هر واحد پنج درم شحم حنظل شش درم بورق
شش درم نوشادر چهار درم اشخار و زرنیخ زرد هر واحد هشت درم زهره گاو شش درم اشنان فارسی هفت درم کوفته بیخته باب صابون طلا نمایند و از معالجات ثآلیل
قلع اوست و این گاهی با نبوبه پر طیور بزرگ و یا نقره و یا آهن بود که تجویف او بمقداری باشد که دران ثولول باندک دشواری درآید و جرم او حاد و قطاع باشد پس بران
ثولول باندک زور در آرند و بران بپیچند نزدیک بیخ آن اندک بفشارند که آنرا مستاصل کند یا بمنقاره ثولول را بکشند تا آنکه بیخ او کشیده گردد و بعده بآلتی که تا بیخ او
رسد قطع کنند و بعد قلع آن روغن زرد بران نهند و ایضاً هرگاه دوای حاد بران گذارند دقاق آرد و دوای حاد بردارند و بران روغن زرد نهند و چندی ترک کرده باز اعاده
او کنند تا آنکه سقوط آن بتمام شود و گاهی قلع آن باین طور میکنند که از آنچه متصل اوست بآهن لطیف مقور جدا میسازند بعده بران دوای حاد میگذارند و تجربه کرده ام
قطع آن باستره عمیق تر حتی الامکان مع مراعات سطح جلد بعده مالش موضع بصابون و بعده وگل مرهم تا خون سیکه ازان سیلان کند سائل گردد و منحبس شود و بعد آن
باقی ساقط گردد و جیلی می گوید که علاج ثولول حادث در پیشانی و روی بهمانچه در علاج عدسیه و حنطیه بیاید باید کرد و گاهی امر بقلع او میکنند که این اسهل انقلاع ست
یا بعد قلع او بیاید و آنچه بدان طلا کنند و دیگر روز یا بعد دو روز تا آنرا زائل کند برگ حسک جبلی رطب ست این بران بمالند که آنرا خشک کند و بیفکند و ایضاً صمغ
در سر که حل کرده طلا کردن آنرا زائل کند و من در بین این دوا استعمال میکنم بگیر نار و بورق یک درم برگ مورد تر سه درم نمک طبرزد یک انگشت و بسایند و بدان یکی را بعد دیگری
بمالند تا آنکه خون برآید بعده ترک آن کنند و ایضاً بعد دو روز بمالند پس بفتد و زائل شود و این را در بیمه یا دفعه استعمال نکنند و هرگاه بزرگ و سخت و صلب گردد روغن سعوطی
ساعتی بران بمالند تا آنکه دران خون ظاهر شود بعده بشویند و بروغن چرب کنند که خشک کند و بیفکند غیر آنکه واجب ست که بعد استعمال روغن از آب سرد و هوای سرد محفوظ
دارند و باب گرم بشویند و اگر موضع متقرح و گرم شود مرهم کافور دران استعمال نمایند و نوع ثولول تینی را که بدترین انواع ست نیز بعلاج مذکور معالجه نمایند پس اگر این علاج دران
فائده نکند اولی آنست که دوای حاد و روغن نوره بران نهند تا آنرا مستاصل گردانند و دیدیم که حب و بروغن نوره منقلع شد و بیخ او مثل درهم بود و ظاهر شد و بران هم دوای حاد
نهاده شد حتی که منقلع گردید پس بران مرهم منبت لحم گذاشتم تا آنکه اصلاح یافت و از بالغ ترین چیزیکه در ثآلیل استعمال کنند نیست که بگیرند چوب آس رطب و یکطرف او
در آتش نهند تا گرم شود و بطرف دیگر نشیش و تری بر ظاهر گردد و بگیرند ازین آب و بر ثولول بمالند و این در روز بعمل آرند و در شب بهر روغنی که خواهند و بهتر آن روغن گل ست
چرب سازند که آن بغیر درد بیفتد و باز عود نکند ایضاً او گفته که علاج ثولول متشقق ذات شظایا که سبب فاعل او خلط یابس ارضی سوداوی بود نوشیدن ماء الاصول
بروغن بادام تلخ ست بعده شرب مطبوخ افتیمون و دلک آن با آب برگ حسک جبلی و آب بورق و برگ مورد کوفته ببورق و اگر متقشر و صلب گردد بران روغن نوره
چکانند چنانچه سابق مذکور شده و آنچه بدان علاج ثولول کنند بعد تنقیه و اصلاح غذا مالش او بروغن گل و موم و شحوم ست و اگر تا چهل و زهر روغن و بهتر آن روغن گل ست
بمالند ساقط گردد و بعض اوائل ذکر کرده اند که طلای او باب ظهر یکدفعه یا دو دفعه خشک کند و بیفکند و این دوا که تجربه آن کرده ام استعمال کنند بگیرند آب آهنگران که در ان
آهن گرم سرد میکنند و دران بورق و صبر و مر حل کنند و بمالند و اما علاج نوع منکوس آنست که متقرح گردانند بعد فصد و استفراغ بعده از روغن نوره بران آبله افگنند
تا دران خون ظاهر شود و بعد ازان بسرکه بشویند و بروغن گل چرب سازند که آن زائل شود و هرگاه تر گردد مرهم کبیر علاج کنند و درین نوع چون دانه او بزرگ شود و بهیئت عنصر

اندیدن یا قریب از عضوی شریف بود پس واجب ست که بران مرهم داخلیون چند روز نهند که یا آنرا تحلیل کند و یا رقیق کند و فضلات او را مائی گرداند پس بسر نشتر
بگشایند تا آنچه اندران باشد سائل شود و خشک گردد و از بهترین چیزها که برای قلع ثآلیل متعلقه و مسامیر منتشبه و منکوسه استعمال نمایند این دواست و این مشهور کبریت
این بسیارست بگیرند و گوگرد و زرنیخ زرد و شونیز خاکستر غرب مسادی پس بعض او بسرکه و بعض او بنفت سرشته بر ثولول طلا نمایند هر ثولول و هر مسامیر که باشد از ین کم
شود و زائل گردد و درین تقدیر بستن او نیست چه مجرب ست و بعضی مردم برای این عسل بلادر بیان کرده اند و این خطای بزرگ ست لاسیما در بلاد گرم که بورث ساعیه
میگردد و گاهی تهیج بدن متعدی میشود و گاهی از ان مریض صحت می یابد و باز بعد یکسال عود میکند و شخصی را دیدم که قروح متولد از عسل بلادر آنرا لزوم نمود حتی که آن را
بطریق اسقاط قوت و ایراث حمیات مطبقه هلاک گردانید پس واجب ست که انسان از استعمال عسل بلادر حذر نماید و اما تبوعات مثل شیر انجیر و شیر مازریون و شیر نخ
قوت در استعمال آن تنها نیز خطرست و سالم‌ترین چیزیکه استعمال نمایند همان ست که ذکر کردیم و اگر انسان اراده تعدیه بغیر آن کند پس بهترین چیزها روغن نوره است
که مذکور شد مجوسی گوید که حدوث ثآلیل و مسامیر از خلطین غلیظین بلغمی سوداوی میباشد و صواب علاج آن استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون و غاریقون یا حب اصطمخیقون معمول
با فتیمون ست و پرهیز از مولداین هر دو خلط و آنچه از ضمده قلع آن کند پشک بز بار یک سوده بسرکه سرشته بر ثولول نهادن ست و مالش موضع در روزی مرات با سرکه
نمک قلع آن نماید و یا بگیرند قشور سس و بار یک سائیده بسرکه بسرشند و لزوم موضع کنند و یا بگیرند قنطاریون و بار یک سوده بثلث سرشته بر ثولول نهند و اگر این
ادویه فائده نکند دوای حاد مثل فلفیون و دیک بر دیگ نهند که این او را بخورد و بسوزد و بعده بر بیخ او روغن زرد گذارند حتی که خشکریشه را قلع کند بعده اعاده دوای حاد
کنند بعد آن روغن زرد تا آنکه جمله مستاصل گردد بعد از ان معالجه او بدوای منبت لحم نمایند و گاهی نفع میکند اینکه سنگ فلفل و اشخار و اشنان فارسی و بورق مساوی
باریک سوده بآب قنابری یا آب صابون بسرشند و ثولول را بموی بر بندند و بران این دوا پاشند که در روز سوم آنرا ساقط کند صفت ضماد یکه ثآلیل را قلع کند
بقوت زنگار سس سوخته شحم حنظل بورق نوشادر اشخار زرنیخ زرد زهره گاو اشنان فارسی هر واحد یکجزو آهک آب نارسیده نیم جزو بار یک سوده بآب صابون یا بآب اشق
سرشته بر ثولول لزوم نمایند بعد از انکه بیخ او بموی بسته باشند دیگر آهک آب نارسیده و دردی شراب بار یک ساخته بآب دهن سرشته بر ثولول ضماد کرده باشند که این خشک
نماید و بسوزد و اگر این ادویه نفع نکند باستره قطع کنند بعده بدوای حاد و مرهم زنگار و بعسل بلادر داغ دهند تا آنرا استاصل گرداند و بسوزد و باید که آنرا باهن قطع نکنند
مگر بعد استفراغ بدن از خلط غلیظ ابن نوح گوید که نگاه کنند اگر ماده او هنوز منقطع نشده باشد و در طریق خروج بود باید که تنقیه بدن کنند اما در رطب لین از بلغم و اما
در صلب عاسی از سودا بعد از ان علاج رطب نمایند باین طور که بکبریت و بخور سبیلی که این قوی ست بمالند و میل بافذیه لطیفه مولد خلط محمود مثل اسفید باجات
و لحوم طیور و حملان کنند و استکثار دخول حمام نمایند و شراب رقیق ممزوج بآب بسیار بنوشند و اما بر صلب زرنیخ زرد و مویز کوفته طلا کنند و سه روز بران بگذارند پس بکشایند
از بیخ بر آرند و اگر چیزی باقی ماند اعاده او نمایند و یا بپوست صفصاف بسرکه سرشته طلا کنند و یا عسل بلادر بران نهند که آن قلع او نماید و یا قلع او کنند و حوالی او
شرط زنند و بران دوای حاد پاشند و هر گاه سیاه شود و روغن زرد بران نهند تا آنکه ساقط گردد و از جمیع مولدات سودا پرهیز کنند و علی بن عیسی گفته که عمل بعضی
کرم سرگین را بآب بسایند و بر ثولول طلا کنند که این در ساعت استیصال او کند و قوبا را نیز زائل کند و همچنین خون سنگ پشت آن جرجانی در ایلاقی مینویسند
که اول استفراغ سودا باید کرد و تدبیرهای تری افزا کنند و استفراغ بمارالجبن کردن صواب تر باشد و از چیزهائیکه درین باب بکار آید اینست که بازوی شب یمانی با شحم
حنظل ضماد کنند و برگ کرنب تر مالیدن نافع بود و کزمازو بکوبند و بسرکه سرشته ضماد سازند از بیخ بر آرد و بآب صابون و اشنان و آب اشخار آنرا بشویند و اگر مازو
سوده بسرکه سرشته ضماد کنند نفع بخشد و کف بول که از زمین بر خیزد همی طلا کردن مجرب ست ابن الیاس گوید که هر صبح جلاب از تخم کاسنی و بادیان هر واحد
سه درم و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود و مغز بادام سازند و بر تناول این جلاب و غذا تا پنج روز مداومت نمایند و هر گاه نضج در قاروره ظاهر شود استفراغ
بمطبوخ و حبوب مذکوره در قول مجوسی نمایند و بعد تنقیه بچیزیکه قلع او نماید ضماد کنند و شیر انجیر خام یا شیر تافسیا بران چکانند و یا بگیرند قنطافیلون و بار یک سائیده
بسرکه سرشته طلا کنند و یا مرهم زنگار طلا نمایند و یا بگیرند این دوا که از همه قوی تر در قلع او ست اشنان سبز فارسی زهره گاو زنگار سس شحم حنظل نوشادر آهک آب نارسیده
مساوی همه را بار یک سائیده با آب اشنان بسرشند و بر ثولول طلا کنند و باید که باهن قطع نکنند خجندی گوید که علاج او فصد ست اگر احتیاج آن باشد و هر صبح

شربت ازیادیان و اصل السوس و گاو زبان بشکر بنوشند و غذا حمصیه خورند و تنقیه بدن بعد نضج بمطبوخ افتیمون و مطبوخات که دران غاریقون باشد باید کرد و بعد تنقیه تام اضمده و اطلیه استعمال نمایند و حق آنست که بران ادویه حاده اکاله نهند تا آنرا سیاه کند پس آن بروغن زرد نهند انطاکی گوید که ابتدا بتنظیف بدن کنند و اگر چه بفصد باشد بعد ازان قطع نمایند و بچوب انجیر و کرم پیچ باقلا داغ دهند که این مجرب ست و همچنین پیاز بنمک و سرکه و سرگین کبوتر و کنجشک بوره و آب دهن روزه دار و خاکستر کرم و جغصاف و پشک گوسفند و شتر و همه آنچه در قوبا مذکور شد گیلانی مینویسد که از غرائب چیزیکه دیده ام اینست که یکی را از صبیان که سن او قریب بیست سال بود ثالیل بسیار در جمیع بدن او عارض شده و مرهمی بادی طلا شده و او را امر کرد که کف کبیر از مویز بادو درم ترید غافق سفید در آب خیسانیده صاف کرده سحرگاه بنوشید و او حسب گفته شخص عمل کرد و ده مجلس او را اجابت شده در شب دوم ازان مرض بتمامه زائل شد و این از عجائبات ست و گاهی از ثالیل نوعی باشد که بذاته ساقط شود و اگر بیخ ثالیل باریک تر باشد بقطع او پردازند و اگر بیخ آن بزرگ بود حوالی آن شرط زنند و بران دوای حاد بپاشند و اگر بعد قطع بود ادویه حاده و داغ استعمال کنند اولی بود و اگر آلة داغ از طلا باشد بهتر ست و اگر چه این امر منافی مراعات سطح جلد ست و بعضی از استعمال عسل بلادر منع کلی نموده اند آن حق نیست زیرا که بعض مردم از خوردن عسل بلادر و لبس او نیز ضرر نمی یابند و لیکن چون آنرا بمغز جوز یا روغن آن مخلوط کنند اصلاح او بتمامه نماید و گاهی بخرم فقط قطع میکنند باین طریق که بگیرند موی قوی یا رشته ابریشم خوب بافته و بدان بیخ ثالیل محکم ببندند که آن ساقط کند لیکن قطع آن باهن بسرعت سبز و از خطر او ایمن گردانند با وجودیکه آن خطرناک بسیار ست اگر در وقت خود واقع نشود یعنی هرگاه بدن ممتلی باشد و دوای مجرب بگیرند فرفیون و قلقدیس چند بیدستر ساوی سیماک البطم مخلوط سازند تا مثل مرهم گردد و بر مسامیر نهند بعد ازانکه تنقیه او کنند دیگر بگیرند اشخار و آهک و زنگار هر واحد یکجزو و آب رماد یا بول طفل نابالغ سرشته بدان علاج کنند که آن نافعست مرهمی که قطع ثالیل و مسامیر کند زنگار و کاغذ سوخته هر واحد یکدرم آب عروق هم آب صابون اول هفت درم عسل هشت درم فرفیون نیم درم بپزند تا مرهم شود و بگذارند بهاء الدین گوید که تخم حنظل با شب یمانی طلا کردن مفید بود و طلا کردن منی آدمی بعد ازانکه ثالیل را بخنجی خراشیده باشند و همچنین آنرا اندکی دور کرده نافع بود و طلای نورهٔ معمول چند ساعت هم نافع آید و فرفیون باموییز طلا کردن قوی بود و ثالیل را در راه اول تا بیده داغ کردن عظیم مفید آید و مداومت سرمه نافع و مجرب ست و مسامیر را اگر توانند بنشتر بیرون آورند الا آنرا بچیز اشنه کوچک از سر خالص بران بسته دارند تا آنرا تحلیل کند و اگر نوشادر و انزروت و غیره که در ذیل علاج مسطور شد بران ببندند عظیم نافع آید و تیزاب فاروقی نهادن بسیار مفید بود و عسل بلادر هم قوی العمل بود و فرفیون کشته و خاکستر بلوط و نمک تعلیات را با آب پیاز سرشته طلا کردن یک شبانه روز بران گذاشتن نافع بود و مخفی نماند که هر دوای تیز و قوی که بر بثرات نهند باید که احتیاط کنند که از عرض بثره زیاده نشود تا عضو صحیح را نسوزاند و ریش نکند.

عدسیه و حنطیه

و آن بثوری ست که اکثر بر پیشانی و روی حادث گردد و شبیه ثالیل بود بغیر آنکه املس چسپیده بود و شکل اول بشکل عدس و شکل ثانی بشکل گندم و بمقدار هر واحد ازانها باشد و عدسیه سرخ رنگ چسپیده همین بود و حنطیه بشکل گندم و مایل بسرخی باشد و بعضی گویند که رنگ عدسیه سرخ و حنطیه زرد بود و سبب اول رطوبتی ست که باخلاط صفرا فاسد شود و غلیظ گردد و سبب ثانی رطوبتی که بخون فاسد شود و غلیظ گردد و بعضی عکس این گفته اند و آن اقرب بصواب ست علاج تنقیه بدن بادویه منقی رطوبت و اخلاط غلیظه فاسده کنند تا آنکه معلوم شود که بدن پاک شد و لزوم پرهیز از اغذیه غلیظه نمایند بعده تطلیه او باین طلا کنند بگیرند صمغ بطم و با موم و روغن بگدازند و در باد انداخته بران اندک صمغ آلو و مویزج و شیطرج هندی کوفته اندازند و حل کرده بر موضع طلا نمایند تا آنکه خشک شود و بعده مراهم تیه بران کنند تا آنکه بریزد و خشک گردد و بعض اطبا نفت و صمغ را بر خرقه مالیده بران می نهند و آنرا ده روز گذاشته جدا سازند پس بر آنچه بر چهره ازان باشد تا آنکه آنرا اینست که خاکستر نی و شیطرج سوخته با اندک سرکه گداخته بران چسپانند تا خشک شود پس جدا سازند تا آنکه منقلع گردد و از لطیف ادویه که بدان استعمال کنند اینست که از روغن حب الغار و موم و پیه بط و پیه مرغابی و پیه ماکیان ساخته هر روز یکبار و در شب یک بار بر موضع لزوم نمایند که این آنرا ساقط کند و بعد شخصی را این علت بر اکثر مواضع از بدن او بود و او این دوا را تا چهل روز استعمال کرد پس آنهمه بغیر دوا دیگر ساقط

زائل و ساقط شود و طلا به کندش گوگرد و بورق بسرکه نیز نافع است و اگر گز مازج باریک سوده بسرکه سرشته بران نهند در چند نوبت از بیخ بر کنده شود ابن الیاس گوید که علاج عدسیه فصد است اگر خون غالب باشد بعده تنقیه بدن بمطبوخ هلیله و آنرا بسرکه کبر و خرنوب و مورد و آب شونیز بمالند و یا صمغ بطم و صمغ آلو و کندش و کبریت و بورق بسرکه نافع

توثه

بثره ایست متقرحه مستعرضه نموده است از حجم زائد که در اکثر امر مانند توت بر رخساره واقع شود و گاهی در مقعد و فرج پیدا شود و سبب حدوث او خلط غلیظ بود که دران حدتی باشد یعنی خون فاسد مخلوط بصفرای محترقه فاسده و یا بلغم غلیظ محترق مع صفرای خبیثه باشد و گاه سلیم بود و گاهی خبیث و مولم باشد علاج در ابتدا فصد سر رو و اخراج خون بحسب قوت و سن فصل کنند بعده تنقیه بدن بمطبوخ هلیله یا مطبوخ فواکه مع ترید و شاهتره و هلیله نمایند و بعد تنقیه تام مرهم زنگار و دیگر ادویه حاده که در ثآلیل گذشت بران نهند تا آنکه فانی گردد و حجم صحیح ظاهر شود و یا استیصال آن بتحراشیدن از آهن یا نبات کنند تا آنکه خون و زرداب ازان سائل شود بعده علاج بمرهم احمر و اسود منبت لحم نمایند و صاحب او از تناول گوشت و شیرینی بالکلیه و از اغذیه حریفه و بقول که دران حرافت باشد مثل سیر و پیاز و ترب و خردل و مانند آن حذر کنند و بقول مجففی شرب اشربه مطفیه و سکنجبین و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله که مقوی بتربد و نقوع فواکه و آب شاهتره مروق نافع بود و سویدی گوید که ضماد پشک گوسفند بسرکه و یا عسل بلادر یا شیر انجیر یا شیر یتوع دیگر یا ثمر خام جمیز سوده یا زهره بز نر یا برگ سلق مسلوق یا خاکستر گوشت گوسفند سوخته یا حاشا نافع توثه است

نفاطات و نفاخات

بدانکه نفاطات آبلها باشند که اندرون آن خون یا آب تنک باشد و مشابه آبله سوخته آتش بود و سبب آن رقت و غلیان خون است بحرارت ناریه حتی که ازان مائیت جدا شود و در اطراف عروق زیر جلد مندفع و در انجا محتبس گردد و نفاخات آنست که دران بخار و ریح [illegible] نباشد و ماده آن ریح بود و در جلد محتبس گشته و شراح قانون مینویسند که گاهی این هر دو لفظ را بیک معنی اطلاق میکنند و گاهی میان هر دو فرق می نمایند و این بهتر است پس نفاخات را آبلهای هوائی و نفاطات را آبلهای مخصوص گردانند [illegible] لابد مائیت در قوام غلیظ تر از هوائیت باشد و این هر دو نوع بود یکی آنکه بسبب مائیت مندفع از غلیان اخلاط باشد که ازان ماده یکبارگی زیر جلد تصاعد کند و بسبب با فرط کثافت جلد از نسبت ما تحت او دران نافذ نشود و بلکه نفاخه مائیه باقی ماند چون دم و موی یعنی آنکه بدل مائیت خون باشد و از انچه اول حادث شده عارض شود لیکن ماده این غلیظ تر از اول بود و درین خون بیشتر از مائیت باشد و از تحت جلد منفتح شود و علاج فصد کنند و لعاب بهدانه و شیره عناب و عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب بر آورده شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و بعد از نضج تنقیه اسهال باره کنند و خوردن انار و کذا عدس مقشر با سرکه و عناب پخته مفید بود و هر چه مسکن حدت خون و مغلظ آن باشد از اشربه و اغذیه تجویز کنند و در اول ظهور عدس مقشر بسرکه سوده و یا پوست انار در سرکه آغشته طلا کردن و حنا بستن نافع و اگر بزرگ شود آبلها را بسوزن بشگافند و بیفشارند بعد ازان مرهم سفیداب نهند و یا سفیداب ارزیز و یا مرداسنگ مدبر بگلاب و آب مورد طلا کنند و یا بعد شگافتن نفاطات و اخراج زرداب مرداسنگ مع گل سرخ و اقلیمیای فضه بروغن گل بر موضع نهند تا صلب گردد و اطلیه که در نار فارسی گذشت نیز نافع بود و علاج نفاخات از مرهم داخلیون و مانند آن کنند و تکمید از سبوس گندم و نمک نیز نافع بود و چیزهای محلل ریح باید خورد و تفتیح مسام کنند و از مولدات ریاح حذر نمایند و آنجا که خلطی باشد و زیاده شود تنقیه باید کرد اقوال اطبا شیخ و گیلانی مینویسند که تنقیه بدن و فصد و مانند آن و استعمال تدبیر و غذا بطریقیکه در سابق مذکور شده باید کرد و در ابتدا که قریب ظهور باشد مثل عدس مطبوخ با آب و مثل پوست انار یا پوست شاخ آن مطبوخ با آب که نرم شود و نیمگرم بر موضع آن نهند و این بعد حصول علم باآنکه خروج او مضر تر از بازگشتن ماده او بسوی باطن است بعمل آرند و الا دران هنگام اولی آنست که اعانت بر ابراز او کنند و آب نیمگرم بر جلد ریزند تا بسهولت بر آید پس اگر نفاطات بر آید و اراده علاج نفس او کنند و غلیظ الجلد [illegible] باید که بسوزن بشگافند و انچه اندران باشد سائل گردانند و رقیق الجلد گاهی بنفسه بشگافد و نشاید که مهلت دهند بلکه آنرا نیز بشگافند و چیزیکه اندرون آن باشد باهستگی اندک اندک بیفشارند و اگر سوراخ بند شود و نفاخه پر شود باید که مرتبه دوم و سوم سوراخ کنند و جلد را منضم شدن ندهند تا آنکه جراحت زیر او مندمل گردد بعده اندمال خالی نبود که یا صحت یابد و یا قرحه شود پس اگر قرحه کند علاج بمراهم اسفیداج و مرهم اسفیداج سرخ و مانند آن نمایند خصوصا چون اندران مثل ابرسا داخل باشد و مراهم حمره و نمله چون ساعی و تآکل گردد و سائر انچه در انجا مذکور شده بکار برند ابن الیاس گوید که علاج این هر دو تنقیه بدن از اخلاط موجبه آنهاست و فصد

و اخراج خون بقدر قوت و سن و باید که هر صبح جلاب با عناب پنج عدد و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا زیربا دهند و هر چه مغلظ خون باشد مثل شربت کدو که آن کادی ست و شربت عناب و شربت آلو و رب سیب و رب بهی هر کدام که باشد ده درم بگلاب ده درم بدهند و آب انار این نفع کند و طفیشل غذا سازند و اگر متقرح شده در اعضائی باشد که در معالجه او تجفیف بیشتر حاجت بود مرهم قلقطار و قلقدیس معالجه فرماید خجندی گوید که فصد از رگ مناسب عضو و اخراج خون بقدر قوت و حال کنند و اشربهٔ قابضهٔ مغلظه مثل شربت انار و شربت حماض و رب ریباس بنوشانند و مزورات ترش مثل سماقیه و زرشکیه و حصرمیه بعد من دهند و بعد شگافتن چون احتیاج تجفیف زیاده باشد سفیداب و مرداسنگ و گل سرخ خشک سوده بران پاشند حکیم علی مینویسد که این دوا نافع ست پیه بط بگدازند و با آن مرداسنگ سوده آمیزند و بر پارچه مالیده بر جراحت نهند و یا اصل السوس با آب سوده با روغن زرد حل کرده بر آن نهند و دیگر مرداسنگ و گوگرد زرد مساوی بسرکه و روغن مورد حل کنند تا غلیظ گردد و بار زیت مطبوخ آن نمایند و ایضاً این دوا برای آنکه بیغذا کیر و لب و مانند آن افتد و بالجمله بر اعضائیکه دران حاجت تجفیف شدید تر بود نافعست بگیرند قلقطار و قلقدیس هر واحد هشت جزو برق دو جزو و آب بابید و استعمال نمایند و همچنین بشک بر جسل دوای جدید مجرب قدما که بعض متاخرین نسبت آن بخود کرده اند بگیرند انزروت و صبر و کندر و زنگار و سفیداب مساوی و بعید همه گل ارمنی و از ان بنادق سازند و در سرکه و آب حل کرده بر موضع طلا بالای طلا میکرده باشند حتی که دران تقبض شدید حادث شود و خشکریشه گردد و پس آن یا خود بخود ساقط شود و یا بر آن رطوبت باشد و احتیاج بگردانیدن خشکریشه و اسقاط آن افتد و هموارهٔ همچنین بعمل آرند حتی که جمله ساقط گردد و مجوسی گوید که علاج منفطا ینست که در نفاطه سوراخ کنند و زرداب که اندران باشد بیرون آرند و بعد مطبوخ ضماد کنند و شاخ انار را در آتش مشتعل کرده دانند و بدان داغ دهند و هر گاه منفجر شود مرداسنگ با پیه خنزیر سوده بران نهند.

بثور صغار

جالینوس گفته که گاهی بثراهی کوچک از رطوبات ردیه مندفع بسوی ظاهر جلد محتقن میان گوشت و پوست پیدا شود خصوصاً در ابدان بلغمیه قشیف الجلد پس اگر رطوبات حار لطیف باشد بثور از بدن بلند و سرآن باریک و تیز بود و اگر بارد یا غلیظ باشد پهن و منبسط بود علاج اگر ماده حار باشد تنقیهٔ بدن بفصد و کحل و حجامت و اسهال بمطبوخ یا نقوع فواکه مقوی بهلیله زرد و کابلی و سیاه و تربد کوفته نمایند و اگر غلیظ باشد بمطبوخ مقوی بتربد و یا حب ایارج کنند و از اغذیهٔ مولد اخلاط غلیظ اجتناب نمایند و بعد تنقیه پارچه را آب گرم تر کرده ساعت بساعت بدان تکمید کنند و یا در حمام داخل نمایند تا مواد محتبسه را از لحم بسوی ظاهر جلد خارج کند پس خمیر بهره و سداب و مرهر واحد یکجزو باریک سائیده بسرکه تر کرده طلا کنند و بعد دو ساعت بآب گرم غسل نمایند و یا بگیرند کندر و باریک ساخته بزیت سرشته طلا سازند و اگر ماده گرم بود آب کشنیز تر و سرکه و روغن گل طلا نمایند و از اغذیهٔ گرم پرهیز کنند و زیرباج بچهٔ مرغ غذا سازند و باید که از تکمید و طلا قبل تنقیهٔ بدن حذر کنند تا ماده بسوی ظاهر بدن منجذب نگردد و بثور کثرت نماید اقوال اکابر ابن الیاس گوید که هر صبح جلاب با اصل السوس سه درم و گلقند شکری ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ نخود با مغز بادام خورند و تنقیهٔ بدن بحب ایارج یا مطبوخ مقوی با ایارج و تربد کنند و یا هر صبح سکنجبین عسلی ده درم بنوشند و تنقیهٔ بدن باین مطبوخ کنند سنای مکی هلیله سیاه و کابلی هر واحد هفت درم تخم کاسنی بادیان اصل السوس مقشر هر واحد سه درم تربد مقشر کوفته دو درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید دران فلوس خیارشنبر ده درم ترنجبین ده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و از اغذیهٔ غلیظه و تناول فواکه رطبه حذر کنند خجندی گوید که در حال اگر علامات خون ظاهر باشد فصد کنند و اخراج خون بقدر احتیاج نمایند بعده تنقیهٔ بدن بآنچه مقتضی خلط غالب باشد بعد نضج کنند اما در باب هر صبح مطبوخ اصل السوس گاوزبان با گلقند شکری یا عسلی بنوشند و غذا حمصیه خورند و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیهٔ بدن بمطبوخی که دران سنا و هلیله کابلی و تربد و خیارشنبر و ترنجبین و گلقند و غیره باشد باید کرد و اگر خواهند با ایارج یا بنفایقون قوی سازند گیلانی مینویسد که گاهی بثور از تصاعد کیموسات غلیظه در جلد افتد و این اکثر در اعالی جلد بود و بسبب تکاثف آن پس کسانی را که این از کثرت کیموس در عمق جلد حادث شود باید که اولا باسهال تقدیم نمایند و اگر در عمق کیموس نباشد باید که استفراغ از نفس جلد کنند تا باسهال رقی بسوی عمق منجذب نگردد و تنقیه او از جلد بکمادات و اشیای تسخین کننده باید سیما اگر بثور عریض باشد که آن از کیموس بسیار بارد و یا غلیظ بود و درین صورت برگ غار تر و سداب و دقاق کندر و سعد و اذخر و کبر تر نیم کوفته بحدی کهنه کنند و موم هشت درم کبریت بزیت سائیده مطبوخ نمایند و یا بثور را بکندر مع زیت مطبوخ کنند و برگ چقندر تر گرفته سوده ضماد نمایند و یا بگیرند موم هشت درم کبریت

	مثل ادنمک یکدرم وادویهٔ خشک را سائیده بر جهه زیت نیم قوطولی انداخته بپزند هرگاه مثل مرهم گردد استعمال کنند	

بثور لبنیه

اکثر در سن شباب بر رخسار و بینی بثور سفید مثل نقطهٔ شیر عارض شود و چون آنرا بیفشرند چیزی مثل روغن زرد منجمد بر آید و آنرا در فارسی رو خاره و بهندی مهاسه گویند وسبب او مادهٔ صدیدی ست که بسوی سطح جلد بطریق بخارات بدن مندفع گردد و در مسام حاصل شود و بسبب غلظ خود تحلیل نشود و گیلانی از طبری نقل کرده که این مرض معروف بزیروان ست و وجه تسمیه او بدان بهر مشابهت او بدانهای یکمون ست که آن زیره باشد علاج تنقیهٔ بدن و دماغ بفصد و سهل و حبوب مناسبه کنند و بعد تنقیه مطفیات خون استعمال نمایند و روی را بجالیات مثل آرد کرسنه و پوست بیضهٔ مرغ و استخوان سوخته و قیمولیا و آرد باقلا بشویند و اگر کفایت نکند چیزی که در ان تخفیف و تحلیل باشد مثل خربق سفید و نصف آن ایرسا بسرکه سرشته ضماد سازند و یا بزرکتان مع بورق و انجیر و شونیز مع سرکه طلا نمایند ذکر ادویهٔ یونانیه مفید بثور لبنیه ضماد برگ سوس مطبوخ مجرب سویدی ست و ضماد سلیخه مخلوط بعسل و کذا موی انسان سوخته بسرکه سرشته و کذا عصفر و سرکه و کذا پشک گوسفند و کذا آب برگ خرزهره و کذا جلد مار سوخته بآب سرشته و کذا حنا و کذا خبث الحدید بسرکه حل کرده و کذا اسفیداب بروغن گل و کذا سیر سوخته و کذا سیر خام بسرکه و عسل آمیخته و کذا زیره بسرکه و کذا کرسنه بعسل و کذا اقاقیا و کذا کف دریا و کذا خزف تنور بسرکه و کذا مرداسنگ بسرکه و کذا زاج بشراب کهنه و کذا خون خرگوش گرما گرم و کذا بزرکتان و مر و نطرون همه سوده و کذا ابوش در بندی و کذا مر و سداب و برگ فلفل مساوی و کذا پیه ماکیان مصلی و پیاز کوفته و عسل و قردمانا و سلیخه و کذا اسم خر و حشی سوخته بعد چرب کردن بثور بروغن گل و کذا دم الاخوین و شرب و ضماد هلیلهٔ زرد و کذا دارچینی هر واحد نافع بثور لبنیه ست این طلا جهت بثور روی مجرب ست کافور زعفران هر یک نیم دانگ گل ارمنی گل مختوم هر یک یکدرم کوفته بیخته بگلاب و سرکهٔ انگوری سرشته طلا سازند و اگر بثور رطب باشد مرداسنگ یکدرم صبر سقوطری پنج درم کوفته بیخته بروغن گل و سرکه طلا نمایند ایضاً تخم ترب تخم خربزه هر یک یکتوله آرد باقلا ده توله در سرکه تر کرده خشک نموده مغز بادام قسط شیرین اکلیل الملک کتیرا هر یک شش ماشه کوفته بیخته نگاه دارند و همراه شیر میش بمالند نسخه مطب ست ایضاً الف دریا زراوند مدحرج تخم ترب هر یک سه توله ابهل یکنیم توله افسنتین نیم توله بیخ سوسن آسمانجونی نیم توله کوفته بیخته بآب قرص سازند وقت حاجت بآب سائیده بر رو بمالند مجرب ست ایضاً مجرب کف دریا مغز بادام تلخ مقشر برابر نرم سائیده شب بر رو بمالند و صبح بآب گرم بشویند ایضاً از علوی خان برای رفع مهاسه و صفائی رنگ تخم ترب بیخ نی گل بنفشه عنب الثعلب کتیرا هر یک شش ماشه کوفته بیخته بآب کیله و آب برگ حنا و سرکه سرشته شب بر رو بمالند و صبح بآب گرم بشویند و اگر از آرد نخود و آب آمله بشویند بهتر باشد ایضاً انزروت روی بآب لیمو سائیده شب طلا نمایند و صبح بآب بشویند و در یک هفته اثر از مهاسه نماند ذکر ادویهٔ هندیه نافع مهاسه مغز کهنگچی سفید بروغن کنجد سرشته اتشه سازند و شب بر روی بمالند و صباح بشویند در چند روز مهاسه و کلف را دور کند و در نسخهٔ دیگر نمک سنگ عوض روغن ست دیگر جوانسه در آب جوش داده از ان رو بشویند و یا تخم خرما سائیده بشیر گاو اتشه سازند و یا زرنباد کف دریا بآب سائیده اتشه نمایند و یا خرمهرهٔ زرد کوفته بعرق لیمو در پیاله چند بار تر کرده و خشک نموده سائیده صبح و شام بمالند چهره را هم صاف کند دیگر کلونجی بسرکه سائیده شب ضماد نمایند و صبح بشویند و کذا نانخواه و یا کنار دشتی سوخته خاکستر آن بآب طلا سازند و یا ثمر بکاین خشک کرده بسایند و بآب و روغن آمیخته بر رو ضماد نمایند دیگر نرکچور یا آنبه هلدی یا نمک سنگ در آب سائیده طلا نمایند که برای مهاسه مفید بود دیگر دافع مهاسه تخم سرشف کوفته بیخته بشیر ماده گاو سرشته مالیده باشند دیگر پوست درخت سرس کنجد سیاه مساوی بسرکه آمیخته طلا سازند دیگر مجیٹه صندل سرخ عدس بوده کونیل ٹرکه کوفته بیخته شب بر مهاسه طلا نمایند و صبح بشویند دیگر مغز تخم کنار اصل السوس قسط تلخ مساوی با آب سوده بر رو طلا کرده باشند و در نسخه دیگر قند سیاه نیز داخل ست و جهت زود بر آوردن کیل مهاسه قرنفل بآب سوده طلا کردن نافعست دیگر از بیاض والد مرحوم برگ نیم بیخ سوسن پوست سرس با هم سائیده طلا نمایند دیگر پوست درخت سرس پوست درخت خیار شنبر پوست درخت انار دار هلد بوده ناگر موتهه برگ نیب قسط تلخ باریک سوده طلا کنند چون خشک شود بآب گرم بشویند دیگر که برای مهاسه و صفائی چهره مجرب ست آرد نخود بریان نه ماشه مرداسنگ سه ماشه سفیدهٔ کاشغری چار ماشه آب نیم پاؤ آثار همه بر رو بمالند و بعد خشک شدن بآب برگ نیب بشویند بهر صفائی چهره بروغن یاسمین آمیخته بکار برند دیگر خونگلان صندل سرخ صندل سفید بگلاب

سایده بر رو طلا نمایند و دیگر زرد چوب بقدر سه چهار یافته در قلم ساق گاو نهاده بخمیر گرفته در خاکستر گرم تنور گذارند تا خوب پخته شود برآورده در آب سرد سوده ضماد نمایند
و بعد دو سه گهری بسبوس نخود بشویند **اقوال حکما** طبری گوید که اولا استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون نمایند بعده تنقیه سر باستعمال ازین حبوب یعنی حب قوقایا یا حب
ایارج یا حب صبر و طبیب عالم ازین حبوب جهی ترکیب دهد و بحسب مزاج مریض زیاده و کم نماید و در تنقیه این شرائط و قوانین استفراغ استعمال کند بعد ازان لزوم شستن رو
باب گرم مع اشنان و شکر و تخم خربزه و سبوس کنند پس اگر بثور زائل شود و ورم و تصلب زوال نپذیرد لزوم این ضماد نمایند خطمی پخته و مدرم بر علک الانباط بعد حل کردن
آن بسرکه انداخته بسرشنده اند که زیت بران ریخته بر رو ضماد کنند و اگر ازین زائل نشود بگیرند خاکستر چوب انگور و در سرکه حل کرده رفاده بدان لت ساخته بر رو نهاده
تر و خواب بربندند و صبح بگشایند و در حمام داخل نمایند و بریختن آب گرم بسیار امر کنند بعده از هوا محفوظ دارند تا آنکه عرق و تری بدن خشک گردد و زنان پیر را دیده شد
دیدیم که درین مرض روغن خلوق و دلک براحت استعمال میکردند و این مردان اثر میکرد بلکه آنرا زائل می نمود گیلانی از بولس نقل کرده که چون بثور در چهره ظاهر گردد پس
آنرا لطوخ نمایند و باهستگی آنرا بمالند و بعد لطوخ آن بقضیب یمانی مع علک البطم و بادام تلخ بسرکه سایده باید کرد و اگر بثور غلیظ گردد بگیرند صابون که آنرا اقلیمیون نامند
بقدر چهار درم و کندر یکدرم و اشق یکدرم و بآب سوده بثور را بدان لطوخ سازند و بعد ساعتی بشویند **غیره** برای بثور عارض در چهره بگیرند بوره ارمنی دو درم یا
مختوم یکدرم کافور نیم دانگ زعفران نیم درم و باریک ساخته بگلاب و سرکه سرشته طلا کنند و اگر بثور رطب باشد بگیرند آهک ترمس و آرد باقلا هر واحد بگیرند آرد عدس نیم درم
و در شب بر رو طلا کنند و صبح بشویند سه روز یا پنج روز این عمل آرند **غیره** دیگر چرب بگیرند جو مقشر کوفته و در پاتیل انداخته شیر تازه دو رطل بران ریخته بجوشانند تا شیر
فانی شود بعده برآورده خشک کنند دیگر بگیرند زرد چوب و کتیرا هر واحد سه درم و همه را کوفته بیخته بسفیده بیضه سرشته بر رو طلا نمایند و بآب سبوس بشویند **ایضا** اگر
بثور با خشونت بود دفع کند بگیرند موم و علک البطم هر یک ده درم زنگار دو درم و در زیت گداخته بر رو طلا کنند و ساعتی بگذارند و مسح کنند که این قلع آن کند **ایضا** بگیرند
حشیش افیون یعنی خشخاش رطب مع برگ و شاخ او و بانگ و سرکه بسایند **ایضا** بگیرند زعفران و محلب و فوه و کندر و مر مساوی و با پیه گوساله در روغن سنبل بیامیزند
و بدان لطوخ سازند و یکساعت ترک کرده با سفنج نشست نمایند و این دوا برای رو و سائر بدن اصلاح نماید و رنگ بشره و خصوصا رنگ چهره را سرخ کند
ابن الیاس گوید که تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون یا بحب آن کنند و تنقیه دماغ بحب ایارج نمایند بعده بآبیکه دران بابونه و بنفشه و اکلیل و شبت جوشانیده باشند رو را بشویند
و اگر این علاج کفایت نکند خاکستر چوب انگور و خاکستر خرمهره هر واحد سه درم شونیز یکدرم ابریسام هفت درم تخم کتان گلنار هر واحد دو درم همه را کوفته بیخته بسرکه کهنه
سرشته طلا نمایند **خجندی** گوید که بعد تنقیه بدن تضمید بمجففات و تناول تریاق کنند و آنچه درین باب تجربه کرده شده شونیز و بورق بسرکه سرشته است و ضماد بنوشادر سوده و بسرخ
کردن عضو بعد آن بروغن گل و روغن حنا و حجامتی باین تدبیر صحت یافته و تخم کتان با گل سرخ آنرا نافع است **انطاکی** گوید که سبب بثور لبنیه در اغلب ماده بلغمی غلیظ
است و علاجش اولا فصد رگ بینی است بعده استعمال چیزیکه در بثور بلغمیه گذشت و از مجربات در مطلق بثور خصوصا در لبنیه شونیز و بورق و نوشادر بسرکه ... ابن جمل

شیلم

و آن بثوریست بشکل شیلم که در رخسار یا در همه روی ظاهر شود و از خبث ماده و حرارت خالی نبود و از جمله علامات اوست که چون لمس کنند صلب باشد و حوالی او مبتدا بورم
سرخ شود و اولی آنست که علاج او بسرعت نمایند چه اگر بگذارند و مریض تساهل نماید عمیق شود و جلد روی را فراگیرد و گاهی جلد رو ساقط شود و دران هلاکت علیل باشد
و سبب آن خون حاد حریف فاسد الکیفیت اکال است که از عروق باریک خارج شود و بدین موضع برآید و ممتنع نیست که این مرض در جمیع بدن حادث شود لیکن آنکه
اکثر این در رو پیدا شود و ابن الیاس این را از جمله بثور غریبه شمرده و گفته که آن بثور صغار صلب است که گاهی متقرح شود و گاهی با آن حکه و الم باشد و انطاکی گوید که بثور
شیلم کوچک مستطیل سیاه بصورت شیلم بود و بالخصوص بر رخساره باشد پس اگر ترک نمایند در همه چهره منبسط گردد و در اعماق داخل شود و ازین جهت در علاج او حیب
کرده اند که شق نمایند و ازان خون منعقد خبیث الرائحه اخراج کنند خصوصا اگر گرداگرد آن سرخ گردد و مثل ورم شده پر شود و نوعی ازین در لب دیدیم که آن شق کردیم
و ازان خون غلیظ سیاه ظاهر شد پس آنرا اشق کردیم و در اصل آن مثل دانه خشخاش دیدیم و هنگام رفع او التیام یافت و سبب او خون سوداوی است که حرارت غریبی آنرا
متعفن ساخته علاج فصد مرو کنند و استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون نمایند و آن موضع را شق کنند که گاهی ازانجا خون منعقد شبیه بعدس یافته شده و آنرا بیرون آرند

و بچیزی علاج کنند که سیاه نشود و موافق چیزیکه بدان معالجه نمایند مرهم سفیداب و مرهم رصاص محرق ست و اگر این کفایت نکند آن موضع را داغ بلیغ دهند و بمرهم قیل علاج کنند تا اثری که باقی ماند سرخ بود چه اگر بعد داغ بمرهم سفیداب علاج کنند اثر او سفید شود و این مرض بیشتر در بلدهٔ بصره حادث شود و بسبب خوردن تمرها و ماهی شود و اهل او داغ را قبل استفراغ و شگافتن موضع استعمال میکنند ابن الیاس گوید که در اول امر فصد قیفال و اخراج خون بحسب قوت و ضرورت کنند و استفراغ بدن بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله نمایند و هر صبح جلاب از آب انار ترش شیرهٔ آن افشرده با شکر و ترنجبین هر کدام ده درم و یا آب هندوانه بقدر سه اوقیه با شکر ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ تمر هندی و مغز بادام و اسفاناخ بخورند و گاهی بدین معالجه تحلیل شود و بشق و اخراج ماده محتاج گردد بعد از آن بمراهم مدمله علاج کنند حکیم جیلی گوید که علاجش فصد ست و ترک اطعمهٔ حریفه و لحوم شدید الحرارة و حلاوی کثیره و باید که این بثرات را بشگافند بعده معالجه بمراهم کنند گیلانی مینویسد احتراقات که در رو عارض شود علاجش اولا بفصد قیفال و تنقیهٔ بدن بمطبوخ افتیمون و غاریقون و شرب سنا و هلیلهٔ کابلی و مویز منقی و شرب ماء الجبن با سفوف منقی سودا باشد و این سفوف درین باب نیکوست بگیرند هلیلهٔ کابلی و زرد و سیاه هر واحد ده درم بسفایج کوفته افتیمون هر واحد پنج درم اسطوخودوس چهار درم غاریقون سه درم نمک هندی دو درم همه را باریک کوفته سه درم از آن با نیم رطل ماء الجبن و ده درم شکر طبرزد بخورند که این تنقیهٔ بدن از سودا کند و هرگاه بدن پاک گردد بر موضع زلو بچسپانند که آن خون مجتمع را از موضع امتصاص نماید پس اگر موضع را خون بچکانند تا پاک شود بعده بر آن مرهم احمر معمول از مرداسنگ زردچوبه و سرکه و زیت طلا نمایند بعده معالجه بعلاج قروح کنند که منفعت بخشد

بلخیه

بثوری قروح خشکریشه دار و سیلان زرداب است و آن از جنس سعفهٔ ردیهٔ رطبهٔ خبیثهٔ ساعیه بود و ابتدا احوال خود را بسبب فساد بخور رود و اکثر با آن خفقان و غشی بود و گاهی بسبب گزیدن جانوری مثل آن بشبیه خبیث در تیلا عارض شود و بسبب کثرت حدوث آن در بلدهٔ بلخ مسمی ببلخیه شده ابو منصور گوید که بلخیه قرحهٔ منسوبه در بلخ و آنرا عمق بسیار نباشد و شر این زیاده گردد و بآن تب بود و چون منفجر یا بسوراخهای بسیار گردد و بسبب او خون حاد فاسد بود ابن الیاس گوید که بلخیه از جنس قرحهٔ ردیهٔ خبیثهٔ ساعیه ست و حدوث او از اخلاط محترقهٔ فاسده از صفرا و بلغم یا سودای محترق بود و انطاکی گوید که بلخیه بثوریست که اولا به بلخ یافته شده بعده مثل آبله منتقل به بلاد دیگر گشته پس بدان موسوم ساختند و سبب آن حرارت غریبی ست که غریزی آنرا از قلب دفع کرده پس آنچه حوالی او از غشای اضلاع و صدر ست قرحه کند و ازین جهت غشی و خفقان بادی بود و گاهی از آن حجاب صدر متاکل شود و قتل کند پس هرگاه خارج سیاه یا سرخ گردد علاج نپذیرد علاج بقول شیخ علاجش مثل علاج سعفهٔ ردیه نمایند و آنچه خاص باین نفع کند طلاء گل ارمنی و سرکه است بدوام حتی که آنرا خشک کند و از آن قشرها فرو افتند و گوشت صحیح برسد و از آن عفونت و فساد را زائل کند و یا این دوا که قوی و مجرب شیخ ست بکار برند زراوند مدحرج و زنگار و اشق و مقل و خردل و زاج مساوی بروغن گندم و سرکه و اندک عسل مرهم ساخته طلا کنند و یا بتراشند تا گوشت فاسد بزداید و چون گوشت صحیح پدید آید مرهمی که از دم الاخوین و مرداسنگ و کندر و سفیده ساخته باشند جراحت را مندمل سازند ابو منصور گوید که اولا فصد کنند و مسهل صفرا دهند و لزوم ماء الشعیر و اغذیهٔ بارده نمایند و معالجهٔ قرحه با ضمدهٔ بارده مثل مرهم سفیداب و مانند آن کنند و اگر امر دشوار باشد آبهای فواکه ترش مقوی قلب مثل آب انار ترش و آب سیب و ریباس شکری یا شربت صندل نوشانند و بر قلب ضماد گل سرخ و صندل و خرقهای سرد نهند و قرص کافور با آب سرد و گلاب دهند و مقام او در موضع سرد و هوای بارد سازند ابن الیاس گوید که تنقیهٔ بدن از اخلاط غلیظهٔ فاسده بمطبوخ افتیمون یا حب آن یا مطبوخ هلیله و تقوی بجوارشات کنند و نوشیدن ماء الاصول و بزور ایشان را نفع کند و از تناول گوشتها و شیرها و اغذیهٔ حریفه حذر کنند و مرهم معمول از مقل و زراوند مدحرج و زاج و زنگار و عود و ... زاج سادی کوفته بیخته بسرکه کنند و اندک روغن زیت و عسل سرشته طلا نمایند انطاکی گوید علاج بلخیه بطبیخ افتیمون و سکنجبین و نقوع صبر و ... مجرب و دهن حب البان

بطم

بثرهٔ سیاه بزرگ بقدر حب البطم و نخود و پیچیده ست که در ساق عارض شود و متقرح گردد و از آن زرداب سیاه سیلان کند و سبب حدوث او خون فاسد محترق سوداوی ست شیخ در مقامی نوشته که بطم بثور سوداوی ست که در ساق مثل ... ظاهر شود و در جای دیگر گفته که آن قروح سوداوی ست و مادهٔ او بعینه مادهٔ دوالی و علاجش از جهت تنقیه علاج دوالی ست و قروح سوداوی که قانون علاج آنها مذکور گردد طبری گوید که بثور ساق بثور اسود کبار ست و آن عسر البرء ست و از آن نسیان

کمتر صحت یابد و انطاکی گوید که بطمیه شبیه بطم باشد در لون و است ارت و سبب آن فساد دم و خلط بارد معًا مع غلبه سودا بود و مختص بساقین باشد و خروج آن در تپ ربع
روز چهارم هلاک کند و ذی مادهٔ سائله ازان مایوس البرءست علاج فصد باسلیق کنند و بعد ازان بمرات قی نمایند و هر صبح شربت عناب بانیلوفر یا و نیار بجار الجبن بنوشند بعده
زلو بر ساقین چسپانند و حجامت باشرط کنند و بعلاج سائر قروح خبیثه معالجه فرمایند طبری گوید که علاج این فصد باسلیقین و الطیبین و حبلیه است مع استعمال قوانین فصد و مساعدت
قوت بعد آن تنقیهٔ معده بقی باحتراز و احتیاط از افساد چشم با فم معده پس هرگاه معده پاک گردد و از کثرت اخراج خون ضعیف شود بران زلو اندازند دو سه دفعه و ایضاً
دران شرط و مص بشاخ حجامت استعمال نمایند و از آنچه معالجه بدان کنند روغن نوره است که ازان بر هر بثره ازین بثور نقطه دهند و بران لخلخهٔ صبر کنند بعده بسرکه
بشویند و بروغن گل تغریق آن نمایند و از آب احتیاط کنند که آن خشک گردد و این از بالغ ترین چیزیست که بدان معالجه این بثور نمایند و آنچه این بثور را بدان
طلا نمایند اینست خاکستر قیسوم و خاکستر چوب فاوا ممیران چینی و زراوند طویل و پوست بیخ کبر و حنای سوخته مساوی همه را باریک سوده بسرکه و اندک زیت حل کنند
و ایضاً صدف سوخته و مر و صبر مساوی سائیده بسرکه حل کرده طلا نمایند و ایضاً بگیرند بیخ بردی رطب و کوفته آب آن بفشرند و جوش دهند تا غلیظ گردد بعده بدین
قرحه طلا کنند و یا سقوریدیس ذکر کرده که این هر بثره عفن را زائل کند و بعضی متاخرین از اهل حران ذکر کرده اند که شستن این بثور با آب حماض تجربه کرده ایم که ازان
مریض انتفاع یافت و اکثر بثور در اندک زمانه زائل شده و ایضاً از اطلیه این بثور اینست که صمغ فارسی و عربی در سرکه تر کنند تا آنکه بگدازند بعده بدان طلا نمایند و بعضی
از اطبای ناقص شربتی که دران شحم حنظل بود مشخصی را دادند و ساقین او ورم کرد و بران امر عظیم وارد شد و ازان هلاک گردید پس طبیب را جائز نیست از استفراغ در بثور
ساق و روفس ذکر کرده که کسی که مسهل در بر باسموس و بثور ساقین استعمال کرد جنایتی نمودی بهلاکت نمود و چون این بثور منفجر گردد و در شحم و زرداب او کثرت نماید باین
مرهم طلا کنند بگیرند زنگار مستخرج بسرکه و قلقطار و خاکستر اشنان هر واحد یکجزو بیش موم روغن بسازند و بران این انداخته حل کنند و بدان طلا نمایند تا آنکه زرداب
او زائل شود و موضع گرم گردد و گوشت صحیح پدید آید بعده دو روز بعجین که دران اندک زردی بیضه داخل کرده باشند ضماد کنند بعد ازان بمرهم مصلح قروح عفنه علاج کنند
و چون ابتدا باندمال کند بمرهم منبت معالجه فرمایند ابن الیاس گوید که علاجش فصد باسلیق ست و اخراج خون بقدر قوت و واجبست تعاهد قی بسکنجبین با آب گرم
و هر صبح جلاب با عناب ده عدد و تخم کاسنی سه درم و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ ماش و نخود و مغز بادام خورند و استفراغ بدن بطبیخ هلیله
یا بمطبوخ فواکه که دران تربد و شاهتره انداخته باید کرد و یا تلیین طبع باین مطبوخ کنند سنای مکی هلیله زرد هر واحد هفت درم آلو سیاه بیست عدد تخم شاهتره گل سرخ
هر واحد سه درم بنفشه نیلوفر هر واحد پنج درم تربد دو درم مویز طائفی ده درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید دران خیارشنبر و ترنجبین هر واحد ده درم
مالیده صاف کرده بران سقمونیای مشوی نیم دانگ انداخته سحرگاه بنوشند و بعد تنقیهٔ تام بران زلو چسپانند و یا شرط زنند و بمحاجم امتصاص نمایند و در امر او
اهمال نکنند که گاهی بقروح دیگر خبیثه انجامد و بران مرهم خاکستر قیسوم وغیره که در قول طبری گذشت طلا نمایند

بثور اصداغ

بثر هائیست که به پناگوش ظاهر شود و بزرگ شبیه بدامبیل کوچک بود و ریم نکند و سرخ شود و رنگ او براق و مسترخی گردد و چون طبیب حس او نماید گمان کند
که مملو بریم است و اگر بشگافتن او اقدام نماید سوای خون بسیط چیزی ازان بر نیاید و در اکثر احوال ناصور گردد و التیام نیابد و خام باشد و در سر او ریم سفید
ظاهر شود و ریم او غلیظ بود و بقول انطاکی مقرح ازان مایوس از صحت است و خروج آن در دق در روز سوم مهلک بود و برای نفسا در روز هفتم اگر تصرف
در بحران کند و هرگاه در ایام افراد و امراض حاده بروز نماید دلالت بر سلامت کند و گاهی از صدغ مرتفع شود و اتفاق نضج یابد و بناصور و غرب ملحق
گردد و صحت نیابد و هر قدر که شدت نماید صداع حادث کند و بصر را تاریک گرداند بالجمله سبب آن مادهٔ غلیظ است که از سر نازل شود مع رطوبتی
که خون فاسد بران مخلوط باشد و خالی از حرارت و خام بماند علاج فصد سر و تنقیهٔ بدن و سر کنند بعده لزوم اضمدهٔ منضجه نمایند مثل آرد جو و خطمی و آرد
باقلا و مسور و کرسنه با آب بادیان و سرکه کهنه آمیخته و ایضاً بموم و روغن محلل ضماد کنند و اگر تحلیل نشود و بشگافتن او متعرض نگردند و اگر طبیب جاهل
بشگافتن او اقدام نماید امر بفراغ کنند قبل ازانکه ناصور گردد و این بثور معروف است اکثر در بلاد شام [illegible] متولد میشود و برای استفراغ بهتر

از ترک آن و اصلاح غذای مریض علاج او نیست و جهات کبریتی برای او شدید الموافقت است چنانچه اهل موصل گویند که آن تحلیل نمیشود مگر درین حمات و اغذیه غلیظه و مفسد خون ترک نمایند و انطاکی گوید که قانون در علاج او ازاله موی است هر قدر که طول کند و تعمیق او و شق و پر کردن بشکر پس قواطع

بثور قفا

و این شبیه بثور دماغ در پس سر و گردن عارض شود و گاهی با آن تپ و لهیب و سوزش باشد و بقرب نخاع عظیم گردد و در خطر اعظم و قاتل بود و کسی که او را این بثور بر آید کم خلاص یابد و آن شبیه دمل بزرگ باشد و سبب او فضول سوداوی حاد است که از دماغ در مجاری نخاع نازل شود و بسبب قرب او از دماغ و از غیره معروف بود که بران سر موضوع است قتل کند و آن در روز شدید کند چنانچه گاهی دماغ از آن ورم کند و مؤدی بهلاکت گردد و علاج فصد کنند و مسهل دهند و اصلاح غذای مریض نمایند و بهر تبرید و ترطیب دماغ روغن بنفشه و شیر زنان در بینی چکانند و بر سر مالند و بهر تبرید بر موضع برگ اسپغول و برگ بارتنگ هر دو کوفته بلعاب اسپغول سرشته ضماد نمایند پس اگر صلب باقی ماند ترک کنند و با آهن مس نکنند که دران خطر است و طبری گوید دیدم کسی را که این بثور بر آمد قبل از نضج هلاک شد و اگر این بثور بصدفین را در علامات موت سریع داخل کنند چنانچه بقراط در سائر علامات ذکر نموده جائز نیست و ابن الیاس گوید که هنگام ظهور او فصد سر و کنند و اخراج خون بقدر قوت واجب نمایند و هر صبح سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم بنوشند و غذا مزوره ماش مغز بادام و اسفاناخ خورند و از لحوم و حلاوی حذر کنند و استفراغ بدن بمطبوخ هلیله و مطبوخ فواکه نمایند و تضمید موضع ببرگ اسپغول و برگ بارتنگ و برگ خلاف و کاهو یا آب حی العالم و عصی الراعی سازند و خجندی گوید که علاجش ترک اغذیه ردیه و اطعمه حاده است و فصد باسلیق و ترک لحوم در اوائل و تلیین طبیعت بمطبوخات اهلیلج و تضمید ببرگ کاسنی و مانند آن که سابق مذکور شد

بثور افزه خوردن

و آن بثور جلد مشابه ثآلیل مستدیر است و بیخ او ضیق بود حتی که گمان شود که آن چیزی معلق است یا مشابه طرف و تر باشد و لهذا قسمی را از آن مسامیر نامند علاج آنچه درین نفع کند آن است که عصاره قثاء الحمار و نمک بران نهند و یا دقاق کندر بسرکه و آرد و نطرون و یا شیر انجیر بران لطوخ کنند و یا شیر حلتیت و یا سر ماهی شور که سمارس گویند سوخته و زنگار بگوگرد زرد سوخته و یا برگ بادروج بقلة الیهود یا آب سائل از چوب انگور تر که نزد سوختن او بر آید و یا پشک گوسفند بسرکه و یا لطوخ زهره بز نر و یا ضماد شراب و نطرون کنند و یا اندک نطرون ببول طفل نابالغ و یا بسرگین گاو مع سرکه

بثور بادنجانی و نیلنجی و اسود

طبری گفته که جالینوس این را از انواع جمره و نار فارسی ذکر کرده گویم که ظهور بثور و انواع و الوان آنها بحسب جوهر ماده بود پس اگر ماده شدید الفساد حاد حریف رقیق باشد رنگ او سیاه یا بادنجانی یا نیلنجی بود و شدیدترین آن سیاه است پس نیلنجی پس بادنجانی و در اول ظهور این بثور سرخ بود و هرگاه بثور زائل شود اصول آنها سیاه یا نیلنجی یا بادنجانی باقی ماند و الم آن شدید یا قلق باشد و این دلالت میکند بر بقای ماده در عضو علاج واجب است که معالجه بفصد و اسهال و لزوم پرهیز نمایند و بر موضع شیاف ماميثا و آب عنب الثعلب طلا کنند و تبرید چند روز نمایند بعده آب نیمگرم بران ریزند و اعاده به تبرید کنند تا آنکه سیاهی و بادنجانیت و نیلنجیت زائل شود پس هرگاه رقت حادث بقعه منقشر شود و ماده و اشراف آن ظاهر گردد و استعمال شرط خفیف بر بقعه باک ندارد تا باقی ماده از آنجا خارج گردد و اگر ماده بعید باشد بر موضع این ضماد بکار برند گیرند آرد جو و آرد باقلا و در سرکه و آب عنب الثعلب سرشته بر موضع طلا کنند و لزوم بقعه بخرقه مبلول دران باید که تا آنکه تحلیل گردد و زائل شود

بثور عربیه

یعنی نادر الوقوع بدانکه طبری آنرا هفت نوع بیان نموده چهار از آن جدری و حصبه و نمله و جمره که عوام آنرا نار فارسی گویند و گفته که علامات و علاج و سبب فاعل این همه ذکر کرده شده و هر نوع ازین انواع اربعه باقسام بسیار مختلف بحسب اختلاف مواد و امزجه بدن منقسم میشود و آن سه نوع باقی که اکثر آنها بر اطبا مشتبه میگردد اول معروف بنار الاصل است و آن بثور صغار سفید مترفعه قلیل الالم باشد بعده اصول او صلب گردد حتی که صلابت در اصول او شبیه بغده محسوس شود و این بدترین انواع بثور است منقسم بر دو قسم می شود یکی از آن منقلب میگردد و مشابه دمل عظیم می شود و این سهل است و قسم دوم بر صلابت خود باقی میماند و تحدید او اندک بود و این صلابت

نضج نمی یابد بلکه بتدریج مترشح میشود بعده بقیهٔ آن صلب منعقد باقی می ماند و بزمانه دراز تحلیل می یابد و سبب فاعل آن خلط غلیظ سوداوی ارضی ست که از احتراق
رطوبت متولد شود پنجم بثورهای مابین جلد و لحم آن را بفگند و هم ازین انواع غریبه نفاخات ست که در اعضای لحمیه اولا کوچک ظاهر شود بعده فراخ گردد پس بتدقیق
شود و سبب فاعل این رطوبتی ست که از برودت جگر پیدا شود و بحرارت حدت یابد و اگر بسیار باشد استسقای لحمی پیدا کند و اگر اندک بود و کیفیت او هم باشد
ازان نفاخات بهم رسد ششم هم از انواع مذکوره بثور سرخ صلب کوچک ست که بغیر الم در موضعی ظاهر شود بعده مخفی گردد بعد ازان در جای دیگر ظاهر شود در زمانی
طویل باقی ماند و سبب فاعل این بخارات دموی غلیظ ست پس اگر بسیار باشد ازان شری دموی حادث گردد و اگر قلیل بود ازان این بثور بهم رسد و هفتم قدری
و تجندی انواع بثور غریبه را پنج نوع گفته اند یعنی ذات الاصل و بثور سرخ صلب که بیرون و قول اطبری گذشت و نخیلم و بثور اصداغ و بثور قفا که سابق مسطور شد و انطاکی
گوید که بثور غریبه اعنی قلیل الوجود که معروف بذات الاصل ست سببش فساد سوداست اگر مائل ببیاض باشد و فساد خون اگر مائل بحمرت بود و هر دو نوع سخت و تیز سر باشد
غیر آنکه سرخ گاهی مخفی شود و گاهی ظاهر گردد و منتقل شود و حکم او حکم شری ست و اما سفید گاهی ترشح کند با وجود صلابت بیخ او و این شر الانواع ست و گاهی نضج دشوار گردد
بسبب احتراق **علاج** بدانکه معالجه این جمله اقسام تنقیه ست بفصد و مسهل حسب اخلاط و اطلیه و اضمده حسب هر واحد ازان چنانچه در اقوال اطبا مسطور گردد و اکنون
بعض ادویه مخصوصه بثور که در موسم گرما و برشکال و انچه از بالیدن عنکبوت و غیر آن باشد مسطور میشود پس اگر در فصل صیف بثورات کوچک غلیانی سوداوی در اطراف
بهم رسد اول فصد کنند و شیره عناب شیره کشنیز خشک عرق عنب الثعلب عرق شاهتره شربت نیلوفر خاکشی دهند بعده منضج از عناب و کاسنی و آلو بخارا و شاهتره و گل نیلوفر
و سپستان و خطمی و خبازی و غیره داده فلوس خیارشنبر و سنای مکی و غیره افزوده مسهل دهند و اگر خواهند برای اخراج سودا و بلغم از پوست هلیله زرد هلیله سیاه بسفایج هر یک
چهار ماشه غاریقون سه ماشه تربد موصوف هفت ماشه شحم حنظل دو ماشه مقل کتیرا هر یک نیم ماشه کوفته بیخته بآب حب ساخته آخر شب همراه عرق عنب الثعلب نیم گرم بخورانند
و صبح بعد تنقیه مسهل بدهند و بعد فراغ از مسهلات گل منڈی شاهتره هر یک پاو آثار صندل سرخ چرائته پوست هلیله کابلی هر یک نیم پاو نیم کوفته در دوازده آثار آب
عرق هفت آثار کشیده نیم پاو ازان با شربت عناب بنوشانند **ایضاً** برای بثور سرخ اطراف و چهای سرخ بعد فصد و تنقیه معجون مصفی همراه این عرق منڈی بدهند
منڈی یک آثار پوست نیم چرائته هر یک نیم آثار سرپهوکه پوست هلیله زرد هر یک پاو آثار صندل سرخ عنب الثعلب بسفایج هر یک نیم پاو عناب پنجاه دانه ادویه را
کوفته همه را در دوازده آثار آب تر کرده صبح عرق کشند و نیم پاو با شربت بنفشه سه توله بنوشند **ایضاً** اگر بثور هر دم بر بدن شود و دور گردد و بسبب غلیان خون بود
عناب شاهتره چرائته پوست هلیله زرد خیسانیده باشند دهند بعده منضج از گل بنفشه شاهتره و خیارین کوفته هر یک پنج ماشه بیخ کاسنی گاوزبان هر یک شش ماشه عنب الثعلب
چهار ماشه مویز منقی ده دانه سپستان بست دانه آلو بخارا هفت دانه جوش داده گلقند داخل کرده دهند پس مسهل معمول آرند **ایضاً** بعد تنقیه شاهتره هلیله زرد هلیله سیاه شاهتره
هر یک شش ماشه اصل السوس چهار ماشه جوشانیده شهد داخل کرده دهند و بر بثور جدوار زنجبیل گیرو سوت مساوی بآب عنب الثعلب تازه سوده ضماد کنند **ایضاً**
برای بثورات از فساد خون عناب پنج دانه شاهتره شش ماشه سرپهوکه هفت ماشه منڈی شش ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح صاف نموده نبات دو توله داخل کرده بنوشند
حب نافع بثور و جوشش که بر بدن شود گیرو سوت هلیله زنگی مرداسنگ کات صندل سرخ مساوی کوفته بیخته حب سازند و بآب برگ عنب الثعلب ضماد نمایند
حب کرامات که برای جمیع انواع بثور و خصوص سوداوی معمول مرداسنگ پوست هلیله زرد و قنبیل آک آب نادیده کات سفید هر واحد یکجزو نیله تهوتهه نیم جزو
بآب حب سازند و وقت حاجت بروغن زرد سوده طلا نمایند **حب** نافع بثور کات مرداسنگ نیله تهوتهه بریان جل گری مساوی سائیده حب بندند وقت
حاجت بآب سائیده طلا سازند و نیز این حب نافع ست برای قروح که دران سوراخ مثل غربال میباشد و مشهور به قرحه لورنگ زینی ست **ایضاً** نافع بثور کات
سفید نیله تهوتهه بریان سپاری سوخته مرداسنگ پوست هلیله زرد ریوند خطائی مساوی بآب حب سازند و وقت حاجت طلا نمایند **دوائیکه** جهت بثور که
به بینی و ... بهم رسد مفید ست ... سفید صندل سفید بآب سائیده طلا کنند **دیگر** اورام و بثور را که در ایام برسات بسبب رطوبت
ظاهر شوند ... زرد ... سوخته و چونه گلی هر دو برابر با یک ساخته بروغن نیم گرم حل نمایند و بر پارچه نهاده استعمال سازند دیگر ... دال عدس سوخته
آمله سوخته ... قدری و اندکی نیله تهوتهه بریان با روغن سائیده بر دانها مالند **ایضاً** برای دفع ورم و بثور و سوزش آن خصوص بثره که بر بینی

پدید می آید و ورم و درد و حرقت از حد می فزاید نهایت مفید و مجرب است پکهان بید را در آب گلو سبز ساییده ضماد نمایند و آنجا که شدت درد و ضربان زائد از حد باشد
نیم دفعه زیره و فقط سرکه گیرند و قدری مرداسنگ با پکهان بید افزوده بگلاب ساییده بکار برند ضماد که بثور متقرح را نفع بخشد روغن گل سه توله در سرکه انگوری پنج توله با آتش
ملایم بجوشانند تا سرکه بپرد و روغن بماند پس مرداسنگ دو ماشه برگ حنای خشک قنبیل شاهتره هر یک سه ماشه کوفته بیخته بآن خوب حل کرده ضماد نمایند ضماد معمول اطبای
هند برای بثور که زیر گردن و سینه میشوند و آنرا کنٹھ مالا گویند تخم سن تخم ترب تخم سهجنه جو سرشف السی برابر کوفته بیخته بدوغ گاو ساییده ضماد میکرده باشند ایضاً که
درین باب آزموده است آنبه هلدی سه و نیم ماشه هالون نیله تهوتهه هر یک دو و نیم ماشه ادویه ساییده در روغن سرشف بقدر شش توله آمیخته طلا کنند ایضاً برای مرض مذکور
سپیاری چهالیه بادام مع پوست هر واحد پانزده عدد هر دو را در پارچه بسته بالای آن گل طلا کرده در آتش یا چک دشتی بسوزند بعده برآورده در روغن السی حل کرده دارند
و بر بثور مالیده باشند ضماد برای بثور که زیر بغل میشود صندل سرخ و سفید و بیخ آک زردچوب ساییده ضماد کنند ضماد نافع بثور که با سوزش باشد گیرو مازو کات سفید
بسرکه ضماد نمایند ضماد نافع بثور که از مالیدن عنکبوت بر بدن میشود و منسوب بغلط مشهور است بآب ساییده طلا میکرده باشند دیگر برگ انار ترش برگ تمر هندی در آب
کیله ساییده ضماد نمایند دیگر اچهور ساییده طلا کنند و بعضی قدری نمک شور نیز می آمیزند دیگر کنجد در شیر ساییده طلا کنند و یا آنبه هلدی بآب ساییده و یا چرونجی ساییده
بمالند و یا چونه بآب لیمو یا بروغن سرشف یا بروغن کنجد ساییده طلا نمایند دیگر کهل و زردچوب بآب ساییده یا صندلین و مرداسنگ بسرکه ساییده یا زیره سفید زنجبیل بآب
ساییده یا جوا کهیر و بآب مکوه طلا کنند دیگر پتنگ نیم پا و اصل السوس انگلیسی هر یک نیم دام ساییده هر دو وقت ضماد کنند در سه روز صحت میشود دیگر خراطین سوده یا گل
پس انگنده آن ضماد نمایند مرهم نافع برای بثوریکه برطوبت آن هر جا که برسد بثور دیگر پیدا شود و مکرر بعمل آمده روغن تلخ شش دام کمیله بانجی سوخته هر واحد یکدام حنا نیم دام
فلفل گرد سه و نیم ماشه مرهم سازند **اقوال اطباء** طبری گوید که در بثور ذات الاصل تنقیه بمطبوخ افتیمون کنند و فصد باسلیق نمایند بعده تعدیل طعام کنند و لزوم بثور بابی
زیر بابچی یا اسفید باجی باکیان نمایند بعده تضمید آن صلابت در ابتدای ظهور بدام یا اسپغول بغیر روغن کنند تا آنکه نرم کند پس هرگاه درد کم شود و ریم جمع گردد این ضماد بکار برند
بگیرند تخم کنوچه و اسپغول هر واحد یکجزو بعده برگ چقندر و برگ کاسنی کوفته در روغن کنجد بجوشانند تا نرم مثل مرهم گردد بعد از آن از آتش فرود آورده بران کنوچه و اسپغول
ناکوفته و اندک زرده بیضه انداخته ضماد کنند تا آنکه نرم شود و در این بر اقیست ریم ظاهر گردد بعده بشگافند و ریم بیرون آرند و اگر مریض از آهن بترسد بگیرند اشق و زرده
بیضه آمیخته به سر بثره گذارند که این باعتدال بشگافد و هرگاه ریم خارج گردد از بثره که آنرا پرسازند تا زخم صاف گردد بعده علاج آن کنند و از آب حفظ آن نمایند تا آنکه
خشک گردد و علاج نفاخات بسوراخ کردن از سر سوزن نمایند و زرداب از آن خارج کنند و بدخول حمام و عرق آوردن امر نمایند بعده تقویت جگر باین ضماد کنند.
بگیرند مصطگی و ناردین مشک و دوفل و مر و سنبل الطیب بمساوی بعده موم روغن ایرسا روغن ناردین یا روغن قسط یا روغن بلسان ساخته از آتش فرود آورده ادویه مذکوره
کوفته بیخته آمیزند و هنگام خلو معده از طعام بر فم معده و جگر ضماد کنند تا سه روز و یا یکشبانه روز این ضماد بعمل آرند بگیرند گل سرخ و قصب الذریره هر واحد یکجزو و پوست
بیرون پسته و عساليج کرم و گل حنا اگر میسر آید و الا حنای سوخته همه مساوی با آب مورد رطب و آب سیب میخوش آمیخته بر جگر و فم معده ضماد کنند تا جوهر کبد منحل نگردد
زیرا که انحلال جوهر او مؤدی بهلاکت میگردد چنانچه فاضل جالینوس ذکر کرده که مردی از ارباب ماسلس تغریق کبد متورم بروغن کرده باشیای مرخیه بران ضماد نمود پس
مریض را عرق لزج آمد و هلاک شد و علاج نوع سوم بثور غریبه فصد صافن است و بعد فصد استفراغ بمطبوخ افتیمون و اقتصار بر اغذیه محموده مولد خون رقیق بارد مثل
لحم جدی و بچه مرغ رطب و سرمق و کاهو پخته و مانند آن و این طلا بعمل آرند بگیرند برگ اسپغول و برگ بارتنگ و جراده کدو و همه را باریک ساییده اندک آرد جو بران اندازند
و باهم آمیخته بر بثور ضماد کنند که آن ظاهر نشود و موضعی که بران ضماد کنند قوی گردد **ابن الیاس** گوید که علاج نوع سوم بثور غریبه فصد و اخراج خون بقدر زور جسبت
و هر صبح سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم یا آب تمر هندی و شکر سفید ده درم یا آب انار بی شحم آنها افشرده هر واحد سی درم شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنهند
و غذا فروزه تمر هندی یا انار دانه مغز بادام و اسفاناخ و یا جلاب از عناب و آلو سیاه هر واحد ده عدد و دستکر و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و تلیین طبع بماء الفواکه
یا بآب نقوع مشمش کنند **انطاکی** گوید که در اقسام بثور ابتداء الفصد کنند نیز و ظهور علامت خون بسیار دو نه مهلة پس از منضج از مضعیات پس محلل بکار برند و هرگاه
منفجر گردد بعلاج قروح معالجه نمایند این همه مع تلطیف غذا و لبس مناسب و در بثور سوداوی این منضج استعمال کنند صنعت آن مویز یکجزو عناب سپستان

بسفایج هر واحد نیم جزو بنفشه تخم کاسنی تخم شاهتره هر واحد ربع جزو کوفته در ده چند آن آب بجوشانند تا ربع باقی ماند صاف کرده بشکر تا لیفنه نیم گرم استعمال نمایند
بعده اسود سلیم تا دو مثقال استعمال کنند بعد از آن شب و روز بسکه و پیه ماکیان چرب دارند و هر گاه نرم شود بجابه آرد باقلا و اشق و زرده بیضه منفجر سازند
بعده پاک کرده مندمل نمایند و معالجه بثور صفراوی بشرب این دوا کنند صنعت آن گل بنفشه قنطوریون عناب هر واحد یکجزو تمر هندی نیم جزو گل سرخ
تخم خرفه هر واحد ربع جزو و اگر در انجا تپ باشد جو مثل همه افزایند و بطریق اول بجوشانند و استعمال کنند تا آنکه تحلیل ظاهر گردد پس این حب استعمال کنند در هر
روز دو مثقال صنعت آن صبر بلیله سقمونیا هر واحد یکجزو مصطکی نیم جزو بآب کاسنی حبها سازند و سکنجبین استعمال کنند مغز و اگر ماده و رطوبات بسیار باشد
والامعاء البجن و اگر خطر عظیم گردد لازم طبیخ برگ عناب کنند بعده آبیکه دران صبر و مازو و مورد و مغز خربزه جوشانیده باشند بشویند و بران سندروس تنها پاشند
اگر دران گوشت زائد نباشد و الا باشکه بعده بمرهم ابیض مندمل سازند و علاج بثوریکه از بلغم باشد قی کردن ست تا آنکه نقا ظاهر گردد بعده استعمال معجون نجاح و تریاق
عذره و فائق کنند و این حب مجربست صنعت آن شحم حنظل و مغز آن غاریقون انزروت هر واحد یکجزو تربد صبر حب بلسان نمک هندی هر واحد نیم جزو سقمونیا ربع
جزو بآب بادیان حبها سازند شربتی یکنیم مثقال در هر چهار روز و اگر در انجا حرارت نباشد تعاهد نوشیدن ماء العسل کنند و الا شیر گاو بقرطم بعده تحلیل آن بروغن بابونه و بادام
تلخ و قسط و غالیه کنند و چون ماده خارج شود الحام او بصبر و مرداسنگ و روغن زرد کنند و مطبوخات مذکوره و حبوب نیجا از مجربات ماست صفت طلا که سائر انواع بثور را
نافع ست گل خرزهره افسنتین صابون اشق بزیت و پیه ماکیان بپزند تا یکذات شود و استعمال کنند صفت ضماد منضج که انواع بثور و سرطانات را منحل گرداند چقندر عنب الثعلب
کشنیز سبز پرسیاوشان خطمی هر واحد یکجزو آرد باقلا آرد جو صابون بزرکتان خمیر آرد هر واحد نیم جزو همه را در روغن زرد و زرده بیضه بپزند بعد از انکه اندک زعفران و مویز و مسکه
برهم زنند تا اجزا باهم بیامیزد بر پارچه بهشی در بلغمی و بر پنبه در سوداوی و بزرکتان در باقی استعمال کنند و اما مفردات مجربه برای بثور پس افضل آنها حنا و مورد و نطرون و خمیر و سداب
و بزرکتان و سیر بعسل ست ضماداً و هلیله مطلقاً و اما در ضماد قصب الذریره حدیثی صحیح ست و کذا در حنا لیکن حدیث قصب الذریره صحیح تر ست

امراض جلد

جذام و این مشتق از جذم ست که آن در لغت بمعنی قطع ست و مناسبت آنکه این مرض قطع اعضا یا نسل یا عمر کند بدین نام مسمی ساختند و این مرض را داء السبع و داء الاسد
نیز نامند و در وجه تسمیه آن گویند که آن اکثر بشیر عارض میشود و گویند که چهره صاحب آن مثل چهره شیر گردد و بهمین میگردد و آنرا مشابه بحشه شیر میگردانند و گویند کسی که این
مرض در گیرد شکار میکند او را مثل شکار کردن شیر یعنی در آخر آنرا هلاک می نماید و ایضاً این مرض را سرطان عام گویند که در تمام بدن حادث شود پس گاه قرحه کند
و گاهی نه و صاحب آن زمانی دراز باقی ماند و اهل اندلس این مرض را مرض کبیری نامند و در اصطلاح بقول شیخ مرضی ست ردی که از انتشار سودای غیر طبیعی در تمام
بدن حادث شود و مزاج و شکل اعضا را فاسد کند و بسا ست که در آخر اتصال آنها فاسد نماید حتی که اعضا متاکل شود و از تقرح ساقط گردد و بقول صاحب کامل
جذام علتی ست که سائر اعضا را خشک کند و فاسد گرداند بسبب یبوست و آن بمنزله سرطان حادث در جمیع بدن ست و انطاکی گوید که جذام عبارتست از فساد عضو ما
غذا نبود بعینه چنانچه چیزی البغیر از سودا بخلط دیگر مستحیل نتواند ساخت اگرچه شوربای بچه مرغ و انگور باشد و از نیجاست که بعد از استحکام علاج نپذیرد و بسبب انتقال او بکثرت ادویه و عجز طبیعت از دفع آن

اسباب جذام

بقول صاحب کامل حدوث او از ضعف قوت مغیره بود که در لحم ست هر گاه این از برودت و یبوست و از غلبه اخلاط سوداوی بر خون و افساد او باشد پس آن
خون برای تغذیه سائر اعضا سود از یبوست تجفیف و افساد آنها نماید و معذلک اخلاط بدن و منی را فاسد کند حتی که این مرض بنسل متعدی گردد و از آبا باولاد
حادث شود و ابو منصور گوید که سبب جذام فساد خون و غلظ و جمود او در عروق و نتن او ست حتی که صالح برای غذای اعضا نبود و آن فساد از اغذیه غلیظه مولد
سودا باشد پس طبیعت را دفع او بسوی اعضای ضعیفه بسبب رداءت و خبث او در بدن ممکن نبود و شیخ الرئیس و قرشی و نفیس گفته اند که سبب فاعلی اقدم جذام
یا شدت حرارت و یبوست در جگر یا در همه بدن ست که خون را بسوزد و سودای احتراقی گرداند و یا کثرت برودت مزاج جگر یا بدن که خون را کثیف و سرد و منجمد
سازد و سودای جمودی گرداند و سبب مادی او اغذیه مولد سودا است و ایضاً اغذیه مولد بلغم چون دران تخمها متواتر افتد و اندران حرارت عمل کند و اجزای لطیف

آنرا تحلیل نماید و باقی کثیف را سودا گرداند و امتلاآت و تناولات بر شکم سیری بعینه اسباب حدوث این مرض بجهت مذکور میگردد و اسباب سمینه او کثافت جلد و انسداد
مسام ست پس حرارت غریزی مختنق و ضعیف شود و خون سرد و غلیظ گردد خصوصاً چون طحال ضعیف از جذب سودا و عاجز از تنقیه خون از آن باشد و یا قوت دافعه
استفراغ او از دفع آن در عروق مقعد یا رحم ضعیف بود و مسام منسد باشد و گاهی اعانت او فساد مزاج هوا کند خواه فی نفسه چنانچه بشدت حرارت خود خون را بسوزاند یا بشدت
برودت خویش انجماد خون نماید و یا بعفونت خود اجزای لطیف خون را متبخر سازد و در مادیت او باقی ماند و خواه بسبب مجاورت و مجالست مجذوم زیرا که این مرض معدی ست
بسبب آنکه بخار ردی از بدن آن منتقل گردد و کسی که قریب آن باشد استنشاق او نماید و گاهی جذام بارث واقع شود و بسبب فساد مزاج نطفه که از آن پیدا شود و یا بسبب
مزاج مستفاد در رحم بحالی که اندر آن باشد مثل آنکه اتفاق بودن علوق در حالت حیض شود و هرگاه حرارت شدید هوا مع روادت غذای غلیظ مولد سودا از جنس ماهی و قدید
و نمکسود و لحوم غلیظه مانند گاو و گوشت خر وحشی و عدس و کرنب و باقلا مجتمع شود ضرر جذام افتد چنانچه در اسکندریه بسیار بود و سودا چون بخون آمیزد قلیل او بر تولید
کثیر او اعانت کند زیرا که لامحاله خون را غلیظ کند بدو وجه یکی بجوهر غلیظ خود دوم ببرودت مجمد خویش پس حاله بارد بطبیعت خود چون غلیظ گردد رطوبت او نقصان یابد
و تجفیف او بحرارت بدن سهل تر باشد و هرگاه خون که در بدن ست سوداوی گردد مزاج بدن نیز سوداوی شود پس مزاج جگر هم مائل بسوداویت گردد و گاهی اخلاط خون در
مجذومین بدان حد رسد که در فصد ایشان چیزی مثل ریگ یا خون آمیخته بر آید و سودا گاهی مندفع شود بسوی یک عضو پس صلابت یا سقیروس یا سرطان بحسب احوال
خود حادث کند و اگر رقیق غالی باشد اکله پیدا کند و اگر بسوی سطح جلد مندفع شود برص و نمش و بهق سیاه و کلف و قوبا و مانند آن احداث نماید و گاهی در همه بدن منتشر شود و
پس اگر متعفن گردد تپ سوداوی پیدا کند و اگر متراکم شود و متعفن نگردد تولید جذام نماید و انطاکی گوید که سبب مادی جذام اکل غذای یابس ست بسیار و باشد مثل لحم بقر و بز و عدس
و یا حار لیکن غلیظ که در آن هضوم عمل نکنند الا بافراط در احتراق مثل بادنجان و خرما و از ینجهت واجب ست مبادرت بشرب آب عقب خوردن چیزی یابس بالفعل
و اگرچه زمانه بمقدار هضم نگذشته باشد تا محترق نگردد یا محرق بحرافت خود مثل ثوم و خردل و سبب فاعلی او افراط یبس از حرارت یا برودت ست و کذا از سائر
بدن خصوصاً از جگر چه آن بالذات مهی غذاست و سبب صوری او قلب بدن از شکل طبیعی ست و سبب غائی او فساد او ست و سبب مادی او تولد سودا ست پس اگر رقیق
باشد و در ظاهر بدن منتشر گردد یرقان سیاه پیدا شود و یا در باطن انتشار یابد پس ربع حادث گردد و یا غلیظ باشد و مخصوص بعضوی بود درین صورت سرطان پدید آید
و یا عام بود پس جذام افتد و از ینجهت قدما این را سرطان عام نامیده اند و در حالت رقت او اگر مخصوص بظاهر اعضا بود و از آن قوبا تولد کند و از ینجاست که گفته اند کثرت قوبا
مقدمه جذام ست و اگر مخصوص بباطن بود قروح قصبه حادث شود و هر واحد در موضع خود مذکور ست و جذام از سودای اصلی افتد و آن در علاج سهل تر ست خصوصاً
در ابتدا و از استحاله صفرا بسوی سودا افتد و آن در خطر و نکایت شدیدتر ست و آن از اسباب و فساد هوا ست مثل مردار و مقتولان و عفونات و قرب مجذومان و گاهی
مادهٔ او جبلی بود مثل شخصی که در حالت حیض با زن مجامعت کند پس با نطفه بقیه خون حیض که در رحم باشد باهم آمیزد و بچه فاسد پیدا گردد و از اسباب جبلیه او جماع
بعد خوردن چیزی حریف و مالح مثل خردل و پنیر و کراث و لحم خشک کرده است چنانچه استرخای عصب و ضعف اعضا و دشواری حرکت و عجلت پیری کسی را بود
که انعقاد او از نطفه باشد که از اشیای مفرط الرطوبة مع برودت مثل شیر و خربزه و کدو پیدا شود و بعضی متاخرین مینویسند که سبب جذام سودای محترقه بود از هر
خلطی که باشد در همه بدن و اکثر بمشاهده در آمده که از اسباب شتی می افتد اول آنکه بمصاحبت مجذومان که بخارات فاسده تن ایشان چون بوسیله هوا بروح و اخلاط
رسد خلطها را تحیل بجوهر اخلاط فاسده خود گرداند دوم آنکه بطفل رسد که تباهی مزاج نطفه مجذوم مقتضی آنست سوم آنکه فساد هوا یعنی تعفن آن بزرگترین اسباب این مرض ست
چهارم آنکه کسی که علوق او در حالت حیض اتفاق افتاده باشد پنجم آنکه در حالت نفاس باشد ششم آنکه بسیار خوردن غذاهای فاسد و مولد سودا مانند گوشت گاو و میش
و بادنجان و گوشت آهو و قدید و قند سیاه و سرکه و امثال آنها بود هفتم بسیار خوردن لوبیا و عدس و باقلا و فلفل و نخود خصوصاً وقتیکه در گوشت گاومیش افتاده باشد و همراه خمر تناول نمایند

انواع جذام و علامات آنها

بدانکه بقول طبری و مجوسی و سمرقندی جذام دو نوع ست یکی آنکه حدوث او از کثرت سودای اصلی بود که آن دردی خون و ثفل او باشد و ازین نوع اعضا نریزد و نگندد
در آخر بلکه حس آنها باطل گردد و موی بریزد و این نوع معروف بداء الاسد است و گاهی درین علاج سود دهد و صاحب او از آن شفای تام یابد چون در اوائل حدوث

او لاحق گردد و هم آنکه عمده و فساد او جزء سودا حادث از احتراق صفرا باشد و با این نوع تاکل اعضا و تقطع آن بود و قریب نیست که صاحب او صحت یابد و از کلام مشرع مستفاد میشود که آن سه نوع ست چنانچه میگوید که جذام کائن از سودای صفراوی با تقرح تر و در اذیت بیشتر و در اعراض صعب تر و در سوزش و تقریح شدید تر بود لیکن قابل تر برای علاج ست و کائن از ثفل و دردی خون یعنی سودای طبیعی سالمتر و ساکن تر بود و تقریح کمتر کند و کائن از سودای محترقه فی نفسه در اعراض خود مشابه سودای صفراوی بود ولیکن در قبول علاج بطی تر باشد و انطاکی گوید که جذام از غلیان خون بود و علامتش انتفاخ چهره و شدت سرخی و فرو ریختن موی بسبب کثرت رطوبت ست و از احتراق صفرا بود و علامتش سرعت انتشار و قلت سرخی و هزال ست و از سودای محترقه اصالتاً و علامتش یبس مفرط تر شح و غلظ اطراف و کج شدن انگشتان و تکرج ناخنها ست و علامات این سه نوع تقدم قوباء و سرخی با تیرگی و کدورت سفیدی چشم و استدارت حدقه و گرفتگی آواز ست و سهل ترین انواع نوع اول ست و بعید ترین آنها از صحت نوع ثالث ست و جمله قابل علاج اند تا وقتیکه اطراف از هم فرو نریزد و خجندی گوید که نوعی از آن از سودای صفراوی بود و نوع دیگر آن از سودای فی نفسه یا از سودائی که آن دردی خون و ثفل وی ست راقم گوید که از اقوال مسطوره مفهوم میشود که انواع جذام از روی ماده شش نوع باشد چهار از احتراق اخلاط اربعه و پنجم از کثرت سودای طبیعی که آن دردی خون ست و ششم از سودای جمودی هذا ما یخطر بالبال و ربی اعلم بحقیقة الحال

علامات جذام مطلقا

شیخ میفرماید که هرگاه جذام ابتدا نماید رنگ بدن سرخ مائل بسیاهی گردد و در چشم تیرگی مائل بسرخی ظاهر شود و در نفس تنگی و در آواز گرفتگی بسبب اذیت ریه و قصبه ریه پدید آید و عطاس کثرت نماید و در بینی غنه ظاهر گردد و گاهی سده در چشم پدید آید و خیاشیم خشک گردد و موی در رقت و قلت آغاز کند و عرق در سینه و ناحیه چهره ظاهر شود و عروق زبان غلیظ گردد و بوی بدن خصوصاً عرق و بوی نفس بد گردد و اخلاق سوداوی از عجب و حسد پدید آید و در خواب خوابهای هولناک بسیار مشاهده شود و در خواب چنان محسوس گردد که گویا بر بدن او بار گران نهاده اند بعد از آن ریختن موی و تمرط در آن ظاهر شود خصوصاً در موی چهره و ابرو و گاهی پوست جای موی متقشر شود و ناخنها متشقق گردد و چهره زشت و منتفخ شود و رنگ سیاه گردد و خون در مفاصل جمود و عفونت آغاز کند و تنگی نفس از زیاده نماید حتی که با عسر شدید و تنفس عظیم گردد و آواز در غایت گرفتگی شود و لبها سطبر گردد و رنگ او سیاه شود و بر بدن زوائد غددی شبیه بحیوانی که در یونانی ساطرین گویند ظاهر گردد و بعد از آن بدن در تقرح افتد و هرگاه جذام غیر ساکن باشد غضروف بینی متاکل شود و بعده بینی و دست و پا از هم فرو ریزد و از آن زرداب بر و سیلان کند و آواز با خفا گردد و موی باقی نماند و رنگ بسیار سیاه شود و علاج پذیر نبود و نبض مجذوم ضعیف بود بسبب ضعف قوت و قلت حاجت بهر آنکه مرض بارد ست و بطی غیر سریع باشد بسبب ضعف و برودت و از تواتر لابد باشد زیرا که نه سرعت ست و ان و نه عظم و انطاکی گوید که علامت او براقت سفیدی چشم مائل بسرخی ست و این اول علامتی ست که ابتدا نماید حتی که گویند این علامت پیش از سه سال بر آن تقدم نماید و استدارت چشمها و سرخی بدن و بدل بعده سیاهی آن هر دو بعده عرق کثیر رنگین پس بوی پس تغیر آواز و خشونت پس گرفتگی آن پس بوی نفس پس کشیده بینی و استدارت چهره پس بیم کردن بدن اگر جذام متقرح باشد و کجی دست و پا پس سقوط آنها و درین وقت استحکام او گردد و از صحت او یاس بود و نبض در ابتدا لین سریع متواتر صلب باشد و گاهی بطی گردد اگر سودا اصلی بود و یبس هرگاه مرض توسط نماید تواتر بسرعت کند پس نحل پس ملتوی و متشنج گردد و او اغنه و سده و غلظ لب گاه باوی ابتدا کند و گاهی در آخر حادث شود پس اعتماد بدلیل تمام اوست نشود بلکه عمده و ران تفرق اتصال و فحش تغیر هیئت و شکل ست و بالجمله این مرض خطرناک ست و الامور فی نفسه مرضی خبیث او در لطف سرایت نگروی و معدی بود می و تعدیه او از حدیث صحیح ثابت شده و مؤلف اقتباس گوید که چون آثار این مرض تمامه نیک ظاهر شوند پس بیمار را از میان مردم بیرون کنند چنانچه مبروص را بسبب سرعت سرایت آن علامتش آنست که اول رنگ رو و چشم و همه تن سرخ شود و بسیاهی گراید و گوشها خصوصاً نرمه گوش و ابروها و بینی ورم خفیف سرخ رنگ مائل بسیاهی پیدا کنند و آواز سطبر گردد و سقف بینی کوفته شود و بوی گنده از بینی و تمام بدن بر آید و با شتهای با تر قعقد و همچنین ناخنهای دست و پا بلکه کوژ و بد هیئت شوند و چهره او مهیب نماید مانند چهره شیر و نبض مجذوم در همه اوقات ضعیف و بطی باشد و گاهی بتواتر مائل گردد و بول ... بود و اشتهاء بد اطبا اتفاق نموده اند بر آنکه جذام از جمله امراض معدیه مسریه و موروثه است و بقول شیخ ضعیف از این مرض عسر العلاج ست و قوی مایوس از علاج و مبتدی قلیل تر از روی فلاح ست و راسخ و مزمن عاصی تر و این مرض علام مزاج اعضا را فاسد کند بسبب مضادت کیفیت او بکیفیت موافق حیات یعنی حرارت و رطوبت حتی که

با عضای رئیسه رسد و دران هنگام قتل کند و اول افساد اعضا از اطراف و اعضای نرم ابتدا کند و دران وقت موی بریزد و رنگ آن متغیر گردد و گاهی بتقرح مؤدی شود
بعده اندک اندک در همه بدن ساری گردد و اگرچه اول تولد او در احشا بود و لیکن اول تاثیر او در اطراف باشد زیرا که ضعیف تراند با وجود آنکه گاهی صاحب او قبل انعکاس غائله
ظاهره بر احشا و اعضای رئیسه هلاک شود و موت آن بجذام و یا بسبب سوء مزاج او باشد و جرجانی از شیخ نقل کرده همچنانکه سرطان جذام یک عضوست جذام سرطان
همه تن ست بدین سبب همچنانکه علاج سرطان دشوارست علاج جذام دشوارتر باشد لیکن از بهر آنکه جذام در همه تن بود و مزاج همه بدن دران یکسان گشته است علاج آن
یک نوع باشد و یکبارگی بعلاج آن مشغول توان بودن ازین رو طریق علاج آن یکسان بود و سهل تر باشد و سرطان در یک عضو بود و مزاج آن عضو مخالف مزاج دیگر اعضا
بود و با علاج از مراعات احشا و دیگر اعضا غافل نشاید بود و طریق علاج آن ازین رو عسرتر بود و صاحب کامل گوید که جذام از امراض عسر البرء ست و چون این مرض مستحکم
شود صحت او ممکن نیست و علاج او دران هنگام بوقوف او بر حال خود و منع از تزید او باشد و همچنین از امراض قوی مثل استسقا و برص و مانند آن بسیار اند که طبیعت را
مقاومت بآنها ممکن نبود و اما چون در اوائل باشند پس گاهی صحت یابند مگر این هم بدیر و دشواری نزد ادمان بعلاج و پرهیز باشد و ابن نوح گوید که شریرترین جذام آنست
که از احتراق صفرا باشد و چون در ابتدای او لاحق شود ممکن ست که به شود و از تزید بایستد و هرگاه نوبت بتقرح اعضا رسد و شکل او فاسد گردد بعیدست که صحت یابد
و خجندی گوید حق آنست که علاج این مرض صعب ست و مبتدی دران بسیار عسر البرء ست و قوی متمکن ازان البته امید صحت او نیست و غرض در معالجه این مرض
دو امرست یکی آنکه بر حالتی که او باشد ازان زیاده نشود و دوم آنکه اعضا بسرعت متقرح نشوند و انطاکی گوید که این مرض در بلاد بارده بکثرت بود چون کثیر الوخم باشد مثل
شام و در بلاد رطبه بقلت بود مگر آنکه ازان صبا ابند باشد مثل مصر و وقوع او در روم نادر بود بسبب غلبه سردی و تری و در حبش و زنج یافته نشود بسبب فرط حرارت
محلل اخلاط کثیفه و امداد هند اگر بتقلیل تخلیط اهل آن در اکل نبودی البته درایشان بسیار بودی و سزاوارست کسی را که احساس بورم طحال خود نماید مبادرت بعلاج
آن کند و الا در جذام افتد بسبب وفور سودا در خون نزد ضعف طحال از جذب او و کذا ضعف هر قوت ممیزه و بعضی گویند که این مرض بسیار مفسد ردی ست
بلکه مفسد اعضا و محدث تشنج و تعقد و انچه موروثی بود و خلقی و یا بحرانی اصلاح علاج نمی پذیرد و انچه هنوز کهنه نشده و ماده آن سخت گشته و غلبه نیافته
ممکن العلاج بود علاج فصد باسلیق و صافن و اسلیم کنند و خون وافر گیرند و شاهتره چرائته سرپهوکه هلیله سیاه و مانند آن ادویه مصفی خون چند روز دهند بعد ازان
نضج ماده حسب انواع سودا نموده از مسهل سودا و ماء الجبن تنقیه کنند بعده حسب ماده ادویه مخصوصه آن بکار برند مثلا در سودای احتراقی معاجین و عرقیات وغیره ادویه
مطفی و مصفی خون بعمل آرند و در سودای جمودی ادویه مرقق خون و تراکیب هندیه استعمال نمایند و برای ترطیب استعمال ماء الجبن ساده نافع ترین اشیاست و خوردن
شیر بز جوان سرخ رنگ نیز نافع بود و در هر ماه تلیین طبیعت و اخراج مواد بمسهل معتدل کرده باشند و در خریف و ربیع مسهل قوی دهند و از جمیع محللات حرارت
غریزی محترز باشند و روغن کدو و شیر دختر در بینی چکانند و حمام کردن بعد از تنقیه و مالیدن روغن بنفشه یا روغن بادام یا روغن کدو بعد از حمام مفید بود و روغن زرد
را گرم کنند و دران بنشینند و در هفته یکبار تبه قی کنند و چون سبوس از بدن مجذوم جدا شود علامت صحت ست و اگر قوت قوی باشد دادن شوربای افعی و گوشت
آن بسیار مفید بود و خوردن مار سیاه غیر افعی نیز فائده میکند و حب سم الفار و معجون اسقیل از مجربات ست و خوردن چوب چینی نیز فائده بسیار میکند و گویند که بسیار
خوردن سعد و کذا کندر در جذام می اندازد و دیگر ادویه مفرده و مرکبه یونانیه نافع جذام نوشیدن ماء الجبن بشکر یا شربت حماض شیرین کرده برای جذام حادث
از صفرای محترقه مجرب بسویدی ست و کذا خوردن ورق طلا یک مثقال بعسل یا جلاب آمیخته تا سی روز متصل مجرب او ست و هم او گوید که اگر شحم ابی مالک
هر روز بر اندام بمالند و بروغن کنجد تازه آنرا مطیب سازند و شوربای او بنوشند و جرم او گاه بروغن کنجد تازه و گاهی بروغن بادام بخورند تا سی روز متصل صحت تام یابد
و مجرب صحیح من ست دیگر سعوط زهره روباه و آشو آب کرفس هر ده روز یکبار نافع ست و مداومت شرب کادی هر روز ده درم استیصال جذام کند
و خوردن تخم قنفذ خشک کرده و شرب زهره او نیز نافع و ادمان اکل خردل بی خلط او بادویه نیز سودمند بود دیگر پودینه نهری سوده بشراب سرشته بر بدن بمالند
که نفع او بغایت محمود ست و کذا حقنه بعصاره او تا بست مرتبه نافع بود دیگر ادامت تناول فرنجمشک خام و پخته تا پنجاه روز جذام مزمن را متوقف سازد و تخم
را زائل گرداند دیگر تخم حنظل که هبید نامند بر کف پای مجذوم در حمام بمالیدن نفع عظیم دارد و گویند که از مالش این قی بسیار می آید و نفع می کند و بعضی روغن تخم

حنظل مالیدن بالخاصیت مجرب نوشته اند دیگر بلیلهٔ سیاه پنج درم در هفته یکمرتبه تا چهل بار خوردن جذام را در ابتدا واقف کند و گاهی صحت بخشد دیگر غوک نهری بپزند
تا آنکه مهرا گردد و شوربای او بنوشند که فادزهر جذام ست و چون بزیت و نمک پخته بخورند نیز برای جذام تریاق نوشته اند دیگر برادهٔ عاج یکدرم با آب پودینهٔ نهری ده درم
تا یکماه کامل خوردن جذام را زائل کند دیگر مغز تخم قرطم و تخم افتیمون هر واحد پنج درم ماء الجبن هفتاد درم با یکنیم اوقیه شکر سفید شیرین کرده خوردن در ابتدای جذام نفع
عظیم بخشد و بعضی عسل خیارشنبر ده درم درین ترکیب افزوده و وزن مغز قرطم بیست درم و ماء الجبن یک رطل نوشته اند دیگر طبیخ دادی سی درم تا سی روز متواتر نوشیدن
قلع و استیصال جذام کند دیگر بعد تنقیهٔ بدن با دویهٔ مسهله هر روز بیست درم آب پودینهٔ نهری مروق و یکنیم مثقال تریاق فاروق بدهند تا ده روز بعد ازان تریاق مذکور
در آب پودینهٔ نهری حل کرده بر بدن لطوخ سازند و سه ساعت در آفتاب بنشانند تا خوب عرق آید پس پارچه بپوشانند دیگر بگیرند تخم افتیمون کوفته در پارچهٔ باریک
صره بسته در دو ثلث رطل شراب کهنهٔ شیرین شب بخیسانند و صبح گرم کرده صره را بمالند و با یک اوقیه جلاب شیرین کرده بر ناشتا بنوشند و همچنین هفت روز متواتر
استعمال کنند که مبروص را نفع عظیم دهد و از تجارب ابن جزار ست دیگر ثوم بری یا بستانی تا چهار مثقال با عسل کف گرفته تا مدت پنجروز متواتر هر روز یکبار خوردن
نفع عجیب نماید دیگر شرب و طلای [illegible] ان و کذا حضض مکی و کذا عصارهٔ فراسیون تا پنجاه روز متواتر و کذا جاشا با عسل و کذا جند بیدستر و تطلیهٔ آن بروغن کنجد و کذا
نخود سیاه و کذا خطمی و کذا پودینهٔ نهری مطبوخ [illegible] اب و شرب گل یا تخم فرنجمشک و کذا شحم حنظل و کذا هلیلهٔ کابلی بدوام و کذا روغن بید انجیر هر روز سه درم تا چهل روز
و کذا طبیخ شاهسفرم و کذا اثمر عذبه و برگ او در سرکه پخته و کذا [illegible] بیخ زیتون هر روز یک مثقال بجلاب تا یکماه کامل متصل و کذا پودینهٔ نهری و کذا کتیرا هر روز دو درم
بشیر بز تا یکصد روز متواتر و کذا برگ و بیخ قثاء الحمار کوفته جوشانیده و کذا [illegible] و کذا شیر خنزیر و کذا خاکستر سنگ پشت مسلم اندک بشراب کهنه حل کرده و اکل
کنجد بقشر بشکر بدوام و کذا طاوس بطریق اسفیدباج پخته و کذا شاهسفرم و کذا تخم آن [illegible] که آمن از حدوث او تمام عمر ست و کذا لحم ماکیانی که پانزده روز تخم
قرطم خورانیده فربه کرده باشند و از چربی آن اطراف را چرب کردن و کذا تخم بید انجیر ده عدد یا دو درم تا چهل [illegible] متواتر و کذا اسطوخودوس تازه یا خشک هر واحد مفید
جذام ست و گویند که طلای عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و عسل و سرکه نافع قروح جذام ست و کذا زرنیخ و شیطرج و کذا پودینه [illegible] یاقوت و سنباذج هر دو باریک سوده
بر بدن قروح آنرا خشک کند و کذا طلق محلول **اطریفل شاهتره** که خارش و سعفه را سود دهد و در جذام و غدر معمول پوست هلیله [illegible] درم پوست هلیلهٔ کابلی
سی درم پوست بلیله آمله منقی هر واحد بیست درم شاهتره سی درم ریوند چینی دو درم و گاهی بنابر غرض اسهال ریوند چینی چهار درم کرده میشود همه را کوفته
چرب کرده با کشنیز بسرشند شربتی چهار درم تا پنج درم **حب سم الفار** که در جذام جمودی مجرب و معمول ست سیماب یکدرم سم الفار یکدرم کندر شش درم ریوند
سه درم صمغ عربی دو درم سیماب را در آب لیمو قتل کنند و باقی ادویه کوفته بیخته آمیزند و در زهرهٔ گوسفند یکدرم حب مقدار مونگ بندند و یک حب صباح و یک شام بخورند
و پرهیز از ترشی ضرور ست **نوع دیگر** از مجربات بعضی اجبادر [illegible] که ناخن و اصابع دست و پا ساقط شوند یا سیاه گشته سر آن ورم نموده گوشت آنرا از استخوان
جدا کنند و سه ماشه سم الفار با گوشت مذکور کهرل نمایند تا آنکه سیاه شود و ببین چهار قدر فلفل سیاه بندند و هر روز یک حب در مسکهٔ گاو آمیخته دهند تا سه روز متواتر
غذا جو بهند دیگر هیچ غذا نباید داد دوائیکه در وقت استحکام جذام بکار آید هلیله سیاه پوست بلیله زرد افتیمون هر یک پنج جزو با مویز منقی پانزده جزو سوده آمیخته
هر روز یکتوله بخورند و این قرص را طلا کنند شیطرج هندی زاج سرخ هر یک یکنیم درم سرمه مازوی سبز روناس خربق سیاه استخوان ماهی شبوط آطریلال هر یک نیم درم
عنصل سه درم کوفته بیخته بسرکهٔ انگوری قرصها سازند و هر روز بسرکه سائیده طلا کنند **عرق** تالیف حکیم علویخان که در جذام بعد تنقیه معمول ست و از بیاض استاد مرحوم
منقول برگ شاهتره نیم آثار سرپهوکه چرائته چوب چینی سارگل منڈی تخم نیم تخم بکاین پوست هلیله زرد هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله همایه زرد چوب هر یک
نیم پاو تخم کاسنی بیخ کاسنی پوست درخت نیم پوست بکاین نیل کنٹهی تخم پنوار کشنیز خشک گل نیلوفر گل نیم گل بکاین گل سرخ هر یک پاو آثار گلو سبز سه پاو شیطرج
هندی گل بنفشه برگ گاوزبان هر یک ده دام تا پچی سه دام برگ حنا پوست کچنال هر یک چهار دام نیمکوفته در بیست آثار آب دو شبانه روز [illegible] عرق کشند و هر روز
نیم پاو همراه این معجون بخورند گل سرخ گل بنفشه گل نیلوفر گل گاوزبان بادرنجبویه تخم بادرنجبویه تخم شاهتره برگ گاوزبان هر یک یک تولہ [illegible] سنا مکی افتیمون تخم کاسنی
مویز منقی هر یک دو تولہ عناب لاتی بادیان خطائی چای خطائی جدوار خطائی سنبل الطیب عود غرقی هر یک سه ماشه و در نسخهٔ دیگر هر واحد یکتوله ست کوفته بیخته با [illegible]

مربای آمله هر یک شش عدد در گلاب و کیوڑه خیسانیده خسته برآورده مالیده صاف کرده عسل و دو چند نبات یکچند قوام ساخته معجون سازند شربتی از نیم توله تا یک توله
معجون اسقیل که درین باب مجرب النفع ست از تالیف حکیم کلان صاحب منقول از بیاض والد ماجد غفر الله لهما پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله منقی شیطرج هر یک
سه توله و از فلفل خردل بنارسی هر یک یکنیم توله اسقیل مشوی هفت و نیم توله زعفران آذراقی هر یک پاو کم چهار توله برادهٔ دندان فیل بست و سه ماشه شهد صاف خام
و اگر یکنیم توله سیر یا در شیر میش پخته اضافه نمایند اولی ست معجون ساخته از هفت ماشه شروع کنند و بتدریج تا یک توله رسانند و قدرت رب شافی مشاهده کنند
و اگر با این عرق بخورند بزودی شفا یابند تخم کاسنی تکوه برگ خاشاهتره هر یک نیم آثار پوست بیخ کاسنی برگ و شگوفهٔ کاسنی هر یک پاو آثار گاوزبان نیم پاو عرق کشند
و بقدر نیم پاو به هندو فکرا **ادویه مفرده و مرکبهٔ هندیه** سفید جذام برم ڈنڈی تازه بقدر دو توله با هفت دانه مرچ سیاه سائیده چهل روز بنوشند و نان نخود بی نمک
بخورند مجرب ست دیگر که در ابتدای جذام سفید نگند بابری شب در آب تر کنند و صبح آب لال آن با شهد دو توله هفت روز بنوشند و شیرهٔ آن نیز در فساد خون معمول ست
دیگر هرن کهری سفوف ساخته نبات سفید همچند آمیخته بخورند یا در آب یا در عرق شاهتره شب تر نموده صبح آب لال با قند شیرین کرده بنوشند و اگر کدام آن با چند دانه
فلفل سیاه در نیم پاو آب شیره برآورده بنوشند هر روز چند بار اجابت طبع شود و قلع مادهٔ جذام و خدر نماید و در ابتدا دوای کافی ست و غذا نان نخود با روغن زرد خورند دیگر
دافع جذام سبوس نخود بوزن نیم پاو گرفته در یکسیر آب تر کرده شب نگاه دارند و صبح مالیده صاف نموده می نوشیده باشند و تا چهل و نه روز بعمل آرند و از برنج و شیر و جغرات
هر چه سفید باشد و از ترشی و بادی احتراز کنند و نان و گوشت و شکر بخورند و اگر قدری از مرض باقی [illegible] چند روز دیگر بنوشند دیگر دافع جذام و جوش خون پوست درخت
هنگوٹ کوفته بیخته هر صبح بقدر یکتوله با آب بخورند و از ترشی و بادی و نمک پرهیز [illegible] فائدهٔ کلی میشود دیگر آب چکیدهٔ نیم که در وقت مستی میچکد بر بدن مجذوم مالند فائده بخشد
آن نیز مفید دیگر نافع جذام حنا سه مثقال شب خیسانیده صبح [illegible] آن با قدری شکر بنوشند تا چهل روز و بعضی وزن حنا که در سایه خشک کرده باشند دو دام
و وزن آب یکنیم پاو مقرر کرده و نوشته اند که بعد [illegible] صبح بجوشانند چون نصف آب بماند صاف کرده شهد یکدام افزوده نوشیده باشند دیگر برگ سرس یکدام پخته
با فلفل گرد دو ماشه با آب سائیده [illegible] تا چهل روز دیگر از مجربات دهیتی ابل خر هر روز بقدر نیم پاو تا یک هفته بنوشانند و اگر آب افشردهٔ سرگین خر با قدری کافور بنوشند
نیز درین باب خیلی مفید [illegible] دیگر سفید جذام اکاس بیل تازه دو دام در یکنیم پاو آب بجوشانند چون نیمه بماند صاف کرده با اضافه شهد خالص نوشیده باشند بهتر آنست که دوای
مذکور را [illegible] هفت نیب یا کچنال گرفته باشند و اگر دو جزو آن با یک جزو فلفل سیاه صلایه کرده حب بقدر بندق هندی بسته خشک نمایند و هر روز یکی بخورند و چند ماه بعمل آرند و در
غذا نان نخود یا گندم بروغن زرد بخورند نیز نافع بود دیگر پوست درخت سمندر پهل کوفته بیخته هر صبح یکتوله بخورند با آب تا سه روز و سه روز ترک نموده باز سه روز بخورند همچنین
تا بست دیگر روز خورند و بست دیگر روز ناغه کنند و غذا درین مدت دال مونگ کهچڑی جائز ست در ابتدا قی خواهد شد و اگر مرض مستحکم شده باشد اول قی آید بعد از چند روز
قی نیاید و بعضی اهل جذام که در ابتدای مرض بخوردن افیون و کوکنار عادت میکنند در مرض تخفیف کلی میشود **حب جذام** از حضرت مولانا فخر الدین قدس سره پوست
بیخ آکهه چهار آثار بخته در سبوچه پر آب انداخته گندم پاو آثار در پارچه بسته در سبوچه اندازند و بسرگین فیل یا اسپ تر او دفن کنند و بعد بست و یکروز برآرند اگر آب
باقی باشد جوش دهند که آب خشک شود و بعد از آن گندم را گرفته خوب کوفته شصت و یک حب بندند و هر روز یک حب با نان گندم و روغن بخورند و غذا نان گندم بی نمک
یا روغنی دوائیکه مداومت آن بعد تنقیه فائدهٔ کلی بخشد شاهتره برم ڈنڈی نگند بابری پوست هلیله زرد مساوی هر روز بقدر دو توله گرفته شب در آب تر کرده صبح مالیده
صاف نموده بنوشند مجرب ست **ایضاً** که در ابتدای جذام تجربه رسیده و برای جمیع انواع فساد خون و خارش نافع ست پوست هلیله زرد آمله پوست بلیله مجیٹه
دارهلد گلو بیخ پوست درخت نیم کتکی گلو همه مساوی جوکوب کرده هر روز بقدر یکدام پخته تا دو دام هم در آب تر نموده صبح جوش داده صاف نموده تا چهل روز بخورند و از نمک
پرهیز کنند و اگر سپیه پاپڑه چراتیه و سر پهوکه دو هنیه و دهمایه و چهال کچنال اضافه سازند بغایت سریع النفع شود **ایضاً** که برای فساد خون و احتراق و جذام از مجربات ست
پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله سرپهوکه مجیٹه برادهٔ شیشم صندل سرخ صندل سفید هر واحد دو توله کوفته نگاه دارند و بقدر دو توله در آب جوش داده شهد خالص
دو توله حل کرده بنوشند و در نسخهٔ دیگر وزن سرپهوکه پنج توله و شهد یکتوله و پوست بلیلهٔ زرد عوض بلیله نوشته **ایضاً** که معروف بکاڑهٔ مجیٹه ست مصفی خون و نافع
با قسام جذام ست مجیٹه چهال [illegible] نیم زردچوب نسوت دارهلد چراتیه بالچهڑ تیس کیته پاپڑه پاڑ بر سیله برگ نیل کنیهی بابچی بهنگ بیت پاپڑه بیخ خراسانی بابچی بیخ جوانس

چهال کرده امساوی نیکوب نموده بدارند و هر روز بقدر یک تنگه گرفته در نیم تولہ آب جوش دهند چون سوم حصه بماند صاف نموده یکفلوس شهد انداخته بنوشند تا چهل روز
غذا نان گندم و دال مونگ بی نمک ایضاً که برای تصفیهٔ خون فاسد مجربست موتهه باپچی چرائته پوست بکاین صندل سفید هریک سه ماشه گلو هلیله بلیله آمله هریک
چهار ماشه کتکی بابی برنگ زردچوب بیخ سونٹه کوتهه اندرجو بهنگره کنائی خرد و بزرگ بجیسار هریک دو ماشه همه ادویه را در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه هشتم یا هفتم حصه
بماند صاف نموده یکتوله عسل یکتوله نبات داخل کرده بنوشند و در نسخهٔ دیگر که مفید جذام و خود رست مجیٹه پوست کرا چیته سوپهری دیودار پاده ستاور چوب کهیر مغز املتاس
پهول فرنگ چهال نیم مغز کرنج برگ اروسه بیت پاپڑه ساٹهه اتیس بیخ اندراین زیاده است و وزن هریک سه ماشه و نوشته که در سه پاو آب بجوشانند هرگاه چهارم
باقی ماند صاف کرده بنوشند و اگر خواهند سفوف کرده مقدار یکدام بخورند ایضاً للجذام از بیاض استاد مرحوم آب توری تلخ جنگلی گرفته در طشت انداخته در مقابله
کرده در آفتاب نشسته بر بدن بمالند و همان وقت بقدر نیم فلوس گندک سفوف کرده بخورند بعونه تعالی عرق از بدن سائل شده عقدها تحلیل خواهد شد ایضاً که از
خوردن کشتجات حالت جذامی بهم رسیده باشد مجربست آب بیخ ترب آب بیخ چولائی دشتی که خاردار میباشد هر واحد یکتوله روز اول بنوشند و هر روز یک یک توله افزایند
تا نیم پاو رسانند و باز بدستور بکاهند و بر مقدار روز اول آیند هرگاه سبوس از بدن جدا شود چاق گردند ایضاً که جهت اخراج هر قسم کشتهٔ خام معمول هست بگیرند
برگ سرپهوکه از یکتوله تا سه توله بحسب ضعف و قوت مریض و از نه عدد یا هفت تا دوازده عدد فلفل سیاه کوفته هر دو را شب در آب تر نمایند و صبح بطور بهنگ سائیده
صاف نموده بنوشند در سه چهار روز همه کشته از راه بول خارج شود و اگر خواهند که معاینه کنند بول را در پیالهٔ چینی کرده بعد یک ساعت بریزند زیر آن ظاهر گردد و اگر شیرهٔ سرپهوکه
سبز بنوشند نیز جائزست دوای زرنیخ برای جذام از حضرت شاه شرف قدس سره هرتال طبقی را دوازده پاس در آب بهت کٹائی سحق نموده در بیخ کیله کاویده
بنهند و آنچه از اندرون آن کیله برآید بران زرنیخ نهند و بران سه کپڑوتی کرده و گل آلوده در یکمن یا ده بالا پاچک دشتی بسوزند بعده چهال درخت اندرجو یک آثار سوده
دیکتوله ازین هرتال آمیخته یک کف دست بخورند نوع دیگر برای جذام که جاری شده باشد از بیاض والد مرحوم زرنیخ طبقی زاج سفید کف دریا هریک یکماشه کوفته
بیخته در دو سکوره نهاده گل حکمت نموده خشک کرده در پنج آثار پاچک دشتی ته و بالا نهاده آتش دهند هرگاه سرد شود برآورده بقدر یک دو برنج خورده باشند نوع دیگر
که اهل هند آنرا رس هرتال نامند هرتال یکدام مغز کرنجوه پهٹکری هریک دو دام اول مغز کرنجوه نیکوفته نصف آن در سکوره نهند و بالای آن پهٹکری کوفته نیمه
آن پهن نمایند و بالایش قلی هرتال گذارند پس نصف باقی از مغز کرنجوه و پهٹکری بالای هرتال پهن نمایند و سکورهٔ دیگر بالای آن گذاشته گل حکمت نموده در هفت آثار
پاچک دشتی آتش دهند چون سرد شود برآرند و بقدر نیم سرخ با برگ پان خورند در پنجاه روز جذام و برص برطرف شود و بعضی بجای پهٹکری کف دریا میگیرند و بعضی
هرتال و دو دام و بیست دام پهٹکری کشته میکنند نوع دیگر برای رگت پتی و جذام آتشک هرتال ورقی یکجزو مرچ سیاه نه جزو هرتال را یکیک مرچ انداخته کهرل کنند تا که هیچ
تمام شود و مثل سرمه بار یک بسازند بعده بوزن یک تی و اگر گرمی کند نیم رتی در رغن ناجهه گاو نهاده بالا نموده بخورند بعده نان نخود بی نمک با روغن گاو بسیار بخورند همین طور تا مدت
بیست و یکروز عمل آرند پرهیز از جمله چیزها خصوصاً از روغن تلخ که اگر یک قطرهٔ آن بدست رسد تمام بدن آماس کند و نزدیک چراغ هم نروند و بعضی وزن فلفل و هرتال مساوی
یک یک توله نوشته اند و بعضی بغیر فلفل صرف هرتال را یازده پاس در آب کٹائی خرد کهرل کرده در برگ پان بخورانند و مفید میشود سفوف هندی جهت جذام با ذهلیکه پنجم شیشه باشد
بکار آید درخت نیم کهنه که قریب صد سال باشد گل و بار و برگ و پوست تنه و پوست بیخ او هریک نیم آثار پوست بلیله پوست هلیله آمله باپچی گلو هر واحد پاو آثار کوفته بیخته
سفوف سازند قدر خوراک از دو ٹانک تا چهار ٹانک با کاڑهٔ مجیٹه سه چله بخورند و اگر این ادویه با عسل معجون سازند مضایقه ندارند و از گوشت و نمک و جمیع ترشیها
و چیزهای گرم پرهیز نمایند و نان نخود بخورند و ضرورةً قدری نان گندم و نمک بخورند ایضاً که مجرب نوشته اند برگ نیم برگ بکن شهد یوهی کلان کنائی با بار و بیخ
و برگ آن آمله اکبرآبادی آنبی هلدی سرپهوکه باپچی همه اجزا جدا جدا کوفته از هر واحد یک یا دو اکبری بگیرند و ممزوج نموده چهل حصه کنند یکی صبح و یکی شام بدهند و غذا نان نخود
بی نمک است نان نخود بی نمک و بنا بر ضرورت نان میده و کباب بی نمک باید داد ایضاً که برای جذام مستحکم مجربست پوست بلیله زرد و پوست بلیله آمله منقی هر واحد
ده دام گل سرخ سست گلو برونیز چینی چهال السوس مقشر زبانه الایچی خرد و کلان کشنیز خشک هریک یک دام گیر و پوست نیواج خطائی و اگر نباشد عوض آن پوست
بیخ کتا بیخ ساٹهی پوست بیخ انجیر دشتی قسط تخم نیوار باپچی سرپهوکه زردچوب هریک نیم دام برگ نیم بار نیم گل نیم پوست بیخ نیم پوست تنهٔ نیم هر واحد یکدام کوفته

صاف کرده نیم دام همه را با هم یک سائیده پارچه بیز نموده هر روز با آب سرد نیم دام بخورند غذا برنج ساٹھی و دال مونگ کم روغن و کم نمک تا چهل روز پرهیز نمایند **ایضاً**
پوست بیخ انجیر دشتی دو دام مرچ سیاه نیم توله هر دو را کوفته بیخته سفوف سازند و بقدر مناسب بخورند و در ایام خوردن او با بیکه دران بیخ جهربیری جوشانیده باشند
غسل نمایند و از غذای سفید پرهیزند **طلاء مجرب** میر غلام رسول شراب دو آتشه بقدر چهار فلوس سوخته هلیله کلان دو عدد نیله تهوتهه ده ماشه نیل تهری ده ماشه آب لیمو
دو عدد و آب برگ تنبول آب کوکنار هر یک دو فلوس همه ادویه کهرل کرده هفت روز بر بدن مالش نمایند **عرق** معمول در جذام و خارش و برص و آبله و شبه ده قروح و مقوی
قلب ست گل سرخ دو آثار برگ گاوزبان شاهتره صندل سفید و سرخ برگ نیب مغز تخم نیب گل نیلوفر برگ کاسنی گل سیوتی برگ کاهو سبز خس هندی هر واحد
یکسیر گل نیب برگ حنا بادیان خار خسک سرپھوکه گل گاوزبان آمله بهار نارنج چرائته چوب چینی براده شیشم کشنیز پوست سنگتره هر واحد پاو سیر پوست بیخ نیب
باد رنجبویه تخم کاسنی گل گوڑهل عناب خار شتر بهاپل کچنال گل عصفر پوست بیخ کیوڑه پوست جهربیری دانه الایچی خرد هر واحد نیم سیر پوست هلیله زرد پوست بلیله
هلیله سیاه عشبه مغربی تخم خیارین نیم کوفته افتیمون هر واحد نیم پاو بسفایج فستقی سنبل الطیب تخم خرفه دانه الایچی کلان هر واحد پنج توله سعد کوفی چار توله جدوار خطائی
ساذج هندی هر یک سه توله برگ پان دو صد عدد زعفران شش ماشه مشک یک ماشه عرق کشند شربت برای طبیب **نوع دیگر** برای فساد خون از بیاض والد
مرحوم پوست درخت نیم برگ نیم گل نیم برگ بکاین تخم بکاین پوست درخت بکاین گل بکاین برگ گلاب گل نیلوفر گل سرخ گل خطمی برگ شاهتره چرائته سرپھوکه مکوه
گاوکاسنی کشنیز خشک هر یک پاو آثار گل بنفشه برگ گاوزبان هر یک نیم پاو افتیمون باد رنجبویه اسطوخودوس بسفایج صندل سفید صندل سرخ الایچی کلان الایچی خرد
بالنگو هر یک پنج توله پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی هر یک نیم آثار عرق کشند و در نسخه دیگر پوست درخت کچنال پوست مولسری و دهی خرد
برگ بهنگره سیاه شاخ و برگ جوانسه پوست درخت گوله برگ حنا برگ بید ساده منڈی تخم شاهتره دهماسه بیخ کاسنی چوب بجیسار عناب خس مم منڈی نیل کنٹھی
هلیله سیاه براده چوب آبنوس براده چوب شیشم هر یک پاو آثار عوض برگ گلاب و گل خطمی و مکوه و گل بنفشه و افتیمون و اسطوخودوس و بسفایج و مهره و الایچی و بالنگو مرقوم ست
و وزن همه ساوی ست و برای دفع مواد سوداوی و جذام وغیره مفید نوشته اند **معجون نیب** دافع جذام و خدر و فساد خون و مواد آتشک معمول پوست شاخ نیب
پوست بیخ نیب برگ نیب پوست شاخ انجیر دشتی هر یک چهار دام شاهتره کشنیز چرائته تلخ پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله هلیله سیاه شیطرج گل سرخ
بادیان سنای مکی بسفایج مویز منقی هر یک دو دام کوفته بیخته به سه چند شهد بسرشند خوراک یکتوله و در خوردن این از ترشی و بادی پرهیز نمود و غذا نمک کم خورند **طریق**
استعمال چوب چینی بدانکه مزاج چوب چینی نزد محققین مرکب القوی ست لیکن پس زائد بودن یکی از دو کیفیت فاعله اختلاف ست و در رطوبت فضلیه بسیار دارد
و منافع چوب چینی آنست که او مقوی حرارت غریزی و اعضای رئیسه و باه و اعضای تناسل و معده است و مجفف رطوبت غریبه و ملطف و محلل و سریع النفوذ
در عمق بدن و مفتح سدد و محلل مواد غلیظه مدر بول و عرق و منقی خون و روح از کثافات و ملین صلابات و تعقدات و قامع قروح خبیثه و جروح مزمنه و نافع مرض آتشک
و آکله و اورام و بثور و جمیع علل سوداویه مثل جرب و حکه و جذام و قوبا و مالیخولیا و جنون و تپ ربع و بواسیر و نواصیر و وجع مفاصل و داء الفیل و داء الثعلب و داء الحیه و سرطان
و بهق سیاه و برص سیاه و رافع سائر اوجاع بارده مادی و سافج و ریحی و اکثر امراض بلغمی مانند نزله و زکام و استسقاء و امثال آن و جهت تحسین لون و تنویم و تسمین بدن
و ابراز جدری و حصبه و دفع سمیت خلط و قطع عادت افیون بی نظیر و انواع بواسیر را در غایت نفع ست بالجمله اهل تجارب اتفاق کرده اند بر آنکه از ادویه مفرده هیچکدام
در هیچ باب بنفع چوب چینی نمیرسد و آنکه در بعضی امزجه و برخی از امراض مضر دانسته اند از عدم مراعات امزجه است چه تجفیف و جرور در التعریق بدان و استعمال شیرینی با
ادویه حاره مضرت و مبرود را تبرید و کثرت آب با قلت مقدار چوب چینی و صاحب سده احتشار اجرام آن که مسدد قوی ست لهذا در اکثر مواد تعمل جوشانده او ست
و خوبی چوب چینی آنست که عده ہی یعنی گلابی و کم گره و عرقی یعنی سنگین باشد و بعضی گفته اند که نیم عرقی بود یعنی چون در آب اندازند بین بین بایستد و بته نه نشیند
و نه بر سطح آب آید لیکن بقعر مائل تر بود زیرا که افراط ثقل او دلیل نجابت ست و باید که پوسیده و کرم خورده و کهنه و حجری یعنی بسیار سخت که از کار رود و دشوار سوده شود
نباشد و در خوردی و بزرگی میانه باشد و اگر جامع صفات حسنه باشد بزرگی او بد نیست بلکه هر چند بزرگتر بهتر و الا کوچک بهتر ست دیگر آنکه مثل کمان بسیار کج نباشد
و سطح ظاهرش مستوی باشد و باید که ظاهر او مخالف باطن نبود بلکه اندکی سرخ تر باشد و نه نرمی و سختی و رنگ مستوی الاجزا بود زیرا که استوای دلیل استوای نفع در جمیع اجزاست

و بی رائحه بود و دیگر آنکه از مغیرات و مفسدات مثل مجاورت کافور و فرفیون و جند و آهک و مشک و امثال آن و رسیدن نم باران و آب دریا و گرمی آفتاب محفوظ باشد
و دیگر آنکه ریشه دار نباشد و شخصی که اراده خوردن چوب چینی نماید باید که اول تنقیه بحسب حاجت کند و اکثر حاجت فصد و اسهال افتد و گاهی بر یکی ازین هر دو اکتفا کرده میشود
و گاهی بشرط عدم حاجت هر دو ترک نموده می آید و یک هفته قبل از شروع عرقیات مناسبه شرباً و غسلاً بکار برد و آب را ترک نماید و همچنین عادت که خوردن نمک کند تا آنکه
در وقت شروع نمودن قدر قلیلی از نمک باقی باشد و از برای مزاج گرم خریف و برای بارد ربیع مناسب است و در گرمای گرم و سرمای سرد استعمال او ممنوع است و ایضاً بدون
ضرورت عظیم استعمال این دوا نباید کرد و اسنان خوردن چوب چینی کهولت و ابتدای شیخوخت است و در اثنای خوردن آن از آب صرف و هوای سرد و حموضات و بقولات
و لبنیات و فواکه رطبه و تناول نمک و اطعمه غلیظه و کثرت اکل و جماع و حمام و حرکات سخت و جز آن هر چه منافی صحت باشد لازم دانند و از شیرینی های مفرط
و ادویه بسیار گرم پرهیزند و اگر سن و مزاج مقتضی تبرید باشد شیره خرفه و امثال آن همراه عرق بید مشک و گلاب و دیگر اشربه استعمال توان کرد و اگر دیگر عوارض
مانند پیچش و جز آن رو دهد ادویه مناسبه آن مرض همراه آب چوب چینی یا دیگر عرقیات استعمال باید کرد تا مقدور از غم و جز آن اجتناب نمایند و بفرحت و بهجت مشغول
دارند و اگر عادت بمسکرات باشد سوای شراب موافق معتاد بوقت آن بعمل آرند و چون از خوردن چوب چینی فارغ شوند همان پرهیز که در میان خوردن آن بود
تا چهل روز مرعی دارند و آهسته آهسته رجوع بعادت خود نمایند و از حمام تا هشتاد روز پرهیز باید کرد و طریق خوردن چوب چینی اینست که بگیرند چوب چینی صحیح
یک مثقال و از کارد ریزه ریزه کرده در ظرف نقره یا مس سپید قلعی دار یا گلی انداخته در عرقهای مناسبه گلاب و عرق کیوره که وزن آنها دو آثار باشد تمام روز تا دو نیم
شب تر نمایند بعد از آن بر آتش ملایم بپزند تا که چهارم حصه بماند پس از آن آهسته آهسته در همین ظرف وا کنند و پنج دام وقت صباح و پنج دام وقت شام با قدری نبات
سفید شیرین کرده بطریق قهوه بخورند و باقی را در ظرفی دیگر بدارند و بجای آب صرف نمایند و غذا نان گندم و جو و قلیه و شوربا و پلاو و کباب بی نمک و زرده و حلوای
مناسبه و نقل بادام و پسته تنها یا با نبات نمایند و گوشت بچه مرغ و بره و دراج و تیهو و دیگر غذاهای لطیف و سبک مناسب بود و از پیاز بقدری که اصلاح گوشت کند و روغن
بقدر معتاد باید خورد و دیگر چهار مثقال چوب چینی بگیرند و از کارد ریزه ریزه کرده در دیگ انداخته در ده آثار آب بطریق سابق بجوشانند تا بنصف رسد آتش را موقوف
نمایند و در همین ظرف را آهسته آهسته وا کنند و این آخر حوائج ضروریه مثل روشستن و طعام پختن و استنجا نمودن و جز آن نمایند و قدری ازین گرفته جامه و کلاه و پائجامه
رنگین نمایند و تا ایام خوردن چوب چینی همین پارچه را در بدن دارند و مکانی را که در آن اراده خوردن چوب چینی می نمایند باید که از همه جا بند کنند که تا هوا اثر نکند
و درهای او را آئینه یا ابرک مسدود سازند و روشنی بقدر خوش آینده دارند و اگر دیوار و سقف آن نیز بپارچه که از چوب چینی رنگین کرده باشند بپوشند و پارچهای حصار و خواب
هم از آن رنگ کرده باشند بهتر است و بقول حکیم شریف خان بعد از سه روز یک یک ماشه هر روز هر دو جا در ثقل سابق افزوده باشند باین طریق که روز چهارم پنج و نیم ماشه
و روز پنجم شش و نیم ماشه و روز ششم هفت و نیم ماشه و روز هفتم یازده و نیم ماشه و علی هذا القیاس و آنچه چوب چینی اول زبون و سیاه شده باشد در چوب چینی دوم که از نیم
برای استعمال تیار می شود افزوده باشند و بقول حکیم ذکاء الله خان روز اول چوب چینی ورق ورق تراشیده بوزن سه مثقال در یکنیم آثار آب شیرین بدستور تر کرده بجوشانند
تا نیم آثار آب بماند صاف کرده و ثفل آن نگهدارند و آب صاف آن را با و سیر گیرند و یکنیم توله نبات سفید آمیخته وقت صبح و باقی آب با همین وزن نبات بوقت شام
در خلو معده از طعام بدستور نیم گرم کرده بنوشند و روز دوم همین قدر چوب چینی دیگر در همین قدر آب بدستور تر کرده با ثفل مذکور جوشانیده بنوشند هر چه ازین ثفل سیاه
شود دور نمایند و باقی ثفل نگاه داشته باشند و بعد هر سه روز یک مثقال چوب چینی نو در ثفل سابق اضافه نموده باشند تا بهفت مثقال رسد بعده همیشه هفت مثقال
چوب چینی را با ثفل سابق در دو آثار آب جوشانیده شیرین کرده بدستور میخورده باشند تا سی و دو روز بعد از آن هر روز یک مثقال از چوب چینی کم میکرده باشند و یکتوله
چوب چینی را علیحده در هفت آثار آب بجوشانند چون پنج آثار بماند صاف کرده آب و را در طعام و وضو و استنجا و غیره استعمال نمایند و وزن این در میان مدت
معلومه تا دو توله رسانند و آبش بقدر ضرورت اضافه میکرده باشند و بقول حکیم علی خان بجهت ابدان قویه و امراض صعبه مزمنه مانند آتشک و جذام و قروح
خبیثه عتیقه و امثال اینها سه روز هر روز سه مثقال و سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و سه روز دیگر هر روز هفت مثقال و بدین ترتیب تا مدت بیست و یک روز بعد
هر سه روز دو مثقال بیفزایند که تا روز بیست و دوم چهارده مثقال برسد و باز از روز بیست و سوم بدستور بکاهند که باز به سه مثقال برسد و در مدت چهل و پنج روز

مقدار خوردن چوب چینی بدین طریق سه صد و نود مثقال میشود و باید که سرپوش دیگ را در آن گذارند و خمیر محکم گیرند که بخار از دیگ بیرون نیاید و از هر جا که بخار بیرون
آغاز کند همان وقت بند نمایند و بآتش نرم بجوشانند و سنگی بر سرپوش گذارند تا از قوت بخار سرپوش مندفع نگردد و **طریق** معلوم نمودن اینکه آب بمقدار مطلوب
رسیده است اینست که هر قدر آب که بعد از طبخ نگاهداشتن آن منظور باشد در دیگ بیندازند و سرپوش را بر دیگ گذاشته پوشیده آب و دیگ و سرپوش و چوب چینی
و خمیر را وزن نمایند و سنگ وزن آنرا نگاهدارند بعده آن مقدار آب که در طبخ فانی شدن آن منظور باشد بر آن ریخته سر آنرا بدستور سابق محکم نموده بآتش بسیار ملایم
طبخ دهند تا آنکه بحدس دریابند که بوزن مقرر رسیده آن هنگام از آتش دیگ را برداشته وزن نمایند با وزنه سنگی که نگاهداشته اند اگر برابر باشد فبها و الا باز قدری آتش در زیر آن
نمایند و ساعت بساعت وزن نمایند تا بحد مقرر رسد پس صبح دیگ را فرود آورده نزد خود طلبیده بدستور بنوشند و باید که چنان بپزند که طبخ تمام تا بوقت صبح شود که وقت
خوردن آب سر نشود و هر روز سر دیگ را نزدیک مریض آهسته وا کنند تا بخار خفیف او ببرد و دیگر اعضا برسد و اگر علت در عضوی دیگر بود آن عضو را بر بخار چوب چینی
بگذارند و بعد از سه روز تا پنج روز یا هر هفته تعریق می نموده باشند و بهتر آنست که در روز بحران تعریق نمایند و **طریق** تعریق آنست که مریض را بر کرسی بهیئت ثابت
و یا بر کرسی چوبین که بقدر روپیه سوراخ داشته باشد بنشانند و گرد کرسی را از پارچه ملفوف سازند و لحاف بر خود گیرند بطوری که راه نفس کشاده باشد و دیگ را زیر کرسی در آورده
بتدریج بخار رسانند و صبر کنند که تمام بخار برآید پس از آن دیگ را بر آورده آب صافی او گرفته یکدو پیاله از همین آب بیاشامند و تا عرق دارند اصلا از جای خود حرکت نکنند
و بتدریج عرق را از پارچه خشک نموده از لحاف برآیند و لباس خود بپوشند **بالجمله** بعد انفراغ از خوردن چوب چینی عرق چوب چینی یا سفوف چوب چینی شروع نمایند و اگر
چوب چینی نو نباشد از همان چوب چینی که چهل روز باستعمال در آمده است سیاه و پوسیده را دور کرده بکار برند و حکیم شریف خانصاحب در چوب چینی قدیم پاو آثار چوب چینی
تازه انداخته ده آثار عرق می کشیدند و نیم پاو با گلاب و عرق کیوڑه و عرق گاوزبان و معجون چوب چینی میدادند و جرم چوب چینی در سده و ورم احشا نهایت مضرت
و باید که سفوف و معاجین با دویه مناسبه هر مرض و مزاج ترکیب داده استعمال می نموده باشند و قدر خوراک سفوف چوب چینی در سفوف چند روز اول زیاده از دو دانگ و نیم مثقال
نباشد و بتدریج اضافه نموده از یک مثقال تجاوز ننمایند و در مزاج معتدل از چهار دانگ شروع باید کرد و بتدریج تا یک نیم مثقال باید رسانید و در مزاج قوی از یک مثقال شروع
نمایند و تا دو مثقال بتدریج رسانند و مدت خوردن سفوف چوب چینی تا دوازده یا پانزده روز است و گاهی کمتر ازین مدت نیز کافیست و اگر بعد ازین مدت احتیاج
باقی باشد بهتر آنست که بدستور اول شروع از اقل نمایند و همان ترتیب بیفزایند تا بمقدار اول کمتر از آن برسد و معجون چوب چینی تالیف حکیم شریف خان که در بحث
آتشک گذشت اینجا هم مفید بود و همچنین مفرح بارد و دواء المسک بارد که دران چوب چینی انداخته باشند همراه عرق مذکور نافع بود و اگر در هنگام استعمال حدت
گرمی نماید چند روز از چوب چینی بیفزایند تا رفع آن گردد پس بقدر احتیاج بیفزایند و اگر بدان اکتفا نشود کم نمایند بقدر ضرورت یا ببعض مبردات مناسبه بیاشامند
و غذاهای گرم را ترک نمایند و در میان شرب چوب چینی و بعد اتمام آن تغیرات و تبدلات بسیار در احوال رو دهد از ضعف بدن و بی رغبتی طعام و شراب و غیرها
باید که مشوش و متردد الخاطر نگردند و ترک ننمایند زیرا که در اواخر و بعد انفراغ بتدریج طبیعت عود بصحت و تقویت می نماید و آن امور علامات تصرف آن دواست
در تمام بدن و تحریک آن اخلاط و مواد را اما اگر گرمی بسیار احداث نماید و از کم کردن و تدارک آن بمبردات مناسبه طبیعت باصلاح نیاید و دانند که ضرر خواهد رسانید
ترک نمایند و عجلت دران نکنند که ضرر چوب چینی را بمقدار و مدت مقرر باید رسانید خواه مریض صحت یابد و خواه هلاک گردد بلکه باید که نظر طبیب بر صحت و ابقای قوت
که راس المال ست باشد که دران نقصانی تازه عائد نگردد الحاصل این دوائی ست بسیار قوی و چنانکه نفع آن عظیم ست خطر آن نیز خطیر ست باید که بدون تجویز
طبیب حاذق و حضور حکیم مشفق مرتکب استعمال آن نگردند **اقوال حذاق** مولف اقتباس مینویسد که جهت تنقیه اول رگهای متعدده زنند چنانچه اول
رگ سر رود و بفاصله سه چهار روز رگ هفت اندام و همچنین رگ باسلیق و همچنین رگ صافن بعده رگ پیشانی و صدغین و وداجین و درین اثنا مطفیات خون شیره
کشیده شربت نیلوفر و عناب آمیخته تا هفته دهند و مانند پالک و خرفه و کدو و خیار و بادرنگ و نزد به تنها و یا در قلیه بچه بز پخته با نان تنک خورانند و یا آش جو با شربت
نیلوفر و یا شیر برنج با قند و یا ماهیه شیر گاو و بعده تنقیه بدن نمایند بمسهلات منضج سودا و لیکن جهت نضج این طبیخ دهند گل سرخ تخم کاسنی برگ شاهتره سرکوکه
افتیمون بسفایج بکوه بنفشه هر یک هفت ماشه درونج عقربی پنج ماشه عناب آلوبخارا هر یک هفت عدد سپستان بیست عدد در عرق شاهتره و نیلوفر و گاو

وگلاب هر یک نیم پاو شب خیسانیده صبح بجوشانند که بنیمه آید گلقند چهار توله مالیده صاف نموده بنوشانند تا دو هفته و غذا قلیهٔ بچه بز ساده و نخود و برنج و پلاو تناول
فرمایند و سه قرص پانزدهم مطبوخ مذکور پوست هلیلهٔ زرد و کابلی هلیلهٔ سیاه هر یک شش ماشه برگ سنا یکتوله در شیر بز خیسانیده خیارشنبر هفت توله ترنجبین شش توله شیرخشت
چهار توله شربت شاهترهٔ مدبر و یا آلو مسهل چهار توله روغن بادام پنج ماشه اضافه نموده بنوشانند و وقت شب حب لاجورد نه ماشه بعرق شاهتره شش توله بخورانند و وقت
دو پهر نخوداب نوشانند و وقت شام شله و یا نان ترید بدهند و صبح لاجورد مغسول دو ماشه در خمیرهٔ گاوزبان آمیخته ورق نقره پیچیده بخورانند و بالایش شیرهٔ تخم کاسنی و خیارین
و مغز تخم کدو هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک سه ماشه در گلاب و عرق بیدمشک و نیلوفر هر یک شش توله برآورده شربت نیلوفر سه توله اسبغول
و یا تخم فرنجمشک هفت ماشه کف زده بدهند و غذا وقت دو پهر بدستور دارند و همین نمط هفت هشت بلکه زیاده مسهل و اده معجون علوی‌خان با عرق ایشان دهند
و همچنین دیگر عرقیات مصفی خون بکار برند و بعد تنقیه تا چهل روز متواتر خوردن این ایارج اندروخوس قلع و قمع مادهٔ جذام میکند از مجربات ست و اکثر بکرات و مرات
بتجربه در آمده و گاهی تخلف نکرده و برای تنقیهٔ بدن در احتباس حیض نیز معمول اسطوخودوس کمافیطوس غاریقون سفید خربق سیاه فلفل سیاه فلفل سفید مازریون [illegible]
بپایهٔ عنصل بریان هر یک هژده درم زعفران فرفیون اشق هر یک هشت درم مرمکی چهار درم عصارهٔ قثاء الحمار سه درم عسل پنج رطل شربتی دو درم و اگر از تیغ بیرون نگردد
باید که چوب چینی و ماء الجبن دهند اگر دست رس نشود و الا عوض آن آب شاهترهٔ مروق و یا گلو با شربت عناب دهند و یا شربت شاهترهٔ مدبر و باید که در هر هفته جهت اسهال
وقت شب حب لاجورد نه ماشه در معجون نجاح دو توله بخورانند و ادویهٔ مسهل سوداء مروق شب خیسانیده صبح بنوشانند و همچنین تدبیر تا چهل روز کنند و بعض قیات استعمال
نمایند و نوشیدن ماء اللحم افعی تالیف علوی‌خان درین باب از مجربات ست گوشت افعی که سر و دم بریده باشد نیکو شسته نیم آثار گوشت بره یک آثار مرغ جوان سه عدد
برگ ریحان برگ ترنج برگ شبت پودینه هر یک یک قبضه ساذج هندی کشنیز خشک الایچی کلان قرنفل هر یک سه توله پیاز نیم آثار در روغن نیمه بریان کرده صاف نمود
بسفایج بادرنجبویه هر یک چهار مثقال افتیمون برگ گاوزبان هر یک ده مثقال در عرق شاهتره و عرق بیدمشک و عرق کاسنی هر یک یک آثار آب شیرین چهار آثار زعفران
دو مثقال عنبر اشهب مشک تبتی هر یک نیم مثقال در نی بسته سه شیشه عرق کشند شربتی از ده مثقال تا بست مثقال شخصی را انگشتها افتاده و تشقق همه بدن پدید آمده
و آب بد بوی پالائید این سفوف دادم بلوط چینی شاه پسند که نوعی از حب النیل ست جواکهار هر یک سه توله ترید اکبرآبادی برابر همه نمک لاهوری بقدر ذائقه شربتی نه ماشه وقت
شب و غذا گوشت بچه بز با نان خشکار و در مدت یکماه صحت تام یافت باز در ابتدای هر فصل یکماه این سفوف استعمال میکرد بسیار مفید افتاد شخصی که بینی اش پست شده
و آواز گرفته و تشقق در تمام بدن پدید آمده حب مسهل حب السلاطین تا چهل روز متواتر یک صبح و یکی شام دادم و هر روز چهار پنج نوبت اجابت طبع میشد بعده تا چهل روز اطریفل
شاهترهٔ علوی‌خان که در آن عود صلیب هست خورانیدم و باز وقت شب نه ماشه سفوف مذکور و صبح حب مذکور تا یکماه مقرر داشتم چنانچه هر روز هفت هشت نوبت اجابت
طبع میشد و مواد مختلف الالوان خارج میشد و بعد یکماه هر دو را موقوف کرده باز تا چهل روز اطریفل مذکور دادم روز چهل و یکم موقوف نموده حجامت باشرط بر هر دو ساق
و فخذین و بر هر دو دست از ذراع تا بکتفین در یک روز کردم و مغز بندق هندی در روغن گل سوده در منخرین چکانیدم بعد دو گهری خون سوسنی رنگ متعفن از هر دو سوراخ
بینی بقدر فلوس بیرون آمد و بیهوش گشت باستعمال الضماد و نخلخه که در لیشر غشی مذکور شده بهوش آمد و آواز او کشاده و بینی بلند شده و بتمامه صحت یافت مصنف خلاصه
از تذکرهٔ انطاکی و غیره نقل کرده که در آغاز ظهور این علامت فصد کنند از باسلیق ست هر چند که بر کثرت خون دلیل نبوده باشد بعد از آن تلطیف غذا امر فرمایند و بشوربای
چوزهٔ مرغ با نان سمید و گوشت بره و بزغاله و شکر و روغن و موز با پسته و شیر گاو و شیر بز اقتصار ورزند و ماء الشعیر با عناب و شکر تا یکهفته همی دهند و بعد از آن مطبوخ
شبت و نمک و حب البان و کزمازج قی آورند تا سه روز آنگاه منضج از گاوزبان و بادرنجبویه و نیلوفر هر کدام دو درم و تخم کاسنی سه درم با شکر سفید و ترنجبین بدهند تا نصف
از هفته هرگاه علامات نضج اندر قاروره پدید آید مطبوخ افتیمون تنقیه نمایند پس از آن یکهفته یا دو هفته طبع را راحت دهند و درین ایام باستحمام و مالش روغن بنفشه
و نیلوفر و کدو و بادام و شیر مرغ غرغره بشیر زنان و روغن بادام و تغذیه با غذیهٔ مرطبه و ترطیب بدن مشغول باشند بعده اگر مرض غیر مستحکم باشد این شربت در اول هفتهٔ سوم
بدهند و بعد آن ماء الجبن با دو مثقال ایارج لوغاذیا در تمام هفته دهند بعده اعادهٔ شربت در آغاز هفتهٔ چهارم کنند که آن صحت بخشد و قریب صد مرتبه تجربه رسیده
و از تالیفات من ست صنعت آن سر و ارید سقمونیا هر واحد یکدرم لاجورد هلیلهٔ سیاه هر واحد نیم مثقال و الا ماء الجبن با این سفوف سوداوی هندی هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلی

هر کدام پنج درم غاریقون سه درم بسفایج افتیمون اسطوخودوس گل گاوزبان هر کدام چهار درم نمک سیاه لاجورد هر کدام یکنیم درم کوفته بیخته سه درم اذان باسی درم ماء الجبن بدهند
و روز دوم این مطبوخ مرتب سازند مویز منقی پانزده درم هلیله سیاه برگ حنا هر کدام ده درم نانخواه پنج درم حلتیت نیم درم همه را در سه رطل آب بپزند تا بسدس آید صاف نموده یکمرتبه قتل
پانزده درم عسل دران حل کرده تمام هفته بنوشند باین نوع که یکروز ماء الجبن با سفوف سوداء مذکور باز روز دوم ازین مطبوخ و روز سوم باز بماء الجبن معاودت کنند
و روز چهارم مطبوخ مذکور همچنان تا دو هفته بگذرانند انگاه اگر در قوت احتمال یابند فصد اقدعین کنند و سه روز راحت داده باسلیق چپ کشایند والا چند روز مطبوخ
افتیمون نوشانند بعد ازان فصد صافن کنند و شربت مذکور هنگام رجوع قوت دو مرتبه در هفته پنج بنوشانند این همه مع ریاضت در حال خلو معده و خوردن تریاق کبیر و اربعه
بروغن بادام و پسته و استحمام بسیار و نشستن در روغن کنجد و روغن زرد نیمگرم هر قدر که ممکن باشد و تا مقدور شرب بیضه انوق یعنی رخمه که آن از خواص عجیبه است و همچنین شیر
گوسفند که آن صحت بخشد مجرب ست بعد ازان برای امن از عود تا یکسال کامل تعاهد آنچه مذکور شد واجب ست لیکن شربت مذکور استعمال نکنند مگر در هر دو فصل اعتدال
و گویند که از خواص انیست که ماری سیاه را در کوزه کرده اندر زبل دفن کنند تا گرم افتد بعده آنرا بخورند که این تجربه رسیده و اکثر ثابت کرده اند که خوردن مشیمه زنان جذام را
متوقف میکنند و من تجربه این نکرده ام و گویند که ادمان مالش کف پای بشحم حنظل سبز جذام را متوقف گرداند و درین تنها اثر نیست تا آنکه تلخی او در دهن یابند و ازادویه
مجموره برای ایشان خصوصاً نزد اهل هند انیست هلیله سیاه شیطرج هر واحد ده درم دار فلفل پنج درم بیش سفید دو نیم درم کوفته بیخته چند روز بروغن گاو چرب نموده بدانند
بعده بعسل بسرشند و شربت او یک مثقال ست و این را بزرجلی نامند و عقب و دواء المسک بخورند که این تریاق اوست و واجب ست محافظت بر قی بماهی شور و عسل
و شرب فاد زهر در زیادت نور قمر و مالش بتریاق محلول در مسکه و اگر برگ حنا هفت و نیم مثقال در یکصد و پنجاه مثقال عرق گاوزبان خیسانیده بجوشانند تا بخمس
آید صاف نموده با یک اوقیه شکر سفید دهند و همین نوع تا چهل روز مداومت نمایند دراز الهٔ این علت از مجربات مکرره است و گویند که هر گاه باین علاج زائل نشود از
سائر معالجات دست باز دارند و از ادویه مؤثره نوشیدن نیم اوقیه از بسفایج با یک اوقیه عسل هر روز تا یکهفته است و دو درم برگ حنظل با عسل تا ده روز همین حکم دارد و سعوط
بروغن تخم انگور مع زهرهٔ کرگس جذام مبتدی را زائل میکند و مستحکم را متوقف میگرداند و همچنین شرب زمرد و زبرجد و ورق طلا و مروارید هر روز نیم درم تا بست روز و عوق
مطلقاً حتی که طلای او بعد پنج و خوردن انواع هلیلجات و گوشت روباه و خارپشت بجردل و کذا بید انجیر مطلقاً و طلا بر زفت و زیت و نوشیدن طبیخ پنج کز بوزیر عجیب
و مجرب ست و کذا میعه مطلقاً و دریبان و گوشت کفتار اکلاً و اگر تخم حنظل بر آورند و دران سه اوقیه هر واحد از زیت و آب انداخته بپزند تا آنکه روغن بماند و ازان هر روز
تا پنج درم بیک درم حجر ارمنی و ثمن درم سقمونیا بنوشند استیصال سودا نماید و همچنین مداومت خوردن برادهٔ عاج تا پنج درم با آب پودینه و کذا شیطرج مطلقاً و شرب
غاریقون و خوردن عنصل بریان کرده مطلقاً و کذا کرنب و چون عصارهٔ این بانصف وزن هر واحد از قطران و سرکه صبح و شام نوشند جذام را متوقف گرداند
و همچنین قلفطیون مشک سوده و کذا شرب حجر البقر آنرا متوقف کند و مجرب ست و همچنین فادزهر و زعفران و از مجربات بعد شربت مذکور ضماد نیست که بگیرند مروارید
و عاج هر واحد یکجزو غاریقون نیم جزو زعفران زهرهٔ کرگس هر واحد ربع جزو بعسل بسرشند و تا سه درم استعمال کنند و طبیخ پوست بیخ کبر و درخت زیتون و کزفرو بند استعمال
ده قیراط برادهٔ عاج و هشت جو زمرد سائیده و شیر بز جوان سرخ رنگ شیر گوسپند تازه که همان ساعت دوشیده باشد بغایت نافع ست تا سه روز یا هفت روز نوان داد
و بدانند که چون این علت مزمن و متمکن شود از فصد و استفراغ بالکل دست باز دارند تا ماده ردی در بدن انتشار یافته باعث هلاکت نگردد و اطبای هند درین باب
تراکیب غریبه همچون بیشی و بزرجلی و امثال آن ایجاد نموده اند بعد از تنقیه بدن بخورند و چندان استعمال نمایند که در چشم تاریکی آورد و بینی از دو بدن مقشر سازد و از انجمله
روغن عذریست که مار خشک انسان را در کوزه انداز ند و ته آن سوراخ تنگ نمایند و ظرفی دیگر زیر آن نهند و بگل حکمت گرفته بدستور تیل جنتر آتش دهند
روغنی که در کوزه زیرین بچکد بعد از سرد کردن آتش برداشته نگاه دارند و بعد ازان نیم درم با برگ تنبول بدهند و تا هفت هفته همین نوع عمل کنند و بر بدن نیز ازین روغن
بمالند و روغن بوم و خفاش و غراب و شقراق که بدستور مذکور برآورند همین حکم دارد و گفته اند که اگر بینی فرو نشسته باشد و اندامها ریخته نیکو شود و روی بصلاح آورد و گفته اند که مالیدن روغن مار سیاه
بر بدن مجذومان باعث رویدن موست و گوشت قنفذ بخاصیتی که اندر انست بغایت سودمند ست و چون نمک با روغن زیت و شراب آمیخته نزدیک آتش
بر اندام آنها بمالند آلم را ساکن سازد و تعلیق چشم هدهد و چشم نهنگ که در حالت حیات گرفته باشند بالخاصیت مفید ست انطاکی در تذکره مینویسد که او لا فصد

یکمرتبه قتل

کتله ابو ریحان

نسخه درم

باسلیق ایمن ابتدا کنند بعده مطبوخ افتیمون سه روز بدهند همچنین ماء الجبن بعد آن سقمونیا با لاجورد دیگر روز دهند بعده باسلیق ایسر بگشایند و شیر تازه با شکر سه روز
بنوشانند بعده همچنین طبیخ فواکه بعد ازان این مطبوخ انجیر مویز منقی سپستان هر واحد بست درم بنفشه بسفایج اسطوخودوس اصل السوس هر واحد ده درم عناب
گل سرخ هر واحد هفت درم کوفته بچهار صد درم آب شیرین بجوشانند تا چهارم آب بماند و صاف کرده سی درم شربت بنفشه حل کرده استعمال نمایند و تا تمام هفته
تکرار این کنند بعده فصد اخدعین کشایند و بر شربت بنفشه و شربت ورد و تریاق کبیر و حمام و طلا بروغن زرد و روغن کنجد و مسکه در خانه که هوا داخل نشود تا تمام
هفته سوم اقتصار ورزند بعد ازان شرب حنا تا یکهفته پس اگر باین علاج صحت نیابد امر بسیار خطیر بود و دیگر حالت بر تمام مفاصل داغ نهند و طبیخ افاعی بنوشانند
و تریاق الذهب و مثرودیطوس در آخر دهند که قطعاً متوقف گردد و صحت او بتمامه ممتنع ست و بدانند که نرسیدم باین علت اصلاً که ازاله او نکردم بدانچه مذکور شد
و طول کردانچه دور کردم آنرا امر دارید و لاجورد و زمرد و سقمونیا فقط در کم از یکماه و در اطلیه بر مرواریدیا دهنج اقتصار کردم و غالب تدبیر که بدان این مرض فاسد میشود
عدم ترتیب علاج ست پس گاهی اسهال می کنند قبل از فصد و احتراقات در بدن راسخ میشود و یا فصد میکنند با وجود قبض و هیجان صفرا پس صعود می نماید
و اطفا میکنند و یا تریاق اولا میدهند و خلط محتبس میگردد تا آنکه عظم استیعاب میکند پس ازین حذر کنند که آن از سقطات جمله مفضی بتخلید علت ست مسیحی گوید که
جذام هرگاه در ابتدای حدوث خود باشد علاج پذیرد و اما مزمن از مستحکم علاج قبول نکند و انچه معالجه آن کنند ابتدا بفصد نمایند اگر بدن متحمل او باشد بعد ازان بهم
را به تبرید و ترطیب مائل گردانند بعده ادویه مسهل سودا مثل افتیمون و بسفایج و هلیله سیاه و خربق و اسطوخودوس و لاجورد و حجر ارمنی استعمال کنند و اگر از احتراق مره صفرا
باشد استفراغ بهلیله زرد و سقمونیا و صبر و قثاء الحمار و شحم حنظل نمایند و هرگاه بدن پاک گردد لحوم افاعی مطبوخ بنمک و شبت بخورانند یا قرص افاعی مقدار مثقالی بشراب
مقدار اوقیه یا تریاق کبیر بشراب دهند شیخ الرئیس میفرماید واجب ست که دران مبادرت باستفراغات و تنقیه بدن از ماده ردی قبل از غلظ مرض نمایند
پس هرگاه متحقق گردد که دران جا خون بسیار و فاسد ست لازم که مبادرت بفصد بلیغ نمایند و اگر چه از هر دو دست باشد و اگر تحقق آن نباشد فصد نکنند لیکن گاهی امر
بفصد او تبفاریق از رگهای خرد کرده میشود و اگر خوف از فصد عروق بزرگ باشد و دانند که خون بارد در ظاهر ست که این ابلغ از حجامت و زلو و کثر در ضرر باشد
بود و آن مثل رگ پیشانی و بینی ست و اما در اکثر فصد محتاج الیه در علاج این مرض ست و از انچه مستدعی بسوی آنست تنگی نفس و دشواری وست و گاهی احتیاج
بفصد و داج نزد اشتداد بحت الصوت و خوف خنق افتد پس هرگاه فصد کنند لازم ست که یکهفته راحت دهند بعد ازان استفراغ بمثل ایارج لوغاذیا و ایارج شحم حنظل
کنند و بمطبوخات و حبوب مرتب از افتیمون و هلیله کابلی وغیره ادویه مسهل سودا که در قول مسیحی گذشت تنقیه نمایند و مضر نبود اگر شحم حنظل و سقمونیا نیز بدان مخلوط
سازند خصوصاً اگر دران جا صفرا باشد و صبر و قثاء الحمار بدان مضاف سازند و شبادریطوس هم ای ایشان نیکوست و ایضاً ایارج فیقرا و خصوصاً چون سقمونیا قوی
کنند از مسهلات جیده برای مجذومان بود لاسیما اگر شحم بخربق آمیزند یا با وی حجر ارمنی شریک سازند و دیگر با لازم ست که تخفیف نمایند و در مطبوخ تقویت نسازند
تا که آن ادویه مواد را منتشر نکنند و ثوران او ننماید مطبوخ برای مجذومان نسخه این همانست که در قول مصنف خلاصه گذشت و دران حلتیت نیم درم ست لیکن
درینجا هلیله زرد عوض برگ حنا ست و بدن او را بروغن گاو بمالند و در آفتاب نشانند تا روغن بجوشد و یا هفتاد قدم راه روند و بر پهلوی راست و چپ و پشت
و شکم منقلب شوند و نان با عسل بخورند و دوای مذکور هفت روز بنوشند و هر روز تجدید طبخ او نمایند و در علاج کسانی که مرض آنها مستحکم نشده باشد یک استفراغ کفایت نکند
بلکه گاهی در هر ماه دو مرتبه یا یکمرتبه بحسب مشاهده احتیاج باستفراغ افتد و آن بادویه معتدله باید و گاهی اسهال کرده میشود هر روز برفق یکبد و مجلس بچیزیکه اسهال او کند از شربات
ناقصه ادویه مذکوره تا چهل روز متواتر و اما ادویه قویه بسیار مثل خربق و مانند آن و ادویه کثیر الوزن در سالی یکبار در ربیع یکبار در خریف یا زیاده ازین
کفایت باشد و لازم است که بر دماغهای ایشان به تنقیه از مثل غراغر مذکور در باب امراض سر و بسعوطات معروفه توجه نمایند نسخه سعوط بگیرند دار فلفل و مامیران
و شیطرج هندی مجوف البرنج هر واحد یکدرم جوز بوا شکاعی افسنتین هر واحد نیم درم آب منجاشت سه نوجل و روغن کنجد سه نوجل همه مخلوط کرده بپزند تا آنکه آب برود
و روغن بماند پس صاف کرده در شیشه بدارند و در هر دو منخر بچکانند بعده هرگاه ازین کثرت نمایند عقب او سعوطات مرطبه بکار برند و واجبست که از هر چیز مجفف
و محلل بسطوبت غریزی ایشان را منع کنند و تعب و غم بر ایشان حرام ست و از هوای حار یابس و ای رطب معتدل رحه برد و نقل کنند و بعد تنقیه روغنها مثل روغن

بادام مثل عصیر انگور بنوشند و این وقتی ست که استفراغ ایشان بمراتب کرده باشند و لازم ست که هر صبح بعد انقطاع فضول از امعا ریاضت کنند برفع آواز بلند
تکلیف دهند و بجهند و کشتی گیرند بعده مالش بدن نمایند پس هرگاه عرق کنند نشف آن نمایند و بعد آن روغن بمالند بروغنهای معتدله در حره و برودت و رطوبت در اکثر امر
مقوی در اول زیرا که ایشان در ابتدا احتیاج بمقویات اند مثل هلیله و ایضا ماز و بسر کرده گاهی بر ایشان استعمال کرده میشود و مالش بروغن مع شیر زنان و همچنین واجب
که بدان سعوط نمایند چون یبوست کثرت نماید و هرگاه بر ایشان غثیان هیجان نماید قی کنانند و بهتر آنست که حمام کنند بعده مالش نمایند و چون حمام کنند پس مرهم خاصه
ایشان مثل روغن مورد و مصطکی و روغن شکوفه انگور و دارشیشعان و روغن قسط بر اطراف می باید بعد از ان مریض را نیم ساعت راحت داده بعد بپر مرغ قی آورند
بعده اندکی افسنتین بنوشانند و گاهی احتیاج افتد بمالش ایشان در حمام بملطفات محلله که در ان نطرون و کبریت و حب الغار و مرزنجوش نخاران بلکه خردل و عاقرقرحا و فلفل
و دار فلفل و عاقرقرحا و میویزج و صبر و جندبیدستر افتد و تضمید بدان بر مفاصل ایشان بلکه گاهی احتیاج بمثل فرفیون آید و این انگاه باشد که ایشان را تکلیف استحمام برای
تحلیل فضول و تعریق دهند و گاهی مالش ایشان بتریاق و شلیثا و قفطارغان میکنند و گاهی احتیاج مالش ایشان بمثل این ادویه در آفتاب گرم افتد و بهترین غسولات
او در حمام آبی ست که در ان حلبه و صابون خوشبو پخته باشد و مرا عجب است که مجذوم از جماع اصلا اجتناب نماید و اما اشیا نا ایشان را بخورانند از فاضل ادویه تریاق فاروق
مرتب بلحوم افاعی ست و تریاق اربعه و قفطارغان و دبید کبریت و گاهی با اینها سعوط نیز میکنند و ایضا اقراص افاعی تنها یک مثقال در یک وقیه شراب غلیظ و یا طلا
و ایضا اقراص عنصل و بدانکه گوشت افعی و آنچه در ان قوت لحم او باشد از بزرگترین ادویه برای این مرض ست و باید که افعی بحری یا ریفی و یا شطی نباشد که آن در اکثر
قلیل المنفعت بود و در بسیاری از ان ضرر تعطیش و اتلاف ست بلکه افعی کوهی انتخاب نمایند لاسیما سفید رنگ و سر و دم آن یکبارگی قطع کنند پس اگر سیلان خون کثرت
نماید و مار مضطرب باضطراب کثیر زمانی طویل باقی ماند بهتر ست و الا ترک نمایند و موافق از ان آنست که سیلان خون و اضطراب بعد ذبح کثرت نماید و بعده پاک کنند
و بپزند چنانچه مذکور گردد و آنرا و شوربای آنرا بخورند و شرابی که در ان افعی بمیرد یا از ان شراب قدری بنوشد قومی بشرب آن شفا یافتند اتفاقا یا بقصد قتل او را نه
نوشانند تا این مجذوم بمیرد و راحت یابد و یا مردم از مردن آن راحت یابند و یا این فعل باطاعت حکم و رویا باشد و نمک افاعی نیز برای ایشان نافع ست
و اما شوربای افاعی پس بگیرند افعی و هر دو طرف قطع کرده و شکم صاف نموده و بگذارند شبت و نخود و نمک اندک در آب بسیار بپزند تا مهرا شود پس استخوان او دور کرده
گوشت او بخورند و شوربای او بنان سمید ثرید کرده بنوشند و گاهی با آن بچه کبوتر می پزند تا خوشبو گردد و گاهی نفع این تدبیر در ابتدا ظاهر نشود و بعده دفعة پدید آید
و گاهی پیش از عافیت چند روز زوال عقل تقدیم نماید و علامت ظهور فائده دران و وصول بوقتی که در ان از استعمال او منع کردن واجب بود آنست که مجذوم
در انتفاخ آغاز کند بعده منتفخ شود پس گاهی عقل او مختلط گردد بعده جلد او بیفتد پس صحت یابد و هرگاه چشم او تاریک نشود و منتفخ نگردد بار دیگر تکرار این تدبیر نمایند
و از ادویه که برای این مرض ستوده اند آنست که مار سیاه را بکشند و دفن نمایند تا آنکه در ان کرم افتد پس کرم آنرا برآورند و خشک کنند و کسی که بران جذام افراط نماید بسه کرم
هر روز یکدرم بشراب عسل بخورد و ایضا مالش بروغنی که در ان قوت افعی باشد نافع جذام ست مثل زیت که در ان افعی پخته باشند و مثل این ست دو انگبین یا سیاه و یکشند و دو ده
کرده سرکه کهنه هشت اوقیه در آب یک وقیه شیطرج رطب بیخ لوف هر واحد ده وقیه بران انداخته بآتش نرم بجوشانند تا مهرا گردد و آب صاف آن گرفته در ظرفی
بدارند و بعد حلق راس و ریش بدان بمالند تا سه روز بعمل آرند و ایشان را از استعمال ادویه افعیه انسلاخ از جلد فاسد و ابدال لحم و جلد صحیح عارض میشود با وجود آنکه
مالش مجذوم بمرطبات معتدل الحرارة در بعض اوقات نفع میکند چون یبوست کثرت پذیرد و همچنین سعوط او بمثل روغن بنفشه که در ان اندک روغن خیری باشد
و ایضا تمریخ شحوم درندگان و نرگاوان و پرندگان و این بعد تنقیه باید و قبل از تنقیه مالش نشاید که تسدید مسام کند و از مشروبات نافعه برای ایشان نزد جلی وزد و اوال السیلانجه
است و شیر از فوق چیزهاست که بدان معالجه او کنند و خصوصا نزد تنگی نفس و دشواری او و گرفتگی آواز آن و در فترات ما بین استفراغات و باید که بعد دوشیدن فی الفور
آنرا بنوشند و شیر گوسپند برای آن از انفع اشیاست و لازم ست که از ان آنقدر بنوشند که هضم شود و اگر ممکن باشد و بران تنها اقتصار کنند بسیار نافع بود و اگر چاره نباشد
حتی الامکان چیزی سوای نان پاک و شوربای لحوم حملان و مانند آن که عنقریب مذکور گردد بران زیاده نکنند و هرگاه نفس بعلاج عود کند اولی آنست که شیر را ترک
نمایند و باشیای حریفه متوجه شوند و بدان قی کنند نه بغیر آن و بدانچه مذکور شد استفراغ نمایند بعده اگر احتیاج شود اعاده شیر بر حد مذکور کنند و لازم ست که تکرار این تدبیر

زیرا که تعریق ایشان در علاج ایشان قانون جید ست نه مطلقا ۱۲ منه

بیان دادن افعی

در یکسال چند مرتبه نمایند و اما کسانیکه مرض ایشان مستحکم باشد بفصد ایشان واسهال بدوای قوی تر مشغول نباید شد بلکه باهستگی اماله سوداء از ایشان بسوی معائنه
و از خارج چیزی که مفتش و محلل باشد بکار برند و از اشربه محلله برای ایشان انیست که بگیرند سرکه کنیم اوقیه و قطران شل او د و عصاره کرنب دشتی سه اوقیه عسل را بیامیزند
و صبح و شام بنوشند و یا بگیرند برادهٔ عاج ده قیراط و آنرا با سه اوقیه شراب و روغن زرد هم آمیخته بخورند و یا بگیرند حلتیت بعسل قدر جوزه و یا بگیرند عنصل بقدر ده قیراط
بشربت عسل مقوم مثل لعوق و یا بگیرند زیره کرمانی بوزن پنج درم در عسل بمقداریکه بقوام لعوق آید و آب پودینه برای ایشان بسیار نیکوست از سه قوانوس
تا شش و واجب ست که گاهی ماهی شور استعمال نمایند چنانچه برای دوا استعمال میکنند و از اشیای بسیار حریف اجتناب نمایند مگر برای قی کردن و ایضاً قدری ازین بسیل
مصالح طعام ایشان و گاهی معالجهٔ ایشان بداغ متفرق بر اعضای ایشان میکنند مثل تارک سر و درزهای سر و بر پنج حنجره و صدغین و قفا و مفاصل دستها و پایها و بعضی
گفته اند که واجب ست که ایشان را داغ کنند در اول خوف از جذام بداغ در مقدم سر بلند تر از یافوخ و دیگر اسفل از آن و نزد یک منتهای روییدن موی پیشانی بالای ابرو
و یکی در همین سر و دیگر در بسیار آن و یکی خلف او فوق نقره و دو نزدیک در زین قشریین و یکی بر طحال و این داغها باید داغ خفیف و دقیق باشند و چون بر سر داغ نهند
لازم ست که با ستخوان برسد حتی که استخوان متقشر گردد و اگرچه بمرات بسیار بود بعد از آنکه حفظ از وصول آنها بداغ بر جمله داغهای مفسد مزاج او کرده شود زیراکه جهال
گاهی قتل میکنند زیراکه دست آنها خفیف نمیباشد صفت ادویه مرکبه نافع برای ایشان بعضی از آن بزرجلی و بعضی ست که قائم مقام گوشت افعی درین مرض ست
و بعضی از آن دواء السلاحه است و اما نسخهای بزرجلی بسیار ست اهل هند ذکر آن کرده اند و تجربه آن نموده و اصفات معروفه او نیست و آن نسخه در قول مصنف خلاصه
گذشت بعد تنقیه بدن از یک مثقال تا دو درم باشد از دوا و المسک بخورند و از ضرر او نترسند که دواء المسک فادزهر اوست صفت معجون مسمی بزرجلی اکبر و آن جواهرات
نافع جذام و برص و بهق و قوباء و زرداب و حکه و جرب کهنه ست و عقل را ثابت کند و نسیان را ببرد و آن نیک برای حفظ نافع غشی ست و آن دوائی ست که علمای هند برای
ملوک خود ساخته اند بگیرند هلیله بلیله و آمله و شیطرج هندی هر واحد چهار ده درم جوز بوا و خیر بوا و قشار کندر و عود و فو و فلفل و دار فلفل و فلفلمویه و دار قیصر و نار مشک و کندش
و عصارهٔ افسنتین و ساذج هندی هر واحد هشت مثقال بیش ازرق جید چهار مثقال ادویه را کوفته بیخته و بیش را علیحده سوده و ساینده او بینی و دهن خود وقت ساییدن ببندد
و قبل از آن بینی را بروغن گاو چرب کند و فانید خراسانی جید یا سنجری دو نیم من بغدادی بقوام آورده ادویه بسرشند بعده از آن بنادق هر واحد بقدر مثقالی بسازند و هر روز نهار
یکی را از آن با آب نیمگرم یا بنبیذ بخورند و صفت معجون سلاحه در قانون مذکور ست صفت دوا نافع جذام بگیرند هلیله سیاه و پوست هلیله زرد و زنجبیل هر واحد ده درم
نانخواه پنج درم حلتیت خوشبو سه درم مویز منقی نیم ملوک که یکمن وده اوقیه باشد و همه را در سه رطل آب بجوشانند و در رطل چهار رطل بغدادی ست هرگاه آب سوم حصه برود
صاف کرده عسل بقدر کفایت انداخته یکرطل از آن بنوشند و فی الحال بر بدن مریض روغن گاو بمالند و در آفتاب نشانند تا عرق آید و امر کنند که هفتاد قدم راه رود اگر طاقت
آن باشد و یکبار بر پهلوی راست و یکبار بر پهلوی چپ و یکمرتبه بر پشت بغلطد و نان و عسل تا هفت روز غذا سازند و با وجود این برای او ادویه هر روز تازه کنند صفت طلا
برای جذام و تسمیه آن همانست که در آن مار سیاه و سرکه کهنه ست و سابق مذکور شد و اما اغذیه برای مجذومان همه سریع الهضم حسن الکیموس باید مثل لحوم طیور معروفه بطریق
شوربا و ماهی رطب خفیف اللحم مع مصالح بقدر ضرورت و بهترین غذای ایشان نان جو و نان خندروس و حریره مرتب از آن و بقول رطب ست و گاهی احتیاج افتد
بآمیختن مثل چقندر و ترب و گندنا با آن و واجب نیست که از استعمال مقطعات خصوصاً قبل از تنقیه مثل کبر و گندنا و بادیان غافل باشند زیراکه این غذا ایشان را
از فضول پاک کنند و فضول را برای اندفاع آماده سازند پس هرگاه اغذیهٔ محموده استعمال نمایند این تدبیر نیز بعمل آرند و ماهی شور درین باب برای ایشان بسیار نیکوست
و من برین حریص میشوم هنگامی که اراده قی واسهال ایشان میکنم و کرنب ایشان را بالخاصیت نافع ست و نان بشیر و عسل ایشان را نفع کند و انجیر و انگور و مویز و بادام
بریان و قرطم و چلغوزه و آنچه از آنها مرتب سازند ایشان را موافق ست و لازم ست که در روز دو مرتبه بمقدار هضم غذا بخورند که یکبار خوردن ایشان را ضرر کند و شراب
نزد هیجان مرض نباید نوشید مگر اندک و نزد سکون غلیان شراب رقیق که کهنه نباشد اگر بقدر معتدل بنوشند جائز بود و اما اگر موی ابرو و مانند آن بریزد معالجهٔ او بعلاج داء الثعلب
کنند صفت طلای دیگر بگیرند مویزج و هلیله سیاه و آمله هر واحد یکجزو در زیت انفاق پخته بر آن موضع لطوخ سازند بعد از آنکه بطبیخ عوسج مگلنار شسته باشند ایضاً هلیله
و مازو را سوخته بسرکه طلا کنند صاحب کامل گوید که هرگاه جذام در اول ظهور او بود و قبل از آنکه چهره تجمر و تشنج ابتدا نماید در اعضاء و تقرح و سقوط اخذ کنند مبادرت بفصد

وداجین و هر دو رگ پس گوش و پیشانی و احیاناً از هر دو هفت اندام در وقت ربیع کنند و در اخراج خون کثرت نمایند تا آنکه غشی ظاهر شود و بعد از چند روز اسهال بدوای
معمول بشحم حنظل و مطبوخ افتیمون و غاریقون مقوی یا ایارج فیقرا و شحم حنظل آورند و ده روز راحت دهند پس شیر شتر و ماء الجبن بسفوف مسهل سودا دهند و تغذیه
ایشان با غذیهٔ مرطبه مثل لحوم حملان و جدی و خنانیص و ماکیان و بط فربه معمول بشوربا و پاچه سفید حملان فربه بطریق شوربا و ماهی رضراضی بطور شوربا
یا بریان بروغن بادام کنند و از فواکه انجیر و انگور شیرین دهند و حلوا معمول از مغز بادام با بادام و شکر و پسته و حریره مرتب از مغز گندم بروغن بادام و شکر طبرزد و شیر تازه
دوشیده در ابتدا ایشان را موافق ست و از افق اشیا برای ایشان غرغره بشیر گوسپند بروغن بادام شیرین ست هرگاه در حلق گرفتگی آواز باشد و هرگاه مرض مسکون
ابتدا کند لازم ست که از ایشان قطع شیر نمایند و چون فصل گرما باشد قی باشیای حریفه مثل ترب و تخم ترب و جرجیر و ماهی شور کنند و عقب او شربت افسنتین و شربت پودینه
بنوشند بعد از ان استعمال اسهال بادویه که دران خربق افتد باید کرد و کسی را که مرض او مستحکم باشد خربق دادن سزاوار نیست[سلطه] و باید که مسکن ایشان در مواضعی باشد
که هوای او حار رطب بود و از هوای سرد و مواضع یابسه اجتناب نمایند و از اغذیهٔ مولد سودا مثل لحوم بقر و بچهٔ شتر و وحشی و نمکسود و عدس و مانند آن اجتناب
کنند و ریاضت معتدل قبل از غذا و بعد پاک شدن از براز و بول و مالش معتدل استعمال نمایند و مالش با پیه خرس و روباه با اندک روغن بنفشه و روغن مغز تخم کدو و روغن بیضه
ماکیان نیز نیکوست و بعد از ان استحمام نمایند و آبیکه دران بابونه و اکلیل الملک پخته باشند بر بدن ریزند و بعد از ان مالش بدن بآرد نخود و باقلا کنند این همه در اول مرض معمول آید
و تدبیر صاحب او این تدبیر کنند که بدن بحالت صحت او رجوع کند و از ان این مرض زائل گردد و اما هرگاه این مرض مستحکم گردد باید که تعاهد فصد وداجین در ایام ربیع و خریف
کنند و محاجم بلا شرط بر فم معده و شکم کشند و با آن اضمدهٔ مسمات و روغن‌ها و براجون استعمال کنند صفت آن حماما و سنبل الطیب و قردمانا و دار فلفل و سلیخه و کندر و قسط
تلخ و عاقرقرحا و مصطکی و مقل و مر و حب بلسان و اشق و شیح و صبر و میعه و سیساليوس و زراوند مدحرج و طویل و سعد و اکلیل الملک و قرنفل و بیخ سوسن آسمانجونی و روغن
بلسان هر واحد یک اوقیه لادن دو و نیم درم زعفران نیم اوقیه علک الانباط و موم هر واحد سی درم آنچه گداختنی ست بروغن ناردین آمیزند و ادویه کوفته بیخته بدان آمیزند
و با روغن بلسان حل کنند تا هموار گردد و بعد از ان دوای مسهل در همه فصل دو مرتبه یعنی ربیع و خریف استعمال نمایند و ایضاً ماء الجبن بسفوف مسهل سودا دهند نسخهٔ آن
سفوف در قول مصنف خلاصه گذشت سه درم از ان با دو ثلث رطل ماء الجبن مرتب بمغز قرطم دهند و این دوا بنوشانند بگیرند سرکهٔ کهنه یک نیم اوقیه قطران و عصارهٔ کرنب
هر واحد یک اوقیه این اشیا را مخلوط کرده صبح و آخر روز بنوشند و ایضاً هر روز پیاز عنصل نیم مثقال با شربت عسل یا با عسل مثل لعوق ساخته بدهند و در هر سه روز یکبار
حلتیت نیم درم با عسل و روغن گاو سوده بدهند و از ین همه نافع تر اقراص افاعی ست چون یک مثقال از ان با بست درم شراب ریحانی بدهند و چون قرص اسقیل یک مثقال
با آب پودینه سبز دهند و بهتر از ین همه تریاق فاروق ست چون از ان یکدرم تا یک مثقال با آب مطبوخ افتیمون و مطبوخ دوس و خربق سیاه و گاوزبان بخورند و چون بدن صاحب این
مرض بتریاق مطبوخ کنند بدان انتفاع یابند و هرگاه ایشان را لحوم افاعی دهند بعد از انکه از طرف سر و دم او بقدر چهار انگشت قطع کرده و شکم او پاک کرده و پوست او دور نموده
بطریق شوربا بشبت و گندنا و نمک پخته باشند بدان منفعت بین یابند نه اندک و باید که صید افاعی از مواضع نیک زمین کرده باشند و حذر کنند از انکه بلوطی یا معطش یا صید کرده
از نواحی بحر و سباخ باشند و صید او در ایام ربیع کنند و چون نمک که بلحوم افاعی میسازند در طعام ایشان استعمال نمایند بدان انتفاع یابند و باید که بر بدن ایشان این طلا نمایند
صفت آن نطرون و آس و گوگرد زرد و فرفیون و برگ انجیر هر واحد یکجزو باریک ساییده بسرکه سرشته بر بدن بطلوخ نمایند دیگر بگیرند زرنیخ سرخ ده درم کبریت اصفر
پانزده درم قسط هشت درم آهک شش درم برگ صنوبر و حب الغار خشک هر واحد بست درم کوفته بیخته بآب برگ جوز یا آبیکه دران برگ جوز جوشانیده باشند بسرشند
تا مثل چرک حمام گردد بر بدن طلا کنند و اگر فصل گرما باشد در آفتاب قیام نمایند و در سرما اندر حمام بعده غسل بآب خطمی سفید و آب سبوس گندم و آب مطبوخ بنفشه و نیلوفر و جو
کوفته و مانند آن کنند و باید که لزوم این تدبیر نماید طبری گوید که در جذام حادث از کثرت خلط سوداوی بغیر احتراق بسیار دیدم اگر متحمل و در بدن خون زیاده باشد فصد
باسلیق کنند و غذا گوشت ... و مرقه و آن شوربای لحوم افاعی ست بعد قطع دم و سر و اخراج آلایش شکم مطبوخ بشبت بسیار و نخود سیاه بدهند بعد از ان فصد
ابطی نمایند و شوربای ماکیان فربه و گوشت آنها بخورند بعده هر دو سر و کشایند و لحوم حملان بطور زیرباج بخورند حفظ قوت او نمایند بعد آن فصد وداجین کنند و جوزهٔ ماکیان
و کبوتر بچه و کبک و زردهٔ بیضهٔ نیم برشت خورند و نبیذ سفید و خوضی کهنه بنوشند بعده فصد پیشانی و هر دو گوشهٔ چشم و هر دو رگ زیر زبان نمایند و چندان خون بیایند که ضعف

سلطه زیرا که آن از مسهلات عنیفه است ... یستعمل بعد تحقیق ...

تدبیر جذام مستحکم

ذکر دواء المسک الافعی

سباخ زمین شوره زار ...

سلطه زیرا که اگر ایشان این عمل کنند امید صحت ازین مرض و اصلاح ...

شدید ظاهر شود بعد ازان لزوم شرب سکنجبین عنصلی و شوربای ماکیان کنند پس اگر در مزاج او حدت شود لزوم ماء الشعیر بسکنجبین نمایند حتی که از ابتدای مرض چهل روز برآید
تدبیر بگذرد بعده ازین حب سه شربت در مدت پانزده روز بخورانند نسخهٔ آن خربق سیاه در سرکه ترکرده یکنیم دانگ افسنتین رومی مصطکی غاریقون سقمونیای مشوی
هر یک دو دانگ سنبل الطیب یک دانگ چوب وج ایارج فیقرا هر یک نیم درم همه را ساییده بآب برگ بادرنجبویه سرشته حبها سازند و در سایه خشک کنند شربتی دو درم و ثلث آن
و از طعام بشوربای لحوم افاعی اقتصار ورزند نسخهٔ آن بگیرند افعی جوان و سر و دم او یکبارگی قطع نمایند باین طور که دو مسمار بر چوب آبنوس شبیه بچوبی که بران اموال وزن
میکنند غرز نمایند بعده افعی را بر پشت او بخوابانند و گردن او را از یک مسمار و دم او را از مسمار دیگر بندند بعد ازان دو مرد بنشینند که کارد آنها بر شکم او باشد بعده کارد بجای
سه انگشت از سر او و سه از دم او بنهند و دفعةً بیکبار قطع کنند بعده وسط او بگیرند و آنچه در شکم او باشد خارج نمایند بعد ازان افعی را بشویند و هر کدام از افعی که ازان خون
سیلان نکند البته استعمال او نکنند و احتیاط نمایند از امر افعی که صلالات او کل نباشد بعده با شبت و نخود بپزند تا آنکه لحم او مهرا گردد پس لحم خالص او بگیرند و در هاون
بکوبند تا باریک و نرم گردد و آنرا در ان شوربا آمیزند پس هرگاه مریض منتفخ شود و عقل او زائل گردد و اعضای او متقرح شود بی شک صحت یابد و گاهی بعد فصد و استفراغ
اندک تریاق میخورانند و ازین سفوف نسخهٔ آن زراوند مدحرج فلفل سفید زنجبیل هر واحد یک درم وج دو درم حرمل یکنیم درم طرثوث خشک هلیله سیاه ماميران
چینی هر واحد پنج درم قطراسالیون بوفاریقون سعد سفید صعتر فارسی زوفای خشک هوم المجوس بیخ سوسن هر واحد سه درم همه را ساییده بران مثل ربع مجموع
قرص افعی سوده و مثل همه نبات سفید انداخته هر روز ازان بر نهار دو درم بخورند و واجب است که درین مرض چیزی از لحوم افاعی نخورند مگر بعد فصد و استفراغ
و تسکین مزاج و اگر از تناول لحوم افاعی عطش ظاهر شود ازان چیزی نباید خورد و از اشیائی که در علاج این مرض استعمال کرده میشود اینست که بگیرند تریاق کبیر یک مثقال
و در شراب کهنه بگدازند بعده مریض در حمام داخل شود تا خوب عرق کند بعده از حمام بیرون آمده بر بدن خود این تریاق بمالد و این از نافعترین اشیاست تا وقتیکه مرض
مستحکم نگردد و اما هرگاه مستحکم شود و حس اعضا برود و استحاله و صحت قبول نکند و از چیزیکه استفراغ این مریض بدان کنند و اثر نیک نماید بلکه جائز بود که گویند آن شفا یابد
نقل کرده ام او را بسبب حسن تاثیر او و معروف بمختار سلس است و اهل شام و مصر آنرا استعمال میکنند نسخهٔ آن بگیرند پیاز عنصل بریان بست درم بیخ سوسن آسمانجونی
هفت درم هلیله سیاه بست درم افسنتین افتیمون ریوند چینی هر یک پنج درم بسفایج پوست بیخ کبر هر یک ده درم حشیش غافث و سقولوقندریون هر واحد سه درم همه را
در آب بقدر مناسب یک شبانه روز بخیسانند بعده بطور مطبوخ بپزند بقدر یکصد و بست درم ازان صاف کنند بعده در ان این معجون بمالند شحم حنظل رسیده نیم درم
لاجورد مغسول دو دانگ غاریقون یک درم نمک نفطی یکنیم دانگ خربق سیاه یک دانگ ساییده بعسل سرشته در مطبوخ مالیده بعد پرهیز این دوا بنوشند که تاثیر او درین مرض
بسیار نیک است و گاهی آن مریض را این دوای نوشانند و امر بپرهیز پانزده روز میکنند و غذای او دران نخوداب نخود سیاه بود که با آن لحم حملان پخته باشند و هر روز یکبار
در حمام داخل کنند پس هرگاه پانزده روز شود این دوا بخورانند نسخهٔ آن هلیله سیاه مویز منقی هر یک بست درم افتیمون افسنتین هر واحد هفت درم بجوشانند تا مهرا
گردد پس افشرده از آب او یک قدح صاف کنند و دو مثقال لوغاذیا و نیم مثقال دواء المسک وقت باقی ماندن سوم حصه از شب بخورند و چون صبح شود مطبوخ مذکور
بنوشند این نیز از مختارات چیزی است که مجذوم بنوشد و لازم است که دائم بحقنهای لینه حقنه کنند و بر بدن لحوم افاعی مطبوخ مدقوق بشراب خوشبو سرشته طلا نمایند
و در حمام هر روز یکمرتبه داخل شوند که باین طریق صحت یابند و بسیار ذکر کرده که من در مجذومان امتحان کرده ام که هر گاه رگ اسفل او بشگافت و بران اسهال خون
افراط نمود و یا رعاف بسیار آمد و یا خون از بیخ دندان او کشاد بلاشک آن صحت یافت و اما نوع دیگر از جذام که از احتراق صفرا حادث شود علاجش فصد
از اکثر عروق است مع استعمال قوانین فصد و استفراغ بدن او بمطبوخ افتیمون بدفعات و سائر آنچه مذکور شد و حفظ مزاج او کنند تا حدت بسیار نپذیرد و از هوای
یابس بلد حار یابس بسوی بلد حار رطب که بسیار آب داشته باشد نقل کنند و آب چشمهٔ کبریتی بنوشند و دائم اندران نشینند و درین نوع لحوم افاعی تریاق کبیر استعمال نکنند
بلکه لازم است که لزوم شرب سکنجبین معمول بسرکهٔ عنصل نمایند که این اوفق اشیا برای ایشان است و بعد فصد و استفراغ زلو بر اعضای قریب از مواضع عفنه
بچسپانند پس اگر بعد افتادن زلو سیر دلالت کند بر کثرت فساد خلط برآنکه جمیع اخلاط او بسیار فاسد شده و اگر بعد سقوطش او زنده ماند دلالت بر قرب عافیت
نماید و این نوع جذام کمتر حادث شود الا با حمیات شدیده صعب پس اوقات برای تعدیل مزاج ماء الشعیر بسکنجبین بنوشند و زیرباجات چوزهٔ مرغ و شوربای

ماکیان و لحوم جدی شیرخواره و مانند آن خورند و بهتر طریق معالجهٔ ایشان آنست که دران مسالک ترطیب و تلطیف مع استفراغ سلوک نمایند و بعد استفراغ و تعدیل مزاج بخوردن
باربارا رضی و شرب شراب ابیض صاف اجازت دهند و هر موضع که از اعضای ایشان متقرح گردد برآن این ضماد نمایند بگیرند آرد جو بحریر بیخته و حشیش مامیثا و عدس سوده هر یک
یک جزو و پوست بیرون پسته دو جزو و در سرکه و آب عصی الراعی حل کرده ضماد کنند و گاهی ضماد بگل سرخ و گلنار و گل ارمنی و عدس سوده و پوست بیرون پسته کوفته بسرکه سرشته
می کنند و اگر سرکه موافق عضو نباشد بگلاب سرشته بر عضو ضماد نمایند و گاهی تضمید مواضع با سپغول و تخم بارتنگ با آب و سرکه برهم زده میکنند و هر موضع که از سرکه ضرر یابد اندکی روغن گل
بادی آمیزند و هر موضع از اعضای او که صلب گردد و درخشنده بود حتی که مثل دمل و خراج شود و ضربان او عظم پذیرد ضماد بشراب ترش که با برگ کاسنی کوفته بروغن بنفشه آمیخته باشند
باید کرد که او بگشاید و مواد ردی که دران محتقن باشد خارج گردد و ضربان زائل شود ابو منصور گوید که چون ببینند که سفیدی چشم مجذوم مائل بکبودت شده و یا گرفتگی در آواز او
آغاز کرده و عرق او بسیار بدبو شده و چهرهٔ او شبیه بمشک پر باد منتفخ گردیده و سرخی او اشتداد نموده و موی ابرو برقت و ریختن شروع گردیده باید که تدارک او نمایند و اول در علاج او
ابتدا بفصد هفت اندام از جانب راست و فصد رگ پس گوش نموده اجین کنند بعده چند روز راحت دهند و دران ایام غذا اسفیدباج سازند پس اگر هر روز بر نوشیدن
او اقتصار نمایند بهتر بود و اگر نتوانند نان صاف با وی بخورند و اگر از گوشت صبر نکنند بره شیرخواره و حملان و شوربا بخورند و شراب رقیق ممزوج بآب نوشانند و هر روز بر ناشتا
در حمام داخل کنند حتی که خون او رقیق گردد بعد ازان از دست چپ فصد کنند و چند روز راحت داده دران غذای مذکور دهند و در حمام داخل نمایند و طبیخ افتیمون مرات
دهند و در میان آن راحت داده و از تعب و بیداری حذر کنند و از اغذیهٔ که اصحاب مالیخولیا را ازان اجتناب سبب بود پرهیز کنند و لزوم ماء الجبن بشکر نمایند و تدبیری سازند مثل آنکه
ارادهٔ تسمین بدن او می کنند و در حمام مالش با آرد باقلا و نخود و آب چقندر و آب حلبه و بورق و کندر بسرکه و اشنان و کبریت نمایند و در آب نیمگرم بسیار داخل کنند بعد آن مالش بروغن مغز تخم کدو
و بنفشه و شیر زنان کنند و ایضا شیر زنان و روغن بنفشه در بینی چکانند و روغن بادام یا روغن کنجد تازه چند روز بر شراب مائی ممزوج بآب بسیار و یا آب انگور سفید مسکن مصفی نوشانند
و دادن حلتیت بقدر بندقه بعسل و روغن گاو آنرا نیکوست و اما کسی که این مرض دران مستحکم شود علاجش بلحوم افاعی باید و افعی معروف بمرجلی کنند و افعی را بکشند بطریقیکه در اقوال اتفاق
مسطور شده و شکم او پاک کرده قطع نموده بآب و نمک بشویند و با نمک و شبت و اندکی لنجان و آب زیت و اندک نخود بپخته بدستور بخورند پس اگر بصر تاریک شود و بهبود کفایت باشد
و الا اعادهٔ آن کنند تا آنکه عوارض مذکوره ظاهر شود و مریض منتفخ گردد و مجذوم این هر دو نخورد مگر بعد تنقیهٔ تام بفصد و اسهال و جالینوس ذکر کرده که افعی در شراب مرده دگر اتفاقا بود
و آنرا مجذوم در حالت بیخبری بخورد پس جسم او ورم کرده جلد ظاهر او افتاد و صحت یافت و ازان معرفت این علاج حاصل شد و آهرن گوید باید که مجذوم از بلد خود به بلد دیگر که هوای
او از ان گرم باشد نقل کنند و گفته که هر چیز در مجذوم فاسد میشود حتی که نطفه زیرا که پسر مجذوم از جذام سالم نمی ماند و علی ابن رین گوید که زنی را علت جذام عارض شد و علاجش هفتاد
شب باین دوا کردم و صحت یافت و آن اینست که بگیرند هلیله کابلی چهل عدد و با افتیمون از پنج درم تا هفت مثقال باریک ساییده با کشمش یا مویز منقی یا فانید سرشته نگه دارند
و هر روز بر ناشتا چهار مثقال ازان بدهند و محمد بن زکریا گوید که جوانی را ازین علت علاج کردم که روی او متهیج شده و موی او ریخته بود بفصد و اسهال بطبیخ افتیمون و حبوب مخرج سودا
و مداومت حمام و آبزن و اغذیهٔ مرطبه و بعد اسهال چند روز راحت میدادم مع حسن غذا و باز اعادهٔ اسهال میکردم تا آنکه بمدت پنج ماه چهل نوبت استفراغ نمودم باذن الله تعالی
موی او رستن گرفت و رنگ و چهرهٔ او به نیکوئی آغاز کرد و چشمها صاف شد و قریب صحت تام گردید آنگاه تدبیر ازان منقطع شد و بضرورتی سفر اختیار کرد و بعد شش ماه او را دیدم
بالکل از مرض نجات یافته و بحالت اصلی خود گردیده و درین مدت غیبت همین تدبیر که همراه او کرده بودم بکار برده مگر دران دوای مسهل سوای ماء الجبن نخورده بود و هم او گوید که وجود
بودن خصیان از جذام دلالت برین دارد که مجذوم را از مجامعت البته اجتناب می باید کرد و هیچ علاجی قوی تر برای مجذوم از خصی کردن نباشد زیرا که او بترطیبی میرسد که تدبیر
دیگر بدان نرسد خضر گوید که تعاهد بفصد نمایند اگر خون سیاه غلیظ خارج شود و فصد و داجین در اخراج سودا القوت بالغ النفع ست و اول با صلاح مزاج خون مبادرت کنند
بنوشیدن آب شاهتره و آب کاسنی و ماء الشعیر ساده و یا بشکر یا شربت نیلوفر یا جلاب یا عرق گاوزبان و شکر یا شربت لیمو یا شربت شاهتره و عمده در علاج ایشان توجه
بترطیب مزاج و ترک اغذیهٔ مولد سودا و مهر مالح و حریف و حاد است پس اگر خطا بخیدرون یکی ازینها واقع شود باید که مبادرت بقی نمایند و در تنقیهٔ معدهٔ ایشان ازان جهد کنند
و در ربیع و خریف مطبوخ افتیمون با حب آن یا ایارج لوغاذیا بدهند و قبل او باستعمال ماء الجبن چند روز اقدام نمایند و بعد استعمال شربت شاهتره مدبر بریوند و غاریقون و حجر ارمنی کنند
و ترطیب اغذیهٔ ایشان سازند و ملازمت خوردن افتیمون در ماء الجبن خیسانیده بروغن بادام نمایند و از فکر و غضب و نشستن در آفتاب و هر چه موروث یبس باشد اجتناب نمایند

سلمه باربارا بالسی نیز گویند و آن نوعی از ماهی کوچک لذیذ سریع الهضم قلیل الفضول ست ۱۲ منه

سلمه زیرا که اگر معالجه باینها کنند از مرض صحت یابد ۱۲ منه

سلمه زیرا که جذام در بلاد بارده فاسد الهوا حادث میشود ۱۲ منه

وسواری کشتی و آواز بلند و قراءت و دیگر ریاضات قویه گاهی ایشان را نفع کند و نزدیک شراب صرف و کهنه اصلا نکردند ممزوج با آب بسیار نیز کم وزن وگاه گاه استعمال نمایند
و از مداومت معاجین حاره و ادویه قویه و استعمال خرما و رطب و بسر و حلاوات حذر کنند و آستادوس گفته که در بدن ایشان فصد واجب مع استعمال مشی و ورزش جلی متروک ست و جالینوس
گفته که در امراض سوداوی مثل سرطان و جذام جایز نیست که اسهال سودا یکبار یا دو مرتبه کنند بلکه بمرات کثیر نمایند و هر که از اولاد مجذومان غیر مجذوم پیدا شود چون بالغ گردد آنرا
جذام بهم رسد والله اعلم مسر هندی گوید که تجربه کردم در ابتدای جذام مواظبت بر سفوف متول از خاکستر ریوند و زردچوب بریان مساوی با آب باران و این را یاد دارند که این
عملی ست که تجربه بدان شهادت داده و در اعمال مذکور شده که طبیخ طرفا نافع یرقان و جذام ست و تجربه صحیح یافته شد و ایضا از ادویه مشهوره مجربه و سهل نوشیدن نقوع حنا ست
و صفت او انیست که بگیرند برگ او ده مثقال یا یک اوقیه و شب در پیاله آب چندانکه آب آنرا بپوشد بخیسانند و صبح صاف کرده بر نهار بنوشند این عمل هفت روز کنند مع جودت
غذا و زرنیخ کشته آنرا نافع ست و صفت کشتن او انیست که بگیرند زرنیخ طبقی چهل و هشت درم و در پارچه صره بسته در دیگ که دران بول ماده گاو باشد بیاویزند و زیر او آتش کنند
تا آنکه زرنیخ نرم و تر گردد و پس خشک کنند بعده تمام روز با شیر عشر کهرل کنند پس قرص بسته خشک نمایند چندانکه چیزی از تری دران نماند بعده همچنین با آب سرپهوکه و آب پرده و آب گهیکوار
یک یک بار تمام روز بسایند و بعد هر روز بمبالغه خشک کنند بعد ازان برگ بیخ و شاخ سرپهوکه خشک پنج رطل گرفته کوفته بیخته نصف زیرین سبوچه گلی گرفته از بیرون آن گل حکمت نمایند و در
شکم آن نصف سرپهوکه سوده فرش کنند و اقراص زرنیخ را بران نهند بعده اقراص را از نصف باقی سرپهوکه سوده بپوشند و زیر آن سبوچه آتش بسیار نرم یا چاک دشتی یکروز تا شام کنند بعد ازان آتش تیز
یکسان یکشبانه روز نمایند و نگذارند که سرد شود و یا در شدت و نرمی درین مدت مختلف گردد و آن آتش در سرپهوکه سوده درگیرد و سرد گردد بعده بگذارند تا آتش از خود سرد شود پس آن زرنیخ را که سفید مایل
بتیرگی خواهد شد بیرون آرند و در ظرف نقره بدارند و سرفه الف یک برنج یا دو برنج در برگ تنبول بخورانند و غذا بر قانون اهل هند نان نخود دلی نمک یا برنج با شیر بپزند و گمان آنست که این آخر دوست

برص

داغ سفید ست که بظاهر بدن حادث شود و اکثر در بعض اعضا افتد و گاهی در سایر اعضا باشد حتی که رنگ همه بدن سفید گردد و این نوع را برص منتشر گویند و سبب او ضعف قوت
مغیره است از اتمام تشبیه غذا با جزای اعضا بسبب غلبه بلغم بر خونی که غذای عضو شود و سوء مزاج عضو بسوی برودت فقط و یا بسبب سوء مزاج عضو به برودت و رطوبت بود حتی که لحم او
مثل لحم صدف نرم مایل بسفیدی گردد و پس خونی که بسوی آن آید مستحیل بمزاج و رنگ آن شود و اگرچه آن خون در جوهر خود پاک از بلغم باشد و گاهی برص در موضع حجامت حادث
شود و سبب آن اگر او ظاهر گردد بسبب ضعف عضو و هجوم جراحت و الم از کمال فعل آن و بسبب انجذاب رطوبت با خون نزد مص بقای او زیر جلد و همچنین در جای داغ و قروح بعد اندمال
حادث شود و فرق در برص ابیض و بهق ابیض آنست که برص سفید رنگ براق املس غائر در گوشت و جلد و تا استخوان نزد استحکام مرض باشد و موی که درانجا بر روید مایل بسفیدی بود
و جلد او فروتر و نرم تر از جلد سائر بدن باشد و نزد استحکام آن چون سوزن دران بخلانند ازان خون بر نیاید بلکه رطوبت مائی سفید برآید و اگر آن موضع را بمالند سرخ نشود بخلاف
بهق سفید که سفیدی او رقیق تنک باشد و غائر نبود و در اکثر مستدیر الشکل افتد و پوست ازوی جدا شود و یکبارگی ظاهر شود و باستعمال ادویه جالیه بزودی زائل گردد و موی که درانجا
بر روید سیاه یا اشقر بود و هرگز سفید نگردد و اگرچه مزمن شده باشد و ایضا چون سوزن در پوست خلانند خون ظاهر شود هر چند مستحکم شده باشد بالجمله این مرض متعدی و بسیار ماند
کننده و عسر العلاج ست بلکه قریب نیست که بشود خاصه مزمن ازان و خصوصا اخذ کننده در ازدیاد و برص مولودی لا علاج ست و آنچه امید صحت او بود آنست که چون بمالند
سرخ گردد و بادی خشونتی بود و موی که بران روید بسیار سفید نباشد و چون جلد او را بسر انگشت و سبابه از گوشت بردارند و دران سوزن بخلانند ازان خون یا رطوبت گلابی بیرون
آید و انطاکی در تذکره گوید که فاعل برص برودت مبطل قوتهاست و ماده او همه غذای بارد مثل شیر و ماهی یا غلیظ مثل بادنجان و لحم بقر و صورت او بیاض ست و غایت او مخالفت
عضو یا بدن بامثال او در رنگ و لمس و سبب او استیلای قاسر بر غریزیت قوای غذائیه ست پس افعالی که بصحت آنها بدن صحیح بود باطل گردد و مثل زمین شوره ناک در حالت
آب شیرین بشوریت شود بنوعی که اگر مثل گوشت و نجبیل مربی خورند مستحیل بخلط بارد گردد و بعد بطلان تغیر اگر متعلق مطلق قوتها باشد مرض مذکور عام ببدن باشد و اگر بعضو یا مشتبه
مخصوص ان بود و در شدید تر بودن نکایت ازین هر دو حکما اختلاف کرده اند پس معلم اول و بقراط از قدما و رازی و بختیشوع و مالقی از متاخرین بسوی آن رفته اند که برص عام بدن
در نکایت خفیف تر از مخصوص ست و شیخ و غالب اطبا بسوی ثانی رفته اند و نزدیک من وجیه تر قول سوم ست که احدی ذکر آن نکرده و آن نیست که اگر مرض بعضو قریب از مجاری
غذا از تعلق کبیر مثل شکم مرض اخص سهل در علاج تر باشد و اگر بعید ازان بود مثل پا یا بالعکس باشد پس اثر دوا ازو دور اگر مستحکم نبود صحت او ممکن بود و الا نزد حذاق متعسر و نزد اکثر متعذر باشد و آنچه بالخاصیت

مولد برص ست خوردن طعامی ست که آن بدهان گربه وموش ووزغه رسیده باشد وپاک کردن بدن بجامهای چرک آلوده وتناول طعام وشرابی که در ظرف مسی دیر مانده باشد
واین از امراض متعدیه ومتوارثه است وایضاً در نزهه گفته که برص وبهق عبارت ست از اختلاط خون با بلغم حتی که عضو بارد گردد واحاله غذای خود همچنین کند واسباب او کثرت
چیزیست که همچنان باشد مثل ماهی شیر وشرب آب عقب فواکه ومالش بدن بجامه چرکناک وطول عهد بحمام واستفراغ وقلت ریاضت شدید تر آن سفید براق شفاف ست
علاج بعد نضج از منضج بلغم تنقیه بمسهل آن کنند ودران حب ابن الحرث بطریق حب ایارج بخورند وبعد از تنقیه جهت تعدیل مزاج معاجین گرم مخصوص این مرض بخورند واغذیه مولد
خون گرم چون گوشت دراج وحیوانات وحشی بریان بمصالح گرم تناول نمایند واز لبنیات وماهی وبقول بارده وطعام سرد وفواکه تر وجمیع اشیای مولد بلغم اجتناب ورزند وبهترین
ادویه که در سائر اقالیم ودرین مرض نفع دارد اطریفل گلقند عسلی وهلیله مربی ست وبعضی ادویه هندی درین باب عجیب الاثر ست واطلیه بسیار گرم جذابه خون مانند خردل وسرخ
ومویزج وکندش ونوره وزرنیخ سرخ وبورق وشیطرج وعاقرقرحا وشونیز وخربق وهمچنین اشیای مقرحه چون عسل بلادر وپیخال کبوتر وفرفیون وکبیکج وتیزاب طلا نمایند وچون
بادنجان را در آب بجوشانند تا مهرا شود وآن آب را صاف کرده در روغن زیت بسوزانند وهمواره بمالند بالخاصیت نافع ست ودرین باب بادنجان دشتی از بستانی قوی تر
یافته شده وبادنجان دشتی را قطع کرده چند روز بر برص بمالیدن در ازاله آن مجرب برادر عبد الرحمن خان ست واگر اول بر موضع برص شرط زنند بعد از ان گوگرد را بآب زهره
خارپشت حل کرده طلا نمایند در ازاله داغهای برص تخلف نمیکند وبرای برص که بسبب حجامت بود طلای شیطرج وقوة الصبغ وخبث الحدید بآب بقم یعنی بتنگ مفید بود
واگر زائل نشود مصبغات که برص را رنگین کند ومانع از تنفر مردم بود ضماد کنند **ذکر ادویه یونانیه نافع برص** اکل کرفس الماء بمداومت وکذا لحم خارپشت بملازمت و[illegible]
آب اطراف نازک درخت کرم هر روز نیم رطل عراقی تا دوازده روز متواتر وکذا بهمن سرخ تا چهل روز هر روز دو درم بعد تنقیه بدن بمسهل وکذا تخم شقائق النعمان هر روز یکدرم تا ده
درم بآب سرد تا پانزده روز وکذا اشکاعی یا افسنتین رومی ونیز چکم زعفران وکذا ادریس هر روز یک مثقال بجلاب تا چهل وپنج روز متواتر وکذا اغاریقون بمرات زیاده دوازده روز
وکذا ابورق ده روز متواتر هر روز دو درم برناشتا وکذا آنکه کسی که نیم درم باعاقرقرحا ربع درم ویا با برگ سداب یکدرم ویا تنها دو درم با عسل وبعد خوردن آن موسم گرما در
آفتاب دو ساعت قیام نمودن وموضع برص بکشو بمالند وبانمک وشبت آید تا سه روز یا پنج روز یا نوزده روز همچنین عمل کردن بعد تنقیه بمسهل وکذا آب برگ [illegible]
کوفته افشره هر روز چهل درم تا چهل روز متواتر که مجرب اکثر اطبا گردیده مجرب **وضماد** حب النیل وکذا کندش وکذا نانخواه وکذا اخرف کوفته بسرکه [illegible] خردل وکذا شونیز وکذا تخم
بید انجیر بعسل وکذا اوج وکذا اقحوان اذخر **وضماد** علک البطم برادۀ [illegible] بورق [illegible] بعد مسهل وکذا شیر مازریون بعسل وکذا عقرب سیاه بزرگ خشک کرده سوده وکذا پیاز بسرکه
وکذا سرگین کبوتر ونطرون وسرکه پنج روز صبح وشام وکذا خردل سیاه وبلادر وخربق سیاه وتخم ترب بسرکه سرشته تا هفت روز در آفتاب وکذا شونیز پنج درم وبلادر یکدرم سوده وکذا
تخم ترب وشونیز وکندش مساوی سوده در خرقه درشت صره بسته اول برص را ابدان حک کردن تا خون برآید پس از خرقه برآورده ضماد کردن صبح وشام تا ده مرتبه وکذا محموده بسرکه
وکذا حنا با آب پیاز وکذا ترمس تلخ بسرکه وکذا کباش قرنفل وکندش وتخم ترب بعسل آمیخته بمرات کثیر وکذا آب کرنب براج وسرکه وکذا کبریت وشیلم بسرکه وکذا عصا سوخته بعسل
وکذا شیر انجیر وآرد جو وکذا پیاز عنصل بریان وکندش مساوی بسرکه تند وکذا فرفیون یکدرم بعسل آمیخته صبح وشام تا هفت مرتبه وکذا سیر صحرائی بعسل وکذا پوست لیمون سوخته
وکذا انطرون وکذا اشک بز سوخته بسرکه وکذا لاجورد بسرکه هفت بار در آفتاب وکذا کبریت بسرکه وزیت سرشته وکذا پوست ترنج سوخته بسرکه وکذا روغن قثاء الحمار وکذا
روغن تخم حنظل وکذا خربق سیاه بسرکه عنصل وکذا اموری بزرگ که در مقابر باشد بسرکه چند بار وکذا مغز اندرون چوب خرزهره بمرات وکذا نوره وکندش وتخم ترب بآب کرنب بمرات
وکذا سیر پیش بسرکه وکذا روغن تخم بادنجان بمرات کثیر هر واحد مفید برص ست **اطریفل** جهت برص وبهق ونمش مجرب حکیم علی پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی
افتیمون تخم جزر دشتی یعنی زردک هر واحد پنج درم جوزبوا عاقرقرحا شیطرج هندی هر واحد دو درم دارفلفل قرنفل هر واحد چهار درم کوفته بیخته بشهد سه وزن ادویه بسرشند شربتی
از دو درم تا سه درم وگویند که در نقصان نور قمر استعمال کنند وبعضی گویند که تا پنج درم سه روز متواتر استعمال کنند بعده پنج روز ترک نمایند وباز سه روز بخورند که در انواع برص
مجرب ست واطریفل املان نیز کثیر النفع ست وکذا قرص برگی **تیزاب** از بیاض والد مرحوم نوشادر سیر توتیای سبز آب لیموی کاغذی بر هر عضو که طلا کنند مثل داغ [illegible]
دیگر مفرح حب السلاطین خردل هر دو سابیده طلا نمایند برص [illegible] اسود دهد دیگر که برص را ناسور راسود دهد گوشت را فانی سازد گوگرد آمله سار شوره قلمی پهتکری سفید [illegible]
هر چهار برابر در قرع انبیق بچکانند وپنبه دران تر کرده بگذارند بعده برای اندمال زخم از توتیای سبز سوخته مصطکی رومی شب یمانی موم سفید هر چهار برابر [illegible]

نسخه روغن بادنجان

مرهم ساخته بکار برند دیگر از مجربات حکیم علی زاج سفید دوازده جزو زاج زرد بست و چهار جزو شوره چهل و چهار جزو باریک ساییده خشک در قرع و انبیق شیشه انداخته تقطیر
کنند و در شیشه نگاه دارند و موضع برص را به سرگین گاو خشک مالیده تیزاب طلا کنند و در نسخهٔ دیگر مسحوق نیا و زاج سیاه عوض هر دو زاج مذکور نوشته و وزن هر سه برابر و با پر مرغ
بمالند حب ابن الحریش که درین مرض بجای حب ایارج بعمل می آید و برای تپهای بلغمی و دردهای بلغمی و فالج و بهق سیاه و سفید نیز مفید بود پوست هلیله زرد هلیله سیاه
صبر انزروت سکبینج مقل شحم حنظل هر یک پنج جزو خردل سعتر فارسی شونیز زیره کرمانی نمک طبرزد علک رومی هر یک یکجزو مقل و سکبینج را در آب گندنا کنند و در طاس مس کرده زیر
آفتاب گذارند تا حل شود و باقی ادویه را کوفته بیخته بیامیزند و حب بمقدار فلفل سیاه بندند خوراک یک مثقال بعد از تنقیه تام استعمال نمایند سفوف که جهت برص بعد از
تنقیه تام بعمل آرند و عظیم النفع ست جند بیدستر دو نیم ماشه عاقرقرحا یکدرم تخم شقائق النعمان دو درم اطریلال چهار درم کوفته بیخته هفت حصه کنند و هر روز یک حصه با آب
گرم بخورند و بعد یکدو ساعت در آفتاب نشینند و غذا نان بی نمک خورند تا بست و یکروز صبغ که برص را رنگین کند توتیای سبز ربع حصه شیطرج یک حصه کوفته با آب ساییده
طلا کنند ضماد که صاحب تحفه از جملهٔ اسرار شمرده و میگوید که در دفع برص و بهق تخلف نمیکند و در رویانیدن موی داء الثعلب و داء الحیه سریع الاثر ست بگیرند سلیمانی یعنی
دار شکنه یکجزو و صندل سفید سوده پنج جزو با آب سرشته طلا کنند و بعد نیم ساعت بشویند و صندلین بجهت رفع سوزش آن طلا نمایند و بر اعضای رئیسه استعمال این جایز نیست
و اگر داغ برص متعدد باشد یکبارگی بر همه ضماد نباید کرد بلکه بر یکی بعد دیگری و بعد از آنکه آبله کند بمرهم علاج کنند ایضاً که برص الکمال مرتبه نفع میکند کوگرد سوخته چهار درم
فرفیون سوخته سه درم بلادر سوخته دو درم خربق سیاه شیطرج هندی شقائق النعمان هر یک یکدرم کوفته بیخته با سرکه طلا کنند طلا که برای برص بسیار نافع ست شیطرج
هندی تخم ترب فوة الصبغ تخم سداب تخم حرجیر کندش انزروت بورهٔ ارمنی پوست بیخ کبر زرنیخ زرد و سرخ مویزج شب یمانی خردل سفید و سرخ فلفل سیاه زراوند طویل مس سوخته
توبال نحاس حب البق سیاه نمک اندرانی کوفته بیخته بسرکهٔ خمر آمیخته بمالند و مکرر بعمل آرند مرهم که جهت برص مجرب ست و بهق را فوراً زائل کند مس سوخته زرنیخ زرد شیطرج آهک
زراوند مساوی باریک ساخته در بول صبیان یا سرکه آمیخته بیست روز در آفتاب گذارند و هر روز حرکت دهند و در وقت استعمال موضع را ببول صبیان یا سرکهٔ انگوری شسته
دوا بمالند معجون آطریلال نافع برص آطریلال یکدرم عاقرقرحا تربد سفید زنجبیل هر یک یک دانگ با عسل مصفی سه چند ادویه سرشته بعد از تنقیه بمسهلات بخورند و در آفتاب
نشینند و موضع برص را مقابل آفتاب مکشوف دارند تا عرق کند در روز اول نهایت تا روز سوم بر موضع برص آبله گردد و بعد خروج زرداب برص بالکل مرتفع شود نوع دیگر
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه بسفایج هر یک پنج درم زنجبیل کندر دار فلفل دارچینی تخم شقائق النعمان هر یک دو درم آطریلال سه درم شهد سفید سه چند ادویه بدستور مقرر
معجون سازند و حکیم علویخان مینویسند که آنچه کمترین بدل آطریلال در برص ضماداً و شرباً یافته دوای هندی ست که آنرا بابچی گویند با گل مغره ذکر ادویهٔ هندیهٔ مفید
برص اجموده تازه روز اول چهار ماشه بخورند بعد از آن یک یک ماشه یا و بالا هر روز افزایند تا بهشت ماشه رسد با آب خالص هر روز ناشتا خورده باشند در دو ماه اگر نفع ظاهر
نشود بماه سوم بابچی تیز رنگ سه ماشه یا و بالا داخل کرده خورند و پرهیز از ترشی و بادی غذا نان نخود بی نمک اگر ضعف وزن اجمود گیرد و گرفته کوفته بیخته دو سه ماشه بخورند و غذا
نان بی نمک و بی روغن خورند نیز مفید بود حب هندی بجهت برص مجرب صاحب بقائی بابچی مدبر و مقشر پوست بیخ کٹومری که عبارت از انجیر دشتی ست
پوست بیخ نیم پوست شاخ نیم برگ نیم هر یک پاو آثار همه را کوفته بیخته نگاه دارند و بگیرند چوب کهیر و ریزه ریزه کرده در هشت وزن آن آب بجوشانند هرگاه نیم وزن آب بماند
صاف کرده ادویه را با آن خمیر کرده حبها بندند و هر روز یک ٹانک تا دو ٹانک خورده باشند و غذا نان بی نمک و بعد چندی خشکه برنج ساٹهی با روغن گاو بخورند و طریق
تدبیر بابچی اینست که بابچی را در بول مادهٔ گاو سرخ رنگ تر نمایند و هرگاه بول خشک شود دیگر اندازند تا بیست و یکروز بر آورده پوست او را دور کنند و در سایه خشک
نمایند نوع دیگر که در برص معمول ست بابچی نیم آثار گیرد پاو آثار گندهک آمله سار نیم پاو اول گیرد تا شش پاس با آب شبنم بسایند بعده بابچی کوفته انداخته یکپاس دیگر کهرل کنند
بعد از آن گندهک انداخته تا چهار پاس کهرل نمایند پس حب بندند و یکشبانه روز در آفتاب و شبنم داشته بردارند وقت حاجت با آب ساییده ضماد کرده باشند قدر بیاض
استاد مغفور وزن هر سه مساوی ست و نوشته که با آب ادرک خمیر کرده بقدر فندق حبها سازند و یک حب شب در آب انداخته صبح آب صاف را بنوشند و حب ضماد نمایند
و در آفتاب نشینند تا خوب عرق آید بفضل الهی برطرف شود از حموضات و لبنیات پرهیزند و در نسخهٔ دیگر وزن بابچی و گندهک یک یک جزو و گیرو شش جزو ست و نوشته
که آب پاو در یک حب بسته بهمین آب سوده طلا نمایند دوائیکه جهت برص مجرب ست اسبند دو درم سهاگه تلیه چهار درم زعفران آمله هر یک یک درم باید که آمله و اسبند را

آطریلال را بعضی ... شقائق النعمان ... و بعضی ... گویند

ورا اندک آب تر نمایند و صباح در کهرل هر دو را آب صاف خوب باریک بسایند پس سهاگه و زعفران دران حل کرده طلا نمایند **ایضاً** مزیل برص پوست درخت گولر
تخم لاله هر دو مساوی کوفته بیخته یک کف ازان با آب هر بامداد بخورند تا چهل روز و گولر هر قدر توانند بخورند و صبح نان نخود با روغن بسیار و شام هر چه میسر آید غذا سازند
ایضاً از مجربات میان صاحب بخش مرحوم که همواره معمول مؤلف است بابچی چاکسو انجیر ولایتی تخم پنوار مساوی کوفته هر روز یکتوله یا زیاده ازان شب در آب تر نمایند
و صبح آب نیلال را بنوشند و ثفل ادویه را ساییده بر برص از پایچاک دشتی خاریده طلا کنند و تا چهل روز عمل آرند غذا نان نخود بی نمک یا نان گندم بی نمک **ایضاً** مجرب راقم
گندهک آنوله سار گیرو گلنار بابچی مساوی یک مثقال ازان شب در آب تر کرده آب نیلال بنوشند و ثفل را ساییده بر داغ طلا نمایند **ایضاً** از حکیم محمد احسن بلخی بابچی نیم آثار
نمک سه پاو کوفته بیخته بقدر یک کف دست می خورده باشند غذا سوای نان نخود هیچ نخورند و در اثنای خوردن دوا بابچی پاو آثار نمک نیم آثار کوفته در روغن شیر گاو تر نمایند
و نگاهدارند و هر روز مالیده باشند **ایضاً** از بیاض استاد مرحوم بابچی چهار دام هرتال جبقی سه دام بیخ چیته منسل گهونگچی سفید هر یک بیست و پنج ماشه کوفته بیخته با بول
ماده گاو نازه ساییده حل کرده بر موضع هفت ضماد نمایند **ایضاً** منه پهن بکاین مع پوست تخم پنوار بابچی مساوی کوفته هر روز با گلاب ساییده طلا کنند و تا چهار ماه
از ترشی پرهیز ند **ایضاً** عنه پوست بیخ بلیله پوست بیخ نیل هر یک دو توله پوست بیخ انجیر دشتی گندهک لوٹیه هر یک یکتوله کوفته بشیر بز سیاه طلا سازند **ایضاً** از
مجربی منقول نوشادر هلدی تخم پنوار چونه کشته سفید در آب کسوندی کهرل کرده حبها سازند وقت حاجت در آب مکوه ساییده بمالند تا چهل روز متواتر **ایضاً** سم الفار
که مائل بسرخی باشد یکدام سیماب یکدام سهاگه نیم دام اول سم و سهاگه را باریک ساییده با سیماب حل کنند بعده زردی بیضه مرغ انداخته کهرل کنند که مثل مرهم
شود پس داغ سفید را بپایچاک دشتی خراشیده از مرهم مذکور چرب کنند و همچنین میکرده باشند **روغن برص** از بیاض مسطور پوست بیخ چیته سهاگه گهونگچی سفید
مساوی کوفته بیخته بعده در روغن کنجد دو توله کهرل کرده در شیشه انداخته مثل چچه کشند و طلا نموده باشند اگر آبله افتد برای خشکی فوفل سوخته و کته بپاشند **سفوف**
از مجربات شاه عظیم الله مرحوم منڈی پاو سیر سمندر سوکه نیم پاو هر دو را کوفته بیخته هر روز شش ماشه یا نه ماشه بروغن زرد بخورانند و از شیر و شیرینی پرهیز نمایند و این گولیها
طلا میکرده باشند کتول چیته مساوی هر دو را کوفته بیخته با آب لیمو خمیر کرده حبها ساخته وقت حاجت با آب لیمو ساییده طلا کنند و اگر بیخ نی نیز درین اضافه کنند مفیدتر میشود
نوع دیگر پوست بیخ انجیر دشتی پاو آثار فلفل سیاه نیم پاو بابچی یک چهٹانک هر سه ادویه ساییده از یک نیم ماشه شروع کنند و اندک اندک افزوده در ده روز تا نه ماشه
رسانند و باز به دستور کاهیده در ده روز بمقدار اول بیایند و همچنین بیفزایند و بکاهند تا چهل روز تمام شود و درین ایام پوست بیخ انجیر دشتی در گلاب دو آتشه ساییده
مثل اوبٹنه هر روز بر داغ بمالند و بعد چهار گهڑی بشویند و از ماهی و گوشت گاو و جاموش و جغرات و دال ماش و غیره اشیای بادی پرهیز نمایند و قلیه نخود بخورند **ضماد** از بیاض
والد مرحوم انزروت رومی نمک سنگ گهونگچی سفید نرکچور هر یک شش ماشه در آب لیموی کاغذی کهرل کرده بعد دو سه روز خشک نموده حب بندند وقت حاجت ساییده
لیپ نمایند و اگر نمک سنگ و شیره برگ زقوم سبز سوده بمالند عجیب است **دیگر** برای برص و بهق تخم پنوار گیرو هر یک نیم پاو پوست بیخ کنیر سفید دو توله با آب ادرک
خوب ساییده حب بندند وقت حاجت با آب ادرک سوده داغ را بپایچاک دشتی یا بجامه درشت خاریده بمالند و در نسخه دیگر بابچی عوض پوست بیخ کنیر است **طلا**
سه دام چام نیلا تهوتهه سه ماشه کات سفید یکتوله کوفته بیخته با آب لیمو کهرل کرده حب بندند و طلا میکرده باشند **ایضاً** از بیاض حکیم اجمل خان پوست بیخ انجیر دشتی
یکدام آمله دو دام بابچی یکدام کوفته بیخته نگاهدارند و گل ڈهاک مع سیاهی که مثل کلاه بران میباشد دو دام در آب پنجاه دام جوش دهند هرگاه آب مقدار پانزده دام
بماند مالیده صاف نموده ادویه مذکوره را درین آب حل کرده مثل کنار دشتی حبها سازند و یک حب در آب ساییده بر موضع برص طلا کنند **ایضاً** از گنج بادآورد تخم
آکهک آب نادیده مساوی با آب سرشته بجای برص طلا نمایند و چون بخشکی گراید از جامه سطبر خراشیده دو سه بار طلا سازند و همچنین هرگاه خشک شود بدستور
خراشیده طلا کنند چنانچه مرتبه چهارم آنجا مثل داغ گل میشود پس آنرا بروغن کنجد چرب میکرده باشند و اندک زمان برنگ اصلی باز می آید **ایضاً** پوست چیته بیخ کنیر
مساوی با آب لیمو ساییده طلا نمایند بعد شکستن آبله روغن زیت بمالند **ایضاً** از مجربات نواب امام علی خان بابچی غنچه انار ترش هر یک نیم آثار آب بهنگره سیاه
آب چهل نیم هر یک پاو آثار آب گلرونده نیم پاو سهاگه بریان مغز چال گوٹه هر یک پنج دام جمله ادویه را در آبهای مذکوره حل ساخته حبها بسته نگهدارند وقت حاجت موضع
برص آنرا بپارچه درشت مالیده حب مذکور در آب ساییده طلا نمایند در هفت روز نفع آن ظاهر شود **عرق** که جهت برص مجرب نوشته اگر سه چهار ماه مداومت کنند اگر تمام

سفید شده باشد بحالت اصلی باز آید زردچوبه خام پوست درخت نیم گل منڈی اقتد سیاه هر واحد یک من همه را در خم اندازند و آب بقدر مناسب داخل کرده در سرگین اسپ
دفن کنند بعد دو هفته برآورده عرق کشند و نیم پاو صبح و نیم پاو شام بخورند و از ترشی و لبنیات بادی پرهیز کنند و غذا کم نمک خورند **اقوال اکابر** انطاکی در تذکره مینویسد که اولا
مبادرت بتحلیل ماده واجب است اگر صلب یا فصل سر باشد بمنضجات مقطعه محلله بعده اخراج آن بمسهلات و اعتنا بزیادتی جاذبه بعد ازان تکمید بسخونات محلله و اگرچه
بحجامه از پشم و مو باشد و اطلیه در آخر و ادهان مطلقا مثل اصلاح اغذیه جائز بود **صفت منضج** که در ابتدای علاج برص اکثر استعمال کرده میشود مویز پنجاه درم
انیسون سی درم شونیز بیست درم بابونه تخم کرفس سنا صعتر هر واحد ده درم گل سرخ قسط شیطرج سداب هر واحد شش درم کوفته در شش صد درم آب خالص بجوشانند
تا سوم حصه باقی ماند صاف کرده بعسل شیرین ساخته هر روز بیست و پنج درم ازان استعمال کنند و در هفته دوم هر روز یک مثقال ایارج لوغاذیا بمنضج مذکور
اضافه نمایند و در هفته سوم بدل لوغاذیا مثرودیطوس کنند پس اگر علامات نقا ظاهر شود بهتر والا این حب استعمال کنند که از مجربات من ست یکروز استعمال نمایند
و دیگر روز ترک کنند تا دو هفته و شربت او یک مثقال ست **صنعت حب مذکور** غاریقون شحم حنظل اتنج تربد سفید رب السوس هر واحد یکجزو مصطکی مغز حنظل
سکبینج مروارید سوده عود هندی هر واحد نیم جزو زعفران پوست بیخ کبر شیطرج هر واحد ربع جزو بآب کرفس حب سازند و اگر امر بدیگر شد مروارید را در آب ترنج حل کنند
بدستوریکه در تریاق الذهب گذشت و در حمام بازیت بخورند و بر موضع برص بمالند و از آشامیدن آب احتراز نمایند که این از مجربات صحیحه من ست شرائط و طلاء و باید که
اکثار تناول عسل در اغذیه و مشروبات و خوردن صعتر و قلیه ها و مطنجنات و نان خشک و تخمهای خشک مثل زیره و خوردن مثل فلاسفه نزد هضم و تنقل پسته و جوز و چلغوزه
و ترک همه ترشیها مثل سرکه و رطب بارد مثل خیار بادرنگ و تربوزه همه سبزیها مگر چقندر و کرنب و لحوم الا کبوتر و گوسپند و بچه شتر نمایند و اطلیه که این را نیز نافع بود در علاج برص
اسود بیاید **ایضا** در نزهه میگوید که اولا استیصال ماده بقی نمایند بعده باسهال بعده تنقیه بالغه تبدیل مزاج بادویه و اغذیه حاره واجب ست و از بزرگترین ادویه بعد
تنقیه این دوا ست اطریلال ده درم عاقرقرحا تربد سفید زنجبیل سلیخ الحیه هر واحد یکدرم بعسل سرشته در زمانه بهار انگور استعمال کنند و برهنه در آفتاب نشینند پس از
جای سفید مثل آبله برآید و همان روز بشگافند بعده مثل قروح علاج کنند و اعاده دوا نمایند اگر مرض عود کند و بعد خوردن این دوا بر تشنگی مصابرت نمایند و اگر آب بخوشند
بعد آن مرض زایل نشود و از ادویه آن مثرودیطوس و تریاق و ایارجات و اطریفلات ست و طلا بزر فنجنکشت و بورق و نوشادر و تخم ترب و تخم جرجیر و قسط و نوره و عسل بلادر
و میعه و یا سرگین کبوتر بقطرون و عسل و انواع حرف و خردل و یا آرد باقلا بفلفل و ترشی و ترنج و شب یمانی کنند و این مختارات اطلیه است و گاهی برص از نگین میکنند
بجا زده بقیم مغره و فوه و از مجربات اطریلال ست اگر لزوم او بطریقیکه مذکور شد بابرگ سداب تا پانزده مرتبه مع مصابرت بر تشنگی نمایند صحت بخشد **ابو سهل** گوید که معالجه
برص قابل العلاج باین طور نمایند که اولا اصلاح تدبیر کنند بنحویکه همه اشیای مبرد مرطب و مغلظ ماده و خام کننده آن از اطعمه و اشربه و حرکت و سکون و خواب و بیداری و غیره
ترک نمایند و لزوم هر واحد انچه مسخن و مجفف و ملطف و منضج باشد باید کرد بعد ازان ابتدا از استفراغ بقی کنند باطعمه ملطفه و مقطعه و بعد آن ادویه کبار مثل ایارج جالینوس
و ایارج ارکاغانیس و لوغاذیا و ثیادریطوس بخورند و یا این مطبوخ بنوشند هلیله سیاه و افتیمون و مویز و نمک هندی و بسفایج و یا لزوم این دوا کنند تا آنکه تنقیه حاصل شود
دارچینی سنبل الطیب عود بلسان مصطکی اسارون زعفران ساذج هندی پودینه نهری هر واحد یکدرم شحم حنظل چهار درم صبر شش درم کوفته بیخته بوزن یک درم
بماء العسل نیم گرم بدهند و هرگاه بدن تنقیه یابد دائم این دوا استعمال نمایند بگیرند معجون کلکلانج ده درم هلیله سیاه یکدرم افتیمون نیم درم و باهم آمیزند و این یک شربت ست
و ایضا این دوا بسیار فائده میکند بگیرند فراده جزو تخم حرمل یکجزو تخم انجره نیم جزو صبر ربع جزو کوفته بعسل بسرشند شربتی سه درم و همچنین این دوا تخم زرد فراده درم
دو درم افتیمون چهار درم هلیله سیاه پنج درم مویز منقی چهل درم باهم آمیخته استعمال کنند **ایضا** این معجون منفعت عظیم نماید ابهل مرباخوشی قیصوم قسط جنطیانا ازراوند
مدحرج فلفل سیاه و سفید و دار فلفل جاوشیر اشق سکبینج مقل اسقولوقندریون فراسیون کمافیطوس کمادریوس حوفوه قوخربق سیاه فرفیون عنصل بریان تخم فاریقون
ساذج هندی سنبل الطیب زنجبیل فطراسالیون حماما اسطوخودوس ارقینی سلیخه عود بلسان جندبیدستر نانخواه تخم کرفس تخم گندنا پودینه کوهی فقاح اذخر بسفایج قردمانا
پوست بیخ کبر بابونه هر واحد دو و نیم درم روغن بلسان صبر مرکی هر واحد پنج درم سقمونیا غاریقون شحم حنظل افتیمون هر واحد ده درم کوفته بیخته بعسل بسرشند تنایخ نیم درم
خربق سیاه پنج درم شحم حنظل شش درم بیخ قثاء الحمار یا عصاره آن چهار درم غاریقون ده درم تربد پانزده درم بسفایج ده درم ایارج فیقرا بیست درم تخم زردک اشقیل

گولر بیست و [illegible] ایضاً برص [illegible] بلیله سیاه هلیله کابلی هلیله بیست [illegible] سنای مکی هشت درم نمک هندی ده درم مصطکی پنج درم هر واحد شونیز خردل
صعتر بری انجدان انیسون سیسالیوس هر واحد هشت درم نانخواه ده درم کوفته [illegible] با جزء لت کرده بعسل بسرشند شربتی سه درم بآب گرم و ایضاً این دوا
نفع کند هر سه فلفل دارچینی سلیخه قرنفل [illegible] سعد پنج [illegible] جوزبوا هر واحد یک مثقال حب [illegible] مثقال تربد سفید شکر سرخ هر واحد بیست و چهار مثقال کوفته بیخته
باشکر آمیخته بعسل بسرشند بود در ابتدای مرض [illegible] اسهال نه مثقال یا هفت یا پنج مثقال بدهند بعده فاصله سه روز دهند بعد از ان هر روز یک مثقال بنهار بآب گرم بسیار روزها
بدهند بعده از خارج ادویه شدیدة الجلاء [illegible] مثل این طلا استعمال نمایند خربق سیاه میعه پنج کبر کندش شیطرج ترمس مساوی کوفته بسرکه خمر سرشته طلا کنند دیگر شیطرج
بسایند و بسرکه [illegible] شیطرج نیمکوفته بروغن [illegible] بپزند بعده در روغن زاج سوده آمیخته بر موضع بمالند دیگر خربق سیاه بماز و سوده بسرکه سرشته طلا کنند
دیگر خردل مازریون سیاه پنج سقمونیا فوه مساوی [illegible] افعی سرشته طلا نمایند دیگر خردل حنا مساوی بسرکه سرشته طلا کنند دیگر خربق سیاه گوگرد زرد شیطرج [illegible]
[illegible] کبر حرف [illegible] پشک موش کف دریا مویز پنج بوره ارمنی مساوی کوفته بسرکه سرشته طلا سازند دیگر مجرب کبریت [illegible] سوده بسرکه سرشته
طلا کنند دیگر عسل [illegible] خربق سیاه شیطرج هر یک دو درم کوفته بسرکه سرشته طلا نمایند دیگر عنصل بریان عاقرقرحا
ثافسیا فرفیون بلادر شیطرج هر یک دو درم خربق سیاه زراوند طویل حنطیانا تخم ترب هر یک سه درم کوفته بآب مازریون سرشته طلا کنند دیگر بلادر گوگرد خربق سیاه زراوند
طویل قسط [illegible] ادویه را سوخته ساییده بسرکه سرشته طلا نمایند دیگر بادام تلخ ترمس تخم ترب خردل تخم جرجیر تخم گندنا تخم حرف هر واحد پنج درم کتیرا چهار درم زراوند طویل
خربق سیاه هر واحد دو درم کوفته بسرکه سرشته در آفتاب طلا کنند دیگر برگ انجیر خشک برگ سداب بورق مازو مازریون صمغ شیطرج خربق سیاه کندش خردل مساوی بسرکه
سرشته طلا سازند بوعلی سینا مینویسد که در علاج بهق ابیض و برص واجب ست اجتناب از فصد اگر امر قوی آنرا واجب نکند و از حمام مگر گاه گاهی بنهار و از شراب
الاصرف [illegible] و تعرق در حمام آنرا نافع ست اگر نقی البدن باشد و ایضاً استعمال قی کنند بعد از ان ادویه مستفرغ بلغم اگر بدن پاک از ماده نباشد بعده مدارات و اما مسهلات
مثل ایارجات بزرگ خصوصاً ایارج شحم حنظل و حبوب مشابه آن دهند و ایارجات با طبیخ هلیله و افتیمون و بسفایج و مویز و نمک خورانند و حب النیل را خاصیت عجیب
در استفراغ خلط محدث بهق و برص ست و از مسهلات موافقه برای ایشان ایارج فیقرا مرکب بشحم حنظل ست با این نسخه دارچینی سنبل باقی همانست که در قول ابو سهل
گذشت لیکن درینجا وزن شحم حنظل یکدرم و صبر [illegible] ده درم ست شربتی از یکدرم تا یک مثقال بسکنجبین عسلی و آب گرم و ایضاً از مسهلات موافقه ایشان اینست که بگیرند
هلیله و آمله یک جزو و تربد سه جزو و هر جزو یک وقیه باشد و فانید نیم رطل در آب حل کرده بقوام آورند و بدان بسرشند شربتی از سه درم تا پنج درم و من میخواهم که درین زنجبیل
یکجزو داخل کرده شود و معاجین اطریفلیه و جوارشیه باین صفت استعمال کنند هلیله سیاه کندر سفید هر واحد یکجزو زنجبیل ربع جزو بشیره مویز بسرشند و هر روز قدر جوزه بخورند
ایضاً هلیله سیاه آمله شونیز مساوی زوفا نیم جزو هر روز سه درم ازین بخورند و هر گاه گرمی معلوم کنند ترک نمایند ایضاً وج دار فلفل هلیله کابلی مصطکی کندر شونیز حب الغار
بعسل مساوی بسرشند شربتی دو درم و انچه در کتاب اختصارات ذکر کرده اینست که بگیرند سویق گندم بسیار بریان کرده و اگر حاجت باعاده بریان کردن او باشد بریان
کنند و عقب او نیم اوقیه مری نبطی بنوشند و تا نیم روز بر تشنگی مصابرت کنند و زوفرا تخم او را در شراب درین باب خاصیت عجیب ست و از آب اطراف انگور هر روز یک قدح
بنوشند که این قشعت برص و منع از دیاد او کند و شرب تریاق و خوردن لحوم افاعی درین بسیار نافع ست و ایضاً اقراص افاعی و از معاجین ادویه که میان اطریفلی و مسهل بود و اینست
که بگیرند تخم زوفرا دو جزو و تخم انجره نیم جزو صبر ربع جزو با عسل آمیزند شربتی سه درم این را دائم استعمال کنند و بعضی مردم باوج و افتیمون میسازند و ایضاً کاکلانج دو درم
هلیله سیاه یکدرم افتیمون دو دانگ تمام سال بخورند و آنچه قائم مقام این ست الاقوی تر و در نفع ظاهر تر و احتیاج بشرب آن تا یکسال بود اینست بگیرند وج شش درم
هلیله کابلی و بسفایج و عاقرقرحا هر واحد ده درم هلیله زرد پانزده درم ایارج فیقرا و تخم زوفرا و شحم حنظل هر واحد بست درم نمک هندی هفت درم تربد پنجاه درم غاریقون
پنج درم سقمونیا هشت درم بعسل مصفی بسرشند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال و از این قبیل ست این ترکیب کندی بگیرند تخم حرف هشتم حصه کلیه زوفرا و صبر سقوطری
هر واحد سه درم این ادویه را با یک نیم رطل عسل مقوم بیامیزند شربتی از ان هر روز قبل از طعام بقدر حاجت با سویق و بعد آن سه جرعه مری بنوشند و حفظ سر بروغن بنفشه
و روغن گل کنند و غذا بعد آن اسفیدباج دهند و جائز ست که دائم لوغاذیا و شبادریطوس هر روز شربتی صغیر تا نیم درم یا کمتر از ان استعمال نمایند و قومی ابداع کردن موضع برص

[illegible] مجرب [illegible] کامل

سفید شده باشد بحالت اصلی باز آید زیرا که چون برص اندک ممکن بود و هرگاه بدن نقی و مزاج بدن معتدل باشد با دویه مشروبه واگذارند چه گاهی آنها جلب آفت نمایند و کمتر
آفت آن اینست که نزف الدم عارض شود و برص گم گردد این هر دو محتاج الیه در علاج برص اند علاج عضو باشیای مخصوصه آن از طلیه و غیره اقتصار ورزند و غذای او
سریع الهضم بغیر لزوجت و دسومت دران بسازند و از بقول و بهرالشیر مانند آن اجتناب نمایند و اما ادویه موضعیه برصیه پس ضعیف اول درجات آنها اینست
که شدید الجلا و قوی الجذب برای خون شدید التسخین مزاج عضو باشند و اما بعد ازان اینست که مقرح عضو باشند و ادویه مقرحه آنهائی ست که برای تسخین زنگین کردن
استعمال کرده میشوند و بهتر آنست که ادویه موضعیه بعد دلک و تحمیر استعمال کنند و دلک مثل برگ انجیر باشد تا آنکه قریب آن گرم و رنگ خون پدید آید بعد طلا بدن سوزن در
مواضع کثیره و از معینات بر نفع ادویه اینست که بطوخات در افتاب استعمال نمایند و افضل ادویه برص آنست که قرحه کند یا آبله آرد و ماده سائل شود و به گرد و ابلاغ آن
نماید و گاهی چندان نمیگذارند که آبله کند بلکه ترک میکنند و بعد حصول تسکین اعاده آن می نمایند و ادویه برصیه بحسب اعتبار اول کدام قوی ست از آنچه مذکور شد مثل
سفید و سیاه و آهک و زرنیخ و کندش و میویزج و بیخ فاشرا و جنطیانا و ابهل و دراریح و بیخ دم الاخوین و بیخ خنثی و کف دریا و انگور و پوست بیخ کبر و خردل و حرمل و تخم ترب
و بیخ قثاء الحمار و تخم حرجیر و فوه و قاقله و مازریون و زراج و قلقند و زنگار و کبریت و قطران در حمام و بلبوس و قسط و زراوند و شقائق و ثافسیا و تربد و کندر بوافقت
و ایضا کبریت بسرکه طلا بعد طلاو بیار نرگس آنچه تجربه کرده شد نوشادر و روغن بیضه طلای خوب ست و بیخ لوف عجیب ست و بیخ نیلوفر برای بهق و خون سیاه و بیخ سقوبیا و برگ
انجیر خشک و برگ خرزهره و راسن و برگ آن و اشترغاز و آماآبها پس سرکه و آب زرنیخ و آب قنابری و آب بلبوس و آب عنصل خاصة و آب مرزنجوش و خصوصا برص کهنه محتاج آب
رافعی شود بهای بحوم افاعی ست و از اطلیه جیده تریاق یا مثرودیطوس یا ابهل یا قنابری ست و ایضا شیطرج سوده و خردل و گاهی این سائل کند آنچه در دو جلد باشد
جید روغن سوده ست که دران شیطرج پخته بعده زراج آمیخته باشند و از طلاهای نیک ذراریح ست که بسرکه سوده طلا کنند و یا بگیرند شاهتره تر یا خشک در شکم افعی کشند یا کرده
پر نمایند و بدوزند و بریان نمایند تا خوب پخته شود بس بگیرند آن شاهتره و بر برص ضماد کنند که بسرعت زائل کند و یا بگیرند برگ خرزهره تازه و در زیت بجوشانند تا آنکه برگ خشک
گردد پس زیت را صاف کرده موم مصطکی قدری دران گداخته گوگرد زرد سوده بیامیزند که مثل مرهم گردد و در آفتاب طلا کنند طلا از اهل هند بگیرند قسط و شیطرج هندی و زرنیخ
سرخ و فلفل و زنگار در ظرف مسی با سرکه بسایند و یکهفته بگذارند بعده بدان طلا کنند و در آفتاب قیام نمایند بهق و برص مبتدی را باطل کند یا اشخار و آهک ادر بول طفل خوار
تر کنند و هفت روز تجدید بول نمایند بعده بپزند تا مثل عسل گردد و استعمال کنند تا آنکه قرحه کند پس بگیرند زفت و موم و قطران و پوست جوز سوخته و خون کبوتر بچه و روغن حنا بپزند
تا مخلوط گردد و بر موضع نهند تا آنکه رنگ ادمی نگ جسم نماید و بهتر آنست که در آفتاب گرم چند بار تکرار این کنند و بدانکه استفراغ صاحب این مرض باید که با دویه ضعیفه
مستفرغ ماده رقیق بتدریج باشد و ماء الاصول منضج معرق برای این کار شایسته ست و در آخر آن حب منتن بخورند بعده اعاده ماء الاصول تا دو هفته کنند و تولید خون از لحوم حاره
و قلیات و ترک جوامض شور با نمایند و گاهی زیرباج دهند و آب معصر ترین چیزها برای آن نیست لیکن شراب کهنه بغیر تکثیر و لازم ست که مالش موضع هر وقت بپارچه درشت کنند
تا خون بسوی آن منجذب گردد و دخول حمام آنرا مضر ست و غذای غلیظ و فواکه تازه و خشک و داغ بر برص دوی ست گاهی برص بدان منبسط گردد و کثرت نماید و برص که عقب
داغ پدید آید عیب آن نمی کنند همچنین حوالی جای شرط و طلای کثیر الاجزا که برای معتصم بالله مرتب شده بود در قانون مذکور ست **طلای جید**
از ساهر شونیز خربق شقائق بیخ کبر هر واحد یک جزو شیطرج حضض دو مادم که آن زرنیخ ست یا مرزنجوش هر واحد نیم جزو در آفتاب طلا کنند **طلای خفیف** جید نافع از
شقائق و هزارچشان بسرکه است و ایضا فوه الصبغ کف دریا تخم ترب کندش بسرکه خمر و ایضا بگیرند برادۀ شبه و خربق سیاه و صبر سوخته و ذراریح و زرنیخ سرخ هر واحد
یکدرم بقطران کندر سرکه گداخته باشد بسرشته طلا کنند **ایضا** از اریاسیس خربق سفید فلفل شونیز کف دریا گوگرد زرنیخ فوه الصبغ زنگار شیطرج ذراریح بسرکه سوده
قرص ساخته خشک کنند و وقت حاجت بسرکه سایند و بعد دلک که آنرا سرخ کند طلا کنند و لطوخ نمایند **ایضا** از کتاب الزینت قریطن خربق سیاه فاشرا پوست بیخ
مازریون گوگرد زرد زراج زنگار برادۀ آهن کف دریا برگ انجیر با سرکه مثل خلوق بسایند و در ظرف رصاص نگاهدارند و بعد دلک در افتاب طلا کنند دیگر از جبریل گوگرد
و فرفیون و خربق هر واحد یکدرم بلادر دو درم عاقرقرحا شیطرج یک مثقال بسرکه طلا نمایند **ایضا** تخم ترب کندش ثافسیا مازریون فوه الصبغ شیطرج عاقرقرحا
سپندج با خون مار سیاه سحق کرده قرص ساخته استعمال کنند یا بیکه دران فوه الصبغ خیسانیده صاف کرده باشند بعد حمام **ایضا** فوه شیطرج هر واحد یکدرم

نسخه بوره

تخم ترب ده درم کندش هشت درم بسرکه بعد حمام طلا کنند **دوای ملکی** برگ اندرون تخم او تخم خربق سیاه و فلفل ساده ی در سرکه چند آنکه پوسید بپزند تا آنکه مهرا شود
بعده بران اندکی زاج و زرنیخ و برادهٔ آهن و نطرون و کف دریا انداخته بپزند تا غلیظ شود و موضع را بنطرون شسته بپر صبح طلا کنند و متعمل باشند و تا ممکن باشد نشویند
تا آبله شود پس آبله را بشکنند و بگذارند تا خشک شود بار دیگر دوا بران گذارند **طلای جید** عسل بلادر نصف درم عاقرقرحا ثافسیا سه سهم فرفیون چهار درم شیطرج فارسی
ده درم بشیر سرشته طلا کنند و آنچه تجربه کرده ایم اینست که بگیرند عسل بلادر و کبیکج و سرگین کبوتر و ذراریح و شیطرج و تخم ترب و خردل و فوة الصبغ و حنا و وسمه و زاج [illegible]
بسرکه سرشته بدان لطوخ کنند حتی که آبله کنند و بشکنند و معالجه قروح کنند و اعاده نمایند تا آنکه زائل شود و آنچه که برص حادث از آثار محاجم را بسرد آب قنابری و آب مرزنجوش
و فوة الصبغ و شیطرج سحق آب بقم طلا کنند **و اما اصباغ** که برای برص استعمال میکنند ممکن نیست که دران بر اوزان معینه کرده شود بسبب اختلاف الوان
بشره بلکه دران قوانین عطا کرده آید بعده تقدیم و تاخیر کنند پس بعضی از ان اینست که بگیرند شوره و وردی شراب و مغره و فوة و شبه و مانند آن و ترکیب داده طلا کنند
صبغی که تجربه آن کرده ایم بگیرند پوست جوز و حنا و وسمه برابر **و ایضاً** نوره و زرنیخ و شیطرج هر واحد یکجزو فوة الصبغ دو جزو باب بیازه جمع کنند و حسب مشاهده
استعمال کنند **صبغ دیگر** مرداسنگ نوره مازو زاج حنا عسل بسرشند وصل کنند تا سیاه شود و طلای آن استعمال کنند **و ایضاً** زاج قاقند مازو ساییده بسرکه بسرشته
تا سیاه شود و در آفتاب عضو را دلک کنند و بدان چند بار طلا کنند و آن صبغ باقی ست **و ایضاً** شیطرج سیاه و خبث الحدید و زاج کفش گران و زنگار و فوة الصبغ و پوست انار
بسرکه بخیسانند تا سیاه شود و بران چند مرتبه طلا کنند **و اغذیه** صاحب این مرض مشویات و قلایا و مطنجنات و مکببات از لحوم خفیفه بمصالح گرم ست و اقتصار
بر شراب کنند و از نوشیدن آب بالکل اجتناب کنند اگر ممکن باشد و یا ازان کم کنند و آب جوش کرده و ممزوج بشراب استعمال نمایند **ابن عباس** گوید که برص چون
مستحکم شود عسر العلاج بود پس هرگاه از خلانیدن سوزن خون بر آید در انوقت علاج او و صحت از ان ممکن بود و اول معالجه که صاحب این مرض اسهال است
که آنرا از اغذیه مولد بلغم مثل البان ماهی تازه و فطر و کماة و میوه سرد تر منع کنند و غذا لحم تیهو و دراج و کبک و لحوم وحشی نمکین بریان با مصالح گرم سازند و اسهال نیز از
کننده صفرا دهند و ادویه مسهل بلغم مثل حب ایارج و معجون مرکب از تربد و غاریقون و شحم حنظل حب النیل و نمک هندی و نفطی و مانند آن بدهند و این صفت دوای مسهل است
بگیرند تربد سفید مقشر یک مثقال حب النیل ایارج فیقرا هر واحد یکدرم شحم حنظل نمک نفطی هر واحد نیم درم فرفیون دو دانگ همه را باریک ساییده بحریر بیخته آب کرفس نبطی
یا آب گندنا سرشته حب سازند و خشک کنند شربتی از نیم درم تا سه درم باب گرم و این دوا در هر ده روز یا در هر پانزده روز یکشربت استعمال کنند و ازین بکره
بعمل آیند و میان هر شربت گلقند عسلی با آبیکه دران تخم کرفس و بادیان جوشانیده باشند یکروز بخورند و یکروز اطریفل کبیر دو مثقال با آب مطبوخ تخم کرفس و زیره سیاه و پودینه
کوهی خورند و ایضاً این معجون بدهند که مجرب ست و نسخه این همانست که در قول اول اسهل گذشت و دران هر سه فلفل ست لیکن درینجا وزن حب النیل برابر تربد ست
و هرگاه دوای مسهل از حب و غیره استعمال کرده باشند معجون کلکلانج سه روز در هر روز از یک مثقال تا دو درم بدهند بعد ازان اگر فصل سرما باشد امروسیا و دیطوس و تریاق کبیر بقدر
تحمل سن و فصل با آب مطبوخ نانخواه یا بابونه یا سداب بدهند و اگر قبل تریاق ایارج لوغاذیا یا ایارج جالینوس هر کدام که حاضر باشد چهار درم تا چهار مثقال با آبیکه دران مویز
و تخم کرفس کوهی و پودینه کوهی و قنطوریون و هلیله کابلی جوشانیده باشند بخورند منفعت بین یابند و ایضاً معجون انقردیا درین مرض کثیر النفع ست پس هرگاه همه تدابیر مذکوره
بعمل آورند و بدن از اخلاط بلغمی پاک شود باید که این طلا بکار برند **صفت طلا** برای برص اولاً گاهی نفط سفید و زفت طلا کنند و گاهی زرنیخ و خردل سرخ و شونیز و بورق
و عنصل و شیطرج و گوگرد و پوست بیخ کبر و عاقرقرحا هر واحد ازین اگر حاضر باشد باریک ساییده بسرکه سرشته بموضع سفیدی طلا نمایند که نفع بین کند و این صفت طلای دیگر
ست بگیرند برگ دفلی سوده پنجاه درم و در یکرطل زیت خوب جوش داده صاف کنند و ربع رطل موم دران زیت بگدازند و بران گوگرد زرد باریک سوده چهار اوقیه اندازند
و بر موضع سفیدی در آفتاب یا حمام طلا کنند **صفت طلای** دیگر بگیرند عنصل و برگ خرزهره و در زیت جوش داده ازان زیت مرهم سازند بگوگرد و زرنیخ سرخ و در آفتاب
یا در حمام بدان طلا کنند نافع بود دیگر بگیرند خربق سیاه و سفید و ترمس و بیخ کرم ابیض هر واحد یکجزو باریک ساییده بسرکه سرشته طلا نمایند طلا که بدان هارون موفق
بالله طلا میکرد بگیرند خربق سیاه و تخم حرجیر و کندش و تخم ترب و شونیز و خردل و نخاله و عاقرقرحا و حنظل و پوست بیخ کبر و کرسنه و ثافسیا هر واحد پنج درم تخم کرنب دو مثقال
حب الغار تلخ و مازریون و انیسون و ورق ترمس و دادم هر واحد ده درم شیطرج و بیخ سوسن آسمانجونی و فوة و بقم هر واحد هفت درم همه را باریک ساییده با [illegible] آب فوة [illegible]

نسخه طلای [illegible]

بیاض مطابق اصل

سعسعفر و خون مار سیاه و زاغ ابلق و سنگ پشت و کبوتر چه پیشتر [illegible] برص سازند و [illegible] کنند و هرگاه اراده استعمال او کنند بزفت و قند و موم گداخته در آفتاب یا حمام طلا کنند
و اگر خواهند که قوت او بیفزاید بدان عسل بلادر اندازند و نفط سفید و [illegible] سرشته و طلای [illegible] و فرفیون و خربق که در قول ابوسهل گذشت مجرب است
و این صفت طلا برای برص و بهق سفید است بگیرند شیطرج خربق سیاه شونیز فوفل حضض شقاقل [illegible] بادروج [illegible] شب یمانی جوز جندم خانجر فلفل زرنیخ سرخ
اقاقیا باریک ساییده بسرکه سرشته طلا نمایند و نشستن در آب چشمه کبریتی و قیری برص را بسیار نافع است و اما [illegible] یعنی انچه برص را رنگین و خضاب کند
بسیار اشیاست و از انجمله است انچه این صفت اوست نیل ده درم فوه الصباغین یک درم باریک ساییده بسرکه خمر سه روز خمیر کرده استعمال نمایند صفت
دیگر برای صبغ خبث الحدید و مرکی در آب پوست انار سه روز تر کرده استعمال کنند و باید که قبل استعمال [illegible] را با آب [illegible] طلا کنند و بعد [illegible] آب [illegible] شب صبغ کم
برای بیاض اطراف شاخهای درخت انجیر سیاه در سرکه خمر تر کنند و باریک ساییده بورق و کبریت زرد و شیطرج هندی آمیخته بر موضع طلا کنند بعد از انکه بسرکه [illegible]
شسته باشند ابن نوح گوید که مریض را اولا قی کنانند بعد از ان حب اسطمخیقون و روغن بید انجیر یا لوغاذیا یا ثبادریطوس بخورانند و اغذیه حاره یابسه قلیل و شراب
کهنه بدهند و تریاق یا بلادری استعمال کنند و از شیر و انچه از ان سازند و خرما و همه بقول اجتناب نمایند و آب نباید نوشید مگر مطبوخ و انچه [illegible] از معجونات نیکوست
این معجون است وج دارفلفل و غیر آن که در قول بوعلی گذشت لیکن درینجا زراوند عوض شونیز است و دیگر معجون همان اطریفل مجرب حکیم [illegible]
مسطور شد و انچه بدان معالجه نفس عضو نمایند این طلاست شیطرج سکبینج مویزج [illegible] از هر یک اجزا مساوی ساییده بطبیخ فوه جمع کنند و [illegible] موضع
طلا کنند طلا تخم ترب و شیطرج و فوه الصبغ و کندش و قسط شیرین و زنگار مساوی بسرکه کهنه ساییده در آفتاب طلا نمایند طلا دیگر قوی شحم حنظل [illegible]
برگ خرزهره روغن بادام زرنیخ زرد و شنجار آهک آب نادیده مساوی ببول طفل یا سرکه کهنه سرشته چهار روز در آفتاب گذارند و هرگاه خشک شود بول یا سرکه دران
اندازند پس طلا کنند طلای قوی محمد بن زکریا رازی ذکر کرده که قباد الملک بدین صحت یافته و نسخه آن همان دوای ملکی است که در قول بوعلی سینا گذشت لیکن
درینجا انزروت عوض تخم بادروج است و نوشته که موضع را ابنطرون شسته با پر طائر در آفتاب طلا کنند مرات پس اگر آبله کند و ماده سیلان نماید ترک کنند حتی که اندک خشک
گردد پس اعاده نمایند طلا که ابن ماسویه برای معتصم بالله ساخته بود و قلع برص از ان شد در قانون مذکور است و اگر موضع برص کوچک باشد داغ نهند پس معالجه نمایند
حتی که به شود و یا گوشت را قلع کنند و بعسل بلادر طلا کنند تا آنکه قرحه کند و لحم [illegible] پس علاج کنند و یا قلع لحم برص کنند و آنرا دور کنند پس علاج باشیای منبت
لحم کنند و یا رنگین کنند بسرخی یا سیاهی و برنگ جسم و صبغ که دران شوره است و در قول بوعلی گذشت بسرکه طلا کنند مرات کثیر تا آنکه بدان تعلق گیرد و این
برنگ جسم رنگین سازد و بیست روز باقی ماند صبغ دیگر مرداسنگ و کف دریا بزفت سرشته طلا کنند بعد شستن موضع و این هشت روز دوام نماید و [illegible]
در موضع محاجم پس بهتر او انیست که مرداسنگ سفید کرده بعد فراغ از حجامت طلا کنند بلکه فوه الصبغ بسرکه طلا نمایند و آب مرزنجوش افشرده در محاجم داخل کنند
بعد فراغ بعده بران ساعتی بچسپانند و بعد حجامت چند روز بفوه و شیطرج سوده با آب بقم طلا کنند پس اگر آن قوی گردد ترک حجامت نمایند و دوان طلا کنند و تا [illegible]
گفته که [illegible] در علاج برص فوق و نرمی حسب مزاج و قوت ترکیب استعمال باید کرد و رازی گوید که از شمعون شنیدم که میگفت نهایت اعتماد میکنم در برص بر ادرار بول
و نهی از بلادری میکرد و چه او برص بسیار پیدا میکند سعید گوید که علاج برص به تنقیه بدن از حب صبر یا حب ایارج کنند و مریض را امر بریاضت شدید نمایند تا عرق بسیار آید
و [illegible] بعد تناول طعام کنند و گلقند عسلی با اطریفل [illegible] دهند و استفراغ مفرط نکنند و از اغذیه بارده رطب اجتناب ورزند و غذا لطیف [illegible] مثل گوشت
طیور و غزال [illegible] حار سازند و اندک تجربه [illegible] و بعد تنقیه بدن اطلیه استعمال کنند و این طلا طلای قوی کند خربق سپید [illegible] و شیطرج مساوی ساییده بسرکه
سرشته بر بدن طلا نمایند و لازم که طلا ببورق و سرکه و نفط سفید کنند پس اگر برص مزمن باشد علاج او دشوار است و لهذا واجب بود که آنرا رنگین سازند باین صبغ که بیاض
کهنه را نافع شیطرج و نیل و فوه و شب و مغره و [illegible] شراب خشک همه را ساییده بسرکه خمر سرشته خمیر کنند و بر موضع بطبیخ فوه طلا کنند که این رنگین کند و بیست روز باقی ماند
ابن الیاس گوید که [illegible] مطبوخ افتیمون [illegible] هر واحد سه درم با گلقند عسلی ده درم بنوشانند غذا [illegible] نخود آب و مغز حب قرطم و دار چینی [illegible] فلفل [illegible]
و این تدبیر تا ظهور نضج در قاروره بعمل آرند و بعد حصول نضج در خلط تنقیه بدن بحب ایارج و این حب صبر کنند صفت آن صبر سقوطری یک مثقال تربد سفید یکدرم

ماهیزهرج یکدرم شحم حنظل یکدانگ حب النیل نیم درم نمک سیاه یک نیم دانگ ایارج فیقرا یک نیم دانگ بقاح گل یکدانگ مصطکی یکدانگ همه را باریک ساییده با آب کرفس
یا آب گندنا سرشته حبها سازند و این یکشربت ست صبح بخورند و عقب آن جلاب گرم شکر سرخ ده درم بنوشند و این دوا در هر هفته یکمرتبه استعمال کنند و در روزهای
میانه آن هر روز جلاب با گلقند عسلی ده درم با آبیکه در آن افسنتین و تخم کرفس و بادیان از هر واحد سه درم جوشانیده باشند بنوشند و غذا فروره نخود آب با گوشت تیهو و کبک
و دراج و ماکیان دهند و در شب به تناول اطریفل کبیر دو مثقال تعاهد نمایند و معجون کلکلانج هر روز یک مثقال خورانیدن ایشان را نافع ست و آب کرفس کوهی
و پودینه کوهی نفع بلیغ نماید و بعد تنقیه بدن از فضول بلغمی این طلا استعمال کنند زنجبیل شرخ اشق خردل شونیز بورق شیطرج هندی گوگرد پوست بیخ کبر عاقرقرحا
کندش مساوی کوفته بیخته بسرکه کهنه سرشته بر موضع بیاض طلا کنند **طلای دیگر** خربق سفید و سیاه و خردل و کندش و مویزج و شیطرج هندی و فوه و بورق و پیاز عنصل
و تخم ترب و عاقرقرحا و شونیز مساوی کوفته بیخته بسرکه تند سرشته طلا نمایند و یا ادویه مقرحه چون ذراریح و عسل بلادر و تافسیا و سرگین کبوتر و تخم ترب و شیطرج هندی
و مازریون تنها و مجموع بسرکه طلا کنند و یا موضع را بصبغ رنگین سیاه سازند **صفت آن** فوه الصباغین یکدرم نیل و اطراف شاخ انجیر سیاه هر واحد سه درم بورق و کبریت
زرد هر واحد هفت درم شوره [illegible] درم [illegible] شراب چهار درم خبث الحدید یکدرم باریک ساییده بسرکه کهنه آمیزند **شیخ هندی** گوید که هر صبح طبیخ بادیان و انیسون با ترنجبین و
با گلقند عسلی بنوشند و غذا مصفیه بلحوم طیور فاضله مثل کبوتر و کبک و گوشت بزغاله یکساله بمصالح گرم خورند بعد ظهور آثار نضج در قاروره تنقیه بحب ایارج و یا با ایارج
لوغاذیا پنج مثقال کنند و بعد آن مطبوخیکه در آن پوست بیخ کبر و بادیان و انیسون و بلیله کابلی و قنطوریون و پودینه کوهی هر یک دو درم مویز ده درم گلقند عسلی ده درم
پخته باشند بنوشند و یا حب صبر دهند و نسخه آن در قول ابن الیاس گذشت لیکن درینجا وزن شحم حنظل یک نیم دانگ و ایارج فیقرا یکدرم و مصطکی نیم دانگ است و حب النیل
مطبوخ و مداومت بمسهلات در هر ماه دو سه مرتبه کنند **صفت حب مسهل** نافع برص ابیض ایارج فیقرا یک مثقال غاریقون یکدرم شحم حنظل شیطرج [illegible]
[illegible] اوقیه صبر دو درم
[illegible] دوام استعمال این کنند زیرا که زود فرا آورد [illegible] طلای زنگار که نافع ست در قول ابن نوح گذشت **دیگر** شیطرج کندش بیخ کبر [illegible]
هر یک بسرکه مساوی بعسل بسرشتند **دیگر** مویزج تافسیا بیخ لوف کهنه در یا آب کرفس عسل طلا کنند و معلم الفلاسفه ارسطو گفته هر که برص حل کردن لولو واقف گردید تا آنکه آب گردد
[illegible] بسفیدی برص طلا کند [illegible] طلا کردن [illegible] آنست که مروارید را بسایند و با آب ترشی ترنج لت کنند در شیشه کرده آن
ترنج ریخته شیشه محکم بندند و در خم سرکه کهنه بیاویزند و خم را در سرگین اسپ تا چهارده روز دفن کنند پس بر آورند که آن حل شود و بعده استعمال کنند و سوای این را ساخته
در علاج زنی مبروصه تجربه کردم و اثری [illegible] کرد لیکن الهی الاتمام نمود **دوای مجرب** که برص را باذن الله تعالی ببرد بگیرند ملح خائط که آنرا شوره بارود گویند ده جزو زاج
قبرصی یکجزو و خوب ساییده در قرع انبیق شیشه تیزاب آن بچکانند و بر موضع برص آنرا بمالند که فی الحال آبله کند و از آن آب قیح سفید جاری شده مندمل شود و از آن
[illegible] شود و آنچه صبغ جید نماید روغن بادنجان ست که بادنجان صغار بقدر بندقه در آب و نمک بجوشانند تا مهرا شود [illegible] و روغن زیت انداخته
باز با آتش ملایم بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند **خضر ابن علی** گوید که در ابتدا شروع بمعالجات قویه نکنند بلکه [illegible] هر واحد
ربع درم بخورند و تناول اغذیه سفید رنگ مثل لبنیه و اردیه و لیموئیه و هر چه مولد بلغم باشد مثل ماهی و شیره و کاهو و خرفه ترک نمایند و بر سرخ از لحم اقتصار کنند و همچنین
حذر کنند و گوشت مرغ و گوسفند از ماکیان برای ایشان بهتر ست بهر آنکه خون متولد از ین مائل بسفیدی میباشد و تعهد قی باصل السوس و شبت نمایند خصوصا
بعد خوردن طعام در هر شهر دو مرتبه و هر روز اطریفل صغیر و گلقند خورند و در اغذیه بر قلایا و لحم بریان کبوتر بچه و دیگر طیور و لحوم وحشی و غزال [illegible] یا مطبوخ متواتر
حاره اقتصار ورزند [illegible] مطبوخ منضج از خطمی و گاوزبان و پرسیاوشان و [illegible] و مویز و شیطرج و فوه استعمال کنند و از ین قدح سکنجبین عنصلی با گلقند
عسلی تا یکهفته بنوشند بعد از آن تنقیه نمایند با ایارج لوغاذیا یا ایارج جالینوس یا مجموع با تربد و غاریقون و زنجبیل و آطریلال هر واحد یکجزو و بورق جزو و شحم حنظل
ثلث جزو سه درم یا چهار درم بخورند و چند روز ترک نموده باز اعاده کنند باستعمال مطبوخ مذکور و بار دیگر تنقیه نمایند و در سرما معاجین حاره مثل معجون فلاسفه و معجون
نجاح و تریاق و مثرودیطوس استعمال کنند و گاه گاه تنقیه بدن بمسهل و مدر و قی کرده احتیاج باخراج فضول غلیظ از جلد و ظاهر بدن باشد و بهترین چیز برای

بیاض مطابق اصل

این استعمال نمایند بحوم افاعی و اقراص مرتب بازان [..] و اطریفل کبیر و شرب [..] خواب استعمال کنند و ادمان استعمال شربت اصول [..] و همچنین عرق عنصلی نمایند و قبل آن تخم
شقائق النعمان مسلم و آطریلال هر واحد یکدرم برگ سداب خشک سوده [..] درم [..] مثقال نمایند [..] لطوخ بعمل آرند صفت آن شیطرج هندی و فوه و گوگرد هر واحد
چهار درم شقائق النعمان تازه مثله زرنیخ یکدرم کندش یک مثقال ساییده [..] سرشته موضع را [..] بخار [..] متغیر گردد بران لطوخ نمایند لطوخ
از املای استادی رحمه الله شیطرج هندی و فوه الصبغ و زرنیخ سرخ و خردل سفید هر واحد [..] فلفل [..] هر واحد یکدرم تخم ترب سه درم ادویه ساییده
بسرکه و عسل هر واحد یک اوقیه سرشته شب لطوخ سازند و صبح آب گرم وارد برص بشویند و خشک کنند بعده بروغن پسته چرب نمایند [..] شیطرج هندی فوه الصبغ
خردل سفید هر واحد سه درم تخم ترب پنج درم [..] هفت درم کوفته بآب لیمو ترکرده آمیزند و بدستور استعمال [..] و اگر [..] بسرکه ساییده بر برص [..] کنند [..]
جلا مع القبض صحت بخشد و استعمال ادویه مقرحه قبل از تنقیه جائز نیست تا جذب ماده و ازدیاد مرض نکند و باید که بروغن [..] بعد استعمال ادویه شدید الاسخان [..]
خون مثل زفت و نفط سفید و زرنیخ سرخ و ورق و پیاز عنصل و شیطرج و عاقرقرحا و شونیز وغیره که در قول بوعلی گذشت و بعد استعمال ادویه [..] قشره منفطه مقرحه مثل
ذراریح بسرکه و عسل بلادر و ثافسیا و کبیکج و سرگین کبوتر و تخم ترب و ماذریون و فرفیون استعمال کنند تا کار اصلاح آبله کند و روغن بادنجان [..] تا یکسال [..]
و این از خواص عظیمه ست طلا که بخاصیت نفع کند تخم شونیز بمالند و بران عسل بلادر طلا کنند حتی که قرحه کند و بعد مبرص نخورد بعده علاج قرحه [..]
برای برص انیست که موضع برص السوزن بسیار در جمیع اجزای او بزنند و نمک بمالند و ترک نمایند تا جراحت مندمل گردد پس اگر برص زائل نگردد بار دیگر [..]
بخلانند و سرکه بمالند چون جراحت اندمال یابد برص زائل شود باذن الله تعالی **مولف اقتباس** می‌نویسد که سهاگه در آب لیمو ساییده طلا کنند و همچنین [..]
جاروب و اگر زائل نشود اول تنقیه معده بقیئیات بلغم بکرات و مرات نمایند بعده منضجات بلغم بدهند تا حصول نضج پس تنقیه بدن بایارجات کبار نمایند و بعد از
تنقیه بر هلیله مربی و آمله مربی و اطریفل کبیر انطاکی و اطریفل افتیمون نواب علیخان مداومت نمایند و از مولدات بلغم مانند لبنیات و حموضات و بقولات و فواکه رطبه و طعام
شب مانده و ماهی پرهیز کنند **صفت** طلائیکه درین باب بسیار مجرب ست شیطرج هندی سرمه مانده زراج سرخ زعفران کف دریا خبث الحدید بسرکه پرورده گوگرد
عاقرقرحا خردل قنبیل برادهٔ مس حب النیل استخوان ماهی سوخته بیخ نی مویزج زهره بز هر یک دو توله بسرکه بپزند که مثل مرهم شود بعده بخون مار سیاه و خفاش سرشته بعمل آرند
تا چهل روز **دوای** علیخان اگر تا چهل روز متواتر استعمال کنند اصلا تخلف نمیکند و اگر در ابتدا تنقیه بدن کرده باشند بهتر والا بی تنقیه هم نفع دارد پوست بیخ انجیر صحرائی
پوست چینه صحرائی که در سایه خشک ساخته باشند باپچی هر یک سه توله گیرد چهارم حصه همه ادویه کوفته بیخته بقدر نه ماشه وقت صبح بخورند و بالای آن متصل نان میده بوزن
سه توله و همچنین قدر روغن گاو و شکر سفید بهم مالیده تناول نمایند و اندکی ازین ادویه در آب سرد آمیخته بر برص ضماد کنند و غذا قورمه بچه بز و یا چوزه مرغ بروغن بسیار پخته خورند
و شاه ارزانی فرموده که این صبغ برص را رنگین سازد و رنگ آن تا سه هفته نهایت یکماه بماند شب یمانی شوره دردی شراب گل ارمنی شیطرج هندی خبث الحدید وسمه برابر بسرکه
آمیخته بکار برند **ضماد** که بنا بر نواب محمد علیخان مغفور والی رامپور تالیف نموده شد و بسیار مفید افتاده بود چنانچه در مدت چهل روز بتمامه زائل شد گل ارمنی شیطرج هندی
خبث الحدید شب یمانی حضض مکی نیلا تهوتهه گل بادنجان هر یک یکتوله مائین خمیر هلیله سیاه بروغن زرد نیم برشته برگ نیل گل مهندی و تخم آن که در موسم برشکال میباشد
هر یک دو توله خسته انبه خام شش توله پوست انبه خام چهار توله شوره سه توله دردی شراب و سرکه در ظرف آهنی تا دوازده پاس علی الاتصال ساییده بکار برند و بلع کرده
سه ماشه تخم کاهسی که آنرا آطریلال گویند تا چهل روز قلع میکند و در دارالشکوه ست که خوردن سه ماشه باپچی برابر بنهایت چهل روز از مجربات ست و انطاکی فرموده که حب
انسان سوخته بعسل سرشته ضماد نمودن از مجربات ست و همچنین استخوان ماهی **طبری** گوید که معالجه برص محتاج ست بازاله خلط و استفراغ بدن از آن و باصلاح
مزاج عضوی که دران برص باشد و تقویت آن بغذای مولد خون گرم قوی و مراعات زمان خاصته چه علاج برص در سرما دشوار ست بلکه قریب نیست که صحت یابد
پس گوییم واجب ست که مریض پرهیز کند از شیر و هر انچه از آن بسازند و هر شیر که باشد و اقتصار کند بر لحوم گنجشک و قنابر و کبوتر بچه در پرواز آمده و بر لحوم حملان یکساله
و از حلویات انچه بعسل سفید سازند و رعایت هضم او کنند تا تخمه و سوء هضم واقع نشود و طعام نخورد مگر وقت ظهور اشتهای شدید صحیح و بعد دو ساعت از خوردن
غذا اندک شراب کهنه صاف سرخ رنگ بنوشد و در بعض اوقات امر بتنقل مویز طائفی کنند و از انچه تنقیه بدن او در ابتدای مرض بدان کنند این حب ست

نسخهٔ آن شیطرج هندی یکدرم ماهیزهرج نیم درم حب الغار و حب النیل هر واحد دو دانگ زنجبیل چینی دو ثلث درم ایارج فیقرا یکنیم درم جندبیدستر یکنیم دانگ
سنبل الطیب و مصطکی هر واحد نیم درم صبر سقوطری سوای آنکه در ایارج است یکدرم شحم حنظل دو ثلث درم مقل ازرق یکدرم تخم کرفس یکدرم سقمونیای مشوی دو دانگ
و نیم همه را سائیده بآب برگ ترنج سرشته مثل فلفل حبها سازند و در سایه خشک کنند شربتی از آن سه درم و ثلث بر نهار بخورانند بعد پرهیز دو روز و بر آن صبر کنند و هنگام
اثر عمل او آب گرم که در آن شکر حل شده باشد چند جرعه متواتر بنوشند و بعد این شربت حب ده روز صبر کنند و یک شربت از مطبوخ افتیمون به نسخهٔ شاپور بن سهل بغیر زیادتی
و کمی چیزی از آن بنوشند بعد از آن معجون انقردیا در هر پنج روز یکبار بوزن یکنیم درم بخورند و در بعض اوقات مصطکی بخایند و آب دهن بیرون اندازند و غرغره بمویزج
و عاقرقرحا و خردل سوده در سکنجبین یا مری نبطی حل کرده استعمال نمایند و اگر ممکن باشد معالجهٔ او باین طریق کنند که در ابتدای طعام ترب و نمک بخورند بعده اشتوربا که در آن
ترب بسیار پخته باشند شکم سیر شوند و بر آن آب شبت مطبوخ با عسل و نمک بسیار بنوشند پس پر مرغ بروغن بادام آلوده استعمال کنند و بسختی قی آورند تا معدهٔ او پاک
گردد و باید که این علاج وقت نیمروز یا ظهر باشد تا در آن روز چیزی نخورد و اگر از تشنگی ایذا یابد اندک شربت سیب شیرین بنوشد و اگر به گرسنگی صبر نکند اندک کعک یا نان
خشک بخورد و بهتر آنست که چیزی نخورد و چون صبح شود هفت درم گلقند عسلی بخورد و طعام او در آن روز چیزی ناشف مثل بچهٔ مرغ بریان و لحم حمل صغیر بریان باشد
بعده روز دیگر بر نهار سکنجبین و آب ترب مطبوخ بشبت قی آورند و گویند که بعد قی بسوی معده فضول بسیار از سر و سائر اعضا فرود می آید و چون روز دیگر قی کنند معدهٔ
او پاک گردد و این اخلاط مختلط با غذا بسوی سائر اعضا نافذ نشود و اگر مشایخ را برین علاج قدرت باشد ادفق و اصلح بود و درین معالجه بهر حال واجب است که
رعایت مزاج مریض نمایند پس هر وقت که مزاج او متغیر گردد از معالجه باز ایستند تا آنکه مزاج او بحال طبیعی خود رجوع کند بعده اعادهٔ معالجه برفق کنند و از آنچه استعمال او درین
مرض واجب است این معجون است بگیرند زراوند مدحرج ده درم جندبیدستر و بیخ قثاء الحمار و فودنج و فطراسالیون و شیطرج فارسی هر واحد پنجدرم بارزد و جاوشیر هر واحد
بست درم صمغ را بآب کرنب نبطی ترکنند و باقی ادویه کوفته بیخته بدان بسرشند بعده همه را با عسل کف گرفته بیامیزند پس هرگاه حل طبیعت او خواهند تقویت باایارج
و خربق بمقدار قصد آن کنند و از آن سه مثقال بخورد و هرگاه استعمال او مثل استعمال معجونات مسخنه منظور باشد هر روز نیم مثقال بر ناشتا تناول کند و از آنچه تجربه کرده‌ایم
از دوای مسهل این حب است و هر صاحب برصی که امید صحت او بود چون آنرا بخورد صحت تام یافت نسخهٔ آن بگیرند خربق سیاه و زنجبیل و دار فلفل و فلفل سفید و شیطرج
فارسی و عاقرقرحا و سنبل الطیب و مصطکی هر واحد یکدرم صبر سقوطری هفت درم جنطیانای رومی و فلفلمویه و اسقوردیون و ایرسا هر واحد نیم درم مازریون مدبر دو درم
همه را باریک سائیده بآب برگ ترنج و شراب کهنه هر دو یا یکی سرشته حبهای بزرگ سازند شربتی دو مثقال و ربع و دائم آنرا استعمال نمایند بگرد و قتیکه سردی شدید
یا آفتاب و منقلبات باشد و این حب دیگر ابوماهر موسی بن سیار ترکیب داده و آنرا ملقب بحب پنج ساخته و آن مجرب است نسخهٔ آن بگیرند کلکلانج و ایارج فیقرا دو جزو
خربق نیم جزو سقمونیا یکنیم جزو همه را سائیده باهم بسرشند و حبهای چون سازند شربتی سه درم و من باین حب بعد معرفت سبب مرض علاج شخصی نمودم و در چهل روز صحت یافت
و این معجون را حکمای یونان تریاق البرص نامیده‌اند و آن در حقیقت تریاقی است ابوماهر ذکر کرده که جاریهٔ قسطنطینی غلام عبدالله بن سلیمان برص کهنه داشت باین تریاق کرده بود و در
مدت اندک صحت تام یافت نسخهٔ آن بگیرند تریاق کبیر پنج مثقال تریاق اربعه ده مثقال معجون کلکلانج ده مثقال معجون انقردیا پنج شحم سقمونیا پنج قثاء الحمار هر واحد پنج مثقال
ایارج فیقرا و ایارج ارکاغانیس و ایارج روفس و ایارج لوغاذیا و معجون مثرودیطوس هر واحد ده مثقال این همه معجونات را بشراب کهنه حل کنند و در آفتاب پنج روز و دو
شب‌ها زیر آسمان بدارند و هر روز دو سه دفعه حرکت دهند تا آنکه خشک گردد و سائیدن آنها ممکن شود پس باریک بسایند و بگیرند خبث الحدید مدبر بسرکه بریان بروغن بادام
سی مثقال و باریک سائیده بر آن انداخته باز بگیرند عسل جید الجوهر بسرشند و باز در آفتاب نهند و بطریق مذکور حرکت دهند و هر روز چند بار حرکت دهند تا عسل را نشف
کند و خشک گردد بعده باریک بسایند و اگر در آفتاب خشک نشود چندانکه سائیدن ممکن گردد با عسل بهمان طریق بسرشند که آن در عسل منحل شود و بار دیگر معجون
گردد و چون ازین تریاق فارغ شدیم ذکر میکنیم مجموعی را که جمع کرده او را بختیشوع کبیر در تغییر رنگ برص حتی که برنگ بدن تا چهل روز باقی ماند نسخهٔ آن شیطرج فارسی و بیخ نی سوخته
و مویزج سوخته و زعفران الحدید و کف دریا و گوگرد ابیض و عاقرقرحا و خردل سیاه و ماهیزهرج و حب النیل و برادهٔ مس این همه را در صره بسته بسرکه اندران قطعهٔ از حجر الکحل
داخل کرده باشند خوب بجوشانند حتی که سرکه غلیظ و سیاه گردد بعده یکی را آنرا طلا کنند و یکی ازین بخون مار سیاه اگر یافته شود و یا بجای آن بخون او یا بخون کرگس یا خون خشاف

ماهی شوره

دیگر ذکر کرده که اثر برص ازائل گشت و موضع رابرنگ اصلی باز آورد اگر از نوع اول شده که بصحت پذیرد و اگر از نوع دیگر باشد که البته بلون اصلی نشود و بلون اصلی تا یکسان یا کم یا زیاده باقی ماند بگیرند چون گرگس و خون عقاب و زهره گاو و حنای سوخته و زعفران و خبث الحدید فولاد و شیطرج فارسی و گل کبر یا پوست یا بیخ آن و شحم انار نارسیده و شیرین باشد یا ترش و مازو سوخته و غیر سوخته این همه را در صلایه با خونهای مذکوره بدفعات متوالی در آفتاب بسایند تا خشک گردد و باز تسقیه بخونها نمایند تا آنکه بمقدار کثیر از انها تشرب نماید و مثل غبار گرد و بعده بسرکه تند مقدار طلای موضع حل کرده طلای غلیظ نمایند و قت صبح و بغیر شستن آن وقت عشا تجدید کنند و تا سه روز برین مواظبت نمایند بعد ازان بدست بمالند پس اگر برنگ او شدید التغیر باشد باندک روغن بنفشه چرب کنند و در حمام داخل نمایند این مجرب در نهایت قوت است و در بصره زنی بود که علاج اطفال میکرد و دوای برص میداد حتی که مردم از مواضع بسیار نزد او می آمدند و آنچه از دوا و طلا میداد بدان انتفاع می یافتند مدتی با او معرفت کردم تا آن علاج از وی بیاموختم تا آنکه بیاموختم و آن این حب بود نسخه آن زنجبیل و فلفل سفید و خربق سیاه و ایارج فیقرا همه برابر کوفته بیخته با بارزد محلول در شراب سرشته حبها سازند شربتی از آن درهم و این طلا میکرد شیطرج و سرمه و مازو و استخوان ماهی سوخته و زراج سرخ کوفته بیخته قرص سازند و ازین قرص قطعه گرفته بسرکه حل کرده بر برص بدان طلا کنند.

بهق ابیض

و آن سفیدی رقیق غیر غائر است که بر ظاهر جلد حادث شود و در اکثر مستدیر بود و بر چهره افتد و باشد که تا بسینه رسد و آنرا وضح نیز گویند و بهندی چهیپ نامند و بعضی سبب محدث برص است چون ضعیف باشد اما ماده این رقیق و قوت دافعه قوی و ماده برص غلیظ و قوت دافعه ضعیف بود و بقول شیخ سبب او بلغم خام باشد و بقول طبری ماده او رطوبت محترق است شبیه بغبار میان سفید و سیاه و ایضاً طبری بمقام دیگر نوشته که این مرض از رطوبت فاسد بود که بغذا صرف نشود و طبیعت آنرا دفع کند پس اگر رقیق و گرم گردد بطرف سطح بدن مندفع شود و ازان بهق افتد و اگر غلیظ شود و بران لزوجت غلبه کند و طرف لحم و عظم اندفاع کند ازان برص پیدا شود و این مرض عام بود و گاهی بقعه از بدن مثل سینه و گردن و دست و پیشانی و چهره بدان مخصوص باشد پس مدام ازان بقعه پوست باریک جدا شود تا آنکه ماده او فانی شود و زائل گردد و گویند که این مرض بسرعت زائل میشود و بسبب اسهال مفرط و اگرچه آن اسهال از هیضه باشد و ایضاً با طلیه جالیه زائل گردد و فرق میان این و برص بحث برص مذکور شد و ایضاً بهق دائم متقشر بود و رنگ او رنگ بشره را تغیر اندک دهد بسوی غبرت نه بسوی بیاض تام و برص شدید البیاض بود و البته متقشر نشود و تغیر مفرط در رنگ بشره دهد و بهق فرمن اسلم از برص است و در ابتدای بلوغ مردان و زنان را می افتد و انطاکی گوید که بهق مثل برص است و در سبب و تقسیم و این نیز از امراض متعدیه است اجماعاً و متوارثه نزد طبیب و بظاهر خلاف نیست و صورت او تغیر جلد از رنگ طبیعی است بسوی سفیدی اگر بلغم غالب بود و گاهی بهق ابیض بضعف گرده تقدم نماید و بسا باشد که وضح بلغمی مزاجان را در تابستان حادث شود و در زمستان مختفی گردد و بسبب رقت ماده و میان انگشتان ابتدا کند و اکثر در بلاد مرطوب افتد و قریب نیست که در هند و حبش یافته شود چنانچه او در چین و ترکستان کثرت نماید و سبب او خاص کثرت غسل آب سرد است و خوردن ماهی شور و مثل بادنجان و گویند که پوشیدن پارچهای درشت و سبب عام آنچه در برص گذشت علاج سبکتر از علاج برص علاج برص نمایند و ایضاً تنقیه بمسهل بلغم کنند و بابچی برابر وزن گرفته کوفته بیخته در آب آمیخته مالیدن فائده میکند و دیگر ادویه جالیه طلا کنند و چون کهنه گردد بمعالجات برص پردازند و حکیم ارزانی گوید بسیار باشد که ماده در بدن کمتر بود و با طلیه بی تنقیه نفع تمام حاصل آید و این دوا مجرب است عاقرقرحا اطریلال پوست بیخ کبر شیطرج هریک ده درم جمله را کوفته بیخته بسرکه و عسل سرشته مقدار یک مثقال بدهند و یکساعت در آفتاب نشانند تا عرق کند پس همان روز یا روز دیگر هر جا که بهق بود آبله شود و زرداب برآید و صحت رو نماید **ذکر ادویه مفرده** نافع بهق ابیض کندش تخم ترب مساوی گرفته بهق را بنطرون شسته بس خاریده چندانکه خون برآید بعده بدان طلا کردن برات مجرب سویدی ست و کذا روغن بیضه نوشادر تخلیط کرده ده بار طلا کردن مجرب اوست و ضماد پوست خربزه زرد خشک کرده مثل غبار سائیده بسرکه سرشته برات و کذا اکل سوسن سفید و کذا خاکستر سرطان نهری و کذا قلب پیاز عنصل باریک سوده در حمام چند بار و ضماد و اکل قنابری و ضماد شراب کهنه و آرد باقلا و کذا بخته بسرکه و کذا فوه بسرکه تند هر واحد مجرب نوشته و **ضماد** قسط بعسل یا بسرکه سرشته و کذا فلفل سیاه و نطرون و کذا مجموده بسرکه در آفتاب یا حمام و کذا شونیز بسرکه و کذا اسداب بنطرون یا بسرکه و کذا تخم سداب و کندش برابر و کذا اسیر سوخته و غیر سوخته بعسل آمیخته و کذا اسیر و بادیان باریک سائیده در حمام و کذا آزاد

نسخه آن شیطرج هندی یکدرم ماهیزهرج نیم درم حب النار وحب النیل هر واحد دو دانگ زنجبیل چینی دو ثلث درم ایارج فیقرا یکنیم درم جند بیدستر یکنیم دانگ
سنبل الطیب و مصطکی هر واحد نیم درم صبر سقوطری سوای آنکه در ایارج است یکدرم شحم حنظل دو ثلث درم مقل ازرق یکدرم تخم کرفس یکدرم سقمونیای مشوی دو دانگ
و نیم همه را ساییده باب برگ ترنج سرشته مثل فلفل حبها سازند و در سایه خشک کنند شربتی ازان سه درم و ثلث بر نهار بخورانند بعد پرهیز دو روز و بران صبر کنند و هنگام
آخر عمل او آب گرم که دران شکر بجوشانده باشند چند جرعه متواتر بنوشند و بعد این شربت حب ده روز صبر کنند و یک شربت از مطبوخ افتیمون به نسخه رشاپور بن سهل بغیر زیادتی
هلیله چیزی ازان بنوشند بعد ازان معجون انقردیا در هر پنج روز یکبار بوزن یکنیم درم بخورند و در بعض اوقات مصطکی بخایند و آب دهن بیرون اندازند و غرغره بمویزج
و عاقرقرحا و خردل سوده در سکنجبین یا مری نبطی حل کرده استعمال نمایند و اگر ممکن باشد معالجه او باین طریق کنند که در ابتدای طعام ترب و نمک و کشت بخورند بعده از شوربا بیگه دران
ترب بسیار پخته باشند شکم سیر شوند و بران آب شبت مطبوخ با عسل و نمک بسیار بنوشند پس پر مرغ بر روغن بادام آلوده استعمال کنند بسهولت قی آورند تا معده او پاک
گردد و باید که این علاج وقت نیم روز یا ظهر باشد تا دران روز چیزی نخورد و اگر از تشنگی ایذا یابد اندک شربت سیب شیرین بنوشد و اگر بر گرسنگی صبر نکند اندک کعک یا نان
خشک بخورد و بهتر آنست که چیزی نخورد و چون صبح شود هفت درم گلقند عسلی بخورد و طعام او دران روز چیزی ناشتا مثل بچه مرغ بریان و تخم حمل صغیر بریان باشد
بعده روز دیگر بر نهار سکنجبین و آب ترب مطبوخ بشبت قی آورند و گویند که بعد قی بسوی معده فضول بسیار از سر و سائر اعضا فرود می آید و چون روز دیگر قی کنند معده
او پاک گردد و این اخلاط مختلط با غذا بسوی سائر اعضا نافذ نشود و اگر مشایخ را برین علاج قدرت باشد ارفق و اصلح بود و درین معالجه بهر حال واجب است که
رعایت مزاج مریض نمایند پس هر وقت که مزاج او متغیر گردد از معالجه باز ایستند تا آنکه مزاج او بحال طبیعی خود رجوع کند بعده اعاده معالجه برفق کنند و از آنچه استعمال او در هر
روز واجب است این معجون است بگیرند زراوند مدحرج ده درم جند بیدستر و بیخ قثاء الحمار و فودنج و فطراسالیون و شیطرج فارسی هر واحد پنج درم بازرد و جاوشیر هر واحد
بست درم صموغ را آب کرنب نبطی تر کنند و باقی ادویه کوفته بیخته بدان بسرشند بعده همه را با عسل کف گرفته بیامیزند پس هر گاه حل طبیعت او خواهند تقویتش با یارج
و غاریقون بمقدار قصد آن کنند و ازان سه مثقال بخورد و هر گاه استعمال و مثل استعمال معجونات سخته منظور باشد هر روز نیم مثقال بر ناشتا تناول کنند و از آنچه تجربه کرده ام
از دوای عمل این حب است و هر صاحب برصی که امید صحت او بود چون آنرا بخورد صحت تام یافت نسخه آن بگیرند خربق سیاه و زنجبیل و دار فلفل و فلفل سفید و شیطرج
فارسی و عاقرقرحا و سنبل الطیب و مصطکی هر واحد یکدرم صبر سقوطری هفت درم جنطیانای رومی و فلفلمویه و اسقوردیون و ایرسا هر واحد نیم درم ماذریون مدبر دو درم
همه را باریک ساییده باب برگ ترنج و شراب کهنه هر دو یا یکی سرشته حبهای بزرگ سازند شربتی دو مثقال و ربع و دائم آنرا استعمال نمایند مگر وقتیکه سردی شدید
یا آفتاب در منقلبات باشد و این حب دیگر ابو ماهر موسی بن سیار ترکیب داده و آنرا الملقب بحب منبج ساخته و آن مجرب است نسخه آن بگیرند کلکلانج یکجزو ایارج فیقرا دو جزو
غاریقون نیم جزو سقمونیا یکنیم جزو همه را ساییده باهم سرشته حبهای چون سازند شربتی سه درم و من باین حب بعد معرفت سبب مرض علاج شخصی نمودم و در چهل روز صحت یافت
و این معجون را حرانیان تریاق البرص نامیده اند و آن در حقیقت تریاقی است ابو ماهر ذکر کرده که جابر قطیفی علاج عبدالله بن سلیمان برصی او را ظاهر شده باین تریاق کرده بود و در
مدت اندک صحت تام یافت نسخه آن بگیرند تریاق کبیر پنج مثقال تریاق اربعه ده مثقال معجون کلکلانج ده مثقال معجون انقردیا پنج شحم سقمونیا پنج قثاء الحمار هر واحد پنج مثقال
ایارج فیقرا و ایارج ارکاغانیس و ایارج روفس و ایارج لوغاذیا و معجون مثرودیطوس هر واحد ده مثقال این همه معجونات را بشراب کهنه حل کنند و در آفتاب پنج روز و در
شبها زیر آسمان بدارند هر روز دو سه دفع حرکت دهند تا آنکه خشک گردد و ساییدن آنها ممکن شود پس باریک بسایند و بگیرند خبث الحدید مدبر بسرکه بریان بروغن بادام
سی مثقال و باریک ساییده بران انداخته بار دیگر بعسل جید الجوهر بسرشند و باز در آفتاب نهند و بطریق مذکور حرکت دهند هر روز چند بار حرکت دهند تا عسل را نشف
کند و خشک گردد بعده باریک بسایند و اگر در آفتاب خشک نشود چنانکه ساییدن ممکن گردد با عسل بر همان طریق بسرشند که آن در عسل منحل شود و بار دیگر معجون
گردد و چون ازین تریاق فارغ شدیم ذکر مسکنیم مجموعی را که جمع کرده اند و اختیار کرده در تغیر رنگ ص حتی که برنگ بدن تا چهل روز باقی ماند نسخه آن شیطرج فارسی و بیخ نی سوخته
و مویزج سوخته و زعفران الحدید و کف دریا و گوگرد ابیض و عاقرقرحا و خردل سیاه و ماهیزهرج و حب النیل و براده مس این همه را در چهره بسته بسرکه اندران قطعه از حجر کحل
داخل کرده باشند خوب بجوشانند حتی که سرکه غلیظ و سیاه گردد بعده یکروز آنرا طلا کنند و یکروز بخون مار سیاه اگر یافته شود و یا بخون کفتار و یا بخون کرگس یا خون خشاف

دیگر ذکر کرده که این مرض از انگشت و موضع را برنگ اصلی باز آید اگر از نوع باشد که صحت پذیرد و اگر از نوعی باشد که البته نشود بلون اصلی تا یکسال یا کم یا زیاده باقی ماند
بگیرند خون کرکس و خون عقاب و زهره گاو و حنای سوخته و زعفران و خبث الحدید فولاد و شیطرج فارسی و گل کبر یا پوست یا بیخ آن و تخم انار ترش رسیده شیرین باشد یا ترش
و مازو سوخته و غیر سوخته این همه را در صلایه با خونهای مذکوره بدفعات متوالی در آفتاب بسایند تا خشک گردد و باز تسقیه بخونها نمایند تا آنکه مقداری کثیر از انها تشرب
نماید و مثل غبار گردد و بعده بسرکه تند مقدار طلای موضع حل کرده طلای غلیظ نمایند و قت صبح و بغیر شستن آن وقت عشا تجدید کنند و تا سه روز برین موظبت نمایند بعد
ازان بدست بمالند پس اگر برنگ اصلی شدید التغیر باشد باندک روغن بنفشه چرب کنند و در حمام داخل نمایند این مجرب در نهایت قوت ست و در بصره زنی بوده که علاج
اطفال میکرد و دوای برص میداد حتی که مردم از مواضع بسیار نزد او می آمدند و آنچه از دوا و طلا میداد بدان انتفاع می یافتند مدتی با او معرفت گرفتم که آن علاج از وی بیاموزم
تا آنکه بیاموختم و آن این حب بود **نسخه آن** زنجبیل و فلفل سفید و خربق سیاه و ایارج فیقرا همه برابر کوفته بیخته با بارزد محلول در شراب سرشته حبها سازند شربتی از آن درم
و این طلا میکرد شیطرج و سرمه و مازو و استخوان ماهی سوخته و زراج سرخ کوفته بیخته قرص سازند و ازین قرص قطعه گرفته بسرکه حل کرده بر برص بدان طلا کنند.

بهق ابیض

و آن سفیدی رقیق غیر غائر ست که بر ظاهر جلد حادث شود و در اکثر مستدیر بود و بر چهره افتد و باشد که تا بسینه رسد و آنرا وضح نیز گویند و بهندی چهیپ نامند و سبب
سبب محدث برص ست چون ضعیف باشد اما ماده این رقیق و قوت دافعه قوی و ماده برص غلیظ و قوت دافعه ضعیف بود و بقول شیخ سبب او بلغم خام باشد
و بقول طبری ماده او رطوبت محترقه ست شبیه بغبار میان سفید و سیاه و ایضا طبری بمقام دیگر نوشته که این مرض از رطوبت فاسد بود که بغذا صرف نشود
و طبیعت آنرا دفع کند پس اگر رقیق و گرم گردد و بطرف سطح بدن مندفع شود ازان بهق افتد و اگر غلیظ شود و بران لزوجت غلبه کند و طرف لحم و عظم نفوذ کند
ازان برص پیدا شود و این مرض عام بود و گاهی بقعه از بدن مثل سینه و گردن و دست و پیشانی و چهره بدان مخصوص باشد پس مدام ازان بقعه پوست باریک
جدا شود تا آنکه ماده او فانی شود و زائل گردد و گویند که این مرض بسرعت زائل میشود و بسبب اسهال مفرط و اگرچه آن اسهال از هیضه باشد و ایضا با طلیه جالیه زائل
گردد و فرق میان این و برص بحث برص مذکور شد و ایضا بهق دائم متقشر بود و رنگ او رنگ بشره را تغیر اندک دهد بسوی غبرت نه بسوی بیاض تام و برص شدید البیاض
بود و البته متقشر نشود و تغیر مفرط از رنگ بشره دهد و بهق فرمن اسلم از برص ست و در ابتدای بلوغ مردان و زنان را می افتد و انطاکی گوید که بهق مثل برص ست و در سبب
و تقسیم و این نیز از امراض متعدیه است اجماعا و متوارثه نزد طبیب بظاهر خلاف نیست و صورت او تغیر جلد از رنگ طبیعی ست بسوی سفیدی اگر بلغم غالب بود و گاهی
بهق ابیض بر ضعف گرده تقدیم نماید و بسا باشد که وضع بلغمی مزاجان را در تابستان حادث شود و در زمستان مختفی گردد و بسبب رقت ماده و میان انگشتان ابتدا کند
و اکثر در بلاد مرطوب افتد و قریب نیست که در هند و حبش یافته شود و چنانچه او در چین و ترکستان کثرت نماید و سبب او خاص کثرت غسل آب سرد ست و خوردن
ماهی شور و مثل بادنجان و گویند که بر پوشیدن پارچهای درشت و سبب عام آنچه در برص گذشت **علاج** سکنجبین علاج برص علاج این نمایند و ایضا تنقیه بمسهل بلغم کنند و گلنار
و بابچی برابر وزن گرفته کوفته بیخته در آب آمیخته مالیدن فائده میکند و دیگر ادویه جالیه طلا کنند و چون کمتر گرده و معالجات برص پردازند و حکیم ارزانی گوید بسیار
باشد که ماده در بدن کمتر بود و با طلیه بی تنقیه نفع تمام حاصل آید و این دوا مجرب ست عاقرقرحا آطریلال پوست بیخ کبر شیطرج هر یک دو درم جمله را کوفته بیخته
بسرکه و عسل سرشته مقدار یک مثقال بدهند و یکساعت در آفتاب نشانند تا عرق کنند پس همان روز یا سوم روز هر جا که بهق بود آبله شود و زرداب برآید و صحت
رو نماید **ذکر ادویه مفرده** نافع بهق ابیض کندش تخم ترب مساوی گرفته بهق را نبطرون شسته پس خارییده چندانکه خون برآید بعده بدان طلا کردن برات
مجرب سویدی ست و کذا روغن بیضه نوشادر مخلوط کرده ده بار طلا کردن مجرب او ست و ضماد پوست خربزه زرد خشک کرده مثل غبار سائیده بسرکه سرشته
برات و کذا اکل سوسن سفید و کذا خاکستر سرطان نهری و کذا اقلب پیاز عنصل باریک سوده در حمام چند بار و ضماد او و اکل قنابری و ضماد شراب کهنه و آب قلیه
و کذا آنخه بسرکه و کذا فوه بسرکه تند هر واحد مجرب نوشته **و ضماد** قسط بعسل یا مع سرکه سرشته و کذا فلفل سیاه و فطرون و کذا آنخه ده بسرکه در آفتاب یا حمام و کذا
شونیز بسرکه و کذا اسداب بنطرون یا بسرکه و کذا تخم سداب و کندش برابر و کذا اسیر سوخته و غیر سوخته بعسل آمیخته و کذا اسیر و بادیان باریک سائیده در حمام و کذا آرد

باثالالا یخوذ دشمع ہر یک دو درم و فلفل سیاه چہار درم وکذا تخم خطمی بسرکہ وکذا شیر انجیر تنہا یا با آرد جو و سرکہ وکذا انجیر خام بسرکہ و آرد گندم پختہ وکذا پیاز نرگس بسرکہ وکذا پیاز
سوختہ یا غیر سوختہ بسرکہ در آفتاب وکذا جوز السرو وکذا خرزہ سوختہ وکذا کف دریا بسرکہ وکذا خردل بعسل و سرکہ وکذا خون خرگوش گرم وقت ذبح آن وکذا
پوست درخت دلب بسرکہ وکذا برگ حرف سفید سودہ بسرکہ عنصل و حنا سرشتہ وکذا مار قشیشا بسرکہ وکذا تخم انجرہ و پیاز نرگس وکذا گوگرد بسرکہ وکذا نمع عصارہ
قثاء الحمار و یا بیخ آن بسرکہ بالخاصیت وکذا کہربا و سرکہ وکذا تخم پیاز بسرکہ در آفتاب بمرات وکذا حلزون سوختہ وکذا تخم ترب بسرکہ یا با آب کرفس وکذا اشق بسرکہ
وکذا نیل ہندی وکذا فیلفون بعسل وکذا خزف تنور و تخم ترب بسرکہ سرشتہ وکذا بورق بسرکہ وکذا زنجبیل و ہیل برابر بعسل وکذا بندق ہندی وکذا اسپید صحرائی بعسل
آمیختہ وکذا پیاز عنصل بریان وکذا کندش مساوی بسرکہ سرشتہ وکذا خاکستر مار کہ در خانہ باشد با آب سداب سرشتہ بالخاصیت وکذا روغن گاو و عسل و سداب
دہ مرتبہ وکذا آرد جو و انجیر با آب پختہ سودہ وکذا شیلم و گوگرد بعد تنقیہ در آفتاب یا حمام پنج مرتبہ وکذا خربق سفید پنج درم خربق سیاہ دو و نیم درم باریک سودہ بسرکہ تر کنند
در حمام چند بار وکذا بیخ یاسمین صحرائی باریک سودہ با انجیر و در آب پختہ آمیختہ یا بسرکہ آمیختہ وکذا جند بیدستر و تخم ترب بسرکہ کنند سرشتہ چند مرتبہ وکذا کباش قرنفل … کندش
و تخم ترب مساوی باریک سودہ بعسل سرشتہ وکذا خاکستر سرطان بحری وکذا تخم مویز پنج درم تخم ترب دہ درم بعسل سرشتہ در حمام چند مرتبہ وکذا افیون بعسل یا بسرکہ
وکذا لسان … تخم سپند انجیر و زرنیخ زرد مساوی بعسل سرشتہ وکذا کندش باریک سودہ بسرکہ سرشتہ وکذا زوان سفید و کبریت چند بار وکذا اموینج و زرنیخ سرخ برابر باریک سودہ بسرکہ
سرشتہ چند بار وکذا سرگین موش وکذا صدف باریک سودہ یا خاکستر آن وکذا امیران بسرکہ وکذا آب برگ انجیر سیاہ وکذا زہرہ خارپشت وکذا … سرکہ وکذا کندش برابر
بعسل آمیختہ وکذا گردہ … گوگرد بریان یا شیدہ بریان کردہ زرداب آن گرفتہ **و طلاء و شرب** فوہ وکذا عصفر بسرکہ یا بعسل وکذا خرنوب سیاہ بسرکہ وکذا …
وکذا ورس یک مثقال وکذا خردل وکذا انانخواہ وکذا زراوند مدحرج وکذا زعفران آن خراست وکذا … وکذا اغاریقون چند روز متواتر وکذا کرشب … وکذا خربق سفید وکذا صبر وکذا اقفر الیہود
وکذا شحم حنظل **و اکل** شیر آملہ بعسل بمداومت وکذا ہیل دو درم ہر روز بعسل سہ درم تا سی و پنج روز متواتر وکذا ہلیلہ کابلی خستہ دور کردہ بمرات کثیرہ **و شرب**
آب فراسیون ہر روز دہ درم تا دہ روز و اختلاط محمودہ با دویہ بہق وکذا سرشتن ادویہ آن بعسل کہ بقوی فعل آنہاست و تنقیہ بحب النیل و مالش مغز یا پوست خربزہ
نیدہ وکذا برگ ترب در حمام چند بار و غسل با آب کبریتی ہر واحد جالی و قالع بہق ابیض ست **و بقول** اطبای ہند سہاگہ خام در آب لیمون کاغذی حل کردہ تا یکہفتہ
ضماد کنند و در آفتاب نشینند و اگر زرنیخ برابر سہاگہ افزودہ در ترشی … خام سودہ طلا کنند نیز مفید بود **دیگر** برگ کیلہ را سوختہ در آب آمیختہ بمالند **دیگر** کہ چیپ را
دور کند عدس در ظرف گلی بسوزند و با شیر میش سابیدہ طلا نمایند و تمام روز بدارند وقت شام با شیر گاو بشویند و سہ چہار روز ہمچنین عمل آرند **دیگر** تخم ترب را یک بیدہ …
در دوغ ترش آمیزند و طلا نمودہ در آفتاب نشینند تا خشک شود **دیگر** شبنم از درخت نخود یا کنجد گرفتہ بمالند **دیگر** بیخ سرکندہ با سرکہ سابیدہ طلا کنند **دیگر** نیلی آب …
مالیدہ باشند **دیگر** سنگ کوزہ بروغن یاسمین سودہ طلا کردہ باشند **دیگر** شیر درخت رتن جوت کہ بر خندق احاطہ باغہا اکثر می نشانند بر بہق بمالند **دیگر** از استخوان
ساق گوسفند نصف مغز او بر آوردہ گرہ در چوب در آن بگذارند و سر سوراخ با آرد ببندند کہ ہمراہ گوشت نانخورش بپزند و بعد پختن آن گرہ را از استخوان بر آرند و با
اندک سہاگہ خام در آب سادہ یا آب لیمو سابیدہ ضماد کردہ باشند کہ دافع بہق و کلف ست **ذکر ادویہ مرکبہ** مفید بہق **اطریفل** کہ بہق ابیض را نافعست ہلیلہ
کابلی بلیلہ آملہ برگ سنا ہر یک دہ درم … بیست درم … دو درم مصطکی سہ درم افسنتین پنج درم مویز منقی سی درم عسل قدر کفایت **حب** برای چیپ از مجربات
راقم نیلہ تھوتھہ سم الفار سہاگہ بریان ہر واحد یکماشہ سابیدہ بقدر نیم نیم سرخ حب سازند و صندل در آب لیمو سودہ این حب با صندل سابیدہ بر بہق ابیض یا سوخ
ضماد کنند و بعد یکساعت با آب سرد بشویند **دوائیکہ** جہت بہق نافع از بیاض استادی مرحومی گندہ تہ ماشہ مرچ سیاہ پنجماشہ ہر دو در پاؤ آثار آب خوردہ باشند **ایضا**
منہ مجرب اکاس بیل نیم پاؤ چوک بابچی توتیا گندھک سہاگہ ہر یک چہار دام مرچ سیاہ سہ ماشہ ہمہ کوفتہ در آب اکاس بیل کہرل کردہ بر بہق بمالند **ایضا** عنہ …
بیخ بیستان پوست بیخ نیل شتی پوست بیخ انجیر صحرائی ہر یک دو تولہ گندھک یک تولہ کوفتہ بیختہ در شیر بز سیاہ آمیختہ بموضع بہق طلا کنند **دوائی** کہ بار …
از بیاض مذکور صندل سرخ ششماشہ سم الفار دو سرخ ہر دو را در آب سابیدہ سہ حصہ کردہ ہر روز یکحصہ بر بہق بمالند بعد چند ساعت بشویند و قدری روغن چنبیلی بمالند
و ہمہ سر استعمال کنند **نوع دیگر** جہت چیپ صندل سفید چہار ماشہ ہر تال طبقی دو ماشہ ہر دو را در آب لیمو سودہ بمالند و در آفتاب نشینند بعد خشک شدن

بآب گرم بشویند **نوع دیگر** مجرب صندل سفید و سرخ نشاسته ہر واحد یک توله سم الفار دو نیم ماشه سرخ با یک سوده قدری بگلاب سرشته طلا نمایند **دوائی دیگر**
برنج ساٹھی لاکھ تخم پنوار بآب شبینه مکرر طلا کنند **ایضاً** سہاگه بریان باکچی تخم ترب مساوی با سرکه سائیده بمالند **ایضاً** برگ کنج زردچوبه ہر واحد
یک جزو سہاگه دو جزو سائیده طلا کنند **ایضاً** تخم ترب زردچوبه ناگ کیسر سرشف در آب جزات سائیده طلا نمایند **ایضاً** باکچی یک استاگر ریوند
ہر دو را بآب ادرک دو روز سحق بلیغ نموده جہابلت در کنار بستی ساخته یکی بخورند و یکی ضماد سازند و در نسخه دیگر گندھک آمله سار یک توله نیز داخل ست
و صرف برای ضماد نوشته **ضماد** برای جیسپ تخم پنوار نیم پاو سرشف زرد تخم ترب اجوائن باہی برنگ نمک سانبھر زردچوب صبر سقوطری دار ہلد قسط تلخ
گوگرد سہاگه بریان ہر یک ہفت ماشه توتیای سبز بریان دو ماشه سائیده بروغن آمیخته طلا سازند و در آفتاب نشینند و بعد یک گھڑی بآب نیم گرم
غسل کنند **ایضاً** مردار سنگ رال گندھک آمله سار سہاگه تخم ترب برابر در عرق لیمو سائیده طلا کنند **طلا** بجهت بہق ابیض شیطرج فوه تخم ترب کندش
خردل شب یمانی زرنیخ برابر بسرکه تیز بسایند و در آفتاب طلا کنند که برص و بہق سیاه را نیز نافع ست **طلا** برای بہق سفید زردچوب آنبه ہلدی آمله
وانه لاکھه گندھک آمله سار تخم پنوار گندھک چاچیه مساوی کوفته بیخته بآب خالص سرشته طلا نمایند **طلا** برای بہق پوست تخم مرغ را در سرکه کہنه
سه روز بخیسانند که مضمحل شود بعد ازان نوشادر و نمک کوفته بایکدیگر آمیزند و سه روز متواتر بمالند اگر برطرف شود بہتر والا بار دیگر گل ارمنی
طلای دیگر تخم ترب تخم جرجیر فوه کندش شیطرج شحم حنظل و باذریون و خردل و سقمونیا برابر کوفته بسرکه طلا کنند و این طلا سخت قویست قدری قلیل بکار برند
و ہر گاه بر دمد و آبله کند روزی چند طلا نباید کرد تا ساکن شود پس معاودت باید کرد **معجون بلادر** نسخه ہندی نافع بہق و برص معمول مؤلف مفتاح بلادر کلاه
دور کرده پاو آثار در شیر ماده گاو دو نیم رطل بجوشانند چندانکه شیر منجذب شود بلادر را بر آورده از پارچه صاف کرده نیم رطل کنجد سیاه سوده آمیخته خوب بکوبند تا یکذات
گردد پس قسط تلخ دارچینی جوزبویه قرنفل نارمشک ساذج ہر یک ده درم بابچی ہلیله سیاه ہر یک نیم رطل کوفته بیخته با نیم وزن اجزا عسل و پنج رطل شکر سفید
معجون بسازند شربت مثقالی تا دو درم **اقوال اطبا** انطاکی گوید که در بہق ابیض ابتدا ابقی از آب ترب و عسل و بورق کنند و قبل ازین ماہی شور خورانیده باشند
بعد ازان این منضج استعمال نمایند اصل السوس ده درم بنفشه ترید سیاه و شان قنطوریون صعتر کرویا ہر یک شش درم بادآورد تخم کشوث جنطیانا ہر واحد سه درم خربق
پوست بیخ کبر ہر واحد دو درم در ده چندان آب بجوشانند حتی که ربع بماند صاف کرده ہمه را در سه مرتبه بنوشند و بعد دو ہفته برای تنقیه ایارج کبار دہند صبح اطریفل
کبیر وقت شام و جوارش فلفل اگر فصل سرما باشد و علیل سرد مزاج بود والا اتاناسیا یا تجربینیا دہند و از اطلیه خاص بدان روغن بادنجان ست که در علاج برص مسطور
شد و گاہی با آن کندش و شیطرج می آمیزند و ایضاً شیح و پوست بیضه و نوشادر بسایند و در سرکه یا آب لیمون بپزند تا حل شود و طلا کنند و مالیدن مگس مفید بود و بار بر محل
بہق شرط کنند و بران طلای مذکور نہند و گویند که این طلا مزیل بیاض ست حتی که از چشم و برای مطلق بہق و برص حتی که در غیر انسان و ہمه انچه در برص گفته شد
در ینجا نیز واستحکام بکار آید و ماء العسل بزرگترین مشروب در بہق ابیض ست و از جمله چیزہا که احتراز ازان در بہق سفید واجب بود ہمه سفید مثل شیر ست و بار در طب
مثل خربزه ہندی **مسیحی** گوید که در بہق ابیض این معجون بعد تنقیه نفع کند سنبل الطیب مصطکی جوزبوا ابہل شیح زنجبیل بوزیدان بہری ہلیله قسط اسارون تخم کرفس نیسون
نانخواه ہر واحد پنج درم افتیمون مویز منقی ہلیله سیاه بلیله آمله ہر واحد ده درم عسل مقدار حاجت شربتی چہار درم دیگر زنجبیل قسط اسارون ہر واحد پنج درم افتیمون
مویز منقی ہلیله سیاه بلیله آمله ہر واحد ده درم عسل بقدر حاجت شربت آن چہار درم دیگر زنجبیل قسط اسارون ہر واحد دو درم افتیمون چہار درم کماذریوس مصطکی
جوزبوا اسقولوقندریون سلیخه ہر واحد دو درم صعتر کوہی چہار درم صبر غاریقون ہر واحد ہشت درم ترید سفید مقل ہر واحد پنج درم عسل مقدار حاجت شربت
چہار درم و بر بہق سفید و سیاه ہر دو خربق سیاه بسرکه و حلتیت ترمس و پوست بیخ کبر بسرکه و فوه بسرکه و شیطرج بسرکه و بیخ سوسن بعسل طلا کنند و برای بہق سفید
قسط حنظل یا نانخواه را در مدحرج عاقرقرحا ہر واحد یکدرم تخم ترب چہار درم کوفته بیخته بسرکه و قطران بسرشند و طلا کنند دیگر گوگرد سوخته چہار درم فرفیون سوخته
یکدرم بلادر سوخته نیم درم خربق سیاه دو درم کوفته بسرکه که دران قطران گداخته باشند بسرشند یا بقطران که با سرکه جوشانیده باشند تا آنکه سرکه فانی شود و قطران
باقی ماند و طلا کنند **مسیحی** گوید که علاج بہق ابیض مثل علاج برص ست الا آنکه ادویه بہق ضعیف تر در قوت از ادویه برص بحسب باقی قوت برص مع بہق بود

وازادویه این دو است که آهک آب دیده باب حل کرده بر موضع طلا کنند ویا بترمس باریک سوده بسرکه سرشته ویا پوست بیخ کبر بسرکه طلا کنند **صفت طلا**
برای بهق ابیض شیطرج وعاقرقرحا وتخم ترب وکندش وخردل مساوی باریک سوده بسرکه خمر سرشته در آفتاب طلا کنند **دیگر** زنگار یکجزو نطرون دو جزو باریک سابیده
بعسل بسرشند ودر آفتاب یا در حمام طلا نمایند **دیگر** برای بهق سفید مس سوخته ونوشادر هر واحد یکنیم اوقیه آهک دو اوقیه در سرکه تر کرده یکهفته در آفتاب نهند وطلا کنند
سعید گوید که علاج بهق ابیض بخوردن گلقند عسلی وتعرق در حمام بر نهار وقی در هر ماه دو مرتبه واسهال در هر فصل بحب صبر یا بحب ایارج کنند واز اغذیه مولد بلغم
منع کنند وطلا بصمغ میعه وگوگرد ومازو وخربق سیاه وکندش وفوه وتخم ترب مساوی سابیده بسرکه خمر سرشته استعمال نمایند **ابو منصور** گوید که علاج بهق ابیض
اینست که مریض اول حب مخرج بلغم مثل این حب بخورانند پوست هلیله کابلی دو درم تربد سفید یکدرم عسل بقدریکه سرشته شود شربتی نیم درم یا بگیرند اطریفل صغیر دو درم
تربد یکدرم شحم حنظل ربع درم واین یک شربت است در هر ماه چهار بار بخورند ویا بعض ایارجات بدهند واز شیر وماهی وخربزه وغیره اغذیه مولد بلغم پرهیز کنند وبخوردن
اطریفل صغیر ودخول حمام مداومت نمایند وبر موضع شیطرج وفوه الصبغ بسرکه طلا کنند ویا بصابون طلا بر طلا بسرکه در آفتاب نمایند که آنرا بسر دو طلا بعد تنقیه
بدن کنند واین طلا قوی است ونسخه این همانست که در قول مجوسی گذشت لیکن درینجا فوه عوض عاقرقرحا نوشته **ابن الیاس** گوید که هر صبح مطبوخ بادرنجبویه
سه درم گلقند شکری ده درم بنوشند وغذا مزوره نخود ومغز بادام یا مغز حب القرطم بعد ازان تنقیه بدن بمطبوخی نمایند که دران تربد وغاریقون باشد ومقوی
بشحم حنظل بود وقی کردن بتخم ترب وتخم شبت واصل السوس ونمک وعسل البشان النافع بود ونخوداب بالحم ماکیان وکبک وتیهو ودراج غذا سازند وبعد تنقیه بدن
این طلا کنند ونسخه این سوای خردل همانست که در قول مجوسی گذشت ودر نسخه دیگر فوه عوض عاقرقرحاست وخوردن فاشرا بهق وبرص را زائل کند وبگیرند
حنظل القنطوریون دقیق وموضع را بخرقه درشت مالیده طلا کنند **[illegible]** گوید که هر صبح طبیخ بادیان واصل السوس یا بادرنجبویه یا گلقند بنوشند ویا بگیرند حب القرطم
دربهق ابیض وبرص استعمال نکنند که آن مورث برص سیاه است وبعد نضج تنقیه بمسهلات بلغم کنند یا بگیرند دو درم اطریفل صغیر وتربد یکدرم وشحم حنظل یکدانگ
وکتیرا نیم دانگ وسقمونیا نیم دانگ اضافه کنند واین یک شربت است وبرین در هر ماه سه چهار مرتبه مواظبت نمایند ویا ایارج لوغاذیا وبعد تنقیه تام استعمال
اطلیه کنند واین طلا آنرا نافع است شیطرج عاقرقرحا فوه الصبغ سابیده بسرکه سرشته طلا کنند **طبری** گوید علاج بهق ابیض اینست که نظر کنند بقوت علیل
وسن ومزاج وعادت وصناعت او وبفصل سال پس اگر فصل چنان باشد که دران استفراغ ماده جائز نبود بوجهی وسببی استفراغ آن نکنند واز معالجه باصلاح
غذا اقتصار نمایند وغذای او مصلح خون گردانند واز اطعمه مرطبه البته اجتناب ورزند پس هرگاه زمانه برسد که دران استفراغ جائز باشد ابتدا بفصد کنند اگر بدن
ممتلی بامتلای قوی باشد وبعض اوائل صاحب بهق را از فصد منع کرده اند وامر چنین نیست بلکه بهترین اشیا در معالجه او استفراغ بفصد است اگر امتلا قوی
باشد پس نگاه کنند اگر بهق بر سینه وگردن باشد حقنه که دران بابونه واکلیل الملک واندک شحم حنظل باشد بعمل آرند وبعد دو سه دفعه از استعمال حقنه چند روز
راحت دهند وغذا بدهند بعده این مطبوخ بنوشانند نسخه آن هلیله سیاه تخم وا کرده ده درم پوست هلیله کابلی هفت درم پوست بلیله آمله سنای مکی اسطوخودوس
قنطوریون دقیق حشیش غافث افسنتین رومی اسقولوقندریون هر واحد سه درم ماميران چینی شحم حنظل هر واحد یکنیم درم تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد
دو درم افتیمون هفت درم با یکنیم درم ریوند کوفته در صره بسته مویز منقی بیست درم همه را بدستور مطبوخ بپزند وصره افتیمون دران اندازند پس بقدر احتمال
قوت مریض صاف کرده بنوشند وتمام شربت او یکصد وبیست درم است وتقویت این شربت چنان کنند که یکدرم غاریقون ونیم درم تربد دو دانگ
ایارج فیقرا وسه طسوج سقمونیا سابیده بعسل بسرشند وقبل از تناول مطبوخ بیکساعت زمانی دران بمالند واز این مطبوخ در یکماه دو شربت بنوشند
بعده راحت دهند وچند روز ترک نمایند واصلاح غذای او کنند تا قوت او باز آید بعد ازان بصورت بهق نظر کنند پس اگر کم شده باشد حاجت بطلا
نیست که آن بدخول حمام ومالش منحل ومتقشر گردد واگر کم نشود ومعالجه دران اثری نکرده باشد امر بغرغره از مویزج وعاقرقرحا کنند وانچه در باب غرغره برای
فالج ولقوه واسترخا ذکر کردیم بعده این طلا کنند بگیرند گوگرد یکجزو نمک هندی نیم جزو حرمل مثل او تخم ترب کندش هر واحد دو ثلث جزو بیخ عرطنیثا دو جزو سابیده
بسرکه خمر حل کرده در حمام بر موضع بهق سه روز متواتر طلا نمایند ودران عرق آورند پس آب گرم بران ریزند وبپارچه درشت بمالند وامر تازه وان آن گلقند

عسلی سکنجبین بنوشانند هی دهند اگر متحمل این باشد تا آنکه ازان پاک گردد و آنچه در کتابی ندیدیم دیدیم جماعتی از اطبای فضلا را دیدم که علاج میکردند صاحب بهق ابیض را پس ایشان منع میکردند از احتجام البته و از جماع و اگرچه امتلا بودی و امر میکردند به نشستن در حشیشه کبریتی و ایشان را نقوع صبر بکاسنی می نوشانیدند و بهق باطل می گردید زائل می شد و از طلائیکه تجربه کرده ایم و اگرچه در کتب نیست خون کبوتر بچه است که بذبح خارج شود و صمغ در سرکه گداخته و بالش او در حمام و ایشان سعفر و صعتر خریزه مالیدن ایضاً او در مقامی دیگر مینویسد که علاج بهق تنقیه بدن باین مطبوخ است پوست هلیله کابلی چهل درم افسنتین رومی شاهتره هر واحد پنج درم افتیمون هفت درم قنطوریون حشیش غافث هر واحد پنج درم فودنج هر واحد سه درم مویز منقی بیست درم همه را بدستور مطبوخ بجوشانند و بعد صاف کردن هشتاد تا هشتاد درم ازان صاف کرده بران پنج درم شکر سفید و دو دانگ نمک نفطی انداخته نیمگرم بیمار بنوشند و این دو یا سه دفعه در یکماه بنوشند بعده از اغذیه غلیظه بالکل پرهیز نمایند و بعد دخول حمام هر دو روز یکبار امر کنند و موضع را بسرکه که دران تخم ترب و کندش سوده باشند بمالند و دائم اطریفل صغیر استعمال کنند و بهترین چیزیکه بدان بهق را بعد تنقیه بدن طلا کنند افشره برگ انجیره و بصل الفار است و گاهی ان فلفل سفید سوده و بسرکه آمیخته نیز استعمال میکنند و این مرض بسرعت زائل میشود و مونث خلقی را علاج کردیم بریختن آب گرم که دران نمک و کبریت جوشانیده بود و صحت تام یافت و طلای هر روغن و بهتر بورق است آنرا زائل میکند و شستن موضع بآب گرم مدام آنرا دور میکند و محنت و تعب بصولجان و تعب بدن حتی که عرق آید آنرا زائل می نماید و جوهر آسمانجونی و خاکستر ابریشم سوخته که حل کرده نیز آن را زائل می کند.

بهق اسود

و آن نشانهای سیاه بود که بر جلد پیدا شود و چون آنرا بمالند مانند پوسته ازان جدا شود و بعد مالیدن سرخ نماید و چون افراط کنند بر عرق اسود حادث گردد و حدوث او از مخالطت مره سودا با خون و جریان او باوی بسوی جلد بود و اکثر آنست که عوام آن را بسبب احتراق صفرا در ایشان میل او بسوی سودا حادث شود و همچنین در بلاد حاره و در مداومت کنندگان کد و تعب و تناول کنندگان اغذیه مولد سودا و انطاکی گوید که بهق اسود را اکثر قوابل و حزازگویند بقطع نیز نامند بهر آنکه از افراط عطش شود و بصورت او تغیر جلد از رنگ اصلی بسوی سیاهی است بسبب غلبه سودا و اغلب در قول او تقدم ضعف طحال بود و باید دانست که مقدم باشد مگر در زنان بالعوارض حیض ایشان بسبب استناد او در آن هنگام بسوی فضلات خون بسبب خاص او خوردن ماهی شور و مثل بادنجان بود علاج اول فصد کنند و مسهل سودا و ماء الجبن دهند بالجمله مانند علاج جذام علاج کنند و ترطیب بدن و مزاج با تحمام و مرطبه با اغذیه مولد خون رطب نمایند و خربق سیاه بسرکه طلا کنند و طلای زرنیخ و زاج و گوگرد با آب ترب مجرب است و همچنین مرداسنگ با سرکه کهنه سحق کرده بر محل بهق سیاه و سفید مالیدن مجرب است و سفید یکیاشه سم الفار یکحبه سوده طلای رقیق ساختن و بعد چهار گهری شستن برای ازاله بهق سیاه از مجربات صاحب تکمله است اقوال مهر طبری گوید که آنچه علاج بهق ابیض ذکر کردیم بعینه معالجه بهق اسود است غیر آنکه آنچه بعد تنقیه دهند بجای اطریفل صغیر کبیر دهند اگر مزاج او متحمل باشد و اگر مزاج او حدت پذیرد یا خشک گردد معالجه او بطریق مذکور ترک نمایند و تعدیل بتطفیه و ترطیب کنند تا آنکه مزاج او اعتدال یابد و نقل معالجه او بفصل موافق تر مثل فصل ربیع یا خریف کنند و از بلاد بسوی بلاد او فق نقل نمایند عیسی گوید که بهق اسود را انفع میکند اسهال بهلیله سیاه و کابلی و بلیله و آمله و افتیمون و بسفایج و نمک هندی و لاجورد مغسول و حجر ارمنی و خربق سیاه و غاریقون و حجر ارمنی و هرچه در بهق ابیض مذکور شد بدان طلا نمایند و خاصة برای بهق اسود این طلا نیکوست زرنیخ احمر نطرون و گوگرد آمیخته بعد مالیدن آن بنطرون در آفتاب طلا کنند دیگر خربق سیاه خربق سفید آهک مغسول پوست بیخ کبر صبر شقائق النعمان بسرکه طلا نمایند شیخ میفرماید واجب است که ابتدا بفصد کنند اگر در انجا کثرت خون باشد و باستفراغ خلط محترق و سودا وی بمثل طبیخ افتیمون و غاریقون و هلیله سیاه و بسفایج و اسطوخودوس و مویز و انجیر و مانند آن و حجر ارمنی و لاجورد و چون در ادویه آن افتد بالغ النفع بود و خربق و ایارج لوغاذیا و ایارج روفس و غیر آن و از استفراغات ملایم ماء الجبن با فتیمون نست هر روز یکدرم افتیمون در یک قدح ماء الجبن باهستگی بنوشند و گاهی نفع میکند آنرا استعمال اغذیه حسن الکیموس و استعمال حمامات و استعمال اطریفلات افتیمونی و سعفوف نافع برای آن و برای بردن اسود نیز بلیله سیاه آمله شونیز هر واحد بکوبند و در فراکینم بخورند هر روز سه درم صبح و سه درم وقت عشا بخورند و هرگاه بدن گرم شود چند روز ترک نمایند بعد ازان اعاده کنند و الا درست عنایت باشتغال باصلاح حال طحال اگر فاسد باشد و از جذب سودا ضعیف بود و بعد ازان اطلیه و اشیاء قوی الجلا بجا دهند

صحیح استعمال کنند و هرگاه آبله کند چند روز راحت دهند تا آنکه جلد ساقط گردد بعده معاودت کنند اگر بسوی آن حاجت افتد و گاهی نمیگذارند که آبله کند بلکه هرگاه در سوزش
آغاز کند ترک میکنند تا آنکه ساکن گردد بعد از آن اعاده می نمایند و این ادویه مثل تافسیا و فلفل و خردل و حرف و شیر یتوع و شیطرج و حرمل و تخم ترب و پوست بیخ کبر است
و طلای کبریت نیز نافع در بهق و برص ست بسبب شدت جذب خون و استخوان بوسیده و نوی کهنه بوسیده از دیوار گرفته و جمیع جالیات قویه مذکوره در باب قلع آثار و ابهاق
بدان طلا کنند آب قنابری و طبیخ حنظل ست صفت طلای جید بگیرند تخم ترب و باکندش سوده بر بهق اسود در حمام طلا کنند و ایضاً تخم ترب و تخم خردل با نخیر مطبوخ
در سرکه سرشته طلا نمایند ایضاً طلای جید شونیز بریان شیطرج فارسی هر واحد ده درم شب یمانی نشاسته هر واحد سه درم زاج مازو هر واحد ده درم تخم حرمل بریان هر یک پنج درم
بسرکه تند طلا کنند بعده اگر اثر عارض شود تدارک آن بشیر زنان نمایند و جمیع اطلیه قویه مذکوره در باب برش و نمش و غیره نافع بهق اسود ست صاحب کامل گوید که دوای
بهق اسود آنست که تنقیه بدن بادویه منقی سودا کنند و از اغذیه مولد سودا منع نمایند و برای بدن مادهٔ معتدل باغذیه معتدله باز آرند و بعد تنقیه بدن این اطلیه
بر موضع طلا کنند سرگین زرزور که آنرا برنج خورانیده باشند سائیده بسرکه آمیخته طلا نمایند و یا بگیرند پیاز دباریک سائیده در آفتاب بآن طلا نمایند و یا بگیرند زرنیخ
و باریک سوده بعسل یا سکنجبین سرشته در آفتاب یا در حمام طلا کنند و یا خربق سیاه بگیرند و مثل سابق بدان عمل نمایند صفت طلا برای بهق سیاه زرنیخ و زاج
و کبریت مساوی باریک سائیده بسرکه سرشته طلا کنند ابن هبة الله گوید که علاج بهق اسود بفصد و اسهال بمنضج مره سودا مثل مطبوخ افتیمون و منع از اغذیه
مولد سودا مثل عدس و کرنب و لحم بقر و بادنجان و استکثار از حلوا و تعدیل غذا کنند و غذا مرطب مثل لحم ماکیان و حملان صغار و زردی بیضه و شراب رقیق اختیار نمایند
و در حمام داخل شوند و با این دوا طلا سازند صفت آن تخم ترب و تخم جرجیر و کندش و قسط هر واحد دو درم سائیده بسرکه و عسل سرشته استعمال کنند ابن فوح گوید
که علاج این اولا فصد هفت اندام ست بعد از آن طبیخ افتیمون مرات کثیر بنوشند و مداومت تناول این معجون کنند بگیرند هلیله سیاه و افتیمون و کوفته با مویز منقی بسرشند
هر روز بقدر جوزه بخورند و از همه مولدات سودا اجتناب نمایند و غذای او لطیف سریع الانهضام مرطب سازند و ادمان حمام بلا توقف نمایند و تدبیر مالیخولیا کنند و اطلیه
مذکوره در باب بهق ابیض طلا نمایند طلا برای این شیطرج فوه هر یک دو جزو مرداسنگ زاج هر واحد یکجزو را یک چهار جزو بسرکه که اندران قطعهٔ آهن جوش کرده باشند تا آنکه سیاه
شود بسرشته طلا کنند و از مجربات برای آن اینست که بآب قنابری طلا کنند و یا بگیرند خاکستر افعی سرگین سوسمار پوست بیخ و مطبوخ سائیده طلا سازند که این هر دو نوع
بهق را نافع و مجرب ست و طلای تخم عنب الثعلب نیز بسیار نافع بود ابن الیاس گوید که در اول امر فصد از اکحل و صافن و اجبین کنند و اخراج خون بقدر قوت و واجب نمایند
و از اغذیه غلیظه منع کنند و استفراغ بدن بعد تمام نضج بمطبوخ افتیمون بحسب آن نمایند و یا گل سنا هفت درم بادرنجبویه تخم کاسنی بادیان هر واحد سه درم جوشانیده
صاف نموده شکر ده درم داخل کرده معجون نجاح هفت درم افزوده بنوشند و بعد استفراغ تخمه و مغز حب القرطم و لحوم تیهو و ماکیان و کباب غذا سازند و حمام و استعمال
نمایند و طبیب حاذق اخراج کنند و بعد تنقیه بدن موضع سودا را باین ادویه طلا سازند پوست بیخ کبر شیطرج هندی خربق سیاه و خردل مساوی کوفته بیخته بسرکه کهنه سرشته طلا کنند
شیخ گوید که فصد هفت اندام کنند و از اغذیه حریفه و لحوم مولد سودا مثل لحم فرس و بقر و خرگوش و لحوم شکار و بقول گرم منع کنند و هر صبح شربت نیلوفر یا بنفشه
یا سکنجبین ساده و ماء الجبن بنوشند و غذا حصیه بمغز بادام یا لحوم بزغاله و طیور و جو مثل لحوم مذکوره سازند و بعد نضج بمطبوخات که دران سنا و هلیلجات و افتیمون و خیارشنبر
و مانند آن باشد تنقیه کنند و حجامات کثیر در غیر وقت خلا استعمال نمایند و بعد تنقیه تامه اطلیه جالیه بران طلا کنند انطاکی گوید که قی بالشبت و مغز خربزه و حب البان
و نمک و سکنجبین کنند بعده ملازمت بر گلقند شکری و سفوف سودا و آب شاهتره بروغن بادام و شکر نمایند پس اگر حاجت بمطبوخ افتیمون داعی گردد هر روز از ان چهار اوقیه
بنوشند که آن بغایت نافع ست خصوصاً بشکر و نیم گرم و گاهی مقوی بلاجورد کرده میشود و اصلاح اغذیه بدستوری نمایند که در برص گذشت و از اجل مشروب بهق اسود
ماء السکر ست و اجتناب کلی از اشیاء واجب ست هر چیز سیاه و بارد یابس مثل لحم بقر و ماهی ست و از شیخ جواز فصد در بهق سیاه بسبب کیفیت خون نیست بلکه بنا بر رداءت
او و کیفیت ست هرگاه علامات دال بران ظاهر گردد و اطلیه این همانست که در بهق ابیض گذشت گیلانی گوید که کلیه عامه در آثار بهما جست الوان و خصوصاً در بهق
اسود آنست که انجاح بر عضو باستعمال ادویه قوی الجلا و تقشیر بیاست که منتهی باحوال ردی و خیم العاقبت فاحش تر از اول میگردد زیرا که از جلد بیشتر از هر دو پوست
او پوست اولی می افتد و ما تحت او رنگین برنگ کریهه که علاج او دشوار باشد باقی می ماند و مشاهده کرده شد شخصی را که بهق اسود بر چهره او بود و علاج او بعضی باستعمال

ف جزو ثانی در معجون ... پوست ... هلیله کابلی افزوده ... معجون نجاح ... تا صفحه ۱۱۲ ... سنه ۱۲ ...

حرملی

این ادویه قویه بریان نمود وازچهره او جلد ساقط شد وموضع بسیار بسیاهی قبیح فاحش تر از اول وزیاده تر وفراخ تر نگین گردید ولهذا ادویه ضعیفه باحتیاط تمام استعمال کنند وصاحب ابن الرشد مجربات بگیرند فرفیون دو اوقیه خربق سفید یک اوقیه گوگرد زرد یک اوقیه وگاهی اشخار سوخته نیز افزوده میشود وازان لطوخ سازند دیگر بگیرند گوگرد زرد وبورق هر واحد نیم اوقیه قاقله شصت دانه وبسرکه طلا کنند وبموضع صحیح چیزی ازان نرسانند وبعد خشک شدن بآب سرد بشویند دیگر آرد کرسنه دو جزو تخم جرجیر بادام تلخ بیخ قثاء الحمار هر واحد یک جزو بشراب وعسل سوده طلا کنند وبعد ساعتی آنرا مالیده دور کنند واین کلف ونمش وآثار سیاه را نیز نفع کند دیگر برگ انجیر در سایه خشک کنند وهمچند آن شب یمانی آمیخته بسرکه طلا نمایند ویا بگیرند برگ انجیر نیم اوقیه ونطرون چهار اوقیه وبسرکه در حمام طلا کنند وزرنیخ سرخ بزاج ویا گوگرد آنرا انفع بانع نماید واین چنان کنند که موضع را بنطرون بشویند بعده لطوخ این اشیا در آفتاب کنند ایضاً تخم ترب ده درم کندش وقسط هر واحد دو درم بسرکه سرشته طلا کنند حکیم شریف خان در حاشیه شرح اسباب مینویسند که حکیم هندی گفته که آنچه در امثال این امراض بمرات در تجربه رسیده دوای زرد چوب بریان وریوند سوخته است که ازین امراض چیزی باقی نمیگذارد ودر جذام طریق استعمال آن مسطور شده وهم او گفته که صاحب این مرض را بنوشیدن حنا تا چهل روز امر کردم ودر کمتر مدت ازان صحت یافت گویم که من نیز نقوع برگ حنا بقدر چهار توله در آب استعمال کردم ودرین امراض کثیر النفع یافتم مولف اقتباس نوشته که اول فصد باسلیق یا هر دو صافن کنند وجهت تنقیه سوداء ماء الجبن یا مطبوخ افتیمون فواکهی علوی خان نوشانند وبعد از انفراغ ماء الجبن اطریفل افتیمونی علوی خان دهند باین صفت کاقند آفتابی مویز منقی عسل هر واحد یکصد ودو مثقال گلاب کیوره وعرق گاوزبان یک نیم آثار شب خیسانیده صبح جوش کرده مالیده صاف نموده بقوام آرند وپوست هلیله زرد وکابلی وآمله وهلیله سیاه وزرشک بیدانه هر یک ده درم افتیمون برگ شاهتره صلیب بادرنجبویه هر یک هفت درم تربد سفید پانزده درم غاریقون سفید سه درم کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده بیامیزند شربتی از دو درم تا سه درم واغذیه رطبه خورند واین ضماد از مجربات شاه ارزانی ست خربق سیاه تخم ترب قسط تلخ کندش زرنیخ کبریت زرد تخم جرجیر جمله برابر کوفته در عسل آمیخته بکار برند وضماد شیخ الرئیس که دران شونیز بریان وغیره است وآن در قول شیخ گذشت بکرات در تجربه راقم آمده گاهی تخلف نکرده لیکن در پنجاسناهی [illegible] عوض نشاسته [illegible]

برص اسود

وآن نوعی از بهق اسود است که داغهای سیاه پدید آید وخارش ودرشتی باشد وجلد را مقشر سازد وفلوسها مانند فلوس ماهی ازجلد جدا شود واین اقسام قوبای متقشر گویند وشیخ الرئیس میفرماید مرضیکه مسمی ببرص اسود است نسبت او با برص ابیض مثل نسبت بهق اسود با بهق ابیض نیست بلکه آن جنسی مخالف در معنی از برص ابیض است زیراکه برص اسود که آن مسمی بقوبای متقشر است آن شبیه بتخرف بود که جلد را عارض شود با خشونت شدید وتفلیس ماهی وخارش آن بسبب خلط سوداوی که آنرا جلد تنقیه کند اوست تقشر سبب قوی تر ازان نماید که در رنگ تنها اثر کند وآن از مقدمات جذام است اگر کثرت وشدت نماید وآن باوجود ردائت خود وباوجود آنکه مزمن ازدان زائل نشود اسلم از برص ابیض است واما فرق میان بهق اسود وبرص اسود تقشر وتفلس وتخرف است که این در بهق اسود نباشد علاج مانند بهق اسود علاج این کنند لیکن این محتاج ترطیب بدن شدید تر وباستفراغ قوی تر بود بعده جالی تر منجمله ادویه بهق اسود استعمال کنند وگاهی اتفاق افتد صاحب او را که بجماع انتفاع یابد اما حمام آنرا کثیر النفع ست پس اگر اشتداد یابد معالجه او بعلاج جذام نمایند وانطاکی گوید که در علاج برص سیاه ابتدا بنوشیدن این مطبوخ کنند شاهتره سنا بسفایج هر واحد هژده درم سپستان عناب گل بنفشه رب السوس خطمی هر واحد دوازده درم گاوزبان گل سرخ حلبه عصی الراعی بادآورد اسطوخودوس افتیمون حب البان هر واحد هشت درم کوفته در شش صد درم آب خالص بجوشانند تا سوم حصه بماند صاف کرده بعسل شیرین ساخته هر روز بست وپنج درم ازان استعمال کنند ودر هفته دوم هر روز با نیم مثقال هر دو بیطوس اگر یابند والا بجون افتیمون یا نجاح بنوشند ودر هفته سوم هر روز با دو مثقال سفوف سوداویس اگر مرض زائل نگردد یک مثقال ازین حب بخورند که اختراع آن کرده ام ودر تجربه صحیح یافته شد بسفایج افتیمون هر واحد یک اوقیه ساییده یک هفته در روغن پسته گذارند بعده گل سرخ صنوبر کبیکج هر واحد نیم اوقیه مروارید [illegible] حجر ارمنی یا لاجورد سقمونیا هر واحد چهار درم کوفته بیخته بگلابی که اندران اذرک عنبر حل کرده باشند حب سازند واگر حاجت بمروارید محلول داعی گردد درینجا نیز بدستور برص ابیض استعمال نمایند اما استعمال اطریلال درین نوع جائز نیست وواجب ست ترک همه اغذیه خشک که آن گرم باشد مثل عسل یا سرد مانند لحم بقر وسائر [illegible] ماهی مطلقا واکثار شکر ومویز ومفرحات وبچه مرغ واسفاناخ وانگور وانجیر وهرچه مولد خون باشد وپوشیدن مثل حریر وعلاج قوبای متقشر این یکی ست وانه

مجربات در ازاله این طلای برگ انجیر و تخم خربزه دو درم بعسل ست اولا بعده صمغ بلاط درم شش درم قلفونیا سه درم کندر یکدرم بر آتش ... بلاط انداز ...
وشونیز و تخم شقائق آنرا زائل کند مطلقا و زهره فیل و ملح سیاه بزفت و قطران طلا و همچنین بازرو خاکستر استخوان ... سفیده تخم ... باشد بهر حیه ازینها
میسر شود و مداومت استعمال فلفل سفید و خربق سفید و زنجبیل و فیقرا مجرب ست ایلاقی و جرجانی مینویسد ... طلای بیت آنها مثل کلف ست
نمایند بعده تنقیه کنند بادویه مخرج سودا مثل حب اصطمخیقون و مطبوخ افتیمون و مانند آن و بعد تنقیه اطریفل افتیمون ... استعمال کنند و اندر بهق خشونتی بود و ...
وافتیمون سخت صواب بود و حمام سودا در و هر شب پاشنه بروغن چرب کردن نفع کند و این سفوف سه درم صبح ... هر شب باموبز منقی کوفته گلاب ... اوزان ...
این هما فست که در بهق اسود در قول شیخ گذشت و این طلا سودمندست بگیرند خربق سیاه و سفید و آهک شسته هر یک برابر و بآب آمیخته ... صاحب نمشر

کلف و نمش و برش

کلف که آنرا در هندی جهائین گویند نشانی بود که بر رو افتد و مائل بسیاهی باشد و نمش قطعه هست بیرصرف سیاه یا سیاه مائل بسرخی بود که در جلد حادث شود و بهندی
لهسن گویند و برش که آنرا بفارسی کنجدک نامند نقطهای خرد سیاه ست که اکثر بر رو عارض شود و گاهی مائل بسرخی ... بود و این همه گاهی مولودی بود و از اعلاج
نیست و گاهی حادث بود بعد ولادت و اسباب اینها قریب بیکدیگرست اما کلف سببش خون سوداوی محترق ... بخارات اخلاط سوداوی مجتمع در معده
یا در سائر بدن متصاعد بسوی چهره و استکثار تناول اغذیه غلیظه مولد سودا و ادویه حریفه محرقه خون اکثر عارض میشود ... زنان حبالی تب ربع چون تب ایشان طول کشد
بسبب احتراق اخلاط و کثرت ماده سودا و ضعف طحال از جذب سودا و ایضا بزنان حامله و زنان ... ساییده ... بسرکه و عسل ... اجتماع فضول حیض ایشان
و ارتفاع ابخره ازان بسوی رو و گاهی بسبب مباشرت در ایام حیض و نفاس و گاهی در معده ... معجون ... کنند بگیرند هلیله سیاه و افتیمون و کوفته ... الا آنکه ماده اینها
اندک و بالای جلد و در عروق باریک بود بخلاف ماده کلف و فرق میان اینها و میان بهق اسود آنست ... حمام بلا توقف نمایند و تدبیر بالغ میفرمایند که دم ...
بسبب خونی باشد که از کشادن دهن رگ بسبب امتلا یا شگافتن رگ بسبب ضربه یا غیر آن زیر جلد بند شود و بسرکه اندران قطعه آهن جوش کرده ... گردد پس انچه
مائل بسرخی باشد نمش بود و انچه مائل بسیاهی باشد برش بود و انچه ازین بهن گردد آنرا کلف نامند و قومی انچه مثل نقطه ... مطبوخ ساییده طلا سازند که ... شقیقتین
عارض شود و بسبب یبس مزاج او و ابو منصور گوید که نمش موضوع ست یکی با پنجابی رنگ و سببش اندفاع ماده سوداوی بسوی ... شود و دم
مائل بسرخی که گاه زیاده شود و گاهی کم گردد و سببش بخار فاسد سوداوی ست که از معده مرتفع شود و علاج تدبیر این همه مثل علاج جذام باشد از فصد و اسهال سودا
و امثال آن و کلف که از اجتماع سودا در معده باشد و فساد معده بودن رنگ کلف مائل بسبزی و زردی شاهد اوست درین صورت تنقیه معده و تقویت آن مناسب
بود و فصد باسلیق و اسیلم نفع دارد و انچه از اجتماع سودا در سائر بدن باشد و بودن کلف سیاه یا مائل بسرخی گواه اوست تدبیرش تنقیه تمام بدن ست از فصد و مسهل
سودا و ماء الجبن و این سفوف نفع دارد افتیمون هفت مثقال ترید موصوف غاریقون سفید هر واحد یک مثقال بدو نوبت بشربت سکنجبین بخورند اکثر بعد نضج مجلس عمل
کنند و هر چه خون را صاف کند و سودا را برآرد مفید بود بالجمله بعد تنقیه ادویه که جالی و محلل باشند مانند بورق و فلفل گرد و تخم خربزه و ... مس و تخم ترب و کندش
و دارچینی و قسط و مغز بادام تلخ و ابرسا و خاک معدن سیماب که برنگ شنگرف میباشد طلا نمایند و باید که در ابتدای مرض ادویه قابضه مانند آب مورد و گلاب آرد عدس
با ادویه مذکوره بیامیزند و اگر مرض مزمن بود حاجت آمیختن قابضات باطلیه نباشد و ایضا نزد یک استعمال این ادویه اول بآب گرم آن محل را تکمید نمایند پس طلا کنند تا زود
اثر کنند و بعد زوال مرض تا چند روز ادویه قابضه طلا کنند تا مرض عود نکند و چون اطلیه بکار برند احتیاط نمایند که جراحت نشود و اگر سوزش آرد روغن گل بمالند
و نمش و برش محتاج باطلیه قوی ترازین ادویه بود بیان ادویه مفرده و مرکبه که نافع این امراض اند ضماد برگ نیلوفر که در شام حی روید در ازاله کلف و نمش
مجرب سویدی ست و کذا بهمنی بسرکه سرشته بالخاصیت و کذا برگ کبر و کذا برگ سنای مکی مثل غبار سوده بسفیدی بیضه سرشته هر شب تا پنج روز و کذا برگ ...
مجرب اوست و ضماد انجیر خام و آرد حلبه بسرکه خوب پخته و کذا کباش قرنفل و کندش و تخم ترب باریک ساییده بعسل سرشته و کذا برگ قثاء الحمار ... آن و کذا
... تخم ترب و کذا تخم خربزه با پوست بیضه سرشته باریک سوده و کذا بورق ... درم قسط هندی ده درم سوده بعسل سرشته در شب ... کذا ...

و زعفران و قسط تلخ بشیر خر سرشته و کذا برگ حماض و پوست بیخ آن کوفته بسرکه تند سرشته و کذا برگ یاسمین تر و گل آن هر واحد و کذا اغصان چینی سوده دراز اله کلف
و نمش از تجارب رازی و ابن ماسویه وغیره است و دیگر اطبا نوشته اند که ضماد قفر الیهود بعسل و کذا تخم ترب بعسل و روغن تخم او و آب او و کذا خولان هندی و کذا سنبل الطیب
بشراب کهنه یا سرکه تند آمیخته و کذا ترمس تلخ و قسط هندی بسرکه و عسل و کذا سرگین گنجشک اسفیدی بیضه و کذا مغز تخم خربزه با آرد گندم سرشته قرص سازند
و خشک ساخته بسایند و کذا پوست خشک آن باریک سوده و کذا بیخ نی فارسی با آرد ترمس تلخ و کذا آب حندقوقا و تخم آن و کذا حضض ملی و کذا قرفه بسرکه یا بعسل
و کذا تخم جرجیر بعسل و کذا بزر کتان و انجیر و نطرون و کذا بزر کتان و بورق و کذا پیاز نرگس بعسل و روغن آن و کذا پیاز آن با آرد شیلم و کذا ایرسا و خربق سفید مساوی
و کذا ریوند باریک سوده بسرکه و کذا تخم شلجم سوده بسرکه سرشته و کذا وج صبح و هنگام خواب ده مرتبه و کذا شهدانج بگوگرد آمیخته و کذا خون خفاش و کذا سرخس بعسل
یا بمیبه سا ماله و کذا بیخ سوسن سفید بشیر تازه سرشته و کذا برگ کبیکج و کذا زنگ آهن با آب و کذا آب مرزنجوش بعسل و کذا خرمهره سوخته و دارچینی و آرد باقلا و کذا خربق سیاه
و ایرسا هر یک سه درم و کذا تنکار و شیطرج بعسل و کذا صابون کهنه و حرف و کذا مر بسرکه و کذا روغن قثاء الحمار بموم زرد و کذا دردی شراب ده درم اشنان نیم درم و بادی
را سوخته با اشنان مساوی و کذا حناء بچندان آن صابون کهنه و کذا بیخ سوده بآب خربزه یا بسرکه سرشته و کذا آب پودینه نهری و کذا زراوند مدحرج بسرکه سرشته و کذا استخوان
طاوس سوخته بسرکه سرشته و کذا تربت صحرائی و کذا نخود سفید و ترمس و بیخ هر سه باریک سوده بزهره بز سرشته و کذا ازرنج پنجعه و در زیت بپزند تا مهرا شود و پس دور کرده
آن زیت بکار بردن و شرب و ضماد جوز بوا و کذا الماء الجبن و کذا شیر آمله و کذا اسفاناج و کذا شیر تازه و سرشتن ادویه کلف و نمش بشیر زنان هر واحد حالی و فربل کلف
و نمش است و گویند که مداومت خوردن بیضه مورث کلف و نمش است و باقی ادویه مفرده که در باب بهق ابیض مسطور شده نیز نافع کلف و نمش است و نزد اطبای هند
طلای گل چنبه مع برگ و پوست او و آب سابیده رافع کلف و تیرگی چهره است دیگر کلنجن با آب لیمون یا آب ساده سابیده بر روز دو سه بار طلا نمایند و آب بروی نرسانند و بعد
چند روز بیخ سابیده طلا نمایند تا پوست سیاه جدا شود دیگر کف دریا با آب لیمون سابیده بر کلف صبح و شام مالیدن بغایت سودمند است دیگر گهونگچی سرخ شب
در آب تر کرده مقشر نموده مغز آنرا با سرکه تند سوده تا سه روز بمالند و بعد از هشت پاس قدری روغن گاو شسته مالیده باشند دیگر مجرب هرتال با آب گشنیز تر
طلا سازند اگر نفع نکند تنقیه کنند دیگر که جهت کلف و برش مجرب نوشته سرسون زرد دانهای کلان چیده بست درم در نیم رطل شیر ماده گاو با آتش ملایم بجوشانند تا تمام
شیر جذب شود پس سرسون را خشک کنند و سابیده نگاهدارند و وقت حاجت قدری در آب حل کرده بر رو و بر آثار هر جا که باشد بمالند و ساعتی نگهدارند بعده بدست
مالیده دور کنند همچنان عمل آرند و اگر خواهند که بشویند آبیکه دران سبوس گندم جوشانیده باشند بشویند دیگر نافع کلف بیخ و شاخ چولائی سوخته با آب آمیخته بمالند
و ساعتی در آفتاب نشینند و بعد خشک شدن آب گرم بشویند و نمک سنگ سابیده بر رو بمالند دیگر برگ تلسی بی آب سابیده مکرر طلا سازند دیگر سوت با آب
گکرونده سوده طلا کرده باشند و یا سیماب با چوک مساوی سوده طلا نمایند دیگر باوچی تخم نیم بسرکه سابیده بمالند که نافع کلف است یا عدس با آب لیمون سابیده
طلا میکرده باشند ایضاً جهت کلف تخم ترب با تخم خربزه و آرد باقلا بسرکه تر کرده خشک نموده مغز بادام مقشر قسط اکلیل الملک کتیرا برابر سوده بشیر میش آمیخته بجای
کلف بمالند ایضاً کنجد سیاه و زیره و پوست درخت سرس با شیر ماده گاو سحق نموده بر کلف بمالند تا یکهفته که کلف را زائل سازد و بشره را نرم گرداند مجرب
نافع کلف کنجاره سرشف پاو سیر نوشادر یکدرم چوک سهاگه هر یک دو درم ادویه را باریک سابیده بروغن سرشف مجرب سازند و بزردآب عصفر حبوب ساخته وقت
حاجت حب در آب عصفر سابیده طلا کنند و بعد چند ساعت دست از روغن سرشف آلوده طلا را آهسته آهسته دور کنند و تا یکهفته همچنان عمل نمایند اثر کلف نماند
دوائیکه کلف را مفید است تخم ترب سپید و آرد باقلا گل عصفر هر یک یکماشه خوب سابیده در آب حل کرده وقت شب استعمال نمایند ایضاً که مجرب نوشته
قسط تلخ بیخ سوسن خرء العصافیر برابر در سرکه سرشته طلا کنند ایضاً تخم ترب تخم نیوار باچی مساوی کوفته بیخته بمالند ایضاً پهتکری بریان و حرام مغز هر یک
یکدام چونه خانه تنبولی نیم دام هر سه را در آب لیموی کاغذی بسایند تا مثل مرهم شود و پس نگهدارند و بمالند در یکهفته نهایت دو هفته کلف تمام دور شود و هر گاه آب لیمو
خشک گردد دیگر آمیزند طلاء معمول در کلف هرتال ورقی قلمی هر یک یک درم سابیده سه حصه کنند و یک حصه با آب سرد سابیده بمالند و یک گهری در آفتاب نشینند و با آب گرم بشویند
در سه روز دفع می شود فوائد دیگر از معمولات گل سرخ یک توله سم الفار دو سرخ سابیده حبها سازند و وقت حاجت با آب سوده طلا نمایند دیگر ترکیب استعمال سم الفار

که در باب بهق ابیض مسطور شد و درین باب نیز مجرب ست طلا که جهت کلف مجرب نوشته سر لیموی کاغذی بکارد بریده تند چوب را بریده کرده در آن لیمو چه کنند و باز
کلاه لیمو بجایش نهاده تا یکهفته در جای محفوظ نگاهدارند پس سر چوب را بر آورده با پنج نی کهنه بسایبده شب طلا کنند و صبح بآب گرم بشویند دیگر قسب یمانی و کهربا در سرکه
سابیده بر کلف طلا کنند دیگر پوست ترنج زرد نبادر آب سوده طلا سازند دیگر پوست درخت نیم پوست درخت سرس پوست درخت انار هلدی دار هلد تا گرمو ته لوده پهائی مساوی
سابیده طلا کنند که مهاسه را نیز دفع کند اقوال اکابر ابو سهل گوید که این دوا کلف و نمش را نافع ست بورهٔ ارمنی یکجزو مغز بادام تلخ دو جزو سابیده طلا سازند دیگر
آرد ترمس بورهٔ سرخ بریان مساوی بروغن نرگس آمیخته طلا کنند دیگر برای کلف و برش کندش یکجزو زرنیخ زرد دو جزو بورهٔ ارمنی یکنیم جزو بطبیخ بابونه آمیخته طلا
نمایند دیگر تخم ترب و تخم کرفس باریک سابیده بسرکه یا ماست طلا سازند دیگر برادهٔ شاخ گوزن سوده تخم خربزه آرد باقلا بسرکه تر کرده خشک نموده بادام تلخ مقشر
هر واحد دو جزو اکلیل الملک قسط صمغ کتیرا هر واحد یکجزو آمیخته استعمال نمایند دیگر آرد ترمس آرد نخود نشاسته بیخ نی بسفیدی بیضه آمیخته بکار برند دیگر آرد بیخ
آرد باقلا بادام مقشر قسط تلخ زراوند طویل بآب خربزه سرشته در شب طلا کنند و صبح بآب بابونه و بنفشه بشویند دوائیکه قلع کلف کند مغز حب المحلب مغز بادام شیرین
مغز تخم خربزه خاک معدن سیماب مساوی طلا کنند دیگر ترمس تخم ترب قسط بادام تلخ بورق تخم جرجیر فلفل گرد مقل مساوی مقل را در آب حلبه حل کرده ادویه
دیگر سوده آمیخته بکار برند طلا برای برش و نمش مغز بادام تلخ بورق تخم ترب بلعاب حلبه آمیخته بر رو طلا کنند دیگر آرد ترمس بادام تلخ و تخم کرنب بشیره انجیر آمیخته
طلا کنند و با صابون ضماد نمایند و هرگاه سوزش شود بشویند و روغن بادام بمالند بعده اعاده کنند یا اشق بسرکه حل کرده طلا نمایند و یا مقل را بلعاب حلبه حل کنند و طلا
سازند و هر دوا که برای کلف و برش و نمش و خیلان استعمال کنند بعد خروج از حمام یا بعد تکمید موضع آن بآب گرم بسیار یا آبیکه در آن بابونه و بیخ نی و اکلیل الملک
جوشانیده باشند و بعد تنقیه بدن از خلط غالب و فضولات که بسبب آن این آثار ظاهر شده باشد بکار برند شیخ میفرماید واجب ست که در علاج این همه قبل از آنکه
جمود خون اشتداد نماید و سیاه گردد مبادرت نمایند زیراکه بعد از آن علاج آنها دشوار گردد اما خون میت و برش را گاهی بسر نشتر که جلد رقیق را جدا کنند خارج می نمایند
پس اگر در انجا خون جامد باشد بآهستگی برآرند و اگر غیر جامد باشد نبر می سائل گردانند بعد از آن علاج تمام جلا بادویه نمایند و علاج برش و نمش بمثل این طریق کرده موفق
آید لیکن لازم ست که عقب آن ضمادیکه در آن قبض باشد بکار برند تا خون از دهن رگها بار دیگر سیلان نکند و با وجود این آمیختن ادویهٔ قابضه بادویهٔ محلله که استعمال کرده میشود
لابد ست تا ادویه محلله ماده را از طریقیکه رگها کشاده شده جذب نکند خصوصا در ابتدای کلف و لهذا استعمال ادویه که سوزش شدید آرند سزاوار نیست و در مرض مزمن
و اقدم خوف آن نیست بلکه واجب ست که بران ادویهٔ محلل لذاع بدور کردن و نهادن متواتر استعمال کنند و ایضا در مرض اسود نه غیر ابرص هر دو و ممکن ست که
خون میت در ابتدا تحلیل شود و ریختن آب گرم بسیار زمانی دراز بران خصوصا اگر در آن آب قوت محلله باشد و گاهی اولا شرط میزنند و گاهی نفع میکند آنرا اطلای
شیاف مر و شیاف وردی و مانند آن چون در روزی دو بار تکرار آن نمایند بعد از آنکه موضع را بمثل طبیخ اکلیل الملک بشویند و بهتر آنست که این هر دو دوا و غیر آنها با آب
حلبه استعمال کنند و شیاف مر طب از مر قلع مابقی از تنقیه ادویه که ضعیف تر ست میکند و بسا ست که انجیر در سرکه ترش تر کرده تحلیل خون میت میکند و همچنین نطرون
به بیان دیگر و سرگین کبوتر و بورق مساوی و بعسل طلا کنند و ایضا موضع را بنطرون بشویند بعده بصمغ بطم ضماد کنند و شش روز بسته دارند بعده بشویند و سوزن
بزنند تا خون برآید پس خوناب را پاک کرده شش روز بگذارند بعد از آن نمک بمالند و نیم ساعت بگذارند بعده این دوا انجیر و زبان نهند که همه بقیه خون خارج کند
کندر قطرون بوره موم عسل موم را با عسل بگدازند و مخلوط کرده ضماد نمایند و در سه یا چهار یا پنج روز بترک بر موضع استعمال کنند که اثر خون میت و وشم ببرد و از
ادویه مفرده که جیده کندش بمغز نان ست و بادام تلخ و تخم کرنب و تخم ترب و شیر انجیر و آب جرجیر و زهرهٔ بقر و کنگر زد و برگ ... غیره از آثار تا یکهفته ...
و مر و مرزنجوش ... خون میت ست و جمیع ادویهٔ قوی الجلا مذکور در ابواب جنیه و ایضا مثل قردمانا و مرو ثافسیا و پیاز عنصل و عسل سرشته ضماد قوی ست
و کذا بیخ لوف الحیه و جالینوس و غیره تجربه کرده اند که جوز مقشر باریک سابیده یکشب بران بندند بعده اعاده آن کنند و ایضا فاشرا و فاشرستین ثقل و حب الغار و پیاز بهمن
و خصوصا طب و برادهٔ عاج و عصفر بسرکه خربق سفید و سیاه و دارچینی و ترشی ترنج نیکو ست و ایضا حندقوقی و سرگین کبوتر و سرگین گنجشک و سرگین باز و یا یکدیگر ند
ثقل یکجزو بوره دو جزو زرنیخ سرخ و زرد هر واحد دو جزو در عسل سرشته بظرف گلی بردارند و چون حاجت استعمال آن شود موضع را بنطرون بشویند بعده بر اتباع

تقلیع

فائده جلیله

پیچیده و ضماد کنند بعده بگشایند و موضع را بسوزن بزنند و خون صاف کرده بران نمک پاشند و اعاده آن چند روز دیگر کنند و بمراتب این عمل نمایند که دم میت و وشم را برباید
یا بگیرند بورق و کتیرا مساوی و ازان اقراص ساخته بسرکه طلا کنند و بصابون بشویند یا بکدو شکسته باریک سوده باندک زعفران طلا کنند که این جید و بالغ النفع ست و ایضاً
بگیرند طین قبرسی و مغز پنبه دانه و بآب صابون آمیخته طلا کنند که کلف و نمش و بثور را پاک کند و همچنین دردی زیت سوخته و آرد کرسنه و آرد ترمس مساوی طلا کنند **و از**
ادویه خفیفه که برش و نمش و جمیع آثار را انفع کند لعاب بهدانه مع زعفران ست و مغز تخم کدو و طبیخ حلبه و از ادویه که کلف را برباید تخم ترب و خردل ست چون هر دو را
بانجیر و سرکه تر کرده بسرشند و دوا معمول از خردل و مویز منقی هرگاه بمقداری استعمال نماید که اندک پوست جدا کند و قرحه نکند و ایضاً این دوا آنرا ببرد بگیرند قسط مع دارچینی
و هر دو را در آب برنجاسف بسرشند و طلا کنند و یا بگیرند خاک معدن سیماب باقی بهمان جهت هست که در قول ابو سهل گذشت و ایضاً دردی مقل و تخم جرجیر بسرشند و ایضاً مقل بسرکه
این ادویه استعمال کنند و هرگاه سوزش کند دور کنند و اعاده نمایند و ایضاً پیاز زعفران و پیاز نرگس سود دارد و ایضاً بگیرند تخم جرجیر و نشاسته و مرداسنگ سفید کرده هر واحد
یکجزو فلفل و زعفران و سرگین سوسمار و آرد باقلا و آرد جو و آرد حلبه هر واحد دو جزو و روغن بادام شیرین و روغن نارجیل بمقداریکه ادویه بدان جمع شود و ایضاً دیاخیلون باین صفت
یک اوقیه مرداسنگ و دو اوقیه زیت کهنه بپزند تا آنکه مرداسنگ حل شود بعده لعاب حلبه و لعاب خردل مساوی یک اوقیه و مقل و مر هر واحد پنج درم هر دو دوا ساییده پس لعابات
بران انداخته خوب بسایند بعد ازان با زیت جمع کنند و ازان دیاخیلون سازند **قرص جید** با فربیون چهار درم خردل سفید ده درم اشق مقل هر یک دو درم با آب
جمع کرده قرص سازند **دوای ساهر** که نیکوست بگیرند سنگ سبویه یکدرم بورق یکدرم تخم ترب و آرد استخوان کهنه و حب البان و سنگ فلفل و ترمس و تخم خربزه و قسط و بادام
تلخ و ازان اقراص ساخته استعمال نمایند **دوای جید** بغایت نافع که کمتر نظیر او یافته شود سیماب دو درم و ده درم مغز بادام تلخ سوده بسحق کثیر قتل کنند تا آنکه اثر سیماب
بنظر نیاید با بادام سوده سیاه گردد بعد ازان بیخند همه مغز تخم خربزه باریک سوده بران اندازند و یکهفته هر شب طلا کنند و صبح بشویند **وایضاً** سداب کوهی و زوفا
هر واحد یکجزو و گل رخام سه جزو کندر یکجزو و بورق دو جزو و صمغ البطم دو و نیم جزو موم هفت جزو موم و صمغ را بروغن گل بگدازند و بورق و گل رخام را بآب گرم حل کنند
و بعده همه جمع کرده اندکی عسل آمیزند و بحذر از تقریح استعمال کنند و گفته اند که چیزی یالی که کلف را برباید فصد رگ بینی ست الا آنکه روی را در سرخی مثل سرخی
میگرداند **ابو الحسن** طبری گوید که در علاج کلف بر طبیب واجب ست که استقصای نظر در مزاج صاحب کلف نماید و معالجه او بعلاجات باطنی کند پس اگر مزاج او
مزاج سوداوی باشد صرف عنایت اولا باصلاح مزاج او و استفراغ اخلاط سوداوی کنند بعده معالجه کلف نمایند و اگر مزاج مریض بلغمی باشد اهتمام اولا بتنقیه بدن
او از رطوبات کنند تا متعفن نگردد بعده بعلاج کلف مشغول شوند و بهر حال علاج کلف نکنند الا بعد تنقیه بدن و پرهیز مریض و اقتصار بر لطیف ترین اغذیه بعد ازان
باین طلاها که ذکر آن میکنیم طلا نمایند و آن سه قسم ست یکی آنکه در اول آن استعمال کنند نه در آخر آن دوم آنکه در وسط معالجه استعمال نمایند و استعمال او در ابتدای آن
جایز نبود سوم آنکه در آخر آن استعمال کنند و استعمال و جایز نبود مگر در آخر و اما آنچه در ابتدا استعمال نمایند این طلا کنند و بدانکه باول ابتدای حدوث کلف اراده میکنیم
و بوسط تزید آن و باخر انتها و وقوف آن بر حد واحد **نسخه طلا** بگیرند گل سرخ یکجزو و آرد عدس یکجزو و مویزج دو جزو تخم فنجنگشت یکجزو و همه را ساییده بشراب قابض
یا سرکه کهنه یا بهر دو حل کرده اندک آب ورد بران ریزند و بر موضع کلف ضماد کنند **طلای دیگر** برای مبدای این مرض بگیرند برگ علیق الکلب و گاوزبان و بیخ
بیخ سوسن و برگ آن هر واحد یک کف و اکلیل الملک بیخند همه جمله را ساییده در آب بادیان که اندران چیزی ازین قابضات یکشبانه روز تر کرده باشند بسرشند
پس بر کلف بدان ضماد کنند و اکثر کلف باین تدبیر بالکل زائل میشود و احتیاج بدوای دیگر نمی افتد و هرگاه استعمال این کرده اند کلف متوقف شده زیاده نگردد پس
و بران این طلا استعمال کنند **نسخه طلا** که نزد وقوف علت استعمال کرده میشود بگیرند سنگ سبویه یکدرم حجر فلفل یکدرم سم سوخته دو دانگ کبریت که گاوران آنرا
استعمال میکنند نیم درم همه را باریک بسایند و بخون سنگ پشت یا خون شب پره که آن بهتر ست حل کرده بر کلف طلا کنند و دو شبانه روز آنرا نشویند و در هر دو
دو بار در شب بگیرند تجدید آن کنند و در معالجه کلف چیزی بهتر ازین ندیدم بعد تنقیه بدن مریض و احدی را ندیدم که این طلا استعمال کرد و صحت نیافت و در ان
اشتغال کند و آنچه در آخر آن و نزد بقایا که ازان باقی ماند استعمال کنند این طلاست بگیرند برگ غار و حب الغار هر یک دو جزو خاکستر قیصوم و خاکستر استخوان
و بهتر آن خاکستر استخوان کفتار ست و کندر و مویزج مستعمل هر واحد یکجزو و برگ سداب کوهی و بیخ آن دو جزو زعفران یکجزو و مر دو جزو و صبر نیم جزو همه را بسایند

و موم و روغن اندر روغن خار ساخته بران نصف این دوای مسحوق اندازند و نصف آن در سرکه حل کنند و بکلف هر روز انچه بسرکه گداخته طلا کنند و در شب آنرا بآب گرم
شسته انچه بموم و روغن آمیخته اند طلا سازند و این طلا کافی ست کلف کهنه را زائل میکند فلیمن کاغذ نو و در بصره دیدم که عبدان در کلف کهنه این دوا استعمال میکرد
بابونه و اکلیل الملک و اشنان بسایند و بلعاب اسپغول آمیخته بر کلف طلا کنند و دائم بآبیکه دران بابونه و اکلیل الملک جوشانیده باشند بشویند و این دوا اثر نیک میکرد
و عجائب اثر را دیدم که انچه در کلف استعمال میکردند و کسی را از اطبا ندیدم که استعمال او می نمود و من تجربه آن کردم و آنرا احسن التاثیر یافتم اینست که بگیرند نان و آنرا با نمک بسیار بسرشند
اندکی خوب بجایند بعده بر کلف ضماد کنند و هر روز یکمرتبه بآب گرم بشویند که این کلف را بسرعت زائل میکند و این را بهر آن استعمال کردم که جالینوس نان خائیده را
ذکر کرده پس اثر آن نیک یافتم و از انچه برای کلف استعمال کرده میشود شستن بسیار متواتر بآب دریای شور ست و بدان کلف زائل میشود و امر کلف را طول ندهیم بهر آنکه
در معالجه او اشیای هیچه که خطا و خلل میکند ذکر کردیم ایضاً او گوید که در نمش حادث یعنی غیر مولودی بهترین چیزی که تجربه کرده ایم آن نمک سوخته و اشنان سوخته و آهک
آب نا دیده و صدف سوخته و خاکستر قیصوم و مرو برگ غار و حب الغار و خشته خرماهی سوخته و خرما باخته سوخته همه را مجموع و مفرد بسرکه و بآب ضماد و تطلیط کنند در هر
روز و شب دو مرتبه بعد استفراغ بدن و فصد و گاهی دران این طلا استعمال میکنند غیر آنکه گاهی قرحه میکند اگر طبیب باهستگی استعمال آن نکند و آن نوشادر و نمک
و اشخار و خاکستر قیصوم ست همه را کوفته بیخته ببول طفل آمیخته طلا کنند که این طلای قوی کند غیر آنکه واجب ست که آنرا در هر سه روز یکبار استعمال نمایند و بعد استعمال
آن بر موضع روغن گل طلا کنند و گاهی دران این طلا استعمال کرده میشود بگیرند کندر ذکر و در سرکه تر کنند تا آنکه حل شود بعده تخم کرفس و توبال مس سوده بران اندازند
و حرکت دهند بعده موم و روغن ساخته بیامیزند و بر نمش طلا کنند صاحب کامل گوید که چون حدوث کلف و نمش از بخار خون محترق میباشد فلهذا می باید که در ابتدا حجامت
او فصد بسر برود و شربت دوای مسهل خلط سوداوی و اخلاط محترقه مثل مطبوخ افتیمون و غاریقون و شربت ماء الجبن با سفوفی که دران هلیله سیاه و کابلی و بسفایج و نمک
نفطی و مانند آن افتد استعمال نمایند و پرهیز از اغذیه قوی الحرارة مولد سودا کنند و بر اغذیه معتدله و تدابیر معتدل اقتصار نمایند و بعد تنقیه بر وی این اطلیه گذارند صفت
طلا برای کلف و نمش بگیرند تخم خربزه و پوست بیخ نی هر واحد پنج درم تخم ترب تخم بوجیج کندش هر واحد دو درم همه را باریک سوده بآب ترب سرشته بر کلف در شب
طلا کنند و صبح بآب سبوس گندم بشویند صفت دیگر برای کلف بگیرند اشنان عربی بالنجم خربزه ده درم پوست بیضه و شنج سوخته هر واحد سه درم تخم ترب آرد باقلا بجوف
آرد عدس هر واحد پنج درم همه را باریک سائیده بآب سرشته بر وی طلا کنند و یا بگیرند بوره ارمنی یکجزو و مغز بادام شیرین دو جزو و باریک ساخته طلا نمایند و هر گاه کلف غلیظ
باشد این طلا کنند خرء العصافیر و آرد جو مساوی سائیده بآب عنب الثعلب سرشته در سایه خشک کنند و بگلاب حل کرده بر موضع طلا کنند صفت دوای دیگر برای کلف
غلیظ خردل را باریک سوده بشیره انجیر سرشته طلا کنند و هر گاه موضع را بسوزد آنرا بشویند و بران کتیرا بشیر تازه حل کرده نهند و بآب سبوس بشویند و هر گاه تسکین حاصل
شود اعاده دوا کنند و حذر از افتادن قرحه بر رو نمایند صفت دیگر حب المحلب و حب البان و بادام تلخ مقشر و ترمس و انزروت و تخم ترب مساوی کوفته بیخته بآب عصفر
بسرشند و استعمال کنند صفت دیگر برای کلف غلیظ فلفل و قسط تلخ و خاک سیماب و بادام تلخ و بورق و بیخ سوسن آسمانجونی و کندش و تخم ترب هر واحد یکجزو
همه را باریک سائیده بسرکه و آب بسرشند و شب طلا کنند و صبح بآبیکه دران پرسیاوشان و سبوس گندم جوشانیده باشند بشویند و اما اطلیه نمش قریب باطلیه ها ست
صفت دوا برای نمش و برش مغز بادام تلخ و عدس مساوی سائیده بآبیکه دران انجیر پخته باشند سرشته طلا نمایند پس اگر غلیظ باشد خردل سوده بآب انجیر سرشته
طلا کنند دیگر بیخ سوسن آسمانجونی یکجزو و خرء العصافیر دو جزو و قسط تلخ سه جزو همه را باریک سائیده بسرکه ممزوج بآب سرشته در شب طلا نمایند و صبح بآب سبوس
بشویند صفت برای برش غلیظ زرنیخ زرد دو جزو کندش یکجزو کوفته به بیخ گاو سرشته طلا کنند صاحب ورامی باید که دوام انکباب وجه بر آب گرم نماید و یکمرتبه
کلف مغز بادام مقشر و همچندان آن سیماب بسایند تا سیماب کشته شود بر وی طلا نمایند ابن هبة الله گوید که علاج کلف باخراج خون کنند اگر ازان مانعی نباشد بعد
تنقیه بدن از خلط سوداوی بمطبوخ فواکه و شربت ماء الجبن نمایند و اغذیه محرق خون ترک سازند و تعدیل غذا کنند بعد ازان تحلیل ماده که در جلد رو از ان خلط
حاصل شده باطلیه نمایند و باید که معالجه کلف در ابتدای حدوث او بادویه جلاء قابضه کنند و هر گاه کهنه شود و سیاهی او قوی گردد لازم ست که ادویه جلاء قوی التحلیل
بغیر تقبیض استعمال کنند صفت طلائیکه ابتدای حدوث کلف را نیکوست حضض و شیاف مامیثا و آرد عدس و آرد باقلا و مامیران و زراوند و زعفران و تخم خربزه

زیرا که ادویه قوی التحلیل تنها جذب ماده هم بسوی ظاهری موضعی می نماید ۱۲ منه غفرله

و پوست بیخ نی و مغز بادام تلخ همه ادویه را کوفته بیخته بعسل بسرشته چندانکه بقوام موم گداخته گردد و بر کلف در شب طلا کنند و صبح بآب سبوس بشویند صفت طلا
برای کلف کهنه تخم ترب تخم جرجیر سرگین گنجشک خردل بیخ نی بادام تلخ خاک سیماب فلفل بورق ترمس قسط ادویه را ساییده بآب برگ ترب سرشته اقراص سازند و [illegible]
ازان بشیر تازه یا بکتیرا در آب ترکرده حل کنند و استعمال نمایند و بآب سبوس بشویند و از افتادن قرحه بر چهره حذر کنند و اگر آبله افتد راحت دهند و اگر زمانه کلف
طول کشد بیران زلو بچسپانند که آن خونی را که اندران باشد امتصاص نماید و علاج برش و نمش و خیلان قریب است از علاج کلف است الا آنکه اینها احتیاج بادویه قوی الاسهال
برای سودا اند و واجب است که طبیب استظهار نماید در تنقیه بدن از مره سودا و بعد ازان تعاهد مواضع نقطها بادویه قوی التحلیل کند صفت طلائیکه آنرا بر بابهم
زرنیخ زرد و کندش و بوره ارمنی و تخم کرنب و تخم ترب ساییده بلعاب حلبه سرشته طلا کنند و دامان باکتان بر بخار آب گرم کنند و تکمید بدان نمایند تا آنکه سرخ
گردد **ابن الیاس** گوید که در کلف در اول امر فصد قیفال یا باسلیق و اخراج خون بقدر قوت کنند و اسهال اخلاط بمطبوخ افتیمون و غاریقون و حب ایارج
و شرب ماء الجبن با این سفوف نمایند هلیله سیاه و کابلی و بسفایج هر واحد ده درم نمک نفطی یکدرم افتیمون پنج درم کوفته بیخته شربتی مثقال بماء الجبن و بعد تنقیه
بدن از اخلاط محترقه موضع کلف را طلا با طلیه جالیه محلله مثل این طلا کنند مغز تخم خربزه قسط شیرین تخم جرجیر بورق فلفل حب المحلب مغز بادام تلخ مساوی کوفته بیخته ن سقل
بآب معصفر شب طلا کنند و صبح بشویند و دو نسخه دیگر همانست که در قول صاحب کامل گذشت و هرگاه کلف غلیظ مستحکم باشد بیک دو مسهل منقطع نشود
بلکه احتیاج بشرب دوای قوی متواتر افتد پس حب افتیمون و مطبوخ آن و ماء الجبن بسفوف مذکور هر روز بخورانند و مبالغه در طلا بادویه قوی تر از سابق کنند و این
طلای کلف مستحکم است فلفل سیاه و قسط تلخ و بادام تلخ و بوره ارمنی و بیخ سوسن هر واحد ده درم تخم ترب پنج درم باریک ساییده بسرکه و آب آمیخته شب طلا نمایند
و صبح بآب مطبوخ سبوس و پرسیاوشان بشویند و ایضا سیماب مقتول بخاو و مغز بادام شیرین باریک سوده طلا کنند و علاج نمش و برش و خیلان خواهد آمد **نجیب هندی**
گوید که در کلف بعد فصد اسهال بمطبوخات که دران غاریقون و شاهتره و هلیله سیاه و خیارشنبر و بسفایج و مانند آن باشد باید کرد و بعد تنقیه طلای عصاره قنابری
بشیر مجرب است دیگر بیخ نی تخم خربزه پوست بیخ کبر هر یک پنج درم تخم ترب تخم جرجیر هر واحد یکدرم کندش سه درم همه را ساییده بآب ترب سرشته شب طلا کنند
و صبح بآب مطبوخ سبوس بشویند و دیگر اطلیه همانست که در اقوال سابق گذشت و علاج برش و نمش و خیلان بیاید **ابو منصور** گوید که اگر کلف مائل بسرخی باشد
فصد سرو کنند بعده طبیخ افتیمون بعد ازان ایارج بدهند پس بر موضع آن تخم ترب بمغز بادام تلخ و آرد باقلا و تخم خربزه و تخم معصفر طلا کنند و در ایام [illegible] هلیله
و سیاه هر واحد نخود و زنجبیل نیم جزو شکر بچند همه سفوف ساخته چهار درم بخورانند و اگر کلف سیاه باشد محتاج باسهال متواتر بطبیخ افتیمون و لزوم ماء الجبن بود و باطلیه
قویه مثل تخم جرجیر و خاک زیبق و فلفل و بوره و زرنیخ زرد و زراوند و مویزج و گوگرد و دارچینی و علیخه و عاقرقرحا و آهک و قسط و تخم انجره و [illegible] و قردمانا و زهره
بقر و جوز السرو و خردل و مانند آن طلا کنند و یا حب المحلب و بادام و مقل نرم بسرکه سرشته طلا کنند و یا بگیرند ریوند چینی و بسرکه سرشته طلا نمایند و خون خرگوش گرم ن دیوزقی
گرم طلا سازند و باقی اطلیه سابق مذکور شد و علاج نمش نیز فصد قیفال و نوشیدن طبیخ افتیمون و لزوم ماء الجبن است و اطلیه آن همانست که در قول ابو سهل گذشت
انطاکی گوید که گاهی احتیاج بفصد افتد و اولا تنقیه واجب بود و بعده اطلیه بدوای جالی منقی مثل خرزهره و املاح و مغز خربزه و افسنتین و بادام تلخ و نوشادر
خرمهره در ترشی لیمون تر کرده و تخم ترب بحرف سوخته و سنا و مویزج و بورق و کبریت و قثاء الحمار بکار برند هر چه ازینها بهم رسد بطریق طلا بعسل یا سرکه سرشته یا بطریق غسل
بطبیخ آن و فعل این ادویه ببول انسان و شخار قوی گردد **گیلانی** گوید که در کلف اولی آنست که فصد باسلیق از جانب راست در زنان و فصد اسیلم در مردان
کنند بعده اسهال بطبیخ هلیله و افتیمون و غاریقون و ایارج فیقرا یا بماء الجبن مع سفوف سودا و یا حب شبیار نمایند و شرب مصفیات خون مثل شربت آلو و عناب
و مانند آن نفع میکند و سفوف افتیمون که در ذیل علاج مسطور شد با دو اوقیه سکنجبین مثل او آب ثابت بن قره درین باب قوی النفع نوشته و بعد تنقیه اطلیه جالیه
که آن در اقوال سابق گذشت بکار برند **دوای دیگر** برای کلف بگیرند پوست بیضه و اشنان مربی تخم خربزه و آرد جو و بیخ نی و پوست عدس و آرد باقلا و فوفل ن بابت
و کف دریا و مامیران چینی مساوی همه ادویه را کوفته بیخته بقدر حاجت بگیرند و بآب ترب سرشته طلا نمایند و دیگر برای کلف بگیرند کتیرا سه جزو کندش یک جزو و ساییده بشیر
دختر یا شیر خر سرشته بر رو طلا کنند و دو ساعت بدارند بعده بآب که دران سبوس گندم جوش داده باشند بشویند و علاج برای کلف غلیظ حادث در رو [illegible]

اندکی فلفل و اندک بورهٔ ارمنی و مهره دیا ریک ساییده بآب سرشته بر رو طلا کنند دیگر بگیرند اندک بورهٔ ارمنی و اندک استخوان کهنه سوخته هر دو بسایند و بر رو طلا کنند دیگر بگیرند
خرفه نوره و اندک حجر الفلفل و کوفته بیخته بر چهره طلا نمایند دیگر بگیرند ترمس مع باقلا و جو مقشر و نخود و کرسنه و تخم خربزه هر واحد چهار درم قسط و بادام تلخ و بیخ سوسن و حب
بلسان و کف دریا و زراوند مدحرج هر واحد دو درم تخم ترب و سنگ فلفل و کندش و سرگین گنجشک و انزروت هر واحد یکنیم درم همه را باریک ساییده بآب سرشته هر روز
بر رو طلا کنند و بآب سبوس بشویند دیگر بگیرند بیضهٔ مرغ سه عدد و در سرکه تند تر کنند تا آنکه نرم گردد بعده مع پوست آن بسایند و بدان آرد ترمس آرد جو و استخوان کهنه
هر واحد دو درم مغز بادام مقشر و مغز تخم خربزه هر واحد سه درم زعفران نیم درم آمیزند و آنرا دوییه که کلف را ببرد نیست که بگیرند دو درم سیماب مقتول در کف دست و دو درم
مغز بادام مقشر باریک بسایند تا مثل مرهم گردد و دران سیماب مقتول خوب آمیزند بعده اندکی ازان گرفته بآب آمیخته بعد خروج از حمام برای مردان و در شب با یام حیض
برای زنان بر رو طلا کنند که کلف را ببرد دیگر برای کلف و نمش آرد ترمس ده درم تخم ترب و تخم حرجیر و قسط و بادام تلخ و بورق و فلفل هر واحد دو درم اشق یکنیم درم
اشق را حل کرده باهم آمیخته بنادق سازند و نزد حاجت بگلاب سوده در شب طلای غلیظ کنند و صبح بطبیخ تخم خربزه و سبوس و بنفشه خشک بشویند و تکمید موضع قبل حمام
بآب گرم از پارچه پشمینه سازند و یا بران انکباب نمایند حتی که سرخ شود بعده عقب استحمام طلا کنند و بدانند که سیماب مقتول چون در اطلیه استعمال در کلف و نمش و خیلان اقتصاد
نفع بسیار کند محشی شرح اسباب مینویسد که حکیم عابد سرهندی گفته که چون کلف مرض قبیح ست لهذا واجب شد بر من که از ادویه آنچه نزد اساتذهٔ این فن تجربه رسیده
ذکر نمایم بر طبیب لازم ست که آنرا بعد تنقیه بالغه استعمال کند از انجمله این سفوف ست و آن در قول ابو منصور گذشت همواره بر نهار تخورانند و بر موضع کلف تخم ترب
و مغز بادام تلخ و آرد باقلا و مغز تخم خربزه و سرگین گنجشک طلا کنند و ایضاً خون خرگوش گرم طلا نمایند صفت دوائیکه بارها تجربهٔ آن نموده سیماب دو درم بادام مقشر
سه درم سیماب را بمغز بادام و اندک آب گرم بسایند تا کشته شود بعده مغز تخم خربزه برابر هر دو سوده آمیزند و طلا کنند و هر روز بمرات تجدید آن نمایند و تا یکهفته نشویند و بعده
بشویند کلف زائل شده باشد و من این را تجربه کرده ام و هر روز پنج مرتبه استعمال نموده و کلف را قلع گردانید الا نوعی که آن بسرعت زائل میشود همچنین از عدم اجتناب از اشیای
محدث کلف بسرعت عود میکند و طلای دیگر که آنرا بسرعت قلع نماید نسخهٔ آن همانست که دران پوست بیضه واشنان ست و در قول گیلانی گذشت دیگر بگیرند بیه
جاموش و آنرا بنمک اندرانی تملین ساخته طلا کنند که آنرا ببرد و گویند که این برص را ببرد و آنچه در جمیع آثار سوداویه تجربه کرده ام نوشیدن طبیخ پوست بیخ کبر قادر شراب کهنه
بست روز تا چهل روز ست که آن قلع کلف نماید بغیر احتیاج بسوی چیزی دیگر از مشروبات و آن در صلابت طحال مذکور شد مصنف اقتباس نوشته که اول رگ
باسلیق زنند و بعد سه چهار روز فصد اسیلم کنند و بفاصلهٔ یکهفته و یا ده یا زده روز تنقیهٔ سودا بمطبوخ افتیمون و شاهتره نمایند و اگر باقی ماند ماء الجبن نوشانند بعده عرق
شیر با شربت افتیمون بدهند و این ضماد نمایند پوست خربزهٔ خشک و نارنگی و گل گز هر یک نه ماشه تخم کاسنی تخم بزر دیه هر یک یکنیم توله بروغن بادام و روغن گل سرشته بکار برند
و تخم کاسنی در روغن گل سوده طلا کنند و مالیدن پوست نارنگی تازه و همچنین شبنم که بر درخت کیله بود نافع و کلف که در موسم سرما یا در حالت حمل افتد حاجت معالجه ندارد و اگر
بعد گذشتن سرما یا وضع حمل باقی ماند این ضماد نمایند تخم خربزه با پوست و مغز و گل همیشه بهار و گل خر نهره سرخ و گل پنبهٔ باغی هر یک سه ماشه در روغن گل آمیخته و بعد دو ساعت
بآب نخود و باقلا شسته بروغن یاسمین چرب نمایند و حکیم کبیر علیخان علاج نواب فیض الله خان بهادر مغفور والی ریاست رامپور باین ضماد نمودند و در یکهفته صحت کلی حاصل
شد سم الفار یک ماشه صندل سفید هفت ماشه بآب لیمون کاغذی سوده طلای رقیق سازند و اگر قدری مرهم داخلیون بمالند و بعد دو سه روز که پوست باریک جدا شود
و سوزش کند اول بروغن گل چرب کرده مغز فندق هندی در شیر میش سوده ضماد نمایند و در یکهفته پوست صحیح برآید و صحت یابد و در برش و نمش که اکثر بسبب دخارات معده
از ضعف هضم می افتد اول جهت تنقیه معده در هفته سه مرتبه قی کنند بعده جهت تنقیهٔ بدن مسهلات بلغم دهند و بعد از تنقیه تقویت معده باطریفلات نمایند

خیلان جمع خال ست که آنرا بهندی تل گویند

و آن نقطه کوچک سیاه یا سرخ یا تیره رنگ بود که بر جلد حادث شود و فرق در خال و برش آنست که خال مجسم ذی حجم بلند از سطح بدن بود و سبب خال غلط سوداوی یا بلغمی
یا خون محترق ست که از درون بسوی بیرون آمده زیر جلد محتبس شود و صلب ذی حجم گردد و بسبب غلاظ خود مثل صمغ که از شجر برآید و صلب گردد و جمیع اقسام خال برش و
نمش هم برش گاه مولودی بود و آن لا علاج ست و گاهی بعد ولادت عارض شود و زینت عضو بود مگر آنکه کثرت یابد علاج تدبیر این از فصد و مسهل سودا و اطلیه جالیه نمایند

که در کلف مسطور شده و اگر از ان منقطع نگردد باید که آنرا اول سوزن بزنند تا خون ازان برآید پس سرکه و گلاب بشویند و مکرر این عمل نمایند تا خون تمام برآید بعده ادویه جالیه که در باب کلف مذکور شده طلا کنند لیکن خالی که برنگ توت سرخ باشد ازان تعرض نباید کرد زیرا که آن اکثر متولد در اطراف شرائین بود و پس قطع آن بآهن یا بادویه حاده منجر به نزف الدم و هلاکت گردد چنانچه جلبری حکایت کرده که شخصی را در بغداد دیدم که بالای ساق او بر کناره شریان خال بود و از قطع او شریان منقطع شده و خون بسیار برآمده هلاک گردید بهر آنکه به داغ او تمکن نداشت **ابن نوح** گوید که در خیلان بگیرند پودینه کوهی و دوړهاون یا صلایه جهاص بسرکه بسایند و بر موضع آن طلا کنند و یا بگیرند پوست درخت شیر ... برهنه ... و یا شاخ انگور تر بسوزند و رطوبتی که ازان سیلان کند بران طلا نمایند و هر طلا که استعمال کنند بعد حمام یا تکمید باب گرم باید **ابن الیاس** گوید که علاج خیلان و برش و نمش فصد قیفال و اخراج خون بحسب قوت ست بعده اسهال بمطبوخ افتیمون و غاریقون و حب ایارج و لوغاذیا و ماء الجبن مقوی بافتیمون و اصلاح حال اخلاط به تناول اغذیه محموده مثل نخود آب مغز بادام و لحوم تیهو و ماکیان و حملان و زرده تخم مرغ نیمبرشت و ادامت حمام و ترطیب مزاج و بعد تنقیه اطلیه که در کلف مذکور شده طلا نمایند و یا قوی تر ازان بکار برند و باید که بعد طلا اقلا یکساعت موضع را آبیکه دران سبوس و برسیاوشان جوشانیده باشند باید که دو گاهی خیلان غلیظ باشد و با طلیه تحلیل نشود و محتاج بجلانیدن سوزن و اخراج خون و بستن بسرکه و نمک بعد ازان تنقیه با طلیه کلف باشد **تحجندی** گوید که معالجه نمش و برش و خیلان باخراج خون از فصد بقدر قوت و احتیاج و نوشانیدن ماء الجبن و سکنجبین یا ترنجبین مقوی با فتیمون باید کرد و ادامت حمام و ترطیب مزاج بعد نضج پس اسهال بمطبوخ افتیمون مقوی بغاریقون و ایارجات و مطبوخات که دران بسفایج و هلیلجات و افتیمون و شاهتره باشد و با طلیه مذکوره در بهق اسود طلا کنند و گاهی این امراض از دفع بحرانی بود چنانچه اگر ماده او باوجود رسوبت غلیظ تر باشد و این علاج آن ... گاهی در جمیع بدن بود و گاهی مختص باطراف ... باشد

وشم

عبارت ست ازانکه جلد را بسوزن نهایت بزنند و سرمه یا نیل دران پر نمایند و نطرون یا سیاهی یا آب گندنا و جز آن بمالند تا آنجا نقطهای کبود یا سبز پیدا آید و این عمل اکثر زنان هنود و بربسبیل زینت میکنند **علاج** اگر خواهند که آنرا دور کنند باید که اول بنطرون و آب گرم آنرا بمالند بعد ازان علک البطم بعسل نیم گرم کرده بران بنهند و سه روز ببندند بعده بکشایند و نمک خوب بمالند و باز علک البطم بران ببندند تا آنکه سیاهی وشم تمامه دور شود و اگر امثال این فع افاده نکند عسل بلادر و دیگر ادویه محرقه بران بنهند و بعد ... عسل بلادر سوزن بزنند تا اثر بلادر خوب فرو نرود و بعد زوال آن براهم مندمل سازند و ادویه که در باب کلف در قول شیخ گذشت نیز وشم را قلع نماید **ابو منصور** گوید که این طلا بران نمایند که خون میبت ... بگیرند زرنیخ زرد یکجزو و سنگ سرمه و کندر هر یک نیم جزو و بسایند با سرکه بر ... وشم و آب ... بر وی ... طلا بالای طلا بار دیگر روز نمایند همچنین سه روز بعده بنطرون بشویند اعاده تدبیر کنند و سوزن بزنند و بران اشخار در آهک پاشیده ببندند و یا داغ نهند اگر کوچک باشد و یا بورق بشویند و بران صمغ صنوبر نهند و تا ده روز بگذارند بعده بکشایند و یا بورق و عسل بگیرند و بران نهند **ابن الیاس** گوید که بگیرند نطرون و کندش و صمغ اجاص مساوی و کوفته بیخته بسرکه کهنه و عسل سرشته و بر موضع طلا کنند **گیلانی** گوید که این دوا قلع وشم کند بگیرند صابون و در آب اشخار حل کرده بدان بر موضع وشم کتابت نمایند که قلع کند و الا ادویه حاده قالعه چون دیگ بر دیگ و فلفل و فربیون و غیر آن طلا کنند بعد ازان معالجه قرحه نمایند

خضرت و سواد

گاهی سبزی و سیاهی بسبب مردن خون زیر جلد بموضعی حادث شود و این بسبب ضربه یا سقطه بود که رگ باریک آنجا زیر جلد بشگافد و خون ازان برآید و منجمد گردد و یا از خارج جراحتی افتد در پوست و رگ خون بفراغت نیاید و زیر پوست جمع شود چنانچه بعد از فصد ضیق مشهود میگردد **علاج** بعد سکون حرارت و الم ضربه و سقطه برگ کرنب یا ترب یا پودینه سبز و یا زرنیخ و اشق و یا نطرون سرخ و سرکه ضماد کنند و اگر این کفایت نکند آنموضع را بسوزن بزنند و خون ازان پاک کنند اگر جامد نباشد و اگر جامد بود و سائل نشود جلد را از یک جانب بنوک نشتر شق کرده ازان جدا کنند پس آنرا باهستگی از سوزن بیرون آرند بعد ازان موضع را نمک بمالند و بنطرون و علک البطم ضماد کنند و سبزی که بعد از فصد حادث شود از بستن خشکه گرم و نان گرم زائل میگردد و بقول ... جانی انجیر بسرکه تر کرده ... اگر در جلد مانده باشد زائل کند **اقوال اطبا** سویدی گوید که ضماد عسل مخلوط بنمک و کذا زاج محلول بآب و کذا مرزنجوش و کذا ... و کذا ... مطبوخ و کذا ... و کذا اکلیل ... و کذا ... بعسل و نمک و کذا ... و کذا زوفای خشک و کذا پودینه دشتی و کذا ... و شرب ... شاهترج ...

طبری گوید که علاج این بوجه ست آنچه بعض متاخرین اختیار کرده اند فصد مریض و نوشانیدن این مطبوخ ست آب عنب الثعلب و آب بادیان برآورده عناب و برگ
در ان بجوشانند بعده افشره خیارشنبر و ترنجبین حسب اجب دران بمالند و صاف کرده سه طسوج سقمونیای مشوی و نیم درم ماميران چینی دران حل کرده بنوشانند
و امر به پرهیز کنند بعد ازان بر موضع شرط زنند و بران محاجم نهند تا که خون محتقن برآید بعده گل ارمنی و گل مختوم در سرکه حل کرده طلا نمایند و اما متقدمین گویند که این آثار
از حکه و یا الثوم و حمام و ریختن آب گرم بران در ایام بعیده زائل شود و گویند که صبر سزین تا که طبیعت آن را تحلیل کند اولی از شرط ست و آنچه من معالجه بدان میکنم بعضی آن
اختراع ست و بعض دیگر ماخوذ از کتب و دستور اینست که فصد مریض کنند و استفراغ فضول نمایند اگر غالب باشد بعده طلای موضع دائم بروغن سوسن نمایند و گاهی
طلای موضع بزر نیخ سرخ در سرکه حل کرده می نمایم و گاهی عسل به اسوخته بسرکه طلا میکنم و از بهترین اشیا که درین آثار و غیر آن از شامه و خیلان استعمال کرده میشود این معجون
است بگیرند سوسن آزاد و سوسن آسمانجونی هر واحد ده طاقه و بهزار چشان پنج درم و پنج عرطنیثا یکدرم و این همه را در روغن بجوشانند و بهتر آنها زیت ست تا آنکه مهرا گردد
بعده بدان موضع را طلا کنند که این تحلیل خون محتقن بسرعت قلیل کند و دیدم که اهل بصره علاج این آثار باین حبیس میکنند بگیرند آرد کرسنه و آرد نخود و اشنان کبار مساوی
بعده اندک شکر سفید و اندک زرنیخ سرخ و اندک سنگ فلفل و اندک سنکسبویه و حل کرده باریک بسایند و در سرکه اندران اندک فلفل مع لعاب اسپغول جمع کرده باشند
حل کرده ضماد نمایند و این خطا نمیکند و از مجربات ست مسیحی گوید که برای سیاهی در چهره آرد حلبه آرد جو آرد باقلا پنج سوسن آسمانجونی هر واحد پنج مثقال نوشادر و اشق هر واحد
دو مثقال اشق را بآب گرم حل کرده و باقی ادویه سوده سرشته قرص سازند و وقت حاجت یکی ازان در سفیده بیضه حل کرده استعمال نمایند و گاهی برای آثار در چهره استعمال
میکنند آب حلبه و بدان طلا می نمایند و یا مر را در طبیخ اکلیل الملک خیسانیده و دران مغز بادام سوده آمیخته طلا کنند و یا بگیرند مغز تخم کدو و خربزه سوده و در آب حلبه مطبوخ
آمیخته طلا نمایند و یا بگیرند برادۀ عاج و آرد ترمس در آب خربزه حل کرده طلا کنند و یا بگیرند سفیداب مرداسنگ مغسول نشاسته مساوی بعسل آمیخته طلا نمایند و دیگر آرد باقلا آرد جو
هر واحد چهار جزو ترمس پنج سوسن پنج نرگس هر واحد دو جزو صمغ یک جزو صمغ را بآب خربزه حل کرده ادویه بدان سرشته طلا کنند و دیگر بادام مقشر پنج مثقال کتیرا صمغ عربی
هر واحد سه مثقال آرد باقلا پنج فوه آمیخته طلا کنند و ایضا برای قلع آثار سیاه از جلد عسل بلادر بروغن پسته حل کرده طلا نمایند و یا شرط زنند و بران دوای حاد بپاشند
تا آنرا بخورد بعده معالجه بمرهم نمایند بو علی سینا مینویسد که آثار جدری و آثار سیاه را قلع میکند مرداسنگ سفید کرده و آنرا به پیزی از شحم یا مغز ساق طلا کنند و همچنین
قلقل معروف چون طلا نمایند انفع بین کند و کذلک بقلة که آنرا فلفل الماء گویند و همچنین برگ کرنب و کندر و ترب و پودینه و رطب و زرنیخ هر واحد مثل آب کشنیز و کرفس
و اگر موضع را بآب و نطرون سرخ مع سرکه تند بطوخ کنند آثار سبز زائل شود و همچنین کندر و نطرون و صبر قلع آثار بادنجانی نماید و افسنتین بعسل طلا کنند و کذا اکلیل الملک
و ایضا لادن و باید که بعضو چند روز بگذارند و ایضا مرهم دیاخیلون نیکوست طلائیکه برای آن جید ست مغز بادام تلخ یکدرم صدف سوخته حب سفید هر واحد
دو درم بادام مقشر نیم درم نخود سفید مقشر دو درم کرسنه یکدرم ترمس نیم درم کف دریا یکدرم استخوان بسیار کهنه یکدرم انزروت یکدرم سائیده بگشکاب جو و شکر سرشته
بزرد آب عصفر طلا کنند ایضا حکاک خزف نو بر عضو طلا کنند بیکیج بروغن جوز ایضا نطرون اشق مرگو گرد زرد مساوی ازان طلا بسرکه کسور الحدت نمایند تا قرحه نکند
و همچنین قیمولیا و سرگین کبوتر و صابون و کندر مساوی بسرکه طلا کنند ایضا شاخ گوزن سوخته سفید شده و کندر و آرد ترمس و آرد کرسنه و آرد باقلا مساوی اشق نوشادر
بادام تلخ هر واحد ثلث جزو کتیرا صمغ هر واحد ربع جزو ایضا دماک ضماد کنند بعده بگیرند نطرون و آهک و خاکستر چوب انگور و بعسل سرشته طلا کنند و این برای نمش و آثار
قروح نیکوست و گاهی احتیاج بشرط افتد مجوسی گوید که برای قلع خضرت موضع را بنطرون بشویند و بعلک الانباط طلا نمایند و یا این ضماد کنند نطرون و کندش و صمغ آلو مساوی
باریک سائیده بعسل سرشته ضماد سازند و به بندند و در هر سه روز تبدیل آن نمایند و خلانیدن سوزن مع مسح خون و مالیدن نمک و ضماد بنطرون و علک البطم قلع خضرت کند
و بهتر ازین دوای حاد معروف بدیگ بر دیگ ست چون از مرهم طلای آن چند روز کنند تا موضع را بسوزد بعده روغن گاو بران نهند پس هم بمنبت لحم علاج کنند

آثار قروح و جدری

اثری که بر بدن بعد از قرحه و آبله بماند اگر غائر بود محتاج باشیای مسمن بدن باشد و اگر مستوی بود مرداسنگ اسفید کنند بعده بروغن گل آمیخته ضماد نمایند و یا مرداسنگ و سفیده
با سرکه و زهره گاو طلا کنند و اگر اثر قرحه مانند و شبه باقی ماند چربی بط بیم و انخلیون آمیخته طلا کردن مفید بود و طریق سفید کردن مرداسنگ در بحث جدری در قول تنجندی گذشته

قلیمیا

سویدی گوید که ضماد افسنتین بعسل و کذا ابو دینه نهری بشراب پخته و کذا اللادن در روغن گل یا شراب حل کرده و کذا بادام تلخ و کذا نانخواه بعسل آمیخته و کذا قطران و کذا
بیخ نی فارسی و کذا مر و کذا بیخ قثاء الحمار خشک بسرکه و کذا آب بیخ شقائق النعمان و کذا عصارهٔ کرنب بشراب و کذا اقشار کندر و کذا اقاقیا و کذا ریوند بسرکه هر واحد جلای آثار
قروح نماید و ضماد گل خشخاش آثار داغ را ببرد ابوسهل گوید که برای قلع آثار قروح بر مرداسنگ سفید مع روغن گل مداومت نمایند و یا زنگار و یا مرهم دیاخلیون بچسپانند و یا زرنیخ
بخرما سرشته بران چسپانند و برای دور کردن آثار جدری و قروح مرداسنگ مربی بیخ نی خشک آرد نخود و استخوان کهنه یا سوخته آرد برنج مغز تخم خربزه حب البان قسط آرد باقلا آرد
حلبه تخم کتان آمیخته طلا کنند شیخ میفرماید که همه ادویهٔ قویه اینچه مذکور شد ضعیف ازان آثار قروح را نفع کند و از ادویهٔ مذکوره برای این مجرب پیه خر و آب بیخ نی
عسل و جبق نمک طعام بعسل سرشته است و فاشرا در زیت بپزند تا غلیظ گردد و این مجرب است و همچنین ضماد باین صفت بگیرند ایرسا قسط مرداسنگ مغسول و شاخ گوزن
سوخته و ورق و شق سائیده استعمال کنند حتی که نمش و کلف را نافع و ایضاً بگیرند پشک شتر یا گوسفند کهنه سفید و استخوان بوسیده و خزف نو و نشاسته و مغز تخم خربزه و آرد نخود
هر یک ده جزو بیخ نی خشک بیست جزو ترمس پنج جزو حب البان پانزده جزو بهار الشعیر سرشته طلا کنند و اگر درین قسط و مرزنجوش زاید هر واحد ده جزو داخل کنند بهتر باشد و معالجه
این آثار در بحث جدری اشاره کرده ایم مسیحی گوید که در آثار قروح و جدری مرداسنگ مربی و غیر آن که در قول ابوسهل گذشت با آب تخم خربزه یا با آب باقلا طلا کنند
دیگر بگیرند حلب و در زیت بپزند تا آنکه غلیظ گردد بر موضع طلا نمایند و یا بگیرند پیه گورخر و سپید طعه بر موضع اثر برات بمالند که قلع آن کند و یا بگیرند زهرهٔ گاو و زهرهٔ بقر
و بر اثر طلا کنند و یا بگیرند عصارهٔ کرفس و فراسیون و باریک سائیده بعسل آمیخته طلا نمایند.

بادشنام

سرخی زشت و فاحش است مشابه سرخی کسی که آنرا جذام شروع گردد و به چهره و اطراف ظاهر شود و خصوصاً در سرما و سردی و گاهی با آن قروح بود و سبب او شدت گرمی و سرخی
بخار کثیر سوی بیرون جلد و چون فاسد شود در جلد قروح پیدا کند و اکثر عروض این مرض کسی باشد که خون او گرم سوداوی بود و لهذا معالجهٔ او بعلاج کسی باشد که آنرا جذام ابتدا کرده باشد
علاج اول فصد سرو کنند و اسهال سهل بار بار مطبوخ افتیمون نمایند و ماء الجبن نوشانند و یا آب شاهتره مروق با سکنجبین افتیمونی علی الخصوص دهند بعده اطریفل شاهتره خورانند
و ضماد سبزه شسته بر آن کشنیز سبز سرشته ضماد کنند و در تنقیح سام کوشند و تمام و این تجربه کرده شاهتره و نیم سبزه گرم و سرد و بادیان و گل گز هر یک سه توله و اگر فائده نشود تا بیخ
سه پیراهن ای ضماد کنند و بر عضو حجامت نمایند و زلو بچسپانند و عقب آن چیزی درشت بخراشند تا ازان خون بسیار سیلان کند بعده نمک بمالند تا خون باقی بگذارد
و تحلیل شود و موضع خراش قیر حل با مرهم احمر و مرهم خل طلا کنند و نافع ترین اشیا برای انجذاب خون باقی مانده در عضو آنست که صابون طلا کنند و بگذارند تا خشک شود
و خواب را ترک کنند بعده با آب گرم بشویند و در روزی مرات اعادهٔ آن نمایند تا آنکه ماده تمام بیرون آید و جلد پاک شود و لودی هرگز علاج نپذیرد ابن الیاس
و مسیحی گفته که علاج این اخراج خون است و زلو درین بهتر از حجامت است و اما از فصد برای ازالهٔ امتلای عام چاره نیست و صاحب او از نوشیدن آب سرد و تن
در حمام و سکون بسبب شمال و هوای بارد حذر کند و هر صبح ماء الجبن با سکنجبین ساده یا دیناری بنوشانند و تنقیه مطبوخی کنند که در آن هلیلجات و شاهتره و افتیمون در بید
باشد و مفرح بارد یاقوتی آنرا انفع تمام کند گیلانی گوید که درین مرض شدت تبرید مع تقویت نمایند خاصةً تامع تبریدیه مسکن مانع از تبخیر باشد و درین مفرح بارد و یاقوتی
استعمال کردم و نفع بسیار دید و فصد رگ پیشانی بعد فصد قیفال کثیر النفع است و از خواص فصد ازینست که آن ازالهٔ حمرت کریهٔ حادثه برو جه نماید و چون فصد این رگ نماید
که این سرخی آنرا نباشد این مرض و حمرت آنرا پیدا شود و این از خواص است و اما از لو کمتر درین سرخی می چسپانند بنا بر ردائت ماده و حدت آن پس باید که اول صابون
و انجیر طلا نمایند و ترک کنند حتی که امتصاص آن نماید بعده با آب گرم بشویند بغیر آنکه بسوزد و مرات اعاده بران نمایند.

فساد لون

یعنی تغییر رنگ از سرخی و سپیدی طبیعی بسوی آنکه مشابه خلط غالب باشد مثل زردی و سیاهی در یرقان و غلبهٔ رصاصیت در بلغم و شدت سرخی در خون شیخ الرئیس میفرماید که
تغیر رنگ یا از جهت نقصان و ضعف خون بسبب آفتاب یا سردی یا هوا یا تحلل و قلت استحمام یا تناول طعامهای شور و گوشت نمکسود یا استحاله خون بسوداویت و تحلیل میشود
و بسبب اسباب اندرونی کننده رنگ که آن طول امراض مخصوص و فقدان غذا و کثرت جماع و اوجاع و حرارت شدید هوا و شرب آبهای ایستاده است و از ماکولات

نانخواه و کثرت شمیدن لی ﺣﺘﯽ که نظر بدان چنانچه گفته اند و سرکه و ادمان او زرد کننده چهره است و زیره شیر یا و بطوخ آنست که و بطول مقام در خانه که زیره بسیار در آن باشد و بکثرت
تناول سرکه و خوردن گل حتی که سده در قویات عروق افگنده و سمرقندی گوید که تغیر لون در اکثر یا از دفع طبیعت بود خلط مفسد لون را بسوی ظاهر جلد چنانچه در بحرانات و یا از
غلبه خلط فضول در بدن و اختلاط او با خون مثل آنکه در یرقان سیاه و زرد عارض شود و یا از فساد مزاج احشا مثل طحال چون از جذب سودا از جگر ضعیف شود و مثل جگر چون
از تمیز سودا یا صفرا از خون یا از دفع آنها بسوی مفارغ آنها ضعیف گردد و مثل معده چون از هضم تام ضعیف شود و یا از سوء تدبیر ماکول و مشرب چنانچه سیاهی رنگ
از کثرت خوردن پیاز و کرنب و زردی رنگ از کثرت تناول نانخواه و زیره و افاویه حاره حادث شود و از کلام بقراط مفهوم میشود که رنگ بدن تابع اخلاط بود چون
متحرک بسوی عمق بدن نباشند طریق تشخیص اسباب مذکوره باید که نظر کنند اگر رنگ کسی بسیاهی متغیر شده باشد و با آن اسباب یرقان اسود یافته شود سببش یرقان
اسود باشد و الا علامات طول مقام در آفتاب یا سردی یا هوای گرم یا قلت استحمام یا کثرت تناول ملوحات بپرسند پس تقدم هر کدام از اینها که گوید سببش همان باشد و هر گاه این
اسباب یافته نشود سببش استحاله خون بسوداویت باشد و اگر رنگ شخصی بزردی متغیر شده باشد و با آن اسباب یرقان صفر یافته نشود از حال تقدم طول مرض و فقدان
غذا و کثرت جماع و اوجاع و قیام در هوای حار و شرب آب غیر جاری و خوردن نانخواه و زیره و سرکه و گل بکثرت سوال کنند پس اقرار هر کدام ازین اسباب که نماید سببش همان
باشد و الا بحال جگر و معده نگاه کنند اگر در یکی ازین هر دو عضو آفتی و ضعف در افعال مخصوصه آن دریافت گردد سببش ضعف جگر یا معده باشد و ایضاً در رنگ مسود
سفیدی بیشتر بود و در لون مکبود زردی اکثر باشد علاج اگر سبب فساد رنگ دفع طبیعت خلط مفسد اللون را بظاهر جلد باشد تنقیه بمسهل موافق خلط نمایند و از قسم
جالیه چون آرد جو و باقلا و نخود و تخم ترب و ایرسا و تخم خربزه و مغز بادام و نشاسته و کتیرا و بوره و مانند آن سوده با شیر آمیخته طلا نمایند و بعد خشک شدن آب نیمگرم بشویند
و یا قیروطی بروغن گل افزوده در شب طلا کنند و صبح آرد نخود که در اکثر حال الطیب باشد با لیده آب گرم بشویند و بروغن یاسمین چرب سازند و همچنین بدفعات استعمال نمایند
و اگر سببش کثرت ماده در بدن باشد تنقیه بدن از خلط فاسد موجب آن یعنی صفرا یا سودا نمایند چنانچه در یرقان صفر و اسود ذکر شد بعده اطلیه جالیه استعمال کنند و اگر
سبب آن فساد احشا باشد بهر تقویت آن آنچه در باب ضعف معده و جگر و سپرز مسطور شد حسب حاجت بکار برند و اگر سببش طول قیام در آفتاب یا بهوای گرم و سرد
باشد استحمام نمایند و بآب گرم انکباب کنند و عقب آن ادویه جالیه بمالند و در گرمی هوا تبرید نیز استعمال کنند و اگر سببش تناول اشیای مغیر لون باشد ترک آن نمایند و اگر سبب
آن مقاسات امراض باشد بتقویت پردازند از خمیره مروارید یا دواء المسک و عرق عنبر و شربت یاقوت و اگر بسبب فقدان غذا باشد تکثیر طعام مولد خون رقیق کنند چون
ماء اللحم و بیضه نیمبرشت و نخود و انجیر فرمایند و اگر از غم باشد ازاله آن نمایند و بتفریح قلب کوشند و اگر سببش کثرت جماع باشد ترک آن لازم دانند و اغذیه مولد خون خورانند و اگر
بسبب وجع باشد تسکین الم کنند **ذکر ادویه مفرده محسن لون** کثرت خوردن پیاز بسرکه پرورده در تحمیر وجه و تحسین لون مجرب سویدی است و کثرت تناول
کرفس الماء و کذا قراصیا و کذا جو بجند مع عسل و کذا اهلیله سیاه و کذا زیتون سیاه و کذا بقله ترنجان مسلوق و طبیب بروغن بادام و کذا اسفنج و کذا احشا و کذا پرسیاوشان و کذا بیا
عنصل بسیار و کذا حب الآس و کذا حماما و کذا سر کبوتر مع پر که بریان باشد سوخته هر روز نیم مثقال تا سی روز متواتر بهر را در تحسین لون و مزیل صفرت وجه است و اگر خبث الحدید
مثل غبار سوده و در صلایه دوازده بار شسته در دیگ مسی اندازند و بران زیت آنقدر که انگشت بالای آن باشد بریزند و جوش دهند تا ثلث آن بر ود حرف بار یک سوده
یک او قیه آمیخته از آتش فرود آرند و هر روز یک ملعقه بلیسند تحسین و تصفیه رنگ نماید و حق آنست که خوردن خبث الحدید مربی و معاجین آن در سرخ کردن رنگ و دفع زردی
آن عظیم النفع است و تجربه راقم رسیده و خلط سنبل هندی و کذا سرکه عنصل در اشربه و اغذیه و غسل وجه از ایرسا و کذا آرد نخود و کذا آرد کرسنه و کذا آرد باقلا و تخم شلجم و کذا آرد
برنج و کذا آرد ترمس و حب طلای و غن زنبق یا سوسن و موم زرد بر چهره و کذا غراء السمک با آرد باقلا و کذا امیده گندم بسفیده بیضه برات و کذا انماک اندرانی و آرد باقلا و کذا آرد جو با آب
غوره آمیخته و شرب شیر الاسیما شیر زنان و شیر بز و کذا آب نقوع نخود و کذا نقوع عذبه و کذا خمر صرف هر روز به نهار و کذا طبیخ ابریشم بشکر و کذا طبیخ انیسون یک محسن لون است
و گویند که مالیدن برگ خربزه و گل آن بر عیدین است و گذاشتن خرقه مبلول بطبیخ شیطرج بر چهره روی سرخ کند **ذکر ادویه مرکبه** که تحسین رنگ نماید اطلیه که برای جلای
و زینت روی را فی آن معمول ترمس تلخ ترب تخم شلجم زیر کچور چاکسو قسط شیرین حب البان حسن یوسف یعنی کلملی هر یک چهار ماشه مروارید ناسفته دو ماشه سفیده کاشغری زراوند
مدحرج تخم سوسن شیطرج فوه مصطکی زعفران آرد باقلا آرد جو آرد نخود دهن آرد برنج کندش تخم حبه جیکف و دیا مغز تخم خربزه مغز تخم کدو شیرین مغز بادام هر یک چهار ماشه گرفته

بیخته قرص سازند و بکار برند ایضاً که جهت تصفیه و تحسین لون برای خیر النسا بیگم تیار شده بود آرد جو آرد باقلای مقشر آرد کرسنه آرد ترمس آرد نخود نشاسته آرد عدس هر یک شش ماشه
مغز تخم خربزه یکتوله کتیرا حیا ریاشه کوفته بیخته استعمال نمایند غمره مغز تخم تربوز مغز بادام آرد برنج مغز تخم خیار بیخ بنفشه مغز تخم خیارین خشخاش سفید زیره سفید گلنار گل سرخ گل
پوست نارنگی برگ و بار نیم بار بکاین گل خارشتر پوست نارگل بعون گل خطمی استخوان بوسیده صدف سوخته لعاب بیغول لعاب بهدانه ایضاً زرد چوب برنگ کابلی الایچی زعفران
مجیطه اشنه سنبل الطیب سعد محلب بیخ کبر بسفایج بیخ نی ماميران قوفل زرنبج بشیر سوده دیگر پوست درخت سرس مورنجان بیخ خرول بشیر سوده دیگر میاز عنصل تخم
کنبهی حسن یوسف قسط مروارید انزروت لک کف دریا سنبل الطیب گل ملتانی سفیداب قلعی اکلیل الملک ایرسا دیگر آرد عدس آرد نخود مقشر آرد شمن آرد باقلا یاردرخت
برگ آرد تخم منوار آرد جو مناش سفیده تخم مرغ آب سبوس شیر درخت انجیر روغن چنبیلی پوست تخم مرغ ایضاً جهت آثار جلدیه و تصفیه لون مفید آرد جو نه ماشه مردسنگ
مغسول شش ماشه سرگین کهنه روغن چنبیلی هر یک دو توله روغن گل یکتوله لت کرده بر بدن بمالند غسول که جهت دفع زردی بشره و یرقان مجرب صاحب تحفه است
پرسیاوشان شیح ارمنی مرزنجوش جعده بابونه اقحوان شبت ترشی ترنج مساوی جوشانیده بآب آن روی را مکرر بشویند اقوال مهره شیخ سیف باید بدانکه هر چیزیکه تحریک
خون در وجه بسوی جلد میکند آن رونق و صفائی و سرخی آنرا می پوشاند و بعینه انچه جلای خفیف می نماید جلد را رقیق تر میگرداند و از آن انچه بر روی آن مرده باشد بلطف
می زداید و خصوصاً اگر در آن صبغ باشد و با این همه احتیاج می افتد بپوشیدن او از گرمی و سردی و هوا و آشیای محرک خون بسوی جلد این فعل بر چهار گونه میکنند یکی تولید
خون خصوصاً رقیق دوم تنقیه خون سوم نشر خون و بسط او و تحریک او بسوی خارج و تفتیح مجاری او چهارم تجذیب او و نقل از داخل بسوی خارج و اشیای
محسن لون بطریق اول مثل تناول نخود و بیضه نیمبرشت و ماء اللحم و شراب ریحانی ست و تناول انجیر خون رقیق منتفع بسوی جلد پیدا میکند و بدین سبب پیش بسیار
در بدن پیدا می نماید و از ناقهین کسی که رنگ او بر گردد و اراده کند که رنگ او بر نگ قدیم عود کند با نجیر خشک و پسر انتفاع باید که این هر دو خون لطیف و حرارت غریزی را
بیفزایند و از انچه برای این مجرب ست انیست که چند روز متواتر بر ناشتا شراب و شیر بنوشند و اشیائیکه تنقیه خون این عمل کنند مثل اطریفل صغیر و بلیله مربی ست چون
بدوام استعمال نمایند و بلیله کابلی قوی تر از اطریفل ست و آشیائی که ببسط خون و نشر او این فعل کنند مثل حلتیت و فلفل و سعد و قرنفل ست چون طعام افتند و مثل
زعفران با وجود آنکه زعفران خون را رنگین بسیار میکند و خصوصاً صمادر سیفنج و شربت آن تا یکدرم ست و مثل نوفا بگیرند نوفای خشک دو درم زعفران نیم درم و با شکر
بخورند و ایضاً هیچ محسن لون ست و نسبت بر بری از درم تا دو درم چون در سوقیها خوب مخلوط کرده بنوشند تا مورث اشتعال فاحش نگردد و از بقول مثل ترب کنند تا
و پیاز ست و کرنب خاصة و ادمان اکل او و ثوم نیز و از افعال و حرکات اغتیاظ و غضب و جدال و ریاضت معتدله و کشتی ست و ایضاً سرور و طرب و مطالعه اشیای مونس
از افعال و اعمال مثل سماع خوش و مجالست انظاف و ظراف و نظر بطرف اصناف مبادرت از برهان در سبق و نظاره اسپ تاختن و اشیائیکه از خارج تجذیب
و نیز بجلا این فعل کنند لطوخات و غسولات ست مرتبا از آرد باقلای مقشر و آرد جو و کرسنه و آرد گندم و نشاسته و آرد نخود خاصة و آرد عدس آرد برنج و غری السمک ایرسا
دلادن و انجیر و کندر و مصطکی و روغن آن و پوست بیضه و گوشت صدف و مقل و مرتک و سفیداب و براده عاج و استخوان بوسیده و محلب و فوه الطیب نیز درین قوی ست
و بادام شیرین و تلخ و تخم خیار و خربزه و قطعف و کدو و آرد تخم ترب و تخم جرجیر و اکثر آنست که چهره و رنگ صاف و پاک میکند طلا به نشاسته و کتیرا با شیر جو روز و عصاره
قنابری و زرداب عصفر و شیر با که همان وقت دوشیده باشند و طبیخ اظلاف گوساله که دران صبر کرده باشند و طبیخ تخم صدف و سفیده بیضه و طبیخ حلبه و طبیخ اکلیل الملک
غسول جید باقلای مقشر کرسنه ترمس تخم ترب مغز تخم خربزه نخود نشاسته از ان غسول سازند غمره جید بگیرند آرد باقلا و آرد جو هر واحد یکجزو آرد نخود یکجزو عدس
مقشر کتیرا نشاسته هر واحد نیم جزو مغز تخم خربزه دو جزو زعفران بقدریکه رنگین کند بشب طلا نمایند و صبح بطبیخ پوست خربزه و طبیخ بنفشه و مانند آن بشویند و دیگر
بگیرند بادام شیرین و کتیرا و صمغ و آرد باقلا و ایرسا و غری السمک مساوی و غری را در آب بمقداریکه همه را کافی باشد گداخته ادویه آمیخته طلا سازند و دیگر آرد باقلا
و جو و نخود و میده گندم بسفیدی بیضه طلا کنند و از چیزیکه تجلیه قوی کند بلبوس بیاز و بورق و نانخواه و عسل ست و اشق و روغن بابونه و میعه سائله شدید التنقیه ا
و کبریت نیز و زرنیخ و سرگین و سماروغ و نرگس غمره قویه بگیرند زرداب عصفر و بیزند تا غلیظ گردد و پس از ان یک وقیه بگیرند و باین ادویه بسرشند سرگین گنجشک
و آرد ترمس و آرد نخود و مغز تخم خربزه سوده با هم آمیخته طلا نمایند غمره دیگر کتیرا و آبگینه شامی مثل غبار سوده و زعفران و ترمس و مغز نیم دانه هر واحد یک مثقال روغن بادام

طلا کنند و چون هر شب نخود دل سفید و زرنیخ سرخ یا زرد و شیر بر چهره طلا نمایند و صبح بشویند چهره بسیار سرخ گردد لیکن باید که احتیاط باشد زیرا که زرنیخ در بشره قرحه میکند
پس مقدار او بسیار اندک و مقدار شیر زیاده کنند و این دوائیه قوی الجلا و سمیه را که در ابتدای جذام باشد و آنرا تنکر د تشوز و سمی نامند چون بران استعمال کنند آنرا زائل کنند و ایضا
از چیزهای که مختص باین است و بقوت تنقیه نماید اینست موم سفید بورق کندر گوگرد زرد مساوی بسرکه قرص سازند و خشک کرده نزد حاجت بسرکه و عسل استعمال نمایند
و کلف بورق درین بهتر از بورق ست و ایضا بگیرند صابون و اشق هر واحد یک رطل و در سه رطل آب بگدازند و بران کندر و مصطکی و نطرون مساوی نهاده قبه اندازند و خوب بسایند
و بشب استعمال کنند و ایضا آرد کرسنه و آرد نخود و باقلا و جو و ترمس و ایرسا و بیخ نرگس مساوی یک یک جزو و از صمغ و اصل السوس نیم نیم جزو و قرص سازند و بدانند که هر
آنچه در کلف و بهق و آثار و کدورت خون نفع کند آن درین نفع قوی تر نماید و اندک از ان کفایت باشد خجندی گوید که زردی رنگ گاه از مقاسات امراض صعب و سیاه
و فقدان غذا و کثرت جماع و ادمان جماع حادث شود پس تدبیر هر واحد از ان بچیزی نمایند که مناسب آن باشد از تناول اطعمه جید الکیموس از لحم ماکیان و جوزه آن و تیهو و خرفان
و بید مشک و زرده بیضه نیم برشت و قلیه بکدو و پیاز و انگور پخته و استعمال حمام بآب شیرین و اجتناب از بیداری و جماع و غضب و عقب آن اندک از شراب ریحانی بنوشند
و استعمال اطلیه جاذبه خون بسوی ظاهر بدن مثل طلا تخم خربزه و خردل و مر و مصطکی و کندر بشیر تازه کنند غمره مصفی رنگ بادام شیرین مقشر نشاسته کتیرا همه بآب عصفر آمیخته بشب
ببر رو طلا کنند و صبح بآب گرم مطبوخ بنفشه و سبوس گندم بشویند غمره که روی را سفید کند و از اخلاط فاسده پاک نماید آرد جو آرد نخود آرد باقلا نشاسته کتیرا تخم ترب بشیر سرشته
بر روی طلا کنند و صبح بطبیخ بابونه و بنفشه بشویند دیگر که چهره سرخ گرداند زعفران قوة الصبغ کندش مرکی مصطکی مساوی بآب پیاز بلبوس سرشته شب بر رو طلا نمایند
و صبح بآب گرم بشویند و گاهی احتیاج بتسوید چهره یا بزرد کردن آن بسبب مصلحت امور افتد و غرض از ان آنست که احوال بر غیر مشتبه گردد طلائیکه چهره را زرد گرداند زیره
زرد آب عصفر هر دو سوده بر چهره طلا کنند و در طعام زیره بسیار اندازند و دائم آنرا ببویند و کثرت بیداری و قلت اکل از مصفرات لون ست طلائیکه رنگ را سیاه گرداند نوره
مرداسنگ آمیخته بر رو طلا کنند که آنرا آنچنان سیاه کند که انقلاع او دشوار گردد و هر گاه اراده قلع او کنند بسرکه که اندران اشنان سبز جوشانیده باشند بشویند و مصل و یا بترشی
ترنج و یا آب ... که بکرر بمالند تا بحالت اولی عود کند ابو منصور گوید که برای سفید کردن رنگ بگیرند نشاسته و کتیرا و بشیر سرشته طلا کنند و هر گاه خشک شود بدان
اعاده طلا تا یک هفته نمایند و یا بگیرند آرد باقلا و کتیرا و سفیده بیضه آمیخته طلا نمایند و یا بدان هر روز روی را بشویند و آنچه از اغذیه رنگ را سفید و رقیق و صاف گرداند
تشبیر و شحوم و اسفناج و ادهان و لبوب ست چون مغز بادام و کباب از ان بخورند حریره که رنگ را سفید کند چون مداومت نمایند بگیرند شکر و در شیر حل کنند و از ان حریره به نشاسته
و روغن بادام بسازند قرص که همین عمل کند بگیرند شیر و در ان شکر حل کنند و در ان روغن بادام و مغز استخوان و سفیدی بیضه خوب مخلوط سازند و بلعاب گندم سرشته
بخورند و ابن ماسویه گوید که مداومت خوردن کرنب تحسین لون نماید و خوردن نمک بسیار در طعام صفائی رنگ ببرد و محمد بن زکریا گفته که طلای چهره بعسل در شب
و غسل او بآب در روز رنگ را پاک و صاف کند و اگر بدن و چهره را بقیمولیا یا بطل نطرون بریان ایرسا ... هر یک یک اوقیه بشویند صاف و نیک گرداند و از
اغذیه که رنگ را سرخ و صاف کند نخود و انجیر خشک و ترب و گندنا و نشاسته و پیاز و انار شیرین و گوشت و شراب سرخ و زردی بیضه نیمبرشت انگور و ثوم و کرسنه و انیسون
و زعفران ست و زوفای خشک خاصه در تحمیر لون و استحمام بآب گرم شیرین رنگ را سرخ گرداند دوائیکه رنگ را سرخ کند بگیرند زوفای خشک ده درم زعفران سه درم انیسون
پنج درم شکر برابر همه کوفته آمیخته هر روز دو نیم درم بخورند و تناول معجون احمر موصوف در باب علل جگر و همچنین معجون خبث الحدید و فنجنوش رنگ را سرخ و صاف کند
شیخ گوید که اگر چند روز شیر بشراب آمیخته بنوشند تحسین لون نماید و ایضا خوردن خاکستر طرفا با شکر چند روز رنگ را سرخ گرداند و آنچه رنگ را زرد گرداند مقام
در مواضع حاره و شرب آب ایستاده و بیداری و ادمان خوردن سرکه است و تناول گل و انکشت و زیره و نانخواه خاصه بمداد اگاه و آنچه رنگ را سیاه کند آن تعرض بآفتاب و باد
و تناول اغذیه غلیظ و تعب و ترک استحمام و طلای عصفر و مسوده هر دو در قول خجندی گذشت طبری گوید که فساد بشره گاه عارض میشود و برای انسان از دو سبب
یکی از مرض و آن دو قسم ست یا از فساد احشا مثل طحال و کبد و معده و یا از حمیات طویله و آلام شدیده دوم از بدی غذا و سوء تدبیر و این همه اولا محتاج باصلاح غذا
و اصلاح احشا و صبر بر ناقه تا آنکه هضم او قوی گردد و خون او تازه شود و اگر بعد از ان فساد رنگ باقی ماند این ضماد استعمال کنند بگیرند اشنان اصفهانی و آرد باقلا
و آرد ترمس و آرد نخود و مغز بادام مقشر و مغز سپیدانه و مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار و بادرنگ و کف دریا و گلی که در سفیداب یافته میشود مساوی همه سابیده بشیر تازه

و اندکی عسل آمیخته شب بر رو طلا کنند و صبح بشویند و گاهی باین همه بشیر ابل آمیخته بر رو طلا می کنند و گاهی بلعاب اسپغول می آمیزند و بر پارچه طلا کرده بر روی می چسپانند بعده قلع آن
بآب گرم که دران سرطانات نهری جوشانیده باشند میشویند و این در تحسین لون متغیر از اسباب مذکوره بالغ النفع ست و اما تحسین لون عرائس و الوان اصحا پس بگیرند
سفیداب صفر که از اسرب و رصاص قلعی میگیرند و در شیر زنان حل کنند و پنبه بدان بیالایند و روی را بآب گرم شسته بجامه پاک کرده آن پنبه را بر رو بگردانند و ساعتی
روی را پوشیده بگشایند که این رنگ چهره صحیحان بسیار نیک کند و آن چیزیکه بدان تغییر رنگ بسوی سیاهی نزد حاجت او میکنند اینست که بگیرند خبث الحدید مثل غبار
سوده و با عدس سوخته سوده آمیخته بر رو طلا نمایند بعده در حمام داخل شوند و بران آب نیمگرم بریزند بعده روی را بدست بمالند که این تغییر او بسیاهی شبیه بالوان شمسیین
گرداند و از اشیائیکه بدان رنگ را زرد میکنند اینست که بگیرند زیره کرمانی و با ربع آن زردچوب بسایند و بآرد جواری آمیخته بر چهره طلا کنند بعده بآبیکه دران انجیر پخته باشند بشویند
که این چهره را مثل رنگ مرضیان گرداند و آن چیزیکه بدان رنگ چهره سرخ شبیه بشقرت گردانند اینست که بگیرند شیطرج هندی و در سرکه جوش خفیف دهند بعده خرقه در سرکه
آلوده بدان ضرب خفیف متواتر بر چهره دهند که این شی را بسیار سرخ کند بغیر آنکه معلوم شود که این سرخی از لون طبیعی او نیست ابن الیاس گوید که هرگاه رنگ شاحب بود
و اراده سفید کردن او بود هر صبح جلاب سکنجبین ساده ده درم و شربت سیب ده درم بگلاب ده درم بنوشند و غذا قلیه با توابل از لحوم بره و گردن بزغاله بگذر تر یا پیاز دوا اطعمه
غلیظه مولد سوداء خاصة از نانخواه و کرویا و جبص حذر کنند و غمره استعمال نمایند بگیرند بیخ نی و تخم خربزه و آرد ترمس آرد باقلا و آرد جو و آرد نخود مساوی بشیر تازه سرشته بر رو طلا
کنند و چون اراده سرخ کردن روی باشد تدبیرش خوردن لحوم و حلویات و ترک استفراغ و مشی بسیار و ریاضت و تعب خواب و جماع ست و از خوردن سیر و پیاز و کندر قلیه مسوله
و استحمام کثیر بآب گرم و دلک جید در حمام بخرقه بدلک لین معتدل کنند و چهره را بلک مع اندکی سفیداب ارزیز طلا نمایند گیلانی گوید که این غمره چهره را سفید گرداند جو مقشر جیار خربزه
تخم خربزه آرد باقلا آرد نخود سبوس جواری کتیرا هر واحد دو جزو ترمس تلخ و جیه را باریک سائیده بشب طلا کنند و صبح بشویند و سه روز یا پنج روز این عمل کنند دیگر که وجه اجلا دهد
بادام شیرین و کتیرا و آرد نخود و باقلا سائیده بجای شعیر در شب طلا نمایند و صبح بآب سبوس بشویند دیگر بگیرند آرد عدس و نخود و باقلا و آرد ترمس و جو و بادام شیرین مقشر باریک سائیده
هر واحد یکجزو کتیرا نیم جزو بورق صناعت ربع جزو همه را باریک سوده بشیر تازه سرشته بر رو طلا کنند و یکشبانه روز بدارند بعده بآبیکه دران سبوس آرد سفید جوشانیده باشند
بشویند و دو سه بار اعاده آن کنند تا آنکه روی سفید گردد دیگر که بهتر ست اشنان عربی تخم بزه سه و نیم خشک کرده سائیده یکجزو پوست عاقرقرحا بیخ نی هر واحد ربع جزو همه را
باریک سائیده بآب سرشته بر چهره طلا کنند و تضمید ببرگ کرنب یا ترب یا پودینه ترقوی تر از انست و کسی که اراده تحمیر وجه کند ادمان خوردن تکرار و شرب شراب صیحه کند و اکل ثوم و سفرجل
و استحمام بآب گرم بسیار کند و چهره را دلک معتدل نماید و زنان با وجود این تدابیر بر چهره خود گلگونه مرتب از رنگ خوب ساخته باندک سفیداب ارزیز طلا نمایند مسیح هندی گوید که
در فساد لون از مجربات خبث الحدید مدبر باین صفت ست بگیرند خبث الحدید کهنه که در ویرانه یافته میشود و در آتش سرخ کنند و در بول ماده گاو ناز ائیده هفت بار سرد نمایند بعده
نقوع تربیله هفت مرتبه بعد از ان اقراص بسیا ساخته در ظرف مسی نهند و بران برگ درخت پیپل بپوشند و زیر و بالای و پا چاک دشتی نهاده آتش دهند تا آنکه اقراص بسوزند و در آب لیمو
هفت بار پس سرکه هفت بار همچنین در آبکامه سرد کنند بعده در آب کهیکوار اقراص ساخته بدستور سابق بسوزند بعد از ان در شیر آکهه تر کنند و بدان لطوخ سازند در ظرفی کرده
عمل حکمت نمایند و در آتش پاچاک دشتی بسوزند و بعد سرد شدن بر آورده باریک سوده بردارند و بقدر یکماشه بروغن گاو لت کرده بخورند این مجرب جید ست و چیزهای زعفرانی در بیان علاج الیه ست

حفظ جلد از آفتاب و باد و سردی

شیخ میفرماید لازم ست که بسفیدی بیضه یا بآب صمغ یا بموم روغن طلا کنند و یا بگیرند نان بیده و در آب ترکرده صاف نموده همچنان آن سفیدی بیضه آمیخته بر چهره بمالند تجندی گوید که
این غمره در سفر برای حفظ وجه از گرمی و سردی نافع ست کتیرا صمغ عربی لعاب اسپغول خشک کرده لعاب بهدانه مساوی بسفیده بیضه آمیخته خشک کنند بعده سوده بشیر تخم
خرفه سرشته وقت سیر طلا نمایند و هنگام آرام بشویند و ایضا کعک در آب گرم کرده بر رو طلا کنند و این غمره با وجود منفعت مذکوره چهره را سفید نیز کند آرد نخود و نشاسته کتیرا سفیده بیضه
بروغن گل یا بشیر یا کتیرا آمیخته بشب طلا کنند و صبح بشویند بعده طلا نمایند جرجانی گوید که سمید پاکیزه در آب صمغ حل کنند و با سپیده بیضه مرغ طلا کنند حکیم صادق علیخان مینویسند هر که
در سفر باشد حضر بهتر ست که رنگ روی آن متغیر شود باید که چیزی لزج مثل لعاب اسپغول و کتیرا و صمغ عربی بر روی طلا نمایند تا از اثر گرمی و سردی و غبار محفوظ ماند و نان خشک
در آب خیسانیده طلا نمودن نیز مفید بود و بالیدن موم روغن که موم سفید را در روغن چنبیلی گداخته مکرر از آب بشویند نیز در این باب مفید ست و بعضی عطر هم در ترکیب داخل میکنند بسیار خوشبو میشود

شقاق جلد و اطراف وجه

یعنی ترقیدن پوست بدن در هر موضع و دست و پا و روی سبب جمیع شقوق یبوست جلد ست و این یبوست یا از اسباب خارجی باشد مثل گرمی مجفف یا باد منشف نداوت یا سرد
مکثف مجمد یا غسل با آب سرد یا آبهای قابض چون شبیه و زاجیه و مانند آن و یا از اسباب داخلی مثل سوء مزاج یابس ساذج یا با ماده حاده حریفه مجففه و اکثر حدوث شقوق دست کسی را
افتد که فراوان اعمال جایه محلله بکند بواسطه کثرت تحلیل رقیق ماده و بقول شیخ شقوق پای گاهی بسبب ابخره ردیه و گاهی بسبب یبوست و قشف افتد و بالجمله گاهی
بدان انتفاع گردد بسبب چیزیکه از ان متحلل شود و بقول گیلانی حدوث این از یبوست ساذج بسیار نادر بود و گاهی از حدت اخلاط نیز حادث شود و صاحب کامل گوید که حدوث
شقاق حادث در کفین و اسفل قدمین عقب از مره سودا و از سوء مزاج یابس بود که برین مواضع غالب آید و طبری گوید شقاق که در عقب و دست حادث شود طبیب را لازم نیست
که از ان تهاون نماید چه اگر آن بزرگ شود و مزمن گردد و از حرکت منع کند و سبب او لاغری پس جلد و قشف اوست حتی که عضو منضغط سازد و پیش شق گردد و اکثر در سرما
حادث شود و اما کسی که دست و پای و روی او در گرما و سرما هر دو متشقق گردد آن بسبب حدت خون بران و غلبه یبس آن بود و بعضی گویند که انشقاق گاهی زنان را
در نزدیکی اوقات حیض و در افتادن آنها از ایام مقرره حیض بنا بر توجه فضلات باعالی و از یبوست مزاج هم میباشد و بسا باشد که همه بدن را فرا گیرد چنانچه بعد آتشک بیشتر بود
و چون کهنه گردد و احداث جذام می نماید و این نوع عسر العلاج میباشد و راقم بعضی از صاحبان استسقای لحمی دیده که بر ساقها و خصیتین ایشان بسبب کثرت ورم و شدت
تمدد جلد شقاق عارض شده و از ان آب جاری گردیده و این علامت ردی ست **علاج** آنچه از اسباب خارجی افتد تلیین جلد بقیروطیات و ادهان مرطبه و شحوم نمایند و هر چه برای حفظ
جلد از آفتاب مسطور شده هم اینجا فائده میکند و آنچه از اسباب داخلی بود تبدیل مزاج و ترطیب و کنند و لعاب بهدانه و عرق شاهتره و شربت نیلوفر دادن و شیر تازه همراه خاکشی و شیر برنج
افزودن معمول ست و اگر بسبب خلط ردی باشد اول تنقیه بفصد و مسهل سودا از هلیلجات وغیره کرده ما الجبن بدهند بعد از ان ترطیب بدن بنوشیدن شیر و خوردن
روغنها و مالیدن مرطبات و قیروطیات باید کرد و اگر در قرب حیض افتد اول تا یک هفته متواتر استحمام فرمایند و فصد صافن یا باسلیق یا عرق النسا کنند و باقی تدبیر آنچه
در احتباس حیض ذکر یافته بکار برند که بعد گشادن حیض خود بخود زوال می پذیرد و چون پیه بز گداخته مازو و کتیرا باریک سائیده باهم آمیخته در ترقیدگی پاشنه پر کنند نافع بود
و مغز ساق گاو و چربی و روغن بنفشه بازکی مرداسنگ آمیخته نیز فائده میکند و تشقق پا که از ملاقات اشیای سخت حادث شود قوابضات مانند حنا و بلوط و گلنار و پوست انار
و جوز السرو بکوبند و با سرکه جوشانیده ضماد کنند و شقاق چهره را از موم و روغنهای رطب و پیه بط و نشاسته و کتیرا و لعاب بهدانه و روغن گل مرهم ساخته طلا کردن نیز سود دارد
و شقاق دستها را کنجد سوده و بنفشه سوده با دهان و شحوم سرشته نفع میکند **ذکر ادویه مفرده و مرکبه** نافع شقاق گر شقایق النعمان را با زیت در شیشه کرده سر او
بند نموده چهل روز در آفتاب بیاویزند شقاق عارض از سردی و حکه تابع آنرا مجرب سویدی ست و کذا ضماد علک البطم مخلوط بزیت خوشبو و کذا زفت بزیت گداخته و کذا
چربی بز یا ده گداخته نیمگرم تا سه مرتبه و کذا زیت فتیله چراغ نهادن مجرب دست **و ضماد** سرطان در روغن کنجد پخته تا مهرا شود و صاف نموده موم در آن روغن گداخته و کذا اشق
با آب حل کرده و کذا اقاقیا و کذا روغن حلبه ده درم موم دو درم و کذا لعاب حلبه بروغن گل و کذا انجیر کوفته و زیت و موم و کذا راتینج و روغن کتان و کذا عفص با آب یا بسرکه حل
و کذا حب المحلب و کذا روغن سفرجل بموم و کذا روغن بادام یا روغن گل بسند روس کذا آب برگ انجیر سبز و زیت و موم زرد و کذا بادنجان که در درخت زرد شده باشد بروغن
کتان پخته تا مهرا شود و صاف کرده موم زرد اضافه نموده و کذا اکلیل الملک و پوست انار و عدس با پوست او و عسل پخته و کذا زعفران و مرداسنگ ذرور کنند و کذا صدف سوخته
بروغن کنجد و موم زرد آمیخته و یا بروغن گاو مخلوط کرده که مجرب ست و کذا آب برگ انگور تازه و شب و عسل باهم پخته و کذا مصطگی در زیت گداخته و کذا صبر سوخته بزیت آمیخته
و کذا پیه ماکیان و شستن شقاق با آب گرم و کذا عدس با ریک سوده بقیروطی زیت و موم آمیخته **و نطول** عصاره چقندر یا آب مطبوخ آن و کذا طبیخ شلغم و کذا طبیخ
کرفس و کذا طبیخ کرنب و کذا طبیخ کرسنه هر واحد نافع شقاق عارض از برد ست **دیگر** برای شقاقی که بسبب باد در دست و پا افتد صابون لاهوری با آب سائیده شب
وقت خواب شقاق پر کنند و صبح با آب گرم بشویند عمل یکشب کفایت میکند **دیگر** برای شقاقیکه بعد از مرض آتشک دست و پا بهم رسد قلفل سیاه نیم پاو شب آب گرم
تر کرده نگاه دارند و صبح جوشانیده دست و پا در ان نگاه دارند تا دو ساعت و عمل چند روز بالکل زائل شود **دیگر** حرام مغز بز یا روغن کنجد تازه برای شقاق عجیب ست
و کذا شنجرف بموم و روغن کنجد مجرب **دیگر** برای شقاق دست و پا مجرب آب نیمگرم طبیخ قسط اطراف را یک ساعت بدارند پس روغن نهند و بمالند و بجامه بپوشند اغلب که حاجت تکرار نیفتد

شیره درخت بر برای ترقیدن پای مفید ست **و دیگر** حنا با آب حل کرده ضماد نمایند و بعد سه چهار گهری دور کرده روغن بیدانجیر بمالند **ضماد دیگر** جهت شقاق از مجربات حکیم محمد زمان سنت اج
سپیده مساوی با نفط سیاه بمالند و دست را نزدیک آتش بدارند **ایضاً** که جهت شقاق مزمن جمیع حیوان مفید است پنج درم مردار سنگ سفیده پنج درم روغن کنجد بجوشانند تا مثل قطران شود
سه درم قند اضافه نموده طبخ دهند تا غلیظ شود پس موضع شقاق را بآب گرم نرم کرده دوای مذکور را گرم کرده در شگاف شقاق بچکانند و اگر قوی تر خواهند سندروس بقدر مردار سنگ
اضافه کنند **قیروطی** برای ترقیدن دست و پا که از سرما بود آکبر نیم چقندر و شلغم هر یک یک تیه موم سفید پیه گرده بز روغن بابونه هر یک سیر طبی بدستور پخته دست و پا چرب کنند
ایضاً که شقاق و درشتی چهره و دست و پا را نافع ست کتیرا زوفای رطب هر واحد یک درم موم سفید سه درم روغن بادام یا روغن گل ده درم موم در روغن گداخته کتیرا و زوفا داخل کرده
در هاون بمالند و اگر نشاسته و لعاب بهدانه و پیه مرغابی و شنگرف اضافه نمایند بیعدیل گردد **موم روغن** برای شقاق دست و پا و خشکی آنها از مجربات حکیم اجمل خان گل خطمی یک توله
گل بنفشه نیم توله خسک دانه دو توله مغز تخم کدو دو توله پیه گرده بز چهار توله موم سفید یک توله و یک چوه باشد روغن چنبیلی چهار توله گل خطمی و بهی دانه و گل بنفشه را شب در آب تر کنند و لعاب آن
بگیرند و از خسک دانه و مغز تخم کدو شیره بر آورند و موم و پیه را در روغن گداخته با ادویه مذکوره بدستور مرتب سازند **مرهم شقاق** مجرب صاحب تحفه و بغایت موثر و در کجی ناخن و تقشر
آن و شقاق لب و اطراف و حکه و جرب و زخم آتشک و شقاق چارپایان آزموده جهت علک البطم سه درم پیه بز دوازده درم در دیگ مضاعف گداخته استعمال نمایند و بعضی
زوفای رطب سه درم سعد کوفی و مقل هر یک سه درم موم سه درم تیزی آمیز نموده وزن پیه دو درم میکنند **مرهم** دافع شقاق پاشنه و انگشتان پا که بهندی بنوائین گویند رال
روغن نیم دمری واحد یک دام موم پاو دام اول موم در روغن گداخته رال سوده انداخته نگاه دارند و پا را نیم گرم شسته در روزی چهار مرتبه بر زخم پر سازند و در نسخه دیگر وزن روغن
چهار دام و موم نیم دام ست **اقوال حذاق** شیخ میفرماید که در علاج عام شقوق واجب ست که تنقیه نمایند اگر خلط ردی باشد و تبدیل مزاج کنند اگر مزاج یابس باشد
و روغنها بنوشند خصوصاً روغن کنجد مقشر تا یکنیم اوقیه هر روز در آب افشرده انگور و یا در نقوع مویز شیرین چند روز متواتر و همچنین طبیخ سرطانات نهری با آب و شکر و مداومت
مالش بروغن کنند و اگر از سردی باشد آنرا طبیخ شلجم و برگ چقندر و طبیخ او خصوصاً قیروطیات از آنها و از شحوم معروفه مثل مغز ها و زفت و قطران نفع کند و اگر از گرمی باشد قیروطیات
بارده رطبه مضروب بعصارات بارده رطبه و اصلاح غذا و استحمام بآب گرم و منع شقوق لب باین طور کنند که قبل از عروض بنا بر سبب او بقیروطیات و شحوم و امخاخ و روغن گل یا روغن
طلا کنند و این شقوق واقع را نیز زائل کند چنانچه پاشیدن اشیای بار یک مثل پوست بیضه و نی و پوست سیر و پیاز و آما ازاله شقوق حادثه لب پس از ادویه جیده برای آن اینست
که بگیرند در دی بریان و علک البطم و شحم مثل پیه ماکیان و مرغابی و عسل آمیز نموده یا بگیرند مازو خام مثل غبار سوده بصمغ بطم بر آتش گداخته آمیخته و گویند که چرب کردن ناف
وقت خواب و یا گذاشتن پنبه بروغن آلوده در سوراخ ناف بسیار نافع ست و در شقوق پای اگر ممکن بود ازاله او باید وامت نهادن پای در آب گرم و مالش او بروغنها و شحوم کنند
خصوصاً شحم بز و بقر و حرام مغز بموم اندک قوام کرده و ایضاً روغنها خصوصاً روغن بیدانجیر و روغن پاچه و روغن چینی که این غایت النفع ست و روغن که از چلتی و نبیه وقت نهادن
او بر آتش برآید بسیار نیکوست و غذا جید ست و خصوصاً الطبیخ حمل سرشته شیر و انگور جید ست بدان علاج کنند پس اگر فائده نشود و احتیاج شود پر کردن ادویه مغریه کردن
لازم شود چنانچه اطبا استعمال آن میکنند بعد استحمام و نهادن پای در آب گرم باید که در آن کتیرا مثل غبار سوده پر کنند که این عجیب ست و ایضاً بگیرند موم و روغن کنجد و علک البطم
و پیه سائله و جمع کرده پر کنند که این نیز عجیب ست و ایضاً قطران کنجد سوده بسیار عجیب ست و کندر سوده یا دهان و شحوم خیلی سودمند و ایضاً طلا بسرطان سوخته سوده
بروغن زیت و این در شقاق بتنها انفع و اسرع ست و یا بگیرند مغز پیاز عنصل در زیت بجوشانند و در آن علک البطم بگدازند و در شقوق نهند و ایضاً علک البطم در زیت
تنها بغایت مفید ست و ایضاً بگیرند آرد مغز تخم بیدانجیر یا آنکه آب سوده و در پاشنه لزوم آن نمایند و نقل ست روغن بیدانجیر برای شقاق مزمن متقرح نیکوست و یا بگیرند مرده سنگ
و موم و پیه و عسل مساوی آنرا قوام سازند و یا سرطان نهری و روغن کنجد بپزند و بدان طلا کنند و ایضاً بگیرند در دی زیت و پیه بط و علک البطم و علاج جید مجرب من اینست که بگیرند کتیرا
و مثل غبار سایند و اسفیداج نصف وزن آن و کهربا هر دو سوده هر واحد ثلث آن و علک البطم یا کتیرا همه با روغن بیدانجیر جمع کرده استعمال نمایند و گویم کسی که شقاق
داشت پاشنه بروغن هر شب با فاصله نماید از شقاق آنرا ایمن کند و علاج شقوق دست بعلاج شقوق پای نمایند و علاج شقوق میان انگشتان مثل آن کنند و خاص بدو
اینست که از اسفیداج مثل غبار سوده ضماد سازند **صاحب کامل** گوید که این هیچ انشقاق و جرب را نافع ست موم سفید و روغن بنفشه گداخته بر آن کتیرا سوده انداخته بر چهره طلا
نمایند و دیگر موم زرد و روغن گل و نعناع حلبه و پیه بط و نشاسته و کتیرا و لعاب بهدانه ادویه خشک را سوده و موم و پیه را در روغن گداخته ادویه بر آن اندازند و در هاون حل کنند.

وصبح وشام بر شقاق طلا کنند بعد از آنکه چهره را بآب نیم گرم بشویند ودر حمام داخل شوند وبآب سبوس جواری بشویند ویا بگیرند روغن زیت ودران اندک زفت بگدازند
وبر وی طلا کنند ویا بگیرند سپیده بیضه وروغن زیت ودهن الملک البطم وهمه را گداخته بر چهره ولب طلا نمایند هرگاه آنرا شقاق عارض شده باشد ویا بگیرند شاخ گوزن سوخته باریک سوده
وبا سپیده بیضه سرشته بر شقاق طلا کنند **طبری** گوید که علاج شقاق پاشنه اینست که بگیرند سبوس گندم وبا تخم خربزه کوفته در آفتابه بجوشانند بعده پای دران نهند وبشویند
وبعد نرم شدن بخرقه درشت یا بکاره آلات حک بخراشند حتی که شقاق وحوالی آن از جلد پاک گردد بعده بپارچه نشف نمایند وشق را باین دوا کبس کنند بگیرند پیه گرده بزی نمک
وبگدازند وبران زفت رطب انداخته حرکت دهند پس همه شقوق ابدان کبس نمایند وبرین مداومت کنند که صحت تام بخشد وچون صحت یابد آنرا پاک کنند وبزفت ومازو سوده
وپوست انار کبس کنند که این تقویت آن محل کند وبهر دو لب شق منضم نماید وگاهی بران حنا بسرکه سرشته ومازو هم نهند واین بعد زوال درد البته می باید وکسی که معتاد بتشقق پاشنه در هر سال باشد
باید که در ابتدای فصل خریف فصد کنند بعده پاشنه را بموم روغن استعمال نمایند وپای را چرب نگهداشته بدارند وبران موزه بپوشند واز هوا البته نگاه دارند که از ان زایل شود ودر اندک
مدت متملس گردد وگاهی باین طور علاج کرده میشود که بگیرند مغز پنبه دانه وباریک سائیده بران پیه بز گداخته اندازند وهر دو را [illegible] بندند وبدسته هاون بمالند تا مخلوط شود ومثل
مرهم گردد پس بموضع شقوق طلا نمایند که این در یکروز صحت بخشد **واما شقاق انگشتان** وپشت کف را باین روغن علاج کنند که زفت را بروغن بجوشانند پس بگذارند
تا روغن بالای آن آید چون سرد شود بعده آن روغن را بگیرند واز ان موم روغن ساخته بر شقاق دست وانگشتان طلا کنند که این در یک هفته کفایت کند چون از هوا احتفاظ آن
نمایند واگر این اثر نکند باید که اول شقاق را در حمام بشویند وپاک کنند بعده از پارچه نشف کرده بموم روغن مذکور طلا کنند واز هوا محفوظ دارند بپوشیدن دستانه ورسانیدن
دو آب مختلف بران از گرم وسرد واگر بر آب سرد عقب آب گرم مداومت نمایند از شقاق سالم مانند **واما کسی** که دست وپای وی هر سال در گرما وسرما متشقق گردد این
بسبب حدت خون وغلبه یبس باشد علاجش استفراغ خفیف است بعده نوشیدن ماء الجبن با روغن بادام شیرین و[illegible] وتدبیر مرطب معتدل برای خون کنند
مثل نوشیدن ماء الشعیر وخوردن جوزه مرغ وپاچه بزغاله وامثال آن **ابن نوح** گوید که شقاق وتقشر پاشنه از یبوست غالب بود وعلاجش اینست که پیه بز بگدازند وبا [illegible]
سوده واندازند در هاون بمالند تا هموار گردد ودر شقاق پر کنند ویا بگیرند پاچه ودران اندک قند انداخته بپزند تا غلیظ گردد وبران نهند ویا بگیرند روغن موم وآب [illegible]
ومغز ساق گاو وکتیرا ومازو با هم آمیخته بران نهند ویا بروغن [illegible] کنند واگر این فائده نکند ساعتی بآب گرم نهند بعده [illegible] که یک وقیه مرداسنگ [illegible]
در یک رطل سرکه بپزند تا غلیظ شود بعد از ان یک وقیه بارزد ونیم اوقیه کتیرا دران انداخته در هاون بمالند واستعمال کنند ویا بگیرند [illegible] سوده با ترب بیامیزند واگر شق [illegible]
دران [illegible] نهند وشقاق او منضم کنند [illegible] واگر شقاق بدست وپای وجمیع بدن عام گردد علاجش اینست که روغن کنجد یا روغن بادام شیرین
هر روز بقدر بیست درم بشراب رقیق مائی یا آب انگور سفید رقیق بنوشند بعد از ان برای تنقیه مطبوخ افتیمون بنوشند بعده یکهفته دیگر روغن بیاشامند وقصد استعمال مرطب
بدن کنند باغذیه واستحمام آب شیرین معتدل وروغنهای مرطب نهادن عضو در آب گرم که دران سبوس جوشانیده باشند ویا مرهم که دران لعاب بهدانه است ودر
قول صاحب کامل گذشت بمالند ویا در حمام داخل شوند پیش گاه شقاق نرم گردد کتیرا [illegible] سوده بران پاشند وبعد آن [illegible] **ابن الیاس** گوید که آنچه از اسباب
خارجی بود بگیرند موم صاف وروغن بنفشه ومغز ساق گاو وخطمی سوده وکتیرا صمغ عربی مساوی سوده [illegible] را گداخته با هم آمیخته موضع منشق را بدان طلا کنند
ویا موضع بآب گرم که دران بنفشه وبابونه جوشانیده باشند بشویند وآنچه از اسباب داخلی باشد تنقیه خلط بمطبوخ افتیمون یا مطبوخ هلیله زرد مقوی با فتیمون تبرید کنند
و[illegible] سوداخیز نمایند وباغذیه [illegible] کیموس [illegible] هر روز شیر تازه یک وقیه بنوشند وهر روز در حمام داخل شوند وآب نیم گرم که دران بنفشه وخطمی ونیلوفر
جوشانیده باشند بر بدن بریزند [illegible] روغن گل بنفشه یا کدو یا روغن گل بعد خروج از حمام نمایند بر موضع منشق مغز ساق [illegible] ونشاسته کتیرا ولعاب
بهدانه طلا کنند ویا بگیرند موم صاف وروغن مغز ساق گاو وروغن بادام شیرین وروغن تخم کتان وروغن بنفشه [illegible] آمیخته [illegible] انداخته بر چهره که جلد او
متشقق گردد طلا نمایند ویا بگیرند روغن گل وروغن بنفشه وروغن [illegible] وروغن پیه [illegible] دران شاخ گوزن سوخته سوده آمیزند وبر لب منشق طلا کنند وبران
پوست [illegible] پاشند ودر شقاق دست وپا عقب حمام از زفت [illegible] کامل گذشت طلا کنند [illegible] سوده [illegible] طلا نمایند ویا بگیرند
خشخاش [illegible] سوده هر روز دو بار طلا کنند وهرگاه شقاق بزرگ [illegible] باشد [illegible] تنقیه بدن [illegible] مطبوخ افتیمون [illegible] آن مطبوخ هلیله کنند

ودائم حمام استعمال نمایند و باغذیه مرطبه مثل یا یخنی و چهدی غذا سازند و یا اخته ماهی یا ماهی یخنی ادر لعاب اسپغول و حلبه سوده سرشته باید کرد و در شقوق عقب بگیرند روغن بنفشه و مغز ساق گاو و موم سفید و روغن اکارع و همه را گداخته مرداسنگ بران انداخته بر شقاق پاشنه طلا کنند انطاکی گوید که در علاج شقوق بسبب خارج مثل آفتاب و مباشرت مجففات مثل زرنیخ کفایت میکند صرف شحوم و لعابات و روغنها و بسبب داخل که از فساد اخلاط و حدت و بود تنقیه و اصلاح غذا نمایند بعد ازان طلا کنند و از اشیای مختصه بشقاق چهره روغنهای طیب لعاب بهدانه است و بشقاق لب روغن حنا و بنفشه و بشقاق دست دوئیه خشک سوده و بشقاق پای مازو و خاکستر بلوط و از شحوم و موم و دهان و زفت و مر و افیون و خاکستر شاخ گوزن و مرداسنگ که ای مطلق شقوق است و کذا قشف و شهید ایلاقی گوید که اگر سفیداب ارزیز یا اسرب با روغن سندروس بسرشند و در ظرف قیدیکی بر کنند نافع بود و اگر دست و پای از سرما ترقیده باشد شلجم را میان خالی کنند و موم و روغن در میان نهند و بر خاکستر گرم بپزند و طلا کنند و اگر شلغم پاره کنند و در روغن بجوشانند و ضماد کنند روا باشد گیلانی گوید که در شقوق حادث از ماده قبل از تنقیه مبادرت بحمام نکنند بلکه تاخیر او تا تنقیه بدن نمایند و مالش مسکه را منفعت قوی است و دوشیدن البان از پستان بران بسیار نافع و تدهین بطبیخ بنفشه صبح و شام خیلی سود مند و سعوط بروغن بنفشه و مالش جمیع مفاصل و ناف بموم روغن نافع است و روغنی معمول از سندروس درین باب منفعت بین دارد و کذا اشقاق مزمن غائر در لحم را بگیرند سندروس و روغن کتان بپزند تا غلیظ گردد و بر شقاق بچکانند و آنچه رعایت آن بعد معالجه سزاوار است آنست که موزه بپوشند و پای را از غبار و خاک محفوظ دارند و گاهی بورق بعسل آمیخته چند بار می چسپانند و نفع میکند و گاهی صمغ صنوبر بران الصاق می نمایند و ده روز بران میگذارند و اگر ازان چیزی کم شود تجدید آن کنند بعده موضع بشویند

قشف و تقشر جلد یعنی خشونت و درشتی پوست و جدا شدن پوستهای باریک از جلد

سبب قشف جلد خلط سوداوی است که از احتراق رطوبت و رداءت آن متولد شود پس اگر دران حدت بود قشف با خارش باشد و الا بی خارش بود و سبب تقشر جلد نیز ماده سوداوی محترق است مگر آنکه این انداع باشد و لهذا این بدون خارش متعلق نبود و گاهی تقشر قدمین از لبس موزه تنگ اتفاق درشت بود و گاهی از جلد پیشانی قشور باریک جدا شود و باوی اندک حکه بود و آن مرض معروف بحکاک الجبهه است و در سبب قوباء و در قول طبری مسطور شد علاج تدبیر این بعلاج شقاق جلد نماید یعنی تنقیه بدن بمسهل سودا و ماء الجبن بطبیخ افتیمون و ترطیب بدن بشیر تازه و حمام دائم و لزوم آرام و مالش بشیر و لعابات و ادهان بار در طلب نمایند و در تقشر قدمین که از موزه و غیره عارض شود ضماد قاقیا و ضماد و غیر آن که در علاج شقاق ذکر شد باید کرد صاحب کامل گوید تقشر جلد را این طلا نافع است مویزج و ترمس … سادیه هر یک … با سرکه حل کرده طلا نمایند دیاخ سوسن آسمانجونی سوده بعسل سرشته طلا کنند بعده در حمام داخل شوند و یا بگیرند گرد تخم … بسرکه خمر سرشته طلا سازند و اگر مرداسنگ بسرکه و روغن گل بسایند و بر بدن طلا نمایند منفعت بین نماید طبری گوید که علاج قشف جلد فصد مریض است اگر در خون او چیزی از اخلاط بود و تنقیه بفصد کنند و بعد چند روز از فصد این مطبوخ افتیمون بنوشانند بگیرند بلیله سیاه و کابلی و زرد تخم پاک کرده افتیمون در صره بسته هر واحد هفت درم بلیله شیر آمله هر واحد سه درم شاهتره افسنتین رومی هر یک نه درم حشیش غافث و قنطوریون دقیق هر واحد پنج درم مویز منقی پانزده درم غاریقون و تربد هر دو … در صره بسته هر واحد یک درم در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید مالیده صاف نموده هفت درم شکر بران انداخته نیم گرم بنوشند و این استفراغ باین مطبوخ برای استفراغ است حتی که اگر در بدن چیزی از اخلاط باشد مستفرغ گردد و هر گاه از آشامیدن این دوا فارغ شوند لزوم اطریفل صغیر بگلقند سرشته باید کرد و از اطعمه غلیظه مولد خلط سوداوی مثل لحم بقر و ماهیهای شور و پنیر و مانند آن پرهیز کنند و نظر بقوت مریض نمایند اگر محتمل استفراغ دیگر باشد تنقیه سر او بچیزی که دران این قوت باشد مثل حب قوقایا کنند و بعد ازان ماء الجبن بروغن بادام شیرین و تلخ بنوشانند پس اگر ببینند که بدن او تری اخذ نمود و حال او نیک شد از شرب ماء الجبن باید دانست که بدن او علاج قبول نمود و اگر جلد او بر یک حالت بماند احشا و معده او را امتحان نمایند اگر در احشای فساد و غلظ باشد علاج آن کنند و تعدیل مزاج جمیع بدن او نمایند بعده روغن بنفشه و شیر دختران با هم آمیخته در بینی چکانند و بر همه بدن موم روغن … مالند بعد ازان مریض داخل حمام کنند و ترک اطالت دران نمایند و بدن او بآرد باقلا و آرد کرسنه و مغز تخم … آب … مالند و چون از حمام برآید روغن بنفشه و روغن … بر بدن بمالند پس اگر … نشود … باب جو و آب چقندر و آب خبازی همه مطبوخ در شیشه تا آنکه … گردد بعد ازانکه بران روغن بنفشه و روغن اکارع … انداخته … شود … کنند و هر روز یک دفعه که این تدبیر صحت باید … و جای … اگر با قشف خارش باشد بجای ادویه مذکوره نفع میکند آنرا آب … و مالش …

تا آنکه روغن سبز گردد بعد این روغن با سر که آمیخته بمالند که این خارش و تقشر جلد زائل کند و لازم ست که صاحب این مرض از هوای تقشف و استحمام آب و نمک بارد باشد یا حار حذر
نماید اوریباسیا او گوید که تقشر جلد که او دواء الحیه در جمیع بدن ست قریب بتقشف جلد ست و سبب فاعل هر دو قریب بیکدیگر ست غیر آنکه خلط موجب تقشر حریف لذاع بود و این
خلط یا خون باشد که حدت پذیرد و آنرا عفونت حریف بیامیزد یا رطوبت بود که متعفن شود و حدت یابد و یا صفرا حاد الکیفیت لذاع باشد و یا سودا شدید الحرارت بسبب احتراق خلط
بود و هر سبب که ازین اسباب باشد علاج وا احدست و تغییر دران اندک بود و من معالجه این را دویه که مقابله این اسباب کنند جمع میکنم پس می باید که فصد مریض از هر دو دست کنند اگر
قوت او اطاعت کند میان هر دو فصد فاصله اکثر از یکهفته دهند و بعد فصد تنقیه باین مطبوخ نمایند افسنتین هفت درم شاهتره تمر هندی از لیف و تخم پاک کرده پوست هلیله زرد
هر واحد بست درم بر سیاوشان ده درم ترنجبین پانزده درم آلو سی عدد عناب چهل عدد دو ربغدادی یک کف برگ عنب الثعلب یک کف لک کوفته ریوند چینی هر واحد دو درم
مویز منقی پانزده درم همه را در چهار رطل صغیر آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده بالای آن پنج درم شکر و پنج درم روغن بادام شیرین انداخته بنوشند و دو سه مرتبه باین مطبوخ
تنقیه نمایند تا آنکه قوت او قریب بسقوط گردد و از غذا بر اسفیدباج مرتب بلحم گردن بزغاله و بر مغز سر آن اقتصار ورزند و اگر میسر نشود مزوره مرتب از ماش و کدو و اسفاناخ دهند و از فرود آمدن
نزد تنقیه منع کنند تا قوت او باز آید پس اگر قوت بینند و مرض زائل نشود و فصل ربیع باشد ما ء الجبن مصنوع با افسنتین و هلیله زرد و ریوند بنوشانند و باین تنقیه او بسیار نمایند و غذا در ایام
شرب ما ء الجبن اسفیدباج مرتب بپاچه بزغاله و لحم بچه مرغ باشد و این ما ء الجبن مذکور هفت روز بیاشامند مگر آنکه اسهال بران اسراف نماید که در انصورت این ما ء الجبن قطع کنند سکنجبین سفرجلی
بنوشانند پس اگر سکنجبین معده او را قریع یا امعای او را لذع کند آنرا بروغن گل و تخم بارتنگ یا اسپغول ناهار بدهند حتی که شرب آن تا بست روز تمام شود بعده قطع آن کنند و بمزاج او نظر
نمایند اگر مزاج حدت پذیرد لزوم شرب ما ء الشعیر بجلاب کنند تا آنکه مزاج او اعتدال یابد بعد اعتدال لزوم مالش بموم روغن کنند که این چیزی را که در جلد باشد خارج کند و روغن
بنفشه و روغن نیلوفر بمالند که از طبیعت آنها مائل کردن خلط بسطح بدن ست ربع آنست هر گاه حاد باشد و امر بدخول حمام در هر سه روز یکبار کنند و بدن او را بسبوس سپیده
یا آرد باقلا یا آرد نخود یا تخم خربزه و خیار و بادرنگ کوفته یا با آب گندم کوفته افشرده بمالند پس این مرض باین تدبیر بی شک زائل شود و واجب ست که عنایت طبیب باطفای او از
خلط حریف و حاده اتم باشد و بعضی اوائل ذکر کرده اند که اغتذا بآرد گندم و باقلای مقشر بسیار طبخ داده بروغن بادام شیرین خوردن این مرض را زائل کند و ابن الیاس گوید
که در تقشر جلد هر صبح شربت بنفشه و ترنجبین هر واحد ده درم بآب گرم حل کرده بنوشند و غذا مزوره ماش بمغز بادام و نخود سازند و تا شش روز برین نهج سلوک نمایند و هر گاه نضج
تام در قاروره پدید آید تنقیه بدن باین مطبوخ کنند بنفشه خشک هلیله کابلی و زرد و سیاه هر واحد پنج درم سنای مکی هفت درم بسفایج تربد خراشیده کوفته گل سرخ نیلوفر
تخم کاسنی اصل السوس مقشر کوفته هر واحد سه درم اسطوخودوس چهار درم مویز منقی ده درم آلوی سیاه و عناب و سپستان هر واحد بست عدد همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل
آید دران فلوس خیار شنبر و ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و بعد اسهال در آخر روز مزوره ماش و نخود و مغز بادام و گوشت بچه مرغ و ماکیان و بزغاله
غذا سازند و بعد تنقیه تام ترطیب بدن بماء الجبن کنند و در هر هفته دو مرتبه حمام استعمال کنند و بعد خروج از حمام مالش بدن بروغن بنفشه و روغن بادام شیرین و روغن کدو
نمایند و یا بگیرند روغن بنفشه و روغن کدو و روغن مغز ساق بقر و روغن پیه بطن ماکیان و نرم موم سفید و ازان قیروطی ساخته بر بدن بمالند و صاحب او از اغذیه غلیظه سودا و حریفه
محرق اخلاط حذر کند و امر این جهل نگذارند چه گاهی موددی بجذام میگردد سعید گوید که علاج تقشر جلد و تحفظ آن باصلاح اغذیه کنند زیرا که اکثر این مرض کسی را افتد که در طعام ماکولات
ردیه نماید و کسی را که چرک بدن او کثرت نماید و کسی را که حمام کم کند و ترطیب ترک نماید و دوام ماشیای یابس کند پس اگر بدن ممتلی از خون ردی باشد فصد مریض کنند و اگر غالب
غیر خون بود اسهال او نمایند و امر بدخول حمام کنند و تعدیل غذای او نمایند و اسفیدباج جوزه مرغ دهند و بعد ازان اطلیه استعمال کنند و این طلا تقشر جلد را نفع میکند مرداسنگ
و ترمس و بیخ سوسن آسمانجونی و بیخ کرم ابیض معروف بفاشرا این همه را کوفته بیخته بروغن گل طلا سازند و بعد طلا امر مریض بدخول حمام کنند پس اگر نفاخات حادث شود تنفط
مملو بمائیت باشد بشگافند و زرداب بیرون آرند و بعد مرداسنگ بگل رخام و اقلیمیای نقره بروغن گل نرم ساخته طلا کرده گردد

چهاجن و ابرس

خشونتی ست سرخ یا سیاه رنگ که در دست و پا یا هر سه جلد تو بتو متقشر شود و گاهی در تمام بدن نیز حادث گردد و اکثر بعد زوال مرض آتشک یا از خوردن کشتجات
افتد و سبب او ماده محترقه ست علاج هر چند که تعدیل و تنقیه و در جهت آتشک نذکور شد حسب حاجت بکار برند و صابون عراقی را بگلاب سائیده طلا نمایند و بعد یکدو ساعت

آب گرم بشویند و اعادهٔ آن کنند و دیگر ادویهٔ مفرده و مرکبه نافع این مرض که تعلم می آید حسب ضرورت بعمل آرند بخور نافع حیاجن پوست مغیلان پوست درخت انبه هر یک نیم آثار در دو دام
آب اندر دیگ سر محکم بسته بجوشانند بعده لحاف را پوشیده بخار آن بدست و پا رسانند و بآب نیمگرم آن دست و پا را بشویند پس سه گاه همالند نوع دیگر کتائی خورد با بیخ و برگ و شاخ
ریزه ریزه کرده با آب در آوند گلی بدستور جوشانیده دست و پای مریض بروغن گاو چرب کرده مالیده بخار آن گیرند هر گاه آب نیمگرم بماند دست و پا بشویند نوع دیگر پوست
درخت نیم یکدام توری تلخ یک عدد هر دو را کوفته در چهار آثار آب بجوشانند تا نصف بماند دست را بر بخار آن بدارند و بعضی نیم دام کا پیمل هم داخل کرده اند نوع دیگر فلفل
سیاه را در آب جوشانیده عضو ماؤف را بر بخار آن بدارند یا لته کهنه بدان آب تر کرده بر آن گذارند خشکی که بشکل قوبا بر دست و پا یا عضوی دیگر بعد از آتشک حادث شود بر طبق
گردد دوائیکه نافع حیاجن است اسپغول و تخم خطمی الانزست تخم خشخاش سفید در شیر میش یا در آب سائیده صبح و شام هر دو وقت بمالند در ده روز صحت کلی حاصل شود ایضاً بالائی
شیر با حنا سوده آمیخته بر کف دست مالیده باشند ایضاً شیر بزیا گاو نیم آثار جوش دهند و سرکه انگوری نیم پاؤ در آن آمیزند هر گاه شیر پاره شود از پارچه تک آب او صاف کرده
در شیشه بدارند و همین آب بدفعات مالیده باشند ایضاً نوشادر در روغن تلخ بسایند و بر دست و پا بمالند ایضاً شیر آک یک قطره با یک قطره روغن کنجد حل کرده بر دست بمالند
در یک هفته صحت یابند ایضاً شیر آک در ظرف گلی بگیرند و فلفل گرد سائیده در آن آمیخته بمالند ایضاً اگر حیاجن با نفع تمام دارد بگیرند قسط یعنی کوٹھ بقدر نیم پاؤ و بکوبند که نرم شود و در دیگچی دهن وسیع انداخته آب بقدر مطلوب بیندازند و بجوشانند تا قوت او در آب آید بعده آتش از زیر او کم کنند تا آب آنقدر گرم بماند که دست دران توان نهاد پس دستها را
دران در آرند و اندرون آب بدان دوا دستها را باهم بمالند و آب بدستور گرم باشد همچنین یکپاس کنند بعده دست برآورده تا چهار گھڑی روغن زرد بر دست بمالند بعد ازان پارچه
پیچیده زیر بغل دو گھڑی بدارند تا گرم بمانند و دو سه روز اگر سردی نرسانند بهتر است و اولی آنکه این عمل در شب کنند و بار همچنان بخسپند و این مجرب است نزیکروز زیاده حاجت
نمی افتد و اگر حیاجن در تمام بدن باشد همان قدر قسط زیاده بگیرند و در دیگ کلان جوشانیده در آن بدستور بنشینند و روغن بمالند دوائیکه از بیاض والد مرحوم منقول است
تال مکهانا در شیر میش سائیده در روز و شب پنج شش بار بمالند پس اگر از مواد سوداوی است بهم میرسد در دو هفته دور میکند دیگر برای برص که در دست میشود بیگیرد روغن
صندل سفید صندل سرخ هر یک یک تولہ مرداسنگ یکماشه روغن گاو ده تولہ روغن را صد بار آب شسته ادویه سائیده آمیخته ضماد نموده باشند روغن جهت حیاجن
بگیری دو تولہ اسپند و چهار تولہ تنباکو هشت تولہ روغن کنجد نیم سیر اول روغن را بجوشانند چون کف بنشیند سپند و تنباکو اندازند بعد یکساعت بگیری و پس از یکساعت دیگر تنباکو انداخته
فرود آرند وقت خفتن در دست و پا هر جا که باشد با این روغن مالش نمایند و بر آتش دست و پا را گرم سازند دو گھڑی چرب کرده باهم مالیده بر آتش گرم کرده باشند ضماد برای حیاجن
برگ حنا گشنیز خشک شتر بانی پیشتر یا کهار سائیده ضماد نمایند و برگ هر درختی که باشد نهاده پارچه پیچیده بخسپند و صبح بشویند همچنین چند روز بعمل آرند طلا برای حیاجن
مجرب حکیم اجمل خان پاره کشته اجوائن خراسانی هر یک یکدام روغن گاو چهار دام در ظرف مس با چوب نیم سه روز سحق نمایند بعد ازان طلا کرده بآتش گرمی دهند ایضاً تبنش
سپند و سیر هر یک یکدام زرنیخ زرد صبر سقوطری هر یک نیم دام مغز تخم تربوز یکدام سرشف با قدری آب بر آتش حل کنند و اجزا را کوفته بیخته داخل نمایند تا مثل مرهم شود قدری از آن کا غذ
پهن کرده بر موضع شقاق بگذارند تا هفت روز ایضاً خاکستر قوم خار دار نیم دام شنگرف یکدام هر دو را در سه گاو حل کرده جهت نگهدارند هر بعد از کی آب سائیده بمالند مرهم برای
حیاجن که آثار مواد سوداویه و پوست آن مجرب حکیم شریف خان صاحب گل مفشه بنفشه نیلی هر یک یک تولہ روغن جنبلی ده تولہ روغن گل یک تولہ چربی گرده بموم سفید آرد جو مغز ساق گاو
هر یک یک تولہ اول ادویه را در آب شش لعاب آنها بگیرند بدستور مرهم تیار نمایند مرهم دیگر برای برص حیاجن هم است نصف آمله سوخته هر یک یک جزو کمیله یک جزو سهاگه خام نیم جزو در روغن تلخ مرهم نمایند

سحوج جلد یعنی خراشیدگی پوست بدن

واین گاه با ورم بود و گاهی بی ورم و گاه همه جلد خراشیده شود و منقطع گردد یا متعلق باشد و محتاج بالصاق گردد و بقول طبری سحج جلد از اسباب بسیار حادث میشود چنانچه از بریدن چیزی بر پشت یا بر سر و وقوع بران و یا از لغزیدن از آن یا از سواری سگ یان و یا از تنگی موزه و شراک نعلین و یا از کشیدن ریسمان بر بدن و در و گاهی از بیماری بفاطات هم رسد علاج اگر سبب
ملاقات اشیای درشت و یا بسبب سواری اسپ و یا بسبب تنگی موزه و مانند آن پوست بدن خراشیده شود فصد کنند و خرقه با گلاب تر کرده بر آن نهند بعد آن مرداسنگ با روغن سائیده بگلاب
و روغن گل آمیخته طلا نمایند و یا روغن گل بمالند و گل سرخ و برگ مورد هر دو سائیده بران پاشند و یا مرهم سفید کافوری نهند و اگر چرکی که زیر پا پیش میباشد آن را بسوزانند و بروغن گل آمیخته طلا
کنند خراشی که بسبب موزه حادث شود نافع بود و همچنین بالیدن کدوی سوخته نیز عجیب است و لعابات بدیرف سرد کرده روغن بنفشه و ازیکی کافور آمیخته طلا کردن برای سحج که بسبب بدن

ریسمان واقع شود مفید بود و اگر بسبب عرق حاد پوست کنج ران و اطراف خصیه و عانه خراشیده شود باید که گیلا و خاکستر برگ حنا در روغن حنا آمیخته ضماد کنند یا حکاکه کبریت
وسفیده ارزیز و مرداسنگ در روغن حنا طلا نمایند نافع بود و مرهم کند و دم الاخوین و مرداسنگ ابر سوده پاشیدن نیز مفید است **اقوال اطبا** سویدی گوید که فروه پوست نی فارسی
سوخته و کذا صنوبر صغار و کذا ریه خشک سوخته و کذا گلنار و کذا ادیم سوخته و ضماد خاکستر کاغذ و کذا سپیداج و کذا ابیاکیان و پیاز سوده و کذا آب انار خام و آب عنب الثعلب واحد برای سحج وزده
نافعست **طبری** گوید که علاج سحج و نفاخات که از تنگی موزه و آنچه از سواری اسپ حادث شود قریب بیکدیگر است باید که تنقیه صاحب او از فصد کنند بعد از انکه موضع را بآب چه
در آب سرد تر کرده سرد نمایند پس گاه حرقت و رشح تر در آب کرده شود و علاج نقعه باین وجه کنند بگیرند مرداسنگ و سفیداب ارزیز هر واحد یکجزو زرد چوب نیم جزو بعده موم و روغن گل گداخته
از آتش فرود آورده ادویه خشک سوده آمیخته حل سازند و بران اندک اندک بول اطفال ریزند و بر موضع استعمال نمایند که این حسن تاثیر مجرب است و بعضی اطبا سفیده بیضه عوض
بول طفل می آمیزند و این بهر تسکین وجع و حرقت بهتر است غیر آنکه مدت صحت طول می نماید و آنچه بهر سحج طلا می نمایند این مرهم است بگیرند زرده سه بیضه و دو یکان اندک آب قدری
روغن گل اندر اخته این زرده بیضه بران ریزند و دائم حرکت دهند و آن بر آتش باشد حتی که منعقد شود و بعده از ان بر آرند و بیرون کنند و بران اندک سرکه و اندک روغن گل انداز ند و حل
کنند بعد از ان طلا کرده و بران بپوشند و بران بچسپانند و این نشعت چرک و قطع صدید او مجرب است **و اما** نفاخات را باید که بسر سوزن بشگافند و جلد او بران گذارند و بگیرند
حب المحلب مقشر و با یک سوده مغز نان خشکار یا حواری باوی بکوبند و بران موضع یکشبانه روز بربندند که نشعت وکند و جلد را بر گوشت بچسپاند و حب المحلب گاهی مضغ می کنند
و بران می نهند و هرگاه موضع گرم شود لابد است از تنقیه بفصد و تبرید موضع بعده استعمال چیزیکه ذکر کردیم ملاک امور سحج جلد و نفاخات حفظ آن از آب سرد و گرم است تا آنکه
وجع زائل شود و زردابه منقطع گردد و پس آب سرد و هرگاه خشک ریشه گردد و آب متعمل گرم بود و استعمال این ان بقا بای وجع آنرا زائل کنند و حرقت حادث دران ببرد و بعضی اطبا قطع جلد
نفاخه میکنند و علاج موضع بدانچه مذکور شد می نمایند و آن بسیار ارباب نفاخات موزه را اولا بفصد امر میکرد و بعده طلا بزهره گاو مع گل ارمنی بر موضع می نمود و ما این را آزمودیم پس یا
مولم بالم شدید یافتیم الا اثر محمود میکند و آنچه در علاج این از پیرزنان اخذ کردیم اینست که بگیرند آرد برنج پنج درم و نمک پنج دانگ و بران روغن بنفشه انداخته در هاون بمالند تا شکل
مرهم گردد و پس موضع طلا کنند و اطبای ملک شام پوست خطاطیف کهنه میگیرند و آنرا باریک سائیده با چندان آن سفیده ارزیز درمی آمیزند بعده باندک سرکه جوش میدهند تا سرکه برود پس گرفته
بران اندک روغن گل چکانیده خوب حل میکنند و بر موضع طلا می نمایند و اثر محمود میکند و اگر سحج اندک باشد و ران سر گردن موضع بچوبه بارد تا آنکه حرقت تسکین یابد کفایت باشد و بدین استغنا از
استعمال مرهم و سائر ادویه بود **و اما** مشققه که آن سحج حادث از سواری اسپ است و وجع او مقلق بود باید که فصد صاحب او کنند و از استعمال آب دران منع نمایند که از ان خوف ورم و طول مدت او
و ازیان او بود و معالجه آنچه در سحج جلد ذکر کردیم و دوا الی نیست و عرب این استعمال میکنند موی چارپایه سوخته بجز و جمیع کسانی که ایشان را سحج جلد بهم رسد و آن عضو طرفی بود یا مشققه از فصد
ایشان مع قطع ادویه حاره و نوشانیدن ماء الشعیر و اقتصار بر مزورات چاره نیست و درین همه نزد قرب صحت خارش ظاهر میشود و از خاریدن منع کنند و خارش در جراحات علامت شفا و حال ایشان
ذکر کرده که خارش موضع الم در ابتدای مرض دلالت میکند بر تزاید مرض عظم او و در اواخر مرض دلالت بر زوال و حی نماید و گفته که این عام در جراحات و اورام متقیحه است **و اما** جبلی یعنی کشتی بان
رسن شدید است که از ان جلد خراشیده شود و آن شبیه بسوختگی آتش بود مثلا و الم مفرط آرد و اگر بگذارند حتی که زیاده خشک ریشه بهم رسد نکایت عظیم گردد و علاجش اینست که آب اسپغول بر آرند و بران
اندک روغن بنفشه و قلیلی کافور اندازند و خرقه بدان تر کرده سرد نمایند و دائم تر کرده بران موضع بدارند تا آنکه پوست و جدا گردد و بعد از ان بمرهمی که در حرق النار بیاید علاج کنند و از سبیل
این علت است بدانکه آنرا اثر باقی ماند و طمع در ازاله او نباید داشت سیما اگر جلد محترق گردد و آن بمرور ایام زائل شود و اگر این طرف عضله وتر باشد از آب سرد محفوظ دارند سیما باشد و اگر باد وضع
وجمیع بدن با بروغن تر دارند و اگر در بدن فضل باشد از فصد باک نیست اگر از ان مانعی نباشد **شیخ الرئیس** میفرماید که اگر جلد محتاج بالصاق باشد معالجه بالصاقی نمایند که در باب جراحات
گفته آید و لازم است که حتی الامکان جلد را قطع نکنند بلکه بران مبسط سازند و اگر چه مرات باشد که در آخر امر ملتصق شود پس اگر بچسپد بمراهم ملصقه بچسپانند و اما بر مکشوف بهتر آنست
که بران مع ابقیه بربط استعمال کنند مگر آنکه ممکن نبود زیرا که تجفیف و بادویه معونت هوا بهتر است و اما سحج خفیف پس ادویه جیده برای سحج مفرد خصوصا سحج موزه را اینست که بگیرند نشق و حضض
ریه حمل و بران بچسپانند که از ین به شود و اگر ورم باشد جلد کهنه سوخته یا روغن گل و زنبق مسحوق آنرا نفع دهد و کدوی سوخته بسیار عجیب و موثوق به است و نافع در سحج موزه ادویه
ملحمه بلا لذع است که دران قبض خفیف باشد مثل اقاقیا و مازو خصوصا سوخته و چون آن سحج خفیفه بتحفیفه عمل آرند کفایت کنند و ایضا گاهی مرهم ابیض کفایت باشد و از ادویه جیده
که بگیرند سفیداب و اشق و روغن گل و روغن سعد و روغن بید انجیر و روغن سوسن و اشق را در آب شراب حل کنند و از ان مرهم سازند و گاهی مرداسنگ تنها بشراب قابض حل کنند و سماق

خشک کند وحنا مانع ورم است واز نطولات خصوصاً چون تشقق از سلخ حادث شده باشد آب عدس مطبوخ کرسنه وعدس و آب بحر نیم گرم است وتضمید بدردی خشک که با شراب آمیخته [illegible] اما اگر جلد تمام [illegible] محتاج بمنع ورم باشد بچیزی که دران تجفیف وختم قوی بود ودرین امر شوا تمر باشد ابومنصور در باب سحج وعقر مینویسد که هرگاه موضعی از بدن سحج شده باشد باید که مبادرت هنگام تشریح تمام بران آب سرد بمقدار کثیر بریزند تا آنکه گرمی او ساکن شود وتکثیف نماید واگر ممکن نبود بران خرقهٔ کتان در گلاب تر کرده سرد نموده اندازند وهرگاه نیم گرم شود اعادهٔ او کنند وچون گرمی وحدت تسکین یابد مرداسنگ را بگلاب سوده بران طلا کنند واگر حکه ووجع وحرقت باشد علاج بمرهم سفید انجا بیند واما انقطاعات حادث از ضغطهٔ موزه را بشکافند پس گلاب [illegible] بحضض وافاقیا یا گل ارمنی یا بجاز و در آب سوده طلا کنند ویا گلنار یا بیک سوده بپاشند واما بر عقر جهت اقاقیا بسرکه سوده طلا نمایند وبشش تبریا جمل ضماد کنند وبعد سکون سوزش خاکستر چرم زیر پاپوش کهنه بعد چپ کردن موضع ضم بروغن گل بپاشند وببندند ابن الیاس گوید که اگر از سحج جلد چیزی عظیم با خارش ودرد حادث شود علاجش فصد باسلیق واخراج خون بقدر قوت وسن وفصل است وبعد سکون درد وخارش پارچهٔ مبلول بگلاب [illegible] سرد کرده بران نهند ویا مرهم مرداسنگ معمول باسفیداج ازین یا مرهم مرتب از زرد چوب وموم صاف وروغن بنفشه وروغن گل وسفیدهٔ بیضه بران گذارند وبر سحج حادث از مدحبل خاصةً از لعاب بهدانه ولعاب اسپغول ولعاب تخم کنوچه وروغن گل وروغن بنفشه باندک کافور قیروطی ساخته طلا کنند وگاهی سحج وتشقق در کنج دهان [illegible] بسیار متصل [illegible] الصباع [illegible] حادث شود پس سحج جلاب از عناب عدد وبنفشه [illegible] درم وشکر سفید [illegible] درم بنوشند وغذا شوربهٔ ماش خورند بعد ازان تنقیهٔ بدن بمطبوخ فواکه یا حب بنفشه کنند واز تناول لحوم وحلویات واغذیه وادویهٔ حاره وحریفه حذر کنند بعده بر بدن روغن حنا مالیده خاکستر حنا بپاشند ویا بگیرند برگ بید خشک وگل سرخ وبنفشه ومرداسنگ مساوی وکوفته بیخته بران بپاشند جرجانی گوید که موضع خراش ابریشم کنند تا سرخی بهوا [illegible] رسد وسحج بران بمالند وطبیخ ونقوع آن سخت سودمند بود ودوشش الکباب کنند وبران موضع نهند ورم ودرد را ببرد ودرست گرداند.

امراض شعر یعنی بیماریهائیکه تعلق بمو دارد

حزاز که آنرا ابریه نیز گویند وبعضی اطبا قشون نامند که معنی او در سریانی سبوس است وآن برای رقیق مشابه سبوس باشد که از جلد سر جدا شود وسببش یا ردائت مزاج سر یا فساد مزاج همه بدن بسبب غلبهٔ اخلاط بلغمیه مالحه یا سوداویه محترقه ویا بسبب بخارات ردیه بر تفحه بسوی سر ازین اخلاط وشیخ میفرماید که حزاز یعنی سبوسه که در سر پیدا میشود قسمی از تقشر خفیف است که سر را عارض گردد وبسبب فسادی دیگر در مزاج او عارض شود وتاثیر خاص سطح اعلی از جلد ودر [illegible] تراد آنست که نوبت وتقرحه کردن وبفساد نمودن [illegible] رسد واز مادهٔ حادهٔ بورقیه یا خون محترق سوداوی میباشد وگاهی بسبب مزاج سر بود که آنچه بدان رسد فاسد گردد وگاهی صرف یبوست عارض [illegible] مانع آنرا [illegible] وسائر مزاج بدن جید بود وگاهی بشرکت عضوی یا سائر بدن باشد وانطاکی گوید که اطلاق اسم حزاز بر قوبا کرده میشود والا اکثر استعمال اطلاق حزاز بر آنست که مخصوص سر باشد وقوبا بر غیر آن واز فساد اخلاط زیر جلد سر حادث میشود پس اگر همه بدن صحیح باشد خلط مخصوص بسر بود والا بشرکت باشد وسبب مادی او هر خلط است که کیفیت وفاسد گردد وکسی که تخصیص او ببلغم وسوداء نموده آن تحکم است وثوران او هر سحج میکند مثل خردل ردی الکیفیت واگرچه رطب باشد مثل هندوانه وغلیظ مثل باقلا وهرقید وحریف وسبب فاعلی حرارت محترقه است وصورت او اقسام خشنه تر یا غیر تر وغایت او انسلاخ جلد وفساد منابت شعر علامتش اینست که اگر رطب باشد پس اگر تر بافراط بود مرکب باشد والا اگر غلیظ مائل بسفیدی بود از بلغم باشد ویا مائل بسرخی بود وپیش نحو ن باشد والا بالعکس قول جالینوس که از حزاز حادث از صفرا رطوبات رقیق مترشح میشود ظاهر امراد او صفرای ممزوج ببعض رطوبات باشد واگرچه حسی بود وحاصل امر آنست که این مرض قطعی الدلالت بالوان چیزیکه ازان خارج شود بر مادهٔ او بود وشیخ گوید که استدلال بر غلبهٔ بلغم از سفیدی رنگ حزاز وجلد سر وبر غلبهٔ خون سرخ رقیق یا صفرای محترق بسیاهی یا شقرت یا غبرت رنگ توان کرد وسن ومزاج وتدبیر سابق نیز دلالت بر ماده موجبه نماید وطبری گوید که این علت را انچه گویند واین از بخارات رطوبات متولده جمعه عفونت [illegible] میشود واین اسلم انواع در امراض جلد سر است جالینوس ذکر کرده که این مرض همه بدن را عارض میشود والا اکثر عروض آن در سر وحاجبین میباشد واکثر این علت کسی را حادث میشود که در معدهٔ او رطوبات ومزاج دماغ او رطب بود وگویند که این مرض اکثر در صبیان ومشایخ عارض شود علاج اگر اندک بود سر را از ادویهٔ جالیه مثل آب چقندر آرد نخود وخطمی وسبوس گندم با سرکه آمیخته بشویند وروغن بنفشه وروغن کدو بمالند یا آرد کرسنه وترمس بلعاب اسپغول ممزوج ساخته ویا مغز خربزه وتخم آن وآرد باقلا وسبوس مالیده بشویند پس روغن بمالند واگر بسیار ومزمن بود اول مسهل بلغم وسوداء دهند بعد ازان ادویهٔ جالیه در سر اندازند وتدهین وتعاهد حمام کنند وبادویهٔ قوی الجلا مثل آرد نخود وبورق وحلبه [illegible] وخردل ومویزج بسرکه آمیخته بشویند وباردیگر چیزی از لزوجات مثل روغن بنفشه وخطمی وکثیرا ولعابات ومانند آن طلا کنند واگر زهرهٔ گاو [illegible] بورهٔ ارمنی ودو درم آب چقندر

چهل درم با عسل آمیخته طلا نمایند نافع بود و ایضاً زهره گاو با روغن سرشف آمیخته مالیدن و کذا پیاز دشتی مالیده و شهد آمیخته و همچنین سنگ آماس پوست بلیله حرف آهن تخم نیل پینکری مساوی در سرکه سوده و ایضاً نمک باریک سوده با روغن گل آمیخته مالیدن نافع بود جلد و سرست و اگر آب لیمو و شکر یکجا کرده بر سر مالند و بعد دو پاس سر بشویند نافع بود و این نسخه براى حزاز مجرب حکیم علوی خان ست آرد نخود چهل درم حلبه بورق نان سبوس گندم زجاج سفید سوده هر یک هشت درم گل خطمی شش درم کوفته در سرکه خمر که ممزوج بآب باشد سرشته بر سر مالند و از روغن گل ممزوج بسرکه خمر چرب کنند **اقوال حکما** سویدی گوید که ضماد عصاره شجرهٔ ابی مالک تا نچرد ز متواتر مجرب من ست و کذا موم را بر آتش اندک گرم کرده بدان حزاز اکبس نمایند و هر گاه موم سرد شود باز گرم کنند و اعاده کبس نمایند و این فعل تا سی و پنج مرتبه کنند تا آنکه حزاز از پوستی که بالای وست پاک گردد بعده شخصی روزه دار موم را انجا بد بر حزاز ضماد کنند و همچنین تا بسه روز متصل عمل آرند بالخاصیت آنرا نافع و مجرب من ست و ایضاً ضماد شاهتره تر یا خشک و غسل سر بطبیخ آن مجرب و کذا پیاز عنصل در زیت بجوشانند که قریب بسوختن رسد پس پیاز دور کنند و در زیت گوگرد زرد و موم افزوده قیروطی سازند برای حزاز مجربات ست و طلای روغن بادام تلخ و کذا مرمکی با آب چقندر و کذا خاکستر برگ سیاوشان و کذا حب الاس با آب چقندر پخته و کذا پیاز بلبوس بسرکه و کذا زجاج سوخته بروغن زنبق و کذا اشق بسرکه عنصل حل کرده و تنکار آمیخته بعد خراشیدن حزاز و کذا خردل و عسل و کذا حب الغار با آن زوفراست بروغن گل آمیخته و کذا برگ نیل و کذا برگ کبر بسرکه و کذا پنیر و ذوفا و ترمس و کندر و کذا فوه الصبغ بسرکه و کذا عصاره کرنب و کذا سرگین فاخته با آب ترب سرشته چند مرتبه که عجیب ست و کذا خاکستر شاخ انگور و سرگین معز تر و سرکه و زیت خوشبو باهم پخته و کذا آب زهرهٔ گاو و آب گندنا و نطرون و کذا شونیز بسرکه و کذا ریوند بسرکه و کذا کتان و کذا حنا بسرکه سرشته تا بست مرتبه و کذا خربق سفید و آرد نخود بسرکه و کذا شبت و زرفت باریک سوده با آب حل کرده و اکل وضماد حلبه و کذا پوست ترنج و کذا جوز جندم و کذا جوز بوا و کذا حب الصنوبر کبار و غسل سر بکندر و نطرون و کذا طبیخ نخود سرخ و کذا آب زفتی و شربا و کذا طبیخ قنطوریون دقیق بدفعات هر واحد نافع حزاز **ابو سهل** گوید که در حزاز سر باید که تنقیه بدن کنند بدوای مسهل اگر بدن ممتلی باشد بعده ملینها استعمال نمایند و سر بدان بشویند و یا آب چقندر و آرد نخود و آرد ترمس و خطمی و آرد باقلا و آب حلبه و سپغول و مغز خربزه هر واحد ازین با قدری نمک و اندک سرکه استعمال کنند و قوی تر ازین زهرهٔ گاو و شحم حنظل و بورق ست **بو علی** میفرماید که نوعی از حزاز خفیف بود و آنرا علاج خفیف کفایت کند و طلای سر بروغن گل و بنفشه و لعابات آنرا زائل نماید و نوعی از آن آنست که شدید تر ازین بود و محتاج بدوائی باشد که در ان جلا و تحلیل قوی بود و بیس عقب ادویه مرطبه معدل بکار برند و نوعی از آن بسیار ردی ست بتقریح مودی گردد و در علاج این واجب ست که تنقیه بدن بفصد و اسهال نمایند اگر حاجت این باشد و سبب صعود ماده بسوی سر امتلای بدن بود بعده علاج حزاز کنند و هرگاه بدوای جالی علاج کرده شود عقب آن روغنها بمالند **ادویه حزاز** که ملایم بغیر سوزش بسیار اند حزاز جدید خفیف را کفایت کنند غسل سر با آب چقندر یا آب حلبه و تخم خربزه و با آرد نخود و ترمس و باقلا و تخم خطمی مطبوخ در زیت و بلعاب بهدانه و خطمی و کتیرا و آب تل خوزی و قیمولیا و خصوصاً با آب چقندر بعد از آنکه یکساعت بر سر گذارند و تمر هندی و بکر فس و آب آن و طبیخ آزاد درخت و برگ شهدانج و برگ کنجد و این هر دو گاهی حزاز قوی را باطل کنند با وجود لطافت خود و همچنین عصارهٔ این هر دو و بادام مقشر بسرکه و آرد حلبه بسرکه و یا بگیرند آرد نخود و برگ کنجد سوده با آب چقندر و اندک سرکه و یا بگیرند آرد نخود و خطمی کوفته و بسرکه سرشته طلا کنند و یا سر را بدان بشویند و یا بگیرند برگ نازک توت مثل غبار سوده و مثل خطمی استعمال کنند و یا خطمی اور زیت پرورده و یا کندر در شراب حل کرده بزیت آمیخته و تکرار این تا دو هفته کنند و از ادویه لطیفه اهل غسل سر با آب برگ بید تر ست کاین جید بانفع مجرب سلیم ست و لازم ست که سر را به کدام از ینها آله باشد بشویند بعده در شب مثل روغن گل و بنفشه بمالند **ادویه حزاز** که قوی تر ست با غسولات بورق و کبریت و زهرهٔ گاو یا شحم حنظل یا دردی شراب یا خردل و مویزج یا آبگینه سوخته یا خربق یا صمغ سداب مانند آن مخلوط سازند و ایضاً بگیرند قیمولیا و زهرهٔ گاو و سرشته استعمال کنند و تا دو ساعت بگذارند یا حب الیان و آرد باقلا مساوی با آب پخته سر را بدان بشویند و یا بگیرند دردی شراب یکرطل صابون یک اوقیه بورق چهار درم همه را جمع کرده سر را بدان لطوخ سازند و با آب چقندر و آرد نخود بشویند بعده روغن آس استعمال کنند و گاهی طلای سرگین گاو کرده میشود و بسیار نفع میکند یکشب راحت دهند و یکشب طلا نمایند و غسل و بعد طلای شیر خصوصاً اعرابی شدید النفع ست و آبگینه سوده در باب حزاز ردی قوی ست و همچنین بحکیه در ان قلقدیس و مویزج افتد و یا بگیرند نخود بورق و قلقند مساوی بدان سر بعد حلق نمایند و گاهی هر دو بزیت جمع کرده میشود و یا مویزج در زیت بسایند و بدان چرب کنند و یا بگیرند گوگرد و قلقند و بورق مساوی و بلادان در روغن مصطکی گداخته آمیخته بر سر نهند و گاهی در ان خربق داخل کرده میشود **و اینکه** بعض متاخرین علاج آن کرده اند و در تجربه جید یافته شد بگیرند زوفای رطب نیم جزو بیه بط یکجزو روغن خیری یکجزو صمغ سداب ربع جزو لادن نیم جزو اول سر را با آب گرم و صابون بشویند بعده بخرقه خشک مالند تا سرخ گردد پس یکشبانه روز بدان طلا کنند بعد از ان بشویند **صاحب کامل**

گوید که تنقیه بدن حسب حاجت نماید اگر ممتلی باشد بمطبوخ مقوی یا ایارج فیقرا و اگر بدن پاک باشد قصد تنقیه سر کنند مثل ایارج و حب صبر و مانند آن کنند و بعد از آن باید که غسل سر بخطمی کوبیده
و آب چقندر و بورق و آرد نخود و باقلا و کف ... و برگ کنجد نمایند و یا غسل سر باین نماید و نسخه آن همان ایارج معمول حکیم علوی خان است که در ذیل علاج سعفه مذکور شد لیکن بجای خردل هشت درهم
زیاده است و دوام حلق سر کنند و بروغن گل و اندک سرکه خمر بمالند که آنرا زائل کند و یا زهره گاو و گل قیمولیا بسرکه خمر بکار برند که باذن الله تعالی نافع است ابن هبل گوید که اگر حزاز
تابع رداءت مزاج سر باشد علاجش باصلاح مزاج راس بود بحجامت و اصلاح اغذیه و غسل سر و اینکه محلل فضول متولد از سوء مزاج او باشد مثل آب شاهتره مطبوخ و آب افشرده چقندر و آرد نخود
و آرد ترمس و آرد باقلا و چون خطمی آمیزند و اگر سر ضعیف باشد با آنها اینکه بدان سر بشویند روغن مورد یا آب مورد یا آب عنب الثعلب حصرم آمیزند و اگر مزاج سر گرم باشد غسل او باسپغول و
خطمی کنند و مریض را امر بریختن آب نیمگرم بر سر نمایند که این حزاز را ببرد و اگر حزاز حادث از رداءت مزاج بدن و فساد اخلاط او باشد لازم است که ابتدا بتنقیه بدن نمایند از اخلاط ردیه که در آن
پس اگر غالب خلط دموی یا صفراوی بود فصد بسر رو کنند و اسهال بمطبوخ هلیله نمایند و از استعمال اغذیه حاره حذر کنند و اگر مره سودا غالب باشد تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون کنند
و ماء الجبن بنوشانند و غذا اگر مرطب و تر دهند و اگر بلغم غالب بود ایارج بخورانند و غذای گرم لطیف بدهند و بر سر طلا نمایند که حزاز را ببرد و اقلیمیای نقره و گل خام و مرداسنگ و گوگرد و آرد
نخود و سداب خشک و نمک ثلث آن و خطمی سفید بوزن واحد یکجا همه را کوفته بیخته در سرکه خمر و روغن گل بر آن ریخته بر سر طلا کنند بعد از آنکه بنوره حلق سر مرات کرده باشند و بعد طلا غسل
سر با برگ خلاف و طلا با آب طبیخ حلبه و بیخ سوسن کنند طبری گوید که سبیل علاج این آنست که تنقیه مریض با ایارجات کنند اگر این ممکن بود و اصلاح غذای او نمایند و روغنهای بنفشه
موافق معتدل کنند که کیفیات او مضاد کیفیات مرض باشد و از دو چیزی که واجب است علاج جلد بدان نیست که بگیرند آرد کرسنه و لعاب اسپغول با هم زنند و بر سر طلا کنند و بگذارند
تا آنکه خشک شود و پیش حمام مغز خربزه اگر وقت او باشد و الا تخم خربزه سوده و آرد باقلا و سبوس بشویند که او باین طریق صحت یابد و پاک گردد و فس گفته که در این مرض چون تسایل
نمایند مرض معروف بطلق گردد و او آنست که پوست سپید و زیاده شود و براق گردد مثل صفائح طلق و صحت او دشوار گردد و گاهی موی را ببرد پس اگر طلق شود علاجش آنست
که بعد تنقیه بسیر صاحب او موی نگذارند و دائم طلای آن بسرکه نمایند که در آن فستقین و اسقولوقندریون جوشانیده باشند پس اگر مزاج دماغ او مستعد گرم گردد بعد طلای بسیار از طلا
باز مانده و تطبیب مزاج دماغ او بغذا و سعوط کنند که در باب تطبیب مزاج دماغ کنند ابن نوح گوید که بعد تنقیه ماده از بدن ... سر با آب ... مطبوخ ...
معصر یا با نمک بورق نماید یا با آرد نخود و سرکه یا آرد ترمس باقلا و طبیخ بیخ بلبوس و حلق سر دائم و تدهین راس ... غسل سر ... غسول جید ... نخود
صد درم آرد حلبه و سبوس گندم و بوره نان و آبگینه سفید سوده و خردل هر یک پانزده درم خطمی ده درم باید که آب سرکه خمر با هم زده غسل سر ... بدان کنند و یا مرزنجوش ...
ربع رطل صمغ عربی نیم رطل کتیرا نیم رطل آبگینه سوده ربع رطل جمع کرده در حمام استعمال نمایند پس اگر با وجود این تدبیر دوام کند هر شب بر سر روغن گل بسرکه بمالند و مداومت
این طبیعت کنند شیخ ... و ابن الیاس مینویسند که بعد نضج تنقیه بدن اگر ممتلی باشد بعض ایارجات یا حب ایارج یا حب ... و مطبوخات که در آن غاریقون ...
و بسفایج و افتیمون و شاهتره باشد باید کرد و بعد تنقیه بدن هر روز سر را بخطمی و غیره که در قول صاحب کامل گذشت بشویند و یا بگیرند آرد نخود و آرد باقلا و آرد حلبه و بوره نان هر واحد
ده درم خطمی سفید هشت درم همه را باریک کوفته بیخته بسرکه آب هر دو ممزوج سرشته سر را بدان بشویند و بعد تراشیدن موی سر روغن گل و اندک سرکه بر سر بمالند و حق آنست
که در علاج این مرض احتیاج بدوائی افتد که در آن جلا برای توسیع مسام باشد تا ماده نافذه را بانفصال ... بدو با آنکه در آن ترطیب بود تا کسر حدت ماده نافذه بسوی جلد کند
پس تفرق اتصال حادث نشود و گاهی احتیاج افتد بچیزی که در آن قبض باشد مثل روغن مورد و این وقتی است که اراده منع ماده از نفوذ بقرب ظاهر جلد باشد جرجانی در ذخیره
گوید که حزاز خفیف را لعاب خطمی لعاب اسپغول طبیخ چقندر و عصاره برگ او و طبیخ حلبه و تخم خربزه و آرد نخود و آرد ترمس و آرد باقلا و گل خوردنی و قیمولیا همه را بعصاره چقندر سرشته
و دو ساعت بر سر نهند پس بشویند و بآب برگ خلاف و آب برگ کنجد و برگ قنب و برگ چقندر و اندک سرکه چون سر را بشویند و بمالند نفع دارد و بعد شستن روغن مصطکی و روغن مورد
و غیر آن آنچه لائق باشد طلا کنند و حزاز غلیظ اکثر بمشارکت بدن باشد پس اول تنقیه کنند بعده ادویه جالیه قویه بکار برند چنانچه در قول علی ... انطاکی گوید که ...
رطب و اگر فصد ... کنند بعده کسر حدت با سکنجبین و ماء الشعیر و تمر هندی چند روز نمایند بعد از آن اگر قوت و مرض قوی باشد و کم نشود فصد رگ پیشانی یا عروق خلف که بالای گوش است بکشایند
کفصد ... آنرا بسیر ... بعده تنقیه ... گاهی بسفیداب و لعابات و گاهی بصبر و حنا و حب البان بسرکه سرشته باید کرد و ... اسهال بحب صبر و حب ...
منقی و اسود سلیم و سفوف لاجورد و در بارد و معجون ... و طبیخ افتیمون ... از مجربات شربت افشرده انگور و روغن بادام است ... از مجربات من است برای مطلق حزاز

سعفه و داء الحیه نافع بسیار و صفت آن غاریقون مصطکی هر واحد پنج درم هلیله زرد گل سرخ هر واحد چهار درم سقمونیا سه درم با آب کاسنی سرشته حبها سازند شربت یک مثقال و نیم
و گاهی عوض این نسخه خاکستر سنجد و جو و کنجد بریان هر واحد یک جزو صدف جزو نشادر و [illegible] واحد نیم جزو بسرکه و قطران و روغن حبة الخضراء سرشته پشت طلا نمایند و صبح بطبیخ مغز فرفیره و [illegible] خود [illegible]
و گاهی معالجه این مرض با تیغ بر سر و وضع محاجم میکنند تا آنکه ماده را پاک کنند و بعضی مردم [illegible] میکنند و میان آن [illegible] تا یک هفته طلا میکنند بعد از آن بصبر کندر و مر و زعفران [illegible]
داء الحیه [illegible] شود است لیکن [illegible] بست و از فواید غریبه است که چون پیه [illegible] پشت دم [illegible] کبوتر آمیخته طلا کنند [illegible] موی بر آید و کذا [illegible] عصاره [illegible] الحاره [illegible] کفایت [illegible] بسبب قوت [illegible]

داء الثعلب و داء الحیه

داء الثعلب آن باشد که موی بریزد بطوریکه عضوی از مو عاری ماند و فسادی در جلد پدید آید و اگر پوست باریک نیز از آن جدا شود آنرا داء الحیه گویند و اکثر حدوث اینها در سر و ریش و ابرو باشد و [illegible]
تولد اینها ماده ردی است که در جلد و در منابت مو [illegible] و منع غذای جید از ان فاسد سازد و آن ماده گاه صفراوی و گاه سوداوی احتراقی و گاه بلغم شور محترق و گاه
خون فاسد غلیظ بود الا آنکه ماده فاعله داء الحیه در عفونت و فساد شدیدتر از ماده داء الثعلب باشد و [illegible] داء الحیه [illegible] مشکل تر بود و داء الثعلب زوال سهل تر باشد و فقدان نبات شعر بسبب [illegible]
بخار دخانی یعنی مواد صالح و خون جید قابل بود چنانچه در آخر امراض محلله و حمیات طویله میباشد و یا بسبب تکاثف جلد یا بسبب [illegible] و یا بسبب [illegible] سیما یا فرط ضیق آن خلقی یا عارضی
بود آنرا داء الثعلب و داء الحیه نمیگویند بلکه بسبب این هر دو مرض انسداد مسام [illegible] ماده [illegible] در آن و منع نفوذ بخار دخانی بود [illegible] سبب [illegible] تولد نشود و ایضا جمیع انواع این انسداد را
داء الثعلب و داء الحیه نمی نامند بل از آنکه [illegible] آفت دیگر در جلد نباشد بسبب فقدان نبات مو از ان مثل سعفه که در سر حادث میشود و مانند آن از قروح ردیه و همچنین [illegible]
مسام و مسام باشد و فراخ جلد را فاسد کنند و همچنین انسداد [illegible] مواد [illegible] عضو و قوام جلد چنانچه در جذام میباشد و بقول [illegible] فرق در داء الثعلب و داء الحیه اینست که
داء الثعلب موضع فقدان مو املس [illegible] بود [illegible] و داء الحیه جلدی که از آن [illegible] زائل شود [illegible] شبیه [illegible] باشد [illegible]
و داء الحیه [illegible] پدید آید [illegible] زائل شود [illegible] سفید [illegible] مخالف رنگ موی سفید ایشان بر آید [illegible] از بقراط نقل کرده که هرگاه انسانی را داء الثعلب
باشد بعد از آن [illegible] موی [illegible] داء الثعلب باشد [illegible] حادث شود [illegible] اکثر حدوث این هر دو مرض از غلبه بلغم شور محترق
بود و گاهی از غلبه مره صفراء محترقه سوداء ردی محترق [illegible] ماده شعر حادث شود [illegible] گیلانی [illegible] که عروض این دو مرض از ماده صفراوی ساده نادر بود بلکه از صفرای [illegible]
خلط [illegible] ماده این هر دو مرض خلط محترق است و فاعل آنها حرارت مفرط و صورت آنها انتفاع شعر [illegible] غایت آنها فساد منابت [illegible]
و باین نام [illegible] ساخته اند [illegible] و حیوان [illegible] عارض میشود هرگاه احتراق مفرط باشد [illegible] گردد [illegible] موجب این امراض [illegible] از انتشار شعر [illegible] عقل [illegible]
در شمار [illegible] بسبب یکی از اخلاط اربعه [illegible] یا از فساد خلط فی نفسه یا بسبب یکی از اخلاط ثلاثه دیگر باشد و علامات آنها دریافت گردد [illegible] باشد که [illegible]
[illegible] رطب بود [illegible] گردد [illegible] است که از سودا باشد و در حدوث آنها از بلغم [illegible] **طریق تشخیص** نوع ماده این دو مرض [illegible]
آن موضع را با آهستگی اندک بمالند و بسوی جلد آن نظر کنند اگر سفیدی و نرمی آن باشد و بدن [illegible] فربه بود [illegible] مولدات بلغم از اغذیه بارده رطبه [illegible] آن [illegible]
مالوف [illegible] کرده باشد و دیگر علامات بلغم یافته شود ماده آن بلغم شور محترق باشد و اگر زردی رنگ و خشکی آن موضع مع نحافت بدن و سرعت نبض و زردی قاروره و [illegible]
و تقدم استعمال اشیای حریفه مولد صفرا بود [illegible] باید که گویا [illegible] است که موی [illegible] باشد ماده آن صفرای تیز باشد و اگر کمودت آن موضع [illegible]
[illegible] شدت [illegible] آن باشد و صلابت نبض و صفائی قاروره یا غلیظ مائل بکدورت و سیاهی مزاج سوداوی و تقدم استعمال اشیای مولد سودا بر آن گواهی دهد ماده آن سودای محترق
باشد و اگر سرخی رنگ و تری موضع با سائر علامات غلبه خون مثل حمرت لون جمیع بدن و عظم و سرعت نبض و غلظ قاروره و کثرت [illegible] و رطوبت [illegible] یافته شود ماده آن
خون غلیظ فاسد باشد **علاج** واجب است که ابتدا از تنقیه بفصد و اخراج خلط غالب کنند بعد از آن استعمال مقرحات بر موضع نمایند تا آبله افتد و از آن ماده ردی سائل شود و آن
مثل سیر و خردل و [illegible] است پس از آن ادویه منبت شعر که مسطور گردد استعمال کنند و رسانیدن [illegible] بموضع مرض مضر است و اگر چاره نباشد شیح و [illegible] سیاوشان [illegible]
[illegible] در آب پخته بدان آب بشویند بالجمله اگر بسبب احتراق بلغم بود بعد از نضج استفراغ بلغم [illegible] مسهل [illegible] کنند بعد از آن آن موضع را با پارچه درشت و یا [illegible]
[illegible] باشد [illegible] آن موضع را [illegible] زنند و اگر بسبب صفرای تیز باشد مسهل صفرا دهند و پارچه [illegible] سرکه [illegible] گرم [illegible]

آن موضع نمایند و روغن گل بمالند بعد آن گوگرد بسرکه تیز مالش نمایند و اگر از سودای احتراقی باشد مسهل سودا و حب افتیمون تنقیه نمایند و ماء الجبن هندی و موضع را بسیر و پیاز بمالند
پس حب ایارج و حب شبیار باسرکه بالیدن نافع بود و گوگرد و فرفیون و خردل و بیخ نی و خاکستر پشم بز را طلا کنند و اگر بسبب خون غلیظ باشد فصد و تنقیه از مسهل بار و گفته اند و آن موضع
را اول بپارچه خشن بمالند بعد آن پیاز عنصل و سیر و خردل و فرفیون طلا کنند **ادویه مفرده یونانیه** نافع داء الثعلب شرب برگ حنظل بنشاسته یا کتیرا یا صمغ عربی باصلاح کرده بعد
تنقیه تامه ضماد بدان بعد شرط موضع مجرب بیدی ست و کذا شرب ضماد سنای مکی و کذا ضماد خاکستر سر روباه و روغن بان بعد تنقیه و کذا مالش سیر و باه و پوست بیضه مرغ سوخته
و کذا ضماد حجر البقر و شراب کهنه و کذا اندهن روغن نسرین که آن روغن یاسمین سفید ست ده درم فرفیون یکدرم آمیخته بعد تنقیه و کذا شرب هلیله کابلی و کذا ضماد برگ انجیر [illegible]
بقطران و کذا نمک و پیاز و فلفل هر واحد مجرب ست و ضماد نفط سفید و کذا خون سنگ پشت و کذا بیخ نبات ثافسیا که بی نظیر ست و کذا مویز بسرکه و زیت و کذا آب ترب و آرد
شیلم و کذا پیاز نرگس که با آرد شیلم و کذا پشک سوخته بکبر و کذا انجبین و نوشادر و کذا برگ خرزهره و کذا پیاز عنصل بریان کنند مش ساوی بسرکه تیز و کذا زرنیخ زرد با اسفنج آمیخته و کذا زفت
و بورق و خاکستر بیخ نی مساوی و کذا پرسیاوشان سوخته و غیر سوخته بسرکه و زیت و کذا روغن بید انجیر ده درم با یکدرم فرفیون و با کف دریا و کذا تخم کرفس بعسل و کذا مگس سوخته
بعسل و کذا عنکبوت سوخته بزفت یا بزیت و کذا خاکستر شیح ارمنی بمغز بادام تلخ و زیت کهنه و کذا سام ابرص خشک کرده سوده بزیت و کذا کندش و روغن بیضه و کذا کبریت بسرکه و کذا
کتان و نطرون و کذا پوست مار سوخته و کذا موم زرد و آب سداب کوهی و بیخ آن هفت مرتبه و کذا سرو آزاد سوده بعسل آمیخته و کذا [illegible] و کذا عقرب سیاه [illegible]
تا مو اشود و کذا مار سیاه چهار انگشت از طرف سر و چهار انگشت از طرف دم بریده در زیت و آب بپزند تا مهرا شود صاف کرده باز بجوشانند تا زیت باقی ماند و کذا زرنیخ سرخ و اسفنج برابر و کذا کبر
بدار چینی یا باموم یا بقطران و کذا زبد البحر سوخته و کذا خربق سفید بسرکه و کذا سرگین کبوتر و سرکه و زیت و کذا سماق چهار درم خردل دو درم باریک سوده بسرکه سرشته و کذا قسط هندی
بسرکه یا بعسل **و ضماد** کنند پیاز قطع کرده و کذا شاخ گوزن سوخته و غیر سوخته و کذا پیاز عنصل قطع کرده هر روز که تجربه کرده ام ست و کذا فلفل سیاه با آرد شیلم یا نمک و پیاز سوده و کذا
هلیله و کذا قطران [illegible] پیاز عنصل سوده دوازده درم در خرقه بسته **و شرب ضماد** قطر اسالیون و کذا افتیمون [illegible] و کذا اسارون [illegible] و کذا [illegible]
بادآورد و کذا شیطرج و کذا بیخ حنظل و کذا عصاره غافث و کذا زیره و کذا سنبل الطیب و کذا [illegible] شرب [illegible] و کذا سرطان نهری سوخته ده
[illegible] و کذا [illegible] مخلوط با ایارج فیقرا و کذا [illegible] **و ذرور** [illegible] سوده بعد حک موضع و کذا سرگین [illegible] بعد شرط [illegible] شعر در داء الثعلب ست **ایضا**
در داء الحیه ضماد [illegible] ازرق و پیاز و نمک و کذا کندر و قطران و کذا مویز بسرکه و کذا آب [illegible] که آن بیخ [illegible] ست مجرب بیدی ست و کذا شیلم و فلفل [illegible]
و شرب ضماد لادن ایارج فیقرا و کذا [illegible] و کذا زوفای خشک کذا شرب آب [illegible] زیاده از یکماه هر واحد نافعست **ادویه مفرده هندیه نافع داء الثعلب** [illegible]
حشرات گاو را بر زمین [illegible] انداز تا آب آن در زمین جذب شود [illegible] سوده آمیخته طلا نمایند دیگر موضع موفوره را اول آب [illegible]
خوب شوید پس کلک ریاب زده نوشادر سوده در مسکه آمیخته بمالند تا یکهفته دیگر فلفل با سرگین [illegible] در آب سوده طلا کنند دیگر مجرب [illegible] آب لیمو خوب سائیده طلا نمایند دیگر
بلخ که در درخت آک میباشد در روغن کنجد سوخته سائیده طلا کردن عجیب ست دیگر قدری حشرات [illegible] سائیده تا حشرات بسر گردد طلا میکرده باشد دیگر
کف دریا سوخته بسرکه طلا کنند دیگر شیر درخت انجیر طلا کردن بغایت مفید ست دیگر خاکستر حب النیل طلا کنند دیگر دندان فیل سوخته روغن مساوی طلا سازند دیگر [illegible]
[illegible] آب سوده بمالند تا سه چهار روز دیگر بالیدن بهنگره نیز موفوره را مفید ست **ادویه مرکبه یونانیه و هندیه** بگیرند پرسیاوشان حب الآس تخم کرفس مساوی [illegible] بسوزند
بنوعی که سیاه گردد و باچربی خرس و روغن ترب آمیخته طلا کنند که در رویانیدن موی داء الثعلب فاضل ست [illegible] **روغن** که در یکی از مجربات [illegible] جامع الصناعه ست بگیرند [illegible]
ده جزو و روغن کنجد یکجزو آمیخته بآتش ملایم بجوشانند تا آنکه آب فانی شود و روغن باقی ماند پس فرود آرند و هنگام حاجت بعد مالش موضع استعمال کنند **ضماد** مجرب [illegible]
شیطرج هر یک یکجزو زرنیخ سرخ دو جزو بروغن زیتون یا بروغن حنا سرشته برنهند **ایضا** که جهت داء الثعلب مجرب ست موی [illegible] سوخته [illegible] گوگرد مساوی بروغن
زیتون سرشته اول موضع را به پیاز یا اشنان یا پیاز عنصل بسیار مالیده [illegible] مذکور بمالند و چند دفعه چنین کنند **طلا** که جمیع انواع داء الثعلب مجرب الفضل ست بیخ نی سوخته
سرگین موش خاکستر خارپشت نوشادر بوره ارمنی مغز بادام تلخ سوخته خربق سفید مساوی کوفته بیخته بروغن زیت طلا کنند **ایضا** کبریت زرد [illegible] سوخته [illegible]
آمله پوست انار [illegible] خشخاش [illegible] سوخته هر واحد یکتوله فلفل سیاه نیم توله سوده در روغن [illegible] سرشته طلا کنند **ایضا** [illegible] سیاه و در آب پیاز یا ادرک سوده

چالند ایضاً برای موی خورده مجرب کمیں کتیل ترهی برابر سوده بآب طلا کنند ایضاً موی سر سوخته صدف سوخته لونگ سوخته هر یک چهار ماشه بروغن گل بسایند طلا نمایند

اقوال شیخ الرئیس نوشته که در داء الثعلب وداء الحیه سزاوار است که اول تنقیه بدن باسهال خلط غالب کنند پس اگر بلغم غالب باشد با ایارج روفس یا باین حب اسهال آورند تربد سفید ده درم ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل سه درم [illegible] ثلث حب ساخته ده درم تا سه درم بخورانند و بسه شربت یا چهار در یکماه ازین بدهند و جمله تدبیر او بچیزی که لطیف بلغم و تقطیع و تحلیل نماید مائل سازند و اگر صفرا غالب بود این حب بخورانند هلیله زرد ده درم و ثلث درم گل سرخ نیم درم صبر یک درم سقمونیا ربع درم حب سازند این یک شربت است و مداومت استعمال او کنند و همچنین تدبیر بچیزی مضاد صفرا مائل گردانند تا آنکه حال بدن باعتدال آید و اگر سودا غالب باشد ایارج روفس بدهند و دران خربق سیاه یا حجر ارمنی افزایند یا طبیخ افتیمون که دران بسفایج و هلیله کابلی و اسطوخودوس پخته باشد بنوشانند و سائر تدابیر بچیزی که مقلل سودا باشد مائل نمایند پس هرگاه تنقیه سر و بدن هر دو کرده در طلای موضع بادویه که موی برویاند آغاز کنند و اگر در سر بیرون چیزی از فضول باقی باشد تنقیه بغرغره و مضغ نمایند چنانچه غرغره از ایارج فیقرا و پوست بیخ کبر و مویزج مخلوط بسکنجبین عنصلی کنند یا بسرکه که دران پودینه و فودنج [illegible] و راسن و حاشا پخته باشند بعد ازان طلا استعمال کنند و از ادویه مفرده که بسیار گرم کنند مثل فرفیون است و کمتر ازان ثافسیا و آن عصاره سداب کوهی است و کمتر ازان خردل و حب الرشاد و کمتر ازینها کبریت و کف بورق و خربق سیاه و خربق سفید و نطرون و تخم جرجیر و روغن غار و کف دریا خاصه محرق که الطف میشود و زفت رطب و قطران و پشک موش و پیه خرس و پیه بط و پیه جوارح و جمیع شحوم لطیفه که در بیخ مو غوص کنند و بادام مع پوست سوخته و کندر سوده محلول بسرکه در آفتاب ایام کثیره و شبنج سوخته و ابریشم سوخته و زرنیخ سرخ و اشنان سبز و سداب خشک و زراوند و پیاز عنصل و پیاز تیز و سیر است و ازین ادویه بحسب حاجت استعمال نمایند و علاج داء الثعلب کهنه صعب را بادویه قویه و قریب العهد را بضعیفه کنند و هرگاه اراده نمایند که قوت ادویه حاده کم شود قیروطی مرتب از موم و روغن شیرین بدان مخلوط سازند و هرگاه اراده کنند که ضعیف قوی گردد روغن غار یا روغن بان [illegible] در آن آمیزند و علاج عام برای این آنست که موضع را بخرقه خشن بمالند تا آنکه سرخ گردد بعده بدوای حار طلا نمایند تا آنکه ازان سوزش و لهیب محسوس گردد بعد ازان یکروز ترک نمایند و روز دیگر اعاده تدبیر کنند پس اگر آبله کند پیه بط یا چربی ماکیان بمالند و این با ادویه حاده چند روز بگذارند پس هرگاه روییدن مو ابتدا کند چند مرتبه بتراشند و هر روز بپارچه بمالند و روغن که دران قیصوم و پرسیاوشان و بابونه یک یک اوقیه گرفته در آب بپزند تا [illegible] آید پس آن صاف کرده ازان یک رطل بر روغن بان یک رطل بریزند و بآهستگی بپزند حتی که آب بسوزد و بردارند و استعمال کنند پس اگر داء الثعلب حادث [illegible] باشد بالتدریج موضع بکف دریا یا پارچه درشت کنند تا سرخ گردد بعده پشک موش سوده بعسل سرشته طلا کنند و یا [illegible] سوخته [illegible] پوست سوخته بسرکه سرشته طلا نمایند و یا [illegible] و کف دریا بسرکه آمیخته طلا سازند و هرگاه حادث از خلط سوداوی بود اول موی موضع حلق نمایند پس شرط زنند و از پیاز [illegible] بعده ثافسیا بروغن [illegible] طلا کنند و یا [illegible] تخم جرجیر [illegible] زیت مطبوخ چندانکه نصف او بسوزد سرشته طلا نمایند و یا بگیرند قیصوم سوخته و پوست بیخ سوسن و بادام تلخ سوخته و بورق ارمنی هر واحد جزوی سوده [illegible] سرشته طلا کنند و هرگاه حادث از بلغم بود اول موضع را بعنصل یا ثوم بمالند بعده بفرفیون و ثافسیا و خردل بقطران یا روغن غار سرشته طلا نمایند و یا بگیرند ثافسیا فرفیون حب الغار هر واحد سه اوقیه گوگرد یک اوقیه خربق سفید یک نیم اوقیه موم و روغن غار و زیت کهنه بقدر حاجت صرف کنند طلا نمایند و در داء الثعلب موی [illegible] بقوت [illegible] کف دریا ده درم بوره ارمنی خردل گوگرد ثافسیا فرفیون هر واحد دو درم مویزج و فراسیون هر واحد یک درم زیت کهنه طلا نمایند بعد مالش پیازه و هرگاه آبله افتد چند روز ترک نمایند [illegible] سفیداب علاج کنند تا آنکه تسکین یابد بعده اعاده آن کنند اگر احتیاج آن شود و شیخ الرئیس مفصل [illegible] است که صواب تدبیر [illegible] استفراغ خلط فاسد علت و [illegible] بسیار حسن [illegible] بدن آنچه معلوم است و شراب معتدل [illegible] مائل بشیرینی اندک با رقت و صفا که ازین غذا زیاده [illegible] حمام آنرا نافع بود قبل هر دلک بعد آن [illegible] و لا ابتدا باستفراغ بدن از خلط فاعل بادویه مخرج او کنند و یا بفصد اگر ماده آنرا واجب کند بعد ازان تنقیه سر ازان خلط بدانچه معلوم است از سعوطات و نشوقات و غرغره کنند و بر آن تنقیه بحسب فضول بعده توجه بر جلد نمایند و تنقیه آن کنند از چیزیکه دران قرار گرفته باخراج او ازان و تحلیل او و درین تعجیل نمایند تا [illegible] کیفیت راسخه را اکتساب نکنند و شک نیست که در ادویه مستفرغه از موضع برای [illegible] خبیثه لازم است که مقطع و ملطف و محلل باشد چه آنکه تحلیل او بمجرد تخفیف نرسد بسبب شدت تسخین که جلد را [illegible] تخفیف کنند و در آخر بسبب سقوط شعر گردد و اگر چه فی الحال داء الثعلب را بسبب اخراج ماده پس اگر حار قوی باشد مثل ثافسیا و آن اصل است در بابی که ازان چاره نیست باو همان معتدل که بر ان [illegible] که دران فتق کرده شود حرارت او را شکنند و بهترین آن زیت و آنکه بران سال گذشته باشد ضعیف است و حق قوی آنست که مقدار او کم کنند و مزاج او بشکنند و چون بدان طلا نمایند بزودی بردارند و حق ضعیف آنست که بضد این عمل کنند و واجب است که در [illegible] ادویه محلله لطیف باشند والا قوت آنها در غور جلد نفوذ نخواهد کرد و لازم است که در [illegible]

زیرا که بعضی ازین ادویه [illegible] و بعضی ازان نیم [illegible] و بعضی آن نرم [illegible] است ۱۲ منه

تقویت و منع باشد تا ماده خبیثه قبول نکند و واجب نیست که همراه آن تقویت قبض بسیار باشد که ماده را از ورود بسوی موضع بعد از نفوذ در مسام او منع نماید و باید که در ان قوت
جذب بخارهای خون نیک و بخار علک و از بدن باشد بعد تحلیل او و برای فاسد که در جلد است تا که جامع تحلیل و دفع فاسد و جذب برای جید بعید باشد و این بعد تنقیه باید و هر گاه استعمال این ادویه
کنند واجب است که رعایت تاثیر آنها نمایند و ابتدا بدان بضعیف کردن آن بامتزاج چیزی و تقلیل مقدار آن کنند و در اثر آن نگاه کنند پس اگر مریض متحمل و اثر سلیم باشد و رفته رفته مقدار
او افزایند و اگر متحمل نباشد و اثر عظیم گردد قوت او یا تقلیل مقدار او یا بامتزاج چیزی که آنرا اصلاح دهد و تضعیف کند کم نمایند و جید کنند تا بتقریح و تقویح منتهی نشود و در قصد و مقدار ابدان و مزاج
و سن یا جنس آنها لین باشد چون مرطوبین و ضعفا و اطفال و مشایخ و زنان و ارباب صنعت مرطب مضعف و اگر تقویح و تقریح انجامد تدارک آن بشحوم نمایند و بر آن مثل پیه بط
و ماکیان و مثل قیروطی نرم طلا کنند پس هر گاه تسکین نماید اعاده دوا بمقداری کنند که متحمل آن باشد و اگر اثر عظیم گردد در استعمال او فتره کنند و همواره همچنین بعمل آرند تا آنکه
ماده فاسد تحلیل شود و ماده جیده منجذب گردد و علامت تاثیر دوا در ان آنست که جلد سرخ گردد و بدلک ملایم تر و کمتر عود از لکی که بدان قبل استعمال دوا سرخ میشد پس اگر حال
متغیر نشود بدانند که آن محتاج بدوای قوی است و اگر آن بمالش یا هر چه سرخ نگردد و از ان شدید تر باشد حتی که خوف فاسد شدن بود بعد از امتثال پیاز بجا مالند پس اگر سرخ نشود
از شرط موضع چاره نباشد و مثل سیر طلا کنند و آنچه احتیاج بدان در تنقیه جلد از ماده داء الثعلب می افتد چسپانیدن زلو و حجامت و خلانیدن سوزن بسیار است و ایضاً آبله
انداختن بادویه حاده که عنقریب ذکر یابد و آنچه آبله افکند آنرا بشگافند و صاف کنند تا مواد ان بر آید و از چیزهای که اعانت میکند در تحلیل ماده پوشیدن کلاه است که در ان پشم بود
دائم شب و روز که آن تحلیل نماید و عرق آرد و باید که در هر دو سه روز با ستره موی تراشند و هر گاه موی بدید حلق آن کنند و واجب است که قبل استعمال اطلیه موی سر بتراشند و دلک
نمایند چنانچه گفتیم بخرقه خشن یا مثل پیاز و پوست ترب تا آنکه سرخ گردد و قابل برای قوت دوا گردد و مسام بکشاید و گاهی حمام نایب دلک شود و اگر حلق نکنند دوا را رقیق
سازند تا در بیخ مو برسد **و اما استفراغات** پس صفراوی الطبیع را بهلیله مقوی از خربق و افتیمون استفراغ سازند و حب قوقایا و ایارج فیقرا و ایضاً ایارج شحم حنظل نکوست
خصوصاً در بلغمی و اگر در انجا سودا باشد بدان قدری خربق سیاه آمیزند و اگر آنجا صفرا باشد سقمونیا بران [illegible] کنند و ایارج [illegible] لوغاذیا [illegible] برای سودا [illegible]
باشد که باستفراغ تنها تحت یابد و اقسام این استفراغات سابق معلوم شده و اگر اراده خفیف تر از ان باشد ایارج مرکب [illegible] شحم حنظل [illegible] چهار شربت آن بخورانند و اگر یک استفراغ
فائده نکند بعد راحت دادن میان آن تکرار آن نمایند و هر گاه جلد سر سرخ و عروق او سرخ و ممتلی باشد فصد کنند و بعد فصد کلی اگر رای ایجاب کند فصد رگهای سر و رگهای پیشانی
و فصد غین کشایند و اگر رای آن نباشد چیزی از ان بعمل نیارند و اما غرغره و سعوطات و مانند آن در باب معالجات سر معلوم شده **و اما ادویه موضعیه** قوی تر آنها
فرفیون است که بران زیاده از سه سال نگذشته باشد تدبیر آن بحسب تدبیر یکه در قاعده اطلیه گفتیم باید کرد و بعد او تافسیاست و این بسیار عجیب بالغ النفع است
بعده حرف و خردل و ربا و ذراریح بزفت رطب سرشته و یا مویزج بروغن غار سرشته و بشیر [illegible] آبله افکنند و بشگافند تا آنچه تحت او باشد سائل شود و چون پوست منفصل
مواد از زیر او بر آید و کبیکج بر عضو اندک مدت نهند و در داء الثعلب قوی بسوی آن احتیاج میشود و بعد از ینها گوگرد و مهر و خربق و تخم جرجیر و کف بورق هر دو قسم زبد البحر
و پوست نی بیخ او سوخته و مشک موش و پشک گوسفند سوخته و مرو دار فلفل و خردل و بندق سوخته و برگ انجیر و کندش و عروق الصفر و ماميران و قطران است و گاهی درین هر دو نرگس [illegible]
افکند بعد از ان مثل بادام تلخ با پوست سوخته و مثل کندر چند روز در سرکه خائق سوده و خرنوب نبطی زاد و جهای این مرض ست و افضل روغنهای مستعمله درین روغن غار و روغن بلسان و بیخ
و افضل ادویه تنها قطران مستوفی است و فضل شحوم پیه خرس خصوصاً آنچه کهنه باشد لطوخ جید بخردل و قطران لطوخ کنند لطوخ قوی فرفیون تافسیا و روغن غار
هر واحد دو مثقال گوگرد زنده و خربق سفید یا سیاه هر کدام که باشد هر واحد یک مثقال قیروطی بوم قدر کفایت بسازند و ایضاً بورق افریقی دو جزو نوشادر یک جزو [illegible]
در سرکه کهنه سوده طلا نموده فیقن کنند بعد دلک و بعد سه ساعت اعاده نمایند و نشف کرده باشند و سه روز برین هم اهتمام نمایند پس اگر آبله کنند تدارک آن بدانچه معلوم شد باید کرد و ایضاً
ذراریح و خردل در روغن بیز [illegible] تا که مثل غالیه گردد و بسیار آن موضع آبله افکنند برای مرض قوی و کسر قوت او بامتزاج برای مرض ضعیف کنند و آنچه یکی از ینها ضعیف تر و آن
عجیب نافع است که بگیرند سیر کهنه و مثل آن روغن گل خالص و در شیشه کرده بجنبانند بعده موضع را بخرقه درشت بمالند و بدان طلا کنند و ایضاً مالیدن [illegible] که در ان
اند که تافسیا باشد [illegible] که صبیان را هر چیز کفایت کند و طفل قریب بلوغ اخمال نیم درم حب قوقایا نماید و کم از ده ساله دو دانگ **صاحب کامل** گوید باید که نظر در اوراق داء الثعلب
کنند پس اگر حدوث او از خون باشد فصد سر رو گیرند و خون بقدر حاجت بر آرند و اگر از بلغم باشد تنقیه بدن بحب ایارج و حب قوقایا و حب صبر و ادویه مرکبات نمایند [illegible]

وصبر و غاریقون و نمک نفطی و مانند آن کنند و اگر فصل سرما باشد لوغاذیا و ایارج جالینوس و هندی و تخم دوسر و بیخ کبر و سکنجبین عنصلی سرکه عنصل غرغره کنند و سائر غرغرات که جهت
تنقیه دماغ ازین پیش گفته شد بران غرغره میکنند بکرات استعمال نمایند و از اغذیهٔ مولد بلغم مثل ماهی تازه و شیر و کمثری و مانند آن پرهیز سازند و اگر حدوث او از سودا باشد حب اسطوخودوس و مطبوخ افتیمون
و ایارج روفس و ایارج ارکاغانیس و ادویه که دران خربق سیاه و افتیمون و غاریقون و امثال آن از مخرجات سودا افتد اسهال آورند و از اغذیهٔ مولد سودا مثل گوشت گاو و بقر و کرنب و امثال آن
و عدس و کرنب و سائر تدبیر مولد سودا اجتناب نمایند و اگر حدوث او از صفرا باشد تنقیه بمطبوخ هلیله زرد و سنا و شاهتره و افسنتین و حب صبر و سقمونیا و مانند آن کنند و از تدبیر مولد صفرا مثل
عسل و خردل و سیر و مانند آن منع فرمایند و هرگاه تنقیه بدن و سر کرده شد توجه بعلاج تساقط شعر نمایند و اول آنچه این عمل آرند آنست که مالش سر بخرقه خشن کنند تا سرخ گردد و اگر سر
نشود آن عضو را بپوست و هرگاه سرخ شود بر موضع شرط بسیار زنند و بران سیر سوده طلا کنند اگر مرض از بلغم باشد و یا حب الخضراء سوخته یا پیاز عنصل یا پوست بندق سوخته یا بادام
تلخ یا حب البان یا حب المحلب سوخته طلا سازند و ایضاً فرفیون سوده بروغن بان یا روغن اترج سرشته و شیح ارمنی باریک سوده بروغن اترج یا روغن بان یا زنبق آمیخته بر موضع طلا کنند
بعده بآب چقندر و بورق بشویند و ایضاً از چیزیکه درین باب انتفاع یابند چربی گرگ و خرس و کفتار و شیر است و بهترین او آنست که کهنه بود و چون آنرا بسرکه سوده بر سر طلا نمایند
و چون سر گشنیز یا روغن زیت یا ریک سوده طلا کنند آنرا نفع دهد و پوست بیخ نی با مغز بادام تلخ در سرکه خمر سائیده آنرا نافع بود و طلا برای داء الثعلب بگیرند کف دریا پنجدرم و باقی
اجزا همانست یا وزن سطوره که در آخر قول مسیحی گذشت و هرگاه این ادویه استعمال کنند و در موضع احتراق و آبله عارض شود چند روز فاصله دهند و اکنند و بران روغن گل
و سفیداب یا چربی بط و ماکیان طلا نمایند و چون ساکن شود اعاده دوا کنند و اگر مرض از صفرا باشد طلای موضع بشیح سوخته و کف دریا و حضض و موی سوخته بروغن مورد یا روغن
کنجد یا روغن بید سوده باید کرد و بعده سر بخطمی و سپوس و آب بید بشویند و اگر مرض از سودا باشد بعاقرقرحا و مویز سوخته و کف دریا و زهره گاو یا زهره گرگ طلا سازند و بآب حلبه مطبوخ یا بآب
تخم کتان بشویند و ایضاً بتافسیا و روغن نارجیل بعد دلک پیاز تیز یا سیر طلا کنند و یا بگیرند بادام تلخ و پوست بندق سوخته و بوره ارمنی مساوی سائیده و بروغن غار سرشته طلا نمایند و گویند
که چون سر گشنیز داء الثعلب بحالنده موی برویاند صفت دوائیکه موی داء الثعلب برویاند بگیرند ذراریح و سم بعده دور کردن سر و پازو پای نهاده یا ریک سائیده بروغن بان بسرشته و بران قدری مشک
انداخته استعمال کنند و علاج داء الحیه مثل علاج داء الثعلب است طبری گوید که علاج نوع رطوبی داء الثعلب آنست که تسکین مزاج و بلده و فصد و غیره قوانین استفراغ دریافته تنقیه مریض بایارج
فیقرا و غاریقون هر واحد یکدرم و تربد سفید دو درم و نمک نفطی و دو ثلث درم ماهی زهره دو دانگ و لک مغسول نیم درم و سقمونیای مشوی نیم درم کوفته بیخته مثل فلفل گرد حب سازند
و بسه دم بخورانند بعد از آنکه سه وز پرهیز بخوراب و روغن زیت کرده باشند و وقت پرهیز هر روز یک شبه در حمام داخل شوند بعد از آن ده روز صبر کنند و یکشربت حب سکبینج بخورند و درین
همه ایام مالش موضع هر روز یک ساعت کرده باشند و هرگاه از خوردن دوا فارغ شوند موضع را بسیر تک نمایند و اگر کفایت نکند از پیاز عنصل بمالند و اگر اینهم کفایت نباشد بر موضع
شرط زنند و این ضماد بران نهند خردل باریک سوده نیم درم صمغ سداب کوهی دو دانگ سرکه سرشته مثل ضماد برنهند که این خون و موی ابر بویاند الا آنکه هرگاه موبر آید سفید باشد و سبیل او
آنست که موی را بتراشند تا قوی تر از آن برآید و باز بتراشند و همچنین تا آنکه مثل موی اصلی برویه پس بر بیدانچ دشوار گردد موضع را دلک نمایند تا آنکه اندک قرحه شود و بعده بران روغنها طلا
کنند و چون راحت شود و این الم زائل شود فرفیون تازه اندک بقدر یک حبه بران مالند که این نیز از دین نوع ضرر بدیاند و آنچیزیکه بدان معالجه این نوع نمایند از معالجات غریبه که تجربه آن
نیز کرده ایم اینست که بگیرند سرکه و خردل و عنصل و شیطرج و غیره بجوشانند تا آنکه ادویه مهرا گردد و بعده بگیرند ادویه و سرکه در محجمه کنند و بر موضع نهاده امتصاص نمایند و بران محجمه را بگذارند
تا از خود جدا شود و این فعل در روزی دو سه مرتبه کنند تا آنکه موضع بلند گردد چنانکه معلوم شود که گویا منتفخ شده بعده دو روز راحت دهند پس آنرا بسوزن زده بگذارند که این فعل الله موبر بیاند
و ابو جریح گوید که بعد محجمه چربی خرس خنزیر بمالند و هرگاه بدبو شود بسرکه بشویند و اعادهٔ مالش کنند تا آنکه موی برویاند پس اگر موی غبر اللون برویند بران روغن لادن یا آس
نسخهٔ روغن آس
و روغن آمله استعمال نمایند صفت روغن آس بلادن بگیرند صد درم برگ آس تر نیم کوفته در دیگ نوشگی انداز ند بران چهار رطل شراب کهنه و صد درم روغن کنجد یا زیت انفاق که
آن از زیتون خام میگیرند بریزند و سه درم لادن در پارچه سفت صره بسته وقت طبخ دران انداز ند و هر ساعت پارچه را بمالند و باتش ملایم بپزند تا آنکه شراب فانی شود و روغن بماند بعده
نسخهٔ روغن آمله
روغن از لادن و آس صاف کرده نگاهدارند و اما روغن آمله اینست که بگیرند آمله ده درم و در سرکه پنجروز تر کنند بعده سرکه صاف نمایند و آمله را بخشکانند و پنجدرم آمله دیگر دران انداخته پنجروز
بگذارند پس که صاف کنند و اعادهٔ آمله نمایند و این فعل تا هفت مرتبه کنند هرگاه سرکه سیاه قیاهی گردد و دیگ او صاف نمایند و بیست درم ازان بیست درم روغن آس پخته
بجوشانند تا آنکه سرکه دود و روغن بماند بعده آنرا استعمال کنند که این موی را که سفید یا سیاه کرده سیاه برویاند و گاهی این روغن را بار دیگر بدان خضاب استعمال میکنند از برای زینت آنرا

ذکر کرده و ثابت در رساله خود که مسوی بعض او با فرستاده از حارث بن کلده حکایت کرده که آن علاج داء الثعلب ببول پلنگ و بول گرگ و خاکستر استخوان سوخته حیوانی که مزاج او گرم باشد مثل استخوان درندگان یعنی شیر و استخوان پلنگ و مانند آن می کرد و من ابن نصیر را در بیمارستان دیدم که ارباب داء الثعلب را بعد تنقیه طلای موضع بتریاق کبیر می کرد و اما داء الثعلب که از صفرا باشد ابتدای علاج او تنقیه است اگر قوت متمکن باشد باین مطبوخ پوست هلیله زرد تمر هندی هر یک بیست درم افسنتین رومی هفت درم ترنجبین پانزده درم شاهتره ده درم بنفشه سه درم آلو بخارا عناب هر یک بیست عدد در شش رطل عراقی آب بجوشانند تا بیک رطل آید افشرده صاف کنند و در ان دو ثلث درم تربد و یکدانگ سقمونیای مشوی حل کرده نیم گرم بنوشند بعد از ان سر را باعتدال گرم کنند و در ان اسفنج فرو برده تکمید موضع بدان نمایند تا آنکه قریب به بثور کردن رسد بعده بروغن خیری یا روغن گل چرب کنند و بنجم روز بگذارند بعد از ان تخم تره تیزک بمالند و گوگرد سوده بزیت آمیخته یکشبانه روز متواتر طلا کنند بعده بگیرند فندق و مع پوست او بسوزند تا خاکستر گردد و در سرکه کهنه حل کرده بر موضع طلا نمایند و آنچه من درین علت که صفراوی باشد تجربه کرده ام قیروطی معمول بروغن خیری است و موضع را از هوای سرد پوشیده دارند و تکمید بآب گرم در حمام کنند این سهل ترین انواع این مرض در علاج است و اما داء الثعلب سوداوی دشوار تر در علاج است معالجه او بنوشانیدن ماء الاصول چند روز در حریره معمول بمغز قرطم کنند و هر گاه ثابت شود که اخلاط نرم و رقیق گردید مطبوخ افتیمون بنوشانند و قصد تنقیه دماغ بعد این مطبوخ باین حب نمایند افسنتین رومی هلیله سیاه افتیمون ایارج فیقرا هر واحد یک نیم درم بسفایج یکدرم لاجورد مغسول دو ثلث درم نمک نفطی نیم درم غاریقون دو درم تربد نیم درم سقمونیای مشوی دو دانگ کوفته بیخته بعسل سرشته مثل فلفل حبها سازند شربتی از ان سه درم و نیم سه شربت در مدت یکماه بخورانند و گاهی رطوبت بسودا مضاف شود پس معده او کثیر الرطوبت بود و علاج صاحب آن باین حب کنند و این حبی است که در گرما و سرما و ربیع و خریف عقب طعام تناول کنند و به پرهیز دقیق نمایند از لحوم غلیظه احتراز کنند نسخه آن انیسون تخم کرفس بادیان نانخواه زیره کرمانی هر واحد دو درم مصطکی هلیله سیاه هر واحد سه درم صبر سقوطری بجند همه ادویه کوفته بیخته بآب برگ ترنج سرشته حبها سازند شربتی از ان یکدرم عقب طعام دائم آنرا بخورند که این رطوبات را از معده و از جمیع بدن خارج کند بغیر آنکه ضعیف نماید زیرا که هر روز یک مجلس یا دو آرد و شیخ تمیمی در بلد عراق بود که آنرا داء الثعلب بسیار و غلبه اخلاط سوداوی ظاهر شده بود پس او را لزوم این حب نمودم و داء الثعلب زائل شد و بعد آن عود نکرد و اگر رطوبت با سودا در امعای او محسوس شود این حقنه دران استعمال نمایند قنطوریون بابونه خارخسک قرطم کوفته تخم کتان تخم حلبه برگ سداب هر واحد یک کف چغندر اطراف کرنب هر واحد باقه همه را بپزند تا مهرا شود و مثل حریره گردد بعده صد درم از ان صاف کنند و بر ان یکدرم بورق و بیست درم روغن کنجد تازه یا بید انجیر ریخته در هاون حل کنند و بدان حقنه نمایند و مضر نیست اگر در نوع رطوبی رطوبت در امعا یا در معده یا در دماغ ثابت شود و این حقنه کنند و ازین حب که تنقیه سر میکند بخورانند بعد از ان دلک موضع بسیر خام یا پیاز عنصل خوب کنند بعده بر ان چربی بط و چربی خروس و چربی شیر و مانند آن از شحوم که استفراغ و تلیین جلد کنند طلا سازند و بگیرند برای او خاکستر سم نر و گوگرد و میخ نی و بیروح الصنم که هر خاکستر اینها خاصیتی است برای رویانیدن موی و هوی ذکر این کرده و تجربه او کردم و حق یافتم بسوزند و این خاکستر ها را بزیت جمع کنند و بر موضع دائم طلا نمایند که این ضرور موی برویاند و اگر صعب و دشوار گردد موضع را نشتر زنند و بسرکه آنرا بمالند و اصلاح غذای آن کنند میل بسوی آن نمایند که در حرارت او بیفزاید و بسط آن نماید و هر گاه موی برآید موضع را بروغن لادن و روغن ناردین چرب کنند و اما نوع دموی علاج آن بفصد باسلیق و لزوم پرهیز و میل او در تدبیر بچیزی که تصفیه خون او کند و مالش موضع بخرقه خشن پس بوفای رطب که آن چرک دم گوسفند است چند روز نمایند تا آنکه جلد نرم گردد بعده دلک او به پیاز عنصل و سیر و پیاز کنند و طلای او بثافسیا و فرفیون نمایند که دران موی بروید و چون این بیان کردم پس داء الثعلب قلیل المحل و دوای مجمل فکر کردم که هم دگوییم که داء الثعلب فساد شعر و ذهاب آن و تعلس جلد بسبب یکی ازین اخلاط بود و هر گاه بقعه را فاسد گرداند و موی را از غذا کردن منع نماید پس علاج جمیع استفراغ او است بحسب نوع مرض و دوائی او فی الجمله در استفراغ تربد و غاریقون و ایارج و شحم حنظل و اسطوخودوس و قنطوریون و شکاعی و بادآورد و خربق سیاه و مانند آنست و بسیار دیدم که ابن سینا در دفع سوداوی خربق سیاه می نوشانید و در ان نفع میکرد و با چیزی که بدان دلک نمایند آن پیاز و سیر و پیاز عنصل و ثافسیا و فرفیون و شحم

و مانند آنست و چیزیکه بدان طلا کنند گوگرد و بندق سوخته و پشه سوخته و کف دریا و بیروج صنمی سوخته و سم بز سوخته و وج سوخته و شحم سنوای حربی
بز و حربی بقر و امثال آنست و آنچه واجب ست که صاحب نوع سوداوی دائم استعمال نماید هلیلۀ سیاه و کابلی هر دو مربی ست و آنچه صاحب رطوبی
استعمال کند اطریفل کبیر و اطریفل صغیر و معجون القرویا و جوارش بلادری و مانند آنست و آنچه صاحب نوع صفراوی استعمال نماید این سفوف
معمول بهلیلۀ زردست بگیرند تخم خرفه و خیار و تخم خشخاش و گل سرخ هر واحد یکجزو هلیلۀ سیاه و پوست هلیلۀ زرد مثل همه شکر طبرزد برابر
جمله سائیده صبح بر ناشتا و وقت خواب بقدر حاجت بخورند و هلیلجات مربی و هلیلجات سوده بموبز سرشته استعمال کنند و آنچه صاحب
نوع دموی استعمال نماید اطریفل معجون بعصارۀ عناب معقود ست و اصلاح اغذیه بحسب آنکه لائق مرض باشد و این همه استعمال نمایند
مع استعمال قوانین در غذا و دوا و علاج داء الحیه علاج داء الثعلب رطوبی و سوداوی ست بغیر زیادتی دران سوای آنکه جلد این را
طلا نکنند مگر بچیزیکه آنرا نرم کند بغیر آنکه استفراغ نماید و دیدم که در بیمارستانات درین استعمال چیزی میکنند که در داء الثعلب از دلک و طلا استعمال مینمایند
و گاهی درین نوعی غریب که معروف بذات العروق ست واقع میشود و او آنست که مواضعی که ازان مو زائل شود دران شبیه بعروق سرخ مشابه و شبیه
بر جراحت مستطیل واقع میشود ظاهر میگردد و هرگاه جلد نرم شود او نیز نرم و منبسط گردد و علاجش علاج داء الحیه ست **ابن الیاس** گوید که اگر
از خون غلیظ محترق باشد فصد و اخراج خون بقدر قوت کنند و هر صبح جلاب از عناب ده عدد بشکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزورۀ ماش بمغز بادام
و اسفاناخ خورند و یا بگیرند شربت عناب ده درم و شربت بنفشه ده درم و بنوشند و یا بگیرند آب انار بشحم آنها افشرده سه اوقیه بشکر سفید
ده درم و غذا مزورۀ انار دانه با اسفاناخ و مغز بادام خورند و اولا اشن موضع بپارچۀ درشت یا بزوفای رطب کنند و یا بگیرند پیاز عنصل پنج درم سیر و خردل
هر واحد سه درم و بسایند و بسرکۀ کهنه سرشته طلا نمایند بعد تراشیدن مو و اگر از بلغم محترق باشد هر صبح جلاب از بادیان و اصل السوس هر واحد ده درم
گلقند عسلی ده درم بنوشند و غذا مزورۀ نخود و ماش بمغز بادام خورند و هرگاه اثر نضج در قاروره ظاهر شود تنقیۀ بدن بحب ایارج و حب قوقایا و حب صبر
یا بمطبوخ ترید مع شحم حنظل و غاریقون و صبر و نمک نفطی نمایند و غرغره بخردل و بیخ کبر و سکنجبین عنصلی یا بایارج مع ماء العسل بمرات کثیر کنند و از فواکه رطب
و غیره مولدات بلغم حذر نمایند و اگر از مرۀ سودا باشد هر صباح جلاب از بادرنجبویه و تخم کاسنی هر واحد سه درم و گلقند ده درم بنوشند و غذا مزورۀ نخود
مع ماش و مغز بادام بخورند و هرگاه خلط نضج یابد تنقیۀ بدن بمطبوخ افتیمون و حب آن و یا ایارج فیقرا و یا ایارج لوغاذیا کنند و از اغذیۀ غلیظه مولد سودا
مثل لحم نرگاو و نمک سود و قدید و بادنجان و لحم بز حذر نمایند و اگر از صفرای حاد باشد هر صبح جلاب از تخم کاسنی سه درم بنفشه پنج درم و شکر سفید
ده درم و از آلو و عناب هر واحد ده عدد و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا مزورۀ ماش بمغز بادام خورند و هرگاه اثر نضج در قاروره
پدید آید تنقیۀ بدن بمطبوخ فواکه سقوی بسقمونیای مشوی کنند و از تناول اغذیۀ حاره یابسه و حریفه و حلویات و مانند آن احتراز نمایند و هرگاه بدن
از اخلاط بحد شده مرض پاک گردد صرف عنایت بمعالجۀ سقوط شعر فرمایند و بعده دلک بسیار بخرقۀ خشن و زدن شرط غیر عمیق سیر سوده بروغن یاسمین
بران طلا کنند و اگر مادۀ مرض بلغم محترق باشد حبة الخضرا و غیره که در قول صاحب کامل گذشت آن همه ادویه را سوده بروغن بان یا روغن اترج
یا روغن یاسمین یا زفت گداخته آمیزند و طلا کنند و یا بگیرند شیح سوخته و بروغن زنبق آمیخته بر سر طلا کنند بعد شستن آن با آب چقندر و بورق و انجبار
سیست زبانات شعر اینست که بگیرند پیۀ شیر و پیۀ خرس و پیۀ گرگ مساوی و بسرکۀ کهنه سائیده طلا نمایند و اگر مادۀ این مرض صفراوی باشد
هر روز سر را بآب چقندر و آب بید و آب سبوس بشویند و حضض و غیره که در قول صاحب کامل مسطور شد طلا سازند و اگر مرض از مادۀ سوداوی باشد
بگیرند گوگرد زرد و ثافسیا و فرفیون و خردل و بیخ نی و خاکستر سم بز و قیصوم سوخته مساوی کوفته بیخته بروغن زنبق و ناردین بسرشند و بر سر طلا کنند
و بعده دلک او بسیر و پیاز تیز **صفت طلا** برای داء الثعلب ذراریح سر دور کرده سه درم میویزج فرفیون هر واحد یکدرم کف دریا پنج درم بورق
خردل گوگرد زرد و ثافسیا هر واحد چهار درم باریک سائیده بروغن زیت یا روغن زنبق آمیخته بر سر طلا کنند **طلای دیگر** بیخ نی فارسی سوخته خسته جبا

سوخته و وسمه مساوی کوفته بیخته در ظرف رصاصی بروغن زنبق بسایند و طلا کنند و اما علاج داء الحیه علاج داء الثعلب ست و شستن سر
هر روز با اسپغول و گل خطمی سفید و برگ بید و بدن و سر را هر روز بروغن بنفشه و نیلوفر و روغن تخم کدو بمالند و بنفشهٔ تازه و نیلوفر ببویند و این تقویت و
که سبب تساقط شعر اتساع مسام و نقصان غذا باشد و اما هرگاه انتشار و تساقط او بسبب ضیق مسام باشد قریب او روغن نبر بندد و مالش سر بپوست
و زهرهٔ بقر کنند و در حمام داخل شوند و تا دیر در ان نشینند و بر سر شیح سوخته و نمک و قیصوم سوخته بمالند و بعد مالش سر را بآبیکه در ان نطرون و بورق
جوشانیده باشند بشویند و یا بگیرندنی فارسی سوخته و خستهٔ خرما سوخته و وسمه هر واحد مساوی و بدستوریکه سابق مسطور شد مرتب ساخته
بر موضع طلا نمایند ابو منصور گوید که اگر از جهت خون باشد فصد سر رو کنند بعده طبیخ خیار شنبر و بعد از ان ایارج فیقرا دهند و اگر از صفرا باشد
اول طبیخ هلیله بعده ایارج فیقرا خورانند و اگر از سودا باشد طبیخ افتیمون پس ایارج فیقرا دهند و اگر از بلغم باشد حب منتن بعده ایارج فیقرا خورانند
و در جمیع این انواع میان هر ده روز شربتی از ایارج فیقرا دهند و هرگاه این ادویه خورانند اغذیهٔ لطیفهٔ سریع الانهضام مثل اسفیدباج چرب بلحوم طیور و رقاق
دهند و از اغذیهٔ غلیظه مثل لحوم صید و مانند آن و امتلای طعام و خمر پرهیز سازند و از کثرت ریاضت و تعرق و تعب منع کنند و اما علاج نفس موضع
اینست که اگر ارادهٔ معالجهٔ او باشد حلق او بنوره یا باستره کنند و نوره بهتر است بعده بخرقه خوب بمالند حتی که عرق او بر آید و بعد آن بآب مرزنجوش
مطبوخ بشویند و بر ان حضض طلا کنند و یک شبانه روز بر ان بگذارند و هرگاه صبح شود بآب مورد آنرا بشویند و بر ان روغن بان طلا نمایند و اگر از ان زایل
بدین سرخ نشود بحجر بورق یا پوست ماهی خشن یا برگ انجیر آنرا دلک نمایند حتی که سرخ گردد و پوست بخراشد پس خون از ان پاک کرده بر ان چقندر مطبوخ
بشراب و یا انجیر خشک سوخته محلول بشراب بنهند طلا برای آن قشور کندر سوخته بشراب مطبوخ حل کرده بدان طلا کنند و یا پیه گرگ بسرکه آمیخته
طلا نمایند و بعکس در شراب سوده و یا بپوست بندق سوخته و بیخ نی خشک طلا سازند و طلا بروغن بادام تلخ و روغن بید انجیر آنرا نفع کند و اما ادویهٔ
مفرده برای این برگ حنظل ست و نوشادر و مویزج و خاکستر کتان و خاکستر اشنان و بزر بید و کفتار و پیه شیر و مر و فلفل و غیر آن که در قول مسیحی گذشت
و هر دوائیکه حار لطیف نفاذ ست آن همه را مفرد و مجموع با سرکه یا بعض روغنهای گرم مثل زیت و روغن بید انجیر و روغن غار و مانند آن بر سر طلا نمایند
نفع بلیغ کند پس اگر مکان آبله کند چربی بط یا ماکیان و مرهم سفیده بمالند و چند روز دلک او ترک نمایند بقراط گفته که درین مرض شرب ادویهٔ
حاره سزاوار نیست که آن جلد سر را مثل حالت در صلع گرداند اهرن گوید که جالینوس ایارج فیقرا را در علاج این مرض اصل ساخته و از ان فرع جمیع علاجها
او نموده و آن اینست که با وی مخلوط میکرد اگر مرض از خون و صفرا بودی سقمونیا و غاریقون و اگر از سودا بودی خربق و افتیمون و اگر از بلغم بودی
شحم حنظل و در همه انواع او امر غرغره بآن میکرد و گفته که متقدمین شرط بر موضع میزدند بعده بسیر و سرکه و نمک و افسنتین آنرا خوب می مالیدند و این
عمل مجرب است خطا نمیکند ثابت گوید که علاج داء الثعلب بمرات کثیر از اسهال بغیر معالجهٔ موضع کردم و صحت تمام یافت محمد بن زکریا گوید که پیاز را
در داء الثعلب تجربه کردم و او را معنی از غیر او یافتم و اعتماد بر ان نمودم و بلبوس بهتر از پیاز ست سعید گوید که اگر از صفرا مخالط خون باشد فصد سر رو
کنند و بعد فصد اسهال طبیعت بمطبوخ هلیله نمایند و مریض را از استعمال اغذیهٔ حاره منع فرمایند و امر بشرب ربوب ترش مثل رب سیب و
و انار کنند و غذا بچهٔ مرغ و سکباج ماهی تازهٔ کوچک یا مزورات معمول بماش یا اسفاناخ دهند و بعد تنقیهٔ بدن و اصلاح اغذیه قصد مواضع که
از ان موی ریخته بدلک شدید از خرقهٔ پشم نمایند و از بیخ نی سوخته مع پوست بادام تلخ سوخته بسرکه سرشته طلا نمایند و اگر موی عود نکند بر موضع شرط
زنند و بلادر در روغن کنجد گداخته طلا کنند و ایضا بشیح سوخته و کف دریا و حضض با روغن بید و روغن آس طلا سازند و اگر از خلط سوداوی باشد
تنقیهٔ بدن بمطبوخ افتیمون کنند و بعد تنقیه غذا با بچهٔ مرغ بریان یا زردی بیضه سازند و از امتلای طعام منع کنند و موضع را لعاب قرقحا یا پیاز عنصل
یا بخردل یا بزیت یا زیت کهنه یا مرزنجوش بعد حلق سر بمالند و بر مواضع شرط زنند و سر را بآب حلبه یا بآب برگ کتان بشویند و اگر از بلغم باشد تنقیهٔ بدن
بحب قوقایا یا حب صبر کنند پس اگر فصل سرما باشد گلقند عسلی دهند و غرغره بخردل و سکنجبین نمایند و اگر فصل گرما باشد قی کنانند و اسهال بقرص بنفشه

مجرب بلا شک

آورند و باید که از استعمال ادویهٔ قوی الاسخان محرق جلد حذر کنند تا جلد محترق نشود و مو برنیاید الطاکی گوید که هرگاه خلط غالب متحقق گردد
ابتدا باخراج او نمایند بفصد اگر خون باشد والا باسهال مثل نقوع هلیله و صبر در صفرا و ایارج در بارد مع زیادتی غاریقون و تربد در بلغم و مع لاجورد و مطبوخ
افتیمون در سودا این همه مع اصلاح اغذیه و اکثار شوربای چرب و سکنجبین و غرغره و معطسات و حمام باشد پس اگر صلاح ظاهر شود و مو بروید فبها والا
اگر در بدو موی سرخی بسیار و یا در بلغمی سفیدی باقی ماند بر جلد شرط زنند تا مواد سائل شود و اگر حال احتمال نماید دالا ازدم محل بسیار جگه گرم و اسقیس و عسل کنند
بعده دلک بفرفیون یا خردل و اگر در صفراوی وزردی و در سوداوی کمودت باقی ماند و این هر دو بیبس و قحولت ست انجحل را بشحوم خصوصاً شحم خرس
و شیر سگ مالند و از مجربات دهر دو مرض مطلقاً طلای صمغ سداب و گوگرد و زیت خصوصاً چون عقارب دران پخته باشند و خاکستر صدف و سیر ست
و در بلغم طلای او بخاکستر لیف نارجیل و سرکه او و دار فلفل و در چینی بکم و زردی بیضه و در مغرب بشرب لوغاذیا و طلا بخاکستر اظلاف و فرفیون و در
روم قی بشبت و عسل و ترب و مالش بچربی بط و آب خرزهره و عسل و در حبشت بعد آن تعاهد غسل جلد بخطمی و مغز خربزه و ترمس بعد از آن مالش
روغن بنفشه و روغن گل چند روز گویند که بیروج را درین هر دو مرض فعل عجیب ست و گویند که در سوداوی فقط و گاهی حاجت داعی گردد بطلاء
وقت غلظ ماده پس بهترین آنها دران هنگام آنست که از اکلیل الملک و بابونه و مویز کوهی و بورق سازند و بعد آن بروغن زنبق که دران لادن پخته باشند
طلا کنند و چون رداءت ماده معلوم شود چسپانیدن زلو مناسب می بینیم زیرا که دران نفع ظاهر ست و گاهی نائب از شرط میشود پس بعد تنقیه و شرط
ملازمت محل بدلک منبتات شعر نمایند و بهترین آنها مغز جوز بروغن نفط یا زیت ست و مثل اوست خاکسترهای پوست سخت جوز و سم خر وحشی
و جلد خارپشت و قیصوم و سم بز و پیاز و آب ترب و روغن آن و اما برگ حنظل را با وجود نفع او بدلک نفع بشرب مدبر او بطوریکه در مفردات گذشت نیز
هست و کذا زراوند طویل و زنجبیل و درونج و نوشیدن غذیه تا چهل روز بر باشتا آنرا ابر دو چون غذیه را ابرگ خرزهره و زرنیخ زرد و مویزج و سیر در زیت
و عسل بطبخ قوام کرده باشند درین هر دو مرض و در همه آنچه مورا برویاند طلای مجرب ست و گاهی با آنها چون ماده اشتداد نماید و فصل بارد بود خردل
و نطرون اضافه کرده میشود پس اگر خوف قرحه کردن آن باشد محل را بالطلق چرب کنند و اما طلای مگس و سر موش و مورد و لادن و بید انجیر نیز
بالغ النفع ست و اگر چه بغیر سوختن بکار برند و کذا اهل و قطران و پیه روباه یا خرس و عصارهٔ آزاد درخت چون بصبر و مر تک آمیزند و بدان پنج هر ته
در پانزده روز طلا کنند آنرا صحت بخشد و کذا نوشادر و زلو و میعه و زفت ست و بدانند که این ادویه استعمال کرده شود مفرد و مرکب مع بعض آن بشرط
آنکه نظر در باده و فصل کرده شود پس از ادویهٔ لذاعه در سرما و در تکثیف ماده زیاده کنند و بالعکس ایضاً در نزهت مینویسد که فصد در دموی
کنند و حجامت محل و شرط او در باقی اقسام اگر دشوار باشد بعده تنقیه و اطلیه و بهترین طلا در دموی اینست که مور را در پستان بپزند تا آنکه غلیظ
گردد پس طلا کنند و کذا حی العالم مع حنا بعد شرط و برگ انجیر مع قطران و در بلغمی عنصل و پیاز و انگزد و فلفل و پشک موش بسرکه و عسل و در صفراوی
مسکه و حنا و آرد جو طلا نمایند و غذیه شیر با ... و در سوداوی بندق سوخته و سیر و حب الغار و روغن نفط طلا نمایند و ترب مطلقاً و تخم آن و کذا نیل هندی و برگ حنظل
طلا نمایند گیلانی از میامر جالینوس نقل کرده که معالجهٔ بلغمی بتنقیهٔ بدن اولاً فاولاً باین مسهلات بعد نضج ماده کرده میشود اول بگیرند ایارج فیقرا یک مثقال
شحم حنظل نیم دانگ کوفته بیخته باب کرفس سرشته حبها سازند و گاهی زیاده و کم میکنند بحسب وقت دوم تربد سفید ده درم ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل
سه و ثلث درم شربتی از دو درم تا سه و ثلث سوم حب قوقایا چهارم حب صبر و اگر فصل گرما باشد امر بقی کنند و اخراج بلغم نمایند باین مقی بگیرند شبت
و حنظله و سر مق و تخم ترب کوفته و جوشانیده صاف نموده قدح بزرگ از ان بگیرند و ده درم عسل و چهار دانگ جوز القی سوده و اندکی کنگر زد بران
انداخته بیاشامند پس قی کنند و بعده غرغره بغراغر مذکوره در باب امراض بارد بلغمی و فالج کنند و یا بیخ کبر در آب بجوشانند و صاف کرده
ایارج دران حل کرده غرغره کنند و یا خردل بسایند و در سکنجبین آمیخته بدان غرغره نمایند و تبدیل مزاج بماء الاصول و گلقند عسلی کنند خصوصاً چون
فصل بهار باشد بعد از ان مالش موضع بخرقهٔ درشت یا بعنصل یا بسیر کنند بعده بثافسیا و خردل یا بسیر سوده طلا نمایند بعده شرط اگر مرض

قوی باشد و این طلا از فیه سست از قیروطی علاج قرنا نیز مره بقدر سرشته طلا کنند و غذای ایشان شوربا بشبت و نخود کوفته و طباهجات و مطجنات
بهری و خردل و گوشت گنجشک و قنابر و مانند آن آنچه مسخن باشد بسازند و از حموضات و شیر و آنچه ازان مرتب کنند و جمیع نبیذها و امتلای
طعام و اکل لحوم و حبوب و هر طعام که تقلیل ازان غذای کثیر دهد و نفخ آرد و از ریاضت بسیار قوی و از تعرق بسیار در حمام اجتناب باید کرد
و اگر در موضع مرض از کثرت اطلیه قروح پیدا شود مرهم مرتب از روغن و موم و آب برگ بلوط و آب برگ سوسن و زرده بیضه طلا سازند

علت نفخ

و این مرضی ست که در جلد سر حادث شود شبیه بداء الثعلب در شکل او و مشابه برص در رنگ آن و در بقعه بقعه سر متصل یا متفرق بود و گاهی لبقعه
ازان سرخ مثل اثر قرحه و دیگر سفید مثل بهق باشد و فرق میان این و داء الثعلب آنست که هرگاه داء الثعلب را لمس نمایند آنرا چنان دریابند
و خیال کنند که گویا از جلد پست ست و موضع این علت را چون لمس نمایند دریابند که گویا آن از جلد بلند شده و فرق دیگر آنست که داء الثعلب
فرک را قبول نکند و زیر فرک سرخ نگردد الا بقدریکه انسان را استطاعت تامل او باشد و چون نفخ را انسان بمالد سرخی او اشتداد کند و ساعتی بران
حال باقی ماند و سبب تولد این علت یکی تنگی مسام ست و دوم بخارات حریفه حاده پس هرگاه بخارات حاده حریفه کثرت نماید و مسام از اخراج آن
تنگ باشد او لامحاله بسبب تنگی مسام بریزد پس جلد بسبب تنگی مسام از اخراج بخارات منتفخ گردد چنانچه در جلد از غلظ بخار و حدت خون مرض شرا
حادث میشود و این علت از امراضیست که بدان شهری مخصوص باشد و در حبش بعلت بلدیه معروف ست چنانچه عرق مدنی در مدینه حادث شود
و قوبای سیاه بمصیصه و دمامیل بشهرزور و جرب بطبرستان و مانند آن **علاج** بسط جلد و تلیین او و استعمال آبزن و آب نیمگرم و مالش بروغنهای
نیمگرم و تنقیه باین حب کنند ایارج فیقرا دو دانگ تربد نیم درم خربق سیاه یک طسوج ماهی زهرج نیم دانگ نمک سرخ یک دانگ سقمونیای مشوی در سیب
یا بادنگ برگ ترنج یک دانگ همه را سحق کرده حبها سازند و بعد پرهیز آنرا بخورند و در زمانیکه قواعد تنقیه آنرا مساعد باشد دو شربت یا سه شربت ازان بعمل آرند
و دیدم که این مرض بشرط و غسل بسرکه زائل شد و از چیزیکه بدان طلا نمایند هرگاه قانونی از قوانین استعمال تنقیه بفصد و مسهل مانع باشد این طلا
خاکستر قیصوم و خاکستر پوست بندق ولادن همه را سائیده بموم روغن مرتب از روغن خیری یا مانند آن آمیزند و این علت عسر البرء نیست
بلکه بسرعت زائل شود و بهترین علاجش آنست که از استعمال آبهای نیمگرم ذکر کردیم بهر آنکه تفتیح مسام علاج اوست

انتشار شعر

و این عبارتست از ریختن موی ریش و سر و ابرو و سقوط شعر یا بسبب کمی غذا و قلت بخارات جید منبت شعر باشد مثل آنکه ناقهین از امراض
و ارباب دق و سل را عارض میشود و یا بسبب تخلخل جلد و اتساع مسام حتی که بخار محدث شعر چون خارج شود متفرق گردد و برای احداث شعر مجتمع
نشود و یا بسبب تنگی مسام از جهت یبوست و کثافت جلد مثل جلد پیران پس ماده مو دران نافذ نگردد و یا از جهت رطوبت غلیظ و بلغم مسدد
حتی که مسام فاسد گردد و میان بخار خارج و داخل انقطاع رو دهد و بعضی با بعض دیگر متصل نشود و آن از تولد شعر منع کند و یا بسبب حصول مواد خبیثه
زیر جلد حتی که ازان بخار و خانی فاسد گردد مثل آنکه در داء الثعلب و داء الحیه میباشد و یا بسبب استیلای رطوبت بر جلد چنانچه در استسقا و غیر آن
و صاحب کامل گوید که گاهی سقوط شعر عقب امراض حاده بسبب حرارت شدید و ورود حرارت بخارات حادث شود و گاهی بسبب سعفه یا قروح یا جذام میباشد
طریق تشخیص اسباب مذکوره اگر آثار داء الثعلب و داء الحیه یا سعفه یا قرحه یا جذام ظاهر بود سبب انتشار شعر همان مرض باشد و الا نظر
کنند اگر صاحب او لاغر بود و خشکی جلد و تقدم اسباب محلله و مقاسات امراض و قلت غذا دریافت گردد سببش قلت غذای شعر باشد و اگر نرمی
جلد و باریکی مو و سرعت انتشار آن بود سببش تخلخل مسام باشد و اگر خشکی مزاج و کثافت جلد و جعودت و غلظت و شدت سیاهی مو بود سببش تنگی
مسام از یبوست باشد و اگر مو باریک گردد و آثار خشکی هیچ نباشد سببش تنگی مسام از رطوبت غلیظ بلغمی باشد و اگر آثار غلبه رطوبت بر بدن مدرک گردد

سببش استیلای رطوبت بر جلد باشد علاج اگر بسبب قلت غذا باشد غذای جید بخورند و خواب کنند و حمام نمایند و سر را بخطمی و برگ حنا و تخم مرو بشویند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر بمالند و اگر بسبب اتساع مسام باشد باید که هلیله کابلی و مازو و اقاقیا و مانند آن از ادویهٔ قابضه در آب جوشانیده نطول نمایند و روغنهای قابض بمالند و روغن آمله مالیدن نیز فائده میکند و کذا روغن آس مع پرسیاوشان و قوی‌تر ازین آنست که سه درم لادن در نیم اوقیه شراب قابض یا روغن آس گداخته غلاف سر بدان نمایند و اگر بسبب تنگی مسام از یبوست باشد ترطیب مزاج و مالش بروغن بابونه و بادام و مانند آن کنند و همیشه حمام نمایند و آب نیمگرم بر سر ریزند و شیح سوخته و بادام سوخته با روغن زیت سرشته سر را بدان غلاف نمایند و ماء الجبن و اغذیه و اضمدهٔ مرطبه بکار برند و اگر از رطوبت غلیظه باشد که مادهٔ شعر را آمدن ندهد می باید که کثرت حمام کنند و شیح و بنجاسف و بادام تلخ را بسوزند و با بورهٔ ارمنی و زهرهٔ گاو طلا نمایند و غذای مقطع و مجفف رطوبات و قلیه بکثرت مصالح گرم خورانند و از تناول اغذیهٔ رطب و ماهی و شیر و فواکه تر حذر کنند و درین نوع روغن مالیدن ممنوع ست و اگر بسبب داء الثعلب یا داء الحیه یا جذام باشد علاج هر واحد مسطور شد و اگر بسبب استیلای رطوبت بود تنقیهٔ ماده و تقویت مسام نمایند بدانچه در داء الثعلب مذکور شده و اگر بسبب سعفه و قرحه باشد اشیای محللهٔ ملینه چون خطمی و خبازی و لعابها و روغنها و مراهم و قیروطیات مناسبه استعمال نمایند بشرطیکه جلد اصلی منقطع نشده باشد و بعد اندمال مسام منسد و فاسد نگشته والا علاج نپذیرد **ادویهٔ مفرده و مرکبه** مانع سقوط شعر عصارهٔ کرنب تنها و با نمک طعام و کذا سرگین بز سوخته و کذا اقاقیا و کذا ابلیله و کذا صبر بشراب قابض و کذا زوفرا که آن خراست بعسل و کذا فاغیهٔ حنا و روغن مورد و کذا زجاج محرق بروغن زنبق و کذا برگ سدر و کذا اسنباذج و کذا حب الآس مطبوخ بشراب قابض و کذا تخم چقندر بروغن آس و کذا خصیة الثعلب بزیت و کذا بهمن سفید و کذا برادهٔ چوب شمشاد با حنا آمیخته و ایضاً طلای لادن و شب بسرکه تند سوده تا مثل عسل گردد و کذا برگ انجیر باریک سوده با آب سرشته و کذا ابودینهٔ کوهی و پوست بلوط مساوی سوده و ایضاً غلاف سر بعصارهٔ کرنب که در آن حنا سرشته باشند و کذا پرسیاوشان پنج درم شراب کهنه ده درم لادن ده درم روغن آس بیست درم و کذا برگ آزاد درخت یکجزو و حنا دو جزو باهم سوده در سر پر کردن و کذا سم بز سوخته و مثل او خطمی و ذرور حرف در سر و اکل آن و کذا ابنق خشک کرده و کذا اسنا و کذا تخم بادرنجبویه و مداومت بخوردن ترب و کذا عذبه بعسل و بغیر عسل و کذا دج بدستور و اکل و ضماد یادا ورد و ذرور زجاج و کذا دارچینی و غسل سر بهر بسفایج و خوردن بیخ آن خراشیده کوفته **روغن** که در منع ریختن مو که از مرض آتشک باشد و بجهت داء الثعلب از مجربات حکیم مؤمن ست و موی سفید که در آن برآید سیاه بروید و سه صد و سه مثقال برگ مورد پانزده مثقال در چهار صد مثقال آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با صد و بیست مثقال روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند سه مثقال لادن در آن حل کنند طلا که در تقویت مو و منع ریختن او عجیب الاثر ست کندر مازو هر یک یکدرم مصطکی یکنیم درم قردمانا هر یکی هر یک دو درم لادن سه درم بروغن گل حل کرده در بیخ مو طلا کنند **اقوال حکما** ابو سهل گوید که انتثار شعر را انفع میکند تقویت جلد موضع و گردانیدن آن میان تخلخل و تکاثف و این چنان باشد که بادویهٔ حاره اشیای قابضه بیامیزند و لادن درین امر موافق‌ترین ادویه است پس هر گاه بروغن مخلوط سازند و بدان سر را طلا نمایند مو از ریختن باز ماند و درین فعل مشابه لادن روغن شجر مصطکی ست و باید که حلق مو از موضع کنند یا دوا را رقیق سازند تا به بیخ مو برسد و اگر مریض پیر و فصل سرما و مزاج سرد باشد در آن روغن ناردین بیامیزند و گاهی موی ناقهین بریزد و آن بسبب کمی خون ایشان باشد و در علاج محتاج بچیزی بیشتر از انعاش قوت نباشند و دوائیکه انتثار شعر را نیکوست لادن را در شراب عفص تر کنند و بروغن مورد بسایند و نصف لادن پرسیاوشان آمیزند و در حمام یا هوای گرم بعد از آنکه سر تا سرخ گردد استعمال نمایند پس اگر فصل و مزاج بارد باشد و احتیاج بجذب و تخلخل بیشتر باشد روغن ناردین در آن مخلوط کنند دیگر زبیب پرسیاوشان یکجزو لادن دو جزو بشراب و روغن مورد آمیخته سر طلا نمایند دیگر حب الغار ده عدد لادن افسنتین هر واحد برابر حب الغار کوفته در روغن بپزند و بدان روغن موی را تدهین نمایند و از چیزیکه اسقاط شعر را نفع میکند روغن آس ست چون تعاهد آن نمایند و لادن محلول در شراب یا در روغن مورد و شب استعمال کنند و صبح بحمام داخل شوند و آن دوا شعر متساقط را محکم کند آمله و برگ مورد را در آب بجوشانند تا آنکه آب سرخ گردد بعده در آن لادن محلول بشراب آمیخته

بر بیخ مو بمالند شیخ میفرماید که ادویه حافظ شعر آنست که دران حرارت لطیفه جذابه و قوت قابضه باشد و آنکه دران خواص بود که بدان فعل نماید و در اینجا ذکر میکنیم ادویه را که آن لائق تر باین مقام ست و ادویه مفرده که برای حفظ مو و تدارک اخذ او در تساقط نیکوست و الآن در اینجا ذکر کرده میشود بر جمله آنکه شرط کرده شود هنوز شروط واجبه در تدبیر او و پس از امثال این مورد و حب الآس و لادن و آمله و هلیله کابلی و مر و صبر و پرسیاوشان است و گاهی در آن داخل میشود مازو بنابر قبض او و فیلزهرج خصوصاً بشراب قابض یا روغن آس یا روغن مصطکی و آب مورد یا آب برگ آزاد درخت و ایضاً خاکستر شجرهٔ بزرکتان سوخته مع تخم آن بروغن طلا کردن و ایضاً پوست جوز سوخته چون بروغن آس و شراب قابض مخلوط ساخته بمالند خصوصاً برای صبیان و از مرکبات اینست که حب الآس و مازو و آمله در روغن گل یا روغن آس بر وصف معلوم بپزند و استعمال کنند و ایضاً برگ مورد تر و لادن و عوسج و اطراف سرو و حب الآس کوفته بزیت حل کرده غلاف سر بدان نمایند و ایضاً حب الآس سیاه و تخم کشنیز و برگ کرفس و تخم چقندر و برگ عوسج هر واحد یکجزو پرسیاوشان و لادن هر واحد نیم جزو شراب سیاه نه جزو باهم بجوشانند تا شراب سوم حصه باند بعده بران زیت خوشبو بسعد و سنبل دو جزو انداخته سه جوش دیگر داده آب و روغن از ادویه خوب افشرده صاف نمایند و در مرتبان کرده وقت حاجت بجنبانند و استعمال کنند که این حافظ موی و مسود شعر است و ایضاً تخم کرفس و تخم چقندر و پرسیاوشان و کندر هر واحد دو اوقیه جوز پانزده عدد پوست صنوبر یک رطل همه را در دیگ کرده گل حکمت نموده یکشب در تنور بگذارند تا جمله خاکستر گردد و سائیده یک رطل چربی خرس که این بهتر از چربی مرغابی ست آمیزند و بردارند و هرگاه حاجت آن باشد در روغن خوشبو گداخته استعمال کنند که صلع مبتدی را نیز نافع بود و ایضاً بگیرند یک نیم رطل شراب قابض و لادن یک اوقیه و پوست صنوبر سوخته دو اوقیه پرسیاوشان سوخته مثل او پیه خرس یک رطل آب عنب الثعلب چهار اوقیه و نیم لادن را در شراب بپزند تا غلیظ گردد و بران ادویه انداخته آمیزند و بردارند و وقت حاجت اندکی از آن گرفته در روغن خوشبو که بهترین آن روغن ناردین ست آمیخته طلا کنند و گاهی بغیر روغن طلا کرده میشود و از ادویه خفیفه اینست که بگیرند هر یکی و لادن در روغن آس خصوصاً آنکه از طبخ روغن خیری و آب آس گرفته باشند و شراب قابض بحسب حسب مشاهده بیامیزند و طلا کنند و یا بگیرند برگ لالهٔ دشتی بروغن آس و بر سر مالیده یکشب بگذارند و صبح حمام کنند که این حفظ مو کند و سیاه گرداند و یا بگیرند لادن و پرسیاوشان و خاکستر پوست صنوبر و پیه خرس و از شراب عفص بقدر کفایت و مثل روغن مصطکی یا آس مخلوط سازند و یا بگیرند پرسیاوشان و لادن مساوی و روغن مورد بقدر کفایت و یا بگیرند سرگین موش و سرگین خارپشت صحرائی هر واحد پنج درم سداب کوهی دو درم و بشراب قابض سائیده با پیه خرس آمیخته استعمال نمایند و برای حفظ موی ابرو گل شقائق النعمان چهار جزو رعی الحمام و بیخ آن و برگ انجیر هر واحد یکجزو لادن سه جزو پرسیاوشان دو جزو همه را سائیده بروغن مصطکی بیخته آن استعمال کنند ایضاً بیخ فاشرا و بیخ اسراش و خاکستر ثمر صنوبر تازه هر واحد یکجزو بورق دو جزو بروغن آس خوشبو مخلوط سازند و این کلام اکثر بیست لیکن اگر سبب او سوء مزاج و قلت خون باشد رفاه بدان کنند و غذائی دهند که جید الغذا رطب بود و بدان میل بحرارت لطیف باشد و هر شئی ترش و سکنجبین و ریاضت و جماع و شراب انبذه ترک نمایند و ادامت حمام با آب شیرین کنند و نطرون و اشنان و صابون نزدیک بدن نبرند بلکه بمثل آرد باقلا و تخم خربزه و اسپغول و مانند آن بشویند و اگر بسبب کثرت انسداد مسام باشد احتیاج بدوای محلل و مخلخل افتد پس واجبست که در غذا آنچه مفتح بود مثل خردل و سیر و گندنا داخل کنند و ایضاً سر جلد بمثل ثافسیا و خردل و پودینه و سداب و پیاز طلا سازند و حمام با بهای محلله استعمال نمایند و سر را ببورق و کف دریا بشویند و واجبست که صاحب او از روغنها اجتناب نماید و آنچه بسبب تخلخل باشد آنرا ادویه مذکوره که اکثر میل آن بقبض باشد و اطلیه و ادهان قابضه و دخول حمام و استعمال آب سرد پس از آب سرد و فته نافع بود مجوسی گوید که از سقوط شعر و انتشار آن آنچه از تخلخل جلد و اتساع مسام و قلت غذا باشد تدبیر موافق برای او اغذیه محمودهٔ مولد خون جید مثل نان خشکار پاک و لحوم بزغاله و برهٔ یکساله و ماکیان و زرده بیضهٔ نیمبرشت و ماهی رضراضی و شراب ریحانی بمقدار معتدل و دخول حمام و غسل با آب شیرین معتدل الحرارة و غسل سر بخطمی سفید و اسپغول و برگ بید و روغن بنفشه و نیلوفر و شمیدن بنفشهٔ تازه و نیلوفر و بید ست و اما آنچه سقوط مو از تنگی مسام بسبب رطوبت مسدد مسام باشد علاجش بدخول حمام و تا دیر نشستن دران و گاه مالش سر بخاک و گاهی بشبیح ارمنی و قیسوم

و شستن آن بنطرون و بورق و زهرهٔ بقر بود و تزدیک روغنها نباید شد و بتدبیر مسخن بپردازند و تقلیل غذا کنند و در اغذیهٔ او توابل حاره مثل کرویا
و دارچینی و فلفل داخل نمایند و شراب کهنه ممزوج باندک آب دهند و اما آنچه سقوط او عقب مرض حاد باشد باید که دران تدبیر مرطب مثل زیادتی در غذا
و خوردن لحوم حملان و جدی و ماهی و شیر و میوهٔ مرطب و سکون و راحت و دخول حمام بغیر درنگ دران و ریختن آب شیرین نیمگرم بر سر استعمال کنند و روغن
آس بمالند که آن مقوی شعر است و همچنین روغن مطبوخ با آمله و چون موی بر رویدن ابتدا کند حلق او بپاکی و نوره کنند و بخرقهٔ کتان خشن هر روز بمالند
و بروغنی که دران پرسیاوشان و بابونه و آس پخته باشند چرب سازند **صفت** روغن آمله بگیرند آمله یکرطل و بران چهار رطل آب انداخته یک شبانه‌روز
بگذارند بعده خوب بجوشانند و بران روغن کنجد یکرطل ریخته بآتش معتدل نرم بپزند تا آنکه آب فانی شود و روغن بماند و صاف کرده دران اندک لادن گداخته
در ظرفی بردارند و وقت حاجت استعمال کنند و اما انتساقط شعر که از سل باشد دران حیله نیست **طبری** گوید که چون تناثر شعر از یبس عارض در جلد باشد
سبیل طبیب آنست که نظر کند بسوی مزاج و سن مریض و ترطیب بدن او بحسب امکان نماید و استفراغ نکند و اگر از اتساع مسام بسبب استرخا از رطوبت
باشد سبیل او آنست که بادویهٔ مسهل رطوبت استفراغ نمایند و استفراغ بمرتبهٔ نرسد که مؤدی به یبس گردد یا مزاج گرم شود و مراعات این معنی از بعض
بسیار صعب است و این درین مرض تنها نیست بلکه در جمیع امراضیکه محتاج بتغییر مزاج باشند **ایضاً** در تناثر شعر حاجب گوید که اگر از فساد غذا باشد
تنقیهٔ بدن از خلط غالب کنند و با غذیهٔ مضاد سبب فاعل غذا سازند حتی که مزاج منقلب شود و خون اصلاح یابد و موی ریخته از حاجبین بروید و اگر
از اتساع مسام و استرخای جلد و فساد او باشد قطع سبب فاعل آن کنند و اغتذا با غذیهٔ مضاد سبب فاعل این علت کنند و اگر از ضیق مسام
و تحجل جلد باشد تدبیر مرطب استعمال نمایند و از استفراغ مفرط منع کنند و چون تناثر شعر از فساد غذا باشد بر حاجبین این ضماد نمایند موم در روغن
بروغن بنفشه ساخته از آتش فرود آرند و بران اندک لادن و قدری خاکستر بندق انداخته حل کنند و بر حاجبین ضماد نمایند و هر روز یکبار
باب نیمگرم بشویند و این سعوط بکار برند روغن بنفشه روغن خیری یکساعت زمانی باب گرم برهم زنند بعده از آب صاف کرده بقدر ربع درم از آن
در هر روز یکبار سعوط کنند که این مع تقدم تدبیر مذکور موی دران برویاند و اگر از استرخای جلد و اتساع مسام باشد بعد استفراغ بدن بر موضع این
ضماد کنند موم روغن بروغن آس و روغن لادن ساخته بران اندک اسرب سوخته و اندک کوگرد سفید و اندکی زعفران انداخته حل کنند پس موضع را
ضماد نمایند و هرگاه که ضماد از ان جدا کنند بروغن گل چرب نمایند و اگر از ضیق مسام و یبس جلد باشد از استفراغ منع کرده لزوم غسل موضع باب
گرم که دران بنفشه و برگ خبازی پخته باشند باید کرد و موم روغن دائم بر موضع بمالند و ترطیب تدبیر او کنند و بروغن بنفشه و روغن خیری
و روغن کدو و روغن نیلوفر سعوط نمایند که این جلد را منبسط و اصلاح مسام و رویانیدن مو کنند و دوای عام برای تناثر حاجبین که آن دائم استعمال
کرده میشود و فائده و اثر محمود در ایام قلیل میکند نسخهٔ او اینست که بگیرند نفاخات ماهی که در شکم او میباشد و بسوزند و پوست بندق سوخته و بیخ
نی سوخته و لادن همه اجزا مساوی بشراب آمیخته بر حاجبین طلا کنند و کم است که این دوا اگر بحسب واجب استعمال نمایند و خطا کند **انطاکی** گوید
که در تساقط شعر اصلاح غذا و تقویت منافذ و تکثیف تخلخل بهر سیر و بالعکس نمایند بعده اطلیهٔ منبته و مقویه بعمل آرند مثل روغن آمله و آس و لادن
و خاکستر پرسیاوشان و خیار و برگ کنجد سوده و طبیخ رطبه و ترب مطلقاً و سداب طلاء و لطوخاً و آب چقندر و خولان و هندبه بعسل مجموع یا مفرد خلاف
بران بهر تقویت و تدهین بدان برای سهولت و تطویل و تطول بطبیخ آنها برای تلطیف و تحلیل و از مجربات این دواست خایکجزو پرسیاوشان
نیم جزو برگ کنجد و خولان و آب مورد هر یک ربع جزو با آب ترب بسرشند و شب طلا کنند و صبح باب مطبوخ خطمی بشویند و این دوا تطویل و تحسین
و تقویت و منع تساقط شعر میکند **گیلانی** مینویسد بدانکه آس را منافع نیک است در باب تقویت مو و منع او از تساقط و حفظ او در سیاهی
و جعودت با آنکه زیادتی او درین هر دو در روغن آن از نسخهای مختلفه با اختلاف بسیار است هر واحد از ان حکما بحسب غرض خود نوشته اند و من بنده در
زمانهٔ سابق نسخهٔ جامع بسیاری از ادویهٔ نافعه درین باب نوشتم و بحمد الله تعالی چنانکه باید ظاهر الفوائد بر آمد و با وجود کثرت منفعت او از و

دیگر مجرب است زیرا که خالی از شراب و از جمیع موانعات از طهارت شرعیه است و نسخهٔ آن در حفظ الشعر مسطور گردد مع دیگر نسخ روغنها که مقوّی شعراند

صلع

و او آنست که موی مقدم سر زائل گردد و موی گرد سر سالم بود پس اگر در غیر وقت او که آن سن پیریست عارض شود سببش یکی از اسباب انتثار شعر باشد و اگر در سن پیری افتد آن صلع طبیعی است سببش یبوست طبیعی بود که بر مزاج دماغ و جلد سر غالب شود و گاهی بسبب دوام برداشتن چیزی گران بر سر حادث گردد و قرشی گوید که سبب صلع یا فرط یبس است پس شعر غذای خویش که آن بخار دخانی ست نیابد و یا فرو رفتن دماغ از آنچه مماس قحف بود پس غذا بسوی مو نرسد و یا تخلخل مسام که در آن ماده محتبس نماند و یا انسداد مسام پس مادهٔ مو در آن نافذ نشود چنانچه از قروح سابقه حادث شود و صلع مختص بمقدم دماغ بسبب تخلخل آن شده و شیخ میفرماید که موی ابرو و پلک چشم بزودی نریزد بهر آنکه منبت آنها حصف غضروفی حافظ است و لهذا صلع در مردم حبشی و زنگی بدیر افتد بسبب شدت ضبط جلد و شعر ایشان و بنابر آن با آنها مو کمتر بود لیکن حفظ مو کنند و بسرعت نریزد و مردم الثغ را صلع نشود بسبب کثرت رطوبت دماغ ایشان و لهذا ذرب حادث از نوازل ایشان را بسیار افتد و ابن نوح گوید که صلع بسبب عدم غذای شعر حادث شود سیما چون بدان حرارت مزاج قلب منضم گردد و لهذا صلع بکسی که موی سینهٔ او بسیار و کثیف باشد بزودی افتد و خواجه سرایان و زنان و صبیان را صلع عارض نشود بسبب کثرت مادهٔ رطوبت و ضعف قلب ایشان و جالینوس گفته که مردم کوچک سر را صلع نیفتد و علی بن زین گوید که ادمان عمامه تخفیف سر نماید و مورث صلع گردد و تجنید و گاوزونی میفرماید که کثرت جماع موی سر و اجفان کم کند و موی ریش و موی بدن بیفزاید علاج اگر صلع در سن پیری باشد علاج پذیر نبود و اگر در غیر آن سن باشد بحسب سبب مانند علاج انتثار شعر نمایند و این دوا صلع مبتدی را منع کند و از آن محفوظ دارد بگیرند پرسیاوشان و برگ آس و پوست شجر صنوبر و کندر هر واحد یک جزو همه را بریان کرده با لادن و مرکی هر واحد نیم جزو در شراب کهنه و روغن ترب بسایند و شب بر سر طلا کنند و صبح بشویند و مداومت برین نمایند و این روغن منع تساقط شعر و ابتدای صلع کند مازو و هلیلهٔ سیاه و برگ مورد در شراب بپزند تا مهرا گردد و بگیرند یک رطل زیت انفاق و در آن یک اوقیه لادن و نیم اوقیه مصطکی بپزند و این را با شراب بعد از آنکه صاف کرده باشند بجوشانند تا اندک اندک غلیظ گردد پس بر روغن همچند آن شراب مطبوخ اندازند و بپزند تا شراب برود و روغن بماند و غلیظ گردد بعده در شب بدان لطوخ کنند و صبح بطبیخ آس بشویند و شیخ الرئیس ادویهٔ نافع صلع منبتات شعر بیان نموده و آن در انبات شعر در قول آن مسطور گردد قرشی گوید که صلع طبیعی زائل نمیشود و آنچه از انسداد مسام باشد تخلخل بدن بحجام نمایند بعده ادویهٔ منبت شعر استعمال کنند طبری گوید که چون صلع در غیر وقت خود عارض شود لازم است که طبیب مزاج مریض را ملاحظه نماید اگر تغیر او بسبب یبس باشد که مزاج او را باطل کند برای استفراغ متعرض نشوند و اگر از رطوبت باشد استفراغ رطوبت بدوای موافق مشاکل مزاج او کنند و مالش موضع با شیائی نمایند که تسخین و تفتیح مسام و جذب بخارات فضلیه از بدن نماید چه آن مو برآرد و اگر آن از صناعت عارض شود مثل برداشتن چیزی بر سر اشارت بترک آن کنند و اگر از کشادن سر و مشی در هوای گرم عارض گردد از آن اجتناب نمایند و ایما کنند بپوشیدن سر طبیب او بمثل ماء الشعیر مطبوخ با خشخاش و دوشیدن شیر زنان بر سر و آنچه در معالجهٔ صلع عارض از رطوبت داخل شود سعوطات مسخن مزاج دماغ مثل روغن مصطکی و روغن ناردین و روغن لادن و طلای موضع بروغن لادن است و ایضاً آنچه در دوای صلع حادث از یبوست داخل شود سعوطات مرطبه مثل شیر زنان و روغن بنفشه و آب بید و آب جرادهٔ کدو مضروب بروغن بنفشه و مانند آنست و اما چون صلع بعد کبر سن عارض گردد لا علاج است و حیلهٔ در آن نیست و در سن غلامی پانزده ساله را دیدم که او را صلع عارض شد بعده آن بجمیع سر او مؤدی گردید و چون علاجش کردم در همه سر او موی برآمد الا در موضعیکه آغاز در ابتدا عارض شده بود و بخوف تغیر مزاج او ترک علاج آن نمودم و بعد دو یا سه سال از ترک معالجه او را در بصره دیدم که موی او رویده بود و از تدبیر آن پرسیدم گفت که تدبیری بجز این نکردم که در سفر دریای شور اکثر آب او همی مالیدم پس معلوم کردم که آب بحر استفراغ رطوبات او از موضع صلع بمالش او بران نمود و [illegible] ذکر مینمود که طفلی را دیدم که او را صلع پیدا شده و زنده ماند حتی که بزرگ شد و اصلع بود تا آنکه بمرد پس سوال کردم که آیا معالجهٔ او کرده شود گفت نه و سبب در آن [illegible]

[illegible]

که در رحم واقع شود و مسام را از آن موضع فاسد کند و منسد گرداند و یا در رحم خلط حار تیز بران ریزد و آن موضع را از سر فاسد گرداند و مسام او را متغیر سازد

علت نعامه

و این مرضیست که در جلد سر افتد و چنان گردد که گویا پوست طائری ست که پر آن کندیده اند و موی او مثل زغب گردد و درس گردن نرم مثل ابریشم باشد و بشرهٔ سر منتفخ و زرد ظاهر شود و اکثر این مرض عقب امراض حاده مثل سرسام و برسام حادث گردد لاسیما چون بخارات آنها طول کند و علت نعامه بهر آن نامیده اند که ریختن پر و باقی ماندن زغب بیشتر در نعامه یعنی شترمرغ حادث میشود و اطبای بصره این مرض و معالجات آنرا میشناسند و این بینامند چنانکه داء الثعلب و داء الحیه و داء السبع را مسمی ساخته اند و سبب آن فساد مسام و تغیر مزاج بشره ببخارات فاسده است و از ینجهت عقب امراض حاده حادث شود **علاج** تدبیرش ستردن موی دائم است و استعمال روغن آس و روغن لادن و روغن آمله و روغن حب الغار و طریق استخراج روغن حب الغار اینست که آنرا در آب جوش خفیف دهند بعده خوب بسایند و آب نیمگرم اندک بچکانند و زیر چیزی گران نهند که روغن از آن سیلان کند و بطریق دیگر نیز برمی آرند و آن اینست که حب مذکور را بسایند و بر روغن کنجد بجوشانند بعده بفشرند که همه قوت او با دهنیت که اندر انست برآید و اصلاح غذای مریض و تجوید دم او کنند چه باصلاح خون و تجوید غذا و استعمال تدبیر مذکور از حلق دائم و تدهین این مرض زائل شود و چون ایام مرض طول کند و مرض قوی باشد آن گرد و موی سالم بروید

تشقق شعر

یعنی شگافتن مو سببش یبس مزاج ست یا اغذیهٔ یابسه یا بلغم شور یا مادهٔ سوداوی که بر غذای شعر غالب آید و طبری مینویسد که تشقق شعر از اسباب خارج بود مثل سیر در آفتاب و غبار سباخ و اختلاف آبهای شور و شیرین و حار و بارد و ایضاً گاهی این از مالش شدید در حمام با آب شور باشد و یا بسبب داخل از فضول حاد مائل بشوریت و حرافت ست که موی بدان اغتذا نماید پس یبس تشقق حادث شود **علاج** او دهان ملینه معتدله مثل روغن بنفشه و روغن بادام شیرین و لعابات لزجه چون لعاب خطمی و بزر کتان و لعاب اسپغول و لعاب برگ بید بمالند و اگر تشقق بسیار باشد اول فصد و اسهال سودا بمسهل سودا و ماء الجبن و سفوف لاجورد کنند و ترطیب بدن نمایند و اگر بطبیخ برگ کنجد یا برگ خشخاش آن سوده سر را بشویند و یا پیخ شلیم زرد خشک کرده سوده بر سر ذرور کنند و یا بزر قطونا و روغن بنفشه اندر حمام در سر پر کنند و بعد دو ساعت بشویند هر واحد برای تشقق شعر مجرب سودمند است و مالیدن لعاب گل بنفشه نیز نفع میکند **مسیحی** و ابو منصور مینویسند که موی را دائم بروغن مضروب با آب مالش کنند و بلعاب بزر قطونا و تخم کتان و برگ کنجد بشویند و ادمان حمام کنند و در راحت افزایند و در غذا شیر دهند و تدبیر فربه کردن بدان نمایند و اگر این کفایت نکند فصد متواتر کنند و اسهال بلغم شور و اخلاط ردیه بطبیخ هلیله نمایند **ابن الیاس** گوید که استحمام دائم و ترک اغذیهٔ یابسه مولد سودا مثل عدس و باقلا و نمکسود کنند و دائم بروغن بنفشه و روغن کدو بمالند و یا بگیرند لعاب اسپغول و لعاب تخم کنوچه و لعاب بهدانه و آبیکه در آن حنا یک شبانه روز تر کرده باشند آمیخته بر سر طلا نمایند و اگر تشقق مفرط باشد تنقیهٔ بدن از اخلاط سوداوی بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند و ترطیب مزاج باغذیهٔ جیدة الکیموس فرمایند **طبری** گوید که اگر بسبب خارج باشد چون مزاج ... دار اسباب مذکوره احتراز کنند و روغن نیلوفر و بنفشه و کدو استعمال نمایند و خطمی سبز مضروب بلعاب اسپغول بشویند و بعد آن روغن بمالند و ایضاً گاهی علاج این بغسل آرد باقلا و نخود میکنند پس اگر زوال آن دشوار گردد سر را بعد خروج از حمام قلع کنند و عقب آن بروغن بنفشه بادام چرب کنند و ایضاً این تدبیر انفع کند که صفحهٔ آهن صاف را گرم کنند بعده بران روغن بنفشه اندازند و دخان آن رسانند و این سریع الزوال است مع قطع اسباب و بعد آن و اما اگر سبب داخل بود استفراغ صاحب آن بحسب امکان مع استعمال قوانین او نمایند و شیر خر نوشانند و جالینوس ذکر کرده که نیطولیس را تشقق شعر سر عارض شد از خلط شور که در خون او تولد شده بود و پس کثرت استفراغ بر خویش نمود و تشقق بعلت عدم استفراغ زیاده گردید حتی که طلب مشوره از من نمود و من در آنوقت هیجده ساله بودم پس تعدیل او باغذیهٔ سهل التغذیه مولد رطوبت شیرین در بدن نمودم بعده شیر خر نوشانیدم که و آن مرض زائل شد و شعر او وافر گردید و این قسم نیز سریع الزوال است هر گاه مقابله بسبب موجب او کنند و ابن سینا گفته که این مرض بجا و در حبس حادث شود

قوله بسبب بخارات چون ... فساد و حدت ... [illegible]

وسببش ادمان اکل ملح شور بود و بعد ظهور این علت مداومت تناول هلیلهٔ مربی و غسل شعر ببرگ خوخ مع خطمی نمود و آن زائل گردید

نموست شعر

واین علتی ست که در سر و هیئت ظاهر شود و چنان نماید که گویا تمام موی سر را بروغن بدبو چرب کرده اند حتی که کلاه یا دستار که بر سر نهند تمام ملوث گردد چنانکه روغن بران ریخته است و سبب این دسومت غذای شعر و کثرت اوست علاج تنقیهٔ معده و دماغ بمسهل بلغم و حب ایارج نمایند و اطریفل صغیر خورند و اول ادویهٔ جالی و منظف مثل نوشادر و سبوس و تخم خربزه و مغز بادام تلخ را در آب بجوشانند و سر را ازان بشویند و بعد از چند روز ادویهٔ قابض مسام و مانع خروج بخار چون آس و بلوط و جوز السرو و روغن زیتون و سرکه آمیخته در سر اندازند و یا جهت نضج مواد مطبوخ اسطوخودوس علونجان دهند و بعد حصول نضج تنقیهٔ بدن و دماغ بایارجات کبار کرده اطریفل اسطوخودوس علونجان بدهند و سر را بادویهٔ مجلیه مانند سبوس نخود و گندم در گرم‌آب و نمک طعام هر یک ده مثقال جوشانیده بشویند بعد و بطبیخ ادویهٔ قابضه چون تخم مورد و بلوط و کوکنار و جوز السرو و برابر این سنبل الطیب و زرنباد و ... هر یک یکدرم بورق چهارم حصه در روغن خیری آمیخته بمالند و تنگ تنها بر سر مالیدن بالغ النفع است ابن الیاس گوید که علاجش تنقیهٔ معده بقی از آب ترب و شبت و تخم خربزه و اصل السوس و بادیان و عسل و ... است و تنقیهٔ سر بغرغره ... حب ایارج و هر صبح اطریفل یک مثقال تناول کنند و عقب آن گلاب ده درم بنوشند و بعد تنقیه تا مدتی آب دریای شور یا آبیکه ... باشد ... بعده تنطیل سر بآب مطبوخ آس و مازو و بلوط و جوز السرو کنند طبری گوید که بعد رعایت قوانین استفراغ تنقیهٔ او بایارج و اطریفل مقوی بایارج و مانند آن ... معده و سر باشد باید کرد و شستن سر ببرگ حنا و برگ خبازی و ... او بعد ازان بزیت مضروب بآب و ایضاً غسل او بآب نوشادر ... غسل او در فصل خربزه بتخم آن و مغز آن و ریختن آبیکه دران برگ مورد و جوز السرو و جفت بلوط و سبوس گندم جوشانیده باشند و ابن زهر گفته که این مرض حامد بن عباس را عارض شد ... او بعد تنقیه غسل او از آب ... و آب بادام ... یکبار هر روز نمودم و مرض زائل شد حتی که بعد ازان شکایت فرط یبس در مزاج شعر خود میکرد و ابن سیار گوید کسانی را در شیشه ... سر را بشویند که اثر نیک کند و گاهی ایست این علت طول کند چون صاحب او از اطعمهٔ غلیظه پرهیز نکند

شیب

یعنی سفید شدن موی و این بسبب ضعف حرارت غریزی و کثرت بلغم بود و قرشی گوید که شیب دو قسم است طبیعی و غیر طبیعی و شیب طبیعی نکرج غذائیست که ... گردد و این رای جالینوس است و یا استحاله او برنگ بلغم و این رای ارسطاطالیس است و شیب غیر طبیعی افراط یبس است پس مو سفید گردد چنانکه روییدگی بعد سبزی بسبب نیافتن آب سفید میشود و این عقب امراض حادهٔ محرقهٔ مجففه میباشد و شیخ ... گوید ... خون بدن جریان یافته ... موی سیاه میباشد و چون شروع بمائیت میکند مو بسفیدی میگراید و انطاکی گوید که سبب عروض شیب در غیر وقت او استیلای مائیت بر خون و قلت دسومت غذاست و از تواتر افکار و امراض نیز عارض میشود علاج اگر پیش از چهل سال مو سفید گردد تنقیهٔ بلغم بقی و مسهل کنند و اطریفل و آمله مربی خورند و اگر سفیدی بسیار شود خضاب کنند و گیلانی گوید که هرگاه شیب قبل وقت او ظاهر شود میباید که از اغذیهٔ مولد بلغم اجتناب کنند و طعام لحوم بریان قلیه با شیر ... و شفنین و کبوتر بچه در پرواز آمده و مانند آن سازند و شراب صرف کهنه بنوشند و اطریفل صغیر هر روز و کبیر در هر هفته یکبار و کاکلاج گاه گاهی تناول نمایند و دیگر تدبیر که منع از تولد بلغم کند بعمل آرند و ایضاً معالجهٔ شیب که در غیر وقت او باشد بچند وجه کرده میشود یکی تنقیهٔ بدن و دماغ بایارج ... و مانند آن دوم استعمال قی سوم استعمال غرغره چهارم تناول ... حاده مثل اطریفل صغیر و کبیر و هلیلهٔ مربی و استعمال مثرودیطوس و تریاق در زمانه او ... و قوت شباب را نگاهدارد و شیب را بطی کند صفت معجون برای کسیکه شیب او را سرعت نماید هلیله سیاه ده درم بلیله پنج درم فلفل ... درم زنجبیل و گل سرخ و وج هر واحد یکنیم درم کندر نر و طباشیر سفید هر واحد پنج درم صندل سفید و تخم کاسنی هر واحد سه درم کوفته بیخته بعسل هلیلهٔ مربی بسرشند شربتی سه درم پنجم تدبیر مجفف باعتدال مثل قلیها و مشویات و مطجنات بمدار چینی و زیره و کرویا و مانند آن ... و احتیاط پرهیز از ...

وبردات مثل لبنیات وفواکه رطب وسکر متواتر واستعمال گلاب کافور وکثرت استحمام وشستن موی بآبیکه دران حنظل وشونیز ومانند آن پخته باشند و هفتم
مالش بروغنها که دران ادویه حاره قابضه باشند وانطاکی گوید که علاجش استیصال بلغم ست خصوصاً بقی وخوردن معاجین گرم وهر غذای گرم مثل اطریفل
وبنجنوش وقلیها بابزور وافاویه وبطبیخ جوز السرو بشویند واکثار خوردن اسطوخودوس وانواع ہلیله ومالش بروغن پسته وجوز وقطران وزیت کنند
تدابیر ابطاء شیب سویدی مینویسد که خوردن سفوف آمله هر روز وکذا اسطوخودوس با شکر وکذا نسرین خشک سوده یکدرم بسیار روزها وکذا زنجبیل پخته
یکدرم ہلیله سیاه چهار درم نانخواه ده درم بعسل کف گرفته دو وزن ادویه سرشته هر روز هفت درم وکذا ہلیله کابلی یکعدد هر روز بر ناهار یک سال کامل وکذا روغن
قطران در هر چهار روز یکبار در سر وکذا پوست بلوط بشراب کهنه سوده ومالیدن روغن پسته وکذا زیتون وشتی وکذا روباه زنده در آب گرم وزیت انداخته بجوشانند
تا مهرا شود پس صاف کرده باز بپزند تا آب فانی شود وروغن بماند بعده صاف کرده شش ماه بدارند وبعد ازان بر مو بمالند وشستن مو بطبیخ جوز السرو هر دو
مانع ومبطی شیب ست شیخ میفرماید که اشیای مبطی شیب دو نوع ست یکی تدبیر اسباب اول دوم تدبیر آنکه بنفس شعر رسانیده شود اما اول استفراغ
خلط بلغمی ست هر وقت وخصوصاً بقی بر طعام وایضاً بحقنه وراحت داده اعاده نمایند بعد ازان معاجین وادویه مشیب که ذکر میکنیم استعمال کنند
مع استعمال اغذیه حسن الکیموس باعتدال از جنس آنکه ازان خون محمود متین پیدا شود از قسم قلیها ومطنجنات ومکببات ومشویات سوای شوربا وثرید
وجهد کنند تا بقدر باشند که این اصل ست چه هرگاه هضم فاسد شود خون فساد پذیرد وواجب ست که چون مزاج بسیار رطب باشد ابازیر گرم مثل خردل
وفلفل وتوابل وکوامیخ ومری وخصوصاً بر ناهار وچقندر بخردل استعمال نمایند وبر شراب اندک صرف اقتصار کنند واجتناب از فواکه وبقول رطبه وشیر وماهی
وهریسه وعصیده ونوشیدن آب بسیار وفصد بسیار وکندن موی وسکر مفرط وجماع کثیر ومس کردن مثل کافور وگلاب وروغن یاسمین بشعر واجتناب از کثرت
استعمال آب شیرین باستحمام واگر بعمل آید آنرا ابزوری خشک ونشف کنند یا آنکه شستن موی حافظ قوت اوست پس اگر استحمام نمایند مثل شحم حنظل
وشونیز وبورق وزهره نرگاو بطریق غسول استعمال کنند **واما معاجین** وعقاقیر که تقطیع ماده بلغم وابطاء شیب کنند مثل جاییدن ہلیله کابلی
هر روز یکعدد وبلع آن که این گاهی حفظ شباب تا آخر عمر کند وهمچنین اطریفلات صغیر وکبیر ومعجون خبث الحدید وبهتر ازان آنست که دران بسباسه باشد
وازین قبیل ست که بگیرند ہلیله سیاه وآمله هر واحد یکجزو عسل بلادر از بلادر براورده نیم جزو یا روغن گاو بیامیزند وبعسل معجون سازند واستعمال کنند
واین بسیار قوی ست وواجب ست که اندک اندک بقدریکه اثر ردی پیدا نکند استعمال کنند وانقردیا ومثرودیطوس وتریاق هر واحد قوی ست ولحوم افاعی
حافظ شباب وقوت ست چون عادت خوردن آن کرده شود **صفت** معجون معتدل جید بگیرند ہلیله سیاه وبرنگ کابلی ودار فلفل وآمله وگاهی بلیله
دار فلفل وخبث الحدید میکنند وشکر وازین اطریفل سازند واز جید مجرب این ست که بگیرند زنجبیل وہلیله کابلی ودار فلفل مساوی استعمال کنند وایضاً لنا
بگیرند ہلیله کابلی بست درم خبث الحدید چهار درم غاریقون پنج درم زنجبیل دار فلفل قرنفل هر واحد سه درم بعسل سرشته استعمال کنند ولازم ست
که این مشیبات یکسال کامل تناول نمایند وهرگاه محب شباب مثل این معاجین بخورد تا نیم روز بران صبر کند بعده غذا تناول نماید **لطوخات**
مانعه از شیب جمیع روغنهای گرم مقوی وهمچنین سیالات که مشابه این در طبع باشد حافظ مزاج شعر بر حرارت غریزیه است با آن اینچه از غذا دران نافذ شود
متکرج نگردد وآن مثل قطران ست چون بدان طلا کنند وچهار ساعت بدارند بعده در حمام داخل شوند وایضاً این علاج برای صاحب سر بارد مزاج است وهمچنین
زفت رطب سائل رقیق وکذلک روغن قسط که این بسیار قوی ست وروغن بان وروغن شونیز قوی تر از همه چیز ست وروغن مرتب از شحم حنظل وبذر
خردل وروغن جید قوی اینست که بگیرند روغن خردل وروغن شونیز با آب که دران شونیز بپزند پس دران حنظل بپزند بعد آن یا همراه آن وزیت از زیتون
برهی بر آورده چون ادامت مالش بدان هر روز کنند منع شیب نماید روغن جید زیت انفاق سه قسط سنبل یکنیم اوقیه اظفار الطیب نیم اوقیه فقاح اذخر
نیم اوقیه ادویه را یا در روغن بپزند تا سوم حصه بماند ویا در آب تا آنکه آب قوت او خوب اخذ کند بعده زیت را دران آب بپزند تا آنکه آب برود وصواب تر
درین وقت آنست که مقدار زیت کم نمایند وبر یکنیم قسط اقتصار کنند بعد ازان بگیرند اقاقیا یک اوقیه ودر شراب گداخته خوب بسایند ومخلوط نموده

استعمال کنند روغن جید بگیرند روغن پنبه دانه و روغن آس و روغن آمله مساوی از جمله یک رطل پس سعد و سلیخه و سنبل الطیب و شونیز و قرنفل و شحم حنظل و قسط
و عود خام و فقاح اذخر و قصب الذریره اجزا برابر از جمله صد درم در آب حنظل اگر یافته شود یا در آب پوست جوز چهار رطل بجوشانند هر گاه آب بنصف رسد بر آن روغن
انداخته همواره بپزند تا آنکه روغن بماند و آب برود و صاف کرده استعمال نمایند **مطبوخ جید** که آن شیب نو را ببرد بگیرند اقاقیا و مازو و هلیله و بزر البنج و کشنیز
و سنبل و لادن و عصاره پوست جوز خشک کرده و عصاره شقائق النعمان خشک کرده و زنگ آهن و درد مختیج و شب سیاه و اقراص باربیک بسازند و خشک کرده
در هر ماه سه مرتبه با آب آمله یا آب آس طلا کنند **غلوف جید** بگیرند هلیله سیاه آمله مازو هر واحد ده درم لادن بیست درم برگ آس ... آن هر یک سی درم
در سه رطل زیت اندازند و در آن سه روز بگذارند پس بجوشانند تا آنکه غلیظ گردد و بدان خلاف سازند و از آنچه پیش از ما در زمانه ما آنرا تجربه کرده اند
زاج سرخ بلخی بوزن یک درم است که این موی سفید را بیندازد و بدل آن موی سیاه برویاند لیکن متحمل او قوی البدن مرطوب میشود و لازم است که بعد ...
منقی ... اوباشد استعمال کنند **ابو منصور** گوید کسیکه اراده کند که موی او زود سفید نشود او مداومت تناول اطریفل صغیر هر روز بقدر ...
تلیها و غیره و ترک چیزیکه از شیر بسازند و حلوا و شرب آب یخ و غیر آن که در قول شیخ گذشت بعمل آرند و ببری مطلی سعوط کنند و بر باشند آنرا ...
بخورد و اگر آنرا حرارت بهم رسد تسکین او بسرکه و سکنجبین نمایند و از تخمه حذر کنند و روغنهای مقوی شعر بمالد و طریق کسیکه اراده لاغر کردن بدن او کنند سلوک
و از آنچه ابطاء شیب و اسقاط موی سفید کند ادمان تناول بلادر است و معهذا آنچه منع شیب و تقویت شعر نماید اینست که موی را باین دوا بشویند
شقائق و پوست جوز و لادن و شب و جوز السرو و سعد و وسمه و خطمی و آزاد درخت آمیخته استعمال کنند و هر که اراده کند که موی او بسرعت سفید گردد حمام
دائم استعمال نماید و موی را بصابون و گلاب و آب نسرین و بنفشه بشوید و بروغن بنفشه و یاسمین چرب دارد و سعوط بانیهاکند و بکبریت بخور دید و لزوم را
و مسکن بارد رطب نماید و بر ناشتا آب سرد بنوشد و اضداد تدبیر یکه مذکور شد استعمال کند **ابن الیاس** گوید که آنچه ابطاء شیب و دفع حدوث او قبل
زمانه او کند تنقیه بدن از اخلاط بلغمی ست در هر سال یکبار یا دو بار بقی و اسهال بحب ایارج و حب صبر و مطبوخ ترید مقوی بصبر و غاریقون و از اطعمه مولد بلغم
ذکر و تعب و غم حذر نمایند و چیزیکه مزاج را بصفرا مائل گرداند و تغلیظ خون کند از قلیها با مصالح گرم و لحوم صید استعمال کنند و اطریفل صغیر و کبیر در هر هفته
دو مرتبه بخورند و هلیله مربی تعاهد نمایند و کلکلانج در هر ماه دو بار تناول کنند و سر را بجزل سوده بشویند و تناول کواسیج مالحه ایشان را انفع بود و روغن قسط
و بان و زنبق بمالند **بعضی اطبا** از حهارپیس نقل کرده اند اگر شخصی که سر و ریش او سفید باشد بزهره خطاف سعوط نماید موی او سیاه گردد و صاحب جوامع
گفته که این مجربست و از انطاکی نقل میکنند که خوردن دو حبه دماغ خرگوش با دو اوقیه شیر تازه هر روز تا یکهفته منع شیب میکند و همچنین استکثار استعمال
بمار العسل و مداومت نهادن هلیله سیاه در دهن تغیر سفیدی مو بسیاهی بعد یکسال میکند و گیلانی مینویسد که بعضی مجربین را دیدم که عمر ایشان
بنود سال رسیده بود و از موی سر و ریش یکی هم سفید نشده بود و ایشان هر صبح یک هلیله مربی شسته در دهن میگرفتند و آنرا در دهن میگردانیدند
و لعاب او بغیر رسانیدن دندان بدان و بدون خائیدن آن فرو میبردند تا آنکه همه هلیله میگداخت بعده خسته او می انداختند **ذکر خضابات**
مخفی نیست که نسخهای خضاب بسیار است از انجمله آنچه بتجربه بعض مجربین در آمده بمعرض تسوید می در آیند بگیرند وسمه یکجزو و حنا سدس جزو و هر دو را در آهنیکه
اندران آمله خیسانیده باشند خمیر کنند و دو گهڑی در آفتاب بگذارند بعد آن استعمال کنند **ایضاً** که در دو گهڑی اثر میکند مازو چهار حصه سنگ راسخ دو حصه
نوشادر یک حصه شب یمانی نیم حصه مازو را در گلخن بریان کنند تا سوخته سیاه شود پس همه ادویه را باریک ساییده در ظرف آهنی نهند و آب آمله آمیخته
بدسته آهنی خوب صلایه کنند اول موی را بآب طبیخ آمله بشویند بعد آن خضاب کنند و بعد از دو گهڑی بآب آمله پس بآب گرم بشویند **ایضاً** خضاب
تیزاب فاروقی بگیرند و رق نقره و در تیزاب فاروقی چندان بسایند که حل شود و باشانه اسرب بعد از تصفیه مو بمالند و طریق بر آوردن تیزاب مذکور اینست
که شوره هژده ماشه زاج سفید شش ماشه کسیس دوازده ماشه همه را نیمکوب کرده در قرع و انبیق بآتش ملایم بچکانند و باید که دهن قرع را بگل حکمت کنند
و هر گاه بخار سرخ نماید آتش را موقوف نمایند **نوع دیگر** معمول مولوی غلام رسول مرحوم نیله تهوتهه و شوره هر یک چهار توله پهٹکری و آب چاه هر واحد ...

از جمله تیزاب کشند پس در یکتوله این تیزاب برادهٔ نقره یکماشه گلاب دو ماشه انداخته ده دوازده روز بدارند بعده از شانه بعمل آرند نوع دیگر بنسخهٔ ذکائی توتیای سبز زاج سفید شورهٔ قلمی هر واحد پاو سیر هر سه را خشک در قرع انبیق انداخته بآتش ملایم عرق کشند بعد از آن سه توله ورق نقره در ظرف آن عرق انداخته نگاهدارند تا آنکه ورق حل شوند پس چهار دام ازین عرق در یک سیر گلاب حل کرده مسواک را بدان تر نموده بر موی سفید بمالند و چون خشک شود دیگر بمالند

خضاب منقول از بیاض استاد مرحوم مرداسنگ شش ماشه چونهٔ پان چهار ماشه گل ملتانی شش ماشه اول مرداسنگ و گل را صلایه کرده بعده چونه انداخته بآب خوب حل کنند و بر مو طلا کرده برگ بید انجیر بران ببندند و بعد پنج شش گهڑی بآب گرم بشویند و روغن بمالند و در نسخهٔ معمول حکیم شریف خان وزن هر سه ادویه مساویست **ایضاً** سهل و عجیب سنگجراحت و چونهٔ سنگ مرمر هر یک دو دام مرداسنگ چهار ماشه سرمه سا کرده بقدر احتیاج در آب حل ساخته طلا نمایند و بالایش برگ پان ببندند در مدت کم از یکساعت رنگ خوب میکند و در نسخهٔ حکیم غلام امام وزن سنگ جراحت و چونه هر یک نیم پاو و مرداسنگ دو دام است **ایضاً** که بتجربه رسیده بگیرند مازوی سبز یکتوله پاو بالا در ظرف آهنی بروغن سیاه بریان نمایند هر گاه مازو نرم شود فرود آورده در پارچهٔ ململ بسته اندر خاکستر دفن کنند تا سه روز پس برآورده با توتیای سبز یازده سرخ و نمک لاهوری هفت سرخ در ظرف آهنی از دستهٔ آهنی بآب آمله اندک اندک انداخته خوب بسایند هر گاه مثل مرهم گردد خضاب سازند و بعد یکپاس بآب آمله بشویند پس اگر جائی بر جاه سیاهی بماند صابون بمالند و حاجت بستن ندارد الا بعد اول برگ بید انجیر یا پان باید بست **روغن** از عنایات حضرت ارشادپناهی دام برکاتهم آب بهلی خام ببول چهار توله برادهٔ فولاد یکتوله کسیس شش ماشه کاکی در ... روغن کنجد نیم پاو همه ادویه در روغن دو گهڑی کهرل کرده در آوند آهنی بند نموده زیر زمین دفن کنند و بعد چهل روز برآورده روغن بکار برند **نوع دیگر** از مجربات مولوی عبدالقادر مرحوم کیری انبه پاو آثار مازو برادهٔ فولاد هر یک سه دام انار ترش پاو آثار روغن کنجد سیاه سه پاو ادویه کوفته با روغن در ظرف گلی کرده انداخته در سرگین تا چهل روز دفن کنند بعده برآورده آن روغن را بمالند جرجانی از شیخ الرئیس نقل کرده که در کتب طب نسخهای روغن خضاب ذکر کرده و گمان برده اند که آن موی را سیاه کند و از تجربه معلوم شده که روغن قوت ادویه از موی باز دارد و حائل گردد میان آن قوت و موی و در ان نفوذ نکند مگر دوائی سخت قوی بود یا آنرا خاصیتی عظیم باشد و این توقع قوت سخت از دوائی تواند بود که رنگ او قویتر از همه بود و پایدارتر چون زنگار آهن و چون زنگار آهن و مثل آب پوست جوز پس بهانا ممکن است که اگر قوت این امثال این چیزها در روغن بتکرار دهند سیاهی قوت ادویه که آنرا بدرقه کنند چون سرکه و خمر بروغن دهد و خضابها که بدان موی را رنگین سازند سه نوع است یکی سیاه کننده دوم اشقر کننده سوم سفید کننده و اول چند خضابها سیاه کننده ذکر کنیم باید دانست که اصل خضابها که بران اجماع مردم شده حنا و وسمه است و اثر آنها بحسب اختلاف استعدادات موها مختلف بود و رسم چنانست که مردم اول حنا بندند و یکساعت یا بیشتر صبر کنند پس بشویند و وسمه بر نهند و همچنان صبر کنند و هر چند صبر بیشتر کنند بهتر بود و بعضی مردم حنا و وسمه بهم بر می نهند و بعضی بر حنا تنها اقتصار کنند و بر اشقر کردن مو راضی شوند و بعضی وسمه تنها بر نهند و رنگ طاؤسی کنند و وسمهٔ هندی زودتر رنگ گیرد لیکن طاؤسی تر بود و رنگ وسمهٔ کرمانی که تر بود و دیرتر گیرد لیکن سیاه تر بود و قطو پس آن کمتر بود و اگر خواهند که رنگ وسمه بهر رنگ موی کنند و شقرت باطل گردد از پس آنکه موی را از وسمه شسته باشند باید که بار دیگر حنا بر نهند و زود بشویند و اگر قبل وسمه آنرا استعمال کنند منع قطو پس نماید و بعضی مردم وسمه و حنا هر دو بیامیزند و آب سماق یا آب انار یا آب رائب یا معصل یا آب پوست جوز یا موی بیامیزند و این همه معین اند بر سیاهی و بعضی وسمه و حنا را با آبی آمیزند که در ان مرداسنگ و آهک جوشیده باشند یا در آفتاب نهند تا آنکه صوف سفید که در ان تر کنند سیاه شود پس نگاهدارند و این نیز نیکوست و اگر یکدرم قرنفل کوفته بیخته در خضاب داخل کنند و سیاه تر کند و مضرت آن از دماغ باز دارد **تدارک مضرتهای خضاب** اکثر اقسام خضاب دماغ را سرد و ضعیف و فاسد کند و مستعد نزله و زکام و سکته و مانند آن گرداند پس صواب آنست که در خضاب چیزی گرم خوشبو که دماغ را قوت دهد چون مشک و قرنفل و لادن و مانند آن داخل کنند یا بعد آن استعمال نمایند گاهی از خضاب موی راست و درشت مثل نی تر گردد و جعودت او زائل شود و وضع او بدنما گردد و تدارک این چنان باید کرد که با خضاب چیزی که موی را باریک کند و جعد گرداند بیامیزند گاهی موی را خشک کند و موی شکسته گردد و تدارک او اینست که عقب خضاب مثل روغن بنفشه و روغن خیری بمالند گاهی

از خضاب بشره سیاه شود آن سیاهی را بآرد نخود وآرد باقلا بشویند و روغن گرم آن سیاهی را زود بشوید

از احوال شعر آنچه تعلق بزینت دارد

وآن حفظ شعر از انتثار و تسوید و تطویل و انبات مو و غیر آنست که مسطور میگردد و اکثر ادویهٔ حافظ شعر از سقوط در باب انتثار شعر مذکور شد وآن مثل لادن و آس و پرسیاوشان و گل شقائق و سنبل و مصطکی و سعد و تخم چقندر و تخم کرفس و آمله و خاکستر پوست صنوبر و اقاقیا و مازو است چون ازین ادویه روغن مرتب سازند وآن روغن مخترع حکیم علی در حفظ موی از سقوط و دراز و سیاه و انبوه کردن آن بی نظیر است صفت آن پرسیاوشان طباشیر پوست سماق زرورد گلنار مصطکی هر واحد یکجزو لادن پوست انار فوفل پوست هلیله هر یک دو جزو پوست بلیله مازوی سبز هر یک سه جزو آمله منقی پنج جزو برگ مورد دوازده جزو ادویه نیمکوفته یک شبانه روز در آب ترکرده بآتش ملایم بپزند تا قوت ادویه در آب درآید و بدست خوب بمالند و صاف کنند بنحویکه جرم دوا همراه آب مانده باشد پس روغن کنجد خالص پنجاه جزو روغن گل پنجاه جزو اضافه نموده بآتش نرم بجوشانند و برهم میزده باشند و در آخر آن قرص جرم ادویه که بسته میشود اول بیرون آرند و سرد کرده در ظرفی کنند بعد آن روغن گرم را خنک نموده بران ریزند و همچنان نگاهدارند و باید که در آخر احتیاط کنند که همه آب بسوزد و هم روغن نسوزد و ایضاً مداومت بدین روغنهای دیگر که دران حرارت لطیف و قبض باشد چون روغن لادن و روغن مورد و امثال آن حافظ مو باشند و کذا دوام استعمال شانه لیکن در وقت گرسنگی شانه نکنند که در گرسنگی موی بسیار فرو می آیند و باید که نخستین موها را بآب چقندر بشویند بعده ادویه بکار برند و اگر بآب چقندر قدری خردل آمیزند بهتر باشد ادویهٔ مفرده مطول شعر و منبت آن شستن موی بمطبوخ درخت کنجد و کذا بنقیع کنجد غیر مقشر و کذا برگ بنفشه که مجرب سوید بیست (?) و کذا برگ مشمش و غلاف سبز برگ کنجد خشک سوده بروغن آس آمیخته و کذا برگ بطم و حنا مساوی و کذا اپشک شتر سوخته بروغن غار آمیخته و کذا برگ غار و برگ آس و برگ آزاد درخت هر واحد دو اوقیه لادن سه درم بآب آس حل کرده و کذا برگ شاهسپرغم (?) و کذا بیخ نی فارسی سوخته و خار ابر (?) در سر انداختن برگ آزاد درخت با همچند حنا و کذا زاج بروغن زنبق و کذا خاکستر پرسیاوشان بروغن آس و کذا جوهر (?) ارنب … که شق کرده باشند سوخته بروغن آس آمیخته و کذا روغن پرسیاوشان و کذا بیخ … مطبوخ بسرکه که مجرب است و کذا … و کذا عرق … موی انسان و کذا روغن پیه دانه (?) و کذا … هر واحد منبت و مطول شعر است در بیاض استاد مرحوم از اهل هند منقول است که تخم سن در آب سوده بطور گل در سر اندازند که موی نرم و دراز شود و برای درازی موی مژگان و ابرو پوست مار سوخته خاکستر آن با روغن زیت بمالند و اگر تخم کدوی تلخ ده آثار درده آثار شیر میش که از سه ماه زائیده باشد ترکرده نگاهدارند که همه شیر جذب شود و در سایه خشک کنند و همین طور سه مرتبه جذب شیر نمایند و خشک کنند بعده در چرخ روغن گران روغن برآرند و هر وقت که روغن چنبیلی در سر اندازند چهار ماشه ازین روغن هم آمیخته بکار برند موی را دراز کند و اگر گل گوطمل (?) یکحصه در سه حصه پهلیل قسم اول انداخته تا چهار روز در شیشه نگاهدارند بعد ازان پهلیل مذکور بر موی بمالند موی را سیاه گرداند ادویهٔ مرکبه که موی را دراز و سیاه گرداند اشنان آمله اشنه سعد کوفی زرنباد سکاکائی هر واحد یکدام صمغ عربی نیم دام کنجد سیاه زار جیل کهنه هر واحد دودام ادویه را کوفته بیخته نگاهدارند و بقدر دودام گرفته در آب و روغن یاسمین آمیخته بر آتش گذارند و بپزند و بر بیخ موها بمالند و بعد از سه گهڑی بآب نیمگرم غسل کنند که برای سیاهی و درازی موی معمول است ایضاً که برای درازی و سیاهی مو عجیب و غریب است سفوف تخم (?) … برگ کنار هر دو مساوی سائیده بقدر دودام بر بیخ موها بمالند و بعد یکپاس بآب نیمگرم بشویند اما باید که آبش در چشم نرود ایضاً منقولات هر آمله یکدام باریک سائیده در سفیدهٔ بیضهٔ مرغ یکعدد و روغن زرد نیم دام خیرات (?) چهار دام خوب ممزوج نموده شب بر سر بمالند صبح بآب گرم بشویند تا هفت روز روغن لادن که موی را سیاه کند و دراز گرداند و از افتادن نگاهدارد لادن ساذج هندی حماحم (?) … آمله هر یک پنج درم کوفته در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل آید صاف کرده یک رطل روغن کنجد بران ریخته بجوشانند تا آب برود و روغن بماند هر روز سر را بآب برگ کنجد و برگ چقندر بشویند و این روغن بمالند روغن شقائق موی را دراز کند و ریخته را برآورد تخم مورد برگ مورد تخم کرفس تخم چقندر گل شقائق پوست جوز تر لادن پرسیاوشان هر یک پنج درم نیمکوفته در نیم من آب آمله یکشب بخیسانند و بجوش دهند و با نیم رطل روغن مورد باز بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند روغن عجیب در حفظ موی از سقوط و دراز کردن آن و سیاه میکند و زود میرویاند و جعودت میکند برگ آس و آمله هر یکی ده اوقیه پوست هلیله پوست بلیله هر یک پنج اوقیه مصطکی پرسیاوشان لادن هر یک یک اوقیه و ربع طباشیر نیم اوقیه فوفل دو نیم اوقیه

کوفته بیخته در سه رطل آب بجوشانند و از پارچهٔ منخل صاف کنند و با دو رطل روغن گل بر آتش ملایم بپزند و ثفل که باقی مانده است آنرا نیز در دو رطل آب علیحده بجوشانند پس خوب مالیده بخرقهٔ منخل صاف نموده اضافه کرده با آتش ملایم جوش دهند تا که آب برود و روغن بماند پس ثفل که در روغن باشد گرفته در شیشهٔ دهن فراخ کنند پس روغن بران ریزند و همین قسم مع ثفل نگاهدارند و وقت حاجت استعمال کنند **طلائیکه** موی را دراز و انبوه گرداند دندان فیل سوخته رسوت مساوی بسایند و بآب حب لبسته بدارند و بر موی طلا نمایند **قرص** برای درازی موی آمله یک آثار سکاکائی نیم آثار صمغ دوازده دام شیر میش پنج آثار همه ادویه را در ظرف آهنی انداخته بر آتش گذارند و دو آثار شیر اول داخل کرده بپزند تا آنکه شیر خشک شود پس دو آثار شیر دیگر اندازند بار دیگر چون شیر جذب شود باز یک آثار شیر باقی انداخته بپزند و در اثنای پختن بکفگیر آهنی میگردانیده باشند چون بسته شود قرص برابر فلوس بندند و خشک گردانند وقت حاجت قرص را در آب تر نمایند وقتیکه نرم شود باریک سائیده نیمگرم طلا نمایند **قرص** که در تسوید و تطویل شعر عجیب است آمله خشک چهار دام مازوی سبز دو نیم دام قوفل پوست انار هلیله زنگی پوست بلیله زرد برگ مورد مائین خرد زرنب هر یک یکدام لوهچون نیم پاو بزر البنج چهار دام اول لوهچون را در پوٹلی بسته با آبیکه دران نیله تهوتهه حل ساخته باشند تر کرده بسایند که با پنج جوز رنگ حق میشود پس ادویهٔ دیگر کوفته بیخته با لوهچون آمیخته در آبیکه اجهود و اجواین خراسانی جوشانیده باشند هشت پاس کهرل نموده قرص ساخته نگاهدارند و در شیر میش نیز کهرل کردن مناسب است نزد حاجت با آب بزر البنج و کرفس سائیده بر سر و ریش طلا سازند

اقوال اکابر شیخ میفرماید که اکثر مطولات شعر چیزهائیست که در جوهر آنها لزوجت باشد و ممکن بود که از ان لزوجت موی اخذ کند و آنرا در غذای خود صرف نماید و آن مثل برگ کنجد و برگ کدو و روغنهائیست که دران حرارت و قبض باشد مثل روغن سوسن محرق بموم یا آن روغن تنها و روغن حنا و روغن آس خاصة و نفع میکند این را شستن سر بمنقوع حنظل و آنچه درین نفع کند اینست که بگیرند لادن و آنرا در قدح مطین بر آتش نرم انگشت بر بگدازند و بران قدری مغز خستهٔ زردآلوی تلخ سوخته پاشیده بر آتش خوب ممزوج سازند و استعمال کنند و برگ آزاد درخت و آب برگ آنرا درین خاصیت نیک است و برکتان سوخته بروغن کنجد استعمال کردن نافع **مرکب** بگیرند برگ آزاد درخت و پرسیاوشان نوروهی و مرکی و آمله و در بعض غسولات معروفه بر سر غلاف نمایند **و ایضاً** خردل در طبیخ چقندر داخل کرده بدان سر بشویند و بعد آن بروغن مورد یا بروغن آمله چرب کنند **مرکب جید** بگیرند زهرهٔ نرگاو و زهرهٔ گرگ و هلیلهٔ کابلی و بلیله و آمله و سادوران و مازوی درخت هر واحد یکجزو سائیده بآب عنب الثعلب هفت روز تر کنند بعده خشک کرده بعطر [illegible] طلا با قدری نمک استعمال کنند بجهت شستن سر و ریش بآب و عسل و زجاج سوده **ایضاً** جو مقشر سی درم آمله پنج درم هر دو را در آب بیست چند خوب بپزند تا آب قوت آنها بگیرد و قریب یکرطل باقی ماند پس صاف کرده درین آب روغن بنفشه نصف وزن آب و لادن سه درم و برگ کنجد و برگ خطمی و برگ کدوی تر یا خشک هر یک ده درم بپزند تا آنکه آب برود و روغن بماند **نسخهٔ دیگر** منسوب بکندی شیر آمله بیست درم در دو رطل آب تا چهار رطل بپزند و قبل او روغن ناردین و جو مقشر و اندک لادن بران انداخته بپزند تا آب برود و روغن بماند **مجوسی** گوید که اشیای مقوی شعر مانع از فساد آن روغن آس و روغنیکه دران آمله و هلیله و مورد تر پخته باشند و روغن لادن و روغن افسنتین و روغن شقائق است **صفت** روغن آس بگیرند برگ آس تازه یکرطل و باریک سائیده روغن کنجد یکرطل شراب ریحانی نیم رطل بجوشانند تا آب برود **صفت** روغن لادن که موی را سیاه و قوی گرداند بگیرند روغن آس یکرطل و دران لادن یک اوقیه یک شبانه روز تر کنند بعده در دیگ دو ته بپزند تا لادن حل شود بردارند و وقت حاجت استعمال نمایند **صفت** روغن آمله بگیرند آمله منقی از خسته و آس و پوست بیخ صنوبر مساوی و در آب خوب بجوشانند پس صاف کرده نیم وزن آن روغن کنجد انداخته با آتش ملایم در دیگ دو ته بپزند تا آنکه آب فانی شود و روغن بماند **صفت** روغن افسنتین که مسود شعر و مقوی آنست بگیرند حب الغار و لادن و افسنتین هر واحد یکجزو جوز السرو دو جزو کوفته بیخته در پارچهٔ رقیق بسته در روغن آس یکهفته بخیسانند پس دران بمالند تا حل شود و در ظرفی بر داشته وقت حاجت استعمال کنند **صفت** روغن شقائق بگیرند گل لالهٔ سرخ و در سایه خشک کنند و کوفته بیخته دو اوقیه از ان بگیرند و در یکرطل روغن آس اندازند بیست روز در آفتاب گذارند پس در ظرفی بردارند و عند الحاجت استعمال نمایند **ابن التلمیذ** گوید که آنچه تقویت شعر و تطویل آن نماید اینست که [illegible]

بهلیله سیاه و آب ترمس و آب چقندر و آرد باقلا و بورق و آب حنظل و زهرهٔ گاو کنند و یا صبر در آب مورد سوده ساعتی در حمام بدان طلا کنند پس بشویند و دائم بروغن آس و بروغنهائیکه سابق مذکور شد بمالند و یا آب چقندر مطبوخ که دران اندک خردل سوده انداخته باشند بشویند **صفت روغن آس** بگیرند آب برگ آس تر یا خشک جوش داده و تر بهتر ست و با یکرطل روغن کنجد و یکرطل شراب ریحانی و نیم اوقیه لادن یکشب نگاهدارند پس بآتش نرم در ظرف مضاعف بپزند حتی که آب برود و روغن باقی ماند **روغن دیگر** که تقویت موی و تطویل آن نماید گل لاله و برگ مورد و پرسیاوشان و سنبل الطیب و سعد و تخم چقندر و تخم کرفس و آمله یکیک مشت و در سه رطل آب بپزند تا نیم رطل بماند پس صاف کرده یکرطل روغن خیری انداخته بپزند تا آنکه آب برود و دران اقاقیا و خاکستر پوست درخت صنوبر هر واحد یک اوقیه آمیخته بدارند و هر روز بمالند محمد بن زکریا گوید امید ندارم که دوائی بهتر از روغن مصطکی در یابم و هر روز روغن مصطکی که دران لادن سوده باشند برای تساقط شعر بمالند و اگر شدید التساقط باشد روغن مصطکی در روغن آس در گرما کنند و روغن ناردین در سرما و گفته که از دهان و اطلیهٔ قوی البرد حذر کنند و خاصةً در کسیکه آن زائل بسرعت عارض شود که آن گاهی بلای عظیم پیدا کند **ابن الیاس** گوید که تطویل شعر اولاً بحفظ موجود بروغنهای قابض مثل روغن آس او و بعد ازان بادویه که دران قوت جذب و قبض معاً باشد مثل گل سرخ و آس و آمله و پرسیاوشان و برگ آزاددرخت و مرچون موی را بدان غلاف نمایند و روغنیکه دران حرارتی و قبض باشد مثل روغن افسنتین تطویل و تقویت شعر نماید **بعضی** متاخرین منسوب کنند که این دوا در تطویل شعر و در تقویت و اثبات او مجربست بگیرند آمله و برگ آزاددرخت و برگ آس هریک پنج استار خطمی سه استار کوفته بیخته در روغن کنجد صاف یکرطل انداخته در آفتاب یا نزدیک آتش یکهفته بدارند و شب و روز بر بیخ موی بمالند و بعد یکهفته بشویند و سه هفته یا زیاده این عمل نمایند و یا موی را بآب آمله تر کنند بعده برگ آزاددرخت و پرسیاوشان و مرو آمله و لادن و گل لاله و مساوی بآب حنظل ضمادیه کرده بران غلاف کنند و گویند که درین باب شستن موی بمنقوع برگ درخت بکاین عظیم الاثر ست و کذا برگ بیدیه باغی و کذا برگ کنجد و کذا خطمی و کذا برگ چقندر بعده روغن آمله که دران سنبل الطیب و اشنه و زرنباد و پرسیاوشان اصل بود در انداخته و شستن بمنقوع برگ کنار قلیل و پوست بندق هندی ...

انبات شعر

یعنی رویانیدن موی چون رویدن او بطی گردد چنانچه ریش دیر برآید و یا موی ابرو که خفیف باشد قرشی نوشته که موی از بخار دخانی لزج پیدا میشود و چون در مسام معتدل در تنگی و فراخی درآید پس قلت شعر و عدم او و قصر او یا بسبب قلت بخار دخانی باشد بجهت نقصان حرارت و لهذا ریش زنان و خواجه سرایان نمی روید و یا بسبب کثرت رطوبت که دخانیت کم شود چنانچه در صبیان و یا بسبب فرط تنگی مسام بباعث برودت مزاج یا یبوست بکثافت مسام که برای جرم شعر وسعت نکند و یا بسبب کثرت فراخی مسام بجهت حرارت مختلط یا رطوبت سخیفه پس ماده شعر جمع نشود و یا بسبب قلت خون که آن مثل ماده ایست برای بخار دخانی چنانچه ناقهین را عارض میشود و یا بسبب لفی از تکون مثل خلط ردی مفسد مسام چنانچه در داء الحیه و داء الثعلب و طریق تشخیص این اسباب همانست که در انتثار شعر مسطور شد و کذا علاج هر سبب و ایضاً گاهی احتیاج افتد بتعدیل مزاج و تعدیل آن تخلخل بکثرت حمام اگر سببش تکاثف مسام باشد و تخفیف آن مثل تنطیل بآب مورد اگر سببش تخلخل مفرط و وسعت مسام باشد و اصلاح اخلاط و استفراغ خلط ردی و اگر مسام از سوختن یا ضربه یا قرحه فاسد شده باشد علاج نپذیرد با لجمله جمیع ادویهٔ مذکوره در داء الثعلب انبات شعر میکند و ... در رویانیدن موی معمول ست بیضهٔ مرغ در آب جوشانیده زردی ازان گرفته در آوند آهن یا مس انداخته بآتش نهند که قریب بسوختن رسد و ظرف را ... مائل دارند و از چیزی بیفشارند ... برادهٔ عاج و سنجاب و مگس را دران روغن سوده بهر جاکه موی نروید طلا کنند و گویند که کاسهٔ سنگ پشت ... یا روغن گل یا کنجد طلا کردن مجربست و متقدمین را اعتقاد آنست که چون کفشیر را با روغن بیضه طلا کنند در همه اعضا موی رویاند حتی ... که ضماد مغز سر روباه بالخاصیت عجیب الفعل ست و بقول انطاکی بانچه انبات شعر بسرعت نماید طلای بیضهٔ عنکبوت و خاکستر ... و زیت در روغن قثاء الحمار و روغن تخم تربیج و روغن بادام و سداب ست و گویند که ضماد آرد کرسنه بسرکه سرشته انبات شعر ...

وپیه وآرد گندم وکذا زهره غراب کبیر مسمی غداف وکذا زهره سلوی وکذا دماغ شتر بروغن زنبق آمیخته وکذا روغن گندم وکذا روغن بلسان وکذا روغن آجر وکذا روغن
کدوی تلخ وکذا روغن اذخر واگر بگیرند سرطان نهری پنج عدد وهمه را بنصف نصف قطع کرده بآب وزیت بپزند تا مهرا شود وآب بسوزد وزیت بماند پس صاف
کرده بردارند ریش را از دو برویاند وبالخاصیت مجربست وطلای روغن شونیز وکذا روغن بادام تلخ درین باب مجرب سویدیست ودندان فیل سوخته قدری
خاکستر آن با شیر بز آمیخته هفت روز بر جائیکه موی بر نیاید بمالند موی بر آید وکلونجی سوخته بروغن زیتون آمیخته طلا کردن مفید وچون بوره ارمنی ودندان
را سوخته با سرکه کهنه طلا کنند در سه روز بشرط تکرار در هر سه ساعت یکبار در رویانیدن موی مجرب حکیم مومن ست **اقوال مجربین** شیخ میفرماید که در منبتات شعر
قویه علاج قسمی از صلع که علاج او ممکن ست وعلاج انتثار حواجب ومانند آنست وجمیع ادویه که در داء الثعلب ذکر کردیم وجمیع وجه تدبیر از مالیدن سر وسرخ کردن او
واستعمال شحوم بران پس استعمال ادویهٔ قوی در جذب وتحلیل معا خاص بداء الثعلب نافع ست در صلع وانبات شعر در مرطوب حواجب ودر لحیه ودر لوت
بیخ غرب بزیت تقویت وحفظ عجیب مع تسویدیست واما ادویه که عزم ماند که آنها در بیخاست واگرچه در داء الثعلب بعد اعتبار چیزیکه در آخر باب حفظ الشعر
ذکر کردیم نیز نافعست آن اینست که بگیرند ذراریح تازه که پایها وسر آنها قطع کرده در سایه خشک کرده باشند ودر روغن بنفشه بسایند ودران یا در زیت بپزند
تا غلیظ گردد وبقدر حاجت طلا نمایند که آبله افگند پس موی برویاند وهمچنین عسل بلادر ست چون بر مواضع تمرط شعر بگذارند ویا کندش در روغن بیضه بسایند
وبقدر حاجت مکرر طلا کنند که موی برویاند ویا بگیرند سم خر سوخته وقرن سوخته وبروغن کنجد طلا نمایند که این قویست واما بیضه مورچه بروغن بان از انجملهٔ ست
که در منبتات شمار کرده اند ونزدیک عام مردم آن از نافعات نبات شعرست وآنچه تجربه کرده شده عصایه ابلق ست که در خانها میباشد آنرا کشته خشک کنند
وساییده بروغن طلا کنند وایضاً زجاج فرعونی مع زنبق سوده وآنچه خفیف تر ازین بود اینست که بگیرند دسته وصلایه از رصاص ودران روغن از روغنهای
معروفه که شعر را نافعست مثل روغن آس یالادن ومانند آن ویا شحم که معلوم شده مثل پیه خرس ونرگاو وامثال آن انداخته بسایند تا آنکه قوت رصاص
دران آید وبدان لطوخ کنند وتضمید موضع ببرگ انجیر جوشش کرده نیکوست ومائل باندک قوتست وایضاً بگیرند مغز بندق بست عدد وبریان کنند چندانکه
ساییده شود وبروغن ترب آمیخته بکار برند ویا بگیرند حشیشه که آنرا خرگوش نامند وقضیب خر وطحال او هر دو بریان هر واحد نیم رطل ولادن بست اوقیه
همه را بیامیزند بعد حل کردن لادن در شراب واستعمال کنند وآنچه فیلغریوس ذکر کرده اینست که بگیرند پیه نرگاو وتمکین نود وشش درم اشنان ثافسیا
هر واحد شش ده درم مر هشت درم لادن مثل این پرسیاوشان چهل وهشت درم قضیب خر چهل وهشت درم طحال خر نود وشش درم طحال وقضیب خر را
بریان کنند وساییده همه را بالشراب اسود جمع کنند وموی سر تراشیده بدان طلا کنند وپنج روز بدارند پس بشویند ودو روز راحت داده باز اعاده کنند
پس اگر قرحه شود علاج آن موضع بشحم مرغابی کنند وایضاً از قریطن بگیرند لطون خرگوش شش عدد وخوب خشک کرده در دیگ گلی گل حکمت نموده بسوزند
ودران برگ عوسج وبرگ مورد مثل آن وپرسیاوشان نه اوقیه انداخته باز دیگر در ظرف آبگینه بسوزند بعده ساییده بسه رطل پیه خرس ومثل این روغن ترب
آمیخته بردارند ووقت حاجت در روغن خوشبو استعمال کنند وحب الغار وروغن فلفل وروغن بید انجیر همه از معینات انبات شعر اند وایضاً چون خاکستر قیسوم بزیت کهنه
آمیزند موی ریش را که بدیر روید برویاند وکذا خاکستر شونیز بآب وخصوصاً برای موی ابرو وایضاً برای ابرو جوز دو عدد چندان بسوزند که ساییده شود ویکمثقال جند بیدستر
بدستور اندک سوخته ویازده عدد فلفل همه را آمیخته بروغن گل طلا سازند وایضاً خاکستر قیسوم وبندق سوخته ولادن وذراریح وکندش در روغن بان بسوزند
تا سیاه شود وباهیچ غالیه آمیخته بر موضع بمالند وطلا کنند وایضاً پرسیاوشان وحب الآس وتخم کرفس اندک بسوزند تا سیاه شود وبا پیه خرس وروغن ترب
آمیزند واینکه موی ابرو را برویاند بگیرند کندر چهار درم سرگین بهنگ وسرگین خارپشت بحری وسداب کوهی هر واحد یکدرم بشراب قابض ساییده بپیه خرس آمیزند
واستعمال کنند دیگر برای ریختن موی ابروی قدیم صعب از داء الثعلب یا غیر آن بگیرند شیح بلخی ولف دریا هشت جزو فرفیون حب الغار هر واحد سه جزو
زفت رطب چهار جزو زفت را در روغن سوسن بگدازند ودران فرفیون نیز گداخته همه ادویه آمیزند دیگر مثل آن بیخ نی سوخته هفت جزو خاکستر عوسج پنج جزو
تخم جرجیر چهار جزو بیخ اسراش سه جزو بروغن غار ساییده استعمال کنند صاحب کامل گوید که هرگاه موی ریش وغیره در روییدن دیر کند ویا موی از خفیف باشد

[illegible]

نسخه شونیز سوخته

باید که روغن بان و روغن اترج بمالند و حبة الخضرا سوخته و بادام تلخ سوخته و حب الغار ساییده بزیت سرشته طلا کنند و یا بغالیه طلا سازند که این در رویانیدن موی تعجیل نماید و آن دوا درین باب نافع ست بگیرند روغن تخم کدوی تلخ و قثاء الحمار و شیح ارمنی سوخته و همه را ساییده بروغن بلسان یا روغن اترج سرشته طلا کنند و آنچه این عمل کند شونیز سوخته ست چون بچربی گرگ یا چربی خرس گداخته بسرشند و بر موضعیکه احتیاج رویانیدن موی دران باشد طلا کنند ابو منصور گوید که در مواضعیکه اراده رویانیدن موی بران کنند حب الغار بران موضع بمالند که باین زود موی بروید خاصه چون آنرا ببرگ زیت یا بزیت تنها بسرشند و همچنین اگر بروغن ترب یا بید انجیر بسرشند و ایضا پیه خرس چون ببرگ سوده بدان طلا کنند و ازادویه قویه درین ابنیت که شونیز بسایند و بزیت طلا نمایند و یا بگیرند کف دریا و خاکستر قیصوم و بزیت کهنه سرشته بر موضع بمالند و شراب صرف باعتدال بنوشند و تدبیر او بچیزیکه اسخان معتدل نماید مائل گردانند و ازانچیکه موی را بر رویاند ذراریح که سر و بازو و پای آنها دور کرده باشند بسایند و در روغن بان یک اوقیه آمیخته در ظرفی بر آتش نرم بجوشانند تا روغن غلیظ گردد بردارند و بانداک مشک و عنبر خوشبو ساخته بر موضع بمالند و اعاده آن کنند تا آنکه آبله افتد پس این موی بر دیاند محمد بن زکریا گفته که بعضی ما را خبر داده که او در انبات شعر و تطویل او چیزی بهتر از پرسیاوشان نیافته و چون آنرا در شستن موی زنان داخل کرده موی ایشان بسیار دراز شده لیکن آن نوبانیدالله گیلانی مینویسد که فقدان نبات شعر بسبب فقدان چیزی از شروط مذکوره در تکون شعر میباشد پس اگر این امر در ماده شعر که آن بخار دخانی ست باشد حیله در ازاله او بتغییر مزاج و مانند آن کنند اگر ممکن بود و اگر امر در جلد باشد حیله در تعدیل او در لینت و صلابت کنند و اگر امر در مسام باشد از اتساع و ضیق و مانند آن حیله در تعدیل او نمایند و این همه از انچه در سابق مذکور شده معلوم ست لیکن اکثر سقوط شعر در غالب بسبب امر احتباس مواد در مسام و تسدید آن میباشد پس بخار دخانی دران منع میگردد فلهذا اکثر ادویه منبت شعر مزیل آن مواد اند بسبب تحلیل آنها آنرا و جذب آنها آنرا بسوی خارج و برین اعانت میکند آنکه در اغذیه چیزیکه تفتیح مسام نماید مثل خردل و سیر و مانند آن باشد و استعمال طلای عسل بلادر مشروط باینست که آن جلد را نسوزد و سبیل این آنست که با آن روغن جوز مخلوط سازند تا ازان این خاصیت رفع گردد و الا آن جلد را بسوزد و آنرا مثل جلد سوخته بآتش گرداند بنحویکه بران موی اصلا ابدا نروید و حق آنست که بیضه مورچه مانع از نبات شعر ست و جالینوس نیز گفته که آن مانع از انبات شعر ست و منبت نیست روغن که موی را برویاند و داء الثعلب را نفع کند بگیرند قیصوم و پرسیاوشان و بابونه یکیک اوقیه و در آب بپزند تا مهرا شود پس آب را صاف کرده بر یک رطل آن یک رطل روغن بان انداخته بآتش نرم بپزند تا آنکه آب برود بردارند و استعمال کنند دیگر که انبات موی و منع تساقط آن نیز کند لادن را بشراب حل کنند و با همچند آن روغن آس آمیزند و هر شب بیخ موها بمالند و صبح در حمام بشویند بآب گرم و ایضا روغن بیضه موی میرویاند و ریختن او منع میکند و طریق ساختن آن مذکور شده و بهتر آنست که آنرا بلکه اکثر روغنها که از قبیل او باشد روغن از جوهر او در شیشه و از گون بر آرند و طریق آن در اطلیه باه مذکور شده و روغن بیضه را بزودی در صرف آرند تا بد بو نگردد و ایضا لادن سه درم بازو یک درم مر دو درم مصطکی نیم درم قردمانا دو درم کندر یک درم در روغن گل گداخته بیخ موها طلا کنند که این مجرب ست ایضا مصحح الیه اطبری نقل کرده که گاهی موی را صعوبت نبات عارض میشود حتی که انسان را روییدن موی ریش تا خیر نماید دراز وقتیکه دران میروید او و او اجببت تیجاوز کند و این بیکی از سه سبب میباشد یکی بسبب قلت غذا بنا بر یبس بدن و قلت فضول آن دوم بسبب زعارت جلد و فرط ضیق مسام آن حتی که در جلد او مسام نماید و بدن او عرق نکند و امراض او را کثرت نماید بنا بر دشواری تحلل فضول سوم از معالجه شخصی صناعتی را که جلد او را خصیف سازد و مسام آنرا تنگ نماید و فضول را از تحلل و خروج منع کند مثل شخصیکه کار در جای برف یا قلل جبال و بر داشتن برف نماید و در مواضع بسیار بارد مقام سازد و علاج آنکه بسبب قلت فضول باشد انعاش طبیعت و قوت او ست بتدبیر موافق و نقل او از اطعمه بچیزیکه ترطیب بدن او و تقویت حرارت او و تکثیر خون او گرداند و این باقتصار او بر لحوم بزغاله یا بچه مرغ و شرب اشربه ممزوجه و قلت جماع بود و این وقتیست که معده او معتدل باشد و اگر حار بود اقتصار بر اطعمه کنند که دران غلظ و لزوجت باشد مثل لحوم گوساله و یا بچه بقر و مانند آن و شرب شراب متوسط در حدت و حرارت پس ترطیب بدن او و تقویت حرارت او موی را بر آرد و طلای موضعیکه اراده رویانیدن موی بران باشد در مثل این مزاج باین طلا کنند بگیرند چربی بط و بگداز ند و بران اندک موم و قدری زوفای رطب اندازند

و بر آتش گذارند و بگیرند اندکی ثافسیا می نود قدری فرفیون تازه و بسایند و بدان آمیزند و موضع را بکف دست خوب بمالند تا بشره سرخ شود پس بران
طلای رقیق بسیار خفیف نمایند پس اگر موضع ازان متغیر گردد طلا ازوی دور کنند و باندک روغن گل چرب نمایند و هرگاه حرارت ساکن شود معاودت طلا کنند
تا آنکه موی ظاهر گردد پس اگر موی ضعیف یا سفید رنگ برآید سر آنرا بمقراض بگیرند و دران روغن آمله و روغن آس بلادن استعمال کنند و اما اگر قلت نبات شعر
از زعارت جلد و ضیق مسام باشد اگرچه این مولود وی بود موی دران بدشواری و تعب و کد و بلطف در معالجه بروید و آن اینست که واجبست که تلیین جلد او کنند
و در آب زن نشانند و روغن بمالند و اغذیه او حار رطب در ابتدا پس حار یابس در آخر آن باشند و دائم جلد او را بخرقه درشت و بکف دست بمالند بعده بر جلد او
این طلا کنند بگیرند پیه بط و پیه مرغابی و پیه چرز و همه را در روغن یاسمین یا روغن خیری یا روغن سوسن بجوشانند و ازان موم روغن بسازند و بعد ازان اندک
فرفیون و قدری هیچ سداب و قلیلی بادام تلخ کوهی باریک سوده بران اندازند و بر موضع طلا کنند و یک شبانه روز بدارند و هر روز یکبار تجدید آن نمایند و بعض
افاضل و صف چیزی کرده اند که معروف بمعتصمی ست و ذکر کرده اند که معتصم بعض اطبا را مکلف گردید که بر بدن غلامی از غلامان او و بر عانه آن موی بر رویاند
پس طبیبی استخراج این دوا نمود و نسخه آن بگیرند قیروطی معمول بزوفای رطب و آنرا بر بدن بمالند بعده امر بدخول حمام و پوشیدن جامه کنند تا آنکه
عرق ابتدا نماید پس جامه جدا کنند و آب نیمگرم متواتر بسیار بر بدن بریزند و ادمان بران نمایند تا آنکه بدن او تری حاصل کند بعده این طلا کنند خاکستر
حلزون و خاکستر فرفیون و خاکستر بیخ سداب کوهی هر واحد یکجزو و خاکستر سم بز و کبریت سوخته هر یک نیم جزو همه را سوده جمع کرده در سرکه و اندک زیت
حل کرده طلا متواتر نمایند که این موی در هر موضع که خواهند برآرد و صاحب این دوا ذکر کرده که باین تدبیر و طلا موی در کف دست بروید و آنچه امتناع نبات
شعر از معالجه صناعی باشد که ازان منع کند انتقال از سبب بسوی ضد او از اسباب و مقابله بدان او با ضد او آنچه دران استحان او و تلیین جلد او و غیر آن
باشد باید کرد پس اگر دشوار گردد بعض اطلیه مذکوره بکار برند و آفریطن در تکثیر شعر و انبات او و چون رویدن او و خاصة موی ریش تا خر نماید این طلا ذکر کرده
بگیرند بیضه و در سر آن سوراخ کنند و آنچه اندران باشد مص کنند و نمک و آب بشویند تا صاف گردد پس بگیرند روغن یاسمین چندانکه نیم بیضه ازان پر
شود و بران دو دانگ فرفیون و یکدانگ افیون و یکدانگ جندبیدستر و یکنیم دانگ مغز پنبه دانه و یکدانگ مشک و مثل او لادن و دو دانگ صمغ عربی اندازند
بجوشانند تا باهم مخلوط شود بعده سرد کرده استعمال نمایند کسیکه اراده استعمال این بر طریق تغلیف درین نماید موی را بقوت قویه برویاند و این دوا معمول
ثافسیا جمیع علل جزئیه که موی را عارض شود نافع ست و نسخه این همان لطوخ قویست که در داء الثعلب در قول شیخ الرئیس مسطور شد لیکن درینجا
حب الغار دو مثقال عوض روغن غار ست و نوشته که موم و روغن غار یا روغن بید انجیر یا روغن زیت کنند بقدر کفایت بگیرند و اگر اراده کنند که قوی تر
گردد حرف دو مثقال نیز داخل نمایند و این دوا جمیع امراض مزمنه شعر را نفع کند و می باید که درین مرض مالش بنطرون و سرکه قبل هر علاج استعمال کنند
و دائم حلق شعر آن موضع نمایند و دیده ایم که هر کسیکه حلق و دلک دائم بغیر علاج استعمال نمود موی او بروید طبری گوید که گاهی موی بسعفه رطب یا یابس
برود پس اگر رفتن موی بسعفه یابس باشد و استفراغ بفصد و اسهال دران ممکن بود دران هر دو استعمال کنند و موضع را باشیائیکه استفراغ فضول لطیف
تلیین و کشادن مسام نماید بمالند مثل آب خبازی که بدان تسقیه قیروطی کرده باشند و مثل آب عصی الراعی که قیروطی بدان سازند و ازین هر دو آب تسقیه
بر آتش کنند بعده دو بار دان کرده خوب بمالند و تسقیه با ثبت انها کنند حتی که ممزوج و نرم شود پس بر سر طلا نمایند و بهترین چیزیکه درین مرض استعمال کنند
روغن بنفشه و روغن خیری مضروب بروغن گل ست و دخول حمام و شستن سر بخطمی مضروب ببرگ کنار و لعاب اسپغول و جماعتی را باین طریق علاج کردم
و صحت یافتند و هرگاه سعفه زائل شود موی ضرور بروید زیرا که این علاج انبات شعر در مثل این علت ست و اما هرگاه ذهاب شعر از سعفه رطب باشد
پس سبیل طبیب آنست که بموضع رویدن موی نگاه کند اگر منقطع شود و سعفه آنرا بخورد و مثل آثار جراحات یا مثل آثار سوختن آتش گردد دران حیله نیست
زیرا که مسام فاسد شده و بعضی بعض آن چسپیده و اگر جای رویدن موی منقطع نشده باشد علاج بتر طبیب موضع بدانچه مذکور شده او لا باید کرد و بعده علاج
بدانچه در داء الثعلب مذکور شد که درین موی برویاند و جماعتی را از اطفال دیدم که اکثر ذهاب شعر بسعفه رطب و یابس ایشان را عارض شد و هرگاه بزرگ شدند

آن موی بر رویید مگر در جائیکه جلد دران سوخته بود و مسام او فاسد گردیده و اما ذهاب شعر از سوختن آتش سبیل او آنست که ذکر کردیم بنحویکه در مواضعیکه جلد او فاسد نشود
بمرور ایام و بعلاج بروید و این همه که ذکر کردم طریق علاج بادویه و دست بود و گاهی درین تدبیر طعام و شراب نیز وقت حاجت بسوی آن داخل شود چنانچه گاهی
احتیاج بتقلیل افتد و آن هر دو بمقدار قلیل استعمال کنند و یا بسوی تخفیف پس باشیای مجففه تخفیف نمایند و یا بسوی ترطیب پس باشیای مرطبه و مانند آن
ترطیب کنند حکیم شریف خان مینویسند که این دوا غالباً موی را برویاند سنبل الطیب کف دریا موی سوخته بسرکه ساییده طلا کنند تا آنکه موی بروید
و جالینوس این دوا را بتجربهٔ صحیح یافته و این طلا جهت رویانیدن موی عجیب الفعل ست سم بز سیاه سوخته سر مگس سم خر سیاه سوخته با روغن زیتون
بکار برند و ایضاً درین باب پوست درخت انجیر و برگ آن کف دریا سوخته هر یک دو درم فرفیون پنج درم ساییده بآب پیاز سرشته تا دو روز طلا کنند هرگاه
موضع سرخ شود برزاوند مدحرج ولادن و افسنتین سوخته و مورد و حضض مساوی ساییده بآب عنب الثعلب سرشته طلا کنند

منع نبات شعر

بدانکه آنچه موی را از رویدن باز دارد یا مخدر مبرد بود یا مسدد مسام یا بالخاصیت لیکن در استعمال همه لازم ست که اول موی را بکنند یا بنوره حلق کنند بعد آن
مخدرات مانند بزر البنج و افیون و شوکران ضماد نمایند و یا مسددات مسام مانند سفیده و شب و یا ادویهٔ بالخاصیت مثل خون سنگ پشت و یا بیضهٔ
مورچه و یا خون وزغ کلان طلا کنند انطاکی گوید که گاهی احتیاج بمنع نبات شعر افتد و این هر دوای کثیف اهتمام باید مثل خون غوک و روغن آن
و روغن تبیر و بیضهٔ مورچه و بیخ و زرنیخ سرخ و اقلیمیا و سفیداب و تخم خشخاش بسرکه و زیت و زهرهٔ بز بنوشادر هر واحد بطلا بعد نتف شعر و در خواص
آمده که چون سر شپره را بشیر سگ بسایند تا آنکه غلیظ گردد و بر موضع نتف موی طلا کنند در اول مرتبه منع گردد سویدی مینویسد که ضماد باقلای مقشر
بآب و کذا خون حربا و کذا شیر یتوع و برگ آن مکرر و کذا آرد ترمس و کذا خرنوب نبطی و کذا زرنیخ سرخ بآب برگ بنج سرشته و کذا مغز سر خرگوش هفت بار
و کذا تخم بادروج سه درم لوبرق یکنیم درم باریک سوده بروغن بلسان و میعهٔ سائله سرشته تا بقوام عسل آید هر واحد بعد نتف بتکرار منع نبات شعر کنند
شیخ میفرماید که مخدرات میرده آنرا منع کند مثل آنکه اول نتف مو کنند بعده بنج و افیون و سرکه طلا کنند و شوکران با اینها و تنها در سرکه جوش داده بهتر بود
و جرم غوک نیسانی خشک کرده از بالغات ست چون آنرا بسایند و بلعاب اسپغول یا آب بنج یا سرکه آمیزند و مکرر بعمل آرند و گویند که طلای او بروغنی که
دران غطایه پخته باشند منع نبات شعر کند و همچنین بروغنیکه دران خارپشت پخته باشند و گاهی دران دعامی ضد این کنند و آنچه درین ذکر کرده اند
بگیرند قیمولیا و سفیداب ارزیز هر واحد یکجزو و شب نیم جزو و بآب بنج تر بسایند و قومی زعم کرده که خون غوک آجامی و خون سنگ پشت نهری منع از نبات
کند و گویند که همچنین خون شبپره و دماغ و جگر اوست و گاهی دوائی ازین مرکب میسازند و گویند که بگیرند غوک نیسانی و خشک کنند و بگیرند از خشک آن
و از خون سنگ پشت نهری خشک کرده و از بورق سرخ و از مرداسنگ و از صدف مروارید سوخته مساوی بآب سرشته بعد نتف شعر در زیر بغل
استعمال کنند و تخم انجره بروغن سوده مالیدن بقوت انتشار شعر کند مجوسی گوید که بیضهٔ ماهی و دیگر ادویهٔ مذکوره طلا نمایند پس اگر موی بروید
لازم ست که چند بار آنرا بر کنند و بعد کندن اطلیه و ادهان مسطوره بمالند ایلاقی و جرجانی مینویسند که بزر البنج بسرکه بسایند و طلا کنند و آنچه
مجرب ست اینست که پیه مرغ بعد کندن موی طلا کنند و هر بار که بران طلا نمایند ضعیف تر گردد تا آنکه باطل شود و اسپغول بسرکه بعد کندن موی مکرر طلا کردن
باطل کند ابن الفرج گوید که بعد نتف جند بیدستر و عسل بمرات کثیر طلا کنند و جالینوس گفته هر موضع از بدن که بسیار سرد شود یا خشک گردد بران موی
نروید مثل حال در کف دست و بدن خواجه سرایان و آنچه از ام غوک و حکم در منع نبات شعر ذکر کرده اند دروغ گفته اند و محمد بن زکریا گوید زنیکه ریش او بروید باید که او را حقنه
کنند تا ممکن بود و فصد دوام از پاها کنند و تبرید مزاج او نمایند و بر موضع بعد کندن موی سفیداب ارزیز و قلقند و افیون سوده طلا کنند و اگر از تبرید
خوف کنند شب بران طلا نمایند و بامداد دست آن کنند که البته موی نروید و گفته که چون شیر سگ قریب العهد بولادت بعد کندن موی طلا کنند موی نروید
و گفته که این دوا بیحد بل ست غطایه دو عدد در دوازده اوقیه زیت بپزند تا یک اوقیه بماند بعده کف دریا و زرنیخ سرخ و نطرون هر یک نیم اوقیه بران پاشند

و بپزند تا غلیظ شود و بعده روی بنظرون خوب شسته بران طلا کنند و صبر کنند تا آنکه موی منقلع شود بعده در حمام داخل شوند و آنرا بشویند و بسرکه مقطر سخت ترش یا نمک طلا سازند پس هرگاه ابتدا بسوزش کند بشویند و بران موم و روغن گل بمالند الا این البته موی را باطل کند گیلانی گوید که افیون محلول بسرکه ترش کهنه را تجربه کردیم لیکن میباید که در لطخ موضع باین ادویه بکمال سرعت کنند بنحویکه تفاوت زمان محسوس میان کندن موی و طلا نباشد فلهذا امر میکنیم که منبت شعر را بقطره دوای محلول اللطوخ نمایند پس موی برکنند و مالش موضع بدوا کنند تا در مسام نفوذ کند بعد ازان پاک نمایند و تجدید لطخ دوا و مالش کنند حتی که از دوای اول آنچه مخلوط بباقی غذای شعر باشد خارج گردد پس مسام بدوای حرف پر شوند و نهایت تسدید او نماید پس هرگاه این عمل مکرر کنند یعنی تکرار کندن موی و طلا کردن دو یا سه مرتبه نمایند و نهایت هفت مرتبه در انجا موی نروید و گویند که آنچه برای ابطال شعر تجربه کرده شده بعد نتف طلا بزهره جدی ست که بدان نیم درم نوشادر آمیخته باشند و مالیدن سورنجان بعد کندن موی ابطال آن میکند و جمیع مجففات منع نبات شعر کنند بعضی اطبا مینویسند که آنچه منع روییدن مو کند از انجمله طلا کردن بیه تازه افعی ست که تخلف نمیکند و کذا مغز سر گوسفند و آب آهک و کذا آهک در سرکه پخته و کذا زبد البحر بسرشتی ترنج و کذا زرنیخ سرخ ببول خر مجرب و در بیاض استاد مرحوم مرقوم ست که دو یا سه در نمک غلطانیده خشک کرده با بول بز بسایند و هر جا که موی کنده بمالند هرگز بر نیاید و شیر انجیر و زراوند بسرکه سوخته و تلخه خروس و خون خرگوش و زهره خار پشت و بیه دراج هر واحد مانع نبات موست بعد کندن آن طلا کنند و طلای کف دریا و افیون و بزر البنج بسرکه سوده بعد نتف نافع ست و کذا مالیدن آب پیاز با نمک سیاه و سرکه آمیخته و این روغن در منع روییدن مو معمول حکیم علویخانست آهک شسته پنج درم زرنیخ سوده پنج درم روغن کنجد ده درم همه را ممزوج نموده سه روز در آفتاب بدارند و همیشه بجنبانند بعد ازان بر طبق مسی افگنند تا روغن جدا شود بعمل آرند و این طلا درین باب صاحب اکمل الصناعت مجرب نوشته آب برگ انجیر بیضه بوره کف دریا آب ترنج مساوی مخلوط کرده بعد نتف دو سه مرتبه طلا نمایند هرگز موی ازان موضع بر نیاید

حلق شعر

بدانکه بهتر ستردن موی از دوا چیزی دیگر بهتر از نوره نیست اما مردان را حلق موی عانه بنوره مضعف باه ست بگیرند آهک آب نادیده و زرنیخ هر دو برابر کوفته بیخته در آب گرم خمیر کرده یکساعت بنهند پس طلا کنند و بعد دو سه گهڑی بشویند و بعضی اشخار و شوره قلمی افزوده هر چهار مساوی در آب پخته طلا میکنند و اگر قبل از طلا بر جلد روغن بمالند از سوزش و قرحه محفوظ ماند و اگر قدری کپور کچری کافور سفیدی بیضه داخل کنند جلد خوشبو و خوش رنگ شود و یا بر چهار جزو چونه زنده قدری آب اندازند هنوز سرد نشود که یکجزو هرتال سوده بیامیزند و خوب لت کرده استعمال نمایند شیخ میفرماید که از آهک دو جزو و از زرنیخ یکجزو بگیرند و اندک صبر دران داخل کرده طلا نمایند که فی الحال حلق مو نماید و اگر از آهک جزو بیشتر و از زرنیخ کمتر بگیرند معتدل تر باشد و اگر آهک زیاده کنند در عمل بطی تر باشد لیکن عمل کند و گاهی نوره و زرنیخ یک یکجزو گرفته در آب می پزند حتی که پر طائر را بسترد و هر قدر که تکرار عمل درین آب کنند بهتر بود و در آفتاب نهادن اولی تر باشد و این آب بگیرند و دران اندک روغن بپزند تا آنکه قوت او اخذ کند پس باین روغن طلا نمایند و گاهی این آب را میگدازند تا آنکه بطور نمک منعقد شود و آن نمک را در آب استعمال میکنند و خاکستر صدف عمل آهک کند با زرنیخ و لطیف تر باشد و اگر بدل آهک آب آهک مکرر مطبوخ با مشمش بگیرند و دران زرنیخ سوده داخل نمایند بهتر بود و گاهی علق اخضر که زیر جراد میباشد استعمال میکنند و اگر اراده کنند که موی باریک بروید و ضعیف شود در نوره خاکستر چوب انگور یا بورق داخل نمایند و خوب برهم زنند و طلا کنند بعده بآرد جو و باقلا و تخم خربزه بشویند و گاهی آهک و زرنیخ را مثل آب کشنک و آب برنج مرکب میسازند و گاهی دران مرد مصطکے داخل میکنند و گاهی اعانت بکف دریا مینمایند و علاج کسیکه نوره آنرا سوخته باشد اینست که تعلیق او کم باید کرد و زود باید شست و قبل آن روغن گل بمالند و هرگاه با آب گرم بشویند بعد آن مدت دراز در آب سرد نشینند یا آب بسیار سرد بران ریزند که این علاج جید ست بعده بران عدس مقشر بگلاب سوده و صندل طلا کنند و خصوصا اگر بسوزد و اگر بسیار بسوزد از مثل مرهم سفیداب و مثل طلای مرداسنگ مرهم سفیده بیضه و روغن گل و کافور چاره نباشد و آنچه قطع بوی نوره کند اینست که بعد آن بگل ارمنی در خوشبو و یا گل بسرکه و گلاب طلا کنند

وبرگ شفتالو را درین خاصیت عجیب ست وبرگ انگور وبرگ شاهسفرم سوده وحنا وتجیر عصفر وگل سرخ وسعد وسنبل الطیب واذخر ومانند آن مفرد ومجموع بکار برند **گیلانی** مینویسد که از خواص صبرست که ازاله بوی زرنیخ وآهک نماید ومقدار یک مثقال ازان داخل کنند وآن درین باب عجیب ست وعجیب تر ازین آنست که اطبا ذکر آن نکرده اند وعادت اطبا آنست که وزن زرنیخ پنجم حصه از آهک میکنند واز طریق حلق شعر بنوره بقول مجوسی اینست که بگیرند آهک سفید تیز یکرطل زرنیخ زرد باریک سوده سه اوقیه قردمانا خاکستر چوب انگور هر واحد دو اوقیه گل خطمی نیم اوقیه باریک ساییده با آب گرم حل کنند وبدن را بروغن گل چرب کنند پس باین طلا کنند وتا عمل کردن آن بران صبر نمایند بعده بشویند وبروغن گل خالص بمالند پس بران گل سرخ سوده طلا کنند پس اگر ذره سوزد وآبله افتد آب سرد بدفعات بربدن ریزند وآرد عدس وگل سرخ بروغن گل وگلاب برهم زده طلا کنند واگر حرقت شدید باشد یا شیافیکه بدان علاج حرق النار میکنند علاج باید کرد وانچه قطع بوی نوره کند اینست که موضع را بصندل وسک بریان وگل سرخ وحنا ومانند آن طلا کنند **صفت** نوره ملوکی معتدل نافع اوجاع قطن وپشت وزکبه وسائر مفاصل واسترخا وکسل طاری از رطوبات بگیرند بنج دو رطل وجرلیش بسایند ودر ده رطل آب با آتش نرم بپزند تا سوم حصه بماند بعده بگیرند آهک سفید تیز آب نادیده سه رطل وزرنباد وسنبل الطیب وسورنجان وعاقرقرحا وقردمانا وانیسون هر واحد یک اوقیه صبر وجند بیدستر هر واحد یک مثقال زرنیخ زرد ورقی نه اوقیه باریک بسایند تا مثل غبار گردد بعده بران آبیکه دران وج پخته اند بقدریکه دران سرشته شود بریزند وبزودی حل کنند وبران سفیدی وزرده دو بیضه انداخته خوب مخلوط سازند وبربدن طلا کنند وساعتی یا کمتر بقدریکه حلق شعر کند بنهند ودو سه بار تجربه آن کنند پس هرگاه موی بریزد با آب بشویند بعده با آبیکه دران خطمی سرخ گل جوشانیده باشند واین بهترین چیزیست که درین باب استعمال نمایند **صفت** روغن که حلق شعر نماید اشتخار یکجزو آهک دو جزو زرنیخ زرد ده جزو آب بقدریکه آنرا بپوشد بران انداخته سه روز بگذارند پس صاف کرده آب صاف آن سه جزو روغن کنجد یکجزو بگیرند وبا آتش نرم بپزند تا روغن بماند استعمال نمایند وساعتی بران صبر کرده بشویند **صفت** نوره سفید قوی تیز که موی را حلق نماید صدف را بسوزند وبا آن زرنیخ زرد مثل هر سوده با آب در صلایه بسایند ودو ساعت بگذارند بعده بدان طلا کنند ویا کف دریا بسوزند ویا جبسین که این نیز سفید بود **صفت** دوائیکه موی را باطل کند وآنرا بسرعت حلق نماید بگیرند آهک نو قوی وبران شش چند آن آب بریزند وسه روز بگذارند پس صاف کنند ودران ششم حصه آن آهک دیگر اندازند وهمچنین سه بار تکرار نمایند بعده دران آب سوم حصه آن زرنیخ زرد سوده اندازند ودر آفتاب نهند تا آنکه پر مرغ را بسترد بعد ازان بدان بدن را بصوف بمالند که آن بسرعت موی دور کند وبعد آن روغن گل بمالند واگر نوره جلد را بسوزد بزودی قدری مرهم جلدار یا روغن دیودار استعمال کنند که این بسرعت آنرا زائل کند واگر احراق قوی نماید کافور بهم مذکور یا بروغن مسطور آمیخته بمالند که منفعت عجیب نماید وبهترین چیزیکه قطع بوی نوره کند صبرست خواه آنرا بنوره مخلوط سازند ویا با آب سوده بر بدن بمالند واز غرائب آنست که هرگاه آنرا در قطع بوی نوره بغایت مجرب یافتیم آنرا با آهک بدان عطارات وحمامات بنا میکنند مخلوط کنانیدیم وقطع بوی آن در مدت کمتر از یکهفته گردید بلکه گاهی ابتدا نبوی آهک محسوس نشد

تجعید شعر

اگر خواهند که موی جعد شوند مرداسنگ ده درم مازو وآمله وبرگ سرو وکزمازج وحلبه از هر یک پنج درم بسایند وبآب مورد طلا کنند بالجمله آنچه بدین کار آید ادویه مقبضه ست مثل آرد حلبه وروغن آن وسدر ومر ومازو وآهک ومرداسنگ همه مخلوط سازند ویا بر بعض آن اقتصار کنند وبدان غلاف سر نمایند وگاهی دران بزر البنج یا روغن او داخل میکنند وگاهی بنج تنها استعمال می نمایند وآهک اندک میسوزد وچون آنرا درین جمله داخل کنند خصوصا چون بدان دو ثلث او سدر شریک باشد وهر دو بآب سر دبسرشند وهمچنین کف نمک تلخ موی را بسیار مجعد سازد وآین مجعد نیکوست بگیرند مازو وکزمازج وسحاله سوزن وبرگ سرو یا تخم او وبهدانه ومرداسنگ وکتیرا وگل خوزی وآمله هر واحد یکجزو آهک آب نادیده نیم جزو بآب سلق بسرشند واستعمال کنند که مجعد مسود ست **مجوسی** گوید هر که اراده تجعید شعر کند باید که بگیرد آهک یکجزو مرداسنگ وآمله ومازو هر واحد دو جزو دو باریک ساییده بآب مورد تر کرده بر موی طلا نمایند وخصله خصله ازان برشته محکم بپیچند وببندند واز قبل دوا طلا کنند وسه شبانه روز بگذارند بعده بکشایند وبسدر بشویند وبروغن بنفشه دروغن گل چرب کنند وگویند که آنچه تجعید شعر کند ادمان غلاف او ببرگ سداب یا آب مازوست ویا صمغ با آب مورد بگدازند واندک اقاقیا دران انداخته بدان

نسخه
وبزر البنج

غلاف کنند و پوست جوز سوخته بشراب ساییده طلا کردن مخشن و مجعد شعر ست گیلانی گوید اطبا گفته اند که سزاوار آنست که حلق سر نمایند قبل هر دوا بعده
مطبوخ بیخ سفید و لیمون بشراب صرف کنند و یا خاکستر صنوبر و زیر روغن آس حل کنند تا مثل عسل غلیظ گردد و بر سر بعد حلق بمالند و یا بگیرند حب الآس و چغندر مساوی
و با آب بپزند بعده بروغن اضافه کرده بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و بر سر بعد شستن او بمالند و یا بگیرند مازو و پر سیاوشان و با آب دریای شور بسایند تا مثل عسل
گردد بعده موی را با آب خاکستر بشویند و طلا دو روز کنند پس گاه موی بپیچید بگیرند باید که بشویند و خشک نمایند و روغن آس بمالند کر این موی را نرم جعد سیاه گرداند

تسبیط شعر

آنچه موی را راست کند و در هم شدن ندهد اینست که روغن کنجد با آب گرم در هم زنند و نیمگرم مدام بر موی بمالند و بعد زمانی با آب گرم بشویند و روغن شبت نیز
نفع دارد و شیخ میفرماید که علاجش علاج شقاق شعر ست و آن مذکور شد و بالجمله استعمال روغنهای مرخیه و لعابات مرطبه نمایند و قرشی گوید که سبب
افراط جعودت شعر یا سوء مزاج حار یابس ست و این بعلامات او شناخته میشود و بتغیر مزاج متغیر میگردد و یا التوای سوراخ و مسام و این بتغیر مزاج متغیر
نمیشود و ادویه مسبط شعر جمیع لعابات از قبیل خطمی و اسپغول و بهدانه و روغن بنفشه ست و غذا خنطیه بکلهٔ پاچه

ترقیق شعر و تکثیف آن

یعنی باریک ساختن موی و غلیظ کردن آن پس برای ترقیق باید که در نوره خاکستر چوب انگور یا بورق آمیزند و غلوله ساخته آنرا بر موی زمانه معتدل بگذارند
و یکجا نهاده ندارند تا پوست را نسوزد و بعده با آب بشویند و آرد جو و آرد باقلا و تخم خربزه بمالند و بقول شیخ چون بورق در دارو شعر داخل شود ترقیق
آن کند و قرشی گوید که اگر ببورق غلاف سر نمایند ترقیق شعر کند و چون موی کنده بران بورق را بپاشند رقیق بروید و گیلانی گوید که با غسولات شعر
اندک بورق بیامیزند و استعمال کنند همچنین آرد نخود یا آرد باقلا و تخم خربزه و روغن شبت صنوبر دوای مرقق شعر پوست درخت انجیر و پوست
درخت انگور سفید دشتی و گل قیمولیا هر واحد بقدر من طبی در دیگ نو کرده گل حکمت نموده در آوه کلال بسوزند بعده بر آورده با آن بورق نیم درم
و مازوی درست سعد سلیخه استعمال کنند دیگر بگیرند بورق پنج استار و نیم قیشور بریان سه اوقیه شب یک استار بطریق مذکور سوخته استعمال کنند و ایضاً از او
نفع میکند بیخ سوسن خشک و برگ مورد صحرای سیاه و بیخ کرمهٔ بیضا هر واحد نیم اوقیه آرد ترمس یک نیم قسط و بی روغن استعمال کنند و اولی طریق استعمال
این آنست که اندک ازان بگیرند و با آب لت کنند و بدست خوب بمالند بعده آب چندان افزایند که قوام او رقیق گردد و بدان موی را بشویند و بدان مطبوخ و غلاف
سازند و این در هر روز دو مرتبه و در شب یکمرتبه بعمل آرند طبری گوید که گاهی نرمی در سر موی پیدا آید حتی که گمان شود که نصف آن باریک و نرم شده و نصف
دیگر غلیظ و صلب گردیده و سبب این علت از خارج بود فقط و آن اینست که جائیکه دران این مرض افتد یا قریب دریای شور باشد یا قریب کورهای آهن
گران و جائیکه دران آتش افروزند و اما علاج این قطع سبب ست و الا بهترین علاج آن مالیدن روغن ست و مالش روغن بنفشه از سائر ادویه مع قطع
سبب غنی میسازد ابن نوح گوید که گاهی بتکثیف شعر حاجت افتد و دوای او اینست که بگیرند حلبه و برگ کتان هر واحد ده مثقال بیخ نی
خشک و قردمانا هر یک دو مثقال اقاقیا و مازو و جوز و ابرسا هر یک پنج مثقال باریک ساییده بسرکه بر موضع طلا کنند و دوائیکه ترقیق و تکثیف
موی کند اینست که آرد جو و باقلا و کرسنه و بورق و نطرون و کف دریا و کندش و خربق سفید و سیاه و بیخ جاوشیر و همه آنچه جلا کند مفرد و مرکب طلا نمایند

تشقیر و تحمیر شعر

یعنی اشقر کردن و سرخ نمودن موی و اشقر رنگیست میان سرخی و زردی پس آنچه موی را اشقر سازد حناست و زردی شراب و راتینج بهم سرشته
و مثل شب و اسپرک مخلوط کرده و زعفران تنها همین عمل دارد و شیخ الرئیس مینویسد گوید که رطوبت سیالهٔ فی بنطی تازه پوست دور کرده چون بران از
جانب دیگر آتش روشن کنند خضاب مثل ذهب کند و همچنین زنگار آهن با آب زاج و برین چندان صبر کنند که بر حنا صبر مینمایند و بگیرند حنا و دردی
شراب و راتینج مساوی و اندکی اذخر و بدان خضاب کنند و یا بگیرند حنا و مطبوخ کندش سرشته خضاب نمایند و گفته اند که خضاب بشب و اسفرک

وبزعفران ویا بمرد سنگ سفود کنند ویک شبانه روز بدارند وگاهی این را چندروز مکرر میکنند وچون تکرار طلا بتر مس در سرکه سرشته نمایند موی را سرخ کند وایضا بگیرند ترمس سوده ده درم مردهبخ درم نمک شور سه درم دردی شراب خشک کرده سوخته سه درم آب خاکستر چوب انگور بقدر کفایت **محمد قوی** بگیرند سماق دو اوقیه مازو سه اوقیه آذریون زرد دو اوقیه پرسیاوشان دو باقه افسنتین یک باقه ترمس مقشر خشک دو کف کوفته در ده رطل آب چندروز تر کنند بعد ازان نیمگرم بر سر ضماد کنند و گویند که سعد و کندش در آب بپخته مشقر قوی ست و گویند که بگیرند دردی شراب سوخته و غیر سوخته و در روغن بان یا روغن اذخر آمیزند

تبییض شعر

آنچه موی را سفید کند اینست که سرگین خطاف و پوست خشخاش و لفاح و کافور و تخم ترب و گوگرد زرم سوده بزهرهٔ گاو و سرکه سرشته اول موی را بگوگرد بخور دهند بعده طلا نمایند و چند کرت بعمل آرند تا موی سفید گردد و شیخ میفرماید که از مبیضات شعر سرگین پرستوک و نسرین و ماش و زهرهٔ او و صبر سفید و پوست ترب و زهرهٔ نرگاو و بخار کبریت و گل کبر و گل زیتون مفرد و مجموع ست وخصوصًا بسرکه وخصوصًا بعد تبخیر آن بگوگرد و بگیرند تخم راسن و پوست ترب خشک و شب و بالنصف جز و صمغ عربی جمع کنند بعد کوفتن وایضًا بگیرند برگ نسرین و پوست خشخاش و لفاح و اگر بدل این هر دو بیخ کنند قوی باشد و آمیخته خضاب سازند و اگر درین کافور و گلاب بود بهتر باشد و گاهی موی را مبلول میکنند پس در کبریت می پیچند بعده تبخیر بدان میکنند و در شب دو مرتبه بعمل می آرند **گیلانی** گوید که آنچه موی را سفید کند اینست که بگیرند غنچهٔ قلومس سفید و بسوزند و بسرکه حل کرده با خطمی آمیزند و چیزیکه بدان موی را بشویند اینست ثمر قلومس و شب و پوست ترب هر واحد یکدرم کوفته با سرشیر پوست بقر بقدر نیم اوقیه آمیزند **ابو منصور** گوید که از مبیضات شعر روغن بنفشه و نسرین و یاسمین ست و استعمال خوشبو و بخور و خاصته گلاب و کافور و تعب و خوف و هم و غم و این دوا موی را سفید کند بگیرند خرء الخطاطیف و راسن خشک و ماش و تخم ترب و تخم نسرین و یاسمین و گوگرد و شگوفهٔ کبر خشک کرده سابیده بزهرهٔ بقر و سرکه آمیخته غلاف سر نمایند بعده تبخیر بکبریت و اعادهٔ آن بمرات نمایند و هرگاه سفید شود تعاهد مالش او بروغن یاسمین کنند و اگر ماش را بسرکه بسایند و بر موی طلا کنند سفید کند و اگر گوگرد را بشراب کهنه سابیده طلا کنند نیز سفید نماید و بعض قدما گفته اند که گاهی موی باین سبب سفید گردد که غذا خوب هضم نشود و درینصورت خون مائی گردد و این دریافت شود از انکه بعضی مرض را موی سفید گردد و چون صحت یابند سیاه شود و گویند که آب گرم موی را سفید کند و آب سرد آنرا سیاه نماید چون بدان استحمام کنند محمد بن زکریا گوید که کندن موی بمرات آنرا سفید میکند و اما آنچه سفیدی موی سفید افزاید اینست که ترب با آب سوده بدان غلاف سازند و صبح بشویند بآب شکر یا بشیر که دران شکر حل کرده باشند یا بشیر تنها یا آب رائب

قمل و صیبان و قمقام

قمل را بفارسی سپش نامند و بهندی جون گویند و صیبان بیضهٔ سپش ست که با موی متعلق بود و آنرا بفارسی رشک نامند و بهندی لیکه گویند و قمقام نوعی از قمل ست که متشبث بمسام و غائص دران باشد و مثل بیخهای موی نماید که اندک ورم کرده و چون گرم شوند یا آب نیمگرم بدان رسد سر آنها بیرون آید و این را طبوع نیز گویند و بهندی جم جون نامند بالجمله سبب تولد این هر سه نوع فضول حار رطب ردی بود که طبیعت آنرا بسوی ظاهر جلد دفع کند و بسبب غلظ خود از مسام خارج نشود و چرک بدن با وی آمیزد و گرم شود و عفونتی پذیرد پس حیوان مذکوره ازان متولد گردد و از مسام بیرون آید و لهذا اکثر کسانی را حادث شود که غسل کمتر کنند و جلد خود را از چرک پاک نمایند و در غسل جنابت و حیض تاخیر کنند و ادمان اغذیهٔ ردی نمایند و بقول شیخ گاهی اعانت کند بر تولد قمل اغذیهٔ مولد کیموس جید رقیق متحرک بسوی ظاهر مثل انجیر و برین حرکات محرکه آن اعانت نماید و لاسیما چون با آن بخار متولد از منی یار گردد بمثل حرکت جماع و گاهی اعانت کند بران ترک پاک کردن بدن و غسل و استعمال چیزیکه تفتیح مسام جلد نماید و تحریک مواد محتبسه دران بسوی تحلل کند و تنعیم مانع این از استحالات عفنیه و شبیه بعفنیه بسوی آن داخل شود و گاهی قمل غلبه کند حتی که صاحب او مثل صاحب یرقان شود و رنگ او زرد گردد و اشتهای او ساقط شود و بدن او نحیف و قوت منحل گردد و **ابو منصور** گوید که قمل اکثر در سفرها از تغیر آبها و کثرت تعب و عرق و چرک و قلت استحمام و لزوم یک جامه واقع شود

و بعضی گویند که اکثر از امتلای اخلاط و تداخل و تناول انجیر و شیر یکجا و کم شستن پارچها و خوردن گوشت سوسمار می افتد علاج هرگاه بسیار شوند
بعد از نضج بمنضج بلغم از مسهل آن تنقیه کنند و برگ خرزهره و مویزج و قسط و مغز بادام تلخ در سرکه آمیخته طلا نمایند و اگر ضرورت باشد گاه گاه سیماب
در آب ترب آمیخته در سر انداخته باشند و اگر سیماب را در خاکستر یا چرک دشتی و روغن کنجد چندان بمالند که کشته شود و در سر اندازند نیز قمل را بکشند و گویند که
اگر زیبق را در سرکه یا آب برگ ترب سحق بلیغ نموده ریسمان را دران چند مرتبه تر نموده خشک سازند و آنرا در کمر بندند سپش را قتل نماید و شب یمانی با آب
سوده مالیدن نیز کشنده قمل و صیبان است و هرچه در کشتن کرم مذکور شد اینجا نیز مفید بود و پوشیدن حریر و کذا در روشنی حمام نشسته شانه کردن
بالخاصیت نافع بود و پیوسته جامهای سفید و نو پوشند و پاک دارند و عطرها بمالند و حمام متواتر نمایند و در آب نشستن و غسل کردن عظیم الاثر است
و چون بتدابیر مذکوره دفع نگردد موهای تمام بدن بپاکی و بهتر آنست که بنوره سترده سیماب را در آب برگ حنا و یا شریفه و یا در آب دهن صائم کشته کرده
بر همه تن بمالند و همچنین زرنیخ در آب برگ شبنجنگشت و افتیمون هندی سوده و اگر ریسمانی از موی شتر بافته در سیماب بیالایند و در گلو بندند مدتی
فائده عظیم بخشد و خوردن باقلای تر و نعناع سبز و شلجم و شفتالو و زردآلو و خربزه و انگور و دیگر میوهای شیرین پرآب و مدرات عظیم الاثر است و از تناول
توت و کیل دارو و امرود و حلوای ناطف اجتناب ورزند و گویند که صیبان را بمالش سرگین سنج سمار و نوشادر بسرکه حل کرده و غسل بعد یکساعت قتل نماید و علاج قمقام مثل علاج قمل است
و غسل با آبیکه دران اشنه و برگ دفلی و میعه و فلفل سفید و پوست انار پخته باشند و طلا بحنا و سرکه نمایند و برگ خرزهره آنرا بکشد **اقوال حکما** سویدی گوید که دمعه قسوس کنجد
مصطکی در قتل قمل و صیبان مجرب ثابت است و آب سداب سر را شستن و یا در حمام مالیدن مجرب ابن ماجه است و طبیخ سیر با بدن و روغن حرمل مجرب الفی است و طلای شیر لبلاب با
آب آن و کذا مویزج و زرنیخ سرخ یا زرد بشراب و کذا زهره گوساله بعسل و کذا قطران و کذا زراوند طویل و کذا روغن غار و کذا شمد بزیت و کذا کسیلا و خطمی هر یک پنج درم بعسل سرشته
و کذا برگ انار و بیخ حماض سوده بزیت و کذا روغن ایرسا و کذا روغن بنفشه و کذا خون بوم بسرکه و زیت و کذا سرگین فیل و کذا روغن جوز کهنه و کذا خاکستر
چوب طرفا و غسل با آب حرشف یا بطبیخ خشک آن و کذا آب سمام و کذا آب شاهتره یا طبیخ او و کذا خربق سفید و مویزج در آب حل کرده و کذا آب بابونه
تازه یا طبیخ خشک او و کذا آب سماق درانی و کذا سرکه ممزوج با آب دریای شور و شستن پارچه با آب خاکستر و کذا آب خاکستر جفت بلوط و ذرور و بخور
قصب الذریره هر واحد قاتل اقسام قمل است و اکثار خوردن ترب مولد آنست **بوعلی** مینویسد که در علاج قمل بسیار متولد غیر منقطع النسل اولا
بتنقیه بدن و خصوصاً بفصد و اصلاح تدبیر و ترک چیزهائیکه تحریک مواد بسوی ظاهر نمایند از انچه ذکر آن کردیم احتیاج افتد بعد ازان ادویه موضعیه
استعمال نمایند و ادامت استحمام و پاک کردن بدن نفع کند و اگر مداومت غسل با آب شور پس با آب شیرین کنند بهتر بود و لازم است که مدام تبدیل پارچها
نمایند و حریر و کتان بپوشند و گاهی ادویه مثل ثوم بطبیخ پودینه کوهی بنوشند و قمل را قتل میکنند و اما در ادویه موضعیه احتیاج شود بسوی دوائیکه
مجفف محلل جذاب بسوی خارج باشد پس اگر امر عظیم تر بود احتیاج افتد بسوی آنکه با آن قوای ادویه سمیه مخلوط سازند و از ادویه موضعیه سماق بزیت است
و ایضاً برگ و بیخ حماض و یا شب بزیت و یا برگ آزاددرخت یا برگ انار یا برگ حنظل یا برگ آس یا برگ سرو یا برگ بزرکتان و قصب الذریره و دارچینی
و روغن قرطم نافع است و روغن ترب عجیب است و پوست سلیخه و زراوند و عاقرقرحا و بیخ خطمی و نمام و جعده و انیسون و شکوطر امشیع و تخم انجره
و بنجاسف و قردمانا و یا بگیرند شیاف مامیثا سه درم قسط نیم درم بورق یکدرم نشاسته برابر همه اول نوره استعمال کنند پس بر بدن طلا نمایند و از
غسولات طبیخ ترمس جید و قوی است و طبیخ چغندر و طبیخ طرفا و طبیخ پودینه کوهی و طبیخ برگ سرو و برگ صنوبر است و حرارات اگر در غسولات افتد بهتر باشد
و از بخورات تبخیر بکندش و مویزج و زرنیخ و لیشاس خاصة و بکبریت است و از ادویه قویه اینست که بگیرند مویزج و زرنیخ سرخ و بورق و همه را در سرکه و زیت
سائیده بر سر طلا کنند و یا خربق سفید و بورق و یا برگ خرزهره بزیت و یا برگ حنظل و یا بگیرند خردل و کندش سوده و بران اندک سرکه اندازند پس سیماب
انداخته بسایند تا سیماب کشته شود و این قویست از همه ادویه و همچنین انچه بگوید و زرنیخ و زراوند و خاکستر بلوط و قسط و مرهم سازند و یا بگیرند کندش
و زرنیخ سرخ و زراوند طویل و قطران و زهره بقر بقدریکه دران ادویه بسرشند و این طلائیست قوی و ایضاً قطران و جنطیانا و زرنیخ و روغن سوسن

وایضاً مویزج و برگ خرزهره و شب یمانی وایضاً در حمام طلا کنند بشیاف مامیثا یکجزو و بورق نیم جزو و قسط تلخ یکجزو و نشاسته برابر همه بسرکه سرشته
بعد استعمال نوره بکار برند و استعمال این ادویه بعد تنجیر مثل کندش و مویزج بهتر ست و خصوصاً چون ابتدا بغسولات کنند از جنس ادویه که مذکور شد
ابومنصور گوید که ابتدا به تنقیه بدن کنند بعده بر سر یا بدن یا مکانیکه دران قمل پیدا شود بصبر و بورق و مر در حمام طلا کنند و تا یکساعت بدارند
پس بآبیکه دران برگ سدر و برگ صنوبر تر کوفته جوشانیده باشند بدن را بشویند واگر قمل خاص در سر باشد بگیرند خربق سفید و بورق یک یک جزو و مویزج
ثلث جزو و سائیده در روغن گل حل کرده بحمام طلا نمایند و بعد یکساعت بشویند واگر صعب قوی باشد بگیرند بورق و سماق و خربق سیاه هر یک یکدرم
مویزج نیم درم بیخ حماض ثلث درم و کوفته بسرکه خمر سرشته بدان سر را بشویند و یا سیماب مقتول بروغن گل طلا کنند و برگ آزاد درخت یا قنطی در
روغن آمیخته بمالند و یا بآب نطرون سر را بشویند و یا طلای بدن بزرنیخ سرخ و مویزج و کندش و بورق بسرکه نمایند و ساعتی بگذارند بعده بآب گرم
بشویند و تنجیر جامه بکندش یا ترمس یا برگ آزاد درخت و قسط کنند و یا کندش را بروغن حل کرده بمالند و یا زرنیخ زرد و گل سرخ بر بدن طلا کنند
و ابن سرافیون گفته که صاحب این علت را می باید که اغذیه غلیظه حاره و انجیر خشک ترک نماید که این را خاصیتی ست در تولد قمل و ثابت گوید
که سبب قمل و حکه و جرب و خراز و حصف و سعفه همه از رطوبات حاده غلیظه است مگر آنکه بعض آن حادتر از بعض دیگر بود و هر انچه نفع بیکی ازینها از
ادویه میکند نفع بدیگر مینماید و ابن ماسویه گوید که در مرض طویل قمل کثیر عارض میشود و ابن الیاس گوید که چون قمل کثرت نماید تنقیه بدن بحب
ایارج یا حب صبر یا نقوع آن کنند و بعد ازان اغذیه محموده بخورند و صرف عنایت بپاک کردن بدن از چرک نمایند و بآبیکه دران نمک و صعتر پخته باشند
بمرات متواتر غسل کنند و لباس توزی و کتان بپوشند و طعام شب و امتلا از اغذیه خصوصاً غلیظه مولد بلغم ترک نمایند و از انجیر رطب و یابس خاصة
حذر کنند و بسیماب مقتول مع مویزج باندک روغن قرطم سوده بر بدن طلا کنند و یا بگیرند زراوند طویل و برگ صنوبر و باریک سائیده زیبق مقتول
بروغن خسته مشمش آمیخته بمالند و بآبیکه دران سبوس جوشانیده باشند بشویند و یا زهره نر گاو بر بدن طلا نمایند و یا بگیرند آرد باقلا و بسرکه تند
سرشته طلا کنند و یا بگیرند شیح ارمنی و برنجاسف و در آب پخته بدن را بشویند و یا بگیرند زرنیخ سرخ و زراوند طویل مساوی و کوفته بیخته بروغن بان
سرشته بر بدن طلا کنند و صیبان را خاصة سیماب مقتول مع سرگین سوسمار و نوشادر بسبه که سرشته بر موی مالیدن قتل نماید و علاج قمقام تنقیه بدن
بمطبوخ ترید مقوی بغاریقون نمایند و روغن خسته مشمش تلخ بمالند و یا بگیرند پوست انار و اشنه و اشنان و فلفل سفید مساوی و کوفته بیخته
بروغن بادام تلخ آمیخته بر بدن مالند و یا بگیرند برگ خرزهره و مویزج و سیماب مقتول مساوی و کوفته بسرکه سرشته بر بدن طلا کنند ابن هبة الله
گوید که اگر بدن ممتلی ردی الاخلاط باشد استفراغ بفصد کنند اگر خون زائد بود و بدوای مسهل اگر یکی از اخلاط ثلاثه غالب باشد یا بمطبوخ یا بحب ایارج
و بعد تنقیه در حمام داخل نمایند و امر باغتسال بآب شبیه اولا بعده بآب شور کنند تا جلد ایشان از فضول محدث قمل پاک گردد و از اغذیه مولد عفونت
مثل شیر و ماهی و اطعمه مالحه منع کنند و این طلا که منع تولد قمل کند استعمال نمایند زرنیخ و مویزج و خردل هر واحد یکجزو صبر و مر و گل سرخ و مرداسنگ
و بوره و شیح سوخته و شیاف مامیثا هر واحد دو جزو سیماب کشته و زراوند هر واحد یکجزو و بیخ حماض سه جزو نشاسته هموزن جمله ادویه سائیده بسرکه و روغن گل
سرشته شب بر بدن طلا کنند و صبح در حمام داخل شوند و بآبیکه دران شیح ارمنی پخته باشند یا بآب چقندر بشویند و بدن را بسبوس کوفته و آرد باقلا بمالند
واگر قمل در سر و ریش تنها باشد مریض را قرص بنفشه دهند و طلای مذکور بر سر و ریش طلا کنند و سر را ببرگ آزاد درخت بشویند و مریض چشم را بپوشد تا چیزی
ازان بچشم نرسد و رمد عارض نشود و بر بدن روغن گل و کافور بمالند طبری گوید که علاج قمل استفراغ بدنست بحسب وجوب قوانین آن از سن و مزاج و بلد
و فصل و عادت و صناعت وغیره تا بدن پاک گردد چه اکثر متاثر میشود قمل و منقطع میگردد تولد آن باین استفراغ و لزوم پرهیز و انچه اطبای بیمارستانات
درین مرض دوای مستفرغ استعمال میکنند این حب ست ایارج فیقرا یکدرم سیسالیوس یکنیم درم خربق سیاه یکنیم دانگ افسنتین تخم کرفس هر یک دو درم
سکبینج در شراب تر کرده سه درم دارچینی دو درم همه را سائیده در شراب بسرشند و هر شربت آن یکدانگ هلیله زرد و یکدانگ سقمونیا اندازند شربتی ازان [illegible]

واطبا درین علت از اشیای مولد رطوبت و از جمیع فواکه منع میکنند سیما از انجیر و منع از انجیر نزد ابن سینا خطاست بهر آنکه او میگوید که واجبست صاحب او را
استکثار انجیر زیرا که از قوت انجیر اخراج چرک از عمق بدن است پس اگر از باطن مندفع شود غسل او از ظاهر بدن کند و آنچه گفته اند که انجیر قمل پیدا میکند بهر آنکه او اخراج
چرک میکند پس لاجرم چون بجلد و مسام او برسد و از آنجا پاک نکنند از آن قمل متولد گردد و اما چون انسان پاک بغسل بدن بود و استحمام نماید و تبدیل لباس
کند قمل پیدا نشود و هرگاه انسان لزوم پرهیز و استفراغ موافق کند و ادمان اکل انجیر نماید در بدن او چرک باقی نماند و بعد از آن از تولد قمل ایمن باشند و آنچه
بدان طلا میکنند اینست که بگیرند برگ خرزهره و حب الغار یکیک جزو مویزج دو جزو چرک نقره ربع جزو سیماب مقتول ثمن جزو همه را باریک ساییده در سرکه
حل کنند و حلق سر نموده طلای رقیق یکبار نمایند و اکثر حاجت او از دو بار زیاده نیفتد و گاهی در دو بار مفید نشود بسبب صعوبت خلط مواد او و یا بسبب
کثرت آن پس اعاده آن بدفعات کثیر نمایند و اگر نفع نکند بگیرند یک رطل سرکه و در آن پنج درم تخم کرفس و یک درم میعه یابسه خوب بجوشانند و آنرا بروغن گل
بر سر مالند و نزد استعمال این سرکه لازم است که نگاه بمزاج مریض کنند پس اگر رطب باشد بغیر فکر استعمال آن نمایند و اگر مزاج دماغ او یابس باشد استعمال او
با حتیاط کنند و استنشاق آن بروغن بنفشه و روغن کدو و مانند آن کنند و بهترین چیزیکه در طلای این استعمال میکنند آنست که در مرض دیگر معروف
بقملة النسر مذکور میگردد و آن نیز علتی است که عام تمامی بدن باشد غیر آنکه اگر این در سر پیدا شود صعب باشد و سببش همانست که مذکور شده از احتباس
رطوبت و فساد آن غیر آنکه فساد چون عام گردد و اشتداد نماید و در خلط دسومت باشد قمل متولد از آن بزرگ بود و گاهی نهفته این قمل بسوی خارج
جلد بیرون آید و نصف او زیر جلد بماند اینست سر دو این قمل النسر نزد ماست و قمل النسر مطابق قول دیگر اطبا در باب سموم مسطور گردد و علاج قمل بزرگ که
ذکر آن کردیم همانست که برای قمل مذکور شد و آنچه بدان بر جلد طلا میکنند حتی که قمل را هلاک میسازد و سر از آن پاک میکند این طلاست بگیرند اقلیمیای فضی و ذهبی
هر واحد یکدرم مویزج پنج کبر پوست بیخ شجر آزاد درخت و برگ آن و میعه و برگ خرزهره هر واحد پنج درم کندش یک نیم درم همه را در سرکه بپزند تا حمرا شود و مثل هریره
گردد بر سر طلا کنند با حتیاط و مراعات مزاج دماغ مریض و در هر سه روز بشویند و یکشبانه روز راحت داده باز اعاده آن نمایند و حلق شعر او در هر سه روز یکبار
کنند و آنچه درین دو نوع اول و در جرب نفع میکند آبهای شور و شبی و نطرونی و کبریتی است که آنرا بنوشند و در آن نشینند و علاج شخصی بشرب آب کبریتی
مع روغن بادام نمود و صحت تمام یافت و ابن ازرق علاج زنی در بیمارستان بصره باین طور نمود که شب و نطرون و نمک و کبریت در آب جوشانیده هر روز
یکبار بر سر او ریخت و آن زن حالق شده و موی سر او بعد حلق کثیف تر از اول روییده و حدوث این علت در جمیع بدن ممتنع نیست لا سیما در بلاد حار رطب
گیلانی مینویسد که اکثر تولد قمل از کثرت خون فاسد میباشد پس اگر قمل در جمیع بدن بود فصد هفت اندام کنند و اگر در سر بیشتر باشد فصد سر رود
کنند و غذای ایشان آنچه الطف باشد بهتر است و پرهیز از اغذیه غلیظه مثل باطف و عصیده و هریسه و کباب و نمکسود و امثال اینها واجب است
و بسا است که قمل از رو میریزد و آثار آن باطل میگردد باین تدبیر یعنی فصد و استفراغ و اصلاح غذا و ملازمت پرهیز و مویزج یا زرنیخ سرخ یا هر دو بزیت کهنه سوده
یا سرکه و زیت لطوخ سازند و یا فلفل بزیت و یا عصاره قسوس که آن عوسج است بعسل و یا مغره بسرکه و یا قطران و یا زفت رطب بشب و یا عصاره
حب الغار و گاهی زرنیخ بسرکه سوده نفع کثیر بخشد و کبریت و زیبق قویترین ادویه برای قتل قمل است لیکن زیبق بسیار قویتر است و اگر با آن ادویه کبریت
باشد قویتر گردد و ایضا بگیرند خراطین سفید و حرف و ترمس در آب پخته بدان غسل کنند و ایضا بکندش و کبریت و قمقام قمل کوچک است که در بیخ ابرو یا
بیخ مژگان یافته میشود و دوای مخصوص برای او اینست که برگ غار و پوست بیخ درخت انار و دیگر ادویه که در ذیل علاج بهر آن مسطور شد بجوشانند تا مهرا
شود پس خرقه بر سیماب پیچیده در آن آب فرو برند و بر موی ابرو بمرات متوالیه بمالند و تعاهد قطع آن بسر سوزن در آفتاب نمایند بعده چند روز بشانه یا
بناخن آنرا بیرون آرند که از این تدبیر با اندک سعی بریزد و اگر این کفایت نکند بگیرند یکجزو نوشادر و یکجزو سرگین سوسمار و ساییده بسرکه آمیخته بر موضع طلا کنند
بعد از آن اگر از کثرت استعمال ادویه و مالش موی ابرو بریزد بعد زوال این مرض روغن لادن و روغن غار استعمال کنند و بخطمی در حمام بشویند و حکیم
امر کند بموی ابرو وقت حدوث این مرض میکرد چند روز بقطران طلا میکرد و بعد از آن بر شستن آن بآب گرم و مالش بروغن غار

وروغن لادن میشود وصحت تام میشد وموی ابرو بهتر از اول می روید وگاهی در معالجهٔ این مرض ودر مژگان چشم چون دران حادث میشد
بعد تنقیه غرغره بمویزج وعاقرقرحا وطلا بر موضع باندک زهره نرگاو زیاده کرده میشود ونفع سرلیتر میکند

امراض ظفر یعنی بیماریهای ناخن

داخس ورم گرم ست که در بیخ ناخن حادث شود با سرخی رنگ وسوزش ودرد شدید وضربان وتمدد قوی والتهاب است که بسبب آن ناخن سیاه گردد ودرد او
تا بغل وبن ران رسد وگاه بسبب شدت درد وتب آرد وگاهی متقرح شود ومؤدی بتآکل گردد وگاهی از متقرح او ریم رقیق بدبو سیلان کند ودر بن انگشت را
خطر باشد واین ورم را در هندی بسهاری وبس گانهٹه واو نگل بیٹره نامند وسبب آن ریختن خون غلیظ است بمنبت ناخن وآنرا انطاکی نوشته که داخس
لفظ یونانی ست معنی او ورم اطفار ست وسببش یا توفر ماده است یا علاج بالید وگاهی از خارج بود مثل ضربه علاج فصد باسلیق کنند وزالو چسپانند وبعد
نضج از مسهل صفرا تنقیه نمایند ومازوی سبز وسرکه در ابتدا طلا کنند وهمچنین اسپغول با سرکه که در برف سرد کرده باشند نافع بود ووقتیکه درد شدید باشد
بزر البنج وافیون با سرکه طلا نمایند واگر این تدبیر فائده نکند روغن را بسیار گرم کنند وانگشت را دران نهند واگر ازین هم تحلیل نشود وادویهٔ منضجه بانند تخم کتوه
وتخم کتان ضماد کنند بعده آنرا شگافته آنچه اندران باشد بیرون کنند پس مرهم مدمله را بکار برند ادویهٔ مفرده ومرکبه که داخس را نافع ست اگر
استخوان را در آب خوب بجوشانند واز آتش فرود آورده انگشت داخس را دران فرو برند در چند مرتبه داخس را نضج دهد ودرد ساکن شود وهمچنین سودمند ست
وکذا ضماد آب چقندر وزیت خوشبو وموم بالخاصیت مجرب وضماد خولان بگلاب وکذا زنگ آهن بروغن گل وموم زرد ویا آب گشنیز تر ویا سرکه وکذا
صبر بشراب حلو یا بعسل برای متقرح وکذا آس سوده وموم زرد وروغن گل وکذا برگ زیتون بعسل وکذا رب السوس سوده وکذا برگ فراسیون بعسل وکذا
شب سوده با آب سرشته وکذا کندش بعسل وکذا شیر انجیر وپوست انار که مجرب ست وکذا آب انار ترش بشحم واغشیه او بعسل پخته وکذا آرد عدس وآب انار ترش
بشحم آن وکذا خاکستر چوب انجیر یا جمیز وپوست انار ترش وکذا دردی زیت بعسل پخته وکذا برگ انگور بستانی کوفته بشب آمیخته وکذا قنه وپیاز بریان وکذا
آبگینه وجالهٔ عنکبوت سوده بروغن کنجد آمیخته وکذا فانید وخمیر آرد گندم وکذا بیخ حماض سوده خوب پخته وذرور صبر وکذا برگ مورد خشک ونوشیدن انگشتری
طلائی وآدخال سرکه در ادویهٔ ضماد وشرب بیخ سوسن سفید یکدرم بماء العسل هر واحد نافع داخس ست ضماد وجبت رفع داخس اقاقیا حضض گل ارمنی
نشاسته امیشا صندل سفید مساوی افیون خمس یکجز وبلعاب اسپغول وسرکه ضماد نمایند دوای هندی برای بس گانهٹه یعنی ورمیکه در انگشت
پیدا شود کشتهٔ سفید سهاگه الایچی خرد ناگربان سند وهر یک دو ماشه سائیده بر انگشت بندند اقوال حکما شیخ الرئیس میفرماید که اگر حاجت بفصد
واسهال باشد بعمل آرند واز تلطیف غذا وتبرید آن چاره نباشد ولازم ست که در علاج این طریق سائر اورام جاری دارند یعنی در مراعات حال ابتدا
وتزید وانتها وانحطاط چنانچه معلوم شده واما ادویهٔ موضعیه ولیس در ابتدا او اجب ست که انگشت را در سرکه گرم فرو برند چه جالینوس بیان نموده که آن برای
داخس سخت سودمند ست وشک نیست که آن در ابتدا نافع تر ست وخصوصا با سبوس یا پست جو ومرهم کافوری مرتب از کافور وچون افیون بلعاب
اسپغول که در سرکه بر آورده باشند بسرشند نفع بسیار کند وتضمید بمازوی سوده گاهی ردع او کند وهمچنین چرک گوش بحضض گاهی از ریم کردن آنرا منع کند
وایضا حضض نیک سودمند ست وکذلک سماق وبراده عاج واقاقیا هر کدام که باشد بسکنجبین ضماد نمایند وهمچنین مازو بعسل سرشته منع استحکام او
کند ومدام در آب سرد بدارند وتسکین درد آن با فیون کنند که این عجیب ست ولعاب اسپغول جید نافع ست ودیگر بندمازو وپوست انار ترش وتوبال مس
وانجیر خشک مساوی وبعسل یا رب انگور یا بجلاب سرشته بران بندند ونزدیک او روغن ورطوبت نبرند چون خوف تقرح کنند واصل السوس کندر سوده
تنها وبا غیر آن وحب الآس مطبوخ برب انگور گاهی ردع آن کند ودوائیکه داخس را دور کند بگیرند صبر وگلنار وکندر ومازو بعسل آمیخته استعمال نمایند دوا
نیست که بر مبردات قیام کند وگاهی فرو بردن در روغن گرم کرده وصبر بران نجات بخشد ودر زمانهٔ وسط کندر بسایند وبران نهند ویا زنگار آهن والیضا
شونیز سوده والیضا لعابات ملینه وشحوم وهمچنین قرص اندرون وموساس وچرک گوش قبل از ریم کردن آنرا نیکوست وهرگاه در نضج شروع کند تخم مرو وبزر قطونا

بشیر پخته بران نهند و در قرب انتها ورم کردن لازم است که نمک را بسوزند و بزیت سرشته بران نهند که این تسکین درد آن نماید و هرگاه ورم تمام گردد شگافته
لطیف صغیر دهند تا آنچه دران باشد بیرون آید و هنگام اخراج ماده آن بقوابض مثل عدس و گلنار و گل سرخ و مثل پوست کنار و پوست سیب و پوست زعرور
ضماد کنند و بعد ازان آرد ترمس بعسل و هرگاه قرحه کنند صبر از افضل علاجات او بود و همچنین کندر برنج و مرهم زنگار مخلوط بمرهم سفیداب و انزروت و آنرا بخرقه
در شراب تر کرده بپوشند و لازم است که درین وقت گوشت را از ناخن از هر طرف جدا کنند و ناخن را که در گوشت بخلد قطع نمایند مرهم جید که آنرا بوسن ذکر کرده
بگیرند زاج سوخته و کندر یک یک جزو زنگار نصف جزو بعسل سائیده استعمال کنند و ایضاً مرهم باین صفت بگیرند پوست انار ترش و مازو و توبال مس
و زنگار مس و در عسل آمیخته طلا کنند و بربندند و بر موضع آب و روغن نرسانند و گاهی وقت خوف تاکل احتیاج باستعمال فلونیا افیون مرتب از زرنیخ و زاج
و زنگار و آهک افتد که این تخفیف آن کند و چیزی افضل ازین نیست و چون از داحس متقرح ریم سیلان کند داغ دهند یا قطع کنند تا ضرر آن در تمام
انگشت عام نگردد طبری گوید که چون ابتدا نماید فصد و تنقیه بمسهل و تعدیل مزاج بماء الشعیر کنند بعده بیخ ناخن را بموم روغن نرم سازند و هرگاه
نرم شود و ریم خارج گردد اگر دران باشد خنار در سرکه اندران مازو تر کرده باشند سرشته بربندند و بالجمله تقویت آن موضع باد دیگه که دران برودت و قبض
باشد مثل مازو و خرنوب کوفته بسرکه پخته باید کرد و بعضی گفته اند که ضماد از بزرالبنج و اندکی افیون آنرا نفع میکند و هرگاه درد زائل شود و ورم
باقی ماند تحلیل آن بضماد اسپغول در سرکه پخته نمایند و ازین طریق تجاوز نکنند و آن دوائیکه معالجه بدان بعد تنقیه بفصد و مسهل میکنند اینست که بگیرند
تخم کتان و کوفته در سرکه بپزند پس آرد جو و زرده بیضه آمیخته باهم بزنند تا نرم شود و بربندند که درد زائل شود و صلابت تحلیل پذیرد و اگر دران باشد و آنچه
در داحس بتجربه کرده ایم اینست که چکیتی دنبه شگافته یکروز بران بندند و بعد ازان نان جو در آب تر کرده با اندک کنجد یا بارنگ سوده بربندند که این ازاله درد
و تحلیل ورم نماید و از معالجات او اینست که دائم این بکار برند بگیرند برگ خبازی و برگ خطمی و برگ بنفشه هر واحد یک مشت و همه را جوشانند تا مهرا شود و از آتش
فرود آورند و بگذارند تا نیمگرم بماند پس دست را دران نهند و ساعت زمانی بران صبر کنند بعده بگیرند همان برگهای جوشیده و بفشرند و با یک سوده بران
اندک افیون و قدری بزرالبنج انداخته بر انگشت که دران داحس باشد ضماد کنند که این نافعترین اشیا برای اوست پس اگر بعد زوال درد صلابت یا غلظ
باقی ماند لعاب اسپغول و لعاب بزرکتان گرفته بران اندک خطمی انداخته بر تمام موضع ضماد سازند که این تحلیل صلابت او و ازاله الم او نماید ابن الیاس
گوید که هر صبح جلاب از عناب ده عدد آلوی سیاه ده عدد تخم کاسنی سه درم و از شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر دهند و شربت بنفشه ده درم
ترنجبین ده درم بیاشامند و اگر با آن تپ نباشد غذا مزوره ماش بمغز بادام و اسفاناخ سازند و فصد باسلیق کنند و خون بقدر قوت و حاجت برآرند
و تنقیه بدن بمطبوخ فواکه و نقوع مشمش کنند و دست را در برف و آب سرد بدارند تا خدر شود یا دست را زیر جراز خزفی پر از آب سرد بدارند و در ابتدا زنگ
آهن و توتیا و گل ارمنی و مازوی سبز خام بسرکه کهنه طلا کنند و یا پیاز بروغن پخته بران نهند تا نضج و انفجار یابد و آنچه اندران باشد تحلیل یابد و اگر
بذاته منفجر نشود و ببینند که ریم جمع شده بشگافند و ریم بیرون آرند پس علاج بمراهم مدمله سازند انطاکی گوید که اولا ردع ماده بمازو و سرکه و زنگ آهن
کنند بعده اگر عده و حمی حاصل شود فصد در خون معین کنند و شرب نقوع صبر با هلیله در صفرا و یا تمر هندی بماء الشعیر در هر دو والا ضمادات مع
ترک تناول مثل لحم و حلاوات کفایت باشد و بهر حال مطبوخ او آرد اسپغول و بزرکتان با سرکه یا چکیتی دنبه و مویز و یا بیضه و زعفران و عصفر واجب
بود تا ماده را جمع کند و اگر باین ادویه منفجر نشود با آله شگاف دهند و هرگاه بشگافد بآهستگی بیفشارند و بران ادویه جاذبه بچسپانند که آن به شود
و آنچه بتبرید او ببرف گفته اند نیکوست اگر محض از حرارت باشد والا سبب مفسد گردد و داحس در پای نیز میباشد و از ضمادات جامعه میان ردع و تحلیل
بزرالبنج و افیون باب کشنیز ترست و کذا پوست انار ترش و خاکستر چوب آن و صبر و حنا ایضاً در زنبه مینوسد که اگر تپ عارض شود فصد
واجب بود بسبب دلالت او بر خبث ماده و ماء الشعیر بسکنجبین یا شربت ورد و نقوع آلو و عناب بنوشند و بر محل آن مازو و صبر و حنا بعسل اگر
سخن نباشد والا بسرکه طلا کنند و زنگ آهن ایضاً و موم با آب چقندر و زیت و اگر تحلیل نشود در روغن گرم فرو برند و یا تحلیل بمویز منقی بچکیتی دنبه

وزعفران کوفته سایند و گل از خمیره گندم بزیت و از مجربات شحم انار بنمک و دردی شراب ضماد کردنیست و زفت بروغن گل و حنا بگدازند و لطوخ کنند و بربندند
صابون را بتراشند و با اسپغول و بزرکتان سوده آمیزند و بزیت و آب بجوشانند تا آنکه مرهم گردد و بدان لطوخ نمایند هر جراحی را از داخس و غیره منفجر کند
و مجربست ابن نوح گوید که بزر قطونا مضروب بسرکه ممزوج با آب طلا کنند و بران خرقه مبلول باب بپوشند و هرگاه گرم شود تبدیل آن نمایند و اگر بدین
تسکین نیابد احتیاج بانضاج آن افتد و دران وقت برگ سرو در شیر خر ساییده یا دیگر ادویه منضجه ضماد کنند و اگر بیخ همه ناخن درگیرد و ناخن ساقط شود
بدان بازی نکنند تا آنچه بروید کج نشود و محمد زکریا گفته که چیزی موافق تر برای داخس از مرهم سفیداب بمرداسنگ و کافور و افیون ندیدم مصنف
اقتباس گوید که بعد فصد باسلیق و گرفتن خون و افراشیم ماهی با آب گشنیز سبز حل کرده بیخ سرد نموده ضماد کنند که درد و ضربان و ورم را نافع ست
خصوصا در ابتدا و چون کهنه گردد و درد شدید باشد باید که تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون اهلیلجی فواکهی علوبخان کنند و یا ماء الجبن بشیر خشت و ترنجبین و گلقند
و شربت آلو بخارا علوبخان دهند و جهت تسکین درد بزر البنج و بیخ تفاح و بزرکتان و افیون و حب کاکنج و عنب الثعلب ضماد نمایند و گذاشتن انگشت در زرده
بیضه یکساعت بتسکین درد و تحلیل ماده نماید و از مخترعات فقیر ست و من بارها چنان کردم که در ابتدای ظهور مرهم دخاليون بر آنجا گذاشتم و بعد و پلیته
اندکی ریم دران ظاهر شد بپارچه باریک تلخه خرگوش آغشته شبانه روزی سه چهار مرتبه تکرار کردم ورم و درد بهمین تدبیر در یکروز بتمامه زائل شد و در روز دوم محل بحال خود آمد

طلقیه

مرضی ست که ناخن مانند ابرک سفید و براق شود و بادنی سبب بشکند بسبب استیلای یبوست بران و سببش قلت خون ست بجهت ضعف جگر و یا نقصان
غذا و یا فساد آن و تشنج و تشفف رطوبات بحرارت خارج از اعتدال و بقول انطاکی سبب آن سردی و خشکی ست که کثیف و حبس کند علاج بعد از نضج
تنقیه سودا بمسهل آن کنند و ماء الجبن بنوشند و روغن بادام یا چربی بر آن بمالند و بهر نوع مرطبات بکار برند و بقول بعض متاخرین بعد نضج بلغم
بماء الاصول و تنقیه بدن بایارجات کبار کنند و حب السمنه و مغز بادام تلخ و مغز جوز هر واحد یکتوله در سه سیر توله موم یکنیم توله گداخته آمیخته ضماد کنند
طبری گوید که ماء الاصول پانزده روز بنوشانند پنج روز بگلقند و پنجروز بسکنجبین و پنج روز بروغن بادام شیرین و هرگاه در قاروره نضج ظاهر گردد
تنقیه بمطبوخ افتیمون که در مالیخولیا بکار آید باید کرد و لزوم تناول اطریفل کبیر و صغیر حسب مزاج و فصل کنند و طعام او از اسفیدباجات یا یخنی یا زیرباجات
و سپیه ماکیان و یا مثل زیرباجات و مزورات بماش و کدو و اسفاناخ و مانند آن سازند و بگیرند زوفای رطب یکجزو و حب المحلب نیم جزو و مغز بادام شیرین
دو جزو و باریک ساییده اندک چربی گرده بز تازه انداخته حل کنند تا مثل مرهم گردد بر ناخن ضماد کنند و ببندند و از آب سرد و از گل و سرکه و ترشیها احتیاط
نمایند تا ده روز و در هر شبانه روز یکمرتبه بکشایند و ضماد را تازه نمایند و هر قدر که ناخن دراز گردد بتراشند بعد از آنکه در آب گرم ساعتی بدارند و بعد چهل روز
باین تدبیر نرم شود و برنگ طبیعت خود رجوع کند و طلقیه از آن زائل گردد ابن الیاس گوید که هر صبح مطبوخ اصل السوس و بادرنجبویه هر واحد سه درم
با گلقند شکری ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود و مغز تخم قرطم دهند و هرگاه نضج در قاروره پدید آید تنقیه بدن بحب صبر یا ایارج یا بمطبوخ افتیمون کنند
و بعد تنقیه بزوفای رطب ضماد نمایند و یا بگیرند چربی بط و مرغابی و بز و مغز ساق گاو و روغن بنفشه و روغن تخم قرطم و از آن موم روغن ساخته بر ناخن
ضماد کنند و یا حب المحلب با چربی بز کوفته ضماد سازند خجندی گوید که علاجش نوشیدن ماء الاصول یا شربت اصول و مطبوخات از اصل السوس
و گاوزبان و بادرنجبویه با گلقند ست و تغذیه نخوداب از لحوم خفیفه فاضله و تا ظهور نضج برین مواظبت نمایند پس تنقیه بحب ایارج یا بمطبوخ
افتیمون کنند بعده تضمید بشحوم لطیفه مثل پیه ماکیان و غیره سازند انطاکی گوید که شربت اصول بگلقند شکری صبح و شام بدهند پس بعد نضج مطبوخ افتیمون مع
ملازمت فرو بردن او در روغنهای گرم و قیروطی معمول از موم و روغن کنجد و بیضه و لعاب اسپغول پس اگر سخت گردد لزوم بروغن کنجد و روغن بادام و لعاب حلبه و شراب و تنقیه نمایند

برص اظفار

آنست که بر ناخن داغ سفید مانند برص ظاهر شود و سببش رطوبت لزج غلیظ فاسد ست که زیر ناخن بایستد و این سریع الزوال سهل العلاج ست

علاج بعد از نضج تنقیهٔ رطوبات غلیظه از مسهل بلغم کنند و بعد آن صمغ پسته و خاکستر سم بز و بیخ نی و زرنیخ و دبق با سرکه ضماد نمایند و گویند که ضماد
مغز تخم زیتون و آرد نخود سرخ و پیه گاو و کذا قفر الیهود و کذا دردی خمر و راتینج و کذا زفت رطب و موم زرد مساوی و کذا زرنیخ زرد و زفت رطب و کذا گوگرد
و علک البطم و کذا میران و کذا شب یمانی و برگ کبر و عسل و کذا حرف بعسل و موم و بزرکتان سوده و کذا زفت خشک و مثل او موم زرد و ضماد و شرب
فطراسالیون هر واحد قالع سفیدی ناخن است شیخ میفرماید که بگیرند جوز السرو کوفته بسرکه و آرد و خصوصاً آرد ترمس مساوی آمیخته ضماد کنند که
قلع برص کند و همچنین بزرکتان بحرف و کذلک دردی سوخته بزرنیخ سرخ و راتینج آمیخته و زفت رطب درین باب عجیب است خصوصاً بزرنیخ سرخ
و با جوز السرو و غری السمک عجیب بالغ النفع است و ایضاً بیخ حماض بسرکه طلا کردن طبری گوید که اگر در بدن فضول باشد سبیل او آنست که
بمطبوخ موافق یا معجونی که در آن ایارج و غاریقون و تربد و سقمونیا افتد تنقیه کنند و امر بغرغره نمایند و مصطکی بخایند و لعاب دهن بریزند و غذا لحوم
حملان بریان قلیه ناشفه یا فروره ناشفه مثل نان بزیت بریان کرده و بیخ چقندر مطبوخ و مری مالح و سرکه و مانند آن سازند و بگیرند زفت رطب
یکجزو علک الانباط یکجزو و باهم آمیخته بران اندک خاکستر سم بز و بیخ نی کوفته بیخته اندازند و بر ناخن بدفعات متواتر ضماد کنند و در هر سه روز تجدید ضماد
نمایند بعد از انکه در حمام داخل کنند و آنرا بشویند و گاهی علک الانباط تنها بروغن زیت حل کرده استعمال مینمایند و ایضاً زیت تنها استعمال میکنند
و گاهی بیخ نی سوخته با خاکستر چوب انگور و سرکه جوش داده ضماد مینمایند صاحب کامل گوید که بگیرند گوگرد زرد و زرنیخ سرخ مساوی و باریک
سائیده بسرکه سرشته بر ناخن طلا کنند و یا بگیرند دبق و زرنیخ هر واحد یکجزو و زراریح ربع جزو و ثافسیا نیم جزو و همه را باریک سائیده بسرکه کهنه سرشته
بر ناخن نهند و یا بگیرند حلبه و بزرکتان و باریک سائیده بسکنجبین سرشته بر ناخن طلا کنند ابن الیاس گوید که علاجش تنقیهٔ بدن از اخلاط ردیه غلیظه
بحسب ایارج یا بمطبوخ تربد است بعد از ان بگیرند زراریح و دبق مساوی و کوفته بیخته بسرکه کهنه سرشته بر ناخن ضماد کنند و یا بگیرند دردی بسرکه کهنه و زرنیخ
و بدان ضماد نمایند و یا بگیرند بیخ نی فارسی سوخته و خاکستر سم بز و ثافسیا مساوی و کوفته بسرکه کهنه سرشته بدان ضماد سازند تحیندی گوید که بگیرند
علک البطم و زفت رطب و خاکستر سم بز هر واحد اندکی و در سرکه خمر آمیخته ضماد کنند دیگر زرنیخ و راتینج و زراریح و ثافسیا هر یک قدری بسرکه خمر آمیخته ضماد
نمایند دیگر جوز السرو و ترمس و راتینج گرفته از ان ضماد سازند انطاکی گوید که علاج آن مثل برص است و مخصوص آن ضماد زرنیخ سرخ و زفت بخاصیت است بعضی
گویند که زرنیخ سرخ و جوز السرو برابر در سریش آمیخته ضماد کنند و کذا زرنیخ و راتینج بزفت تر سرشته نفع دارد و یا زرنیخ زرد بعسل سرشته طلا کنند و یا بشحم بط و آرد حلبه
و صمغ بلوط ضماد نمایند و زفت رطب بدفعات بسیار طلا سازند و شب بعسل سرشته یا زراریح بسرکه سرشته و کذا ثافسیا بدبق و یا دردی سوخته و راتینج ضماد کنند

جذام اظفار و تقشف آن

جذام اظفار عبارت از غلظ و اجتماع ناخن است و تقشف اظفار تشنج و باز گشتن و خم شدن ناخن باشد و گویند که در جذام اظفار ناخن از غایت خشکی مثل استخوان پوسیده گردد که
بمجرد اشکستن ریزه ریزه گردد و این مرض در اکثر از انصباب سودای احتراقی زیر جلد عارض شود و کم است که این بدون ظهور قوبای سوداوی در بدن حادث
شود و این دلیل ردیست منذر بجذام بود بلکه آن جذام است غیر آنکه این در جمیع اعضا و جمله بدن نباشد و شیخ میفرماید بسا است که سبب این قالعی
باشد که ناخن را عارض شود و هرگاه اراده روییدن جدید کند و بدان رفق نکنند و از مس کثیر اشیای سخت حفظ آن ننمایند و الم رسانند پس ناخن جدید
بشکل ردی برآید و در پیدایش خود برین شکل استمرار نماید علاج بروغنها و مغز ساق گاو و موم روغن و مرهم داخلیون و چربی ماکیان و بط و بز
و مانند آن بمالند و دردی بوزه نیز مفید بود و چون ملایم شود بکارد بتراشند تا بر شکل طبیعی آید و اگر این تدبیر بعد از تنقیهٔ سودا و ماء الجبن کنند نافعتر باشد
و البته بعد تنقیه بفصد اکحل و شرب ماء الجبن بکرات و مرات مرهم باسلیقون و رسل و کافوری استعمال کنند و گویند که ضماد بزرکتان و موم و عسل و کذا
حلبه و کذا ابرک کبریت و کذا صمغ بطم نافع تشنج اظفار است و بقول اهل هند برای درشتی و ناهمواری ناخن هرتال و مویز هر دو باریک سائیده طلا کردن مفید است
و پاسکه سیش بر ناخن ضماد کنند پس چوب اکه بسوزند و دود آن بر ناخن رسانند اقوال جهره شیخ الرئیس مینویسد که اسفیه سیش سودا باشد

از تنقیهٔ او چاره نباشد اگر عام ببدن باشد و همه ناخنها همچنان شده باشند و اصلاح غذا برای آن باز او فوق اشیا است و کسیکه بر بشره بر ناخن [illegible] ادمان نماید اظفار او مستوی گردد و اگر سودا مختص بیک ناخن باشد واجب است که علاج بمعالجات موضعیه کنند و از معالجات موضعیه برای او انست که ناخن را نرم کنند و آنرا برای خراشیدن و همواری مهیا سازد مثل استعمال آهک و زرنیخ بران پس آنچنان گردد که بکارد خراشیده شود هر قدر که خواهند و همچنین کثرت تضمید آن بثفل بوزه که این برابر کردن آن آسان کند و همچنین اگر احتمال آن کند موم بمالند و آنرا هموار سازند و صمغ سرو ضماد نیکو برای نرم کردن اوست و ایضاً بزرکتان برای تشنیج آن نیکوست و چربی میش اگر چند روز بران بندند و بگذارند آنرا نرم کند و اگر نرم نشود چند بار اعادهٔ او کنند تا آنکه نرم شود و آمادهٔ همواری گردد طبری گوید که علاج آن فصد باسلیق است و استفراغ بمطبوخ افتیمون و اصلاح خون او و تسکین حرارت آن با غذیهٔ محموده مثل بچهٔ ماکیان و شوربای ماکیان و بیضهٔ نیمبرشت و مانند آن و کسی را که این علت ظاهر شود امر بخوردن کاسنی کشنیز بسرکه و خوردن کاهو در بعض اوقات سکنجبین و از خوردن عدس و پیاز و سیر و هر آنچه خون او را فاسد و متغیر گرداند اجتناب نمایند و لزوم تناول اطریفل کبیر کنند و در بعض اوقات تناول جلنجبین صرف آنرا نفع کند و ناخن را موم روغن مغسول بمغز ساق گوزن ضماد کنند و اگر یافته نشود مغز ساق گاو گیرند و دائم بعمل آرند پس اگر ناخن بطول ابتدا کند بدانند که علاج قبول کرده و اگر دراز نشود و دران رقت و ملاست ظاهر نگردد اعادهٔ استفراغ نمایند و روغن ذررات صرف کنند و از جماع منع فرمایند مجوسی گوید که ادمان طلا بروغن بنفشه در موم گداخته باید کرد و یا لزوم مرهم داخلیون محلول بروغن بنفشه و روغن بادام شیرین کنند و ضماد ناخن بمصطکی در روغن بان حل کرده بمویز منقی سرشته بعمل آرند جرجانی و ایلاقی گویند که اگر بسبب خشکی بود علامات و اسباب آن بران گواهی دهد تدابیر مرطبه باید کرد و هر صبح شیر تازه بخورند و روغن بادام خوردن هر صبح با قدری شکر یا اندکی سکنجبین سود دارد و ناخن راست شود و تخم کتان و پیه گوسفند گداخته نهادن و چند روز بسته داشتن تشنیج را ببرد و ناخن را نرم کند و اگر بسبب غلبهٔ سودا بود اول تنقیهٔ بدن بانواع استفراغها نمایند و تبدیل مزاج کنند و مالیخولیا بکار برند و ضماد مذکور نهند ابن الیاس گوید که فصد باسلیق کنند اگر بدن از خون سوداوی ممتلی باشد بعد از آن تنقیهٔ بدن بمطبوخ افتیمون یا بحب آن کنند و اغذیهٔ محمود حسن الکیموس مثل شوربای لحوم حملان و ماکیان و تیهو و دراج خورند و از اغذیهٔ غلیظهٔ مولد سودا حذر کنند و بگیرند چربی بزجوان و پیه بط و مرغابی و مغز ساق گاو و موم صاف و روغن بنفشه و از ان موم روغن ساخته بر ناخن ضماد نمایند

تشقق اظفار و تقشر آن

یعنی شگافتن ناخنها پس آنچه از تشقق اظفار در طول از طرف سرهای او بود و از ان اجزای تیز سر برآید و بگوشت بچسپد و ایذا رساند آنرا اذان الفار و اسنان الفار نامند و سبب این اعراض غلبهٔ یبوست بر بدن و انصباب خلط سوداوی است علاج مثل جذام اظفار علاج کنند و ایضاً اگر از خوردن گل و غیره مسددات جگر ناخنها از هم پاشیدن گیرد تخم کاسنی گل سرخ شاهتره هر یک شش ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده صاف نموده شیرهٔ مغز بادام مقشر شیرهٔ تخم خشخاش شیرهٔ خیارین هر یک چهار ماشه نبات یکنیم توله داخل کرده بدهند و مالیدن حرام مغز بز بروغن کنجد تازه عجیب است و کذا اسفند روس سوده بروغن بادام بر آتش قوام نموده از مجرب است و یا سرکه یکحصه در روغن کنجد دو حصه بجوشانند و دران قدری نمک انداخته بگدازند و چون مثل مرهم شود طلا نموده باشند شیخ میفرماید که درین از تنقیهٔ بدن باستفراغ خلط سوداوی اگر غالب باشد چاره نیست و ادویهٔ موضعیه اینست که سریش بنمک طعام و دردی سرکه ضماد کنند و یا پیاز عنصل بریان خصوصاً بروغن کنجد طلا نمایند و یا بزرکتان و حرف بعسل ضماد کنند و بربندند و حرف و نمک هر دو سوده آنرا نفع کند و اجزای باریک را قلع نماید و یا بسریش و سرکه و یا بسریش و نمک و دردی شراب طلا سازند و این جرب و تقشر را نافع بود و همچنین مصطکی بنمک چربیش گداخته طبری گوید که علاج تشقق اظفار در عرض ترطیب بدن با غذیهٔ مرطبه و نوشیدن ماء الشعیر با ترنجبین و لزوم آبزن و حمام و منع او از جماع بالکل و امر باستنشاق روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن کدو است و چیزیکه بدان ناخن را ضماد کنند نشاست و مغز بادام با تخم خطمی سوده با شیر تازه یا بشیر زنان حل کرده ضماد سازند تا آنکه ناخن دراز گردد پس قطع کنند و اما تشقق اظفار نزد عوام آنرا گلکی معروف

باستان الفارسست و این از قلت موافقت هوا با آن و یبس مستولی بر غذای آن بود و علاجش تضمید بجلد الیه نیم ست و حفظ او از هوا و ترطیب بدن آن و خراشیدن بسوهان اندک اندک هر روز تا آنکه ازان شقاق زائل شود بعده لزوم او حب المحلب بمغز بادام شیرین و مغز پنبه دانه سوده بلعاب اسپغول حل کرده و تجدید او هر روز دو بار و علاج این و علاج شقاقیکه در عرض بود واحدست و بالجمله دانستن این امر واجبست که شقاق ناخنها و استیلای تقشف بران نمیباشد مگر از یبس خون و غرض طبیب در علاج او اصلاح مزاج و تبدیل آن و لزوم مریض بهیز مدام و تنقیه بادویهٔ مخرج سودا و رطوبت فاسده اگر بدن مریض ممتلی باشد و بعد تنقیهٔ بدن حقنه بروغنها و آب کامه یا بچه مکرر و شرب ملعابات بسیار نیکوست ابن لوح گوید که علاجش اسهال سودا و ترطیب مزاج ست و ناخن را بنمک جریش و مصطکی باهم سرشته ضماد کنند و یا تعاهد غسل او بنمک کنند و خاصة وقت قطع کردن آن و یا بشحوم و مخها و روغنها و موم ضماد کنند ابن الیاس گوید که تنقیهٔ بدن از اخلاط سودا وی بمطبوخ افتیمون یا بمعجون نجاح کنند و ترطیب مزاج بدن بعد تنقیه بماء الجبن مع سکنجبین ساده نمایند و غذا مزورهٔ ماش و نخود و مغز بادام و اسفاناخ و لحوم ماکیان و بزغاله و حملان دهند بعده بچربی بط و بز و لعاب بهدانه و لعاب اسپغول بر ناخن ضماد کنند و یا بسیر بیش و سرکهٔ کهنه ضماد نمایند و یا بگیرند دردی سرکه و زفت و میعهٔ سائله و بدان ضماد کنند

تقلع اظفار و تقصع آن

یعنی برکنده شدن ناخنها و تحدب آن اگر بسبب زیادتی رطوبت مسترخیه موجب استرخای سر انگشتان باشد و بواسطهٔ آن ناخن از جای خود جدا گردد یا متقصع شود بحسب زیادتی استرخا و کمی آن علامتش آنست که با وی درد نباشد و اگر بسبب حدت خون باشد که بیخهای ناخن را باسد کند چنانچه در داحس میشود علامتش اینست که با آن خلش و درد بسیار با قلق بود و خجندی گوید که این در اکثر از اسباب خارجی مثل ضربه و سقطه یا ثقو عارض میشود و انطاکی گوید که سبب تقلص و استرخای ناخن استیلای ماده بر ناخن ست پس منقلب شود یا مسترخی و گاهی منقلع گردد علاج آنچه از استرخا بود علاجش مانند علاج استرخای مطلق و فالج کنند به تنقیهٔ بدن از بلغم و جز آن و اوهان علاج استرخا زائل کند و آنچه از حدت خون باشد علاجش بعلاج داحس کنند و فصد باسلیق و حجامت ساق و مسکنات حدت خون بعمل آرند طبری گوید آنچه بسبب ماده رطوبت باشد تنقیه باین معجون کنند ایارج فیقرا افسنتین هر یک نیم درم غاریقون ترید سفید هر واحد دو دانگ گل سرخ رب السوس هر واحد یکدانگ کوفته بیخته مطبوخ سقمونیای مشوی آمیخته بعسل بسرشند و بعد بیستر با آب نیمگرم بخورند و بعد ازان امر بقی با آب مطبوخ شبت و ترب و عسل و سکنجبین دو روز متواتر نمایند و چون احشا پاک گردد بموم روغن آنرا چرب کنند و اگر از حدت خون باشد علاجش فصد هر دو صافن و نهادن محاجم بر ساقین و لزوم شربت عناب و ماء الشعیر و تسکین حدت خون بکاسنی و سرکه و کاهو و جدی و ماهی و مارباهای تازه بروغن بادام بریان کرده و مانند آن باید کرد و اگر با تقلع اظفار دموی بثیر در پهلو باشد آن منذر بجذام بود و اگر این بگزیدن مار یا هوام دیگر باشد علاجش همانست که درباب سموم آنها بیاید ابن الیاس و خجندی گویند که اگر با آن ورم و درد باشد فصد باسلیق کنند و اخراج خون بقدر قوت واجب نمایند و برگ مورد و گلنار باریک سائیده بر ناخن ضماد کنند و یا آرد گندم بروغن زیتون سرشته ضماد سازند و یا بگیرند گوگرد زرد و با مغز ساق گاو و پیه بز جوان سائیده بر ناخن ضماد کنند و این طلا نیز نافعست آرد گندم گبریت زرد نیم حبه و با چربی بز سائیده ضماد کنند انطاکی گوید که علاجش تنقیه بفصد و غیره است و بوضعیات مصلح اطراف مثل مرهم زفت و صمغ و مارو

احتقان دم و موت آن تحت ظفر

یعنی بند شدن خون و مردن و منجمد گردیدن آن زیر ناخن سببش گشادن شعبهٔ رگی زیر ناخن ست بسبب ضربه یا کثرت خون و مانند آن پس خون از آن بیرون آمده زیر ناخن محتبس و منجمد گردد علاج هر روز چند مرتبه آن ناخن را از دهن بمکند و آرد باقلا و سرطان نهری و زرنیخ ضماد نمایند و یا فقاح یا بمیفختج ضماد کنند شیخ میفرماید که علاج آن بدخلوط برقت کنند و بدان ضماد نمایند و اگر کفایت نکند بلکه احتیاج اجل ست افتد باید که ناخن را باهستگی

شق مورب بآلهٔ تیز دهند تا خون از زیر آن برآید و اگر از این ناخن منقلع گردد خون را سائل کنند و ناخن را بر ما تحت او با بستگی بچسپانند تا وقایه گردد
و درد نکند بعده رعایت تا چند روز نمایند و اگر در انجا زرداب باشد ناخن را بکشند و یا برفق شق نمایند و رد کرده بربندند و گوشت را استخراج ننمایند
که درد عظیم بزرگتر از داحس هیجان نماید بلکه بدان بپوشند و بر ناخن آب و روغن نیم‌گرم بریزند و در آخر مرهم باسلیقون نهند طبری گوید که علاج
فصد است و تنقیه با این ضماد و بگیرند سرطانات نهری و صاف کرده با زرنیخ سرخ بپزند بعده بر ناخن نهند که این خون را زائل کند و طلای آن بزرنیخ سرخ تنها
این عمل کند و اگر بدن مریض ممتلی باشد استفراغ با دویه موافق مزاج او و اصلاح غذای او آنرا نفع کند بعض متاخرین ذکر کرده که چون حشیشه [illegible] بکوبند
بر ناخن طلا کنند آن خون محتبس البته تحلیل کند مولف گوید [illegible] ضماد نمایند [illegible] طلا نمایند [illegible]

صفرت اظفار یعنی زردی ناخن

سببش قلت خون و استیلای صفرا است علاج تخم جرجیر با سرکه ضماد کنند و تقلیل صفرا نمایند بمسهلات آن و بعد تنقیه ضماد از طحلب و برگ بید و کشنیز سبز
نافع است و بید و مسکه تنها هم نافع بود و شیخ میفرماید که زرد و شب سوده بچربی بط یا زهره گاو سرشته ضماد کنند یا تخم جرجیر را باریک سائیده با سرکه سرشته
انطاکی گوید که علاجش مثل یرقان است و ضماد تخم جرجیر و قطران یا [illegible] مخصوص است بخضرت و خضرت اظفار علاج تیرگی و سبزی ناخنان بقول انطاکی علاج
تخم کرفس و زیت است مع تنقیه باریک شدن و فرو نشستن ناخنها سببش [illegible] برگ حنا در روزی هفت مرتبه بلکه
زیاده ضماد نمایند و تخم حنا [illegible] یک پیاله تا چهل روز دهند و همچنین ضماد برگ گلاب و تخم کاسنی [illegible] گلاب و برگ آن تا صحت
حاصل شود و ماء الجبن دهند و بالای [illegible] نهند

رض اظفار

یعنی کوفته شدن ناخنان علاج در ابتدا برگ مورد و برگ انار و آرد گندم با روغن گل ضماد کنند بعده [illegible] ضماد سازند [illegible]
[illegible] برگ انار [illegible] آرد گندم [illegible] تسکین [illegible]
برگ سرو [illegible] آرد گندم [illegible] هفت ماشه بروغن گل [illegible] رنگ کنند و بر ناخن بپیچند و بالای آن چند روز
بول کنند در [illegible] بسیار نافع بود و شیخ میفرماید که اول صرف برگ آس یا برگ انار نرم سوده ضماد کنند بعد از آن ملینات پس اگر [illegible]
ناخن را انتشار حادث شود بران شحوم معروفه و قیروطیات لینه استعمال کنند جرجانی و ایلاقی گویند که در کوفته شدن ناخن [illegible] برگ مورد و برگ [illegible]
کوفته ضماد کردن سود دارد و انار [illegible] در شراب پخته سود دارد و اگر کوفتگی قوی بود [illegible] سود دارد
و [illegible] پخته و کوفته نفع دارد و پیه مرغ و پیه بط و پیه گرده بز با سرگین بز کوفته و سرشته یا سرگین گاو ضماد کردن نافع است و اگر کبود شده و خون در ان
مرده باشد آرد گندم با زفت بسرشند و ضماد کنند صاحب کامل گوید که آرد گندم بزیت سرشته ضماد کنند [illegible]
سرشته بناخن لزوم آن نمایند انطاکی گوید که هرگاه ناخن کوفته شود آنرا بعد از ضماد آس [illegible] و این [illegible] باید

انشقاق و حکهٔ اظفار

یعنی بر دمیدن و خاریدن ناخنان علاج بآب دریای شور دائم بشویند و یا بآبیکه عدس و کرسنه دران جوشانیده باشند بشویند و [illegible]
و زفت و انجیر مطبوخ مفرد یا مرکب ضماد نمایند و در خارش بروغن گل چرب داشتن نیز سود دارد ابو منصور گوید که در چرب و [illegible]
ناخن بسرکه و شونیز طلا کنند و یا بسنگ و ترمس و یا دردی شراب بسرکه و یا بالعنصل و روغن کنجد ضماد نمایند

تدبیر اقلاع ظفر

یعنی کندن ناخن اگر ناخن از قرحه حادث در اصابع و غیر آن فاسد گردد و اراده برکندن آن باشد بمرهم داخلیون ضماد کنند تا نرم شود بعد آن

زرنیخ زرد و سرخ و جاوشیر بروغن بادام تلخ سوده طلا کنند و یا زفت در زیت بگدازند و بران زرنیخ سرخ و گوگرد زرد باریک سوده انداخته ضماد نمایند تا آنکه منقلع گردد و بعد انقلاع لزوم محافظت او کنند تا ناخن که بعد آن بروید کج نروید **شیخ** میفرماید که از حیلها در قلع ظفر ردی در شکل و در رنگ و در سائر عیوب آن تا بدل او ظفر نیک بروید اینست که بگیرند صمغ سرو و بدان ناخن دردناک را چند روز ضماد کنند تا نرم نماید بعده در بیخ آن سوزنها بخلانند و از آن خون بسیار سائل کنند بعد ازان بران سیر کوفته یک شبانه روز بربندند پس در هر روز و شب دو مرتبه سیر تازه بندند که این ساقط گرداند و ایضاً ادامت تضمید او بمویزج سیا بسقوط از ادنی تدبیر گرداند خصوصاً چون بدان جاوشیر بیامیزند یا کبریت بحری سوده ضماد سازند و از ادویهٔ قویه برای قلع ظفر کبیکج ست و ایضاً دبق بلوط و ثافسیا و زرنیخ و ذراریح بسرکه آمیخته ادامت تضمید بدان کنند و در هر چند روز بکشایند و ایضاً زرنیخ زرد و سرخ و گوگرد زرد و علک البطم بسرکه ضماد کنند و در هر هفته بکشایند **ابن نوح** گوید تدبیر آنکه ناخن را بیفگند اینست که ببعض ادویهٔ لینه ضماد کنند تا آنکه نرم گردد بعد ازان مر و جاوشیر [illegible] تا مرهم گردد ضماد نمایند و یا بگیرند زرنیخ سرخ و زرد و روغن بادام و مر و صمغ البطم مساوی و بسلابیت بجوشانند تا آنکه او را قوام لازق حاصل شود بدان ضماد کنند و سه روز بگذارند و یا بگیرند کنجد سیاه و قردمانا و شونیز و خردل و نانخواه و تخم جرجیر هر یک دو درم شلغم ذراریح ده درم و بسرکه بسایند بصمغ البطم سرشته استعمال نمایند و یا بزفت طلا کنند و بران زرنیخ سرخ و گوگرد مساوی سوده بپاشند و یا مویزج در روغن مویز کوهی یا سرکه ضماد کنند **حفظ ظفر** تا نیکو بروید چون ناخن جدا شود واجبست که انگشت را پوشیده دارند و از هوای سرد و گرم و از آسیب دست و جامه و غیر آن نگاهدارند و تاخیر استعمال او در امور عادیه نمایند و موافق ترین تدابیر اینست که انگشت را غلافی بسازند چون کلاهی از نقره و غیر آن بشکل انگشت و دران سوراخ بود تا هوا بالکل ازان منع نگردد و اگر منع هوا بسبب گرمی یا سردی مفرط واجب گردد بسیار چه بپوشند و شکل این کلاه چنان باید که انگشت از طرف ناخن ازان غلاف آزاد باشد چنانکه مماس او نباشد و از طرفهای دیگر ملاقی بود و یکدو ماه بر انگشت بدارند تا وقت کشادن ناخن خوب تر بر آید [illegible] بعضی را پوست ابر اطراف ناخن بسیار خیزد و این طلا آنرا سود دارد مصطکی سه درهم شمع دو درم مصطکی را در روغن بیامیزند و شمع را حل کنند

امراض متفرقه

و از انجمله است **کثرت عرق** و آن از پنج سبب است یکی سببی از اسباب خارجی مثل کثرت حرکت در ریاضت و ملاقات گرمی هوا و آفتاب و آتش و جز آن دوم دفع طبیعت ماده مرض را سوم امتلای بدن از طعام زیاده از حاجت چهارم امتلای بدن از اخلاط پنجم استرخاء و ضعف قوت ماسکه و اتساع مسام طریق تشخیص این اسباب باید که نگاه کنند اگر در مرضی بروز بحران واقع شود سببش دفع طبیعت باشد ماده مرض را و الا حال تقدم کثرت حرکت و ریاضت یا ملاقات هوای گرم و قرب آتش و خوردن دوای گرم بپرسند اگر سببی ازین اسباب خارجی بوده باشد سببش همان باشد و الا اگر با صحت قوت بود سببش امتلا باشد پس اگر کثرت تناول غذا فوق طاقت باشد و آمدن عرق در پی شکم بود سببش امتلای بدن از طعام باشد و اگر با وجود خلو شکم و قلت اکل عرق بسیار آید سببش امتلای بدن از اخلاط باشد و اگر ازین آثار هیچ نباشد و فتور قوت و ضعف بدن روز بروز بود و سقوط اشتها و خفقان و غشی هر لحظه پدید آید سببش ضعف قوت ماسکه و کشادن مسام باشد و انطاکی گوید که در عرق فساد و نفع از جهت کثرت و قلت و اعتدال او واقع شود پس افراط در وی آن قوتها را ساقط و ضعیف بتحلیل کند و بحرکت عنیفه و بعجز قوتها و معده از غذا بسبب تحلیل و کثرت با خصوصاً اگر در خواب اشتداد نماید و گاهی بسبب ضعف ماسکه و قوت دافعه یا بسبب غلبهٔ حرارت بود پس ماده رقیق شود و عروق و مسام بکشاید و علامت اول وجود سبب ست و در باقی عرق برنگ خلط فاسد باشد و ابن هبة الله گوید که واجب ست دانستن این امر که اسباب فاعله برای تحلیل بسیار ست یا لطافت ماده بود چون حال در زرف یا کثرت آن چون حال در سکر یا تخلخل مسام چنانچه امر در حمام جاری میشود و یا از خارج حادث شود مانند هوای گرم و دوای جاذب یا نهوض قوت مثل عرق در تپ حاده عقب شرب آب سرد و یا بسبب ضعف قوت ماسکه چنانچه استطلاق با صحاب غشی عارض شود و آنچه متحقق شود بسبب اضداد این اسباب مذکوره متحقق گردد و گویند که هرگاه عرق در عضوی کثرت نماید آن عضو علیل یا ضعیف باشد **علاج** تدبیر افراط عرق بقول شیخ و ابن عباس و جرجانی و غیرهم در اعراض حمیات حاده مسطور شد بالجمله اگر با وجود کثرت عرق

قوت قوی باشد حبس آن نکنند و تنقیهٔ بدن نمایند و اگر ضعف عارض شود سفیدهٔ کاشغری بروغن گل بمالند و گل ارمنی و مازو و گلنار و گل سرخ
و مرداسنگ بروغن گل و لعاب اسپغول آمیخته بر بدن مالیدن مفید بود و ایضاً آنچه از دفع طبیعت روز بحران باشد حبس نشاید کرد که مضرست
مگر آنکه خوف ضعف گردد و آنچه بسبب فرط حرارت هوا و غیره باشد مقام در مساکن بارده جلوس زیر خیشات مبلول بگلاب کنند و آنچه از امتلای
طعام باشد تقلیل غذا کنند و گرسنگی و ریاضت اختیار نمایند و آنچه از امتلای اخلاط بود تنقیهٔ بدن از اخلاط بمطبوخ هلیله و مطبوخ فواکه و حب ایارج
و حب صبر و حب قوقایا بحسب مراعات ماده و مزاج نمایند و تقلیل طعام کنند و روغن مورد بمالند و آنچه بسبب اتساع مسام بود مشروبات و اطلیه
مسدد مسام و حابس عرق بکار برند مثلا برنج و سماق و کشنیز خشک و عدس و عناب خیسانیده یا جوشانیده آب او بنوشانند و شربت خشخاش نیز
نفع دارد و روغن گل که در ان مازو سوده آمیزند یا روغن مورد که در ان اندک سفیداب آمیخته باشند بر بدن بمالند و یا گل ارمنی و مرداسنگ و گل سرخ
سائیده بگلاب یا آب مورد یا آب رشتهٔ شاخ انگور یا آب بارتنگ بر بدن طلا کنند و یا آب لف کرم یا مرداسنگ و مازو سوده و یا آب غوره
و صندل و کافور و یا بروغن سفرجل طلا نمایند و ایضاً مازو و سفیداب ارزیز باریک ساخته بروغن گل آمیخته بر بدن بمالند و یا گل ارمنی و مرداسنگ
بگلاب طلا سازند و مورد و گلنار و گل سرخ و اقاقیا و حضض و کندر و صندل سرخ هر واحد بروغن گل یا گلاب سائیده طلا کردن نفع دارد و جمیع لعابات
بارد چون لعاب اسپغول و بهدانه مالیدن مفید ست و قیروطی مرتب از روغن بادام و غبار آسیا و موم سفید و مغز ساق گاو یا چربی بط و مرغ دفع
عرق مینماید و غذا که حبس عرق کند هریسه ست و گوشت نمکسود و گوشت گاو و امثال آن هرچه غلیظ بود و از جمله حیلهٔ باز داشتن عرق آنست که جامه
بسیار بپوشند و بهوای خوش بنشینند و عرق پاک نکنند **اقوال اطبا** سویدی گوید که طلای صندل سفید بر بدن در حبس ورود عرق مجرب است
و طلای آب عنب الثعلب و مازو و کذا برگ آس تر و خشک و کذا روغن گل کرم و کذا گلاب و کذا آب حی العالم و کذا آب بید و پاشیدن مرتک و کذا اسنک
و کذا مازوی سبز و کذا شب یمانی و کذا اقاقیا کندر و کذا کهربا هر واحد باریک سوده و مالیدن آب بهی و کذا زیت انفاق و کذا روغن ... و کذا کافور
ریاحی و نوشیدن آب آهن تاب هر واحد منع درور عرق کند سعید گوید که اگر خروج عرق باسراف نماید و قوت بکثرت تحلل ضعیف گردد بدن از روغن مورد
یا بروغن بهی بمالند و بران سفیداب ارزیز بپاشند و مازو و مورد و گل ارمنی و مرداسنگ و شب یمانی بگلاب یا آب آس تر کرده بر بدن طلا کنند
و علاج عرق پای مالش بشب محلول در آب ست و بجاوبرگ سوسن زیر پا خضاب کنند و بآب قمقم بشویند و بآب مورد یا برگ آن یا برگ طرفا بمالند
انطاکی گوید که تنقیهٔ خلط غالب و اصلاح مزاج بتعدیل و مالش بدن بقوابض مثل مورد و گل سرخ و مازو و عدس و انواع طین و صندل بسرکه نمایند
خجندی گوید که علاج نوعیکه سببش اتساع مسام باشد مسح بدن بروغنهای قابض مثل روغن گل و روغن سفرجل و روغن مورد ست که با آن مانند
سوده و گل سرخ سوده و گل ارمنی و صندل و کافور و مانند آن آمیخته باشند **صفت** دوائیکه حبس عرق کند اگر کثرت نماید کشنیز خشک و سماق
برنج مغسول هر یک ده درم در سه رطل آب بپزند تا یک رطل باقی ماند و از ان سه اوقیه بنوشند بر نهار و اما علاج نوعیکه بسبب حرارت هوا باشد
شربتی از سکنجبین یا شربت عناب ست یا نقوع فواکه و اشربهٔ مقویه از فواکه حامضهٔ مقویه چون شربت حماض و لیمو و شربت انار و مزورات ترش مثل زرشکیه
و حصرمیه و رمانیه و خلیه و سماقیه بلحوم خفیفه از جوجه ماکیان و تناول کاسنی سبز غیر مغسول با سرکه و رائب و دوغ گاو و بنان حمض و تنقل میوه های ترش
مثل سیب و به و آلو و زعرور و مانند آن و بدن را با آب برگ خلاف یا آب برگ سیب یا برگ بهی یا آب رشتهٔ شاخ انگور یا آب آس یا آب بارتنگ
که حاضر باشد بمالند و بر بدن صندل و گل ارمنی و گلاب طلا کنند و گاهی احتیاج بفصد و اخراج خون بقدر حاجت و قوت افتد و در ان مبالغه نکنند
حکیم علی در مجربات خود مینویسد که گاهی عرق سرد نه از قسم بحران باشد و نه از قسم عرقیکه در اواخر نوبتهای تپ میشود و نه از بسیاری مواد بلکه
عرق سرد مردم را بسیار میشود خصوصاً ناقهین را پس نزد ما معجون یاقوتی و عرق چوب چینی بسیار خوبست و این دوا برای دفع کثرت عرق مجربست
کزمازج هشت جزو شب یمانی گل ارمنی هر یک پنج جزو مرداسنگ مازوی سبز سفیدهٔ کاشغری هر یک ده جزو روغن مورد پانزده جزو ادویه را

بالای سنگ بسایند چندانکه حل شود در ظرفی نگاهدارند و بمالند و اگر عود غرقی را مانند صندل صلایه کرده با گلاب سرشته بر بدن بمالند نافع ست و اگر
پیراهن را بآن تر کنند و خشک کرده بپوشند نیز مفید و مرداسنگ عجیب نافع ست و اگر برگ مورد و گل سرخ صندل بگلاب بجوشانند و جامه بدان تر کرده
بپوشند نیز حبس عرق کند مولف اقتباس نوشته که اگر از استرخای قوت ماسکه باشد علاجش خفیف از مسهلاتیکه استرخای مطلق نمایند با
تقویت معده و بعد از حصول تنقیه بدن این ماء اللحم دهند گوشت بچه بز سه آثار چوزه مرغ چهار عدد گنجشک نر پنجاه عدد لره پانزده عدد بهمن سرخ
و سفید شقاقل تودریین قاقلین پوست بیرون پسته پوست ترنج هر یک پنج توله سعد حب الآس زرنباد سنبل الطیب گل گاوزبان اندر جو بیشر بی
هر یک سه توله زار قیصر کبابه خندان خولنجان جوز چینی هر یک چهار و نیم توله شاهتره بادرنجبویه شونیز بسباسه جوزبوا قرنفل هر یک هفت توله زعفران یکنیم توله
مشک عنبر اشهب هر یک سه ماشه نبات یکنیم آثار عرق صندل و عنبر و گاوزبان هر واحد یک شیشه گلاب پنج شیشه ابریشم خام برگ گاوزبان
هر یک یکنیم پاو شب خیسانیده صبح برگ ریحان و تربج و نعناع همه سبز هر یک قبضه اضافه نموده چهار شیشه عرق کشند شربتی از چهار توله تا نه توله با دو اروه
لولوی ملونجان هفت ماشه دهند بسیار نافع ست و همچنین عرق باز رد کچی ملونجان با تخم ترتیزک نهند و نشاسته گندم در سفیدی و زردی بیضه
سنگ پشت آمیخته ضماد کردن مانع این عرق ست اطبای هند نوشته اند که این حب مشکر و برای سبیت یعنی عرق آمدن در دست و پا نافع ست
شنگرف مغز تخم بید و بیلی پیچه هر یک یکدرم خرمهره زرد سوخته سه درم و افل گرچ درم کوفته بیخته بدرود درم چوک ترش آمیخته بسایند و نخود سازند
و یکحب صبح و یک شام خورند و ایضا برای حبس عرق کف دست و پا پهتکری با آب حل کرده و یا آرد مونگ بریان و یا برگ بول خشک وبا برگ کنار خشک
بمالند و یا کلتهی بریان و خرمهره زرد سوخته جدا جدا یا یکجا ساخته بر دست و پا بمالند و یا کچور ضماد نمودن و هم کوبول سائیده بر کف دست و پا
مالیدن نیز نافع ست و یا بادنجان با برگ کوکنار شگوفته در آب جوش داده با آن خوب تر کرده بمالند و ایضا تخم هندی پیاه سوخته سائیده
بقدر یکماشه تا ده هفته خورند و یا پوست درخت نیل با آب در دیگ بجوشانند فرود آورده بخار آن رسانند هر گاه نیکگرم شود از آن ابشویند
و همچنین پنج اوشنه گیاه در سایه خشک ساخته بسایند و نیم توله شهد بخورند تا هفت روز

احتباس عرق

سبب آن یا تکاثف مسام بود یا قلت رطوبات یا غلظ و لزوجت اخلاط یا ضعف قوت دافعه و تشخیص این اسباب چنان باشد که اگر مریض
مقام در هوای سخت سرد یا غسل آب سرد یا آبهای قابضه کرده باشد سببش تکاثف مسام باشد و اگر بدن لاغر بود و تقدم اقامت سمائم
یعنی هوای بسیار گرم و خشک اتفاق افتد سببش قلت رطوبات باشد و اگر با هم در شامت و ثقل و امتلا بود سببش غلظ اخلاط باشد و اگر
افراط خروج فضول معتاده بوده باشد سببش ضعف قوت دافعه بود علاج اگر سبب تکاثف جلد باشد آب گرم که در آن شبت و بابونه و اکلیل
و قیصوم پخته باشند بر بدن ریزند و هر گاه جلد تر گردد بدست و پارچه خشن خوب بمالند و روغن بابونه با اندکی فلفل سوده یا روغن شبت
یا روغن غار بمالند و مریض را از سکون در مواضع بارده و از مقام در مکانیکه هوای او سرد باشد منع کنند و اگر سبب قلت رطوبات در بدن
باشد بتر طیب مزاج با آشامیدن ماء الشعیر و روغن بادام و حریره نشکر و شوربای لحوم فربه و شراب ممزوج با آب کنند و بر بدن آب نیمگرم و شیرین ریزند
و روغن کدو و نیلوفر و بنفشه بمالند و اگر سبب غلظ اخلاط باشد بعد نضج تنقیه بدن بمسهل بلغم و حبوب مسهله خلط غلیظ مثل حب ایارج
و حب قوقایا کنند و امر بتقلیل غذا نمایند و روغن شبت و بابونه و ادهان محلله لطیفه مثل روغن زنبق و خیری بمالند و یا بوره ارمنی سوده
بروغن غار یا آب قاقلی آمیخته بر بدن بمالند پس اگر خروج عرق تا خر نماید دارچینی و شونیز و قصب الذریره بر بدن طلا نمایند و روغن زنبق
بمالند انطاکی گوید که قلت عرق تعفین و نتن و امتلا و عسر حمیات واجب میکند و آن یا بسبب غلظ خلط و غذا باشد و علامتش امتلا
و ثقل ست و یا بسبب تکرج جلد مثل سردی بود و علامتش حصول آنست و علاج آن تنقیه و استعمال مفتحات و حمام و تنقیه جرک بود

بعد ازان تدهین بچیزیکه مرخی ومفتح باشد وعرق آورد مثل روغن بادام ومار النجیار وقصب الزریره وشیرزنان واعتدال عرق مطلقاً ملطف ومجفف بود وبشره را پاک کند وتعدیل اخلاط نماید پس تعدیل عرق بروجه مقتضی آن واجبست وبدانند که آنچه مدر فضلات مثل حیض وبول بود ادرار عرق نماید وآن مذکور شد سویدی گوید که چون پودینهٔ نهری در دیگ کوچک بر بسته بجوشانند ونزد مریض آورده سراو بکشایند بنوعیکه بخار آن بجلد او برسد ادرار عرق مجربست وکذا شرب انیسون ومسح او بر بدن مجرب من ست وتبخر بدین البقر تا آنکه آن کرویا و شتی ست وکذا حب بلسان وکذا تخم انجره وشرب پودینهٔ نهری وکذا آب گرم در ابتدای نوبت تپ یا بعد خروج از حمام وکذا حلتیت مقدار نخود وآش حب شنان مخلوط بنطرون وکذا آب رماد مخلوط بزیت وکذا زفت بر پشت مریض لاسیما در حمام وکذا روغن یاسمین وکذا روغن تخم ترب وکذا روغن ایرسا وشرب وبخار اقحوان وپاشیدن زهرهٔ ملح بر بدن وطلای عسل وآرد جو وبادام تلخ وکذا حب المحلب وآرد جو وعسل وکذا نمام وکذا آب کرفس وخوردن انجیر خشک وکذا پوست بیخ ترب وکذا الپته وکذا کرفس وشرب وطلای زیره وکذا فطر اسالیون وشرب وذرور جعدهٔ جبلی وکذا قسط تلخ وکذا سلیخه وکذا مشکطرامشیع وکذا بنجاسف وکذا قیصوم وکذا زراوند مدحرج وکذا حب الغار هر واحد ادرار عرق نماید محمد اکبر مینویسد که هر چه مفتح مسام بود عرق می آرد واز تدابیر خارجیه استحمام ست وریاضت وانکباب بآب گرم وامثال آن وایضاً آب کرفس وگلاب وقدری سرکه وروغن گل بهم آمیخته بر بدن مالیدن وکذا کف روغن بابونه تنها یا با بورهٔ ارمنی آمیخته وروغن غار وبلسان وروغن سوسن وآب ترمس بابزراوندا زجمله معرقاتست واز تدابیر داخلیه شرب سکنجبین ساده یا بزوری یا بآب کاسنی آمیخته وشربت گل وبنفشه بهین عمل دارد وتناول نخوداب وقلیهٔ زردک ازین قبیل ست وآب بغایت سرد در تابستان نوشیدن از معرقات ست

عرق الدم

واو آنست که خون صرف از راه عرق آید واین قلیل الوقوع ست وکمتر پیشود واگر عرق مخلوط با خون آید آنرا عرق دموی گویند وسبب این مرض حدت خون ورقت آنست بمخالطت صفرا مع ضعف قوت ماسکه علاج فصد هفت اندام کنند وشیرهٔ عناب ولعاب بهدانه وشربت نیلوفر بنوشند وهر چه مسکن خون وکاسر حدت آن بود چون نقوع زرشک وکاسنی وکشنیز وعناب وتوت شامی وزردالوی ترش وانار دانه وشربت آلو وعناب وسماق وانجبار وامثال آن بیاشامند واز مسهل صفرا تنقیه کنند وبعد حصول تلطفیه وتنقیه چیزهای قابض که در کثرت عرق مذکور شد مثل پوست انار وآس وبرگ طرفا وجوز السرو وگلنار وکوکنار وغبار آسیا وجفت بلوط بآب قمقم طلا نمایند ومالیدن مار القمقم بر بدن نیز فائده میکند واز اغذیه آنچه مغلظ ومبرد بود بخورانند ابن الیاس گوید که هر صبح سکنجبین ساده صادق الحموضت وگلاب هر واحد ده درم بنوشند ویا عناب ده عدد در آب جوشانیده صاف نموده سکنجبین ساده ده درم بران انداخته بیاشامند ویا هر روز نقوع مشمش یا فواکه هر واحد سماق وقیمه سحرگاه بخورند وغذا مزورهٔ تمر هندی یا زرشک یا انار دانه ومغز بادام شیرین واسفاناخ سازند ویا کاسنی سبز غیر مغسول با سرکه بخورند وغذا نان جو در دوغ گاو یا آب رائب ترکرده خورند وعناب آلوی طب وغوره رطب تنقل نمایند وبدن را بآب مورد یا آب لعت گرم یا آب برگ بهی یا سعد بمالند وبگیرند گل ارمنی وسائیده بآب عصی الراعی یا آب بارتنگ آمیخته بر بدن طلا کنند واگر صاحب این مرض متحمل فصد باشد فصد باسلیق نمایند واخراج خون بقدر قوت واجب فصل کنند

تغیر رائحه ابغل وکنج ران وبدبوی عرق وبول وبراز

بدبوی ابغل را صنان گویند وبفارسی گندهٔ بغل نامند وبیشتر ظهور این علت در جاهای پوشیده مثل بغل وکش ران وزیر خصیتین بود وباشد که از تمام بدن بوی بد آید بالجمله سبب این عفونت اخلاط یا عرق وحدت آنها وحرکت آن بسوی جلدست واعانت میکنند بران حرکات مشوشهٔ اخلاط وخاصةً حرکت جماع وترک غسل جنابت وحیض وتاخیر آن وچیزیکه خاصیت او تحریک مواد حریفه بسوی ظاهر بدن باشد چون حلتیت وصعتر وسیر وپیاز وبیخ انجدان وبرگ او وخردل وترب وجرجیر ومانند آن علاج بعد از نضج تنقیهٔ خلط متعفن کنند وبعد تسکین حدت اخلاط تبرید

وسکنجبین دهند واغذیهٔ مناسبه مثل بیضهٔ مرغ وتیهو باسرکه پخته خورانند واز اشیای مذکوره وریاضت وتعب وجماع احتراز نمایند و بدن وبغل را از آب نیمگرم بشویند وشب یمانی وبرگ سوسن وسنبل الطیب وصندل ومرداسنگ سائیده بمالند و با مرداسنگ گل سرخ کافور را بگلاب سائیده طلا نمایند ومداومت حمام کنند واگر این مواضع متقرح شود اول بسرکه وگلاب بشویند بعد آن دوای مذکور طلا کنند **دیگر ادویهٔ یونانیه وهندیه** که بوی بد را قطع کند مر مخلوط بشب یمانی وزرورد وکذا مر آب نعناع بستانی آمیخته وضماد بدان وکذا بادیان یکدرم مر شش درم سوده بشراب ریحانی سرشته خشک نمایند وباز سائیده بدان کبوس سازند وکذا گل حرشف مطبوخ بلحم وکذا استفاف ابهل هر روز یکدرم وکذا کبوس سک مسک وکذا خوردن بادنجان بگوشت فربه وکذا اطلای برگ نمام وکذا چرک نقره وکذا قشار الجمار خشک کرده وکذا تخم حرمل سوده وکذا شیح بستانی سوخته وکذا پوست بیخ توت وکذا مقل الیهود هر واحد قطع بوی بغل کند وگویند که اگر سنگ بصری بگلاب سوده بر کاسهٔ سفال نو بمالند وعود را بر مجمر سوخته آن کاسه را بر بخار عود گذارند تا خوشبو گردد بعد از آن آن توتیا بر بغل بمالند گنده بغلی برود **دیگر** برای بدبوی عرق ریوند خطائی یکدرم جوکوب نموده شب در پنج دام آب ترکرده در شبنم گذارند وصبح صاف نموده بنوشند ومتصل آن نان گندم بروغن چرب کرده تناول نمایند **طلا** نافع صنان شب یمانی یکجزو مرداسنگ چهار جزو نرم سائیده بآب برگ شفتالو آمیخته در بغل بمالند وبقول اطبای هند برگ آڑو سائیده در بغل بمالند بعده بآب گرم بشویند وشستن بغل بآب مطبوخ پوست درخت جامن وبرگ آن نیز مفید بود **دیگر** اسپند سوخته وهمچنین پوست بیخ اونٹ کٹاره سائیده در بغل مالیدن نافع ومالیدن جمیع عطرها عرق را خوشبو میکند دیگر که مجرب نوشته چونه که بابان میخورند قدری از ین بگلاب سرشته در بغل بمالند ابٹنه که بدن را جلا دهد ونرم کند وبوی عرق دور سازد صندل زعفران اگر تگر لوده خس همه را باریک ساخته ابٹنه سازند **دوا** گل اسنه نا شگفته یعنی مور کوفته بیخته دو حصه از ین با یکحصه بسباسه آمیخته نگاه دارند وصبح وشام یک کف یا کم وزیاده بخورند از اعضا وعرق بوی خوش آید اگر دو هفته مداومت نمایند **ایضاً** سفیده قلعی بازو مساوی سوده در روغن گل آمیخته مالیدن واز آب جوشیدهٔ بادنجان بدن را شستن وناگرموته تخم سویه چیرونجی سائیده مالیدن مانع بدبوی عرق ست **اقوال حکما** شیخ میفرماید که علاج فساد رائحهٔ جلد عام اینست که اصلاح خلط باستفراغ واصلاح مزاج بتبدیل کنند وانچه هضم او بکیفیت وکمیت جید باشد تناول نمایند ودر حمام وغیره بدن را پاک کنند وزباشتا انچه عرق را خوشبو کند مثل سلیخه وفلنجه وایضاً کرفس وحرشف وبلیون وهر مدر بول منقی خون از عفونت بخورند لیکن بعض آن مثل بلیون بول را بدبو گرداند وانچه آنرا نافع ست شرب نقوع مشمش خوشبوست وخوردن نفس مشمش وتر بدن چون آب آس وآبیکه در ان شب یمانی گداخته باشند ومیسوسن وطبیخ نمام ونعنع ویودینه ومرزنجوش وبرگ سیب وبرگ بید بمالند وایضاً آس سوده بمالند وایضاً صندل خاصةً وسعد وفقاح اذخر وقصب الذریره وسرو وگل سرخ خاصةً ومرزنجوش وشاهسفرم واشنه وبرگ ترنج وپوست او وبرگ سیب وبرگ سوسن بسیار نافع ست وایضاً قرص گل سرخ بمسک وایضاً انچه تسدید مسام ومنع عرق کند مرداسنگ وتوتیا وخاکستر برگ سوسن وشب ومانند آن ومر وصبر وروغن مورد وروغن گل ست **واما علاج صنان** واجب ست که علاج کرده شود دران بعد تنقیه اگر احتیاج آن افتد بتوتیا ومرداسنگ مربی واقلیمیین وخاکستر آس وآبیکه دران شب حل کرده باشند وگاهی این را بصندل میکنند وبکافور مخلوط میسازند **قرص جید** بگیرند صندل وسلیخه وسک وسنبل الطیب وشب ومر وساذج وگل سرخ هر واحد یکجزو وتوتیا ومرداسنگ سفید کرده هر واحد سه جزو وکافور نیم جزو وبگلاب قرص ساخته استعمال نمایند بعد خشک کردن **ایضاً** بگیرند گل سرخ یکرطل بغدادی وسک وسنبل وسعد ومر وشب هر واحد ده درم وبگلاب قرص سازند واستعمال کنند **ذرور** که بوی بدن را خوشبو گرداند وارباب امزجهٔ حاره را انفع کند بگیرند سعد وساذج وفقاح اذخر ومیعهٔ سائله هر واحد ده درم گل سرخ خشک وبرگ مورد هر واحد بیست درم

سعد و فقاح اذخر و ساذج را بشراب ریحانی تر کرده خشک کنند و بسایند بعده بران گل سرخ و برگ مورد سوده اندازند و زعفران را بگلاب حل کرده با دوای باقی آمیزند و در سایه خشک کرده بسایند و بعد استحمام بدن را خوب از عرق پاک کرده ادویه مذکوره بران پاشند دیگر که قطع بوی عرق بد بو کند و اصحاب امزجه بارده را نیکوست بگیرند سنبل الطیب و قرنفل و حماما و عود بلسان و سلیخه هر واحد سه درم قسط و اظفار الطیب و سنبل هندی و دار صینی هر واحد دو درم برگ مرزنجوش و سنبل سوری هر واحد چهار درم میعه سائله را در شراب حل کنند و باقی را در آب تمام بسایند و بدستور سابق استعمال کنند دیگر که بوی عرق را قطع کند بگیرند دار صینی و سنبل هندی و اظفار الطیب و قسط هر واحد دو اوقیه گل بحیره و خبث اسرب و سفیداب مغسول هر واحد نیم اوقیه شیح و سنبل رومی هر واحد یک اوقیه زعفران و گل سرخ خشک هر واحد سه اوقیه ادویه خشک را تا بغایت باریک بسایند و زعفران بشراب ریحانی حل کنند و استعمال نمایند

شدت بدبوی براز و ریح و علاج آن

این بسبب عفونت اخلاط و بسبب تناول اشیائیکه از خاصیت او است مثل اشتر غاز و سیر و جرجیر و گندنا و انجدان و حلتیت میباشد و ایضا بسبب لیکن بدبوی این را جودت هضم دور میکند و تناول چیزیکه عفونت را بسوی جلد و بول مائل میگرداند مثل حلبه که این عرق و بول را بدبو میکند و بدبوی براز دفع میسازد و شراب خوشبو بدبوی براز را زائل مینماید

در نتن بول

اسباب بدبوی بول بعینه اسباب بدبوی براز است و ایضا مدرات مثل بلیون و مانند آن که این بوی بدن را خوشبو و بوی بول را بدبو میکنند و ایضا قروح مثانه و علاجش سهل است بدانچه معلوم کرده اند جرجانی و ایلاقی مینویسند کسانی را که بوی بغل و بوی عرق ناخوش آید هر وقت که خواهند در تن امتلا یابند استفراغ باید کرد و خود را حمام پاکیزه دارند و جامه پاکیزه پوشند و در ورهای خوشبو بکار برند و از طعامهائیکه بوی عرق ناخوش کند پرهیز کنند و هر صبح از چیزهائیکه بوی عرق را خوش کنند اندکی بخورند چون سلیخه وغیره که در قول شیخ گذشت و اگر حرشف در آب بپزند و آن آب بخورند ادرار بول کند و عرق را خوشبو گرداند و گنده بغل را زائل کند و مرداسنگ سپید را بسایند و بگلاب تر کنند و قرصها ساخته در میان گل سرخ تازه نهند و خشک کرده باز بسایند و بکار برند و توتیا را بآب و نمک بشویند و خشک کرده بگلاب و کافور بپرورند و بکار دارند و سبب بدبوی براز دو چیز باشد یا عفونتی در امعا باشد و یا خوردن چیزهائیکه براز گنده کند و علاجش آنست که امعا را با یارج فیقرا پاک باید کرد و طعام لطیف باید خورد که قوت هاضمه بران مستولی شود تا عفونت بدان راه نیابد ابن الیاس گوید که علاج تغیر رائحه مغابن و جلد و نتن عرق آنست که هر صبح جلاب از تمر هندی و شکر سفید هر واحد ده درم بآب سرد بنوشند و یا سکنجبین ببرف سرد کرده بیاشامند و یا بگیرند عناب و آلو بخارا هر واحد ده عدد و شکر و ترنجبین هر واحد ده درم و یا صبحدم آب انار ترش بشحم آنها افشرده با شکر و یا آب هندوانه هر کدام که باشد سه اوقیه بنوشند و تلیین طبیعت بماء الفواکه مع فلوس خیارشنبر و ترنجبین کنند و یا هر روز نقوع مشمش شصت درم با ترنجبین ده درم بخورند و غذا مزوره انار دانه یا زرشک یا تمر هندی یا بتوباش و مغز بادام و اسفاناخ باشد و صاحب او از تعب و ریاضت و تعرض از آفتاب حذر کند و هرگاه بدن از اخلاط حاده حریفه پاک گردد بدن را بآب گرم که دران آس و شب یمانی و گل سرخ جوشانیده باشند بشویند و یا بگیرند برگ سوسن و صندل و مرداسنگ مساوی و بدان بغل و کنج ران بمالند و یا بگیرند مرداسنگ عربی بگلاب و باریک ساخته با آن اندکی کافور بسایند و طلا کنند و یا بگیرند کزمازج و توتیای کرمانی مساوی و با گلاب خوب سحق کرده در بغل طلا نمایند و یا بگیرند توتیای کرمانی چهار درم قرنفل یک درم و بسایند بگلاب قرص سازند و در سایه خشک کرده وقت حاجت استعمال کنند و یا بگیرند برگ سوسن و بسایند و بگلاب آمیخته طلا نمایند و یا بگیرند توتیای کرمانی و گل سرخ و سک و سعد و سنبل مساوی و باریک سائیده بگلاب آمیخته بر مغابن طلا کنند و از آنچه بوی بدن و عرق را خوش نماید تناول حرشف و نقوع مشمش خشک است و گاهی متغیر میشود بوی بدن و مغابن و میان انگشتان قدم و زیر پستان مردم فربه بسبب عرق شور و ترشح اخلاط رقیقه بحر و عفونه بسوی آن و علاجش او فصد باسلیق و اخراج خون بقدر قوت و واجب است استفراغ بمطبوخ هلیله است و صاحب او از اطعمه حریفه و شیرین و تعرض شمس در ایام گرم و حرکت در هوای حار حذر کند و بدن را بآب گرم مطبوخ مورد و شب یمانی بشوید و در آب سرد در آید

وذرور این ادویه استعمال کنند گل ارمنی ومرتک وگلنار وتوتیا وحنای سوخته وپوست انار مساوی کوفته بیخته بر مغابن بپاشند ویا بگیرند برگ سوسن وشب یمانی مساوی وبر مغابن ومیان اصابع قدم بپاشند واگر مواضع متقرح گردد هر روز بسرکه وآب اندک سرد بشویند ودران مرهم عروق استعمال کنند ویا بگیرند شب یمانی وکزمازج برابر کوفته بیخته بآب مورد سرشته طلا کنند وگاه باشد که بدبوی در جلد سر عارض شود واکثر حدوث این در مشایخ ویا اطفال بسبب کثرت رطوبات وضعف اعصاب ایشان میباشد وعلاجش تنقیهٔ بدن از اخلاط بلغمیه بحب ایارج وحب بنفشه ست وغذا مزورهٔ نخود ومغز حب القرطم وبگیرند برگ سوسن وتوتیا ومرداسنگ وجوز السرو سوخته ودقاق کندر اجزا مساوی کوفته بیخته بآب آس سرشته طلا کنند خجندی گوید که اکثر فساد بوی عرق بسبب فساد هضم ثالث ورابع عروقی وعضوی میباشد وگاهی از تاخیر غسل جنابت وحیض بود واز چیزهائیکه بوی عرق بدبو را قطع کند مرداسنگ سفید کرده وتوتیای مغسول وبرگ آس وتوبال نحاس وگل سرخ سوده وصندل وکافور مخلوط بعضی آن ببعض دیگر هر کدام که حاضر باشد واما اکثر فساد بوی براز بسبب فساد عارض در هضم اول یعنی معدی میباشد وگاهی بسبب اخلاط ردیه حادثه عفنه در بدن بود یا از تناول اشیائیکه از خاصیت او این امر باشد وعلاجش اینست که بر جودت هضم صبر کنند وطعام نخورند تا آنکه انهضام تام مفهوم شود وگرسنگی غالب گردد وشراب معتدل المقدار نتن براز ببرد لیکن چون کثرت آن نمایند بدبوی او زیاده کند واما سبب نتن بول در اکثر سوء هضم ثانی ای کبدی میباشد وگاهی قروح کلیه بود وانچه بدبوی بول را بالخاصیت ببرد کندر وسکبینج ومصطکی وبعض صموغ وطرخون ست وعلاج عفونات شرب اشربهٔ حامضه مثل شربت تمر هندی وسکنجبین ساده وشربت انار وغوره ومانند آن ببرف سرد کرده ست وتلیین طبیعت بآب انارین شحمین بشیر خشت وشربت فرو نقوعات مشمشیه که دران راوند وگل سرخ باشد وبعد تنقیه غسولات وذرورات نتن عرق استعمال کنند واین لوک آنرا نفع کند مرداسنگ مربی بگلاب وکزمازج وتوتیا مساوی سائیده واندکی کافور اضافه کرده در ابط بقوت بمالند قرشی گوید که مسان را مالش بسنبل وسعد وبرگ سوسن وبیخ آن وآس سوده خصوصا سوخته وتوتیا ومرتک وشب وصبر ومر نفع کند از بینها بگلاب ومشک وکافور اگر با آن حرارت مفرط باشد خوشبو سازند وهمچنین مشک وسنبل وگل سرخ وبرگ سیب مفرد ومجموع ابن هبة الله گوید که این ذریره بوی بدن را خوش کند سعد وساذج هندی وفقاح اذخر وگل سرخ خشک هر واحد دو جزو صندل سفید سه جزو کوفته بیخته بگلاب وکافور سرشته خشک کنند وبار دیگر سائیده بر بدن بپاشند وآبیکه دران گل سرخ ومورد ومرزنجوش جوشانیده باشند بشویند وچیزی مزیل تر برای عرق بدبو از نوشیدن شراب وخوردن لیمون وحرشف نیست وانچه قطع بوی عرق کند مرداسنگ عربی وتوتیا وصندل وبرگ سوسن ست وبگلاب بشویند انطاکی گوید که در تغیر بوی تنقیهٔ خلط بفصد یا غیر آن نمایند بعد از آن اکثار شستن جلد بسرکه ومالش او بمثل مازو وگلنار وکافور وجوز السرو ومرداسنگ ومرتک بگلاب وشب ومر وآب مورد کنند طبری گوید بدبوئیکه در سر حادث شود بغیر جراحت از عفونت خلط دسم بود که زیر جلد سر حاصل شود ویا بخارات بسوی آن مرتقی گردد پس گرم شود واز جلد سر بعد فساد وگرمی خارج شود چنانچه خلط بعرق برآید واز آن بدبوی گردد واکثر این در اطفال بسبب کثرت رطوبت وقلت ریاضت ودر مشایخ بسبب فساد رطوبت وقلت حرارت حادث شود وعلاج این بعد استفراغ موافق استعمال این طلاست برگ سوسن یکدرم مرداسنگ یکدانگ توتیای کرمانی یکدانگ پوست شجر صنوبر دو دانگ جوز السرو سوخته یکدانگ دقاق کندر دو دانگ همه را سائیده بشراب ریحانی حل کرده بر سر طلا نمایند وبرای اطلای دیگر نیست بهتر از آن واین علت را مع قطع بدبوی آن زائل کند بگیرند مر صاف کندر هر واحد نیم درم سماق یکدرم وبسباسه وزبیب یا بگیرند غنهای گز در حل کرده بر سر طلا کنند واین بزودی به کند وانچه دران استعمال کنند آب مطبوخ این ادویه است بگیرند جفت بلوط وگلنار وپوست انار ومازو وسبزه برگ علیق وموینج وبرگ کبر وبرگ حنا ودر آب بجوشانند تا مهرا شود وبر سر ریزند وسر را در آن بشویند وعقب آن سرکه که دران اندک نوشادر حل کرده باشند استعمال کنند واین الطف چیزیست که استعمال او درین علت دیده ام ایضا او گوید که گاهی بعضی مردم را جلد وعرق ایشان بدبو گردد واین اکثر زیر بغل وزیر پا میباشد وچون عرق کنند واین بدبوی بر انواع مختلف بود وهر واحد از آن مناسب خلطی موجب او بود

پس آنچه مثل بوی الیهٔ مملحه باشد آن از عفونت رطوبات محتبسهٔ دسمه بود که در اورده افتد و گرم نشود پس چون ترشح کند و بعرق خارج شود بآن بو بعینه مؤدی گردد و آنچه بوی او مثل بوی ملح مالحه باشد آن از فساد خون و رطوبت و اخلاط غیر نضیجه عفنه بود که در بدن گرم شود و آنچه مثل بوی سباخ باشد آن از رطوبات مالحه بود که احتراق و عفونت یافته غیر آنکه کمتر از آن بود که مورث حمیات گردد و بوهای دیگر بسیارست که چون این اخلاط مذکوره با یکدیگر مرکب شود ظاهر گردد و پس بوی بغل معروف بصنان است و بوی جلد بذفر و بوی قدمین بمفس (?) و علاج این همه قریب بیکدیگرست و ابتدای علاج این آنست که طبیب بقوت مریض و مزاج او نظر کند اگر متحمل استفراغ باشد ماء الاصول تا هفت روز بنوشاند بعده استفراغ او بمطبوخ افتیمون کند و بعد از چند روز تنقیه بحب قوقایا کند و بعد از آن احشای او را مثل جگر و طحال و معده مس کند اگر در آن فسادی باشد اصلاح آن نماید و تعدیل مزاج او کند تا هضم او جید گردد که بعد جودت هضم بوی عرق و جلد خوشبو شود و عفونات زائل گردد و تدبیر او مائل گرداند در علاج او بسوی جهت مخالف مقابل خلط موجب این بدبوی بهر خلط که باشد و بعد فراغ ازین بسوی تدبیر مریض در ماکل و مشرب او عود کند و از اطعمه که بول و براز و عرق را بدبو گرداند مثل انجدان و حلتیت و محروث و زرده بیضه و جلبا اجتناب نماید و بر اطعمه که از سرکه کهنه و شکر و زعفران و بچه مرغ و تیهو و مانند آن ساخته باشند از آنچه خون صحیح پیدا کند و بسرعت هضم گردد متوجه شود و بعد فراغ ازین جلد و بغل و قدمین او را اولاً این طلا کند بگیرند برگ سوسن و بیخ آن و گل سرخ و پوست عدس و تخم انار و طلع خشک و در شراب خوشبو یکشبانه روز تر کند بعده بموزان شراب آب بران ریزد و دو جوش دهد بعده مریض را در حمام بنشانند تا عرق کند و آب بر خود نریزد و عرق او را پاک کند پس بر بدن او آن آب بریزد و بدان بغل و زیر قدم او بمالد و در خانهٔ سرد آنرا بیرون آرد و ساعتی بدارد بعده باز بسوی حمام ببرد و بران آب نیمگرم بریزد بعد از آن بر بدن او دو سه روز این دوا بریزد بگیرد زرنب و باشنه (?) هر یک دو درم پوست ترنج یک کف و بگلاب بجوشانند تا قریب بمهرا شدن برسد بعده آن آب را صاف کرده در ظرف پاک انداز و بران گلاب و اندک مشک و قدری کافور انداز و باهم آمیزد و مریض را در حمام داخل کند و عرق آرد و بدان و پاک نماید پس این آب بران ریزد و جمیع بدن او و زیر بغل و قدم بمالد و بعد آن آب نیمگرم بران بریزد که باین تدبیر بوی جلد و بغل او خوشبو گردد و از آنچه بوی بغل و زیر قدم قطع کند توتیای کرمانی و مرداسنگ و مرصافی (?) و خاکستر جوز السرو و خاکستر خرنوب نبطی و خاکستر پوست انار ترش و پوست شجر کافور است و آنچه برای ملوک بهر قطع بوی بغل و زیر قدمین بسازند این است که بگیرند توتیای کرمانی و اقلیمیای فضه و مرداسنگ مربی و خاکستر جوز السرو و پوست انار و همه را در شیر خرگوش اگر یافته شود و الا بگلاب و آب پوست شجر کافور سرشته تا ده روز خمیر کنند بعده بگلاب حل کنند و در قرع و انبیق بچکانند که از آن آب خوشبو بچکد پس هرگاه احتیاج بقطع بدبوی بغل و قدمین افتد آن موضع را بدان آب بمالند که بدبوی را بالکل قطع کند بعض اوائل ذکر کرده اند که آن بسباست که از عضو و عرق بوی بد البته قطع کند بغیر ضرری که بعضو لاحق شود و ابو ماهر جوارشی ترکیب داده که هر که را بوی جلد او بد بود بعد تنقیه و اصلاح غذا آنرا امیداد (?) این نسخه او است هلیلهٔ سیاه بروغن بادام بریان کرده بست درم زرنب و برگ شجر مریم هر واحد سه درم مصطکی و قرنفل و کندر هر واحد پنج درم طالیسفر و فارمشک هر واحد چهار درم برگ فرنجمشک برگ بادرنجبویه هر واحد ده درم عود غرقی یکدرم همه را کوفته بیخته بعده عسل بقدر حاجت گرفته اشراب برهم زنند تا مستحل گردد پس بآتش نرم بجوشانند و کف او بردارند تا صاف گردد بقوام آورده از آتش فرود آرند تا سرد گردد بدان ادویه مذکوره بسرشند ببرشتنی رقیق اگر فصل سرما باشد و غلیظ بسرشند اگر زمانهٔ گرما بود و وقت حاجت استعمال کنند که این جوارش دوای عجیب است بوی جلد و بغل را قطع ایضا بمقامی دیگر مینویسد که گاهی تعفن کنج ران و بغل و زیر پستان مردم فربه را عارض شود و این علت از فرط عرق بود و اکثر آنکه مردم فربه را حادث شود که در اعضای ایشان شکنها باشد از فربهی و سبب این عرق شور یا عرق عفن است که از اخلاط عفنهٔ حریفه متحلل گردد پس هرگاه مردم فربه عرق کنند یا استحمام نمایند و عرق کنند مثل این مواضع مذکوره و حرکت کنند آن مواضع متعفن شوند و مجروح (?) شوند پس گاهی خشکریشه گردد که زیر او ریم شود و بوی بد آید و نکایت بزرگ گردد و سبیل علاج کسیکه از مثل این علت بترسد اینست که از حرکت کردن در تابستان منع کنند و امر بنشستن در آب سرد در هر روز یکبار نمایند و فصد و استفراغ ماده کنند بعد از آن در آن موضع این ذرور استعمال کنند بگیرند برگ سوسن خشک دو درم توتیای بصری سه درم گلنار و گل سرخ و گل ارمنی هر واحد یکدرم نیم

حنای سوخته و پوست انار هر واحد دو درم حضض دو ثلث درم کافور یک دانگ و همه را سائیده بسرکه سرشته قرص سازند و در سایه خشک کرده بدارند و هرگاه اراده استعمال او باشد بسرکه و گلاب آنرا حل کنند و بر موضع طلا نمایند و اگر خواهند که بطریق ذرور استعمال کنند قرص نسازند و بر موضع آنرا بپاشند و این ذرور عرقی نامند غیر آنکه ابوعمران موسی بن سیار اختیار کرده که قرص آن سازند تا اجزای آن مختلط گردد و من بطریق ذرور و قرص آنرا تجربه کردم و قرص را نافعتر یافتم و هرگاه موضع متقرح شود بسرکه بشویند و مرهم عروق بسرکه دران استعمال کنند و نسخهٔ آن اینست بگیرند عروق اصفر یکدرم مرداسنگ یکنیم درم سفیداب یکدرم و ثلث درم و همه را خوب بسایند و موم روغن بروغن گل سازند بعده بران این ادویه اندازند و آن بر آتش باشد بعد ازان فرود آرند و بگذارند تا نیمگرم شود پس در هاون انداخته تسقیه بسرکه دهند و بسایند و تا ممکن بود تسقیه ازان دهند و استعمال کنند گیلانی گوید که ادویه‌ئی که در خوشبو کردن بوی جلد نفع کنند گاه این فعل بسبب تخفیف مبعد بهر مواد از قبول عفونت مفسد رائحه نمایند مثل سلیخه و گاه این فعل بتفتیح مسام کنند تا دران رطوبات محتبس نگردد و بوی فاسد نشود مثل کرفس و گاه این فعل کنند باز گردانیدن مواد عفنه از جهت جلد و آن مثل بلیمون ست که این رطوبات عفنه را بسوی جهت بول حرکت میدهد و اما ادویهٔ مستعمله از خارج اکثر آنچه این فعل کنند بتسدید مسام و تکثیف جلد نمایند پس دران بخره رائحه آنرا فاسد کنند نافذ نشود فلهذا میباید که تکثیر ازین ادویه نکنند تا از تولید او حمیات را ایمن باشند **صفت** دوای مرکب نافع بگیرند مورد خشک و صندل سفید و سعد و قصب الذریره و پوست ترنج و مرزنجوش و شاهسفرم و اشنه و گل سرخ و سک و سنبل و شب بمساوی الاجزا و کوفته بیخته بر بغل استعمال کنند و گاهی درین اندک کافور افزوده میشود و بدانند که این مرض سهل العلاج ست الا آنکه اگر علاج آن کنند استتباع او امراض دیگر کنند و مرداسنگ را چون در سرکه حل کنند و بر بغل طلا نمایند صنان آن بزودی زائل شود مگر آن کم ست که مورث مرض نگردد خصوصاً آنکه اکثر مواد قلبی ازینجا مندفع میشود و شخصی را دیدم که این دوا استعمال کرد و این مرض زائل شد و امراض بسیار بسوی آن متوجه شد و یکی ازان ضعف بصر بالکل در اندک مدت بغیر ظهور رمد یا ورم و وجع در چشم زائل شد و ضعف او زیاده شده تا آنکه بصر ازان زائل گردید و اولی آنست که برای دفع صنان اغتسال و تطییب استعمال کنند و برهمین اکتفا نمایند و اگر ممکن باشد که استفراغ مادهٔ موجبهٔ آن کنند بعده مواد را بناحیهٔ دیگر متوجه نمایند آن اولی ست و از علاجات این استفراغ فضول ردیه بفصد ست و اسهال بمسهل لطیف و تسکین اخلاط بدن و تبدیل مزاج باغذیه و اشربهٔ مناسبه و تناول چیزیکه بوی بدن را خوشبو گرداند مثل نوشدارو و از فواکه مشمش و از بقول کرفس بعد ازان شستن بدن و مالش او بآس و شب و برگ سوسن و صندل و طلا بآب سماق و مرزنجوش و برگ سیب کنند بعضی متاخرین مینویسند که در صنان ارسال زلو در هر ماه لازم گیرند تا ماده جمع نشود که باعث عفونت گردد و استعمال ادویهٔ مطیب مثل جوهر لوبان که بالخاصیت در اصلاح و تلطیف فضلات ردیه مفید ست کرده باشند و نیز گاه گاهی بانضمادات قابضه و ادویهٔ مقوی جلد تا از قبول ماده باز ماند و ادویه که در ازالهٔ عفونت مخصوص اند بخوراً و غسولاً بکار برند و اغذیهٔ جید الهضم و صالح الکیموس را غذا کنند تا اخلاط ردی زیاده نشود و این حب خیلی مفید ست گل سرخ برگ مورد زرور داشنه هر یک سه ماشه مازو سه عدد سفیدهٔ کاشغری مرداسنگ آملهٔ آب نادیده هر یک هشت ماشه صندل سفید سنبل الطیب گل قیمولیا هر واحد یکتوله همه را در گلاب صلایه کرده حب برابر فندق بندند و هر روز سه چهار بار بآب یا گلاب سوده ضماد سازند و برگ انار و برگ ریحان و خار شتر در سرکه و آب جوشانیده در روز چند مرتبه بغل را بدان بشویند و برای بدبوی میان انگشتان این ذرور بکار برند توتیای کرمانی مرداسنگ گل سرخ گل ارمنی پوست انار کوفته بیخته بسرکه تر کرده خشک نمایند و نرم سوده باستعمال آرند و اگر بدبوی جلد سر بسبب کودکان و پیران باشد بدین دوا پوست درخت مازو و جوز السرو کوفته ضم کنند و بر سر مالیده باشند و گویند که در صنان بهتر آنست که اول فصد کنند و بعده جهت تعدیل مزاج سکنجبین ساده و لیمونی و شربت تنبول و کدر و نارین و سیب و تمر هندی هرچه ازینها میسر شود در گلاب و عرق بهار نارنج و بید مشک و صندل و شاهتره و نیلوفر و عنبر و عود و تنبول و دارچینی و قرنفل دهند و حمام متواتر در سرد مزاجان و فصل سرمایی مفید ست و همچنین غسل بآب سرد و بگرم مزاجان و موسم گرما و ضماد مرداسنگ و گل سرخ در گلاب آغشته بسیار نافع ست و همچنین خاکستر مورد بگلاب و اغذیهٔ کم فضله و خوش گوار

دهند مانند گوشت بچه بز و دراج و لوه و بچه مرغ و نان گندم سبوس دار و ترک خوردن چیزهای عفنه کنند

هزال مفرط

یعنی لاغری بسیار و اسباب این بدین گونه است یکی قلت غذا که ماده فربهی است و عدم وصول بدل ما یتحلل پس بدن بکاهد دوم کثرت تناول غذای لطیف که از آن در بدن خون رقیق تولد کند و از غایت رقت زود تر و بیشتر تحلیل یابد و بدن بهره نیابد سوم اقتصار بر طعامیکه از آن خون نیک تولد نکند و طبیعت آنرا جزو بدن نسازد چهارم ضعف قوت متصرفه در غذا چون قوت هاضمه یا جاذبه اعضا بسبب فساد مزاج اعضا بنوعی از انواع سوء مزاج و بیشتر این بسبب سوء مزاج بارد بود یا بسبب سکون بسیار و ترک ریاضت که بدان سبب قوت جاذبه اعضا چون خفته گردد خصوصا اگر طبیعت را عادت ریاضت و حرکت باشد که قوت جاذبه بمعونت آن غذا را جذب کند چون آن عادت را ترک نمایند غذا را جذب نکند پنجم آنکه طبیعت خون را که در بدن پیدا شود کاره باشد بسبب امری که خون را بسوی فساد متغیر گرداند و بباعث آن طبیعت از آن بغض نماید و خون صفراوی کاره تر از رطب مائی بود ششم آنکه در احشا آفتی باشد چنانچه در جگر یا در ماساریقا سده افتد و بدان سبب غذا باعضا چنانچه باید نافذ نگردد یا طحال بزرگ شود و با جگر مزاحمت کند و خون بسیار از آن بجود کشد تا بهره اعضا ببدن نرسد یا از جگر سودا جذب ننماید و بدان سبب و بسبب ضدیت سپرز با جگر قوت جگر را نیز سست نماید و مزاج او فاسد شود و در توزیع غذا فتوری رو نماید هفتم آنکه کرم دراز و حب القرع در معده و امعا متولد شود و از طعامها هرچه خورده شود غذای خود سازد و بدان سبب اعضا از النصیب تمام نرسد هشتم تنگی مسام و منافذ غذا بسبب انسداد آن از اخلاط و انطباق آن از اکتناز که سرما و گرمای مفرط این فعل کند یا دوام رباط مسدد مسام و مجاری پس غذا در آن منجذب نشود و گل خوردن و غلبه خشکی از اسباب آن باشد نهم کثرت تحلل پس آنچه از غذا بسوی اعضا منجذب شود ثابت نماند بلکه متفرق گردد چنانچه بسبب کشادگی مسام و از ریاضات سریعه و هموم و غموم و کثرت جماع و امراض محلله عارض شود و تشخیص هر یک ازین اسباب مذکوره وجود آن سبب ست و بدانند ابدانی که در زمانه اندک لاغر شوند فربهی بسوی ایشان در زمانه اندک عود کند و آنانکه در زمانه دراز لاغر شوند بعد از اینحال فربهی باز آیند در زمانه دراز بسبب ضعف قوت آنها از استعمال غذای کثیر و عدم قدرت تصرف در آن و قابل ترین ابدان برای تسمین آنست که جلد آنها سست و قابلتر برای تمدید باشد و از آنچه انسان را محتاج بمفرت از لاغری گرداند آن ضعف ست بسبب شدت انفعال از گرمی و سردی و از مصادمات و مصاکات اشیای صلب و از انفعالات نفسانی مثل غم و هم و غضب و از تعب و بیداری و از استفراغ و جماع و ایضا غذای او در رگهای او محتبس شود و نافذ نگردد پس عفونت پذیرد و فربهی را نیز مضرتها ست که مذکور گردد و فربهی معتدل چون مفرط نگردد مذموم نیست مادام که فربهی ضرر خود پیدا نکند مکروه نبود زیرا که حیات بحرارت و رطوبت ست لیکن واجب ست که احتیاط این نیز کنند و طریق افراط را مکروه دارند و اگر چه آفت ظاهر نشود انطاکی گوید که هزال در اهل اقالیم اول و ثانی غالبا جبلی بود مثل سمن در اقلیم ششم و هفتم بعد از آن یا مزاجی باشد مثل آنکه بزد استیلای مره صفرا و مره سودا بود و یا یکی از آن هر دو و اگر چه بلا احتراق باشد و یا عارضی باشد و اسباب موجبه آن بسیار ست یا غذائی بود و آن سه قسم ست یکی قلت آن دوم لطافت آن مع وسعت عروق سوم رداءت آن که برای اخلاف و تشبیه صالح نبود و یا بدنی مثل ضعف اعضا و قصور قوای آنها از جذب غذا بسوی آنها و یا نفسانی باشد و اعظم آنها هم ست پس غم پس اهتمام بمثل سیاسات ملکیه و مناظرات علمیه و تحصیل مثل اموال و یا خارج از هر سه اسباب مذکوره مثل افراط در ریاضت و مثل حدادی از صناعات محلله و ازین قبیل ست وجود دیدان بعده هزال یا طبیعی ست و علامتش قدرت بر جماع ست و نشاط و صحت اعضا و امتلای عروق و یا مرضی ست و علامتش سقوط قوتها و جفاف و رقت شعر ست و موجبات هزال مطلقا در تحت سمن مفرط مذکور گردد علاج اولا ازاله سبب هزال کنند بدانچه در مقام هر واحد مسطور ست و بعد از زوال سبب اشربه و ادویه و اغذیه مسمنه استعمال نمایند بحسب حاجت و جهت جذب غذا باطراف و ظاهر بدن بحمام رفتن و بآب گرم بدن شستن نفع دارد و بعد استحمام روغنهای مرطبه قلیل القدر

بسازند ودرین باب جامهای گرم لطیف پوشیدن و بآرام وسکون کوشیدن و عطریات بوییدن و بعیش و بازی گذرانیدن و با معشوقه دلربا یکجا خوابیدن
بشرط قلت جماع اثر تمام دارد وکثرت تغذیه واستعمال ماء الجبن و ماء اللحم واکل فواکه وخواب معتدل واختیار ریاضت قلیل بر سبیل تفرج ومعجون لبوب
وحلویات وشیر و برنج وشکر همه مسمن ست واز اغذیه که مخصوص باین کارست هریسه وحلیم و کله و پاچه وگوشت طیور مسمنه چون ماکیان وبط وکبک
کباب ساخته ونان سمید وامثال آن هرچه مرطب ومغلظ وجید الکیموس ست ودر تناول اغذیه رعایت هضم واجب دانند درینصورت گوشت بره
و بزغاله بهترین اغذیه هست که ثقل ندارد وبدن فربه میسازد وتکثیر غذا بغایت مؤثرست بشرط هضم بالجمله چه در دوا وچه در غذا رعایت معده ضرور
دانند وبحسب احتمال او ادویه واغذیه استعمال فرمایند **ذکر ادویه مفرده و مرکبه که بدن را فربه کند** چون زن حجر بقدر از ثمن درم تا ربع بجلاب
وبشربت سیب هر صبح در زیادتی نور قمر قبل دخول حمام بخورد وبعد خروج از حمام شوربای ماکیان یا شوربای لحم گوسفند بنوشد تسمین نیک کند
ومجرب سوید بیست وشرب آبیکه نخود دران تر کرده باشند نیز در تسمین بدن مجرب اوست وکذا نوشیدن آب آهن وکذا شیر زنان مجرب خود نوشته
وگوید که بگیرند بیخ لفاح وقطعهای کوچک کنند ویا بکوبند ودر دیگ انداخته از آب پر نمایند ودر ته دیگ دیگر سوراخ باریک بسیار کرده بر دهن دیگ اول
و بآرد وموی هر دو را وصل کنند وبگیرند مویز ودر دیگ ثانی یعنی سوراخ دار انداخته سر آن نیز بآرد وموی بند کنند وزیر دیگ اول آتش معتدل نمایند
تا آنکه آب فانی شود پس مویز گرفته خشک کرده هر روز یک مویز بخورند که در تسمین تجربه کرده ام والیضا از تجارب خود نوشته که دوای مسمن از اول ماه
تا چارده روز در زیادت نور هلال استعمال کنند که بزودی فربه گرداند ودوائیکه برای فربهی شخصی مرتب سازند واجب ست که در خوردن اندک یا بسیار
ازان کسی دیگر را شریک نگردانند بلکه هر کسیکه بر اسم او مرتب سازند آنرا بخورد وتنجیل که آن رویدگی ست ودر مروج میروید واکثر برگ او سه عدد میباشد
آنرا کوفته آب او بیفشرند وهر که اراده فربهی کند صد درم ازان آب با یکنیم اوقیه شکر عراقی بخورد که اسهال خوب می آرد وعقب آن فربهی نیک پدید آید وبوی
این رویدگی مثل بوی خیار میباشد ومجرب اوست وشیر گاو تازه وشیر بز تازه ولبا وشیر گوسفند واستصحاب انار شیرین بعد طعام وخوردن نان سفید
تازه وخوردن مویز وکذا پست جو بشکر وکنجد مقشر بشکر بمرات کثیره واختلاط آب سبوس گندم در ادویه فربهی وخوردن لوزیدان در حریره ودر سفوفات
مسمنه وکذا حب قلقل وکذا مسکه ومالش آن وکذا اکرسنه بریان سوده بعسل آمیخته هر روز بقدر جوزه وکذا بیخ بیروج تا نیم درم وکذا قسح وکذا مغز
حب المحلب وکذا سنبل هندی وکذا صمغ بادام وکذا حی العالم با مصطکی وانیسون آمیخته وکذا فوه الصبغ وکذا ترنجبین بدن اطفال را وکذا انزروت
با خربزه بعد خروج حمام وکذا اسخاله طلا وکذا اشقاقل وکذا اسمید گندم ونشاسته بشیر تازه پخته وکذا العبث بربری وکذا دار فلفل وکذا ابلوط وکذا مویز کبیر
وکذا حلبه با آرد گندم پخته وکذا اسورنجان وکذا مقل مکی وکذا ابریشم وکذا اقنطوریون دقیق چون استفراغ بدن بدان نمایند وکذا لحم درال وشحم آن
وکذا اهلیون وکذا موز وکذا عبیرا وکذا صمغ عربی وکذا کتیرا وکذا کرم قز خشک سوده سه درم با حریره آمیخته وکذا تخم شاهسفرم وکذا بسد وکذا تخم بادنجبویه
وکذا طلا وکذا حریره گندم با حب الزلم سوده آمیخته وکذا لحم ابیض اترج وکذا حریره پیه بز و آرد سفید وکذا نان گندم نو وکذا حمص بشیر تازه وکذا اسپست گندم
وکذا حب بطم وکذا روغن خشخاش هر واحد مسمن بدن ست وبقول ملکی وغیره اگر تودری را در آب یکشبانه روز تر کنند بعده در خرقه کتان بسته در آرد گندم
نهاده نان او در قرن بپزند بعد ازان برآورده و باریک سائیده با آرد سفید وشکر پخته بخورند فربه گرداند وبقول اسرائیلی اگر نقوع غذیه هفت روز بنوشند
بعده قرص میبر دستعمل در دق استعمال کنند بعده دوغ گاو تا ده روز بنوشند بعد ازان دوغ گاو بنان سفید خشک کوفته بیست روز بخورند
بدن را فربه ولون را حسین گرداند وبقول رازی برنج بشیر تازه پخته بشکر خوردن بدن را فربه کند وبقول ابن ماسویه آرد باقلا وآرد نخود بشیر گوسفند
پخته بشکر خوردن مسمن بدن ست وبقول هرمس آرد سفید بشحم یا الیه آمیخته ماکیان را بخورانند تا خوب فربه شود بعده ذبح کرده سر او بریان کرده بخورند وبگیرند
چربی او وکذا اخته بیست وشکر بدان آمیخته ماکیان بخورند وروغن آن بنوشند ودیگری را شریک درین نسازند خوب فربه گرداند وبقول هدایتی اگر خصیه
بز بز در تنور خشک کنند تا مثل سویق بماند وسائیده آرد عدس سفید ده چند آن بیامیزند وهمه را در روغن گاو بپزند ودران اندکی نانخواه آمیخته هر روز

پنج درم بخورند بسرعت فربه گرداند واگر زرشک و تخم کاسنی کوفته هر واحد پنج درم عذبه کوفته ده درم همه را در آب گرم یک شبانه روز تر کنند و صبح صاف کرده با یک اوقیه شکر عراقی چهل روز متواتر بنوشند فربه کند و از مجربات ابن علی ست واگر حرمل را در آب تر کنند و دران آب گندم تر نمایند و آن گندم را بماکیان بخورانند و بعد فراغ گندم ماکیان را ذبح کرده بخورند زود فربه کند و بقول شریف اگر ماکیان را کرمی که از قز جدا شود بخورانند تا فربه شود پس آنرا ذبح کرده بخورند خوب فربه شوند و جبرئیل عوض کرم قز خورانیدن چربی مرغابی با آرد سرشته بماکیان نوشته حریره مسمن بدن نخود سفید در شیر تر کنند تا شیر را جذب کند پس خشک سازند و بیست درم یا ده درم ازان بگیرند و برنج و کشک جو و گندم هر یک دو درم و نان میده خشک ده درم همه را کوفته بیخته در شیر بپزند حریره مانند و بقند شیرین کرده میل نمایند در چند روز نفع کند دوائیکه برای تسمین از مجربات اوستاد مرحوم ست مغز بادام نشاسته کتیرا شکر سفید مساوی کوفته بیخته بقدر یکتوله بخورند بعده شیر گاو که دران ثعلب مصری و نارجیل جوشانیده باشند بنوشند ایضاً از تکمله هندی اسگند کنجد سیاه مقشر هر دو برابر بکوبند و قند سیاه برابر هر دو آمیزند و قدری ادرک نیز یار کنند و تا ده درم هر روز بخورند و بعضی موصلی بجای کنجد آمیخته و با شکر سفوف کرده نه درم با شیر گاو بخورند **روغن مسمن** تالیف حکیم عماد الدین محمود بیخ بنفشه دو درم مغز پسته مغز حب السمنه مغز پنبه دانه مغز بادام شیرین هر یک سه درم مغز فندق مغز انجکاک مغز هندیانه هر یک چهار درم مغز چلغوزه مغز حب الزلم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو کتیرا هر یک هفت درم چوب چینی ده درم موم کافوری پنجاه درم روغن دنبه تازه صد درم علی الرسم مرتب سازند و بعد رفتن در حمام و کشیدن کیسه آن بر بدن در زمانیکه هنوز حرارت حمام باقی بود بمالند و بدن را از پارچه پشمی پوشیده دارند **سفوف مسمن** اسگند موصلی سیاه موصلی سفید هر سه مساوی در ده چند شیر گاو بپزند چون شیر جذب شود خشک نموده سفوف سازند و شکر برابر آمیخته هفت درم با شیر ماده گاو خورده باشند **معجون مسمن** که در تسمین بدن مجرب نوشته تودری تخم خشخاش سفید هر یک پنج درم حب المحلب زنجبیل قرفه دارچینی شقاقل هر یک سه درم حب السمنه بوزیدان جوز جندم حب القلقل مقشر هر یک یکدرم زعفران مغز نارجیل مغز بادام مغز پسته مغز فندق مغز گردگان مغز چلغوزه هر یک هفت درم ادویه کوفته بیخته با سه چند همه عسل مصفی مقوم بسرشند و در آخر اندکی عنبر اشهب و مشک تبتی اضافه نمایند واین دوا مقوی باه نیز ست **مسمن عجیب الفعل** در تسمین از حکیم علی بگیرند مغز بادام شیرین و جوز هندی فائق و مغز فندق و مغز پسته و جوز جندم مساوی و گاهی هموزن یک جزو نشاسته و نیم وزن یکجزو کتیرا اضافه کرده میشود همه را خوب سائیده دو چند همه شکر سفید فائق آمیخته بار دیگر بسایند و از جمله بقدر ده درم یا کم و زیاده حسب مزاج گرفته با یک رطل شیر تازه جوش خفیف داده بنوشند هر روز یکمرتبه یا دو مرتبه و تا چهل روز برین مواظبت نمایند که این هزال زائل کند و بسهولت فربه گرداند و اثر او در بیست روز ظاهر شود **ایضاً** بگیرند عناب و مویز و هر دو را در آب نیک بجوشانند پس افشرده صاف کرده بپزند بعده مغز بادام و خشخاش سفید و مغز تخم کدو و صمغ عربی همه بریان کرده سوده اندازند و باز اندکی بجوشانند و روغن بنفشه و روغن ماکیان فربه آمیزند و بجوشانند تا همچون حلوا شود پس گلاب بران پاشند و بجنبانند تا روغن جدا شود آن حلوا بخورند و آن روغن بر بدن مالند و بعضی روغن را جدا نمیکنند و صرف آنرا میخورانند **اقوال اکابر** شیخ میفرماید واجب ست که نظر کنند که کدام سبب در هزال مریض از اسباب هزال است پس علاج و ازاله او کرده شود مثلاً اگر غذا غیر مولد خون غلیظ قوی باشد آنچه مولد او باشد اختیار نمایند و اقتصار نکنند بر غذائیکه خون محمود فقط پیدا کند چه گاهی رقیق سریع التحلل پیدا شود و اگر قوت جاذبه در اعضا کسلان باشد تحریک و تقویت او نمایند و نگاه بسوء مزاج کنند اگر باشد تبدیل او نمایند و مالش بدن بعد بیداری از خواب از منبهات قوت جاذبه است و گاهی احتیاج بمنع غذا از جانب دیگر و جذب او بجانب مهزول افتد چون هر دو جانب مختلف باشند مثل آنکه یکدست لاغر بود و دیگر فربه پس احتیاج شود به بستن فربه مبتدی از اسفل بستنی غیر شدید الایلام بلکه بقدریکه مجاری را تنگ کند و غذا را از نفوذ منع نماید و بموضع قسمت رجوع کند و بجانب دیگر جذب شود و جاذبه بمالش تنبیه یابد و خصوصاً بروغن مثل زیت باندک موم گرم کرده بدلک غیر مخفف و هرگاه عضو ملتهب شود ترک نمایند بعد ازان اعاده کنند هرگاه ساکن شود و اگر منافذ منسد باشد بکشایند و اگر بدن شدید الاکتناز بود و بدان سبب مسام منسد باشد بترطیب ارخای آن نمایند و استحمام بمسخنات از متناولات و حرکات بدنی و نفسانی کنند اگر سردی تجفیف او

کرده باشد و تبرید و ترطیب اگر دکرزه لزه باشد و بهترین چیزیکه بدان تسخین عضو غیر قابل فربهی بسبب سردی کنند آنست که دلک نمایند پس آن را دوای محمّر
نهند و اگر بسبب هزال طحال باشد معالجه طحال کنند و اگر هزال بسبب دیدان باشد قتل و اخراج آن همه کنند بدانچه در باب آن مذکور شد و آسایش و تنعم
و بستر نرم و سکون در سایه و نشاط و تعطیر و نوشیدن آب سرد اختیار کنند که این قوت طبیعی را بسیار قوی کند پس تصرف او در تغذیه و دفع فضول
نیک گردد و این مبدأ اسباب فربهی است و از مسمنات خوردن شراب غلیظ و طعام جید الکیموس قوی مولد خون متین است چون بهضم شود مثل
هریسه جو دار باشد و برنج بشیر و گوشت بریان بسبب آنکه دران از قوت لحم محتبس بود و گوشت سخت پیدا کند و اما لحم مطبوخ گوشت سست منتفش
غیر ثابت پیدا نماید و گوشت بط فربه و گوشت ماکیان همچنین و گوشت کبک درین باب بالغ النفع است و همچنین الیه بشکر و حمام بعد طعام
شدید الجذب برای غذا بسوی بدن و مسمن است لیکن صاحب او در معرض حدوث سده در جگر است خصوصا چون طعام او طعام صاحبان
طالب فربهی باشد و کذا لک سنگ گرده و مثانه کثرت نماید در هر کسیکه این سزاوار بود و اولی کسانیکه این سده و سنگ ایشان را کثرت نماید کسی
که در خلقت تنگ عروق باشد و هر کس چنین نیست و ایشان چون ثقل در جانب راست یعنی از پهلو احساس نمایند مفتحات سده که معروف
بنوشند و قبل طعام ایشان کبر بسکر و عسل و سکنجبین بزوری بیاشامند تا آنکه ثقل زائل شود و بهتر حمام آنست که بعد هضم اول باشد و طعام منحدر
شده باشد و با وجود این خوردن طعام عقب خروج از حمام بلا فصل از اسباب فربهی است و بهتر مسمن حمام است برای اکثر مردم خصوصا کسانیکه
ایشان در حال مثل ذبول باشند و باید که استحمام برای هضم باشد یعنی چون طعام از معده منحدر شده باشد مگر در اشیا با عیانه و برای جهار فراز آن
دو فع مرتبت از رائب غیر ترش دهند و از حیلهای تسمین حبس خون بر عضو است به بستن عضویکه مقابل او در جانب دیگر باشد چنانچه سابق ذکر آن کردیم
و زیر عضو ببندند از جائیکه غذای بسوی آن می آید چون فربه باشد یا فربهی او غیر مطلوب بود مثل ساعد چون لاغر بود و کف سلیم باشد پس نزد رسغ
ببندند و یا عضد چون لاغر باشد و کف و ساعد سالم بود پس نزدیک مرفق از اعلی ساعد ببندند و از مسمنات آنست که تعلق بریاضت دارد و آن ریاضت
لین بطی است و بهمه این معتدل باشد بعد از آن سریع خشن قلیل معتدل در صلابت و لین خصوصا دلک چنانچه بیان کرده شد تا آنکه جلد سرخ گردد
و بعد از آن ریاضت باعتدال کنند و استحمام قصیر نمایند پس مسح بدن او کنند و الشر بدلک یابس نمایند بعده استعمال لطوخات مسمنه کنند و اکثر
آن روغنهای شیرین بود و باید که موم اگر احتیاج این باشد بسبب کثرت تحلیل بدن و تبدیل آب و هوا از بزرگترین چیزیست که رعایت آن واجب بود
چه گاهی هزال بسبب اینها باشد و از مسمنات لطوخات است که بعد تحریکات اعضا و تحمیرات آنها استعمال کرده میشود مثل زفت تنها اگر سیال
سائل بود یا در روغنی گداخته بقدریکه آنرا سائل گرداند برای لطخ و گاهی تنها که قریب از آتش کنند بر جلد استعمال میکنند تا آنکه یکبارگی بعده بچسپانند و بردارند
چون سرد شود که این جذب غذا بسوی عضو کند و در آن حبس او نماید و قوت جاذبه را تنبیه کند و سردی را زائل گرداند و اگر بسبب ضعف قوت یا انسداد
مسام در جلد باشد و آنرا از جهت خشونت دهد و مسام بران مسدود سازد پس تنبیه قوت جاذبه کند و هر قدر که جزوی از عضو مستحیل شود باقی ماند و تحلیل
نشود و واجب است که در تابستان یکمرتبه در روز یکه استعمال کنند استعمال نمایند و در زمستان دو مرتبه و نظر کنند در گرفتن او از عضو و ترک بران
بسرعت که آنرا سرخ گرداند بنفخ آن او را یا بطور آن پس اگر درین سرعت کنند در ترک او بران مبالغه نکنند بلکه بسرعت آنرا بردارند بلکه گاهی کفایت کنند
که آنرا بردارند هرگاه بچسپانند گرم و آن سرد گردد و گاهی نفع کند تقدیم دلک سریع خشن صلب بر زفت بعده طلا کنند و یا انشاخ [illegible]
و خصوصا بروغن چرب کرده بضربات تا آنکه سرخ گردد و منتفخ شود بعد از آن توقف کنند بهر آنکه زیادتی در دلک و ضرب تحلیل کند بعده زفت بر آتش
باعتدال گرم کرده بچسپانند پس هرگاه منجمد شود و سرد گردد دفعة بردارند و بهتر آنست که قبل زفت بران آب مائل بحرارت اندک بریزند بعده زفت
بکار برند و آبهای کبریتی و قیری نیز جذاب غذا بسوی ظاهر است جالینوس گفته دیدم که نخاسی باین تدبیر غلام لاغر را فربه ساخت لیکن
سرین او در مدت اندک فربه گردید و کسیکه کراهت از زفت کند بدل او روغنی از روغنهای مسدده باندک حرارت استعمال نمایند و اگر آب سرد استعمال کنند

واحتمال ادویه بهر بدن یا بعضو کند بعمل آرند و بیشتر اوقات برای این وقت برداشتن لطوخ در نجند و بست لیس قریب بست که قوت احاله او بجون گذرانند و دو
نیست کار علاج بگرنیز چون طول کند و فائده نشود و بلکه لازم بست که مواظبت بران نمایند بخبر قبا و ریختن آب گرم پس بدلک از دست لیس نه فت و گاهی
احتیاج بجذب خون بغیر دلک با دویه محمره مثل عاقرقرحا و کبریت و مثل تافسیا افتد و از اعضا بعضی اعضا نیست که در تسمین آنها احتیاج بغذا زیاده
تر از معتاد افتد زیرا که بیشتر از معتاد از ان بتحلیل رود و آن محتاج برای سمن بسوی فضل باقی باشد لا سیما که دلک تحلیل کند و آلتون دارد سکنیم ادویه
مشتهاه و لیه و حقنها را و اما ادویه مشتاه لیس غرض دران از قوای ادویه بهضم و حبس غذا در معده و در امعا اندک بقوت ماسکه است و تنفیذ او در عروق
و بسوی جهات کبد و این فعل را مدرات معتدله کنند و خصوصا چون در طعام و بعد آن بمدت اندک آنرا بنوشند بعد از ان احتیاج شود با جماد او در عضو
و این فعل ادویه مبرده و مخدره کند مثل بنج و مانند آن و ادویه بالخاصیت و آن اصل قویست و از انجمله برای معتدل مزاجان اینست که بگیرند
مغز بادام و فندق مقشر و حبة الخضرا و پسته و شهدانج و حب الصنوبر کبار و بعسل سرشته بنادق بقدر جوز سازند و هر روز از ان پنج جوزات تا ده عدد بخورند
و بالایش شراب بنوشند که این تسمین و تحسین لون و تقویت باه کند ایضاً دوای جید سمن و محسن لون بگیرند یک کف آرد سمید و پنج اوقیه
انزروت و سه وقیه روغن گاو هر دو را لت کنند و از ان اقراص ساخته صبح و وقت خواب بخورند و یا بگیرند بادام و فندق مقشر و حبة الخضرا و کنجد و خشخاش مساوی
کسیلا بنصف جمیع و فانیذ بهموزن جمله هر صبح و وقت خواب تا بست درم بطریق سفوف بخورند ایضاً از کندی بگیرند ربع کیلچه از خروع مقشر و باریک بسایند
و بران دو رطل شیر تازه انداخته با آرد گندم بقدر حاجت بسرشند و از ان اقراص طولانی یا مثل قرص نان کثیف مدحج کوچک از بیخ پر شر طرزده تا سوراخ شود
بسازند هر قرص بقدر اوقیه یا بنصف نان بپزند و خشک کنند و هر روز دو قرص سوده بخورند تدبیر جید برای هزال حادث بسبب خوردن گل و سده
نواحی جگر و زردی رنگ بگیرند مویز جید و بران چهار وزن آن آب اندازند و بپزند تا بنصف رسد و بر هر قفیز مویز دو رطل خبث الحدید و یک کف نانخواه
و یک کف شکر و یک کف صعتر اندازند و چون در دو سه روز بجوش آید صاف کنند و برباشتا مقدار نیم رطل از ان بنوشند و بعد سه ساعت
نان بکامخ کبر و کندنا بخورند و بالای آن نبیذ قوی بقدر یک رطل بنوشند بعد از ان چون هفت ساعت بران بگذرد گوشت فربه بخورند و نبیذ بنوشند تا
رطل بیاشامند که این در قوی مزاجان از مهزولان فعل عجیب کند و رنگ نیکو گرداند و یا بگیرند کثیرا و تخم خشخاش و جوز جندم و بهمنین و کبر و کهربا و زر نباد
و مغاث هر واحد سه درم و نیم و کوفته در روغن گاو بریان کنند و بوزن دو من بست گندم بران اندازند و هر روز از جمله تا سی درم بگیرند و از ان حریره بشیر و روغن
و شکر ساخته بنوشند و بعد آن استحمام خفیف نمایند و یا بگیرند مغاث پنجاه درم و خربق بست درم و کثیرا چهل درم و زرنباد سی درم و کوفته بیخته بگیرند مثل
ثلث همه نان سمید و نیز مثل ثلث آن بادام مقشر و ایضاً مثل ثلث آن شکر سلیمانی و از ان هر روز بوزن بست درم در شیر گوسفند و افشرده انگور هر واحد نیم رطل
بگیرند و از ان حریره ساخته بنوشند و مفرد مسمنات معتدله لبوب است و آردها و گوز گندم و کسیلا خصوصاً بایست که آن با وجود این نفع تلیین لبست
بشکند و حب الصنوبر لیکن این در معده تا دیر بماند و مغاث نفع زرنباد و بهمنین و جمیع ادویه محرک منی مثل بلبوس و گندنا و کرسنه و لوبیا و از ادویه قریب الخواص
اینست که نخچه مکس عسل و خشک کرده بسایند و اندک از ان بسویق آمیخته بنوشند و ازین قبیل برای محرورین از تدبیر جید اینست که بگیرند دوغ خیار
شیرین که حموضت او بشدت نباشد و نه ترش بود و چیزی از ان دور کنند تا ناقص تر و خفیف تر گردد پس جزو اول آنرا نیم رطل بنوشند و بران سه ساعت توقف کنند
تا آن هضم گردد بعد از ان همون او مرتبه دیگر بنوشند تا عشا طعام بخورد و غذای او بچه باکیان فربه باشد و اگر متحمل شرب شراب رقیق ابیض باشد بنوشد
و اگر قبل عشا بین استحمام نماید و قدح نبیذ رقیق صاف بنوشد بعد از ان خارج شود و طعام شب بخورد بهتر باشد دیگر بگیرند نخود در شیر گاو یک شبانه روز
تخمیسا نند و اگر نخود در شیر بریان کنند و اکثر ازین در ان بپرورند جائز بود و بگیرند برنج شسته سفید و تخم خشخاش کوفته و گندم و جو جریش هر واحد سی درم
و نان سمید خشک و شکر سفید هر واحد سی درم بادام مقشر پنجاه درم و همه را جمع کرده هر روز سی درم از ان بشیر تازه و یا روغن گاو بپزند و بخورند
و بعد آن در آبزن بقدر تحمل آن استحمام نمایند و یا بگیرند دو رطل شیر تازه و یک رطل آب و باهستگی بجوشانند تا آب برود و بران یک اوقیه فانیذ و یک اوقیه

روغن گاو یا روغن کنجد انداخته یک جوش داده بنوشند و یا بگیرند آرد نخود و باقلا و جو و برنج مساوی عدس مقشر خشخاش سفید ماش مقشر هر واحد نیم جزو گندم کوفته کنجد مقشر نصف جزو شکر دو جزو و حریره بشیر گوسفند ساخته صبح بنوشند و یا بگیرند بزرالبنج و در آب خوب بجوشانند و ازان آب بقوت صاف نمایند بعده در سایه خشک کنند و در میان آرد سرشته در تنور خشت نان بپزند و هرگاه سرخ گردد ازان نان برآورده آن تخم را بسایند و دو مثقال در یک رطل فتیت معمول از کنجد و خشخاش انداخته صبح و شب سه کف از آن بخورند

دوای عجیب

بگیرند بزرالبنج و یک شبانه روز در آب تر کرده بشویند و خشک کرده بروغن گاو خوب لت کنند و بریان کنند بمقداری که سائیده شود و بران چهار وزن آن بادام مقشر و بهموزن آن جوز و مثل آن شکر اندازند و ازان وقت خواب پنج درم بخورند و ایضاً محرورین را کاکنج و عنب الثعلب و کاهو و توت و گوشت کباب فربه کند و مردم بسیار لاغر مفتقر اند بمعالجه مرطبه که در باب دق و در باب یبس معده آنرا ذکر کردیم پس بدان رجوع نمایند و ایضاً اینچنین مردم را باید که طلا بزفت کنند در هر سه چهار روز یکبار بطریق معلوم و منجمله آن برای سردین این نسخه است بگیرند خربق سفید تودری تخم خشخاش هر واحد دو درم لوبیا حب الصنوبر هر واحد سه درم حب السمنه چهار درم سورنجان بزرالبنج عاقرقرحا خولنجان بهمن سفید هر واحد یکدرم کسیلا پنج درم گندم سفید یک مکوک و گندم را در شیر تر کنند چندانکه بالیده شود پس در سایه خشک کنند و بریان کرده سویق آن بسازند و همه را آمیخته بران روغن گاو ده قاشق بریزند و ازان هر صبح ده درم و هر شب ده درم بخورند و بالایش شیر بنوشند **دیگر معروف** حرف سفید آرد نخود آرد باقلا نانخواه هر واحد یکجزو کسیلا دو جزو زیره سیاه و فلفل هر واحد نیم جزو سائیده با آب سرشته نان او در تنور بپزند و خشک کرده بسایند آن نان سائیده خشک کرده بیامیزند و هر روز ازان حریره بشیر سازند و یا در شوربای جوزه مرغ فربه داخل کرده قبل طعام بخورند **شراب جید** برای ایشان بگیرند کسیلا پنج درم و در دو رطل شراب خوشبو که دران ترشی نباشد بگذارند و سه قدح ازان صبح و شام و وقت خواب هر وقت یک قدح بنوشند و اگر اتباع او بسویق کنند نفع بخشند و لعبت بربری در سویق ایشان را شدید النفع است تسخین و ترطیب آنها کند لیکن آن شدید الحرارت است و از ایشان اصحاب یبس را معالجه بعلاج فربهی بمرطبات معلومه و تدبیر مذکور فوق نمایند بعد ازان تدبیر کسیکه یبس او حرارت آورده باشد بتدبیر محرورین کنند و آنکه همراه یبس او سردی باشد بتدبیر ارباب دق شیخوخت پردازند **و اما حقنها** پس هر حقنه مسمن کلیه مثل شیر گوسفند و مانند آن نافع و خصوصاً چون دران اندک بارزد حل کنند و بعضی ازان مرکب است که در باب ضعف باه ذکر کرده ام و ازان یک نسخه ذکر میکنم بگیرند سر بز فربه و آنرا پاک کنند بعده خوب بکوبند و نیم رطل ملکی دنبه و دو رطل شیر با وی جمع نمایند و بگیرند گندم و برنج و نخود مقشر و سه هر واحد ربع رطل بعد ازانکه این همه را جمع کنند و در آب مهرا سازند و صاف کنند و آنرا و آب آنرا نیز بر اخلاط دیگر و همه را باز طبخ دهند در تنور تا آنکه سر نیز مهرا شود و جمله را صاف کنند و از شوربا سه اوقیه بگیرند و از دسومت دو اوقیه و از آرد بادام و جوز هر واحد یک اوقیه و بدان حقنه کنند و بران خواب نمایند

در تسمین عضو عضو

مثل دست یا پای یا لب یا بینی یا قلفه یا قضیب پس ممکن درین آنست که مختص بدان عضو باشد و این از جهت ماکول و مشروب نیست چه این عام است بدن را بلکه آن از جهت جذب غذا بسوی آن عضو و حبس غذا بران و تحویل او بر طبع آن بود و این چنانچه معلوم کرده اند بدلک محمر بخشونت و یا دویه محمره پس بدلک که آن قوی تر بود و ریختن آب نیمگرم پس طلا کردن بزفت باشد و قومی علق تربیه را که آن کرم سرخ است در قوت زفت مقرر کرده اند و در ابتدای این باب کیفیت استعمال زفت معلوم کرده اند و برین اعانت میکند توجه ماده بسوی آن به بستن راه ازان بسوی غیر آن و یا از مقسم غذای آن بسوی غیر آن و این همه دانسته اند و بعض اعضا مختص باعمال اند از اعمال جدیده مثل لب و گوش و بینی و در غیر این باب مذکور شد و گویند اگر لب و بینی متقلص باشد باید که وسط آنرا بشگافند و جلد را از هر دو جانب بکشند و گوشتیکه در وسط آن باشد و صلب ازان شده باشد قطع کنند که دراز شود و تقلص زائل گردد و جرجانی مینویسد که اول سبب لاغری باید جست و زائل باید کرد مثلاً اگر سبب لاغری خوردن طعامها بود که ازان خون رقیق پیدا شود و یا خوردن طعامها بود که ازان خون بسیار تولد نکند تدبیر را بگردانند و طعامهای مخالف آن باید فرمود و اگر سبب ضعف قوت هاضمه باشد تنقیه

معده و تقویت آن نمایند چنانچه در مقامش مذکور شده و اگر سبب کسلانی قوت جاذبه اعضا بود حرکت و ریاضت معتدل فرمایند و هر صبح که از خواب بیدار شوند باعتدال بمالند و حمام و مالش بروغن و آب گرم چنانکه معلوم هست و اگر سبب فساد خون باشد تدبیر موافق کنند و خون را باطریفل صغیر و مانند آن صاف کنند و اگر سبب بزرگی سپرز بود یا کرم دراز و حب القرع علاج آن در جایگاهش مذکور شده و اگر سبب تنگی منفذها بود حمام و مالش روغن و آبزن فرمایند و عرق آورند و اگر سبب گشاده شدن مسام بود اسباب آن زائل باید کرد و در آب سرد باید نشست و باید دانست که نشاط و خوشدلی و کامرانی و جامه نرم و عطرهای موافق و گوشت بره بریان و مغزها چون مغز بادام و فندق و پسته و جوز هندی با شکر و نیشکر همه فربه کننده است و از هریسه و گوشت بریان و گوشت کبک گوشت سخت پیدا شود و محرور را گوشت بزغاله و مرغ خانگی فربه و بره شیر مست و جوذاب نان با شکر و نیشکر و پنیر تازه تر و دوغ خاصه که نان دران ترید کنند و کاهو و برنج و انگور سفید و بادام تر با شکر موافق بود و از گوشت خشک کرده و طعامهای شور و تیز و تلخ و از ترشیها پرهیز باید کرد و اگر چیزی تیز و ترش و شور آرزو کنند آنمقدار باید که طبع را خوش کند و معجون مسمن که در قول شیخ گذشت هر بامداد بخورند و اگر کسی شراب خوار باشد بعد آن اندکی بخورد صفت حریره معتدل نخود سفید در شیر گاو تر کنند تا شیر را جذب کند و خشک کنند یکجزو ازین نخود و یکجزو کشک جو و یکجزو نان میده خشک کرده و نیم جزو کشک گندم و سه جزو شکر اول نخود و کشک جو و گندم بپزند و اندکی زیره افگنند چون پخته شود نان خشک کوفته و شکر اندازند و مقداری شیر تازه انداخته بجوشانند تا قوام گیرد بخورند پیش از آنکه حریره خورند او را در آب بمالند چندانکه اندامها سرخ شود و اگر یکجزو خشخاش و دو جزو مغز بادام مقشر کوفته افزایند صواب بود صفت جوارش فربه کننده بهمن سرخ و زراوند و کسیلا و حبة الخضرا و تودری سرخ و زرد و شقاقل و شونیز و پسته و پوست نخود و مغز بادام مقشر و کنجد مقشر برابر همه را بکوبند و دو چند حلبه مغسول و بریان کرده سوده با آن بیامیزند و بروغن چرب کنند و بمالند و بعسل بسرشند شربتی زنان را بقدر جوز با شیر تازه و مردان را بقدر بیضه مرغ با آب گرم

در فربه کردن عضو واحد

این بیشتر بمالیدن و طلا کردن بود و باشد که حیله سازند که عضو فربه را لاغر نمایند یا هر دو بیک حال کنند و این چنان بود که مثلا یک دست فربه بود و دیگر دست لاغر آن دست فربه را اول عصابه بپیچند چنانکه از سر دست آغاز کنند و تا زیر بغل هموار بپیچند نه بسیار سخت لیکن چنانکه غذا باز دارد و تا دران دست گذر نیابد پس آن غذا بدیگر دست بمالیدن و طلا کردن خاصه بروغن زیت و اندکی موم گرم کرده و مالیدن معتدل باید و هرگاه عضو گرم شود مالش موقوف کنند و چون ساکن شود باز بمالیدن شروع کنند تا بدین طریق غذا از ان یکدست باز گردد و بدین دست آید و اگر مزاج سرد بود زفت رومی طلا کنند پس از آنکه عضو را بآب گرم بشویند و بمالیدن گرم کنند و غذا بدو کشند و بعضی زفت را بر آتش دارند تا نرم شود و بر پوست تازه مالند و گرم گرم بران موضع نهند که می باید و چون سرد شود بردارند و نگاه کنند اگر عضو زود سرخ میشود زود تر بردارند و اگر دیرتر سرخ شود زود بردارند و باقی بیانست که در قول شیخ مسطور شد ابن الیاس گوید که علاجش منع اسباب موجبه آنست و تناول اغذیه مقوی جید الکیموس مرتب مثل هریسه و حریره و عصیده و اغذیه چرب و حلوای کثیر الغذا و لزوم خواب و راحت و خوابگاه بارد رطب و حمام بعد طعام و مالش بروغن بعد ریختن آب گرم بر بدن تا غذا بسوی اطراف منجذب گردد و قبل غذا حرکت بمشی طویل آهسته و پوشیدن جامهای نرم و ترک جماع بالکل و اجتناب از حموضات و حرکات سریعه و ملازمت لهو و سرور و استماع غنای لطیف و مالش بدن هر روز قبل طعام تا سرخ گردد و خوردن طعام در روز دو مرتبه از آنچه فربه کند از حبوب گندم و برنج و باقلا چون در شیر تازه بجوشانند با شکر و بادام و فندق و پسته چون بشکر بخورند و آنچه بدن را بسیار فربه کند لحوم حملان و ماکیان و بیضه نیم برشت کرده و نخود و اسفیدباجات کم توابل و کم کردن فصد و اسهال و قلت مصابرت بر جوع و عطش و ترک جلوس و مشی در آفتاب و تناول انگور شیرین پخته و انجیر رسیده سمنه جید که بدن را فربه کند آرد برنج آرد باقلا آرد نخود کعک کوفته جمع کرده بشیر و شکر حریره ساخته هر روز بخورند و بعد آن در حمام داخل شوند سمنه و نافع جید بادام مقشر خشخاش سفید مغز چلغوزه حبة الخضرا روغن گاو مساوی شکر سفید کوفته بروغن الت کرده بشکر مقوم با آب سرشته شربت پانزده درم صبح و شب

سمنهٔ عجیبه

که بدن را بزودی فربه کند بگیرند نخود پانزده درم و در شیر تازه یکشبانه روز تر کنند و خشک نمایند برنج مغسول و گندم و جو هر دو مقشر هر واحد سیزده درم بادام مقشر
تخم خشخاش آرد میده هر واحد پانزده درم شکر سفید یکنیم رطل همه را کوفته بیخته هر روز از آن سی درم گرفته با شیر تازه پخته بنوشند خجندی گوید که علاجش بازالهٔ
غموم و هموم کثیره و ترک ریاضت بسیار و تعب و خوردن حلاوات و سمنهٔ کثیر الغذا به نشاسته و لبوب و بالش لقیر و طبیات ساذجه بعد استحمام بآب گرم شیرین و مالش
اعضا قبل طعام هر روز تا آنکه سرخ گردد و خوردن مسکه بشکر و ماهی تازه رضراضی غیر مالح و از فواکه خربزهٔ شیرین و نارجیل و بادام و جوز و پسته و بندق باید کرد
سمنهٔ جید بادام مقشر بندق خشخاش مغز چلغوزه حب السمنه حبة الخضرا هر واحد یکجزو بروغن گاو تازه لت کرده بجلاب بسرشند و صبح و شب پنج درم بخورند
دیگر جید تخم کدوی مقشر سوده یکجزو آرد گندم پاک دو جزو آرد برنج دو جزو با شیر گاو خوب بسرشند و اقراص رقیق ساخته نان بپزند بعده هر صبح یک اوقیه بگیرند و سائیده
با شیر و شکر لیلا سفوف بخورند بعده در حمام داخل شوند سفوف مسمن که با متانت بهمن سفید زرنباد جوز جندم خشخاش سفید هر یک هفت درم
کوفته بیخته بروغن گاو بریان نمایند و با شش نسخه صد درم پست گندم بیامیزند و هر روز ده درم با شکر و بادام بخورند معجون مسمن گویند بهتر ازین در بیت باه نسخه صد
مشهور گشته تودری سرخ تخم خشخاش سفید هر یک پنج درم حب السمنه بوزیدان جوز جندم حب الفلفل هر واحد یکدرم زعفران یکدرم مغز بادام مقشر مغز بندق مقشر
نارجیل هر یک ده استار آرد برنج یکمن عسل کف گرفته دو من شکر سفید خاینه هر یک یکمن کتیرا نیم من روغن کنجد یک رطل آرد باقلا آرد نخود هر یک ده استار خاینه
و شکر را کوفته با عسل آمیخته بر آتش نهند تا مخلوط گردد بعده ادویه کوفته بیخته بران اندازند و زعفران در گلاب حل کرده با شکر در پاتیله بآتش ملایم بپزند و بران
روغن اندک اندک انداخته کفچه زنند تا مثل حلوا گردد بعده با اجزای اول آمیزند و هر روز پنج درم بخورند و بعد آن استحمام نمایند و در نسخهٔ دیگر تودری سفید پنج درم حب المحلب
زنجبیل قرفه دارچینی شقاقل هر یک سه درم زیاده است و وزن زعفران دو درم و مغز بادام کمتر و بندق مقشر نیم من باقی بدستور نوشته که عجیب الاثر است
سمنهٔ نافع برای حار مزاج آرد باقلا یکجزو بادام مقشر یکجزو مغز تخم کدوی شیرین دو جزو و از آن بروغن بادام و آب انار شیرین حریره سازند و آنچه بدن را فربه کند
خوردن طعام بالای شراب است الا آنکه صاحب او را خطر بود اگر تعاطی نفس نمود و فصد و اسهال در هر ماه یکبار نکنند و کذا دخول حمام به شکم سیری قرشی گوید که
تعدیل مزاج و استفراغ خلط حریف بفصد و غیره کنند و مقابلهٔ هر سبب نمایند و تقویت قوت جاذبه بمالش بعد خواب کنند خصوصا بروغن و حمام عقب خوردن
غذا اگرچه افراط تسمین کند لیکن ازان خوف سده باشد پس حذر ازان سکنجبین ساده یا بزوری کنند خصوصا اگر دران خوف سده باشد و اغذیهٔ اطبا لطائف
فربهی همه غلیظ است و لهذا در ایشان سنگ تولد کند دوای مسمن نخود در شیر گاو تر کنند تا نرم شود و جو و گندم و برنج و ماش مقشر در آب بسیار بپزند
تا مهرا گردد و مثل آن شیر اضافه کرده جوش دهند و پسته و بندق و شهدانج و حبة الخضرا و جوز و بادام و مغز چلغوزه و تخم خرفه و تخم خربزه و تخم خشخاش
هر یک نیم جزو و بزرالبنج و زیره و بهمن سفید و حب الزلم هر یک ربع جزو روغن بادام یا روغن گاو و مثل ربع جمله ازین هر روز یک سکرجه استعمال کنند
انطاکی در تذکره مینویسد که علاج هزال ازالهٔ اخلاط ممروره و حریفه است پس اگر هزال طبیعی باشد علاجش هر آنچیز نیست که سمین واجب کند
و اگر غیر طبیعی بود پس علاج هزال کائن از ضعف عضو علاج آن عضو است و درد او بسوی صحت و کائن از هم و مانند آن را حیله در راحت ازان کنند و اگر حمیات
بتاسقی باشد و کائن از کرم را اخراج اوست و همچنین باقی اسباب است ایضا در نزهه گوید کسیکه اراده فربهی کند اسباب او را اختیار نماید بعده
دوای مسمن استعمال کند و بهترین آن از اغذیه شیر است و انجیر و قلقاس و هریسه و نخود و باقلا و لوبیا بهر نوع که استعمال نمایند و اما ادویه آنچه تجربه او
برای آن کرده ام ذکر میکنم سمنه برای کسیکه سن او از پنجاه سال تجاوز نکرده باشد و مبرود بود بگیرند بیست درم نارجیل ده درم پسته و پنج درم شاه بلوط
و سه درم دارچینی و یکدرم قرنفل و کوفته در یکصد و پنجاه درم شیر تازه بجوشانند تا سوم حصهٔ او برود پس سی درم شکر دران انداخته گرم بعد جماع یا حمام
استعمال کنند و بعد دماکیان [illegible] طبخ [illegible] سازند پس در پنجاه درم شوربای آن چهار قیراط خرزه [illegible] حل کرده بعد آن بنوشند این را در هر هفته
یکبار استعمال کنند مع ترک ترشیها و نمکینیها و اقسام ریاضت مثل جماع و حمام سمنه برای محرور مزاج و یابس سبوس گندم و مغز بادام شیرین هر

بست درم پسته مغز بیخ خشخاش هر واحد پانزده درم نخود دو درم کوفته بسه صد درم آب شیرین بپزند تا سوم حصه باقی ماند و یکشب بگذارند و صبح
صاف کرده با شکر استعمال نمایند و در هر هفته دو مرتبه تکرار این کنند و نقل کرده اند که غذیه تنها این عمل کند و در خواص آمده که اگر کعب بقر سوخته
استفاف نمایند فربه کند و چون گندم با خنافس و حرمل سوده بپزند و ماکیان را بخورانند تا آنکه پر آنها بیفتد پس ذبح کرده بخورند بسیار فربه کند و تجربه
صحیح یافته شد سمسمه که برای هر زبان ملتقط ست مویز یک رطل پسته جو کنجد برنج باقلا بادام پسته جوز چلغوزه بندق شاه بلوط هر واحد نیم رطل بزر البنج
خشخاش سنبل فوه مازو نارجیل آمله دار فلفل حلبه صمغ کتیرای هندی هر واحد سه اوقیه خمیره دو اوقیه چوب زر شک که در مصر بعقد و قشر
حب غول انزروت هر واحد اوقیه همه را خوب سابیده در آب سبوس بپزند و در آن آهن داغ کنند تا حل شود پس بیخته همه شیر و نصف وزن آن
روغن گاو انداخته بپزند تا شیر برود پس دو وزن آن عسل خالص اگر سرد و مبرود باشد و الا شکر انداخته بقوام آرند و فرود آورده بقدر جوزه صبح و مثل او
شام استعمال کنند و بدانند که در خواص ثابت شده که هرگاه دوای سمن از یک کس بیشتر مردم بخورند هیچ فائده نکند بلکه گفته اند که در آن اسم شخصی که
برای او بسازند یاد کنند و لزوم نیت او بعمل نماید و همچنین ساختن و استعمال کردن آن در زیادتی نور قمر خاصته واجب بود و عبد العزیز گوید که از ادویات مجربات
خرما با مغز بادام بنهایت مسمن ست و انجیر با نیمرو صبح تا چهل روز خوردن عجیب ست و بیضه گنجشک عدیل خود ندارد و از مجربات کثیر النفع بادام
و نشاسته و شکر ست و لذا دو حبه حجر البقر بجلاب در حمام یا بعد آن و عقب او شوربای گوشت بره و از مجربات مکرر اینست که آرد نخود و گندم و برنج
ماش باقلا کنجد مقشر خشخاش هر واحد یک نیم جزو شکر دو جزو یک کف بشیر گوسفند علی الریق سفوف بخورند و ایضا از مجربات کنجد خشخاش شکر هر واحد
انجیر و بادام نیم جزو بزر البنج عشر جزو شربت یک اوقیه ست و طبیخ بهمن با شکر بر ناشتا عظیم التسمین ست و بهتر از آن حجر البقر ست سیما با بادام و نخود
و از عجیب اینست که انزروت سه مثقال و نیم حجر البقر قیراط نارجیل هفت مثقال جمله چهار خوراک بعد حمام و اکل بیضه نیمبرشت و از مجربات
سریعه اینست که بچه کوچک زنبور عسل که پر نیاورده باشد در سایه خشک کرده یک درم بگیرند و آرد سفید ده مثقال و شکر پنج مثقال و حریره بسازند
و بیضه نیمبرشت با نمک و کنجد و انزروت بسیار نافع است و نخود بریان با مغز بادام مثل اوست و بقراط گفته که هر دوای مسمن ست و بالعکس
و سمن بعد شصت سال اثر نکند **مؤلف اقتباس** مینویسد که اگر سبب هزال کمی تولد خون در بدن باشد در تولید خون سعی بلیغ نمایند
بادویه و اغذیه لطیفه و مفردات لائقه و اگر عدم متانت خون باشد بمتانت خون کوشند و اگر کار ربودن طبیعت از تغذیه خون بواسطه صفرا و سودا و
وغیره باشد ادویه و اغذیه بارده رطبه بسیار دهند و همچنین ترشیها و اگر ضعف قوت منتشره در غذا بواسطه آرام بسیار باشد ریاضت کنند
و با قوتها و معجونات مفرحه همراه ماء اللحم بدهند و اگر بدین تدبیر فربهی رو ندهد پس ماء الجبن و یا جو تجینی هر چه مناسب مزاج بیمار باشد استعمال
نمایند و عرق شیر و عرق زردک و عرق عنبر و ماء اللحم ساده و شراب ریحانی ممزوج دادن عظیم الاثر ست و باقی انواع او مثل خلطیه جذب بسبب خون را
از جگر بسبب غلبه حرارت و مثل کثرت حب القرع و غیره و مثل تحلیلات بسبب محللات خارجیه چون اعراض نفسانی و گشادگی مسام و سبقت مرض
و مثل هزال و ضعف کرده و مثل ورم طحال و جگر و ورم اذنی القلب و جمیع امراض معده هر یک را علامات آنها که مجلس بیان یافته شناخته برفع
امراض مذکوره رفع باید کرد و باید که تدبیری مناسب آنها که هر یک بجای خویش بیان شده بعمل آرند و استماع اغانی لذیذه و دیدن رقص لعبان
و مالیدن عطرهای مناسبه و تبدیل لباس نو زود زود درین باب آیتی عظیم دارد و همچنین خوردن فواکه رطبه مانند انگور و سیب و امرود و انبه و خربزه و موز و مانند
اینها و همچنین گوشتهای پرقوت مانند جوجه مرغ و بزغاله و تیهو و کباب و بیضه اینها و بیضه های نیم برشت و دماغ همه حیوانات و حلوای بیضه مرغ و زردک و شیر همه حیوانات و لبوب و فوفل

سمن مفرط یعنی فربهی بسیار

بدانکه مضرتهای فربهی مفرط بیشتر ست و امراض که بمردم فربه افتند زود دریافت نمیگردد تا که مستحکم نشود و لشدت پیدا باشد و علاج بدشواری پذیرد و نیز
فربه در هر کار عاجز و محتاج بود چنانچه شیخ الرئیس در عیوب سمن مفرط مینویسد که فربهی بسیار قید گرانی بدنست از حرکت و بر جا جستن و از تصرفات

در اعمال و فشارنده رگها بود بفشردن مضیق آنها پس بر روح مجال او تنگ گردد و بسیار منطفی شود و کذلک بسوی آنها نسیم هوا نرسد و بدین سبب مزاج روح ایشان فاسد گردد و ایضا ایشان را بیم آن باشد که اندک خون از ایشان بمنفذ تنگ ریخته شود در حوالی دل و دماغ آن و رگی بیکبارگی شگافته شود و سبب هلاکت ایشان گردد و در مثل این حال و حالی که قبل او باشد ایشان را ضیق النفس و خفقان حادث شود و درین هنگام تدارک حال ایشان بفصد کرده شود و بالجمله ایشان در معرض مرگ مفاجات باشند و موت بسوی فربهان بافراط سریعتر بود و خصوصا کسانیکه در ابتدای سن فربه باشند و در ایشان عروق باریک فشارده بود و ایشان در معرض سکته و فالج و خفقان و ذرب بسبب رطوبت ایشان و سوء تنفس و غشی و حمیات ردی باشند و بر گرسنگی و تشنگی صبر نتوانند کرد بسبب ضیق منافذ روح و شدت سردی مزاج و قلت خون و کثرت بلغم و انسان بغایت فربهی نرسد الا کسیکه او بارد مزاج باشد و لهذا اولاد ایشان کمتر شود و منی ایشان اندک بود و فرزندان بسبب این ضعیف باشند و همچنین زنان فربه حامله نشوند و اگر حامله شوند اسقاط حمل کنند و ایضا شهوات ایشان نیز ضعیف بود و جمیع فربهان چون بیمار شوند علاج ایشان صعب بود چون مریض شوند احساس مرض خود بسبب غشی نکنند و فصد کردن ایشان را دشوار بود و در اسهال آوردن ایشان خطر باشد و اگر مسهل عمل کند ایشان را ضعیف گرداند زیرا که حرارت غریزی ایشان ضعیف و در هزال ذکر کرده ایم که بهترین آدم معتدل است و خصوصا در فربهی و اگر باشد و از حرکت ضعیف شود پس اگر همراه او از دلائل بد رطوبت بود بیشتر مطلوب باشد **علاج** نهر تخفیف مسهل گرم و مدرات قوی دهند و تقلیل غذا و خواب و کثرت تعب و حمام یابس کنند و عرق آورند و روغنهای گرم محلل چون روغن شبت و قسط بمالند و اطریفلات بر سبیل دوام و همه ادویه گرم و خشک خوردن نفع دارد و خوابیدن بر زمین سخت خیلی مفید بود و هرچه در تسمین گفته شد مخالفت او ضروریست **ذکر ادویه مفرده و مرکبه** که بدن را لاغر کند خوردن لک دو درم هر روز بر نهار و کذا سندروس یکدرم با سکنجبین چند روز متواتر و کذا نان جو برای معتاد بنان گندم و کذا نان دخن و کذا کبر مملوح و کذا زیتون سبز مملوح و کذا ماهی صغار مملوح و کذا سیر مفرط و کذا پیاز بافراط و کذا گندنای خام و پخته و کذا جرجیر و کذا ماهی شور کنند و کذا لیمون نمکین و کذا گوشت خشک کرده و کذا لحم وحوش قدید و پنیر کهنه و کثرت استعمال فلفل در طعام و کذا سرکه و مکیدن لیمون سبز بر ناشتا چند روز متواتر و لطوخ بدن بکر نیطرون و کذا حجر اسیوس در حمام بتکرار هر واحد مهزل بدنست و ایضا گویند که زیر سایه مغیلان نشستن و انگشتری رصاص در دست داشتن و در ظرف او آب خوردن بالخاصیت هزال آرد و اگر لک مغسول یکدرم با سرکه چند روز ناشتا بخورند بدن را لاغر کند و طلای زبد البحر بسرکه نیز مهزل بدنست و در بیاض استاد مرحوم مرقوم است که اگر لک را باریک سوده با آبیکه در آن ریوند خطائی جوشانده باشند تر کنند و خشک کرده باز درین آب تر کرده خشک نمایند و هفت مرتبه همچنین کنند باز ساییده دو درم با آب خورده باشند بدن را لاغر کند و ایضا اگر زیره سیاه را چهل روز ناشتا خورند لاغر سازد و آب مقطر زیره بجای آب نوشیدن قوی التهزیل و عجیب الفعل است و آشامیدن سرکه ناشتا مهزل قویست و تخم سداب بستانی و شاخ تازه آنرا چند روز ناشتا خوردن بغایت مهزل است **حب سندروس** تالیف حکیم شریف خان برای ملکه بادشاه که فربه بود و اکثر معالجات او را فائده نکرد و این علاج نافع یافتند سندروس سه مثقال لک مغسول دو مثقال هلیله زرد و بلیله و آمله و هلیله سیاه و هلیله کابلی هر واحد یکمثقال زیره سیاه دو درم نمک لاهوری یکدرم کوفته بیخته با آب حبها سازند و حسب مزاج مریض دهند و این حب خفقان را نیز نفع میکند و دوائیکه در لاغر کردن بدن بغایت موثر و مجربست لک مغسول هشت درم نانخواه بادیان زیره سیاه سداب هر یک چهار درم مرزنجوش بوره ارمنی هر واحد یکدرم کوفته بیخته هر روز یکمثقال آنرا با عرق زیره سیاه بخورند و عرق زیره بجای آب بیاشامند هر وقت که تشنه شوند در اندک زمانی لاغر میگرداند **ایضا** مهزل زاج زرد و مدحرج جنطیانا هر یک یکنیم دانگ مرزنجوش نیم درم لک مغسول سندروس هر یک چهار دانگ کوفته بیخته دو دانگ بخورند **ایضا** که بدن را لاغر کند زیره سیاه یک شبانه روز در سرکه تر کرده خشک نموده ده درم تخم کرفس مرزنجوش بوره سرخ هر یک سه درم تخم سداب دو درم نانخواه چهار درم همه را کوفته بیخته هر روز یکمثقال بدهند **سفوف مهزل** از بیاض استاد مغفور نانخواه تخم کرفس سنبل الطیب لک مغسول هر یک نیم درم گل سرخ مرزنجوش هر واحد یک مثقال کوفته بیخته دو درم صبح با عرق زیره سیاه بخورند **ایضا منه** سندروس لک مغسول مرزنجوش مساوی کوفته یکمثقال هر روز صبح

باآب بخورند واطریفل وقت شام **ایضاً** مهزل بدن لک مغسول دو درم زیره سیاه نانخواه هریک چهار درم خوراک دو درم با سکنجبین دو توله **اقوال**
شیخ میفرماید که تدبیر هزال ضد تدبیر سمن ست وآن تقلیل غذاست دعقب قلت غذا یعنی وقت گرسنگی حمام محلل وریاضت شدید لیکن غذای او
قلیل المقدار وقلیل التغذیه باشد مع تبعید زمان یعنی بعد طول رجوع بزمان معتدبه استحمام نمایند بعده زمانی صالح صبر کنند پس در ریاضت قوی محلل
شروع نمایند پس زمانی صالح صبر کرده طعام مذکور بخورند وغذا را از جنسی گردانند که غذائیت بد ویا از جنسیکه غذای خشک یا حریف یا شور باشد مثل
عدس وکوامخ ومخللات ولیکن نان ایشان خشکار ونان جو بود وتوابل حاره در طبیخ آنها زیاده کنند وازانچه بر تقلیل غذای ایشان اعانت
کند آنست که غذای مذکور ایشان مع آنکه وصف او کرده شده خوب چرب باشد تا زود سیر شوند خاصةً فربهان را که اشتهای ایشان دسومات را
ضعیف بود ولیکن طعام ایشان در شبا روز یک وقت باشد واعانت بتحلیل باده صالح آن غذا کند اگر در عروق ایشان جمع شود وبرین اعانت کند
شدت تخلخل بدن ایشان بریاضات سخت ودرشتی ملبوس وبستر وتبدیل آب سرد بگرم وبهوای بارد بحار ودائم گشاده داشتن بدن در سردی شدید
تا مسام بند شود ومسدود گردد وتخصف بدن برای قشعریره شود پس غذا را قبول نکند وتحلل معتدل را که آن مقدمهٔ انجذاب ماورای او باشد
منع نماید پس اگر تابستان باشد کشف برای حرارت کنند تا تحلیل او بسیار شود وزیاده ازانچه بسوی عضو منجذب گردد تحلل پذیرد واستفراغات
اگر غیر معتدل باشد وتبدیل مزاج بسوی ضد مزاج فاعل سمن اگر سردی باشد گرم کنند واگر حرارت معتدل بود امالهٔ او بسردی یا گرمی مفرط کنند ودر اکثر
از انفع اشیا برای بیشتر کسانیکه در فربهی افراط نمایند ومثل این از سردی بود استعمال ادویهٔ ملطفه ست واین برای حار نیز نافع بود وواجبست که
ایشان را ریاضات سخت واستفراغات کثیر کنند سیر آنکه او در اخلاط ایشان فعل کند هر فعل ازان معین بر تهزیل باشد بعضی ازان اینست که ترقیق اخلاط
در ان دارد واز انقطاع وتقطیع او برای تحلل کند وبعضی ازان اینست که ادرار نماید وتحریک اخلاط بسوی غیر جهت عروق کند وبعضی ازان اینست که
خوردن را او بکیفیت حاده غیر عجیب برای قوت جاذبه کند وادویهٔ ملطفه در اکثر ادرار ادویهٔ مستعمل در اوجاع مفاصل ست وآن ادویه بسیار قوی
در ادرار بول بود نه معتدل که آن اگر چه تلطیف شود غذا را استوجب بجز عروق گرداند وبرای توجه مواد بسوی روا منفتح عروق قادر نبود ونه بناحیهٔ بول آنها از
عروق مگر آنکه بعد وقوع هضم ثانی بنوبت شده ویرگیر وکنند ودرانجا اول فعل او ابتدا کرده باشد بلکه قوی باید که آن منقی ممیز جذاب اخلاط بسوی غیر
جهت عروق بود پس عروق گرسنه شود وسائر افعال کند والیضاً این ادویه ادرار حیض بقوت کنند پس اعانت بر تهزیل در زنان نماید واین ادویه
مثل جنطیانا وتخم سداب وزراوند مدحرج وفطراسالیون وجعده است وسندروس را قوت مهزله بسیار ضد قوت کهرباست والیضاً اگر را در ین باب
خاصیت عجیب ست وهمچنین تخم کرفس را وزراج مهزل قویست لیکن آن خطرناک ست وهمچنین مرزنجوش قویست **دوای مرکب**
بگیرند زراوند مدحرج یک درم فقط وریون دفتی یا دو ثلث درم جنطیانا رومی وجعده وقطر اسالیون وملح افاعی هر واحد ثلث درم واین یک
شربت ست **دوای قوی** بگیرند بیخ قثاء الحمار وبیخ خطمی وبیخ جاوشیر وازجمله یکدرم استفاف نمایند **والیضاً** بگیرند نانخواه وتخم
سداب وزیره هر واحد یکجزو مرزنجوش خشک وبیدق هر واحد ربع جزو ولک جزو شربتی هر روز یک مثقال واز ادویهٔ ملطفه سرکه وآبکامه ست
وخصوصاً چون باشتها نوشیدن مگر آنکه او را ضعف عصب باشد وکسی را که آفت در رحم ومثانه بود از سرکا اجتناب نماید وشرب شراب بر نهار نیز
تهزیل بدن کند بسبب تحلیل وامتلای عروق ببخار اگر شرب او بسیار بود پس بداخل عروق نرسد وبران تاخیر طعام نمایند وهمچنین ادویهٔ ملین طبیعت
که آن غذا را از عروق باز میدارد وچون بسیار استعمال نمایند قوت جاذبه کسلان گردد وعروق معتاد تخلیه شود از چیزیکه بسوی آن متوجه شود نزد
ادنی حرکت از اخلاط بسوی امعاء وهرگاه ادویهٔ ملین طبیعت وملطف مدر باهم پشتی یکدیگر نمایند بسوی عروق چیزی بسیار متوجه نشود واز ادویهٔ
لاغر کننده تریاق ست واستعمال ملح افاعی ودوار الکرکم وکمونی وفلافلی وسجزینیا والقردیا ودوا اللک واثاناسیا وامروسیا واطریفل صغیر واما
اطلیهٔ ایشان واجبست که یا از جنس چیزی باشد که تبرید وتخدیر قوت جاذبه نماید ودران سمیت باشد مثل شوکران وبیخ ویا از جنس آنکه تحلیل شدید

نمایند مثل ادهان و مروخات قوی التحلیل و لازمست که استحمام ایشان بر ناشتا باشد و هوای او معرق بوده مائی مرطب و اگر مائی باشد دران دوام
نکنند و از پس حمام مبادرت به تناول غذا ننمایند بلکه صبر کنند و بران خواب نمایند و یا حرکت و ریاضت کنند بعده استقرار نمایند بعد آن شئی لطیف
از طعامیکه خون کم تولد کند بخورند و همچنین واجب است که دلک او محلل متواتر باشد

در تهزیل اعضای جزئیه

مثل پستان و خصیه و دست و پای و مانند آن و درین تدبیر نیز بسوی احوال و شروط که در تهزیل مطلق گفته شد رجوع کرده شود و اعانت بعینیات مختص بدان نموده آید و برین اعانت کند مثل تسکین او و تبرید او و بستن مسالک غذا بسوی او و بستن رباط و ادامت او بران و مسالک و جذب غذا بسوی مقابل او و باید که ادویهٔ مستعمله دران شدید القبض باشد و ادامت استعمال او کنند و از اطلیه که خصیه را از کبر و پستان را از عظم باز دارد اینست که بگیرند قیمولیا و سفیداب ارزیز و بعصارهٔ بنج و روغن مورد آمیزند و بطریق مروخ استعمال کنند و ادامت طلا بجا که حجر [illegible] که بعض آن بر بعضی بسایند بسرکه یا بعصارهٔ بنج کنند و همچنین کثرت طلا بشب هر روز و یا بگیرند طین حر و مازوی سبز و هر دو سائیده یک وزن بعسل طلا نمایند بعد آن بآب سرد بشویند و این در یک ماه سه مرتبه بعمل آرند و مخصوص به پستان اینست که بران زیره بسرکه سرشته ضماد کنند و بران پارچه مبلول بسرکه سه روز گذارند بعد ازان بگشایند و پیاز سوسن سفید بران بندند و سه روز دیگر نگشایند و این فعل در ماهی سه بار کنند ایلاقی و جرجانی مینویسند که چیزهای تلخ و شور باید خورد و در طبیخ آنها توابل گرم بیشتر باید کرد چون فلفل و خردل و زیره و کرویا و سیر و بر تشنگی و گرسنگی بسیار صبر باید کرد چنانکه اشتها که پدید آمده باشد باطل شود و بر بستر نرم نباید خفت و در آبهای معدنها نشانند و آب گرم که دران نمک و زاج و شب و بوره و گوگرد پخته باشند بجای آب معدنها باشد و سندروس چهار دانگ و نیم با سکنجبین ممزوج بآب سرد خوردن درین باب نافع است این را کشتی گیران استعمال میکنند تا عضلات و اعصاب ایشان قوی شود و خشک اندام و سبک شوند و نفس ایشان تنگ نشود و خفقان نباشد و در لاغر کردن عضو واحد آنچه مذکور شد چون قی کردن و ادویهٔ ملطف خوردن و مانند آن درین باب بکار برند **ابن الیاس** گوید که علاج سمن مفرط اجتناب از اغذیهٔ کثیر الغذاء چون لحوم و حلویات و شیر و شراب غلیظ است و باید که اکثر اغذیهٔ صاحب او بقول و ترشیها و اشیای حریفه باشد و همه آنچه مجفف بود از اسهال و ادرار و تعریق و تعب و حرکات سریعه قبل غذا و طول مقام در حمام بر خلو معده و مالش با دهان حاره مثل روغن زنبق و نسرین و خواب بر گرسنگی و بیداری و غموم و صوم و تفکر بسیار و غضب و تناول اطریفل صغیر و کبیر و اغذیه و ادویهٔ حاره و قلیهای ابزاره و سکون در مساکن حاره و تعرض بشمس و آیین دوا بدن را بزودی لاغر کند سداب نانخواه بادیان تخم کرفس زیرهٔ سیاه هر واحد پنج درم بورهٔ سرخ مرزنجوش هر واحد سه درم کوفته بیخته یک مثقال تا دو درم بخورند و یا هر روز کمونی یک مثقال خورند که این بسرعت هزال آورد **جندی** گوید که هر صبح سکنجبین بسیار ترش بنوشند و مزورات حامضه خصوصاً بسرکه بخورند و گویند که ماکیان غیر فربه را در سرکه کنند یک شبانه روز تر کنند پس بسداب و زیره بپزند و بران مداومت نمایند که لاغر کند **دوائیکه** بدن را لاغر کند اطریفل صغیر یکجزو ایارج فیقرا چهار جزو آمیخته از جمله سه درم در یک مرتبه بخورند **انطاکی** در تذکره مینویسد که از آنچه هزال را واجب کند مطلقاً گرسنگی است و تناول چیزهای شور و ترش و جماع و حمام بر خلو خصوصاً چون دران اقتصار بر هوا کنند و اطالت جلوس و پوشیدن پشم و موی خصوصاً سخت و تعب و جلوس یا خواب بر مثل ریگ و خاکستر و سردی و ریاضت بر گرسنگی و ادامت اخذ مستفرغات از اسهال و تعریق و از مجربات در ازالهٔ سمن است خوردن پودینه بسرکه و خوردن لاک و سندروس و مرزنجوش و تخم کرفس و مالش بچیزی درشت و روغن گرم مثل بابونه و نفط و زنبق گویند که نوعیکه احتیاج بتسمین بود همچنین حاجت داعی بتهزیل بدن باشد پس کسیکه ارادهٔ این کند اسباب خاص او استعمال نماید مثل خواب بر زمین و دخول حمام بر ناشتا و لباس خشن و مشی در گرمی و ریگ و خوردن ترش و نمکین و ادویهٔ خاص بدان لاک است و نطرون و سندروس و فلفل و پودینه و پیاز و سیر و کندنا اکلاً و طلاءً بر ناشتا **مؤلف اقتباس** نوشته که سبب فربهی مفرط غلبهٔ رطوبات و متانت خون بود پس اول تنقیهٔ بدن

بمسهلات بلغم نمایند بعده خون بگیرند و مرات از رگهای متفرقه گیرند و بازبکرات مسهلات دهند و همچنین فصد تا هزال پدید آید و ریاضت را درین باب اثری عظیم است و تدابیر خشکی افزا اکثر بکار برند و این سفوف دهند نانخواه و لاک شسته و زیره و سداب و بادیان خطائی هر یک دو مثقال شربتی دو مثقال و مخدرات خفیفه گاه گاهی استعمال کنند و بر ریگ خفتن و نشستن بسیار مفید است و همچنین بر زیره و سداب و نانخواه و تخم مورد و برگ سرو و سعد و همچنین تکمید بنمک هندی و نانخواه و تخم شبت و اشباه اینها و جمله اعراض نفسانی مهزل اند

تشنج جلد راس

طبری گوید که این مرض از فرط یبوست حادث شود و پوست سر چنان نماید که گویا جمع شده حتی که میان اجزای متشنجه راه ها مثل نهرها پدید آید و بقراط ذکر کرده که این با اهل بلد سماه بسیار حادث شود بسبب عمل ایشان دائم در آفتاب و ابن الیاس گوید که سبب حدوث این یا کثرت تعرض بشمس در ایام گرم است و یا کثرت تناول اغذیه و ادویه حاره یابسه و یا کثرت استفراغ رطوبات از جمیع بدن یا از سر تنها و یا کثرت اغتسال بآب شور و شبی **علاج** تدبیرش بعلاج شقاق اطراف نمایند و یا هر صبح شربت بنفشه و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا مزوره ماش و مغز بادام و اسفاناخ و گوشت ماکیان و بچه آن و بزغاله دهند و سر را بروغن بنفشه یا کدو یا بادام بمالند و شیر بر سر دوشند و از بنفشه و خطمی سوده و لعاب اسبغول سر را بشویند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و شیر زنان در بینی چکانند و بآب شیرین نیمگرم که دران بنفشه و نیلوفر و تخم خشخاش جوشانیده باشند غسل کنند و استفراغات بالکل ترک نمایند و سر را بعمامه که آنرا ابر کنند بسته دارند طبری گوید که علاجش گذاشتن جمیع استفراغ است از فصد و دوا و جماع و قی و غیر آن از استفراغات و لزوم تدبیر مرطب و سعوطات مرطبه و مالش بموم و روغن و تدهین سر دائم و ریختن آب نیمگرم بسیار بران و کدام وقت سر را کشاده ندارند و شیر زنان بر سر دوشیدن نیز نافع است و جورجیس ذکر کرده که آله مثل کلاه که آن تشنج را بالفشار د استعمال کنند یا عمامه قوی بندند و دلک خفیف بدست استعمال نمایند و موی سر او را نتراشند مگر بنوره و بعد آن بموم و روغن طلا کنند و این علت را بحر حالان و کسانیکه بر سر اشیای گران میدارند و یا کشتی گیران ندیدیم حجندی گوید که هر صباح شربتی از اشربه مبرده مرطبه مثل شربت نیلوفر و شربت بنفشه و شربت خشخاش بشیره تخم خرفه یا تخم خیارین بنوشند و فواکه رطب بخورند و اغذیه رطبه مثل بلوخنیه اسفاناخیه و کشکاب جو گوشت بزغاله و کدو تناول کنند و گویند که سر را ببخار آب گرم و شیر داشتن نافع بود

غضون جبهه

و آن تشنج جلد پیشانی است با خارش و سرخی رنگ جلد و سببش امتلای مقدم دماغ از اخلاط رقیق و ترشح او نزد جبهه است و این علت اکثر در سرما حادث شود و از قسم تشنج امتلائی است **علاج** تنقیه دماغ بمسهل و حب ایارج کنند و یا بمطبوخ هلیله مقوی تبرید و بحب بنفشه نمایند و بعد تنقیه بقیروطی مرتب از موم و روغن بنفشه و روغن کدو ضماد کنند و یا بزوفای رطب مع سفیدی بیضه طلا سازند و بخطمی و بعض لعابات سر را بشویند طبری گوید که اولا تنقیه بدن بچیزی نافع مزاج مریض و شی مضاد فضول مجتمعه در بدن او نمایند بعده تنقیه سر او بحب مرکب از حب قوقایا و حب صبر و حب ایارج کنند و اگر احوال مریض فصد واجب کند اگر قوانین آن اطلاق نماید فصد کشایند بعد از ان امر بدخول حمام و آبزن کنند و روغن بنفشه در بینی چکانند و تضمید جبهه باین قیروطی کنند بگیرند موم و روغن از روغن بنفشه پس کدو را در خاکستر گرم بریان کرده اندک آب او بفشارند و به موم و روغن بریزند و اندک زوفای رطب و قدری سفیدی بیضه رقیق بران انداخته خوب حل کنند تا جمله مختلط گردد بعده بر پیشانی ضماد نمایند و ضماد غلیظ باشد و یک شبانه روز ضماد بدارند بعده تجدید آن کنند و همچنین بعمل آرند تا آنکه جلد منبسط گردد و باین تدبیر بی شک جلد منبسط شود پس اگر بعد از ان خارش دران موضع پیدا شود و این دلالت کند بر بقیه خلط که مترشح گردد بعد اعاده تنقیه اندک نمایند و روغن گل بران موضع بمالند پس اگر بعد از ان جلد منسلخ و متقشر گردد و بشره سرخ کریه المنظر باقی ماند این روغن بران موضع طلا کنند که اعاده آن برنگ بشره جمیع بدن کند بگیرند نخود و آنرا در شیشه خوب بسوزند پس بگیرند از ان نخود و از شیطرج هر یک یک دانگ و سرمه اصفهانی یک درم و بالای آن هر روغن که خواهند چندان بریزند که آنرا بپوشد و سرکه کهنه دو چند روغن اندازند و در شیشه کرده سر او بند نمایند

ودر آفتاب گذارند و هر روز یکمرتبه شیشه را بجنبانند و اندک روغن گرفته بر ناخن تجربه کنند پس هرگاه رنگ ناخن را اندکی متغیر گرداند روغن را صاف کرده در شیشهٔ دیگر کنند و بر موضع اندک ازان استعمال نمایند و این روغن را چون در آفتاب بگذارند تا آنکه رنگ ناخن را تغیر بین نماید برص و بهق را رنگین سازد واما غصون که بسبب برداشتن بار گران بر سر حادث شود علاجش ترک سبب موجب اوست و آنچه ازان معلوم دی لطفل باشد حیله در شفای او نیست پس تعرض بعلاج او واجب نبود

قرون

بقول شیخ آن زوائد کثیفه مخلیه است که بر مفاصل دست و پا بسبب شدت عمل و کثرت حرکت می رویند و قرشی حکایت کرده که در زمانهٔ او بر پسر بعضی ملوک دمشق دو زائدهٔ عظیمه شبیه بشاخهای چهارپایان روییده بود لیکن آنها بسیار بزرگ نشده بودند و میان حدوث آنها و میان موت او مدت قلیل بود علاج قطع کنند مخلی آنرا آنچه درد نکند بعد ازان بر باقی او ادویهٔ شدید الحرارت از ادویهٔ ثآلیل استعمال کنند تا آنکه ساقط شود بعد آن روغن گاو بمالند و گیلانی می نویسد که اکثر این مرض تابع مزاج سوداوی بود و بیشتر در زمانه ما کسی را عارض میشود که مرض باد فرنگ او را عارض شده باشد و مزاج او سوداوی گردد

انتفاخ و حکهٔ اصابع

یعنی بزرگ شدن و خاریدن انگشتان و این اکثر در سرما و خریف وقت صبح بسبب احتقان فضول دران و استحصاف جلد بسبب سردی هوا عارض میشود و انطاکی گوید که این مرض را بیونانی غطلاس نامند و آن ورم سخت است که در اصابع هنگام مس آب سرد و وقت صبح در سرما و خریف بهم رسد بسبب تکثف ظاهر و غلظ محتبس و گاهی کثرت نماید پس انتفاخ طول کند علاج از آب دریای شور گرم کرده بشویند و یا سبوس گندم و چقندر و انجیر و کرنب و عدس مقشر و شلغم و کرسنه و ترمس ... در آب پخته باشند ... و انجیر را در شراب بپزند و ضماد کنند و اگر رنگ انگشتان مایل بسبزی و تیرگی گردد شرط زنند و بعده مطبوخ ضماد سازند و ابن الیاس گوید ... سه درم و یا گلقند ده درم جوشانیده صبح بیاشامند و غذا مزوره نخود مغز قرطم سازند و انگشتان دست و پای را در آبی که دران ... جوشانیده باشند و یا با آب چقندر بشویند و یا بگیرند بابونه و اکلیل و شلغم و در آب با اندک نمک جوشانند و بر انگشتان بریزند و یا بگیرند ... اندران اصابع دست و پای دارند و یا بگیرند آرد ترمس و کرسنه و یا ب شلغم بپزند و بر انگشتان ضماد کنند و اگر این ادویه فائده نکنند ... و بر انگشتها نطول کنند و چنین گوید بپیاه مالیده بشویند و روغن گل بمالند و اگر رنگ اصابع بخضرت و کمودت مؤول گردد ... و انطاکی گوید که سبوس و انجیر و حلبه و سپستان و بابونه پخته نطول سازند و روغن بنفشه و بادام بمالند و عسل و عرق ...

تعفن ما بین اصابع قدمین

یعنی گنده شدن میان انگشتان پای و این از موزه و مانند آن بهم رسد چون بران لفائف پیچیده دران رطوبت آب باشد و آن میان انگشتان گرم گردد و جلد را متعفن سازد علاج بآب گرم بشویند بعده توتیای کرمانی و گل سرخ و گل سوسن مزراحید بهر و کوفته بیخته بران بپاشند که درانکه مدت زائل گردد

قرح قطاة

بدانکه قطاة تهیگاه و میان سرین است پس گاهی چنان عارض شود که آنجا اولا سرخی پیدا آید بعده تشقاق یا قرحه شود بسبب کثرت خوابیدن بر پشت خصوصا مریضان ناتوان را و این علامت ردیست و دلالت بر مردن پوست بدن دارد علاج چون سرخی ابتدا کند بر پشت خوابیدن ترک نمایند و بر انجا ... چون حضض و اقاقیا و گل ارمنی و مازو و گلنار و غیر آن طلا نمایند و در هوا کشاده دارند واما در مریضان مثل پرهای نرم در پارچه نرم پر کرده بستر سازند و اگر متقرح شود مرهم سفیداب استعمال کردن نافع بود و ابن الیاس گوید که موضع سرخ را بصندلین و گلاب طلا کنند و یا بگیرند گل سرخ و آس و اقاقیا و صندلین ساو کوفته بیخته بگلاب طلا سازند و گلاب و سرکه بران ریزند و مریض را در روزی چند بار بر پهلو بگردانند و اگر ممکن نبود زیر مریض برگ بید فرش کنند و یا مریض را در لحاف نرم تر یا بستر مملو بجاورس بخوابانند و حکیم بایزید مینویسند وقتیکه سرخی ظاهر شود حضض و گل ارمنی و کشنیز خشک و فوفل و گلنار و صندل سفید برابر ضماد نمایند و همچنین دیگر رادعات استعمال کنند و چون نوبت بتقرح رسد باید که بمرهم رسل و مرهم شافی علاج فرمایند و از برگ بید یا طحلب و یا ...

پنبه سینبهل فرش سازند وچند مرتبه در روزی از پهلو بپهلو بگردانند تا زود به گردد

فساد اطراف از شدت برد

گاه باشد که دست و پا از شدت سردی سبز گردد و متعفن و سیاه شود و بریزد بهر آنکه هرگاه سردی بر اعضا رسد جلد کثیف شود و مسام بند گردد و بدان سبب حرارت و خون و ابخره حاره بسوی آن متوجه شود و دران بخارات محتقن گردد و عضو را بسوزد و بمیراند و متعفن سازد و انطاکی گوید که گاهی از برد اطراف و فساد آن احتقان ماده در اطراف دست و پا عارض شود پس حس کم گردد بعده رنگ متغیر شود و امر بتعفین و سقوط بتدریج نماید و ایضاً در تذکره مینویسد که برد گاهی با هوا بود پس نکایت منتشر گردد بسبب سریان او در اعضا و گاهی با سکون آن بود پس نکایت نیارد مگر ظاهر بدن را و آن بتکثیف انذار سازد پس اگر مزاج بارد باشد نکایت بسرعت آرد و الا اول گرم شود بعده سرد گردد بسبب انحلال حرارت غریزی چنانچه واقع میشود کسی را که مثل افیون تناول کند و درین نوع صاحب او بمجرای طبیعی عود نکند و بدانند که برد رنگ را متغیر کند و بشره را متشنج سازد و متمادی از ان شهوت را ساقط کند بسبب انطفای حرارت و جمود خون کند و موی را منع نماید یا ضعیف کند و امراض او بسیار ست مثل تشقیق و رعده و فالج و تشنج و جمود علاج هرگاه سرما در کسی کارگر باشد جلد خود را بجامه گرم بپوشاند و نزد پیش آتش نرود بلکه بتدریج رود و دست و پا را حرکت دهد و بمالد و بروغنهای گرم مانند زیت و سوسن و یاسمین چرب کند خصوصاً هرگاه فلفل گرد و عاقرقرحا و فرفیون و جند بیدستر و حلتیت دران آمیخته باشند و ضماد قند و سیر حافظ از فساد دست و درین باب بهتر از قطران دوائی نیست و سیر و جوز و خردل و غیره از اشیای حاره بخورد و روغن گاو بسیار خوبست خصوصاً وقتیکه بران شراب صرف بخورد و حلتیت با شراب نیز نافع ست و پای را بپاتابه پشمی بپیچد و موزه فرو کند و موزه چنان باید که دران پای توان جنبانیدن و اگر دست و پاها بسبب سرما ورم کند شلغم و کرنب و انجیر و بابونه در آب جوشانیده اطراف دران نهادن نافع بود و گفته اند بهترین علاج آنست که اطراف را اندر برف گیرند تا سرما از ان بیرون آید و اگر بسبب سرما رنگ اطراف بگردد و سیاه و سبز شود باید که شرط زنند و اطراف را در آب گرم نهند تا خون تمام برود و خود بخود بند شود پس گل ارمنی در سرکه و آب حل کرده طلا نمایند بعد آن بشراب نیمگرم یا از آب و سرکه بشویند و مکرر چنین کنند و اگر اطراف متعفن شوند نشان بد باشد جز آنکه جدا کنند چاره نباشد تا عضو صحیح محفوظ ماند طبری گوید که هرگاه سبزی دست و پا از برد بهم رسد باید که شلغم را جوشانند تا مهرا گردد پس فرود آورده در حالیکه گرم باشد دست و پا را دران نهند تا آنکه آب سرد شود و اعاده این بدفعات متوالیه کنند تا وجع زائل گردد بعده روغن خلوق و غالیه یا روغن بلسان طلا نمایند و دیگر بعد روغن یاسمین و دران اندک جند بیدستر بجوشانند و بر موضع طلا کنند و آنچه درین اطبای خراسان ذکر میکنند اینست که میگیرند جلد نافجه و در آب خوب گرم تر کرده بر اصابع نرد خضرت میپوشند و فی الحال الم زائل میشود و این همه تدابیر وقتی است که عضو متعفن و محترق نشود و هرگاه متعفن و محترق سازد پس تلیین او بمسکه و روغن گاو کنند و هرگاه نرم شود آنچه باطل شده باشد باهن بگیرند و استخوانیکه متغیر شده باشد خارج کنند و بمراهم موافقه علاج نمایند و آنچه اهل کوهستان بیان میکنند اینست که هرگاه پای ایشان از برف میسوزد از شراب طلای غلیظ متواتر میکنند پس ورم ساکن میشود و اختناق دم را زائل میکند و موضع احتراق را نرم مینماید تا آنکه حس ظاهر گردد بعده بمسکه و روغن ضماد میکنند تا آنکه نرم شود بعد آن باهن میگیرند اما علاج اطبا طلا بمرهم ابیض معروف بمرهم کافوریست که بتسقیه او بسفیدی بیضه کرده باشند تا آنکه نرم گردد و محترق ظاهر شود پس آنرا بگیرند و علاج او حسب علاج اعضای محترقه کنند و آنچه بران تجربه کرده ایم اینست که پای بیمار را در خون تر گاو یا خون بز هنگام ذبح داخل کنند که این تحلیل و جمع و تلیین مواضع صلبه محترقه میکند و درین علت مجربست ابن الیاس گوید کسیکه در سرما سفر کند و پای وای او در بلاد بارد بسیار برف باشد و اورا می باید که نهایت نهایت بحفظ اطراف از سردی نماید باین طور پاهای را اولا بلفائف مرتب از نمد مرعزی و خز به پیچد و پاهارا خوب بپوشاند لاسیما که در روز شمالی باد شمالی وزد و با غذیه که دران سیر و پیاز بسیار باشد و دران مصالح گرم مثل فلفل و زنجبیل بود تغذیه کند و دستها و پاهای را بروغن بان و زنبق و زیت و روغن غار و روغن ناردین چرب کنند و هرگاه سوار شود موزه نمد مرعزی و فرو ثعلب و دب بپوشد و دست را در دستانه فرو ثعلب یا سنجاب و قاقم داخل کند و هرگاه سردی رسد و ایذا یابد فرود شود و بر جامه که حفظ نماید بپوشد و به آتش جلد قریب نشود و در حمام داخل شود و جامه را در خانه اوسط بپوشد و چون از حمام بیرون آید در مسلخ استراحت کند بقدریکه

بیشتر باد بحال طبیعی او عود کند بعد از آن نخود آب و مغز حب قرطم و لحوم تیهو و ماکیان و کبک و گنجشک غذا سازد و خواب طویل در پوشش جید نماید و اما
هر گاه عضو متورم شود آنرا در آب گرم که اندران بابونه و شبت و اکلیل الملک و سبوس گندم و کاه گندم و شلغم و کرنب و شیح و نمام و مرزنجوش و برگ تاک جوشانیده
و حلبه جوشانیده باشند بدارد و اما هر گاه سبز یا سیاه گردد شرط زنند چنانچه مذکور شد پس گل ارمنی در سرکه و گلاب حل کرده یک شبانروز بر موضع شرط بندد
و بعد از آن بشراب نیمگرم بشویند تا آنکه گوشت بروید و قرحه خشک گردد و نشاید که صاحب این علت بسکون و جع بعد از آنکه در و شدید باشد مغرور شود
و نباید که در امر او اهمال نمایند و اما هر گاه در ابتدا تدارک ننماید و عفونت ساری گردد و قریب باشد که انگشتها ساقط شود پس بهتر علاج او اینست که برای
برگ چقندر و کرنب در روغن گاو پخته بنهند تا آنکه هر آنچه متعفن و سبز یا سیاه شده ساقط شود و یا برگ عنب الثعلب و برگ خطمی و خبازی کوفته بروغن
بنفشه آمیخته در هر روز یکبار یا دو سه مرتبه بنهند بعده معالجه بعلاج قروح نماید انطاکی گوید که آنچه سردی را از بدن دفع کند بهر چه باشد بالفعل
و یا بالقوه بهست اکلا و بخورا و تدهینا و ایضا پوشیدن لباسیکه از نشان او این باشد و تحفظ از آن در هر مکان که هوای او لطیف باشد مثل مصر و بعد فعلی
که مهیا کند عروق را برای قبول آن مثل حمام و جماع باید کرد و الا بیش آتش نشود که اکثر عضو را ساقط کند بسبب تحلیل آن ما بقی را و فاسد شود بلکه
واجب است پوشش بفرا و جامه پشم و موی و چیزی در گرم کردن سخت تر از سمور نیست و کسی را که الم برد رسد و در سرگین که حرارت غریزی او ثابت
باشد خصوصا در سرگین اسپ بنشیند و بخور بموم و عود و زیره بگیرد آنرا منع کند و مجربست و خوردن سیر و جوز و کذا تدهین بزیت یا روغن گاو که در آن سیر
و سداب پخته باشند و شرب راسن و زنجبیل نافع و از آنچه برای دفع برد تجربه کرده شده روغن انعام ست طلاء و عنبر و مشک مطلقا و هر آنچه بدل آن
علاج امراض بارده میکنند در اینجا بکار آید و ایضا گاهی برد را از غیر انسان دفع میکنند پس در خواص آمده که دخان ظرف اشجار را از سردی محفوظ دارد و کذا قشر
و سرگین کبوتر و کسیکه سنگ پشت را بر پشت او دفن کند در زمین از آن سردی باز ماند ایضا در نزهه گوید که آنچه در انتفاخ اصابع گذشت بدان عمل کنند
گندم و سرکه نطول کنند پس اگر سبز گردد در آب گرم شرط زنند بعده بروغنهای گرم مالش کنند پس اگر متعفن شود بران چقندر و کرنب پخته بنهند تا ساقط شود
پس مثل قروح علاج کنند گیلانی گوید اگر عضو نسوزد و فاسد نشود و ورم نیز نکند بلکه ابتدا بسبزی کرده باشد دلک نمایند و بادهان حاره مثل زنبق و امثال آن
و مانند آن بمالند و اگر ورم کند در آبیکه ریاحین حاره مذکوره سابق و کرسنه و ترمس جوشانیده باشند بنهند و بروغنهای گرم چرب نمایند بعده عدس جوشانیده
داده با شراب سوده ضماد کنند و بالجمله یاد باید داشت که هر گاه آثار سرمازدگی بر اطراف و اصابع ظاهر شود اصلا قریب آتش نروند و بهترین تدبیر یکه اولا
باید کرد اینست که بگرمی بدن انسان آنرا گرم کنند و اگر آن انسان قوی باشد اولی بود و اگر سینه او چندان گرم باشد که اطراف سرمازده بحرارت نواحی قلب
گرم شود بهتر باشد پس اگر فائده نشود و سردی سخت تر از آن باشد که آنرا این تدبیر نفع کند تدبیر مذکور استعمال کنند بعضی متاخرین بینند و بینند فساد اطراف
که در موسم سرما پدید آید چنانچه وقت صبح بسبب رسیدن سردی هوا و یا آب سرد انتفاخ و ورم با خارشی شدید و یا یکی از اینها پدید آید و یا تمام بدن متورم و مترهل و سیاه
مانند بدن موتی گردد و سببش احتباس بخار النفس زیر پوست و در ایران بیشتر افتد باید که اطراف را نزد آتش دارند و یا آبیکه نانخواه و نمک طعام پخته باشند
بشویند و تا دیر در آن نهاده دارند و در دو سه روز صحت میشود و همچنین طبیخ شلغم و کذا طبیخ تخم شبت و شلغم و کرنب و رطبه و ترمس و کرسنه و شونیز و اشنه
و جاورس و ارزن و نمک طعام جمله یا هر چه از اینها بهم رسد بکار برند و چون دیر کشد تنقیه بمسهلات بلغم نمایند و استحمام متواتر نافع باشد و اما در صورت
بودن بدن متورم مانند موتی تدبیر خفیف از استسقای لحمی بعمل آرند

حرق النار

عضویکه از آتش بسوزد سفیدی تخم مرغ و سیاهی دوات را بمالند و گل ارمنی و سفیده کاشغری و مرداسنگ و خار آیه سرکه طلا کنند و اگر بسیار بسوزد
و آبلها افتد فصد کنند و آبله را از سوزن بشگافند و مرهم سفیداب کافوری استعمال نمایند و آهک آب نادیده را در آب حل کنند و بگذارند تا ته نشیند پس آب آنرا بالای
آن ریخته خشک نمایند و همچنین هفت بار بشویند و خشک کنند و ده درم از این آهک مغسول با یکدرم موم و یا نزده درم روغن گل گداخته آمیزند و مرهم ساخته بکار برند

که درین باب بی نظیر است و این مرهم رال نیز نافع است کافور قیصوری رال کته سفید هر یک چهار مثقال کوفته بیخته مجموع با روغن گاو تازه که مسکه
همه باشد در ظرف آهنی گداخته اول رال را ریخته دو سه جوش دهند پس کته را بدستور پس کافور بریزند و یک جوش داده از آتش فرود آورده بکار برند
که برای رویانیدن گوشت صالح و دفع گوشت فاسد و برای جراحات کهنه و زخم آتشک و ناصور نیز نافع است و چون رال را در روغن کنجد دو سه جوش
داده از آب سرد مکرر بشویند نیز نافع بود و ایضاً در ابتدا اطلای گل سرشو و کذا گل پنڈول و کذا برگ گلاب سبز و گل سدا گلاب و کذا برگ خطمی و خبازی نافع است
و اگر بسیار بسوزد فوراً خون تازه گوسفند طلا کنند و آب انار شیرین بقدر نه توله با شکر سه توله و یا سکنجبین سیب لیمونی علوسخان در گلاب و عرق بید مشک دهند
و غذا شوربای بزغاله و یا چوچه مرغ که در ان ترشی انبه یا زرشک یا انار دانه افتاده باشد با نان یا برنج بدهند **ذکر ادویه لوشا که مفید حرق النار**
زیت خوشبو و نمک باریک سوده بر سوختگی آتش نهادن بتسکین الم و آبله آن مجرب صحیح سوید است و کذا آب برگ بارتنگ و کذا آب برگ چقندر ضماد کردن و کذا
اندروسامن که آن مان انشار است آب برگ تازه او ضماد کردن و برگ خشک او سوده پاشیدن و کذا آس مثل غبار سوده و بروغن گل آمیخته و کذا پوست بز
تازه بساعتی که جدا کنند و آن گرم باشد و کذا ذرور براده آبنوس و کذا پوست غزال سوخته خاکستر او پاشیدن و کذا برگ بنفشه مثل غبار سوده ذرور
کردن و کذا سرگین کبوتر در خرقه کتان صره بسته با آتش سوختن و خاکستر او بروغن گل ضماد کردن هر واحد مجرب اوست و انشمت و روغن
و غیرهما مینولپ بند که ضماد لبتان افروز و کذا سرگین گاو و کذا اشناب و آرد و عسل و کذا مداد مصری با آب یا سرکه حل کرده و کذا اطرفا بروغن گل و کذا کمات
سوده و کذا شحم خیار یشچه تازه آمیخته و کذا پوست بیخ آن بسرکه و کذا برگ آن بسرکه و کذا شحم ماهی بسرکه حل کرده و برگ سوسن کوفته بیخته و کذا آب
حی العالم و سویق و کذا آب مورد و زیت و موم و کذا حب الآس و روغن آن و کذا برگ آن سوخته بروغن گل آمیخته و کذا شحم بقر یا بز تازه آمیخته و کذا
اقاقیا و سفیده بیضه و کذا جلد ادیم سوخته بروغن گل و کذا اسرنج بموم و روغن گل آمیخته و کذا برگ توت شیرین سوده بزیت خوشبو آمیخته و کذا خاکستر کرنب
بسفیدی بیضه و کذا خاکستر جفت پای کهنه بروغن گل و کذا گل قیمولیا و آب براده کدو و روغن گل و یا عوض آب کدو گلاب و سرکه و کذا کنجد مع پوست
باریک سوده و کذا برگ خرفه پخته کوفته یا عصاره برگ آن و کذا سفیداب بروغن گل تنها یا مع سفیدی بیضه و صمغ عربی و کذا سریش با آب گرم گداخته
یا سوخته بسرکه سرشته و کذا طبیخ حلبه یا لعاب آن یا آرد آن بروغن گل و کذا عصاره مامیثا و کذا گل حنا و کذا صمغ عربی و سفیدی بیضه و کذا برگ
توت شامی بروغن گل آمیخته و کذا آب پوست باقلای سبز یا برگ او و کذا آب عنب الثعلب و سفیداب و کذا مغره عراقی بسرکه حل کرده و کذا خطمی خشک بزیت
آمیخته یا برگ آن کوفته بزیت مخلوط کرده و یا لعاب آن بروغن گل و کذا حنا با آب کشنیز سبز سرشته و کذا موی انسان سوخته بروغن گل و کذا استخوان سوخته
بسرکه سرشته و کذا کدوی خشک سوخته بروغن گاو آمیخته و کذا نیل هندی بعسل و کذا مرتک و روغن کنجد و سفیده بیضه و کذا سیاوشان و روغن گل
و موم و کذا آب قرظ یا طبیخ خشک آن مخلوط بسفیدی بیضه و کذا عدس باریک سوده بگلاب و روغن گل و کذا فوفل بروغن گل و کذا دم الاخوین و مرداسنگ
و صمغ عربی پخته بروغن گل آمیخته و کذا آرد جو مغسول با آب بعده مخلوط بسفیده بیضه و کذا آب کاکنج بسفیداب و کذا مرق و موم و روغن گل و کذا آهک
مغسول هفت مرتبه بسفیدی بیضه آمیخته و کذا قطران **و ذرور** خاکستر برگ سرو و کذا خاکستر جوز السرو و کذا برگ مورد خشک و کذا ادیم سوخته و کذا
جلد کهنه سوخته و کذا ودع و کذا کهربا و کذا شاهسفرم خشک و کذا پوست شجر صنوبر کبار و کذا سنگ مرمر و کذا مغره و کذا پوست خربزه خشک کرده سوده
و کذا پوست جو و سماق باریک سوده و کذا تخم خرفه سوده و کذا پوست شجر صنوبر صغار و مرداسنگ و دقاق کندر برای قروح حادث از ان و کذا پشک بز مثل
غبار سوده هر واحد نافع سوختگی آتش است **دیگر** از رساله مجربات حکیم علی جائیکه با آتش سوخته باشد اگر آهک را هفت مرتبه شسته پارچه را بآن لطوخ
کنند و بچسپانند ساعت بساعت در جراحت تازه و کهنه که از سوختگی آتش و آب گرم و غیر آن باشد و متعفن شده باشد عجیب نافع است **دیگر** نمک را در
سبوچه پر کنند چون گداخته آب او خشک شود پس خاکی که زیر او بماند آنرا نازک بسایند و بر جراحت سوختگی بپاشند گوشت متعفن را زائل کند و تا
برویاند و درین باب هیچ چیز باو نمیرسد و زود گوشت بالا می آرد ملاحظه کنند که زیاده نشود و بآب نیم گرم شستن آن جراحت نیز خوبست **دیگر** سفیده

تخم مرغ بارد جو و کافور عجیب است و طلای سرکه بغایت مجرب و کثیرا بلعاب اسبغول نیز مفید و کذا صندل و مداد و فوفل بآب عنب الثعلب و روغن گل و طلای
روغن کنجد بلعاب اسبغول نیز مجربست **دیگر** بقول صاحب خلاصه اگر در سوختگی آتش کرم افتد شاخ سیستان تازه برگردن ببندند که در دفع آن مجربست
و سوخته باروت را هیچ دوا بهتر از مالیدن آب پیاز سفید نیست **دوای** سوخته آتش از بیاض والد مرحوم اول خون بز تازه بران اندازند بعده
سفیدی بیضه افگنند پس ازان موم را در روغن کنجد گداخته از آتش فرود آرند چون سرد شود سفیدی بیضه داخل کنند و عقب آن سفیده کاشغری
حل کرده بر پارچه مالیده چسپانیده باشند **ایضاً** مثمر که سوزش دور کند و آبله شدن ندهد مرداسنگ کات سفید هر واحد یکتوله کافور ماشه بروغن گاو
شسته آمیخته ضماد نمایند و در و رضا و مرداسنگ بعد تدهین بروغن گل مجفف است و عصاره کشنیز با مرداسنگ نیز از مجربات است **ضماد** برای سوخته
آتش برال کته رسوت صندل سرخ کافور بآب سائیده ضماد نمایند طلا که سوختگی آتش را نفع دهد پوست انار کوفته بیخته بکفچه آهنی اندازند و آب
بر سر آن ریزند و بر آتش بجوشانند تا غلیظ شود سرد نموده در کرل اندازند و زرده بیضه مرغ یکعدد بیامیزند و چندان سحق نمایند که مثل مرهم شود طلا کنند
ایضاً جهت آبله و دمیدگی که از سوختگی بهم رسد بگیرند عدس مقشر و گل سرخ چندانکه خواهند و عدس را نخته با گل سرخ و سرکه خوب بسایند و طلا کنند و خرقه
کتان را در آب سرد تر کرده و برنج سرد ساخته بران افگنند **ایضاً** بعد از انکه پوست از سوختگی افتاده باشد بکار آید گل قیمولیا سفیده تخم مرغ قدری سرکه
با هم آمیخته سائیده طلا کنند **مرهم نوره** بنسخه حکیم علویخان سوختن آتش و اکله را نافع است نوره هفت مرتبه بآب شسته موم سفید هر یک پنج مثقال
مرداسنگ خبث الفضه سفیده ارزیز شسته اقلیمیای شسته هر یک یکمثقال روغن گل بست مثقال **نوع دیگر** نافع سوختگی آتش آهک شسته
چهار جزو روغن گل یا روغن چنبیلی شش جزو موم سفید دو جزو سفیداب قلعی یکجزو همه را باهم آمیخته کف مال کنند و بکار برند و در نسخه دیگر مرداسنگ
مغسول و سفیده تخم مرغ و دم الاخوین عوض موم داخل است **مرهم سفیداب** که برای دفع خارش و آبله که از بدن بجوشد و جهت سوختگی آتش بغایت
مجرب از بیاض استاد مرحوم روغن گل بست و چهار دام موم سفید شش دام سفیده کاشغری دوازده دام سفیده بیضه مرغ شش عدد کافور قیصوری دو دام اول موم در روغن گداخته از آتش
فرود آرند دیگر ادویه سائیده داخل نمایند بعد ازان سفیدی تخم مرغ بیامیزند **ذکر ادویه مفرده** نافع سوختگی آتش کونپل درخت بر در دوغ سائیده بمالند و آب برگ ارند مالیدن
و برگ انار سائیده طلا کردن نیز مفید است دیگر برگ تر سته کنار با دوغ یکر بمالند و همچنین برگ حنا با آب سائیده یا بسکه آمیخته و کذا ارال بسکه آمیخته طلا کردن مفید و منفی است دیگر
کنجد سیاه را سوخته و نرم سائیده با روغن کنجد آمیخته ضماد نمایند و ضماد برگ پوئی سائیده بر عضویکه تازه سوخته باشد و همچنین ضماد برگ و شاخ گل هند
که در تبسکال میروید مفید و مجربست **دیگر** از بیاض استاد برگ بهنگ خشک سائیده بپاشند و بالای آن روغن شیرین اندازند و کذا ضماد برگ کیسکوار
نافع **دیگر** از تکمله پوست درخت تمر هندی سوخته خشک بپاشند و بالای آن روغن کنجد اندازند یا با روغن مذکور آمیخته طلا نمایند در دو بنشاند و موی آنجا
برویاند **دیگر** برای دور کردن داغ سوختگی آتش قنب را در آوند گلی بسوزند و باریک سوده در روغن کنجد آمیخته در روز دو سه مرتبه طلا کنند و کذا ضماد برگ انار
و برگ جامن مفید **دیگر** جهت ازاله داغهای سفید که بعد از سوختگی آتش باقی ماند مالیدن بلیله و بلیله و آمله بآب سائیده بغایت سودمند است
دیگر بعضی مجربین مینویسند که اگرچه تمام بدن سوخته باشد هرگز آبله و ریم نکند و همچنان خشک گرداند پنبه منقوش بر تمامی اعضای سوخته فوراً پیچیده
بکثرت چنانچه در بالا پوشها می اندازند و همچنان بگذارند و هیچ حرکت ندهند روز دوم نظر کنند اگر پنبه از جائی جدا یا کم شده باشد دیگر بران بپوشند در سه روز
جلد اصلی پیدا شود و پنبه مع جلد سوخته از خود جابجا جدا شده خواهد افتاد **اقوال حذاق** مسیحی گوید که حرق نار محتاج بادویه باشد که جلا کند باعتدال
بغیر آنکه گرم یا سرد کند و نفع میکند آنرا گل پاک خفیف الوزن چون بسرکه ممزوج بآب بران طلا کنند و چون در ساعتی که بسوزد سفیده بیضه بروغن گل
طلا کنند آبله را منع کند و ایضاً نفع کند اگر بگیرند برگ خطمی تر و برگ خبازی هر واحد یکرطل و بپزند تا مهرا شود بعد ازان بسایند و بران مرداسنگ مرنی
و سفیداب قلعی هر واحد دو اوقیه و نیم روغن گل چهار اوقیه آب کشنیز تر و آب عنب الثعلب هر واحد یک اوقیه اندازند و مخلوط کرده ضماد نمایند و چون آبله
افتد نفع کند آنرا عدس مقشر اگر با گل سرخ خوب بجوشانند بعده با آرد جو و روغن گل سائیده طلا کنند و ایضاً آنرا نفع کند قیروطی مرتب از موم و روغن گل

و بران نوره مغسول هفت مرتبه انداخته حل کنند تا هموار گردد و یا نوره مغسول بروغن گل و سفیدهٔ بیضه و سفیداب ارزیز آمیزند شیخ میفرماید که در علاج
حرق النار دو غرض ست یکی منع آبله و دوم اصلاح آنکه محترق شود و در منع آبله احتیاج افتد بادویه که تبرید نماید بغیر آنکه همراه او لذع بود و اما از جهت آنکه علاج حرق کنند
احتیاج افتد بادویه که دران اندک جلا یا قدری تجفیف غیر کثیر بود بغیر آنکه لذع کند مع آنکه معتدل در حرارت و برودت باشد و اگر با هر دو تدبیر یکبارگی حاجت شود
اولا بمبرد تدبیر کنند بعده اگر احتیاج بتدبیر ثانی گردد آنرا بعمل آرند و اگر آن وقت برسد که آبله کند پس تدبیر ثانی واجب بود و ادویهٔ آن مثل قیمولیا و اطیان
خفیف الحجم و عدس مطبوخ و مداد هندی و مانند آنست و اما مثل کندر و علک و دسومات این را صالح نیست **ادویه حرقیه** بحسب غرض اول بگیرند صندل
یا فوفل یا خشت نو یا خزف نو و بآب عنب الثعلب و گلاب نسخه طلا کنند و یا مرهم از زردهٔ بیضه و روغن گل و ایضا کاسنی و آرد جو مغسول و زردهٔ بیضه و روغن گل (نسخه روغن گل)
و ایضا گل ارمنی و سرکه و ایضا روغن گل و موم چندانکه باید پس دران نوره مغسول با سفیداب و افیون و سفیدهٔ بیضه و اندک شیر داخل کنند و ایضا
بگیرند برگ خبازی و در آب شیرین بجوشانند پس بسایند و از رشته که دران باشد پاک کنند بعده بادی مرداسنگ مربی و سفیداب قلعی وغیره که در قول مسیحی گذشت
بیامیزند **ادویه حرقیه** بحسب غرض ثانی بهترین اشیا برای این مرهم نوره ست بگیرند نوره و هفت بار بشویند تا همه تیزی آن دور شود بعده روغن گل
و زیت و اندک موم اگر احتیاج آن افتد با هم بزنند و گاهی درین گل قیمولیا و سفیدهٔ بیضه و اندک سرکه زیاده میکنند **مرهم نوره** بنسخهٔ دیگر نوره را بدستور
معلوم بشویند و از ان با آب برگ چقندر و برگ کرنب و روغن گل و موم مرهم سازند و از انچه درینجا نیکوست و خوف بثور و آبله کردن نباشد اینست که برگ آس
سوخته و خرنوب سوخته بران پاشند مرهم که برای قلیل الحرارت نیکوست و بتجربه جید یافته شده بگیرند سرگین گاو راعی خشک شده و پوست درخت صنوبر
و شلکطرا سفیع هر واحد ده درم مرداسنگ سه درم خبث الفضه دو درم خبث الرصاص چهار درم آهک مغسول بآب سرد بتکرار بسیار پنج درم قیمولیا پنج درم گل قبرسی و گل
ارمنی و سفیداب ارزیز هر واحد هفت درم عصی الراعی کوفته ده درم مداد فارسی یا چینی شش درم توتیای سبز هفت درم پشک گوسفند ده درم تخم لبلاب
و برگ آن پانزده درم خبث الحدید و آب برگ خطمی و آب برگ خبازی هر واحد ده درم سوسن آزاد و پیاز آن و سوسن آسمانجونی و زعفران هر واحد پنج درم کافور
چهار درم موم و روغن گل و مغز گوزن و پیه آن مقدار کفایت و از دوائیکه در قوت شدیدتر و صالح ست برای آنکه در حرارت کمتر بود اینست که بگیرند برادهٔ مس
و برادهٔ آهن و در گل پاک یا در گل سرخ سرشته قرص سازند و در تنور یا دیگدان سوخته نگاهدارند و بطریق ذرور هنگام احتیاج بتجفیف استعمال کنند و یا بروغن گل
طلا نمایند و ایضا ازین قبیل ست که سرگین کبوتر را در خرقهٔ کتان بسته بسوزند تا خاکستر گردد و بروغن گل طلا سازند که این عجیب ست و مواضع متقرحه را نقع
کنند که تا جوش داده و یا بقلهٔ خرفه با بیست و برگ مورد سوده و اگر دشوار گردد برگ اثل سوخته و برگ بینوت سوخته و اگر ازین دشوارتر شود ادویهٔ مدملهٔ قروح
خبیثه استعمال کنند **طبری** گوید واجبست که طبیب معالج تفقد نماید از محترق بنیهٔ او و مزاج او و جوهر عضویکه محترق شود پس اگر جوهر عضو عصبی باشد تشنج
حرق نکند و ترطیب او معدوم نماید و اگر صحت او تاخر نماید و اگر جوهر او جوهر لحمی باشد ترطیب او البته نباید کرد و علاج او نکند مگر بمرهم منشف و اگر جوهر او
عضلی بود یا در جای سوخته او تار باشد لازم ست که بمراهم متوسط بود و بستن او خفیف باشد و بقراط امر کرده که جراحات حرق نار را نباید بست مگر آنکه در وتر
باشد پس بربط خفیف بربندند که ضغطه و الم نیارد و حفظ مریض از تناول چیزی نماید که مزاج آنرا گرم گرداند و امر بفصد و استفراغ بمسهل نماید و ترویح موضع او
کنند اگر تابستان باشد و تعدیل نماید اگر زمستان بود و از آب سرد نگاهدارد تا آنکه خشک گردد و اما از آب گرم در اوائل مرض محفوظ دارند و در اواخر او استعمال
آن باعتدال مضایقه ندارد و هر قدر که مریض تقلیل غذای خود کند بهتر و سریعتر به شدن جراحت باشد پس اگر مزاج مریض متغیر نشود و قاروره و نبض او
براعتدال باشد بخوردن گوشت که جوهر او مشابه جوهر عضو سوخته باشد باک نیست و جالینوس ذکر کرده کسی که در اعصاب و عضله و او تار او جراحت بود
واجب ست که غذای او از پاچه و گوشت عضله باشد و این بهر آنست که بقراط گفته که تاخر صحت در جراحات گاهی از قلت غذای ملایم بجوهر عضو بود زیرا که
غذائیکه مناسب عضو نبود طبیعت دران عضو استعمال ننماید و ارجیجانس درین موضع خلاف او بسیار نموده و دو مرهم برای حرق نار که چون بعضو لحمی یا عضلی
و عصبی باشد ذکر میکنیم و این مرهم نسخهٔ مرهمی ست که در عضو لحمی عند حرق نار استعمال کنند و آن بالغ النفع مجرب ست از ان زیاده و کم نمایند بقدر وقت و بقدر

مزاج علیل بگیرند پای پاکیان سوای خروس و بسوزند و خاکستر او بگیرند و باریک بسایند و بگیرند سماک اندرانی سوخته و باریک بسایند بعده بسفیدی بیضه
و روغن بنفشه چرب سازند تا آنکه مثل مرهم گردد و صورت او صورت لخلخه و مرهم کافوری شود و تربیت او بجای کردن تسقیه او بروغن بنفشه گشت بعد ازان بگیرند
برنج فارسی و بمرات بشویند و بگذارند تا آب او خشک شود بعده باریک کوفته بیخته سه درم ازین آرد و مثل او خاکستر پای پاکیان و سماک که ازان هم ساخته شده
یکنیم درم بگیرند بعد ازان اسرب محکوک یکدرم سفیداب ارزیز یکدرم و نیم بگیرند و همه را در هاون جمع کرده روغن بنفشه بران اندازند و همواره بسایند و حل کنند
تا باریک گردد و مثل سکه شود بعده بچشند اگر دران شوریت باشد سفیدی بیضه رقیق انداخته حل کنند حتی که سطبر شود و شوریت او زائل گردد بعد ازان
بطریق طلا بر جای سوخته استعمال کنند و نباید بست که این مرهم را در حرق نار باعضای لحمی تاثیر نیک ست و اما در اعضای عصبی همین مرهم بعینه بست و درین
لعاب اسپغول و شیر خر و مغز ساق بقر زیاده کنند و طلا نموده رباط خفیف ببندند و اما مرهمی که جالینوس در قاطاجانس در تمام حرق نار استعمال کرده اینست که
قیروطی بروغن بنفشه بسازند بعده بران اندک سفیداب و اندک مرداسنگ اندازند و بگیرند زردی سه بیضه یا چهار با آتش بریان کرده و بران اندازند و قدری
دماغ پاکیان و اندکی اسرنج انداخته در هاون بسایند بعده اندک کندر بران پاشیده حل کنند و استعمال نمایند و ایضا این مرهم ذکر کرده بگیرند اقلیمیای فضه
یکدرم مرداسنگ نیم درم توتیا دو ثلث درم قرطاس مصری سوخته یکدرم بعده زفت را در زیت گداخته این ادویه اندازند و حل کنند و استعمال نمایند و ایضا این
مرهم ست قیروطی بروغن زیت بسازند پس در هاون کرده بگذارند تا نیم گرم بماند بعده بران مرداسنگ کوفته بیخته بقدر کفایت انداخته حل کنند و اندک اندک
سرکه بچکانند تا سطبر و باریک گردد و علامت خوبی او آنست که سفید شود و ازان زردی مرداسنگ زائل گردد بعد ازان در شیشه سطبر انداخته بالایش اندکی زیت
اندازند و شیشه را بجنبانند تا مثل لخلخه گردد بعده سرد بالفعل کنند اگر تابستان باشد و گرم کنند اگر زمستان باشد و استعمال نمایند و این مرهم از مراهم
حرق نار بالغ النفع ست و آثار حرق از بودنش برنگ برص کمتر سالم می ماند سیما چون آتش عضو را خشک کند پس واجب است که در همه مراهم مستعمله در عضو
سوخته که بران خوف سفیدی رنگ باشد اندک حنای سوخته و قلیلی سرمه زیاده کنند چه این هر دو تغیر رنگ میسازند پس اگر سفیدی بعد صحت ظاهر شود
سبیل بازاله او نیست مگر بادویه که علاج برص بدان کنند مثل شیطرج در سرکه جوش داده که این را چون بران موضع طلا نمایند رنگ او را متغیر گرداند و بران تغیر تا
زمانی دراز باقی ماند و بعض اوائل استعمال داغ بارد نزد تغیر جلد تجویز کرده اند و صورت داغ بارد اینست که بگیرند انبوبه طویل آهنی بر موضع نهاده مص کنند
حتی که جلد بسوزد بعده بسرکه بشویند و بمرهم حل علاج کنند که این به کند و رنگ را متغیر گرداند صاحب کامل گوید که هرگاه جائی در بدن بسوزد باید که فی الفور
بران بیضه بشکنند و یا اسفیداج فارسی مطبوخ سازند و یا عدس جوش داده باریک سایند و یا بگل ارمنی مع سرکه ممزوج با آب ضماد کنند و یا بگیرند عدس پوست جدا و باریک سوده بسفیدی بیضه و روغن گل
سرشته بران طلا نمایند و یا بگیرند اندک سفیداب و روغن گل و مرداسنگ و سفیدی بیضه و با قدری که با هم برشند و سرد کرده بر موضع طلا کنند و مرهم نوره چون بر موضع طلا نمایند بسیار نافع بود
و این صفت اوست آهک سفید سرد کرده گرفته بران آب اندازند و تا دو ساعت بگذارند بعده آب اندک اندک بریزند و آب دیگر اندازند و همچنین چهار مرتبه عمل نمایند
و سنگ ریزها که زیر او بماند آنرا دور کرده آنرا ابدارند تا آب صاف شود و آهک بته نشیند پس آنرا خشک کرده بروغن گل خالص آمیزند و با هم بزنند تا مثل مرهم
گردد استعمال نمایند ابو منصور گوید که چون احتراق لاحق شود در اول امر باید که گلاب سرد کنند و دران پارچه تر کرده بر موضع نهند و هرگاه نیم گرم شود
تبدیل آن کنند پس هرگاه لهیب ساکن شود چیزی که آنرا از تقرح منع کند طلا نمایند و آن اینست که بگیرند عدس مقشر و گل سرخ و بجوشانند تا مهرا شود
بعده آنرا با آرد جو و سفیدی بیضه و روغن گل یکجا کرده بسایند تا نرم شود طلا نمایند و بالایش پارچه تاب برف سرد کرده نهند دیگر که منع از تقرح کند
برگ خطمی سبز با آب بپزند تا مهرا شود و بعده از خیوط پاک کرده در هاون اندازند و با آن اندک سفیداب و آب کشنیز تر و روغن گل آمیخته حل کنند تا همواره شود
و مرهم گردد و بر پارچه طلا کرده بران نهند و اگر احتراق عظیم کثیر باشد و قوت صاحب او آنرا موافقت کند فصد کنند و تلطیف تدبیر او نمایند تا انصباب
ماده بسوی آن زیاده نگردد و چون متقرح شود بمرهم سفیداب علاج کنند پس اگر قرحه غلیظ شود و تسکین نیابد بمرهم نوره معالجه نمایند و صفت او
آنکه آهک صاف سفید که آنرا در صناعت استعمال میکنند در پارچه باریک ببندند و در ظرفیکه آب باشد آنرا بمالند تا آنکه آهک همه در آب آید و ثفل آنرا

نسخهٔ مرهم [illegible] جالینوس

نسخهٔ مرهم [illegible]

نسخهٔ مرهم [illegible]

[illegible] مرهم [illegible]

دور کنند و آن آب را بگذارند تا آنکه آهک بته نشیند و آب صاف گردد پس آب را بریزند و آهک را بگذارند تا اندک خشک گردد بعده بروغن مورد محلول بروغن گل خام باهم بزنند تا هموار گردد پس استعمال نمایند و اگر درد شدید باشد اندک کافور دران داخل کنند و آنانچه لتسکین وجع کنند سفیدی بیضه چون بروغن گل آمیخته پارچه کتان آلوده بران نهند و اگر حاجت بتجفیف باشد علاج باین دوا کنند بگیرند جو سوخته شش درم و خیوط سوخته و گلنار سوخته هر واحد ده درم و ساییده بپاشند بعد از آنکه بروغن گل چرب کنند که این درین علت بی‌بدیل ست و یا استخوان باکیان بسوزند و بروغن گل آمیخته بران نهند و یا بگیرند عدس بقشر و رامک و عصفر و هلیلهٔ زرد و ساییده بران سفیدی بیضه و روغن بنفشه انداخته حل کنند تا هموار گردد پس بر خرقهٔ کتان طلا کرده بران نهند جرجانی گوید ادویه که در ابتدا برای حفظ او از آبله کردن بکار برند سرد کننده و ناسوزاننده است چون سپیدهٔ تخم مرغ بروغن گل آمیخته آنرا بپر مرغ طلا نمایند و قیمولیا و گل ارمنی که سبک بود بسرکه ممزوج ساییده طلا کنند و برگ خطمی و آرد جو بجز بریخته و شسته و برگ کاهو کوفته با روغن گل بسایند و طلا کنند و برگ خطمی یا برگ خبازی بمقدار یک رطل بغدادی پخته بسایند و رگها و لیفها از وی بیرون کنند پس ادویه که در قول مسیحی گذشت آمیخته طلا کنند و این طلا اول امر گرم را نیز سودمند بود اما ادویه که بعد آبله کردن و ریش گشتن بکار برند مرهم آهک است و نسخهٔ آن سابق مسطور شد ابن الیاس گوید که بگیرند سفیداب ارزیز و مرداسنگ مغربی در گل سرخ و باریک سوده بسرکهٔ کهنه بسرشند و ضماد کنند و یا گل ارمنی فرسوده بسفیدی بیضه باهم زده سرد بر موضع طلا نمایند و اگر آبله بسیار شود و با آن درد و سوزش سخت باشد هر صبح سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم یا آب انار ترش بتخم افشرده مع شکر سفید بنوشانند و تغذیه بمزورات حامضه مثل آب غوره و انار دانه و زرشک نمایند و فصد سرو کنند و خون بقدر قوت و واجب برآرند و بمرهم سفیداب یا مرهم نوره طلا سازند انطاکی گوید که قاعده در علاج این مرض تبرید محل و تجفیف اوست خاصة آنچه حرق به آبله کردن کرآن مائیت کند و آنرا از عروق جذب نماید نرسد پس در ان هنگام از شرط و امتصاص ماده بمحاجم چاره نباشد و همین لفصد درینجا مراد اطبا است نه فصد ابدان و این را بدانند که درین بسیار اطبا راه غلط کرده اند بعده اگر علامات حرارت غالب باشد تبرید از داخل واجب بود و الا ادویه وضعیه کفایت باشد و آنچه حرق نار را مخصوص ست از انجمله مداد محلول بآب بست و قریب اوست خاکستر چوب زردهٔ بیضه نفیس گفته که این منسوب بجارشن کلده است و قوی‌تر از آن آرد برنج بسفیداب و خاکستر پای باکیانست بهر آنکه این قوی التجفیف ست بلکه در شرح اسباب است که استخوان قوی‌ترین مجففانست و این قوی‌ترین آنهاست و عام جمیع حرق انواع طینهاست خصوصاً طین قیمولیا و مرهم سفیداب یا مرهم خل و مرهم نوره و کتیرا و نشاسته و لعاب اسبغول و کلوچه بگلاب و آب کشنیز و بدانند که من درینجا تبرید مطلقا مناسب نمی‌بینم بسبب احتمال آنکه حرارت بتکثیف محتبس شود پس فاسد گردد ولیکن اول التسکین سوزش میکنیم بعد آنچه مفتح و مرخی مثل روغنها باشد استعمال مینمائیم و اگر اتفاق دوائی افتد که دران تفتیح و اخراج حرارت مع تسکین الم باشد آن بغایت نافع بود و آن تحقیق دوا مرا میسر نشده مگر این دوا که تالیف او کردم و عجیب مجرب آمد صنعت آن آب حی العالم سه اوقیه روغن بنفشه یک اوقیه و نیم موم خام نیم اوقیه روغن و آب را بیزند تا آب برود پس موم اندازند تا ممزوج گردد و سرد کرده بران یک درم کافور محلول در سفیدی دو بیضه اندازند و مخلوط کرده بردارند گیلانی از بولس نقل کرده که آنچه صالح ست برای آنکه معالجهٔ این بدان کنند گل قیمولیا و گل بلاد فرنطس و هر گل سبک ست چون لطوخ آن کنند بسرکه که تیزی او سخت نباشد یا بآب و از آبله منع کند بیضهٔ خام همانساعت بر موضع با پشم نرم بنهند و این تبرید اندک نماید و تخفیف نیز سوزش کند خجندی گوید که علاج مبادرت بتر کردن در آب سرد و پاشیدن برف بر عضو و لطخ بروشنائی معمول از مازو و زاج و لطخ بآب کشنیز سبز یا سفیدی بیضه و مسکهٔ تازه و شیرج و سفیداب و کافور ست و اگر سن احتمال کند فصد کنند و اولی حجامت بر ساقین ست و بران خرقهٔ کتان سرد کرده ساعت بساعت نهند و بعد آن مطبوخ و گل ارمنی بسرکه یا بآب کشنیز ضماد سازند و این تدبیر ایشان تا گفته ست و اغذیهٔ آنها مزورات مثل عناب و آلو بالو و خرفه و شربت ایشان شربت آلو و شربت نیلوفر باید پس اگر ورم اشتداد نماید و بدن ممتلی باشد تنقیه بطبیخ فواکه نمایند و چون از نفخه اول تجاوز کند نطول بجوشاندهٔ خطمی و گل بنفشه و نیلوفر و جو کنند پس اگر قرحه و آبله بموضع افتد علاج بمرهم کافور و مرهم نوره یا مرهم سفیداج یا مرهم معمول از خاکستر پای باکیان و خاکستر نمک اندرانی و آرد برنج و سفیداب ارزیز و سفیدی بیضه و روغن بنفشه کنند

حرق الماء

عضویکه از آب گرم سوخته باشد علاجش همانست که در حرق النار گذشت و خاکستر موی بز دری تخم مرغ مخلوط کرده درینجا بسیار فائده میکند و گویند که از ضماد حنا با سرکه سوده آبله نشود و جملهٔ الحیان باین مختص ست و بقول جالینوس وغیره ضماد طلق محلول بسفیدی بیضه سرشته و کذا زردی و سفیدی بیضهٔ خام باهم مخلوط کرده و کذا اسفیدی بیضه بپنبه مالیده و کذا پنبه یا خرقهٔ کتان کهنه تا آب نمک آغشته و کذا کافور و گلاب و کذا صندل سفید بگلاب حل کرده و کذا اسفیداب ارزیز و سفیدی بیضه و روغن گل و کذا برگ سوسن سفید و کذا بیخ آن بروغن گل و موم زرد و کذا شنگرف بروغن گل و موم زرد آمیخته و کذا ثمر زیتون سبز که سیاهی دران آغاز کرده باشد باریک سوده و کذا مرداسنگ تا آب سوده هر واحد نافع سوختگی آب گرم ست **اقوال اطبا** ابوسهل گوید که اگر احتراق بآب گرم باشد نفع میکند آنرا قبل از آنکه آبله کند آب زیتون نمکین یا مری یا آب سماق یا آب ماهی شور و آب برگ مورد و بعد آبله کردن مرهم سفیداب مرهم نورة مغسول بوعلی مینویسد که گاهی چنان اتفاق افتد که دیگ جوشیده یا آب گرم بر عضو انسان ریزد و فعل آتش کند و اصوب برای او اینست که فی الحال قبل از آنکه آبله کند بمثل صندل و گلاب و کافور مبادرت کنند و نگذارند که خشک گردد بلکه هر ساعت پارچه بآب سرد برف تر کرده نهند که این از آبله کردن منع نماید و گاهی مبادرت میکنند و آب زیتون یا آب خالص خاکستر بران میریزند و بهتر آنست که هر کدام از اینها که باشد بسویق یا مرهم نوره بسایند و ایضا دوای معمول از سرگین کبوتر که در حرق النار مذکور شد بسیار عجیب ست و قروح آنرا معالجه بکنند تا جوش کرده یا خشک کرده که این بهتر ست و سائر آنچه در حرق النار گفتیم باید طبری گوید که واجب ست در حرق الماء استعمال آرد برنج مضروب بروغن بنفشه مع گل ارمنی و برای این حرق این مرهم مجرب ست قیروطی از روغن بنفشه بسازند و بران اندک سفیداب انداخته در شیشه بزنند و بران طلا نمایند و هرگاه آب گرم بسبب شدت حرارت خود گوشت را فاسد کند دران آهن استعمال کنند با بیخ طرد که گوشت فاسد از ان دور کنند بعد از ان این مرهم بران استعمال نمایند بگیرند گلنار و گل سرخ و سفیداب یک یک جزو کنند و راتینج هر واحد نیم جزو بعده قیروطی بروغن گل ساخته این ادویه دران حل کنند تا مخلوط گردد و حارث ابن کلده طبیب عرب ذکر کرده که چو سوخته بزردهٔ بیضهٔ مرغ باهم زده بهترین دوا در سوختگی آب ست و اما آنچه اهل حران در جمیع حروق استعمال میکنند مرهم خل ست که در حرق النار مذکور شد و اول آنکه عضو بسوزد آنرا ببردی سرکه مع اندک گل ارمنی طلا کنند و بگذارند تا خشک گردد و عضو ترشح کند بعده بابریشم پاره آنرا پاک کنند و بران مرهم خل استعمال نمایند **گیلانی** از بعض اطبا نقل کرده که قبل از حدوث آبله بر موضع بزیتون مالح که با سویق بسایند ضماد نمایند و یا شب یمانی با سرکه سوده بر موضع لطوخ سازند و یا زهرهٔ نرگاو با آب بسیار آمیخته بر موضع لطوخ کنند و یا با آب و نمک طلا نمایند و یا بیخ سوسن آسمانجونی بشراب سوده و یا ترمس بروغن گل سائیده تا غلیظ کرده لطوخ نمایند و اما ابن قلوس ذکر کرده که این دوای مرکب نیکوست بگیرند خرقهٔ کتان بعسل آغشته پس بسوزند و خاکستر آن هشت درم سفیداب و موم هر واحد چهار درم روغن گاو و پیه بز هر یک شانزده درم گرفته ازین مرهم سازند و استعمال کنند و اما آنچه آبله دران افتد سماق و سویق بسرکه سائیده ضماد کنند و یا بگیرند خاکستر مرو در آب پاک کرده بروغن گاو و روغن آمیخته بر پارچه کشیده بران نهند

حرق الدهن

آنچه در سوختن آتش فرق یافته در سوختگی روغن گرم نیز کفایت کند و این دوا مخصوص ست سفیدی بیضهٔ بقدری زیت و سفیداب آمیزند و در شیشه انداخته بجنبانند تا هموار شود طلا نمایند و بقول انطاکی خستهٔ شفتالو و برادهٔ عاج و سفیدهٔ بیضه باین مختص ست و یا سفیدهٔ کاشغری یکنیم توله کافور سه ماشه سفیدی بیضهٔ مرغ دو عدد بروغن گل سه توله روغن یاسمین یکنیم توله در ظرف چینی بانگشت بمالند تا یکسان شود و بکار برند

حرق الصاعقة والشمس

عضویکه از اثر برق و گرمی آفتاب بسوزد علاج آن نیز همانست که در حرق النار گذشت و مرهم خل نیز نافع بود و در احتراق از آفتاب مرهم کافوری هم مفید طبری گوید که علاج کسیکه او را هوای صاعقه برسد فصد ست و تبرید و پرهیز و نوشانیدن ماء الشعیر و شیر زنان و حقنه بماء الشعیر که دران اندک روغن بنفشه خالص بقدری کافور آمیخته باشند و ایضا حقنه بماء الشعیر و شیر زنان و روغن بنفشه که همه را باهم بزنند تا نرم گردد تا آنکه وجع ساکن شود و آبله ظاهر گردد پس سعوط نمایند

آب آبله برآرند بعده علاج حرق النار نمایند و خصوصاً مرهمیکه دران پای ماکیان سوخته و آرد برنج و روغن بنفشه می باشد و علاج این حرق النار را بیست اما چون بر کسی نار صاعقه افتد طمع در حیات او نباید داشت و معالجه او از فصد و غیره بود و اما سوختن جلد بآفتاب را لازم ست که طلا بمرهم کافوری کنند تا جلد منقشر گردد بعده مرهم خل بران نهند و دائم عضو را بروغن چرب کنند و از حرانیان بعضی امر بشرط موضع بعد فصد و تعدیل مزاج مریض بتجربه مبلول بر دهن گل میکنند یکبار این حقیر قدری بازخرفه در سرکه تر کرده استعمال مینمایند تا آنکه در بقعه رنگ بشره او پدید آید و اگر رنگ موضع بشدت احتراق او متغیر گردد استعمال مرهمیکه در حرق نار ذکر کردیم نفع کند و آب سیار دائم امر بتبرید موضع مینمود چون از حرق شمس میسوخت و یا بآب دریای شور احتراق و سحج میشد و او را مس بروغن نمیکرد تا آنکه موضع خدر میشد و حس او زائل میگردید مثلاً بعده آنرا راحت میداد پس باین طریق صحت مییافت و جلد او چنانکه معهود عود میکرد و هر جائیکه بشبه باسجز اسد چون مسام او نسوزد و تبرید آنرا صحت بخشد و اما هرگاه مسام بسوزد و بموضع خون آید علاجش نیست مگر مرهمیکه در حرق نار ذکر کردیم

احتراق جلد از بلادر

اگر پوست از عسل بلادر محترق شود باید که اول حجامت با شرط کنند پس ازان مرهم خل نهند و اگر آبله افتاده باشد آب تربوز سه اوقیه سکنجبین تفاحی لیموئی علویخان سه توله و یا شیره خرفه و مغز تخم کدو و خیارین هر یک هفت ماشه و شربت آلو چهار توله نوشانند و باید که اول رگ هفت اندام زنند تا سمیت آن سرایت باعضای رئیسه نکند و بفاصله دو سه روز برانجا بالکی زده محاجم بزور بکنند پس مرهم سرکه بعمل آرند و آن موضع را بدوغ ترش شوئیدن و روغن نارجیل بران مالیدن مجرب ست طبری گوید که علاج سوختن جلد از عسل بلادر فصد و تبرید مزاج و نوشیدن کافور ست بعده تبرید عضو بعد ازان علاجش بشرط موضع محاجم و مص موضع بدان نمایند تا خون منقطع شود و زرداب ترشح کند بعده ترک کنند تا هر چه مترشح شدنی ست ترشح کند و موضع متقرح گردد و بران اشیای مخرج سموم منشف آن نهند پس هرگاه رشح منقطع شود آن ورم را علاج بمرهم خل کنند و گاهی عسل بلادر دران موضع رنگ شبیه برص پیدا کند و خارش نماید و ساکن نشود مگر بنوشیدن سرکه کهنه و استفراغات کثیره و عاقل پس آن نکند مگر بعد اصلاح آن با دویه و هر کسی که اراده استعمال آن کند طریق او آنست که او را بسرکه خوب جوش دهند بعد ازانکه مواضع آنرا بسوزن سوراخ کرده باشند **گیلانی** مینویسد که این اصلاح از تقدیم سمیت و اصلاح بلادر و احراق آن اینست که بروغن جوز یا مغز جوز تازه آمیزند و بالجمله برای اصلاح آن چیزی بهتر از جوز نیست لیکن باید که آنرا قبل استعمال بدان مخلوط سازند و نفع او بعد استعمال اندک ست با وجود آنکه از غیر او بزرگتر ست **ابن الیاس** گوید که علاج حرق جلد و آبله آن از استعمال عسل بلادر اینست که صبح آب هندوانه یا شیره خرفه هر کدام ازینکه باشد سه اوقیه بسکنجبین ساده خوب ترش ده درم و غذا از مزورات ترش بکدوی تر و اسفاناخ سازند و تلطیف تدبیر نمایند **انطاکی** مینویسد که علاج حرق بلادر مخصوص ست بحنا و آب مورد و کشنیز تر و آبیکه دران خاکستر انداخته چند مرتبه صاف کرده باشند و یا بپایان بسفیداب و سرکه و بیخ کبر با آب کنجد و عدس مقشر **حکیم شریف خان** در فوائد شریفیه مینویسند مردی را دیدم که بلادر جلد او سوخته بود و جریان عرق دران بکثرت بود پس بران حب السمنه مع ادویه مناسبه استعمال کرد و ازان صحت یافت و همچنین جوز و مغز نارجیل کهنه آنرا نافع ست

جراحات

جراحت تفرق اتصال باشد که در گوشت حادث شود و هنوز ریم نکند و آن یا بسیط بود و یا مرکب بسیط آنست که از عوارض دیگر چون درد مفرط و انصباب مواد و سوء مزاج و سوء ترکیب خالی باشد و جراحت مرکب آنست که با آن عرضی دیگر مثل سوء مزاج بدن و امتلای آن و مثل ورم و کسر عظم و قطع رگ و عصب بود یا با عراض دیگر باشد مثل شدت درد و فساد لحم و خجندی گوید که مراد از بسیط در جراحات و قروح آنست که با آن امری دیگر مقتضی علاج دیگر مقترن نباشد و از مرکب آنکه با آن مثل لحم زائد و نقصان او مقترن باشد و بالجمله هر واحد ازان یا صغیر باشد یا کبیر یا مستوی الشفات یعنی هر دو لب او هموار بود که نزد ربط باهم پیوندد و یا غیر مستوی و یا غائر و یا غیر غائر و یا منفصل المضغه یعنی آنکه پاره گوشت ازان جدا شود و یا نافذ بباطن و یا غیر نافذ و جرجانی گوید که جراحتها ده نوع ست یکی آنکه شگافی راست بود دوم آنکه شگاف گرد بود سوم آنکه پهلوها و زاویها دارد چهارم آنکه لختی گوشت ازان رفته باشد پنجم آنکه غور دارد

و دور اندر رسیده باشد و غور او ظاهر نباشد ششم آنکه غور او ظاهر بود هفتم آنکه گوشت او گفته بود و خون در اجزای آن گرد آمده باشد هشتم آنکه آماس کند نهم آنکه از ظاهر تن در باطن افتد دهم آنکه باستخوان رسیده باشد و مسیحی گوید که تفرق اتصال اگر در عضوی از اعضای لحمی باشد آن ملتحم شود و اگر در عضوی از اعضای عصبی باشد ملتحم نشود مثل جرم عصبی از حجاب و امعای دقاق و اگر در استخوان باشد بذاته التحام نپذیرد لیکن بجوهر صلب که بدان اتصال او شود ملتحم گردد و آن جوهر در طبیعت خود میان لحم و غضروف بود و آن را پشتند نیست و شیخ میفرماید که ما قصد میکنیم در بعض اعضائیکه اتصال او متفرق گردد آنکه اتصال او عود کند چنانکه او سابق بود و این در مثل لحم ست و در بعض آن قصد میکنیم که تماس آن که محافظت آن نماید باقی ماند و اگرچه اتصال آن عود نکند و این در استخوان ست مگر در استخوانهای اطفال و صبیان که در ایشان امید این عود ست و قومی از اطبا گفته اند که جراحت عصب و عروق را اتصال عود نکند بلکه اکثر بران چیزی الصاقی جاری شود و لبهای جراحت را فراهم گیرد و نگاه دارد و بعضی از اطبا گفته اند که اتصال در شرایین تنها نشود یعنی جراحت شریانها ملتحم نشود و دیگران التحام پذیرند و اما جالینوس ازین انکار نموده و گفته که شریانها نیز بمشاهده تجربه و تجویز قیاس ملتحم میشود و اما مشاهده اینست که شریانیکه زیر باسلیق ست و شریان صدغ و شریان ساق را دیدیم که ملتحم شد و اما تجویز قیاس آنست که استخوان در سختی بطرفی نیست که ملتحم نشود و دیگر آنکه در اطفال و گوشت در نرمی بطرفی نیست که ملتحم نشود و رگها و شریانها متوسط میان استخوان و لحم ست پس واجب شد که حال آنها بین بین بود و التحام را از لحم کمتر قبول کند و از استخوان سهل تر آنرا قبول نماید پس ملتحم نشود اگر شق اندک و کوچک باشد یا بدن رطب نرم بود و آنچه خلاف این باشد ملتحم نشود و این نوعی از حجت خطابی ست و معول بر تجربه ست و جرجانی گوید خلاف نیست که استخوان کودکان ملتحم میشود خاصه اگر رگها نرم بود و جراحت کوچک باشد و اگر جراحت چیزی از جلد کم کند خلاف نیست که بدل آن باز نیاید لیکن بجای آن چیزی بیاید همچون جلد املس بی موی و اما رگهای باریک بسیار بود که شاخهای آن بالیده شود و بروید و بجای خود باز آید و در قانون و بعض شروح آن نوشته که بعضی اعضاست که تحمل جراحت نکند و چون جراحتی در ان افتد ضرر عظیم کند و در اکثر قتل نماید و خلاص ازان بندرت بود و آن دماغ و گرده و مثانه و امعای دقاق ست و جراحت جگر نیز نازک بود لیکن بران سلامت بسیارتر ازان باشد که از جراحتهای اعضای مذکوره چون خفیف بود و اما دل بهیچ حال احتمال جراحت نکند و توقع سلامت با وجود حدوث جراحت در ان نباشد و جراحت معده و امعای دقاق و حجاب اگر اندک بود صاحب او ازان شفا یابد و لیکن بدشواری و حجاب در صحت دشوارتر ست و همچنین صحت معای صائم دشوار بود و اگر جراحت آن خارق باشد بنحویکه از جانبی بسوی مقابل آن نافذ شود صاحب او کمتر صحت یابد و اما امعای غلاظ در صحت سریعتر و در التحام سهلتر ست حتی که خروق آن بهشود و گاهی انسان با وجود انخراق آن مدتی زنده ماند اگر ثفل که از موضع خرق خارج شود بسوی انفصال از بدن راه یابد و اما دماغ اگر جراحت او بسیار اندک بود صاحب او اکثر صحت یابد و اگر خارق نافذ تا بیکی از بطون باشد صحت ممکن نبود و اما جگر اگر خرق در ان تا قطع رگ بزرگ رسد ممکن نیست که صاحب او صحت یابد و اما گرده پس التحام او مثل جگر بود لیکن التحام این دشوارتر ست و چون خارق بود ملتحم نشود و قتل کند و اما آنچه ازین جراحات ریم کند و قرحه گردد آن دشوارتر صحت یابد از آنچه ریم نکند و چون با جراحتی که در شکم افتد تهوع یا فواق یا اسهال عارض شود مریض بسرعت هلاک گردد و اگر جراحت در مواضعی بود که اشتداد وجع و ورم در ان واجب شود مثل سرهای عضله و اوتار آن و خصوصاً جای عصبانی ازان تا وقتیکه ورم حادث نشود و آن دلالت کند بر آفت مستبطنه که بسوی آن مواد منصرف شده و برای جراحت فاضل نمانده و حکیم اکبر مینویسد که اگر دل مجروح گردد مهلت ندهد و نشان جراحت او موت عاجل ست و دماغ نیز احتمال جراحت کمتر دارد و نشان جراحت آن اختلاط عقل ست و برآمدن بول بر جراحت مثانه و برآمدن براز بر جراحت روده دلالت کند و جراحت عصب و اطراف عضله مخوف ست از تغیر رنگ و سقوط قوت و نبض با تواتر و صغر و غشی و اختلاط عقل و تشنج توان دانست و جراحت زانو که در پیش بود مخوف ست و خلاصی ازان کمتر متوقع و جراحت سینه که نافذ بود مخوف ست و نشان او خروج هواست از انجا و جراحت حجاب مخوف ست و ضیق النفس خاصه او ست و جراحت معده مخوف و برامدن طعام لازم آنست و جراحتی که در غیر این اعضا افتد امید سلامت بیشتر دارد

علاج کلی جراحت

باید که از آنجا فضلت بدارند تا چیزی دران نیفتد و آنرا چنان ببندند که بیکدیگر متصل شود و اگر متصل نشود ببابید دوخت و اگر بر جراحت دو سه روز گذشته باشد باید که
از چیزی خشن آنرا بخراشند تا خون ازان جاری شود بعد آن ببندند و اگر جراحت غائر باشد باید که کندر و صبر و انزروت و بذر البنج و دم الاخوین ساییده بپاشند و اگر در آن
چرک باشد ادویهٔ مذکوره را بالعسل بسرشند و استعمال کنند و بعضی گفته‌اند که کهنه دران پر کنند و این مرهم از برای اندمال بی نظیر است بگیرند زبان سگ در سایه خشک کرده بسوزانند و در اندکی روغن کنجد در
آهنین بریان کنند بعد آن برگ نیم را باریک ساییده قرص ساخته در روغن کنجد در ظرف آهنین بسوزانند و دور کنند بعد ازان سوخته زبان سگ ادویه و روغن کنجد انداخته بچوب نیم یا دستهٔ آهنین
خوب تر ممزوج کنند و در شیشه نگاه دارند و در روغن بودار نیز درین باب مجرب است و اگر با جراحت ورم و قطع عصب و عرق و کسر عظم و الم و فساد گوشت و نزف الدم باشد باید که اول علاج
این امراض کنند بعد آن علاج جراحت نمایند پس اگر ورم باشد علاج آن در اورام گفته شد و علاج قطع عصب و قطع عرق و کسر عظم جدا جدا مسطور گردد و اگر
الم باشد باید که بتسکین الم از افیون و بذر البنج و مانند آن کنند و اگر فساد گوشت باشد برگ کاسنی سبز و برگ عنب الثعلب سبز و خطمی بروغن گاو در ساییده
ضماد نمایند و یا آنرا دور کنند و اگر نزف الدم باشد علاجش نیز جدا بیاید و صبر کندر دم الاخوین اقاقیا بکوبند و بپاشند ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبه که التحام
و اندمال جراحت تازه کنند امذریان که آن قیان مقابر است ذرور آن در التحام جراحات تازه مجرب سویدیست و اقماع انار ترش نیز مجرب و همچنین برگ
و گل آن و کذا ذرور برادهٔ آبنوس مثل غبار سوده مجرب صحیح است و کذا خوخ الما خشک آن بطریق ذرور و رطب آن بطریق ضماد مجرب و کذا پوست خیار سوده
و کذا اشرب آن ... درم مجرب است و نهادن ... قابض سرشته و کذا عصی الراعی و کذا نیل هندی و کذا انزروت و کذا پیاز نرگس و کذا اقفر...
و کذا کندر تنها و یا بموی سوخته و کذا افیطوس و کذا برگ لسان ... و کذا حی العالم و کذا مغرهٔ عراقی و کذا گل مختوم و کذا گل ارمنی و کذا برگ چنار تازه و کذا حجار
... و کذا برگ سیاوشان و کذا سورنجان و کذا زعفران و کذا برگ جمیز و کذا پوست انار و کذا وسمه که آن برگ نیل است و کذا شنگرف و کذا حنطیانا رومی و کذا خانهٔ
عنکبوت و کذا پنیر تازه بی نمک و بالای آن برگ انگور یا برگ چنار یا برگ کاهو بستن و کذا حنای مکی و کذا الزاج الذهب و کذا زر خام سوخته و کذا ... بیشتر
کهنه تر کرده و کذا تخم گشنیز و کذا موی انسان سوخته بعسل سرشته و کذا برگ انگور سوخته و کذا عصارهٔ ام غیلان و کذا خستهٔ خرمای سوخته و کذا مر مکی و کذا لحم
حلزون و کندر و کذا شگوفهٔ حنا و کذا چقندر سوخته و کذا خاکستر ابریشم سوخته و کذا برگ خبازی تر و کذا لحم صدف سوده و پاشیدن بیخ کاکنج و کذا برگ کنار
و کذا پیاز نرگس خشک کرده سوده و کذا خزف تنور و کذا کافور و کذا خون شتر خشک کرده سوده و کذا دم الاخوین و کذا پوست درخت دلب سوخته و کذا ودع ...
آسیا آمیخته و کذا شیر خشک کرده باریک سوده و کذا خون بزکاو خشک کرده ساییده و کذا تخم شنجکشت و برگ آن و کذا البقم و کذا ابوال الابل که دوائی است از
عرب می آورند و کذا تخم قمر و کذا شقائق النعمان سوده و کذا اشنه و کذا برطانه سوخته و کذا کدوی خشک سوخته و کذا برگ خیری خشک کرده سوده و کذا برگ نخود سوخته
و کذا برگ امرود خشک کرده هر واحد جراحت تازه را در التحام و التصاق نمایند و خشک کنند دیگر از مجربات حکیم علی تنکار ساییده بر جراحت ریزند و بهم آورده
ببندند که احتیاج بدوختن نشود و متصل شود خصوص که زخم تازه باشد و اگر زمانی بران گذشته باشد و هنوز خون می آمده باشد نیز استعمال کنند و الا زخم را خراشیده
بعمل آرند دیگر برگ سبز کنار بوستانی کوفته بر جراحت نهند که زود پوست برویاند در جراحات و قروح خبیثه دیگر مجرب برای جراحت تازه ابریشم
شتر سوخته بپاشند و وانگنند بلکه هر روز بآتش گرم کنند دیگر سنگ پشت بسوزند و خاکستر آن نگاه دارند و زخم را بروغن چرب کرده بپاشند در سه روز
آرام میشود دیگر ... که ازان ابریشم یا فند سوخته و کذا برگ کنیر خشک کرده سوده و کذا سنگ جراحت ساییده و کذا پوست درخت سرس خشک کرده
سوده و کذا سرخ خانگی سوخته هر واحد بر جراحت پاشیدن زخم را خشک گرداند و اینکه هرگاه خون زخم در شکم مانده باشد هر روز یک قدح آب ...
... آمیخته بنوشند ... از مجربات حکیم علی ... و مرهم جراحت ست برگ مغیلان را با زیرهٔ سفید بسایند و بر جراحت کنند بند تا پاک شود
ملتحم گردد در روز ... که پاشیدن آن بر زخمها و دمامیل و قطع سیف وغیره که بفساد آمده باشد و التیام نیابد در ایام قلیل اصلاح دهد شنگرف انزروت
سفیداب قلعی مرداسنگ دم الاخوین باریک سوده اول چرک از زخم پاک نموده بران مرهم سفیداب بر پارچه مالیده چسپانند بعده وقتیکه مرهم جدا سازند
این ذرور بپاشند نافع ست و گاهی قیروطی از روغن و دود ساخته عوض مرهم بکار می برند و زود التحام می نماید مجربست نوع دیگر از مجربات حکیم ...

گلنار زرد ورد کندر مکی مساوی کوفته بیخته بر زخم بپاشند و در تحفه صبر زرد عوض زرورد و مر مکی ست و نوشته که از اسرار است و در اندمال جراحات بغایت سریع الاثر و عظیم الفعل ست و در ذریره
عجیب ست گوشت را بسر و یاند و جراحت تازه را التصاق میکند و خون بند مینماید کندر صبر انزروت دم الاخوین مساوی بسایند و بر جراحت پاشیده ببندند ایضاً مسیح گوید که این ذرور را
آزموده ایم ریشهای تازه را سود دارد صبر مر انزروت هر یک یک جزو کندر دو جزو همه را باریک سائیده بهم بیزند و وقت حاجت بپاشند **ذرور** اگر بر زخم ببندند به شود زرد چوب دیودار
دار پلد اصل السوس تربد مساوی کوفته بپاشند **مرهم** که در اقسام جراحت معمول ست رال گل ارمنی هر واحد یکدام توتیای سبز چهار سرخ
روغن شیرین بقدر حاجت ادویه را همراه روغن کهرل نمایند تا بالدوام مرهم آید **اقوال حذاق** شیخ میفرماید جراحت لحمیه خالی نیست از آنکه یا شق بسیط
مستقیم باشد یا شق مدور یا ذی اضلاع یا شق مع نقصان چیزی از لحم و گاه غائر نافذ بود و گاهی مکشوف و برای هر واحد تدبیریست و همه اقسام در
حبس خون سائل اشتراک دارند و آنرا بابی جدا ساخته ایم و گاهی سیلان خون بقدر معتدل برای جراحت نافع بود و ورم و بثری و حمی را منع کند و از افضل چیزها
در جراحات رعایت آن کنند منع کردن از تورم او ست بهر آنکه اگر ورم عارض نشود علاج جراحت ممکن بود و اگر انجا ورم باشد و یا در انجا رض و فسخ بود و در خلال او
با وجود جراحت خون مجتمع شود و اراده که ورم و ریم کند درینصورت معالجه جراحت تا وقتیکه تدبیر آن نکنند و علاج ورم ننمایند ممکن نبود و اگر در رض خون بند شود
از تعجیل در تحلیل او چاره نباشد چون آنرا قدر معتدبه و تمدید باشد و این با جا کریم دران بود و تحلیل او بهر چیز حار لین باشد از انچه معلوم ست و لهذا واجب
آنست که اعانت سیلان خون کنند چون کم آید و اگر شق بسیط مستقیم باشد و از ان چیزی ساقط نشود در تدبیر آن بستن و از ان بهیئت و ماهیت
دور داشتن و منع از افتادن چیزی و موئی و غیره دران بعد حفظ مزاج عضو و جهد در عدم انجذاب بسوی عضو سوای خون طبیعی کفایت باشد و اگر شق عظیم
باشد و اطراف او باهم ملاقی نشود بهر آنکه مستدیر متباعد یا مختلف الشکل بود و از ان اندک لحم رفته باشد علاج آن دوختن ست و منع اجتماع رطوبت دران
باستعمال مجففات رادعه و استعمال ملطفات که مذکور گردد و اگر جائز باشد بسا است که بستن التصاق او نیز کند و در کشادن او احتیاج نشود و گاهی بکشادن
او حاجت افتد اگر ممکن بود و این وقتی باشد که بستن او برباطیکه آنرا موثق گرداند نفع نکند و خصوصاً هنگامیکه بستن نیکو بر تیغ غور واقع نشود پس مواد
بسوی آن بریزد و بسبب ضعف او و بسبب درد از ان چاره نیست و بسبب احوالیکه آنرا در باب قروح ذکر کنیم و اگر حاجت بکشادن آن افتد از نهادن پنبه و مانند آن
بر دهان او تا نشف آن کند چاره نبود خصوصاً وقتیکه بستن بر تیغ واقع نگردد چنانچه گفتیم و یا انصباب او نفضی باشد که امکان انصباب ماده ردیه از ان نباشد
و یا دران استخوانی باشد و یا خوف بود که ناصور گردد و یا از ان رطوبت بسیار ردی شود و آن درین هنگام در حکم قروح باشد نه جراحات عالمی گفته که جراحت محتاج
بود بربط جامع برای هر دو لب او چون اراده التزاق و التحام باشد و اما هرگاه محتاج بانبات لحم دران باشد احتیاج بدان نبود لیکن محتاج بود یکمرتبه برباطیکه
از دهان او چرک بریزاند و مرتبه دیگر برباطیکه بقدر امساک دوا بران باشد و گفته سزاوار است که دهان جراح را امکانی باشد که چرک از ان دائم بطبع خود بریزد یا
باین طور که شگاف انجا واقع شود و یا آنرا باین شکل متشکل گردانند و من بهر دم جراحت بسیاری را که غور او قریب زانو بود و دهان او در ران بغیر آنکه او را دهنی دیگر
باسفل نزد زانو سازم لیکن ران را باین طور نصب کردم که قعر بفوق بود و دهن باسفل پس بغیر شگاف در اسفل به شد و همچنین ساعد و کف و غیره را با آن
طور تعلیق نمودم که دهن همواره بسوی اسفل بود انتهی قول آن عالم و گوئیم که گاهی جراحت چنان واقع شود که بر طبیب قطع تام و جدا کردن عضو واجب شود و اما
هرگاه جراحت چنان باشد که لحم بسیار از ان منقطع شود احتیاج بمنبتات لحم افتد و دوائیکه خشک کند و منع نماید آنرا کفایت نباشد بلکه گاهی مجفف و مانع
از جهت آنکه ردع ماده کند که از ان انبات لحم گردد ضرر رساند و گاهی غور بسبب نقصان استخوان باشد بنوعیکه انبات او بتمامه ممکن نبود پس غور باقی ماند چنانکه
گاهی اتفاق افتد که گوشت زیاده تر از واجب بروید و لحم زائد شود و واجب ست که بمراد انبات لحم در جراحت اغتذای مریض بغذای محمود حسن الکیموس موافق
عضو مجروح باشد و دوای منبت چنان بود که آنرا انبات لحم ممکن باشد و اما جلد را آن دوای منبت نرویاند و بران قادر نبود و قوت او بدان وفا نکند چون بالکل
منقطع شود بلکه بمکان او لحم صلب بروید که بران موی نروید و اما عروق بسا است که شعب آن پیدا شود و مثل گوشت بروید و از جراحات بعضی ذی خطر ست
مثل جراحاتیکه واقع در اعصاب و اطراف عضلات و عنقریب در باب احوال عصب ذکر خواهیم کرد و تابع او اعراض ردیه بود و آن سابق مذکور شد و تابع او

تشنج مهلک در اغلب اوقات بود و چون تشنج در مثل این جراحات عصبیه افتد و علاج قبول نکند پس الاجش قطع عضله است در عرض و راضی بودن ببطلان
فعل عضله ولیکن تا ممکن باشد تاخیر این علاج تشنج بچیزی دیگر غیر از قطع واجب بود و مثل جراحت زانو گاهی محتاج گردد بنهادن شق صلیبی و در ادام وقروح
و جراحات آن استظهار بفصد و اسهال نمایند و منع التحام کنند تا آنکه تنقیه بالغ حاصل شود بعد آن بالتحام او بپردازند

تعریف قوت ادویه منبت اللحم و ملحمه و مدمله خاتمه و اکاله

دوای منبت اللحم آنست که خون صحیح را منعقد لحم نماید پس واجب است که دران تجفیف بسیار نبود بلکه بحد معتدل و نه جلای قوی بسیار باشد بلکه جلاء
اندک بود بقدر یکه چرک را بغیر سوزش جلا دهد و محتاج بقبض معتد به نباشد و ایضاً محتاج بود بآنکه او در حرارت و برودت بحسب احتیاج جراحت و قرحه در مزاج او
بسوی آن باشد اگر آن مزاج ازان زائل شود محتاج بضد آن بقدر زوال او بود و اگر غیر زائل بزوال معتد به باشد بمشاکل برای حار بحار و برای بارد ببارد بود
و ایضاً رعایت تاثیر دوا در موضع کنند تا مقابله او کنند اگر در اسارت مزاج افراط نماید و اما ادویه ملحمه آنست که میان دو متباعد جمع کند و محتاج بود به تنشیف
کردن در هر دو سطح او پس میان هر دو الصاق نماید بند او تیکه در جوهر او ست و اگر خون موجود بود آن خون حاضر در جرح مکتفی عنه در الصاق را تجفیف بیرون
قبل از بهم کردن بخشند و آنرا این فعل ممکن نبود اگر با آن قوت تجفیف زیاده نباشد لیکن واجب است که جالی نبود بهر آنکه در جلا ضرر فرض آنست و محتاج است
بآنکه بسوی او ماده سیلان کند و منع سیلان آن ماده تجفیف میکند بآنکه ملحمه محتاج بتجفیف قوی تر و اندک قبض باشد و مدمله خاتمه در حاجت بقبض شدید تر
ازان هر دو است زیرا که این محتاج بود بتجفیف چیز یکه بالطبع در جفاف شدید تر باشد اعنی جلد و اما اکاله ناقصه لحم واجب است که بسیار شدید الجلا باشد

ادویه ملحمه جراحات

قوت این ادویه و موضع الیصال آنرا بیان نمودیم و شک نیست که در ازان محتاج است بآنکه اکثر قوت از دوای متخذ با دهان و قیروطیات باشد و حاجة الی
با دهان و قیروطیات بسبب آنست که ادویه یابسه و خصوصاً آنچه مثل مرداسنگ باشد و سائر معدنیات بسوی قعر غوص نمیکنند و در مسام نفوذ نمینمایند
پس هرگاه ازان قیروطی سازند آنرا بسیلان روغن تا قعر رسانند و این ادویه ملحمه معدنیات یا نباتات یا حیوانات باشد و آن از معدنیات مثل سفیداب
بروغن مورد و مرهم است و از نباتات اوراق مثل برگ بلوط ضماداً و برگ بید و برگ کرنب و برگ درخت سیب و پوست بیخ آن و برگ بارتنگ و گلنار و سرکه تراز
و قدری از شراب و خصوصاً چون بدان برگ شجر صنوبر ذکر و انثی و پوست بیخ آن آمیزند و برگ سرو و شاخهای آن و برگ فنطافولون بعسل و از صموغ علک البطم
و خصوصاً از قرب افصان کبیر و از ثمرات و حبوب جوز تازه سوده یا بلیح یا شراب جوشیده برگ حماض یا برگ چقندر یا کاهو یا امرود دشتی با وجود آنکه درین
منع نزله است و جوز السرو سیر سوخته و غبار آسیا و سعتر سوخته خصوصاً برای مشایخ با روغن گل و از گلها گل زعرور است و حشیشه ذنب الخیل خصوصاً در جراحت عظیم با لحم در آن
جراحات قریب از سر عضلات و از حیوانات جعل بسیار ترش ملصق جراحات عظیمه است و از مرکبات دوای یاسر و قبس و هبید و دوای سقولادس و مرهم الخلاف بمشک طرامشیح و مرهم کنات

ادویه مدمله و خاتمه جراحات و غیر آن

طبایع این ادویه دانسته اند و ایضاً بدانند که در ازان واجب است که در قوت چیزی نباشد که در هم افتد و الآن لازم است دانستن این امر که استعمال ادویه مذکوره
واجب نیست در وقتیکه سطح لحم صلب مع جلد مستوی شود و اما اگر لحم رطب بود واجب است استعمال آنها و آنچه اگر خشک گردد مستوی شود و این چیز نیست که بحد
شناخته شود پس واجب است که استعمال کنند دوای مدمل را قبل از آنکه نبات لحم در جرح جیکه دران لحم بروید باین مبلغ رسد بلکه واجب است که باین نوع باشد که لحم
خشک کند و فعل خود نماید طبیعت مقدار محتاج الیه رویانیدن مع بلوغ مدمل بغایت در ادمال تا آنکه توافی هر دو فعل حاصل شود از لحم و جلد نو رسیده افزاید
بدان سطح جرح مستوی گردد پس اگر رعایت این نکنند ممکن است که اثر قرحه باشد تر از جلد گردد و لازم است که خاتم را در اول از ابتدا استعمال آن نمایند بلکه
استعمال کنند بعد آنرا خشک استعمال نمایند نزدیک آنکه مقاربت ختم کند و مرد را در آن الطرف میل کند و آن ادویه مثل پوست شجر صنوبر بقیروطی و روغن گل
آس و اینتج خشک و قیمیر و سیر سوخته و قشور مس و دقاق کندر و مرداسنگ و قنطوریون دقیق و عروق جید است و اسفیدان و سوخته سیر و زراوند

سوخته شدید الاندمال ست و شب نیز و مازوی خام و برگ انجیر و آنکه بقراط کنایت ازان برجل حقیق کرده چنانچه گویند مشابه ست که بدان مراد شیشه معروف برجل الغراب باشد و سرگین سگ خورنده استخوان و سرگین سوسمار الا آنکه این جالی تر از اول ست پس محتاج بود بآنکه کسر جلای این بقوابض کنند و بیخ سوسن آسمانجونی و پوست بیخ جاوشیر و توتیا و از منبتات عجیبه در قروح حاره و جروح متورمه صندل و نیلوفر و صبر ست و خصوصا ضماد ز ناحیه مقعد و گاهی در ادویه او زاج و قلقطار افتد و اگر چه این هر دو از جمله اکالات کم کننده گوشت اند لیکن گاهی اندمال کنند در جراحت شدید الرطوبت و خصوصا چون بسوزند پس اندمال او کمتر از تاکل او نباشد لاسیما چون مغسول کنند پس باندمال مائل تر گردد و اما زنگار و ادویه شدید الاکل صلاحیت آن ندارند مگر بتدبیر قوی و در بعض جراحات و قروح شدید الرطوبت و امامس سوخته را چون بشویند آن در اندمال خوب ست و هرگاه اراده ساختن مراهم کنند احتیاج بچیزی افتد که آن قوی تر میان مدملات باشد مثل اقلیمیا و خصوصا سوخته و قلقطار سوخته و مرتک و سفیداب و اقلیمیا را بسایند و بهتر آنست که بسوزند بعده بدان قلقطار آمیزند و تسقیه روغن آس بسرکه و شراب قابض کنند و گاهی بران زاج سوخته و گلنار و مازوج افزایند اگر جراحت و قرحه شدید الرطوبت بود صفت مرهم کتان و این جید عجیب ست بگیرند خرقه کتان مغسول و بکوبند تا مثل سرمه گردد بعده بگیرند زیت قوی القبض یا روغن مورد و دران اندکی مازو انداخته بگدازند و دران خرقه کوفته آمیخته ازان مرهم سازند که این عجیب ست و مرهم اسود انبات لحم کند و چون اراده کنند که انبات او قوی گردد دران کندر و جاوشیر در آوند مجموع مساوی اجزا که مثل وزن اخلاط اربعه آن باشد داخل کنند صفت ذرور خفیف بگیرند سفیداب و مرداسنگ یکیک جزو جرک رصاص و مازو هر واحد نصف جزو ذرور دیگر صدف سوخته دوازده درم انار کوچک که از درخت افتد و خشک گردد قلقدیس هر واحد بست و شش درم شلاخ کوزن سوخته قیشور اقلیمیا راتینج اصل السوس هر واحد چهار درم دقاق کندر پوست درخت صنوبر هر واحد شش درم پوست انار سفیداب شب یمانی هر واحد هشت درم مازو یکدرم ذرور دیگر نوره استخوان سوخته مرداسنگ هر واحد دو درم کندر و صبر هر واحد سه درم انزروت یکدرم مامیثا یکدرم ذرور ساخته استعمال نمایند دیگر گل سرخ سفیداب ارزیز گلنار زرورد شب یمانی مساوی ایضا بیخ سوسن بیخ جاوشیر مساوی زراوند دو مثقال دقاق کندر یک مثقال صفت مرهم برای جراحات ابدان مشایخ جو بسوزند و ازان قیروطی بروغن گل یا روغن مورد و سفیداب ارزیز مرتب سازند

ادویه منبت لحم در جروح و قروح

خاصیت ادویه منبت لحم و او چگونه باید که در مزاج خود بود دانسته اند و واجب ست استعمال آن هنگامیکه موضع از چرک و غیره پاک شده باشد و اگر قاعده جراحت جز استخوان نباشد استخوان را پاک نمایند و بغایت خشک گردانند و دران تیرگی یا فساد نگذارند مگر بخراشند و نه رطوبت مگر خشک کنند و خصوصا در سر بهر آنکه ملاست استخوان و رطوبت او یکی از اسباب منع نبات لحم بالای آنست و چون حک کنند و خشن نمایند آنچه بسوی آن آید از ماده که ازان گوشت پیدا شود انبات لحم کند و بدانند که گاهی دوای گوشت را در بدنی یا عضوی برویاند و در دیگر نرویاند و این بهر آنست که گاهی در بدنی تجفیف نماید و در بدن دیگر تجفیف نکند بحسب دو مزاج دو بدن و گاهی افراط جلا در بدنی کند و در بدن دیگر زیاده نکند و ایضا اصلا جلا نکند اگر آن دوا محتاج باندک تجفیف و باندک جلا هر دو مقدر بحسب بدن غیر مطلقین باشد و تاثیر شئی مقدر مختلف بود در اشیائیکه متفق القدر در انفعال نباشند و هر مجفف که بیش او کمتر از بیس بدنی باشد که علاج او بدان کرده شود آن نیز از انبات لحم قصر نماید بلکه واجب ست که یابس تر ازان باشد و لهذا اگر انبات لحم نکند در ابدان یابسه که از اعتدال در یبس تجاوز کرده باشند و تجربه او اینست که بدان معلوم کرده شود آنچه از جفاف و وقوف از نبات لحم به استمرار و از توسخ بود پس اگر تجفیفی ببینند که با آن نخواهد روئید اندک ترطیب نمایند و اگر وسخ کند در دوای یابس افزایند و دوای مستمر در انبات لحم را بر قوت او گذارند و ایضا گاهی بعض ابدان را مناسبت ببعض ادویه غیر منطوق بعلت آن بود فلهذا واجب ست که ادویه مختلف ضعیف و قوی مخلوط سازند و اما استعمال مراهم و حاجت بسوی آنها دانسته اند و واجب نیست که از دوا اقتصار کنند بر تجفیف و ترطیب بلکه رعایت حرارت و برودت بحسب آنکه ذکر او سابق کرده ایم باید کرد الا مع مراعات مقایسه میان حال قرحه و حال مزاج بدن زیرا که گاهی بدن رطب بود و قرحه یابس و گاهی بدن یابس باشد و قرحه رطب و گاهی هر دو رطب بود و گاهی هر دو

یابس و در اول باستعمال کنند آنچه ضعیف تر باشد مثل کندر و آرد باقلا و آرد جو و مانند آن و اگر بدن خشک و قرحه بسیار تر بود احتیاج باودیه شدید التجفیف باشد بقیاس ادویه منبت اللحم مثل زراوند و بیخ جاوشیر و زاج سوخته و در باقی حاجت بمتوسطات افتد چون ایرسا و آرد ترمس و گاهی چنان اتفاق افتد که در بعض ادویه چیزی با خصال باشد که بدان ادویه منبت لحم از تجفیف و جلا محتاج بود و لیکن مفرط باشد پس بسبب تجفیف شدید حابس حرکت و مانع مادّه و بسبب فرط جلای خود اکال گردد و هرگاه با آن دیگر چیزیکه ضاد آن بود مخلوط کنند آنرا بشکنند و تعدیل او نمایند پس منبت شود مثل زنگار که اگر با آن زیت و موم آمیزند (بعض) هر دو ترطیب عضو و توسیع او کنند هر دو مقاومت تجفیف و شدت جلای او نمایند و مدمل گردد و لازم ست که زنگار یکجز و دوازده جزو موم و روغن باشد اگر در ابدان یابس تر استعمال کنند و یکجزو از دوازده جزو اگر در ابدان رطب تر بعمل آیند و واجب ست که درین دوا نیز امتحان مذکور نمایند و مشایخ محتاج بوند بادویه که دران حرارت بیشتر و جذب قوی تر بود و دران مثل زفت و کندر و آرد جو و آرد باقلا و آرد کرسنه و بیخ سوسن و زراوند و اقلیمیا و حشیش جاوشیر افتد و هرگاه دوائی از نفع باز ماند بسوی دیگر مائل شوند و هرگاه دشوار گردد معالجه بچیزی نمایند که او خاص بقروح ست

ربط جراحات

جالینوس گفته واجبست که شق کنند موضعی را از آن که شدید تر در نتو و رقیق تر باشد و شگاف بناحیه واجب گردد که سیلان ریم از ان بسوی اسفل ممکن باشد و در شگاف رعایت چینها و شکنهای عضو کنند بوجهیکه در باب جراح ذکر کرده ایم مگر در جائیکه استثنای او نموده شده و امادر کنج ران و بغل باید که شگاف بیچ جلد در طبع جاری شود و بعد از ان بران مجففات بغیر لذع باید نهاد و دقاق کندر دران افضل از کندر ست زیرا که او در قبض شدید تر ست و صواب در علاج جراحات آنست که چون بشگافند آب نزدیک او نبرند و اگر چاره نباشد و مریض از غسل صبر نکند باید که جراحت را از زیر مراهم موافقه در گیرند و از پارچه مبلول بروغن چنان بپوشند که میان آب غسل و میان جراحت حائل گردد و یا درین بچیزی از حیلهای ممکنه حیله سازند

کیفیت ربط جراحات

اما جرح و شق ظاهر را هرگاه اراده کنند که مثل این شق ملتحم گردد لزوم او به بستن نمایند و ابتدا در ربط او از دو سر کنند نه از دیگر رو و ابط پس اگر بزرگ باشد احتیاج لزوم او بر فادهای مثلث افتد و اگر موضع ممتلی باشد احتیاج بدوختن نیز شود و در فائده مثلثه در جمع لب جرح بهتر از مربع ست و وضع رفادهای مثلث برین مثال بود که شق خط مستقیم میان دو مثلث باشد و هر دو رفاده مثلث یکی آن دیگر جرح بود هر دو را بنهند بشکلی که ببینند و هرگاه آن موضع را ببندند رباط از دو واقع شود لبستن رباط بر موضع شق شدید تر از ان بود که از مربع باشد و جائز نیست در بستن قروح رباط غیر دو سر و این رفائد مثلثه و شکل بستن رفادهاست

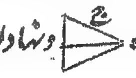 و نهادن او بر جراحت اینچنین باشد 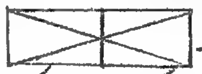 و در کتاب حیلة البر گفته که مردی را در پای جراحت بود دو غور او قریب کنج ران که دهن او قریب زانو بود و آنرا ابلا ربط به ساختیم باین طور که زیر زانوی او تکیه نهادیم و بنوعی آنرا نصب کردیم که دهن آن منصوب بسهولت گردید و همچنین بجرح چیکه در ساق و ساعد بود عمل کردیم پس همه بسهولت به شدند و جراحات که هر دو لب آن جدا و متباعد باشد محتاج بود بجمع کردن بر باطیکه میان هر دو لب آن جمع کنند مگر آنکه بران از ین درد شود و یا وارم باشد و بدین سبب درد کند و اگرچه برفق بود و یا عضله بود که در عرض بریده باشد پس دران هنگام جمع نکنند بلکه در وسط او فتیله نهند بسبب این خوف که جلد ملتحم گردد و عضله غیر ملتحم باقی ماند و جالینوس گفته که همچنین اگر سر را شق کنیم میان هر دو لب او چیزیکه آنرا پساز دبنهیم و گاهی جلد لبها بسوی داخل قرحه منقبض شود و درین هنگام محتاج بود بر باطیکه آنرا بسوی خارج جذب کند پس اگر جراحت در طول افتد محکم بستن او کفایت باشد و اگر در عرض بود محتاج بدوختن باشد و بقدر غور جرح بود غور دوختن اولی از زیادتی تشریح و گفته که گاهی مضطر میشویم بزیاده کردن وسعت جراحت چون تنگ باشد و خوف کنیم بسبب غور آن که اعلای آن ملتحم شود و قعر آن التحام نیابد و یا عضو مجروح در وقت جراحت بشکلی بود که چون باستوای خود عود کند ممکن نبود که از ان ریم سیلان کند و نه دوا دران داخل شود و اگر بسوی شکل او هنگام مجروح شدن باز آرند و ریم سیلان کند پس مضطر شویم که شق موافق کنیم و مانند برین جمله که آنچه از جراحات در عرض عضله افتد آن اولی بود تا تباعد هر دو لب آن شدید تر باشد فلهذا استقصا

در جمیع سر دو لب احتیاج زیاده بود وگاهی از دوختن واستعمال رفادهای مثلث چاره نباشد وخصوصاً اگر از گوشت نقصانی واقع شود وجراحت واقع در طول کثیر النضاج بیشتر این باشد

تدبیر جراحات ذی اورام واوجاع

امثال این جراحات محتاج برفق بود و اعتقاد دارند که جراحت البته مندمل نشود تا ورم ساکن نگردد و این حاصل نشود مگر بدوائیکه در آن تخفیف و تبرید در ابتدا و ارخا بعد از آن بود و بالجمله درین علاج اورام استعمال نمایند و از آنچه بدین خاص ست مع عموم نفع او در هر عضو از سر تا قدم اینست که بگیرند انار شیرین و در شراب عفص پخته بر موضع بدان ضماد کنند صاحب کامل گوید که ما اولا ابتدا میکنیم لعلاج جراحات بسیطه پس گوئیم که هرگاه جراحت یک شق بغیر غور باشد و آن تازه بخون بود علاجش آنست که هر دو لب او را ضم و جمع کنند و میان هر دو لب از وقوع چیزی غریب مثل غبار و مو و روغن حذر نمایند و بچهار رفاده آنرا ببندند باین طور که دو رفاده بر هر دو پهلوی جرح از هر جانب یکی و دو رفاده از فوق و اسفل نهاده ببندند پس اگر هر دو لب جرح بسوی درازا او بکشایند باید که ابتدا به بستن از هر دو طرف کنند تا بسوی وسط آنرا باز آرد و اگر یک لب او بیک جانب افتد باید که ابتدا به بستن از همان جانب کنند که لب بدان متوجه گرده تا بسوی لب دیگر باز آید و اگر هر دو لب مجتمع و منضم نشوند باید که بدوزند و اکثر حاجت بدوختن هنگام وقوع جراحت در عرض بدان بود و هرگاه جراحت گرم شود بر رفادها صندل سوده خشک نهند و بر موضع بگل سرخ و صندلین و آب کاسنی و آب کشنیز تازه و مانند آن از اشیائیکه منع انصباب مواد کنند طلا نمایند و اما هرگاه جراحت را روز دوم یا سوم یابند و آن هنوز ریم نکرده باشد باید که هر دو لب او را بمجس عریض بخارند تا آنکه خون آید بعد آن جمع کنند و بران رفادها بطوریکه مذکور شد ببندند و گاهی این جراحت اعنی بسیطه به بستن صرف به شود از روز اول تا سه روز بغیر آنکه احتیاج بدوا شود و اگر جراحت بزرگ بغیر غور باشد باید که بران این ذرور پاشند صفت آن عنزروت دو درم صبر یکدرم افیون و شیاف مامیثا هر واحد یکدرم مر و دم الاخوین هر واحد نیم درم زعفران یکدانگ این ادویه را کوفته بیخته وقت حاجت استعمال کنند و اگر جراحت غائر بود و از ان چیزی از گوشت ساقط شده باشد انضمام اجزای او بقعر ممکن نبود زیرا که بقای فضا در ان لابد ست و آن فضا محتاج بامتلای لحم بود و این بادویه باشد که با آن یبس و جلا بود تا بسبب او رطوبت مجتمعه در قرحه را که مانع انبات لحم بود خشک کند و جلای او چرک را که در ان باشد پاک کند و این بهر آنست که هر قرحه را لابد ست که در ان رطوبت و چرک جمع شود زیرا که فضلاتیکه در اعضا مجتمع میشود آن فضول غذای او ست که در اکثر طبیعت آنرا دفع کند و آنرا از مسام بسوی جلد بیرون نماید پس آنچه از ان لطیف بود فاشی گردد و بخروج غیر محسوس خارج شود و آنچه غلیظ باشد از ان چرک شود که بر جلد بود و این هر دو فضله در قرحه باقی مانند بسبب ضعف عضو از اخراج آنها و لهذا قرحه در علاج خود بادویه محتاج بود که تجفیف و جلا هر دو کنند اما تجفیف بسبب زرداب و اما جلا و غسل بسبب چرک و سزاوار نیست که دوا شدید التجفیف باشد تا قرحه را ضعیف نکند و از انبات لحم آنرا منع کند لیکن میباید که تجفیف دوا بمقداری باشد که در قرحه زرداب و چرک باشد و آنچه این فعل کند کندر و صبر و زراوند و بیخ سوسن آسمانجونی و اقلیمیای نقره و توتیای کرمانی ست مساوی چون باریک سائیده در قرحه بپاشند و اگر رطوبت و چرک در قرحه بسیار باشد باید که این ادویه را بعسل بسرشند و مثل مرهم سازند و بر پارچه کتان طلا ساخته بر جراحات لزوم نمایند و آنچه درین باب نفع کند این دوا ست صفت آن بگیرند صبر و کندر و عنزروت و دم الاخوین مساوی و باریک ساخته در جراحت بپاشند که این رطوبت را از قرحه فانی کند و گوشت برویاند و این مرهم در انبات لحم بسیار نافع ست صفت آن مرداسنگ باریک سوده یک اوقیه گرفته بران ربع رطل زیت انفاق انداخته بپزند و حرکت دهند تا منحل گردد بعده بران عنزروت و کندر و بیخ سوسن آسمانجونی هر واحد دو درم باریک سائیده اندازند و حل کنند تا غلیظ گردد و استعمال نمایند و آنچه بدان انتفاع یابند مرهم باسلیقون ست چون فصل تابستان شدید الحراره نباشد و اگر قرحه غائر بود و دهن او فراخ نباشد باید که بر دهن جراحت پنبه کهنه و روغن گاو نهند و در ان عسل داخل کنند و بران ادویه منبت لحم بر او قدر رسانند و اگر دهن جراحت فراخ بود و آن غائر باشد هر دو لب او باهم ضم کنند و بر بندند لیکن شدید تر از التصاق او بر رباط نزد غور جراحت باشد و از جای آن نزد دهن او بود تا فضول و زرداب بسوی دهن جراحت کشند و از ان خارج شود و عضو را بر شکلی دارند که دهن جراحت با سفل مائل گردد

تا زرداب ازان سیلان کند واگر این در عضوی ممکن نبود واز جراحت زرداب بسیار آید چون آنرا از اسفل بسوی فوق فم جرح غمز کنند پس صواب آنست که جراحت را از اسفل موضع عضو نزد نهایت غور بشگافند تا ریم وزرداب ازان موضع سائل شود واگر بشگاف تا حد موضع صحیح بکشایند بعد ازان علاج کنند صوابتر باشد وهمچنین امر در علاج اورامیکه دران ماده حاصل شود جاری میگردد چون بشگافند وانچه دران از خون فاسد وریم ودردی وغیره بود خارج کنند وپاک نمایند پس علاجش بمنزله علاج جراحات غائره بود وآن اینست که از پنبهٔ کهنه خوب پر کنند تا آنکه موضعی خالی نگذارند این در اول روز کنند بعد صبح بسوی آن نگاه کنند اگر پاک گردد روغن گل با پنبهٔ کهنه لازم گیرند واگر غیر پاک بود روغن گاو کهنه وپنبهٔ کهنه لزوم نمایند وبدان چندان پر کنند که در تجمیع تقعیر او برسد که این تنقیهٔ قرحه کند وانچه دران بود آنرا بخورد وازانچه درین بدان انتفاع یابند اینست که جراحت را بعد شگاف بشویند وانچه اندران باشد بیرون آرند بسرکه وشراب هر واحد ممزوج بماء العسل که این تجفیف وتنقیهٔ جراحت کند واوای فعل بهر قرحه کند که دران زرداب باشد وتنقیهٔ آن کند بعد ازان نظر کنند اگر قرحه از زرداب وچرک پاک شده باشد واز تپ وسائر اعراضیکه تابع قروح بود سلیم باشد یکروز لزوم پنبهٔ کهنه نمایند تا نشف کند ویکروز مرهم اسود معروف بباسلیقون که این انبات لحم کند وفعل نیک کند وازانچه گوشت را برویاند شقائق النعمان است چون بسوزند وجراحت بدان پر کنند وفراسیون را چون بکوبند وبعسل سرشته بر جراحت مثل مرهم لزوم نمایند گوشت برویاند وبسطح جلد برابر گردد پس باید که ادویهٔ مدمل وخاتم استعمال نمایند واین ادویه باید که خشک تر از ادویهٔ باشد که بدان علاج قرحه در انبات لحم کنند ولهذا اکثر ادویهٔ مدمله قابض بود مثل مازو وشب وپوست انار وگاهی این فعل ادویهٔ حاده کنند چون ازان اندک استعمال کنند وازانجمله اینست که بگیرند اشنان فارسی یکجزو واشخار نیم جزو وزنگار ربع جزو وباریک سابیده بر قرحه صبح وشام اندکی ازان بپاشند وهر روز یکبار پاک کنند وبران اندک دوا نهند ویا بگیرند مرداسنگ وبرگ سوسن وهلیله ومازو هر واحد یکجزو وپوست انار وعروق هر واحد نیم جزو وهمه را باریک ساخته بر قرحه بپاشند ودیگر صبر وعروق وگلنار ومازو ومر هر واحد یکجزو باریک سابیده بر قرحه بپاشند وعلاج جراحات مرکبه در علاج قروح مسطور گردد جرجانی گوید که اگر جراحت شگاف راست وهموار بود واز گوشت انجا رفته باشد آنرا زود خشک ببندند واز طعامها وشیرینیها که خون در بدن زیاده کند پرهیز باید کرد تا جراحت [illegible] ودرست شود وبجز بستن بعلاجی دیگر حاجت نیاید وتدبیرهای دیگر که بجهت باز داشتن ورم باید کرد آنست که خرقه را بگلاب وسرکه تر کنند وبر گرداگرد جراحت نهند ودرین باب هیچ دوای نافعتر از انار میخوش که بشراب قابض پخته باشند نیست آنرا بگیرند وضماد کنند آماس را باز دارد واورامیکه از جراحت نبود آنرا نیز سودمند بود ومنفعت این تدبیرها آنوقت ظاهر شود که نظر کنند اگر فصد واجب گردد اول فصد کنند وخون بجانب مخالف کشند واندک کم کنند واگر مسهل مناسب بود بدهند وهمه جراحتهای تازه را خشک ببندند ودو روز یا سه روز بسته دارند تا خون نگشاید واگر بگشاید باز ببندند یکروز یا دو روز دیگر بسته دارند تا محکم شود وعضو [illegible] باشد واگر جراحت ناهموار باشد ودر غور او بیم عفونت باشد که حاجت آید که آنرا بشگافند پس علاج کنند واگر اینچنین جراحت کهنه باشد علاج آن علاج قرحه باشد وباید که جراحت عظیم بود وعضو مجروح را بریدن واجب گردد واگر جراحت غائر بود وسر او تنگ باشد از بسته شدن سر او احتیاط کنند تا ریم در قعر او جمع نشود واین چنان بود که پارهٔ پنبهٔ کهنه بروغن گل یا بروغن زیت تر کنند وبر سر جراحت نهند وادویهٔ رویانندهٔ گوشت ومراهم که علاج بدان میکنند بفتیله فرو نهند وهر روز فتیله کوچک تر از سابق نهند وپنبهٔ کهنه بروغن گاو تر کرده بر سر آن نهند اما اگر جراحت بر گوشت بود ادویه ازین جنس باید کرد برگ صنوبر در سرکه ممزوج یا در شراب پخته ومازوی سبز وپوست انار واقلیمیای مغسول وبارتنگ خشک کرده وشادنج عدسی هر یک تنها یا آمیخته جراحتهای کوچک را گوشت برویاند ودرست کنند وبر بالای این ادویه وگرداگرد جراحت برگ حماض وبرگ کاهو وبرگ عوسج وبرگ علیق باید نهادن واگر جراحت بزرگ بود پنیر تر سودمند بود وپنیریکه از ماست گرفته باشند نافع بود گیلانی گوید اعضائیکه قبول انجبار حقیقی کند غرض در علاج او حصول اتصال حقیقی ست در اجزائی که اتصال او تفرق نماید واین بچهار امر تمام شود یکی جمع چیزیکه متفرق گردد پس اگر این بدست سهل نبود احتیاج بدوختن شود یا قطع جلد زائد یا انبات لحم ومانند آن از انچه از اجتماع این اجزا ازان چاره نباشد دوم حفظ این مجتمع تا مدتی که دران اتصال تمام شود واین بسکون وبستن بود چه حرکت مفرق ست وگاهی بستن ترک میکنند در تدبیر بعض جراحات غائره وبجهت آنکه بستن درد یا انصباب خون بموضعی کند که ضرر او بیشتر بود چون ماده بسوی آن بریزد ودرین هنگام جراحت

گشوده گذارند لیکن از نهادن پنبه و مانند آن بران چاره نباشد سوم منع از وقوع شی غریب میان هر دو جزو و آن غریب آب باشد یا روغن یا مو یا خون و مانند آن که آنجا بود و لهذا در علاج جمیع جراحات قطع سیلان واجبست و این قطع گاهی در ابتدا واجب گردد چون خون صاف یا مریض بخت ضعیف بود که بران از سیلان خون خوف سقوط قوت باشد و گاهی از اول امر واجب نشود بلکه سائل گردانند بقدریکه ازان از حدوث ورم ایمن گردند اگر خوف حدوث آن باشد و قوت متحمل سیلان آنقدر باشد چهارم حفظ طبیعت آن عضو بر اعتدال او و از آنچه در حفظ طبیعت آن عضو بدان احتیاج افتد تنقیه بدنست تا در انجا فضول نشود که بسوی موضع تفرق بسبب ضعف او مندفع گردد و اما امر غذا پس دران لابدست از اعتبار چهار امر یکی آنکه قلیل التغذیه باشد مثل مزورات و دوم آنکه دران قوت مقاومت برای مزاج حاصل بود و سوم آنکه ملین طبع باشد و چهارم آنکه کم ترش یا بی ترشی بود و در جراحات باید که از آب محافظت نمایند همچنین از هوای سرد و گذاز روغن حار و بارد لیکن گاهی بروغن گرم کرده حاجت افتد بنا بر تسکین درد و تسییل دوا و ترقیق آن تا بقعر جراحت رسد و درین وقت باید که تسکین نمایند بتکمید از خرقه گرم کرده یا بزیت گرم و غیر آن از روغنها و بران قیروطی بزیت انفاق یا بروغن آس و روغن گل باندکی فرفیون نهند و یا بران علک البطم باندک زیت پاشند این ست آنچه اطبا گفته اند و اما روغن کبک که ما نسخه آن نوشته ایم و آنرا بروغن دیودار مسمی ساخته ایم آن روغنی ست که عدیل او نیست در اصلاح جراحات چه سر دوا و مرهم که در باب اصلاح جراحات تام المنفعت باشد منفعت این روغن بسیار زیاده تر از آن بود باین وجه که آنچه دوای مذکور در هفته عمل کند این روغن در یک شب آن عمل کند و بر خلقی کثیر تجربه آن کرده ایم و دوائی قریب بنفع او نیست مگر مرهم جدوار که نسخه آن نیز ما نوشته ایم و مفردات ادویه این هر دو قریب یکدیگراند و بدانکه اگر طبیب را بصیرت در صناعت او باشد و برین هر دو دوای مذکور ظفر یابد محتاج پرهیز قرب آب از جراحت و ترک استحمام نشود اما اولا بهر آنکه این هر دو موافقترین ادویه ایست که در جراحات استعمال نمایند پس میباید که بعد شگافتن جراحت نیز اینها را بنمایند و مرهم موافق تر بود زیراکه با آن آب حمام ضرر نکند و این هر دو دوا در جراحت غیر کهنه بعدیل ست و اگرچه نفع آنها در کهنه نیز بسیار ست مگر آنکه عضو مشرف بتآکل باشد که دران هنگام این هر دو دوا استعمال نباید کرد تا آنکه گوشت بمراهم حاده مثل مرهم زنگار و مثل مرهم رسل زائل شود و اما ثانیا بهر آنکه جراحات باین هر دو دوا مندمل میشود قبل از آنکه مریض بترک حمام ضرر نکند بهر آنکه این در دو سه روز اندمال جراحات میکنند و سوای ازین روغن و مرهم مذکور چون بر جراحات استعمال کنند و آن تازه بود و زمانه بسیار بران نگذشته باشد این هر دو جراحات را از تورم و از تغیر رنگ او باز دارد و اما اگر در جراحت ورم حادث شود ایضا آن هر دو نافع بود و اگر گرم کنند و بران استعمال نمایند و انفع آن هر دوا دویه مفرده اینهاست چون جمع کنند و بار یک سازند و جراحت را بنحوی گرم نمایند پس بران بپاشند و ببندند که این ورم را دور کند و رطوبات او را نشف نماید و اگر دران آب یا رطوبتی دیگر داخل شده باشد نشف و تخفیف او کند و با وجود این هر دو حاجت بدیگر دوا نشود و از من یادگار اند که روغن دیودار و مرهم جدوار که از تالیفات ماست از بهترین ادویه مستعمله ست برای التحام جراحات و اندمال و ختم آنها و منع سیلان خون ازان و منع ریم و منع تورم و ازاله آن و غیر ذلک درین هر دو غنا از غیر آنهاست انطاکی گوید که جراحت اگر بسیط باشد خلو عضو از عوارض مثل اورام و انصباب مواد بود پس اگر تازه باشد در علاج او کفایت کند باز آوردن اطراف او بنوعیکه برابر ملتقی شود و آنرا بید و یا بسه رفاده بر بندند و بر با دو سر متوسط ببندند و اگر خالی از عوارض مذکوره تقادم کند بتدبیر یکه مذکور شد خراشیدن جراحت افزایند تا تازه گردد و با التحام هر دو طرف آن جهد نمایند که مقعر او نیز ملتحم گردد و اگر التحام او بربط ممکن نبود چنانچه در عرض واقع شود بسوزن بدوزند و هرگاه تقعیر او از التحام بسبب غور او ممتنع گردد از اسفل ببندند و دران آنچه معد التحام باشد مثل صبر و مرداسنگ و دم الاخوین و مر و انزروت کنند و بپاشند و اگر جراحت مرکب باشد علاج عوارض با وجود آن کنند پس نزلات و اورام را بمرو انواع صندل و آب کاسنی منع کنند و در زمانه انتظار اندمال از تناول چیزیکه مولد خون بسیار باشد مثل گوشت و شیرینی منع نمایند مگر با بیوست و هرگاه سفیدی جراحت و مواد او غلبه کند مجروح مثل خربزه و شیر بخورد و یا مائل به تیرگی شود پس مثل باقلا خورد و اگر سرخی باشد مثل لحم بقر و یا سرخی رقیق شود مثل گوشت میش بخورد و مثل این موجب فضل طبیب شود و حیله کنند در آنچه زرداب و ریم دران پیدا کند باین طور که رباط او از اسفل محکم کنند و از زرد و هن او

سست نمایند و تعلیق عضو کنند اگر دهن جراحت از اسفل است اینجا باشد بنحویکه بتعلیق اسفل گردد و بعد ازان در تنقیه مثل شکر و زنگار جهد نمایند و درین باب دو دوا را تجربه کردیم و آنرا جید الفعل سریع النجابة یافتیم و جراحت را از پاشیدن صندل خشک خالی نگذارند حتی که چون در تقصیر بیش اخذ کنند تقویت او ببرگ سوسن و مازو و گلنار و طین و اشق و سندروس واجب گردد و اگر باریم باشد تعاهد عصر او مع انچه مذکور شد باید کرد و نزد فرط مواد مذکورات خشک بپاشند والا مثل عسل و تمر هندی بدانچه قبض و تنقیه کنند مثل زیت انفاق و روغن مورد کنند و یا در ان مثل استخوان باشد بران چیزیکه آنرا قوت جذب او باشد مثل روغن عطاس و زراوند مدحرج و کندر و اندک زاج بعسل بنهند و آنانچه اصلاح جراحت و انبات لحم او کند اینست که مرداسنگ را یکبار در سرکه و دیگر بار بروغن گل خوب بسایند بعده مرهم سازند پس سفیداب افزایند و استعمال کنند و آنانچه بسرعت صحت بخشند تنقیه مواد و اجزای غریبه و چرک بعصر است اگر ممکن بود والا ادویه سابقه از مراهم و ذرور و گاهی غور جراحت بعید بود و ریم کند و محتاج بشگافتن از اسفل غور گردد تا پاک کردن آن آسان شود پس درین هنگام مبادرت بسوی آن نمایند اگر قرب مفصل و عظام باشد تا آنرا فاسد نکند والا مهلت دهند تا آنکه نضج یابد زیرا که شگافتن در همین قبل نضج فساد عظیم است و گاهی غور بنوعی باشد که شگاف آنجا نرسد پس ادویه حاده بکار برند و هرگاه صحت ممتنع گردد و سیلان زرداب زیاده شود در جراحت استخوان فاسد باشد که کشادن او و خاریدن او واجب بود و اینست علاج جراحت اگر در عضو ظاهر باشد و اما در جراحت اعضای باطن باستناد عسر البرء بسبب دیگر کنند مثل بودن عضو عصبی چه عصب عسر القبول برای التحام است و یا متحرک مثل حجاب صدر چه حرکت نیز منع التحام کند و یا ممر و مقر اخلاط لذاعه باشد مثل روده صائم و حاصل اینست که جروح باطنی قلیل البرء است و گاهی حاجت ادعا نماید در علاج جروح بقصد جانب مخالف چنانچه اگر ماده کثیر بود و ورم و درد اشتداد نماید تا ازان میل کند و تسکین او نماید بهر آنکه عنایت بدین اولی از عنایت بختم و اندمال است **ایضا** مؤلف او مینویسد که در جراحت غائره حادثه اگر غور او مثل اعالی و بستن التقاما بچیزیکه قطع خون کند مثل ذرور صبر و مر و دم الاخوین و اقاقیا و انزروت و کندر بپاشند و گرداگرد او میان رفاده مرجان و گل سرخ و صندل سوده پاشند و اگر با ورم بود با آب کشنیز و کاسنی استعمال کنند و اگر در فضای او رطوبات و بخار پیدا شود ازاله او با پنبه و ذرور سابق ممزوج بزراوند و توتیا و اقلیمیای فضه و ایرسا کنند و آنچه قریب بغور باشد آنرا بتدریج ببندند و جائیکه ازان زرداب سائل شود آنرا بگذارند بعده علاج مثل قروح نمایند پس باید که از پنبه پاک کنند بعد آن مراهم مدمله مثل باسلیقون و داخلیون نهند بعد انچه ختم آن نماید مثل مازو و جوز السرو و عروق و برگ سوس و گلنار و مرداسنگ و بلیله و سندروس و اطیان و مغره و پشم سوخته بزفت و مانند آن بکار برند و هرگاه نوعی از جراحت با چیزی از خلل در مزاج مرکب شود تعدیل به تنقیه کنند و گاهی عقب جراحت فصد واجب گردد اگر ازان مانع نبود و اگر آنجا ضربان باشد تسکین او بتکمید مثل انار شیرین مطبوخ در شراب کنند و هرگاه چیزی متعفن شود و منع اندمال کند ازاله او مثل مرهم زنگار کنند پس اگر بزرگ شود با آهن دور نمایند و اگر استخوان باشد بجراشند و هرگاه حبس خون متعذر گردد سیر سوده یکروز بر کنند بعده مازوی مطبوخ در شراب یا مصطکی در سرکه و کذا نسیج عنکبوت و غبار آسیا و انچه التحام جروح بزودی نماید پوست بیضه و سعد و اقماع رمان ترش و طباشیر و سداب سوده است و از مجربات اینست که شب و کافور و صبر در آب کنند تا زیت کهنه حل کنند و بدان ادویه جروح بسرشند که این به کند و با وجود این همه حفظ مریض از گرمی و سردی مفرط و از انچه مولد خون باشد مثل گوشت و حلوا و حدت ماده افزاید مثل پیاز و سیر باید کرد و لابد است از تفقد حال جراحت چون قرحه شود که آیا از سوء مزاج است پس اصلاح او کنند چنانچه اگر تیره رصاصی نماید سودا پیدا شده باشد یا مریض مثل باقلا و لحم بقر خورده باشد و اگر بسیار سرخ و با التهاب بود خون غلبه کرده باشد یا مولدات او خورده باشد و علی هذا القیاس **مؤلف** زهر گوید که اگر جراحت غائره باشد لا انبات لحم نمایند بدانچه در قروح گذشت و اگر چرک بسیار شود جالیات مثل صبر و کندر و زراوند و ایرسا و شکر بعده مدملات از مراهم وغیره بکار برند مرهم مجرب دافع ورم جراحت و منقی آن آرد گندم زردی بیضه روغن گل یا روغن گاو هر واحد بقدر مناسب ذرور عجیب مجفف جراحات و قروح و مسکن درد اسرنج القرن سوخته هر واحد یکجزو قاقله صغار دو جزو ذرور خشک کنند که در جراحات کهنه آن مجفف لحم بسرعت است و مجرب و از مجربات این روغن شیخ صنعانست برای اقسام جروح سیما تازه و قروح و ناسور **صفت آن** اصل السوس دودار هر یک جزو مغیلان زردچوب هر واحد چهار صد مثقال روغن چراغ که از پنبه دانه یا تخم کتان باشد شش صد مثقال در آب سه من تبریزی با آتش ملایم بجوشانند تا آب فانی شود در او سیقولان

که از اسرار مجربست جراحات مزمنه را بسرعت ادمال نماید و سلع را تحلیل کند گل ارمنی گل سرخ هر واحد دو ثلث مثقالی جفت بلوط یکمثقال مرصاف بکینیم درم
کندر دو درم گلنار سه مثقال و بتجربه رسیده که شادنج گوشت زائد را بخورد و صحیح را برویاند و برای جراحت عمیقه زراوند طویل و کرسنه بعسل مجربست و برای
قروح عاره و جراحات تازه و قطع خون و تسکین درد آن کافوریاد و دیه مناسبه مجربست و علاج جراحات اسلحه مسمومه جذب سم ست بادویه جاذبه که در سموم مذکور شد
بباید و منع ادمال آن و شرب فاد زهر و زرور و مقناطیس عجیبست و شستن آن بآب خاکستر چوب انجیر و نمک و نهادن محاجم و ماهی شگافته یا ماکیان نافع ست

علاج جراحت بطن که آنرا جائفه نامند

اگر جراحت بجوف سر کرده باشد هرگاه زخم بر شکم رسد و روده و ثرب بیرون آمده باشد باید که بزودی اندرون سو باز گردانند و جلد شکم بدوزند و اگر دیر شود و از
ملاقات سردی هوا روده منتفخ گردد و اندر نرود باید که بشراب گرم آنرا بشویند یا بر روده بشراب گرم تر کرده تکمید روده کنند تا که نفخ او زائل شود و بآب گشنیز و صندل
حوالی او سرد نمایند پس دستها و پایها گرفته بردارند چنانچه پشت او خم شود و روده اندر رود و اگر خود بخود نرود از دست بملایمت اعانت کنند و با پیاز و روغن
و شهد هر سه بهم سوده بر امعا بمالند که از ادوی آن اندرون رود و اگر انگشتها را در هر دو دست مالیده دستها نزدیک روده برند نیز از ادوی این اندرون میرود و مجربست
حرجانی گوید غشائیکه بعربی مراق البطن گویند چون بشگافد روده بیرون افتد پس اگر جراحت کوچک بود روده بجای خود باز نرود و علاجش دو گونه بود
یکی تحلیل نفخ باین تدبیر که اسفنج بآب گرم تر کنند و بفشارند تا آب برود و گرمی دران بماند و بدین اسفنج تکمید کنند تا باد بدان حرارت تحلیل شود و تکمید بشراب قابض
گرم کرده محلل تر بود و این شراب قوی و سیاه رنگ باید دوم آنکه اگر باد باین تدبیر تحلیل نپذیرد جراحت را فراخ باید کرد و روده را بجای او باز باید برد پس بدوزند و دوختن
چنان باید که دوری و نزدیکی زخم سوزنها معتدل بود و نه بس فراخ باشد تا روده را نگاه نتوان داشت و نه بسیار تنگ تا زخم سوزن در هم نیفتد و صفاق اندرونی را
با مراق البطن ملتصق ساخته نگاه دارند و زخم سوزن اول بر لب جراحت مراق زنند و اندرون آن بگذرانند پس همه لب صفاق بهم بگیرند و سوزن باز گردانند
و بدیگر لب مراق بگذرانند چنانکه بن سوزن بسوی خویش دارند تا بهمین سان همه جراحت دوخته شود و اگر جراحت بزرگ بود کسی دیگر لبهای جراحت گرفته نگاه دارد
و اندک اندک بدوزند و باز گذارد تا او بدوزد و بستن جراحت را رفاده سه تو باید بشکل سنبوسه چنانکه جراحت خطی مستقیم بود و در رفاده یکی از ین سو بود و یکی
سوی خط تا لبهای جراحت را نیک فراهم گیرد بدین شکل رفاده بر رخ جراحت نهند و مجروح را بر شکلی خوابانند که گرانی روده ها از جانب
جراحت دور باشد مثلاً اگر جراحت بر جانب راست بود میل او بجانب چپ باید کرد و اگر بر جانب چپ بود میل بجانب راست باید و اگر جراحت با سفل شکم
بود سینه او پست تر باید و اگر بفوق باشد سینه او بلند تر باید تا گرانی روده از موضع جراحت دور بود و اول دوای رویاننده گوشت بپاشند پس جراحت را
ببندند و چون جراحت بسته باشند پاره نمد مرعزی بزیت گرم کرده تر کنند و بر بغل و بن ران او نهند و حقنه لین از لعابها و روغنها ساخته بعمل آرند و اگر جراحت
بروده رسیده باشد حقنه بشراب سیاه قابض نیمگرم کنند اما اگر جراحت بر روده صائم افتاده باشد علاج سود ندارد و امید درست شدن نباشد و اگر بر روده
سفلی افتاده باشد علاج توان کرد و اگر ثرب بیرون آمده باشد در حال که هوا بدان رسد از طبیعت خویش بگردد و متغیر شود و اگر بجایش باز نهند پوسیده شود
بدین سبب اطبا هر چه از آن بیرون آمده باشد ببرند و جد الکند با احتیاط استمام و بجای او باز نهند که مضرتها از آن تولد نکند شیخ الرئیس و گیلانی میگویند
که غرض در شق باطن احشا اینست که ملتحم سازند و نگذارند که خون در باطن منجمد گردد و منع نزف الدم نمایند و ادویه نافعه در هر دو غرض اول اعنی التحام جراحت
و عدم مرگ خون برای انجماد مثل عدس بزرگ ست چون در سرکه بپزند و بهتر آنست که با استعمال او مبادرت نکنند و از اشیای ترش و لاسیما از سرکه و آنچه دران قوت
او باشد احتراز نمایند و یا فنطوریون غلیظ بکدیم بجوشانند و بولس گفته که فنطوریون دقیق را تجربه کردم دوای عجیب یافتم و بعد این در مرتبه دوائیست که آنرا
سمفیطون نامند پس پنج سیر بیخ آورده کوبیده یا بیخته و مثل آن ... را در التحام و منع انجماد خون نفعهای عظیم ست و اما آنچه برای منع نزف باشد مثل
یکنیم دانگ بزر البنج سیاه الفصل ست و سائر ادویه مذکوره و منع نزف الدم و لفت آن آماجیح و شق ظاهر پس عالمی گفته که هرگاه مراق البطن بشگافد حتی که
بعض امعا بیرون آید باید که کیفیت ضم کردن امعا و داخل کردن آن معلوم کنند و اگر قدری از ثرب بیرون آید پس احتیاج ببالستن رابط بر باط حسبت باشد

و دوختن جراحت باند و کیفیت طریق دوختن افتند و جالینوس در تشریح مراق ذکر کرده که موضع خصرین اگر شگافد در خطر کمتر از موضع بهره باشد و بهره وسط بدنست
خصرین از هر دو جانب است و چپ بدو جهت آنکه نسبت از بهره پس اگر جراحت عظیم بود چندامعا بیرون آید و ادخال آنها صعب تر و عسر تر باشد و اما در جراحات صغار اگر
مبادرت با دخال روده فی الحال نکنند منتفخ و سطبر شود و از آن خرق داخل نشود و لهذا اسلم جراحات واقع بمراق خارج آنست که معتدل الاعظم باشد و گفته که این
جراحات محتاج بچند چیز است اول آنکه روده که بیرون آمده را بموضعیکه برای خاص ست باز گردانند دوم آنکه بدوزند و سوم آنکه بران دوای موافق نهند و چهارم آنکه
جهد کنند تا کدام عضو از اعضای شریفه بسبب آن خطر بهم نرسد و اگر هوا سرد باشد مجروح را در حمام داخل کنند و دست و پای او گرفته بردارند تا روده داخل شود و من
بیان میکنم برای طبیب بهتر طریق دوختن جراحت شکم پس گوییم که هرگاه امری باشد که بسوی آن احتیاج اتصال میان صفاق و مراق بود باید که طبیب ابتدا کند
و سوزن را در جلد از خارج بسوی داخل در آرد و هرگاه سوزن در جلد و در عضله که براستقامت در طول بدن رفته نافذ شود کناره صفاق را در بینجا ترک
نماید و دران سوزن داخل نکند و سوزن را در کناره دیگر از داخل بسوی خارج نافذ کنند و هرگاه دران نافذ نماید بار دیگر آنرا در نفس این کناره از مراق و از خارج
بسوی داخل نافذ کند و کناره صفاق که درینجانب ست بگذارد و سوزن را در کناره دیگر از داخل بسوی خارج نافذ نماید و آنرا مع انفاذ در صفاق در کناره
مراق که در ناحیه اوست نافذ کنند تا دران هم نافذ شود بعده ابتدا ایضا از نفس اینجانب کنند و سع کناره که از صفاق در جانب دیگر بسوی خارج ست
بدوزد و سوزن را از جلد که قریب اوست بیرون آرد بعده سوزن را درین جلد باز گرداند و کناره صفاق که در جانب دیگر ست مع این کناره از مراق بدوزد
و آنرا از جلد که در ناحیه اوست خارج کنند پس این امر را بعد اخری بعمل آرد تا آنکه همه جراحت دوخته شود بهمین مثال و رشته در نرمی و سختی معتدل باشد
و هرگاه روده اندر رود و بموضع طبیعی خود عود کند تدبیر بچیزیکه بدان تدبیر جراحات ظاهری کنند باید کرد و هرگاه در روده نافذ ثقل نافذ گردد تدبیر او تلیین
آن ثقل ست اگر خشک شده باشد و آن بمثل ریختن آب گرم بران و مانند آنست بعده بانگشتها از موضع دیگر آن ثقل را غمز کنند بسوی اسفل از موضع
جراحت و مریض را بر پشت خوابیده بود و همچنین کنند تا آنکه بعض ثقل رجوع کند بعده با آب گرم نطول کنند و همیسان عمل نمایند تا همه آنچه خارج شده رجوع
کند و اگر رجوع نکند و از احتباس او بر مریض خوف باشد از شگافتن ما فوق او و غیر چاره نباشد تا ثقل رجوع کند اگر ممکن بود و مهما امکن جراحت را وسیع
نکنند الا بقدریکه بسوی آن اضطرار بود بعده تدبیر جراحت ظاهری کنند و بقراط گفته که چون ثرب از شکم در جراحت او خارج شود لابد متعفن گردد
آنچه ازان بیرون آید و اگر چه زمانه اندک لبث کرده باشد پس ضرورت واجبست که ما فوق او از جلد قطع کنند و شق نمایند و بقدریکه از ثرب متعفن شده
قطع نمایند و آنچه ازان غیر متعفن باقی ماند در جوف داخل کنند پس بدوزند و اندمال او نمایند و بعد دوخت مندمل سازند موافق حال و ثرب هر عجلت تعفن
شدید تر از روده و جگر ست بالجمله واجبست که در دخول او تاخیر نکنند و اگر تاخیر شود و ثرب سیاه یا سبز شود و واجبست که آنچه ازان متعفن شده باشد
قطع کنند بعد بستن اطراف عروق بابریشم یا بگیرند موی بزرگ و بر اطراف مضمومه از هر دو جانب قطع بچسپانند بعده از مقراض ببرند بنوعیکه سر آنها آنجا
باقی ماند و بعد ازان آنچه قطع کردن او از ثرب مناسب بود آنرا قطع نمایند و باقی را داخل کرده بدوزند چنانچه مذکور شد و تضمید او بصوف مبلول در
شراب کهنه عفص نیمگرم بر آتش کرده و بروغن گل نیمگرم باید کرد بعده مریض را اشربه قاطع خون مثل شربت عناب و بارتنگ و عصی الراعی بدهند و بروغن گل
نیمگرم یا شراب عفص کهنه حقنه کنند و نزد من اولی آنست که بخیاطت معروفه یا لبسور چه بدوزند بعده حواشی جراحت بروغن گل بود ادهن هم چند وار کنند که این
هر دو آنرا درست کنند باذن الله تعالی و اگر جراحت در بهره واقع شود دران خطر بیشتر ست در دوختن او نیز دشوار تر و اگر در اسفل معده افتد صحت او
ممکن ست و اگر در فم آن واقع گردد البته صحت نیابد و اگر در روده افتد درستی او ممکن بود و اگر در جرم آن باشد آن به نشود و باقی همانست که سابق مسطور شد

علاج جراحت راس

جراحتیکه بر سر افتد و ازان استخوان سر نیز شکسته گردد آنرا شجه نامند و جمع او شجاج ست پس اگر استخوان سر شکسته نباشد فرد و ملحم کرده از ضبعه و مرکنند
و لواقیا و دم الاخوین ساخته باشند بپاشند و اگر استخوان شکسته باشد واجبست که ریزه های او بیرون کنند بعده بجراحی سازند و در زرگو بادجو

التحام جبر عظام هم بینماید مسیحی گوید که اگر جراحت در سر باشد و تا زیر قحف نرسیده باشد این دوا استعمال کنند بگیرند روغن گل ده درم موم سه درم دیگدانک
و بران صبر و مر و اقاقیا و دم الاخوین باریک سوده اندازند و مرهم ساخته استعمال نمایند شیخ میفرماید که تدبیر استخوان در جراحت شجاج و آنچه از اعراض مخوفه او عارض
شود در باب کسر عظام و جبر گفته آید و اما ملحمات قروح او که خارج از سمحاق باشد ادنی دوای مجفف خفیف آنرا کفایت باشد پس دوای راسی مرتبه از صبر و مر و کندر
و دم الاخوین بران پاشند و همچنین ادویه خفیفه از آنچه در علاج جراحت مذکور شد و اگر درینجا سیلان خون باشد علاج بادویه نمایند که در باب نزف الدم ذکر کنیم
و لازم است که صاحب او را دماغ ماکیان بریان کرده آنچه ممکن باشد بخورانند بهر آنکه حسب گواهی قومی او مقوی دماغ و حابس نزف الدم است و اگرچه درین رای
دیگر است و همچنین آب انار میخوش و تضمید بعضی الراعی کنند و از ادویه جیده برای جراحت و خون اینست که بگیرند خمیر ترش خشک و ساییده بران پاشند و تر نکنند و همچنین
پوست جو با پودینه کوفتگی سر را نافع بود و سائر تدبیر از باب عظام بر گیرند گیلانی گوید که در شجه باید که اولا آنرا بچیزی قابض مثل شراب و سرکه و ملح بشویند بعده اشیائیکه
اندمال جراحت نمایند مثل مرهم دهنه و لینه از مراهم ابیض استعمال کنند و این دوا منفعت عظیم کند بگیرند سفیداب یکجزو شیح یکجزو روغن مورد بقدر کفایت پس
شیح را با آب بسایند و با آن سفیداب آمیزند و بران روغن مورد ریخته استعمال کنند و یا خوب شسته بروغن و با آن قشور مس آمیخته بروغن مورد سوده استعمال
نمایند و گل قیمولیا و مرداسنگ بشراب و روغن خروع و روغن آس بسایند و استعمال کنند صفت دوائیکه سحج و شجه و جراحات مزمنه در لحوم مشابه لحوم
لینه را نافع کند بگیرند مرداسنگ ذهبی هشت درم موم ده درم صمغ صنوبر ده درم زیت بقدر قوطولی و نیم و مرداسنگ را با زیت بپزند بعده باقی ادویه بران
انداخته بچیزی عریض حرکت دهند و در صلایه بمالند پس استعمال کنند و سزاوار نیست که جلد از جراحات قطع کنند بلکه می باید که بشگافند و دوا بران نهند که آن
دران هنگام بچسپد و اگرچه سیاه شود و اما اگر لحم بکشاید اندمال او دشوار گردد زیرا که جرح رالذع عارض شود از اشیائیکه نزد تنقیه مس او کنند و هرگاه بر سر جراحت
افتد و بنواحی دماغ و غشا رسد مبادرت بادویه مدمل و ملحم نشاید بهر آنکه اگر چنین کنند بر مریض هلاکت آرند لیکن دران پشم پاره بزیت تر کرده تا سه روز بدارند
تا از ورم و تشنج ایمن گردد بعد از ان مراهم و ذرورات ملحمه مثل ذرور معمول از مر و صبر و کندر و مرهم اسود و مانند آن استعمال نمایند و اگر زراوند سوده بشراب عسل بپزند
تا غلیظ گردد و بر خرقه مالیده بر جراحت نهند جراحات سر را نافع بود و بارتنگ خشک بروغن مصطکی یا روغن مورد مرهم کرده نیز سود دارد طبری گوید که جمیع
جراحات که در سر واقع شود شش نوع است و آن در علاج امراض راس از ضربه و سقطه و تفرق اتصال مذکور شد و درینجا علاج هر واحد از ان مسطور میشود

اول قاشره

و آن جراحتی است که از جلد تجاوز نکند و علاجش اینست که اگر عظیم متباعد باشد دهن او کشاده گردد و میان هر دو لب او کبیر شود برفادها ضم نمایند اگر این ممکن
بود و الا بدوزند و طریق دوختن آنست که اول نفوذ سوزن از جلد اعلی بسوی جلد اسفل بتوریب باشد و نفوذ دیگر از جلد سفلی بسوی جلد علیا مستقل برای نفوذ
اولی بود و سوم نفوذ در هر دو جلد مستقیم از فوق بسوی اسفل باشد بعد از ان بران این ذرور بپاشند دم الاخوین اقاقیا عصاره لحیة التیس صمغ انجره صمغ
صنوبر و مر و کندر مساوی الطول بران پاشند و بالایش این مرهم نهند بگیرند موم روغن بروغن گل بعده بران بر آتش اندک رفت خوش بود و مرداسنگ سوده
اندازند و حرکت دهند تا بجوش آید بعده از آتش فرود آورده و همواره حرکت دهند تا آنکه سرد گردد و جالینوس این مرهم را مرهم خیاطت نامیده

دوم ملحمه

و او آنست که در جلد مع لحم افتد و دوای این همانست که گذشت غیر آنکه گاهی محتاج بدوخت نبود و چون احتیاج بدان نباشد علاج بمراهم ملحمه معمول الصمغ بسازند
اگر مزاج مریض گرم نباشد و صداع بدان هیجان نکند و الا دران هوای مرهم ابیض معروف بکافوری مغسول استعمال نکنند و او آنست که سابق ذکر کردیم سوای
آنکه او را باب بشویند بعد از آنکه در هاون اندازند تا آنکه مغسول گردد و سفید شود و چون سفید شد و رنگ او نیک گردد در قوام ممسکه شود اندک کافور غیر مصعد
بران اندازند و بحسب تغیر جراحت تغیر علاج بود زیرا که جراحت گاهی سخت شود و دوا قبول نکند و نگذارد و گاهی رطب گردد و مراهم سیلان نماید و آنرا قبول نکند
و گاهی خشک گردد تا آنکه مثل جلد مدبوغ شود و گاهی لب جراحت متفرق گردد پس محتاج بقطع آن از آهن یا بادویه حاده شود تا آنرا بخورد

سوم موضحه

و این آنست که غشا قطع شود و تا استخوان رسد و استخوان مکشوف گردد تا بحس درآید و علاج این در اکثر حفاظت او از هواست تا تشنج ردی مهلک پیدا نشود و آنرا بزیت و روغن گاو کهنه و مانند آن بپوشند و واجبست که در جراحت تامل نمایند اگر موضحه باشد رعایت آن کنند که تشنج نیفتد پس اگر تشنج شود صحت ممتنع گردد و چون تشنج شود سبیل او آنست که علاج باین مرهم عسل نمایند بگیرند تخم انگور سوخته و مرداسنگ و سفیداب هر واحد یک درم بعده در روغن زیت ساخته این ادویه بران اندازند و از آتش فرود آورده اندک عسل سفید بران ریزند و حل کنند تا مخلوط گردد و اندک ازان بسر قاشق گرفته بر کف دست ممزوج کنند تا نرم شود بعده بران جراحت که متشنج گردد بنهند که آنرا جلا دهد بعده بمرهم موافق رد کنند و بهترین مراهم برای این جراحت چون موضحه باشد مراهم لینه است که از شحوم و مرداسنگ و سفیداب سازند و معالج جهد نماید که جراحت تحتم نکند تا آنکه بر استخوان لحم قوی ملتزق بعظم بروید تا ریم اسراف ننماید و در قحف و جلد حاصل نشود و اگر نبات لحم ممتنع گردد لازمست که تامل نمایند تا استخوان بسیار صلب نشود تا آنکه مثل آبگینه گردد و یا سبز و سیاه شود پس اگر چیزی ازینها باشد بآله جراشنده معمول از آهن بسیار تیز بشکلی که جراحت آن شکل را واجب کند بجراشند که چون آنرا بجراشند گوشت بعده از استخوان بروید

چهارم هاشمه

و او آنست که چون جراحت بر سر افتد استخوان قحف شکسته گردد و بغشا مضرت نرساند پس اگر اجزای استخوان متفرق نشود سبیل او اینست که اگر ممکن بود آنرا قائم و مستوی کنند پس علاجیکه در موضحه گذشت باید کرد و باید که موضع استخوان را تر او ند طویل و مدحرج باریک کوفته بآب سرشته ضماد کنند بعده علاج کنند بروکند مساوی باریک سوده بعسل و شراب مطبوخ منعقد سرشته بفتیله آلوده بعد ازان بمراهم علاج کنند

پنجم ناقله

و او آنست که استخوان از موضع خود نقل کند و خارج گردد اندک یا بسیار و سبیل این آنست که از ریزه استخوان نگذارند اگرچه کم و کوچک باشد و جراحت را از استخوان پاک نمایند بهر آنکه اگر دران قدری از ریزه استخوان باقی ماند التحام را منع کند بعده بمراهم رویاننده گوشت علاج کنند و غذای مریض کله پاچه و عضله لحم سازند و حفظ مزاج او نمایند و مراهم را بحسب وجوب صورت جراحت و تغیر آن تبدیل کنند

ششم مامومه

و آن جراحتیست که بام الدماغ رسد و این غشای رقیق ست که بر دماغ پیچیده و لازم ست که از هوا حفاظت نمایند و معالج از رسیدن انگشت او بموضع یا ام الدماغ را حذر کند بهر آنکه اگر بموضع بدان رسد بران خوف هلاکت بود و اگر هوا برسد خوف تشنج و جنون بران باشد و از افتادن چیزی از روغن در او ائل امر او اندر نفس جراحت اجتناب نمایند و علاجش بعلاج ناقله کنند با تمام لطف و خیاطت و کمتر دیدم کسی را که جراحت از قحف او تجاوز کرد حتی که دماغ او گشاده شد و زنده ماند و ممتنع نیست که به شود پس هرگاه طبیعت بران لحم و شبدی منسج نماید و جزو منکشف از دماغ بپوشد از صحت نزدیک باشد و ایضا بر طبیب واجبست که تا آله بر دماغ او یا بر گوشت رویینده بران غمز نکند بهر آنکه گاهی صاحب جراحت هلاک شود و این بدترین انواع جراحات مذکوره است

جراحت عصب و عضله

خجندی گوید که تفرق واقع در عصب اگر در طول او باشد آنرا شق گویند اگر کثیر العدد نباشد و شدخ نامند اگر همچنین باشد و اگر در عرض او بود آنرا بتر گویند و گیلانی گوید که رض و فسخ یک معنی دارد و آن تفرق اتصال واقع در طول عضله است و مع ذلک کثیر الاجزا و فاشی و غائر بود و بدانند که عصب را بسبب کثرت حس و شدت اتصال او بدماغ از تفرق و جراحات اوجاع شدید و آلام عظیم واقع شود و گاهی با آن اختلاط عقل و تشنج بود و جراحت واقع در طول عصب سالمتر ازان باشد که در عرض او افتد و تشنج میفرماید که چون عضله را فسخ عارض شود و بدان سبب میان اجزای او تمدد بسیار از تفرق اتصال عارض گردد و لامحاله بسوی آن خون بسیار ریزد و این ضرر و ورم پیدا کند و کمتر احوال او اینست که دران خون مجتمع شود و متعفن گردد بهر آنکه اکثر آنچه رجای تحلل او کرده شود از منافسی بود که بضغط واقع از فسخ

در خارج و بضغط واقع از ورم در داخل تنگ شده و لهذا اگر تدارک این امر دران کرده نشود مؤدی بفساد عضو گردد و گاهی تابع فسخ و سقوط و حسد منجر
گردد پس مبادرت بعلاج او واجب بود تا سرطان نشود و لازم نیست که در همه اطراف عضله با مادهٔ اتصال ایشان منقطع مشغول شوند بلکه بتسکین درد پردازند
و جرجانی گوید که در جراحت عصب بسیار باشد که بدون تقدم الم تشنج افتد بسبب ظهور ورم عظیم در عصب یا در عضله و ورم عصب از تشنج خالی نباشد و گاه
باشد که در غیر موضع جراحت آماس پدید آید و تشنگی غالب شود و دهان خشک گردد و بیخوابی رنج دهد و حال جراحتها که براوتار بود و بر عضله افتد همین باشد
خاصه اگر برو تر بالای عضله پیوسته است افتاده باشد و باید دانست که عصب زود عفونت پذیرد بهر آنکه جوهر عصب مخلوق از رطوبت جامد است
که برودت آنرا منعقد ساخته و هر جوهر یکه برین حال بود به حرارتی و رطوبتی غریب که بدو رسد بسرعت عفن گردد بنا بر آنکه بدان پخته شود و بدین سبب
آب سرد و گرم آنرا ضرر دارد از آب سرد تشنج کند و از آب گرم عفن گردد و روغن هم زیان دارد لیکن گاه باشد که بروغن گرم کرده حاجت آید از بهر دو کار
یکی آنکه درد بنشاند دوم آنکه ادویه را رقیق کند و بقعر جراحت رساند لیکن چون پیوسته ادویه با رطوبت روغن برابری کند مضرت روغن ظاهر شود
و گاهی عصب مجروح ورم می کند که ظهور او بطی تر باشد و همچنین نضج او و قبول او برای علاج بطی بود و گاهی عصب متقرح گردد و بقعر و حیله التحام و نضج او
بطی باشد و هر جراحتیکه در عصب افتد یا نخس بود یا شق و شق یا انکشاف عصب باشد یا غیر انکشاف و هر واحد ازین در طول بود یا در عرض پس
لیف صحیح از مجاورت مقطوع متالم شود و بدان متاذی شود و آن مودی بدماغ گردد و در تشنج و امراض عظیم اندازد و ایضا درین هنگام بدان متضرر گردد که
عضوی مجروح را ازتن جدا باید کرد تا از آفتها خلاص یابد و جراحت غشا سلیم تر از جراحت اوتار و اعصاب بود بهر آنکه غشا طاقت و درشتی دارد و بدانکه
که جراحت اوتار و عصبها و آماس و درد آنرا ادویه لطیفه باید و گرم و خشک و معتدل در گرمی و خشکی تا گرمی آنرا انسوزد و خشکی آن او را خشک کند
و باید که دران قوت جاذبه باشد و از قوت قابضه باید که خالی بود خاصه در اول علاج و در آخر دوای قابض را در آن قوت جلا باشد چون زردی بیضه
و توتیا مس و مانند آن استعمال کردن روا باشد و روی سوخته دوائیست که جوهر او ثقیل است و لطافت دران بمرتبه بیاید که آنرا درین حال بیامیزند
و سرکه حرارتی لطیف را که در جوهر چیزهای غلیظ بود ظاهر کند و آنرا لطیف گرداند و قوت آنرا بموضع مرض رساند و اگر چیزی سخت گرم بود گرمی آنرا بشکنند
و معتدل گردانند تا گرم کردن آن باعتدال بود و خشک کردن آن تمام بود و اگر عصب برهنه شده باشد هیچ چیز یکه دران تیزی باشد تحمل آن نکند و عصب
او دران بزرگ بود و همچنین ادویه که بالفعل سرد باشد تحمل آن نکرد و نیم گرم کرده باید چنانکه بگرمی گراید علاج در قطع عصب و عضله باید که از هوای سرد و آب گرم
محفوظ دارند و دو سه روز آن عضو را در روغن زیت نیم گرم غرق کنند تا از حدوث ورم ایمن مانند بعد آن روغن گل و روغن ورد یا اندک فرفیون بمالند
و اگر روغن زیتون بدست آید بهتر بود و از شرب آب سرد حذر کنند و اگر تشنج حادث شود عصب را قطع کنند و بروغن داغ دهند صاحب کامل
گوید که هرگاه جراحت بعصب یا قریب از آن واقع شود باید که بالتحام او نپردازند تا آنکه بران چند روز بگذرد و از حدوث ورم ایمن گردد چه هرگاه
بعصب ورم حادث شود از تشنج ایمن نباشد و آن تشنج تا دماغ رسد و مریض هلاک شود و آنچه در امر آن بعمل آوردن سزاوار بود اینست
که بران ادویه فتح نهند و عضو را بروغن گاو و زیت و روغن بنفشه نیم گرم و روز غرق دارند و از پشم پاره در زیت گرم تر کرده دو یا سه
روز تکمید نمایند و چیزی از آب یا دوائیکه در آب حل کرده باشند قریب عضو نبرند و اگر برای تکمید زیت را باندکی سرکه آمیزند بهتر بود
و هرگاه دو یا سه روز بگذرد درد ساکن شود و از حدوث ورم ایمن گردد دران هنگام علاج بدوای ملحم کنند و اما هرگاه بعصب نخس از
چیزی تیز باریک مثل جوال دوز واقع شود در علاج او بادویهٔ قویتر و شدیدتر در حدت احتیاج افتد تا قوت او ضعیف و نفوذ او
در جلد و مصیر او بموضع عصب نشود و دوائیکه این فعل کند مرهم فرفیون است صفت آن زیت انفاق ده درم
موم سرخ دو درم و نیم بگدازند و بران فرفیون نو یک درم انداخته مرهم سازند و اگر فرفیون کهنه باشد باید که در مقدار او بحسب کهنگی او افزایند
و فرفیون بسیار کهنه استعمال نباید کرد و این دوا جید است و هرگاه در عضویکه دران عصب است ورم حار قوی الحرارت عارض شود باید که او

معمول باشد که مثل این دوا استعمال کنند صفت آن قلقدیس چهار دانگ زاج چهار درم توبال مس دوازده درم قنه پنج درم و نیم قشار کندر
هشت درم موم سی و هفت درم و نیم زفت مثل این سرکه کهنه یک رطل و دو اوقیه ادویه را در سرکه چند روز متواتر بسایند و گداختنی را گداخته در هاون
سنگین انداخته حل کنند تا هموار گردد و وقت حاجت بر عضو طلا کنند و بالایش پشم به سرکه و زیت تر کرده نهند و سزاوار نیست که قریب اعصابیکه
دران جراحت باشد چیزی از ادویه بارده کنند و هرگاه تشنج از جراحت عصب عارض شود مبادرت بقطع عصب متشنج کنند تا تشنج او بسوی دماغ نرسد
و مریض هلاک شود پس فقار پشت بروغن بنفشه مع پیه بط یا ماکیان گداخته بمالند شیخ الرئیس میفرماید که در فسخ و هتک در اکثر احوال از فصد
چاره نباشد بلکه ارباب صناعت مبادرت بدان میکنند و اگرچه بدن نقی باشد و بعد فصد مبادرت با ضمده مانعه مواد و مقوی عضو کنند و منع او بتبرید
و قبض بود و یا بیکی ازین هر دو اگر امر غیر قوی باشد و اما اگر درین تاخیر شود و خون بتخلل تفرق مبادرت کند و خوف آفات مذکوره باشد در علاج او از استخراج آن
خون چاره نباشد تا عود اتصال را بسوی حال او مانع نگردد پس اگر ممکن بود که تحلیل باید بتسخیف مسام از نطولات آبهای گرم و مانند آن و از چیزیکه
بر صاحب ضربه استعمال کرده میشود و از آنچه مذکور گردد و ایضاً با دویه مفشی خون مرده و روغنهای محلله اعانت یا بشامیدن اشیای معین بر تحلیل عمل نمایند
و بران اقتصار ورزند و این مفشیات معین بران مثل مقل الیهود و قسط و قنطوریون غلیظ و سکنجبین است تا سکنجبین نیز بر تلطیف بران اعانت کند و اما
ادویه مفشی خون مرده مثل آرد جو و زوفای رطب و نمید با آب سرشته است و قوی تر ازین پودینه کوهی با سبوس است و خصوصاً چون در سر واقع شود و با لجمله
دوائیکه آنرا از حرارت لطیف بود که بتحلیل لطیف تحلیل نماید و گاهی تخفیف کند بتخفیف لطیف پس اینقدر اکثر برای کار کافی بود و در آنچه تفرق اتصالات
او قریب بجلد و ظاهر او بجز خالص باشد و اگر چنین نباشد و تفرقات بسیار و غائص بعید از ظاهر بود از شرط چاره نباشد و بر حالی بود که بدان ارادم
و قروح ردیه باشد و حال او حال مضروب نباشد لهذا اطاعت نکند پس از استعمال جاذبات بقوت از محاجم و شرط چاره نیست و گاهی امر ازین بزرگتر بود
و عضو آماده ورم عظیم حار حاد و ریم کردن گردد درین هنگام واجبست که مبادرت بریم کردن داحاله ماده مجتمعه دران بریم کنند تا درد بچیزیکه ریم کند ساکن شود
و ماده بتفتیح تحلل یابد بهر آنکه این بهر حال ریم کند و چون بمعونت علاج ریم سر بگیر نماید آن سلیم تر باشد و گاهی ادویه ریم کننده ماده را بغیر ریم کردن تحلیل نماید
خصوصاً چون اعانت آن حرارت غریزی و وسعت منافس کند بعد ادویه مذکوره در باب سقطه و صدمه را تامل نمایند و آنرا طلیه بر فسخها استعمال
کرده میشود و صفت او گفته اند که چون رض یا فسخ بار شود و بر بند و لیکن بندش بر فقس موضع بسیار سخت باشد و باید که مبادرت به بستن نمایند
تا توجه مواد را بسوی موضع رض بسبب تنگ کردن آن منافذ را منع کند بهترین بندش آنست که بجز تا فوق باشد و بسوی فوق بسیار بر بندد و با فصل اکثر
و باید که بر همان خرقه اقتصار کنند و جبائر و رفائد بران زیاده نکنند و نه بران طلا بسیار کنند بهر آنکه احتیاج بتحلیل خون مرده و احتیاج با مجان ذاهب رباط
بسوی فوق باشد تا بسوی آن چیزی ماده نریزد و رباط که بسوی فوق رود سست تر باشد لیکن خرقه باریک سخت بود تا متحمل بندش باشد و اعتبار آن
او بدین سر متغیر گردد و این علاج اعنی بندش باید که قبل از ورم کردن عضو باشد بهر آنکه عضو چون ورم کند احتمال هوای رباط معتدل نماید چه جای اشد
غمز و لهذا درین هنگام علاج بضمده و بر بختن آب گرم بران کرده میشود و اما عدد آن تا ایام فسخها بود و علاجش به بستن لیرب بران نمایند تا زیاده و بزرگ
نشود و گاهی آنرا مشکنند و میگویند ایضاً شیخ و جرجانی زالاق میفرمایند که جراحت عصب را بندد و در علاج او بایدان گذاشت نکنند مگر بعد تسکین درد
بجز قیما و روغنهای گرم کرده خاصه زیت اتفاق دارند که گرم کردن چنان باید که سخت سوزان نباشد و نیم گرم نیز نباشد بهر آنکه نیم گرم بقیاس طبیعت عصب
سرد بود و نیم گرم چنان باید که میل بگرمی داشته باشد و اگر با جراحت درد یا آماس باشد تا هر دو زائل نشود علاج خاص جراحت نشاید کرد صفت ضماد دیگر
در عصب بتشانند بگیرند آرد باقلا یا آرد جو یا آرد نخود یا آرد کرسنه یا آرد ترمس تلخ با لیبت جدا آنرا بسکنجبین عسلی که میل بشیرینی دارد یا آب خاکستر شیر
بکار برند بلکه این ضماد را قبل از ورم کردن نیز استعمال کنند و گاهی با استعمال ضعیف انتفاع یابند پس هرگاه این تدبیر بعمل آیند و از انضباب فضول با سعال
فصد و استفراغ امان حاصل شود بالجمله بپردازند و تسکین درد بآب گرم البته نشاید بلکه بروغن لطیف الاجزا که دران قبض نباشد و گرم سخت غیر مفرط بود

چه حار مفرط و بارد بهر دو آنرا موافق نیست و بسیار باشد که بجراحت قریب بدماغ نیست اثر بد و سردی ضرر کند و در داشتند او با ناسور و اذیت معاودت کند پس باید
احتیاج تدارک فی الحال بتسکین و بتحلیل روغنهای مسخن افتد و اگر جراحت در طول بود و عصب برهنه باشد آنرا اول بگوشت بپوشند بعده دوا نهند و بر بند
چنانکه لبهای جراحت وا بهم گردد و اگر جراحت در عرض باشد دوختن آن ضرور بود پس اگر جراحت بادر بود و خوف آن باشد که جراحت عصب که در عرض بود
از دوختن پوسیده گردد آنرا در عرض تمام قطع کنند و جهد کنند تا آماس نگیرد و عفن نشود از بهر آنکه اگر ورم کند تشنج نماید و اگر عفن گردد عضو بیکار شود بدین سبب
نباید گذاشت که جراحت زود بسته شود و اگر جراحت تنگ بود آنرا فراخ تر باید کرد تا از زرداب و ریم جمع نشود و غور نکند و مؤدی بعفونت جراحت نگردد و وسع ذلک
در و شدت کند پس واجب نیست التحام او البته مگر بعد جفاف محکم و امن از ورم و عفونت و بدین سبب در شب و روز آنرا سه بار یا چهار بار باید گشاد و کمتر
آن بود که صبح و شام بگشایند و اگر جراحت فراخ بود و عصب برهنه باشد ادویه سخت گرم چون فرفیون و مانند آن احتمال نکند بلکه از ادویه خشک کننده مثل
توتیای مغسول استعمال کنند و مرهم از آهک شسته بکار برند و روغن که در قیروطیات و لطوخات این استعمال کنند مثل روغن گل و روغن مورد باشد
و اگر عاقرقرحا بکار برند هم شسته بعمل آرند و اگر عصب برهنه نباشد ادویه گرم فرفیون را اول بر ساق و یا بر عضوی دیگر که سخت و فراخ مانند آن بود امتحان باید کرد
تا اگر حاجت آید حرارت آن از دوای دیگر بشکنند و با عتدال باز آرند و اگر گرم زیاده باید کرد زیاده گرم بکنند بالجمله اگر دوا برای خشک کردن یا از بهر پاک کردن یا بهر
گرم کردن ساخته باشند ترکیب آن در خور مزاج باید کرد و اگر یکبار بر جراحت او بیاز مایند و اثر آن بنگرند روا باشد و اعتماد بر آن کنند و ادویه را چنانچه واجب بود
بحسب مشاهده زیاده و کم کنند و واجب نیست که در ادویه چیزی از حدت و لذع باشد و اگر چه در آن قبض اندکی باشد در علاج عصب برهنه شده جائز بود
مع قوت محلله بلا لذع و خصوصاً چون مریض ضعیف المزاج باشد و اولی اعصاب که از آن سردی و مائیت و دهنیت و مانند آن دور باید داشت آنست
که برهنه باشد و اگر عصب مجروح در خلقت قوی بود در آن باکی نیست اگر اقراص بولیداس و اقراص قلقطار و اقراص اندرون و افراسیون استعمال کنند
بمیفختج و یا بر روغن اما در سر با زیت لطیف و در گرما روغن گل و کندر و عاقر البطم و بارزد بوزن کمتر از ادویه عصب برهنه است و جراحت بهر حال که بود در صفحه
که باشد صواب آنست که بالای دوا نه از نرم بر روغن زیت تر کرده بر نهند و همچنانکه عصب برهنه اولی اعصابست که بدان رفق و نرمی بکار برند و احتمال
دوای قوی نکند ایضاً رباطها که بسر استخوانها پیوسته است اولی بدانست که احتمال دوای قوی کند و رباطهائیکه بعضلها پیوسته میان این و آنست و جراحات
که از آن دور داشتن آب واجب است آن جراحت عصب است و همچنین سردی و اگر چه کم باشد مضر ترین اشیا برای آنست و ایضاً زیت مضر بود و بسودی آن
حاجت نیست مگر نزد تسکین وجع گرم کرده بکار برند و لازم نیست که جراحت عصب را آب و یا بر روغن بشویند بلکه آنرا بخرقه نرم و پنبه نرم و پشم نرم
پاک باید کرد و ایضاً بمیفختج نباید شست مگر آنکه از ضرر ترطیب او امن باشد و اگر بسببی از اسباب بنهادن روغن حاجت آید و خصوصاً بر عصب برهنه باید که
اول بمیفختج آلوده کنند پس دو غرب بآن رسانند جالینوس میگوید که مردی را از آهن بار یک جراحت بعصب دست رسید طبیبی بر آن جراحت مرهم بدل نهاد
جراحت آماس کرد پس دوای مرخی چون ضماد آرد گندم و آب و روغن نهاد و دست آن مرد پوسیده شد و بدان سبب هلاک گردید و مثل این بالاتفاق
کثیر مشاهده کردیم و چون تشنج از قروح دران عارض شود واجب است که اگر شق جلد منسد گردد آنرا بگشایند و ادویه بادغاین قروح مجفف او بسیار لطیف
استعمال کنند و جهد دران نمایند که بعمق آن برسد و اگر جراحت و خروخش باشد و ورم نبود علاجش علاج موضعیست و لازم ست که در حرارت و قوت
تخفیف قویتر از دوای مستعمل بر شق باشد بهر آنکه نفوذ آن بمرض سهلتر بود و واجب است که تدبیر غذای مجروح عصب لطیف در غایت لطافت باشد
پس اگر جراحت آماس گیرد و درد کند هیچ چیز مضر تر از تناول طعام نیست و خصوصاً اگر جراحت در عرض باشد بهر آنکه در آنجا بفصد و استفراغ حاجت بود
بلا خوف از غشی مثلاً و اگر تنقیه نکنند مضرت افزاید و باید که مجروح را بر بستر نرم بخوابانند و رعایت اعضای قریب از جراحت بتدهین کنند بخوف تشنج
و تدهین گردن و بغل او بروغن چرب دارند خصوصاً اگر جراحت در اعالی بدن باشد و همچنین عانه و قطن و کنج ران را چرب دارند خصوصاً اگر جراحت در اسافل و ناحیه ساق بود

ادویه جراحت عصب و قروح آن

علک البطم از بهترین ادویه جراحت عصب است و امثال صبیان و زنان و کسانی را که مزاج ایشان شدید الرطوبت بود علک البطم تنها در کنند یا باندکی زیت چندانکه آنرا نرم کند و آنرا زود جست
بخشد اگر خشک باشد بکار برند و راتینج بدل او نشست و کسانیکه مزاج ایشان خشک تر بود و گوشت سخت تر باشد قدری فرفیون با او باشد و با آن باید آمیخت که [illegible] باشد
یا توانک باشد یا بسیار بحسب مزاج بدن و سحنه او و اگر فرفیون قوی و تازه بود کمتر بگیرند و گفته‌اند در دوازده جزو از علک البطم و بیشتر ثلث آن و گاهی بدل فرفیون از شیر یتوع که
کنتجا و زراوند است و عجیب است و از حلتیت و از سکبینج و از جاوشیر مخلوط میسازند و این همه ادویه سخن و قوی است و آنچه ضعیف تر است بورق و زرنیخ و او و گوگرد مسحوق بزیت
و دیگر و چرک حمام و زهره و حجر اسیوس است و هر دوای جاذب رطوبات بسوی خارج و زاج تیز و خاکستر که از مس گرفته جدا شود و در راتینج و اذاق الذهب گاهی در او داخل جراحات
عصب یافته نمی شود دیگر خمیره استعمال میکنند و بدان انتفاع می یابند و از عمق جذب نیک مینماید و بسیار باشد که اگر فرفیون حاضر نباشد بدل آن چرک خانه مگس عسل کنند
و بدان انتفاع یابند و آزموده است و یا ضماد آرد شیلم با آب خاکستر و استعمال علک البطم اول چیزیست که بدان ابتدا کنند و بعد از آن هم باسلیقون بقوی چیزیکه حاجت
بتقویت آن بود و از ادویه مذکوره بکار برند که نافع آید و گاهی بعضی رطوبات آنکه بنابر تسخین او مخلوط میکنند و باید که مغسول بود و بهتر مغسول آن تا در آب پای شور است که آن را
در آفتاب گرم کرده باشند و هر قدر که آنرا غسل بیشتر دهند نافعتر گردد و از ادویه جیده دوای جالینوس است مرکب از موم و راتینج و فرفیون و زفت هر واحد نصف جزو
و زیت غلیظ بگیرند و روغن بلسان با وجود لطافت او بسیار گرم نیست گوییم که بسبب سرعت تحلیل او و اگر جراحت و خز با نخس باشد از چیزی تیز باریک مثل مسل و سلی و مانند آن و ورم
نباشد و نه عفونت بود دواء جید است که مرهم فرفیون یا سرگین کبوتر استعمال کنند و در بدن لطیفتر فرفیون و در کثیفتر سرگین کبوتر کنند و زیاده و کم حسب مشاهده حال بدن
و سحنه و مزاج او نمایند و مع ذلک واجب است که دهن زخم بگذارند تا ملتحم شود و اگر تنگ باشد وسیع کنند و بدانند که دوا محتاج الیه در زخم باید که قوی تر از محتاج الیه در غیر
باشد و هرگاه در جراحات عفونت عارض شود سکبینج و آرد کرسنه نیکوست و اما هرگاه اورام عارض گردد آرد جو و آرد باقلا و آرد کرسنه نیز با آب خاکستر یا آب ساده
که در آن قوت سکبینج بود بپخته ضماد کنند و چون ببینند که جراحت بصلاح آمده در آن هنگام از استعمال اسفنج بر آن خوف نکنند پس واجب است که ادویه را در آن گداخته
استعمال کنند اما در ابتدا قوی اقراص [illegible] در آن بگدازند بقدری که آنرا گرم گرداند و از ابتدا تا زخم منفوش گرفته بر آن نهند و ایضا ورم عارض عصب مجروح اگر فلغمونی
قوی ملتهب باشد در علاج او ادویه مرتب بسرکه و احجار معدنیه استعمال کنند و از آنجمله این دوا است بگیرند قلقدیس یک درم یا دیالاراج یا کرده درم قلقطار
مثل این توبال [illegible] اوقیه و نیم درم قشار کندر یک نیم اوقیه بارزد یک اوقیه موم هفت اوقیه زیت [illegible] اوقیه سرکه کهنه دو رطل و ربع ادویه خشک را بسرکه تا ده روز بسایند و گداختنی را
گداخته سرد کنند و همه را خوب بسایند تا آنکه هموار گردد و واجب است که بر عضو علیل زیت دو یا سه مرتبه هر روز بچکانند و نزد نهادن این دوا بر آن باید که از خارج پشم
و زیت نیم گرم آلوده بر بندند و هرگاه ضماد کرده باشند از سردی نگاه دارند پس اگر احتیاج افتد که بر این اعضا ضماد مرتب بسرکه و عسل و خاکستر نهند باید که ضماد مطبوخ
باشد و آرد آن آرد کرسنه بود و اگر این حاضر نباشد آرد باقلا و آرد جو استعمال نمایند و اگر بعض شظایای عصب را فساد عارض شود محتاج باستخراج باشد باید که [illegible]
عرق بدنی بیرون آرند گیلانی [illegible] گفته که جالینوس در نخس عارض عصب این ادویه نوشته بگیرند دارچینی و مشکطرامشیع و بادیان و علک البطم هر واحد
یک اوقیه اقحوان دو اوقیه صمغ هشت اوقیه دیگر بگیرند حلتیت یک اوقیه موم سه اوقیه روغن بلسان ده اوقیه و باید دانست ادویه که بدان معالجه نخس کنند
اگر بسیار گرم باشد علاج شق عصب بدان ممکن نبود و ایضا دوائیکه در علاج شق عصب استعمال کنند برای نخس صالح نبود و از حمام بهر حال منع کنند و اگر صبر نباشد حفظ
عضو مجروح از آب کنند و یا بر موضع جراحت مرهمی نهند بالایش پارچه تر کرده مبلول بزیت بربندند و بعد خروج از حمام آن مرهم و پارچه را دور کنند و تدبیر [illegible] استعمال
نمایند و باید که اقتصار بر تلیین طبیعت مجروح نمایند و اگر چه باستعمال مسهلات یا حقنها باشد و عروض اسهالات بصاحب جراحات متقادمه مخوف است و باید که
مبادرت بکم کردن خون نزد حصول جراحت کنند و اگر چه مقدار خون خارج قلیل باشد و گرد جراحت با دویه قوی القبض لطوخ سازند و در ساکن داشتن مریض
جهد نمایند و اگر در عصب نخس بغیر عفونت باشد این مرهم استعمال کنند بگیرند موم سه اوقیه فرفیون یک اوقیه یا بدل فرفیون سرگین کبوتر کنند در کسیکه بدن او سخت
باشد زیت دوازده اوقیه و گاهی در این علک البطم یک اوقیه میکنند و اگر با فرفیون که یک اوقیه باشد موم و راتینج بریان و زیت و زفت چرب هر واحد نیم اوقیه
کنند بهتر باشد و اگر بدل راتینج چرک خانه زنبور عسل کنند آن هم اولی بود و ایضا که برای عصب منخوس و برای کسیکه او را سگ دیوانه گزیده باشد نیکوست بگیرند

سرکه یک رطل زفت حربی یک رطل بها و شیر سیاه وقیه جاوشیر را با سرکه خوب بسایند و زفت را بگدازند بعده مخلوط ساخته بپزند که این دوا موافق عصب منجرح است
و این مرهم بمجنس رانگذارد که مندمل شود و همچنین جراحت حادث از گزیدن سگ دیوانه و این در ابدان سخت فقط استعمال کنند و اگر اراده کنند که آنرا در صبیان
یا زنان هم کسیکه بدن او نرم باشد استعمال کنند باید که آنرا بروغنهای محلله مثل روغن اقحوان یا روغن بلسان یا زیت کهنه بگدازند و ایضا دریده مرهم باسلیقون
نفع کند بعد از انکه دران نطرون و آهک یا فرفیون یا گوگرد زرد زیاده کنند و یا سرگین کبوتر صحرائی یا جاوشیر یا سکبینج یا حلتیت یا جندبیدستر افزایند و باید که
بگیرند مرهم باسلیقون یک رطل و از هر واحد ازین ادویه مذکوره یک اوقیه که این دوا نافع است کسی را در عصب جراحت عارض شود سیما اگر از نخس باشد و باید که
استعمال اضمده نمایند که سکنجبین یا نخاکستر و مع آرد باقلا و کرسنه یا مع پست نخود یا آرد ترمس یا جو یا مع پست آن بسازند و باید که این تدبیر در ابتدای مرض
در همان ساعت بعمل آرند و اما از اضمده که از حاشیه باید که در کسانیکه ایشان را جراحت در عصب عارض شده باشد اجتناب نمایند و اما اگر عصب را نخس عارض نشود بلکه جرح
بود و جلدیکه بالای اوست بسیار شق گردد حتی که عصب برهنه دائم بماند و شق او در عرض نباشد دران هنگام چیزی از ادویه که بفرفیون ترتیب سازند و سایر اشیا که مثل آن
او باشد استعمال نباید کرد لیکن آب که برات کثیر شسته باشند و گرما استعمال کنند و ایضا ضماد بعسل بعد از انکه بروغن گل بسیار حل کرده باشند نفع بخشد
و روغن مناسب جمیع عصب مجروح است لیکن روغنهای مستعمله دران اولی مقویه باید و آنچه گویند که روغن را قریب موضع جراحت نبرند بلکه ازان دور باشند زیرا که
موضع را آماده عفونت میسازد این سخن را نباید شنید بهر آنکه خوف از سائیدن روغن در قروح و جراحات کهنه است که ریم کرده باشد و آن بعید العهد از حدوث بود
و کلام ما در جراحات نو است و چون روغن دیودار که ما ترکیب داده ایم بر مثل این جراحات استعمال کنند ازان منافعی مشاهده نمایند که از وی تعجب آید و اول منافع آن منع
ورم است و دوم تسکین وجع و منع آن اگر در ابتدای حدوث جراحت استعمال نمایند و سوم منع تغیر رنگ بشره و چهارم جبر تفرق اتصال کند بنوعیکه در موضع جراحت
اثر آن محسوس نگردد علاوه از انکه بدان گمان کنند که ماده درینجا محتبس شده و پنجم آنکه ضرر رسیدن آب بجراحت باز دارد پس اگر جراحت را بهر روز بآب بشویند بدان
خوف نباشد با وجود این دران امید آنست که در دو سه روز شفا حاصل گردد اگر از سائیدن سرکه و سایر اشیا بجراحات خوف کنی نمایند و تا حال حاجت بدان نشده
ایضا او گوید که تفرق واقع در عضله و خصوصا در عصبه او در وتر شدید آرد پس واجب است که اولا بتسکین آن مشغول شوند بعده با عاده اتصال و این هر دو امر
گاهی حاصل شوند در تدبیر واحد و مجتمع شوند در دوای واحد پس روغن دیودار و مرهم جیدوار هر واحد جامع این هر دو منفعت است اعنی تسکین وجع و اعاده اتصال
بلکه منع ورم و منع تغیر رنگ و فساد و غیر آن کند و در رساله مجربات خود گوید که در همه اقسام جراحات از رگ باید اندیشید و رگ عبارت است از تشنجی که در دماغ بهم رسد
بسبب اذیت عصب بتفرق اتصال و چون خواهند که از رگ در جراحات حادث نشود و ضیه گوسفند که تازه باشد بران جراحت بندند و تریاق فاروق خورند که با نفست
و هیچ دوا نزد من بهتر و تر ازین نیست و از جزائت پرهیز کنند و در همه جراحات یاد دارند که اگر چرک بسیار باشد اول مرهم تیز بمالند که وسخ دور شود و چون جراحت سرخ شود دوای لحم نابت
مؤلف گوید که دو کس را دیدم که زخم بر دست ایشان رسید و بعد چند روز بسبب رسیدن سردی گردیدن در شب مهتاب کزاز عارض شد و علاج ایشان بنشانیدن در مکان
گرم و ترک طعام و شراب و نشانیدن ماء العسل عوض آب و غذا و بعده شرب ماء الاصول و غیره تدابیر اصحاب فالج نمودم و بعون شافی مطلق صحت کلی یافتند

جراحت عرق ونزف الدم

گاه باشد که زخم برگ افتد و سیلان خون از آن بغیر شود و اولی عروق برای سیلان خون چون راه باید شریان است و بستن او مشکل بود و اگرچه ممکن است که جراحت شریان
ملتحم شود لیکن التحام او دشوار بود و بسا است که شریان ملتحم نشود و آنچه محیط با شریان است ملتحم گردد چنانچه دراز او مسطور گردد و آن اعضا حال بر آمدن خون مختلف
بود و از بعضی خون بسیار آید چون شکاف مثل جگر و شش و از بعضی خون اندک برآید مثل مثانه و رحم و گرده بلکه گاهی بطول مدت کثرت نماید پس معودی بعاقبت محمود
گردد و در هر واحد ازین دو قسم یا خطیر بود یا غیر خطیر آنچه از شش و گرده و مثانه آید خطرناک است و آنچه از پیچی آید غیر خطرناک بود و آنچه از جگر آید کم خطر از آنست که
از شش آید و حال سیلان خون از شرائین مختلف بود و آنچه از شریانهای بزرگ آید چون شریان است و با دگر دان خطرناک بود و بسیار بند شود و قتل کنند و آنچه از
شریانهای کوچک آید چون قبضه حبس او سهل است و بی خطر بود و بسیار باشد که سیلان خون از شاخهای کوچک شریان بود و خون از خود باز ایستد و فرق میان

شریانی غیر آن اینست که اگر رنگ خون ارغوانی بود و رقیق و گرم مفرط باشد و جهنده بیرون آید از شریان بود و اگر هموار آید و رنگ مائل بسیاهی و اقتمیت باشد از ورید بود
و بدانند هر کسی را که استفراغ واقع شود و حصر و صداع موی و سیاهی شریانی و افراط نماید و آنرا تشنج حادث شود آن ردی است و همچنین اگر آنرا فواق پیدا شود و آن قاتل است
و اگر غشی با فواق بود پس موت عاجل است و هذیان و اختلاط عقل ردی است و اگر مقارن تشنج گردد آن و اکثر قتال بود و علاج پارچه پشم که در گلاب تر کرده در جراحت
کنند تا خون بند شود و اگر در جراحت بمبردات قویه طلا کنند و دم الاخوین و صبر و قشار کندر باریک سوده بسفیدی بیضه آلوده با پشم خرگوش و مانند آن بران نهند و ببندند
و تا هفت روز فاده را وا نکنند و برگ حنا و کافور سوده بآب سرد خمیر کرده گرد جراحت ضماد کردن نیز در حبس خون معمول است و جرم بودار باریک تراشیده بر جراحت
بستن و کذا خراطین خشک ساییده بستن و کذا سرگین تازه خر گرم گرم بستن نیز مجرب است و یا برگ قنب بریان کنند و مانند سرمه بسایند و در پارچه باریک بسته
بر جائیکه خون بر آید نهاده بر بندند و اگر شش هر حیوانیکه باشد خشک ساخته بسوزند و خاکستر او بر جراحت نهند خون بند کند و کذا مصطکی رومی باریک سوده با آب
آمیخته با مرغ باریک در زخم مخلوط کرده بر زخم بستن و اگر گل ارمنی یکجزو پوست بیخ لفاح و افیون هر یک نیم جزو کوفته بیخته بآب سرشته بنادق سازند و وقت حاجت
بگلاب و قدری سرکه انگوری ساییده طلا کنند و بالای آن خرقه مبلول بآب برف نهند و اگر خشک شود تبدیل خرقه نمایند خون از مواضع جراحت زلو باز دارد
و گویند که در ورسنده روس و کذا نیل هندی و کذا سویق و پوست انار ترش سوده و کذا روبیان سوده و کذا خاکستر ضفدع سوخته و کذا طلق و کذا خاکستر کاغذ
سوخته و کذا برگ بید سوخته و کذا … سوده و کذا اسفنج سوخته و کذا سرگین کبوتر سوخته و کذا پوست بیضه مثل غبار سوده و کذا موی شتر سوخته و کذا خام سوخته
هر واحد حابس خون از جراحت است و تعلیق عقیق و طلای سرکه و ازوی بریان و کذا خاکستر چوب انگور و بول انسان سرشته و شرب پنیر مایه خروف
بآب حل کرده و کذا صمغ عربی یکمثقال در روغن گاو یا اوقیه و کذا گل مغره در بیضه و شرب و ذرور و تعلیق کهربا و ذرور و بهمنی و تعلیق آن در خرقه صوف سرخ
بر سر مریض نیز حبس خون نماید مجوسی گوید که اگر رگی قطع شود و خون منقطع نشود کیس موضع بخرقه مبلول در سرکه و گلاب و وضع خرقه مبلول بران … بر جراحت
بالای عضو علیل باشد و تبدیل آن بمرات کثیر نماید و اگر خروج خون از دست یا پای باشد پس … بر بندند که بدین منفعت بین باشد
در باطن بسیار محکم و سست نباشد و اگر بدین تدبیر خون بند نشود کیس … موضع بالا یا … جراحان که از دیگران بر آید و یا کیس … و … غبار گرد
نمایند و اگر رگ ظاهر باشد واجب است که انگشت بران نهند و ساعتی نگهدارند … کندر یکجزو صبر نیم جزو بسفیدی بیضه سرشته با پشم خرگوش بدان
آلوده بدهن رگ نهند و رباط … بسیار ببندند و سه روز بگذارند بعد از آن بکشایند پس اگر دم جراحت را لازم بود دوا … و اگر دوا آن … نهند
و اگر دوا منقطع شده باشد از انگشت بنرمی بران فشار کنند و بآهستگی دوا را از آن جدا کرده دوای مذکور دیگر بران نهند و نیک بربندند و بران چهار یا پنج …
دهوار چنین کنند تا آنکه گوشت بر دهان رگ … قطع خون کنند … که مازو و … بیک … باریک بسایند و بر جراحت بپاشند … یا چون بغبار آسیا مخلوط کنند
بسفیده بیضه سرشته در ان پشم خرگوش … و بر موضع لزوم نمایند خون را بند کنند … که در علاج نزف الدم واجب است که ابتدا بحبس او کنند بعد از آن علاج قرحه کنند اگر باشد و …
احتباس او و در آنچه سبب او ثابت باشد مگر آنکه سبب او زائل کرده شود و اگر حال مهلت … سبب … احتیاج جنس … و آن اسبابیست که بدان خون سائل منقطع …
و آن اسباب را بر وجه استظهار ذکر میکنیم و گوئیم که این اسباب یا گرداننده بسوی غیر جهت آن مخرج بود و یا حبس کننده بدون جهت مخرج قبل وصول بسوی مخرج
و یا مانع دران مخرج از خروج و یا جامع دوا … از این باشد و قسم اول که آن گرداننده بطرف دیگر است یا جذب بسوی خلاف از غیر ایجاد مخرج دیگر باشد چنانچه حجامت
بجگر می نهند در رعاف از منخر راست ساکن میشود و یا با ایجاد مخرج دیگر چنانچه فصد باسلیق صاحب رعاف از دست محاذی منخر میکنند و اما حابس … منع مخرج
بچیزی باشد که حرکت خون و نفوذ او … کند و این یا بسبب مخدر و یا بسبب مخدر بود و مخدر یا دوا باشد و یا حال برای بدن مثل غشی که این اکثر خون را بند کند و اما
سبب حابس در موضع آن بند کننده مخرج باشد یا بربط و یا بامساک الفم یا بامساک غیر الفم و یا بخشک کننده … باید دوای کاوی و یا بجمود و علقه و یا بتغریه و یا
بتنقیه و التحام و یا بفشردن از لحم گرداگرد عرق پس آن را بند کنند و اطباق … سخت نمایند و باید دانست که هرگاه با جراحت ورم باشد اکثر این اعمال متعذر گردد
پس بستن رشته و داخل کردن فتیله و بستن سخت ممکن نبود و دران هنگام استعمال تغریه و قبض و تبرید و تخشیر … ممکن باشد و اگر چه علاج از بستن و شق …

دوا باشد چون مرزدار دوا بیست و هر نصبه درد آور ردی باشد و لازم است که نصب جامع دو امر بود یکی فقدان درد و دوم ارتفاع جهت سیل دم پس اعانت بند لیفه و تعلیق
کرده نشود که خروج خون سهل گردد و هر گاه تمانع هر دو غرض باشد بسوی اوفق بحسب مشاهده و اقرب از احتمال فی الحال میل کنند و اکنون احتیاج او که وجه دیگر کرده شود بعد ازینکه
میل کرده شود بدانند که اول آنچه واجب بود اینست که تفقد نمایند تا آنکه بدانند که آیا رگ شریانست یا وریدی بعلامات مذکوره پس شریان را جمع کنند و بر وزند برای امر تدبیر او
و بدان اعتنا بیشتر از ان نمایند که آن بورید کنند بعد ازین گوئیم که اما جذب بخلاف نه بسوی مخرج از انجمله ایلام عضو است بدانکه یا برابد و شد یا بمحاجم و واجبست که عضو مجذوب
الیه عضو مشارک موضوع از موضع متوقف در وضع بر طرف خط واحد بود که میان هر دو در طول یا عرض وصل شود و احتیاط نمایند از مخالفت در وضع از روی طول و عرض
هر کدام از ان هر دو که بعید باشد و آنچه قریب باشد ترک نمایند مثل آنکه درد دو جانب سر یا دو جانب دست او بود پس بعد میان این هر دو قریب تر از آنست که
ازان توقع صرف تام واجب گردد و این چیزیست که محتاج بیاد کردن آنست که در کتاب اول در قوانین استفراغ گفته ایم و واجبست که بستن و مالش [illegible]
بود از انچه او اقرب بسوی عضو دائی باشد بعده ازان فرود آرند و لازم است که در شگافتن شرائین و مانند آن توقع ندارند که این صنعت در حبس خون کافی بود بلکه همین
باشد و همچنین حکم در فصد جانب مشارک مباعدست و اما یکی از دو وجه قسم ثانی که آن سبب مخثرست مثل خورانیدن اغذیه غلیظ الکیموس مخثر دم چون عدس
و عناب و مانند آنست بکسیکه او را رعاف یا غیر آن کثرت نماید و اما وجه ثانی مثل خوردن مخدرات و آب سرد و تعرض بدن بسردی و خوابست و گاهی غشی افتد
و نزف بند شود و اما وجه مذکوره قسم ثالث دران رعایت یک امر واجب بود و آن اینست که گاهی شریان چنان نباشد که تقلب از یک جانب بجمله دو جانب آن
متصل بود حتی که چون او را تنها ببندند امن شود بلکه گاهی بجانب دیگر شعبهٔ شریان دیگر که دران غوص کند متصل گردد و خون بسوی او از غیر طریقیکه بسته اند بیاید پس
احتیاج به بستن دو جا افتد و قبل این لازم است که جهتی را که آن مبدای رگ است بشناسند چه در بعض مواضع از اسفل بود چنانچه در گردن و در بعضی از فوق چنانچه
در ران و پای پس هر گاه جهت معلوم شود در ربط و شد دران استعمال کنند و از بعض تدبیر درین آنست که وصل کنند یا اخراج رگ از حشاره و اگر چه بشگافتن اندک گوشتی بود
که آنرا پوشیده و مخفی کرده باشد پس بگیرند بعده ادویه که مذکور گردد استعمال نمایند و اگر شریان باشد اولی آنست که آنرا برشتهٔ کتان بربندند و همچنین اگر غیر شریان باشد
لیکن بزرگ بود که خون او باز نه ایستد و چون این فعل کنند لزوم ادویه بران کنند و تا روز سوم و چهارم بسته دارند و دران هنگام اگر دوای مغری را بموضع او لازم ببینند
آنرا البته جدا نکنند لیکن حوالی آن از جنس او چیزیکه آنرا اندک تر کنند بنهند و اگر از خود جدا شود آنچه بالای اوست و وقت گشادن باید که قریب موضع طریق مجرای رگ
با انگشت بگیرند و چنان غمز کنند که از جستن خون امن گردد و آنچه ازان جدا شود آنرا دور کنند و تبدیل ادویه بدیگر نمایند و نصب عضو درین وقت بر شکلی باشد که سزاوارست
و آن اینست که دهن رگ بلند تر از مبدای آن باشد حتی که اگر مثلا در اسافل روده و رحم باشد فرشی نمایند که اسافل بلند بود و اعالی پست باشد و بر بعید تر بود آنچه از
وجع باشد بعد ازان سه روز ترک نمایند و لزوم این وتیره کنند تا آنکه خون بند شود و اما امساک بالقام در شریان عظیم ممکن بود و این چنان باشد که بگیرند فتیله
از پشم خرگوش یا نسج عنکبوت یا پنبهٔ باریک یا خرقهٔ کتان کهنه بسازند بعده بران ادویهٔ مغریه و مانع خون بپاشند و در نفس شریان مثل لقمه اندر کنند بعده
بران رباط ببندند و گاهی فتیله از مثل پشم خرگوش تنها استعمال کرده میشود و کفایت میکند و واجبست که لزوم بندش نمایند که جدا نشود تا آنکه ملتحم گردد و اما
فتیله پس طبیعت تدبیر امر او در اخراج او اندک اندک و دفع او و غیر آن کند و اما امساک بلا القام چنان باشد که مثل آن چیز در دهن بنهند و بران بندش نمایند
بغیر داخل کردن او در رگ و حبس او کنند بمثل رفادها و خصوصاً رفادهٔ اسفنجی و بعصابهای قوی التشدد و بستن او بعکس بستن برای جذب بود پس در بستن اول
واجبست که قریب دهن باشد بعده بسوی خلف به پیچند و بتدریج بستن کم کنند و آنجا بخلاف این باشد و بدانند که بستن رفادها و عصابها چون ضعیف
بود ازان مضرت بستن پدید آید و آن جذب است و ازان منفعت بستن بظهور نیاید و آن حبس و امساک است پس درینصورت واجب بود که درین باب
تلطف نمایند و چون بندش نیک کنند ایضاً از جانب مخالف ببندند تا ماده میل کند و مقاومت جذب این بندش نماید و واجبست که به بستن نوبت بمنع
رسد نه ایلام مگر آنکه اولا احتیاج بسوی این باشد بعد ازان اندک اندک آنرا سست کنند و بسیارست که احتیاج افتد بدوختن شق لحم و ضم کردن هر دو لب آن
و بستن و بسیارست که ضم هر دو لب و قطع زوائد حافظ دهن که معلوم شده کفایت کند بعده ببندند بر او ادویهٔ منبته ملتحمه و چون مثل وداج شق گردد لازمست

که آنرا نزدیک ابتدای او با انگشتهای یکدست بجنبش کنند بعده ادویه وضع نمایند نزدیک دهن او بدست دیگر لزوم نمایند و اما امساک بعلقه پس علقه حاصل شود یا
به بستن ممسک در روی دهن که همواره امساک نمایند تا خون منجمد گردد پس بند شود و یا بچیزی بسیار سرد کننده که در خون اثر کند و آنرا در دهن منجمد گرداند و اما
ضغط از لحم موضع مثل آنست که رگ را در عرض قطع کنند پس از هر دو جانب اول مرتبه متقلص شود پس لحم از جانبی که از آن خون سیلان کند منطبق گردد و این
در موضع لحیم باشد و بسیار اتفاق افتد که احتیاج بقطع شعبه از طرف رگ شود تا دخول او در غور شدیدتر گردد بعده بران ادویه نهند و بسیار باشد که التحام محجر
بغیر امن خون واقع شود و اما بستن بخشکریشه بنفس آتش بود چون کار بزرگ گردد و با دویه کاویه بود مثل آهک و زنگار و زاجات و زرنیخ و زیره نیز و مانند آن بلکه
ضعیفتر باشد چون بر موضع بپاشند و همچنین کف دریا بسیار است که بر موضع بپاشند و بر بندند و خون بند شود لیکن خطر درین خشکریشه سریع الانقلاع
از ذات خود و از ادنی مقاومت از انفجار خون و ادنی سبب از اسباب دیگر است پس هرگاه خشکریشه ساقط شود کار بشدت عود کند و لهذا امر کرده اند که داغ
با آتش از آهن بسیار گرم قوی باشد تا خشکریشه عمیق غلیظ کند که سقوط او سهل نباشد و در مدت دراز ساقط شود که در مثل آن گوشت بروید و از کاویات جیده
معتدل التدبیر اینست که بگیرند سفیدی بیضه و آهک آب نادیده آمیخته بپشم خرگوش و مانند آن بدان آلوده بر موضع نهند و بر بندند و از ادویه جیده بالغ کثیر المنفعت
که بگیرند زیره و آهک و بر موضع نهند و بر بندند و گاهی برین قلقطار افزوده میشود و زاجات ازین جمله ذی قبض مع داغ اند و در نوره داغ ست و در آن قبض معتد به
نیست و خشکریشات متولد بداغیکه آنرا قبض باشد در ثبات درازتر و عمیق تر بود و آب سرگین خر و جوهر سرگین آن از انجمله است که با داغ بحدت تغریه جمع شود
و اما ادویه حابسه بتغریه مثل جبسین مغسول ست و علک مطبوخ و نشاسته و غبار آسیا و صموغ و کندر و راتیانج و ایضا موم انگور بنفسه و ضفدع ازین قبیل
گفته اند و ایضا کوکب شاموس و اما ادویه حابسه بتجفیف و التحام مثل صبر و قشار کندر و مثل تخم مویز بسیار باریک سوده و مازو و روغن چرب کرده سوخته و بعد
اتمام شعله او سرد کرده و بردی سوخته و راتیانج بریان و زنگ آهن و سرگین اسپ و خر هر دو سوخته و غیر سوخته و خاکستر استخوان و خاکستر صدف هر دو غیر مغسول
زیرا که مغسول از قبیل مغریست و اسفنج در زفت رطب یا شراب تر کرده سوخته و جو سوخته **در صفت ادویه مرکبه** از اصناف مختلف قوی در منع
نزف الدم و از آنچه جالینوس ذکر کرده و خوب ستوده و بعد آن اطبا تجربه کرده و کثیر النفع یافته اند اینست که بگیرند قلقطار بست جزو دقاق کندر شانزده جزو
صبر و فلفل و علک خشک هشت هشت جزو زرنیخ چهار جزو جبسین بسیار باریک سوده بیخته بست جزو بدین علاج بذرور بر فتیله و پاشیدن بر موضع کنند
که این عجیب ست و یا بگیرند عنزروت و صبر و مصطکی و دم الاخوین و فتیله ساخته ببندند و یا صبر و کندر تنها با پشم بطریقیکه معلوم شده و ایضا اسفنج سوخته
چنانچه مذکور شد بگیرند سحیق او و خبث الرصاص و توتیا و صبر و یا بگیرند کندر و صبر و کبریت و یا بگیرند کندر و کبریت و ذرور مرتب سازند یا فتیله بسفیده بیضه
استعمال کنند و یا بگیرند قلقطار بست جزو و کندر یا دقاق او هشت جزو و راتیانج هشت جزو و جبسین سوخته هشت جزو و یا بگیرند قلقطار و مس سوخته
و قلقدیس و زاج بریان برابر و از ادویه جیده برای نزف الدم و خصوصا از سر اینست که بگیرند صبر یکجزو در بدن سخت یا نیم جزو در بدن نرم و قشار کندر در
بدن سخت یکجزو و نفس کندر جرب در بدن نرم یکجزو و برین هر دو اقتصار نمایند و یا با این هر دو دم الاخوین و انزروت آمیخته همه را بسفیده بیضه بسرشند
و بر پشم خرگوش بکار برند و یا خشک بپاشند حسب موضع **گیلانی** گوید که همه اشیای موجعه درین مقام ردیست و خاصة اگر آن وجع قریب از
مخرج خون باشد و وجع اگر در جهت مقابل آن مخرج بود نفع کند و لهذا الضرب بعض بطوریکه ایلام جهت مقابل مخرج دم آنرا لازم گردد نافع بود و جذب بسوی
خلاف بغیر احداث مخرج وقتی باید که بدن غیر شدید الامتلا بود و الا خوف اضرار عضو مجذوب الیه باشد و باید که جذب بعد تسکین درد باشد اگر در ناحیه
مخرج بود و اگر جراحت در عضوی باشد که بستن او ممکن نبود پس صواب آنست که بتخصیص حوالی جراحت کنند تا امساک خون منسد گردد و این جص باید که
مرکب از جبسین و آرد ماش و اندکی صمغ باشد تا بر بستن قادر گردد و مع ذلک جسم را نسوزد و بهترین چیزیکه مشاهده شده از حوابس خون از جروح و قروح و مواضع
نشترها آن براده آبنوس ست که آنرا باریک بسایند و بالای آتش در سفال نو کاغذ گسترده بران نهاده گرم کنند و بر موضع بسیار پاشیده بر بندند و من ازین
دوا امور عجیبه مشاهده کردم در امر او شک میکنم که آیا این در حبس خون قویترست یا مرهم جدوار و روغن دیودار و اما در سائر امور جروح این هر دو مرکب را

نشان دیگرست که چیزی از ادویه با آنها نمیرسد و دوائیکه بلیغ النفع ست در حبس نزف الدم از جراحت یا شریان که منقطع شده باشد بگیرند آهک
و قلقطار و دم الاخوین و صبر و جبسین مثل سرمه سوده و بگیرند پنبه باریک و او را در سفیده بیضه آلوده پس بر دوای مذکور آغشته در جراحت داخل کنند
و بران دوای مسطور بسیار پاشیده بربندند و اما در شریان باید که بگیرند آهک و زاج سرخ و در اسپیده در جراحت پر کنند و یا پشم خرگوش در سفیده بیضه
تر کرده در صبر و کندر و دم الاخوین سرمه سا نموده آلوده در جراحت نشد و بربندند و اگر پشم خرگوش نباشد پنبه باریک قطع یا نسج عنکبوت استعمال نمایند
و بدانند که ادویه مرهم جدوار و روغن دیودار چون خشک بسایند چندانکه مثل هبا گردد بر سر بریده از ابر میشیخ نزف الدم بپاشند نفع بسیار بخشند خصوصا
ادویه که آن اصول آنهاست و آن زردچوب و چوب دیودار و چوب درخت زرشک و اصل السوس و غبار خانه کهنه که بکار بریان کنند و مانند آنست

انورسما

که بعضی انورسما بزبان خوانند یعنی او سیلان خونست و آنرا ام الدم نیز گویند و بدان آنست که شریانی از جهة انشگافد بسبب عروض ضربه و رض اعضا یا وقوع
جراحت در جلد و شریان و بعد از التیام جلد گشاده ماند جراحت شریان پس خون و ریح هوائی که در آن شریان بود بیرون آید و در فضائیکه میان جلد و شریانست جمع
شود چنانچه شیخ الرئیس در فصل نزف الدم مینویسد که چون بر شریان بعد تفرق اتصال او مکان تنگ گردد و خلا ایام مزمن یا انورسما گردد که مسمی بام الدم
و بسیار باشد که شریان ملتحم نشود و آنچه محیط شریانست التیام پذیرد و بران جای تنگ شود پس چون سیلان خون قدرت نیابد بلکه چیزی از آن نتواند بجلد
بیرون آید بمقدار یک وسعت یابد و چون بران تجمع کنند بسوی شریان عود کند و به باطن برود چنانچه در فتق عارض میشود و گاه باشد که این حال شریان را از
باطن عارض شود پس بشگافد بغیر شگافتن جلد و زیر جلد انورسما حاصل شود و این اکثر در گردن و کنج ران و مابض خود بخود عارض شود و بسیار باشد که از سبب
خارج و از فصد عارض گردد و اکثر اطبا گمان کرده اند که فتق شریان که مؤدی بام الدم گردد آن ملتحم نشود بلکه اکثر ملتحم گردد اگر دراو باشد ملتحم شود و انورسما گردد
و اما انفس شریان ملتحم نشود و امر چنین نیست و انطاکی گوید که انورسما [illegible] زیرا که بلمس زائل شود و لیسابی ظاهر گردد و میان او و خراج بستری او
و تغیر رنگ جلد دران فرق کرده میشود و بیشتر انشقاق رگ ست و اگر چه ورید باشد بسببی و لو که از خارج بود و جلد نشگافد پس خون زیاد جمع شود و اگر آنکه
اگر از شریان باشد بسرعت نمو یابد و رنگ او مائل بسرخی خالص بود زیرا که خون شریانی همچنین ست و اگر از ورید باشد بعکس بود و اول ذی خطر ست و ثانی سهل
بالجمله نشان این مرض آنست خصوصا که از انفتاح شریان باشد که آن موضع متحرک بود بحرکت انبساطی و انقباضی تابع حرکت شریان و هنگام انبساط
شریان آن موضع بلند شود و عند انقباض پست گردد و الیه تا چون بدست فشار کنند تمام آن موضع کمتر شود و باشد که از آن آواز حرکت خون شنیده شود و
در رنگ آن محل در اکثر بادنجانی و بنفشی باشد علاج بچیزهای قابض چون شیاف مامیثا و اقاقیا و حبر آن ضماد کنند و از مس کردن او بچیزیکه آنرا بشگافد
حذر نمایند و بقول ابن الیاس هر صبح گل ارمنی و تخم باد رنگ و نشاسته هر واحد یک درم بریان کرده [illegible] یا با آب آس آمیخته بخورند و غذا مزوره سماق یا
گوشت ماکیان و تیهو سازند و بر موضع با قاقیا و رامک و صندلین و گل ارمنی و گل سرخ مساوی کوفته بیخته با آب مورد تر یا آب کشنیز تر یا با آب حی العالم یا
با آب عنب الثعلب ضماد نمایند تا آن موضع صلب گردد و محکم شود و از شگافتن ایمن گردد و انطاکی گوید که علاج انورسما [illegible] و سیلان خونست اگر [illegible]
و الا بقوابض مخلله نرم گرداند و آنچه در علاجش بتجربه رسیده این ضماد ست سفلیج قرطم آرد جو مساوی اسپغول [illegible] زعفران عشر آن همه را در سرکه
و عسل سرشته مرات بچسپانند و این از تالیف ماست و ضماد بشو نیز نیکوست و همچنین جلید جو ام الدم از قسم اوست الا اطبا غالبا اطلاق او بران کنند که
دائم النزف باشد و گاهی اختصاص این اسم بر آنچه نزف او شریان کند کرده میشود و امر درین سهل ست و در رعاف آنچه قطع دم و تحلیل او را صالح بود مذکورست

نسوب شوک و نصل و سلی و غیر آن

یعنی خلیدن خار و پیکان و سنان و مانند آن بدانکه استدلال کرده میشود بر حصول سنان و سهام تا دماغ با اختلاط عقل و تا فضای سینه [illegible]
و تا قلب غشی و موت سریع و تا ریه بخروج خون کف ناک و تا حجاب بضیق النفس و تا معده بخروج غذا و تا مثانه بخروج بول و تا شریان به نزف و تا اعصاب بتشنج [illegible]

علاج اگر خار و پیکان و مانند آن در عضوی خلد باید که از سوزن یا منقاش یا زنبور بیرون کنند و هرو کند سابیده دران پر نمایند و اگر از آله بیرون نتوانند کرد باید که
اشق یا پیاز نرگس یا بیخ نی زرفت علک البطم راتینج زراوند بعسل آمیخته طلا کنند و اگر سرطان نهری خوب کوفته بر جائیکه پیکان خلیده باشد صبح و شام نهند در جذب
و اخراج او مجرب سوید بیست و بیخ انگور که در زمین باشد اگر بر مکان دخول پیکان بیاویزند در جذب او بالخاصیت مجرب و کذا ملح سوخته بر موضع وقوع پیکان
ضماد کردن مجرب است و اگر ساق علیق که آن شعر الغول است تازه گرفته سوده بر موضع مقابل موضعیکه دران پیکان باشد ضماد کنند در جذب و اخراج آن مجرب است
و ضماد سداب که آن جلبیست مجلوج و کذا اثا فسیا و کذا چرک خانه مگس عسل و کذا آرد شیلم پخته و کذا پنیر مایه مخلوط بخطمی و زیت و کذا سرگین گاو سرکه پخته بیخ قرع
و کذا لحم صدف یا سیر دو کوفته و کذا پیاز نرگس با آرد شیلم و کذا سر بادلحم آن کوفته و کذا پیاز بلبوس کوفته بعسل آمیخته و کذا لحم درل و کذا نیل هندی و کذا چرک ابدان
از حمام بر آید و کذا حلزون مع لحم او کوفته و کذا لحم گربه خشک کرده آن کوفته که مجرب ابن ماجه است و کذا زهره نحاس یک درم بیخ سوسن آسمانجونی سه درم قنطوریون دقیق
با وکلم دو درم باریک سوده بعسل سرشته و کذا کندر و شراب و ارسا و کذا انجیر خام پخته سوده برگ خشخاش آمیخته و کذا گندم خاییده دهن روزه دار و کذا بزر الینج و اشق
و کذا حسن و کذا مشکطرا مشیع و کذا پنیر مایه شتر در تخین زیت کنه بر موضع پیکان و سنان هر واحد جذب آن کند و بقول اطبای هند چینگه پخته مالیده بستن بیرون
بر زودی بر آرد و اگر کیچلو کوفته پخته در بول ماده گاو نازاییده ٹکیه بسته بر زخم نهند در چهار پهر گولی بندوق را بسر زخم آرد انطاکی گوید که مجرب درین باب سیر و شیلم
و روغن عقاس است مطلقا و مقناطیس برای آهن خاصة و جربای شکم شگافته و موش گرم وقت شق او و کذا وزغه و سام ابرص و صدف تازه و اشق و ماش
نی فارسی و زرفت و پیاز نرگس سعید گوید که چون ارجه و سلی و شوک و غیره در بعض اعضا داخل شود و در موضعی باشد که اخراج او با آهن از ان ممکن نبود تضمید موضع
با دویه مرخیه که ارخای عضو نماید باید کرد که اجسام ناشبه دران مندفع گردد و آنچه این فعل کند اشق و غیره ادویه است که مذکور شد هر واحد با عسل سرشته
بدان ادویه تکمید موضع نماید شی ناشب را خارج کند پس اگر ناشب زج باشد و قریب بود حجر مقناطیس نزدیک او کنند که این ادویه باشد و یا آنرا بزنبور
بر آرند و اگر بسبب تنگی دهن جراحت زنبور داخل نشود بنشتر آنرا فراخ گردانند و بقوت آنرا بکشند پس اگر زج در استخوان خلیده باشد آنرا حرکت دهند و بقوت بکشند
و اگر در پیکان زوائد باشد و خوف ایذا عند خروج او باشد جراحت را وسیع کنند و زنبور را بر زوائد خوب قبض کنند تا منضم گردد پس بیرون آرند و اگر جذب او بخوف
انفتاح شریان یا انقطاع عصب ممکن نبود آنرا بگذارند بهر آنکه جراحت چون متعفن شود خروج او سهل گردد و هرگاه پیکان بیرون آید و جراحت بزرگ باشد و ورم نشود
لب جراحت بدوزند و دوای خشک بران نهند و بعد آن علاج بمراهم ملحمه کنند و اگر تابع جراحت ورم باشد فصد مریض بکشایند و خون بحسب حاجت بر آرند و حوالی ورم
بصندل و آب حی العالم و آب عنب الثعلب طلا کنند و اگر پیکان مسموم باشد گوشتی را که بآن پیکان رسیده قطع کنند اگر ممکن باشد و آن گوشت شناخته میشود از رنگ او بسیاهی
و تیرگی یا بسبزی و تغیر او از گوشت صحیح و بعده جراحت را بشراب بشویند و ادویه جالیه استعمال نمایند پس هرگاه جراحت پاک گردد اندمال او نمایند و اگر پیکان
در عضو شریف یا شدید الخطر داخل شود و علامات موت ظاهر بینند باخراج آن تعرض نکنند و اگر ازین چیزی ظاهر نباشد حیله در اخراج آن کنند تا از حدوث آفت
و عفونت ایمن گردد جرجانی گوید که وخز و خرق هر دو جراحتی را گویند که از آهن و یا از خار و مانند آن در بدن نفوذ کند و لیکن وخز آنرا گویند که از چیزی کوچک و باریک
افتد چون سر خار و سوزن و مانند آن و خرق برای صحیحه جراحتی را گویند که غور او کمتر از ان بود و آنرا حجم و عظم باشد اما وخز سلیم تر بود و آنرا بعلاج حاجت نبود مگر آنکه خراج
مجروح و گوشت او ردی بود و آماس و ضربان پدید آید خاصة اگر وخز از پوست فرو گذرد و بگوشت رسد و اکثر علاج آن بیش از ان نباشد که ورم و وجع او ساکن شود
و محتاج بتدبیر جراحت نشود و اما خرق را هم احتیاج بتدبیر آماس و درد نشاندن بود و هم علاج جراحت کردن و تدبیر جراحت و تدبیر اورام بسبب کفایت گفته شد
و آنچه از ذکر آن اینجا از خرق و وخز لابدست آن تدبیر یست در اخراج چیزیکه در بدن نشسته از نشتر و خرق و خار باشد یا پیکان و مانند آن و این اخراج گاه بدست باشد و گاه بآله بود که آنچیز را
بگیرند و بیرون کشند و گاه بادویه جاذبه بود تا هر چه بفشاردن با آله بیرون نتوان آوردن بخاصیت بیرون آرند و فشاردن جراحت تا خار و پیکان و غیر آن بیرون آید کاری ظاهر است و تعلیم حاجت نیست
و آنچه بآله بیرون آرند اول باید که منفذ جراحت بنگرند تا بیرون آوردن پیکان و غیره هم از انجانب که داخل شده مناسبست یا از جانب دیگر گذرانیدن اگر چنان بود که
جراحت تنگ باشد و پیکان دور گذشته باشد یا چنان بود که پیکان شاخ دار باشد که اگر آنرا بکشند المی عظیم و جراحت دیگر کنند صواب آن باشد که اگر ممکن بود و ماسفه

و خوف بریدن شریان و عصب نباشد برآن جایگاه بشگافند و پیکان بدانجانب بیرون آرند و در جمله اجتناب باید کرد تا پیکان و غیره شکسته نشود و آنرا بیازمایند و باهستگی بجنبانند تا اندازه غرز آن و تشبث و تقلقل او اندران دریافت گردد و بجنبانند پس باستقامت برکشند و سر آلهٔ کشیدن خشن چون سوهان باشد تا پیکان و غیر آنرا سخت بگیرد و نگذارد و بسیار باشد که پیکان و غیر آنرا روزی چند گذارند تا جنبان شود پس برکشند و اگر پیکان در استخوان خلیده سخت شده باشد و برکشیدن آن نتوانند گرداگرد او بمثقب ثقبه کنند تا آسان برآید و اگر پیکان در اندامی شریف نشسته باشد چون دماغ و دل و جگر و شش و امعا و مثانه و رحم و علامات بد ظاهر شده باشد دست بدان نباید برد و نباید جنبانید و طبیب باید که خویشتن را از علاج آن صیانت کند تا از جاهلان ملامت بدو نرسد خصوص چون داند که مجروح خلاص نخواهد یافت پس اگر علامتهای بد ظاهر نشود و گمان افتد که مجروح خلاص خواهد یافت خطر علاج او با اولیای او باید گفت پس علاج کند از بهر آنکه بسیار دیده اند کسانی را که چنین جراحتهای باخطر افتاده است و امید خلاص نبوده و علاج کرده بفرمان حق تعالی خلاص یافته

اما ادویهٔ جاذبه که بخاصیت خار و پیکان را برآرد آنست که اشق را حل کنند و بران موضع نهند که این جاذب قویست و اگر با عسل بسرشند قویتر بود و بیخ نی فارسی رطب بکوبند و ضماد سازند تنها و با عسل سرشته و ایضاً برگ خشخاش سیاه و برگ درخت انجیر با لبست جو و یا بزرالبنج و ضماد با قلقدیس و کزمازک ثمرهٔ بیخ سنجاله و ایضاً انواع خیری و زراوند و پیاز نرگس این همه ادویه جاذبست و از ادویهٔ حیوانیه بسیارست از آنجمله ضفدع مسلوخ سخت عجیبست که دندان برآرد افکند و ایضاً سرطان سوده و ارنبان و جمیع پنیرمایهٔ جانوران و گویند که عظایه سخت جاذبست و از مرکبات سرعظایه است با زراوند طویل و بیخ نی و پیاز نرگس و شیح و گیلا سیوسیند خلقی کثیر را دیدیم که گاهی پیکان در ابدان می ماند و جراحت ایشان مندمل میشود در سالها و ناصور عارض میشود و بعد ازان بر می آید پس میباید که در اخراج پیکانها بقطع لحم بسیار و استخوان و مانند آن سختی نکنند که در بقای آنها ضرری چندان نیست که محتاج بآن سختی گرداند و در اخراج سهام میباید که قبل آن انواع سهام را معلوم کنند چه بعضی ازان از چوب و بعضی از قصب باشد و از جنبه آنها از آهن بود و از مس و از رصاص و از شاخ جانوران و از استخوانها و از سنگها و از نی و از چوب و بعضی ازان مستدیر باشد و بعضی را سه چهار زاویه بود و بعضی را یک زبان یا دو سه باشد و بعضی را زج مائل بخلف بود تا هرگاه بسوی خارج بکشند در جسم متعلق گردد و در بعضی مائل بقدام تا مندفع گردد و سوای اینها نیز اقسام او بسیارست و کذا طریق برآوردن هر یک بحسب آن باشد و اگر بعد برآوردن پیکان جراحت را ورم حار عارض شود علاجش بتحلیل و اضمده کنند و بعد فصد از ورم موضع نیز دو هند لین و آب کاسنی و آب کشنیز و مانند آن کنند و بر رفاده ضماد خشک نهند و باقی همانست که در اقوال سابق مسطور شد

قروح

بدانکه قروح متولد میشود از جراحات و از خراجات منفجره و از بثور پس تفرق اتصال که در گوشت افتد چون ریم کند آنرا قرحه نامند و قرحه گاهی از بثور بیتاکله و گاهی از انفجار اورام و گاهی از تقادم جراحات حادث شود و ریم کردن آنرا لازم بود و سبب ریم کردن آنست که غذائیکه بسوی آن آید مستحیل بفساد گردد بسبب ضعف آن عضو و ایضاً بسبب ضعف او فضول اعضای مجاوره بسوی آن رود و آنچه از ریم رقیق باشد آنرا صدید نامند و بفارسی زرداب گویند و آنچه معتدل و هموار و سفید باشد آنرا قیح گویند و مده نیز خوانند و آنچه غلیظتر باشد آنرا وسخ گویند و بفارسی چرک نامند و از ریم وسخ بعضی سفید باشد و بعضی مائل بسیاهی و بعضی بچون دردی خمر بود و اختلاف الوان آن دلیل بر احوال قروح بود فلهذا تیرگی و زردی آن را دال بر حرارت قرحه و قرب موت بود و وسخ سفید دال بر نضج و از مائل بسیاهی باشد و صدید از مادهٔ گرم و رقیق و مائیت آن تولد کند و وسخ از مادهٔ غلیظ و تباه و قیح از مادهٔ که نزدیک باعتدال بود و صدید تولید ورم بیشتر کند و قرحه که ازان صدید آید محتاج بچیزهای خشک و سرد بود و قرحه که با وسخ بود با دویهٔ لطیف و جالی و از قروح بعضی بر جلد در ظاهر بدن بود و بعضی با غور و آنچه با غور باشد دو گونه بود یکی آنکه گرداگرد آن صلب گشته و چهل روز بران گذشته و لبهای قرحه سطبر شده باشد و آنرا ناصور گویند و آن جدا مسطور گردد دوم آنکه گرداگرد او صلب نباشد و آنرا کهف و مخبا گویند بعضی اطبا مخبا آنرا گویند که زیر جلد نفوذ کرده باشد و ریم او میان پوست و گوشت بود و کهف آنرا نامند که در گوشت خانه کرده و عطفی زیر گوشت نموده یعنی بجانبی میل کرده باشد چنانکه گذرا و راست نباشد و اندرون او فراخ بود و گروهی دیگر هر قرحه را که در گوشت خانه کرده باشد و اندرون او فراخ بود آنرا کهف گویند و آنرا که اندرون او تنگ بود و عمیق باشد ناصور گویند و هرگاه صلابت بر قرحه ظاهر بود آنرا قرحه خرفیه نامند و ایضاً قروح منقسم میشود باصناف بسیار چنانچه بعضی مولم بود

و بعضی بی درد باشد و بعضی متورم بود و بعضی بی ورم و بعضی نقی یعنی پاکیزه و بعضی غیر نقی یعنی چرک آلوده و بعضی همرنگ بدن بود و بعضی مخالف رنگ و بعضی صلب تر و بعضی نرم تر و بعضی گرم تر و بعضی سرد تر و بعضی عفن باشد و بعضی غیر عفن و بعضی متآکل بود و بعضی ساعی و بعضی سهل بود یا رد باشد یا حار و قرحهٔ رطل منجملهٔ قروح موجب اسقاط شعر از قریب آن بود و بعضی از قروح رشاحه بود که ازان صدید زرد گرم محرق حوالی او ترشح کند و آن ردی مهلک ست و بعضی عسر الاندمال بود و قرحهٔ متعفن غیر متآکل بود بهر آنکه متعفن آنست که برای رطوبت او فساد عارض شود و بدین سبب صالح برای غذائیت نباشد و متآکل آنکه گوشتی که اندرانست بمیرد و لهذا متآکل ردی تر ست و اگرچه هر دو ساعی بود یعنی پهن باز شود اما اگر مادهٔ این سخت تیز باشد و گوشت درست را بخورد آنرا بعربی قروح ساعیه و متآکله گویند و اگر ماده بدان تیزی نباشد لیکن بسبب عفونت پهن باز شود این را نیز ساعیه گویند لیکن متآکله نگویند بلکه ساعیهٔ متعفنه نامند اما آنچه ساعی متآکل باشد بغیر عفونت و بی تپ بود و ساعی عفن با تپ باشد و ازان مفارقت نکند و جالینوس امثال نار فارسی و نملهٔ ساعیه را قروح متآکله نامیده و قرحهٔ متعفنه را از قرحهٔ مرکبه شمار کرده چه مرکب از قرحه و از مرض عفن بود و قروح سرد را پیچ پهن باشد و سفید بود و خارش اندکی بود و با دویهٔ مسخنه استراحت یابد و بدیر ریم کند و قرحهٔ گرم را زود سر تیز شود و پیچ او سرخ بود و پهن نباشد و با خارش و سوزش بود و از سردی راحت یابد و زود پخته شود و قروح که صلب باشد و بسبزی و سیاهی میل کند ردی باشد و قروح رویه را چون رنگ مخالف رنگ بدن مثل سفید و رصاصی و زرد و سبز و سیاه همراه گردد ردی بود و مضر ترین چیزها قروح بد و متعفن را باد جنوبی و هوای گرم و تر ست و قروح متولد عقب امراض ردیست و قروح ریزانند که مواد گرد خود ردی بود و آنچه از جلد گرداگرد او بدبو شود ردی تر باشد و ردی تر ازین آنست که گوشت از گرد آن بدبو شود و در علامات موت سیراج گفته که چون انسان را اورام و قروح لینه باشد و عقل او زایل شود هلاک گردد و قروح خبیثه گاهی سبب او جراحتی باشد که مصادف فضول خبیثه از بدن بود و یا تدبیر مفسد و گاهی تابع بثور ردیه باشد و بعد بثور کردن ازان بسرعت قرحه گردد و دلالت کند بر خبث قرحه تعفن او و سعی او و افساد حوالی او و عسیر برء او فی نفسه مع صواب علاج او و بدرنگی او افضل دلائل دال بر سلامت قروح و جراحات در آخر آن ریم کردنست بدوای منضج باشد یا از فعل طبیعت و خصوصاً ریم محمود سفید املس هموار که تمام نضج یافته باشد و تا آن بوی بد بسیار نباشد و اما قرحه که دران تشنج حادث گردد و قرحهٔ متعفنه و سرطانیه و خیرونیه و متآکله و مانند اینها از قروح خبیثه که با آن رجای نجات کمتر بود و از آنها ریم تولد نکند بلکه چون در قرحه و الاسیما در امثال قروح مذکوره ریم یا ورم ظاهر گردد آن علامت خیر ست و هر قرحه که اماس گیرد و ریم کند و سر او کشاده شود اگر بعصب نزدیک باشد ازان خوف تشنج و اختلاط عقل نباید کرد لیکن اگر امر قرحه عظیم باشد و از حد تجاوز کند و آماس او بغایت شود و باندرون غائر گردد و سر نکند و چیزی ازان نپالاید و نزدیک اعضای عصبیه باشد مثل قروح پشت و قروح واقع در مقدم ران و زانو امر او مؤدی به تشنج و نیز اختلاط عقل گردد و هر قرحه که در اعضای عرقیه یعنی آنکه رگهای بسیار بدان پیوسته باشد در واقع شود و آماس در مقدم شود پس آن بود خاصه اگر به پهلوها و شکم باشد و آماس او باندرون بازگردد و سر نکند و چیزی نپالاید و با این حالات مذکوره اگر به ضعف اسفل از تغیر بدن باشد دران خوف اسهال خون بود و همچنین گاهی ازان خوف اختلاط عقل یا خوف وقوع ذات الجنب و ریم کردن بعد ازان و یا نفث الدم باشد اگر در ضعف اعلی از تغیر بدن افتد و از علامات جیده برای قروح اینست که موئیکه از حوالی او ریخته باشد باز بروید و قابل ترین ابدان بعلاج قروح آنست که او در مزاج بهتر و رطوبت فضلیهٔ او کمتر بود مع وجود خون نیک دران پس هرگاه مزاج همه بدن و مزاج جگر معتدل بود قروح و جروح زود درست گردد و هرگاه که مزاج آن از اعتدال بیرون بود و خشک باشد یا بسیار تر علاج بدشواری و دیر پذیرد لیکن مزاجیکه میل بتری دارد چون مزاج کودکان آن علاج را قابل تر از مزاج خشک بود چون مزاج پیران و خصوصاً هرگاه مزاج اصلی خشک بوده باشد و مزاج عرضی رطب مترهل چنانچه در مشایخ نیز بود و بدین سبب قروح پیران و صاحبان استسقا علاج دشوار پذیرد و ایضاً قروح زنان حامله بسبب احتباس فضول بنابر بند شدن خون حیض ایشان و اما قروح پیران بدو سبب علاج نپذیرد یکی آنکه مذکور شد و دیگر آنکه در بدن ایشان خون نیک کمتر تولد کند و بسیار باشد که قروح پیران به شود و باز سر قرحه شگافته شود و در بعضی قروح اصلاً گوشت نروید بسبب رداءت جوهر او و خبث مادهٔ او و در بعضی لحم بروید و این قابل اصلاح بود و بدو قسم منقسم شود یکی آنکه دران گوشت زائد قبل از تنقیه بروید و دیگر آنکه دران لحم زائد

بعد تنقیه بروید و هر قرحه که مدت آن دراز گردد و متآکل و عفن شود و چیزی بسیار از جوهر آن جایگاه زائل گردد هرگاه درست شود مغاکی در آن باند و بی مغاک نباشد
و خاصة اگر قدیم بود و تا مدت یکسال باقی ماند و قروح سوداوی درست نشود مگر بعد آنکه تا همه جمیع فساد او بردارند تا گوشت و استخوان پاکیزه ظاهر شود بعد ازین جراحت را
علاج کنند و بدانکه اسبابیکه چون عارض شوند و قروح فاسد گردند آن ضعف عضو است پس هر ماده را قبول کند و رداءت مزاج عضو و رداءت خون که آمده
یا در کیفیت یا در کمیت اما در کیفیت اکثر آن بسبب رداءت مزاج جگر بود و در ان رنگ مائل بسفیدی صاصی یا زردی باشد و یا بسبب رداءت مزاج طحال پس رنگ
مائل بسیاهی بود و کلفش پدید آید و با آن رداءت جمیع اخلاط بدن بود و از مثل این با وجود آنکه مستفاد نمیشود انچه مستحیل بلحم گردد مستفاد میشود و از ان ضرر بآنچه
نمی پذیرد اما در کمیت باین طور بود که زیاده شود بر طاقت قوت عضو و ضرر گردد و یا کم شود پس ازانچه لحم قرحه بروید یافته نشود و قرحه صاف پاک باشد و سیاه و درشت
بخشکی پیشه کند و علاج نشود و عمل نسازد اگر بدن پاک قلیل الدم باشد و یا تجویف که بکنارهای آن عارض شود و بسبب اتساع عروقی که بسوی قرحه آمده و یا بسبب
فسادی که قریب او باشد از استخوان و بسبب فساد او که بمثل تیرگی و سبزی و سیاهی میل کند و یا بسبب مجاورت عضوی ردی المزاج و قروح صعب العلاج
مثل قرحه پیوسته بر مانند آن قاتل همیا نیست احتمال شدت درد نکنند و نه عسر علاج او و صعوبت آن تا اینجا قول شیخ الرئیس و جرجانی و گیلانی تمام شد اکنون
بدانکه بقول صاحب کامل قرحه نیز مانند جراحت یا بسیط بود و او آنست که خالی باشد از عوارضیکه مانع اندمال بود و یا مرکب باشد و او آنست که مرکب با سبب بود
یا با مرض یا با عرض و ترکیب او با سبب چنان باشد که در انجا ماده بود که بسوی قرحه ریزد و اما مرض گاه از سوء مزاج بود و گاه از مرض آلی اما آنچه از سوء مزاج
باشد یا از سوء مزاج حار بود یا بارد یا رطب یا یابس و اما مرض آلی پس بعضی ازان مرض نقصان بود و آن نقصان لحم در قرحه است و سقوط جزوی از عضو و بعضی
ازان مرض عظم بود و آن مثل ورم حادث مع قرحه است و بعضی ازان تفرق اتصال بود مثل قطع عصب و کسر عظم و اما ترکیب قرحه مع عرض
مثل درد است که با آن باشد و علامت و علاج این همه اقسام در علاج قروح عسر الاندمال بیاید

علاج کلی قرحه

اگر در قرحه ریم و چرک اندک باشد از سرکه و شراب و ماء العسل قرحه را بشویند و پنبه کهنه را بروغن گل تر کرده اندرون آن نهند و اگر بسیار باشد از ادویه جاذبه
و مراهم مدمله علاج کنند و اگر دهن قرحه تنگ باشد بفتیله مرهم بدان رسانند و اگر دهن او بغایت تنگ باشد قدری سم الفار سوده بعسل یا روغن سرشته پنبه
کهنه بدان آلوده در دهن جراحت نهند که فی الفور فراخ تر سازد و در بیرون آمدن ریم بهتر ازین دوائی نیست و نهادن چوب چوک که کندش نامند بر دهن قرحه همین عمل دارد
و کذا اسپغول خام سوده با آب برگ نیم آمیخته و همچنین مرهم زنگار و اگر پوست نیم یا پوست سرس یا پوست ببول یا چوب چینی هرچه بدست آید جوشانیده
بآب آن قرحه را بشویند از ریم او فساد بنواحی متعدی نگردد ادویه مفرده و مرکبه که نافع قروح است آهک را هفت بار شسته چون با زیت خوشبو
آمیزند و بکار برند قروح را خشک گرداند و کذا پاشیدن خاکستر ظرفی و چون گل سوسن بعسل پخته بر سائر قروح نهند اندمال آن نماید و ذرور برگ کنار مثل غبار سوده
تجفیف قروح کند و کذا برگ بهی خشک کرده و کذا برگ ناشپاتی و کذا برگ شفتالو و کذا پوست بیضه سوخته بر قروح نهادن و ذرور سندروس قرحه را خشک کند
و کذا بیخ نیلوفر و تخم آن و کذا رصاص سوخته تجفیف و التحام نماید و کذا اسفیداب و کذا ذرور مورد خشک و گویند که آرد جو را با عسل قروح پشت را مجرب است
و شاهتره قروح عارض در ظاهر بدن را نشر یا و ضماد از ان مفید گفته و بقول اهل هند برگ کنگهی را بر زخم بستن و زبان سگ سیاه خشک ساخته باریک سائیده
تا یکهفته پاشیدن و برگ کهیا توری تر یا خشک با آب سائیده بر زخم بستن زود فراهم آرد و پاشیدن برگ کنیر خشک کرده سائیده و کذا پوست درخت سرس
خشک کرده و کذا پر مرغ خانگی سوخته و کذا کاسه سنگ پشت سوخته و کذا اسگند ناگوری و کذا برگ سرو سوخته و کذا از چوب و کذا املا زوی سوخته هر واحد مجفف
قروح است و دوائیکه قروح و حرق نار و زخم آتشک را نافع پوست انار سوخته در روغن گاو یکصد و یکبار شسته آمیخته و قدری کافور سوده انداخته خوب حل کنند
و بر موضع بمالند ایضاً که زخم مزمن را فراهم آرد استخوان سر آدمی ده توله کتهه که بایان میخورند ده توله نیله تهوته سوخته یکتوله هر سه باریک ساخته قدری ازان بر
دهن هر زخم بر بندند مجرب است ذرور که بهر خشک کردن هر قرحه و تسکین درد عجیب الاثر است سندور سهاگه بریان هر واحد یکجزو دانه الاچی کلان دو جزو سائیده بپاشند

روغن حکیم علویخان که جراحات را در اندک زمانی باصلاح آرد بگیرند جدوار تراشیده برگ نیب بیخ انجبار پوست مغیلان هر یک پنج مثقال و در سه رطل آب
بجوشانند تا سوم حصه بماند مالیده صاف نمایند و روغن کنجد تازه یک رطل دران آب داخل کرده بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند پس بگیرند مومیائی دار [illegible]
و قفر الیهود و مصطکی هر یک چهار دانگ و دران روغن بگدازند بعد ازان مغاث زاج سفید سنگ سرمه کاغذی مصری سوخته سنگ جراحت کات هندی زرد چوب
هر یک یک مثقال کوفته بیخته داخل کرده کهرل سازند و در شیشه انداخته یک هفته در آفتاب گذارند و هر روز دو مرتبه برهم زنند و پس ازان بکار برند روغن از بیاض حکیم اجمل خان
که بجهت پر نمودن زخم و برآوردن گولی و حلقهای زره و استخوان شکسته که در زخم مانده باشد نظیر ندارد برگ سنبهالو برگ فراش برگ دهتوره برگ چنبیلی هر یک یکدام
همه را باریک ساییده در روغن کنجد نیم آثار انداخته بر آتش گذارند و کفچه زنند چندانکه همه دوا سوخته ته نشین گردد بعد ازان فرود آورده حل کنند چندانکه همه یکسان
شود پس در ظرفی نگاه دارند تا که درد ته نشین گردد پس روغن خالص گرفته بکار برند روغن قنبیل که در پر کردن زخم و کشتن کرم مجرب و بی عدیل است بگیرند روغن سرشف
هر یک ده درم هر دو را خوب کهرل کنند بعده صاف کرده باز کهرل نموده پارچه بیز کنند و همین قسم سه بار عمل نمایند تا آنکه خوب بسایند نگاه دارند وقت حاجت پنبه
تر کرده بر سر زخم گذارند و در سوراخ چند قطره چکانند روغن مجرب راقم که جمیع اقسام جروح و قروح را باصلاح آرد و گوشت فاسد را دور نماید و گوشت تازه
برویاند اصل السوس تربد سفید دیودار دار هلد زرد چوب دوده سقف کسیکه نخود دران بریان میسازد هر یک چهار نیم درم برگ حنای تازه برگ نیم سبز هر یک
هشتاد درم ادویه را در پنج آثار آب ترکنند و برگها را کوفته قرص بسته در دو رطل روغن کنجد بریان نمایند و ادویه نیز در روغن مذکور انداخته بآتش ملایم بجوشانند
تا آب همه سوخته روغن بماند پس صاف نموده بکار برند و اگر بعد صاف نمودن روغن سنگ جراحت رال کته سفید هر یک یکتوله کهربا سندروس هر یکی
شب یمانی سوخته هر یک شش ماشه باریک ساییده آمیزند قوی تر گردد روغن بلادر که برای اندمال زخم بی نظیر و مجرب است بلادر شش عدد [illegible]
دو دام بخته سندور توتیای سبز رال موم هر واحد یک ماشه روغن شیرین نیم پاو اول بلادر را در روغن و موم آنقدر بسوزند که دود آن موقوف شود بعده [illegible]
انداخته بسوزند و حل نمایند بعده ادویه دیگر انداخته حل کنند پس از پارچه صاف کرده بکار برند و حل آرند نوع دیگر که برای اندمال زخم نظیر ندارد
و دافع زخمهای آتشک مجرب النفع است بلادر تخم کوکنج هر واحد یکدام اجواین خراسانی مرداسنگ هر یک سه ماشه توتیای سبز دو ماشه روغن کنجد نیم پاو اول
روغن بر آتش گرم نموده بلادر اندازند چون سوخته شود اجواین اندازند چون بسوزد تخم کوکنج دران بسوزانند بعده توتیای سبز و مرداسنگ اندازند و از آتش
فرود آورده خوب حل کرده نگهدارند اگر جای نازک بود روغن صاف بی درد اندازند والا مع درد چکانند و اگر روغن کم شود روغن دیگر اندازند حتی که بناصور
هم فائده میکند مرهم جدوار مخترع حکیم علی گوید که منافع این مرهم مثل فوائد روغن دیودار است بلکه در التحام قروح ازان قویتر و باین نیز منافع برای التیام
و اندمال جراحات دوائی کمتر رسد و نه مرهمی جدوار فائق مجرب یکمثقال بهروزه نیم اوقیه زرد چوب دیودار اصل السوس برگ حنای خشک دوده سقف خانه
که نخود بریان کنند هر یک یک اوقیه پوست درخت مغیلان برگ درخت نیم سبز بهوجپه هر یک دو اوقیه چوبها و بیجها و پوست را کوفته خوب در کهرل بسایند
پس با دویه دیگر سوای بهروزه یکجا کرده در دو نیم من آب بآتش ملایم بجوشانند تا ثلث آب بماند ثفل را خوب افشرده دور کنند و روغن کنجد بیست اوقیه
داخل کرده باز بآتش ملایم بجوشانند که آب قریب بجذب شدن رسد و اندکی بماند پس اندکی ازین روغن گرم گرم گرفته بهروزه را دران بگدازند و بهروزه گداخته
را با دو اوقیه موم زرد مضاف روغن اول ساخته بجوشانند تا آب مطلق خشک شود و شکل مرهم گردد مرهم انجبار مؤلف حکیم ارزانی گوید که این مرهم عدیل
ندارد و باوجود این مرهم دیگر حاجت نیفتد جهت زخم شمشیر و بندوق و مانند آن و هرگونه جراحت [illegible] ناصور و قروح خبیثه و سوداویه را که بهیچ دوا
انتفاع نیافته باشد عجیب الاثر و سریع النفع است شب یمانی توتیای هندی هر یک یکتوله و سه ماشه کات سرخ رال روغن کنجد آب چاه شیرین تازه هر یک پنج توله
اول آب و روغن را یکجا کرده در ظرف کانسی بدست کف مال کنند تا مثل دوغ شود پس ادویه دیگر باریک سوده دران آمیزند و یکپاس دیگر بلکه دو پاس [illegible]
بلکه زیاده [illegible] بمالند تا اجزا یکذات شود و بقوام مرهم آید پس در ظرف چینی یا نقره نگاه دارند و استعمال نمایند و وقت شب از [illegible] اطراف قرحه [illegible]
[illegible] باشند مرهم پنبه جهت هر قسم زخم از مجربات است و از جمله عجائبات اول پنبه کهنه را در ظرفی بسوزند و خاکستر آن پارچه بیز کنند و بقدر شش [illegible]

بگیرند پس روغن گاو و پنج بهلولی در ظرفی گرم کنند و موم سفید سه بهلولی دران انداخته بگدازند بعد ازان خاکستر پنبه و پنج خراسانی سه بهلولی سوده اندازند
و نیله تهوته دو سرخ سوخته سوده نیز داخل کنند و بعد ازان بچوبی ادویه را حل نموده فرود آرند و وقت حاجت بکار برند مرهم شلجم برای پر نمودن زخم نظیر ندارد
و مجرب است و تحلیل اورام و صلابات نماید و برای جمیع زخمهای مزمنه و دبلها و زخم آتشک و سوختگی آتش نیز عدیل اول شلجم یکعدد تا دو عدد را پاره پاره نموده
در روغن گل نیم پاو خوب بریان کرده دور نمایند و از آتش فرود آورده سند ورسه دام انداخته از چوب نیم حل نمایند تا خوب حل شود پس کافور سه ماشه انداخته
حل کنند و نگاهدارند و در بعضی نسخه کافور نیست مرهم رال که جهت جراحات مزمنه و اندمال زخم مجرب و معمول است کات مرداسنگ سنگجراحت هر یک یکدام
رال شش دام پارچه کمل پشمی سوخته ربع درعه روغن زرد هفت دام ادویه باریک سائیده در روغن مرهم سازند نوع دیگر مجرب برای اندمال زخم رال روغن کنجد
هر یک چهار توله موم سه ماشه کافور سفیده کاشغری شسته نیله تهوته مرداسنگ هر یک دو ماشه الایچی خرد هفت عدد اول الایچی را مع پوست در روغن
سوخته مرداسنگ سائیده دران اندازند بعده نیله تهوته را انداخته بسوزند بعد رال سوده بعده سفیده و موم اندازند پس فرود آرند از آتش فرود آورده کافور
سوده اندازند و از دسته آهنی خوب حل کنند و نگهدارند مرهم سیماب که برای قروح بثور و دمل و آتشک و بثور اطفال معمول است سندور مرداسنگ سیماب با نجر
دو ماشه رسکپور سفیده کاشغری کنه سفید هر یک یکماشه نیله تهوته چهار سرخ همه ادویه را باریک سائیده در سکه گاو یکعدد هر مرتبه در آب شسته باشد حل سازند
و بکار برند مرهم سعید خانی که در جمیع اقسام قروح و جروح عدیل ندارد مرمکی سیاه مرمکی سرخ زنگار کات سفید صبر واحد یک مثقال مرداسنگ ده مثقال
موم سفید پنج مثقال روغن کنجد سی مثقال اول روغن را داغ کنند و پیاز سی مثقال دران بسوزانند پس دور کرده موم اندازند و ادویه کوفته بیخته داخل کرده با چوب
نیم حل کنند مرهم سندور که جمیع اقسام جروح و قروح را نافع است سندور مرداسنگ هر یک سه ماشه فوفل یکعدد و سوته دو توله موم سفید یکدام
روغن گاو شش دام اول روغن را در ظرف آهنی گداخته بر آتش داغ کنند پس شاخ نیم که بالای آن برگ بسیار باشد هفت عدد دران بسوزند و بر آورده سوته
اندازند تا سوخته شود دور کنند پس فوفل دران سیاه کرده بر آرند و با ادویه دیگر سوده موم در روغن گداخته ادویه سحوقه آمیزند مرهم تنکار نافع اقسام بثور و دمامیل
و جراحت تنکار بریان فوفل سوخته موم کات سفید رال هر یک یکدام روغن زرد دو دام توتیای هندی سوخته سه ماشه بدستور مرهم کسازند مرهم کیمخت محلل
برای اندمال زخم سریع الاثر است کیمخت سوخته سپاری سوخته تخم هلیله زرد سوخته تخم بلیله سوخته اوپلی سوخته سفیده کاشغری شسته کات مرداسنگ
هر یک نیم دام کوفته بیخته در روغن ماده گاو گرم کرده حل نمایند و بکار برند **اقوال اکابر** شیخ الرئیس قانون علاج قروح نوشته بدانکه جمیع قروح محتاج تجفیف اند
سوای آنکه از کوفتن عصب و فسخ آن حادث شود زیرا که این اولاً محتاج بانضاج و ترطیب است و قروح یکه در غالب احوال محتاج تجفیف بود محتاج با حوال دیگر از تنقیه
و جلا و غیر آن باشد بسبب الیکه لاحق قروح گردد غیر نفس قروح و هر قدر که قرحه بزرگتر و غائر تر بود احتیاج بتجفیف او شدید تر و بجمع لبهای او با ستقصا سخت تر باشد
و گاهی حاجت بخیاطت آید و اعتبار کنند از احوال حاجت باستقصا درین و امثال این بد انچه در باب جراحات گفتیم و بدانند که گاهی قروح در علاج خود محتاج
باستعمال ادویه سیاله نافذه میشود و بغائصه بود و دران هنگام از بودن مراهم و مانند آن چاره نباشد پس واجب است که در ظاهر رطب و در باطن خشک باشند و قصد
در قروح ناصوریه واجب بود و اینجا است قوت آنها بر رطوبت جرم آنها سخت غالب باشد و ایضاً گاهی احتیاج افتد بخلط ادویه آن بد انچه سیال بود چیزی دیگر
و آن اینست که نیج الا ذق شود این را نیز دران بدانند و بدانکه قرحه محتاج بربادات و بستن است بسه وجه اول یکی برای سائل کردن چرک پس واجب بود که قوت بستن
آن نزدیک اخیر قرحه باشد دوم است بستن آن نزدیک دهن او دو یا فشردن او نیک باشد و دوم برای حفظ دوای مرهم و سیوم نسبت لحم بر قرحه و این محتاج ببستن شدید
نیست و سوم برای با هم پیوستن هر دو لب جمیست که در پیچیدن سست تر دو یک هر دو لب نباشد بلکه نیک ضم کننده بود و لازم نیست که از بستن درد
بدان حد رسد که ورم کند و باید که معین بمنع ورم باشد بهر آنکه با ورم علاج قرحه ممکن نبود پس اگر امکان بمنع او نباشد و ورم ظاهر گردد مشغول بورم شوند و علاج او
هر دو سیاه باشد مع مراعات نفس قرحه کنند تا آنکه از علاج ورم فارغ شوند پس مراعات قرحه خالص بمانند و همچنین اگر حوالی قرحه سیاه یا سبز گردد علاج او
بشرط و اخراج خون کنند اگر چه تجفیف باشد لیکه لزوم اسفنج خشک پس ادویه مجففه نمایند و چون قرحه فارغ شود یا قرحه ساذج یابند واجب است که اول تامل نمایند

آیا بسوی قرحه از بدن چیزی میریزد و یا نمیریزد بلکه منقطع شده پس اگر چیزی بسوی آن نریزد قصد بعلاج نفس قرحه کنند و اگر بسوی آن چیزی میریزد مشغول بمنع
چیزیکه بسوی آن میریزد از فصد یا اسهال یا قی کنند زیرا که گاهی قی نیز درین نفع میکند و بقراط بدان شهادت داده و اگر در قروح ریزهای استخوان یا اشیه یا
غیر آن باشد استعمال در جذب او نکنند بلکه عمل بدانچه در باب عظام خواهیم گفت باید کرد و اول چیزیکه تدبیر او در امر قرحه واجب بود آن تنقیه با دویه تنقیه
با دویه او لیس انبات لحم و ادمال قرحه اگر قرحه را پاک مستوی بلا غور یابند صرف ادمال بدوائی نمایند که دران سوزش نبود و اما در حرکت دار از حالی از لذع چاره نباشد و در ابتدای
علاج احتیاج بلاذع افتد بعده تدریج بدوائی نمایند که در لذع خفیف تر باشد تا آنکه وقت رویانیدن گوشت برسد و اوفق درین همه آنست که تا ممکن باشد درد
نیارد بسبب جذب او مواد را خصوصاً چون آنجا حرارت و التهاب باشد و واجبست که اسباب مانع اندمال را معلوم کنند و آن اسبابیست که شمار آن کرده شد و گفتیم
که اول آنست که بدان قرحه سیلان برودت کنند پس اگر اول علاج آنها نکنند بعلاج قروح کما ینبغی فراغت نیابند بلکه ممکن نبود و بسیار باشد که اصلاح مزاج عضو در اصلاح
قرحه کفایت کند و بسا است که قرحه سهل و نرم بود بران گوشت بد بروید و آن فی نفسه بسرخی و گرمی باقی ماند علاج باطلیه مبرد کنند و اگر دارند گیست مثل آب عنب الثعلب
مثل آب حی عالم و سرکه و اطلیه صندلیه و کافور به برف سرد کرده و همواره چنین کنند تا آنکه جریح معتدل و تنگ گردد و در قروح شدید الوجع باید که اولا مشغول بتسکین وجع شوند
دا بین الامعاء اگر خیاتی بود مثل روغنها و غیره که معلوم است و اگرچه آنها مضاد بقروح اند مگر آنکه چون درد ساکن شود طبیب را قدرت علاج باشد و چون تسکین درد
کنند تدارک قرحه نمایند قروح وسخه یعنی چرکین ناک محتاج به پاک کردن بود و دوا آنست که رطوبت او و آنچه از آن سیلان کند مختلف اللون باشد و کثرت نماید و گاهی بدبوی
و گاهی بدبو رطوبت و هر ایشان پاک کرده میشود و چون پاک نکنند ملاقات دوای صرف تا جرم آن ممکن نباشد خصوصاً از رطوبات پس واجبست که پاک کنند پس گوشت
برویانند و در دوای بنفشی جلا بسیار بود و جلای بنسبت لحم اندک بود چنانچه دانسته اند و گاهی گوشت ردی بروید پس احتیاج تا کل آن بدوای حاد افتد و از خارج
بمبردات طلا کنند بعد از آن قلع او بدوائی کنند که بدان قلع خشکریشه کرده میشود پس علاج کنند و ایضاً این طریق علاج ما برای ناصور هاست بهر آنکه در آنها محتاج
بقلع خزف آنها اند پس جالیه آنها میشویم و دوای واحد بحسب بعض ابدان بنسبت لحم و بحسب بعض آن اکال شدید الجلا بود و چون آن بدن بسیار نرم باشد و
بعض آن غیر جالی و غیر منبت بود و لهذا احتیاج دوا در بدنی بسوی تقویت او افتد یا بزیاده کردن وزن او یا بکم کردن روغن او یا باضافه دوای دیگر در آن بتشدید
و جلا باشد و در بدن دیگر بقیاس آن اکال بود پس احتیاج شود بکم نمودن از وزن او یا زیاده کردن در روغن او یا اضافه کردن بعض قوابض قوی تر و حیله دوای او
قوی سازند آنست که اندمال او عسر بود و واجبست که دوا بر قرحه تا سه روز بدارند بعده بگشایند چه اگر قبل این دور کنند عمل خود نکند و لازم است که روغن از قروح دور
دارند و اگر چاره نباشد روغن بید انجیر و روغن مورد و روغن مصطکی بکار برند و چون قرحه صرف باقی باشد و عضو حامل القرحه حساس بود لازم است که نرمی در علاج
و وضع ادویه بران و استعمال بندش و غیره بعمل آرند و از دردمند کردن او بدوای قوی حذر کنند و اما در عضو بلید الحس از علاج واجب توقف نباید کرد و عضو باطن
و شریف الخطر و کثیر النفع و قابل آفات بسرعت از قبیل عضو حساس و در حکم اوست و اضداد آنها از باب غیر حساس یا ضعیف آنست و ازینجاست که
قروح باطنی متحمل نمیشوند مثل زنگار و مانند آن و خصوصاً آنچه نوشیده شود و اکثر بمغریات مثل کثیرا و صمغ محتاج بود و آنچه بدان حقنه کرده شود محتاج میان هر دو امر
باشد و از تدبیر صواب در علاج قروح ساکن داشتن اعضای آنهاست و تحرک بحرکت آهسته در ابتدا مضرت کمتر دارد از آنکه بعد از ابتدا حرکت سخت کنند و عضو
در بدن ردی الاخلاط بود و واجبست که در علاج قروح احتیاج اینچنین کنند که از تجاور و التحام میان دو عضو متجاورین واقع شود مثل لصق که واقع شود میان
پلک چشم و میان هر دو پلک و میان دو انگشت و کموت و مخابی سریع الاستحاله بسوی اصیبست و قروح مجاور شرایین و اورده بزرگ مؤدی بورم لحم رخو که مجاور او
باشد مثل کنج ران و بغل و پس گوش گردد چنانچه جرب مانند آن از آنچه مذکور شد و بعینه بدین سبب مؤدی میگردد خصوصاً چون بدن ردی ممتلی بفضول باشد
و درین هنگام در داشتن او نماید و مؤدی بقرحه گردد پس واجبست که علاج آن اولا بتنقیه بدن نمایند بدانچه در باب او مذکور شد و تا تنقیه در حادث در لحوم مذکوره
نکنند امید علاج قرحه نباید داشت و احتیاج افتد در مثل این بحفظ قرحه از اذیت با سلیقون و مانند آن اگر بدن پاک باشد و میان آن و میان عضو واجب تا اندام ما
بسوی قرحه بهر حال سازند و واجبست که وصیت جامع بشنوند و آن اینست که از واجبات است که آنچه بدان معالجه قرحه کنند یا موافق بود یا غیر موافق پس موافق

اگر فی الحال نفع نکند همراه او مضرت نباشد و غیر موافق یا مخالف بود بنابر آنکه ضعیف تر باشد و دلالت کند بران زیادتی چیزیکه آن ضد منقی است از تجفیف
یا تنقیه و یا غیر آن از غیر فساد دیگر پس واجب بود که در قوت او افزایند و یا مخالف بود بوجوه دیگر مثل آنکه تسخین او فوق آن بود که بسوی آن احتیاج باشد پس
سرخی و التهاب حادث شود و محتاج بکم کردن قوت آن گردد و تسکین التهاب او در ینوقت بمرهم مبرد کنند و یا بدان میل بسیاهی و تیرگی نماید پس بدانند که آن تبرید
او میکند و یا تسخین او بقدر محتاج الیه نباشد پس احتیاج بزیاده کردن در قوت تسخین نمایند و یا ترطیب او نماید پس حاجت بزیاده کردن در قوت قوابض و مجففات
مثل گلنار و مازو و مانند آن افتد و یا تجفیف نماید پس احتیاج بتدارک تجفیف آن گردد بدانچه ذکر کرده شود و یا آنرا بجوشد و غائر گرداند چنانچه بیان کرده شود
پس حاجت بشکستن قوت جلای او شود و بسیار باشد که دوا موافقت نکند بهر آنکه مزاج مریض مفرط در کدام باب باشد پس احتیاج افتد بدوائیکه در ضد
آن باب قوی باشد حتی که اعاده او بمزاج او نماید و یا ضعیف در باب موافقت او باشد ابو سهل گوید که جمیع قروح خالی ازان نیست که یا علت آن چیزی از
جوهر اعضا نرود و قرحه که همچنین باشد آن شق مفرد صرف باشد و آن محتاج بجمع و ضم یک جزو او بدیگری باشد فقط و اگر شق عظیم باشد مع ذلک محتاج بدوای
مجفف بود و یا با قرحه علت چیزی از جوهر اعضا برود و این هم خالی ازان نیست که یا جلد تنها باشد و یا لحم تنها و یا جلد و لحم هر دو اما رفتن جلد تنها محتاج باشیائی باشد
که ادمال و ختم قرحه نماید اعنی چیزهائیکه سطح ظاهر را از لحم بسوی صلابت تغیر دهد حتی که قائم مقام جلد گردد و اشیائیکه این فعل کند بعضی ازان بنفسه این فعل
نماید مثل ادویه قابضه چون مازو و پوست انار و بعضی ازان این فعل بطریق عرض کند بمنزله ادویه حاده چون زنگار و قلقطار و آما رفتن گوشت تنها در ابتدای
امر محتاج بادویه باشد که گوشت را برویاند بعد ازان بادویه که گوشت را بجلد الصاق نماید و آما رفتن گوشت و جلد هر دو اولا محتاج بعلاج از اشیائی باشد که
گوشت برویاند بعد ازان بچیزهائیکه اندمال نماید و دوای حاد مثل زنگار را اگر اندک استعمال نمایند ادمال و ختم قروح کند و اگر ازان کثرت کنند گوشت را بخورد و قرحه
را غائر گرداند و پیدا شدن گوشت محتاج بماده و فاعل بود و ماده او خون جید است و لهذا می باید که صاحب قرحه را باغذیه مولد خون محمود غذا دهند و بقدر آن
بسبب تمکن قوت بهضم آن باشد و فاعل او طبیعت عضو بود و لهذا سزاوار است که تقویت طبیعت عضوی نمایند که دران احتیاج برویدن گوشت بود و این
بتعدیل مزاج او باشد و هر دوائیکه بدان علاج قرحه کنند آن مجفف بود مگر آنکه اگر ازان اراده رویانیدن گوشت باشد باید که ادویه که بدان معالجه قرحه کنند در
تجفیف کمتر باشد تا با فراط تجفیف نماید و از رویانیدن گوشت در قرحه باز ندارد لیکن آنرا تجفیف بمقداری باید که آنچه در قرحه از صدید باشد آنرا خشک نماید
و میباید که با وجود قلت تجفیف خود جلا و غسل دهد تا چرک قرحه پاک گردد و اگر دوائیکه بدان علاج قرحه کنند از ادویه باشد که بدان اراده الصاق لحم بود باید که تجفیف
او بیشتر از تجفیف دوائی باشد که گوشت را برویاند بهر آنکه برویانیدن گوشت احتیاج نیست بلکه بتجفیف فقط و اگر احتیاج باین افتد بمقدار اندک باشد و باید که
جالی و غاسل نیز نباشد بلکه قابض بود و اگر دوائیکه بدان علاج قرحه کنند از ادویه باشد که بدان اراده ادمال و ختم بود باید که ادویه قروح شدید تر در تجفیف باشد
و این بهر سخت کردن لحم و گردانیدن او مثل جلد بود و ادویه که گوشت برویاند باید که یبس آنها قریب درجه اول باشد پس اگر همه بدن یا عضویکه دران قرحه است
در مزاج رطب تر باشد و قرحه در رطوبت کم بود باید که علاج از ادویه نمایند که دران یبس کمتر بود مثل آرد جو و آرد باقلا و کندر و اگر بدن یا عضو خشک باشد و قرحه تر
بود یا خلاف این باشد یعنی قرحه خشک و بدن و عضو هر دو رطب بود باید که ادویه متوسط الحال در یبس باشد مانند آرد جو و بیخ سوسن آسمانجونی و اگر بدن یا عضو در یبس
شدید تر و قرحه رطب تر باشد باید که ادویه شدید الیبس مثل زراوند و شجره جادشیر بود و قرحه غائره اگر در عضوی معتدل المزاج میان حرارت و برودت باشد باید که
علاج بدوائی نمایند که تجفیف بغیر تسخین یا تبرید کند مثل کندر چون با آرد جو یا آرد باقلا آمیزند و اگر قرحه در عضوی باشد که آنرا حرارت بسیار بود باید که علاج بادویه
مجفف و مبرد نمایند مثل آرد جو یا آرد باقلا و اگر در عضوی باشد که برودت بسیار بود باید که علاج بادویه کنند که تسخین و تجفیف بحسب مقدار برودت او باشد
پس اگر برودت او اندک بود بیخ سوسن آسمانجونی و آرد کرسنه استعمال کنند و اگر برودت او بسیار باشد زراوند و شجره جادشیر بکار برند مسیحی گوید که قروح متقادم
را ادمال نمیکند ولیکن اگر بر واحد یک جزو زنگار سدس جزو همه را باریک ساییده موم و روغن گل گداخته آمیزند تا مرهم شود بر موضع طلا کنند که این دوا اقوی الادمال است
و گاهی در ابدان نرم مثل زنان و صبیان و خواجه سرایان دوای مجفف بغیر لذع کفایت کند مثل مرداسنگ و شیح سوخته چون باریک سوده بر موضع بپاشند

وگاهی درین باب کفایت کند نهادن پنبهٔ کهنه بر قرحه و مقدار پنبه هر روز اندک اندک بکاهند تا بچیزی دیگر حاجت نیفتد و قرحه خشک شود و گوشت او سخت گردد
واما ابدان سخت جلد در اندمال قروح آنها حاجت بادویهٔ قوی التجفیف افتد تا بحال طبیعی او بگردانند مثل دوائیکه دران مازو و گلنار و صبر و برگ سوسن و عروق و اند
زنگار داخل شود و هر قدر که ابدان صلب تر باشند باید که ادویهٔ مجففه قوی تر بود مثل ابدان دهاقین و صیادین صحرا و غیر آنها از ارباب محنت و مشقت و هر امراض
در آفتاب و علی هذا القیاس باید که تدبیر قروح و جراحات همچنین باشد چون مفرد سلیم از اعراض بود

علاج قروح صدیدیه

یعنی قروحیکه ازان زرداب بسیار تراود و شیخ میفرماید که درین قروح احتیاج باستعمال ادویهٔ مجففه بود تا صدید را پاک کند بعد ازان برویانیدن گوشت مشغول
شوند پس اگر قروح معتدل باشند بران ادویهٔ رویانیدن گوشت استعمال نکنند چه اگر استعمال آن نمایند غائر و عفن گرداند بسبب ضعف اجسام این قروح بلکه
واجبست که اولا تجفیف نمایند یعنی ادویهٔ منقی صدید را اولا استعمال کنند بعد پاک شدن قرحه ازان ادویهٔ رویانیدن گوشت استعمال نمایند و اگر دوا استعمال
کنند و در رطوبت کمی یافته شود و بیماری زیادتی نگردد بدانند که دوا بحسب آن بدن مجفف نیست پس در تقویت و تجفیف او افزایند دوا اینست او سحلا
اندک مثل عسل با ادویهٔ قابضه مثل گلنار و شب یمانی کنند و قوت روغن کم نمایند و روغنی بگیرند که دران تجفیف باشد و ایضا اگر قرحه را بینند که در جفاف افراط
نمود پس از قوای آن یعنی تجفیف و جلا و قبض کم کنند و این وصیت در ادویهٔ منبت لحم قروح یاد دارند و یک چیز غلط نکنند و آن اینست که دوا جالی تر باشد از آنچه
می باید پس او عضو را بخورد و گوشت او را برطوبت ... بجنس صدید مستحیل گرداند و یا در قوت جلا زیاده بود و قرحه را غائر تر و گرم تر و مشابه تر متورم و منحرف
گرداند و هر بعض ... ظاهر احساس نماید و بدانند که ادویهٔ مجففه قروح بعضی آنست که آن شدید التبرید باشد مثل بزر البنج و افیون و بیخ لفاح و بعضی از آن
که شدید التسخین باشد مثل ... و زفت پس طبیب را میباید که تعدیل یکی بدیگر نماید بحسب مقابله مزاج از امزجه ... و ادویهٔ منقی صدید آن ادویه ...
مثل شب یمانی و مازو و پوست انار و قشار کندر و مرداسنگ و آرد جو و پست او و شقائق النعمان و برگ شجر ... و اگر برگ جوز تازه و ثمر او ... با مطبوخ
بشراب ... بسیار کند ... اذیت نماید هر یکی ... چند برای این بگیرند مرداسنگ و یکمرتبه بسرکه و مرتبهٔ دیگر ...
تا آنکه سفید گردد ... زرد چوب و مازو و گلنار و دم الاخوین و شب یمانی و اقلیمیای فضه اجزا مساوی و باریک بسایند و هر واحد از ...
... مذکور باشد و همه را آمیخته بکار برند و بسیار باشد که احتیاج بشستن زرداب بسیالات افتد چنانچه در قروح غائره آنرا ذکر خواهیم کرد و از ...
آب دریای شور ست واما آب شب غسل و ردع و تجفیف میکنند و این همه ادویهٔ مذکوره ضرر کند اگر با قرحه ورم باشد و آبیکه دران سعد جوش داده باشند تجفیف
نیک کند و طبیخ هلیله و بلیله و آمله و طبیخ آزاد درخت و برگ کنار نیز درین باب نیکوست گیلانی می نویسد که این ذرور تجفیف قروح رطبه کند جفت بلوط
پنج درم ... درم اصل السوس یکدرم شب یمانی یکدرم گلنار دو درم سفیداب دو درم سائیده بر قرحه پاشیده ببندند و اکسیریکه قروح را خشک کند
و خون جراحات باز دارد نسخهٔ آن سوای زعفران همانست که در نواصیر گذشت ذرور نافع قروح رطبه مرداسنگ برگ سوسن پوست انار زرد چوب همه برابر
باریک سائیده بر قروح پاشند ذروریکه قرحه را از ریم پاک کند و قروح رطبه را خشک گرداند و گوشت برویاند و خون از جراحات هر موضع باز دارد انزروت
بیست درم دم الاخوین کندر هر واحد ده درم ذروریکه قرحه را ببرد و خشک کند صبر زرد چوب گلنار مر مازو مساوی باریک سائیده بر قرحه بپاشند که این بسیار نافع

علاج قروح وسخه

یعنی ریشهای چرکناک گویند که برگ اصل السوس آمیخته نهادن قروح وسخه را پاک کند و کذا اکلیل ... بعسل و کذا ... بعسل و کذا ... بعسل و کذا ...
... و مرهم و کذا زنگار مطبوخ بعسل و کذا شستن بآب کبریتی و کذا ... سوخته بعسل و کذا ... و کذا ...
و کذا حجر اسیوس و کذا اقلیمیای نحاسی و کذا خاکستر چوب انجیر و کذا ... هر واحد قرحهٔ وسخه را پاک ... آب برگ ... بعسل و اندکی شب یمانی یا نمک آمیخته ...
نهادن نیز برای پاک کردن چرک آن سهل است ذروریکه قرحه پاک کند ...

نسخهٔ مرهم زرد

مخلوط کرده استعمال نمایند و اگر انزروت و عسل هر دو برابر باهم بسایند و یا عسل را جوش دهند تا آنکه غلیظ گردد پس انزروت سوده آمیزند جهت تنقیه جراحت
وسحج و امتصاص ریم بتمامه مجربست مرهم زرد که جهت پاک کردن چرک و گوشت مرده و پر کردن زخم قعردار از مجربات است اجود سنگ بصری کات سفید کبیله
نیله توتیه سوخته مرداسنگ هر یک پنج ماشه موم زرد دو دام روغن کنجد چهار دام بدستور مقرر مرهم سازند و شش مرتبه در آب بشویند پس بکار برند شیخ میفرماید
که در قروح وسحج واجب است که ادویه جالیه استعمال کنند و از اول ابتدا بدوائی نمایند که آن قوی‌تر و لاذع‌تر باشد چنانچه در قانون علاج قروح گفتیم بعد از آن تدریج
بمثل شیطرج و زراوند بعسل و اندک سرکه کنند و ایضاً علک البطم بمثل روغن گل یا روغن گاو و ایضاً بیخ سوسن بعسل و ایضاً آرد کرسنه و شیشه جاوشیر و از مرکبات
مرهم هندی و مرهم سبز همه زنگاری مفرد یا مخلوط باشق و مانند آن و مراهم قیسوریه و مرهم مرتب با آرد کرسنه و مرهم ملح و قرص اسود و قرص اخضر معروف
بقراطو جانیس و از ادویه نافعه جفاف اینست که بگیرند دردی زیت و عسل و شب یمانی مساوی و یا بگیرند سفیداب و جعده مساوی و چون چرک اشتداد نماید برگ
فراسیون بعسل نفع کند و از ضماد جیده زیتون مملح است و گاهی در سحجا نیز حاجت افتد باستعمال چیزیکه از سیالات بشویند چنانچه در علاج قروح فائده
خواهیم گفت و این همه مضر بود اگر ورم باشد ابن الیاس مجوسی گویند که چون در قرحه چرک و ریم بسیار باشد محتاج باستفراغ بدن بمطبوخ هلیله یا بمطبوخ فواکه
یا شربت ورد یا قرص بنفشه باشد بحسب چیزیکه بسوی قرحه در کمیت و کیفیت سیلان کند و بحسب احتمال قوت مریض و ضعف او و از اغذیه مرطبه و سکنشار
غذا احتراز نمایند و باغذیه لطیفه مجففه مثل کبک و دراج و تیهو بریان غذا سازند و بسا است که حاجت بمراهم جالیه مجففه افتد مثل مرهم مرتب از مرداسنگ و زردچوبه
مربی بسرکه و زیت و اگر سیلان و رطوبت بسیار باشد مازو و گلنار و شب یمانی و اقلیمیای فضه هر واحد بقدر حاجت بسوی تجفیف در آن زیاده کنند و جالینوس
ذکر کرده که عسل تنها درین کافی است بتنقیه قرحه و مرهم زنگار نیز راوند درین باب نافع است و یا این مرهم بسازند که ادمال قروح و تجفیف آن نماید مرداسنگ و برگ
سوسن و مازو هر واحد ده درم پوست انار و زردچوبه هر واحد پنج درم همه را باریک سائیده بر قرحه پاشند و یا بگیرند مازو و گلنار و مر مساوی و باریک کوفته بیخته
استعمال کنند خجندی گوید که اگر ریم بسیار باشد حاجت بتنقیه‌های لینه و فتائل یا بمطبوخ فواکه یا بمطبوخی که در آن خیارشنبر و سنا و گلقند باشد یا بحبی از حبوب
افتد بحسب قوت مریض و ضعف او و اجزای مرهم بدل مجففت که در قول ابن الیاس گذشت بقیروطی روغن گل و اندک موم مخلوط ساخته مرهم سازند و غیر
مخلوط بقیروطی پاشیدن قوی‌تر در تجفیف باشد ذرور مجففت قرحه مازو و گلنار مر شبّ سوخته برابر سائیده بر قرحه پاشند ذرور قوی التجفیف که در ابدان
صلبه نافع است مازو و گلنار اقلیمیای فضه شب یمانی برگ سوسن مساوی و اندکی زنگار سائیده استعمال کنند گیلانی گوید که این دوا قرحه پر چرک را نافع است
بگیرند بیخ سوسن و فراسیون خشک و زراوند هر واحد هشت درم آرد کرسنه هفت‌ده درم این دوا را خشک و یا با عسل استعمال کنند و ایضاً در مجربات خود نوشته
که این مرهم زنگار بنهایت نافع است هرگاه خواهند که جراحت را از چرک پاک کنند بگیرند اندکی ازین مرهم و موم روغن مخلوط کرده بر جراحت بگذارند که پاک کند و اگر
بتکرار احتیاج افتد و خواهند که بهمین مرهم علاج کنند هر روز قدری از مرهم بیفزایند و موم روغن کمتر کنند تا تیز گردد و گوشت فاسد را بخورد و چون صاف
شود موم روغن بیفزایند و از مقدار مرهم چیزی کم کنند تا جراحت زود نیک شود بگیرند روغن گل یا روغن خیری دار یا روغن کنجد هر کدام که باشد بیست مثقال
و موم پنج مثقال بر آتش بگدازند و بهم زنند چون گرمی آن کمتر شود چهار مثقال زنگار باریک سوده بحیله آمیزند و بر هم زنند تا مخلوط شود و وقت حاجت اندکی
ازین مرهم با قدری موم روغن مخلوط کرده بر جراحت گذارند مجربست بعضی متاخرین مینویسند که این مرهم زنگار جراحت را باصلاح آرد و قرحه پاک کند
زنگار کندر هر واحد یکنیم دام کنده بهروزه سه دام موم سفید روغن کنجد هر یک بوزن چهار فلوس اول موم و کنده بهروزه بگدازند و صاف نموده برگ نیم سائیده
قرص ساخته در روغن مذکور سوخته صاف کرده زنگار و کندر سائیده آمیزند ایضاً که زخم را از چرک پاک کند نیله توتیه نیم دام زاج یکدام قنه نیم دام زنگار
پانزده ماشه روغن کنجد دو نیم دام موم سفید یکدام نیله توتیه و زاج و زنگار را سرمه سا کرده روغن و موم و بهروزه را بر آتش بگدازند پس ادویه مسحوقه اندک اندک
انداخته بچوب حرکت دهند که چوب باهم مخلوط گردد بر پارچه مالیده بر زخم گذارند زخم را از چرک پاک کرده بسازد مرهم مجرب که چرک دور کند و گوشت برویاند سهاگه
دو نیم ماشه رال شش ماشه موم قسم اول ده ماشه و نیم روغن کنجد چهار دام تکلیف ثیب بقدر دو دام نیله توتیه سه ماشه روغن را گرم نموده تکلیف ثیب را در آن

سوخته دور کنند و موم دران اندازند پس رال پس سهاگه رابرشته بیندازند واز آتش فرو گرفته نیله تهو تهه انداخته بکار برند

علاج قروح غائره وکهوف ومخابی

شیخ الرئیس وگیلانی مینویسند که در علاج این قروح احتیاج بپر کردن گوشت آن افتد واین حاصل نشود مگر بتکثیر غذا وخون وباید که درین علاج آن رعایت حال هضم کنند فلهذا سزاوار آنست که مقدار ماکول بقدر هضم باشد ودر اکثر ام مقدار آن کمتر از مقدار زمانه صحت باشد چه هضم لابد بمرض ضعیف شود پس طبیب محتاج شود برای هضم بتقلیل مقدار غذا وبرای تولید لحم بتکثیر غذا واین بطریقی ممکن بود که اغتذا بچیزی نمایند که مقدار قلیل او غذای کثیر دهد تا بسبب قلت مقدار او هضم جید باشد وبسبب کثرت تغذیه او خون زیاده پیدا شود وابچنین غذا مانند لحوم خفیفه ست ودرین قروح احتیاج با دویه شدید التجفیف وتنقیه هردو افتد پس دوا با وجود بودن او منبت لحم جالی منقی نیز باشد وواجب ست که وضع این قروح بوضعی باشد که دران صدید محتبس نگردد بلکه ازان سیلان کند پس اگر اتفاقاً این وضع یابند ودران بیخ قروح از عضو بسوی فوق ودهان او بسوی سفل باشد بهتر ست واگر بخلاف این باشد والسان را تغیر وضع قعر بتکلف نصب غیر طبیعی ممکن بود بعمل آرد واگر این ممکن نباشد لابد ست از شق قرحه بسوی بیخ او بشق مستقصی که کهف باقی نماند یا از احداث سبیل ومنفذ در بیخ او غیر دهان او بعمل دست ودرین حال عضو را تامل نمایند که آیا ازین عمل خطر بدان حادث شود یا نه پس هرگاه این کار کنند قرحه را برباط ببندند باین طور که ابتدا از دهان او کنند وانتها بسوی بیخ که آنرا کشاده کرده اند ودر اول بخلاف این وبستن محکم در طرف بلند در هردو وجه کنند وبندش چنان نشاید که بجد درد آوردن عضو وورم کردن آن رسد وسزاوار ست که شگاف با سفل از جانب صحیح دیگر کنند وماده را انفشار ندهند ودر اخراج آن مبالغه کنند ومیباید که در مثل این وقت عنایت بتغذیه مریض نمایند باین طور که اغذیه او لطیف صالح الجوهر باشد ودران جلا بود وایضاً اهتمام بتقویه جگر او نمایند که آن تحصیل غذا بجوست بعده پس از شگاف بالای قرحه تا موضع شگاف ببندند بعد ازان اگر بینند که در قرحه رطوبات باقیمانده چیزی که دران جلا وتقویت باشد مثل عسل در شراب عفص گداخته یا آب انار وشراب مذکور یا آب دریای شور وشراب مذکور دران بریزند واگر بسوی آن ماده فرود آید اولاً تنقیه بدان ازان ماده کنند بعد ازان اصلاح غذای علیل نمایند بطریقیکه مذکور شد پس دران آبیکه شب یمانی اندران گداخته باشند ومثل عفص دران اضافه کنند بزراقه رسانند وحوالی قرحه بچیزیکه دران تقویت وتکثیف باشد طلا نمایند تا انصباب ماده بسوی آن کم گردد واگر طبیب را شگافتن آن ممکن نبود وبستن وادخال فتیلها با دویه منبته منقیه که بتنقیه خود انبات اورا سبب قربت یکدیگر باطل نکند اشتغال نماید ومن مرهم رسل را تجربه کردم وجید بالغ النفع یافتم بمدارات نجاح می بخشند وچون قنطوریون را سوده بریزند نمایند بسیار عجیب ست پس سوفقوطون پس ایرسا پس آرد کرسنه وچون تدارک مخابی نکنند دران جلد نیک ملتصق نشود ولیکن ممکن ست که جلد خشک گردد ولزوم مشابه جلد صحیح نماید وقروح غائره وکهوف ومخابی را ادویه تنقیه بالغ نمیکنند چه دران گوشت میروید مگر آنکه دران سیالات غسال بزراقات یا بفتائل رسانند وخصوصاً چون شکل او چنان بود که در تنقیه آن نصب وعصر از بندش کفایت کند چنانچه بیان او کردیم وعسل از غسالات است وخصوصاً ممزوج بشراب وآب خاکستر غسال قویست قروح قلیل الوضر متحمل آن نشوند وآب دریای شور قریب آنست که آن غسل وتجفیف نماید وآب شبی غسال ست ومع ذلک مانع ریختن مواد بسوی عضو ست پس اگر ورم باشد چیزی ازینها صلاحیت ندارد ونه شراب ودرین قروح واجب ست که بران بالای ادویه در رباط او خرقه ملطوخ بچیزیکه عضو محتاج بسوی آن در صلاح واعتدال مزاج خود باشد واحتیاج بسوی آن در مقاومت گرمی وتیزی مراهم مستعمله از داخل بود ببندند تا بر دهان قرحه خرقه دیگر مطلی بدوائی باشد که واجب بود ودلیل بر التصاق قرحه قلت سیلان ماده ولیمانیت اسافل ست وگاهی ازان بندش وقوت درد رطوبات بسیار یکبارگی بانعصار برآید پس خشک گردد وبچسپد مسیحی گوید که قرحه غائره اگر واسع باشد آنرا غور وکهف نامند واگر تنگ صلب کثیر الوسخ باشد ناصور گویند وقرحه که آنرا غور وکهف خوانند باید که علاج آن باشیای منبت لحم کنند ودران بزراقه ریزند واز مراهم آنچه منقی قروح ومنبت لحم باشد بروغن گل گداخته استعمال نمایند مثل مرهم مرتبه بکاغذ سوخته بعد ازان چون گوشت بمقدار معتدل دران بروید با تنها منقی آن علاج کنند تا بدان اصلاح یابد ومستعد اندمال گردد ودرین قرحه زراقه ما العسل بعمل آرند که آن تنقیه وغسل زرداب کند ودران راه کنند تا ازان

صدید مجتمع در قرحه سائل شود بعد از ان در آخر امر باشیائیکه لحم را بجلد الصاق نماید علاج کنند بعد از انکه اولا بشراب معتدل بشویند بعده از مراهم کند و در تجفیف
شدید تر و در اجزا الطف تر باشد گرد اگرد آن بنهند تا بسوی باطن آن غوص کند بغیر آنکه او را سوزش باشد پس گرد کهف خرقه بزرگ که بران مشتمل گردد مطلی بیکی از
مراهم به پیچند و بر دهان کهف همان خرقه بدان مرهم طلا کرده بگذارند بعده چون مرهم بنهند بالایش اسفنج نو نرم بشراب یا سکنجبین تر کرده بگذارند و موضع را
برباطیکه ابتدای او از اقصی کهف و قعر او باشد ببندند و در انجا بندش محکم بود و سستهای او نزدیک دهان کهف باشد و در ینجا بندش سست بود تا صدید مجتمع
در قرحه را از سیلان منع نکند و نشاید که چون علاج قرحه کهفه بدستور مسطور کنند مرهم بطوریکه مذکور شد از گرد موضع متکهف قلع نکنند تا آنکه کهف برگردد و جلد
با گوشت بچسپد و علامت دال بر پر شدن کهف و التصاق جلد آنست که آنچه از قرحه سائل شود بسیار نباشد و غیر نضیج باشد بلکه قلیل النضیج بود و با آن درد
و ورم نباشد و نه ضامر بود و در دهان قرحه سیم نیک ظاهر شود و رباط باید که در هر سه روز یکمرتبه بگشایند و اسفنج و خرقه صغیر که بر دهان قرحه بود تبدیل نمایند
تا آنچه از صدید اندران جمع شود سیلان کند و لهذا سزاوار نیست که آن خرقه چسپیده بفم قرحه نباشد بلکه بران معلق باشد و چون بر قرحه متکهفه دوائی محلل
نهند نظر کنند بصدیدی که از قرحه سیلان کند و نضیج یابد پس اگر در روز اول سائل شود التحام قرحه بعید نبود بهر آنکه گاهی سیلان او از دوائی بود که از گوشت
رطوبت زیاده بیفشارد و اگر در روز سوم یا چهارم سائل شود قرحه متکهفه ملتحم نگردد ابن الیاس و خجندی گویند که اگر در قرحه غور باشد احتیاج بتجفیف قوی تر
و زور بالغ در تجفیف و مراهم ملحمه مدمله افتد مثل ذرور معمول از صبر و مر و کندر و دم الاخوین و مرهم مرتب از مرداسنگ باین طور که بگیرند مرداسنگ ده درم
و باریک بسایند و بران ربع رطل روغن زیتون انداخته بپزند و حرکت دهند تا منحل و غلیظ گردد بعده بران دم الاخوین و قند و انزروت و کندر و بیخ سوسن آسمانجونی
هر واحد دو درم باریک ساییده اندازند و حرکت دهند تا غلیظ گردد و اگر دهان قرحه تنگ باشد مراهم را فتیله دران داخل کنند و واجب است که دهان او ملتحم
نشود و هنوز غور باقی بود و بران پنبه بروغن آلوده نهند صفت مرهم قوی التجفیف نافع قرحه غائر مرداسنگ سوده بزیت و سرکه در هاون بسایند تا سطبر
و سفید گردد بعده بران گلنار و مازو و زردچوب و مس سوخته و دم الاخوین و اسرنج و شب یمانی و اقلیمیای فضه مساوی جمله بقدر ربع مرداسنگ انداخته
بسایند تا هموار گردد و بر قرحه و جراحت از صبح تا آخر روز لزوم نمایند سویدی گوید که کندر اندمال قروح عمیقه کند و طلای زراوند بعسل گوشت در قروح
عمیقه برویاند و کذا بیخ سوسن و کذا ذرور او تنها و کذا عسل و زرفت رطب پخته تا آنکه قوام او غلیظ گردد قروح غائره را نفع کند و کذا ذرور دار شیشعان
و کذا ذرور ابرسا و کذا اکلیل الملک و کذا مغز لیست و کذا گلنار و کذا مصطکی و شرب طبیخ او و کذا ذرور اشد و کذا اقاقیا و کذا اسفنج سوخته بعسل و کذا اسودیحان و کذا
نیل هندی و کذا پیاز نرگس سوده بعسل سرشته و کذا قیشور سوخته و کذا اتیج و کذا ابهل و کذا براده آبنوس و کذا تو بال مس و کذا گل سرخ و کذا انزروت
و کذا اشنه و نطول طبیخ برگ مصطکی و زراوند مدحرج شعیر نیز نافع قروح عمیقه است ذکاء الله خان مینویسند که این روغن بلادر زخم قعر دار عمیق که زخم اندرون
و بیشتر دفع کند بلادر هفت دانه را در نیم پاو روغن کنجد بسوزند پس دور کرده دو درم سنگ جراحت ساییده آمیخته نگاه دارند و اگر قدری لعاب در داخل
سازند نافعتر و سریع العمل گردد باید که وقت حاجت با پر مرغ گرفته آهسته آهسته بر زخم تقطیر نمایند

علاج قروح دیدانی

گاهی در قروح کرم کوچک سفید که سر آنها سیاه بود پیدا شود و سبب تولد این کرم عفونتی ست که در رطوبت باشد و استعداد او از مزاج برای قبول حیات
پس آن کرم با فنای رطوبت بنا بر اغتذای خود از ان قرحه را نفع کند و از ان کرم اکال و حکه عارض شود و از قرحه زرداب و خون سیلان نماید و گاهی از نشستن
مگس بر قرحه کرم متولد شود با لجمله بهر کشتن کرم هرچه در علاج صداع دودی مسطور شد بکار برند و بعد استعمال دوا چند ساعت زخم را چنان ببندند که
هوا بکرم نرسد و جالینوس گوید قرحه که تر بود و عفونت پذیرفته و گندیده شده باشد دران کرم افتد بدین سبب علاج او بچیزهای خشک کننده باید کرد و چون الجم
بسرکه یا سکنجبین سوده و اول بشراب یا بعسل بشویند و برگ سرو و جوز آن و خاکستر کدوی خشک و خاکستر پوست خیار و خاکستر شبت و ابریشم چرک آلود سوخته
و مازو تنگ یا پست جوهمه خشک کننده است و آدویه که کرم را بکشد و تولد آن منع کند طبیخ افسنتین است و طبیخ قنطوریون و طبیخ فراسیون بدین طور نهاده بهمند

وافسنتین بسایند و با نمک آمیخته ذرور کنند و اگر این ذرور بشراب تر کنند و طلا سازند صواب بود و آب برگ کبر با شراب یا با سقمونیا کرم را بکشد و اگر با این آبها زراوند و قنطوریون غلیظ و بیخ درخت جاوشیر بیامیزند سخت موافق بود و شیخ میفرماید که از اشیای نافعه برای کرم قروح عصاره فودنج نهری است و ادویه که در باب کرم گوش گفتیم و بعض متاخرین مینویسند که شستن زخم بمطبوخ افتیمون و پاشیدن فراسیون و قنطوریون و نمک کشنده کرم است و چکانیدن روغن شبت تنها یا زرنیخ در آن سوده در کشتن کرم مجرب است و این مرهم منفجر اورام و کشنده کرم زخم است حبه وار زنگار چوب بارزد توتیای سبز مساوی همه را بروغن شبت کم کم انداخته بسایند تا بقوام مرهم آید و اگر خواهند که قوی تر شود قدری سم الفار اضافه کنند و این مرهم ڈیکامالی زخم آدمی و اسپ زود به سازد و کرم بکشد و مگس بر زخم نه نشیند
گوگل بنفسیه صابون رال ماهی خرد ڈیکامالی موم سفید روغن کنجد هر یک بمقداری مناسب بگیرند و مرهم سازند

انبات اللحم در قروح

شیخ الرئیس مینویسد واجب است که برویانیدن گوشت نپردازند تا آنکه قرحه پاک شود و غذا البسوی آن جذب نمایند اگر کم باشد بدان متصل نشود و بس گاه پاک شود هر دوای لذاع و جالی بتقویت دور دارند قروح هر نوع و هر کجا که باشد و لازم است که در استعمال ادویه رویاننده لحم رعایت وصایای مذکوره بعد از آنکه از افراط رطوبت یا افزونی خشکی ظاهر شود باید کرد پس آنچه در باب قروح صدیدیه گفتیم بعمل آرند از آنجهت که تنقیه قروح رطب کند یا خشک شدید التجفیف گردد یا که از آنجهت که گوشت نکه بروید اگر شدید الرطوبت یا اندک خشک باشد و از آنچه خشکی او کم کند سائل کردن او بزیادتی در روغن و موم اوست اگر مرهم باشد و از آنچه در تجفیف او زیاده کند اینست که غلیظ و خاثر گرداند و دهنیت او کم کرده شود و در آن ادویه مثل عسل زیاده کنند و انبات لحم در آن مرهم موافق تر و لطیف تر باشد و بند روات شش کلم و سر یستر بود و گاهی گوشت سخت شود پس صواب آن باشد که ذرور بپاشند و بمراهم بپوشند و شراب خصوصاً قابض دوای جید تجمیع قروح است بسبب آنکه غسل و تنقیه و تجفیف و تقویت نماید و ادویه رویاننده در باب جراحات ذکر کردیم و از خیار آنها اندکی درینجا بیان کنیم و آن اولی باین موضع است و اسرب سوخته است و انزروت و شخرف البحری السمک و حلزون سوده و توبال شالوقان اباد سوخته و وج و برنجاسف لوف سعد و خصوصاً برای ضروضه بسیار قوی است و ریوند و تناقیت است و زاج سوخته نجیب است در تجفیف و اوداء آن

علاج قروح متآکله

فصد کنند و مسهل بارد دهند و بهر تعدیل سکنجبین ساده یا آب انار ترش نوشانند و زلو گذارند و قرحه چسپانند و عضو را در آب سرد گذارند یا پارچه با آب مورد و گلاب تر ساخته بر برف سرد کرده بر آن نهند و شراب بسرکه ممزوج نفع دارد و این ضماد مفید است عدس مقشر پوست انار ترش تخم گل برگ مورد برگ حماض گل ارمنی کوفته بیخته بسرکه ضماد نمایند و برگ بارتنگ و آرد جو و برگ زیتون باریک سوده بگلاب طلا کردن سودمند است و اگر به نشود قطع نمایند شیخ و گیلانی مینویسند که قانون کلی در علاج قروح متآکله خبیثه اینست که تنقیه بدن کنند و یا تنقیه عضو اگر بدن پاک باشد بحجامت و چسپانیدن زلو بران و تبدیل مزاج او باطلیه و اصلاح غذا نمایند و اگر بدن پاک نباشد اولاً بفصد تنقیه کنند بعد از آن تنقیه صفرا بمسهل آن و نوشیدن ماء الفواکه یا آب انار ترش هر صبح یا ماء الشعیر و بسینه صندل بگلاب سوده مع قدری کافور طلا کنند بعد از آن قرحه را بدردی شراب مکرر طلا نمایند بعده بمرهم سفیداب و بابسنگ بصری و مرداسنگ و کاغذ سوخته و ممیران و خاکستر مس که وقت گداختن آن بالایش می آید و خاکستر توته مس بسرکه سرشته طلا کنند و غذا حصرمیه و سماقیه و ریباسیه و رمانیه و انبرباریسیه و اجاصیه و عدسیه و کشکیه و مجبیه و اسفاناخیه بگوشت بچه ماکیان یا بزغاله یا ماهی کوچک سازند و نمی باید که اقدام باین همه تدابیر بغیر تاخیر و بدون مدافعت کنند و تنقیه بدن و عضو اولی بوجوب تقدیم از اصلاح غذا و غیره است و مدافعت در آن از انجمله است که درد و حرارت او افزاید و گاهی فراخی تاکل بقطع عضو محتاج گرداند بهر آنکه فساد قرحه بعضو دیگر و بقلب متادی نشود و قرحه متآکله را که با آن عفونت نباشد نفع میکند تنطیل بآب سرد و آب مورد و گلاب و آب عصی الراعی و شراب قابض اگر حرارت نباشد و سرکه ممزوج بگلاب یا بآب سرد بسیار اگر حرارت باشد و مانند اینها از آبهای سرده مجففه و اگر آنجا عفونت باشد آب دریای شور و غیر آن که عنقریب در علاج قروح متعفنه گوئیم استعمال کنند بعد از آن بهتر علاج آن استعمال قوابض مجففه سرده است مثل پوست انار و عدس مقشر و برگ شجر مصطکی و تخم گل و سرکه و عصی الراعی و طلوات

که دران ابرایج ویا پوشیده واشال این را بانکی شب بمانند آن قوی سازند و همچنین نفض بیرگ حماض و شاح و بشراب پخته یا تضمید بگل رومی بسرکه یا بسکنجبین سرشته یا کدوی خشک سوخته یا بازو زنگ منبع لیست هیچ یا گرز نیلونا نازه

تعلیم

اکثر اطبا قرحه آکله را در بحث اورام ذکر کرده اند مؤلف را بیان جمیع اقوال ایشان بالاستیفا در ینجا انسب نمود و شیخ الرئیس نیز در انجا در ذیل علاج غانغرایا نوشته که از ادویه نافعه آکله اینست که بگیرند زنگار و شب یمانی و عسل مساوی و بدان اللطوخ سازند که این منع کند و متعفن را اسقاط نماید و عضو قریب او را نگاه دارد و پس اگر از حال ورم و حال فساد در تنگ تجاوز کند و در ترهل و ترطب اندک آغاز نماید و این طریق اخذ او در تعفن بیست درین صورت لازم بود که بران زراوند مدحرج و مازو مساوی سود بپاشند تا بدان خشک گردد و همچنین زاج و قلقطار نیز نیکوست خصوصاً بسرکه و طلای برگ جوز و همچنین قثاء الحمار یا عصاره او و پس اگر بعض لحم فاسد گردد او را قطع کنند یا اسقاط نمایند بمثل اقراص اندرون و قوی تر از ان فلنذیقون است و هرگاه طبقه ازان ساقط گردد بروغن گاو تدارک او کنند و بران نهند بعده باقی را ساقط کنند تا آنکه بلحم صحیح برسد و پاشیدن زاج سرخ بر ترهل و تعفن نیکوست و هرگاه عفونت ظاهر شود در قطع درنگ نکنند والا کار دشوار گردد و هرگاه ورم از تعفن عظیم پذیرد برای آن بیست چوب آبنوس سوده اند و نزد من این خوب نیست بلکه واجب است که استعمال مثل این بر موضع صحیح باشند تا ازان منع کنند و در منع نمایند و هرگاه عضوی که متعفن شود قطع کنند باید که گرد اگرد او داغ نهند بآتش و این حزم است و یا با دویه کاویه محرقه خصوصاً در اعضای سریع الاتصال برای تعفن بسبب گرمی او و مجاورت فضول حاره بسوی آن مثل مذاکیر و دبر پس اینقدر در ینجا گفتیم و در کلام ما در قروح متعفنه آنچه اضافه کردن دربن باب واجب است خواهند یافت سودبری هینو لیسد که برگ عنبق خشک که در ابتدای شهر نیسان گرفته باشند چون بر آکله بیرات بپاشند در ازالهٔ آن عجیب است و بلیله زرد و پوست انار و مازو و سماق اندرانی مثل غبار سوده ده روز متواتر بر آکله پاشیدن بالخاصیت مجرب است و عسل و نمک و پوست درکوزه سوخته خاکستر او پاشیدن نیز مجرب است و کذا روغن گل و بزر البنج سفید و موم زرد مرهم ساخته آکله را ... و بحم ... باریک سوده بگذارند ... آکله پاشیدن مجرب و ضماد و شرب حی العالم و طلای روغن جوز کهنه و کذا گل ارمنی و صندل سرخ و کذا اقاقیا ... و کذا ... و کذا زاج سرخ بقیروطی و کذا توتیای نحاسی با آب حی العالم آمیخته و کذا مصطکی و سعد و اناغالس ... سوخته ... و کذا شیاف ... و آرد جو آمیخته و کذا شراب کهنه و کذا ... بعسل و کذا ... و کذا ... پوست انار ترش ... و کذا عدس مطبوخ ... پوست ... و اکلیل الملک و پوست انار ترش و عسل و کذا آب ... و کذا آب ... بشیر ... سرشته و کذا برگ عناب و عسل پخته تا بقوام آید و فروروزراوند مدحرج و مازو و کذا شنگرف و کذا ... و کذا ... سداب خشک و کذا برگ کندر و کذا شیح ارمنی یا جبلی و کذا ... بسد و کذا زرنیخ زرد و کذا ... و کذا اقاقیا و کذا انجدان و کذا ... در انبوبهٔ قصب سبز کرده و بران کتان مبلول پیچیده در آتش ملایم سوخته پس دو را برآورده مثل غبار سوده و کذا برگ عناب باریک سوده و کذا ... سوخته و کذا آکله بسرکه تیز و کذا نمک و سرکه و کذا ... ضماد دارچینی با انجیر تازه آمیخته و ذرور و ضماد سماق دشتی و شرب و ذرور تخم آن و اقاقیا و برگ ... سوده در مرهم آکله و تقطیر زهرهٔ بز کوهی بر آکله هر واحد نافع آکله است جرجانی گوید که تدبیر ریش متآکل تنقیه بفصد و مسهل صفرا است و هر صبح آب فواکه و شربتهای ترش و قرص کافور دادن و کشکاب و اغذیه مایل بتری و سردی دادن پس در پیه بر اعضای حوالی آن برافگندن تا ماده بدینجا نشود و بسیار باشد که حاجت آید که قرحه را با هن تمام بردارند یا آن عضو را از تن جدا کنند تا بتباهی بعضوی دیگر نرسد و عضو را در آب ترنج باید نهاد و باقی ادویه نطول و ضماد همانست که در قول شیخ گذشت ابو منصور گوید که آکله قرحه الیست که ابتدا کند و مبادرت بسعی نماید بسبب مادهٔ مفرط الحدة والحرارة است و علاجش اینست که بآتش داغ دهند و یا تا گوشت صحیح قطع کنند و دور نمایند و یاران دوای حاد بپاشند و حوالی آن بگل ارمنی و سرکه طلا کنند و اگر سیاه شود و سیاهی او متزایل گردد بران کرنب جوشیده با روغن گاو سرشته چند مرتبه نهند تا سیاهی ساقط شود و اعادهٔ این دوا کنند تا آنکه لحم متآکل و ردی پاک شود و ادویه بسرکه و آب ... و معالجه بدوای رویانندهٔ گوشت کنند و آنچه منع حدوث این مرض کند تعاهد اسهال صفرا و استعمال سرکه و کشنیز تر و بادیان و آب عنب الثعلب مانند آن

ازادویه مبرده و مدره هست و بولس گفته که چون اکله را داغ دهند بنقره و مس بدهند ابن الیاس و غیر آن مینویسند که قرحهٔ اکله که آنرا بفارسی خوره
گویند نوعی از سقاقلوس ست و عبارتست از تاکل و تعفن و فساد که در اعضا عارض شود و سببش فساد روح حیوانی یا امتناع او از وصول بسوی اعضا ست
باسبابیکه در سقاقلوس مسطور شد گویند که گاهی اکله حادث شود در فلغمونی بزرگ حجم و بثره و قرحهٔ سیاه یا سبز ردی المادة کثیر السمیت و مبادرت کند بسعی
و اتساع و گاهی از انصباب خلط اکال سمی الجوهر حاد حادث شود که روح را بسبب سمیت و مضادت جوهر خود با وی فاسد کند و موضع را متعفن گرداند و بسوزد
و علامت اکله آنست که بعد از قرحه یا بثره سیاه یا خضرت یا تطویس عارض شود و بسرعت فراخ تر گردد و گوشت گرد خود را بخورد چنانکه گفته اند که در هر عضو که
افتد از شب تا صبح مقدار فلوس خیار شنبر گوشت آن عضو را بخورد و صعب ترین زخمهاست و زود هلاک کند و علاجش اینست که هر گاه عضو در زوال نضارت
و تغیر رنگ خود آغاز کند و آن در طریق تعفن باشد باید که مبادرت کنند بتضمید او از ادویه که منع عفونت کند مثل گل ارمنی و گل مختوم و گل سرخ و اقاقیا
و فوفل و صندل و مهر صمغ جلاب از عناب ده عدد و نیلوفر سه درم و شکر سفید ده درم و یا شربت این هر دو و شربت حماض و سکنجبین و امثال آن بنوشانند و غذا
مزوره ماش با عدس بآب انار ترش یا بآب غوره یا بسرکه ترش کرده بدهند و تنقل بکاهو و کاسنی و خرفه سازند پس اگر فائده نشود از شرط غائره و چسپانیدن
زلو بران و فصد بعروق صغار مقابل آن برای جذب خون ردی چاره نباشد و بر نفس موضع آنچه مانع عفونت باشد باید نهاد مثل ضماد آرد کرسنه بسکنجبین یا سیاه
یا آرد باقلا با بدان و یا بگل مسکن صاحب اوسر دلبود و بسترا و صندل و زیره یا دکش مبلول بگلاب اگر فصل گرما باشد و نزدیک و حوالی او صندل و گلاب و کافور
در یاحین یعنی سرد مثل بنفشه و نیلوفر و گل سیب و برگ کدو و برگ خیار و بید دارند و موضع را که سیاه و سبز شده باشد بروغن گاو و برگ کاسنی و خطمی و عنب الثعلب
باریک سوده یا اندک روغن بنفشه و روغن گل ضماد کنند تا مرض باز ایستد و فراخ نگردد و علامت ایستادن او آنست که مسترخی و نرم گردد در آن وقت
بروغن گاو و مرهم سنجار یا اندکی انزروت ضماد کنند تا آنکه سیاهی ساقط شود و گوشت سرخ ظاهر گردد و بعد ازان علاج بمنبتات لحم کنند و چون ببینند که قرحه
فراخ میشود و منع نمی پذیرد علاجش داغ ست با آتش یا بدوای حاد اگر فساد در غایت نباشد مثل زاج و زنگار و زراوند مدحرج و قلقطار پس بگذارند و غسل و چون
عفونت ظاهر شود و منع نگردد خطر عظیم باشد پس عضو که متعفن شده بمنشار قطع کنند و بعد ازان گرد آن داغ دهند تا فساد بعضو صحیح مجاور سرایت
نکند خصوصا در اعضای شریفه سریع القبول برای عفونت بسبب حرارت آنها و اگر اکله تا استخوان منتهی گردد از قطع یا خراشیدن او چاره نباشد اگر فساد
در جنب آن باشد ابطالی در تذکره گوید که اکله قرحه ایست چون ظاهر شود گوشت حوالی خود را بخورد و استخوان که قریب او باشد آنرا متقشر سازد بسبب تیزی ماده
اگر گاهی عضو را باطل کند و گاهی بحاجت بقطع ما فوق آن داعی گردد بنا بر سلامت باقی بدن و سبب اکله غفلت از تنقیه ابدان در هلال ست و تواتر تخمها
و سردی معده پس فساد و غذا اکثر نماید و کثرت تناول مثل خردل و سیر از اشیای تیز و لحم بقر و بز خصوصا در ابدان یابسه و گاهی از عفونت بود که دفعة حادث
شود و چیزی خورده باشد که فساد او سرعت نماید یا بسبب لطافت او مثل انار و شیر یا بسبب غلظ او مثل بادنجان یا بسبب سرعت سریان او مثل روغن زرد
پس آنرا حرکت حرارت غیر طبیعی بسوی ماده سمیه اکاله زنگاریه اگر مفرط گردد و الا اکراثیه مستحیل گرداند پس اگر غلبه حرارت غریزی اشتداد نماید آنرا بقی خارج کند و علت
آن تپ شبهای بود ظاهر شود و الا اگر در جمیع بدن احتراق لطیف گردد حکه تولد کند و اگر کثیف شود جذام یا آبله فارسی افتد و اگر در بعض بدن شود و ساعی بود و نمله باشد
یا واقف بود پس اگر آبله کند مثل تقاطات باشد و یا منبسط شود پس مطلق احتراق باشد و یا مستدیر شود پس اگر بر جلد اقتصار کند مثل جاورسیه دامیل باشد
و یا بغیر تاکل غائر شود پس جمره باشد و یا با تاکل بود پس اکله باشد و علامت این ثقل عضو ست و درد ناخس و احساس مثل خلیدن سوزن و فار و حکه و تغیر
رنگ جلد با عفونت پس هر گاه بشگافد حرارت شبیه با آتش پیدا کند و در اغلب کشادن او مستدیر باشد و اگر ذی زوایا باشد امید صحت آن بود و گاهی ماده امراض
مذکوره از تناول سموم که سمی مطلق یا سمی قصیر الفعل مثل بیش باشد حادث شود و در اغلب از صفرا یا سودا بود و نادر باشد تولد او از خون و استحاله او از بلغم بسبب
منافات سبب و ماده و دوام شیو بودن او احتراق بلغم بسبب خلع او صورت بلغمی را در آن هنگام و علاج آن اینست که ابتدا بفصد کنند بسبب رداءت کیفیت
خون از رگهای مناسب و اخراج خون چندان نمایند که رنگ خون از احتراق متغیر شود اگر قوت احتمال کند و الا مکرر فصد نمایند هر وقت که قوت ثابت شود و بعد ازان

نسخه زنگار

اصلاح اغذیه و تنقیه بدن باسهال خلط غالب کنند و آنچه درین باب تجربه کرده‌ایم اینست که سقمونیا نیم درم برای ضعیف القوی و تا دو درم برای قوی قوت و متانت لاجورد
یا حجر ارمنی مغسول نیم مثقال مروارید محلول غاریقون هر واحد ربع درم جمله یکشربت کنند و در هر سه روز یا زیاده بحسب قوت تکرار این کار نمایند و میان دو این نقوع استعمال نمایند
انجیر عناب سپستان هر واحد شش مثقال افتیمون سنای مکی هر دو سوده بروغن بادام سرشته تخم کشوث تخم ریحان هر واحد چهار درم همه را در پارچه سفت بندند و در آب
تر کنند و در روز و شب بدفعات استعمال نمایند بعده پارچه را مالیده تبدیل ادویه کنند و از علاج ناجب درین معجون لوزی بماء الشعیر و قرطم ست و کثرت تناول
ممنوع از چیزها مثل کنیر او ترک همه حریف و مالح و حامض و آنچه کثیف باشد مثل بادنجان و لحم بقر و کثرت تناول بیضه و شوربای بچه مرغ و کدو و تربوز و خبازی و ملازمت
راحت و میاه و شمم اشیای رطب مثل گل سرخ و بنفشه نه عکس این مثل مشک و پوشیدن کتان و حریر درین نیکوست و مالیدن بدن خصوصاً محل قرحه بروغنهای
رطب مثل روغن گل و بنفشه **وازوضعیات** مجربه برای این اولا از اختراع ما اینست که صبر و مرداسنگ مساوی بروغن گاو سرشته طلا کنند پس گاه
ماده خشک شود مروارید و صمغ صنوبر هر دو سوده بپاشند تا آنکه گوشت سیاه باقی نماند و اگر باقی ماند درین هر دو شکر اضافه کنند اگر تعفن اندک باشد و الا دیگر قسم
پاشند و از اطلیه نافعه گل ارمنی و مر و صندل سرخ و نیل هندی لیست همه را با آب حی العالم بسرشند و آرد کرسنه و جزو زنگار ربع جزو بعسل بسرشند و کذا شب یمانی و مازو
سیر دی سرکه و کذا زاج و سنگ بصری و شنگرف بدان یا بترشی ترنج و چون مازو بعدس و پوست انار در آب دریای شور بپزند تا مثل مرهم گردد نیکو باشد و سحق الطلا
بلاجورد بعد شستن او بسرکه پاشیدن مجربست خصوصاً بخاکستر شیح و سخیل و سداب و برازخشک و اکله از امراضیست که مخصوص بعضوی نیست و اکثر عضوی
بعدها گردد چون در پشت بر آید و وجود او در بلادیکه حرارت ضعیفه آن بر غریزیه مع رطوبات سریع التعفین غالب باشد بکثرت نماید مثل اعمال حیره و افرنجیه
و اطراف هند و کمست که در پنج یافته شود پس اگر در انجا یابند علاجش عرق داشتن در مثل روغن کنجد در روغن گاو و روغن بان ست و همچنین در بلاد سرد اگر
نادر افتد مثل دیار یا لسبب تحلیل حرارت در اغوار عروق از عفونات بسبب احتقان آن بسردی هکشت از خارج و گاهی علاج او نهادن چیزیکه جذب سمیات
بسوی خود کند مثل حمام و نهادن ماکیان در حال شق کردن آن کرده میشود و این علاج ضعیف ست و همه آنچه در علاج قروح بیاید در علاج این نیز نیکوست
و اطبا احتیاج نموده اند برانکه داغ از انجب چیزیست که از علاج او باشد و موضع آن ذکر نکرده اند و آنچه سزاوار بود اینست که گرید اکله مثل قرحه باشد و این هنگامیست
که در سعی شروع کند تا ازان بازدارد بدانچه از خشک شدن پیدا کند و استعمال او نشاید مگر وقتیکه سیاهی استخوان اشتداد نماید و احتباس روح حیوانی ازان گردد و گوشت
مرده او بچیزی کثرت پذیرد که ادویه آنرا اصلاح نکند الیضا گاه در زهته سینو بسید که اکله بثره الیست که ابتدا با ورم و بخش شدید کند زیاده شود و حوالی او سیاه گردد و آبله
کند و بشگافد و گوشت و استخوان را بخورد و فراخ گردد و گاه از سوء علاج قروح و بثرات حادث شود و علاجش اینست که اگر عضو را فاسد کرده باشد آنرا قطع نمایند
و الا بعد مبالغه در تنقیه دوائی نهند که گوشت را بخورد مثل ساذج هندی و زرنیخ بروغن گاو و شکر و مثل زنگار و هرگاه پاک گردد بذرور یا نافع از سعی علاج کنند مثل خاکستر
چوب انگور و مازو و مورد و نیل و سعد و شیح و ترمس و جوز کنه و پنیر کهنه برفت و شب یمانی بعسل و آرد باقلا بعسل نافع و مع ذلک بسرکه هر روز بشویند طبری
گوید که اکله خبیث است که در جراحت واقع شود از انصباب خلط عفن حریف اکال بکیفیت سم که موضع را متعفن و محترق گرداند و هر عضو که دران واقع شود
نهایت استفراغ و فصد و سائر معالجات ندهد و آن خلط مرکب از خون فاسد گرم و رطوبت عفنه و صفرای محترقه بسیار حاد بود پس واجبست که ابتدا تنظیف
موضع نمایند بنطول کردن این آب بگیرند شاخ انگور و برگ علیق و مورد تر هر واحد مشت بزرگ و همچنین عصی الراعی و حشیشه امیثا و پوست انار جهت بلوط
و همه را در آفتاب بجوشانند تا حمراء گردد پس موضع را بسرکه و شراب عفص بدفعات بشویند بعده این آب بر موضع و بر اعضائیکه قریب اوست نطول کنند و همین
عمل نمایند تا آنکه مرض بایستد بعده فصد کنند و تنقیه بمطبوخ افتیمون نمایند و عطسه آورند و دائم پنبه را افشانند بعده بگیرند سرکه کهنه تند و دران نمک حل کرده
و پنبه کهنه آلوده در موضع خوب پر نمایند و هر وقت که پنبه را بیرون آرند موضع را بسرکه و شراب عفص بشویند و بران آب ادویه که مذکور شد نطول نمایند و از بهترین چیزیکه
بدان علاج اکله کنند در هر موضع که باشد این ذرورست بگیرند زاج آب نادیده و زرنیخ سرخ و زرد و اقاقیا و مرداسنگ سرخ و شب یمانی و همه را سوده بسرکه کهنه
آمیخته پنبه بدان آلوده در موضع پر نمایند که این جمله گوشت فاسد را که در انجا باشد زائل کند و گوشت را از مرض صاف کند و بنا بر جستن با شیر این احتیاج

بتطویل نیفتد و هرگاه جراحت محتاج بهم آوردن گردد این ذرور بر جراحت بهم اندازند و اگرچه بقیهٔ فاسد در جرح باقی ماند و اگر این مریض در مفاصل افتد و در نکایت افراط
از فساد عضو این نباید بود و پس بر طبیب واجبست که بغسل و نطول که مسطور شد بپردازد و مریض را رب ریباس و رب حصرم و رب حماض دهیم انچه تسکین حدت
خون نماید و تطفیهٔ صفرا کند مدام بنوشانند و اگر ظاهر شود که در بدن فضول ردی بسیار است و مریض قوی باشد از تنقیهٔ آن غافل نشوند در هر سه روز یکبار تنقیه کنند و اگر
مرض در خبث زائد باشد لازم است که عضو را از موضعیکه بدان عفونت و فساد نرسیده باشد قطع کنند و سبب مولد این اخلاط خوردن ماهی شور بسیار و صحناه و بادنجان خام و پیاز و سیر و مانند آنست

علاج قروح متعفنهٔ ردیه

شیخ میفرماید که اصل علاج این قروح ردیه تنقیهٔ بدنست یا نفس عضو اگر بدن پاک باشد بدانچه اندران تنقیه تنها بود از حجامت و زلو و اطلیهٔ مصلح مزاج بدانچه بارها
ذکر کرده ایم و تجویدِ غذا و لازم نیست که در علاج آن تهاون نمایند چه اگر تأخیر کنند شر آن زیاده گردد و واجبست که ازان اورام حاره باز دارند و ایضاً از انچه تسکین او نماید
بزر البنج بسویق سست و ایضاً استیصال این قروح چون در فساد افراط کند بسیاست که محتاج باستیصال گرداند بداغ از آتش یا دوای تیز یا بقطع تا آنکه بچرک صحیح
معروف بجودت خون او و رنگ او و استخوان صحیح سفید پاک باقی نماند و در دیگر ازان تولد کند تدارک او بروغن گاو کنند باین طور که هر ساعت تازه تازه بران نهند و آن
اگرچه لوا صیرِ متعفنه نباشد ردی خبیث بود و گاه احتیاج شود بقطع عضو تا از عفونت سالم ماند و نطولات که آنرا نکو است مثل آب دریای شور است و آنها
مذکور در باب صوفر واجبست که درین قروح و غیر آن چون ادویه استعمال کنند باید که چند روز بگذارند و نگشایند و آن ادویه که استعمال آنها درین واجب بود مثل آرد کرسنه
یا اندک شب یمانی سست و یا گوشت ماهی شور خشک کرده با اندک مغز نان و زراوند و بیخ کرنب و بیخ چقندر و بیخ قثاء الحمار و برز کتان و اقلیمیا سوده یا حاشا با بیخ
یا برگ درخت انجیر یا اطریفل یا زیره و آرد کرسنه یا جو بعسل سرشته یا ضماد پیاز عنصل مطبوخ بعسل و یا کرنب بعسل و یا کدوی خشک سوخته و برگ زیتون تازه
دوای مرکب بگیرند زراوند و آب برگ بید انجیر یکیک جزو و زنگار نیم جزو و ازان مطبوخ بآب درقوام غسل سازند و گاهی احتیاج بقوی کردن این افتد بعدا
قثاء الحمار و سوری و بران خرقهٔ خشک نهند و ایضاً زراوند و مازو و زیت برابر ازان مطبوخ بر قرحه و حوالی آن سازند تا پاک و قلقطار یکیک جزو زرنیخ نیم جزو و
زاج سوری دوازده جزو قلقطار ده جزو زاج چهار جزو ازین مطبوخ بسازند باین طور که در سرکه کهنه نیم قوطولی بپزند تا سرکه بسوزد بعده آنرا بمرود بگیرند و برقرحه
مطبوخ نمایند و ایضاً بگیرند قلقطار و زاج هر واحد بیست جزو قشور آهن شانزده جزو مازو و دبی سوراخ هیجده جزو سماق بگیرند و شب یمانی سوخته نیم جزو و مر
عنزروت و ردهنج و مازو و زنگار و زراوند با اندک علک بیامیزند تا دران لزوجت آید بعد پاک کردن قرحه استعمال نمایند و این یکی بغایت مجربست
زاج سرخ بیست و چهار جزو آهک زنده شانزده جزو پوست انار شب یمانی هر یک چهارده جزو کندر و مازو هر واحد سی و دو جزو موم یکصد و بیست جزو زیت کهنه
یک قوطولی دیگر چند رصاص بگو گرد سوخته و مس سوخته و سفیداب ارزیز و کندر و مر داسنگ و مر و اقلیمیا و جاوشیر و مصطکی هر یک دو درم سپیدکرده
راتیانج علک الانباط روغن مورد و موم هر یک سه درم انچه گداختنی ست در سرکه بقدار یکه بدان ادویه سرشته شود بگدازند و باقی ادویه سوده مجموع بدان بسرشند
دوای مجرب که جالینوس و غیر آن جمع کرده بگیرند توبال مس اوقیه زنگار محکوک اوقیه موم نیم رطل صمغ الارکس یک نیم اوقیه بسم مرهم آنرا بسازند که اخلاط را
بگدازند و سائیدنی را بسایند و موم زیاده یا کم بقدر حاجت کنند و بهتر دانسته اند که بدان دیگر و عالیس بیامیزند و جالینوس درین کلام طویل کرده و اگر
این قروح بر شکل ذکر باشد دران دوای قرطاس محرق و دوای اندرون و کدوی خشک سوخته یا پشم چرک آلود سوخته و یا ضماد برگ سرو یا برگ زیتون استعمال
کنند جرجانی و ایلاقی مینویسند که طریق معالجات ریشهای متعفن آن باشد که اول بدن را از اخلاط غالب پاک کنند و مزاج همه تن و مزاج آن عضو را بصلاح
باز آورند و اگر حاجت آید بران عضو حجامت کنند و خون بیرون کنند و دیوچه بر افگنند و طلاها و ضمادهای موافق بکار برند و غذا موافق باندازه
معتدل فرمایند و اصل علاج ریشهای متعفن آنست که چرک ازان پاک کنند چنانکه در علاج قروح وسخه مذکور شده و مدام بآب دریا و مانند آن بشویند بعد ازان
علاج ردیا شیدن گوشت باید کرد تا انچه از جوهر گوشت ازان موضع کم شده باشد بجای خود باز آید و این بادویه بود که خشکی و جلای آن معتدل بود
چون کندر و آرد جو و آرد کرسنه و بیخ سوسن آسمانجونی و زراوند و بیخ سبات جاوشیر و اقلیمیا و توتیا و مانند آن و چون گوشت بر دمید و سطح آن برضد

مستوی شود تدبیر ادمال قرحه باید کرد و اگر سطح آن موضع هموار نگردد و رطوبت ازان همی سائل شود بدانند که دوای مجفف تر و جالی تر باید داد و دویه که مقدار حاجت قوی تر باید کرد و بعسل مرد کنند و اگر سخت خشک شود و هیچ تری دران نماند دوا جالی و خشک نباید و قیروطی سازند و دران روغن زیاده کنند و تا بسیار باشد که او دویه قوی الجلا گوشت را بگدازد و زرداب گرداند و سبب زیاده شدن تری قرحه این باشد و نشان این آن بود که غور قرحه زیاده شود و لبهای آن غیر مستوی و صلب و سرخ و ریده میده شود هر گرا حال این بود قوت جلای دوا کمتر باید کرد و نشان دوال تر آنکه قوت جلا کمتر میباید آنست که مریض بغیره آسوده تر باشد و سرخ و شقائق النعمان و پوست صنوبر جوشانیده با قیروطی آمیخته درین حال نافع بود صفت دوای اندرون که در قروح متعفنه و اکله و غیره بکار آید بگیرند اقماع الاذن ده مثقال شب یمانی چهار مثقال قلقطار دوازده مثقال و در نسخه سرافیون زراوند مدحرج هم داخل ست همه را کوفته بسرکه بپزند صفت اقراص فولاد اندرس که همه قروح عفن را نافع باشد بگیرند پوست انار ده مثقال مر و صبر هر یک هشت مثقال شب یمانی پنج مثقال کندر چهار مثقال قلقند سه مثقال زهره گاو شش مثقال همه را سائیده بشراب شیرین سرشته قرص سازند و اگر قرحه گرم باشد یا فصل تابستان بود مرهمهای سرد بکار برند و بوقت استعمال ادویه رویانده ادویه سرد چون سیرمرج و برگ بنج و ادویه بسیار گرم چون زفت و راتیانج دور دارند مگر آنکه مزاج از اعتدال بسیار بعید باشد صفت مرهم رویانند مرداسنگ یک اوقیه سوده در روغن زیت یک اوقیه بپزند تا حل شود پس دم الاخوین کندر انزروت یا زرد زفت هر یک یکدرم سائیده بسرشند تا قوام مرهم گیرد صفت مرهم دیگر که در تابستان بکار برند مرداسنگ پنج درم بسرکه بسایند چندانکه حل شود پس روغن گل چکانند و بسایند تا غلیظ شود مثل مرهم پس سفیداب پنج درم و اندکی کافور دران سرشته بکار برند و گاهی درین مرهم اندکی صبر و کندر و دم الاخوین و عنزروت هم آمیزند صفت ذرور رویاننده قروح رطب را نیز نافع بود بگیرند کندر صبر دم الاخوین عنزروت نوشادر زراوند طویل همه برابر بسایند و ذرور کنند و اگر گوشت قرحه افزودن گیرد اشنان نرم سوده بپاشند و اگر چیزی قوی تر باید اشخار یا زنگار ذرور کنند و مرهم زنگار گوشت فزونی را ببرد و زنگار از نوشادر بسازند بس تیز بود آنرا دور دارند سود ... ضماد هیوفاریقون کذا گل مختوم و کذا عصاره حسک و کذا اطراثیث که مجرب بیشتر ست و کذا افراسیون بعسل که بستی ازجرک ست و ذرور سورنجان و کذا زعفران هر دو نافع قروح عفنه ست

علاج قروح عسر الاندمال و قرحه خبیثه

بدانکه بقول شیخ قروح عسر الاندمال مطلقا غیر قروح متاکله و غیر قروح متعفنه است بلکه این عام تر ازان هر دو بود چنانکه عام غیر خاص میباشد و آن هر دو سابق باشند و با این گاهی سعی نبود و مدتی بر حال خود متوقف بود و ایضا این غیر با صور باشد بر آنکه واجب نیست که متعفن بود و بالجمله متاکله و متعفنه و ناصور از جمله قروح عسر الاندمال اند بدون عکس اما قرحه خبیثه در فساد و در بعد از اندمال بدرجه غایت است و این منسوب بخیرون طبیب است که آن در علاج البیان این مشهور بود و چون اسباب شواذی اندمال قرحه و دیری صحت او بسیار است لهذا در اینجا هر واحد ازان مع علامات و معالجات جدا جدا مسطور میشود اول آنکه بسبب کثرت خون بود و علامتش ظهور رگها و سائر آثار غلبه خونست و علاجش تنقیه بفصد و مسهل و تقلیل غذا است دوم آنکه بسبب قلت خون در بدن باشد و ازین جهت در اعضای غیر صحیحه و در بدن پیران قرحه بدیر مندمل گردد و علامتش سلامت قرحه و حوالی آن از ورم سختی و خشکی و سرخی آن و لاغری و زردی بدن و چهره و علاجش تکثیر غذای جید مولد خون صالح است و گرد اگرد قرحه آهسته آهسته بدست مالیدن و مدام بآب گرم تنها یا بسبوس گندم دران جوشانیده تکمید کردن تا آنکه سرخی و انتفاخ در عضو حوالی قرحه پدید آید و زیاده ازین تکمید نباید کرد تا ماده دیگر آنجا کشیده نشود و گاهی بستن خرقه بآب گرم تر کرده بر قرحه نافع بود بعده فراهم مدمله چون مرهم اسود و غیره نهند صفت مرهم اسود موم در روغن زیتون و علک الانباط و زفت برابر با هم گداخته بکار برند سوم آنکه بسبب رداءت و فساد خون باشد و علامتش فساد رنگ بدن و ... است پس اگر موجب فساد خون تغیر مزاج جگر بود رنگ بدن سفید یا زرد بود بسبب برودت و حرارت مزاج جگر و اگر موجب آن تغیر مزاج طحال باشد رنگ بدن مائل بسیاهی بود و داغ نمش بر بدن پدید آید و هر جائی گوید که فساد خون از دو گونه بود یکی آنکه رطوبت بد با خون آمیخته باشد و دران حال از سبب تری با افراط و ترهل شود دوم آنکه خلط تیز سوزاننده با او آمیخته باشد بالجمله علاج اول تنقیه است و اخراج خون فاسد بسبب ... مسهل ... بعده اصلاح حال مزاج جگر و طحال بدانچه در باب هر یک مذکور شد و استعمال غذا مولد خون نیک ...

آن مزاج پس توجه بعلاج قرحه و بقول جرجانی اگر سبب فساد خون بود اول خلط غالب و بد از بدن پاک کنند اما اگر بدی خون از رطوبات بد بود که با خون آمیخته باشد علاج آن پس از تنقیه علاج قرحه و سخه است چنانچه سابق مذکور شد بالجمله ادویه تیز و خشک کننده باید نهاد تا قرحه خشک شود پس بروغن گاو تا گوشت گنده رو شود پس تدبیر رویانیدن گوشت کنند و گاه باشد که داغ کردن بسود دارد و اگر بدی خون از خلطی تیز و سوزاننده و گدازنده بود که بادی آمیخته باشد علاج آن بعد از تنقیه نهادن ضماد سرد بر حوالی قرحه بود و خون بد بیرون کردن پس تدارک آن بادویه خشک کنند که در ابواب سابق مذکور شده چهارم آنکه بسبب ضعف عضو از انواع سوء مزاج بود که بهمه بدن یا بر آن عضو غالب شود و شیخ میفرماید که این سبب سوء مزاج هر چونکه اتفاق افتد نبود بلکه از سوء مزاج مفرط بعید از اعتدال یکه بحسب اول از حرارت و برودت بود و انچه تابع امزجه از تحلیل مفرط یا تکاثف شدید باشد و اول راکثر تابع حرارت و رطوبت یا رطوبت بود و ثانی تابع برودت و یبوست و یا یبوست فقط پس واجب است که علاج هر موجب او بضد و یا بانچه ضد واجب کند باید کرد و لیکن گاه باشد که سبب حرارت جذاب شده و مرسل او در انجا بود و در علاج آن احتیاج بادویه سرد قابضه افتد بالجمله اگر غلبه حرارت باشد علامتش سرخی و سوزش قرحه و شدت درد است و علاجش فصد مریض از جانب قرحه و از رگ موافق آنست و خواه بحسب تحمل قوت و تجدید حجامت بر عضو و سپس فصل بیرون آرند و تدبیر بسرد و مسکن مثل آش جو و آب انار و تمر هندی و مانند آن استعمال کنند و غذا روز فصد بچه مرغ دهند بعده مزورات و بوارد و اگر در انجا تپ باشد و اگر تپ نباشد بچه مرغ با آب غوره و آب انار منع نبود و انار و سیب و بهی خوش و شفتالو و آلو و توت بخورانند و علاج قرحه بمرهم سرد مثل مرهم مرداسنگ معمول بسرکه و زرد چوبه و مرهم سفیداب بسازند و بر رفاده صندل خشک نهند و حوالی قرحه بچیزیکه بدان اورام حاره را طلا میکنند از صندلین و آب کاسنی و کشنیز و خرفه طلا نمایند و بر صبح سکنجبین ساده یا شربت انار ده درم بنوشانند و غذا مزوره ماش بمغز بادام و اسفاناخ یا مزوره تمر هندی یا آلو بی کوهی و مغز بادام و اسفاناخ دهند و اگر برودت غالب باشد علامتش کبودی رنگ و عدم آثار حرارت است و علاجش بر صبح آشامیدن مطبوخ اصل السوس و گاوزبان با گلقند شکری ده درم است و ترک تدبیر باشیای بارد و تغذیه بنخود آب بمغز قرطم و قلیه و شوربا بتوابل حاره و تنقل بمویز و انجیر خشک و اندک شراب نوشند و شرب آب گرم و تکمید قرحه بآب نیم گرم مطبوخ بنکاسه هر روز چند مرتبه نمایند و مرهم باسلیقون و این مرهم اسود استعمال کنند صفت آن بگیرند موم زرد ده رطل زیت و مرداسنگ اوقیه سوده آمیخته بجوشانند و حرکت دهند تا آنکه سیاه شود و بریان کنند و دم الاخوین عنزروت هر واحد دو درم انداخته حل کنند تا هموار گردد و در ظرفی برداشته وقت حاجت استعمال کنند و اگر کثرت رطوبت باشد علامتش کثرت زرداب و ریم و چرک و سستی گوشت قرحه است و علاجش بر صبح نوشیدن مطبوخ بادیان و اصل السوس و بادرنجبویه با گلقند عسلی ده درم است و غذا مزوره نخود و مغز قرطم و دیگر اغذیه ناشفه چون تیهوی مشوی و مطنجن بعده تنقیه بمطبوخ هلیله و تقویه تبرید و منع از شرب آب بسیار و استعمال مراهم قوی التجفیف مثل مرهم معمول از گلنار و مازو و زرد چوبه و مس سوخته و اسفیداج و شب و اقلیمیا و مانند آن که در علاج قروح خبیثه و قروح وسخه مسطور شد و یک نسخه مرهم قوی التجفیف در علاج قروح غائره در قول ابن الیاس گذشت آنرا از صبح تا شام لازم گیرند و بعد شام مرهم را جدا کرده پنبه کهنه بربندند و صبح باز اعاده مرهم تا شام کنند پس اگر تجفیف حسب مراد حاصل نشود این مرهم استعمال کنند کندر آرد جو بیخ سوسن آسمانجونی زراوند اقلیمیا قیمونیا توتیای کرمانی مساوی باریک سوده بعسل کف گرفته بسرشند و در جرح پرچرک و صدید استعمال نمایند و اگر ازین هم مقصد حاصل نشود مرهم زنگار بمقدار معتدل بکار برند و اکثار او نکنند و نلبث او را بیش طول دهند تا قرحه را نخورد بلکه یک روز آن مرهم و یکروز پنبه کهنه بعمل آرند و بعد نشف قرحه و تنقیه او از چرک نقل بمرهم باسلیقون کنند پس اگر گوشت قرحه متعفن و فاسد گردد باید که دوای حاد استعمال کنند که آن خشک کند و بعد بهم رسیدن خشکریشه از آن روغن گاو و پنبه بر آن نهند تا خشکریشه بیفتد و اگر ازینهم تجفیف بقدر احتیاج بهم نرسد داغ نهند تا گوشت ردی بسوزد و بلحم صحیح سرخ برسد پس علاج بروغن گاو کنند تا خشکریشه ساقط گردد بعده علاج بادویه رویانندهٔ گوشت کنند و اگر غلبه یبوست باشد علامتش نحافت بدن و خشکی قرحه است و علاجش تکمید قرحه بآب نیم گرم و روغن بنفشه و اندکی روغن گاو صبح و شام است و یا بآب مطبوخ خطمی و بنفشه و روغن بادام و روغن بنفشه و بر صبح نوشیدن اشربه مرطبه مثل شربت بنفشه و نیلوفر و شربت خشخاش هر کدام که باشد ده درم و تناول اغذیه مرطبه مثل مسکه بشکر و یا ماش بمغز بادام و اسفاناخ و روغن بادام یا حریرهای چرب مثل حریرهٔ معمول بروغن بادام و شکر و یا زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و شوربا ماهی چرب و در مقدار غذا بحسب تحمل او بیفزایند و علاج قرحه بمرهم قلیل التجفیف کنند مثل دوای معمول بآرد جو و آرد کرسنه و باقلا

و عدس بحری مرهم و بعدا و غیره و شیخ میفرماید که اگر سبب او جفاف مفرط باشد و هنوز ناصور نشده باشد علاج بترطیب معتدل کنند و اند تدبیر جیده درین باب تغریق او
بآب گرم ست تا آنکه عضو قریب شود و سرخ و منتفخ گردد بعده موقوف سازند و ازین قدر تجاوز نکنند که بدان جذب ماده بسیار گردد و آفت عظیم بعضو رسد و بعد ازین دوا را
کمتر در تجفیف کنند و گاهی نهادن خرقه مبلول بآب نیمگرم سود دهد و گاهی احتیاج بخاریدن قرحه و برآمدن خون آن و دلک عضو آن و استعمال مراهم جاذبه زفتیه افتد
پنجم آنکه بسبب بودن گوشت بد یا سخت بر لب قرحه یا داخل آن باشد پس اگر گوشت سخت قریب دهان قرحه بود بنظر در آید و اگر در غور قرحه باشد باندا ختن میل در
قرحه و احساس چیزی سخت اندرون قرحه دریافت گردد و علاجش قطع آن لحم ست اگر در ظاهر باشد با آهن بخراشند یا قطع نمایند و اگر در باطن بود بادویه حاده اکاله
مثل فلدفیون و دیگ بردیگ خالی سازند بعد ازان علاج بروغن گاو کنند تا آنکه خشکریشه ساقط شود بعده مرهم رویانندهٔ گوشت بنهند و شیخ مینویسد که اگر سبب او
رداءت حال لحم محیط قرحه باشد معالجهٔ آن از شرط و اخراج خون که معلوم شده باید کرد پس تدارک بمجففات نمایند ششم آنکه بسبب بودن استخوان فاسد در ته
در قعر قرحه باشد علامتش گاهی صلاح قرحه در ظاهر ست و بعد چندی باز عود کردن آن و سیلان ریم و زرداب بد بو ازان و بعد ادخال میل در قرحه رسیدن او
تا باستخوان و استماع آواز قرع میل بر استخوان اگر غشای محیط استخوان فاسد شده باشد و علاجش شگافتن آن موضع و کشادن استخوانست و گذاشتن ادویهٔ حاده
بران و بعده بهر ازالهٔ گوشت گندیده نهادن روغن گاو نیمگرم بران بعد زوال آن و ظهور استخوان تراشیدن یا قطع استخوان بعد ازان جهت رویانیدن گوشت پاشیدن
مرو صبر و انزروت و مانند آن هفتم آنکه بسبب عفونت و رداءت و خبث نفس قرحه بود و علامتش سیاهی قرحه ست و اتساع آن و سرعت سرایت فساد و عفونت او
با عضای مجاوره و علاجش تنقیهٔ بدن ست بسبب خلط فاسد مثلا اگر در قرحه سوزش و حرارت بود و حوالی او زرد و رطوبت زرد ازان سائل باشد مسهل صفرا دهند و اگر
حوالی قرحه سیاه و سخت باشد و حرارت شدید نبود مسهل سودا و اگر مائل بسفیدی بود و ریم سفید سائل باشد مسهل بلغم و اگر با درد و سرخی بود فصد باید کرد و فصد در همه
حال سود دارد و در جمله بتعدیل مزاج کوشند بدانچه مناسب خلط ردی باشد و ضماد مناسب نمایند و بعد سقوط گوشت مترهل مرهم زنگار و مسکه استعمال نمایند پس هرگاه گوشت
سرخ ظاهر گردد مرهم منبت لحم بنهند و هر چه در علاج قروح متعفنه مسطور شد حسب حاجت بکار برند و شیخ الرئیس میفرماید که چون قروح عفن شود و کهنه گردد تدبیر صواب اینست
که ازان خون بقدر لائق آن بحجامه سائل کنند و جالینوس گوید که هرگاه قرحه سیاه شود و آن عفن و خبیث گردد باید که مبادرت بفصد رگ موافق عضو کنند اگر قوت و فصل و سن
و غیره مساعدت کند و مریض را ماء الفواکه یا آب لبلاب بفلوس خیار شنبر بنوشانند و تدبیر مبرد ملطف از اغذیه و غیر آن کنند و مسکن مبرد باشد لاسیما اگر فصل گرما بود و صندل
و گلاب و کافور و ریاحین بارد نزدیک دارند و غذا مزورات معمول بکدو و قطف و ماش و عدس با آب انار و آب غوره یا سرکه دهند و کاهو و کاسنی و خرفه خورانند و اگر
قوت ضعیف باشد بچهٔ مرغ دهند و موضع سیاه را بروغن گاو و برگ کاسنی و برگ خطمی و عنب الثعلب باریک ساییده باندک روغن بنفشه یا روغن گل ضماد کنند تا مرض
بایستد و سترخی و نرم گردد لازم روغن گاو و مرهم زنجار باندک انزروت باریک سوده باید کرد تا آنکه سیاهی ساقط شود و تا گوشت سرخ برسد بعده معالجه بدوای منبت
لحم کنند هشتم آنکه بسبب وقوع قرحه در گوشت نرم بود همچون ابدان صاحبان استسقا و علاجش استعمال ادویهٔ اکاله و مسکه بر قرحه ست و بعد زوال گوشت مترهل
و ظهور گوشت صحیح بمدملات علاج کنند نهم آنکه بسبب رگ بزرگ بالاتر از عضو متقرحه بود و پیوسته تر داشتن او قرحه را با نصباب خون یا ماده دیگر از عضوی با این
موضع و علاجش فصد و تنقیهٔ سوداء بمطبوخ افتیمون و تعدیل غذاست و بعد تنقیه فصد رگ مذکور یا قطع آن و سائل کردن خون ازان بعده معالجه جراحت آن
پس علاج قرحه دهم آنکه بسبب عدم موافقت مزاج ادویه و مراهم مستعمله بمزاج قرحه بود پس اگر افراط در گرمی کرده باشند علامتش زیادتی حمرت و التهاب و ورم
باستعمال ادویه و علاجش ترک آن ادویه و استعمال مرهم سرد ست و اگر افراط در سردی شده باشد علامتش میلان قرحه بکبودی و سیاهی و سختی ست و علاجش
استعمال مراهم گرم مثل مرهم اسود ست و اگر از قصور در جلای واجب باشد علامتش کثرت چرک در قرحه و نرمی گوشت آنست و علاجش نهادن ادویهٔ قوی الجلاء چو
مرهم زنگار ست و اگر از قصور در تجفیف قرحه بود علامتش بودن قرحه رطب مترهل و کثیر الصدید ست و علاجش استعمال مراهم مدمله قوی التجفیف ست که از گلنار و مازو
و امثال آن ساخته باشند و اگر از استعمال ادویه گدازندهٔ گوشت و جلاء بلیغ و حدت او باشد علامتش خروج چیزی رقیق و سرخ از قرحه ست با درد و سوزش
و ورم و هر روز فراخ تر شدن قرحه و علاجش نهادن مراهم نرم ست که دران هیچ حدت و سوزش نباشد یازدهم آنکه بسبب امتلای بدن باشد علامتش

کثرت رطوبت در قرحه و سیلان اوست و این نوع را قرحهٔ وضر گویند و علاجش اول تنقیهٔ بدن بمطبوخ هلیله است و تلطیف غذا و بعد از تنقیه تمام معالجهٔ قرحه بادویهٔ قوی التجفیف نمایند و هر چه در علاج قروح وسخه مذکور شد بعمل آرند و از دوم آنکه بسبب ورم عضوی فوق قرحه بود و مادهٔ آن بدین قرحه بالاید چنانچه اگر در جگر و سپرز آماسی بود و بر ساق قرحه باشد آن قرحه مندمل نشود تا اول آماس جگر یا سپرز که سبب عسر الاندمال قرحه است زائل نشود پس اول علاج آن ورم باید کرد پس علاج قرحه سیوم آنکه بسبب ناصور شدن باشد و علاجش بعلاج ناصور کنند چنانچه عنقریب بیاید ذکر بعض ادویه که بقروح عسر الاندمال نافع است شیخ الرئیس مینویسد که ادویهٔ مفید برای قروح عسر الاندمال بود غالب الحال مثل توبال مس است و زنگار سوخته و غیر سوخته و توبال شابورقان و توبال سائر حدید و لزاق ذهب ازین قیروطیات بسازند و قلقطار و زاج و مانند آن مع اشیای مانع تجلب مواد بسوی عضو اگر آنجا تجلب باشد مثل شب و مازو و آزادویه که بدان معالجهٔ عسر الاندمال کرده میشود اینست که بگیرند اقلیمیا ذهبی الذهب و شب هر یک هشت جزو زنگار پوست انار یکیک جزو صمغ سرو چهار جزو موم و روغن بقدر حاجت **ایضاً** بگیرند موم ده جزو صمغ صنوبر نه جزو اقلیمیا سه جزو قلقطار شش جزو روغن مورد بقدر کفایت **ایضاً** قلقطار و اقلیمیا را در آب دریای شور یا آب غوره یا آب مطبوخ اشجار و آبکامه با نمک با آفتاب تابستان خوب تربیت نمایند بعد ازان صاف کنند بغیر آنکه آب دریا یا آب اشجار بران مثل نمک منعقد گردد **ایضاً** مس سوخته و راتینج و سنگ اندرانی هر واحد ده اوقیه موم و روغن آس مقدار کفایت و ادویهٔ ناصور نیز انفع کند چون خشک کنند و بسایند و از انجمله آرد کرسنه را بسیار و زراوند سوخته و مس خاک کنند است باختلاف استحقاق بدن از ترکیب **دوای جید** بگیرند برادهٔ مس برادهٔ آهن با آب شب یا سرکه بسرشند و طین سرخ گل کرده و در تنور بسوزند بعده برآورده بسایند و بطریق ذرور استعمال کنند یا ازان و از مرداسنگ مرهم بسازند **صفت** مرهم ذهبی جید بگیرند مرداسنگ ذهبی یکمن و موم و مازریون هر یک سی و شش مثقال زنگار هیجده مثقال برادهٔ طلا سوده بحکمت از اینچه مرداسنگ چهل مثقال روغن کهنه سه رطل اول ازان مرداسنگ و طلا و زنگار اندازند بعده سائر ادویه **ایضاً** بگیرند خزف تنور ... و ارزیر سوخته شسته ازان مرهم بروغن مورد بسازند و باید که این روغن را با مرداسنگ قوام نمایند بان طریق که بگیرند مرداسنگ مثلاً بقدر یک اوقیه و سرکه بسیار تند سه چندان و زیت یا روغن مورد یا هر دو خفیفه باشد دو اوقیه و بر آتش ملایم نهاده آهسته حرکت دهند تا آنکه مرداسنگ حل شود و غلیظ گردد و سوخته نشود **ایضاً** برای خیرونیه قشور مس زنگار آهک مغسول بلا استقصا ذرور سازند و یا شب یمانی سوده ذرور کنند و یا نوره چهار جزو نطرون و خرد سوده بپاشند و یا اول قرحه را بعسل لطوخ کنند بعده بران این دوا بپاشند بگیرند قشور مس سه جزو شب دو جزو قیروطی دو جزو دار افقات ... کنند و استعمال کنند و یا اسفیداب هشت اوقیه و شب دو اوقیه قشور نحاس سنگ اندرانی کندر زنگار پوست انار هر واحد دو اوقیه آهک یک اوقیه موم یک رطل و روغن زیت نیم رطل اولاً ادویهٔ خشک را بسیار بسحق بروغن و موم آمیزند و وقت حاجت استعمال کنند و اگر خواهند که روغن افزایند وقت استعمال و زیاده کنند مقدار کفایت **ایضاً** مرداسنگ یک رطل زیت دو رطل بزر ... بی سوراخ یکیک اوقیه اشق لاجورد دقاق کنند هر یک دو اوقیه ازین لطوخ بر آتش بسازند و از بیخ قصب رطب حرکت دهند و استعمال کنند **بولس** گفته که سزاوار است که در علاج خیرونیه تفقد حال جمیع بدن کنند و نظر کنند که آیا از بدن بسوی قرحه رطوبات ردیه بسبب سوء مزاج بدن سیلان میکند یا نه پس اگر باشد باید که تنقیهٔ بدن از کیموس ردی بادویهٔ مخرج آن کنند و اگر قریب جراحت خراج مسمی فوسوس باشد و ازان رطوبت بسوی جراحت سیلان نماید باید که اولاً معالجهٔ آن خراج کنند و تنقیه بفصد رگ و اخراج خون بسیار نمایند بعد ازان ادویهٔ نافع جرح استعمال کنند و او همانست که در قول شیخ گذشت **صفت** دوای منقول از اریجانس که در جراحات مسمی خیرونیه و آنکه بر ساقین و دستها باشد و در خنازیر و آنچه در بیخ گوش باشد نافع بود بگیرند پیه گاو سه رطل علک البطم پنج اوقیه دقاق کنند هفت اوقیه طین مسمی سردبیس که آنرا کاذران استعمال میکنند پنج اوقیه پیه را گداخته بادویهٔ خشک مخلوط کرده استعمال کنند دیگر از اریجانس بگیرند موم و دقاق کنند و قشور مس و مرداسنگ هر واحد چهار اوقیه زیت انفاق یک رطل ادویهٔ خشک را در سرکه بسایند تا مثل عسل گردد بعد ازان بموم و زیت گداخته آمیزند و بر خرقه لطوخ کرده استعمال نمایند دیگر برای جراحات ردیه که زنان و کسانی را که جلد ایشان نرم رطب باشد عارض شود بگیرند موم هشت درم شیح نوره علک البطم ارزیز سوخته شسته هر واحد چهار درم بروغن گل یا بروغن آس آمیخته بر پارچه طلا کرده استعمال نمایند

علاج قروح ساعیه یعنی ریشهائیکه وسیع شوند

بقول شیخ قروح متاکله و قروح متعفنه هر دو قروح ساعیه‌اند و علاج هر دو مذکور شد و طبری گوید که اطبا در امر قروح ساعیه غلطی میکنند ازین طریق که جالینوس نزد ذکر اورام حمره و نمله را ذکر کرده و بیان نموده که نمله چون از صفرا و خون بود در بدن ساعی گردد و آریباسوس گفته که قروح ساعیه نمله خبیثة الجوهر ست و جالینوس در قروح عتیقه کلامی کرده که از استنباط کرده میشود که نمله را انتشار در بدن و اتساع او شبیه بانتشار قروح ساعیه است غیر آنکه میان هر دو فرق ست باین طریق که قروح ساعیه قروح املس بزرگ ست که دائم ترشح کند و ساعی گردد و نمله بثور کوچک شبیه بشکل جاورس ست و فرق دیگر اینست که نمله با درد شدید بود و قروح ساعیه قروح منبسط املس بود که ترشح و عرق وسعی کند و سبب فاعل این رطوبتی ست که عفن شود و حدت پذیرد و نموست گیرد و هرگاه بموضعی از جلد برسد بیشتر از آنچه واجب بود ترطیب آن کند پس آنرا متعفن سازد باین طریق و امر نمله چنین نیست بهر آنکه او سعی باحراق کند نه بتعفین و سبب فاعل آن صفرای مخالط باخون بود و بسا ست که ریم این قرحه بموضع صحیح از بدن رسد پس بثور آرد و قرحه مثل قرحهٔ اولی پیدا کند پس این قرحه در عضوی ظاهر نشود تا آنکه همه عضو را فرا گیرد و در اندک مدت منتشر گردد و نمله چنین نیست و سمرقندی گوید که قروح ساعیه قروح املس ست که مجتمع نبود و خشکریشه بزرگ نیارد و ازان رطوبت صدیدیهٔ حاده دائم ترشح کند و این رطوبت بسوزاند و متعفن گرداند چون بجلد صحیح رسد و با آن تپ لازم بود بسبب عفونت و این قروح عسر الاندمال ست و گیلانی مینویسد که از علامات مختصهٔ قروح ساعیه اینست که دائم مترشح باشد و مرهم بران زمانی معتدبه نماند و لهذا احتیاج بتجدید مرهم بران هر روز چند مرتبه افتد و ایضاً اکثر جراحات عصب و غشا همچنین باشد بالجمله در قرحهٔ ساعیه فصد باسلیق از جانب قرحه گیرند و لعاب بهدانه و اسپغول شیرهٔ مغز تخم کدوی شیرین شیرهٔ تخم خیارین در عرق شاهتره برآورده شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده دهند و یا عناب هفت عدد تخم کاسنی هفت ماشه شکر سفید دو توله دهند و دیگر اشربهٔ ترش قابض بنوشانند و غذا مزورهٔ ماش بمغز بادام یا مزورات حامضه بخورانند و بعد ظهور نضج در قاروره بمطبوخ هلیله و تربد یا حب بنفشه تنقیهٔ بدن کنند و گیرو رسوت صندل کافور بآب کشنیز سبز ضماد کنند یا زگل ارمنی حضض مکی صندل سفید صندل سرخ کافور مساوی بآب عنب الثعلب تازه ضماد کنند و در آخر مرهم سفیداب بر قرحه نهند و یا بر موضع دردی شراب بمرات کثیره طلا کنند بعد ازان بنجاک مس که وقت گداختن بران ظاهر میشود و مرداسنگ و کاغذ سوخته و اقلیمیای فضه و مامیران مساوی کوفته بیخته بسرکه سرشته طلا نمایند و پارچهٔ کهنه سوخته برگ بید سوخته هر دو جا برابر در روغن تلخ آمیخته چکانیدن و طلا کردن برای قروح ساعیه از مجربات اطبای هند ست و بقول سویدی ضماد کنند روز و زور سعد و کذا ابهل و کذا اضماد کند بعسل و کذا پوست طلع و کذا حی العالم کبیر و کذا برگ شجر مصطکی و شاخ نرم آن خوب پخته و کذا خستهٔ خرمای سوخته در شراب سرکرده و کذا سکر العشر و کذا الاجور بسرکه هر واحد قروح خبیثه را از سعی باز دارد و طبری گوید که علاج این قرحه فصد هفت اندام ست و تنقیهٔ بدن بمطبوخ افتیمون و پرهیز مریض و اقتصار بر شوربا و زیرباج فروج و لزوم حمام در هر سه روز یکمرتبه و صبر دران تا آنکه همه بدن او عرق کند و طلای این قرحه آنست که مشمش مع مغز او بسوزند و باریک سائیده برابر آن مرداسنگ و چهارم حصه آن خاک سیماب و اندکی اسپار مثل زاج مامیران چینی بسرکه حل کرده طلا کنند و این قرحه طلا را کم قبول کند بهر آنکه مدام ترشح کند و لازم ست که اول بسرکه بدفعات بشویند پس توتیای کرمانی طلا کنند بعده بدوای مذکور و از آنچه بدان طلای این قرحه کنند دردی شراب ست بدان چند روز متواتر طلا کنند بعده بگیرند توتیا یکجزو مرداسنگ یکجزو کاغذ مصری سوخته دو جزو اقلیمیای فضه یکجزو خاک بوته که دران مس گدازند یکجزو و آنچه بر مس بعد گداختن شبیه بخاکستر بایستد و آنرا شیشه گران استعمال میکنند یکجزو و همه را باریک سائیده بر قرحه طلا کنند و اهل بصره درین قرحه ملح کثیف کهنه استعمال میکنند و بهترین چیزیکه علاج او انسان ازان کند نشستن در چشمهٔ کبریتی و شبّی و نطرونی ست اگر مانعی ازان نباشد و گاهی معالجهٔ این قرحه بعد تنقیه و فصد و بعد یقین این امر که در بدن او فضول نیست بچسپانیدن زلو بران کنند و زلو در تنبیه دیدم ایضاً در مقامی دیگر گوید که قرحه معروف بساعیه آنست که بثره در موضعی ظاهر شود و هر موضع را که صدید او برسد بثره و قرحه کند پس اگر ازین ریم او بر چهره و پیشانی افتد قرحه کند و سبب او آنست که از خلط فاسد لذاع اکال پیدا شود پس هرگاه بموضعی سر رسد آنرا بسوزاند چنانچه سرکه این عمل کند چون بر زمین افتد و این عرض شبیه بنمله است بهر آنکه خلط لذاع اکال از صفرا و خون حاد میباشد و اکثر این کسی را پیدا شود که کثرت شیرینی و جوز و بقول حریفه و ماهی شور کشته نماید و علاجش تنقیه بسبب امکان از فصد و مسهل ست و طلای موضع باین دوا و باین دوا در یکدفعه یا دو دفعه زائل شود بگیرند خستهٔ مشمش و با مغز او بسوزند و زرد چوبه مرداسنگ و گل حنا و حنای سوخته و بیخ کبر همه را سائیده بروغن و اندک میعه سائله بیامیزند و بثره را بخارند تا ازان خون سائل شود پس بدان طلا کنند و چند روز بدارند

ودیدم این قرحه را که چون بدان طلا کردم وگذاشتم دوا بران خشک شد وخشکریشه گشت وبعد قلع آن ظاهر شد که گویا آن از آتش سوخته است بعده بران مومی بعد زمانی روئید این قرحه
نزد من دو نوع است یکی آنکه ذکر او کردیم ونوع دیگر آنکه از سرهای آن خشکریشه منقلع شود پس از بیخهای آن قرحهٔ املس ظاهر شود که آب زرد از آن ترشح کند واین نوع بسیار ردی
بطئ الزوال است زیرا که دوا را قبول نمیکند وهر قدر که طلا نمایند از نفس خود بترشح دور کنند وعلاج او شرط بلیغ ونهادن محجمه بران ببرگه ونوشادر است واگر فائده نشود
بران زلو اندازند بعد تقدیم تنقیه ولزوم پرهیز واقتصار در غذا بر اشیای ناشفه مثل تیهو وکباب وقلیهٔ محرقه پس اگر کفایت نکند بدیگ بردیگ یا با آتش داغ نهند

علاج قروح خبیثه

قانون علاج این بقول شیخ در علاج قروح متآکله مسطور شد ودرینجا بعض ادویهٔ نافع آن مع ادویهٔ مفیدهٔ اکوته که آن بقول اهل هند نوعی از قروح خبیثه است که بر پشت پا
افتد وبدشواری علاج پذیرد مرقوم میشود چنانچه ضماد حی العالم کبیر وزراوند آب آن در قرحه برای قروح خبیثهٔ حاره مجرب بسوید است وکذا ذرور حجر النار برای اندمال
قروح خبیثهٔ عسر الاندمال مجرب است وضماد بارتنگ وکذا عصارهٔ لحیة التیس وکذا عصارهٔ عصی الراعی وکذا زفت رطب ودقاق کندر وکذا عسل مقوم اسفنج
ترکرده وکذا زردهٔ بیضه وکذا گل ارمنی بعسل وکذا شیلم با آب ترب وکذا انجیر خام بسرکه وعسل پخته وکذا وسمه وکذا پوست ترب بعسل وکذا موم واشق وزفت وکذا
ترمس تلخ وکذا زهرهٔ گاو بعسل وکذا استخوان پوسیده موجود در دیوار باریک سوده بگلاب سرشته وکذا آب چقندر وکذا سماق وآب بارتنگ وکذا آب توت سیاه
در ظرف مسی یا قلعی بآفتاب داشته تا غلیظ گردد وکذا توتیای کرمانی وکذا انزروت بعسل وکذا برگ اجاص وکذا صمغ آن وکذا تمر زیتون سیاه سوده با پیله دران
خولان هندی حل کرده باشند سرشته وکذا بیخ سوسن سفید وکذا اقلیمیای ذهبی وکذا آب برگ انجیر وکذا زهرهٔ کلنگ وذرور بستان افروز وکذا ابرسیاه وکذا
تنکار وکذا آرد نخود سرخ وکذا خبث الفضه وکذا ابهل وکذا پوست بیخ کبر یا برگ او وکذا سورنجان وکذا سرطان بحری سوخته وکذا مرمکی وکذا اصل السوس
وکذا پوست درخت عناب وسفیداب مساوی وکذا اشخار وکذا قیشور سوخته وکذا اشادنج وکذا راسخت وکذا اسفیداج سوخته وکذا زعفران وکندر ودقاق کندر
وکذا زهرة النحاس وکذا گل سرخ وکذا خاکستر صدف فرفیر وکذا برگ نیلوفر واصفر خشک کرده وکذا مرداسنج سوخته هر واحد نافع قروح خبیثه است دیگر حکیم علی
در مجربات خود مینویسد که قروح خبیثه را بزبان سگ لیسانیدن بغایت نافع است چندروز وبعد از آن از زبان سگ مرهم ساخته بمالند که مجرب است وموی
یال خر وموی سر زنان بسوزانند وبر قروح خبیثه بپاشند وبعد از آن منقیات چرک از مراهم وغیره مالیدن نافع است وریوند چینی را در تنقیه واندمال دخلی عظیم
دیگر برای قروح خبیثه عدس سوخته تباشیر بیش آمیخته طلا سازند دیگر که اکوته وچهاجن را سود دهد سندور باریک ساخته در لیمون پر کنند وشب بدارند وصباح
بمالند بعد از آنکه درشتی اکوته را بپاچک دشتی خراشیده باشند وجوهٔ گندم گرم گرم مالیدن نیز نافع است وکذا مالیدن دو سه عدد کهتمل بر محل اکوته سه چهار بار
برای اکوته مجرب نوشته دیگر برای اکوته پشک بز سوخته خاکستر آن بروغن سرشف طلا کرده باشند حب اکوته مرداسنگ پوست هلیلهٔ زرد کمیله آمله آنکه
آب نارسیده کات سفید هر یک یکتوله نیله تهوته نیم توله با آب حبها سازند وقت حاجت بروغن زرد ساییده طلا نمایند دوائیکه برای اکوته مجرب است
بهلانوه در روغن کنجد بسوزند وبچوب بمالند وقدری نیله تهوته بریان کرده وخاکستر استخوان سر مرده باریک ساخته دران آمیخته طلا نمایند ایضا که سازد قروح
خبیثه را چون اکوته وجز آن سود دارد روغن کنجد یک آثار لوده سفید پهتکری هر یک دو دام نیله تهوته نیم دام برگ نیم پاؤ سیر جمله ادویه را کوفته قرص ساخته در
روغن بسوزند وصاف کرده بدارند وقت حاجت پنبهٔ کهنه بدان آلوده بر نهند ایضا که برای اکوته مجرب است سپیاری چیالیه چهار عدد استخوان سر آدمی
یک قطعه سه چهار انگشت هر سه را در سرگین خر جدا جدا بسوزند وباریک ساخته در نیم پاؤ روغن گاؤ خالص بیامیزند ونیله تهوته یکماشه کته سفید نیم دام سوده
داخل کنند وبر اکوته بمالند اگر از هیچ دوا به نشود ازین برود ایضا برای اکوته کچله سوخته هفت نیم درم پهتکری سه نیم درم پاؤ روغن گاؤ مرهم سازند ایضا
که اکوته صعب را نافع است سپیاری سوخته زردچوب سوخته بالچهی سوخته هر یک یکدام رال حنا کته پاپڑ یا سهاگه بریان ایلوه پهتکری بریان هر یک نیم دام آمله سوخته
سوخته سه دام فلفل گرد سوخته پنج دام یعنی سه نیم ماشه جمله باریک ساخته در روغن سرشف آمیزند پس بیارند برگ ڈهاک وگرم کرده از طرف پشت بر اکوته بندند
صبح وبعد هشت پاس بگشایند وباز برگ ڈهاک بندند وبعد سه روز روغن مذکور استعمال نمایند مجرب است ذرور تالیف والد علویخان که بجفف جمیع قروح

خبیثه و رطبه است و مجرب سفیداب ارزیز مغسول شنگرف شسته اسرنج شسته روسختج شسته دم الاخوین مرداسنگ توتیای کرمانی گلنار فارسی پوست کدوی سوخته گل قیمولیا گل شاموس حضض هندی توتیای هندی بریان قنبیل گل مغره همه برابر کوفته بیخته ادام رتبه موضع را بشار ایکبر برگ حنا و جعده در آن چوشانیده باشند نشسته پس فرو ریاشند روغن اعجاز که قروح خبیثه و ناصور کند و سعفه و قوبا را عجیب الاثر است روغن سرشف یکنیم پاو برگ نو تسنیم ستخم کوبیج بلاد ر هر یک یده دو توله اول برگ نیب را در روغن سوخته دور نمایند پس تخم کوبیج پس بلادر را بدستور سوخته دور کنند بعده نمک سانبهر یکتوله سوده توتیای سبز دو توله سوده انداخته بکفگیر از دسته چوب نیم خوب حل کرده نگاهدارند و در قرحه بچکانند ضماد برای اکوته مجرب سپیده ارزیز کته سندور مرداسنگ پهتکری لوده سفید مساوی باریک بسایند بعده باسرکه یا آب لیمو تا یک گهڑی کهرل کنند تا یکذات شود بعده قدری روغن زیت و عسل سرشند و طلا کرده باشند و اگر درین دوا خاکستر سر مرده نیز آمیزند بهتر عمل کنند و اگر قدری باجی سوخته و سهاگه و سنگ جراحت بیامیزند مناسب است ایضا برای اکوته مجربست صابون و چونه بهم بسایند و طلا نمایند ضماد اکوته پهتکری بریان نیله تهوته مرداسنگ هر یک پنج ماشه کمیله باجی تخم پنوار سیماب گیرو هر یک دو نیم ماشه مرچ سیاه سوخته کچله سوخته هر یک پنج عدد باریک ساییده بروغن زرد نیم پاو کهرل کرده بعمل آرند قرص مطلی قرحه صلب سوداوی را که در سن یکهزار و نود در ملک هندوستان بسیار پیدا شده بود و بقرحه عالمگیری شهرت یافته سود دارد نیله تهوته بریان مغز بیل و اته هر سه برابر کوفته بیخته قرصها بسازند مثلث و بآب سوده طلا نمایند زود نفع دهد و ایضا برای قرحه اورنگ زیبی که در ان سوراخها بسیار باشد طلای برگ فلفل سرخ آب ساییده و کذا برگ شتاتوره دشتی با قدری نمک ساییده و کذا برگ رواسن باندک نمک ساییده و کذا برگ اندهاهولی ساییده و کذا وسمه سبز ساییده نافع است مرهم برای قروح خبیثه از غنی مینی انزروت و روسختج و مازو و زنگار و زراوند با قدری عسل بیامیزند تا در ان متانت آید و اجهد پاک کردن قرحه بران لزوم نمایند و در هر سه روز یکبار بکشایند مرهم اسود منسخه حکیم علویخان نافع قروح مزمنه خبیثه ردیه رطبه مرداسنگ مغسول شنگرف مغسول سفیده ارزیز مغسول توتیای هندی هر واحد یکمثقال روغن کنجد هشتاد مثقال ادویه در روغن حل کرده بجوشانند تا سیاه شود و غلیظ گردد از آتش فرود آورده نگهدارند وقت حاجت گرم کرده بر پارچه مالیده بر زخم نهند و در نسخه دیگر اسرنج عوض شنگرف ست مرهم سیاه بجهت اکوته مرچ سیاه پیپل هلدی رسوت کمیله هر واحد یکدام میده گندم دو دام پیاز دو دام مسکه روغن سرشف هر یک ده دام ادویه باریک ساخته مسکه آمیخته در روغن مزوج کرده طلا نمایند ایضا برای اکوته کوڑی سوخته کته پاپڑیا سوخته نیله تهوته سوخته زرد چوب سهاگه نشسته اجزا برابر در آب لیموی کاغذی حل کرده طلا نمایند مرهم مجرب برای قروح خبیثه که در پا باشد و آنرا اکوته نیز نامند آزموده شده پهتکری نیله تهوته مرداسنگ سهاگه هر واحد پنج ماشه کمیلا حنا باجی تخم پنوار سیماب گیرو هر واحد نه ماشه مرچ سیاه سه ماشه کچله بریان پنج عدد ادویه کوفته بیخته با روغن زرد نیم پاو دو پاس کهرل نمایند و خوب حل سازند و استعمال نمایند مرهم برای اندمال قروح خبیثه مثل قروح آتشکی و جذامی مرداسنگ شش ماشه کمیله کته سفید هر یک سه ماشه کچله سوخته سه عدد باریک ساییده موم صاف روغن زرد هر واحد یکتوله بر آتش گداخته ادویه بیامیزند مرهم برای قرحه اورنگ زیبی اشخار سیاه زرد چوب هر یک سه ماشه توتیای سبز یکنیم ماشه هر سه را باریک ساییده صابون نه ماشه در کهرل انداخته چندان بسایند که مثل مرهم شود بر پارچه مالیده بر زخم گذارند و چند روز همچنان بگذارند زخم را خشک کرده از خود جدا خواهد شد مجرب است

ناصور

قرحه کهنه باشد که اندمال نپذیرد و همیشه از ان رطوبت بیرون آید و بقول شیخ وجه جانی قرحه نماید را که گوشت گرد اگرد آن سخت شود و لبهای قرحه سطبر گردد ناصور نامند و آن مثل انبوبه نافذ در غور باشد و بعضی گفته اند که قرحه تنگ و عمیق ناصور است و ناصور رسیده آنست که محسوس نشود و بمقدار دور تمام از حس دارت او باشد و از ناصور بعضی راست و بعضی کج بود و هر ناصور که نهایت او بعصب رسد درد شدید کند و خصوصا چون قعر او را بمیل مس کنند و گاهی فعل آن عضو دشوار گردد و رطوبت او رقیق لطیف باشد چنانچه در ناصوری که باستخوان رسد سیلان باشد لیکن رطوبت این مائل تر بسفیدی بود و چون ناصور برباط منتهی گردد آنچه سیلان کند قریب این باشد یعنی رقیق سفید لیکن در استخوانی در سیلان زیاده نبود و ناصوری که نهایت او باستخوان رسد رطوبت او رقیق تر و مائل تر بزردی بود و چون میل اندر کنند صلابت دریابند و ناصور که بورید رسد خون بسیار

و غلیظ سائل شود و آنچه بشریان رسد خون رقیق اشقر بر آید و آنچه در گوشت بود از آن رطوبت لزج غلیظ سرخ کدر سائل باشد و آن بسیار باشد که یک ناصور را دهنها
متعدد باشد و امر شناخت او دشوار گردد که آیا یک ناصور است که چند جا سر کرده یا هر واحد ناصور علیحده است و فرق فیما بین آنست که اگر رطوبت خارج از دهنهای متعدد
در رنگ متفق باشد باید دانست که ناصور واحد است و اگر در رنگ مختلف باشد مثلاً از دهنی زرد و از دیگر سفید بر آید توان دانست که هر واحد ناصور جدا است و رنگ
ناصور مختلف بود سفید و کبود و سرخ و مانند آن و بعضی گویند که ناصور منجمله قروح عسر الاندمال است و آن از قروح متقادمه است که از روز انقضای چهل روز بران بگذرد و
و آنرا غور عمیق و دهن او تنگ باشد و قعر او وسیع و دران گوشت سخت سفید بر جوانب او بود و با آن درد بسیار نبود و گاه باشد که از سیلان باایستد و خشک
شود و گاه بود که دهن او فراهم آید و بسته گردد و باز سر کند و سیلان نماید بالجمله این مرضی است در هر عضوی که افتد آنرا فاسد سازد علاج پنبه کهنه بشراب سیاه تند
و بشیاف غرب آلوده دران نهند یا بگلاب که خاکستر چوب انگور دران آمیخته باشند بشویند و یا آب دریای شور یا آب صابون که دران اندک زرنیخ و نوشادر آمیخته باشند
بشویند و علاج غرب کنند و یا بعد شستن پنبه کهنه بشراب ترکرده و بذرور اصفر که از انزروت و صبر و مرکی و دم الاخوین و کندر و افیون و زعفران ساخته باشند
آلوده در قرحه نهند تا آنکه به شود و بیخ سوسن در آب سائیده در ناصور گذاشتن آنرا مندمل کند و اگر مفید نشود بشگافند و گوشت فاسد را دور کنند و با آهن یا با دویه
اکال داغ کنند یا مراهم مدمله نهند و ذکر ادویه مفرده و مرکبه که ناصور را نافع است عسل و زنگار مخلوط و کذا ایرسا بالعسل و کذا شب و نمک مساوی و کذا
زرنیخ زرد و روغن گل و کذا چرک نقره و دردی و برگ علیق و براز طفل خشک سائیده تا سی مرتبه استعمال کردن و نهادن چوب خربق سیاه تا سه روز در ناصور و کذا
آب بارتنگ تازه تنها یا با سماق و ذراقه و ذرور خشک آن و کذا بیخ آن و کذا نهادن چوب ضیمران یک شبانه روز در ناصور و پر کردن ناصور بصبر در شراب کهنه پخته و ذراقه
آن با آب بارتنگ و کذا پر کردن سرگین گنجشک بزیت سرشته و کذا ایرسا و شان مثل غبار سوده یا آب آن یا خاکستر آن و کذا اسرب سوخته و کذا اقاقیا و کذا قلقطار
و کذا دار چینی و قردمانا مساوی و کذا آب غوره در ظرف مسی بی قلعی در گرما با آفتاب داشته تا منعقد گردد و کذا زهره خرس و کذا پیه آن و کذا چرم کهنه با پوش سوخته و کذا
بول انسان بدستور آب غوره منعقد ساخته و کذا ابوال ابل که از عرب می آورند و کذا خار پشت تمامه سوخته و کذا خیار زه بیهکسه خائیده و کذا اشنان و کذا خون غراب
خشک کرده و کذا مقل ازرق و زهره بز کاد و فتیله آلوده و فتیله صمغ زیتون با ضماد او و فتیله سندروس و بخور آن و فتیله زنگار مخلوط با شق محلول در سرکه و کذا
زاج و کذا قنطوریون دقیق و کذا قلقطار و کذا پوست بیخ مشنان از هر یک فتیله ساخته و بخور تخم گندنا و ضماد اقحوان و روغن آن و کذا خرنوب نبطی بعسل و کذا روغن
بادام تلخ و قطور آن و اکل سرکه عنصل با طعام و ذراقه آن در ناصور هر واحد نافع ناصور است دیگر برای ناصور از بیاض استاد مغفور روغن نیب را داغ کرده صابون
لاهوری ورق ورق کرده اندازند تا حل شود بر ناصور بگذارد دیگر چهپکلی در روغن سرشف بسوزند و آن روغن صاف کرده تنها یا خاکستر سم ماده گاو
و خاکستر چرم کفش مساوی آمیخته حل کرده استعمال نمایند دیگر تخم کوبیج مقشر کرده دو دام باریک سائیده قرص بسته در نیم پاو روغن کنجد بسوزانند
بعده روغن صاف کرده در ناصور چکانند دیگر حکیم علی گوید که این دوا در نواصیر بدن همه جا آزموده است و ناصور چشم و روی و سینه و جز آن را نافع است دیگر
در ناصور مقعد نیز نافع آمده بگیرند چینی شکسته و باریک سائیده از پارچه سفت بگذرانند و آب برگ نیب ترکرده بر رکابی چینی کرده گذارند تا خشک شود و باز تا
آب مذکور ترکرده بدستور خشک کنند همچنین سه نوبت بعمل آورده باریک سائیده در ناصور پر کنند بغایت عجیب نافع است و زیاده مرتبه کم ناصور باشد که خوب نشود
و اگر ناصور غائر باشد و سر آن تنگ بود اول دهان او را بتوتیای هندی یا مرهم زنگار و دیگر تیزابی فراخ کنند بعد از آن دوای مذکور استعمال نمایند دیگر
مجرب زرد چوب خشک کرده در آب مهاو غلیظ بسایند بآهستگی تا حل شود فتیله پنبه بآن آغشته در ناصور نهند دیگر استخوان گربه با شیر عورت سائیده
در ناسور نهند به شود دیگر سم اسپ را بسوزند و خاکستر آن باریک ساخته بدارند و اول روغن کتان بر ناصور بمالند پس آن خاکستر افشانند و اگر ناصور
دور و فرو تر باشد فتیله بروغن و خاکستر آلوده نهند و خاکستر مذکور با جغرات سرشته در ناصور نهادن نفع تمام دارد دیگر که ناصور مزمن را مجرب است لوبیا
را بسوزند و خاکستر آن بگیرند پس پارچه یا پنبه در شیر درخت بڑ آلوده خاکستر مذکور باریک سوده بران پاره یکطرف اندازند و بر ناصور گذارند چنانچه آن خاکستر
در سوراخ ناصور باشد و بعد سه روز آن پهایه بردارند دیگر جهت ناصور دیرینه بگیرند سگ بچه چشم ناگشوده و آنرا در پاتیلی خشتی خاکستر کنند و صلایه کرده بر زخم

و ناصور فشانند دیگر کبوتر بچه سرخ ساییده فتیله بدان آلوده در ناصور نهند دیگر که ناصور کهنه را دور کند و زخم را بالتیام آرد از بیاض والد مرحوم برگ املتاس ساییده
قدری سهاگه خام در آن آمیخته هر دو وقت ضماد سازند دیگر بیخ پیوڑن در آب ساییده بر ناصور گذارند یا فتیله بدان آلوده در ناصور نهند چند روز دیگر کنبل کهنه
سوخته توتیای سبز ساییده ذرور سازند و یا هزار پایه را سوخته خاکستر آن بر ناصور نهند دیگر تخم تمر هندی در آب تر کرده مقشر ساخته بآب بسایند و بر فتیله
آغشته در ناسور رسانند و بعضی خرمهره زرد سوخته ساییده نیز در آن آمیزند دیگر نافع ناسور و بهگندر شیر گولر بهایه تر کرده بر زخم چسپانند و مدتی برین عمل نمایند
و یا سمندر سوکهه سوخته در ناسور پر کنند و طلای کوڑیل سپید انجیر آب سوده نیز نافع دیگر کوڑیل کریل یکماشه مرداسنگ یک سرخ شیر درخت بڑ یک قطره بر سنگ سوده
طلا نمایند باز یک قطره شیر بڑ بالای دوا اندازند دیگر ثمر کتائی خرد کوفته بیخته بآب تر کرده بر پارچه مالیده بر ناصور بندند و یا در آب برگ جرجته فتیله تر کرده در سوراخ ناسور نهند
و اندک آب مذکور بر ناصور چکانند دیگر برای ناسور گوگل هیفیسیه در بول ماده گاو حل کرده فتیله ساخته در ناصور نهند و اگر قضیب خر پس بآب سوده در فتیله یا صوف آلوده
در زخم ناسور گذارند مجرب است دیگر مجرب خرمهره زرد سوخته یکعدد در تهالی بول انداخته چند قطره روغن بیدانجیر بران اندازند و از دسته چوب نیب که فلوس بر نرش
چسپانیده باشند چندان بسایند که رنگ آن خاکستری گردد پس در فتیله یا صوف آلوده به زخم رسانند و چندی باستعمال آرند دیگر برای اندمال ناسور برگ نیل
ساییده بر زخم گذارند مجرب است و خصوصا برای غرب روغن ناصور که برای ناصور نفع تمام دارد و از برای خنازیر مرهم خیلی مفید خاکستر سم ماده گاو و خاکستر
چرم کهنه زیر کفش کهنه باشد هر دو مساوی و یکپاره چهپکلی هر سه را در روغن سرشف بسوزند پس بسایند و قطره چند در ناصور چکانند مجرب است و اگر لته کهنه ساییده
خشک کرده بسوزند و خاکستر او اضافه نمایند قوی‌تر و سریع العمل گردد نوع دیگر جهت ناصور حر یکعدد در دو توله روغن کنجد بسوزند بعده صاف کرده یکمثقال
شنگرف صلایه کرده حل نمایند و قدری در زخم چکانند بعد از پنجاه او زیبه شود روغن که در التیام ناسور عدیل ندارد عدس مقشر کافور هر دو مساوی گرفته صلایه
نمایند که سرمه سا گردد بعده روغن گاو و شهد خالص هر دو مساوی مخلوط کرده اندک اندک انداخته صلایه نمایند و چهار ابکنار شیشی لبسته در سایه خشک سازند
و در شیشه آتشی بطریق با لوجنتر روغن بر آرند وقت حاجت در ناسور چکانند بعونه تعالی ناسور کهنه و جدید و نواصیر را بسازد نهایت مجرب است صدها مریض
باستعمال این صحت یافته اند ایضا نافع زخم ناسور بیخ تسکیره برگ حنا برگ فراش برگ نیب برگ نرمه برگ جیت برگ کنار برگ ارنڈ رال هر یک دو دام روغن
کنجد آثار باید که تسکیره را ریزه ریزه کرده در روغن اندازند چون سیاه شود از برگها نکیه کرده اندازند و بسوزند و پارچه بیز نموده رال انداخته حل کرده بکار برند مرهم ناصور
مجرب حکیم شریف خان مرداسنگ نیله تهوته هر واحد یک توله کوفته بیخته در روغن بیدانجیر ... سیاه چهار وزن احرا انداخته بر آتش نرم جوش دهند تا رنگ روغن
سرخ شود وقت حاجت بر زخم مالیده آتش نزد زخم دو سه گهڑی دارند تا گرمی آتش بان رسد و در وقت خواب نیز گرمی آتش برسانند مرهم کافوری که برای
زنی تجربه شده که چند جا ناصور داشت و از زانو تا انگشت پای تمام سوراخ بود و طرفه وجع داشت و از مدت چهار سال بود موم سفید چهار جزو در روغن
سرشف چهار جزو بر آتش گداخته کافور یکجزو سفیداب قلعی چهار جزو باریک سوده داخل کرده خوب حل نمایند و بعد در شدن گرمی مرهم سفیده تخم مرغ چهار جزو
انداخته خوب بر هم زنند و استعمال کنند مرهم جهت ناصور و قروح مزمنه مجرب و در پای شاهجهان بادشاه قرحه خبیثه از پنج سال بود ازین مرهم در چند روز به شد
مصطکی سه مثقال کندر کهن دریا هر یک دو مثقال سفیداب یک مثقال صمغ عربی یکنیم مثقال همه را باریک ساخته بروغن گل و موم سفید مرهم ساخته
استعمال نمایند مرهم اعلی برای ناصور کهنه و زخم آتشک و سرطان و بد و رسولی و دیگر زخمها و دملهای مهلک نفع کثیر دارد سیماب توتیای سبز شنگرف
رال مرداسنگ سپیاز برگ نیم سبز صدف سوخته موم سفید هر یک چهار ماشه روغن ماده گاو پنج توله اول روغن را خوب گرم کرده موم در آن بگدازند بعده همه ادویه ساییده
انداخته خوب حل کنند مرهم لسان الکلب جهت ناصور مجرب حکیم ذکاء الله خان زبان سگ در ظرف سفال سوخته یکجز دکته فوفل سوخته هر واحد دو درم
خرمهره زرد سوخته چهار درم ساییده بروغن گاو کهنه و موم سفید مرهم سازند و اگر درین اثنا خبث سوخته اضافه کنند قوی‌تر میشود و گاهی باضافه نمودن چرم
فیل سوخته هم نموده و بسیار نافع دیده مرهم ناصور که بکرر تجربه حکیم مسطور رسیده کات سفید یکدرم توتیای سبز چهار درم کافور نیم درم موم سفید
هشت درم روغن کنجد پانزده مثقال بیضه مرغ یکعدد اول برگ انجیر چهار عدد در روغن سوخته دور سازند پس موم در آن بگدازند پس ادویه دیگر ساییده بیامیزند

وزردی بیضه حل کرده مرهم سازند **ایضا** مجرب برای ناصور وزخم دبل سند ورگ کنده بهروزه برگ نیب هر واحد یکدام موم سفید دودام روغن کنجد ده دام اول
شلجم وپیاز هر واحد چهار دام در روغن بسوزند پس برگ نیب سوده بسوزند وصاف کرده باقی ادویه را در روغن اندازند هرگاه سیاه شود فرود آورده نگهدارند

اقوال حذاق مسیحی گوید که علاج ناصور مثل قرحه منکشف باید کرد پس اولا علاج بدوائی کنند که صلابت را بقوت قلع نماید وتنقیه وغسل چرک کند مثل آب
خاکستر بعده بدوای منبت لحم بعد ازان بدوای ملصق جلد ملحم ومدمل واین اشیا ئیست که نه صلب باشند ونه رطب تا جلد را صلب نکنند پس بگوشت ملتصق
نشود واین دوا مرکب از پیه خنزیر کهنه ومرداسنگ وقلقطار وزیت کهنه چون بپزند جلد را صلب نکند ونه رطوبت افزاید وایضا از ادویه که مثل اینست
عسل مطبوخ ست چون تنها ویا دوای مجفف مثل صبر ومر وکندر وقنطوریون دقیق وبیخ سوسن آسمانجونی وآرد کرسنه با آن آمیخته استعمال کنند شیخ
میفرماید که علاج ناصورها وجلدهائیکه ملتصق نشود اینست که احکام واصناف ناصورها سابق مذکور شد واما آنچه از تدبیر سائل کردن زرداب رطوبات
فاسده وازان عصب یا شگاف واجب بود آن نیز قبل ازان گفته شد واما علاج خاص بناصورها آن نیز مختلف بود چه او ویرا تازه سهل ست ویا کهنه
که تجزف خود در گوشت سخت غوص کرده باشد واین عسر العلاج ست پس تدبیر یکه ازان درین چاره نیست آن گرفتن جمله تجزف او بقطع ستاصل از
گردا گرد ست با تخراش یا غیر آن یا بداغ از آتش باید واین صعب شاق ست وخصوصا چون در قرب عصب یا عضو شریف باشد وگاه مریض مائل تر با
باشد که آن با وی باقی ماند وازان مدارا کند بسوی تکلیف علاج او وگاهی متمکن تر باشد بتخفیف وتا کل گوشت خبیث در داخل او وتخفیف باقی گوشت زیر
او واندمال وبقای ساکن تا مدت طویل بغیر آنکه اندمال تام باشد وکسیکه این اراده کند واجبست که تنقیه ناصور کند از گوشت خبیث که اندرانست بعد
دران ادویه مجففه پر کنند وبگذارند که آن تنقیه کند تا وقتیکه خلط دراستلا یا رطوبت مزاج یا وصول آب یا اضطجاع مولم بران یا صدمه یا ضربه یا سرفه یا رعده واقع
نشود واما علاج قلع واستیصال او اینست باید دانست که خون خبیث عفن قدیم باشد آنرا دوائی نیست مگر قطع تجزف یا داغ او با تش چنانچه مذکور شد مع
شگاف ناصور کج ملتوی از منافذ او تا منبت داغ ومنفذ او دریافت گردد مع تحرز وحذر تا داغ داده شود وقلع کند یا داغ یا دویه حاده مثل نوشادر وزرنیخ
دگر وزنگار وسیماب برابر اینجمله این همه سیماب را قتل کنند وبیچند آن براده آهن ونصف آن اشخار ونصف آن آهک آمیزند ودر دیگ که بران دیگ دیگر وصل
کرده باشند تصعید آن نمایند یا در شیشه مطین کرده در آتش نهند بطریقیکه اهل اشتغال باین باب آنرا میدانند پس مثل نمک صعود کند چون آنرا در ناصور نهند
التهاب آرد وبسوزد وگوشت جدا شود پس آنرا بموچینه بگیرند وبیرون کنند وادامت بر کردن عضو بروغن گاو ساعت بساعت نمایند برای تسکین درد ولذع ازال
سه التحجر او بعلاج قروح کنند واما در ناصور تازه سهل واجبست که اولا با دویه قویه آنرا بشویند چون قطران وآب خاکستر ها وآب دریای شور وآب صابون که
زرنیخ ونوشادر بدان آمیخته باشند وآب مصعد از زرنیخ ونوشادر هردو خشک در قرع انبیق یا مبال وتر بقطیر سیلان وآبیکه دران اشخار وکلس یا پوست بیضه
جوشانیده باشند پس هرگاه پاک شود بران دوای تخم سیداب چیز بنهند ومرهم زرنیخ مذکور در غرب عجیب النفع ست ودوای قرطاسی جالینوس وادویه مرکبه از زاج وقلقند
ومس سوخته وزنگار ومانند آن واز قنطوریون چون ناصور را پر کنند به سازد وهمچنین از خربق چون ناصور را پر کنند تا سه روز بگذارند به کند وهمچنین زاج سوری وکذا
عصاره قثاء الحمار یا بلک البطم یا عصاره بیخ محروث یا زنگار واشق یا اشق وقلقدیس وزاج وقلقطار وصمغ بسرکه ویا بگیرند بول طفل ودر هاون از زنبیه هواره
بسایند تا آنکه غلیظ گردد وخشک شود پس استعمال کنند ودوائیکه اهل اسکندریه استعمال آن میکنند بیخ خرسا وزاج بریان وقلقطار وزنگار وشب هر واحد یک جزو
ذراریح نیم جزو ازین ذرور یا مرهم سازند ویا بسرکه آمیزند که دران ذراریح پخته باشند وگاهی ذراریح از نسخه حذف کرده میشود وگاهی با آن عسل می آمیزند وایضا
بگیرند صبر وزنگار ومرداسنگ وپوست بیضه اگر مکلس باشد قوی تر بود وباهم مخلوط سازند وایضا ادویه قویه که در علاج قروح عسر الاندمال ذکر کردیم پس هرگاه
گوشت نیک ظاهر شود ادویه منبت لحم استعمال کنند واگر تریب استخوان فاسد باشد واجبست که اصلاح ومعالجه بعلاج او کنند وچون بینند که رطوبات صدیدیه
کم شده ویا سیم عود کرد علاج نفع کند گیلانی از ابدلس نقل کرده که اگر ناصور با ستخوان منتهی گردد صحت او ممکن نیست بغیر استعمال آهن مگر آنکه زمانه بدان طول کرده باشد
پس استخوان ازان بیرون آرند یا قشر او دور کنند واگر انتهای ناصور با ستخوان نرسد علاج آن با دویه کنند که غلظ آن ببرد والصاق نماید وآنچه غلظ را دور کند

پنج سقنقور لیون ست اگر جز و گرداو را نرم کنند و در ناصور داخل نمایند تا آنکه غلظ او را ببرد و ایضاً خربق سیاه چون در ناصور بفشرد دو یا سه روز بدارند غلظ او قطع کنند
و همچنین اگر دردی زیت بپزند و در ناصور ریزند یا سوری سوخته تنها چون با اندک شراب ممزوج ریزند یا سوری بید و انیکه قروح معا گویند سه آب عسل و یا بگیرند اقلیمیا و زاج
و قلقدیس و مس سوخته و صمغ هر واحد چهار درم قلقطار سه درم در بول طفل سرشته از آن فتیله سازند و چون فتیله در ناصور نهند بران اخضاج قرنیان سبلول در آن نهند
و تبدیل آن کنند تا حرارت و ورم از آن برود و گوشت که سوخته باشد ساقط گردد دوائیکه ناصور گوش را نیز اصلاح نماید و هر قرحه که ناک را پاک کنند و گوشت
فاسد را بخورد زنگار یک اوقیه انزروت و اشق هر واحد نیم اوقیه همه را سائیده بسرکه سرشته استعمال کنند دیگر زرم تر از اول موم و زیت و زنگار سوده آمیخته استعمال
کنند مرهم عجیب ملحم هر قرحه که اطبا از التحام او عاجز آیند از فیلغریوس بگیرند آب زیبت ده درم خاکستر صنوبر هفت درم توبال آهن و مس پنج درم مر دو درم دیاخ شیر
دو درم زراوند و کندر هر یک هفت درم اشق پنج درم همه را باریک بسایند و اشق بسرکه یا شیر حل کنند و همه را بیامیزند که این ناصور را التحام نماید و عجیب ست دوائی دیگر
بگیرند قلقدیس دو درم قلقطار و زنگار هر واحد یک درم بصمغ دیگر یا باشق آمیخته استعمال کنند تا غلظ ناصور منقلع گردد پس علاج او بزنگار سوخته و عسل و چند
آن فتیله ساخته باید کرد پس هر گاه غلظ دور شود و ناصور پاک گردد در آن وقت فتیله منبت لحم استعمال کنند بگیرند صبر و مرداسنگ و خاکستر پوست بیضه سوخته
مساوی و بآب سرشته فتیله سازند و در ناصور نهند و دیگر بگیرند مر و صبر و کندر و پوست انار مساوی و بآب یا زیره بسرشند و ایضاً ارسطو گوید گوشت برویاند
چون ناصور بدان بشویند رازی گوید که این دوا ناصور را ملتحم سازد و در آن گوشت برویاند عنزروت ده درم اشق دو درم کندر بارزد زنگار هر واحد یک درم
باریک بسایند و بعسل استعمال کنند که عجیب ست و گفته که نواصیر و قروح عسر الاندمال را آنکه در زوال او امید نبود باین دوا علاج کردم و در زمانی قلیل آن را به ساخت
و چیزی درین باب عدیل او نیست پس صواب آنست که بران اقتصار نمایند و از رطب و یابس که گفته اند تکثیر نکنند الطاکی گوید که در قروح و ناصور و قرحه ساعیه
ملاک امر درین همه شستن آنها بسرکه و عسل و شراب ست و پر کردن خاکستر موی انسان و چوب انگور و کرنب و طرفا و بادام تلخ و سحیق بارتنگ و قنطوریون دقیق

قروح معروف بحراق

سببش خون غلیظ مختلط بسودای محترقه ست که طبیعت آن را از دهن عروق بسوی ظاهر بدن دفع کند بنا بر حدت و ایذای او عروق را و اعراض او اینست که اولاً بثور بزرگ پیدا شود
بعده ریم کند و منبسط شود و منفجر گردد و خشکریشه سیاه و خاکستری شکل خشکریشه داغ شود و اکثر حدوث آن در رخسار بود و بیشتر در جوانان و کسانیکه ادمان لحوم و حلوا یافته شراب
کنند عارض شود علاج فصد سر رو کنند و اخراج خون بقدر قوت و احتیاج نمایند و هر صبح جلاب از عناب و آلوی سیاه هر یکده عدد شکر سفید یا ترنجبین ده درم یا شربت عناب یا شربت
اجاص یا شربت تمر هندی بیاشامند و غذا مزوره ماش و مغز بادام و نخود و اسفاناخ خورند بعد از آن تنقیه بدن کنند بعد ظهور نضج در قاروره مطبوخ افتیمون و غاریقون یا باین مطبوخ سنا می یکی پنجدرم
هلیله زرد و سیاه و کابلی هر یک هفت درم مویز سرخ ده درم بنفشه تخم کاسنی هر واحد سه درم عناب سپستان واحد بیست عدد همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و در آن خیار شنبر
ترنجبین هر واحد ده درم مالیده صاف کرده غاریقون نیم درم سقمونیای مشوی نیم دانگ بر او انداخته صبح بنوشند و در آخر روز از ماش مقشر مغز بادام و اسفاناخ و گوشت چوزه
مرغ ماکیان غذا سازند و بعد تنقیه هر روز ماء الجبن سه اوقیه بشکر یا ترنجبین یا بشربت دینار و سفوف سودا بنوشند و بعد تنقیه تامه بران زلو بچسپانند
تا خون محترق که زیر جلد باقی بود آن را امتصاص نماید بعده مرهم سرخ معمول مرداسنگ و زرد چوبه سرکه و زیت طلا کنند و برخی از علاج این در بثور شلیم نیز مسطور است

قروح مولمه

که در جلد سر حادث شود و از شدت الم قرار و خواب را منع کند و آن در ابتدا بثور سرخ مفرطح مولم بود و بطی البرء ست سببش بخارات دموی غلیظ محترق ست که زیر
حجاب مجلل بالای قحف استقرار نماید و حجاب و جلد سر را بسوزد پس الم مفرط آرد علاج هر صبح سکنجبین ساده ده درم و تمر هندی و شکر سفید هر واحد ده درم
یا آب فواکه یا نقوع مشمش هر کدام که باشد سه اوقیه و یا شربت تمر هندی یا نیلوفر و شربت عناب و سکنجبین ساده بشیره تخم خیارین یا بشیره تخم خرفه بنوشند و بماء الشعیر
یا سماق مقشر و بادام و اسفاناخ غذا سازند و فصد سر رو کنند و خون بقدر احتیاج برآرند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه نمایند و از برگ کاسنی کوفته بروغن گل آمیخته
و آرد جو و خطمی کوفته آمیخته بر سر ضماد سازند و اگر ازین فائده نشود مرهم کافوری علاج کنند و طبری گوید که گاهی بران مرهم ابیض معمول باسفیداب و سفیدی بیضه نهند

وصفت او اینست که بگیرند موم روغن بروغن گل واز آتش فرود آورده اندک سفیداب ارزیز مغسول بران اندازند و حرکت دهند تا منجمد گردد بعده در هاون اندازند و سفیدی بیضه داخل کرده حل نمایند تا مختلط گردد و هرگاه سرد شود بر سر وجای بثور طلا کنند تا آنکه بثور نرم گردد و رقیق آن نضج یابد و ریم او باهستگی خارج شود و انچه نضج نیابد و جلد او سخت شود بشگافند تا بداخل او و بگشایند واگر فصل زمستان باشد از هوا محفوظ دارند بجوف نتشنج وگراز ذخوف این بر آنست که در حجاب موضوع بر قحف خارج شده و اهل شام علاج این قروح و بثور قفا بداغ و استیصال میکنند و از علامات مختصه او اینست که چون بگشایند مدام ترشح کنند و مرهم را قبول نکنند مگر بجهد و لهذا امر میکنند بتجدید مرهم بران هر روز بدفعات بسیار و همچنین جراحات و خراج که در عصب فقرشا باشد دائم ترشح کند و از اعراض این قروح ست که چون مندمل شود ختم بر نماند و اثر آن

لحم زائد بر جراحات و قروح

و این بسبب افراط در انبات لحم باشد و این انبات یا از فعل طبیعت بود بدون اعانت او از ادویه و تدابیر و یا از وقوع مع اعانت فعل ادویه منبته و تدابیر و این افراط لا محالة فی نفسه مضر ست پس احتیاج افتد در علاج این بادویه جالیه مجففه اگر لحم زائد در مسلک تکون بود و نبات قریب العهد تکون باشد و اما اگر بعید تکون او بعید بود و گوشت خشک شود و بالای آن جسم صفاقی بجای جلد بروید ادویه مذکوره کفایت نکند بلکه میباید که قوت آن قوی تر از اینها باشد حتی که لحم زائد را بخورد و لذع کنند و آنرا دور گرداند و هر دوا که کمتر در سوزش باشد آن بهتر بود و واجبست که در ینجا توقع معونت طبیعت ندارند چنانکه در انبات لحم امید میدارند زیرا که او فعل طبیعی ست و خوردن گوشتیکه طبیعت آنرا پیدا کرده بمعونت دوا بود فلهذا واجبست که اکثر تعویل بر دوا باشد و دوائیکه غلیظ تر و ثابت تر بود آن درین باب انفع باشد نه از جهت قوت که گاهی لطیف قوی تر بود بلکه ازین جهت که انفعال او از هوا و از اخلاط مزاج کم باشد و ثبات او بجاله بیشتر بود و این ادویه مثل قشور مس و زنجار سوخته و هر دو نوع خار پشت بگوشت آنها سوخته لیکن خار پشتها تنقیه اندک کنند و قبض لحم بیشتر نمایند از انچه سزاوارست و قوی ترین چیزها آنکه مذکور شد زهره مسمی اسیوس ست و قوی تر ازین زاج سوری و مغری الذهب و قلقطار و زاج ست و سوختن اینها قوت لذع هر دو کم کند و لطافت آنها زیاده کند و زهره مس قوی نیست و مثل زنگار نیست و از چیزهائیکه گوشت زائد را خوب بخورد اشخار و زنگار ست و بسیار باشد که گوشت زائد را تحلیل و لاغر کند اگر بران بار بار دل در آب دریای شور یا آبیکه دران نمک تلخ حل کرده باشند بنهند و بگیرند اشخار و آب آب انار رسیده و در هفت چند آن آب حل کرده با آفتاب تا غلیظ شود بدارند و در هر روز هر وقت بچوب بر هم کنند تا آنکه غلیظ مثل گل گردد و از ان اقراص ساخته استعمال کنند و همچنین قرص سبطلوقس و مرهم اخضر عجیب ست و دوای مرتب از قشور مس و زاج کندر و جمیع ادویه معموله برای اربیان در امراض عینی صفت دوای خشک مجفف گوشت زائد بگیرند مرداسنگ و زنگار و قلقطار و چرک نقره مساوی طلا که گوشت افزون را بخورد و بلا سوزش زرنیخ سرخ و زرنیخ سیاه هر یک پنج درم توبال مس ده درم همه را بروغن گل سائیده طلا کنند ایضا که بجهت خوردن گوشت زائد بکر بتجربه رسیده در دکتر آره معز جب السلاطین چهار جزو زنگار دو جزو هر دو را خوب سائیده بر موضع بپاشند و بالای آن مرهم دیگر بگذارند

سقطه و ضربه

سقطه آنست که شخصی بر چیزی بیفتد و ضربه آنکه چیزی دیگر بران شخص افتد و این هر دو فسخ و رض الم و ایذا رسانند و انفصال استخوان یا اغشیه و اعصاب و رگها بزرگ متفرق گردانند و هر قدر که جسم بزرگتر باشد خطر شدید تر بود و لهذا اطفال و کذا مردم نحیف را ضرر و اذیت در سقطه چنان عارض نشود که بالغان فربهان را عارض گردد با وجود نرمی اعضای اطفال و قبول او برای انفصال و بر هنگی اعضای نحیفان و بسیار مردم از بلندی عظیم افتند و ایشان را از ان ضرر معتد به عارض نشود و گاهی از ان احتباس بول عارض شود بسبب التوای معا و خروج بعض او از موضع او و بسبب آفت عارض بعضله حابس بول مثل فسخ والم مانع از استرخای آن یا مخرج بول و گاهی از ان خروج بول و براز بغیر اراده عارض شود اما خروج بول بسبب انقطاع عضله حابس بول یا عصب او و استرخای آن بود و اما خروج براز بسبب استرخای عضله و ضعف قوت ماسکه یا سقوط آن و عجز از امساک او بود و گاهی از ان نفخ شکم و شدت نفس و انقطاع آواز و کلام عارض شود و سبب این جمع خون در شکم ست انچه هنگام انقطاع بعض عروق باطنی حاصل شود و گاهی از ان سقوط قوت عارض گردد و این باعث موت لازم شود و علامت این انقطاع کلام ست و سرنگون کردن و نزول نفس و عرق پیشانی و زردی یا سبزی چهره زیرا که این همه آفات تابع سقوط قوت بود و گاهی قی الدم بالبیت طبع عارض شود و این قاتل ست مگر آنکه با خون طعام قی کند یا ناهار بدن او ورم کند لیکن اگر آن

ورم بباطن رجوع کند بسرعت هلاک نماید و اگر با وجود این ورم قی کنند فی الفور بمیرد و کسیکه بر صماخ او بسفیند و ازان خون بسیار سائل شود این مهلک بود و همچنین اگر
آن از ضربه بران موضع عارض شود و شخصیکه بر سر خود ساقط گردد در اکثر آنرا سکته عارض شود و افضل تدبیرا در ین هنگام حقنه است و موضع سقطه را لابدست
که بسوی آن خون بسیار دفع شود و این را سرخی موضع او لازم بود پس اگر این عارض نشود سببش عسر نفوذ مواد ازان عضو بسبب شدت استحصاف
و بودن عضو عصبی باشد علاج اگر با سقطه یا ضربه چیزی از جراحت و نزف الدم وغیره نباشد باید که فصد از جانب مخالف کنند و حجامت نمایند و از
ادویه رادعه مثل مغاث و گل ارمنی و اقاقیا و برگ سرو و صبر و ماش مقشر کوفته بیخته بآب مورد ضماد کنند و اگر بسبب درد و ورم گرم و تپ پیدا شود بعد از فصد
نیم ماشه مومیائی بآب گرم بخورند و یا ریوند چینی و فوه الصبغ و گل مختوم و لک مغسول همراه آب نقوع نخود بخورند و گاوزبان با شربت سیب و قند اب و عرق
گاوزبان نافع بود و اگر مزاج گرم باشد مومیائی یکسرخ بدهند و اگر ازان تپ آید موقوف کرده گلقند در عرق عنب الثعلب یا الیده شربت بزوری حل کرده خاکشی پاشیده
بدهند و دوا نیمگرم باید داد و گل سرخ عدس مقشر گل ارمنی مامیثا صندل فوفل کوفته بیخته در روغن گل سرشته ضماد کنند و آش و برنج و نخود و عدس و زردی بیضه نیمبرشت
غذا سازند و از گوشت و شراب پرهیز نمایند مگر آنکه ضعف باشد آنوقت شوربای چوجه مرغ بماش مناسب بود و اگر سقطه یا ضربه بر سر رسد بعد از فصد تنقیه صفرا کنند و مسهل
آن یا بسمار الفواکه یا بحقنه لین سرکه و گلاب و روغن گل بسر بمالند و برگ مورد و گلنار و پوست انار در سرکه و گلاب بجوشانند و باندکی مشک و عود طلا کنند و اگر بسبب ضربه نفث الدم
حادث شود علاج نفث الدم کنند و اگر بر عضله واقع شود آنرا فسخ عارض گردد در ابتدا ابرادع مذکوره ضماد کنند بعده بدانچه محلل خون مرده محتقن در عضل لیف باشد مثل
محلل معمول از بابونه و اکلیل و بزرکتان و زوفای خشک و شبت و برگ خطمی و بیدینه و مرزنجوش ضماد مرتب از آرد جو و زوفای رطب و مثل او و یه کوبیده بجوشانند و اگر بر عصب
واقع شود و آنرا رض عارض گردد با دویه مسکن درد و مرخی و محلل مثل خطمی بنفشه و اکلیل و مانند آن ضماد کنند و از بنفشه و خطمی و بابونه و اکلیل و شبت نطول نمایند و روغنهای گرم مثل روغن
زنبق و اقحوان و ناردین بمالند و اگر بر مفصل واقع شود و ازان وهن و وثی عارض گردد روغن گل بمالند و بران برگ مورد سوده بپاشند و ببندش که درد آرد و یه مسخن
بود بعمل آرند یا بران حلتیت و دنبه و خرباهم در کوفته نهاده بربندند و اگر ازان التوای عصب و صلابت حادث شود داخلیون یا مقل بآب گداخته و بیخ خطمی ضماد کنند
و اگر درد بعد از ضربه و سقطه مزمن شود قدری چونه قلعی با عسل و روغن کنجد خالص که تازه کشیده باشند حل کرده بران موضع ضماد کنند و در آفتاب خشک سازند که
تکرار عمل ازاله درد میکند و مالیدن روغن دیودار اثری تمام دارد ذکر ادویه مفرده نافع ضربه و سقطه لاک خام درخت پیپل با همورزن شکر سفید آمیخته بخورد
سفید و صاحب تکمله نوشته که لاک مذکور سه درم شب ترکرده صبح صاف نموده نوشیدن مزیل درد و آماس ضربه است دیگر برای ضربه کهنه گل سفید که اطفال
بدان کتابت میکنند و آنرا کهری گویند دو درم در ربع رطل آب حل کرده بگذارند که ته نشین شود آب صاف را بیاشامند دیگر برای کوفت اعضا بادنجان خام
با شکر سرخ آمیخته بخورند و بیخ آن قدری سائیده نوشیدن همین عمل کند و بقول اهل بنگاله بادنجان درست در زیر آتش بنهند که نیم پخته گردد پس برآورده بفشارند
و مقدار دو سه توله آب آنرا گرفته یکتوله قند سیاه داخل کرده بنوشند نیمگرم و تا دو سه روز بعمل آرند که جهت ضربه و سقطه که بر سینه و پشت و سائر اعضا رسد
حکم تریاق دارد دیگر شب یمانی بریان سه درم سوده با شکر دوازده درم آمیخته سه خوراک سازند که حکم مومیائی دارد گویند که قصب طباشیر بصمت گرفته سوخته
بقدر دو ماشه با شکر در صورت حرارت و با عسل در برودت خوردن انفع از مومیائیست و قفر الیهود از نیم ماشه تا یکماشه خوردن کار مومیائی میکند دیگر شاخ گوزن
با آب سوده قدری بنوشانند و اگر ضربه کهنه باشد بجیسار یکدام نیمکوفته در هفت دام آب شب بخیسانند صبح صاف نموده بنوشند غذا نان گندم چرب با
تا سه روز بعمل آرند دیگر نافع ضربه و سقطه برگ پیپل بست و یکعدد سائیده با همچند قند سیاه آمیخته چهار سازند و هفت خوراک نمایند دیگر که نفع عظیم دهد
و درد بالکل زائل گرداند نمک شش ماشه سوده شکر سفید مساوی آمیخته بخورانند دیگر مجرب حکیم علی حنای سوده را با روغن بر آتش نرم نهاده بمالند که مثل
مرهم شود و بر ضربه و سقطه گرم گرم بربندند که الم برطرف میشود دیگر از بیاض استاد مرحوم گوشت تازه که بعد ذبح فی الفور گرفته باشند نیمکوفته زرد چوبه
آمیخته بر تابه آهنی از یکطرف نیم بریان کرده از طرف خام بالای ضربه ببندند و روز دوم و سوم از آرد مونگ حلوا پخته نیمگرم ببندند گویند که لحم بقر باگوسفند
را قیمه کرده در پارچه باریک دو پوتلی نیم نیم پاو بسته بر تابه گرم گذارند و تکمید سازند که در تسکین درد عجیب است دیگر نمک سانبهر با دو آثار نیمکوفته در خرقه

مستعمل بندند و روغن زرد یک چهٹانک در ظرف مسی کرده بر آتش زکال گذارند و خر ریزه نمک را دران گرم کرده تکمید سازند نهایت نافعست و در دفع اوجاع ریحی و تحلیل اورام بارده نیز سریع النفع ست و اگر ماش مثل مهیا پخته بدان تکمید کنند نیز مفید ست دیگر که ضربه و موچ و کجی استخوان را اگرچه کهنه باشد نفع دهد کپلی تل باریک سوده در آب بپزند تا بقوام شهد آید بر پارچه سفت طلا کرده بر عضو بپیچند **ذکر ادویه مرکبه** که مفید سقطه و ضربه ست **بخور** که برای ضربه و موچ تازه و کهنه بی نظیر و حکم اکسیر دارد معمول زنجبیل و کچله هر واحد دو عدد ریزه ریزه کرده اشته دو دام در آوند گلی با یک آثار آب دهن از سر پوش بند کرده جوش دهند چون سوم حصه آب بماند اول بخور گیرند بعد از ان آب شسته ثفل دوا سائیده نیم گرم بندند در سه روز شفای کلی حاصل شود **حب** که آنرا چور گولی گویند و در دفع درد ضربه و سقطه مستعمل سازند قانست بهکر مول بیخ خراسانی زرد چوب هالون لوٹه سجی میده لکڑی هر یک یکدرم قند سیاه شش درم مقدار کنار دشتی حب بسته یکی بخورند و یکی بروغن کنجد طلا کنند و در نسخه حکیم عابد قسط تلخ قرفه لوده عوض بیخ و سجی و میده لکڑی ست و وزن همه مساوی ست و قند سیاه کهنه برابر همه و گفته که اگر بعد ضماد آن تکمید بدان موضع بپاچک دشتی کنند قوی الاثر و سریع العمل گردد و من در آلام و اوجاع این را آزموده ام و دران تریاق یافتم و بعضی گویند که اگر لوده پٹهانی بال کنگنی گیرد بلیله صابون هر واحد یکدرم صبر یکنیم درم در نسخه اول افزوده وقت حاجت سائیده نیم گرم ضماد سازند نافعتر باشد **نوع دیگر** که بجهت ضربه و سقطه آب حیات است هالون ہلدی داربلد بهکر مول ملیٹهی لوده پٹهانی هر یک یکدام سونٹ نیم دام کوفته بیخته با آب جبها بقدر کنار دشتی سازند یک حب صبح در حلوا پیچیده بخورند و یک حب وقت شام همین دستور بخورند و وقت شب کچله را در آب تر نموده بسایند و همان حب را آن سوده ضماد نمایند شفای کلی حاصل شود حب که برای ضربه دوا است هم بسیار مفید ست گندم را چندان بسوزند که خاکستر نشود و خام هم نماند و برابر آن قند سیاه آمیخته خوب بکوبند و اندکی روغن زرد آمیزند خوراک از یکتوله تا یکنیم توله در خوردن دو سه روز درد و کوفت بالکل دور میشود و این دوا را مومیائی هندی نامند و صاحب تکمله نوشته که قدری زنجبیل و ہلدی در معجون زیاده کنند که حکم مومیائی دارد **ایضاً** که ضربه و سقطه و درد کمر و بندگاه را مجرب است گوند سهجنه را در روغن گاو بریان ساخته قدری سونٹهه و ہلدی افزوده با قند سیاه کوفته سه چهار درم بخورند **دوائیکه** برای ضربه معمول ست آنکه معمول مصطکی قوه ریوند چینی هر یک دو ماشه کوفته بیخته بزردی بیضه مرغ نیم برشت آمیخته بخورند **ایضاً** مومیائی کانی یکماشه در قدری شکر و روغن زرد آمیخته بلیسند و بدن را بجامه پوشیده دارند و در مکان گرم بخوابند عرق آمده زوال درد ضربه بتمامه خواهد شد و بجای ضرب زرد چوب بروغن شیرین حل کرده بمالند و آب سرد نباید داد و اگر در ضربه کهنه تقاطر بول باشد اطریفل بخورند و از ترشی پرهیز نمایند و زرد چوب مغاث بغدادی آرد مونگ بشیر گاو پخته ضماد کنند و گاهی در ضربه مفصل صبر زرد بجای زرد چوب کرده میشود **ایضاً** برای ضربه و خون منجمد پهٹکری یکماشه سوده بروغن زرد چهار توله بریان نمایند چون پهٹکری در ته روغن منجمد شود روغن بالا گرفته میده و شکر آمیخته حلوا سازند و بخورند و از همان حلوا یک حب بسته پهٹکری مذکور دران نهاده بخورند تا سه روز بهتر از مومیائی نوشته اند **دوائیکه** از مجربات حکیم علی ست ریوند چینی خطمی زرد چوب سنبل غبار سوده بر عضو یکه کوفت یافته باشد بر بندند بسیار نافع ست و اگر بر جراحات رطبه بر بندند بزودی خشک کند **ایضاً** که برای تسکین درد ضربه مجرب قند سیاه و سفیدی بیضه یا قدری آهک ضماد کنند و اگر زفت رومی گل خیر و فلفل سیاه با آب سائیده ضماد سازند در ضربه و موچ راهم فرو نشاند **ایضاً** که درد سینه و پهلو و دیگر جا که بسبب ضربه و سقطه باشد از مجربات والد مرحوم ست کچله را با آب بر سنگ بسایند و بر کناره کٹوره جمع نموده باشند و برابر آن ایلوه سائیده آمیخته بر آتش بپزند چون مثل حریره شود اندکی سرکه آمیخته نیم گرم طلا کنند **ایضاً** برای درد استخوان و غیره تخم موسلی سیاه میده لکڑی همه اجزا برابر کوفته بیخته وقت حاجت در آب حل کرده نیم گرم لیپ کنند و اگر ہلدی و صابون برابر با آب پخته لیپ کنند و یا سجی نیز افزایند در درد ضربه نافع بود **ایضاً** که ضربه و سقطه را مفید و عضو خشک شده را بهیئت اصلی باز آرد مغز تخم بید انجیر و کنجد سیاه هر واحد سائیده پس روغن آمیخته ضماد کنند و در نسخه دیگر برگ سهجنه عوض تخم بید انجیر ست و نوشته که هر دو برابر سائیده طلا کرده در آفتاب نشینند **ایضاً** زرد چوب و آهک در سرکه سوده نیم گرم ضماد کنند **روغن دیودار** که اطبای هند پیلا تیل گویند تالیف حکیم علی برای ضربه و سقطه و فالج و اندمال جراحات بی نظیر ست بگیرند زرد چوبه چوب دیودار و اصل السوس و دار بلد و دوده سقف اسگند ناگوری بریان سکنه هر یک سه توله و باهم آمیخته با آب خوب کهرل کنند تا مضمحل شود بعد از ان در دیگ با سه نیم رطل آب با آتش ملایم بجوشانند تا سوم حصه آب بماند ثفل آنرا بکف گیر گرفته بیرون آرند و دیگ هنوز بر آتش باشد و آن ثفل بر آورده او بر پارچه بسته در همان دیگ بیفشارند چون هیچ آب نماند

در ثفل بماند و دور کنند پس روغن کنجد هشتاد توله داخل کرده بآتش ملایم که تیز از اول باشد بجوشانند تا آب جذب شود و روغن بماند و در آخر احتیاط کنند که روغن نسوزد
و اگر اندکی آب بماند و جای سرد گذاشته روغن صاف از بالا بردارند و آب که در ته دیگ ماند دور کنند صواب باشد و قوت این روغن تا یکسال ماند و برای درد مفاصل
و دردهای کهنه اگر پانزده مثقال بهروزه و پنج مثقال بهروزه بر اجزای خمسه مذکوره اضافه کنند بهتر بود **سفوف** برای ضربه از بیاض والد مرحوم گندم بریان
و هلدی هر دو سوده شکر تری برابر هر دو آمیخته چند روز نهار بخورند **ضماد** جهت ورم حار ملتهب که در مفاصل بسبب ضربه و سقطه بهم رسد و مفر باشد آرد جو
پانزده جزو کوکنار مع تخم ده جزو تخم خطمی هفت جزو بنفشه مونگ گل سرخ اصل السوس نیلوفر هر واحد پنج جزو عدس مقشر سه جزو طباشیر دو جزو زعفران نیم جزو کوفته
بیخته با روغن گل آمیخته ضماد نمایند **ایضاً** مجرب حکیم علی جهت ضربه و سقطه بعد از فصد بکار آید سیده چوب گل ارمنی زرد چوب دیودار گل خطمی آرد مونگ گشنیز خشک
ریوند خطائی هر یک دو توله کوفته بیخته بآب و روغن گل یا کنجد بسرشند هرگاه مانند حلوا شود بدان تکمید نموده ضماد کنند و ببندند ضماد که برای ضربه مکرر عمل آمده
زرد چوب هفت ماشه سیده لکڑی شش ماشه مغاث بغدادی پنج ماشه کوفته بیخته در روغن کنجد حل نموده نیمگرم ضماد نمایند و گاهی صبر و هالون و مصطکی نیز اضافه
نموده میشود **ایضاً** مسکن درد ضربه و سقطه سیده لکڑی آمله منقی زرد چوبه هر یک یکتوله نیل بڑی صندلکے هر یک شش ماشه افیون سه ماشه ادویه کوفته
بیخته با آب ادرک سرشته گرم نموده ضماد نمایند و اگر ضربه باستخوان رسیده باشد قدری سفیدی تخم مرغ اضافه نموده بر پارچه کرباس پهن کرده بر عضو بکسوه
پیچند و بر اطراف آن چوبهای راست باریک مستحکم ببندند و بهفته یکبار واکنند و تجدید نمایند و در سایر اوقات روغن کنجد بر عضو بچکانیده باشند و اگر
درد شدید باشد قدری دوده سقف مطبخ یا خانه که بهتر بود نیز اضافه نمایند **ایضاً** که بهمان نفع دارد سیده لکڑی هالون زرد چوبه هیچی قند سیاه کهنه ادنتر
درمی نرم با آب سوده گرم کرده ضماد نمایند گاهی درین نسخه نیز بهندی چور مونڈا نامند قدری سلاجیت که عرق الجبال است داخل کرده میشود و در نسخه دیگر
کنجد سیاه عوض قند سیاه است و نمیل زیاده **ضماد** که جهت ضربه و سقطه از بیاض حکیم نافع خان منقول گل بنفشه گل خطمی سفید گل بابونه اکلیل الملک
گل سرخ عنب الثعلب مامیران چینی مومیائی کانی حلبه تخم کتان شحم قاوندی هر یک دو توله سریش کاهی چهار توله پنج [illegible] سه ماشه زرد چوب سیده چوب آرد نخود
آرد باقلا هر یک نیم پاو زرده تخم مرغ ده عدد **ایضاً** زفت رومی آنبه هلدی زرد چوبه سیده لکڑی کنجد سیاه هر یک دو توله **ایضاً** آرد مونگ آرد باقلا هر یک
نیم پاو سیده لکڑی چهار توله زرد چوبه دو توله سوندھ یکدرم مومیائی کانی دو ماشه گل خطمی سفید دو درم روغن گل چهار توله زرده تخم مرغ ده عدد ضماد جهت
ضربه و سقطه صبر مصطکی کندر مرمکی هر یک یکدام صابون ولایتی نیم پاو صابون را در شراب دو آتشه بپزند تا مثل مرهم شود پس ادویه سوده انداخته ضماد نمایند
ایضاً سیده آمله زرد چوب تخم پنوار هالون ایلوه صابون خشت کنند برابر کوفته در آب سائیده روغن کنجد آمیخته نیمگرم نموده ضماد نمایند **طلا** مغاث گل ارمنی
هر یک ده درم صبر مرمکی هر یک یک نیم درم کوفته بیخته با آب سرشته ضماد کنند و در نسخه دیگر باقلی مقشر عوض مغاث است و اقاقیا سه درم بجای مرمکی و دوزن
صبر نیز سه درم و با آب مورد ضماد کردن **گماد** معمول برای درد و ورم که از ضربه بهم رسد و مثل گره بسته باشد مغز نارجیل کهنه بکوبند چهارم حصه آن زرد چوب
باریک سوده آمیزند و برابر هر دو موم بگیرند و در پوٹلی بسته در ظرفی بر آتش گرم کرده تا دو سه گھڑی سینک دهند بعده پوٹلی را وا کرده نیمگرم بالای آماس ببندند
دو وا دور کنند در عمل دو سه روز صحت کلی میشود و راقم درین گماد تخم تاتوره ساییده برابر نارجیل آمیخته در رفع درد بی نظیر یافته و گاهی درین کنجد سیاه یکتوله
افیون یکماشه عوض تخم تاتوره آمیخته میشود **نوع دیگر** برای درد ضربه کهنه نرم کردن عضو مضروب کند که سخت شده باشد مجرب است زرد چوب دار هلد
سیده چوب هر واحد یکدام سیده گندم سه دام همه یکجا شده روغن کنجد چهار دام و در نسخه دیگر وزن هلدی و سیده چوب و سیده گندم هر یک چهٹانک و همه نیم دام
و روغن کنجد نیم پاو است و دارهلد و هلدی وغیره سیده گندم را در روغن بریان کنند و دیگر ادویه جدا جدا باریک ساخته اول همه بعده سیده چوب و عقب آن هلدی که
انداخته آب اندازند و بپزند تا آب جذب شود و روغن بگذارد پس گرما گرم سینک دهند پس بر بندند و در تکمله هندی هالون عوض گندم هر قوم است **نوع دیگر**
دارهلد چوب سیده همه هر یک دو جزو ساییده سیده گندم سه جزو قند سیاه یکجزو سفیدی تخم مرغ و روغن کتان آمیخته لوئی ساخته تکمید کنند **نوع دیگر**
نافع ضربه و سقطه و موچ موم زرد ریزه ریزه کرده کنجد سیاه نیم کوفته تال مکهنی برابر هر دو خشت زرد نارجیل کهنه سیده چوب باریک ساییده هر واحد [illegible] شود

شش توله در پارچه باریک پوتلی بسته بر تابه گرم کرده تکمید نمایند **مطبوخ** که صاحب ضربه وسقطه را مناسب ست ریوند چینی نیم درم دال هنو ماشی یکدرم
عنب الثعلب گاوزبان هر کدام سه درم بجوشانند و بقند سفید شیرین ساخته بدهند **معجون هندی** بجهت ضربه قدیم و جدید مفید ست زرد چوبه دو دام
بچیسار نیم دام شکر سرخ چهار دام شیر ماده گاو یک آثار یا دو بالا شیر را بجوشانند چندانکه غلیظ شود ادویه را کوفته بیخته بیامیزند خوراک نیم دام و در نسخه دیگر
اشنخار عوض بچیسار ست **اقوال حکما** ابن الیاس گوید که اگر با ضربه ورم باشد بعد فصد و اخراج خون بحسب قوت و سن و فصل صبح جلاب عناب ده عدد
با شکر سفید ده درم بنوشند و یا مومیائی نیم درم با آب گرم بخورند و یا فوه و گل مختوم و لاک منقی هر واحد نیم درم در نقوع نخود بدهند و اگر سقطه و ضربه بسر افتد
فصد سر رو کنند و صبح جلاب بنفشه پنج درم عناب ده عدد شکر سفید یا ترنجبین ده درم بدهند و غذا مزوره ماش مقشر بمغز بادام و اسفاناخ و تلیین طبیعت
بمطبوخ فواکه یا بنقوع مشمش مع فلوس خیار شنبر یا شیر خشت و ترنجبین هر واحد ده درم نمایند و قصب الزریره و برگ مورد سوده بشراب قابض آمیخته
بر سر ضماد کنند و اگر ضربه بر سینه و شکم واقع شود و نزف الدم و نفث آن حادث گردد قرص کهربا یا قرص گلنار یا قرص طباشیر قابض هر کدام که باشد یکمثقال
سوده بشربت حب الآس یا رب سفرجل هر چه حاضر بود ده درم آمیخته بدهند و یا بگیرند گلنار و دم الاخوین و گل ارمنی هر واحد یکدرم دکوفته بحریر بیخته با نقوع عدس
دهند و اگر بر مفصل واقع شود و آنرا وهنی یا وثی عارض گردد صبح جلاب اصل السوس مقشر کوفته سه درم و گلقند شکری ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود و مغز
بادام دهند **خجندی** گوید که اگر با ضربه وسقطه ورم باشد فصد کنند و شربت عناب با نیم درم مومیائی معدنی بدهند و این سفوف آنرا نفع کند مومیائی
معدنی فوه گل مختوم لاک مغسول هر یک نیم درم با نقوع نخود بخورند دیگر ریوند چینی مومیائی هر یک نیم درم گاوزبان یکدرم ساییده با جلاب بدهند و اگر قبض
باشد تلیین طبیعت نمایند **گیلانی** گوید که در تدبیر ضربه وسقطه استعمال چهار امر واجب ست یکی اماله ماده ازان بسوی جهت دیگر یا باستفراغ چنانچه از فصد و حجامت
بشرط و تلیین طبیعت بحقنهای لینه یا بشرب دوای مسهل و یا بغیر استفراغ مثل محاجم بغیر شرط دوم استعمال چیزها که تسکین درد و خراج کند بدانچه مخصوص او بود شرابها
و ضمادها سوم تخفیف غذا و اجتناب از گوشت مگر بضرورت خوف ضعف و شراب شیرین تا ورم نیارد چهارم کشیدن ماده باقی بنفس عضو بزلو یا باستعمال محللات
بعده اگر مانعی از فصد باشد مثل نزف الدم وغیره بر نقره یا قفا و کاهل و ساقین حجامت نمایند و اگر از اخراج خون مانعی باشد محاجم بر جهت مقابل موضع الم برای
جذب ماده نهند و شرط نزنند و اگر طبع قبض باشد تلیین بماء الفواکه مثل ترنجبین و بنفشه و آلو بخارا و خیار شنبر وغیره کنند و یا حقنه لین بعمل آرند خاصة اگر الم بمعده یا
بموضعی دیگر قریب شکم واقع شود و آنچه مطفی و مقوی باشد بنوشانند اگر حرارت والتهاب نباشد هر روز چهار اوقیه آب بقول مثل کاسنی و عنب الثعلب و کاکنج
بفلوس خیار شنبر پنج درم و دو دانگ صبر و زعفران بنوشند و اگر حرارت شدید باشد بر آب عنب الثعلب و خیار شنبر اقتصار نمایند و غذا آش جو و اسفاناخ و چقندر و کدو و مغز
بادام سازند و بهترین چیزها که برای تسکین درد ضربه وسقطه داده میشود تریاق فاروق ست فی الفور بدهند اگر استطاعت بود و مانعی ازان نباشد پس اگر تریاق دست دهد
و خصوصاً در گلاب حل کرده و جای ضربه هنوز گرم بود سرد نشده باشد الم و وجع اصلا یافته نشود خصوصاً اگر بعد آن روغن دیودار و مرهم جدوار بمالند و این عمل را
بکار برده ایم چون اکبر بادشاه از اسب بر زمین بسیار سنگریزها افتاد و در چهره و سر انشقاق عظیم شد و بعد تدبیر مذکور درد و ورم یافته نشد و نه رنگ متغیر گردید و این تدبیر
را در ضربه عظیمه وغیر آن تجربه کرده ایم و روغن گل با منغاث مسخن میشد عضو مسکن وجع ست و اهل هند را عادتی ست که بدان انتفاع بین می یابند و آن اینست
که چون مثل ضربه وسقطه بر جائی از بدن واقع شود فی الفور آن موضع را بلا توقف بخرقه محکم می بندند و آب سرد بران میریزند و آن عضو را در آب سرد می نهند و هر قدر که آب سرد
باشد و این عمل را طول دهند بهتر باشد و این عمل از ورم و وجع بالکل ایشان را نگاه میدارد و من با این عمل نوشانیدن اندکی از تریاق فاروق در گلاب یا آب سرد
حل کرده اضافه می نمایم **شیخ** مینویسد که چون عصب کوفته شود و بیجا گردد و با آن جراحت و آماس هنوز نباشد بچیزیکه جراحت را بکشاید مثل آب خاکستر و مانند آن علاج
نشاید کرد بلکه علاج او بمسکنات درد باید کرد و لهذا واجبست که بر عضو روغنهای محلل و مرخی گرم کرده متصل بریزند یا خرقه بدان آلوده بر نهند و از روغنهای فاضله
درین روغن شبت و روغن اقحوان و روغن سداب ست و همچنین ضمادات موافقه برای آن خطمی را چون بکوبند و بر عصب کوفته نهند عجیب ست و گوشت صدف
نهادن نیز عجیب النفع ست و گاهی از بلبوس چهرا علاج میکنند و اگر با کوفتگی ورم باشد پس تدبیر در تسکین درد او اینست که عقید انگور بشراب و اندک سرکه و زیت

بقدر حاجت آمیزند و باعتدال گرم کرده دران پشم پارهٔ چرک آلود و خصوصًا صوف زوفای رطب ترکرده بران موضع نهند و اگر این الم در مفاصل باشد آن تسکین درد اولی بود و دوا را قوی تر گردانند و بچیزیکه نضج و تحلیل نماید مرکب سازند لیکن با قبض معتدل تا بدان مقابلهٔ ورم کنند و دران زیادتی نکنند و در وجع و ورم نگاه کنند و اینچه در اهتمام شدید تر باشد قصد آن نمایند و اگر درد نباشد بشگافند و ادویهٔ قویه مثل آب خاکستر و سرکه و شراب نیز استعمال کنند و اگر مدت ورم طول کرده باشد دوا را قوی سازند و تحلیل او شدید تر باشد و دران البته قبض نباشد مثل دوای قوی مرتب باب خاکستر و آنچه از چرک حمام سازند و اما اگر در جلد جراحت نیز باشد احتیاج بدوائی افتد که دران تجفیف قوی و جمع و تشدید بود که بدان اجزای کوفته را ضم نماید و جراحت را نفع کند و اگر جلد را چیزی از کوفتگی و جراحت نرسد اضمدهٔ مرتب از مثل آرد باقلا و سرکه و عسل استعمال کنند و این دوا نیکوست و اگر اراده کنند که در تجفیف قوی تر گردد اندران آرد کرسنه داخل کنند و اگر قوی تر ازین خواهند دران بیخ سوسن افزایند و اگر جراحت قابل التفات نباشد علاج عصب بدوای بالغ ورم او کنند و بدان اشتغال نباید کرد و گوشت صدف عجیب ست و گاهی علاج بقیروطی از ملح کنند و ضماد کنند به مرهم تام النفع در هر دو حال ست و اگر با هر دو امر در شدید باشد باید که با ادویهٔ زفت مخلوط سازند و گرم کرده ضماد کنند و واجبست که در بیهاشیدن عصب از آب حذر کنند و نه گرم و نه سرد نزدیک او برند بلکه روغنهائیکه دران قوت ریاحین لطیفهٔ قابضه باشد و ادویه که باین حال بود استعمال کنند و اگر صلابت عصب و التوای او عارض شود و این اکثر از ضربه یا سقطه حادث گردد و چون غمز کنند با آن خدر محسوس گردد و علاج صلابت عصب قریب از علاج اورام صلبه و دبیلات ست در ادویهٔ مفرده و در قرابادین ادویه بقدر احتیاج ذکر کرده شد و آنچه درینجا مذکور میشود ادویهٔ مجرب درین باب ست از انجمله تخفیف مثل انگبین مقل الیهود ده درم در آب ترکرده حل نمایند و برابر آن بیخ خطمی باریک سوده بسرشند و ضماد کنند و همچنین بیخ سوسن بعقید انگور سرشته و ایضا اشق با بارزد و فرفیون بدردی زیت سرشته و ایضا تخم کنوچه گرفته بمیفختج ضماد کنند و ایضا داخلیون با نیم وزن آن سرگین بز سرشته بغایت نافع ست سوید بی گوید که ضماد روغن زنبق و موم زرد و کذا روغن نرگس و موم زرد و کذا روغن گل حنا با موم زرد برای درد عصب مجرب من ست و ضماد پیاز نرگس و کذا حب الغار بشراب و کذا قنطوریون غلیظ و کذا قصب فارسی بسرکه سرشته و کذا کفری که آن پوست طلع نخل ست و کذا اصابع صفر و کذا دردی زیت و کذا روغن نسرین و موم زرد و کذا اقحوان اذخر و روغن آن و کذا خطمی بشراب پخته و کذا زرنب و والیدن و خوردن روغن کنجد و آکل و ضماد صعتر و کذا درونج و کذا غاریقون و کذا قردمانا و کذا قنطوریون رقیق و کذا اسطوخودوس و کذا مغز حب صنوبر کبار هر واحد نافع درد عصب بارد ست ایضًا او گوید که الیه را انگشت بر آتش گرم کرده بر عصب صلب دو ساعت بر بندند بعده بکشایند و بر آتش گرم کرده باز بر بندند تا دو ساعت و همچنین در روز و شب بتکرار عمل نمایند و تا سه روز متواتر این عمل کنند پس صلابت عصب را به کند و مجرب منست و کذا زوفای رطب ورم عصب را مجرب و ضماد کنجد مع پوست و کذا طبیخ شیرا و کذا حب البان و کذا تخم سپید انجیر و روغن آن و کذا خانهٔ زنبور عسل و کذا اکلیل الملک و کذا پیاز نرگس و کذا روغن زنبق و موم و کذا گل سوسن بروغن آن سرشته و کذا روغن یاسمین و کذا بیخ آن و کذا اشق و کذا روغن قثاء الحمار و کذا پیه مرغ و فراسیون سوده آمیخته و کذا روغن تخم قنب و کذا امغاث و کذا فرفیون مخلوط بموم و روغن و کذا نیل ازرق و کذا روغن شبرم با زرده و موم زرد و کذا روغن جوز لبنه و کذا زوفای رطب و کذا اصداف مع لحم او کوفته و مروکند و کذا نیل هندی بعسل و کذا ابرسا و کذا اجاص شیر و آکل و ضماد مخ و کذا اسکه و کذا جوز بوا هر واحد نافع صلابت عصب ست و ضماد نمک و آرد گندم و عسل و کذا بورق و زیت و کذا تخم انجره بنمک و کذا اسفاناج و کذا برگ پنجنکشت یا تخم آن و کذا مرزنجوش و موم و روغن بان و کذا پیاز بلبوس و کذا اسپغول کوفته و کذا روغن قسط و کذا ابهل و کذا نانخواه و کذا قصب الذریره بسرکه و کذا اقحوان و شرب و ضماد تخم انجره و کذا مغز جوز و عسل و کذا سغاث و شرب جنطیانا بشراب خوشبو و بستن صفحهٔ ارزیز پخته هر واحد نافع التوای عصب ست و شرب و ضماد راسن بعسل و کذا کمادریوس و کذا زراوند مدحرج و کذا لسان العصافیر و کذا قردمانا و کذا اسیر و کذا اسقل ازرق و کذا ابهل و ضماد برگ نمام و کذا اشج کوفته پخته و کذا ایرسا و کذا آب فراسیون و سپیاکیان و کذا ابلیوس و کذا خاکستر چوب انگور و کذا زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و کذا جنطیانا و کذا اهرون و کذا رطب با شهد حل کرده و کذا مصطکی بروغن گل و کذا سغاث و کذا بیخ خطمی یا تخم آن بشراب پخته و کذا آرد ماش با آب مورد سرشته و کذا اشق بشیر و کذا ایرسا کوفته و پخته و کذا قصب الذریره و کذا قسط و کذا برگ کبر و چوب شماده و کذا قطران و شرب طبیخ پودینهٔ نهری و کذا حلتیت با آب خاکستر چوب انگور و کذا قیصوم مطبوخ با آب و کذا خس سه درم با بیضهٔ نیمبرشت

تا سه روز و کذا کاسنی دشتی تنها یا با همچند آن دو قو و کذا بیخ اذخر دو مثقال با یکدرم فلفل و کذا شمر کبر هر روز دو درم بشراب هر واحد نافع شدخ عضله و رض آنست

علاج مسیوط یعنی مضروب بسیاط

اگر کسی را تازیانه یا بچوب زده باشند باید که اعضای او را بمالند و خرقه کتان بگلاب و آب سرد تر کرده بنهند و هرگاه گرم شود تبدیل آن کنند و مرهم سفیداب بمالند و بهتر آنست که پوست گوسفند و قتیکه باز کرده باشند گرم گرم بر موضع ضربه بنهند و بگذارند تا خشک شود و تار و زدیگر بردارند و اگر سفال نو کوفته بیخته یا خاکستر گلخن اول بپاشند پس پوست در پوشند بهتر بود و طعام نخود آب از نخود مقشر نیم کوفته و لوبیای سرخ مقشر خورند و اگر فصل گرما بود و مزاج گرم باشد طعام قلیه کدو و ماش مقشر و کب چقندر و کاهو دهند و زنجبیل و ریوند چینی برابر هر دو از یکدرم تا یکمثقال با جلاب بدهند و چون خون زیر جلد محقق شود و به پیر ترب بمغز تان سحق کنند و گرم کرده ضماد نمایند

کسر عظم

یعنی شکستن استخوان و شکستگی آن بنظر در آید اگر عظیم متفرق باشد حتی که بعض اجزای او بسوی داخل رود و بعضی بسوی خارج بر آید و اگر کسر عظیم نباشد حتی که اجزای استخوان از یکدیگر اندک جدا شده باشد آن بلمس دریافت گردد چون دست بر انجا مالند بلندی و پستی در استخوان معلوم شود و ایضاً از آن خشخشه وقت لمس یا تحریک عضو شنیده شود و کسر که در یک وضع باشد سهل بود و باید دانست که استخوانها بعضی در طول شکسته شود و بعضی در عرض و بعضی هر شکسته شود و آنچه در طول شکسته شود بعربی آنرا صدع گویند و بعضی باشد که با طول لختی از عرض شکسته شود و آنرا هلالی گویند و آنچه در عرض شکست باشد گاه بود که گرد و تمام شکسته شود آنرا قثوی و فجلی و قضبی گویند و گاه بود که درزی بر عرض افتاده باشد از یک روی و باشد که بعضی با عرض لختی در طول شکسته شود و همچو قلم آنرا امشطب گویند و باشد که شکستگی شاخ شاخ شود آنرا متقتت گویند و مشظی نیز خوانند و گاه باشد که استخوان ریزه شود و آنرا رضی گویند و اگر بسیار ریزه بود سویقی گویند و جریشی یا منده و خشخاشی نیز خوانند و هرگاه که استخوان تمام پاره و ریزه گردد و جایگاه شکستگی از برابر یکدیگر در هم افتد و باشد که بعضی پارها در غشائیکه بر استخوان پوشیده است و در گوشتیکه بر حوالی اوست بخلد و بدین سبب درد و آماس پدید آید و اکثر شکستگیهای ناهموار از قرحه خالی نباشد و هر عضویکه استخوان او تمام شکسته شود در تو گردد بقراط میگوید اگر بسوی خارج باز گردد و میل از آن سو کند بهتر از آن بود که میل بسوی داخل باشد و هر شکستگی که بر بندگاه افتد و لب مغاکها که سر استخوان دیگر دران نشیند بشکند انگاه که درشت شود آن بندگاه صلب شود و شکستگی که بر بندگاه استخوانهایی کوچک افتد صلب تر گردد و همچنین آنچه در بندگاهی افتد که مجاورت استخوانها بیکدیگر نزدیکتر بود و گشادگی و پهنائی کمتر چون بندگاه شتالنگ هرگاه که درشت گردد صلب تر بود و صعب ترین شکستگی آنست که استخوان گرد شکسته شود و آماسی یا جراحتی با آن بود و خون بسیار رود و گوشت که حوالی آن استخوان بود کوفته شود هر یکی را ازین اعراض علاج باید کرد و کوفتگی گوشت از عفونت نگاه باید داشت و باید از رد تا لختی خون از آن برود و الا متاکل شود و تباه گردد و هر استخوان که محکم تر بود شکستگی آن دیر تر درست گردد و آنرا استخوانهای شکسته جز استخوان اطفال باز نروید بجهت قرب ایشان بمبدا و تری و نرمی اعضا و استخوان پیران و جوانان اگرچه بسته شود باز نروید لیکن لحامی چون غضروف بر حوالی آن جایگاه پدید آید و آن شکستگی را سخت بگیرد و محکم کند و آن لحام را اطبا دشبذ گویند و از همه استخوانهای تن هر دم استخوان بازو دشوار تر بسته شود پس استخوان ساعد پس ترقوه که شکستگی آن از اندرون بود و اما استخوان ران و ساق زود تر بسته شود و مدت بسته شدن هر عضوی چنان بتجربه یافته اند که اکثر غضروف بینی در ده روز بسته گردد و استخوان پهلو در بیست روز و استخوان ساعد از سی تا چهل روز و استخوان ران در مدت پنجاه روز و در بعضی تا سه ماه یا چهار ماه بسته شود و استخوان فک در سه هفته بسته گردد و چنبر گردن در یکماه و استخوان بازو در چهل روز و استخوان ساق همچون استخوان ران بود و این در سن شباب و توسط عمر و صحت حلط است و مدت مذکوره در صبیان عشرات کم شود و در کهول خمسات و در مشایخ دو چند این زیاده گردد بسبب قلت تولید غذا در ایشان و بلدان و اغذیه را درین دخل بزرگ است و اسباب دیر بسته شدن استخوان بسیار است یکی آب بسیار بر جایگاه شکسته ریختن دوم بند آن زود زود کشادن سوم شتابی کردن در حرکتها چهارم طعامهای لطیف که خون را لطیف کند خوردن پنجم قلت خون در بدن ششم کثرت مائیت در خون هفتم سوء مزاج هشتم کثرت غضب و ضجر و مانند آن نهم شدت حرارت هوا و هم بدی بستن بندها

یازدهم کثرت عصائب ورفائد واستخوان مردم صفراوی وخشک مزاج دیرتر بسته گردد بجهت قلت لزوجت درخون ایشان ازینجهت صاحب استخوان شکسته را
طعامهای غلیظ اللزج چون هریسه وپاچه میدهند واستخوان کم مغز هم دیر بسته گردد وعلامت بسته شدن استخوان آنست که رنگ خون بر ظاهر پوست آنجایگاه
پدید آید وکسیکه طریق بستن استخوان شکسته داند آنرا مجبر گویند علاج اول آن عضو را بملایمت بکشند واستخوان را برابر کنند واز عصابه موضع کسر را تا بالای او
ببندند واز عصابه دیگر از موضع کسر تا باسفل آن وبالای آن جبائر بربندند بعد آن فصد واسهال کنند وشوربای مرغ بدهند ویک مثقال گل ارمنی ونیم مثقال
مومیائی با جلاب بدهند واگر مومیائی یافته نشود بعوض او استعمال قفر الیهود نیز عجیب است وعصابه را تا سه روز وانکنند مگر آنکه از بستن آن درد شدید
وخارش پیدا شود بگشایند وآب گرم بران ریزند وبعد از یکساعت باز عصابه را در گلاب وسرکه وروغن گل ترکرده بربندند وعدس ومغاث وگل ارمنی واقاقیا
در آب مورد ضماد کنند که مجرب است وگاهی تخم تمر هندی افزوده میشود وغذای لزج مانند هریسه وپاچه وتخم مرغ خورانند واگر با کسر ورم هم باشد صندل تا کشنیز سبز
وآب کاسنی سبز وطلای سرد طلا کنند واگر خون ازان جاری باشد دم الاخوین وکندر ساییده بران بپاشند وتعقد وصلابت که بعد بسته شدن استخوان
باشد اگر تازه باشد باید که قطعه اسرب را بران نهند واز عصابه محکم ببندند واگر کهنه باشد باید که از شحوم وامخاخ وادهان وقیر وطبیات ملایم کنند ذکر ادویه
نافع کسر عظم شرب مومیائی بقدر نخود با جلاب وکذا تراب صیدا دو درم بجلاب که مجرب سویدیست وکذا بندق هندی وشرب وضماد سناث وکذا
مرمکی وکذا ماش وکذا گل ارمنی وکذا دم الاخوین وکذا کهربا وکذا انجبار وکذا اسنباذج وتعلیق حجر مقنطیس بر عظم مکسور وضماد مصطکی وکذا روغن شحم آن
وکذا صمغ عربی وکذا راسن وکذا روغن گل حنا وکذا برگ حنا وکذا اقاقیا وکذا حب الآس وبرگ آن وکذا اسفیداج بسپیده بیضه وکذا زیت خوشبو وشمع وکذا
خراطین وغبار آسیا وکذا برگ گاوزبان وپوست بیخ آن ونطول طبیخ حلبه وکذا برگ مورد وکذا دقوق بر عضو مکسور هر واحد مجبر عظم است دیگر رفاده
بروغن ترکرده بران عضو بپیچند وبعصابه وتختها تا دو روز بسته دارند وروز سوم آهسته بگشایند وچوب بید باریک سوده در سفیده بیضه حل کنند
وبالای پارچه یافته طلا ساخته بر عضو بپیچند وباز بعصابه وتختها ببندند وهمچنین روز سوم بگشایند وتجدید دوا کنند تا آنکه به شود طلا برای کسر ووثی
آزموده است از قانون مغاث وماش مقشر هر یک ده درم مر وصبر وخطمی سفید واقاقیا هر یک پنج درم گل ارمنی بیست درم بسفیده بیضه طلا کنند
اگر ورم حار باشد ایضاً برگ اثل وسرو ومورد وبید کوفته بیفشارند وبگیرند ساک وگل سرخ وپیاز نرگس ومرماقیلون وصندل سرخ وگل ارمنی ولادن
وفوفل وحکاکه چوب اثل وخطمی وماش واقاقیا واکلیل الملک ومرزنجوش وراسن وسرو بیامیزند ایضاً برای کسر ووثی مع ورم حار ماش مقشر بیست درم
مغاث گلنار اقاقیا ضماد کنند واین بسیار قویست واز ادویه او برگ مورد وساک ولادن وزعفران است ایضاً برای رض ووهن نیکوست وبرای
کسر ووثی وخلع نیز نافع مغاث ماش اقاقیا خطمی طین صبر مر بآب آس طلا نمایند **اقوال حذاق** جرجانی وبهاء الدین از شیخ وغیره نقل کرده اند که هر شکستگی
که دران زخمی وقصور عصبی وعضله نبود وخلع ووثی با آن نباشد آنرا باید کشید باحتیاط وکشیدن چندان باید که هر دو سر استخوان شکسته واز جای بیرون
آمده با یکدیگر برابر آید پس مجبر آنرا بدست بمالد وهموار وراست بدارد وبنظام خود باز برد وباهم باز نهد آنگاه ضماد ورفاده وغیره بربندد وببندد وآن کشیدن
باعتدال وبمقدار حاجت باید واگر زیاده از مقدار ضرورت کشند وزوری فاعده کنند باشد که بتشنج مؤدی گردد ودرد وضعف وهلاک پدید آید وآماس ونفخ
واسترخای عصب پیدا شود ومضرت کشیدن در اعضای نرم کمتر بود واگر کمتر از مقدار حاجت کشند استخوانها بمحل خود مقابل نشود وبنظام خود باز نشود اندر
وهم از گردد ومقصود حاصل نشود واین معنی در استخوان شکسته واز جایگاه خویش بیرون آمده یکسانست ودر جبر شکستگی تعجیل باید کرد پیش از آنکه محل
آن صلب شود ومانع آن بستن شود یا آماس پدید آید وطبیعت عضو فاسد گردد وتدارک نپذیرد وعضو شکسته را چه بندش چندانکه ممکن بود بسته دارند
وبند از زود زود نگشایند که بسیار رسیدن هوا وشستن از محکم شدن نگذارد لیکن چون آماس ودالی وجراحتی بود بوقت حاجت باز گشایند والا از دو سه باید گشاد
لیکن گاه گاه اندک خنکی باید کرد چندانکه احتمال کند تا طبیعت آن عضو کسلان وپژمرده نشود ووقت بستن استخوان شکسته یا از جای بیرون آمده جهد
باید کرد تا در سخت تو اند نکند چه بسیار باشد که آن عضو را سخت ببندند وبند آن دیرتر گشایند عضو بمیرد وپوسیده شود وآن هنگام خبر بریدن آن عضو

وازتن جدا کردن چاره نباشد واز هر چیزیکه خون را لطیف کند ویا ماده را منتشر کند ویا تحلیل کند چون طعامهای گرم رقیق وحمام وآب گرم وحرکتهای قوی وجماع
وخشم وهوای گرم وادویهٔ گرم ومانند آن پرهیز باید کرد ومسکن جای خوش وخنک باید داشت وضمادهای قابض مبردی که اندران حرارت نبود
مثل ادویه که در علاج فتق مذکور شده خاصه که در ان اهل چوز سرد وکثیرا باشد وآسایش وآرام وهواهای خوش وطعامهای مبرد وغلیظ چون
هریسه وکله پاچه وثرید چرب وحلیم جو وگندم وبرنجینه وسکنجبینه وبریان بزغاله ومانند آن اختیار کنند وگفته اند سکنجبین که دران قوت جرجیر یا غاریقون باشد
اندک اندک بدین ماده صالح را بعضو نافذ کند وبسته شدن یاری دهد وخوردن فاد زهر حیوانی ومومیائی درین ابواب سخت نافع بود وموجب بسته شدن
که بسته شدن استخوان از دقی که آنرا باید بگذرد وبسته ومحکم نشود باید دانست که آنجا ماده نیست که ازان شبه غضروف تولد کند پس آن موضع را مثل قروح عسر الاندمال
برفق تمام بناخن بخارند وکف دست بران باید مالید چندانکه آن موضع را گرم کند وماده بخون ضعیف تا کار تحلیل پذیرد وخون متین بدانجا میل نماید وشاید
محکم بربندد وبسیار باشد که رنگ استخوان بگردد وپوستها ازان برخیزد وبدان سبب حاجت آید که بند را بگشایند وهرگاه که حال این بود آنرا تخته نشاید بست وبند را
الکتفا باید نمود واگر با شکستگی استخوان جراحت وقرحه وعصبی یا خلع ویا دفی افتاده باشد طریق جراحی ومجبری یعنی جبیره بندی باید داشت ودر راست کردن استخوان وبستن آن
تاخیر نشاید کرد وراست نتوان کرد ونتوان بست مگر بکشیدن صعب که ازان کشیدن دردی عظیم تولد کند وبا این همه هرگاه که اندران دردی عظیم وخطری
بزرگ خواهد بود راست ناکرده ونابستن وناکشیدن ودرد نیفزودن اولی تر از راست کردن بود پس صواب آن باشد که در حال شکستگی اعراض آن
نگاه کنند وآنرا که بتوان کشید بکشند ودرست کنند ومبالغه نکنند واگر بعضی راست نشده بماند همچنان بگذارند تا خطری بزرگ هم نباشد واگر شکسته را راست
کرده باشند وبسته ناگاه دردی عظیم تولد کند آنرا باید گشاد وتسکین درد کنند پس مگر بار ببندند وگاه باشد که استخوان راست کرده را از بهر دیگر حیله
باید ساخت وبی نظام باید گذاشت تا بیمار از رنج والم آن خلاص شود وهلاک نگردد وهر شکستگی که در طول بود آنرا محکمتر باید بست چنانکه شکاف استخوان
فراهم نشسته شود وآنچه در عرض شکسته شود تا سر استخوان برابر یکدیگر راست نشود وبهم باز نشاید نهاد وآنجا که سر استخوان شکسته شاخ شاخ شده باشد آنرا
بهر نوع شظایا که بوند بقوت تمام دنباله‌ها وپیشانها آنرا نیک بباید کشید تا شظایا برابر یکدیگر شود وهریک بجای خویش بهیئت اولی بازنشیند ودرین هنگام درست
نیک بباید مالید ودرست باید کرد آنگاه عضو را از کشیدن باهستگی رها کنند پس ببندند چنانکه عضو بران هیئت نگاه دارد ونگذارد که شظایا دیگر باره از هیئت
خود بگردد ولیکن بدان سختی نشاید بست که دردی عظیم افزاید واگر پاره استخوان از اصل جدا شده باشد وغشا وعضله را بخلد ودرد زیاده شود آن موضع را باید شکافت
وآنرا بیرون کنند والا آنرا باید برید واگر شکاف را فراخ باید ساخت عضلها وعصبها وشریانین آنرا نگاه باید داشت واگر دانند که آفتی تولد خواهد کرد مهمل
باید گذاشت واگر استخوان نیک ریزه شده باشد حیله را اگر ممکن بود بیرون باید آورد واگر ریزها بسیار باشد همچون آوا خشخاش آواز دهد لیکن از بند اصح خود بیرون
نرفته باشد امیدوار بود که چون ببندند برحوالی آنها دشبذ بسته گردد وحیله را فراگیرد وطریق بریدن شظیه آنست که نهدی نرم را سوراخ کنند
باندازه شظیه وبر محل خلیدن شظیه نهند وسر شظیه را ازان سوراخ بیرون آورند پس چستی هموار شکل بر زیر نهد نهند وشظیه را هم ازین پوست
بیرون آرند ودست برپوست ونهد فرو فشارند بطرف اصل شظیه چندانکه منشار بران اصل نشیند وآنرا از اصل بر دارند ومنشار این کار
باریک وتیز ولطیف تر از منشارهای دیگر می باید وطریق بستن بر فاده وتخته وغیره آنست که چون عضو را کشیدند ودرست هموار ونظام
اصلی خود بنداول رفادهای کتان نرم وپاکیزه بر تمام محل شکسته نهند وبعصابه بپیچند پس بندی مضبوط بران بندند وتا چهار روز همچنین بدارند
وبعد ازان چهار تخته نرم وهموار از هر چهار طرف آن بر بالای رفاده نهند اگر آن عضو از اطراف اربعه باشد وبعصابه بپیچند بندهای عصابه را چنان بندند
که سختی بر جایگاه درست افتد از دو طرف وباقی بر جایگاه کسر تا آنرا فراگیرد وجایگاه شکستگی را سخت تر از حوالی باید بست ودر سختی افراط نشاید کرد وبند حوالی کم
تا غذا را باز ندارد وپهنای عصابه که بپیچند درخور شکستگی هر عضو باید چنانچه عرض عصابه سینه وپهلو قریب یک بالشت باید وعرض عصابه ساعد وساق از سه انگشت تا چهار
انگشت بود وعصابه انگشتان کمتر وبرین قیاس در باقی واگر ترسند که آماس گیرد وبقراط میفرماید که قیروطی از زیت وموم صاف طلا باید نمود وگاهی احتیاج به تبرید باشد

بالفعل بهوا یا بآب سرد افتد تا منع ورم کنند یا باشد که بسرکه ممزوج تر باید کرد و گاهی حاجت بتسکین ورم بمثل روغن بابونه و بمثل شراب قابض آید که این تحلیل ورم
و تقویت عضو نماید و گاهی حاجت افتد بچیزیکه دران تقویت و تحلیل باشد مثل زیت بمصطکی و اشق و بتشنج شکستگیها که مخالف و ناهموار افتد از قرحه خالی
نباشد و انجا که قرحه باشد قیروطی نزدیک آن نباید برد و رفاده بشراب قابض تر کرده بربندند و ادویه که در علاج شکستگی بکار آید جداجدا مذکور گردد و شکستگی بزرگ را
بسه عصابه باید بست یکی بر رفادها باید تا آنرا تنگ فرا گیرد و جایگاه را سخت تر و دوم بر تخته تا محکم نگاهدارد و فضول را از جایگاه شکستگی باز دارد و سوم بر مجموع
جهت استحکام جمله و بند عصابه اول را از فرو سوی بطرف بالا باید پیچید و بند عصابه دوم را بر عکس و بند عصابه سوم را بهر دو نوع چنانچه جمله را فرا رسد و تخته را
پنجم روز باید نهاد مگر آنکه خوف کجی عضو باشد و تخته از چوب نرم باید مثل چوب انار و بید و دفلی و قنی و مانند آن و تخته هموار باید لیکن از جائیکه بر موضع شکستگی نهند
اگر اندکی غلیظتر بود میشاید و هر چند که عضو شکسته بزرگ تر بود تخته دیرتر باید بست لیکن رفادها بیشتر باید نهاد و خیال دارند تا عضو آویخته و جنبان نباشد
و اگر ترسند که عضو کج شود و آفت آن بزرگ گردد زود تخته باید بست و اگرچه روز اول باشد و بعد بستن هم دیر دیر باید گشاد و رفاده تخته بند هم بیشتر باید
و بقراط گوید که بسته را روز سیم میباید گشاد و روز سیم نه تا بسیار ضجر نشود و خارش رنج ندهد و هر بار که بگشایند بهمان طور که بسته بود باز باید بست و شکل بندها
و رفادها و تختها نشاید گردانید تا آنچه بسته میگردد تباه نشود و عضو از شکل خویش نگردد و پیچیده نشود و درد و [illegible] تا هفته بگذرد در هر چهار روز یکبار باید گشاد
و بعد در هر پنج روز و بند را نیز اندک اندک سست تر کنند تا غذا بدان محل بیشتر راه یابد و اندر دور کردن تخته شتابی نباید کرد اگرچه گمان شود که بسته شده و بسیاری
کرده روز بیست روز تخته بسته دارند و نگشایند و هیچ مضرت نباشد لیکن صواب آن بود که از جهت احتیاط هر چند روز بگشایند و نگاه کنند تا اگر رنگ پوست
و حال گوشت متغیر شده باشد تدارک آن مشغول شوند و بعضی حکیمان هر گاه که بند بگشایند بآب نیمگرم نطول میکنند تا ماده دشبند در انجا بیشتر آید و بعضی بروغن
و آب گرم پیش از آنکه ببندند نطول کنند تا عصبها را نرم کنند و الم کشیدن کمتر شود و لیکن در وقت بستن تجویز نکنند زیرا که نگذارد که دشبند مستحکم شود و انجا که [illegible]
بران خشک شده باشد و درد و [illegible] نخواهند که بگشایند اندکی روغن طلا کردن جائز بود خصوصا کسانی را که مزاج تر بود و انجا که با شکستگی جراحتی رسیده باشد در رفاده و تخته از جایگاه
جراحت دور باید داشت و این چنان بود که جایگاه جراحت را برهنه گذارند و بر حوالی آن رفادها و تختها بنهند و ببندند بشکل موافقتر و بر جراحت برهنه مرهم نهند و در رفاده گرد [illegible]
بچیزهائیکه منع آماس کنند یا بشراب قابض تر کنند و انجا که محل کوفتگی را در غیر جراحت بیم آماس باشد هم رفاده آن محل را بمنع آماس بیالایند و بعضی بچیزها آن رفادها بر حوالی جراحت نهند
و تخته را ببندند چنانکه مرهم بدانجا فرو شود و ریم و چرکها از آن بیرون آید و عصابه بالای جراحت بندند چنانکه بجراحت نرسد و لته بر روی آن پیچند تا نگشتن هوای سرد و گرم بجراحت
نرسد و باشد که بدان حاجت آید که رفاده را بسرکه و گلاب تر کنند و حوالی جراحت نهند تا آماس باز دارد و قیروطی و روغن از حوالی جراحت دور باید داشت خاصه تا در تابستان
که بیم تعفن بود و در جمله احوال زخم و شکستگی را از سردی و گرمی مفرط نگاه باید داشت و از عطسه و سرفه و بلند کردن آواز پرهیز لازم بودن و اگر تعفن یا گاه در گوشت
آن محل پدید آید در اصلاح آن مبادرت باید کرد چنانچه در جراحات معلوم شده لیکن اینجا احتیاط زیاده باید و در طلا و ضماد تریاقات و مصلحات عظم داخل باید ساخت
تدبیر استخوان کج بسته باشد و حاجت بشکستن آید هر گاه که استخوان کج بسته شود و حاجت آید که آنرا دیگر باره بشکنند و راست کنند اگر دشبند سخت
صلب بود اول آنرا نرم باید کرد بادویه که ورم صلب و سقیروس را نرم کنند و خرما و حلبه و دنبه و وردی روغن کنجد باهم سرشته ضماد باید کرد و حلبه و دنبه گداخته
و مغز پسته و مغز بادام و مغز پنبه دانه دشبند را نرم کنند و یا مغز تخم بید انجیر کوفته با نیم وزن آن روغن گاو و چهارم حصه آن عسل سرشته ضماد کنند و بعضی
در حالت احساس برودت مزاج سکبینج یا جاوشیر یا جدوار یا جند بیدستر هم اضافه میکنند و یا حلبه در شیر پخته و وردی روغن کتان و وردی روغن کنجد
و روغن دنبه باهم سرشته طلا کنند و بعضی این ترکیب را بسرکه مقوی کنند و با اشق بهتر آید و در آب نشستن و آب نیمگرم بسیار بر عضو ریختن سود دارد و چون
ازین تدابیر نرم نشود گوشت را شق نمایند و دشبند را بجنبانند پس استخوان را بشکنند و راست کرده باز بندند و رعایت جراحت نیز کنند چنانکه سابق مذکور
شد و بسیار باشد که دشبند بدین تدبیرها نرم شود و آن کجی را بدون شکستن بدفع و جبائر راست توان کرد و باز بستن تا دیگر باره شکستن حاجت نیاید و خصوصا
در ابدان نرم این علاج ممکن است اطلیه کسر [illegible] آن که در مجبری بکار آید بعضی از اطلیه برای منع آماس و اصلاح خارش بود و بعضی دشبند را سخت کند

وتقویت او نماید و بعضی دشبذ را نرم کنند و بعضی ازالهٔ صلابت مفاصل کند که بعد جبر حادث شود و بعضی برای ازالهٔ استرخا بود اگر در مفاصل واقع
شود اما آنچه آماس را باز دارد و خارش را اصلاح نماید قیروطی ست و نطول شراب قابض و رفادهٔ کتان بسرکه و گلاب یا آب سرد و یا بیخچیان بهوا سرد
کرده و روغن بابونه بشراب قابض آمیخته و نطول آب گرم خارش را ببرد و باید دانست که آب گرم و قیروطیات هر کجا که جراحت بود و یا اجزای استخوان بسیار
شکسته گردد استعمال نباید کرد که باندک سببی متعفن شود و آن ادویه که دشبذ را سخت کند آن نطولات قابضهٔ لطیفه ست و اضمده که مانند آنست مثل
طبیخ آس و روغن آن اگر حاجت بروغن باشد و روغن حنا و طلا بآب برگ آس و حب آن و طبیخ شجرهٔ قرظ و طبیخ بیخ دردار و طبیخ برگ آن و ایضاً ضماد مرتب
از ماش خصوصاً چون دران زعفران و مر داخل کنند و بشراب ریحانی بسرشند بسیار جید ست و ایضاً پوست طلع نیکوست و عمده در سخت کردن دشبذ
همین ادویه ست و مع ذلک بنفی رطوبات زائد که اندران است احتیاج افتد و لهذا واجبست که باوجود قبض آن محلل یا مجفف بود و آنچه که درین باب
نافعست گل ارمنی و مغاث و ماش مقشر هر یک ده درم صبر و اقاقیا هر یک دو درم بآب مورد تر سرشته طلا کنند و ادویه که دشبذ را نرم کند در تدبیر استخوان که
کج بسته باشد عنقریب مسطور شد و ابتدا بنطول از آب گرم کنند پس بران ضمده و مروخات ملینه مرتب از العابه و صموغ و شحوم و ادهان استعمال نمایند
و ایضاً بیخ خطمی و بیخ قثاء الحمار و اشق و جاوشیر بسرکه کهنه سرشته طلا کنند دوای جید برای نرم کردن دشبذ لعاب حلبه و لعاب تخم کتان و لعاب
قثاء الحمار و اشق و لادن و زوفای رطب و بیبطه و مقل و بهروزه و مغز گوساله و روغن سوسن در روغن حل کرده مرهم بسازند دیگر قوی ترست که
دو رطل روغن سوسن نیم رطل میعه سائله ربع رطل موم زرد نیم رطل علک البطم دو اوقیه فرفیون دو اوقیه مغز ساق گوزن چهار اوقیه مرهم سازند مرهم جید
برای صلابت مفاصل که از جبر حادث شود بگیرند اشق یک جزو مقل الیهود نیم جزو لادن نیم جزو روغن حنا سیطل هر واحد ربع جزو صموغ را گداخته همه را جمع کنند ایضاً بگیرند اشق
و موم زرد هر یک سی و شش درم صمغ بطم مقل بارزد هر واحد هشت اوقیه صموغ را در سرکه گداخته حل کنند و در لادن بروغن سوسن چرب کرده جمع نمایند و برای تحلیل که مثل غده
عارض شود مراهم مذکوره استعمال کنند و با جند بیدستر و قسط و سرگین کبوتر و خردل ضماد نمایند که بغایت ملین غدهٔ مفاصل ست مرهم جید بگیرند دردی روغن سوسن و دردی روغن
نرگستان هر یک یک اوقیه میعه سائله و بارزد و جاوشیر و اشق هر واحد نیم اوقیه مقل یک اوقیه پیه خرس اگر نباشد پیه بط یا بابلیان دو اوقیه صموغ را در لادن یا نرگس غیبه حل
کنند پس باقی ادویه انداخته بیامیزند تا هموار گردد ضماد نمایند و چون استرخا در مفاصل از کشیدن بیقاعده افتاده باشد اعتماد در معالجه او بر قوابض لطیفه مثل ابهل و جوز السرو
و مانند آن یا بر قوابض کثیفه مثل هلیله و بلیله و مازو و امثال آن باید داشت و ابهل و جوز السرو و زعفران و مر و راسن و دارچینی و اقاقیا در طبیخ مورد سرشته ضماد
آزموده ست و خاکستر چوب انگور با پیه کهنه و پوست طلع و همه ادویه که دشبذ و مفاصل را سخت کند درین باب نافعست و گاه باشد که در کسر و جبر الم بمعده
یا جگر رسد و تدارک آن بمقویات و مصلحات لازم بود از انچه در علاج درد و ضعف معده و جگر بجمل آن بیان کرده شده و ضماد دیگر در الم یافتن معده از برای
مجرب ست ایمنست سیب پخته و پاک کرده پنجاه درم گل سرخ ده درم اقاقیا مصطکی برگ مورد و سنبل هر یک پنج درم زعفران جوز السرو هر یک یکدرم همه را کوفته
بآب بارتنگ بسرشند و ضماد کنند و سکنجبین سفرجلی دهند یا سکنجبین ساده یا بسد و کهربا و ضماد دیگر در الم یافتن جگر مجرب ست ایمنست صندل سرخ و سفید
و گل سرخ و بنفشه هر یک پنج درم آرد جو سه درم زعفران یکدرم کافور نیم درم همه را کوفته بگلاب و روغن گل سرشته ضماد نمایند و سکنجبین ساده با سفوف ریوند دهند
صفت آن ریوند چینی ده درم روناس ده درم لک مغسول پنج درم طباشیر پنج درم شربتی یکدرم با سکنجبین و عصارهٔ گل آمیخته و اگر حرارتی نباشد همان
ازینگونه سازند بگیرند گل سرخ پنج درم سنبل الطیب مصطکی دارچینی برگ مورد لادن هر یک دو درم لادن را بروغن خیری حل کنند و ادویه بدان بسرشند
و مثرودیطوس با ریوند یا زنجبیل بدهند صفت ضماد دیگر جگر را و دیگر اعضا را سود دارد مغاث و گل ارمنی و برگ مورد چهار را کوفته بگلاب و روغن گل
سرشته یکبار ببندد و بدانکه هرگاه مریض را از کوفت و تعب کسر و جبر حرارت و تب ظاهر شود آنجا مراعات الم و کسر بیشتر باید کرد چه آن حرارت عرضی بود
اگر برعایت آن ادویه سرد داده شود کوفت و الم را زیاده سازد و ممکن ست که چون زخم هم بود آن زخم خراب شود خصوصاً از آب سرد خوردن و غذای لطیف هم
به دشبذ بد باشد و بدانند که آب گرم و روغن بیش از انکه استخوان بسته شود سود دارد لیکن در زمان بستگی زیان دارد و نگذارد که ماده دشبذ سخت گردد

و بعد از آنکه استخوان بسته شده باشد سود دارد و صلابت عضو و مفاصل را نرم کند و ورم که آنجا باقی بود تحلیل نماید و خشکی که با عصبها که از بستن تولد کند
زایل نماید چه با آن حرکت سهل بود و پس اگر آب گرم و ادهان و شحوم و امخاخ استعمال کنند تدارک آن آفات کنند و اما اگر ضماد خشک شده باشد و درد از فرط
جفاف برخاسته و خواهند که بگشایند اندکی روغن طلا کردن روا بود تا در زایل شود خاصه در کودکان و کسانیکه مزاج ایشان تر بود و بعد از مالیدن روغن بموضع صحیح و
رفاده بنا ده بربندند و اگر درد نباشد و نیز سکون آن بهیچ وجه روغن طلا کردن نشاید و بعضی اطبا وقت گشادن بند بآب گرم نطول کنند تا ماده دشبذ آنجا بنشیند آید
لیکن آن آب معتدل باشد که بیمار اعتدال آن شناسد و سخت گرم نباشد تا زیاده از آنچه جذب نماید تحلیل کند و خصوصاً چون زمانه ریختن او طول کشد و از بدن مبتلی زیاده
از آنچه واجب بود بگشایند و زمانه ریختن او بمقداری باید که انتفاخ و تری در پوست عضو و رگها پدید آید و بسیار و تا زمانیکه عضو در ضمور شروع کند نباید ریخت تا تحلیل کند
و نیز ده من بهتر آنست که اگر در آنجا درد نباشد قریب عضو روغن در آب گرم البته نباید ریخت الا آنچه مذکور شد و در اول امر برای احتیاط و در آخر بعد بسته شدن دشبذ

انچه بر مفاصل که سخت شده باشد بهند آن خرما و چیکنی دنبه است

تغذیه و تسقیه مجبور

لازم ست که غذای او مولد خون غلیظ باشد لیکن غلیظ یابس نبود بلکه غلیظ لزج باشد تا دشبذ لدن قوی پیدا شود نه خشک ضعیف شکننده و آن مثل پایچه است
و هریسه و بطون و رئوس و جلد بزغاله و حمل مطبوخ و گوشت حملان و گوساله و ماهی تازه که دران اندک غلظ باشد و پنیر تر و برنج با شیر و مانند آن و شراب غلیظ قابض
و از نقل شاه بلوط و لبوب که دران حدت نباشد و از هر آنچه خون را رقیق و گرم کند و از انعقاد آن باز دارد مثل شراب رقیق و اشیای پر مصالح اجتناب نمایند
و بالجمله تدبیر او تغلیظ خون است مگر آنکه آنجا مانعی از جراحت بود که مقتضی تلطیف غذا است و نیز خوف الم و اما اگر امن ازین باشد توسیع در غذا و شراب کنند
و کسیکه احتیاط را دوست دارد و ابتدا بتدبیر لطیف کند تا از ضرر ورم ایمن گردد و این مثل آنست که گاهی حاجت بفصد و اسهال نیز افتد و بعد چندی بعد استعمال او نمایند
و ایضاً گاهی با وجود این ترک این تدبیر حاجت آید چون دشبذ در استخوان افراط نماید و احتیاج بمنع آن شود و بقول مسیحی در ابتدا بقول بارده و مزورات لحم
طیور و بزغاله اقتصار نمایند و نزدیک شراب نگردند ابن الیاس گوید که برباط معتدل بربندند و هر صبح جلاب از تمر هندی یا شکر یا سکنجبین ساده هر که را هم
باشد ده درم بدهند و فصد باسلیق کنند و اخراج خون بحسب قوت نمایند و تلیین طبیعت بفلوس خیارشنبر و ترنجبین کنند و قبض طبع نباید گذاشت و غذا
ماش مقشر بچوزه مرغ سازند و از اکثار غذا و تناول گوشت و شیرینی حذر کنند تا بدین تدبیر از حدوث ورم ایمن گردند و گل ارمنی یا مومیائی محلول در جلاب
گرم شکر بدهند و هر گاه چند روز بگذرد و ورم حادث نشود و در عضو حرارت غریبه باقی نماند بند شدید تر از اول ببندند و در هر هفته یکبار بگشایند و بران مقشر
و آس و گل ارمنی و اقاقیا نهند و با غذیه لزجه غذا سازند و اگر با ورم باشد بصندلین و آب حی العالم و آب خرفه طلا کنند و بند بنرمی ببندند و صبح بگشایند و این طلا
بکار برند و اگر با کسر گوشت کوفته شود بر موضع کوفته شرط زنند تا امر بالکلیه و تعفن مؤول نگردد و باقی در قول سابق گذشت انطاکی گوید که اگر آنجا جراحت
نباشد بر عضو از زفت و موم و صمغ و اقاقیا و کرسنه لصوق کنند بعده بمزاج او نظر کنند و ازاله اخلاط حاده مانع از جبر بفصد و از مسهلات نمایند لیکن فصد نزد خط
محاذات در جانب صحیح کنند و گاهی از ان بعظم جراحت بسبب خروج خون بسیار باز مانند پس اگر خون جبر طول کند حتی که خون متغیر گردد و فصد بکر ربای بود تا خون
جلا یابد و صحیح گردد و این همه مع اصلاح غذیه و اشربه و منع همه نمکین و تیز و ترش و آنچه در ان خون نباشد مثل باقلا اجل آرند و واجب است اکثار از شیرینی و گوشت
نرم مثل بچه مرغ و طیور که قریب بپرواز باشد و فطور بر مومیائی فارسی و تدهین بدان و اگر میسر نشود گل مختوم و یا تنزوی خطائی که آن گلی ست قرص ساخته
می آرند و داخل آن صورت شیر میباشد بدل مومیائی ست و اگر بدست نیاید گل ارمنی بخورانند و در هر سه روز یکبار بگشایند برای تنقیه عضو بآب گرم و نظر در
و آنچه دران متغیر گردد پس اگر عفونت یا تغیر دران یافته شود اصلاح آن کنند و اگر علامات غلبه خون ظاهر گردد فربازدارند و بر مثل ماش برنج اقتصار ورزند و عضا
را در سرکه اندران مورد و جوز السرو جوشانیده باشند و در گلاب و روغن گل ترکنند که این تقویت و منع فضول نازله نماید و هر مرتبه دوختی بندش افزایند و این
همه وقتیست که چون سرخی و ورم و درد ظاهر نگردد و الا هر گاه چیزی ازین ابتدا نماید بگشایند و اگرچه بعد ساعتی باشد عضو را گشاده و نشستن رخصت دهند

بعده بنرمی ببندند و بعض حذاق از اهل این صناعت لصوق مثل زفت وکرسنه و مغاث و خوردن چیزیکه مولد خون باشد و قوت بستن بند قبل از ده روز منع کرده اند و گویند که این بعد آن بعمل آرند که آن وقت انعقاد دست این همه در کسر ساق وست و کلام درانچه همراه او غیر آن باشد باقی ماند پس اگر ورم یا جراحت باشد بعلاج آن که مذکور شد معالجه نمایند مؤلف گوید که چون جبر استخوان از قسم دستکاری پرخطرست والبته از استاد ماهر می باید آموخت بنابران تفصیل در کسر هر عضو نکردیم و بر قانون کلی آن اقتصار نمودم تا اگر استاد حاضر نباشد و ضرورتی افتد فی الجمله تدارک توان کرد

خلع و وثی و وهن

خلع آنست که مفصل از جای خود بتمامه بیرون آید و وثی آنست که مفصل از جای خود رود و بجانبی میل کند لیکن تمام بیرون نیاید و وهن و هی آنست که اذیت والم عارض استخوان شود از ضربه یا سقطه بی آنکه تفرق اتصال حادث شود و گاهی مفصل را امری دیگر عارض شود و آن اینست که دراز گردد و بر طول طبیعی او زیاده شود و نوبت بانخلاع نرسد مگر سهل الانخلاع شود و این اکثر در بازو و ران عارض گردد و این بسبب استرخای رباطات محیط آن و کثرت ترطب او بود و بعضی مردم برای خلع مفاصل مستعد بسیار میباشند بهر آنکه حفر مفاصل ایشان غیر عمیق بود و لقمهائیکه اندران باشد غیر داخل بود و رطیکه بدان انتظام او بود محکم نباشد بلکه ضعیف در خلقت رقیق یا رطب قابل تمدد بود و گاهی بران رطوبات لزجه مزلقه بریزد و یا کناره حفرهای استخوان که دران عظام مفاصل داخل نشسته کند و بعضی مفاصل سهل الانخلاع و بعضی صعب الانخلاع و بعضی متوسط الانخلاع اند پس سهل مثل مفصل رکبه یعنی زانوست بسبب سلاست رباط او و ایضا سهل الارتداد بود بسلاستها و مفصل منکب قریب آنست در مردم لاغر نه فربه و اما صعب الانخلاع مثل مفاصل انگشتانست که این بعید از انخلاع ست مثل مفصل مرفق ست ولهذا رد اینها صعب ست و اما متوسط مثل مفصل سرین ست و هر مفصل که عسر الانخلاع بود رد آن سهل نباشد و عام ست که آن عسر یا سهل بالطبع بود یا عارضی و گاهی انچه مفصل را عسر الانخلاع گرداند مثل پوست سخت کننده رباطها بود و مثل کثرت گوشت گرداگرد آن ولهذا مردم لاغر را سهل خلع وایضا رد آن شود و گاهی انخلاع سهل بغیر سهل الانخلاع عارض گردد بسببی از اسباب پس سهل الارتداد نیز گردد چنانچه حق ورک را امتلای رطوبت عارض شود وانخلاع او سهل گردد و مع ذلک ارتداد آن سهل بود چنانچه صاحب عرق النسا را عارض گردد پس بر سر اندک مدت سرین او منخلع شود و بادنی سعی رد گردد و بار دیگر انخلاع پذیرد و باز ارتداد یابد و این محتاج بداغ بود بغیر آن و صعب ترین خلع آنست که با آن سرهای شظایای رباط که استخوانی را باستخوان دیگر الصاق میکند منقطع شود و این کمتر بحالت طبیعی رجوع کند و این اکثر در سر ورک بود و پس در سر بازو و در زندین قدمین نزد کعبین و خلع قبیح تر از کسر بود

علامات خلع

آنست که شکل عضو متغیر شود و در مفصل مغاک و گوی غیر معهود پیدا شود و حرکت مفاصل باطل گردد و چون عضو مخلوع بعضو دیگر که بجانب مقابل او باشد قیاس کنند تفاوت در درازی و کوتاهی و راستی و کجی و تمکن حرکات پیدا باشد و این در خلع سر بازو مع کتف عارض شود بهر آنکه چون منخلع شود در سر بازو دهشتی انخفاض و غور غیر معهود عارض گردد و زیر بغل نتو سر بازو ظاهر شود مثل آنکه عروض ظاهر در عظم کتف و در خلع مفصل پای عارض شود و ظاهر تر ازین در مفصل گردن بود و چون بینند که مفاصل حرکت نمیکند بدانند که خلع اتم ست بالجمله در خلع فک که بفارسی منه گویند دهان کشاده ماند و دندانها برابر یکدیگر نباشند و در خلع ترقوه یعنی چنبر گردن آنجا مغاک ظاهر شود و دست بر سر نرسد و در خلع منکب یعنی دوش که برآمدن و بجای بازرفتن او آسان بود در بغل نتو و بلندی مستدیر دریابند اگر بانگشت تفحص نمایند و سر دوش کج بود و مخالف دوش دیگر نماید و موافق آن دست از پهلو دور نشیند و بهیچ حال دست بر پهلو نرسد مگر بسختی و درد شدید و دست بالا نتوان برد و حرکت دشوار توان کرد و در خلع مفصل ورک یعنی سرین اگر بسوی داخل منخلع شود پای موف نسبت بپای دوم دراز تر گردد و زانو و مفصل بن ران دو نتو نگردد و بیخ ران برآمده و آماسیده نماید و اگر انخلاع بطرف خارج بود پای مذکور کوتاه شود نسبت بدوم و بیخ ران در مغاک رود و در محاذی او از خلیعت نتو و ورم و انتفاخ ظاهر گردد و زانو بسوی داخل میل نماید و اگر بسوی قدام منخلع شود هر بسط بر بسط ساق خود قادر بود و انثنای او ممکن نبود مگر با الم شدید و اگر اراده مشی کند بران قادر نبود و گاهی با این بول بسته گردد و اگر بسوی خلف منخلع گردد پای او کوتاه شود

وبران انبساط وقبض بهر دو متعذر بود و سر ران در موضع قریب مقعد ظاهر شود و دران نتو پیدا آید و در کنج ران استرخا حادث شود و خلع ورک مزمن البته به نشود

علامات وثی و وهن

علامت وثی آنست که در مفصل بموضع بلند اندک کاواک ظاهر شود و از جانب محاذی او که پست بود نتو و بلندی اندک محسوس گردد و جمیع حرکات با آن معدوم نشود چنانچه در خلع بلکه آنرا حرکات در بعض جوانب ممکن بود و علامت وهن و وهی آنست که دران عضو درد و کوفتگی پیدا بود و مع ذلک جمیع حرکات ممکن باشد در هر جانب لیکن بعضی حرکات آسان بود و بعضی دشوار

علامات استرخای مفصل

آنست که عضو گران نماید و چون آنرا از دست بردارند یا بیمار خود آنرا بر چیزی قائم کند بوضع طبیعی خود باز گردد بغیر تکلیف و باز چون بگذارند بمقدار عارضی بوجوع نماید و ایضاً خاصهٔ اوست که در مفصل نزد عود کاواکی پیدا شود و باشد که این کاواک چندان بود که انگشت دران توان در آورد علاج باید که مفصل را بملایمت بر جای او آرند بعد از ان بتسکین درد و ازاله ورم کنند و در وثی و وهن عضو را برفق بمالند و مورد و مغاث و خطمی سائیده با زرده تخم مرغ طلا کنند و اگر با آن ورم باشد فصد کنند و ضمادیکه در علاج ضربه گذشت طلا نمایند و ادویه نافع خلع و وثی و وهن شرب مغاث وکذا فوة الصبغ یکدرم راوند دو درم با قدح جلاب نیمگرم وکذا غاریقون بجلاب وکذا اقاقیا وکذا جنطیانا و ضماد مومیائی بجاول یا آب که مجرب سودمند است وکذا ماش باریک سوده بشراب سرشته وکذا اراسن وکذا زیره و آرد گندم و عسل که مجرب است وکذا انزروت تنها و یا روغن وکذا سرگین گاو گرم وکذا کندر و آرد جو و آب گشنیز وکذا چقندر جوشانیده وکذا آس و حب آن وکذا خاکستر چوب انجیر وکذا برگ ریحان وکذا براده چوب شمشاد بسفیدی بیضه و غبار آسیا سرشته وکذا زیت و نمک وکذا روغن بادام شیرین و تلخ وکذا خاکستر چوب انگور وکذا زوفای رطب بسرکه وکذا آب شوکران و آرد جو نیمگرم وکذا صبر بآب مورد سرشته وکذا موی انسان سوخته بعسل آمیخته وکذا باقلا بسرکه و عسل پخته وکذا نان بیخ خشک کرده سوده با آس سوده آمیخته وکذا پیاز نرگس و نطول آب مطبوخ سماق کوفته هر واحد مسکن الم و محلل ورم خلع و وثی و رض است دیگر که درد و ورم وثی یعنی موچ دور کند آرد مونگ در سرکه سرشته نان از یکطرف بپزند و بطرف خام روغن گل مالیده نیمگرم ببندند و ضماد برگ مورد و بیخ نی سوده بعسل سرشته نیز نافع دیگر جوز القی سائیده با سرکه هندی آمیخته نیمگرم ببندند که برای موچ مفید است وکذا املی تل کوفته در آب پخته بر پارچه مالیده بر عضو ماؤف بستن نافع وثی و وهن است دیگر که موچ را در یکروز باصلاح آرد اول آب گرم بسیار بر عضو ماؤف ریزند پس گل ارمنی بسفیدی بیضه مرغ سرشته لیپ کنند و بر آتش عضو را گرم نمایند تا دوا میل بخشکی آرد و اگر عوض آن گیرو و زرده تخم مرغ ضماد کنند نیز مفید افتد دوائیکه برای درد موچ و ضربه نافع از بیاض استاد مرحوم آرد گندم دو دام زرد چوب نیم دام قند سیاه سه دام روغن زرد دو دام همه را بطریق حلوا پخته بالون مسلم شش ماشه در لقمه حلوا نهاده بخورند و سه روز بعمل آرند ایضاً که وهن و وثی و کسر را بغایت سودمند است مغز تخم بید انجیر مالکنگنی آنبه هلدی کنجد سیاه پیس کرده بوزن مساوی کوفته در پارچه بسته گرم نموده تا دو سه ساعت تکمید کنند بعده همین اجزا را نیمگرم ببندند و روز سوم کشاده تکمید بدان کنند و در ایام تابستان هر روز باید ساخت ضماد که بعد باز آوردن عضو بشکل طبیعی در خلع بکار آید ماش گل ارمنی هر یکی گل خطمی سفید گل سرخ هر کدام سه درم برگ مورد پنج درم باریک سوده بسفیده تخم مرغ سرشته ضماد کنند ایضاً برای آماس موچ از بیاض مذکور سفیده بیضه مرغ و سماق سنگ و زرد چوب هلدی سوده باهم آمیخته نیمگرم لیپ کنند ایضاً کنجد سیاه دو دام گندم نیم دام سوده در شیر گاو پخته بر موضع لیپ کنند ایضاً که در خلع و وثی و کسر و ضربه و سقطه بتسکین درد فوراً نماید کندر یکدام زرد چوب دو دام آرد میده چهار دام مخلوط نموده روغن کنجد یکدام داخل کرده بپزند چون بقوام حلوا آید در ظرف روغن کنجد داخل کرده دوا را در دو صره بسته دران گذاشته بر انگشت گذارند تا گرم شود پس تکمید کنند تا یک گهری لیکن همین دوا بر عضو ماؤف ضماد کرده بپارچه ببندند اغلب که در دو سه روز بالکل آرام شود **اقوال حکما** مسیحی گوید که اگر با وثی حرارت شدید باشد صندل سفید و گل سرخ و بنفشه خشک هر واحد پنج درم آرد جو سه درم زعفران یکدرم کافور نیم درم بگلاب و روغن گل سرشته ضماد کنند و اگر حرارت شدید نباشد این ضماد کنند ماش بیست درم لادن

ده درم گل ارمنی ده درم صبر چهار درم زعفران سه درم سک سه درم با آب مورد و گلاب و آب برگ سرو حل کنند و اگر موضع عصبی باشد با آن روغن نرگس و نبیذ آمیزند دیگر مغاث گل ارمنی هر واحد دو جزو مورد یکجزو بگلاب طلا سازند و خلع و کسر التوا محتاج بکشیدن و قائم کردن بغایت ملائمت و قلت درد بود بهر آنکه سختی درین درد پیدا کند و در درد ورم آرد و وثی محتاج بغمز و کشیدن نیست بلکه میباید که بدوای مصلح او ضماد کنند و بملایمت ببندند تا درد نیارد و مالش بروغن گل کنند و بران مورد سوده بپاشند و ملایم ببندند و تا روز سوم نگشایند جرجانی از شیخ و صاحب کامل نقل کرده که علاج همه انواع کسر و خلع و وثی و غیره آنست که اول فصد رگی کنند که بدان عضو پیوسته باشد پس یک مثقال گل ارمنی با جلاب مرتب از گلاب بدهند و تلیین طبع بفلوس خیارشنبر و ترنجبین و تمر هندی یا آب لبلاب یا تمر هندی و بنفشه کنند و آب فواکه مسهلی لطیف ست و موافق بود و غذا فروج بروغن بادام و چون از تب و آماس ایمن شوند نظر کنند اگر خلع باندک کشیدن و راست کردن درست شود راست کنند و اگر با آن جراحت یا ورم یا قرحه بود اول جراحت و ورم و قرحه را علاج کنند پس خلع را خاصه اگر خلع در مفصل بزرگ افتاده باشد علاج آن دردمند بود و بیم باشد که تشنج آرد کند و اصل علاج آنست که امتحان کنند اگر بآسانی بجایش توان برد بغیر دردی عظیم بجای آن باز برند و بجراحت و آماس التفات نکنند و اگر دردی عظیم کند دست از علاج خلع باز دارند و اگر از بستن نیز درد عظیم شود بگشایند و هرگاه بسهولت داخل شود علاج ورم و قرحه کنند و اگر کسر و خلع هر دو باشد و کشیدن در جانب واحد بود و تدبیر هر دو امر ممکن بود بعمل آرند و بعضی عالم از متقدمین حکایت کرده اند که بر دوش مردی سنگی گران افتاد و گوشت و پوست از آن باز شد حتی که استخوان طرف بازو برهنه پدید آمد و از زیر او سر چنبر گردن از جای خود بیرون آمد بعضی از جراحان جاهل استخوان را بجایش برد و گوشت و پوست را بجای او باز نهاد و ضماد کرده ببست آن گوشت گنده شد و بمجاورت او استخوان فاسد گشت و سبز شد و نه آنست که مثل این گوشت را ببایید برید و آن جای بریده را بروغن زیت گرم کرده داغ کردن و اما تدبیر در اصلاح خلع مفرد سازج چنان باشد که آن موضع را باهستگی اندک اندک از چپ و راست بجنبانند پس راست بکشند تا بجایش باز آید و بسیار باشد که از شنیدن آواز او معلوم شود که استخوان بجایش باز آمد پس ببندند تا باز بیرون نشود و آماس باز دارد و بخرقهٔ خشک بستن نشاید که آن موضع را گرم کند و بیم باشد که آماس پدید آید بلکه اولی تر آن باشد که از مغاث و گل ارمنی و آب برگ مورد تر ضماد ساخته خرقه بدان تر کنند و ببندند و آرد بنو باش با آب مورد ضماد نیک ست و سخت محکم نباید بست و عصابه که بدان ببندند از سه یا چهار بار زیاده نباید پیچید و ضمادی که از بهر زوال مفصل کنند مقوی عضو باید چون مازو و گلنار و اقاقیا و مانند آن اشنه و قسط و چه سبیر آمیخته و اگر جوز السرو و اهل و ادویهٔ قبض ضماد سازند روا بود و ایضا در طول مفاصل واجب است که استخوان مسترخی را بسوی داخل مستقر او که از آن زائل شده باز گردانند و با دویهٔ قابضه مخلوط با دویهٔ مسخنه ضماد کنند چنانچه مذکور شد و اگر طول بسبب استرخای رطوبی باشد از اخراج رطوبت بتحلیل و تلیین مع تنقیهٔ بدن از آن رطوبت چاره نباشد و اگر خلع فک باشد بسیار در برد آن سعی نمایند که در تاخیر آن آفتهای بزرگ پدید آید پس یکی را بفرمایند تا سر بیمار بگیرد و راست دارد و بیمار را بفرمایند که دهن را چندان که تواند زیاده بگشاید و نر انگشت در دهن او اندازند و بکوبند که فک را مسترخی بدارد و پس فک را گرفته باهستگی سوی چپ و راست بجنبانند و یکبارگی باهستگی سوی پیش کشیده بجایش باز برند بعده رفاده بقیروطی موم و روغن گل آلوده نهاده ببندند و مریض را بر پشت خوابانند و زیر سر بالش نرم نهند و نگاه دارند که سر بر بالش نگرداند و اگر در باز بردن این سرعت نکنند و سختی پدید آید آب گرم و روغن بنفشه در حمام بران بسیار بریزند تا نرم شود بعده پس پشت بیمار نشسته فک او بسوی خلف یعنی بطرف خویش کشند و اگر خلع چنبر گردن باشد او را بدست راست کنند و بر فاد با سپاه ببندند و اگر خلع دوش باشد بیک دست بازوی او بگیرند و انگشت وسطی دیگر دست در بغل او کنند و مهرهٔ استخوان بازو بدان بر دارند و اگر درد زیاده شود وصلب و [illegible] آب گرم و روغن گرم بران بریزند تا نرم شود پس بر پشت خوابانیده و کره ای که نه بسیار سخت و نه بسیار نرم باشد در بغل او نهاده پاشنهٔ خویش در بغل او بران کره نهند و زور کنند و دست او را بطرف خویش کشند تا بجای خود باز آید بعده کرهٔ معتدل از ابریشم یا پنبه ساخته در بغل او نهاده بازوی او بر پهلو باز نهند و ساعد بر بازو نهند و ببندند عصابه دیگر بغل انداخته بدان دست باز آرند و صلیب وار ببندند و هفت روز یا بیشتر بسته دارند و اگر خلع مرفق باشد مریض را بفرمایند تا کف دست کشاده دارد

شخصی را بگویند تا ساعد او را بگیرد و بخلاف کشیدهٔ آن بکشد تا بسیار کشیده نشود و طبیب دست بر مفصل دارد چون بیند که تمام کشیده شد استخوان ساعد را
بجایش باز برد و بقراط گوید اگر خلع از طرف پیش باشد دست را دوتا باید کرد یعنی ساعد را بر بازو باید نهاد تا کف دست بسر دوش رسد و مفصل بجای خود باز شود
و اگر باز پس گردیده باشد و منخلع شده بکشیدن بجایش باز باید برد و اگر خلع ساعد و انگشتان دست باشد باهستگی بکشند تا شکل مفصل و انگشتان راست
گردد و استخوان بجایش باز آید پس ببندند و اگر خلع فقار پشت باشد آنچه بداخل زائل شود و اصلاح آن امید اندکست و اگر بخارج بیرون آید او را بر دو
زانو بقوت ضبط نمایند چنانچه خادم حمام کند پشت آن زیر زانو نهند و او را یک زمان بدارند و بجنبانند و طریق دیگر آنکه او را بشکم خوابانند و پاشنهٔ خویش بر آن
مهره نهند و بران بایستند و اگر خلع عصعص باشد انگشت وسطی در مقعد بیمار کند و مهرهٔ عصعص را بجویند و قوت کنند تا بجایش باز رود پس ضماد مقوی
بر نهند و ببندند و بیمار را طعام اندک دهند و مع ذلک طبع نرم دارند و اگر خلع سرین باشد واجبست که آنرا بزودی بجایش برند چه در تاخیر خوف تعفن
و فساد عضوست اما تدبیر خلع ران بسوی اسفل اینست که پای را بکشند و بسوی راست و چپ بجنبانند پس بجایش باز برند و ضماد نهاده بر بندند پس نوار
نرم بگیرند و یکسو نوار همچون رکاب سازند و پای او در ان رکاب کنند و آن نوار را بر ساق و ران او ببندند و سر دیگر بر سر دوش او نهند و بسوی پشت و بغل او
فرود آرند و بسینهٔ او برگردانند و ببندند تا پای نتواند کشید و اگر بسوی اندرون منخلع شود بیمار را دوتو بدارند چنانچه کسی در نماز در رکوع ایستاده باشد و مردی قوی
او را از جانب بیخ ران او را گرفته دارد پس سر ران او نزدیک زانو بگیرند و بکشند و بجنبانند چنانچه سر ران بجانب اندرون که بعربی طرف الانسی گویند بکشند
باین طور که ران بسوی بیرون که جانب وحشی ست باز آید پس آن بر زانو را بالا بر آرند چنانکه برابر جای خویش آید بجایش باز برند و ببندند و اگر بسوی بیرون
منخلع شده باشد هم بدین طریق بجایش باز برند لیکن کشیدن ران و جنبانیدن برخلاف این باید و اگر بسوی پیش باز پس افتاده باشد ران او بنوار
ببندند و مردی قوی آن نوار بر دوش بردارد تا بدان پای آویخته شود و مهرهٔ ران بجایش باز رود پس ضماد کنند و ببندند و اگر مفصل زانو از جای خویش
بیرون آید بیمار را بر کرسی نشانند و مردی قوی ران او را نگاه دارد و دیگری دست در بغلهای او کند و دیگری استخوان ساق او بگیرد و بکشد و آن دو مرد که آنرا
نگاه میدارند بالا برکشند و استاد را دو دست بر مفصل دارد تا استخوان برابر جای خویش آید و خود بجایش باز شود و در حال ضماد بر نهند و ببندند و اگر آینهٔ زانو
بلغزد از جای خویش بیرون شود پای بیمار را راست فرو کشند و آینهٔ زانو را بجنبانند و بجایش باز برند و آنجانب که بلغزیده باشد رفادها بر نهند تا او را
نگاه دارد و از رفتن بدانجانب باز دارد و ضماد کرده ببندند تا پای دوتو نتواند کرد و چون بند بکشایند زانو باهستگی دوتو کنند و اگر مفصل شتالنگ از جای
خویش بیرون آید علاجش هم بکشیدن باید کرد همچون بندگاه زانو لیکن اگر تمام از جای بیرون آمده باشد و زود بجایش باز نرود باید که ستونی
در زمین فرو برند محکم و بیمار را بقفا بخوابانند چنانکه این چوب ستون در میان هر دو ران او باشد و پارچه بران چوب بپیچند تا وقت کشیدن پای
بن ران را از چوب اذیت نرسد پس مردی بقوت ساق نگاه دارد و دیگری پای را بقوت بکشد و طبیب دست بر مفصل دارد تا چون بدین طور کشیده شود
بندگاه بجایش باز شود و بعده ضماد بر نهند و ببندند و بند چنان باید که بکف پای فرود آرند و برگردانند و بالای شتالنگ ببندند و عصب پاشنه را نگاه دارند
تا از بند دردمند نشود و بیمار را چهل روز از رفتن باز دارند و اگر پیش از آنکه مفصل محکم شود حرکتی کنند بندگاه ضعیف شود و باز بیرون آید و مفصل انگشتان
پای بکشیدن بجایش باز شود همچون مفصل انگشتان دست و همه بندها که بجایش باز برند و راست کنند اگر سختی و ناهمواری آنجا بماند آنرا بادویهٔ ملینه
که در علاج اورام صلب گذشت علاج کنند سمرقندی گوید که در جمیع خلع واقع در سائر اعضا سزاوار آنست که باهستگی آنرا بکشند نه بسختی و بموضع او
باز آرند تا اشکال او هموار گردد بعده بضماد مقوی مثل مغاث و اقاقیا و گل ارمنی و صبر و مر و ماش مقشر با آب مورد ضماد کنند و برباطات موافق آن
بر بندند و نشاید که در رد عضو منخلع درنگ سازند بلکه قبل حدوث ورم مبادرت بدان نمایند و ولی اگر قویتر باشد برگ اثل و سرو و بید و سماق و گل سرخ
و گل ارمنی و اقاقیا و خطمی و ماش و اکلیل الملک و صندل سرخ ضماد کنند تا عضو سخت و محکم کند و اگر با آن ورم حار بود ماش و مغاث و گلنار
و اقاقیا و فوفل بسفیدهٔ بیضه ضماد نمایند و هرگاه درد قوی و وهن خوف حدوث ورم باشد باید که بزودی فصد کنند بعده بعلاج او پردازند ابن الیاس

وخجندی گوید که اگر با وثی ورم باشد فصد واخراج خون بقدر واجب کنند واز گوشت وشیرینی حذر نمایند وهر صبح سکنجبین ساده یا تمر هندی بشکر سفید هر واحد ده درم بنوشند وغذا مزوره ماش مقشر بمغز بادام واسفاناخ خورند دیگر ندا اقاقیا وصندلین مساوی وکوفته بیخته بگلاب سرشته بر موضع ورم طلا کنند دیگر فوفل اقاقیا تخم تمر هندی مازو مورد قشور کندر جوبسرشش دیگر سنبل الطیب قسط گلنار اشنه مصطکی آرد جو خاکستر چوب انگور مساوی بسفیده بیضه سرشته بران نهند واگر قبض باشد تلیین طبع بحقنه لین وفتیله یا بمسهل بقدر احتیاج کنند واز اشیای نافعه شرب مومیائی ست وآن در جبر وخلع ووثی ومانند آن عجیب ست انطاکی گوید که خلع بعد رد وربط مختص ست بلصوق مثل مازو واقاقیا ومورد ومعاث وغری السمک وآرد کرسنه وعدس وشونیز وگل سرخ خشک وروغن گل ودر جبر ووثی کفایت میکند مجرد رد وربط وگاهی ضمادات کفایت باشد ودر دهن تغمیر بادبال وخرقه گرم براحت کافی بود وگاهی درین درد باقی ماند بسبب انحلال مواد وضعف عضو پس بسهولت آنرا قبول کند درینصورت بعد جبر علاج بمستفرغات ودلک بر اختلاف انواع آن هر دو کنند وگاهی حاجت بشرط عضو داعی گردد بسبب تصلب چیزی برآن که دوا آنرا تحلیل نکرده باشد بالای جلد

اعیا

یعنی ماندگی وآن عام بود یا خاص وحقیقت او عجز بدن یا عضو لیست از فعل او وسبب کلال او بواسطه انصباب خلط وسببش فرط رطوبتست واگرچه فراجی بود که بر غیر وجه طبیعی سیلان کند یا بسبب فرط حرارت که خلط را سائل گرداند ویا معالجه شاق بر بدن مثل برداشتن بار گران ولعب چوگان وافراط ریاضت واستحمام وراه رفتن بسیار وغیر آن که ازان بستگی اعضا پدید آید چنانکه حرکت بدشواری تواند کرد خصوصا در مرطوبین وفصل معاون رطوبات مثل زمستان وربیع وخوردن چیزیکه مولد رطوبت باشد چون شیر وخربزه پس اگر بر جمیع مفاصل سیلان نماید آن عام بود والا خاص وفرق میان این ووجع مفاصل بعدم ضربان ونخس درینجا وجواز بودن این از خلط صحیح بخلاف وجع مفاصل توان کرد وعلامتش ثقل وکسل وتمدد ست پس اگر با آن تپ بود دموی باشد والا بلغمی ونبض دران عظیم وشاهق سریع در حار رطبی در بارد باشد علاج اگر دموی باشد فصد کنند از باسلیق در عام واز عضو مقابل در خاص بعد ازان ماء الشعیر فالوبجار او صندل وزرشک وسفرجل وامثال آن بنوشند ومسهل وغیر آن بدستور وجع مفاصل عمل آرند وتبرید مزاج ببوییدن ریاحین بارده مثل مورد وبنفشه وتناول مثل عدس وباقلا وچقندر وکاهو وتدهین مثل روغن بنفشه وروغن گل وروغن نیلوفر واستحمام بآب سرد کنند واگر بلغمی باشد اولا بشبت وتربد وعسل وآب گرم ویوره قی کنند پس استعمال مسهلات بلغم مثل حب ایارج وتناول قلیه سبزیهای بافاویه وپوشیدن جامه پشمی واستعمال روغنهای گرم مثل روغن قسط وبابونه وخیری وآبزن که در وی بابونه وقیصوم وغیره جوشانیده باشند ونطول آن کنند اینها درین علاج نافع ست واز انطاکی خواب کردن بر سبوس گندم وشونیز هر دو گرم کرده یا بستن آنها بر عضو موفقست وخوردن این حبوب تا یک مثقال هر روز بآب گرم تربد سفید غاریقون هلیله زرد هر واحد یکجزو مصطکی کتیرا هر واحد ربع جزو کوفته بیخته بآب بادیان سرشته حبها سازند بعده استعمال این روغن برگ مورد مازوی سبز محلب میعه یابسه هر واحد نیم جزو اشق حب الغار پوست خشخاش هر واحد ربع جزو در سرکه بجوشانند تا مرهم گردد وبدان طلا کنند وگاهی دران روغن انجدان داخل کرده می پزند تا آنکه روغن بماند پس صاف کرده استعمال میکنند وبهر این ادویه بسیار ست بهترین آن نوشیدن شیر گاو ست در ساعتی که بدوشند ومالش بهروزه بزیت گداخته وخوردن کرنب بجوز وسیر وکذا نیل هندی با نیسون واگر ثوم را همچنان درست بدون آنکه چیزی ازان جدا کنند در دیگ سر بسته بآب وروغن زیت چندان بجوشانند که مهرا شود واز جرم آن صورتی باقی نماند آنگاه صاف نموده بردارند مالیدن این روغن برای اعیا ومفاصل وزمانه مانع برخاستن ودیر آمدن کودکان برفتار از ذخائر مصونه ست وهمه اینها در علاج وجع مفاصل گذشت درینجا نیکوست وبقول سویدی شرب نطول بابونه وتمر بیخ شبت مخلوط بزیت وکذا روغن غار وکذا روغن ایرسا وکذا روغن یاسمین وکذا روغن لعلم وکذا بیخ انجدان مخلوط بروغن بابونه وشهد شراب کهنه خوشبو ونطول مطبوخ بیخ رجل الغراب وبخور قنه هر واحد نافع اعیا ست واگر بسبب راه رفتن مانده شوند خود را بمشت مال نمایند وعضلها پا را بروغن گل یا بابونه ویا روغن شبت بمالند وبقول رازی آنچه بسبب ریاضت باشد ناخنها را بهر روغن که میسر شود چرب کنند واگر تابستان باشد

در آب سرد و اگر زمستان باشد اندر آب گرم در آید و یا از پای تا زانو بایستند بدون ریختن آب بر بدن و روغن خا بمالند و گاهی اعیا از استفراغ حادث
شود و در اعیای استفراغی تقویت باغذیه و ادویهٔ مقویه باید کرد و اعیای مادی منذر بمرض نیست

سموم

یعنی زهرها بدانکه سموم یا مشروبه است یا ملدوغه یا ملسوعه یا منهوشه و سموم مشروبه یا معدنیه یا نباتیه یا حیوانیه بود و این هر سه افساد بدن یا
بحدت و لذع کنند و یا بافراط خروج در حرارت و برودت و گویند که جمله سموم سه قسم است یکی فاعل بکیفیت دوم فاعل بصورت نوعیه و جمله جوهر او
سوم فاعل با این هر دو پس آنچه بکیفیت خود فعل کند تاثیر او در بدن یا بطریق احتراق و تلهب باشد چون فرفیون یا با جماد و تخدیر چون افیون
یا بتسدید مجاری نفس چون مرداسنگ یا بتقطیع چون زنگار یا بتعفین چون بیش و این بدترین انواع است و آنچه بصورت نوعیه و جمله جوهر خود فعل
کند چون سموم هلاهل است و آنچه بکیفیت و صورت نوعیه هر دو فعل کند مثل سم مار و عقرب است و سموم که بسرعت تمام قتل کند آنست که مضاد
بدن انسان بصورت نوعیه و جمله جوهر خود باشد پس اگر انسان را نزد شرب سم مثل لذع و تقطیع و مغص و اکال حادث شود دریابند که سم از قبیل ادویهٔ حارهٔ
حادهٔ حریفه است مثل زرنیخ و شک و سیماب کشته و اگر التهاب شدید و درد عروق و عرق و سرخی چشم و کرب و قلق و عطش پدید آید دلالت کند بر آنکه
سم قاتل بحرارت اوست مثل فرفیون (سم الفار ۱۲) و اگر سبات و خدر و سردی دست و پا حادث شود دلالت کند بر آنکه سم از قبیل مخدرات است مثل افیون
و بنج و یبروج و اگر غیر از ذبول سقوط نفس و انحلال قوت و عرق سرد و غشی ظاهر نشود آن از سمومی باشد که مضاد بدن بجمله جوهر او بود و آن بدترین
سموم است و هرگاه مسموم را غشی و تقلب حدقه و سرخی چشم و اخراج زبان و سقوط نبض و عرق سرد ظاهر شود امید حیات او نیست و اگر مسموم
را یرقان حادث شود دلالت بر مضرت او بجگر کند و اگر آنرا غشی حادث گردد بر اضرار او بقلب دلالت نماید و اگر آنرا اختلاط عقل و تشنج پیدا شود دلالت
بر اضرار او بدماغ کند و گاهی از بوییدن دهن مسموم و نظر کردن برقی که او کند نیز سم ماکول شناخته میشود و گویند اول چیزیکه مسموم را عارض شود
احساس حرکت مورچه در زبان و دهان و حکه مثل حرکت مورچه است پس اگر سم قوی باشد مع ذالک یبس و حرقت و خشونت در دهان
و صلابت در زبان و احتراق محسوس گردد و بعد از آن غثیان و الم در فم معده و انعصار معده دریابد

تحرز از سموم

کسی را که خوف از سم باشد باید که از خوردن طعام و شراب از دست غیر خصوصاً چیزها که طعم آنها غالب باشد چون نمکین و شیرین و تیز و ترش یا چیزیکه
بوی آن غالب بود احتراز نماید و چیزیکه حقیقت آن معلوم نباشد نباید که در دهن بگیرد یا ببوید و یا در بدن بمالد و واجبست که بی مکان خصومت در
حالت گرسنگی و تشنگی بسیار حاضر نشود یا کم طعام و آب خورده برود و ایضاً لازم است که عادت تناول ادویهٔ دافع مضرت سموم و مقوی قلب
و اعضای رئیسه نماید و اشرف و اقوی آنها درین باب شرودیطوس است که منفعت او تجربه کرده شده و تریاق الطین و همچنین بگیرند برگ سداب
خشک ده درم مغز جوز بگیرند کف چرب دو نیم درم و باریک بسایند که این را در دفع مضرت سموم فعل عجیب است و یا بگیرند جوز مقشر بگیرند و نمک جریش
و سداب خشک برابر و انجیر سفید بقدر یک بادام و اسرشته شود و حبه وار در دفع مضرت جمله سموم عجیب است و ایضاً اگر تخم شلغم کوفته
یک نیم درم بطبوخ سداب بنوشند و همچنین نمک و سداب و یا انجیر با فندق و جوز یا فندق و انجیر خشک با نمک خوردن و پودینه بری و برگ سداب
با شراب و بغیر شراب خوردن سود دارد و تخم در شراب نافع و گویند که اگر کسی هر روز کوفته بخورد آنرا چیزی از سموم ضرر نکند و کذا جوز
یک مثقال بشراب یا شیر و کذا اکل انجیر بهار قبل خوردن طعام و ضرر طعام مسموم دفع کند و لازم است بر محترز که جمله تحرزات صرف از آن نباشد که
کسی او را زهر خوراند بلکه از خوردن آن بنفسه نیز باشد چه گاهی امری غریب او را چنان عارض شود که اجتناب نکند بهر آنکه اتفاق افتد که چیزی خبیث
مثل عنکبوت یا رتیلا و عقرب و مار در ظرف طعام یا در ظرفیکه در آن شراب باشد بیفتد از بهر آنکه بسیار جانوران بوی شراب و شیر را دوست دارند

و قصد بسوی آن کنند و باشد که در خم شراب بمیرد و باشد که از آن شراب بخورد و از آن قی کند درین باب نیز احتیاط باید کرد و از اطعمه و اشربه که بی سرپوش
گذاشته باشد اجتناب نماید و در زیر درختان بزرگ و میان گیاه و نزدیک آشیانهٔ لقلق و کلاغ و هوام بدون بخور شاخ گاو کوهی و امثال آن نخسپید
و در شب چراغ نزدیک خود ندارد و باید که جسارت بر صید حیوان ذی سم نکند و آنرا بدست نگیرد و آشیانهٔ غراب و لقلق در خانه نگذارد و نگاه داشتن طیور
و حیوانات که طعمهٔ حشرات کنند چون طاوس و کبوتر و مرغ خانگی و راسو و گربه و امثال آن در خانه نیکوست و نزد خود داشتن ادویهٔ تریاقیه از ضروریاتست
و انطاکی گوید کسی را که خوف از سم باشد باید که سبقت نماید بر چیزیکه حفظ او نماید مثل دواء المسک و تریاق و آنچه مرکب از گل مختوم و حب الغار و جنطیانا
باشد و کذا انجیر و جوز و نمک و سداب مساوی و شونیز و شلجم بری چون هر دو با سه چند انجیر سفید بسایند و این همه حافظ ارواح و قوتهاست چون خوف از
سم آنرا استعمال کنند و کذا پودینهٔ مطبوخ بشراب **ذکر ادویهٔ نافع جمیع سموم** بدانکه ادویهٔ تریاقیه که در جمیع اقسام زهرها بالخاصیت نافع ست
از انجمله فادزهر معدنی یعنی زهر مهرهٔ خطائی ست و قدر شربت آن از سه نخود تا دو دانگ ست و فادزهر حیوانی و مقدار شربت این از یک قیراط تا دوازده
قیراط ست باید که هر کدام از هر دو بر روی سنگ بگلاب یا عرق کیوڑه یا عرق بیدمشک ساییده بدهند و بار جبیل دریائی یک قیراط دهند و تا قی کند مکرر
باید داد و اگر قی نکند علامت خلاص از سم بود و جدوار یعنی نربسی قدر شربت آن تا چهار دانگ بود و تریاق فاروق و تریاق طین مختوم و مثرودیطوس
بدهند و علامت جودت تریاق آنست که نیم درم خروس را بخورانند و مار یا دیگری از هوام قتال بران مسلط کنند اگر خروس نمیرد تریاق نیکو و با قوتست
و درین زمان بهم رسیدن اجزای تریاق فاروق و مثرودیطوس متعذر ست مگر مردم که از اطراف می آرند آنهم فائده میکند قدر شربت تریاق فاروق
در گزیدن مار و سگ دیوانه یک مثقال ست و در گزیدن عقرب نیم درم و در گزیدن زنبور دانگی و نیم با سرکه و قدر شربت مثرودیطوس قدری زیاده از
تریاق فاروق ست **صفت** تریاق گل مختوم بگیرند گل مختوم و حب الغار و ابرسا مساوی کوفته و بیخته بروغن گاو حب کنند و بعسل سرشته از آن
ادویه بسرشند قدر شربت یکدرم و خاصیت اینست که چون مسموم بخورد قی آورد و اگر قی نیارد دلیل آن باشد که سم نخورده است و سوبدی وغیره نوشته اند
که شرب مغز پسته کوفته تنها و یا بشراب و کذا شرب طبیخ کرفس مع بیخ او و کذا برگ آزاد درخت و کذا گل مختوم نیم درم تنها و بشراب و کذا زیت گرم و کذا
زمرد و نشخیره و کذا طبیخ جمله اجزای خبازی و قدر شربت از تخم آن تا پنج درم و از آب آن تا پنجاه درم ست و کذا جاوشیر یکدرم بعسل و کذا اسنا و کذا افسنتین
رومی از یک مثقال تا دو مثقال و در مطبوخ او از پنج درم تا ده درم و کذا حساک بشراب و کذا البن بلسان و کذا زراوند مدحرج و فلفل و کذا پوست بیخ کبر تا سه درم
بشراب و کذا احشای راسو خشک کرده دو مثقال و کذا تخم ترنج دو مثقال و کذا بادآورد و کذا زیره بشراب و کذا ابرسا بسرکه و کذا عنصل بریان و کذا ترشی
نارنج و کذا گل ارمنی یک مثقال و کذا شربت حماض و کذا زرنباد که نزد حکما بدل جدوارست و کذا سکبینج و کذا قردمانا بشراب و کذا اسارون و کذا دو نخود
و کذا دماغ ماکیان بریان و کذا شوربای بط فربه و کذا فلفل سیاه یا سفید یکمثقال و کذا اشنه بشراب پخته و کذا غافث بشراب و کذا بیخ نارنج خشک کرده
سوده و کذا اسلیخه و کذا عسل تا پانزده مثقال و کذا ریوند و کذا لحیة التیس و کذا برگ و شاخ نرم فرنجمشک و تخم او کوفته مع زعفران بشراب پخته و کذا دود قو
د بشرب و ضماد زراوند طویل دو درم هر واحد نافع جمیع سموم قتاله است و بقول قرشی علاج مشترک بجمیع سموم مفرحات یاقوتیه و تریاق اربعه وغیره است
و از ادویهٔ جدیده اینست که بگیرند تخم انجدان و بیخ آن هر یک یکدرم شیح ارمنی دو درم و بعسل سرشته با آب سیب بخورانند و گوشت خشک کردهٔ ابن عرس
بری در دفع سموم از قویترین ادویه است و شیخ میفرماید که ادویهٔ مشترکه برای دفع مضرت سموم آنست که با زهر برابری کند و نگذارد که اثر او بدل رسد
مثل تریاق و مثرودیطوس و فادزهرها که مجرب باشد و گل مختوم و تریاق آن و تریاق اربعه و گفته اند که ابهل درین باب عجیب و بی نظیر ست و دوای مرکب
ازان بغایت سود مند بود و بیخ بخور مریم چون بشراب بخورند و ایضا پودینه و تخم شلجم و ایضا غاریقون دو درم بشراب و بیخ سیاوشان و خبازی و برگ او
و آب مطبوخ او و ایضا دارچینی و مغز سر خرگوش با سرکه دو اوقیه و یا جندبیدستر یک مثقال با روغن زیت دو اوقیه و ایضا قیصوم سه درم با آب
حسک کوفته افشرده بنوشانند و تخم گذر و خصوصا اقلیطی و حلتیت و طبیخ جعده و سیسالیوس و تخم درخت سکبینج عجیب ست **صفت**

نسخهٔ تریاق الطین

دوای مرکب بگیرند تخم درخت سکبینج بری و جند بیدستر و برگ نی هر واحد یکجزو شحم حنظل سه جزو همه بقدر بندقه بزرگ از آن بخورانند و دوای تخم
انجدان و گوشت ابن عرس در قول قرشی گذشت و ابن الیاس گوید که آب برگ سیب سه اوقیه بدهند که آنرا درین باب خاصیت عجیب است و بگیرند
آب برگ سیب سه اوقیه و گل ارمنی یک مثقال و شیح ارمنی یکدرم و آب سیب بخورند که درین باب بغایت نافع است و تخم شلغم و پرسیاوشان و خیارزه و دارچینی
و مغز خرگوش مساوی کوفته بیخته بشراب ریحانی یا با بیست درم سرکه بخورند تعلیم سموم مشروبه و ملدوغه که مشهور نباشد یا آنچه مریض اظهار آن ننماید علاج آن
از علاج کلی آن کنند و هرگاه قسمی از آن معلوم شود بعلاج خاص آن پردازند و درینجا اولاً علاج کلی سموم مشروبه مرقوم میشود و بعد آن علاج خاص
هر یک از سموم مشروبه معدنیه و نباتیه و حیوانیه و سپس علاج کلی سموم ملدوغه و بعد آن علاج خاص هر یک از سموم ملدوغه و منهوشه و ملسوعه مسطور گردد

علاج کلی سموم مشروبه

اگر سم از جمله سموم مشروبه باشد در حالتیکه اندک تغیر محسوس شود میباید که بزودی از آب نیمگرم و روغن کنجد مکرر قی کنند بعد از آن شیر گاو و روغن
گاو خورند و اگر از شیر و روغن قی کنند نیز مناسب است و منع از خواب تا یکروز لازم بود پس اگر سم گرم باشد و این از گرمی معده و امعاء و تشنگی
و خشکی دهن معلوم میشود درینصورت لعاب اسپغول و شیر تازه و دوغ گاو و روغن بادام و صندل و گلاب و هندوانه و مانند آن هر کدام که باشد
ببرف سرد کرده بدهند و همچنین قرص کافور و مفرح بارد و آش جو بیاشامند و حوالی دل و جگر اضمده بارده ضماد کنند و پارچه بگلاب و صندل
تر کرده بر سینه گذارند و اگر سم بارد باشد و این از بی حسی اعضا و سردی بدن و عرق سرد و ثقل اعضا معلوم میشود درینصورت نیز بعد دریافت
این عوارض مکرر قی کنانیده شراب کهنه که از یکسال تا دو سال بر آن گذشته باشد بحسب مزاج مریض و مثرودیطوس و تریاق اربعه
و تریاق فاروق و دواء المسک حار و مفرح حار و پیاز و سیر و جدوار و جنطیانا یکمثقال و حلتیت یعنی انگوزه تا نیم مثقال و مانند آن
باید داد و اثر سم بهر عضویکه زیاده باشد اصلاح آن عضو بیشتر منظور دارند مثلاً اگر اثر ضرر بجگر محسوس شود ادویه مدره بکار برند و اگر بمعده
شود مسهل نرم بعمل آرند و علی هذا القیاس و شوربای مرغ خورند و روغن یاسمین و روغن نرگس و روغن گل و مانند آن بر دل و جگر طلا کنند
صفت تریاق اربعه مر مکی جنطیانا حب الغار زراوند طویل همه مساوی الوزن کوفته بیخته بروغن گاو چرب کنند و بعسل سه وزن ادویه
بسرشند قدر شربت یکمثقال با آب گرم **شیخ الرئیس** قانون علاج کسی که زهر خورده باشد چنین نوشته واجب است که مدافعت نکنند
بلکه هرگاه معلوم شود که زهر داده اند پیش از آنکه قوت او در بدن پراگنده شود مبادرت بنوشیدن آب نیمگرم و روغن کنجد و زیت نمایند و قی کنند
و در آن مبالغه نمایند چندانکه توانند و بهتر آنست که درین روغن طبیخ شبت و اندک بوره آمیزند و گاهی بزیت حضض و پیه مرغابی مخلوط
کرده میشود و بهتر آنست که آنچه برای قی ازین ادویه و از غیر او نوشیده شود آن آب و روغن بسیار بود و اگر اغذیه خورند هم بسیار باشد بهر آنکه
اگر او قی نشود قوت سم را بشکنند و بر آن غلبه نماید و چون قی حتی الامکان کرده باشند شیر بسیار بنوشند که این تیزی سم را بشکنند
و اگر از شیر نیز قی شود نیک باشد و ایضاً اگر طبیخ تخم انجره با روغن گاو بخورند زهر را بقی یا اسهال دفع کند بعده شیر بسیار بنوشند
و مسکه از شیر بهتر بود و ایضاً طبیخ بزرکتان و کذا شراب شیرین با پیه بط گداخته سود دارد و همچنین آب خاکستر چوب انگور و واجبست
که بعد قی حقنه کنند خصوصاً چون معلوم کنند که مضرت زهر با معا و اسافل فرود آمده و اگر اضطراب زیاده ازین باشد هم تدبیر قی و هم تدبیر
اسهال باید کرد و در میان آن از امر نوشیدن شیر غافل نباشند و اگر حاجت بخوردن مثل تریاق گل مختوم افتد بکار برند بهر آنکه او بهتر مدد
بر دفع سم کند خصوصاً چون آنرا در ابتدای امر بخورند که آن سم را بقی دفع کند و ایضاً حب بلسان زوفای خشک تخم شلغم بری فلفل سفید
و سیاه دار فلفل و ج انیسون فطراسالیون اسارون زیره سیاه بزرالبنج هر واحد چهار درم سنبل الطیب فقاح اذخر هر واحد پنج درم
سلیخه سیزده درم حماما زعفران هر واحد شش درم بعسل بسرشند و با شراب بقدر باقلای رومی بخورند و خوردن گل مختوم بشراب

همین فعل کنند و قومی گفته که چون سرگین خروس بخورانند در حال زهر را بقی برآرد و ایضاً آنچه بخورانند عصارهٔ فراسیون و برگ فی و بادرنج و تخم گندنا
و چند بیضه شتر و انجیر خشک و بندق و سداب ست و آنچه درین باب ستوده است اینست که بازرد چهار درم و مرمکی یکدرم بشراب شیرین بخورانند
و چون بعد قی التهاب شدید عارض شود آب یخ و روغن گل بنوشند و بدان قی کنند و لازم ست که خواب نکنند البته و نگذارند که تخیر کند بلکه
واجبست که بیدار کنند و قریب او آواز بزرگ دهند و هرگاه صورت ظاهر شود و سم معلوم گردد هر سم را بدانچه در باب او مذکور ست علاج کنند
و این ظاهر شدن بدو وجه بود یکی آنکه معلوم شود که آن زهر از کدام جنس ست دوم آنکه معلوم شود که آن از کدام نوع ست مثال اول اینست
که دریافت نمایند که آن سم از مقطعات حاده است پس علاجش بمثل شیر و مسکه و فالودهٔ سیال مرتب بروغن بادام یا بروغن گاو و هرچه
تیزی آن بشکند باید کرد و یا بدانند که آن زهر از جملهٔ سموم ملتهبه است تبرید او بکافور و گلاب و آب کشنیز و مانند آن همه بیخ سرد کرده باید کرد
و اعضای رئیسهٔ او را مثل طحلب و غیره ضماد کنند و هر وقت آنرا سرد کنند و آنچه مثل این را بسیار نفع کند دوغ گاو سرد کرده است و اگر حاجت
فصد افتد باید کرد و یا معلوم کنند که آن زهر از مخدرات ست پس تریاق کبیر و دواء الحلتیت در شراب صرف استعمال کنند و همچنین سیر سوده
بشراب آمیخته و یا دریابند که آن سم مضاد جوهر آدمی ست علاج آن بمثرودیطوس و تریاق و دواء المسک و فادزهر کنند و ماء اللحم و شراب
استعمال کنند و مریض و مسکن او را خوشبو نمایند و جامهٔ خوشبو بپوشانند و عطسه آورند و فم معدهٔ او بمالند و در دهان او باد بدمند و موی او
بر کنند و هرگاه نوع سم دریافت گردد علاج خاص آن کنند بدانچه مذکور گردد و بالجمله ادویه که بسبب سموم مینوشانند یا بدان ارادهٔ شکستن تیزی
زهر و تغییر جوهر او میکنند مثل شیر و فادزهر و یا بدان ارادهٔ اخراج جوهر سم میکنند مثل گل مختوم و یا بدان ارادهٔ مقابلهٔ کیفیت او میکنند
مثل خوردن سیر در شراب برای عقرب گزیده ابن الیاس و صاحب کامل و غیرهما گویند کسیکه زهر خورده باشد میباید که در ان استعمال
نکنند و صبر نمایند تا آنکه معلوم شود که آن از کدام قسم سموم خورده است بلکه واجب ست که همگی همت در نوشیدن آب نیمگرم بسیار و روغن کنجد
کنند و در دهن او انگشت یا پر مرغ مبلول بروغن کنجد داخل کنند و بدان قی نمایند و معده را پاک سازند قبل از آنکه قوت زهر در معده و بدن
قرار گیرد و مبالغهٔ تمام در تنقیهٔ معده کنند و اگر قی بران دشوار گردد آبیکه در ان شبت و بورق یا شماک و جوز القی جوشانیده باشند نوشیده
قی کنند بعد از ان شیر بسیار و روغن گاو بنوشند و نوشیدن شیر با مسکه بهتر از نوشیدن شیر با روغن ست پس اگر در معده و امعا
سوزش و التهاب و تشنگی و کرب و خشکی دهن دریابند یقین کنند که دوای سمی حاد ست میباید که روغن گل و روغن بنفشه بگلاب و لعاب
اسپغول و لعاب بهدانه و تخم کتان و شیر تازه و ماء الشعیر بروغن بادام بنوشانند و غذا شوربای ماکیان فربه یا حریرهٔ معمول از نشاسته
بروغن بادام و روغن بنفشه و شکر بدهند و انار میخوش یا شیرین یا سیب و بهی بمکند و کاهو و خیار و بادرنگ و شفتالو و آلو دهند و بقلهٔ
مبارک و کاسنی بخورند و بر جگر صندلین و گلاب و کافور ضماد کنند و بر سینه و شکم پارچهٔ کتان مبلول بگلاب و صندل بدارند و تریاق گل مختوم
یکمثقال در اول امر بدهند و نسخهٔ آن مسطور شد لیکن درینجا وزن حب الغار و گل مختوم هر واحد سه درم و ایرسا دو درم ست و نوشته
کرده بیت بسرشند و اگر حرقت و لهیب شدید باشد و بدین تدبیر ساکن نشود این حقنهٔ لینهٔ مسکن لذع بعمل آرند بنفشهٔ خشک و نیلوفر هر واحد
سه درم عناب سپستان هر واحد سی عدد سبوس گندم یک کف جو کوفته دو کف همه را در دو رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده
روغن بنفشه و روغن نیلوفر هر واحد بیست درم بران انداخته نیمگرم حقنه کنند و هرگاه معلوم شود که سم از طبایع است آب یخ و پست برف
سرد کرده و روغن گل و قرص کافور و دوغ گاو و آب فواکه بارده مثل آب انارین و آب خیار و تربز و مانند آن بنوشانند و بر اعضای رئیسه ضماد
طحلب و صندلین سازند و اگر جمود و سبات و گرانی در دست و پا و زبان حادث شود بدانند که آن از مخدرات ست پس شراب کهنه صرف و سداب
و یا آب سداب یا بابونهٔ کوهی و قسط و فلفل و عاقرقرحا و قردمانا مساوی بیاشامند و اگر تریاق و مثرودیطوس حاضر نباشد این دواء الحلتیت بخورانند

صفت آن مرصافی قسط برگ سداب پودینه فلفل عاقرقرحا قردمانا هر واحد ده درم حلتیت برابر همه باریک ساییده بعسل کف گرفته بسرشند شربتی ازان یکمثقال ویا نیم مثقال ویا این دوا دهند بگیرند مرصافی یکدرم قنه دو درم مر راسوده با قدری شراب ترکرده بخورند ویا برگ سداب وجوز وانجیر ونمک بخورانند وتکمید معده وامعا با بیکه دران سداب وپودینه وشمام پخته باشند باید کرد وبدن او بمالند تا سرخ شود وبنخود آب معمول بماکیان فربه وشبت ودارچینی وخولنجان وفلفل وزیره وروغن زیت غذا سازند واگر حاجت بود این حقنه حاده بعمل آرند بگیرند سنای مکی هفت درم قنطوریون دقیق وقطرون وجاوشیر وسکبینج هر واحد سه درم همه را در دو رطل آب بجوشانند تا بیک آید صاف کرده بران روغن زیت وروغن زنبق هر واحد ده درم انداخته حقنه کنند واگر ذبول وسقوط النفس وغشی وانحلال قوت یافته شود کار بزرگ باشد وکمتر ازان نجات یابد زیرا که این از سموم مضاد بدن انسان بجمله جوهر خود باشد علاجش اینست که بعد قی بمبالغه وتنقیه تام معده تریاق کبیر وقرص افاعی ودواء المسک حلو ومر دهند وتقویت مزاج بماء اللحم مع شراب کنند واگر چیزی ازین یافته نشود بگیرند گل مختوم وشیح ارمنی وغاریقون وبیخ سوسن وپودینه کوهی وجندبیدستر وتخم انجره ونار دین وعصاره فراسیون ازین ادویه مفرد و مرکب بقدر یکمثقال کوفته بیخته بشراب ریحانی بخورانند وفندق وانجیر وسداب دهند ویا آب خار خسک افشرده بنوشانند ویا انجدان یکدرم شیح ارمنی دو درم کوفته بعسل سرشته با آب سیب وشراب کهنه بدهند وصندل وگلاب وکافور که دران اندک مشک حل کرده باشند بویانند وبعود وعنبر بخور سازند وسینه وفم معده او را بمالند تا گرم شود وغذا القلیه معمول از گوشت ماکیان بزیت غسیل که بران شراب ریحانی وگلاب چکانیده باشند باید داد پس اگر صلاح نیابد وغشی وسقوط نبض طول کند وچشم غائر شود وعرق سرد آید طمع بحیات او نباید داشت وبدانند که بعض سموم نکایت در عضوی از اعضا میکنند پس میباید که تفقد آن نمایند تا آن عضو از اذیت او محفوظ ماند مثل آنکه اگر اضطراب در اسفل شکم حادث شود شیاف نرم بردارند یا حقنه لینه بعمل آرند یا اسهال بدوای ملین کنند واگر بمعده حادث شود با آب نیمگرم ومانند آن قی کنند وچون یرقان حادث گردد آنچه مخصوص بجگر باشد از ادویه واشربه بخورانند وهرگاه خفقان وغشی پدید آید قصد تقویت قلب نمایند واگر تشنج ظاهر شود بعلاج دماغ متوجه شوند واگر در جائی از بدن لهیب وسرخی حادث گردد بطحلب وصندل ومانند آن آنرا سرد نمایند تا آنکه خدر شود بشرطیکه آن موضع از اعضای رئیسه دورتر باشد وآنجا که از تناول ادویه گرم گرمی زیاده پدید آید مسکه وروغن باید داد وقی باید فرمود واگر از شرب زهر سردی در عضوی ظاهر شود آنرا گرم سازند واگر غشی افتد بعلاج غشی مشغول شوند وتقویت اعضای رئیسه نمایند الطاکی گوید سم که لذع وحرقت پیدا کند حاد باشد در علاج او تکثیر از دهنیات وشیرین ولزج نمایند واگر حرارت وظلمت وسدر وحکه وطیش واختلاط آرد حار باشد دران مثل القیعه وگل ارمنی وکافور زیاده نمایند واگر سبات وثقل حادث کند بارد باشد دران دوای حار مثل دواء الحلتیت که دران حلتیت بقدر ربع همه ادویه باشد ومثل شراب وسیر مؤثر ست بالجمله در علاج هر سم واجب ست که اولا ابتدا بقی کنند بطبوخ شبت وترب وبورق وروغن کنجد وروغن گاو وشیر وعسل مجموع یا آنچه میسر آید تا آنکه تنقیه حاصل شود بعد ازان مفتحات قلبیه وغیره وآبهای فواکه واگر چه از برگ آنها باشد وربوب وروغنها دهند وزراوند مع تخم ترنج مجرب ست بعده اگر قوت متحمل باشد فصد کنند در حار والا بر تلیین اقتصار کنند واگر قی دشوار باشد آنچه آنرا خارج کند مثل قثاء الحمار دهند بهر آنکه قی نافع ترین علاج ست در هیچا بعده اگر سموم در شیر یا روغن داده باشد آنرا این دوا مخصوص داشته اند که زنجبیل زهره آهوی نر هر واحد دو درم زهره خروس یکنیم درم شراب کهنه شیر دختران هر واحد دو اوقیه با هم آمیخته سه درم بخورند واگر در شیرین آمیخته باشد مزید قی وفادزهر وتریاق الطین بکثرت باید داد واگر با ترشی داده باشد در حفظ عصب جهد نمایند وشارب سم در ترشی اکثر از نسل وباه معطل میشود وواجب ست اگر سموم از خارج بطریق غسول بعمل آمده باشد مزید عنایت باطلیه بدانچه بهر آن مقرر ست مثل آب برگ آلو وآب کاهو ولیمون وآرد جو وباقلا وصندل وگلاب وآب ورد

و آب سداب و خون خروس و سفیدی بیضه و کافور و نشاسته و عصفر و خطمی مجموع یا آنچه ازان میسر آید و در سم که بطریق استنجا مستعمل بود حمول بگل علیق و با زنگ مست او مع نصف یکی ازین هر دو داوی مع سدس آن کنند و نیز روغن گل زیاده کنند و کذا خون جدی وقت ذبح کردن برای سم مشموم استنشاق بروغن گل و بنفشه و ما میثا و مضمضه کنند و حکم سم ملبوس قریب از غسولاتست و زیاده کنند غسل بشیر و روغن گل پس آب پس سفیده بیضه و آنچه از اطلیه و عصارات برگ اشجار گذشت و روغن سوسن و سم کهربا روغن مالیده باشند مالش صبر و حضض و زهره‌ها و صندل و کبابه مع ربع یکی ازینها افزایند و اگر بطریق کحل مستعمل باشد اکتحال بمرو کنند مع چهارم حصه یکی ازینها کافور و هشتم حصه مشک کنند و کذا امیه سائله با لعاب اسپغول با آب برگ زیتون سویدی مینویسد که شرب طبیخ کرفس و کذا بیخ انجدان و کذا اجنطیانا یکمثقال تا دو دارچینی از دو درم تا پنج درم و کذا پنیر مایه تا نیم مثقال و کذا بول انسان و کذا خون گوزن و کذا افراسیون و کذا تخم سداب بشراب و کذا پوست ترنج زرد باریک و کذا مروارید سوده سه درم با شیر ماده گاو تازه و یا بروغن گاو هر واحد نافع سموم مشروبه است اطبای هند گویند که شیره کسوندی که با برگ و بیخ و شاخ او سائیده گرفته باشند بقدر یک کاسه دادن جهت اکثر سموم مشروبه سودمند است و همچنین منسل را سائیده نوشانیدن و ایضاً بیخ کسوندی بیخ موتهه برابر با آب سائیده زهر خورده را بنوشانند و کذا مرچ سیاه یکماشه سوده بروغن ماده گاو یکتوله آمیخته بخورانند و اگر کنول یکماشه نیله تهوته دو سرخ باهم سائیده با آب گرم بنوشانند زهر را بقی بیندازد و اگر مغز پنبه دانه کوفته بشیر گاو جوش داده بنوشانند نافع اکثر انواع سم مشروبه است و خوردن کسیس و مفید سم حار است و همچنین بیخ چولائی اگر تازه باشد یکتوله و اگر خشک باشد نیم توله با آب سائیده بروغن گاو خوردن برای جمیع انواع سم گرم نافع است و اگر کٹائی خرد سائیده بخورند دافع زهر است

معالجات سموم معدنیه

انطاکی گوید که سمیات معدنیه در ضرر و نکایت شدیدتر اند از نباتیه و حیوانیه مانند سم الفار که آنرا بفارسی مرگ موش گویند از خوردن آن اکثر قی و اسهال بسیار افتد و قولنج و خناق و خشکی دهان و گرانی و سیاهی زبان و سوزش سینه و خفقان پدید آید و چشمها سرخ و بدن گرم شود و بقی الدم و اسهال کبدی هلاک سازد و اگر کسی زنده ماند دست و پا فدر گردد و آماس بدن و شور یا جذام یا سل پدید آید علاج اول قی کنانند بشیر گاو یک آثار و روغن زرد نیم پاو و یا بورق سه ماشه در مسکه گاو یکتوله بلیسانند و بالائیش سکنجبین ساده و گلاب با آب خیارزه بکرات و مرات بنوشانند تا قی بفراغت آید بعد ازان سقمونیای مشوی ربع درم بماء العسل یا بحلاب خام بدهند و تا چهار پاس خواب کردن ندهند که دران خوف هلاکت است و ادویه مزلقه بارده بسیار دهند و مسکه و نبات بسیار لیسانند و در منع خشکی بشیر و روغن و مسکه مبالغه نمایند و جمیع مرطبات آنرا نفع دهد و اگر سحج عارض شود سفوف طین و روغن گل و شیر گاو داغ کرده خورانند و اگر غشی و خفقان و دیگر امراض پدید آید بمعالجه آنها پردازند و غذا شیر و برنج یا فیرنی یا شوربای بزغاله بانان دهند و نزدیک اهل هند کات هندی بقدر دو سه توله در آب حل کرده نوشانیدن رافع زهر سم الفار است و فوراً فائده میکند و بتجربه رسیده و همچنین بعد قی سفوف پوست درخت گولر خورانیدن و آب بیخ کیله و کافور نوشانیدن نافع بود و گویند که اگر مغز تخم کنار دو ماشه باریک ساخته با آب بخورانند سم الفار خورده را مفید است و هرچه در علاج سیماب مقتول و مصعد می آید بکار برند

سیماب مصعد و مقتول و شنگرف

خوردن اینها درد شکم و مغص شدید و اسهال خون و گرانی زبان و ثقل معده و حبس بول و ورم بدن آرد و گاهی احتراق خون و امراض آن حادث شود علاج بطبیخ شبت و شراب عسل و بورق قی کنند و یا بورق هفت ماشه در عسل سه توله بدهند و قی فرمایند بکرات و مرات و بالائیش شراب کهنه نوشانیده باز قی کنانند و ماء العسل و بوره هر دو آمیخته حقنه سه چهار مرتبه کنند تا تنقیه خوب حاصل آید پس شیر گاو و شلغم سیر دهند و لعابات بارده نوشانند و شوربای چرب دهند و آنچه در علاج مرداسنگ گفته آید نفع دهد و صاحب کامل و حاوی مینویسند که بعسل و شبت و تخم ترب و بورق قی کنند و اگر ازین خارج نشود حقنه با آب چقندر و روغن کنجد و مری و خطمی کنند و هرگاه امعا پاک گردد و سحج عارض شود بسفوف الطین بروغن گل و شیر سنگ تاب یا آهن تاب دهند و گیلانی گوید که از علاج جید او اینست که بعد قی و حقنه سه درم مرد اسپ حل کرده با ماء العسل چند کرت بدهند و تقویت دل بادویه و اغذیه مناسبه کنند بعده حریرهای چرب و شحوم لینه استعمال کنند و از عادت اهل هند است که جوانان انسانی از خوردن سیماب مصعد ضرر یابد امر بخوردن پیٹه و مربای آن میکنند و در تناول آن افراط مینمایند و بدان صحت می یابند و مداومت بخوردن او هر روز مفید

میکنند تا آنکه آثار صحت ظاهر شود و بعضی اطبای هند مینویسند که برای دفع مضرت سیماب و شنگرف جوانسه و یا کشنیز خشک در آب شیره بر آورده چند روز بنوشند
و یا روغن بادام شیرین بشنده در شیر گاو یکنیم پاو حل کرده هفت روز بنوشند و ایضاً برای دفع ضرر کشتجات مثل سیماب و شنگرف و مس و فولاد و برگ نقره و سنگ جاهن بقدر دو
توله هر روز بطور بنگ سائیده نوشیده باشند که با استعمال این بسیار کسان صحت یافته اند و از معمولات است و دو نسخه معمولی در اخراج کشتجات با دار البول در اودیه عام
مسطور شد و ایضاً شخصی که کشته سیماب خام خورده باشد یا بیکه تابست و یکروز برگ لیموی کاغذی مثل بنگ سائیده بنوشند تمام سیماب از بدن دفع شود و ایضاً
اگر بدن ترقیده تا شد و جابجا سوراخ شده برگ کرنجوه بطور بنگ سائیده صاف کرده روز مره یک پیاله بنوشد و نان نخود با گندم کم نمک با روغن بسیار بخورد در چهل روز
صحت شود و حکیم شریف خان در تالیف شریفی مینویسند که برای کسیکه سیماب نیم خام خورده باشد و از آن دیوانه ... حالت ... پیدا شده باشد یک عدد درخت نیل مسلم
از بیخ بر آورده قطعه قطعه کرده در ظرف کلان در آب بسیار خوب بجوشانند بعده صاف نموده یک پیاله از آن آب ناشتا بخورد بعد از نیم گهری باز یک پیاله بخورد همچنین تمام
خورده باشد و غذا در آن روز هیچ نخورد همه سیماب از راه بول بر آید و یک روز کفایت کند و اگر حاجت افتد روز دوم هم استعمال نماید و بول را در ظرف برنجی یا سفالی یا چینی
بگیرند تا سیماب بنظر در آید بعضی اعزه این ترکیب استعمال نموده اند و منافع آن مشاهده کرده اند

مرداسنگ و رصاص و سفیداب و جبسین

از خوردن مرداسنگ و براده رصاص ورم بدن و معده سخت و نفخ پدید آید و نفس تنگی کند و گاه مختنق گردد و گاهی با آن اعراض ایلاوس ظاهر شود و رنگ بدن مثل رنگ
اسرب شود و قولنج و حابس بول و خشکی دهان و ثقل زبان و معده و امعا ظهور نماید و گاه باشد که اسهال بافراط آید که منجر بسحج امعا گردد و خوردن سفیداب سفیدی
زبان و استرخای اعضا و سرفه و فواق شدید و خشونت و خشکی حلق و زبان و درد فم معده و شکم و اختلاط عقل آرد و گاهی بول سیاه یا دموی گردد و از خوردن
جبسین قولنج و اختناق و خشکی دهان عارض شود **علاج** مفتحات مثل تخم شبت و ترب و پوست سیاه اصل السوس یک یک ماشه انجیر زرد ده عدد در یکنیم آثار آب
بجوشانند که بنیم آید جوز القی دو ماشه بورق سه ماشه سوده سرد ارو ساخته عسل سه توله اضافه نموده بدهند که قی بسیار افتد و حبلت ... مغز فلوس در آب کاسنی مالیده
صاف کرده روغن بادام یا گاو آمیخته بدهند و یا جوارش سفرجلی مسهل با شربت دینار دهند و یا حقنه حاد معمل آرند بعده به تعدیل مزاج بتحلیل حرارت خورانند و بحمام
برند که عرق آید و ادویه معرقه دهند و غذا نخود آب نخود تنها و یا شوربای مرغ با نان بدهند و بقول ابن الیاس قی تیجیری کنند که در آن تفتیح باشد مثل تخم کرفس و شبت و
و انجیر و بورق و ماء العسل و اسهال بجوارش شهر یاران نمایند و جوارش فلافلی خورانند و خردل و یا شراب با آب مطبوخ کرفس و انیسون بنوشانند و گلسبت ... اد
با سفیدباج مرتب از لحوم خرفان سازند و علامت صحت اسهال شکم و ادرار بول است و بالجمله محتاج بمفتحات مدره معرقه مسهله بود و در خوردن سفیداب قی بماء العسل و شبت و
و نمک کنند و یک دانگ سقمونیا با ماء العسل خورند و یا بگیرند تخم کرفس و انیسون و بادیان هر واحد سه درم و در آب جوشانیده بقدر سه اوقیه از آن بنوشند تا ادرار بول کند
و یا حقنه قوی بکار برند و نگذارند که خواب کند و آنچه این را نفع کند آنست که تنجد بخورند و بخایند و بران شراب بنوشند و در خوردن جبسین ماء العسل و لعابات لزجه چربها
لینه بنوشانند تا خشونت حلق زائل شود و احتیاج با سهال بود و بگیرند سقمونیای مشوی نیم دانگ در جلاب شکر سفید ده درم بدهند و معاودت اسهال بمرات
نمایند و اگر سحج حادث شود علاج آن نمایند و شیخ مینویسد واجبست که مر سه درم در شراب حل کرده بنوشانند و یا سنبل رومی بسر که بین کبوتر صحرائی بشراب بدهند
کر این علاج بلیغ النفع است و یا افسنتین و زوفا و یا تخم کرفس و یا فلفل خاصه هر واحد بشراب تخیر رانند و یا ایرسا مر یا نیم درم فلفل بدهند تا عرق آید و یا شش قیراط
سقمونیا در ماء العسل دهند و در سفیداب گاهی در دوائیکه بدان قی کنند روغن اقحوان و روغن سوسن و روغن نرگس داخل سکنند و در ادویه او صمغ آلوچی افتد و در جبسین
خاکستر اطراف انگور سیاه شاه سفید گفته اند و کرمانی و غیره نوشته اند که در مرداسنگ بعد قی سه درم مر و دو درم سنبل بعسل یا شراب چهار نوبت دادن مفید است
و تخم کرفس و افسنتین هر مساوی بقدر دو مثقال با آب کرفس یا بشراب یک اوقیه ادار بول نماید و در سفیداب بشربت افسنتین ادار بول نماید و خوردن مسکه و شراب
نفع دارد و عصاره افسنتین یکمثقال بماء العسل چند بار دهند تا بول بسیار و در جبسین شبای اعابیه عصاره خطمی رطب و بکوکیه دهند بعده ربع درم سقمونیا در
جلاب بدهند و اگر اعراض ساکن نشود اعاده اسهال کنند و صاحب کامل گوید که علاج شرب سفیداب رصاص قی بماء العسل و شبت و اندکی نمک کرم است

نسخه فرفیون

۱

ونیم مثقال شبرم یا یکدرم حب النیل بخورانند و آبیکه در ان تخم کرفس و انیسون و بادیان و افسنتین رومی جوشانیده باشند بیاشامند تا ادرار بول نماید و سویدی گوید که شرب طبیخ انجیر بماء العسل کسی را که سفیداب خورده باشد نفع کند و کذا آلوی بخارا و اصل السوس کوفته جوشانیده بدان قی کردن و کذا صمغ آلو بشراب خورده قی کردن و شرب خاکستر چوب انجیر یا انگور برای شارب جیبین بانفعست و سرهندی مینویسید که در سفیداب خوردن اجواین مسلم صبح و شام خیلی مفید یافتم

زرنیخ و نوره و زنجار و صابون

خوردن هرتال و آهک و صابون سحج و قروح امعاء و حرقت معده و درد شدید شکم و خشکی دهان و اسهال دموی و عسر البول و سرفه و سردی دست و پا و غشی آرد و از خوردن زنگار مغص شدید و سوزش حلق و شکم و جراحت معده و قی حادث گردد علاج به زرکتان و حریره خبازی و شهد قی کنند بعده آب برنج و آش جو و شیر و مسکه و روغن و لعابات خورند و شوربا های چرب تناول نمایند و کسیکه در حلق او غبار آهک بسیار رود العبه و البان آنرا کفایت کند و بقول شیخ ابتدا کنند بدانچه تناول او در کسر حدت آنها واجب بود مثل فالودجات مرتب بشیر چرب و ماء الشعیر بروغن بادام و مانند آن بعد از آن آب گرم بجلاب یا بروغن بنوشانیده قی کنند و عصاره ملوکیه بغسل دهند و همواره شیر و لعابات و لزوجات و دسومات و شوربا های شحمی و خصوصاً بخبازی بیاشامند و اگر سرفه حادث شود بسلیبات مغریه معالجه نمایند و علاج نوره نیز قی و حقنه و تدسیم و تلیین ست و علاج حشیش قریب از علاج زرنیخ بود و گفته اند که بول خر ذره آبی بقدر دو دانگ در آب گرم بنوشانند و صاحب کامل گوید که صاحب او روغن انجد و آب گرم و یا روغن زرد و شکر نوشیده قی کند بعده شوربای ماکیان فربه و روغن بادام یا لعاب اسپغول و روغن تخم کدو بنوشد و ایضاً حقنه بماء الشعیر و روغن بنفشه که در ان عناب و سپستان پخته باشند مع لعاب اسپغول و لعاب تخم کتان و سفیدی بیضه بعمل آرند

زاج و شب

خوردن اینها سرفه شدید که مؤدی بسل گردد پیدا کند علاج شیر تازه و مسکه با شکر دهند و شربت بنفشه با آش جو و روغن بادام خورانند و حریره چرب با شکر و روغن بادام دهند و زردی تخم مرغ نیم برشت و شوربای مرغ فربه و قلیه اسفاناخ غذا سازند و اشربه زوفائیه و مانند آن بنوشند

براده آهن و خبث الحدید

خوردن آکال دهن و درد سر و خشکی دهن و درد شکم آرد علاج شیر تازه مع بعض مسهلات قویه بنوشانند تا اسهال آید و مسهل قوی منقول از حکیم عابد سرهندی اینست که بگیرند حب النیل غاریقون بسفایج تربد برگ سنا افتیمون زنجبیل بنفشه مساوی حب النیل را در روغن زرد بریان نمایند پس باقی ادویه کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده از سه درم تا چهار درم بجلاب استعمال کنند و تکرار نمایند و همچنین ماء العسل که در ان سقمونیا حل کرده باشند آنرا نفع دهد بعد از ان روغن و مسکه دهند و مدام روغن گل و سرکه و گلاب بر سر نهند و قدری سنگ مقناطیس خیر باریک کوفته بخورند و عقب آن مسهلات لینه بنوشند و گاهی حاجت افتد که هر روز یک درم مقناطیس خورانند بعده شوربای چرب و حریره مزلق بروغن گاو دهند تا اسهال کند و چون معلوم شود که آهن هنوز در معده باقیست بدین اشیا قی آورند الماس سم قاتل محرق معفن ست علاج فی الفور آب گرم و روغن قی کنانند بعد از ان شیر تازه بنوشانند

معالجات سموم نباتیه

بدانکه ردی ترین سموم نباتیه قاتل بجمله جوهر خود بیش ست و گویند که زهر هلاهل عصاره برگ و ساق اوست و از خوردن بیش ورم لب و زبان و جحوظ چشم و التهاب و خشکی و سقوط قوت و تواتر نفس و بدبوی دهن و غشی متواتر و دوار و صرع و ضعف ساقین از مشی عارض شود و هر که از ان خلاص یابد در دق یا سل افتد علاج لازم ست که مبادرت بقی نمایند بطبیخ تخم شلجم و قی بمرات کنند و طلا و روغن گاو متواتر بنوشانند و قی کنانند و همچنین هر ساعت طبیخ پوست بلوط بشراب دهند بعده علاج اصلی او فادزهر و دواء المسک و جدوار و تریاق کبیر ست و از بهترین اشیا برای آن خوردن مشک ست بحکاک فادزهر و یا بمقدار یکدرم دواء المسک با یک قیراط مشک و قومی گفته که بیخ کبر فادزهر بیش ست و حیوانیکه آنرا بیش موش گویند خوردن او سریع النفع ست و بقول مؤلف اقتباس آب چقندر و یا قطف و یا پالک سبز نیم آثار

و شیر گاو و یا بز یک آثار و روغن گاو چهار و نیم توله نیمگرم نوشانیده بکرات قی فرمایند و از خارج بپر مرغ هم تحریک نمایند که قی خوب آید بعده زهر مهره یکماشه سوده در خمیره صندل ترش یکتوله آمیخته بلیسانند بعده شربت انار کوهی ترش و شربت لیمو هر یک دو نیم توله در عرق زرشک و بیدمشک و صندل و نیلوفر و کاسنی هر یک چهار توله تخم ترنج سه ماشه خورانیده بنوشانند و بفاصله دو یا سه ساعت رگ هفت اندام زنند و خون بسیار گیرند که غشی افتد پس گلاب و عرق بیدمشک و آب شیرین بر برف سرد کرده بر رو و سینه زنند و پارچه بصندل سفید که بگلاب و بیدمشک و عرق بهار نارنج سوده باشند آغشته بر سینه گذارند و لمحه لمحه آنرا بعرقهای مذکوره تر دارند تا بهوش آید و باز تکرار قی و دوای اول نمایند تا هشت پاس غذا ندهند و عوض آب گلاب و عرقهای مذکوره نوشانند و از پاس نهم آش جو با شربت نیلوفر دهند و یا خشکه بدوغ گاو و مربای کرونده و تمر هندی و افشرهٔ فالسه و زرشک و خرمای هندی و راحت جان درین باب نفع عظیم دارد و تنقیهٔ بدن بمسهلات صفرا و مطفیات خون بکرات نمایند بعده قرص کافور با دوغ گاو دهند و غذا بدستور دارند ولیکن روغن زرد و مسکه دران بسیار بود و جغرات گاو میش و دوغ ترش بسیار دهند که در رفع سمیت این عظیم الاثر است و همچنین ترشیها خصوصاً اچار لیمو وغیره که در مقطر افتاده باشد و تریاق کبیر بسیار مفید است و اگر بهم نرسد عوض آن مثرودیطوس کنند و تریاق اربعه نیز نفع دارد و صاحب کامل گوید که بزودی قی کنند بروغن زرد یا زیت یا روغن کنجد و آب گرم که دران تخم شلجم و شلجم جوش داده باشند بعده تریاق فاروق نیم مثقال باندک آب مطبوخ تخم شلجم و یا آب سداب دشتی که دران قدری مثرودیطوس مالیده باشند بروغن گاو بدهند و فادزهر خالص بآب سوده و پوست بیخ کبر باریک سوده بآب سداب دهند و کرمانی گوید که چهار اوقیه طبیخ شاه بلوط با یکدرم ذوار المسک و یا نیم دانگ مشک فقط سودمند است و از جمله تریاقات عظیم الاثر پوست بیخ کبر در روغن گاو است

قرون السنبل

قسمی از بیش است و آنرا بهندی سینگهیا نامند از خوردن او علامات سرسام و سیاهی زبان و بول الدم ظاهر شود علاج بعد علاج کلی سموم مشروبه از قی وغیره و ایضاً قی بماء الشعیر و روغن گل نیمگرم و مانند آن کافور یکماشه با چند توله گلاب بخورانند بر برف سرد کرده و قرص کافور بدوغ گاو دهند و آب سیب سه اوقیه ببرف و یا پست سیب ترش و یا پست جو بآب برف و جلاب و یا آب انارین و یا آب خیار و یا آب عنب الثعلب و یا آب هندوانه سه اوقیه بشکر ده درم و یا ماء الشعیر بآب انار و یا جلاب بلعاب اسپغول و لعاب بهدانه بر برف سرد کرده و یا شیرهٔ تخم خرفه بروغن بادام و روغن گل سرد ببخ و یا دوغ ترش ببرف و یا شیر تازه و یا شربت صندل بنوشانند و بر جگر و معده و دل صندل و گلاب و کافور ضماد کنند و یا قیروطی معمول از گلاب و آب خرفه و آب کاهو و آب حی العالم بروغن گل و موم سفید بر برف سرد کرده بخرقهٔ کتان آلوده بر سینه و معده و جگر نهند

فرفیون و کرمدانه

از خوردن فرفیون کرب شدید و لهیب و سوزش در شکم و فواق عارض شود و گاهی اسهال بافراط گردد و گاهی خون با سهال آید و از کرمدانه جگر و ورم عارض شود علاج بآب شبت و روغن بادام قی کنند بعده تبرید با شیای مبردهٔ قویه نمایند و پست جو با برف بخورند و در آب سرد نشینند و گلاب بر برف سرد کرده تجرع نمایند و روغن گاو و مسکه بسیار خورند و آب انار میخوش و آب سیب میخوش و دوغ بر برف سرد کرده بنوشند پس معالجه بعلاج قرون السنبل نمایند و خوردن حریره بر برف سرد کرده سود دارد

البان یتوعات

مثل شیر شبرم و شیر عشر و شیر انجیر و مانند آن و سقمونیا از خوردن اینها سوزش شدید و اسهال مفرط و عسر بول عارض شود علاج کسر حدت و قوت او بروغن گاو و مسکه و شیر و دوغ کنند بعده علاج بربوب قابضه چون رب بهی و ریباس و قرص طباشیر قابض و قرص کهربا و رب آس و پست سیب و بهی کنند و استحمام بآب شیرین معتدل در گرمی و سردی نمایند

ودر تشبیر شیر هم را ریختن آب برف بربدن نیز فائده دارد و عرض حادث از آن چون اسهال الدم و بول الدم را بدانچه در باب آنها معلوم شده علاج کنند

دفلی یعنی خرزهره

کثیر او انسان و دواب و سائر حیوانات را قتل کند و قلیل او کرب شدید و لهیب عظیم و نفخ شکم آرد علاج مبادرت بقی نمایند پس بشیر بز غرغره متواتر کنند و لعاب اسپغول و بهدانه هر یک ۷ ماشه در عرق بید مشک و گلاب هر یک هفت توله شربت نیلوفر چهار توله بنوشانند و بمسهل صفرا تنقیه بدن کنند و مطفیات خون بسیار دهند و روغن گاو و مسکه هر قدر که خورده شود بسیار مفید است و لعاب بهدانه و لعاب اسپغول و لعاب کنوچه به روغن بادام سودمند بود و طبیخ خرما و حلبه بسیار نافع است و شوربا های چرب خصوصاً فالودجات معمول بروغن گاو و مسکه و روغن بادام خورانند و یا تخم فنجنکشت در آب جوش داده بنوشانند که این تریاق او گفته اند و انجیر بعسل نفع کند و شکر و جلاب و همه شیرینیها آنرا نافع است و رب انگور نیکوست و حقنه لین مرطب آنرا نافع بود و غذا آش جو و مهلبه و برنج بشیر و شکر خوب است

بلادر

از خوردن آن تقطیع در حلق و شکم و التهاب و حرقت شدید در دهن و معده و سوزش امعاء و بثور و آبله در لب و دهن و تپ حاد و سرسام حادث شود و گاهی از آن جنون و وسواس سوداوی بسبب احتراق اخلاط عارض شود و بعضی را بسبب موافقت نقصان نکند علاج مداومت خاص این قی کردن بروغن کنجد و آب نیم گرم است پس چیزهای سرد و تر مانند شیر و دوغ و آش جو دهند و روغن بنفشه و روغن بادام بکار برند و کنجد و نارجیل دریائی نیز مفید بود و گویند فادزهر آن مغز جوز است و شیر زنان سر الیدن و لعاب اسپغول و بهدانه به نبات شیرین کرده نوشانیدن نافع است و بقول شیخ روغن بادام و روغن کنجد و مسکه و روغن گاو و شیر تازه و دسومات از شوربا ها و مانند آن بنوشند تا سوزش ساکن شود و دوغ گاو بر برف سرد کرده و ماء الشعیر سرد کرده و آب فقاع که سرد کرده خورند و در آب سرد بنشینند و بعلاج سرسام معالجه نمایند و از اشیائیکه بدان علاج کنند مغز چلغوزه است و مسیحی گوید که مبادرت بقی کنند از مسکه و روغن گاو و روغن گل بعده شیر تازه و جغرات بشیره تخم خرفه و روغن بادام بنوشانند و ماء الشعیر با نبات و روغن بادام دهند و هر گاه سوزش در حلق یابند غرغره بروغن بادام یا روغن تخم کدو و مغ شیر و لعاب بهدانه فرمایند و از ماء الشعیر بروغن بادام چندی قطع نکنند و غذا مزورات از کدو و یا لاک و قطف و ماش بروغن بادام بسیار سازند و مغز خیار و بادرنگ دهند و مولف اقتباس مینویسد که اول فصد هفت اندام یا باسلیق کنند و خون بسیار گیرند و آب اسفاناخ نیم آثار و نمک طعام یک نیم توله آمیخته نوشانیده قی بکرات و مرات نمایند و از ماست گاو اغتسال فرمایند بعده در آب سرد نشانند تا گلو و شیره کاسنی و خیارین و مغز تخم تربز و بنفشه هر یک ۷ ماشه تخم کاهو هفت ماشه لعاب اسپغول و بهدانه هر یک ۷ ماشه در عرق کوه و کاسنی و نیلوفر و بید ساده و گلاب هر یک پنج توله برآورده شربت نیلوفر و لیمو هر یک دو توله و اگر مقدور باشد اول طباشیر دو ماشه جواهر مهره یک ماشه ورق طلا یک عدد شربت سیب دو توله آمیخته بلیسانند و الا طباشیر زرشک صندل سفید سوده هر یک یک ماشه در شربت لیمو دو توله اول خورانیده بنوشانند و اگر بجای شربت نیلوفر شربت انارین کنند بهتر باشد و ضماد از کشنیز و تخم خرفه و کاهو و گل ارمنی همه برابر صندل سفید پنج حصه جمله در گلاب سوده بکار برند و چون خشک شود بماست گاو شسته تجدید ضماد نمایند در روزی سه چهار مرتبه و غذا برنج همراه جغرات و یا پالک و قطف سازند و گویند که روغن بنفشه و نیلوفر و کدو در بینی چکانند و آب انار میخوش امتصاص نمایند انتباه گاه باشد که از رسیدن عسل بلادر یا دود آن ببدن ورم و خارش و بثور عارض شود پس آنجا را بدوغ ترش بشویند و روغن نارجیل بمالند و مغز گردگان و مغز نارجیل و حب السمنه و کنجد سیاه باریک سائیده ضماد کنند و بعد چند ساعت بدوغ بشویند و بعد زمانی باز ضماد تازه کنند و اگر تمر هندی در آب تر کرده صاف نموده در آن آب مغز نارجیل پیچ صندل سائیده طلا نمایند سوزش و گرمی فی الفور زائل شود و صندل سفید و سرخ طلا کردن نیز سود دارد و ایضاً آنبه هلدی و برنج ساٹهی و دوب بآب شسته سوده مالیدن و یا کنجد سیاه بشیر گاو سوده یا در مسکه آمیخته طلا کردن نافع است و قدری کنجد یا مغز جوز یا حب السمنه خوردن نافع و همچنین از برگ تمر هندی شیره برآورده یا تخم تمر هندی سوده و یا چرونجی و کنجد در شیر سوده خوردن و ضماد کنجد و دال ماش باشیر تازه گاو هم مفید است و کذا مرداسنگ سائیده ضماد کردن و آنجا که بدن ممتلی و آماس قوی بود باید که فصد کنند و مسهل صفرا دهند و فصد زود از آنکه ورم آن می نماید

عنصل روی

از خوردن آن قروح امعاء و مغص در شکم و تقطیع و اسهال خون عارض شود علاج قی بآب شبت و روغن کنجد نمایند بعده شیر آهن تاب و زرده بیضه

در سرکه جوش کرده و سفوف بزور و معلیا تا دهند و اشربهٔ مبرده و آب فواکه باردهٔ قابضه بنوشانند و شیرهٔ خرفه و لعاب بهدانه نفع دارد و صاحب کامل گوید که اگر سحج عارض شود شیر و سفوف الطین دهند و اگر سحج نباشد سفیدهٔ بیضه و لعاب بهدانه که دران صمغ عربی حل کرده باشند بدهند و روغن بادام با روغن گل بنوشانند [illegible]

حب السلاطین

یعنی جمال گوته از خوردن او اسهال بسیار و کرب عظیم و لهیب و حرقت شدید عارض شود علاج از شیر و روغن زرد قی کنند بعد ازان دوغ و اشیای باردهٔ قابضه مثل شیرهٔ تخم خرفه و لعاب اسپغول و صمغ عربی و کتیرا و نشاسته و فالوده بدهند و خوردن نارنگی و آب لیمو و انار ترش هم مفیدست و بقول شیخ کسر حدت او بنوشیدن شیر و مسکه متواتر نمایند و منع اسهال مشغول گردند و گاهی مضرت و منع اسهال او را تریاق کفایت باشد و گویند که ریسمبیت بسی [illegible] و آب [illegible] غسل کردن [illegible] روغنها و خوردن [illegible]

کندش و خربق سفید و عرطنیثا و قثاء الحمار و غاریقون سیاه و تربد زرد و سیاه

کندش غثیان بسیار آرد و گاهی خنق نماید و همچنین خربق سفید و عرطنیثا و گاهی تحریک اسهال کنند و خفقان و درد شکم و حرقت بول آرند و همه مؤدی بغشی و سقوط قوت و عرق سرد و تشنج گردند و خربق سفید و غاریقون سیاه در تاثیر بسیار مشابه اند علاج در جمله سهادرت بقی نمایند بنوشیدن آب گرم بسیار و نفخ و حقنهٔ قویه مثل شحم حنظل کنند بعده معالجه خنق او نمایند بدانچه در علاج فطر بیاید و چون تشنج عارض شود شیر و روغن گاو بسیار بنوشند مفاصل او بقیروطیات لینه بمالند و از دم آبزن معتدل کنند و بعلاج تشنج یابس علاج نمایند و در تربد زرد یا سیاه با دغال آب شبت در قی و کثرت تشربت [illegible] روغن [illegible] روغن بادام برون سرد کرده نیز افزوده اند

خربق سیاه

از خوردن او اسهال شدید بسیار و خنق و خفقان و حرقت زبان و آروغ بسیار و نفخ عارض شود بعده تشنج و ارتعاش و هلاکت رو نماید علاج کسر حدت او بنوشیدن شیر و روغن گاو کنند و مبادرت بقی نمایند و پنیر تازه و مسکه و روغن گاو تازه و شوربا های چرب [illegible] بعده علاج اسهال [illegible] قابضه و اقراص [illegible] کنند و چون اسهال افراط نماید در آب سرد نشانند و اگر تشنج حادث شود علاج آن نمایند و شیخ میفرماید که بعد کسر قوت او نشستن ابشراب خورانند و با بگیده زیره و انیسون و جند بیدستر و سنبل مساوی و قریب دو درم بشراب بدهند و بر نفخ خرقه گرم کرده کمادات مفتیه نهند بعده پنیر تازه بعسل و روغن و شوربا و شراب [illegible]

شراب صرف

بر سهار اکثر ازان [illegible] خفقان و وجاع مفاصل و التهاب دماغ و حرقت [illegible] اختلاط عقل و گاه تشنج و اسهال [illegible] عارض شود [illegible] بعد [illegible] اگر [illegible] غلیظ [illegible] باشد علاج تا ممکن باشد قی بمقیئات کنند که آن بهترین علاج است و فصد [illegible] استعمال [illegible] اگر [illegible] و بعد ازان تبدیل مزاج با آب سرد یا [illegible] کرده یا شربت [illegible] بر برف سرد کرده و فواکه ترش کافور نمایند و گاهی از کثرت شرب [illegible] غشی و غثیان عارض شود [illegible] بعده [illegible] لعاب اسپغول [illegible] تا رک [illegible] بسیار بران [illegible] ریزند و خرقه بصندل و گلاب و کافور تر کرده سر [illegible] بر سر گذارند و [illegible] باردهٔ مثل صندل و تخم کاهو [illegible] ضماد کنند و گلاب سرد کرده بر روزند تا بهوش آید [illegible] سیب و لیمو و سیب و انار ترش [illegible] گلاب و عرق بید مشک و عرق صندل حل کرده بر یخ سرد ساخته بدهند که مجربست و دیگر اشربهٔ ترش و افشره های [illegible] نافع و بوییدن عطریات و خوردن نمک سیاه مفید و از [illegible] انیست که نمک را در آب گرم حل کرده بپشت ناخنهای دست و پا طلا کردن و در ناف نیز مالیدن فوراً بهوش می آرد و در حالت صعوبت احوال قدری تریاق فاروق بآب حل کرده باید داد

تنباکو

هر گاه از کشیدن تنباکو و گرفتن نا [illegible] تنباکو غشی و غثیان عارض شود و شیر نوشانند و [illegible] روغن کدو و بینی چکانند و [illegible] تا اینجا علاج ادویهٔ سمیهٔ نباتیهٔ حاره مسطور شد الحال معالجات سموم نباتیهٔ بارده بقلم می آید

افیون

خوردن او مسبات و گرفتگی زبان و ضعف دست و پا و سردی و تیرگی آن و دوار و غور چشم و تاریکی آن و ثقل بدن و خارش آن و زردی لب و چهره و فواق و نفخ شکم و تنگی نفس آرد و بوی او از دهن آید بعده بکلمه از خناق و عرق سرد و نفس بارد و موت گردد و اکثر این علامات وقتی عارض شود که مقدار افیون متناول اندک باشد و اگر بسیار بود فی الفور مسبات مفرط که متصل بموت بود واجب کند و القدر دو درم ازان کشنده است علاج آب شبت و تربد و عسل و نمک هندی قی کنانند پس شیر و روغن گاو خوردن دهند و آب که فلوس مس دران جوشانیده که سهار ادران انداخته باشند قی بسهولت می آرد همچنین زنگار که [illegible]

در آب گرم یا آب اندو نیم تقطیه یا شیر و روغن حل کرده نوشانیدن و چون یکدام کوتیل بید انجیر را در آب سابیده بنوشند ضرر سمیت افیون دور سازند و قی هم می آرد و چنین تخم
بید انجیر سابیده بقدر یک پیاله قهوه خوری نیم گرم مقی و دافع ضرر آن گشته و کذا نوشیدن فادزهر فائده عظیم دهد پس شراب کهنه که دران جند بیدستر و دارچینی انداخته باشند مفید بود
و حلتیت و تریاق فاروق و مانند آن که در علاج کلی برای سموم بارد گذشت مفید بود و نارجیل دریائی یکدانگ سوده با آب خالص دادن و دو سه دفعه استعمال کردن تا که زهر افیون بر آید
بسیار مجرب است و کذا اند کاغذ سفید با آب حل کرده نوشانیدن زهر افیون با کاغذ در قی بر می آید و مکرر آزموده است و جدوار بقدر سه ماشه برای رفع سمیت افیون و جمیع سموم
مفید است و چوب پارانگا و جدوار و پیپا و نارجیل دریائی و زهر مهره خطائی و قدری فلفل سیاه در گلاب سابیده از نبات شیرین کرده نوشانیدن بغایت مفید است و چوب
اکثر سموم مجرب و اگر چوب حیات اضافه نمایند بهتر است و نوشانیدن آب زرد معصفر نیز مجرب نوشته اند و بعد قی حلتیت بقدر دو ماشه در دو سه دفعه خورانیدن ...
زهر افیون معمول است و آشامیدن جند بیدستر بمقدار یک افیون خورده باشد مجرب است و یکدانگ در محلی که مقدار آن معلوم نباشد بعسل و یا مسکه دادن معمول و آشامیدن
مغز نیپه دانه سه دام سوده دافع ضرر افیون است و نوشیدن دو سه بار شیره کشیده از مجربات حکیم علی است و بقول اطبای هند از طبیخ ... برگ ... کنانند و برگ
ارهر یا برگ گوسه بنوشانند و مغز تخم بید انجیر بخورانند و همچنین پیاز فائده میدهد و نقوع سر ... و کسوندی جهت دفع سمیت افیون و اکثر سموم مشروبی عدیل است و گویند
تجبیل که دوای معروف است سابیده لیسانیدن در ازالهٔ زهر افیون اگرچه با روغن کنجد خورده باشد مجرب است و زنجبیل و تخم ترب هر دو برابر کوفته بیخته با سرکه آمیخته
خورانیدن کیفیت افیون فوراً زائل کند و بنگال رنگ از چهار ماشه تا شش ماشه با یک ماشه فلفل گرد سابیده نوشیدن دافع سم افیون و دهتوره است و اگر برگ ناتمی که در ایام
برشکال میروید آنرا بطور تره پخته بخورند و در آب سابیده بنوشانند تریاق افیون است و بقول اهل تجربه اگر آب برگ آن در حقه افیون اندازند و بعد سه روز آن افیون هر قدر
که خواهند بخورند مطلق اثر او باقی نماند **اقوال حکما** ابو علی سینا مینویسد که درین قوانین مستفرغه مشترکه از قی کردن بروغن و آب و نمک و بورق پس سکنجبین استعمال کنند و آب عسل
بنوشانند و بعد از آن حقنه قوی بعمل آرند و از ادویه او سکنجبین ... افسنتین و شراب است و حلتیت تریاق او است و کذلک دارچینی خاصة مع سرکه سکنجبین ...
جند بیدستر خاصة و فلفل و شراب یا سکنجبین و جند بیدستر و سداب و نمک و کذا روغن گل با سرکه گرم کرده یا بل و سیر و جوز جندم و گاهی شراب او را تریاق خاص او میخورانند و آن نیست که بگیرند
حلتیت و ابهل و جند بیدستر و فلفل مساوی و به عسل بسرشند شربتی از بندقه تا جوزه و بسیار باشد که بشرب یکمثقال حلتیت درست و بخار ... شراب ریحانی ازان خلاص یابند
و شراب کهنه کثیر المقدار نوشانیدن آنرا عجیب است خصوصاً اگر رقیق ریحانی بود و متحمل آب بسیار باشد و با دارچینی باشد و مثل تریاق و ... مثرودیطوس بشراب ...
نیست و واجب است که دماغ او را انبساط آوردن از کند شم مانند آن حرکت دهند که این علاج برای دفع سبات او نیکو است و لازم است که موی او بر کنند و نگذارند که بخواب
روند و بدن او را بروغنهای گرم مثل روغن قسط و روغن سوسن بمالند و مانند جند بیدستر و مثل مشک ببویند و باید که در آبزن گرم نشانند تا تشنج نشود و خارش اشتداد نماید
بشوربای چرب دامخاخ خاصه و شحوم بنوشانند **صاحب کامل** گوید که مبادرت بقی کنند با آب گرم که دران شبت و ترب و نمک جوشانیده باشند مع عسل و این
دو سه دفعه فی الفور بعمل آرند و حقنه که دران قثاء الحمار و شبت و سکبینج و جاوشیر و عسل و روغن بید انجیر و روغن یاسمین و تخم کرفس و بادیان و زیره و بورق و شحم حنظل داخل کرده باشند
بکار برند و اندک عاقرقرحا یا شراب گنج و یا اندک جند بیدستر بشراب بنوشانند و تریاق فاروق یا تریاق اربعه یا مثرودیطوس با اندک آب سداب بدهند و اگر ازین معجون مثل بندقه
بدهند نفع کند نسخه او همان تریاق است که در قول ابو علی گذشت از اجزای مذکوره هر واحد یک جزو و افیون ربع جزو بگیرند و بعسل کف گرفته بسرشند شربتی ازان از نیم مثقال
تا یک مثقال با شراب صرف یا با آب تمام بقدر قوت اعراض و ضعف آن و بجز نبیذ درین باب نافع است و سیر و پیاز و عسل و جوز بخورند و شراب کهنه صرف بنوشند و بدن را در حمام
خوب بمالند به روغن یاسمین مع اندک جند بیدستر بمالند و در آبزن که دران آب گرم مطبوخ سداب و نمام و مرزنجوش و شیح و ... باشد بنشانند سعید بدیع ابن ...
غیره نقل کرده که خوردن نمک با سکنجبین و کذا ایرسا و کذا انجدان دو درم در آب خوب جوش داده یک درم روغن بلسان دران حل کرده و کذا طبیخ پودینه سعتر یا شراب کهنه و کذا
دارچینی با سرکه و کذا تخم سداب دشتی و فلفل با سرکه تند شرب افیون را انفع کند **نجندی** گوید شراب که اندران دارچینی و عاقرقرحا و جند بیدستر سوده اندازند بنوشانند و سر را
بضمادات گرم کنند و معاجین حاره و دواء المسک دهند **انطاکی** مینویسد که سم افیون بدارچینی و سداب و مر و عسل و روغن گل و شراب کهنه بروغن گاو و قی کردن با شبت
مخصوص است **بهاء الدین** گوید که زعفران و مشک اند اغذیه و اشربه دهند تریاق الطین و جدوار در جلاب مفید آید و حب السرو و انجیر و جوز ... همه موافق بود ...

که بیهوشی بسیار باشد عطسه آورده روغن بر بدن مالیدن وادویه معرقه دادن و تنبیه اوقاتی برسر و پیشانی و کفهای دست و پا مالیدن نافع بود مولف اقتباس گوید که چون طبیب در اول مریض برسد بطبیخ تخم شبت و تخم ترب و تخم شلغم و نمک هر یک سه تولیه جوشانیده قی کنانند و یا بشیره برگ عرعر یک پیاله و ثلث سه ماشه و یا باشیر گاو و بورق و یا بجوز القی که فی الفور نفع میدهد و چون دیر شده باشد و بیهوشی زیاده بود حقنه حاده علوشیان که در سبات مذکور شده بکار برند و چون بهوش آید قی فرمایند بطبیخ مذکور و یا بشیره مغز پنبه دانه و تخفیف از معالجه لیثر غسل بعمل آرند و تریاق اربعه بسی مفید است و همچنین عنبر خوردن و بوئیدن و غذا شوربای مرغ چرب با روغن گاو و پخته ایرنج خورند

جوز ماثل

که بفارسی تاتوره و بهندی دهتوره گویند از خوردن آن دوار و سدر و سرخی چشم و سکر و سبات و عرق سرد و صغر نبض و تنفس و جنون و هذیان و خنده و غشی عارض شود و نشار و رعشه و حرکات مجنونانه کنند و چون خواهد که راه رود بیفتد و مدهوش و هوسها و صور نظر بسیار آید و اراده گرفتن آن کنند و در اصل از آن چیزی نباشد و گاهی دست بجامه و فرش برد و خس و خاشاک چیند و چون غالب شود زوال عقل گردد و مثقالی از و کشنده بود علاج مثل علاج افیون کنند و آنچه در علاج سیکران بکار برند و سکه و روغن زرد چکانیدن و شوربای چرب نوشانیدن فائده کلی دارد و ایضا مغز پنبه دانه دوام در آب سائیده بنوشند و از مجربات مصنف دارا شکوهی است که اگر تخم دهتوره یا برگ یا بیخ یا گل او خورده باشند مطلق هر واحد از تخم پنبه یا برگ یا بیخ یا گل آن با آب سائیده بقدر یک کاسه چینی بدهند که درخت پنبه فادزهر درخت دهتوره است و اگر بادنجان بریده ترکنند و آب آن سائیده بخورانند دهتوره خورده را از بیخودی با فاقت آرد و اگر بادنجان بهم نرسد برگ یا بیخ آن با آب حسلابه کرده دهند و یا نمک طعام با آب حل کرده بدهند و شیخ الرئیس گفته باید که تنقیه و علاج این بقی کردن بنطرون و آب و روغن است و روغن گاو و تریاق است و با آن شراب بسیار بفلفل و عاقرقرحا و جند بیدستر و دارچینی و جند بیدستر بنوشانند و نفع کند از آن اسهال است و پاشویه با آب گرم و تسخین بدن بمحرقات و مانند و الش او بروغن بان و روغن قسط تا ممکن باشد حرکت کنند و ریاضت نمایند و بعد از آن با غذیه چرب شراب شیرین خورانند

یبروج

یبروج لفاح است اعراض او مثل اعراض جوز ماثل و مانند مثل سرسام بلغمی بود و گاه از وگرانی گوش و سکر و سبات شدید لازم او است علاج بقول شیخ علاج حشیش قریب است بعلاج بنج و افیون است و لازم است که انگبین و شراب بنوشانند و ایضا فلفل و جند بیدستر و سداب بخورند و سرکه ایشان و جمیع مخدرین را نافع است و ایضا با مثال این ادویه تعطیس کنند و در خفت و دهان غلیان خاموش کرده بو بانند و واجب است که بر ایشان سرکه و روغن گل نهند و نگذارند که بخواب روند بلکه بیدار کنند و موی و قطعیس نمایند و انگشت بدهان نمایند و باید که اول قی کنانند با آب گرم و عسل و شبت و نمک و ترب علاج کنند و حقنه حاده بعمل آرند و قدری سرکه کهنه که در ان چیزی از ابهل جوشانیده باشند بنوشانند و هرگاه سرخی چهره و چشم ساکن شود تدبیر دیگر در علاج افیون خورده مذکور شد باید کرد و حکیم علوی خان گوید که علاج شراب او قی از آب گرم و عسل و ملح و نمک و شیر باید کرد و سرکه کهنه که در آن جعفری و افسنتین جوشانیده باشند بنوشند و خوردن حب الکاکنج بقول سویدی نافع

بنج

که بهندی اجوائن خراسانی گویند خوردن او استرخای اعضا و ورم زبان و کلفت دهان و سرخی چشم و دوار و سدر و تیرگی بصر و تنگی نفس و کربی و حکه بدن و لشه و گاه انتقال عقل آرد و گاهی صرع کنند و گاهی آواز مختلف و بشکل آواز خر و اسپ و استر و امثال آن برآید علاج مثل افیون علاج کنند و ایضا قی با آب گرم و روغن زرد و عسل کنند و شیر تازه دهند و یا انجیر خشک جوشانیده باشند مع پیه ماکیان و روغن بنفشه دهند و اندکی خنجج با تخم انجره سوده بدهند و بسائر تدبیر عام سموم بارده پردازند و شوربای ماکیان و گوشت بره فربه بنوشانند و بقول شیخ بنوشند آب و عسل دهند و شیر گاو و شیر بز و بیشتر به عسل و بدون عسل بنوشانند و به جوز و سیر و حلتیت و مطبوخ زیت و گل و صنوبر و ایضا طبیخ انجیر و ایضا شراب شیرین بسیار و ایضا پیاز بریان دهند و تخم ترب و خردل و حرف و تخم انجره و هر چیز حریف مقطع بخورانند و پیاز و سیر و تخم اینها بدهند و باید که هر واحد از اینها بشراب بخورانند و مثل مثرودیطوس و تریاق کبیر و سجزنیا و امثال آن و تریاق افیون نیز نافع است و علاج او قی کردن است و بقول انطاکی قی کردن بطبیخ بابونه و نوشیدن شیر خصوصا شیر الماعز و ستو و سویدی گوید که طبیخ ایرسا با انجیر و کذا روغن سوسن نفع کند اسهال و شیرا نافع است و بقول متاخرین مفید است که علاج بنج شیر البقر و علاج بالادر باید کرد و بعد قی شیر و روغن بادام و مسکه دو روغن زرد دهند

شوکران

اعراض او قریب اعراض شراب افیون است مع تیرگی بصر و سردی دست و پا و تمدد و تشدید و ثقل بدن و ازو بیس تشنج و اختناق آرد و هلاک کند علاج بعلاج افیون علاج کنند و قی با آب مطبوخ شبت و نمک و عسل نمایند و حقنه بعمل آرند بعده شراب صرف اندک اندک ساعت بساعت نوشانند که عظیم النفع است بعد ازان شیر گاو و افسنتین با بنوشانند و فلفل بشراب خورانند و آنچه آنرا انفع کند تخم انجره و انجدان و قردمانا و میعه است هر واحد ازین بشراب دهند و برشکل آرد گندم بشراب کهنه ضماد کنند و ایضا بشیر و سداب و نعناع و حلتیت و برگ غار و حب الغار و رب انگور خورانند و تریاق افیون آنرا نافعست و همچنین طبیخ پوست بیخ توت شامی در روغن بلسان بشیر و شراب [illegible] منفعت عظیم دارد و [illegible] گوید که افسنتین و فلفل و کذا انیسون [illegible] و کذا [illegible] که گرم کرده و کذا حب البان هر واحد نافع شوکران است

قنب

یعنی بنگ از بسیار نوشیدن آن همه حالات بزرالبنج پدید آید علاج برای دفع غشی و زیادتی کیفیت آن ادرک و نمک منگت آب لیمو بخورانند و بادنجان خام خوردن نفع دارد و بهترین تدبیر قی کردن است با آب و روغن گاو و نمک و ادرک [illegible] سپند آمیخته بکوبند و با سرکه آمیخته بخورانند کیفیت بنگ [illegible] با عنب الثعلب نوشیدن [illegible] افیون گذشت [illegible] بصر [illegible] عنب الثعلب [illegible] گل و سیاه و برگ [illegible] و خشکی زبان و فواق [illegible] و اسهال [illegible] عارض شود و تشنج [illegible] دهن مثل طعم شیر گردد علاج [illegible] پاک کنند بعده شیر [illegible] عسل نوشانند و ایضا شیر [illegible] خوردن [illegible] و ایضا [illegible] مطبوخ بخورند نافع بود [illegible] کزبره رطبه یعنی کشنیز سبز گویند که چون کثرت آن نمایند قریب نیم رطل خورند و یا آب وی چهار اوقیه [illegible] نوشند ازان دوا و یا [illegible] اختلاط عقل و گرفتگی آواز و نسیان [illegible] و حال مثل سکر و فحش کلام و غیر آن حادث شود و دهن بوی کشنیز آید و غم و غشی آرد و هلاک کند علاج بطبیخ شبت [illegible] و بورق مکرر قی کنند بعده دواء المسک [illegible] ورق طلا یکعدد [illegible] ماء اللحم و عرق [illegible] شوربای [illegible] بخورانند و شیخ سیف باید که بعد قی بروغن سوسن غیره که مذکور شد [illegible] بیضه نیم برشت نمک و فلفل و شوربای [illegible] فلفل خورانند و همچنین شوربای بط و مرغابی دهند و شراب [illegible] صرف اندک اندک بنوشانند [illegible] بخورند بفلفل بسیار و نمک [illegible] و افسنتین یا دارچینی یا فلفل در شراب آنرا نافعست آب نمک [illegible] ایشان [illegible] سفید [illegible] گوید که شراب [illegible] و روغن سوسن سفید [illegible] افسنتین بعسل هر واحد خوردن کشنیز را نافع بود و بقول مجوسی نیز علاج اسپغول باید نافع بود

بزر قطونا باید که اسپغول سالم سرد تر است و از خوردن بسیار آن سقوط قوت و سردی جمیع بدن و ضیق النفس و قلق و خدر و ضعف بعده غشی عارض شود و فصل [illegible] کنند و اما اسپغول کوفته بسبب فرط حرارت و احراق [illegible] کند و ازان [illegible] کرب تنگی نفس و ضعف قوت و ضعف نبض و غشی عارض گردد علاج بدانند که اسپغول درست بعلاج کزبره نمایند و علاج اسپغول کوفته قی کردن است با آب نیم گرم و شهد و شبت و نمک و [illegible] زردی بیضه نیم برشت با فلفل و نمک دهند و شراب صرف نوشانند و حلتیت و شراب افسنتین نیز مفید بود و [illegible] شوربای [illegible] و مجوسی گوید کسی که کثرت شرب اسپغول کند یا او را کوفته بخورد و بدواهای مذکور قی آورند و اندک سکنجبین [illegible] دواء المسک یا قدری فلفل و حلتیت بشوربای سفیدباج خورانند و گویند که تریاق و جدوار بدهند و شیره خرفه با خیار تخم سود دارد

فطر

یعنی کمات که بهندی کهمبی گویند انواع سیاه و سبز و طاوسی و سرخ آن همه ردی است از خوردن آن خناق و ضیق النفس و نفخ شکم و قی و فواق و مغص و زردی رنگ و صغر نبض و قشعریره و غشی و عرق سرد عارض شود و هلاک کند علاج بدانکه علاج خاص آن قی کردن است با آب ترب و پودینه و سکنجبین بعد ازان شراب صرف خوردن و تناول معاجین حاره مانند کمونی مفید بود و تریاق اربعه نیز نافعست و جدوار هم نفع دارد و اضمده ملطفه بر معده نهند و ارزن و نمک سوده گرم کرده تکمید معده و تمریخ کنند و بقول مولف اقتباس اول با آب برگ ترب یک پیاله و سهاگه یکنیم درم سوده آمیخته قی فرمایند بعده معجون فلافلی نه ماشه با شراب کهنه دهند و طبیخ افسنتین و صعتر و سداب و بابونه و [illegible] در مثانه گاو انداخته تهیگاه را تکمید کنند و اول روغن بابونه نیم گرم بمالند و شیخ سیف باید که قی نمایند آنچه معلوم کرده اند و خصوصا با آب ترب مع بورق [illegible] خصوصا انگور و سکنجبین خورند [illegible] تریاق اوست خصوصا برگ شجر [illegible] آن و ایضا مرچ تریاق اوست و باید که بعد قی کردن مرچ [illegible] اندک اندک بخورند

و ایضاً بورق و عسل تریاق اوست و سرگین ماکیان آنرا عظیم النفع ست چون سکنجبین خورند و ایضاً بورق و نمک هندی و آب پودینه سکنجبین و بورق و دیاچیون گرم مثل فلافلی و کمونی و شراب کهنه قوی و زراوند و بیخ جاوشیر و دردی شراب و تخم خردل و حرف و ایضاً افسنتین و صعتر کوهی و طبیخ اینها یا طبیخ انجیر و واجب است که تکمید زیر شراسیف دائم کنند **صاحب کامل** گوید که مبادرت بقی از آب گرم مطبوخ ترب و شبت و نمک مخلوط بعسل یا سکنجبین عسلی کنند بعد ازان فضله ماکیان سوده یک درم با اندک سرکه و عسل بدهند و شراب صرف نوشانند و یا بگیرند خاکستر شجر گرم یا خاکستر درخت انجیر با اندک سرکه و نمک با آب گرم و یا اندک بجز بینیا بشراب یا اندک تریاق اربعه با آب سداب بدهند و یا قدری زراوند و افسنتین بشراب عسل بدهند و یا قلیلی از جاوشیر بشراب دهند و ترب بسیار تیز بخورانند و معده و نواحی آنرا با آب مطبوخ بابونه و صعتر و برنجاسف تکمید کنند و ایضاً گاهی در بن حقنه نمایند که اندران افسنتین و برنجاسف و سداب جوشانیده باشند بعسل و بورق و روغن زنبق یا بعض روغنهای گرم با اندک جاوشیر و سکبینج استعمال کنند **سویدی** گوید که شراب طبیخ افسنتین و رطبی بسرکه دهند و کذا نمک اندرانی بسرکه و عسل و کذا سرگین کبوتر و کذا عسل بروغن گل و کذا بادرنجبویه مخلوط با نطرون و کذا روغن بلسان و کذا سرکه تند گرم کرده تنها و با نمک و کذا خاکستر چوب کشری (؟) و کذا روغن بلسان از نیم درم تا یک درم و کذا پنیر مایه نیم درم هر واحد دافع ضرر فطر قتال است

معالجات سموم مشروبه حیوانیه

ازین جمله ذراریح ست که بفارسی علی کوچک و بهندی تیلن گویند و آن حار حریف معفن محرق قتال ست از خوردن آن مغص و تقطیع و درد شدید از دهن تا مثانه و نیز در سرینها و کلیتین و شراسیف و ریش مثانه و حرقت بول و احتباس او و ورم قضیب و عانه و نواحی او مع التهاب شدید عارض شود و بر بول کردن قادر نباشد و اگر بول کنند خون صرف یا پارهای گوشت با درد شدید بیرون آید و گاهی با این حالات اسهال سحجی و غثیان و اختلاط عقل و افتادن وقت برخاستن و غشی و تپ حاد افتد و بسا هلاک کند **علاج** آب نیمگرم و روغن کنجد بکرات قی کنانند پس بفاصلهٔ دو یا سه فصد هفت اندام و یا باسلیق کنند و شیرهٔ بزور بارده و لعابات بارده نوشانند و تنقیهٔ بدن بمسهل صفرا نمایند و روغن گل و سفیدی بیضهٔ مرغ در احلیل بزراقه رسانند و یا لعبهٔ بارده در شیر بز و ضماد آرد جو و عدس و صندل سفید هر یک هفت ماشه سوده بروغن گل آمیخته بر قضیب و خصیتین و عانه نمایند و مالیدن روغن کدو و بنفشه و سفرجل بسیار مفید ست و هرگاه بعد خوردن آن کرب و ورم حلق و غشی عارض شود تنقیه بکشند و آب سرد بر رو و سینه زنند و اگر فصد نکرده باشند رگ هفت اندام زنند و جدوار یک ماشه در گلاب سوده دهند و اندکی در احلیل چکانند و دوغ ترش و برنج غذا دهند. و از ماست ترش غسل سازند و لحیه بدان مضمضه کنانند **شیخ** میفرماید واجب ست که قی و حقنه نمایند بدانچه میدانند و لازم ست که در دواهای قی و حقنه نطرون و طبیخ انجیر نیز داخل کنند و قی متواتر و پی در پی کنانند و اگر مناسب دانند فصد باسلیق برای حفظ مثانه کشایند بعده شیر متواتر و لعاب اسپغول و شیرهٔ خرفه و سکر بسیار نوشانند بعد ازان حقنه بماء الشعیر و خطمی و سفیدی بیضه و لعاب بزرکتان یا بماء الشعیر و آب برنج یا طبیخ حلبه یا طبیخ خندروس کنند و شوربای چرب و روغن بادام و پیه مرغابی و زردی بیضهٔ نیمبرشت و روغن گاو و عسل و جلاب و روغن بادام و دوغ گاو آنرا نیکوست و ماء العسل و مغز چلغوزهٔ بزرگ و کوچک و سپیغنج با پیه مرغابی و شراب عسل مطبوخ بنیر و مدره مثل تخم خربزه و خیار و طبیخ انجیر بشربت بنفشه آنرا نافع ست و گویند که نوشیدن روغن سفرجل تریاق آنست و کذا روغن سوسن و کذا گل شاهوش (؟) و اسهال بشربت ادرمال (؟) ایشان نافع بود و لازم ست که در احلیل روغن گل چکانند نه بزراقه بلکه بانبوبه ملایم تر و آبزن نیمگرم استعمال کنند **مجوسی** گوید که مبادرت بقی از آب گرم و روغن بدهند و روغن کنجد و طبیخ انجیر کنند و بعد تنقیه بقی شیر که دران اسپغول آمیخته باشند بنوشانند و لعاب اسپغول و شیرهٔ تخم خرفه بجلاب که روغن بادام یا کدو دران چکانیده باشند بدهند و مسکه بخورانند و شوربای بره فربه نوشانند و انجیر با مغز بادام خورانند و یا مغز خیار و بادرنگ دهند و بماء الشعیر که اندران عناب و سپستان و بنفشه پخته باشند بروغن گل و روغن بنفشه حقنه کنند و در احلیل او سفیدی بیضه و شیاف ابیض و روغن گل و شیر دختر چکانند و هرگاه که سوزش در مثانه بهم رسد باید که لعاب و روغن بادام و روغن گل بجلاب و شیر تازه بروغن بادام بنوشانند **جرجانی** گوید هر ورم که ازان پیدا شود آرد جو بماء العسل سرشته ضماد کنند و اگر در حمام روند و بعد حمام حریرهٔ چرب خورند و عقب آن قی کنند تا باقی قوت سمیت ساکن شود صواب بود و طعام شوربای مرغ فربه و بزغاله باشد **ابن الیاس** گوید که بعد قی کردن بسیار لعاب بهدانه بسکه بسیار بنوشانند و یا بگیرند لعاب تخم کتان و ماء الشعیر آمیخته بنوشند و هر صبح شربت بنفشه ده درم بیاشامند **گیلانی** از بولس نقل کرده که شیرینی (؟) لبلاب بقدر نیم رطل و قی به شربت عسل آنرا نافع ست دیگری گوید مغز چلغوزه و مغز تخم خیار و کدو فته بقدر پنج درم بخورند و شیرهٔ این هر دو نیز فائده کند و غذا انجیر بود

نمایند که آنرا خاصیت نفع اندرین باب مثل طعامی که در آن بیخ فرلی پخته باشند و یا از گوشت حملان با غنم ساخته باشند و شراب بجار طلو و قشار کنند بقدر نیم اوقیه خورند و باید که بعد طعام قی کنند یا بتیانکه در قول شیخ گذشت و بعد تفوقات آب گرم و عسل بطرون و بعد غسل ام ساخته کنند بعده حمام با آب شیرین استعمال نمایند و ایضا باید که روغنها مثل روغن سوسن و روغن گل بنوشانند

وزغه و حربا

گوشت وزغه که بفارسی چلپاسه و بهندی چهپکلی گویند قاتل ست از خوردن آن قی و وجع الفواد شدید عارض شود و حربا یعنی آفتاب پرست که بهندی گرگٹ گویند نیز قتال و قریب بآنست و بیضه آن نیز سم بود علاج به آب گرم و طبیخ شبت و روغن کنجد قی آورند و باقی علاج او بعلاج کلی و مثل علاج ذراریح کنند و ایضا از علاج مختص حربا بعد معالجه مشترک اینست که بکیر و کنجد و خرنوب نبطی و شکر سادجی بروغن گاو بخورند و باید که شیر بنوشند و بروغن بالش کنند و استحمام نمایند و علاج بیضه حربا اینست که جند بیدستر

بازهر در طلا حل کرده بنوشانند و قی کنانند و بر بدن روغن زرد بمالند و تکمید سر بنمک نمایند و انجیر و سکنجبین و خطیا نا خورانند

سالامندرا و این حیوانی ست شبیه بعظایه و عریض تر از سام ابرص باریک گردن و از خوردن آن اوجاع شدید در معده و ورم در شکم مثل استسقا و کزاز و احتباس بول و ورم زبان و استرخا و زوال عقل عارض شود علاج بعلاج کلی بپردازند و ایضا قی کنند بجوز القی سه ماشه که در عسل و دو توله نمک طعام بکنیم باشد آمیخته بلیسانند و حقنه حاده بعمل آرند بعده تریاق و مثرودیطوس خورانند و حب صنوبر و بیرگ آن سه چهار ماشه با روغن زیت لیسانیدن عظیم الاثر ست و غذا جنران گاو همراه برنج خورانند و گفته اند که علاج خاص او اینست که راتیانج و علک البطم هر واحد یار هر دو با میسه و خطیا نا و عسل بخورانند و خوردن بیضه سنگ پشت صحرائی مسلوق و ضفدع مطبوخ بپودینه نافع و گویند علاج افیون علاج اوست و اطیوس گوید علاج او علاج ذراریح ست و گویند طبیخ کمافیطوس و حب الصنوبر صغار و برگ مرو و برگ انجره با روغن زیت سوده فصست

ضفادع

یعنی غوکان سبز بری و سرخ بحری از خوردن آنها تبدل در بدن و تیرگی رنگ مایل بزردی و سوزش حلق و دهن و عسر نفس و تاریکی چشم و دوار و بد بوئی دهن عارض گردد و گاهی منی بند آید و خارج شود و گاهی تشنج و تعدد و اسهال و خروج غثیان و قی و انقلاب عقل و غشی حادث گردد و کسی که از آن خلاص یابد دندان او بیفتد و موی او بریزد و غشی از آن غوک زرد ست از خوردن او شهوای طعام ساقط شود و آروغ بد بو و ترش آید و رنگ فاسد گردد و شکم و ساق ورم کند و غثیان و قی و درد فواد حادث شود علاج به آب گرم و زیت و نمک و با شراب بسیار قی کنند و بعد قی و سهل حب فرا الکثرت ریاضت نماید و در حمام و آبزن گرم عرق آرند و روغن گرم بمالند و دوا المسک دو دانگ و حب حنیشت از سفید بخورند و شراب بسیار با سیر و بیخ نی آن نافع بود و بیخ سوسن و قصب الذریره بقدر دو مثقال و شراب مفید و صاحب کامل می نویسد که بباید تا بعد بآب گرم و نمک قی کنند و بعده الاسهال و حقنه شکم را بمالند و دوا حرکت طویل نمایند و بعد خروج از حمام سکنجبین بنوشند و شوربای گوشت حمل و فربه بخورند و لعاب بر الدوا و باشند و دوا المسک خورانیدن نافع و نمک و یا ره ماهی سیر و شده و خصوصا که بشب در مکان شمال گذاشته باشند از خوردن آن اعراض خوردن فطر عارض شود و گرتیه هیضه آور و باشند که بکشد و گاهی عسرت او بعد عرق ظاهر شود علاج با آب سداب و پودینه و سکنجبین قی کنند پیش شراب صرف خورند و بعد از قی معاجین گرم مانند کمونی و سعود و دار و گل مختوم نیست که باشد و برا زیره سفید بود و مینه و شراب بسیار و سداب و هند و سایر علاج که در فطر گذشت الی روید بقول مجوسی صلوبت کمی از عسل تک آب گرم آمیخته و ارکب بحوز خردل با سمحل با باید کرد و

بنوشانند و با سنجر نیاد با دوا المسک بقدر حاجت آب مطبوخ زیره یا پودینه کوهی بدهند

شوامی مسمومه

یعنی کباب و گوشتهای پخته که در حین گرمی سرپوش بر آن بپوشند و بخارات آن رفع نشده سر گردد و سم شود و از خوردن آن علامات هیضه از کرب و اسهال و غشی و دوار عارض شود و گاهی عقل بگیرد و روز مفقود گردد و گاهی سبات افتد و گاهی قتل نماید علاج با آب نیمگرم و نمک و سکنجبین قی آورند بعد از آن سکنجبین سفرجلی و مقویات مثل دوا المسک بخورند و بقول شیخ بعد قی میبه و سیب و شراب ریحانی با آب بهی و سیب بنوشند و گل مختوم آنرا بعد قی نیکوست و علاج بهینه بعلاج هیضه نمایند و مجوسی گوید که بعد تنقیه معده بتغ قدری میبه و مسک یا شربت سیب خوشبو دهند و در حمام داخل کنند و آب گرم بر شکم ریزند و اگر بیدار نشود بابد و روغن کهنی و عسل و یا باب مطبوخ شبت و بورق یا نمک قی کنند و از خواب و حمام منع کنند باقی مذکوره در قول شیخ ببینند

مرارۂ کلب الماء

خوردن زهرهٔ سگ آبی بقدر عدس بعد از هفت روز قاتل باشد علاج روغن گاو بداد چینی جنطیانا ماهی دهی هر واحد یک مثقال پنیر مایه خرگوش نیم مثقال بخورند شربت عرق خشخاش بهمان بدو تعلیه

ارنب بحری

سم قاتل ست از خوردن او در معده و نواحی صدر و قی مفرط و بول الدم و ضیق النفس و سرخی چشم و سرفه خشک و نفث الدم و یرقان و کرب و درد گرده عارض شود و براز بنفشجی
رنگ آید و از خوردن طعام و دیدن ماهی کراهت کند و عرق بدبو آید و کمتر ازین نجات یابد و اگر یابد در سل افتد و موی دندان ساقط شود علاج شیر زن و شیر خر و شیر زنان
و آب برگ خطمی و خبازی و آب خیار و سرطان نهری پخته بدهند و اگر خار پشت بریان کرده خورند مفید بود و ایضاً قرص طباشیر کافوری سه ماشه در شربت لیمو یکیک توله سپیده
شربت خشخاش شربت عناب هر یک دو توله در عرق مکوه و عرق شاهتره هر یک شش توله حل کرده بنوشند و غذا کله پاچه بزغاله سمید خورند و بعد از تسکین عوارض خربق
سیاه غاریقون کتیرا رب السوس برابر ساییده بقدر یک درم با قند آب بخورند و بقول شیخ از ادویه قویه پودینه نهری تازه و خون مرغابی گرم تازه نیز و بول انسان بالغ
و بیخ بخور مریم ممیه یا میسوسن بشراب یا قطران بشراب یک مثقال بشراب یا درطلاء خربق اندک در شراب ست و علامت صحت او اینست که از دیدن ماهی کراهت نکند بلکه بخورد و هرگاه
در سل افتد علاج سل کنند و گیلانی از طبری نقل کرده که مبادرت به قی نمایند و دیگر تدابیر بعمل آرند بنحویکه در علاج ضفادع در قول صاحب کامل مذکور شد و شیر خر با مغز تخم خیار بنوشند و اینکه
در آن بیخ خبازی و برگ آن جوشانیده باشند بنوشند و خربق سیاه و سقمونیا بقدر یک نیم درم بشراب عسل بخورند و تنقیه معده بقی و اسهال همه کون بحسب اتفاق کنند و فصد کشایند اگر احتیاج افتد

شعر اسد

اگر کسی موی شیر خورانند وقت نشستن شکم درد کند و اگر بر برگ بید انجیر بول کند برگ پاره پاره شود علاج جگر خام حلوان پاره کرده بخورانند و بعد یک پاس کتکی دو درم ساییده با
آب نیمگرم بخورانند تا قی کند و اگر زود قی نیاید شاخ بید انجیر در حلق انداخته قی آورند که موی با جگر حلوان بیرون آید و اگر برگ کسوندی کوفته شیره او بقدر یک جام تا سه روز بنوشند
موی آب گردد و همچنین تخم کسوندی یا گل و ساییده چند غلوله ساخته فرو برند بعده قی نمایند اگر موی با غلوله برآید صحت شود و کذا بیخ کسوندی یا بیخ سانجی ساییده بنوشند
که موی شیر اثر نکند و اگر ماهی جهینگه سه چهار عدد فرو برند موی هر جاکه باشد در معده یا در امعا با جهینگه چسپیده در براز بیرون آید و گویند که تخم سرس با آب ساییده بخورانند موی
شیر در قی و اسهال بیرون آید و بعضی تخم سرس و تکر هر یک یکتوله ساییده میدهند و اگر خصیه خرگوش خام فرو برند موی شیر بدین خلیده بیرون آید تا حصول صحت کلی یک یک خصیه فرو برده باشند
لبن فاسد گاه باشد که شیر در معده فاسد شود و ترش و عفن گردد و از آن دوار و غشی و قراقر و پیچ در فم معده پیدا شود و گاهی از آن بیهشی قتال عارض گردد علاج آب نیمگرم و شهد
و روغن کنجد و نمک قی کنند پس جوارش مصطکی و جوارش عود یا شراب صرف خورند و بقول شیخ بعد قی بحمام عسل شراب صرف بفلافلی دهند و تکمید معده بروغن ناردین کنند و گویند
که روغن بادام و مصطکی بر معده مالیدن و گلقند و گلاب خوردن نفع دارد

دم جامد

گاه باشد که خون بصرف در معده یا سینه یا روده یا مثانه بسته شود و سم گردد و از آن اعراض بد عارض شود پس اگر در سینه بسته شود رنگ متغیر گردد و نبض صغیر و ضعیف و موی
تولد شود و مریض مستسقی گردد و نفس بانجامد و اگر در معده جمود پذیرد بدان سرد شود و اختناق و صغر نبض و غشی متواتر عارض گردد و اگر در مثانه جامد گردد اعراض قریب این عارض
شود و همچنین در امعا علاج خاکستر چوب انجیر و مغز خرگوش یا بقدر یک درم پنیر مایه خرگوش در شراب حل کرده بدهند پس اگر جمود در سینه و معده بود قی فرمایند و اگر در روده بود
حقنه نمایند و اگر در مثانه بود ادویه مخصوص سنگ مثانه بکار برند و شیخ میفرماید که ادویه عامه برای این اقحوان سفید ست خاصة و سرخ نیز و مقل و حاشا و انافح ثلث ابوالسانات
و قیصوم و انفحهٔ ارنب و شیر انجیر و سرکهٔ تیز و حلتیت و آب خاکستر چوب انجیر مکرر و آنچه گفته اند و آن عجیب ست شیر بز ست گویند که این خون جامد در جایه جوف را بگذارد
و یا بگیز انجدان و کبریت و سداب و ورد سرکه بنوشانند و این دوامی عجیب ست و جمود دم در معده و مثانه در مقام آنها نیز مذکور شده در آنجا ملاحظه نمایند و گویم
که لازم ست قی کردن اگر همگی باشد بعسل یا آب کرفس و این اتریاق طین مختوم نفع کند و اگر شیرهٔ قرطم در آب گرم برآورده بدهند بسیار نافع بود و این دوا فسخ آن
کند کمون شست درم پنیر مایهٔ خرگوش سی درم پنیر مایه غزال سی درم جنطیانا زراوند مدحرج تخم سداب دشتی مر کی حلتیت هر یک چهار درم بعسل بسرشند شربتی

ازان بقدر جوزه در آب گرم یا در سکنجبین و دیگر خاکستر چوب انجیر ده درم مع مغز استخوان خرگوش یک مثقال و من گمان میکنم که بجای آن پنیرمایه خرگوش باشد هر دو را در سرکه گداخته بنوشند و ایضاً نمک اندرانی مع پنیرمایه غزاله و یا یک مثقال سرگین سگ و خونی که در مثانه منعقد گردد آنرا مخصوص اینست که آب برگ زرین درخت بدهند که آن را درین باب خاصیت عجیب ست و مداومت شرب سکنجبین مع تریاق و مثرودیطوس و مدرات قویه کنند و برگ برنجاسف و حلتیت و آب کرفس و تخم ترب این همه در سکنجبین و نبیذ و سرکه حل کرده دهند بهر آنکه سرکه دوای جید برای اینست و همچنین مثقالی از قردمانا با آب گرم و یا نیم مثقال از حلتیت و یا اشربتی از غاریقون و یا سیسالیوس یا قدری از انافحه و یا دو درم حب بلسان و یا دو درم اظفار الطیب یا دو درم عود خام و انیا ادویه مفتت حصات شرباً و حقنةً و طلاءً استعمال کنند و در مثانه بقدر نواة نمک سوده و در آب حل کرده بزراقه رسانند و یا آب خاکستر چوب انگور استعمال کنند پس اگر این فائده نکند از شق و استخراج خون از مثانه مثل استخراج حصات چاره نباشد

جمود لبن در معده

گاهی شیر در معده بسته گردد به سببی از اسباب مجمده یا استعداد قوی در شیر مثل غلظ آن و از آن عرق سرد و غشی و تپ لرزه و غیره اعراض دیگر که در امراض معده در جمود دم و لبن مسطور شد عارض شود علاج یک مثقال از پنیرمایه حیوانات با سرکه کهنه خورانند خصوصاً پنیرمایه خرگوش و یا پنج درم پودینه بدهند و بقول شیخ واجب ست که صاحب اینرا از چیزهای شور پرهیز کنند بهر آنکه شوری آنرا بسته تر گرداند بلکه لازم ست که سرکه تنها یا ممزوج به آب بنوشانند و پودینه خشک پنج درم بخورانند که این عجیب ست آنرا در ساعتی بگدازد و بسبب قوتی که اندر انست شیر را از جمود باز دارد و آنرا رقیق گرداند و از انافحه تا یک مثقال بخورانند که آن تحلیل کند یا قیء یا اسهال خارج نماید و ایضاً ادویه مذکوره برای جمود دم در معده خصوصاً و اینکه از طین مختوم میساز مذکور شده و دوای انجدان و کبریت مساوی در سرکه بخورانند و ایضاً آب خاکستر چوب انجیر چون تکرار خاکستر در آن نمایند و قرص گویند که از علاجش اینست که سکنجبین عسلی با آب گرم و شبت دهند و امر به قیء نمایند و معده را از آن پاک کنند و پنیرمایه بوزن یک دانگ با اندک سرکه بنوشانند و بهترین آن پنیرمایه خرگوش ست و یا برگ پودینه با سرکه و اندک سداب با خاکستر چوب انگور بخورانند و عسل با فلفل خورانند که این شیر جامد را بگدازد و لطیف کند.

علاج کلی سموم ملدوغه

هرگاه جانوری ذی سم بگزد همان وقت قدری بالاتر بفاصله چار پنج انگشت از جائیکه گزیده باشد سخت بربندند تا مانع نفوذ سمیت شود و اگر دو جا بندند یکی بالا و دیگر پایین بهتر ست و اگر حیوان ردی السم بود و ممکن باشد قطع عضو کنند یا داغ دهند یا حجامت باشرط کنند یا زلو چسپانند و باید که محل زخم را مکند بعد از آنکه ادویه تریاقیه مضغ نموده باشند یا مضمضه بسرکه و روغن گل کرده باشند و یا محجمه نهند و این بهتر ست و باید که آن شخص که می مکد ناشتا نباشد و زخم را مندمل شدن ندهند و خروس بریان نموده همچنان گرم بشگافند و بر موضع زخم نهند جذب سم میکند و ادویه جذابه سم مثل پیخال کبوتر و خاکستر چوب انجیر و پشک بز و سیر و پیاز و گوگرد با سرکه و عسل آمیخته ضماد کنند و دو مثقال تخم نارنج مقشر کرده و تخم لیمو و تخم ترنج بغایت مفید ست و ادویه که در جمیع اقسام سموم بالخاصیت نافع ست و سابق مذکور شد و درینجا نیز ذکر باید شرباً و طلاءً بکار برند و ادویه قابضه موضع لسع ضماد نکنند مگر آنکه با قبض محلل باشد و از خواب منع کنند بعده نظر کنند بسوی اعراض عارضه تا معلوم شود که فلان حیوان گزیده است پس تریاقات مخصوصه آن استعمال نمایند و باید که باغذاء قدری از فلفل و سیر دهند و شراب قوی کهنه بنوشانند **الحاصل** قانون علاج سموم ملدوغه منحصر در هفت امور ست **یکی** تقویت حرارت غریزی برای اخراج سم از بدن و تحلیل او و تهییج او بسوی مدافعت و تقویت اعضا و این شان تریاق و مثرودیطوس و غیر آنها از مرکبات و لعبت بربری و فادزهر و عنبر و مشک و زراوند از مفردات ست **دوم** تقلیل رطوبات از بدن خاصةً اگر بدن ممتلی باشد لیکن درین مبالغه نکنند و تقلیل بقیء و اسهال و فصد بود و باید که مع تقلیل رطوبت تقویت حرارت غریزی نیز کنند و قیء جامع النفع در جمله اقسام سموم ست بخلاف فصد که همه جا نتوان کرد مگر کسی را که بدن او ممتلی از خون باشد و بهترین اوقات فصد آنست که سم در بدن منتشر شده باشد و بعضی اطبا از فصد مطلقاً منع کرده اند **سوم** دادن تریاقات و فادزهرات کلیه مثل تریاق کبیر یا خاصةً آن سم مثل سم نهنگ در گزیدن نهنگ و گوشت افعی در لسع افعی **چهارم** استعمال دوای مضاد مزاج سم مثل حلتیت مضاد سم عقرب **پنجم** استعمال ادویه جاذبه سم بسوی جلد مستعمله از خارج و مشروبات … **ششم** تبعید اخلاط از اعضای رئیسه و تنقیه از وجه سم و این هر دو با ادویه مدره و مقیئه و مسهله بود **هفتم** تدبیر مانع نفوذ و انتشار سم در بدن مثل قطع عضو ملسوع و داغ و ربط و حجامت و زلو و مکیدن آن **ذکر ادویه مفرده و مرکبه** نافع گزیدن جمله حیوانات بقول شیخ از ادویه جیده خورانیدن تخم حندقوقی و آب آن با شراب ست

وطبیخ انواع هر سه پودینه و جند بیدستر عجیب ست و شیر الاغ نیز که تریاق معروف است ... و فراوی ست لسع جمیع هوام خصوصاً افعی را شدید النفع ست و جدوار و بوتهای پیش
موش و آذریون و تخم بادآورد و حرف و ابهل نیز که مشابه شونیز ست و کاشم و سیر و پوست بیخ کبر و کوبنی و فلفل و دارفلفل تنها و جالینوس گفته شرابی که در آن افعی افتد و بمیرد
نافع لدغ هوام ست و کیفیت تریاق و تخم ترنج ضماد جمله سموم ست و شربت او دو مثقال بود و بیخ انجدان نافع جمیع سموم ست و تخم فنجنکشت و روغن بلسان و حب بلسان
و فنجنکشت و جوز با انجیر و فندق و جندبیدستر با دیاوشیر با زراوند و گل دفلی و برگ او و ثمره و لبه تازه عجیب ست درین باب و دارچینی و پشک بز ضماداً و شرباً و ایضاً
کمافیطوس و کاشم و سرطان نهری بشیر و نانخواه و سکبینج و رتیه بشراب و پودینه و طبیخ او شرباً و ضماداً و راسن و قیصوم و قردمانا و غاریقون و بیخ خنثی سه درم و همچنین
شکم ابن عرس و معده او چون بگشنیز پر کرده خشک کنند و وقت حاجت بخورانند و طبیخ خبازی بستانی و تخم خطمی و دماغ ماکیان خصوصاً مع قند و شوربای ابن عرس زنده
و شوربای جوجه که نوعی از موش ست چون بشراب نوشند و ورق که نوعی از سلحفات عظیم الجثه ست نمک سود کرده و طبیخ سرطانات نهری و خون سنگ پشت دریائی عجیب ست
و جندبیدستر نیز عجیب ست و تخم گزر وحشی نافع بود و آنچه از ادویه یاد کرده درین معنی و بیخ لفاح ست ضماداً با عسل و کاسنی دشتی درین باب عجیب ست و پرسیاوشان
برای همه عام النفع ست و گاهی قاریقون با یک مثقال زراوند طویل مرکب میسازند ایضاً تریاق عجیب افیون و مر هر واحد یک درم فلفل یک نیم درم بیخ زراوند طویل
و دارچینی سه درم سیسنبر و زیره هندی هر واحد یک درم شونیز پنج درم جنطیانا سه درم سداب دو درم بعسل آب جرجیر بسرشند شربتی یک مثقال بمطبوخ جند بیدستر ایضاً
دوای طین مختوم بگیرند حب الغار ده مثقال گل مختوم دو مثقال و ابولوسان نیز بخورانند شربتی یک بندقه در سداب و قیمه ماء العسل ایضاً تریاق عام النفع برای سموم ملسوعه
دهشر و یه فلفل ده درم سنبل دو درم زراوند و بیخ [illegible] هر واحد یک درم با آب خرنوب سرشته چهل روز در آفتاب نهند و هر روز یکبار حرکت دهند و هرگاه که خشک شود تر کنند و باز
که هم بخورند و قومی گفته که این بطریق کحل نیز نفع کند دوای نافع برای هر گزندگی شونیز تخم سداب زیره هر واحد دو درم جنطیانا زراوند دحرج هر واحد یک درم تخم فلفل سفید
هر سداب هر واحد نیم درم بعسل بسرشند شربتی از آن بقدر باقلای مصری بشراب و دیگر جنطیانا دو درم فلفل سداب هر واحد دو درم بعسل بسرشند و این یک شربت ست بشراب
بخورند دیگر حماما حب بلسان هر واحد سه درم تخم جرجیر تخم کرفس هر واحد یک درم زراوند بیخ انجدان سیاه هر یک پنج درم مر زعفران هر واحد یک درم حلتیت [illegible] چهار درم عسل
کف گرفته بسرشند شربتی بقدر باقلا ایضاً حب بلسان و قاقیا خشک تخم شلغم دشتی فلفل سیاه و سفید دارفلفل [illegible] انیسون فطراسالیون اسارون زیره سیاه بیخ
هر واحد چهار درم سنبل لفاح [illegible] هر واحد شش درم بعسل بسرشند شربتی بقدر باقلای [illegible] اطباء که بر گزیدگی طلا کنند [illegible] سفید یا اندرو ست یا بیخ خام یا درو
جوش کرده و جند بیدستر نیز ست ویا آب کنند یا روغن [illegible] پودینه نهری [illegible] ست و گوگرد با [illegible] ماکیان و خروس زنده شکافته بر موضع گزیدگی بندند
و هر ساعت تبدیل نمایند و قومی گفته که ماکیان شدید الحراره ست [illegible] غیر آن و از چیزهای [illegible]
ضماد او نمایند و نمک [illegible] سرکه است یا زهره [illegible] و برگ خنثی یا [illegible] و سرکه و خصوصاً خاکستر چوب انجیر و انگور و خصوصاً [illegible] و نمک [illegible] پخته و گویند
که ضماد سیر و نمک [illegible] نافع هر گزیدگی ست [illegible] ضماد [illegible] نافع ست حتی که لدغ افعی را [illegible] گیرند خردل و سرکه [illegible] آب بارون
یا [illegible] ضماد کنند [illegible] جوش کرده در ریختن بالای لسع [illegible] افاعی [illegible] ست و این معالجات [illegible] ست و این [illegible] نیک ست و پیاز [illegible]
[illegible] صاحب کامل گوید که موضع را [illegible] آنچه [illegible]
[illegible] ضماد کنند یا [illegible] خاکستر درخت انگور و خاکستر درخت انجیر با سرکه [illegible] ضماد کنند و پیاز [illegible] و گندنا [illegible]
[illegible] پودینه یا سکبینج جوش داده باشند نیکو ست [illegible] استعمال کنند و ایضاً کاسنی [illegible] سرکه [illegible]
[illegible] بشراب بخورانند [illegible] سنگ پشت بحری [illegible] جند بیدستر [illegible] درم بشراب [illegible] بخورانند [illegible]
و سرکه [illegible] تخم شلغم [illegible] حب الغار [illegible] سرطان نهری بریان [illegible] زراوند دحرج [illegible] درم بآب [illegible] درم [illegible] بشراب [illegible]
درین باب نافع بود [illegible] چون [illegible] صفت آن حب الغار [illegible] بیخ سوسن آسمانجونی [illegible] زراوند [illegible]
کنند [illegible] هر واحد چهار درم [illegible] بسرشند [illegible] مثقال بخورند [illegible] بخورند و الا تریاق کبیر [illegible] درم تا [illegible]

بیرهند **ابن الیاس** گوید که بعض ادویهٔ مجربه و جذابهٔ سم مثل مغز جمال با زرد کبوتر و پودینه و کبریت و بول و خاکستر درخت انجیر بسرکه و نطرون و سیر صحرائی و سرگین بز ضماد کنند و یا بگیرند هر یک از سرگین کبوتر و مشک طرامشیع و جند بیدستر و سکبینج و حلتیت و گوگرد و پودینه مساوی کوفته بیخته بزیت و زفت سرشته بر موضع لسع طلا کنند و جراحت را از دمان باز دارند تا وقت بر شدن مریض و تریاق کبیر و مثرودیطوس و تریاق اربعه بخورانند **ابو سهل** گوید که جند بیدستر و مقل و حب الغار بشراب قوی بخورانند و یا دوا الحلتیت بقدر بندقه تا جوزه بدهند و یا این ادویه از هر یک جزو مقشر از هر دو قشر بیخ و نمام برگ سداب خشک هر یک دو جزو عسل سفید بقدر یکه ادویه بدان سرشته شود شربت مقدار جوزه و یا این ادویه اجاد و شیر
بیخ سوسن آسمانجونی مرسداب زنجبیل زراوند مدحرج کندر مساوی یک مثقال بشراب خورند و بر بدن ادویهٔ مدر عرق بمالند

گزیدن مار

و اقسام آن بسیار ست و مار سیاه در سمیت از نسبت دیگر قوی ست و مهلت کمتر میدهد و مار گزیده را التهاب و لرزه و غشی و عرق سرد و زردی چشم و ورم یا آبله بمحل گزیده عارض میشود و علاج جمیع اقسام آن بدستور علاج کلی سموم ملدوغه که مسطور شد باید کرد و پس خروس بستن و ادویهٔ جذابه ضماد کردن و تریاق فاروق و مانند آن تناول نمودن و حلتیت با شراب خوردن و همچنین سیر با شراب بسیار نوشیدن و بدستور کندنا و پیاز با شراب و روغن زرد کهنه بسیار نوشیدن مفید بود و بستن مار مهره بر موضع گزیده نیز نافع ست باید که آنرا بموضع گزیدهٔ مار بگذارند که بچسپد و هرگاه جدا شود و در شیر اندازند تا شیر را منجمد کند همچنین تکرار عمل نمایند و چون جذب تمام سم کرده باشد دیگر نچسپد و در حین جذب سم رنگ او متغیر گردد و بعد از آنکه در شیر اندازند بحال آید و اگر این میسر نشود و نبود دی تمام یکعدد ماکیان گرفته پرهای گرد اگرد مقعد آنرا دور کنند و بر موضع گزیده چند شرط زنند که خون بترشح شود پس مقعد آن مرغ بران موضع بچسپانند که بچسپد و بعد جذب سم از خود جدا شود و مرغ بمیرد و مار گزیده شفا یابد و همچنین بستن غوک که شکم آن دو پاره کرده باشند نیز نافع ست و در میان شیر نشستن مفید بود و پنیر مایهٔ خرگوش و دیگر حیوانات که تازه باشد با سرکه ممزوج با آب بخورند و خوردن آب نیل بقدر یک طل و بستن جرم آن از مجربات ست و شوربای ضفدع نافع ست و کذا تخم لیمون کاغذی هفت عدد و در آب سائیده نوشیدن و طلا کردن مجرب و استعمال حب السلاطین درین باب عجیب الاثر ست باید که آنرا از پوست سخت بیرونی و پوست نازک که بمغز او متصل بود جدا کنند و مغز را که دو پاره می باشد از هم جدا کنند و پرده که در میان هر دو پاره است دور کنند و هر قسمی را جدا گانه بآب صلایه کرده در هر یک چشم کشند آب بسیار از چشم ملدوغ روان شود و از هلاکت ایمن گردد لیکن چون در چشم احداث میکند و بسیار سرخ میشود بعد از صحت پنبه را بگلاب آغشته بر چشمها بنهند و بیخ سرخ را ملایم پخته بر رفاده نهاده سرد کرده بستن همین حکم دارد و یا اندک روغن زرد در چشم کشند و خورانیدن یکدو عدد آن نیز مجرب ست و اگر مار سیاه قتال بود از پنج شش عدد کم ندهند و این حب آن نیز مجرب النفع ست مغز جمال گوٹه فلفل سیاه هر یک هشت ٹانک کافور بهیم سینی زعفران هر یک یکٹانک کوفته بآب لیمو کهرل کرده یکصد و ده حب سازند و مار گزیده را دو سه حب خورانند و اگر بیهوش باشد یکحب بآب لیمو سائیده در چشم کشند و گویند که اگر مار گزیده بیهوش شود و مثل مرده بود تا سه روز این حب عمل میکند باید که بر کام مار گزیده شرط زنند و آب گرم ریزند و چون خون آمدن گیرد حب سائیده طلا نمایند هرگاه بهوش آید یکدو حب بخورانند و در مجربات نوشته که اگر مار گزیده بیهوش شده باشد بر شکم او بالای ناف شرط زنند بنهجی که پوست بخراشد و خون نه برآید پس مغز جمال گوٹه سائیده بآب در انجا بمالند اگر فی الحال قی آغاز کند و بهوش آید مرده نیست و همچنین کچلا را در آب لیمو سائیده بحلق او ریختن و بر سر و بدن مالیدن بهوش می آرد و تنباکو تریاق سم مار ست اگر خشک آنرا قدر دو دانگ یا سوده بآب حل کرده بنوشانند یا از تنباکوی کشیدنی که با قند سیاه میسازند بقدر دو سه توله حب ساخته بآب گرم بلع کنانند و یا در آب حل کرده بنوشانند و یا چرک قلیان دهند قی آرد و سمیت دفع نماید و همچنین بل ماکیان در قند سیاه پیچیده خورانیدن درین باب مجرب ست و هرگاه غشی کند حجامت دوجور منعشات سیما مشک عجیب ست و نفوخ و انگوزه مفید ست و مار گزیده را خوابیدن ندهند و آواز آسیا بگوشش نرسد **ذکر ادویهٔ یونانیه و هندیه نافع زهر مار** بدانکه ادویهٔ تریاقیه نافع جمیع اقسام سموم نافع سموم ملدوغه که مذکور شده و آنچه در اقوال حذاق بیاید همه زهر مار را مفید بود و برخی از آن درینجا مسطور میشود چنانچه فادزهر حیوانی که از کوهستان شیراز می آورند نیم درم از آن بشیر یا بزیت خوشبو یا بشراب یکساله خوشبو بخورانند در لسع حیات مجرب سویدی ست و **شرب** دارشیشعان و کذا آب تمام بشراب و کذا سنبل هندی بشراب کهنه و کذا عود بلسان و کذا اقحوان و کذا فرفه و کذا قنابری و کذا لحم خارپشت بستانی و کذا جگر گرگ خشک کرده بشراب و کذا اسکه و کذا فقه و کذا سرطان نهری زنده کوفته در شیر مالیده صاف کرده و یا در آب جوش داده و کذا گل مختوم بآب طبیخ طراثیث و کذا الیتوعات و کذا زهره سنگ پشت نهری و کذا طبیخ فو و کذا آب برگ توت سیاه

وکذا اسورنجان بشراب وکذا افرفیون وکذا صابون القاف وکذا شیر ترو کذا برگ ناشپاتی وکذا طرطیثا بشراب کذا سر خرگوش سوخته و شرب وضماد پودینه نهری
بشراب پخته وکذا روغن گاو وکذا اسیر و سداب وکذا روغن بلسان وکذا نانخواه وکذا زیره بستانی وکذا انجیل رخمه وکذا سکبینج بشراب یکساله وکذا شراب کهنه وزیره آمیخته
وضماد بیخ کاسنی دشتی کوفته وکذا آب کرنب با آرد گندم و سرکه وکذا اگوگرد بدیق و آب و بهن روزه دار که عجیب مجرب ست وکذا بیخ سوسن سفید وکذا انجور مریم وکذا انجیر
خام وکذا زوفای خشک و نمک و پودینه نهری و عسل و اکتحال زهره رخمه در چشم مخالف جانب گزیده و فادزهر معدنی در دست داشتن هر واحد دافع ضرر سم مار ست
دیگر یک تخته کاغذ سفید در آب حل کرده فی الفور خورانیدن فائده تمام دارد و اگر در آن حال که مارگزیده باشد بر جایگاهش خود بول کند زهر اثر نکند دیگر خراطین تا یک
تا دو ماشه با آب سائیده نوشانند دیگر از مجربات صاحب گنج بادآورد پنبه دانه نیم پاو یا یک پاو بکوبند و در قدری آب انداخته خوب بدست بمالند و صاف کرده بنوشانند
مارگزیده و زهر خورده را اگرچه بیهوش باشد سود دهد و اگر تشنگی بسیار بود بجای آب همین آب بنوله میداده باشند دیگر جدوار نیم مثقال بگلاب حل کرده نوشانیدن
دافع زهر مار و عقرب ست دیگر زهره طاوس زهره رسه فلفل سیاه باهم بسایند هرگاه خشک شود بآب سوده یک یک میل در چشم کشند زهر مار دفع شود دیگر روغن گاو
یک سیر فلفل سیاه پنج درم سوده آمیزند و در حلق مارگزیده اندازند دیگر مغز تمر هندی پخته پاو آثار در قدری آب بمالند و بی صاف کردن بمارگزیده بنوشانند که مجرب نوشته
دیگر مجرب شب بهائی نه ماشه سوده سه خوراک نماید دیگر یک حصه بادرک آب آمیخته بعد دو دو گهری بنوشانند دیگر خانه عنکبوت یازده عدد بگیرند و از بیضه عنکبوت
صاف کرده بقدری قند سیاه آمیخته از هر یک حب جدا جدا بسازند و مرد جوان را بعد یک یک گهری بخورانند و طفل ده دوازده ساله را تا هفت حب بدفعات دهند صحت
یابد دیگر برگ کسوندی زیره سفید روغن گاو هر یک ده درم با آب خوب مخلوط کرده بخورانند دیگر از تکله پوست درخت آکه یک درم خائیده لعاب آن بلع نماید و باز بیخ چرچره
دیگر آن یک ماشه بدفعات بخایند نافع بود دیگر سه عدد کونپل نهایت خرد برگ آک در قند سیاه پیچیده خورانند بالای آن روغن زرد نوشانند و بعضی شش بست چهار عدد
کونپل آن با هفت عدد فلفل گرد و یک ماشه مغز اندرائن سائیده نافع نوشته اند دیگر روغن سرشف هر قدر که نوشد بنوشانند و نهایت این از یک آثار ست و اگر قی شود غنچه پنبه
باز بنوشانند مارگزیده نمی میرد دیگر پیپل سهاگه تیلیه بوزن یک بهلولی بریان کرده در روغن یا آب آمیخته مارگزیده را نوشانند دیگر مغز سمندر سهل یا تخم کسوندی
یا یک سائیده در هر دو چشم کشند دیگر یک مشت ریته را با آب بمالند آنقدر که یک پیاله شود و از آن آب در چشم کشند و قطره بر زخم بمالند و باقی آب بنوشانند دیگر هرگاه مار
بگزد بر موضع گزیده شرط زده شیر عشر بمالند از آنجا زرد آب جاری شود و مارگزیده بگردد یا موضع گزیده را بسته از باروت انگریزی بسوزانند و بخایند برگ نیم امر فرمایند
تا زمانی که تلخی برگ محسوس نشود و مبسوخته باشد مجرب ست دیگر پوست درخت سرس پوست بیخ او و تخم او و گل او هر چهار یکدام با یک قاشق بول ماده گاو در روزی
سه حصه کرده بخورانند زهر مار اثر نکند و درخت سرس کهنه که پوستش سیاه شده باشد در خواص قوی تر ست دیگر کنول کوفته پخته در آب اندازند و بنوشانند قی خواهد آمد و زهر مار
دفع خواهد شد دیگر گلی و بول سائیده سعوط کنند دیگر بیخ کسوندی یکدرم فلفل نیم درم سائیده بنوشانند دیگر مهوه و کچله سائیده ضماد نمایند حب برای مارگزیده
از بیاض خود الد ماجد سیر خشک افیون مرچ سیاه مغز اریته هر چهار برابر در آب لیمو کهرل کرده حب بندند وقت حاجت به آب سائیده اگر در یک چشم کشند گویا شود و هرگاه در چشم دیگر کشند
به گردد ایضاً فلفل سیاه مغز جمال گوته هر واحد هفت ماشه لیمون کاغذی سه عدد در آب لیمو سائیده حب بمقدار فلفل بندند و در آب سائیده بچشم مارگزیده کشند و دو سه عدد
بخورانند اقوال حذاق گیلانی گوید که از عجائب ادویه در باب خلاص از سموم بارده قوی السم که تجربه کرده ام تریاق فاروق قریب العهد الصنعت ست و ایضاً بگیرند
و با آب باهم سائیده در هر دو چشم مارگزیده بکشند و قدری از آن بعد شرط زدن تیک تا خون برآید بر موضع گزیده بمالند و قدری از آن بخورانند و اگر زهر چنان اثر کرده باشد که قدرت
خوردن آن نباشد و از شرط خون برآید کشیدن او در چشم و مالیدن او بر موضع کفایت باشد و در بدن بمواضع دیگر مثل براس کتف و سر فرق شرط زنند تا آنکه اندک خون از آن
برآید آنرا دوا نیکو خوب بمالند عوض خورانیدن آن که سم راقی کند و باذن الله تعالی صحت یابد و این دوا را در چند جا تجربه کرده ایم و از آن نجات حاصل شده و شکر خدا بجا آورده ام
لیکن بر همین دوا اقتصار نکرده ام بخوف تلف ملسوع بلکه بعد از آن تریاق و فادزهر معدنی چینی که آن نیز در این باب قوی ست خورانیده ام الا که این تکلیم که تاثیر دوای مذکور بیشتر
و نمایانتر ست والله اعلم انطاکی گوید که چون مار بگزد اگر خبیث باشد مثل بلوطیه و غیر او براقه اولا قطع عضو واجب بود و بعده علاج دیگر کنند و الا اگر زرد آب رطوبات
سیلان کند شرط و مص محل آن بکنند و اولا اعتنا به منعیات واجب ست اگر بدن قوی و عقل صحیح باشد و الا اعتنا بعلاج او مثل قرص کرسنه و معمول الکرسنه و ادسار تب قوی

و مر و حلتیت بشراب و سیر و تریاق کنند پس اگر او الامتد بیز یک نشود حتی که سم منتشر گردد فصد کنند و الا از فصد حذر نمایند و جلیل ترین چیزی که اعتنا بدان کنند ادویه قلبیه است
و آنچه با نعاش روح مخصوص است مثل عنبر و فادزهر و زراوند دحرج و همچنین ملازمت عسل و روغن زرد نوشیدن و بدان قی کردن و خوردن کرنب و ضماد کردن بمیعه سائله
و قطران و بستن کبوتر و موش شگافته گرم گرم و کذا قسط و سرگین کبوتر و کسی که بگیرد زراوند دحرج و تخم حندقوقا و کرسنه و سداب دشتی مساوی با سرکه سرشته تا یک مثقال
بشراب بخورد خلاص یابد مسیحی گوید که هرگاه افعی بگزد باید که علاج کلی سموم ملدوغه مذکوره بعمل آرند و معذلک تریاق افاعی بشراب قوی خورانند و سیر بخورانند و شراب صرف بنوشانند
و گندنا و پیاز بخایند و یا این دوا بدهند تخم حندقوقا و غیره اجزای این همانست که عنقریب در قول انطاکی گذشت با یک اوقیه نبیذ کهنه بخورانند و یا این دوا انیسون یک مثقال
فلفل چهار مثقال زراوند دحرج جند بیدستر تخم شبت هر واحد دو مثقال سکبینج سائیده مقدار باقلا بدهند و یا دو مثقال حلتیت با یک اوقیه شراب بخورانند و طعام معمول
بروغن زرد و عسل و سیر و جوز و شراب قوی بخورانند و بر موضع گزیده محجمه بزرگ نهند و شرط زنند و بضمادات که در علاج کلی سموم ملدوغه مذکور شد ضماد کنند پس اگر آن موضع متعفن گردد
بر جای عفن ادویه محرقه نهند و حوالی عفن بگل ارمنی و عدس مقشر و سرکه طلا کنند شیخ میفرماید در علاج لسع افاعی که آن مثل قانون است باید که رعایت اصول مشترکه در علاج
کنند بعد از آن قوی تر علاج مبادرت بدادن تریاق افاعی است و چون تاخیر کنند ممکن نیست که تریاق اکثر فائده کند و گاهی نفع ننماید و اگر استکثار ثوم و شراب ممکن بود بسیار
که از همه علاج مستغنی سازد و همچنین گندنا و پیاز بشراب اگر ثوم یافته نشود و ذکر کرده اند که ذکر گوزن بریان چون بخورند فی الحال نفع کند و حرمل از ادویه خلاص کننده است
و همچنین مغز تخم ترنج و از تریاق خاص قوی آن اینست که انیسون اکسونافن فلفل هر یک چهار درم پوست زراوند دحرج جند بیدستر هر واحد یک درم بطلا بسرشته شربتی تقریبا
جوزه و ایضا مر جند بیدستر فلفل زرنیخ سرخ هر واحد یک درم تخم شبت دو اوقیه در طلا بسرشته و ایضا تخم حندقوقا و زراوند دحرج و سداب دشتی دواهیست که روغن زرد
بسیار خصوصا کهنه بدهند که اکثر روغن زرد کهنه تنها خلاص بخشد و در آبزن شیر نشانند و تکلیف بیداری اختیار نمایند و مشی کنند و در بعض اوقات حمام معرق نمایند و پنیر مایهها
و مانند آن عقب این بخورند و بهترین آن پنیر مایه تازه خرگوش است که آن خوشتر است چون با چهار اوقیه شراب ممزوج باعتدال بخورند و پنیر مایه ایل نیز جید است و قومی گفته
که اگر انسان پیاز دشتی بخاید و آب او از حلق فرو برد و ثفل آن ضماد بر جای گزیده کند البته هلاک نشود و قومی شوربای غوک را تجربه کرده و نافع تخلص یافته چون خورانیده اند
و گوشت [illegible] ملح محلل و سرطانات بحری و خون سنگ پشت بحری نافعست و قومی گفته که حجر الحیه را چون تعلیق نمایند در آن غایت منفعت است مشروبات مفرده در لسع
افاعی گویند که کرفس صحرائی برای این جید است و بیخ وج و برگ زراوند و بیخ او و بیخ مر و بیخ فاشرا و فاشرستین و غاریقون هر کدام از این که باشد آن را در شراب حلو بخورانند
مقدار یک درم و همچنین آب ناغالس یعنی اذان الفار و کذا زیره لاسیما کوهی و آب کرنب یا قسط دو درم مع دوا بولوسات فلفل و بیخ بخور مریم و یا تخم کاشم و یا بیخ او و یا تخم
حرمل را آب کنند یا با آب حرشف و ایضا پنیر مایه خرگوش و آرد کرسنه خاصة و زنجبیل در شیر زنان و خرا بخورانند و حرمل که بنواحی یزد معروفست و آن شدید المنفعت است
و پوست زراوند و بیخ حندقوقی و گمان کرده اند که زبد را چون در شیر تازه بنوشند بسیار نفع کند و شیر الاغیه که آن را تریاق فرادی دقوقیچی گمان میکنم ایضا لسع افاعی و جمیع هوام را نافع
بود و یا جاوشیر دو درم با سرکه و ایضا بگیرند قسط سه مثقال یا جنطیانا و ایضا پشک بز در شراب حل کرده نوشیدن از ادویه جیده است و جمیع مقطعات حاره خصوصا سیر
و پیاز و گندنا و تربچه و آب آنها و جمیع مملحات خصوصا جوف ابن عرس و عقرب بریان و زهره خروس و سایر طیور و از عصارات شدید النفع آب سداب و آب برگ سیب
و آب مرزنجوش است و سرکه تنها چهار اوقیه جوشانیده نوشیدن و آب برگ کرنب نبطی و بول انسان ضمادات از خارج این ضمادات جذابه قبل از ورم کردن استعمال
کنند و آن معمول از ابهل و حب الغار و از بابونه و عنصل بریان خاصة و آرد کرسنه است از این جمله مفرد و مرکب بشراب استعمال نمایند و تضمید بنان کهنه جید بالغ النفع است
و بستن ماکیان شگافته بغایت نیکوست و همچنین گوشت افاعی و غوک شگافته و از روغنها روغن غار ست با روغنی که در آن برگ غار جوشانیده باشند محمد بن [illegible] گوید
کسی را که افعی و لاسیما افاعی معطشه و بلوجیه گزیده باشد باید که عضو گزیده را قطع کنند اگر ممکن باشد والا ربط عضو از بالای عضو گزیده و فصد مریض کنند و سیر و پیاز
و گندنا بخورانند و شوربا بشبت و دارچینی و نمک بنوشانند یا شراب کهنه بخورانند و سرطانات نهری بریان که بر آن اندکی مویزج باریک سوده پاشیده باشند تناول کنند
و بر موضع گزیده این ضماد کنند بگیرند سرطانات نهری و خوب کوفته آرد گندم ده درم پودینه و نمک هر یک چهار درم سوده و انداخته بشیر تازه بسرشند که این نافع است و ایضا
برگ سیب [illegible] در آب پخته باریک سوده و شوربای غوک مطبوخ خوردن نفع کند و پنیر کهنه کوفته با آب سرشته ضماد کردن نافع بود و اگر جوجه مرغ زنده کوچک شق کرده بر بندند بدان

انتفاع یابند و اگر اندک خون سنگ‌پشت بحری خشک با قدری زیره و سداب خشک بخورند نفع کند و یا پنیرمایهٔ خرگوش از نیم درم تا نیم مثقال بخورانند و یا ذکر ایل خشک
باریک سوده یکدرم بشراب بدهند و اگر آب سداب و گندنا هر واحد یکنیم اوقیه با نیم مثقال زراوند مدحرج باریک سوده بنوشند نفع کند و چون عقارب باریک سوده با آب
مرزنجوش و آب سداب مالیده بنوشند منفعت بین نماید و اگر تریاق اربعه از نیم درم تا یک مثقال با آب سداب بخورانند هر لدغ را نافع بود و تریاق کبیر اگر حاضر باشد در نفع
بیشتر از جمیع اشیا باشد لاسیما نوساخته اه و اگر حاضر نباشد مثرودیطوس استعمال کنند که آن قائم مقام تریاق است و شربتی از این هر دو هر کدام که حاضر باشد از یکدرم تا یک مثقال است
و این معجون نافع و مجرب است برای هر لدغ بگیرند فلفل دو درم انیسون ده درم زراوند مدحرج و حب الغار و جند بیدستر هر واحد یکنیم درم همه را باریک ساییده بعسل مصفی
بسرشند و بقدر باقلا بخورند یا زیاده و کم باید که آب سداب مع سکنجبین و آب برگ سیب ترش چون بنوشند نافع بود و دیگر جند بیدستر و سکبینج و زراوند مدحرج هر واحد یکدرم
انیسون و فلفل هر واحد چهار درم همه را باریک ساییده به سکنجبین بسرشند و مقدار باقلا یا زیاده و کم بحسب قوت بدهند و این اشیا در اول امر استعمال کنند و بعد از آنکه سم در بدن
سرایت کند باید که مار شکنبه بسرطانات نهری بنوشانند و ایضا شیر تازه بنوشانند و عضو گزیده را در شیر تازه نهند پس اگر عضو گزیده در تعفن آغاز کند عضو عفن را
بدواهای حاد مثل فلفل و فربیون وغیره ضماد کنند و حوالی عضو را بگل ارمنی و قبرسی و عدس مقشر و سرکه طلا نمایند و تریاق کبیر وغیره از معجونات در ابتدا بدهند چون مریض را
غشی و ذبول نفس و عرق سرد عارض شود و اما هرگاه این اعراض زائل شود آش جو بسرطانات و شیر تازه استعمال کنند و معالجهٔ موضع گزیده با ضمادهای مذکوره نمایند طبری گوید که بعد
مبادرت به بستن عضو و شرط بلیغ در موضع محجمه بنارهی دوغ ترش استعمال کنند چه از خاصیت دوغ است که سم را بیرون کند چون بنوشند و یا عضو در آن نهند و گاهی
بر جای لسع بعد فراخ کردن آن جا و شیر و بارزد و زفت رومی و فرفیون و توتیا و پیاز برای اخراج سم ضماد میکنند و حرانیان تریاقی ترکیب داده اند که آن را بضماد لسع سمی ساختن
بگیرند مغز پیاز و کوفته در زیت بجوشانند تا مهرا شود بعده در آن جاوشیر و سکبینج و جند بیدستر بگدازند و بر آن اندک فرفیون و برگ سداب دشتی سوده آمیزند پس سرد کرده چند آن
و قطعهٔ زراوند مدحرج و قطعهٔ زراوند طویل و قطعهٔ جنطیانا کوفته بیخته مخلوط سازند بعد از آن صدفه گرفته از آن پر نمایند و بر جای گزیده بر بندند و بعد یک شبانه روز جدا کرده
تجدید آن نمایند که این بآسانی جذب سم کند و گاهی بر موضع لسع شاه‌بلوط با مغز بادام و بندق و پسته باریک ساییده و مغز پیاز یا بلبوس یا عنصل ساییده با هم سرشته ضماد
میکنند که این زهر را از موضع گزیده خارج می‌نماید و یا بگیرند شراب کهنه و در آن بیخ لوف جعد و پیاز عنصل و جنطیانا بجوشانند بعده اندک زیت بر آن انداخته حل کنند و در آن
اسفنج تازه یا مغسول بآب و خاکستر آغشته بر جای گزیده نهند که این نیز استفراغ سم نماید و گاهی اخراج سم از موضع لسع باین طور میکنند که بعد شرط بر پنبه تریاق الافاعی نهاده
بر موضع گزیده نهند و گاهی بچسپانیدن نسو بسیار ساعت بساعت استفراغ سم از جای گزیده میکنند و روفس ابن اتم علاج ملسوع دانسته و گاهی اخراج سم بقی دائم می‌نمایند
و اگر چه بعضی اوائل آن را مکروه داشته اند بخوف جذب سم بسوی فوق و قرب قلب و اهل حران مرقهٔ ترتیب داده اند که آن را مرقهٔ ملسوع و مرقهٔ ضفادع نیز گویند گفته اند
که آن از لسع حیات خلاص گرداند فکیف غیر آن بگیرند غوک نهری ده عدد سرطانات نهری ده عدد و ابن عرس لحم تازهٔ آن یا خشک کرده پنجاه درم پوست بیخ کبر پنج درم
پوست زراوند طویل هفت درم بچه نهری باقه بگیرند برگ سداب کوهی باقه یا کف از برگ خشک و انجیر سفید پانزده عدد همه را جمع کنند و بپیمانه پاکیان نیم رطل و شش آثار
کهنه بمقدار یک انگشت بالای آن باشد انداخته در دیگ مس کرده سر او را گل حکمت نموده در تنور نهند تا آنکه معلوم شود که لحوم مهرا شده بعد از آن از شوربای او ده درم
گرفته پنج درم آرد کرسنه در آن حل کرده بنوشند و چون این شوربا بمعدهٔ ملسوع لبث کند بی شک صحت یابد و بعضی از ایشان ملسوع را یک مثقال تریاق افاعی میدهند
و شوربای مذکور مینوشانند و هرگاه این شوربا بنوشد و سدر یا غشی کند حکم کنند که صحت یافت و این اقراص نیز از تراکیب ایشان است که مار گزیده را بشراب بخورانند
چون تریاق حاضر نباشد بگیرند افاعی جوان و ازرق چشم و سر و دم آن یکبارگی قطع نمایند بعده جوف او پاک کرده بشویند و در دیگ مسی کرده سر او بسته در تنور یک شب
بگذارند بعده برآورند و آن خاکستر را سوده از آن پنج درم بگیرند و جنطیانای رومی هشت درم کندر رومی هر واحد پنج درم پوست بیخ کبر سه درم عاقرقرحا و عروق و زراوند
هر واحد دو درم زرنیخ سرخ چهار درم آرد کرسنه هفت درم برگ سداب کوهی پنج درم همه را باریک بسایند بعده بگیرند زبل اطفال خشک کرده سوده پنج درم و آمیخته بسکنجبین
سرشته قرص سازند هر یک بقدر دو درم و خشک کرده یک قرص از آن صبح بر ناهار و یک قرص شام با بست درم شراب معروف بشراب ملیکه بخورند و آن عصارهٔ انگور
با بیخ راسن مطبوخ است که بگذارند تا کهنه گردد و اگر این کهنه یافته نشود شراب کهنه گرفته در آن اسنج جوشانند که این قائم مقام آنست و طعام ملسوع حب است که شوربای

که صاحب کرمانی در تشخیص الامراض مارشت کرده آن موجود باشند گزیده آن کشنده است ۱۲ مخزن الادویه

ماکیان باشد و شیر بنی آدم نیز دهند و سداب که بوده از غرائب چیزی که ملسوع را دهند حجر الحیه در شراب حل کرده است و حجر التیس فادزهر حجری محکوک در شراب یا با آب زلال دهند نوشانند
و از جمیع معالجه مذکوره اوفق و اقرب بر جاطلای همه عضو بتریاق فاعی و خوردن آن دو مثقال در سه مرتبه بشیر خر یا شیر زنان که این استفراغ سم کند و از عجائب چیزی که در گزیدن مار استعمال
کنند چون از هفت روز تجاوز کند و در ابتدا البته بخورانیده باشند آنیست که بگیرند تخم ترنج مقشر و شاه بلوط آورد کرسنه هر یک یک درم و سفوف کرده بخورند یا الیش شراب کهنه بنوشند
در دفع سموم بغایت نافع ست و از آنچه ملسوع را بخورانند تریاق بحافظت ست که بقول اهل جبال آن در یکروز مار گزیده را به کند و آن چیزی ست که از چشم گوزن گیرند و شبیه بچرک چشم
و نزد باقین منعقد شود و آن را گرفته نگاه میدارند و میخورانند و همچنین بعض اعضای گوزن خاصیت نفع برای نسع ست لاسیما و قضیب خصیه او و کذا مر بعض اعضای و
مثل لحم او چون بپزند یا بریان کنند و مار گزیده آن شوربا و آن گوشت را بخورد از ضرر گزیدگی خلاص یابد

گزیدن عقرب

بدانکه کژدم نیز اقسام ست و گزیدن کژدم نرسالم تر از گزیدن ماده او و در خطر کمتر بود بخلاف مار که گاهی از گزیدن او ورم صلب سرخ در عضو و در حمد عارض شود و گاه
بدن گاه سردی شدید گاهی لهیب و تخس مثل خلیدن سوزن محسوس شود و تابع او عرق سرد و اختلاج لب و قی چیزی لزج و قشعریره و ارتعاد و سردی دست و پا و خفقان
ورم معده و استرخای جمیع بدن بود و عقرب که سخت ردی باشد اعراض مذکوره مفرط و بسیار ردی بود و انطاکی گوید که سم عقرب بارد ست تجمید و قتل کند و تبرید و تخدیر احشا
و تکثیر عرق نماید و جالینوس گوید که اگر زخم او بر شریان افتد غشی آرد و اگر بر عصب افتد تشنج آرد و اگر بر ورید افتد عفونت آرد علاج بعد از علاج کلی سموم ملح و سیر و شراب
بخورانند و سیر ضماد کنند و عقرب را در آب پیاز سوده بنهند و یا انگوزه و سیر و گوگرد و نمک سوده طلا نمایند و گویند که اگر غوک و موش زنده شق کرده بر موضع بندند مفید بود
و تریاق اربعه نیم مثقال با گلاب و عرق گاو زبان و شربت انار بخورند و قدری بر موضع گزیده نهند و ضماد نارجیل دریائی رافع الم ست و بستن فندق هندی در دهن جانب گزیده ضما
کردن مفید بود و تنقیه موم و عضو گزیده را با آب گرم کاندران نانخواه تنها یا با اشنان یا تمکنه جمع شده باشند نطول کردن و عضو را اندران داشتن نافع ست و بهترین تدابیر
آنیست که از موضع گزیدگی بنوک سوزن یا نشتر دو سه قطره خون برآرند بعده پارچه کاغذ سفید بآب دهن ترکرده بچسپانند **ذکر بعض ادویه** نافع سم عقرب شربت تریاق
بسرکه و کذا فیروزه سوده و کذا بیخ راسن و کذا درونج یا انجیر و کذا پوست ترنج سه درم و کذا فادزهر و کذا مومیائی یک دانگ بشراب کهنه و کذا زنباد که مجرب نوشته و کذا فوه و کذا مو...
و کذا دار شیشعان دو درم و کذا ایرسا یک مثقال بشراب کهنه و کذا سنبل رومی یا هندی بشراب و کذا انیسون یا نیم درم بشراب کهنه و کذا اسلیخه سرخ و کذا مغز حلغوزه بخورد یا با انجیر و کذا
شقاقل **ضماد** پشم سوخته و کذا سیر و سداب و کذا اشنج کوهی و کذا صعتر دشتی و کذا زراوند طویل و کذا روغن بلسان و کذا جنطیانا و کذا جعده کوهی و کذا مرزنجوش
بسرکه و کذا تخم کاهو و کذا افسنتین و کذا ریوند و کذا خاکستر سرطان نهری بآب بادروج و کذا قیصوم و کذا حماما بآب بادروج و کذا تخم شکاعی یک مثقال با ربع مثقال فلفل و کذا شاه
و کذا افیون با لیمو و کذا دارچینی و انجیر کوفته و کذا بیخ سوسن سفید و کذا شیح ارمنی و کذا تخم نارنج مقشر و کذا برسیاوشان و کذا حسک و کذا فقه بشراب و کذا جاوشیر یک... کذا
بشراب کهنه و کذا اسپست شامی شیرین که مجرب سویدی ست و کذا زراوند مدحرج و کذا فراسیون و کذا ابهل و کذا نعناع خائیده و **ضماد** سیر و خنبدیدستر و زیت و کذا انجیر
و کذا نارنج و سبوس گندم خوب پخته و کذا حرف و کذا نانخواه و کذا کرسنه و افسنتین بسرکه سرشته و کذا ابهل و عنصل بسرکه پخته و کذا سرطان نهری کوفته و کذا مومیائی بروغن گل کرده
و کذا زهره سنگ پشت و کذا سبوس گندم بشراب کهنه پخته و کذا حنظل قوقا و کذا ملح و کذا اسفیداج و کذا احرمل و کذا شاهتره خائیده صائم و کذا انجیر و آرد حلبه و سرکه و کذا بیخ ... و
کندنا شامی و کذا بیخ کاسنی و کذا روغن خردل و کذا برگ مورد سبز سوده ... و در گزیدن عقرب ست و بقول اطبای هند ضماد تخم سن با شیر زقوم سوده و کذا شیر آک ... کذا
برگ نیبه بروغن گاو سائیده و کذا انجیر خام با بسی سائیده و کذا اسمند پهل بآب سوده و کذا چونه بآب لیمو یا بازرده تخم مرغ آمیخته و کذا سم الفار ... بقدر دانه عدس بآب سوده و بعده ...
آتش کال مجرب ست و کذا بیخ آدهاجهاره سرخ بآب سائیده و کذا سیر خشک و اجوائن سائیده و کذا ناخن اسپ بآب سائیده و کذا بیخ کسونذی سوده و کذا سرگین موش و کذا پلاس ...
سائیده و کذا بیخ انگوزه با آب برنج سائیده سوده حب بسته و کذا بیخ و برگ و شاخ ... یا ... و کذا کرمی که در سرگین پیدا می شود و به هندی گبرله گویند سائیده و کذا ...
مرغ بری و اصلا نافع زهر کژدم ست و همچنین ... آب برنگ سوده بموضع گزیده از دست بکرات و مرات مسح کردن و کذا بیخ ... خوردن سائیده بر
نیش ... و کذا تخم ... کوفته با موم آمیخته سوختن دود آن برجای کژدم گزیده و رسانیدن مفید ست و اگر تخم کونچ تراشیده بر موضع نیش عقرب ... نهند

وبعد کشیدن تمام زهر خود بخود جدا شود و مجرب ست و اگر سه توله آب لیمون سه توله عسل فی الحال خورانند و اندکی مغز چلغوزه با آب سائیده در چشم کشند و بر موضع گزیدگی بمالند
نافع بود و اگر نوشادر سهاگه چونه آب با دیده ساوی برکف دست مالیده ببویند مفید و مجرب صاحب دارالشکوهی ست و همچنین موم را بگدازند و قطره بر موضع گزیدگی چکانند که مسکن الم ست
و اگر چهپکلی را شگافته بر موضع گزیدگی ببندند یا آنرا در روغن تلخ سوخته سائیده طلا کنند نافع بود و اگر قدری نمک سانبهر با آب حل کرده نیمگرم نمایند و بگوش مخالف چکانند از مجربات
مشفقی میرزا محمود بیگ صاحب ست و پر طاوس و سعلم شهاده بطور تنباکو کشیدن مجرب مند ست و اگر بیخ کنائی سفید یا بیخ آک که گل او سفید بود زند خشک کرده باریک سوده در گوش
کژدم گزیده بدمند دفع درد آن کند و در مجربات مرقوم ست که اگر پوست بیخ آک گل آک برگ کسوندی معصفر چال طاوس تازه زردچوبه بلدی برگ حنای تر مساوی سائیده حب از
بسازند و در سایه خشک کرده بدارند وقت حاجت حب مذکور را از یک طرف با آب تر کرده بر محل نیش گذارند و طرف دوم حب را گرفته بدارند سم اخذ نماید **اقوال اکابر** انطاکی
گوید که علاج آن بستن عضو ست و شرط زدن و مکیدن بمحاجم و مالیدن نمک سیر و سیرکه و قطران و گوگرد و هر کدام از اینها که میسر آید و کذا برگ کدو و از مجربات نوشیدن [illegible] ست
که دران اندکی افیون حل کرده باشند و چون موی طفلی که عمر او چهل روز تا سه ماه باشد بگیرند و با اندک غاریقون و حب بندق در خرقه سبز تعلیق نمایند مادام که با وی باشد نافع
از الم عقرب بود و کسی که کاسنی دشتی و کشنیز خشک و برگ سیب ترش مساوی بخورد فی الحال الم او ساکن گردد **ابو سهل** گوید که در لسع عقرب باید که یک مثقال حلتیت با یک اوقیه
شراب بنوشانند و بالای موضع لدغ ببندند و تکمید موضع با آب گرم کنند و روغن زنبق که دران جندبیدستر و فرفیون حل کرده باشند طلا نمایند و بدان مرات کثیر خوب بمالند
سازند و تریاق الافاعی و تریاق اربعه و سجزینیا و معجون حلتیت و این معجون بخورانند خطیانا زراوند مدحرج مر حب الغار قسط جندبیدستر بویه نهری سداب بری خشک عاقرقرحا
زنجبیل فلفل شونیز حلتیت با عسل آمیخته مقدار جوزه بشراب دهند و اگر این ادویه میسر نشود تمهد بشراب کهنه و سیر کنند و بدان موضع را قریب آتش ضماد نمایند و یا جندبیدستر
و یا فرفیون و سیر هر دو بزیت کهنه سوده و یا حلتیت و گوگرد و موم بارزد یا علک الانباط ضماد کنند و فندق میسا سیوا انجیر کوفته بخورانند و این معجون دهند جندبیدستر [illegible]
بیخ کبر زراوند عاقرقرحا مساوی بعسل سرشته دو درم بشراب دهند و دیگر زراوند عاقرقرحا هر واحد چهار مثقال فلفل سفید دو مثقال نخیدان حلتیت هر واحد مثقال بعسل
بسرشند و مقدار باقلا با آب سداب بدهند و بعد از انکه علت رو بانحطاط آرد و درد ساکن گردد باید که تغذیه مریض بچیزهای سرد و معدل کرده ان گرمی زیاده نبود باید کرد تا
امراض حاده نیارد **ابو علی سینا** مینویسد که معالجه بقوانین عامه تکمید مثل نمک جاورس و مانند آن کنند و اول چیزیکه عمل او واجب ست آن مکیدن بشرط و طلاء و
و سائر انچه در [illegible] گفته شد و بران ادویه حاره لطیفه سریع الالتهاب مثل انگوزه و سیر و عاقرقرحا استعمال کنند و خرا از بهترین ادویه اوست و همچنین مغز سیر که آن
هندی ست بخایند و بدان ضماد کنند و یا اول بخایند پس با روغن خوب بسایند و ضماد نمایند و لعبت بربری درین نهایت سود دارد و پیاز عنصل عجیب ست
چون بخورند و تریاق فاروق و مثرودیطوس و غیرها در قول ابوسهل گذشت آنرا نفع کند و حلتیت آزاد و ادهای جید ست و فاشرا و جعل را تا حال تجربه نکرده ام
و قرطم دشتی را جالینوس شهادت میدهد که امساک او در دست تسکین درد کند و آن از اقسام حرشف خاردار ست و قومی گفته که خوردن بیش بقدر تسکین
درد او کند و از ادویه جیده او سیر کوفته بشراب ست شراب بعد اندک مدت از خوردن سیر بنوشند و خصوصا چون تخنیدآن جوز باشد و از هر دو قریب یک دقیقه بخورند
و واجب ست که بعد خوردن سیر و شراب در جای گرم بار پارچها پوشند و اگر بالای بخار آب گرم بدارند نافع بود و غرض درین تعریق مریض ست و غرض از عرق آوردن
تحریک مواد بسوی خارج ست و عرق آوردن در حمام ایشان را شدید النفع ست و هرگاه ازان بیرون آیند شراب صرف بنوشند تریاق جید برای ایشان تخم
سداب زراوند طویل خطیانا حب الغار پوست بیخ کبر بیخ حنظل افسنتین بطی عروق صفر فاشرا بعسل آمیزند دیگر جید تخم سداب دشتی زیره حبشی تخم جند قوقی [illegible]
الکمونا فون هر یک بمقدار سرشتن صمغ بمقدار یک مر کرانج ساذج بیل ادویه را جمع کنند شربتی ازان یک درهم و ازین زیاده نخورند که دران خطر ست بلکه اگر بعد ساعتی باز احتیاج
شود نیم درهم دیگر بخورند تریاق جید برای آن بگیرند سیر و جوز یک یک جزو برگ سداب خشک و حلتیت و مر هر واحد نیم جزو بد و جدا انجیر که در آب تر کرده شده باشد
بسرشند شربتی ازان سه درم بشراب تریاق جید برای او دهند جندبیدستر فلفل سفید مر افیون [illegible] قرص سازند شربتی سه ابولوسات با چهار اوقیه شراب این گزیدن
را بالخیر نفع کند ایضا با شیر [illegible] جندبیدستر فلفل سفید بعسل مساوی بسرشند **دواء العسکری** که عجیب نهایت بی نظیر ست بگیرند بیخ حنظل بیخ
کبر افسنتین زراوند مدحرج و طویل و طرخشقوق مساوی شربتی برای طفل دو دانگ و بزرگ ایک درم سائر مثرودیطوس و [illegible] از اشربه جیده حلتیت ست و ایضا فاشرا

نسخه تریاق [illegible] عقرب

[illegible] ادویه مسکن [illegible] مجرب [illegible] منزی [illegible]

و ایضا قرطمانا یکدرم بشراب و سعد و حب الآس و بادروج و تخم آن و تخم حماض دشتی و کاسنی دشتی و کاسنی و سکبینج شربا و طلاءً و پودینهٔ نهری و سرطان نهری اگر بشیر خر
بخورند و اهل عرب بلدغ عقرب را دو درم بیخ حنظل سوده میخورانند و نفع بین میکنند و قومی از اهل علم تجربه کرده اند چون آنرا سوده کف دست بخورند و قومی زعم کرده که چون
اشنان سبز را کوفته بیخته بروغن گاو سرشته قریب بیک مثقال بخورند نفع عظیم کند و کسی که ترب و بادروج خورد و بر او عقرب ضرر نیابد و گویند که بازوی آن نبود و بدن او
بزرگ باشد و حرکوک گویند چون خشک کرده بشراب خورند نفع بخشد و مردی ثقه گفته که اگر برای لدغ آن افیون و بزر البنج مساوی بالعسل سرشته بخورند نفع کند
و بعضی زعم کرده اند که مداد هندی شربا نافع ست چنانچه طلاءً نفع میکند و غاریقون عجیب المنفعت ست و شربتی ثلث درم و گل آن و حب الغار خاصة و تخم حندقوقی و برگ
ترب و کامخ خرد او ایضاً زراوند شونیز بیخ جاوشیر تخم حرمل مساوی شربتی دو درم بشراب ایضاً عاقرقرحا زراوند یک جزو فلفل نیم جزو مویز ربع جزو شربتی
مثل باقلا و ایضاً زراوند طویل عاقرقرحا بالعسل سرشته شربتی دو درم بشراب و ایضاً مر و جاوشیر و افیون مساوی [illegible] چهار جزو و ازان اقراص سازند و ایضاً
بیخ زراوند طویل عاقرقرحا هر واحد یک جزو بقدر واجب بخورند و قومی گفته که بگیرند دردی شراب شش درم گوگرد زرد هشت درم تخم سداب سه درم جندبیدستر تخم حرجیر
هر واحد دو درم معجون [illegible] بسرشند شربتی یکدرم با پنج اوقیه شراب اطلیه اضمده عقرب تنها از ضماده جیده برای گزیدگی عقرب ست و
نیز و ایضاً نباتی که آنرا ذنب العقرب گویند و مشابه آن بود و هیئت [illegible] چون بشکافند و بر گزیدگی عقرب نهند نفع کند باجماع و همچنین عوک ایضاً طلای مداد هندی
و نفع کرده و درد ساکن شده و همچنین شیر انجیر خام و جندبیدستر و بلادر گویند که درین باب عجیب ست و [illegible] بخار [illegible] که نیکوست و گوگرد زنده
و لحم ماهی نمکسود و سیر مطبوخ و روغن زرد گرم نهند و ایضاً تخم کتان و تخم خطمی یا هر دو و [illegible] ایضاً آرد جو با آب سداب یا طبیخ او و ایضاً سبوس گندم مطبوخ بسرکه
و بادروج از اطلیه جیده و مسکن وجع فی الحال ست و همچنین بیخ حنظل و کاسنی و کاسنی دشتی و [illegible] یا بادروج طلای جید ست و مرزنجوش خشک ایضاً
از ادویه نافع ست و از انچه آنرا نفع کند اینست که موضع لسع را بر بخار سرکه بدارند که بر سنگ گرم چکانیده باشند و از نطولات او طبیخ سبوس و طبیخ انجره و طبیخ
بابونه عجیب ست و آب دریای شور گرم کرده و آب حندقوقی و طبیخ او عجیب ست و چکانیدن نفط سفید گرم کرده عجیب ست و زیت که دران [illegible] پخته باشند چون
بر گزیدگی گرم گرم چکانند عجیب النفع ست صاحب کامل گوید که بالای موضع گزیده بعصابه قوی باید بست و عقرب را کوفته ضماد کنند و یا این ضماد تخم کتان
پنج درم گوگرد زرد نمک هر یک سه درم بعلک البطم ده درم سرشته بعمل آرند و اگر تریاق اربعه بشراب خورند نفع کند و اگر تریاق کبیر حاضر باشد شربا و ضماداً
و [illegible] اسود دار و جندبیدستر دو دانگ سیر یکدرم باریک سوده بشراب مطبوخ بخورند و یا بگیرند زراوند مدحرج سه درم پوست بیخ کبر دو درم حندقوقی یکدرم باریک
سائیده دو درم بشراب کهنه یا نبیذ مویز بخورند و تریاق لدغ عقرب بقدر بندقه بشراب بدهند و نسخه آن همان معجون ست که در قول [illegible] گذشت
قنه عوض قسط ست باقی بدستور و یا سیر را باریک سوده بشراب پخته بنوشانند و بر موضع گزیده آنچه که دران بابونه و برنجاسف و سداب و سبوس گندم
گرم بریزند و یا بروغن زیت یا بروغن بان باندک فرفیون یا جندبیدستر طلا کنند و بدن عقرب گزیده را خوب بمالند و بروغن گاو و عسل بخورانند صفت تریاق که گزیدن
عقرب را نافع ست فلفل هشت درم دارفلفل پنج درم سنبل دو درم زراوند بیخ خراطین هر واحد سه درم با آب سائیده بشراب سرشته حبها سازند شربتی نیم درم طبری
گوید که [illegible] اجیب ست که این سفوف بدهد و آن فی الفور ازاله درد میکند زراوند مدحرج زراوند طویل جنطیانا هر واحد یک دانگ جندبیدستر و جاوشیر و
و قنه هر واحد یک نیم دانگ همه را سائیده و بیخته همه [illegible] برابر جمله سکر العشر آمیخته یکدرم با یک مثقال بشراب کهنه بخورند و جالینوس وصف بندق هندی نموده و در
تسکین وجع آنرا تاثیر عجیب [illegible] و مختار اهل عراق اینست که پیاز و سیر بخورانند و انجیر در آب شراب اندک نمک جوش داده عضو را دران نهند و مختار اهل شام ست
که کندر سفوف کرده بجای العسل خورانند و تسخین موضع کنند و اهل سواد نمک را جوش کرده موضع گزیده را بدان تکمید میکنند و گاهی سرگین گاو بسرکه سوده و
آمیخته طلا می نمایند و درد ساکن میشود و اهل [illegible] عضو گزیده را در ریگ گرم ساعتی دفن میکنند بعد ازان بیرون آرند و درد زائل میشود و از عجائب چیزیکه
برای تسکین وجع مشاهده کرده ام تناول [illegible] و طلای او بر موضع گزیده است و اهل سواحل موضع لدغ را بنفط سفید طلا میکنند و در بلدیکه خوف گزیدن
عقارب باشد از خوردن کرفس و بادام و پسته و عسل و جمیع مفتحات سدد اجتناب کنند و اهل حران تریاقی برای گزیدگی عقرب ترکیب داده اند و من آنرا احسن التاثیر

در بلوغ عقرب یافتم شخصی را عقرب گزیده بود دران نگاه آنرا این چنین نسخه بنظر می آمد و این تریاق او را دادم و صبح او را زعافت مفرط حادث شد و صحت یافت نسخه آن زوفای خشک و صعتر و برگ سداب کوهی هر یک دو درم کندر و کرویا و جاو شیر و حلتیت هر واحد یکدرم دار فلفل که آن فیلگوش ست ده درم خرنیل و بیخ جوز جندم و جنطیانا و ابرسا و عنصل و جعده و سعد سیاه هر واحد پنج درم بندق نقشی سی درم همه را اسابیده بعسل بسرشند و اندکی رقیق دارند و معتدل بدن را دو درم بدهند و بحسب قوت انسان زیاده و کم کنند و طلای او بر موضع گزیده نیز فائده میکند **گیلانی** مینویسد که پودینه باریک سوده و آرد جو بآب سداب سرشته ضماد کنند و یا چربی و موم و سهر و نیم درم اعد و پنج درم زیت یعنی روغن زیت و دو درم همه را در زیت گداخته مرهم بسازند و بر موضع طلا کنند که صحت بخشد تسخین موضع ملدوغ بروغن مسخن کنند و بهترین آن روغن یک ایشان و روغن جاو

گزیدن جراره

و آن نوعی ست از کژدم خبیث که وقت راه رفتن دنباله خود را بر زمین میکشد و لهذا جراره نامند و زهر او گرم ست و در خوزستان و عسکر مکرم و معدن آن بسیار بود و گاه بگزد و درد او سخت نباشد بلکه بعد یکدو روز درد و شدید و کرب حادث شود و رنگ متغیر گردد و گویند که بعد گزیدن او از همه بن مو خون جاری شود و لرزه بر بدن افتد و باشد که یرقان پدید آید و زبان ورم کند و جای گزیدگی او ریش گردد و خون بول کند و گاه شکم قبض شود و گاهی مراو بهلاکت انجامد و اول خفقان و غشی پدید آید و بسبب خفت درد او در ابتدا تهاون در علاج او نشاید کرد بهر آنکه زهر او سخت بد ست **علاج** بقول شیخ و جرجانی بعد علاج کلی و جذب سم افضل معالجات او آنست که داغ نهند و آب کاهو و آب کاسنی صحرائی و آش جو و سائر مطفیات بنوشانند خصوصاً چون التهاب اشتداد نماید و بهترین علاجات مجرب ست سیب بآب سرد ست و قوی گشته کز بیخ جعده چون بآب بخورند نفع کند و راشن ای آن نوعی سود مند ست و این تریاق عسکری جید ست پوست بیخ کبر جنطیانا افنتیمون و می زراوند مدحرج کاسنی صحرائی مساوی ساییده دو درم بخورانند و تریاق دیگر اینست که کاسنی صحرائی خشک و برگ سیب ترش و کشنیز خشک برابر سوده ملعقه از آن بخورند و هرگاه التهاب شدید عارض شود در آب فواکه عصارات سرد آنها تسکین باید کرد و اگر خفقان پدید آید شربت سیب شامی و پست سیب و دوغ ترش و قرص کافور سوده بدهند و هرگاه کرب شدت کند آب فواکه بروغن گل سرد کرده بدهند و اگر شکم قبض شود حقنه کنند و اگر خون بول کند فصد نمایند و علاج بول الدم بعمل آرند و اگر زبان بیاماسد فصد رگ زیر زبان کشایند و بآب کاسنی و سکنجبین غرغره کنند و اگر جایگاه گزیدگی اکله عارض شود بدوای حاد علاج نمایند و حوالی او بگل ارمنی و سرکه طلا کنند و علاج قروح خبیثه باید کرد **مجوسی** گوید که اطبای قدیم معرفت علاج این نداشتند و اطبای متاخرین از اهل عسکر مکرم فصد استعمال میکنند و بحسب احتمال قوت خون می آرند و فی الفور شیر تازه می نوشانند و محاجم بران موضع می نهند و خوب متصاص می نمایند و ادویه حاده مثل فرفیون و جندبیدستر بران موضع لزوم میکنند و حوالی آن بگل ارمنی و سرکه طلا می سازند و ماء الشعیر و دوغ می نوشانند و سیب و کاسنی صحرائی و دوغ ترش و پست سیب ترش میخورانند و غذا اجوزه مرغ و ماکیان معمول با آب انار میسازند و تریاق عسکری و تریاق دیگر که هر دو مذکور شد میدهند لیکن درینجا در تریاق عسکری بیخ حنظل و حرازیاده است و گفته که با شراب بخورند و در تریاق دیگر گل سیب ترش عوض برگ سیب ست و ایضاً بیخ خرنیل یک مثقال باریک سوده بشراب بخورانند و بدان نفع می یابند **طبری** گفته که علاج این جنس معالجه عقرب ست و آن اینست که فصد کنند و در روزی ده مرتبه رب حماض و رب ریباس بنوشانند و سیب ترش بخورانند و موضع گزیدگی را بسرکه و عفص طلا کنند و ماء الشعیر بکافور بنوشانند و کاسنی صحرائی بسرکه و کاسنی بستانی بخورانند و در معالجه طریق تطفیه و تسکین همچنین سلوک نمایند لیکن عافیت آید بلا اصلاً بدو اگر اسهال شود بهلاک گردد و این سفوف نیز بدهند کاسنی دشتی ده درم جوز جندم دو درم کندر مکی پنج درم جنطیانا و پوست بیخ کبر هر یک دو درم جاو شیر و خرنیل هر واحد هفت درم همه را ساییده بهم بیخته پشت سیب ترش شرق بر آن داخل کنند و صبح و شام یکدرم برب سیب یا رب ریباس یا رب غوره بدهند و اهل حران جراره گزیده را نان جو بدوغ ترش میخورانند و امر بحرکت می نمایند و گاه قی میکنانند و از مجربات اینست که بیخ لوف بآب کاسنی و سکنجبین بخورانند و زنان پیرانه سال را دیدم که علاجش بطبیخ تخم خلبه و سداب بنزرباد انجیر میکردند و آنرا با روغن خورانیدند و بر عضو گزیده نهادند و در ساکن شد **علوی خان** در عشره کامله مینویسد که نخست آنجا را حجامت کنند و لیکن باید که میان محاجم بندند و بسیار نهاد بمکند و اگر چنین نکنند فی الفور بمیرد و بعد از حجامت داغ دهند و بعد هفت اندام کردن بهتر باشد و گل ارمنی و طباشیر و کافور بگلاب سوده طلا نمایند و قرص کافور بدهند و در شربت لیمو بلیسانند و شیره کاسنی و خیارین و مغز تخم کدو و تربز هر یک ماشه و شربت نیلوفر چهار توله بنوشانند و برگ سیب ترش و کشنیز خشک هر دو برابر دو مثقال با آب او بخار

نسخه تریاق حرانیان

نسخه تریاق عسکری

ده عدد بخورانند ودر حالت ورم زبان اول چهار رگ زیر زبان بگشایند بعده بآب برد یا سکنجبین ساده لحظه لحظه غرغره کنند

گزیدن زنبور ونحل ومگس ومور وپشه

بدانکه زنبور از نحل یعنی مگس عسل وسخت‌ترین شدید‌تر ست واز گزیدن آن ورم وسرخی ودرد وحرقت عارض می‌شود وگاه یرقان ودر واقع وباشد که بثره بادر حوالی آن پدید آید
وقوی ست از زنبور بزرگ که سر او سیاه وبر بدن او دوائر بسیار بود وآن قتال ست وگاهی لسع او بتشنج وضعف زانو انجامد ونوع دیگر آنرا تاری گویند وآن نیز
ردی ست از گزیدن او ورم سخت وتاکل لحم عارض شود واز جمله خواص او ست که چون بر موش مرده نشینند بعده انسانی را بگزد در یکروز هلاک گرداند ومگس عسل
سلیم در گزیدن ست ونیش خود در جای گزیدگی میگذارد ومگس مور پردار قریب الحال از مگس عسل ست بلکه ازان سلیم تر ست علاج آب خطمی وعنب الثعلب
وگل ارمنی وکافور وسرکه ضماد کنند وگل با سرگین گاو بمالند ویا برگ کنجد طلا کنند وادویه بارد نوشیدن وضماد کردن نافع بود وضماد ناخن چیل دریائی دافع الم ست
در ساعت وچون مگس اسرکنده باقی را بر موضع گزیده بمالند درد را فی الحال ساکن کند ویا آب غوره یا گل سرشو بمالند وضماد ترشی ابنه تنها ومع بادیان مجرب ست
ومرهم نوره وکذا روغن زرد بست ویکبار شسته وکذا سفیده کاشغری وکذا صندل سفید بگلاب سوده وکذا آرد جو بآب دوغ وکذا افیون بآب برگ خرفه وکذا برگ
خرفه تنها ضماد کردن نافع بود وطلای زیت خوشبو وکذا آب برگ کدو وکذا آب عنب الثعلب کذا گل ارمنی وسرکه هر واحد مجرب سویدی ست وگویند که اکل ضماد
حب الغار وکذا اجاص نخل وکذا حب الآس سفید وشرب خام دو درم سکنجبین وکذا فادزهر دوازده شعیره وکذا طبیخ خطمی بسرکه ممزوج وضماد جوز بسرکه سوده وکذا نمک وسرکه
وعسل وکذا توت شیرین خاییده وکذا گل لاله وکنجد سوده وکذا جوز السرو نافع ست وبقول انطاکی هر سبز خصوصاً افیون وکافور وبرف وبیخ اکلادو لکاد حصولا نافع ست
گزیده را بگل وآب گشنیز سبز خوب سرد دارند صاحب کامل گوید که موضع لدغ را بسوزن یا بسر نشتر بگشایند وموضع را خوب بمکند وبران گل ارمنی بسرکه سرشته
یا بشوره دیوار یا بسرکه ویا بگل کرشت بسرکه سرشته طلا کنند وگل خانه زنبور چون بسرکه سرشته طلا نمایند نفع بخشد ویا بطحلب وخبازی خوب پخته ضماد کنند وبر موضع
گزیده آب سرد بریزند ویا بران برف نهند جرجانی وشیخ می‌نویسند که در حال سه کف گشنیز خشک بخورد که درد ساکن شود وگویند یکدرم تخم مرزنجوش در حال در دم
بفشانند وعصارات بارد سود دارد وآب خبازی طلا کردن خاصیتی عجیب دارد وسکنجبین آب بادروج وآب خطمی ست وبقله یمانی وعنب الثعلب کنجد کوفته ضماد کردن
نیک باشد وآب غوره بر زمین پاکیزه بریزند وطلا کنند وسرگین گاو با سرکه ونمام سوده بسرکه نفع دارد وافیون وتخم شوکران وکافور بعصاره بارد طلا کنند وپارچه
بآب سرد تر کرده بران پوشند وحوالی آن بگل وسرکه طلا کنند وطحلب با سرکه طلا کردن عجیب ست وآن موضع را در آب گرم ساعتی داشتن پس یکبارگی بآب برف وسرکه
در آوردن در حال درد ساکن شود وآزموده اند ابن الیاس گوید که بران خرقه کتان در آب برف تر کرده ساعت بساعت نهند وبران آب برف بریزند تا که خدر گیرد
وآب حصرم یا شربت غوره یا شربت انارین یا شربت لیمو هر کدام که باشد ده درم بگلاب بنوشند ویا آب خیار وکدو وهندوانه یا آب انارین یا آب سیب ترش بنوشانند
ویا بیعه سرکه با آب سرد بنوشند واگر زنبور بزرگ گزیده باشد یا بدن ممتلی بود فصد کنند طبری گوید که علاج نوع زنبور بزرگ که آنرا تاری نامند اینست که چون بگزد
فصد مریض قبل انتشار سم وقبل از تورم موضع کنند بخلاف گزیدن افعی که دران بعد انتشار سم در بدن فصد میکنند بعد ازان این قرص دهند تخم کاسنی صحرائی وبرگ آن هر واحد
ده درم برگ سداب کوهی پنجدرم جوز مقشر از هر دو پوست او ده درم جعده دو درم بیخ جزبل سه درم کندر دو درم گوشت انجیر بیدرن تخم آن پنجدرم همه را باریک
سوده بآب کاسنی صحرائی تر یا بسرکه بسرشند وهر قرص بوزن دو درم سازند وهر روز یکقرص ازان با بست درم رب ریباس یا رب حماض بخورانند وغذا فروجات مصوص
بسرکه وشکر سازند وبخوردن کاسنی امر کنند وبر موضع گزیدگی اسپغول بسرکه مضروب نهند وگاهی زفت بسرکه گداخته می‌نهند واگر بران محاجم ناری بعد شرط
بموضع نهند مضایقه نیست بعده بسرکه وگل پاکیزه طلا کنند بعد ازان مجمره بزرگ بگیرند وزیر آن قطعه کاغذ نهاده دران آتش افروزند وپیچه ابر موضع پیچ یانند
وانچه بدان تضمید این موضع کنند خمیر ترش با سرکه سرشته است واین سخت سودمند بود پس اگر درد زیاده شود باندک افیون در سرکه حل کرده بران طلا کردن باک
نیست واگر حال بسوء بدگردد باید که تریاق افاعی بشراب بخورانند واما علاج نوع کوچک زنبور که زرد ضعیف بود ودر آخر گرما ظاهر شود وگزیدن او خفیف باشد
والبته قتل نکند موضع را بتوت بفشارند وموضع گزیدگی را بگل پاک در سرکه گداخته طلا کنند وگاهی اندک علک الانباط بسرکه پخته سرد کرده دران اسفنج تر میکنند

نسخه: ولب کوهی

و بر موضع می نهند که این فی الفور درد را ساکن میکند و بعضی اوائل فم گرگ کرده اند که اگر آنرا چون بسرکه سحق کنند لا سیما آنها بر موضع بمالند درد ساکن شود و بعضی
حرایفیان گفته اند که سرهای ماهی [illegible] نوع که باشد چون بر موضع متواتر بمالند و بگذارند که خشک گردد تسکین درد را ازاله کند و اما علاج نوع سوم که آن زنبور درازسیاه کوچک باشد
و در ایام بهیج ظاهر شود و بر کنارهٔ نهرها باشد گزیدن این نوع خفیفتر از جمله انواع آنست باید که آنرا اگیر [illegible] بر موضع بندند که در حال درد را زائل کند [illegible]
انواع زنبور را نوشیدن [illegible] و خوردن کاسنی صحرائی و بستانی بسرکه نفع کند و اما علاج گزیدن نحل بزرگ طلای موضع بگل [illegible] سود داشت و ایضا خاکستر چوب انگور
و سرکه حل کرده طلا نمایند و گاهی سخت بیفشارند تا از موضع اندک رطوبت بیرون می شود و از سائر معالجه غنی میکنند و گاهی بخراطین دود به سرکه سرشته طلا کرده می شود
و درد را فی الحال دور میکند و بجهت بگیرند طفلی را [illegible] آنرا بجاید و بران طلا کنند و گاهی بگل مختوم و سرکه گداخته طلا میکنند و علاج نوع [illegible] نحل [illegible] کا اسپغول
در آب خوب لت کرده بران موضع چسپانند و بگذارند تا خشک گردد چون آنرا دور کنند نیش او بیرون آید و بعد خروج نیش بیفشارند و موضع را ببرگ [illegible] طلا کنند
و گاهی بر موضع گزیدگی مگس عسل این طلا میکنند بگیرند خون گوساله و اسب بدان حرکت نمایند و طلا سازند که در ساعت درد ساکن میکند و گاهی بر موضع نان [illegible]
خاییده می نهند و نیش بعد ساعتی بیرون می آید و اما آنچه [illegible] که بر موضع لسع زنبور و سائر هوام غیر قتاله می الشیخ [illegible] جهت چون بران طلا کنند که در ساعت
درد را ساکن کند و حجر التیس را با آب بادیان سوده بر موضع گزیدگی هوام طلا کنند که درد ساکن شود و زهر بیرون آید در حال و مجرب است گیلانی از شیخ و غیره نقل کرده
که عصارات میوهٔ معروفه و اشربهٔ میوهٔ معروفه بنوشانند و قطع [illegible] مثل شافه برداشتن نفع کند و طلای انجیر و سرکه و ایضا برگ تمام و برگ خار تازه و کندر [illegible]
که بر آب بپاشند نافع و بعضی زعم کرده اند که آب و نمک تکمید نمایند و شیر انجیر طلا کنند و یا کافور بسرکه [illegible] جو بسرکه و آب گشنیز تر بسرکه اندک کافور طلا سازند و بالای
وضماد خرقه مبلول بسرکه بر برف سرکرده بنهند و آنکه [illegible] و سرکه [illegible] بمالند و [illegible] سپغول [illegible] و آب کاسنی و کاهو [illegible] و گشنیز خشک
بآب سرد و شکر خورند و علاج مور و علاج [illegible] فصد [illegible] طلای موضع [illegible] و سرکه و کافور و [illegible]

گزیدن رتیلا

گویند که رتیلا را انواع است [illegible] که آنرا قمد گویند و آن [illegible] و بعضی گویند که آن نوعی از عنکبوت است [illegible] شکم کوچک یا بالجمله انواع آن بسیار
چنانچه جالینوس گفته که آن دوازده نوع است و بیشتر اقسام آن مصری بزرگ شکم است که مشابه [illegible] شده و [illegible] میکند و از گزیدن جمیع اقسام آن درم
عارض شود و موضع گزیدگی [illegible] زیاده [illegible] و مغثیان و قی آورد و گاهی سهال افتد و گزیدن هر نوع او اعراض خاص است چنانچه از گزیدن
سرخ و سفید آن درد اندک و خارش اختلاف [illegible] کرده و از کوبیده که پشت او خطوط براق بود قید و استرخای بدن و از گزیدن نوع سیاه درد شدید و لرزه
بدن و رعشه قوی و عرق و انتفاخ شکم عارض شود و گاهی از شدت درد هلاک کند و از گزیدن انواع دیگر اعراض قریب این بود و علاج در جمیع اقسام امتصاص و
بطلق ادهان و آب گرم کنند و ضماد برگ مورد و تخم آن و سداب و شونیز و ضماد آنها نافع است و بقول شیخ علاج کل سموم ماده و ضماد جذب سم و نشو و وصل
موضع و نطول آن با آب گرم نمک و دادن تریاق مذکور و علاج گزیدن عقرب استعمال نمایند و حمام و آبزن تسکین درد سر بیشترین چیزها است هرگاه در آبزن [illegible]
درد ساکن شود و چون از آن خارج شوند درد عود کند پس لازم است که [illegible] استحمام نمایند و اندفان در ریگ گرم و خاکستر گرم نیز نافع است و موضع گزیدگی را
بخرقه آب و بانک [illegible] انگور [illegible] و آهک [illegible] بآب گرم سرشته ضماد کنند و خوردن سفوف شونیز و تخم کرفس و تناول دوا الکلیست و تریاق اربعه و بیخ [illegible]
سود دارد و بعد از تریاق مخصوص [illegible] فلفل سفید و زراوند [illegible] عاقرقرحا [illegible] سیاه زیره سیاه [illegible] پوست [illegible]
[illegible] مثل حب بلسان [illegible] عصاره کبر سرشته [illegible] شراب [illegible] برگ [illegible]
[illegible] بلسان و تخم [illegible] جوز السرو و تخم [illegible]
سیاه [illegible]
[illegible] جوز السرو [illegible]

که ایشان ابن ستانند زراوند و زیره مساوی ست شربتی سه درم در آب گرم تریاق مجرب برای آن شونیز دو درم قونیزه هر واحد پنج درم ابهل جوز السرو هر واحد دو درم حب
الغار زراوند مدحرج حب بلسان دارچینی جنطیانا تخم حندقوقی تخم کرفس هر واحد دو درم در عسل سرشته شربتی بقدر جوز بشراب کهنه دواز اطلیه جدیده
بشراب سرشته و نمک و قاقیا بس ست و ابنج در سرکه تر کرده افشرده و زراوند با دوغ بسرکه سرشته و برگ خشک کنند او عصی الراعی و زراوند با خاکستر چوب انجیر
بگیرند پوست انار و زراوند و آرد جو بسرکه سرشته و بعد شستن جراحت آب نمک استعمال نمایند و از مروخات روغن حندقوقی گرم کرده است و از نطولات آب دریای
گرم کرده و هم آب نمک و طبیخ حرشف و طبیخ جوز السرو ست سوید می گوید که خوردن کاهوی دشتی برای گزیدن رتیلا مجرب این ست و شربت ضماد
و فلفل و کذا حلتیت بشراب کهنه کذا درونج و انجیر و کذا خبازی و کذا شیح ارمنی و کذا فربیون سرکه سرشته و کذا سداب و شربت شیح جبلی و کذا برگ با انجیر بشراب کذا
آب توت شیرین بکیلم اوقیه عراقی و کذا اقحوان دو مثقال بشراب و کذا دوقو و کذا پرسیاوشان و کذا تخم کاهوی بستانی و کذا غار خشک و کذا دارچینی با انجیر و کذا سیر و کذا
زهره شیر و کذا انیسون دو درم بشراب کهنه هر واحد نافع گزیدگی رتیلا ست مسیحی گوید که نهش رتیلا و عنکبوت اندر آب گرم نشانند تا درد ساکن شود
خاکستر چوب انجیر و اشخار با آب گرم سرشته ضماد کنند و دو درم شونیز بخورانند و ... و نسخه آن همان تریاق مجرب ست که در قول شیخ گذشت جالینوس گوید
که علاجش وضع محاجم بر موضع لسع و شرط او و دلک او در هر ساعت ... بعد از آن تخم ... ضماد کنند بگیرند حب ... سقولوفندریون
و در سرکه حل کرده بر آن نهند و برقع یمانی و کنگر زد و مانند آن قی آورند و نبیذ کهنه بنوشانند و مکتر هلاک ... اگر در ابتدا علاج کنند ...
بگیرند حنظل و آنچه در جوف او باشد بیرون آرند پس شیر شتر آنرا پر کرده یک روز در آفتاب گذارند و آن شیر را بنوشند که قی می آرد ...

گزیدن عنکبوت

بدانکه عنکبوت معروف است و فهد عنکبوت کوچک پا و سفید با نقطهای سیاه بود که بر عکس جهد آنرا شکار کند ... که پلنگ ... شکار ...
و عرق سرد ظاهر شود و از گزیدن بعضی از ان اعراض ... مثل ... امتلای شکم ... و سرد ... ست ... اقشعرار بدن و انتشار قضیب عارض شود علاج ...
فاروق خورانند و شونیز ... مثقال تا دو درم با شراب صرف کهنه دهند و ... گل ... با آب ... اندود و با زیره ... سیاه ... یا ...
در آب لیمون حل کرده و یا صندلین و مرداسنگ با آب سابیده طلا نمایند و بقول شیخ علاجش از جنس علاج رتیلا ست و نوشیدن شراب اندک ...
و تعرق در حمام و سداب خشک تنها و با سعد سوده دو درم بشراب و نطول موضع لسع با آب گرم نافع ... طبری گوید که عنکبوت ... عنکبوت سیاه کوتاه پای ...
... موضع ... شود ... گرم ست ... عنکب و علاجش ... طبیعت ... فواکه ... شعیر ...
موضع لسع با آهن بر دارند بعده مرهم موافق مثل مرهم کافوری مرهم ... مانند آن علاج کنند و چند ... گزیده عنکبوت ... ایشان ... سام ...
گزیدن عنکبوت بگیرد در ابتدا بر موضع لسع شرط بسیار زنند و بر ان محاجم گذارند ... فی الحال خلاص ... بدواء ...
... عنکبوت ... فصد کنند ... موضع خلاص ... باشد که از مالیدن عنکبوت بر بدن ... شود ...
و مرداسنگ و پوست ... در گلاب سابیده طلا کردن و روغن چراغ مالیدن سودمند ست باقی ادویه ... آن ...

گزیدن قملة النسر

و آن جانوریست ... بش یا کنه سخت کوچک جالینوس گوید که سبب کوچکی از آن پرهیز نتوان کرد و لسع او را نتوان دید ... گزیدن او ... ست ...
بیول و از بینی رعاف و از مقعد و از بن دندان و از معده ... و از صدر ... خون بر آید و باشد که کار بزرگ گردد ... بقول ... بعض ... ذکر کرده اند که
آن ... ست ... انسان ... موضع ... صورت عقرب ... علاج ... صاحب ...
باید که مبادرت ... زیر ... موضع گزیدگی ... طلا نمایند و ... آب کاهو ... العالم ...
و ... بقول صاحب ... علاجش مثل علاج جراره ست و ...

و سایر مطفیات مثل آب کاسنی و آب کاهو و کدو و خیار بنوشانند و قطری بنویسید که فصد کنند زیرا که سم او در بدن بسرعت منتشر میشود و بعد از آن اشیای لطیفه مفرحه مقوی جمیع اعضای رئیسه مانند یاقوت بسبب عود و بنوشانند و پیچ خرنبل تر بخورند و تبرید قلب و حفظ او نهادن خرقه تر بارد کنند و کاسنی صحرائی خورانند و تریاق که در گزیدن جرارة گزدم تناول کنند و ماء الشعیر مقشر و درم کافور و شیره مدام بنوشانند و هرگاه خون منقطع گردد شاخ انگور و عصی الراعی بقدر یا قیه گیره کرده بکوبند و آب آنها برآورده در آن آرد جو آمیخته بر همه بدن طلا کنند و گاهی حضض با این آبها حل کرده طلا کرده میشود پس هرگاه بدن بتقشر آغاز کند دلالت بر صحت و نقای بدن از آن کند و اگر قی یا اسهال بهم رسد بر مریض خوف باشد و ابن الیاس گوید که علاجش شرب پست سیب با آب سرد یا رب سیب یا رب بهی شربت لیمو بر برف سرد کرده است و غذا آش جو دهند و یا آب بند و بنوشانند و آب انار بنوشانند

گزیدن هزارپایه

در این سمیتی هست که از آن درد اندک و خارشتی حادث شود و بعد چند ساعت ساکن گردد و گاهی سمیت بسیار بود که گزیده او را ضیق صدر و کرب و قلق عارض شود و بر آن اشتهای چیزی شیرین غالب شود و گویند که سمیت این حیوان در بلاد روم کثیر النکایت بود حتی که ملسوع او هلاک گردد علاج از سرکه و روغن سرد طلا کنند و چون آنرا بکوبند و بر گزیدگی او نهند مفید بود و دراز و طویل و چلپاسه و پوست بیخ کبر و آرد کرسنه مساوی بشراب یا ماء العسل بر نهند و گل خفتی از تریاقات دست و گاهی ان استعمال نمک و سرکه بر موضع گزیدگی کفایت کند و بعضی اطبا نمک و روغن گاو راستوده اند و مالیدن گل مولسری مفید است و کذا طلای روغن چراغ و اگر هزارپایه یا مانند آن بر عضوی بچسپد و پایهای خود را او در گوشت فرو برد و سوزش بسیار شود پیپتا ساییده ضماد کنند و یا میل آهنی گرم کرده بر نهند یا تیزاب شوره یا گوگرد بر آن مالند و اگر از پاهای آن سمیت مانده باشد تیزاب شوره اندک بمالند و اگر ریم کند با دویه مدمله علاج کنند.

گزیدن سام ابرص

و این سم نیز ضعیف و نفتی است و بلدی را بپارسی چلپاسه نامند و گویند که نوعی از وزغ کوچک است منقط بسیاهی و در خانهای کهنه و خرابهای ماند و چون بگزد همه دندان خود را در جایگاه گزیده خویش بگذارد و گزیده او را تپ حلیقه و لرزه و قلق و خارش عارض شود و اکثر بسبب فرط الم هلاک کند و جای گزیده سبز گردد و از آن چیزی مثل زرداب صدید فاسد سیلان کند علاج او اول تدبیر بیرون آوردن دندان او کنند بدین طور که قریب کارد بسیار بر چینید بر گزیدگی او بقدام خلف و راست و چپ پانجم بگردانند و یا اسپغول در آب بکیسی بر فی حل کرده باشند لیث کرده ضماد کنند و بگذارند بعده باهستگی قلع نمایند تا دندان او بیرون آید و اگر بیش یا اسپغول ضماد کنند و قطعه کرکپک صوف بدان آلوده بر آن گذارند و یک روز کامل بدارند پس قلع کنند بهتر باشد بعده علاج بشرط و وضع محاجم نمایند و اگر درد مفرط باشد بدانچه علاج گزیدن مار میکنند از خورانیدن پیاز و سیر و دادن تریاق و سائر معجونات و سفوفات که در لسع مار و عقرب مذکور شد معالجه کنند.

گزیدن عظایه

گویند که عظایه اسم عربی سالامندرا است و بعضی گویند که قسمی از آنست و این نیز چون بگزد دندان او در جای گزیده بماند و بدان سبب وجع دوام نماید تا آنکه دندان او خارج گردد علاج برای اخراج دندان او از شیم یا قیر بران بگردانند و یا بر موضع روغن و خاکستر با هم سرشته بمالند و بدان ضماد کنند و اگر درد دوام کند موضع را خوب مقصاص نمایند بعده عقد و اراد آب گرم شستند و خوردن کاسنی صحرائی گزیدن او را بسیار نافع است و اگر در داشت او نماید تریاق مخصوص تیلا بخورانند و بعضی ثقات گفته اند که بسیل با آب سوده ضماد کنند که فی الحال دندان او را بیرون آرد

گزیدن سالامندرا

گویند که آن حیوانی است شبیه بعظایه و چهار پای دارد و دم او کوتاه و سر و پیش سیاه و گردن باریک زرد و سیاه باشد و آن بزرگتر و چوبتر از سام ابرص بود و زهر او ابلق زرد و سیاه و انتفاع سموم نفاتا است مانند فرابیح و از گزیدن او درد شدید و سوزش عظیم در بدن و ورم گرم در زبان و گنگی و ثقل آن و لرزه و همه اعضا عارض شود و بود که بر موضع گزیده سیاهی گردد و باشد که عضو فاسد شود بعده علاج موضع را بحجامت خوب بمکند بعده شیر دهانات بابونه مثل لعاب بهدانه و اسپغول بنوشند و بآب خرفه یا کدو ضماد کنند و غرغره کنند بعده شیر یا چرب بیاشامند و از تریاقات دهند و دادن اینها بعسل سیب کافور مثل طین سیلی و گاه خمر دهند و بعضی نعنا ... دهند و بگویم

ضماد میکنند و بخور انند و همچنین بیضه سنگ پشت بحری و بری مطبوخ نافع ست و باقی علاجش علاج فزار بحری است

گزیدن ضفدع نهری و بری

گزیدن او سلیم ست از ان اعراضی که از گزیدن جانوران سمی ظاهر شود عارض نگردد مگر ورم رخو عضو گزیده و علاجش علاج سموم بارد ست یعنی تریاقات حار محلل اورام

گزیدن ضفدع بحری که آن سرخ بود گویند که بر جسد و بر دم قنفذ و اگر نتوان رسید تفخ بدبه و مضرت رساند و از گزیدن او ورم عظیم و هلاکت سریع عارض شود

علاج تریاق کبیر و مثرودیطوس خورند و موضع زخم را بنمک و خاکستر چوب انجیر و آهک ضماد کنند و باقی علاجش علاج رتیلا و تریاق ادست

گزیدن مار دریائی علاج آن بعد از علاج کلی بر موضع گزیده آن سرکه و گوگرد طلا کنند و ضماد یکه در گزیدن ضفدع بحری گذشت اینجا هم مفید ست و نوع دیگر از مار دریا

میباشد که از گزیدن او درد سخت پیدا میشود و سر با گیرد و فصد شود و میرد و علاجش مانند سموم بارد ست و سرکه بهم گرم طلا کردن روغن عاقرقرحا مالیدن و فلفل سیاه با شراب خوردن

گزیدن کژدم دریائی و عنکبوت بحری از گزیدن آن نهاتفخ شکم و حالت شبیه باستسقا عارض شود و گاهی با آن خروج ریح بی اراده حادث گردد و علاجش بعد از علاج کلی مثل ضفدع بحری باشد

گزیدن سگ آبی و نهنگ و ماهی سیاه

موضع گزیده اینها از عسل و نمک و بوره ارمنی طلا کنند پس نمک و سرکه بران بمالند و بشویند و پیه مرغابی و پیه گاو کوهی و روغن گاو نهند و پیه نهنگ درین باب قوی ست خصوصا

گزیده نهنگ را و همچنین گوشت آن تریاق گزیدن آنست و مسافرین دریا میگویند که هیچ دوا برای گزیدن سگ آبی نیست بلکه هر چیزیکه بر گزیده آن گذاشته میشود فاسد میگردد

پس بهتر اینست که موضع گزیده او را هر روز از آب گوشت بشویند تدریجا صحت یابد و بعضی گویند که بموضع گزیده او بول کنند و اشنان تر را بکوبند و بران موضع نهند

و اهل مصر شخص نهنگ گزیده را در روغن کنجد غرق می نمایند و میگویند وقتیکه تمساح گزیده باشد در هر سال موضع گزیده او همان وقت شگافته میشود مگر آنکه حوالی جراحت را

داغ کنند و هرگاه انسان چربی شیر بر بدن خود بمالد مادامیکه بوی چربی در بدن بود قریب آن نمی آید

گزیدن انسان و چهارپایان

بدترین گزیدن انسان یا غیر انسان آنست که گرسنه باشد خصوصا چون حار مزاج بود و اگر حبوب مستعد فساد خصوصا عدس خورده باشد حالت ردی عارض شود و گاهی

هلاک کند علاج آرد باقلا و سرکه و یا پوست بیخ بادیان و شهد و یا پیاز و عسل و یا خاکستر چوب انگور و سرکه طلا کنند و اگر ورم کند از مرداسنگ و روغن گل و پیه و موم مرهم

ساخته ضماد کنند و صاحب حاوی صغیر از شیخ نقل کرده که بر عضو پارچه در زیت تر کرده نهند یا زیت بمالند و مرداسنگ طلا کنند و تضمید بآرد کرسنه عجیب ست یا بیخ

سوسن آسمانجونی باریک سوده بسرکه سرشته ضماد نمایند و ضماد را در روزی چند بار تبدیل کنند و استخوان گوساله سوخته بعسل یا خاکستر کرنب بران نهند و بهترین مراهم

درینجا مرهم اسود ست و اگر دران فساد بینند اولا بجمیع ممکن یا بدوای جاذب پاک نمایند و بگذارند تا منفتح شود پس اگر در ریم او عفونت باشد معلوم کنند که تنقیه و جذب

قوی و بالغ نشده پس معالجه بجواذب قویه که در باب ملسوع مذکور شد باید کرد و اگر در عضو فساد نبود منع تورم و التحام جرح نمایند و مرهم اسود استعمال کنند یا بران مرهم معمول

از پیه و موم و زیت و بهروزه نهند که این بهتر ضماد و مرهم ست و همچنین خاکستر بسرکه و عسل و پیاز سرشته و گویند که ضماد دقاق کندر بشراب و زیت و کذا نمک بعسل سوده

و بامر و صمغ بطم نافع و جراحت را بشب سوخته پر کرده به بندند و بران خاکستر کرنب طلا کنند و اگر عفونت شدید افتد پیاز و نمک و عسل یکشبانروز بران نهند بعده بمرهم که

مذکور شد علاج کنند و اگر معلوم شود که در مزاج انسان گزنده کیفیت سمیه یا مرض خبیث ست بر طبیب واجب ست که از گزیدگی آن غافل نشود و دران تهاون ننماید

و بران شرط زند و دهن جراحت بکشاید و بران دوائیکه متضمن سمیت و مخرج او باشد بنهند و لحم حوالی او فی الحال تا آهن برگیرند تا بست و یکروز زخم را خشک شدن ندهند

بعده بمرهم موافق علاج کنند و حفظ اتم قلب شخص گزیده نمایند و امر بتناول تریاق که در گزیدن سگ دیوانه بیاید و بشرب سرطانات نهری و تریاق لافاعی و اکثر فواکه

کنند و نان جو بخایند و بالعاب بزرکتان و تخم حلبه بر هم زنند و اندک سرکه آمیخته ضماد کنند و گاهی بجیبی بز و بادام کوفته مثل مرهم ساخته ضماد کرده میشود و در هر ساعت

تجدید آن نمایند و الهام اینست که بگیرند اسرب محکوک یکجزو و اسرنج یکجزو و هر دو مخلوط کنند و موم بروغن ساخته تسقیه لعاب تخم کتان بر آتش نهند بعده بران اسرنج

و اسرب اندا خته از آتش فرود آرند و بعد سرد شدن در هاون انداخته تسقیه زیت و سرکه دهند تا آنکه اجزای وی باهم آمیزد و سفید گردد بعده استعمال کنند و استعمال این دوا قوی

نمایند که در گزیدگی امن بوده و شخص گزیده از اعراض سمیه سالم باشد و هرگاه جراحت اندمال یابد این مرهم را بتنقیح استعمال نمایند گلنار و دقاق کندر و زراوند مدحرج و مرد و سفیداب و مرداسنگ مساوی بموم و روغن معمول بزیت انداخته از آتش فرود آرند تا مخلوط گردد و استعمال کنند

نسخهٔ مرهم زراوند مدحرج

گزیدن درندگان

در رفع ضرر تشبث چنگال آنها بقول طبری اگر قوت احتمال کند از هر دو دست فصد بگشایند و اخراج خون بمقدار قوت کنند بعده ماء الشعیر و اشربه مطفیه دهند و موضع گزیده را بسرکه که اندران پودینه جوشانیده باشند بدفعات کثیر بشویند و از افتادن خاک و گل محفوظ دارند و بهترین چیزیکه در ابتدای گزیدن آنها بدان علاج کنند تا از ضرر او سالم ماند اینست که بگیرند ماهای مملح و باریک سوده موضع گزیده را بدان کنند و اکثر مردم در علاج گزیدن درنده اقتصار میکنند بر ماهی شور سوده و تابش او بسیار نفع نماید

گزیدن شیر و پلنگ و بوزینه

جراحت چنگال این حیوانات را بزراوند طلا کنند بعد ازان بسرکه بشویند و اگر بطبیخ چای خطائی زخم را بشویند در ازالهٔ سمیت آنها نیز مجرب است بعده زنگار و چرک نقره و توبال مس و روغن گل بمالند و صاحب کامل گوید که معالجهٔ این گزیدگی با ضمادهٔ جاذبه باید کرد و مثل ضماد معمول از زراوند و بیخ سوسن آسمانجونی و عنصل و ضماد مرکب از پیاز نرگس کوفته نیز نافع است بعد ازان بسرکه و آب بشویند و ایضاً با مرهم که در گزیدن سگ شیر دیوانه بیاید علاج کنند و جرجانی مینویسد که در گزیدن بوزینه ضماد جاذب کنند بر نهند چون ضماد یکه از خاکستر و پیاز و عسل و سرکه و بادام تلخ و انجیر سازند خاصه از انجیر خام و مرداسنگ نمک ضماد کردن و ضماد بادیان و انگبین سود دارد و مرداسنگ در آب حل کرده آماس ابنشاند و شونیز و عسل جراحت را گشاده دارد و گویند که ضماد سرگین بوزینه در رفع زهر آن مجربست

گزیدن گرگ و سگ غیر دیوانه

بران موضع سرکه بمالند و بوره ارمنی با سرکه طلا کنند و یا پیاز و نمک با قلا و بادام تلخ باهم کوفته با عسل طلا کنند جرجانی گوید که آنچه در گزیدن انسان گذشت طلا نمایند و سنگ و با قلا و بادام تلخ با عسل و برگ لسان الحمل و برگ خیار و خیار بادرنگ و پودینه کوفته با بیضه ضماد کنند و مرداسنگ طلا کردن سود دارد خاصه اگر آماس کرده باشد و آرد کرسنه با عسل و صعتر و شتی با نمک و عسل و آب کامه مزیج با سرکه یا سرکه که نمک دران گداخته باشند و پنیر نو نهاده طلا کردن نفع دارد

گزیدن گربه

بسیار باشد که از آن ورم تولد کند و آن موضع سبز شود و او را علاج کلی و منفعت بسیار کنند و پودینه یا شونیز و کنجد ضماد سازند و اگر پودینه سبز باشد آب پودینه خشک با برگ نعنع ضماد کنند فائده بخشد

گزیدن راسو

نه هر این زهر در بدن پراگنده شود باید که سیر و پیاز خورند و ضماد سازند و یا کرنب و انجیر خام ضماد نمایند و شراب خورند و اگر پوست راسو کنند و بران موضع نهند درد ساکن شود و طبری گوید که چون مادهٔ راسو بگزد و آن حامله باشد گزیده او نمیشود و گزندیست و از گزیدن او تمدد و تثاوب و قلت خواب و سهر و قلق عارض شود و گاهی بول خون آید و علاجش فصد و اسهال بکرات و دفعات است و وضع محاجم بیش مستن او و سرکه در آن پیاز عفص پخته باشند و تطلیه او باین طلا کنند زراوند طویل و زنجبیل و مرمکی مساوی در سرکه بپزند تا غلیظ گردد و بر موضع طلا کنند پس اگر تفرق شدید باشد و دوای حاد مثل کبریت و مانند آن نهند تا که محکم صلابت و متفرق را بخور دهند مرهم مرداسنگ و سرکه و بیت ساخته بکار برند و از غوائل گزیدن ابن عرس تورم و تیبیج بدن و سرکه آن بعده است پس ماء الشعیر بسیر طلانات نهری بنوشانند و هرگاه تب زائل شود بدن او بروغن غرق نمایند و بهترین روغن ها روغن بنفشه است و جمیع سیر کامل کنند بعض متاخرین علاج او گفته اند که سیر و زیره در آب جوشانیده آبش بر موضع بریزند و بآب نمک بشویند و بمرهم علاج کنند و حالی موضع گزیده را بزیت مالند و بعض علاج گزیده او بوضع محاجم بران بدفعات پس نهادن داغ می کنند

گزیدن ابن عرس

گویند که از گزیدن آن فواق افتد و گفته فواق عطاس افتد تب نیاید و الا تب مطبقه آید پس بفصد علاج کنند و قرص کافور خورانند و بر موضع مغز پیاز با زیره باریک سوده نهند و از آب سرد محفوظ دارند و ایضاً با نفع الکبد بدفعات تنقیه کنند و طعام او فروج است نهادن دهند تا آنکه تب او بسیار زائل شود و درد ساکن گردد و گاهی بران موی سوخته با زیره سوده نهند

گزیدن سگ دیوانه

شیخ میفرماید که سگ را دیوانگی عارض شود و آن استحاله مزاج او بسوداویت خبیثه سمیه است و این استحاله یا از هوا و یا از اغذیه و اشربه او را عارض گردد اما از هوا یا حرارت شدید آن اخلاط او را محترق سازد و پس خریف و دیوانه شود و یا برودت شدید آن خون او را بسوی سوداویت منجمد گرداند پس سبع و دیوانه شود اما از اغذیه و اشربه چنان باشد که خون فاسد جانوران و گوشت مردار خورده و آبهای عفن بنوشد و اخلاط او بسوداویت عفنی میل کند و طبری گوید که سگ اکثر در بلاد بسیار سرد و بلاد بسیار گرم دیوانه شود اما در بلاد بارده هرگاه او را جراحت بهم رسد بدان سبب او را اشتعال کمتر از حرارت شود و سائر اعضای او خشک گردد و چیزی مانند سوداوی کند پس دیوانه شود و اما در بلاد حاره بسبب استیفای [illegible] و استیلای خشکی بر او که در اصل مزاج او برودت و یبس است گاه رطوبات او فانی شود دماغ او خشک گردد و دیوانه شود و گویند که اکثر سگان در سرما دیوانه شوند پس شوند اگر در گرما هلاک نشوند و اکثر سگ از خوردن ماهی شور دیوانه گردد و اما آنچه جالینوس و مابعد او ذکر کرده اند نیست که سگ اکثر وقت اشتداد حرارت دیوانه شود و متقدمین در سبب دیوانگی او اختلاف کرده اند قومی گویند که دیوانه شود چون همه رطوبات او فانی گردد و دماغ او لاغر شود و دیگران گویند که دیوانگی در سگ جنون است مثل مالیخولیا در انسان و در لقا او همیت پیدا میشود بسبب امتناع او از شرب آب سگ دیوانه آب کم مینوشد بهر آنکه در اصل مزاج او برودت بود و پس گاه مجنون شود و بدین سبب از آب میترسد و گروهی گفته که سگ باضطرار دیوانه شود چون [illegible] بخورد یا ماهی شور یا استخوان گربه و یا [illegible] فی التنور مجنون شود دیگران گفته اند که سگ دیوانه شود چون چیز طعام نیابد و از هر کلب که غذا او قطع کنند مجنون شود یا بمیرد و بعض متاخرین گویند که تخم [illegible] چون با پیه بکوبند و به سگ بدهند [illegible] فی الفور دیوانه شود و [illegible] قریب [illegible] گوید که [illegible] او خشک است و اکثر [illegible] و لهذا از ان تشنج و خوف از آب [illegible] شود و آن سگ گاه انسان را بگزد از ان مرض در وی عارض شود پس اگر تدارک آن [illegible] معالجه نمایند [illegible]

علامات سگ دیوانه

آنست که گرسنه و تشنه باشد و از آب بترسد و بگریزد و چشم آن سرخ بود و گوشها او آویخته باشد و اکثر حرکت بهر سو برآید گی پشت و گرفتگی آواز باشد و چون مستان او رود و بهر که برسد حمله کند و سگان از ان [illegible] زبان او از دهان بیرون بود و آب از دهن او سائل باشد و سر پیش افکنده و دم میان رانها کشیده دارد و گاهی [illegible] ظاهر شود و موی بریزد و [illegible] گفته که این عرض سگ را از غلبه مره سودا بر ان عارض شود [illegible] از انواع مالیخولیا است و اکثر این سگان را در تابستان عارض گردد و کم [illegible] زمستان [illegible]

احوال کسی که او را سگ دیوانه بگزد هرگاه سگ دیوانه انسانی را بگزد اعراض آن در ابتدا خفی بود و بجز جراحت و وجع مثل سائر جراحات هیچ ظاهر نشود و بعد از یکهفته یا چهل روز و بعضی ابعد از شش ماه و بقول بعضی بعد هفت سال اعراضی مثل دیوانگی عارض شود یعنی فکر فاسد و خوابهای بد و حالتی مثل غضب و سواس و اختلاط عقل [illegible] از آب از جمیع اشیا که ببیند و [illegible] از [illegible] [illegible] گزیدن ایشان [illegible] انگشتان و دست و پا در یابد و از روشنی بگریزد و اختلاج حجاب و فواق و تشنگی و خشکی دهن و [illegible] و تمدد و سرخی در جمیع بدن و خصوصا در چهره و تقرح آن و کثرت درد آن و گرفتگی آواز و گریه و گاه [illegible] گاهی [illegible] منی بلا شهوت عارض شود و لامحاله [illegible] تشنج و کزاز و عرق بارد و غشی و موت گردد و گاهی قبل از ین حالات از تشنگی بمیرد و گاهی آب طلب کند و چون آب ببیند فریاد کند و اگر [illegible] از آب چیزی بنوشانند در حلق بماند و هلاک شود و گاهی مثل سگان آواز کند و گاه آواز او منقطع شود و مثل [illegible] گردد و گاهی چیزی بول کند که در ان اشیای [illegible] مثل حیوانات و مثل سگان کوچک ظاهر شود و در اکثر احوال [illegible] باشد و گاه سیاه بود و گاهی [illegible] شود و بر بول کردن قدرت نباشد و در اکثر [illegible] قبض بود و از عجایب احوال آنست که هر که گزیدن انسان [illegible] شد پس اگر بعد هیجان خود انسانی را بگزد آن انسان را حالت و عارض شود و همچنین اگر کسی [illegible] آب و طعام او بخورد او را نیز همان حالت حادث شود و هر که از ایشان را از آب بترسد بعلاج خلاص نیابد خصوصا چون [illegible] و در آینه ببیند و خود را نشناسد و در ان صورت سگ خیال کند و اما قبل ترسیدن از آب قابل علاج بود و سالمتر در حال گزیده سگ دیوانه کسی است که از گزیدگی او خون بسیار سیلان کند و همچنین گاه بعد خوردن ادویه تریاقیه خون بول کند از ترسیدن آب ایمن گردد

فرق میان گزیدن سگ دیوانه و غیر دیوانه

گاه باشد که انسانی را سگ بگزد و در اثبات صورت و تحقیق احوال او که سگ گزنده دیوانه بود یا غیر آن اشتباه افتد پس در امر علاج او تهاون نکنند و در اول جراحت او [illegible]

نمایند که دران خوف هلاکت ست بلکه مبتدی امتحان او باین طور نمایند که بخون زخم سگ که بیرون آید یا بوضع محاجم برآورده پارهٔ نان یا لحم را آلوده پیش سگ غیر دیوانه اندازند اگر آنرا بخورد علامت گزیدن سگ دیوانه است و همچنین مغز گردگان بکوبند و یکشب بر زخم بندند بعده پیش ماکیان اندازند اگر نفرت کنند و یا بخورد و بمیرد نشان گزیدن سگ دیوانه بود

علاج بعد علاج کلی سموم مثل مدر و غیره جراحت را تا چهل روز ملتئم شدن ندهند که بهتر ازین تدبیری نیست و بصحت تجربه پیوسته و خروس بندند و ادویهٔ جذابه ضماد کنند و محاجم تیز و آب چقندر و بول انسان و خاکستر چوب انگور با سرکه سرشته طلا کردن جذب قوی میکند پس مراهم اکاله مثل مرهم زنگار نهند و این تدبیر در ابتدا است اما چون یکهفته بگذرد اگر امتلای خون باشد فصد باید کرد و تنقیهٔ سودا بعد از نضج مکرر باید نمود و ماء الجبن باید داد و تقویت اعضای رئیسه از واجبات ست و در تفریح و ترطیب مانند صاحب مالیخولیا سعی کنند و غذای چرب گوشت مرغ و بزغاله فربه خورند و شیر و شراب کهنه بنوشند و آب آهن تاب مناسب ست و از جماع و خوردن ترشی ها و هوای سرد بسیار پرهیز نمایند گاه گاهی اندر طعام سیر و پیاز داخل کنند و هرگاه از نوشیدن آب بترسد حیله نمایند که آب خورد و الا بیم هلاکت ست و گویند که چون ظرف آب از جلد کفتار بسازند از خوردن آب در آن اجتناب نمیکند و بدستور ظرفی که از جلد سگ دیوانه ساخته باشند پرهیز نمیکند و نوشیدن آب نیل از مجربات ست و شراب ممزوج با آب نیمگرم بسیار نافع ست و اگر آهک آب نادیده یکدام و نوشادر دو دام باریک سائیده در یکنیم پاو آب بیندازند و سه حصه کنند و یکحصهٔ آن در تمام روز بنوشند و همچنین حصهٔ دیگر در روز دوم و سوم خورند بسیار نفع دهد و بتجربهٔ شخصی معتبر رسیده و اگر نبات سرخ سلطانی بقدر ناخن در قند سیاه حب بسته هفت روز از حلق فرو برند فائده میکند و گیاهی که نبات مشهور ست بقدر یک توله در آب سائیده هندی موجب نجات ست و همچنین نباتی که آنرا بهندی ساون سوکهی گویند بوزن مذکور تنها یا با پنجدانه فلفل سیاه نوشیدن مجرب ست و کذا تخم کشائی بزرگ که بهندی سیتا ناسی گویند بقدر یکتوله در آب سائیده نوشیدن از مجربات ست لیکن تا مدت العمر از خوردن خیار و تا دو ماه از طعامی که با روغن سیاه ساخته باشند پرهیز نمایند و اگر اتفاق خوردن آن افتد یکروز دیگر دوای مذکور بنوشند و حنظل تا و شونیز درین باب عجیب ست و حکیم کاشف گفته که بهتر از پیاز در علاج سگ دیوانه هیچ نیافتم طریقش آنست که نیم من پیاز را آب گرفته در شبانه روزی بیاشامند و چرب کردن سر و بینی بروغن بنفشه و کدو مفید بود و اگر جگر سگ دیوانه بر موضع گزیدن او نهند و یا بریان کرده بخورند هم سود دارد و تریاق کبیر و تریاق اربعه سودمند بود

ذکر ادویهٔ یونانیه و هندیه دافع زهر سگ دیوانه کچله را در شیر تازه جوشانیده پوست او خراشیده بقدر دو سرخ هر روز خورند مجرب ست دیگر بعد حجامت و سیلان خون اقرحرل سوده ضماد کنند و سر کیش موش سوخته بمالند دیگر دوره بندال دو عدد تا نهایت چهار عدد در شنگه آب ترکرده مالیده بنوشند اسهال و قی خواهد شد هرگاه فراغت شود کهچری نان پخته آنقدر از پارچه گذرانیده نوشانند رفع سمیت سگ دیوانه کند دیگر دندان پیشین کفتار با آب سائیده نوشانند دیگر از مجربات استاد مرحوم قسط تلخ سه درم نیمکوفته در قدح آب بجوشانند چون بقدر چهار دام بماند صاف نموده بنوشند دیگر مشک هر روز تا یکماه بخورند و شیر آک با شیر انجیر طلا کنند و یا حضض بقدر چهار قیراط هر روز تا چهل روز خورند که خلاص گرداند دیگر شونیز بقدر دو درم هر روز با آب نیمگرم بخورند یا با آب سرد سائیده بنوشند که درین باب عجیب الخاصیت ست و کذا انگوزه هر روز نیم درم با آب سرد خوردن و کذا نارجیل دریائی حب علی کوچک نسخهٔ تکمله بگیرند دراج که بفارسی علی کوچک و در هندی تیلن گویند و آن کرمی سیاه و سرخ رنگ ست که بر درخت توری و کدو اکثر میباشد و پرهای آنرا دور ساخته بدست مالیده سه حصه کنند هر حصه را در قند سیاه پیچیده حب بسته بفاصله یک گهری بدهند گرمی خواهد شد نیم آثار شیر گاو بنوشانند در بول بصورت بچه های سگ خواهند بر آمد صحت خواهد شد نوع دیگر بطریقیکه در بیاض استاد علیه الرحمة مرقوم ست بگیرند کرم مذکور کهنه یکساله که در نی بانس داشته باشند چهار دام او دست و پا دور کرده و پانزده دانه فلفل سیاه باریک سائیده در یک توله قند سیاه کهنه بخوبی جمع نموده حب سازند و بعد بیست و دوم روز از گزیدن سگ شروع کنند و یکحب بخورند و آن روز غذا برنج ساتهی نیم آثار در آب بسیار مثل او گرده پخته همان آب آن روز بنوشند بدین طریق تا هشتم روز بخورند و غذا بدستور همین طور هشت حب بفاصله هشت روز بخورند و دوائیکه نافع گزیدگی سگ دیوانه است بگیرند بچه سگ وزیکه پیدا شود و شکم او شکافته پنیر مایهٔ او بگیرند و بآرد جو بسرشند و بگذارند تا خشک گردد پس سه روز دو دو دانگ تا سه روز متصل بخورانند

دوای هندی که در گزیدگی سگ دیوانه مجرب النفع و معمول الاطبای هند ست برگ مهوره تلخ که از نباتات مشهور ست و اکثر از ان هنود مسواک میسازند بقدر یک توله با پانزده دانه فلفل گرد در آب سائیده صاف نموده بنوشانند اگرچه دیوانه هم شده باشد بهوش می آید ایضاً مجرب پوست درخت انکوله یکتوله باریک سوده در آب حل کرده بنوشانند اسهال و قی بکثرت خواهد آمد و جمله مادهٔ فاسد بیرون آید و از ضرر سمیت سگ دیوانه ایمن شود و یا پوست مذکور در آب جوشانیده صاف نموده بنوشانند بعد کثرت اسهال و قی کهچری مونگ با روغن زرد بسیار بخورند و سه چهار روز باستعمال آرند که [illegible]

از شکم بیرون می‌آید اثر دیوانگی دفع میشود و صدها مردم ازین شفا یافته‌اند ایضاً نافع برای اخراج مادهٔ فساد سگ دیوانه ثمرهای کوچک کنهل که در اول تکون از درخت بشکسته شده
می‌افتد بقدر نیم آثار گرفته در سه آثار آب بجوشانند چون یک آثار آب باقی ماند صاف کرده باضافهٔ اندک نمک بنوشانند و قی نمایند تا سه روز همین طور عمل آرند اثری از آثارش
باقی نماند ایضاً که در دفع سمیت گزیدگی سگ دیوانه عجیب الخاصیت ست اگرچه نوبت بجنون و تنفر از مردم و ترسیدن از آب رسیده باشد و اکثر اشخاص صحت یافته‌اند قدری
از دندان نهنگ با آب سوده بنوشانند و چند بار در ایام طاق از حساب یوم گزیدن نوشانیده باشند مثلا روز سوم و هفتم و بست و دیگر و بست و هفتم و در ماه‌ها ماه سوم و هفتم
و سیزدهم و در سالها سال یکم و سوم و هفتم چون درین مدت مذکور اکثر ظهور سمیت سگ دیوانه در تجربهٔ اهل تجارب ثابت شده از استعمال ادویه غافل نشوند ایضاً گل ناجر
که بهر خوشبو میباشد یکماشه بهر روز در قند سیاه پیچیده حب بسته خورند ضماد برای سگ گزیده پیاز بروغن پخته بر محل گزیدگی ضماد نمایند اقوال حذاق مسیحی گوید که علاج
گزیدن سگ دیوانه اینست که نظر کنند اگر مریض از آب کراهت کند و طبع او از آن نفرت نماید در علاجش حیله نیست و اما در ابتدا باید که بر موضع محجمه نهند و شرط عمیق زنند و بقوت
مص کنند حتی که از آن خون بسیار سائل شود و بر موضع چیزی که آن را وسیع گرداند و التحام او را منع کند مثل چقندر چیری و خردل و پیاز و سداب و انجدان و دهن گاو پخته بنهند تا چهل
ازین نیست که ضماد شیر سه وقیه زفت یک رطل سرکه کهنه نیم رطل مخلوط کرده بر موضع نهند و افسنتین و انجدان و اسقولوقندریون و کماذریوس و جعده و کندر گرفته و جنطیانا با موزن آن جمله
آمیخته بشراب بخورانند و یا بگیرند سرطان نهری مغسول و در کوزه اندر تنور بسوزند چندانکه ساییده شود و در سوختن او افراط نباید کرد و بگیرند از آن بعد سحق ده جزو و جنطیانا
پنج جزو و کندر یک جزو و باهم آمیخته هر روز دو درم صبح و همین قدر شام با آب سرد بخورند و تدبیر مالیخولیا از تبرید و ترطیب و خواب و راحت و سکون و استحمام نمایند و شیر بنوشانند
و بقول اغذیه مرطبه و فواکه رطبه خورانند و هر گاه از نوشیدن آب بترسد آب در اشیای نفاسه چکانند و یا آب در حلق او بجبر ریزند و در الوقت بشیر و بادام شیرین و روغن بنفشه
حقنه کنند شیخ میفرماید اولا واجب ست که جراحت او را نگذارند که ملتحم شود بلکه فراخ کنند و بکشایند اگر فراخ نباشد و این فعل امص و وضع محاجم کنند و آنچه در باب لسع حیوانات
گفته شد و اقل مدت که جراحت را در آن بهر استظهار مندمل شدن ندهند چهل روز ست و اگر در ابتدا جذب کنند پس ملتحم شدن ندهند این فعل خیلی سودمند کرده باشند
و اگر خطا واقع شود و جراحت ملتحم گردد لازم ست که دیگر بار بکشایند و در آن مبالغه کنند و واجب ست که بر آن مفتحات نهند اگر آنرا در ابتدا دریابند مثل ضماد شیر و جوز و سیر
و مرهم زفت بضماد شیر و سیر که در آن در قول مسیحی گذشت و گاهی سیر و پیاز و ایضا چیری قشر امده و حلتیت مرکب و مفرد و ایضا چقندر کفایت کنند و گاهی با این دهن گاو ترکیب
میکنند و گاه احتیاج افتد با استعمال ادویهٔ اکاله مثل فلدفیون و عقب آن دهن گاو بعمل آرند و از ادویهٔ فراخ کنندهٔ جراحت اینست که بگیرند نمک سه جزو و نوشادر دو جزو
قلقدیس هشت جزو و عنصل بمیان شاخ زده جزو و سداب چهار جزو و بسد ده جزو و مس سوخته چهار جزو و زنگار سه جزو و تخم فراسیون دو جزو کوفته بحریره بیخته بر آن پاشند و در
ابتدا از تعریق او بدانچه ممکن بود از مشی و استحمام لابد ست و واجب نیست که در ایام اول مبادرت باستفراغات نمایند بلکه بجذب کردن ماده بسوی خارج مشغول شوند
بهر آنکه استفراغات گاهی اعانت بر نفوذ سم بسوی عمق کنند و معاوق جذب او بسوی خارج گردند پس هرگاه حتی الامکان جذب کنند بعد دو سه روز باستفراغ همتی که
نفوذ کرده باشد مشغول شوند و اگر در جذب کردن غفلت واقع شود در آن هنگام استفراغ واجب بود و اولی آنست که تنقیه قوی تر باشد و اگر امتلا خون بینند
فصد کنند و الا فلا و چون فصد کنند نگذارند که مریض خون خود ببیند و خصوصا در آخر امر و اما اسهال بچیزی کنند که اخراج سودا نماید حتی که بخربق و حب لبوق و مانند آن
که از آن چاره نیست و ایارج روفس ایشان اعجیب ست و از آنچه اسهال آن نهایه از آن واجب بود و قثاء الحمار ست صفت مسهل جید برای ایشان هلیله کابلی دو مثقال
افتیمون یک نیم مثقال نمک هندی نیم مثقال بسفایج حجر ارمنی هر واحد یک مثقال غاریقون یک نیم مثقال خربق سیاه دو مثقال از جمله جهاسانند شربتی دو مثقال و چون اسهال و
بمسهلات قویه نمایند ایضاً لابد ست رعایت او در هر روز یا دو روز بحقنهٔ خفیفه که معده را ایذا ندهد مثل زیت و آب چقندر و اسهال بمثل ماء الجبن مع افتیمون لازم ست
که غذای او بعد اسهال بدراج و جوزه مرغ فربه باشد و بعد از آن مدرات لطیفه استعمال نمایند و شراب شیرین خصوصا که منع کنند مع حلاوت و طلا نیز و شیر و شراب ابیض
برای ایشان ست و واجب ست بر امور تعدیل غذای او و ترطیب ست که این ملاک امر اوست و این مثل شوربا های طیور فاخله و مثل نان سفید ست و از آبها آنچه در آن
آهن مرات کثیر فرو کرده باشند نفع عظیم دارد و پیاز و سیر از اغذیهٔ مناسب علاج سموم ست و تقطیع او و رفع آفت او از بدن کنند پس واجب ست که استعمال آن فراموش
نکنند با وجود آنکه ادویه هست و مبادرت کنند بخورانیدن تریاق فاروق و دواء السرطان خاص بر آنست و گویند که تریاق اربعه ایشان اشد النفع ست و همچنین

یک قسط

تریاق اربعه که عنقریب ذکر خواهیم کرد و سرطان نهری بخورانند تجربه کرده شده است اینکه گزیده شده را سرطان نهری چوب انگور سوخته باید چندان که سایه ده شود و زنان جنطیانا و ...
درهم و ... بقدر چهار ملعقه ازان با شراب بخورند و ایضا برای این نسخه دیگر است که بگیرند انگشت سرطان نهری در وقتی که آفتاب در اسد باشد شکار کرده در کوزه مسی
تنور با جو ... سوخته که زنده آن نیم جزو اندران انداخته باشند و جنطیانا پنج جزو و کندر یکجزو و سا ییده نگهدارند و شربتی ازان ایام اول یک ملعقه با آب بعد گذشتن چند روز دو ملعقه
و همچنین تا چهار ملعقه افزایند و از ادویه موصوفه که ایشان بالغ النفع است دواء الذراریح ست که عنقریب ذکر کنیم و دواء السرطان در ابتدا بخورانند مگر آنکه هر گاه بادی ظهور خوف از آب باشد
و گاهی نسخه آن جنطیانا نیم وزن سرطان سوخته میکنند و چون بعد دو سه وزن بیمار برسد باید که آنچه از دوای هر دو خاکستر مذکور بخورند دو چندان ازان باشد که در روز اول مریض دریابد
و همچنین حال ادویه دیگر است که عنقریب ذکر کنیم و اگر بعد هفت روز برسد در اضعاف آنها تکثیر نمایند و اگر در مثل این ایام مریض دریابند متصل جراحت شرط عمیق زنند مصیبت شدید
کنند و چون بعد ایام که اکثر از نیمه آن گذشته باشند دریابند دران هنگام در فراخ کردن جراحت نفع بالغ نیست و افراط کردن ازان ایام مریض ست بلا فائده کثیر بلکه دران سعی تمام
گشاده برانند بهر آنکه در توسیع غشای بسیار برای و نیست اگر سه روز اول و آنچه قریب آن ست گذشته باشد بهر آنکه سم منتشر شده پس درین هنگام بر گشاده ماندن جراحت قناعت کنند و ...
از قبیل ... استعمال استفراغات آن بسوی ... و مضاعف سازند و میتوان که سم تا چهار روز منتشر گردد اگر قوی باشد و در کمتر ازین نیز و اکثر در یک هفته ... ولا محاله ...
از آنچه مذکور شد ... منتشر شود و در جوار بیرونی مثل دماغ نیست حتی که اگر مدت دراز تر ازان باشد خوف وقوع ترسیدن از آب باشد و میاد بسوی دماغ عظیم بعد مدت ...
که نجات باید که چه بسا و آثار افساد او برای جوهر سم مثل جدوار افساد و تغیر او نیست پس اگر ازین معالجه مانع باشد ادویه که قائم مقام دماغ ست استعمال کنند مثل مرهم ... و ادویه ...
و از نیمه آن ... آنکه بعض ... اول نکنند البته و گویند که نشستن در آبزن نفع میکنند بگمان من آن نیست که این اوائل باشد و واجب ست که ... را محفوظ دارند و گاهی ...
بفصد ثانی حاجت افتد پس فصد کنند و آنرا از نظر کردن بسوی چیزی که ازان باز دارند و چون ببینند که او بسرود ... توجه نموده بریاضت معتدل آنرا گرم کنند و با عتدال حمام نمایند و بران ...
بسیار ... و آنکه ... معتدل ... چون ... بر سیدن آب ... گردد تا تنبیه چنان نشود که بسوی خود ... قطع میکنند گویند که گاهی در ... خود را نشناسد و گاهی ...
خیال کند که در آئینه سگ ست پس آب ... که ... علاج ... خواهیم گفت بنشانند که این علاج نیک ست و بران هر چند نوشانیدن آب کنند و اگر حاجت ... و اگر ... اوافت ...
و از ادویه ... تجربه کرده شده نفع عجیب ... گاهی ... و این ... نفع ... پنیر مایه خرگوش گل مختوم که از اسکندریه ... آرند و ابهل جنطیانا هر واحد
چهار درم حب الغار ... یک ... درم ... شربتی بقدر باقلای مصری ایضا خراطین ... و ابهل هر واحد ده درم پنیر مایه غزال چهار درم پنیر مایه خرگوش شش درم ...
جنطیانا ... سداب ... هر واحد سه درم ... شربتی بقدر باقلا و ایضا گل مختوم هشت مثقال حب ... مثقال و پنیر مایه خرگوش ... مثقال
پنیر مایه آهو ... و دو درم ... جنطیانا چهار درم مر چهار درم ... آمیخته ... شربتی ازان بقدر حمصه با آب ... و بعضی مردم گفته اند ... خود ... سگ دیوانه ...
ازان سگ ... و همچنین ... این ... نیست و ویه شرو ... و حفظ ... افسنتین ... گل مختوم ...
عجیب ... که اسم او ... یونانی ... نفع در گزیدن سگ دیوانه است و ... برای ... آنکه ست و گویند که دوائی ... جنطیانا برای او نیست و ایضا ...
اطبا حکایت کرده اند که ... سرطان چون بخورند ... برای ... گفته اند که خوردن پنیر مایه سگ بچه که ... در آب صحت می بخشد و بعضی زعم کرده اند ...
تنها علاج او ست و ما اقدام بران میکنیم و همچنین گفته اند که جگر سگ دیوانه بریان ... از سگی که گزیده باشد بخورانند گویند که بعد رسیدن آنچه آب ... ذکر کرده ...
که ... باشد ... جنطیانا ... بخورانند و شیافات ازان ... انتفاع یابد و خوف ... شود و از ادویه مرکبه دوای ... تریاق کبیر ... ست و سابق ذکر کرده ایم ...
سرطان نهری سوخته جنطیانا مساوی ... واحد پنج درم کندر ... گل مختوم ... درم هر روز ... ازان آب ... در وقت شام بخورند ... بسیار ...
استعمال کنند نسخه دواء الذراریح که سگ گزیده را نافع ست بگیرند ذراریح ... که دست و پا و سر ... باشند ... عدس مقشر ... زعفران ...
و قرنفل و فلفل ... هر ... ذراریح را ... اقراص سازند هر قرص ... دانگ هر روز ازان ... با آب ... بخورند ...
نشانه ... عدس مقشر ... روز ... تا آنکه ... و غذای ... شود ...
... استعمال ... ذراریح ... روز ...

وسه عدد مثل این بسیل نموده در سایه خشک نمایند و با چهار وزن آن و بعد خشک شدن سائیده قرص سازند شربتی از آن دو دانگ بشراب یا آب نیمگرم و هرگاه این انجو نیز حتی الامکان عرق آورند و منتشی یا بول
پس اگر کرم باشد یا آب لیسیده یا سکنجبین یا روغن بنفشه ناشتا و آبزن استعمال کنند و در آن بول نمایند پس هرگاه خون بول کند از فزع از آب ایمن گردد و گاهی بعد خوردن دوا الذراریح آشنا
کیچه مثل سگان کوچک بول کند **ضمادات** و مانند آن برای جذب و توسیع حلقیت ضماد نیک ست و قومی بدان شهادت داده و سیر ضماد او شربا نافع و اگر سیر را گزیده بمالند
با روغن و سرکه کهنه بسرشند و بر موضع جراحت نهند نفع کند و گوشت ماهی شور جید النفع ست و از آنچه جذب سم از آن بقوت نماید آنست که بر گزیدگی بول انسان بالغ نهند و ضماد
با نطرون و خاکستر چوب انگور ضماد و سرکه و پودینه نیم کوفته و جاوشیر بسیار عجیب ست و برگ قثای بستانی برای آن شدید النفع ست و بیخ بادران گویند که منفعت عجیب نماید اگر طلا بر موضع نهری السمات کنند
بنکار ایضا با نمک سوده ضماد کنند و ایضا از زنگار و نمک و اهد چهار جزو پیه گوساله دوازده جزو از این مرهم سازند و ایضا البلاسب درم بورق دو درم کعب دریا یک درم حماما چهار درم
پیه مرغابی ده درم و دو ثلث درم روغن حناالف حاجت **حیله کردن در آشامیدن آب مثل** نیلغر مین ذکر کرده که چون از آب بترسد آنرا در ظرف جلد
و غیر او گفته که یا در ظرفیکه از پوست کفتار پوشیده باشند خصوصا اگر ظرف او از چوب یا از جلد سگ دیوانه باشد و بعضی گفته اند که زیر ظرف یا بالای او خرقه از خرقهای حائضا
و غیر آنها گفته اند که چیزی از این غنی نمیکند و بعضی اطبا حیله میکنند که انبوبه در از در حلق او تا بعید داخل می نمایند و در آن آب پوشیده میریزند و یکطرف او در حلق کرده
آب میریزند یا انبوبه خاصه از طلا سازند و از حیلها در نوشانیدن آب اینست که اشیای مجوفه از عقیده عسل یا از موم گرفته در آن آب اندازند که فرو برد و از حلق ایشان گذرد
صاحب کامل مینویسد که اولا موضع گزیده را شق کنند و بر آن محاجم نهاده خوب بمکند تا که خون بسیار بیرون آید بعده بر جراحت لزوم مراهم محرقه و اکاله مثل مرهم زنگار
و قلقدیون و مرهم بلادری نمایند **صفت** مرهم بلادری فت ثلث رطل سرکه تند یک رطل جاوشیر اوقیه فرفیون نیم اوقیه موم سه اوقیه در سرکه حل کرده بر جراحت نهند که منع
اندمال جراحت و جذب سم کند و این ضماد تیز بسیار نافعست نمک اندرانی ده درم قلقطار هشت درم سداب تر سه درم زنگار دو درم فرفیون یک درم باریک سائیده بر جراحت
پاشند تا آنکه بسوزد و بعده با آن روغن زرد آمیخته بر موضع لزوم نمایند تا گوشت سوخته بیفتد و اگر سیر باریک سوده بروغن گاو و سرکه آمیخته بر موضع جراحت نهند
نفع کند و این ضماد جذب سم و توسیع جرح کند و اجزای آن مع اوزان همانست که در قول مسیحی گذشت جاوشیر را با سرکه باریک بسایند و نفط اگر داخته آمیز نمایند
تا خوب غلیظ گردد و استعمال نمایند و این ادویه ابدان سخت انیکوست و اگر بدن سگ گزیده نرم باشد باید که تضمید موضع بچغندر و جو بیرو پیاز در روغن بریان کرده
مغسول پخته نمایند و ایضا بسیر و پیاز و نمک باریک سوده خاکستر چوب انگور آمیخته بزیت لت کرده بر موضع لزوم نمایند که این همه ادویه جراحت را گشوده کشاده دارد و فراخ کنند
و خشک نمایند و از آن جذب سم کند و همواره این ادویه از روز اول گزیدگی ایام متواتر قبل عروض خوف از آب با اول استعمال کنند چه هرگاه آنرا خوف از آب عارض شود کم خلاص
یابد و گاهی توقع خوف از آب بعد هفت روز یا بعد چهل روز کرده میشود و پس میباید که اندمال جرح تا گذشتن چهل روز نکنند و با وجود استعمال مراهم ضماد و دوا السرطان استعمال نمایند
صفت آن بگیرند سرطانات نهری و در ظرف مسی نهاده زیر او آتش افروزند تا خاکستر گردد پس از این خاکستر ده درم کند یکدرم جنطیانا چهار درم باریک سوده در ابتدا یکدرم
بخورانند و اگر چند روز گذشته باشد دو درم بشراب ممزوج یا آب سرد و سرکه و عسل بدهند جالینوس گفته که این دوا را آزموده و نافع یافتم و ندیدم کسی که این دوا خورد و آنرا خوف از آب
عارض شد و گاه صاحبان این علت بتناول تریاق فاروق از نیم درم تا نیم مثقال در اول امر نفع بین می یابند و سزاوار است که صاحب این را اول مسهل سودا مثل مطبوخ افتیمون و حب
اسطوخودوس یا حب صاحب شفقون مرکب با افتیمون بخورانند و چون این همه تدبیر عمل آرند و مریض از آب نترسد برین مغرور نشوند و جراحت را مندمل شدن ندهند بلکه این تجربه
کنند که بگیرند جوز باریک سوده بر جراحت یکشبانه روز نهند بعده برداشته پیش خروس یا ماکیان اندازند پس اگر آنرا بخورد و نمیرد بدانند که مریض به شد و از خوف از آب ایمن گردید
در این هنگام باندمال جرح پردازند و اگر ماکیان یا خروس بمیرد باید که معاودت ضماد کنند و تریاق و غیره داده و مسهل سودا دهند و از اغذیه مولده سودا احتراز کنند و غذا او بشوربا لحوم
حملان و جدی و ماکیان باشد و از فواکه انجیر و جوز و انگور و مویز مغز بادام دهند و از شیرینی فالوده و خبیص معمول بشکر در روغن بادام و از بقول بادرنجبویه و نعناع و پودینه
بدهند و بسا تدبیر موافق ارباب مره سودا پردازند تا آنکه معلوم کنند که بدن او از سم پاک گردیده و از خوف آب ایمن شده و هرگاه خوف از آب عارض گردد از این علت خلاص نیابد
پس میباید که تدبیر آن شخص کرده اینکه عارض شود دید بر اصحاب سواس سوداوی کنند و آب را در دهن او با نبوبه بریزند و بعض قدما گفته اند که اگر آب در ظرف چوب که بر آن جلد کفتار
نهاده باشند پیش او برند نوشیده باید که او شیر و لعابات و اقراص مسکن عطش خورانند **صفت** قرص کافور مغز تخم کدو و مغز تخم بادرنگ مغز تخم خیار و صمغ سید ازه تخم خرفه

هر واحد یکجزو صمغ عربی نشاسته کتیرا طباشیر هر واحد نیم جزو همه را باریک سوده بلعاب اسپغول سرشته قرص سازند و در سایه خشک کرده یک مثقال آن با آب سرد در حلق او بشوره
طویل ریزند و همچنین آب با ابن ابویه بنوشانند و بعض حکما ذکر کرده اند که جگر سگ دیوانه بریان کرده خورانیدن منفعت بین نماید **طبری** گوید واجبست که موضع
گزیده را بکشایند بر هر عضویکه باشد مگر آنکه بر وتر باشد که دران لازمست تشقیب بسوی او از موضع لحم و از وتر تعرض نکنند بعد ازان بر جهت گزیدگی این ضماد نهند
بگیرند مغز بادام یکجزو و زفت یکجزو و جاوشیر دو جزو و فرفیون تازه عشر جزو و باهم سائیده ضماد کنند بعده تنقیه مریض باین مطبوخ نمایند بگیرند هلیله سیاه بست درم اسقولوقندریون
بست درم افتیمون ده درم بسفایج کوفته پنج درم حشیش غافث و قنطوریون و جعده و افسنتین رومی و اسطوخودوس هر واحد پنج درم گاوزبان ده درم فودنج هر واحد سه درم
غاریقون دو درم تربد ده درم این همه کوفته در صره بسته خرا و خرنوب شامی هر واحد سه درم کرسنه کف کبیر جزو بوا سه درم کوفته همه را بطریق مطبوخ بجوشانند بعده یکشربت قوی
ازان گرفته دران نیم درم ایارج فیقرا انجمر بعسل حل کرده بنوشانند نیمگرم و باین شربت تا سه دفعه در مدت هفت روز اگر قوت متحمل باشد تنقیه نمایند بعد ازان هر روز یکمرتبه
بر نهار دوای جالینوس دهند و آن سرطانات نهری ست که در تابستان شکار کنند و در ظرف مسی مثل عقارب بسوزند و سر او گل حکمت کرده در تنور بسوزند بعد
سوختن برآورده باریک بسایند و ده درم ازان بگیرند و جنطیانای رومی خالص دو درم پوست بیخ کبر سه درم مر صاف سه نیم درم و باریک سوده هر روز بقدر یکمثقال
بر آب یا بر شراب یا بر ماء الشعیر پاشیده بنوشند و یا سفوف مذکور خورده بران شراب بنوشند و بعضی متاخرین بر سر جمع انجم سه دانگ بیخ و برگ افزوده اند و این قبل استحکام
علت تناول کنند که صحت تام یابند و تریاق الافاعی وقت خواب مقدار ربع درم بدهند و روزی نگذارند که دوای جالینوس یا تریاق بشب نخورد البته تا آنکه اعراض دیوانگی
عارض نشود و این آنگاه ست که گزیده در اول امر رسید و طعام نان در آب ترید کرده بدهند پس اگر دیر باستحکام علت برسد از شرب آب کراهت کنند همین دوا بخورانند و سرطانات
نهری بریان و مطبوخ خورانند و بدان آب جور نمایند و بر سینه او خرقه مبلول بآب نهند و اگر امر او در امتناع زیاده گردد یکمرتبه بمطبوخ افتیمون و جور کنند بعد ازان حقنه کرده
مطبوخ افتیمون باشد بیش آرند تا آنرا ببیند بعده مناخر او بدان الوث نمایند و چشم او ببندند و توهم کنانند که چیزی دوا میسکانند و جور آب کنند و اگر حقنه لین بعمل آرند اگر دوا
هم ننوشد بدنیست و اگر از جمله امتناع باشد اکراه او بر عدا او فوق ست و بعض متاخرین از اهل حران ذکر کرده اند که لباس او دور کنند و در باران ایستاده نمایند تا اثر کرد و بعده در
حمام داخل کنند و بران آب نیمگرم بسیار بریزند بعد ازان از حمام بیرون آورده و سرطانات بریان بخورانند که ازین خوف او از آب زائل میشود و ملطی رساله در گزیدن سگ دیوانه
نوشته و دران گفته که جگر سگ چون بریان کرده بخورانند خوف از آب برود و چون از آب ممتنع گردد حیله کنند تا آب بنوشد و حیله ها بسیار ذکر کرده اند از انجمله اینست که از
فواکه مثل انجیر و انگور و مویز وغیره آنچه در جوف او باشد بیرون کنند و آب نمایند بعد ازان از انواع این فواکه پیش مریض آورده او را بخورانند بعده آنچه دران آب پر کرده اند
بخورانند و از آنچه بدهند اگر مانعی ازان نباشد پنیر مایه خرگوش ست و پنیر مایه بزغاله که این هر دو حسن التاثیر ست **ابن الیاس** گوید که چون از یک هفته تجاوز کند باید که
تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون یا بمطبوخ هلیله کنند و یا باین حب اسهال آورند سنای مکی پنج درم هلیله کابلی هفت درم افتیمون یکنیم مثقال نمک هندی نیم درم بسفایج حجر ارمنی
هر واحد یکمثقال غاریقون نیم درم باریک سوده بآب بادرنجبویه سرشته حبها سازند شربتی ازان دو مثقال و یا اسهال بماء الجبن مع افتیمون کنند باقی باکثر همانست که در
قول شیخ گذشت **انطاکی** گوید که در مفتوح ماندن جرح او سعی نمایند و بهمه ادویه که منقی خلط سوداوی باشد معالجه کنند و جگر سگ بریان اکلا و خوراندن شراب تعلیقا
و همچنین یکجزو با دو جو سوده استعمال کردن همه مجربست و خوردن چهار قیراط خولان هر روز تا چهل روز خلاص کننده است و کذا شونیز دو درم و ذراریح غیر مسموم یک قیراط
با مثل او نوشادر و مثل او بادیان حل کرده بخورانند پس قطع خون مختلف با بول بیرون آید و خلاص یابد **گیلانی** وغیره مینویسند که چون خفافیش بسوزند و سوده
در بینی دمند از سگ گزیده خوف از آب زائل شود و از جالینوس منقول ست که قریب چهل کس را سگ دیوانه گزید و بعضی ازان که جگر آن سگ بریان کرده خوردند سالم ماندند
و بعضی ازان انکار نمودند و دوای جالینوس و انواع تدبیرات دیگر مفید نیفتاد و هلاک شدند لیکن کسانی که جگر او خورده بودند بران تنها اقتصار نکردند بلکه ادویه دیگر نیز خوردند
و علاج بانواع علاجات نمودند و بعد گزیدن سگ دیوانه بیمار را پیاده یا سوار دوانیدن تا عرق کند نیز مفید بود و گویند که تا استخوان آن سگ بآب تر نشود زهر او اثر
نکند و لهذا تاکید کرده اند که چون سگ دیوانه بگزد آنرا بکشند و در آوند گلی محکم کرده زمین عمیق بکاوند و آن آوند را دران نهاده بخاک بپوشند تا آب بدان نرسد و بعضی گویند
که بعد یکروز هجه باشد طاون بفاصله سه گز بران چسپانند پس بادویه مقرحه زخم را تازه دارند و هر روز تریاقات که در گزیدن مار ذکر یافته استعمال کنند

ریوند

و مسهل سوداء بعد هر سه روز دهند و بعد هر هفته فصد یا حجامت قفا یا باسلیق کنند و اگر بهار وقت جای شق کرده را بفتیله یا فتیله داغ کنند بغایت نافع است و داغ سر و پیشانی قریب به رستنگاه موی

نافع بود و چون حیوانی را که گزیده میان دو ابروی آن داغ نیکو نهند از دیوانه شدن ایمن شود و مجرب است و پیرایه سگ سخت سودمند است و باید که هیچ حال آب و دیگر مایعات

و آینه و دیگر چیزهای روشن که در آن رو نماید پیش نظر سگ گزیده نباید آورد و گویند که هرگاه سگ گزیده از آب و آینه بترسد و سگ بچه در بول بیرون آید و آواز سگ باشد

هر وقت کنند برای گزیدن پس مردم بدو و بمیرد و در آن وقت چادر کبود رنگ به آب سرد تر کرده از سر تا پا بپوشانند فی الحال یا بعد دو ساعت بمیرد و نیز پوشیدن

گزیدن گرگ دیوانه و شغال و پلنگ و راسو و روباه و کفتار و استر و خر

و غیر آن که دیوانه گردد شیخ میفرماید که گرگ در دیوانگی از سگ دیوانه بدتر است و همچنین کفتار و شغال و گویند که شغال چون مجنون شود این خاصیت دارد و بسیار عجیب است که گزیده

او را نقوط شود و بعد سه روز عقب شهوت که او را بهم رسد مثل بچگان سگ و شغال که در آن حرکت باشد در بول برآید و کام شخص گزیده خشک شود و عسر البول آن را بهم

و بعضی گفته اند که استری دیوانه شد و صاحب خود را گزید و او مجنونی که جانور دیوانه را عارض میشود مجنون گردید و طبری گوید دیدم خری که دیوانه و مجنون شده هر کسی را

میشد و نیز بدن خود را میگزید با جمله اسباب و علامات دیوانگی این جانوران نیز همانست که در گزیدن سگ دیوانه مذکور شد و این حیوانات هر کرا بگزند او نیز بدان مبتلا گردد و اگر تدارک او

کرده نشود و پس علاج گزیدن این جانوران مثل علاج گزیدن سگ دیوانه کنند و بعضی متاخرین از اهل هند گفته اند که هر کرا شغال بگزد روغن بنوشانند و این معالجه برگزیدن سگ دیوانه نیز نافع است

طرد هوام و قتل آنها

گویند که تبخیر چوب انگور و چوب انار و بیخ مهکت پودینه و مقل و حلتیت و شاخ و سم حیوانات و شهوره و موم و سکبینج و برگ غار و حب الغار و قطران جمله هوام میگریزند و کذا از دود افسنتین

سیسنبر و جندبیدستر و فنجنکشت و حرف و اگر دخنه از افیون و شونیز و قنه و شاخ گوزن و گوگرد و سم بز سازند تمام هوام بگریزد و ایضا میعه و شاخ گوزن و شونیز و قفر یک جا بخور و موی آدم

هر جا هیزم جز و قرص ساخته بدان تبخیر بسیار کنند حیات از دود شاخ گوزن و ماران میگریزند و همچنین از دود پشم بز و گوگرد و موی انسان و عاقرقرحا و حرمل رفت و پاشیدن آب نوشادر و

خوردن سوراخ مار باعث هلاک است و آب بادروج داروی خصوصا اگر نوشادر در دهان باشد چون در دهان مار اندازند بمیرد و چون قطران بر سوراخ طلا کنند و آن بو را اگر در آن بستر

او در بار و اکثر حشرات بگریزند و بعضی حلتیت و فرفیون و سیماب آلوده نوشته اند و گویند که مار نزدیک پوست پلنگ نرود عقارب از دخنه کردن عقرب و کبریت و سم خر و زرنیخ و پیه بز و بهروزه و زرنیخ

کندر و هم بگریزند و آب حلتیت در خانه ریختن همین خاصیت دارد و چون آب تربوز بر آن عقرب اندازند بمیرد و اگر ترب پاره کنند و بر در سوراخ عقرب نهند بیرون نمی آید و چون روغن ترب کنجد بمالند

عقرب نزدیک نمی آید و آب بیخ جار نیز نافع و کذا آب بادروج و بیخ بر عقرب اندازند قتل آن کند و اگر بیعه و زرنیخ و پیشاب با پیه گوسفند گداخته آمیز کنند و نزدیک سوراخ عقرب نهند آن کنند بر نیاید و برغوث

چون نقوع حنظل یا طبیخ خربق یا طبیخ علیق آب سداب و آب دفلی در خانه بپاشند کیکان بگریزند و گویند که چون جفنه پر از خون بزند در گوشه خانه اندازند کیکان جمع شوند پس قتل کنند و همچنین

چوبیکه پیه خوک بر پشت بر آن طلا کرده باشند جمع میشوند و از بوی گوگرد و برگ خر زهره بگریزند و برگ حشیشة البراغیث چون بستر اندازند کیک گرد شده بمیرد و اگر اسفناج و زرنیخ بسایند

سرکه حل کرده بالای بستر بگذارند بعده بر آثار گزیدن آن طلا کنند ضرر او دفع شود و دخول در حمام و عرق آوردن نیز مفید بود و اگر خاک سیماب با آب حل کرده در خانه بپاشند کیک پیدا نشود و اگر

پیدا شده باشد هلاک گردد و پشه از دود چوب صنوبر و کذا قلقدیس و شونیز و همچنین از برگ مورد خشک و برگ سرو و از گوگرد و مقل و شاخ گوزن و موی گوسفند و سرگین گاو بگریزند و اگر بر کسی

او در بستر نهند از آنجا بگریزند و همچنین طبیخ تخم ترمس یا طبیخ شونیز یا طبیخ حرمل یا طبیخ افسنتین یا طبیخ سداب خانه بپاشند راسو از بوی سداب بگریزد موش از بوی آن بگریزد و اگر

را پوست جدا کنند و دم قطع کنند خصی ساخته در خانه بگذارند همه بگریزند و مرداسنگ و خربق ایضا خربق و بزر البنج ایضا بصل الفار و شک و خبث الحدید و زعفران و خمیر سرشته قتل ایشانست

در سوراخها و کنج خانه اندازند از خوردن آن بمیرند و سم الفار در آرد آمیخته همین عمل کند و طلیا و آن نهار امیبنا باید مورچه اگر بر سوراخ او قطران نهند بگریزند و کذا از تمام طیبات

و از زفت و انگوزه و از دود گوگرد و قطران و نفس میر و مگس اگر اندک زرنیخ زرد در شیر حل کرده در ظرفی نهند در آن افتند بمیرند و دخان زرنیخ و کندش و کذا طبیخ خربق سیاه هلاک کند

از دخان سیر و کبریت بگریزند و نزدیک نمی آیند و اگر آب خطمی با آب جاری زیت بر بدن جمع و بمالند نزدیک بنیاید جفا از دخان برگ لب بگریزند و ضفدع و سرگین دیوانه خشک

و پلنگ بگریزند در خانه که بو باشد اجتماع نماند و تدخین اعضای هدهد بر آن قتل کند و کذا خاکستر آن در خانه اندازد و عن سوس کرمی که در جامه ها پشمی افتد اگر افسنتین یا

با پودینه نهری یا پوست ترنج و یا کافور در صره های کوچک بسته در صندوق و پارچه نهند سوس در آن نیفتد سام ابرص در خانه که زعفران بود

خاتمهٔ کتاب مشتمل بر دو قاعده قاعدهٔ اول در بیان اوزان ادویه که درین کتاب مسطور است بترتیب حروف تهجی و این جدول متکفل اوست

اوزان	معانی
اوقیه	هفت و نیم مثقال است و از درم قریب ده درم
استار	چهار مثقال و نیم و بقول شیخ شش درم و نیم
اسکرجه	شش استار است
اطرانوس	یکنیم اوقیه است
ابریق	دو من است و گویند که نیم رطل
ایات عسل	دو رطل و نیم و گویند که دو من است
ایات دهن	یکنیم من است
ابولو	سه قیراط
ابونس	سدس مثقال
اول	یک وقیه و بهر واحد ازان هفت مثقال است
اکسوفافن	هیزده درخمی
اطالیطون	یکصد و بست و پنج رطل است از رطلی که دوازده اوقیه باشد
اخلاط	از زیت نه رطل از شراب ده رطل از عسل بست و سه رطل و نیم است
برنج	چهار خردل است
بندقه	یکدرم است و گویند یک مثقال
پل	لفظ هندی است چهل ماشه
بهلولی	گویند که مراد از دام بهلول شاهی است که وزن آن نه ماشه میباشد
باقلات یونانیه	شش قیراط است و باقلات مصریه دوازده قیراط و باقلات اسکندریه نه قیراط
توله	دوازده ماشه

اوزان	معانی
ثانک	چهار و نیم ماشه
ترمسه	دو قیراط و بقولی هشت شعیرات
جوزه	[illegible]
جو	چهار برنج است
جوسقا	سه رطل است
حبه	دو شعیره است
حمصه	سبع درم و گویند که ثلث درم است
خرنوبه	[illegible]
خردله	سدس شعیره است
خرنوبه شامیه	یک قیراط است
دانق	معرب دانگ چهار طسوج است
درهم	در فارسی درم است سه و نیم ماشه
درخمی	یک مثقال است و بقول شیخ شش ابولو
دام	چهار ده ماشه
دام پخته	بست و یک ماشه
دورق	هشت رطل است و نزد بعضی چهار رطل

اوزان	معانی
ذره	مقدار [illegible] یا اکثر ازان تا [illegible] کوچک
رطل	[illegible]
سیر شاهی	عبارت از دام پخته است
سیر اکبری	سی دام پخته
سیر شاهجهانی	چهل دام پخته
سیر عالمگیری	چهل و چهار دام پخته
سیر فرخ شاهی	چهل و هشت دام پخته
سرخ	بهندی رتی گویند هشت برنج است
سکرجه	[illegible]
سامونا	سه قیراط و نزد بعضی ده من و نیم است
سونونس	دو و نیم قسط
شعیره	چهار برنج است و گویند دوازده خردل و نزد بعضی شش خردل
صاع	نزد اهل مدینه طیبه چهار مد و نزد اهل کوفه هشت رطل
صدفه صغیره	سه درم و نیم و بقول شیخ هفت سامونا
صدفه کبیره	شش درم و نزد شیخ چهارده سامونا
طسوج	دو حبه بهانه است یا نیم قیراط

اوزان	معانی	اوزان	معانی	اوزان	معانی
فرق	شانزده رطل ست	قوطیل	هفتاد و دو مثقال	من هندی	چهل سیر
فل	معرب پل هندی ست پنج مثقال و بقولی دوازده مثقال	قولون	از زیت نه اوقیه و از شراب دو اوقیه و از عسل سیزده و نیم اوقیه	من شاهی	یکهزار و دو صد مثقال ست
فلس	شش فتیل و فتیل نقیرات	قوانوس	سه اوقیه و بقول شیخ یکنیم اوقیه	من رومی	بست اوقیه
قومابوس	سه اوقیه	قیراط	دو طسوج ست	من انطالیقی و مصری	شانزده اوقیه
قلنجار	یک مثقال ست و گویند که یکنیم مثقال	کُر	یکصد و بست قفیز	من ملکی	دو صد و شصت درم
قانوس	شش مثقال	کیل	شصت و شش من و نزد بعضی شش و شش من ست	من اسکندرانی	سی اوقیه
قسط	[illegible]	کیله	سه صد درم و کسری	مکوک	هفت و نیم من و در کتاب تنویر سه کیلجه و گویند یکنیم صاع
		کیلجه	پنج سدس من ست و در قرابادین جیلنی چهار رطل و ثلث	مستطرون صغیر	شش درخمی و کبیر سه اوقیه
		کسونانی	هشت قیراط	ملعقه	ملعقهٔ عسل و مثل آن چهار مثقال و ملعقهٔ دوای خشک یک مثقال و گویند دو مثقال
		کوره	شش قسط	[illegible]	[illegible]
قوطولی	هفت مثقال	کوب	سه رطل و گویند سه قسط		
قطیر	دوازده ذره است	کرسنه	ربع درم تا ربع مثقال و در بعض کنانشات شش درم و نیم	نوات	مثقال یا پنجدرم و گویند دو دانگ و گویند نیم درم
قفیز	بست و پنج من بزرگ ست و آن هشت مکوک باشد	کرمه	جمع او کرمات ست ربع درم تا ربع مثقال	نیاطلن کبیر	هفت درم و گویند اوقیه و گویند دو استار
قنطار	یکصد و بست رطل	ماشه	هشت سرخ	نسطون	نسطون کبیر از آن سه اوقیه و صغیر شش درخمی
قله	[illegible]	مثقال	چهار و نیم ماشه	نقیر	هشت قطیرات
		من طبی	دو رطل ست و بقول شیخ چهل استار	هوطل	سه اوقیه است
		من تبریزی	ششصد مثقال	چکهاریک	عبارت از ربع من ست

قاعدهٔ دوم در بیان فهرست ادویهٔ مرکبهٔ ذی اسما تا وقت تحریر نسخه از آن طبیب را سهولت باشد و حاجت قرابادین نیفتد و این هم بترتیب حروف تهجی مسطور ست و این جدول کافی

ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج
ایارج فیقرا	استرخا و فالج	ایارج جالینوس	استرخا و فالج	ایارج روفس	استرخا و فالج
ایارج لوغاذیا	ایضاً	ایارج ارکاغانیس	ایضاً	ایارج خفیف	امراض معده از سوء مزاج مادی سوداوی

ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج
ایارج اندروخوس	جذام	پاشویهٔ بارد	امراض دماغی حار و صداع حار	تیزاب فاروقی	سشیب
ایارج مرکب بشحم حنظل	برص	پاشویهٔ حار	امراض دماغی بلغمی	ثیادریطوس اکبر	استرخا و فالج
اطریفل اسطوخودوس	نسیان بارد رطب و صرع دماغی بلغمی	برود کافوری	رمد دموی و صفراوی	جلاب	فالج و ضعف باه از قلت منی
اطریفل زمانی	مالیخولیای مراقی	برود قرع	ایضا	جلاب جالینوس	مراق بارد رطب
اطریفل ملین	زکام و نزلهٔ حار	برود یوما	ایضا	جلنجبین مسهل	ورم سوداوی معده
اطریفل کشنیزی	صداع صفراوی [illegible] خفقان حار	برود حصرم	بیاض چشم	جواهر مهره	خفقان از ضعف قلب
اطریفل کشنیزی معنبر	خفقان حار	برود اسود	ایضا	جوارش شونیز	نسیان بارد رطب
اطریفل قنبیلی	دیدان	برود جالینوسی	ضعف بصر	جوارش طباشیر	[illegible]
اطریفل مقل ملین قابض	بواسیر	برود پارسی	ایضا		
اطریفل کبیر با خبث الحدید	استرخای مقعد	باسلیقون کبیر	نزول الماء	جوارش اترج	فالج
اطریفل غددی	خنازیر	برشعثا	زکام و نزله	جوارش شاهی	خفقان حار
اطریفل شاهتره	جذام	تفاحیه عاشجان	امراض دماغی از ضعف دماغ و خفقان [illegible]	جوارش صندلین	خفقان از ضعف قلب
اطرخاطیقون	سدد حار دموی و صفراوی	تریاق الذهب	مالیخولیای بلغمی و سوداوی	جوارش آمله لولوی	خفقان بارد و ضعف معده
اغبر لولوی	ضعف بصر	تریاق ثمانیه	استرخا و فالج	جوارش کندر	[illegible]
انوشداروی ساده	ضعف معده	تریاق النزله	سرفهٔ نزلی حار		
انوشداروی لولوی	ضعف معده و اسهال [illegible]	تریاق المعده	امراض معده از سوء مزاج رطب و نفخ		
انوشداروی قابض	اسهال معدی بارد	تریاق الافاعی	هیضهٔ وبائی	جوارش کمونی کبیر	درد معده ریحی
آب مستقم	خروج مقعد	تریاق الذهب	اسهال معدی بارد	جوارش کمونی اکبر	ایضا
اکسیرین	بواسیر	تریاق الطین	دوا و دیه نافع جمیع سموم	جوارش کمونی مسهل	ایضا
بنادق کهربا	اسهال معدی بارد	تریاق اربعه	علاج کلی سموم مشروبه	جوارش پودینه	ایضا
بنادق البزور	حرقة البول	ترکیب ماء العسل	امراض عصبی بلغمی	جوارش شهدیون	ایضا
[illegible]	[illegible]	ترکیب صنوبر	زکام و نزلهٔ حار	جوارش انجدان	[illegible]
بخور نافع بواسیر	آبلهٔ فرنگ	تنزوی ختطائی	فلغمونی	جوارش سفرجلی	ضعف معده

ادویۂ مرکبہ	در علاج
جوارش عود بارد و حار	ضعف معده
جوارش عود ترش	ضعف معده و ضعف هضم و ضعف اشتها
جوارش عنبر	ضعف معده و ضعف هضم و اسهال معدی بارد
جوارش مصطکی ساده و مرکب	ضعف هضم
جوارش خولنجان	ایضاً
جوارش نارمشک	ضعف هضم و قولنج بلغمی
جوارش مسهل	فساد هضم بسبب معده
جوارش کافوری	ایضاً
جوارش تفاح	ایضاً
جوارش سنبل	ایضاً
جوارش زرشک	ضعف معده و ضعف اشتها از حرارت [illegible] و اسهال معدی صفراوی
جوارش انارین	ضعف اشتها از حرارت
جوارش آمله	ضعف معده و ضعف اشتها و اسهال [illegible] معدی بارد و صفراوی [illegible]
جوارش عود شیرین	فساد هضم بسبب معده و ضعف اشتها از برودت
جوارش عود کبریتی	ضعف اشتها از برودت
جوارش عود ملین	ایضاً
جوارش فواکه	جوع البقر و قی و تهوع و غثیان [illegible] و اسهال معدی صفراوی
جوارش فنجنوش	استرخای معده و تحلیل نفخ آن
جوارش قانصه	اسهال معدی بارد و زحیر
جوارش خرنوب	اسهال معدی بارد
جوارش خوزی	ایضاً

ادویۂ مرکبہ	در علاج
جوارش ثمرہ مغیلان	اسهال معدی بارد
جوارش زنجبیل	ایضاً
جوارش مسک	ایضاً
جوارش سماق	اسهال معدی صفراوی
جوارش تخم مویز	اسهال معوی رطوبی
جوارش بوعلی سینا	ایضاً
جوارش کمونی صغیر	نفخ و قراقر از بلغم
جوارش مقلیاثا	زحیر بلغمی
جوارش تمری	قولنج بلغمی
جوارش شهریاران	ایضاً
جوارش سفرجلی مسهل	ایضاً
جوارش اسقف	ایضاً
جوارش قیصر	ایضاً
جوارش سنگ	ایضاً
جوارش تیواج	بواسیر
جوارش مقل	شقاق مقعد
جوارش ماسک البول	کثرت بول
جوارش جندر	ضعف باه از ضعف اعضای رئیسه
جوارش فلافلی	ریاح بلغمی
جوگراج گوگل	فالج و اوجاع مفاصل بلغمی
چٹنی	ضعف اشتها از برودت
حب بنفشه	صداع حار [illegible] صفراوی [illegible] مالیخولیا [illegible]

ادویۂ مرکبہ	در علاج
حب صبر	صداع بلغمی [illegible] شرکی معدی و سبات [illegible] ضعف بصر [illegible] فالج [illegible]
حب ایارج	صداع بلغمی و ریحی و شرکی معدی و سبات رطوبی و سدر و دوار بلغمی [illegible] و فالج و نزول الماء و فساد هضم بسبب [illegible]
حب اصطمخیقون	صداع بلغمی و شقیقه بارد و سبات رطوبی
حب قوقایا	صداع [illegible] بلغمی [illegible] رطوبت [illegible]
حب اسطوخودوس	صداع شرکی معدی و جوع البقر
حب افتیمون	صداع سوداوی و مالیخولیای بلغمی و سوداوی
حب ہلیلہ	مالیخولیای [illegible] و صداع [illegible] صفراوی
حب شبیار	علاج کلی اقسام جنون و سدر و دوار بلغمی و فالج و طرش بارد و خفقان بارد
حب اسکندر	صرع دماغی بلغمی
حب قاوانیا	ایضاً
حب غاریقون	صرع دماغی بلغمی و ربو بلغمی و استسقای زقی و حصر
حب جیپال	استرخا و فالج و قولنج بلغمی
حب منتن	ایضاً
حب فرفیون	فالج و اوجاع مفاصل بلغمی
حب شیطرج	ایضاً
حب بیش	استرخا و فالج

ادویهٔ مرکبه	درعلاج
حب سیماب	استرخاء و فالج
حب کچله	ایضاً
حب آشته پیرون	ایضاً
حب سیاه	ایضاً
حب [illegible]	ایضاً
حب تخم [illegible]	ایضاً
حب [illegible]	تمدد و کزاز
حب [illegible]	رمد دموی و صفراوی
حب [illegible]	ایضاً
حب کنعانی	نزول الماء
حب [illegible]	ایضاً
حب [illegible]	زکام و نزلهٔ بارد
حب [illegible]	ایضاً
حب [illegible]	ایضاً
حب مصطگی	ایضاً
حب [illegible]	ایضاً
حب [illegible]	ایضاً
حب کچله	ایضاً
حب بلادر	ایضاً
حب [illegible]	[illegible]
حب نزله	زکام و نزلهٔ حار و بارد و سرفهٔ نزلاوی
حب السعال	سرفهٔ نزلی حار و سرفه از خشونت قصبهٔ ریه و سل

ادویهٔ مرکبه	درعلاج
حب جدوار	[illegible]
حب سالاریس	سرفهٔ نزلی بارد
حب [illegible]	ایضاً
حب [illegible]	ایضاً
حب حابس الدم	علاج کلی نفث الدم و بواسیر
حب [illegible]	سل
حب مسهل صفرا	امراض معده از مادهٔ صفراوی
حب مسهل بلغم	امراض معده از سوء مزاج سوداوی و بلغمی
حب سکبینج	[illegible]
حب [illegible]	درد معده از ریاح
حب [illegible]	ایضاً
حب [illegible]	ایضاً
حب [illegible]	ایضاً
حب [illegible]	ایضاً
حب [illegible]	[illegible]
حب مصطگی	ضعف معده و کثرت اشتها
حب [illegible]	ضعف هضم
حب [illegible]	ضعف هضم و ضعف اشتها از برودت
حب [illegible]	ضعف هضم و ضعف اشتها از حرارت
حب [illegible] سودا	فساد هضم بسبب معده

ادویهٔ مرکبه	درعلاج
حب نارجیل	هیضهٔ وبائی
حب [illegible]	ایضاً
حب کبریت	ضعف اشتها از برودت مجرب
حب [illegible]	ضعف اشتها از برودت
حب افادیه	فساد شهوت و ضعف [illegible] تخمه
حب [illegible]	[illegible]
حب [illegible]	استسقای لحمی و قولنج بلغمی
حب [illegible]	استسقای زقی
حب [illegible]	ایضاً
حب [illegible]	ایضاً
حب کبیر	ورم [illegible]
حب [illegible]	علاج کلی اسهال
حب آمله	اسهال معدی بارد
حب اذراقی	ایضاً
حب [illegible] سیاه	ایضاً
حب یاقوت	اسهال معدی صفراوی
حب صندل	ایضاً
حب عفص	اسهال معدی رطوبی
حب زحیر	ایضاً
حب [illegible]	اسهال معدی [illegible]
حب اقراط	اسهال معدی صفراوی

ادویه مرکبه	در علاج	ادویه مرکبه	در علاج	ادویه مرکبه	در علاج
حب ممسک	اسهال معوی صفراوی	حب اوجاع اورام	فلغمونی	خمیره یاقوت	خفقان از ضعف قلب
حب السلاطین	قولنج بلغمی	حب محلل اورام	ایضاً	خمیره طلا	ایضاً
حب اسرائیل	ایضاً	حب سم الفار	آبله فرنگ	خمیره گاوزبان حار	ایضاً
حب شحم حنظل	ایضاً	حب شاهتره	جرب	خمیره گاوزبان عنبری	ایضاً
حب الملوک	قولنج ریحی	حب کرامات	بثور غریبه	خمیره عود [illegible]	ضعف هضم
حب [illegible]	حصر	حلوای [illegible]	خفقان از ضعف قلب	خمیره صندل [illegible]	ذیابیطس حار
حب [illegible]	بواسیر	حلوای تخم انجیر	قولنج ریحی	خرزم کبیر	بیاض چشم
حب [illegible]	ایضاً	خمیره [illegible]	برد تری و زکام و نزله حار و ضعف باه	خرزم صغیر	ایضاً
حب مقل	بواسیر [illegible]	حقنه محلل	امراض معده از سوء مزاج رطب	خرزم مسهل	ایضاً
حب [illegible]	ضعف باه	حقنه لین	[illegible]	دیاقوذا	سرفه و نزلی حار و بارد
حب [illegible]	سرعت انزال		[illegible]	دواء المسک [illegible]	مالیخولیای [illegible] خفقان [illegible]
حب [illegible]	ایضاً	حقنه [illegible]	صداع [illegible]	دواء المسک حلو	مالیخولیای بلغمی و سوداوی
حب [illegible]	ایضاً	خمیره ابریشم	مالیخولیای معوی و صفراوی و خفقان از ضعف قلب	دواء المسک حار	استرخاء و فالج
حب [illegible]	قرحه مجاری [illegible]	خمیره خشخاش ساده	زکام و نزله حار	دواء المسک معتدل	خفقان بارد
حب [illegible]	صداع [illegible] اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی [illegible]	خمیره خشخاش کوکناری	ایضاً	دواء المسک مر	شقیقه بارد و خفقان بارد
حب [illegible]	اوجاع مفاصل بلغمی	خمیره خشخاش [illegible]	ایضاً	دواء المسک معمول	خفقان از ضعف [illegible]
حب هندی	ایضاً	خمیره خشخاش	زکام و نزله بارد	حلیم [illegible]	
حب کچله	ایضاً	خمیره خشخاش [illegible]	سرفه و نزلی بارد	دواء المسک	فساد هضم بسبب معده
حب اسکند	ایضاً	خمیره صندل	خفقان حار و خفقان از ضعف قلب	بسفایج [illegible]	
حب [illegible] بارد	ایضاً	خمیره مروارید	خفقان حار و خفقان از ضعف قلب [illegible]	دواء الزعفران	اوجاع و نوازل چشم
حب حنظل	ایضاً	خمیره گاوزبان	خفقان بارد	دواء الرمان	طرش حار
حب [illegible]	نقرس بارد	خمیره گاوزبان عنبری جواهردار	ایضاً	دواء الفوتنج	طنین بلغمی و ریحی
حب زهر مهره	[illegible]	خمیره زهر مهره	خفقان از ضعف قلب	دوای حب الملوک	صداع بلغمی
حب الشفا	ربع سوداوی	خمیره زمرد	ایضاً	دوای [illegible]	صرع اطفال

ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج
دوای جالینوس	امراض معده صفراوی علاج کلی قی	ذرور کافوری	رمد دموی و صفراوی	روغن دهتوره	استرخا و فالج
دوای عصارهٔ ریوند	درد معده از ریاح	ذرور ملکایا	ایضاً	روغن هرتال	ایضاً
دوا الفرس	ضعف معده	ذرور اصفر	ایضاً	روغن بیش	ایضاً
دوای قاتل کرم	شهوت کلبی از دیدان	ذرور هندی	سبل و بیاض چشم	روغن روباه	ایضاً
دوای اریحانس	علاج کلی قی	ذرور رمادی	سفیدی چشم	روغن جند و شونیز	ایضاً
دوای الفاوانیا	هیضهٔ وبائی	ذرور انزروت	قروح چشم	روغن سداب	ایضاً
دوا الکرکم صغیر	ورم سوداوی معده	ذرور مامیران	ضعف بصر	روغن سوسن	ایضاً
دوا اللک صغیر	ایضاً	ذرور سرقولون	سلع	روغن حواصل	فالج و اوجاع مفاصل بلغمی
دبید الورد	ایضاً	روشنائی	ضعف بصر	روغن هفت برگه	فالج و عرق النسا و وجع الورک بارد
دوای عنصل	ورم بلغمی جگر	روغن لبوب سبعه	مالیخولیا	روغن مجموعه	تشنج یبسی
دوای ثوم	ایضاً	روغن استقیل	سکتهٔ بلغمی	روغن آجر	نزول الماء
دوای اسقلیدس	ورم سوداوی جگر	روغن فرفیون	ایضاً	روغن خل	درد گوش حار ساذج
دوا التوتیا	اسهال معدی بارد	روغن مبارک	ایضاً	روغن حنظل	درد معده از ریاح
دوای ابقر	حصات مثانه	روغن قسط	استرخا و فالج و تلیین بلغمی و ریحی صنه و ریاح الافرسه	روغن مصطکی	ایضاً
دوا الترنجبین	ضعف باه از قلت منی	روغن فرفیون	استرخا و فالج	روغن مسهل	قولنج بلغمی
دوا التودرین	ایضاً	روغن بیدانجیر ساده	ایضاً	روغن زیره	ریح البواسیر
دوا البصل	ایضاً	روغن بیدانجیر مرکب	ایضاً	روغن مقل	ریح البواسیر و بواسیر رحم
دوا التربد	تپ بلغمی	روغن استقیل	ایضاً	روغن عقرب	حصات کلیه
دوا الحلتیت	علاج کلی سموم مشروبه	روغن قاوندی مرکب	ایضاً	روغن عاقرقرحا	ضعف باه از استرخای قضیب
دوا القرطاس	سعفه	روغن کلان	ایضاً	روغن گندنا	بواسیر رحم
ذریرهٔ کهیکوار	ورم صلب طحال	روغن موم	ایضاً	روغن اوراق	اوجاع مفاصل بلغمی
ذرور ابیض	رمد دموی و صفراوی	روغن حکیم میرزا سلیمان	ایضاً	روغن تم رود سرخ	ایضاً
ذریرهٔ ششنام	ایضاً	روغن حکیم الملک خان	ایضاً	روغن حنا	اوجاع مفاصل مرکب

ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج
روغن مفاصل	اوجاع مفاصل مرکب	سفوف بنفشه	صداع صفراوی	سفوف انار دانه	درد معده از ریاح و قی و غثیان از مشارکت اعضا
روغن زنجبیل	اوجاع مفاصل ریحی	سفوف حب النیل	صداع بلغمی و آبلهٔ فرنگ	سفوف نمک	[illegible] و اسهال [illegible] صفراوی
روغن حنظل	نقرس بارد مرکب	سفوف خار	صداع بخاری		
روغن سفرجل	حمی یوم تخمیه	سفوف سودا	مالیخولیا و ورم صلب طحال و جذام		
روغن گندم	قوبا	سفوف لاجورد	مالیخولیا	سفوف عود	درد معده از ریاح و اسهال معدی بارد
روغن باچپابشتی	ایضاً	سفوف سبعه	ایضاً	سفوف قرنفل	ضعف معده
روغن آس	داء الثعلب	سفوف تالیف حکیم اکمل خان	صرع دماغی بلغمی	سفوف پچلونه	ضعف هضم
روغن آمله	داء الثعلب و انتشار شعر و حفظ شعر	سفوف اترج	استرخاء و فالج	سفوف حیات	ایضاً
روغن حب الغار	علت نعامه	سفوف آمله	ضعف بصر	سفوف نمک سلیمانی	ایضاً
روغن صنعان	جراحات	سفوف بادیان	ایضاً	سفوف سوء هضم	فساد هضم بسبب معده
روغن دیودار	ضربه و سقطه	سفوف هندی	ربو بلغمی و درد معده از ریاح	سفوف هاضم	ایضاً
رب خشخاش	زکام و نزلهٔ حار	سفوف نفث الدم	نفث الدم از جرم ریه	سفوف مخرج سودا	ایضاً
رب انار ترش منعنع	ضعف اشتها	سفوف سرطان	سل	سفوف خستهٔ کنار	هیضهٔ صفراوی
رب انارین	هیضهٔ صفراوی	سفوف خشخاش	ایضاً	سفوف مسکن اسهال	ایضاً
رب انار ترش	قی و تهوع و غثیان از مشارکت اعضا	سفوف ست گلو	ایضاً	سفوف تنتریک	ضعف اشتها از برودت
رب قابض	اسهال معدی صفراوی	سفوف غرق السمک	ایضاً	سفوف بینائی	ایضاً
رب عناب	حمیات دموی	سفوف مروارید	خفقان حار و بارد	سفوف اذخر	ضعف اشتها از بلغم لزج
رب بلیله	جرب	سفوف طباشیر	خفقان حار و اسهال معوی شوری و جدری	سفوف مدر بول	فساد شهوت و هضم و قطرالبول
رب آک	اسهال معدی صفراوی	سفوف زهر مهره	خفقان بارد	سفوف البزور	نفخ و قراقر از برودت معده و زحیر بلغمی
زرعونی	ضعف باه از قلت منی	سفوف عنبر	ایضاً	سفوف حب الآس	قی صفراوی و اسهال معدی صفراوی و معوی صفراوی
سعوط طباشیر	صداع حار ساذج	سفوف سماق	امراض معده از سوء مزاج حار و اسهال الدم	سفوف زرشک	سوء مزاج حار طحال
سنون احمر	بثور حلق و قروح آن	سفوف نانخواه	درد معده از ریاح	سفوف اسطوخودوس	اسهال معدی بارد رطوبی
سنون تیجان	جنبش دندان از ضعف لثه	سفوف سنا	ایضاً	سفوف شاهترج	ایضاً

ادویۂ مرکبہ	درعلاج	ادویۂ مرکبہ	درعلاج	ادویۂ مرکبہ	درعلاج
سفوف سنگدانہ	اسہال معدی بارد رطوبی	سفوف خطمی	اسہال الدم	سکنجبین عسیلی	علاج کلی اقسام صرع
سفوف شیریں	ایضاً	سفوف بلوط	ایضاً	سکنجبین اسقیلی	ایضاً
سفوف قنب	اسہال معدی بارد و اسہال معوی رطوبی	سفوف شادنج	اسہال الدم و بول الدم	سکنجبین عنصلی	علاج کلی اقسام صرع و ربو بلغمی و کثرت بزاق
سفوف مقلیاثا	[illegible]	سفوف یہودی	زحیر بلغمی	سکنجبین [illegible]	خفقان حار
		سفوف انیسون	نفخ و قراقر از بلغم	سکنجبین [illegible]	[illegible] سوء مزاج بارد بلغمی و ضعف معدہ
سفوف قرظ	اسہال معدی بارد	سفوف نعناع	ایضاً	سکنجبین سفرجلی لیمونی	ضعف معدہ
سفوف سنبر سیاہ	ایضاً	سفوف طین	حصر	سکنجبین گلقندی	ضعف ہضم
سفوف حب الرمان	اسہال [illegible]	سفوف تیواج	بواسیر	سکنجبین سادہ	حمیات صفراوی و علاج کلی حمیات خلطی
		سفوف ماہیل	ریح البواسیر	سکنجبین تفاحی	ضعف اشتہا از حرارت
سفوف حب العنب	اسہال معدی صفراوی	سفوف صندل	قروح کلیہ	سکنجبین فواکہ	ایضاً
سفوف خرنوب	ایضاً	سفوف مامیران	ایضاً	سکنجبین [illegible]	قی و تہوع و غثیان صفراوی
سفوف قرب	ایضاً	سفوف کاکنج	قروح کلیہ و بول الدم	سکنجبین بزوری	استسقای لحمی و تپ بلغمی و ریح بلغمی
سفوف مجموع	ایضاً	سفوف حجر الیہود	حصات کلیہ	سکنجبین بزوری بارد	استسقای زقی
سفوف قشر الرمان	اسہال معدی از ادویۂ مسہلہ	سفوف ماسک البول	تقطیر البول و کثرت بول	سکنجبین بادریونی	ایضاً
سفوف بلیلہ	اسہال معوی رطوبی و یرقان اسود و زحیر بلغمی	سفوف کیمیای عشرت	ضعف باہ	سکنجبین بزوری اصول	سوء مزاج بارد و طحال
سفوف ٹریل	اسہال معوی رطوبی	سفوف قلعی	سیلان منی و ترحہ مجرای قضیب	سکنجبین شیبی	عسر بول
سفوف الطین	[illegible]	سفوف حابس خون بواسیر	کثرت حیض	سکنجبین بزوری مسہل	ریح لازمہ و حمیات مرکبہ
		سفوف سورنجان	اوجاع مفاصل معوی و بلغمی مرکب	سفرجلی مسہل	قولنج بلغمی
سفوف نشاستہ	اسہال معوی صفراوی	سفوف عشبہ	آبلۂ فرنگ	سکنجبین بیلا	حصات مثانہ
سفوف گل	ایضاً	سفوف مسہل سیاہ	ایضاً	شربت عطفی خون	صداع دموی
سفوف قابض حکیم علی	ایضاً	سفوف پیوند	کسر عظم	شربت آلو	صداع صفراوی
سفوف طرا شیث	اسہال الدم	سکنجبین صبری	صداع شرکی معدی	شربت آلو مسہل	ایضاً
سفوف لولوی	ایضاً	سکنجبین افتیمونی	مالیخولیا و درد جاذب اسہال و ریح صفراوی	شربت استوخودوس مشنج	نسیان بارد و رطوبت صرع دماغی بلغمی

ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج
شربت عسل	استرخا و فالج	شربت مسهل	خفقان بارد و جوع البقر و دوار بلغمی	شربت حماض	قی و تهوع و غثیان صفراوی
شربت افتیمون	مالیخولیا	شربت ابریشم	فالج و خفقان بارد و خفقان از ضعف قلب	شربت لیمو	ایضاً
شربت مخرج سودا	اقسام مالیخولیا	شربت رنگتره	خفقان از ضعف قلب	شربت فستق	ایضاً
شربت دینار کبیر	مالیخولیای مراقی	شربت اناناس	ایضاً	شربت هلیله	یرقان اسود
شربت افسنتین	مراق بارد مزاج و غب غیر خالصه	شربت گاؤزبان عنبری	ایضاً	شربت بیلگری	اسهال معدی بارد
شربت منڈی	ضعف بصر	شربت انقرا	ایضاً	شربت آمله	اسهال الدم
شربت بنفشه	زکام و نزلهٔ حاره	شربت یاقوت	ایضاً	شربت جامن	ایضاً
شربت گوله	ایضاً	شربت بہیمه	امراض معده از سوء مزاج بارد معده و سده آن و قی و تهوع بلغمی	شربت نانخواه	نفخ و قراقر از برودت معده
شربت زوفا	ربو بلغمی و سرفهٔ نزلی بارد	شربت صبر مسهل	امراض معده از سوء مزاج بارد بلغمی	شربت بسفایج	قولنج بلغمی
شربت فراسیون	ربو بلغمی	شربت عود	ضعف معده و فساد هضم بسبب معده	شربت انجیر	ایضاً
شربت عنصل	ایضاً	شربت عود ترش	ضعف معده	شربت عناب مرکب	صداع دموی [illegible]
شربت عناب	ایضاً	شربت زرشک	ایضاً	شربت آلو بالو	حمیات کلیه
شربت خشخاش	سرفهٔ نزلی حاره	شراب چوب چینی	فساد [illegible] از ضعف معده	شربت لیمون	ایضاً
شربت انجبار	کلی نفث الدم	شربت انار ترش منعنع	هیضهٔ صفراوی قی و تهوع صفراوی	شربت برگ انگور	ایضاً
شربت فریادرس	سل	شربت انارین منعنع	ایضاً	شربت حسک	ایضاً
شربت ملین	ذات الجنب خالص و دموی و صفراوی و حصر	شربت حب الآس	هیضه [illegible] اسهال [illegible] صفراوی	شربت حب القلت	ایضاً
شربت سیب لیموی	خفقان حار			شربت اصول	سده و ریاح الافرسه
شربت فالسه	ایضاً	شربت سفرجلی [illegible]	هیضهٔ صفراوی	شربت ورد	اوجاع مفاصل صفراوی
شربت صندل	ایضاً	شربت ورد [illegible]	هیضهٔ بلغمی	شربت مفاصل	اوجاع مفاصل بلغمی
شربت صندل [illegible]	ایضاً	شربت انبرباریس	ضعف اشتها از حرارت	شربت منضج	اوجاع مفاصل مرکب
شربت الیاچین	ایضاً	شربت مجموعه	عطش از شرب شراب	شربت آلو مرکب	حمیات دموی
شربت گاؤزبان	خفقان حار و بارد	شربت انار منعنع	علاج کلی قی	شربت جعفر	تپ بلغمی
شربت فواکه	خفقان حار و فساد هضم و هیضهٔ صفراوی و قی و تهوع صفراوی و اسهال معدی [illegible]	شربت تمر هندی	قی و تهوع و غثیان صفراوی	شربت مرزنجوش	ایضاً

ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج
شربت گل	تپ انفیالوس	شیاف اسود	سبل و سفیدی چشم	طریق دادن شیبه	سل
شربت کشوث	حمیات مرکبه	شیاف احمر حاد	سفیدی که بسیاهی چشم افتد	طریق نوشیدن	قولنج بلغمی
شربت بزور	ایضاً	شیاف زنگار	ایضاً	روغن بیدانجیر	
شربت بزوری معتدل	ایضاً	شیاف پهولی	ایضاً	طریق کشته حجر الیهود	حصات کلیه
شربت کدو	حمی دق و دبدی	شیاف اخضر	ایضاً	طریق کشته مرجان	ایضاً
شربت بادسات	آبله فرنگ	شیاف عجیب	ایضاً	طریق خاکستر کژدم	حصات کلیه و مثانه
شربت چوب چینی	ایضاً	شیاف مرارات	نزول الماء	طریق خاکستر آبگینه	ایضاً
شربت شاهتره مدبر	جرب	شیاف جلا	ایضاً	طریق چوب چینی و دهن آن	ضعف باه
شیاف ابیض	رمد حار و مزمن و صفراوی و حمرت عین	شیاف بیضه فرنگ	ایضاً	طریق پختن ماء الشعیر	علاج کلی حمیات خلطیه
شیاف ابیض افیونی	ایضاً	شیاف یاسمین	ضعف بصر	طریق پر کردن چاکشی	حمی دق
شیاف ابیض انزروتی	ایضاً	شیاف ترنجبین	حصر	طریق گرفتن آب خاکستر [illegible]	سل
شیاف برود یا	ایضاً	شیاف [illegible]	جا	طریق سفید کردن مشک	جدری
شیاف سماقی	ایضاً	طبیخ غاریقون	سرسام بلغمی	طریق خوردن عشبه	آبله فرنگ
شیاف شب	ایضاً	طبیخ [illegible]	[illegible]	طریق ست لوبان	قوبا
شیاف حنا	ایضاً			طریق استعمال چوب چینی	جذام
شیاف زبد البحر	ایضاً	طبیخ زوفا	اوجاع صدر از ریاح و تقیح و جمع مده در صدر	طریق کشتن سیماب	ایضاً
شیاف ناسخ	ایضاً	طبیخ افتیمون	امراض سوداویه و مالیخولیای سوداوی	طریق عمل مروارید	برص
شیاف وردی	ایضاً	طبیخ شاهتره	ایضاً	طلای نرو	اوجاع مفاصل و [illegible]
شیاف حالب البوم	ایضاً	طبیخ انجدان	هیضه بلغمی	عرق هلیله	مالیخولیای مراقی
شیاف [illegible]	ایضاً	طبیخ جهای	جوع البقر	عرق گاوزبان عنبری	مالیخولیای مراقی و خفقان بارد
شیاف اصفر	ایضاً	طبیخ [illegible]	ورم صلب طحال	عرق صعتر مرکب	صرع دماغی بلغمی
شیاف کافور	ایضاً	طبیخ اصول	تپ بلغمی	عرق مشکی مرکب	ایضاً
شیاف [illegible]	ایضاً	طریق ماء الجبن	مالیخولیا	عرق تنباکو	استرخا و فالج

ادویهٔ مرکبه	در علاج
عرق چوب چینی	استرخاء و فالج
عرق شبر	مالیخولیا و فالج سوداوی و خفقان بارد و خفقان از ضعف قلب [illegible]
عرق کزبرة البر	ربو بلغمی
عرق زروفا	ایضاً
عرق کشنیز	علاج کلی خفقان
عرق گندر	خفقان بارد
عرق صندل مرکب	ایضاً
عرق دارچینی مرکب	ایضاً
عرق بهار	ایضاً
عرق تنبول	فالج و خفقان و ضعف هضم
عرق زردک	خفقان سدی و ربو لازمه
عرق کیتکی	فالج و خفقان از ضعف قلب
عرق قندی	خفقان از ضعف قلب
عرق زنگتره	ایضاً
عرق سیوتی	ایضاً
عرق فواکه	ایضاً
عرق عنبر	ایضاً
عرق ابریشم	خفقان از ضعف قلب و درد معده از ریاح
عرق حیات	درد معده از ریاح
عرق نانخواه	ایضاً
عرق دارچینی	ایضاً

ادویهٔ مرکبه	در علاج
عرق پان	ضعف معده [illegible] و ضعف اشتها از برودت
عرق چوب چینی	مالیخولیای مراقی و ضعف معده و ضعف باه و مفاصل بلغمی و سوداوی
عرق بادیان مرکب	ضعف هضم
عرق بنفشه	هیضهٔ صفراوی
عرق انبرباریس	ضعف اشتها از حرارت
عرق محلل ریاح	نفخ و قراقر از بلغم
عرق آس	ورم سوداوی معده
عرق گهیکوار	ایضاً
عرق گل صد برگ	بواسیر و شرا
عرق پپیا	ذیابیطس حار
عرق گنڈال	ضعف باه
عرق منقی	ایضاً
عرق دوآتشه	ایضاً
عرق مادفرفین	اوجاع مفاصل بلغمی
عرق کافور	حمی دق
عرق مصفی خون	شرا و جذام
عرق گل نیم	آبلهٔ فرنگ
عرق شاهتره مرکب	ایضاً
عرق چوب چینی	ایضاً
عرق منڈی	شور غریبه
عصارهٔ آمله	رد موی و صفراوی

ادویهٔ مرکبه	در علاج
غالیه	خفقان از ضعف قلب
فلونیای رومی	زکام و نزلهٔ بارد
فلونیای فارسی	ایضاً
قرص کافور	[illegible]
قرص زعفران	صداع صفراوی و [illegible] فساد اشتها و استسقا
قرص نزله شید	زکام و نزلهٔ حار
قرص کهربا	نفث الدم [illegible] اسهال الدم [illegible]
قرص گلنار	[illegible] اسهال [illegible] نفث الدم [illegible]
قرص سرطان	سل
قرص سرطان کافوری	ایضاً
قرص کافور قابض	ایضاً
قرص ورد	[illegible]
قرص عود	ضعف معده و هیضهٔ بلغمی
قرص زرشک	[illegible]
قرص حب الآس	هیضهٔ صفراوی و اسهال معوی صفراوی

ادویۂ مرکبہ	در علاج
قرص الطین	ہیضۂ صفراوی
قرص کندر	ہیضۂ بلغمی
قرص گل	ورم معدۂ صفراوی و تشنج و تپ بلغمی وحمیات مرکبہ
قرص سنبل	ورم سوداوی معدہ
قرص [illegible] کبیر	ایضاً
قرص طباشیر قابض	[illegible]
قرص مصطگی	قی و تہوع صفراوی
قرص سماق	ایضاً
قرص [illegible]	قی و تہوع بلغمی
قرص [illegible]	قی الدم
قرص لک	سوء مزاج بارد جگر
قرص ریوند	[illegible]
قرص امبرباریس	ورم دموی جگر و استسقای زقی
قرص مقل	ورم سوداوی جگر
قرص [illegible]	استسقای زقی و غب غیر خالصہ
قرص [illegible]	استسقای زقی
قرص [illegible]	یرقان سدی
قرص [illegible]	سوء مزاج حار طحال
قرص [illegible]	سوء مزاج بارد طحال و ورم صلب طحال و تقویت طحال
قرص کبر	ورم صلب طحال و وجع طحال

ادویۂ مرکبہ	در علاج
قرص فوہ	ورم صلب طحال
قرص خشخاش	اسہال دماغی و اسہال الدم و قروح کلیہ
قرص [illegible]	اسہال معدی صفراوی
قرص قابض حکیم علی	اسہال معوی صفراوی
قرص شادنج	اسہال الدم
قرص انجبار	ایضاً
قرص قاطع الدم	ایضاً
قرص زرنیخ	سحج و قروح امعاء و اسہال المدہ
قرص کاکنج	قروح کلیہ
قرص شب	قروح کلیہ و بول الدم
قرص ماسک البول	کثرت بول
قرص طباشیر مسہل	علاج کلی حمیات خلطیہ
قرص طباشیر	[illegible]
قرص طباشیر ملین	علاج کلی حمیات صفراوی و غب دائرہ و غب غیر خالصہ
قرص طباشیر کافوری ملین	حمی محرقہ
قرص مثلثہ	صداع دموی و غب غیر خالصہ وحمیات مرکبہ
قرص غافث	غب خالصہ تپ بلغمی و ربع بلغمی
قرص افسنتین	تپ بلغمی
قرص انیسون	ایضاً
قرص اندرون	جدری
قیروطی	ذات الجنب خالص دموی و صفراوی
قہوہ	خفقان بارد و ضعف ہضم

ادویۂ مرکبہ	در علاج
کلاہ علویخان	صداع ضعف دماغی
گلقند عسلی	استرخاء و فالج
گہرۂ معمول	[illegible] دموی و صفراوی
کحل معمول [illegible]	ایضاً
کحل تشمیزج	ایضاً
کحل ملکایا	ایضاً
کحل یاسمین	سفیدی چشم
کحل بقراطی	ایضاً
کحل فلفل	ایضاً
کحل [illegible]	ایضاً
کحل [illegible]	ایضاً
کحل مقوی	نزول الماء
کحل صابون	ایضاً
کحل مبارک	ضعف بصر
کحل بارد	ایضاً
کحل الجواہر	ایضاً
گلاب قرنفلی	علاج کلی معدہ
گلاب مدبر	تخمہ و بطلان ہضم
گلکلانج بارد	[illegible]
لخلخۂ بارد	امراض دماغی حار
لازق	شقیقۂ حار

ادویهٔ مرکبه	در علاج
لعوق معتدل	ربو بلغمی
لعوق شمعون	سرفه نزلی حار
لعوق ابن ماسویه	ایضاً
لعوق کثیرا	ایضاً
لعوق خشخاش	[illegible]
لعوق خیارشنبر	سرفه نزلی حار و ذات الریه و ورم بلغمی گرده
لعوق بزرالبنج	سرفه نزلی بارده
لعوق کتان	ایضاً
لعوق حب القطن	سرفه از خشونت قصبهٔ ریه و نفث یا از استرخای قضیب
لعوق نفث الدم	نفث الدم
لعوق [illegible]	ایضاً
لعوق منقی صدر	تنقیه وجع مده در صدر
لعوق انار دانه	قی و تهوع صفراوی
لعوق بنفشه	قولنج تشنجی
لعوق عنصل	عسر البول
لعوق حسک	ضعف باه
لبوب کبیر	ایضاً
لبوب صغیر	ایضاً
ماء الاصول	[illegible]

ادویهٔ مرکبه	در علاج
ماء الفواکه	صداع دموی و حمیات دموی
ماء اللحم	[illegible]
ماء الزوفا	سرفه نزلی بارد و ذات الجنب خالص و دموی
ماء القمقم	کثرت حیض
ماء الهندبا ماء الیابس	حمیات مرکبه
ماء القرع	حمی دق
ماء الخیار	ایضاً
ماء البطیخ الهندی	ایضاً
مطبوخ مسهل صفرا	[illegible]
مطبوخ بنفشه	صداع صفراوی
مطبوخ قنطوریون	صداع ریحی داخلی و نزول الماء
مطبوخ اسطوخودوس	صداع دودی
مطبوخ هلیله	[illegible]
مطبوخ افتیمون	مالیخولیای بلغمی و سوداوی و یرقان اسود و اوجاع مفاصل سوداوی
مطبوخ منضج سودا	امراض دماغی سوداوی
مطبوخ زوفا	ربو بلغمی و سرفه نزلی بارد و ورم سوداوی جگر
مطبوخ ملین	ذات الریه

ادویهٔ مرکبه	در علاج
مطبوخ خیارشنبر	رمد دموی و صفراوی و سل و شقاق مقعد
مطبوخ بسفایج	ذات الجنب خالص بلغمی و سوداوی
مطبوخ شاهتره	امراض معده از سوء مزاج مادی صفراوی و ربع دموی
مطبوخ منضج سودا	فساد هضم بسبب معده
مطبوخ اکلیل	ورم بلغمی معده
مطبوخ انار دانه	قی و تهوع و غثیان صفراوی
مطبوخ افتیمون	[illegible]
مطبوخ ریوند	سدهٔ مقعر جگر
مطبوخ کرفس	یرقان سدی
مطبوخ اسقولوقندریون	ورم صلابت طحال
مطبوخ مسقط جنین	احتباس حیض
مطبوخ مسهل	[illegible]
مطبوخ فواکه الملکی	صداع دموی
مطبوخ آلو	صداع صفراوی و غب دائره
مطبوخ سورنجان	اوجاع مفاصل بلغمی و مرکب و نقرس ایضاً و وجع الورک حار
مطبوخ هندی	ایضاً
مطبوخ فواکه	عرق النسا و وجع الورک حار
مربی الجلنجبین	فالج
معجون لبان	نسیان بارد و رطب
معجون [illegible]	ایضاً

ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج
معجون جدوار	نسیان بارد رطب	معجون قفقی	ربو بلغمی	معجون سفرجل	ضعف معده
معجون زبیب	ایضاً	معجون کبریت	ایضاً	معجون عود	ضعف اشتها از صفرا
معجون لبوب	ایضاً	معجون اسقیل	ایضاً	معجون مرجان	ضعف اشتها از اخلاط عفن
معجون نجاح	مالیخولیا و ربع صفراوی	معجون زوفا	ربو بلغمی و سرفهٔ نزلی بارد	معجون محرک شیخ الرئیس	فساد شهوت
معجون جنون	مالیخولیای بلغمی و سوداوی	معجون خفقان	ربو دخانی	معجون قاطع شهوت ردیه	ایضاً
معجون افتیمون	مالیخولیای مراقی	معجون منقی سینه	سرفهٔ بارده	معجون نارمشک	ایضاً
معجون مفرح	ایضاً	معجون سعال	سرفهٔ رطوبی	معجون گل	ورم سوداوی معده
معجون عنصل	صرع دماغی	معجون جنندل	خفقان حار	معجون ابن هبل	وجع الفؤاد بارد بلغمی و ریحی
معجون قیصر	ایضاً	معجون نقره	ایضاً	معجون کرکم	سدهٔ مقعر جگر
معجون سیسالیوس	ایضاً	معجون طلا	خفقان از ضعف قلب	معجون جنطیانا	ایضاً
معجون زبیب	ایضاً	معجون مغنی	علاج کلی معده	معجون سنگدان	اسهال معدی بارد رطوبی
معجون مسهل	[illegible]	معجون فلنجموش	امراض معده از سوء مزاج بارد سانج	معجون خسته دانه	اسهال معدی بارد
معجون مبدل المزاج	فالج	معجون خبث الحدید	[illegible]	معجون تربلاشه	قولنج بلغمی
معجون بلادری کبیر	ایضاً			معجون تربدی	ایضاً
معجون سیر	ایضاً	معجون مسمی تریاق المعده	امراض معده از سوء مزاج بارد رطب سانج	معجون سنا	ایضاً
معجون چوب چینی	ایضاً	معجون مسمی بفلاسفهٔ هندی	ایضاً	معجون تربد	ایضاً
معجون فلاسفه	ایضاً	معجون اسود	امراض معده از سوء مزاج بارد رطب سانج و اسهال معوی رطوبی	معجون بنفشه	ایضاً
معجون هرمس	ایضاً	معجون ابن سیاره	امراض معده از سوء مزاج مادی و سادهٔ آن	معجون سکبینج	ایضاً
معجون اذراقی	ایضاً	معجون کاسر ریاح	درد معده از ریاح و ضعف معده و نفخ و قراقر و بلغم	معجون خیارشنبر	ایضاً
معجون حکیم الملک خان	ایضاً	معجون حب الغار	درد معده از ریاح	معجون راحت مسهل	ایضاً
معجون شنبیهی	ربو دموی و صفراوی	معجون ابهل	ایضاً	معجون سقمونیا	ایلاوس
معجون محلل ریاح	ربو ریحی	معجون ابن اعلونخان	ضعف معده	معجون ملین	حصر
معجون وج	نزول الماء	معجون ملوکی	ایضاً	معجون انجیر	ایضاً
معجون اسپست	ربو بلغمی	معجون آمله	ایضاً	معجون مقل	ریح البواسیر و شقاق مقعد

ادویهٔ مرکبه	در علاج
ماسک البول	[illegible]
معجون حجر الیهود	حصات کلیه
معجون سنگ ماهی	ایضاً
معجون عقرب	حصات کلیه و مثانه
معجون لبوب	سلس البول و ضعف باه
معجون ماسک البول	بول فی الفراش
معجون بلوط	کثرت بول
معجون قسط	ایضاً
معجون بقراط	ضعف باه
معجون تال مکهانه	ایضاً
معجون پیٹھه	ایضاً
معجون پستان	ایضاً
معجون کشمش	ایضاً
معجون سقنقور	ایضاً
معجون چوب چینی	ایضاً
معجون سپاری پاک	ضعف باه و کثرت حیض
معجون جلالی	سرعت انزال
معجون ریگ ماهی	سیلان منی
معجون لسه	کثرت حیض
معجون سورنجان	اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی
معجون سنا	ایضاً

ادویهٔ مرکبه	در علاج
معجون عشبه	اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی
معجون چوب چینی	ایضاً
معجون راحت	حمی یوم تخمیه
معجون حلتیت	ربع بلغمی
معجون شاهتره	جرب
معجون عشبه	آبله فرنگ
معجون چوب چینی	ایضاً
معجون نیب	جذام
معجون نرجلی	ایضاً
معجون بلادر	نسیان و بهق ابیض
مفرح ابریشم	نسیان بارد رطب
مفرح زمردی	مالیخولیای دموی و صفراوی
مفرح کندری	مالیخولیای بلغمی و سوداوی
مفرح حار	[illegible]
مفرح بارد کافوری	مالیخولیای مراقی
مفرح بارد	[illegible]
مفرح انطاکی	علاج کلی خفقان
مفرح یاقوتی بارد	خفقان از ضعف قلب
مفرح یاقوتی معتدل	ایضاً
مفرح دلکشا	ایضاً

ادویهٔ مرکبه	در علاج
مفرح معتدل	خفقان از ضعف قلب
مفرح ابریشم	ایضاً
مفرح طرب المجالس	ضعف باه
مفرح مسیحی	ایضاً
مفرح طرب افزا	ایضاً
مربای تمر هندی	فساد هضم
مربای وج	نسیان بارد رطب
مربای بیلگری	اسهال معدی بارد
مرهم اسرنج	صداع ضربی و سقطی و سلعه
مرهم زنگار	[illegible]
مرهم سفیداب	قرحهٔ گوش و ورم مقعد و [illegible] و آبله فرنگ و حرق النار
مرهم مصری	قرحهٔ گوش
مرهم اسود	ایضاً
مرهم حب السفرجل	قرحهٔ یابس انف
مرهم مقل	ورم سوداوی معده و شقاق مقعد
مرهم سفیداب کافوری	بواسیر
مرهم رسوت	فلغمونی
مرهم خل	ایضاً
مرهم داخلیون	سلع
مرهم باسلیقون	ایضاً
مرهم جالینوس	خنازیر
مرهم رسل	ایضاً

ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج
مرهم اشق	ورم صلب	مرهم زرد	قروح وسخه	نقوع فواکه حامض	جدری و حصبه
مرهم شمانیه	دمل	مرهم اسود	قروح عسر الاندمال	نقوع فواکه حلو	ایضاً
مهیری منضج اورام	ایضاً	نقوع هلیله	[illegible]	نطول منوم	مالیخولیای دموی و صفراوی
مرهم سیماب	دمل و قروح	نقوع صبر	[illegible]	نزله بند	زکام و نزله حار و بارد
مرهم رال	آبله فرنگ و قروح			ناس محسن خانی وغیره	زکام و نزله بارد
مرهم فرنگ	آبله فرنگ			نفوخ	ایضاً
مرهم سنگ پلیتیه	ایضاً			یاقوتی بارد	خفقان حار و خفقان از ضعف قلب و حمی دق
مرهم احمر	سعفه	نقوع ایارج	صداع بلغمی و تپ انقیالوس	یاقوتی حار	خفقان بارد
مرهم نوره	حرق النار	نقوع مقوی	علاج کلی امراض عین	یاقوتی معتدل	خفقان از ضعف قلب
مرهم جدوار	قروح	نقوع مشمش	فواق از لذع خلط حار و حمی محرقه	یاقوتی مجرب	ضعف باه

تمت بالخیر الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی الله علی رسوله محمد و آله و اصحابه و سلم تسلیماً کثیراً بعد ازین التماس خدمت مشتریان این کتاب آنست که از تحریر مؤلف بسبب قلت فرصت و شدت تقاضای بعض احباب بهر طبع کتاب کر بعض ادویهٔ مرکبه در چند مقامات از جلد اول و در یک یک مقام از جلد ثانی و ثالث باقی مانده بود چون در اوخال آن نهایت بید افادت متصور بود لهذا بعد انطباع جلد رابع طبع اوراق آنها نموده در آخر جلد مذکور نهاده شد مشتریان مشتری خصال را باید که بهنگام تیاری جلد کتاب اوراق مسطوره را حسب نشان جلد و نمبر صفحه بجایش نهند و هر جا که ورق زائد مطبوعه اول در یابند آنرا از کتاب جدا سازند الآن نختتم علی السلام و هو خیر الکلام و الله تعالی رب الانام و عمیم الانعام

خاتمة الطبع

بیامن تائیدات حکیم مطلق و مواهب توفیقات شافی برحق درین زمان صحت توامان مجلد چهارم اخیر از امراض ظهر و اطراف تا معالجات سموم مع جدول فهرست تحقیقات معانی ادویهٔ مرکبه که در علاج کدام مرض مستعمل گردد منجمله کتاب کامل النصاب چهار مجلدات معظم مسمی باکسیر اعظم که چنین نسخه جامع حقائق کلیات معالجات و حاوی دقائق مفردات و مرکبات از وجود عالم تا این دم چشم فلک ندیده و گوش ملک نشنیده از مؤلفات واقف فنون طبابت عارف رسوم حذاقت سقراط بوعلی دانش بقراط افلاطون بینش ملک الحکما امین الاطبا جناب حکیم محمد اعظم خان المخاطب بناظم جهان میر منشی ریاست اندور ادامه الله بالکمال و الاکرام باهتمام مبتلای مرض عصیان متعطش شربت غفران محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان و تربیت یافته خدمت برادر معظم محمد مصطفی خان تغمدهما الله فی بحار الغفران در مطبع نظامی واقع کانپور اواخر ربیع الآخر سنه ۱۲۹۰ هجری زیور استتاب طبع پوشیده و حلیهٔ اختتام ارتسام در بر کشیده

وجه مهر و دستخط بر خاتمه

برای منع شبهه در حق کتاب هذا طبع مطبع نظامی است از غیر آن مهر و دستخط مهتمم مطبع در آخرش افزوده شد از آنجا که بنا بر منفعت علام حق تصنیف این کتاب از مهتمم خریده لهذا حسب ایکت قانون نمبر ۲۰ سنه ۱۸۴۷ عیسوی در اجلاس سرکار گورنمنٹ کرده بس کسی را بدون اجازت مهتمم مطبع قصد طبع این کتاب نباید

گنجینۂ نقود فوائد کیمیای مجسم فہرست جلد رابع اکسیر اعظم

امراض ظہر و اطراف ۲

۲	بیان حدبہ و ریاح الافرسہ	۶	بیان وجع ظہر یعنی درد پشت	۹	بیان وجع خاصرہ یعنی درد تہیگاہ	〃	بیان علاج دوالی
۱۱	بیان علاج داء الفیل	۱۳	بیان اوجاع مفاصل	۱۶	بیان علاج کلی اوجاع مفاصل	۱۸	بیان علاج اوجاع مفاصل بارد
۱۸	بیان علاج اوجاع مفاصل دموی	۲۵	بیان علاج اوجاع مفاصل صفراوی	۲۸	بیان علاج اوجاع مفاصل بلغمی	۴۰	بیان علاج اوجاع مفاصل سوداوی
۴۳	بیان علاج اوجاع مفاصل مرکب	۴۶	بیان علاج اوجاع مفاصل ریحی	〃	بیان علاج تحجر مفاصل	۴۹	بیان علاج نقرس حار
۵۱	بیان علاج نقرس بارد و مرکب	۵۲	بیان عرق النسا و وجع الورک	۵۳	بیان عرق النسا و وجع الورک حار	۵۵	بیان علاج عرق النسا و وجع الورک بارد و مرکب
۶۲	بیان علاج وجع الرکبہ	۶۳	بیان علاج وجع الساقین	〃	بیان علاج ریح الشوکہ	〃	بیان علاج وجع العقب
۶۴	بیان علاج ضعف رجل و بطوی مشی اطفال						

حمیات ۶۴

۶۵	بیان مستعدین حمیات	〃	بیان اوقات حمیات	۶۶	بیان معرفت اوقات مرض مخصوصاً	۶۹	بیان تدبیر کلی حمیات
۷۰	بیان حمیات یومیہ	〃	بیان اسباب حمیات یوم	۷۱	بیان علامات خاصہ حمیات یوم	〃	بیان اسباب انتقال حمی یوم
۷۲	بیان علامات انتقال حمی یوم بحمیات دیگر	〃	بیان اصناف حمیات یوم	۷۳	بیان معالجات حمی یوم بطریق کلی	۷۵	بیان علاج حمی یوم غمیہ
۷۵	بیان علاج حمی یوم ہمیہ	۷۶	بیان علاج حمی یوم فکریہ	〃	بیان علاج حمی یوم غضبیہ	〃	بیان علاج حمی یوم سہریہ
۷۷	بیان علاج حمی یوم نومیہ و راحیہ و فرحیہ	〃	بیان علاج حمی یوم فزعیہ	〃	بیان علاج حمی یوم تعبیہ	۷۸	بیان علاج حمی یوم استفراغیہ
۷۸	بیان علاج حمی یوم وجعیہ	۷۹	بیان علاج حمی یوم غشئیہ	〃	بیان علاج حمی یوم جوعیہ	〃	بیان علاج حمی یوم عطشیہ
۷۹	بیان علاج حمی یوم سدیہ	۸۲	بیان علاج حمی یوم تخمیہ و امتلائیہ	۸۴	بیان علاج حمی یوم ورمیہ	۸۵	بیان علاج حمی یوم تکثفیہ
۸۶	بیان علاج حمی یوم حریہ	۸۷	بیان علاج حمی یوم استحصافیہ	۸۸	بیان علاج حمی یوم شرابیہ	〃	بیان علاج حمی یوم غذائیہ و دوائیہ
۸۸	بیان علاج حمی یوم زکامیہ و نزلیہ	〃	بیان علاج حمی یوم زحیریہ	۸۹	بیان حمیات خلطیہ	۹۳	بیان قول کلی در علامات حمیات عفنیہ
۹۴	بیان علامات حمیات لازمہ	〃	بیان ذکر امور فارق حمیات عفنیہ	〃	بیان دلائل اعراض حمیات	۹۵	بیان نافض و برد و قشعریرہ
۹۷	بیان طریق تشخیص حمیات خلطیہ	۱۰۰	بیان معالجۂ کلی حمیات عفونیہ	۱۰۲	بیان تدبیر خواب	۱۰۳	بیان تدبیر سکنجبین
۱۰۴	بیان تدبیر جلاب و ماء العسل	۱۰۵	بیان تدبیر ماء الشعیر	۱۰۶	بیان تدبیر استفراغ خلط متعفن	۱۱۰	بیان تدبیر تغذیۂ صاحبان حمیات خلطیہ
۱۱۵	بیان معالجات حمیات حادہ	۱۱۶	بیان حمیات دموی	۱۱۷	بیان علاج تپ دموی	۱۲۵	بیان حمیات صفراوی
۱۲۷	بیان علاج کلی حمیات صفراوی	۱۳۲	بیان علاج غب دائرہ	۱۴۱	بیان علاج غب لازمہ	۱۴۲	بیان علاج حمای محرقہ
۱۴۹	بیان علاج غب غیر خالصہ	۱۵۷	بیان علاج حمیات بلغمی	۱۵۸	بیان علاج حمای مواظبہ	۱۷۰	بیان علاج حمای لثقہ
۱۷۳	بیان حمیات کہ اکثر از قسم بلغمیات بود	۱۷۵	بیان علاج القیانوس	۱۷۶	بیان علاج لیفوریا	۱۷۷	بیان علاج حمای غشئیہ بلغمیہ
۱۷۹	بیان علاج حمای غشئیہ صفراویہ	۱۸۰	بیان علاج تپ لیلی و نہاری	〃	بیان علاج حمیات سوداوی	۱۸۱	بیان علاج کلی حمی ربع
۱۸۴	بیان علاج ربع دموی	۱۸۶	بیان علاج ربع صفراوی	۱۸۷	بیان علاج ربع بلغمی	۱۸۹	بیان علاج ربع سوداوی
۱۹۳	بیان تغذیۂ ارباب ربع	۱۹۷	بیان علاج ربع لازمہ	۱۹۹	بیان علاج ربع معکوس	〃	بیان حمیات دیگر از انواع حمیات سوداوی
۲۰۱	بیان علاج حمیات مرکبہ	۲۰۹	بیان علاج شطر الغب	۲۱۶	بیان علاج حمیات مختلطہ	۲۱۷	بیان علاج حمیات ورمیہ
۲۱۸	بیان علاج حمیات وبائی	۲۲۰	بیان علامات وبا	۲۲۴	بیان تدبیر اصلاح ہوا و حفظ از وبا	۲۲۸	بیان علاج حمیات اطفال
۲۲۹	بیان علاج حمای دقیہ	۲۴۲	بیان تغذیۂ اصحاب دق	〃	بیان تدارک احوال تابع دق	۲۵۰	بیان علاج دق شیخوخت

اعراض تابع حمیات ۲۵۱

۲۵۲	بیان تدبیر ناخن و قشعریرہ و برد	۲۵۳	بیان تدبیر افراط عرق در حمیات	〃	بیان تدبیر رعاف مفرط	〃	بیان تدبیر قی مفرط
۲۵۴	بیان تدبیر اسہال	〃	بیان تدبیر عطش مفرط	۲۵۵	بیان تدبیر خشونت و لزوجت و سواد زبان	〃	بیان تدبیر سبات
۲۵۵	بیان تدبیر سہر	〃	بیان تدبیر عطاس شدید	〃	بیان تدبیر صداع و ثقل راس	۲۵۶	بیان تدبیر سعال
۲۵۶	بیان تدبیر وجع معدہ	〃	بیان تدبیر یبس طبیعت	〃	بیان تدبیر بطلان اشتہا	۲۵۷	بیان تدبیر بولیموس
۲۵۷	بیان تدبیر شہوت کلبی	〃	بیان تدبیر غشی	۲۵۸	بیان تدبیر ضیق النفس	〃	بیان تدبیر شدت کرب
۲۵۸	بیان تدبیر عسر الازدراد	〃	بیان تدبیر برد اطراف	〃	بیان تدبیر کثرت احتلام	۲۵۹	بیان تدبیر تشنج یابس
۲۵۹	بیان ناقص بلاحمی	〃	بیان احکام نکس	۲۶۰	بیان احوال ناقہین	〃	بیان تدبیر ناقہ
۲۶۱	بیان تغذیۂ ناقہ	۲۶۴	بیان بحران	۲۶۶	بیان تقسیم ایام مرض	〃	بیان ایام مسہل
۲۶۶	بیان ایام بحران	۲۶۷	بیان ایام واقع فی الوسط	〃	بیان ایام انذار	〃	بیان علامات بحران
۲۶۸	بیان علامات بحران انتقالی	〃	بیان علامات دالہ بر بحران جید	〃	بیان علامات دالہ بر بحران ردی	۲۶۹	بیان تدبیر روز بحران

اورام وبثور ظاہر بدن ۲۷۰

۲۷۰	بیان بثور	۲۷۲	بیان اسباب و علامات اورام و بثور	〃	بیان معالجات اورام و بثور	۲۷۶	بیان علاج فلغمونی
۲۷۴	بیان اسباب فلغمونی	〃	بیان علامات فلغمونی	۲۸۲	بیان علاج شقاقلوس	۲۸۳	بیان حمرہ و حمرۂ فلغمونی و فلغمونی حمرہ
۲۸۶	بیان علاج حمرۂ اطفال	۲۸۷	بیان علاج نار شرا	۲۸۹	بیان علاج ورم رخو	۲۹۲	بیان سلع
۲۹۶	بیان غدد و عقد	۲۹۸	بیان علاج خنازیر	۳۰۴	بیان علاج ورم صلب	۳۰۸	بیان علاج سمامیر
۳۰۸	بیان علاج سرطان	۳۱۳	بیان علاج اورام ریحی و نفاخات عضلات	۳۱۴	بیان علاج دبیلہ	۳۱۷	بیان علاج خراج
۳۱۸	بیان استحکام ریم	۳۱۹	بیان تدبیر انضاج خراجات ظاہری	۳۲۰	بیان تدبیر خراجات ظاہری بعد نضج	〃	بیان انشقاق بجنب خراج
۳۲۰	بیان منفجرات ظاہرے	۳۲۲	بیان علاج دمل	۳۲۷	بیان علاج طاعون	۳۳۱	بیان علاج اورام مغابن
۳۳۴	بیان علاج جدرے	۳۳۷	بیان انواع صالح و ردی جدرے	۳۳۹	بیان علامات ظہور جدرے	۳۴۰	بیان علامات محمودہ صالحہ
۳۴۱	بیان علامات ردیۂ غیر صالحہ	۳۴۲	بیان علاج جدرے	〃	بیان تدبیر منع خروج جدرے	۳۴۴	بیان تدبیر قبل از ظہور جدرے
۳۴۸	بیان تدبیر ابتدائے بروز جدری	۳۵۳	بیان تدبیر نضج و خشک کردن جدری و غیرہ آن	۳۵۷	بیان تدبیر ازالۂ خشک ریشہ	〃	بیان تدبیر حفظ اعضا از آفت جدرے
۳۵۶	بیان حفظ چشم	۳۵۸	بیان حفظ گوش	۳۵۹	بیان حفظ منفذ بینی	〃	بیان حفظ فم و حلق
[illegible]	بیان [illegible]	〃	بیان حفظ قلب	〃	بیان حفظ امعا	۳۶۰	بیان حفظ مقعد
[illegible]	بیان تدبیر قلع آثار جدری	۳۶۱	بیان علاج حمیقا	۳۶۲	بیان علاج حصبہ	۳۶۶	بیان علاج شرا
[illegible]	بیان علاج شرای دموی	۳۷۰	بیان علاج شرای بلغمی	۳۷۲	بیان علاج شرای سوداوی	〃	بیان علاج نملہ
[illegible]	بیان علاج جاورسیہ	۳۷۶	بیان علاج جمرہ	۳۷۹	بیان علاج نار فارسی	۳۸۰	بیان علاج آبلۂ فرنگ
[illegible]	بیان [illegible]	۳۹۷	بیان علاج جرب	۴۱۴	بیان خاتمۂ باب	۴۱۶	بیان علاج حکہ
[illegible]	بیان [illegible]	۴۲۲	بیان علاج نبات اللیل	۴۲۳	بیان علاج عرق مدنی	۴۲۸	بیان علاج [illegible]
[illegible]	بیان علاج قوبا	۴۳۹	بیان معالجات موضعیہ	۴۴۳	بیان ثالیل و مسمار و عقبیہ و امثال آن	۴۴۷	بیان علاج عدسیہ و [illegible]
[illegible]	بیان علاج [illegible]	〃	بیان نفاطات و نفاخات	۴۴۹	بیان علاج بثور صغار	۴۵۰	بیان علاج بثور لبنیہ
[illegible]	بیان علاج [illegible]	۴۵۲	بیان علاج بلخیہ	〃	بیان علاج ابلم	۴۵۳	بیان علاج بثور [illegible]

۴۵۴	بیان علاج بثور قفا	〃	بیان علاج بثور افرو خوروان(?)	〃	بیان علاج بثور باذنجانی و بیضی و اسود	〃	بیان علاج بثور عزبیه
۴۵۷	امراض جلد						
۴۵۷	بیان اسباب جذام	۴۵۸	بیان انواع جذام و علامات آنها	۴۵۹	بیان علامات جذام مطلقا	۴۶۰	بیان علاج جذام
۴۶۵	بیان برص	۴۸۴	بیان علاج بهق ابیض	۴۹۱	بیان علاج بهق اسود	۴۹۳	بیان علاج برص اسود
۴۹۴	بیان علاج کلف و نمش و برش	۵۰۰	بیان علاج خیلان که جمع خال است که آنرا ابهند گویند	۵۰۱	بیان علاج وشم	〃	بیان علاج خضرت و سواد
۵۰۲	بیان آثار قروح و جدری	۵۰۳	بیان علاج باد دشنام	〃	بیان علاج فساد لون	۵۰۷	بیان حفظ جلد از آفتاب و باد و سردی
۵۰۶	بیان علاج شقاق جلد و اطراف و وجه	۵۱۱	بیان علاج تشنج و تقشر و غیره	۵۱۲	بیان علاج چهاجن و ابرس(?)	۵۱۳	بیان علاج سحوج جلد
۵۱۵	امراض شعر						
۵۱۵	بیان علاج خزاز	۵۱۸	بیان علاج داء الثعلب و داء الحیه	۵۲۷	بیان علاج علت نقع(?)	〃	بیان علاج انتثار شعر
۵۳۱	بیان علاج صلع	۵۳۲	بیان علاج علت اقامه(?)	〃	بیان علاج تشقق شعر	۵۳۳	بیان علاج موست(?) شعر
۵۳۳	بیان علاج شیب	۵۳۴	بیان تدابیر ابطای شیب	۵۳۵	بیان خضابات	۵۳۶	بیان تدارک مضرتهای خضاب
۵۳۷	بیان احوال شعر آنچه تعلق بزینت دارد	〃	بیان ادویه مفرده مطول شعر	۵۳۹	بیان انبات شعر	۵۴۳	بیان منع نبات شعر
۵۴۴	بیان تطویل شعر	۵۴۵	بیان تجعید شعر	۵۴۶	بیان تسبیط شعر	〃	بیان ترقیق شعر و تکثیف آن
۵۴۶	بیان تشقیر و تحمیر شعر	۵۴۷	بیان تبییض شعر			〃	بیان قمل و صیبان و قمقام
۵۵۱	امراض ظفر						
۵۵۱	بیان داحس	۵۵۳	بیان طلقیه(?)	〃	بیان برص اظفار	۵۵۴	بیان جذام اظفار و تقشب آن
۵۵۵	بیان تشقق اظفار و انتشار آن	۵۵۶	بیان تقلع اظفار و تقصع آن	〃	بیان اختقان دم و موت آن تحت ظفر	۵۵۷	بیان صفرت اظفار یعنی زردی ناخن
۵۵۷	بیان علاج رض اظفار	〃	بیان علاج انتفاخ و حکه اظفار	〃	بیان تدبیر انقلاع ظفر	۵۵۸	بیان حفظ ظفر
۵۵۸	امراض متفرقه						
۵۶۰	بیان احتباس عرق	۵۶۱	بیان عرق الدم	〃	بیان تغیر رائحه بغل و کنج ران وغیره	۵۶۳	بیان شدت بدبوی براز و ریح و علاج آن
۵۶۳	بیان در نیتن بول	۵۶۷	بیان علاج هزال مفرط	۵۷۲	بیان دوای عجیب	〃	بیان در تسمین عضو عضو
۵۷۳	بیان در فربه کردن عضو واحد	۵۷۴	بیان سمنه عجیبه	۵۷۵	بیان سمن مفرط یعنی فربهی بسیار	۵۷۸	بیان در تهزیل اعضای جزئیه
۵۷۹	بیان علاج تشنج جلد راس	〃	بیان علاج غضون جبهه	۵۸۰	بیان علاج قرون	〃	بیان علاج انتفاخ و حکه اصابع
۵۸۰	بیان علاج تسن(?) مابین اصابع قدمین	〃	بیان تقرح قطات	۵۸۱	بیان فساد اطراف از شدت برد	۵۸۲	بیان علاج حرق النار
۵۸۸	بیان علاج حرق الماء	〃	بیان علاج حرق الدهن	〃	بیان علاج حرق الصاعقة و الشمس	۵۸۹	بیان علاج احتراق جلد از بلادر
۵۸۹	بیان جراحات	۵۹۰	بیان علاج کلی جراحت	۵۹۳	بیان تعریف قوت ادویه منبت لحم وغیره	〃	بیان ادویه ملحمه جراحات
۵۹۳	بیان ادویه مدمله و خاتمه جراحات	۵۹۴	بیان ادویه منبت لحم و جروح و قروح	۵۹۵	بیان ربط جراحات	〃	بیان کیفیت ربط جراحات
۵۹۶	بیان تدبیر جراحات ذی اورام و اوجاع	۶۰۰	بیان علاج جراحت بطن که آنرا جائفه نامند	۶۰۱	بیان علاج جراحت راس	۶۰۲	بیان اول قاشره
۶۰۲	بیان دوم [illegible]	۶۰۳	بیان سوم موضحه	〃	بیان چهارم هاشمه	〃	بیان پنجم ناقله
۶۰۳	بیان ششم مامومه	〃	بیان جراحت عصب و عضله	۶۰۶	بیان ادویه جراحت عصب و قروح آن	۶۰۸	بیان جراحت عروق و نزف الدم
۶۱۲	بیان ابوریسما	〃	بیان [illegible] که بفصد و [illegible] و غیر آن	۶۱۴	بیان قروح	۶۱۶	بیان علاج کلی قرحه
۶۲۱	بیان علاج قروح [illegible]	〃	بیان علاج قروح و [illegible]	۶۲۳	بیان علاج قروح [illegible]	۶۲۴	بیان علاج قروح [illegible]

۶۲۵	بیان انبات لحم در قروح	〃	بیان علاج قروح متآکله	۶۲۶	بیان تعلیم حکما در قرحهٔ آکله	۶۲۹	بیان علاج قروح متعفنهٔ ردیه
۶۳۰	بیان علاج قروح عسر الاندمال و قرحهٔ خیرونیه	۶۳۳	بیان علاج قروح ساعیه یعنی آنکه پهناکی و وسیع شوند	۶۳۵	بیان علاج قروح خبیثه	۶۳۶	بیان علاج ناصور
۶۴۰	بیان قروح معروف بجراق	〃	بیان علاج قروح مولمه	۶۴۱	بیان لحم زائد بر جراحات و قروح	〃	بیان علاج سقطه و ضربه
۶۴۷	بیان علاج سیسوط یعنی مضروب بسیاط	〃	بیان علاج کسر عظم	۶۵۲	بیان تغذیه و تسقیهٔ مجبور	۶۵۳	بیان خلع و وثی و وهن
۶۵۳	بیان علامات خلع	۶۵۴	بیان علامات وثی و وهن	〃	بیان علامات استرخای مفصل	۶۵۷	بیان علاج اعیا
۶۵۸	سموم						
۶۵۸	بیان تحرز از سموم	۶۶۰	بیان علاج کلی سموم مشروبه				
۶۶۳	معالجات سموم معدنیه						
۶۶۳	بیان سیماب مصعد و مقتول و شنگرف	۶۶۴	بیان مرداسنگ و رصاص و سفیداب و جبسین	۶۶۵	بیان زرنیخ و نوره و زنجار و صابون	〃	بیان زاج و شب
		۶۶۵	بیان برادهٔ آهن و خبث الحدید				
۶۶۵	معالجات سموم نباتیه						
۶۶۶	بیان قرون السنبل	〃	بیان فربیون و کرمدانه	〃	بیان البان یتوعات	۶۶۷	بیان دفلی یعنی خرزهره
۶۶۷	بیان بلادر و کبیکج	〃	بیان عسل ردی	۶۶۸	بیان حب السلاطین	〃	بیان کندش و خربق سفید و عرطنیثا وغیره
۶۶۸	بیان خربق سیاه	〃	بیان شراب بصرف تنباکو	〃	بیان افیون	۶۷۰	بیان جوز ماثل
۶۷۰	بیان یبروج	〃	بیان بنج	۶۷۱	بیان شوکران	〃	بیان قسب
		۶۷۱	بیان				
۶۷۱	معالجات سموم مشروبه حیوانیه وغیره						
۶۷۲	بیان وزغه و حربا	〃	بیان ضفادع	〃	بیان علاج شوای مسمومه	۶۷۴	بیان مرارهٔ کلب الماء
۶۷۴	بیان ارنب بحری	〃	بیان شعر اسد	〃	بیان سموم جامد	۶۷۵	بیان جمود لبن در معده
۶۷۵	علاج کلی سموم ملدغه						
۶۷۷	بیان گزیدن مار	۶۸۱	بیان گزیدن عقرب	۶۸۴	بیان گزیدن جراره	۶۸۵	بیان گزیدن زنبور و نحل و مگس و مور و پشه
۶۸۶	بیان گزیدن رتیلا	۶۸۶	بیان گزیدن عنکبوت	〃	بیان گزیدن قملة النسر	۶۸۸	بیان گزیدن هزار پایه
۶۸۸	بیان گزیدن سام ابرص	〃	بیان گزیدن عظایه	〃	بیان گزیدن سالامندرا	۶۸۹	بیان گزیدن [illegible] و جرذ
۶۸۹	بیان گزیدن سگ آبی و نهنگ و ماهی سیاه	〃	بیان گزیدن انسان و چهارپایان	۶۹۰	بیان گزیدن درندگان	〃	بیان گزیدن شیر و پلنگ و یوزینه
۶۹۰	بیان گزیدن گرگ و سگ غیر دیوانه	〃	بیان گزیدن گربه	〃	بیان گزیدن راسو	〃	بیان گزیدن آدم و موش
۶۹۱	بیان گزیدن سگ دیوانه	〃	بیان علامات سگ دیوانه	〃	بیان فرق میان گزیدن سگ دیوانه و غیر دیوانه	۶۹۴	بیان گزیدن گرگ دیوانه و شغال وغیره
۶۹۶	طرد هوام و قتل آنها						
۶۹۶	بیان [illegible]	〃	بیان پشه و راسو و موش	〃	بیان مورچه و مگس و زنبور	〃	بیان خنافس و ارضه و سموم و سام ابرص
۶۹۸	خاتمهٔ کتاب مشتمل بر دو قاعده						
۶۹۸	قاعدهٔ اول فهرست اوزان ادویه	۶۹۹	قاعدهٔ دوم فهرست ادویهٔ مرتبه که در علاج کدامی مرض مستعمل میشود				
۷۱۲	خاتمة الطبع						

جدول مزیل اغلاط جلد رابع اکسیر اعظم مرتبہ فرمودہ جناب مصنف معظم

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳	۲۲	کربب	کرنب	۵۰	۲	واعتماد	واخماد	۹۱	۲۶	واخر	واحر	۱۶۷	۷	سادہ ورم	سادہ دہ دم
۵	۱	مالیان	ماکیان	〃	۲۱	ویخ	بنج	۹۳	۱۸	ناقص	نافض	〃	۲۵	نسخہ	نسخۂ آن
〃	〃	سفشیہ	مفشیہ	〃	۲۷	حل زیت	خل زیت	۹۴	۱۱	ہفتہ	ہفت	۱۶۸	۵	سوء مزاج	سوء مزاج کبدی
〃	۲۵	بہرمحلل	محلل	۵۱	۴	کنبطرون	بنطرون	۹۵	۹	ومعتدل	معتدل	۱۶۹	۱۰	یاشربت	باشربت
۷	۷	جندقوقا	جندقوقا	۵۲	۴	بزازین	برازین	۱۰۰	۲۴	حاد	حار	۱۷۷	۲۱	یکدوم	یکدرم
۱۰	۲۱	ہمہ خون	وہمہ خون	۵۵	۳	بیخ	بنج	۱۰۲	۴	ممستد	محتد	۱۹۶	۱۴	رشالیش	آسایش
۱۱	۲۰	بگذارند	بگدازند	〃	۲۱	کبر محلل	کبر مخلل	۱۰۳	۲۵	بلی اشر	بلی حضرت	۲۰۰	۱۸	الفاظ شبہ	الفاظ تشبیہ
۱۳	۲۳	بزلحم	برلحم	۵۶	۱۹	کوفتہ بیختہ	کوفتہ	۱۰۵	۵	شخاخی	بخاخی	۲۰۲	۱۹	تاسی	شی
۱۴	۱۰	منوذ	نفوذ	〃	۲۰	درآب مطبوخ	درآب مطبوخ این ادویہ	۱۱۰	۲۴	ویاپچہ بزہ	وپاپچہ بزہ	۲۰۴	۱۹	مخارجت	مخارجت
〃	۲۷	ہبنی	سنی	〃	۲۱	باودیہ	بآب ادویہ	۱۱۲	۱۲	مرضیکہ	مرضی کہ	۱۱۳	۸	سطبوخ	بمطبوخ
۱۵	۴	انگشت	انکشت	۵۷	۲۵	اسبکس	اسیوس	۱۱۳	۲۸	شیا	اشیا	〃	۹	سکفبین	سکنجبین
〃	۲۰	باخون	باخون	۵۸	۱۶	حب شیطرج	وحب شیطرج	۱۱۶	۲۱	حمی یباشد	حمامی باشد	〃	۱۰	قت	قوت
۱۷	۲۴	تسبیل	تسییل	۵۹	۲۶	باشیر	یا شیر	۱۱۷	۵	فوت	قوت	〃	۱۴	کنند	کند
۱۸	۲۷	بیخ	نبج	۶۴	۱۹	ومستانیرست	استانیرست	۱۱۹	۱۰	اعراض	اغراض	〃	۲۳	سراوار	سزاوار
۱۹	۱۳	بلیلہ زرد	ہلیلہ زرد	〃	۲۹	وازحجی عرض	وازحجی عرض	〃	۲۶	عارض	عارض باغ	〃	۲۶	ازبرنوبت	ازہرنوبت
〃	۲۸	غذیہ	عذیہ	۶۵	۲	منتثبت	متشبث	۱۲۴	۹	بزوزی	بروزی	۲۱۴	۱۱	قرض	عرض
〃	〃	برگ بیخ	برگ نج	〃	۲	اولی گردد	اولی	۱۲۷	۲	درخصوصیت	و درخصوصیت	۱۱۵	۷	سہ شبہ	سہ باشد
〃	۲۹	تفت گرم	لف گرم	〃	۱۶	دوقریبا	وقریب	〃	۶	وتسکین	تسکین	〃	۱۲	بنوش	بہوش
۲۰	۱۹	فصد	قصد	〃	۲۹	واگر	اگر	〃	۲۲	درعنب الثعلب	عنب الثعلب	۲۱۶	۴	وجبت	وجبت
〃	۳۰	خدر	حذر	۶۶	۴	طبیعت	طبیب	〃	۲۸	عرض	عرضی	〃	۲۹	تااقران	تااحتراق
۲۱	۳	وبلطف	بالطف	۶۷	۸	عطاش	عطاس	۱۲۹	۲۱	شائیہ	شاہیہ	۲۱۷	۱۰	راست	راس ست
۲۳	۲۴	بیخ	نبج	۶۸	۱۳	میشود	نمی شود	〃	۲۸	مرجوزہ	ہرچہ بخورند	۲۱۸	۲۳	ورتپ	وتپ
۲۵	۱۸	یاہمچندان	باہمچندان	۷۷	۲	لپزورہ	یامزورہ	۱۳۰	۵	بزورہ	بعد بارہ	۲۲۰	۸	نبازک	نیازک
۳۰	۱۴	باسکہ	باشکر	۸۰	۱۲	بعدہ	بعد	۱۳۹	۱۴	نقوع	نقوع آلو	۲۲۳	۲۶	گل	کل
۳۱	۴	پوست بلیلہ	پوست	〃	۲۳	جزای آن	خبر آن	۱۵۴	۱۷	مازو	اما روز	۲۲۳	۱۱	آبہا	ربہا
۳۳	۲۵	بزرگ	بزرک	۸۲	۲	پوشیدن	پوشیدہ	۱۵۷	۱۶	جامض	حامض	۲۳۰	۲	نعقاد	انعقاد
۳۵	۲۶	یانخود	بانخود	۸۴	۱	نرم شود	نرم باشد	۱۵۸	۸	او	روی	〃	۱۰	قاریبوس	قاریبوس
۳۸	۲۰	حصنص	حضض	〃	۲۹	ازحمیات	ازین حمیات	۱۶۱	۷	وبہیج	وباہیچ	۲۳۲	۵	اواگرد	اوالرد
۳۹	۱۰	نسبر	نسر	۸۵	۱۵	چند	وچند	〃	۲۳	شل مصطکی	شل حب مصطکی	〃	۲۲	تپ	وتپ
〃	۱۱	ونقرس	نقرس	۹۱	۴	وسیدہ	رسیدہ	۱۶۷	۱	وغاذیا	لوغاذیا	〃	۲۳	اوراہیاشد	اوراہی باشد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۳۳	۳	گردن	وگردن
〃	۴	تنگ	تنک
۲۳۶	۷	همه شیر	همه سبز
۲۴۰	۹	بلیمبی	بلیس
۲۴۱	۷	بالعاب	لعاب
۲۴۶	۴	خود	خویسرد
〃	۹	ابهام	آبها
〃	۱۵	توقیر	توفیر
〃	۲۵	باقرص	ماقرص
۲۴۷	۹	نوشانیدن	ونوشانیدن
〃	۲۳	اگرورق	ورق
〃	۲۷	والاجزا	والاخبر
۲۵۸	۱	قوی باشد	قوی نباشد
۲۶۰	۷	ثمال	اوثال
۲۶۹	۲۹	واخراج	دراخراج
۲۷۰	۱۷	شراب بسه یعنی	شرابی یعنی
۲۷۲	۲۶	سقوبات	مقویات
〃	۱۵	بدلاک	بداک
〃	〃	مخمره	مجمره
〃	۱۷	جبه	حب
۲۸۳	۵	زنکا	زنکار
۲۸۴	۱۰	جلاوه	حلاوه
〃	۲۷	انگشت	انگشت
۲۸۷	۱۴	سوراتیخ	سوراتیخ
۲۹۵	۱۷	سفیدی نماند	باقی نماند
۳۰۵	۷	گره	کره
۳۰۶	۹	تغریق	تفریق
۳۱۴	۲۸	ستیاه	سیاه
〃	۲۹	آسیا	آشیا
۳۱۷	۸	استقاضی	انتقاضی
〃	۲۲	خواطبه و جبیه	خواطبه و جبیه
۳۲۲	۲۰	یاسیلان	باسیلان

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۲۳	۱۹	چهاردام	چهاردرم
۳۲۴	۲	آهن کهنه	آهک کهنه
۳۲۶	۱۹	رادع	روع
۳۲۸	۲۰	متوا شود	متولد شود
۳۳۳	۲۱	بانچ کیله	یانچ کیله
۳۴۰	۱۲	زود بالمحافظت	رو بالمحافظت
〃	۲۰	یااخلاط	بااخلاط
۳۴۱	۱۱	بغسالی	غسالی
۳۵۵	۱۱	نشده باشد	شده باشد
۳۵۸	۲۹	آب	درآب
۳۷۰	۲۸	تبرجه	بترجه
۳۷۷	۱۴	درجمره	درجمره
۳۸۰	۱۹	بادی	مادی
۳۹۳	۱۰	ذکرلم	وکرکم
۴۱۴	۱۲	بابلیه	بلیله
۴۱۷	۲۷	یاسرکه	باسرکه
۴۱۸	۷	واالابدست	رالابدست
۴۲۲	۹	خفیفت	حصه
۴۳۲	۲	دودم	ستودم
۴۳۴	۱	اسویه	ادویه
〃	۲۱	الر	اگر
۴۴۷	۱۳	کرو	کرویا
۴۴۸	۹	ضخط	ضبط
۴۴۷	۲۹	ربود	بود
۴۵۲	۲۹	انسان	انسان
۴۵۸	۲۳	بروج	بروح
۴۶۰	۱۵	اصطلاح	اصلا
۴۶۳	۲	سوخته	سوخته
۴۶۸	۸	گرم	کرم
۴۷۱	۳	محالمه	مدانه
〃	۳	هم	باهم
۴۷۴	۲۸	براگه	وبراگه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۷۵	۲۹	درعلاج تر	سهل‌تر در علاج
۴۸۰	۱۴	مدارات	مدرات
۴۸۵	۱۱	بسوزن	سوزن
۴۹۱	۱۰	قعسب	لعب
۴۹۳	۲	بگیرند	و بگیرند
〃	۱۶	خارشش	باخارش
۴۹۶	۲۷	تفل و	وتفل
۵۰۵	۸	تجربک	تحریک
۵۰۶	۱۸	بلعاب	بلباب
۵۰۹	۱۶	چسپانیدن	چسپانیدن
〃	۲۸	وسخ	وبخ
۵۱۰	۶	کبیس	کبس
〃	۷	وپای برباجور	وپای بادجوره
〃	۲۹	شداب بیخ البلیه	با بیخ بلیله
۵۱۱	۱۰	واگرانان	واگرازان
۵۱۳	۱۷	مشققه	مشتقه
۵۱۵	۱۴	تبدای	ابتدای
۵۱۶	۱۰	کتاتاه	کتاوه
۵۱۸	۲۲	[illegible]	[illegible]
۵۳۶	۲۹	دررغن	دروغن
۵۴۲	۲۲	استیفاغ	استفراغ
۵۴۷	۱۷	مرض	مرضی
〃	۲۳	چار	حار
۵۴۸	۱۰	ناطعن	ناطفه
〃	۱۳	شمه	اشه
〃	۲۶	پشک	بشک
۵۵۳	۸	تفلج	تغلج
۵۵۴	۱۱	سوخته	کوخته
۵۷۰	۱	اگرو	اگر
۵۷۱	۱۷	مهرولان	مهرولان
۵۷۴	۷	رقیق	دقیق
۵۸۸	۱۹	کرده	گردد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۹۲	۲۰	جراح	جرح
۵۹۵	۲۱	گودهن	ودهن
۵۹۹	۱۳	ایضاًو ایضاً	ایضاًو
۶۰۸	۵	کسی را	کسی راکه
۶۰۹	۲۶	گادی	کادی
۶۱۰	۱	سهیل	تسهیل
۶۱۲	۲۷	نسوب	نشوب
۶۱۴	۱۴	ازتبه	ازجه
〃	۲۳	رال	دال
۶۱۶	۷	تخرف	تجخرف
۶۲۹	۱	مرتیض	مریض
۶۳۴	۳	ازا	ازان
۶۳۹	۴	خون	چون
〃	۱۵	غدر	عذر
۶۵۰	۱۹	تادرستان	تابستان
۶۵۳	۱۸	ورگ	ورک
۶۵۸	۲	سقوط	وسقیط
۶۶۳	۱۴	که پاره عش	آنکه پاره شن
۶۷۱	۱۴	دوا	دوار
۶۷۲	۴	تخمیر کرم	تخمیر گرم
۶۷۴	۲۶	بگدارد	بگدازد
۶۷۶	۱۰	جبید	جنبد
۶۸۳	۱۱	نجیب	نجیب
۶۸۷	۱۸	تغریق	تفریق
۶۸۹	۵	طاکستر	خاکستر
۶۹۷	۸	کسی را	کسی راکه
۷۰۰	۷	بره و جهرم ...	بره و جهرم ایضاً
〃	۸	برود و سوده ایضاً	برود و سوده و بیان...
۷۰۲	۷	حب تخم سلی	حب تخم سنی

تمام شد

هر یک مثقال بسباسه چهار درم کوفته بیخته بقدر یک دانگ در آب مرزنجوش استعمال کردن ای صداع بارد نیز مفید ست و ایضا بهر تعدیل مزاج اوزه امینی خردل جند بیدستر سداب بای سرکه
عنصل و روغن سوسن آمیخته ضماد کنند و آبو جریج گوید که خردل جندبیدستر فرفیون صمغ سداب ی سایید و در آب بپزند و بعد حلق اش و ملک آن بیارچه درشت تا آنکه سرخ شود بر خود
سر طلا کنند که کدامی ضماد نافعتر ازین ندیده ام و ایضا در حمام سر ابخره خشخاش بمالند و بهر تقویت دماغ مشک و نسرین مانند آن ببویند و غذای ایشان خفیف قلیل مثل عصافیر و تیهو
طیور یا بسته کباب یا کبیان و شوربای آن با توابل حار مثل دارچینی و قرنفل فلفل و سافج هندی و هیل و امثال آن و درین قسم مناسب بقولات بادیه خصوصاً کاهو لبنیات و غیره

ذکر ادویه مفرده و مرکبه یونانیه و هندیه

که نافع نسیان بارد و رطب ست بوییدن زعفران یا جندبیدستر و تکمید موضع بقرنفل و بسباسه و سافج و کندر مجرب ست و مصطکی و کندر و دارچینی را نهایت تقویت و تجفیف
رطوبت دماغ و زیادتی حفظ و ازاله نسیان ست کذا سعد و زنجبیل مربی و فلفل و دار فلفل مزیل نسیان ست چون بعسل یا شکر هر صباح مقرر دارند و معجون کمساعی الاجزا بخورند و خوردن هلیله مربی
کابلی نافع و اطریفلات و ابریشم و اسطوخودوس مفید و بلادر و وج را نهایت ست در تسخین دماغ و تقویت آن و معجون مشک بارد و غریب مجرب نوشته اند و گویند که خوردن هلیله
کابلی بعسل سرشته و یا زعفران و یا جندبیدستر نیم درم فلفل سفید یکدرم و یا اسارون و یا ایرسا و یا فلفل کندش هر یک ده درم سایید هر روز یکدرم بجوارش العسل که عجیب ست
و یا عود جبلی و یا انیسون بطبوخ هر روز نیم درم بر نهار تا سی روز و یا وج بعسل سرشته و یا جدوار یا حب البلسان یا کبابه و یا ریوند و یا وج بشکر و یا وج و کندر مساوی هر روز یک مثقال با آب
تنها بر نهار و یا خولنجان با غذیه و یا کندر بعسل سرشته و یا یک مثقال زراوند در آب یک شبانه روز تر کرده چند روز متواتر نوشیدن و یا قشار کندر و یا انجدان تنها و یا اسطوخودوس
و یا اکلیل الملک دو درم بعسل پنج درم و یا انجدان و یا تخم بادرنجبویه و یا فلفل سفید و یا فقاح اذخر و یا دارچینی لاسیما که هلیله کابلی و آمله اضافه نمایند و یا مویزج
سه فیقه نیم اوقیه ی لبان ربع اوقیه شربتی ازان پنج درم بر نهار و یا بیخ سوسن سفید با عسل یا شکر سفید و کندر هر یک نیم درم و یا اوریه جبلی و یا سعتر و یا بابونه
و یا نانخواه یا ترب با عسل یا حلبه یا دار فلفل بشکر هر روز یکدرم و یا تخم سرخ بدوام و ضماد انجیر و خردل سایید بر موخر سر و کذا جندبیدستر و روغن سوسن و سرکه
و یا آب نخام و یا تنها بعد مالش بسیار که جلد سرخ گردد و کذا فرفیون بعد مالش موخر سر و کذا مقل ازرق و شونیز برابر سایید بسرکه سرشته و کذا خردل و آب ترنجبیل و کذا
نسرین در سرکه پخته و کذا نمام کوفته در سرکه جوشانیده بروغن گل آمیخته در حمام و شرب شحم و ضماد جندبیدستر و موی سوخته انسان و سداب حاشا هر واحد
و شمه روغن ایرسا دائم و یا مشک یا جوزبوا و یا نسرین و یا حماما و یا ناردین و بخور جندبیدستر و یا شاخ بز و یا موی انسان و یا میعه سایله و یا کبریت و دلک
موخر سر بزیت کهنه یا بروغن خیری یا بروغن آجر یا بروغن خردل و سعوط بزهره کبک اول هر ماه و یا روغن خردل و یا نجدل سوده و غذا تیهو بریان یا مطبوخ ایام
کثیر و یا دوام اکل شفانین و یا قنابر پخته و معجون بسیار روزها هر واحد نافع نسیان ست اطریفل اسطوخودوس تالیف حکیم علویخان مفید نسیان و امراض دماغی
بارد و رطب نهایت مقوی دماغ بارد ست و حافظه را قوت دهد بغایت مقوی النفع ست عاقرقرحا قرنفل پودینه دشتی جعده هر واحد یکنیم مثقال گل بابونه دو مثقال
عود صلیب زنجبیل اسارون شیطرج هندی ایرسا اذخر مکی دارچینی فلفل سفید دار فلفل مصطکی کندر هر یک سه مثقال پوست هلیله زرد پوست هلیله چینی
وج ترکی اسطوخودوس سعد کوفی بادرنجبویه هر کدام پنج مثقال هلیله سیاه آمله منقی پوست هلیله کابلی هر یک ده مثقال مویز منقی گلقند هر یک نود مثقال شهد
خالص یکصد و هشتاد مثقال مویز خسته دور کرده وقت شب در عرق عود و عرق گل سیوتی و عرق صعتر و عرق اذخر هر کدام نیم رطل عرق بهار نارنج عرق فرنجمشک
هر یک یک رطل بخیسانند صبح با گلقند در دیگ بجوشانند تا مهرا شود فرود آورده بگذارند تا سرد شود بمالند و بیفشارند و صاف نموده در عسل داخل کرده با بجوشانند
و کف آن گرفته بقوام آورده ادویه کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده بسرشند و بعد چهل روز استعمال سازند قدر خوراک دو مثقال بجوز مقوی جمیع امور ذکی فکر

و منعش ارواح و مقوی قلب و محرک باه مشک عنبر مصطکی زعفران گلابی که قدری صمغ عربی دران حل کرده باشند حل سازند و عود کوفته بیخته دران آمیزند و خمیر کرده فتیلها باریک سازند و بسوزند و اگر خواهند در شمع گذارند تا که شمع روشن باشد بوی آن نیز باشد و اگر دود آن بلباس رسانند معطر سازد **ایضاً** که تقویت ذهن و دماغ و تذکیه حواس نماید و ازاله خفقان و غشی کند عود هندی قسط شیرین صندل سفید هر واحد یکجزو مشک کافور هر یک نیم جزو کوفته بیخته بگلاب سرشته حبها سازند و عند الحاجت بسوزند **جوارش شونیز** که حفظ بیفزاید و نسیان دور کند مجرب ست شونیز هلیله کابلی هر یک پنج درم زنجبیل نانخواه هر یک ده درم عسل سفید دو چند خوراک یک مثقال **دوای هندی** دافع نسیان روغن مال کنگنی بر برگ پان بمالند و یکحبه سیماب ان نهاده بمالند که مضمحل شود پس آن برگ را بیره پان چنانچه متعارف ست بخورند و مداومت نمایند که مجرب ست و اگر کفایت نکند مسهل قوی دهند **ایضاً** که در تقویت حافظه و باه از اسرار عجیبه خفیه ست مال کنگنی مقشر سه جزو دار فلفل زنجبیل هر یک دو نیم جزو قرنفل یکجزو سائیده بروغن گاو لت کرده بعسل بسرشند و سه درم بخورند **ایضاً** جهت فراموشی نافع پیپل هلدی کوت شیرین بیخ ملٹهی اجمود سندهی زیره سیاه نمک سنگ مساوی باریک سائیده هر روز یکدرم بشهد و روغن بخورند **ایضاً** از تکمله کندر زیره سیاه پیپل هر یک سه درم کوفته بیخته با دو چند شهد سرشته هر روز صبح و شام بخورند **سفوف حفظ** که جهت نسیان بالغ النفع ست و در تنقیه دماغ و توفر حرارت غریزی موثر کندر هفت درم مصطکی چهار درم دار فلفل عنبر گاوزبان بادرنجبویه هر کدام یکدرم کاکنج یازده عدد شکر سفید برابر همه خوراک دو درم با آب گرم و در تحفه و قادری دارچینی عوض عنبر ست **نوع دیگر** برای نسیان کندر وج ترکی زنجبیل هر یک پانزده درم سعد کوفی ساذج دارچینی قرنفل هر یک هفت درم نبات برابر خوراک سه درم **سعوط** که حافظه قوی گرداند و ازاله نسیان بلغمی نماید بعد تنقیه عام و خاص استعمال کنند مشک یکحبه جند بیدستر نیم حبه هر دو را در روغن یاسمین حل کرده تسعیط کنند **شربت اسطوخودوس** که نسیان را مفید و جهت نضج مواد سوداوی و بلغمی دماغی بسیار نافع ست اصل السوس پنج درم بنفشه گل سرخ هر یک هفت درم پرسیاوشان اسطوخودوس فاوانیا گاوزبان بادیان تخم کرفس تخم خطمی هر یک ده درم مویز منقی بست درم سپستان سی عدد همه را کوفته خیسانیده بجوشانند و باسه رطل شکر و عسل شربت سازند دوازده درم تا پانزده درم با آب گرم بدهند **شربت ابریشم با مومیائی** تالیف حکیم علویخان مقوی دماغ ست و دماغ را که مزاج آن مائل ببرودت و رطوبت باشد ذکی گرداند و ذهن و فکر و حافظه را قوت دهد و رعونت و حمق عارضی و بلادت و بلاهت عارضی را زائل گرداند ابریشم خام اعلی از پیله جدا کرده پنجاه مثقال در آب آهن تاب دو شبانه روز خیسانیده بجوشانند تا نصف آب بماند و دائم ابریشم را بمالند تا قوتش در آب آید پس ابریشم را دور کنند عسل سفید خوشبو سه آثار دو رطل در ان داخل کرده اسطوخودوس نیم [illegible] بادرنجبویه دارچینی زنجبیل سنبل الطیب صعتر فارسی عود خام هر یک پنج مثقال کوفته در کیسه کتانی کرده دران اندازند و آتش بسیار ملایم زیر آن کنند و دائم کیسه را بمالند تا قوت آن بعسل آید و شربت بقوام آید پس فرود آورده کیسه را نیکو بمالند و بگذارند تا سرد شود و کیسه را دور کنند و باز دیگر آنرا بر آتش نهند که رطوبت گلاب جذب شود پس عنبر اشهب مومیائی اصیل هر واحد یکمثقال مصطکی رومی علک الانباط علک البطم [illegible] هر یک دو مثقال در روغن بلسان حل کرده داخل نمایند پس مشک تبتی جدوار خطائی هر یک نیم مثقال ابریشم مقرض چهار مثقال ورق طلای محلول ورق نقره محلول هر واحد یک مثقال ممزوج کرده نیکو برهم زنند و در شیشه نگاه دارند شربتی دو مثقال **ضماد** که در نسیان بلغمی بعد تنقیه مجرب ست قرنفل بسباسه سافج کندر گرفته کمیده ضماد نمایند **معجون** نافع نسیان امراض دماغی بارده مقوی اعصاب هاضم طعام نافع سلس البول و اوجاع مفاصل بعد تنقیه عمل می آید و دافع بلغم موافق مشایخ مقوی ظهر قائم مقام معجون فلاسفه در خانه دست کل بابونه سعد کوفی کندر هر یک پنج مثقال زنجبیل فلفل دار فلفل خولنجان آمله پوست بلیله زرنباد سورنجان شیرین ثعلب مصری مغز بادام مغز فندق هر یک ده مثقال مویز منقی سی مثقال عسل سه چند شربت دو درم **معجون جدوار** مجرب برای نسیان حادث از برودت و رطوبت جدوار فاوانیا عود هندی بسباسه زعفران بابونه اسارون برگ سداب

اذخر مکی ابریسا جوز بوا دارچینی دار فلفل کندر سعد هر یک سه مثقال جندبیدستر زعفران مشک فلفل سیاه خردل هر یک یکمثقال قرنفل نیم دینه فلفل سفید هر یک دو مثقال مغز نارجیل
مغز پسته مغز چلغوزه مغز فندق مغز بادام هر یک هفت مثقال عسل صد مثقال معجون سازند **معجون وج** نافع نسیان و تسخین اعصاب وج ده درم فلفل گرد زنجبیل شونیز زیره سیاه
شیطرج هر یک سه درم کوفته بیخته با نیم رطل شهد بسرشند خوراک یک مثقال بعرق بادیان **معجون زبیب** برای حفظ از سدید گازرونی پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
آمله منقی دارچینی وج ترکی هر یک پنج درم زنجبیل فلفل دار فلفل کندر هر یک سه درم پوست بلیله سعد کوفی هر یک چهار درم مغز پسته هفت درم مویز منقی پنجاه درم ادویه کوفته
بیخته با مویز بسرشند **معجون حفظ** از برای زیادتی قوت حافظه نهایت نافع ست سنای مکی سعد هندی فلفل سفید کندر عود قماری زعفران مساوی عسل سفید
سه وزن ادویه معجون سازند خوراک یکمثقال **معجون** که برای نسیان و تقویت دماغ و دل مجرب ست دارچینی بهمن سفید سنبل الطیب بلسان عود صلیب مصطکی زعفران کندر پنج سوسن
سعد کوفی بهمن سرخ وج اسطوخودوس کبابه چینی سارون هر یک دو ماشه هلیله کابلی مغز نارجیل هر یک چهار ماشه ابریشم مقرض بست ماشه مویز منقی پانزده دانه مغز فندق سه دانه دار فلفل زنجبیل فلفل
سفید هر یک یک ماشه نبات چهار دام عسل نیم پاو کف گرفته مرتب سازند **معجون لبوب** تالیف علوی خان مقوی دماغ و نافع حمق و رعونت امراض بارده دماغ عنبر اشهب ورق طلا ابریشم مقرض اذخر
بادرنجبویه عود پوست هلیله کابلی دارچینی کندر عذبه هر یک یکمثقال مغز پسته مغز نارجیل مقشر مغز بادام مغز حبة الخضرا مغز فندق مغز چلغوزه هر یک دو مثقال عسل مصفی شصت مثقال
معجون سازند خوراک یک مثقال **معجون حافظ العقل** از اختراع مؤلف برای حفظ و تقویت حواس ظاهری و باطنی و تذکیه عقل و ذهن و فکر مجرب نوشته شیر آمله ده مثقال پوست هلیله زرد
و کابلی هلیله سیاه پوست بلیله هر یک پنج مثقال طباشیر صندل سفید برگ گلاب ابریشم مقرض کندر بادرنجبویه تمام مغز نارجیل مغز پسته اسطوخودوس گل بابونه هر یک یکمثقال کوفته بیخته
بروغن بادام چرب کرده مویز منقی بست مثقال را در عرق فرنجمشک خیسانند تا مهرا شود و مالیده صاف کنند و عسل و نبات هر یک چهل و پنج مثقال داخل کرده بقوام آرند باقی ادویه
انداخته معجون سازند شربتی دو مثقال **مفرح ابریشم** از ترکیب صاحب ... الیه که مقوی دماغ و قلب ست و ذهن را ذکی گرداند و حفظ بیفزاید و خفقان و ضعف قلب را زائل
کند ابریشم مقرض آمله منقی پوست هلیله کابلی پوست بلیله هر یک ده درم بهمن سرخ اذخر اسارون اسطوخودوس بادرنجبویه فرنجمشک ساذج انجدان حب بلسان مصطکی دارچینی زنجبیل صعتر
هر یک پنج درم تخم فرنجمشک بسباسه جوز بوا زعفران کندر هر یک سه درم لعل بدخشی ورق نقره ورق طلا جندبیدستر جدوار مشک عنبر اشهب هر یک نیم درم عسل مصفی سه وزن ادویه
بدستور مقرر معجون نمایند خوراک یکمثقال **مفرح الملیحی** مسمی به تحفه بخش از تالیفات حکیم موصوف که نهایت مقوی دماغ ست و موجب ذکای فکر و ذهن و مزیل بلادت و رعونت و حمق عارضی
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی هر یک بیست درم اسطوخودوس بادرنجبویه کاشم هر یک ده درم اذخر فرنجمشک دارچینی عذبه عود صعتر کبابه کندر مصطکی سنبل الطیب
ابریشم مقرض ابریسا تمام در پنج مغز نارجیل هر یک هفت درم زرنباد زنجبیل بسباسه عاج هر یک پنج درم صمغ عربی علک البطم هر یک سه درم عنبر اشهب دو درم جدوار ورق طلا
و اگر بجای ایشان طلا ... کنند قوی تر شود و مشک میائی هر یک یک درم کوفته بیخته مصطکی و علک مومیائی و عنبر را در روغن بادام و روغن پسته هر دو چهل درم گداخته
را کوفته بیخته با آن ... بعسل مصفی سه وزن جمله ادویه بسرشند شربتی یکمثقال تا دو درم **اقوال حکما** مسیحی گوید که اگر فساد ذکر از رطوبت باشد استعمال حقنهای حاده
برای جذب ماده باسفل و نوشیدن حب ایارج و شحم حنظل و جندبیدستر و عاقرقرحا همچنین ایارج جالینوس و لوغاذیا و جوارش بلادر نافع ست بعد از آن روغن سوسن
جندبیدستر و نطرون حل کرده و اندکی سرکه بر آن چکانیده بر سر طلا نمایند و گاه احتیاج بضماد معمول از خردل و سداب و فرفیون و جندبیدستر میشود و آنچه در آن بابونه و شبت
و نمام و پودینه و مرزنجوش جوشانیده باشند بر سر ریزند و در بعض اوقات بخردل و عاقرقرحا و میویزج و پوست بیخ کبر و ایارج فیقرا و سکنجبین عنصلی غرغره کنند و کثرت اشمام مشک و جندبیدستر
و قرنفل و مرزنجوش و شیح و بسباسه نمایند و غذا نخود آب و شوربا ماء العسل یا شراب ریحانی کهنه سازند شیخ میفرماید که اگر از ماده بارد رطب باشد بعد انضاج تنقیه کنند بدانچه
در علاج امراض دماغی بلغمی گذشت و در خانه بسیار روشن بدارند و اولا ابتدا باستفراغات خفیف تر مثل ایارج و شحم حنظل و اندک جندبیدستر کنند بعد بتدریج

ایارجات کبار بهتر بعد از آن اگر امر انسوء مزاج حار باشد معجون بلادر استعمال نمایند که این قسم بهترین چیزها در تقویت ذهن و افادهٔ حفظ است ایضاً سایر معجونات حاره و غرغرها و شمومات استعمال کنند و در تقویت

دماغ استعجال نکنند بلکه بتدریج نمایند و حذر کنند از مبالغه در تخفیف تا افنای رطوبات اصلی ننماید که تابع او برودت مزاج بود و این نسیان بیفزاید باید که از سکر و دماغ و امتلا احتراز کنند

و از اغتسال آب مطلقاً اجتناب نمایند بهر آنکه در آب گرم ارخا و در آب سرد تخدیر و اضرار بروح حاس است و اگر ایشان را امتلا عارض شود بعد از آن تلطیف تدبیر کنند و از اغذیهٔ سبکه منتقله

و مخدره و مبخره پرهیز باید کرد و امتلا از شراب بسیار مضر است و اندکی از آن انبساط نفس و تقویت روح کند و از استکثار آب غنی سازد و استکثار آب مضر است چنین ایشان را و خواب و از بالجمله خواب مضر است

و خصوصاً بر امتلا کثیر و افراط بیداری نیز مضر ضعف روح و محلل آن است و ... امتلای دماغ را تجره کند و ... فلفل مربی برای ایشان تجربه کرده شده و هر روز حفظ زیاده ... این تجربه رسیده

سعد فلفل سفید زعفران یکی مساوی با عسل سرشته هر روز یک درم بخورند و ایضاً این نیز تجربه کرده شده فلفل سفید زیره سیاه ... شکر ... جزو ایضاً مجرب است

اگر هر روز ناشتا یک مثقال از دوائی بخورند که در آن کند ... ربع جزو و فلفل ربع جزو باشد و ایضاً ... فلفل ... عسل ...

یکجا عسل و چند همه باید که بادویهٔ مفرده مکتوبه در مفردات جمع کنند ... گوید باید که علاج ... نسیان ...

و قنطوریون و حنظل و مقل و سکبینج و جاوشیر افتد و تنقیهٔ دماغ بحب ایارج و قوقایا کنند و اگر فائده ... استعمال ... ایارج فیقرا هفت درم ... چهار درم ... عسل

فقط ... بیسترد ... اقرقرحا ... درم ... باید ... سوده در آبیکه اندک ... شیر حل کرده باشند ... تنقیه بدن ... گردد ... بالشر

و سعوطات مذکوره شد مثل نطولات و اطلیه و ادهان و سائر اجزای استعمال نمایند و سائر اشیائیکه برای این مرض ذکر کرده شد بیویانند و اگر از آن نفع مترتب نگردد ایارج فیقرا و ایارج لوغاذیا

جالینوس و ایارج شیادریطوس استعمال کنند بعد از آن معجون بلادر و ... هند و معذلک استعمال نطولات و اطلیه و ادهان و سائر آنچه ... تقدم ذکر شد از ادویه ...

نمایند جرجانی گوید آنجا که علامت سردی و تری ظاهر شود علاج بدستور ... نمایند و تنقیه اولاً بادویه که در قول شیخ گذشت و بعد از آن ایارج ... غیره که

قول مجوسی گذشت باید کرد و بعد تنقیه تقویت دماغ بشمومات مثل مشک و غیره که در قول مسیحی ... باید کرد ... گرم کنند و ...

بهر آنکه اطبای قدیم را هر جا که تحریک حرارت غریزی و اعادهٔ حرکت ... ضعیف الحرکه مطلوب ... استعمال میکردند بعده چیزهای ... تدان

بعمل آورد و صحیح است و آنجا که معلوم باشد که از معجون بلادری حرارت زیاده نخواهد شد ... در مرض نسیان نیست ... افراط و مبالغه

نباید کرد بهر آنکه بیم باشد که رطوبت اصلی خرچ شود و ماده حرارت اصلی نماند و خشکی تول کند که ... نسیان گردد و توافق ترین غذا

اندرین مرض گوشت دراج است بخاصیت آنکه از غذای آن جوهر دماغ بهره بیشتر یابد و قوی تر شود و طریق مربای ... که ... انگشت پاره پاره کرده در ظرف

چینی یا شیشه کنند و روغن گاو گداخته بر سر آن ... انگشت ... چهل روز ... پیش ... کرده ... گاو

یا چهل روز در جو پنهان کنند بعده برآورده و در ... بخورند که نسیان را ... و طریق مربای اطریفل ... معجون نافع ... فلفل ... هر یک ... درم ... روغن گاو

ده استار ... عسل سی استار بسرشند و در جو دفن کنند چهل روز پس بامداد دو درم بخورند ابن الیاس گوید که در نسیان بلغمی تنقیهٔ دماغ بحب ایارج یا بحب قوقایا و ایارج لوغاذیا غرغره

بحاله اصل کرده ان پودینه و خردل ... باشد باید کرد و عطوسات مثل کندش و شونیز و خردل استعمال نمایند بعد از آن تبدیل مزاج دماغ بنطولات و دهان ... مثل روغن ... قسط

و حمام ... مانند آن ... و غیره کنند و تناول زنجبیل مربی و فلاسفه صاحب این ... سرکه ... عسل و سکنجبین آن نافع این علت است ... صحیح

جلاب ... درم ... بالسوس ... گلقند عسلی و ... نوشند و غذا نخود ... قطم ... دارچینی و فلفل ... تمام ... روده

اسهال بحب ایارج و حقنهای حاده که در صرع ... باید کرد و تعاهد گلقند عسلی یا شکری یا مادة الحیوة یا اطریفلات کنند و شراب ریحانی موافق صاحب این علت است اگر با ... آب ... معتدل ...

در آب کاسنی سبز مروق و آب شاهترهٔ سبز مروق هر یک پاو آثار گلاب نیم پاو شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده سکنجبین مغز فلوس گلقند هر یک چهار توله
مالیده باز صاف کرده روغن بادام پنج ماشه داخل کرده بنوشند و بجای آب تا دو پهر عرق گاوزبان و کاسنی بنوشند غذا شله دهند **ایضاً** اگر با صداع وحشت
باشد اول تبرید لعاب بهدانه شیرهٔ تخم کاسنی و تخم خرفه و تخم کاهو و عناب و خیارین آب تمر هندی سه توله آلو بخارا ده دانه عرق کاسنی و عرق شاهتره هر یک هفت توله
گلاب چهار توله شربت بنفشه و گاهی شربت نیلوفر داخل کرده بدهند و از فصد باسلیق خون پاو آثار بگیرند و اگر هنوز صداع باقی باشد از فصد هر دو صافن نیم پاو
بقدر پاو سیر دیگر روز بگیرند و بعد فصد بهر تقویت آمله مربی ورق نقره شیرهٔ عناب قیات خمیرهٔ صندل یکتوله حل کرده بدهند غذا خشکه با شوربا و بعده روز
که ماده در سر قرار گیرد فصد سر رگ بگشایند و باز تقویت نموده بعد پنج شش روز شب بلیله مربی یکعدد همراه عرق گاوزبان هفت توله بعده یکپاس غذا خورانیده صبح
نقوع منضج از بنفشه نیلوفر هر یک هفت ماشه آلو بخارا هفت عدد تخم کاسنی شش ماشه سپستان بست دانه گاوزبان چهار ماشه خیارین کوفته شش ماشه همراه
خمیرهٔ بنفشه سه توله بدهند و دوم روز شاهتره افزایند روز هفتم در نقوع مذکور بیخ کاسنی شش ماشه اصل السوس اسطوخودوس یک یک چهار ماشه بادرنجبویه سپستان
بلیله زرد هر یک شش ماشه افزوده گلقند عوض خمیرهٔ بنفشه داخل کرده دهند و بعد سه چهار روز زبیب منقی سناء مکی شش ماشه افتیمون بصره بسته هفت ماشه نقوع
و مغز فلوس شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام شش ماشه افزوده دهند روز دوم مسهل تبرید لعاب بهدانه شیرهٔ خیارین عرقیات شربت بنفشه اسپغول مسلم شش ماشه
پاشیده باز بعد [illegible] مسهل منضج داده آخر شب حب لاجورد و صبح بدرقهٔ مسهل بدون مغز فلوس و روغن بادام داده و تا سه روز دیگر در میان تبرید نموده تنقیه نمایند
و باز تبرید و یک مسهل مغز فلوس بدهند بعده بهر تقویت دواء المسک بارد همراه شیرهٔ مغز تخم کدو و خیارین و خرفه و غیره بتبدیل استعمال کنند و برای ترطیب دماغ
مغز تخم کدو چهار دام [illegible] در شیرهٔ نبات مقوم نیم پاو خورانند **ایضاً** اول تبرید شیرهٔ مغز تخم کدو عرق شاهتره شربت نیلوفر اسپغول یا لعاب آن بدهند بعده
فصد باسلیق و آخر روز تبرید بدستور بعد از آن در منضج [illegible] تخم خیارین افزوده بدهند بعده چرائته افتیمون گاوزبان اصل السوس انجیر زرد سناء مکی مغز فلوس ترنجبین
شیرخشت روغن بادام در منضج افزوده مسهل دهند بعده حب لاجورد دهند پس تبرید شیرهٔ مغز تخم هندوانه آب انار عرق شاهتره خمیرهٔ صندل مالیده اسپغول
پاشیده نوشانند بعد هفت روز فصد هفت اندام کنند و برای رفع یبوست مزاج و سوزش تبریدات و سعوطات روغن کدو و غیره بعمل آرند و دواء المسک بارد با شیرهٔ
تخم خرفه و گلاب شربت انار شیرین اسپغول پاشیده دهند بعده ماء الجبن بدهند **ایضاً** بصورت حدت ماده و ضرورت ترطیب تنقیه بعد از فصد و تبریدات ماء الجبن
با سفوف [illegible] افتیمون بدهند و شب حب لاجورد بخورانند و یا ماء الجبن همراه شربت بزوری و گلقند شروع کرده بعده مغز فلوس هفت توله گلقند ترنجبین هر یک
چهار توله روغن بادام شش ماشه در ماء الجبن افزوده مسهل دهند بعده شربت سودا و سفوف لاجورد همراه ماء الجبن بدهند و اگر سفوف حرارت کند بقدر دو سه ماشه
دهند و برای تقویت قلب وقت شام مهرهٔ خطائی یکماشه مروارید طباشیر هر یک چهار سرخ لاجورد مغسول دو سرخ در شربت انار یکتوله آمیخته همراه عرق کیوره
گلاب عرق گاوزبان شربت انار داخل کرده تخم [illegible] پاشیده بدهند و مفرح بارد خورانند و چون ماء الجبن بیک نیم پاو یا نیم آثار برسد دو توله کم نمایند **ایضاً**
اگر با غثیان و تیزی مزاج بود بعد فصد و تبرید تقویت مزاج در ماء الجبن مسهل باین طریق مستعمل است که روز پانزدهم از شروع ماء الجبن [illegible] الثعلب
تخم کاسنی کوفته تخم خیارین کوفته تخم خربزه کوفته بسفایج فستقی کوفته هر یک هفت ماشه اصل السوس پوست بیخ کاسنی هر یک شش ماشه آلو بخارا هفت دانه سناء مکی
یکتوله در ماء الجبن شب تر کرده صبح مالیده صاف نموده گلقند آفتابی ترنجبین شربت ورد مکرر هر یک چهار توله مغز فلوس شش توله مالیده باز صاف کرده دهند و روز
دوم تبرید لعاب بهدانه سه ماشه شیرهٔ خرفه هفت ماشه شربت بزوری دو توله تودری چهار ماشه در ماء الجبن بدهند باز یک مسهل داده سوم حب لاجورد دهند

و بعد فراغ از مسهل ما خمیره گاوزبان و مفرح زرشکی استعمال کنانند ایضاً هرگاه در ماء الجبن بسبب یبست بدن شیر از آب لیمو یا سرکه بریزش تنزل بظهور رسد فقیع او دیه
تنها همراه ماء الجبن کنند و اگر ماء الجبن یک تنزله زیاده کند و سرفه و تپ پیدا شود و موهم حمی دق گردد درین صورت ماء الجبن موقوف نموده قرص طباشیر ملین کوفته در شربت نیلوفر
سرشته همراه شیره خیارین شیره تخم خرفه لعاب بهدانه عرقیات شربت بزوری خاکشی پاشیده صبح خورانند و دیاقوذا لعاب بهدانه شربت نیلوفر خاکشی پاشیده شام بدهند

ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبه نافع این نوع مالیخولیا

شربت افتیمون بشیر تازه بشکر و کذا لعاب اسپغول پنج درم در آب برآورده پانزده درم شکر سفید داخل کرده و کذا سنای مکی در اخلاط حب قه
و کذا خوردن هلیله سیاه پنج درم بیک درم حجر ارمنی مغسول و ربع درم سقمونیا همراه ماء الجبن و کذا شیر برنج یا میش بشکر و نان گندم سفید و کذا
خوردن دوم افیون هر روز نیم مثقال و کذا نوشیدن ترشی ترنج بشکر و کذا خوردن غنچه انار شیرین بشربت سیب و کذا آمله و کذا کتیرا و کذا نوشیدن
عرق نیلوفر بشکر و یا شربت آن بماء الشعیر و یا شربت بنفشه بماء الشعیر و یا گلاب بشکر و سعوط روغن بنفشه و یا روغن اکارع در حمام و شم گل نیلوفر
و گل بنفشه و گل سرخ و تطول مطبوخ گل بنفشه در حمام و یا آب حی العالم گرم کرده در حمام و غسل سر با اسپغول در حمام و غذا کدو خوب پخته بروغن بادام
و ملوخیا بروغن مذکور و کاسنی یا کاهو خام و پخته بروغن بادام و لحم بره شیرخواره و لحم حملان رضیع و سرطان نهری و تنقل نیشکر نزد احساس
سوزش مره سوداء و اجد مفید جوارش طباشیر مقوی معده مانع صعود ابخره صفراوی از معده بدماغ و نافع از برای مالیخولیا و دوار و سدر
حادث از سوء مزاج صفراوی معده گل سرخ آمله منقی طباشیر صندل سفید کشنیز خشک هر یک ده درم حب الآس پوست ترنج سماق منقی
مصطکی هر یک پنج درم کافور قیصوری یک مثقال رب بهی سه وزن ادویه با عرق گاوزبان و عرق کیوره بقوام آرند حب هلیله از حکیم علوی خان
مجرب برای مالیخولیای حادث از سودای صفراوی پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی هر یک دو دانگ سنای مکی
لاجورد مغسول افتیمون غاریقون سفید کتیرا هر یک یک دانگ کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده بمویز منقی بسرشند و حبها ساخته با عرق گاوزبان
نیمگرم که در آن جلاب شکری ده درم حل کرده باشند فرو برند جمله یک شربت است در هفته یک بار این حبوب را استعمال نمایند تا زمانی که مالیخولیا زائل شود
و در نسخه دیگر که آنهم در اخراج سوداء و مره صفراء مجرب و بغایت قلیل است وزن سنای مکی دو دانگ است و سقمونیای مشوی یک دانگ عوض لاجورد و افتیمون
و غاریقون و کتیرا که گاهی از برای تقویت اسهال مره سوداء لاجورد و حب النیل هر یک یک دانگ اضافه کرده حبها بورق نقره پیچیده بآب نیمگرم فرو داده مستعمل شود
خمیرهٔ ابریشم از حکیم اکمل خان منع بخارات نماید و تقویت دل و دماغ و معده کند طباشیر سفید کشنیز خشک پوست بیرون پسته مروارید ناسفته
کهربا گل نیلوفر گل گاوزبان ابریشم مقرض هر یک ده درم یاقوت چهار دانگ گل گاوزبان ده درم عصارهٔ زرشک پنج درم صندل سفید سه درم شیر آمله پانزده درم ورق نقره دو دانگ
طلای محلول عنبر اشهب کافور هر یک دو دانگ مشک نیم دانگ آب سیب آب انار شیرین هر یک سی مثقال گلاب بید مشک عرق گاوزبان یک یک پاو درم قند سفید آثار بدستور خمیره تیار
سازند دواء المسک بارد و مقوی اعضای رئیسه موافق محرورین تا قهقهین رافع خبث نفس و سواس خفقان حار و مزیل مالیخولیا که از احتراق خون و صفرا باشد مروارید ناسفته
کهربای شمعی بسد محرق مغسول طباشیر صندل سفید کشنیز خشک مقشر تخم خرفه مقشر زرشک منقی گل گاوزبان ابریشم مقرض هر یک پنج مثقال گل ارمنی مغسول فوفل کهنی
هر یک مثقال گل نیلوفر ده مثقال مشک یک مثقال عنبر اشهب دو مثقال ورق طلا و ورق نقره هر واحد یک مثقال نبات سفید دو چند آن آب سیب شیرین پنج مثقال آب انار شیرین
نه مثقال عرق بید مشک گلاب هر یک پنجاه مثقال عرق ابریشم ساق بالفلاب حسب لایه کرده باقی ادویه کوفته بیخته و آبها و عرقها و نبات را بقوام آورده ترتیب سازند و حکیم مؤمن گفته که

مثل وبه مثقال یاقوت رمانی در دواء المسک داخل کردم واثرش بسیار یافتم واگر خواسته باشند مشک داخل نکنند وبر عنبر اکتفا کنند حکیم علویخان مینویسند که در صحت آنرا دواء المسک
نتوان گفت بلکه مناسب آنست که آنرا دواء العنبر نامند روغن لبوب سبعه که صداع حار ویابس سرسام سوداوی سهر را نیز مفید است ومنوم مغز تخم کدو تخم کاهو تخم خشخاش
مغز بادام شیرین کنجد مقشر مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ ابر گرفته مثل روغن بادام روغن برآرند وبمالش وسعوط تیم درم استعمال نمایند عرق شیر معمول حکیم ارشد علیخان
مرطب بدن ونافع مالیخولیا وخفقان باغاکشی مدبر رافع تپ دق ست شیر بز آب کدو آب نیشکر هر یک پنج آثار گرفته عرق کشند وگاهی آب به شیرین آب ناشپاتی عرق
گاوزبان عرق نیلوفر عرق بیدمشک گلاب آب سیب واحد یک آثار عنبر اشهب ماشه برای تقویت او معده اضافه کرده میشود وبجای شیر بز شیر گاو بوزن سه آثار آب کدو
وآب نیشکر هر یک سه آثار گرفته میشود لعوق خشخاش نافع اقسام مالیخولیا وجنون بهتر تنویم پوست خشخاش مع تخم نیمکوفته عناب هر یک پنجاه عدد در آب یکشبانه روز
خیسانیده بجوشانند تا نصف آب بماند مالیده صاف نموده شکر سفید یکمن الضافه کرده بقوام آرند بعده کتیرا صمغ عربی مغز بادام مغز تخم کدو شیرین هر یک پنج درم
اضافه نموده بقوام آرند خوراک پنج مثقال ماء اللحم بارد برای مالیخولیا که از احتراق خون صفرا یا بسبب سهر در آفتاب یا از خوردن اغذیه وادویه حاره بهم رسد وتپ دق آنرا قسمت
گوشت بزغاله گوشت بره جوان گوشت میش ششماهه کله پاچه بره یا بزغاله جوان گوشت بچه مرغ از استخوان چربی جدا کرده ورق نموده از هر یک بقدر یک رطل در دیگ
نقره یا مس تازه قلعی داخل کرده طباشیر صندل سفید کشنیز خشک گل سرخ دانه هیل هر یک پنج مثقال کوفته بیخته بران پاشیده باتش ملایم کباب نیم پخت نمایند بعد از آن
در گلاب عرق بیدمشک عرق گاوزبان عرق بیوتی عرق صندل عرق شاهتره عرق نیلوفر عرق کاسنی عرق بید ساده هر یک یک سیر آب خالص بقدر ضرور عرق کشند پس
پس از آن سیب دهی شیرین زعرور کدو تر ریزه ریزه کرده آب انار شیرین برگ خرفه اسفاناخ گل نیلوفر کاهو برگ بید یا گل آن گل سرخ باقلای تر گاوزبان گل گاوزبان
نیم رطل تخم خشخاش بهمن سرخ بهمن سفید هر یک پنج توله تودری سرخ تودری سفید هر یک یک توله داخل کرده وآب یا عرقهای مناسبه بقدر احتیاج اضافه نموده بقدر هشت آثار عرق
کشند وعنبر اشهب بقدر یکدرم در پنجه بندند واگر حاجت باشد کافور وطباشیر نیز در مرتبه دوم افزایند مطبوخ تالیف حکیم علی جهت اخراج سودای سوداوی وصفراوی
صفراوی وسوداوی مویی بهتر از مطبوخ افتیمون است وبی اذیت بود سنای مکی چهار مثقال بنفشه شاهتره هر یک مثقال بجوشانند چون نیک بجوش آید قدری ... بهتر
پنج مثقال افتیمون چهار مثقال داخل کرده پس شیرخشت خمیره بنفشه هر یک پانزده مثقال افزوده صاف کرده بیاشامند واگر بعد از نضج ماده بیاشامند بهتر باشد واگر
شیرخشت نباشد بدل آن ده مثقال فلوس خیارشنبر داخل کنند مفرح از برای اصحاب مالیخولیا مجرب النفع تالیف علویخان یاقوت رمانی مروارید ناسفته لاجورد مغسول
شش ماشه ابریشم مقرض گل گاوزبان بهمنین طباشیر هر واحد دو توله تخم خرفه مقشر چهار توله مغز تخم خیارین سه توله عنبر اشهب ماشه ورق طلا ورق نقره هر واحد دو ماشه نبات
شربت فواکه سی توله شربت عرق بیدمشک عرق گاوزبان هر واحد پاو سیر بدستور مرتب سازند خوراک نیم درم مفرح بارد در نهایت نفع است از برای ...
دوسواس مالیخولیا که حادث شده از سودای سوخته واز صفرا وخون سوخته بود مجرب حکیم میر علی نقی ست یاقوت سرخ مروارید یکدرم صندل سفید کشنیز خشک ... طباشیر بهمن سفید
گل سرخ گل گاوزبان یک چهار درم بهمن سرخ ورق طلا ورق نقره ... هر یک یکدرم تخم خرفه مقشر هشت درم زرشک منقی دوازده درم گل ارمنی مغسول یکنیم درم
عنبر اشهب ابریشم مقرض هر یک یکدرم شربت ترنج قند سفید بقدر حاجت بدستور معروف مرتب سازند مفرح زهره یا بو جهت نزلات گرم ودیگر امراض حاره ومنع بخار سوداوی
وتعدیل مزاج جگر وتقویت اعضای رئیسه بغایت مفید است مشک کافور هر یک نیم مثقال عنبر اشهب یک مثقال عصاره زرشک تخم کاهو مقشر نشاسته گل سرخ گل نیلوفر زمرد سبز ورق نقره هر یک
دو مثقال مغز تخم هندوانه مغز تخم خیارین مغز تخم کدوی شیرین گل مختوم یا گل داغستانی ابریشم مقرض بهمن سفید وسرخ پوست ترنج گل گاوزبان فادزهر معدنی طباشیر سفید هر یک پنج مثقال
آمله بگلاب پرورده تخم خشخاش سفید تخم خرفه تخم کشنیز مقشر هر یک بیست مثقال دوبیه صلایه کرده در اصلایه کرده وکوفتنی را کوفته بیخته با شیره ترنجبین شیرخشت شربت سیب ... مثقال آن

چهار مثقال مسحوق شده و بعضی افرجه عنبر اشهب از وزن سابق یک مثقال زیاده نموده و ورق طلا دو مثقال مروارید ناسفته کهربای شمعی مرجان سرخ هر یک چهار مثقال
اضافه کرده باستعمال آمده و بسیار مفید افتاده **اقوال حذاق** شیخ الرئیس میفرماید که بعد فصد هفت اندام اگر ضعف شدید نباشد در ماده صفراوی تنقیه
بطبیخ افتیمون و حب اصطمخیقون معتدل و بچیزی که استفراغ صفرای محترق کند باید کرد و در ترطیب افزایش نمایند و از تسخین بکاهند با وجود آنکه از بابونه و آنچه در قوت
آن باشد در استعمال نطولات لابد است و استعمال مبردات صرف بر سر نشاید و بعض قدما مثل این موضع ستوده اند که صبر اندکی هر روز بخورند و یا هر روز آب مطبوخ
افسنتین بسه اوقیه یا زیاده تر [illegible] عصاره افسنتین در آب حل کرده تجرع کنند و ایضا ستوده اند که هر شب سرکه کنند سیما سرکه عنصل بنوشند من خوف ضرر سرکه
در بیماری [illegible] آنکه یقین گردد که ماده متولد از صفرای محترقه حار است پس سرکه نافعترین اشیا بود و خصوصا عنصلی سکنجبین [illegible] تب بسرکه عنصلی و سکنجبین سرکه
که اندران [illegible] کرده باشند و ایضا سرکه نفع میکند چون مرض بمشارکت طحال بود و ماده دران باشد و باید خوشبو کنند شمیدن ترکیبات معتدله
که دران کافور و مشک اندک بار و عنبر نیز بسیار [illegible] و غالیه بیوست کافور و مشک شد و سائر خوشبوهای بارد رطب [illegible] صاحب کامل گوید که اگر
این مرض از قبیل دماغ حادث شود و صاحب آن خواب نیاید و کثیر الهذیان و هیمان و عبث باشد قرار نگیرد و این دلیل است بر آنکه مرض او از صفرای محترق است آنرا
جنون گویند پس می باید که از مریض متردد شوند بچیزی از علاجات و استفراغات نه بفصد و نه باسهال که این خلط حدت بیفزاید و مریض را هیمان و هذیان
زیاده گردد لیکن باید که تدبیر خواب آن در پی پردازند از ادویه و اغذیه و این چنان باشد که ماء الشعیر مطبوخ خشخاش یا شربت خشخاش بدهند و بعد ساعت از ان
شربت بنفشه و شربت خشخاش بنوشانند [illegible] بچه حملان و بزغاله بکدو و اسفاناخ و قطف و کاهو و بقلة الحمقا [illegible] پخته و ماهی [illegible] و زرده بیضه نیمبرشت
و مغز بادام [illegible] خیار [illegible] و از فواکه انگور و شفتالو و انار شیرین [illegible] و سیب شیرین پخته و امثال آن [illegible] سهل الانحدار [illegible] بخورانند
و از تمامی اغذیه [illegible] و امثال آن [illegible] غسل [illegible]
اشیای حریفه مثل خردل [illegible] باشند از آن احتراز نمایند و بر سر مریض نطول [illegible] مثلا آنکه خشخاش سفید مع پوست کوفته و [illegible]
کوفته و پوست کدو و بنفشه و نیلوفر و برگ کاهو و تخم آن و گل سرخ و بابونه هر واحد یک کف و در آب شیرین خوب بجوشانند و بر سر ریزند و قطعه نمد دران تر کرده
باندک روغن بنفشه در حمام معتدل الحرارة تکمید سر نمایند و شیر دختران بر سر دوشند و باندک روغن بنفشه آمیخته دران [illegible] بر سر نهند و روغن بنفشه و روغن تخم کدو
و روغن نیلوفر در بینی چکانند و مسکن مریض جای روشن غیر تاریک باشد و تا آمدن خواب تمام این تدبیر بعمل آرند و چون خواب تمام آید در همین هنگام باید که تنقیه بدن او
بادویه مسهل صفرای محترقه مثل طبیخ افسنتین و مطبوخ غاریقون کنند و چند روز راحت دهند و امر تدبیر مرطب باغذیه مرطبه مذکوره نمایند بعد از ان اعاده دوای
مسهل که اندک قوی باشد مثل حب اسطوخودوس و غیره حبوب منقی سودا کنند و باز چند روز راحت دهند و غذای مسطور بخورانند و ترطیب بدن او کنند و اگر ازین
حرارت عارض شود و بول سرخ باشد ماء الشعیر و شربت خشخاش نوشانند و سکنجبین جلاب بدهند و چون حرارت ساکن شود اعاده ادویه منضج خلط سوداوی
مع ایارج فیقرا یا شحم حنظل اندکی سقمونیا کنند و تعاهد بشوربای معمول از خروس پیر پشت و نمک بسفایج کوفته و [illegible] نمایند ایضا محمد بن [illegible]
که اگر این مرض از بخارات متصاعد بسوی دماغ از جمیع بدن باشد بسبب کثرت پذیرفتن اخلاط در بدن پس می باید که نظر کنند اگر خلطی که در بدن باشد
دموی بود و از فصد مانعی نباشد فصد هفت اندام کنند و اخراج خون بمقدار احتمال قوت و بحسب مقدار خون فاضل در بدن
باید کرد پس اگر خون سیاه برآید استکثار در اخراج آن کنند بیک دفعه اگر قوت قوی باشد و یا در دو یا سه دفعه اندک اندک اگر قوت ضعیف

نوازل دماغی و یا از سهر و یا از ضعف هضم کبدی و تدبیر هر یک بعد ذکر ادویه مرکبه مسطور گردد **ذکر ادویه مرکبه نافع مالیخولیای مراقی**
اطریفل معمول حکیم شاه محمد نافع اقسام مالیخولیا و جنون و مصلح فساد خون و دافع نزله و فضول سر و مانع صعود ابخره از معده و اعضای دیگر قرنفل شاهتره
ترد سلیخه مصطکی هر یک سه نیم ماشه گل سرخ اصل السوس مقشر هر یک نه ماشه هلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر هر یک یکنیم توله پوست هلیله زرد تربد مجوف
هر یک سه توله کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده با قند سفید نیم آثار عالمگیری قوام داده بسرشند قدر خوراک یکتوله تا دو توله است **اطریفل زمانی** جهت
اقسام مالیخولیا خصوص مراقی از جمله مجربات است و اثر آن در تنقیه معده و دماغ از اخلاط ثلثه بتجربه رسیده و برای قولنج و صداع و منع صعود ابخره نافع
و مداومت آن جهت قطع نزله مجرب و بجمیع امزجه موافق است و اگر بعد از غذا تناول نمایند مضرتی نمی رساند و قوت او تا دو سال باقی می ماند پوست هلیله زرد
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه گل بنفشه سقمونیای مشوی هر یک دو مثقال تربد مجوف کشنیز خشک هر یک بست مثقال پوست بلیله آمله مقشر گل سرخ طباشیر
گل نیلوفر هر یک پنج مثقال صندل سفید کتیرا هر یک سه مثقال روغن بادام سی مثقال ادویه کوفته بیخته بروغن چرب کرده بدارند و عناب صد عدد سپستان
گل بنفشه ده مثقال در آب شش ... صاف کرده با یکنیم وزن شیره هلیله مربی و یک وزن عسل کف گرفته بقوام آورده ادویه بسرشند قدر شربت آن از ابتدای استعمال از چهار
مثقال تا شش مثقال بنا بر مداومت از یک مثقال تا دو مثقال **شربت دینار کبیر** نافع از برای امراض جگر و برای مالیخولیای مراقی تنقیه بآن شربت بعد از نضج
و نضج ماده بجا آورد اصول بهترین تدبیر نوشته تخم کاسنی ده درم بادیان پنج درم بیخ کاسنی پانزده درم پوست بیخ بادیان هفت نیم درم گل سرخ پانزده درم گل نیلوفر
گل بنفشه گاوزبان افتیمون اسطوخودوس هر یک چهار درم بسفایج فستقی تربد مجوف هر یک بست درم سنای مکی حب النیل هر یک هفت مثقال تخم کشوث در
کتان بسته پنج مثقال جمله را در نه رطل آب شب بخیسانند و صبح بجوشانند چون سه رطل آب بماند صاف کرده یکمن قند سفید داخل کرده بقوام آرند و چهل درم ریوند چینی
سوده در آن حل نمایند و بعضی پانزده درم تا شانزده درم شاهتره و چهل دانه عناب داخل کرده اند مقدار شربت ده درم تا شانزده درم با آب ... ضماد دیگر در مالیخولیا
مراقی ... نفخ ... مصطکی گل سرخ افسنتین سنبل الطیب اسارون سعد شبت پودینه دشتی زیره کرمانی انیسون تخم کرفس صعتر کوفته بیخته با آب ضماد کنند یا در آب جوشانیده
صاف نموده در مثانه گاو انداخته ضماد کنند و اگر کندر دارچینی زرنباد اضافه نمایند انسب است و گاهی زیره ضماد مصطکی گل سرخ اسارون سعد دور نموده و بجای آن
اکلیل الملک بابونه برگ کلم برگ ترنج اضافه کرده وقت خلو معده از طعام بر معده بطور ... کرده میشود و برای تحلیل ریاح بارده مراقی مفید می افتد **عرق هلیله**
دافع سوداء و مقوی دماغ و حواس خمسه است هلیله زرد پوست هلیله کابلی کشنیز خشک هر یک نیم آثار پوست بلیله آمله هلیله سیاه گل سرخ مویز منقی هر یک پاو آثار
اسطوخودوس بسفایج هندی گل نسرین گاوزبان هر واحد نیم پاو عود غرقی گل گاوزبان ابریشم مقرض لاله صندل سفید هر واحد پنج توله بسفایج نیمکوفته شش توله
سنبل الطیب ... در آب خیسانیده صبح بقدر ده دوازده سیر عرق کشند **نوع دیگر** معمول حکیم اجمل خان برای امراض سوداوی و تقویت دماغ و معده و دل و منع صعود ابخره
... اسطوخودوس عود هر واحد ده توله کشنیز خشک پاو پوست هلیله زرد یک آثار گل سرخ پنج توله گاوزبان مویز منقی هر یک نیم پاو هلیله سیاه پاو آثار تا چهار شبانروز خیسانیده
هشت آثار عرق کشند و در مفتاح المجربات وزن گل سرخ نیم پاو و مویز منقی یکنیم پاو مرقوم و آمله و پوست بلیله هر یک پاو آثار و عود غرقی چهار توله زیاده است و قوت
که نافع صداع و مرض سوداوی دماغی است **عرق شیر** جهت ترطیب ... مزاجان از حکیم ... خان شیر بز دوازده آثار گل سرخ گل نیلوفر بهمن سرخ بهمن سفید
تودری سرخ تودری سفید گاوزبان بادرنجبویه فرنجمشک گل گاوزبان اصل السوس هر یک ... توله عناب ... عدد دارچینی تارمشک یک ... آب سیب شیرین ...
آب لیموی شیرین دو آثار آب ... آب نیشکر هر یک پنج آثار آب انار شیرین نیم سیر عرق نیلوفر دو آثار آب به شیرین نیم آثار تخم خرفه مقشر تخم کاسنی هر یک چهار توله

بادیان سبز دو آثار صندل سفید چهار توله برگ کاسنی سبز دو آثار بدستور عرق کشند **عرق گاوزبان عنبری** اصحاب مالیخولیا و توحش و خفقان و ضعف دل
و جمیع امراض سوداوی را نافع است گاوزبان گل گاوزبان هر یک نیم پاو صندل سفید اسطوخودوس بادرنجبویه بسفایج گل سرخ گل نسرین هر یک ده درم عرق
بید مشک یک آثار حل عنبر مشک هر یک نیم درم در دهن شیشه آویزند و بدستور عرق کشند خوراک دوازده درم **عرق چوب چینی** که ضعیف را قوی گرداند
و ناتوان را توانا سازد و قوت باه بی حد آرد و مالیخولیای مراقی را مفید بود و حکیم مسیح الزمان این عرق برای نواب اعتماد الدوله تیار کرده بود و بسبب آن مدد
کرد که از حیطه تحریر و تقریر بیرون است معمول حکیم شریف خان صاحب چوب چینی پنج آثار اکبری دارچینی سه نیم آثار پاو یا الائچی سفید کباب چینی قرنفل جوزبوا
بسباسه سعد کوفی سافج هندی عود غرقی بهمن سرخ بهمن سفید زرنباد بادرنجبویه خولنجان سنبل الطیب اشنه گاوزبان صندل سفید زنجبیل عاقرقرحا خصیة الثعلب
مصطکی بیخ بنفشه ولایتی از هر یک نیم سیر نبات سفید ده سیر مویز منقی پنج آثار عسل مصفی پنج آثار قند سیاه سی آثار پوست کیکر ده آثار گلاب هفت
عنبر اشهب شش ماشه مشک یکتوله و سه ماشه زعفران نیم پاو بدستور عرق کشند خواه یک آتشه خواه دو آتشه **معجون مفرح** که جهت مالیخولیای مراقی نافع است هلیله
آمله از هر یک سه جزو گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ بهمنین کشنیز خشک ابریشم مقرض از هر یک یکجزو کوفته بیخته بشربت سیب وزن مجموع ادویه معجون سازند خوراک
سه درم **معجون** برای مالیخولیای مراقی از مجربات محمد حسین آمله منقی بادرنجبویه چای خطائی پوست هلیله کابلی طباشیر سفید هر یک ده مثقال زعفران جوزبوا
قرنفل بسباسه اذخر سنبل عود قماری هر یک ده مثقال پوست ترنج پوست بیرون پسته هر یک مثقال قند سفید شکر سفید هر یک نود مثقال گلاب هفتاد مثقال
آب زرشک پنجاه مثقال آب لیمو شصت مثقال آب سیب ترش آب سیب شیرین آب انار ترش آب انار شیرین آب به ترش آب به شیرین هر یک هفتاد مثقال بقوام
مفرح معجون سازند **معجون نافع مالیخولیای مراقی** دافع صعود ابخره مربای آمله مربای هلیله هر واحد دو عدد گل سرخ کشنیز مقشر زرشک طباشیر هر یک ده درم دانه هیل
ترنج مصطکی عود غرقی سافج هندی سنبل الطیب گاوزبان گل گاوزبان ابریشم مقرض زهر مهره سوده زرنب هر یک درم مویز منقی دو توله شربت انار ولایتی
چهار توله شکر سفید پاو آثار معجون سازند **مفرح یاقوتی** جهت تقویت و دفع مراق هلیله سیاه آمله مربی هر یک پنج عدد شسته بعرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب
هر یک پاو آثار بجوشانند تا مهرا شود پارچه بیز نموده با نبات سفید یکنیم پاو بقوام آرند و صندل سفید طباشیر هر یک سه ماشه مروارید ناسفته دو ماشه کشنیز مقشر
مغز تخم خیارین یک یک ماشه گل گاوزبان پنج ماشه سائیده مشک خالص چهار سرخ سوده آمیزند ورق نقره دو ماشه حل سازند خوراک از هفت تا نه ماشه **مفرح بارد**
کافوری مخترع حکیم علیخان مجرب برات از برای مالیخولیای مراقی و جمیع امراض سوداوی که بسبب احتراق صفرا یا خون باشد و مقوی جمیع اعضای رئیسه
است و خفقان حار و ضعف قلب را که بسبب حرارت باشد نهایت مفید است مروارید ناسفته کهربای شمعی کافور قیصوری زعفران هر یک دو دانگ جدوار مغسول
سنگ یشب فادزهر معدنی صندل سفید طباشیر پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله گل گاوزبان گل سرخ اسطوخودوس یک یکمثقال مغز تخم کدو پنج مثقال تخم خرفه پانزده مثقال
زرشک ده مثقال گل بنفشه گل نیلوفر هر یک دو مثقال شربت فواکه شیرین پنجاه مثقال نبات سفید بقدر حاجت گلاب عرق بید مشک بقدر ضرورت نبات و شربت با عرقیات حل کرده بقوام آرند
و باسائر ادویه بدستور معجون نمایند شربت یکمثقال تا دو مثقال اگر ده دانگ عنبر و ورق طلا و نقره هر یک مثقال داخل نمایند بهتر است و در نسخه دیگر وزن مروارید و کهربا هر یک چهار دانگ
و جوزبوا و بادرنجبویه هر یک یک مثقال ابریشم مقرض دو مثقال افزوده و نوشته که جواهر را بگلاب یا آب لیمو و آب ترنج بر روی سنگ سماق صلایه نمایند و باقی ادویه کوفته
بحریر بیخته عسل سفید ده مثقال شربت سیب شربت فواکه هر یک بیست و پنج مثقال قند سفید بقدر حاجت و عرق گاوزبان وغیره بقوام آرند پس عنبر اشهب نیم مثقال
مشک [illegible] حل کنند [illegible] ادویه دیگر و با شربت فواکه و صندل [illegible] عرقیات و تخم [illegible] گاه در مرض مراق [illegible]

نمایند و بعضی قدما گفته اند که صاحب صرع را اندکی عاقرقرحا ببویانند پس اگر عطسه آید امید صحت او دارند جرجانی و ایلاقی و غیر آن مینویسند که نگاه کردن اندر چیزهای
متحرک و گردان و برف و آب‌شان و اشیای شفاف براق و آتش و خوردن شیر نیمهای سخت شیرین و طعامهای سخت چرب و گوشت اسپ و شتر و گوزن و جانور لاغر
و پیر و قدید و شیر جمیع حیوانات و لبنیات قاطبة و هر چه از شیر سازند مانند ماست و پنیر و شیر برنج ضرر دارد و اگر بادرنجبویه و اندکی کشنیز در طعام اندازند سود دارد
و اگر چقندر بپزند و با آب کامه و روغن زیتون مثل اچار بسازند و پیش از طعام بخورند طبع را نرم کند و بدین سبب نافع بود و انیسون و کرویا و دارچینی اخلاط را به
دماغ فرود آرد و از گرمابه و دراز بول بیرون آرد و بوی چیزی سوخته و بوی قیر و کندر و شاخ بز سوخته و جلود و بارود زیان ارد و اگر گوشت بز بسیار خورند هم بود که
صرع تولد کند و اگر ناگاه خبری شنود که از آن غمگین شود یا بترسد در صرع افتد و از سیب و جوز و بیضه مرغ و جبن و پیاز و دویدن اسپ تاختن و خواندن بسیار خصوصاً با آواز بلند
احتراز نمایند انطاکی گوید که حجامت ساق و رموی نمایند مطلقاً بعده فصد قیفال کنند و اگر مرض از عضوی باشد ابتدا العلاج ازو نمایند پس تنقیه بدن یا دماغ کنند اگر از اصل باشد
و یا معده مطلقا و از جمیع مبخرات و مغلظات منع نمایند و آنچه منع بخار کند مثل کشنیز و امرود و به بدهند و بعد از آن تریاق الذهب امر کنند و تعلیق زمرد و شرب آن و پوشیدن
انگشتری در خنصر دست چپ از سم راست خر ساخته بشرط تجدید آن هر سال نافع و این معجون از اختیارات مجربه من هست اسطوخودوس کشنیز خشک هر واحد
ده درم سداب هفت درم غاریقون پنج درم خاکستر سم خر چهار درم خون خروس و زهرهٔ آن و مرارهٔ گوسفند و حجر البقر هر واحد دو درم زهر و عنبر مشک هر واحد
نیم درم در شکر مقوم بگلاب بسرشند شربتی از آن یک مثقال بطبیخ افتیمون یا آب بوئیدو و در خواص آمده که فادانیا و سداب و دماغ هدهد و دوم موش و بندق هندی
همه یا بعض آن اگر تعلیق نمایند صرع را منع کند و از خواص مکتومه است که هرگاه ماه و آفتاب در برج سرطان یا اسد مجتمع شوند و طالع زهره باشد از طلا و نقرهٔ
خالص هر واحد مثقالی صفحه ساخته در همان ساعت مذکور صورتی از شیر که درگردن او مار باشد و بر سر او شخصی که در دست او انار بود نقش کنند حامل آن از صرع
نگاهد و صرع اسپ را نیز عارض میشود و علاجش تسعیط بجند بیدستر محلول در شراب است و در باطن بینی و بر لطوخ سازند و طبیخ سداب بحلتیت نوشانند

نسخهٔ معجون ...

علاج صرع اسپ

علاج کلی صرع دماغی

شیخ میفرماید که در صرع دماغی اولی استفراغ بحر یقون مانند آن و شحم حنظل و سقمونیا و ایارج و طبیخ غاریقون است اسهال بعد اسهال و تمام سال و در صرع از هر خلط که باشد
اگر غلبه خون دریافت شود فصد کنند و اگر امتلا زیاده بود قیفالین یکبار بکشایند و حسب حاجت خون بگیرند خصوصاً وقت ربیع و بعد چند روز رگ زیر زبان بکشایند و
هفته برای جذب ماده از دماغ بر قفا حجامت کنند خصوصاً اگر خوف کثرت برودت دماغ و ضعف آن مانع نباشد و گاهی احتیاج بفصد مکرر می افتد بعد یکهفته بالجمله بعد از فصد یکهفته دیگر از ماده
اسهال بشربات و حقنهٔ قوی از قنطوریون و شحم حنظل و تخم بید انجیر و غیر آن نمایند و باز آسایش دهند بعده اگر حاجت باخراج خون افتد فصد قیفال یا حجامت ساق کنند
و حجامت و غرغره و میان کتفین نافع و باز راحت دهند پس اسهال آورند و همواره تا حصول صحت از پس استفراغ یکهفته آسایش دهند و بعد از آن غرغره و عطوسات و غیره منقیات
خاص دماغ استعمال کنند و چون شلیثا بعده بشا بانگ و آب مرزنجوش سعوط کنند نافع بود و بعد از آن تدابیر تبدیل مزاج دماغ بمقویات مسخنه از اضمده خردل و مانند آن نمایند
و سداب ببویانند و واجب است که مسخنات و مبدلات مزاج دفعة بعمل نیارند بلکه بتدریج استعمال کنند و اگر ازین ضرر در اعمال پدید آید راحت دهند و بقول مسیحی در صرع
دماغی اسهال بحب قوقایا مکرر نمایند و تلطیف تدبیر کنند و در بینی فادانیا سوده بدمند و گویند که طلای روغن یاسمین کذا ضماد بیدستر بر سر و در منخرین هم کذا ضماد بابونه
و تخم کرفس مساوی بآب عسل خوب پخته مثل مرهم ساخته بر سر و کذا خبث الحدید بروغن سوسن یا بروغن یاسمین یا قوقیا یا روغن حرمل بر فقرات پشت و دیگر ضمادات
که در علاج صرع اطرافی خواهند آمد در ینجا مفید بود و غذای محمود مثل شوربای مرغ و کباب آن با نان خشکار و پلاو مرغ و لوه و دراج بخورانند و این طعام مصابین

تقویت دماغ و دفع بخار که در آن عود صلیب باشد مداومت نمودن بسیار مفید ست مانند جوارش مصطکی مرکب علاو سیخان و معجون اسطوخودوس و حب عود صلیب و جند که در قرابادین مسطور

علاج صرع دماغی بلغمی

اول نضج ماده بمنضج بلغم نموده از مسهل آن و حب ایارج بکرات تنقیه نمایند و یا بقول حکیم علی شریف از بادیان بیخ بادیان اصل السوس گاو زبان اسطوخودوس سپستان و فیشان هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه انجیر سفید چهار عدد سیسالیوس شش ماشه عود صلیب یکماشه گلقند عسلی چهار توله منضج داده انیسون زنجبیل تر بد هر یک شش ماشه شاهی مکی یک توله فقاح اذخر چهار ماشه مغز فلوس شش توله افزوده مسهل دهند لیکن نوبت نباشد که مضر ست و گاهی حب النیل و بسفایج هم در مسهل افزوده میشود و حب شبیار و حب هلیله و حب اسکندر و حب فاوانیای علوی خانی نیز بهر تنقیه دماغ مفید و بعده بغرغره و عطوسات و سعوطات ماده مابقی را استاصل سازند مثلا ایارج فیقرا در آب کمه صعتر و عاقرقرحا جوشانیده باشند حل کرده قدری آب کامه اضافه کرده غرغره کنند و دیگر غرغره منقی دماغ بعمل آرند و آذر کند شش و فلفل و مشک و فاوانیا نشوق کنند و اگر بکیدرم اسطوخودوس بماء العسل سعوط کنند تنقیه تام دماغ کند و سعوط هندی و کذا پوست بیخ عشر بشیر تر سابیده صاف کرده سعوط کردن مفید و اسطوخودوس سنفر سبدق هندی دارچینی مساوی و یا عود صلیب کندش مساوی سوده در بینی دمیدن نیز معطس ست و نفوخ عاقرقرحا و شاه جند بیدستر بسیار مفید ست و کذا لک دارچینی و مشک و کذا خردل سفید و فلفل سفید سوده دمیدن نافع و فلفل و جند بیدستر باریک سوده در بینی نفوخ کردن نیز مستاصل ماده است و گویند که نفوخ مغز سر موش خشک کرده بقدر نیم ماشه هر روز تا سه روز شفای کلی بخشد **و ایضاً** بعد تنقیه بدن و دماغ بهر تعدیل مزاج معجون سیسالیوس سکنجبین عنصلی و تریاق الذهب و حب جند و حب فاوانیا با عرق اسطوخودوس مداومت کنند و یا معجون زبیب و معجون الصرع و معجون محمد زکریا و معجون ابن ماسویه و معجون اطبای گیلان و معجون عود صلیب استعمال نمایند و دیگر ادویه مرکبه مثل اطریفل اسطوخودوس و دواء المسک حلو و مر و حب اسحاق و معجون فولاد و معجون قیصر و تریاق ثمانیه و تریاق شیخ الرئیس و اسود سلیم و اصفر سلیم و سوطیر او شلیثا نیز نافع ست و یا اسطوخودوس سوده با اطریفل صغیر سرشته بخورند بالائش گل بنفشه سپستان سیاه شان بادیان اصل السوس جوشانیده گلقند حل کرده بنوشند و اسطوخودوس با عسل نیز منقی دماغ ست و بادر تجربه نوشیدن مفتح سده دماغی و نافع از برای صرع ست و عرق منڈی مرکب نیز مفید ست و کذا مربای صبح و بطبیخ مرزنجوش و پودینه و صعتر و بابونه و اکلیل الملک شبت و اسطوخودوس تمام و عود صلیب سر نطول نمایند و سر بجای آن داریند و هر هفته یا صفت معتدل کنند و بدن را بمالند بنهجی که دست را از اعلی باسفل آرند و ابتدای مالش از دست و پا کنند پس سر را نیز بمالند و حتی الوسع تلطیف تدبیر نمایند و غذا گوشت تیهو و دراج و مرغ و کنجشک و دیگر حیوانات خفیف قلیل الرطوبت مثل شنین میسر یکشنیز خشک سازند و از بقول و اغذیه بارده احتراز کنند و بجای آب ماء العسل یا عرق بادیان بخورند و بعد از بالای طعام این سفوف بدهند بادیان سه توله قاقله کبار دو توله عود صلیب یکنیم توله نبات برابر خوراک دو مثقال **ذکر بعض ادویه مرکبه که در صرع بلغمی** مسهل ست **اطریفل اسطوخودوس** تالیف حکیم معتمد الملوک تنقیه اخلاط غلیظه بلغمی و سوداوی از بدن و دماغ کند و نافع ست از برای صرع سوداوی و بلغمی و برای لقوه است هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله سنای مکی تربد سفید بسفایج اسطوخودوس افتیمون هر یک پنج مثقال غاریقون سفید مصطکی رومی فاوانیا تخم سیسالیوس تخم رازیانه مغسول هر یک دو نیم مثقال مویز منقی ده دانه بر آورده ده مثقال ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام مقشر ده مثقال چرب نموده مویز را بگلاب بخیسانند تا مهرا شود و صاف کرده با سه وزن ادویه عسل بقوام آورده ادویه را بآن بسرشند و بعد از چهل روز استعمال نمایند خوراک تا چهار درهم و برای استعمال شش درهم **اطریفل مسهل** منقی دماغ ست و مجرب در صداع مزمن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله زنگی پوست بلیله آمله بسفایج اسطوخودوس گاو زبان غاریقون بادیان هر واحد دو مثقال مویز منقی سنای مکی هر یک دو توله تربد مجوف یکتوله مغز بادام یکتوله ادویه را سابیده

بروغن بادام یا روغن گاو چرب کرده شهد سه چند بقوام آورده بسرشته خوراک تا دو توله بعد نضج بشربت اصول که گاهی اضافه کرده میشود سکنجبین نیم درم حب اسکندر صرع و فالج و لقوه

و رعشه و تیهای بلغمی را نافع و اخلاط لزج را دفع کند شحم حنظل سقمونیای مشوی خربق سیاه مقل ازرق هر یک یکجزو افربیون نطرون هر یک نیم جزو کوفته بیخته بآب

کرنب سرشته حب سازند شربتی یکدرم حب فاوانیا مسهل منقی دماغ از علویخان فاوانیای نر دو مثقال جندبیدستر مشک تبتی هر یک یکدرم حب السلاطین مدبر

یکنیم درم مقدار نخود حبها سازند خوراک سه عدد نوع دیگر درین باب حب الملوک مدبر سرگ انگور سنبر سه توله تربد سفید اسطوخودوس مغز بادام هر یک دو توله زنجبیل عود صلیب

فلفل گرد هر یک یکتوله کتیرا دو مثقال حبها بقدر نخود سازند شربتی سه عدد وقت خواب و دو حب وقت صبح بآب گرم حبی که برای صرع نظیر ندارد از بیاض استادی

مرحوم صبر سقوطری مقل ازرق هر یک یکجزو سقمونیا ربع جزو کوفته بیخته بآب حب سازند خوراک یکمثقال و برای طفل شش قیراط حب صرع افتیمون اسطوخودوس

بسفایج نمک هندی غاریقون سفید هر یک نیم دانگ تربد موصوف پوست بلیله زرد شحم حنظل کتیرا سقمونیای مشوی هر یک یکدانگ ایارج فیقرا نیم مثقال کوفته بیخته

بآب سرشته حبها سازند یکشربت ست حب نافع صرع گوشت سنگ پشت سه توله عود صلیب درم فلفل سفید چهار درم جندبیدستر دو درم عسل بقدر فلفل حبها سازند و دو حب هر صبح و شام

بخورند دوا ایکه از برای صرع مزمن نافع از حکیم علویخان نقل عود بوا عود قماری تخم ورج ترکی زرنباد جندبیدستر قسط تلخ مساوی کوفته بیخته بسرکه عنصل سرشته روغن ناردین قیل کرده اندکی

ادان کیمی فته شیوف نمایند یا باقی را بسر طلا کنند ایضاً مجرب برای صرع از والد حکیم ممدوح قرص اسقیل نقل جوزبوا اسطوخودوس عود صلیب تخم سیسالیوس یکنیم درم مصطکی ربع درم جندبیدستر جدوار خطائی

هر یک دو قیراط کوفته بیخته بسکنجبین عنصلی و شربت اسطوخودوس یک یک اوقیه سرشته دو حصه نمایند یک حصه صبح با عسل پنج مثقال در گلاب تا قسطین حل کرده بنوشند و حصه دوم آخر روز

با گلاب مثقال نبات سفید دو درم تخم فرنجمشک بنوشند دوای هندی صلاح تیکله هندی مینویسد که در صرع بعد تنقیه دماغ تسعیط آب برگ کتائی بابند از این بدید که موتیه پیپل

کبابه چینی جوزبوا مصطکی چینیه عاقرقرحا چهنگ سفید مساوی کوفته بیخته بآب برگ هتوره حب بقدر نخود بسته هر روز یکی بر مهند از اخراز ترشی و بادی روغن کنجد لازم شناسند

سعوط هندی جهت صرع متمادی از مجربات استادی مرحوم بارکتائی خرد خشک کرده کابنهن بچهکنی هر یک شش ماشه کوفته بیخته ناس نمایا کوبوزن چهار پهلوانی سعوط نمایند

هر روز دو بار بقدر دو ماشه ناس گیرند سفوف تالیف حکیم اکمل خان که برای صدر و بر ودت دماغ مجرب نوشته و صاحب معمولی برای صرع مفید گفته و رونج عقربی زرنباد مصطکی از هر یک سه ماشه

مقشر بهمن زیدان تخم بادرنجبویه گاوزبان قاقله صغار هر یک سه ماشه جدوار چینی عود غرقی هر یک یکماشه عود صلیب سه گرفتن فرنجمشک دارچینی هلیله سنبل الطیب هر یک دو ماشه سورنجان مصری چهار ماشه

بهمنین شش ماشه کوفته بیخته سفوف سازند نبات سفید هموزن دو یدوخل نمایند خوراک شش ماشه بعرق مناسب شربت اسطوخودوس منضج مواد دماغی بلغمی مفتح سدد نافع صرع

اسطوخودوس دو درم بسفایج گاوزبان پرسیاوشان بادرنجبویه عود صلیب اصل السوس هر یک پنج درم زوفای خشک ایرسا سنبل الطیب انیسون بادیان هر یک سه درم مویز منقی هشت درم انجیر زرد

هفت عدد عسل نبات سفید بالمناصفه شربت ادویه بقوام شربت سازند خوراک تا هفت مثقال عرق صعتر مرکب که نافع صرع و ام الصبیان و باضم طعام و دافع نفخ معده سعتر فارسی

ربع رطل انیسون کاشم خولنجان نانخواه بادیان هر یک ده درم زعفران هر یک دو مثقال عود غرقی چهار مثقال بدستور عرق کشند عرق منڈی مرکب صرع و فالج و لقوه و ضعف معده و باه را نافع است و صفای خون را

دافع منڈی بگل و برگ و شاخ و بیخ پنج آثار بادیان یک آثار سہنگره بگل و برگ و شاخ و بیخ یک آثار دارچینی هیل جوزبوا زنجبیل جواین قرنفل هر یک یکدام علی الرسم عرق بکشند

معجون الصرع از جالینوس است و تجربه حکیم مومن نیز رسیده عاقرقرحا ده مثقال کوفته بیخته در جلاب سنگ با سرکه کهنه ده مثقال بسایند و با عسل بسرشتند خوراک دو درم

تا سه درم بآب گرم باید رفته مناسب معجون ابن ماسویه ای صرع بلغمی و سوداوی نفع کثیر میرساند سخشند زعفران یکدرم حب الغار سنبل اکلیل الملک اظفار الطیب هر یک دو درم

سنبل الطیب افسنتین خرکی هر یک ده درم قصب الذریره ده درم دارچینی مویز منقی علک البطم هر یک بیست و چهار درم کوفته بیخته با عسل کف گرفته سه چند ادویه بسرشتند خوراک یکدرم

معجون محمد زکریا در هفته که نوبت صرع بود اگر در ان هفته هر روز مقدار یک جوز بخورند صرع در ان هفته نشود و بعد او مدت آن صرع زائل گردد و فالج و لقوه

بجز افتیمون اسطوخودوس بسفایج عاقرقرحا اسارون با سکنجبین عنصلی یا زنجبیل بیاشامند معجون که اطبای گیلان جهت سلطان محمد هاشم مصروع ساخته بودند مجرب برای صرع ست هلیله کابلی
تربد سفید زنجبیل مصطکی عود صلیب هر یک یک مثقال اسطوخودوس یک مثقال بلیله سیاه آمله هر یک شش مثقال دارچینی چهار مثقال روغن بادام شیرین پنج مثقال عسل قدر یکه بعد از
چهل روز استعمال نمایند خوراک یک مثقال معجون نافع صرع که با خفقان و وحشت مزاج باشد پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله هلیله سیاه پوست هلیله کابلی کوفته بیخته بروغن بادام
چرب نموده اسطوخودوس هر یک دو نیم درم عود صلیب دارچینی صعتر فارسی قرنفل هر واحد یکدرم عاقرقرحا نیم درم کشنیز مقشر لاجورد مغسول گاوزبان گل گاوزبان هر یک دو درم
مویز منقی یکچند عسل دو چند **معجون عود صلیب** نافع صرع عود صلیب عاقرقرحا پوست هلیله کابلی هر واحد یکدرم جندبیدستر چهار درم زنجبیل اسطوخودوس دارچینی قرنفل
سنبل الطیب علک البطم مصطکی زرنباد مویز هر یک دو درم عسل سه چند خوراک یکمثقال تا یکنیم مثقال **معجون قیصر** صرع و فالج و خفقان بارد و درد معده که از سردی بود و تنگی
نفس و فواق امتلائی را نافع باشد و سده بکشاید مشک دانگ انگدان عاقرقرحا زرنباد مروارید ناسفته هر یک نیم درم جاوشیر یکدرم جندبیدستر بسباسه سلیخه قسط تلخ فلفل سیاه
افیون میعه زعفران سنبل الطیب دارچینی قلفل هر یک یک درم عسل دو چند یا سه چند شربتی قدر یک نخود تا یکدرم **معجون سیسالیوس** که جهت صرع بسیار نافع ست از شرح حکیم علی و توضیح
که در صرع بلغمی مثل او هیچ دوائی نیست تخم سیسالیوس اسطوخودوس عاقرقرحا اصل السوس هر یک ده درم عود بلسان حب بلسان قردمانا تازه خربق حلتیت زراوند مدحرج هر یک دو نیم درم
غاریقون پنج درم کوفته بیخته با عسل مقوم یا آب عنصل که بعسل و آب عنصل بقوام آورده باشند معجون سازند شربتی یک مثقال اگر با سکنجبین عنصلی بسرشند هم خوب ست و در نسخه
دیگر جنطیانا یکنیم درم عود صلیب نیم درم نیز داخل ست **معجون اسطوخودوس** از علویخان که در صرع بعد طعام استعمال کرده میشود اسطوخودوس افتیمون عاقرقرحا بسفایج
عود صلیب هر یک چهار مثقال مویز منقی ده مثقال عسل سه وزن ادویه بسرشند شربتی دو مثقال **معجون جامع الاسرار** تالیف انطاکی که مجرب ست برای تفتیح
سدد و تقویت دماغ و ازدیاد ذهن و عقل و حفظ و تنقیه ریاح و سترخی بالجمله نافع سائر امراض دماغ ست ترکیب وی این ست پوست هلیله کابلی بسفایج غاریقون زنجبیل کشنیز
خردل اشنه تخم کرفس صبر هر واحد نیم جزو گل سرخ مصطکی سنبل الطیب عود هندی هر واحد ربع جزو زعفران قسط مشک عنبر لادن هر واحد ثمن جزو آنچه حل کردنی ست در گلاب
حل کنند و باقی عقاقیر را بسایند و با سه چند آن شهد کف گرفته بسرشند شربتی یکمثقال و گاهی آنرا با آب بادیان و کرفس سرشته حبها میسازند و گاهی در ان تخم حنا هم چنین افزوده
میشود و بغایت نفع میکند و گاهی حل کرده طلا میسازند و بدان سعوط مینمایند مؤلف گوید که اگر این معجون را در صرع استعمال نمایند تخم کرفس و آب او که بالخاصیه مضر صرع ست
داخل نکنند بلکه عوض او تخم سیسالیوس یا انیسون اضافه سازند **اقوال حذاق** مؤلف خلاصة العلاج مینویسد که نخستین بتنقیح و تلطیف ماده مشغول شوند باین طبیخ
عنب الثعلب بادیان گاوزبان اصل السوس اسطوخودوس سیسالیوس کدام دو مثقال عود صلیب نیم مثقال جوشانیده صاف نموده گلقند یا ترنجبین یک دو مثقال حل کرده فاتر نموده بدهند
و در مقدار ادویه بحسب سن و قوت مزاج بکاهند یا بیفزایند و بعد نضج با ایارج فیقرا و غاریقون و سیسالیوس و صبر سقوطری بدن را پاک نمایند بعد از ان به اسطوخودوس تنقیه دماغ
فرموده معجون سیسالیوس با سکنجبین عنصلی چند روز مداومت کنند و در هفته یکبار عاقرقرحا باریک سوده با عسل سرشته یک مثقال با آبیکه در ان اسطوخودوس جوشانیده باشند
بدهند و اگر احیانا باز عود کند حجامت پس گردن کنند و ایارجات کبار چون ایارج روفس و شرودیطوس تریاق کبیر بدهند و این معجون در ایام حرارت مناسب ست سیسالیوس اسطوخودوس
هر کدام ده درم غاریقون پنج درم قردمانا حلتیت زراوند مدحرج هر کدام یکنیم درم کوفته بیخته با عسل که مثل آن آب عنصل بقوام آورده باشند بسرشند شربتی یک مثقال اگر در
ایام حرارتی عارض شود سکنجبین اطریفل نمایند و باز بعلاج نخستین مشغول گردند و دوائیکه در ان غاریقون یک مثقال ست و در قول صاحب کامل خواهد آمد درین وقت
باعث تنقیه خلط بی حرارت ست و معجون انطاکی که بعد ذکر ادویه مفیده اقسام صرع مسطور شد نیز از مجربات ست سویدی گوید که شربتی پنج تخم سیسالیوس
و اسطوخودوس و اذان الفار و عصاره آن و آشنا بانگ و دارشیشعان و ایرسا و تخم گندنا و برنگ کابلی و کمادریوس و شیح ارمنی و حماما و خربق سیاه و برگ غار

باد آورد یا بندق یا روغن او یا انفسیا بروغن زرد مخلوط یا بیخ نبات او باریک سائیده در حریره آمیخته یا تخم قاوندی چهار درم در شوربای دراج و ماکیان یا اهل یا هند
بحری سوخته یا اشق مثقال العسل یا دار شیشعان یا تخم کرفس سه درم در ابتدای مرض یا آب نخود سیاه یا سرخ مطبوخ تا ایام کثیر یا فلفل سیاه هر روز نیم درم یک مثقال
ایارج یا فوه الصبغ ایام کثیر بماء العسل یا دارو مان و ج و صر بای آن یا تخم بید انجیر مثقال و زیاده عدد باریونه تنها و یا ایارج لوغاذیا یا سندروس یا فلنجه یا از علک البطم و تفاح او خر
سکبینج حب البلسان یا برگ کبر یا تمر یا پوست بیخ او یا رطبه پخته مطیب بزیت و یا تخم او یا اسقولوقندریون یا تخم ترب و جندبیدستر هر دو سداوی یا حنظل یا روغن
نارجیل یا بیخ بخور مریم و از لحوم اکل لحم شقائین یا لحم سقنقور یا لحم فاخته نافع و غرغره عاقرقرحا بماء العسل و یا تخم مثقال و یا سداب و یا مرزنجوش و یا کندش و سعوط
موبیانی یک قیراط با آب مرزنجوش و یا کسحه از آن بروغن زنبق و یا دا نگی از آن بروغن بادام تلخ و یا شونیز و یا روغن او و یا مشک و یا رتبه و یا عنبر و یا روغن یاسمین
و یا نشا با نانک و یا روغن نرگس و یا آب اسقولوقندریون بروغن بادام و شم سداب یا مشک یا عنبر یا انفاس کبوتران و داشتن آنها در مکان و یا کندش کوفته در
و یا مردو مالش عاقرقرحا سوده مخلوط بزیت و کذا جندبیدستر و کذا روغن بطم و کذا روغن جوز و کذا روغن غار و کذا فرفیون بروغن زیت و کذا جاوشیر
گرم و کذا روغن مرزنجوش و کذا روغن حرمل و کذا عنبر و کذا روغن بادام تلخ و کذا روغن آجر و کذا روغن یاسمین بری و کذا تخم قاوندی در ظرف آهنی گداخته و کذا روغن
و کذا روغن بان که در آن مشک و عنبر گداخته باشند بر پشت و کذا روغن نسرین و کذا فلفل سیاه سوده در زیت جوشانیده و کذا خاکستر آب و زیت آمیخته و کذا خاکستر چوب انجیر
و کذا خاکستر چوب انگور بزیت آمیخته و کذا سندروس بزیت و کذا روغن ترب و کذا بورق و زیت و علک البطم و کذا پیه گاو و کذا روغن نارجیل و طلای جندبیدستر و روغن
بر سر و یا قسط تلخ و یا سداب مخلوط بروغن بان و یا سداب سوده بعسل آمیخته بر عضو مفلوج و یا مشک تنها و یا بعض روغنها بر فقرات پشت و یا مرزنجوش کوفته
گرم پخته و یا برگ یاسمین کوفته در روغن کنجد جوشانیده و یا موبیزج و یا روغن خانق سوسن و موم و یا نشا با آنکه و یا بورق و روغن بان و مرهم وضرر و عاقرقرحا
بر مقدم سر و قطوس بصمغ سداب و او خال رته و ادویه فالج مقوی فعل آنهاست و استعمال و سمه یعنی برگ نیل در حقنه فالج نیز نافع است و افراد و ترکیب لوبانیه
که در فالج و دیگر امراض عصبی بلغمی مستعمل ست ایارج فیقرا که اکثر اقسام صداع را نافع سکنه و دماغ و معده را از اخلاط غلیظ پاک گرداند و بفالج و لقوه و استرخای زبان
و وجع مفاصل و قولنج مفید و دفع قی و قولنج نماید و با اطریفل منقی دماغ ست و با گلقند منقی معده و گویند که بگرده ضرر دارد و مصلح آن عناب ست سنبل الطیب دارچینی عود بلسان
حب بلسان هر یک مصطکی اسارون زعفران هر یک یک جزو صبر سقوطری دو چندان همه ادویه شربتی دو درم بسال آب گرم در حالی که معده از غذا مستلی نبود ایارج لوغاذیا
صداع و شقیقه و دوار و فالج و لقوه و رعشه و صمم و بهق و برص و جذام و درد گوش و بیضه و خوده و غیره امراض بارده مادی را نافع بود تخم حنظل پنج درم بیار غصل
بریان غاریقون تخم بنا شخربق سیاه اشق اسقوردیون هر یک چهار و نیم درم افتیمون کما ذریوس مقل صبر هر یک سه درم جاوشیر غاریقون انیسون ساذج هندی
فراسیون جعده سلیخه فلفل سفید و سیاه دار فلفل زعفران دارچینی بسفایج سکبینج مرجاوشیر جندبیدستر سنبل الطیب فطراسالیون زراوند طویل عصاره افسنتین فرفیون
حماما زنجبیل هر یک دو درم حنظل تا اسطوخودوس هر یک یک نیم درم کوفته بخته بعسل بسرشند شربتی چهار درم با آب عسل گرم بعد از شش ماه استعمال نمایند ایارج جالینوس
فالج و لقوه و تشنج و استرخا را نافع ست و بدن را از فضول غلیظه لزجه مختلفه پاک کند و استرخای مثانه و شرج و بول بی اراده دفع نماید تخم حنظل غاریقون بیار غصل
بریان اشق سقمونیا خربق سیاه جو فاریقون فرفیون هر یک شش درم بسفایج افتیمون مقل ازرق کما ذریوس سایه فراسیون هر یک پنج درم سکبینج زراوند
فلفل سیاه و سفید دار فلفل دارچینی جاوشیر جندبیدستر فطراسالیون هر یک چهار درم و بعضی اطبا زعفران صبر هر یک چهار درم در آن داخل کرده اند همه
ادویه را کوفته بخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی از یک مثقال تا چهار مثقال ایارج ارکاغانیس هر مرض متولد از بلغم خام و سودا را نافع کند

و دوار و صداع و تشنج و فالج وغیره امراض را مفید است شحم حنظل دو اوقیه فراسیون اسطوخودوس خربق سیاه سقمونیا فلفل دارفلفل هر یک چهار اوقیه پیاز عنصل بریان
فرفیون صبر سقوطری جنطیانا فطراسالیون جاوشیر هر واحد یک اوقیه دارچینی جعده سکبینج مر سنبل اذخر پودینه کوهی زراوند مدحرج هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل
کف گرفته سرشته و بعد شش ماه استعمال کنند شربتی چهار مثقال **ایارج روفس** نافع بلغم و مره سودا است شحم حنظل بیست درم صبر سقوطری پنج درم خولنجان ده درم
کمافیطوس بیست درم سکبینج با شیر به یک هشت درم فطراسالیون زراوند مدحرج فلفل سفید سلیخه دارچینی زعفران زنجبیل جعده مر مکی هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل
کف گرفته سرشته شربتی از ازده تا دو مثقال تا چهار مثقال **آبزن** مخترع حکیم علوی خان برای فالج و استرخا و دیگر امراض عصبانیه بارده مجرب الفقیر است بگیرند آب کبریت
واگر نباشد آب خالص بیست من و بجوشانند و در آن گل بابونه اکلیل الملک مرزنجوش برگ غار اذخر مکی برگ نارنج بهار نارنج اقاقیا اسطوخودوس بیخ سوسن تمام
گل یاسمین سفید [illegible] ترکی قیصوم [illegible] پودینه دشتی پودینه کوهی نعناع برگ صنوبر پوست بیخ صنوبر عشبه مغربی برگ سداب چوب چینی هر واحد دو کف انداخته
بپزند تا ثلث آب برود و صاف نموده ثلث وزن آب روغن زیت داخل کرده خرگوش یا روباه یا کفتار یا بز کوهی هر کدام که باشد زنده را بسته در عین جوش در آن
اندازند و بجوشانند که مهرا شود پس صاف نموده بیمار را در آن بنشانند چون گرم باشد صبر کنند وقتی که سرد شود بیرون آرند و قلت و کثرت آب بر آن حسب احتمال
طبع مریض است و بعد خروج بر عضو مؤف روغن قسط یا روغن گردگان بمالند **تریاق ثمانیه** منافع این زیاده از منافع تریاق اربعه است بصرع و فالج
ولقوه سودمند [illegible] و دفع ادویه سموم کند زراوند طویل ریوند چینی پوست بیخ کبر [illegible] اغاریقون مر مکی قسط تلخ زردچوبه جنطیانا مساوی کوفته بیخته بعسل مصفی
معجون سازند شربتی یک مثقال و قوت این تا ده سال بماند **شیاد ریطوس اکبر** جهت صداع و صرع و لقوه و فالج و رعشه و جمیع امراض عصبیه و ضیق النفس بارد و ربو
و اوجاع معده و کبد و طحال و کلیه و رحم و تاریکی چشم و ربو و جذام و برص و قولنج و استسقا را نافع است و اسهال بی مشقت کند و در بول تسهیل آرد و سنگ گرده
و مثانه بریزاند و حرارت غریزی را قوت دهد و بدن را از اخلاط فاسده پاک سازد و ریاح دفع کند و سده سپرز و جگر بگشاید و رنگ نیکو نماید و قوتش تا چهار
سال باقی بود ریوند چینی یک و نیم درم عود بلسان فرفیون فلفل سیاه فلفل سفید دارفلفل مر مکی جنطیانا حب بلسان فقاح اذخر سوختا هر یک دو درم زعفران
دارچینی بیخ [illegible] مکی روغن بلسان هر یک سه درم سنبل الطیب سه درم و نیم کمافیطوس قسط افتیمون هر یک چهار درم اسارون سلیخه سقمونیا هر یک شش مثقال
صبر سقوطری پانزده درم غاریقون بیست درم ادویه کوفته بیخته بروغن بلسان چرب ساخته با سه چندان عسل سرشته و بعد شش ماه استعمال کنند شربتی
چهار مثقال و در قرابادین قانون وزن اسارون [illegible] سقمونیا هر یک شش [illegible] است و سوختا یک یک درم **جلاب** معمول در اکثر امراض دماغیه
عصبیه سوداویه بلغمیه که با حرارت مزاج جمع شده باشد و در لقوه و فالج [illegible] قند سفید یک رطل در عرق گاوزبان و عرق بادرنجبویه [illegible]
هر واحد یک رطل دیگاهی عوض گلاب عرق بهار نارنج داخل کرده شود و همه را بر آتش ملایم بپزند تا استفاق پدید آید پس گل گاوزبان عود صلیب اسطوخودوس
هر یک دو مثقال و به مقداری از گلاب یا عرقی از عرقهای مناسب مزاج و احوال جوش داده صاف نموده بآن ضم نمایند و بر آتش گذارند که اینها منعقد شده
قوام معتدل یابد و در شیشه نگاه دارند و هر گاه که تقویت و تفریح منظور باشد باقند عنبر اشهب دو دانگ زعفران یک نیم دانگ اضافه کرده شود و وقتیکه
تسخین زیاده منظور گردد بعضی افاویه چون دارچینی جوزبوا بسباسه مصطکی در میان آن افزوده شود **جوارش اترج** نافع لقوه و فالج و استرخا
و تقویت معده و دماغ و اعصاب و مجرب الفقیر است تالیف حکیم علوی خان شیر [illegible] ۳۰ مثقال یک شب در عرق بهار نارنج [illegible] هر واحد
یک [illegible] چهار مثقال بخیسانند روز دیگر بجوشانند که مهرا شود و از صافی گذرانیده پس بگیرند پوست ترنج ده مثقال اذخر مکی اسارون افسنتین [illegible]

دارچینی سعد کوفی اظفار الطیب سلیخه فوفل گل سرخ قاقله سنبل قرفه کاشم کندر مصطکی هر یک سه مثقال جوزبوا دار فلفل فلفل سیاه عود صلیب سنبل الطیب
عود هندی قرنفل هر یک دو مثقال زعفران عنبر اشهب مشک ترکی هر یک یک مثقال همه ادویه کوفته بیخته بیارند و عسل مصفی سه صد مثقال در آمله داخل کرده
بقوام آرند پس ادویه بسرشند شربتی یک مثقال تا دو درم و گاهی جند بیدستر و جدوار خطائی هر یک یک مثقال داخل سازند **حب ایارج** بنسخه معمول خود
در جمیع امراض بلغمی جهت تنقیه دماغ و اعضای رئیسه از فضول و اخلاط بلغمی ایارج فیقرا تربد سفید مجوف هر یک یک درم حب النیل غاریقون انیسون هر یک نیم درم
شحم حنظل نمک هندی هر یک یک نیم دانگ همه را کوفته بیخته با آب بادیان بسرشند و حب سازند جمله یک شربت است و طریق استعمال آن در مقدمه کتاب
مسطور شده و در نسخه معمول حکیم ذکاء الله خان وزن حب النیل یک درم ست و مقل ازرق و کتیرا هر یک چهار سرخ عوض انیسون مرقوم **نوع دیگر** از والد حکیم
علوی خان برای فالج و لقوه و صرع و استرخاء و مالیخولیا و درد معده نافع ست و مخرج اخلاط ثلاثه و غلیظه از دماغ و معده و مصلح قروح و مدبر سودا و ثقیل البدن
افتیمون پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه سنا مکی عود صلیب انیسون هر یک یک درم زنجبیل یک درم و دو دانگ غاریقون سفید بسفایج گل سرخ
اسطوخودوس هر یک دو درم تربد موصوف دو نیم درم ایارج فیقرا سه درم کوفته بیخته بروغن بادام چرب ساخته حبها سازند و بورق نقره پیچیده دو مثقال
با آب گرم وقت شب یک پاس باقی مانده بخورند **دواء المسک** حار جهت فالج و لقوه و صرع و خفقان بارد و ضعف و ضیق النفس و جمیع امراض بارده را
نافع ست بنسخه معمول حکیم بقا خان مشک خالص سه ماشه جند بیدستر یک درم بهمنین سنبل الطیب قاقله قرنفل ساذج هندی هر یک دو درم مروارید ناسفته کهربا
بسد ابریشم مقرض زرنباد هر یک دو مثقال نبات یا عسل سه چند بدستور مقرر تیار ساخته بکار برند **روغن بیدانجیر** که مسهل بلغم و منقی اعصاب از رطوبات
و در امراض بارده دماغی و قولنج وغیره شربا و طلاء مستعمل میشود مغز تخم بیدانجیر برآورده بریان نمایند و کوفته در آب بجوشانند و کف میگیرند در ظرفی تا تمام کف
گرفته شود و آب رود بحالش پس از آن کفها را بجوشانند که تمام روغن صاف برآید **روغن بیدانجیر مرکب** لقوه و فالج را نفع دارد و سده جگر و سپرز بکشاید
و قولنج را دفع کند نانخواه صعتر پودینه کوهی تخم کرفس انیسون مصطکی اسارون هر یک بست درم بیخ کرفس بیخ بادیان بیخ سوسن آسمانجونی راسن خشک هر یک
دو درم شیطرج هندی مقل هر یک پنج درم سکبینج جاوشیر زرنباد درونج هر یک سه درم زنجبیل دارچینی خیربوا کبابه دار فلفل جوزبوا بسباسه شونیز قسط کرویا هر یک
چهار درم جمله نیم کوب ساخته در آب بخیسانند تا دو از م شود صاف نمایند و صد و پنجاه درم روغن بیدانجیر آمیزند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند شربتی دو درم
تا سه درم با ماء الاصول و مالش ازین روغن نیز نمایند **روغن قسط** بنسخه معمول نافع برودت اعصاب و مقوی آن و مفید امراض بلغمی بارد دماغی قسط ده درم
ایرسا زنجبیل اشنه سنبل الطیب ساذج هندی قرفه وج عاقرقرحا هر واحد پنج درم قرنفل چهار درم شب در سه رطل آب تر سازند و صبح بجوشانند چون بیک رطل آید
صاف نموده با نیم رطل روغن زیت یا روغن کنجد جوش دهند تا روغن بماند بعده جند بیدستر فرفیون جوزبوا مصطکی هر واحد یک درم سائیده آمیخته بکار برند
روغن عنصل تالیف حکیم علوی خان برای فالج وغیره پیاز عنصل چهار اوقیه بکارد چوبی تراشیده در یک من روغن کنجد بپزند که مهرا شود از دست مالیده
صاف نموده عاقرقرحا جند بیدستر خردل قسط تلخ فرفیون هر یک یک مثقال بشکل نیم مثقال سوده اضافه نموده بکار برند **روغن جند** از اختراع مولف الجامع
جند بیدستر دار فلفل سفید عاقرقرحا شحم حنظل فرفیون حلتیت هر یک دو نیم درم عود صلیب سه درم نیم کوفته در یک رطل بغدادی روغن سداب داخل کرده
در شیشه کرده در آفتاب دارند تا یک هفته و هر روز دو مرتبه بهم زنند و روز هشتم بپالایند و بفشرند بعض ادویه مذکوره داخل کرده تا یک هفته در آفتاب
بنهند و بدارند و بجنبانند و روز هشتم صاف نموده بعض ادویه مذکوره سحق نموده داخل کرده تا دو هفته در آفتاب دارند پس بکار برند **روغن قاوندی کبیر**

از ترکیب ممدوح الیه که در فالج و مفاصل وغیره معمول قرنفل عود صلیب سلیخه سورنجان تلخ راسن عود بلسان هریک پنج درم سنبل الطیب سافج هندی
بیخ سوسن قرفه قسط تلخ هریک ده درم نیم کوفته در ده رطل آب شیرین یک شبانه روز خیسانیده روغن زیت دو رطل داخل کرده بجوشانند که آب رفته روغن
بماند پالیده صاف نموده شحم قاز و بط شانزده درم مومیائی چهار درم دران گداخته مرمکی سه درم جندبیدستر دو درم سوده آمیخته بکار برند روغن کلان
معمول برای فالج و لقوه وغیره امراض بارده قسط ایارج ایه افسنتین کندش بیخ بادیان شیطرج هر واحد سه ماشه عاقرقرحا فلفل سنبل الطیب بیخ سوسن
ذرنباد راسن سلیخه مر قرنفل صعتر نانخواه بیخ کرفس تخم کرفس انیسون اسارون سکبینج جاوشیر زرنباد زنجبیل دارچینی کبابه بسباسه دار فلفل کندر هریک
دو ماشه مغز بادام تلخ شش ماشه شونیز سفید تخم بید انجیر قل هریک چهار ماشه مصطکی دو نیم ماشه همه ادویه را نیم کوفته در چهار آثار آب یک شبانه روز تر کنند
بعده بجوشانند هرگاه آب بسوم حصه بماند صاف نموده روغن گل روغن بابونه روغن سوسن روغن بید انجیر هر کدام نیم پاو آمیخته باز بجوشانند که آب تمام
جذب شود و در روغن بماند پس مشک دو ماشه عنبر اشهب چهار ماشه جوزبوا دو ماشه فرفیون جندبیدستر هریک سه ماشه بسیار باریک سائیده حل نموده نگاهدارند
روغن موم مجرب برای فالج و خدر و درد اعصاب و تحلیل مواد و هر قسم باد موم یک آثار نمک شور سه آثار هر دو را در دیگ اندازند و بطریق گلاب
بکشند مثل عرق بر می آید آن را نگاهدارند و بر بدن عریان شده بمالند باید که بعد از مالیدن دو گهری پارچه بر بدن نپیچند تا باد به بدن رسد بعد دو گهری
پارچه بپوشند نوع دیگر قوی تر از اول موم سفید نیم آثار نمک سانبهر پاو آثار نوشادر شوره قلمی هریک چهتانک شنگرف یک توله قرنفل جوزبوا گل آک
افیون هریک نه ماشه باهم کوفته بموم و نمک مخلوط کرده در ظرفی انداخته وصل کرده بطریق گلاب عرق کشند و در شیشه بدارند و قدری گرفته مالش نمایند
و بالای آن کهنه بندند برای امراض بارده و ریحی مجرب است یا در قرع انبیق کشند دهن آن بند روغن جو اصل معمول جهت فالج و وجع مفاصل و جمیع امراض
بارده دماغی جو اصل یک عدد سنبل الطیب بسباسه سورنجان بوزیدان خولنجان زرنباد جوزبوا زراوند طویل بیخ نی زیره عود صلیب دارچینی هریک دو ماشه
قسط بحری قرنفل هریک سه ماشه زعفران نیم ماشه خفاش نر ده عدد در روغن زیتون در دیگ مسی قلعی دار کرده گلاب نیم من و آب دو من بر آن
ریزند و بر آتش گذارند که روغن بالا آید بگیرند و استعمال نمایند روغن مجرب جهت خدر و رعشه و فالج و استرخا و مفاصل بارده و عرق النسا از حکیم میرزا سلیمان
قصب الذریره قسط تلخ هریک سه مثقال اذخر سورنجان کبابه چینی ناردین اسارون هریک دو مثقال زرنباد دارشیشعان عاقرقرحا مغاث بغدادی
بوزیدان هریک یک مثقال مجموع را نیم کوفته با سه پیاله آب بجوشانند آن مقدار که یک پیاله آب بماند پس خوب مالیده صاف نموده روغن گل و روغن یاسمین
و روغن بابونه و روغن زنبق هریک ده مثقال داخل کرده بجوشانند چندانکه آب برود و روغن بماند پس جدوار خطائی جندبیدستر فرفیون هریک سه مثقال
جوزبوا زنجبیل هریک دو مثقال مقل ازرق یک مثقال کوفته و بحریر بیخته در هاون سنگین کنند و روغن را اندک اندک بران چکانند و بدسته بمالند تا تمام روغن
بآن جذب شود بعده ازان مومیائی معدنی قدری دران حل کنند و در شیشه نگاهدارند روغن برای اختلاج و خدر آن از حکیم اکمل خان سورنجان زنجبیل
جوزبوا دار فلفل الگنگی خردل فرفیون هریک یک توله روغن کنجد شصت توله اجزا را مثل غبار بسایند و بعد ازان در کهرل انداخته ملایم نمایند تا دو پهر
اندک اندک روغن انداخته بعد ازان خوب مخلوط نموده در آفتاب یا در جای گرم بر منبت اعصاب تا یک پهر خوب بمالند سفوف فالج از اختراع
حکیم علوی خان که خوردن آن بعد از تنقیه با یارجات برای فالج و استرخا سفید پوست زرد بیخ بادرنجبویه فقاح اذخر آمله منقی پوست هلیله کابلی هریک
پنج مثقال اسارون بهمن سرخ بهمن سفید دارچینی سلیخه قردمانا هریک سه مثقال جدوار خطائی مشک ترکی عنبر اشهب جندبیدستر هریک نیم مثقال عود بلا

کمافیطوس هر یک چهار دانگ جوزبوا انزرلوند طویل بسفایج رازیانه بادیان خطائی زنجبیل تخم سداب کهربا سندروس عود خام سنبل الطیب قسط تلخ فاوانیا
تخم سیساالیوس اسطوخودوس هر یک یک مثقال صعتر فارسی دو مثقال خارک چهری پانزده مثقال کوفته بیخته هر روز یک مثقال صبح باده مثقال عرق
بادرنجبویه بخورند **شربت ابریشم** نافع برای فالج ولقوه وصرع ابریشم نیم آثار در آب آهن تاب سه شبانه روز خیسانیده بجوشانند وصاف نموده
اسطوخودوس پاو آثار گل گاوزبان چهار توله گاوزبان نیم پاو علحده خیسانیده جوش کرده صاف نموده هر دو آب را جمع کنند و با عسل و نبات هر دو یک نیم آثار
بقوام آرند پس عود هندی مصطکی دانه هیل دارچینی عود صلیب ساذج هندی بسفایج خولنجان وج ترکی سنبل الطیب قرنفل هر یک یک توله بسباسه جوزبوا زعفران
هر یک شش ماشه عنبر اشهب نه ماشه سائیده داخل نمایند **شربت عسل** در جمیع امراض بارد عصبی دماغی بعد تنقیه وصحت جهت تعدیل مزاج و تقویت
مستعمل ست و خصوص فالج و رعشه را بغایت نیکوست عسل مصفی یک رطل با شش رطل آب باران بپزند و کف آنرا بردارند پس قرنفل خولنجان مصطکی دارچینی
عود دانه قاقلین بسباسه جوزبوا اسافج هر یک دو درم فلفل سیاه یکدرم کوفته در صره بسته انداخته جوش دهند و صره را آناً فآناً مالیده باشند و بعد قوام
فرود آورده صره مالیده دور کرده نگاهدارند و اگر بعنبر و مشک قدری خوشبو نمایند بهترست **طلا** برای فالج ولقوه از حکیم اجمل خان سورنجان بوزیدان قسط تلخ
خولنجان زرنباد جوزبوا وج ترکی عود هندی عود صلیب عاقرقرحا همه را بگلاب سوده بر فقرات پشت و محل فالج طلا نمایند و در لقوه بر سر و قفا و گردن کنند
طبیخ ضبعة عرجا برای فالج و استرخا و خدر و تشنج امتلائی نهایت نافع ست مرزنجوش بابونه حلبه حرمل شبت برگ غار سداب زنجبیل هر یک یکمن مجموعها
در نه من آب بجوشانند چون بنصف رسد ضبعه عرجا زنده دران اندازند و بجوشانند تا مهرا شود پس آب آنرا در تغار کلان یا در حوض کوچک از پارچه بگذرانند
و پر کنند و سه من روغن زیتون داخل کرده مریض را دران بنشانند و مرة بعد اخری چنین کنند **عرق تنبول** خوشبو جهت فالج ولقوه و جمیع امراض بارده دماغی
بی نظیر دارچینی چهار سیر جوزبوا بسباسه هر یک دو سیر فوفل نیم سیر برگ تنبول سفید خوشبو پانصد ورق گل سیوتی که بفارسی گل مشکی گویند چهار سیر عود هندی
نیم سیر زعفران چهار توله همه را نیم کوفته هفت صراحی عرق قرنفل که بگلاب کشیده باشند بر روی آن ریخته دو شبانه روز بگذارند پس آنرا عرق کشند و عطر آنرا گرفته
علحده نگاهدارند و عرق آنرا در شیشها کرده جدا نگاهدارند و صبح پنج مثقال و شام پنج مثقال بنوشند و اگر مسکر خواهند بجای عرق قرنفل عرق قندی یا عرق خرما کنند
عرق تنباکو از اختراع متاخرین ست برای فالج ولقوه و استرخا و استسقا و قولنج ریحی و تحلیل ریاح معده و تفتیح سدد و هضم طعام و آوردن اشتها و رفع صداع
بلغمی و اوجاع مفاصل بلغمی نافع ست تنباکو زرد خشک چهار من تبریزی و اگر تنباکو تر باشد سه چهار یک من تبریزی نانخواه صعتر هر یک پنج مثقال دارچینی قرنفل
اظفار الطیب جاشا هر یک دو مثقال همه را در چهار من تبریزی آب یک شبانه روز بخیسانند پس عرق بکشند و هر صبح و شام پنج مثقال بنوشند **عرق تنبول**
حکیم اکمل خان که در فالج و غیره امراض بارده دماغی مستعمل برگ تنبول پخته سه پاو نانخواه خولنجان زنجبیل هر یک پاو آثار صعتر دارچینی جوزبوا بسباسه قرنفل هر یک
نیم پاو عرق دارچینی دو شیشه عرق بادرنجبویه شیشه گلاب چهار شیشه بدستور معمول عرق کشند شربتی از چهار توله تا هفت توله **عرق کیتکی** اجمل خان که همان نفع دارد
گل کیتکی دو عدد جوزبوا بسباسه وج ترکی بادیان خطائی هر یک نه توله گلاب پنج شیشه عرق بادیان چهار شیشه بدستور مقرر عرق کشند شربتی از چهار توله تا هفت توله
عرق تنبول ذکاء الله خان که دافع ضعف دماغ ست گل سیوتی گل چنبیلی هر یک چهار اوقیه جوزبوا بسباسه عود هندی قرنفل گل سرخ هر یک ده اوقیه برگ تنبول
پخته سه پاو نبات سه آثار بدستور عرق کشند خوراک از هفت توله تا نه توله با شربت تنبول چهار توله و تخم شربتی هفت ماشه **عرق چوب چینی** علوی خان که در فالج
و امراض بارده دماغی معمول چوب چینی سه صد مثقال درونج عقربی خولنجان تودری شقاقل سنبل الطیب قاقلین بهمنین جوزبوا بسباسه هر یک پانزده مثقال

ابریشم خام بادرنجبویه هر یک بست مثقال دارچینی قرنفل برگ هر بجشک هر یک ده درم انیسون هفت مثقال عنبر اشهب مشک هر یک یکدرم زعفران پنج درم آب نیشکر و گلاب کهنه هر یک پنج آثار بدستور عرق کشند خوراک از ده توله تا بست و پنج توله **عطوس** که تنقیهٔ دماغ کند و لقوه و فالج و صرع را سودمند است کندش هفت درم فلفل سفید و سیاه جند بیدستر هر کدام یکدرم سداب خشک ده درم صبر سقوطری یک نیم درم خردل دو درم شونیز یکدرم کوفته بیخته اندکی از آن در بینی دمند **غرغره** مستعمل در فالج و لقوه و ثقل زبان که از رطوبات باشد از بیاض اجمل خان خردل زرنباد دار فلفل زنجبیل شونیز سافج مویزج عود هندی هر یک سه ماشه وج ترکی عاقرقرحا صعتر گل بابونه اسطوخودوس عود صلیب هر واحد شش ماشه قرنفل ده عدد جوکوب نموده چهار پاس خیسانیده در یک نیم سیر آب بجوشانند هر گاه نیم سیر آب بماند صاف نموده عسل سفید دو توله نوشادر بورهٔ ارمنی نمک هندی در آن حل کرده غرغره نمایند **غرغرهٔ دیگر** که بجهت فالج و لقوه و استرخای زبان و تنقیهٔ سر مجرب است نوشادر پنج درم فلفل سفید فلفل سیاه نمک سیاه هر کدام شش درم زنجبیل خردل عاقرقرحا مویزج بورهٔ ارمنی هر کدام چهار درم زوفای خشک هشت درم صعتر ده درم بیخ سوسن هفت درم شونیز پنج درم مرزنجوش ده درم دار فلفل هفت درم همه را کوفته بیخته دو درم از آن بیک درم ایارج فیقرا در سکنجبین عسلی و آب گرم آمیخته غرغره نمایند که عجیب الاثر است **گلقند عسلی** که در امراض بلغمی مستعمل میشود برگ گل سرخ یک آثار شهد خالص سه آثار هر دو را در ظرفی کرده کف مال نمایند که خوب آمیخته شود و تا چهل روز در آفتاب گذارند و همچنین است طریق ساختن گلقند شکری **لعوق** نافع فالج و لقوه و در امراض دماغی بارد زنجبیل زرنباد فلفلمویه فلفل سیاه دار فلفل خولنجان دارشیشعان قرنفل وج عاقرقرحا برابر سائیده با عسل دو چند ادویه بسرشند و بعمل آرند **ماء الاصول و البزور** از مخترعات والد علوی خان مستعمل برای انضاج مادهٔ فالج و لقوه و استرخای بلغمی و امثال آن تا چهار درهم ایرسا فاوانیا هر یک یک مثقال بادیان انیسون تخم کشوث تخم کرفس قردمانا پوست بیخ کبر پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس بیخ اذخر هر یک دو مثقال در یک نیم رطل آب بجوشانند تا به نیم رطل آید صاف کنند و عسل مصفی یک اوقیه حل ساخته نیم گرم بیاشامند و گاهی در این نسخه بعد گذشتن یک هفته کمافیطوس و کمازریوس و حاشا و اسطوخودوس و اسقولوقندریون و قنطوریون دقیق هر یک یک مثقال اضافه میکنند و بعوض عسل یا گلقند شکری یا عسلی شربت اصول یا شربت اسطوخودوس یا سکنجبین بزوری حار بحسب حاجت یکی از اینها بوزن ده درم داخل می نمایند و اگر از استعمال این اجزا گرمی در مزاج یا صفرا در معده متولد شود عوض این اجزا اصل السوس پوست بیخ کاسنی افسنتین رومی پرسیاوشان هر یک دو مثقال اضافه کنند و گلقند آفتابی یا سکنجبین بزوری معتدل یا بارد نمایند **معجون سیر** معمول فقیر در لقوه و فالج و صرع و رعشه و گویند که بواسیر و بهق و برص را نافع بود و معده را قوت دهد و اشتها آورد و بلغم دفع کند و قوت بدن و باه بیفزاید و رنگ را نیکو و مفرح گرداند و حرارت غریزی را برافروزد و پیران را بغایت مفید است سیر از پوست پاک کرده نیم آثار در یک آثار شیر گاو بپزند تا مهرا شود و با سه وزن آن عسل و سی درم روغن گاو بر سر آن ریزند و با یکدیگر مخلوط نموده از آتش فرو گیرند و این ادویه را کوفته بیخته با آن بسرشند قرنفل بسباسه جوز بوا فلفل گرد مصطکی قاقله صغار و کبار پوست هلیله کابلی دارچینی زنجبیل هر یک ده درم عود خام زعفران هر یک پنج درم خوراک هفت ماشه تا یک توله **نوع دیگر** تالیف حکیم علوی خان برای فالج وغیره امراض بلغمی و سوداوی معمول و تریاق سموم است و مداومت آن در زمستان تا چهل روز مفید گل گاوزبان بادرنجبویه هر یک بست و پنج مثقال بسفایج هلیله سیاه پوست هلیله کابلی عنب الثعلب هر یک دوازده مثقال و نیم همه را شب در دوازده رطل آب باران تر کرده صبح بجوشانند که ثلث بماند پالیده صاف نموده سیر از پوست پاک کرده یک رطل در آن مطبوخ داخل کرده جوش دهند که خوب مهرا شود و بیست رطل شیر تازهٔ گاو در آن انداخته بجوشانند که شیر غلیظ گردد از پارچه صاف نموده روغن گاو یک رطل داخل کرده خوب بریان کنند که روغن جذب گردد و ملعقه چمچه زنند تا سوخته نگردد بعد سه چند عسل بقوام آرند بعده زنجبیل فلفل سیاه و سفید و سلیخه و کبابه و دار فلفل و قرنفل و خولنجان و بهمنین و شقاقل و گل بابونه و مرزنجوش هر یک پنج مثقال زعفران عنبر اشهب هر یک یک مثقال سوده

آمیخته در ظرف چینی نگاه دارند بعد چهل روز یک مثقال بخورند معجون چوب چینی مخترع حکیم ممدوح که بجهت نفع دارد براده چوب چینی بست توله گل گاوزبان
بهمنین مثقال هر یک دو توله خصیة الثعلب چهار توله خولنجان سه توله ابریشم مقرض یکتوله جدوار خطائی ورق طلا هر یک دو درم مغاث بغدادی سه مثقال کوفته بیخته بعسل
سه چند قوام ساخته در شربت خوراک یکتوله معجون فلاسفه بلغم را دفع کند و هاضمه را قوت دهد و اشتها آورد و نسیان و سلس البول و درد پشت و درد گرده و اوجاع مفاصل را
نافع بود و منی را زیاده کند و باه را برانگیزد زنجبیل فلفل دار فلفل دارچینی آمله مقشر بلیله شیطرج هندی زراوند مدحرج خصیة الثعلب مغز چلغوزه بیخ بابونه نارجیل هر واحد ده درم
تخم بابونه پنج درم مویز منقی سی درم عسل مصفی دو وزن ادویه یا سه وزن ادویه بطریق متعارف معجون سازند خوراک از دو مثقال تا چهار مثقال معجون مسهل تلیین
طبع کند و فالج و لقوه و قولنج بلغمی و ریحی و استرخای اعصاب و نقرس و اوجاع مفاصل و معده و قروح کلی و مثانه و امعاء و یرقان و استسقا را نفع دهد و ریاح بشکند و گرده
و مثانه را از فضلات پاک نماید و حیض براند و اوجاع اعضا را سود دهد بگیرند غاریقون اسارون بیخ قردمانا تخم سداب هر یک دو اوقیه نانخواه قرنفل هر یک دو اوقیه حاشا
تخم کرفس هر یک سه اوقیه سنبل الطیب نعناع کوهی فطراسالیون کمازریوس اسقوردیون هر یک هشت اوقیه کوفته بیخته با عسل مصفی بسرشند و در ایام ربیع از مثقالی تا دو مثقال
استعمال نمایند معجون اذراقی مجرب برای فالج و لقوه و رعشه و اختلاج از حکیم اکمل خان کچله هر قدر که خواهند در شیر گاو یک شبانه روز بخیسانند و روز دوم شیر را دور نمایند
و شیر تازه در آن داخل کنند همچنین هفت مرتبه تبدیل شیر نموده پس شیر تازه گرفته در دیگ اندازند و کچله را در کوزه در صره بسته در آن دیگ معلق بیاویزند که ته دیگ ملتصق نشود و در
آتش بپزند تا آنکه شیر خشک شود بعده برآورده بشویند و پوست آن از کارد دور کرده براده باریک از سوهان نمایند و بست درم براده آن بگیرند پس فلفل سفید فلفل سیاه دارچینی
جوز بوا بسباسه مصطکی عود بلسان زنجبیل عود هندی قرنفل سعد کوفی آمله سنبل الطیب قاقله شونیز صندل سفید زعفران دار فلفل بادیان هر یک یکدرم عسل سفید سه وزن ادویه گرفته
بطریق متعارف معجون سازند خوراک از نیم مثقال تا یک مثقال نوع دیگر از تالیف مؤلف تحفه مجرب [illegible] افیون بغایت مجرب است و در رفع فالج و لقوه و استرخا
و امراض بارده و درد مفاصل و عرق النسا و سلس البول نهایت نافع اذراقی یعنی کچله شش مثقال در شیر خیسانیده پوست او را جدا کرده بسوهان ریزه نموده نرم صلایه کنند
و گل گاوزبان چهار مثقال بیل زرنباد مثقال صندل سفید آمله بلیله سیاه هر یک دو مثقال عود هندی یک مثقال اسطوخودوس کتیرا نارجیل مغز چلغوزه هر یک سه مثقال
قرنفل یک مثقال عسل سه وزن ادویه خوراک از یک مثقال تا دو مثقال مداومت نمایند معجون حکیم اکمل خان مقوی دماغ و اعصاب نافع امراض بارده دماغی و خدر را
بسیار مفید عود صلیب دارچینی خصیة الثعلب هر یک سه ماشه مصطکی بوزیدان مثقال خولنجان بهمنین گاوزبان برگ بادرنجبویه سنبل الطیب ماشه بسباسه برگ فرنجمشک
سعد کوفی هر یک دو ماشه سورنجان مصری تخم خشخاش هر یک چهار ماشه زعفران یک نیم ماشه دار فلفل فلفل درونج عقربی لسان العصافیر نعناع اسارون اسطوخودوس
سانج هندی سلیخه هر یک دو درم زرنباد یک نیم ماشه مشک نیم مثقال عسل خالص سه وزن ادویه کوفته بیخته بطریق متعارف معجون سازند دیگر ادویه هندیه نافع
فالج که آن را ادهرنگ گویند بعضی اطبای هند نوشته اند که در ابتدای فالج اگر برای ماء العسل عسل بهم نرسد عوض آن قند سیاه گرفته جوش داده استعمال نمایند و بعد روز چهارم منضج
بادیان شش ماشه بیخ بادیان یکتوله تخم سویه اجمود اجواین هر یک سه ماشه بال چهڑ چهار ماشه بیخ کاسنی یکتوله گلقند دو توله در یک نیم پاو آب جوش دهند هر گاه نیم پاو بماند هر روز
بنوشند و بعد نه روز یا چهارده روز مسهل دهند و برای اسهال حب جیپال ستوده اند و حب هندی و حب گهوڑچڑھی نیز بسیار ستوده و بعد از تنقیه معدلات مزاج مثل جوگراج و حب بیش
و سیماب و کچله و امثال آن استعمال نمایند و مالش بروغن دهتوره مجرب است و اگر سونف سونٹھه دیودار پوست بیخ ارند جوشانیده با عسل بنوشند نیز مفید بود و بعضی برگ [illegible]
و اسگند و بیخ سنبهالو نیز داخل میکنند و اگر بیر بهوٹی یک عدد یا پهاو کرده در برگ تنبول هر روز بخورند برای تعدیل مزاج صاحب فالج بعد تنقیه مفید بود و اگر با فالج سرفه بود
فلفل و کهنی یک جزو یا پنج جزو نبات سوده اندک اندک در دهن گیرند که مواد بلغم از سر فرود آرد و خردل عاقرقرحا سائیده بعسل آمیخته بر زبان مالند و زنجبیل نیم کوفته بعسل

هر یک یک دام پخته برگ نکاین برگ سنبهالو هر یک پاو آثار در دو آثار آب بجوشانند هرگاه نصف بماند در جای محفوظ از هوا بخار آن بگیرند **جوگراج گوگل** جهت فالج
و لقوه و رعشه و دیگر امراض بارده دماغی معمول و مجرب سونته پیپلامول چیته چب پیپل هینگ در روغن گاو برشته اجمود سرسون زرد زیره سیاه زیره سفید ریگا اندرجو
تاج پاده های برنگ گجپیپل کتکی چیتا بهارنگی پنج نمک یا جمیع اشیا را مساوی گرفته دو چند آن ترپهله بگیرند بعده هم وزن مجموع ترپهله و اشیای سابق گوگل بستیا بگیرند و همه را
سائیده در گوگل کوفته آمیخته بقدر سه ماشه تا پنج ماشه با آب گرم وقت شب بخورد خوراک تام یک توله است **نوع دیگر** تالیف پدر حکیم فتح اسد و این در فوائد مذکوره قوی تر از
نسخه اول است دار فلفل فلفل هینگ هر یک یک درم زنجبیل قسط تلخ دیودار هو بیر عاقرقرحا فلفل و بیر بنیاد هر واحد شش درم تخم حنظل بید بید سنتر هر یک دو درم پوست چیته کبابه تخم سن هر یک
سه درم پودینه پنج درم گوگل مثل کل اجزا کوفته بیخته گوگل را نرم بکوبند و بروغن بادام چرب کرده باز بکوبند تا خوب باریک و نرم شود آنگاه اجزای بیخته قدری قدری داخل کنند و قدری
روغن بادام بیامیزند و باز بکوبند همچنین کنند تا تمام اجزا آمیخته شود و یک توله شربت کامل است **حب جیپال** در فالج و استرخا و لقوه و در رعشه مستعمل گیرند جیپال یعنی حب السلاطین
و از آن پوست غلیظ که بالای اوست و پوست رقیق که میان او و مغز است دور کنند و مغز او در پارچه باریک بسته سرگین گاو در آب حل کرده در دیگ اندازند و چوبی بالای
دیگ نهاده صره را از آن آویزند بنوعی که صره در سرگین غرق ماند و بته دیگ نرسد و دیگ را بر آتش نهاده چند جوش دهند بعده صره را گرفته و مغز حب السلاطین را خوب شسته
اندک هلیله سیاه و لاجورد با هم بسایند و حبها سازند بقدر نخود و چهار پنج حب بخورانند **حب هندی** برای اخراج مواد بلغمی و ازاله درد اعصاب سابقین قدمین مجرب نوشته
بگیرند هلیله سرخ و زرد چوب و نمک لاهوری مساوی و کوفته بیخته در آب حنظل سه روز بسایند و بقدر کنار دشتی حب بسته از یک حب تا شش هفت حب بخورانند و بعد دو ساعت غذا
دهند **ایضاً** که اخلاط از دماغ و بدن برآرد ایلوه تسو هشای مکی مرچای مساوی کوفته بیخته در آب طبیخ بادیان سرشته حبها بندند و بوقت خواب دو درم تا سه درم بخورند و صباح پنج توله
انیسون در آب گرم حل ساخته بدهند و بعد اسهال حب تخم سنی مداومت نمایند **حب تخم سنی** که آنرا حب مقل و حب لقوه نیز گویند در فالج و لقوه [illegible] بعد فراغ از اسهال [illegible]
مزاج [illegible] هینگ مرچ سونته کره بیودار چیته کبابه چینی عاقرقرحا گجپیپل هینگ کچور تخم سن مساوی گوگل برابر همه کوفته بعسل سرشته بقدر دو درم صبح و شام حب ساخته با آب گرم فرو برند
حب بیشی معمول و مجرب استاد مغفور در امراض بارده دماغی عصبی مثل فالج و لقوه بعد مسهلات برای تعدیل مزاج بعمل می آید عاقرقرحا فلفل گرد دارفلفل هر یک سه ماشه پیپلامول
شش ماشه زنجبیل بیخ تیلیه هر یک یک توله تمام ادویه را کوفته بیخته با قند سیاه و روغن [illegible] بقدر حاجت سرشته مقدار مونگ حبها سازند خوراک یک حب تا دو حب **نوع دیگر** فالج و لقوه
و ریاح هر قسم را دافع و نافع بیشی یعنی بچهناک یکدرم فلفل زنجبیل بسباسه جوزبوا قاقله هر یک یکدرم مصلایه نموده با آب لیمو بقدر فلفل سیاه حبها سازند خوراک دو سه حب بعضی درین نسخه کبابه
و نمک هندی نیز داخل میسازند پرهیز از بادی و ترشی ضرورست **حب سیماب** برای فالج و لقوه و مانند آن نافع از بیاض استاد مرحوم تخم دهتوره سیاه سیماب هر یک ده ماشه در آب
ادرک کهرل نموده بمقدار ماش حب بسته بخورند **حب کچله** نافع فالج و لقوه و امراض دماغی بارد بلغمی و سفید و کمر و ریاح آن کچله پانزده عدد در آب تر نمایند و بعد هر روز تجدید
آب کرده باشند و بعد از آنکه نرم شود پوست آنرا خراشیده بسوزند هرگاه دود آن رفع گردد از آتش برآورده سائیده برابر آن فلفل گرد سوده آمیخته حب بقدر فلفل بندند و یک حب
صبح و یکی شام بخورند **حب [illegible]** که آنرا [illegible] گویند معمول حکیم کاظم صاحب بچهناک سفید [illegible] بشیر ماده گاو [illegible] پیپل مرچ سیاه سهاگه [illegible] مساوی کوفته در آب لیمو [illegible]
تا دو روز یعنی هشت پاس کهرل نمایند و بقدر دانه جوار یا نخود حب بسته و سایه خشک کرده نگاهدارند در لقوه یک حب فرو برند و یک دو حب در روغن کنجد یا روغن گل حل کرده [illegible]
[illegible] ضماد نموده وقت شب ببندند و بالایش [illegible] کهنه بندند [illegible] هوای سرد پرهیز دارند و در سینه آب یا ادرک یا برگ پان و برای [illegible] باشکر سرخ [illegible] در اسهال با افیون خالص [illegible]
و این حب حضرت استادی مفتی محمد شرف الدین صاحب [illegible] اکثر در امراض بارده مثل صداع بارد و نزله و سرفه و حمیات مزمنه و جز آن استعمال می فرمودند و در طب [illegible]
نوشته که این حب شنگرف برای جمیع تپهای عفنی و تپ لازمه و تپ غیر منضبط سوای تپ دق و تپ خالص صفراوی مجرب است **حب سیاه ایضاً** مستعمل حکیم ممدوح چونه [illegible]

کنند یک آثار فولاد سار بدر پشیر یادہ گاو و نرکچور سہاگہ پیپل سیاہ زنجبیل ہمہ مساوی کوفتہ و سیماب آمیختہ در آب ادرک کہ ہم وزن ادویہ بلکہ زیادہ ازان باشد کھرل نمایند کہ خوب حل شود بعدہ
حبہا بقدر فلفل ہندی بندند و در سایہ خشک کردہ برای طفل یک حب و برای جوان از دو تا چہار حب با دو سہ برگ تلسی و اگر نباشد با برگ پان بخورند ما لجہ بدہند در لقوہ و فالج و تشنج و قولنج
ریحی و تخمہ و درد پہلو و غیرہ امراض باردہ حکم اکسیر دارد در تپہا و مزاج گرم با شیرہ خرفہ و در بلغم بدون بدرقہ استعمال نمایند حب عظیم الشفا برای فالج سم الفار طباشیر سفید ہر
دو ماشہ کتہ سفید چہار ماشہ ہمہ را با آب ادرک بمبالغہ تمام بسایند و حب بقدر یک رتی سازند و یک صبح و یکی شام بخورند تا ہفت روز و در تمام مدت بخوشند از خوردن این حب
تپ و سہال خواہد شد طعام بی نمک بخورند و گوشت نخورند حب ہندی برای فالج دار فلفل تخم کنائی نمک سانبھر اجوائن کباب چینی برابر با آب کھیکوار و آب برگ اگر و اگر نیابند آب ادرک باشد
بہتر است حب بقدر نخود بستہ یک صبح و یک وقت خواب شب بخورند دوائیکہ فالج و لقوہ و مفاصل را نافع است پوست بلیلہ پوست آملہ
نرکچور سونٹھ چاب چینی اجمود بابرنگ ہلدی بول وبودار دارچینی لونگ تج پترج الایچی خرد ناگیسر ہر یک سہ درم گوگل زرد نیم آثار با قندی روغن گاو چرب ساختہ کوفتہ بیختہ بقدر
چہار درم علاوہ ساختہ ہر روز یکی بخورانند **ایضا** فالج و لقوہ و تشنج و خدر و رعشہ و اختلاج و سائر علل بلغمی و باردہ را نافع است ... کوفتہ بیختہ
کہ چند بہم بود آمیختہ بخورانند خوراک دو درم **ایضا** جست و قلعی و سیماب و سنکھیا سیاہ ہر واحد دہ ماشہ مرچ سیاہ پنج درم گرفتہ اول جست و قلعی را گداختہ در ظرفی کہ سیماب باشد اندازند
تا گرہ بستہ شود پس تش باسن کھرل نمایند و بیش سایند و اندک اندک آمیزند بعدہ فلفل ہمین دستور داخل کردہ ہر دو باسن کھرل سازند بقدر یک برنج با برگ تنبول بخورند غذا گوشت طیور
ایضا نافع فالج و لقوہ و جمیع امراض بلغمی برنج دو درم فلفل ... زیرہ سیاہ کلونجی ہر یک سہ درم عسل نیم رطل بدستور معجون ساختہ یک مثقال بخورند **روغن** دھتورہ کہ برای فالج
و لقوہ و رعشہ و مفاصل معمول است و جمیع امراض باردہ را نیز فائدہ میکند سیماب تخم دھتورہ زہر ہر یک دو درم روغن کنجد ... ادویہ را کھرل کردہ در روغن گرم نمایند تا آب
شود بعدہ ازان از آتش گرفتہ ادویہ بیندازند و از دستہ آہنی خوب حل شود و بکار برند **روغن ہرتال** کہ برای فالج ... ہر یک ... سم الفار
بادام ... روغن ... باقرص مذکور بجوشانند تا مرض
باند فرود آورده صاف کرده بکار برند و اگر برای ... خواہند اول ... بعد ازان برگ پان ... **روغن بیش** برای فالج و رعشہ و خدر و اوجاع بلغمی و ریحی ازمجربات ...
بیش سیاہ کچلہ عاقرقرحا تخم دھتورہ اجوائن خراسانی بیخ کنیر سفید افیون گھونگچی سفید ہر یک دو دام مالکنگنی کلونجی ہر یک نیم دام ہمہ را کوفتہ در شیر گاو دو سہ روز ترکنند و چون
خشک شود روغن کنجد یک آثار و بالا و شیر بز یک نیم آثار آمیختہ در ظرف آہنی با آتش ملایم بجوشانند چون شیر بسوزد و روغن بماند برای باہ ... نیز فائدہ دارد **روغن** ...
از بیاض ... برای فالج و لقوہ و رعشہ و مفاصل و جمیع امراض باردہ ... برگ ... سیاہ برگ زقوم ہر یک یک دام ...
در یک آثار تیل کنجد بسوزانند انگاہ صاف نمودہ بکار برند مؤلف مفتاح المجربات درین نسخہ برگ بھنگرہ اضافہ نمودہ و جملہ روغن ادراق ... ساختہ و ترکیب آن چنین نوشتہ کہ ہمہ برابر
گرفتہ کوفتہ آب برآورند و با مساوی ہمہ روغن کنجد بجوشانند کہ روغن بماند بعدہ قدری قسط و مرمکی سودہ افزایند و بعضی آب برگ بھنگرہ آب برگ ... افزایند **روغن** ...
مجرب مستعمل مولوی حکیم شریف خان در فالج و تشنج و جمیع دردہا و امراض باردہ بگیرند ... دست و پای او ... در دیگی کہ آب دران بقدر بست آثار باشد
در جوش باشد اندازند تا خوب پختہ شود و مضمحل گردد صاف کردہ آب آنرا نگاہدارند پس فلفل ... مالکنگنی ... ہر یک نیم پاو تخم دھتورہ یک آثار ...
افیون خالص ... دام ... در یک من آب ... با آتش ملایم بجوشانند تا پانزدہ آثار آب بماند ... آب را ... سیاہ ...
خالص ... نمودہ بر آتش تیز بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند صاف کردہ استعمال نمایند و حکیم اکمل خان ... این روغن ...
وزن او روغن کنجد آمیختہ استعمال میفرمودند **اقوال حذاق** حکیم شریف خان صاحب می نویسند کہ استعمال ... طعام ... چہار روز ...

بعده شوربای کبوتر بی روغن میدادند بعد از آن شوربای جوجه کبوتر میکردند و امر بخوردن گوشت آن نمی‌نمودند بعده درین شوربا غلهٔ گرم بقدر سه تولهٔ انداختند پس از آن در
حبوب غله‌ها افزودند بعده روز نهم به شحم داخل میکردند بعد از آن روز شانزدهم و هیجدهم به تنقیهٔ عام استفراغ ماده مع مراعات حال دماغ میفرمودند پس روز بیست دوم و بیست و پنجم
یا بیست و ششم و بیست و هشتم حبوب مثل حب ایارج وغیره استعمال می‌نمودند و باید که میان هر دو مسهل استفراغ استعمال منضجات میکرده باشند بطوریکه نضج دهند پس استفراغ نمایند بعده اعاده
منضجات کنند باز ازان مسهل استعمال نمایند و علی هذا القیاس تا آنکه ماده از بدن مرض زائل گردد و اعصاب تقویت یابد و منضج از صناعت ابن تلمیذ اسطوخودوس افسنتین قنطوریون دقیق تفاح ادخر
بادیان تخم کرفس بیخ کاسنی بیخ اذخر بیخ بادیان بعضی از این دو درم و بعضی سه درم بگیرند و در دو رطل آب بشب تر کرده صبح جوشانیده گلقند ده مثقال
داخل کرده صاف نموده بنوشند چند روز بر نهار تا آنکه آثار نضج ظاهر شود بعد از آن تنقیهٔ تامه بعمل آرند با فزایش برگ سنا سه درم مغز فلوس پانزده مثقال شکر سرخ ده درم و روغن
بادام یا روغن بید انجیر و اگر احتیاج بقوی‌تر ازین در اول مرتبه یا در مرتبهٔ ثانی افتد بران ترید سفید محکوک یکدرم یا یک نیم درم غاریقون نیم درم سفید نیم درم یا زیاده ازان افزایند بعد از آن
یک روز راحت دهند بدون گلقند با عرقیات عنب الثعلب بادیان و اذخر و بعد دو مسهل باز چند روز منضج داده حب ایارج یا حب منتن وغیره خورانند و مسهل مذکور بعد حذف مغز فلوس
فقط ایارج مع ترید و غاریقون حسب حاجت و قوت مزاج مریض و ضعف آن بدرقه حبوب مذکوره سازند و در آخر شب حبوب با عرق بادیان وغیره خورند و صبح مطبوخ مذکور دهند
و حب ایارج درین مرض کثیر النفعت ست و استاد کامل المعی اکثر استعمال او درین مرض میفرمودند و من هم بهدایت ایشان میکنم و استعمال حبوب بعد انضاج و تنقیهٔ عامه باید کرد و در استعمال آنها
بادرقه مطبوخ و بدون آن حسب حاجت اختیار دارند و نسخهٔ حب ایارج مذکور شد و نسخهٔ حب منتن همانست که در قول صاحب کامل بیاید لیکن درینجا پوست هلیله زرد و انزروت عوض مرو فربیون
وجند بیدستر و وزن همه اجزا مساوی و نسخهٔ حب شبیار همان حب شبیارست که در قول ابو منصور مذکور شود لیکن درینجا بعوض هلیله نوشته و عاقرقرحا یکدرم افزوده و حرمل بجای حنظل
آورده و صفت حب بیمارستانی که ستودهٔ شیخ الرئیس ست ایارج فیقرا یکدرم جند بیدستر نیم درم شحم حنظل ربع درم و فربیون یک دانگ کوفته بیخته حبها سازند و حبها یک شربت ست
و حکیم عابد نوشته که این روغن عجیب الفعل ست و بتجربهٔ صحیح یافته قسط تلخ فلفل عاقرقرحا فربیون جند بیدستر هر یک هفت درم باریک سائیده در نیم رطل روغن نرگس آمیزند و این سعوط نافع
زیره کرمانی جند بیدستر کندش سکبینج مساوی کوفته بیخته در آب مرزنجوش و شیر زنان حل کرده دو قطره در بینی چکانند و مشام تا نافع فالج و خفقان بارد و جمیع امراض عصب تالیف علوی خان
همان نسخه انفاحه ست که در علاج امراض دماغی از ضعف دماغ گذشت لیکن درینجا عوض شکوفه جوز بوا ست و تا پوست ترنج وزن هر یک یک مثقال و عنبر یک نیم مثقال
و روغن نرگس و روغن یاسمین هر یک یک مثقال و بهار نارنج و علف هندی و گلاب مطروح ست و نوشته که ادویه را در عرق گل نارنج بسایند و عطریات داخل کرده
صلایه کنند تا قابل انعقاد گردد و بشکل سیب ساخته دائم ببویند ضماد تالیف والد علوی خان که من بعض اصلاح آن کرده‌ام گفته مجرب محلل ست بعد تنقیه استعمال
نمایند جند بیدستر عاقرقرحا فربیون زرنباد عود هندی عود صلیب جوز بوا بر گ مورد سورنجان لعبت یا زهرا ان مرزنجوش اسطوخودوس سنبل الطیب بغدادی مخالف نقره طلا منغل
مساوی سائیده روغن قسط آمیخته بر سر و فقرات گردن و خاصره ضماد کنند لخلخهٔ نافع عاقرقرحا قرنفل قاقله کوفته بیخته بقدر نیم دانگ در بینی دمند نشوق
نافع مومیائی قراطه در روغن نرگس و یاسمین و سوسن هر یک دو دانگ مشک جند بیدستر هر یک قیراط حل کرده بقدر دانگی استنشاق نمایند مضوغ نافع کندر مصطکی زنجبیل قرنفل
بیخ ترکی کوفته بیخته بقدر جوز بوا حب ساخته دائم در دهن دارند مغرغرهٔ قویه مستعمل بعد تنقیه وقت انتها خردل عاقرقرحا پوست بیخ کبر مساوی کوفته بیخته بطبیخ
زوفا آمیخته غرغره کنند معجون ابن تلمیذ نافع فالج و لقوه فلفل قرنفل سلیخه سعد برنگ کابلی جوز بوا هر یک مثقال حب الفلیل شش مثقال ترید سفید شکر سفید هر یک
بیست و چهار مثقال زنجبیل ده مثقال کوفته بیخته بعسل سه چند قوام نموده بسرشند شربتی از پنج مثقال تا هفت مثقال و باقی نسخه‌ها در اقوال دیگر اطبا بیاید و لطف
اقتباس می‌نویسد که در فالج التجی اول قی کردن اگرچه اثری عظیم دارد بجهت آنکه تحریک اخلاط و تهییج آنها میکند و قی سده قوی عصب از آفات فاسده لیکن اکثر بر کسانی که

باقی ماند بزردهٔ بیضهٔ مرغ برشته مسحوق بانک زعفران و روغن گل ضماد کنند که موجب زوال سرخی می شود و حجامت قفا بستور نکته از جیلانی گفته که سرخی ملتحمه
دلالت بر ورم دماغ یا الم دران یا بر ابتدای او می نماید ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبهٔ نافع رمد حار چشم عصارهٔ مامیثا و خولان و زعفران و صمغ عربی و
مامیران مساوی شیاف ساخته بآب مطبوخ پوست خشخاش سائیده ضماد کردن مجرب سویدی ست و کذا اکتحال انزروت سوده و سفیدی بیضه سرشته بر پپوٹا
طلا و پپوٹا نبندد و تنور گذاشته تا خشک گردد پس مثل غبار سائیده و نصف او شیشم و نصف او زعفران و نیز مثل انزروت نبات اضافه کرده در مصعب مجرب ست
و کذا برگ سماس و شیشم و انزروت در گلاب خوب جوشانیده و شیشم باوردهٔ خشک کرده و نصف او نبات و ربع او هر واحد از زعفران و عصارهٔ مامیثا آمیخته مثل غبار
سائیده مجرب نوشته و کذا اکتحال آب عنب الثعلب صائم مجرب گفته و ضماد حب الآس بشکران یا پست جو و کذا حماض بر پسن سوده و کذا عصی الراعی و کذا برگ
بنفشه سبز و کذا حی العالم و کذا آرد جو با آب برگ خرفه و کذا آرد باقلا با سفیدی بیضه آمیخته و کذا آب برگ گل سرخ و کذا آب انار شیرین بریان و کذا آب گل نار خشک
کرده بر پسن سوده و کذا بهی بریان تنها سوده یا با نان خمیری سائیده و کذا آب کاهو با آرد جو و کذا اکلیل الملک تنها یا بزردی بیضه یا غبار آسیا یا خشخاش
یا کاسنی آمیخته و کذا اسفیداب ارزیز بسرکه و روغن گل آمیخته و کذا اسپغول مسلم در آب کشنیز پخته و کذا برگ سروسبوق و کذا آب برگ بنفشه سبز با پست جو و کذا گل
بهی تر یا خشک کذا طباشیر سوده بگلاب سرشته بر پیشانی و کذا آرد جو با آب عصی الراعی یا با آب برگ و خیوط دشاخ نرم انگور مخلوط کرده و یا با آب عنب الثعلب سرشته و کذا
تخم خشخاش و حلبه مساوی سوده بگلاب سرشته و کذا مامیثا و زعفران و خولان بآب کشنیز سبز سرشته و کذا زعفران و گل سرخ و اکتحال حی العالم و کذا دخان قطران
و کذا انزروت یا در آب برگ عوسج حل کرده و کذا آبنوس سوخته مغسول و کذا شبنم که بر درخت افتد و کذا ترشی ترنج در ابتدای رمد صفراوی و کذا لعاب بهیدانه و نبات سفید
و کذا شیاف ابیض با آب بارتنگ سوده و کذا انزروت مربی بشیر جریا نبات سفید و نشاسته و کذا اشادنج مغسول بشیر زنان و کذا اسفنج سوخته مغسول و کذا شیاف
مامیثا در مقدمه و حدیث و کذا عصارهٔ گل کدو و کذا چوب ساج سوخته در آب سرد کرده و مامیثا مساوی سائیده و کذا مس سوخته بمرات کثیره بگلاب یا با بهشت که
نفع عجیب دارد و قطور آب کشنیز سبز و شیر زنان هر دو برابر و کذا اسفیداب رصاص بست بار در آب شسته در ظرفی با گلاب تا ده روز در آفتاب گذارند
و بر ظرف پارچه بندند تا از غبار محفوظ ماند بعده بسفیدی بیضه آمیخته در چشم چکانیدن و کذا شبنم که بر نی افتاده باشد قبل طلوع آفتاب جمع کرده و کذا صمغ عربی
در گلاب حل کرده و کذا اسماق در آب بارتنگ حل کرده و یا در گلاب خیسانیده در ابتدای رمد و کذا خولان و شیر دختران سوده و کذا شیاف ابیض
با آب عنب الثعلب حل کرده که بسرعت نفع عجیب بخشد و انکباب بر بخار زن در دو آب جوشانیده و کذا بابونه با آب و سرکه پخته و تا آخر رمد برای تحلیل بقایا
مواد و تسکین الم و شمیم صندل و گلاب و کافور و شرب دیاقوذا هر واحد نافع رمد حارست و ادویهٔ مسکن مرجع در علاج کلی رمد مسطور شد و ادویهٔ مانع
انصباب مواد در علاج رمد بلغمی مذکور گردد حسب حاجت از انجا اخذ نمایند اطریفل کشنیزی مقوی دماغ و معده و معمول در امراض سر و چشم
و گوش از ابخره و نزله پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آمله مساوی کشنیز خشک مقشر برابر همه ادویه کوفته بیخته بروغن بادام
یا روغن گاو چرب کرده با سه چند شهد خالص مقوم سرشته و بعد چهل روز تا یکتوله بخورند و اگر اجزای مذکوره را بطریق سفوف همراه نبات یا نمک
بخورند و یا کوفته در آب شب تر کرده صبح صاف نموده در فصل و مزاج حاره با شربت مناسبه یا نبات بقدر دو توله استعمال کنند نفع با مراض مذکوره
در دفع قبض نماید نوع دیگر که در تقویت دماغ و رفع یبوست و منع ابخرهٔ معده معمول پوست هلیلهٔ کابلی پوست هلیلهٔ زرد پوست بلیله آمله هر یکی کشنیز
مقشر گل سرخ گاو زبان هر واحد یکدرم مغز تخم کدوی شیرین تخم خشخاش سفید هر یک سه درم مغز بادام ده توله قند سفید با عسل سه چند ادویه اطریفل پاد یان

نافع امراض چشم است و هر که برین ادامت نماید از ضعف بصارت در امان ماند پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله کشنیز گل سرخ صندل سفید
هر یک یک توله بادیان هفت توله یعنی هم چند همه ادویه و در نسخه مفتاح المجربات دو چند همه ادویه است کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده به سه چند عسل یا شکر سفید مقوم بسرشند خوراک
دو توله و اگر روغن بادام نباشد دو توله مغز بادام اندازند **اطرحاطیقون** نافع از برای اورام و مواد حار چشم انزروت مربی در شیر خره درم شیاف مامیثا پنج درم
صبر دو درم افیون زعفران هر یک یکدرم اگر گرما باشد مامیران نیم درم و اگر سرما بود نیم درم اضافه نمایند و بنهایت باریک نموده بکار برند **برود کافوری** سرخی و گرمی
چشم را مفید است توتیای کرمانی بآب غوره انگور پرورده پنج درم کافور یک قیراط کوفته بحریر بیخته استعمال نمایند **برود دیگر** جهت رمد حار بغایت نافع است توتیای کرمانی
را کوفته بحریر بیخته در آب تازه هشت روز پرورده خشک کرده دیگر بار باریک سوده استعمال نمایند **برود مامیثا** نافع است که چشم را در یکروز باصلاح آرد و رمد را دور نماید و
ضربان بنشاند و وجع ماده کند شیاف مامیثا انزروت عربی هر یک هشت درم زعفران دو درم کتیرا یک درم افیون نیم درم کوفته بیخته بآب باران یا بادیان بسرشند
وقت حاجت بسپیدی بیضه مرغ حل کرده بعمل آرند **حب هلیله** جهت اقسام صداع و مالیخولیا و امراض سر و چشم مفید و همواره معمول پوست هلیله زرد پوست
هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله گل سرخ هر یک سه ماشه سنای مکی شش ماشه غاریقون سفید نرم تربد سفید مجوف تراشیده لاجورد مغسول هر یک هفت ماشه کوفته بیخته
بآب تازه حب ها بندند خوراک یکدام بروغن بادام چرب کرده بورق نقره پیچیده بآب نیمگرم وقت پنج شش گهڑی شب باقی مانده اگر لاجورد نباشد صبر مصطگی
رومی هر یک دو درم عوض آن کنند و گاهی باوجود بودن لاجورد صبر نیز همان وزن اضافه نموده میشود **نوع دیگر** مختصر و معمول و جهت امراض سر و چشم
فائده عظیم دارد هلیله سیاه هلیله زرد هلیله کابلی آمله بلیله گل سرخ هر یک چهار ماشه سنای مکی هشت ماشه کوفته بروغن بادام چرب کرده حب بندند و ورق نقره گرفته
یکدام وقت شب بعرق مناسب یا بآب گرم بخورند و بالای آن هر گاه دو سه گهڑی روز برآید مطبوخ مناسب بنوشند **حب شبیار** صداع و درد چشم را نافع است
صبر سقوطری بست درم پوست هلیله زرد ده درم کتیرا مصطگی مقل نیاز زعفران هر یک دو درم گل سرخ پنج درم کوفته بیخته بگلاب حب سازند شربت دو درم **نوع دیگر**
مختصر برای رمد و صداع و ابتدای نزول صبر سقوطری سقمونیای مشوی هر یک یک مثقال پوست هلیله زرد دو مثقال و نیم کوفته بیخته بگلاب حب سازند **حب سرخ**
که جهت تحلیل مواد چشم و تسکین درد در آخر رمد و بل مجرب و آزموده است گیرو چهار درم افیون یکدرم زنجبیل ربع دام صمغ عربی ربع دام همه را کوفته بیخته اگر ورم
باشد بآب کشنیز سبز و اگر نزله بچشم افتاده باشد در آب کنار حب بندند و وقت حاجت ساییده بالای چشم را بساده یا در آبهای مذکوره ساییده ضماد نمایند **حب سبز**
مجرب برای امراض مذکوره پهٹکری دو دام افیون یکدام حضض چهار دام برگ نیم نیم چهد زعفران پنج سرخ همه را ساییده در ظرف آهنی قدری آب داخل نموده از دسته
آهنی خوب کهرل کنند بعد از ان بر آتش گذارند تا آب وجذب شود و لائق حب بستن شود پس حب بسته بکار برند و گاهی یکدرم صبر هم داخل میکنند **حب رمد** نافع درد
چشم و ابتدای سبل و ظفره و جرب همواره معمول حضض هشت ماشه افیون دو ماشه پهٹکری بریان چهار دام شب یمانی را بریان کرده در آب لیمو یکپاس در دسته آهن در ظرف آهنی حل
نمایند که قابل حب بستن شود حب بندند و بآب ساییده حوالی چشم ضماد نمایند و اندک در چشم کشند در زمستان اندک گرم و در تابستان سرد و اگر آب لیمو نباشد بجای آن شیره
برگ تمر هندی حماض یا دیگر بندند و از ان حل سازند **ایضا** که برای درد رمد بهتر ازین دوا نیست پهٹکری بریان دو دام پخته زرد چوب هفت ماشه افیون پنج ماشه در یکپاو
آب لیمون کاغذی در کڑاهی آهنی انداخته آتش نرم کنند و بپزند و حل سازند تا قابل حب بستن شود پس بسته دارند و طلای رقیق بر چشم نمایند و اندکی از ان در گوشه اندرون کشند
ذرور ابیض که رمد را مجرب است انزروت را با شیر خر یا شیر دختران سرشته بر چوب گز چسپانیده در تنوریکه قریب سرد شدن رسیده باشد بگذارند و احتیاط کنند که نسوزد بیخته
انزروت باریک چون ساییده در رمد بکار برند **ذرور چشپاهم** که در جمیع اقسام رمد نفع تمام دارد چشپاهم که بهندی چاکسو گویند مقشر کنند در سرگین خر بپخته

یابیدون آن ع دو حصه از آن بگیرند و از نبات مصری و مامیران چینی یک یک حصه و همچون غبار بسایند و در رمد بعد از چند روز بچشم اندازند و اگر انزروت
مدبر و شیر خر بدل مامیران کنند بهتر باشد **ذرور کافوری** که حرارت چشم و رمد خفیف را دور سازد صدف سوخته مروارید ناسفته هر کدام دو درم نشاسته
یکدرم کافور دانگی کوفته بیخته بکار برند **ذرور الکایا** که در هیج و ابتدای رمد نافع انزروت بشیر خر پرورده نشاسته صمغ عربی نبات مساوی کوفته بحریر بیخته استعمال
نمایند **ذرور** که جهت در چشم اطفال و رفع ثقل و صلابت اجفان آنها همواره معمول است انزروت سرخ یک جزو سنگ بصری دو جزو چاکسو مقشر چهار جزو
ذرور بسازند و پلکها بر و انشیر پراکنند و بند کرده بالای چشم مالیده از نان گندم و روغن و شکر درست کرده گذاشته بر فاده بر بندند و اگر گرمی غالب باشد و
تسکین زیاده مطلوب بود برگ کاو شاخهای نرم انار سائیده بجای مالیده بر چشم بندند **شیاف ابیض** جهت همه امراض حاده و تحلیل ورام و ردع آن
معمول نشاسته یکدرم سفیده ارزیز صمغ عربی کتیرا هر یک سه درم بالعاب اسبغول یا سفیده تخم مرغ شیاف سازند **شیاف ابیض افیونی** رمد گرم را
نافع بود و درد صعب را بنشاند سفیده هشت درم صمغ عربی پنجدرم افیون کتیرا هر یک یکدرم بسفیده تخم مرغ بسرشند و شیاف سازند **شیاف ابیض**
انزروتی ابتدای رمد را نافع بود سفیده ارزیز هشت درم انزروت مربی بشیر خر کتیرا هر یک چهار درم بسفیده تخم مرغ شیاف سازند **شیاف ابیض**
کافوری که رمد دموی و صفراوی را نفع کند و درد آنرا بنشاند سفیده اسفیداج مغسول شش درم انزروت مدبر بشیر خر سه درم کتیرا دو درم نشاسته پنجدرم افیون
نیم درم کافور دانگی همه را کوفته بیخته بسفیده بیضه سرشته شیاف سازند و در سایه خشک نمایند و وقت حاجت در شیر دختر سوده استعمال کنند **شیاف بریوها**
رازی نوشته که در اکثر انواع رمد سودمند است چنانچه در اغلب احوال همان روز چشم را باصلاح می آرد و اقاقیا مس سوخته مرمکی حضض هندی [illegible] کندر هر کدام
یک جزو زعفران ربع جزو کوفته بیخته بآب شیاف سازند و بسفیده تخم مرغ حل کرده استعمال نمایند **شیاف سماق** صغیر جهت رمد و حرارت چشم و التهاب
و حکه و دمعه و جرب و سبل و ظهور حدقه و ماق و التصاق پلک مجرب است سماق بیدانه ده جزو سفیداب یکجزو کتیرا نیم جزو کافور ربع جزو بدستور متعارف شیاف سازند
شیاف شب که رمد حار و دمعه و اکثر امراض چشم را نافع و مجرب بگیرند شب یمانی و در ظرف آهنی انداخته بر آتش گذارند که بریان شود و بالیده شده منتفخ گردد
پس در همان حالت بر سر آتش آب انار ترش در همان ظرف آنقدر اندازند که شب یمانی را بپوشد پس بآتش ملایم بجوشانند که خود بخود آب خشک شود هرگاه
که آب بجذب آید و قابل حب بستن شود زود و تر بر آورده در ظرف چینی بگذارند و شیاف سازند و بآب سائیده در چشم کشند **شیاف کافور**
جهت رمد گرم مجرب است سفیده ارزیز سه درم کتیرا صمغ عربی هر یک چهار درم کافور نیم درم کوفته بیخته شیاف سازند **شیاف علوبخان**
بعد از تنقیه بکار آید جهت رمد و قروح چشم و گوش و مجرای احلیل چون با شیر دختر سائیده استعمال نمایند نافع میشود انزروت سفید سائیده با شیر
خر خمیر کرده با آتش ملایم بریان نمایند پس دو مثقال از این انزروت مدبر بگیرند و صمغ عربی کتیرا هر واحد سه مثقال حضض مکی نشاسته سفیده کاشغری
هر واحد یک مثقال کوفته بیخته بلعاب اسبغول سرشته برابر جو شیاف سازند و وقت حاجت با شیر دختر یا شیر خر سوده بکار برند **شیاف حنا**
جهت رفع سرخی چشم آب حنا نیم پاو شب یمانی نه ماشه افیون سه ماشه هر سه ادویه در کراهی آهنی انداخته بر آتش نهاده بپزند و از دسته چوب
نیب حل سازند هرگاه غلیظ شود فرود آورده شیاف بسته بکار برند **شیاف زبد البحر** نافع رمد و دمعه و حکه و سرخی چشم زبد البحر کات
سفید شب یمانی بریان پوست هلیله زرد رسوت افیون توتیای سبز مساوی با آب سائیده شیاف سازند و در چشم کشند **شیاف نارنج**
که جهت منع نوازل و سرخی و رمد و جرب و حکه و دمعه و حفظ صحت چشم و امراض پلک مجرب توتیای کرمانی بآب نارنج پرورده ده درم کتیرا

قشا سته انزروت گل سرخ صبر زرد حضض هلی هر یک یکدرم سفیداب قلعی بلیله زرد مع خسته هر یک دو درم افیون ربع درم شیاف سازند **شیاف**
که جهت رمد مجرب ست رازی و عجیب النفع ست فی الاخوین صبر اقاقیا مامیثا زعفران هر یک یکدرم افیون صمغ عربی هر یک نیم درم کوفته بیخته باب کاسنی سبز
شیاف سازند و در میان آب سوده اکتحال نمایند **شیاف وردی** صعوبت درد چشم را در حال نشاند گل سرخ پانزده درم زعفران هشت
درم افیون ده درم سنبل الطیب دو درم صمغ عربی یک درم باب باران شیاف سازند **شیاف جالب النوم** جهت وجع شدید و هیجان ورم
نافع و از انصباب مواد قوی التجلیب مانع مامیثا شش درم صمغ عربی سه درم انزروت عربی افیون مزاج سوخته هر یک دو درم باب باران شیاف
سازند و بسفیدی بیضه بکار برند **شیاف سنج** تسکین درد در یک روز تحلیل ورم در یک ساعت کند جند بیدستر صبر افیون قلقطار سوخته هر یک
دو مثقال سنبل حضض هر واحد چهار مثقال اقلیمیا شش مثقال سفیداب ارزیز هشت مثقال مس سوخته مغسول چهارده مثقال اثمد
اقاقیا صمغ هر واحد چهل مثقال بآبیکه در ان گل سرخ جوشانیده باشند خمیر کرده شیاف سازند و بسفیدی بیضه استعمال کنند **ضماد** که وجع
شدید را نافع و معمول استادی مرحوم صندل سرخ شیاف مامیثا صبر فوفل صمغ عربی افیون اقاقیا مساوی باب عنب الثعلب یا آب کشنیز
و وقتی که وجع و ضربان شدید تر بود یا طبیخ کوکنار یا آب کاهو سرشته بر پلک ضماد نمایند **طلا** که مجرب و بره الساعة نوشته شب یمانی سوخته باسس
وزن آن سیماب سحق کرده و سنایکا و آمیخته بر پلک طلا کنند **عصاره آمله** که در رمد بعد چند روز معمول ست و خیلی سودمند لیکن در ابتدای
رمد استعمال نباید کرد و از برای ضعف بصر و سوزش چشم و ابتدای نزول الماء و رفتن آب از چشم نیز نافع بگیرند آمله تازه دو در هاون سنگین یا چوبین
بکوبند و آب آنرا در پارچه بفشارند و بر آتش ملایم بپزند و از چوب نیب حرکت دهند تا بقوام عسل غلیظ آید بعد از آن در ظرف چینی یا سبو نگاه دارند
و وقت حاجت قدری ازان بآب سوده در چشم کشند **مغسول** که در رمد حار و حکه و دمعه حار معمول ست پوست هلیله زرد و پوست بلیله آمله هر سه
برابر نیم کوفته بقدر دو تولہ گرفته شب در آب تر کرده در هوا گذارند و صبح از خواب برخاسته این آب را در کف گرفته چند دفعه چشم زنند بار بهمین آب چشم
بشویند **قطور** که جمیع اقسام رمد را نافع ست بهدانه جوشانیده تخم کشنیز هر یک بست دانه حلبه پنج دانه انزروت سفید دو درم شکر نیم درم مامیران
دو دانگ کتیرا یک دانگ زعفران نیم دانگ در آب جوش دهند و در شیشه نهاده صبح و شام تقطیر سازند **گهره معمول** از برای درد
چشم و رمد و دمعه بسیار مجرب لیموی کاغذی نیم آثار افیون خالص سه دام شب یمانی نیم پاو اول شب را در ظرف آهنی بریان کرده بعد از ان
افیون داخل نموده و آب لیمو قدری نیز داخل ساخته از دسته آهنی حل کنند تا مخلوط شود و آب لیمون فانی گردد بعد از ان بهمین دستور آب
لیمون داخل کرده باشند تا که بخوبی وجه مخلوط شود و جها بسته نگاه دارند و وقت حاجت باب سائیده اندکی گرم کرده گرداگرد چشم طلا نمایند و اندکی
در چشم بپالایند **کحل** معمول حکیم علی اکبرخان جهت درد چشم و بقایای رمد و سبل انزروت سفید بشیر خر پرورده بر چوب گز چسپانیده بآتش ملایم
بریان نمایند پس بگیرند ازان شش ماشه و چاکسو در کیسه کرده بیاویزند در دیگ که در ان آب و سرگین خر داخل کرده باشند و بجوشانند تا پوست
چاکسو نرم شود پس آنرا برآورده مقشر نمایند و بگیرند از مقشر آن و سفیده کاشغری مغسول و کف دریا هر یک سه ماشه رسوت چهار ماشه نبات سفید
یک تولہ همه را نرم صلایه نموده در چشم کشند **کحل تشمیرج** تالیف حکیم علویخان جهت رمد مزمن و بیاض و سبل و تکدر و امثال اینها را نافع بگیرند
تشمیرج مدبر بطریقیکه بالا مذکور شده و مقشر کرده انزروت سفید مدبر هر یک دو مثقال سفیده قلعی شسته توتیای کرمانی مغسول مامیران چینی

اقلیمیای ذهبی حضض مکی هر یک یکمثقال کوفته بیخته مانند سرمه در چشم کشند و اگر خواسته باشند ازین شیاف ساخته وقت حاجت بلعاب حلبه سائیده
شب در چشم کشند **کحل ملکایا** محلل و ملطف و جالی بود جهت آخر مرض صعب جمیع اقسام رمد نافع ست انزروت مربی بشیر خر نشاسته شکر سفید
هر یک پنج درم مغسول چشم یک درم کحل سازند گویند که بعد تنقیه بهتر البهم ست **کحل** بابت شاه رفیع الدین صاحب جهت سرخی چشم از نوازل و محمد
بصور رافع رطوبت ست منقول از بیاض استاد مرحوم سرب یک توله سیماب دو ماشه مامیران پنج ماشه سنگ بصری هفت ماشه سرمه توتیای
هاره فنی بهٹکری بریان هر یک یکماشه اول سرب را گداخته سیماب انداخته عقد نموده بسایند پس دیگر ادویه آمیخته سحق بلیغ نموده بکار برند **کحل** که در جمیع
انواع رمد مجرب الفطاکی ست انزروت را با سفیدی تخم مرغ سرشته بر چوب گز گذاشته در تنور یکه قریب بسرد شدن رسیده باشد بدارند تا خشک شود
بعد از آن بر آورده با مثل آن شکر طبرزد و نصف آن هر یک از زعفران و چشم مام سائیده در چشم کشند و دیگر اکحال که بقایای رمد را نافع ست در علاج ضعف
بصر خواهد آمد **معجون منڈهی** نافع امراض چشم و سرخی آن پوست هلیله زرد پوست بلیله پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله کشنیز خشک شاهتره اصل السوس
هر واحد یک توله گل منڈهی برابر همه ادویه قند سفید سه چند جمله هلیلجات را بروغن چرب کرده بقند بقوام بسرشتند خوراک دو توله **اقوال حکما** بقول
شیخ الرئیس تدبیر مشترک در رمد دموی و صفراوی فصد قیفال و استفراغ ست پس اگر خون حار صفراوی یا صفرا صرف باشد با وجود فصد بطبیخ
هلیله استفراغ فرمایند و اگر در ماده اندکی غلظت باشد تربد داخل نمایند و ایضاً اگر دانند که ماده در حجب دماغ منتشر ست تقویت بطبوخ با یارج فیقرا
کنند و گاهی در چنین حالت بر نقوع صبر اقتصار می نمایند و اگر خوف حرارت باشد در آب کاسنی یا آب باران نقوع کنند و واجب ست که بعد تنقیه
تامه توجه بمعالجه چشم گردند و در ان ابتدا کنند بتنقیه چشم و روبه برودات دافع مواد از چشم از عصارات بارده مثل عصاره برگ بارتنگ و برگ بید
و کاسنی و تترفه و عنب الثعلب سبز و کشنیز تر و از لعابات بارده مثل اسپغول و بهدانه و سفیده بیضه و شیر تر و شیر دختر هر یک از ینها مفرد
و مرکب در چشم بچکانند و بعد از آن رقیق سفیدی بیضه با شیاف ابیض که مغری و مبرد و مسکن وجع مصلح خلط لذاع ست و دیگر شیافات
رادع چکانند لیکن در استعمال شیافات و قطورات رادعه چندان مبالغه نکنند که طبقات چشم کثیف و مواد محتقن گردد و ورد استداد
نماید و گاهی قدری افیون می افزایند که وجع را تسکین شدید می بخشد لیکن گاهی بنابر تخدیر و خام کردن ماده بصارت را ضرر رساند و مرض
را طول دهد و شیاف وردی در تسکین التهاب و درد عظیم المنفعت ست و دیگر ادویه مفرده رادعه مانند مرداسنگ و کتیرا و حضض و گل سرخ
و سرمه و اقاقیا و مامیثا و صندل و مازو و گل مختوم و گیرو و فوفل و هلیله زرد و هلیله سیاه و گل نیلوفر و نشاسته و افیون و کوکنار و آب کوکنار
و آب کشنیز تازه و سایر عصارات بارده و صمغ عربی و غیر اینهاست پس هرگاه ردع ماده باستفراغ و جذب آن بخلاف جهت و استعمال
روادع شود بتدریج و آهستگی منضجات شروع کنند یعنی اول مخلوط بروادع استعمال نمایند بعده منضج صرف بعمل آرند و ایضاً اول رقیق منضجات
مثل گلاب و البان که دران قوت انضاج ست بکار برند و در لعاب اسپغول باوجود ردع قدری انضاج ست و مسکن وجع بود و لعاب بهدانه
شدید الانضاج از آنست و تسکین می کند و لعاب حلبه و آبی که دران حلبه مغسول جوشانیده باشند جید الانضاج و مسکن وجع ست
و این اول دوائی ست که ابتدا بدان در منضجات کنند و دران قوت جذب نیست و اگر بتغلیظ چیزی از منضجات احتیاج افتد
باید که استعمال بلعابات نمایند و اگر به تبرید آنها حاجت آید بعصارات استعمال کنند و عصاره شجره که آنرا بیونانی اطاطاو بفارسی رشک

دیگر بیدباره نامند مجرب ست و در ابتدای رمد حار و انتهای آن مفید بخاصیت و قوی النفع ست و بعد ازان انحطاط نماید از استعمال این
عصارات و بطبیخ اکلیل الملک که در ان انزروت سفید خصوصا مربی بشیر زنان و یا شیر خر گداخته باشند و بعده هر گاه مرض با نحطاط شروع
کند در استعمال محللات از ادویهٔ قوی تر از انها مثل انزروت محلول در آب حلبه و بادیان افراط نمایند و بآب مطبوخ زعفران دم تکمید کنند و چون
دانستند که بدن و دماغ تنقیهٔ تام یافت استعمال حمام نمایند بآب گرم و بعد چند ساعت از اطعام قلیل قدری شراب صرف کهنه بیاشامند و اگر بعد
آن استحمام بآب گرم یا تکمید کنند انفع بود و پس ازان شیافات و اکحال که در انحطاط و آخر رمد نافع ست استعمال کنند و اگر ماده دموی باشد
بعد از فصد حجامت کنند و مداومت بمالیدن دست و پا و بستن آنها بیشتر نسبت بدیگر اقسام رمد نمایند و در ابتدا عصارات مذکوره استعمال
کنند بعده مغز نان با آنها بیامیزند بعد ازان مغز نان در میبختج تر کرده مخلوط سازند و اگر درد شدید باشد قدری افیون بدان ضم نمایند و اگر ماده
صفراوی باشد بعد فصد بمسهلات صفرا استفراغ آن کنند و استحمام بآب شیرین نمایند و گاهی در ان ریختن آب سرد بر سر و چشم موافق افتد و گاهی
شستن بروی بآب سرد اندکی سرکه آمیخته نفع میکند و درین قسم باستعمال قابضات دوائیا بلا افراط جرأت کنند و شیافات قابض محلول در
عصارات استعمال نمایند گیلانی گوید که اگر رمد در هر دو چشم باشد سر دو فصد قیفال از دو جانب بگیرند و در اخراج خون استکثار نمایند و اگر احتیاج بان
افتد در سه یا چهار مرتبه خون برارند حتی که گاهی واجب گردد که در اخراج او چندان مبالغه نمایند که بحد غشی رسد و اگر خون غلیظ باشد احتیاج بترقیق
آن قبل از فصد افتد تا مهیا بخروج گردد و از مرققات خون حمام ست و ضعیف ازان تکمید و تنطیل بآب گرم یا آبیکه در ان حلبه و تخم کتان جوشانیده
باشند و اگر فصد ممکن نبود حجامت نمایند بعد ازان تلیین طبیعت بماء الفواکه مثل آلو و غیره که در قول مسهی بیاید یا بسکنجبین ساده یا حب بنفشه یا
مطبوخ خیارشنبر که در قول ثابت خواهد آمد باید کرد و اگر خواهند تربد و شاهتره و هلیلهٔ سیاه بقدر حاجت در ان اضافه کنند و فیما بین فصد و اسهال
از اشربه شربت انار یا شربت بنفشه یا جلاب یا آب تمرهندی بشیرهٔ تخم خرفه یا لعاب اسپغول بنوشند و غذا ظاهر الجلادة باشد زیرا که حموضت مسکن
بصاحب رمد بسبب آنکه ماده را خام کند و از قول شیخ نفع نماید و این مضرتر در رمد ست و لهذا برای آن مزورات معموله از آب سیب و انار و آلو
و عناب و آب ماش و مانند آن و بقول رطبه و کدو و مغز بادام نیکوست و چند سکون حدت و ظهور ضعف لحوم ماکیان و دراج خورند و چون بدن
تنقیهٔ تام یابد در چشم اولا قطور بکار برند و میل قریب باو نسبت نموده در ان غور و شه و امی حار استعمال کنند خصوصا اگر درد شدید یا
ضربان مفرط و التهاب سخت باشد بلکه سفیدی بیضه رقیق با لعاب بهدانه در شب و روز استعمال نمایند و چون سوزش ساکن
شود و شیر زنان بچکانند تا جلا و غسل نماید و این قطور بکار برند بگیرند لعاب بهدانه شیرین و شیر دختران و سفیدهٔ بیضه و گلاب و آب کشنیز
و بهم زنند تا یکسان شود و در چشم بچکانند و مریض را در خانه کم روشن بنشانند و بروی او پارچه سیاه آویزند و اگر ماده منصب بسوی
چشم باشد بشیافی که در قول مسهی بیاید ضماد کنند و هر گاه مرض ساکن شود شیاف ابیض که در قول مذکور مسطور گردد بآب و شیر حل کرده
در چشم بچکانند صفت شیاف کافور که در ابتدای رمد نیکوست سفیداب ارزیز هشت درم صمغ و کتیرا هر واحد هفت درم اقلیمیای نقره سه درم نسخهٔ شیاف کافور
کف دریا انزروت هر واحد چهار درم سرگین سوسمار یکدرم کافور نیم درم شیاف سازند صفت شیاف احمر که استعمال او در وسط رمد نسخهٔ شیاف احمر
نافع ست صمغ و سفیداب هر واحد سه درم کتیرا و حضض هر واحد یکدرم بآب اکلیل الملک شیاف سازند و اگر در مرض

دیگر ادویهٔ مرکبه که نافع بیاض و سبل و ظفره و غیره است برود حصرم که بیاض و سبل و ناخنه و جهر و دمعه و جرب و سلاق را نافع سنگ بصری مغسول ده درم پوست هلیلهٔ زرد زنجبیل زرد چوب هر یک پنجدرم دارفلفل مامیران هر یک سه درم نمک هندی یکدرم کوفته بیخته بیست روز در آب غوره پرورند و در سایه خشک کنند و دیگر باره سائیده استعمال کنند برود اسود که دمعه را باز دارد و بیاض ببرد سرمه توتیای مغسول هر یک ده درم مروارید ناسفته دو درم سادج هندی یکدرم زعفران نیم درم مازو قشیشا هشت درم مشک کافور هر یک دانگی صلایه کرده استعمال نمایند حب انجن برای دفع پهولا و جاله و آب روان و خارش و سرخی چشم سنگ بصری پهٹکری بریان هر یک یکدام هلیله سیاه مغز تخم نیم تخم نرملی هر یک ماشه نیلاتهوتهه بریان مغز تخم بلیله سوت کف دریا سمندر پهل هفتاد رنگ زعفران هر یک دو ماشه نبات [illegible] ماشه همه ادویه را سائیده در گلاب یک شبانه روز حل کنند و حب بسته نگاه دارند بوقت حاجت در آب سائیده در چشم کشند حب برای گل چشم از بیاض حکیم اجمل خان [illegible] پلاس پاپڑه مقشر نمک لاهوری صندل سرخ مساوی با آب باریک سائیده حب ساخته در چشم کشند خرهم کبیر مجرب در قلع بیاض قوی پوست بیضه [illegible] گرفته را که خاکستر صدف مروارید شنج کف دریا سرگین سوسمار شنج اقلیمیای فضه اقلیمیای ذهبی شادنج مغسول خاکستر بادهٔ نرگس هر یک یکجزو حجر ارمنی [illegible] شیر زق یعنی پس افکندهٔ شب بر نیم جزو کوفته بیخته بمیل در چشم کشند یا ذرور ساخته رفاده بر چشم بندند خرهم صغیر و ذرور مسمل پوست بیضه [illegible] باریک بسایند خواه تنها خواه با شکر آمیخته استعمال نمایند و اگر پوست مذکور را با عسل آمیخته در چشم کشند خرهم معسل نامند و طریق تدبیر پوست بیضه آنست که آنرا در آب شیرین تر نمایند و در آفتاب نهند و از غبار پوشیده دارند و چون آب متعفن شود تبدیل سازند و بآهستگی همی شویند و پوست باریک که از اندرون آن جدا گردد دور کنند و آب دیگر ریخته و دهن ظرف بسته تا غبار نرسد بدستور اول بدارند تا آب گنده شود پس بشویند و بتدریج همین قسم تکرار عمل نمایند تا آنکه آب گنده شدن باز ماند و پوست باریک از قشر جدا گردد پس بکار برند و اگر پوست بیضه که از ان بچه برآمده باشد بگیرند قوی الاثر خواهد بود دوای اکسیر بیاض و سبل و ناخنه را بهر دو دارفلفل نمک لاهوری شب یمانی آبگینه تخم سرس هر پنج ادویه مساوی گرفته در ظرف کاسی [illegible] چون [illegible] شود هر صبح یکروز در میان یک میل در چشم کشند ذرور رازی جرب و سبل و دمعه را نافع باشد مامیران چینی یکدرم توتیای کرمانی پرورده در شیر سوخته پرورده توبال مس مغسول سرمه اصفهانی پرورده هر یک دو درم کوفته بیخته استعمال نمایند ذرور هندی که برای دفع سبل و بیاض مجرب [illegible] آمله مغز جسته کهرنی یکعدد تخم سرس یکعدد نمک لاهوری یک ماشه آهنه هلدی مقشر دو ماشه قرنفل دو عدد شوره قلمی یک ماشه باریک سائیده صبح در چشم [illegible] نمایند و اگر بعد فصد سر رو استعمال کنند بهتر باشد شیاف اسود که برای قطع ناخنه و دفع بیاض معمول است سرمه زنگار شادنج هر یک یکنیم درم اقلیمیا دو درم اشق سکبینج دارفلفل هر واحد نیم درم اشق و سکبینج را در شراب کهنه حل کنند و باقی ادویه کوفته بیخته با آن بسرشند و شیاف ساخته در چشم کشند نوع دیگر که هم باکتحال چشم و هم بطلای حوالی آن بکار آید چون اکتحال نمایند ظفره و بیاض و بقیهٔ مادهٔ رمد کهنه قطع نماید و چون طلا نمایند سیلان دمعه [illegible] آزموده و مجربست شب یمانی یک دام عالمگیری که چهار ده ماشه شود سوخته نیم دام فوفل [illegible] توتیای [illegible] صلایه کرده شیاف سازند وقت حاجت سائیده بکار برند شیاف که برای ظفره و بیاض [illegible] فلفل گرد هر واحد [illegible] شوره قلمی [illegible] اول [illegible] نمایند [illegible] روز سوم در گلاب پس شیاف بسته نگهدارند و سائیده در چشم کشند شیاف احمر حاد که بیاض و سبل و ظفره و سلاق را نافع شادنج مغسول [illegible] سوخته [illegible] زعفران [illegible] شیاف سازند

شیاف زنگار جهت پهول و سبل و بیاض زنگار کف دریا شب یمانی بریان کتیرا مساوی یکپاس با آب لیمو سحق نمایند و شیاف ساخته در چشم کشند **شیاف پهولی**
جهت پهولی و جاله و ناخنه مجرب نمک لاهوری یکدرم قرنفل کلاه دار مرچ سیاه هر یک پنجعدد افیون یکسرخ مهره سوخته یکعدد ریزه چینی سفید یکماشه کافور بهیمسینی
چهار سرخ گهونگچی سفید پنج عدد اول گهونگچی را پوست دور کرده سوخته مثل انگشت نمایند و همه ادویه را در ظرف آهنی و دسته چوب نیم که دران فلوس نشانده باشند باریک
کهرل کنند پس شیاف ساخته نگهدارند و بآب لیمو یا بسیاده سوده اندرون چشم بکشند و بالای آن طلا نمایند **شیاف اخضر** که جرب و سبل و دمعه و گل چشم را مجرب حکیم شریف
خان است زنگار سه درم اقلیمیای فضه اشق صمغ عربی سفیده ارزیز هر یک دو درم با آب سداب بسرشند و شیاف سازند **شیاف عجیب** برای جرب و بیاض و ظفره و سبل نافع توتیای
نیم مثقال بورق کف دریا هر یک یکدرم اشق یکمثقال زرنیخ سرخ دو درم زنگار سه درم قلقطار شش درم اشق را بآب سداب حل کرده و دیگر ادویه مثل غبار سوده آمیخته
شیاف سازند و در سایه خشک کنند **شیاف** که بیاض غلیظ ببرد و باصره را یاری دهد از بیاض حکیم واصل خان سکبینج اشق زردچوبه یک یک جزو کف دریا نمک لاهوری هر یک دو جزو
زنگار ربع جزو همه را خوب جلا نموده با آب پان خمیر کرده شیاف مثل جو سازند و در سایه خشک نموده وقت حاجت با آب سائیده به سبل چشم کشند **کحل یاسمین** که برای گل
چشم بار بار آزموده و هزار بار نفع نموده گل کنجد چهار صد عدد گل چنبیلی چهار صد عدد فلفل گرد چهار صد عدد شب یمانی بریان دو دام پخته خوب باریک کهرل نموده در چشم کشند
کحل بقراطی جهت رفع بیاض بعید است و در اندک زمان قطع میکند شیشه سبز محرق مغسول دو درم بوره ارمنی کف دریا هر یک یکدرم کحل سازند **کحل**
فلفل نافع بیاض و سبل و ظفره و درد کهنه و کدورت چشم و شبکوری فلفل گرد یکماشه زهره گاو را بر تر کرده خشک نموده آنچه هلدی هموزن آن با آب لیمو تر کرده
خشک ساخته سنگ بصری گرم نموده با آب لیمو چهار بار سرد کرده مغز تخم کهرنی غنچه یاسمین هر یک نیم درم باریک سائیده بکار برند **کحل صابون** که از حافظ
عنایت الله بحکیم شریف خان رسیده و جهت بیاض و نزول آب تجربه کرده اند صابون پنجدام نیله تهوتهه رال هر یک سه و نیم ماشه صابون را از زنگار و باریک
ریزه ریزه کرده در ظرف آهنی بر آتش نهند تا مثل آب شود بعد از ان نیله تهوتهه را انداخته از دسته آهنی حل کنند و زیر آن آتش تیز نمایند تا که رنگ دو سیاه
شود بعد از ان فرود آورده نگاهدارند وقت حاجت مثل دانه نخود باللجد گرفته در صدف قدری آب انداخته دوا را خوب حل کنند و در چشم کشند بعده بر نبات
استعمال نمایند **کحل مجرب** حکیم ذکاء الله خان جهت سبل و بیاض شادنج مغسول ده درم پوست هلیله زرد زنجبیل هر یک پنجدرم فلفل سفید دو درم نوشادر یکدرم
تیار ساخته در چشم کشند **کحل مجرب** حکیم شریف خان برای سبل و ناخنه و بیاض مس سوخته شادنج مغسول هر یک پنج ماشه اقلیمیای فضه دو ماشه زنگار بوره ارمنی
هر یک یکماشه فلفل گرد دار فلفل زعفران هر یک نیم ماشه کوفته بیخته سرمه سا نموده در چشم کشند **کحل مجرب** برای سبل و بیاض وغیره توتیای قلم پاو سیر مامیران انزروت
سفیده توتیای هار هر یک یکدرم قرنفل ده عدد فلفل سیاه هشت عدد مشک خالص یکماشه زردچوبه یک گره زعفران نیم توله برابر زردچوبه بستو مقرری تیار
سازند **کحل** برای اکثر بیماریهای چشم چون بیاض و ظفره و سبل و حمرت و ضعف بصر و دمعه و جرب عمل سست پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله هر واحد نیم رطل در دو رطل
آب شیرین یکشبانه روز تر کنند و آب صاف گرفته جست بقدر نیم پاو یک عدد وبست بار گداخته در آب مذکور سرد نمایند که بقدر دو دام باند از ان جست مسمار سازند
و در چوبه نیب نصب نمایند و شوره قلمی سفید گرفته از ان مسمار و چوب باریک بسایند تا آنکه رنگ شوره سیاه گردد در چشم اکتحال نموده باشند **کاجل** جهت سبل و بیاض
و تقویت بصر و دیگر امراض چشم بسیار نافع است مامیران یک ماشه قرنفل یک ماشه در پاو آثار شیر بجوشانند و در سایه خشک نمایند سنگ بصری سرمه سفید
دو دهی زردچوبه پنج نگاب هر یک یک ماشه مغز تخم کهرنی کونپل انار کونپل بکاین هر یک همه را باریک سائیده در روغن ماده گاو نیم پاو سه روز خمیر
نمایند بعد از ان بر پارچه سرخ مالیده فتیله ساخته چراغ روشن نموده کاجل در ظرف چینی خام بگیرند و بعد یک روز در چشم کشند نفاخات ✤ ✤ ✤ ✤

مرزنجوش و سداب و یاسمین و شونیز و مالیدن دهن مرزنجوش بر سر و استنشاق آن و بروغن بلسان مفید بود و **بهترین تدابیر** در ابتدا اینست که داغ پخته بر شریان صدغین بدون قطع آن و هنگام داغ کردن تا رگ بسوزد و بعد از داغ سه روز حرام مغز بران بمالند بعده پنبه بروغن کنجد آلوده گذارند و هر چند که از داغ رطوبت بتراود بهتر باشد لیکن در انتهای آن سرشقیقه پرهیز در بیست دارند و تلیین طبع لازم شمارند و بقول شیخ در ابتدای آب فصد شریان پس گوش نافع ست و گویند که ارسال علق بر صدغین در ابتدای او نافع بود و قبل تنقیه اکحال ملطف و جالی استعمال نکنند و ابتدا با دویه ضعیفه مثل اکتحال آب بادیان بعسل و زیت نمایند و بعده بتدریج ادویه مرکب از سکبینج و مانند آن بعمل آرند و اکتحال تخم کتم محلل آب ست بار یک سوده در شهد صاف آمیخته بکار برند و دخان کندر نیز برای ابتدای نزول آب از مجربات ست و بعضی گل برابر کندر گرفته سوده در فتیله پیچیده بروغن کنجد چراغ می افروزند و دود آن گرفته در چشم میکشند و میگویند که نزول الماء را زیاده شدن نمیدهد و اگر پوست زرد دانه سنگدان چرز یا چوزه خوب شسته خشک کنند و بمثل او نمک لاهوری سحق بلیغ نموده اکتحال نمایند نیز عجیب النفع ست و بالخاصیت مفید و اکتحال عصارهٔ آمله هم نافع بود و بقول قرشی اکتحال آب پیاز تنها و با عسل جلا دهد و بسیار مفید بود و انگزه خوردن و با شهد اندر چشم کشیدن سود دارد و اکتحال بر خفاش سوخته بعسل سحق سود مند ست و سرمه عصارهٔ درخت بادیان و خوردن گلقند برگ صعتر وقت خواب در انتهای استعمال آن نیز در ابتدای نزول مجرب و معمول ست و کذا دماغ خفاش با زعفران با عسل آمیخته در چشم کشیدن مجرب و اکتحال به دهن آجر برای تحلیل آب نازل بی بدیل و دیگر ادویه مفرده و مرکبه که مسطور گردد حسب حاجت بعمل آرند و **غذا** اصحاب این مرض باغذیه خشک چون گوشت کبک و تیهو و مرغ و قلیه خشک مطنجنه و مشویه و نان خشکار و مانند آن کنند و طعام دارچینی و صعتر و حلتیت و زنجبیل و سداب و بادیان و آبکامه بعسل داخل کنند و بعد غذا بر تشنگی صبر نمایند و خواب غذا و در روز نکنند و حتی الامکان از شرب آب منع کنند و بقول احمد بن ثابت صاحب خیالات منذر بنزول الماء را استفراغات قویه و اغذیه غلیظه و آوازهای بلند و حرکات سخت و جماع بجهت خوف نزول آب احتراز کنند و اگر بیچی آب عادت دارد الاسهل بعده بغایت مفید بود و آجیب ست که صاحب او از امتلای طعام و آب بسیار و شراب تیز و کثرت جماع و حمام متصل و فریاد و دویدن حذر کند و بخوردن طعام زود اقتصار نماید و از ماهی تازه و نمکسود و فواکه و بقول اسباب حمومضات و امراق و لحوم غلیظه مثل بقر و جاموش و میش و دیگر مغلظات و منفخات مثل عدس و کرنب و گوشت نمکسود و بادنجان و سیر و پیاز و گندنا و لبنیات و پنیر کهنه و امور محدث نزلات و تواتر فصد و حجامت و قی اجتناب ورزد و اما اگر مریض جوان گرم مزاج و کثیر الدم باشد و احتیاج بفصد لازم داند بفصد احارت دهند

و نزول الماء

که از صداع شدید حادث شده باشد اولا علاج صداع نمایند و بعد از ان بعلاج نزول الماء پردازند و علاج نزول الماء حادث از ضربه بر سر تنقیه راس و تفتیح سده ست و قدح درین نوع فائده نمی بخشد لما قلنا سابقا **ذکر ادویه مفرده و مرکبه یونانیه** که در نزول الماء نافع ست **اکتحال** مغز سر خطاف با آب پیاز آمیخته و کذا عصا خشک بادیان با کحال آمیخته و کذا آب بادیان که با ربع آن عسل جوشانیده باشند تا غلیظ گردد و کذا عصارهٔ شقایق النعمان و مامیران و خاکستر پیاز عنصل و غیره و بلسان و مرجان و اقلیمیا و شجرهٔ مریم تنها و بعسل آمیخته و کذا رته سوده و کذا مغز سر میش بعسل آمیخته و کذا غاریقون و کذا زهرهٔ فرس الماء سه روز و کذا نفخه بعسل آمیخته تا بیست و چهار روز و کذا حجر لبنی سوده تا چهار روز و کذا عصارهٔ فراسیون تنها یا با زهره چرز آمیخته و کذا زهرهٔ کلنگ با آب چقندر و برگ مرزنجوش آمیخته و کذا فرفیون که بهترین ادویه نزول ست و کذا مر در آب طبیخ کرکم و فوتنج و فراسیون حل کرده و کذا آب سداب با کحال آمیخته و کذا خاکستر سرطان و کذا مر در آب کبر پرورده و کذا زهرهٔ بز کوهی یا بلدی خشک کرده ساییده با آب بادیان سرشته شیاف ساخته و کذا اکلیل و کذا نفط سفید و آب برگ انجیر دشتی بعسل آمیخته و کذا داغ و جند بیدستر و زعفران و فلفل سیاه و مشک آمیخته و کذا مر و مشک آمیخته و ضماد زهرهٔ کبک بعسل و زیت آمیخته و یا زهرهٔ خروس سیاه با شونیز آمیخته و یا مرزنجوش با حب سوده و آب پخته و یا بنجاره بروغن سوسن پخته گرد اگرد چشم و کذا نرگس خشک ساییده و حنا آمیخته بر سر و کذا زهره واحد نافع نزول الماء نوشته اند و دیگر زهرهٔ که از کبک و کلنگ و شبوط و خطاف و خروس و کنجشک و بادوز و آهو و شیر و گرگ و گاو و پیشه و جیل خشک نموده قدری مشک خالص با آن آمیخته در چشم کشند سود مند بود و کذا مرارات دیگر مثل مرارة

كفتار و باشه و عقاب و باز و كركس و سنگ پشت بحرى مخلوط بالعسل كه انفع ادويه است و عقرب بحرى و زهرهٔ بز و زهرهٔ بقر اسيعون آميخته و زهرهٔ خرگوش و ماكيان و بقر وحشى
هر واحد نافع ديگر بقول رازى اگر زهرهٔ شبوط و حبهٔ جحل خشك كرده سابيده بآب باديان مروق بسرشند و شياف ساخته اكتحال نمايند ابتداى نزول الماء را نافع است
ديگر بقول ارجيجانس اكتحال توتياى هندى و اقليمياى ذهبى و مشك سوده باهم آميخته اكثر در ابتدا مفيد ميشود ديگر بقول ثابت بن قره اگر بار قثيثاى
ذهبى در كوزهٔ نو گذاشته سرش بند نموده بگل حكمت گيرند و در كوزهٔ شيشه گران يا تنور تا هفت روز داشته برارند و چون سفيد خاكستر شده باشد سرمه نموده
در چشم كشند درين باب بسيار سودمند است و اين شياف نيز از مجربات است پوست سليخه كوفته بيخته بزهرهٔ آهو و خرگوش يا كبك سرشته خشك كنند و بار ديگر
سابيده و سرشته خشك نمايند و بآب باديان استعمال كنند كه بخاصيت نافع است ديگر اگر سر خرچنگ را در پيه ماهى روهو بريان كنند چندانكه سبز و سياه شود
بر آورده باريك بسايند و پياز سرخ در خاكستر گرم بريان نموده اول آب پياز در چشم كشند انگاه سوده سرطان را بطريق سرمه اكتحال كنند و بربندند و سه روز
همچنين عمل نمايند بينائى در چشم پديد آيد و علت زائل شود و اين از عجائب اعمال است ديگر اكتحال توتياى هندى و سرمهٔ اصفهانى هر دو را بآب باديان روز
نافع بود باسليقون كبير معنى او كحل روشنائى است واضع او بقراط است تاريكى چشم و ابتداى نزول آب را سود دهد سنبل و ظفره و [illegible] و [illegible] يك [illegible]
نافع است كف دريا اقليمياى نقره هر يك ده درم نمك اندرانى سادج هندى سفيده ارزيز فلفل سياه دارفلفل سنبل الطيب سرمهٔ اصفهانى هر يك ده درم نمك هندى
قرنفل و دار هر يك يكدرم صبر سقوطرى عصارهٔ ماميثا مس سوخته هر يك پنج درم ماميران نوشادر زرد چوب دارچينى هر يك سه درم پوست هليله زرد چهار درم كوفته و بيخته
بيخته استعمال نمايند و اگر خواهند شياف ببندند و اگر عصارهٔ ماميثا بهم نرسد بجاى آن شياف ماميثا اندازند ديگر برود براى ابتداى نزول و خيالات نافع و نشف رطوبات كند
و تقويت چشم نمايد و دمعه و بياض را نيز دافع است سادج هندى نيم درم بورق يكدرم نشاسته دو درم سرمهٔ اصفهانى شش درم مثل غبار سابيده كحل آرند حب ايارج
كه براى نزول الماء و مولد مفتاح است مصطكى زعفران دارچينى حب بلسان سنبل الطيب اسارون صبر مغسول سليخه فلفل گرد غاريقون انيسون شحم حنظل
قنطوريون دقيق هر واحد يكدرم تربد مجوف سناى مكى كتيرا هر واحد سه درم كوفته بيخته بآب گشنيز بيارند ديگر [illegible] گل سرخ گل بنفشه پوست هليله زرد
پوست هليله كابلى هليله سياه گاوزبان هر واحد يكدرم در نيم آثار آب بجوشانند وقتيكه اين قدر آب بماند كه ادويه خمير كرده شود ماليده صاف نموده و ادويهٔ مسحوقهٔ مذكوره را ن
خمير كنند و بقدر مونگ حبها سازند و بعد نضج مواد حب بكور تشنيز يكپاس شب باقى ماند به آب گرم خورند و بخواب روند و بعده وقت صبح حب بكور يكتوله همراه اين طبيخ بخورند
گل بنفشه ۹ ماشه گل سرخ گاوزبان هر واحد هفت ماشه مويز منقى پانزده دانه تخم كاسنى نه ماشه نيم كوفته شب در نيم آثار آب تر كرده صبح جوش داده يا خيسانيده بدارند
و گلقند آفتابى دو توله ماليده صاف نموده بنوشند و وقت تشنگى عوض آب عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب بنوشند و وقت دوپهر آب نخودى خورند و شب كچهرى ملايم
حب فيه سبعه كه درين مرض بكار آيد و تنقيه مواد حار از سر و چشم نمايد صبر ده درم تربد مسحوق هفت درم پوست هليله زرد پنج درم سقمونيا سه نيم درم مصطكى
گل سرخ هر يك دو نيم درم زعفران نيم درم شربت دو مثقال حب كنعانى كه دماغ و جميع اعضاى سر و بدن را تنقيه از اخلاط فاسده نمايد و دست ايارج [illegible]
و داء الثعلب نافع و هر گاه يكدرم از آن با يكدرم ايارج فيقرا ضم كرده خورند نور بصر افزايد و منع نزول الماء كند [illegible] پوست هليله زرد هر يك يكدرم
كوفته بيخته حب سازند حب كرتوالى مفيد در [illegible] صفرا و جميع فضول دماغى و براى داء الثعلب و روشنى چشم بسيار مفيد [illegible] آزموده
و جهت نزول الماء سود مند [illegible] شحم حنظل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] زعفران پوست هليله زرد هر يك نيم درم تخم خشخاش [illegible] مغز تخم كدو مغز بادام مقشر هر يك [illegible] درم [illegible]

از حب خرد شروع نموده بتدریج بر حب کلان سازند از ترشی و بادی و شیر و شیرینی و تره و سبزی پرهیز نمایند حب برای نزول الماء و رانندهٔ بخشم کشیدن مانع
نزول است و در انتها اضماد نمودن نفع میرساند مغز خستهٔ بلیله مغز خستهٔ آمله با آب ساقا تاسی یا پس سحق نموده حب سازند و یک نسخه حب نافع نزول در سبل گذشت و مکرر
مجرب شیخ الرئیس است حب اغاریقون جزو صمغ عربی یک جزو هر دو را در بول کودک نابالغ ساییده بکار برند **الضیا** که در ابتدای نزول عجیب الاثر است نیز دانه سوخته یک جزو و ناشتر
غوک بحری دو جزو ساییده در میل در چشم کشند مداومت بعد مدت اثر میکند **روغن آجر** که لقوه و فالج و امراض بارده را نفع دارد و جهت سم عقرب و ظلمة العیون و نزول الماء نفع کثیر دارد
خشت پخته سرخ آب ندیده بقدر بادام پاره پاره کنند و در آتش اندازند که سرخ شود و بزنبور هر قطعه را گرفته در روغن زیتون سرد کنند پس از روغن بر آورده خرد نمایند
و در شیشه که گل حکمت نموده باشند اندازند و موی اسپ بر دهن شیشه نهاده بطریق معروف بچکانند و باحتیاط در شیشه نگاهدارند و شیاف و مرهم بکار برند سعوط که برای نزول
و تنقیه دماغ معمول و مداومت آن مانع زیادتی نزول است مشک خالص یک ماشه زعفران دو ماشه سنبل الطیب یک ماشه کافور چهار ماشه کوفته بیخته قدر قلیلی استعمال نمایند **شیاف**
مرارات که جهت نزول آب و قروح و غشاوه و رطوبت سفید و از سرعت نفوذ در طبقات تاثیر میکند و قوتش تا ده سال باقی میماند اقلیمیای سوخته پانزده درم
هشت درم دار فلفل سفید هر یک پنج درم سفیدهٔ قلعی چهار درم اشق سکبینج روغن بلسان حاشا هر یک دو درم زهره کفتار افیون هر یک یک درم زهره های
... زهرهٔ کبک هر یک هفت درم زهرهٔ باشه و عقاب و گاو و گرگ و خواب و باز هر یک نیم درم و آنجا که روغن بلسان یافته نشود روغن آجر بدل او کنند و شیخ گفته که ضرورت
زهره ... و گر نیست دیگر زهره ها را اندازند و باید که با آب بادیان اکتحال نمایند **شیاف** که قائم مقام شیاف مرارات است جهت قطع مادهٔ نزول و انتشار مجرب سید
آب زهرهٔ بز کوهی در ظرف مسی خشک کرده ده درم تخم حنظل نیم درم سکبینج دو درم فرفیون نوشادر هر یک یک درم با آب سداب یا آب بادیان شیاف سازند **شیاف علا**
که از شیاف مرارات بهتر و قوی تر است جهت نزول آب و خیالات بی نظیر است ضعف بصر را دفع ... توتیای کرمانی مغسول بیست درم با آب ... تازه
... صاف کرده باشند سرشته نگاهدارند که خشک شود زنجبیل فلفل دار فلفل هر کدام دو درم ماهیزهره دو درم نوشادر زعفران حضض کتیرا صمغ عربی ... سوخته
زنگار اقلیمیای فضی هر یک نیم درم با آب بادیان تازه ساییده شیاف ساخته استعمال نمایند **شیاف هندی** که جهت منع نزول الماء مجرب بی نظیر است و سبل
و بیاض و ظفره و دمعه را نافع سعد کوفی فلفل سیاه دار فلفل ناخن ... تخم سرس سنگ بصری هر یک پنج ماشه زعفران بلیله سیاه هر یک سه ماشه پوست بلیله زرد دو ماشه ...
هر یک ... ماشه ... تخم کمرنی سفیده ... ورق ... هر یک چهار ماشه قرنفل یک ماشه کوفته بیخته باریک ساخته در ظرف آهنی همراه ... با آب لیمو
سه روز سحق نموده شیاف بسته نگاهدارند و نسخهٔ معمول صاحب مفتاح ... چهار ماشه است و گفته که اگر در نسخه فرنگ ... عوض آن توتیای ... اندازند
کحل معمول ... نزول الماء ... سوخته حب النیل سوخته هر یک ... درم ... باشد ... ساییده خشک نموده یکصد عدد دار فلفل ده عدد ... کرده بکار برند
الضیا قوی در ابتدای نزول دار فلفل ... صادق هر یک دو درم ... که در بدن شیر ... باشد ... چهار درم ... نموده بکار برند **کحل**
ابتدای نزول ... و سبل ... نافع توتیای کرمانی مغسول ... سرطان ... سوخته
زعفران سنبل الطیب هر یک دو درم ... مغسول ... نوشادر فلفل سفید دار فلفل ... نیم درم ... ساخته ... مثل سرمه تیار نمایند **کحل مجرب** ...
کردن نزول ... آب ... سرمه ... سوخته پوست بلیله ... فلفل ... تیار ساخته اکتحال نمایند
... معمول حکیم ... خان ... برای دفع نزول آب که شروع شده باشد ...
نافع ... سنگ بصری ... مغز تخم ... هر یک نیم ماشه فلفل سیاه
قرنفل ... سنگ بصری ... در ان انداخته ... بالای ...
آن ... خشک ... باز گرفته ... ساییده در آب لیمو ... خشک ...

دران چسپانیده باشند و در چوب دوم فلوس مس چسپانیده کهرل کنند از هر دو چوب بدفعات و مامیران و گل چنبیلی و دیگر دوا که نگاهداشته اند داخل کنند تا که صدلیه تمام شوند
آنوقت مروارید سائیده داخل نمایند و باز با گلاب همه را کهرل کنند باز خشک کرده مثل سرمه سائیده نگاهدارند وقت صباح یا شب یک میل قدری در چشم کشند و لغایت چهار
پنج روز چرکی ندران در چشم کشیده باشند لیکن شب و دران روز موقوف نمایند انشاء الله تعالی آهسته آهسته نزول دفع شود **کحل مقوی** که جهت ضعف بصر و غبار و
خیالات و نزول آب بسیار مجرب ست نسخه آن اجزای همان شیاف جلاست که مسطور شد لیکن درین نسخه زعفران حنض کتیرا صمغ اشق سوخته زنگار اقلیمیا
داخل نیست و وزن نوشادر یک درم ست باقی بدستور **کحل صابون** که در ابتدای نزول مستعمل نسخه آن همانست که در ادویه بیاض چشم مذکور شد لیکن در اینجا وزن
صابون لاهوری قسم اول پنج درم و رال هفت ده ماشه و نیم و بنیله نهو تهه سه ماشه و یک سرخ ست باید که یک روز در میان داده اند در چشم کشند و از تشنی و باهی غذای چهار اتزا
نمایند و روزیکه در چشم کشند از هوا و آب اجتناب دارند **معجون** که بعد تنقیه دماغ استعمال آن در ابتدای نزول و خیالات بهتر ست و ج ایارج فیقرا بادیان صعتر فارسی
برابر حلتیت ربع یک جزو کوفته بیخته بعسل سه چند که در عرق بادیان تند دو چند عسل قوام نموده باشند بسرشند و هر روز بقدر بندق وقت صبح بخورند **معجون** که مسمی
بفلاسفه هند نیست در تقویت دماغ و منع صعود بخارات خاصة جهت نزول و اکثر امراض چشم مفید و بی بدل ست هلیله کابلی بلیله آمله فلفل دار فلفل سیاه موصوف
هر واحد چهار مثقال شیطرج شکرطرز هر واحد دوازده مثقال کوفته بیخته با قند سفید دو چند و عسل خالص یک چند در روغن گاو قدری ... مقدار بقوام
آرند **لفوخ** برای نزول الماء فائده دارد زعفران افیون دارچینی هر واحد نیم ماشه قرنفل الائچی خرد هر واحد پنج عدد دارشیشعان ششماشه سنبل الطیب نیم ماشه سائیده
لفوخ کنند **دیگر** ادویه هندیه نافع نزول الماء مغز گهونگچی سفید در آب لیمو کاغذی کهرل کرده باریک سوده نگهدارند وقت صبح قدری در چشم کشند که مانع نزول
و کذا اکتحال تخم تربلی بعسل سائیده و کذا نوشادر سوده و کذا زهره کلاغ به نیم وزن عسل آمیخته نافع **دیگر** که نزول را زیاده شدن ندهد و در منع آن مجرب عجیب ست
شیره برگ تمر هندی بوزن ده فلوس در جام پهول یا دسته چوب نیم که فلوس بر سر آن وصل کرده باشند حل کنند چندانکه غلیظ شود و بعد ازان در شیر زن که پسر انشته باشد چهل
پاس کهرل نمایند و بکار برند **دیگر** مغز هنگوٹ دو جزو افیون یک جزو با آب سائیده شیاف ساخته در چشم کشیدن در ابتدا نافع و کذا جگر گوشت آدمی و انگوزه مساوی
در شهد سوده اکتحال نمودن **دیگر** که نزول را زیاده شدن ندهد هلیله سهو تهه دو دام کته سفید پوست هلیله زرد هر یک سه ٹانک پهٹکری بریان پنج ٹانک با آب سائیده
شیاف سازند و در سایه خشک نموده اندر چشم کشند **دیگر** که مانع نزول آب ست و افزون شدن نمیدهد حلتیت تربلی سنگ بصری توتیای سبز پهٹکری بریان هر یک
چهار درم با دو آثار آب جغرات سوده شیاف ساخته بشیر عورت سائیده در چشم کشند **دیگر** که در ابتدای نزول مجرب بعض مجربان هند ست شب یمانی دو ماشه
در ظرف گلی بریان نمایند هرگاه گداخته شود دو قرنفل دران غرس کنند چون خشک شود از آتش گرفته بسایند و قدری با آب حل کرده بمیل در چشم کشند و گرد
چشم طلا کنند **اقوال حذاق** شیخ می فرماید که ایارج فیقرا درین باب جلیل النفع ست و کذلک حب هیو انچه دران ادویه مثل قنطوریون قثاء الحمار واقع شود
و از جمله ادویه قویه اکتحال سکبینج سه درم حلتیت خربق سفید هر یک ده درم عسل هشت قوطولی ست و انچه بسیار مجرب ست مرخطاف سوخته بعسل در چشم کشیدن و شیاف
اصطفطیقان و جمیع مرارات مذکوره ست و قویتر ازان شیاف مرارات مارستانی و شیاف مرزنجوش ست و روغن بلسان درسان نافع بوده انچه در ابتدای آب نافع ست انست که
بگیرند زهره نرگاو جوان صحیح البدن در ظرف مسی قریب ده روز نهاده و هفته گذارند بعده مرو زعفران سوده و زهره سنگ پشت بری روغن بلسان هر واحد ده درم خوب باهم حل کرده اکتحال
نمایند و ایضا بگیرند خربق سفید یک جزو حلتیت یکجزو سکبینج پانزده جزو شیاف ساخته در چشم کشند و ایضا از خربق سفید یکجزو فلفل نیم جزو اشق ثلث جزو با آب ترب شیاف ساخته
استعمال نمایند و هم ادمی نویسد مردی را دیدم از طلبه علم که او را نزول الماء عارض شد و خود علاج آن باستفراغات و اختیار پرهیز و تقلیل غذا و اجتناب از شوربا و مرطبات
و اقتصار بر مشویات و قلایا و استعمال اکحال لطیفه مثل اجالیه نمود لیکن بصر او بخوبی عود کرد و فی الواقع در ابتدای نزول الماء تدبیر مذکور نفعی بخشد حکیم علی گوید که از ادویه نقل کرده اند که
بعد استفراغ موافق بفصد و مسهل و لزوم پرهیز چون حجامت و آله معروف بانبوبه که از برنج و آبگینه می سازند بر هر دو شریان صدغین نهند و بقضیب ... گرم ...

ذکر ادویهٔ مرکبه مقوی البصر که اکثر اقسام ضعف بصر را نافع ست اغبر لولوی که جهت ضعف باصره و سبل و جرب و شترناق سفید بود توتیای
کرمانی شسته شیشهٔ سوخته شسته هر یک ده درم مروارید ناسفته شش درم نبات پنجدرم صلایه کرده در چشم کشند برود جالینوسی که بغایت مقوی و حافظ چشم
و قاطع دمعه و قالع بیاض و حکه و جرب و زمن و محلل اورام ست صبر فلفل دارفلفل شادنج مغسول مقناطیس سوخته مغسول هر یک نیم جزو توتیای کرمانی سادج هندی
مس سوخته هر یک یکجزو مامیثا مازو چشم انزروت کف دریا هر یک ربع جزو باریک ساخته بآب انار این پنج مرتبه بپرورند و هر مرتبه در آفتاب گذارند پس سوده
در چشم کشند برود پارسی را قوت باصره بیفزاید و محافظت چشم نماید توتیا مارقشیشا اقلیمیای نقره هر یک پنجدرم سنبل سادج هندی زعفران هر یک
یکدرم مروارید ناسفته دو درم کافور دو دانگ مشک یکدانگ صلایه کرده استعمال نمایند برود برای تقویت بصر و حفظ صحت آن پوست بیضهٔ مدبر
چهار درم حضض مکی سه درم زعفران دو و ثلث درم کافور یک دانگ کوفته بیخته استعمال نمایند جواهر سرمه تالیف حکیم محمد رضا خال حکیم علوی خان لعل
بدخشی فیروزه یشب یاقوت شادنج عدسی مغسول مرقشیشای ذهبی سفیداب قلعی شسته نشاسته هر یک یکدرم مروارید ناسفته دو درم سیسه محرق مغسول طباشیر
سفید دو دانگ فرنگی اقاقیا حضض مکی هر یک یکنیم درم انزروت مدبر دو نیم درم پوست هلیلهٔ زرد سه درم کافور قیصوری یکدانگ سرمهٔ صفهانی بآب غوره پرورده ده مثقال بدستور در
کحل سازند حب مستعمل حکیم شریف خان بجهت اکثر امراض چشم و تقویت بصر و دافع بیاض ست زردچوب زنجبیل فلفل گرد پوست هلیله بابی برنگ سنگ بصری
اصل السوس نمک سنگ سوخته هر یک یکدرم مثل سرمه سائیده بآب برگ نیم و شیر بز سیاه و آب کهرتوه خمیر کنند و یکشب نگاه دارند صبح گولی بمقدار حبه بندند و در سایه
خشک ساخته بکار برند بجهت پروال بآب کانجی و برای بیاض کهنه با شیرهٔ کهرتوه و بجهت گل چشم نو با شیر عورت و جهت امراض دیگر با شیر بز سیاه و برای دمعه
بآب بادیان سائیده در چشم کشند حب دیگر زعفران سرمه صندل سفید دارچینی اشنه کافور دارفلفل سانج هندی نارمشک برابر گرفته بار یک سائیده حب سازند و در آب
سرد سائیده در چشم کشند ایضاً برای ضعف بصر و سبل و دمعه مفید غنچهٔ یاسمین کف دریا تخم تیتک یک ماشه فلفل گرد و بیست و یکعدد در آب لیمو دو پاس کهرل کرده حب
بسته دارند و صبح بآب سائیده در چشم کشند ایضاً برای ضعف بصارت مغز دانه هلیله و بلیله دارفلفل دارچینی آمله سنگ بصری اصل السوس مقشر مساوی کوفته بیخته ساخته حب
بآب سرد در چشم کشند دوا اسک حکیم علی در رسالهٔ مجربات خود مینویسد که در جمیع امراض چشم نافع ست و مجرب الادویه و نزول آب که تجربه نشده و در اوائل بعد
نیز جائز نیست پوست هلیله کف دریا چشمیزک شیر مادهٔ شیر که در بیابان خشک شده می یابند و زاج سفید و کات هندی هر یک چهار جزو توتیای هندی
نه جزو بغایت نازک بسایند و بآب شیاف سازند و در چشم کشند ذرور مامیران جهت اختلاج و الم چشم و امراض بارده مزمنه و تقویت بصر بغایت
مجرب ست زنجبیل قرنفل مامیران فلفل دارفلفل توتیای کرمانی مغسول صمغ عربی جمله برابر کوفته بیخته استعمال نمایند روشنائی نافع ضعف بصر
و سبل و جرب و ظفره و بیاض مزمن شادنج مغسول مس سوخته اقلیمیای فضه نمک هندی بوره ارمنی هر یک چهار درم فلفل سیاه فلفل سفید کف دریا هر یک سه
درم دارفلفل صبر سنبل الطیب قرنفل هر یک چهار و نیم درم زنجبیل شجرهٔ نیل هر یک دو درم زعفران نوشادر هر یک یکدرم مثل غبار صلایه نمایند
و اکتحال کنند سفوف آمله نافع ضعف بصر مقوی دماغ آمله در شیر بجوشانند که شیر جذب شود پس خشک نموده سفوف سازند و نبات برابر آمیخته
هر روز یک توله بخورند سفوف بادیان که ضعف بصر را سود مند ست و هر که برین مداومت نماید از ضعف بصر امین باشد و هرگز بعلت کوری
در پیری مبتلا نشود بادیان دو درم قند سفید برابر آن کوفته بیخته هر شب وقت خواب همین قدر خورده باشند شربت منڈی مفید ضعف
بصر نافع رطوبت دماغ مانع انجره از دماغ گل منڈی پاو آثار شکر سفید سه پاو در یکنیم آثار آب تر نموده صبح بجوشانند هرگاه آب سوم حصه بماند صاف

نموده شکر سفید آمیخته قوام شربت نموده نگاهدارند خوراک تا چهار توله **اشیاف یاسمین** نافع باکثر امراض چشم خواه در طبقات و رطوبات خواه در ماقین
باشد خصوصاً وقتیکه احتباس مواد باشد و نافع ظفره و سبل و دمعه نیز نوشته غنچه یاسمین سرمه سنگ بصری توتیای بارودی زعفران شوره قلمی مغز تخم سرس
هم مساوی کوفته از پارچه بافته گذرانیده در سنگ سماق با شیره لیمون تا یکهفته سحق کرده شیاف ساخته نگاهدارند و با آب شیره بر سنگی کسائیده بشود سائیده بالند
در چشم کشند و اگر در چشم تنگی یا پرده باشد یا سوی جفن سخته باشد یا آب دهن سائیده صبح از خواب برخاسته بکشند **شیاف** که جهت غشاوه و ظفره و اکثر امراض
چشم نافع فلفل دارفلفل قرنفل توتیای سبز هر یک نیم جزو مامیران چینی مرکی مشک [illegible] هر یک یک جزو سنگ بصری سرمه سفید سرمه سیاه هر یک
پنج جزو کوفته بیخته سه روز در آب لیمو سائیده شیاف سازند **ایضاً** جهت ظلمت و غیره امراض معمول است نیلا توته سه ماشه کف دریا اصل السوس مغز بید
آمله مقشر مغز بلیله فلفل سفید مامیران چینی توتیای بارودی پوست بلیله هر یک شش ماشه پاکسووقع یعنی سنامه سنگ بصری هر یک یکتوله با آب غوره
یا آب باران شیافها سازند **کحل** برای اکثر امراض چشم چون ضعف بصر و دمعه و حمرت و بیاض و ظفره و سبل و جرب مجرب عمل است پوست بلیله زرد پوست بلیله
آمله بهیره هر واحد بقدر نیم رطل گرفته در دو رطل آب شیرین یک شبانه روز تر کنند و آب صاف گرفته حسب تقدیر نیم پاو یکصد و بست بار گداخته کرده در آب مذکور سرد
نمایند که چهار دو دام باند از آن جهت مسمار سازند و در چوب نیب منصب نمایند و شوره قلمی سفید گرفته از آن مسمار باریک بسایند که رنگ شوره سیاه
گردد و در چشم کحل نموده باشند **کحل** مقوی عین نافع امراض چشم و روشنی چشم افزاید معمول است فلفل شانزده عدد دار فلفل شصت عدد غنچه یاسمین
پنجاه عدد گل کنبه هشتاد عدد باریک سائیده بکار برند **کحل** که حکیم اکمل خان برای نواب مجد الدوله بهادر تیار نموده بودند جهت تقویت بصر مجرب است
و بقایای رمد و دمعه را نیز نافع صدف سوخته چهار ماشه توتیای کرمانی مغسول است ماشه نبات سفید شش ماشه در گلاب یا عرق بادیان کهرل کرده
سرمه سازند **کحل** از تالیف حکیم شریف خان جهت تقویت بصر و جذب رطوبات و بقایای رمد قابل ستایش [illegible] سرمه اصفهانی دو توله مروارید
ناسفته سنگ بصری هر یک هشت ماشه سیسه یکمثقال شادنج عدسی مغسول چهار ماشه ادویه را علیحده علیحده باریک نموده در گلاب نجیب حل ساخته بکار برند
ایضاً سنه جهت کشته کرانجی نگرجی آهیک توله سرمه دو توله مروارید نیم توله شیاف مامیثا نیم توله ادویه جدا جدا سائیده بعده مخلوط نموده در آب باران
یا گلاب بسایند و کحل آن برای تقویت و تیزی بصر و بقایای رمد و سبل و دمعه نافع است **کحل** معمول و مجرب حکیم ممدوح جهت روشنی چشم و رفع غبار یعنی دهند و بقایای رمد و تقویت
بصر و سلاق جهت بالی شنام سرمه اصفهانی یکدام مامیران چینی مرچ سفید دانه مرچ سفید هر یک یکماشه سنگ بصری پنجماشه گلاب پاو آثار گلی خام چنبیلی شش شاداول
بیست دو که چیچه آهنی گرا اختر از گل چنبیلی کشته از پارچه بافته بگذرانند اگر چیزی بماند باز آنرا کشته تا همه کشته شود در نیم پاو گلاب تر نموده دو روز نگاهدارند بعد ادویه مثل غبار
بسایند و بست انداخته کهرل کنند وقت حاجت گلاب باقی مانده را نیز داخل نمایند هر چند گلاب داخل خواهند کرد و کهرل خواهند ساخت خوب تر خواهد شد و باید که گل
چنبیلی که از برای کشتن جهت مذکور است سوای گلی چنبیلی خام که آن دارد و تلف شود می باید **کحل الجواهر** شاهجهان بادشاه خود استعمال میفرمود کافور یک دانگ زعفران مثقال
سائیده [illegible] هر یک یکمثقال مروارید ناسفته دو مثقال اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی هر واحد شش مثقال توتیای کرمانی هر یک هشت مثقال سرمه
اصفهانی دوازده مثقال باین طریق بسازند که سرمه و مروارید هر دو اقلیمیا و توتیا هر یک را علیحده علیحده در سنگ سماق با آب باران حل می کنند و دواهای
[illegible] باریک مثل غبار کرده با هم آمیخته در ظرف آبگینه نگاهدارند **کحل مقوی** [illegible] ضعف بصر از حکیم علوی خان چشمها هر روز تا [illegible]

سرمهٔ مدبّر سه هریک یکتوله مروارید ناسفته اقلیمیای فضی و ذهبی محرق مغسول هریک هفت ماشه ابریشم محرق شادنج مغسول هریک شش ماشه مامیران چینی
سه ماشه ورق طلا ده ماشه زهرهٔ آهو زهرهٔ دراج هریک یکماشه مشک نیم ماشه سحق بلیغ نموده بکار برند **نوع دیگر** که بجهت تقویت بصر عجیب الاثر است و اکثر امراض
چشم را سود دارد سرمه سه توله سنگ بصری یکتوله مروارید دو توله مامیران شش ماشه مرجان یکتوله و سه ماشه ورق طلا چهار ماشه جز ورق طلا جمله را باریک
ساخته چهار روز بآب بلیله کهرل کنند تا چهار روز دیگر بگلاب کهرل نمایند و روز نهم اوراق طلا نیز بیفزایند و بگلاب بسایند و در ظرف آبگینه یا چینی یا
طلائی بدارند و بمیل در چشم کشند و باید که کهرل سماق یا چقماق باشد **نوع دیگر** یادگار مجلسی غازی الدین خان سرهندی سرمهٔ سفید سرمهٔ سیاه هریک
یکتوله گرفته سپید کرده پیچیده در انگشت پلاس بسوزند چون دود موقوف شود هردو قطعه را در گلاب خالص سرد نمایند بعده مامیران چینی زعفران هریک
دو ماشه مشک خالص دو سرخ افزوده همه را در آب بادیان سبز سحق بلیغ نموده خشک کرده استعمال نمایند **کحل مبارک** منسوب بحضرت علی کرم الله
وجهه کحل اصفهانی دو درهم توتیای کرمانی نمک اندرانی هریک یکدرهم مامیران چینی ربع مثقال کافور یکجو طریق ساختن آنست که نخست هلیله زرد را خسته
دور کرده یکو نیم در آب شیرین پاو آثار بجوشانند تا ربع بماند صاف کرده در همان آب ادویه بسایند تا مثل غبار شود از پارچه وارانی گذرانیده بکار برند **کحل**
بابت واسع خان می گفت که در تمام عمر شش بار در چشم کشیده بودم تا حال که عمر به نود سال رسیده محتاج عینک نیستم جهت قسم اول دو دام ساگ چولائی دو دام
قرنفل و دو دام فلفل گرد چهار دام برگ نیم سبز پاو آثار سنگ بصری دو دام برگ گهیکوار کلان ده عدد مامیران نیم دام اول قرنفل و فلفل را علحده
علحده در آب بسیار باریک سایده در پیالهٔ چینی جدا جدا نگاه دارند بعد از آن جست را در کرچهٔ آهنی بآتش تیز گداخته در آب قرنفل هفت بار سرد کنند
و همین طور در آب فلفل هفت بار سرد کنند باز گداخته بدستور اول در آب گهیکوار هفت مرتبه سرد کنند باز بگدازند و بدستهٔ آهنی در همان پیالهٔ آهنی حل
کنند تا که جست مذکور خاکستر گردد بعد از آن مامیران و سنگ بصری سایده داخل نمایند اگر سرمهٔ سیاه بسازند برگ نیم و ساگ چولائی که مذکور شد با دو دام
فلفل گرد بعوض چهار دام در وقت گداختن جست داخل نمایند و آن خاکستر را تا دو روز بر سنگ صلایه سایند که سرمه شود پس بچیز کرده صبح و شام در چشم
کشند در هوای گرم سرمهٔ سفید بکشند و در هوای سرد سرمهٔ سیاه بکشند **کحل** بابت راجه جی سنگه جهت تقویت بصر و سبل و نزول و دیگر امراض چشم سرمهٔ سنگ بصری
هریک دو توله جست کشته یکتوله کف دریا دار هلد مامیران چینی هریک شش ماشه سون مکهی مروارید مرجان مشک کافور بهیم سینی نیله تهوته توتیای باروفی ناف سنکهه شب
یمانی برشته مرچ سیاه هریک سه ماشه چاکسو شیر مادهٔ شیر یا پچه خوری هریک یکتوله چاکسو را در سرگین گاو میش جوش دهند وقتیکه نیم پخته شود بر آورده خشک کنند و همه ادویه را جدا جدا
کوفته بیخته در کهرل انداخته هشت روز در گلاب بسایند از صبح تا شام بعد از چهل پاس یا در ده چهل وزن نگاهداشته استعمال نمایند **کحل** برای روشنی چشم و دفع رطوبت نافع
از بیاض استاد مرحوم سرمهٔ اصفهانی چهار توله مروارید ناسفته مامیران چینی هارون توتیا کف دریا سنگ بصری اسد سوخته شادنج مغسول رسوت تصفیه هریک شش ماشه یکجا سحق نموده بکار برند
کحل جلا و تقویت بصر نماید و دمعه را باز دارد و حکهٔ جفن را نیز سود دهد شادنج عدسی سادج هندی هریک دو درهم دار فلفل دم الاخوین هریک نیم درهم روی سوخته بازه
هریک یکدرهم قاقله مشک نیم دانگ کافور یک طسوج کوفته بیخته بدان اکتحال نمایند **کحل** صحت چشم را نگاهدارد توتیا ده درهم شیاف مامیثا ده درهم صبر سقوطری جند بیدستر هریک
یکدرهم کافور دانگی کوفته بیخته بآب غوره یا آب سماق پرورده در سایه خشک کنند سوده صبح و شام در چشم کشند **کحل** معروف به دار الکتاب جهت حفظ چشم و تنقیه و تقویت آن
سوده ادویه شیاف مامیثا برگ الوره هریک ورقی سرمهٔ اصفهانی مربی بآب باران دو درهم هلیله زرد نیم درهم آب غورهٔ انگور یکدرهم کافور دانگی بدستور مرتب سازند **کحل** الجواهر

که جهت تقویت باصره و طبقات چشم و پلک و رفع غشاوه و دمعه و جرب و سبل رقیق و انتشار نافع و حافظ صحت عین از امراض است و صاحب تحفه گوید که حقیر و والد حقیر
این نسخه را استعمال نموده و باعتدال اقرب است سرمه اصفهانی ده درم توتیای هندی که غیر قسم حاد اوست مارقشیشای ذهبی مرجان سرخ دهنه فرنگ عقیق
سرخ فیروزه ورق نقره مامیران چینی فلفل سفید ساذج هندی اقلیمیای نقره یا طلا هر یک چهار درم سرطان نهری شش درم مروارید ناسفته یاقوت سرخ بسد لعل هر
زبرجد ورق طلا دارفلفل هر یک دو درم زعفران سه درم لاجورد مغسول توبال مس سوخته شادنج مغسول هر یک چهار درم صلایه کرده استعمال نمایند **نوع دیگر**
که همیشه سرکار نواب زیب النسا بیگم تیار میشد کافور نیم دانگ مشک یکدانگ نمک هندی قرنفل دواله هر یک یکدرم نمک اندرانی ساذج سفیده ارزیز فلفل سیاه
سنبل الطیب سه درم اصفهانی سرمه سرخ زعفران بسد احمر هر یک دو درم مس سوخته مامیران چینی مرصاف نوشادر زرد چوب هر یک سه درم پوست هلیله زرد مروارید ناسفته
هر یک چهار درم صبر سقوطری عصاره مامیثا یاقوت فیروزه هر یک پنجدرم کف دریا اقلیمیای طلا اقلیمیای نقره هر یک دو درم گلاب دو پیاله همه را در سنگ سماق
کهرل نمایند چون سرمه سائیده شود بعمل آرند **کحل الجواهر** از مخترعات متاخرین که در تقویت نظر و ازاله کلالت بصر نظیر ندارد کافور زنجبیل هر یک دانگی شادنه
اقاقیا حضض شیاف مامیثا سرطان بحری اقلیمیا هر یک یکدرم توتیا طباشیر [illegible] هر یک مثقال لعل فیروزه مارقشیشا سفید اسفیداج هر یک دو درم مروارید سپید
پوست هلیله زرد هر یک سه درم انزروت چهار درم آب غوره پنجدرم سرمه هشت درم **نوع دیگر** بصر را قوت دهد و تیز گرداند سرمه اصفهانی هفت درم مارقشیشا
پنجدرم اقلیمیای طلا دوازده درم مروارید ناسفته سه درم ساذج هندی دو درم زعفران نیم درم صلایه کرده در چشم کشند **نوع دیگر** سرمه اصفهانی یاقوت
رمانی مرقشیشا شادنج عدسی مغسول فلفل دارفلفل هر یک دو مثقال لعل بدخشی لاجورد مغسول از هر یک یکمثقال مشک تبتی خالص یکدانگ توتیای کرمانی مغسول چهار
مثقال بدستور مقرر کحل سازند **کحل الجواهر** که حکیم شریف خان از مجربات مرکبات شاهی نقل کرده اند مشک یکدانگ مارقشیشا هر دو اقلیمیا فیروزه زمرد دهنج
فرنگی لاجورد مغسول مروارید ناسفته بسد ساذج هندی دارفلفل هر یک دو درم مامیران یاقوت لعل سرطان بحری هر یک سه درم توتیای کرمانی پنجدرم کحل
اصفهانی ده درم علی الرسم ترتیب سازند **نوع دیگر** مروارید ناسفته مرجان قرمزی اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی پوست هلیله زرد دهنه فرنگ سرمه اصفهانی عقیق
سوخته هر یک دو مثقال مرجان سفید مامیران چینی فیروزه نیشاپوری لعل بدخشی دارفلفل صمغ عربی حضض مکی زعفران شادنج عدسی هر یک یکمثقال بدستور
مرتب سازند **کحل الجواهر** که حکیم علوی خان در وقت مراجعت از ایران و مکه معظمه بهندوستان در مرشدآباد برای نواب شهامت جنگ دیوان صوبه
بنگاله ترتیب داده اند باصره را قوت دهد و حفظ صحت آن نماید و حار مزاج را بسیار نافع است مروارید ناسفته یاقوت رمانی یاقوت زرد توتیای کرمانی مدبر
از هر یک سه مثقال مامیران چینی ساذج هندی اقلیمیای فضی از هر یک یک و نیم مثقال سرمه اصفهانی ده مثقال سرمه را پارچه پارچه کرده مثل نخود و با طلا
و ده بیست تازه ورق کرده با آتش اخگر بسوزانند تا دو سه سوخته شود و سرمه بجهت احتراق نرم شود پس در گلاب یا شیر زیره سرد نموده کوفته بیخته تا ده روز بگلاب صلایه
نمایند پس یکهفته در آب یخ پرورده نمایند و اگر زیاده نمایند بهتر است پس از آب یخ برآورده خشک کرده با سائر ادویه ترکیب نمایند یعنی جواهرات را جدا جدا بر
سنگ سماق صلایه نموده باقی ادویه را کوفته بیخته مجموع را یکجا بالای سنگ سماق صلایه نموده تا نیکو ممزوج شود پس با هر دو جزو از این یکجزو کاجل داخل نموده
بچشم کشند نسخه کاجل مذکور این است موم سفید هفت و نیم مثقال روغن گاو تازه گداخته هفت و نیم مثقال عطر صندل بست و یکمثقال کهربا و نیم مثقال
در آن کندر گداخته باشند مجموع را در چراغ کرده فتیله از پارچه کتان در آن گذاشته ابریق معمول و دوده بگیرند پس آن دوده را با گلابی که در آن برگ مورد چکیده
باشند در هاون سنگی بمالند و قطره قطره داخل نمایند تا تمام جذب شده نیکو هموار گردد و پس با سرمه مسطور ممزوج نموده بکار برند **معجون** که باصره
را بغایت قوی و تیز گرداند و برای انتشار و ظلمت چشم و ابتدای نزول نیز نافع است زنجبیل وج ترکی ایارج فیقرا از هر کدام یک جزو حلتیت
ربع جزو کوفته بیخته با آب بادیان تازه یا عرق بادیان و شهد بقوام آورده بسرشند و هر روز بقدر فندقی بخورند

نافع بود در زکام دموی نافع ست و انکباب بر طبیخ بابونه و اکلیل الملک مرزنجوش از جمله منضجات و مفتحات زکام دموی است و ایضاً در صورت آثار غلبه خون اول فصد
شیره تخم کاهو یک توله با شربت نیلوفر دو توله خواه گل بنفشه شش ماشه گل نیلوفر چهار ماشه عناب هفت دانه سپستان بیست دانه خیسانیده میدهند و بعد چند روز
اسهال صفرا و بعد تنقیه حبس بکنند و افیون در حبس مجرب ست و در زکام صفراوی سوای تدابیر مذکوره تنقیه ماده بماء الفواکه و مغز فلوس و ترنجبین و تغذیه بماء الشعیر و مزورات
مذکوره و بهر نضج انکباب بر طبیخ بنفشه و بابونه و خطمی و کاهو و پوست خشخاش و نوشیدن شربت خشخاش اگر نزله رقیق باشد و بخور لشکر طبرزد و کاغذ و کشنیز خشک و عنبر
اگر سده افتد نیز مفید ست انطاکی گوید که اگر زکام از خون یا صفرا باشد در دموی مبادرت بفصد سر رو واجب ست اگر زکام خاص بسر باشد والا هفت اندام
اگر سبب عام بود والا باسلیق بعده تبرید مزاج بملازمت مثل روغن نیلوفر و کدو و بنفشه در تدهین و استعمال روغن کاهو نشاید بهر آنکه خواب آورست و خواب درینجا
مضرست و مثل کدو و خرفه و قطف در غذا و مثل مورد و نیلوفر و بنفشه و بید شمام وضعاً باید کرد و از مجربات نهادن برگ کنار و سیب و زعرور مبلول بگلاب ست و کذا
کافور طلاء و بخور ابعده اگر ماده منزل بود و در سینه علامات ثقل ظاهر شود و خوف اجتماع ماده دران باشد واجب ست استعمال بیداری و ریاضت خفیفه و لزوم تلیین
بمثل آلوی بخارا و سپستان و انجیر و رب السوس و پرسیاوشان و انیسون و ترنجبین و گلقند شکری جوشانیده یا خیسانیده و اگر حرارت شدت کند بنفشه و جو افزایند
و اگر سرفه نباشد تمر هندی زیاده کنند و از مجربات من قاطع زکام حار اینست که جو مقشر ده اوقیه گلقند و خمیره بنفشه هر واحد یک اوقیه اصل السوس و پرسیاوشان
و تخم خشخاش هر واحد نیم اوقیه در چهار صد درم آب بجوشانند تا پنجاه درم بماند صاف کرده شربت انار یا شربت بنفشه بنوشند و این اعظم منقیات دماغ ست اگر حاجت بنطول افتد
بهتر دران طبیخ بابونه و اکلیل و بنفشه است ایضاً در نزهه می نویسد که در دموی تقدیم فصد کنند از رگ قیفال اگر نزله از صدر تجاوز نکرده باشد بعده لزوم شرب
ماء الشعیر بربع آن تخم خشخاش سوده تا نضج یابد و طلا بروغن مورد و نطول بدان سماق و گل سرخ و گلنار و اقاقیا مجرب ست و کذا مالش بدان طبری گوید
که در صفراوی اگر مانعی نباشد فصد کنند و بعد ازان تلیین طبیعت بمطبوخ عناب و آلوی شیرین و سپستان و بنفشه و اصل السوس و تخم خطمی ترنجبین آمیخته نمایند و دو
سه روز بر شربت خشخاش جو و شربت خشخاش اقتصار ورزند دیگر ادویه مرکبه نافع زکام و نزله حار جوارش نافع نزلات و مسکن اوجاع سر و دندان و گوش منقول از
حاجی حسین تلمیذ والد علوی خان بزر البنج سفید پوست خشخاش اصل السوس گل ارمنی پوست بیخ لفاح گل بنفشه خبازی گل خطمی عنب الثعلب هر یک جزو
و اگر نزلات بارد باشد مرزنجوش بابونه اکلیل الملک از هر یک جزوی و اندکی جندبیدستر داخل نمایند و در آب بجوشانند و سر و دهان و گوش ابر بخار آن بدارند پس
صاف نموده قدری از آب آن مضمضه نمایند و ثفل آنرا بر سر ضماد کنند ترکیب مویز از حکیم واحد علی مرحوم که جهت حبس نزله و زکام و برای هر مرضی که از نزله پیدا
شده باشد مثل صداع و درد دندان و غیره و از برای صداع مطلق مفید ست و نزله حار و بارد هر دو را نافع لیکن عمل این در نزله بارد و هر مرض بارد ضعیف ست بالخاصیت
مفید بود زیرا که مزاج این مویز فی الجمله سرد ست در امراض حاره البته مفید ست پس هر آنکه در نزله بارد و جز آن ادویه حاره که مناسب نزله و غیره باشد ضم نموده استعمال نمایند
کاکنج الاتر ست تخم دهتوره سیاه سه توله اجواین خراسانی یک نیم توله هر دو را در یک نیم پاو آب جوش دهند هرگاه آب بقدر نیم پاو بماند از پارچه صاف نموده در ظرفی نگاه دارند
تا در و آن قدر کشمش پس آب صاف جدا کرده باز از پارچه گذرانیده بگیرند و مویز سرخ کلان یا و آثار گرفته تخم آن دور نموده در آن آب اندازند و بآتش نرم بپزند تا آب
جذب شود و درین اثنا از چمچه حرکت میداده باشند تا مویز بته دیگچه چسپیده سوخته نگردد بعده از دیگچه برآورده در آفتاب خشک کنند در دو سه روز خشک خواهد شد
خوراک از ربع تا نصف مویز ست و کسی را که از خوردن آن قی یا کرب یا دیگر عوارض پیدا شود گلگی بقدر دو سه ماشه جوش داده بنوشانند دفع گردد و شراب نیز مصلح
این مویز ست و کسی را که از خوردن شراب عوارض پیدا شود یک مویز بخورانند همه دفع شود و زیاده از قدر خوراک مذکور مسکر و مسبت ست حب بنفشه جهت
تنقیه در زکام و نزله حار معمول بنفشه تربد موصوف رب السوس گل سرخ هر یک یکدرم سقمونیا غاریقون هر یک نیم درم کوفته بیخته بآب تازه سرشته حب سازند جمله یک
شربت ست و طریق استعمال این مثل حب ایارج ست حب نزله نسخه حکیم محمد باقر بزر البنج افیون صمغ عربی کتیرا تخم کاهو بیخ لفاح رب السوس نشاسته زعفران
مساوی کوفته بیخته بآب حب سازند نوع دیگر از حکیم اکمل خان بزر البنج سفید تخم کاهو مقشر رب السوس صمغ عربی نشاسته مصطگی کتیرا اشک [illegible] آرد باقلا تخم
لفاح مغز بادام شیرین افیون زعفران تخم خشخاش هر یک یک مثقال نبات سفید پنج مثقال کوفته بیخته بآب سرشته حب سازند نوع دیگر از حکیم ممدوح افیون

نزلات حاره بغایت نافع ست کوکنار مع تخم صد عدد بکوبند و یکشبانه روز در چهار و نیم صد مثقال آب تر کنند و بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف کرده با هفتاد و پنج درم
شکر یا عسل با شناشه بقوام آرند که مثل لعوق شود و بعده اقاقیا زعفران مازو عصارهٔ لحیة التیس هر یک نیم درم کوفته بیخته لبر شنند و گاهی ساده ساخته میشود و بغیر
ادویات **سفوف** نافع نزله دافع سهر و یبوست دماغ کشنیز مقشر تخم کاهو تخم خشخاش هر یک دو مثقال اصل السوس بادیان دارچینی هر یک یک مثقال کوفته بیخته سفوف
سازند خوراک دو مثقال بعد تنقیه اجمل آرند **ایضا** زکام و نزله را بعد تنقیه مفید آید تخم خشخاش سفید اصل السوس مقشر پوست هلیلهٔ زرد برابر نبات برابر همه کوفته بیخته
صبح از سه درم تا شش درم خورده باشند **شربت بنفشه** که زکام و نزلهٔ حار و ذات الجنب و ذات الریه و صداع و درد چشم و درد گرده را نافع بود و بول براند و سینه را
نرم کند گل بنفشه خشک هفت و نیم مثقال در آب تر کنند و بجوشانند و با یک آثار شکر سفید بقوام آرند و اگر گل بنفشه تازه باشد پاو آثار بگیرند و همین طریق ساختن شربت
نیلوفر ست **شربت خشخاش** معمول در نزلهٔ حار که با حرارت و قبض بود و مفید سرفهٔ یابس و سل و دق کوکنار مع تخم صد عدد صمغ عربی سه دانه مغز تخم کدو مغز
تخم خیارین تخم خطمی هر واحد پنج مثقال شیر خشت سی مثقال کوکنار نیم کوفته و تخم خطمی و صمغ و بهدانه در آب تر سازند بعده بآتش ملایم بجوشانند تا بنصف باز صاف نموده
سی و سه درم قند بقوام آرند و وقت قوام شیر خشت محلول و از مغز تخم کدو و خیارین شیره برآورده صاف نموده داخل نمایند تا بقوام شربت آید **شربت نزله**
جهت نزلهٔ حار و دفع قبض بهید بل معمول استادی مرحوم انجیر زرد سه دانه عناب بست دانه سپستان پنجاه دانه پرسیاوشان سه درم حب الآس کتیرا هر یک پنج درم
تخم خطمی هفت درم اصل السوس تخم خشخاش سفید هر یک ده درم جو مقشر پانزده درم خمیرهٔ بنفشه سی درم ترنجبین یک نیم پاو شربت سازند **نوع دیگر** که جهت
نزلهٔ حار و یار مجرب و معمول برای محرورین بعضی اجزای حارهٔ آن کاسته و برای مبرودین و معتدلین همه بحال داشته بکار برده میشود و اعانت بر تسهیل نفث
و دفع عسر و تسلیس نفس هم میکند بنفشه نیلوفر هر یک چهار درم فراسیون پنج درم پرسیاوشان اصل السوس وفای خشک پنج بادیان جو مقشر تخم خطمی تخم خبازی
تخم کتان گاوزبان هر یک هفت درم انجیر زرد بست دانه عناب سی دانه مویز منقی چهل دانه سپستان پنجاه دانه انجیر کوفتنی ست جوکوب کرده در سه رطل آب شب
بخیسانند و صبح بجوشانند هر گاه نصف بماند مالیده صاف نموده ترنجبین خراسانی یک رطل قند سفید دو رطل داخل کرده بقوام شربت آرند خوراک از پنج درم تا هفت
درم **شربت گولر** دافع نزلهٔ حار و سرفه و ضیق النفس که از نزلهٔ حار بود باشد از مجربات میر قادر علی بنارسی گولر خام یک آثار پا و بالا چهار پاره کرده سپستان
تخم پالک نیم کوفته اصل السوس مقشر نیم کوفته هر یک یک چهٹانک عناب ولایتی پاو سیر همه ادویه را شب بآب تر نمایند صبح جوش داده مالیده صاف نموده سه پاو شکر سفید
انداخته قوام نمایند دو تولہ با شربا آب حل کرده تا حصول صحت نوشیده باشند بلا ناغه پرهیز از ترشی و بادی و روغن تلخ و چغرات و شیر واجب بود **طلا**
که منع نزلات کند برگ ایلوه گوند ببول نشاسته کتیرا اسپیاری چهالیه هر واحد سه ماشه افیون بزر البنج هر واحد یک نیم ماشه کوفته بیخته بر روی کاغذ سوزن
زده طلا نموده بر صدغین بچسپانند **قرص نزله بند** تالیف میر محمد هادی پدر علوی خان که در منع سیلان نزلات از سر باعضا بسیار مجرب مرمکی صبر سقوطری
حضض مکی صمغ عربی نشاسته سک رامک کتیرا گلنار اقاقیا دم الاخوین انزروت فوفل شیاف مامیثا هر یک یکدرم افیون نیم درم زعفران دو دانگ کوفته بیخته
با بیله در آب برگ مورد جوشانیده صاف نموده باشند سرشته اقراص سازند وقت حاجت بسفیدهٔ تخم مرغ حل کرده بر روی سه پارهٔ کاغذ مثل درهم که سوزن بسیار
زده باشند مالیده دو قطعه بر صدغین و یک قطعه بر یافوخ بچسپانند **ایضا منه** حضض مکی پوست در بندی شیاف مامیثا هر یک دو دانگ انزروت سفید
مرمکی صمغ عربی دم الاخوین برگ مورد هر یک یک دانگ افیون قیراطی زعفران طسوجی کوفته بیخته بسفیدهٔ تخم مرغ سرشته اقراص سازند و در سایه خشک نمایند
هر قرص بمقدار دو دانگی و بدستور نسخهٔ قبل بکار برند **لعوق** جهت نزلهٔ حار مغز بادام مقشر سه درم کتیرا چهار درم خشخاش سفید پنج درم صمغ فارسی ده درم همه را کوفته
بیخته با همه وزن فانید و برابر فانید تخم خرفه مقشر کوفته آمیخته بمویز منقی لعوق مهیا سازند **لعوقی** که نزله و زکام حار را بغایت سودمند ست خشخاش سیاه
و سفید هر کدام دو اوقیه اصل السوس مقشر نیم کوفته سه اوقیه بهدانه تخم خطمی هر کدام یک اوقیه صمغ عربی کتیرا هر کدام نصف اوقیه همه را غیر از صمغ و کتیرا در پنج رطل آب تر کرده
بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده صمغ و کتیرا باریک سائیده و لعاب بهیدانه ثقیل شکر سفید دو رطل اضافه کرده بجوشانند تا بقوام آید بر دارند و بپوشیده نگاه دارند
از ان بلیسند **نزله بست** معمول حکیم اکمل خان تخم کاهو تخم خشخاش افیون زعفران بزر البنج دم الاخوین صمغ عربی کتیرا گل سرخ انزروت اگرچه

باشد کافور تقطیر یافته نیز اضافه نمایند وهمه ادویه را ساییده بسفیدهٔ تخم مرغ آمیخته بر کاغذیکه از سوزن سوراخ کرده باشند مالیده بر شقیقه بچسپانند

علاج زکام ونزلهٔ بارد

اصل السوس پنج ماشه گاوزبان شش ماشه نبات سفید دو توله جوشانیده صاف نموده بنوشند ویا انجیر زرد مویز منقی پرسیاوشان زوفای خشک بادیان عوض گاوزبان کنند وباعسل بدهند وگویند که انجیر زرد سه اوقیه صعتر بابونه هریک نیم اوقیه جوشانیده نوشیدن زکام بارد را مجربست واگر اصل السوس گاوزبان بادیان ابریشم خام هر واحد یکدرم سپستان مویز منقی هریک هفت ونیم مثقال تخم خطمی سه درم جوشانیده صاف نموده نبات سفید داخل کرده بدهند واگر حاجت تلیین باشد ترنجبین مغز خیارشنبر افزایند نیز مفید بود واستعمال لعوقات ملینهٔ حاره همراه جوشانده وشربت زوفا ومعجون آن وشربت اسطوخودوس وشربت بنفشه مرتب بعسل وغذای منضج ونخل حلوه وخمیرهٔ بنفشه وخمیرهٔ اسطوخودوس نیز منفعت ست وگاهی در نزلهٔ بارد غلیظ برای تلطیف وتقطیع احتیاج بسکنجبین بزوری قلیل الحموضت افتد وکثیر الحموضت لذع وخشونت میکند وباید که در آب اصل السوس وغیره حل کرده بدهند تا مضرت حموضت اصلاح یابد واولی آنست که لعوقات مرتب بعسل ونخل حلوه وخمیرهٔ بنفشه وشربت حارهٔ ملینه باشد تا احداث خراش وخشونت در حلق وسینه ورئه نمایند وطبیخ انجیر ومویز وزوفای خشک باخمیرهٔ بنفشه نیکوست وتکمید سر بجاورس وسبوس گندم نمایند ویا بمغز نان گندم گرم جبهه وصدغین را تکمید کنند وبابونه پرسیاوشان زوفای خشک مرزنجوش تمام قیصوم جوشانیده آب آن بر سر ریزند وثفل آن را ضماد نمایند وانکباب بر بخار آن نیز مفید واز شمومات مانند شونیز بریان کرده وانیسون بریان در صره بسته وعنبر ومشک وعود هندی وعطر آن نافع ومالش دست وپا بروغنهای گرم وچرب کردن ناف ومقعد بآنها مفید واز طعام وشراب باز دارند وحتی الامکان بیدار مانند وبر تشنگی صبر کنند واگر سده افتد شربت که از بنفشه وعناب ومویز وانجیر پخته باشند جهت تفتیح خوب ست وبابونه وشبت واکلیل الملک مرزنجوش وبنفشه وخطمی جوشانیده بخار گرفتن در نضج ماده وتفتیح سده دخلی تمام دارد واگر شونیز بریان کرده نرم در سرکه تر کرده بویانیده یا نمک وروغن زیتون کهنه سعوط کنند فی الحال سده بکشاید وبوییدن گل نرگس نیز تفتیح سده نماید وبهترین علاج زکام ست وانکباب بر طبیخ حلبه وپیاز وبابونه وبخور جاوشیر ولبنی نیز باشند وسر داشتن بر بخور ...ابونه نزلهٔ بارد مفید ست ونخالهٔ گندم در آب وسرکه جوشانیده وسر بر بخار آن داشتن نیز تفتیح سده زکام ست واگر لادن وچوب گز وشونیز بجوشانند وسر بر بخار آن دارند سده بینی بکشاید وبخور حاجی حسین که داروی زکام ونزلهٔ حار گذشت نیز مفید واگر کلونجی بریان نوشادر هریک دو ماشه زنجبیل سه ماشه کوفته اندکی سرکه آمیخته در پارچه بسته بویند زکام بسته جاری کند وشم مشک وعنبر ولادن وقطران وجندبیدستر وقسط وشونیز بریان نافع ست ودر انتهای ایام نزله از حلق ببینی کشیدن ونخیره وسعوط وتفوخ معطس بکار برند واگر در ناس تنباکو یک توله عطر عود یا عطر مجموعه دو سرخ آمیخته استعمال نمایند نیز در زکام بعد نضج مواد برای اخراج وامالهٔ آن از جانب حلق معمول ست وسعوط تخم سرس برای سیلان نزله از بینی نافع وبهر قطع سیلان لادن عود قسط شونیز در سرکه تر کرده بر آتش بسوزند وبخار آن در بینی کشند وبخور کبریت نیز حبس زکام میکند وبخار دارچینی نیز مفید از زکام رطب ست واگر کندر میعه سائله قسط شیرازی سندروس ساده کوفته بیخته حب سازند وبر آتش نهاده بخار آن بدماغ رسانند در زکام بارد منع رطوبت از منخرین کنند وباشونیز در سرکه تر کنند ساییده بر سنگ تفته یا خشت گرم ریخته چادر بر سر کشیده دود آن بگیرند واستعمال دیگر ادویه مرکبه که مسطور میشود حسب حاجت مفید ست ودر نزلهٔ بارد کهنه استعمال حب اذاراقی ولیس از ان حب بلادر معمول حکیم شریف خانست وبر تار که سر شربطه ده سیماب در آب برگ تنبول حل کرده مالیدن در رفع نزلهٔ کهنه از مجربات ست واگر دارشیشعان دو توله قرنفل دو ماشه جوزبوا یکعدد عاقرقرحا هشت ماشه دار فلفل هر یک پنج ماشه ساییده گرم کرده بر سر ضماد نمایند در رفع نزلات بارده نافع واگر لادن لوبان مصطگی کندر زفت گل بابونه سنبل الطیب از هر کدام یک جزو روغن گل یا روغن نرگس موم سفید از هر کدام چهار جزو موم را در یکی ازین روغنها گداخته ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته وبر پارچه مالیده بر سر گذارند ودو سه روز بسته دارند برای زکام ونزلهٔ کهنه مجربست وباید که در نزلهٔ بارد وقت تشنگی آب گرم بنوشند واگر بجای آب ماء العسل دهند بهتر باشد وغذا حریره که از سبوس گندم ومغز بادام وشکر خسته باشند بدهند وخوردن نان با انجیر ومویز وشلجم وگزر وغیره که در آن قبض نباشد وجامع جلا وتلیین بود مفید ست

بیان ادویه مرکبه که در زکام ونزلهٔ بارد معمول

اطریفل مقوی دماغ نافع نزله مفید آلات صدر وملین آن پوست هلیلهٔ زرد وکابلی پوست بلیله آمله کشنیز خشک قشر مغز بادام هریک یک توله تخم خشخاش

تخم کاهو دارچینی اسطوخودوس هر یک شش ماشه ادویه سوای خشخاش و کاهو و بادام کوفته بیخته و مغزیات را علیحده صلایه کرده آمیخته نگهدارند پس گاهی شش ماشه با
اصل السوس گاوزبان هر واحد دو مثقال عناب پانزده دانه سپستان هفده دانه اسطوخودوس دو درم زوفای خشک عود غرقی سنبل الطیب هر یک یک درم بیخ
سوسن پرسیاوشان هر یک یک مثقال انجیر زرد هفت عدد مویز منقی چهار توله این ادویه را در سه پاو آب بجوشانند هرگاه سوم حصه بماند مالیده صاف کرده با نیم آثار
قند سفید آمیخته بقوام آرند و ادویه کوفته بیخته نگاهداشته را آمیخته معجون سازند خوراک یک توله بر نهار خورند و از ترشی و بادی پرهیزند **اطریفل ملین** تالیف علویخان
نافع از برای نزلات بلغمیه مزمنه و منقی دماغ و آلات سینه از بلغم عناب انجیر زرد هر یک بیست دانه اصل السوس زوفای خشک گل بنفشه اسطوخودوس پرسیاوشان بسفایج فستقی
فراسیون هر یک پنج و نیم مثقال مویز سرخ تخم بیرون کرده بیست و پنج مثقال مجموع را در سه چهار یک من تبریزی آب خالص بجوشانند تا نصف رسد پالایند و عسل سفید
مصفی یکصد و پنجاه مثقال داخل کرده بقوام آورند بعده پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی اسطوخودوس کشنیز خشک منقی هر یک
پنج مثقال بادیان انیسون مصطکی حب بلسان هر یک پنج و نیم مثقال غاریقون سفید سه مثقال فلفل سیاه نیم مثقال تخم خشخاش سفید دو مثقال و نیم روغن بادام
دوازده مثقال و نیم ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده بعسل مذکور سرشته شربتی از یک مثقال تا سه مثقال با آب نیم گرم **شربت شاهی** اوبرالساعة ست
بجهت نزله و زکام و امراض دماغی بارده و تسکین درد دندان معمول و برای ظلمت چشم و دوار و شقیقه و لقوه و فالج و صرع و رعشه و سبات سهر و نسیان و غیره امراض
سوداوی و سهر مفرط و هذیان و ضعف اعصاب و استرخای اشته و بلادت ذهن و بخر فم و سیلان لعاب و نزف دم و قولنج و مغص و درد معده و جگر و ضعف کبد و انواع استسقاء
سرعت انزال و بعد انزال ... قلع حمیات عتیقه و سعال نافع و پادزهر جمیع سموم نسخهٔ شیخ الرئیس فلفل سیاه فلفل سفید بزر البنج
سفید هر یک بیست مثقال افیون مصری ده مثقال زعفران پنج مثقال سنبل الطیب عاقرقرحا فرفیون هر یک یک مثقال ادویه را ... وزن ... عسل
کرسنه ... و ... استعمال نمایند ... نصف مثقال ... پنج سال باقی می ماند و در نسخهٔ معمول حکیم
علویخان دارچینی زنجبیل هر یک یک مثقال عوض فلفل سیاه ست **نوع دیگر** نسخهٔ ابوالبرکات که بهترین نسخهها و مجرب ست دارفلفل دارچینی جندبیدستر سلیخه
هر یک چهار درم زعفران پنج درم زنجبیل ... خشک هر یک هفت درم روغن بلسان یا روغن گل سنبل الطیب فقاح اذخر زراوند طویل هر یک ده درم فوه اسارون
هر یک ده مثقال و نیم افیون یک و نیم اوقیه تخم کرفس انیسون بزر البنج هر واحد پانزده مثقال فلفل سیاه بیست و دو و نیم مثقال عسل چهار صد و پنجاه مثقال بدستور معمول
مرتب سازند **شربت شفا** از ... صادق برای نزله و زکام نافع بود و ممسک و مقوی باه ست و دیگر امراض ... میسازند مروارید کهربا سنبل الطیب عاقرقرحا
زنجبیل سلیخه بهمن سفید بهمن سرخ ساذج هندی آمله منقی ورق نقره هر یک شش ماشه گل سرخ چهار درم قرنفل جوزبوا دارچینی عود بلسان دانه ... زعفران
هر واحد چهار ماشه بزر البنج ... هر یک دو درم مشک خالص یک ماشه افیون پاو آثار عسل خالص دو آثار مغز پسته مغز بادام مغز ... مغز گردکان هر یک یک دام
فلفل چهار ماشه کوفته بیخته بدستور معمول معجون سازند **حب نزله** بجهت نزله و زکام از مجربات ست جندبیدستر زعفران هر یک یک مثقال رب السوس
دارچینی افیون هر یک سه مثقال صمغ عربی کتیرا نشاسته هر یک پنج مثقال بقدر فلفل حبها سازند مقدار شربت دو حب ست و در قرابادین ... وزن رب السوس ... مثقال ست
و در قادری وزن جندبیدستر یک و نیم مثقال و دارچینی پنج مثقال نیز مرقوم **حب چای ختائی** که بطریق قهوه مخورند نزلهٔ بارد را نافع ست
و تقویت باه و معده و دماغ نیز کنند و ... بلغمی از بدن دور نماید ... چای ختائی ... خشک هر یک یک توله پوست ترنج
در آب شب تر نمایند و صبح سه چهار جوش داده صاف نمایند و نبات داخل کرده بقوام آرند پس عنبر اشهب یک ماشه حل کنند و بعد ازان که قریب سرد شدن
برسد قرنفل دارچینی هر یک سه ماشه دانه الایچی کلان و خرد مصطکی هر یک یک توله فوفل ... عود غرقی هر یک شش ماشه مشک خالص یک ماشه همه را سائیده داخل
کرده حبها بطریق لوز بسته نگهدارند و در گلاب یا آب انداخته بطور قهوه پخته قبل از طعام و بعد آن خورند **حب مومیائی** جهت دفع نزله و زکام و تقویت

اعصاب و دماغ مجرب ست و نظیر ندارد و امساک را نافع مرکی یک ماشه قرنفل دارچینی کبابه چینی حسن لبه صمغ عربی عود هندی رب السوس هر یک سه ماشه مصطگی خولنجان
بهمنین هر یک دو ماشه ابریشم مقرض چهار ماشه مومیائی کانی مینه سائله هر یک شش ماشه کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده بآب کوکنار خمیر کرده برابر نخود حبها
سازند یک و حب صبح و شام خورده باشند حب شنگرف در نزله بارد مستعمل ست زعفران عاقرقرحا دارچینی قرنفل شنگرف بزر البنج جوز بوا هر واحد
دو سرخ افیون چهار ده سرخ حب بقدر مونگ بندند خوراک از یک تا دو حب بحسب مزاج حب مصطگی جهت نزله و زکام و سرفه و سیلان منی منقول
از بیاض استاد مرحومی مصطگی زعفران هر یک یک ماشه افیون مصری چهار ماشه بقدر فلفل حب سازند خوراک یک حب تا دو حب حب جدوار نافع
زکام و نزله و سرفه و جهت زحیر و اسهال و تسکین آلام مشکور معمول استاد کافور فلفل سفید یک ماشه دارچینی دار فلفل هر یک دو ماشه قرنفل سه ماشه جدوار جوز بوا
زعفران کبابه مصطگی خصیة الثعلب هر یک پنج ماشه افیون خالص یک توله کوفته بیخته بآب صمغ عربی سرشته حبها بقدر نخود سازند و در سایه خشک کنند و از یک حب تا
چهار حب وقت خواب استعمال نمایند حب جدوار معمول خاندان حکیم علامه امام حافظ صحت نافع زکام و نزله قاطع اسهال مقوی احشا جدوار درونج راسن انیسون
سنبل هلیله زرد هر یک چهار مثقال بهمنین بزر البنج کبابه عاقرقرحا صمغ عربی مومیائی قرنفل گاوزبان سعد کوفی تخم گندر حب لسان العصافیر کشنیز خشک بادیان هر واحد شش مثقال
سنبل الطیب قاقله فرفیون زراوند مدحرج ریوند چینی مغز بادام صندل سفید زیره مدبر مروارید ناسفته هر یک دو مثقال مرکی مرزنجوش هر یک یک مثقال ثعلب مصری
پنج مثقال آمله شقاقل هر یک شش مثقال دار فلفل سه مثقال جندبیدستر نیم مثقال افیون است پنج مثقال حب بقدر نخود بندند خوراک بحسب مزاج نوع دیگر نافع
از برای زکام و نزله و سرفه که حکیم علوی خان بجهت محمد امین خان وزیر اعظم هندوستان تالیف نموده و بمزاج مصری الیه موافقت کرده مجرب است جدوار خطائی مجرب
مصطگی رومی بسباسه صمغ عربی بزر البنج سفید طباشیر پوست بیخ لفاح هر یک نیم درم دارچینی سه درم زعفران دو درم نبات سفید چهار درم افیون شش درم
و چهار دانگ ورق طلا است پنج عدد و اگر اعجوبه خواهند ورق طلا نیم درم طلای کلس کنند بهتر است بدستور مقرر حبوب سازند هر حبی بقدر نخود خوراک یک حب
نوع دیگر نافع زکام و نزله معمول ست جدوار افیون ریوند خطائی زعفران هر واحد سه ماشه کتیرا ده ماشه بیخ لفاح جوز بوا هر یک قسط هر واحد شش ماشه
بقدر فلفل حبها سازند نوع دیگر جهت نزله که از آب سرد متاذی شود و جهت امساک مفید از بیاض استاد مرحوم افیون یک توله جدوار شش ماشه
اجوائن خراسانی تخم دهتوره زعفران هر یک سه ماشه بقدر فلفل حب بندند و دو سه حب بخورند نوع دیگر که زکام و نزله و سرفه و صداع را نافع ست
دارچینی کندر رب السوس صمغ عربی هر یک سه درم جدوار خطائی زعفران افیون هر یک هفت درم کوفته بیخته بگلاب سرشته حبها سازند برابر نخود نوع دیگر
تالیف حکیم ارشد برای شاداب خان جدوار عود هندی دارچینی بزر البنج هر یک نیم توله مصطگی کندر زرنباد قرنفل دانه هیل جوز بوا بسباسه کبابه چینی
سنبل الطیب پوست ترنج زعفران مشک عنبر اشهب بادیان انیسون نانخواه صمغ عربی ورق نقره هر یک سه ماشه افیون یک توله بدستور حب سازند
نوع دیگر قلیل الاجزا کثیر المنافع جهت تقویت دماغ و دل و معده و باه بدیل جدوار نسیجی زعفران کشمیری عنبر اشهب برابر کوفته بیخته در کهرل صحیح
بلیغ نموده قدر فلفل حبها سازند و از دو حب تا پنج حب بخورند حب تاقوره جهت کسی که دائم النزله و خیلی سوداوی ست تخم تاتوره را هفت بار
بآب پوست خشخاش تر کنند و خشک نمایند بعده در آب پوست خشخاش بجوشانند تا آب بخوبی شود مغز پنبه دانه زیره سفید کشنیز مقشر همه مساوی گرفته
بآب برگ پاله منقوع ادویه در کهرل صلایه کرده حب بقدر نخود بندند در سایه خشک نمایند و در وقت خواب یکی فرو برند چون مغز پنبه دانه که تریاق تاتوره ها
داخل ست وسواس نکنند و همین قدر خوراک هم کم ست و این حب در عسرت انزال و در ورمی و سرفه را نافع ست حب سیماب که در نزله کهنه
نفع بلیغ می بخشد حتی که استیصال آن می کند سیماب کبریت هر یک چهار درم خوب سحق کنند که کجلی شود بعد قرنفل کلاه دار چهار درم تخم جوز ماثل یک درم
نبات ده درم داخل کرده چهار گهڑی دیگر صلایه کنند پس حب بقدر نخود بسته یک صبح و یک شام بخورند حب کچله برای نزله بارد و دائمی و اختلاج

ودیگر امراض بارده دماغ و عصب نافع بود از بیاض والد مرحوم دارچینی جوزبوا بسباسه عود صلیب قرنفل هر یک یک توله کچله دو توله اول کچله را در خمیر خیسانیده
پوست آن دور کرده بسوهان ریزه نموده یا از کارد باریک تراشیده خوب صلایه کرده بعد ازان ادویه دیگر کوفته بیخته در عرق نانخواه خمیر کرده مقدار نخود حب
بسته صبح و شام بقدر مناسب و حب بعرق اجواین و عرق صعتر هر یک بقدر مناسب ده توله بنوشند و چون درین حب ادویه مقویه و ممسکه اضافه نموده
میشود در تقویت باه و امساک فائده عظیم دارد و اگر عقیمه بعد از طهر بخورد بارگیرد حب بلادر برای نزله و جمیع امراض بارده دماغی و اعصابی و رطوبی
و تقویت حفظ و رفع ریاح و سلس البول فائده عظیم دارد و تقویت باه و امساک و رفع عقم از مرد و زن نماید بلادر مغز گردگان کنجد مقشر مساوی همه را بکوبند
و خوب باهم مخلوط نموده حبها مقدار نخود ببندند و از یک حب شروع نمایند و این حب حب سابق را بعد ازانکه چیزی ضرر محسوس نشود آهسته آهسته بقدر برداشت طبیعت بیفزایند
و عورتی برای درد پای و تقطیر البول و در رحم استعمال کرده و زائل شد و هرگاه بهمین مثاقیل ثعلب عنبر اشهب و دیگر مغزیات مثل فندق و مانند آن اضافه
نمایند در تقویت باه و امساک و دیگر آثار بعدیل گردد و چون این هر دو حب را بجهت امساک استعمال نمایند در آب کوکنار حب ببندند و اگر حب از مغز بلادر
با ادویه مناسبه ساخته استعمال نمایند نیز در تقویت باه و امساک فائده عظیم خواهد کرد و بی غائله بود **خمیره خشخاش** معمول نافع نزله و زکام مقوی
دماغ پوست خشخاش یک سیر در یک حصه آب باران و دو حصه گلاب بخیسانند و بعد چهار پاس بدست مالیده بجوشانند تا بثلث آید صاف نموده تخم خشخاش یک سیر را
دران شیره گرفته با قند سفید دو سیر بقوام آرند و از آتش فرود آورده عنبر اشهب نیم توله صندل سفید چهار مثقال عود غرقی مصطکی زعفران هر یک دو توله سوده آمیخته
و زعفران بگلاب حل کرده مخلوط سازند و ورق نقره پنجاه عدد ورق طلا صد عدد نیز آمیزند **سعوط** که برای اماله نزله از حلق بسوی بینی در انتها بکار آید برگ فلفل تر
گرفته بر جای بلند در باد و چیچانده بیاویزند که خشک شود پس ازان شش درم بگیرند و صعتر فارسی زراوند طویل زعفران هر یک نیم درم کندش چهار درم عاقرقرحا
سه درم سحق بلیغ نموده سعوط سازند **فلونیای رومی** نافع نزله و سرفه و اوجاع کبد و اختلاط و درد دندان و تاکل آنها و درد قولنج زعفران پنج درم فلفل سفید
بزرالبنج هر یک بست درم افیون ده درم فطراسالیون چهار درم تخم کرفس نبطی سه درم سنبل الطیب چهار درم ساذج هندی سلیخه عاقرقرحا حب بلسان فرفیون
هر یک یک درم همه ادویه را کوفته بیخته یکجا جمع کنند و بروغن بلسان خوب لت کنند و بعسل کف گرفته سه چند ادویه بسرشند و در ظرفی بردارند و وقت حاجت بعد
شش ماه مثل نخود استعمال کنند برای قولنج و درد گرده بآب کرفس و جعده و بعضی اطبا عوض تخم کرفس نبطی وقود اخل میکنند و هر قدر که کهنه شود نافع تر باشد **فلونیای فارسی**
نافع برای نزله و سرفه و قولنج و حیض و ریاح رحم و اسقاط و رحم را تقویت دهد و اصلاح قی و اختلاف بلغم و بلادت دماغ و بدن کند فلفل سفید بزرالبنج هر یک
بست درم افیون ده درم و بعضی اطبا گل مختوم ده درم داخل کرده اند زعفران پنج درم سنبل الطیب مرمکی عاقرقرحا فرفیون هر یک دو درم جندبیدستر یک درم
زرنباد درونج هر یک نیم درم مروارید مشک هر یک نیم مثقال کافور یک نیم دانگ همه ادویه کوفته بیخته جمع نموده بعسل کف گرفته سه چند ادویه معجون
سازند و در ظرف برداشته بعد شش ماه وقت حاجت استعمال کنند شربتی ازان یک درم بآب سرد برای قی مفرط و اسهال و نفث الدم و نزف حیض
بآب سماق و هر قدر که این دوا کهنه گردد جید تر بود **نزله بند** از حکیم حاذق الملک صمغ عربی کتیرا قرنفل بسباسه حضض مکی بزرالبنج جدوار خطائی افیون
زعفران مصطکی بیخ لفاح در گلاب و سفیده تخم مرغ سوده بر کاغذیکه برابر روپیه باشد بسوزن سوراخ نموده ادویه طلا کرده بر شقیقه بچسپانند **ناس نزله**
از مجربات اکبری تماکو سورتی یک دام زعفران یک ماشه قرنفل هفت عدد باریک ساییده قدری ناس بگیرند **ناس محسن خانی**
برای نزله از بیاض حضرت استادی غفرالله لهم الاخوین عاقرقرحا زراوند طویل صعتر برابر کندش برگ کنیر خشک برابر همه کوفته بیخته ناس گیرند **ایضاً** مسنه
نوشادر چونه قدری باهم سوده بر کف مالیده ببویند ماده مجتمعه نزله بارد دفع شود **ناس** برای نزله از خط عمو صاحب مرحوم منقول تخم سرس بالچهر
یک یک توله کاینهیل دو ماشه زعفران یک ماشه باریک سوده ناس بگیرند **ایضاً** برای نزله از بیاض والد مغفور سمندر پهل دوازده عدد قرنفل

بست و پنج عدد چکنی بست و پنج ماشه مشک خالص یک رتی در آب اورک باریک سایید و در سایه خشک کنند و باز سایید و پارچه بیز نموده نگاهدارند صبح و شام بکار برند **ایضاً** از مجربات آن مرحوم مغز پوست ریواس که حیث می نامند خشک نموده یک توله مغز تخم سرس یک توله زنجبیل شش ماشه فلفل گرد دو ماشه همه را باریک سایید و سعوط کنند **نفوخ** نافع نزله و شقیقه و غیر آن که سده آن بکشاید تخم بهل شش ماشه مغز گهونگچی سفید چهار ماشه فلفل سیاه دو ماشه نوشادر یک ماشه کوفته بیخته قدری در بینی ناس گیرند تا آب جاری گردد و صدمت بسیار دارد **نفوخ** برای تنقیهٔ دماغ و جاری نمودن آب از بینی دار شیشعان یک دام ڈوره بندال هفت ماشه زعفران و سرخ قرنفل دو عدد باریک سایید و بکار برند **ایضاً** برای نزله و درد شقیقه که از نزله باشد بیخ چکنی سه ماشه فلفل گرد و چهار عدد لونگ یک ماشه کافور یک سرخ کوفته بیخته نگهدارند و بعمل آرند **ایضاً** برای نزله و سردی دماغ بیخ چکنی مشک خولنجان زنجبیل بندال زعفران دار چینی هر یک یک ماشه تنباکو سورتی یک دام سایید و قدری ناس گیرند **ناس علوی خانی** که در نزلهٔ بارد از مجربات است و بکرات و مرات بتجربه رسیده برادهٔ اسرب دار شیشعان هر یک دو مثقال چهار پاس در آب گل ریواس صلایه نموده بکار برند **ایضاً** قوی نزله اول برگ دفلی دار شیشعان فلفل گرد تخم دهتوره عقل بیر بساوی صلایه نموده بکار برد **ایضاً** گل ریواس سیاه گل یاسمین برگ ریواس برگ گیر تربد سفید زنجبیل عقل بیر هر یک یک توله سایید و بعمل آرند **نوع دیگر** قوی تر برای نزلهٔ بارد و تنقیهٔ دماغ برادهٔ اسرب سه توله فلفل گرد یک توله هر دو را در سنگ سماق سه پاس صلایه نمایند که سرمه سا شود پس خاکستر پاچهٔ دشتی یک توله و شیر حشیش تر شده قرص بسته در سایه خشک نمایند و همین نمط چهار مرتبه تکرار نموده در اندک روغن گاو تازه در تابهٔ آهنی بریان کنند و غنچهٔ یاسمین ناشگفته برگ سبز بهره در سایه خشک کرده هر یک یک توله سنبل الطیب تربد سفید هر یک نه ماشه آمیخته باز سایید و بعمل آرند **اقوال الاطبا** سویدی گوید که در نزلهٔ بارد بخور و شرب عود و ذرور آن بر مقدم سر و مالش و شم روغن گل نارنج معمول بر روغن بان و ذرور گل نارنج خشک کذا گل جوز خشک و کذا برگ نازک آن که در اوائل بهار برآید خشک کرده و کذا پوست سبز جوز خشک کرده و کذا اکباتش قرنفل و کذا برگ بید انجیر خشک و کذا البسباسه هر کدام سوده بر مقدم سر و شم نرگس و شم و ذرور عبیر [illegible] مقدم سر و بخور و شرب عنبر و شم و ضماد گل یاسمین و ضماد برگ خشک جوز یا پوست جوز و در زوری برگ کنار آمیخته در حمام بر سر داشتن آن تا زمان خضاب حنا و بعده شستن و مالش روغن بادام تلخ و کذا روغن تخم تلخ شفتالو و کذا روغن بلسان بر مقدم سر واحد تجربه من ست و آثار الاطبای دیگر نقل کرده که شرب و ضماد و شم و بخور کبریت و کذا جند بیدستر و کذا انیسون و شرب مطبوخ مرزنجوش و قیصوم و قوی شدن فعل ادویهٔ نزلات چون با آب مرزنجوش یا بروغن غار بسرشند و شم و شرب مرزنجوش خشک و کذا بهار و طبیخ آن و کذا حماحم و کذا سنبل الطیب و کذا اغیرا ما و بخور و شم و ضماد دار شیشعان و بخور و شرب و ضماد و مضغ عنبر نافع است **و شرب** طبیخ بیخ اذخر و تفاح آن و کذا قردمانا سایید به عسل سرشته صبح و شب که مجرب نوشته و کذا قنطوریون [illegible] قیراط در علک البطم آمیخته حب ساخته و کذا حریرهٔ نشاسته بشکر و مغز بادام و کذا اشق دو درم و کذا اسقیل نیم برشت و کذا حب بلسان و کذا بیخ لوف کبیر بریان در عسل آمیخته و کذا انیسون بشکر یا عسل و کذا بابونه سه [illegible] بشراب ابیض و کذا طبیخ زوفای خشک و سداب بعسل و کذا دار چینی و کذا طبیخ پودینهٔ دشتی یا مخلوط بجزء [illegible] و کذا تربد سفید بنابر تنقیهٔ ماده و کذا تخم حنظل و کذا انیسون بعسل و شراب و کذا حلتیت **و طلای** عود الفرج بعسل سرشته بر مقدم سر و کذا صبر و نمک و نطرون و کذا اسیغه سائله و کذا مشک و کذا تریاق فاروق در شراب کهنه حل کرده و کذا لادن محلول در روغن گل و کذا اغیرا ما و کذا اقیعوم و زیت کهنه و کذا حرمل و سرگین کبوتر **و لطوخ** داخل بینی مرکی تنها یا با آب فودنج خشک و یا با مرزنجوش حل کرده **و بخور** شراب ریحانی بر سنگ گرم چکانیده و یا حماحم و یا نفط و یا قفر الیهود و یا خولنجان **و شم** شونیز در سرکه سرشته و یا گل بابونه و یا مرزنجوش و یا گل اقحوان و یا سیسنبر [illegible] و یا ریحان و یا گل نسرین و یا بادرنجبویه و یا [illegible] **و سعوط** سنبل الطیب و کذا روغن خیری و کذا آب شقائق النعمان و کذا ابهل و کبر که نافع نزلات عظیم است و کذا [illegible] روغن بادام تلخ [illegible] و ذرور بر مقدم سر از دار شیشعان و گل بابونه و ابرسا و بهار و نیل صباغ و گل اقحوان و دماغ شتر [illegible] خشک کرده و شونیز بریان و قسط هندی و میعه خشک و بادرنجبویه و سلیخه و مشک و سنبل الطیب حب بلسان و اظفار الطیب و دارچینی و پودینهٔ دشتی

گل سرخ ست وهمچنین بطبیخ آن وکذا بگلاب وکذا از ورق تخم گل مضمضه بطبیخ آن وخائیدن ثمر وگل مولسری وگذاشتن زیر دندان نیز اثر تمام دارد وبلیله
محکم میکند دندان ولثه را وسندروس سوده مالیدن جیب الاثر ست ومصطکی سوده بمالند وبخوابند و دیگر **بعض مرکبات** که در جنبش دندان
از مجربات ست **سنون ابیض** که بهترین سنونات ست لثه را محکم کند وتقویت دندان نماید ومنع انصباب مواد نزله بسوی لثه کند و از تحلل
وکنده شدن نگاه دارد وقاطع خروج خون دندان ست وبوی بد دهان ببرد عاقرقرحا وج ترکی کزمازج سعد کوفی هر یک شش درم پوست انار مازو
قشار کندر گلنار فارسی گل سرخ هر یک سه درم زبد البحر نمک سنگ شب یمانی صدف سوخته هر یک یکنیم درم فلفل سفید مصطکی عود بلسان
هر یک یکدرم مروارید بسد سفال چینی سفید هر یک سه درم فیلگوش سوخته پنج درم واگر بهم نرسد دندان فیل بگیرند یا بیخ سوسن کبود چهار درم
یا شاخ گاو کوهی سوخته چهار درم خسته هلیله طباشیر تخم خرفه نشاسته کتیرا کشنیز خشک بریان آرد عدس هر یک هفت درم باریک کوفته بیخته کافور قیصوری
نیم مثقال سوده داخل کنند و بر دندان ولثه پاشند وبعضی اوقات بسرکه مخلوط کرده مضمضه کنند **ذرور اسود** نافع جهت نقصان گوشت بن دندان
گوشت نیک برویاند وفاسد در نماید وخون رفتن باز دارد فوفل گلنار فارسی نمک شور بعسل سرشته سوخته سماق سعد کوفی هر یک دو مثقال
شاخ بزکوهی سوخته سه مثقال کاغذ خطائی سوخته جوز قشر سوخته طباشیر گل سرخ کزمازج خسته هلیله زرد انجبار عود خام سوخته صندل سفید سک رامک
پوست ترنج قرنفل برگ مورد حب الآس شاخ گوزن سوخته هر یک یک مثقال نمک اندرانی عاقرقرحا شب یمانی دم الاخوین کندر مازو خرمکی هر یک
نیم مثقال کوفته بیخته بر لثه پاشند **سنون معمول** برای استحکام دندان و پرشدن گوشت لثه وجلای دندان نیله تهوتهه کوفته کنند سفید
زیره سفید مصطکی بجر دنتی هر یک سه نیم ماشه نمک لاهوری زنجبیل کشنیز خشک کسیس هر یک هفت ماشه کپور کچری کباب چینی هر یک پاو کم دو ماشه
نیله تهوتهه را بر تابه گرم بر آتش نهاده خوب سفید نمایند و زیره و کشنیز را اندک بریان کنند که سرخی بگیرد پس همه ادویه کوفته بیخته مثل مسی سازند
و بعد مالش سه چهار گهری از آب احتیاط نمایند واگر خواهند بعد مالش بیره پان بخورند **سنون** جهت استحکام دندان وجمیع امراض
لثه و ورم آن مجرب حکیم علی اکبر خان ست پوست بیخ مغیلان چهار توله سنگ جراحت کتهه پاپری یا سپیاری چالیه هر یک یک توله فلفل سیاه زنجبیل
هر یک یک ماشه جمله ادویه را اقام سرمه سا نموده وزن کنند و باهم آمیخته نگاهدارند و هرگاه خواهند بر دندان بمالند بعد چهار پنج گهری اگر خواسته باشند
آب بخورند **سنون** که در تقویت و تشدید اسنان معمول حکیم شریف خان ست فوفل کزمازج مازو گلنار گل سرخ جفت بلوط حب الآس سماق
سنون سازند **سنون** از حضرت شیخ فریدالدین شکرگنج قدس الله سره العزیز برای استحکام دندان بی نظیر ست پوست هلیله کابلی پوست
هلیله آمله منقی زنجبیل دارفلفل توتیا بقم مازو نمک سنگ برابر وزن گرفته جدا جدا بسایند بعده همه را وزن نموده باهم آمیخته سنون
نمایند **سنون** تالیف حکیم اکمل خان جهت نواب مجدالدوله برای تقویت لثه بی نظیر ست مصطکی دروره گلنار گل سرخ بسد سفید
سایده الایچی خرد گل سیوتی زیره سفید بریان هر واحد دو ماشه شب یمانی بریان کرده یکماشه سنون سازند **ایضاً له** فوفل چهار عدد سوخته سنگ جراحت
مصطکی هر یک شش ماشه عود دار سوخته یکتوله الایچی نیم توله مازو بی سوراخ سه عدد بآرد گندم گرفته بریان نموده همه اجزا را کوفته بیخته سنون سازند
سنون جهت تقویت اسنان از بیاض حکیم اجمل خان مصطکی مازو مایین خرد مایین کلان هیرا کسیس پوست هلیله کلان شب یمانی برشته
نیله تهوتهه سوخته پوست مولسری خشک سنون ساخته شب وقت خواب بمالند و دهن را پایین دارند تا آبی که از دهن برآید بیرون رود **سنون مجرب**
برای استحکام دندان و درد آن و جهت آمدن خون لثه کرنجوه سوخته دوازده عدد پوست هلیله زرد نیم توله آمله کاتهه سفید مازو کشنیز فوفل سوخته
کف دریا بریان هر یک یک توله سون مکهی توتیای سبز سوخته سنگ جراحت مایین خرد زیره سیاه هر یک هفت ماشه شب یمانی بریان دارفلفل بریان
هر یک پنج ماشه فلفل گرد سه ماشه زنجبیل بریان مجیته کسیس الله فاقله هر یک شش ماشه کوفته بیخته سنون سازند و وقت شب بمالند و بالایش برگ
پان خورند و آب بعد آن ننوشند و صبح هم استعمال نمایند و تا سه گهری آب ننوشند **ایضاً** معمول مقوی اسنان و مانع خون آمدن از دندان و محکم کننده

اسنان متحرک سہاگہ تیلیہ بریان پھٹکری بریان ہر واحد یک تولہ قرنفل نہ ماشہ تخم بین ہیل مازو ہر واحد دو عدد فلفل سیاہ کتہ پپڑیا نمک لاہوری
بہیر اکسیس سپستان ہر واحد شش ماشہ زرورد گل سرخ صندل سفید گلنار سماق دار فلفل زنجبیل مصطگی کف دریا قسط کبابہ عذبہ سعد
کشنیز دانہ الایچی ہر واحد چہار ماشہ سپیاری چھالیہ بریان یک عدد ہمہ را کوفتہ بیختہ سنون سازند **سنون** معمول اوستادی رحمہ اللہ تعالے
کہ جہت تحرک دندان وتسکین درد آن بی نظیر ست ورنگ بغایت خوش رنگ می آرد مازو سبز بی سوراخ پنج دام بختہ توتیای سبز سوختہ دو دام بختہ
سون مکہی بہیر اکسیس کتہ سفید ہر یک یک تولہ مائین گجراتی مصطگی گلنار ہلیلہ زنگی آملہ ہر یک نہ ماشہ سنگ جراحت برادۂ فولاد ہر یک یک دام بختہ
بمبالغہ کوفتہ بیختہ بر دندان مالند **سنون** جامع النفع از مجربات حکیم علی کہ بجہت استحکام دندان وتقویت لثہ عدیل ندارد معمول استاد
مرحوم ست شب یمانی بریشتہ کتہ سفید برادۂ آہن پوست درخت مولسری ہر یک سہ تولہ کسیس چوب چینی ہر یک یک تولہ پوست انار نیم تولہ
پوست ہلیلہ نہ ماشہ نیلہ تھوتھہ بریان دو تولہ بطریق مسی بمالند بعد ازان بروغن گل نیم گرم مضمضہ نمایند بعدہ بآب نیم گرم مضمضہ کنند
ایضاً معمول آن منفعور کہ گوشت بن دندان محکم کند ودرد آنرا دور سازد مرجان سودہ کہربای سودہ ہر یک نیم تولہ طباشیر سفید کشنیز خشک
استخوان تمر ہندی فوفل سماق ہر یک یک تولہ کات ہندی چہار دانگ کوفتہ بیختہ دہان را اول بآب کشنیز شستہ بمالند **ایضاً** برای تقویت
دندان وحبس خون وخوشبوی دہان عدیل ندارد منفعت نمودہ نیز مفید از بیاض حکیم محمد اصل خان کہربای سودہ بسد سودہ ہر یک چہار ماشہ برادۂ آہن
یک تولہ ویک ماشہ مصطگی مازو سبز توتیای سبز سوختہ شب یمانی بریشتہ ہلیلہ کلان ہر یک سہ ماشہ چوب چینی پوست بیخ مولسری ہر یک ہفت ماشہ
بہیر اکسیس فوفل سوختہ کتہ پاپڑیا سنگ جراحت ہر یک شش ماشہ شاخ گوزن سوختہ یک تولہ کوفتہ بیختہ سنون سازند **سنون** مجرب برای خوشبوی
دہان واستحکام دندان ورفع درد آن کزمازج سعد صندل سماق گلنار دانہ الایچی کلان ہر واحد چہار درم سورنجان شیرین زرنباد ہر یک سہ درم
عاقرقرحا عود سوختہ مصطگی ہر واحد دو درم زرورد آملہ گل سرخ ہر یک پنج درم قرنفل سنات ہر واحد یک درم فوفل دہ عدد اول مشک در گلاب
سائیدہ ادویۂ دیگر آمیختہ باریک سائیدہ بکار برند **ایضاً** معمول جہت استحکام دندان ودرد آن ہلیلہ زنگی بریان پوست ہلیلہ زرد بریان بلیلہ آملہ
مازو زیرۂ سفید نصف بریان نمک لاہوری ہر واحد یک دام یا یک دام مردا سنگ زرد چوب سپیاری چھالیہ نصف سوختہ پھٹکری بریان ہر یک نیم دام
سنون ساختہ بعمل آرند **ایضاً** معمول برای استحکام دندان نیلہ توتیای سبز بریان کات سفید کشنیز بریان زیرۂ سفید مصطگی سعد پوست شیطرج
نمک لاہوری ہر واحد یک دام فلفل گرد کسیس ہر واحد نیم دام کوفتہ بیختہ سنون سازند **سنون** کہ بسیار مقوی ست وبجای مسی استعمال کنند
از بیاض اوستاد علیہ الاعتماد نمک سانبھر بہیر اکسیس گل دھاوہ سپیاری چھالیہ سوختہ نیلہ تھوتھہ در ظرف گلی بریان کردہ پھٹکری بریان محیتہ سنگ جراحت
مازو بریان بحدیکہ سیاہ شود مساوی باریک سائیدہ بر دندان بمالند **ایضاً** منہ کتہ پاپڑیا نیلہ تھوتھہ بریان پھٹکری سفید بریان مصطگی ہر یک
پنج ماشہ ونیم مازو سوختہ پنج عدد سپیاری چھالیہ سوختہ پنج عدد سائیدہ استعمال کنند وبالای آن پان بخورند وآب نرسانند **ایضاً** منہ
زنجبیل کتہ پاپڑیا پھٹکری بریان نمک لاہوری ہر یک یک دام نیلہ تھوتھہ بریان نیم درم الایچی خرد مع پوست یک درم در ظرف گلی ہمہ را بریان نمودہ سنون
سازند **سنون** کہ دندان را محکم کند وخون آمدن را منع نماید کتہ مصطگی سنگ جراحت دانہ ہیل مسی ہر یک دو ماشہ سائیدہ بمالند **ایضاً** مصطگی
مازو بہیر اکسیس فوفل سوختہ ہر یک نیم تولہ چوب چینی کتہ پاپڑیا ہر واحد یک تولہ توتیای سبز بریان سہ ماشہ برادۂ آہن پوست بیخ مولسری ہر یک
دو تولہ باریک سائیدہ صبح بر دندان بمالند بعدہ بروغن گل یا کنجد سہ مرتبہ مضمضہ نمایند پس بآب گرم مضمضہ کنند وبالای
آن بیڑہ پان بخورند وآب آن اندازند **سنون** مجرب کہ دندان را محکم کند وبوی دہن خوشبو نماید ودرد را فوراً ساکن گرداند مصطگی کسیس
تخم بین ہیل زنجبیل بریان سنگ جراحت بریان سہاگہ بریان سنگ سہ نمک لاہوری ہر یک یک درم فلفل سیاہ کشنیز بریان کتہ سفید
زیرہ سیاہ بریان ہر یک دو درم ناگرموتھہ چہار درم کوفتہ بیختہ بمالند وبالایش گلوری پان بخورند مضمضہ کہ جہت درد وتحرک دندان مجرب ست جہان

چهال جهر بیری پیاپانسه کتّه سفید سپیاری چهالیه مازو سبز در آب جوشانیده هر روز پنج مرتبه مضمضه کنند و همچنین عدس مسلم کزمازج گلنار گوکنار
برگ مورد و حب الآس پوست مغیلان در آب جوشانیده صاف نموده قدری هیراکسیس سوده اضافه کرده مضمضه نمودن سود دهد
مضمضهٔ دیگر برای استحکام دندان و درد آن معمول گلنار کزمازج اقاقیا جفت بلوط فوفل چهالیه گل سرخ برگ مورد پوست انار بذر الشر
دم الاخوین صندل سرخ سعد کوفی هر یک چهار ماشه در سه پاو آب جوشانیده صاف نموده مضمضه نمایند اگر بعد آن این سنون بمالند بغایت
مؤثر است کتّه سفید کزمازج سپیاری چهالیه سوخته هر یک چهار ماشه مرداسنگ دو ماشه سوده بعمل آرند **اقوال اطبا** سویدی گفته که عصارهٔ [illegible]
در تقویت لثه و استحکام دندان مجرب من است و مضغ برگ علیق کوفته و ثمر خام او و تنبول و ضماد لوزه و زرنیخ سرخ و مازو در سرکه سفر ترکرده تا آنکه قوام
غلیظ گردد و کذا قیشور گرم کرده در شراب ریحانی پنج بار ترکرده ساییده و کذا جعدهٔ جبلی و کذا پوست بیخ کبر در سرکه پخته و کذا برگ عوسج ساییده
و کذا بارتنگ خشک در سرکه در روغن آس آمیخته و کذا نیت بری و کبوس کندر و مضمضهٔ عاقرقرحا مطبوخ در سرکه و یا بشیر خر و ایضا ادویهٔ دیگر مثل
عذبه و برگ عسل و قرن ایل سوخته و برگ شمش و عصارهٔ او و عصارهٔ بارتنگ یا خشک آن ساییده و سنگ مرمهک اندرانی مساوی و عصارهٔ
قنطوریون دقیق و عصارهٔ فرنجمشک یا طبیخ یا لبن او تنها یا طبیخ برگ سرو یا طبیخ عذبه و فلنجه هر واحد مقوی لثه است **قرشی** گوید که ضعف
اسنان را قوی بخش مثل مازو سوخته و نمک اندرانی بریان هر دو در سرکه سرکرده و زیرهٔ گلاب و گلنار و اقاقیا و سنون سورنجان و مضمضه بگلاب
و آب آس و سماق نافع است و صفت سنون سورنجان ملا سدید چنین نوشته سورنجان فوفل سعد کزمازج گلنار پوست هلیله زرد صندل سفید
گل سرخ شب محرق مصطگی بسرکه مساوی سنون سازند و اقسرائی گفته که سنون سورنجان اسم سنونی است که لثه را بسیار محکم کند و صفت او این
عروق صفر شش درم شب یمانی گلنار هر یک سه درم مازو پوست انار هر یک یک درم سماق یک نیم درم کوفته بیخته استعمال نمایند و مراد از عروق
صفر عروق زعفران است و گویند که این نسخه در اکثر امزجه تجربه کردم و نافع یافتم شیخ میفرماید که سنون جید مقوی اسنان اینست سعد سه درم پوست
هلیله زرد پنج درم قرفه پانزده درم دارچینی سه درم شب دو درم عاقرقرحا هشت درم نوشادر دارفلفل مشک زعفران هر واحد یک درم نمک پنج درم
سماق دو درم کزمازج سه مثقال قاقله چهار درم زرنباد شانزده درم گلنار چهار درم ساییده استعمال نمایند و کذا لک صندل سرخ کبابه فوفل هر واحد پنج درم
قرفه دارچینی یک درم تخم چهار درم بنشاستهٔ گندم بیامیزند و ایضا بگیرند کشک شعیر کوفته در عسل و قطران قدرے آلوده قرص سازند و در کاغذ پیچیده
بر خشت نهاده در تنور گذارند و چون رنگ او سیاه شود بر آرند و یکجزو از آن بگیرند و از عود و گلنار و سعد و پوست انار و نمک هر واحد یک جزو
ساییده سنون سازند و گاهی از شعیر محرق مذکور بیست جزو می گیرند و از سعد و فوفل و کزمازج هر واحد چهار جزو و از زنجبیل یک جزو و سنون
می سازند **صاحب جامع و گیلانی** گویند که صندل سفید گل سرخ رامک سعد هر یک چهار درم طباشیر کزمازج جفت بلوط شب یمانی
هر واحد دو درم سماق تخم گل هر واحد سه درم ساییده سنون کردن مقوی اسنان و مشدّد دانسته و همچنین اگر شب سرخ بسرکه جوشانیده مضمضه
کنند دندان را بغایت قوی گرداند مسیحی گوید که در ضعف اسنان و لثه غنچهٔ گل سرخ مع اقماع و تخم گل و گلنار و سماق و کزمازج و مازو سوخته در سرکه
سرکرده و رامک و حب الآس مفرد و مرکب سوده بطور لصوق بر دندان استعمال نمایند و یا در آب یا در سرکه جوشانیده مضمضه کنند و کذا لک شب مطبوخ در سرکه
که دران این ادویه پخته باشند و همچنین شب مطبوخ بسرکه و عسل و کذا مازو مطبوخ بسرکه حتی که مازو مهرا شود و قوی تر ازین نوشادر و مومیای جبلی است بهر دو در
ماء العسل مضمضه کنند و اگر بعد ازان قرحه و وجع پیدا شود بروغن گل یا روغن مصطگی که در سه اوقیه روغن گل یک اوقیه مصطگی آمیخته باتش ملایم پخته باشند
مسح لثه نمایند **ایضا او** گفته که ضعف لثه را مضمضه بآبیکه دران گل سرخ و عدس مقشر و شعیر مقشر و اصل السوس جوشانیده باشند نفع می کند
و اگر بگیرند قصب وسیع و دران زرنیخ بعسل سرشته پر کرده بسوزند بعده بخاکستر او سنون سازند جلای دندان و استحکام لثه کند و چون مضمضه و غرغره
با بابونج کنند بعده سنون ابهل و پوست بیخ کبر مساوی استعمال نمایند دندان و لثه را قوی گرداند و جلا دهد و کسی که بنا بر حرارت

استعمال این نمایند بدل او تخم گل زرشک کزمازج برگ صنوبر برگ زیتون هر واحد ده درم هیچ با زنگ سه درم و شب یمانی یکدرم و نوشادر نیم درم استعمال کنند.

ضرس

یعنی کندی دندان و آن حالتیست که دندان را عارض گردد بسبب تجفیف و تکثیف که خواه از خارج بود مثل تناول چیزهای ترش یا قابض یا عفص و خواه از داخل مثل صعود اخلاط ترش یا بخار آن از معده و گاهی تابع تصور وهمی بود چنانکه مشاهده کسی که ترشی خورد تشخیص این اسباب باید که اولا از شاکی ضرس حال خوردن و دیدن خورنده اشیای حامض وغیره بپرسند اگر اقرار آن کند سببش همان باشد و الا حال آمدن آروغ ترش و کثرت آب دهن و ترشی دهن بپرسند که این نشان اجتماع خلط ترش در معده است پس اگر با وی علامات غلبه بلغم یافته شود سببش بلغم حامض باشد و اگر آثار سودا مدرک گردد ماده سودا باشد علاج آنچه از خوردن ترشی و نظر بحث باشد اگر مزاج گرم بود برگ و ساق خرفه یا تخم خشخاش بخایند و اگر برگ خرفه موجود نباشد تخم آن نیمکوفته در آب ترکرده عوض او استعمال کنند و شیر تازه تنها یا خرما در آن ترکرده و یا بیخ نفاق یا شیر خرما نیمگرم کرده یا لعاب اسبغول مضمضه نمایند و در دهان نگاه دارند و روغن بنفشه بمالند و اگر مزاج گرم نباشد نمک و شهد بر دندان بمالند و صعتر و یا درونج بخایند و یا نمک جریش بخایند و بمالند و یا بروغن زنبق یا زیت دو سه بار بمالند و در دهن گیرند و یا شوربای اسفیدباج سمین یا روغن بادام شیرین یا روغن ناردین در دهن گیرند و مضمضه بروغن نیمگرم و آب گرم و آب دریای شور نیز نافع و مغز پسته و مغز جوز و فندق و نارجیل خاصة مغز بادام شیرین و تلخ و حب المحلب بخایند یا کوفته بمالند و حلوای معمول از روغن بادام و زردی بیضه و عسل در دندان گرفتن بلیغ النفع است و علک الانباط یا مصطکی یا موم زرد خایند و زردی روغن زیت که در ظرف مسی بر آتش یا در آفتاب نهاده باشند تا سبطر شود مالیدن سود دارد و اگر برگ حماض سبز مضغ نمایند و از سر انگشت سیاه تا دیر بمالند ضرس که از خوردن ترشی لیمو و نارنج عارض شده باشد همان وقت زائل کند و مجرب است و آنچه از اجتماع بلغم ترش یا سودا در معده باشد اول تنقیه معده بقی و مسهل بلغم و حب ایارج و یا مسهل سودا نمایند بعد از آن ادویه مذکوره بخایند و بمالند و معجون فنداديقون خوردن و حب الغار و مغز بادام تلخ و زراوند طویل و حلتیت نافع است طعام و شیربرنج و عنصل مشوی و طحال مشوی خاییدن و در دندان مالیدن سخت سودمند است و گفته اند که مرخ بر روغن بابونه مالیدن نیز نگاه نافع [illegible] و قس علاج ضرس مدام با ایارج هی کرد زائل میشود و بعضی اوائل ذکر کرده اند که چون صمغ یا سداب بکوبند و بر دندان بمالند فی الفور ازاله ضرس نماید و امساک طلای [illegible] در دهن ضماد فلفل سیاه و یا عاقرقرحا هر واحد [illegible] حذر اسنان است انطاکی گوید که علاجش دلک [illegible] است و [illegible] مضمضه بگلاب و روغن آس که درین هر دو سنبل و سعد پخته باشند و از آنچه این علت را نفع کند همه قابض و خوشبو مثل مازو و سبز و گل سرخ و اقاقیا و صندل است و نمک خرفه را درین نفع عظیم است و گفته اند که هر ترشی مضعف و مضرس است مگر سرکه بسبب لطافت که قبل فعل خود نافذ شود و خاییدن کشنیز و داشتن روغن گل در دهن مفید و چون طول کشد تنقیه با ایارج و مالش آن را بدست طبری گوید که گاه زوال ضرس بسبب ضعف دندان یا ضعف عصب دشوار گردد علاج او بتقویت اسنان نمایند بدانچه در وجع اسنان گذشت و اگر ضرس در اکثر اوقات بغیر سبب ظاهر عارض شود تنقیه بفصد باسلیق و مطبوخ افتیمون وغیره با ایارج نمایند و از اطعمه رديه و مبرده بالکلیه منع کنند و باشد که از خوردن اشیای بارد ضرس عارض گردد درین صورت اول نان گرم و کباب گرم یا زردی بیضه برشته بدندان گیرند چنانکه اشک از چشم بر آید بعد از آن در روغن گل اندک مصطکی حل کرده گرم نموده بدهان گیرند و در روغن [illegible] بمالند و [illegible] با ایارج فیقرا بمالند و اگر کفایت نکند بتریاق کبیر یا بروغن بلسان [illegible] لک کنند و موم زرد بخایند و بقول صاحب غنی منی [illegible] رطوبت باشد تنقیه فضول رطوبی نیز [illegible]

ذهاب ماء الاسنان

یعنی رفتن آبداری دندان و آن حالتیست که دندان تحمل چیزهای گرم و سرد نتواند نمایند و از ملاقات آنها ایذا یابند و از خاییدن اشیای سخت عاجز باشند و اکثر بسبب برودت مکثف افتد و آن مقدمه وجع اسنان بود و گاهی از حرارت مجفف عارض شود و این کمتر بود و فرق در هر دو سبب از وجود سرخی رنگ لثه و حرارت ملمس او و ملمس دندان در حار و از عدم این آثار در بارد توان کرد علاج در بارد بادیان ده درم جوشانیده با گلقند عسلی ده درم بدهند و اگر اسطوخودوس با [illegible] بکوبد حب السوس بیفزایند بهتر بود و غذا مزوره نخود و مغز تخم قرطم خورند و حب الغار شب یمانی مازو زراوند طویل مساوی کوفته بیخته سنون سازند و دهان گرم و زردی بیضه بریان و طحال بریان و عنصل مشوی کوفته بسرکه سرشته مدام تکمیه نمایند و اگر ازین تسکین نیابد ایارج فیقرا

دیگر دو ادویه مدره شیره تخم حماض شیره تخم خیارین شیره بادیان از هر یک چهار ماشه دیا قوذا یکتوله بدهند یا زمعوف مقلیاثا دو ماشه بنوشند اروی ساده شش ماشه سرشته همراه شیره بادیان بریان شیره
الایچی خرد مع پوست شیره حب الآس هر یک سه ماشه شیره تخم خرفه شش ماشه شربت بنفشه دو توله تخم ریحان شش ماشه پاشیده بخورند و بعد تخفیف این معجون مقوی استعمال
نمایند مروارید ناسفته شش ماشه کهربا مرجان هر یک سه ماشه صندل سفید طباشیر هر یک شش ماشه کشنیز خشک یکتوله گل سرخ گل گاوزبان ابریشم مقرض بهمنین هر یک
شش ماشه دانه هیل دو ماشه عنبر مشک هر یک یکماشه ورق نقره ورق طلا هر یک بست و پنج عدد شربت سیب شش توله نبات سفید دو وزن ادویه بدستور معجون سازند
ایضاً اگر با ضیق النفس مزمن تپ و گرانی شکم باشد اصل السوس سیاوشان پوست بیخ کبر هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه انجیر زرد سه دانه جوشانیده شربت دینار توله
داخل کرده بدهند غذا نخود آب و بجای آب صره بادیان و کوه در آب پخته باشد یا زعنب الثعلب گل سرخ تخم کرفس هر یک چهار ماشه عوض مویز و انجیر افزایند در نسخه
اول جهت تلیین در دوم بادر است **ایضاً** اگر با تپ مرد پیرانه سال سا باشد بعد مسهلات برعایت ورم کبد و تپ قرص گل صغیر چهار ماشه بکلکلانج شش ماشه سرشته همراه
عنب الثعلب شش ماشه پرسیاوشان اصل السوس هر یک چهار ماشه انجیر زرد سه دانه جوشانیده شربت دینار داخل کرده بجهت تلیین خفیف دهند **ایضاً** اگر مریض از شیر شتر فائده
نیابد و بیهوشی و بدحواسی عارض گردد جهت تلیین خفیف بلیلج گاوزبان عنب الثعلب هر یک شش ماشه در عرق عنب الثعلب ده توله جوشانیده شربت دینار یکنیم توله گلقند یکنیم توله
بدهند **ایضاً** اگر با تپ دق باشد و شیر شتر گرمی کرده باشد لعاب بهدانه شیره خیارین گلاب نبات بجهت اصلاح شیر آمیخته دهند اگر از این هم شیر موافق نشود ترک نمایند
و باید که در استحکام استسقا شیر شتر نباید داد بجز امزجه بارده موافق نمیشود اگرچه اصلاح بگلاب و غیره کنند **ایضاً** اگر در ابتدای استسقا مزاج اصلی صفراوی شیر شتر موافق نشود
و گرمی و سوزش و اسهال و درد معده و ریاح افزاید موقوف کرده جوارش انارین و جوارش خوزی با بدرقه اصلاح معده و اخراج ریاح دهند و بعد اصلاح مزاج آب کاسنی مروق
ده توله شربت بزوری سکنجبین ساده هر یک یکنیم توله دهند اگر باز اسهال شود تخم مرو تخم ریحان یک پنج ماشه در عرق عنب الثعلب قدری پخته همراه عرقیات مناسبه شربت بنفشه
دو توله بدهند بعد از آن بادیان مصطکی هر واحد یک ماشه سوده بگلقند یکتوله سرشته با آب عنب الثعلب سبز مروق پنج توله شربت بزوری دو توله شروع کنند **بیان ادویه**
مرکبه یونانیه که نافع این مرض است **اثاناسیای کبیر** ضعف جگر و صلابت آن و اوجاع کبد و طحال و معده و اسهال بلغمی و سعال مزمن و نفث الدم و خدر و درد گرده
و مثانه و ربو و بواسیر را نافع و ریاح بشکند و جمیع دردها تسکین دهد مرکی زعفران افیون جند بیدستر بزر البنج قسط قردمانا غافث خشخاش سنبل الطیب شاخ [illegible]
بز کوهی سوخته جگر گرگ خشک کرده جمله برابر آنچه کوفتنی ست بکوبند و آنچه گداختنی ست در شراب بگدازند با سه وزن ادویه عسل مصفی بسرشند و بعد شش ماه استعمال نمایند شربتی نیم مثقال
تا یک درم با آب کاسنی یا آب سیب بخورند **اثاناسیای صغیر** منافع این قریب بمنافع کبیر ست صفتش سائله زعفران قسط سنبل الطیب افیون سلیخه هر یک چهار درم عصاره
غافث هشت درم اصل السوس مقشر دوازده درم کوفته بیخته بعسل سه وزن معجون سازند شربتی مقدار فندق و در نسخه تحفه عود بلسان و مر هر یک چهار درم زیاده است
امروسیا از تالیف بقراط ست جهت بادشاهی که شکایت از ضعف معده میکرد جگر و سپرز و معده و گرده را قوت دهد و سده بکشاید و در ابتدای استسقا نافع باشد
و امراض بارده را دفع نماید و بول براند و سنگ از گرده و مثانه بریزاند و بدن را قوت دهد و آنچه بر آن شش ماه گذشته باشد بهتر بود و قوت این یکنیم سال و گویند تا سه سال
باقی می ماند قسط تلخ فلفل سفید دار فلفل هر یک نیم درم زیره کرمانی دوقو عود بلسان سلیخه قردمانا فقاح اذخر تخم کرفس هر یک یکدرم وج زعفران هر یک دو درم مر صاف
سه درم حب الغار ده عدد کوفته بیخته بسه چند عسل کف گرفته بسرشند شربتی یک بندقه با آب گرم یا ماء الاصول **انوشدارو** مقوی جگر مفید استسقا و سوء القنیه
معمول ست گل سرخ سعد کوفی فلفل قرنفل اسارون حب بلسان سنبل الطیب ریوند مصطکی زرنب بسباسه زرنباد جوزبوا زنجبیل ساذج هندی اذخر هر یک دو مثقال
گل غافث دو درم دارچینی سه مثقال فوه یکدرم آمله هشت درم کوفته بیخته بروغن بلسان چرب کرده هم وزن اجزا گلقند و دو وزن عسل بقوام آورده بسرشند شربتی
دو درم **حافظ الاجساد** سوء القنیه و استسقا و امراض بارد معده و دماغ و جمیع اعضا را مفید ست و مکرر تجربه شده در جمیع امراض معتبر از دواء الکرکم ست
دارچینی پوست بیخ کبر فقاح اذخر هر یک پنج مثقال زعفران پانزده مثقال سنبل الطیب شش مثقال سنبل رومی ریشه و الان انیسون دوقو اسارون ریوند چینی فطراسالیون
مر صاف هر یک چهار مثقال فوه الصبغ سعد کوفی هر یک دو مثقال زیت کهنه بوزن مجموع ادویه کوفته بروغن چرب کرده بعسل مصفی سه وزن ادویه بقوام آورده بسرشند
نوع دیگر حکیم مومن گوید که این از تالیف حقیر ست جهت انواع سده و ماساریقا و جگر و ضعف و برودت جگر و امراض معده و سوء القنیه و استسقا نافع ست این معجون

را خواص کثیره و منافع جلیله است و مثل این درین باب ها دیده نشده فو و مو و انیسون دوقو مر صاف روغن بلسان هر یک چهار مثقال رب السوس عصاره غافث
جعده هر یک سه مثقال دارچینی پوست بیخ کبر هر یک پنج مثقال زعفران دوازده مثقال سنبل الطیب شش مثقال کوفته بیخته بروغن چرب کرده بسه چند عسل مقوم سرشته
قدر شربت یک مثقال و اگر روغن بلسان یافته نشود بجای او زیت کهنه کنند **حب بهرامی** که استسقای لحمی را نافع صبر سقوطری دوازده درم افتیمون شش درم
سقمونیا چهار درم غاریقون سه درم سنبل الطیب سلیخه تربد سفید مصطکی هر یک دو درم زعفران یکنیم درم حماما یکدرم کوفته بیخته حب سازند شربتی دو نیم درم **حب**
ریوند که جهت استسقای لحمی و سوء القنیه نافعترین مسهلات است و برکات در تجربه پیوسته ریوند مقل هر یک نیم درم غاریقون یکدرم تربد دو درم زراوند مدحرج
دو دانگ انیسون یکدانگ جمله دو خوراک است **حب استسقا** که جمیع اقسام او را نافعست تربد سفید یکدرم ریوند چینی نیم درم غاریقون زراوند مدحرج زراوند
طویل هر واحد یکنیم دانگ مقل تخم انجره هر یک دو دانگ فرفیون بروغن گل چرب کرده یکدانگ کوفته بیخته بآب خالص حب سازند یکخوراک است **دواء الکرکم**
کبیر از تراکیب جالینوس است امراض جگر و سپرز را که از سردی باشد مثل ضعف جگر و طحال و معده و صلابات آنها نافع و سده بگشاید و ریاح غلیظ دفع کند
و گرده و مثانه را قوت دهد و بول براند و استسقا را که بسبب ورم جگر و سپرز بود و جمیع امراض مزمنه و اوجاع کهنه جگر و سپرز را سود دارد زعفران دوازده مثقال اسارون
مو فو انیسون فطراسالیون ریوند چینی دوقو مر صاف هر یک چهار درم سنبل الطیب شش درم قسط سلیخه فقاح اذخر حب بلسان هر یک یکدرم فوه دو درم رب السوس
جعده مصطکی غافث هر یک سه درم روغن بلسان پنج درم کوفته بیخته با سه وزن عسل سرشند شربتی یکدرم تا دو درم با ماء العسل و نسخه دواء الکرکم صغیر در بیدالورد
و دواء اللک صغیر که در استسقا همواره معمول است در علاج ورم سوداوی معده گذشت **دواء اللک کبیر** که بهترین دواست از برای جگر بجهت صلابت جگر و سپرز
و معده و استسقا و ضعف جگر و برودت معده نافع است و سده بگشاید و بول براند و سنگ گرده و مثانه بریزاند و بدن لاغر کند لاک مغسول دوقو تخم کرفس جبلی زرنبا
زنجبیل هر یک هشت درم کمافیطوس زوفای خشک هر یک چهار درم و چهار دانگ جنطیانا زراوند هر یک یکدرم صبر سقوطری سنبل الطیب هر یک دوازده درم
فوه پانزده درم حب بلسان سلیخه مصطکی مقل قصب الذریره اسارون هر یک شش درم کندر چهار درم دار فلفل زراوند طویل هر یک سه نیم درم ریوند جعده اذخر هر یک
دو درم فلفل قسط هر یک ده درم رب السوس بیست و هشت درم سیسالیوس سه درم کوفته بیخته بعسل معجون کنند شربتی یک مثقال **دواء الحدید** برای استسقا از تجربات
اطبای هند خبث الحدید کهنه دوازده دام پخته در آتش سرخ نمایند و سه بار در بول ماده گاو نازاییده و سه مرتبه در جغرات و سه دفعه در روغن تلخ سرد کنند و بسایند
پس در ظرف آهنی با بول ماده گاو جوان که جفت نشده باشد ده آثار گرفته انداخته بر دیگدان گذارند و آتش کنند تا تمام بول سوخته بطریق کهار سفوف ماند
پس نگهدارند و از نیم درم شروع کنند و بتدریج حسب مزاج افزایند **نوع دیگر** خبث الحدید را در آتش سرخ نموده هفت بار در شیر آگ سرد نمایند بعد آن در بول
ماده گاو نازاییده هفت مرتبه بعد هفت بار در روغن کنجد بعده در سرکه هفت مرتبه بعده کوفته در دیگ گلی انداخته آب مطبوخ آمله دران ریخته دیگ کرده آتش دهند که آب
بسوزد پس بعمل آرند **سفوف** که مقوی جگر است و در آخر استسقا وقت نقاهت مستعمل گل گاوزبان اذخر مصطکی سنبل الطیب سعد کوفی فلفل زنجبیل دار فلفل
هر یک شش ماشه بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل تخم کاسنی گل سرخ هر یک یک توله قرنفل سه ماشه اسارون چهار ماشه کوفته بیخته چهار ماشه با عرقهای مناسب
بدهند **شربت اصول** سوء القنیه و استسقا را بسیار نافع و منضج اخلاط غلیظ و مفتح سده و کاسر ریاح و مدر فضلات است مویز منقی چهل درم پوست بیخ بادیان
پوست بیخ کرفس پوست بیخ کاسنی هر یک سی درم انجیر زرد بیست دانه بادیان تخم کرفس تخم کاسنی هر یک بیست درم پوست بیخ کبر پانزده درم شکوفه اذخر سنبل الطیب
اسارون سلیخه هر یک ده درم جمله را بجوشانند و صاف کرده با یک من قند بقوام آرند خوراک پانزده درم تا بیست درم **شربت دینار** بنسخه معمول که ملین طبع
و دافع حمیات و عفونت و مفتح سده و نافع سوء القنیه و استسقا و ذات الجنب و مسکن درد جگر و شکم و رحم و مثانه و مدر بول است تخم کاسنی گل سرخ هر یک بیست درم
پوست بیخ کاسنی چهل درم گل نیلوفر گاوزبان هر یک ده درم تخم کشوث در کیسه بسته سی درم مجموع را در آب بجوشانند تا مهرا شود صاف نموده با یک آثار قند سفید
بقوام آرند پس از آتش فرود آورده مقدار ده مثقال ریوند چینی سوده داخل کنند و به تیر برهم زنند تا نیکو مخلوط شود **نوع دیگر** تالیف حکیم علوی خان نافع از برای
تفتیح سده ها و امراض بارده جگر چون سوء القنیه و استسقا و امراض بارده طحال چون صلابت آن و برای حمیات بارده بلغمی و حمیات مرکبه پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس

پوست بیخ کاسنی هریک بست درم پوست بیخ بادیان اصل السوس هریک سی درم فقاح اذخر گل سرخ تخم کشوث افتیمون هریک ده درم بادیان انیسون تخم کرفس هریک چهار درم ریوند چینی پنج درم زعفران دو درم افتیمون و تخم کشوث را جدا جدا در پارچهٔ کتان نازک بسته تخم کشوث را با باقی ادویه سوای ریوند و زعفران یک شب در گلاب و عرق بادرنجبویه و عرق افسنتین هریک یکنیم رطل خیسانیده صبح بجوشانند و در آخر صرهٔ افتیمون را در ان اندازند چون دو ثلث عرقها برود پس فرود آورده کیسهٔ افتیمون را مالیده دور کنند و مطبوخ را صاف کرده عسل مصفی یک رطل قند سفید یک رطل داخل نمایند و بقوام آورند و در آخر ریوند چینی و زعفران را بگلاب سوده داخل کرده نیکو بهم زنند تا مخلوط شود فرود آورده سرد کرده در ظرف چینی یا آبگینه نگاه دارند خوراک از ده درم تا بیست درم **شربت راوند** نافع سوء القنیه و استسقا در حار مزاج ریوند چینی پنج درم تخم کاسنی پانزده درم بیخ کاسنی ده درم تخم خیارین عنب الثعلب گل سرخ لک مغسول هریک دو درم قند سفید نیم رطل بدستور شربت سازند **شربت بزوری بارد** جهت استسقا و سوء القنیه که با حرارت باشد نافع است و مفتح سده و مسکن تشنگی و مدر بول تخم کاسنی تخم خربزه و تخم خیارین هریک پنج درم پوست بیخ کاسنی ده درم همه را نیمکوفته در دو رطل آب بجوشانند تا بنیمه آید صاف کرده در یک آثار قند سفید بقوام آرند و اگر در همین نسخه بقدر پاو سیر سرکه اضافه کنند سکنجبین بزوری بارد شود **شربت بزوری حار** که در استسقا مستعمل پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس هریک دو مثقال بادیان انیسون تخم کرفس هریک پنج مثقال در پیالهٔ آب جوش دهند تا بنیمه آید صاف کرده با یکنیم پاو قند سفید بقوام آرند هر صباح یک قاشق با هفت قاشق عرق کاسنی حل کرده بیاشامند و اگر در همین نسخه سرکه بقدر نیم پاو اندازند سکنجبین بزوری حار شود **شربت بزوری معتدل** بادیان تخم کاسنی تخم خیارین تخم خربزه هر واحد دو درم بیخ بادیان بیخ کاسنی هریک چهار درم قند نیم رطل ادویه نیمکوفته شب در آب بخیسانند و صبح جوش داده صاف نموده با قند بقوام آرند و اگر درین نسخه تخم کشوث تخم کرفس انیسون بیخ کرفس بیخ کبر هر واحد یکدرم افزایند شربت بزوری حار گویند **شربت استسقا** که در بارد مزاج معمول است بیخ کاسنی بیخ بادیان اصل السوس بیخ اذخر تخم خیارین ریوند چینی بسفایج هریک نیمکوفته پرسیاوشان هریک چهار درم بادیان گل سرخ لک مغسول تخم کاسنی بیخ سوسن ساذج گاوزبان هریک سه درم تخم کرفس انیسون سنبل الطیب اسارون تخم کشوث فوه سلیخه هر واحد دو درم عود هندی مصطکی بوزیدان نانخواه افسنتین هریک یک درم عنب الثعلب زرشک هریک پنج درم انجیر هفت عدد مویز منقی دو توله قند سفید یک رطل بدستور شربت بسازند و در آخر قوام مصطکی سوده آمیزند خوراک دو توله تا چهار توله بعرق عنب الثعلب **نوع دیگر** نافع سوء القنیه و استسقا که با سرفه و قبض بود و مجرب اصل السوس بیخ بادیان بیخ کاسنی گل سرخ لک مغسول بسفایج فستقی شکر تیغال هریک چهار درم بادیان پرسیاوشان گاوزبان بنفشه ریوند خطائی بیخ سوسن ساذج هندی هر واحد دو درم تخم کرفس انیسون سنبل الطیب اسارون فوه تخم کشوث مصطکی سعد کوفی نانخواه افسنتین هر واحد یکدرم انجیر هفت دانه مویز منقی دو توله قند سفید یکنیم پاو شربت دو توله تا چهار توله بعرق عنب الثعلب **شربت انبرباریس دوائی** مخترع حکیم محمد باقر از برای حمیات ضعف جگر و سدهٔ آن و ابتدای استسقا و سوء القنیه معمول اسارون بادیان انیسون بسفایج تخم کشوث گل سرخ هریک دو مثقال ریوند چینی لک مغسول عود قماری قرفه زعفران صندل سفید هریک یک مثقال دارچینی دانهٔ هیل مصطکی هریک دو مثقال سنبل الطیب یکنیم مثقال تخم خرفه مقشر سه مثقال آب زرشک منقی یک اوقیه قند سفید بقدر حاجت ادویه را نیمکوفته جوشانیده صاف نموده با آب زرشک قند سفید بقوام آورند و در آخر قوام مصطکی را سوده داخل نمایند شربتی یک اوقیه **نوع دیگر** معمول والد حکیم علویخان مفتح سده های کبد است و از برای حمیات مزمنه و سوء القنیه و استسقا و یرقان نافع است زرشک منقی پانزده مثقال بادیان انیسون تخم کرفس تخم کشوث تخم کاسنی پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس و دانه هیل زنجبیل هریک دو مثقال مجموع را در دو رطل آب خیسانیده بجوشانند پس صاف نموده یک رطل قند سفید داخل کرده بقوام آرند شربتی یک اوقیه و اگر در وقت قوام آوردن سه مثقال ریوند چینی را کوفته در کیسهٔ کتانی کرده در ان اندازند و لمحه لمحه بمالند تا بقوام آید و یا ریوند را نرم سوده بعد از قوام آمدن داخل نمایند بهتر است و در نسخهٔ دیگر اصل السوس پوست بیخ کبر زرنباد عود صلیب هریک دو مثقال داخل است و ریوند ندارد **شربت کشوث** مقوی جگر مفتح سده و ملین و نافع سوء القنیه و استسقا و دافع تپ مرکب بلغمیه سوء مزاج بارد جگر و بکار آید تخم کشوث چهار مثقال سعد کوفی نانخواه هریک پنج مثقال افسنتین گل سرخ گاوزبان بادیان تخم خیارین تخم خربزه بیخ کرفس بیخ اذخر فقاح اذخر هریک ده مثقال تخم کاسنی ریوند خطائی مویز منقی هریک پانزده مثقال پوست بیخ کاسنی بیخ بادیان هریک سی مثقال عناب سپستان هریک پنجاه عدد گل قند عسلی قند سفید سرکه خالص

هر یک صد مثقال اجزا را نیم کوفته در سرکه و آب تر کنند و بدستور با قند و گلقند بقوام آرند شربت یک اوقیه تا پانزده درم و گاهی بی سرکه نیز ساخته شده **شربت**
که حکیم اکمل خان بجهت حکیم علی نقی خان در استسقا و ورم جگر تجویز فرموده بود بیخ کرفس بیخ بادیان تخم کاسنی گاوزبان گل نیلوفر تخم کرفس شکاعی ریوند چینی
عنب الثعلب گل سرخ خارخسک هر یک دو درم بیخ کاسنی تخم خربزه عصارهٔ زرشک انیسون هر یک سه درم تخم خیارین چهار درم تخم کشوث مویز منقی هر یک
پنج درم بیخ سوسن یک مثقال و دو سیر آب و عرق کاسنی و عرق بادیان و عرق عنب الثعلب و عرق شاهتره و عرق گاوزبان هر یک پاو آثار شب خیسانیده صبح بجوشانند
و صاف نموده با ترنجبین یک آثار بقوام آرند **ضماد** برای استسقای لحمی مجرب پشک بز یک توله کف دریا ریوند چینی هر یک سه ماشه قسط تلخ زنجبیل زردچوب
زیرهٔ سیاه بابونه اکلیل الملک هر یک شش ماشه بسرکه ضماد کنند و گاهی سرگین گاو تازه عوض پشک بز کرده میشود **ضماد** تالیف حکیم اکمل خان معمول برای ورم
دست و پای مستسقیان زیرهٔ سیاه گل ارمنی سعد کوفی بابونه عنب الثعلب هر یک چهار ماشه مرکی صبر ریوند چینی اکلیل الملک هر یک سه ماشه پشک بز خشک سرگین
گاو خشک هر یک یک توله بورهٔ ارمنی دو ماشه کوفته بیخته در آب حل کرده نیمگرم ضماد نمایند **ضماد** مجرب برای استسقای لحمی سرگین گاو پشکل بز پشکل آهو خاکستر
چوب انگور نطرون جدوار زرنباد کف دریا قسط تلخ اقاقیا مساوی سوده در سرکه آمیخته نیمگرم ضماد نمایند **ایضاً** جهت استسقا معمول حکیم علویخان ریوند چینی
نمک هندی بورهٔ ارمنی زنجبیل زردچوب مساوی بسرکه سرشته ضماد نمایند **عرق سافج** مقوی جگر نافع برودت جگر و سوء القنیه و استسقا سافج یک آثار
سه روز در آب خیسانیده روز چهارم پاو آثار نبات داخل کرده عرق کشند **عرق افسنتین** بهترین عرقهاست برای اصحاب استسقا افسنتین رومی یک آثار
بسه آثار گلاب عرق کشند و وقت تشنگی بقهوه خوری بخورند **قرص زرشک** بنسخهٔ حکیم محمد باقر جهت استسقا تجربه رسیده و تپ مرکب و سدهٔ جگر را نیز مجرب
ست مصطکی عصارهٔ غافث سنبل الطیب روناس لک مغسول عصارهٔ افسنتین اسارون فقاح اذخر تخم شاهتره تخم کاسنی تخم کشوث ریوند چینی زعفران
طباشیر ترنجبین هر یک دو درم مغز تخم خربزه مغز تخم خیار گل سرخ رب السوس هر یک سه درم زرشک پانزده درم ترنجبین را بگلاب یا آب حل کرده صاف نموده
باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته قرصها سازند هر روز یک مثقال تا دو مثقال با شیرهٔ انیسون و شربت دینار نیم توله و عرق اذخر عرق بادیان هر یک چهار توله
بخورند و در نسخهٔ مجرب حکیم ذکاء الله خان و حکیم غلام امام وزن ترنجبین شش درم ست و رب السوس و اسارون مطروح و در معمولی وزن گل سرخ ده درم ست **قرص**
استسقا جهت استسقای حار مجرب سنبل الطیب نیم درم مغز تخم خیار تخم خرفه تخم کشوث تخم کرفس مصطکی لک مغسول ریوند هر یک یک درم گل سرخ چهار درم زرشک
ده درم بقدر یک مثقال قرصها سازند و با چهل درم آب کاسنی و بیست درم آب عنب الثعلب و ده درم سکنجبین و پنج درم مغز خیارشنبر استعمال نمایند **قرص لک**
در استسقا مستعمل بعد تنقیه لک مغسول چهار جزو ریوند تخم کاسنی مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه هر یک سه جزو فوه بادیان تخم کرفس سافج سنبل الطیب سلیخه هر یک دو جزو
نانخواه مصطکی هر یک یکجزو قرص سازند خوراک از درم تا دو درم با شربت بزوری **قرص ریوند** جهت استسقا که با نفث الدم یا لینت طبع باشد زعفران یکدانگ
ریوند چینی دو دانگ زرشک لک مغسول فوه طباشیر صندل سفید تخم حماض هر واحد یک مثقال گل سرخ کهربا صلایه کرده هر واحد یکنیم مثقال نشاسته صمغ عربی بریان هر یک
دو مثقال کوفته بیخته بآب قرصها سازند و هر روز یکنیم مثقال با بعضی عرقهای مناسب بدهند اگر حالت مریض و وقت مقتضی باشد در لینت شکم با دوغ داغ کرده استعمال
نمایند کلکلانج نیز در استسقا و برودت معده و تپهای کهن و سرفهٔ بلغمی و ضیق النفس و قولنج و طحال و صرع و بهق و اختناق رحم و اسود دار و دبول بکشاید هلیلهٔ سیاه
پوست بلیله آمله منقی هر یک هفت درم فلفل دارفلفل زنجبیل فلفلمویه نمک هندی سرخ نمک هندی سیاه نمک اندرانی نمک طبرزد نمک طعام لسان العصافیر شیطرج
هندی سعد خیربوا قرفه قرنفل صعتر برنگ کابلی مقشر شونیز حب النیل زیرهٔ کرمانی سافج هندی تخم کرفس کشنیز خشک هر یک پنج درم تربد سفید صد و پنجاه درم فلوس
خیارشنبر ده درم مویز منقی نیم من شیر آمله یکمن مویز و آمله را در شش من آب بپزند تا دو من آید بپالایند و خیارشنبر را در آن آب حل کنند و صاف نموده سه من فانیذ
در آن آب حل کنند و نیم من روغن کنجد با آن بیامیزند و بجوشانند تا بقوام آید ادویهٔ دیگر را کوفته بیخته بآن بسرشند شربتی پنج درم با شیر شتر یا آب عنب الثعلب
معجون زرشک حار نافع استسقای لحمی بارد زرشک هفت درم گل سرخ تخم کاسنی لک مغسول ریوند هر یک چهار درم تخم کشوث غافث سنبل الطیب
اسارون بادیان انیسون دارچینی هر یک دو درم افسنتین اذخر مکی مصطکی عود فوه سلیخه هر یک یک درم عسل سه چند خوراک یک مثقال بعرق عنب الثعلب و اگر حرارت

در مزاج باشد شیرهٔ تخم خیارین دو درم در عرق برآورده دهند **معجون زرشک** باردنافع حار مزاج مقوی معده و جگر نافع استسقا که با حرارت باشد زرشک پنج درم
گل سرخ چهار درم مغز تخم خیارین تخم کاسنی هر یک سه درم مغز تخم خربزه رب السوس لک مغسول تخم شاهتره هر یک دو درم طباشیر صندل سفید سوده سنبل الطیب یک یک درم مصطکی نیم درم
آب انار نیم پاو مویز منقی یکچند ادویه قند سفید دو چند خوراک دو درم و اگر لینت طبع بود حب الآس پوست بیرون پسته هر یک یکدرم افزایند **مفرح** نافع امراض جگر و مقوی آن
و بعد رفع سوء القنیه و استسقا برای تقویت بعمل می آید مروارید ناسفته کهربا بسد زهر مهره همه سوده فرنجمشک هر واحد یک مثقال تخم کاسنی مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه دانه هیل صندل
سفید سوده طباشیر هر یک دو درم سنبل الطیب لک مغسول زرنب اچینه ساذج هندی هر یک یکدرم زعفران مصطکی هر یک نیم مثقال گل سرخ زرشک بگلاب حل کرده هر
چهار مثقال مربای آمله مربای هلیله هر واحد دو عدد شربت انار شیرین نیم پاو مویز منقی چهار توله قند سفید دو چند ادویه بدستور معجون سازند دو ورق نقره محلول یکدرم نیز داخل
کنند **مفرح قابض** مفید تهیج و خفقان و دافع حرارت مزاج مروارید بسد کهربا زهر مهره انار دانه طباشیر حب الآس آمله مقشر تخم خرفه بریان گل گاوزبان گل نسرین هر یک
یکدرم زرشک لک مغسول گل سرخ کشنیز بریان تخم کاسنی هر یک دو درم مشک کافور هر واحد یکماشه شربت انار شیرین چهار توله ورق نقره ورق طلا هر یک نیم درم قند
… چند مفرح تالیف حکیم نظام الدین علی جهت ضعف جگر و سوء القنیه و استسقا و ضعف معده و ضیق النفس زعفران دو مثقال مروارید یاقوت لعل بدخشی کهربا
مرجان ابریشم مقرض … زرشک بیدانه انار دانه بریان خرفه خشک هر یک یک مثقال گاوزبان نعناع خشک بادرنجبویه رب السوس زرشک پوست بیرون پسته پوست
ترنج ساذج هندی عود خام فرنجمشک حب بلسان تخم کاشم سعد کوفی عود بلسان مصطکی صندلین طباشیر گل مختوم آمله ریوند چینی انیسون لک منقی افسنتین اسطوخودوس
تخم کرفس گل … با تخم کشوث درونج عقربی بهمنین خصیة الثعلب اشنه سنبل الطیب قصب الذریره کمافیطوس قسط تلخ عصاره غافث فقاح اذخر نارمشک افتیمون تخم
حماض … ورق طلا ورق نقره عنبر اشهب مشک خالص هر یک نیم مثقال با سه چند قند سفید بسرشند شربتی یک مثقال غذا نخوداب **والاصول** که حکیم علوی خان
از … یونانی نقل کرده اند نافع ست از برای استسقا و سدهٔ معده و جگر و طحال و جمیع امراض بلغمی پوست بیخ کبر بیخ کرفس هر یک دو درم تخم کرفس بادیان انیسون هر
پنج درم جوشانیده صاف نموده عسل داخل کرده بیاشامند و از برای استسقا فقاح اذخر سنبل الطیب غافث افسنتین کمافیطوس کمادریوس هر یک سه درم …
پیاز دو دیگ … که به استسقای لحمی … مند ست آنچه مکرر بتجربه حقیر رسیده از انجمله عرق آسوست که در علاج … مذکور شده ایضاً اگر … سوندی
… شاخهای درخت و سیاه باشد بقدر یکنیم توله با فلفل سیاه بست و یکعدد در عرق بادیان یا آب شیره برآورده صاف نموده بنوشند تا یکهفته استعمال نمایند و از محرمات پرهیز کنند
… برگ مذکور چهار دام و فلفل هفت ماشه نوشته و غذا دال مونگ با نان گندم و گویند که هر سه قسم استسقا را بغایت نافع ست **ایضاً** تخم کاسنی پوست بیخ کاسنی
سونف و پوست بیخ آن اجمود و پوست بیخ اجمود جوشانیده با گلقند بدهند و از غذا نخوداب کبوتر و چوزه مرغ و گوشت بزغاله و نخود قناعت کنند و بجای آب عرق سونف و کاسنی
و مکوه … **ایضاً** کاسنی سونف مکوه بال چهر هر یک … درم گلقند هفت درم جوشانیده بدهند این هر دو نسخه از تکملهٔ هندی منقول ست دیگر ضماد … آب …
نافع … دیگر … آب مذکور ضماد بیخ کرنجوه سبز با آب ساییده نیز مفید … ست و پاست دیگر پوست بلیله … سه ماشه با بول شتر چهار پنج دام خوردن نافع … جنین خردل
یکدرم با بول گاو … کذا اکالیبر … دوام خوردن **ایضاً** ریوند چینی یکماشه با طبیخ سونف و اگر ریوند بقدر نخود بشیر دایه حل کرده بطفل بدهند سوء القنیه استسقای اطفال
را نافع … دادن و جوان القدر یکماشه با ادویهٔ مناسبه بدهند دیگر نسوت … ماشه با … ساییده در شیر تنور خمیر کرده سه گولی ساخته یکی بخورد و غذا برنج با
باقدری روغن زرد خورد برای ورم بدن مریض قوی مزاج مجرب ست سه روز استعمال نماید دیگر مینویسد که در هند خلاف مشهور ست آرد او در آب برگ کچنال سرشته نان بی نمک
… بجای آب طبیخ برگ کچنال یا عرق او بنوشند و غسل و وضو و آبدست نیز بهمان آب نمایند در دو هفته صحت شود دیگر بیاز … یعنی گولی کانده … آرد
گرفته در خاکستر گرم بریان نمایند بعده برآورده آرد دور ساخته بدارند و بقدر چهار سرخ از کارد باریک تراشیده در شهد یا شربت بزوری آمیخته بلیسند مادهٔ استسقا را باد زا دفع کند
و ضیق … نافع ست **حب هندی** که بشرط مداومت و عدم تب اسهال در استسقا نافع ایلوه یکتوله چوک یعنی کندش نیم توله زردچوب یکنیم ماشه کٹکی یعنی قسط … یک
سوده با … بقدر … حب بندند از سه حب شروع نموده بهفت حب رسانیده بران مداومت کنند غذا نخوداب بجای آب عرق … در نسخهٔ دیگر … عوض کٹکی …
ایضاً برگ آک سبز یکپاو زردچوب یکدام هر دو را ساییده حب بقدر دانه ماش بندند و هر روز چهار حب با آب تازه بخورند یکحب هر روز افزایند تا … حب برسد …

پوست هلیله زرد نانخواه فلفل سیاه بدهار اهر واحد یکدرم کوفته بیخته بقدر نخود حبها سازند و سه درم بخورند دیگر پوست درخت سرس جوشانیده نوشیدن ورم بدن را ثابت
وکذا نوشیدن آب تقلیان بسیار مفید و طلا سرگین گاو با نمک و خوردن خاکستر سرگین گاو هر روز سه نیم مثقال نیز سود دارد و شربت طبیخ بیخ اندراین ماده را با سهال
دفع کند و اگر آب برگ گلکروند بقدر یکتوله هر صبح بنوشند و در سه روز تا ده توله رسانند نافع ست و استعمال مروق او با دویه دیگر مناسب این مرض معمول ست و اگر آب برگ او
با چند دانه فلفل سیاه سوده بدهند برای ورم اطفال مفید بود و اگر بیخ کچنال تازه از زمین برآورده بپارچه صاف کرده پوست او بگیرند و فلفل سیاه برابر او آمیخته بر سنگ
سائیده حبها بقدر کنار دشتی ساخته یکی صبح و دیگری شام با عرق بادیان بدهند یا همین دستور از پوست بیخ سرس با فلفل مساوی حبها بندند و آب مطبوخ کچنال بدهند
نافع استسقا ست و اگر کبریت مغسول سیماب بلیله بلیله آمله اشخار جواکهار نمک سنگ نمک طعام زنجبیل فلفل سیاه سهاگه بریان مساوی مغز جمال گوته بیک حصه
ادویه کوفته را کوفته همه را با آب لیمو سائیده خشک سازند همچنین تا بست و یکبار پس حب بقدر حمص ساخته یک حب با شیر شتر بدهند نافع بود و سفوف زنجبیل سعد
شیطرج زیره سفید کتمائی زرد چوب گجپیپل پیپلامول مساوی کوفته بیخته تا سه ماشه با آب گرم خوردن لحمی و طبلی را مفید و ایضاً تخم کرفس باتزنگ شیطرج فلفل دار فلفل
پیپلامول سونف نمک سیاه هر یک ده درم پوست هلیله پنج عدد زنجبیل ده درم کوفته بیخته دو درم با آب بادیان خوردن نافع استسقا و سوء القنیه است وکذا عصاره
ریوند چینی سقوطری هر واحد یک سرخ دانه هیل چهار سرخ لک مغسول سنبل الطیب ترید موصوف گل سرخ باتزنگ هر واحد یکماشه کوفته بیخته نبات برابر آمیخته بخورند یا شهد
سرشته بلیسند و بالائش تخم کاسنی پنج ماشه بادیان هفت ماشه باتزنگ دو ماشه ناگکیسر دو ماشه انجیر ولایتی چهار عدد زنجبیل دو ماشه کوه خشک چهار ماشه تخم خربزه یکتوله
در پاؤ آثار عرق بادیان جوشانیده مالیده صاف نموده سه توله شربت دینار یا شربت بزوری آمیخته بنوشند و اگر سفوف کنگنی روز اول یک ماشه و روز دوم دو ماشه در روز
سوم سه ماشه خورند پس هر روز سه ماشه خورده باشند و غذا کهچری مونگ بخورند نافع بود وکذا زیره سفید نیم کوفته سه جزو کنگنی نیم کوفته نه جزو بقدر یک توله وقت شب
در پاؤ آب خیسانیده صبح بجوشانند هرگاه نیمه بماند صاف کرده نیم گرم بنوشند سفوف پوست هلیله زرد سنای مکی ترید سفید باتزنگ یک یک دو درم پوست چتاور پیپل اجواین
بادیان اسارون زنجبیل نمک سیاه کچلون جواکهار ریوند خطائی هر واحد یکدرم کوفته بیخته حسب مزاج بخورند که برای استسقا و سوء القنیه نافع ست و همچنین اگر دو
سه درم دار فلفل زنجبیل نانخواه هر یک شش درم پوست هلیله زرد شیطرج قسط بهمن سفید سنای مکی هر یک نه درم سفوف ساخته بقدر حاجت استعمال نمایند که مجرب ست
و اگر بهیر آمله پتیه بار اسونته اجواین بیخ خراسانی اجمود پیپل مرچ سیاه نمک سیاه مساوی کوفته بیخته یکدرم بخورند برای ورم بدن و تهبیج اطراف نافع بود و این
معجون جهت ورم شکم و استسقا مجرب بعضی اطبای هندست مرچ سیاه دو توله زیره سیاه چهار توله سداب یکنیم توله پودینه یکتوله پوست هلیله زرد ترید موصوف زنجبیل
هر یک پنج توله پنج نمک کچیه هر یک نه ماشه گلقند شهد هر یک نیم پاؤ و ربع آن نبات مصری نیم آثار بدستور معجون سازند و این عرق گهیکوار برای این مرض و صلابت سپرز و جگر و معده
مجرب حکیم بقا خان ست مغز گهیکوار چهار و نیم سیر زنجبیل دار فلفل فلفل گرد بیخ پتیه ج الایچی سفید جابفل ناگرموته مرچهی بوتی نمک سنگ هر واحد شش ماشه قند سیاه یک آثار
با آب سه من شاه جهانی دفن کرده عرق کشند و دوای خبث الحدید بنسخه علاج الغربا که در قرابادین مع شده نیز درین باب مجرب اهل هندست اقوال حکما شیخ میفرماید که اصول کلیه
درین مرض نافع ست و جمیع آنچه در علاج استسقای زقی اشارات معالجات لحمی کرده شده و گاهی درین حاجت بفصد افتد اگر سبب مرض احتباس حیض یا بواسیر بود و در انجا دلائل
امتلا باشد که در فصد این هنگام ازاله ماده خانق مطفی ست و فصد برای لحمی و زقی شدید المناسبت ست و لیکن طبیعت برای ایشان صالح ست و اگر با لحمی تپ باشد اسهال
بدوا و فصد جائز نیست تا وقتیکه تپ زائل نشود و قرص شبرم و شربت آن بنوعیکه در باب زقی وصف یافته شدید الملایمت لحمی ست از سائر انواع استسقا و جیدش اجتناب در
بلکه دائم استعمال آن و اگر چه بدوای معتدل باشد و قی و غرغره منقی دماغ نافع ست و اسهال مفید بود و افضل او آنست که بحب ایره باشد و برای استسقا خصوصاً لحمی ریاضت
اولا با شاق التعب الدعبین مساوی بر پشت مرکب بعده بر فتار بر زمین نرم رملی و عرق را مسح کنند تا شحم اول ثانی مرکب نشود و سد نکردد و بعد از ریاضت متعرض
تشمیس شوند خصوصاً با آفتاب که آن قوی الغوص ست و چون حرارت آفتاب شدت کند سر را بپوشند تا ضرر دماغی بهم نرسد و سائر اعضا را مکشوف دارند و بر ریگ نخواب
اگر یافته شود و مدرات که در زقی مذکور گردد بکار برند و پیش ازآنکه عرق جاری گردد مسح کنند بمثل دهن قثاء الحمار و مانند آن و دهن نمایند و از نوشیدنیهای بارد احتراز کنند و واجب ست
که دوا الاکسیر و دوا الکرکم و کلکلانج نیز بخورند و مدرات مذکوره زقی و مسهلات که در آن تلطیف و تجفیف باشد استعمال کنند و از انجمله قرص غافث با ماء الاصول سکنجبین

١٣٣١
٦٩ ج
٦١٥ فونى

MUSLIM UNIVERSITY LIBRARY
ALIGARH.

This book is due on the date last stamped. An over-due charge of one anna will be charged for each day the book is kept over time.

۱۳۳۱
ج ۲

۶۱۵

MUSLIM UNIVERSITY LIBRARY
ALIGARH.

This book is due on the date last stamped. An over-due charge of one anna will be charged for each day the book is kept over time.